هو الله تعالی شانه

جلد سوم حبیب السیر فی اخبار افراد البشر

تالیف غیاث الدین بن همام الدین الحسینی المدعو بخواندامیر علیه الرحمه

ان الله علی کل شیء قدیر

هو الغنی

بسم الله الرحمن الرحیم

یارب به ثنای خود سخن سازم کن در گلشن حمد نغمه پردازم کن با نعت حبیب خویش همرازم کن در ملک سخن وری سرافرازم کن بر ضمیر خورشید اقتباس هوشمندان سخن شناس در نقاب شبهه و التباس مخفی نخواهد بود که این صحایف موفور اللطایف مجلد سیم است از کتاب افادت اثر حبیب السیر مشتمل بر تبیین وقایع ایام سلطنت خانان ترکستان و پادشاهانی که لواء سلطنت برافراشته اند پس از انقضاء زمان عباسیان و ایضاً محتویست بر ذکر طلوع آفتاب اقبال شاهی از مطلع تأییدات نامتناهی الهی و این مجلد نیز بطریقه مجلدات سابقه مبنی است بر چهار جزو جزو اول در ذکر خانان ترکستان و بیان حکومت چنگیز خان و اولاد او در بلاد ایران و توران

عنوان نامه نامداری مبنی بر سیر ملوک جهانگشای و طغرای صحیفه کامکاری مبنی از خبر حکام گیتی آرای سپاس و ستایش مالک الملکی است که بمقتضای حکمت شامله اش نظام مهام عالم و انتظام امور بنی آدم بوجود فایض الجود سلاطین عدالت آئین منوط و مربوط گردید کلام صدق انجام لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا مؤکد این معنی است و بحسب مشیت کامله اش رایت هدایت آیت مبارزان جهاد و فارسان معرکه اجتهاد بدرجه رفعت و استعلاء رسید و آیت وافی غنایت فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجه مؤید این دعوی است مقیمان مقام وجعلناکم خلایف فی الارض در بارگاه جلالش کلمهٔ همایون و نحن له عابدون ورد زبان دارند لاجرم منشور اقتدار ایشان بتوقیع وقیع تؤتی الملک من تشاء صفت تکمیل می یابد و همگنان مکان و لقد مکناهم فی الارض بر درگاه لایزالش نقش و ما النصر الا من عند الله بر لوح دل مینگارند بنابر انوار عنایت آثار ان ینصرکم الله فلا غالب لکم بر وجنات احوالشان میتابد

رباعی

ای خاص تو منصب شاهنشاهی
موجود بحکم تو زمه تا ماهی
چون هست ترا از همه کس آگاهی
شاهی تو کرم کنی بهر کس خواهی

و فهرست اوراق سخن رانی مجموعه آثار مالکان ممالک جاه و جلال و دیباچه مجموعه نکته دانی مشتمل بر اخبار سالکان مسالک دولت و اقبال صلوات صلوات عالی مقداریست که نظام تواریخ نبوتش از فحوای کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین پیداست و نفاذ مناشیر رسالتش از مقتضای و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین هویدا از خوان دعوت کرمش بر وفق کلمه بعثت الی الاسود و الاحمر جمیع جن و انس و معشر بشر محظوظ و از متابعت ملت قویمش بر طبق کریمه ان الله یغفر الذنوب جمیعا تمامی اصحاب معصیت بعین عنایت ملحوظ

رباعی ای بر سر خلق سایه گستر کرمت کونین نواله خوار خوان نعمت انسان و ملک داخل خیل و حشمت ملک دو جهان طفیل خاک قدمت
اللهم صل علی سید الکونین محمد المصطفی و امام الثقلین علی المرتضی و علی السبطین المکرمین الحسن المجتبی و الحسین الشهید بکربلا و صل علی سائر الائمة البررة
الاتقیا و سلم علیهم تسلیما کثیرا طیبا مبارکا ناظم جواهر این اخبار و راقم نوادر این آثار بنده خاکسار و ذره کمتر مقدار غیاث الدین بن همام الدین
المشتهر بخواندامیر رب یسر علیه کل عسیر بعرض فضلای نحریر و بلغای صافی ضمیر میرساند که فروغ اشعه هدایت و پرتو آفتاب عنایت از سراج زاهر
قرآنی و نیر باهر فرقانی حیث اوحی سبحانه ما اعظم شانه و کتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة و تفصیلا لکل شیء فخذها بقوة و امر قومک یاخذوا
باحسنها بر پیشگاه خواطر تیقظه و انتباه میتابد که از مطالعه احوال و اوضاع ترتیب یافتگان مهد امکان و گذشتگان بنی نوع انسان لوازم
خیر و شر و لواحق نفع و ضر وقوف و اطلاع کامل حاصل میگردد منها و از اطوار مقبل بختیان چنانست که چون بحسن سیرت و یمن سریرت هوشمند
ملازمت شعار اهتدا باید اقتدا بدو نموده قصر آمال و امانی را از چراغ مبرات و احسان نورانی دارد و هرگاه بر وخامت مآل و کیفیت حال
بیدادگر ستمکار مطلع شود از شیوه ناستوده ظلم و اعتساف اجتناب فرموده بجاده پسندیده عدل و انصاف میل نماید نظم مشو ناپسندیده
پیش باز که در پرده کج نیابند ساز پسندیده کن که باشی عزیز پسندیدگانت پسندند نیز و لله الحمد و المنه که انوار فیض آثار
این معانی مشکوة باطن خجسته میامن دولتمندی را که باعث بر ترتیب این اجزا توجه خاطر خورشید مآثر اوست بالکل وجهی روشن
چنانچه انعطاف اعنه مرام بصوب سنن سنیه ابرار انام مستلزم حصول سعادات دینی و دنیوی و مستوجب وصول مرادات صوری
و معنوی شناخته از شمایم مکارم اخلاق مشام جان ساکنان آفاق را معطر گردانیده و از نسایم محاسن آداب ریاض آمال
قاطنان اکناف و امصار را بکمال خضرت و نضارت رسانیده از کحل الجواهر احسان بی پایانش چشم آرزو بر بستر استراحت فراغت
خفته و از رشحات سحاب سخاوت بی غایتش در گلزار امید یاسمن مراد شکفته نظم مدار مملکت آصف مکانی که معمورست از عدلش
جهانی جهان از نکهت خلقش معطر خجل از طبع پاکش آب کوثر آرایش رخسار عروس ملک و ملت باقتضای رای صواب نمایش میسر
و آسایش قلوب طوایف سپاهی و رعیت باصابت تدبیر عالم آرایش مقرر غبار اقدام خدامش منور حدقه مرادات و قطرات
اقلام فیض انجامش مثمر حدیقه سعادات رباعی ای ذات تو بر سپهر دولت خورشید محتاج بتدبیر تو ملک جمشید روشن
ز غبار کوی تو دیده بخت پر نور ز رای روشنت چشم امید طبع کامل کیاستش بوفور فضیلت موصوف و ضمیر وافر فراستش بصفت
نصفت معروف آفتاب اقبالش چون اقبال آفتاب بی زوال و کرایم اخلاقش مانند اخلاق کرام در مرتبه کمال نظم سپهر فضل
و مهر اوج افضال نهال مثمر گلزار اقبال بعدل و بذل در عالم علم اوست پناه اهل شمشیر و قلم اوست بود ذاتش در اقلیم چهارم
چو در چرخ چهارم شاه انجم تمام انعامش چون انعام تمام شامل احوال خاص و عام و سحاب مواهبش بسان مواهب سحاب نضارت
بخش بساتین مراد و مرام نظم نسیم لطف او هر که وزیده بجسم مرده جان نو دمیده شرار قهر او چون بر فروزد لباس عمر اعدا
را بسوزد یعنی حضرت عالی منزلت ممالک مدار متعالی منقبت معالی دثار ناظم مناظم العداله و الرافه صاعد مصاعد المرحمه و
النصفه مطلع انوار جاه و جلال مخزن اسرار فضل و کمال آفتاب رحمت قمر سپهر کیوان منزلت مشتری ضمیر ناهید بهجت سپهر احتشام عطا
حشمت بهرام انتقام ملاذ هنرمندان آگاه پناه اصحاب تیقظه و انتباه بیت کریم دولت و دین آصف سلیمان جاه جهان
لطف و سپهر کرم حبیب الله مد الله تعالی ظلال افضاله و ثبت قوایم سریر اقباله و چون ضمیر آفتاب اشراق این ملاذ اکابر
آفاق باتمام ارقام این کتاب افادت ارتسام میل تمام و رغبت لاکلام اظهار فرمود خامه بلاغت انجام بعد از اختتام مجلد ثانی
بی شائبه توقف و تاخیر در تحریر مجلد ثالث شروع نمود نظم از فضل فیض ایزد اتمام این مؤلف روزی که شد مثنی گفتم شود مثلث
راقم را که بیت مشهور انحرف نزد جمهور الشیء لاینثنی الا و قد تثلث رجاء واثق و وثوق صادق که بر طبق الحدیث المشهور بلکه بمحض توفیق و تایید مهیمن
این مجلد نیز زیب تمام گیرد و زلات خامه بدایع نگار باقلام اشفاق مستعدان مجلس عالی لازال مرجعا للاعالی صفت اصلاح پذیرد والمسئول

من الله الکریم المتعال حسن القبول من اصحاب الفضل والکمال گفتار در بیان شمهٔ از حال آباء سلاطین ترک واجداد و خواقین سترگ نحل بندان حدایق اخبار و نغمه سنجان بساتین اسمار گلدستهٔ الحکایت را باین روایت زیب و زینت داده اند که نسب سامی تمامی خانان بلاد مشرق و ترکستان بیافث بن نوح علیه السلام اتصال می‌یابد در جامع التواریخ رشیدی مسطور است که یافث را ابولجه خان گفته اند و یافث بقول اکثر مورخان پیغمبر مرسل بوده و در آن اوان که کشتی نوح علیه السلام بر جودی سلامت قرار گرفت بموجب وحی سماوی یا باقتضای رای خود دیار مشرق و شمال را نامزد یافث علیه السلام کرد و یافث از سوق الثمانین عازم آن سرزمین شده از پدر بزرگوار التماس نمود که او را دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران بارد و نوح علیه السلام اسم اعظم بیافث آموخته ایضاً آن اسم را بر سنگی نقش فرموده بدو ارزانی داشت و یافث با اهل و عیال بجانب مشرق شتافته بطریقهٔ صحرانشینان ساکن گشت و رسوم نیکو پدید آورد و هرگاه باران بخواست بوسیلهٔ آن سنگ سحاب عنایت الهی در فیضان می‌آمد و اعراب آن سنگ را حجر المطر و عجمیان سنگ یده و ترکان جده تاش گویند و حالا نیز سنگ یده در میان مغولان و ازبکان بسیار پیدا میشود و بسبب آن باران می‌بارد القصه چون اولاد و احفاد یافث علیه شدند از سرای ناپایدار بدار القرار انتقال نمود و بروایتی که اشرف الفضلاء المتاخرین مولانا شرف الدین علی الیزدی در مقدمهٔ ظفرنامه مرقوم خامهٔ مشکین شمامه فرموده اند از وی هشت پسر یادگار ماند بدین ترتیب ترک خزر صقلاب روس منسک چین کماری که او را کیمال نیز گویند باریج و بقولی که مولف جامع اعظم بقلم بانی رقم نقل نموده یافث را یازده پسر بوده و سه پسر دیگر او خلج و سدسان و غز نام داشته اند و چون یافث وفات یافت پسر بزرگترش ترک که او را یافث اغلان گویند قایم مقام پدر شد و ترک بغایت عاقل و مردانه و مودب و فرزانه بود و در منزلی که آنرا اسیلوک یا سکلای گفتندی چشمهای آب سرد و گرم داشت علم اقامت برافراشت و نخست از چوب و گیاه خانها ساخت و آخر الامر باختراع خرگاه پرداخت و از پوست حیوانات قبا و طاقیه ترتیب کرد و در میان رعیت لوازم معدلت بجای آورد و یافث اغلان اول ملوک ترک است همچنانکه کیومرث نخستین سلاطین فرس است و او را پنج پسر بود المجمله توتک جگل برسخار املاق و توتک که بعضی از متاخرین از وی بفودک تعبیر کرده اند روزی در شکارگاه طعام میخورد ناگاه لقمه از دستش بیفتاد چون زمین شوره زار بود نمکین شد و توتک آن لقمه را بدهان برده او را بغایت خوش آمد بنابر آن رسم نمک در طعام پدید آورد اما خزر بن یافث بعد از فوت پدر در کنار آب اتل منزل گزید و رسم روباه گرفتن و از پوست آن لباس دوختن او اختراع نمود و اولاد او تتبع زنبور نحل کرده در مغارهای کوه عسل یافتند و از آن حلوا پختند اما صقلاب چون بعد از کثرت اولاد و احفاد گرفتار شد بجانب دیار روس که در جوار خزر بود رفته التماس موضعی کرد که جهة خود تعمیر نماید و روس دست رد بر سینهٔ ملتمس او نهاد صقلاب از کماری نیز یورت طلبید موافق مدعای خود جواب نشنید بنابر آن میان ایشان محاربه واقع شده صقلابیه منهزم گشتند و در انطرف اقلیم هفتم افتاده بجهة شدت برودت هوا در زیر زمین خانها ساختند و ساکن شدند در روضة الصفا مسطور است که نوبتی صقلاب را پسری در وجود آمد و مقارن وضع حمل مادر پسر بعالم دیگر رفته صقلاب آن فرزند را بشیر بعضی از سگان شکاری پرورش داد و او چون بزرگ شد مانند کلاب در مردم می‌جست اما روس بغایت بی آزرم بود و رسم رغو برسیدن او اختراع نمود اما منسک که او را منشج نیز گویند بصفت مکر و تزویر اتصاف داشت و در کنار دیار بلغار علم اقامت می‌افراشت و بروایتی که در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است منسک را پسری بود دغز نام و تمامی حشم غز که بدترین اقوام مغول اند از نسل این پسر پیدا شده اند و بقول مولف جامع اعظم چنانچه سابقاً مذکور گشت غز پسر بیواسطه یافث بود و باتفاق مورخان میان غز و ترک بن یافث اغلان بسبب سنگ یده محاربه روی نمود زیرا که آن سنگ پس از فوت یافث بدست غز افتاد و چون ترک آن را طلب کرد غز حجری مشابه جده تاش پیدا کرده و آنرا منقوش ساخته بوی داد و بعد از چندگاه که ترکان بباران محتاج شدند آن حجر را وسیله گردانیدند یک قطره باران نبارید لاجرم بر مکر غز مطلع گشته لشکر بسرش کشیدند و بین الجانبین جنگ صعب اتفاق افتاده ولد بزرگتر غز یغو نام در آن جنگ بقتل رسید و هنوز نزاع و خصومت میان اولاد ایشان باقیست اما چین بن یافث در موضعی که حالا بلدهٔ چین در آن سرزمین است ساکن گشت و او بدقت طبع و حدت ذهن موصوف بود و صورتگری و نقاشی و بافتن جامهٔ بلون اختراع نمود و ابریشم از کرم پیله حاصل فرمود و اکثر صناعات که تا اکنون در میان مردم چین متعارفست از مخترعات او چین را ایزد تعالی فرزندی کرامت کرد ماچین نام و ماچین در زمان حیات پدر خود شهری ساخته باسم خود موسوم گردانید و رسم بر زدن را بر سر [illegible]

ما چین پدید آورد و مشک از نافهٔ آهو حاصل کرد اما کاری بعیش و شکار میل داشت و در جائیکه حالا شهر بلغار است علم اقامت برافراشت و اولاد و پسر بود
بلغار و برطاس پوستین سمور و سنجاب برطاس بدست آورد و چون ترک بن یافث دویست و چهل سال عمر یافت عنان عزیمت بصوب عالم عقبی تافت
و پسرش النجه خان قایم مقام گشت اما النجه خان پادشاهی معدلت آثار خجسته اطوار بود و بر قواعد و رسوم پدر چیزی چند در افزود و بعد از آنکه بکبر سن رسید امر سلطنت را به پسر خود
دیب باقوی تفویض نموده عزلت گزید دیب باقوی معنی دیب تخت و جاه و منصب است و باقوی بزرگ را گویند و دیب باقوی ملکی بزرگوار فلک اقتدار بود
و در وقت عزیمت عالم آخرت پسر خود کیوک را بسلطنت تعیین کرد کیوک خان بعد از فوت پدر مدتی بر سریر خانی نشست و در آخر عمر پسر خود النجه را ولیعهد
کرده رخت سفر عقبی بربست النجه خان پادشاهی عدالت شعار وافر احسان بود و در ایام دولت او از کثرت نعمت مغرور گشته از طریق مستقیم
در متن ۳ انحراف جستند و در کفر و ضلالت افتادند و النجه خان را در زمان جهانبانی دو پسر بیک شکم متولد گشت یکی را تاتار نام کرد و دیگری را مغول و چون این پسران بسن رشد رسیدند النجه
مملکت را بر ایشان تقسیم فرمود تاتار و مغول پس از فوت پدر هر یک در ولایت خود بداد رعیت و سپاه مشغول شدند و از طبقهٔ تاتار هشت نفر بسروری نشستند
بدین موجب تاتار خان بن النجه خان بوقا خان بن تاتار ملنجه خان بن بوقا السلی خان بن ملنجه اتسز خان بن السلی اردو خان بن اتسز بایدو خان بن اردو خان و اردو پادشاه
عالیشان بود و در ایام دولت او سپه مغولان لشکر کشیده بدان سبب میان قوم تاتار و مغول منازعت روی نمود سونج خان بن اردو خان که آخرین ملوک تاتار است
و در زمان سلطنت او نایرهٔ عداوت بین الجانبین بمرتبه افروخته گشت که دیگر آب اصلاح انطفا نپذیرفت اما طبقهٔ مغول نه نفر بودند و مغولان تقوز را ازین علت ذکر کرده اند
و لفظ مغول در اصل مونک اول بوده یعنی فرومانده و ساده دل و نخستین این طبقه مغول خان بود و او را ایزد تعالی چهار پسر کرامت فرمود قرا خان و اوز خان و کز خان و اور خان
و چون مغول خان از جهان گذران رحلت کرد پسر بزرگترش قرا خان روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد ذکر قرا خان چون قرا خان در مملکت ترکستان
جهانبان شد در قراقرم تجدید دو کوه که آنرا ارتاق و کرتاق خوانند جهة یورت ییلاق و قشلاق تعیین نمود و در ایام دولت او مغولان در کفر و شرک مرتبه
غلو میکردند که اگر پسری از آن طریقهٔ مذمومه اجتناب فرمودی البته بتیغ نامهربانی پدر کشته شدی و قرا خان را در زمان ایالت پسری بوجود آمد بغایت خوب
صورت و آن طفل سه شبانه روز پستان مادر بدهان نگرفت و هر شب مادرش در خواب میدید که طفل با و میگفت ای مادر تا تو بوحدانیت ایزدی نگروی من
شیر ترا نخواهم خورد و آنخاتون چون از خوف شوهر بظاهر ایمان نمیتوانست آورد در نهان مسلمان شد آنگاه کودک پستانش بمکید و در آن زمان رسم مغولان چنان بود
که تا یکسال از عمر فرزندان نمیگذشت او را نام نمی نهادند و پس از آنکه آن پسر یکساله گشت قرا خان جشنی ترتیب کرده با حضار اشراف و اعیان فرمان داد و
بر سبیل مشورت بر زبان آورد که این فرزند ما بیکسالگی رسید او را چه نام نهیم ولد او بزبان صریح و لغت فصیح گفت که نامم اغوز است بیت یکی ساله طفل آمد اندر سخن که بنه
نهادن اغوز نام من و حاضران را تعجبی منعجب شده نام او را بهمان قرار دادند و بعد از آن که اغوز بسن بلوغ ترقی نمود قرا خان دختر برادر خود کز خان را با او در سلک ازدواج
کشید و میان اغوز خان و آن دختر بواسطهٔ مخالفت مذهب موافقت دست نداد و قرا خان دختر برادر دیگر اوز خان را با پسر عقد فرمود و اغوز بدین منکوحه نیز
بهمان واسطه التفات نکرد و در آن ایام اغوز روزی از شکار بازگشته گذرش بدر خانهٔ اوز خان که عم سیمش بود افتاد و دخترش را در میان کنیزکان که جامه میشستند
دیده او را نزدیک خود طلبیده گفت اگر تو بخدا ایمان آوری ترا بعقد خود درآورم و از جان دوستدارم نظم چو بشنید زن گفتهٔ فرخش چنین داد در زیر لب
پاسخش که فرمان برم چون شوم آن تو نپیچم سر از حکم فرمان تو و اغوز از پدر اجازت حاصل کرده آن مخدره را خطبه نمود و میان ایشان الفتی عظیم وقوع
یافته خواتین دیگر رشک بردند و در روزیکه اغوز خان بشکار رفته بود کیفیت خداپرستی او و دختر اوز خان را بعرض قرا خان رسانیدند قرا خان از استماع این حدیث
برآشفت و با فوجی از سپاه بقصد پسر متوجه صیدگاه گشت و زن مؤمنه مسرعی نزد شوهر فرستاده او را از توجه پدر آگاه ساخت اغوز مستعد کارزار شده
چون قرا خان بشکارگاه رسید بعد از وقوع محاربه در دام اجل افتاد و مردم او چنگ از جنگ باز داشته اغوز تاج شاهی بر سر نهاد ذکر اغوز خان باتفاق
مورخان اغوز خان پادشاهی عالیشان کامیاب و خاقانی نافذ فرمان بلند جناب بود جمال حالش بانوار ایمان و اسلام منور بسطت مملکتش از هر چه تصور
توان کرد بیشتر ذات شریفش در میان قبایل ترک مانند جمشید در ملک عجم و رای صواب نمایش پیوسته مقصود بر رعایت خیل و حشم نظم جهان کرم بود و بحر سخا
نکوکار و دین دار و فرخ لقا ز ابر کفش تازه بستان جود ز رایش منور سپهر وجود و اغوز خان را در مدت سلطنت با اعمام و اقوام و دیگر مخالفان محاربات
فراوان دست داد و در جمیع معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ابواب لطف و احسان بر روی طبقات انسان برگشاد و تمامت ولایت

مغولستان و ترکستان را تا سمرقند و بخارا مفتوح ساخت و بروایتی از آب آمویه عبور کرده در بلاد ایران نیز رایت استیلا برافراخت اکثر القاب که بر اقوام مغول تا
غایت اطلاق می‌یابد اغوزخان اختراع کرده او مدت هفتاد و سه سال بدولت و اقبال گذرانیده لوازم جهانبانی بجای آورد و اولاد ذکور اغوزخان شش نفر
بودند و از آنجمله دو نفر پادشاهی نمودند گفتار در بیان ایراد کیفیت القابی که اغوزخان مغولان را بدان سرافراز گردانید و صیتی که در
شان اولاد و امجاد خود بتقدیم رسانید در اوان که اغوزخان با اعمام خود در مقام خلاف و نزاع بود بعضی از اقربایش از اعمام لعان دوری جسته
بوی پیوستند و اغوز آن جماعت را ایغور لقب داد و در ترکی معنی این لفظ چنانکه در مقدمه ظفرنامه مسطور است بهم پیوستن است و بایکدیگر عهد بستن و در یکی از معارک که
اغوزخان بر اصحاب طغیان ظفر یافته غنیمت بسیار گرفت طایفه از لشکریان جهة نقل غنایم بمقتضای رای صایب خود گردون ساختند و اغوز ایشان را ملقب بقانقلی گردانید
زیرا که ترکان گردون را قانقلی گویند در روضة الصفا مسطور است که در وقتی که اغوزخان را با آیت براق که داخل سلاطین ترکستان بود محاربت اتفاق افتاد و دخان
شکست یافته روی بصوب فرار نهاده در میان دو رود خانه فرود آمد ضعیفه حامله که شوهرش در آن جنگ کشته شده بود در میان درختی مجوف وضع حمل نمود
پسری آورد و اغوزخان از آن حال خبر یافته بر آن عورت رحم کرد و آن پسر را بفرزندی قبول کرده قبچاق نام نهاد و لفظ قبچاق از قبوق سمت اشتقاق پذیرفته و قبوق
درخت میان تهی را گویند کنون قوم قبچاق را که سر پسر شمارند از نسل آن یک پسر و اغوزخان بعد از این واقعه هفده سال برآیت براق غالب گردید
و لوازم انتقام بتقدیم رسانید و در آن زمان که اغوزخان از ایران بتوران مراجعت فرمود و هوا در کمال برودت بود و پیوسته برف میبارید بنابر آن بعضی
از سپاهیان در عقب ارود مانده با موکب خانی همعنان نتوانستند گردید و چون اغوزخان بر حال آن جماعت اطلاع یافت ایشان را قارلق لقب نهاد یعنی خداوند
برف در مقدمه ظفرنامه مذکور است که نوبتی اغوزخان جهة تسخیر بعضی از ممالک آفاطی سالک فرمود حکم نمود که از لشکریان هیچکس تخلف نورزد در اثنای راه
از منکوحه سپاهی فرزندی متولد گشت و آن ضعیفه را بسبب فقدان قوت قوت رفتار فوت شد لاجرم مرد سپاهی توقف کرده ناگاه شغالی دید که تذروی بگرفته
و آن شخص چوب بجانب شغال انداخته تذرو را از وی بازستد و کباب ساخته بزن خود داد تا سیر خورده شیر بهم آورد بدین کار رنجیده مرد آمدند اغوز چون
سخنهای ایشان شنید برنجید و گفتا کسی را که زن بزاید چرا بازماند من مراد از خلج خواندشاه زمان که معنیش نیست کای زن کمان آنا در تاریخی که
یکی از فاضل زمان پادشاه عالی مکان شاهرخ سلطان بنام نامی میرزا الغ بیک گورکان نوشته است بنظر این ذره احقر در آمده که خلج در اصل قلج بوده زیرا
که چون اغوزخان بر کیفیت واقعه مذکوره مطلع شد گفت قال آج یعنی بمان گرسنه و لفظ قال آج بنابر کثرت استعمال مغولان بخلج تبدیل یافت و بر هر تقدیر
نسب تمام قوم قلج بآن شخص اتصال می‌یابد در روضة الصفا مسطور است که بعد از توالد و تناسل اولاد و احفاد اغوزخان به بیست و چهار شعبه منشعب گشتند
بعضی از ایشان که در ولایت ماوراء النهر و خراسان متوطن شده بنابر اقتضای آب و هوا بلکه بسبب مشیت ایزد سبحانه اشکال اطفال ایشان از صرافت
ترکیت بیرون آمد و مردم آن طایفه را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند و از سید جلال الدین عرب که در سلک علمای فن اخبار منتظم بود در آن علم کتابی بنام میرزا
اسکندر بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان تالیف نموده منقولست که ترکمان قومی علیحده اند و ترکان نسبت قرابتی ندارند و سیاق کلام مقدمه ظفر
نامه دلالت بر آن میکند که ترکمان طایفه را گویند که از نسل منسک بن یافث پدید آمده اند زیرا که در آخر قصه محاربه ترک بن یافث و غز بن منسک مسطور
است که از آن روز باز که یعقوب بن غز در آن جنگ بقتل رسید کینه میان ترکمانان و ترکان باقیست والعلم عند الله تعالی نقلست که چون اغوزخان از تسخیر ممالک
ایران و توران فراغت یافت و بصورت اصلی بازگشته بر مسند دولت نشست بزمی خسروانه و جشنی پادشاهانه ترتیب نمود و خرگاهی زرین در غایت
بزرگی نصب فرمود زر خرگهی زد که در طول و عرض فراوان فزون از سما بود و ارض و تمامی بزرگان و اشراف و اعیان و امرا و سرداران را در آن
طلبیده و بروایت مقدمه ظفرنامه نه توقان گوسفند و نهصد مادیان بکشت و فراخور آن شراب و قمیز و سایر اسباب جشن و سور و لهو و سرور در میان آورد
و اختراع شیره کرد تا طعام و شراب بر آن نهادند و در آن طوی تقوز اولاد و امجاد خود را نوازش نموده بتعیین مناصب و مراتب ایشان پرداخت و هر یک را
بعنایت خاص اختصاص داده مباهی و سرفراز ساخت گویند نوبتی اولاد اغوزخان در شکارگاه کمانی و سه تیر زرین یافتند و آنها را پیش پدر بردند اغوز
کمان را بسه پسر بزرگتر که کن و آی و یلد نام داشتند ارزانی داشت و ایشان کمان را بسه پاره منقسم ساختند بنابر آن بوزوق ملقب گشتند و تیرها را بسه پسر
کوچک که گوک و تاق و تنگز موسوم بودند بخشید بدان جهة ایشان را اوچ اوق لقب دادند یعنی سه تیر و نزد ترکان مرتبه بوزوق از اوچ اوق بلندتر باشد زیرا که

زیرا که کمان را حکم پادشاه دهند و تیر را ایلچی گویند در آن جشن اغوز همین قاعده مرعی داشته وصیت نمود که دست راست لشکر که عرب آنرا میمنه نامند و از ترک برانغار متعلق بوزوق باشد و دست چپ که بعربی میسره و بترکی جوانغار عبارت از آنست مفوض باوچوق بود و ایضاً ولایت عهد را باولاد بوزوق مخصوص گردانید فرمود که فرزندان اوچوق تابع ایشان باشند و چون اغوز خان از امثال این وصایا فراغبال حاصل کرد سلطنت مجازی را بدرود نموده روی بملک باقی آورد

ذکر کن بن اغوز خان کن بلغت ترکی مرادف آفتابست دولت کن خان بعد از فوت اغوز خان بر اطراف بلاد ترکستان تافته رعیت را در سایهٔ عدل و احسان و پناه لطف و امتنان جای داد و بموجب صواب دید پدر خویش ایقیل خواجه که مدرکات اغوز خان را در میان برادران و برادرزادگان تقسیم نموده جهه هر یک منصب مناسب تعیین نمود و تمغا ایشان را مقرر ساخت و بمیمن تدبیر آن وزیر صافی ضمیر میان آن طایفه قواعد مودت و محبت موکد گشته در مجالس طوی و محل کشیدن شیلان هر یک منجمه و سایر حقوق خود را سید انستند و بجای نشستن خویش عارف بودند و بدین واسطه سالهای بسیار طریقهٔ موافقت در میان اولاد اغوز مرعی بود و ایام سلطنت آن خاندان قرنهای فراوان امتداد یافت و چون کن خان مدت هفتاد سال باقبال گذرانید از دار ملال بملک دیگر منتقل گردید

ذکر آی خان بن اغوز خان آی و ماه بلغت ترکی یک معنی دارد و ماهچهٔ رایات کشورگشائی آی خان از برج غروب آفتاب حیات برادرش کن خان پرتو معدلت بر مفارق سپاهی و رعیت انداخت و چند گاه در عین سعادت و کامرانی جهانبانی کرده بهنگام حلول اجل طبیعی در عالم جاودانی منزل ساخت

ذکر یلدز خان بن آی خان ترکان ستاره را یلدز گویند و اختر طالع یلدز خان بعد از فوت پدرش بدرجهٔ شرف رسید چند گاه بجای آبا و اجداد خود پادشاه بود و آخر الامر او نیز بملک باقی انتقال نمود

ذکر منکلی خان بن یلدز خان منکلی ولیعهد و قایم مقام پدر بود و در زمان دولت بدستور اسلاف خویش در میان رعیت سلوک فرمود

ذکر تنگز خان تنگز بلغت ترکی مرادف دریاست و دولت تنگز خان پس از فوت منکلی در مجرای کام و مراد جاری گشته چون بکبر سن رسید امر سلطنت را به پسر خود ایلخان مفوض کردانید خود بگوشهٔ عزلت شتافته بتدارک مافات مشغول گردید ایلخان معاصر تور بن فریدون بود و تو با سونج خان که سلطنت قوم تاتار تعلق بوی میداشت موافقت کرده با ایلخان مخالفت نمود

گفتار در بیان شکست یافتن ایلخان از تور بن فریدون و گریختن پسرش قیان در مصاحبت یلدز بارکنه قون

نکته‌دانان بلاغت نشان و سخن‌سنجان فصاحت بیان آورده‌اند که بعد از فوت اغوز خان مدت هزار سال اولاد امجاد او بدولت و اقبال گذرانیدند آنگاه سپهر ستمکار بمقتضای عادت خویش آفتاب سلطنت ایشان را بسرحد زوال رسانید و تور بن فریدون بر ایلخان غلبه کرده اکثر ذریات اغوز خان را بتیغ بیدریغ بگذرانید و کیفیت این واقعه چنان بود که چون تور بر بلاد ماوراءالنهر و ترکستان استیلا یافت با سونج خان تاتار متفق شده عنان بصوب ایلخان تافت و بعد از تلاقی فریقین و غبار جنگ و سنجان شیرین تور و سونج بپای مکر و فریب گریزان شده در دو فرسخی معسکر ایلخان منزل گزیدند و روز دیگر بیکبارگی بر سر مغولان تاخته رایت نصرت برافراختند و ایلخان را مغلوب ساخته در کشش و کوشش و قتل و خونریزی بمرتبهٔ مبالغه نمودند که غیر از قیان بن ایلخان و پسر خالش تکوز و دو همسر حلال ایشان متنفسی از آنقوم زنده نماند و این چهار کس خود را در میان کشتگان افکنده چون شب درآمد بر اسبان باد رفتار سوار شده راه گریز پیش گرفتند و بهنگام دمیدن صبح بموضعی رسیدند که کوه انبوه باطراف و جوانب آن محیط بود و بگراه صعب بشبی بنداشت و از جملهٔ آن جبال یکی کوه بد گرد چون باره تو گفتی که بود از فلک پاره بر وبش خدا آفرین چنان درونش زتاب و علف چون جنان و آنچهار نفر برنج و مشقت بسیار بقلهٔ آن جبل برآمده در آن طرف مرغزاری دیدند مشتمل بر چشمه‌های خوشگوار و اشجار بار نشسته چون باثمار حلاوت آثار و نخچیر و سایر جانوران شکاری در اطراف و جوانب آن بیشمار بود لاجرم بهمان مرغزار رحل اقامت انداختند و ترکان آن منزل را ارکنه قون گویند یعنی کمر تند القصه قیان و تکوز را مدید در ارکنه قون بسر برده از نسل ایشان خلقی نامعدود در وجود آمدند و قبایلی که از ذریهٔ قیان بوجود آمدند موسوم بقیات گشتند در جامع التواریخ رشیدی مسطور است که بلغت مغولی قیان عبارتست از سیل قوی که از فراز کوه روی به نشیب آورد و قیان بسبب کمال شجاعت و دلاوری باین اسم موسوم شده بود و قیات جمع قیانست و اقوامی که از صلب تکوز ظاهر شدند در لکین خوانده‌اند

ذکر خروج قوم قیات و درلکین بمحض تأیید حضرت رب العالمین

اشراف مورخین چنین آورده‌اند که چون کثرت قوم قیات و درلکین بمرتبه رسیدند که ارکنه قون را گنجایش ایشان نماند همگی همت بر آن مقصور ساختند که از آنجا بیرون آیند و در منازل آبا و اجداد خود توطن نمایند و حال آنکه راه ایشان از کوهی که معدن آهن بود مسدود گشته بود و از شجاعت بعد از تأمل و اندیشه

هیمه بسیار جمع آوردند وانگشت فراوان بآن منضم ساخته از چرم گوزن نهصد دم ترتیب دادند وآتش در آن هیمه زده ودمها را در دمیدند چو آتش زباد اندر آمد
بتاب روان گشت بر خاک آهن چو آب وبدین طریقه بعضی از آن کوه را گداخته وراه پیدا ساخته از ارکنه قون بیرون خرامیدند وبجانب دیار مغول شتافته
وطن اصلی خود را بضرب شمشیر وخنجر از تصرف قوم تاتار وقبایل دیگر بیرون آوردند وساکن شدند آنگاه جماعتی که در بیرون ارکنه قون بودند خود را داخل مغولان گردانیده
بدیشان پیوستند وچنانچه جناب اشرف المتأخرین علی الیزدی در مقدمهٔ ظفرنامه مرقوم خامهٔ مشکین عامه گردانیده اند یورت مغولان در طرف مشرق است از آبادانی (مولانا شرف الدین)
دور ودوران هفت هشت ماهه راه شرقیش پیوسته بسرحد ختای وغربی آن متصل بزمین ایغور شمالیش ملتصق باراضی قرقز وسکای جنوبیش منتهی بحدود تبت وقوت
اجتماعات در اکثر اوقات گوشت شکاری بود ولباس ایشان پوست سباع وبهایم والعلم عند الله الملک المنعم **ذکر ایلدز خان بن منگلی خواجه بن تیمور تاش که از
نسل قیان بود وبیان آنکه الانقوا را صورت حمل بچه طریق روی نمود** مورخان بزرگ ومستخبران احوال تازیک وترک چنین آورده اند که بعد از
خروج اقوام قیات ودرلکین از ارکنه قون سلطنت مغولان بر ایلدز خان بن منگلی خواجه بن تیمور تاش که از نسل قیان بود قرار گرفت واو بصفت شوکت وعظمت
اتصاف داشت وبحسن تدبیر الوس را معمور گردانید ونزد قوم مغول انتساب کسی بخانیت صحیح باشد که نسب خود را بایلدز خان رساند والانقوا که مادر بوزنجر خان است
ونسب چنگیز خان وامیر تیمور گورکان بدو می پیوندد نبیرهٔ ایلدز خان است زیرا که الانقوا بروایتی که در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است دختر جوینه بود وجوینه بنت ایلدز
خان واین الانقوا دختری بود در غایت حسن وجمال ونهایت عفت وکمال مهین دختر اختری از برج خانی گرامی گوهری از درج خانی وآن عفیفهٔ خورشید لقا
در اوایل حال در سلک ازدواج پسر عم خویش دوبون بیان که در آن اوان حاکم مغولان بود انتظام داشت ویورت دوبون بیان واجداد او بان وکلوران
وطوغلا بود واین سه رودخانه از کوه برغار بر میخیزد والانقوا را از آن شوهر دو پسر در وجود آمد بلکدای وبکجدای وچون دوبون وفات یافت الانقوا بسرداری
ایل والوس وپرورش اولاد امجاد اشتغال نمود در آن اثنا شبی آن بانوی ماه سیما پهلو بر بستر استراحت نهاده بود که ناگاه نوری از روزنهٔ خرگاه در آمد وبکام
ودهان او فرو رفت وبدان واسطه آن ضعیفه حامله شده مثنوی حکایات مریم اگر شنوی باالانقو همچنان بنگری قوم چون از آن ممر خبر یافتند زبان طعن وتشنیع
بر الانقوا دراز کردند وجناب عفت مآب اکابر واصول مغول را مجتمع ساخته در باب ابرای ذمهٔ خویش از آنچه در خاطر مردم گذشته بود سخنان فرمود وبرهان
صاحب جامع التواریخ گفته که سبب حمل من آنست که هر شب بخواب می بینم که شخصی اشقر اشهل نورانی نرم نرم نزدیک من می آید وآهسته آهسته باز
میگردد وگفت اگر شما را قول من باور نمی آید چند شبانه روز در گرد خرگاه من پاس بدارید تا حقیقت این سر ظاهر شود وجمعی از اشراف مغول چند شب مترصد کشف این مبهم
بودند تا مشاهده نمودند که نوری از بالای خرگاه در می آید وبیرون میرود آنگاه صدق مقال آن پسندیده خصال کالشمس فی رابعة النهار روشن وآشکار گشته
بدگویان وعیب جویان زبان در کام خاموشی کشیدند والانقوا را از آن نور موفور السرور سه پسر خورشید منظر در وجود آمد یکی را بوقون قتقی نام نهاد وقوم قتقین از نسل
او پیدا شدند وپسر دوم را موسوم به بوسقین سالجی گردانید وقبایل سالجیوت بوی منسوب شدند وسیوم را بوزنجر مونقاق خواندند ومجموع خانان مغولستان از ذریت
بوزنجر اند واولاد واحفاد این سه پسر را که بزعم ترکان از نور پدید آمدند نیرون خوانند ومراد از لفظ نیرون آنست که از نسل طاهر ظاهر شده اند وایشان را
بزرگ ترین اقوام مغول دانند **ذکر بوزنجر قاآن** چون بوزنجر بن الانقوا بحد بلوغ رسید باتفاق اشراف واعیان تخت خانیت را بوجود خود مشرف
گردانید واو با ابومسلم مروزی معاصر بود ومدتی بلوازم عدل وانصاف قیام نمود وچون از دنیا رحلت کرد دو پسر یادگار گذاشت یکی بوقا که جد هشتم چنگیز خان
وقراچار نویان است ودیگری توقیا که فرزندی داشت ماهین نام بوقا خان قایم مقام پدر بود ودر وقت رحلت ولایت عهد را به پسر خود دوتومنن
تفویض نمود **دوتومنن خان** بعد از انتقال بوقا خان از جهان گذران بر سریر سلطنت قرار گرفت وطریقهٔ مرضیهٔ عدل واحسان شایع گردانید واو را
خاتونی بود بغایت عاقله منولون نام وایزد بیچون منولون را از دوتومنن خان نه پسر کرامت فرمود وپس از فوت دوتومنن آن شیرزن بر بالای گردونی
که آنرا نوش ارکی میگفتند ساکن گشته همت بر تربیت اولاد مصروف داشت واو را اغنام ومواشی بسیار جمع آمد ودر آن اثنا هفتاد گورن که هر گورنی
هزار خانه وار بودند از قوم جلایر که از جملهٔ قبایل درلکین بودند ودر رودخانهٔ کلوران اقامت داشتند از مردم ختای گریزان گشته نزدیک بیورت
منولون ساکن گشتند وبیار گیاهی از زیر زمین کنده میخوردند منولون ایشان را از آن امر مانع آمده گفت نظم که نه یادگار گرامی من که هستند فرزند نامی من
برین دشت هر وقت بازی کنند بروز نشاط اسب تازی کنند چو پر رخنه گردید میدانشان چگونه بود حال یکرانشان جلایریان بدین جهت فرصت جسته

جسته رشتهٔ حیات منولون را از هم گسستند آنگاه سر راه بر اولادش گرفته ع از آن نه پسر کشته گشتند هشت و پسر نهم منولون که قایدو نام داشت در آن وقت
بخواستگاری دختری از خویشان پیش عم خویش ناچین بپرقیه بود و چون ناچین از حرکت شنیع جلایر وقوف یافت ایلچی پیش کلانتران ایشان فرستاد و بازخواست
بلیغ نمود آن جماعت در مقام اعتذار آمده گفتند این قضیه بی استصواب ما بوقوع انجامیده و هفتاد کس از طایفه را که خون منولون و اولاد او را ریخته
بودند بقتل رسانیدند و عیال و اطفال ایشان را اسیر کرده نزد قایدو فرستادند و قایدو داغ عبودیت بر جبین ایشان نهاده به تمهید بساط عیش و عشرت مشغول شد
قایدو خان پس از وقایع مذکوره و احوال مسطوره بمساعی جمیلهٔ ناچین سردار ایل و الوس خود شد و در ایام دولت و اقبال از رود خانه جوئی بیرون آورد
و آن را جر الوم نام نهاد و بآب آن جوی قری و قصبات معمور ساخت و باری سبحانه و تعالی قایدو خان را سه پسر ارزانی داشت بایسنقر که جد چنگیز خان و قراچار نویانست
و جرقه لنکوم که قوم تایجوت از نسل او پیدا شدند و جارچین که قبیلهٔ سجوت بوی منسوب اند و جرقه لنکوم را پسری بود سرقد نام و سرقد فرزندی داشت
موسوم بهمیقا و همیقا در ایام جوانی بدست اهل ختای افتاده او را پیش التان خان بردند و التان فرمود تا شاهزاده را بمیخ آهنین بر خر چوبین دوختند
چنانش بچوبین خری بر بدوخت که مسمار پولاد را دل بسوخت و چون ایام حیات قایدو خان بنهایت رسید بسپهر آن را شدش بایسنقر بر مسند سلطنت نشست
بایسنقر خان بعد از آنکه مدتی بامر ایالت پرداخت پسر خود تومنه را ولیعهد کرده عالم آخرت را منزل ساخت تومنه خان پادشاهی عالیشان
بود و چند ولایت از مملکت ترکستان و مغولستان گرفته با ممالک موروث منضم فرموده و دو منکوحه داشت از یکی هفت پسر در وجود آمد و از دیگری دو
پسر بیک شکم متولد شد و از توامان یکی را قبل نام بود و دیگری را قاجولی و قبل جد سیم چنگیز خانست و قاجولی جد هشتم امیر تیمور گورکان گفتار در
بیان خوابی که قاجولی دید و تعبیری که تومنه خان را بخاطر رسید در کتب معتبره مرقوم گشته که قاجولی در زمان تومنه شبی در عالم رؤیا مشاهده فرمود
که سه ستاره متعاقب یکدیگر از جیب قبل طلوع کرده اوج گرفته غروب نمود و نوبت چهارم کوکبی بغایت نورانی هم از جیب او طالع شد که اقطار آفاق را
منور گردانید و از آن اختر چند ستارهٔ دیگر منشعب گشت که هر یک پرتوی بر مکانی انداخت و چون آن کوکب نورانی غروب نمود اطراف جهان همچنان روشن
بود و بعد از آنکه از خواب در آمد لحظه در تعبیر تامل کرده باز بخواب رفت و چنان مشاهده نمود که از گریبان او هفت [illegible] پی در پی طالع گشته غارب شد
و در کرت هشتم کوکبی بزرگ طلوع فرموده اطراف عالم را نورانی ساخت و از و چند ستاره پدید آمد هر یک بر خطه پرتو انداخت و چون ستارهٔ بزرگ
غروب کرد شعشعهایش همچنان روشنی داشتند آنگاه قاجولی بیدار شد دید که صبح صادق دمیده همان لحظه نزد تومنه خان رفته بتقریر آن دو خواب
زبان گشاد و تومنه از استماع آن وقایع مبتهج و مسرور گشته باحضار قبل فرمان داد و زبان الهام بیان بتعبیر آن خوابها گویا گردانیده گفت خواب اول
دلالت بر آن میکند که از نسل قبل بترتیب سه کس بر سریر خانی نشینند بعد از آن هم از اولاد او شخصی بر مسند پادشاهی قرار گیرد که بقیهٔ معمورهٔ عالم را
بحیطهٔ تصرف در آورد و بلاد جهان را بر فرزندان خود قسمت نماید و چون آن خان گیتی ستان فوت شود مدتی سلطنت دنیا در اولاد و احفادش بماند و
مدلول خواب دوم آنست که از فرزندان قاجولی هفت نفر بتبعیت حکومت کنند و یکی از اولاد او که در مرتبهٔ هشتم باشد بجهانگیری اشتغال نموده بیشتر ممالک ربع
مسکون بتصرفش در آید و او را فرزندان باشند که هر یک والی ولایتی گردند چون تومنه خان از تعبیر باز پرداخت برادران باشارت پدر عالیشان
با یکدیگر عهد و پیمان در میان آوردند که سریر خانی بر قبل و اولاد او بطنا بعد بطن مسلم باشد و قاجولی و ذریات او بامر لشکرکشی و امارت قیام نمایند و
درین باب وثیقه قلمی کرده بالتمغاء تومنه خان رسانیدند و چون تومنه خان عالم را بدرود نمود بمقتضای عهدنامهٔ مذکوره قبل بر تخت خانی صعود فرمود
قبل خان ملقب بالنجیک بود یعنی رعیت پرور و النجیک خان بصفت عطوفت و رأفت و سمت شجاعت و سخاوت اتصاف داشت و بوفور
عدالت و ابهت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی بود بنابر آن خان ختا چنان خواست که راه مهر و وفا میانشان بود دوستی و صفا و بتمهید
بساط دوستی و محبت پرداخته ایلچی فرستاد و استدعای حضور قبل خان نمود و قبل خان برادر خود قاجولی را قایم مقام کرده [illegible] بختای رفت
و التان خان بتعظیم و تبجیل و قیام نموده بترتیب مجلس بزم اشارت کرد و در آن طوی با قبل خان شراب خورد و چون قبل خان از آنکه بهر دور شراب کند می اندیشید
هر زمان از صحبت برخواسته بکنار رودی که در آن نزدیکی بود رفته سر در آب فرو میبرد و قی کرده باز بمجلس می آمد و شراب می آشامید مردم که
حقیقت آن حال نمیدانستند متعجب شدند که کسی را چگونه این قوت مزاج تواند بود که این همه شراب خورد و مست نشود و بعد از چند روز از این صورت

قبل در وقتیکه مست و بی شعور بود والتان هشیار پیش رفت و ریش خان ختا را گرفته دشنام داد و التان ازین حرکت سخت برهم شده کینهٔ او در دل گرفت
وچون قبل از خواب مستی بیدار شد در غایت ندامت زبان معذرت بگشاد و التان عذر او را پذیرفته تاج و کمر مرصع بوی بخشید و رخصت مراجعت بوی ارزانی
داشت انگاه امرای ختا قصد قتل قبل خان نموده نزد التان خان آغاز بدگوئی کردند که او را چرا زنده کردی رها چه نیکی طمع داری از او باز و
التان آن سخنان را بسمع قبول جای داده ایلچی از عقب خان ارسال داشت که باز گردد قبل خان گفت که من با جازت خان بیرون آمده ام باز گشتن نیکو
نمینماید ثم ایلچی این پیغام را با التان رسانید خان ختای فوجی از لشکر بباز گردانیدن قبل مامور ساخت و آن جماعت چون نزدیک بقبل خان رسیدند
ایشان را فریب داد و در خانهٔ دوستی که در آن راه داشت فرود آمده و آن دوست که سالجوتی نام داشت قبل خان را گفت که صلاح در آنست که دیگر
التان خان را نه بینی و اسبی را که در طویله منست و در سرعت و رفتار از برق و باد سبق میبرد سوار شوی و خود را با اولوس خود رسانی قبل این سخن را بسمع
قبول شنوده بر آن سبز خنگ ابلق تیز رو نشست و روی بصوب فرار آورد و مردم التان خان از عقب او در حرکت آمده متعاقب به منزلش رسیدند
و قبل بنابر استصواب قاجولی بهادر آن جماعت را بقتل رسانید و خود را از دغدغه توجه بجانب ختای باز رهانید به ثبوت پیوسته که قبل خان را زنی بود از قنقرات
که او را قولقوا نام داشت و آن زن از خان شش پسر آورد و نامهای ایشان اینست اوکین برقاق قوتوله برتان قوتو قوتونکو قدان بهادر تودان و چکین
و اوکین برقاق که بغایت صاحب حسن بود نوبتی در صحرا طواف مینمود ناگاه جمعی از تاتار بدان شاهزاده نامدار رسیده او را بگرفتند و پیش التان خان
بردند تا بر خر چوبین دوخته هلاک ساخت قوتوله خان بکمال شجاعت و تهور موصوف بود و آواز او از غایت بلندی از هفت پشته بجا و زمینمود
در جوامع التواریخ مسطور است که قوت بازوی قوتوله خان بدرجه داشت که هرچند شخصی قوی تنه بدستش افتادی مانند چوبی ضعیف او را دو تو کرده
پشت بشکستی و قوتوله خان بعد از فوت پدر افسر فرماندهی بر سر نهاده مصراع میان بست بر جنگ و کین خواستن و لشکر مغول مجتمع ساخته
و ایشان را استمالت داده گفت زنشاه سپاه ختا و تتار برآورد خواهم بمردی دمار که ایشان بکشتند برقاق را همان همقا شاه آن قاآن را
و مغولان اظهار طاعت و انقیاد نموده قوتوله بعزم مقاتله و مقابله التان روان شد و خان ختا با سپاه بلا انتها در برابر آمده میان ایشان حربی صعب اتفاق
افتاد و ختائیان شکست یافته همه مال و اسباب التان بکل بغارت بردند خیل مغول و قوتوله خان مظفر و منصور بمقر عز خود باز گشت و چون اجل موعود در رسید
متوجه ملک عقبی گردید **ذکر برتان بهادر** برتان بن قبل خان در شجاعت و مردانگی در زمان خود عدیل نداشت بنابر آن لقب خانی او ببهادری تبدیل یافت
و در ایام دولت برتان عمش قاجولی بهادر فوت شده برتان منصب سرداری سپاه را به پسرش ایردمچی تفویض نمود بعد از آن ایردمچی را برلاس گفتند و نسب تامی برلاس لوی بی اتصال
می یابد و برتان بهادر را فرزندان بسیار بود از آنجمله ییسوکا بهادر بمزید مردانگی و تهور امتیاز داشت لاجرم بعد از فوت پدر علم کامرانی برافراشت ❊
ییسوکا بهادر چون تاج خانی بر سر نهاده سریر جهانبانی را مشرف ساخت ایردمچی برلاس فوت شد از و بیست و نه پسر یادگار ماند ییسوکا بهادر
منصب ایردمچی را بسوغوچیچن که از دیگران عاقلتر بود عنایت فرمود انگاه سپاه ببلاد تاتار کشیده اموال و جهات آن طایفه را عرصهٔ نهب و تاراج گردانید
بدیلون بولدوق شتافته در آن یورت فرخنده خاتون بزاد بچنگیز خان شاه والا نژاد و سوغوچیچن با ییسوکا بهادر گفت که این آن کوکبی است
که قاجولی بهادر در خواب دیده بود که عالم را منور خواهد گردانید و او را تموچین نام نهاد و ییسوکا بهادر از مادر تموچین سه پسر دیگر بود جوجی قسار
و قاجیون و اوتچی و از خاتون دیگر یک پسر داشت بلکوتی نام و از جملهٔ این چهار پسر جوجی قسار بغایت شجاعت و عظم خلقت موصوف بود و میان تنگ
چون شیر و بازو سطبر پنجکال او بپشه بودی هزبر و جوجی قسار چون بر یک پهلو می خفتید کمانی بی از انکه مماس بدن او شود از زیر پهلویش بیرون
میرفت و ییسوکا بهادر در تنکوز ئیل سنه ۵۶۲ در گذشت و هم در آن ایام سوغوچیچن که مدبر امور مملکتش بود عازم سفر آخرت گشت بنابر آن قوم نیرون از اولاد ییسوکا
روی گردان شده بقوم تایجوت پیوستند نظم سپاه بسوی همه خیل خیل باقوام تایجوت کردند میل **بیان مجملی از حال چنگیز خان** چنگیز خان پسر
ییسوکا بهادر بن برتان بهادر بود و مادرش اولون انکه و تولد او در منزل دیلون بولدوق بتاریخ عشرین ذیقعده سنه ۵۴۹ موافق تنکوز ئیل روی نمود و بزعم بعضی
که اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی مرقوم کلک لطایف نگار بدایع آثار گردانیده اند چنگیز خان بطالع میزان متولد گشت و سبعهٔ سیاره
در آن برج بودند و راس در سیم و ذنب در نهم اما سایر مورخان چنان آورده اند که اجتماع سبعهٔ سیاره در میزان سنه ۵۸۲ اتفاق افتاده و در آن سال

در آنسال چنگیزخان زمام سرداری ایل و الوس قوم بیرون دست داده و باتفاق ارباب اخبار چنگیزخان در وقت ولادت مقداری خون فسرده در مشت داشت
و اهل معنی نزد عقلا دلیل بود بر دلیری آن مولود بر سفک دماء و بنابر آن در آن سال که چنگیزخان در وجود آمد زمام حکومت حاکم قوم تاتار که تموچین نام داشت
بانتها رسیده بود و ییسوکا بهادر پسر خود را موسوم بتموچین گردانید و چون تموچین سیزده ساله شد در تنکوزئیل پانصد و شصت و دو ییسوکا بهادر وفات
یافت و چنانچه سابقا مسطور گشت قوم و قبیله او بمردم تایجوت پیوستند و تموچین در آن اوقات شبی بخواب دید که دستهای او دراز شده و بهر دستی شمشیری
دارد که سر یکی از آن دو شمشیر بمشرق متصل است و سر دیگری بمغرب و صباح کیفیت واقعه را با مادر گفت آن عورت خواب پسر را چنین تعبیر کرد که تو بر مشرق
و مغرب عالم مستولی خواهی شد و اثر تیغ خونریزت ببلاد مشرق و مغرب خواهد رسید و چنانچه در تواریخ معتبره مسطور است تموچین بعد از فوت پدر بسبب حقد
دشمنان بداختر چند کرت در مهلکها افتاد اما چون مقدر چنان بود که بدولتی عظیم رسد از آن بلایا و رزایا نجات دست داد و در وقتیکه سال عمرش از سی تجاوز
نمود سردار ایل و الوس خود شد و بنابر مخالفت بعضی از حکام ترکستان مدت چهل سالگی باتفاق قرار چار نویان بن سوغوچیچن بپناه باونک خان برد و اونک
خان حاکم قوم قرایت بود و در آن زمان از سایر خانان بمزید شوکت و عظمت امتیاز داشت و تموچین مدت شش سال در مرافقت و موافقت اونک خان بسر
برده بعد از آن بین الجانبین مهاجرت و مخالفت روی نمود و تموچین بروی ظفر یافته در تنکوزئیل پانصد و نود و نه که سال عمرش بچهل و نه رسیده بود در تسع
ثمان کهره بر تخت خانی و مسند جهانبانی برآمد آنگاه متوجه انهدام بنای عمر و دولت سایر حکام و خوانین مغولستان و ترکستان گشته باندک زمانی بر همه علیه
گردید و در سنه اثنی و ستمایه یکی از متعینان مغول که او را بیت سکری میگفتند اسم تموچین را بچنگیزخان مبدل گردانید و چنگیزخان بعد از تسخیر تمامی بلاد شرق و شمال
بنابر اسبابی که در ضمن قضایای سلطان محمد خوارزمشاه گذشت در شهور سنه ۶۱۶ متوجه ماوراءالنهر گشت و بعد از قتل و غارت اهالی ترکستان در اوایل سنه ۶۱۷
بسخارا رسید و هم در آنسال در تمامی آن بلاد لوازم کشش و خونریزی بجای آورده جبه نویان و سوبدای بهادر را با سی هزار سوار از عقب سلطان محمد خوارزمشاه
ارسال داشت و ایشان بهر دیاری که رسیدند از آن دیار آثار نگذاشتند و چون چنگیزخان از مهم ماوراءالنهر فراغت یافت از آب آمویه عبور نموده عنان
بتخریب بلخ تافت و تولی خان را با جمعی کثیر از سپاه بشهر تسخیر ولایات خراسان نامزد فرمود و تولی اکثر آن ممالک را ویران ساخته در هیچ مکان متنفسی باقی نگذاشت
و چنگیزخان از بلخ بطالقان رفته بسبب سنه خود قیام نمود و بعد از آن متوجه دفع سلطان جلال الدین منکبرنی گشت و بعد از آنکه مهم سلطان جلال الدین
بر وجهیکه در آخر مجلد ثانی سمت ذکر یافت از پیش گذشت آن خان بهرام قهر بار دیگر بماوراءالنهر رفت و از آنجا بجانب یورت اصلی خود در آمده در ذوالحجه
سنه ۶۲۱ بمقصد رسید و در اواخر ایام حیات میان او و شیدرقو که حاکم تنکت و قاشین بود محاربه عظیم روی نمود و در آن جنگ نیز چنگیزخان را ظفر و نصرت دست
داد اما مقارن آنحال مریض گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در چهارم رمضان سنه ۶۲۴ که موافق تنکوزئیل بود وفاتش اتفاق افتاد و اوقات حیات چنگیزخان
نزدیک بهفتاد و پنج سال امتداد داشت و او مدت بیست و پنج سال علم سلطنت برافراشت و چنگیزخان را خواتین و قمایان فراوان بود و در آن بقرب
اردو درون خواتین و حرمش زیاده پانصد فرزون و سرآمد آن زنان پنج نفر بود بزرگتر بورته فوجین دختر ذی نویان که حاکم قوم قنقرات بود دکنجو بنت
التان خان کوری سورن دختر تایانک خان بیسولون بنت جاکمبو قولون دختر طایراسون و زین پنج خاتون باتاج و کلاه قرقون بود دهم برته
قوجین بوده که از شاه فرزند بسیار داشت چه از پنج دختر پسر چهار داشت و اولاد ذکور چنگیزخان بروایت ظفرنامه نه نفر بودند از آنجمله چهار نفر
که از برته قوجین در وجود آمده بودند اعتبار بسیار داشتند و اسامی ایشان اینست جوجی جغتای اوکتای تولی و چنگیزخان هر یک ازین چهار
پسر را برجوع مهمی سرافراز ساخته بود امر صید و شکار و ترتیب مجلس بزم تعلق بجوجی میداشت و برغو رسیدن و سیاست کردن وزرون و گرفتن
مفوض برای جغتای بود و در تنظیم امور ملک و تدبیر مصالح جمهور اوکتای اهتمام مینمود و تولی که او را الغ نویان میگفتند بمحافظت اردو و سرانجام مهم
لشکر قیام مینمود و در وقتیکه چنگیزخان از تسخیر بلاد فراغت یافت جمیع آن ممالک را بر اولاد و اخوان خود قسمت کرد و در باب تشیید بنای اتحاد
و موافقت میان ایشان پیوسته سخنان سنجیده بر زبان می آورد و چنگیزخان تابع هیچ دینی و ملتی نبود و از تعصب و رجحان مذهبی بر مذهبی احتراز مینمود
بتعظیم و تکریم علما و زهاد هر طایفه میپرداخت و این معنی نابرد کاه پادشاهی بنیاد عظم سلطانه و عمم احسانه وسیله تقرب میساخت اکثر یاسا و رسوم
که تا غایت میان مغولان باقی مانده چنگیزخان وضع کرده و در سرانجام امور وزارت او محمود یلواج بخاری شرایط اهتمام بجای می آورد و چون بعضی خاطر بجز

کذا مجملی از احوال و آثار چنگیز خان سمت تحریر گرفت عنان بیان بصوب تفصیل بعضی از کلیات وقایع ایام دولتش صفت انعطاف خواهد پذیرفت انه هو الموفق والمعین

گفتار در بیان رفتن چنگیز خان نزد اونک خان و ذکر شمه از اسباب موافقت و مخالفت ایشان

در آن زمان که آبا و اجداد چنگیز خان فرمانفرمای اقوام بیرون بودند تمامی قبایل مغول و تاتار مطاوعت و متابعت یک پادشاه نمی نمودند بلکه هر یک قبیله و دو قبیله حاکمی علیحده داشتند و پیوسته سالک طریق نزاع و خصومت بوده همت بر افنا و اعدام یکدیگر می گماشتند و چون چنگیز خان خورد سال از پدر باز ماند اکثر قبایل که متابع ییسوکای بهادر بودند از وی برگشته بقوم تایجوت پیوستند و بدین واسطه او را مهمات بسیار دشوار دست داد و چندین نوبت در مهلکها افتاد و بالآخره کارش بنهایت اضطرار رسیده باستصواب قراچار نویان بن سوغوچیچن باونک خان که حکومت قبیله قرایت متعلق بوی بود و از سایر خانان ترکستان بمزید جاه و حشمت و وسعت ولایت و بسطت مملکت ممتاز و مستثنی بود پناه برد در جامع التواریخ رشیدی بنظر رسیده که در قدیم الایام در میان ترکان پادشاهی بود و هشت پسر سیاه فام داشته بجهة سواد لون ایشان را قرایت میگفتند یعنی گوشت سیاه و تمامی قوم قرایت که اونک خان حاکم ایشان بود از ذریت آن جماعت اند و معنی اونک خان والی یک ولایتست و نام اونک طغرل بود و اسم پدرش قورجاقوز بن عوز و سالها فراوان میان اونک خان و ییسوکای بهادر قاعده محبت و اتحاد در ارتباط سمت استحکام داشت و چنگیز خان بعد از فوت پدر نسبت بدو در مقام اخلاص بوده بهنگام حدوث وقایع رایت هواداری می افراشت القصه چون چنگیز خان بمنزل قوم قرایت رسید اونک خان بتجسیم شفقت و احسان و احترام در وی نگریست و نسبت بملازمانش در کمال مرحمت و عاطفت زیست و چنگیز خان بسبب وفور عقل و کیاست و فهم و فراست و لطف گفتار و حسن کردار باندک زمانی امور ملک و مال اونک خان را بقبضه اقتدار در آورد و اونک خان بنای سرانجام اکثر مهام بر اقتضای رای صواب نمایش نهاده از سخن و تجاوز نمیکرد و در آن اوقات که چنگیز خان در مصاحبت اونک خان اوقات میگذرانید برادر اونک خان جاکمبو با او در مقام مقابله و مقاتله آمده اونک خان بیمن جلادت و شجاعت چنگیز خان بروی ظفر یافت و در سنه ثمان و تسعین و خمسمائه بر بورکین و حاکم قوم مکریت توقتا بیکی نیز غلبه کرد و هم در آن ایام اقوام تایجوت و سالجوت و قنقرات و جلایر در وادی عصیان سلوک نموده اند اونک خان و چنگیز خان متوجه ایشان شدند و در موضع کوی تن آن سپاه صف شکن بهم رسیده آن اقوام شقاوت فرجام آغاز استعمال سنگ یده کردند

پدید آمد از تکرنان باد و برف … شد از برف صحرا چو دریای ژرف
ولیکن بهمان کس که مکار بود … بفعل بد خود گرفتار بود
بهر گشت بسیار کس زان گروه … بسی کرده افتاد از تیغ کوه

نکرده کسی جنگ بگریختند از ایشان و با هم نیامیختند و چون چنگیز خان مدت هشت سال در پناه دولت اونک خان بسعادت و اقبال بگذرانید و روز بروز جاه و حشمت او بیشتر از بیشتر گردید نایره رشک و حسد در باطن بعضی بداندیشان در اشتعال آمده همت بر استیصال او گماشتند و در خلوت نزد اونک خان او را بداعیه مخالفت و خیال استقلال متهم داشتند و از جمله آن طایفه جاموقه که مهتر قوم جاجرات بود بیشتر از دیگران مبالغه نمود اما اونک خان آن سخنان را بسمع قبول نشنود و جاموقه سنکون ولد اونک خان را که بعضی از مورخان از وی بسنکوم تعبیر کرده اند در قصد چنگیز خان با خود موافق ساخت و سنکون با چنگیز خان دل دگر کرده و چند نوبت پدر را بر اخذ و قتل او تحریض و ترغیب نمود بالآخره تیر قصد اعدا بر هدف مقصود آمده اونک خان خاطر بر آن قرار داد که سحرگاهی که چنگیز خان در خواب غفلت باشد بر سرش تازد و جهم او را بر طبق دلخواه حساد بسازد و قضا را در آن روز یکی از امرا صورت آن اندیشه را در خلوتی پیش خاتون خود حکایت میکرد و دو کودک که از رمه شیر آورده بودند و باتا و قیشلیق نام داشتند از بیرون خرگاه آن سخن را شنیده علی الفور متوجه اردوی چنگیز خان گشتند و کماهی حالات را بعرض رسانیدند چنگیز خان از استماع آن خبر متغیر شده و با قراچار نویان طریق مشورت مسلوک داشته در آن شب خیام معسکر خود را بر جای بگذاشت و در موضع قلاطین که از حدود ولایت ختاییست بدامن کوهی گریخته بنشست و همان شب اونک خان با سپاهی فراوان باردوی چنگیز خان شتافته چون خیمهها را بر جای دید بفرمود تا تیرباران کنند و بعد از آنکه دانستند که در آن خیام هیچکس نیست منفعل گشتند و از عقب چنگیز خان در حرکت آمدند و بدامن آنکوه رسیده چنگیز خان با وجود قلت اتباع پای ثبات بفشرد و از صبح تا شام باستعمال آلات پیکار اشتغال نمود و در وقت ظلام لیل که هر یک از آن دو خیل بمنزل خویش فرود آمدند چنگیز خان پشت بمعرکه کرده بسمت بالجونه شتافت و در آن مقام نام کسانی را که در آن جنگ در ملازمتش بودند بر دفتر نوشته هر یک را منصبی مناسب مقرر فرمود و آن دو کودک را که

داکه خبر قصد اونک خان بوی رسانیده بودند ترخان گردانید **نظم** ۲ هر آنکس که از نسل ایشان بزاد که نشان بپرسند ابنای ما گزین پس
نشینند بر جای ما و جمیع ترخانیان که در زمان سلاطین چنگیزخانی و خواقین تیمور گورکانی در بلاد ما وراء النهر و خراسان اقامت داشتند
از نسل باتا و قشلیق اند و نسب باتا و قشلیق بکلیکوت ابن اوزنا وت میرسد القصه چنگیزخان از سر چشمه بالونه بسبب قحط خشکی رفته بر لب رودی فرود آمده
از آنجا با چهار هزار و ششصد نفر از لشکر جلادت اثر بموضع ناوس شتافت و از آن منزل ایلچیان نزد اونک خان فرستاده بطلب صلح وی را غافل ساخته
بیت چنان تاختن کرد بر لشکرش که ویران شد آباد بوم و برش و در آن جنگ قراجار نویان تیری بر اسب اونک خان زد چنانچه بسر در آمد
و اونک بر اسب دیگر سوار شده باتفاق پسر خود سنکون قرار بر فرار اختیار کرد و بتایانک خان که فرمان فرمای قوم نایمان بود پناه برد و امراء تایانک خان
اونک خان را کشته سنکون بجانب کاشغر گریخت و در آن دیار بضرب تیغ قلیچ قرا که یکی از امراء قوم خلج بود رشته حیات او بر گسیخت **ذکر**
وصول چنگیزخان بر سریر سلطنت و کامرانی و ظفر یافتن او بر بعضی دیگر از سالکان مسالک ایالت و جهانبانی چون
چنگیزخان بر اونک خان ظفر یافته قوم قرایت را مطیع و منقاد ساخت در تنکوزئیل یا نصد و نود و نه در موضع تمان کهره بر تخت خانی نشسته علم اقتدار
بر افراخت و بسیاری از اقوام مغول کمر اطاعتش بر میان بسته سر بخط متابعتش در آوردند و این خبر بسمع حاکم نایمان تایانک خان بن اینانج خان رسید
خیال قتال بلکه استیصال چنگیزخان فرمود و جهت اجتماع جنود نامحدود ایلچیان باطراف و جوانب مغولستان روان کرد تایانک خان در آن زمان
پادشاهی بزرگ بود و تابوقا نام داشت و خان ختای او را تایانک لقب داده بود یعنی پسر خان چون چنگیزخان از داعیه تایانک خان خبر یافت در باب
دفع اعدا با اولاد و امرا جانقی نمود و برادرش تلکوتی با قراجار نویان گفت **بیت** که در جنگ اگر شه بود پیش دست یقین دان که بر دشمن افتد شکست
بنابر آن چنگیزخان بتاریخ منتصف جمادی الآخر سنه ستمائة موافق سیچقان ئیل با لشکری گران بجانب یورت حاکم نایمان روان شد و تایانک خان نیز سپاهی
فراوان جمع آورده بمیدان مردان خرامید و در روز جنگ و هنگام تلاش یام منک تایانک خان چون جرم کاری یافته خود را بکوهی رسانید و بعضی
از امرایش بپای آن کمر شتافته هر چند او را بر قتال تحریض نمودند جوابی نشنودند بنابر آن از حیات پادشاه خود نومید گشته بمعرکه مراجعت کردند دل بر مرگ نهاده
فدائی وار بر سپاه چنگیزخان تاختند و مغولان در مقام مدافعه آمده بیشتر آن طایفه را بر خاک هلاک انداختند و چون شب در آمد تایانک خان بمشقت فراوان از آن
کوه پایان رفته خود را بامنی رسانید اما هم در آن چند روز در جنگ اسیر گردید و پسرش کوشلوک نزد عم خود بویروق رفت و مقارن این حال نوکران جاموقه
خدمتش را که اسیر چنگیزخان در صحرا و بیابان سرگردان بود گرفته پیش آن پادشاه کامران آوردند و چنگیزخان آن جماعت را بواسطه غدر و بیوفائی
که با ولی نعمت خود کرده بودند معاقب گردانیده بکشت و جاموقه را بسبب سعایتی که نزد اونک خان و سنکون تقدیم رسانیده بود پاره پاره کرد و
بعد از این واقعه تمامی اقوام و قبایل مغول چنگیزخان را ایل و منقاد شدند مگر قوم مکریت که حاکم ایشان توقتا بیکی بود و چنگیزخان بجانب ایشان در حمله اول
توقتا بیکی و پسرش منهزم گشتند و نزد بویروق که برادر تایانک خان بود رفتند و چنگیزخان از آنجا بمملکت تنکت که آن را قاشین نیز گویند شتافته باندک
زمانی آن خطه را نیز مسخر ساخته **بیت** ولایات قاشین همه کرد پست ز غارت بسی مال آمد بدست و بتاریخ رجب سنه اثنی و ستمائة مطابق بارس ئیل
در وقتی که نیر اعظم بیت الشرف خویش را بیمن مقدم مشرف گردانیده بود و اطراف کوه و صحرا بسبب هجوم سپاه ریاحین رشک ازهار گلزار ارم می‌نمود
چنگیزخان بتهیه اسباب قوریلتای فرمان داد و ارکان جمعیت بزرگ را قوریلتای نامند و چون شاهزادگان نامدار و امراء عالیمقدار و اکثر صغار و کبار دیار
مغولستان مجتمع گشتند چنگیزخان حکم فرمود که طوق سفید نه پایه را منصوب ساختند و در سایه آن علم قدم بر مسند ابهت و کامکاری نهاد و جناح مرحمت و عاطفت
بر مفارق همگنان گسترد و اعیان و اشراف کمر جانسپاری بر میان بسته و زبان دعا و ثنا گشاده هر کس در آن انجمن بود لوازم نیاز و نثار بجای آورد و در آن اثنا
یکی از مستعدان مغول که موسوم بکوکجو بود و بت تنکری لقب داشت و دعوی میکرد که مرا بر ما فی الضمیر صغیر و کبیر و برنا و پیر اطلاع است و گاهی بسماوات
عروج می‌نمایم و با صانع نجوم و بروج تکلم می‌نمایم با آن مجلس در آمده چنگیزخان که تا آن زمان موسوم بتموچین بود گفت خدای تعالی شب مرا گفته که روی
زمین را بتموچین و فرزندان و خویشان او دادم اکنون اسم او را چنگیزخان نام نهادم **نظم** نهادیم نام تو چنگیزخان تو من بعد خود را تموچین مخوان همه
کس ورا اینچنین خوانده‌اند بدان نام تو آفرین خوانده‌اند از آن رو که معنی چنگیزخان بود شاه شاهان بتوری زبان و چنگیزخان اگرچه بدان نسبت

بتنگری مردود گذاشت اما در آن وقت در اصلاح و تعرض او نداشت و بعد از چند گاه بت تنگری هوس سروری کرده نوبتی جهت تمشیت امری از امور
با برادر چنگیز خان جوجی قسار آغاز بحث فرمود جوجی حلق او را گرفته و از جا بر داشته چنان بر زمین زد که دیگر بر نخاست در جامع التواریخ مسطور است که بت
تنگری ولد منکلیک ایچیکه بوده و نسب منکلیک ایچیکه بقونکیان بن ازیادتی میپیوسته و بعد از فوت پیسوکا بهادر مادر چنگیز خان اولون انکه در حباله او بسر میبرده
از غرایب آنکه بت تنگری از گرما و سرما متضرر نگشتی و برهنه در میان یخ و برف نشستی و تنها در کوهی که آنرا اوتان کاور میگفتند منزل گزیدی و از هیچکس
خوردنی نجستی **بیت** برهنه بکوهی بدی سرکشش نه سرما و گرما نخستی تنش القصه پادشاه کشورگشای بعد از ین قرلتای بجانب بویروق خان ایلغار
کرده بنیک ماکاه در شکارگاه الغ تاق بسر وقتش رسید و او را بدام اجل گرفتار گردانید برادرزاده بویروق کوشلوک بن تایانک خان از حال عم خبردار
گشته باتفاق توقتا بیکی روی بوادی فرار نهاد و چنگیز خان از عقب رفته در اردیش ایشان را پیش آمد و توقتا بیکی به نیش قهر کشته کوشلوک پناه بکورخان
برد و بعد از ین وقایع **نظم** سپاه شهانی که کردیم یاد یکایک بچنگیز خان رو نهاد دگر صنفهای قبایل همه بدان شاه گشتند مایل همه
و حاکم ایغور که او را ایدی قوت میگفتند یعنی خداوند دولت چون صیت صولت و آوازه شوکت چنگیز خان شنید ربقه اطاعت کورخان بر
آورده با غرایب تحف و تنسوقات بخدمت چنگیز خان شتافت و منظور نظر اشفاق گشت **نظم** چنین گفت کای شاه گردن فراز رسیدم بمهر تو راه دراز
خیال است امید این هواخواه را که خیم پسر باشد آن شاه را ز روی کرم چون پسر خوانیم بوجه دگر خویش گردانیم بدانست شه کو چه گوید همی بگفتار اندرون
جفت جوید همی مرا ورا پسر خواند و جفتش بداد بدامادی خود دلش کرد شاد

ذکر در آمدن ختا بتصرف پادشاه کشورگشا

چون میان خواقین قبایل مغول و سلاطین ختا پیوسته غبار نزاع و خلاف در هیجان بود درین اوان که عدد لشکر سپاه چنگیز خان از قطرات باران زیاده گشت
خیال تسخیر آن مملکت فرموده نخست جعفر خواجه را که از ملازمان قدیم او بصفت بلاغت و سخندانی امتیاز داشت نزد التان خان فرستاد و او را بمتابعت
خوانده مال و پیشکش طلبید چون جعفر خواجه بملازمت التان رسیده از اداء رسالت فارغ گردید نایره غضب خان التهاب یافته جواب داد که مملکت ختا
منزره ایست که هرگز خسارت بهیچ بیگانه ننموده و فضای این سرزمین محروسه ایست که در هیچ وقت پای هوسی با دیما آنرا نپیموده **بیت** ای مگس عرصه
سیمرغ نه جولانگه تست عرض خود می بری و زحمت ما می داری باید که چنگیز خان ما را مغولان بی سر و پا قیاس ننماید و ابواب تعب و بلا بر روی خود
نگشاید و اگر البته متوجه این ولایت گردد از دست برد سپاه ظفر پناه ما خواهد دید آنچه خواهد دید جعفر خواجه امثال این سخنان شنیده مراجعت کرد و نزد چنگیز خان
سخنان التان را بر زبان آورد آنگاه چنگیز خان تنها بپشته بلند رفته کمر از میان بگشاد و در گردن انداخته بتضرع و زاری از حضرت باری ظفر و برتری طلب
داشت و بعد از چند شبانه روز از آن پشته پایان آمده فوجی از سپاه را بمحافظت اردو تعیین نمود و بجانب ختا نهضت فرمود و پس از وصول بحدود آن
ولایت باندک زمانی معموره جور بحت را که هفتاد هزار تومان است مفتوح گردانیده چندین شهر دیگر نیز در حیز تسخیر کشید و التان این خبر شنیده با لشکری که به
انحصر بهزار دیده هرگز با آن عدت و کثرت سپاهی ندیده بود از چنگیدو بیرون آمد و بر سر دره منزل گزیده فوجی از سرداران را با جنود فراوان پیشتر فرستاد
تا از حدود مملکت باخبر بوده اگر فرصت یابند دست بر روی مغولان نگشایند و از اجتماع منتظر نشستند ناگاه شنیدند که چنگیز خان یکی از بلاد را فتح نموده و بتقسیم
غنایم اشتغال دارد لاجرم فرصت غنیمت شمردند و بدانجانب ۲ کردند روزی که مغولان بپختن آتش مشغول بودند سپاهی آن سپاه را دیده چنگیز خان ایلغار ۲
فی الحال سوار شده و فرمود تا دکیها را سرنگون ساختند و مجموع پای در رکاب آورده بر ختائیان تاختند و در حمله اول لشکر التان خان منهزم گشته جمعی کثیر از ایشان
خسته تیر تقدیر و بسته کمند گزند شدند و بعد از ین واقعه میان چنگیز خان و التان خان مقابله و مقاتله اتفاق افتاده بار دیگر مغولان را صورت نصرت دست داد
و التان خان گریخته روی بدار الملک خود نهاد و چنگیز خان نیز بدانجانب روان گشته التان در دفع آن حادثه با امراء خود کیوکینک و بونکشاه و جنکسانک
طریق مشورت مسلوک داشت و جنکسانک گفت انسب آنست که درین ولا از راه صلح و صفا درآییم و بعد از مراجعت دشمنان آنچه مصلحت مملکت باشد
بتقدیم رسانیم التان خان این رای را استحسان کرده ایلچی جهت تمهید بساط مصالحه نزد چنگیز خان فرستاد و دختر خود کنجو را بوی داد و چنگیز خان مهد الهانان
خان را در آغوش کشیده باز گردید آنگاه التان خان چنگیدو را به پسر خود سپرد و از امراء بزرگ قوکینک جنکسانک و سونک جونک را پیش او گذاشت و بنفس
خود بشهر نمک که ساخته و پرداخته او بود و در وسعت و متانت با قلعه شهر دعوی برابری مینمود انتقال کرد و چنانچه در جامع رشیدی مسطور است

و در آن بلده چهل فرسنگ است و سه بارو دارد و در یک طرفش رودی است عریض بمرتبه که از صبح تا شام بسعی تمام کشتی یک نوبت از ین طرف بدان طرف میرود و می آید در آن شهر میوه سردسیری و گرمسیری می باشد القصه بعد از رفتن التان خان بدان مکان اختلال تمام باحوال ملک و مال راه یافت و جمعی کثیر از امرا و لشکریان اعلام عصیان و طغیان ارتفاع داده شرار شور و شر باطراف آن کشور تافت و کار بجائی رسید که پسر التان خان حکومت جبکیدو را باز گذاشته نزد پدر رفت و حاکم جورچه کاورا بوکه میگفتند ایلچی بسمنان برق و باد نزد چنگیز خان فرستاد و اظهار اطاعت نموده ورا از خلو دار الملک خبر داد بنابر آن چنگیز خان دو امیر توماس ملکان و ساموقه را با لشکر فراوان بتسخیر ختای نامزد کرد و ایشان بجبکیدو رفته چند گاه بمحاصره اشتغال نمودند و بعد از امتداد زمان قوت محصوران باتمام رسیده **بلیت** بجبکیدو خورش آنچنان تنگ گشت که نانی بجانی بنا مد بدست والتان از اضطرار مردم خود خبر یافته زهر تومان بوکشتا را با سه امیر دیگر مقرر کرد که تغار بجبکیدو برند و حکم فرمود که امرا با تمامی نوکران لشکر پایرخچه هر یک سه قفیز غله بردارند و ایشان حسب الفرموده عمل نموده چون بمنزل سنگ سی رسیدند بجمعی از امرای چنگیزی باز خوردند چنگیز خانیان ایشان را گریزانیده و غلات را متصرف گردیدند این خبر بجبکیدو شیوع یافت و فوکینک چنکسانک از غایت غصه زهر خورد و بمرد و سونک چونک گریخته روی به بیک آورد و آنگاه تختگاه ختا بتصرف امرای پادشاه کشور گشا در آمد و چنگیز خان بر فتح مطلع شده قتقو نویان را با دو امیر دیگر بدار الملک التان خان فرستاد و بنقل خزاین و دفاینش فرمان داد و ایشان تمامی اسباب نقود نامعدود و اجناس بی قیاس را با خازن التان خان که قدا نام داشت بنظر چنگیز خان رسانیدند و خان مبتهج و مسرور گشته **بیت** بلشکر بخشید آن جمله مال که او را نبودی ز بخشش ملال و دهقانان ئیل موافق سنه ٦١٠ هجری چنگیز خان ضبط ولایت ختای را بعهده مقلی گویانک جلایر کرده از سرحد بکیدو رایت مراجعت بجانب اردوی خود برافراشت و چون بمقصد رسیده روزی چند بفراغت گذرانید متوجه دفع کوشلوک و تسخیر قوم قراختای گردید

گفتار در بیان شمه از حال قراختائیان که گورخان لقب حاکم ایشانست و ذکر آنچه میان کوشلوک و آخرین ملوک آن قوم بوقوع پیوست

مولد و منشأ قبیله قراختای است و ایشان از جمله معتبران آن ولایت بوده اند و پادشاه خود را گورخان میگفته اند چنانکه ختائیان التان خان می نامیدند و در اوقات چنگیز خان هشتاد نفر از اکابر آن قوم با اقربا و عشیرت خود بروایتی با گروهی انبوه از ختای بیرون آمده بحدود قرقیز رفتند و میان ایشان و قرقیزیان منازعت اتفاق افتاد از آنجا بایمیل شتافتند و در آن سرزمین شهری بنا نموده قرب هزار خانه وار از اتراک لی باک در نواحی آن شهر مجتمع گشتند و در آن وقت در بلده بلاساغون که مغولان آن را غوبالیغ گویند یعنی شهر خوب خانی بود از نسل افراسیاب اما چندان مکنتی نداشت و مردم قرلق و قنقلی بر حوالی ولایت او زده غارت و تاراج میکردند بنابر آن ایلچی نزد گورخان فرستاد و التماس نمود که بدانجانب شتابد و بلاساغون را متصرف گشته شر قرلق و قنقلی را کفایت نماید و گورخان ببلاساغون رفته و بر تخت سلطنت نشسته نام خانی از ذریه افراسیاب انداخت و او را بایلک ترکان موسوم ساخت و اقوامی را که مخالف بودند مطیع و منقاد گردانیده فوجی از مردان صف شکن بکاشغر و ختن فرستاد و آن ولایات را نیز در سلک سایر ممالک خویش انتظام داد و آنگاه حکام ممالک ماوراء النهر و فرغانه را نیز ایل و منقاد گردانید چنانچه در مجلد ثانی سبق ذکر یافت و در شهور سنه ٥٣٦ با سلطان سنجر حرب نمود و او را منهزم ساخت بعد از آن گورخان فوت شده خاتونش کویونک قایم مقام گشت و قراختائیان مادام که کویونک میل فسق و زنا نکرده بود متابعتش می نمودند و چون بهوای نفس و میل غلبه کرد او را با معشوقش از میان برداشتند و لقب گورخانی را ببرادر گورخان سابق اطلاق نموده نقش اطاعتش بر لوح خاطر نگاشتند و میان این گورخان و سلاطین خوارزمشاهی گاهی صلح اتفاق افتاد و گاهی صورت جنگ دست میداد چنانچه شمه از این حکایات در اواخر مجلد ثانی مرقوم کلک بیان گشت و کوشلوک بن تایانک خان بعد از کشته شدن عم خود بویروق و بقتل رسیدن توقتا بیکی پناه بابن گورخان آورد و گورخان او را منظور نظر شفقت گردانیده بتربیت او اما دی خویش سرافراز کرد **نظم** ورا گورخان خواند فرزند خویش بیفزود جاهش بفرزند خویش دلش کرد خرم بدختی چو ماه تنش را همیداشت از بدنگاه و در آن اوان که چنگیز خان بجانب ختای رفته بود کوشلوک خیال استقلال نموده در نوبتی بعرض گورخان رسانید که در پیش بالیغ و قیالیغ مدتی شد که سپاه نایمان مانند رمه بی شبان گردانند و حالا **بلیت** که چنگیز خان در دیار ختاست بهم کار ایشان نتوان کرد راست اگر رای صواب نمای اقتضا نماید بنده بدانجانب رفته قوم و قبیله خود را جمع کردم و ایشان را استمالت داده بخدمت رسانم **بیت** ز ساده دلی گورخان گفتنش شنید و چه دید در گفتنش و قامت قابلیت کوشلوک را بخلعت نفیسه

آرایش داد و لقب خانی ارزانی داشته اجازت فرمود و چون کوشلوک بیورت قدیم آبا و اجداد خود رسید و آوازهٔ وصول او در آن دیار شایع گردید مصراع برو جمع شد لشکر بی‌پایان و حاکم قوم مکریت توقتان نیز بکوشلوک پیوسته او را جمعیتی عظیم دست داد و کوشلوک باستظهار لشکر بسیار با گورخان آغاز مخالفت کرده آتش نهب و تاراج در اطراف ولایاتش زد و رسولی پیش سلطان محمد خوارزمشاه فرستاده پیغام داد که مناسب چنانست که سلطان از آنجانب متوجه استقبال گورخان شود و من از اینجانب مقرر آنکه اگر سلطان پیشتر گورخان را مغلوب گرداند کاشغر و ختن او را باشد و اگر من درین امر پیش دستی نمایم سلطان تا آب فناکت بمن مسلم دارد آنگاه آن دو پادشاه از طرفین متوجه گورخان گشته کوشلوک پیشتر رسیده محاربه نموده منهزم گردید بعد از آن بر وجهی که در اواخر مجلد ثانی مذکور گشت میان سلطان محمد و گورخان قتال اتفاق افتاده بسبب غدر سپهبد کبود جامه میمنهٔ سلطان پشت بر مخالفان کردند و برانغار گورخان نیز انهزام یافته قلب هر دو لشکر تیغ و خنجر در یکدیگر نهادند و کثرت هیجان گرد و غبار مانع رؤیت ابصار شده غالب از مغلوب تمیز نشد و مبارزان هر دو طرف تاراج کنان روی بوادی فرار نهادند و چون گورخان ببلاساغون رسید اهالی آن ولایت که از تعدی قراختائیان بتنگ آمده بودند و می‌پنداشتند که خوارزمشاه از عقب خواهد رسید دروازه بسته گورخان را در شهر نگذاشتند و بانداختن تیر و سنگ و افروختن آتش حرب و جنگ اشتغال نمودند و گورخان نیز آغاز محاصره و محاربه کرد و بعد از شانزده روز قهراً و قسراً بلاساغون را بگرفت و بقتل عام فرمان داده در سه شبانروز چهل و هفت هزار مرد نامدار کشته شدند و چون خزاین گورخان در وقت تهیهٔ اسباب سپاه از درم و دینار خالی شده بود مجموع باهی که مال بسیار داشت و می‌ترسید که گورخان از وی چیزی طمع نماید بعرض رسانید که مناسب آنست که عوض اموالی که از خزانه تلف شده غنایمی را که امرا درین وقایع گرفته‌اند بخزانه سپارند و گورخان این سخن را بسمع رضا جای داد و چون امرا بر آن اندیشه مطلع گشتند هر یک ببهانه بطرفی رفته دم از عصیان زدند و کوشلوک ازین حال خبر یافته فرصت غنیمت دانسته بدانجانب ایلغار کرد **بیت** چنان با سپاه آمد از روی شرق ، که گوئی همی آمد از میغ برق مانند بلای ناگهان بیخبر ببلاساغون آمد گورخان بغیر از تواضع و فروتنی چاره ندانست و قصد کرد که در پیش سریر کوشلوک بپای خدمت بایستد اما کوشلوک باین معنی راضی نشد و او را بحسب ظاهر تعظیم نموده تمامت ناطق و صامت مملکتش را بگرفت و گورخان بعد ازین واقعه مدت دو سال زندگانی یافت و چون سنش بنود و پنج رسید بعالم باقی منزل گزید و او هشتاد و یکسال بسلطنت و اقبال گذرانید

ذکر شمهٔ از تسلط و تغلب کوشلوک خان و بیان مندفع شدن شر او بسبب توجه جبه نویان

بعد از فوت گورخان کوشلوک در سلطنت استقلال یافته باندک زمانی الالیغ و کاشغر و ختن را مسخر کرد و باشتعال آتش ظلم و ضلال پرداخته دود از دودمان برآورد و آن بدبخت بت پرست بود و زنش متابعت ملت نصاری می‌نمود لاجرم همه روزه پیوسته در تعذیب مسلمانان میکوشیدند و هر کس از رجحان شریعت غرا دم میزد او را بقتل میرسانیدند و در وقتی که ولایت ختن بتسخیر آن لعین پر مکر و فن درآمد خواست که از روی حجت و برهان علما را ملزم گرداند و دیانتی که با خود مخمر کرده بود بمسامع معتقدان دین قویم رساند بنابرآن فرمود که در شهر منادی نمودند که هر که در زمرهٔ اهل علم و صلاح است بصحرا شتابد و سه هزار کس از آن طایفه مجتمع گشته کوشلوک روی بدیشان کرد و گفت کیست از شما که از غیر خدا نترسد و از سخن حق باز نگردد و در باب رجحان دین و ملت از صدق نیت مناظره نماید قدوة العلماء المتورعین علاء الملة والدین محمد الختنی کمر تقویت شریعت محمدی بر میان بسته زبان الهام بیان بگشاد و با کوشلوک لعین آغاز مباحثه و مناظره فرمود و در باب ترجیح ملت بیضا حجج و براهین اقامت نمود و کوشلوک را ملزم ساخت و آن بدبخت از خبث عاجز گشته آغاز سفاهت کرد و نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کلمات بی ادبانه بر زبان آورد **بیت** چو عاجز شد آن بی ادب در جواب ، بد کرد حاشا بنبی را خطاب و آن عالم ربانی از غایت دینداری بی تحمل گشته گفت خاک بدهانت باد ای دشمن دین و آن سرخیل اهل کفر و ظلم از شنیدن این دشنام برآشفته فرمود که آنجناب را بگیرند و ایذا نمایند تا از دین اسلام برگردد و فرمان برآن بموجب فرموده عمل نموده چون از ارتداد آن عالم پاک اعتقاد مایوس گشته در مدرسه که خود ساخته بود او را چهار میخ کردند تا بجوار مغفرت الهی واصل شد و بعد از شهادت مولانا علاء الدین محمد رسم بانگ نماز و قامت و اقامت نماز جمعه و جماعت از آن دیار برافتاد و دست تقدیر ملک قدیر ابواب فتنه و فساد و ظلم و بیداد بر روی مسلمانان بگشاد و در خلال این احوال حاکم قوم مکریت توقتان از کوشلوک جدا گشته بطرف قم کنک رفت و چنگیز خان این اخبار را استماع نموده فرمان فرمود که جبه نویان با چند تومان از سپاه ظفر نشان متوجه دفع کوشلوک گردد و جبه بموجب فرمان بجانب کاشغر روان شده

روان شده چون بحدود آن ولایت رسید کوشلوک روی بهزیمت نهاد و جبه بکاشغر درآمده فرمود که در کوچه و بازار ندا کردند که همه کس باید که بر کیش آبا و
اجداد خویش باشد و متعرض یکدیگر نشوند و از اتباع کوشلوک هر کرا هر جا یابند بکشند لاجرم اهل اسلام از ظلم و تعدی آن بدنام نجات یافته فوجی از مغولان
کوشلوک را تعاقب نمودند و هر کس از قوم نایمان رسیدند سفر الحال بقتل رسانیدند و کوشلوک بکوهستان بدخشان گریخته از غایت سراسیمگی بدره
رفت که آنرا سارق قول میگفتند و راه بیرون شدن نداشت و در آن حین جمعی از صیادان در آن کوه بشکار اشتغال مینمودند مغولان ایشانرا گفتند که
اگر این جماعت را که از ما گریخته اند گرفته بما سپارید بجان امان یابید صیادان از اطراف و جوانب کوشلوک و اتباع او درآمده همه را بدست آوردند
و بمغولان سپردند و ایشان کوشلوک را گردن زده سرش پیش جبه نویان بردند و جبه آن سر را نزد چنگیزخان فرستاد آنگاه جوجی خان بدفع توقتان که
بطرف قبچاق رفته بود نامزد فرمود و جوجی بروجهی که در آخر ذکر سلطان محمد خوارزم شاه نوشته شده مهم توقتان و قوم او را ساخته مراجعت
کرد آنگاه چنگیزخان بنابر اسباب مذکوره روی توجه بماوراءالنهر آورد گفتار در بیان توجه چنگیزخان بجانب ماوراءالنهر و کشته
شدن اکثر متوطنان آن بلاد به تیغ خشم و قهر چون خاطر خطیر چنگیزخان از ضبط ممالک شرقی و شمالی فراغت یافت و آتش سیاستش بر
کانون درون مخالفان آن حدود تافت تسخیر ممالک سلطان محمد خوارزمشاه را پیش نهاد همت بلندنهمت ساخته با سپاهی افزون از قطره در عدد
و ذره در شمار بجانب ماوراءالنهر روان شد و چون بنواحی اترار نزول اجلال فرمود اوکدای و جغتای را بمحاصره آن شهر باز داشت و جوجی
خان را بجانب جند فرستاد و آلاق نویان را بفناکت و خجند ارسال نمود و بنفس خویش با تولی خان متوجه بخارا گشت و ناگاه بقصبه زرنوق رسیدند
و اهالی آنجا نخست دروازها بر کشیده خواستند که در مقام محاربت آیند و آخرالامر بموجب نصیحت دانشمند حاجب که مردی مسلمان بود و ملازمت
چنگیزخان می نمود ابواب صلح و صفا گشاده ترک جنگ و عناد کردند و ترکان آن قلعه را با زمین هموار ساخته جوانانرا همراه خود گردانیدند و روی
بجانب حصار نور آوردند و مردم نور نیز آنجا را طاعت و انقیاد کرده حکم شد که ساکنان آن مکان بحال بد معاش و مصالح زراعت و تخم و گاو
قناعت کنند و خانهای خود را با سایر اشیا بازگذارند تا مغولان غارت نمایند و آن بیچارگان بموجب فرموده بتقدیم رسانیدند آنگاه
بعد از نهب و تاراج بجانب بخارا روان شدند در اوایل ماه محرم سنه سبع عشر و ستمایه موافق پیلان ئیل چنگیزخان در نواحی آن بلده که در آن
زمان مجمع اهالی علم و کمال و مرجع اصحاب فضل و افضال بود نزول اجلال فرمود و اشتقاق لفظ بخارا از بخار است و معنی بخار بلغت مغان
مجمع علم باشد القصه چون سپاه بیشمار چنگیزخان در اطراف و جوانب بخارا فرود آمدند و آن بلده را مانند نگین در انگشتری احاطه نمودند در شب
اول امراء خوارزمشاهی کوک خان و سونج خان و کشلیخان با بیست هزار یا سی هزار از شجاعان خنجرگذار برسم شبخون بر سر مغولان تاختند اما چون
طلایه آن سپاه خونخوار بسان بخت خویش بیدار بودند بقدم مقاتلت پیش آمده اکثر بخاریانرا برخاک هلاک انداختند روز دیگر که بواسطه
ظهور جمشید خورشید ثوابت و سیار از حصار سپهر دوار مفقود و نابود گشت اهالی بخارا در وجه خلاف بسته ابواب شهر باز گشادند و سادات
و علما و اشراف و اعیان بخدمت خان شتافته امان طلبیدند و چنگیزخان همان زمان سوار شده بان بلده فاخره درآمد و چون بمسجد جامع رسید
پرسید که این سرای سلطانست گفتند نی بلکه خانه یزدانست و او همچنان سواره بمسجد درآمده تا مقصوره عنان باز نکشید آنگاه از اسب پیاده
شده بر منبر رفت و بنشست و مردم خود را گفت در صحرا علف نیست شکم اسبانرا سیر سازید مغولان بموجب فرموده کاربند گشته در انبارها بگشادند
و از صنادیق مصاحیف و اجزا را دور انداختند و آخور اسبان ساختند و افسار چهارپایان بدست علما و مشایخ داده بایاغ داشتن
مشغولی کردند و آهنگ مغولی بر کشیدند بعد از آن چنگیزخان بعیدگاه رفته و باجتماع خلایق بخارا فرمان داده بر منبر برآمد و نخست
زبان بحمد و ثنای الهی بگشاد آنگاه در باب معایب سلطان محمد خوارزمشاه سخنان بر زبان رانده در آخر گفت که ای قوم از شما گناهان
بزرگ در وجود آمده است بنابر آن خشم ایزدی مرا که از جمله بلاهای آنحضرتم بسوی شما فرستاد اکنون هرچه درین شهر ظاهرست حاجت بتقریر
نیست آنچه از اموال مخفی دارید تسلیم نمایید لاجرم متمولان آغاز فرود آوردن مال کرده هرچه دادند مغولان از ایشان بستدند و تعذیب
و شکنجه کسی را بجا نیاوردند اما چون یرلیغ صادر شده بود که نوکران خوارزمشاه را از شهر بیرون کنند و بسیاری از آن طبقه پناه بمردم

برده بودند و این معنی بر چنگیز خان ظاهر گشت نایرهٔ خشم او اشتعال یافته فرمود تا آتش در خانهٔ بخاریان زدند و حال آنکه اکثر محلات چوب پوش بود بنا
بر آن بیک روز بیشتر شهر سوخته شد بلکه غیر از مسجد جامع و بعضی سراها که از خشت پخته بود عمارتی سالم نماند و بعد از آن چنگیز خان جوانان بخارا را به
جنگ قلعه مأمور گردانید و از جانبین منجنیقها مرتب ساخته باندک زمانی مغولان قهرا قسرا آن حصن حصین را بگرفتند و مجموع مردانی را که در قلعه بودند کشتند و عیال
و اطفال ایشان را اسیر کردند و حصار را مانند زمین هموار گردانیدند نقلست که بعد از این واقعه یکی از بخاراییان بخراسان رفت شخصی از وی پرسید
که حال شما بکجا انجامید جواب داد که آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و فی الواقع در کلام فارسی عبارتی مختصرتر از این در بیان آنچه از لشکر مغولان
در بخارا بوقوع انجامیده بود نتوان یافت اما جغتای و اوکدای که بفتح اترار مأمور بودند چون بظاهر آن دیار رسیدند غایرخان با آنکه شصت هزار
سوار جرار داشت در شهر متحصن شد و محافظان هشیار بر دروازها بنشاندند و شاهزادگان مدت پنج ماه آن بلده را محاصره نموده کار محصوران با
ضطرار انجامید آنگاه قراجه حاجب که بحکم سلطان محمد خوارزمشاه بکومک غایرخان متعین بود با مغولان ایل شده شبی از دروازهٔ صوفی خانه بیرون
رفت و همان شب چریک مغول در شهر ریخته غایرخان با بیست هزار کس از شجاعان پناه بحصار برده و روز دیگر جغتای و اوکدای قراجه حاجب را
بکفران نعمت خوارزمشاه مخاطب ساخته بکشتند و تمامی مردم را از شهر بصحرا رانده به تیغ تیز بگذرانیدند و آغاز محاصرهٔ قلعه نمودند و غایرخان از آن
حصار هر روز پنجاه مرد بمیدان نبرد می فرستاد تا کشش و کوشش نموده بعز شهادت میرسیدند و برین منوال مدت یکماه زمان محاصره و محاربه
امتداد یافته در آن ایام بسیاری از کفار بر خاک هلاک افتادند و چون از سپاه غایر زیاده از دو کس نماند مغولان بحصار در آمدند غایر با آن
دو یار پناه ببام برده بر قرار جلادت می نمود و بزخم سنگ و خشت مخالفان را از خود باز میداشت و چون فرمان چنگیز خان چنان بود که او را
زنده بدست آورند لشکر مغول تیر بطرف او نمی انداختند القصه بعد از آنکه آن دو کس نیز کشته شدند مغولان غایرخان را گرفته و بند
کرده قلعه را با زمین یکسان ساختند و غیر ارباب صناعت تمامی متوطنان آن مکان را بکشتند آنگاه جغتای و اوکدای عازم اردوی
اعظم گشتند و در حدود سمرقند غایرخان را گرفته بنظر چنگیز خان رسانیده در کوک سرا او را شربت شهادت چشانیدند اما جوجی خان که بموجب فرمان
بجانب جند رفته بود چون بسغناق رسید حسن حاجی را که در سلک تجار انتظام داشت و در آن اوان ملازمت چنگیز خان می نمود انجا فرستاد
تا مردم را نصیحت کرده از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نماید و چون حسن بشهر در آمد پیش از آنکه باداء رسالت پردازد رنود و اوباش تکبیر گویان
او را بکشتند و جوجی برین جسارت اطلاع یافت فی الحال بسان شیر خشمناک روان شد و بظاهر سغناق شتافته لشکریان را گفت دست از جنگ باز ندارند
تا آن بلده را مسخر نسازند و مغولان نهایت سعی و اهتمام بجای آورده بیک بدو روز زیر و زبر گشت شهر همه خلق آن کشته بقهر و امارت
آن ویرانه بپسر حسن حاجی متعلق شد جوجی خان روی باوزکند نهاد و اوزکند بصلح مفتوح گشت از آنجا باسباش رفت و اوباش اسباش آغاز
و چون پرخاش کرده اکثر کشته شدند این خبر بسمع قتلق خان که از قبل سلطان محمد خوارزمشاه حاکم جند بود رسید بناء ثبات و قرارش سمت تزلزل پذیرفته
راه خوارزم پیش گرفت و جوجی خان جنتمور را برسالت نزد جندیان فرستاده بعضی از عوام قاصد جانش گشتند و جنتمور بلطایف الحیل خود را نگاه
داشته بخدمت جوجی مراجعت کرد و جوجی خان چهارم صفر سنه ۶۱۷ بظاهر شهر شتافته و جندیان دروازها را ببستند و بسان نظارگیان بر زبر فصیل نشستند و مغولان
پلها بر خندق ترتیب کرده و نردبانها نهاده ببالای باره بر آمدند و از آنجانب بزیر رفته دروازها بگشادند و تمامت خلق را بصحرا رانده جند را
بجاروب غارت و تاراج پاک ساختند چو مردم نکردند در جند جنگ بکشتن مغول نیز نگشاد چنگ نشد کشته غیر از دو سه شوربخت
که با جنتمور گفته بودند سخت و جوجی خان امارت جند را بعلی خواجه غجدوانی عنایت کرده روی باردوی پدر آورد و الاق نویان
که بگرفتن فناکت و خجند مأمور بود چون بظاهر فناکت رسید والی آنجا ایلنکو ملک باتفاق قنقلیان که ملازمان او بودند در حصار تحصن نمود
نظم به یکجا رسته روز برخاستند بروز چهارم امان خواستند ز شهر فناکت برون آمدند همه غرقه در موج خون آمدند و الاق نویان شعر
بشهر خجند آنگهی رو نهاد مدارا و آزرم یکسو نهاد و بعد از آنکه بآن بلده رسید والی آنجا تیمور ملک که در ملک سلطان محمد خوارزمشاه از مردانه
تری نبود با هزار مرد نامدار که هر یک خود را ثالث رستم و اسفندیار میدانستند در قلعه که بمیان آب خجند ساخته بودند پناه بردند و با مغولان

مغولان کوشش نموده بسیاری از ایشان را بقعر جهنم فرستادند و چون کارش باضطرار انجامید خواص و متعلقان را در صفحات کشتی سر پوشیده که بیرون آنها
بگل و سرکه اندوده بودند نشاند و خود نیز بسفینه در آمده مانند باد بر روی آب روان گشت و لشکر مغول بر فرار تیمور ملک مطلع شده جنگ کنان کنار
آب میرفتند تیمور ملک تیر دلدوز که هرگز خطا نمی کرد کفار را باز میداشت تا آنکه بساحل رسید از آب بیرون آمد و مغولان در پی او بودند تیمور ملک هر ساعت
می ایستاد و جنگ میکرد تا احمال و اثقالش پیشتر میرفتند آخر الامر اتباع او کشته گشته اموال را اعدا باز ستانیدند و او با سه چوبه تیر که یکی از آنها پیکان
نداشت سپاه میراند و سه مغول از عقب می شتافتند تیمور ملک عطف عنانی کرده تیر بی پیکان را بر چشم یک مغول زد که کور شد و دو نفر دیگر سر خویش
گرفتند تیمور ملک بخوارزم رفته از آنجا بعراق شتافت و از عراق عنان عزیمت بشام تافت چون فیها آرام یافت او را حب وطن بر مراجعت باعث
گشت و بفرغانه خرامید و گاهی بخجند میرفت و استکشاف احوال مینمود در آن اثنا شنود که پسرش بحکم باتو بن جوجی خان بن چنگیز خان بخجند آمده و متصرف
املاک و اسبابش شده لاجرم با پسر ملاقات نموده گفت اگر پدر خود را ببینی می شناسی جواب داد که طفل شیرخواره بودم که از پدر دور افتادم
اما غلامی هست که او را بجا می آورد و آنگاه غلام را حاضر ساخته و غلام تیمور ملک را شناخته خبر وصولش در ترکستان شیوع یافت و او بامید لطف و مرحمت
بجانب اردوی اوکتای قاآن که بعد از چنگیز خان بر تخت سلطنت نشسته بود در روان شد و در اثنای راه قدقان اوغلان بوی دو چار خورده فرمود تا دستهای او را
ببستند و از محاربانی که کرده بود آغاز تفتیش و تفحص نمود و تیمور ملک سخنان او را جواب میگفت در آن حین بسبب تقدیر مغولی که بزخم تیر بی پیکان تیمور ملک
کور شده بود بآن مجلس رسید و از وی سخنان پرسید و تیمور ملک دلیر در مقام گفت و شنود در آمده قدقان در غضب رفت و تیر جانگزای بر تیمور ملک زد
که دیگر نفس از وی بر نیامد القصّه الاق نویان چون از مهم خجندیان فراغت یافت بجانب سمرقند که مضرب خیام اردوی اعظم بود شتافت اما قصّه
سمرقند چنان بود که در آن زمان که سلطان محمد خوارزمشاه از توهم سپاه تاتار و مغول متفرق ساختن حریفان مجلس رزم و پیکار می پرداخت صد و ده هزار
سوار جرّار در سمرقند گذاشت و غلبه خواص و عوام در آن بلده بمثابه بود که محاسب وهم خیال از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف می نمود و سمرقندیان جهت احتیاط
چند فصیل برگرد شهر کشیده بودند و خندق را باب رسانیده بنابر آن چنگیز خان نخست به تسخیر بخارا و سایر بلدان ماوراء النهر و ترکستان پرداخت و
چون خاطر از آن امور فارغ ساخت در اواخر ذی حجه سنه ۶۱۷ علم نهضت بصوب آن بلده فاخره برافراخت و در ظاهر سمرقند جمعی از شاهزادگان
و لشکرها که بفتح امصار ترکستان مامور گشته بودند با مردم حشری بوی پیوستند چنگیز خان در کوک سرای فرود آمده دو روز آسایش نمود در روز سیم طایفه از
سرداران لشکر خوارزمشاهی بپای جلادت در میدان مبارزت تاختند و از جنود مغول فوجی کشته جمعی کثیر اسیر و دستگیر ساختند و روز چهارم چنگیز خان
بنفس خویش سوار شده روی بشهر آورد و مغولان بمرتبه هجوم نموده تند راندند که مردم شهر را مجال نماند که سر از دروازه بیرون کنند و شب پنجم آرای
ساکنان سمرقند مختلف گشته بعضی مایل بصلح شدند و زمرهٔ ملاحظهٔ حقوق سلطانی نموده بر مخالفت مصر بودند و چون دروازهٔ افق مشرق بسبب ظهور
تباشیر صبح صادق مفتوح گشت قاضی و شیخ الاسلام سمرقند با فوجی از اشراف انام از شهر بیرون رفته بملازمت خان شتافتند و امان طلبیدند و چنگیز خان
ایشان را از قهر و سخط خود ایمن ساخته اجازت مراجعت ارزانی داشت و ایشان بسمرقند باز گشته دروازهٔ نمازگاه باز کردند و لشکر مغول در شهر
ریخته قاضی و شیخ الاسلام و پنجاه هزار کس از اتباع آن دو بزرگ را از مردم جدا گردانیدند و باقی خلایق را بصحرا رانده دست بغارت و تاراج بر آوردند
و روز دیگر همت بر تسخیر قلعه گماشته از جملهٔ محصوران الب خان با هزار کس از شجاعان دل از جان بگرفته خود را بر میان لشکر مغول زدند و بسلامت
بیرون رفته در صدد عراق بسلطان محمد رسیدند و او را از اخبار حالات ماوراء النهر متکدر و سراسیمه گردانیدند و در همان روز که الب خان از قلعهٔ سمرقند بگریخت
چنگیزخانیان بر آن حصار استیلا یافته قریب سی نفر از امرای خوارزمشاهی را با تمامی لشکریان بقتل رسانیدند و از سایر مردم سی هزار کس که ملتجیه
بودند جدا ساخته چنگیز خان ایشان را بر اولاد و اقربای خویش تقسیم کرد و از بقیهٔ متمولان مبلغ دویست هزار دینار خون بها ستاندند و زیاده
از این تعرض نرساند **ذکر رفتن جبه نویان و سویدای بهادر از عقب خوارزمشاه بموجب فرمودهٔ چنگیز خان و بیان شمهٔ از قتل و
غارت ایشان در اطراف ولایات و ممالک ایران** در آن زمان که چنگیز خان در ظاهر سمرقند نشسته بود استماع نمود که سلطان محمد
خوارزمشاه با عدد اندک و خوف بسیار از راه خراسان بطرف عراق گریخته و نظام سلسلهٔ جمعیت او بدست بیداد دوران از هم گسیخته بنابر آن

جبه نویان و سوبدای بهادر و توقچر را با سی هزار سوار خنجر گذار از عقب سلطان روان فرمود و ایشان را گفت که در طی مسافت سرعت نمایند و تا خصم را
بدست نیارند از پای ننشینند و اگر طاقت مقاومت و مقاتله نداشته باشند در هر موضع که مناسب دانند توقف کرده کیفیت را عرضه داشت نمایند و امرا حسب
فرموده بجانب خراسان روان شدند و در اواخر ربیع الآخر سنهٔ ۶۱۷ موافق پیلان ئیل متعاقب یکدیگر از آب آمویه عبور نمودند و بصوب هرات رفتند و
چون ملک هراة پیشتر کس فرستاده اظهار انقیاد کرده بود جبه و سوبدای متعرض آن بلده نشدند اما توقچر از عقب بهراة رسیده متابعت ملک را مسموع
نداشت و آغاز محاصره کرده از شست قضا تیری عمر فرسا بمقتل آن کافر خورد و شر او مندفع گردید و اتباع اش از عقب جبه و سوبدای شتافته در
نواحی زاوه بدیشان پیوستند و امرا از اهالی آن قصبه نزل و علوفه طلبیده مردم زاوه دروازها ببستند و چیزی بدیشان ندادند و چون مغولان
بر جناح استعجال بودند متعرض آنجماعت نشدند و بگذشتند و از بالای باره اهل زاوه آغاز فحش و یاوه کردند امرا از غایت غضب بازگشتند و در عرض سه
روز زاوه را مسخر ساخته قتل عام نمودند چنانچه در آن دیار دیار نماند و احمال و اثقال کشتگان را بشکستند و بسوختند و بعد از آن به نیشابور رفته مهم مردم
آنجا بصلح از هم برگذشت و از آنجا جبه نویان براه جوین عزیمت مازندران نمود و سوبدای بطوس شتافته خلقی بی نهایت بکشت و از طوس برادکان شتافته مرغزار و جریان
انهار آن ولایت او را خوش آمد بنابر آن متعرض رادکانیان نشد اما در خبوشان و اسفراین قصور راست کرد و از اسفراین بدامغان رفته رنود و اوباش
آن خطه را پایمال حوادث گردانید و جبه نویان در مازندران بسیاری از طوایف انسان را کشته فوجی از سپاه بی باک بمحاصرهٔ قلاعی که مقر متعلقان خوارزم
شاه بود باز داشت و بجانب ری روان شد و سوبدای آمده پیوست و در آن اوقات پیوسته در میان مردم ری جهت مخالفت مذهب تعصب بود بنابر آن
شافعی مذهبان چون خبر قرب وصول مغولان شنیدند باستقبال شتافتند و جبه و سوبدای را بر قتل نصف شهر که حنفی مذهب بودند تحریص نمودند و ایشان
نخست حنفیه را بتیغ بیدریغ گذرانیده بعد از آن با خود گفتند که از مردمی که در خون متوطنان مولد و منشاء خویش سعی نمایند چه نیکوئی توقع توان داشت
آنگاه شافعیه را نیز از عقب حنفیان روان کردند و از ری سوبدای بقزوین رفته جبه بجانب همدان توجه نمود و چون بقم رسید تمامت مردم آنجا را باغوای
بعضی از سنی مذهبان بقتل رسانیدند و بعد از قرب وصول بهمدان با والی آنجا مجدالدین علاء الدوله علوی صلح کرده روی بکرزرود و خرم آباد نهادند و دود
براورده ۳ از کرزرود و خرم آباد را ماتمکده ساخت و مردم نهاوند را بسته بکمند کرز گذرانیده در سایر ولایات بی خداوند همین عمل بجای آورد و سوبدای در قزوین
قرب پنجاه هزار مسلمان را بتیغ کین کشته بعد از آن آن دو صاحب قران ضلال بهم پیوستند و آن زمستان در حدود ری بنشستند و در اول فصل بهار که بسبب
وفور قتل سرو قدان گل رخسار لاله عذار در اطراف دشت و کوهسار غرقه بخون از بستر خاک بر خاست و بنفشه کبود پوشیده سوسن ده زبان جهة تعزیهٔ جوانان از
بی رحمان امان خواست جبه و سوبدای عزیمت آذربیجان کردند و در زنجان و اردبیل و سراة مراسم قتل و غارت بجا آوردند و از سراة جلو ریز روی بسوی
تبریز نهادند اتابک ازبک در آن زمان والی آن خطه بود صلاح در صلح دیده مال فراوان نزد مغولان فرستاده ایشان را از قتل و غارت تبریز در
گذرانید و چون نوبت دیگر سپاه برد و سرما هجوم نمود جبه و سوبدای در موغان قشلاق کردند و در آن زمستان بگرجستان شتافته بسیاری از
گرجیان را بقتل آوردند و در سنهٔ ۶۱۸ در مراغه و همدان و خوی و سلماس و نخجوان و بیلقان و شماخی و بعضی از بلاد شروان آنچه مقدور ایشان
بود از قتل و اسیر و غارت بتقدیم رسانیدند آنگاه خاطر شوم آن طایفهٔ گمراه مایل بآن شد که از جانب دربند شروان بمغولستان روند اما راه معین نشد و تدبیری
اندیشیده قاصدی سخندان پیش شروان شاه که در حصن حصین تحصن جسته بود فرستادند که ما را داعیه چنان است که دیگر متعرض قلمرو تو نشویم و مناسب آنکه
جمعی از مردم اینک بفرستی تا تمهید معذرت کرده قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانیم شروان شاه از استماع این سخنان شادمان شده ده نفر از خواص
و معتبران نزد مغولان فرستاد امرا از آن ده نفر یکی را گردن زده با نه تن گفتند که اگر شما قراولی کرده راه نمائید که از دربند بگذریم بجان امان یابید والا شما نیز
یار خود براه عدم شتابید و آن بیچارگان از بیم جان بچرخچی گشته آن ظالمان را بدربند رسانیدند و مغولان آنجا نیز دست باراقهٔ خون و گرفتن مال بندگان
خدا گشاده بطرف مغولستان گذشتند و در اثناء راه مهم مردم الان و قپچاق را بسان سکان عراق و خراسان ساختند در ولایت اروس بهمان شیوهٔ ناستوده
خویش پرداختند آنگاه بچنگیزخان که در آن زمان بیورت قدیم مغولان رسیده بود پیوسته سرگذشت خود معروض داشتند و از مضمون این وقایع کمال
قوت و سطوت مغولان بر همگنان ظاهر میگردد بلکه غایت قهر و غضب منتقم جبار نسبت باهالی آن روزگار بوضوح می پیوندد زیرا که با وجود آنکه در آن ایام حرب

ایام قرب صد حاکم صاحب جود با جنود نامحدود و اسباب نامعدود در عراق و خراسان بودند هیچکدام تأیید نیافتند که در صدد ممانعت و مقابلت فوجی از لشکر مغول آیند تا آن ولایات که از غایت معموری رشک نگارخانهٔ چین بلکه غیرت افزای بهشت برین بود ویران گشت و همچندین هزار کس از اهل اسلام بضرب تیغ بیداد زمرهٔ از اهل کفر و ظلام از هم گذشت سبحان الله الواحد القهار و صلی الله علی محمد و آله الاطهار

گفتار در بیان توجه اولاد چنگیز خان بجانب خوارزم و ذکر تسخیر آن خطه بعد از وقوع جنگ و رزم

چون چنگیز خان از مهم سمرقند فارغ گشته روزی چند در نواحی آن بلدهٔ فردوس مانند توقف نموده جوجی و جغتای و اوکدای را بفتح مملکت خوارزم مامور گردانید و در آن زمان جرجانیه که بهترین بلاد آن ولایت است و ترکان آنرا اورکنج گویند دار الملک سلاطین خوارزمشاهی بود و از علما و فضلا و ارباب شمشیر و اصحاب قلم و ارباب حرف و صناعات و سایر طوایف بنی آدم آنمقدار در جرجانیه [illegible] بودند که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و شاهزادگان بموجب فرمان چنگیز خان با سپاهی چون نجوم آسمان بی پایان بدانجانب روان شدند و در آن وقت حاکم خوارزم خمارتکین نامی بود که با والدهٔ سلطان محمد خوارزمشاه خویشی داشت و چون منقلای سپاه جهانگشای چنگیز خان بخوارزم نزدیک رسیدند جمعی بی تهیه نظارهٔ جرجانیه خرامیدند و براندن چهارپایان مشغول گردیدند خوارزمیان ایشانرا اندک دیده خلقی بسیار از پیاده و سوار پای از دروازه بیرون نهادند و عنان عزیمت بمحاربهٔ آنجماعت انعطاف دادند و مغولان بطریق مکر و فریب گاهی چون صید وحشی از ایشان میرمیدند و احیانا اندک توقف نموده جنگ میکردند تا بباغ خرم که در یک فرسخی شهر است رسیدند آنگاه سایر سواران منقلای که در کمین گاه بودند تیغ جلادت آخته بجانب خوارزمیان تاختند و آغاز کشش و خونریزی کرده از وقت طلوع آفتاب تا هنگام زوال قرب صد هزار کس بقتل آوردند و از عقب گریختگان رانده خود را در شهر انداختند و تا محلی که آنرا تنوره گویند شتافته تنور حرب گرم ساختند و هنگام غروب خور رسید بازگشتند و بعد از دو روز از این واقعه شاهزادگان جوجی و جغتای و اوکدای با تمامی لشکر قیامت اثر بگرد خوارزم رسیده نخست قاصدان بدان بلدان فرستادند و مردم را بایلی و انقیاد دعوت نمودند و چون فایدهٔ بر ارسال رسل و رسایل مترتب نگشت بترتیب اسباب قلعه گیری مشغول شده دست بانداختن تیر و سنگ برآوردند و سکنان خوارزم نیز بقدر مقدور در مدافعه و محاربه کوشیده از بام تا شام در محافظت برج و باره اهتمام میکردند و بعد از آنکه مدت محاصره امتداد یافت و بسیاری از محلات خوارزم از قاروره های نفط و زخم سنگ رعد بسوخت و منهدم گشت مغولان قصد نمودند که آب جیحون را که بشهر برده بودند بطرف دیگر اندازند و سه هزار کس از ایشان متعهد این خدمت شده خوارزمیان بر کیفیت حال اطلاع یافتند و جمعی کثیر بدانجانب شتافته بر سر آب آتش قتال اشتعال پذیرفت و باد ظفر از جانب اهل خوارزم شاهیان در اهتزاز آمده تمامی آن سه هزار کس بر خاک هلاک افتادند و بواسطهٔ این فتح جد خوارزمشاهیان در محافظت شهر از پیشتر بیشتر شد و در آن اثنا میان جوجی و جغتای غبار نقار ارتفاع یافته تا مدت پنج ماه مغولان را تسخیر خوارزم میسر نگشت و این خبر بسمع چنگیز خان رسیده یرلیغ داد که سرور آن لشکر اوکدای باشد و جوجی و جغتای و امرا و سرداران از حکم و فرمان او تجاوز ننمایند و اوکدای برادران را با هم در مقام صلح و صفا آورده و مهام سپاه را منتظم گردانید و باتفاق جنگ پیش بردند و نکبت متوجه اهل خوارزم گشته مغولان خانه بخانه و محله بمحله از ایشان میگرفتند تا تمامی جرجانیه مستخلص شد آنگاه خلایق را بصحرا رانده قرب صد هزار نفر از مردم پیشه ور جدا ساختند و زنان و جوانان و کودکان را به بندگی گرفته و باقی مردم را تقسیم نموده بقتل رسانیدند گویند که بهر قاتلی را بیست و چهار مقتول رسید و عدد قاتلان از پنجاه هزار متجاوز بود و یکی از شهدای خوارزم شیخ نجم الدین کبری است و چون آنحضرت از اکابر مشایخ عالم و مقتدای کبرای طوایف بنی آدم بود رقم مشکین قلم به تفصیل بعضی از حالاتش شروع نمود

ذکر شیخ نجم الدین کبری و شهید شدن آنحضرت بتقدیر ایزد تعالی

نام شیخ نجم الدین احمد بن عمر الخیوقی است و لقبش کبری و بدان جهت ملقب باین لقب گشت که در وقت تحصیل با هر طالب علمی که بحث میکرد بر وی غالب می آمد و بدین سبب او را طامهٔ کبری لقب داده اند بعد از آن از کثرت استعمال طامه را انداخته کبری گفتند و بعضی برآنند که لقب آنحضرت جناب کبری بوده ای هو نجم الکبری جمع تکثیر للکبر والصحیح هو الاول کذا فی تاریخ الامام الیافعی و شیخ ولی تراش نیز از القاب آنجناب است و بسبب آن این لقب را بروی اطلاق کردند که نظرش بر هر که افتادی بمرتبهٔ ولایت رسیدی **مصراع** سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرور است

ذکر شیخ نجم الدین

وگفت شیخ نجم الدین ابو الجناب بود امیر اقبال سیستانی در رساله که مشتمل است بر سخنان شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی آورده است که در ایام جوانی جهة سماع حدیث از خوارزم بهمدان رفت و چون از علمای آنجائی رخصت حدیث یافت باسکندریه شتافت و از محدث اسکندریه نیز اجازت حاصل کرده در وقت مراجعت شبی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید و از آنحضرت استدعاء کنیتی نمود و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ابو الجناب آنجناب پرسید که ابو الجناب مخففه حضرت فرمود که لا مشدده و شیخ چون از خواب در آمد از معنی آن کنیت چنان فهم کرد که از دنیا اجتناب می باید نمود لاجرم هم آنجا خود را از علایق دنیوی مجرد ساخته در طلب مرشدی که دست ارادت بوی دهد آغاز مسافرت فرمود چون بخوزستان رسید در خانقاه شیخ اسمعیل قصری پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بیمن توجه خاطر شیخ از آن مرض نجات یافت و مرید وی گشته بسلوک مشغول شد و چندگاه آنجا بود و ناگاه در خاطرش خطور نمود که علم ظاهری من از شیخ اسمعیل زیاده است و از علم باطن نیز حظی تمام یافته ام و این معنی بر شیخ اسماعیل ظاهر گشته بامداد آنجناب را طلبید و گفت برخیز و سفر کن که ترا بخدمت شیخ عمار یاسر می باید رفت شیخ نجم الدین گفته است که شیخ اسماعیل بر آنچه در خاطرش خطور نموده بود اطلاع یافته اما هیچ نگفت و بملازمت شیخ عمار شتافته بعد از مدتی که آنجا بسلوک مشغولی کرد چندگاه آنجا بود و شبی همان حدیث بر ضمیرش گذشت و صباح شیخ عمار او را گفت که نجم الدین خیز و بمصر و پیش شیخ روزبهان تا این هستی را بضرب سیلی از سر تو بیرون برد و در نفحات از شیخ نجم الدین منقولست که گفت چون بمصر رسیدم شیخ روزبهان را در بیرون خانقاه او دیدم که بآب اندک وضوء می ساخت و بخاطرم گذشت که ظاهرا شیخ نمیداند که باین قدر آب وضو جایز نیست و چون شیخ از وضو فارغ گشت دست بر روی من افشاند و بسبب قطرات آب وضوء شیخ که بروی من رسید بیخود شدم شیخ بخانقاه در آمد من نیز در رفتم و آنجناب بشکر وضوء مشغول گشت من بر پای ایستادم و از خود غایب شده دیدم که قیامت قایم است و مردم را میگیرند و بآتش می اندازند و بر ممر آتش پیری بر زبر پشته نشسته و هر کس که میگوید که من تعلق بوی میدارم او را میگذارند تا ناگاه مرا گرفتند و بجانب آتش کشیدند و چون گفتم که از جمله متعلقان ایشانم رها کردند لاجرم بر آن پشته بالا رفتم و مشاهده نمودم که شیخ روزبهان است پیش وی شتافتم و در پایش افتادم سیلی سخت بر قفایم زد چنانکه بروی در افتادم و گفت بیش از این اهل حق را انکار مکن بعد از آن از غیب باز آمدم دیدم که شیخ از نماز فارغ شده پیش رفتم و روی بر پایش نهادم شیخ در شهادت نیز همچنان سیلی بر پس سر من زد و همان لفظ بر زبان راند و بدان سبب عجب از طبیعت من زایل گشت شیخ روزبهان مرا بخدمت شیخ عمار یاسر باز گردانید و بوی نوشت که هر چند مس داری بفرست تا من زر خالص ساخته باز پیش تو فرستم شیخ نجم الدین مدتی دیگر در خدمت شیخ عمار بسر برده چون بدرجه کمال رسید رخصت یافت و بخوارزم شتافته بنیاد ارشاد کرد نقل است که در آن زمان که سپاه مغول بجانب خوارزم توجه نمودند چنگیزخان و اولادش که بر علو مرتبه شیخ نجم الدین وقوف یافته بودند چند نوبت کس نزد آنجناب فرستاده التماس کردند که از خوارزم بیرون آید تا آسیبی بذات بابرکاتش نرسد اما شیخ آن ملتمس را اجابت نفرمود و فرمود که ما در وقت آسایش و فراغت با این مردم بسر برده ایم چگونه جایز باشد که در زمان نزول رنج و عناد و حلول محنت و بلا از ایشان مفارقت اختیار کنیم و چون آن لشکر قیامت اثر نزدیک بخوارزم رسیدند شیخ نجم الدین و شیخ سعد الدین حموی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین باخرزی و بعضی دیگر از اعاظم اصحاب را که زیاده بر شصت نفر بودند رخصت داد که از آن ولایت بیرون روند ایشان گفتند چه شود اگر حضرت شیخ دعا کنند تا این بلا از اسلام مندفع گردد شیخ فرمود که این قضائیست مبرم و بدعا علاج نمی پذیرد آنجماعت گفتند پس مناسب آنست که شیخ با ما درین سفر مرافقت نماید جواب داد که مرا اذن خروج نیست و هم اینجا شهید خواهم شد و اصحاب آنجناب را وداع کرده بهر طرف رفتند و در روزی که کفار مغول بشهر در آمدند شیخ نجم الدین جمعی را که در خدمتش باقی مانده بودند طلبیده گفت قوموا علی اسم الله نقاتل فی سبیل الله آنگاه برخاسته خرقه خود را بر افکند و میان محکم بست و بغل پر سنگ ساخته نیزه بدست گرفت و روی بجنگ مغولان آورد و بر ایشان سنگ میزد تا سنگهائی که در بغل داشت تمام شد و لشکر چنگیزخان آنجناب را تیرباران کرده یک تیر بر سینه مبارکش آمد و چون آن تیر را بیرون کشید مرغ روح مطهرش بریاض بهشت ماوی گزید گویند که شیخ نجم الدین در وقت شهادت پرچم کافری را گرفته بود و پس از آنکه از پای در افتاده کس نتوانستند که آن کافر را از دستش خلاص سازند و عاقبت کاکل کافر را ببریدند و نظر باین معنی مولانا جلال الدین رومی گفته است رباعی ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند نی از آن مفلسکان که بز لاغر گیرند به یکی دست می خالص ایمان نوشند به یکی دست دگر پرچم کافر گیرند و کانت شهادته قدس روحه فی شهور سنة ثمان

مغول

ثمان عشر و ستمائه من الهجرة النبویه   **ذکر توجه چنگیز خان بجانب ترمذ و بلخ و رسیدن شهد حیات مردم آنجا بتلخی** خوانندگان
این قصه پرغصه چنان بزبان آورده اند که چون چنگیز خان اولاد و لشکرها را بجانب خوارزم فرستاد و بهار آن سال در حدود سمرقند بگذرانید بنگاه
خیال تخریب ترمذ نموده نخست نخشب مضرب خیام عساکر ظفر سلب گشت و بحسب مقتضای وقت تابستان آنجا بسر برده بعد از آن روی بترمذ آورد
و ساکنان آن مکان **بلیت** به پشتی باروی شهر و حصار که میکرد جیحون بگردش گذار پای در دامان استغنا کشیده بعد از وصول لشکر مغول
دست باندافتن تیر و سنگ دراز کردند و مغولان بجد هرچه تمامتر در تسخیر آن بلده کوشش نموده **بلیت** بده روز کردند ترمذ خراب فکندند باروی
ترمذ در آب و ساکنان آن بلده را از صغیر و کبیر و غنی و فقیر بکشتند گویند در ترمذ عورتی را جمعی از لشکریان چنگیز خان گرفته خواستند که بقتل رسانند
آن بیچاره گفت مرا مکشید تا مروارید بزرگ بشما دهم پرسیدند که آن مروارید را کجا نهاده جواب داد که فرو برده ام مغولان فی الحال شکم او را
شکافته مروارید را بیرون آوردند **بلیت** از آن پس همه کشتگان را شکم بامید گوهر دریدند هم و چنگیز خان از ترمذ بحدود لنکرت و سمانان
رفته زمستان آنجا بود و فوجی از سپاه را ببدخشان فرستاد تا آن مملکت را نیز مانند سایر ولایات خراب کردند و در اول بهار از معبر ترمذ گذشته
روی بطرف بلخ نهاد و آن بلده در معموری بمثابه بود که در نفس شهر قریب هزار و دویست جا نماز جمعه میگذاردند و هزار و دویست حمام راحت بخش انام
در آن امکنه و مقام موجود بود و زبدة الاولیا خواجه ناصر الدین ابو النصر پارسا قدس سره میفرموده اند که در وقت استیلای چنگیز خان پنجاه هزار کس سادات
و مشایخ و علما و موالی در بلخ اقامت داشتند القصه چون اشراف و اعیان از قرب وصول چنگیز خان وقوف یافتند با ساوری و پیشکش باستقبال
شتافتند و بنابر آنکه در آن ایام سلطان جلال الدین در ولایت غزنین لشکری پرخشم و کین جمع آورده در میدان خلاف و عناد جولان می نمود بلخیان
اظهار اطاعت و انقیاد فایده نداد و هرکه در آن ولایت بود بضرب تیغ مغولان غرقه بخون گشته از پای درافتاد **بلیت** همه بلخ را چون کف
دست کرد عمارات عالیش را پست کرد و آن خان بهرام انتقام سپهر احتشام بعد از تخریب قبة الاسلام تولی خان را بولایات خراسان نامزد کرده خود
بطالقان رفته و اهالی طالقان در حصار برکشیده بتقدیم جنگ و جدال پیش آمدند و بنابر استحکام آن مقام مدت محاصره امتداد یافته پس از مراجعت
تولی از خراسان و اجتماع لشکرها صورت تسخیر روی نموده هرکس در آنجا بود کشته گشت آنگاه چنگیز خان جهت دفع سلطان جلال الدین منکبرنی بطرف
غزنین در حرکت آمده بهر شهر که رسیدی از آبادانی اثر نگذاشتی و در بامیان تیغ از هیچ ذی حیاتی دریغ نداشت زیرا که یکی از اولاد جغتای خان بزخم
تیغ اهالی آن مکان کشته بود و چون چنگیز خان در کنار آب سند بسلطان جلال الدین رسید و قصه او را بوجهی که در ضمن وقایع خوارزمشاهیان سمت
تحریر یافت بتفصیل رسانید بلا نویان را با دو تومان لشکر بصوب هندوستان فرستاد و آن بلای ناگهان در اعمال و مضافات لاهور و ملتان بتقبیل
بغارت اقدام نموده بازگشت و بچنگیز خان پیوست   **ذکر توجه تولی خان بجانب خراسان و بیان خرابی بعضی دیگر از
ولایات ایران زمین** در آن اوان که چنگیز خان از قتل و غارت قبة الاسلام بلخ باز پرداخت پسر خود تولی خان را بطرف خراسان روان ساخت
و تولی با هشتاد هزار سوار که عشر لشکر چنگیز خان بود نخست بمرو شاهجان رفت و در آن وقت مجیر الملک شرف الدین مظفر که در سلک ارکان دولت
سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود در آن بلده حکومت می نمود و جمعی کثیر از ابطال رجال در ملازمتش بسر می بردند و آلات و ادوات حرب و قتال
بسیار داشتند و چون تولی خان بظاهر آن بلده معموره رسید مجیر الملک بغرور موفور در مقام مقاتلت و ممانعت آمد و بروایتی در روز اول گروهی انبوه
از شهر بیرون تاخته در عرض یکساعت هزار نفر از لشکر مغول بر خاک هلاک انداختند تولی از مشاهده آن سپاه متغیر شده بغضب هرچه تمامتر مباشر حرب شد
و بنفس خود با طایفه از شجاعان حمله کرده جمعی کثیر بقتل رسانید و بقیة السیف را بشهر گریزانید و تا مدت بیست و دو روز میان محاصران و محصوران
نیران قتال اشتعال داشت و قولی که مختار صاحب تاریخ جهان گشای و مولف مقدمه ظفرنامه است آنکه چون تولی خان بظاهر مرو نزول فرمود
تا شش روز در جنگ تاخیر نمود و در روز هفتم **بلیت** چو خورشید تابان برآمد بلند بیفگند بر چرخ رخشان کمند سپاه مغول مجتمع گشته بدروازه
شهرستان راندند و جنگ آغاز نمودند و از مرویان بمقدار دویست کس از دروازه بیرون آمدند و در مقام دفع ایشان شدند و تولی بنفس
خویش **بلیت** یکی برخروشید چون پیل مست سپر بر سر آورد و بنمود دست و پیاده بر شهریان حمله کرده مغولان متعاقب او بطرف دروازه شتافتند و در

حملهٔ اول جمله را منهزم گردانیدند و چون زمانه مصیبت کشتگان کسوت سوکواری پوشیده مغولان تا روز در گرد شهر ایستاده پاس داشتند و روز دیگر که سپاه
حبش از حبش روم انهزام یافت و زمانه تیغ زراندود خورشید فرق شب زنگی بشکافت مجیر الملک بغیر از اطاعت و انقیاد چاره ندید و عالمی جمال الدین نام را که سلیب ۲
از تمام دانشمندان و متقیان مرو بمزید علم و عمل ممتاز و مستثنی بود نزد تولی خان فرستاده امان خواست و چون تولی خان مجیر الملک را بوعید دلپذیر نداشت ۳
مستظهر و مطمئن خاطر ساخت پیشکش بقیاس از نقود نامعدود و نفایس اجناس ترتیب داده ببارگاه سپهر اساس شتافت و تولی مفصل متمولان شهر از وطلبید
فی الحال دویست کس را نام نویس کرده و محصلان آن تحصیل را ستانیده بشهر خرامیدند و آن مردم را گرفته مطالبهٔ مال نمودند آنگاه لشکریان بموجب اشارت
تولی خان چهار صد نفر از متوطنان مرو را از شهر بصحرا راندند و چهار صد نفر از محترفه و بعضی از پسران و دختران را بجان امان داده بقیه را از نساء و رجال
و پیران و اطفال به لشکریان قسمت نمودند و هر مغولی را سیصد یا چهار صد کس حصه رسید هر یک را بسر خود در القتل رسانید گویند که سید عز الدین
نسابه با چند نویسنده سیزده شبانه روز تعداد کشتگان مرو کرد از مردم نفس شهر هزار هزار و سیصد هزار و کسری در شمار آمد سید حیرت نموده زبان بادای
این رباعی عمر خیام گردانید **رباعی** ترکیب پیاله که در هم پیوست بشکستن آن روا نمیدارد دست چندین سر و پای نازنین از سر دست
از مهر که پیوست و بکین که شکست و چون مغولان خاطر از کشتن ساکنان مرو فارغ ساختند بتخریب مساکن ایشان پرداختند بعد از آن تولی خان
فرمان داد که امیر ضیاء الدین علی که از اشراف مرو بود بواسطهٔ عزلت و انزوا مختفی بود و نرسیده حاکم آن ویرانه باشد و جمعی را که از هر طرف پیدا
شوند سرداری کند و بارماس بداروغگی آن دیار بدیار قیام نماید و چون تولی از مرو بجانب نیشابور روان گشت بقیة السیف از نقبها
و سوراخها بیرون خرامیدند فی الجمله جمعیتی دست داد تا که بعضی مغولان سفاک از عقب بدانجا رسیدند و حصه مردم کشی خود طلبیدند گفتند تا هر کس
جهت ایشان یکدامن غله از شهر بصحرا برد و بوسیلهٔ این حیله خرمن زندگانی ایشان را بباد فنا دادند پس از آن تایسی نویان که از جبه نویان جدا شده
بود بمرو رسیده مرهمی بر جراحتها نهاد و مقارن آن حال امیر ضیاء الدین علی جهت دفع شر پهلوان ابوبکر دیوانه که در سر هوس فتنه برانگیخت متوجه
آنجانب شد و بارماس روی بصوب بخارا آورد و خون گرفته چند که در مرو بودند این معنی را بر آن حمل کردند که از خوارزمشاه خبری بدیشان
رسیده که شهر بازمی گذارند بی تامل طبل کوفته یاغی شدند و بارماس اگرچه مراجعت نمود اما در بیرون شهر هر کس را یافت بقتل رسانید و بخارا رفت
در این اثنا کوشتکین پارمهٔ از ملازمان سلطان محمد خوارزمشاه بمرو رسیده بر آن بلده استیلا یافت و امیر ضیاء الدین علی را که از سرخس بازگشته
بود بکشت و این خبر بچنگیز خان رسیده و سرداری با تیجه از مغول خونخوار از نخشب بمرو شتافتند و در حملهٔ اول شهر را گرفته قرب صد هزار مسلمان را
که مجتمع گشته بودند بکشتند و بطرف دیگر روان شده آق ملک نامی را در مرو گذاشتند تا اگر مستمندی از گوشهٔ بیرون آید ابواب بلا بر رویش بگشاید
و آق ملک بهر حیله که توانست طایفهٔ دیگر را بکشت و آخر شخصی را گفت که بانگ نماز گوید معدودی چند که در نقبها خزیده بودند چون آواز
اذان شنیدند قامت راست کرده بیرون آمدند فی الحال بیاران سابق لاحق شدند القصه صورت قتل در مرو بمرتبهٔ روی نمود که از تمامی
ساکنان آن بلده و توابع زیاده از چهار کس زنده نماند لا مرد لقضاء الله و لا معقب لحکمه **ذکر واقعهٔ نیشابور** و آن چنان بود که تولی خان وآن آوان که
داعیه نمود که ببلدهٔ مرو عبور نماید اما چنگیز خان تغاجار گورکان را که بروایت امیر زیرک خجندی برادر قراجار نویان بود با ده هزار سوار بطرف
نیشابور فرستاد مجیر الملک کافی و ضیاء الملک زوزنی که در سلک وزراء سلطان و اکابر خراسان انتظام داشتند بکثرت مردان جرار و وفور آلات
کارزار مغرور گشته عراده و منجنیق در بروج منصوب گردانیدند خاطر بمقابله قرار دادند و تغاجار شهر را مرکز وار در میان گرفته آغاز محاصره نمود
و در روز سیم از شست قضا تیری بر تغاجار خورد و در حال بمرد و سپاه مغول دست از حرب نیشابوریان باز داشته طایفهٔ بسبزوار شتافتند
عنان عزیمت بدان صوب معطوف گردانیدند و در مقدمه فوجی از سپاه با مجانیق و اسباب قلعه گیری ارسال داشته با آنکه حوالی نیشابور
سنگلاخ بود لشکریان از چند منزل سنگ پاره جمع کرده با خود به نیشابور بردند چنانکه از آن سنگها پشتها بدید آمد و مجیر الملک و سایر اهالی شهر چون
اهتمام لشکر مغول را بدین مثابه مشاهده کردند و دانستند که این جماعه مانند جمعی که همراه تغاجار بودند نیستند و باز نخواهند گشت با وجود آنکه
آلات و ادوات قلعه داری بسیار داشتند بترسیدند و قاضی ممالک رکن الدین علی بن ابراهیم المعینی را پیش تولی خان فرستادند تا شفاعت

تا شفاعت نموده جهت نیشابوریان امان طلبد اما تولی سخن قاضی را استماع قبول جای نداد بلکه او را بشهر باز فرستاد و صباح روز چهارشنبه دوازدهم صفر از
طرفین آغاز حرب و جنگ نموده تیر و سنگ پران کردند و تا روز جمعه زمان مقابله و محاصره امتداد یافته در آخر آن روز مغولان چند موضع از خندق را انباشتند و
بخاک ریز برآمده رخنه در دیوار شهر انداختند و شب شنبه مجموع باره از مغولان پر شد و روز شنبه لشکر تاتار یکبار در آن بلده ریخته بقتل و غارت مشغول
گشتند و مردم پناه بکوشها و ویرانها برده جنگ میکردند و مجیر الملک که حاکم نیشابور بود بنقبی گریخته مغولان او را از آنجا بیرون کشیدند و از وی سخنان درشت شنیده
بصعب تر وجهی بقتلش آوردند بعد از آن زن و مرد نیشابور را بصحرا رانده چهل نفر از پیشه وران جدا ساختند و بنیاد حیات سایر خلایق را بر انداختند و دختر
چنگیزخان بشهر درآمده با نتقام شوهر خویش از زنده اثر نگذاشت و هفت شبانروز آب در شهر بسته تمام عمارات را هموار ساخته جو کاشتند و در
تاریخ خراسان در حیز بیان آمده که دوازده روز شمار کشتگان نیشابور کردند سوای عورات و اطفال هزار هزار و هفصد و چهل و هفت هزار در قلم آمد آنگاه تولی
عازم هراة گشته مغولی چند آنجا گذاشت تا اگر خون گرفته پیدا شود بقتل رسانند **ذکر واقعهٔ هراة حرسها الله عن الحادثات** جمهور
مورخان آورده اند که چون تولی خان از تخریب نیشابور فراغت یافت عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هراة تافت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در خاطر
مرغزار شتر تو فرود آمده ایلچی زنبور نام نزد کلانتران آن بلدهٔ فاخره فرستاد و پیغام داد که ملک و قاضی و خطیب و معارف و مشاهیر شهر باید که باستقبال
رایات ظفر مآل اقبال نمایند تا در ظلال افضال پادشاهانه از تاب آفتاب حوادث ایمن مانند ملک شمس الدین محمد جورجانی که در آن زمان از قبل سلطان
جلال الدین در هراة حاکم بود قریب صد هزار مرد سپاهی داشت چون سخن زنبور شنید فی الحال او را پایمال غضب گردانیده بکشت و گفت آن روز
مباد که من مطیع و منقاد کفار شوم و چون خبر قتل زنبور در اردوی تولی شایع شد مغولان بسان زنبوران خاک آلود در خشم رفته بموجب فرمان تولی خان
باطراف و جوانب شهر درآمدند و هر کس را یافتند بقتل رسانیدند و ملک شمس الدین محمد مستعد جنگ و پیکار گشته مدت هفت روز از هر دو طرف نهایت
مردانگی و جلادت بجای آوردند و از اهل اسلام و اصحاب کفر و ظلام خلقی بدرجات نعیم و درکات جحیم پیوستند از آنجمله هزار و هفصد نفر از مغولان معتبر
سفر سقر پیش گرفتند و در روز هشتم ملک شمس الدین محمد با جمعی کثیر متشمر استعمال آلات کارزار گشته در اثنای گیرودار تیری بدو رسید و شهید گردید آنگاه مردمان
متفرق بدو فرقه شدند اتباع سلطان جلال الدین منکبرنی و ملازمان ملک محمد جورجانی گفتند که تا مارا رمقی از حیات باقی باشد دست از مقابله و مقاتله باز
نداریم و قضاة و علما و اشراف و اعیان شهر بصلح مایل گشتند و چون تولی خان را عذوبت ماء و لطافت هوا و نزاهت بساتین و طراوت سبزه و ریاحین
آن سرزمین موافق مزاج افتاده بود میخواست که بلدهٔ هرات مانند سایر ولایات ویران شود بنابرآن در آن روز که هر دو گروه بمصالحه میل نموده بودند
با دویست سوار نزدیک بخندق دروازهٔ فیروزآباد شتافت و خود از سر بر گرفته گفت ای مردم بدانید که من تولی خان بن چنگیزخان ام اگر میخواهید که بجان
امان یابید دست از محاربت باز دارید و بپای متابعت پیش آیید و نصف آنچه از خراج و مال هر سال بعمال خوارزمشاه میداده اید بنواب ما برسانید تا بلطف
مرحمت پادشاهانه اختصاص یابید و سوگندان عظیم یاد کرد که اگر ابواب مخالفت مسدود گردانیده دروازها بگشایید نسبت بشما طریق عدل و احسان مسلوک
نماید و اهالی شهر که از زبان تولی خان امثال این سخنان شنودند ترک عناد و لجاج داده نخست امیر عز الدین مقدم هروی که پیشوای جامه بافان بود با صد
جامه باف که هر یکی تحفهٔ قیمتی در دست داشتند بخدمت تولی خان مبادرت نمودند بعد از آن اکابر و اعیان از شهر بیرون آمده مشمول نظر عاطفت
پادشاهانه گشتند و تولی خان از مردم هرات دوازده هزار کس را که از اتباع سلطان جلال الدین بودند کشته متعرض سایر خلایق نشد و ملک ابوبکر را بحکومت
و منکتای را بشحنگی بازداشته علم عزیمت بصوب طالقان که معسکر پدرش بود برافراشت و ملک ابوبکر و منکتای در هرات برعیت پروری و جمعیت گستری
مشغول گشته خلایق در غایت فراغت بعمارت و زراعت پرداختند اما چون خامهٔ تقدیر بتخریب آن بلده نیز جاری شده بود در آن اوان امری
بوقوع انجامید که هرات نیز سایر بلدان خراسان گرفت و در این باب در کتب علماء بلاغت مآب دو روایت بنظر رسیده قول اول که مختار عمدهٔ فضلا حکیم
کبار مولانا شرف الدین علی یزدی است آنکه چون روزی چند ملک ابوبکر و منکتای در آن بلدهٔ دلگشای بحکومت و دارائی قیام نمودند ناگاه خبر
غلبهٔ سلطان جلال الدین منکبرنی بر امراء چنگیزخانی در ولایت خراسان شیوع یافت و مردم کوته نظر تصور کردند که دیگر مقابله و مقاتلهٔ چنگیزخان با سلطان
صورت نخواهد بست و مغولان فرار بر قرار اختیار نموده بترکستان خواهند رفت و بدین خیال محال در تمامی بلدان خراسان مردم بی سر و سامان حکام

و عمال چنگیزخان را بقتل رسانیدند و هرویان نیز ملک ابوبکر و منکتای را از پای درآوردند و روایت دیگر که حضرت مخدومی ابوی مرحومی در روضة الصفا بصحت آن حکم نموده اند آنست که در آن زمان که تولی خان بقتل و غارت بلاد و قلاع خراسان اشتغال داشت مغولان هرچند سعی نمودند قلعه کالیون را که حالا بنیره تو اشتهار یافته نتوانستند که مسخر گردانند و بعد از رفتن تولی خان بطالقان ساکنان آن حصار استوار استماع نمودند که هرویان بترتیب اسلحه و آلات گرفتن قلعه قیام می نمایند و میگویند که هرگاه ما را پادشاه گیتی ستان بتسخیر نیره تو اشارت فرماید بیت بکوشیم بر هیبت ژنده پیل بجوشیم مانند دریای نیل و تا بدست همت کمند استیلا بر کنگرهٔ آن قلعه نفکنیم از پای ننشینیم و متوطنان کالیون از استماع امثال این سخنان در وهم افتاده با هم گفتند مناسب آنست که تدبیری اندیشیم که سواد مخالفت و نزاع میان مغولان و هرویان بر وجهی در میان آید که اصلاح پذیر نباشد و بعد از تأمل و تدبیر صاحب نامی را که در جلادت و تهور بی مثل بود با هشتاد فدائی بدار السلطنه هرات فرستادند تا بهر نوع توانند ملک ابوبکر و منکتای را از پای درآورند و صاحب با مصاحبان خود در زی تجار بشهر درآمده در کوچه و بازار به بیع و شری اشتغال می نمودند و روزی ملک ابوبکر و منکتای در پای حصار سوار دیده بیکبار بزخم کارد و خنجر هر دو را بقتل رسانیدند و هرویان بمقتضای این مصراع که عشاق را بهانه بس باشد شمشیرها کشیده در جوش و خروش آمدند و در ساعت تمامی اتباع حاکم و شحنه را از عقب ایشان فرستادند آنگاه ملک مبارز الدین سبزواری را حاکم خود ساخته امر کلانتری و ریاست را بخواجه فخر الدین عبد الرحمن غیرانی تفویض نمودند و چون این خبر بچنگیزخان رسید بغایت خشمناک گردید و تولی خان را مخاطب ساخته گفت اگر تو مردم هرات را میکشتی این قضیه وقوع نمی یافت ایلچیکدای نویان را با هشتاد هزار مرد خنجرگذار بجانب هرات فرستاده او را وصیت نمود که بعد از تسخیر آن بلده متنفسی زنده نگذارد و ایلچیکدای بعد از طی مسافت در کنار هرات رود فرود آمده لشکر یا زاد مدت یکماه مهلت داده تا بترتیب جنگ حصار پردازند و از بعضی بلاد خراسان که داروغه نشین بود بفرمان چنگیزخان مدد طلبیده پنجاه هزار نفر دیگر در ظل رایت آن جرار جمع آمدند و ملک مبارز الدین و خواجه فخر الدین با اعیان و اشراف و ارزال و اوباش عهد و پیمان در میان آوردند که در تهیهٔ جنگ و پرخاش اصلا از خود بتقصیر راضی نشوند و مانند گرگ اول دو رنگی نکنند و بعد از مدت یکماه ایلچیکدای دروازه های هرات را تقسیم نمود و بهر جانب شهر سی هزار مرد فرستاد و گفت هرکس در جنگ سستی کند بسیاست خواهد رسید و هرکه باظهار مبارزت مبادرت نماید بغایت عنایت مخصوص خواهد گردید آنگاه از چهار طرف جنگ در انداخت و هرویان مضمون من یتوکل علی الله فهو حسبه را بر خاطر گذرانیده در مقام مدافعه و محاربه ثبات قدم نمودند و مدت شش ماه و هفده روز از جانبین غایت سعی و کوشش و نهایت جلادت و خونریزی بتقدیم رسانیدند و در شهور سنه تسع عشر و ستمائه چند روزی ایلچیکدای سخت پیش برده در رهگذر(?) قریب پنجهزار کس از لشکر او کشته و خسته شدند بالای کرت سنگ و منجنیق جدار باره سوراخ سوراخ گشت و از نقبها که در زیر خاکریز زدند قواعد بروج بانهدام نزدیک رسید و روزی بیک ناگاه پنجاه گز دیوار افتاد و بر خاکریز آمده چهارصد مرد نامدار از سپاه تاتار ناچیز گردیدند و بعد از این واقعه بسبب درازی روزگار(?) و قلت ذخیره کار بر هرویان تنگ آمد و اختلاف در آرای ایشان پدید آمد و صبح روز جمعه از جمعات ماه جمادی الآخر سنه مذکور ایلچیکدای نویان از برج خاکبر که اکنون بخاکستر اشتهار یافته شهر اقصی(?) هرات را بگرفت و خاک ادبار بر مفارق متوطنان آن دیار بیخته بزخم شمشیر آبدار رشتهٔ حیات مرد و زن و پیر و جوان را بگسیخت و مدت هفت شبانروز آن لشکر عالم سوز بغیر کشتن و بردن و سوختن و کندن بکاری نپرداختند و مقدار هزار هزار و ششصد هزار و کسری از هرویان بدرجهٔ شهادت رسانیدند آنگاه ایلچیکدای بجانب ولایت هرات رفته چون بقصبهٔ اوبه رسید دو هزار مغول را بهرات بازگردانید تا اگر کسی از گوشه بیرون آمده باشد بیاران سابق لاحق گردانند و آن دو هزار کافر نابکار کرت دیگر بآن بلده شتافته قریب سه هزار کس را که مجتمع گشته بودند قتل نمودند و بغیر شانزده نفر که یکی از آنجمله مولانا شرف الدین خطیب قریه چقرتان(?) بود که در بقعهٔ گنبد مسجد جامع نهان شده بودند هیچکس در آن بلده زنده نماند در تاریخ هرات آورده اند که چون آن بلده از وجود شوم لشکر مغول خالی گشت یکی از آن شانزده کس از مسجد بیرون آمده در بازار بر پیش خوان دکان حلواگری نشست و مدتی در اطراف و جوانب نگریست هیچ کس ندید آنگاه دست بریش فرود آورده گفت الحمد لله که دمی بفراغت زدیم بعد از آن بیست و چهار کس دیگر از بلوکات و ولایات نزدیک بآن شانزده کس پیوستند و مدت پانزده سال بغیر این چهل نفر احدی در آن بلدهٔ فاخره و توابع موجود نبود و ایشان در جنب مسجد جامع که مقبرهٔ سلطان غیاث الدین است بسر می بردند و مدت مدید گوشت قاق کشتگان تغذی میکردند و در انبارخانها و طویلهٔ اسبان گشته از گندم و جو آنچه بنظر ایشان درمی آمد یک یک برمیچیدند تا چند منی غله جمع ساختند و اندک زمینی را بحیله که توانستند شدیار کرده آن غله را کاشتند تا سال دیگر در وقت ادراک محصول هریک را چند مشت

جنگهای

باضطرار

مشت گندم و جو رسید و آن چهل کس مولانا شرف الدین خطیب را بخود مصاحب ساخته بدین سخن مکدّر گردانیدند تا آن زمان که اوکتای قاآن بن چنگیز خان متوجه تعمیر بلده فاخره هرات گشته امیر عزّ الدین مقدم و بعضی دیگر از مردم را بدانجا فرستاد و بمعموری و آبادانی آن خطه مثال داد **ذکر مراجعت چنگیز خان بجانب توران زمین و بیان محاربه او با شیدرقو حاکم قاشین** چون پادشاه پرخشم و کین تمامت مملکت سلطان ایران و توران بمیامن ابوجهی که مرقوم خامه فصاحت آیین شد زیر و زبر گردانید و خبر فوت خوارزمشاه و عجز اولادش استماع نمود با قراجا نویان و سایر امرای عالیمکان طریق جانبی مسلوک داشته آرای جمله بر آن قرار گرفت که از شاهزادگان جغتای حدود مکران و هندوستان را بجاروب غارت و تاراج پاک سازد و اوکتای بشیب آب سند روان گشته تا غزنین بتازد و این دو شاهزاده آن ولایات را بروجهی ویران گردانند که اگر سلطان جلال الدین بآن نواحی شتابد اصلا ماده معاش و انتعاش نیابد و فرمان واجب الاذعان درین جمله نفاذ یافته جغتای و اوکتای هر یکی با جمعی کثیر از سپاه جهانگشای روی بصوب آن ولایت آورده در اول فصل بهار که عسکر ثوابت و سیّار از زمستان خانه حوت عنان عزیمت بمنزل شرف انعطاف داد و جنود نصرت ورود ریاحین از بارروی توجه ببساتین و مرغزار نهادند چنگیز خان عزم نهضت بیورت اصلی خویش جزم کرده براهی که آمده بود بازگشت و در بقلان باغرق خود پیوسته تابستان در آن حدود توقف نمود و در اول فصل خریف از جیحون عبور کرده بسمرقند رفت و زمستان در نواحی آن بلده رحل اقامت انداخت اما جغتای و اوکتای که بتاخت ولایات مکران و سرحد هندوستان و غزنین رفته بودند در اکثر آن مواضع مراسم غارت و قتل بجای آورده شهر و ولایات خصوصا غزنین را خراب کرده هر یک براهی متوجه اردوی پدر گشتند و آن زمستان در بخارا قشلاق فرموده اکثر ایام بجانور پرانیدن و شکار کردن اشتغال می‌نمودند و هر هفته پنجاه خروار قوش نزد چنگیز خان میفرستادند شیلغه والعهدة علی الراوی و چون فصل زمستان بپایان رسید و سپاه سبزه و لاله بار دیگر متوجه دشت و کوه گردید **بیت** برخاست بعزم گشت لاله سپه عازم کوه و دشت لاله و چنگیز خان از سمرقند بصوب مغولستان روان شد و فرمود تا ترکان خاتون والده سلطان محمد خوارزمشاه و حرمهای آن پادشاه عالیجاه پیشاپیش لشکر روند و بآواز بلند **بیت** برارم سلطان تاج و سریر همه وقت نوحه کنند و نفیر و ترکان خاتون آن خیل ترکان در تمامی آن راه **بیت** همی‌ریخت آب و همی‌کند موی جهانی از آن قصه در گفت و گوی و در کنار آب سیحون جغتای و اوکتای باردو پیوستند و چون از آن آب عبور کرده بصحرای بقلان باردو رسیدند جوجی خان که بعد از فتح خوارزم بنا بر نقاری که از برادران خاطر داشت بجانب دشت قبچاق رفته بموجب یرلیغی که باو رسید از یورت خود در حرکت آمده بعزم شکار جرگه کرد از این جانب چنگیز خان و اولاد و امرا نیز جرگه انداختند و در موضع قاریر که بهم رسیدند چنگیز خان بنشاط صید و شکار سوار شد و در میان جرگه تاخته آهو و نخجیر فراوان بینداخت و پس از وی شاهزادگان و امرا نیز بدان امر پرداختند و چون از کشتن شکار ملول گشتند آنچه زنده مانده بود داغهای خود نهاده بگذاشتند آنگاه جوجی خان زانو زده بشرف دست بوس پدر مشرف شد و پیشکش بسیار کشید از آن جمله صد هزار اسب بود که بیست هزار از آن اسبان خنگ یکرنگ بودند و چنگیز خان آن تابستان همانجا بسر برده قوریلتای بزرگ کرد و جمعی از امرا البغوزرا سیاست فرمود آنگاه جوجی خان را بدشت قبچاق فرستاد و خود بجانب یورت اصلی شتافت و در ماه ذو الحجه سنه ۶۲۱ موافق لوی ئیل در اردو فرود آمد **نظم** جهاندار ایران و توران زمین که داد این جهانش جهان آفرین باردوی فرخنده آمد فرود بدلخواه او گشت چرخ کبود خواتین توران و ایران بهش زده حلقه لشکر بگرد اندرش بدین گونه بنشست با گلرخان بشادی بسر برد چنگیز خان و در میان زمستان که بسبب هجوم لشکر برد و سرما دست و پای تا فرق بر پای می‌افسرد خبر متواتر رسید که شیدرقو حاکم تنگت که آنرا قاشین نیز گویند سر از گریبان عصیان برآورده و جنود نامحدود جمع کرده مستعد قتال گشته است لاجرم چنگیز خان ترک مجلس بزم نموده با سپاه ترک عزم آن ناحیت فرمود و شیدرقو با پانصد هزار مرد جرار در برابر آمده **نظم** بمیدان مردان کشیدند صف برآمد غریو از هر دو طرف برآن هر دو لشکر زمین تنگ بود که پهنای ایشان بسی فرسنگ بود بفرمان شه سرکش گیر ز پشت کمانها روان گشت تیر ز بس زنده پیکان بران روی یخ ته شد سپاهی چو مور و ملخ و لشکر شیدرقو نیز در آن معرکه بقدر امکان ثبات قدم نموده لوازم جلادت و مردانگی بجای آوردند اما چون مشیت ازلی مقتضی عظم شأن چنگیز خان بود شکست یافتند و اکثر ایشان کشته گشتند و بقیة السیف روی بوادی فرار آوردند و در کتب معتبره مسطور است که اعتقاد مغولان چنان است که از هر لشکری که صد هزار کس بقتل آید یک قتیل بفرق سر بایستد و در آن روز از سپاه شیدرقو کشته بفرق سر ایستاده بود و شیدرقو با رتا قیا گریخته **بیت** از آن نامجو لشکر کامیاب ولایات

قاشین همه شد خراب و چنگیز خان چون از قتل و غارت و شکست فراغت یافت بطرف جورجه و تنکناس شتافت و حاکم جورجه ابواب طاعت و انقیاد مفتوح ساخته
پیشکشهای لایق ارسال داشت از آنجمله **بیت** زاجناس تمتق یکی طبله پر فرستاده بود از شب افروز در و چنگیز خان فرمود که این مرواریدها را بدو می‌دهید که گوش
ایشان سوراخ داشته باشد و خدام بارگاه سلطنت برین موجب بتقدیم رسانیده بعضی از مغولان که گوش ایشان سوراخ نداشت فی الحال بکارد و جوالدوز گوشهای خود را
سوراخ کرده و مروارید ستاندند مع ذلک بسیاری از آن لآلی فاضل آمد مقارن این حال شنید که قوازار تاقیا مصوب ایلچیان سخن ان پیشکش فراوان فرستاده پیغام
داد که اگر خان مرا بجان امان دهد و عهد و پیمان در میان آرد **نظم** شتابم بر آن بار که شاد و خوش بیک ماه با تحفه و پیشکش بیایم به خدمت نجدت کمر بهم چون قلم رخط شاه سر
جهان جوی سوگندها یاد کرد بد اندیش را ایمن و شاد کرد چو ایلچی بتنکت از در دور شد چو چشم تبان شاه رنجور شد **ذکر انتقال چنگیز خان از جهان گذران**
چون قوت مزاج چنگیز خان بضعف تبدیل یافت و دانست که محل رحلت نزدیکست فرزندان و برادران و خویشان و قراچار نویان را طلب فرموده شرایط
وصیت بتقدیم رسانید و در باب پسندید بنای موافقت و عدم سلوک در طریق مخالفت سخنان سنجیده بر زبان گذرانید آنگاه جغتای و اوکدای و تولی را که حاضر
بودند مخاطب ساخته گفت که مصلحت می‌بینید که ولی عهد و قایم مقام من باشد و آن سه برادر باتفاق زانو زده گفتند **بیت** پدر شهریار است و ما بنده ایم
بفرمان و رای تو سر افکنده ایم و چنگیز خان منصب ولایت عهد و سریر خانی را باوکدای مسلم داشت و فرمان داد تا در آن باب وثیقه نوشتند و سایر اولاد
و احفاد او را باخط نهادند که از متابعت اوکدای گردن نپیچید و سر بر خط فرمان او نهند و بلاد ما وراء النهر و ترکستان را بجغتای خان عنایت کرده و او را برانی
بقراچار نویان سپرد و گفت تا جغتا مثل خان شود قراچولی جهاندار که بالتمغا او تمغا خان رسیده بود و مجلس آورده بود و آن را بجغتای تسلیم کرده فرمود که باید مقتضای
این وثیقه عمل نموده از استصواب قراچار نویان تجاوز جایز ندارد و او را در ملک و مال شریک خود شمارد و جغتای متقبل آن وصیت گشته چون
خاطر چنگیز خان از این وصایا فارغ گشت گفت **نظم** چو مدت تمام حیات مرا نهان داشت باید ممات مرا نباید که از کس بر آید خروش همان به
که باشد همه کس خموش چو از شهر شیدرقو آید برون مرا و را هماندم بریزید خون بر آرید از لشکر او دمار که تا بر شما ملک گیرد قرار بگفت این و دیده بهم بر نهاد
تو گفتی که چنگیز خان خود نزاد و این واقعه در چهارم ماه رمضان سنه اربع و عشرین و ستمائه موافق تنگوز ئیل که هم سال ولادت و هم سال فوت پدر و هم
سال جلوس بر تخت سلطنت بود اتفاق افتاد و هم در آن ایام شیدرقو از ارتاقیا لسان صیدی که بپای خود بدام آید بمعسکر چنگیز خان رسید و شاهزادگان
و امرا وصیت چنگیز خان بجای آورده و حاکم تنکت را با هر کس که همراه داشت بقتل رسانیدند و بعد از آن بطرف اردو بازگشتند و چنگیز خان را در پای
درختی که روزی در اثنای شکار بجهت مقبره خود تعیین کرده بود مدفون ساختند و باندک فرصتی چندان درخت در آن موضع و نواحی آن پیدا شد که یاد دادن
از آنجا محال گذار محال نمود و قبر چنگیز خان از نظرها نهان شد و هیچ کس پی بدان سرزمین نبرد و ذلک تقدیر العزیز العلیم **ذکر طایفهٔ از اولاد چنگیز خان**
که بعد از فوت او در الغ یورت پادشاهی کرده اند خواقینی که در الغ یورت چنگیز خان که عبارت از کلوران و قراقرم است و باررد و
بالیغ مشهور بر مسند خانی نشسته اند بروایتی که اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی رحمه الله تعالی در مقدمه ظفرنامه نوشته اند یازده نفر بوده اند
و بقول کتاب پادشاه عالیشان میرزا الغ بیک گورکان انار الله برهانه در الوس اربعه قلمی نموده اند نوزده نفر اول ایشان باتفاق مورخان اوکدای قاآن
است و آخرین ایشان بروایت اول یزدی اوغلان و بقول ثانی اوای بن اکتمور و چون راقم حروف را در باب عدد اسامی سلاطین چنگیز خانی
اعتماد بر روایت الغ بیکی بیشتر بود نامهای ایشان را موافق آنچه در الوس اربعه مسطور است تعداد خواهد نمود و العلم عند الله الموصل الی طریق المطلوب
والمقصود **ذکر اوکدای قاآن بن چنگیز خان** اوکدای قاآن که بصفات حمیده و سمات پسندیده و محاسن کردار و احاسن اطوار و وفور
عدل و احسان و شمول بذل و امتنان از سایر پادشاهان نامدار فرمان امتیاز و استثنا داشت پسر سیم چنگیز خان بود و بعد از فوت پدر دو سال
در شهور سنه ست و عشرین و ستمائه موافق اودئیل بر تخت جهانبانی نشسته به انتظام مهام عالم و عالمیان بقدر امکان اهتمام فرمود و دین اسلام را بر سایر
ادیان ترجیح داشت و همواره همت عالی نهمت بر ترفیه حال مسلمانان می‌گماشت باران انعام و عطایش بمثابهٔ بر مفارق فرق برایا بارید که آوازه
آن باقصای دیار مشرق و انتهای بلاد مغرب رسید و هر که هیچ نداشت از خوان احسانش بی حظی تمام باز نگشت و در جواب سؤال هیچ سایل کلمه لا و لم
بر زبانش نگذشت **رفتن جرماغون نوئین بجانب عراق و آذربیجان و شکست یافتن سلطان جلال الدین منکبرنی و ابدای بلده فاخره هرات**

هرات و فوت تولی خان بن چنگیزخان در ایام دولت اوکدای قاآن کامران وقوع پیوست و چون او چهارده سال بدولت و اقبال گذرانید فی شهور سنهٔ تسع و ثلثین و ستمایه
رخت سفر آخرت بربست و اوکدای قاآن را چهار خاتون معتبر و شصت قما بود و بخشندهٔ بی منت هفت پسر بوی کرامت فرمود خاتون اول بوراقچین نام داشت
و زوجهٔ دوم تورا کینا و سیم موکا خاتون و نام منکوحهٔ چهارم معلوم نیست اما اسامی پسران اوکدای قاآن بدین موجبست کیوک کوتان کوچو قراچار قاشی قداقن
ملک و قدان و ملک در سلک سراری انتظام داشت و والدهٔ پنج پسر بزرگتر تورا کینا خاتون بود والله تعالی اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب گفتار در بیان

کیفیت جلوس اوکدای قاآن بمسند خانی و ذکر بعضی از وقایع ایام سلطنت آن بانی مبانی جهانبانی

بدل اوکتای

راویان اخبار قاآنی و حاویان اسباب سخندانی آورده‌اند که چون مشیت جناب جلال سبحانی متعلق بآن شد که در اطراف عالم التفرقه و پریشانی بجمعیت آبادی
تبدیل یابد و نوبت دیگر آفتاب عدالت و احسان مهر عاطفت و امتنان بر وجنات احوال سالکان مسالک مسلمانی تابد چنگیز خان در وقت سکرات موت
اوکدای قاآن را ولی عهد ساخته و بعد از آنکه شاهزادگان و امرا و نوئینان از لوازم تعزیتش باز پرداختند بی آنکه در مهم سلطنت سخنی گویند هر یک عزم
عزیمت بطرف یورت خود در پیش داشتند اما بعد از انقضاء دو سال در اوایل فصل بهار که از فیض پروردگار سلطان گل پرده زمردین از جمال برداشته
برا و رنگ فیروزه رنگ قرار گرفت و فضای باغ و بستان و صحن چمن و گلستان از رشحات سحاب نیسان صفت خضرت و نضارت پذیرفت کلانتران
الوس چنگیز خان از اطراف و جوانب مغولستان برسم قوریلتای متوجه اردو گشتند از طرف دشت قبچاق اولاد جوجی باتو و شیبان و حمیانی و تنقوت و
برکجار و از جانب شرق برادران چنگیز خان اوتکین و بلکوتی و ایلچدای و از پیش بالیغ جغتای خان و از اردوی خود قراچار نویان و اوکدای قاآن و تولی
خان مع سایر اولاد و صغار چنگیز خان خود در اردو بودند و بعد از اجتماع تمامی شاهزادگان و امرا و نوئینان تقدیم مراسم جشن و سور و لهو و سرور در باب وصایای
چنگیز خان و نشستن اوکدای بمسند حکم و فرمان سخنان در میان آوردند و او را بتکفل مهام سلطنت و تعهد امور مملکت ترغیب و تحریص کردند و اوکدای
زبان اعتذار گشاده گفت لایق سریر پادشاهی برادر بزرگتر من جغتای خانست و اعمام من نیز قابلیت این امر دارند و مدت چهل روز این قیل و قال
امتداد یافته روز چهلم که خسرو خاوری بر مسند نیلوفری برآمد مجموع شاهزادگان و خواتین و نوئینان نزد اوکدای قاآن رفته زبان آوردند که خلاف
صوابدید چنگیز خان مقدور ما نیست ناچار از احتیاج مرحمت و اشفاق بر مفارق خلایق آفاق مبسوط می باید ساخت و اوکدای سر رضا جنبانیده
چنانچه آیین مغولانست شاهزادگان کمرها از میان بگشادند و جغتای دست راست اوکدای و اوتکین دست چپش را گرفته باختیار منجمان در زمان
آن مظهر امن و امان را بر تخت خانی نشاندند و لوازم نیاز و مراسم نثار بجای آوردند و گوهر بر سرش افشاندند و تمامی شاهزادگان کامکار و امرای نامدار
یکبار زانو زدند آنگاه بنا بر عادت آبا و اسلاف خویش از اردو بیرون رفته سه نوبت پیش آفتاب بزانو درآمدند و بار دیگر بدان عالم پناه بازگشته بسط بساط
عیش و نشاط و تجرع موجبات فرح و انبساط قیام و اقدام نمودند و خدام آستان سلطنت آشیان بفرمان قاآن راه خزاین گشاده حاضران را بانعام
مستعد و کامیاب و متنعم و سرفراز ساختند و چون پادشاه و امرا از امثال این امور باز پرداختند رای ملک آرای قاآنی متوجه تدارک
اندک اختلالی که حدوث یافته بود شده لشکرها باطراف و جوانب ایران و توران ارسال داشت از آنجمله جرماغون نوئین با سی تومان از لشکر ظفر آیین
جهت دفع سلطان جلال الدین علم نهضت بصوب عراق و آذربیجان برافراشت و از آن جنود هرکس بهر طرف رفت مظفر و منصور با غنایم نامحصور
مراجعت نمود و در ماه ربیع الاول سنه ۶۲۷ اوکدای قاآن باتفاق جغتای خان و تولی خان بجانب ختای نهضت فرمود زیرا که التان خان تا آنزمان
در شهر نمکت بر سریر سلطنت تمکین داشت و بقلم تدبیر تسخیر سایر ممالک موروث بر لوح خاطر می نگاشت و اوکدای قاآن چون چند منزل قطع فرمود نفیس
تولی خان را با دو تومان از لشکر برسم منقلای بهمت ارسال نمود و بنفس نفیس براه راست روان شد و تولی خان نخست بلده که بر کنار رودخانهٔ قراموران
بود رسید و بعد از آنکه چهل روز آن شهر را محاصره کرد فتح میسر گشت و سپاه مغول به تیغ خون آشام کین جمعی کثیر قتیل گردانیدند آنگاه تولی خان روی بنمکت
التان خان صد هزار سوار جلادت نشان بدفع او مامور ساخت و آن لشکر قیامت اثر در عقبهٔ تونکقان قهلقه تولی خان و متابعان شکاری را
در میان گرفتند و بجانب ختای راندند و تولی بنا بر استعمال سنگ یده و پدید آمدن برف و باران بر ایشان غالب گشته اکثر ختاییان را بقتل آورد
و بعضی را اسیر ساخت باشیان عمل نمود مربوط کرد پس از آن بسالها غا ماحد عزیمت طرف اردوی اوکدای قاآن انعطاف داد و چون بپایهٔ سریر

سلطنت مصیر رسید قاآن برادر جلادت سیر را نوازش بسیار کرده از اعاظم امرا قولتوقو جربی را با سپاه بلا انتها بفتح بقیه ممالک و فیصل مهم التان خان مامور گردانید
و خود بطرف یورت اصلی بازگردید و در اثنای راه تولی خان بمرض موت گرفتار شده وفات یافت و او پسر چهارم چنگیز خان بود و الغ نویان لقب داشت
و پیوسته در ملازمت پدر بسر می برد و چنگیز خان در سوانح امور مملکت با وی مشورت می کرد و از تولی خان هشت پسر ماند منکو قاآن و قوبلای و اریق بوکا
و هلاکو خان از سیورقوقیتی بیکی بنت جاکمبو که برادر اونک خان بود و قوتوقتو و موکا و بوچک و سبوکتای از خواتین دیگر اما قولتوقو جربی چون بنواحی ممالک سیورقوقیتی
التان رسید لشکری عظیم از شهر بیرون آمده او را منهزم گردانیدند و قولتوقو کیفیت حال را بقاآن عرضه داشت کرده مدد طلبید و قاآن سپاهی بعد در یک سال بمدد
وی فرستاد و در این کرت قولتوقو بدیدن پیکر فتح و ظفر فایز شد و ختائیان بهم گریخته مغولان برگرد شهر فرود آمدند در آن اثنا هراس و وسواس ضمیر التان
خان استیلا یافته در کشتی نشسته از آنجا بشهر دیگر گریخت و لشکر مغول او را تعاقب نمودند التان از آن بلده نیز روی بگریز نهاد و امرای چنگیزی اطراف
آن شهر را فرو گرفته التان راه نجات مسدود یافت و یکی از قورچیان را بر تخت پادشاهی نشانده بروایتی خویشتن را با عیال و اطفال در آتش افکنده
و بقولی خود را بحلق آویخت تا طناب عمرش از هم بگسیخت لاجرم تمامی ممالک ختای بحیز تسخیر قولتوقو در آمد و اموال فراوان و نفایس بی پایان بدست
مغولان افتاد و چون خبر فتح باوکدای قاآن رسید محمود یلواج را باسم حکومت متوجه آن مملکت گردانید و استیلای چنگیزخانیان بر ممالک التان خان
در جمادی الاول سنه ۶۳۰ وقوع یافت و هم درین سال اوکدای قاآن فرمان داد تا معماران چین و ختا که باردو آمده بودند در قراقرم قصری سپهر انتما بنا نمودند
و نقاشان و مصوران مانی اساس سقف و جدار آن کوشک را بنقوش گوناگون تزیین فرمودند و هر یک از شاهزادگان و امرا نیز در حوالی آن قصر عالی
ابنیه رفیعه ساختند و بفراغ بال متمکن گشته اعلام عیش و عشرت افراختند و در سنه ثلث و ثلثین و ستمائه اوکدای قاآن باتو پسر جوجی و کیوک پسر خود و منکو
ولد تولی و مورکان و بوری و بایدار اولاد جغتای را با سپاهی کشورگشای باستخلاص بلاد روس و چرکس و بلغار و کاشغر فرستاد و ایشان بمدت
هفت سال آن ولایات را مسخر گردانیده سالما غانما بازگردیدند و در سنه مذکوره ارغون آقا از قبیله اویرات که بخشی گری آموخته در سلک بتکچیان
انتظام داشت بحکومت ولایات خراسان سرافراز گشته روی بدانجانب آورد و بعد از آن بنا بر تقریبی شمه از کمال معموری و نهایت ویرانی دار السلطنه
هرات بعرض آن پادشاه پسندیده صفات رسید و بکلی همت متوجه تعمیر آن بلده جنت صفت گشته حکم فرمود که امیر عزالدین مقدم جامه باف که تولی خان
او را با پانصد نفر جامه باف از هرات بترکستان کوچانیده بود با پنجاه کس از اسیران آنجا روی بوطن مالوف آورده در باب عمارت و زراعت
آن بلده مساعی جمیله مبذول دارد و قرلق نامی را بداروغگی هرات تعیین کرده مثالی باسم خراسانیان صدور یافت که در باب تعمیر آن بلده تا
از خود تقصیر راضی نشوند و در سنه ۶۳۴ قرلق و امیر عزالدین مقدم آن بلده را بیمن مقدم مشرف ساخت در امر زراعت و عمارت سعی و اهتمام نمودند
و باندک روزگاری بار دیگر هرات معمور و آبادان گشت چنانچه در تاریخ آن بلده مسطور است **ذکر بعضی از نوادر حکایات و غرایب
روایات که دلالت دارد بر حسن کردار و جود بسیار قاآن پسندیده اطوار** اکابر مورخین آورده اند که روزی شخصی از منکران
دین سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطاهرین نزد اوکدای رفته گفت دوش چنگیز خان را در خواب دیدم که گفت اوکدای را بگوی که در قتل مسلمانان قاآن
تقصیر جایز ندارد قاآن لحظه تامل نموده فرمود که این سخن را خان بزبان خویش با تو گفت یا ترجمانی از قبل خان با این پیغام اختصاص داد آن شخص جواب
گفت که خان بی واسطه این راز با من در میان نهاد قاآن فرمود که تو زبان مغولی میدانی جواب داد که نی قاآن گفت ظاهر است که از جمله دروغگویانی زیرا
که چنگیز خان غیر لغت مغولی هیچ زبانی نمیدانست آنگاه اشارت کرد تا آن کذاب را معذب گردانیدند مضمون من حفر بئرا لاخیه وقع فیه بوضوح رسانیدند
حکایت دیگر یاسای مغولان چنانست که در موسم بهار و فصل تابستان بروز در آب ننشینند و دست در جوی نشویند و بظروف زر و نقره آب بر ندارند
و جامه شسته در صحرا نیندازند و سایر خلایق را نیز ازین مانع آیند چه بنا بر زعم آن طایفه این افعال موجب آن است که باد و رعد و برق می شود و در منازل
ایشان از اوایل بهار تا اواخر تابستان اصادم رعد و بریق برق بسیار است غرض ازین مقدمه آنکه روزی اوکدای قاآن و جغتای خان بیک عنان از غرض
یکدیگر از شکارگاه بازگشته در اثنای راه مسلمانی را دیدند که بآب در آمده غسل میکرد و جغتای متوجه سیاست آن بیچاره شد خواست که بضرب
شمشیر آتش فعل خونش را بر خاک ریزد اما نسیم مهربانی قاآن در اهتزاز آمده برادر را گفت که روز بیگاه است و حالا مجال پرسش جریمه این شخص

شخص نداریم مناسب آنکه امشب دانشمند حاجب ورا نگاه دارد تا فردا بمقتضای یاسا عمل نمائیم و جغتای دست از آن بیچاره باز داشته بدانشمند سپرد تا او را بخانه
خود برد و قاآن در آن شب یکی از معتمدان را فرمود تا بالشی از نقره در موضع غسل آن مسلمان انداخت و دیگری را فرمود که با او آموخت که در وقت پرسش بگوید که
من مردی کم بضاعتم و زیاده از یک بالش نقره سرمایه ندارم و چون گرد سواران بدیدم ترسیدم که جمعی باشند که آنرا از من بستانند لاجرم باب در آمده آنرا نهان
ساختم و صباح روز دیگر دانشمند بموجب اشارت جغتای آن شخص را ببارگاه قاآن رسانید بعد از آن از وی پرسیدند که بچه سبب خلاف توره و یاسا کرده
بآب در آمده بودی آنچه بدو تعلیم نموده بودند عرض کرد و قاآن جمعی از ملازمان را فرمود که بروید و در آن آب احتیاط نمائید تا صدق و کذب مقال این شخص
ظاهر گردد و آنجماعت بدانجا شتافته و بالشی نقره یافته بنظر قاآن رسانیدند آنگاه قاآن فرمود که هیچ آفریده را زهره نیست که از مقتضای حکم و یاسای ما تجاوز جایز
دارد و این مسکین از غایت فقر و احتیاج نقد حیات را فدای این محقر کرده بود و پس ده بالش دیگر اضافه آن یک بالش کرده بان مسلمان داد و او را مبالغه
فرمود که دیگر بامثال این حرکات اقدام ننماید دیگر آنکه در ابتدای ایام سلطنت فرمان قاآن بر این جمله نفاذ یافته بود که هیچکس کارد بر حلق گوسفند و دیگر حیوانات
نراند بلکه بعادت مغولان سینه ذبایح را بشکافند روزی مسلمانی گوسفندی خریده بخانه برده و در را محکم بسته کارد بر حلقش کشیده قضا را قبچاقی که در بام کمین کرده
بود کیفیت آن حال بدید و ساعت پایان دویده و دست او را گرفته بدرگاه قاآن رسانید و بوسیله بعضی از نواب جریمه او را معروض داشت قاآن فرمود
که این مسلمان رعایت حکم ما کرده که نهان گوسفند را کشته و تورک یاسای ما جایز داشته که بیام خانه او بر آمد مسلمان را بگذارید و قبچاق را بیاسا رسانید دیگر آنکه
عادت قاآن چنان بود که در سالی سه ماه زمستان بکار شکار اشتغال نمودی و نه ماه دیگر هر روز بعد از قیلوله از بیرون خرگاه بر صندلی نشستی و اجناس نفایس
و امتعه نفیسه خرمن خرمن پیش خود نهادی و بهر کس خواستی چیزی از آن بخشیدی و گاه بودی که شخصی را گفتی آنچه توانی از این اشیا بردار و بخانه خود بر روزی مثل این
انعام نسبت بکسی فرمود آن شخص بقدر طاقت و توان متاع فراوان برگرفت و در راه یک وصله قماش از دستش افتاد چون سه چار قدم پیشتر رفت بر خود دشوار دانست
باز آمد که آن وصله را که افتاده بود بردارد قاآن فرمود که مناسب نیست که از برای یک جامه این عزیز قدم رنجه کند آنگاه او را گفت باز هر مقدار که توانی ببر
و ببر دیگر آنکه شخصی در شکارگاه سه خربزه نزد قاآن برد و بنابر آنکه از جنس زر و جامه چیزی همراه نبود قاآن موکا خاتون را اشارت فرمود که دو دانه که در گوش داری
باین درویش بده جمعی گفتند که درویش قدر این در شاهوار نداند مناسب آنکه بدرگاه عالمپناه حاضر گردد تا آنچه مدعا داشته باشد از زر و جامه بستاند قاآن فرمود
که این درویش را آن حوصله نیست که تا فردا انتظار کشد و نیز سیرت کریمان آن اقتضا میکند که آنچه عنایت نمایند مقارن زحمت و مشقت باشد و این مرواریدها باز
بدست ما افتد آنگاه درها را تسلیم درویش نمود و درویش فرحناک بازگشته آنها را ببهای اندک بفروخت مشتری با خود اندیشید که امثال این جواهر گرانمایه لایق
پادشاهانست روز دیگر برد و در اپیش قاآن برد قاآن فرمود که نگفتیم که این درها عاقبت بما خواهد رسید و آنها را بموکا خاتون باز داده آن شخص را باصناف
عطایا خوشحال و مسرور گردانید دیگر آنکه در دو فرسخی قراقرم پادشاه مکرم بر زبر پشته کوشکی بنا کرده از اترغو بالیق نام نهاد و شخصی حوالی آن پشته نهالی چند
بید و بادام بنشاند و طالع او مدد نموده آن نهالها سبز گشت و حال آنکه قبل از آن کسی در آن نواحی درخت ندیده بود و چون قاآن را نظر بر آن درختان افتاد
فرمود تا بعدد هر درختی بالشی زر بآن شخص دادند پوشیده نماند که بالش زر عبارت از هشت مثقال و دو دانگ است و بالش نقره کنایت از هشت درهم و دو
دانگ دیگر آنکه در روزی که قاآن بمجلس بزم نشسته تست کشته بود شخصی جهت او طاقیه آورد ببهای طاقیهای اهل خراسان و قاآن حکم فرمود که در وجه انعام
آن شخص را مبلغ دویست بالش بنوشتند نواب بتصور آنکه مبالغه در این باب از خاصیت شراب است امضای برات را موقوف داشتند و روز دیگر آن شخص را
ابر پادشاه عرض کرد حکم فرمود که دویست بالش را سیصد کردند و همچنین امضای آنرا در تأخیر می انداختند و قاآن بالش را بر آن می افزود تا بششصد رسید
بعد از آن قاآن نویسندگان را طلبیده پرسید که چه چیز در دنیا مؤبد خواهد ماند جواب دادند که هیچ چیز قاآن فرمود که این حدیث غلط است چه نام نیک و ذکر جمیل
ابدی خواهد بود و شما بحقیقت با من عداوت می ورزید زیرا که نمیخواهید که نام من بنیکوئی در عالم باقی ماند و بتصور آنکه از سر مستی بخشندگی میکنم انعام مرا در تعویق
می افکنید و ارباب حاجات را انتظار میدهید تا یکدو کس از شما را بر دار اعتبار نکشم ترک این فعل مذموم نخواهید داد و دیگر آنکه روزی قاآن از بازار قراقرم میگذشت
نظرش بر عناب افتاد بخوردن آن مایل شد و چون ببارگاه رسید یک بالش بدانشمند حاجب داد که از آن عناب بخرد و بیارد دانشمند ببازار شتافته و بربع
بالش یک خوان عناب خریده پیش قاآن آورد پادشاه فرمود که بهای این قدر عناب یک بالش کم است دانشمند تتمه بالش را بقاآن نموده گفت این عنابها

هیچ بالش خریده ام و ربع بالش اضعاف ثمن این عنایت است قاآن او را بنجانید و فرمود که مثل من خریداری مرة العزاز در دکان این بقال نگذشته ده بالش دیگر بعتاب فروش عنایت کرد دیگر آنکه نوبتی صد بالش بمستحقی انعام فرمود نویسندگان با هم گفتند که ظاهرا قاآن صد بالش را صد درم پندارد و بالشها را بر سر راه او بجستند تا چون نظر آن حاتم دوران بر آن افتاد بپرسید که این چه چیز است جواب دادند که بالشهاییست که فلان درویش عنایت فرموده اید گفت صد بالش اندک چیزی بوده این را مضاعف سازید و بوی دهید دیگر آنکه در قراقرم کمانگری بود که هیچ کس کمانهای او را از غایت رداءت نمی خرید روزی بیست کمان بر سر چوبی بسته بر رهگذر قاآن بایستاد قاآن را نظر بر وی افتاده پرسید که این کیست و غرضش چیست کمانگر عرض کرد که من غیر از ساختن کمان هنری ندارم و چنان مشهور شده که کمان نیک نمی سازم بآن جهت هیچ کس با من سودا نمیکند لاجرم پریشان حال گشته ام و این بیست قبضه کمان را برسم پیشکش آورده ام قاآن فرمود که آن کمانها را از وی بستانند و بعدد هر یک بالش زر بوی انعام فرمودند دیگر آنکه شخصی از برای قاآن اناری آورده و قاآن دانهای رمان را شمرده بعدد هر یک بالشی بوی بخشید و برین قیاس آن پادشاه حق شناس در زمان حکومت و کامرانی داد سلطنت و جهانبانی همواره با ایثار درم و دینار خواطر بیگانه و خویش و ضمایر غنی و درویش را خرم و مسرور میگردانید و پیوسته بساط عیش و نشاط مبسوط داشته بتجرع عشرت از غوانی و استماع الحان اغانی صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح میرسانید که بیکبار ناگاه هادم اللذات دو اسبه بر سرش تاخت و از شست تقدیر تیر اجل گشاده یافته او را از پای در انداخت **بیت** اینست همیشه عادت چرخ کبود چون بنمی آید زوال آرد زود در روضة الصفا مسطور است که گرگی شبها خود را بر رمه گوسفند مغولی زده بیشتر اغنام او را تلف کرد روزی دیگر صاحب رمه پیش قاآن رفته شکستی را که باو رسیده بود معروض داشت قاآن گفت که گرگ پیدا خواهد شد اتفاقا جمعی از کشتی گیران که در آن اوان از خراسان بپایه سریر اعلا می آمدند گرگی گرفته بدرگاه آوردند قاآن آن گرگ را از ایشان بهزار بالش بخرید و آن مغول را طلبیده گفت ترا از کشتن این گرگ نفعی نباشد و فرمود تا هزار گوسفند بوی دادند و گرگ را آزاد کردند فی الحال سگان شکاری که در کمین بودند در گرگ افتاده پاره پاره اش کردند قاآن از مشاهده این حالت متغیر شد فرمان داد تا کلاب را بقصاص گرگ کشتند و چون به بارگاه درآمد ارکان دولت را گفت که غرض من از استخلاص گرگ آن بود که در مزاج خود احساس ضعفی میکردم اندیشیدم که چون ذی حیوانی را از هلاک خلاص سازم شاید خدای جاوید مرا صحت کرامت فرماید و چون گرگ از این جان نبرد ظاهرا که مرا نیز می باید مرد و همدران ایام پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و رخت هستی بباد فنا داد **رباعی** بی خار اگر گلی میسر بودی هر دم بجهان لذت دیگر بودی این کهنه سرای زندگانی مرا خوش بودی اگر نه مرگ بر در بودی

د متغیر — دریطه

ذکر کیوک خان که پادشاه دوم است از خواقین کلوران

کیوک خان بن اوکدای قاآن در زمان حیات پدر مصحوب بعضی دیگر از شاهزادگان بکوه و بلاد اروس و چرکس و بلغار توجه نموده بود و بعد از وفات قاآن به چهار سال باردو رسیده در ماه ربیع الاخر سنه ثلث و اربعین و ستمائه باتفاق آقا و اینی بر مسند جهانبانی صعود نمود و در اشاعه عدل و رعیت پروری و افاضه فضل و مرحمت گستری تقلید اوکدای قاآن فرموده باغوای قداق نوین که اتابک او بود و چینقای که در سلک امرای کشورگشای انتظام داشت ملت عیسوی را بر دین محمدی ترجیح میداشت و در اواخر ایام حیات مایل بسیر بلاد گشته با لشکر بسیار بدان جانب روان شد و چون بسمرقند رسید باجل طبیعی درگذشت مدت سلطنتش یکسال بود و مهمات ملک و مالش را قداق باتفاق چینقای بسر انجام می نمود از اولاد کیوک خان اسامی سه نفر بنظر در آمده برین موجب خواجه اغول ناقو بهورقو و ازین سه هیچ یک بسلطنت نرسیدند

گفتار در بیان تسلطی که توراکینا خاتون را دست داده و ذکر وقایعی که در ایام دولت کیوک خان اتفاق افتاد

مورخان سخن دان آورده اند که اوکدای قاآن در اوان جهانبانی پسر بزرگتر خود کوچو را که مادرش توراکینا خاتون بود بولایت عهد مقرر ساخته اما مدت عمر کوچو در زمان حیات پدر بسر آمد و پسرش شیرامون که در سن طفولیت بود بجای پدر ولی عهد شد و چون قاآن وفات یافت بنابر صغر سن شیرامون و غیبت کیوک خان بن قاآن توراکینا خاتون که والده کیوک و دیگر اولاد قاآن بود بر مسند حکومت نشسته بضبط و ربط امور جمهور پرداخت و برای رزین عقل و بهین و ارسال تحف و هدایا و استمالت سپاهی و رعایا اکثر اعیان و اشراف را بعطا و عطوفت خویش مایل و راغب ساخت و عورتی فاطمه خاتون نام که از جمله اسیران مشهد مقدسه بود در نزد توراکینا تقرب تمام پیدا کرده محرم اسرار اندرونی و کارپرداز مهمات نهانی گشت و بدین سبب در امور ملک و مال نیز دخل نموده بود و از حشم بچشم نکید در آن صورت نگریستند و این معنی برخاطر بعضی از امرا و نوئینان گران آمد و بعد از سه سال که توراکینا با مردم الوس چنگیز خانی

چنگیز خانی پرداخت کیوک خان از آن سفر مراجعت نموده باردو رسید و با وجود کمال اقتدار بدستور معهود زمام مهام پادشاهی را بقبضهٔ اختیار مادر گذاشت و تورا
کینا خاتون سرعان باطراف و اقطار ولایات و امصار ارسال داشته فرمان داد که سلاطین و حکام ایران و توران بقوریلتای حاضر گردند و از حدود روم و شام و
بغداد تا اقصای ولایات دشت قپچاق و چین و ختای ملوک و اشراف و اعیان باندک زمانی در اردو مجتمع گشتند و غیر از باتو بن جوجی که بحکومت کیوک راضی نبود
و بهانهٔ درد پا تخلف نمود تمامی متعینان ایل و الوس مغول باردو بالیغ آمده کثرت خلایق بمرتبه رسید که دو هزار خرگاه جهت مهمانان مرتب گردانیده بودند و ماکول
و مشروب بغایت عزیز الوجود گشت و بعد از این جمعیت چنین پیوست و خواتین و شاهزادگان در باب تعیین پادشاهی که از نسل قاآن باشد قرعهٔ مشورت در میان افکندند
و چون کوتان بن قاآن مریض بود و شیرامون از عهدهٔ آن امر بیرون نمی توانست آمد و تورا کینا خاتون و تولی خان سورقوقیتی بیکی بجانب کیوک خان مایل بودند و امرا
و نوئینان درین امر با ایشان متفق گشته منصب قاآنی بروی مسلم داشتند و در ساعتی که قامان اختیار نموده بودند تمامت شاهزادگان و معتبران و کرایاس درون
اساس جمع آمده افسر بر سر داشتند و کمر در میان بگشادند و دست راست کیوک خان را منکوقاآن بن تولی خان و دست چپش را یکی از دودمان چنگیز خان گرفته
بر تخت نشاندند و چنانچه در ذکر جلوس اوکتای قاآن مذکور شد بسایر رسوم و آداب آن مهم پرداختند کیوک خان تنقد حال صغار و کبار از شاهزادگان کامکار
و امرا نامدار و حکام ولایات و ممالک و ولات امصار و مسالک پرداخته تمامی حاضران اردوی عالی را علی اختلاف مراتبهم بانعام و احسان و انواع نوازش نمود
و بساط نشاط آراسته چند روز بجرع اقداح ارغوانی و استماع الحان اغانی اهتمام نمود آنگاه بتفحص و تفتیش اموری که بعد از فوت قاآن سانح گشته بود پرداخت و ملیا جمله
فاطمه خاتون که ببعضی از جرایم متهم شده بود بر انداخت و تبیین این مقال آنکه چنانچه سابقاً تحریر یافت فاطمه خاتون بسبب تقربی که نزد تورا کینا خاتون پیدا کرده
بود چند گاه در سرانجام امور ملک و مال دخل نموده این معنی بر خاطر امرا و اعیان گران آمد آن ضعیفه را بامور نالایق متهم ساختند و مقارن جلوس کیوک خان
برادرش کوتان بیمار شده یکی از اتباع خاطرنشان او نمود که این مرض نتیجهٔ سحر فاطمه خاتون است و کوتان ساده لوح این سخن باور کرده در وقت توجه بیورت
خود بکیوک خان پیغام فرستاد که بجهت سحر فاطمه خاتون ضعفی تمام بر مزاج من استیلا دارد اگر مرا واقعه پیش آید امید آنکه آن برادر ساحره را بقصاص رساند و متعاقب
این پیغام خبر فوت کوتان شایع گشت و چیغای که بر دولت کیوک استیلای تمام داشت در باب رسیدن آن عجوزه مبالغه تمام نمود و کیوک قاصدی پیش مادر
فرستاده فاطمه خاتون را طلبید و تورا کینا خاتون نخست بعذری تمسک جست چون الحاح بسیار از حد اعتدال تجاوز رسید طوعاً و کرهاً فاطمه خاتون را تسلیم کسان
کیوک خان کرد و در همان چند روز تورا کینا خاتون وفات یافت و چیغای در مقام استکشاف احوال فاطمه خاتون آمد و چند روز او را گرسنه و برهنه داشته
لوازم تهدید و تعنیف بجای آوردند تا آن بیچاره بگناه ناکرده اعتراف نمود و بقصاص رسید آنگاه کیوک خان شنید که پیش از وصول او باردو برادر چنگیز خان او
تکین نویان که هشتاد پسر و نبیره داشت بخیال جلوس بر مسند قاآنی متوجه اردوی چنگیز خانی گشته بود و منکو قاآن و دیگر شاهزادگان بپرسش این مهم مامور گردانید
او تکین بجریمهٔ خود معترف گشت لاجرم چند نفر از امرایش بیاسا اختصاص یافتند آنگاه کیوک خان امرا و حکام ولایات را رخصت انصراف ارزانی داشت و نسبت
ببعضی از ایلچیان سلاطین ایران و توران مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانید و برخی را مقارن اهانت و اذلال بازگردانید از آنجمله برادر پادشاه روم و … منصب را
برلیغ و پایزه داد و خلیفهٔ بغداد را بخطاب خشم آمیز پیغام فرستاد زیرا که شرامون لدجر اغون نوئین از وی شکایت کرده بود و نسبت بایلچی علاء الدین محمد ملحد طریق
کم التفاتی مسلوک داشته سخنان خشونت انگیز بوی قلمی نمود و چون از مهمات سلطنت فراغت یافت عنان توجه بصوب مجلس عیش و نشاط و تمهید بساط
عشرت و انبساط تافته بنابر آنکه اتابک کیوک خان قداق و امیر الامرا چیغای بر ملت نصاری بودند پیوسته صورت آن مذهب را در نظر من جلوه
میدادند تا کیوک دین عیسوی را بر شریعت محمدی مرجح پنداشته همت بر ترتیب نصاری گماشت لاجرم جمعی کثیر از ترسایان در اردوی او مجتمع گشتند و دین
اسلام ضعفی تمام یافت و در آن ایام هیچ مسلمانی را زهره و یارا نبود که با ترسائی بلند سخن کند و نوبتی جمعی از نصرانیان بامداد قداق و چیغای نشانی حاصل کردند
که تمامی مسلمانان ممالک کیوک خان را خصی سازند و یکی از کلانتران ایشان نشان را بدست گرفته از بارگاه بیرون آمد تا مژده بسایر ترسایان رساند و
همان زمان سگان درنده در روی افتادند و خصیتین او را کنده یک لقمه خام ساختند بعد از آن نصاری از اعیان ملت مصطفوی نرسیده دیگر نام نشان نبردند
و کیوک خان در اواخر ایام حیات با جنود ظفر سلب و قوافل عیش و طرب از اردو بالیغ در حرکت آمده عزیمت ولایات غربی نمود و بر سر هر شهر و قصبه که عبور فرمود
ساکنان آنجا را بانعام زر و جامه خوش دل و مسرور ساخت و چون ماهچهٔ رایت نصرت آیتش بحدود سمرقند پرتو انداخت ناگاه ابو یحیی بخدمتش رسید و روح

وخاتون

فرمود

اورا نیز مانند دیگران مفوض کرد انتهی نظم درین ره خواه سلطان خواه درویش باخر عقبه مرگ آیدش پیش درین بستان که جای خرمی نیست گیاهی را بقا از دی بهمن نیست

ذکر منکو قاآن که پادشاه سیم است از خواقین الغ یورت چنگیزخان بعد از فوت کیوک خان منکو قاآن بن تولی خان بمساعی باتو بن جوجی خان که ملقب بصاین خان بود در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمائه بر مسند جهانبانی و سریر قاآنی صعود نمود و او بصفت عدل و انصاف اتصاف داشت و پیوسته همت عالی نهمت بر تقویت ارکان ملت بیضا و تمشیت امور شریعت غرا میگماشت بجود و سخاوت موصوف بود و بتهور و شجاعت معروف در ایام دولت خود سادات عظام و علماء اعلام و مشایخ کرام را از مؤنات و تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم ساخت و بهمین منوال بحال دانشمندان نصاری و پیران هر طایفه و عجزه هر طبقه پرداخت اما از جماعت یهود کسی را سیورغال نداد و بمین اهتمام او احوال اکثر خلایق انتظام یافته ممالک روی بآبادانی نهاد و رفتن هلاکوخان از ایران بتوران و استیصال ملاحده بی ایمان و واقعه بغداد در ایام سلطنت منکو قاآن روی نمود و وفاتش در وقت توجه بطرف چین و ماچین فی شهور سنه خمس و خمسین و ستمائه واقع بوده مدت سلطنتش هفت سال و کسری رسید و مهم مدار تش امیر عماد الملک ختنی باتفاق امیر یولغای منتظم گردانید در جامع رشیدی مسطور است که منکو قاآن را چهار پسر بود بر این موجب بالکتو و اورنگ تاش از بزرگترین ایشان اوقوتوقی بسبب اوکدای بن قاکو که کان از قوم ایکراس و اساس حیات این پسر در جوانی اندراس یافت شیرکی از باوچین که در سلک قمکان قاآن انتظام داشت استو بایی از کوینی که او نیز داخل قیکان قاآن بود والعلم عند الله المعبود

گفتار در بیان کیفیت انتقال سلطنت قاآنی از قراقرم و کلوران از اولاد اوکدای قاآن بمنکو قاآن ابن تولی خان چون مدت حیات کیوک خان در صدد و سمرقند بنهایت رسید اختلال بقواعد توره چنگیزخانی راه یافته هریک از شاهزادگان بخیال استیجه یورت خود گردید و بنابر آنکه در آن زمان باتو بن جوجی خان که او را صاین خان میگفتند از سایر شاهزادگان الوس چنگیزخانی بمزید شوکت و ابهت امتیاز تمام داشت ایلچیان باطراف و اکناف مملکت فرستاده فرمان داد که جمیع اولاد چنگیزخان و امرا و نوئینان بدشت قبچاق حاضر شدند تا باتفاق هریک از شاهزادگان را که شایسته سلطنت دانیم بر مسند کامرانی بنشانیم و بعضی از آن طایفه در مقام تمرد و عصیان آمده گفتند که یورت چنگیزخان موضع قراقرم و کلوران است ما را هیچ ضرورت نیست که بدشت قبچاق رویم و زمره بدان جانب رفته جمعی از قبل خود کسان فرستادند و سیورقوقتی بیکی که خاتون تولی خان بود و بکمال حالش باوصاف پسندیده اتصاف داشت و پیوسته تخم انعام و احسان در مزرعه دل اشراف و اعیان میکاشت در آن اوان پسر ارشد خود منکو قاآن را گفت که چون اکثر بنی اعمام تو از فرمان باتو آقا تخلف ورزیده اند انسب چنان می نماید که تو با برادران بدانجا روی و شرف ملازمت دریابی و منکو قاآن بسخن مادر عمل نموده خود را ببارگاه باتو رسانید و لوازم خدمت بجای آورده پیشکش کشید و باتو آثار اقبال از ناصیه احوال منکو مشاهده کرده گفت که از میان شاهزادگان قابلیت سلطنت این جوان دارد و اکثر حاضران را با خود متفق ساخته در ساعت مناسب کلاه از سر برداشت و کمر از میان گشاده کورا زانو زد و کاسه داشت و چنان مقرر ساخت که در سال آینده در الغ یورت قوریلتای سازند و منکو را بار دیگر باتفاق سایر آقا و اینی بر مسند قاآنی بنشانند آنگاه طایفه که از اطراف و جوانب دشت قبچاق جمع آمده بودند بمنازل خود مراجعت نمودند و باتو برادران خود برکه اغول و بوقاتیمور را با سپاه گران در مصاحبت منکو قاآن بموضع کلوران فرستاد تا بتشیید بناء دولت او قیام نمایند و چون ایشان بمقصد رسیدند باحضار شاهزادگان و امرا و نوئینان فرمان دادند و جمعی از آن طبقه مانند یسومنکا ولد جغتای خان و شیرامون بن کوجو و باتو اغول ولد کیوک از امتثال آن مثال سر باز زده گفتند که شایسته سریر خانی کسی است که از نسل اوکدای قاآن باشد و رسولان پیش صاین خان فرستاده پیغام دادند که ما بر سلطنت منکو راضی نیستیم و بنابراین مضایقه و مناقشه قریب بیک سال قوریلتای مذکور تاخیر افتاده برکه از طول مکث ملول شده کسی نزد باتو ارسال داشته استفسار نمود که صلاح مهم منکو قاآن چیست باتو جواب داد که اگر شاهزادگان راضی شوند و اگر نشوند منکو قاآن را بر سریر دولت می باید نشاند و هر کس خلاف ورزد سرش از تن بر می باید داشت و چون این پیغام ببرکه اغول رسید جماعتی که در این امر موافق بودند حاضر ساخته چنانچه معهود است منکو قاآن را بر تخت خانی اجلاس فرمودند و بتمهید بساط عیش و نشاط و ترتیب موجبات فرح و انبساط اشتغال نمودند و منکو قاآن در روز جلوس بر مسند جهانبانی فرمود که مناسب آنست که چنانچه طبقات بنی آدم امروز بعیش و طرب میگذرانند اصناف حیوانات نیز از فراغت بی نصیب نمانند حکم کرد که در آن روز مرکب را از رکوب و حمل و قید معاف دارند و خون گوسفند و هیچ ذی حیاتی را نریزند و صید و شکار نکنند و از گوشت اغنام و افراسی که در روز پیشتر کشته بودند اطعمه و اغذیه مرتب سازند و فرمان بران بکیرد بر این موجب عمل نمودند منکو قاآن با امرا و شاهزادگان و سایر

قراقورم — تولو — یسومنکا

شراب

وسایر اشراف و اعیان مدت یکهفته بسور و سرور گذرانیدند و در آن ایام هر روز را بشرب و خرج شیلان دو هزار گردون قمیز یا بال بود و سیصد سر اسب و گاو
و دو هزار گوسفند و چون طایفه از اهل اسلام و بعضی از آن مجلس تشریف حضور ارزانی میداشتند حکم شده بود که هر روز چند سر اسب و گوسفند را موافق شرع
شریف ذبح کنند و بعد از اتمام ایام جشن سور و تفرق زمره مردم نزدیک و دور از اولاد اوکدای قاآن دو شاهزاده کانی که در سلطنت منکوقاآن اتفاق نداشتند بالمره
خود را تعلق کرده عذری اندیشیده بر گرد و نهای اسلحه همراه کردانیده بجانب اردو در حرکت آمدند و از ملازمان منکوقاآن جابوردار که شتری گم کرده بود
وجهه طلب باردوی شاهزادکان رفته بر کیفیت حال مطلع گشت و در ساعت مراجعت نموده پادشاه را از آن واقعه اعلام داد و منکوقاآن منکسار نویان
را جهت تحقیق آن امر باستقبال شاهزادکان ارسال داشته منکسار با دو هزار سوار سحری کرد و اردوی مخالفان را فرو گرفت و بدیشان اعلام کرد که از شما
مثل این سخنی نقل نموده اند مناسب آنست که بی توقف و تعلل باردوی اعلی شتابید تا از تهمت این تهمت نجات یابید شیرامون برادران متحیر شده گفتند ما
بدل راست متوجه درگاه شده بودیم فی الحال سوار گشته همعنان منکسار باردو شتافتند و چون باستان منکوقاآن رسیدند روز اول ایشان را طوی داد و ده روز

رسیدن قاآن ۲

چهار روز بعیش خوردن آن غیر پرسید و پس از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش گناه بر شاهزادکان ثابت گشته قداق که یکی از امراء بزرگ اوکدای قاآن و کیوک خان بود
با هفتاد نفر از بد آموزان بیاسا رسید و چون خاطر منکوقاآن از جانب منازعان فارغ شد برکه اغول و بوقا تیمور را باتحفهای شایسته و تنسوقات بایسته
بخدمت باتو بازگردانید و حکومت دیار مشرق را بدستور سابق بصاحب محمود یلواج عنایت کرده پسرش مسعود بیک را بولایت ماوراء النهر فرستاد و دیار
خراسان و عراق و آذربیجان را بنابر قاعده مستمره بارغون آقا داده شرف الدین خوارزمی را که نویسنده بود در کمال شرارت نفس جهة حصول اموال آن ولایات
صاحب ارغون ساخت و شرف الدین در آن ممالک آغاز ظلم و بیداد کرده بر هر کس که یکدینار از وی حاصل بوده دینار تحمیل نمود زیرا که از منکوقاآن تقبل شده
بود که مبلغ چهار هزار بالش از بقایای سنوات گذشته بحصول موصول گرداند و بدین واسطه در تبریز و قزوین و ری و اصفهان و قم و کاشان و همدان و دامغان و
جرجان و اسفراین و جاجرم و سبزوار و مشهد مقدسه و طوس تفرقه و تشویش بسیار برجال ارباب ناموس راه یافت و در وقتی که آن منحوس در طوس بود تیر دعای مظلومان
بهدف اجابت رسیده مرضی مهلک بر ذات نامبارکش عارض گشت و چند روز بر بستر ناتوانی افتاده بموجب کلمه کما تعیشون تموتون در آن ایام بر سخن تحمیل و زن
و گرفتن بر زبان شومش میگذشت تا ابو یحیی بقبض روح ناپاکش پرداخت و در درک اسفل جهنم منزل معد و مهیا ساخت القصه چون او سلطنت بر منکوقاآن
قرار گرفت و مهم ترکستان و مغولستان و ماوراء النهر حسب الخواه دوستان سر انجام پذیرفت بنابر حکایتی که از قاضی القضاة شمس الدین احمد الکافی القزوینی
در باب تسلط و استیلاء ملاحده شنود و شکایتی که از وفور تعظم و تجبر مستعصم خلیفه استماع نمود برادر خود هلاکو خان را نامزد ضبط بلاد ایران کرده و هلاکو خان با صد و بیست
هزار کس روی بدان طرف آورده آنگاه منکوقاآن برادر دیگر خود قبلا قاآن را بصوب ختای فرستاد و فتح ولایات چین را پیش نهاد همت ساخته بنفس
خویش روی بدانجانب نهاد و نخست ایلچی نزد فغفور که موسوم بجوکان بود ارسال نمود و پیغام فرمود که صلاح دولت تو در آنست که مال و خراج قبول کرده
سر از چوکان حکم و فرمان ما نپیچی تا گوی صفت بضربات سخط عساکر منصوره گرفتار نگردی و چون ایلچی بدرگاه پادشاه چین رسید از ادای رسالت فارغ گردید نایره
غضب فغفور در اشتعال آمده بر زبان راند که اگر در مذهب سلاطین و افر تمکین کشتن ایلچی جایز بودی بصولجان قهر سرت را مانند گوی درین میدان گردان میساختم و تنت
را بخواری هر چه تمامتر در پیش کلاب می انداختم اکنون با قاآن خود بگوی که طول و عرض مملکت چین از احاطه افهام و اوهام بیرون است و کثرت جنود ظفر ورود
این ولایات از عدد قطرات باران افزون اگر بقای عمر و دولت خود میخواهی باید که پای در دامن قناعت کرد ساز نی و چشم تاتار و مغول را از دور طمع عنان
نیندازی و چون این پیغام بعرض منکوقاآن رسید در شهور سنه ثلاث و خمسین و ستمائه موافق تنقان ئیل با شصت تومان از سپاه ظفر نشان متوجه خطه چین گردید
و بعد از وصول بکنار نهر قرامورن فرمود تا شیرامون نبیره اوکدای قاآن و خواجه اغول و بالو نبیره کیوک خان را در آب انداختند و چون ماهچه اعلام منکوقاآن
بر حدود ولایت خصم پرتو انداخت بعضی از قلاع و قصبات آن ولایات را مفتوح گردانید و آثار کمال تسلط و اقتدار بحیز ظهور رسانید در آن اثنا **بیت**
یکی سهمگین کوه آمد به پیش که روی مه از تیغ آن بود ریش و بر فراز آن کوه قلعه منیع ساخته بودند که با برج سپهر دعوی برابری کردی و با منزل ماه و مهر در مقام
همسری بسر بردی زحل بلند محل از رفعت شرفات آن متعجب و قاعده گنبد گردون از رشک متانت اساس آن مضطرب با آلات حرب و ذخایر و آذوقه مشحون
و از آفات زمان و حوادث دوران مامون و سپاه مغول در گرد آن نشسته آغاز محاصره کردند و مدتی مدید کمر سعی و اهتمام بر میان بسته لوازم محاربه بجای آوردند

اما فتح میسر نگشت و فصل تیرماه و زمستان بپایان آمده بهار نیز بگذشت و هوا گرم شد بسیاری از مغولان بر بستر ناتوانی افتادند بلکه طاعون در آورده نقد بقا را بباد فنا دادند منکوقاآن بتصور دفع وبا بکشیدن ساغر صهبا اشتغال نموده بتقدیر ایزد تعالی او نیز مریض گشت و هشت روز صاحب فراش بود نقد زندگانی بقابض ارواح سپرد و در مقدمهٔ جلد خامس مسطور است که در بدایت ایام جلوس منکوقاآن ایدی قوت که سرور بت پرستان بود با جمعی کثیر از هم کیشان پیش بالیغ مقرر ساخت که در وقتی که اهل اسلام با دائما در جمعه مشغول باشند شمشیر غدر از نیام انتقام کشیده بقتل عام اقدام نمایند و پیش از آن روز غلامی از میان آن جماعت بهدایت عنایت الهی بدین حضرت رسالت پناهی گرویده بدرگاه پادشاه دویده کیفیت خیال ارباب ضلال را معروض گردانید منکوقاآن علی الفور باحضار ایدی قوت و پرسش این مهم فرمان فرمود و ایدی قوت بجریمهٔ خویش اعتراف نمود قاآن اشارت کرد تا او را روز جمعه بر در همان مسجد جامع بحضور مسلمانان بر دار اعتبار کشیدند و از جملهٔ مشایخ اسلام مقتدیان ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام شیخ ابو المعالی سیف الدین سعید بن مطهر باخرزی که ملقب است بشیخ العالم و در سلک خلفاء شیخ نجم الدین کبری انتظام داشت با منکوقاآن معاصر بود و سورقوقیتی بیکی والدهٔ منکوقاآن با آنکه متابعت ملت مسیحا علیه السلام مینمود در ایام دولت پسر هزار بالش نقره ببخارا که مسکن شیخ سیف الدین بود فرستاد تا مدرسهٔ ساخته مستغلات خریدند و بر آن بقعه وقف کردند و تولیت آن مدرسه و موقوفات آنرا بشیخ تفویض فرمود و در نفحات مسطور است که روزی شیخ سیف الدین بسر جنازهٔ درویشی حاضر گشت گفتند شیخا تلقین فرمائید پیش روی میت بایستاد و زبان بادای این رباعی بگشاد رباعی گر من گنه جمله جهان کردستم لطف تو امیدست که گیرد دستم گفتی که بوقت عجز دستت گیرم عاجزتر ازین مخواه کاکنون هستم وفات شیخ سیف الدین بعد از فوت منکوقاآن بسه سال فی شهور سنه ثمان و خمسین و ستمائه بوقوع پیوسته و مرقد منورش در بخارا مشهور است

ذکر قبلا قاآن بن تولی خان که پادشاه چهارم است از خانان قراقرم و کلوران

قوبیلا تولو

چون قبلا قاآن در مملکت ختای بر فوت برادر اطلاع یافت فی سنه ثمان و خمسین و ستمائه موافق بیچی ییل بر تخت پادشاهی نشست و در ایام دولت او اختلال بقواعد توره چنگیزخانی راه یافته میان اولاد مخالفت بوقوع پیوست توضیح این مقال آنکه در آن اوان که منکوقاآن بجانب چین توجه می نمود برادر خود اریق بوکا را در قراقرم بمحافظهٔ اردو تعیین فرمود و اریق بعد از فوت برادر داعیهٔ استقلال پیدا کرده رایت مخالفت برادر دیگر برافراشت و سه نوبت بین الجانبین مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و دو کرت متعاقب قبلا قاآن ظفر یافت و سیم بار اریق بوکا بدین سبب نصرت از کشته قبلا عنان بصوب ختای تافته اما بالاخره بنا بر عدم مساعدت دولت اختلال باحوال اریق بوکا راه یافته سلطنت قراقرم و کلوران بلکه تمامی مملکت چنگیزخان بر قبلا قاآن مسلم گشت و اریق بپای اضطرار نزد برادر صاحب اقتدار شتافته در چهار دیواری که از چهار مغولان ترتیب داده بودند محبوس گشت و بعد از انقضای یکسال درگذشت و چون کار مملکت قبلا قاآن از خار نفاق معاندان پیراسته شد چند نوبت لشکر بچین فرستاده آن بلاد را در سلک سایر ممالک محروسه انتظام داد و نزدیک بدار الملک خانان ختای که آنرا جیکد و میگفتند بنای شهری وسیع و رفیع فرمان فرمود نظم اساسی نبرد جیکد و نهاد مر آن خطه را نام دید و نهاد در آن تنگه رایکی قصر ساخت زخاکش بسقف فلک برفراخت چو فردوس شد آن خجسته مقام ستونهاش سیم و زرینش رخام گویند که آن شهر را مربع بنا نهادند و طول هر دیواری از آن چهار رویه سه فرسنگ بود و مغولان آن بلده را خان بالیق گویند و ایضا قبلا قاآن فرمان داد که از دریا

خان بالیغ

زیتون که بندر هندوستان است جوئی که طول آن چهل روزه راه بود حفر کرده آب بمیان شهر خان بالیق آوردند و تجار بکار در سفینها نشسته از هندوستان و ختای آمد شد می نمودند و نفایس اجناس می آوردند و می بردند بنا علی هذا باندک زمانی خان بالیق بکمال معموری و آبادانی رسید و قبلا در ایام دولت خود چند نوبت با علماء اسلام معارضات فرمود و گاهی با ایشان در مقام عداوت و احیانا در طریق عنایت سلوک می نمود وفات قبلا قاآن در شهور سنه ثلث و تسعین و ستمائه موافق ییلان ییل دست داد و مدت عمرش هفتاد و سه سال بود و زمان سلطنتش سی و پنج سال و قبلا قاآن پیوسته چهار وزیر می داشت و یکی از جملهٔ وزرایش امیر احمد بناکتی است و دیگری سنکه ایغوری و قبلا قاآن را دوازده پسر بود و اسامی یازده نفر از ایشان بنظر رسیده بر این موجب تورجی جیم کیم مسکقن توسوخان ازجابو نجاتوتن بنت ایلچی نویان قیقرات قوریدای از تورقچین خاتون که از قوم مرکیت بود هوکاجی که نسب مادرش بقوم دوربان می پیوست قروجی که مادرش را دور ماچین خاتون میگفتند باجی کوکجو که نسب مادر ایشان به هوشجین بنت تورقولی نویان بود از قوم هوشین تیمور که در سن بیست سالگی وفات یافت توقان که مادرش بابا خاتون بنت تورقچین بود و مادر پسر دوازدهم قبلا از تسوخا خاتون بنت ماجین کوردکان بود والله اعلم و احکم

گفتار در ذکر اختلال احوال اریق بوکا و بیان فتن اوبختای

قبلا در آن اوان که قبلا قاآن از اریق بوکا انهزام یافته بدار الملک خود شتافت حکم فرمود که هیچکس دیگر از ممالک ختای طعام

طعام بجانب اردوی ارتق بوکا و قراقرم و کلوران نبرده بدین جهت قحط و غلائی عظیم در میان ساکنان ارتق بوکا اتفاق افتاد و ارتق ایلچیان نزد الغو
که در الوس جغتای باهتمام او پادشاه شده بود فرستاده پیغام داد که از جنس غله و زر آنچه میسر شود بدین جانب ارسال دارند تا ملازمان درگاه را بواسطهٔ
فقدان قوت قوت فوت نشود و الغو نخست شرط اطاعت بجای آورده آخر الامر یکدینار و یکمن بار بدانجانب نفرستاد و ایلچیان را کشته قاصدی بدرگاه
قبلا قاآن دوان کرده باظهار مخالصت مبادرت جست و قبلا ایلچی الغو را بواجبی نواخته برلیغ و پایزه عنایت فرمود و ارتق از استماع مخالفت الغو
خشمناک شده متوجه دفع او گشت و قرا بوقا را که در سلک امراء عشیرت انتظام داشت منقلای لشکر گردانید الغو نیز روی بمیدان قتال نهاده بر مقدمهٔ
سپاه ارتق بوکا ظفر یافت و قرا بوقا در معرکه کشته سایر مغولان روی فرار نهادند و الغو بجهت این فتح مغرور شده باردوی خود مراجعت
نمود و بفراغت در مجلس عیش و عشرت بنشست که ناگاه لشکریان ارتق بوکا بر سر او ریختند و چون بسیاری از متابعانش را با خاک برابر ساختند الغو کس
گریخته از آنجا بسمرقند رفت و ارتق بوکا در الماليق قشلاق کرده دست بکشتن جمعی از امرا که فی الجمله آشنائی قبلا قاآن داشتند بر آورده در فصل بهار بلا
قحط و غلا در الماليق شیوع یافت و اکثر چهارپایان لشکریان ارتق تلف شد و او در شراب افتاده پروای ضبط امور مملکت نداشت در آن اثنا روزی بادی
تند برخاسته طنابهای خیمهٔ هزار میخ ارتق بوکا را که بیت العشرهٔ او بود بگسلانید و ستون خیمه بشکست امرا این معنی را بفال بد داشتند و اکثر متفرق گشته
ارتق را تنها گذاشتند و الغو از اختلال احوال او مطلع شده با سپاه فراوان بجانب الماليق توجه نمود و ارتق چاره منحصر در آن دانست که نزد برادر خود
قبلا قاآن رود و بقیهٔ ایام حیات را بفراغت بگذراند لاجرم روی بصوب ختای آورد و پیشتر از خود ایلچی بپایهٔ سریر سلطنت مصیر فرستاده از جرایم سابقه عذر خواست
و قبلا قاآن ایلچی را نوازش کرده برادر را بعواطف مراحم امیدوار ساخت و چون ارتق بوکا بختا رسید قوبلا قاآن در کمال عظمت و حشمت بر تخت
سلطنت قرار یافته بارگاه عالم پناه را از امرا و ارکان جوشن پوش و بهادران کینه کوش بیاراست و برادر را مانند حلقه بر در بداشت آنگاه فرمود که ارتق
را براهی که گناهکاران را در می آورند بمجلس رسانیدند و در جائی که ایلچیان می ایستادند او را بپای کردند در آن اثنا قبلا از ارتق پرسید که درین جست
و جوی و تک و پوی حق بجانب ما بود یا از تو ارتق بی تامل جواب داد که آن روز سلطنت حق ما بود و امروز نصیب قبلا قاآن است بعد از آن تغاجار
نویان زانو زده رخصت جلوس ارتق بوکا حاصل نمود و تمهید بساط نشاط پرداخته آن دو برادران در بزم عشرت و انبساط بتجرع اقداح می ارغوانی
و استماع الحان اغانی اشتغال نمودند و روز دیگر قبلا باحضار اشراف و اعیان فرمان داده قوریلتای کرده و در باب پرسش یرغوی ارتق بوکا و امرا و ارکان
دولت او لوازم اهتمام بجای آورد و یرغوچیان بمقام استفسار آمده ارتق بوکا گفت مصدر جمیع جرایم و جنایات منم و نوئینان مرا درین گناهی نیست
این سخن مقبول نیفتاد و بعد از تفتیش و تفحص اکثر امرا و مقربان ارتق بوکا بیاسا رسیدند آنگاه پادشاه از حکماء ختا که در پایهٔ سریر اعلی حاضر بودند پرسید که بر
در دیار شما مثل این مردی که آئینه تیغ در روی آقا کشد و جمعی از بی گناهان را بکشد واقع شده است یا نی ایشان جواب دادند که در تواریخ قدیم مسطور است که دو برادر
در ازمنهٔ سابقه بر سر ملک با هم منازعت کردند و مهتر بر کهتر غالب آمده او را بگرفت و پیرامون منزل برادر از خارهای تیز چهار دیواری کشید و او در آنجا مقید گردید
تا اوقات حیاتش بنهایت رسید قبلا بر وفق تقریر اهل ختا فرمان داد تا چهار دیواری از خار مغیلان ترتیب دادند و ارتق را با زمرهٔ از خواص مقربان که باقی مانده
بودند و خواتین و فرزندان بآن وحشت آباد فرستاد و طایفهٔ از غلاظ اتراک بر ایشان موکل ساخت و ارتق بوکا قرین محنت و اندوه بی انتها آنجا بسر می
برد و مطلقا بیرون نمی آمد مگر در ایام جشن و سور و چون مدت یکسال روزگار تیره بدین شیوه بگذرانید رخت بزندان آخرت کشید و ارتق بوکا چهار سال پادشاهی
نمود و او را چهار پسر بود بدین موجب یوبوقور ملک تیمور بایر ابوقا تماجی و هیچ یک از این چهار پسر افسر سلطنت بر سر ننهادند

ذکر بعضی از مناظرات قبلا با متابعان ملت بیضا

در روضة الصفا مسطور است که نوبتی طایفهٔ از تجار مسلمانان جهة قاآن شنقاری سفید که پایها و منقارش سرخ
بود آوردند و دو عقاب سفید پیشکش کردند و پادشاه را آن تحفها مقبول افتاده الوش خاصهٔ خویش بآن جماعت فرستاد بازرگانان دست از آن
طعام کشیده قاآن بکه ایغوی را که در پیش بود فرمود که از تجار بپرس که چرا چیزی نمیخورید و سنکه این سخن را از آن جماعت پرسید جواب دادند که در ملت ما تا گوسفند
را ذبح نکنند خوردن گوشتش جایز نیست سنکه بنابر عداوتی که با اهل اسلام داشت این جواب را باین عبارت عرض کرد که این جماعت می گویند که آش پادشاه
باعتقاد ما حکم مردار دارد و قبلا از استماع این حدیث برآشفته حکم فرمود که من بعد ارباب اسلام و اصحاب کتاب تیغ بر حلق گوسفند نکشند و بطریق مغولان

بتنگ آمدند و درین باب مبالغه بجائی رسید که مدت چهار سال هیچ مسلمانی بذبح گوسفندی اقدام نتوانست نمود و پسر خود را ختنه نتوانست کرد لاجرم بسیاری
از اهل اسلام جلاء وطن اختیار فرموده از خان بالیق بیرون رفتند و قبلا قاآن بواسطهٔ سعایت بعضی مفسدان مولانا برهان الدین بخاری را که از جملهٔ مریدان
شیخ سیف الدین باخرزی بود و در خان بالیق بنصیحت طوایف خلایق اشتغال می نمود بجمعی سپرد که تا بماچین بردند و آن بزرگ دین در آن سرزمین از تعفن
مرض گشته وفات یافت بعد از آن شهاب الدین قندوزی و عمر قرقزی و ناصر الدین ملک کاشغری و غیرهم از سالکان مسالک پروری نزد آن وزیر تیز و تر فتنه شریعت
مسلمی رشوت قبول نمودند تا بعرض قاآن رسانیدند که بواسطهٔ منع ذبح آمد شد تجار که متضمن آبادانی بلاد و مصالح است ازین ممالک انقطاع یافته و قماش نفیسه مفقود
و اموال تمغا نابود گشته اگر قاآن عادل مردم را اذن بسمل دهد یکبار دیگر سوداگران باین ولایت آیند و ابواب درون تحف
و تنسوقات بر روی متوطنان اینجا بگشایند قاآن گفت که اگر من بخلاف یاسای خود فرمان دهم دیگر خلایق را بر قول من اعتماد نماند اما تو التمغاها باطراف و جوانب
ممالک ابلاغ کردان که اگر من بعد کسی بغیر سعایت اهل اسلام و اصحاب کتاب قیام نماید بسیاست رسد و بواسطهٔ صدور این حکم مسلمانان شاد شدند و صدقات
بارباب حاجات دادند در خلال این احوال جهودی مطرود قاصد جان مسلمانان گشته بعرض اباقا خان بن هلاکو خان رسانید که در قرآن وارد است که اقتلوا
المشرکین کافة و بعقیدهٔ متابعان ملت محمدی هر کس که بر دین ایشان نیست کشتنی است اباقا خان گفت بر حقیقت امثال این مقال قاآن از من داناتر است
ابلاغ آن آیه را نوشته مصحوب قاصدی نزد قبلا قاآن فرستاد و قبلا باحضار یکی از علماء اسلام فرمان داد و مولانا بهاء الدین بهاوری را بپایهٔ سریر
اعلی بردند و قاآن از وی پرسید که اقتلوا المشرکین کافة چه معنی دارد مولانا جواب داد که جمیع مشرکان را بکشید قاآن گفت پس چرا بموجب فرموده عمل نمی نمائید
مولانا فرمود که هنوز وقت آن کار در نیامده است و ما قادر بر اجرای این حکم نیستیم قاآن گفت اگر شما را قدرت نیست مرا هست و بقتل آن دانشمند
فرمان داد و خواست که سایر اهل اسلام را سیاست کند امیر دانشمند و بعضی دیگر از امت خیر البشر صلی الله علیه وسلم که راه سخن داشتند معروض گردانیدند
که پادشاه را درین باب تامل باید نمود تا علماء اسلام را مجتمع ساخته از معنی آیهٔ مذکوره استفسار نمائیم و روز دیگر از آن جماعت هر کس در خان بالیق بود به بارگاه
حاضر گردانیدند و قاآن از ایشان پرسید که اقتلوا المشرکین کافة داخل کلام خدای بزرگ هست یا نه گفتند بلی گفت بگوئید که مقصود ازین کلمه چیست جواب دادند
که از فحوای آیهٔ مذکوره چنان فهم می شود که تمامی مشرکان را می باید کشت قاآن گفت چون فرمان حق برین موجبست چرا شما تخلف می ورزید و چون مشرکان را
نمی زنید قاضی علاء الدین طوسی گفت انتظار وقت میکشیم قاآن عدم مداهنهٔ او را استحسان فرموده گفت نو بیائید تا از جانب تعصب و عناد بگذاریم و شما کشتن ما را واجب
دانید و ما خون شما را مباح اعتقاد نمائیم و جهت استفاده با یکدیگر مباحثه فرمائیم آنگاه پرسید که آفریدگار شما کیست جواب دادند خدای بزرگ گفت محمد را خدا ودلایل
بود رابی که داد گفتند خداوند تبارک و تعالی بار سؤال کرد که چنگیز خان را که آفرید جواب دادند که او نیز از جملهٔ مخلوقات الهی است گفت شمشیر و قوت و قدرت در
قبضهٔ اختیار او که نهاد گفتند که خالق عباد و بلاد قاآن گفت قادر مختار می توانست که توفیق و هدایتی که بمحمد صلی الله علیه وسلم عنایت کرد بچنگیز خان نیز عطا
کند این قضیه را خدای بهتر داند قاآن گفت ازین مباحثه و مناظره چنان معلوم شد که باری تعالی به بندگان دو نظر دارد یکی نظر لطف دیگری نظر قهر محمد صلی الله علیه
وسلم را بنظر لطف آفرید و چنگیز خان را بنظر قهر و نسبت هر دو صفت نظر با وی مساوی است پس چگونه شما طرف لطف او را بر قهر ترجیح می نهید علما این سخن را جواب
ندادند قاآن گفت نه در کتاب شما مسطور است که هر که فرمان اولو الامر را خلاف کند مجرم باشد گفتند بلی گفت چون نیست که شما از فرمان چنگیز خان که پادشاه جهاندار
صاحب اقتدار بود و از حکم من تجاوز جایز میدارید علما جواب دادند که از احکام شما آنچه موافق کتاب خدا و سنت مصطفی صلی الله علیه وسلم باشد قبول داریم و هر چه مخالف
بود قبول نمی نمائیم قاآن از شنیدن این سخن در خشم شده فرمان داد که تمامی قضات ولایات معزول باشند و دیگر واعظان بر منبر نروند و موذنان بانگ نماز نگویند
و سایر خلایق بذبح اغنام اقدام ننمایند و باین مضمون قریب بهجده یرلیغ نوشتند تا روز دیگر ایلچیان قم مسیر آن مناشیر را باطراف ممالک برند علماء ختا آن شب
نزد وزیر مسلمان قاآن رفته او را بغایت متغیر و متفکر یافتند و از سبب ملال خاطرش پرسیدند جواب داد که می ترسم که فردا خون من و سایر مسلمانان ریخته گردد و مولانا بدر الدین
بیهقی که فاضل کامل و فصیحی نیکو شمایل بود با وزیر گفت که مرا نزد قاآن بر تا جواب شبههٔ او را بر وجهی عرض نمایم که این فتنه تسکین یابد و نیز التماس کن که مولانا حمید الدین
سمرقندی این التماس کرد و جناب وزارت مآب یکی ازین دو عزیز را روز دیگر بپایهٔ سریر سلطنت مصیر برده و قاآن با آن فاضل در میان آورد و گفت مشرکان را می کشید
فاضل گفت این خطاب مخصوص بحضرت رسالت مآب و اصحاب او است که مشرکان عرب عجم را بکشند و چون قاآن اردوغ چنگیز خان سر یرلیغها نام خدا

خدا می را می نویسند چگونه مشرک باشند این سخن موافق مزاج قبلا قاآن افتاده آن عالم عاقل را تحسین بسیار کرد و نسبت به او مراسم انعام و اکرام بتقدیم رسانیده فرمان
داد تا انشانهائی را که جهت زجر مسلمانان نوشته بودند باطل گردانیدند نقلست که بعد از آن قبلا قاآن هر روز از وقت طلوع آفتاب تا هنگام چاشت بمهمات
سلطنت اشتغال نموده آنگاه علماء اسلام و احبار یهود و رهبانان ترسا و دانایان ختا در مجلس او مجتمع گشته بمباحثه و مجادله قیام می نمودند و او باستماع مسایل عقلی (می پرداخت)
و نقلی رغبتی تمام می نمود و در زمان دولت خود فرمان فرمود که قرآن مجید و توریت و انجیل و کتاب شاکمونی را بزبان مغولی ترجمه کردند و شاکمونی شخصی است (شخص) (شکامونی)
که در بعضی از بلاد هند دعوی نبوت نموده بود و امت او را اعتقاد چنانست که در وقت ولادتش از آسمان گل بارید و همان ساعت که شاکمونی متولد شد هفت
قدم رفته و در هر قدم او گنجی ظاهر گشته والله اعلم بحقایق الامور و هو علیم خبیر بذات الصدور ذکر بعضی از امرا و وزراء قبلا قاآن در دفاتر فصحا القلم بلاغت نظام مرقوم
گشته که قبلا قاآن زمام اختیار ملک و مال را در قبضه اقتدار چهار کس از امرا نهاده ایشان را چینگسانک لقب داده بود و اسامی آن جماعت اینست هنتون نویان
اوچاچار و لجای ترخان و تشمن و مرتبه این چهار امیر از تمامی ارکان دولتش بلندتر بود و بعد از ایشان امیر لشکر اعتبار داشت و از طایفه که بفوی گفتند جمعی که بامارت دیوان
و وزارت مقرر بود و فنچان میخواندند و عادت قبلا قاآن چنان بود که پیوسته منصب وزارت را بچهار کس که در کیش موافق یکدیگر نبودند تفویض می نمود
تا بواسطه اختلاف در اعتقاد صورت وفاق میان ایشان روی نماید و اموال دیوانی از خیانت مصون و محروس ماند و از جمله وزرایش یک سیدزاده سید
اجل بخاری است در جامع التواریخ سمت تحریر یافته که در آن وقت که قبلا قاآن بنابر فرمان منکو قاآن متوجه ولایت ختای بود چون بمملکت قراجانک رسید
سیدزاده سید اجل که حکومت آن سرزمین تعلق بوی میداشت در طریق اخلاص سلوک نموده باحسن وجهی لوازم خدمتکاری بجا آورد بنابر آن قبلا در همان سال که بر مسند
استقلال نشست او را بپایه سریر اعلی طلبیده بمنصب وزارت منصوب گردانید و پسرش ناصرالدین ابوبکر را بایالت قراجانک فرستاد و نبیره سید اجل که او را
نیز سید اجل میگفتند چون قریب بیست و پنج سال از کمال دولت و اقبال بسرانجام مهام مال پرداخت باجل طبیعی عالم آخرت را منزل ساخت و عوض او
امیر احمد بناکتی رایت وزارت برافراخت و امیر احمد بوفور کفایت آیات سعادت وزارت قبلا اقتباس و استیلا داشت بنا علی هذا قاآن بنظر اعزاز در روی
نگریسته صورت مزید تربیت و رعایتش بر لوح خاطر نگاشت و این معنی موجب اشتعال نایره حسد دیگران گشته کاو فنجان که از اهل ختای بود و او
نیز بوزارت قاآن اشتغال داشت با خود قرار داد که بهر حیله که تواند امیر احمد را بقتل رساند و نوبتی قبلا قاآن از خان بالیق بییلاق رفته امیر احمد و وزیر ختائی را بجهت ضبط امور
مملکت در شهر گذاشت و وزیر ختائی با اتباع خویش قرار داد که شبی بخانه امیر احمد رفته او را از میان بردارند و رکابدار امیر احمد زین سخن آگاهی یافته ولی نعمت
خود را بکیفیت اندیشه ایشان مطلع گردانید و امیر احمد همان شب چهل سر اسب صبا رفتار از خان بالیق تا ییلاق که سه روزه راه مسافت بود طی نموده بیلاق قاآن رسید و طبقی سیاه که بر مرد ارسیده بود و کار
بزرگ بر آن نهاده و عضوی سرخ بر آن پوشیده بود بنظر قبلا رسانید پادشاه پرسید که غرض ازین ترتیب چیست در جواب داد که در بدایت حال که من بخدمت قاآن
رسیدم ریش من مانند این طبق سیاه بود و در ملازمت آستان سلطنت آشیان سیاه من و این ریش سفید گشت اکنون کاو فنجان میخواهد که بکارد حلق مرا همچو این عضو سرخ
گرداند قاآن از استماع این سخنان غضبناک شده باحضار کاو فنجان مثال داد و وزیر ختائی از کیفیت واقعه وقوف یافته بقلعه که در تصرف نکستکان حاکم ماچین
بود شتافت و اهالی حصار بوصولش مستبشر گشته بوجود او مستظهر گشتند و قاآن فرمان داد که جمعی از امرا بمحاصره آن قلعه توجه نمودند و آلات منجنیق که در آن اوان از بعلبک
آمده بود همراه بردند و چون امرا بظاهر آن حصن حصین شتافتند آغاز محاصره و محاربه کردند کاو فنجان بخفیه با ایشان پیغام داد که من بیچاره گناهی ندارم اگر امرا تمیش اینکه بنا
عداوتی که در میان ارباب مناصب میباشد من و امیر احمد پیوسته قاصد جان یکدیگر بوده ایم و او فرصت یافته مزاج صاحب تخت و تاج را با من متغیر گردانید حالا اگر قاآن
مرا بجان امان بخشد نوعی سازم که این قلعه بتصرف شما در آید امرا در ساعت قاصد فرستاده او را نزد قاآن روان ساختند و قاآن امان نامه نوشته بوزیر ختائی ارسال داشت
و وزیر بر مضمون آن مطمئن خاطر گشته فرصت جست و دیوار حصار انداخت و حاکم قلعه بر آن کیفیت اطلاع یافته بصوب هزیمت شتافت و آن قلعه بحوزه تصرف قاآن در آمد چون (بهنگام)
وزیر بپایه سریر سلطنت مصیر رسید بدستور دیگر منصب وزارت بشرکت امیر احمد بوی مفوض گردید و بعد از انقضای اندک زمانی ازین حال کرت دیگر زهر چشیده
ختائی را النهایه مدة باهم یکی از شربت وزیر ختائی بر قتل امیر احمد اتفاق نموده بدان رشته حیات خود را بمقطع رسانید تبیین این مقال آنکه در آن اوان در ولایت
ختا زراقی تشنیع پیدا شد بانواع مکر و شعبده خوارق عادات بطبقات خلایق مینمود و بدین سبب جمعی کثیر از اشراف و اعیان مملکت را مرید و معتقد خود گردانید
و وزیر ختائی در رفع امیر احمد در خلوتی از روی استعانت جسته شیخ زراق با او هم زبان و هم داستان و موافق شدند و در وقتی که قاآن بییلاق رفته بود چنان مواضعه کردند

که دو هزار کس از مریدان او بهشعبد تره که در چهار فرسخی خان بالیق بود رفتند و در کمین نشستند هزار کس متعاقب یکدیگر بشهر در آمده آوازه در انداختند که شاهزاده جمکیم بفرمان قاآن
همین زمان می رسد چون امیر احمد باستقبال بیرون آمده نزدیک آن دره رسید او را دره در کردانید بعد از آن وزیر ختائی پوشیده و پنهان با آن دو هزار جاهل نادان
بدره مذکوره شتافت و جمعی را متواتر بشهر فرستاد تا آوازه وصول شاهزاده جمکیم را انداختند و بعضی از آن جمع با امیر احمد گفتند که قاآن فوت شده و اینک شاهزاده
جمکیم میرسد ما را نزد شما روان کرده که تهیه اسباب تعزیت پردازید اما این راز سربسته را پیش هیچکس نگشائید و امیر احمد بترتیب ما یحتاج عزا مشغول گشته چند
کسان می فرستاد که از ساعت وصول جمکیم آگاهی یافته باستقبال ختائیان ایشان را می کشتند و چون زمانه لباس سوگواری در بر افکنده پاسی از شب گذشت
شموع و مشاعل پیدا شد مردم خبر آوردند که اینک جمکیم در محفه نشسته رسید و حال آنکه وزیر ختائی بعادت سالکان طریق گشوکشائی در محفه نشسته می آمد و امیر احمد
باستقبال استعجال نمود و چون نزدیک ختائیان رسید او را در میان گرفته بتیغ شهادت رسانیدند و نوکران امیر احمد که مسلح بودند متعاقب آمده کشندگان
سرور خود را تیرباران کردند از آن جمله تیری بر مقتل وزیر ختائی خورد و او نیز بمرد و چون قاآن از کیفیت حادثه وقوف یافت جمعی بخان بالیق فرستاد تا مواضعان
وزیر ختائی را بر دار اعتبار کشیدند و چهار هزار بالش انعام فرمود تا امیر احمد را تجهیز و تکفین کرده در موضعی مناسب مدفون گردانیدند و بعد از آنکه چهل روز بر
قضیه بگذشت جهة ترصیع تاج قاآن جوهری بزرگ محتاج الیه گشت و بعضی از تجار بعرض نواب مدار فلک اقتدار رسانیدند که پیش از این چند گاه لعلی که سیصد
مثقال وزن داشت جهة خزانه عامره با امیر احمد فروخته بودیم قاآن این سخن شنیده گفت من از این معامله خبر ندارم و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش شنکو خاتون امیر احمد آنچه
خاتون آن لعل را نزد قاآن فرستاد و این معنی سبب اشتعال نایره غضب پادشاه گشت و بروایتی موجب ظهور لعل مذکور آن شد که میان دو زن امیر احمد در
وقت قسمت ترکه نزاع بوقوع انجامید و پادشاه بتحقیق تروکات او اشتغال فرموده در آن اثنا آن لعل پدید آمد آنگاه قاآن فرمان داد که جسد امیر احمد را از قبر بیرون
کشیده رسنی بر پایش بستند و تا سر چهار بازار کشیدند و گردونها بروی راندند تا گوشت و استخوانش با خاک یکسان گشت و آنچه خاتون را نیز کشتند و پسر او را
منظرش را پوست کندند و چهارصد قماش آن وزیر مرحوم را بر لشکریان تقسیم نمودند و هم اختصاص املاک و اسبابش کشیدند فاعتبروا یا اولی الابصار نظم زمانه
چو باد است و باد از نخست نقاب از رخ گل بعزت گشود پس از هفته در میان چمن تنش را بخاک مذلت کشد. در جامع رشیدی مسطور است که بعد از وقعه
مذکوره سنکه ایغوری که با سالکان مسالک شریعت عداوت می ورزید بمرتبه وزارت رسید و چون مدت هفت سال بدولت و اقبال اوقات گذرانید
روزی قبلا قاآن از وی چند دانه مروارید طلبید جواب داد که ندارم و مسلمانی دو مغانی که مبارکشاه نام داشت نزد قاآن بغایت مقرب بود آهسته بعرض رسانید
که سنکه نزدیک بیگر از جواهر و طلا آلات در خانه دارد اگر پادشاه او را بسخن مشغول گرداند بنده همین لحظه آن اشیا نفیسه را بر پیر اعلی آورم و قاآن با سنکه آغاز
تکلم کرد و مبارکشاه فی الحال بخانه او رفت و دو صندوق مملو از جواهر زواهر مرصعات تا در بارگاه پادشاه آورد لاجرم همان لحظه سنکه مواخذ گشته بیاسا رسید
و بجای او اولجای جنکسانک وزیر گردید و قبلا قاآن همدران او ناصرالدین ابوبکر را از قراجانک طلب فرموده با اولجای جنکسانک شریک ساخت
که چون ناصرالدین مدت دو سال با مر وزارت پرداخت بعضی از مقربان بعرض قاآن رسانیدند که ناصرالدین از اموال دیوان شصت تومان بالش فوت کرده
است قبلا او را مخاطب ساخته از حقیقت آن سؤال نمود او جواب داد که چون سه سال متعاقب محصولات ممالک بواسطه آفت سماوی نیکو نیامد مبلغ مذکور را از رعایا
گذاشته ام تا مستاصل نشوند قاآن را این جواب موافق مزاج افتاده فرمود که تمامی ارکان دولت غم خویش خورند و ناصرالدین غمخواری ملک و رعیت می نماید آنگاه
خلعت زردوزی پوشانیده ما یانقچان لقب داد و زمام حل و عقد کلی مهام وزارت را در کف درایت او نهاد و ما یانقچان تا آخر ایام حیات قبلا قاآن وزیر
بود و در ایام دولت تیمور قاآن نیز بسرانجام مهمات دیوانی مشغولی می نمود ذکر خان پنجم از آن پادشاهان عالیشان که موسوم بود به تیمور قاآن
قبلا قاآن در ایام سلطنت پسر خویش جمکیم را ولی عهد کرده بود و بحسب تقدیر عزیز علیم شاهزاده جمکیم پیش از پدر از عالم انتقال نمود و قبلا قاآن و لدش تیمور را که بصفت
عدالت و نهور انصاف داشت قایم مقام پدر ساخت و در آن اوان که قبلا قاآن وفات یافت تیمور قاآن در حدود ترکستان بترتیب و تجهیز لشکر قیام می نمود
که بجنگ شاهزاده قیدو رود لاجرم مادرش کوکجین خاتون متصدی سرانجام امور سلطنت شده ما یانقچان الطلب پسر فرستاد و تیمور قاآن بعد از استماع
این خبر بجانب دار الملک ختائی مراجعت کرده در سنه اربع و تسعین و ستمایه بمقصد رسید و از شاهزادگان کوکجو و توقان پسران قبلا قاآن و کملا و یسون تیمور اولاد جمکیم و بنده
اغول ولد نوموغان بن قبلا و از نوئینان بیان جنکسانک و اوجاجار و الجای جنکسانک و التون جنکسانک و غیرهم مجمع گشته تیمور قاآن را بر سریر پادشاهی

پادشاهی نشاندند و نامش را اولجایتو قاآن کردانیدند و چون اولجایتو قاآن بر سریر خانی برآمد ببسط بساط عشرت و انبساط قیام نمود و ابواب انعام و احسان
بر روی خواص و عوام برگشود و مراتب ارباب مناصب را بدستور زمان قبلا قاآن مقرر ساخت و بیان قیجان را بیشتر از پیشتر تربیت کرده رایت اختیار و
اعتبارش را برافراخت و فرمود که او را بلقب پدر و جد ملقب دانسته سید اجل خوانند و فرمان او را در امور مالی از جزئی و کلی معتبر دانند حکومت قراقرم و یورت
اصلی چنگیزخان را ببرادر بزرگتر خویش کملا عنایت فرمود و پسر عم خود اننده اغول ولد توموغان بن قبلا را بایالت ولایت تنگقوت نصب فرمود و کوچو بن کچوکوز
کورکان را بدفع شاهزاده قیدو نامزد کرده در تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم جور و اعتساف شرایط مبالغه بجای آورد و بصحت پیوسته که تیمور قاآن
از مبادی ایام جوانی و عنفوان اوان زندگانی بشرب راح ریحانی و تجرع باده ارغوانی بغایت مشعوف بود و هر چند جد نامدارش قبلا قاآن او را از ادمان
مدام منع مینمود اصلا قبول نمی فرمود آخر الامر قبلا چند کس از اهل اعتماد در برابر فرزند ارجمند موکل ساخت تا نگذارند که دست بجانب صراحی برد و بر لب جام نهد
و چون شاهزاده روزی چند بقول اصحاب وعظ و پند شراب ننوشید بی تحمل شده بتعلیم مولانا رضی الدین بخاری که بواسطه قرب مشرب نزد او مقرب بود
حمامی را گفت که بجای آب در یکی از آخورهای حمام شراب ریزد و هر روز باتفاق خدمت مولوی بحمام رفته پنهان از اغیار رفع خمار می نمود آخر الامر موکلان
بر آن سر وقوف یافته کیفیت حال بعرض قبلا رسانیدند و قاآن در غضب رفته مولانا رضی بخاری را بهانه از صحبت شاهزاده دور انداخت و چون پیمانه حیاتش
را ساقی اجل پر کرده بود بطریق خفیه در اهلاک ساخت غرض از عرض این حکایت آنکه بنابر اسباب مذکوره تیمور قاآن در زمان زندگانی قبلا قاآن نمی توانست
که بموجب دلخواه در مجلس عیش و عشرت قرار گیرد اما بعد از جلوس بر تخت سلطنت صبح و شام غیر شرب مل گلفام کاری نداشت و شب و روز همدم قدح و
جام بوده قبول نصیحت نیک اندیشان را پیرامن خاطر نمیگذاشت پس از آنکه شش سال در کمال اقبال باین طریق اوقات گذرانید بخار شراب بمزاج موفور
الابتهاج او تاثیر کرده بمرض صرع و لقوه گرفتار گردید و شش سال زمان رنجوری او امتداد یافته در آن اوقات خاتونش بمشورت امرا امور ملک و مال را
بتفصیل میرسانید و بعقیده صاحب ظفرنامه نام پدر قیدو غازی اغول بود

گفتار در بیان بدایت حال شاهزاده قیدو و ذکر نهایت ایام اقبال او

شاهزاده قیدو که بروایت صحیح ولد قاشین بن اوکدای قاآن بود در اوایل ایام رشد و تمیز ملازمت ارتق بوکا می نمود و در آن اوقات
که آثار نکبت او بر صفحات احوال ارتق ظاهر گشت قیدو بمقتضای این مصراع که **مصراع** ز بید دولت گریزان باش چون تیر عمل کرده روی ببعضی از
بلاد مغولستان آورد و نزد برکه اغول که در دشت قبچاق بجای صاین خان پادشاه شده بود قاصدی سخن دان ارسال داشت و التماس فرمود که
او را بمال و لشکر مدد دهد تا بعضی از ممالک موروث را تسخیر نماید برکه اغول که بصفت عقل و فراست و فهم و کیاست موصوف و معروف بود منجمان را طلبیده
فرمان داد که بر زایچه طالع قیدو نظر اندازید و سعادت و شقاوتش را از سیر نجوم معلوم نموده کیفیت عرض کنید و اهل تنجیم بعد از تامل و تفکر معروض گردانیدند
که از امارات سماوی چنان بوضوح می پیوندد که طالع قیدو در غایت قوتست و بر خصوم و اعادی ظفر یافته سالها بر تخت تمکین خواهد داشت بنابر آن
برکه خان قیدو را بزر و لشکر مدد کرده و قیدو باستظهار آن سپاه بمحاربه الغوخان که در الوس جغتای پادشاه بود مبادرت نموده بر وی ظفر یافت
و بلاش و کنجک و بعضی دیگر از ولایت ترکستان و مغولستان را بحیز تسخیر در آورد و در آن وقت که خاطر قبلا قاآن از مهم مخالفت برادرش ارتق بوکا فراغت
یافت فی سنه اثنین و ستین و ستمائه ایلچیان نزد تمامی خوانین و شاهزادگان الوس چنگیزخان فرستاده بقوریلتای فرمان داد و مجموع ایشان روی بخان
بالیق نهادند مگر اولاد باتو و شاهزاده قیدو و قبلا از تخلف قیدو وغدغه بخاطر راه داده خواست که او را در قید بلا اندازد لاجرم چند کرت
قاصدان چرب زبان پیش وی روان کرده پیغام فرمود که مناسب چنان می نماید که آن عزیز فرزند مانند سایر شاهزادگان خردمند بدینجانب شتابد تا دیده
بدیدار یکدیگر روشن کنیم و باتفاق یکدیگر اهتمام مهام بر انتظام امور ملک و دولت بندیم قیدو خان بمساعدت بخت بیدار جواب داد که امسال الاغان
حشم و خدم ما از لاغری مجال رفتار ندارند اگر توفیق گردد سال دیگر بشرف ملازمت دریابیم و تا مدت سه سال بامثال این بهانها تمسک جسته بدرگاه
قاآن نرفت و هر سال طایفه از ابطال رجال را باطراف ممالک مغولستان و ترکستان میفرستاده باخذ غنایم و گوشمال ارباب جرایم می پرداخت بنابر آن
وغدغه خاطر قبلا قاآن از جانب قیدو خان بنوعی گشته فوجی از شاهزادگان و نوئینان را با سپاهی گران بمحاربه او نامزد فرمود و ایشان در کنار آب
اردیش ییلاق کرده خواستند که در اوایل فصل خریف[2] مبادرت نمایند در آن اثنا بعضی از آن شاهزادگان بنابر افساد زمره مفسدان از سبب

[2] بمبارزت حریف

به قبلا قاآن رسید قاآن بمقام عصیان آمده سرداران لشکر او را مواخذه و مقید گردانید و جمعی را نزد اولاد باتو و فرقه را پیش قیدو فرستاد و این معنی موجب ازدیاد علو مرتبه قیدو خان گشته بعد از آن هرچند قاآن سپاه بسیار بر او ارسال داشت منهزم باز آمدند و چون قبلا وفات یافت و پرتو انوار معدلت تیمور قاآن بر اطراف و اکناف ولایات تافت در سنه سبعمائه موافق اودئیل توقان لشکر مرتب ساخته بمقابله و مقاتله قیدو نامزد فرمود و قیدو از صورت حادثه خبر یافته ایلچیان نزد دوا خان که در آن زمان پادشاه الوس جغتای خان بود فرستاد و پیغام داد که مناسب آنست که بسرعت هرچه تمامتر با لشکر ظفر اثر بدین جانب ملحق شوی تا باتفاق سپاه تیمور قاآن را از سر باز کنیم دوا بمدد او آمد و قیدو خان نیز ساخته بمعاودت دل پذیر منسک جست و قیدو بالضروره با جنود خلاصه خود تصور ایشان در حرکت کرده با آهستگی طی مسافت می‌نمود تا در برابر صد توقان لشکر تیمور قاآن رسید و با آنکه جیش او صد یک آن سپاه زیاده نبود دل بر محاربه نهاده مدت سه شبانروز جنگهای مردانه کرد و آخر الامر زخمدار شده نزدیک بود که گرفتار گردد لاجرم در شب چهارم فرمان فرمود که بیشتر از لشکریان در چند موضع آتش افروزند و سپاه تیمور قاآن شعلات نیران فراوان دیده تصور کردند که قیدو را از جانبی مدد رسید و او خود همان شب کوچ کرده بازپس نشست و امرای ختائی بتوهم آنکه قیدو حیله اندیشیده منع نمودند که لشکر از دنبال خود کشند و بدام بلا مقید گرداند او را تعاقب ننمودند و مقارن آن حال دوا خان با شجاعان ایل و الوس جغتای خان بقیدو پیوست و هر دو پادشاه بعد از تقدیم مشورت عنان یکدیگر رو بسپاه تیمور قاآن نهادند و در کنار آب اردیش بدیشان رسیده هر دو گروه چندان کوشش نمودند که از خون بر زمین جوها آمد و دوا ساق پای دوا زخم خورد و چند نفر از خویشان او از پای در افتادند اما عاقبت قیدو غالب گشته ختائیان عنان بصوب فرار گردانیدند و در اثنا راه **مصرع** آتش تدبیر افروختند و علفها را بسوختند تا کسی ایشان را تعاقب نتواند نمود و بعد از این فتح نامدار قیدو خان بمرض قولنج گرفتار گشت و بعضی از جاهلان ختائی که خود را طبیب می‌پنداشتند بیست و پنج حب بدو دادند و مرض منجر باسهال دموی شد و قیدو خان فی سنه اثنی و سبعمائه در ماه رجب رخت بسرای عقبی کشید در روضة الصفا مسطور است که قیدو خان زیاده از نه موی متفرق بر عذار و حوالی رخسار نداشته و هرگز شراب و قمیز نمیخورد و ملت اسلام را بر سایر ادیان و ملل ترجیح کرده پیوسته با علما و حکما مصاحبت می‌نمود و ایشان را بمناظره و مباحثه امر می‌فرمود و هر شب قبل از طلوع صبح از خواب برخاسته بتحصیل تفکر و ذکر می‌پرداخت و بلطف طبع و جودت ذهن موصوف بوده با رعیت و زیردستان در کمال عدالت سلوک میکرد گویند نوبتی بعضی از لشکریان او بی رخصت ولایتی از ولایات یاغی را غارت نمودند و جمعی را کشتند و قیدو ایشان را بازخواست بلیغ فرمود و کمر از میان بگشاد و در گردن انداخته روی بآفتاب آورد و زانو زده با آنکه مناجات کرد و گفت ای خدای بزرگ مرا بدین گناه که بخلاف رضای من واقع شده مواخذه منمای از جمله حکایات که بر مکارم اخلاق قیدو خان دلالت دارد یکی آنکه دامادش دست شهوت بجانب کنیزکی دراز ساخت و دختر قیدو که حامله بود از این معنی وقوف یافته موی شوهر را بگرفت و آغاز غوغا نمود شوهر لگدی بر شکمش زد که فی الحال افتاده بمرد و پسران قیدو در مقام انتقام شوهر خواهر آمده او را آن خواستند که داماد را طلب داشته بسیاست رسانند و پدر داماد پسر خود را دست و پای بسته پیش قیدو فرستاد آنگاه قیدو از پسران پرسید که در حق این شخص چه اندیشه دارید گفتند که میخواهیم بقصاص خواهر خویش خونش بریزیم قیدو گفت خواهر شما را از قتل او چه فایده خواهد رسید گفتند هیچ فایده نه قیدو گفت پس مصلحت آنست که متعرض او نگردیم چه پدرش سالها با ما کوچ داده و حالا جهة طلب رضای ما پسر خود را مقید بدرگاه فرستاده پسران در مقام مناقشه آمده بالاخره مقرر شد که داماد را صد چوب زنند و بگذارند و قیدو پنهان از اولاد جلاد را گفت که ده شاخ چوب بر هم بسته ده بار آهسته بروی فرود آورد و بعد از آنکه روزی چند برین قضیه بگذشت و خشم پسران کمتر گشت قیدو خان ایشان را طلبیده گفت ای فرزندان شما چگونه روا دارید که بیگانه بر جای خواهر شما بنشیند گفتند این مصلحت را خان بهتر میداند آنگاه پادشاه دختر دیگر خود را بآن شخص داد و او را خوشدل و مسرور نزد پدر فرستاد و از جمله افاضل مولانا زین الدین قدسی ملازم قیدو خان بوده **نظم** این رباعی را بوی اسناد می‌نموده **رباعی** اندر ره حق که بنده و شاه یکیست محبوب بمنزبان درگاه یکیست بیگانه شدم ز خویش تا دیدم آنک برآورده که الله یکیست

ذکر اسامی سایر پادشاهانی که بعد از فوت تیمور قاآن در الغ یورت بر مسند خانی نشستند

چنانچه در تضاعیف داستان خاقانان قراقرم و کلوران مرقوم کلک بیان گشت بروایت میرزا الغ بیک گورکان عدد آن سلاطین با قبلا قاآن دوازده نفر است و از جمله پنج نفر مذکور شدند و بنابر آنکه احوال چهارده نفر دیگر نامعلوم است کلک سخن گذار بمجرد تعداد اسامی ایشان اختصار نموده در سلک تحریر میکشد که قاآن ششم قوبیلای بن خلبیک

ترجمه

خلیلسنگ بن ترکبلا بن جاکیم است که قایم مقام تیمور قاآن بود هفتم توقتابن قوشیلای هشتم تایزی بن تو ک که در زمان حکومت اوراییلکتو خواندند نهم او شیزان
بن اراکه باخلاق حمیده آراسته بود و قنود در منصب قاآنی درزمان دولت او روی نمود دهم توقتیمور بن تیمور قاآن یازدهم بیسور دار دوازدهم ینکه پای یتمو
سیزدهم ایلیتک قاآن چهاردهم یتمور پانزدهم ارکمور شانزدهم ایلچی تیمور قاآن که بملازمت امیر تیمور گورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت بالغ یورت رفته بر مسند
قاآنی نشست هفدهم اسناسی که از نسل ارتق بوکا بود هیجدهم اورداین ملک تیمور نوزدهم اداسی بن ارکتمور و این دوکس نیز در سلک احفاد ارتق بوکا
انتظام داشتند و از مقدمه ظفرنامه چنان معلوم می‌شود که قاآنی که بآستان امیر تیمور گورکان رسیده و بعد از فوت آنحضرت بقراقرم رفته قاآن گردید تایزی
تنقور نامی و رختای خروج کرده آن مملکت را بدست آورده بود و غیر یورت اصلی که عبارت از قلماق و قراقرم است موضعی تصرف تایزی در نیامد و بعد از
اندک زمانی تایزی کشته گشته امرا دیرات بر قراقرم و قلماق مستولی شدند والله تعالی اعلم بحقیقة الحال ذکر شمه از حال جوچی خان بن چنگیز خان و اولاد
او که در دشت قبچاق پادشاهی نمودند مستقصان اخبار آورده اند که تو بتی قوم مرکیت که ایشان از اکراییت کوبند فرصت یافته اردوی چنگیز خان را غارت
نمودند و خاتونش را که حامله بود اسیر گرفته پیش اونک خان فرستادند و اونک خان بچشم شفقت در آن ضعیفه نگریسته نسبت بوی در مقام حرمت میزیست
تا وقتی که چنگیز خان بیورت خود معاودت نمود اورا از شوهرش فرستاد و بعد از روزی چند پسری از وی متولد گشت و موسوم بجوچی شد یعنی مهمان
نو رسیده و چون جوچی که اسن اولاد ذکور چنگیز خان بود بمرتبه جوانی و عنفوان ایام رسید کامرانی ترقی نمود چنگیز خان ایالت خوارزم و دشت قبچاق و الان و اس
و روس و بلغار و توابع را بوی تفویض فرمود و پیوسته میان جوچی و جغتای و اوکدای غبار نفاق ارتفاع داشت زیرا که برادران بنابر قضیه مذکوره در نسبش
طعن می‌کردند و جوچی پیش از چنگیز خان شش ماه وفات یافته چهارده پسر یادگار گذاشت بر بن موجب اول آورده که مادرش سرخان نیز بود از قوم قنقرات دوم
باتو که مادرش اوکی خاتون بنت ایلچی نویان قنقرات بود سیم برکه خان چهارم برکچار پنجم شیبان ششم تنقوت هفتم تیوال هشتم جیلاوقون نهم شنقور دهم چیمپای
یازدهم محمد دوازدهم اودور سیزدهم یوقاتیمور چهاردهم سینکوم و از جمله این چهار پسر باتو که او را صاین خان نیز خطاب کردند بجلادت و شجاعت نام برآمده و اولاد
قاآن در ایام دولت باتو را منظور نظر تربیت ساخته لشکر خود کیوک خان را با منکو و لد تولی و بعضی از اولاد جغتای مصحوب او کردانیده تا قلعه‌های لاش
اس و روس و چرکس و آن حدود را مستخلص سازد و باتو عنان شاهزادگان ولشکریان بهر جانب شتافته باندک زمانی مواضع بسیار در حیز تسخیر کشیدند
مقتولان
و شهر کیف را بعد از محاصره قهراً و قسراً گرفته بقتل عام فرمان دادند و لقت قالان کوشها که در دست اربید و بعرض رسانند و بیست و هزار شمار را گرفته و بیون
باتو از آن مهم باز پرداخت بصوب کلار و باشغرد که متصل بلاد فرنک بود و متوطنان آن بدین نصاری داشتند رایت عزیمت برافراخته بس از انکه
بعد رسانیدن از توجه سپاه مغول آگاهی یافتند بمقابله و مقاتله ایشان از پیش باز آمدند ساخته چهار صد هزار مرد در میدان حرب شتافتند و باتو از حقیقه عدد
خصم واقف شده از اهل اسلام هر که در معسکرش بود فرمود که یکجا جمع گشته بدعا و زاری از حضرت باری ظفر و نصرت مسألت نمایند و خود تنها بربشته رفته
افغان
یکشبانه روز بعجز مناجات و عرض حاجات بپیچ سخن نگفت و آنگاه از بشته پایان آمده بتعبیه سپاه پرداخت و در شب جمعی از نصاری غافل که میان او و میان
واسطه بود گذرانید که در وقت اشتعال آتش قتال از پس پشت ایشان درآیند و روز دیگر بهادران هر دو لشکر آغاز استعمال تیر و شمشیر نمودند و باتو بنفس خویش
روی بانحاد آورد و در آن اثنا جماعتی که شب از آب گذشته بودند از عقب نصاری در آمدند و از هر دو طرف ایشان را در میان گرفته منهزم گردانیدند و
باتو آن ممالک را مسخر کرده بدشت قبچاق باز گشت و بر مسند خانی نشسته شاهزادگان را اجازت معاودت ارزانی داشت و شهر سرای را بنا کرده دار الملک
ساخت و فاتش در سنه اربع و خمسین و ستمایه موافق لوی ئیل روی نمود و او تابع هیچ دین و ملت نبود و غیر یزدان پرستی شیوه او نبوده است و مسلمانان می‌بخشید
هر چه که می‌توانست با سایر سلاطین بر دم و شام احکام و بروات می‌نوشت و همواره بحکم انعام و احسان مقتضای خیرالمواهب انسان عمل می‌نمود و بعد از
باتو برادرش برکه خان قایم مقام شد و از آن زمان تا غایت که تاریخ هجری بسنه تسع و عشرین و الف انتهاء رسیده سلطنت دشت قبچاق متعلق باولاد
جوچی خان است و در مقدمه ظفرنامه اسامی بیست و نه نفر از ایشان مسطور گشته و در اواسط الحال که بعد از فوت مصنف آن ... اسامی باقی یافته
نامهای بیست و نه نفر نوشته شد و بر بن موجب که سمت تحریر می‌یابد و بر تو تفصیل این اجمال می‌تابد اول جوچی خان بن چنگیز خان دوم باتو بن جوچی که
مجمل حال او در حیز بیان آمد سیم برکه خان بن جوچی خان که مردی موحد و مسلمان بود و پیوسته بر اعلای کلمه اسلام کوشید ... ابواب صدقه ...

سوزنکا می نمود چهارم تیمور بن طوغان بن بانو که در زمان پادشاهی ملقب بملک شد پنجم تومنکا بن طوغان ششم توقتا خان بن سکوتیمور که مادرش اولجای خاتون
نبیرهٔ کلمش آغا بود هفتم اوزبک خان بن طغرل بن سکوتیمور که جمیع الوس اوزبک بوی منسوب اند هشتم جانی بیک خان بن اوزبک خان که پادشاهی
عدالت شعار مرحمت آثار دین دار رعیت دثار بود و در ایام دولت او اشرف بن تیمور تاش بن چوپان بر اران و آذربیجان استیلا یافته آغاز ظلم
و تعدی نمود چنانچه اکثر اشراف و اعیان آن بلدان جلای وطن اختیار کردند از آنجمله قاضی محی الدین بردعی بسرای که دار الملک جانی بیک خان بود
رفت و بنصیحت و موعظه مشغولی فرمود در روزی که پادشاه و ارکان دولت در مجلس وعظ تشریف داشتند حکایت ظلم اشرف را بعبارتی تقریر کرد
که همه در گریه افتادند و گفت که چون بندگان این آستان را استطاعت دفع آن ظالم میسر است اگر درین باب غفلت ورزند در قیامت مواخذ خواهند بود
و این سخن تأثیر تمام کرده جانی بیک خان با سپاه فراوان فی سنه ثمان و خمسین و سبعمائه متوجه آذربیجان گشت و ملک اشرف از قرب وصول پادشاه
بانجی آگاه شده از تبریز بگریخت و سپاه آن پادشاه معدلت دستگاه از عقب رفته او را در خانهٔ شیخ محمد بالیجی که نزدیک بخوی بود دستگیر کرده بتبریز برده بقتل
رسانیدند و جانی بیک خان با وجود آنکه سپاه فراوان همراه داشت اصلا بجنبهٔ علف و علوفه متعرض سکنان آذربیجان نشد و خزاین اشرف را تلف
نکرده پسر خود بردی بیک را در تبریز حاکم ساخت آنگاه رایت مراجعت بجانب یورت خود برافراخت و بعد از وصول بدشت قبچاق هم در آن سال
درگذشت مختصر تلخیص از مؤلفات جامع کمالات نفسانی مولانا سعد الملة و الدین تفتازانی بنام نامی جانی بیک خان مزین است و کمال نصفت و وفور
لطف و مکرمت آن پادشاه عالی همت در مصنفات سایر ارباب فضیلت مبین نهم بردی بیک خان بن جانی بیک خان که چون از وفات پدر خبر
یافت از تبریز بدشت قبچاق رفته بر مسند پادشاهی نشست دهم کیلدی بیک خان یازدهم نوروز که بتزویر خود را از اولاد جانی بیک خان می شمرد
دوازدهم چرکس خان که امراء او را بنابر مصلحت وقت بفرزندی جانی بیک خان منسوب میداشتند سیزدهم خضر خان چهاردهم مرود بن خضر خان پانزدهم
بازارجی شانزدهم توقتای بن سیاسی هفدهم تغلقتمور خان که برادرزاده توقتامی بود هژدهم مراد خواجه برادر تغلقتمور خان نوزدهم قتلق خواجه برادر توقتا
بیستم اروس خان که در اوایل زمان امیر تیمور گورکان در دشت قبچاق پادشاهی میکرد و نسبت بآنحضرت لوازم مخالفت بجای می آورد بیست و یکم
توقتا بن اروس خان بیست و دوم تیمور ملک بیست و سیوم توقتمش خان که بواسطهٔ امداد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان پادشاه دشت قبچاق شده
مرتبهٔ او از مراتب آبا و اجداد درگذشته بالاخره با آنحضرت مخالفت نموده دو نوبت بمقابله و مقاتله اقدام فرمود چنانچه در جزو سیم ازین مجلد مذکور خواهد گشت
انشاء الله تعالی بیست و چهارم تیمور قتلق بن تیمور بیک که او نیز بملازمت امیر تیمور گورکان رسید بیست و پنجم شادی بیک بیست و ششم پولاد بن شادی بیک
بیست و هفتم تیمور بن تیمور قتلق بیست و هشتم جلال الدین بن توقتمش خان بیست و نهم کریم بردی بن توقتمش خان سیم کبک خان بن توقتمش خان
سی و یکم جکره سی و دوم جبار بردی بن توقتمش خان سی و سیوم سید احمد سی و چهارم درویش بن الهی سی و پنجم محمد خان سی و ششم دولت بردی بن تاشی
تیمور سی و هفتم براق که میان او و میرزا الغ بیک گورکان محاربه وقوع یافت چنانچه در حیز بیان خواهد آمد انشاء الله تعالی سی و هشتم غیاث الدین شادی
بیک سی و نهم محمد بن تیمور خان و چون احوال این سلاطین نامعلوم بود بمجرد تعداد اسامی ایشان اکتفا رفت و دیگری از خانان دشت قبچاق ابو الخیر خان است
که در اوایل که سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه گورکان بن امیر تیمور گورکان بامداد او فتح سمرقند نمود و ابو الفتح محمد خان شیبانی
فی سنه ست و تسعمائه بر سمرقند استیلا یافت و بعد از فوت پادشاه عالیجاه ابو الغازی سلطان حسین میرزا بخراسان شتافت و ولد بداق سلطان بن
ابو الخیر خان بود و بیان شمه از حالات محمد خان شیبانی و سایر اولاد ابو الخیر خان که تا غایت در دیار ترکستان و ماوراء النهر بر مسند جهانبانی تمکین دارند
در ضمن وقایع آتیه از مساعدت وقت مأمول است **ذکر سلطنت جغتای خان بن چنگیز خان در ولایت توران** جغتای خان
که پسر دوم چنگیز خان بود بوفور هیبت و سیاست و اطلاع بر دقایق امور یاسا و توره از سایر برادران امتیاز تمام داشت و چنگیز خان بهنگام قسمت ممالک
حکومت ماوراء النهر و بعضی از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین را تا کنار آب سند بوی تفویض فرمود و در وقت وفات مقرر
ساخت که قراچار نویان بن سوغو جیجن بن ایردمچی برلاس که جد پنجم حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان است مدبر امور ملک او باشد و جغتای بعد
بالیغ از فوت پدر بیش بالیغ را دار الملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت را بقبضهٔ اقتدار امیر قراچار گذاشت و خود بیشتر اوقات در خدمت

در خدمت او گدای قاآن بسر می برد با آنکه او گدای بسال از وی خردتر بود در باب تعظیم و تکریم و اطاعت حکم و فرمان او شرط مبالغه بجای می آورد و چون
چنگیزخان بعنایت سوم یاسا شوم و توره مذموم خود را بعهده جغتای کرده بود خدمتش در تمشیت آن امور مبالغه و الحاح بسیار می نمود و تکالیفی
که از شرع و عقل بعیدی تمام داشت نسبت بفرق انام از وی صدور می یافت چنانچه خلایق را باکل مردار الزام میکرد و نمیگذاشت که در روز در آب روان
در آیند و گوسفند را ذبح شرعی نمایند و در قضیه کشتن گوسفند بمرتبه مبالغه نموده بود که در ایام دولت او هیچ آفریده در خراسان علانیه کارد بر حلق اغنام نمی
توانست کشید تا بما وراء النهر و ترکستان چه رسد و همچنین حکم کرده بود که هر که لف در آب کند یا خلط بینی در آب افکند او را بسیاست رسانند و خروج محمود تارابی
و قتل او در ایام سلطنت جغتای خان دست داد و فوتش در شهور سنه ثمان و ثلثین و ستمائه اتفاق افتاد از جمله افاضل ابو یعقوب السکاکی صاحب مفتاح چندگاهی
در مصاحبتش بسر می برد و مهمات وزارتش را حبش عمید سرانجام می کرد در جامع رشیدی مسطور است که جغتای خان هشت پسر داشت بدین تفصیل
و ترتیب اول موجی سوما در این پسر کنیزک بود خدمتکار بیسولون خاتون بنت قتا نویان قنقرات و بیسولون خاتون بر سایر خواتین جغتای خان تقدم داشت
دوم میتوکان که از بیسولون خاتون در وجود آمده بود و در ظاهر قلعه طالقان بزخم تیری از عالم رحلت نمود سیم بلکشی که ایضا در زمان حیات پدر در سیزده
سالگی فوت شد چهارم ساربان پنجم بیسومنکا ششم بایدار هفتم قداقی هشتم تابجو چنانچه عنقریب در قلم خواهد آمد بعد از فوت جغتای خان بسی نفر از اولاد و اقربای
او در ولایات توران سعادت سلطنت دست داد و انقراض ایام دولت ایشان در زمان استعلاء لوا و اقبال امیر تیمور گورکان اتفاق افتاد ٭

گفتار در بیان خروج محمود تارابی در بخارا و کشته شدن او بزخم تیر عمرفرسا

در شهور سنه ثلثین و ستمائه در قریه تاراب که از آنجا تا بخارا سه
فرسنگ مسافت است شخصی محمود نام آغاز شید و زرق کرده بتزویر سالک طریق زهد و عبادت شد دعوی کرد که جنیان پیوسته با من ملاقات می نمایند و مرا
از مغیبات اخبار می فرمایند و بواسطه استماع امثال این مزخرفات جمعی کثیر از جهله و عوام الناس بپای ارادت نزد تارابی شتافته مرید شدند و بعضی از
ذوی النفس آن ملعون تیمن و تبرک می جستند و بحسب اتفاق در آن ایام چند کس شفا یافتند و این معنی سبب زیاد اعتقاد مردم شده از اطراف و جوانب خلقی
کثیر جمع گشتند و شخصی از دانشمندان بخارا که شمس الدین محبوبی لقب داشت بنابر تعصبی که با اشراف و اعیان آن بلده می ورزید دست ارادت بآن جاهل داده
گفت که پدرم در بعضی از مؤلفات خود آورده است که از تاراب بخارا صاحب دولتی موصوف بصفات کذا بیرون خواهد آمد
و عرصه عالم را مسخر خواهد ساخت و آن اوصاف بر ذات شریف تو صادق می آید بعجب محمود از شنیدن این سخن روی در تزاید نهاده هوس پادشاهی
در خاطر لئیمش راه یافت و زمره از امرا مغول که در بخارا اقامت داشتند از وی متوهم شده بهیأت اجتماعی نزد تارابی رفتند و بعد از اظهار ارادت و اعتقاد گفتند
مناسب آنست که حضرت شیخ بشهر تشریف آورند تا آن بلده از یمن قدم شریف حضرت ما لی النصیب نماند و تارابی این ملتمس را اجابت فرموده متوجه شهر گشت
و داروغه و اعیان بخارا با هم قرار دادند که چون بسر پلی که در آن راه بود رسند تارابی را بکشند و شیخ زراق بر آن وقوف یافت پیش از وصول بدان موضع ٭ بزرین
داروغه شهر را گفت از اندیشه فاسد باز گرد و الا بگو دست مردمی در میان باشد اشارت نمایم که چشمهای ترا از کاسه سر بیرون کشند داروغه بملک
امرا را از اظهار این سر اندیشناک شده متعرض محمود نشدند و او در بخارا بخانه مناسب فرود آمده ازدحام خاص و عام در آن منزل بمرتبه رسید که با دیدن او
مجال عبور نبود و داروغه و امرا فرصتی می جستند که شیخ زراق را از میان بردارند اما بسبب کثرت آمد شد خلق بمقصود فایز نمی گشتند در آن اثنا یکی از مریدان
او را از قصد امرا آگاه ساخت و تارابی از در غیر ظاهر از سرای بیرون رفته پای در رکاب آورد و بسرعت هر چه تمامتر خود را به تل ابوحفص رسانید و عوام بخارا
چون شیخ را آنجا ندیدند آغاز غوغا کرده گفتند خواجه از خانه بیرون پرید و لطرفة العینی بتل ابوحفص رسید آنگاه وضیع و شریف عنان شکیبائی از دست
داده روی بتارابی نهادند و چون شب درآمد تارابی مردم را مخاطب ساخته گفت ای طالبان حق تا کی اهمال و اغفال توان نمود روی زمین را
از لوث وجود کفار خاکسار پاک می باید ساخت و کما ینبغی بتقویت دین مبین باید پرداخت جهال و عوام الناس که از شیخ این رخصت یافتند آلات
بر داشته در رکاب محمود بجانب شهر شتافتند و داروغه و امرا مغول گریز بر ستیز اختیار کرده تارابی در غایت عظمت در بخارا متمکن گشت و روز
جمعه خطبه بنام خود خواند و از هر کس توهمی داشت حکم فرمود و دست رنود و اوباش را قوی گردانید تا بمنازل اغنیا در آمده هر چه می خواستند بر باغرجه بزر
می داشتند و در آن ایام بر زبانش گذشت که عنقریب از غیب اسلحه ما خواهد رسید قضا را در آن نزدیکی جمعی از تجار شمشیر در بخارا بار گشاده ٭

چهار هزار از شمشیر بنظر آورده اند و این اتفاق بسبب آنکه بیادار ارادت خلل راه یافت شد و بعد از چند روز از سلطنت محمود و اتباع او امرا که از بخارا بیرون رفته
بودند با لشکر بسیار مراجعت نموده روی بمیدان قتال نهادند و تارابی ایشان را استقبال فرمود و چون بمغولان نزدیک رسید صف لشکر بیاراست
و خود با جماعت شمس الدین محمود یوحنه در قلب بایستاد و بنا بر آنکه در میان اهل جهل شهرت یافته بود که بعضی جنود ظاهری تارابی از جنیان سپاهی دارد
که در میان زمین و آسمان طیران می نماید و هر کس تیغ و تیر در روی او میکشد دستش خشک میشود مغولان ترسان ترسان دست بتیر و کمان و تیغ و سنان
می بردند و عاقبت دو تیر عمر فرسا از دست قضا گشاد یافته بمقتل محمود تارابی و محبوبی خورد چنانچه هر دو بر خاک هلاک افتادند و آن سبب زدن باد و غبار
هیجان کرد و غبار هیچ کس بر این حال اطلاع نیافت و لشکر جغتای خان آن طوفان را بر کرامت شیخ حمل کردند و لوای فرار بر افراختند و مریدان شیخ ایشان را تعاقب
نموده قریب ده هزار کس بقتل آوردند و چون بعسکر باز گشتند تارابی را زنده ندیدند گفتند خواجه غیبتی فرموده اند و برادرانش محمد و علی را بر تخت حکومت
نشاندند که مطاوعت بر ایشان بستند و این اخبار بعرض امیر قراچار رسید و نوئین شجاعت آئین با سپاهی سنگین بجهة دفع آن فتنه کرده و ایشان
بعد از قتل تارابی بیک هفته خود را بدانجا رسانیده برادران تارابی در برابر مغولان صف آرایی کشتند و جنگی سخت اتفاق افتاد و قریب بیست هزار
کس از جانبین کشته شدند و برادران تارابی نیز از پای در آمده مریدان شیخ بیشه ها بمغولها گریختند آنگاه مغولان بخیال قتل و غارت بخارا بجانب شهر توجه
نمودند و طایفه از اهل اعتبار با تحف و پیشکش ایشان را استقبال کرده التماس فرمودند که چندانی تخریب آن بلده درنگ نمایند که صورت قضیه بعرض
امیر قراچار رسد و خبر باز آید و امرا این ملتمس را قبول نموده چون آن نوئین معدلت آئین برین حال اطلاع یافت حکم فرمود که امراء و لشکریان باز گردند
و متعرض بخاریان نشوند و از میامن توجه خاطر قراچار نوئین بخاریان هم از شر فتنه تارابیان و هم از قتل و تاراج لشکریان نجات یافتند ذکر ابو
یعقوب السکّاکی و جنس عمید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید عالم فاضل ابو یعقوب السکاکی که کتاب مفتاح در علم معانی
بیان از جمله مؤلفات بلاغت نشان اوست از علوم غریبه و فنون عجیبه تسخیر جن و نیرنجات و دعوت کواکب و طلسمات و فن سحر و سیمیا و خاصیت
اجسام ارضی و اجرام سماوی وقوف تمام داشت و این معنی از تقریر جنس عمید وزیر و دیگر ارکان دولت پایه سریر سلطنت مصیر جغتای خان ظاهر گشته آنجناب
را طلبید و انیس و جلیس خویش گردانید و سکاکی پیوسته غرایب اشیا بپادشاه می نمود و آن معنی موجب مزید اعزاز و احترامش میگردید از جمله آنکه در روزی
که جغتای خان بر صندلی نشسته بود دید که کلنگی چند در فضای هوا طیران می نمایند و دست به تیر و کمان برد سکاکی پرسید که پادشاه کدام یک ازین کلنگها را
میخواهد که بر زمین افتد جغتای بانگشت گفت اول و آخرین یکی از اینها که در میان بود سکاکی خطی مدور بر زمین کشید و فسونی خواند و بانگشت اشارت
کرد فی الحال آن کلنگ بر زمین افتاد و جغتای انگشت تعجب بدندان گرفته مرتبه مریدی و معتقدی ابو یعقوب بیشتر شد که پیش او بدو زانوی ادب می نشست
و در آن ایام نوبتی سکاکی بعرض جغتای رسانید که مصراع در آن فرصت که در بغداد بودم از وزیر خلیفه رنجیده آتش را ببستم چنانچه هر چند سعی
می کردند افروخته نمی شد و بعد از سه شبانه روز روزبازار ایشان دغدغه و اختلالی بر آمد خلیفه دانست که این معنی از نتایج طلسمات منست لاجرم مرا طلبیده گفت که آتش
را بگشای گفتم وقتی میگشایم که در بغداد ندا کنند که این فعل از سکاکی صدور یافته و وزیر بوسه بر کون سگ دهد همچنین کردند تا آتش را بگشودم القصه
تقرب سکاکی نزد جغتای بدان مرتبه رسید که آتش رشک و حسد در خرمن وزیر مشتعل گردید و همت بر استیصال آن بدر اهل فضل و کمال بست و سکاکی
برین قضیه وقوف یافته بر وی مسابقت جست و با جغتای خان گفت که از دلایل نجوم چنان معلوم میشود که کوکب دولت و اقبال جنس عمید بدرجه
هبوط و حضیض نحوست رسیده و از آن می ترسم که شقاوت و ادبار او و سعادت اقبال تو سرایت کند و جغتای این سخن باور کرده فی الحال جنس
را از وزارت معزول ساخت و چون یکسال از عزل وزیر بگذشت اختلالی در احوال ملک و مال ظاهر گشت جغتای با سکاکی گفت که ضعف
نحوست طالع مردم دوام ندارد شاید که کوکب بخت جنس عمید قوت گرفته باشد سکاکی از وخامت عاقبت خیانت اندیشیده گفت می تواند بود
و جغتای بار دیگر منصب وزارت را بجنس تفویض فرمود و او کمر قصد ابو یعقوب بر میان بسته زبان بغیبتش بگشاد در آن اثنا سکاکی تسخیر مریخ کرده
لشکری آتش وش که ساز و سلاح آن نیز آتشین بود در حرکت آورد و جغتای را ظاهر گردانید و جغتای از مشاهده آن حال اندیشناک شد و جنس مجال سعایت
یافت و گفت چون سکاکی را ایجاد امثال این امور قدرت دارد می تواند بود که خیال سلطنت نموده بقصد پادشاه لشکری آتشین کشد و این سخن

سخن موثر افتاده جغتای خان سکاکی را محبوس گردانید و او سه سال در زندان بسر برده بعد از آن بوی بعالم آخرت آورد **ذکر سلطنت**
بیسو منکا و قرا هلاکو نه در مقدمه ظفرنامه مسطور است که چون جغتای خان وفات یافت قراچار نویان که مدبر امور مملکتش بود قرا هلاکو ولد میتوکان
بن جغتای خان را بپادشاهی اختیار نمود و در وقتی که کیوک خان بر مسند قاآنی نشست رقم عزل بر ناصیه حال قرا هلاکو کشیده بیسو منکا بن جغتای
خان را در آن الوس والی گردانید و گفت **بیت** پسر تا بود چون نبیره [illegible] قرا [illegible] بیسو منکا [illegible] شد زمانی
از جهان پر ملال انتقال کرد و قراچار نویان بار دیگر قرا هلاکو را بر تخت خانی نشاند **بیت** آب اقبالش بجوی بخت باز آمد دگر بر سریر پادشاهی
سرفراز آمد دگر و در ایام دولت قرا هلاکو امیر قراچار بتاریخ سنه اثنی و خمسین و ستمائه موافق توشقان ییل بدار القرار خرامید و از وی زوجه و چهل پسر
و ده پسر یادگار ماند مدت عمرش هشتاد و نه سال بود و بعد از فوت قراچار چند گاهی قرا هلاکو نیز از عقب رفت تا آنکه ارغنه متصدی ضبط ایل
و الوس گشت ارغنه خاتون بروایت صاحب مقدمه ظفرنامه دختر ارتق بوکا بن تولی خان بود و بقول مؤلف الوس اربعه نورایلچی کورکان
و باتفاق مورخان ارغنه خاتون که از قرا هلاکو پسری صغیر داشت مبارکشاه نام بعد از فوت شوهر تاج خانی بر سر نهاد و در رعایت حال مسلمانان
پرداخته ایل و الوس را استمالت داد و بکمال سعی بلوازم امور پادشاهی قیام می نمود تا آن زمان که الغو بر الوس جغتای خان استیلا یافت او را
با خود عقد فرمود **ذکر الغو خان** الغو ولد بایدار بن جغتای خان است و نامش در اصل الیغو بود بنابر کثرت استعمال از لفظ الیغو تبدیل یافت
و الغو بصفت شجاعت و جلادت اتصاف داشت و در ایام عنفوان جوانی همواره در ملازمت منکو قاآن بود و رایت اخلاص و هواداری افراشت
لاجرم بمزید عنایت و التفات قاآن از سایر شاهزادگان الوس چنگیز خان امتیاز یافت و چون منکو قاآن بعالم آخرت شتافت ارتق بوکا او را
مصاحب خویش گردانید و در وقتی که میان قبلا قاآن و ارتق مخالفت و نزاع بوقوع انجامید ارتق اندیشناک شد که مبادا هلاکو خان بهواداری قبلا قاآن
با ماوراء النهر و ترکستان آید و ابواب جنگ و جدل بر روی روزگارش بگشاید و در این باب با امرا اتفاق نموده رای جمله بر آن قرار گرفت که یکی از
شاهزادگان را بسلطنت آن ولایات فرستد تا میان ایشان و مخالفان سدی باشد بنابر آن ارتق بوکا حکومت الوس جغتای را بالغو تفویض نمود
و الغو بحکم مهر چه تمامتر بصوب مقصد روان شده چون نزدیک به بیش بالیغ رسید ارغنه خاتون طوعا او کرها امر سلطنت را بوی باز گذاشت و الغو از المالیغ بالیغ
تا کنار جیحون بحیز تسخیر در آورده باندک زمانی صد و پنجاه هزار سوار جرار جمع آورد و آن ولا که در اردوی ارتق بوکا بلای قحط و غلا شیوع یافت ایلچیان
نزد الغو فرستاده غله طلبید و الغو اگرچه خیال مخالفت داشت اما بواسطه آنکه مردم او را بکفران نعمت منسوب نگردانند تحت محصلان تعیین فرمود
که همراه فرستادگان ارتق بوکا بولایات رفته اجناس بی قیاس جمع آورند و باردوی او رسانند و بعد از سر انجام اموال و اطعمه فراوان الغو خان
طالب بهانه شد که دست تصرف بدان دراز کند در آن اثنا شنود که یکی از ایلچیان میگفته که ما این جهات را بفرمان ارتق بوکا از رعایا ستانیده ایم
الغو با آن چکار دارد و الغو همین سخن را بهانه ساخته بکشتن ایلچیان و قسمت اموال بر لشکریان اقدام نمود و قاصدی بنزد قبلا قاآن ارسال داشت
بیش بالیغ و یار مخصوص گشت و چون ارتق بر کیفیت حادثه وقوف یافت از قراقرم بخیال قتال عازم ترکستان شد و الغو نیز باتفاق الجل بن قراچار الجل
نویان که امیر الامرا الغو بود روی بمیدان نبرد آورده مقدمه سپاه ارتق بوکا را منهزم کرد اما بعد از آن ارتق بنفس نفیس رسیده غالب آمد و الغو بکاشغر
گریخت و در وقتی که ارتق بطرف جغتای شتافت بار دیگر بدار الملک خود باز گشت و ارغنه خاتون را در حباله نکاح کشید و بنابر استصواب او امور دار
را بمسعود بیک بن محمود یلواج مفوض گردانید در خلال این احوال قیدو خان بامداد برکه خان مستظهر گشته علم مخالفت الغو مرتفع ساخت و دو نوبت
بین الجانبین محاربه دست داده کرت اول الغو مغلوب شد اما در نوبت دوم ظفر یافت و بعد از آن واقعه بیکسال از دار جهان بمرض طبیعی انتقال
نمود مدت سلطنتش چهار سال بود **ذکر مبارکشاه بن قرا هلاکو** نه چون الغو رخت بعالم آخرت کشید مبارکشاه بسعی مادر خود ارغنه خاتون
و بهمین اهتمام امیر الجل فی سنه اثنی و ستین و ستمائه موافق اوت ییل بپادشاهی الوس جغتای گردید مبارکشاه پادشاهی مؤمن حلیم کم آزار بود و همواره
مغولان را از حیف و تعدی منع می نمود بنابر آن بعضی از آن طایفه طالب بهانه گشتند که آن شاهزاده عادل را از میان بر دارند و همت بر تمامی
دیگری گمارند در آن اثنا براق اغلان بن بیسونتوا بن میتوکان بن جغتای خان منظور نظر عنایت قبلا قاآن گشته منشور سلطنت الوس جغتای حاصل

گردانید و بدار الملک جته خود شتافت اما از وهم مبارکشاه مجال اظهار آن حکم نیافت و روزی چند بتواضع و چاپلوسی گذرانیده در خفیه امرای مبارکشاه را با خود متفق ساخت و در وقتی که آن شاهزاده مبارک نام نیکو سرانجام در حمام بود با دو هزار سوار خروج کرده بیکناگاه او را اسیر و دستگیر گردانید و جمیع خزاین و دفاین و اسب و شتر و گله و رمه و جوشن و جبه مبارکشاه را بحیطه ضبط در آورد اما بجانش آسیبی نرسانید **ذکر براق خان** باتفاق مورخان براق خان پادشاهی بود بصفت ظلم و جور موصوف و باخذ اموال رعایا و زیردستان مشعوف بشجاعت و تهور مشهور و بجلادت و تکبر مذکور و در اوایل شهور سنهٔ ثلث و ستین و ستمائه موافق پارس ئیل جلایر بابای را که بمزید جلادت از سایر امرای الوس جغتای امتیاز داشت بمنصب امیرالامرائی رسانید و امر وزارت را بمسعود بیگ یلواج مفوض گردانید و در اوایل ایام پادشاهی میان او و شاهزاده قیدو دو نوبت مخالفت و محاربت اتفاق افتاده آخر الامر بسعی قپچاق اغول بن قدان بن اوکدای موافقت و مصالحت دست داد بعد از آن براق خان لشکر در اوان جمع آورده فتح خراسان بلکه تسخیر عراق و آذربیجان را پیش نهاد همت ساخت و از آب آمویه عبور نموده و با اباقاخان که در آن زمان قایم مقام هلاکو خان بود محاربه کرده منهزم بازگشت و چون بنجارا رسید مسلمان شده سلطان غیاث الدین لقب یافت و بعد از چند روز بمرض فالج گرفتار شده در اواخر شهور سنهٔ ثمان و ستین و ستمائه موافق قوئیل نزد قیدو خان رفت و شربتی مسموم خورده راه سفر آخرت پیش گرفت مدت سلطنتش شش سال بود

گفتار در بیان بعضی از احوال براق و بیان منهزم شدن او از لشکر آذربایجان و عراق در روضة الصفا مسطور است که چون براق خان در الوس جغتای بر مسند ایالت تکیه زد از جادهٔ مستقیم عدل و انصاف انحراف نموده لشکریان را از ظلم و اعتساف منع نکرده و مغولان که در کمین بلاد ماوراءالنهر و ترکستان شیوهٔ ناستوده خویش پیش گرفته رعایای بیچاره را پایمال رنج و عنا و دستخوش مشقت و بلا کشتند و براق در اوایل ایام دولت خود سپاهی در هم کشیده بجانب ختن تاختن کرده کاشغر و قیلاق آن را از آنجا کریزانیده دست باسر و نهب برآورد و در آن ولایت مغولی بسرائی در رفته اشیا حفظ منظورش درآمد و بتقریب تیری بر آن زده دری شاه هوار از آنجا نازل گشت و در چاه مستراح که در برابر آن اشیا بود افتاد و مغولی با آن چاه فرو رفته صد و پنجاه بالش زر سرخ یافت و همچنین جمعی از لشکریان براق نیز در باغی بوده اسبان خود را بر درختی میان تهی بستند و ناگاه اسبان اخیری رسیده آن درخت پوسیده بشکست و از میان آن شش هزار بالش نقره ظاهر گشت و سپاه براق از آن غنایم براق تمام بدست آورده این معنی را از امارات قوت دولت خود انگاشتند و چون براق از ختن بدار الملک خود بازگشت بیشتر از پیشتر بجور و طغیان اشتغال نمود و این اخبار بسمع قیدو خان رسید دفع شر او را بر ذمت همت واجب دانست و با لشکر فراوان متوجه او گشت براق نیز با تمام مستعد جنگ و پیکار رسید و در کنار آب سیحون بباد حملهٔ مبارزان هر دو کشور آتش قتال التهاب یافته از بسیاری تیغ و سنان خون چون رود جیحون در فضای معرکه سیلان نمود و از جانبین بسیاری بر خاک هلاک افتاد آخر الامر براق ظفر یافت و با غنایم نامحصور عنان بدار الملک خویش تافت و بعد از این واقعه نوبت دیگر در کنار آب خجند میان آن دو شاهزادهٔ دولتمند مقابله و مقاتله دست داده درین کرت قیدو خان بدیدن عروس فتح و نصرت فایز گردید و براق منهزم شده تا سمرقند عنان بکران باز نکشید و قصد نمود که بجاروب غارت و تاراج بلاد ماوراءالنهر را پاک سازد و براق لشکر کرده بار دیگر علم جنگ و جدال برافرازد اما قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوت بفعل آید قپچاق اغول که در سلک نبایر اوکدای قاآن انتظام داشت از نزد قیدو خان برسالت آمده بزلال نصایح سودمند و مواعظ دلپسند آتش قهر او را منطفی گردانید تا از مقام غارت ماوراءالنهر و عداوت قیدو درگذشته بین الجانبین بساط صلح و صفا ممهد گردید و برین جمله مقرر گشت که قیدو براق را با ایراق و لشکر مدد او از آب آمویه عبور نموده دل بر تسخیر عراق و خراسان نهد بعد از آن سلک احوال براق خان منتظم گشته در شهور سنهٔ ست و ستین و ستمائه موافق تیلان ئیل مسعود بیگ یلواج را برسم رسالت نزد اباقاخان بن هلاکوخان فرستاد تا بحسب ظاهر اظهار مخالصت و اتحاد کرده ضمناً تخمین کمیت لشکر عراق و آذربیجان نماید و بر کیفیت مسالک آن ممالک اطلاع فرماید و مسعود بیگ مصراع بعزمی بسان عقیدت درست دلی چون طالع مقبلان قوی از آب آمویه گذشت و بسرعت هر چه تمامتر طی منازل نموده جهت رعایت حزم در هر منزلی دو سه اسب صبا رفتار و معتمدی خدمتکار گذاشت و چون بمقصد نزدیک رسید خواجه شمس الدین محمد جوینی که صاحب دیوان اباقاخان بود باتفاق امرای نوینان او را استقبال نمود و خواجه هرچند که مرکب سرکشی در زیر ران داشت اما در حین ملاقات وظایف انسانیت بتقدیم رسانیده پیاده شد و مسعود بیگ

استعمال ۲

حاصل ۲

بیگ پیچان سواد جناب صاحبی را در کنار کشیده بزبان استخفاف گفت که صاحب دیوان توئی نام و نشان خود بنوشت خواجه شمس الدین محمد که یکی از عمال
بود دراز قریهٔ آصف برخیا می پنداشت ازین معنی بغایت آزرده خاطر گشت اما بنا بر آنکه محل مقتضی باز خواست نبود دم درکشید و چون مسعود بیگ به بارگاه
اباقاخان درآمد منظور نظر عنایت شده بر جمیع امرا مقدم نشست و بعبارت خوب و اشارت مرغوب اداء رسالت نموده بمزید عوارف خسروانه و عواطف
پادشاهانه اختصاص یافت و بنا بر آنکه مهم او بحیله و فریب مبتنی بود بعد از چند روز از بدگمانی در حق خود مشاهده کرد و در طلب رخصت سرعت فرموده و
اباقاخان شرف اجازت ارزانی داشت و مسعود بیگ بی توقف و اهمال بر نگاوری برق مثال سوار گشته چون فلک الافلاک لحظه در هیچ مرحله از حرکت باز نایستاد
و روز دیگر از جانب خراسان خبر آمد که براق باستعداد جنگ و قتال اشتغال دارد و رسالت مسعود بیگ جهت تجسس بوده لاجرم اباقاخان ایلچی فرستاد
گردانیدن وی ارسال داشت مهمات مهمات مسعود بیگ را کسی چگونه در تواند یافت و مردی عاقل کار افتاده و منزل بمنزل اسبان تازه
در عرض چهار روز از تبریز بکنار جیحون رسید و چون از رود بادیه آب گذشت و بخدمت براق پیوسته هرچه مشاهده نموده بود معروض گشت و براق عزیمت فتح
خراسان و عراق تصمیم داده قصد کرد که جهت ما یحتاج لشکر و ضروریات سفر بخارا و سمرقند را غارت و تاراج کند مسعود بیگ عرضه داشت کرد که تخریب ولایتی
که در حیطهٔ تصرف پادشاه است بقصد تسخیر مملکت موهوم از مقتضاء خرد و کیاست دور می نماید باری آن مقدار رعایت باید نمود که اگر عیاذاً بالله چشم
زخمی رسد رعایا بترتیب نزول سپاه ورمی قادر باشند براق از شنیدن این سخن خشمناک شده فرمود تا مسعود بیگ را هفت چوب زدند لیکن از عزیمت نهب
و تاراج متقاعد گشت و قیدو خان قبچاق بن قداق بن اوکدای قاآن را با یکی از اولاد کیوک خان و چند هزار نفر لشکر بمعاونت براق نامزد کرده در خفیه
با شاهزادگان گفت که باید که شما قبل از ملاقات اباقا و براق مراجعت نمائید و چون ایشان بماوراءالنهر رسیدند براق با صد هزار سوار آراسته در منتصف سبع و
ستین و ستمائه موافق ابت ئیل از آب آمویه گذشته غبار فتنه و آشوب در تمامی بلاد خراسان ارتفاع یافت و ملک شمس الدین محمد کرت که در آن وقت والی هرات
بود با براق دم از ایلی و انقیاد زده و شهزاده تبشین اغول و ارغون آقا که در نیشابور اقامت داشتند از مقاومت با سپاه ماوراءالنهر عاجز گشتند و انهزام یافته
روی بصوب عراق آوردند و براق بر اکثر بلاد خراسان مستولی شده اباقاخان بعد از استماع این اخبار با سپاهی بعدد قطرات امطار از عراق و آذربایجان
بجانب مخالفان نهضت فرمود و چون بحدود ری رسید تبشین اغول و ارغون آقا بموکب اعلی پیوستند حقیقت حال و کثرت ابطال رجال براق را عرض کردند
باتفاق متوجه جلگاه هرات شدند و خبر توجه اباقاخان در اردوی براق خان بتواتر پیوسته شاهزادگان که بفرمان قیدو خان بکمک معاونت براقیان بر میان
بسته بودند بهنگام فرصت عنان یکران بصوب ماوراءالنهر تافتند و این معنی موجب دل شکستگی سپاه جغتای گشت و براق شخصی را برسم جاسوسی بمعسکر
اباقاخان فرستاد تا تحقیق نماید که خان بنفس خویش متوجه میدان قتال شده یا بعضی از شاهزادگان آن استفسار یکی از ایشان موجب آن خود را بسبیل
راستی تقریر کرده اباقاخان آوازه در انداخت که بسبب تاخت سپاه دشت قبچاق بلاد آذربیجان زیر و زبر گشت و بر علانیه فرمود که مصلحت دولت ما در
مراجعت است آنگاه کوچ کرده و در وقت سوار شدن باواز بلند گفت که جاسوس را بقتل رسانید و آهسته اشارت نمود که آن شخص که موجب آن
خود را بر زبان آورد بگریزانید و دیگر را بکشید فرمان بدان موجب فرموده عمل کرده آن جاسوس بسرعت برق و باد نزد براق خان رفت و آنچه
دیده و شنیده بود باز گفت و گفت حالا صحرا از حد بیرون بخیمه و خرگاه مفروش و ملبوس آراسته است و از سپاه عراق و آذربیجان در آن دیار نمانده
از استماع این خبر مبتهج و مسرور گشته مرغاول و جلایر پای که کلانتران امرای ماوراءالنهر بودند خرامان و خندان ببارگاه پادشاه درآمدند و رسم
تهنیت بجای آوردند. نظم. سراواز مرغاول جنگجوی بیامد بپائی برآز گفت و گوی که اقبال است ای شاه پاینده باد سپهرت چو پاینده کان
بنده باد نگفتم که نبود کسی مرد تو نیارد کسی تاب ناورد تو شنیدی که بی کوشش جنگ و کین گریزنده شد پادشاه زمین القصه براق
و امرای مجد از استماع آن خبر کاذب پیش از طلوع صبح صادق تبکامیش اباقاخان پای در رکاب آوردند و تا صحرای هرا رحیب عنان باز کشیدند
و آن سرزمین را از خیمه و خرگاه مالامال یافته شب در غایت عیش و طرب بروز رسانیدند علی الصباح که خسرو مشرقی انتساب آفتاب بمیدان سپهر تاخته
رایت نهضت از عقب مواکب کواکب برافراخت براق خان لبالب سیل عزم آن تبکامیش اباقاخان در حرکت آمده چون نزدیک بقریه کیکبد یان رسید
فضای صحرا و بیابان را از لمعان اسلحه مبارزان عراق و آذربایجان مانند عرصه آسمان درخشان یافت لاجرم شادی بغم و سور بماتم مبدل شد و براق

آسوده ایستاده کرده بهیچ وجه تا نی و توانی نکرده چنان مشغول راند که برید فلک از سرعت آن حرکت حیران اند و باعتقاد صاحب ۳

را با امراء و لشکریان بمحاربه نامزد کرده قراولان سپاه آذربیجان جاسوسان را گرفته پیش اباقاخان بردند و بعد از ۵ براق ۳

شتاعی راست بر پادشاه

خان آمده دارد دل پر درد بر کشیده گفت ظن ما خطا بود امرا و مقربان او چهره و صمصام غادل و جلایر پای می زبان بتسلی خاطر پادشاه گشادند و در آن شب دل
بر تهیهٔ اسباب جنگ بسته روز دیگر از جانب مشرق و مغرب غریو کوس و افغان سوران برخاست و جمشید خورشید معرکه سپهر را با سنان خطوط زرفشان بیاراست
سپاه پرداخته از صدای کورگه و کوس گوش گردون کر گردید و از آواز نفیر کرنای زمین و زمان بلرزید و از غمام کمان سهام اجل بسان باران
نیسان باریدن گرفت و از میغ سنان و تیغ خون در سیلان آمده روی زمین صفت رود جیحون پذیرفت در آن اثنا برق عزم براق خان از سحاب تهور
آغاز درخشیدن کرده از طرف برانغار لشکر خویش همچو رعد غران بر جوانغار مخالف تاخت و هر کس را که در برابرش بود در زخم شمشیر و خنجر منهزم ساخت و نزدیک
بآن رسید که جیش اباقاخان از بیم فرو ریزد و آن پادشاه کشورگشای از دست برد لشکر جغتای بگریزد اما سوبای بهادر همت بر دفع آن واقعهٔ هایله
گماشته در آن حین از اسب پیاده شد و برهنمائی خوانین بر محاربه و ستیز تحریض کرد و اباقاخان بنفس خویش با فوجی از دلیران پیش رانده حمله فرمود و
از سپاه براق مرغادل در برابر آمده کشته شد و در آن ساعت کوشش مردان هر دو لشکر و خونریزی دلاوران هر دو کشور بمرتبه رسید که تا بهرام شدید الانتقام
بخنجرگذاری موسوم است چنان پیکاری ندیده و تا سپهر مدور گرد عالم و عالمیان گردیده مانند آن کارزاری نشنیده و چون پادشاه چرخ چهارم
از مهابت آن معرکه ترسیده روی بدیار مغرب نهاد و از عکس خون بسالکان مسالک بیدای دامان افق را رنگ شقایق نعمانی داد براق خان امارات
عجز و انکسار بر وجنات احوال مردم خویش مشاهده نموده روی بصوب ماوراءالنهر آورد و بعد از وصول بخارا نور توحید در دلش تافت و خود را مسلمان ساخته بسلطان
غیاث الدین لقب یافت و هم در آن ایام بمرض فالج گرفتار گشته سلک جمعیتش از هم بگسیخت و مسعود بیک یلواج از وی جدا شده باردوی قیدو خان گریخت
و براق نیز بامید مرحمت و اشفاق نزد شاهزاده قیدو رفته دو سه روزی بفراغت گذرانید و آخر الامر از دست ساقی مکر و غدر قیدو شربتی مسموم در کشید

رباعی

در گردش این سپهر ناپیدا غور
جامیست که جمله را چشانند بدور
نوبت چو رسد بعربده نتوان کرد
با ساقی این بزم که دورست ز جور

نقلست که از براق خان چهار پسر ماند و بزرگترین ایشان بیکی تیمور نام داشت و بیکی تیمور باتفاق برادران خود و اولاد الغو خان با قیدو آغاز مخالفت کرده از
سرحد خجند تا بخارا آتش ظلم و بیداد برافروختند و خان و مان جماعتی را که بسعی مسعود بیک یلواج در آن بلاد جمع آمده بودند بنایرهٔ قتل و غارت بسوختند
و چند نوبت میان اولاد براق و قیدو محاربه دست داده هر بار کسر بجانب اولاد براق افتاد و بدین واسطه رعایای بیچاره بمصادره و مطالبه گرفتار
شدند در آن اثنا آق بیک ترکمان که کوتوال قلعهٔ آمویه بود نزد اباقاخان رفته بتحریک خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان شمهٔ از وقایع مذکوره عرض
داشت و گفت که هر کس که والی سمرقند و بخارا می شود مانند براق بخار پندار بکاخ دماغ او تصاعد نموده متعرض خراسان می گردد مناسب آنست که حالا
که بسهولت تسخیر می پذیرد فوجی از سپاه ظفر پناه بدان جانب شتابند و نوعی سازند که در آن دیار دیار نماند اباقاخان را این سخن معقول افتاده یکی
بهادر را با یکتومان لشکر در موافقت آق بیک بآن مهم نامزد کرد و ایشان بعد از طی منازل و مراحل بحوالی بخارا رسیده بر آن بلده استیلا یافتند و قتل
عام نموده آتش در مدرسهٔ مسعود بیک یلواج که معمورترین مدارس آن بلده بود زدند و از آن بقعه و کتب نفیسه که در آنجا بود جز خاکستر چیزی نماند و چون آق
بیک سپاه در رزم کار و بیکی شوم قدم از لوازم فتنه و فساد هیچ باقی نگذاشتند پنجاه هزار پسر خورشید پیکر را که باسیری گرفته بودند پیش انداخته علم مراجعت
برافراشتند و مدت هفت سال بخارا از آدمیان خالی بود و بعد از آن مسعود بیک بحکم قیدو خان بار دیگر بتعمیر آن خطه پرداخت و بدستور پیشتر بخارا را و توابع
را مجمع اشراف و اعیان طبقات انسان ساخت **ذکر نیکبی خان** بعد از وقوع فوت براق خان امرا و کلانتران الوس جغتای خان بنا بر اشارت
قیدو خان نیکبی خان را که پسرزادهٔ جغتای خان بود و بروایتی پدرش سرامون و بقولی سارمان نام داشت بپادشاهی برگرفتند و چون نیکبی را روز
بدمرگ پیش آمد علم متابعت بوقا تیمور بن قداغی بن بوری بن متیوکان برافراشتند و پس از آنکه بوقا تیمور نیز وفات یافت پسر براق خان که بقولی و سنجا
و بروایتی دوا چیچن نام داشت در ماوراءالنهر و ترکستان پادشاه گردید و امیر الامرا لشکرکش دو همیلیکر بن ایلخل نویان بود و او مدت سی سال سلطنت
نمود **گفتار در بیان مخالفت دواخان بن براق خان با پادشاه الغ یورت و ختای یعنی تیمور قاآن** دواخان باتفاق تمور خان
پادشاهی کامکار بلند مقدار بود و بمزید شجاعت و مردانگی از تمامی امثال و اقران ممتاز و مستثنی می نمود و در ایام دولت او بیمن تدبیر املیکر خلقی کثیر در
ظل رایتش جمع آمده بود القصه بعضی از شاهزادگان که بمحافظت حدود مملکت تیمور قاآن مامور بودند ملازمت و تجانب ایشان ایلغار کرده شبهنگامی که همه

همه بتجرع اقداح دوستکامی اشتغال داشتند شنیدند که یاغی رسید و بغیر از کورکوز کان که داماد تیمور قاآن بود هیچکس از سرداران نتوانست که در برابر دوا خان
آید و کورکوز با شش هزار سوار باستقبال شتافته بعد از وقوع قتال گرفتار شد و دوا خان او را مقید و محبوس گردانید و غنایم بسیار گرفته مراجعت نمود و در حدود
قرا قرم بفراغت بساط عشرت مبسوط ساخت و چون کرخیتکان بن تیمور قاآن پیوستند بر شقفه بعضی از امرا سر صدا بند کرده روی بتدارک اختلال احوال
سپاه آورده و درین اثنا الوس بوقا و دور دقای با دوازده هزار مرد جرار از دوا خان گریخته بتیمور قاآن پیوستند و گفتند که ما بر وفق سپاه جغتای اطلاع
داریم و نهایت شجاعت او را میدانیم اگر اشارت قاآن نافذ گردد بر زعم ایشان لشکر کشیده دوا و اتباع او را بمرض هلاک و خرابی ملک گرفتار سازیم تیمور
قاآن آن دو امیر را بانعام کلاه و کمر سرافراز و متفخر ساخته دو ایشان را معارضه دست برد دوا انحصار آن دانست که فوجی از امرا و لشکریان مصحوب ایشان بجانب
او روند و برین موجب حکم فرموده الوس بوقا و دور دقای آن سپاه را سر کرده و در وقتی که دوا خان معتصد شبیخون الوس بعضی از شاهزادگان که متابع
تیمور قاآن بود ایلغار نموده بیک ناگاه بوی رسیدند و تیغ انتقام از نیام کشیده جمعی کثیر از لشکریان جغتای بکشتند و دوا خان عنان بصوب فرار گردانید
داماد شش اسیر شد و چون دوا خان بدار الملک خود رسید ایلچیان سخن دان نزد تیمور قاآن فرستاد پیغام داد که اگر ما بی ادبی کردیم بجزای او رسیدیم اکنون مناسب
آنکه داماد ما را بدینجانب ارسال فرمایند تا ما نیز کورکوز را اطلاق نمائیم و تیمور قاآن داماد دوا خان را بسیورغامیشی کرده بشرف رخصت ارزانی داشت
اما قبل از وصول او دوا خان کار کورکوز را ساخته بود و با جمعی که از نزد قاآن بطلب او آمده بودند گفتند که ما کورکوزکان را بجانب اردوی شاهزاده
قیدو فرستاده بودیم و او در اثنای راه وفات یافته و بعد ازین واقعه چنانچه در ضمن وقایع قیدو خان گذشت کرت دیگر میان دوا خان و لشکر تیمور قاآن محاربه
روی نمود و در آن نوبت ظفر و نصرت قیدو خان و دوا خان را بود و چون دوا خان بمرض موت گرفتار گشته طبیب اجلش نبض زد و از آن عارضه عاجز شد پسرش
کونجک خان بر مسند شهریاری نشست و او در ایام دولت خود ولایتی را که اولاد قیدو خان متصرف بودند در حیز تسخیر آورده داخل الوس جغتای گردانید بعد
از آنکه کونجک خان بنزهت سرای بهشت رحلت کشید تالیغو خان بن قداقی بن بوری بن منکان پادشاه گردید و تالیغو بوقت حلول اجل تخت و تاج را وداع کرده
ایسن بوقا خان بن دوا خان رایت سلطنت برافراشت **ذکر سلطنت ایسن بوقا خان و لشکر فرستادن او بجانب خراسان** چون ایسن بوقا
در الوس جغتای لوای خانی و علم جهانبانی مرتفع گردانید خیال تسخیر خراسان بخاطر گذرانیده برادر خود کبک خان و شاهزاده یسور بن ارکتمور بن ابوقا تیمور
بن بوری را نامزد آن مهم فرمود و شاهزادگان با سپاه فراوان از آب آمویه عبور نموده بقتل و غارت و خرابی شهرها و ولایات مشغول گشتند امیر یساول و بوجای
ولد دانشمند بهادر که در آن زمان از قبل سلطان محمد خدابنده در حدود خراسان اقامت داشتند چون این خبر شنیدند بیکدیگر پیوسته بکنار آب مرغاب شتافتند
و در آن مقام میان سپاه ایران و توران حربی صعب دست داده کبک خان و یسور ظفر یافتند و لشکریان خراسان عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان
تافتند امیر یساول و بوجای با هزار سوار ساعتی پای ثبات و قرار استوار داشتند و کمال جلادت و مردانگی بجای آورده آخر الامر امیر یساول با هفت نفر جان
از آن گرداب فنا بساحل نجات کشید و بوجای با چهل سوار آهن خای مبارزت می نمود تا وقتی که آن سواران تمام کشته شدند آنگاه از غایت سراسیمگی
خود را در آب انداخت و یکی از بهادران ماوراء النهر بزخم تیری جان گدای آن بود را از خون بوجای گلگون ساخت و شاهزاده کبک و یسور آن ورتاب
از عقب خراسانیان می تاختند و بسیار گرفته مردمی انداختند و کبک خان بیچو ... که در ظلام لیل بغیان باز نگشتند تا شاهزاده یسور مانع آمده
کف ملیت چو قبر د ... گستی مشهور و بستیز ملکن بستیه خصم را دکر ... کبک خان ... بر بستکان داد و شاهزاده یسور جمعی از اسیران را
آزاد و راحله عنایت کرده بمنزل ایشان فرستاد و چون خبر استیلای شاهزادگان و فرار امرای خراسان بعرض اولجایتو سلطان رسید با لشکرهای عراق
و آذربایجان متوجه دفع دشمنان گردید کبک و یسور از توجه او واقف شدند عنان بصوب ماوراء النهر و ترکستان تافتند و بخدمت ایسن بوقا رفته سیورغامیشی
والتفات یافتند و ایسن بوقا در آن ممالک بکام دل اوقات میگذرانید تا آنزمان که اوقات حیاتش بسر رسید متوجه عالم عقبی گردید **ذکر کبک خان بن
دوا خان** باتفاق سور خان کبک خان مظهر آثار عدل و احسان و مطلع انوار لطف و امتنان بود و او بعد از فوت ایسن بوقا بر تخت سلطنت
و مسند جهانبانی صعود فرموده از نوادر وقایع که از آن خان مشهور است یکی آنکه روزی بعزم گشت با جمعی از خواص خدم سوار شده
در کوه و دشت میگشت ناگاه استخوانی چند در میان نظرش در آمد که در مغاکی بر زیر خاک ریخته بود عنان کشیده لحظه در آن عظام پوسیده بنظر عبرت نگریست پس

روی بلاد زمان آورده گفت میدانید که این استخوانها با من چه میگویند و ایشان سر در پیش انداخته کبک خان فرمود که مظلومی چند بوده‌اند و دادخواهند انگاه بهمت
به استکشاف احوال آن اموات گماشته امیر شاهزاده را که آن سرزمین تعلق بوی میداشت طلب کرد و از وی حال آن استخوانها پرسید و آن شخص بمبر او اصدق
رجوع نموده سر در اصدق دست و در وجه زد و بعد از تفحص بلیغ بظهور پیوست که قبل از آن تاریخ به سه سال کاروانی از جانب خراسان بدانجا رسیده
بود و آنجماعة ایشان را کشته اند و مالها برده و بعضی از آن اموال موجود است قهرمان عدالت کبک خان چون برین حال وقوف یافت بجمع اموال و قید خونیان فرمان
داد و کس نزد والی خراسان فرستاده حکم کرد که از ورثه آن کشتگان هر کس باقی مانده باشد ارسال دارد چون آنجماعت بدرگاه معدلت پناه رسیدند
کبک خان خونیان را با اموال بدیشان سپرد بیت عدل بین که بغایت انصاف و داد استخوان هم دکان را داد و در سنه احدی و عشرین و سبعمایه بسبب
حلول اجل طبیعی کبک لنگک و لال گشته برادرانش ایلجیکدای خان و دوا تیمور خان بنوبت متصدی امر سلطنت بوده‌اند و چون ایشان نیز بر بستر هلاکت غنودند
پادشاهی الوس جغتای خانی برادر دیگر ایشان ترمشیرین خان رسید و او نیز پادشاهی عادل کامکار و جهانداری مقبل مرحمت شعار بود و چهره دولت خانی
را بگلگونه سعادت مسلمانی برافروخت و بتوفیق سبحانی در عالم فانی اسباب سلطنت جاودانی اندوخت اکثر الوس جغتای خان در زمان جهانبانی او بدین
اسلام فایز گشتند و در تمهید قواعد شریعت غرا و تشیید ارکان ملت بیضا سعی موفور نمودند نظم چو از نور دل شمع دین بر فروخت در آن بوم بیخ ضلالت بسوخت
الوس میل کردند یکسر بدین بدین مقتدا پادشاه آفرین و ترمشیرین در زمان دولت لشکر بهندوستان کشیده حدود دهلی و گجرات را تاخته سالماً
غانماً بترکستان باز گردید و بتاریخ سنه ثمان و عشرین و سبعمایه موافق لوی ییل برادرزاده ترمشیرین خان بن بوران بن دوا تیمور بن دوا خان که جمال
حالش بحلیه اسلام تزئین نداشت از انجهت لشکر بماوراءالنهر کشیده در منزل قوزی سنداق با ترمشیرین خان حرب کرده او را بدرجه شهادت رسانید و بوران
اگرچه در الوس جغتای متمکن نگشت اما جمعی کثیر از شاهزادگان و امرا و اعیان را بتیغ ستم بگذرانید و از مطلع سعدین چنان بوضوح می پیوندد که ترمشیرین
خان در سنه تسع و عشرین و سبعمایه در نخشب مریض گشت و آن عارضه اشتداد یافته درگذشت جنکشی بن ابوکان بن دوا خان بعد از مراجعت بوران بجای
جد متصدی امر ایالت شد و چون روزی چند بدولت بگذرانید برادرش میسو تیمور خروج کرده او را بقتل رسانید و میسو تیمور شهریاری دیوانه سار بود چنانچه
هر دو پستان مادر خود را ببرید بتهمت آنکه یاغی شدن مرا بکنکشی تو گفته بودی بنابر آن اشراف و اعیان از سلطنتش متنفر گشته در آن اثنا علی سلطان که نسبتش
باوکدای قاآن می پیوست خروج کرده بر الوس جغتای استیلا یافت و عهدنامه قبل خان و قاجولی بهادر را که باتمغاء تومنه خان موشح بود و چنگیز خان
و قاچار نویان نیز خط بر آن نهاده بودند ضایع ساخت و چند گاهی پادشاهی کرده او نیز مانند دیگران بعالم آخرت شتافت محمد خان بن پولاد خان
بن کوچک خان بعد از فوت علی سلطان بر تخت پادشاهی نشسته برد مظالم پرداخت و نوبت دیگر چمن معدلت الوس جغتای را معمور ساخت نظم
جهاندار شاهی که از عدل او درآمد دگر آب دولت بجو خللهای پیشین تدارک نمود شب فتنه را عهد او صبح بود ذکر قزان سلطان خان بن قزان
سلطان ولد یسور بن اوکتیمور بن ابوقا تیمور بن میتوکان بن جغتای خان بود و او در شهور سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه موافق قوی ییل بر تخت سلطنت بن یوری
صعود نمود و لوای ظلم و بیداد افراخته بنیاد حیات بسیاری از امرا و نوئینان را برانداخت و از هر کس اندک جرمیه در وجود آمدی مصراع مطموره خاک زندانش
ساختی سیاستش بمرتبه بود که اکابر و اعیان هر صباح که متوجه ملازمتش بودند از غایت وهم کفن در زیر جامه پوشیده اهل و عیال را وداع می نمودند
و مهابتش بمثابه که مقربان و اتکلیان هر شام که از قید خدمتش نجات یافته بصحت نزد فرزندان میرسیدند سجدات شکر الهی بجا می آوردند و نذر و صدقات
بمستحقان میرسانیدند ناگزیر الامر بقیه اشراف الوس جغتای در مخالفت قزان سلطان با امیر قزغن که در سلک اعاظم امرا براس انتظام داشت موافقت نمودند
و امیر قزغن بسالی سرای معسکر ساخته سپاهی صف شکن فراهم آورد و چون قزان سلطان ازین حادثه آگاهی یافت با لشکر فراوان بجانب مخالفان نهضت
کرد در شهور سنه ست و اربعین و سبعمایه در دشت قریه دره زنگی آن دو گروه جنگی را ملاقات اتفاق افتاد و در میدان داروگیر تیری بچشم امیر قزغن رسید قزان سلطان
را ظفر و نصرت دست داد و در آن زمستان قزان سلطان در قرشی قشلاق کرد و از شدت سرما و کثرت بارندگی اکثر الاغان لشکر بایش روی بچراگاه عدم
آورد و امیر قزغن چون از ضعف دشمن آگاهی یافت کرت دیگر علم جلادت مرتفع ساخته بسر وقتش شتافت و بار دیگر میان آن دو سپاه رزم ساز محاربه
روی نموده درین جنگ قزان سلطان بقتل رسید و امیر قزغن سپاه را از غارت و تاراج مانع آمده جناح مرحمت و احسان بمفارق باز ماندگان قزان

قزان سلطان مبسوط کردانید و در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است که از زمان جلوس جغتای خان در ماوراءالنهر و ترکستان تا اوان کشته شدن قزان صد و نه سال بوده (سلطان)
بعد از قتل قزان سلطان امیر قزغن دانشمندچه را که نسبش با وکدای قاآن میرسد بخانی الوس جغتای اختیار نمود و چون دو سال از زمان اقبال دانشمندچه خان
بگذشت امیر قزغن او را نیز کشته بیان قلی خان در آن ملک پادشاه گشت و بیان قلی پسر سورغتو اغول بن دوا خان بود و در ایام دولت امیر قزغن بساط
عدل و کرم گسترده بدانهٔ انعام و احسان مرغ دل طوائف انسان را صید نمود و در سنهٔ ستین و سبعمائه قتلق تیمور نامی که خواهر امیر قزغن را در حبالهٔ نکاح داشت
نسبت با امیر قزغن رایت مخالفت برافراشت و در شکارگاه آن امیر معدلت پناه را در دام بلا انداخته بعز شهادت رسانید و بطرف قندز گریخته یکی از
مقربان امیر شهید با ملازمان خود از عقبش روان گردید و در بلدهٔ قندز بوی رسیده بضرب شمشیر تیز او را پاره پاره ساخت و دو کام بازگشته علم
(امیر قزغن) عهد و وفا برافراخت آنگاه پسر امیرزاده عبدالله قایم مقام پدر شد سمرقند را دار الملک خود گردانید و بنابر طمعی که نسبت بخاتون بیان قلی داشت
او را بقتل رسانید تیمور شاه خان پس از کشته شدن بیان قلی بنابر اشارت امیرزاده عبدالله بر سریر پادشاهی صعود نمود و او پسر بسو تیمور بن ابوکان
بن دوا خان بود و در ایام دولت امیرزاده عبدالله امیر بیان سلدوز طریق خلاف مسلوک داشته باتفاق امیر حاجی برلاس که از اولاد بسو منکا بن قراچار
نویان بود لشکری در هم کشیده متوجه سمرقند گشته تیمور شاه و امیرزاده عبدالله او را استقبال کردند و بین الجانبین جنگی صعب دست داده تیمور شاه
و عبدالله در معرکه بقتل رسیدند و امیر بیان بار دیگر ماوراءالنهر را بحیز تسخیر درآورده لوای پادشاهی مرتفع گردانید و چون او مردی سلیم نفس کم آزار
بوده در شرب مدام و مصاحبت سرو قدان سیم اندام افراطی می‌نمود اختلال باحوال ممالک توران راه یافت و در هر سری سودائی و در هر دلی تمنائی
(بن امیر مسلا) پدید آمد امیر حاجی برلاس در کش و امیر بایزید جلایر در خجند و اولجایتو سلدوز در بلخ و محمد خواجه اپردی در شبرغان بود و نوای استقلال بر افراشتند و امیر حسین
بن امیر قزغن و امیر خضر یسوری لشکری جمع آورده و پیوسته حدود آن ولایات را تاخته نقش سروری بر صحایف ضمایر می‌نگاشتند ذکر تغلق تیمور
خان بعد از شهادت امیر قزغن تغلق تیمور بن ایلخواجه بن دوا خان در الوس جته بر مسند پادشاهی نشست و چون اخبار پریشانی ماوراءالنهر بسمع او رسید
همت بر استخلاص آن ولایات بست و در شهور سنهٔ احدی و ستین و سبعمائه بطرف سمرقند نهضت نموده گردن اکثر امرا سرکش را بحیز اطاعت درآورد
و در هر بلده حاکمی و داروغه تعیین کرده بازگشت و پس از مراجعت او آتش خصومت و نزاع در میان حکام ولایات ارتفاع یافته رعایا بیچاره
پایمال فتنه شدند بنابران تغلق تیمور خان در سنهٔ ثلث و ستین و سبعمائه نوبت دیگر لشکر بدان دیار کشید و امیر بیان سلدوز و بایزید جلایر را بقتل
رسانیده پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت ماوراءالنهر باز داشت و رایت بمعاودت برافراشت الیاس خواجه خان بن تغلق تیمور خان بعد از مراجعت
پدر از سمرقند چند گاهی بلوازم امر پادشاهی پرداخته در شهور سنهٔ خمس و ستین و سبعمائه امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن و حضرت صاحبقران امیر تیمور
گورکان بروی خروج کردند و بین الجانبین محاربه وقوع یافته الیاس خواجه خان بصوب جته گریخت و در آن دیار قمرالدین دوغلات رشتهٔ حیاتش را
از هم بگسیخت عادل سلطان بن محمد بن بولاد بن کونجک خان پس از فرار الیاس خواجه باستصواب امیر حسین بر مسند خانی قرار گرفت و چون چند روز
بگذرانید خیال استقلال نموده این معنی بر امیر حسین ظاهر شد او را گرفته در آب جکا انداخت آنگاه قبول سلطان بن دورجی ایلچیکدای را بخانی تعیین
نمود و قبول سلطان را امیر تیمور گورکان بعد از استیلا بر امیر حسین قتل فرمود و سیورغتمش خان بن دانشمندچه خان حضرت صاحبقران در وقتی که علم مخالفت
امیر حسین مرتفع گردانید سیورغتمش خان را با آنکه از نسل اوکدای قاآن بود بسلطنت الوس جغتای برداشت و چون او وفات یافت پسرش سلطان
محمود خان را قایم مقامش ساخت و فرمود تا علی الرسم او را بر اوایل مناشیر تحریر نمایند و سلطان محمود خان در شهور سنهٔ ست و ثمان مائه در بعضی
از بلاد روم وفات یافت چنانچه در ضمن بیان احوال امیر تیمور گورکان پرتو اهتمام بر ذکر آن واقعه خواهد تافت انشاءالله تعالی **ذکر طبقهٔ از اولاد
چنگیزخان که در ممالک ایران علم اقبال افراشته اند و همت بر تمشیت امور سلطنت و استقلال گماشته اند** طایفهٔ از چنگیزخانیان
که در ولایات ایران بر مسند جهانبانی نشسته اند هفده نفر بوده اند و از آنجمله نه نفر در کمال اعتبار و اقتدار پادشاهی نموده و هشت کس دیگر اختیار
(بن تولی خان) و استقلال نداشته اند و بموجب تعیین و تبعیت امرا خود را پادشاه و فرمان روا می‌پنداشته اند و اول این طبقه هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیزخان است
و آخر ایشان نوشیروان که ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان او را بالسلطنت موسوم گردانیده بود و هلاکو خان در اوایل ایام دولت :

برادر خویش منکوقاآن فی شهر ذیحجه سنه ثلث و خمسین و ستمائه از آب آمویه گذشته قدم بر اراضی ایران نهاد و نوشیروان باتفاق ملک اشرف در سنه ثمان و خمسین و سبعمائه رخت بقا بباد فنا داد و بیست زمان اقبال این طایفه نزدیک بصد و پنج سال امتداد یافته باشد چنانچه بدین تفصیل سمت تحریر می‌یابد و هو الموفق و المعین

گفتار در بیان تسلط هلاکو خان بر ولایات ایران و ایراد بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران

شهریاران ممالک سخنوری و شهسواران مسالک هنرپروری رایات این حکایات را بدین عبارات آراسته‌اند که چون منکوقاآن بن تولی خان در منزل قراقرم و کلوران بر مسند سلطنت و کامرانی قرار گرفت نخست تاجونویان را بضبط ولایات ایران نامزد فرمود و تاجو بعد از وصول بحدود عراق و آذربایجان ایلچی بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده از مستعصم خلیفه شکایت بسیار عرضه داشت کرد و هم در آن ایام قاضی القضاة شمس الدین احمد الکافی القزوینی که از خوف فداییان اسمعیلیه پیوسته مانند ماهی جوشن پوش بود در باب دفع وجود ملاحده مبالغه بجای آورد بنابران منکوقاآن خاطر بر آن قرار داد که یکی از شاهزادگان را با سپاه فراوان صاحب عهده جمیع مهمات ایران گرداند و بعد از تقدیم لوازم مشورت قرعه اختیار را زبرای این کار بر هلاکو خان افتاد و منکوقاآن او را منظور نظر عنایت گردانید و گفت بیت ز توران گذر کن بایران خرام برآور بخورشید رخشنده نام و باید که بیمن جلادت و پهلوانی و ضرب شمشیر جهانگیری و کشورستانی از کنار جیحون تا اقصای ولایات مصر تحت تصرف درآری و ملاحظه رسوم و یاسای چنگیزخان نموده هر که بقدم اطاعت و فرمانبرداری پیش آید او را رعایت نمائی و هر کس تمرد و سرکشی کند ابواب قتل و غارت بر روی او و عیال و اطفال و اقربا بیش گشائی و هلاکو انگشت قبول بر دیده نهاد و مدت یکماه منکوقاآن و خواتین و شاهزادگان و امرا و اعیان اردو را بنوبت طوی دادند و بعد از آن هلاکو خان با خمس لشکر چنگیزخان که صد و بیست هزار سوار بود رخصت یافته در ماه ربیع الاول سنه احدی و خمسین و ستمائه موافق او دئیل از اردوی قاآن بقشتول خود شتافت و بترتیب اسباب قلعه‌گیری و تجهیز دلیران میدان نام‌آوری مشغولی نمود و هزار خانه و منجنیق ساز و نفط انداز که از ختای آمده بودند با خود همراه ساخت و در ماه رمضان سال مذکور بجانب ایران روان شده در سنه ثلاث و خمسین و ستمائه موافق توشقان ئیل در ظاهر سمرقند بمرغزار کان کل منزل گزید و مسعود بیک یلواج که در آن زمان صاحب اختیار ما وراء النهر بود بترتیب اسباب طوی قیام نمود و هلاکو خان مدت چهل روز در آن مقام دلفریب بعیش و عشرت گذرانید آنگاه از آنجا بشهر دلکش خرامید حاکم خراسان امیر ارغون و ملک شمس الدین محمد کرت با بعضی از اکابر و اعیان در آن مقام بخدمت رسیدند و پیشکش کشیده باصناف الطاف سرافراز گردیدند و برین قیاس موکب گردون اساس باهستگی طی مسافت نموده در هر منزلی جمعی از متعینان ایران بکریاس فلک التباس می‌شتافتند و بعنایت و سیورغامیشی اختصاص می‌یافتند و هلاکو در ذی حجه مذکوره از جیحون عبور نموده در آن زمستان در حدود شبرغان قشلاق فرمود و در اوایل فصل بهار هنگام ظهور سپاه ریاحین از مرغزار شبرغان بصوب ولایت خواف نهضت کرد و ارغون آقا بموجب فرمان روی بجانب اردوی منکوقاآن آورده پسر خود کرای ملک و احمد بتکچی و صاحب تاریخ جهانگشای خواجه عطا ملک جوینی را نزد هلاکو خان که او را و اولاد او را مورخان ایلخان گویند بگذاشت و چون ایلخان براوه رسید کیبوقا نویان را بفتح قهستان فرستاده خود بطوس شتافت و در طوس خواتین امیر ارغون و خواجه عز الدین طاهر که نایب بود هلاکو را طوی دادند و در خلال این احوال ملک شمس الدین محمد کرت برسم رسالت نزد ناصر الدین محتشم که از قبل رکن الدین خورشاه الموتی حاکم قلعه سرتخت بود رفت و بعد از ادای پیغام ناصر الدین در مقام فرمانبرداری آمده در مصاحبت ملک راه اردوی هلاکو پیش گرفت و چون بآستان سلطنت آشیان رسید بانواع التفات سرافراز گردید و هلاکو خان بعد از طی منازل و قطع مراحل بحدود ولایت رودبار نزول اجلال فرمود چنانچه در ضمن قضایای ملاحده سبق ذکر یافت در روز یکشنبه اول ذی قعده سنه اربع و خمسین و ستمائه رکن الدین خورشاه بملازمتش شتافت و چون مهم قلاع و بقاع ملاحده بتفصیل انجامید رایات حشمت و عظمت افراخته متوجه دار السلام بغداد گردید و بر وجهی که در اواخر جزو سیم از مجلد دوم مذکور شد فتح بغداد بعد از محاصره و محاربه سمت تیسیر پذیرفته هلاکو خان در روز جمعه نهم ماه صفر سنه ست و خمسین و ستمائه بدار الخلافه درآمد امرا و اعیان اطراف را طوی داد و مستعصم خلیفه را که هنوز سعید بود در آن مجلس طلبیده گفت که تو میزبانی و ما مهمان آنچه دست مکنت تو بدان رسد و درخور ما باشد بیاور و مستعصم این سخن را بر حقیقت حمل کرده ده هزار جامه نفیس و ده هزار دینار زر سرخ و بعضی از ظروف و اوانی طلا و نقره که بجواهر زواهر مرصع بود از خزانه بیرون آورد و بر طبق عرض نهاد

نهاد ایلخان بچشم التفات در آن اشیا نظر ننمود جنت و مجموع را بحاضران انعام فرمود و باز خلیفه را گفت که اموال ظاهر تو و بغدادیان در تصرف
بندگان ماست احتیاج بتسلیم نیست وظیفه آنکه از مخفیات و دفاین چیزی بگوی مستعصم اشارت بصحن دار الخلافه کرد و چون آن زمین را حفر نمودند
حوضی مملو از سکجات طلا یافتند که هر یک صد مثقال وزن داشت و در بعضی از روایات آمده است که در آن ایام که خلیفهٔ انام در دست مغولان
بی اسلام اسیر بود در روزی چند بفرمان ایلخان او را طعام ندادند و مستعصم از گرسنگی بی تحمل شده از موکلان خوردنی طلبید ایشان التماس خلیفه را بهلاکو
خان عرض کردند حکم شد که طبقی مملو از زر احمر و جواهر زواهر پیش خلیفه بردند و او را بتناول آن اشیا تکلیف نمایند و چون آن طبق بنظر مستعصم رسید
گفت زر و جواهر چگونه توان خورد و ترجمان از زبان ایلخان جواب داد که چیزی را که نتوان خورد چرا فدای جان خود و چندین هزار مسلمان نکردی
و بسپاه ندادی تا ملک موروث ترا از تعرض لشکر بیگانه محفوظ دارند خلیفه چون در این باب عذری مقبول نداشت با دلی چون کورهٔ زرگران گرم
آه سرد برکشید و از بوتهٔ دیده لآلی اشک بر رخساره روان گردانید القصه هم در آن چند روز خرمن عمر مستعصم بآتش غضب ایلخان سوخته اولاد
و اخوان و اقربا و امراء و نواب او مانند سلیمان شاه که ممدوح اثیر الدین اومانی است و دواتیان صغیر و کبیر و شرابی بتمام کشته گشتند بلکه حکم قتل عام
صدور یافته بنا بر روایات هشتصد هزار کس در دار السلام سمت انهدام پذیرفت و در آن دیار از نقود نامعدود و نفایس اجناس و جواهر ثمین و ظروف
و اوانی زرین و سیمین و خیول عربی و بغال قیمتی و غلمان رومی و روسی آن مقدار بدست مغولان افتاد که مهره حساب از حساب آن عاجز آمد و چون
لشکر ایلخان از قتل و غارت فراغت یافتند عنان بتخریب برج و باره آن بلده تافتند بعد از آن نایرهٔ غضب ایلخان تسکین گرفته بر بقایا برایا که
در بقعها و سوراخها خزیده بودند ترحم فرمود که کشتگان را از شوارع بر داشته ابواب دکاکین بگشایند و دیگر هیچ آفریده را مزاحم نشوند و تعرض ننمایند نموده
و چون مهم دار السلام و متوطنان آن مقام بدین مرتبه رسید ابن علقمی وزیر امید بسیار داشت که بنابر اهتمامی که در باب انهدام اساس دولت بنی
عباس بظهور رسانیده بود حکومت بغداد بوی تفویض یابد و پرتو آفتاب عنایت هلاکو خان بر وجنات احوالش تابد اما ایلخان او را منظور نظر
شفقت نگردانید و بر زبان گذرانید که از کسی که با ولی نعمت خود وفا نکند چه طمع توان داشت و باستقلال بغداد را بعلی بهادر که نخست او بیاروی
بغداد رفته بود ارزانی فرمود و حکومت دار الخلافه را بابن عمران تفویض نمود و چون حکایت ابن عمران خالی از غرابتی نیست قلم مشکین رقم بتحریر
آن مبادرت می نماید در تاریخ وصاف مسطور است که ابن عمران در سلک احاد الناس بغداد انتظام داشت و فی الجمله سوادی از بیاض معلوم کرده
بخدمت عامل یعقوبه قیام می نمود و قبل از رسیدن ایلخان بیکسال عامل یعقوبه در وقت حرارت هوا بر بستر استراحت خفته بود و پایها در کنار ابن
عمران نهاده و شرائط دلک بجای می آورد ناگاه خواب بر ابن عمران غلبه کرده اهمالی در خدمت از وی واقع شد عامل پرسید که چرا دست از پای ازوی
من کشیده داشتی جواب داد که در خواب بودم عامل گفت در خواب چه دیدی گفت چنان مشاهده نمودم که بساط خلافت آل عباس نوردیدند
و زمام ایالت دار السلام را در قبضهٔ اختیار من نهادند از شنیدن این سخن عامل خندان شده چنان لگدی بر سینهٔ ابن عمران زد که پشتش بزمین آمد و وقتی
که هلاکو خان بغداد را محاصره میکرد ابن عمران بر تیری نوشت که مرا که ابن عمرانم از خلیفه طلب فرمایند شاید که لشکر پادشاه را بکار آیم و مضمون آن نوشته
بعرض ایلخان رسیده ایلچی نزد مستعصم فرستاده ابن عمران را طلبید و خلیفه بمضمون این مصراع که مصراع کم گیر ز بغداد کهن زنبیلی بخاطر گذرانیده ابن
عمران را اجازت داد و او نزد ایلخان رفته عرض کرد که اگر یرلیغ شرف نفاذ یابد من لشکر پادشاه را بقدر احتیاج تغار و علوفه دهم هر چند این
سخن بعدی تمام داشت اما هلاکو شحنه جهة این کار تعیین نمود و چون ابن عمران صاحب وقوف بود که مردم یعقوبه و توابع آن غلات خود را در کدام موضع
در زیر زمین مستتر ساخته اند باتفاق شحنه بیعقوبه رفته بترتیب سر چاهها میکشاد و غله بمغولان می داد و بدین واسطه مدت پانزده روز لشکر کلان
کثرت را بغله احتیاج نشد و این خدمت موقع قبول یافته تیر تدبیر ابن عمران بهدف مقصود رسید و ایلخان بعد از فتح بغداد او را در دار السلام حاکم گردانید
و حکم فرمود که ابن علقمی مامور و محکوم ابن عمران باشد و وزیر از این قصه بیمار گشته در همان چند روز درگذشت **ذکر مراجعت هلاکو خان از** غنین
دار السلام و بیان تسخیر بعضی از ولایات شام چون خاطر ایلخان از مهم بغداد فراغت یافت عنان مراجعت بجانب آذربایجان
تافت و بعد از وصول بمراغه در اواخر سنه ست و خمسین و ستمایه سلطان بدر الدین لولو که سبب استیلاء او بر ولایت موصل در اثناء

ذکر آخرین سلاطین آن مملکت که از اولاد عماد الدین زنکی بن آق‌سنقر بود مسطور شده بدرگاه گیتی پناه رسید بنا بر آنکه مدت نود سال از عمر عزیزش گذشته بود مشمول الطاف و اعطاف ایلخان گردید و در ششم شهر شعبان رخصت یافته عنان مراجعت بموصل یافت بعد از آن هلاکوخان ایلچیان بولایت شام فرستاده حکام آن دیار را بمطاوعت و انقیاد دعوت نمود و در آن زمان ایالت بعضی از بلاد آن مملکت تعلق بکاشتکان پادشاه مصر داشت و در چند موضع ملک ناصر داود بن ملک معظم و ملک مغیث عمر بن عادل که ذکر ایشان در ضمن قضایای آل ایوب گذشت حکومت میکردند و ایشان ایلچیان ایلخان را بروفق مدعا باز گردانیدند بنا بر آن هلاکوخان عزم تسخیر ولایات شام کرده نخست قاصدی نزد بدر الدین لؤلؤ فرستاده پیغام داد که ما ترا بواسطه کبر سن از یورش معاف داشتیم اما باید که پسر خود ملک صالح را همراه لوای کشورکشای گردانی بدر الدین لؤلؤ بموجب فرموده عمل نموده ایلخان ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین منکبرنی را بوی ارزانی داشته و در بیست و دوم شهر رمضان سنه سبع و خمسین و ستمائه بصوب مقصد نهضت نموده چون بدیاربکر رسید پسر خود یشمت را با طایفه از امرا و بسیاری از سپاه شجاعت انتما بتسخیر میافارقین و ماردین نامزد فرمود و ملک صالح را باستخلاص آمد که آنرا حامد نیز گویند فرستاد و بنفس خویش ب بروحا رفته و آن بلده را بصلح گرفته از آنجا بطرف نصیبین و حران در حرکت آمد و آن دو شهر را بجنگ فتح نموده در قتل و غارت از خود بتقصیر راضی نشد آنگاه بحلب رفته در باب الانطاکیه نزول فرموده دیگر دروازهای اطراف شهر را بر امرا و نوئینان قسمت کرده بمحاربه و محاصره مشغول شد و باندک زمانی ارباب العراق بشهر حلب در آمده بقتل و غارت پرداختند بعد از آن محاصره قلعه را پیش نهاد همت ساختند و آنرا نیز در عرض چند روز مسخر گردانیده صباع و مخدر را اسیر کردند و سایر خلایق را بکشتند و ایلخان چون از مهم حلب فارغ گشت کمند همت بر کنگره تسخیر حصار حارم که از مضافات آن ولایت بود انداخت و اتمام محاصره و محاربه کرد کار ساکنان آن مکان باضطرار انجامید و پیغام فرستادند که اگر فخر الدین ساقی بدینجا آمده سوگند خورد که لشکریان متعرض مال و جان ما نخواهند شد بیرون آمده قلعه را تسلیم مینمائیم و فخر الدین ساقی شخصی بود که با آن مردم سابقه معرفتی داشت و در آن ایام ملازمت هلاکوخان قیام می‌نمود و فخر الدین بعد از وصول پیغام بموجب فرموده ایلخان بقلعه رفته عهد و پیمان درمیان آورده آن طایفه نادان پایان آمدند و هلاکوخان فرمان داد که مجموع ایشان را حتی اطفال شیرخواره و کودکان گهواره بقتل آوردند و هیچکس از آن جماعت نجات نیافت مگر ارمنی زرگر که در آن فن ماهر بود و آنگاه ایلخان فخر الدین ساقی را حاکم حلب ساخته توکل بخشی بشحنگی آن ولایت منصوب شد اما بعد از چند روز حلبیان از فخر الدین شکایت کرده هلاکو بقتلش فرمان داد و زمام ریاست آن ولایت را در قبضه اختیار زین الدین حافظی نهاد و چون اهل دمشق از واقعه قلاع و بقاع مذکوره وقوف یافتند اصناف تحف و هدایا درصحبت طایفه از بلغاء بآستان سلطنت آشیان ایلخان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و ایلخان کیتوقا نوبان را نامزد ضبط دار الملک شام کرده اشراف و اعیان آن مملکت باستقبال کیتوقا شتافتند و ملتمسات ایشان باجابت مقرون شده بانواع سیورغامیشی و نوازش اختصاص یافتند و مقارن این حال از جانب مشرق ایلچی رسیده خبر فوت منکوقاآن رسانید و هلاکوخان محزون گشته بجانب آذربیجان باز گردید و کیتوقا بفراغ بال در دمشق بر مسند اقبال تکیه زده ناگاه پادشاه مصر سیف الدین قطز بر سرش تاخت و او را اسیر ساخته بنیاد حیات بسیاری از مغولان را بر انداخت و ذکر سیف الدین قطز و دیگر سلاطین مصر عنقریب مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر تخریب میافارقین و ماردین بسبب استیلاء مغولان بر چشم و کمین چنانچه سابقا مذکور شد ایلخان در وقت وصول بدیاربکر پسر خود یشمت را باستخلاص میافارقین مامور گردانید و چون شاهزاده روی بدانجانب آورد ایلچی نزد ملک کامل که حکومت آن ولایت تعلق بوی میداشت ارسال نموده او را بایلی و انقیاد دعوت فرمود ملک جواب داد که بر عهد و پیمان شما اعتماد نیست زیرا که مستعصم خلیفه و رکن الدین خورشاه اسمعیلی و جمعی دیگر از حکام بلاد را نخست بامان مطمئن گردانیدید و آخر الامر بی جهتی بقتل رسانیدید لاجرم من با خود قرار داده ام که تا جان در تن و رمقی در بدن داشته باشم ازین چهار دیوار بیرون نیایم و چون این پیغام بمسموع یشمت رسید بمحاصره میافارقین گردید و ملک کامل مردم خویش را استمالت داده گفت از جنس سیم و زر و غله و اجناس دیگر آنچه در خزانه و انبار خانه موجود هست از سپاهی و رعیت دریغ نیست و لله الحمد و المنة که من مانند مستعصم بخیل نیستم که دینار و درم را فدای نفس و عرض خود نکردم آنچه ضرورت دارید بستانید و در محافظت این بلده از خود بتقصیر راضی مشوید و متوطنان آن بلده از استماع این سخنان امیدوار گشته منتظر کار لشکر تاتار شدند و از جانبین عراده و منجنیق بر کار داشته آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و هر روز از شهر فوجی از شجعان بیرون آمده نایره قتال می‌افروختند و خرمن حیات جمعی

جسمی از مغولان را می‌سوختند از جمله دو جوان بودند که بملک کامل اختصاص تمام داشتند و ایشان در اکثر ایام بمیدان هیجا خرامیده بنوعی آثار جلادت
ظاهر میگردانیدند که داوستان شجاعت رستم دستان و اسفندیار روئین تن منسوخ میگشت نقلست که ملک کامل را منجنیقی بود که زخم سنگ او رخنه در بنا
زندگانی سپاه ایلخان می‌افتاد و مغولان در دفع او چاره‌جوی گشته منجنیق بدرالدین لؤلؤ را که او نیز مهارت کامل حاصل داشت طلب نمودند چون
آن شخص باردوی یشموت رسید منجنیقی در برابر منجنیق شهر نصب کرد و آن دو استاد بیکبار سنگها از منجنیق گشاد داده هر دو سنگ در فضای هوا بهم بازخورده
ریزه ریزه شد مردم اندرون و بیرون از حذاقت آن دو هنرمند حیران و متعجب گشتند القصه[۲] میافارقین مدت دو سال امتداد یافت عاقبت در شهر قصه ۲
قحط و غلائی عظیم روی نمود و سپاهیان اسپان خود را کشته خوردند و بعضی از قوت یا از گوشت صعها بی نوع تغذی میکردند و آخر الامر بهفتاد هشتاد
صعلوک در خدمت ملک کامل ماند کس نزد یشموت فرستادند و امان طلبیدند و شاهزاده ارقیو نویان را نامزد فرمود که بمیافارقین رفته ملک کامل را دست
و گردن بسته بیاورد و سایر مردم را به تیغ کین بگذرانند و ارقیو بشهر در آمده آن دو جوان جلادت نشان چون حال را معاینه دیدند بر بام خانه
بر آمده به تیر انداختن مشغول شدند و پس از آنکه سهام ایشان با تمام رسید سپرها در سر کشیده چندان شمشیر زدند که بدرجه شهادت فایز گشتند و همان لحظه
تمامی متوطنان آن مکان کشته شده یشموت ملک کامل را پیش پدر فرستاد و چون ایلخان او را دید حکم فرمود که قطعه قطعه گوشت از بدن آن حاکم عادل
مسلمان بریده در دهانش می‌نهادند تا درگذشت گویند که زهد ملک کامل بمرتبه بود که با وجود سلطنت بحرفت خیاطت مشغولی نموده روزگار میگذرانید
و هرگز خیال ظلم و عدوان پیرامن خاطر عاطرش نمیگردید و چون مغولان میافارقین و اعمال و مضافات آنرا با سایر بلدان ویران کردند روی
بصوب ماردین آوردند و ملک سعید نامی که حاکم آن سرزمین بود در قلعه متحصن گشته یشموت سپاه را بمحاصره و محاربه مامور گردانید و در باب تسخیر ماردین
و نهایت کار ملک سعید دو روایت وارد است اول آنکه چون مدت محاصره بدور و دراز کشید در شهر علت وبا و بلاء غلا شیوع یافت و پسر ملک سعید
ملک مظفر از عناد و لجاج پدر بتنگ آمده او را زهر داد و با یشموت صلح کرده ابواب شهر باز گشاد دوم قول ثانی آنکه چون امرا ایلخان ایلچی نزد ملک سعید فرستاده
او را بایلی دعوت نمودند بعهد و پیمان بیرون آمد و شاهزاده یشموت او را باردوی پدر ارسال داشت ایلخان بقتلش رسانید و پسر ملک سعید ملک
مظفر را که بحکم پدر در محبس اوقات میگذرانید منظور نظر تربیت ساخته والی ماردین گردانید **ذکر فوت والی موصل و کشته شدن اولاد او**
بر دست مغولان ظالم جاهل چون عمر بدرالدین لؤلؤ به نود و شش سال رسید و از این جمله قرب پنجاه سال بدولت و اقبال بگذرانید بقول
امام یافعی در شهور سنه سبع و خمسین و ستمائه وفات یافت و بروایت روضة الصفا فی سنه تسع و خمسین و ستمائه بجهان جاودان شتافت و ایلخان پسرش
ملک صالح را منظور نظر عاطفت گردانیده قایم مقام پدر ساخت و صالح روزی چند طریق اطاعت مسلوک داشته بعد از آن علم مخالفت برافراخت
و موصل را بیکی از معتمدان خود سپرده متوجه مصر گردید و از سلطان مصر بندقدار عنایت و التفات دیده آنگاه با هزار سوار بمقر خود مراجعت نمود تا خزاین
و دفاین موصل را بمصر برد و ایلخان از وصول او واقف شده با امرا آن یار پیغام فرستاد که محافظت طرق نمایند تا اگر ملک صالح بار دیگر پای وشوایع
در طریق مصر نهد دست بردی بوی نمایند و سنداغو نویان را با لشکری گران بموصل ارسال داشت تا بهر کیفیت که تواند ملک صالح را بچنگ آورد
و در روزی که ملک صالح مانند مردم صالح در دار الملک خود دنیای دون باشتغال می‌نمود بیکبار آواز گورکه و کوس بگوش او رسید لاجرم از آمدن
سنداغو خبر یافته دروازها بربست و ابواب خزاین گشاده لشکر مشغول و گرد و نکاران که در شهر بودند بمال مستمال ساخت و سنداغو
آغاز محاصره و محاربه نموده روزی هشتاد نفر از دلیران لشکر مغول بالای سور بر آمدند و موصلیان ایشان را در میان گرفته همه را کشتند و سرها
کشتگان را بزیر انداختند بدین جهت در منازعت بجدتر شدند و چون پادشاه مصر بندقدار از هجوم سپاه تاتار و اضطرار ملک صالح خبر یافت
یکی از امرای عظام را با جنود شام بامداد موصلیان نامزد فرمود و ایشان بسنجار رسیده نامه در قلم آوردند مضمون آنکه ملک صالح و اهل موصل باید که هیچ
دغدغه بخاطر راه ندهند که سپاه شام بمعاونت اهل اسلام بسنجار رسیده اند و آن نوشته را بر بال کبوتری بسته بطرف موصل پرواز دادند قضا را کبوتر
غلط کرده بر منجنیق مغولان نشست و استاد منجنیقی کبوتر را گرفته نامه را از بالش باز کرده نزد سنداغو برد و سنداغو این معنی را از جملات نتایج ظفر دانسته علی الفور برد و سند اغو ۳
بلتومان سپاه بدفع شامیان نامزد نمود و مغولان بعد از قطع منازل بنواحی سنجار رسیده منقسم بسه قسم شدند و در کمینگاه نشستند و در وقت وصول لشکر

شام بیکبار بیرون تاختند باستعمال تیر و شمشیر پرداختند و شامیان بمدافعه مشغول گشته در آن اثنا نسیم فیروزی از جانب مغولان در اهتزاز آمده بادی صعب
جنبید چشمهای اهل شام را از خاک پر ساخت لاجرم اکثر ایشان کشته شدند و سپاه سنداغو جامهای آن طایفه را پوشیده و بر اسبان عربی نژاد
سوار گشته روی بطرف موصل آوردند مردم شهر را چون چشم بر ایشان افتاد تصور کردند که لشکر بندقدار بمدد می آیند لاجرم جمعی کثیر برسم استقبال از دروازها
بیرون خرامیدند و مغولان ایشان را در میان گرفته همه را شهید گردانیدند و بعد ازین وقایع ضعفی تمام باحوال ملک صالح راه یافته کس نزد سنداغو
فرستاده امان طلبید و سنداغو متقبل شفاعت جرایم ملک موصل گشته صالح از شهر بیرون آمد و سنداغو او را بجمعی سپرد تا نزد ایلخان برند هلاکو خان
چون از وی بغایت خشمناک بود فرمود تا اعضایش را در دنبه گرفتند و نمدی بروی پیچیده بر سن محکم ببستند و در آفتاب انداختند گاهی اندک غذائی بوی
میدادند و پس از چند روز آن دنبها مستحیل بکرمان شده اعضاء ملک را آغاز خوردن کردند و صالح مدت یکماه باین عقوبت مبتلا بوده وفات یافت آنگاه
پسر سه ساله او را که علاء الملک نام داشت بر کنار رود خانه موصل بضرب تیغ جان گسل دو نیم زدند و هر نیمه او را در یک جانب رودخانه بیاویختند لا امر لقضاء الله
و لا معقب لحکمه **گفتار در بیان مخالفت هلاکو خان و برکه اغول و تلف شدن جمعی کثیر از خیل مغول** چون برکه اغول بن جوجی خان
بموجب فرموده برادر بزرگتر خود در باب تمشیت مهم سلطنت منکو قاآن سعی بسیار نموده بود خود را از هلاکو خان برتر میدانست و پیوسته بهر گونه
محکمات مشوش و قاش گشته بروی تفوق میجست هلاکو ازین معنی بتنگ آمده روزی بر زبان آورد که هرچند برکه آقاست و من اینی اما از رسم طریق
عنف مسلوک داشته و همواره مرا تکلیفات نامناسب می نماید بعد ازین با وی قاعده بیگانگی تبدیل خواهم داد و این سخنان بسمع برکه خان رسیده برآشفت
و گفت هلاکو در هلاک اهل اسلام کوشیده بلاد مسلمانان را با خاک یکسان ساخت و خلیفه بغداد را بی مشورت آقا و اینی بکشت اگر خدای جاوید تائید
دهد خون بیگناهان را ازوی خواهم خواست و در خلال این احوال بتاریخ هفدهم صفر سنه ثمان و خمسین و ستمائه هلاکو توتار اغول را که خویش برکه خان بود
متهم گردانیده بیاسا رسانید و این معنی ضمیمه آزار خاطر برکه شده دفع هلاکو را پیش نهاد همت ساخت و نوقای را که لشکرکش او بود و با توتار قرابتی
داشت با سی هزار سوار بر سبیل مقدمه روان کرد و هلاکو از توجه سپاه دشت واقف گشته در شوال ششصد و شصت از الاتاق در حرکت آمد و شیرامون — نسخه قبچاق
نویان را برسم منقلای بفرستاد و چون شیرامون بحدود شماخی رسید بیکناگاه بر و تاختند و از اعیان امراء سلطان جوق را با بسیاری از دلیران — نسخه نوقای
ایران بر خاک هلاک انداختند و این خبر بهلاکو خان رسیده اباتای نویان را نامزد دفع شر نوقای گردانید و اباتای در نوزدهم ماه مذکوره در یک
فرسخی شابران خود را بر سپاه برکه خان زده و درین نوبت نوقای انهزام یافته در اوایل محرم سنه عشر و ستمائه ایلخان بنفس خویش از حدود شماخی گذشته
عازم رزم برکه خان گشت و روز بیست دوم همین ماه نزدیک بچاشتگاه بدربند شروان رسیده گروهی از مردم باغی بر زبر دربند دیدند و لشکریان
ایران بزخم پیکان ایشان را براندند و از دربند گذشته آغاز حرب کردند و هزیمت بر جنود دشت قبچاق افتاد و ایرانیان دست بقتل عام برآوردند
و در غره صفر از نوقای و سپاه برکه خان در آن حدود اثری نماند آنگاه اباقا خان و شیرامون و اباتای نویان که منقلای ایلخان بودند بر جناح
استعجال عازم دشت گشتند و از آب ترک عبور نموده منازل الوس برکه خان را از خیمه و خرگاه و بغال و جمال و اغنام و مواشی مملو یافتند و از مردم و — نسخه قبچاق
سپاهی سیاهی ندیدند زیرا که همه گریخته بودند و عیال و اطفال را بی تحاشی در خانهای قبچاقیان فرود آمدند و با دختران گلعذار ماه رخسار دست — نسخه گذشته
در آغوش کرده بنای عیش و نوش مشغول شدند و بعد از سه شبانه روز بیکناگاه برکه خان با لشکری چون مور و ملخ بی پایان در آن پهن دشت پیدا — نسخه لاجرم
گشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام غروب اباقا خان و امراء بمقابله و مقاتله قیام نموده برکه خان غالب آمد و ترکمانان اینجانیه ترک محاربه کرده — نسخه وسپاهیان
بگریختند و در زمان عبور از آب ترک یخ شکسته خلقی کثیر غریق دریای فنا شدند و ازین چشم زخم حزن تمام و اندوه لاکلام بر ضمیر هلاکو خان استیلا
یافته فرمان داد که در تمامت ممالک محروسه بترتیب اسلحه و آلات نبرد قیام نمایند بخیال آنکه بعد از تهیه اسباب جدال و استمالت ابطال رجال عازم انتقام
برکه خان گردد اما فرصت نیافت و از ییلاق مراغه عنان عزیمت بقشلاق جغتو تافته در ماه ربیع الاول سنه ثلث و ستین و ستمائه موافق اودییل
روزی بحمام رفت و چون از آن مقام راحت انجام بیرون آمد مریض گشته باتفاق اطبا مسهلی خورد و آن دوا موجب غش شده مرض بسکته انجامید و
در آن لیالی ذوذوابه مهیب هر شب پدید می آمد و بعد از چند شب که آن ذوذوابه غیبت نمود هلاکو خان نیز گلشن حیات را بدرود فرمود و امراء و ارکان

و ارکان دولت جهت مدفنش سردابه ساختند و چند دختر ماه پیکر با انواع زیب و زیور آراسته با آن سردابه فرستادند تا ایلخان از وحشت تنهائی و مشقت
جدائی متألم نگردد زهی عقل و دانائی اشراف و اعیان مغول که همت بر امثال این افعال بی حاصل می گماشتند و آن را سبب مسرت و حضور
اموات خود می پنداشتند خواجه نصیر الدین طوسی در تاریخ هلاکو گوید قطعه چون هلاکو ز مراغه بزمستان که شد کرد تقدیر ازل نوبت او در آخر سال
بر ششصد و شصت و سه شب یکشنبه که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر مدت عمر هلاکوخان چهل و هشت سال بود و زمان سلطنتش نزدیک به نه سال
و هلاکوخان چهارده پسر داشت اول اباقاخان از یسونجین خاتون که از قوم سلدوز بود دوم جومغور از گویل خاتون بنت تورالچی گورکان
از قبیله اویرات سیم یشموت که مادرش قتائی بود و قاجین ایکچی نام چهارم تکشین که از قوتوی خاتون قنقرات در وجود آمده بود و در خرد سالی یشمت
بعلت استسقا هستانه از عالم انتقال نموده پنجم طراغای مادرش و نیز قتائی بود و بورقچین نام داشت ششم تبشین که برادر اعیانی یشموت بود هفتم
تکودار که ایضا از قوتوی خاتون تولد نموده بود هشتم اجای که مادرش ارقان ایکچی بود دختر تنکر گورکان نهم قنقرتای که مادرش کنیزک ختائیه بود نام
او اجوجه ایکچی دهم ییسودار که مادرش یسحین بود از قوم کورلوت یازدهم منکوتیمور که مادرش اولجای خاتون بود دختر تورالچی گورکان دوازدهم هولاچو
که مادرش ایل ایجاجی بود از قوم قنقرات سیزدهم شیاوجی که برادر اعیانی هولاچو بود چهاردهم طغای تیمور که مادرش در سلک قمکان انتظام داشت
و از این جمله اباقاخان و تکودار بسلطنت رسیدند **گفتار در بیان بعضی از آثار ایلخانی و ذکر شمه از احوال وزرا و عمال آن ممالک**
مسالک طریق جهانبانی چون منکوقاآن بجودت ذهن و دقت طبع از سایر سلاطین مغول امتیاز داشت و گاهی خاطر بدیع مآثر بحل بعضی
از اشکال اقلیدس می گماشت هوس بستن رصد در ضمیرش پیدا شد و جهت تمشیت آن مهم جمال الدین محمد بن طاهر بن محمد الزیدی البخاری را بپایه سریر
سلطنت مصیر طلبیده فرمود که ببناء رصد پردازد و جمال الدین محمد از سرانجام آن امر خطیر عاجز گشته منکوقاآن پیوسته در اندیشه آن کار روزگار
میگذرانید تا آنکه آوازه فضایل و کمالات خواجه نصیر الدین محمد الطوسی بسمع او رسید و در وقتی که هلاکوخان را بایران می فرستاد با وی گفت که چون
قلاع ملاحده مستخلص گردد باید که خواجه نصیر الدین را بدینجانب روانه گردانی تا رصد بندد و بعد از فتح میمون دز خواجه بخدمت ایلخان شتافته هلاکو بمفار
رضا نداد و در زمانی که از تسخیر و تخریب بغداد فراغت یافت بنابر ترغیب خواجه بترتیب اسباب رصد و بنا طرح فرمان فرمود خواجه نصیر الدین
مراغه تبریز را جهت بنای رصد اختیار کرده حکم شد که هرچه محتاج الیه آن مهم باشد دیوانیان و خزانچیان تسلیم نمایند خواجه هر کس و هرچیز که در بایست بود
طلب فرموده و بدست آورده در طرف شمالی مراغه بر زبر پشته رفیع به بنای رصدخانه اشتغال نمود مشتمل بر تماثیل اشکال افلاک و تدویرات و حوامل
و دوایر موهومه و صور بروج دوازده گانه و آن رصد بر وجهی ساخته و پرداخته شد که هر صباح پرتو نیر اعظم از ثقبه قبه بالا بر سطح عتبه می افتاد و درج
و دقایق حرکت وسط آفتاب و کیفیت ارتفاع در فصول اربعه و مقادیر ساعات از آنجا معلوم میگشت و صورت کره زمین و تقسیم ربع مسکون
بر اقالیم سبعه و طول ایام و عرض بلد و هیأت جزایر و بحار جیحان روشن و مبرهن گردید که هیچ چیز مشتبه نماند و بواسطه اختلاف حرکت اوج آفتاب میان
زیج ایلخانی و زیجات پیشین در طالع سال تفاوتی فاحش ظاهر گشت و هنوز عمارت رصد ناتمام بود که کوکب طالع هلاکوخان بقاطعی رسید اجل
موعود از مرصد تقدیر کمین بگشاد و چون هلاکوخان را بعمارت میل بسیار بود در ایام دولت خود در آله تاق قصری رفیع ساخت و در حوالی اران
و آذربایجان بتخانهای بزرگ طرح انداخت و در اواخر اوقات حیات بیشتر از پیشتر خود را بتعمیر مواضع مشغول میداشت اما از تمشیت امور مملکت
نیز غافل نبود و چون آثار رشد و نجابت در ناصیه پسر بزرگتر خویش اباقاخان مشاهده نمود تمام حکومت ممالک عراق و مازندران و خراسان را
تا کنار جیحون در کف کفایت او نهاد و منصب ولایت عهد را نیز باو داد و ضبط و ربط دیار آران و آذربایجان را بولد دیگر خود یشموت رجوع نمود
و ایالت دیار بکر و دیار ربیعه را در عهده امیر تودان کرد و مملکت روم را بمعین الدین پروانه سپرد و وزارت هلاکوخان در بیشتر اوقات تعلق
بخواجه سیف الدین بتکچی میداشت و در اوایل محرم سنه احدی و ستین و ستمائه که هلاکوخان متوجه رزم برکه خان بود در منزل شاران جمعی از
مقربان نسبت بخواجه سیف الدین و خواجه عزیز که عامل گرجستان بود و خواجه مجد الدین تبریزی سخنان بعرض نواب ایلخان رسانیدند هلاکو بپرسش
آن رجوع فرمان فرموده بعد از ثبوت گناه هر سه خواجه بیاسا رسیدند آنگاه منصب وزارت من حیث الاستقلال بقدوه اصحاب علم و ملاذ ارباب

ارباب کمال خواجه شمس الدین محمد جوینی تعلق گرفت و ایالت دار السلام بغداد ببرادر خواجه شمس الدین محمد خواجه علاء الدین عطا ملک جوینی که تاریخ جهانگشای
تصنیف اوست سمت انتساب پذیرفت و خواجه شمس الدین محمد از اولاد امجاد زبدهٔ دهاة و بیان کمالات نفسانی عبد الملک جوینی بود و ابا عن جد مناصب مشهد
بلند و تقلد مراتب ارجمند مینمودند جد نامدارش که ایضا شمس الدین نام داشت مستوفی دیوان سلطان محمد خوارزمشاه بود و در زمان سلطان جلال الدین
منکبرنی نیز بهمان کار مشغولی می‌نمود و پدر بزرگوارش خواجه بهاء الدین محمد در ملازمت سلاطین مغول بهمان منصب منصوب گشت و مشکور السعی و الاثر
در گذشت و چون هلاکو خان منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد که نزد مورخان مشهور است بصاحب دیوان تفویض نمود بنابر کمال مکارم اخلاق
و محاسن شیم ابواب ظلم و ستم مسدود گردانیده درهای عدل و کرم بر روی روزگار خلایق ایران برگشود و در تمشیت مهم وزارت و رواج و رونق
درگاه سلطنت بنوعی سعی و اهتمام کرد که اگر آصف برخیا زنده می‌بود شرط متابعتش بجای می‌آورد و با وجود که حکام و سلاطین بمحافظت دین متین و تقویت
شرع سید المرسلین صلی الله علیه و سلم کمر جد و اجتهاد در میان بست و از رعایت اصحاب علم و کمال و ارباب فضل و افضال لحظهٔ فارغ ننشست
و چون هلاکو خان بدار وفات یافت و پرتو انوار استقلال بر صفحات احوال اباقا خان تافت در بارهٔ آن وزیر صافی ضمیر عنایت و التفات بیشتر فرمود
و او در تمامت ممالک ایلخان نوّاب کافی و عمّال امین تعیین نمود و آن طایفه را بانفتاح ابواب صلات و صدقات و ارباب استحقاق و اصحاب
حاجات مامور گردانید لاجرم از رشحات سحاب انعام آن خواجهٔ عالی مقام غنچهٔ آمال اهالی زهد و تقوی و متصدیان درس و فتوی در چمن اقبال شگفته گردید
امتیاز اصحاب از اراذل و دانا از جاهل در زمان وزارتش پیدا و ظاهر گشت و بیمن اعتنا و حسن اهتمامش سپهر بی‌مهر از سر ایذای فضلا و قصد جفای علما
بتمامی درگذشت بیت نهال باغ دولت در بر آمد جفا خار محنت بر سر آمد و برادر عالی گهر خواجه شمس الدین محمد خواجه عطا ملک چون بدار السلام بغداد
رسید بساط عدل و احسان مبسوط ساخته باندک زمانی آن بلده را که در غایت ویرانی بود بنهایت معموری رسانید و در زمین نجف نهری حفر کرده
زیاده از صد هزار دینار سرخ در آن جوی صرف نمود و آب فرات را بحوالی مشهد مقدسهٔ اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب جاری
فرمود پسران خواجه شمس الدین محمد خواجه بهاء الدین محمد و خواجه شرف الدین هارون در مبادی احوال و عنفوان اوان شباب در تحصیل کمالات
نفسانی و تکمیل فضایل انسانی سعی و کوشش میکردند اما خواجه شرف الدین هارون بر برادر در سبقت گرفته در صنوف علوم با بهره و در فنون
دانش متبحر شده علم موسیقی از استاد صفی الدین عبد المؤمن تعلیم گرفته آنجناب رسالهٔ شرفیه بنام نامی او تالیف کرد و خواجه بهاء الدین محمد در
زمان اباقا خان در خطهٔ اصفهان رایت حکومت برافراخت و از غایت سیاست و نهایت سطوت اطراف آن مملکت را محفوظ و مضبوط
ساخت مآل حال خواجه شمس الدین محمد و برادر و پسرش عنقریب صفت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام بر ذکر ارتفاع اساس دولت و انخفاض
لوای حشمت ایشان خواهد تافت ان شاء الله تعالی **ذکر بعضی از افاضل زمان هلاکو خان** از جملهٔ مواهب سنیه و عطایای جلیه
که هلاکو خان را میسر شد یکی آنکه افضل المتقدمین و اعلم المتاخرین افتخار الحکماء العظام استظهار العلماء الکرام خواجه نصیر الدنیا و الدین الطوسی در آن عصر بود
و با وی مصاحبت می‌نمود کنیت آنجناب ابو جعفر است و نامش محمد بن حسن خواجه نصیر در اصل از ساوه است اما چون در طوس متولد شده نشو و نما یافت
بطوسی مشهور گشت و آنجناب در تمامی اقسام حکمت بر حکمای اعصار و علمای ادوار رتبهٔ تقدم داشت و در سایر علوم معقول و منقول بقلم جودت طبع و حدت
ذهن نقش کمال مهارت بر لوح خاطر نگاشت و کیفیت افتادن خواجه بقلعهٔ میمون دز و رسیدن بدرگاه ایلخان چنان بود که در زمان مستعصم خلیفه جناب
خواجه روزی چند در ولایت قهستان ساکن شد و حاکم آن خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم بر روی روزگار آن علامهٔ عالی مقدار گشاده
آنجناب در آن ایام کتاب اخلاق ناصری بنام او تالیف نمود و قصیدهٔ عربیه در مدح مستعصم خلیفه در سلک نظم کشیده ببغداد فرستاد و ابن علقمی را این صورت
موافق مزاج نازک نیفتاده بر پشت همان قصیده بناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین بخلیفهٔ روی زمین آغاز مکاتبات و مراسلات نموده از این
اندیشه غافل نباید بود و این امر بزرگ را خورد نتوان شمرد و چون آن نوشته بنظر ناصر الدین رسید خواجه را حبس فرموده در وقتی که نزد علاء الدین محمد
بقلعهٔ الموت یا میمون دز میرفت آنجناب را همراه برده باو سپرد بنابر آن آن علامهٔ زمان چند گاه بحسب ضرورت در میان ملاحده اقامت نمود و چون اساس دولت
آن طبقه بصدمت سپاه مغول در هم شکست خواجه از میمون دز بیرون آمد بخدمت ایلخان پیوست و باصناف الطاف اختصاص یافته در سلک

در سلک خواص مقربان منتظم شد بنابر آنکه وفور تعصب مستعصم در مذهب نزد خواجه نصیر ظاهر بود هلاکوخان را بر آن داشت که بصوب بغداد
لشکر کشید تا مهم بغداد بپایان بدانجا انجامید که سابقا مذکور گردید از جملهٔ مؤلفات خواجه شرح اشارات و متن تجرید و نقد محصل و زبده و تذکره در
حکمت و معینیه و اوصاف الاشراف و سلوک و اخلاق ناصری و تنسوق نامهٔ ایلخانی مشهور است و نکات و دقایق آن کتب بر السنه و افواه جمهور در الهیات
علما و فضلا مذکور و تاریخ وفات آن علامهٔ پسندیده صفات از این قطعه معلوم میشود که قطعه نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانهٔ که چو او
مادر زمانه نزاد بسال ششصد و هفتاد و دو بذی الحجه بروز هیجدهم درگذشت در بغداد و در جامع رشیدی مسطور است که خواجه نصیر الدین وصیت نمود
که او را در جوار مزار فیض آثار امام بزرگوار موسی الکاظم علیه السلام دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد عطرفشان جهت او آغاز حفر قبر کردند ناگاه
سردابهٔ کاشی کاری ظاهر شد و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که آن مضجع را ناصر خلیفه برای خود ساخته بود و پسرش ظاهر بخلاف
وصیت پدر را در رصافه دفن فرموده از غرایب حالات آنکه سردابه در روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه چهارصد و نود و هفت تمام شده بود
و در همان روز خواجه نصیر الدین تولد نموده و مدت عمر خواجه هفتاد و پنج سال و هفت ماه و هفت روز بوده والعلم عند الله المعبود و دیگری از افاضل آن
زمان اثیر الدین اومانی است و اومان قریه ایست در نواحی اعلم از ولایت همدان و اثیر الدین قبل از استیلای هلاکوخان بر بغداد در مصاحبت
سلیمانشاه که در سلک نواب مستعصم میبود بسر می برد و در مدح او اشعار آبدار نظم میکرد و در تاریخ گزیده مسطور است که اثیر الدین اومانی در اواخر منتظم بود
ایام زندگانی از قاضی همدان که موسوم و ملقب بمجد الدین طویل بود برنجید و این قطعه در هجو او منظوم گردانید قطعه نه از آن داشت قضا
مرگ وی اندر تاخیر که برید اجلش می نتواند تعجیل لیک در تیه ضلالت نخیان گم گشتست که بصد سال بره برد پسرش عزرائیل و مضمون این قطعه
در مزاج قاضی که مردی متقی بود تاثیر نموده چهل نوبت سورهٔ انعام خواند و بر اثیر الدین نفرین کرد و هم در آن نزدیکی به تیر بیداد حرج اثیر درگذشت
و از آنجمله دیگری خواجه صفی الدین عبد المؤمن است که در فن ادوار موسیقی در عرصهٔ گیتی دوار بی بدل بود و مانند فیثاغورس در وقوف بر شعبات
اصول و مقامات ضرب المثل و استاد صفی الدین نیز در زمان مستعصم در بغداد میبود و در وقت قتل و غارت آن بلده در گوشهٔ خزیده و نیم روزی
خود را بنواحی خرگاه هلاکوخان رسانید و بر پای ایستاده آغاز بربط نواختن کرد و بنابر آنکه آن نوای روح افزای اصلا در مغولان بی سر و پا
تاثیر نمیکرد تا وقت غروب هیچکس بحالش نپرداخت آخر الامر یکی از اهل هوش شمهٔ از فضایل آن استاد ماهر بگوش پادشاه قاهر رسانید و ایلخان
آنجناب را بخوشتر از بربطش نواخته مالی خطیر از ارتفاعات و مستغلات بغداد مقرر ساخت که هرساله بوی رسانند و آن عارفه مدتی مدید بخواجه
صفی الدین و اولادش میرسید و در زمان اباقاخان که رایت دولت خواجه شمس الدین محمد ارتفاع یافت خواجه بملازمت آستان وزارت آشیان
شتافت و وزیر صافی ضمیر دلدار شد خود خواجه شرف الدین هارون را شاگردش ساخت و استاد صفی الدین در آن اوقات بتصنیف رسالهٔ شرفیه پرداخت
و از آنجمله دیگری حسام الدین منجم است و در آن ایام که ایلخان بقتل مستعصم فرمان داد حسام الدین بملازمت پادشاه رفته گفت اگر خلیفه کشته گردد
عالم سیاه و تاریک شود و علامت قیامت مشاهده افتد و امثال این کلمات مهابت آمیز چندان عرض نمود که هلاکوخان در کشتن خلیفه تردد
پیدا کرده در آن باب با خواجه نصیر الدین طوسی مشورت فرمود خواجه گفت که زکریا پیغامبر و یحیی معصوم را اسلام الله علیهما بقتل آوردند هیچ یک را
از این حالات بوقوع نه پیوست و اگر حسام الدین دعوی مینماید که این احوال بجهت زوال آل عباس مترتب میشود غلط است زیرا که چندین تن از ایشان
پیش از این کشته اند نه آفتاب منکسف شده و نه قمر منخسف آنگاه ایلخان از حسام الدین مچلکا خواست باینکه بعد از قتل خلیفه تا مدت معین اگر آنچه گفته بظهور
نه پیوندد او را بکشند و چون آن مدت انقضا یافت در شب پنجشنبه ششم محرم سنه احدی و ستین و ستمایه حسام الدین تیغ مغولان بر چشم و کین کشته شد
و دیگری از آنجمله نجم الدین دبیران است و هو ابو الحسن علی ابن عمر بن علی القزوینی و نجم الدین در میدان علم و کمال از فضلاء زمان گوی مسابقت
میربوده و در وقتی که خواجه نصیر طوسی برصد مشغولی میکرد او را بمراغه طلبید تا در آن باب شرایط امداد بجای آورد و نجم الدین متن شمسیه را
در زمان وزارت خواجه شمس الدین محمد تصنیف نمود و آن رساله را بنام نامی آن وزیر صافی ضمیر موشح ساخته شمسیه نام فرمود و شرح حکمت کشف
عین و جامع الدقایق نیز از جملهٔ تصانیف نجم الدین است و مؤید الدین عرضی دمشقی و فخر الدین مراغی موصلی و محیی الدین اخلاطی نیز با هلاکوخان

معاصر بودند و در وقت بناء رصد خواجه نصیر الدین را امداد می‌نمودند و دیگری از جملهٔ فضلاء زمان هلاکوخان صدر الدین ساوجی است و او بجودت
ذهن سلیم و جودت طبع مستقیم و وفور قوت حافظه و وقوف بر علم عروض و قافیه اتصاف داشت و در تاریخ گزیده مسطور است که صدر الدین موازی
بیجزو کتابت را بیک خواندن یاد میگرفت و در زمان هلاکوخان بسبب تهمتی کشته شربت شهادت چشید قصیدهٔ حسنا در علم عروض و قوافی از جملهٔ منظومات در شام مقیم بود
اوست و دیگری از آنجمله محیی الدین مغربی است و او در اوایل زمان هلاکوخان در شام مقیم بود و در رصد علم تنجیم از منجمان جدید و قدیم قصب
السبق میربود و بعضی از مصنفات او در میان منجمان مشهور است و احکام او که مطابق واقع افتاده بر السنه و افواه مذکور **ذکر اباقاخان** اتفاق
بن هلاکوخان در جامع رشیدی مسطور است که در آن وقت که هلاکوخان بجهان جاودان شتافت اباقاخان در قشلاق مازندران بود
امراء و ارکان دولت مانند ایلکان نویان و سونجاق بهادر و غیرهما مسرعان بطلب او فرستادند و اباقاخان بسرعت برق و باد متوجه اردو گشت
و در نوزدهم جمادی الاولی سنهٔ ثلث و ستین و ستمائه بمقصد رسید و نخست باقامت تعزیت قیام نموده در ماه رمضان سنهٔ مذکوره بموافق اود ئیل باسم
باتفاق شاهزادگان و امراء و اعیان در موضع چغان ناور از حدود فراهان بر سریر خانی نشست و بتمهید بساط عدالت و تشیید قواعد مرحمت
پرداخته در ایام دولت او سپاهی و رعیت را رفاهیت بوقوع پیوست زمام منصب امیر الامرائی را در قبضهٔ اختیار سونجاق نویان نهاده حکومت
ولایت خراسان به برادر خویش تبشین اغول داد و تمشیت مهم وزارت را بدستور زمان پدر بخواجه شمس الدین محمد بازگذاشت و خواجه علاء الدین
عطاملک بهمان منوال همت بر تعمیر بغداد گماشت و ایالت اصفهان را بخواجه بهاء الدین محمد تفویض نمود و در سایر بلاد و امصار حکام معدلت
شعار تعیین فرمود و در اوایل ایام دولت اباقاخان شاهزاده نوقای بفرمان برکه‌خان از راه دربند متوجه آذربایجان گردید و اباقاخان
ازین معنی وقوف یافته برادر خود یشموت را بدفع مخالفان نامزد گردانید در بیستم صفر سنهٔ اربع و ستین و ستمائه بین الجانبین محاربه دست داد
و در اثناء دار و گیر تیری بچشم نوقای رسید و هزیمت بجانب سپاهش افتاد چون برکه‌خان خبر این چشم زخم شنود با سیصد هزار سوار متوجه آذربایجان
گشته در کنار آب کر نزول نمود و اباقاخان نیز با سپاهی بیکران بدانجانب شتافته در این طرف آب نزول اختیار فرمود و بعد از روزی چند برکه‌خان
بجانب تفلیس رفت بخیال آنکه از آنجا از آب بگذرد و روی بجنگ ایرانیان آرد اما در اثناء راه بمرض قولنج گرفتار گشت و پادشاه طبیعتش دست از تنگنای
شهرستان بدن کوتاه کرده درگذشت بالضرورة سپاهش بساط محاربه در نوشتند و سر خود گرفته بپای استعجال متوجه دشت گشتند در ذی حجه
سنهٔ ششصد و شصت و هشت در پنج شش فرسخی هراة بر وجهی که سابقاً مسطور شد میان اباقاخان و براق اغلان محاربه بوقوع انجامید و براق
منهزم گشت اباقاخان بدستور پیشین تبشین را در خراسان حاکم گردانید و در سنهٔ ششصد و هفتاد و سه موافق سیچقان ئیل ارغون آقا که قریب سی سال
بفرمان چنگیزخانیان ایالت بعضی از بلاد خراسان تعلق بوی میداشت بیمار شده در طوس علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و در سنهٔ
ششصد و هفتاد و نه اباقاخان برادر خود منکوتیمور را بتسخیر بلاد شام مامور ساخت و منکوتیمور با سپاهی پر تهور رایت توجه بصوب آن ولایت اغول را
برافراخت و در ماه رجب سنهٔ مذکوره او را با سلطان مصر سیف الدین قلاون که مشهور است بالفی در حدود حمص محاربه دست داد و پادشاه
مصر ظفر یافت و بروایتی منکوتیمور با اکثر مغولان بر خاک هلاک افتاد و قولی آنکه منکوتیمور از آن معرکه عنان بوادی هزیمت تافت و ببغداد رفته در
همان سال بسبب حلول اجل طبیعی وفات یافت و اباقاخان در دار السلام از شکست سپاه خود خبر یافته قصد کرد که جهت انتقام بجانب ولایت
مصر و شام توجه نماید اما مصلحت ندید و از بغداد بهمدان رفته بتاریخ ذی حجهٔ سنهٔ ثمانین و ستمائه متوجه ملک عقبی گردید مدت سلطنتش هفده عشرین
سال بود و بعد از فوتش تکودار بن هلاکو پادشاهی نمود **ذکر حکومت خواجه بهاء الدین محمد بن صاحب دیوان در مملکت اصفهان**
خواجه بهاء الدین محمد که قوت غضبی و صفت سبعی بر مزاجش استیلا داشت چون بفرمان اباقاخان در بلدهٔ اصفهان رایت حکومت برافراشت
طبایع اشراف و اعیان آن ولایت را برانگیختن غبار فتنه و فساد و افروختن نیران آشوب و بیداد مجبول یافت بنابر آن ابواب عفو و اغماض
بیکبارگی بر بست و پشت بر مسند غلظت نهاده دلهای اصفهانیان را بتحمیل بار گران بشکست و در اظهار قدرت و اجرای سیاست قاعدهٔ چند
وضع نمود که ناسخ حکایات زیاد بن ابیه و حجاج بن یوسف بود اگر سخنی نه بر وفق مزاج شنیدی با تجربهٔ صغیر و کبیر چه رسد خاندانها بر باد داده

داده مال و جان مسلمانان را هبا منثور گردانیدی ارکان دولت و نوّاب دیوان و اشراف و اعیان اصفهان اگر شب یک لحظه بر بستر استراحت
می غنودند هنگام دمیدن نسیم سحر مانند برگ بید از باد صرصر بر سر و جان خود ترسان و لرزان بودند که آیا امروز از حیز قهر او بچه تدبیر نجات توان یافت
و بازشرار چشم آتش بارش بر روزگار کدام خاکسار از اهالی این دیار خواهد تافت بنود و او باش و سراق که شبها هیچ آفریده از بیم ایشان در اسواق
تردد نمی توانست نمود در اندک زمانی چنان مطیع و منقاد وش گشتند که زیاده از آن متصور نتواند بود ارباب دهقنت و فلاحت پیوسته اسباب حرث
و زراعت بوکیل سیاستش می سپردند و اگرچه جنسی در غایت نفاست در راهی افتاده بودی آینده و رونده از وهم مهابتش دست بدانجانب دراز
نمیکردندی محافظت محلات و اسواق اصفهان بدائره سار و سپهسالاران تفوض کردانیدی بود و کانداران بموجب اشارت او شبها ابواب دکاکین
را باز گذاشته بخانه رفتندی آسیبی بامتعه ایشان نرسیدی گویند شبی عسسی قرصی نان از دوکانی که صاحبش حاضر نبود برداشت و ضعف بهار آن بجا
گذاشت صباح که خباز بجای خویش معاودت نمود و صورت حال مشاهده فرمود از کمال دغدغه خاطر اخفاء آن حال نتوانست کرد و مضطرب شده
روی بدرگاه خواجه آورد چون کیفیت واقعه بعرض رسید تا لساعة عسس از در همان دکان مصلوب کردید نقلست که خواجه بهاء الدین غلامی داشت
نیک پی نام که محرم اسرارش بود شبی او را فرمود که گرد شهر برآی و تفحص احوال حافظان محلات و اسواق نموده خبری بتحقیق نمای و نیک پی شرایط احتیاط
بجای آورد چون باز آمد بعرض رسانید که فلانکس از اهل پاس مستعد کار و بیدار دل و هوشیار بود و دیده بان عزمش حصار حزم اطراف و جوانب اسواق
و محلات را ملاحظه می نمود و فلان شخص در مقام حراس تمکن داشت اما سلطان منام بر شهرستان دماغش تغلبه کرده عمله حواس ظاهری او را از اعمال معهود
معزول میداشت و فلان عزیز از موضع احتراس غایب بود و سزاوار عتاب اقارب و اجانب روز دیگر که از بیم سیاست جمشید خورشید حارسان
شبستان آسمان از عیون اعیان غیبت نمود شحنه قهر خواجه بهاء الدین اشارت فرمود تا هریک از آن دو شخص را هفتاد چوب زدند شیخ جمال الدین گوید
که من در وقت صدور آن حکم نزد خواجه بهاء الدین حاضر بودم و از وی پرسیدم که اگر این دو شخص بسبب عدم احتیاط یا غیبت مستحق عقوبت شده اند اما
این عزیز که بنعی بلوازم مهم خود قیام می نموده چرا در زمره ارباب جرایم انتظام می یابد خواجه جواب داد که مؤاخذه این شخص جهة آنست که نیک پی را که در تاریکی
شب نزدیده بسر وقتش رسید چرا نگرفت و نپرسید که درین وقت بچه سبب از خانه بیرون آمده القصه چون سیاست و کشش و عقوبت و خونریزش
خواجه بهاء الدین از حد اعتدال متجاوز گشت خواجه شمس الدین محمد از روی دل سوزی و شفقت ابوت چند نوبت مکتوبات نوشته و قاصدان رسال
داشته ولد امجد را از کثرت قتل و احراق و اغراق منع نمود و وخامت عاقبت آن حرکات نالایق را بعبارات مختلفه پیغام فرستاد اما خواجه بهاء الدین
اصلا متنبه نگشت و از سر ارتکاب افعال ناهنجار خود در نگذشت مصراع پند پدر مانع نشد رسوای مادرزاد را آخر الامر بر دستی روزگار در اسعاد
مواهب خویش سعی در پیوسته دعوض امراض متضاده سورت قوت غضبی خواجه بهاء الدین را بشکست و هنوز سنین او قات حیاتش بثلثین
رسیده بود که از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمود قطعه فغان ز فتنه این چرخ سازراحت سوز فغان ز گردش این جان فکار جور سرشت
که صورتی که بعمری نگاشت خود بسترد که گوهری که بسی سال سفت خود بشکست در روضة الصفا مسطور است که خواجه بهاء الدین محمد هرچند
در شیوه سیاست و عقوبت سعی تمام و مبالغة لا کلام داشت باضعاف آن در طریقه جود و سخاوت اهتمام فرمودی هرگز در باب تعظیم فضلا و علما
و علما دقیقه مهمل و نامرعی نگذاشتی اوقات خود را منقسم گردانیده از صباح تا چاشتگاه در صفه بارنشستی آنگاه با طایفه از اصدقا و اخوان الصفا بساط
صحبت و ملاطفت مبسوط داشتی بعد از پیشین با افاضل ندما ساعتی بتجرع اقداح می ارغوانی مستانس بودی و در هیچ وقت از سرانجام مهام ملک و مال
و استکشاف احوال تغافل ننمودی و چون خبر وفات خواجه بهاء الدین محمد بصاحب دیوان رسید در فراق قرة العین خویش محزون شده این رباعی
در سلک نظم کشیده رباعی فرزند محمدا ای فلک هندو بیت بازار زمانه را بها یکمو بیت تو پشت پدر بودی از آن پشت پدر خم گشت چو ابروی
بتان بی رویت **گفتار در بیان وصول اختر طالع مجد الملک یزدی باوج اقبال و رجعت کوکب دولت خواجه شمس الدین**
محمد بدو بال نه در گلشن سپهر بدمهر گل دولت بدست کرا افتاد که از عقب خار ناکامی در پایش نشکست و در عشرتخانه عالم پر بها نه پیمانه اقبال
بکام که رسید که از درد سر خمار دلش نخست مثنوی سرسبز نگشت بوستانی کازار نیافت از خزانی سروی بچمن نخاست از جای کآخر تبری

بیت از تحریفات ۳

نخورد بر پای هر نازِ زمانه را نیاز نیست هر شمع مراد را که دار نیست در دهر کجاست صبحگاهی کش نیست ز پی شب سیاهی مؤید این مقال صورت
حال مهر سپهر فضل و افضال خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان است که چون در زمان سلطنت هلاکو خان و اباقا خان چند سال بکمال استقلال بسر انجام
امور ملک و مال قیام نمود بعد از فوت خواجه بهاء الدین محمد بسبب تقریر مجد الملک یزدی نقصانی تمام بجاه و جلالش راه یافته دست تقدیر ابواب
تعب بر روی روزگار برادرش خواجه عطا ملک بر گشود و تفصیل این اجمال آنکه مجد الملک که ولد صفی الملک ابو المکارم بود در سلک وزرا دکان یزد
انتظام داشت بواسطه حدوث بعضی از وقایع از اتابک یوسف شاه یزدی رنجیده باصفهان شتافت و ملازمت خواجه شمس الدین محمد اختیار
کرده چون او را بغایت درشت خوی یافت بخدمت صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد تبادرت نمود و جناب صاحب شغلی از اشغال دیوانی
در عهدهٔ او کرده مجد الملک کما ینبغی از عهدهٔ سر انجام آن مهم بیرون آمد اما در آن اثنا امارات نفاق در ناصیهٔ احوال او ظاهر گشت و سعایت اهل حسد
مدد علت شد لقد اعتماد و خلوص اعتقاد وزیر نیکو نهاد نسبت بمجد الملک مغشوش گشت و بفساد و حرمان روزگار میگذرانید و نزد امرا تردد نموده اسباب
معرفت مستحکم میگردانید در اثناء آن اوقات روزی مجد الدین اثیر که نایب خواجه عطا ملک بود بتقریبی شمه از عظمت پادشاه مصر و کثرت لشکر آن
دیار بعضی از همنشینان خود میگفت و مجد الملک آن سخنان را شنوده آغاز خباثت کرده بوسیلهٔ یکی از معتبران بعرض اباقا خان رسانید که مجد الدین اثیر
که از جملهٔ مخصوصان برادر صاحب دیوانست بنابر اشارت و استصواب اخوین با مصریان زبان یکی دارد و پیوسته در مجالس زبان بمدح سلطان
مصر میگشاید از استماع این حدیث نایرهٔ خشم اباقا اشتعال یافته فرمان داد تا مجد الدین اثیر را گرفته در شکنجه کشیدند و او را ایذا بسیار نمودند تا
بمدعای مجد الملک اقرار نماید و چون آن سخن کذب محض و افترای صریح بود مجد الدین معترف نشد پادشاه او را بصاحب سعید سپرد و جناب صاحبی چون عناد
مجد الملک را باین مثابه مشاهده فرمود او را بامر ضبط اموال سیواس که ده مبلغی کرامند تردد می فرستاد مجد الملک بنابر آنکه همچنان بهتانی گفته
بود و بمجرد این انعام بر جانب صاحب اعتماد نفرمود و انتظار فرصت کشیده با دشمنان صاحب دیوان دوستی ورزید تا در زمانی که اباقا خان
متوجه خراسان گشته بعزم قربن سید و پسرش ارغون خان بسعادت ملازمت پدر خود فایز گردید مجد الملک بتوسط اباجی که در سلک نواب شاهزاده
انتظام داشت در مجلس ارغون خان راه یافته بعرض رسانید که هر سال این مقدار مال که از مجموع ممالک محروسه بخزانهٔ عامره میرسد حاصل املاک خاصهٔ
صاحب دیوانست که بسبیل خیانت از اموال پادشاه خریده مع ذلک در کفران نعمت میکوشد و با ملوک مصر و شام شراب اتحاد میه نوشد
و برادرش عطا ملک ملک بغداد را ملک خود تصور کرده بدستور ملوک فوی الاقتدار تاج مرصع جهت خویش ترتیب داده و اگر خان کیفیت سخنان مرا
بر نقت تربیت سرافراز سازد بر شمس الدین محمد ثابت می سازم که قرب چهار هزار تومان از اموال پادشاهی املاک بنام خود خریده و از نقود و جواهر
و کله و رمه قرب دو هزار تومان دیگر در تحت تصرف دارد و بنابر آنکه دانسته که مرا بر سعایتش اطلاع حاصل است اینک منشور ضبط و حکومت اموال
سیواس بنام من نوشته و مبلغی کرامند بطریقه رشوه فرستاده و ارغون این سخنان پریشان را بسمع رضا شنوده در خلوتی بعرض پدر رسانید اباقا خان
بر زبان آورد که حالا بافشاء این سر مبادرت منمای تا بهنگام فرصت شرط پرسش بجای آوریم و بعد از اندک زمانی ازین قیل و قال در وقتی که صاحب
دیوان در اردو نبود مجد الملک در مجلس پادشاه باستقلال راه یافته بواسطه سخنان مذکوره را بعرض رسانید و تقریر مجد الملک در ضمیر صاحب تاج
و سریر تاثیر نموده نسبت بخواجه شمس الدین محمد بد مزاج شد و مجد الملک را همدران مجلس بدست خود کاسه داشت و از احوال تمامی ممالک و خرابی
و آبادانی بلاد و دیار استفسار فرمود و او بعبارت روشن کیفیت آن حالات خاطر نشان خان کرده یرلیغ شرف نفاذ یافت که مجد الملک مشرف
جمع و خرج قلمرو ایلخان باشد و محاسبات چند ساله مفروغ سازد و از شاهزادکان و امرا و مقربان هیچکس در مهم او دخل ننماید و علاوه این احکام
پایزهٔ سر شیر که پیش ازین هیچ یک از سلاطین نداده بود عنایت فرمود و مهم مجد الملک در یک لحظه که پرتو انوار عاطفت پادشاهی بروی افتاد شبنم
صفت از حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و غلامان پری وش با جامهای زرکش بر اسبان تازی و باد پایان شامی و حجازی سوار ساخت
و خرگاه چهل سری و بارگاه اطلس ششتری تا ذروهٔ آسمان و ایوان کیوان برافراخت و جهت استحضار وکلا و نواب صاحب دیوان که در تبریز بودند ایلچیان
تعیین نمود و این رباعی در سلک نظم کشیده نزد آنجناب روان فرمود رباعی در بحر غم تو غوطه خواهم خوردن یا غرقه شدن یا گهری آوردن خصمی تو

خصمی تو پس تو بیت خواهیم کردن یا سرخ کنم روی بدان یا گردن چون آن رقعه بنظر صاحب سعید رسید این دو بیت در جواب نوشته روان گردانید
رباعی ای خوبرشا چون نشاید بردن پس غصه روزگار باید خوردن این کار که پای درمیانش داری هم سرخ کنی روی بدان هم گردن القصه
چون صاحب دیوان قرین وحشت و دهشت ببارگاه اباقاخان درآمد پادشاه بزبان عتاب گفت که سالها کمر خدمت برمیان بسته بد ما را کوچ
دادی و منظور نظر عنایت گشتی و چون تخت سلطنت بوجود ما تزیین گرفت بیشتر از پیشتر درباره تو عاطفت بظهور رسانیده ضبط اموال جمیع ممالک
محروسه را برای و رویت تو منوط گردانیدیم و حالا مجد الملک تقریر میکند که تصرف و تقصیر تو بسیار است و از اموال سلطانی آنچه در معرض تضییع
افتاده بشمار ضمیر صاحب دیوان که جام جهان نمای اقبال بود از خشونت مقال بر صعوبت احوال استدلال نمود و مجال تکذیب احتمال ندانسته بتلقین
ملهم سعادت و تایید مرشد عقل و هدایت فصیح جنان و فصیح بیان زبان برگشاد که سر و مال و تن و جان و خان و مان فدای جان خان باد و هر نوع
نعم و ایادی پادشاهی را چه سان پنهان توان داشت و انوار ذره پرور خورشید ضیا گستر را نابود که تواند انگاشت سرمایه در دولت ابد پیوند
من و برادر و فرزندان ستدیم و دادیم و برداشتیم و خوردیم و بردیم و چیزی در خدمت درگاه سلطنت و چیزی جهة صدقات ثبات دولت
صرف کردیم و آنچه امروز در تحت تصرف است از ضیاع و عقار و املاک و اسباب و نقود و دواب و آثار و عبید نواله خوان انعام پادشاه است
و هرچه خاطر خواه بندگان درگاه عالم پناه باشد بنده عن صمیم القلب بآن همراه است بیت خواه صلای خوف ده خواه بشارت امان هرچه
بود مراد تو هست مراد من همان هرگاه فرمان شود هر وقت مصلحت باشد بهر که اشارت نافذ گردد تسلیم رود و بهیچ وجه در هیچ حال توقف و
اهمال ننماید و تا از زلال حیات قطره در جام زندگانی باقی باشد بیک قبا میان خدمت بسته زبان و ثنا گشاید بیت تا جام اجل ندهد بدست ساقی
عمر دست من و دامان تو تا باقی عمر اباقاخان سخن دان چون این سخنان دلنشان استماع فرمود نسیم عنایت از گلشن مرحمت وزیده غبار نقار
از خاطر دریا آثار محو نمود و اصناف الطاف خسروانه درباره خواجه شمس الدین محمد تازه گردانید منصب وزارت بدستور معهود بدو مفوض
داشته نوبت دیگر جناب صاحبی بدرجه اعتبار رسید و صاحب سعید سجدات شکر بتقدیم آورده بایفای نذور و صدقات قیام نمود و رسولان باطراف بجای ۳
و جوانب فرستاده و از تجدید عنایت اباقاخان اعلام فرمود و رقعه که در آن باب ببرادر خود عطاملک نوشته مصحوب ایشان ساخته که یا لیت
قومی یعلمون بما غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین و این بیت را ردیف آیه شریفه گردانید بیت امروز بحمدالله فارغ دلم از دشمن کاندر دل تنگ
من جز دوست نمی گنجد در روضة الصفا مسطور است که صاحب سعید سر خود از سخط پادشاه ایمن شده نوبت دیگر رایت وزارت برافراخت
اما مجد الملک بنابر کمال اعتبار و اختیار در قصد آن جناب همچنان مجد بود و صاحب بقوت نفس و علو همت از ملازمت اباقاخان لحظه تقاعد نمی نمود
روزی اباقاخان جناب صاحبی و مجد الملک نزد خود را احضار فرموده فرمود که مشافهه با یکدیگر سخن کنند و چنانچه رسم است هر دو پهلوی
یکدیگر زانو زدند اباقاخان فرمان داد که خواجه شمس الدین محمد فروتر زانو زند و صاحب سعید در حضور دشمن از دست کم عنایتی پادشاه
آن جام تلخ مذاق را درکشید و سخنان او را بر نهج صواب جواب در رشته بیان منتظم گردانید و همچنین روایت کنند که روزی در اثنای
مجلس بزم جناب صاحبی سه نوبت زانو زده اباقاخان را کاسه داشت و هر بار پادشاه کامکار از قبول آن کاسه احتراز فرمود
و صاحب کرت چهارم بدان امر اقدام نموده پادشاه از گوشتی که بنابر نص کلام حضرت عزت حرمت آن ثابت گشته تبرکا لقمه بصاحب
داد و صاحب سعید آن لقمه را خورده زمین خدمت ببوسید بعد از آن ایلخان جام شراب از جناب صاحبی ستانده درکشید و اباقاخان
گفت این تازیک عجب جرأتی دارد چند نوبت از قبول کاسه او اعراض کردم و او همچنان در کاسه داشتن مبالغه نمود و خاطر چنان بود که
اگر آن لقمه را رد کند دیده او را هم بسر این کار از چشم خانه بیرون کشم القصه چون مجد الملک دید که مکاید و دستان صاحب آصف نشان
چندان تاثیر نمی کند در غمز و سعایت برادرش علاء الدین عطاملک سعی نمودن گرفت و نایب او مجد الدین اثیر را بتعریف تا در برابر صاحب
علاء الدین آمده تقریر کرد و فرمان اباقاخان باحضار و قید عطاملک صادر گشت چون خواجه شمس الدین محمد تازگی آن مهم مشاهده نمود ببرادر
پیغام داد که هرچه مقرران گویند قبول کن و بهیچ وجه بر سخنان ایشان انکار منمای و بعد از گفت و گوی بسیار صاحب علاء الدین مبلغ

سیصد تومان متقبل شد که فرود آورد مع ذلک معاندان غرض سند نکشتند و مهم بجایی رسید که محصلان او را بسلاسل و اغلال دیگر در بغداد بسیکرد اینده
و بانواع شکنجه و عذاب معذب میداشتند تا هرچه داشت وقایه جان خود ساخته بفروخت و بها ء تسلیم نمود و اعلام عجز و مطالبه اکتفا نکرده صاحب
بمصادقت و موافقت حکام مصر و شام متهم کردانیدند و بیکبارگی آن عزیز در خواری افتاد و در اواخر ایام حیات که اباقاخان در همدان بود
مجد الملک از غایت اختیار دو اعتبار کس ببغداد فرستاد تا صاحب علاء الدین را بار دو آرند و محصلان او را با بند گران همراه داشته متوجه
گشتند اما در آن اثنا اباقاخان فوت شد و ایزد تعالی خواجه علاء الدین را از آن شدت فرج داد ذکر وفات اباقاخان در روضة الصفا
مسطور است که در آن اوان که شاهزاده منکو تیمور بن هلاکوخان از دست بر دلشکر مصر و شام انهزام یافت اباقاخان در سنجار بود و بعد از استماع
آن خبر عنان بطرف بغداد تافته در ذی قعده سنه ثمانین و ستمائة بدار السلام رسید و روزی چند آنجا توقف کرده متوجه همدان گردید و
در روز چهارشنبه ششم ذی الحجه در آن بلده نزول فرموده بترتیب مجلس عیش و طرب اشارت نمود و بسبب دوام شراب ملازم عارضه قوی بر
مزاجش طاری گشت و ضعف قوت پذیرفته روز بستم ماه مذکور فی الحالة حقیقی احساس فرموده بر صندلی نشسته ناگاه غرابی در برابر او
آمده بانگ کردن گرفت و ملازمان آنرا پرانیده در آن حین پادشاه را غشی عارض شد و همان زمان مرغ روحش قفس قالب تهی
ساخت شاهزادگان و خواتین و نوئینان برسم و آئین مغول چند روز عزا داشتند آنگاه قوریلتای کرده نقش اطاعت تکودار بن هلاکو
بر لوح ضمیر نگاشتند و از اباقاخان دو پسر ماند ارغون از قیتمش خاتون و کیخاتو از توقدان خاتون و این هر دو پسر بمرتبه سلطنت رسیدند
ذکر بعضی از اکابر زمان اباقاخان از جمله اجله مشایخ عظام و اعاظم عرفا لازم الاحترام مولانا جلال الدین محمد البلخی الرومی
با اباقاخان معاصر بود و در ایام دولت او از عالم انتقال نمود در نفحات مسطور است که پدر مولانا جلال الدین شیخ بهاء الدین محمد بن حسین
بن احمد الخطیبی البکری است و مادر شیخ بهاء الدین محمد که ملقب بود بولد دختر زاده سلطان محمد خوارزمشاه است و سلطان محمد بنا بر خوابی که
دیده بود دختر خود را با حسین بن احمد نکاح بسته بود و مولانا بهاء الدین ولد در علوم ظاهری و باطنی درجه بلند و مرتبه ارجمند داشت و پیوسته
همت عالی نهمت بر ادای وظائف طاعات و عبادات میگماشت و تولد مولانا جلال الدین محمد در ششم ماه ربیع الاول سنه اربع و ستمائة
اتفاق افتاد و آنجناب در صغر سن بود که مولانا بهاء الدین ولد عزیمت گذاردن حج اسلام کرد و چون از مکه مبارکه باز گشت بروم رفته
متوطن شد و در بلده لارنده مولانا جلال الدین محمد را که سن شریفش بهجده رسیده بود کدخدا ساخت و در سنه ثلث و عشرین و ستمائة
آنجناب را پسری متولد شد و آن مولود حاقبت محمود را سلطان ولد نام نهادند و مولانا بهاء الدین محمد با اولاد و اعظام از لارنده بقونیه
رفته در آن شهر وفات یافت و همان روز این خبر در ترمذ بسید برهان الدین محقق که مریدش بود ظاهر گشته بقونیه شتافت و مولانا
جلال الدین محمد را در ظل تربیت خویش جای داد و جناب مولوی مدت نه سال در خدمت سید بسر برده و ترقی تمام کرده در خامس
جمادی الآخری سنه اثنی و سبعین و ستمائة روی بریاض جنان آورد و شیخ صدر الدین محمد قونیوی بر وی نماز کرد و از مولانا جلال الدین
رومی غیر از سلطان ولد ولدی نماند و او نیز بملازمت سید برهان الدین محقق و شیخ شمس الدین تبریزی تربیت یافت و در عاشر ماه رجب سنه
اثنی عشر و سبعمائة بجنات عدن شتافت از نتایج طبع شریف مولانا جلال الدین رومی مثنوی و دیوان غزلیات بغایت مشهور است و سلطان
ولد نیز بروزن حدیقه شیخ سنائی غزنوی نظمی است مشتمل بر اسرار مواجید معنوی و از جمله مشایخ آن زمان دیگری جامع سعادات دنیوی
و اخروی شیخ صدر الدین محمد بن اسحق القونیوی است و شیخ صدر الدین در میدان کسب علوم ظاهری و باطنی و فنون
عقلی و نقلی قصب السبق از امثال و اقران میر بود و مولانا قطب الدین علامه شیرازی علم حدیث نزد آن جناب تحصیل نموده بود در
نفحات مسطور است که شیخ صدر الدین پسر سبی شیخ محی الدین العربی است و تربیت از وی یافته و او نیز مؤلفات است چون تفسیر فاتحة
الکتاب و مفتاح الغیب و نصوص و فکوک و شرح حدیث و نفحات الهیه و دیگری از جمله مشایخ آن زمان شیخ محمد کججانی است و کججان
قریه ایست در یک فرسخی تبریز و شیخ محمد بغایت متقی و پرهیزکار بود و هم در ایام اباقاخان از عالم انتقال نمود و از آنجمله دیگری شیخ

شیخ اوحد الدین حامد کرمانی است و او مرید شیخ رکن الدین سنجاسی بود و بصحبت شیخ محیی الدین عربی رسیده و شیخ در فتوحات و
رسایل دیگر از وی حکایات نقل نموده و شیخ اوحد الدین بدیدار جوانان ساده عذار میل بسیار داشت بنابران وقتی شیخ شمس الدین تبریزی
از وی پرسید که در چه کاری جواب داد که ماه را در طشت آب می بینم شیخ شمس الدین گفت اگر بر پس گردن دنبل نداری چرا بر آسمان نمی بینی
نقل است که نوبتی پیش مولانا جلال الدین محمد رومی گفتند که شیخ اوحد شاهد باز است اما پاکباز است فرمود که کاش کردی و بگذشتی و
از جمله منظومات شیخ اوحد این رباعی که نوشته میشود دلالت بر آن دارد که بمشاهدهٔ صورت بغایت مقید بوده رباعی زان مینگرم بچشم سر در صورت
زیرا که ز معنی است اثر در صورت این عالم صورتست و ما در صوریم معنی نتوان دید مگر در صورت و کتاب مصباح الارواح از جملهٔ
منظومات بلاغت آیات شیخ اوحد الدین است و از آنجمله دیگری شیخ عز الدین نظری است که شارح یکی از قصاید ابن فارض است
و از جملهٔ علماء زمان اباقاخان یکی مولانا قطب الدین علامهٔ شیرازیست و آنجناب در اکثر علوم شاگرد خواجه نصیر الدین طوسی
بوده و در فضل و کمال بدرجهٔ بلند و مرتبهٔ ارجمند ترقی فرموده مزاج او مزاح غلبه داشت و همواره نکات رنگین و کلمات شیرین بر لوح
بیان مینگاشت نقلست که روزی مولانا قطب الدین در خدمت خواجه نصیر الدین بمجلس هلاکو خان در آمد و ایلخان بنابر آنکه در آن
ایام از خواجه رنجیده بود آغاز اعراض و خشونت کرده در آن اثنا آنجناب را گفت که اگر رصد ناتمام نمی ماند ترا میکشتم مولانا پیش رفته
گفت من رصد را تمام کنم چون خواجه از بارگاه پادشاه بیرون آمد مولانا قطب الدین را مخاطب ساخته گفت روا باشد که در پیش
همچنین مغول نااعتقادی مثل این سخنی میگوئی شاید که او ندانستی که تو هزل میکنی جناب مولوی جواب داد که من هزل میکردم و از روی جد
آن سخن بر زبان می آوردم و از جملهٔ مؤلفات مولانا قطب الدین شرح کلیات قانون مشهورست و نکات و دقایق آن کتاب افادت
انتساب بر السنهٔ اطبای عظام مذکور و دیگری از آنجمله حافظ علی بن انجب بن عثمان بن الساعی البغدادی المورخ بود
و او در سنهٔ اربع و سبعین و ستمایه از عالم انتقال نمود و از جملهٔ شعراء زمان اباقاخان یکی قاضی نظام الدین اصفهانی است و خدمت
قاضی در نظم اشعار عربی و فارسی بغایت ماهر بود و او را قصیده ایست ملمع در مدح خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و این دو
بیت از غزلیست که در آن قصیده مندرج گردانیده نظم بدیدم خود سر وصلم نداری ندارد عهد تو هیچ استواری ز توجه
سرکشی کاری نیاید ز ناچیز خوی نرم و سازکاری و دیگری از آنجمله جمال الدین رشیق القطنی است و رشیق القطن اسم محله ایست
از محلات تبریز و جمال الدین در زمان اباقاخان در وقتی که مدت نود سال از عمرش گذشته بود وفات یافت این رباعی مشهور
از منظومات اوست که رباعی ای زر تو ئی آنکه جامع اللذاتی محبوب خلایق بهمه اوقاتی بی شک نه خدائی تو ولیکن چو خدا
ستار عیوب و قاضی الحاجاتی و دیگری از شعراء زمان اباقاخان سید جلال الدین کاشی است و او را اشعار لطافت آثار
بسیارست از آن جمله ترجیعی است که در جواب فارس میدان سخن سازی شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی نظم نموده و مطلع آن ابیات
اینست که مطلع من مستم و رند و لاابالی وین شیوه هست لایزالی و بند ترجیع اینکه برخیزم و دست یار گیرم لب یار چو اقرار
گیرم و دیگری از شعراء آن زمان ملک رضی الدین است و ملک رضی الدین در زمان اباقاخان چند گاه حاکم دیار بکر بود
و چون از آن منصب معزول شد و جلال الدین نامی که بعلت قرابت اتهام داشت قایم مقام گشت این رباعی نظم نموده نزد
خواجه شمس الدین محمد فرستاد که رباعی شاها سندی کشورستا از هیچ منی دادی بمخنثی نه مردی نه زنی زین کار چو آفتاب
روشن گردید پیش تو چه دف زنی چه شمشیر زنی و از آنجمله دیگری عماد الدین فضولی است که مشهور بود بعماد لر و
عماد لر در سلک مداحان و مصاحبان صاحب دیوان انتظام داشت و گاهی که خواجه بازی شطرنج می باخت در آن اثنا بزبان
مطایبه میگفت که ای کون زنت فراخ و عماد این رباعی در آن باب نظم کرد که رباعی هر چند سخنهای چو در میگوئی هشدار که با عماد
لر میگوئی عیب تو همین است که اندر شطرنج ای کون زنت فراخ بسیار گوئی و دیگری از آنجمله فاضلی است سخنور مشهور

مجد همگر و او سرآمد افاضل زمان خود بود و در اوایل حال از یزد باصفهان رفته چند گاهی ملازمت خواجه بهاء الدین محمد نمود نقلست که
در آن ایام که مجد همگر از یزد عزیمت اصفهان فرمود منکوحهٔ خود را که بغایت مسنه بود در یزد گذاشت و بعد از چند گاه خاتون از عقب شوهر
باصفهان رفته در وقتی که مجد در خانه نبود بدانجا رسید و یکی از تلامذه مجد را از قدوم خاتون خبر داده مژدگانی طلبید مجد گفت مژدگانی
وقتی میدادم که خاتون بعالم آخرت رفتی و این سخن را بزن رسانیدند چون شوهر را بدید آغاز عتاب کرد و در آن اثنا گفت مصراع پیش از این
من و تو لیل و نهاری بوده همگر گفت پیش از من بلی اما پیش از نوح حاشا که لیل و نهاری بوده باشد و در تاریخ گزیده مسطور است که در زمان
اباقا خان میان فضلای کاشان در باب ترجیح و تفضیل شعر انوری و ظهیر منازعت بوقوع پیوست و همگر را حکم ساخته این قطعه بدو فرستادند
قطعه ای آن زمین وقار که بر آسمان فضل ماه خجسته منظر و خورشید انوری جمعی ز ناقدان سخن گفتهٔ ظهیر ترجیح می نهند بر اشعار
انوری جمعی دگر برین سخن انکار میکنند فی الجمله در محل نزاعند و داوری رجحان یکطرف تو بده زیشان که هست زیر نگین طبع تو
ملک سخنوری همگر در جواب نوشت که قطعه جمعی ز اهل خطهٔ کاشان که برده اند ز ارباب فضل و دانش گوی سخنوری کردند
بحث در سخن نغزشان نظم تا خود که سفت به ز دُر دُر دری در انوری مناظره شان رفت و در ظهیر تا مر کراست پایه برتر ز شاعری
از آب فاریاب یکی عرصه داد در وز خاک خاوران دگری زر جعفری ترجیح مینهاد یکی مهر بر قمر تفضیل می نمود یکی حور بر پری
انصاف چون نیافت گروه از دگر گروه من بنده را گزیدند نظرشان بداوری در کان طبع این چو بکشتم گران گران در قعر بحر این
چو نمودم شناوری شعر یکی ثریا آید چو دُر شاهوار نظم دگر برآید چون مهر خاوری شعر ظهیر اگر چه سرآمد بجنس نظم با طرز
انوری نزند لاف همسری بر اوج شعر نشست برسد تیر نظم او خاصه که شاکری و مدح گستری طبع رطب اگر چه لذیذ است و
خوش مذاق کی به بود بخاصیت از قند عسکری بید ار چه سبز و نغز و لطیف است و ابدار چون در چمن بجلوه کند بید عرعری
هر چند لاله صحن چمن را دهد فروغ پهلو کجا زند به بهی باگل طری اینست اعتقاد رهی خوش قبول کن گر تو مقلد سخن مجد همگری زا
این منتخبست از غرر در شاهوار حسن و دال ز سحر سامری دو دیگری از آنجمله امامی هروی است و مولانا ابوعبدالله محمد بن
ابی بکر بن عثمان و امامی در کرمان ساکن بود و در مدح سلاطین آنجا اشعار نظم مینمود و این قطعه در جواب سؤال مذکور از جمله منظومات
اوست قطعه ای سالک مسالک فکرت درین سؤال معذوری ار حقیقت چو ننگری تمیز را بهر تناسب درین دو طور هیچ
احتیاج نیست باین شرح گستری کاین معجز است وان سحر این شمع و آن چراغ این ماه و ان ستاره این حور و آن پری

ذکر نکودار بن هلاکو خان بعد از وفات اباقا و تقدیم لوازم عزا بتاریخ یکشنبه سیزدهم ربیع الاول سنه احدی و ثمانین
وستمائه باتفاق اعاظم امرا نکودار پای عزت بر مسند سلطنت نهاد و ابواب عدل و داد بر روی متوطنان ولایات عراق و آذربایجان
برگشاد و چون او متقلد دین مبین احمد مختار صلی الله علیه و آله الاطهار بود نقش تقدیر بلقبش با سلطان احمد تحریر نموده زمام وزارت را بدستور
معهود بدست خواجه شمس الدین محمد داد و مجد الملک یزدی را بقتل رسانید و خواجه عطا ملک را بار دیگر بحکومت بغداد فرستاد و شیخ
کمال الدین عبد الرحمن الرافعی را برتبت تربیت سرافراز ساخته تولیت موقوفات تمامی ممالک محروسه را بکفایت آن جناب مفوض
گردانید و وظایف اطبا و منجمان نصاری و یهود را که پیش از آن از اوقاف میدادند منقطع کرده موازی آن مبلغ از دیوان بدیشان
رسانید و تجهیز قوافل حاج و ترتیب مؤنات سبیل بیت الله الحرام بتاکید تمام اصدار یافت و در باب جمع و وصول حاصلات
موقوفات حرمین شریفین اهتمام نموده بر تواجبها در تقویت سایر ارکان شریعت نافذ و مواضع اصنام و بتخانها و کنایس صفت
انهدام گرفت و بجای آنها مساجد و معابد اهل اسلام سمت ارتفاع پذیرفت و چون وقوع این صور موافق مزاج بعضی از امرا که کیش
بت و با برادر سلطان احمد قنقورتای اتفاق کرده خواستند که بهنگام فرصت پادشاه اسلام پناه را از میان بردارند و بار دیگر در اطفاء انوار ایمان
و عرفان کوشیده رسوم عبادت اوثان و سایر ادیان باطله را معتبر شمارند و سلطان از کید بداندیشان وقوف یافته امرا مفسده را تا بسامان

خور

بیابها رسانید و پشت فغفور بای را شکسته مسلمانان را از ظلم و عدوان او باز رهانید بشهادت سلطان احمد بر دست ورثهٔ فغفور بای بحکم ارغون خان بن اباقا خان فی شهور سنهٔ ثلث و ثمانین وستمائه روی نمود و مدت سلطنتش دو سال و سه ماه بود

گفتار در بیان نجات یافتن صاحب علاء الدین و کشته شدن مجد الملک بحکم پادشاه عدالت آیین

چون سلطان احمد بتایید سرمد بر تخت بخت قرار گرفت و از اشعهٔ ضمیر منیرش اقطار دیار اسلام صفت روشنی پذیرفت اول حکمی که فرمود آن بود که ایلچیان بهمدان فرستاد تا خواجه علاء الدین عطا ملک را باردو آوردند و زمام امور ملک و مال را من حیث الاستقلال در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد نهاد و کرت دیگر نایرهٔ بغض و حسد در کانون درون مجد الملک اشتعال یافته بارغون خان که حاکم خراسان بود عرضه داشت نمود که صاحب دیوان پدر بزرگوار شاهزاده را بزهر هلاک ساخت و چون میدید که من بر آن سر وقوف یافتم قصد سر من داشت و سعد الدین برادرزاده مجد الملک بر مضمون این عریضه واقف گشته بار آنکه مجد الملک او را از منصب خزینه داری عزل کرده بود بخدمت خواجه شمس الدین محمد رفته صورت حال باز نمود و این حدیث بعرض سلطان احمد رسیده حکم فرمود که مجد الملک را مقید و مغلول گردانیدند و بقایای مبلغ نا گذشت که آنچه در زمان اباقا خان بر جرائم علاء الدین عطا ملک گرفته بودند باز دادند خواجه علاء الدین عطا ملک بسمع اشرف اعلا رسانید که هر نعمتی که مرا در این مدت ملازمت یافته ایم از فواضل صدقات حضرت سلطانی است و حالا من بنده بهمه او درین قربتهای ایثار سکنیم و اشارت نمود تا آن اموال بقیاس که باور کرده بود حضار درگاه پادشاه از یکدیگر بربودند آنگاه از موقف جلال حکم لازم الامتثال صدور یافت که امراء عظام به پرسش مهم مجد الملک اشتغال نمایند و ایشان بموجب فرموده عمل نمودند در آن اثنا از میان امتعه و قماشهٔ مجد الملک مقداری پوست شیر بیرون آمد که بزعفران و شنجرف سطری چند نامقرر بران نوشته بودند و چون اتراک منکر سحر می باشند از آن نوشته خائف گشته در آن باب قیل و قال بسیار واقع شد آخر الامر باستصواب قامان و بخشیان مقرر گشت که آن پوست شیر را بشسته غساله آنرا بمجد الملک بیاشامند تا نتیجهٔ سحر بدو عاید گردد و مجد الملک از قبول این معنی ابا و امتناع نمود چه گمان برد که آن نوشته را شیخ عبد الرحمن که دوست صاحب دیوان بود در میان متاع او پنهان کرده و در ضمن آن مکیدتیست و گناه مجد الملک بثبوت پیوست آناسونجاق نویان بقتل او رضا نداد و مقارن این حال سونجاق پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و شیخ عبد الرحمن بعیادت او رفت و مبالغها نمود تا سونجاق بکشتن مجد الملک راضی شد آنگاه او را بملازمان خواجه علاء الدین عطا ملک سپردند و خواجه علاء الدین از غایت سلامت نفس و حسن خلق میخواست که بموجب کلمه العفو عند المقدرة من علو الاقدار عمل نموده در زمان قدرت میخواست که قامت مجد الملک را بخلعت عفو بیاراید اما جمعی از مخلصان حقیقی و انصار و اعوان صاحبی گفتند بر همگنان روشن است که این مدبر مدبر در ایام اختیار هیچ دقیقه از ایذا و آزار فرو نگذاشت و در روزگار عنایت مطلقا جانب حق و خلق را مرعی نداشت امروز اگر مخلص او صورت بندد هر آینه باز عالمی را در سر پنجه ظلم و شکنجه جور گرفتار گرداند فرصت فوت نباید ساخت و بنای حیات دشمن را از بنیاد بر انداخت بیت

سنگ بدست و مار بر سر سنگ خیره دانش بود درنگ

آنگاه اعوان صاحبی مجد الملک بیدین را از مجلس بیرون آوردند و بیک طرفة العین او را پاره پاره کردند هر عضوی از اعضاء او را بمملکتی فرستادند قلوب رعایا و عجزه را که از دست ظلم او بجان آمده بودند تسلی دادند سرش به بغداد رسیده مدتی بر دار اعتبار بود و پای آن شوم قدم را بشیراز و دستش بعراق بردند یکی از فضلا این بیت نظم نمود بیت

میخواست که او دست رساند بعراق دستش نرسید لیک دستش برسید

نقل است که شخصی زبان مجد الملک را بعد دینار از جلاد خریده بتبریز برد و این رباعی را یکی از اهل طبع در باب قضیهٔ مجد الملک انشا کرد رباعی

روزی دو سه سرو غنز نزد دیر شدی جوینده ملک و مال و توقیر شدی
اعضات بهر یکی گرفته اقلیمی فی الجمله بیکهفته جهانگیر شدی

القصه چون مجد الملک رخت هستی بباد فنا داد سلطان احمد نوبت دیگر صاحب علاء الدین را بحکومت بغداد فرستاد و خواجه عطا ملک هر چند با خود مقرر ساخته بود که بقیهٔ عمر در گوشهٔ منزوی بوده پیرامون امور سلطنت نگردد غدر ایام گذشته را بجای آورد اما چون عواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه او را از دو غرقاب یکی شماتت اعدا و دیگری هلاکت نفس بی همتا نجات داد و خلاص ساخت و خصم معاند و دشمن حاسد را با هر چه از اموال گرفته بود و آنچه در مدت حکومت حاصل کرده با وعنایت نموده از بنیاد بر انداخت هر آینه در مذهب مروت و شریعت فتوت رد فرموده و منع آن جایز نبود بنابر آن از اعتناق اوامر خطیر و خطب کبیر احتراز و اجتناب نتوانست نمود و چون بدار السلام رسیده

روزی چند بتمهید اساس معدلت پرداخت ناگاه هادم اللذات از کمین گاه بیرون تاخته آن خواجهٔ فاضل عادل را از تخت بخت بر تختهٔ هلاک انداخت و این واقعه در شب شنبه چهارم ذی حجه سنه احدی و ثمانین و ستمائه روی نمود و صاحب دیوان بعد از استماع خبر فوت برادر چنانچه رسم است بلوازم امر تعزیت قیام نمود قطعه علاء دولت و دین آن وزیری که حاکم بود اندر ملک بغداد چو مخفی گشت زیر پردهٔ خاک خفا از سال تاریخش خبر داد

گفتار در مخالفت شاهزاده ارغون و پیوستن سلطان احمد بجوار مغفرت حضرت بیچون

در آن ایام که بحسن سعی و اهتمام خواجه شمس الدین محمد ویمن دولت پادشاه اسلام سلطان احمد ملت نبوی قوت گرفت آتش حقد و حسد در کانون درون بعضی از شاهزادگان و امرای بی ایمان اشتعال پذیرفت و ارغون خان بن اباقاخان خاطر بر مخالفت سلطان احمد قرار داده قنغرتای نویان را منظور نظر تربیت گردانید و لشکر قراوناس را که بی باک ترین اقوام مغول بودند تابع او کرد و سلطان احمد از فساد نیت و تغییر عقیدت ارغون خبر یافته علی ایناق را که در میان مورخان بالیناق شهرت دارد نزد شاهزاده فرستاد و جهت امتحان باحضار او فرمان داد الیناق چون بمجلس ارغون رسید شاهزاده بعنوان عواطف و احسان او را از جادهٔ موافقت سلطان منحرف گردانیده با خود متفق ساخت و الیناق مبانی عهد و میثاق را بتغلاظ ایمان استحکام داد و بپایهٔ سریر پادشاه اسلام بازگشته در باب تخلف ارغون عذری سقیم عرض کرد و صاحب دیوان بر مواضعهٔ شاهزاده و الیناق مطلع شده کیفیت واقعه را بسمع اشرف اعلی رسانید و سلطان همت بر استمالت الیناق گماشته او را بازدواج دختر خود سلطان کوجک سرافراز گردانید تا شجرهٔ مخالفت از فضای سینه برکنده متفق گردید و چون ارغون خان این خبر استماع نمود قاصد جان صاحب دیوان شده جوشی بدرگاه سلطان فرستاد و قصهٔ تقریر مجد الملک و اشتعال نایرهٔ غضب اباقاخان و رجعت کوکب دولت صاحب دیوان یاد داده پیغام فرمود که در آوان خواجه شمس الدین محمد اقرار کرده بود که از نقد و جنس و ضیاع و عقار هرچه در قبضهٔ تملک و اقتدار او است همه تعلق بالچیان دارد هر وقت فرمان شود هرگاه مصلحت باشد بهر که اشارت نافذ گردد بی مجال تاخیر و اهمال سپارد اکنون التماس از مخصوصان آستان سلطنت آشیان آنست که صاحب دیوان را مصاحب جوشی بدینجانب ارسال فرمایند تا آن سخن پرسیده و صلاح و یراق دیده بتکچیان از حقیقت حال بواجبی استفسا نمایند سلطان از استماع این سخنان دانست که غرض ارغون خان مال صاحب دیوان نیست بلکه قصد جان او دارد در جواب فرمود که مهمات مملکت را حسن تدبیر وزیر صافی ضمیر در حیطهٔ کفایت و توفیر می آرد اگر او از درگاه عالم پناه غیبت نماید مصالح ملک و مال در محل اهمال و صدد اختلال می آید و رسول نامهٔ مطلق العنان نفرمود و جوشی قرین ناخوشی باستانهٔ ارغون مراجعت نمود این حکایت موجب شکایت گشت و صورت عداوت ارغونی زیر پرده پوشیده در گذشت شاهزاده منشورها باطراف ممالک فرستاد که اسباب شمس الدین محمد را بتصرف نواب اینجانب گذارند و گماشتگان او را از شروع در مهمات و معاملات باز دارند و بنابر آنکه ارغون خان در حدود عراق اقامت داشت عراقیان هراسان گشته هرکس از وکلاء صاحب دیوان آنچه در قبضهٔ اختیار او بود بتصرف گماشتگان شاهزاده بازگذاشت و ارغون بجانب دار السلام بغداد حرکت نمود و عمال متصرفان اموال آن دیار را از چاشنی انتقام جرعه چشانید و در اوایل سنهٔ اثنی و ثمانین و ستمائه بالشکر حاضر عازم بلاد شرقی گشت و بسرعت تندباد و واعیهٔ فتنه و فساد بر آن بلاد گذشته بهمه وقت درین اندیشه که سریر سلطنت پایدار را بقبضهٔ اقتدار در آورد بچه تدبیر بیرون آرد و شب و روز درین فکرت جانسوز بیقرار که سلطان احمد را از میان چسان بردارد در آن اثنا ایلچی بپایهٔ سریر اعلی فرستاده التماس تومانات عراق و فارس که اکثر بدیوان خاص اختصاص داشت نمود و پیغام فرمود که چون سریر دولت پدر نامدار را محل جلوس سلطانی را میشاید بهر آینه ما را نیز طرفی باید که حاصل آن بمصالح سپاهی که در ظل رایت فتح آیت مجتمع اند صرف نموده آید اگر این ملتمس شرف اجابت یابد انوار اتفاق بر صفحات احوال اقاربی تا ابد و الآباد لایح گردد و الا بعد الیوم

بیت
مرا تخت زین باشد و تاج ترک
قبا جوشن و دل نهاده بمرگ

سلطان احمد چون این پیغام درشت استماع نمود در جواب فرمود که یورت اصلی و ملک الوفا ارغون خطهٔ خراسانست و ما از روی شفقت آن ولایت را با و مسلم داشته ایم اگر توقع دارد که موضعی دیگر اضافه نمائیم باید که بقریلتای حاضر شود تا التماس او درجه

او در حیز اجابت یابد و اگر نعوذ بالله در طریق خلاف سلوک نماید فرمان فرمائیم که موجی از دریای زخار یعنی فوجی از سپاه جرار بخراسان روند
و ارغون را دست و گردن بسته بدرگاه آورند ایلچی بازگشته امرا و قراوناس که در مصاحبت ارغون میبودند مواخذه شدند و ابواب صلح و صلاح
از جانبین مسدود گشت و اختلال حال از حد درگذشته صاحب دیوان بکارسازی جنود نصرت نشان مشغولی فرموده و
بسیاری از اسباب و ادوات جنگ و حرب و آلات طعن و ضرب ترتیب نمود و بعد از استعداد لشکر الیناق با پانزده هزار از مبارزان صفشکن
در مقدمه توجه فرمود و از آن جانب ارغون خان بصوب آذربایجان در حرکت آمده در غره صفر سنه ثلث و ثمانین و ستمائه در صحرای
آقخواجه میان او و الیناق حرب روی نمود و شاهزاده شکست یافته گریز بر ستیز اختیار کرد و سلطان احمد ازین معنی خبر یافته بسرعت برق
و باد روی بخراسان نهاد و ارغون جهة دفع حوادث زمان شکسته رکاب و گسسته عنان بقلعه کلات شتافت و متعاقب الیناق با ده هزار
سوار بپای آن حصار رسیده شاهزاده بغیر از تسلیم راهی و بجز توکل پناهی نیافت و جهة ملاقات الیناق از قلعه پایین آمده الیناق آیین
خنک پیشکش کرده در ملازمت شاهزاده بقلعه رفته شرایط نصیحت بجای آورد و ارغون بکلمات واهی الیناق فریفته شده همراه او بطرف اردوی سلطان احمد آمد
و بعد از قطع منازل و طی مراحل در خرجان تابستان سلطنت آشیان رسید سلطان احمد مدتی دیر باز شاهزاده سرافراز را در آفتاب باز داشته آنگاه باید داد و او را در
آغوش مهربانی کشیده روی بر روی او نهاد و بتفویض مملکت خراسان امیدوار ساخته جهة سکنی برادرزاده خرگاهی تعیین فرمود و برادر بوقا آروق را با چهار هزار
کس بمحافظت آن خرگاه امر نمود و روز دیگر که شهریار ثوابت و سیار از جانب مشرق بطرف دیار مغرب رایت عزیمت برافراخت
سلطان احمد بصحبت حرم خود تودی خاتون که در اردو گذاشته بود مایل شده الیناق را مصلحت کوچ دادن اردو بی جهت شاهزاده
ارغون معین ساخت بیت بیخبر زانکه نقش بند قضا در پس پرده نقشها دارد و چون سلطان از نهایت خفت و طیش بجانب عشرت
و عیش روان گشت بوقا و بعضی دیگر از نوئینان اهوس مخالفت بر خاطر گذشت و بوقا یقوت برادر خود که نسبت تقرب داشت بر صحیفه
شاهزادگان و امرا نگاشت که احمد الوس چنگیز خان را ویران ساخته از بنیاد برانداخت و رایت عزت مسلمانان از تعلیم صاحب دیوان
تا ایوان کیوان برافراخت مصلحت الوس آنست که بولاجو را منجانی و احمد را از سریر سلطانی بردارند و این مهم وقتی تمشیت یابد که
ارغون را از حبس چون در از صدف بیرون آرند همه را این رای صواب نموده مقرر شد که چون زمانه مانند دل اهل عصیان تاریک گردد
این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد و برین قرار در شب سه شنبه شب دهم ربیع الاخر سنه ثلث و ثمانین و ستمائه بوقا نزدیک بخوابگاه ارغون
خان رفته دامن خیمه را چون حجاب شرم و نقاب آزرم برداشت ارغون از بستر استراحت با اضطراب بی نهایت برجست چه تصور نمود
که موسم وداع حیات زندگانی است و بوقا دست او را گرفته قضیه موضوعه را بر نهج مسطور عرض کرد و همان لحظه موافقان ایشان
جمع آمده بر بادپایان برق رفتار سوار شدند و بجانب اردوی الیناق تاخته او را در پشته خانه خفته یافتند و سیر علی تمغاچی از ملازمان
بوقا سر بالینش رفته سرش از بدن جدا کرد و افغان دشت محشر و فزع روز اکبر آن شب دست داد و خروش و زلزال در منازل
افتاد اکثر مقربان و خواص سلطان احمد کشته گشته یکی از آن جماعت بر مرکب فرار سوار شده و از عقب سلطان شتافته در وقتی که
چهار فرسخ از اسفراین گذشته بود رسید و از خروج ارغون و حادثه شبیخون و انقلاب روزگار و قتل اعوان و انصار شمه بعرض
رسانید سلطان ازین خبر موحش مضطرب و مشوش خاطر شده روی بجانب اردوی مادر خود قوتی خاتون که در سراب بود نهاد
امرا و سرداران و ایلچیان و مقربان که در ملازمتش بودند در هر منزل جمعی از رکاب سلطنت انتساب جدائی اختیار نمودند بیت بهر
کامی ز کامی دور می‌ماند ز محنت آیتی مسطور میخواند صاحب دیوان چون بجاجرم رسید الاغی چند بدست آورده عازم اصفهان
گردید و بعد از آنکه ارغون از مشیت ایزدی کار دشمن بساخت در تمام آن شب مانند بخت خویش بیدار بود و در آن زمان که صبح
صادق آغاز دمیدن کرده مواکب کواکب را بخدمت جمشید خورشید رسانید شاهزادگان و امرا بملازمت ارغون خان رسیده
زبان بتهنیت بقاء زندگانی و وصول بمرتبه جهانبانی گویا ساختند و بوقا جنازه سواری فرستاد تا لشکر قراوناس راه

بر سلطان احمد گرفته اساس دولتش را پست گردانند و مسرعی دیگر نزد قوشچیان روان کرد که باز همت در هوای صید نوکران آن پادشاه بی سامان پرانند و ارغون نیز متعاقب بدانجانب نهضت فرمود و چون سلطان باردوی والده رسید و او را از آن حادثه آگاه کرد قوتی خاتون گفت الحسب النسب است که در همین منزل توقف کنی و جمعی که در ملازمت اند با خود متفق گردانی تا ببینیم که از پرده غیب کدام صورت روی نماید و دو سه روز حقیقت حال بر مردم اردوی قوتی خان در لباس التباس محتجب بوده هر کس بحسب غلبه ظن سخنی بر زبان میراند و صباحی قرابوقای و شیکتور نویان علی الرسم بخدمت سلطان شتافته از سبب وصول پادشاه بی خیل و سپاه استعلام نمودند سلطان احمد گفت ارغون را گرفته بمحافظان هوشیار سپردیم و ما جهت سرانجام آذوق و مایحتاج لشکر عزیمت اینجانب کردیم شخصی از اعیان که در بیرون خرگاه نشسته بود آواز برکشید که صورت واقعه برین وجه نیست بلکه جمعی کثیر از شاهزادگان و امرا ارغون را لباس پادشاهی بر داشته اند و همت عالیه بر اخذ و قتل سلطان احمد گماشته اگر انتظام احوال ایل و الوس میخواهید او را حراست نموده مجال فرار مدهید امراء بعد از استماع این مقال از خرگاه پادشاه بیرون آمده راه آمد شد سلطان را مسدود ساختند و مقارن آن حال سپاه قراوناس در اردو ریخته صدای غارت و تاراج در عالم انداختند و هم در آن دو سه روز ارغون بدانجا رسید قرابوقا و شیکتور سلطان احمد را دست بسته باستقبال ارغون بردند ارغون خان را چون چشم بر وی افتاد چنانچه در آن زمان عادت مغولان بود که هرگاه دشمن مغلوب را به بینند دست و پای افشانده لفظ مریو بر زبان رانند ارغون در اثر آنکه لبته از سر شماتت مریو گفت و همانجا کاسه داشته لواء عشرت برافراشت بیت چنین عجایب حالی بسالهای دراز نه گوش دهر شنیده نه چشم دولت دید و چون ارغون خان بتجربه معلوم نموده بود که بر ابقاء دشمن فایده غیر ندامت مترتب نمی گردد بی توقف و تاخیر سلطان احمد را با اولاد قنقورتای سپرد تا در شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاول سنه ثلث و ثمانین و ستمایه پشت او را بالقصاص پدر خود مانند اهل اسلام بشکستند قطعه سپهر عدل نکو وار مشتری دیدار که بود سرور جانان خطه ایران ز دست برد قضا پشت او شکست ولیک نمود سال شکستن ظهور از لب خان و از احمد خان سه پسر ماند قبلانچی و ارسلانچی از ارمنه خاتون و بوقاجی از قوتوقچین و ازین پسران هیچیک بسلطنت نرسیدند

ذکر ارغون خان بن اباقا خان

هرچند که در وقت استخلاص ارغون خان و اتفاق امرا بر خلاف سلطان احمد مقرر چنان بود که شاهزاده هولاجو ولد هلاکو خان را بپادشاهی بردارند در آن اوان که ارغون خان سلطان احمد را بعالم مخلد فرستاده بود در وقت خواتین و امرا و شاهزادگانی که در آذربایجان بودند در مقام فرمان برداری و اطاعتش اجتماع نمودند و او را در بیست و هفتم جمادی الاول سنه ثلث و ثمانین و ستمایه در منزل آب شور از حدود بوزیغاج بر تخت خانی نشاندند و ابواب عیش و سرور بر روی جمهور نزدیک و دور گشودند و مدت یکماه خورد و بزرگ تازیک و ترک بشرب شراب ارغوانی و استماع الحان و اغانی قیام نموده بیت گهی بربط زدند و گاه طنبور گهی مستان بدند و گاه مخمور و چون ارغون خان از لوازم جشن و سور باز پرداخت بعطایا اموال اشراف و اعیان را از عطایای خویش گران بار ساخت زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد امور ملک و مال را در قبضه اختیار بوقا که مجدد ریاض زندگانی و مرتب اسباب کامرانی او بود نهاد و برادرش اروق را که بحکم سلطان احمد چند روزی در خوجان بمحافظتش قیام نموده بود بحکومت بغداد فرستاد مرغ دل هولاجو را که حسب المقرر خیال استقلال داشت بدانه انعام و احسان رام گردانید و رقبه سایر شاهزادگان را بلطف و عنف در ربقه اطاعت کشید شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و صعود سعد الدوله یهود بر رتبت تربیت در ایام دولت ارغون خان بوقوع پیوست و بدان واسطه تزلزل بمبانی عظمت بوقا راه یافته بنای حیاتش درهم شکست مدت سلطنت ارغون هفت سال بود و قبل از تقرب سعد الدوله خواجه جلال الدین مخلص سمنانی بامر وزارتش قیام می نمود

گفتار در ذکر شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و بیان مجملی از سایر وقایع ایام سلطنت ارغون خان

چون صاحب سعید در حاجرم از سلطان احمد جدا شده باصفهان رسید بعد از اندک زمانی خبر استیلای ارغون خان و کشتن

وکشتن سلطان استماع نمود لاجرم بر خاطرش گذشت که از اصفهان بشیراز رود و از شیراز متوجه هرمز شده از راه دریا خود را بدیار هند رساند اگر چند روزی از حیات باقی باشد در آن مملکت بفراغت بگذراند باز از شدت قهر مغول اندیشیده بر ضمیر منیر گذرانید که اگر نفس خود را ازین غرقاب فنا بساحل نجات توان انداخت فرزندان و متعلقان و نواب و گماشتگان را در آتش خطاب و عتاب و بوتهٔ ایذا و عذاب نتوان گداخت مدت سی سال در کمال عظمت و استقلال گذرانیده و صبح نشاط ایام شباب بشام غم انجام مشیب رسانیده اگر سپهر بدمهر بموجب عادت خویش آغاز بیوفائی و میل جفاکاری نماید پیداست که از متانت تدبیر و فروغ رای منیر چه بندد و چه گشاید انسب آنست که دست امید در دامان توکل استوار داشته بر کرم پادشاه اعتماد نمایم و التجا بدرگاه عالم پناه برده از اندیشهٔ انواع اندوه و ملال و نزول او رستگار بازآیم اگر نسیم عنایت از مهب الطاف پادشاهانه وزیدن گیرد و ارغون خان از سر جریمهٔ ناکردهٔ بنده درگذرد ع ز مشک بوی و ز خورشید نور نیست بدیع و الا باری چندین کس را از محنت شکنجه و تعذیب خلاص داده باشم آنگاه کلمهٔ شریفهٔ و افوض امری الی الله بر زبان گذرانیده بصوب اردوی ارغون خان روان گشت در اثنای راه امیر غماری و اتابک یوسف شاه و ملک امام الدین قزوینی که ارغون خان باتفاق آقاوایتی ایشان را جهة استمالت صاحب دیوان ارسال داشته بود بدان جناب رسیدند و گفتند پادشاه جهانیان میگوید که چون خدای جاوید مرا بر دشمنان ظفر داد و تاج خانی و افسر جهانبانی بر فرق مبارک من نهاد گناه جمیع ارباب جرایم را بخشیدم و رقم عفو و اغماض بر جراید خطایا همگنان کشیدم اگر صاحب دیوان بخدمت آید هر آینه باصناف الطاف اختصاص یابد و نشانی مشتمل بر امثال این سخنان ظاهر گردانیدند و خاطر شریف صاحبی از استماع این کلمات اطمینان یافته بسرعت برق و باد قطع مسافت نمود تا در روز جمعه دهم ماه رجب سنه ثلث و ثمانین و ستمائه باردو رسیده در رونای بوقا نزول فرمود و روز دیگر بوقا او را بپایهٔ سریر اعلی برده ارغون خان صاحب سعید را بنواخت و بتفویض منصب وزارت امیدوار ساخت و صاحب زمین خدمت بوسیده دعای دوام دولت پادشاه رسانیده بمنزل خود بازگشت و چون چند روزی برین قضیه گذشت و نزد اهل حسد بوضوح انجامید که خواجه شمس الدین محمد بدستور معهود مباشر سرانجام مهام وزارت خواهد بود فخر الدین مستوفی و حسام الدین حاجب ببوقا گفتند که با وجود وزارت صاحب دیوان ریاض حکومت تو صفت نضارت نخواهد گرفت و اگرچه خواجه روزی چند طریق تواضع سلوک دارد هرگاه متمکن گردد تو را نیز مثل سایر امرا بی اختیار خواهد ساخت رباعی دشمن چو بدست آمد و فرصت داری زنهار که از دست خودش نگذاری در نگذاری و دست یابد بر تو سودی نکند ندامت و غمخواری بنا بر علیه بوقا در خلوتی زبان ملامت بر ارغون خان دراز کرده گفت کسی که درباره پدر نیک نهاد پادشاه بداندیشید و بر کفران نعمت اقدام نموده او را زهر داده از وی خدمت پسندیده چگونه توقع توان داشت ثبات دولت صاحب تاج و سریر و فنای وزیر پر مکر و تزویر قرین یکدیگر است او را زنده نباید گذاشت بیت چو قدرت یافتی بر خصم غدار مکن تقصیر و مغزش را برون آر بنا بر آن ارغون خان حکم فرمود که صاحب دیوان را موقف یرغو آرند و امرا و نوئینان همت بر تحقیق آن مهم گماشتند آنگاه جناب صاحبی را بموجب فرمان دستها بسته بسر دیوان حاضر گردانیدند و جهانیان فریاد و فغان باوج آسمان رسانیدند که در ارزاق خلایق را چرا بسته اند و خواطر بی نوایان و مسکینان را چون دل زبر مند از چه جهة شکسته اند خواجه شمس الدین محمد در جواب اصحاب حسد گفت تقصیرات و تصرفات بنده که ارباب غرض عرض کردند یکی را بصد اعتراف می آرم اما از تهمت اندیشهٔ غدر و خیانت نسبت بولی نعمت اصلا علم و خبر ندارم بیت نه بر زبان گذرانیده ام نه بر خاطر نه در عقیدهٔ این بنده هرگز آن بوده است طلاقت لسان و فصاحت بیان هیچ فایده نداد ع با حکم قضا دم مسیحا چکند حکم شد که بنای فضایل و معالی او خراب کنند و سرچشمهٔ جود و احسان را سراب گردانند خواجه شمس الدین محمد چون دانست که نجات ممکن نیست غسلی بجا آورد و دوگانه از برای یگانهٔ حقیقی بگذارد و مصحفی را که همراه داشت برسم تفأل بگشاد این آیه برآمد که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ان لا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون لاجرم خاطر از علایق فارغ ساخته در مقام تسلیم آمده گفت ع هر چه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم و نماز دیگر دوشنبه چهارم شعبان سنه مذکوره در موضع اهر از سرپنجهٔ جلاد قهر شربت شهادت چشید و ساقی تقدیر اولاد آن وزیر صافی ضمیر یحیی و فرج الله و مسعود و اتابک را نیز همان شربت چشانید نظم تیغی کشید بر همه این چرخ کوژپشت کو صد هزار شاه و گدا را بقهر کشت چون عاقبت فناست جهان دو رنگ را سهلست خوب و زشت اگر زیم یا درگذشت و بعد از شهادت جناب صاحبی ارکان دولت ارغون خان تمامت املاک و اسباب او را که در ممالک عراق و آذربایجان بود در تحت تصرف

درآوردند و اساس خیرات و مبرّات او را مندرس و منهدم کردند نقلست که هر روز حاصل املاک خواجه شمس الدین محمد یک تومان میرسید و اکثر آن توجه در
امور خیر صرف میکرد یکی از فضلا در مرثیه آن صاحب سعادت انتما این رباعی منظوم گردانید رباعی از رفتن شمس از شفق خون بچکید مه روی بکند و زهره
گیسو ببرید شب جامه سیه کرد دران ماتم و صبح برزد نفس سرد و گریبان بدرید و دیگری در تاریخ وفات الخواجه لبیندیده صفات این قطعه در سلک
نظم کشید قطعه نظام فرخنده آفاق صاحب دیوان محمد بن جوینی دریگانه دهر بسال ششصد و هشتاد و سه ز شعبان چار بوقت عصر دوشنبه برودخانه اهر زدست
ظلم ارغون نه از روی اختیار بچشید ز جام تیغ لبالب چشیده شربت قهر و یکی از دوستان مجد الملک یزدی در آن واقعه گفت که قطعه چو مجد الملک از تقدیر ایزد شهادت
یافت در صحرای توشهر بفتوی صاحب دیوان محمد که دستور ممالک بود در دهر پس از دو سال و دو ماه و دو هفته چشید او هم ز دوران شربت قهر تو
در دنیا مشو بد را معامل که دارد در تریاق نوش و باز هر و بعد از انتقال خواجه شمس الدین محمد بجنّت مخلّد بوقا در حکومت تمامت مملکت ایلخانی استقلال تمام
یافته ارغون خان او را جینکسانک لقب داد و فرمان فرمود که تا نه گناه بزرگ ارتکاب نماید در یرغو عفیر پادشاه کسی گناهش را نپرسد و بی التمغای او حکام
یرلیغ ز آلتمغا مسموع ندارند و فرامین او را در فیصل مهمات بدون یرلیغ اطاعت نمایند و بوقا جینکسانک فی نفس الامر ترکی مهیب عاقل بود و در فیصل مهمات ملک
و دولت بر نهج عدالت ید بیضای نمود روایتست که در ایام حکومت او یکی از سلاسیان اصطبل خاص سیبی از دکان بقال برداشت و دکان دار بمقتضای
عادت جبلّی خود در مقام مناقشه آمده سلاسیان مشتی بر وی زد و بازاری با ناله و زاری نزد بوقا رفته صورت حال بعرض رسانید بوقا فرمود تا خریده را
بدو نیم زدند و با حاضران گفت که اگر امثال این مردم را بمجترات افعال مؤاخذه ننمایم دیگران در صدد ارتکاب عظایم امور آیند و سلک مهام
جمهور از هم گسیخته ضبط مملکت بسهولت میسّر نگردد و چون استبداد و استقلال بوقا از نهج اعتدال تجاوز نمود ارغون خان را از سلطنت جز نامی نماند بیش
رشک و حسد در باطن سایر امرا و ارکان دولت در التهاب و اشتعال آمده آغاز رنگ آمیزی و فتنه انگیزی کردند اما با وجود جهت لطف و عنایت ارغونی تیر
تدبیر ایشان بهدف مراد نمیرسید لاجرم بمدارا و مواسا اوقات میگذرانیدند و سر در گریبان تفکر فرو برده خون جگر میخوردند و منتهز فرصت میبودند در خلال
این احوال کوکب طالع سعد الدوله یهود باوج تقرب و نیابت صعود نمود و سپهر غدار چنانکه عادت اوست در استرداد مواهبی که بوقا جینکسانک داده
بود سعی فرمود تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه سعد الدوله ولد صفی الدوله بهبة الله بن مهذب الدوله ابهری بود و متابعت ملت موسوی مینمود در زمان
ارغون خان خود را داخل اطبّاء ایلخانی ساخته در دار السلام بغداد رحل اقامت انداخت و با ترک و تازیک هر بلاد و دیار آغاز اختلاط و انبساط
کرده بهمه لغات دانا شد و بر حقیقت حال عمّال و متصرّفان اموال بغداد و تصرّفات و تقصیرات ایشان اطلاع حاصل فرمود در آن اثنا جمعی از ایکچیان او
که پیوسته ملازمت آستان ارغون خان مینمودند فرصت یافته بعرض رسانیدند که سعد الدوله در خطه بغداد دست در دامان فراغت استوار گردانیده
و خدمت درگاه عالم پناه را پشت پا زده چون او نیز باخذ علوفه و انعام مدام بارگاه سپهر احتشام مبادرت مینماید باید که مانند ما صبح و شام در خدمت
بوده در سفر و حضر از اردوی همایون غیبت نفرماید این سعایت سعی در تحصیل آمال سعد الدوله گشته بموجب فرمان ارغون خان ملازمت درگاه عالم پناه
اختیار کرد و مبیّت هر نیک و بدی که در شمار است تا درنگری صلاح کار است و بحسب اتفاق همدران اوقات پادشاه مریض شده سعد الدوله در معالجه
شهریار اهتمام بجای آورد و ارغون را مسهلی داد، نافع افتاد و از بیاد مرض روی در انحطاط نهاد و در ایام نقاهت روزی ارغون خان حکایتی که دافع
ملالت تواند بود از سعد الدوله استنطاق نمود و چون او میل خاطر ایلخان را بجمع آوردن اموال فراوان معلوم داشت صورت اتلاف و اسراف
نواب و کتّاب هر بلاد و دیار خصوصاً خطه بغداد بتقریر دلپذیر بر لوح ضمیر ارغون خان نگاشت و گفت تمامت اموال مملکت را بوقا و خویشان او بقبضه
تصرف در می آرند و جهت خزانه عامره پادشاه چیزی معتد به در هیچ جا نمیگذارند و آروق که برادر اوست در خطه بغداد ابواب ظلم و تعدی بر روی رعیت
گشاده و در ولایات صورت عدل و رفاهیت نمانده رونق مهم اهل هنر در کم و کاست افتاده نظم گشاده بر خلایق دست بیداد ز دست ظلم
او عالم بفریاد بچرخ از ناله بیداد شد آهنگ ز بارش قامت مظلوم چون چنگ بنابرین مقدمه حکم شد که سعد الدوله در مصاحبت اردوقیا و بیک
سکورچی بطرف بغداد توجه نماید و در تحصیل اموال و تحقیق احوال عمّال و استخراج وجوه دیوانی و دفع ویرانی اهتمام تمام فرماید و سعد الدوله باتفاق مشار
الیهما در اواخر سنه ست و ثمانین و ستمائه بدار السلام رفته در مدت اندک اموال بسیار از بقایای سال گذشته و متوجهات سال نو فراهم آورده بجانب

بجانب اردو بازگشته چون آن نقود نامعدود و اجناس بی قیاس از نظر ارغون خان رسانید درباره او اصناف الطاف مبذول داشته منصب اشراف جمیع
وخرج بغداد بتعلق بوی گرفت و سعد الدوله بار دیگر به بغداد رفته از هر جهت که توانست خزانه باضعاف کرت اولی هم رسانید در قنقورالنک که حالا بلده سلطانیه
در آن موضع است بتقبیل بساط ایلخان سرافراز شده آن اموال را گذرانید و ارغون خان او را منظور نظر تربیت و ملحوظ عین عنایت کرده بر خاطرش گذشت که هر
سال این مقدار مال را آوردن از حاصلات بغداد میسر ده و باین واسطه اعتماد ارغون خان بر صدق درایت و حسن کفایت سعد الدوله درجه اعلی یافت و اردوقیا
نیز از کمال اخلاص و کاردانی او سخنان بعرض رسانیده عنان اهتمام بسوی انتظام احوالش تافت و گفت سعد الدوله از یک ولایت در مدت اندک
دو نوبت این مبلغ مال بخزانه عامره واصل گردانید و محاسبات و معاملات از روی راستی مفروغ و مشخص ساخته آن مملکت را معمور کرد اگر ضبط
اموال جمیع ممالک محروسه در عهده او باشد کار خزانه و مملکت را بجائی رساند که در نظام و انتظام مهام رعیت و رفاهیت اهالی هر شهر و ولایت
عقل خرده دان انگشت تعجب بدندان گرفته حیران ماند ایلخان بتصدیق این معنی نموده حکم شد که طغاجار نویان و اردوقیا و جوشی را به منصب امارت معین
دارند و سعد الدوله را وزیر و حاکم ملک و مال ساخته بی استصواب او امر سخنی موقوف عرض رسانند اما سعد الدوله هر وقت و هر جا که خواهد اگر مهمی داشته باشد
بمشورت موقوف نداشته عرضه داشت کند آنگاه سعد الدوله از روی قدرت و استغنا متصدی ضبط و ربط امور جمهور گشته بدین واسطه اعتبار بوقا
روی در نقصان نهاد و جمعی که منتهز فرصت بودند در خلوت نزد ارغون زبان بغیبتش گشادند و طوغان نویان نوبتی بعرض رسانید که سلطان احمد بوقا را مشفق
دولت و محرم سر سلطنت میشمرد مع ذلک سالک طریق خیانت گشته آن نوع کاری از پیش برد و حال آنکه در آن زمان چندان قدرت و مکنت نداشت
امروز که خزاین نامحصور و عساکر موفور دارد و شاهزادگان بنظر احترام در روی نگریسته هر چه میگوید بسمع رضا اصغا مینمایند باید که مرد عاقل از وی غافل نباشد
و دست تسلط او را بوجهی از وجوه کوتاه سازد و خواجه صدر الدین احمد زنجانی که نائب طغاجار نویان بود جهت آنکه بوقا از روی بقایا اموال فارس
میطلبید در مجالس آغاز خباثت کرده بر زبان میگذرانید که بوقا پادشاهیست در کمال استقلال زیرا که پیوسته بی مشورت امرا مهمات تفصیل میدهد و اموال
ممالک ایلخانی را بر وفق اراده خود صرف مینماید و کار بجائی رسیده که هر ایلچی که با یرلیغ و پایزه به تبریز میرود اگر التمغای بوقا همراه نداشته باشد ملحوظ عین
عنایت میر علی تمغاچی نمیگردد و بنابر استماع امثال این حکایات مزاج ارغون بر بوقا متغیر گشته در آن اثنا در مجلس شراب بوقا و یکی از امرا یکدیگر را سخنان
خشونت آمیز گفتند و پادشاه آن امیر را بازخواست نکرد و بدین جهت بوقا از ارغون برنجید و متعاقب این قضیه بر حسام الدین قزوینی که از راه نیابت
بوقا بشیراز رفته بود در سر دیوان ایلخان معترض صد و پنجاه تومان ثابت ساختند و بوقا بالکل از درجه اعتبار افتاده بهانه وجع المفاصل در کنج خانه
خود نشست و ارغون خان بمارضه او را دانسته یرلیغ داد که عمال و متعلقان بوقا دفترها بسپارند و از اعمال معزول باشند بنا علی هذا خاطر بوقا بر مخالفت
ارغون قرار گرفته قاصدی نزد شاهزاده جوشکاب بن جوماغر بن هلاکو خان که در کنار آب فرات میبود ارسال نمود و پیغام فرمود که ارغون بنابر سخن اهل حسد
از من رنجیده است و جمعی را که در سلک نوکران من انتظام داشتند بر تربیت سرافراز گردانید لاجرم فوجی از امرا و اعیان را با خود متفق ساخته مرا
هواداری تو افراخته باید که خاطر انور به استخلاص مملکت موروث قرار دهی تا من کار سلطنت را از خار تعرض معاندان مصفی گردانم شاهزاده جوشکاب
چون این حدیث عجیب شنید انگشت حیرت بدندان گزیده لحظه تامل کرد آنگاه ایلچی را گفت که مرا بر سخن تو زیاده اعتمادی نیست اگر میخواهی که وثوق کلی حاصل شود
اسامی جماعت را که با بوقا موافق‌اند مفصل کرده با چلکا بهادر ایلچی بازگشته التماس جوشکاب را بعرض بوقا رسانید در آن حال آنچه شاهزاده طلبیده بود
ارسال نمود و جوشکاب ایلچی را گفت که من در فلان شب باردو خواهم رسید باید که بوقا با موافقان خود متکفل باشد تا کار ارغون را تفصیل بدهیم و ایلچی مراجعت
نموده جوشکاب خواست که صورت واقعه را علی اسرع الحال بارغون رساند تا وخامت خیانت بوقا بروزگار سرایت نکند لاجرم بر جناح استعجال بجانب اردو
روان شد اما در شب موعود نرسید و صباح روز دیگر بملاقات ارغون خان فائز شده کیفیت حال را مشروح معروض داشت ارغون نخست آن حدیث را
بسمع قبول راه نداد و جوشکاب خطی را که مشتمل بر اسامی موافقان بوقا و چلکا ایشان بود بوی نمود ارغون بر آشفت و همان لحظه گفت که سلطان ایداجی
و طولدای و طوغان با لشکر فراوان بصورت بوقا روند و دست و گردنش را بسته در پایه سریر اعلی حاضر گردانند امرا بموجب فرموده متوجه آنجانب
گشته بوقا از کیفیت حادثه خبر یافت و فرار بر قرار اختیار کرده باردوی ایلجای خاتون گریخت و امرا پی بدانجا برده و او را گرفته بدرگاه رسانیدند

ور روایتی آنکه ارغون خان بنفس نفیس جهت آمد و قتل بوقا متوجه اردوی او گشت و آن کافر نعمت را در یورت اولجای خاتون یافته برغو پرسید و بر هر تقدیر بعد از بوقا
گناه شاهزاده جوشکاب در مجلس شمشیری چون قطره آب بر دست گرفته بوقا را گردن زد و لشکریان اردوی او را بحکم غارت و تاراج پاک ساختند
هرکس که بوی اندک تعلقی داشت بیاسا رسید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید **ذکر شمه از عظمت و حشمت سعد الدوله یهود و بیان آنکه سبب قتل او و موجب فوت ارغون خان چه بود** چون ارغون از عون صانع بیچون خاطر از دغدغه غدر و مکر بوقا فارغ ساخت کما یجب و ینبغی
به تربیت و رعایت سعد الدوله پرداخت تمامی مصالح ممالک و مهمات عالمیان را بحسن درایت و کاردانی او تفویض فرمود و کوکب اقبال آن سر دفتر
اهل ضلال باوج اعتلا و استقلال صعود نمود و سرافرازی رایت ایالتش بر فراز فلک فرق فرقدین بگشت و کمین گشای عزم نافذش بر مسافر سریع السیر صبا
و دبور راه آمد شهر بست ملت جهان و وزارت او را بطلوع غشان داود فلک سعادت او را فتح کشته ضمان و سعد الدوله حکومت اکثر ممالک ارغون
خان را بقرابتان خود داد از آنجمله فخر الدوله را که برادرش بود در جهل مرکب مانند افلاطون در حکمت بی بدل نمود و ببغداد فرستاد و برادر دیگر را حاکم
دیار بکر و ربیعه ساخت و ولید بن ابی ربیعه و بعضی از بلاد آذربایجان رایت ریاست برافراخت و دیگری از خویشان او شمس الدوله نام روی بحکومت ولایت
فارس آورد و اگر شاهزاده غازان و کیخاتو خان در خطه خراسان و روم والی نمی‌بودند سعد الدوله آن ولایات را نیز بقرابتان خود تفویض میکرد و حقیقت حال
آنکه در زمان وزارت سعد الدوله تمامت مملکت در غایت معموری و آبادانی بود و هیچکس از امرا و ملازمان ارغون خان بر رعایا و مزارعان در هیچ باب ظلم و
تعدی نمی‌توانست نمود و نبیت نکردی هیچ آب از باد فریاد و قبای گل کشتی پاره از باد مدت دو سال که سعد الدوله در کمال استقلال بدان شغل اعمال
اشتغال داشت مبلغ هزار تومان زر در خزانه عامره مخزون ساخته همت بر تدارک خللهای چندساله گماشت لاجرم پرتو تحسین پادشاه حشمت آیین زمان زمان
بر وجنات احوالش میتافت و هر روزه در کمال دولت و نفاذ امر و حکومت رفعت و ترقی زیاده می‌یافت تا کار بجائی رسید که روزی در خلوت با ایلخان
نرد میباخت و از تقرب و عظمت پا دراز کرده بی ادبانه کعبتین می‌انداخت درین حال قحفبال در آمده بر آن ترک ادب بازخواست بلیغ نمود و فرمود
که هرچند پادشاه عواطف بیکرانه مبذول دارد در چنین حضرتی این نوع بی ادبی هیچگونه جایز تواند بود و نبیت شاه اگر لطف بی حد راند بنده باید که
حد خود داند سعد الدوله در جواب همین قدر گفت که سبب ترک ادب وجع المفاصل است و خلاف سخن پادشاه عادل کار مردم جاهل چون بکمال اعتبار
و اعتبار سعد الدوله بدین درجه انجامید نایره عداوت در کانون درون امرا و ارکان دولت مشتعل گردید و طوفان که از وی رنجش بیشتر داشت جمیع
اعیان حضرت را بر دفع او متفق ساخت و باد نیان مع اضعافها کرده اساس اندراس او را طرح انداخت اما بنابر مصلحت وقت آن سر در گنجینه سینه مخفی
میداشت تا آنزمان که فرصت یافته سرچشمه حیات او را بخاک و خاشاک ممات انباشت و سعد الدوله در ایام اعتبار نخست بحسب ظاهر در باب
ترویج شریعت سید ابرار صلی الله علیه و آله الاطهار سعی مینمود و در ماه رمضان سنه ثمان و ثمانین و ستمائه جهت رعایت و معاودت حجاج کتابی بدار السلام
بغداد ارسال فرمود اما آخر الامر بکمال دولت و اقبال در غایت عظمت و استقلال مغرور گشت و نخوت و جبروت و اهبت او با درودت او از حد در
گذشت بیدولتان قوم یهود دمرهم الله تنکیلا پای بر مدارج استیلا و استعلا نهادند و زبان استهزا و استهانت نسبت بامت حضرت رسالت علیه السلام
و التحیه گشادند و سعد الدوله از غایت شقاوت چندکرت بعرض ارغون خان رسانید که نبوت از چینگیز خان بحسب ارث و استحقاق بخسرو آفاق رسیده
و بعنایت الهی جناب پادشاهی را تمهید قواعد ملک و ملت و تشیید مبانی دین و دولت بأکمل وجهی میسر گردیده چنانکه نبی عربی صلوات الرحمن علیه و اصحابه
و انصار را دست و بازوی نصرت شعار گشادند و بسیاری از مخالفان و معاندان بقتل آورده قلاده انقیاد و قبول ارکان اسلام بر گردن خواص و عوام
نهادند اگر ایلخان عالمیان بمقتضای همت عالیشان کار فرماید و بلطف موفور و عنف غیر محصور نسبت بارباب موافقت و اصحاب مخالفت بازنماید ملتی
جدید در روزگار پدید آورده میتوان ساخت و رسوم و عادات پیشینه و قواعد و اطوار دیرینه را از عرصه جهان برانداخت ارغون خان که بسبب حب
مال دشمن جان مسلمانان بود بعد از استماع این سخنان پریشان بهر بهانه بر قتل بیگناهان اقدام مینمود و حکم کرد که هیچ مسلمانی را در دیوان بکار نفرمایند و آن
طایفه را از آمد شد اردو مانع آیند و سعد الدوله با ارغون خان قرار داد که کعبه را معبد اصنام بدنام گرداند و اهل اسلام و سایر فرق انام را از عبودیت
رحیم رحمان بعبادت اوثان رساند و بدین اندیشه با اعراب یهود پیشه مراسلات و مکاتبات روان داشت و در ساختن اسباب توجه بجانب مکه

نسخه قبجقسال

بجانب تکیهٔ اعلام ضلالت اعلام برافراشت در این اثنا عجیب تحال را که هم کیش آن بد اندیش بود بجانب ممالک خراسان فرستاد و سامی دو بیست نفر از اعیان
و متمولان آن دیار را بقتل رسانیده بود و ذکر امثال ایشان را از فضای عالم بقا و حیات بسر حد منزل فنا و ممات رسانید و اموال و جهات و سایر متملکات همه را واصل
دیوان ایلخان گردانید و همچنین شمس الدوله که یکی از علمای بزرگوار شیراز بود و آن جماعت را بغیر شهادت در جهان و خدمت خاندان و خزانه
در خاندان دودمان گناهی نبود و چون این حرکات ناشایسته و افعال ناپسندیده از سعد الدوله بود از حد اعتدال در گذشت ناگاه از شست قضا ناوک بلا گشاد یافته
متوجه جان او گشت ع یکی بد اندیش که غلتی بداغ و ارغون خان را بسبب مداومت بخوردن معجونی که بعضی از اجزای آن زیبق و گوگرد بود مرضی در غایت صعوبت
روی نمود و خواجه امین الدین طبیب در معالجه مساعی مشکوره بجای آورده مرض روی در انحطاط نهاد و در آن اثنا جوکی که مرتب معجون مذکور بود سه جام شراب
باو داده علت نکس کرده مرض مزمن گشت و کار از معالجه و مداوا از اطبا و حکما در گذشت و قوی از فضا سکنجبین صفرا افزود روغن بادام خشکی بیفزود و امرا و مقربان
از صعوبت آن حالت حیران مانده صلات و صدقات بمستحقان و فقیران رسانیدند و بسیاری از محبوسان و زندانیان را از محنت قید و حبس خلاص کرده مطلق العنان
گردانیدند سعد الدوله از دیگران زیاده بر آتش محنت میجوشید و از بیمهای خطا پیشگان گشته آه از جگر پر سوز میکشید از مشاهده صورت صحت ایلخان بغایت نومید
و از وخامت عاقبت اندیشها نارواتر شان و لرزان بسان برگ بید بیت منم امروز دلی زانده گیتی بدو نیم هم آن نیست بنوزم که بجان باشد بیم جهت رفاهیت
رعیت و استمالت مردم بهر ولایت فرمانهای مرحمت انتما بهر طرف ارسال نمود و دیگر بعضا دستان فتنه نشان مشتمل بر اظهار عدل و داد در رفع ظلم و فساد بممالک
فرمود و چون بمقتضای اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون محال است که حکم محکم و قضای مبرم مستقدیم و تاخیر گردد و دعای عامهٔ اهل الکا
آفاق بمنزل شرف قبول و اجابت پذیرد بر اثیار مال فراوان و اظهار عدل و احسان فایده مترتب نگشت و مرض ارغون خان اشتداد یافته کار از حیز تدبیر برنا و پیر
و صغیر و کبیر در گذشت غیر از سعد الدوله و توجی کسی را بخرگاه پادشاه راه نمیدادند و ایشان بطریق نهانی ایلچیان نزد تقاداد نگار ان بخراسان فرستادند که
بسبیل سرعت رایت عزیمت بجانب مستقر سریر سلطنت برافراز و مقصود اصلی آنکه قبل از حدوث واقعه خود را بآنجا رساند و ایشان را از ضرب تیغ امرا خلاص
سازد امرا و نوئینان بر این مکیدت اطلاع یافته در خانهٔ طغاجار نویان اجتماع نمودند و نخست جمعی از کشیکیان و اعوان سعد الدوله را گرفته بعالم دیگر روان
فرمودند و چون این خبر بسمع سعد الدوله رسید متوهم و گرفتار شده دو سه روز در خانهٔ طغاجار محبوس بود و بعد از آن گرفتار خود نیز بعین الیقین مشاهده افتاده گشت
در غایت اندوه و ملالت رقعه باین عبارت پیش کسی فرستاد که بعد ازین لم یزل و لا یزال که این بیچاره تا بوده با دوستان ایشان دوست و با دشمن دشمن بوده
و اکنون بالفعل اگر در عمر مهلتی باقیست هم برین نمط طریقهٔ اخلاص مسلوک خواهد بود و الحق بالیقین تعالی بکمال رود دیگر سعد الدوله و جوجی خالع مسکوس خبر را از آب
تیغ آتشبار شربت فنا دادند و مسلمانان گلدستهٔ صلوات طیبات بروضهٔ ضیاء بخش ساکن تربت یثرب فرستادند اولیاء دین احمدی از خزانهٔ لطف احدی قبای
بقا پوشیدند و اعدای ملت محمدی از جام قهر سحاب قضای صمدی شربت فنا نوشیدند ارغون خان ... باز کرده از سبب
عنبست سعد الدوله و ... یکی از حاضران ... مسموع بعرض رسانید ... ربیع الاول سنه تسعین و ستمائه
در باغچه اران متوجه عالم آخرت گردید بیت چنین است آئین چرخ بلند گهی با شهان و گهی با گدا ... این ترتیب ... که در
... خاتون ...
... و از جملهٔ این چهار پسر ... سلطنت رسیدند ذکر بعضی از اعاظم دانشمندان و فضلا که در زمان
ارغون خان یکی از جملهٔ علمای دوران ارغون خان رضی الدین محمد ...
... علم توحید بجانب عالم آخرت برافراشت و دیگری از اجلهٔ محدثان ... یوسف بن محمد ...
و ستمائه بجهان جاوید انتقال یافت و دیگری از جملهٔ اعیان علمای اعلام و اشراف فضلای ...
تا ارغون خان معاصر بود و همواره بدرس علوم معقول و منقول و تحقیق مسائل فروع و اصول مشغول ...
بن صدر الدین علی الشافعی است و آنجناب ... بتحصیل علوم دین فرموده ...
میر سید ... و قاضی ناصر الدین بیضاوی را مولفات مفیده و مصنفات پسندیده بسیار است ... منهاج و طوالع

و مطالع و مصباح و مرصاد و نظام التواریخ از آنجمله است انتقال قاضی ناصر الدین بیضاوی در تبریز بعالم اخروی بروایت شیخ جزری در سنهٔ خمس و ثمانین و ستمائه اتفاق
افتاد و بقول امام یافعی آن صورت در سنهٔ اثنی و تسعین و ستمائه دست داد و دیگری از آنجمله علامهٔ کبیر قاضی القضاة **شهاب الدین محمد بن احمد الخلیلی الخوئی**
است و او در تکمیل علوم بی مثل زمان خود بود و در ایام حیات تصنیفات افادت آیات تحریر نمود نظم علوم الحدیث از نتایج افکار پسندیده ارقام اوست وفات
او در سنهٔ ثلث و تسعین و ستمائه واقع شد و از آنجمله دیگری اصل مفسر جمال الدین **محمد بن سلیمان** بن النقیب المقدسی است و او را تفسیری است در صد مجلد و فوت
او در سنهٔ ثمان و تسعین و ستمائه اتفاق افتاده و دیگری از آنجمله عالم عابد زاهد **زین الدین علی بن الصاعد است** و آنجناب دمشقی الاصل بود و بوعظ و نصیحت
خلایق مشغولی می‌نمود و چون خبر واقعهٔ سعد الدوله یهود و ارغون خان را شنود قصیده بنظم فرمود که مطلعش این بیت است شعر تحذمن دار باسمه الفلک هذا الیهود
الغز وفد ملک و از جملهٔ شعرای آن زمان یکی **نجم الدین زرکوب است** و این قطعه از ابیات اوست که قطعه منم زرکوب و محصولم ز صنعت
بجز فریادی و بانگی نباشد همیشه در میان زر نشینم ولیکن بهره زر دانگی نباشد

ذکر گیخاتو خان بن اباقا خان

گیخاتو بضبط اکثر مورخان بتاء
فوقانی و خاء معجمه مشاهده افتاده و بعضی از کتاب آن نام را بنون و جیم نوشته اند و میرزا الغ بیک گورکان در الوس اربعه باین عبارت قلمی فرموده
که غالباً نام کیخاتو کنجاتو بوده چه لفظ اول معنی دارد و ثانی در عجب اند ازو گیخاتو در زمان سلطنت ارغون خان در ولایت روم حاکم بود و چون صورت فوت
ارغون روی نمود جمهور امرا باتفاق ... لکزی گورکان را بدان مرز و بوم فرستاده از حدوث واقعهٔ ایلخانی و وصول نوبت سلطنت بآن بانی مبانی
جهانبانی اعلام کردند و استدعای حضور فرمودند و بعد از توجه لکزی اختلاف در آراء امرا پیدا شده طغاچار و طوغان و قنچقبال بپادشاهی بایدو اغول
که حاکم بغداد بود مایل گشتند و مکتوبی مبنی از این معنی مصحوب معتمدی نزد او فرستادند اما بایدو ملاحظهٔ جانب گیخاتو فرموده ملتمس آن جماعت را اجابت نکرد
و چون لکزی بروم رسید و گیخاتو را از حقیقت حال مطلع گردانید فی الحال بر جناح استعجال متوجه آذربایجان گردید و بعضی از خواتین و شاهزادگان تا آلاتاق او را
استقبال نموده تهنیت سلطنت گفتند و در حدود خلاط مراسم قوریلتای اتفاق افتاده بتاریخ یکشنبه بیست و چهارم رجب سنهٔ تسعین و ستمائه گیخاتو بر سریر جهانبانی
نشست و لوازم آن امر چنانچه معهود است بوقوع پیوست بعضی از امرا از سبیل طوع و رغبت و زمره از سر ضرورت و کراهیت پای در دایرهٔ متابعتش
نهادند و گیخاتو بعد از چند روز که مجلس عیش و نشاط بصفت ... باتمام رسید امرای بداندیش را پرسید هر یک از طغاچار و قنچقبال را سه چوب یاساق زدند
تومان قنچقبال را بشکتور نویان عنایت کرد و تومان طغاچار را بدیگری از امرا بخشیده طوغان را با ولد او در دقیان سپردند تا بقصاص پدر خویش بقتل آوردند و منشور
باطراف و ولایات فرستاده خلایق را بعدل و احسان و رفع ظلم و طغیان بشارت داد و مقارن آن حال از جانب روم اخبار پریشان شنوده زمام مهم نیابت
خود را بشکتور نویان تفویض نموده در روز جمعه چهارم ماه مبارک رمضان بجانب روم نهضت فرمود و در غیبت رایت فتح آیت بعضی از شاهزادگان
و امرا خیال خلاف کرده روی بترتیب اسباب فتنه و فساد آوردند اما گیخاتو در جمادی الاخری سنهٔ احدی و تسعین و ستمائه از آن سفر منصور و مظفر بازآمده بتجدید
پرتو التفات بر سر اکابر و اهالی مملکت انداخت و بخلاف معهود هر که را اندیشهٔ مخالفت داشتند بانواع مراحم و الطاف بنواخت منصب امیر الامرائی به
آقبوقا ارزانی داشت و زمام امور وزارت را بتاریخ ششم ذی الحجهٔ سنهٔ مذکوره در کف کفایت خواجه صدر الدین احمد خالدی زنجانی نهاد و او را ملقب بصدر
جهان گردانید و برادر صدر جهان قطب الدین احمد را بمنصب قاضی القضاتی و تولیت موقوفات ممالک محروسه سرافراز گردانید و گیخاتو خان باتفاق مورخان
سخی ترین اولاد هلاکو خان بود چنانچه در اندک زمانی تمامی خزاین پدر و اخوان خود را بشاهزادگان و خواتین و امرا تقسیم فرمود و چون نظرش بر جواهر زواهر
که سلاطین سابق ... بودند افتاد ... را بجماعت ... بخشید و گفت امثال این متاع نفیسه لایق حال این جماعت است
که خود را بدان بیارایند و اما جواهر در خزانه محبوس داشتن ... پادشاه صاحب کرم ... دولت در باب اخذ
تحف ... و صدقات ... تمام ... و نتایج ... احکام ... و تخفیف ... زمان
حکم فرموده ... مطلقا بر آن ... گیخاتو ... از تحسین چون افراد انسانی منتفر بود لاجرم در مدت سلطنت اصلا بقتل کسی اقدام
ننمود و در ایام دولتش عنبر خام و مصر ... در روز کار سلطنتش ... و کوشمال ... امیخان با وجود
این صفات ... بمباشرت ... و همواره ... عیش و عشرت ... و نبات ... عزیز

خرد و بزرگ و تازیک و ترک دراز میساخت و بهتک پرده عصمت مستورات امرا و ارکان دولت قیام نموده اساس بی‌شرمی طرح می‌انداخت بنابر علی هذا نوئینان و امرای سلطنت با بایدو اغول متفق گشتند و مسرعان به بغداد فرستاده و او را بآذربایجان طلبیده و بیکبارگی از معاونت هواداری کیخاتو در گذشتند قتل کیخاتو در موغان بفرمان بایدو خان در ماه صفر سنه اربع و تسعین و ستمائه روی نمود مدت سلطنتش سه سال و چند ماه بود وضع چاو و ابطال آن در ایام فرمان فرمائی کیخاتو اتفاق افتاد چنانچه خامه عنبرین شمامه ابواب تحریر آن حکایات باز خواهد گشاد **گفتار در بیان شمه‌ای از اعتبار و اختیار صدر جهان و ذکر وضع چاو و سبب ابطال آن** در جامع التواریخ جلالی مسطور است که خواجه صدر الدین احمد خالدی از قاضی‌زادگان ولایت زنجان بود و در اوایل حال چندگاه ملازمت طغاجار نویان می‌نمود و او هم در عنفوان جوانی در کرم و سماحت و جود و سخاوت رقم نسخ بر مکارم صاحب ری و حاتم طی کشید و هر چه از هر ممر بدستش آمد در وجه انعام سادات و علما و مشایخ و فضلا مصروف گردانید و پیوسته همت بر اشاعه خیرات و مبرات میگماشت و یکی از شعرای ایران ولا این قطعه در مدح او بر لوح بیان نگاشت قطعه کسی که صدر خوان شد در آفاق که صدر نامور در هفت کشور کسی باشد که باشد پیش خودش خود و مال را یکسان گوهر و زر اگر صدری همی باید کردن بیاموز از صدر طغاجار سپهر مکرمت احمد که برد او کلاه سروری از چرخ اخضر القصه چون کیخاتو خان بر سریر دولت نشست امرا و نوئینان در باب تعیین وزیر قرعه مشورت در میان انداختند و اسامی جمعی از اکابر و اعیان را که ملازم اردوی اعلی و حضرات خواتین و امرا بودند محضر ساختند هر چند که در آن محضر نام صدر الدین احمد مسطور نبود اما چون منشی تقدیر منشور وزارت بنام نامی او تحریر نموده هنگام عرض محضر در آئینه خاطر نورانی ایلخانی بی سابقه اندیشه این صورت پرتو انداخت که جهت سرانجام مهام سلطانی و تمشیت معاملات دیوانی صدر الدین احمد زنجانی را وزیر میباید ساخت شاهزادگان و خواتین و امرا شرط موافقت بجای آورده این خیال را مستحسن نمودند و کیخاتو خان خواجه صدر الدین احمد زنجانی را بعالی منصب صاحب دیوانی و شرف لقب صدر جهانی مخصوص فرمود و انعام التمغا و تومان و توق و کورکه و یک تومان لشکر بدان منصب افزوده صاحب را جمع میان وزارت و امارت دست داد و کوکب اقبال صدر جهان در نفاذ امر و علو شان و مزید اقتدار و کمال اختیار روی باوج شرف و رفعت نهاد ابر از شرم ایثار دست گهر بارش غرق عرق خجلت بود و کوه از اندوه دل گوهر بخشش خون در درون بسته کان لعل و یاقوت ظاهر می‌نمود نظم

هیچ سایل بخوش دلی بخشم لا در ابروی او ندیده بچشم تا نیامد بدر سایلان شور همه پیش از نیاز گوید گیر

و صدر جهان هم در بدایت حال دست امرا و نوئینان را از تصرف در امور ملکت و مال کوتاه گردانید و بی استصواب ایشان مهام مملکت و مصالح سپاهی در حیز تفصیل میرسانید بنابر آن جمعی تا یکجو در ماه ذیقعده سنه اثنی و تسعین و ستمائه جمعی از معارف تبریز ایران داشتند که تیر مکر در کمان غدر نهاده و تا گوش کشیده بر لوح خاطر ایلخان نگاشتند که صاحب دیوان اموال جهان بمقتضای رای خود بمصارف میرساند و بدین جهت مصلحت لشکر و یراق اردو با مهمل و معطل میماند پادشاه فلک همت آفتاب عظمت آن شنوده ناشنوده انگاشت و تبارکی حکم یرلیغ نفاذ یافته از کثرت آمد و شد حد و معشر نظر بصیرت و کف کفایت صدر جهان گذاشت و زمام اختیار جماعت دشمنان در قبضه اقتدار او داد و صدر جهان زمین خدمت بوسیده و از مجلس بیرون آمده بندهای گران بر پای ایشان نهاد و بعد از چند روزی که اعدا را تنبیهی حاصل گشت عفو و مرحمت شعار خود ساخته از سر جرایم ایشان در گذشت و چون بواسطه اسراف کیخاتو خان در انعام اشراف و اعیان و کثرت احسان و اتلاف صاحب دیوان از جنس درم و دینار چیزی در خزانه نماند و بحسب اتفاق در آن سنوات وبا در میان گله و رمه مغولان افتاده بسیاری از چهارپایان ایشان را بمرگ آگاه عدم رسانید و پادشاه بدستور در خرج و بذل طریق اعتدال مرعی نمیداشت صدر جهان از سرانجام اخراجات ضروری ایلخان عاجز شده هر کس در آن باب نقشی بر لوح خاطر میگماشت در آن اثنا عز الدین مظفر بن محمد بن عمید که عمله‌ای شریر بود بعرض صاحب دیوان رسانید که مصلحت در آنست که بدستور ولایت ختا و مملکت قاآن چاو در عوض زر در ممالک ایلخان روان کرده و بیع و شری بدان نمایند تا جنس سیم و زر تمام داخل خزانه عامره شود و پادشاه را دست کامی پیدا شده هیچ آفریده در زیان نیفتد و بنابر آنکه در آن زمان صدر جهان را پانصد تومان قرض شده بود و مطلقا توجه از دیوان متیسر نمیشد و هر لحظه خرجی دیگر روی می‌نمود سخن عز الدین مظفر را بسمع قبول راه داده و باتفاق بولاد چینکسانک که ایلچی قاآن بود در این خیال محال را بعرض پادشاه با استقلال رسانیدند و کیخاتو خان حکم فرمود که من بعد در ممالک محروسه مطلقا بزر و نقره سودا و معامله نکنند و رقم نسخ بر نسج ثیاب زربفت نکشند مگر جهت خاصه پادشاه و زرگران و زردوزان دیگر بحرفه خود مشغولی ننمایند و در هر شهری از بلاد آذربایجان و عراق عرب و عجم و فارس و خوزستان

بود بار دیگر در خراسان چاو خانه بنیاد نهند و عمال جهت مثلث آنکار تعیین نمودند و مقرر شد که تجار بخارا و سوداگران ولایات باقی را در وقت سفر عوض چاو زر دهند
و وجه علوفات جماعه زرگران و صرافان و زرد وزان هر ساله مبلغی معین از چاو خانه مجری دارند تا دیگر آن صنعت نپردازند و در هر بلده مبلغی کلی در مؤنت
بنای چاو خانه مصروف گشت و چاو کاغذ پاره مربع مستطیل بود چند کلمه بخط ختایی بر آن نوشته و بر دو طرف آن کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله و لفظ ایرنجین
دورجی که قاآن ختایان عبارت پادشاه را لقب گردانیده بودند مثلث ساخته و در میان کاغذ دایره کشیده بودند و از نیم درم تا ده درم بنا بر اختلاف
چاو رقم زده و ایضاً سطری چند بر آن کاغذ مسطور بود مضمون آنکه بتاریخ سنه ثلث و تسعین و ستمائه پادشاه جهان این چاو مبارک را در ممالک روان گردانید تغییر
و تبدیل کننده با زن و فرزند و خویش و پیوند بیاسا خواهد رسید از اشتهار این حکایت مردم در بحر تفکر و حیرت افتادند و بعضی از شعرا جهت میلان خاطر پادشاه و
صاحب دیوان در آن باب ابیات گفتند از آنجمله یک بیت بخاطر بود نوشته شد بیت چاو اگر در جهان روان باشد رونق ملک جاودان باشد القصه
در ماه ذیقعده سنه مذکوره در تبریز چاو روان گشت و بازاریان دو سه روزی بحسب ضرورت به بیع و شری اشتغال نمودند بعد از آن طایفه از تبریزیان از شامت
این زیان بی تحمل شده روی بشهرها آوردند و در مره اگرچه از وهم ابواب دکاکین باز میکردند اما اقمشه و امتعه و اغذیه و اشربه را پنهان میساختند بنابراین در روز
جمعه عوام الناس زبان بشکایت و فغان گشاده بر عزالدین مظفر لعنت نمودند و نزدیک بود که اوباش قاصد جان آن شریر گشتند بروایتی او را کشتند و آمد شد کاروان
و سوداگران و عامه طبقات انسان منقطع شده امرا و نوئینان باتفاق صاحب دیوان بعرض پادشاه رسانیدند که وضع چاو مستلزم خرابی رعایا و سبب
فقدان حاصل معاش است و اگر چند روز دیگر این بدعت برقرار ماند اختلال تمام باحوال ملک و مال راه یابد گیخاتو خان چون این سخنان بشنود بابطال چاو حکم فرمود و مردم
جلا گشته بودند بتبریز باز آمده اهالی آن بلده بحالت اصلی معاودت نمود

ذکر مخالفت بایدو و بقتل رسیدن گیخاتو

در آن ایام که امرا
و نوئینان بواسطه شرب مدام گیخاتو خان و دست رسانیدنش ببنین و بنات مسلمانان بر خود می پیچیدند و خواطر بر خلاف او قرار داده انتظار لطیفه غیبی میکشیدند
شبی در آلاتاق پادشاه با بایدو اغول بن ترغای بن هلاکو خان آغاز بد مستی کرده اهانتی را فرمود و تا مشتی چند بروی زد و صباح که از خواب خمار بیدار شد
از حرکت شبانه پشیمان گشته مجلس پادشاهانه بیاراست و بایدو را طلبیده افسر خاصه بر سرش نهاد و عذر باخواست بایدو اغول هر چند غبار اخلاص را مغشوش
گردانیده بود مصلحت وقت در اظهار غبار نقار ندید و از در تعیش و طرب گذرانید امرا و اعیان که منتظر فرصت بودند تحبیش خاطر بایدو را دانسته نهانی بملازمت
رفتند و مواضعه کردند که سال دیگر بایدو از بغداد بجانب اردوی گیخاتو نهضت نماید تا ایشان کمر معاونتش بر میان بندند و ابواب خلاف بر روی گیخاتو
بگشایند بعد از آن شاهزادگان که در اردو بودند بیورتهای خویش مراجعت نمودند و در میان زمستان بهی بر آن اتفاق اطلاع یافته از بغداد عرضه داشتی
مشتمل بر اسامی بداندیشان و مواضعه ایشان نزد گیخاتو خان فرستاد و ایلچیان ایلدار و قنقبال و طولادای را مواخذه کرده مقید ساخت و طغاچار که خمیر مایه
آن فتنه بود قاصدی بمعیان [illegible] بغداد فرستاد [illegible] پیغام داد که [illegible] تا مقصود بحصول پیوندد و بایدو در
جنبش آمده چون این خبر بسمع گیخاتو خان رسید از اران بتبریز شتافته فرمود تا قنقبال را با پنج هزار سوار منقلای ساخته اقبوقا و طغاچار را با دو تومان لشکر از عقب روان
گردانید و بنفس خود در اوایل سنه اربع و تسعین و ستمائه [illegible] میان قنقبال و قراولان بایدو محاربه روی نموده فوجی از سپاه
بایدو بقتل رسیدند اما اقبوقا و طغاچار چون [illegible] در رسیدن بود طغاچار [illegible] اقبوقا [illegible] اوج کوتنه روان شده و
اقبوقا از تقدم و عدم التفات طغاچار متعجب گشته چون در منزل نزول نمود کس فرستاده سبب آن معنی را استفسار نمود طغاچار جواب داد که موجب تعجیل در خدمت
علت علف و ضیق یورت بود اقبوقا این سخن باور کرده دیگر بار طغاچار با اقبوقا مسابقت گرفت و مانند روز گذشته پیشتر روان گشت و بدین واسطه اقبوقا
در دغدغه افتاده پیغام داد که چرا طغاچار بخلاف یاسا [illegible] طغاچار [illegible] از چهره اندیشه بر گرفته در جواب گفت
که تا امروز بحکم گیخاتو خان اقبوقا منصب امیر الامرائی و رتبه تقدم داشت و [illegible] بایدو خان آنرا در معرض تعلیق گرفته چون این جواب بگوش هوش اقبوقا رسید
متوهم گشته سپاهیان فوج فوج مانند سیل در وقت انحدار روی بمنزل طغاچار آوردند و اقبوقا با معدودی چند [illegible] بسوی اردوی گیخاتو خان انعطاف داد
و بعد از وصول کیفیت حال عرض کرده گیخاتو خواست که بطرف روم گریزد اما بعضی از مردم کوته اندیش مصلحت ندیدند و ایلچیان بطرف اهر بازگشته در آن اثنا توکل
نوئیان که لشکر گرجستان [illegible] مراجعت نمود [illegible] در تبریز [illegible] بودند [illegible] بوی پیوستند و باتفاق متوجه اردوی گیخاتو شدند و هزاره [illegible]

تا مبانی کین ساخته تا که آن پادشاه را گرفتند و با مرای عاصی سپردند و ایشان او را در روز پنجشنبه ششم جمادی الآخر سنه اربع و تسعین و ستمائه هلاک کردند و کیخاتو
خان را سه پسر بود آلافرنگ و ایرانشاه از دندی خاتون ... و چین پولاد از بولغان خاتون و هیچیک از ایشان بسریر سلطنت نرسیدند و از جمله مشاهیر
زمان کیخاتو خان یکی شیخ احمد قنبر قزوینی است ... و در سنه تسعین و ستمائه علم عزیمت بعالم آخرت افراشت و از شعرا آن زمان
یکی نظام الدین عثمان قزوینی است و او را اشعار رنگین است و این مطلع از اوست مطلع صبحدمی که ... گل لاله را ... و رخت خجل کند نرگس مست
لاله را **ذکر بایدو خان** چون مهم کیخاتو خان بضرب تیغ تومنیان انفصال یافت طغاچار و سایر امرا از صغار و کبار به بایدو پیوستند در ماه جمادی الآخری
سنه اربع و تسعین و ستمائه در حدود همدان او را بر تخت سلطنت نشاندند و مجالس بزم و نشاط و بساط عیش و انبساط آراسته تیغ زر و گوهر بر سر افشاندند
و بایدو بعد از چند روز که بشرب می ارغوانی و استماع الحان و اغانی قیام نمود روی بسر انجام مهام سلطنت آورده منصب امیر الامرائی را بطغاچار داد
و خواجه صدر الدین احمد را از وزارت معاف داشته زمام آن مهم را در کف کفایت خواجه جمال الدین دستجردانی نهاد و ایضا حکومت روم و دیار بکر را
بطغاچار ارزانی داشته حکم فرمود که صدر جهان متوجه ضبط آن مملکت گردد و تومانات عراق عجم را بطولادای عنایت کرده قتقبال را حاکم شبانکاره ساخت
و اوقاف ممالک محروسه را از مؤنات دیوانی برخان گردانید و در آن باب نشانها باطراف ولایات فرستاد و از نواب کیخاتو اقبوقا و تایجو را بیاسا
رسانید حسن باکجان امان داد و روایت ... را که در مجلس الاتاق بفرمان کیخاتو او را در سعی منتهی شده بود بحضور طلبیده مخاطب گردانید ... جواب داد که
چون در ایام کیخاتو خان بر مسند سلطنت تمکن داشت اگر مرا بقتل برادر یا پسر خود مامور ساختی شرایط اطاعت بجای می آوردم تا بضرب شمشیر چه رسد امروز
نیز بنده و خدمتکار پادشاهم اگر گناه بنده عفو فرماید بهمان دستور انقیاد احکام او را بر ذمه همت خود لازم دانم بایدو این جواب را پسندیده ... را
در سلک مقربان منتظم گردانید و هم در اوایل ایام پادشاهی بایدو غازان خان بن ارغون خان باتفاق امیر نوروز غازی رایت خلاف افراخته متوجه آذربایجان
گردید و بایدو مغلوب شده از شربتی که بکیخاتو چشانیده بود جامی لبالب درکشید مدت حکومتش هشت ماه بود و قتلش ... در حدود تبریز روی نمود **ذکر**
مبادی احوال شهزاده غازان که نهالی بود در چمن سرافرازی و بیان وقایعی که روی نمود میان آنجناب و امیر
نوروز غازی خامه پاکیزه تقریر وزیر ارسطو ضمیر خواجه رشید الدین فضل الله در جامع التواریخ چنین تحریر فرموده که ولادت همایون شاهزاده غازان
بن ارغون خان در شب جمعه بیست و نهم ربیع الآخر سنه سبعین و ستمائه در سلطان دوین مازندران بطالع عقرب اتفاق افتاد و چون آثار دولت و شهریاری از بشره
آن دری درج کامکاری ظاهر و هویدا بود ارغون خان مبتهج و مسرور گشته بترتیب اسباب جشن و سور فرمان داد و طلب ... جشنی فرمود با زیب و ساز که در وصف
آن قصه گردد دراز و غازان تا سه سالگی در حجر عطوفت مادر و پدر بسر برد آنگاه اباقا خان آن نبیره دولتمند را طلبیده به بولغان خاتون سپرد و در سنه ثمان
و سبعین و ستمائه که اباقا خان جهة دفع شر براق متوجه خراسان بود در میان سمنان و دامغان طرح شکار انداخته در آن صیدگاه غازان آهوئی را بتیر
زد و چون در آن زمان شهزاده هشت ساله بود این معنی موجب تعجب شاه و سپاه گشته اباقا خان چنانچه رسم مغولانست برای باغرلامشی فرزند ارجمند سور

دست ٣

در دامغان توقف نمود و بطوی ... اشتغال فرمود و در سنه ثمانین و ستمائه که سن غازان بده سالگی رسید اباقا خان وفات یافت و شاهزاده بپدر خود
ارغون خان پیوست و چون ارغون سلطان احمد را کشته بر تخت سلطنت نشست ایالت ولایات خراسان را بغازان خان تفویض نمود و امیر نوروز را در ملازمتش
مقرر فرمود امیر نوروز پسر ارشد ارغون آقا است که سی و نه سال در زمان چنگیزخانیان حکومت بعضی از بلاد ایران تعلق بوی میداشت و جمال حال امیر نوروز
بزیور ایمان و اسلام و حلیه متابعت سنت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام مزین و محلی بود و همواره در تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام
ملت بیضا مساعی جمیله بذل میفرمود و در میدان شجاعت و مردانگی از امثال و اقران امتیاز تمام داشت و از غایت جلادت و فرزانگی همواره در معرکه غزو کفار
سنان اعلام جهد و اجتهاد می افراشت و در آن اوان که ارغون خان افنا و بوقا را به لقا ترجیح کرد امیر نوروز بنا بر اتحاد و صداقت بوقا مستشعر گشته در ذی حجه
سنه سبع و ثمانین و ستمائه بدر چسر که جای قشلاق او بود برفت و شوهر خواهر خود شهزاده ... و بعضی از امرا خراسان را در خلاف غازان با خود متفق ساخته
رایت عصیان برافراخت و در روز پنجشنبه هفتم ربیع الاول سنه ثمان و ثمانین و ستمائه که شهزاده در کشف رود نزدیک پل معین منزل گزیده بود امیر نوروز با
سپاهی عالم سوز ناگهان بگرد او درآمده غازان را بجانب مازندران گریزانید و چون شاهزاده بدان ولایت رسید بولاجو را که امیر نوروز در دم از هواخوا

او میز دگرفته نزد ارغون خان فرستاد و لشکر پراکنده را مجتمع گردانیده روی بنوروز نهاد و در یازدهم ربیع الاخر سنهٔ مذکوره در نواحی رادکان بین الجانبین مقابله و مقاتله
اتفاق افتاده این کرت نیز غازان منهزم گشت و نوروز غنیمت بسیار گرفته صیت شجاعت و پهلوانی او از ایوان کیوان درگذشت و شهزاده غازان در آن
انهزام بکالیوش استراباد رفته چهل روز در آن مقام آرام گرفت و بعد از آنکه از نزد ارغون خان بایدو اغول و نورین نویان با سپاه فراوان بمدد رسیدند بار
دیگر بعزم رزم متوجه نوروز شد و نوروز نیز از رادکان در حرکت آمده چون بحدود جرمغان نزول نمود دانست که با آن لشکر دست در کمر نمیتواند زد لاجرم
عنان عزیمت بصوب ترکستان انعطاف داد و شاهزاده غازان تا نواحی دار السلطنه هراة او را تعاقب فرموده هر یک منصور غنیمت موفور بدست
آوردند و از صحرای هزار جریب طبل مراجعت کوفته غازان خان آن زمستان در غیشا پور قشلاق کرد و در بهار سنهٔ تسع و ثمانین و ستمائه در فضای جان فزای رادکان
ییلاق نموده در فصل شتا بطرف خرامید و بایدو اغول را با سپاه عراق رخصت معاودت فرمود و در اواخر زمستان بقراتپه سرخس که آن را شیر سبیل نیز گویند منزل
ساخت و هنوز در آن مقام بود که خبر توجه سپاه قیدو خان بتواتر پیوست کیفیت واقعه آنکه نوروز بیک بعد از انهزام نزد قیدو خان رفته صورت تسخیر خراسان
را در نظر آسان نمود و قیدو خان دو ادا خود ا تکمور را با سی هزار سوار بهمراه نوروز مرد یورش خراسان کرده بصحوب نوروز روان گردانید و ایشان در شهور
سنهٔ تسعین و ستمائه از آب آمویه گذشته انجبر در اردوی غازان خان شایع گشت شاهزاده غازان و امرا مجال قتال با آن سپاه محال دانسته تا ولایت
سمنان عنان بگیران باز کشیدند و اتکمور و نوروز تا جوربد ایشان را تعاقب نموده لشکریان قیدو خان در ولایت خراسان لوازم قتل و غارت تقدیم
رسانیدند اما در وقت مراجعت بهر دیار که میگذشتند پهلوانان خراسان دزدیده برو زرو پوشیده بشب مغولان لی ایمان را می کشتند بمثابه که چون آن
سپاه بجیحون رسیدند قریب بچهار سوار از ایشان ناپیدا بود و بدین جهة اتکمور در خشم رفته نوروز را بچوب یاساق تادیب فرمود در خلال این احوال خبر
فوت ارغون خان و سلطنت گیخاتو خان شیوع یافت و غازان در ولایت سمنان از کیفیت حادثه وقوف یافته بعد از اقامت مراسم تعزیت عنان
عزیمت بطرف دماوند تافت و از آنجا بسلطان دوین رفته در آن منزل شاهزاده انبارجی و طولادای و قچقبال با طایفه از ابطال رجال برسم کومک از
نزد گیخاتو خان آمدند و غازان بوصول آن سپاه مستظهر گشته چند گاه بفراغبال اوقات گذرانید و در بهار سنهٔ اثنی و تسعین و ستمائه بعزم ملاقات گیخاتو خان و
عرض حالات خراسان متوجه آذربایجان گشت و گیخاتو خان وصول شاهزاده را بار دو از صلاح ملک دور دانسته جمعی از نوئینان را ارسال داشت تا او را
بطرف خراسان بازگردانیدند و غازان خان نوبت دیگر بمازندران شتافته در اواخر سنهٔ ثلث و تسعین و ستمائه عنان عزیمت بصوب نیشاپور تافت و در آن
ولایت میان آنحضرت و امیر نوروز جنگ و مخالفت بصلح و موافقت تبدیل یافت مفصل این مجمل آنکه چون نوروز در مصاحبت اتکمور از یورش خراسان
بجانب مغولستان مراجعت نمود در کنار آب آمویه از وی متوهم گشته سلوک طریق مفارقت اختیار فرمود بارشا دزوجه خویش طغان خاتون که ضعیفه
عاقله بود کرت دیگر ملازمت غازان کرده از خواص ملازمان ساتلمش و ایسنبوقا را نزد شاهزاده فرستاد و سخن صلح در میان انداخت ملخص پیغام آنکه
تا کی از جانبین طریق مخاصمت پیمائیم و قصد جان و عرض یکدیگر نمائیم اکنون وقت است که شاهزاده جرایم این کمینه را آب عفو و اغماض بشوید و من
بعد بتقدیم الطاف طریق عنایت و اعطاف پوید و عذر تقصیراتی که تا غایت بحسب تقدیر واقع شده بپذیرد تا بنده بدرگاه عالم پناه آمده طریقه عبودیت
و اخلاص پیش گیرد غازان خان از شنیدن این سخنان بغایت مبتهج و شادمان شده اطاعت نوروز را از جملهٔ مقدمات سرسبزی نهال اقبال خود شمرد و در ریاض آمال
ایلچیان را برشحات سحاب عواطف و مراحم خضرت و نضارت داده بین الجانبین مبانی عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت و انوار رحمت غازانی از مطلع
مهربانی طلوع نموده در قلب زمستان عنان باستقبال نوروز تافت و بر سر حسرو مرو مرور فرموده در حدود شبرغان بعتبوق نوروز رسید و او در ساعت سجده
مبادرت کرده نه سر اسب صبا رفتار پیشکش کشید و زبان اخلاص و نیاز بعذر جسارتی که تا غایت از وی صدور یافته بود بگشاد و دست امید در ذیل
عاطفت شاهزاده زده چون سایه در پایش افتاد غازان خان بحکایات محبت آمیز و کلمات شفقت انگیز او را بنواخت و همت بر تربیت و رعایتش گماشته
رایت مراجعت بصوب سلطان دوین بر افراخت

ذکر سلوک شهزاده غازان بنسبت بایدو خان در طریق خلاف و بیان ملاقات ایشان با یکدیگر بعد از وقوع مصاف

در اوایل سنهٔ اربع و تسعین و ستمائه که غازان خان همعنان امیر نوروز متوجه سلطان دوین شده بود در اثنای راه خبر قتل گیخاتو و جلوس بایدو متواتر گشت و همعنی بر خاطر شاهزاده گران آمده بعد از وصول بسلطان دوین در باب دفع بایدو و تسخیر ممالک

ممالک موروث با اعاظم ارکان دولت طریقهٔ مشورت مرعی داشت نوروز گفت امید چنان است که عنقریب شاهزادهٔ عالمیان را بر سریر سلطنت
وجهانبانی بنشانم و بایدو را مانند حجاب کفر از میان برگرفته تمامی امرا و اعیان را مسخر فرمان گردانم بشرطیکه شاهزاده باطن خجسته میامن را بانوار ایمان و
عرفان منور سازد و سالک طریق مسلمانی گشته لوای متابعت ملت نبی آخر زمانی برافرازد و غازان خان بقبول این ملتمس زبان گشاده رایت نهضت بصوب
آذربایجان برافراخت و چون قطع منازل و مراحل کرده طهران ری را معسکر ظفراثر ساخت بنابر استصواب نوروز بیک مولای و نعیش را برسم رسالت نزد بایدو
فرستاد و پیغام داد که بر گزد ستور بوده که امرا در قراجی متعرض اروغ چنگیزخانی گردند لاجرم توقع چنانست که جمعی را که متصدی قتل کیخاتو خان بوده‌اند
بحضور فرستند تا نواب درگاه ما بعد از تفحص آن قضیه رسیده زمرهٔ که کفران نعمت اندیشیده باشند بقصاص رسند و ایلچیان در هشترود مراغه بپایهٔ سریر بایدو
رسیده سخنی که داشتند بعرض رسانیدند و برین موجب جواب یافتند که امرا بموجب فرمودهٔ ما کیخاتو را کشته‌اند و حالا تمامی آینی و آقا بر سلطنت ما متفق گشته
بنابران مناسب چنان مینماید که غازان خود را رنجه ندارد و بجانب خراسان مراجعت نماید و مولای و نعیش برین نوع مدعا معاودت کرده در فیروزکوه
بملازمت غازان خان رسیدند و سخنان بایدو را معروض گردانیدند غازان خان از آن جواب برآشفت و بجانب هشترود روان گشت و بایدو از این
حال آگاه شده عنان عزیمت باستقبال اهل عداوت انعطاف داد و در روز پنجشنبه پنجم رجب سنه اربع وتسعین وستمائه در نواحی قربان شیره نزدیک به
رودخانه قریهٔ شیرگیران هر دو لشکر در برابر یکدیگر صف کشیدند و پیش از آنکه آهنگ طبل جنگ بگوش طالبان نام و ننگ رسد امیر قتلغشاه از برنغار غازان
خان بر توکل و ایلدار که در جوانغار بایدو بودند حمله نمود و توکل عنان ادبار بوادی فرار گردانیده ایلدار با قرب دویست سوار تا مدار القتل رسید بنا بر علی
بایدو متوهم شده بوغدای اختاجی را نزد غازان فرستاد و پیغام داد که چون قواعد مواخاة و موالات همواره میان ما صفت استحکام داشته مرا در ملک
و مال با تو مضایقه نیست مناسب آنکه شمشیر خلاف در غلاف کرده بروجهی که رضای جانبین و مصلحت ایل و الوس بآن مقرون باشد با یکدیگر صلح نماییم و برغم
روزگار ناسازگار ابواب موافقت و مرافقت برگشاییم و غازان خان بمصالحه راغب گشته مقرر شد که هر دو پادشاه با هم ملاقات نمایند و سخنی که داشته
باشند بی توسط غیری گفت و شنید فرمایند پس روز دیگر بایدو خان و شهزاده غازان هر یک با معدودی چند از لشکر پیش رانده بوعده گاه شتافتند
و از روی اعزاز و احترام یکدیگر را دریافتند شهزاده غازان التماس اینجوی فارس و کرمان و عراق که تعلق بارغون خان میداشت نمود و بایدو خان این ملتمس را
بحسن قبول ملتقی فرمود و قرار بر آن افتاد که روز دیگر طوی کرده هر یک از آن دو پادشاه متوجه اردوی خود گردند اما بایدو و امرا او بخیال آنکه فردا در حین
آش کشیدن مهم غازان را بانفصال دهند روی بمنازل خویش آوردند و این معنی بر ضمیر عالم افروز شاهزاده غازان پرتو انداخته امیر نوروز و توقمور ولد بوقا
را بغوجی راجته اطلاع بر سرایر ضمایر امرا و ستاندن یرلیغ اینجوی فارس و کرمان و عراق همانجا بگذاشت و بنفس نفیس در شب سه شنبه دهم ماه مذکور بجانب مازندران
روانه شد و بتعجیل هرچه تمامتر طی مسافت کرده چون در منزل مسلم نزول اجلال فرمود آتکمور را برسالت باز فرستاد و ببایدو پیغام داد که من تا قاسم یکدلی داشتم
لیکن از حرکات و سکنات امرا امارات عصیان مشاهده نموده بر حضرت رایت مراجعت افراشتم باید که بوعده وفا کرده مناشیر اینجوی ارغون خان را مصحوب
نوروز بیک بزودی ارسال نماید تا انهدام بمبانی عهد و پیمان راه نیابد و بایدو آغاز تواضع فرموده یرلیغ داد که ملک اسلام جمال الدین که حاکم فارس بود
محصولات اینجوی آن ولایات را بگماشتگان غازان تسلیم نماید اما اجازت امیر نوروز در حیز تأخیر گذاشته او را تکلیف ملازمت خود نمود نوروز در خفیه با طغاچار
عهد و پیمان در میان آورد که بمعاونت یکدیگر بساط سلطنت بایدو را درنوردند و شاهزاده غازان را مطیع و منقاد گردند و بشیوهٔ مکر و خدیعت نزد
بایدو سوگند خورد که اگر حال مرا بازگردانید غازان را بسته بملازمت سپارم بایدو بدین افسون فریب یافته در یازدهم ماه مذکور نوروز و توقمور را رخصت
داد و ایشان بسان تیر از خانهٔ کمان بیرون جسته در بیست و هفتم همان ماه در فیروزکوه بخدمت شاهزادهٔ کوه شکوه رسیدند و گفت و شنیدی که با بایدو کرده بودند
مشروح معروض گردانیدند آنگاه امیر نوروز غازانی یعنی دیگی را بسته پیش بایدو خان فرستاد. پادشاه و امرا از مشاهدهٔ این حیله در حیرت افتاده از گذاشتن
نوروز پشیمان گشتند و بتاریخ چهارم شعبان سنه مذکوره غازان خان بموجب وعده که سابقاً با امیر نوروز کرده بود در حضور شیخ صدرالدین ابراهیم بن شیخ
سعدالدین حموی کلمهٔ توحید بر زبان رانده از روی اخلاص دین مبین نبوی را پذیرفت و انقیاد احکام شریعت غرا کرده ترک شرک و ملت مذموم اتراک
گرفت و در آن روز فیروز قرب صد هزار مشرک متمرد مؤمن و موحد گردیدند و از ظلمت کفر و عبادت اوثان نجات یافته بانوار توحید و عرفان

رسیدند درین اثنا ایلچی که نشان بجهت فارس بشیراز برده بود باز آمد و بعرض رسانید که حاکم فارس منشور بی تفحص مدعای ما بطرف ساخت و طریق عناد مسلوک داشته
بانقیاد فرمان شاهزاده نپرداخت و این معنی موجب اشتعال نیران غضب غازان شده بار دیگر خیال یورش آذربایجان نمود و امرا و تومنیان را بتهیه اسباب مقابله
و مقاتله امر فرمود مقارن این حال صدر جهان خواجه صدرالدین احمد زنجانی که نامزد ضبط ولایت روم بود از راه عنان بصوب گیلان انعطاف داده متوجه
اردوی غازان خان شد و در نهم شوال بموکب عالی پیوسته عنایت بی‌نهایت یافت و بهنگام فرصت معروض داشت که اگر خسرو سکندر آیین آیینه دل را بصیقل
توکل روشن ساخته نیت کند که چون بیمن ظفر یابد در تقویت دین نبوی و ترویج ملت مصطفوی باقصی الغایة سعی نماید و ادرارات و صدقات که سلاطین ماضیه
در ممالک مقرر داشته اند از شوائب تفحص مصون دارد و املاک طایفه را که گشته گشته اند بورثه ایشان گذارد من متکفل میشوم که نوروز بیک را باستمالتی گرد
از راه گیلان معاقصه بر سر بایدو رسانم و غازان خان متقبل این امور شده در روز جمعه یازدهم شوال متوجه آذربایجان گشت و امیر نوروز با صدر جهان در مقدمه
بفرستاد و امیر نوروز ایلغار کرده در سرعت رفتار سعی بسیار نموده بمنشی بموضعی رسید که از انجا تا اردوی بایدو دو روزه راه بود و این خبر را طغاجار و بعضی دیگر از
امرا که بار شنیده یکبار از اقبال و ادبار بایدو روی برتافتند و مانند بخت و دولت بخدمت نوروز بیک شتافتند و بایدو در روز جمعه یازدهم ذیقعده از کنار
سفید رود که معسکرش بود فرار بر قرار اختیار کرده براه مرند و اوجان عازم گرجستان شد و نوروز بوغدای اختاجی را جهت رسانیدن این خبر نزد غازان
روان ساخته خود بسرعت باد صرصر از عقب بایدو در راه آمد و قورمشی که مقدمه سپاه نوروز بود در حدود نخچوان بایدو را بی سر و سامان رسید و او را
گرفته در تبریز بنظر نوروز رسانید و نوروز بایدو را بخدمت غازان خان که در آن زمان باوجان آمده بود ارسال نمود و غازان خان سوتای اختاجی را باستقبال
فرستاد و روز چهارشنبه بیست و سیم ذی قعده سنه اربع و تسعین و ستمائه خرمن بقای بایدو را بباد فنا داد ع نیست بر هیچ آدمی اجل ابقا نمیکند سلطان مرگ هیچ
محابا نمیکند از بایدو سه پسر ماند قبچاق علی محمد و از ایشان هیچیک بسلطنت نرسید

ذکر جلوس سلطان محمود غازان و بیان مجملی از وقایع آن دوران

چون نهال دولت بایدو از تندباد اجتهاد نوروز بیک منقطع گردید و نسیم شوکت غازانی نهال زندگانی سالکان طریق جهانبانی را
بخزان مرگ مبدل گردانید در ذوالحجه سنه اربع و تسعین و ستمائه غازان خان بروز عید اضحی طلعت صبح افزا بمردم نمود و تخت خانی و سریر کامرانی را بوجود
همایون خود زیب و زینت وافر داد و بهمان روز یرلیغ همایون نفاذ یافت که تمامی مغولان مسلمان شده باظهار شعار شرع شریف بپردازند و بنیاد
کفر و ضلالت را مانند ظلم و طغیان از جهان براندازند و هر کس از بقایا ارکان دین قویم کردن بجد سرکشی بردارند و اهل کتاب را اگر جزیه دهند بخلاف حکم
مقتضی قوانین شریعت نیازارند و بعد از آن پادشاه اسلام بقراباغ اران رفته قوریلتای فرمود و چون جمیع شاهزادگان و خواتین و تومنیان بر طبق
مچلکا دادند نوبت دیگر بر سریر جهانبانی نشسته چنانچه معهود مغولانست طوی نمود و غازان خان هم در مبدأ جلوس بهیئت احکام بجهت یمن و تفأل آل تمغا را
که مربع بود بشکل مدور که افضل اشکال است تغییر فرمود و در میان آن سکه لا اله الا الله محمد رسول الله نقش نمود و اشارت کرد که بر سر مکاتیب و مناشیر
بسم الله الرحمن الرحیم قلمی گردانند و فرامین ادرارات و سیورغالات اهل اسلام را با مضا مقرون داشته منصب امیرالامرائی و یاسامیشی سپاه را بجناب
نوروز بیک تفویض نمود و صدر جهان خواجه صدرالدین احمد زنجانی را بتقلد امر وزارت تعیین فرمود و هم در اوایل ایام سلطنت غازانی قبچقبال و ابلدی
و طغاجار و بعضی دیگر از امرا منافق شیوه غدار بیاسای ایلخانی اختصاص یافتند و جمعی دیگر که زنده ماندند سالک طریق مکر و تزویر گشته ایشان نیز بیمن جلادت
امیر نوروز عنان بعالم آخرت تافتند و در سنه ست و تسعین و ستمائه امیر نوروز بدوستی سلطان مصر متهم شده در خراسان بحکم غازان خان شربت شهادت
چشید و در سنه سبع و تسعین و ستمائه صدر جهان نیز از همان شربت جام لبالب درکشید و در همین سال میان غازان خان و سلطان مصر در نواحی حمص مقاتله دست داد
غازان خان را صورت نصرت روی نمود و حکومت هر بلده از بلاد شام را در عهده یکی از امرا کرده مراجعت فرمود اما امرا بواسطه خونریزی و فتنه
انگیزی متوطنان بقاع شام از محافظت آن بلاد عاجز گشتند و متعاقب غازان خان بصوب آذربایجان در حرکت آمده بساط مملکت داری در نوشتند
و در شهور سنه اثنی و سبعمائه کرت دیگر غازان خان بشام شتافته روزی چند در نواحی حلب بعیش و طرب بگذرانید انگاه استخلاص آن ولایات را بعهدهٔ جلادت
و کاردانی امیر قتلغشاه و چوپان بیک گذاشته بازگردید مقارن آن حال پادشاه مصر ملک ناصر بر سر آن تومن جلادت آیین تاخت و بسیاری از سپاهیان
غازانی کشته رایت ظفر و نصرت برافراخت وفات غازان خان در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث و سبعمائه اتفاق افتاد و او مدت هشت سال

در تبریز

هشت سال و نه ماه تاج اقبال بر سر نهاد زمان حیاتش سی و سه سال بود و بعد از وی برادرش سلطان محمد بامر سلطنت قیام نمود

گفتار در بیان بعضی از وقایع ایام دولت غازان خان تا زمان شهید شدن امیر نوروز غازی در خراسان

در سال اول از جلوس غازان خان از جانب
خراسان خبر آمد که اُجای ولد براق خان و دوا و ساربان با فوجی از سپاه توران از آب آمویه عبور نموده اند و امرا و لشکریان آن حدود تاب مقاومت نداشتند
مدارند و باعدام اقدام موکب غازانی امیدوار اند چون غازان خان میدانست که دفع آن فتنه جز ببازوی اقتدار امیر نوروز و تیغ او صورت نخواهد پذیرفت اورا با سپاه بلا
انتها بجانب خراسان روان فرمود و در آن زمان لشکر ماوراء النهر تا حدود مازندران رانده بودند و قتل و غارت مینمودند اما چون از وصول نوروز بیگ
خبر یافتند عنان بصوب فرار تافتند و امیر نوروز با جنود دشمن سوز شب و روز در عقب ایشان بجماعت طی مسافت کرده در حدود هراة بدیشان رسید و بضرب
تیغ و سنان خلقی را بر خاک هلاک افکنده بقیة السیف را گریزانید و متعاقب در حرکت آمده و بکامیشی قیام نموده تا وقتی که مخالفان از آب آمویه گذشتند
بازگشت آنگاه مظفر و منصور بآستان غازان خان شتافته بتشریف سیورغامیشی یافت و مقارن آن حال صدر جهان بتصرف در اموال دیوان متهم گشته امیر نوروز
رقم عزل بر ورق حالش کشید و منصب وزارت را بخواجه جمال الدین دستجردانی مفوض گردانید و در خلال این احوال طایفه از شاهزادگان و نوئینان مانند
سوکا و برلا و ایسن تیمور بن قنغورتای و ارسلان که ارتفاع اعلام اسلام مخالف مزاج ایشان بود با یکدیگر اتفاق کرده قواعد پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد گردانیدند
که غازان خان و امیر نوروز را بهر نوع که توانند شربت شهادت چشانند و مساجد و معابد امت خیر الانام علیه الصلوة و السلام را کنایس و معبد الاصنام
گردانند و قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوة بفعل رسد امیر نوروز نوبت دیگر جهة بعضی از مصالح ملکی روی توجه بخراسان نهاد و غازان فرمان داد که سوکا و برلا
در آن سفر مرافقت نوروز بیگ نمایند لاجرم بداندیشان باهم قرار دادند که سوکا و برلا در حدود خراسان بوقت تعیّن خاطر از نوروز فارغ گردانند و ایسن تیمور
و ارسلان غازان خان را در آذربایجان بقتل رسانند و قبل از وصول امیر نوروز بخراسان سوکا و برلا معتمدی پیش شاهزاده یایجو فرستاده اورا از اندیشه
خویش وقوف دادند تا با ایشان موافقت نماید و یایجو بحسب ظاهر سر رضا جنبانیده خفیه قاصدی نزد نوروز بیگ ارسال داشته از باب مواضعه کوته
آنچه معلوم نموده بود پیغام فرمود لاجرم امیر نوروز در شب موعود از اردوی خود بیرون رفته در کمینگاه بایستاد و سوکا و برلا با موافقان بهیئت مصلح و
متکمل گشته بخیم او شتافتند و چون تمامی خیام را بسان سراچه دل خود از نور ایمان خالی یافتند وهم نموده عزم گریز کردند در آن حین امیر جلادت آیین کمین گشاده
راه نجات بر آن قوم بی دین بربست و جمعی را بتیغ بیدریغ گذرانیده زمره را اسیر ساخت و سوکا مجال فرار یافته برلا در سلک اسیران منتظم گشت و روز دیگر
تند باد قهر امیر نوروز بساط حیاتش در نوشت و ایلچی بدرگاه عالم پناه ارسال داشته کیفیت مواضعه دشمنان را مشروح پیغام داد و در آن اوان ایسن تیمور
و ارسلان با سپاه فراوان متوجه محاربه غازان شده بودند و پادشاه نیز با لشکر بی نظیر بجانب ایشان نهضت نموده در نواحی پل نعمان بین الجانبین مهم به
استعمال تیغ و سنان سرایت کرد و ایسن تیمور با چند کس از شجعان بر تو گشته بقیه معاندان راه گریز پیش گرفتند و آخر الامر اکثر ایشان بدست افتاده
رخت زندگانی بباد فنا دادند چنانچه در مدت یکماه پنج شاهزاده و سی و هفت کس از امرا از منازل انجهانی رخت بساحل جهنم کشیدند و بدین فتح مبین
محبان دین متین مبتهج و مسرور گشته صدقات بمستحقین رسانیدند از غرایب وقایع آنکه در اثنای ظهور این امور بعضی از مباشران اعمال دیوانی خواجه
صدر الدین احمد زنجانی را بموافقت مخالفان دولت غازانی متهم داشتند و اورا بمحصلان بهرام صولت سپرده بعد از تعذیب و شکنجه بی ثبوت جرم
حکم سیاستش حاصل نمودند اما هرقداق نوئین بر کیفیت بیگناهی صدر جهان اطلاع یافته و قصد و غرض بداندیشان را بغازان خان عرض کرده فرمان واجب
الاذعان باطلاق آن وزیر باستحقاق شرف اصدار یافت در روضة الصفا از صدر جهان منقولست که گفت در اوقات گرفتاری شبی مرا خواب در ربود
دیده بصیرت من در واقعه چنان مشاهده کرد که روز جمعه مرا بسیاستگاه بردند و در میان بیشه بغایت مخوف موقوف داشتند ناگاه شخصی نورانی از میان
بیشه با شمعی افروخته بیرون خرامید و مرا از چنگ محصلان خلاص گردانید و گفت بهر جانب که خواهی توجه نمای و پیش هفت کس از محرمان خود زبان بافشای
این راز بگشای روز دیگر این واقعه را با هفت نفر از مخلصان حقیقی در میان نهادم و منتظر لطیفه غیبی بوده سررشته اختیار بدست عنایت پروردگار
دادم بیت در دست ما چو نیست عنان ارادتی بگذاشتیم تا کرم او کجا برد و چون روز جمعه شد موکلان مرا بر اسپ پالانی سوار کرده به بیشه بردند و بنا
برآنکه در عهد کیخاتو خان درباره ایشان صنوف الطاف بظهور رسانیده بودم در اجرای حکم تاخیر میکردند و در آن اثنا هیات شخصی که در واقعه بر صحیفه خیال

ارتسام یافته بود خطر من در آمده و از غایت دهشت مرا غشی روی نمود و در آن حال بر قداق نوئین از شکارگاه مراجعت فرموده بدان موضع رسید و حقیقت حکمی که در حق من
صادر یافته بود معلوم کرده دو شخص را بمحافظت من مأمور گردانید و چون از آن غشی افاقت یافتم آن دو عزیز بشارت راحت رسانیدند و محصلان را از قتل من
مانع آمده تا صباح شرط حراست بجای آوردند و روز دیگر بهرقداق صورت بیگناهی مرا برای نورالیجانی نگاشت و حکم نجات حاصل کرده مرا مطلق العنان گذاشت
و در بیست هشتم ذی الحجه سنه خمس و سبعین و ستمائه که غازان خان متوجه بغداد بود خواجه جمال الدین دستجردانی بیاسا رالیجانی اختصاص یافته و در اوایل محرم سنه ست
و سبعین و ستمائه نوبت دیگر انوار عنایت غازانی بر وجنات احوال صدر جهان تافت و بکام دوستان بار دیگر بر مسند وزارت نشست یکی از فضلا این رباعی را در ادا
در سلک نظم کشید رباعی با صدر جهان فلک خود مساز آمد شهباز سعادتش بپرواز آمد تا تهنیت روز و مه و سال کند اقبال ز در صلح کنان باز آمد طوایف
انام بار احترام ملازمت آصف جم احتشام بستند و از میامن عدالتش عتبت جمعیت خواطر و رفاهیت ضمایر در کنج فراغت نشستند و هم درین سال امیر نوروز
غازی بتعصب بالیجانی گرفتار گشته رخت زندگانی بباد فنا داد تفصیل این اجمال آنکه چون خواجه صدرالدین احمد زنجانی کرت ثانی بر مسند وزارت غازانی متمکن
شد بنابر آنکه سابقا نوروز بیک در عزل او دخل داشت همت بر انحطاط مرتبه اش گماشت و با جمعی از امرا اتفاق نموده بهانه مذکور که غازان خان
در میلاد همدان بود و نقلم مبیر بر لوح خاطر سطیر همایون نگاشتند که نوروز بیک با پادشاه مصر راه یکی دارد و میخواهد که باتفاق مصریان خسرو جهانبان را
از میان بردارد و از زبان سلطان مصر و نوروز بیک مکتوبات مزور قلمی کرده آن نوشتها را در مجلس شراب در کیسه قنبر نامی از ملازمان امیر نوروز بیک
که بمصر آمد شد مینمود و در دول میان حاجی بیک که برادر نوروز بیک بود نهادند و چون پادشاه این سخن را شنید و متوجه تحقیق آن گردید علی الفور قنبر و حاجی
بیک را بیاسا گاه طلبیده نامهای مزور را از مواضعی که نهاده بودند بیرون آوردند و غازان خان مضمون آن مراسلات را معلوم نموده بی توقف حکم فرمود
که اساس وجود قنبر را بضرب چماق نابود گردانند و برادران و نواب نوروز را که در عراق بودند بیاسا رسانند و امیر بوتای و بهرقداق نوئین را تعیین کرد
که با دو تومان لشکر بخراسان روند و تا جان نوروز را باتش قهر نسوزند مراجعت ننمایند و متعاقب آن دو امیر قتلقشاه را با طایفه از سپاه بکومک ایشان
نامزد فرمود و امیر نوروز در نیشاپور از کیفیت حادثه وقوف یافته با امرا و ارکان دولت قرعه مشورت در میان انداخت و گفت مصلحت چنان
مینماید که بهراة رفته پناه بملک فخرالدین کرت برم زیرا که داماد منست و حقوق تربیت در ذمه وی ثابت دارم طایفه از اهل عقل و تدبیر بزبان آوردند
که قلعه معقول غضای صحراست الانسب آنست که امیر خود را در چهار دیوار هراة مقید نگرداند و بر جانب ملک فخرالدین اعتماد نفرماید ولیکن نوروز
بیک بر صوابدید خود اصرار نموده اکثر لشکر از وی جدا شدند و او با چهارصد کس بهراة شتافته ملک فخرالدین که برادرزاده امیر نوروز را در حباله نکاح
داشت بتقدیم لوازم بشاشت فرمود و آنجناب را در قلعه اختیارالدین فرود آورد و بعد از چند روز قتلقشاه نوئین با سپاه جلادت آئین در ظاهر
آن بلده فاخره نزول نموده بجد هرچه تمامتر آغاز محاصره و محاربه کرد و امیر نوروز بمتانت و حصانت و کثرت غوریان جرار مغرور شده روزی با رمضان
و بعضی دیگر از مقربان خود گفت که ما را هیچ پناهی و امکاهی بهتر از این شهر نیست و مقرر است که قتلقشاه هرچند سعی نماید تسخیر این قلعه او را میسر نخواهد گشت رمضان
گفت از جانب قتلقشاه دغدغه بخاطر خطور نمیکند اما بر غوریان اعتماد نتوان کرد تدبیر آنست که حضرت امیر ملک فخرالدین را مواخذ و مقید گردانیده بنفس
نفیس متعهد محافظت شهر گردد و هرگاه ضمیر منیر از جانب معاندان فارغ سازد بار دیگر بتربیت ملک پردازد امیر نوروز گفت معاذ الله که من غدر اندیشم
و در مقام قصد داماد خود باشم یکی از سرهنگان سیستان که در بیرون خرگاه گوش میکشید این سخنان را شنیده فی الحال بعرض ملک فخرالدین رسانید و ملک با خواص
خویش طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار داد که امیر نوروز را بدست خصم سپارد آنگاه نزد او رفته گفت درین شهر از هر صنف مردم هستند مبادا
که جمعی اتفاق نموده دروازه ها را بر روی دشمنان بگشایند اگر رای عالم آرا مصلحت داند جهت محافظت دروازه ها معتمدان خود باز دارند تا این دغدغه از خاطر
مرتفع گردد امیر نوروز این سخن را بر کمال شفقت حمل نموده در ساعت ملازمان خود را بدروازه ها فرستاد و چون اندک مردمی پیش او ماندند ملک فخرالدین
تاج الدین یلدز و جمال الدین محمد سام و سراج الدین عمر مرون و محمد نعمان را با طایفه از مبارزان غور بگرفتن امیر نوروز نامزد فرمود و ایشان دریا و چیرها
بر دست گرفته در وقتی که پیاده بر چهار کس در ملازمت نوروز بیک بود و او بجانب سپاه قتلقشاه تیری انداخت بالا رفتند و در آن زمان بحسب تقدیر
زه کمانش بگسیخت و بدست خشم کمان را بر زمین زده در آن اثنا چشمش بر غوریان افتاد پرسید که بچه مهم رنجه شده اید یلدز جواب داد که ملک ما را فرستاده

ما را فرستاده که با این دربار پیش امیر چپر بندیم تا از زخم تیر اعدا آسیبی بذات مبارکش نرسد امیر نوروز گفت نیکو باشد و کمان را برداشته بزه بستن مشغول شد و ملازم
قدم پیش نهاده گرزی بر شقیقه او زده و دیگران آن امیر رستم نشان را فرو گرفته با دست بسته و سر و روی درهم شکسته در خانه باز داشتند و همان لحظه ملک فخرالدین
با دویست سوار مکمل بدر قلعه آمده هر یک از نوکران نوروز بیک را که بمحافظت دروازه‌ها مشغول بودند بهانه طلب نمود و سی و دو نفر از آن جماعت کشته
و اسیر ساخته نوروز را با پنج نفر نزد قتلغشاه فرستاد و قتلغشاه در بیست و دوم شوال سال مذکور بدست خویش او را گردن زده سرش را بدو ارسال
داشت و غازان فرمود تا آن سر را بر دار اعتبار آویختند یکی از فضلا در آن باب گفته رباعی با عیش شها طبع تو آمیخته باد ⁂ در خنجر تو خون عدو ریخته باد
هر سر که نه همسر مرادت باشد ⁂ همچون سر نوروز در آویخته باد ⁂ و چون خاطر قتلغشاه از جانب نوروز بیک فراغت یافت عنان مراجعت منعطف
گردانیده باستان سلطنت آشیان شتافت

گفتار در بیان بعضی دیگر از حوادث آن ایام و ذکر توجه غازان خان مکرراً بجانب شام

در زمان سلطان محمود غازان ییلاق و قشلاق جماعت نکودریان مملکت عراق بود و چون ایشان بمقتضای عادت قدیم گاهی بقطع طریق اقدام
مینمودند پادشاه فرمود تا آن طایفه خطی سپارند که اگر از ایشان فعل مذموم بقیام نمایند مال و خون ایشان دیوانی باشد بعد از آن هر کس در آن ولایت راه میزد یا چیزی
میستد و بیداد میکرد نکودریان را می گرفتند لهذا این کار را استنکاف کرده‌اند و آن جماعت از این معنی بتنگ آمده یکباره از عراق بقهستان رفتند و از آنجا بهراة شتافته
پناه بملک فخرالدین کرت بردند و ملک آن قوم را هر یک را باسپ و سلاح مستظهر گردانیده پیوسته بتاخت بعضی از حدود خراسان مأمور میساخت و آتش
نهب و تاراج در دودمان مسلمانان می‌انداخت و بدین واسطه دود از خاندانها برآمده فوجی از خراسانیان برسم دادخواهی بدرگاه پادشاه عالمیان
رفتند و غازان خان متوجه دفع نکودریان شده فی سنه تسع و تسعین و ستمائة برادر خود خربنده اغول را که اولجایتو سلطان و سلطان محمد خدابنده عبارت
از وست و در آن زمان در مازندران حکومت مینمود نامزد یورش خراسان فرمود و مکتوبی نزد او ارسال داشت مضمون آنکه چون بدان ملک رسی
نکودریان را از ملک فخرالدین طلب نمای و اگر ملک در تسلیم آن جماعت اهمال ورزد بمحاصره هراة پرداخته بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر از وجود قوم
نکودر اثر باقی مگذار و رعایا و سایر فرق را بامان سپار و چون اولجایتو سلطان به نیشابور رسید ایلچی پیش ملک فخرالدین فرستاده سبب آمدن خود را اعلام
فرمود و ملک در ارسال نمودن نکودریان اهمال نموده بین الجانبین مجادلات و محاربات اتفاق افتاد و بالاخره بوساطت شیخ الاسلامی شیخ شهاب
الدین جامی مصالحه بوقوع انجامید و هرویان مبلغ صد هزار دینار کپکی بدل صلح بیرون فرستاده سلطان محمد عنان معاودت انعطاف داد و در سنه
مذکوره یکی از جهلهٔ انام که دعوی تصفیه باطن و اطلاع بر مغیبات میکرد شاهزاده تایجو گفت چهل روز دیگر سریر پادشاهی بوجود تو تزیین خواهد گرفت
و بمجرد شنیدن این سخن بخار پندار بکاخ دماغ تایجو تصاعد نموده در همان ایام آن خبر بگوش غازان خان رسید و تایجو را با امرا و مقربان و کرامات گوی
نادان بیاسا رسانید و در جمادی الاخری همین سال سید قطب الدین و معین الدین خراسانی بامداد بعضی از امراء غازانی انتهاز فرصت نموده شمه از
تصرف و تقصیر خواجه صدرالدین احمد زنجانی بعرض پادشاه رسانیدند و آن تقریر در ضمیر صاحب تاج و سریر جای گیر شده مقارن الحال قتلغشاه نویان
که جهت استخلاص اموال گرجستان رفته بود در موضع والان باردو رسید و از صدر جهان جواب سخنان مقرران پرسید صاحب دیوان متوهم شده
بخلوتی بر رای ایلخانی عرضه داشت که نوکران قتلغشاه در گرجستان ویرانی بسیار نموده‌اند و پادشاه قتلغشاه را معاتب ساخته خطاب امارت پناه
از خدمت وزارت دستگاه سؤال کرد که آیا حکایت شکایت مرا بسمع حضرت اعلی که رسانیده صدر جهان جواب داد که رشید طبیب زیرا که خیال گمان آن
بود که سید قطب الدین و معین الدین باتکای خواجه رشید بر وی تقریر مینمایند القصه امیر قتلغشاه چون این سخن را استماع نمود خواجه رشیدالدین فضل الله طبیب
از موجب غیبت پرسید و آنجناب انکار بلیغ نموده در شکارگاه کیفیت آن مهمات بعرض پادشاه رسانید و غازان خان قتلغشاه نویان را حاضر ساخته
فرمود که راست بگوی که خواجه رشید را بغیبت تو که تهمت نموده گفت که صدرالدین احمد زنجانی و پادشاه بغضب رفته روز چهارشنبه نهم رجب با غل و قید
صاحب دیوان فرمان داد و در جمعه نوزدهم او را در موقف یرغو احضار نموده حکم شد که بنیاد فضایل و معالی را خراب گردانند و سرچشمه جود و احسان را
نمودار سراب سازند و در روز پنجشنبه بیست و یکم در حوالی چاندار یک دست صدر جهان را امیر سوتای و دست دیگر را پهلوان ملک غوری گرفته قتلغشاه
او را از میان دو نیم زد و برادر صدر جهان قطب جهان که بغیر از شرف اخوت صاحب سعید شهید هیچ حیثیت نداشت در روز دوشنبه بیست و

و نهم شعبان در تبریز از عقب آنجناب روان گردید و در اواخر همین سال در وقتی که آن پادشاه با استقلال بعزم قشلاق بغداد از دار الملک تبریز بجانب اوجان
نهضت فرمود در خطهٔ نیابت امور جهانبانی و منصب وزارت و صاحب دیوانی بحسن درایت و یمن کفایت خواجه رشید الحق والدنیا والدین که در اقسام
علوم عقلی و نقلی خصوصاً فن حکمت و طبابت سرآمد حکمای عالم بود و خواجه سعد الملة والدین ساوجی که در علم استیفا و سیاقت ید بیضا می‌نمود مفوض گشت و آن
دو وزیر صاحب حشمت صایب تدبیر چنانچه می‌بایست بسرانجام امور دین و دولت و انتظام مهام ملک و ملت قیام و اقدام فرمودند بواسطهٔ تدبیر و بخت جوان
ایشان جهان کهن سال جوانی از سر گرفت و مآرب و مطالب اقارب و اجانب بکفایت اقتران یافته سلک احوال اهل فضل و افضال سمت نظام پذیرفت
اما هم در آن اوقات بسبب اصابت عین الکمال قران نحسین در برج سرطان که طالع عالم است اتفاق افتاده رشحات سحاب عنایت الهی چند گاه انقطاع یافت
چنانچه در اکثر بلاد آثار قلت غلات ظاهر گشت شرار قحط و غلا کانون درون بی‌نوایان را فروزان ساخت و از عقب عسرت بلا و وبا شایع شده در
اندک فرصتی از مرض حصبه زیاده از صد هزار کس لقمهٔ تراب شدند و عالمیان را در فراق خویش قرین ناله و زاری و گریه و بیقراری گردانیدند
در خلال این احوال وقایع مسطوره بعرض غازان خان رسید که سلطان مصر ملک ناصر چهار هزار سوار بدیار بکر فرستاده تا ایشان فرصت نموده و بیکبارگاه خود را
در ماردین و راس العین انداخته دست بغارت و تاراج برآورده اند و بسیاری از عیال و اطفال مسلمانان را اسیر برده اند این معنی موجب اشتعال آتش
غضب غازانی گشته بتاریخ ... محرم سنه تسع و تسعین و ستمائه با نود هزار سوار اسفندیار آثار که هر یک آذوقهٔ شش ماهه همراه داشتند از دار الملک
تبریز رایات نهضت بجانب بلاد شام برافراخت و چون حدود صفین محل نزول جنود ظفر آیین گشت سلطان ماردین نجم الدین بموکب عالی پیوسته پادشاه
را خطوی داد که مثل آن از سلاطین حشمت قرین معهود نبود و غازان خان از دیار بکر بجانب حلب شتافته محاصرهٔ آن شهر را تا زمان فیصل مهم مصریان موقوف ساخت
و در نواحی آن بلده بعرض سپاه نصرت پناه پرداخته تمامی امرا و سرداران و لشکریان و بهادران جیبه پوشیده و با اهبت تمام و مهابت لا کلام در
فضای صحرا صف کشیدند و پادشاه دشمن شکن احتشام بر ایشان گذر کرده دوان خرام سوار شده از میمنه تا میسره بنظر احتیاط درآورد و در وقتی که بقوم سید نور رسید
امیر چوپان که راعی ایشان بود از صف خویش پیش رانده و دعای دولت ابد پیوند بادا رسانیده زانو زد و گفت چون چشم همایون پادشاه درین روز بر
مراکب ما می‌افتد اگر اجازت باشد اسپی باد رفتار پیشکش نمایم و این سخن گفته اسپی کوه پیکر هامون گذار پیش کشید و همعنی موافق مزاج صاحب تخت و تاج افتاد
سایر امرا درین باب با امیر چوپان اتفاق نمودند و اسپان گردون توان پیشکش کردند بعد از آن رایات ظفر آیات از آن منزل نهضت فرموده در نواحی بلدهٔ
حمص در روز چهارشنبه بیست و ششم ربیع الاول میان غازان خان و ملک ناصر اتفاق ملاقات افتاد و باد حملهٔ دلیران میدان نبرد نیران شمشیر سرکشته خرمن
حیات بسیاری از مبارزان طرفین سوخته شد و آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم غازان خان وزیده برلای و قورمشی بحملات متواتر قریب پنجهزار سوار از لشکر
ملک ناصر بخاک هلاک انداختند و سلطان مصری آب رو گشته پشت بمعرکه گردانید و در وقت فرار در مرتبه سرعت نمود که چون بدار الملک رسید
زیاده از هفت سوار با او نبود و غازان خان دو روز در حمص توقف کرده مراسم قسمت غنایم بجای آورد و بعد از آن علم عزیمت بصوب دمشق برافراخت اعیان
و اشراف آن بلده بعد از آنکه از قرب وصول موکب غازانی خبر یافتند با تحف لایقه باستقبال شتافتند غازان خان ایشان را بعواطف بیکران مخصوص
گردانیده متوطنان آن بلده را شربت امن و امان چشانید و قتلق قیا تمغاچی بشهر موسوم شده بلارغو بضبط تغارات منصوب گشت و امر حکومت بقبچاق که سابقاً
از ملک ناصر گریخته التجا بدولت غازانی کرده بود تعلق گرفت و اهالی دمشق پیشکشانه امان بمبلغ صد تومان قبول نموده جهت تحصیل آن وجه سید قطب الدین
و خواجه صدر الدین ابهری بشهر رفتند آنگاه غازان خان عزم مراجعت جزم کرده قتلقشاه نویان را بفتح قلعهٔ دمشق نامزد فرمود و ریاست حمص و طرابلس و عکه
و سلامیه و معرة النعمان که شام وسطی عبارت است از آنها بایلکی مفوض شد و ایالت حلب و حما و عنتاب و جبل السماق و بیره تا رحبة الشام که از شام سفلی
گویند بسکتمور مقرر گشته و برلای روی بحکومت غزه آورد و بیت
خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند
و بعد از مراجعت
غازان خان قتلقشاه نویان بمحاصرهٔ قلعهٔ دمشق پرداخته یکی از استادان منجنیقی دعوی کرد که من این حصار را بضرب سنگ منجنیق مسخر گردانم قتلقشاه بسرانجام احتیاج
استاد اشارت فرمود کوتوال قلعه دانست که اگر منجنیقی فرصت یابد بواسطهٔ کمال مهارت در فن خود اجزای آن کوه را متلاشی گرداند لاجرم با بعضی
از دلیران قوم گفت که هر کس شر این شخص را از ما مندفع سازد هزار دینار بوی بدهم یکی از عیاران مشهور آن خدمت را متقبل شده تغییر لباس کرد و از قلعه

و از قلعه پایان شتافته نماز شامی که استاد جنیقی از وثاق خویش غایب بود بخانهٔ او در آمده در گوشهٔ تاریک نشست و چون استاد معاودت نموده پای در منزل نهاد آن
بهمان بود و زخم خوردن همان و آن مقهور سر استاد را از بدن جدا گردانید و کارد برهنه بدست گرفته از خانه بیرون دوید و مانند برق لامع خود را بقلعه رسانید
بانواع آفرین و تحسین سرافراز گردید بنا علی هذا فتح قلعهٔ دمشق در توقف افتاد و قبچاق با مصریان در ساخته اهالی قلاع نهانی بروز دزدیده در شب از مواضع خویش
بیرون می آمدند و اسپان مغولان را دزدیده بشهر می بردند و هر که را می یافتند می کشتند لاجرم قتلغشاه مصلحت در مراجعت دانسته سایر امرا و ارکان و حکام شام همراه او روانشدند
و در وقت عبور از آب فرات جمعی کثیر گرداب فنا فرو رفته شعلهٔ حیات ایشان انطفا پذیرفت و یکشنبه پنجم رجب امرا مقرون باصناف تعب در ولایت موصل بملازمت
غازان رسیدند و از آن رهگذر غبار بسیار بر حاشیهٔ خاطر دریا مقاطر نشسته رایات منصور جمعه غرهٔ شعبان از دجله عبور نمود و بصوب آذربایجان نهضت نموده
پانزدهم ماه مبارک رمضان در مراغه نزول اجلال دست داد و تا ذی حجهٔ مذکوره آنجا توقف کرده بعد از آن روی بتبریز آورد و چون خیال وصال
عروس مملکت شام همواره همخوابهٔ ضمیر منیر غازانی میبود در غرهٔ محرم سنه احدی و سبعمایه بار دیگر علم ظفر پیکر افراخته عازم استخلاص آن بلاد شد و بعد از وصول بظاهر
حلب چنان معلوم گشت که سلطان مصر درین سال القدم قبال از مقر عز خود حرکت نخواهد کرد و غازان خان بنابر استصواب امرا در بیست و دوم جمادی الاولی
مراجعت فرموده در بیست و چهارم ماه رمضان در شهر اوجان نزول اجلال نمود و در آن مقام صاین قاضی و سید قطب الدین شیرازی و شیخ محمود و معین الدین
خراسانی و امین الدین اندخی و سعد الدین حبش بایکدیگر اتفاق کرده قصد تقریر وزرای عظام خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد ساوجی نمودند در
مجلس شراب سید قطب الدین شمه ازین معنی ظاهر ساخته غازان خان را آشفت و روز دیگر تمامی نامبردگان مواخذ گشته در بیست و دوم ذی حجه قاضی صاین و سید
قطب الدین بیاسا رسیدند و بقیهٔ مقربان بشفاعت بعضی از خواتین بلقیس آیین خلاص گردیدند و تجدید عنایت غازانی شامل حال وزرا شده خواجه سعد الدین
بانعام التمغا امتیاز و استغنا یافت و در غرهٔ محرم سنه اثنی و سبعمایه غازان خان از بلدهٔ اوجان لوای نصرت نشان بعزم تسخیر ممالک شام مرتفع ساخته قاضی نظام الدین
تبریزی و قاضی قطب الدین موصلی را برسم رسالت نزد ملک ناصر فرستاد و زبدهٔ پیغام آنکه اگر در آن دیار خطبه و سکه بنام غازان خان نمایند و خراج قبول فرمایند از تعرض لشکر
قیامت اثر ایمن گردند و الا بمصریان آن رسد که بمتوطنان بلاد خوارزم از شاهیان از چنگیزخان رسید و ایلچیان بعد از وصول بمصر و ادای سفارت ملک ناصر فرمود
که جواب این سخنان را معتمدان با نزد غازان خان خواهند برد و قاصدان را بانعام خلعت و نعمت مستظهر ساخته رخصت معاودت ارزانی داشت و ایشان
در وقتی که حدود حله معسکر ظفر اثر بود بخدمت غازان خان رسیده آنچه دیده بودند و شنیده معروض گردانیدند و در جمادی الآخر سنه مذکوره رسولان مصر
بشرف ملازمت فایز گردیدند و مکتوبی که ملک ناصر بغازان خان نوشته بود رسانیدند و در آن کتابت نام ملک ناصر بآب طلا تحریر گشته بود و نسبت بایلخان طریقهٔ
ادب رعایت نیافته و جواب سخن خطبه و سکه و قبول خراج آن بود که حاصلات این ممالک در مصالح جهاد و غزا و محافظت بلاد اسلام مصروف میگردد
و از آن چیزی فاضل نمی آید که اداء آن را التزام توان نمود اما قضیهٔ استدعا سکه چنان بخاطر رسید که بر نقودی که درین دیار جاریست بر یک جانب نام امیر المؤمنین و
سلطان محمود غازان نقش کنند و بر طرف دیگر بعد از ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله اسم سلطان مصر را رقم زنند و چون غازان خان از تحقیق مضمون آن نامه باز پرداخت
ایلچیان صندوق مقفل مختوم بنظر پادشاه رسانیدند غازان خان از ایشان پرسید که درین صندوق چیست گفتند ما را برین امر اطلاع حاصل نشده و ملازمان بشر آن
صندوق را گشاده در آنجا انواع اسلحه یافتند و غازان خان از مشاهدهٔ آن غضبناک گشته پس از آنکه ایلچیان را طوی داد دیگربار علم ظفر پیکر بصوب دیار مصر برافراخت
و فرمان داد که ایلچیان تا زمان مراجعت موکب نصرت نشان در همدان توقف نمایند آنگاه براه غازانیه که از مستحدثات ایام دولت روز افزون بود توجه فرمود
و بشرف زیارت مشهد جنت رتبت حایریه علی راقدها تحف السلام و التحیه مشرف گشته نقبا و مجاوران آن مکان فردوس نشان را بانعامات فراوان نوازش نمود
و روز دوشنبه دوازدهم رجب پادشاه ظفر سلب بعانه رسیده آغروق را بموصل ارسال داشت و خود در رحبة الشام شتافت و بیست و ششم ماه مذکور لوای منصور
پرتو وصول بر نواحی آن قلعه انداخت و بموجب فرمان واجب الاذعان خواجه رشید الدین و خواجه سعد الدین نزدیک حصار رفته حاکم رحبه امیر علم الدین را
باطاعت و انقیاد ترغیب نمودند و امیر علم الدین لشکر ظفر قرین را بعلوفه و نعل بها مدد کرده در تسلیم حصار باین عذر تمسک جست که چون این قلعه سرحد بلاد شام است
مناسب نمینماید که قبل از آنکه پادشاه عالیجاه آن مملکت را در حیز تسخیر کشد این بنده سبقت نموده بواسطهٔ سپردن رحبه رخنه در ارکان بنیان این مملکت پدید آورد
هرگاه که خاطر خطیر از معظمات مهمات شام فراغت یابد بنده مقالید شهر و قلعه را تسلیم خدام پایهٔ سریر اعلی خواهم نمود و جبین اخلاص بر فرمان برداری بر خاک آستان

سلطنت آشیان خواهیم شد و غازان خان را این عذر مقبول افتاده بی آنکه متعرض رحبه گردد در روز سه شنبه ششم شعبان بطرف حلب کوچ فرموده و چند روز در آن حدود
بعیش و طرب گذرانیده قتلغشاه نوئین و سونتای و الغو و چوپان و قیتاق را بفتح بلاد شام مامور ساخت و بنفس نفیس براه موصل و سنجار لوای مراجعت برافراخت
و از آنجانب ملک ناصر با عساکر سوده تا غزه و در دمشق شتافته انتظار وصول مغولان میکشید و قتلغشاه نوئین چون از آب فرات بگذشت و اثری از مصریان ظاهر
نگشت بحمص رفت و آغاز محاصره و محاربه نمود در آن اثنا شنود که ملک ناصر هنوز بدمشق نیامده بلکه دمشقیان بقلعه و احباس و احمال و اثقال خود را فراهم آورده
میخواهند که بمصر روند لاجرم بطمع اغتنام اموال فسخ عزیمت بلده حمص را در حیز اهمال گذاشته بجانب دمشق در حرکت آمد و بر جناح استعجال طی مسافت نموده در دوم رمضان بموضع
مرج الصفر بر پشته بلند رسید و بهامون نگاه کرده فضای صحرا را از افواج سپاه مصر و شام مانند بحری مواج دید زیرا که همان لحظه ملک ناصر در آن منزل نزول
فرموده بود و لشکریان با فراختن خیام و تعیین یورت و مقام قیام و اقدام مینمودند صرصر رعب و هراس اساس ثبات و قرار قتلغشاه را متزلزل گردانیده عزم
مراجعت کرد اما امیر چوپان او را از این حرکت مانع آمده خواطر باشتعال نایره حرب و قتال قرار گرفت و قتلغشاه برلای با دو تومان لشکر آهن خای بر سر پشته توقف
گشته امیر چوپان و قتیاق با سایر امرا و لشکریان روی بمیدان آوردند و ملک ناصر نیز مستعد پیکار شده غبار معرکه بجایی مرتبه در هیجان آمد که چشم روشنان فلک
تیره گردید و خونریزی تیغ و سنان بمثابه رسید که خون کشتگان فضای دشت را غیرت لاله زار گردانید و امیر چوپان و قتیاق با دو هزار جمعی دیگر از دلیران پر تهور آن
مقدار کارزار نمودند که میسره ملک ناصر منهزم شد و بنای حیات بسیاری از مصریان منهدم گشت و ملک ناصر ده هزار سوار بطرف جوانغار ارسال داشته در آن
اثنا از لشکر غازان از عداق و طغای تیمور بی جهتی روی گردانیدند و سپاه بهم برآمده هر چند چوپان خواست که بار دیگر سلک جمعیت ایشان را منتظم گرداند تیسیر
نپذیرفت و هر کس بطرفی راه گریز پیش گرفت لشکر مصر مانند گرگ که از عقب رمه پویه کند مغولان را تعاقب نمودند و چوپان بهیچ جان بسلامت بیرون
برده در تخلیص گریختگان سعی فراوان کرد تا قتیاق با زمره از امرا آنچه تقدیر گردیدند و قتلغشاه و چوپان و سایر نوئینان آن شب با نواع تعب در آن پشته گذرانیدند
و چون خسرو زرین سلب از افق مشرق سر بر زده با نوار قیدار آثار حوالی پشته فلک را احاطه نمود سلطان مصر با لشکر افزون از حد حصر گرد آن پشته در آمده
لشکر غازان بر پشته در مقام دفع دشمنان بثبات قدم ورزیدند ملک ناصر گفت که ایشان را از یکطرف راه دهید و سپاه مصر حسب فرموده بتقدیم رسانیده قتلغشاه نوئین
با موافقان از آنجا پایان آمدند و دشمنان از عقب روان گشته ناگاه مغولان بشورستانی رسیدند که آب مرج الصفر آن را یافته بود و اکثر گریختگان با اسب و سلاح
در زیر گل منزل گزیدند و سوای از کشتگان معرکه قریب ده هزار مغول با بیست هزار اسب بقبضه تصرف مصریان در آمد و ملک ناصر باین قانع نشده امیر دمشق را بتعاقب
سایر گریختگان مامور گردانید و او تا رحبه تاخته رخنه در بنای حیات جمعی دیگر انداخت و ملک ناصر این فتح نامدار را اظهار فرح و سرور بسیار فرموده فتحنامها باطراف بلاد
و امصار ارسال داشت تیغ ظفر بمیامن نصرت اندر رکاب در رایت معاودت بصوب دار الملک خود برافراشت و امرای مغول مغلوک و بدحال در
نوزدهم رمضان بموکب ایلخان پیوسته غازان روز دیگر بصوب بلده اوجان روان شد و پنجشنبه دهم ذیقعده بمقصد رسیده بعد از دو روز قوریلتای ساخت
و قتلغشاه نوئین و چوپان بیک و سایر سرداران را در موقف یرغو باز داشت و هر یک را علی اختلاف مراتبهم بچوب یاساق تادیب نموده چند روز هیچیک را
در اردو راه نداد و امیر چوپان با وجود آنکه در آن معرکه غایت جلادت بتقدیم رسانیده بود آقا و اینی موافقت کرده بخوردن سه چوب تادیب گردید اما بالاخره
باصناف عنایت غازانی سرافراز گشته بانعام خلعت خاص مخصوص شد و غازان خان در محرم الحرام سنه ثلث و سبعمائه از اوجان بدار الملک تبریز خرامیده
یکدو ماه بفراغت اوقات گذرانید آنگاه عازم یورت قشلاق گردید **ذکر توجه غازان خان بیورت قشلاق و بقتل رسیدن جمعی از اهل
شید و نفاق** غازان خان در روز جمعه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه ثلث و سبعمائه بعزم قشلاق بغداد از دار السلطنه تبریز لوای کشورگشا ارتفاع داد
و در اواسط ربیع الآخر بحدود حومه سرای رسیده بواسطه ظهور شدت برد و وفور باریدن برف عزیمت بغداد فسخ فرمود و در کنار چولان موران توقف نمود
و در آن منزل امری در غایت غرابت ظاهر گشت و دست تقدیر ملک قدیر روزنامه حیات جمعی از اصحاب خدیعت را در نوشت خامه بدیع مقال کیفیت
آن حال بدین منوال تقریر مینماید که در آن زمستان که غازان خان در قشلاق چولان موران رحل اقامت انداخته بود دبیر یعقوب باغبانی که بواسطه شید و زرق جمعی از
تبریزیان را مرید و معتقد خود ساخته بود شهزاده آلافرنگ را بافسر و اورنگ بشارت داد و یکی از مریدان خود را که محمود نام داشت باردو فرستاد
تا بطریقه خفیه بعضی از ملازمان آستان ایلخان را بسلطنت آلافرنگ دعوت نماید و محمود در اردوی کهیان بوی با فوجی از مردم فتنه جوی گفت که شخصی که

شخصی که چهل گز بلندی قامت او دست و پنج ذرع پهنای بدن او از جبال مرند نزد شیخ یعقوب می آید و چنان فرا می نماید که اولیاء الله شهزاده آلافرنگ را بپادشاهی برداشته اند و رایت دولت او را تا اوج ثریا افراشته اند و این هذیان بسمع خواجه سعد الدین صاحب دیوان رسید و در ساعت کیفیت حال بعرض رسانید و جانی احتیاج حسب الحکم جهة احضار مردم فتنه انگیز به تبریز شتافته در عرض ده روز آلافرنگ و پیر یعقوب و ناصر الدین یحیی و شیخ حبیب و سید کمال الدین را بدرگاه پادشاه آورده و غازان بنفس خود پرسش القضیه غریبه نموده جریمهٔ آن جماعت به ثبوت پیوست لاجرم فرمان واجب الاذعان از موقف غضب صدور یافته پیر یعقوب را از کوهی که معبدش بود پایان انداختند و کار مریدانش را به تیغ تیز آخر ساختند و شهزاده آلافرنگ اگرچه دو سه روزی امان یافت اما بالآخره او نیز مغضوب گشته بعالم آخرت شتافت و چون رای صواب نمای غازانی از مهم دشمنان باز پرداخت همت عالی نهمت بر تربیت دوستان معطوف ساخت و خواجه سعد الدین محمد را که بسبب مساعی جمیلهٔ او اسرار بداندیشان ظاهر شده بود باعلی مدارج اختیار و اعتبار رسانید و طبل و علم ارزانی داشته یک هزاره از لشکر مغول را تابع او مقرر گردانید و آنجناب را جامع میان امارت و وزارت دست داد و در وقت مراجعت غازان خان از قشلاق در ساوه انحصار طوی کرده پادشاه کاسه گرفته پای بر مدارج عظمت نهاد

ذکر انتقال غازان خان از جهان گذران و بیان بعضی از آثار آن پادشاه عالیشان

غازان خان که بواسطهٔ غلبهٔ هجران الم فراوان در خاطر داشت در قشلاق حومه سرای مریض شده پهلو بر بستر ناتوانی گذاشت اصناف مواد فاسده بر شهرستان بدن ایلخانی استیلا یافت و لشکر امن و سلامت از کشور طبیعت غازانی روی بر تافت نه انواع معالجه نافع افتاد و نه صدقه و دعا فایده داد در اوایل فصل بهار که سبزه چون دل غمزدگان از جای برخواست و لاله خونین کفن اطراف دشت و صحرا را بیاراست غازان خان عازم ییلاق شده در اثنای راه اشتداد مرض بجائی رسید که قوت ماسکه از امساک عنان عاجز گشته پادشاه در محفه منزل گزید و بعد از وصول بحدود قزوین خسرو معدلت آیین به تیغ توکل قطع رشتهٔ علایق کرده خواتین و نوینان و وزرا و مقربان را جمع ساخت و شرایط وصیت بجای آورده رایت دولت برادر خود سلطان محمد خدابنده را بتفویض منصب ولایت عهد برافراخت و در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث و سبعمایه در وقتی که زبان الهام بیان بادای کلمهٔ طیبهٔ توحید گردان داشت قوت محرکهٔ انسانی از تحریک باز ایستاد و لوای توجه بعالم عقبی برافراشت امرا و ارکان و وزرا و اعیان حضرت ملباس تعزیت ملتبس نموده جسد شریفش را بدار الملک تبریز بردند و در گنبدی که در شنب تبریز بنا کرده معمار همت عالی نهمتش بود برسم شریعت بخاک سپردند و ذکر غایت رفعت و نهایت زیب و زینت آن قبهٔ عالی و سایر عمارات غازانی عنقریب سمت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی

ذکر شمهٔ از محاسن اوصاف و محامد آثار غازانی و بیان قوانین پسندیدهٔ آن پادشاه جهانبانی

واقفان اخبار اخیار سلاطین و عارفان آثار اشراف خواقین عذار صحایف را بخط مشکین چنین تزیین داده اند که سلطان محمود غازان پادشاهی بود بصفت عقل و فراست موصوف و بسمت فهم و کیاست معروف از مصطلحات علوم باخبر و از مخفیات فنون بهره ور طبع پاکش دراک غوامض مسائل و ذهن دراکش حاوی صنوف فضایل از انواع اصناف حرف صاحب وقوف و همت عالی نهمتش بتشیید قواعد ملک و ملت مصروف خصلت صبر و ثبات در جبلت بی حیلتش موجود و همواره نظر خجسته اثرش بمضمون کلمهٔ یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود در میدان رزم مانند شیر شرزه دلیر و در ایوان بزم سان ابر نیسان گوهر ریز تکلم بلغات مختلفه نیکو دانستی و در رعایت سادات و علما مبالغه نمودی بدان مقدار که توانستی بکیفیت انساب و آداب سلاطین و اقوام مغول بغایت دانا بود و چنانچه خواجه رشید در وقت تالیف جامع التواریخ وقایع را از تقریر آن پادشاه روشن ضمیر تحریر نمود و آن خسرو مؤید عادل از شیوه فصاحت و بلاغت نصیبی کامل حاصل داشت و هرگاه افاضل علما و اعاظم فضلا در مجلس شریفش حاضر شدندی نقوش نصیحت و موعظت بر الواح ضمایر ایشان می نگاشت و در تقویت ارکان دین نبوی و تمشیت امور ملت مصطفوی بقدر مقدور سعی و اجتهاد می نمود و در تاسیس مبانی سلطنت و جهانداری و تمهید مراسم عدالت و رعیت پروری هرگز از خود بتقصیر راضی نبود دلایل صدق این معانی و شواهد عدل این دعاوی حکایتی چندست که خامهٔ بلاغت مآب از کتاب جامع نقل می نماید و امید میدارد که مستحسن طبایع ارباب دولت و اقبال آید

حکایت اول در باب اخلاص آن پادشاه عالیجاه نسبت بعترهٔ طاهرهٔ حضرت رسالت پناه

نقلست که غازان خان بعد از تحلی بحلیهٔ اسلام و ایمان دو نوبت حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم در عالم رؤیا مشاهده نمود و در هر کرت امیر المؤمنین علی و سبطین علیهم السلام در خدمت آنحضرت بودند و رسول صلوات الله و سلامه علیه تعریف عترت طاهره کرده فرمود که میباید که نسبت با ایشان در طریق اخلاص سلوک نمائی و ابواب نیکوئی و احسان بر روی روزگار سادات بزرگوار برگشائی لاجرم

محبت اهل بیت پیغمبر آخر الزمان در ضمیر منیر غازانی جایگیر شده نقبا و سادات را تعظیم و احترام تمام نمود و جهت آن زمرهٔ عظیم الشان در اطراف بلدان چند دار السیادة بنا کرده وظایف کرامند تعیین فرمود و گاهی بر زبان می آورد که من منکر هیچ یک از صحابه نیستم و به بزرگی ایشان معترفم اما چون در خواب حضرت رسالت میان من و اولاد امجاد خود قواعد محبت و اتحاد مؤکد گردانیده هر آینه با سادات صاحب سعادات اخلاص بیشتر دارم و بدانچه مقدور است نسبت با آن طبقهٔ کریمه لوازم نیازمندی بجای می آرم و آن بانی مبانی جهانبانی در زمان جلوس بر تخت کشورستانی فرمان فرمود تا از آب فرات نهری جاری نموده بمشهد مقدسهٔ حایریه آوردند و اراضی کربلا را ناضر و سیراب گردانیده مزروع و معمور کردند

حکایت ثانی در باب نصایح غازانی

سلطان محمود غازان در اوایل جلوس همایون در روزیکه قوریلتای بزرگ فرمود و اکابر دانشور و سران سپاه و لشکر را مجتمع ساخته طوی نمود روی باصحاب علم و تقوی و ارباب زهد و تقوی آورده بر زبان الهام بیان گذرانید که شما که لباس دانش و عبادت را شعار خود ساخته اید و اعلام دعوی امانت و دیانت برافراخته باید که نیکو بیندیشید اگر از عهدهٔ لوازم این دعوی و مراسم این معنی کماینبغی بیرون میتوانید آمد بغایت مستحسن است و تفوق درجهٔ شما نزد خالق بر سایر خلایق مقرر و معین و الا نتیجهٔ افعال و اعمال شما خجالت و انفعال خواهد بود و پیش خدا و خلق معاتب و ملوم خواهید گشت و تحقیق بدانید که ایزد تعالی از آن جهت مرا بر مسند سلطنت نشانیده که امتثال فرمان ان الله یأمر بالعدل والاحسان نمایم و ابواب عدل و انصاف بر روی رعایا که ودایع خالق البرایا اند برگشایم و بر من واجبست که حق گویم و طریق حق پویم مهربانان را بجزای اعمال ایشان رسانم و مخلصان را بمزید انعام و احسان شاد گردانم و بدانید که در بارگاه کبریای سبحانی نزدیکان را پیش بود حیرانی لاجرم من نیز که بمرتبهٔ ظل اللهی رسیده ام نخست از چگونگی احوال شما تفتیش مینمایم و گمان مبرید که بلباس و صور شما نظر فرمایم بلکه پیوسته کردار و گفتار شما را منظور دارم که بواسطهٔ صلاح و فساد آن نسبت بشما نیکی و بدی بجای آرم و انسب آنست که از سنت سنیهٔ خیر البریه علیه السلام و التحیة اصلا تجاوز جایز ندارید و مردم را براه راست دلالت نموده احتراز از فریب و تزویر واجب شمارید طریق صدق و صفا مسلوک داشته گرد حیله و تاویل نگردید و نیت خود را نیکو گردانیده بمحل بدعت و متابعت هوای نفس در نورزید و با یکدیگر در مقام تعصب مباشید و در زمین دل معشر بشر تخم شفقت و مکرمت بپاشید هرگاه از من امری که مخالف شرع و عقل باشد صادر یابد شرف تنبیه ارزانی دارید و در گفتن کلمة الحق از ملامت هیچ ملامت کننده اندیشه جایز مشمارید و بدانید که سخن شما وقتی تأثیر افتد که دعوی شما با معنی مطابق باشد و اگر قضیه برعکس بود سخن شما در من اثر نکند و آتش غضب من شعله کشیده خرمن جمعیت شما را محترق گرداند باید که این سخنان که گفتم بسمع قبول راه دهید و قواعد محبت مرا در خواطر مستحکم گردانید که اگر پروای این اقوال ننمائید و مرا دشمن دارید بر طبق فرمودهٔ ان القلوب علی القلوب شواهد صورت عداوت شما در آینهٔ دل من عکس اندازد و شما را مبغوض بلکه مغضوب من سازد و بدین واسطه اختلال در امور دین و دنیا پدید آید و بیکبار فتنه و فساد در امور عباد و بلاد چهره گشاید آن طبقهٔ عظیم الشان که از زبان حکمت بیان آن پادشاه عالی مکان این سخنان شنودند بکمال کیاست و درایت متعجب گشته لوازم دعا و ثنا تقدیم رسانیدند و تمامت آن کلمات را کالنقش فی الحجر بر الواح خواطر ارتسام داده ظاهر و باطن خود را مطابق یکدیگر گردانیدند

حکایت سیم در ذکر اهتمام حضرت غازانیه در فیصل قضایای دینیه و تقویت امور شرعیه

از سیاق کلام قدوهٔ وزرای آفاق خواجه رشید الدین فضل الله طاب ثراه بمسامع هوشمندان آگاه میرسد که در اوایل حال که سلاطین چنگیزخانی بر ممالک ایران استیلا یافتند بسبب عدم وقوف عالم از جاهل تمیز نتوانستند و هر کس را در زی اهل علم و صلاح میدیدند تعظیم کرده دانشمند میدانستند و این معنی بر طایفهٔ از جهال و سفها ظاهر شده دراعه و جبه بر دوش افکندند و امرا و مغول را ملازمت نموده ابواب تواضع و تملق باز گشادند و رشوتها داده منشور قضا و دیگر مناصب شرعی درست کردند و در انحطاط مرتبهٔ عالم علما کوشیده کار بجائی رسانیدند که بزرگان صاحب ناموس دست از اشغال شرعیه کوتاه گردانیدند و چون چندگاه مردم جاهل بمراد دل بفیصل قضایا و فرق برایا پرداختند میان ایشان مخالفت اتفاق افتاده بمعارضهٔ یکدیگر برخاستند و آنمقدار منازعت نمودند که مغولان را خست نفس و خباثت طبع ایشان معلوم گشته حسن عقیده که نسبت با آن طایفه داشتند فاسد شد و احوال اصحاب علوم را بر آن قیاس کرده دیگر باحترام هیچیک از علما قیام ننمودند و نهایت این کار بدانجا انجامید که بعضی از عالم صورتان بی دیانت منصب قضا را اجارت کردند لاجرم ابواب دعاوی باطله مفتوح گشت و گواهان دروغ سمت شیوع پذیرفت و مفسدان محتال و مزوران بدافعال کهنه قبالها بدست آورده اسباب و املاک اصحاب ناموس را دعوی میکردند و بقاضی و داور وجه رشوت داده در ثبوت مدعای خویش شرط اهتمام بجای می آوردند و بعضی از کتاب نامسلمان جهت مدعیان کذاب بتقلید خطوط مسکات

مشکلات متقدمین قبالجات می‌نوشتند و تاریخ را صدسال یا صد و پنجاه سال باز پس می‌بردند و آن مدعیان بدان وسیله مزاحم اشراف و اعاظم می‌شدند و هر یک
از مدعی و مدعی علیه بمتولی صاحب اختیار توسل جسته مخاصمت بین الجانبین بتطویل می‌انجامید و برکت را مسلمانان خرج شده آن قضیه منقطع نمی‌انجامید و گاهی
میان حامیان مهم از تیغ زبان باستعمال سیف و سنان سرایت کرده روز بروز خصومت می‌افزود و قاضی را خود در حین اشتغال بدان مهم غرض گرفتن
رشوت کاری بود بنابراین مقدمات چند سال اصحاب علم و کمال در کمال اختلال حال بودند و رواج و رونق امور شریعت را از قاضی الحاجات سؤال
می‌نمودند تا آنکه تخت سلطنت و جهانبانی بذات همیمنت صفات غازانی سمت زیب و زینت پذیرفت و تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده همت عالی
نهمتش بر تقویت دین مسلمانی قرار گرفت و بعد از تفحص و تفتیش کیفیت ظهور شرور آن مفسدت و حقیقت ابطال کاشانه متقلد برای عالم آرایش ظاهر گشته
جمعی از مردم بد اعتقاد را که فتنه و فساد ایشان نزد عالمیان مقرر بود سیاست فرمود و منهیان دیانت پیشه و معتمدان نیکو اندیشه برگماشت تا هر یک
از اهل تزویر در هر جا یابند عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی نمایند و بدین جهت بسیاری از زراد و متعمدان شریر تحقیق انجامید و قبالجات
ایشان باطل شده دیگر کسی را بمثل دعوی بی معنی نگردید آنگاه پادشاه اسلام پناه همگی همت مصروف ترویج احکام شریعت شده در آن باب چهار مثال
لازم الامتثال اصدار فرمود **اول** در باب تفویض منصب جلیلة المراتب قضا **دوم** در باب آنکه چون مدت سی سال از وقوع قضیه بگذرد قضاة بمرافعه
آن نپردازند **سیم** در باب اثبات ملکیه بایع قبل البیع **چهارم** در باب تاکید احکام سابقه و تمهید شرایط لاحقه و طغرای هر یک از این فرامین مطاعه بر این
موجب بود که بسم الله الرحمن الرحیم بقوة الله تعالی و میامن الملة المحمدیه فرمان سلطان محمود غازان و در یرلیغ منصب قضا بعد از قیود و شروطی که
متعارف و معهود است مذکور بود که باید که قاضی را هیچ آفریده از حکام و امرا و وزرا بخانه خود نطلبد و هر کس جهت فیصل قضایا بدار القضا رود و قاضی
بهیچ علت و بهانه از مردم چیزی نگیرد و هر گاه حجتی نو نویسد قبالهٔ کهنه را در طاس عدل بشوید و ایضا هر قباله که تاریخ کتابت آن از سی سال زیاده باشد
هم در آن طاس نابود گرداند و از هر کس تلجیه و تزویری ظاهر شود ریش او را تراشیده بر گاو نشانیده گرد شهر برآرد و مردم را از نوشتن محضر منع کند
و محضر هیچکس را اعتبار ننماید و اگر مدعی علیه جماعتی از اهل اختیار را جهت حمایت بدار القضا حاضر سازد تا وقتی که حامیان از محکمه بیرون نروند بمرافعه آن
قضیه نپردازد دیگر باید که جهت قضیه که میان دو مغول یا یک ترک و یک تازیک باشد در ماهی دو روز حکام و بتکچیان و قضاة و علویان و
دانشمندان بمسجد جامع مجتمع شده در دیوان مظالم بنشینند و آن دعاوی را باتفاق پرسیده منقطع دهند و در جمیع دعاوی مشکله بر این موجب عمل نمایند
و کیفیت را سجل ساخته خطوط خود را بر آن نهند دیگر هر ملکی که در ملکیت آن گفت و گوی باشد مادران و پیرکان و خاتونان و فرزندان و دختران و دامادان
و امیران تومان و هزاره و صده و ده و سایر مغولان و بتکچیان دیوان بزرگ و قاضیان و علویان و دانشمندان و مشایخ و پارسایان در میان
باشند نخرند و قاضی باید که احتیاط بلیغ نموده قباله بنام طوایف مذکوره ننویسد و اگر بداند که دیگری می‌نویسد مانع شود دیگر باید که قاضی معتمدی تعیین
منصب کند تا تاریخ قبالجات را نویسد و روزنامه نگاه دارد و نیکو ملاحظه نماید که اگر کسی ملکی را یکبار فروخته باشد یا رهن کرده بار دیگر اگر فروشد یا
بگرو نهد و اگر ظاهر شود که شخصی بدین فعل اقدام نموده باشد ریش او را تراشیده گرد شهر برآورد و اگر تاریخ نویس نیز از آن قضیه واقف بوده پنهان
داشته باشد گناهکار و کشتنی باشد والسلام علی من اتبع الهدی مضمون یرلیغ دوم آن بود که چون همگی همت ما مقصور بر آنست که امور جمهور رعیت
عدالت فیصل پذیرد و مواد نزاع از میان خلایق ارتفاع یابد و حقوق در مراکز خویش قرار گرفته ابواب تلجیه و تزویر مسدود گردد چند کرت بحضور
قضاة و علما یرلیغ فرمودیم که در فیصل و قطع قضایا بر آن وجهی که مقتضای شریعت غرا باشد و از شوایب تزویر و مداهنه معرا بود و اعیان نظر کنند
و قبالجاتی را که در مدت سی سال دعوی نکرده باشند و مزوران آن را دستور ساخته خواهند که بحکایت قوی دستی مدعای باطل خود را بثبوت رسانند اصلا
مسموع ندارند و مرافعه آن قضیه نکنند و هیچ آفریده را مجال تمرد ندهند و اگر یکی از اهل اقتدار بر ایشان الحاح فرماید و از مقتضای یرلیغ تجاوز نماید
کیفیت عرضه داشت کنند تا بر وجهی او را سیاست فرمائیم که موجب عبرت عالمیان گردد و این نشان را غازان خان در منزل کشاف از حدود
موصل در سیم رجب سنه تسع و تسعین و ستمایه بالتمغا موشح ساخته فرمود تا سواد آن را نزد جمیع قضاة ممالک فرستادند و از تمامی قاضیان وثیقه بخط و مهر ایشان
گرفتند که در فیصل قضایا شرعیه از میل و مداهنه و تزویر و تلجیه مجتنب و محترز بوده از مضمون فرامین مطاعه تجاوز جایز ندارند و اگر خلاف نموده

دعاوی سی ساله را مرافعه کند مستحق تعذیب و تأدیب و مستوجب صرف و عزل شوند و ماحصل الحکم منشور رستم آن بود که از جمله معظمات امور که در میان
عالمیان وقوع می‌یابد یکی دعوی باطل است بعلت قبالجات کهنه و سجلات قدیمه و کیفیت این قضیه بر این وجه می‌تواند بود که بعضی از مردم مزوّر قباله‌ها مبتاع
ملکی خود را اگر ز میبیارند و گاهی بعضی از آن قبالجات مکرّره را بنام اولاد خود درست میکنند و بعد از فروختن آن ملک یک قباله را بمشتری داده دیگرها را
نگاه میدارند و پس از آنکه آن ملک بچند کس انتقال می‌یابد بایع اول یا شخصی از ورثه او آن قباله دیگر را ظاهر ساخته دعوی میکنند و بگواهان دروغ ملکیت
خود را بثبوت میرسانند و چون بر طبق مثلی که مشهور است قاضی بد و گواه عاجز است بصحت آن قضیه حکم میکند و ما در این ولا همت عالی نهمت بر دفع امثال
این دعاوی باطله گماشته حکم فرمودیم که هرکس در صدد مبایعه ملکی آید نخست بدار القضا رفته و مرافعه نموده بشهود عدول ملکیت خود را ثابت سازد و کلام
آن ملک را بمشتری بیع کرده و اگر تمسکی داشته باشد تسلیم نماید و نزد قاضی اقرار کند که بعد از این هر قباله که در این باب ظاهر شود باطل و نامسموع باشد
پس از آن قاضی کیفیت این مرافعه را سجل ساخته مشروح بنویسد و تمسک بیع را در تحت آن سجل قلمی نماید و اگر صاحب ملکی خواهد که در حق کسی اقرار کند هم این را
موجب تقدیم رسانند و در این نشان چند قید دیگر مذکور بود دیگر آنکه باید که غیر کتّاب دار القضا هیچ کاتبی بکتابت قبالجات قیام ننماید و قضاة نیز کاتبان خود را
منحصر سازند و دیگری را اجازت آن کار ندهند و هر کاتبی که حجتی نویسد که داد و ستد آن صد دینار باشد یک درم حق الکتابه بستانند و اگر معامله از صد دینار
زیاده بود یک دینار اجرت گیرد و بیشتر نطلبد دیگر آنکه چون قاضی در محکمه نشیند طاسی پر آب بر کرسی پیش خود بنهد و هر دعوی که منقطع یابد صکوک قدیمه
آنرا در آن طاس که موسوم است بطاس عدل بشوید دیگر آنکه اگر ظاهر شود که وکیلی از متخاصمین چیزی گرفته او را ریش تراشیده تعزیر و تشهیر کنند و هر قاضی
که بخلاف این فرمان واجب الاذعان عمل نماید بعقاب ایلخانی معاقب گشته معزول باشد اما آن نشان چهارم اشتمال داشت بر تأکید احکامی که در فرامین مذکوره
اشارتی بدان رفت و چند حکم دیگر نیز اضافه شده بود دیگر آنکه قضاة ممالک از کنار آب آمویه تا حدود مصر در باب تعدیل و تزکیه شهود زیاده بر معهود
اهتمام نمایند و بمجرد آنکه کسی را ظاهر العداله پسندند قناعت ننمایند و در هر قضیه گواهان را تفریق نموده مادام که صدق مقال ایشان بتحقیق نینجامد بر ثبوت
مدعا حکم نکنند دیگر آنکه در باب مهر کردن سجلات و قبالجات نهایت رویت بکار فرموده مادام که مضمون آن صحایف را از شایبه بطلان و تزویر مبرا
نگردانند بخاتم شهادت مختوم نسازند دیگر آنکه هرگاه دو وثیقه مخالف یکدیگر در دست دو کس که با هم منافسه شرعیه داشته باشند ظاهر گردد ائمه و علماء
دار العدل ساخته کما ینبغی تحقیق آن قضیه نمایند و حقیقت هر یک از آن دو تمسک که بظهور پیوندد بصاحبش داده قباله باطل را در طاس عدل بشویند
و اگر در یک مجلس آن قضیه فیصل نیابد هر دو وثیقه را بامینی سپارند و بخصمان باز ندهند تا وقتی که شبهه و التباس بالکل مرفوع شود و حق در مرکز
خود قرار گیرد دیگر آنکه اگر بظهور پیوندد که کسی ملکی را فروخته و پنهانی در باب وقفیت آن ملک وقفیه نوشته یا بحسب تلجیه اقرار بملکیت دیگری نموده و
بعد از فوت وی ورثه آن بایع آن وقفیه یا حجت اقرار بملکیت را ظاهر ساخته داعیه دعوی کرده باید که چنانچه سلطان ملکشاه سلجوقی حکم فرموده بود
قضاة اصلا آن قضیه را مرافعه ننمایند و آن ملک را بملکیت همانکس که متصرف باشد باز گذارند و چون این نشان بالتمغاء همایون رسید غازان خان
فرمان داد تا از آن سوادها گرفته بتمامی بلاد و امصار ارسال داشتند و بدین واسطه رواج و رونق تمام در امور ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة
والسلام پیدا شده متکفلان مناصب شرعیه نقش امانت و دیانت بر لوح دل نگاشتند **حکایت چهارم در بیان ربا که از ممر زر ربود واقع بود و غازان خان آن رسم را منسوخ ساخت** خامه عنبرین پیرایه از جامع رشیدی این سرمایه بحک آورده که سبب شیوع قرض ربود در ایام ارتفاع اعلام سلطنت
خواقین چنگیزی آن بود که در زمان اباقاخان بعضی از مردم تجارت پیشه چند دست سلاح از جوشن و برگستوان و شمشیر و تیر و کمان ترتیب کرده بتوسط امرا
قورچی نزد اباقاخان آوردند و بهای آنرا بر وجهی ستاندند که مرابحه تمام بحصول پیوست و آن حال را جمعی از مفلسان مشاهده کرده زر ربود قرض نمودند
و مانند آن اشیا مرتب ساخته نزد ایلخان بردند و بدان وسیله سرمایه پیدا کردند و کار بجائی رسانیدند که اباقاخان فرمان فرمود که هر کس از مردم سوداگر
سند قورچیان بدیوان برد ثمن اسلحه را که بقورخانه سپرده باشد دیوانیان بر محل النقد براة نویسند و بسبب این حکم آنجماعت را توفری تمام بحصول موصول
شد لاجرم جمعی کثیر از ترک و تازیک بتمشیت آن مهم پرداخته پیوسته زر ربود می‌ستدند و اسلحه ساخته نزد قورچیان می‌بردند و ایشان سلفها از آن طایفه رشوت
گرفته بموجب مدعا سند میدادند و چون آن سند بنظر دیوانیان میرسید بکیفیت توفیر آن وقوف یافته در نوشتن براة طریق اهمال مسلوک میداشتند و سوداگران

و سوداگران مبلغی دیگر حق السکوت بدیشان میدادند تا مهم کفایت شد و آهسته آهسته این سودا و معامله بجائی انجامید که زمرهٔ از سوداگران بعضی از بتکچیان را که خط مغولی می توانستند نوشت خدمتی کرده التماس مینمودند تا از زبان امراء قورچی سند ابمبلغهای کلی در قلم می آوردند و بتدریج در دست هر یک از سوداگران آن مقدار سند و براة جمع شد که اگر اموال تمامی ممالک را بدیشان میدادند وفا نمیکرد و عشر عشیر آنچه بابت قبچور داشتند سلاح در قورخانه موجود نبود و آن جماعت هر روزه به دیوان رفته وجوه نابود خود را می طلبیدند و اصحاب دیوان از ادای آن عاجز بودند و در تفصیل آن قضیه متحیر میگردیدند آخر الامر صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد جوینی بر حقیقت این معامله وقوف یافته سوداگران را طلب فرمود و فرمود که این مبلغ مال که شما از دیوان می طلبید در عالم موجود نیست و نزد ما بتحقیق پیوسته که شما را در جمع کردن این اسناد غرض خدمتی که امراء قورخانه و بتکچیان را کرده اید چیزی صرف نشده اکنون من می توانم که در عوض هزار دینار که براة بدست دارید دویست دینار بشما رسانم مشروط بآنکه از آن دویست دینار صد دینار از شما باشد و صد دینار از من و یکی از قرض خواهان آن غا مضایقه کرد صاحب سعید از وی پرسید که ترا از دیوان چه مبلغ میباید گرفت جواب داد که پانصد تومان خواجه شمس الدین محمد گفت که اسباب و املاک تو در تبریز چه مقدار باشد گفت که هیچ مقدار فرمود که ترا در این شهر سرائی هست گفت بلی محقر حجرهٔ دارم صاحب دیوان باز سؤال کرد که مسکن تو آن قدر وسعت دارد که اگر پانصد تومان را در آنجا ریزند چیزی فاضل نیاید جواب داد که خانه من گنجایش آن مبلغ ندارد خواجه گفت قطع نظر از سایر جهات کسی اگر سرائی نباشد که پانصد تومان زر در آن گنجد چگونه باور توان کرد که مالک پانصد تومان اسلحه بوده و آنرا تمام بسرکار پادشاهی فروخته و بعد از این قیل و قال و جواب و سؤال سوداگران بشرط مذکور صلح نموده خواجه وجوهی که تمسک در دست داشتند از هزار دینار دویست دینار بر مواضع مرجوالوصول برات نوشت و آنچه نقد میشد در وجه حق الاهتمام خود گرفته حصه سوداگران از جنس بدیشان میداد تا آن مهم انفصال انجامید **حکایت دیگر** در این باب که در زمان سلطنت کیخاتو خان و وزارت صدر جهان مقاطعان ولایات مردم خسیس دون همت بودند و هرگاه که بدرگاه پادشاه می آمدند صاحب دیوان از ایشان مال میطلبید می گفتند که اینجا چیزی میسر نمیشود مگر آنکه زر یا جنس بسود قرض کنیم و براین تقدیر ارباب زیان کلی می افتد خواجه صدر الدین احمد بواسطهٔ اخراجات ضروریه فرمودی که بهر طریقه قرض باید نمود مرابحه در حساب مجری داریم تا شما را نقصان نباید کشید و مقاطعان جنسی که بده دینار می ارزید بسی دینار قرض میکردند و بچهل دینار بصدر جهان می دادند و نواب دیوان آن جنس را بده دینار که ثمن عدل آن بود فروخته چهار دینار جهة خود بر میگرفتند و القصه میگفتند که از این جنس زیاده از شش دینار حاصل نشد بر این تقدیر از هر چهل دینار اصل المال شش دینار در وجه براة دار پادشاه می نشست لاجرم تمامی اموال ولایات بالاینبغی مصروف گشت و اختلال بامور ملک و مال راه یافته مهم کیخاتو خان چنانچه نوشته شد از هم گذشت و همچنین از معاملات صدر جهان حکایت کنند که نوبتی یکی از غلامانش از بازرگانی چند هزار گوسفند جهة خاصه صاحب دیوان بخرید گوسفندی به پنج دینار مشروط آنکه بعد از انقضای دو ماه از روز بیع زر جواب گوید چون میعاد در رسید و زر موجود نبود صاحب دیوان فرمود که گوسفندان را فروخته بتاجر دهند و حال آنکه بعضی از آن تلف شده بود و باقی لاغر گشته چنانچه از ثمن آنها زیاده از مرابحه دو ماه چیزی حاصل نشد و بازرگان آن وجه را ستانده بطریقه که معهود بود قبالهٔ اصل را تازه کرد القصه چون غازان خان بر سریر سلطنت قرار گرفت و امثال این حکایات استماع نمود فرمود که موجب این همه فساد آنست که قرض عباد بخلاف شریعت مطهره زر بسود میدهند و در شعبان سنه ثمان و تسعین و ستمائه یرلیغ واجب الاذعان بتمامی بلدان ارسال داشت که من بعد هیچ آفریدهٔ زر بسود ندهد و نستاند و هر کس که بخلاف شرع شریف و حکم همایون عمل نماید حکام و داروغگان او را تادیب بلیغ نموده بجزا رسانند و بدین واسطه آن بدعت سیئه در ایام دولت آن پادشاه عالیجاه برافتاد و زر بسود دادن از سیاست ایلخانی ترسیده دیگر کسی قدم در وادی آن امر محدث ننهاد **حکایت پنجم در منع تکلم بکلمات کفر آمیز و زجر مردم از ارتکاب امور فتنه انگیز** از جامع رشیدی مسطور است که در اوان که غازان خان بانهدام آثار کفر و ظلام و ارتفاع اعلام اسلام می پرداخت چند کرت بسمع اشرف اعلی رسید که بعضی از امرا و لشکریان و غیر ایشان هرگاه بر مخالفان ظفر می یافتند یا کاری از پیش می بردند زبان لاف و گزاف کشاده میگفتند که بواسطه شجاعت و دلاوری ما و تدبیرات صائبه که انگیختیم این مهم میسر شد و اگر قضیه بر عکس میبود بر زبان میگذرانیدند که ما بقدر مقدور لوازم سعی و اهتمام بجای آوردیم اما فرمان الهی برین موجب صدور یافته بود که مغلوب و منکوب گردیم و این سخن عموم تمام پیدا کرده در اکثر امور کلیه و جزئیه دور و نزدیک و ترک و تازیک بامثال این مقال تکلم مینمودند و این معنی بر مزاج ایلخانی گران

آمده فرمود که گفتن این سخنان بغایت ناپسندیده است و منجر بکفر میشود میباید که هر سلوکی که با رعیت آنرا از عنایت ایزد تعالی دانند و هر بدی که وقوع یابد آنرا نتیجهٔ افعال ستیّهٔ خود شناسند آگاه حکم فرمود که من بعد هیچ آفریده بسخنی که مشار آن عیب و کبر باشد تکلم ننماید و همه کس امور خیر را بفضل حق سبحانه و تعالی نسبت کرده هر شر که پیش آید نتیجهٔ گناهان خویش دانند و منشیان آستان ایلخانی در این باب یرلیغها نوشته باطراف ممالک محروسه فرستادند و هم در آن اوقات آن پادشاه خجسته صفات حکم فرمود که هر آفریده را که در شوارع و اسواق مست یابند گرفته برهنه سازند و در میان بازار بر درختی بندند تا هر کس که بر وی عبور نماید زبان ملامت و سرزنش برگشاید و بواسطهٔ صدور این فرمان طوایف خلایق که از وهم عربدهٔ مخمولان مست مجال تردد نداشتند در مهد امنیت آرمیدند و بفراغ بال در کوچه و بازار آغاز آمد شد کرده دعای دوام دولت غازانی بتقدیم رسانیدند و هم در آن ایام آن خسرو پرویز احتشام فرمان داد که هیچ منکوحه را زیاده از نوزده دینار و نیم کابین نکنند و چون از سبب این حکم سؤال نمودند جواب داد که اگر میان زن و شوهر طریقهٔ محبت و موافقت مرعی باشد هیچ کس ایشان را از یکدیگر جدا نتواند کرد و هیچ چیز از یکدیگر دریغ ندارند پس درگرانی کابین منکوحه را نفعی نباشد و ناکح را از آن مضرتی متصور نیست و اگر بین الجانبین اتفاق و اتحاد وقوع نیابد چون کابین بسیار باشد شوهر از خوف طلب زر زن را طلاق نتواند داد و این معنی بخشم و غضب سرایت نموده پیوسته میان ایشان خصومت و نزاع قایم بود و هر دو در محنت اوقات گذرانند اما چون کابین اندک باشد و بگفتن لفظ طلاق مرافقت بمفارقت انجامد هر یک از زن و شوهر از جنگ و عربده نجات یابند و جهت خویش جفتی مناسب پیدا کنند لهذا در زمان خجسته نشان خاتم الانبیاء علیه من الصلوة اتمها و اکملها مهر اندکی می بود چنانچه در کتب مشهوره مسطور است و مذکور والله اعلم بحقیقة الاحوال والامور و هم در آن اوان فرمان آن پادشاه عالی شان بنفاذ انجامید که زنان و کنیزان را باکراه در خرابات ننشانند و جمیع اصناف خلایق احتراز و اجتناب از ارتکاب این فعل منکر واجب و لازم دانند

حکایت ششم در دفع انواع جور و اعتساف و وضع قوانین عدل و انصاف اشراف مورخین باقلام بلاغت آیین بر اوراق روزگار و دفاتر لیل و نهار نگاشته اند که قبل از ارتفاع رایات اقتدار غازان خان سلاطین چنگیزخانی مال و جهات هر یک از ولایات را بمبلغی معین قطع کرده عنان داد و ستد هر بلده را در قبضهٔ اختیار حاکمی می نهادند و سیورغالات و ادرارات ارباب عمایم و سایر اخراجات ضروریه را بر وی بحری داشته جهة تحصیل تتمهٔ وجوه ایلچیان و براة داران متعاقب و متواتر بدان ولایت می فرستادند و حاکم در اول سال مال و جهات دستوری را از رعیت مستخلص میکردانید و آنرا نتیجه ساخته هر گاه ایلچی یا براة داری بدانجا میرسید گاهی بهانهٔ ضیافت ایلچی و احیانا بعلت علوفه و علوفه برات دار مبلغهای کلی توجیه میکرد و بعضی از آن وجه را صرف آن طایفه نموده تتمه را برای خود میبرد و بدین سبب در سالی ده مال بلکه زیاده از رعیت مستخلص گشتی و عجزه و ضعفا در دست محصلان گرفتار بوده فریاد مظلومان از اوج آسمان درگذشتی و در اکثر احوال براة داران بحصول مقصود بازگشته براة بدیوان آوردندی و عوض طلب نمودندی و دیوانیان گفتندی که مال در ولایات باقی است بی قاعده کرده اند که وجه براة شما را نداده اند و کرت دیگر نشانی بتاکید تمام نوشتندی که وجوه ایشان را بزودی وصول دهند و عذری نگویند و باین بهانه حاکم کرة بعد اخری مبلغی توجیه کردی و هر براة داری بیچاره را در تعذیب کشیده بنهایت تشدد بجای آوردندی بنابر آنکه حکام و وزرا و اصحاب دیوان اعلی را پیوسته بخدمات لایقه و تبرکات رایقه ممنون میساختند اگر مظلومی بر در رفته دادخواهی نمودی سخنش را هیچ آفریده بسمع قبول نشنودی بنابر این جهات ویرانی ولایات در حد کمال رفته بود و شرار آتش ظلم و بیداد بهر شهر و کشور تافته و رعایای بیچاره از کثرت حواله و مطالبه بغایت مغموم و اصحاب علم و کمال از وصول ادرار و سیورغال محروم چون در اوایل سال مستحقی نزد حاکمی رفته طلب سیورغال نمودی جواب گفتی که چندین برات دار دیوان در ولایت اند انشاء الله تعالی چون مهم ایشان ساخته شود فکر شما خواهیم کرد و بعد از آنکه چندگاه آن فقیر بحال تباه اوقات گذرانیدی بار دیگر طلب حق خود نمودی وزیر حاکم براة بر رعایا نوشتی و بنابر آنکه تا آن زمان اضعاف مضاعفه مال و جهات دستوری نقد و جنس از رعیت بیرون آمده بودی یک فلس حاصل نگشتی لاجرم اکثر ولایات از حلیهٔ عمارت و زراعت عاری و عاطل شده مردم جلاء وطن اختیار نمودند و بعضی که بسبب عجز و ضعف در مولد و منشاء ماندند در راه سرها دارا و رده در بیغولها بسر میبردند و هر گاه محصلی بقریه یا محله رفتی او را که صاحب وقوف بودی دلیل گرفتی و بر همنونی او در رویشان از سرداب ها و خرابها بیرون کشیده تعذیب نمودی و اگر از جنس مردان کسی نیافتی زنان را بدست دیده بانی تعیین کرده بودند که هر گاه کسی پیدا میشد ایشان را خبردار میساخت تا پناه بجاهای کاریز میبردند نقلست که در سنهٔ اثنی و تسعین و ستمائه که علی خواجه ولد عمر شاه سمرقندی حاکم و مستاجر یزد بود و صاحب ملکی بفیروزآباد که از معظمات قصبات آن ولایتست رفت بطمع آن که شاید از مزارعان آنجا چیزی از مال گانهٔ خود تواند ستد و مدت سه

و مدت سه شبانه روز هرچند سعی نمودند هیچ آفریده ندیدند مگر محصلی را که در میان ده نشسته دشتبانی و دو رعیت را به ضرب و شکنجه طلبیده و یک حبه محصول
موصول نمیگردید القصه چون انوار عدالت غازانی از افق عنایت و مرحمت یزدانی طالع گشت و حیات خلایق را حیات و نضارت بخشید آن پادشاه عالیجاه متوجه
تدارک اختلال احوال رعایا و دفع ظلم و بدعتها شده فرمان فرمود که وزرا هیچ ولایتی را مقاطعه ندهند و دست حکام دراز داشته کوتاه ساخته عمال ستم
کار را در قضیه قصد ایشان نهند آنگاه وزرای عظام حسب یرلیغ مطاع به هر ملکی از ممالک محروسه نویسنده راست قلم ارسال داشتند که تمامی قری
و مزروعات آن ملک رسیده املاک و اسباب رعیت را نام بنام مفصل نمایند و واجبی هر یک را ملاحظه نموده بر وجه عدالت قرار دهد و املاک و اوقاف را بنام
متصرفان مثبت سازند تا معلوم شود که در هر ولایتی کدام اراضی ملک است و کدام خالصه و کدام اینجو و کدام وقف و بعد الیوم اگر کسی خواهد که وقفی یا ملکی
تصرف نماید یا ملک کسی را دیگری دعوی کند هرگاه بآن دفتر رجوع فرمایند حقیقت حال ظاهر گردد و چون بر موجب دفتری منقح مفصل گشت قانون مال جهات هر ولایت
مقرر شد بمقتضای فرمان غازانی جهت دادوستد هر مملکتی نویسنده تعیین نمودند که در اردو باشد و در اول سال مال آن ولایت را چنانچه بنام هرکسی بر دفتر مثبت
باشد مفصلا در وجه ارباب حوالات براة نویسد و بر ظهر آن نشان نوشته بالتون تمغا موشح گردانند و بولایت فرستند تا علیه واجبی را در مع ده یکم
و حق خزانه بدو قسط بصاحب جمع آن ولایت جواب گویند و او حصه براة داران را وصول داده تتمه را بخزانه عامره رساند و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت
که حکام و باسقاقان و بتکچیان ایشان اصلا بر رعایا براة ننویسند و اگر بخلاف حکم براة نهند عاملی را که پروانه داده باشد سیاست کرده نویسنده را دست
برند و بعد از این حکم داروغه از اعمال همدان پروانه داد تا بتکچی برای بر ولایت نوشت و کیفیت این حال بعرض رسیده ایلچی متوجه
همدان گشت تا بدستور مذکور عمل نماید داروغه و بتکچی بوصول ایلچی اطلاع یافته گریختند پس از سال حاکم در راه وی که مخفی از عالم انتقال نمود و آن نویسنده هم
گرفتار گشته مقطوع الید شد بعد از آن در تمامی ممالک محروسه هیچ آفریده را زهره و یارا نبود که بخلاف حکم یک دینار و یک من بار بر جنسی حواله نماید و جهة
علفه و علوفه و ساوری دست توجیه برآورده ابواب تخصیص برگشاید و چون دو سه سال از وضع این قاعده و قانون درگذشت و معموری ولایات
سمت ازدیاد گرفته اموال خزانه تمام واصل گشت رای صواب نمای غازان خانی چنان اقتضا کرد که آن قاعده پسندیده را بر وجهی موکد گرداند که بسبب تبدل
زمان و تغیر دوران و حدوث وقایع و وقوع حوادث هیچ آفریده طریق خلاف نتواند پیمود و بدستور سوابق ایام ابواب توجیه و تخصیص بر روی رعایا نتواند
گشود بنابر آن فرمان لازم الانقیاد نفاذ یافت تا جمیع تمامت ولایات دفاتر قانون مذکور را بکتابخانه که در تبریز بنا کرده بود جمع سازند و
بمعتمدان سپرده ایشان را از اوقاف قانون مذکور وظیفه دهند تا در محافظت آن تقصیر را جایز نشمرند و قانون هر موضع از ممالک محروسه را بر تخته پاره
سنگی یا صفحه از معدنیات باشد مرتسم و منقش گردانند و در یکی از بقاع آن موضع منصوب سازند و بلعنت موکد کنند که بمرور شهور و ایام و تمادی دهور و اعوام
هیچکس از فرق انام تغییر و تبدیل آن قانون راه ندهد و هرگاه نسخه منصوبه ضایع شود رعایا رجوع بکتابخانه مذکوره نموده از دفاتر نقل ساخته
و در این باب یرلیغ مطاع موشح بالتون تمغا صادر و تا سواد آن را باطراف ولایات فرستادند و در آن نشان مذکور بود که حکام و داروغگان بلدان
باید که بمقتضای قانون که بالتون تمغا از دفتر واجبی که مقرر شده بی زیاده و نقصان بحضور سادات و قضات و ائمه و عدول بر سر رعایا
هر قریه و مزرعه دهند و ایشان را الزام نمایند که در عرض بیست روز آن نسخه را بر لوح نقش کرده در موضعی معین مستحکم گردانند تا سالهای بسیار باقی
و پایدار باشد و از صفت تغییر و تبدیل محروس و مصون ماند و هرکس را از وجوه العین و اجناس بر حسب مقرر چیزی بدیوان اعلی باید داد چنانچه میعاد معین
کرده ادا نماید و همچنین باج و خود داشت تمغا را نیز بر تخته مرتسم گردانند و باید که هرگاه محصلی بشهری یا قصبه بتحصیل آید جهة او خیمه در میان آن موضع نصب کنند
و رعایا از روز اول تا آخر میعاد هر روز آنچه نقد شود با فرع و خزانه دار بوی رسانند و او را بعد از آن باسم علوفه و قتلغه چیزی ندهند و نگذارند که
نوکران خود را به محصلی هیچ طرف فرستد و اگر رئیس ده و رعایا طریق اهمال و تغافل مسلوک داشته میعاد مقرر و واجب خود را وصول ندهند محصل
ایشان را گرفته جریمانه ستاند و هرکس را که بتقصیر متهم باشد بمقتضا چوب زنند میعاد وجوه العین و اجناس ولایات بر این موجب که از جامع رشیدی بعینه نقل کرده
میشود مقرر بود میعاد وجوه العین هر ولایتی که اقسام آن مختلف است تا بتوسیع آن نوع بر وجهی که معین گشته بر لوح نویسند و بر آن موجب جواب
گویند قبچور و متوجهات رعایای ده نشین که عادت آنست که در هر سالی بدو قسط رسانند و متوجهات صحرانشینان مقرر آنکه در اول سال یکدفعه جواب

اموال

ما خوذ ات مقابر موجبی که مناسب هر ولایتی بر ظهر قلمی شده بر لوح ثبت کنند و لوح را در موم غش استوار کرده اند تا بر آن موجب بقسط وصول دهند و زیاده و نقصان خلاف ننمایند حرف از جمله موجهات یکساله هر موضعی از نوروز جلالی تا بیست روز نصفی رسانند حرف از وقت تحویل آفتاب بمیزان تا مدت بیست روز النصفی دیگر جواب گویند خراج و مالی که از قدیم الایام بوجوه العین مقرر بوده از اول نوروز جلالی تا مدت بیست روز بدهند خراج و وجوه العینی که مقرر بوده که بوقت ارتفاعات صیفی جواب گویند از اول تابستان تا مدت بیست روز بدهند معیاد کیفیت قبض و تسلیم انواع ارتفاعات گرمسیری و سردسیری شتوی و صیفی و از بعض مواضع که صیفی ندارد بر موجب دفعه ولایت گرمسیرات از شتوی و صیفی شتویه از گندم و غیره آنچه مقرری هر موضعی باشد بیرون از مواضعات بچهار پای خود نقل انبار می کنند که در آنجا معین شده بقابض تسلیم نمایند و غایة مهلة آن هشت روز است صیفیه از اجناسی که بموجب قانون بیرون از مواضعات مقرر شده بچهارپای خود نقل انباری کنند که در آنجا معین گشته و بقابض رسانند و غایت مهلة آن چهل روز است دفعه سردسیرهای صیفی و آنچه صیفی باشد شتویه بموجب قانون مقرر تمام و کمال بچهارپای خود نقل انباری کنند که در آنجا معین است در مدت بیست روز صیفیه بموجب قانون مقرر بعد از موضوعات تمام و کمال نقل کنند بانباری که در آنجا معین است و غایت مهلة آن هشت روز است

حکایت هفتم در کیفیت آمد شد ایلچیان و بیان رفع جور و تعدی ایشان

در زمان چنگیزخانیان جهة سرانجام مهمات سرکار سلطنت و رسانیدن اخبار هر شهر و ولایت آمد شد ایلچیان باطراف و اکناف بلدان بسیار وقوع مییافت و تمامت خواتین و شاهزادگان و امرا و تومان و هزاره و صده و سحنگان ممالک و قوشچیان و پارسچیان و قورچیان جهة جزوی مصلحتی نوکران خود را ایلچی نام نهاده بولایات میفرستادند و هرکس که در شهری باشخصی خصومتی داشت و حاکم بغور قضیه او نمیرسید رجوع بدرگاه پادشاه کرده و بعضی از مقربان توسل جسته با تولایت میبرد تا مهمش را کفایت میکرد و با آنکه در بامخانه قرب پانصد سر اسب میبستند گاهی کثرت ایلچیان بجائی میرسید که آن الاغان بسواری ایشان وفا نمی بود لاجرم هر ایلچی که در اثناء راه بکله ایلچی رسیدی با کاروانی باز خوردی الاغ گرفته سوار شدی و بسیار بودی که ایلچیان در صحرا و بیابان اسبان سادات و قضاة و علما را که متوجه اردو بودندی بگرفتندی و آن زمره واجب التعظیم در مواضع مخوفه پیاده و تنها ماندندی و این مهم بدانجا انجامید که طبقه از راه زنان خود را بصورت ایلچیان بمسافران نموده الاغان ایشان را بارخوت میگرفتند و بهر طرف میخواستند میرفتند و گاهی ایلچیان حقیقتی نیز مجرد گرفتن الاغان قانع نمیشدند و بهر قریه و حیلخانه که میرسیدند باضعاف آنچه للقه دستوری ایشان میشد از مردم علوفه میستاندند و قولیقچیان ایشان جامه و عمامه بیچاره کان میبردند و چون هر کس از ایلچیان نوکر بیشتر میداشت مهم او در ولایت زودتر کفایت میشد آن زمره بیسیار جمعی کثیر از نوده اوباش با خود میبردند بحیثیتی که بعضی از ایلچیان که ایلچیان و نوکران او را نمیشناختند و مصلحت جزوی مهمی بجائی میرفت دویست سیصد سوار همراه داشت و معارف آن طایفه را قرب هزار سوار لازم میبودند و احیانا چنان واقع میشد که در شهری بر سر دیوان نزدیک بدویست صندلی جهة جلوس ایلچیان مینهادند و حاکم مسکین گفت که بر مهمی را که در سرانجام آن قدغن بیشتر است بیشتر تسازیم هر یک از ایلچیان میگفتند که بغایت ضرورست و بدین سبب میان ایشان نیز ان نزاع منتهی گشته هرکس غالب می آمد داروغه را از تشدد دیگران نجات میداد و اکثر ایلچیان بی از آنکه کار ایشان سامان یابد بازگشتند و بدین جهة اختلال در امور ملک و مال پدید می آمد و بزرگترین ضررها که از مردم ایلچیان بمردم میرسید آن بود که رعیتان ولایات ایشان را در خانهای مزارعان و تخرفات فرود می آوردند و آن معولان با مسلمانان هرچه در آن خانها میدیدند از فروش و اوانی و خوردنی و پوشیدنی ملک خود تصور کرده تصرف مینمودند و گاهی دست بزن و فرزند مستمندان دراز کرده ابواب فسق و فساد میگشودند نقلست که نوبتی پیری صاحب ناموس بسر دیوان حاکمی رفته بزبان عجز و نیاز گفت که ای امرا و وزرا من مردی پیرم و عورتی جوان دارم و پسران من کدبانان جمیله دارند بسفر رفته اند و عیال خود را در منزل من گذاشته اند و مرا دختران نیز هستند و چند گاه شد که جماعتی از ایلچیان خوب صورت در خانه من فرود آمده اند و آن نسوان را می بینند و مرا میسر نمیشود که پیوسته در خانه بوده محافظت احوال ایشان نمایم و بعضی دیگر از مسلمانان را نیز همین بلیه واقع است اگر چند سال دیگر حال بر همین منوال باشد حلالزاده درین مملکت کم پیدا شود و بدانید که در عهد یکی از سلاطین سلجوقی در ممالک نیشابور بهمین دستور اتراک بیباک در سرایهای رعایا فرود آمده بودند روزی ترکی جلیع در نو عروس صاحب خانه کرده او را گفت که و اسب مرا آب ده آن مرد چون بر غرض آن مفسد مطلع بود بان سخن التفات ننمود و ترک بایذاء او مشغول گشته آخر الامر نو عروس جمیله که از آن واقف شده بود اسب را گرفته بکنار آب برد و در آن حین سلطان بدانجا رسید و آن عورت را بدان صورت دیده پرسید که سبب چیست که تو بدین جمال لفریب

ولطف زیب و لباس پر زینت و زین اسب با آب آورده جواب داد که ظلم و بیداد تو و پادشاه از حقیقت این سخن استفسار نمود و پس از وقوف بر کیفیت واقعه حکم فرمود
که من بعد هیچکس از لشکریان در خانه شهریان نزول ننماید اکنون تمامت اقمشه آن با پادشاه عادل نمایید و بعضی بتجارکان رسید آن پیر فقیر هر چند ازین نوع سخنان بر زبان
آورد هیچکس جوابش نداد و تا زمان فرخنده نشان غازان خان آن رسم محدث بر قرار بود القصه چون آن پادشاه مؤید منصور بر وقایع مذکوره اطلاع یافت عنان توسن
همت بصوب دفع آن بدعت معطوف گردانیده اول حکم فرمود که جهة ایلچیان خاصه ایلخانی که مصلحت مهمات جهانبانی بسرعت آمد شد ایشان باشد در شوارع
بزرگ در هر سه فرسنگ یامخانه بنا نهند و در هر یامی پانزده سر اسب فربه نگاه دارند و هر ایلچی که نشانی موشح بالتون تمغا داشته باشد از آن یام خانها الاغ دهند
والا علوفه و الاغ ندهند و یام خانها را بعهده یکی از اعاظم امرا کرده و وجه اخراجات آن مواضع معمور تعیین فرمود و چون ضرورت بود که امرای سرحد باعلام احوال
ملک و مال ایلچی از آن شوارع بدرگاه سلطنت پناه فرستند هر یک از آن نوئینان را چند کاغذ سفید موشح بالتون تمغا عنایت کرد تا بوقت احتیاج نشان
الاغ بنویسند و مقرر ساخت که هیچ ایلچی را زیاده از چهار الاغ ندهند و فرمود که اگر چیزی باشد که در وصول آن تعجیل بیشتر باید کرد در آن باب مکتوبی نوشته
مهر کنند و بیامچی رسانند تا او بر اسب یام نشسته بیام خانه دیگر برد و از آنجا یامچی دیگر تاخته بیامخانه دیگر آورد تا آن مکتوب بپای تخت رسد و چون این حکم
بعمل درآمد بتجربه معلوم شد که یامچیان در شبانه روزی شصت فرسنگ مسافت میتازند و اخباری که در وصول آن قدغن بود در آن زمان بسه چهار روز از خراسان
به تبریز میرسید و اگر ایلچی خود متوجه میبود در کمتر از شش روز آن مسافت را قطع نمی توانست نمود و همچنین در هر یامخانه دو پیک مقرر فرمود که بعضی اخبار را
ایشان از یامخانه بیامخانه رسانند و آن پیکان در شبانه روزی سی فرسنگ راه میرفتند و چون یامخانها خاصه ایلخانی بموجبی که مسطور گشت ترتیب یافت
غازان خان بابطال تمامی یامهای تومان فرمان فرمود و اموالی که صرف آن میشد بخزانه عامره فرود آمد و همدران اوان یرلیغ واجب الاذعان نافذ گشت
که بغیر از نواب درگاه پادشاه هیچ آفریده بهیچ طرف ایلچی ارسال ندارد و اگر کسی بخلاف حکم عمل نماید آن ایلچی را علفه و علوفه ندهند و چون بمقصد رسد او را
محبوس گردانند بعد از آن فرمان داد که ایلچیان خاصه ایلخانی را بحسب تخمین مدت رفتن از خزانه عامره علوفه دهند تا در راه مزاحم رعایا نشوند و چیزی
نطلبند و همدران ایام آن پادشاه جمشید احتشام حکم فرمود که در هر شهری ایلچی خانه ساخته در آن منزل فرش و اوانی و سایر ما یحتاج ترتیب نمایند تا دیگر هیچ
ایلچی در خانه رعیت فرود نیاید و ابواب تفرقه و تشویش بر روی فقرا نگشاید و بواسطه نفاذ این احکام مطاعه عموم خلایق در مهاد آسایش و فراغت
آرمیدند و بیشتر از پیشتر در زراعت و عمارت کوشیده دعای دوام دولت بتقدیم رسانیدند **حکایت هشتم در دفع شر دزدان**
مفسد و تتقاولان متمرد پیش از آنکه همای دولت غازان خان جناح امن و امان بر مفارق عالمیان مبسوط سازد بسیاری از اشرار سر بدزدی
و قطع طریق بر آورده بودند و در شوارع خود را بر تجار و مسافران زده اموال ایشان را میربودند و جمعی از آن طایفه در میان روستاییان و صحرانشینان
دوستان داشتند که در وقت عبور کاروان کس فرستاده ایشان را بر چگونگی حال سوداگران اطلاع میدادند و زمره با تتقاولان و راهداران طرح محبت و داد
افکنده بودند بنابران چون مسافران بمنزل ایشان میرسیدند نخست آنچه مدعا داشتند بهانه راهداری از آن تجار و کاروان میگرفتند بعد از آنکه دزد و حرامی
همراه شماست یا آنکه راه مخوف است از کوچ کردن مانع میشدند تا وقتی که قطاع الطریق متنبه گشته بکمین گاه می آمدند و هیچ کاروانی از راه زنی نقد مضرت
نمیدید که از تتقاول نیز اگر قطاع الطریق گاهی بکاروانی باز نخوردی تتقاول در هر سفری در چند موضع مردم را گرفته بهر بهانه مال ایشان را میبرد و چون
غازان خان بر کیفیت این حال وقوف یافت بکلی همت متوجه امنیت طرق گشته نخست حکم فرمود که هنگام هجوم قطاع الطریق باید که هیچ آفریده از مردم کاروان
همراهان طریق را تنها نگذارد و پیش گیرد و همگنان در دفع دزدان متفق بوده هر کس خلاف نماید از عهده خون و مال رفیقان بیرون آید دیگر فرمود که هر قریه و قصبه و خیل خانه که بموضع
راه زدن نزدیک تر باشد باید که ساکنان آن موضع دزدان را تعاقب نموده بدست آورند دیگر فرمان داد که اگر ظاهر شود که شخصی از خیل ترکان با دزدی
طریق محبت مسلوک میدارد در حال او را بسیاست رسانند آنگاه امیر تتقاول را که از رشوه و ریا مبرا بود بدفع شر آن طایفه نامزد فرمود و او در آن باب
غایت اجتهاد بتقدیم رسانیده در اندک زمانی جمعی کثیر از قطاع الطریق بتیغ سیاست بگذرانید و زمره را دوشاخه بر گردن بدرگاه پادشاه آورده
محبوس گردانید بعد از آن خان عالی مکان یرلیغ فرمود که در تمامی شوارع ممالک محروسه در هر موضع که مخوف باشد راه داران امین بنشینند و از هر چهارپا
دراز گوش که جهت تجارت بار داشته باشد نیم آقچه گیرند و از هر دو نفر شتر نیم آقچه و از چهارپایان خالی و آنچه ماکول و علفه بار داشته باشند اصلا چیزی

نشانند و اگر قطع طریق اتفاق افتد هر راهداری که بآن موضع نزدیک‌تر بود دزد را پیدا کند و اگر نه از عهده بیرون آید و جمیع راهداران را امیر یورتاغی و ایلقوتلغ
که در زمان ارغون خان سر راهداران و تتقاولان بود سپرد و او را در باب مشیت آن مهم تاکیدی تمام کرده فرمود که شوارع را بمردم معتبر بسپارد و بر سر راهها میلها سنگ
و گچ بسازند و لوحی که عدد راهداران و آنکه از هر چهارپایی چه چیز گیرند بر آن مثبت باشد در آن میل تحکیم کنند تا هر گاه که کاروانی بدانجا رسد و بر مضمون آن اطلاع
یابد زیاده از آنچه مقرر گشته چیزی براه داران ندهد و امیر یورتاغی حسب الحکم تقدیم رسانیده مسافران از قطع طریق و جور تتقاول فراغت یافتند و آغاز آمد
شد نموده جهة تجارت بهر شهر و ولایت که مدعا بود شتافتند **حکایت نهم در خالص ساختن عیار زر و سیم و گداختن قلابان در
بوته خوف و بیم** در روزگار قدیم هر یک از حکام مدوم آذربایجان و فارس و کرمان و دیاربکر و کرجستان و مازندران و خراسان بعیارهای مختلف زر
میزدند و این معنی موجب نقصان و پریشانی حال سوداگران میشد بنابر آن ارغون خان در ایام فرمانفرمائی خود یرلیغ فرمود که در تمامی ممالک باید عیار نقره
ده نه باشد و گیخاتو خان نیز موافق این حکم عمل نمود اما چندان فایده بر آن مترتب نگشت و در هیچ موضع عیار نقره زیاده از ده هشت نبود و از زر دم از
برده دینار بیش از دو دینار نقره حاصل نمیشد و چون نقد وجود فایض الجود غازانی بعنایت صانع کارخانه آفرینش از غل و غش عاری بود و در نظر اهل دانش
و بینش مانند طلای تمام عیار مینمود در آن اوان که سکه پادشاهی بنام همایون ارتسامش مزین و محلی شد صیرفی طبع نقاد بر سر انجام آن مهم گماشته سکه وضع
فرمود که دیگری را ساختن آن میسر نبود و فرمود که در تمامت ممالک محروسه با آن سکه که کلمه توحید در آن منقوش بود زر زنند و هر زری که آن سکه نداشته
باشد رایج ندانند و اصلا تنگجات طلا و نقره را مغشوش نگردانند و فرمود که نیم مثقال نقره خالص مضروب مسکوک را بیکدرم خرج کنند و تنگجات جمیع ولایات
را شکسته و بخلاص برده تمام عیار سازند و بهمان وزن و سکه موزون و مسکوک گردانند چون بفرمان آن عالم امن و امان در ولایت روم و ایران و آذربایجان
و عراقین و فارس و کرمان و کرجستان و کردستان و مازندران و خراسان وزن و عیار زر مساوی گشت و از بیم سیاست فرمانفرماهش ضرابان و قلابان
مجال آن نماند که طلا و نقره مغشوش را سکه زنند فرقه برایا خصوصا تجار بغایت مرفه الحال شدند و بفراغ بال آغاز سوداگری و معامله نمودند و بعد از آن ایام غازان
خان فرمود تا از طلای جعفری تنگجات صد مثقالی مضروب گردانیدند و در سکه تنگجات آیات کلام ملک علام و اسامی سامی ائمه اثنا عشر علیهم السلام و نام
آن پادشاه جم احتشام مثبت بود و هر یک از آن که بدست مفلسی می‌افتاد چندگاه بفراغت میگذرانید **حکایت دهم در تعدیل مکاییل و اوزان
و تعیین سنجات ولایات بیک میزان** قبل از زمان دولت فرخنده نشان غازان خان اوزان سنگ زر و نقره و پیمانه و کیل و قفیز و تغار اختلاف
بسیار داشت چنانچه در یک ولایت بحسب قرب و بعد قری و قصبات از شهر تفاوت در وزن سنجات و کیلها یافته میشد و بدین واسطه خلل در تسعیرات
بوقوع می‌پیوست و هر کس را از مردم روستا علیحده تصرفی میبایست داد چون بکیل و پیمانه برو نمودی البته هر صد من بهفتاد من یا شصت من بودی اما مردم
قوی دست آنچه ایشان را بایستی گرفت مضرب بوی بهر صد من سی چهل من زیاده می‌ستاندند و بدین واسطه پیوسته در میان برادران و مزارعان
خصومت و منازعت وقوع می‌یافت و چون کیفیت حال بر آن خان ستوده خصال ظاهر گشت خاطر بتعدیل سنگها و کیلها متوجه داشته در آن باب یرلیغ مطاع
بنفاذ رسانیده و بهر ولایت از آن نشان سواد فرستاد تا مقصود بحصول پیوسته اختلاف از میان طوایف انسان برافتاد و حاصل مضمون آن یرلیغ آنکه
که درین اوقات که نواب پایه سریر اعلی بوضع قوانین سرکار شهریاری اشتغال مینمودند چنان معلوم شد که در اطراف بلاد و در بازارها هر کس جهة
مصلحت و منفعت خود وزنی از سنگ و کلوخ و آهن ساخته بدان خرید و فروخت مینماید و بدان سبب درویشان نقصان مینمایند بنابران فرمان واجب
الاذعان نفاذ یافت که در تمامت ممالک از کنار آب آمویه تا مصر سنگ زر و نقره و بار و کیل و تغار را مساوی گردانیده از آهن بسازند و مهر بر آن
نهاده خلاف آنچه در حضور مقرر فرموده ایم جایز ندارند و بعنوانی که تفصیل میباید عمل نمایند اول بدانند که استاد فخرالدین و بهاءالدین خراسانی بتعیین ما
که سنگهای زر و نقره را موازی وزن تبریز بشکل مثمن ترتیب کنند و در هر ولایتی دو معتمد از قبل خود نصب نمایند مقرر آنکه هیچ از هر بلده بحضور تحت سنجات
با آن وزن و شکل از آهن ساخته نزد معتمدان مشار الیهما برند تا مهر بر آن زنند و بهیچکس دیگر یا آن مهم نپردازند و هر آفریده که خلاف نموده بی وقوف امین و معتمد
موی الیهما سنگ سازد و سکه بر آن نهد مجرم و کشتنی باشد و دیگر مقرر فرمودیم که هر کس سنگ مسکوک دهند نام او را بر دقه نویسند دیگری سنگ نتواند
ساخت و در هر ماه مکیومت تمامت سنجات مردم را بنظر احتیاط در آورده موازنه کنند تا اگر شخصی بخلاف حکم عمل نموده باشد و کیفیت ظاهر گردد و سیاست

رسد دیگر فرمان دادیم که وزن سنگ بار در هر موضع که کمتر از وزن تبریز بوده باشد موازی وزن تبریز سازند و در هر ولایت که آن وزن زیاده بوده باشد همان
دستور مقرر دارند لیکن باید که تمامت آن سنجات را شکل مثمن از آهن ساخته و تعدیل نموده نشان مشار الیها سکه بر آن نهند تا اعتماد را شاید و باید که وزن بار را از ده من
تا یک درم پانزده قطعه سازند بدین تفصیل ده من پنج من دو من یک من نیم من چهار یکی ثمن چهار یک ده درم پنج درم دو درم یک درم دیگر حکم شد که جهت بار با گران یکمنا
که آن را میزان خوانند سنجه متغاچیان بلاد وقپان نصب نمایند و بار بدان کشند بر وجهی که در وزن تفاوت ظاهر نگردد دیگر مقرر فرمودیم که در تمامی ممالک
محروسه کیلها مساوی سازند بر وجهی که دو من تبریز که دویست و شصت درم است در کیله گنجد و ده کیل ازان جنس خروار باشد و بغیر ازین کیل هیچ پیمانه
و اصطلاح در میان طبقات انسان معتبر نبود تا مردم نتوانند که بکیله زیاده و کم کیله یکدیگر را فریب دهند و چون در وزن حبوبات از گندم و جو و برنج و نخود
و باقلا و کنجد و جاورس و غیره تفاوت ظاهر است باید که جهت هریک از حبوبات مذکوره کیلی علاحده سازند چنانچه ده من تبریز از جنسی که آن کیله را برای آن ساخته
باشند در آن گنجد و بر چهار جانب کیله ثبت کنند که کیله فلان دانه مقرر ساخته‌ایم که همان معتمدان بتوقیع نواب دار القضاء و محتسب احتیاط کیلها نموده انها از نشان
کنند و در هر ماهی یکنوبت آن علامات را نظر در آورند تا بهیچ مروری زیاده و کم نتوانند کرد و اگر در دست کسی کیله بی نشان یابند او را شکنجه سیاست نمایند تا دستار
هر پیمانه شناسند دیگر باید که پیمانه شیره و سرکه و روغن علاحده سازند بر وجهی که در پیمانه بوزن تبریز ده من گنجد و اگر نیم پیمانه سازند چنانچه گنجایش پنج من تبریز داشته
باشد مانعی نیست و باید که خیک شیره که جهت آش آرد و ساوری آورند پنج پیمانه باشد بوزن پنجاه من و آنچه برای حلوی آورند چهار پیمانه باشد چهل من و دیگر باید که
تمامت ذراع که اقمشه بدان گز کنند با گز تبریز مساوی باشد مگر گز روم که آن تفاوت بسیار دارد و مقرر آنکه بر هر دو سر جمیع چوب گزها مهر استاد فخر الدین
و بهاء الدین خراسانی باشد تا اعتماد را شاید والسلام علی من اتبع الهدی **حکایت یازدهم در باب تخم و زراعت در مزارع بر افتاده بدین**
و محصول سعادت جاوید بحصول رسانیدن چون بواسطه قتل و غارت عام و ظلم و تعدی بر دوام در ایام استیلای مغولان بسیاری از قری
و قصبات ایران نامزروع و ویران گشته بود و در آن اوان که از رشحات سحاب معدلت غازان خان فضای جهان چون سرابستان جنان با نضرت و ریان نمود در روی
آن پادشاه عالی مکان ضمیر آفتاب تاثیر متوجه معموری بایرات گردانیده امرا و ارکان دولت و اعیان و اشراف مملکت را جمع آورد و در باب فواید زراعت
نکات سنجیده و کلمات پسندیده تقریر کرد آنگاه یرلیغ همایون مزین بالتوقیع متعالی نفاذ یافت مشتمل بر آنکه هر کس مزرعه را که بایر بوده باشد مزروع گرداند دیوانیان
با او چگونه معامله کنند و آن حکم مبنی بود برین معنی که اراضی نامزروع سه نوع میتواند بود نوع اول آنکه نهری جاری متصل بآن اراضی بایر باشد ولی از کاستگی آب بزراعت
سه مقرر آنکه هر آفریده که در مثل این موضعی زراعت کند در سال اول چیزی بدیوان ندهد و در سنه ثانیه از آنچه واجبی او شود چهار دانگ دهد و در سال سیم
مال خود را بموجب راستی جواب گوید نوع دوم آنکه مزارعی که فی الجمله خرجی باید کرد تا آب جوی بر زمین بنشیند مقرر آنکه کسی که مثل این زمینی را زراعت کند بدستور
نوع اول در سال نخست از مال و جهات معاف باشد و در سنه ثانیه از آنچه واجبی او باشد نصفی بدیوان دهد و بعد از آن بدستور سایر رعایا مال جواب گوید
نوع سیم آنکه بواسطه حفر نهر یا بیرون آوردن آب کاریز مزارع را زحمت بسیار باید کشید تا زمین مزروع گردد مقرر آنکه مزارعی که مثل این مزرعه را مزروع سازد بدستور
دو نوع مذکور سال اول یکدینار بدیوان ندهد و در سنه ثانیه دو دانگ بوصول رساند و در سایر سنوات از آنچه حقوق دیوانی باشد نصفی را جواب گوید
و نصفی دیگر را در وجه حق الاهتمام خود بردارد و آن مزرعه هرچند دیوانی باشد در ملکیت آن مزارع مقرر دانند چنانچه اگر خواهد آنرا بفروشد کسی منع
ننماید و بعد از صدور این حکم خاص و عام در اراضی بایره آغاز زراعت کرده در اندک زمانی بسیاری از آن مواضع معمور و آباد گشت و خلایق در رفاهیت
افتاده خصب و سعت معیشت از حد در گذشت و بعد از آن اوان بمسامع نواب غازان خان رسید که مزروعات خاصه ایلخانی که در ولایات بوده اکثر
روی بویرانی آورده بلکه بعضی از حکام بدست اندازی عوامل بذر پادشاهی را تلف کرده اند بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که وزرا از دیوان
هر ولایتی مبلغی معین در وجه عوامل و بذر زراعت خاصه سلطانی مجری دارند و سال بسال بوقت ادراک محصول حاصل آنرا از حاکم آن ولایت طلب دارند
تا او حضور در باب زراعت مواضع اینجو اهتمام نماید و چون برین موجب عمل نمودند در سال اول بعضی از حکام بهانه آفت ارضی یا سماوی و عدم حصول
محصول میخواستند که بذر غازانی را بوی جواب نگویند و این عذر بسمع قبول راه نیافته املاک اینجو اعتماد در عوض تعلق بدیوان گرفت لاجرم بعد از آن حکام
ولایات ولایات در باب آبادانی مزروعات اینجو طریق سعی و اهتمام مسلوک داشتند و هر سال مبلغ و مقدار کلی از آن محصول موصول گردانیدند

حکایت دوازدهم در باب رعایت خلایق و ممنوع شدن پیکان و خربندگان از تکاپوی نالایق بحکم تیلیماجی کاشتند
در جامع التواریخ رشیدی بنظر در آمده که غازان خان ملاحظهٔ حال رعایا و زیردستان مرتبهٔ مبالغه داشت که هرگاه بروی ظاهر شدی که یکی از امرا و مقربان بخلاف فرمان
از رعیتی چیزی گرفته فی الحال میفرمود تا بضرب چماق آن وجه را استرداد نموده بآن بیچاره رسانند و هرگاه که در اثناء شکار یا اسفار بقریه میرسید میفرمود تا کوسفند
و مرغ و سایر مایحتاج را بتسعیر وقت از مردم آنجا میخریدند و بهای آن اشیا را نقد ادا کرده بزیاده و کم مزاحم و متعرض هیچکس نمیگردیدند و در اثنای آن اوقات
بعرض رسید که جمعی کثیر از پیکان و استرباتان و ساربانان خاصه و ملازمان خواتین و شاهزادگان و نوئینان فوج فوج در محلات و اسواق سر راه بر مردم
میگیرند و بلطف یا بعنف میگویند که امروز جهت خرج صحبت ما این مبلغ سرانجام میباید کرد و اگر آن شخص در ادای آن اندکی اهمال مینماید او را بناموس میبازند
و سبب همچنان واقع میشود که یک کس در یکروز نسبت چهار طایفه از آن جماعت دو چار میخورد و هر کرت مبلغی فرود می آورد یا بی عرض میشود و همچنین آن مردم
بیباک در ایام عید و نوروز بدر خانهٔ بزرگان رفته چیزی می طلبند و اگر آن بزرگ خود را با ایشان نمینماید انواع اهانت کشیده ضرورة آنچه میخواهند میدهند
و الا هر چه در خانهٔ او مییابند بر گرفته در خرابات بگرو مینهند و چون آن عزیز زر برده متاع خود را طلب مینماید او را بمقدار آن اذیت میرسانند که قابل شرح نیست
و این معانی در نظر عدالت غازانی بغایت ناپسند نموده فرمان داد تا در اسواق منادی کردند که هیچ آفریده یکدینار و یکمن با جماعت پیکان و ساربانان
و استرباتان ندهد و هر کس از این طایفه از مردم چیزی طلبد او را در حال سیاست کنند لاجرم آن قوم ترسیده دست از اضرار خلایق باز کشیدند و دیگر
از آن جماعت شریر نقصی به پریشانی نرسید **حکایت سیزدهم در باب اقطاع سپاه و رعایت ملازمان درگاه** پیش از ایام دولت
آن پادشاه عالیجاه رسوم لشکر مغول را مرسوم و جامگی و تغار مقرر نبود و بعضی از امرای سپاه را که فی الجمله غله از دیوان میستاندند و چون سریر جهانبانی بفر
وجود غازانی زینت و زیب پذیرفت جهت لشکریانی که خدمت نزدیک میکردند تغار تعیین فرمود و بتدریج هر سال چیزی بر آن می افزود و بنا بر آنکه برات
غله را بر ولایات مینوشتند بواسطه سرانجام علوفه رعایا تشویش بسیار میرسید و گاهی براه براه شده لشکری بی حصول مقصود باز میگردید و چون این معنی
بر ضمیر منیر غازانی روشن گشت فرمان داد که در هر ولایتی از قشلاق و ییلاق بهنگام ارتفاع محصول غلات دیوانی را منبر کرده بشحنه سپارند تا هرگاه که برات بکسی
رسد آنچه او را باید گرفته بی مزاحمت رعیت بستانند بعد از آن در اوایل شهور سنه ثلث و سبعمایه فرمود که این مقدار تغار که ما جهت سپاه ظفر شعار مقرر فرموده ایم
از هر ده نفر یا ده میرسد و مناسب چنان است که انعام ما عموم یافته همگنان را شامل گردد و هیچکس در وقت توجه بورش از افلاس و عدم یراق
شکایت نتواند کرد [illegible] که درین دو سه ماه تمامت سپاه را مفصل نموده اقطاعات تعیین فرمود و در آن باب یرلیغ داده قیود مفیده در آن نشان مندرج
گردانید مضمون یرلیغ آنکه بر همگنان پوشیده نیست که پیش از این پدران ما بعضی از چریک مغول را اندک تغاری میداده اند و اکثر ایشان از
مواجب و انعام بی نصیب و محروم میگذاشته اند و ما درین وقت تمامت چریک را مشمول عواطف و عطایا گردانیده در یک سلک انتظام داده ایم
و مقرر فرموده ایم که از کنار آب آمویه تا حدود مصر از قری و مزارع هر یکی یورت هر کدام از هزاره تا چریک مغول نزدیک باسم اقطاع بر ایشان مسلم دارند
تا متصرف شوند و احکام و شروط آن اقطاعات برین موجب است که مشروح میگردد اول آنکه از آن موضع آنچه با نجو و دیوان تعلق داشته باشد هر طایفه
از رعایا که از قدیم الایام در آن اراضی زراعت میکرده اند هم بآن قاعده عمل نمایند و واجبی آن را از روی راستی بچریک رسانند دیگر آنکه باید
که لشکریان در املاک و آب و زمین ملاک و اوقاف اصلا دخل نکنند و از آنجا مال و جهات طلب ندارند دیگر آنکه آنچه از قری و مزارع دیوانی
بایر باشد داخل یورت هر یکی از هزاره ها باشد آنرا بکوچ صالح زراعت ساخته باشد مالکی یا متولی پیدا شده حقیت خود را به ملکیت یا وقفیت اثبات
سازد باید که آن مالک یا متولی ده یک از محصول آن بدیوان جواب کوید و تتمه را با مزارعان مناصفه تقسیم نماید دیگر باید که اصحاب اقطاع رعایا و مزارعان
مواضع بایر را در هر جا باشند باز کردانند تا مزرعهٔ قدیمهٔ خود را بدستور سوابق ایام مزروع سازند و رعایای مواضع دیگر را نزد خود راه ندهند و حمایت
نکنند و بدانند که ایشان را بر رعیت زیاده از آن حکم نیست که مزارعان را بر مزروع ساختن مواضع معهوده باعث گردند و مال و وجوهات دیوانی را برایشان
بستانند و رعیتی که استطاعت زراعت نداشته باشد باید که او را تکلیف نکنند و رعایت حال مزارعان واجب دانند دیگر باید که چریک محصوره
در قری و مزارعی که در جوار اراضی ایشان باشد اصلا مدخل ننمایند و زراعت نکنند و آنمقدار علفخوار که چراگاه اغنام و عوامل مواشی مردم آن مواضع

کرده مزروع سازند و همچنین از اقطاعات آنرا جهت خاصه بود تصرف نمایند دیگر آنکه اگر زمینی را که چریک مشاع زراعت

آن مواضع را وافی باشد بازگذارند دیگر باید که از هر ناحیه که باقطاع مقرر شده جماعتی از اهل خبرت باتفاق بتکچی که تعیین رفته آن اقطاع را بقرعه در میان صدجات
هزاره بتقسیم نمایند و آن بتکچی حصه هر صده و ده را از اراضی معموره و بایره مفرد ساخته نام بنام بر دفتر نویسند و یک نسخه بدیوان اعلی آورده دیگری بهزاره
سپارد و دفاتر صدجات را با امرا صده دهند و بعد از آن بتکچی عارض هر سال بنوبت بهای مردی را که نام ایشان بر دفتر مثبت باشد تفحص نماید تا آنکس که در
زراعت اجتهاد نموده باشد رعایت یافته هر کس تقصیر ورزیده باشد مؤاخذ گردد دیگر باید که هر یک این اقطاع را که بایشان عنایت فرموده ایم نفروشند
و نبخشند و باندا قودانی و اتباع ایشان تلف نکنند والا مجرم و گناهکار خواهند بود دیگر چون کسی که اقطاع بنام او مقرر ساخته ایم وفات یابد از پسران و برادران
او یکی را قایم مقام او سازند و نامش را بدفتر ثبت کنند و اگر پسر و برادر نداشته باشد آن اقطاع را بنام غلام قدیم او نویسند و اگر او را غلام نیز نبود
در میان صده هر کس قابلیت داشته باشد آن اقطاع را بوی دهند و کسی که یاساق را دیگرگون کند امرا هزاره و صده او را گناهکار دانند و اقطاع
او را بکسی دهند که کوچ تواند داد و نامش را بر دفتر نویسند و هر سال بدفتر العرض رسانند و حکم فرمودیم که اگر مردم هر یک از آنچه در دفتر قانون قرار یافته
چیزی زیاده از رعیت طلب کنند عارض مانع آید و اگر ممتنع نشوند نام آنکس را نوشته عرضه داشت پایه سریر اعلی نماید دیگر چون اقطاع امیر هزاره و عارض
علاحده مقرر شده باید که در اقطاع هر یک تصرف نکنند و براه ننویسند و هر یک نیز باید که بشرح مسطور عمل نموده از مضمون یرلیغ تجاوز ننمایند و بر رعایا
و مزارعان زور و زیادتی جایز ندارند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه پوشیده نماند که بعد از وقوع این اقطاع غازان خان فرمان داد که لشکرها
تواچیان سپاه سان باز دیده گرده در خانه واری یکدو نفر بفزایند و مجموع الطایفه را اقطاع علاحده مقرر ساخته ایشان را بمحافظت سرحد ولایات
باز داشت و لشکریان تازیک را نیز جاهای و اقطاع شفقت نموده فرمان داد تا اسامی ایشان را بر دفاتر مثبت گردانند و در هر سه ماه بنوبت عرض
کرده یراق آنجماعت را ملاحظه نمایند نقلست که در اواسط ایام سلطنت آن پادشاه عالی همت را معلوم شد که بواسطه منازعت و مخالفتی که در میان
الوس جوچی خان و جغتای و اوکدای واقعست بهر وقت چریکها همدیگر را غارت نموده عیال و اطفال ایشان اسیر میگیرند و بتجار و مردم تازیک میفروشند
عرق غیرت و عصبیتش در حرکت آمده فرمود که چگونه جایز باشد که اولاد جماعتی که از نسل اقوام مغول بوده باشند و چندین گاه چنگیزخان را کوچ داده در پیش
تازیکان خدمت کنند حکم فرمود که هر مغول بچه که بعوض بیع درآورند جهة خاصه ایلخانی بخرند و ایشان را بخدمت آستان سلطنت آشیان باز دارند
و در عرض دو سال نزدیک بیک تومان مغول بچه خریده شد و ولایت مراغه در وجه اقطاع آن لشکر رحضد تعیین یافته امارت آن تومان بپولاد
چینگسانک مفوض گشت

حکایت چهاردهم در تدبیر تکثیر اسباب جنگ و حرب و توفیر آلات طعن و ضرب

قبل از جلوس غازان خان در هر ولایتی جمعی کثیر از کمانگر و تیرتراش و ترکش دوز و شمشیرگر و جیباجی را علوفه تعیین کرده بودند که جهة خاصه ایلخانی اسلحه
ترتیب نمایند و آنجماعت احیانا بواسطه عدم وصول مواجب و گاهی بسبب قلة اهتمام امرا قورخانه در سر انجام آن مهم طریق اهمال مسلوک میداشتند
و آنچه از اسلحه قبول نموده بودند بقورخانه میرسانیدند و تومی کمی از سلاطین چنگیزی تحقیق احوال آنجماعت اشتغال فرموده بوضوح پیوست که هر سال مبلغی
کلی در وجه علوفه ایشان برمتصرفان ممالک مجری شده و عشر آنچه متقبل گشته اند از اسلحه موجود نیست بنابران جمعی از بتکچیان بولایات ارسال رسانیده و
امرا قورچی را نیز مخاطب و معاتب گردانید مع ذلک فایده بران ترتیب نپذیرفت و اسلحه که مقرر بود از آن طایفه وجود نگرفت و در آن ایام
که غازان خان همت بر ضبط و ربط امور سرکار سلطنت مصروف میداشت در باب توفیر و تکثیر اسلحه تدبیر صایب کرده حکم فرمود که هیچیک از زمره
مذکوره را مواجب و علوفه ندهند و تعیین ننمایند که هر کس از جماعت کمانگر و تیرتراش و شمشیرگر و جیباجی و غیرهم هر سال صد دست سلاح جهة خاصه و
سایر بقورخانه آورد بنرخ روز بها ستانند و بر سر هر طایفه از آنجماعت امینی نصب فرمود تا سال بسال اسلحه مقرر از ایشان بوصول رساند و
بانچه از تحویلدار قورخانه گرفته بها دهد و در وجه ثمن اسلحه و اخراجات قورخانه مال یکیست ولایت را معین گردانید تا حاجت نباشد که جهة تحصیل آن
براه دار بولایت رود و موجب تفرقه رعیت شود و بدین تدبیر در سالی ده هزار مرد سلاح تکمل مرتب گشت و پیش از آن دو هزار مرد سلاح حصول
نمییافت حال آنکه در آن سال زیاده از نصف آن مبلغ که سابقا در وجه علوفات مردم اسلحه ساز مجری میشد در بهای آن ده هزار مرد سلاح مصروف
نگشت لاجرم آن قاعده سمت استمرار گرفت و از کثرت اجتماع آلات حرب قورخانه عالی صفت تضایق پذیرفت **حکایت پانزدهم**

سن بعبه

در تدارک مهم قوشچیان و پارسچیان و صیادان و صید شدن مرغ دل خلایق بسبب دفع دام مضرّت ایشان در زمان اکثر سلاطین چنگیزخانی جانوردار بسیار مقرّر بود که هر یک در موضعی معیّن ساکن شده جانور گیرند و با امرا قوشچی سپارند و جهت هر یک از آن طایفه در ولایات مبلغی باسم علفه و علوفه و جایگی و طعمه جانور تعیین کرده بودند و ایشان هر ساله توجیه را مع ده یازده و قوللقه از نقد و جو تحصیل می‌نمودند و اندک جانوری بدست آورده متوجه درگاه شده در اثنای راه بهر شهر و قریه که میرسیدند الاغان مردم جهت سواری و پرتل میگرفتند و مبلغهای کلی بعلوفه و طعمه جانور میستاندند و چون آن طایفه را استیلاء تمام بود هر مغولی گرسنه که از سر انجام وجه معاش عاجز شدی بهر حیله که متیسّر گشتی جانوری بدست آوردی و نزد ایلخان برده یرلیغ ستاندی که در سلک جانورداران منتظم باشد و از فلان ولایت علوفه گیرد بنابر آن عدد آن جماعت بغایت کثرت انجامیده بود و بر ظلم و زیادتی که از ایشان نسبت بطوایف انسان وقوع مییافت هیچکس بازخواست نمی‌نمود و بسیاری از مردم اوباش و فتّان بحمایت جانورداران به بندگان خدای ظلم و تعدّی میکردند و اگر کسی بسهو از نواحی قرق جانور میگذشت از وی اسب و جامه و زر گرفته انواع حیف و جور بجای می‌آوردند و با وجود این همه استیلا که آن جماعت را داده بودند هر سال چند جانور معدود بنظر امرا قوش میرسانیدند و پی چند از قیچوغه و بختیه و چلسه بر میان زده بهر نوع میخواستند میراندند و مهتر یوزبانان نیز همین صورت داشت و هیچ آفریده نقش منع و زجر این طایفه را بقلم اندیشه بر لوح دل نمیتوانست نگاشت تا آنکه غازان خان برای پیر و بخت جوان در آن باب فکری بصواب اندیشیده فرمود که در سرکار سلطنت سالی هزار دست جانور و سیصد قلاده یوز کافی است و اشارت کرد تا امرا قوش و پارس اسامی کسانی را که قابلیت آن مهم داشته باشند مفصّل کنند و حکم شد که بعد جماعتی که نام ایشان را در مفصّل نویسند هیچکس بگرفتن جانور و یوز قیام نماید و مقرّر کرد که جهت علوفه و علفه و طعمه جانوران و خرج الاغ جانورداران و یوزبانان هر ساله چه مبلغ از کدام ولایت دهند و در آن باب یرلیغ بالتون تمغا موشّح گشت و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که سوای آنچه در یرلیغ مثبت بود جانورداران و یوزبانان هیچ علفت و شلتاق چیزی از رعیت نگیرند و مزاحم و متعرّض الاغان مردم نشوند و باین تدبیر برنا و پیر و صغیر و کبیر از مضرّت آن جماعت خلاص یافته حسب المقرّر هر سال هزار دست جانور و سیصد قلاده یوز وصول می‌یافت و آنچه سابقا در وجه علوفات صیادان مجری میشد بنصف رسید والتأیید من الله الحمید المجید **حکایت شانزدهم در ضبط سرکار غانات و سپردن اغنام و مواشی باصحاب امانات** قبل از نضارت مرغزار مملکت از سحاب معدلت غازانی شتران و گوسفندان ایلخانی بتحویل غاچیان میبود و هیچکس هرگز بافراغ محاسبه و طلب نتاج با ایشان گفت و شنود نمی‌نمود و چون غازان خان بر سریر سروری نشست بتفحّص حال آن جماعت و تحقیق آنچه بدیشان سپرده بودند مشغول گشت معلوم شد که عین المال نیز موجود نیست تا نتاج چه رسد و از سبب فقدان شتران و گوسفندان پرسید جواب دادند که امسال سرما بوت موجب اتلاف اغنام و مواشی بود غازان خان فرمود که تفحّص نمایید که غاچیان را شتر و گوسفند خاصه هست یا نه بعد از تقدیم لوازم تفتیش و تحقیق انجامید که هر یک از آن قوم شتر و گوسفند بسیار دارند لاجرم ایلخان بر زبان راند که بچه جهت برودت بوت در حال اغنام ایلخانی تأثیر نموده مواشی خاصه شما سالم گذاشت آن جماعت کنایه معترف شده غازان خان غانات را از ایشان باز گرفت و بمردم معتمد امین سپرده فرمود که هر سال از نتاج چند راس بر اصل افزایند و خطوط قبولیت از آن طایفه ستانده ایشان را از تکالیف دیوانی ترخان گردانید و بدین واسطه در اندک زمانی آنمقدار شتر و گوسفند در مواشی ایلخانی افزود که قبل از آن هیچ یک از چنگیزخانیان را عشر آن میسّر نبود **حکایت هفدهم در بیان قوانین پایزه و احکام و در ابطال فرامین مکرّره خاص و عام** در ایام دولت اکثر سلاطین چنگیزخانی مهم عنایت کردن پایزه و یرلیغ بغایت نامضبوط بود و هر کس مهمی داشت بیکی از امرا یا وزرا التجا کرده حسب المدعا نشان درست می‌نمود بنابر آن در آن اوان طوایف انسان خصوصا امرا و اعیان یرلیغها نقیض یکدیگر بسیار داشتند و همچنین پایزها مکرّر بدست آورده بدان واسطه همواره نقش خیالات باطل بر لوح دل مینگاشتند و چون نشان عالیشان انا جعلناک خلیفه بنام نامی غازان خان امضا یافت فرمان فرمود که هیچ آفریده از امرا و وزرا و مقرّبان پایه سریر اعلی در مجلس شراب از مهمات ملکی و مالی جزئی و کلی چیزی بعرض نرساند و هرگاه حکمی در باب مهمی صادر گردد یرلیغ مطابق آن حکم سواد کرده معروض دارند و بمسامع جلال رسانند که این سواد فلان نشان است که در فلان روز عرضه داشته شده بود تا جهت یرلیغ نوشتن حاصل گردد و غازان خان کلید صندوقچه را که تمغا بزرگ در آنجا بود بخلاف سلاطین ماضیه خود نگاه میداشت و هرگاه چند یرلیغ مجتمع میگشت کلید را به بیتکچیان معتمد میسپرد تا تمغا را بیرون آورده بر نشان زنند و باز سپارند و آن پادشاه عالیجاه چهار کس از نوئینان بزرگ برگزیده هر یک را قراتمغای عنایت کرده بود که

کرده بود که بر پشت نشان زنند تا بتوانند گفت که فلان نشان بی وقوف ما نفاذ یافته و ایضاً غازان خان گویند گان مقرر نموده بود که هر نشانی که باتفاق رسد سواد آن را لفظاً بلفظ بر دفتر ثبت نمایند و ذکر کنند که آن نشان در کدام روز بخط کدام یک از بیتکچیان ممضی شده و مضمون آنکه بعرض رسانیده بود در هر سال دفتری دیگر باب دفتری مجدد طرح نمایند تا همواره سر کار یرلیغ منتظم بوده در آن باب ضبط و خیانت و تزویر نبیاید و غازان خان جهة نشان حکومت سلاطین و ملوک معظم و امرای کرام تمغا بزرگ از سنگ یشب مرتب ساخته بود و برای فرامین قضاة و مشایخ و علما نیز تمغا یشب ترتیب نموده بود اما این تمغا از تمغا اول در نظر کوچک تر بود و جهة متوسطات امور سلطنت تمغای بزرگ زرین داشت و نشانهای مهمات جزئیه را تمغای دیگر که یشب بود میگذاشت و برای یرلیغ برنشستن چریک و فرود آمدن لشکر ترک و تازیک تمغای مخصوص از زر تعیین کرده بود و بر حواشی این تمغا صورت کمان و چماق و شمشیر منقش نموده مقرر چنان بود که تا لشکریان آن تمغا را بر یرلیغ نه بینند سخن بیتکچیان و امرا و تواجیان متوجه طرفی نشوند و همچنین در وقت شادی تمغا مذکور را بصفر باز گشته بصورت خود رد نمایند و بر این قیاس آن پادشاه نکته دان جهة بروات خزانه عامره و متوجهات و لایات و یافته و مفاوضات و مکتوبات و مقالات دیوانی آلتون تمغا کوچک نگاه میداشت و مقرر بود که مضمون آن نوشتها را نیز بر دفتر علیحده ثبت نمایند تا آنگاه بنظر انور در آورند تا آلتون تمغا رسد بعد از چند گاه که این قواعد مضبوط گشت بر ضمیر نورانی غازانی گذشت که چون مهمات سرکار ایلخانی و حاجات طبقات انسانی بسیار است و همواره مقتضی محل آن هست که سواد احکام را بعرض رسانند هر آینه مهام فرق انام در عقده تعویق و اهمال خواهد ماند و بدین واسطه فقرا و محتاجان تصدیع و تشویش یافت بنا بر آن فرمان واجب الاذعان صادر شد که جهة هر یک از مناصب و مهمات ممکن الوقوع که بخاطر گذرد و بحیز ضبط درآید قانونی مشتمل بر شرایط و دقایق و قیود مناسبه سواد کرده امرا و وزرا آن را مطالعه نمایند و اصلاح نموده معروض دارند و مجموع آن مسودات را بر دفتری نوشته آن را قانون الامور نام نهند تا هر گاه در باب هر یک از آن مهمات حکم شود که یرلیغ دهند بیتکچیان قانون الامور را در پیش نهاده آن نشان را بی زیاده و نقصان از آنجا نقل نمایند و اگر احیانا بحسب تفاوت اشخاص مردم و تباین مواضع و مقتضیات حالات و ازمنه اندک تغییری زیاده و کم در آن نشان باید کرد آن الفاظ و عبارات معتبر را نخست بر کاغذ پاره نوشته عرضه داشت کنند بعد از آن در یرلیغ نویسند و چون این ضابطه در قانون بعمل درآمد اختلاف عبارات که جهة اغراض در نشانها واقع میافت منسوخ گشت و ارباب ملتمسات از سرگردانی و انتظار خلاص شدند اما ترتیب و تدبیر پایزه در این وجه صفت انتظام پذیرفت که جهة سلاطین و ملوک و حکام معظم پایزه بزرگ ساختند بصورت سر شیر و نام آن کس را بر آن ثبت کردند و بهر کس پایزه از آن میدادند نامش را بر دفتری نوشتند و مدت العمر از او باز نمیگرفتند و بعد از عزل میستاندند و در ازمنه سابقه رسم باز ستاندن پایزه نبود لاجرم حکام معزول در خفیه بوسیله آن پایزه بخلاف حکم مهمات میساختند و کسی بر آن اطلاع نمییافت و همچنین برای ولات متوسط الحال پایزه کوچکتر از آن بنقشی مخصوص مقرر شد بهمان شرط و منصب ساختن پایزه بیک زرگر معتمد که پیوسته ملازم اردو بود مفوض گشت و او سکه که نقشی غریب بر آن نقش بود ترتیب نمود و هر گاه پایزه بکسی میدادند بحضور نواب بارگاه غازانی آن سکه را بر آن پایزه میزد تا کسی تزویر پایزه نتواند ساخت و جهة ایلچیانی که باطراف بهر طرف میرفتند پایزه علیحده ترتیب کرده بودند مقرر آنکه هر کس با ایلچیگری رود آن را بوی دهند و چون باز آید بستانند و پایزهائی که پیش از آن در تصرف شاهزادگان و خواتین و امرا میبود تمام ابطال یافت و بدین قضایا غازان خان بهمه اوان احکام واجب الاذعان باطراف و لایات و بلدان فرستاد حاصل الفحوای مجموع آنکه هر یرلیغ و پایزه قدیم و جدید که در دست مردم باشد مادام که بامضای همایون نرسد هیچ آفریده مضمون آن را اطاعت نکند و باین تدبیر مناشیر مزور و احکام مخالف مکرر که در تصرف فرق بشر بود تمام باطل و ممنوع شده و پایزهائی که در مدت هفتاد سال هر کس بعلت و بهانه گرفته بدان واسطه بر خلایق جور و زیادتی مینمود منسوخ گشت

حکایت هژدهم در بیان ترتیب شیلان خاصه و خاتونان

در ازمنه سابقه وزرا درگاه سلاطین جهة مایحتاج شیلان و خرج مجلس بزم و طوی مبلغ کلی جمع بسته بودند و در اثنا خواتین و شاهزادگان و صدقات و مرسومات متعلقان و طعمه جانوران را اضافه کرده بر مال و جهات و لایات حواله مینمودند و ایلچیانی که بتحصیل آن وجوه میرفتند حکام ایشان را بتهمتانه و مهلتانه قریب مدتی مدید معطل میساختند و در بسیاری از اوقات بحصول مقصود باز گردانیده باو را توجه نمیپرداختند بنابر آن مصالح شیلان بوقت حاجت ترتیب نمی یافت و اند چنان در اکثر احیان اسباب آش و صحبت را نیز بقرض مینمودند و شراب را که صد من ده دینار قیمت نهاده بودند بپنج دینار میسر میشد گاه بود

که خرواری به سبب دنیاری زیاده میخریدند لاجرم هر وقت که ایلچی چیزی از وجوه آش بوصول میرسانید صرف مرانچه قرض انداچیان میشد و بدین واسطه بهنگام افراغ محاسبات میان تکچیان انداچی و دیوانیان منازعت افتادی و امرا بسبب دعوی ایشان مدتها اوقات گذرانیدندی و آن مهم فیصل نیافتی واحیاناً چنان واقع شدی که انداچیان از قصاب گوسفند و از شراب فروش شراب قرض کردندی و بهای بدیشان نرسانیدندی و انجماعت پیوسته بسر دیوان آمده داد خواهی نمودندی و هیچکس بعذر نرسیدی و چون صفاء این معانی بر خاطر انور غازانی روشن شد فرمان فرمود که اخراجات شیلان ضروری را براورد کنند که در مدت ششماه چه مبلغ میتواند بود و در هر ششماه آن مبلغ را نقدا از خزانه تسلیم انداچیان نمایند که آنچه محتاج الیه باشد بخرند و بر دفتر مثبت نمایند که در فلان تاریخ جهت مصالح آش و صحبت این مقدار اجناس و گوسفند باین تسعیر خریده شد تا هیچ آفریده نتواند که بعلت تفاوت تسعیر چیزی از میان ببرد و بسبب نفاذ این حکم اسباب شیلان و مصالح طویها و جشنهای ایلخانی باحسن وجهی مهیا و آماده شد و از آنچه در اوقات گذشته جهت این اخراجات در ولایات مجری میداشتند در مدت دو سال آنقدر فاضل آمد که پانصد سر شتر و پانصد سر استر از آن وجه خریدند و بساربانان و آخور سالاران سپردند تا جهت حمل جویخانه و سوچیخانه محافظت نمایند و چون غازان خان از ضبط و نسق شیلان خاطر فارغ ساخت بتعیین وجوه آش و ما یحتاج خواتین پرداخت و مقرر فرمود که جهت شیلان هر یک از حرمها از انجو ولایات موضعی معین گردانیده آن را از سر کار دیوان مستثنی کنند و متصرف دیوانیان ایشان نگذارند و وزرا اعظام ضروریات شیلان و ما یحتاج ملبوس و مرکوب و جامگی دختران و فراشان و مطبخیان و ساربانان و سایر خدم و حشم هر یک از خواتین بتفصیل آمین مفصل نمایند که در سالی چه مبلغ و مقدار میشود و آن را از موضع مذکوره حواله نموده اگر چیزی فاضل آید جهت ایشان مخزون سازند تا بهنگام حدوث اخراجات ضروریه صرف نمایند و فرمود که هر موضع از انجو که در وجه اخراجات خواتین تعیین کنند ملک آن خاتون بود و بعد از وفاتش بر اولاد ذکور وی وقف باشد و دیگری در آن تصرف نماید بنا بر علی هذا در سر کار بیوتات خواتین نیز نظام تمام پیدا شده ضروریات ایشان صفت سرانجام پذیرفت و هر سال مبلغی کلی در خزانه هر یک مخزون گشته امور جمهور خدام اردو باسمت انتظام گرفت

حکایت نوزدهم

در بیان ضابطه سر کار خزانه غازانی و کیفیت بخشش و سخاوت آن مزین سریر سلطنت جهانبانی

در جامع رشیدی مسطور است که در زمان استیلا سلاطین مغول مهمات خزانه بغایت نامضبوط بود و هر یک از امرا و مقربان بوقت حاجت نقد و جنس خزاین را تصرف می‌نمود لاجرم هرگز بتکچیان بافراغ محاسبه خازنان نمیپرداختند و در وقت کوچ فراشان صنادیق خزانه را بار کرده تا آن وسیله مهم خود میساختند و هرگاه از ولایتی مال خزانه را نزد خازنان آوردندی سوچیان و باورچیان و اختاچیان و فراشان از ایشان سوغات طلبیده هر یک از نقد یا جنس چیزی اخذ کردندی و چون نوبت دولت بغازان خان رسید و احوال خزانه را باین مرتبه مختل دید فرمان داد تا خزاین نقد و جنس و طلا آلات و مرصعات را از یکدیگر جدا گردانیدند و یکی از اشیاء مرصعه را مفصل کرده غازان خان آنها را بدست خود در صندوق نهاد و در صندوق را مهر و قفل نموده بخواجه سرائی و خازنی معتمد سپرد و فرمود که دیگر خازنان و فراشان مطلقا پیرامون آن صندوق نگردند و بهمین منوال محافظت زر سرخ و جامهای خاصه را در عهده ایمان و تخصص مقرر فرمود و خزانه زر سفید و انواب تشریفی را بتحویل خازن و خواجه سرای دیگر باز گذاشت و گفت که آنچه از خزانه خرج باید کرد وزیر حکم حاصل نموده پروانه نویسد و بنظر انور رساند که بقلم همایون جایز باید آنگاه نایب وزیر آن پروانه را بر دفتر مثبت کند تا تمغا موشح گشته سند تحویلداران شود و حکم عالی صادر شد که وزرا در هر ششماه یکبار عرض خزانه کنند تا معلوم گردد که آنچه بنام تحویلداران در دفتر مثبت است موجود هست یا نی و اگر خیانتی بظهور پیوندد کیفیت معروض دارند و همچنین برلیغ نفاذ یافت که مهری ترتیب نمایند تا هر جامه که بخزانه آرند فی الحال آن مهر را بر آن زنند بمصلحت آنکه خزانچی جامه را بجامه بدل نتواند گردانید و مقرر شد که بهر صد دینار که از ولایات بخزانه آورند دو دینار تسلیم خزانچی کنند تا در وجه مواجب خویش تصرف نماید و بعد از آن هیچکس چیزی طمع نکند و همدران اوان غازان خان خواجه سرائی تعیین کرده فرمان داد که از هر ده دینار و ده دست جامه که بخزانه آورند یک دینار و یک ثوب با آن خواجه سرا سپارند تا در وجه تصدقات فرق همایون مصروف گردد و بنا برین قواعد حمیده و ضوابط پسندیده چندان نقد و جنس در خزانه عامره غازانیه مجتمع گشت که هر چند بدست گوهربار زر سرخ و سفید و نفایس اجناس با امرا و خدام بارگاه بیهراس می‌بخشید نقصان در آن خزاین محسوس نمیگردید و کیفیت بذل و جود آن پادشاه عاقبت محمود برین موجب بود که نوبتی در قوریلتای اوجان فرمان داد که بارگاهی بزرگ نصب کردند و نقود و نفایس خزاین موجود در جمع آوردند و انواع اثواب را

انواب را جنس جنس و دفعه دفعه ترتیب دادند و صرّهای نقود احمر و ابیض را جدا جدا نهاده بر هر یک نوشتند که چه مبلغ و مقدار است آنگاه بنفس نفیس با چند
نفر از مقربان بارگاه در آمده و آغاز بخشش کرده مردم بزرگتر و جماعتی را که خدمات پسندیده بجای آورده بودند مقدم داشت بعد از آن طایفه را که در
مرتبهٔ پدری یا فرزندی بودند چیزی داد آنگاه نسبت بامرای هزاره با برانغار و جوانغار لوازم انعام بتقدیم رسانید و مدت پانزده روز باین قاعده سخاوت
ورزید و در آن ایام مبلغ سیصد تومان زر نقد و بیست هزار جامه و پنجاه عدد کمر مرصع و سیصد عدد کمر طلای ساده بامرا و لشکریان بخشید و بدین قیاس همواره
انعام آن پادشاه سپهر احتشام نقد می‌بود و هرگز برسم بخشش چیزی بر ولایات حواله نمی‌نمود و روزی در حضور جمهور امرا و ارکان دولت فرمود که بهترین صفات
بشری خصوصاً سالکان مسالک سروری تخلّق باخلاق الهی است و شیوهٔ ستودهٔ بذل و جود از جملهٔ اخلاق حضرت معبود است پس مناسبت آنکه پادشاهان در
سخاوت و احسان کوشند اما باید که طریق اعتدال مسلوک دارند و از اسراف اجتناب واجب شمارند تا پیوسته بر بخشش قدرت داشته باشند نه آنکه روزی
چند هرچه بدست افتد ببخشند و چند گاهی دیگر نه وجه انعام یابند و نه مایحتاج طعام و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط و ایضاً فرمود
که پادشاه باید که بسان آفتاب تابان نور جود و احسان بتمامی طبقات انسان رساند و هیچکس را از موائد لطف و عطیهٔ خویش محروم و بی نصیب نگرداند
و بخشش سلاطین باید که همچون آب چاه و چشمه باشد که چندانکه از آن برگیرند دیگر بر جوشد و نقصان در آن پدید نیاید و این معنی میسر نشود مگر بتعمیر ملک و عدل و
سیاست پس لایق آنکه از طریقهٔ مرضیهٔ عدالت تجاوز جایز نداریم و در جمیع امور شرایط اعتدال بجای آوریم و از هرچه بدست افتد چیزی باصحاب استحقاق
دهیم نه آنکه زر و جامه بر زبر یکدیگر نهیم و بدانید که خاصیت مال آنست که چون اندک سرمایه باشد زود چیزی اضافهٔ آن گردد مثال مرغی که صیاد از آن
در دامگاه گذارد تا مرغان هم جنس او صید شوند و اگر آن مرغ نبود صید کردن میسر نشدی و حضار مجلس چون این سخنان حکمت آمیز و کلمات دانش انگیز شنودند
مراسم دعا و ثنا بجای آورده در لوازم اخلاص و عبودیت افزودند **حکایت بیستم در تعداد عمارات و بقعات آن بانی مبانی**
خیرات چنانچه از ضمن قضایای سابقه مستفاد میگردد سلاطین مغول را مدفنی معین نبود و هرکس از ایشان فوت میشد جسدش را در موضعی که از عمارت و
زراعت بعدی داشت دفن می‌نمودند و نواحی آن را قرق می‌کردند و چون جمال حال غازان خان بحلیهٔ اسلام و ایمان مزین گشت و بشرف طواف عتبات ائمهٔ
کرام و مشایخ عظام مشرّف گردید روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که مشهد و مرقد کسی که این قدر رواج و رونق داشته باشد او را چگونه از زمرهٔ موات
توان شمرد و هرچند ما را درجهٔ صلحا حاصل نیست اما خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافته که بمقتضای کلمهٔ من تشبّه بقوم فهو منهم عمل نماییم و ابواب البرّی ساخته
در های صدقات جاریه برگشاییم تا انوار منافع خیرات بروحانیات حال سادات و علما و فقرا تابد و ببرکت آن رحمت نامتناهی حضرت ایزد تعالی بما
در یابد آنگاه فرمان داد تا معماران مدقّق و استادان مهندس در شنب تبریز که حالا بشنب غازان اشتهار یافته قبهٔ عالی جهت مدفن همایون بنا نهادند از ثقات
استماع افتاده که پهنای دیوار آن گنبد سپهر آثار هژده گز است و در تاریخ وصّاف مسطور گشته که هشتاد عدد قندیل زرین و سیمین که وزن هریک از آنها
پانزده من بود از آن قبهٔ منوره آویخته بودند و سیصد من لاجورد در نقش سقف و جدار آن بصرف نموده و غازان خان بجوار آن و اتصال آن بقعه بقعهٔ
دیگر بقاع تعمیر نمود برین موجب مسجد جامع مدرسهٔ شافعیه مدرسهٔ حنفیه خانقاه دار السیاده رصدخانه دار الشفا بیت الکتب بیت القانون
و آن خانه بود که دفاتر قوانین امور ملکت و مال که غازان خان جهة رفاهیت سپاهی و رعیت وضع کرده بود در آنجا نهاده بودند بیت المتولی حوض خانه سقایه
حمام السبیل بعد از آن آن پادشاه عالیشان از املاک خاصه آنچه بحسب شریعت مطهره در تحت تصرف داشت برین بقاع سپهر ارتفاع وقف فرمود چنانچه
تمامت قضات و علما بصحت آن حکم کردند و هیچ طاعن را مجال اعتراض نبود و در چند عشره چند حافظ مقرر کرد که هر روزه بتلاوت کلام مجید اشتغال نمایند و از
اوقاف آن جماعت را وظیفه دهند و در هر شب جمعه بنان و حلوا ضیافت فرمایند و در مسجد جامع خطیب و پیش نماز و واعظ و موذن و مکبر و فراش و در
هریک از مدرسهٔ شافعیه و حنفیه مدرسان و معیدان و طلبه و خادمان و در خانقاه شیخ و پیش نماز و باورچی و خادم و در دار السیاده نقیب و خدام
و باورچی که جهة سادات آینده و رونده طبخ نماید و در رصدخانه مدرسی که درس علوم حکمی تواند گفت و معید و طلبه و فراش و در دار الشفا طبیب و کحّال
و جراح و باورچی و فراش و بیمار دار و در بیت الکتب خازن و فراش و در بیت القانون کاتب و خازن و فراش و در بیت المتولی دربان و در
حوض خانه و سقایه فراش و در حمام السبیل حمامی و دلاک و سر تراش و فوطه دار و گلخن تاب تعیین کرده مجموع ارباب وظیفه و عمله را بوظایف گرامند نوازش

نمود و جهة فرش و روشنائی بقاع مذکوره مبلغی مقرر فرمود و شرط کرد که در خانقاه هر بامداد و شبانگاه فقرا و مساکین را آش دهند و در ماهی دو نوبت متصوفه و خوانندگان جمع آمده خوانندگی و سماع کنند و در آن روز جهة ایشان اطعمه و حلوا واپزند و فرمود که برای مرمت آلات و ادوات رصدخانه و اشربه و اغذیه و ادویه و سایر ما یحتاج دار الشفا و اصلاح و مرمت کتبی که در کتابخانه باشد و خرج احیاء رسم بیت القانون و جهة بهاء ابریق و سبو و خم و کوزه و حوض خانه سقایه و اخراجات حمام السبیل آنچه ضرورت باشد متولی و عملهٔ اوقاف سال بسال و ماه بماه بی‌شائبهٔ تفتیش سامان نمایند و چند شرط دیگر ضمیمهٔ شروط مذکوره فرمود اول آنکه هر جماعت از سادات و علما و حکما که افضل و اکمل عصر باشند در بقاع مذکوره صاحب منصب و موظف کردند و همواره متوطن بوده بی ضرورت شرعی غیبت ننمایند دیگر آنکه هر جماعت که بعد از فوت واقف هر کس از امرا و معارف و اشراف تازیک او را زیارت کند خدام معتبره سورهٔ انکس را کوشک عادلیه که نزدیک بقعهٔ مذکوره بود برده از حاصل موقوفات ضیافت نمایند دیگر آنکه هر سال در روزی که واقف وفات یافته باشد آش بزرگ ترتیب نموده علما و اعیان تبریز و مجاوران بقاع مذکوره و ارباب استحقاق را جمع گردانند تا ختم قرآن نمایند دیگر آنکه در لیالی جمعه در مسجد جامع و مدارس و خانقاه حلوا آنچه بساکنان آن بقاع دهند و همچنین در عیدین و سایر ایام و لیالی متبرکه حلوا و اطعمهٔ لذیذه ترتیب نموده بمجاوران و مسافران بخشش کنند دیگر آنکه پنج نفر معلم و پنج نفر معید تعیین فرمود که در مکتب نشسته یکصد نفر کودک یتیم را قرآن تعلیم دهند و وجه معیشت معلم و متعلمان را از اوقاف واصل گردانند و مقرر کرد که هر کودکی که قرآن تمام کند چه مبلغ معلم هدیه دهند و چه مبلغ خرج ختان او نمایند و فرمود که جهة مکتب خانه هر سال صد مجلد مصحف مجدد بخرند و پنج ضعیفه را جهة غمخواری صبیان مواجب دهند دیگر آنکه هر سال دو هزار پوستین از پوست گوسفند خریده بمستحقان رسانند دیگر آنکه اطفالی را که بعضی از ضعفا بر درهای بقاع و سر راهی اندازند بردارند و دایه باجرت گیرند که متعهد حال ایشان نماید و سایر احتیاج طفل را تا وقت وصول بسن رشد و تمیز سرانجام کنند دیگر آنکه هر غریبی که در تبریز بمیرد و از وی چیزی نماند تجهیز و تکفین نمایند دیگر آنکه در سالی شش ماه که هوا سرد باشد چند خروار گندم و ارزن بر بامهای بقاع مذکوره بریزند تا طیور برچینند و بخشیش آن مرغان را اگر دو هر که صدقه نماید بلعنت الهی گرفتار باشد دیگر آنکه هر سال پانصد بیوه زن عاجزه را دو هزار من پنبهٔ محلوج دهند چنانچه حصهٔ هر یک چهار من باشد دیگر آنکه متولی امینی در تبریز نصب کند تا هر گاه غلامی یا کنیزکی ظرفی را که جهة آب کشیدن برداشته باشد بشکند و از مالک خود بترسد آن عوض خریده بوی دهد دیگر آنکه از هر جانب تبریز تا هشت فرسخ شوارع را از سنگ پاک کنند و بر انهار کوچک پل بندند تا فقیران بسهولت عبور توانند کرد و هفت وقفیه مشتمل بر شروط مذکوره قلمی فرموده آنها را بخطوط قضاة و علما مسجل ساخت و یکی را بمتولی موقوفات سپرده دیگری را بمکهٔ معظمه زادها الله تعظیما ارسال داشت و وقفیهٔ سیم را در دار القضاة تبریز نهاده بمحافظت آن امر نمود و چهارم متعلق بقاضی بغداد گرفت و سه وقفیهٔ دیگر را نزد اشراف اطراف فرستاد تا نگاه دارند مصلحت آنکه اگر یکی غایب یا مندرس گردد دیگری باشد که مضمون معلوم توان کرد و مقرر فرمود که هر چند گاه قضاة بغداد و تبریز در ضمن مرافعهٔ شرعیه بر وقفیت آن املاک و صحت شروط آن وقف حکمی مجدد نمایند و بر حکم خود گواهان تازه گیرند و نیز فرمود که بعد الیوم هر کس بمنصب قضا منصوب شود در اول شروع بتسجیل آن وقفیه پردازد تا آنکه تفصیل قضایا را پیش نهاد همت سازد پوشیده نماند که عمارات آن پادشاه خجسته صفات منحصر در بقاع مذکوره نبود بلکه در اطراف ممالک محروسه مواضع دیگر تعمیر نموده شهر اوجان و خانقاه همدان از آن جمله است و در ایام دولت آن پادشاه عالی همت بموجب فرمان او در جمیع قری و قصبات و ولایات عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان حمامات و مساجد و خوانق ساختند و در گرد بلدهٔ فاخرهٔ شیراز باروی رفیع باوج فلک منیع برافراختند اکنون وقت آنست که قلم فرخنده شیم عنان اطناب درین باب کوتاه ساخته و بنای بیان شمهٔ از حالات مشایخ و فضلای زمان غازان خان طرح اندازد

ذکر شمهٔ از حال صلحا و افاضل آن ایام علیهم الرحمة من الله العلام

یکی از اهل علم و تقوی که بمجلس آن پادشاه سعادت انتما میرسید و از عواید انعام و احسانش محظوظ و بهره ور میگردید **مولانا هبة الله** است و او مردی بود بمحاسن اخلاق موصوف و بوفور علم و صلاح معروف بلغت سریانی و ترکی عارف و از اصطلاحات متصوفه و مشایخ واقف امثال و حکایات بسیار بر خاطر داشت و همواره بصحبت امرا و حکام رسیده نقش نصیحت و موعظه بر لوح دل ایشان مینگاشت و مولانا هبة الله ترکستانی الاصل بود و در اوان که غازان خان در خراسان حکومت مینمود از بلاد توران بایران آمده بشرف ملازمت پادشاه رسید و بانواع انعام و احسان مفتخر و مباهی گردید و در وقتی که غازان خان فتح عراق و آذربایجان فرموده ایلچی بخراسان فرستاد جناب مولوی را باعزاز و احترام تمام باردو طلبیده و بانعام نقد و جنس او را شاکر و مستظهر گردانید خواجه رشید وزیر در جامع التواریخ

در جامع التواریخ چنین تحریر نموده که چون مولانا قطب الدین [illegible] علم [illegible]
باشد بدو رسانم و من حسب الحکم بانجاح اوامر مسارعت ساختم و بقدر مقدور در استمالت خاطرش پرداختم بعد از آن پیوسته مولانا رحمه الله بملازمت پادشاه مشرف گشت و
مابین الجانبین درباب حکمت و عرفان سخنان بسیار مذکور میگشت و من در اکثر مباحثات غازان خان را بر دیگران فایق مییافتم و تعجب مینمودم که حضرت ایلخانی با وجود تفوق
در سخن دانی بچه سبب بصحبت او مشعوفست و مجال استفسار این معنی نداشتم تا روزی که در غیبت مولوی پادشاه سخنی در رعایت وقت بر زبان گذرانید و فرمود که این مسئله ایست
که فهم هر کس بکنه آن نرسد زیرا که عموم خلایق در خزانه [illegible] بنیایند بلکه خواص [illegible] بمنزل شریف نبرند و عوام از دو [illegible]
نکرند مانند شیخ رحمه الله که او را آن مرتبه هست که خود را بدرون خزانه رساند لاجرم هرچه در بیرون آن خانه باشد داند من که این سخن از غازان خان شنیدم فرصت
یافته معروض گردانیدم که چون این معنی بر ضمیر [illegible] ست بچه سبب شیخ رحمه الله را این مقدار تعظیم مینمایید و صحبت او [illegible] رغبت میفرمایید
خان جواب داد که ما حکم فولاد داریم و امثال این مردم حکم سنگ فسان و فولاد اگر چه از سنگ فسان بصلابت برتر باشد اما فسان در حدت و جوهرش می افزاید
قیاس بر چند که مرآت خاطر خطیر ما عکس پذیر صوری کرد [illegible] هرگز در [illegible] الله پرتو نیفکند لیکن بسبب مصاحبت او طبع ما را [illegible] و صفا
از پیشتر بیشتر میشود گویند که مولانا رحمه الله هم در زمان غازان خان درگذشت و در حوالی [illegible] ملک تبریز مدفون گشت مولانا [illegible] مدید در
چنگیزخانیان قاضی القضاة ممالک آذربایجان بود و بصفت علم و عمل اتصاف داشته از نهج امانت و دیانت [illegible] اقدام نمینمود شیخ عثمان [illegible]
در زهد و تقوی درجه کمال حاصل کرده بود و در بیستم رجب سنه خمس و سبعین و ستمائه در بلده [illegible] از عالم انتقال فرمود شمس الدین [illegible] سکونت داشته
علم استقامت داشت و همواره بنقش افاده و تالیف بر صحایف روزگار مینگاشت از جمله نفایس مصنفاتش متن تحدید و رساله حساب مشهور [illegible] و کلمات
نسبت بر الواح خواطر افاضل مسطور رفیع الدین بکرانی در اصل از ابهر بود اما در کرمان اقامت مینمود و این رباعی از اشعار اوست که رباعی با چرخ
با کهکشان جنگ مکن [illegible] زمانه ناله چون چنگ مکن در خاک زر و آب دریا گوهر ضایع مگذار و دل تنگ مکن و رفیع الدین را پسری بود [illegible]
[illegible] بر اوراق روزگار مینگاشت و در زمان سلطان ابو سعید بهادرخان در گلشن حیات [illegible]
کاشی [illegible] غازان خان بود و او را قصیده ایست مصنوع در مدح خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه رشید و وفات شمس الدین در زمان سلطان ابوسعید
انارالله برهانه الحمید المجید ذکر [illegible] محمد بن ارغون خان که موسوم بود [illegible] ولادت باسعادت سلطان محمد خدا
در دوازدهم ذی حجه سنه [illegible] اتفاق افتاد و چون قامت قابلیتش بزیور [illegible] در عالی گهر خود غازان خان [illegible] متوجه حکومت
خراسان نهاد و بعد از آنکه خبر فوت غازان خان رسید بعضی از شاهزادگان و امرای قدیم [illegible] که سر خلاف داشتند بیاسا رسانیده متوجه تبریز گردید
و در [illegible] ذی حجه سنه ثلث و سبعمائه بدان بلده رسیده در سن بیست و سه سالگی بر تخت سلطنت نشست و در تشیید قواعد اسلام و تمهید مبانی ملت خیرالانام
علیه الصلوة و السلام ابواب سعی و اجتهاد گشاده در ظلم و بیداد بربست منصب وزارت را بدستور زمان برادر خود خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه
اوقاف سعد الدین محمد مسلم داشت و لوح ضمیر منیر را بنقوش اخلاص عترت حضرت رسالت علیه السلام و التحیه مزین ساخته [illegible]
و او اول پادشاهی است از چنگیزخانیان که بسعادت متابعت مذهب علیه امامیه [illegible] نام نامی ائمه اثنی عشر علیهم السلام زینت خطبه و سکه مندرج گردانید
ممالک محروسه را در عهده قتلغ قیا و بهاء الدین یعقوب کرد و ایشان را بر سبیل تاکید گفت که [illegible] محصول موقوفات [illegible]
و در بهار سنه اربع و سبعمائه اولجایتو سلطان در فغور النک شهر سلطانیه را طرح انداخت و در باب ساختن و زینت آن بلده اهتمام کرده چون
[illegible] تمام شد دارالملک ساخت و در ذی حجه اولجایتو سلطان بعزم تسخیر بلاد گیلان توجه فرمود و میان او و حکام آن دیار محاربات دست داده [illegible] بعضی
معارک قتلغشاه نویان از عالم انتقال نمود اما آخر الامر جیلانیان در مقام مصالحه آمده لوازم اطاعت بجای آوردند و خطبه بنام پادشاه اسلام خواندند
وجه خراج هر ساله چند خروار ابریشم قبول کردند و در ایام دولت سلطان محمد خدابنده شهزاده یسور و کبک خان باتفاق یکدیگر از آب آمویه گذشته
بلاد خراسان آغاز غارت و تاراج نمودند و ابواب ظلم و تعدی بر روی روزگار متوطنان آن دیار گشودند چنانچه در ذکر یسور [illegible] سمت گزارش یافت امیر یساول
با بعضی از امراء خراسان بجنگ ایشان مبادرت نموده بوجای کشته شد و امیر یساول [illegible] بصوب فرار شتافت و اولجایتو سلطان از این معنی واقف گشته

وچنگال عقاب

حکم فرمود که امیر علی قوشچی بدانجانب شتافته شاهباز همت در هوای صید مرغ روح مخالفان پرانید و هر کس از آن جماعت در خراسان یابد بمنقار عذاب معذب و معاقب
گرداند و امیر علی با جمعی کثیر از شیران بیشه دلیری بدان طرف در حرکت آمد و اولجایتو سلطان از شهر از عقب نهضت کرد و چون این خبر بمسامع شاهزادگان الوس
جغتای خان رسید عنان یکسو بمراجعت منعطف ساختند بیت هنوز خسرو خورشید روی ننموده ستارگان بکنار
جای دیگر رفتن امیر دانشمند بهادر از سلطنته هراة و کشته شدن او در قلعه اسفزار در زمان سلطنت سلطان محمد خدابنده بوقوع انجامید چنانچه
تفصیل این حکایت در اثنا قضایای ملوک کرت مذکور خواهد گردید وفات اولجایتو سلطان در بلدهٔ سلطانیه در شب اول از ماه شوال سال هفتصد
شانزده اتفاق افتاد و حمدالله مستوفی در تاریخ آن واقعه این رباعی در سلک نظم انتظام داده رباعی از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت از کار
و کلاه سروری شاه گذشت بگذشت و جهان بنوبت بگذاشت آگاه ز سال خویش آگاه گذشت مدت سلطنتش دوازده سال و نه ماه بود و
اوقات حیاتش سی و شش سال

گفتار در بیان مجملی از احوال وزرای سلطان محمد خدابنده و ذکر بعضی دیگر از سوانح وقایع ایام دولت آن آفتاب تابنده

خواجه سعدالدین محمد ساوجی تا آن زمان که نسبت بخواجه رشیدالدین طبیب در مقام وفاق و اتحاد بود
آفتاب اقبالش از عقبت بال دوال محروس و مصون می بود تا کل گشت عهد کرار گشت زمانه در ریش خار و در سنه احدی عشر و سبعمائه خواجه
سعدالدین محمد بواسطه تسویلات شیطانی و تخیلات نفسانی سید تاج الدین ساوجی و جمعی از نواب خود را بر آن داشت که نسبت بخواجه رشیدالدین در مقام
تقریر آمدند و مبلغ پانصد تومان از توفیر اموال ممالک خوانا کردند امرای عظام بموجب اشاره پادشاه گردون غلام مقرران را با وزرای کرام در موقف
یرغو حاضر ساختند گناه بر خواجه سعدالدین ثابت شد و حکم سلطانی از مکمن غضب صدور یافته خواجه سعدالدین با امیر ناصرالدین یحیی و خواجه زین الدین کیمیا
گر و خواجه شهاب الدین مبارکشاه و بعضی دیگر از اهل تقریر بتاریخ دهم شوال سال مذکوره در منزل محول از توابع بغداد بیاسا رسید و حمدالله مستوفی در تاریخ
آن قضیه این دو بیت در سلک نظم کشیده رباعی عشر اول شنبه از شوال گشته منصرف رفته از تاریخ هجری سال فا و یا الف در محول شد بفرمان خداوند جهان
بدر عمر خواجه سعدالدین محمد منخسف و مبلغ پانصد تومان که مقرران ملتزم کفایت آن شده بودند از جهت متملکات ایشان بحصول موصول گشت و سید تاج
الدین که قبایح افعالش بر سلطان دعوی سیادت و دلالت میکرد بعد از آن ایام در تبعه مصادره و مواخذه افتاده در حضور قاضی القضاة ممالک و سادات
و علما بوضوح پیوست که آن بیشتر زیاده بیست و سه هزار دینار زر از اموال اتقیا بمصرف صوفیان و سایر اشراف مسلمین بغصب و شلتاق گرفته بود بنابر آن اولاد
سادات صاحب سعادات سپردند تا حقوق خود را ازوی بستانند بکردن رسانند و واجب التعظیم تاج الدین را بکناه
متعاقب بقتل رسانیدند و چون سید تاج الدین ممنانی در آن امر با خواجه سعدالدین شرکت داشت جهان بین او را میل کشیدند تا نور باصره اش تمام
زایل گشت و چون دیده اولجایتو سلطان بستان مملکت را با عیان آسمان اهل شهر رشت بیراسته وزیری صاحب تدبیر که
باتفاق خواجه رشیدالدین فضل الله سرانجام مهام پادشاهی قیام نماید با امرای عظام مشورت فرموده خاطر انور بر آن قرار یافت که خواجه تاج الدین
علیشاه جیلانی را بتشریف آن منصب شریف سرافراز گرداند و بموجب حکم قضا امضا خواجه تاج الدین علیشاه با خواجه رشیدالدین فضل الله در امر وزارت
شریک شد و در وقتی که نوبت کتابجیان به نظر سلطان کشته از اوراق نقود درهم و دینار بصورت نیاز نثار کردند خواجه علیشاه
پادشاه و نوئینان و اتباع خان را در دار السلام بغداد طوی داد و در آن جشن مرصع خوانی که چهار صد رطل وزن داشت و افسری لعل
بیست و چهار مثقالی در آن تعبیه کرده بود و نه غلام سیم اندام گلعذار با کمرهای زرنگار و نه اسپ عربی نژاد که زین و لجام آنها زرین بود پیشکش کرد و از
عنایت محفوظ گشته بعد و وزیر صاحب تدبیر با موافقت یکدیگر بتمشیت مهام رعیت و لشکر مشغول شدند بعد از آن اولجایتو سلطان نمود که
ازجان نهضت بر تسخیر بلاد شام در آن اثنا بخاطر رسید که چون اهل گیلان قریب عصیان فرمانفرمایند لشکر را
مناسب بجوابند توجه گیلان از مراسم مرعی داشته آرای بر آن قرار یافت که نخست
ایلچی بدانولایت فرستند و گیلانیان را باطاعت و انقیاد دعوت فرمایند اگر بقدم قبول پیش آیند فهو المطلوب والا جهة تادیب ایشان توجه نمایند
و در آن ایام در گیلان حکام متعدد با مرایات قیام مینمودند و تا غایت ایشان از اولاد هلاکو خان را اطاعت ننموده بودند و امیر تاج از

از سایر ولات آن ولایات معظم تر بیست بنابر آن اولجایتو سلطان نخست ایلچی پیش او فرستاد و امیره پیشکشهای لایق ترتیب کرده باردوی همایون شتافت
و باصناف الطاف الخانی اختصاص یافت اما باندک زمانی از بسیاری تکالیف و توقعات امرا تنگ آمده نیم شبی بی رخصت عنان عزیمت بطرف وطن
خود تافت و سلطان محمد ازین حرکت رنجیده بعد از اجتماع سپاه فرمان داد که امیر چوپان از راه اردبیل بجانب کسکر رود و امیر قتلقشاه از طریق حلوان متوجه
فومن درشت و تولم گردد و امیر طغان و امیر مؤمن از راه رستمدار و کلاره دشت بدان ولایت درآیند و اولجایتو سلطان بعد از رفتن امرا بیک هفته از اردوی
سلطانیه متوجه لاهجان گشت و امیر چوپان حدود کسکر را غارتیده قبل از وصول سلطان بلاهجان سالما غانما باردوی نصرت نشان ملحق شد اما امیر قتلقشاه
چون بخلخال رسید حاکم آن موضع شرف الدین خلخالی بخدمت مبادرت نموده زبان دولتخواهی بمعروض جناب امارت پناهی گردانید که در راههای تنگ
و راههای صعب در پیش است و هنوز مهابت سپاه دشمن گداز در دل گیلانیان جایگیر نشده مناسب آنکه در کمال حزم و تانی طی مسافت کرده شود امیر قتلقشاه چون
طمع باموال ملوک جیلانات تیز ساخته بود و بحشمت و شوکت خویش مغرور شده آن سخن را بسمع رضا اصغا ننمود و امیر فولادقیا را منقلا گردانیده بر سبیل عجلت
رایت نهضت برافراخت و اتباع امیر دباج در عقبه تنگ سر راه بر فولادقیا گرفته آغاز جنگ کردند و سه نوبت بین الجانبین زد و خورد واقع شد
بر بار فولادقیا غالب آمد و امیره دباج قاصدی نزد او فرستاده طلب مصالحه نمود و فولادقیا این التماس را عرضه داشت امیر قتلقشاه کرده امیر باغوا پسر خود
از قبول صلح سر باز زده و پسر را نیز پیشتر فرستاد و امیرزاده بکار رسیده بدماغ راه داده متوجه گیلانیان گشت و بعد از وقوع مقاتله انهزام یافته اکثر لشکریانش
در گل فرو رفتند و چون ابتلای لشکریان بقتلقشاه نویان رسید ملازمان موکب او نیز پای بفرار آوردند و امیر قتلقشاه ساعتی پای ثبات بفشرد و زخم پیکان
بی زینهار گیلانیان نقد جان بقابض ارواح سپرد و گیلانیان غنیمت فراوان گرفته بمواطن خویش رفتند اما امیر طغان و امیر مؤمن چون بحدود آن ولایت رسیدند
امیره هندوشاه که حاکم آنجا بود بقدم اطاعت امرای پادشاه را استقبال نمود و ایشان او را مصحوب خود گردانیده باردوی اعلی متوجه شدند و بعد از آنکه رایات عالیات
اولجایتو سلطان پرتو وصول بر ولایت لاهجان انداخت والی آنجا غاشیه فرمانبرداری بر دوش گرفته بخدمت شتافت و سلطان او را نوازش فرموده آن بلده
گذارده ناگاه خبر قتل امیر قتلقشاه شنید و بغایت غمناک شده امیر شیخ بهلول و امیر اباکجی را با ده هزار سوار جهت کشیدن انتقام ارسال نمود و متعاقب
ایشان امیر حسین و امیر سونج را بمدد فرستاد و امرا بعد از کشش و کوشش فراوان بر گیلانیان غالب آمده جمعی کثیر از ایشان کشتند و فومن و تولم را تاراج
کرده بازگشتند آنگاه حکام گیلانات خراج قبول فرموده سلطان محمد عنان مراجعت برافراخت و پسر امیر قتلقشاه را بسبب فرار از معرکه گیلانیان چوب یاساق زده
چوپان نویان را قائم مقام قتلقشاه ساخت و در سنه اثنی عشر و سبعمائه حاکم دمشق قراسنقر و صاحب حلب جمال الدین آقوش که از اعاظم امرای مصر و شام بودند
از سیاست ملک ناصر توهم نموده با پانصد سوار فرار بخدمت اولجایتو سلطان شتافتند و در حدود سلطانیه بتقبیل بساط جلال بساط سرافراز گشته
باصناف انعام و نوازش اختصاص یافتند و الجایتو بسبب ترغیب و تحریض ایشان عزیمت تسخیر بلاد شام را که در خاطر داشت تجدید فرموده علم نهضت
بدانجانب برافراشت و بمباشر اهتمام وزرا اعظام اسباب آن یورش و آلات گرفتن قلعه و حصار باکمل وجهی مرتب گشت از آنجمله هزار و پانصد زره
دیگر از مستعملات استادان هنرمند بهم رسید و دویست و شصت سر اسب کوه پیکر با جوشن و زره با جلهای گوناگون از اطلس و اکسون و زینهای مرصع آراسته
گردید و دو هزار و پانصد شتر از سپیر و تجمل جبه خانهای سپاهی در قطار کشیدند و نه چرخ دوازده انداز و یازده هزار و کسری تیر پولاد و صد قاروره نفط و من بوز
و صد هزار ... و صد علم زربفت مرتب گردانیدند و صد و شصت نوبت نفیر جنگ با طبل و کلنگ همراه بودند و آن پادشاه عالیجاه با
سپاه باین ترتیب و آئین در سلخ رجب سنه مذکوره از موصل راه بجانب غربیت عزم و در روز دوشنبه ششم ماه مبارک رمضان برحبة الشام رسیده متوجه
فتح آن گردیده و آن قلعه متین دوازده برج داشت و خندقی و عمق سی گز در عرض یازده گز در گرد آن فرو برده بودند و اساس جدار شش با سنگ
استوار کرده و بسیاری از ابطال رجال در محافظت کوتوال آن حصار که بدر الدین موسی کرد نام داشت بسر میبردند و از اسلحه و اسباب جنگ حصار
بسیار ... القلعه چون سپاه عراق و آذربایجان اطراف قلعه را احاطه کردند بدر الدین موسی پای در دامان ... کشیده ابواب قلعه را ...
و آغاز ... مستعد شد و از آنجانب سپاه ایران آئین جنگ آغاز جنگ کردند نقابان دست نقب زدن برآوردند و لشکریان پر خندق
خندق را ... کردند و چون قلعگیان ... نمایند که آواز ... قلعه را شنیدند و سپاهیان بسیار ... در خندق انداختند مردم

قلعه از جسارت خویش نادم گردیدند و بواسطه آمدن قاضی نجم الدین و مساعی جمیله خواجه رشید الدین سلطان ظفر قرین بصلح و صفا مایل شده آن مهم بوجهی فیصل یافت
که مقرون بصلاح جانبین بود و آنگاه پادشاه عالم پناه بتاریخ بیست و چهارم ماه مبارک مذکور عزم انصراف جزم گردانیده از آب فرات عبور نمود و بعد از طی منازل
و مراحل قرین صحت و عافیت در دار الملک سلطانیه نزول اجلال فرمود و در سنه ثلث عشر و سبعمایه اولجایتو سلطان پسر عالی گهر خود سلطان ابوسعید را حاکم ولایات
خراسان ساخته بدان جانب روان گردانید و امیر سونج را باتابکی شاهزاده تعیین نمود و جمعی کثیر از امرا را امر فرمود که ملازم آن درج سلطنت گردند و چون
خبر رسیدن شاهزاده کامکار بسرحد آن مملکت انتشار یافت امیر یساول و ملوک فراه و سیستان و سایر اعیان و اشراف خراسان بملازمت مبادرت
نموده رعایا و زیردستان در پناه امن و امان غنوده دیار و امصار آن مملکت و دولت از رشحات سحاب عدل و مکرمت آن حضرت طراوت و نضارت یافت در خلال این احوال
میان کبک شاهزاده و یساور که شمه از حال ایشان در اثنای قضایای اولاد جغتای خان مذکور شد غبار نفاق مرتفع گشت و یساور صلاح در آن دید که از آب
آمویه گذشته در سرحد ولایت خراسان ساکن گردد بنابر آن یکی از معتمدان خود را با تحف و تنسوقات فراوان بدرگاه اولجایتو سلطان فرستاد و داعیه که نموده
بود پیغام داد سلطان محمد بمقتضای وفور العواطف چنانچه خواسته بود و جهت یساور تشریفات لایقه ارسال فرموده شاهزاده را مامور ساخت که در هر موضع از آن ولایات
خواهد توطن نماید و یساور با دمشق شتافته در صحرای قاوس علم اقامت مرتفع گردانید

گفتار در بیان وفات اولجایتو سلطان و ذکر بعضی از کارنامهای آن پادشاه عالیشان

سلطان محمد خدابنده در اواخر ایام حیات روزی چند بشکار مشغول شد و بعد از اقامت مراسم صید بسلطانیه
بازگشته چون دو هفته بر آن قضیه بگذشت مزاج شریفش از نهج اعتدال انحراف یافت و مرضی صعب روی نمود و اطبا در معالجه سعی موفور بظهور رسانیدند و لیکن
عارضه روی بتخفیف نیاورد و در آن اثنا پادشاه بحمام رفت و خود را صحیح تصور فرموده باکل اغذیه غلیظه مبادرت نمود و مرض عکس کرده درین کرت مهم از مداوای
اطبا در گذشت و ارکان دولت بالکلیه مایوس گشته رسولان جهت طلب شاهزاده ابوسعید ارسال داشتند تا قبل از حلول واقعه برسد اما سلطان پیش از وصول ابو
سعید مالک تاج و سریر گردید و اقارب [illegible] بمحل [illegible] پیوست و فی سنه ست عشر و سبعمایه در شب عید فطر سلطان محمد خدابنده رخت سفر آخرت بربست
امرا و ارکان دولت بعد از تقدیم تجهیز و تکفین بر نهج شرع سید المرسلین آن پادشاه را در [illegible] سلطانیه بگنبدی که [illegible] مدفون
گردانیدند و باطعام فقرا و مساکین پرداخته جهت ترویح روح شریفش ختمات کلام ملک علام بجای آوردند از جمله آثار خسرو مذکور شهر سلطانیه است
و آن شهر [illegible] مربع وضع نموده [illegible] دیواری از سنگ پانصد گز بود و یک دروازه و شانزده برج داشت و دیوار قلعه از سنگ تراشیده مرتب شده
[illegible] که بر بالای آن چهار سوار پهلوی هم اسب میراندند و گنبدی که مقبره آن پادشاه عالیجاه است در درون آن شهر ساخته شد [illegible] آن
شصت گز [illegible] و ایضاً بامر اولجایتو سلطان در سلطانیه مسجد و خوانق و دار الشفا و دار الحدیث و دار السیاده و مدرسه
بتکلف ساخته و [illegible] شانزده مدرس و معید و دویست طالب علم موظف بودند و ایضاً شهر سلطان آباد در پای کوه بیستون
و شهر اولجایتو آباد [illegible] از مستحدثات آن پادشاه سعادت انتما است و سلطان محمد بصحبت علما و مباحثه مسائل شرعیه بغایت مایل
در ایام دولت خود [illegible] مدرسه [illegible] ترتیب داده [illegible] همراه خویش میگردانید و مولانا بدر الدین
تستری و مولانا عضد الدین ایجی [illegible] در آن مدرسه [illegible] طالب علم در آن مدرسه اقامت داشتند
و ماکول و ملبوس [illegible] اهل علم و اجتهاد و اکابر اصحاب [illegible] شیخ
جمال الدین مطهر حلی [illegible] پادشاه [illegible] مذهب امامیه بود
و کمالات [illegible] شیخ جمال الدین [illegible] در علوم دینیه و فنون عقلیه [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ عبد الرحمن خراسانی [illegible]
ست عشر و سبعمایه [illegible] مولانا قطب الدین محمود [illegible] مولانا مسعود
[illegible] شرح اصول ابن حاجب و شرح [illegible]

اشراق و شرح مفتاح از تصانیف اوست و از جملهٔ مورخان بلاغت انتما مولانا شهاب الدین عبد الله الشیرازی صاحب تاریخ وصاف معاصر آن پادشاه جم‌جاه است و وصاف بوده در ایام دولتش آن کتاب فایض افادت انتساب را تالیف نموده و از آنجمله دیگری ابو سلیمان فخر الدین داود بناکتی است و فخر الدین داود در آن ایام عدالت انجام تاریخی در غایت اختصار و جامعیت تالیف کرده آن را روضه اولی الالباب نام نهاد و همان کتابست که بین المورخین بتاریخ بناکتی اشتهار یافته و دیگری از آنجمله محمد بن سعد بن عبد الله الحنفی التستری است که منتخب جامع الحکایات از مولفات اوست از جملهٔ شعراء آن زمان جم‌نشان یکی سعد بهاست و این مطلع از منظومات اوست که مطلع حاش لله که مرا مهر تو از دل برود یا خود از خاطرم آن شکل و شمایل برود و از جملهٔ خوشنویسان آن عصر یکی سید شرف الدین خطاط شیرازیست و اولجایتو سلطان در آن اوان که سلطان ابو سعید بهادر خان را بحکومت خراسان میفرستاد آنجناب را بمعلمی ولد خود تعیین فرمود و شاه‌زاده بقدر امکان در تعظیم و احترام آنجناب مبالغه مینمود چنانچه پیاده بمکتب میرفت و استاد را از قیام مانع آمده در پیش او بدو زانوی ادب می‌نشست

ذکر سلطان علاء الدین ابو سعید خان بن اولجایتو سلطان

ولادت آن پادشاه صاحب سعادت در شب چهارشنبه ششم ماه ذی قعده سنه اربع و سبعمائه بمقام تورقوی از بلاد آذربایجان روی نمود و چون هفت روز از عمر شریفش درگذشت بحکم اولجایتو سلطان امیر سونج بمنصب اتابکی آن قرة العین سلطنت مقرر گشت و در سنه ثلاث عشر و سبعمائه که شاه‌زاده نه ساله بود بحکومت مملکت خراسان سرافراز شده بدان صوب توجه نمود و سه سال و کسری در آن بلاد بتمهید قواعد عدل و داد پرداخته در اواخر سنه ست عشر و سبعمائه که در مازندران تشریف داشت از فوت پدر خبر یافت و آن مقدار توقف فرمود که امیر سونج از خراسان آمده بموکب عالی پیوست آنگاه بجانب عراق شتافت و چون بسلطانیه نزدیک رسید چوپان نویان و سایر امرا و اعیان آن مظهر عدل و احسان را استقبال نمودند و بعد از اقامت مراسم تعزیت در قرق سلطانیه قوریلتای فرمودند و در غره ماه صفر سنه سبع عشر و سبعمائه باتفاق جمهور نزدیک و دور امیر چوپان یک بازوی شاه‌زاده و امیر سونج کتف دیگر را گرفته او را بر مسند پادشاهی نشاندند و زر و جواهر بسیار نثار کرده بر فرق همایونش افشاندند و چون سلطان ابو سعید بر سریر پادشاهی متمکن گردید زمام امور حکومت مملکت را در کف کفایت امیر چوپان سلدوز نهاد و خواجه رشید الدین و خواجه علیشاه را بدستور زمان پدر منصب وزارت داد و امارت دیار بکر بامیر ایرنجین سمت تعلق پذیرفت و امیر تیمورتاش بن چوپان بایالت روم مباهی گشته راه آن مرز و بوم پیش گرفت و در مبادی ایام سلطنت سلطان ابو سعید خان بواسطهٔ صغر سن آن پادشاه عالیشان و کمال استیلاء امیر چوپان بسیاری از شاه‌زادگان و نوئینان در اطراف دیار عراق و آذربایجان و خراسان آغاز مخالفت کرده فتنها انگیختند و در آن ولایات محاربات و مکاوحات دست داده دلیران میدان کارزار خون جمعی کثیر از ابناء روزگار را بر خاک هلاک ریختند و در جمیع آن معارک بسبب قوت دولت و شجاعت سلطان ابو سعید ظفر و نصرت ملازمان آستان اقبال آشیان او را روی نمود لاجرم باندک زمانی نائرهٔ فتن تسکین یافته در عنایت ایزدی ابواب فراغت و رفاهیت بر روی عالمیان برگشود شهادت خواجه رشید طبیب وزیر و قتل شاه‌زاده میسور و انهدام بنای حیات چوپان نویان و اکثر اولاد او در ایام دولت سلطان ابو سعید خان بوقوع پیوست و ایضاً هم در آن اوقات خواجه علیشاه جیلان وفات یافته صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد بن رشید بر مسند وزارت نشست و بتاریخ سیزدهم ربیع الآخر سنه ست و ثلثین و سبعمائه در نواحی قراباغ اران وفات سلطان ابو سعید بهادر خان بوقوع انجامید و در مدفنی که در حوالی سلطانیه بنا نهاده بود مدفون گردید اوقات حیاتش سی و دو سال بود و مدت سلطنتش نوزده سال

گفتار در بیان شمهٔ از حال خواجه رشید و ذکر شهادت آنجناب بسعی خواجه علیشاه و حکم سلطان ابو سعید

جناب فضایل‌پناه خواجه رشید الدین فضل الله بفطنت ارسطو و حکمت افلاطون اتصاف داشت و بتکمیل فنون عقلی و نقلی متصف بوده پیوسته نقش تالیف و تصنیف بر لوح خاطر می‌نگاشت از رشحات خامهٔ گوهربارش ریاض فضل و فصاحت ناضر و ریان بود و از قطرات خامهٔ دُرربارش حدایق انشا و بلاغت از زواهر ازهار پر می‌نمود بیت خامهٔ او چون گهرافشان شدی نظم سخن لؤلؤ و مرجان شدی از جملهٔ مصنفات آن وزیر آصف صفات جامع التواریخ رشیدی و توضیحات در میان مورخان معروف و مشهور است و حکایات غرایب آیات و مسایل فرخنده سمات آن اوراق بر الواح خواطر منقوش و مسطور چنانچه سبق ذکر یافت خواجه رشید در زمان غازان خان بر مسند وزارت نشسته رای صواب‌نمایش ناظم مصالح امم گشت و فکر مشکل‌گشایش مرتب امور جمهور بنی آدم شد بیت ز بیم قهر او دل بر دشمن هراسان شد ولی ز امید لطفش دوستان را کار آسان شد و آنجناب تا آخر ایام حیات جناب غازانی در غایت اقبال و کامرانی بسر برده چون اولجایتو سلطان زمام مهام کشورستانی بقبضهٔ اقتدار در آورد بیشتر از برادر در بارهٔ آن دستور ستوده سیر لطف و مرحمت مبذول داشته درجه او را از اشباه جلیس مرتبه

کرد و آن وزیر نصفت نهاد با نامل مکرمت ابواب عدل و انصاف بر روی خواص و عوام بگشاد و اهل علم و فضیلت را مشمول نظر ملاطفت گردانیده جهة ایشان
مدارس و بقاع خیر بنا نهاد و مزارع مرغوب و مستغلات بقاع وقف نموده پیوسته غمام انعام و احسانش بر فرق اصحاب رشد و رشاد میبارید و هرگز هیچ آفریده
از خوان نعمت و انعام بیکرانش مایوس و محروم نمیگردید و آثار خیرات آن مظهر الطاف واهب العطیات هنوز در ولایات عراق و آذربایجان باقی و پایدار است
و زبان ارباب نظم و نثر از شمول مراحم و عواطفش مدح گوی و شکر گذار شعر ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار و در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان
خواجه علیشاه جیلان بغایت مقرب شده بعضی مهمات را بی وقوف خواجه رشید تفصیل میداد و ازین جهة حزن و ملال بخاطر وزیر حمیده خصال رسیده نزد پادشاه با
شکایت بگشاد و بعرض رسانید که اگر در منصب وزارت بنده بر علیشاه تقدیم دارد او را متابعت من باید کرد و اگر او در تمشیت این امر استقلال یافته بنده را روی
بسر انجام مهام دیگر باید آورد و حالا خواجه علیشاه هر یک ازین سه صورت اختیار نماید بنده بقدم اتفاق پیش آید اول آنکه متعهد سر انجام جمیع امور دیوانی
شود تا من بجواب محاسبات سنوات سابقه قیام نمایم دوم آنکه تمامی مهامی که متعلق بوزرا میباشد به بنده باز گذارد تا من بعنایت سلطانی مستظهر بوده از عهدهٔ
آن امر بیرون آیم سوم آنکه بلاد و ممالک محروسه را منقسم بدو قسم ساخته هر یک در سر کار خود دخل کنیم و بقدر مقدور آثار کفایت بحیز ظهور رسانیم اولجایتو سلطان
در جواب فرمود که خواجه رشید و خواجه علیشاه دو خدمتکار شایسته اند رشید مردی پیر و دانشمند است و علیشاه جوانی کاردان بی مانند صلاح مملکت در آنست
که هر دو باتفاق یکدیگر مهمات را فیصل دهند و آن یک در مقام شفقت و این یک در صدد تعظیم و حرمت بوده قدم از دایرهٔ موافقت بیرون ننهند و برحسب
فرمان آن دو وزیر عالیشان بمصالحه راضی گشته ترک آشتی کردند و بار دیگر بر سبیل مشارکت و مساهمت روی بسر انجام مهام آوردند اما چون سلطان ابوسعید
مسند سلطنت را بوجود خود مشرف گردانید نوبت دیگر میان آن دو وزیر مخالفت اتفاق افتاد و هر چند خواجه علیشاه خواست که تصرفی بر خواجه رشید ثابت
کند ابواب حصول این معنی بر روی او نگشاد درین اثنا جمعی از امرا و ملازمان دیوان چنانچه عادت ایشانست نزد خواجه رشید رفته بعرض رسانیدند که اگر اجازت فرمائید ما
با خواجه علیشاه در مقام گفت و شنید آئیم تا مبلغی از تصرفات بر وی ثابت گردد خواجه رشید از غایت سلامت نفس بدان امر بداستان نشد و گفت من جواب
علیشاه را بگویم که شما را اشرف نماید و آن جماعت از خواجه رشید مایوس گشته نزد خواجه علیشاه آغاز تردد کردند و باتفاق تقریر وزیر صافی ضمیر آوردند خواجه
علیشاه نواب سلطان ابوسعید خان را رشوه ها داد تا مزاج سلطان را بر خواجه متغیر گردانیدند و در خدمت پادشاه آنخواجه افضل پناه را بعیوب بسیار منتسب ساخته
در اواخر ماه رجب سنه سبع عشر و سبعمائه رقم عزل بر ناصیهٔ حالش کشیدند و امیر سونج اگرچه بعزل صاحب سعید راضی بود اما در آن اوان مرضی صعب داشت و سلطان
ابوسعید خان دران زمستان علم عزیمت بصوب دار السلام بغداد برافراشت و امیر سونج در عشرین ذیقعدهٔ سنه مذکوره در منزل محول بعالم آخرت انتقال نمود
و در وقت نقل خسرو ثوابت و سیار ببرج حمل سلطان عالی محل بصوب سلطانیه نهضت فرمود و امیر چوپان در حدود آذربایجان بمراسم شکار پرداخته در آن اثنا
خواجه رشید را که بعد از عزل در تبریز اقامت داشت پیش خود طلبید و گفت وجود تو بر درگاه پادشاه مانند نمک در طعام مطلوبست و مهام سپاهی
و رعیت بی دخل رای صواب نمایت بغایت معیوب البته کرت دیگر بملازمت اختیار میباید کرد و روی بفیصل مهمات مملکت میباید آورد خواجه در جواب گفت که عمری
در ملازمت گذرانیدم و شام اوقات شباب بصبح ایام شیب رسانیده روزگار شباب که موسم جمع کردن اسباب کامرانی است بنهایت پذیرفت و
نهال آمال و امانی بهار جوانی از هبوب صرصر خریف ضعف و ناتوانی بسمت انحنا گرفت قطعه بسان شست کمان گشت پشت من از روی که تیر عمر گرانمایه
گذشت از شست بپای خاتمم شکست و میگوید زمانه خیز که این خانه نیست جای نشست و آنچه مرا در وزارت دست داده هرگز هیچ وزیر را اتفاق
نیفتاده اکنون سیزده نفر از اولاد رشید برشد رسیده اند اولی آنست که حالا ایشان عوض من در خدمت باشند و بنده بتدارک مافات قیام نموده کم
رقم نسیان بر ورق حال من کشند بیت رسمست که مالکان تحریر آزاد کنند بندهٔ پیر خواجه رشید هر چند در باب استعفا مبالغه بتقدیم نمود امیر چوپان در تکلیف
قبول منصب وزارت افزود آخر الامر خواجه سر رضا جنبانید و چون این خبر بخواجه علیشاه و جمعی که قصد جناب آصف پناه نموده بودند رسید آغاز اضطراب کرده
ابوبکر آقا را که نفس ناطقهٔ امیر چوپان بود بانثار درم و دینار نقد نقیند تا مزاج امیر را بر وزیر صافی ضمیر متغیر گردانید و چوپان نویان اگرچه با خواجه نیک بود اما
لوح دل ساده داشت که هر کس میخواست مطلوب خود را بر طبق مدعا بر آن مینگاشت و کار بجائی رسید که اعدا خواجه رشید بعرض امیر چوپان رسانیدند که خواجه
ابراهیم ولد خواجه رشید که شربت دار اولجایتو سلطان بود باغوای پدر خود پادشاه را زهر داد و بدان واسطه سلطان محمد روی بعالم مخلد نهاد و امیر

بقاع برآن

محمد خدا بنده رخت شد بعالم باقی کشید و سلطان

و امیر چوپان این حدیث را بعرض سلطان ابوسعید رسانیده دو امیر دیگر که رشوت گرفته بودند ادای شهادت نمودند و حکم قتل آن وزیر فاضل عادل عاشق نمودند و در
هفدهم جمادی الاولی سنه ثمان عشر و سبعمائه در حوالی ابهر تبریز گذر جلاد اول خواجه ابراهیم را در نظر پدر گردن زد آنگاه پیش خواجه رشید رفت خواجه از او گفت با علیشاه
بگوی که بی جرم بقصد جان من کردی زود باشد که روزگار این کینه از تو باز خواهد خواست و تفاوت بین الجانبین همین قدر خواهد بود که گور من کهنه و قبر تو
نو خواهد بود بعد از آن جلاد خواجه عالی قدر را از میان بدو نیم زد و لشکریان ربع رشیدی را که متعلق بدانجناب بود تاراج نمودند و امرا املاک خواجه
و اولاد عظام او را دیوانی ساختند مولانا جلال الدین عتیقی در تاریخ فوت خواجه رشید این بیت در سلک نظم کشید بیت رشید ملت و دین چون رحیل کرد بعقبی
نوشت عتیقی تاریخ او که طاب ثراه **ذکر مخالفت شاهزاده یسور و بیان قتل الخسرو پر تهور** شهزاده یسور که در اواخر ایام زندگانی
اولجایتو سلطان از آب آمویه عبور نموده در بادغیس علم اقامت برافراشته بود بعد از استماع خبر فوت سلطان محمد طمع در مملکت خراسان کرد و این راز را با امیر
بکتوت ولد اولدور نویان در میان نهاد بکتوت گفت تدبیر می‌باید اندیشید که امیر یساول بقتل آید چه بعد از دفع شوکت او درین ولایت کسی نماند که
با ما مقاومت تواند نماید و روزی چند درین فکر بسر برده در آن اثنا یساول بهانه آنکه شاهزاده یسور را طوی میدهم مالی خطیر در بلاد خراسان توجیه کرد از آنجمله
پنجاه هزار دینار کپکی بر دار السلطنه هراة رقم فرمود و در اواخر سنه ست عشر و سبعمائه پنجاه سوار خونخوار آن تحصیل را بهراة آورده بضرب لت و شکنجه در
عرض دو روز وجه مذکور را نقد فرمودند و برین قیاس در تمام بلاد آن محصلان بیداد فراوان بتقدیم رسانیدند رعایا زبان بنفرین یساول گشادند و تیر
دعاهای مظلومان بهدف اجابت رسیده شهزاده یسور و بکتوت باهم گفتند میتواند بود که طوی یساول مشتمل بر مکری باشد مناسب آنست که قبل از آنکه بلای خیانتش
شوم مهم او را فیصل دهیم و امیر یساول از وجوهی که بظلم جمع کرده بود اوانی زرین و سیمین و اسپان تازی نژاد و غلامان پری نژاد و سیصد خروار از جنس کولات
و چند خیک شراب و دو هزار گوسفند بهم رسانیده متوجه اردوی یسور گشت و نخست بجنیل خانه بکتوت رسیده بساط نشاط بگسترد و بشراب خوردن مشغول شد بیکبار
ناگاه شخصی باو گفت که کسان بکتوت جمعی از متابعان ترا گرفته قصد تو دارند لاجرم بر جناح استعجال پای در رکاب آورده مانند برق و باد روی بطرف عراق نهاد
و هنوز نیم فرسنگ نرفته بود که شاهزاده یسور تمامی جهات او را غارت فرمود و چون یساول بحدود جام رسید مبارکشاه بن بوجای که از وی کینهٔ دیرینه
در سینه داشت با پنجاه سوار بسر راه بروی گرفت و در آن وقت با یساول زیاده از سی کس نبود ناچار آغاز پیکار کرده کشته شد یکی از فضلا در تاریخ این واقعه گوید قطعه
از هفتصد و هفده دهم ماه محرم سال و مه تاریخ نه نقصان نه زیادت شد میر یساول سحری پیش اجل باز بنهاد سر آنجا که قضا بود و ارادت چرخ فلک از
کبر افراخت بر انداخت این است مراد از صفت و سیرت و عادت سلطان ابوسعید خان بعد از استماع این اخبار امیر ایسن قتلغ را جهة انتظام مهام
خراسان بدان صوب روان فرمود و چون ایسن قتلغ در حدود آن مملکت نزول فرمود امیر بکتوت از جانب شاهزاده یسور پیش او رفت و گفت یساول
بی جهتی قصد شاهزاده یسور کرده بود لاجرم بقتل رسید و ایسن قتلغ بخلاف تصور مردم بکتوت را بانواع نوازش اختصاص داده گفت باید که سایر امراء خراسان
مطیع و منقاد او باشند و یسور عهدنامه در باب اطاعت سلطان ابوسعید نزد ایسن قتلغ فرستاد و آن مغول ساده دل بهمین مقدار قناعت کرده روی بصوب سلطانیه
آورد و از آنجا بحکم سلطان ابوسعید خان متوجه اران شده در اثنای راه بعلت فجاة درگذشت اما شاهزاده یسور بعد از آنکه خاطر از جانب ایسن قتلغ جمع کرد بکتوت
را بیشتر از پیشتر منظور نظر تربیت گردانیده قامت قابلیتش را بخلع گرانمایه بیاراست و هزار مرد مسلح مکمل در تابین او مقرر فرمود و فرمود که در بادغیس متوطن گردد
و خود روی بطرف گرمسیر آورد زیرا که پیش ازین بنابر رعایت غایت حزم آغروق خود را بدان طرف فرستاده بود و چون بگرمسیر رسید و روزی چند بفراغت
بگذرانید عزم مخالفت سلطان ابوسعید جزم کرد و نخست بسیستان رفته خواست که حاکم آن دیار ملک نصیر الدین را ایل سازد لاجرم مکتوبی مشتمل بر وعد و وعید
پیش او روان گردانید و ملک در مبادی حال از سطوت او اندیشیده قصد نمود که چیزی مال برسم پیشکش ارسال نماید در آن اثنا شنید که تمور نکودری با یسور
داعیه سرکشی دارد و ملک غیاث الدین کرت نیز سر بحلقه متابعتش در نمی آورد لاجرم فرستادگان شاهزاده را بقتل رسانید و باعلان کلمهٔ عصیان مبادرت نمود
و یسور در حدود آن ولایت دست بغارت و تاراج برآورده از توابع ملک جمعی را بتیغ بیدریغ گذرانید و عنان مراجعت انعطاف داده بر سر نکودریان
تاخت و تمور را که کلانتر ایشان بود در خاک هلاک انداخت آنگاه بکارسازی یورش خراسان مشغول شد و ملک غیاث الدین کرت ازین حال آگاهی یافته قاصدی
نزد بعضی امراء ابوسعیدی که در بادگان اقامت داشتند فرستاد و از عزیمت یسور اعلام داد امرا باهم گفتند که این مملکت میخواهد که مارا استیصال نماید

بیت [illegible]

شاه‌زاده یسور هرگز در مقام مخالفت پادشاه نیاید و بر تقدیری که این داعیه در خاطر او قرار گیرد آن مقدار لشکر ندارد که باستظهار ایشان روی بخراسان آرد و یسور بعد
جمع ساختن لشکر بهوار روی خود را بجوکی که پسرش بود سپرده فی اواسط جمادی الآخر سنه ثمان عشر و سبعمائه متوجه خراسان گشت و چون بعقبه چشت رسید بمکتوب و بعضی
امرا که در بادغیس اقامت داشتند بوی پیوستند و خواطر بر یورش مازندران قرار داده نخست مکتوبی نزد غیاث الدین کرت فرستادند و او را بایلی و انقیاد دعوت کردند
و ملک سخنان خشونت آمیز در جواب نوشته یسور را از اطاعت مرو بان نومید شد و در ماه رجب احلکا همراه گذشته بسرعت برق و باد بصوب رادکان که محل اقامت
امرا ابوسعیدی بود نهضت نمود و بیک ناگاه بر ایشان تاخته تمامی یراق و گله و رمه آن غافلان را متصرف گشت و مکتوب تا دامغان راند و یسور تا وسط مازندران عنان
بازکشید و خرابی بسیار کرده قریب ده هزار از سادات و اشراف آن ولایات اسیر گردانید و چون این خبر بسمع شریف سلطان ابوسعید خان رسید امیر حسین کورکان
ولد امیر اقبوقا جلایر را با سپاه وافر بصوب خراسان فرستاد و شاه‌زاده یسور از توجه امیر حسین کورکان خبر یافته در قلب زمستان عنان مراجعت انعطاف داد و امیر
حسین بسرعت تمام از عقب در حرکت آمده چون یسور به نیشاپور درآمده آغاز مطالبه و مؤاخذه مسلمانان کردند تا پیش از آنکه چیزی معتدبه حاصل کردند خبر
وصول امیر حسین شنوده بیلتهای خود گذاشتند و چون یسور بنواحی مشهد مقدسه رضویه علی راقدها التحف السلام والتحیه نزول نمود استماع فرمود که ملک غیاث الدین کرت
فوجی از متهوران غور را بجانب بادغیس فرستاده و جهات مکتوب و اتباع او را بباد غارت و تاراج داده لاجرم بغایت پریشان خاطر گشت در این حین سید بدرالدین نقیب
با سایر سادات مشهد اندکت ساوری ترتیب نموده بملازمت شاه‌زاده شتافتند و بطریقه سنت زبان بسلام گشادند و چون آتش غضب یسور مشتعل بود دل بتحیات ایشان نگشود
و سادات را رخصت جلوس نفرمود و ایشان از نماز پیشین تا نماز دیگر برپای ایستاده بعد از آن شاه‌زاده نازنین سر برآورد و گفت سپاه ما را تغار میباید و مطبخ را
گوسفند فربه امیر بدرالدین فرمود که منت داریم محصلان تعیین فرمایند تا زودی این مهم ساخته شود و یسور سیصد کس همراه سادات کرد تا پانصد سر گوسفند
و سیصد خروار دو یا پانصد خروار جو با سایر مایحتاج ستانده بار دو رسانند و خود متوجه جام شد و بعقب آن سیصد کس را همراه بشهر برده هر جماعتی را در محله فرود
آورد و همان شب همه را با جمعی دیگر از یسوریان که جهه سودا و معامله بدانجا رفته بودند بقتل رسانیدند و از اسپان و اسلحه ایشان پیشکش سنگین مرتب ساخته چون امیر حسین
بدان حدود رسید باستقبال برد و امیر حسین زبان بتحسین گشاده سادات را بعواطف بیکرانه نواخت و شاه‌زاده یسور بعد از وصول بنواحی جام خواست که شیخ الاسلام
شهاب الدین اسمعیل جامی را بمجلس خود حاضر ساخته از وی اخذی نماید اما هر چند کسان بطلب آنجناب فرستاده التماس حضور نمود بجائی نرسید و شیخ در کوشکی متحصن گشته
فرستادگان را بغیر تیر در دوز چیزی نداد و بنابر آنکه الاغان امیر حسین بغایت لاغر بود در روزی چند جهه آسایش در النکسه رادکان توقف نمود و در آن ایام بکرات
یسور و مکتوب نواحی دارالسلطنه هراة را تاخته در باب محاصره آن بلده و تضییق ملک غیاث الدین کوشیدند و چند نوبت خواجه ابو احمد چشتی را بشهر فرستاده طلب
مردم و جهاتی که ملک در غیبت ایشان از بادغیس بهراة برده بود نمودند تا بآن وسیله مصالحه نمایند اما ملک اصلا بدان سخنان ملتفت نشد و هیچ چیز و هیچکس بایشان نداد
و یسور و مکتوب حاضر گشته در آن اثنا خبر وصول امیر حسین متواتر انجامید و شاه‌زاده بار دیگر بطرف گرمسیر خرامید و امیر حسین در اواخر سنه
تسع عشر و سبعمائه در آن بلده فاخره نزول اجلال فرمود و ملک غیاث الدین را بانواع انعام و احسان بنواخت و باتفاق او از عقب یسوریان در حرکت آمد و جمعی از
ایشان را گرفته و کشته رایت مراجعت برافراخت و در سنه عشرین و سبعمائه کبک خان بن دوا خان در ماوراءالنهر از پریشانی حال یسور خبر یافت و بنابر کینه
که از وی در خاطر داشت شاه‌زادگان عظام ایلچیکدای و رستم و منکلی خواجه و قولادرا با چهل هزار مرد جرار از آب آمویه گذرانیده و با ایشان مقرر کرد که تا مهم
یسور و مکتوب بانقطاع نرسانند باز نگردند و ایلچی نزد امیر حسین فرستاده پیغام داد که مناسب آنکه شما نیز فوجی از سپاه خراسان را بامداد لشکر ماوراءالنهر تعیین نمائید
تا علی اسرع الحال مهم یسور فیصل یابد و امیر حسین بیست هزار کس یراق کرده از عقب مردم کبک خان ارسال داشت و چون این لشکر بحد سنگ رسیدند
شنیدند که سپاه جغتای یسور و مکتوب را بدست آورده گشته‌اند و کیفیت آن واقعه چنان بود که امراء کبک خان بعد از طی منازل بده فرسنگی اردوی یسور رسیده
منهیان پیش سرداران سپاهش فرستادند و ایشان را باصناف انعام و اکرام وعده دادند و آن بی‌وفایان قبول کردند که چون تلاقی فریقین روی نماید لشکر ماوراءالنهر
پیوندند و بعد از آنکه شهزاده یسور از وصول اعدا خبر یافت مردم خود را اولکا داده روی بمیدان قتال نهاد و در وقت تسویه صفوف امرا و ارکان دولتش حسب المقرر
بجانب خصم رفته شاه‌زادگان جغتای بر یسور تاختند و اول بمکتوب رسیده سرش از تن دور انداختند و یسور چاره منحصر در فرار دانسته ایلچیکدای بهرامسوار از عقب
او ارسال داشت و آن سواران سه روزه طی مسافت نمودند تا بدو رسیدند و دست باستعمال تیغ و تیر برده بقتلش رسانیدند و سپاه ماوراءالنهر اولاد شاه‌زاده

رسید و تا سیصد کس
تعیین نمود که مال
وزر از متوطنان
آنمکان ستانده بدو
رسانند و آن مردم
نیشاپور
۳

شاه زاده تیمور جوکی و قران سلطان را با سایر فرزندان و خواتین او اسیر کرفته و غنیمت بی‌نهایت تحت تصرف درآورده روی بدیار خود نهادند و فتنه را آرام و خواطر خراسانیان را اطمینان دادند

گفتار در بیان وقوع انواع فتن در ممالک عراق و آذربایجان و بقتل رسیدن جمعی کثیر از دشمنان سلطان ابوسعید بهادرخان

در اوانی که خبر ویرانی ولایات خراسان و وصول شاه زاده تیمور بعرض سلطان ابوسعید خان رسید و امیر حسین حسب الحکم جهة دفع شر اوزبکان کردید بعد از چند روز امیر چوپان نیز بعزم امداد امیر حسین از قراباغ اران نهضت فرموده به ییلاق شتافت در آن اثنا پادشاه اوزبک از جانب دشت بدربند آمده جمعی از امراء بزرک را که آنجا بودند بزخم تیغ و سنان بکذرانید و چون کرجیکان بسلطان عالیشان پیوستند بایکدو هزار سوار که در آن زمان در ملازمت موکب همایون بودند متوجه دفع اعدا کشته بکنار آب کر رفت و فرمود که مجموع لشکریان و شاکردپیشگان مانند خط مستقیم برلب آب فرود آیند تا در نظر یاغی بسیار نمایند و در آنطرف آب سپاه اوزبک یک یک از ولایات را یغما تاختند و هرچه یافتند میبردند و امیر چوپان این خبر را در ییلاق شنوده دفع اوزبکان را از توجه بخراسان اهم و اولی دانست و با ده تومان سوار جرار ایلغار کرده باردوی همایون پیوست لشکر اوزبک چون حال بدان منوال دیدند بمضمون کلمهٔ العود احمد عمل نموده بازکردیدند و امیر چوپان از آب بکذشت و از عقب ایشان شتافته جمعی را بقتل رسانید و فوجی را اسیر کرفته بنظر صاحب تاج و سریر آورد و سلطان بیشتر از پیشتر در تربیت چوپان نویان کوشیده پایهٔ قدر و منزلتش بلند کردانید آنکاه امیر چوپان بعضی از امرا و نوئینانرا که در وقت وصول سپاه اوزبک بدربند کریخته بودند بموقف یرغو باز داشته قورمیشی پسر الیناق را با زمرهٔ دیکر چوب بیاسا زد و طایفه را از مناصب معزول ساخت و ایشان کینهٔ چوپان در دل کرفته خواطر بران قرار دادند که بهنکام فرصت دست بردی نمایند بعد از آن سلطان بمقر عز خویش بازکشته چوپان روی بکرجستان آورد و پسر خود حسن را بر سر اغروق کذاشته بجانب کوچه تینکیز توجه فرمود و بدخواهان فرصت غنیمت شمرده مانند کرک از عقب رمهٔ چوپان پویان شدند و منهی این خبر بچوپان نویان رسانیده او را باور نیامد و بنابر رفع مظنه ابوبکر و ایسنبوقا را جهة تحقیق آن قضیه بازکردانید و آن دو کس بدست مخالفان افتاده کشته کشتند و چوپان بعد از رفتن ابوبکر و ایسنبوقا قشون خود باز کذاشته به پسر خویش حسن پیوست و دشمنان هم شب بدانجا رسیده او را هرچند جستند نیافتند و یورت را غارتیده روی باردوی حسن نهادند و چوپان از وصول ایشان آکاهی یافته مستعد پیکار کشت و جنکی صعب دست داده هزیمت برجانب چوپان افتاد و او با پسر خود حسن جان از آن ورطه بکنار کشیده به تبریز رفت و خواجه علیشاه جیلان که آنجا بود چوپان را باستقبال نموده خدمات پسندیده بجای آورد و امیر و وزیر بموافقت یکدیکر متوجه ملازمت صاحب تاج و سریر کشتند و چون امرای مخالف نشانی بتزویر مبنی از صدور حکم سلطان بر قتل چوپان در قلم آورده بودند و بمردم مینمودند این حدیث را چوپان شنیده خاطرش دغدغهٔ تمام پیدا کرد بنا بر آن بتأنی طی مسافت مینمود و خواجه علیشاه پیشتر بخدمت شتافته و از وفور عنایت پادشاه خبر یافته قاصدی نزد امیر چوپان فرستاد تا زود خود را بسلطانیه رساند و امیر چوپان بسان برق خاطف بدار الملک رفته شرف دستبوس پادشاه حاصل کرد و آنچه از امرا دیده بود و شنیده بر زبان آورد و از آنجانب امیر ایرنجین که پدر یکی از حرمهای سلطان بود و قورمیشی و تغماق و ایسنبوقا و بوقا و ایلدورجی و غیرهم از امرا مخالف سپاه بلا انتها از حدود آذربایجان فراهم کشیده و از سفیدرود کذشته مستعد پیکار کشتند و سلطان ابوسعید و امیر چوپان باستقبال ایشان از سلطانیه بیرون رفته روی بمیدان کارزار آوردند و در آن اثنا حرم سلطان چند نوبت ایلچیان نزد پدر ارسال داشته او را بعنایت پادشاه امیدوار کردانید و بسلوک طریق مصالحه ترغیب نموده از وخامت عاقبت مخالفت بترسانید ایرنجین بدختر خبر فرستاد که اکر سلطان با ما در مقام عنایت است باید که فردا علمهای سفید برافرازند و این ملتمس مبذول افتاده چون مخالفان رایات سفید را دیدند در جنک دلیر کشته با هم کفتند که ابوسعید پای از ما ترسیده اند و بغرور موفور دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده از این جانب نیز سپاه پادشاه بر ایشان حمله نمودند در آن اثنا سلطان فرمود تا پسر ایرنجین امیر شیخ علی را کردن زده سرش را بر سر نیزه کردند و فریاد برآوردند بیت که هرکس بود دشمن شهریار بدین کونه بیند سر انجام کار و مایهٔ خشم و کین میر ایرنجین از مشاهدهٔ سیاست آنجوان نازنین اشتعال یافته باتفاق منکوحهٔ خویش شاه زاده کچیک مانند سیل خروشان و دریای جوشان عنان بکران بمیدان تافت و خون بسیاری از ملازمان موکب همایون را برخاک ریخته نزدیک بآن رسید که چشم زخمی روی نماید درین حال پادشاه ستوده خصال بنفس نفیس بر دشمنان تاخته سمند براق مانند را نهنک آسا در بحر محاربه انداخت و امرا و سروران سپاه از ملاحظهٔ جرأت پادشاه عنان تماسک از دست داده بیکبار بر مخالفان حمله کردند و تقدیر با جرأت شیران آن پهلوانان مقارن بود و تیغ و سنان ایشان با کردن دشمنان مصاحبت مینمود نظم تیغها در مغزها کرده مقر همچون خرد تیرها در حضها کشته روان همچون روان حلقه بند اجل در پای عدو از رکاب رشتهٔ دام فنا در دست عنان

روح ۲

در خلال آن احوال نسیم عنایت الهی بوزید و موافقت دولت ابوسعیدی بادی برخواست که چشمهای مخالفان را از رؤیت معزول گردانید بیت یکی باد برخواست زان کوهسار بزد بر رخ دشمن بهفه بار و امرا عاصی دیدهٔ دولت خیره و چشم بخت تیره گشته بعضی در معرکه بقتل رسیدند و ایرنجین و تغماق و سینبوقا در پنجهٔ تقدیر اسیر گردیدند و سلطان فرمود تا ایشانرا بسلطانیه برده از داری بیاویختند و در زیر دار آتش افروختند و بدین طریق خرمن حیات آن بدبختان را بسوختند و قورمیشی و پسر عبد الرحمن و بوقا ایلدرجی و چوپان قراوناس که از آن دریای خونخوار جان بکنار کشیده بودند بدست امیر سوتای که از دیاربکر متوجه سلطانیه بود افتاده سوتای عبد الرحمن و بوقا و چوپان قراوناس را بتیغ تیز بگذرانید و قورمیشی را زنده بدرگاه پادشاه فرستاد و او نیز حسب الحکم رخت هستی بباد فنا داد و چون سلطان در محاربه بنفس نفیس مباشر امر حرب گشته بود مقرر شد که منشیان بلاغت نشان لفظ بهادر را اضافهٔ القاب همایون نمایند باین عنوان السلطان العادل ابوسعید بهادرخان و فتحنامها نوشته باطراف و ولایات ارسال فرمایند الحمد لله علی ترادف نعمایه و تواتر آلائه

ذکر بعضی دیگر از وقایع ایام دولت سلطان ابوسعید بهادرخان و بیان انتقال خواجه علیشاه جیلان از جهان گذران

در سنهٔ احدی و عشرین و سبعمایه امیر چوپان خواهر سلطان ابوسعید بهادرخان ساتی بیک بنت اولجایتو سلطان را خواستگاری نموده پادشاه ملتمس جناب امارت پناه را مبذول داشته کوکب اقبالش بخانهٔ شرف انتقال فرمود و در سنهٔ اثنی و عشرین و سبعمایه امیر حسین بن امیر اقبوقا که حاکم خراسان بود از عالم فانی انتقال نمود و بهمین سال امیر تیمورتاش بن امیر چوپان باغوای جمعی از مردم نادان بخار پندار بکاخ دماغ راه داده در ملک روم خطبه و سکه بنام خود گردانید و بدعوی انکه مهدی آخر الزمان است لب گشوده از حکام مصر و شام مدد طلبید تا ممالک عراقین و آذربایجان را بحیطهٔ تصرف درآورده با ایشان طریق اتفاق و اتحاد مسلوک دارد و امیر چوپان از حرکت پسر واقف شده شمهٔ ازین معنی با سلطان در میان نهاد و با سپاه فراوان عنان عزیمت بصوب روم انعطاف داد تیمورتاش چون از توجه پدر خبر یافت از کرده پشیمان شده بخدمتش شتافت و چوپان نویان امیر تیمور کاجی و قاضی نجم الدین طیبی را که خمیرمایهٔ آن فتنه بوده بودند کشته تیمورتاش را مقید فرموده بدرگاه پادشاه رسانید و سلطان ابوسعید بجهة حفظ خاطر امیر چوپان گناه تیمورتاش را بخشیده او را بار دیگر بحکومت روم روان گردانید و در سنهٔ ثلث و عشرین و سبعمایه مشتاق اسباب نارخاتونی در ولایات سلطانی مرتفع شد مفصل این مجمل آنکه در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان قاضی محمد نامی که خطیب همدان بود بنابر غرضی که داشت قباله کهنه بنام نارخاتون بنت امیر گردشان بدست آورده آن را بنزد امیر چوپان برده عرض کرد که پدر شما ملک بهادر بن تودان نویان در زمان هلاکوخان نارخاتون را اسیر گرفته بود و بحکم یرلیغ اسباب و املاک نارخاتون ملک ملک بهادر بوده و حالا بحسب ارث بشما میرسد و در مملکت عراق ضیاع و عقار نارخاتون بسیار است و امیر چوپان این سخن را کالنقش فی الحجر بر لوح دل نگاشته جمعی از نوکران خود در مصحوب القاضی مذکور بولایات فرستاد تا چند موضع در قزوین و خرقان و همدان بحیطهٔ تصرف درآوردند و این حادثهٔ غریب در میان خلق شهرت یافته هر زرگری که از مالک مزرعهٔ نفری داشت میگفت این موضع داخل املاک نارخاتون است لاجرم فریاد از نهاد خلایق برآمد و امیر ایسن قتلغ و خواجه رشید زبان نصیحت امیر چوپان گشاده خطوط عرض کرّیا او را از آن مقام خجسته درگذرانیدند تا بهمان چند موضع که گرفته بود قناعت نمود و در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان که اختیار و اعتبار امیر چوپان بمرتبهٔ کمال رسید قاضی محمد باتفاق دیگری از اهل دیانت خریطهٔ کهنه که دویست تمسک مشتمل بر اسباب و املاک دو سه ولایت در آن نهاده بودند نزد امیر چوپان برده گفتند که ما در فلان موضع خانه میساختیم ناگاه این قبالجات را که بنام نارخاتون است یافتیم و امیر چوپان حاصل آن موضع را از شیر مادر حلال تر تصور کرده و کلا او دست تصرف بمزارع و املاک رعایا دراز کردند و کار بجایی رسید که اسبابی را که بدویست هزار دینار می ارزید مردم از بیم آنکه نگویند ملک نارخاتون بوده بدویست دینار میفروختند لاجرم آتش در خرمن فراغت اصحاب زراعت افتاد و خواجه علیشاه جیلان در آن مهم با چوپان نویان گفت و شنید کرده ولایتی در مملکت روم در عوض اسباب نارخاتون از سلطان گرفته بتصرف وکلاء امیر چوپان گذاشت و از خاصهٔ خود بیست هزار دینار نقد تسلیم نمود تا امیر چوپان از مقام دعوی آن اسباب درگذشت و نشانی نمود که لعنت نامه در قلم آورده آن قضیه بالکلیه از میان مسلمانان مندفع گشت و در سنهٔ اربع و عشرین و سبعمایه خواجه تاج الدین علیشاه بیمار شده دست اطبای حاذق بدامن علاج آن عارضه نرسید و سلطان صاحب سعادت از غایت عنایت بعیادت وزیر تشریف برده آن صورت نیز نفع نبخشید و خواجه در اوجان جان بجان آفرین بجوار مغفرت رب العالمین سپرد نعش او را بآیین شریعت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطیبین برداشته بخطهٔ تبریز بردند و در جوار مسجدی که بنا کردهٔ همت عمیمش بود دفن کردند از وزرای هلاکوخان و اولاد او غیر خواجه علیشاه هیچیک باجل طبیعی فوت نشده و خواجه علیشاه باصابت رای و تدبیر در غایت وقوف و کاردانی در سرانجام امور سلطنت

سلطنت و جهانبانی اتصاف داشت و در ایام دولت در مملکت عراق و آذربایجان ابنیهٔ رفیعه مانند مدارس و خوانق و اربطه و مساجد تعمیر فرمود و مستغلات حوالی
و مزارع مرغوب بر آن بقاع وقف نمود و سلطان ابوسعید اولاد و قرابتان خواجه علیشاه را باصناف الطاف نوازش کرده میخواست که منصب وزارت را بیکی
از دو پسر او دهد در آن اثنا میان برادران نزاع دست داده بر یکدیگر تعرض نمودند و هم بدانجا انجامید که هرچه پدر شان در مدة العمر اندوخته بود بدیوان دادند
مسلوب و مخذول در کنج خانه نشستند و در عسکریه انجام فوت لاموت روز میگذرانیدند و منصب وزارت سلطان ابوسعید بهادرخان بعد از فوت خواجه تاج
الدین علیشاه جیلانی تعلق برکن الدین صاین گرفت و کمال الدین صاین از اولاد ضیاء الملک محمد بن مودود است و ضیاء الملک در زمان سلطان محمد خوارزمشاه منصب
عارضی سپاه داشت و رکن الدین صاین چون بمبادی سن رشد و تمیز رسید خود را در سلک ملازمان امیر چوپان منتظم گردانید و امیر چوپان نویان در تربیتش می افزود
تا او را بوزارت سلطان نصب فرمود **گفتار در بیان اسباب تغییر مزاج سلطان ابوسعید نسبت با میر چوپان سلدوز و ذکر سوختن
خرمن عمر او و اولادش بآتش خشم جهان سوز** خوانندگان عجایب حکایات و دانندگان غرایب روایات آورده اند که امیر چوپان را دختری
بود که طراوت عذارش طعنه بر گلبرگ طری زدی و صباحت رخسارش از ماه و مشتری گرو بردی بغداد خاتون نام و امیر چوپان آن حور پری نژاد را در شهور
سنه ثلث و عشرین و سبعمائه در سلک ازدواج امیر شیخ حسن بن امیر حسین گورکان بن امیر اقبوقا جلایر که امیر شیخ حسن ایلکانی و امیر شیخ حسن بزرگ عبارت از وست
انتظام داد و در سنه خمس و عشرین و سبعمائه سلطان ابوسعید را که در سن بیست سالگی بود نسبت ببغداد خاتون تعشقی پیدا شده عنان صبر و قرار یکبار از دست
اقتدار شهریار کامکار بیرون رفت بیت چو دل در سر نرگس مست رفت اگر شاه اگر بنده از دست رفت و این بیت که ثبت می افتد از خامهٔ عز نعت
کر جناب سلطانی در آن اوقات در سلک نظم کشیده بیت صبا بمصر دلم تا دمشق جان مپی که آرزوی دلم در هوای بغداد است و چون یاسای چنگیز خان چنان بود
که هر عورتی که مطلوب خان باشد باید که شوهر او را طلاق داده بحرم پادشاه فرستد سلطان ابوسعید بعد از کمال اضطرار محرمی نزد چوپان روان ساخته
شمه از مافی الضمیر خویش اعلام نمود چوپان از استماع این سخن در بحر حیرت افتاده آتش غیرت در کانون درونش زبانه زدن گرفت و جوابی بر وفق مراد پادشاه
نگفت و سلطان لب از آن گفت و شنید بربست اما از جانب چوپان غباری بر حاشیهٔ ضمیر منیرش نشست و این قیل و قال در اواخر تابستان در ییلاق اوجان
واقع شد و چون زمستان نزدیک رسید امیر چوپان بملاحظه آنکه مبادا بر کاه بعدی میان محب و محبوب حاصل گردد شاید سورت عشق انکسار یابد امیر شیخ حسن را با بغداد خاتون
بقراباغ اران فرستاد و سلطان را طوعاً و کرهاً بقشلاق بغداد برد و بعد از آنکه خسرو عالی مقام بمدینة السلام رسید سلطان عشق بغداد خاتون بیشتر از پیشتر بر شهرستان
ضمیرش مستولی گردید بیت دوای عشق گویند از سفر خیزد چه دانستم که درد دل مهجوران به خواهد افزون شد بهر منزل و چون صاین وزیر که ملک نصرة الدین عادل
لقب یافته بود تغییر مزاج پادشاه را نسبت بچوپان نویان معلوم نمود بهنگام مجال شمه از افعال و اعمال چوپان و اتباع او معروض گردانید و فرمود که اختیار
داد و ستد تمامی ممالک و ولایات در قبضهٔ اقتدار چوپانیان است و با وجود او هیچکس از امرا و وزرا و ارکان دولت را اعتباری نیست بیت زر و زور و روانی فراغتی
و بس ندارند اندیشه از هیچکس سخنان وزیر در ضمیر صاحب تاج و سریر جایگیر آمده این غم ضمیمهٔ الم عشق بغداد خاتون گشت بنابران از خرگاه کم بیرون می آمد
و کسی را بار نمیداد بیت جهان ندارد در کنج ایوان خویش منیکرد خو با دم جانان خویش و چون امیر چوپان حال پادشاه را بدین منوال دید در ملوتی بعرض رسانید که
اکثر معمورهٔ ربع مسکون مسخر حکم سلطان است و سبب ملال خاطر آفتاب اشراق معلوم نیست بیت چرا خوش نخندی نگوئی سخن بکن هرچه خواهی که گوید مکن
سلطان جواب داد که من زمام اختیار تمام ممالک را بکف کفایت تو گذاشته ام باید که بر وجهی سلوک نمائی که من بفراغت توانم بود و تا اکنون یاری روزی
بدلخواه نگذرانیده ام و از دمشق خواجه که در آن اوان بنیابت و سرانجام مهام خاصهٔ سلطانی تعلق بوی میداشت شکایت گونه کرد و چوپان متفکر و حیران
از خرگاه سلطان بیرون آمد و دمشق خواجه را طلبیده و آنچه از پادشاه شنیده بود با وی در میان نهاده گفت باید که تو در سلوک خدمت بشایسته مساعی جمیله مبذول
داری که اگر از من جریمه در وجود آید سلطان بجهت خاطر تو آن را بر روی من نیارد نه آنکه جان ما بسبب افعال ناهنجار تو در معرض خطر باشد دمشق خواجه
جواب داد که من روز و شب پای خدمت در آستان سلطنت آشیان ایستاده ام و چشم و گوش باشارت و فرمان شهریاری نهاده از هوای نفس خود گذشته ام
و بخلاف رای او مرتکب امری نگشته ام اما چند گاه شد که مزاج پادشاه را نسبت بخود متغیر مییابیم و سبب این معنی را غیر خباثت صاین وزیر امری نمیدانم چوپان نویان
بعد از شنیدن این سخنان مصلحت در آن دانست که روزی چند خود را از درگاه پادشاه دور اندازد و صاین وزیر را همراه خود برده بوقت فرصت

گردنش را از بار سر سبک سازد بنابر آن در وقت دمیدن گل و ریحان در فضای باغ و بستان بهانهٔ ضبط و ربط مهمات و لایات خراسان از سلطان ابوسعید
بهادرخان اجازت طلبیده بدان صوب نهضت کرد و امیر ارکنج و امیر محمود و ایسن قتلغ و امیر محمد بیک و صاین وزیر را مصحوب خویش برد و دمشق خواجه را بدستور
در خانه بگذاشت و سلطان همدران اوان از بغداد بجانب سلطانیه علم عزیمت برافراشت و امیر چوپان چون بخراسان رسید شنید که ترمشیرین خان در حدود کابل
منزل گزیده و خیال تسخیر خراسان بخاطرش گردیده بنابر آن پسر خود امیر حسن را با سپاه صف شکن بدفع مخالفان فرستاد و ترمشیرین خان از توجه ولد چوپان خبر یافته جمعی
از لشکریان خود را باستقبال او روان فرمود و تلاقی فریقین در حدود غزنین دست داد و از گرد و غبار در آن بر چشم و کین بلرزه در زمان و زمین افتاد آخر الامر امیر
حسن غالب آمده سپاه ترمشیرین فرار کردند و جنود خراسان بغزنین شتافته لوازم قتل و نهب بجای آوردند مجاوران تربت سلطان محمود غزنوی را اسیر ساختند و
اوراق مصاحف و صحف مزار را زیر دست و پای انداختند و حسن در اواخر شهور سنه ست و عشرین و سبعمائه از آن ولایت مراجعت فرمود و بخدمت پدر پیوسته
کیفیت حال باز نمود اما دمشق خواجه بن چوپان بعد از توجه پدر بصوب خراسان جمیع کلیات و جزئیات امور سلطانی را از پیش خود گرفت و در غایت استقلال
بسرانجام مهام ملک و مال پرداخته سلطان ابوسعید را از سلطنت جز نامی نماند و این معنی بر خاطر همایون گران آمده در خلوتی تتمهٔ ما فی الضمیر خویش با بعضی از نزدیکان
در میان نهاد و یکی از ایشان مجال جسارت یافته گفت دمشق خواجه با یکی از کنیزکان اولجایتو سلطان که در قلعهٔ سلطانیه میباشد تعلق می ورزد سلطان فرمود که هرگاه
دمشق خواجه نزد محبوبه بقلعه رود مرا آگاه سازید و همدران ایام که داخل شهور سنه سبع و عشرین و سبعمائه بود غلبهٔ عشق دمشق را بر آن داشت که بحصار رفت
و سلطان واقف گشته حکم همایون بقتل او صدور یافت اما هیچکس را زهره نبود که بدین فعل اقدام نماید بحسب اتفاق در آن روز سری چند از قطاع الطریق گردنان
آورده سلطان فرمود که آوازه درانداختند که این سر چوپان و اتباع اوست که در خراسان بر دست امرا کشته شده اند و دمشق خواجه از شنیدن این خبر
عنان شکیبائی از دست داده با ده کس از قلعه بیرون تاخت و روی بوادی فرار نهاد سلطان مصر خواجه و آقا لولو را بکار مشی و فرستاد و با آنکه دمشق خواجه در آن
روز اسپی را که بهترین اسپان الوس هلاکو خان بود در زیر ران داشت مصر خواجه و آقا لولو بوی رسیدند و آن اسپ تیز تک مانند اسپ چوبین در بساط شطرنج
از رفتار بازایستاده هر چند دمشق خواجه خواست که بتازیانهٔ سیاست آن را برانگیزد میسر نشد لاجرم خیال جنگ نموده قبضهٔ شمشیر را گرفت تا برکشد تیغ از
نیام بیرون نیامد و مصر خواجه بوی رسیده خواست که مهمش را باخر رساند آقا لولو گفت دمشق اندک کسی نیست که او را بی حکم سلطان توان کشت و مصر خواجه
پیش پادشاه رفته کیفیت حال باز گفت سلطان جهت نشانی انگشتری بوی داد و مصر خاتم را با آقا لولو نموده بضرب شمشیر مصری روز عمر دمشق را بشام اجل رسانیدند و در آن
روز که ششم ماه شوال سال هفتصد و بیست و هفت بود تمامت خزاین و اسباب تجمل و حشمت دمشق خواجه بباد غارت و تاراج رفت بمفلسی که بامداد آن روز
نان چاشت نداشت بوقت شام از مال دمشق غنی گشت و چون آن مهم از هم بگذشت سلطان ابوسعید بهادرخان نشانی مصحوب یکی از معتمدان نزد امرا خراسان
فرستاد که در گرفتن و کشتن چوپان و اتباع او مراسم اهتمام بجای آورند و همچنین باطراف دیگر ولایات فرامین بطغرا ارسال فرمود که از ذریات چوپان و چوپانیان
اثری نگذارند و قبل از نقیض سلطانیه نهضت فرموده بقزوین شتافت و در باب اجتماع جنود ظفر ورود احکام بتاکید تمام نفاذ یافت و قاصد سلطان در [illegible]
همراه باردوی چوپان رسید و نشان واجب الاذعان را پنهان با امرا رسانید ایشان را علی الفور مخالفت چوپان محال نمود لاجرم باتفاق پیش او رفته کیفیت
حال باز گفتند و از روی تقبل دمشق خواجه ابراء ذمه کردند و در اظهار موافقت و اتحاد مراسم مبالغه بجای آوردند و چوپان بر فوت پسر جزع و فزع نموده چون
مجلس برشکست ولد بزرگترش امیر حسن بعرض پدر رسانید که من بعد صحبت ما و سلطان ابوسعید درنمیگیرد و بر عهد و پیمان امرا اصلا اعتماد نمیتوان کرد مصلحت
دولت در آنست که هر کس که سلطان ابوسعید را میشناسد بکشیم و از سلاطین الوس جغتای مدد طلبیده تمامی ممالک خراسان را بحیطهٔ ضبط درآوریم اگر سلطان
ابوسعید بدینجانب آید با وی مقاتله نمائیم و الا هرگاه ما را امکنت و شوکت بیشتر شود روی بعراق نهاده داد دل خود از وی بستانیم چوپان این سخن را پسندیده نداشت
و بکثرت لشکر و زور بازوی خویش غره شده گفت حالا در ایران کیست که در برابر من صف تواند کشید بلکه خیال قتال بخاطر تواند گذرانید آنگاه صاین وزیر را
که خمیرمایهٔ آن فتنه میدانست بحضور طلبیده و جلاد را گفت که باتمام مهم این ناتمام پردازد و وزیر متحیر شده مجال قیل و قال نیافت و از جلاد التماس نمود که مرا از
میان بدو نیم زن جلاد پرسید که سبب این تمنا چیست گفت ملک نصرة الدین بجانب چوپان نگریسته نظم بدو گفت زیرا که شیئی که آن کند بر شما اعتماد
از جهان مباشد بخنجر تیغ فرجام آن همین است آخر سرانجام آن بعد از آن امیر چوپان با هفتاد هزار سوار که در آن زمان همراه داشت رایت عزیمت

نسخه‌ای از ۲

عزیمت بجانب عراق و آذربایجان برافراشته و امرا و نوئینان را سوگند داد که با وی مخالفت نکنند و چون منازل و مراحل قطع کرده بسمنان رسید بخانقاه معارف پناه
شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی رفته بوسیله شیخ در مجلس شریف شیخ با امرا و اعیان عهد و پیمان در میان آورد که از وی گردان نشوند و از آنحضرت التماس نمود که با پادشاه ملاقات
نموده بزلال موعظت و نصیحت نایره غضب سلطان را فرو نشاند تا بار دیگر نسبت باو در مقام عنایت درآید و جمعی را که در کشتن دمشق خواجه اهتمام نموده بودند بسیاست
و شیخ رکن الدین علاء الدوله ملتمس چوپان نویان را بشرف اجابت اقتران داده متوجه اردوی پادشاه جهانیان گشت و بعد از وصول سلطان عالی مقام تعظیم و احترام
شیخ قیام نموده و او را در پهلوی خویش نشانده بدو زانوی ادب بنشست و شیخ در باب اصلاح جانبین و اطفاء نایره نزاع و شین سخنان بر زبان آورده سعی موفور
بتقدیم رسانید تا بار دیگر میان سلطان و چوپان صورت موافقت روی نماید اما پادشاه و امرا آن نصایح را بسمع رضا نشنودند و در مقام مخالفت و محاربت
راسخ دام و ثابت قدم بودند لاجرم شیخ بقدم ندم بازگشته آنچه گفته بود و شنیده بسمع چوپان رسانید و او را از کشیدن شمشیر در روی ولی نعمت خود تحذیر فرمود
و چوپان بغرور موفور از سمنان روان شد و چون بمنزل قوتار رسید و میان او و اردوی سلطان یکروزه راه بیش نماند امیر محمد بیک چکت که خال سلطان بود و امیر
بیکرور و غیرهما از امرا با سی هزار سوار نقض عهد و پیمان چوپان را بر طاق نسیان نهاده بسلطان پیوستند و چوپان با بقیه امرا و لشکریان بی اعتماد شده از راه بیابان
روی بولایت خراسان آورد و سایر امیران و متابعان او پریشان گشته چوپان در اثنای راه شاهزاده ساتی بیک را که زوجه او و خواهر سلطان بود اجازت
داد که پیش برادر رود و خود بخیال ملازمت قاآن تا کنار آب مرغاب عنان باز نکشید و در آن منزل از آن عزیمت پشیمان شده عازم هراة گشت که در جوار
ملک غیاث الدین کرت که مربی او بود روزی چند بسر برد یکی دولتخواهی فریاد بر آورد که این چه رای ناصواب است ملوک هراة با که وفا کردند که با ما کنند
بیت صحبت گیتی که تمنا کند / با که وفا کرد که با ما کند دانشمند بهادر را به شمشیر غدر قتل نمودند و امیر نوروز را گرفته تسلیم قتلقشاه فرمودند چون نوبت عمر چوپان
بعنوان رسیده بود سخن آن مشفق را نشنود و بهراة رفت و ملک غیاث الدین بحسب ظاهر لوازم انسانیت بجای آورد و چوپان را در منزل مناسب جای داد
اظهار اخلاص و نیازمندی کرد و هم در آن ایام نشان سلطان بملک رسید مضمون آنکه اگر چوپان را بیاسا رسانی بمواصلت حرمش کردیم و انعام و الکای
فارس مفتخر و سرافراز گردد و ملک حقوق تربیت و رعایت چوپان را نابوده انگاشته جلاد در انجد تتش فرستاد چوپان آغاز قلق و اضطراب نموده درخواست
کرد که ملک با وی ملاقات کند و این التماس مبذول نیفتاد آنگاه دل بر واقعه ناگزیر نهاده سه وصیت فرمود اول آنکه سرش را از تن جدا نسازند و اگر خواهند
نشانی باردو فرستند یک انگشت او را که دو سر داشت روانه گردانند دوم آنکه پسر او جلاوخان را که جوانی بود در کمال قابلیت و جمال و از خواهر سلطان
ابوسعید دولندی بنت اولجایتو سلطان تولد نموده بود زنده بعراق ارسال نمایند شاید که چون سلطان را چشم بروی افتد عرق خویشی در حرکت آمده خون او بخشد
سیوم آنکه کالبد او را بمدینه رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم برده در عمارتی که در آن بلده طیبه ساخته بود مدفون سازند ملک غیاث الدین از قبول
این ملتمسات کشوده اشاره نمود تا جلاد چوپان را بخنجر هلاک ساخت و انگشت او را بعراق روانه داشت و آن نشانه در ماه محرم سنه ثمان و عشرین و سبعمایه
باردو رسید و حکم شد که آن را در سر اردو بازار آویختند و در زمستان همین سال ملک غیاث الدین عزم ملاقات سلطان ظفر قرین کرده در اثنای
راه شنود که بغداد خاتون در حرم پادشاه درآمده و اختیار و اقتدار بسیار دارد لاجرم دغدغه بخاطرش راه یافته کسی بخراسان باز گردانید تا جلاو
خان را بقتل رسانید و خود باستان سلطنت آشیان شتافته در قراباغ اران بشرف ملازمت فایز شد اما بواسطه اعتبار بغداد خاتون مهمش از پیش نرفت بلکه ملک
در اردو موقوف گردانیدند تا کسان بخراسان فرستاد که تابوت امیر چوپان و جلاوخان را باردو آورند آنگاه سلطان ابوسعید مبلغ چهل هزار دینار
در خرج محمل افزود و حاجیان را فرمود که آن دو تابوت را همراه بمکه برند و از آنجا بمدینه رسانیده بخاک سپارند و آن جماعت بموجب فرموده عمل نموده در ایام
مناسک حج تابوتها با محمل بود و در روز عید اضحی حاجیان بر آن جنازه نماز گذارده همراه خود بمدینه طیبه برده در جوار مزار فیض آثار امام عالی مقدار حسن بن ابی طالب
علی علیهما السلام دفن کردند زیرا که عمارت امیر چوپان در قبله مسجد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم بود و کندن قبر در آن موضع مستلزم سوء ادب مینمود در مطلع
سعدین مذکور است که امیر چوپان بصفاء نیت و نقاء طویت اتصاف داشت و پیوسته بمستدعای وظایف طاعات و عبادات میگذشت و در راه حج
و شام عمارات عالیه که ماحی آثار قیاصره و اکاسره است طرح انداخت و آب جاری بمکه معظمه آورده بآن واسطه آن بلده مکرمه را معمور ساخت

اولاد امیر چوپان — چوپان نویان را نه پسر بود بزرگتر از همه امیر حسن و او سه پسر داشت که از آنجمله یکی موسوم است بتالش و تالش در ایام دولت سلطان

ابوسعید بهادر خان در اصفهان و فارس و کرمان حکومت مینمود و در آن اوان که امیر چوپان از سلطان گریزان گشت حسن و تالش بازماندند از آنجا بخوارزم رفتند
قتلغ تیمور که از قبل پادشاه اوزبک در آن ولایت حکومت میکرد پدر و پسر را رعایت فرموده نزد خان خود فرستاد و خان ایشان را بمرتبت تربیت سرافراز ساخته
با سپاهی بحرب چرکس روان ساخت و امیر حسن از آن جنگ زخمی یافته آمده در گذشت و بعد از او تالش بمرض طبیعی عازم عالم آخرت گشت و دو پسر دیگر امیر حسن
که حاجی بیک و اغوج حسین نام داشتند حاجی بیک را پسر عمش شیخ حسن کوچک زهر داد و اغوج حسین پیش سلیمان خان بجهان جاودان فرستاد و پسر دوم امیر چوپان تیمور
تمورتاش بود و او خبر انهدام اساس حیات پدر و برادر در سیواس شنود و روزی چند در یکی از قلاع بلاد روم متحصن بود و آخر الامر با اموال فراوان بمصر شتافته
التجا بملک ناصر کرد و مرغ دل اشراف و اعیان آن مملکت را بدانه انعام و احسان صید فرمود و ملک ناصر چند روزی نسبت به تمورتاش در مقام عنایت
و التفات سلوک نمود و چون دید که بیشتر اعاظم آن ولایت معتقد او شده اند بترسید که مبادا خروج نماید بهنگام فرصت سر تمورتاش را از بدن جدا ساخته
نزد سلطان ابوسعید فرستاد و این قضیه در شوال سال هفتصد و بیست و هشت در ییلاق اوجان بوقوع رسید و تمورتاش را چهار پسر بود امیر شیخ حسن کوچک و ملک اشرف
و ملک اشرف و مصر و ذکر ایشان در داستانهای آینده از مساعدت وقت مامول است و پسر سیم امیر چوپان دمشق خواجه بود و کیفیت کشته شدن او در حیز بیان
آمد و دمشق چهار دختر داشت یکی از آنجمله دلشاد خاتونست که خواجه سلمان ساوجی از جمله مداحان اوست و پسر چهارم امیر چوپان محمود بود که در گرجستان حکومت
مینمود و محمود در سال قتل پدر بدست لشکریان سلطان افتاده رخت بقا بباد فنا داد و از وی چهار پسر ماند و هر چهار بدست امیر شیخ حسن بزرگ و امیر شیخ حسن
کوچک مسموم و مقتول گشتند این چهار پسر امیر چوپان با بغداد خاتون از یک مادر بودند و پسر پنجم چوپان جلاد خان است که ذکر شهادت او سابقا
مسطور شد و پسر ششم امیر چوپان سورغان بود و مادر این پسر ساتی بیک است دختر اولجایتو سلطان و سه پسر امیر چوپان که سیوکشاده و یاغی باستی و نوروز
نام داشتند از یک مادر بودند و ذکر ایشان نیز که من بعد بتقریب در حیز بیان آید انشاء الله تعالی و تقدس **ذکر مشرف شدن بغداد خاتون**
بمناکحت سلطان ربع مسکون نظم عشقست که شیر نر زبون آید از او وز هر چه گمان بری فزون آید از او که دوستی کند که جان آساید که دشمنی که بوی
خون آید از او مشاطگان عرایس اخبار چهره بکر سخن را بدین گونه آراسته اند که با وجود وقوع حالات مذکوره و حکایات مسطوره و کشته شدن چوپان و اولاد
و اشتعال و انطفاء نیران شر و فساد مهر بغداد خاتون بنت چوپان همان دستور در ضمیر منیر صاحب تاج و سریر متمکن بود و بهیچ وجه پادشاه روی زمین بدان مهوا
آن زهره جبین شکیبائی نمی توانست نمود بیت هر کسی در پی کاری و غم یار همان دل بجان برد همان عهد همان یار همان آخر الامر قاضی مبارکشاه را طلبیده
گفت که پیش امیر شیخ حسن رو و بهر حیله که توانی او را از سر بغداد خاتون بگذران قاضی بر حسب فرمان نزد امیر شیخ حسن رفته بعباراتی که دانست شمه از میلان
خاطر پادشاه بدان مفارقت و مرافقت عرض کرد شیخ حسن از ترس جان و خوف جهان و بان بار پرداخته مساعدت جانان اختیار نمود و چون زمان عدت
منقضی شد و غلبه شهوت مقتضی گشت سلطان او را بحباله نکاح در آورد و بغداد خاتون پای بر مسند عزت و فراش قربت نهاده در امور ملکی و مالی دخل کردن
گرفت و بار دیگر مهمات چوپانیان صفت سامان پذیرفت بیت بلی عشقست پر افسون و نیرنگ گهی صلحست کار او گهی جنگ و در شهور سنه اثنی و ثلثین
سبعمائه جمعی از حاسدان بسمع اشرف سلطان رسانیدند که میان امیر شیخ حسن و بغداد خاتون مراسلات پنهانی واقع است و سلطان را این سخن باور آمده از
موقف سیاست حکم بقتل شیخ حسن صدور یافت و مادر شیخ حسن که عمه سلطان بود خون او را درخواست کرده پادشاه بخشید اما او را بقلعه کماخ فرستاده بغداد
خاتون را از نظر اعتبار بینداخت و بعد از چند گاه کذب مفتریان نزد پادشاه جهانیان بتحقیق پیوسته بار دیگر با بغداد خاتون در مقام عنایت و التفات آمد
و حکومت روم را با امیر شیخ حسن تفویض فرمود **گفتار در بیان شمه از حال صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد بن رشید و ذکر**
سایر وقایعی که در زمان دولت سلطان ابوسعید بحیز ظهور رسید خواجه غیاث الدین محمد که ارشد اولاد خواجه رشید الدین
فضل الله بود مبادی عنفوان اوان جوانی را که خلاصه اوقات زندگانی است باکتساب فضایل نفسانی و تحصیل کمالات انسانی صرف نمود و باندک زمانی حقایق اکثر
علوم معقول و دقایق بیشتر فنون منقول را بر لوح خاطر نگاشت و جمال حالش بحلیه اصناف فضل و هنر آراسته گشته رایت سعادت برافراشت بطلاقت لسان و فصاحت
بیان و حسن خلق و لطف طبع و سلامت نفس و استقامت ذهن مشهور گشت و هم در ایام شباب بگذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه خیر الانام علیه الصلوة والسلام
مشرف شده از ارتکاب منهیات در گذشت و در آن اوقات که سلطان ابوسعید بهادر خان امیر دمشق خواجه بن چوپان را بعالم بقا فرستاده عنان توجه بجانب

بجانب قزوین انعطاف داد باستصواب امرا و ارکان دولت مقالید رتق و فتق و مفاتیح قبض و بسط مهام ملک و مال را در قبضهٔ اقتدار خواجه غیاث الدین محمد نهاد و از اعیان خراسان خواجه علاء الدین محمد را در امر وزارت با آنجناب شریک گردانید اما بعد از انقضای هشت ماه خواجه علاء الدین محمد بشغل استیفا رفته صاحب سعید مستقل گردید و آن وزیر صافی ضمیر بحسب ارث و استحقاق بر مسند فرماندهی نشسته باحیاء مراسم عدل و احسان و اعلاء معالم امن و امان و استمالت سپاهی و رعیت و تکثیر عمارت و زراعت قیام و اقدام نمود و در تمهید ارکان دین مبین و تشیید قواعد شرع سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین جد و جهد تمام فرمود و نهال آمال اهل فضل و کمال از رشحات سحاب افضالش نشو و نما پذیرفت و ریاض امانی علما و ارباب کمال از قطرات باران احسان بی پایانش صفت طراوت و نضارت گرفت نظم

تا هاتف دولت تو در داد آواز — بر عالمیان گشت در رحمت باز
پیرانه سر این کهن جهان کرد طمع — کز بخت جوان تو جوان گردد باز

و چون رایت عنبار و حشمت خواجه غیاث الدین محمد در غایت ابهت و اقتدار سر بفلک دوار کشید جمعی که نسبت بخاندان رشیدی بی ادبیها کرده بودند متوهم شدند و آنخواجه نیکو سیرت بخلاف عقیدهٔ آن جماعت همه را منظور نظر مکرمت و احسان گردانید بیت

دوستان را کجا کنی محروم — تو که با دشمنان نظر داری

از فروغ ضمیر دانش پذیر قدوهٔ فضلاء آفاق مولانا کمال الدین عبد الرزاق لمعات این حکایت بر صفحات مطلع سعدین تافته که نارین طغای لدکوچ لقابن کیبوقا در اوایل سن رشد و تمیز در ملازمت سلطان ابوسعید میبود و امیر دمشق خواجه بن امیر چوپان امارات ظلم و ضلال در ناصیهٔ احوال او مشاهده فرموده چنان ساخت که مانند نکبت و ادبار از آمد شد اردوی سلطان کامکار مهجور گشت و نارین طغای استغاثه نزد امیر چوپان برده چوپان از غایت نیک نفسی دمشق را از قصد آن بدکیش منع کرد و او بار دیگر کمر ملازمت پادشاه بر میان بسته مترصد فرصت میبود تا تغییر مزاج صاحب تخت و تاج نسبت بچوپانیان فهم نمود آنگاه آغاز شرارت و خباثت کرده در استیصال آن دودمان سعی بسیار بجای آورد و چون آن مهم برحسب مدعای او پیش رفت و اموال و جهات فراوان از متروکات امیر چوپان و اولاد او گرفت رایت نخوت را فراخت و بحکم یرلیغ ضبط ولایات خراسان را پیش نهاد همت ساخت و پس از آنکه بآن ولایت رسید نسبت بملک غیاث الدین کرت آغاز عناد و لجاج کرده میخواست که تومان هراة را نیز تحت تصرف در آورد اما چون خواجه غیاث الدین محمد وزیر حامی ملک بود آن مهم را از پیش نتوانست برد و در وقتی که ملک غیاث الدین از اردوی ظفر قرین بجانب هراة مراجعت نمود نارین طغای یکی از نوکران خود را با فوجی از لشکر بسر راه فرستاد تا یراق و جهات ملک را بجاروب غارت و تاراج برُفت و در ولایات خراسان دست ظلم و بیداد برآورده اموال مسلمانان را بناحق میستاند و در هر چند روز بطمع اخذ مال بطرف ولایتی دیگر میراند چون خبر این افعال ناهنجار بعرض سلطان کامکار رسید در غضب رفته تاشتیمور را جهة کسر سورت شوکت او بجانب خراسان روان گردانید و نارین طغای قبل از وصول تاشتیمور خبر خشم سلطان را نسبت بخود شنیده بود و جهة تدارک متوجه گردیده در اثناء راه آن دو امیر مکر و تزویر بیکدیگر رسیدند با هم خلوت کرده و مراسم اتحاد و اتفاق بجای آورده خواطر را مبارکت بر آن قرار دادند که بغداد خاتون و خواجه غیاث الدین محمد را بقتل رسانند بعد از آن در مقام خدمتکاری آمده مزاج جناب شهریاری را با خود رام گردانند و چون میدانستند که امیر علی پادشاه نیز با ایشان درین امر موافقت خواهد نمود معتمدی نزد او فرستاده کیفیت اندیشهٔ خود را اعلام فرمودند و چنان مواضعه کردند که نارین طغای بسلطانیه رود و اگر تواند که پادشاه را در تصدیق آن دو غرض با خویش موافق سازد فهو المطلوب و الا کمر باهدام بنای حیات سلطان بر بندد و دیگر او را مدد باید دیگران را اعلام نماید آنگاه تاشتیمور در قزوین متوقف شده نارین طغای بسلطانیه رفت و سلطان بواسطهٔ ظلم و بیدادی که از وی معلوم نموده بود او را بسارگاه راه نداد و بغداد خاتون که قتل پدر و برادران را از شآمت آن میدانست با وی کم التفاتی آغاز نهاد لاجرم نارین طغای سراسیمه شده با امیر تورین ملاقات کرده حقیقت اتفاق خود و تاشتیمور و علی پادشاه را بر زبان آورد و از وی موافقت طمع داشت تورین او را بوعده فریفته صورت حال با خواجه غیاث الدین محمد باز گفت و سلطان ابوسعید نیز از بعضی ایناقان شمه ازین حدیث استماع فرموده در اندیشه بود که آن عقدهٔ مشکل را بانامل تامل چگونه بگشاید در آن اثنا نارین طغای جمعی از ملازمان خود را مکمل و مسلح ساخته در مدرسه که متصل بسرای خواجه غیاث الدین محمد بود باز داشت و ایشان را گفت هرگاه جناب وزارت مآب پای از خانه بیرون نهد دست برد نمایند و خود سلاح بسته بدار الوزارت شتافت و گفت میخواهم که خواجه را … در خلوت ببینم برادر وزیر با او گفت که حکم یرلیغ نفاذ یافته که هیچ آفریده با سلاح نزد وزیر نرود و اسلحهٔ او را باز ستاندند و نوکرانش را نیز از دخول منع نمودند نارین طغای تنها بخانه در رفته نسبت بخواجه آغاز تواضع و چاپلوسی کرد و گفت نوعی میباید ساخت که نوبت دیگر پادشاه با من ابواب الطاف مفتوح

وخباثت

گردانید و خواجه این معنی را قبول فرمود و فرمود که شما سوار شوید که من نیز بیرون آمده بخدمت پادشاه روم و سخن شما را عرض کنم ناری طغای بیرون شد و نوکران خود را سوار ساخته بهمان خیابان بعد مدرسه منتظر بایستاد و چون سرای خواجه غیاث الدین محمد از دیگر بپرداخت خواجه از آن در سوار شده بخدمت سلطان شتافت و معروض گردانید که چندروز شد که ناری طغای با سپید غایت سلطانی آمده انتظار ادراک سعادت بساط بوس میکشید پادشاه از غایت سلامت نفس ازین سخن متعجب شده فرمود که هیچ میدانی که ناری طغای در حق تو چه اندیشه دارد خواجه عرضه داشت که من بنده این درگاهم و منظور نظر التفات پادشاه هر کس تهمتی در باره من بداندیشد بمقتضای ولا یحیق المکر السیئ الا باهله باو عاید گردد و سلطان همان لحظه باخذ و قتل ناری طغای فرمان داد و آن حرام نمک از آن حکم خبر یافت و بصوب قراباغ شتافت بخیال آنکه خود را بخراسان رساند و دوستان و لشکریان آنجا را جمع گرداند و سلطان خواجه لولو را از عقبش فرستاد و لیکن خواجه بوی نتوانست رسید لاجرم ایلچیان با مثله واجب الاذعان بهر طرف روان ساخت که هر جا ناری طغای را یابند بند کرده بپای تخت رسانند و آن بدبخت بحدود ری در کوه رود فرود آمده یکی از نوکران را جهة آوردن طعام بموضع حاجی ایتماس ایغور که در آن حدود بود فرستاد و حاجی ایتماس کیفیت واقعه را دانسته با جمعی سوار شد و او را گرفته دست و گردن بسته بسلطانیه برد بعد از آن سلطان حشمت آئین کسان بقزوین فرستاد تا اشتیمور را نیز بدار الملک رسانیدند و در روز غره شوال سنه سبع و عشرین و سبعمائه که عید فطر مسلمانان بود آن دو نامسلمان قربان شدند و در سنه ثلثین و سبعمائه امیر شیخ علی بعمارت خراسان و خواجه علاء الدین محمد بوزارت آن مملکت جنت نشان متعین گشتند و بعد از وصول جراحات جارحات ظلم و بیداد ناری طغای را بمراهم مراحم مندمل گردانیدند و باندک زمانی بار دیگر آن بلاد را بسر حد معموری و آبادانی رسانیدند و در سنه اربع و ثلثین و سبعمائه امیر محمود شاه اینجو که سالها در ملازمت سلطان بسر برده بغایت مقرب و گستاخ بود و در فارس حکومت مینمود از آن منصب معزول شده منشور ایالت آن ولایت باسم امیر مسافر ایناق در قلم آمد و چون امیر محمود شاه در شیراز و توابع الی مقدار اسباب و املاک داشت که هر سال صد تومان حاصل آن بود از عزل خویش بغایت محزون گشته امیر محمود ایسن قتلغ و امیر سلطانشاه بن نیکروز و امیر محمد بیک و امیر محمد پیلتن را که از جانب مسافر ایناق نقاری تمام در خاطر داشتند با خود متفق ساخت و با جمعی کثیر سوار شده بیکناگاه بدر خانه مسافر شتافت و مسافر گرداب بلا را بجوش محیط دیده بهر حیله که توانست گریخته خود را بخانه سلطان رسانید و امرا تا درگاه پادشاه رفته تیری چند بدر و دیوار زدند و مسافر را طلب نمودند و حال بر سلطان تنگ شده نزدیک بدان رسید که مسافر را بایشان سپارد و در آن اثنا امیر نوین حسن بن چوپان و خواجه لولو با غلبه تمام بمدد سلطان عالی مقام آمدند و امرا و اعیان عنان مراجعت انعطاف داده پادشاه یکیک ایشان را بگرفت و حکم قتل فرمود اما خواجه غیاث الدین محمد خون آن جماعت را درخواست کرد و امیر محمود ایسن قتلغ را بخراسان پیش امیر علی قوشچی فرستاد تا مقید نگاه دارد و سلطانشاه بن نیکروز در قلعه سرجان محبوس شد و محمد پیلتن در بم و محمد قوشچی در نطنز و محمود شاه اینجو در تبرک اصفهان و مسعود شاه بن محمود شاه را بروم پیش امیر شیخ حسن فرستادند و تمامی این طایفه در مواضع مذکوره بودند تا وقتی که سلطان ابوسعید در گذشت مگر محمود شاه که بعد از ادای جریمه او بعفو و اغماض مقابل گشت

ذکر وفات پادشاه صاحب تایید سلطان ابوسعید در تابستان سنه ست و ثلثین و سبعمائه که از غایت حرارت هوا جوشن در تن مبارزان صف شکن سیماب سان در اضطراب و ذوبان بود سلطان ابوسعید بهادرخان خبر توجه سپاه دشت قپچاق استماع نموده بجد و دار الملک نهضت فرمود و در اثنای سفر مزاج پادشاه بحرور از نهج استقامت انحراف یافته بسر حد سقم و علت شتافت و بعد از دو هفته اندک صحتی دست داده سلطان عالی مقام بحمام رفت و مرض نکس کرده بعضی از اطبا گمان بردند که پادشاه زهر خورده و در معالجه سعی موفور بظهور رسانیدند اما فایده بر استعمال دوا و غذا مترتب نگشت و سلطان در سکرات افتاده کار از تدبیر با وی در گذشت مصراع بر خیز ای طبیب که بگذشت کار از آن در مقدمه ظفرنامه مسطور است که سلطان ابوسعید در اواخر اوقات حیات دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان را در سلک خواتین خویش انتظام داد و با بغداد خاتون کم التفاتی آغاز نهاد بنا بر آن بغداد خاتون بزهر دادن پادشاه جسارت نمود و بدان سبب طایر روح شریفش بمتنزهات آنجهانی پرواز فرمود عجب آنکه تمامی مورخان باتفاق بغداد خاتون بنت چوپان و دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان را از جمله ازواج سلطان ابوسعید بهادرخان شمرده اند و حال آنکه بحسب شرع شریف اجتماع عمه و برادرزاده در نکاح جایز نیست و سلطان ابوسعید در سلک اهل اسلام انتظام داشت پس این معنی قابل میباید شد که سلطان ابوسعید نخست بغداد خاتون را مطلقه کرده باشد بعد از آن دلشاد خاتون را در سلک ازدواج کشید القصه در سیزدهم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره مدبر طبیعت سلطان ابوسعید دست از تمشیت امور بدن کوتاه

کوتاه کرد و روح شریفش روی بجانب ریاض قدس آورد افسر پر نور سلطانی که سر بسر قیصر فرو نمی‌آورد و روی بر زمین خاک نهاد و تخت فیروز بخت خاقانی که از وجود سکندر عار میداشت خوار و زار در گوشه افتاد بیت گر بگرید تاج و سوزد تخت کی باشد بعید بر زوال دولت سلطان اعظم بوسعید امرا و ارکان دولت در لباس سوگواری بمعارض فریاد و افغان ودادی جسد مطهر شهریاری را تجهیز و تکفین کرده بسلطانیه بردند و در منزلی که در نواحی آن بلده جهة همین مصلحت بنا فرموده بودند بخاک سپردند بیت مر و انش بمینو پر انجم باد بباغ جنان شاد و مغفور باد **ذکر بعضی از مشایخ عظام و فضلاء کرام که معاصر بودند با آن پادشاه عالی مقام** از جملهٔ عطیات عظمی و سعادات کبری که شامل روزگار فرخنده آثار شهریار عالیشان سلطان ابوسعید بهادر خان بود یکی آنکه زمان فرخنده نشانش بشرف وجود فایض الجود صافی طویتی اقتران داشت که باطن خجسته میامنش مطرح اشعهٔ لمعات فیوضات الهی بود و ضمیر فیض پذیرش مهبط انوار حقایق نامتناهی نمود دیدهٔ بصیرتش مشاهد اسرار عالم بالا و ذات هدایت صفاتش برگزیدهٔ دست قدرت ایزد تعالی معنوی امامت نژاد کرامت نسب ملاذ تمام کرام بشر از بطن بطون و پشت امام از نسل محمد علیه السلام یعنی سلطان نقباء معارف شعار مقتدای اولیا مواهب دثار قبلهٔ اصحاب علم و عرفان قدوهٔ ارباب تحقیق و ایقان مخصوص سعادات ازلی و تائیدات لم یزلی **شیخ صفی الحق و الحقیقة و الدین الاردبیلی** روح الله تعالی روحه و زاد بین الصدیقین فتوحه و دران اوقات ترک و تاجیک و دور و نزدیک آستان ملایک آشیان آنحضرت را کعبهٔ حاجات میدانستند و پیوسته نقش ارادت و اخلاص خدام علیه لازم الاحترامش را بر الواح خواطر سکان طبقهٔ اتراک باوجود کمال ابیای کی هرگز از فرمودهٔ آن مهر سپهر ولایت سجاده نشین نگردند و بقدر مقدور در اطاعت فرمان واجب الاذعانش شرایط اهتمام بجای می‌آوردند و چون در وقت ذکر نسب همایون فرمانفرمای ربع مسکون اعنی حضرت شاه دین پناه خلد الله سبحانه و تعالی ملکه و سلطانه شمه‌ای از احوال آن قدوة الاولیا بسود جمال که بدر شمسیم آنحضرت مرقوم کلک بیان خواهد گشت درین مقام خامهٔ مشکین شمامه از سر اطناب دران باب درگذشت و دیگری از مشایخ آن زمان **شیخ شرف الدین طویل قزوینی** است و او بشرف علم و عمل اتصاف داشت و پیوسته در باب رفع اخراجات و تکالیف دیوانی از رعایای قزوین سخنان بعرض سلطان ظفر قرین میرسانید و پادشاه آن سخنان را بسمع رضا میشنید و فاتش در سنه اثنی و عشرین و سبعمائه در بلدهٔ مذکوره اتفاق افتاد و همانجا مدفون شد و دیگری از آنجمله **شیخ سعد الدین قتلغ خواجه خالدی قزوینی** است که در سلک احفاد شیخ نور الدین کیل انتظام داشت و شیخ سعد الدین عالمی متبحر بود و بر غم حمد الله مستوفی غازان خان و امرا و لشکریان او بر دست او مسلمان شدند و فاتش در ماه محرم الحرام سنه ثمان و عشرین و سبعمائه در قزوین روی نمود مدت عمر عزیزش هشتاد و چند سال بود و از آنجمله دیگری عارف اسرار سبحانی **شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی** است حمد الله مستوفی که معاصر آن جناب بوده در تاریخ گزیده قلمی کرده که شیخ علاء الدوله پسر ملک شرف الدین سمنانی است و در زمان ارغون خان عمل منشیه بود و پدرش در مرتبه وزارت بعد از آن تایب شد و در عبادات درجهٔ عالی یافت در نفحات مسطور است که ابو المکارم رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد البیابانکی در اصل از ملوک سمنان بود و در سن پانزده سالگی بخدمت سلطان وقت شغل گرفت و در یکی از حروب جذبه بوی رسید و در سنه سبع و ثمانین و ستمائه بوقت مراجعت از حجاز در بغداد بصحبت شیخ نور الدین عبد الرحمن کسرقی رسید و در سنه تسع و ثمانین و ستمائه اجازت ارشاد یافت و بعد از سنه عشرین و سبعمائه در خانقاه سکاکیه در مدت شانزده سال صد و چهل اربعین بر آورد و گویند در سایر اوقات صد و سی اربعین دیگر بر آورده بود و فات شیخ رکن الدین علاء الدوله در شب جمعه بیست و دوم رجب سنه ست و ثلثین و سبعمائه در برج احرار صوفی آباد اتفاق افتاد و در حظیرهٔ قطب زمان عماد الدین عبد الوهاب مدفون گشت مدت عمر عزیزش هفتاد و هفت سال بود از نتایج طبع فیاض شیخ رکن الدین علاء الدوله کتاب مکاشفات مشهور است و دیگری از آنجمله **شیخ اوحدی اصفهانی** است در نفحات سمت تحریر یافته که چنان استماع افتاده که شیخ اوحدی از اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانیست و این نسبت مبنی از آنست و شیخ اوحدی را دیوان شعریست در غایت لطافت و عذوبت و ترجیعاتی مشتمل بر حقایق و معارف و مثنوی بر وزن و اسلوب حدیقهٔ شیخ سنائی جام جم نام و در آنجا بسی لطایف درج کرده است و در سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه آن کتاب را باتمام رسانیده و فات شیخ اوحدی در سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه اتفاق افتاد و در مراغهٔ تبریز مدفون شده رحمه الله و غفر له علیه و از جملهٔ اعاظم علماء آن زمان یکی **قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن رکن الدین بن احمد بن عبد الغفار الایجی** است و آن جناب سرآمد فضلاء محققین و افضل علماء مدققین بود و در مبادی ایام شباب بتکمیل فنون معقول و منقول و تحصیل فروع و اصول موفق گشته بافادهٔ مشغولی مینمود

همواره با صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید طریق مصاحبت سلوک میداشت و پیوسته مدح و ثنای جناب صاحبی را بر دیباچهٔ مصنفات خود مینگاشت شرح
مختصر ابن حاجب در اصول فقه و متن مواقف در علم کلام و فواید غیاثیه در فن معانی بیان از جملهٔ مؤلفات آن فاضل خجسته صفاتست که بنام نامی خواجه غیاث الدین
محمد در سلک تحریر کشیده و الحق کمال علم و دانش خود را در آن رسایل بفواید بلیغ عبارتی ظاهر گردانیده و وفات قاضی عضد الدین در شهور سنه ست و خمسین و سبعمائة
روی نمود علیه الرحمة و الرضوان من الملک الرحیم المعبود و دیگری از اجلهٔ واقف مواقف نکته پردازی **مولانا قطب الدین رازی** است و آنجناب را
نیز نسبت بخواجه غیاث الدین محمد اخلاص تمام بود و شرح مطالع و شرح شمسیه را باسم شریفش تألیف نمود و از اجله دیگری **حافظ عبد الرزاق العوطی** است
که در علم حدیث و فن تاریخ مهارت کامل حاصل داشت و وفاتش در بغداد فی سنه ثلث و عشرین و سبعمائة اتفاق افتاد و از جملهٔ شعرای آن زمان یکی مولانا جلال الدین
عتیقی است و این مطلع در سلک منظومات او انتظام دارد که مطلع از خاک کف پایت هر گرد که برخیزد جان نهاش فرو بارد دلهاش فرو ریزد و از اجله
دیگری **فخر الدین فتح الله** بن ابی بکر بن حمد الله المستوفی القزوینی است و این مطلع از جملهٔ منظومات اوست که مطلع صد گره باز بران زلف معنبر زده
عالمی را چو سر زلف بهم بر زده و از جملهٔ مورخان آن زمان یکی برادر فخر الدین فتح الله حمد الله المستوفی است که در سلک نویسندگان خواجه رشید الدین
فضل الله و پسرش خواجه غیاث الدین محمد انتظام داشت و تاریخ گزیده را بنام نامی آن صاحب زادهٔ سعید تصنیف کرد و از جملهٔ مؤلفات حمد الله دیگری
نزهة القلوبست و از آن کتاب کمال فضیلت و جامعیت حمد الله بوضوح می پیوندد و بسیاری از غرایب و عجایب عالم و خواص اشیا ظاهر میگردد **ذکر
ارپا خان** که او را قبل از وصول بمرتبهٔ سلطنت ارپاکاون میگفتند بارتق بوکا بن تولی خان می پیوندد برین موجب که ارپاکاون بن سوسه بن نسب ارپا خان
منکقان بن ملکتیمور بن ارتق بوکا و سلطان ابوسعید بهادر خان روزی بر زبان آورده بود که چون از فرزندان هلاکو خان کسی که شایستهٔ امر پادشاهی باشد
نمانده این کار بارپاکاون میرسد و در آن وقت که سلطان بسکرات موت گرفتار بود خواجه غیاث الدین محمد رشید قاصدی بتحصیل خانه ارپاخان فرستاده او را باردو
طلب نمود چون سلطان درگذشت روز دیگر امرا و اعیان چنانچه رسم و آیین ایشانست ارپاکاون را بر تخت خانیت نشانده تاج مرصع بر سرش نهادند
و امرا چون او را کمر خدمت بسته هر یک بجای خود ایستادند آن روز تا شب بحضور و سرور گذرانیدند و نوای عیش و عشرت بنه مکان ناهید رسانیدند و
روز دیگر ارپا خان زبان باستمالت سرداران و نوینان گشاده گفت من بند سلاطین با این تجمل و حشم مقید نیستم عوض تاج زرنگار کلاه نمد روسی و بجای کمر زر و
کار میان بند ستمیه مرا کفایتست از لشکر متابعت و موافقت و از من مرحمت و شفقت و مناسب امرا و ارکان دولت را بدستور زمان سلطان ابوسعید
مقرر ساخت و روز جمعه بمسجد رفته در خطبه لقب او را معز الدین و الدنیا خواندند و بی شائبهٔ تکلف و غائلهٔ تصلف شیوهٔ سلطانی قبایی بود بر بالای او زیبنده
و شیمهٔ جهانبانی خلعتی بود قامت قابلیتش را برازنده بیت ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو تاج شاهی را فروغ از لؤلؤ لالای تو اما چون بر بساط
دولت افتاده بود روزگار ناسازکار آن شهریار عدالت شعار را امان نداد و هم در اوایل ایام اقبال اختلال باحوال ملک و مالش راه یافت و امیر علی پادشاه
خروج نموده در سابع عشر رمضان سنه ست و ثلاثین و سبعمائة بین الجانبین محاربه بوقوع پیوست و ارپا خان منهزم شده وزیر نیز بطرفی گریخت و بخت خواجه
غیاث الدین محمد بدست نوکران امیر علی پادشاه گرفتار گشته در بیست و یکم ماه مذکور شربت شهادت چشید بعد از آن ارپا خان نیز بچنگ دشمنان افتاده در سیم
شوال همان سال در مقام اوجان از عقب وزیر روان گردید **گفتار در بیان مجملی از وقایع ایام دولت ارپا خان و ذکر بعضی از
اسباب طغیان مخالفان** چون ارپا خان بر سریر سلطنت متمکن گردید با خود اندیشید که تا جماعتی که در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان معتبر
بوده اند معدوم نشوند زمام امور مملکت در قبضهٔ اقتدار من قرار نخواهد یافت بنابر آن اخبار بعضی از امرا و اعیان دولت پیش نهاد همت ساخت و تخست
بغدا و خاتون را که بنظر استخفاف در روی می نگریست بدوستی پادشاه اوزبک و زهر دادن سلطان ابوسعید بهادر خان متهم داشته در اواخر ربیع الاول
سنه ست و ثلثین و سبعمائة بقتلش فرمان داد و خواجه لؤلؤ در حمام آن سیم اندام را شربت شهادت چشانید آنگاه ارپا خان در میان زمستان لشکر بجانب دربند
شروان کشید زیرا که پادشاه اوزبکان بکنار آب کر آمده قصد آذربایجان داشت و بعد از تقارب فریقین ارپا خان طایفه از سپاهیان را از آب گذرانید
تا از عقب اوزبکان در آمدند و خود از پیش رو در برابر ایشان بایستاد و این معنی موجب انهزام مخالفان شده ارپا خان مظفر و منصور بدار الملک تبریز مراجعت فرمود و شاه
زاده ساتی بیک بنت اولجایتو سلطان را که سابقا در نکاح امیر چوپان بود بعقد خویش در آورد و در روز استفتاح همان سال امیر محمود شاه اینجو را بتهمت آنکه یکی از

یکی از اولاد هلاکو خان را در خانهٔ خود پنهان کرده داعیهٔ خروج داره بقتل رسانید و اولاد امیر محمود شاه امیر مسعود شاه و امیر شیخ ابو اسحق از تبریز بپای در سواری
گریز نهادند مسعود شاه بروم پیش امیر شیخ حسن رفت و شیخ ابو اسحق بدیار بکر شتافته با میرعلی پادشاه که خال سلطان ابوسعید بهادر خان بود و از مخالفت ارپاخان
دم میزد ملحق گشت و بهمدران اوان ارپاخان توکل قتلغ را که نسبش باوکدای قاآن می پیوست با دو پسر خورشید منظر لجهتی سیاست کرد مقارن آنحال زمرهٔ از امرا
مانند امیر محمود ایسن قتلغ و سلطان شاه بن نیکروز و محمد پیلتن که بحکم سلطان ابوسعید بهادر خان مقید بودند از بند نجات یافته بملازمت ارپاخان شتافتند اما
بمقتضای عادت جبلی ضمناً در اشتعال نیران فتنه سعی مینمودند و در آن اثنا دلشاد خاتون که از سلطان ابوسعید بهادر خان حامله بود از اردو گریخته نزد امیرعلی پادشاه
رفت و مادر پادشاه مغفور حاجی خاتون که بر سلطنت ارپاخان رضا نداشت خواجه لولو را نزد امیرعلی پادشاه فرستاده برادر را بر مخالفت ارپاخان
تحریض نمود و حال آنکه امیرعلی پادشاه از قوم اویرات بود از نسل تنکز و تنکز در زمان قوبلا قاآن پیوسته با ارتق بوکا که جدّ اعلی ارپاخان است مقابله و مقاتله
مینمود لاجرم بمقتضای الحبّ یتوارث والبغض یتوارث امیرعلی عداوت ارپاخان پیش نهاد همت ساخته موسی خان بن علی بن بایدو خان را بپادشاهی برگرفت

ذکر ارتفاع رایت دولت موسی خان و امیرعلی پادشاه و بیان انجام روزگار ارپاخان و جناب وزارت پناه

چون امیرعلی پادشاه باجتماع خیل و سپاه مستظهر گشته موسی خان را بسلطنت برداشت و همت بر دفع ارپاخان مقصور گردانیده علم نهضت برافراشت و ارپاخان نیز
بار پاخان رسیده بنابر استصواب صاحب رشید سعید خواجه غیاث الدین محمد روی بمیدان قتال آورد و پیش از تلاقی فریقین بعضی از امرا مخالفان
نزد خواجه غیاث الدین محمد فرستاده پیغام دادند که مناسب آنست که منصب امارت و سرداری سپاه بامیرعلی پادشاه تفویض یابد تا این فتنه تسکین پذیرد خواجه
باین سخن التفات نکرده بر زبان آورد که قطعه نشوم خاضع عدو هرگز گرچه بر آسمان کند مسکن باز گنجشک را برد فرمان شیر روباه را نهد گردن در
خلال این احوال ارپاخان قصد کرد که زمرهٔ از امرا و رفقا را که بهواداری امیرعلی پادشاه متهم بودند از میان بردارد خواجه غیاث الدین محمد از غایت
غرور و جود و عدم ایشان را یکسان انگاشت و گفت ع چه جای قصد که اندیشه هم گری نکنند و در روز چهارشنبه سابع عشر شهر رمضان سنه ست و ثلثین
و سبعمائه در حدود جغتو و تغتو آن دو لشکر با یکدیگر ملاقات افتاد و حربی در غایت صعوبت دست داد و در اثنای اشتعال تیر دلدوز و سنان شعله افروز محمود
ایسن قتلغ و سلطان شاه بن نیکروز از ارپاخان روی گردانیده بامیرعلی پادشاه پیوستند لاجرم موسی خان بدین سبب ظفر یافته پادشاه و وزیر
هریک بطرفی گریختند و مخالفان از عقب شتافته خواجه غیاث الدین محمد را در سه گنبدان مراغه دستگیر کردند و نزد امیرعلی پادشاه بردند امیرعلی
پادشاه اگرچه از آن وزیر صافی ضمیر آزار بسیار در خاطر داشت مراسم اعزاز و احترام بجای آورده میخواست که بجان عزیزش آسیبی نرساند اما سایر امرا
در شهادت آن صاحب سعادت لوازم اهتمام بتقدیم رسانیدند و در بیست و یکم ماه مذکور آن خواجهٔ عادل عالم فاضل نواز را شهید گردانیدند و ارپاخان
نیز در همان چند روز در ولایت سجاس گرفتار شده باوجان بردند و بحکم موسی خان باولاد امیر محمود شاه اینجو سپردند و ایشان در ثالث شوال سال مذکور بقصاص
پدر او را بقتل آوردند و معنی آیهٔ کریمهٔ من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا ظاهر گردید و بعد ازین وقایع باپایه ربع رشیدی و منازل خواجه غیاث الدین
محمد و اتباع و ملازمان او بغارت و تاراج رفته چندان نفیسه و اوانی مرصع و نقود نامعدود و امتعه و اقمشه بظهور آمد که شرح آن نوشتن و گفتن راست
نیاید و از صعوبت مصیبت آن وزیر و از منقبت علماء اعلام را تاج مکرمت از سر افتاد و فضلاء کرام را مهجوری از خلعت شکیبائی دست داد یکی از ایشان
بیتی چند در مرثیهٔ آن وزیر پادشاه نشان در سلک بیان کشید چند بیت از آن بخاطر بود در سلک تحریر منتظم گردید قطعه جای آنست کاختران امروز
بر سر از دست چرخ خاک کنند دردمندان مهر از سر درد جامه در بر چو صبح چاک کنند الغیاث الغیاث درگیرند ناله و آه و درد ناک کنند
که وزیری بآن عزیزی را اینچنین خواری هلاک کنند در باب وفور جود و سخا و تربیت و رعایت علما ثقات رواة حکایات از آن وزیر
فضیلت سمات نقل نموده اند از جمله یکی آنکه در آن اوقات که پادشاه سرافراز امیر شیخ ابو اسحق در شیراز بر مسند فرمان دهی نشست روزی قدوة المحققین
قاضی عضد الدین بمجلس شریفش رسید و در اثنای محاوره امیر شیخ از آنجناب پرسید که اهل فضل و هنر در ایام سلطنت سلطان ابوسعید بهادر خان رعایت و عنایت
بیشتر یافتند یا در اوان دولت من قاضی عضد الدین تبسم نموده جواب داد که صورت حال این حقیر آنست که نوبتی خواجه غیاث الدین محمد رشید که وزیر آن پادشاه
سعید بود در یک مجلس سه نوبت بدست عطابخش بجانب من اشارة کرد و بمجرد آن التفات مرا آن مقدار اسباب و املاک بحصول پیوست که هر سال حالا نوا

دیوان شما عشر حاصلات آن را سی هزار دینار عراقی حساب نموده از من میستانند و امیر شیخ ابو اسحق التفصیل این اجمال سؤال نمود قاضی گفت که یکی از عادات آن وزیر حمیده صفات آن بود که در هر شب جمعه با علما و موالی طرح صحبت انداخته در چهار صفه که از صفهای وطن فرخنده بنیانش حکایت کردی می نشست و احکام راعی اختلاف مراتبهم در آن مجلس جای میداد و بعد از وقوع مباحثه علمی از هر کس سخنی سنجیده میشنید او را بجود نزدیکتر میگردانید و اول نوبت که من بدان انجمن رسیدم در صفه که آن وزیر صافی ضمیر منزل گزیده بود جا یافتم و در وسط صفه دیگر نشسته در اثنای قیل و قال بر بعضی از افاضل که بر من تقدیم نموده بودند غالب آمدم و همعنی بر آن مربی اهل فضل و کمال ظاهر گشته اشارت کرد که بالاتر نشین لاجرم بمقامی که در آن صفه جای دانشمندان مقدم مردمی نشستم و بار دیگر بحثی در میان افتاده بار دیگر مرا غلبه دست داده وزیر اشارت کرد که نزدیکتر بصفه قریبتر منشین و من بصفه که آنجناب نشسته بود در رفتم و چون سیم نوبت در بحث بر علمای آن مجلس فایق آمدم اشارت نمود بی واسطه مرا پهلوی خود نشانده و فرش و اوانی آن صحبت را بمن انعام فرمود و خواص و مقربان آن وزیر پادشاه نشان چون التفات آنجناب را درباره من مرتبه مشاهده کردند مر آن مقدار که عرض نمودم رعایت فرمودند امیر شیخ ابو اسحق بعد از استماع این حکایت مبلغ سی هزار دینار عراقی را که دیوانیان او هر سال برسم مال جهات از قاضی میگرفتند بوی بخشید و بر طبق کلمه هذا من برکات البرامکه بسبب نقل یکی از آثار آن وزیر مکرمت شعار آن فاضل افادت دثار از این عطیه بهره ور گردید رباعی

ای گشته ترا مسند اقبال مقام
رای تو امور ملک را داده نظام
خواهی که شوی در دو جهان نیکو نام
در تربیت اهل هنر کوش مدام

ذکر جلوس موسی خان بن علی بن بایدو و بیان مخالفت امیر شیخ حسن ایلکانی با او

در شوال سال مذکور که امیر علی پادشاه از مهم اریاخان باز پرداخت در موضع اوجان موسی خان را بر سریر جهانبانی نشانده سرانجام تمام مهام کامرانی را من حیث الاستقلال پیش نهاد همت ساخت زمام منصب وزارت را در کف کفایت امیر جمال الدین حاجی ولد تاج الدین علی شروانی نهاد و لوای استغنا بر افراشته بی استصواب امرا امور ملکی و مالی فیصل میداد و بنابر آن نوئینان از متابعتش متنفر نموده پای در دامان انزوا کشیدند و مخالفتش با خود مخمر ساخته انتظار وقت میکشیدند و چون استیلای علی پادشاه و قوم او برات در اطراف و ولایات شیوع یافت امیر حاجی طغای از دیاربکر متوجه روم شده بحضرت امیر شیخ حسن که پسر عمه سلطان ابوسعید بود شتافت و او را به مخالفت موسی خان و امیر علی پادشاه تحریض نمود و امیر شیخ حسن محمد بن تولی قتلغ بن ایلتیمور بن اباجی بن منکوتیمور بن هلاکو خان را بپادشاهی برداشت و تسخیر ملک ایران را با خود قرار داده علم نهضت بجانب آذربایجان بر افراشت و موسی خان و علی پادشاه باستقبال او در افتاده در چهاردهم ذی حجه سنه مذکوره در موضع نوشهر باقرادره از توابع الاتاق آن دو سپاه بهم رسیدند امیر علی پادشاه حیلتی اندیشیده قاصدی پیش امیر شیخ حسن فرستاد و پیغام داد که دو پادشاه بر سر ملک باهم نزاع دارند چه ضرورت است که ما و تو درین خون ریزی با ایشان شریک باشیم مصلحت چنان مینماید که هر یک با اتباع بر سر پشته بر آییم ایشان را باهم گذاریم و هر کدام ازین دو خان که ظفر یابند تابع او شویم امیر شیخ حسن این سخن قبول فرموده با دو هزار مرد صف شکن بر فراز پشته بر آمد و آتش قتال بباد حمله ابطال رجال اشتعال یافته محمد خان عنان بصوب هزیمت تافت و امیر علی پادشاه از دست برد فلک ستیزه کار غافل گشته خود را غالب مطلق تصور نموده بغرا غنایم در کنار آبی نزول نمود و بتجدید وضو مشغول شد در آن حال امیر شیخ حسن با آن دو هزار مرد شمشیرزن از پشته فرو تاخت و بر جسم جسد علی تیغ تیز امیر پادشاه را از زیر ساخت موسی خان بعد از استماع آن خبر فرار بر قرار اختیار کرد و محمد خان عنان مراجعت انعطاف داده روی بامیر شیخ حسن آورد

ذکر جلوس محمد خان در اوجان و توجه طغاتیمور خان از جانب خراسان

چون امیر علی پادشاه بقتل رسید و موسی خان منهزم گردید امیر شیخ حسن ایلکانی محمد خان را بر مسند جهانبانی نشاند و بضبط امور مملکت پرداخته بازماندگان خواجه غیاث الدین محمد را منظور نظر عاطفت ساخت و دلشاد خاتون را بمکافات بغداد خاتون که سلطان ابوسعید بهادر خان بعنف از وی ستانده بود در حباله نکاح در آورده نوای عیش و عشرت و صدای فرح و مسرت بایوان کیوان رسانید تا بهمدران ایام بعضی از امرا بمقتضای شیوه ناستوده خویش چنگ مخالفت ساز دادند و هر یک خیالی کرده روی بطرفی نهادند از آنجمله امیر محمود بن عیسی و امین قتلغ بکردستان شتافت و امیر علی جعفر عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و بعد از وصول بدان ولایت با امیر شیخ علی ولد امیر علی قوشچی و بعضی دیگر از امرا که بحکومت ولایات خراسان اشتغال داشتند ملاقات نموده خاطرنشان ایشان کرد که مملکت عراق و آذربایجان از امیر شیخ حسن آسان میتوان گرفت و امرا عازم آن طرف شده طغاتیمور بن سودای بن بابا بهادر بن ابوکای بن امکان بن تو بن جوجی قسار بن ییسوکا بهادر را بخانی بر داشتند و با لشکری عظیم متوجه آذربایجان گشته رایت عظمت بر افراشتند و در ماه شعبان سنه سبع و ثلثین و سبعمایه بسلطانیه رسیده

آن ولایت را متصرف گردیدند امیر شیخ حسن چون از تخیل این خبر یافت از تبریز جلو ریز باران شتافت و شاه زاده ساتی بیگ و پسرش سیورغان را بعهود و مواثیق با خود متفق گردانیده مستعد قتال و جدال شد و خراسانیان در ولایات عراق عجم خرابی بسیار کرده موسی خان نیز بایشان پیوست آنگاه روی بطرف امیر شیخ حسن آوردند و امیر شیخ حسن باتفاق محمد خان مخالفان را استقبال نموده در منتصف ذی قعده سنه مذکوره بولایت مراغه تلاقی فریقین دست داد و طغاتیمور خان پیش از استعمال سیف و سنان عنان بگردانیده بجانب خراسان منعطف ساخت و موسی خان ساعتی رایت قتال برافراشت و بسیاری از خراسانیان و قوم اویرات بر دست امیر شیخ حسن کشته گشته موسی خان بمیان ملک هزاره گریخت و جمعی از امرا و لشکریانش بیکی از قلاع تحصن جستند و بعد از روزی چند موسی خان بدست افتاده در روز عید اضحی بیاسا رسید و طایفه که در آن قلعه بودند متفرق شدند اما طغاتیمور خان چون بحدود بسطام نزول نمود امیر ارغونشاه بن امیر نوروز غازانی که در سلک امرا عظام خراسان انتظام داشت و در آن یورش تخلف نموده بود بوی پیوست و امیر شیخعلی را در روز عید اضحی بی جهتی بشمشیر عذر بگذرانید و دیگر روز هر دو دشمن امیر شیخ حسن بعالم آخرت رفتند و مملکت عراق و آذربایجان او را مسلم شده رایت استقلال برافراخت و منصب وزارت را بخواجه شمس الدین زکریا که خواهرزاده و داماد صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید بود عنایت فرمود و در شهور سنه ثمان و ثلاثین و سبعمائه امیر محمود ایسن قتلغ و امیر اکرنج را که سرمایه انواع فتنه و فساد بودند و در آن ایام از توهم وی در زی اهل تصوف سلوک مینمودند در قشلاق موغان بیاسا رسانیدند

ذکر خروج امیر شیخ حسن بن تیمورتاش و کشته شدن محمد خان بعد از وقوع پرخاش

امیر شیخ حسن بن تیمورتاش بن چوپان که بشیخ حسن کوچک عبارت از وست بعد از توجه پدر بطرف مصر در بعضی از بلاد روم بسر میبرد و در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه هوس جهانگیری بر خواطرش استیلا یافته در باب تمشیت مهم خود حیله اندیشید و غلامی ترک نژاد قراجری نام را که ببدرش مشابهتی داشت و مملوک حاجی حمزه بود نزد خود برده و جامهای نفیس در وی پوشانیده آوازه در انداخت که پدرم تیمورتاش بیگ از جانب مصر تشریف آورده و تا مردم برین سخن باور آید مادر را بخانه قراجری فرستاد و در رکاب او پیاده همی رفت و چون این خبر در ولایات عراق و آذربایجان شیوع یافت امرا اویرات و بعضی دیگر از لشکریان که با شیخ حسن بزرگ صفائی نداشتند بشیخ حسن کوچک پیوستند و اسباب قتال و جدال بهم رسانیده با لشکر بسیار عازم آذربایجان گردیدند و امیر شیخ حسن ایلکانی مصحوب محمد خان دشمنان را استقبال کرده در بیستم ذی حجه مذکوره در حدود الاتاق لشکر روم و عراق بیکدیگر رسیدند و چون جبلت امیر شیخ حسن چوپانی بر حیله و تزویر مطبوع بود در حین تسویه صفوف آتشی بلند برافروخت مردم تصور نمودند که جمعی با وی مواضعه کرده اند که در حین اشتعال نیران قتال بجانب آن آتش روند و فی الحال امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود بن چوپان از امیر شیخ حسن بزرگ روی گردان شده بعمزاده پیوست و بدین جهت امیر شیخ حسن بزرگ عنان فرار بصوب تبریز انعطاف داده محمد خان بدست امیر شیخ حسن چوپانی افتاد و در سن صبی رخت هستی بباد فنا داد و امیر شیخ حسن کوچک و اتباع او در بلاد عراق و آذربایجان دست تظلم و بیداد برآورده در آن اثنا قراجری تیمورتاش را بخاطر خطور نمود که تا بنای زندگانی امیر شیخ حسن چوپانی منهدم نشود او را از روی استقلال جلوس بر مسند تیمورتاشی میسر نگردد و منتظر فرصت بوده بیکبار ناگاه کاردی بر امیر شیخ حسن زد اما کارگر نیامد و امیر شیخ حسن بطرف گرجستان گریخته بشاه زاده ساتی بیگ و امیر سیورغان پیوست و حال آنکه پدر بزرگ را اظهار نمود و تیمورتاش مزور بعزم رزم امیر شیخ حسن ایلکانی متوجه تبریز گشته بعد از تلاقی فریقین سلک جمعیت او از هم گسیخت و باتفاق اقوام اویرات بجانب بغداد گریخت

گفتار در بیان جلوس شاه زاده ساتی بیگ بر تخت سلطنت بموجب استصواب امیر شیخ حسن چوپانی و آمدن طغاتیمور خان بطرف عراق و آذربایجان بسبب استدعاء امیر شیخ حسن ایلکانی

چون مهم امیر شیخ حسن کوچک از تمرد پدر مزور تمشیت نپذیرفت بجانب گرجستان رفته در سنه تسع و ثلثین و سبعمائه ساتی بیگ بنت اولجایتو سلطان را بپادشاهی برگرفت و نام او را در خطبه و سکه مندرج گردانیده عزم رزم امیر شیخ حسن بزرگ را جزم کرد و امیر شیخ حسن که در آن زمان از تبریز بسلطانیه شتافته بود از آن خبر شنوده عازم قزوین گشت و ساتی بیگ و شیخ حسن کوچک بسلطانیه و آذربایجان مستولی شده رکن الدین شیخی رشیدی و غیاث الدین محمد علیشاهی را بوزارت مقرر ساختند و علم توجه بطرف قزوین برافراختند و امیر شیخ حسن بزرگ نیز از قزوین بیرون آمده قبل از ملاقات میانه ایشان صلح گونه واقع شده شاه زاده ساتی بیگ و شیخ حسن کوچک بار دیگر بآذربایجان شتافته امیر شیخ حسن بزرگ بسلطانیه رفت و بنابر آنکه بمصالحه ایشان اعتماد نداشت اتابک خود تاش تیمور و دیگری از خواص از نزد طغاتیمور خان که در مازندران و بعضی از ولایات خراسان فرمانفرما بود فرستاده التماس نمود که بجانب تختگاه ابوسعیدی شتابد و طغاتیمور خان باتفاق امیر ارغونشاه متوجه

علاء الدین محمد وزیر متوجه آن صوب شده در ماه رجب سنه مذکوره به باوه رسیدند و امیر شیخ حسن بدیشان ملحق گردیده خدمات پسندیده بظهور رسانید اما چندان فایده بر آن مترتب نگشت زیرا که طغاتیمور خان و امراء خراسان تابع رای خواجه علاء الدین محمد بودند و او در مملکتی که هنوز بر ایشان قرار نیافته بود آغاز کفایت کرده بتغییر و تبدیل مضایقه مینمود چنانچه بر بعضی از املاک امیر شیخ حسن بزرگ که در زمان دولت غازان خان تا آن زمان از اعمال و جهات معاف بود اخراج حواله داشت لاجرم امیر شیخ حسن از آمدن پشیمان گشت ولیکن غیر اطاعت چاره نمیدانست و امیر شیخ حسن چوپانی بعد از تحقق این اخبار بعزم رزم و پیکار باتفاق ساتی بیک و سیورغان از اران باذربایجان آمده مقارن وصول ایشان مردم اویرات قراجری تیمورتاش شده رانده کرده باردو رسانیدند و همان لحظه بحکم ساتی بیک مقتول گردانیدند بعد از آن امیر شیخ حسن چوپانی درباب ویرانی سپاه طغاتیمور خان و امیر شیخ حسن ایلکانی تدبیری صایب اندیشید بحسب ظاهر قاصدان نزد ایشان فرستاد و طلب مصالحه نمود و ضمنا بطغاتیمور خان پیغام فرمود که اگر پادشاه در صحبت شیخ حسن ایلکانی با ما اتفاق نماید من شهزاده ساتی بیک را بعقد آنحضرت درآورم و بنده وار طریق خدمت مسلوک دارم آن مغفول ساده لوح فی الحال القبول این سخن اقبال نموده بعد از آنکه شد سفرا وثیقه مبنی از آنکه چوپانیان در قصد ایلکانیان اهتمام نمایند تا امارت الوس بر ایشان مسلم گردد و جهانیان از تفرقه نجات یابند بخط خویش در قلم آورده نزد امیر شیخ حسن کوچک فرستاد و او فرحناک شده نیم شبی باتفاق جمعی از خواص مکتوب را برده امیر شیخ حسن بزرگ رفت و یکی از نوابش را طلب داشته گفت هر چند شیخ حسن آقا با دشمنانی که درباره او این نوع خیالات فاسده دارند دم از دوستی میزند ما نمیخواهیم که مضرتی بوی رسد و آن خط را تسلیم نموده بازگشت و چون امیر شیخ حسن آن سخنان را شنید و آن نوشته را دید دود حیرت بکاخ دماغ او تصاعد کرده فی الحال یکی از مخصوصان طغاتیمور خان را طلبید و آن عهدنامه را بمطالعه وی رسانید آنشخص سر خجالت در پیش انداخته نزد پادشاه رفت و کیفیت واقعه را باز گفت طغاتیمور از حیله شیخ حسن چوپانی انگشت تعجب بدندان گرفته از غایت انفعال بهانب عنان بطرف خراسان گردانید و شیخ حسن ایلکانی بالاتاق رفته در حدود دلمیان نزول گزید

ذکر بر داشتن امیر شیخ حسن ایلکانی جهان تیمور بن آلافرنک را بخانی و نشستن سلیمان خان بموجب اشارت امیر شیخ حسن چوپانی بر سریر جهانبانی

چون مهم امیر شیخ حسن بزرگ و طغاتیمور خان چنانچه در خبر سابق تفصیل یافت امیر شیخ حسن تدبیری دیگر کرده جهان تیمور بن آلافرنک را بپادشاهی برداشت و بجانب عرب رفته بغداد و دیار بکر را مع توابع و لواحق تحت تصرف درآورد و در اواخر شهور سنه تسع و ثلثین و سبعمایه بخاطر امیر شیخ حسن کوچک خطور نمود که سلطنت ایران از پیش صیغه تمشیت نخواهد پذیرفت بنابر آن سلیمان خان را که از احفاد یشمت بن هلاکو خان بود بپادشاهی برگزیده و ساتی بیک را طوعا و کرها در سلک ازدواج کشید و در ماه شوال سال هفتصد و چهل در اوجان منزل گزید سپاهی یکدل در ظل رایتش جمع آمدند و مقارن آنحال امیر شیخ حسن بزرگ باتفاق جهان تیمور بن آلافرنک آهنگ جنگ کرده از بغداد روی باذربایجان آوردند و سلیمان خان و امیر شیخ حسن کوچک خصم را استقبال نموده در روز چهارشنبه آخر ذی الحجه سنه مذکوره در نواحی نغتو مقابله بوقوع انجامید و در آن معرکه از جانب سلیمان خان امیر پیر حسین چوپانی و امیر ابراهیم شاه سونتای و ارده بوقا و نوریمنی و حاجی یعقوب شاه و محمود شاه زکریا کمال جلادت و پهلوانی بتقدیم رسانیده امیر محمد بن قتلغ و امیر مسافر اینای را که در میمنه سپاه سولاشی
جهان تیمور بودند تیغ بیدریغ گذرانیدند و جهان تیمور و امیر شیخ حسن تاب مقاومت نیاورده عنان هزیمت بصوب بغداد تافتند و امیر شیخ حسن چوپانی مظفر و منصور به تبریز شتافته امیر سیورغان بن چوپان را با برادر خود ملک اشرف بن تیمورتاش بامارت عراق عجم تعیین فرمود و پسر عم خویش امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود بن چوپان را نامزد حکومت فارس نمود و چون امیر شیخ حسن بزرگ از آن معرکه گریخته بدار السلام بغداد رسید بواسطه عدم قابلیت جهان تیمور رقم عزل بر صحیفه حالش کشید و خواجه سلمان ساوجی که در اوان ملازم شیخ حسن ایلکانی بود درباب اعتذار از آن انهزام قصیده نظم فرمود که چند بیت از آن این است

قصیده

خسروا لشکر منصور اگر رجعت کرد … نیست بر دامن جاه تو از آن هیچ غبار
عقل داند که در ادوار فلک سیر رجعت … استقامت نپذیرد بنجوم سیار
این یقین است که در عرصه ملک شطرنج … برتر از شاه یکی نیست بتمکین و وقار
دیده باشی که چو رخ بر طرف شاه نهد … بیذق بی خرد کم هنر بی مقدار
وقت باشد که نظر بر سبب مصلحتی … نزند شاه بهش و بکیسو شود از راه کنار
نه از آن عزم بود پایه بیذق را قدر … نه از این حزم بود منصب شاهی را عار
آخر از دست برآرد و اثر دولت شاه … نه نهادش بسم اسب و پی پیل دمار

و در بهار سنه احدی و اربعین و سبعمایه بار دیگر امیر شیخ حسن بزرگ لشکری از خیل عرب و قوم ترک فراهم آورده باذربایجان درآمد و در ذی الحجه سنه مذکوره سلیمان خان باتفاق امراء و نوئینان جهت دفع دشمنان باوجان رفته در آن ایام امیر یاغی باستی ولد چوپان بنابر توهمی که از امیر شیخ حسن کوچک داشت از اردوی سلیمان خان روی گردانیده شش هزار اسب را که در سهند بعلف گذاشته بودند در پیش افکنده میراند بحسب اتفاق گذر او بر

بر جانبی افتاد که نزدیک بمعسکر امیر شیخ حسن بزرگ بود بغدادیان گرد و غبار فراوان مشاهده نموده تصور کردند که لشکر بسیار بر سر ایشان رسید متوهم شده بمنازل خویش
بازگردیدند و متعاقب آن محال برادر طغاتیمور خان امیر شیخ علی کاون با سپاه طغاتیمور خان عازم تسخیر عراق و آذربایجان گشت و از جانب ملک اشرف بن تیمورتاش ایشان
برادر خویش امیر شیخ حسن کوچک مخالفان را استقبال کرده در حدود ابهر بین الجانبین مقاتله دست داد و شیخ علی کاون انهزام یافته بخدمت طغاتیمور خان پیوست
و بموجب فرمان او عنان بحرب سربداران تافته در جنگ آن طایفه کشته شد و در شهور سنه ثلث و خمسین و سبعمایه طغاتیمور خان بتزویر و دست خواجه یحیی کراوی سربدار
بقتل آمد چنانچه کیفیت آن حادثه در اثناء ذکر سربداریه مشروح خواهد گردید **ذکر لشکر کشیدن امیر شیخ حسن چوپانی بجانب دیار بکر و روم و بقتل رسیدن
او بعد از مراجعت بنابر اقتضاء قضاء حی قیوم** امیر شیخ حسن کوچک بعد از وقایع مذکوره و حالات مزبوره در خدمت سلیمان خان لشکر بجانب
دیار بکر کشید و در ولایت موش خرابی بسیار کرده آتش بیداد برافروخت و خانها مسلمانان و خرمنهاء مزارعان را بسوخت و چون بحدود ماردین رسید حاکم آنجا
بملازمت مبادرت نموده بسیورغامیشی اختصاص یافت و از آنجا حاجی بیگ بن امیر حسن بن چوپان را با سپاه فراوان بجانب بغداد فرستاد و امیر شیخ حسن ایلکانی
والتفات
امیر شیخ علی جعفر و قرا حسن را با طایفه از مردان شمشیرزن در برابر ارسال داشته شکست بر چوپانیان افتاد و چون لشکر ایلکان بماردین رسیدند امیر شیخ حسن کوچک بجانب روم
رفته در آن مرز و بوم هر موضع که تعلق بامیر شیخ حسن بزرگ میداشت ویران ساخت و از متمولان ارزالروم زر بیشمار گرفته علم معاودت برافراخت و در تبریز
مدرسه و خانقاهی در غایت وسعت و رفعت طرح انداخته در اندک زمانی آن عمارات را باتمام رسانید و در سنه اربع و اربعین و سبعمایه نوبت دیگر سلیمان
خان و امیر یعقوب شاه را بتخریب بعضی از بلاد روم فرستاد و ایشان از آن سفر ناکام منهزم باز آمده امیر شیخ حسن یعقوب شاه را بتقصیر متهم داشته مقید و محبوس گردانید خاتون
امیر شیخ حسن عزت ملک که با یعقوب شاه تعشق میورزید تصور آنکه شوهرش بر آن امر ناپسند وقوف یافته و بدان سبب یعقوب شاه را در زندان انداخته
متوهم گشت و همت بر قتل امیر شیخ حسن گماشته دو سه زن را با خود متفق ساخت و در شب سه شنبه بیست و هفتم رجب سنه مذکوره شوهر را بفشردن خصیه بعالم
آخرت فرستاد و خواجه سلمان ساوجی در آن باب این قطعه در سلک انشا انتظام داد **قطعه** ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چهل و چار در آخر رجب افتاد
اتفاق حسن زنی چگونه زنی خیر خیرات حسان بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن گرفت محکم و میداشت تا بمرد و برفت زهی خجسته زنی خایه دار مردافکن
و چون از آن قحبه نابکار این حرکت شنیع صدور یافت صباح از دار الاماره گریخته با همپیکان خود بحمام رفت و بنابر آنکه از بیم سیاست امیر شیخ حسن هیچکس را
یارا نبود که پیرامن حرم سرای او گردد دو روز این قضیه غریبه در پرده اختفا مستور ماند و روز سیوم امرا کنیزکی پیدا کرده بدار الاماره فرستادند تا معلوم نماید که
موجب چیست امیر از خانه در این دو سه روز بیرون نیامده و آن کنیزک بخوابگاه امیر شیخ حسن شتافته او را مرده یافت و از محرمان حرم سرا هیچکس ندید لاجرم علی الفور
بازگشته کیفیت واقعه بعرض امرا رسانید و ایشان بصورت حال پی برده بعد از جست و جوی عزت ملک و دست یاران او را بدست آوردند و بخواری
هر چه تمامتر همه را هلاک ساخته گوشت ایشان را طعمه کلاب کردند **ذکر بعضی از حاویان فضایل نفسانی که معاصر بودند با امیر شیخ
حسن چوپانی** مورخان سخن ور آورده اند که از طبقه افاضل دانش اثر خاتمة الحفاظ جمال الدین یوسف بن الزکی در زمان امیر شیخ حسن جهانیان را از نتایج
طبع خویش بهره ور داشت و مهارت جمال الدین یوسف در علوم دینی سیما فن حدیث بمرتبه بوده که شیخ جزری در وصف او نوشته که بعد از وی مثل او دانشمندی دیده
نشده و له تهذیب الکمال فی اسماء الرجال لم یقدر بشر علی تالیف مثله و انتقال جمال الدین از دار زوال در سنه اثنی و اربعین و سبعمایه دست داد و از جمله
اعاظم علماء آن زمان دیگری قاضی القضاة **عبد الله بن محمد العبیدی الفرغانی** است و او صاحب منصب قضا ولایت تبریز بود و تا آخر عمر بآن
امر قیام مینمود و در فقه امام شافعی و حنفی مهارت تمام داشت و پیوسته نقش تالیف و تصنیف بر لوح ضمیر منیر میکاشت شرح الغایه در مذهب امام شافعی
و شرح طوالع و شرح مصباح و شرح منهاج قاضی ناصر الدین بیضاوی داخل مولفات اوست و فاتش در سنه ثلث و اربعین و سبعمایه اتفاق افتاد و از جمله
دانشمندان آن زمان دیگری ابو المکارم فخر الدین احمد بن الحسن الجاربردی است و او در زمان خود اعلم علماء تبریز بود و پیوسته اوقات شریف را
بتدریس و تالیف علوم عقلی و نقلی صرف مینمود از غرایب حکایات آنکه در روزیکه منتهی بشب رحلت امیر شیخ حسن چوپانی شد مولانا فخر الدین بحسب اتفاق با امیر
شیخ حسن ملاقات کرده امیر در اثناء محاوره از آن عالم نحریر پرسید که اگر خصمی از دشمنان ناگاه شخصی را فرو گیرند و بکشند و او را مجال نشود که کلمه توحید بر زبان
راند و معنی آن را نیز بر دل بگذراند آیا حکم بر اسلام او توان کرد یا نی مولانا جواب داد که چون در ایام زندگانی سالک طریق مسلمانی بوده باشد مقتضای

حدیث انما الاعمال بالنیات محکم او و سایر مسلمانان کلمه گوی یکی باشد و چنانچه مذکور شد بهمان شب امیر شیخ حسن بر دست آن زن بهمان طریقه کشته گشت در تاریخ امام یافعی
مسطور است که احمد بن حسن را تصانیف بدیعه است منها الحواشی علی الکشاف فی عشر مجلدات و شرح المنهاج البیضاوی فی اصول الفقه الشافعیه و شرح الهدایه
و شرح التصریف لابن الحاجب و وفات مولانا فخر الدین در سنهٔ ست و اربعین و سبعمائه بوقوع انجامید و دیگری از جملهٔ افاضل کامل آن عصر شمس الدین محمود
بن ابی القاسم احمد الاصفهانی است و او نیز در سلک اکابر علما انتظام داشت و مدتی در تبریز و اصفهان و بلاد شام و مصر بدرس و افاده قیام نموده و فی تاریخ
الیافعی من تصانیفه شرح المختصر لابن الحاجب و شرح المطالع و ناظر العین فی المنطق صنفه فی یوم واحد و شرح التجرید فی اصول الدین و عروض الساوی و شرح
منهاج البیضاوی و شرح الطوالع و فصول النسفی و الف کتابا فی المنطق و کتابا مختصرا فی اصول الدین مع شرحه و شمس الدین محمود دو نوبت بگذاردن حج اسلام
فایز گشت و در شهور سنهٔ ست و اربعین و سبعمائه درگذشت و از جملهٔ افاضل زمان شیخ حسن چوپانی دیگری قاضی مظفر الدین شاه قزوینی است و این رباعی در
تاریخ فوت امیر شیخ حسن چوپانی از نتایج طبع اوست رباعی نویان زمان شیخ حسن چوپانی از حکم قضا و قدر یزدانی در سال ذمد در شب روز معراج بر دست
زنش تباه شد پنهانی **ذکر ملک اشرف بن تیمور تاش** ملک اشرف حاکمی بود بافروختن آتش ظلم و بیداد معروف و بانگیختن غبار فتنه و فساد
موصوف دوست و دشمن از و هراسان و خویش و بیگانه نزد او یکسان بر عهد و پیمانش اصلا اعتماد نبودی و از هر کس اندک دغدغه بخاطرش راه یافتی در
ساعت بقتلش حکم فرمودی نظم چو اشرف در ظلم و طغیان گشود بخون ریز مردم دلیری نمود برافروخت نیران شر و فساد برافراخت اعلام جور و عناد
و ملک اشرف در زمان جهانبانی برادر خویش امیر شیخ حسن چوپانی گاهی بادی طریق موافقت سلوک مینمود و گاهی سالک سبیل مخالفت شده رایت
منازعت می افراشت و در اوایل سنهٔ ثلث و اربعین و سبعمائه لشکر بطرف شیراز کشیده و بی آنکه مهمی سازد بسلطانیه بازگردید و در آن بلده با عم خویش امیر یاغی
باستی طرح محبت و مودت انداخته باتفاق نزد امیر شیخ حسن ایلکانی ببغداد شتافتند و باصناف الطاف اختصاص یافتند و امیر شیخ حسن کوچک نهانی قاصدی
بدار السلام فرستاد و یکی از اعیان آنجائی را فریب داد تا بعرض امیر شیخ حسن بزرگ رسانید که شیخ حسن چوپانی بملک اشرف و یاغی باستی پیغام نموده که شمار القصه
احد ابد الجانب ارسال داشته استظهار میکنیم که مهمی را که متقبل شده اید بتقدیم رسانید و تا غایت اثری ظاهر نگشت اگر فرصت انکار می یابید اعلام نمائید تا تدبیر
دیگر کنیم امیر شیخ حسن بعد از شنیدن این سخن قصد گرفتن ملک اشرف و یاغی باستی کرده منهی ایشان را از آن خیال خبر داد و آن دو امیر مانند تیر از خانهٔ کمان گریزان شده
جان تنگ یا بیرون بردند و بهر از شفقت خود را بابهر رسانیده در آن قصبه شنیدند که رای ملک بن ایسن قتلغ با احشام بسیار در آن نواحی منزل دارد
و با مغولی چند که همراه داشتند بسر رای ملک شبیخون برده او را بقتل آوردند و اموال و جهات حشمیان را غارت کرده غنیمت بی نهایت گرفتند و باصفهان
شتافته بر متوطنان آن ولایت مال فراوان حواله نمودند و لشکری جمع ساخته علم عزیمت بصوب شیراز که در تصرف امیر شیخ ابو اسحق بود برافراختند چون بیک
منزلی آن بلده رسیدند خبر واقعهٔ امیر شیخ حسن چوپانی را شنیده بسرعت هر چه تمامتر بجانب عراق و آذربایجان بازگردیدند و بعد از وصول بآن مملکت سلیمان خان
بطرفی بیرون رفته بعد از آن ایام میان ملک اشرف و یاغی باستی مخالفت بوقوع پیوست و بین الجانبین مقاتله دست داده ظفر و نصرت ملک اشرف را رو
نموده اکثر بلاد اران و آذربایجان و عراق عجم در تحت تصرفش قرار گرفته نوشیروان نامی را بخانی برگزید و مدت سیزده سال بظلم و بیداد پرداخته دود از
دودمانها برآورد و چون خبر کثرت حیف و تعدی او بعرض جانی بیک خان رسید لشکر بآذربایجان کشید اشرف را اسیر گردانید و بتیغ سیاست بگذرانید و این قضیه
در شهور سنهٔ ثمان و خمسین و سبعمائه روی نمود و وزیر ملک اشرف در اکثر احوال خواجه عبد الحی بود **گفتار در بیان وصول کوکب طالع ملک
اشرف بدرجهٔ شرف و اقبال و ذکر شمهٔ از صادرات افعال آن سالک طریق ظلم و ضلال** ارباب اخبار آورده اند که بعد از
واقعهٔ امیر شیخ حسن چوپانی سلیمان خان قوچ حسین بن امیر حسن بن امیر چوپان را کشته عازم قراباغ گشت و حاجی حمزه مولای چوپانی احتیاجی را بمنصب [illegible] رسانید
یعقوب شاه را از قید خلاص گردانید و یعقوب شاه چون بکثرت عدد و عدد از سایر امرا ممتاز بود بر دولت سلیمان خان استیلا یافته بر امثال و اقران تفوق
جست و سلیمان خان از تمشیت امور ملک و مال عاجز آمده بکس ابتدعا ملک اشرف و یاغی باستی فرستاد چون قاصد بدیشان رسید تسخیر شیراز را موقوف داشته
عنان عزیمت بطرف عراق و آذربایجان انعطاف دادند و در ... بسلطانیه در آمده از آنجا به تبریز رفتند مقارن آنحال امیر سیورغان که بفرمان
امیر شیخ حسن کوچک در عراق حصار ... رسانیدند و بجانب تبریز در حرکت آمده و یاغی باستی و ملک اشرف از قدوم او آگاهی یافته مراسم استقبال بجای آوردند

بعد از واقعهٔ امیر شیخ حسن چوپانی بدو سال

که در آن زمان پادشاه اوزبکان ملک اشرف

محبوس ساخته کوتوال القلعه را که ثروت تمام داشت کشته از ذخایر حصار یراق

آوردند و در بهمو ریه میان ایشان ملاقات واقع شده از انجا بقصبه اوجان و کوکجه تنکیز که ییلاق امیر چوپان بود در رفتند و قرب دو ماه بعیش و خرمی گذرانیده ایشان را
جمعیتی دست داد و سلیمان خان که تا آن زمان در قراباغ بود و میپنداشت که امرا غاشیه اطاعت او بر دوش خواهند گرفت چون هیچکس پروای او نکرد بطرف
دیار بکر رفت و حاجی حمزه مولای و غیاث الدین محمد علیشاهی وزیر و عماد الدین سراوی مستوفی از وی جدا گشته بملک اشرف پیوستند دران اثنا شیخ عماد الدین
سراوی را خیال نکبت بران داشت که خیمه و یراق خود را بر جای گذاشته پیش سیورغان و یاغی باستی که یک دو فرسنگ از ملک اشرف دور نشسته بودند رفت
و گفت که ملک اشرف نوکران خود را جیبه پوشانیده قصد شما دارد و بنابران یاغی باستی و سیورغان با اتباع مکمل و مسلح شده با یستادند و نیم شب خبر بملک اشرف
رسید که اعمام تو سلاح پوشیده خیال غدری نموده لاجرم او نیز سوار گشته مردم خود را مستعد قتال ساخت و چون روز شد کس نزد یاغی باستی و سیورغان فرستاده
پیغام داد که ما هنوز مملکتی نگرفته ایم که بسبب قسمت آن مخالفت دست دهد موجب این شور و شغب چیست ایشان جواب دادند که عماد الدین سراوی مثل این سخنی
گفته ملک اشرف سوگند یاد کرد که من از این معنی خبری ندارم و اصلا خیال اضرار شما بخاطر نگذرانیده ام اکنون باید که عماد الدین سراوی را بحضور فرستید
تا طریق موافقت بدستور مرعی باشد و ایشان عماد الدین را تسلیم نموده چون او بقتل ملک اشرف رسید مقتول شد آنگاه امرا بموافقت یکدیگر به تبریز شتافتند
و بنابر آنکه یاغی باستی و سیورغان پسران بواسطه چوپان بودند تبریزیان ایشان را بیشتر از ملک اشرف تعظیم میکردند و ازین جهة ملک اشرف در حرکت آمده از
تبریز بسهند رفت و دران منزل شنید که یاغی باستی و سیورغان داعیه دارند که شبخون بروی زنند لاجرم باتفاق برادر خود مصر ملک مکمل شده متوجه شهر گشت دراثنای
راه استماع نمود که سیورغان و یاغی باستی شب کوچ کرده بطرف خوی رفته اند و ملک اشرف ایشان را تعاقب نموده در صحرای اغتابادتلاقی فریقین دست داد
و بعد از کشش و کوشش ملک اشرف ظفر یافته یاغی باستی و سیورغان گریزان به تبریز اختفا کردند و اشرف در تاتیل نزول نموده نوشیروان نامی را که قچاقی او بود
بخانی برداشت و او را انوشیروان عادل خوانده در آذربایجان و اران رایت استقلال برافراشت و یاغی باستی و سیورغان چون بموضع بانی رسیدند
قاضی محی الدین بردعی و فخر الدین حبش را نزد برادر زاده فرستاده طالب مصالحه شدند و ملک اشرف سخن ایشان را قبول نموده گفت که مناسب آنست که امرا
تشریف آورند تا باتفاق مهمات ملکی را تفصیل دهیم و چون فرستادگان بازگشتند سیورغان بر آن سخن اعتماد نکرده بدیار بکر شتافت و دران دیار بر دست امیر ملکان
امیر شیخ حسن بزرگ بقتل رسید و یاغی باستی بملک اشرف پیوسته باتفاق روی به تبریز آوردند و ملک اشرف بعد از ان اوقات یاغی باستی را بر وجهی هلاک
ساخت که هیچکس بر کیفیت آن اطلاع نیافت آنگاه بفرا اقبال دست تظلم و ضلال برآورده در سنه ست و اربعین و سبعمائه برادر خود مصر ملک را بگرفت و در قفص
آهنین محبوس گردانید و یحیی جاندار و خواجه علی دالکیرتها در را بقتل رسانید و در سنه سبع و اربعین در تبریز و بانی عظیم علاوه بیداد ملک اشرف گشت و بنابران
جهة هر کس که توانست از آذربایجان جلا شده بنامی رفت و در بهار سنه ثمان و اربعین و سبعمائه ملک اشرف با سپاهی جلادت آئین عزم رزم امیر شیخ حسن
ایلکانی کرده روی ببغداد آورد و بنابر آنکه امیر شیخ حسن قوت مقاومت نداشت در شهر متحصن شد و ملک اشرف مدت دو ماه بمحاصره پرداخته چون
حرارت بر جو هوا استیلا یافت و دانست که کاری از پیش نمیتواند برد مراجعت کرد و بدستور پیشتر در آذربایجان و اران و عراق عجم بمواخذه رعایا
و فقرا قیام نموده از هر کس هرچه توانست بستاند و در بهار سنه احدی و خمسین و سبعمائه نجیب الدین برادر امیر زکریا وزیر و خواجه عماد الدین محمود کرمانی
که دران زمان از قبل امیر شیخ ابو اسحق اینجو حاکم شهر بود دروازه اطراف آن بلده را مضبوط ساخته تحصن نمودند و ملک اشرف مدت پنجاه روز بمحاصره و محاربه پرداخته
بعد از آن بمصالحه اتفاق افتاد و اصفهانیان خطبه بنام نوشیروان عادل خوانده دو هزار دینار زر سرخ با موازی صد هزار دینار اجناس بیرون فرستادند و
ملک اشرف ازیشان بهمان مقدار راضی گشته باذربایجان مراجعت نمود بعد از ان ترک جهانگیری کرده در ربع رشیدی ساکن شد و خندقی در گرد آن منزل حفر
کرده فصیلی ساخت و حکم نمود که متوطنان تبریز از اکابر و اشراف تا مزارعان و محترفات دران مکان رحل اقامت انداخته هر کس تواند جهة خود عمارتی بسازد
و هر کس استطاعت نداشته باشد در بقاع خیر مقیم شود و از دحام خاص و عام در ربع رشیدی بمرتبه انجامید که زیاده بران نمیتوانست بود و چون ملک اشرف
از خویشان و قرابتان امرا کسان کشته اموال ایشان را گرفته بود دران اوقات هراس بعقابیل آن ضمیر وی مستولی شده در خانه تاریک بنشست و در ماکول
و مشروب غایت احتیاط بجای می آورد چنانچه مرغ و گوسفند در برابر او میکشتند و سقا در نظر او آب آورده در خم حلبی میریخت و پنج هزار مرد در ملازمت
بشمشیر داده مقرر ساخت که پیوسته بر در بارگاه هوش حاضر باشند و زنجیری که زنگها بر اطراف آن بسته بودند از در گریبان نکبت اساس خویش بیاویخت

[حاشیه:] ١ بار دوم
٢ و سبعمائه
٣ با پنجاه هزار مرد جرار متوجه تسخیر اصفهان گشت اسیر
٤ و ظلم زمان

و آن را زنجیر عدل نام نهاد و هر کس بداد خواهی می‌آمد آن زنجیر را می‌جنبانید تا ملک اشرف وقوف یافته احوالش می‌پرسید و هر سال امرا و وزرا خود را مواخذه کرده جمعی دیگر را بآن مناصب سرافراز میساخت و در سنه اثنی و خمسین و سبعمائه دختر تاج‌الدین را خواسته به تبریز آورد و در ربع رشیدی آیین بسته طوی سکین کرد اما بعد از ملاقات آن دختر او را پسندیده و زیاده از یک شب او را ندید

گفتار در بیان کیفیت قتل ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان و ذکر بعضی از وزرای آن سر دفتر اصحاب ظلم و عصیان

چنانچه در ضمن حکایات اولاد جوجی خان گذشت در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمائه جانی بیک خان شرح وفور جور و تعدی ملک اشرف را از قاضی محیی‌الدین بردعی شنیده متوجه آذربایجان گشت و چون این خبر بزد اشرف بتحقیق انجامید بعد از چند سال از ربع رشیدی بیرون آمده در شنب غازان نزول نمود و چهار صد قطار استر و هزار قطار شتر زر و جواهر و اجناس نفیسه بار کرده با سپاه بسیار بصوب اوجان روان ساخت و چون جانی بیک خان نزدیکتر رسید مضطرب گردید خواجه لؤلؤ و خواجه سکر خازن را گفت که تمام خزاین و خواتین را بسر کرده در کریوه مرند بر سر چشمه خواجه رشید روند و توقف نمائید تا من باوجان روم اگر خبر غلبه من بشنوید به تبریز باز گردید و الا روی بخوی نهید و آن دو خواجه آن اموال بیقیاس را بجانب خوی برده ملک اشرف در کنار مهران رود فرود آمد و اخی جوق امرا و لشکریان را زر و سلاح داده بجانب اوجان روان ساخت و خود با دو هزار کس از مخصوصان و شاگرد پیشگان بر بالای پشته بر آمده بایستاد و بعد از اجتماع امرا اخی جوق در اوجان جانی بیک خان از راه سراو رسید و فرمود تا عساکر منصوره که گرد ایشان را در میان گیرند اما چون کثرت و عظمت آن پادشاه عالیجاه را مشاهده نمودند مجال توقف محال دانستند و هر طایفه بطرفی گریختند و ملک اشرف بر بالای آن پشته از آن حال واقف گشته بشنب غازان مراجعت کرد و یکشب آنجا بود و آنگاه از عقب خواتین و خزاین در حرکت آمد و جمعی که با او بودند متفرق شده ملتمس با دو غلام کرجی در مرند باغرق پیوست و مردم آنجا از کیفیت شکست آن خاین وقوف یافته دست بغارت خزاین دراز کردند و خواتین نیز صلاح تفرقه در داده ملک اشرف بجانب خوی روان شد و در خانه شیخ محمد بابجی که در راه بود فرود آمد و شیخ محمد در مقام خدمت بایستاد اما جهت اعلام آن حال قاصدی بعنان برق و باد باردوی جانی بیک خان فرستاد و امیر ساوجی بحکم پادشاه بآن منزل شتافته و اشرف را گرفته به تبریز آورد و مردم از بامها خاکستر بر سر آن بد اختر میپاشیدند و او را دشنام داده لوازم شکر تقدیم میرسانیدند و امیر ساوجی آن شب اشرف را در خانه والده خواجه شیخ کججانی نگاه داشته روز دیگر باوجان برد و چون چشم جانی بیک خان بروی افتاد پرسید که چرا این مملکت را ویران کردی جواب داد که نوکران بخلاف رضای من خرابی کرده اند و جانی بیک خان از اوجان بهشت رود رفته در آن موضع کشتی عمر اشرف بگرداب فنا افتاد و سر او را به تبریز برده بر در مسجد مراغیان آویختند آنگاه جانی بیک خان با ده هزار کس از سپاه به تبریز شتافته در دولتخانه نزول فرمود و صباح در مسجد خواجه علیشاه نماز بامداد بگذارد و حکومت آن مملکت را به پسر خود بردی بیک خان باز گذاشته علم مراجعت برافراشت و پسر ملک اشرف تیمورتاش و دختر او سلطان بخت را با خزاین همراه خویش برد بیت

دیدی که چه کرد اشرف خر او مظلمه برد و جانی بیک زر

و چون آن پادشاه عادل مسلمان سالما غانما بدشت قبچاق رسید بعد از اندک زمانی متوجه فضای عالم قدس گردید و بردی بیک خان این خبر شنیده از آذربایجان بمملکت آبا و اجداد خود نهضت کرد و اخی جوق باستظهار توابع و لواحق ملک اشرف به تبریز شتافته روی بضبط ولایت آورد و خواجه عماد الدین محمود کرمانی و امیر ابوبکر بن خواجه علیشاه جیلان را وزیر گردانید و در افروختن آتش ظلم و بیداد شیوه ناستوده ملک اشرف را بظهور رسانید ثقات رواة آورده اند که در آن اوان که ملک اشرف در بلاد اران و آذربایجان فرمانفرما شد خواجه عبدالحی را بمنصب وزارت تعیین نمود و بعد از چند سال که خواجه شرایط نیکو خدمتی بجای آورد ملک اشرف او را گرفته و جهاتش را ستانده بقلعه الموت فرستاد تا کوتوال آن حصار کیا اسمعیل رودباری جناب وزارت شعاری را مقید نگاه دارد اما کیا اسمعیل بچشم اعزاز و احترام در خواجه عبدالحی نگریسته از خویشان خود دختری بوی داد و خواجه عبدالحی بملوک گیلانات آغاز مراسلات کرده بملک اشرف پیغام فرستاد که عنقریب حکام گیلان را مطیع تو خواهم ساخت و چون ملک اشرف دانست که وزیر بفراغت روزگار میگذراند از ارسال او بالموت پشیمان شده اندیشید که اگر عبدالحی را طلب دارد شاید که کیا اسمعیل دست رد بر سینه ملتمس او نهد لاجرم آغاز حیله و تزویر کرده فرزندان و متعلقان خواجه عبدالحی را که گرفته بود مطلق العنان گردانید بلکه ایشان را مشمول انعام و احسان ساخت تا بخواجه پیغام فرستند که پادشاه با ما در مقام عنایت و التفاتست مراجعت میباید نمود بعد از آن ملک اشرف مصحوب بحری فراش نوازش نامه نزد وزیر فرستاده التماس حضور کرد خواجه عبدالحی چون آن نوشته را دید از هوس جلوس بر مسند وزارت نزدیک بود که مرغ روحش از طیران نماید چه بهمراه بحری عازم تبریز گشت و هر چند کیا اسمعیل

کیا اسمعیل گفت بر قول و فعل ملک اشرف اعتماد نیست بهمدرین ولایت بعز اغت اقامت نمای بجائی نرسید و چون خواجه بنزدیک بتبریز منزل گزید بحری مشتری
بخدمت ملک اشرف رفته از صید کردن مرغ دل عبد الحی آوردن او اعلام نمود اشرف گفت امشب اورا در نشیمن خود فرود آر و بگوی که فردا امیر ترا طلبیده
خلعت وزارت خواهد پوشانید و بحری بموجب فرموده عمل نموده روز دیگر ملک اشرف اورا گفت عبد الحی را بقلعه النجق برده مقید ساز و بحری خواجه منتظر
الوزاره را بر اسپی لاغر سوار ساخته بآن قلعه برد و بکوتوالش سپرد بعد از چند گاه ملک اشرف عادل آقا حاجی را بالنجق ارسال نمود تا عبد الحی را از آنجا بیرون آورده
بیکی از قلاع کردستان که کوتوال آن موسی خنجی بود برد و موسی عبد الحی را احترام تمام کرده ابواب لطف و احسان بر رویش بگشاد و در آن اثنا وزیری بتدبیر عرضه
داشتی پیش ملک اشرف فرستاد بمضمون آنکه موسی در محافظت این قلعه تغافل میورزد بیش از آنکه کردان استیلا یابند درین باب فکری میباید نمود بیت چو تیره
شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار و ملک اشرف بعد از وقوف بر فحوای آن عریضه موسی را طلبیده در شکنجه عقوبت کشید و چون آن بیچاره از جزء
خود پرسید عرضه داشت عبد الحی را اظاهر گردانید و موسی بدلایل معقوله خاطر نشان ملک اشرف کرد که در حراست حصار اصلا تقصیر ننموده و نشان کوتوالی با مضا
رسانیده بدانجا بازگشت و خواجه کامل العقل را در خانهٔ تنگ و تاریک مقید ساخته در آن از سنگ و گچ بر آورد و سقف خانه سوراخ کرده هر روز زردو
نان جهت خواجه نادان از آن سوراخ بپایان می انداخت و حال عبد الحی بر این منوال جاری بود تا از عالم انتقال نمود **خواجه مسعود دامغانی** داماد خواجه
عبد الحی بود و بعد از عزل او بمنصب وزارت ملک اشرف مشغولی فرمود و خواجه مسعود خط خوب و انشاء مرغوب داشت و چون چندگاهی رایت وزارت
بر افراشت ملک اشرف در اوایل سنه احدی و خمسین و سبعمایه اورا گرفته در قلعهٔ روئین دژ مقید گردانید مآل احوال خواجه مسعود از کتب تاریخ بوضوح نه انجامید
والعلم عند الله الحمید المجید **ذکر وفات امیر شیخ حسن ایلکانی و نشستن پسرش سلطان اویس بر مسند جهانبانی** چون امیر شیخ حسن بزرگ
در دار السلام بغداد چند سال بتمشیت مهام تازیک و ترک قیام نمود در شهور سنه سبع و خمسین و سبعمایه مریض شده برپاض بهشت انتقال فرمود امرا و ارکان
دولت بعد از تقدیم لوازم تعزیت افسر پادشاهی بر سر پسر ارشدش سلطان اویس که از دلشاد خاتون بنت تیمور تاش بن امیر چوپان در وجود آمده بود نهادند
و کمر خدمتکاری بر میان بسته زبان دعا و ثنا گشادند و خواجه سلمان ساوجی در تهنیت جلوس آن پادشاه صاحب سعادت قصیده در غایت جودت بنظم آورد
و مطلع ظهیر فاریابی را تضمین کرد چهار بیت اول آن قصیده اینست قصیده مبشران سعادت برین بلند رواق همین کنند ندا در ممالک آفاق که سال هفصد و
پنجاه و هفت ماه رجب باتفاق خلایق بیاری خلاق نشست خسرو روی زمین باستحقاق فراز تخت سلاطین بدار ملک عراق خدایگان سلاطین معز شیخ
اویس پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق و بیشائبهٔ تکلف و سخنوری آن مهر سپهر سروری پادشاهی بود بکمال نصفت و رعیت پروری و نهایت
معدلت و مرحمت گستری نسبت باهل فضل و هنر التفات بسیار داشت و همواره همت عالی همت بر انتظام حال علما و شعرا میگماشت مثبت رایات امن
و امان اندر ممالک بر فراشت بر در و دیوار گیتی نقش نیکوئی نگاشت و بواسطهٔ اطوار حمیده و آثار پسندیده باندک زمانی تمامی مملکت عراقین
و اران و آذربایجان مسخر فرمان او گشت و پایهٔ قدر و منزلتش از مراتب آبا و اجداد درگذشت سلطنتش بیست سال امتدا دیافت و در شب دوم
جمادی الاول سنه ست و سبعین و سبعمایه بفردوس برین شتافت **گفتار در بیان کیفیت ارتفاع رایت سلطنت سلطان اویس بن شیخ
حسن و ذکر شمهٔ از وقایع ایام دولت آن مظهر لطف حضرت ذو المنن** در بهار سنه تسع و خمسین و سبعمایه که خبر مراجعت بردی بیگ خان
بجانب دشت و تسلط اخی جوق بر آذربایجان محقق گشت سلطان اویس از بغداد با سپاه بسیار روی به تبریز نهاد و اخی جوق تا کوه سنتای لوای جهانگشای را
استقبال کرده بین الجانبین قتال اتفاق افتاد و در روز اول غالب از مغلوب تمیز نیافت اما روز دوم اخی جوق از معرکه ستیز عنان هزیمت بطرف تبریز تافت و
سلطان اویس نیز عنان ریز بدان صوب توجه نمود و اخی جوق چون پر وصول آنجناب واقف گردید بطرف نخجوان گریخت و سلطان اویس در عمارت رشیدی
نزول اجلال فرموده امرا و اشراف بشرف بساط بوسی رسیدند و بتشریفات مشرف شده بعد از چند روز عذری اندیشیدند لاجرم سلطان در ماه مبارک
رمضان چهل و هفت تن از ایشان را بیاسا رسانید و بقیة السیف با اخی جوق پیوسته او از نخجوان بقراباغ اران رفت و سلطان اویس امیر علی پیل تن را بمحاربهٔ مخالفان
نامزد کرده حدتش بنابر نقاری که از سلطان در خاطر داشت در حرب تکاسل ورزید و منهزم بازگردید و سلطان بنابر پریشانی سپاه آذربایجان را با اخی جوق
بازگذاشته علم عزیمت بصوب بغداد برافراشت و اخی جوق کرت دیگر بر آن ولایات استیلا یافته بقدر مقدور بنیاد ظلم و عدوان مشتغل گردانید و در بهار سنه

نزد راقم حروف
جلال الدین
مدت
نسخه کامل

ستین وسبعمائه امیر مبارز الدین محمد مظفر از شیراز لشکر به تبریز کشیده اخی جوق را گریزانید مقارن آن حال خبر توجه سلطان اویس شنیده بمملکت خود باز گردید و سلطان
به تبریز درآمده خانه خواجه شیخ کججی را بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و اخی جوق با جوقی از اهل فساد دنیا پناه بصدر الدین قتبانی که پدرخوانده او بود برد و سلطان
اویس ایلچیان بعقب ایشان فرستاده او را بعواطف خویش امیدوار ساخت تا بملازمت مبادرت نمود و چون روزی چند در ظل عنایت سلطانی آسود باتفاق علی
پیل تن و جلال الدین قزوینی قصد غدر کرده خواجه شیخ پادشاه را از آن حال واقف گردانید و شحنه قهر آن مرتبه مفتن را بر خاک هلاک انداخت و در سنه احدی
وستین وسبعمائه بیرام شاه که محبوب سلطان عالیجاه بود در مجلس شراب با بعضی از همنشینان جنگ کرده خشم نمود و ببغداد رفت و خواجه سلمان ساوجی کتاب فراق
نامه را در آن اوقات نظم فرمود و چون سلطان تحمل هجران بیرام شاه نداشت کسان فرستاد تا او را به تبریز آوردند و در سنه اثنی وستین وسبعمائه سلیمان بیک
دایه سلطان را که امرا عظیم الشان در فیصل مهمات باو احتیاج داشتند در حباله نکاح کشید و بنابر آن وصلت بمنصب امارت رسید و هم در آن ایام خواجه نجیب الدین برادر امیر
شمس الدین زکریا وزیر گردید و مولانا الیاس قلندر که با آن امیر دوزه صفائی نداشت این قطعه نظم کرده بر لوح بیان نگاشت قطعه امارت بر سلیمان شد مقرر وزارت
بر نجیب ذکرت حیران فلک زار زو همی گوید جهان را که آنیک آصف و آنیک سلیمان و در سنه خمس وستین وسبعمائه خواجه مرجان که از قبل سلطان در بغداد حکومت
مینمود لواء عصیان (خلاف) ارتفاع داد و سلطان بدانجانب نهضت فرموده خواجه مرجان بمیدان قتال خرامید اما چون حشمتش بر علم ظفر پیکر افتاد هزیمت غنیمت شمرده بکنار
شهر گریخت و جسر دجله را ویران کرد و در روز دیگر عنایت لطف و مرحمت پادشاهی را شفیع ساخته ابواب دار السلام گشاد و سادات و علما و مشایخ و معارف
را باستقبال موکب همایون فرستاد و سلطان ببغداد درآمده از جریمه خواجه مرجان درگذشت و این لآلی آبدار بنابر توجه طبع پاک خواجه سلمان منظوم گشت
نظم باز گشادند بر گیتی در دار السلام درطواف آرید غلمان را بکاس من مدام زاده خار است گل را زان نمیکنش بوی وفا خود کسی بوی وفا نشنیده از ابنای لئام
لاله لالا سیه روی و زبان در کام دل زان سیه رو لی سر اندر پیش چون اهل عزام برد رخت آمد برون گل لاجرم بر باد رفت اینچنین باشد چو در مولی
برون آید غلام و سلطان اویس یازده ماه در دار السلام بعیش و کامرانی بسر برده سلطان شاه خازن را بحکومت آن ولایت نصب کرد و روی توجه بصوب
موصل آورد و آن ملک را از برادر بیرام خواجه ترکمان بگرفت و این ابیات از نتیجه فکر سلمان بسمت اشتهار پذیرفت قصیده موصل رسید آورد اخبار فتح موصل
باد این خبر مبارک بر پادشاه عادل رسید که از قدومت امروز نیل و مصر بش چون آب دجله افتد در پای شهر موصل و سلطان از موصل بصحرای موش
رفته با بیرام خواجه ترکمان که عم امیر قرا یوسف بود محاربه نمود و جهات ایل و الوس او را بباد غارت و تاراج داده از آنجا براه قراکلیسا به تبریز رفت
و چون در غیبت موکب همایون ملک کاوس بن ملک کیقباد که با عمده حکومت شروان تعلق بوی میداشت و ظاهرا تا غایت اولاد او در آن ولایت
بایالت اشتغال دارند دو نوبت بقراباغ اران شتافته مردم آن موضع را بشروان کوچانیده بود درین فرصت که سلطان اویس باذربایجان رسید و این خبر شنید
بیرام بیک را با فوجی از امرا بتسخیر شروان و تادیب ملک کاوس نامزد فرمود و امرا با سپاه لاتعد و لاتحصی بجانب شروان روان شده ملک کاوس در بعضی از
قلاع تحصن جست و امرا در آن بلاد مدتی رحل اقامت انداخته چون ملک کاوس مشاهده نمود که اگر طریق اطاعت مسلوک ندارد ملک موروث بکلی ویران
میشود مشایخ و علما را وسیله ساخته نزد بیرام بیک رفت و بیرام بیک او را بند کرده پیش سلطان اویس برد سه ماه پادشاه شروان را نگاه داشته بار دیگر سلطنت
آن مملکت را بوی عنایت فرمود و در سنه تسع وستین وسبعمائه امیر قاسم برادر سلطان اویس بمرض دق وفات یافت و خواجه سلمان مرثیه گفت که بیت اولش
اینست دریغا که خورشید روز جوانی چو صبح دوم بود کم زندگانی و هم درین سال والی بغداد سلطان شاه خازن فوت شد و بار دیگر خواجه مرجان حاکم
دار السلام گشت و در همین سال بیرام شاه که سلطان اویس لحظه از صحبت او شکیب نداشت علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و سلطان در آن مصیبت
سیاه پوشیده خواص و امرا پلاسها در گردن انداختند و تعزیتی داشتند که مثل آن در هیچ زمان وقوع نیافته و خواجه سلمان در مرثیه بیرام شاه قصیده نظم نمود
بیت اولش در خاطر بود ثبت افتاد مطلع آسمان با سینه پر آتش و پشت دوتاه شد بهایا های گریان بر سر بیرامشاه و در سنه احدی وسبعین وسبعمائه در تبریز
وبائی صعب دست داد و قریب سیصد هزار کس بر خاک هلاک افتادند و در سنه اثنی وسبعین وسبعمائه امیر ولی که بعد از قتل طغاتیمور خان بر ولایت جرجان
استیلا یافته بود نسبت بسلطان اویس اظهار خلاف نمود و سلطان متوجه حرب او گشته در حدود ری بوی رسید و جنگی صعب اتفاق افتاد امیر ولی منهزم
گردید و سلطان تا سمنان او را تعاقب نمود و جمعی کثیر از لشکریان جرجان بقتل رسانید و حکومت ری را بقتلقشاه ارزانی داشته عنان مراجعت معطوف داشت

ولد سلطان شاه

سلطان بود نسخه ست

معطوف داشت و بعد از انقضاء دو سال قتلغشاه از ری باصفهان رفته آن منصب بعادل آقا تعلق گرفت و این عادل آقا که بعضی از مورخان او را ساریق عادل گویند در مبادی احوال شحنه دار السلام بغداد بود و بعد از آن نوکر سلیمان بیگ شده روز بروز مهم او ترقی می نمود تا در حکومت ری شروع فرمود و در سنه ثلث و سبعین و سبعمائه امیر زاهد که برادر سلطان اویس بود از بام کوشک او جان بست افتاده جان بباد فنا داد و از مرثیه که خواجه سلمان جهت او گفته سه بیت که خاطر بود خامه بتقریر آن زبان گشاد مرثیه دریغا که بار بهار جوانی فرو ریخت از تندباد خزانی دریغ آن مه سرو بالا که او را ز بالا فتاد این بلا ناگهانی تو دانی چه افتاده است ای زمانه فتاده است قصر کرم را مبانی و در سنه اربع و سبعین و سبعمائه امیر ولی لشکر بساوه کشیده آن بلده را بقهر و غلبه بگرفت و مبارکشاه که حاکم آنجا بود در روزی چند روی پنهان کرده آخر الامر نزد امیر ولی رفت و دختر خود را که در غایت حسن و جمال بود بوی داد و امیر ولی او را منظور نظر شفقت گردانیده بازگشت و هم در آن سال اساس بنیان زندگانی ملک کاوس شروانی انهدام یافت و سلطان اویس پسرش ملک هوشنگ را که ملازم او بود بجای پدر نصب کرد و در اواخر سنه خمس و سبعین و سبعمائه والی بغداد خواجه مرجان جان بقابض ارواح تسلیم کرد و بموجب فرمان سلطان خواجه سرور روی بسرانجام مهام آن مملکت آورد و در سنه ست و سبعین و سبعمائه آب دجله طغیان نموده عمارات عالیات بغداد منهدم شد و قریب چهل هزار کس در زیر دیوار مانده وفات یافتند خواجه ناصر بخاری در آن واقعه گوید بیت دجله را امسال رفتاری عجب مستانه بود پای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه بود و خواجه سرور از الم ویرانی دار السلام رنجور گشته غریق بحر فنا شد و حکومت عراق عرب تعلق بامیر وجیه الدین اسمعیل ولد امیر زکریا وزیر گرفت

ذکر انهدام بنای زندگانی سلطان اویس بن شیخ حسن ایلکانی

در اواخر ربیع الآخر سنه ست و سبعین و سبعمائه مرضی صعب بر ذات سلطان اویس عارض شده بروایت حافظ ابرو قبل از آن تاریخ بسه ماه آن پادشاه عالیجاه بر زمان فوت خویش اطلاع یافته کفن و تابوت و سایر ضروریات سفر آخرت را ترتیب کرده بود و چون آثار نزع بر ناصیه احوال سلطان پیدا شد جمعی از امرا و ارکان دولت باتفاق قاضی شیخ علی و خواجه شیخ کججانی بر سر بالین آن پادشاه جهانبانی حاضر شده طلب وصیت فرمودند سلطان گفت ولایت عهد تعلق بحسین میدارد و اعیان دولت بعد از آن گفتند که شیخ حسن برادر بزرگتر است تحمل نخواهد فرمود فرمود که شما دانید امرا این سخن را اجازت حمل نموده شیخ حسن را مقید ساختند و در شب دوم جمادی الاولی سنه مذکوره سلطان اویس بریاض رضوان منتقل گردید و در همان شب شیخ حسن شربت شهادت چشید سلطان را در پیران شروان و شیخ حسن را در عمارت دمشقیه بخاک سپردند و چنانچه معهود بود لوازم تعزیت و سوگواری بجای آوردند سلمان در مرثیه آن پادشاه عالیشان گوید قطعه ای فلک بشکسته رد کاری نه آسان کرده ملک ایران را بمرگ شاه ویران کرده آسمانی را فرود آورده از اوج خویش بر زمین افکنده و با خاک یکسان کرده آفتابی را که خلق عالمش در سایه بود زیر مشت گل بصد خواری پنهان کرده نیست کاری مختصر یا حقیقت میروی قصد خون و مال و عرض هر مسلمان کرده زین مصیبت در زمین واقع نگشت از دور تو آسمانا زان زمان کاغاز دوران کرده روزگارا روزگار دولت سلطان اویس یاد کن وان بر خلایق رحمت سلطان اویس

ذکر سلطان حسین بن سلطان اویس

سلطان حسین پادشاهی بود طراوت عذار تیغش کلیم کشوری و لوامع رخسارش رشک ماه و مشتری از رفتار قامت رعنایش سرو سهی پای در گل و از گفتار لعل روح افزایش غنچه سوری منفعل با بچه لوای کشورکشایش ثالث ماه و مهر و غبار موکب گردون سایش بامن هفتم سپهر بیت خدیو جهان بخت فرخ لقا معلی سریر مظفر لوا بفرق قدم زیب تاج و سریر ز دست و دلش بحر و کان در نفیر و سلطان حسین بعد از آن ایام که پدرش وفات یافت باتفاق امرا و ارکان دولت در دار الملک تبریز قدم بر مسند سلطنت نهاد و خواجه سلمان قصیده در غایت علو در باب تهنیت جلوسش نظم کرد سه بیت از آن ثبت افتاد قصیده ای در پناه حضرت خورشید پادشاهی محکوم امر و نهیت از ماه تا بماهی هم ملک تست ایمن از صدمه تزلزل هم دور تست فارغ از وصمت تباهی افراز بست عالی رایات کامکاری در شان تست منزل آیات پادشاهی و سلطان حسین بر تو اهتمام بر انتظام امور مملکت انداخته مناصب امرا و ارکان دولت را بدستور زمان پدر مقرر ساخت و در اوایل بهار سنه سبع و سبعین و سبعمائه رایت ظفر پیکر بقصد سرام خواجه و قرا محمد ترکمان برافراخت و بعضی از قلاع که در تصرف ایشان بود فتح فرمود آخر الامر بصلح انجامید و امرا ترکمان برسم پیشکش هر ساله بیست هزار گوسفند قبول نموده سلطان بازگردید و در همین سال شاه شجاع بن امیر محمد مظفر با لشکر ظفر اثر بصوب آذربایجان تاخت و سلطان حسین او را استقبال نموده بعد از وقوع قتال عنان بوادی انهزام تافت و شاه شجاع در تبریز چون چهار ماه بعیش و نشاط بگذرانید خبر مخالفت شاه یحیی شنیده عازم شیراز گردید لاجرم بار دیگر سلطان حسین از بغداد روی به تبریز نهاد و بر مسند سلطنت متمکن گشته ابواب عشرت و انبساط برگشاد و شهادت امیر اسمعیل بن زکریا

در بغداد در ایام سلطنت سلطان حسین بوقوع پیوست و بدان سبب شاهزاده شیخ علی بن سلطان اویس در عراق عرب بر مسند حکومت نشست و میان برادران
یکدو نوبت محاربه و مصالحه اتفاق افتاد و هنوز غبار نزاع ارتفاع داشت که قتل سلطان حسین بر دست برادر دیگرش سلطان احمد دست داد و این واقعه
در شهر صفر سنه اربع و ثمانین و سبعمائه در تبریز بوقوع انجامید و سلطان حسین در عمارت دمشقیه مدفون گردید **گفتار در بیان مخالفت زمره از**
امرا بسبب کمال اعتبار عادل آقا در بهار سنه ثمان و سبعین و سبعمائه که خسرو ثوابت و سیار از زمستان خانه حوت جهة اظهار عمل ببرج حمل انتقال
کرد و جان نو در قالب عالم کهن دمید و فضای باغ و بستان روی بخضرت و نضارت آورد سلطان حسین از تبریز بیرون خرامید و جانب [illegible] شتافت و عادل آقا از سلطانیه
باردوی همایون رفته کلیات و جزئیات مهمات را از پیش خود گرفت طایفه از امرا مانند اسرائیل و عبدالقادر و رحمن شاه و درویش قاصد جان عادل گشته
قاضی شیخ علی را که بحکم پادشاه از آذربایجان بشام شتافته بود که مدتی الحال آنجا باشد باز آوردند روزی با عادل آقا در سر دیوان آغاز گفت و شنید نموده بر زبان
گذرانیدند که تا غایت منصب پیشوائی مالعلق تو میدانستیم دیگر تو را قبول نداریم آقا جواب داد که اختیار پیش شماست و فی الحال برخاسته بقبول خود رفت
و روی بسلطانیه آورد امرا از گذاشتن آن کار کهن پشیمان شده جهة عذرخواهی کس از عقب جناب امارت پناهی فرستادند و التماس مراجعت کردند
عادل آقا بآن سخنان راضی نشده و تا فرق سلطانیه عنان باز نکشید مقارن آن حال شاه منصور بن شاه مظفر بن امیر محمد مظفر از شاه شجاع گریخته پناه بعادل آقا برد
و آقا او را در همدان حاکم کرده باندک زمانی سپاه بسیار [illegible] آورد و بعد از رفتن عادل آقا سلطان حسین از امرا متوهم شده برسم سیر و شکار سوار گشته
و از اوجان بیرون تاخته عنان [illegible] بتبریز شتافت و شهر را کوچه بند کرد امرا چون اینحال مشاهده نمودند خزانه و جبه خانه را بر ملازمان خود تقسیم نموده روی
ببغداد نهادند و سلطان حسین قاصدی نزد عادل آقا فرستاده از عزیمت مخالفان خبر داد و آقا باتفاق شاه منصور با [illegible] سوار از عقب ایشان ایلغار نمود
شاه منصور [illegible] نشده و در نواحی الوند کوه [illegible] ایشان [illegible] اختیار کردند طایفه پناه بشاه منصور برده گفتند باید که [illegible]
پادشاه [illegible] شاه منصور قاضی شیخ علی و امراء عاصی را [illegible] بعادل آقا رسانید [illegible] باتفاق عازم تبریز گشتند و چون [illegible] رسیدند بموجب فرمان
که سلطان حسین بخط خویش [illegible] کرده بود عادل آقا حکم بقتل امرا فرمود و هر چند شاه منصور زبان بدرخواست گشود نشنود اما قاضی شیخ علی را زنده گذاشت
[illegible] شاه منصور [illegible] عادل آقا در تبریز [illegible] سلطان حسین رسید و [illegible]
گردید **ذکر کشته شدن امیر اسمعیل بن امیر زکریا وزیر و بیان مخالفت شاهزاده شیخ علی با صاحب تاج و سریر** چون امیر اسمعیل
بن امیر زکریا در دارالسلام بغداد لوای ایالت برافراخت جمعی از مردم [illegible] و شاهزاده شیخ علی بن سلطان اویس که در بغداد [illegible]
[illegible] در سنه [illegible] و سبعمائه امیر اسمعیل [illegible] جامع [illegible] مبارکشاه [illegible]
[illegible] امیر مسعود برادر امیر زکریا [illegible] امیر اسمعیل [illegible]
[illegible] امیر مسعود [illegible] مبارکشاه [illegible]
شاهزاده شیخ علی [illegible] کیفیت واقعه باز گفتند [illegible] شاهزاده [illegible] گفت [illegible] امیر اسمعیل [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] امیر اسمعیل [illegible] امیر اسمعیل بر سر آن عمارت [illegible]
[illegible] امیر اسمعیل [illegible]
[illegible] سلطان حسین [illegible] سلطنت [illegible]
شاهزاده شیخ علی [illegible] ولایت بغداد [illegible]
[illegible] شاهزاده شیخ علی فرستاده [illegible]
[illegible] وزارت [illegible] امیر اسمعیل را [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible]

این خبر بمسامع علیه سلطان حسین و عادل آقا رسید بعد از اجتماع سپاه در پاییز سنه اثنین و ثمانین و سبعمایه از تبریز متوجه بغداد گشتند و شاهزاده شیخ علی و پیر علی تاب مقاومت
نیاورده بغداد را باز گذاشتند و علم توجه بجانب شوشتر افراشتند و پادشاه بهوای عیش و طرب عازم بغداد گشته بر عقب ایشان عادل آقا گفت مصلحت آنست که بجهت
اجتماعی شوشتر رویم و مهم شیخ علی و پیر علی را بتفصیل رسانیم بسمع قبول نشنود و عادل آقا کوفته خاطر با فوجی از سپاه بشوشتر شتافت و با مخالفان صلح کرد بر آنجمله که شیخ علی بشوشتر
قناعت نماید و دیگر در حکومت بغداد دخل و تصرف ننماید و از آنجا ببغداد در رفته روز عید اضحی بخدمت سلطان حسین رسید و بنابر رنجش مذکور پادشاه را باهم [illegible]
با اکثر لشکر بسلطانیه خرامید و در غایت استقلال بسر انجام امور ملکت و مال مشغول گردید و در همان زمستان عبد الملک تغاچی و بعضی از اعیان بغداد مبلغ پانصد
تومان نزد شاهزاده شیخ علی و پیر علی فرستاده استدعاء حضور نمودند و ایشان متوجه دار السلام گشته سلطان حسین محمود دواتی و عمر قبچاقی را بمقاتله مخالفان
نامزد فرمود و آن دو امیر بر دست پیر علی بادک اسیر شده جمعی کثیر از لشکریان بقتل آمدند و سلطان حسین بعد از استماع این خبر عنان عزیمت بلکه هزیمت بصوب
تبریز انعطاف داد و در راه مشقت بسیار کشیده بمصابرت [illegible] بمقصد رسید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید **ذکر ارتفاع غبار تفرقه و شین کشته شدن**
سلطان حسین در آن دوران که سلطان حسین در کمال پریشانی بدار الملک آذربایجان نزول اجلال فرمود عادل آقا از سلطانیه بجانب ری رفته تسخیر
بعضی از قلاع آن ولایت را که امیر ولی در تصرف داشت پیش نهاد همت ساخت و سلطان اکثر امرا و لشکریان را جهة استمالت خاطر آقا بکومک نامزد
کرد چنانچه اندک مردمی در خدمتش ماندند در خلال آن احوال در اوایل سنه اربع و ثمانین و سبعمایه سلطان احمد بن سلطان اویس که مانند او بیباکی در خطه خاک
پدید نیامده خیال استقلال کرده از تبریز بیرون رفت و راه اردبیل که سیورغال او بود در پیش گرفت سلطان حسین هر چند کسان از عقب او فرستاده التماس
مراجعت نمود بجایی نرسید و سلطان احمد از اردبیل یاران و همدمان شتافته لشکری فراهم کشید و عازم تبریز شده در یازدهم صفر سنه مذکوره بیک ناگاه
بآن بلده در آمد و سلطان حسین متحیر و سراسیمه گشته در گوشه مخفی شد آخر الامر آن شب بدست برادر نامهربان افتاده بزخم تیغ تیز شربت شهادت چشید بیت
تیغ نیلوفری آخر چکند بر تن او که ملایک [illegible] ارزانیچه نیلوفر و بعضی از مورخان گفته‌اند که سلطان حسین بعیش و عشرت بسیار مشغولی مینمود و گاهی بر افعالی
که مناسب مرتبه سلطنت بلکه لایق حالت مروت نبود اقدام مینمود امیر شمس الدین زکریا و خواجه جمال الدین ملغز بوزارت سلطان حسین اشتغال داشتند و در باب کفایت
و جمهور مهام ولایت تمام سعی و اهتمام بر لوح دل مینگاشتند منقول است که خواجه جمال الدین بلغز مقید بود و با کثر بعبارت ملغز تکلم نمودی و دو پسر داشت موسوم بعبد الله
و فیض الله نوبتی امیر شمس الدین زکریا یکی از نوکران ترک را جهت مطلبی بخدمت خواجه جمال الدین فرستاد و چون آن شخص پیغام بگذارد خواجه جواب داد که پسر عبد الله
و جان فیض الله که [illegible] با چندان تن موجود نیست که عصا قرمنبا فیر مسطوح کشند نوکر بیچاره معنی این کلمات را ندانسته بار دیگر گفت بیک سمان بیلای دو سر
خواجه عزیز بود که اما دات عبارات از عادات اولوا الالباب بعید است آن ترک چون دید که هر چند می‌ایستد سخنی مفهوم نمیشود بازگشت و امیر شمس الدین زکریا را
گفت هر چند سخن از خواجه کلمه طلبیم او قرآن میخواند **ذکر شمه از احوال سلطان احمد و رسیدن سوق سخن باختتام جزو اول از این مجلد**
سلطان احمد شهریاری بود بغایت سفاک و خونریز و بسیار بیباک و فتنه انگیز بقساوت قلب و قلت رحم موصوف و بشدت قهر و عدم حلم معروف اما از
اقسام فضایل بهره داشت و در علم موسیقی پیش و ادوار بهنر نظم و خوشنویسی سر گرم میداشت نظم همش دل چرخ بودی دو نیم بدی زهر و تریاق در کین و مهر بدی دارو
مقدار مهر و سپهر و چو آن پادشاه کیوان قدر بهرام قهر در دولتخانه تبریز تیغ بر جسم سلطان حسین را بتفصیل رسانید برادر دیگرش سلطان بایزید پیاده گریخته
بعد از ارتکاب مشقت فراوان در سهند اسب کله‌ای بدستش افتاده پای دید کلاب آورده تا زمان وصول بسلطانیه هیچ غایله نیاسود و عادل آقا او را پادشاهی
برداشته شاه منصور را در قلعه [illegible] مقید گردانید و با سپاهی جنگجوی تند خوی عازم تبریز گردید و در موضع میانه یاحی باسمی و لدیکنج قلی ایناق و ابو سعید ولد
پیر ملک که از عادل گریخته بسلطان احمد پیوسته بودند و او را از کیفیت وصول سلطان بایزید و عادل آقا اعلام دادند چون سلطان احمد هنوز لشکری پیدا نکرده بود
شهر را بگذاشته هزیمت غنیمت شمرد و عادل آقا به تبریز رسیده عباس پیسا فرا بوداجی را حاکم ساخته بمراد رفت و محمد دواتی و قرا بسطام بکنار آب [illegible]
فرستاد و ایشان پل صنیار الملک را محکم کرده در محل اقامت انداختند و سلطان احمد خفیه قاصدی نزد دواتی و عباس فرستاده روان گردانیده پیغام داد که
شما نوکران این دودمانید بجهة خدمت عادل میکنید و ایشان بجانب سلطان مایل شده چون این معنی بر عادل آقا ظاهر گشت بسلطانیه شتافت و سلطان احمد از مراجعت آقا
خبر یافته [illegible] بتبریز [illegible] سال داشت و چون ایشان نزدیک بآن بلده رسیدند از دو سپاهی عباس [illegible] دیدند که [illegible]

سلطان آمده باهم گفتند که برکاه عباس و مسافر بخدمت سلطان احمد جلایر رسند یکین که از ما بشیر اعتبار نیابند اولی آنکه هم اینجا خاطر از دغدغه ایشان فارغ
گردانیم و در مبداء ملاقات پیش از تکلم بی توقف و تلعثم شمشیر در هم بستند و عباس و مسافر کشته گشته حمزه و باقی یاغی ساختی سرهای ایشان را نزد سلطان احمد روان کردند
اینمعنی موافق مزاج سلطان نیفتاد اما چون کار از دست رفته بود چاره نداشت و به تبریز خرامیده متوجه ضبط مملکت و استمالت سپاهی و رعیت گشت ناگاه خبر
متواتر شد که شاهزاده شیخ علی و پیر علی بادک باغواء عادل آقا عزم رزم جزم کرده نزدیک رسیده اند بنابران سلطان باستقبال ایشان روان شده در حوالی
هفت رود محاربه دست داده عمر قپچاقی از جوانغار سلطان احمد صف میدان گرده بشاهزاده شیخ علی بپیوست لاجرم شکست بر جانب سلطان احمد افتاده از راه
خوی نخجوان رفت و در مراجعت عمر نخجوانی بقرا محمد ترکمان ملحق گشته از وی استمداد نمود قرا محمد گفت این ملتمس وقتی مبذول افتد که چون ما در برابر مخالفان صف کشیم تو
با نوکران خویش در موضعی که تعیین نمائیم توقف نموده قدم پیش و پس ننهی و بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر در غنیمت طمع نکنی سلطان احمد متقبل این دو شرط شده قرا
محمد پنج هزار مرد ترتیب داد و هر سه صد کس را یک قشون ساخته و هر قشونی را سی دسته کرد مقرر آنکه از هر قشونی ده مرد پیش رفته تیراندازی کنند و چون خصم قصد
ایشان نماید گریزان گشته ده نفر دیگر قدم پیش نهند تا سیال اعدا از هم فرو ریزد و باین منوال قرا محمد با شاهزاده شیخ علی و پیر علی بادک حرب کرده شاهزاده و پیر علی
در آن معرکه بقتل رسیدند و ترکمانان غنیمت فراوان گرفته روی بمنازل خویش آوردند بعد از آن سلطان احمد به تبریز شتافت و سر پیر علی را بر سبیل استهزاء نزد عادل
آقا فرستاد و آقا متوجه تبریز گشته در آن اثنا بین الجانبین سخن صلح در میان افتاد و سلطان احمد خواجه شیخ کججی و مولانا شمس الدین ابهری را نزد آقا فرستاد تا مبانی پیمان را
بایمان مؤکد سازند و منتظر مراجعت ایشان می بود که ناگاه استماع نمود که عادل آقا نزدیک رسید بنابران متوهم شده از راه نخجوان بطرف اران و موغان رفت و قاضی
شیخ علی را بطلب پوشنگ که حاکم ابخاز بود فرستاد و عادل آقا در اوجان نزول کرده امرا نخجوان شتافتند و بنوازش و عواطف اختصاص یافتند آنگاه امیر پوشنگ و قاضی
شده بین الجانبین صلح گونه اتفاق افتاد بر موجب که آذربایجان مستقلا التعلق بسلطان احمد داشته باشد و عراق عجم بسلطان بایزید و عادل آقا و در عراق عرب شریک سلطان
احمد بود و آقا برین قرار بسلطانیه بازگشته امراء بغداد بوی گفتند معتمدی بفرست تا ما از قبل تو دار السلام را ضبط کنیم و عادل آقا تورسون را که سرداری صاحب
وجود و سپهسالار او بود بحکومت و قوام الدین النجفی را بوزارت بغداد نصب نموده همراه امرا روان گردانید و چون تورسون در دار السلام بغداد فرود آمد عبد الملک
تمغاچی که صاحب اختیار آن دیار بود با طایفه که امیر اسمعیل را بشمشیر غدر کشته بودند بدیدن او رفته فی الحال با مصاحبان بقتل رسید و مبلغ دو هزار تومان از منزل او
واصل مفلسان شد و بغداد در فتنه و آشوب گشته خزینه که جهت عادل آقا فراهم آورده بودند بباد غارت و تاراج رفت و این اخبار در تبریز بعرض سلطان
احمد رسیده بر جناح استعجال روی به بغداد نهاد و در اثناء راه شاه منصور از حبس قلعه کراد تو خلاص شده بموکب سلطانی پیوست و چون تورسون از قرب وصول سلطان
خبر یافت از راه یعقوبیه بهوای فرار شتافت و جمعی از عقب او رفته و او را گرفته بخدمت سلطان آوردند و فرمان بران بیش از روزی چند تورسون را با قوام الدین
النجفی بیاسا رسانیدند و سلطان احمد بهمدران ایام امیر علی و هندوی قورچی و سلطان عرب را که اندیشه غدری داشتند به تیغ بیدریغ گذرانید و شاه منصور
را حاکم حویزه و شوشتر گردانید و شاه منصور در آن ولایت متمکن شده دیگر او را ندید و سلطان احمد آن زمستان در بغداد قشلاق فرموده در بهار سنه خمس و
ثمانین و سبعمائه خواجه یحیی سمنانی را بحکومت دار السلام نصب کرده خود روی به تبریز آورد و امیر عادل در نواحی مراغه پیش آمده از هر دو جانب دلیران قدم
آویختند و جمعی کثیر کشته گشته بتر طایفه بطرفی گریختند و آقا بسلطانیه مراجعت نموده سلطان از مراغه باوجان رفت و از آنجا بنخجوان شتافت و چون عادل از قرب
وصول سلطان بدل اطلاع یافت سلطانیه را بمعتمدان درگاه سپرد و روی بهمدان نهاد آنگاه ایلچی پیش شاه شجاع که پادشاه فارس بود فرستاده استمداد نمود و شاه
شجاع بهوس تسخیر آذربایجان در حرکت آمده چون بجربادقان رسید سلطان بایزید و عادل آقا بوی پیوستند و همعنان یکدیگر بهمدان رفتند و سلطان احمد ایلچیان نزد شاه
شجاع فرستاده پیغام داد که سلطان بایزید آقا و مخدوم منست و مرا ملک و مال ازو دریغ نیست و هرچه شاه در آن باب بفرماید اطاعت نمائیم اما عادل بنده
ماست که روی بآن درگاه آورده مطموع آنکه او را تقویت نکنند و مجال التسلط ندهند شاه شجاع با خود اندیشید که سلطانیه را بنام سلطان بایزید بستاند و بنواب
خویش دهد و عادل آقا را مملوک سازد و آنچه مکنون ضمیر او بود با ایلچیان در میان نهاده مهم برین جمله قرار یافت و شاه شجاع حکم کرد که امراء تبریزیه ملازم سلطان
بایزید بوده دیگر بخدمت عادل نروند و سلطان احمد به تبریز رفته سلطان بایزید با امراء خود و ابراهیم شاه و عبدالکریم از ملازمان شاه شجاع بسلطانیه آورد
و شاه شجاع با وی شرط کرد که زمام اختیار امراء فارس گذارد و خود بجانب شوشتر شتافت و چون ایشان بسلطانیه رسیدند امراء سلطان بایزید عمر قپچاقی و

آوردن قرا ... ارسال فرستاده وجود

مملکت و مال در قبضه اختیار

عمر چپاقی و محمد جمشید با هم گفتند که چگونه اختیار شهر و قلعه را بدست امرای شاه شجاع توان داد و ابراهیم شاه و عبدالکریم را در شهر فرود آورده اندک تزلزلی با ایشان دادند و جمعی بحصار در آمده و دیگر التفات بدیشان نکردند و عبدالکریم و ابراهیم شاه بقوت لایموت محتاج شده در میان زمستان بشیراز باز گشتند و سلطان بایزید قریب پنجاه روز در سلطانیه حکومت نموده ناگاه بی جهتی عمر چپاقی را بقتل آورد و امرای دیگر از وی متوهم شده بگریختند و سلطان احمد خبر ضعف برادر شنیده بسلطانیه رفت و قلعه را بصلح گرفته مضبوط ساخت و پسر خواق بوقا را که ده ساله بود بحکومت نصب فرمود و زمام اختیار آن ولایت را در کف کفایت شیخ محمود جاندار نهاد و چوپان قورچی را کوتوال قلعه ساخت و سلطان بایزید را مصحوب خویش بتبریز برد و درین اثنا خبر توجه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بطرف عراق و آذربایجان شایع شد و چون ایلچیان آنحضرت بتبریز رسیدند و سلطان احمد مقرر فرمود که ایلچیان را در بغداد ببینند و ایشان را بدانجانب فرستاده خود نیز از عقب در حرکت آمده عادل آقا سلطان را از حدود سلطانیه دور دیده نوبت دیگر آن بلده را تحت تصرف در آورد و دو هزار کس بخدمتش پیوسته اطراف آن قلعه را مضبوط ساخت و بار دیگر میان او و سلطان غبار نزاع در هیجان آمد هنوز از جانبین طرفین مخالفت می نمودند که ناگاه پرتو رایات آفتاب اشراق صاحب قران آفاق پرتو وصول بر حدود ولایات فارس و عراق انداخت و کار ایشان بجائی رسید که بعد از آن هیچیک از آن دو سردار بدیگری نپرداخت و سلطان احمد مدتی ممتد نسبت بصاحبقران واقف منقبت نیز در مقام خلاف و نزاع بوده آخر الامر بروم گریخت و روزی چند در پناه دولت پادشاه آن مرز و بوم ایلدرم بایزید روزگار[۳] بگذرانید بجانب مصر و شام شتافت و سلطان مصر چند روزی در مقام تربیت ایشان در آمده بالاخره هر دو را محبوس گردانید و میخواست که بند کرده نزد حضرت صاحبقران فرستد در آن اثنا خبر فوت آنحضرت تحقیق پیوست و سلطان مصر ایشان را مطلق العنان ساخته سلطان و قرا یوسف ترکمان روی بصوب عراق و آذربایجان آوردند و سلطان احمد بر عراق عرب استیلا یافته امیر قرا یوسف آذربایجان را در حیز تسخیر کشید و در وقتیکه بجانب روم رفته بود سلطان با عهدی را که میان او و قرا یوسف بود منهدم تصور کرده بتبریز خرامید و بر آن خطه مستولی گردید چون امیر قرا یوسف از آن یورش باز گشت روز جمعه بیست و ششم ربیع الآخر سنه ثلث عشر و ثمانمائه در دو فرسخی تبریز بین الجانبین محاربه دست داد و فرار بر جانب سلطان افتاد و در تبریز مختفی شده و همدران روز امیر قرا یوسف آنجناب را بدست آورده بقتل رسانید چنانچه تفصیل این وقایع بعد قضاء الهی در ضمن قضایای حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بعرض خواهد رسید و چون جواد خوشخرام خامه از جولان در میدان احوال چنگیز خانیان باز پرداخت بموجب وعده که در دیباچه کتاب کرده شده عنان بیان بصوب احوال پادشاهانی که معاصر چنگیز خانیان بوده اند معطوف خواهد ساخت

[۳] بسر برده و در آن اوقات که امیر تیمور گورکان عازم روم شد سلطان احمد برافقت قرا یوسف ترکمان که او نیز در ظل حمایت ایلدرم بایزید صح

مثنوی

شکر ایزد را که بر وفق مرام
جزو اوّل زین مجلد شد تمام
گرد کلکم از سر دانش سواد
قصهٔ شاهان چنگیزی نژاد
بلکه از بحر ضمیر خرده بین
گشت این اوراق پر در ثمین
تا نماید از سر رافت نظر
جانبش آصف پناه داد گر
سرور دریا دل عالی تبار
مشتری کردار خورشید اقتدار
روشن از دیدار او چشم امل
دیده بان قصر اقبالش زحل
ترک جوزی بر فلک روز ستیز
میزند بر فرق خصمش تیغ تیز
کلک زرین عطارد بر سپهر
می نویسد مدحتش از روی مهر
زهره در بزمش بود خنیاگری
ماه بر فرق لوایش پیکری
در کرم بی مثل آمد زان سبب
ذات او را شد کریم الدین لقب
هر کرا دادند نامش نشان
جز حبیب الله نباشد بر زبان
هست بحد چون ثنای ذات او
ختم بهتر بر دعای ذات او
تا کند کلک سخن در گفتگوی
تا بود طبع سخندان نکته جوی
یا رب آصف عالی مقام
مرجع اهل فضیلت بر دوام
خامه دایم در ثنایش نکته زای
نام او بر نامه ها زینت فزای

تمام شد جزو اول از مجلد سیم تاریخ
غره شهر ربیع الاولی سنه ۱۲۷۳ هجریه نبویه
علی ید اقل خلق الله میرزا محمد علی شیرازی

جزو دوم از مجلد سوم حبیب السیر

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو دوم از مجلد سوم در ذکر بعضی از طبقات ولات که معاصر چنگیزخانیان بوده‌اند و لباس پادشاهی پوشیده و کاس عنایت بی‌نهایت الهی نوشیده
یارب سخن قدر مرا عالی ساز ‌ در غیر حدیث خود دلم خالی ساز ‌ پیوسته چو از ثبات ملکت گویم ‌ در ملک سخنوری مرا والی ساز ‌ بعد از تقدیم سپاس
و ستایش پادشاهی که بجامه منشی تقدیرش منشور اقتدار سلاطین کامکار بتوقیع رفیع والله یؤتی ملکه من یشاء موقع میگردد جل جلاله و پس از تبلیغ صلوات صلوات دین پناهی که بهدایت
ملت مستقیمش سرگشتگان بادیه ضلالت راه وصول بدرجه بلند من یهد الله فلا مضل له بحصول می‌پیوندد صلی الله علیه و آله مشهود میشود که از پادشاهانی که معاصر چنگیزخانیان سلطنت
نموده‌اند حالات هشت طبقه نظر این ذره حقیر درآمده بدین تفصیل ملوک مصر قراختائیان والی کرمان آل مظفر اتابکان لرستان ملوک رستمدار ملوک طبرستان ملوک سربدار
ملوک کرت و کلک سخن گذار شمه از احوال این ملوک نامدار را درین جزو در سلک بیان خواهد کشید و بدستور معهود اندکی از حالات اکابر و افاضل زمان هر یک
ازین پادشاهان گیتی ستان مذکور خواهد گردید و من الله العصمة و التأیید

گفتار در بیان کیفیت وقایع زمان ملوک مصر از وقت انقراض ایام اقبال آل ایوب تا این عصر

بر الواح ضمایر مستحضران احوال اوایل و اواخر مخفی و مستتر نخواهد بود که چنانچه در مجلد ثانی در ذکر آل ایوب گذشت پادشاه
مصر ملک معظم غیاث الدین بن ملک صالح بن ملک کامل بن ملک عادل سیف الدین محمد بن نجم الدین ایوب در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمائه بر دست غلامان
خود کشته گشت آنگاه غلامان ملک صالح که زمام اختیار در قبضه اقتدار ایشان بود سرداری سپاه را بعز الدین که او نیز در سلک غلامان ملک صالح
انتظام داشت تفویض نمودند و خطبه بنام والده ملک معظم که ملقبه بشجرة الدر بود و ام خلیل کنیت داشت خواندند و شجرة الدر ضعیفه عاقله جمیله بود و قریب دو سال
آن مملکت را بحسن تدبیر ضبط فرمود و در سنه اثنین و خمسین و ستمائه امر سلطنت بعز الدین متعلق شده او را ملک معز لقب نهادند و از آن روز پادشاهی مصر بر غلامان
قرار گرفت و آن قاعده چنانچه حالا نیز مرعی است سمت استمرار پذیرفت **ملک معز الترکی الصالحی** پادشاهی شجاع خردمند بود و کما ینبغی رعایت احکام شریعت
مینمود چون بر سریر سلطنت متمکن گردید ام خلیل را در سلک ازدواج کشید و بعد از آنکه سه سال در دولت و اقبال بسر برد در سنه خمس و خمسین و ستمائه دختر حاکم موصل را بعقد
نکاح خویش درآورد و ام خلیل از غایت رشک جمعی را فرمود که ملک معز را در حمام جام شهادت چشانیدند **ملک منصور** علی بن ملک معز بعد از قتل پدر باتفاق
امرا و ارکان دولت بر تخت سلطنت نشست و ام خلیل را گرفته در پایان قلعه مصر بقتل رسانید و چون دو سال در کامکاری گذرانید غلامان او را خلع نموده سیف الدین که اتابکش بود
بر تخت نشاندند و او را ملک مظفر خواندند **ذکر سلطنت ملک سیف الدین مظفر و کشتن او کیبوقا را بضرب تیغ ظفر پیکر** نام سیف الدین که در زمان پادشاهی ملک مظفر لقب یافت بروایتی نام او
قطز بود بالقاف و الطاء المهملة و الزاء و در بعضی از کتب تاریخ نام او را قوتوز نوشته‌اند و بهر تقدیر چون ملک مظفر بر سریر سلطنت مصر متمکن یافت استماع نمود که هلاکو خان بر بلاد شام استیلا تمام یافته و کیبوقا
نویان را در دمشق حاکم ساخته و عنان بصوب آذربایجان تافته بنابر آن دفع مغول را از مطمح نظر همت ساخته علم توجه بصوب دمشق برافراشت و کیبوقا نیز عازم میدان قتال گشته در راه اخر

در اواخر ماه مبارک رمضان سنه ۶۵۸ در عین جالوت تقارب فریقین دست داده ملک مظفر طایفهٔ از ابطال رجال را در کمینگاه باز داشته با سایر سپاه بر بر
پشته بایستاد و کیبوقا بغرور موفور بر آن پشته تاخته ملک مظفر بموجب کلمهٔ الحرب خدعة پشت بجانب او گردانید و روی بوادی فرار آورد و کیبوقا بی اندیشه
مصریان را تعاقب نموده چون بکمینگاه رسید بیکبار سپاه مصر اطراف و جوانب او را فرو گرفتند و آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات بسیاری
از مغولان محترق گشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام استوا غبار معرکهٔ هیجا در هیجان بوده آخر الامر ملک مظفر بر طبق نام خویش مظفر گشت و کیبوقا در
جنگ اسیر گرفتار شده هم بجا بقتل رسید و ملک مظفر اگر چه منصور و مظفر باز گردید اما بعد از آن ایام بعضی از امرا بر قتلش اتفاق نمودند بهادر مغربی در
موضع مطیه بزخم تیری جان گرامی او را از پای در آورد و بعد از آن عنان زمام پادشاهی را بدست ابو الفتوح بیبرس الترکی الصالحی دادند و او را
ملک ظاهر لقب نهادند **ذکر ملک ظاهر** نامش بقول امام یافعی بیبرس بود و بروایت صاحب تاریخ وصاف بند قدار و او در اوایل
در سلک ممالیک امیر علاء الدین که از جملهٔ ارکان دولت ملک صالح بود انتظام داشت و ملک صالح آثار اقبال از ناصیهٔ حالش مشاهده کرده او را
از امیر علاء الدین بخرید و منظور نظر شفقت گردانید و روز بروز کار ملک ظاهر در ترقی بود تا در ذی قعده سنه ۶۵۸ بر سریر سلطنت مصر صعود نمود و بصفت
شجاعت و علاء دستی و دیانت و امانت اتصاف داشت و در حمایت حوزهٔ اسلام مساعی مشکوره بتقدیم رسانیده همواره همت عالی نهمت بر غزا
و جهاد میگماشت و در ایام دولت خود با احمد بن الظاهر بامر الله الناصر الدین العباسی بخلافت بیعت کرده او را المستنصر بالله خواند و بعد از قتل المستنصر الحاکم
بامر الله ابو العباس احمد بن علی را که از احفاد المسترشد بالله بود بجایش نشاندند و چون ظاهر هفده سال و کسری بدولت و اقبال گذرانید در ۲ محرم
الحرام سنه ۶۷۶ بعالم آخرت منزل گزید **گفتار در بیان بعضی از وقایع زمان سلطنت بند قدار و ذکر شمهٔ از احوال علما و افا
ضل آن روزگار** در تاریخ امام یافعی مسطور است که در سنه ستین و ستمایه که ملک ظاهر در مصر لواء سلطنت بر افراخته بود احمد بن الظاهر بالله
العباسی که اسود لقب داشت بآن سرزمین رسید و صحت نسب خود را بثبوت رسانید و طالب جلوس بر سریر خلافت گردید و ملک ظاهر ملتمس او را
بعز قبول اقتران داده اشراف و اعیان مصر را مجتمع ساخت و شرط متابعت بجای آورده دیگران نیز متابعت کردند و احمد را ملقب بالمستنصر
بالله گردانیدند و بعد از آن مجلس مستنصر بدست خویش خلعت سلطنت در قامت ملک ظاهر پوشانید و در آن باب منشوری در سلک تحریر کشید — بیان ملقب ۴
و ملک ظاهر قاهرهٔ معزیه را آذین بسته با خلعت خلیفه سوار شد و گرد شهر بر آمد آنگاه جهت مستنصر اتابک و حاجب و استاد الدار و منشی تعیین نمود و صد
سر اسپ و سی استر و شصت شتر و چند غلام بملازمتش باز داشت و مستنصر بمجرد این قدر جمعیت خود را خلیفهٔ اسلام تصور نموده بجانب بغداد در وانشد
تا آن دیار را از تصرف تتار بیرون آورده بدستور آبا و اجداد خویش بر مسند استقلال بنشیند و چون بهیت رسید فوجی از سپاه هلاکو خان از اطراف
و جوانبش در آمده آغاز قتال نمودند و طایفهٔ از اعراب و ترا که در موکب مستنصر جمع گشته بودند فرار بر قرار اختیار کرده مستنصر با فوجی از خواص
کشته شد و از جملهٔ مردمی که از آن غرقاب بلا خود را بساحل نجات رسانید یکی ابو العباس الحاکم بامر الله بود که در سلک احفاد المسترشد بالله انتظام داشت
و چون او بمصر رسید بموجب صوابدید بند قدار قائم مقام المستنصر بالله گشت و بعد از آنکه چهل سال و چند ماه اسم خلافت بروی اطلاق کردند در گذشت — بیان مقام ۴
و در سنه ثلث و ستین و ستمایه ملک ظاهر بعمارت مسجد رسول صلی الله علیه و سلم که روی بویرانی آورده بود امر نمود و در عرض چهار سال آن بقعهٔ
متبرکه بکمال معموری رسید و در سنه ۶۶۶ ملک ظاهر قلعهٔ اکراد و اعمال طرابلس و انطاکیه را مفتوح و مسخر گردانید و در سنه ۶۶۸ حصن عکه زیر تحت تصرفش قرار — نسخه ۶۶۹ سنه
گرفت آنگاه بند قدار هوس تسخیر ملک روم کرده یکی از ارکان دولت را در مصر به نیابت خویش باز داشت و با دویست کس از خواص در لباس خفا
بروم شتافته مداخل و مخارج آن مملکت را بنظر احتیاط در آورد و بدار الملک خود بازگشته ایلچی نزد اباقا خان فرستاد و پیغام داد که ما بجهة نظاره و تما
شای ولایت روم رفتیم و در دکان فلان طباخ خاتم خود را رهن [illegible] کردیم مطلوب آنکه پادشاه بارسال آن حکم فرماید اباقا خان از این [illegible] تهور و جرأت
ملک ظاهر متعجب گشته قاصدی جهت اعلام این حال نزد معین الدین پروانه که در آن دیار بحکومت اشتغال داشت فرستاد و معین الدین انگشتری بند قدار را
از آن طباخ ستانده روان فرمود و بعد از آن بند قدار با لشکر بسیار بجانب بلاد روم نهضت نمود و بروایت تاریخ وصاف آنکه این حرکت از روی بنا
بر استدعاء معین الدین پروانه بوقوع پیوست لاجرم بی کلفت محاربت بر آن مملکت مستولی گشت و قول امام یافعی آنکه میان بند قدار و لشکر تتا

ورومیه محاربات اتفاق افتاد و صورت ظفر و نصرت او را دست داد و روزی چند بدولت و اقبال گذرانیده با غنایم بسیار بمصر بازگشت و چون اباقا
خان از کیفیت این حادثه خبر یافت عنان عزیمت بصوب روم تافت و بقول امام یافعی تیغ سیاست از نیام انتقام برکشیده معین الدین پروانه را
با دویست هزار مسلمان نماز گذار شهید گردانید و چون از آن ولایت بدار الملک خود بازگردید طایفه از ابطال رجال را بدیار شام ارسال داشت و آن
جماعت بمحاصره قلعه بیره مشغول شده نزدیک بآن رسید که آن حصن حصین را بالغلبه و قهر مسخر گردانند و ساکنان بیره حال تیره خود را قلمی نموده آن نامه را بربال
کبوتری بستند و بوقت پرواز شاهباز زرین بال خورشید از افق شرقی آن کبوتر را بجانب مصر پرانیدند و در نصف النهار همان روز آن برید پرنده
مکتوب را بقاهره رسانید و چون بندقدار بر مضمون نامه حمامه وقوف یافت فرمود تا بر فور جواب نوشتند که ساکنان قلعه بیره باید که مطمئن
خاطر و مستظهر باشند که صبح رایت دولت ما در روز هفتم ازین تاریخ از افق حوالی بیره طالع خواهد گشت و اگر درین وعده خلاف واقع شود ایشان
در تسلیم حصار مرخص اند و سیاح فضاء هوا الطیر بقلعه آمده بود بازگشته بندقدار با دوازده هزار سوار بجانب بیره در حرکت آمد و نفس نفیس با هفت غلام
بر مراکب یام نشسته بر لشکر سبقت گرفت و چون در آن وقت از قاهره تا بیره بیست و هفت موضع یام بسته بودند در چهار شبانه روز آن مسافت دور
و دراز را قطع کرده بعد از قرب وصول بمقصد دویست سوار از لشکریان حماه بموکب ظفر انتما پیوستند در وقتی که خسرو انجم بر قلعه چرخ چهارم
بر آمد بکنار آب فرات و بیره حایل بود بر زبر پشته رفته علامات سلطنت ظاهر ساخت و متوطنان قلعه غلغله فرح و انبساط بایوان کیوان
رسانیدند مغولان اگرچه حقیقت حال را ندانستند اما پریشان خاطر شدند و بعد از یازده روز از ارسال کبوتر لشکر مصر بتجمل هر چه تمامتر رسیدند و تا
علادار آب فرات گذشته مغولان چون آن حال مشاهده کردند روی بوادی فرار نهادند و مصریان ایشان را تعاقب نموده غنیمت فراوان گرفتند
وفات بندقدار بروایتی که در روضة الصفا مسطور است در ذی الحجه سنه ٦٧٦ در دمشق اتفاق افتاد و بقول امام یافعی در یازدهم محرم الحرام سنه
مذکوره مریض گشت و سیزده روز بر بستر ناتوانی افتاده در ۲۸ همان ماه درگذشت و از وی سه پسر و هفت دختر ماند پسران محمد و خضر و سلامش نام
داشتند و از مشایخ زمان بندقدار یکی فخر الدین ابراهیم است که بشیخ عراقی اشتهار دارد و شیخ عراقی از نواحی همدان بوده در صغر سن از حفظ قرآن فراغت
یافته بتحصیل علوم اشتغال نمود و در اندک زمانی آنجناب را آن مقدار ترقی دست داد که در سن هفده سالگی در یکی از مدارس همدان بافاده مشغول
گشت روزی جمعی از قلندران بهمدان رسیدند و با ایشان پسری خورشید منظر بود و چون چشم شیخ عراقی بر آن پسر افتاد بواسطه غلبه مشرب عشق گرفتار
شد آنگاه ع بباد داده ورقهای درس و فتوی را سر در پی قلندران نهاده بهمراه ایشان بمولتان رفت و در آن بلده بصحبت شیخ بهاء الدین
زکریای مولتانی رسیده دست ارادت بوی داد و چندگاه در خلوت نشست و ریاضتها کشیده بدرجه کمال صعود نمود و شیخ بهاء الدین یکی
از بنات خود را بعقد شیخ عراقی درآورد و شیخ عراقی را از آن دختر پسری در وجود آمد و او را کبیر الدین لقب داد و شیخ عراقی بعد از فوت شیخ بهاء الدین
بزیارت حرمین شریفین زادهما الله تشریفا و تعظیما رفته از حجاز بروم شتافت و بدرس شیخ صدر الدین قونوی مشرف شده استماع فصوص نمود
و کتاب لمعات را در آن ایام تالیف نموده بنظر شیخ رسانید و تحسین یافت و معین الدین پروانه که در آن زمان حاکم روم بود شیفته جمال شیخ
عراقی گشته جهة آنجناب در توقات خانقاهی ساخت و هر روز بملاقات شریفش میپرداخت روزی مبلغی زر بسبیل نذر بشیخ برد و شیخ فرمود که ما
بزر نتوان فریفت بفرست و حسن قوال را بما رسان و حسن قوال در آن وقت در غایت حسن و جمال بود و چون امیر معین الدین میل خاطر شیخ را بوی معلوم
نمود فی الحال کس فرستاده حسن را طلبید و شیخ با امیر معین الدین و سایر اکابر باستقبال آن زهره جبین شتافته چون شیخ بحسن نزدیک رسید
پیش رفته و سلام گفته او را در آغوش کشید و شربت طلبیده بوی داد آنگاه باتفاق بخانقاه خرامیدند و صحبتها داشته سماعها کردند و شیخ
در آن ایام غزلها گفت و یکی از آنجمله غزلیست که مطلعش اینست نظم ساز طرب عشق که داند که چه ساز است کز زخمه او نه فلک اندر تک
و تاز است و شیخ بعد از قتل معین الدین از روم بمصر شتافته سلطان نسبت باو ارادت تمام پیدا کرد و شیخ بی تکلف در مصر کوچه و بازار سیر مینمود
روزی شیفته پسر کفشگری شد و پدرش را گفت که حیفست که لب و دندان این پسر مصاحب چرم خر باشد کفشگر گفت که ما مردم فقیریم و غیر این
حرفه نداریم اگر چرم خر بدندان نگیریم نان بدست نیاید شیخ پرسید که این پسر هر روز چه مقدار کار میکند جواب داد که هر روز چهار درم شیخ فرمود که

که میان او صح

که من هر روز هشت درم سیم بدهم باید که دیگر این کار نکند بعد از آن هر روز شیخ عراقی بدکان کفشگر رفتی و اشعار خواندی و اشک افشاندی حسودان این خبر بسلطان رسانیدند از ایشان پرسید که شیخ هرگز این پسر را با خود بجائی میبرد گفتند نی گفت در دکان با وی در خلوت می نشیند گفتند نی آنگاه دوات و قلم خواست و بنوشت که هر روز پنج دینار بر وظیفه خادمان شیخ بیفزایند و شیخ عراقی پس از چندگاه از مصر بشام شتافته در دمشق مقام ساخت و پسرش کبیر الدین که در مولتان مانده بود در آن بلده بملازمت پدر رسید و مقارن انتقال شیخ مریض شده شرط وصیت بجای آورد و در اوقات مرض این رباعی نظم کرد نظم

در سابقه چون قرار عالم دادند ... مانا که نه بر مراد آدم دادند
زان قاعده و قرار کان روز فتاد ... نی بیش بکس وعده نی کم دادند

وفات شیخ عراقی در هشتم ذو القعده سنه ثمان و ثمانین و ستمائه اتفاق افتاد و در صالحیه دمشق در قفاء قبر شیخ محی الدین العربی مدفون شد و مرقد ولدش کبیر الدین هم آنجاست و از علماء زمان ملک مظفر یکی **حافظ نجم الدین علی بن عبد الکافی است** در تصحیح المصابیح مسطور است که حافظ نجم الدین قبل از آنکه سنین ایام حیاتش بعقد ثلثین رسد فوت شد و اگر او را اجل امان دادی در حفظ حدیث بمرتبه میرسید که بر تمامی محدثان متقدمین فایق میگردید غروب کوکب زندگانی نجم الدین در شهور سنه اثنی و سبعین و ستمائه دست داد و دیگری از آنجمله صاحب تصانیف محمد بن عبد الله بن مالک الجیانی بود و او نیز در سنه ۶۷۲ از عالم انتقال نمود و ایضا صاحب تاریخ اسکندریه ❊ حافظ منصور بن سلیم بن وجیه الدین العمادیه الاسکندریه ❊ در زمان سلطنت بندقدار در سنه ۶۷۴ از لباس حیات عاری گشت و از جمله دانشمندان عالیمکان آن زمان دیگری امام شیخ محی الدین النوویست و نام امام محی الدین یحیی بود و اسم شریف پدرش شرف بن حسن و ولادتش در عشر اواسط از ماه محرم الحرام سنه ۶۳۱ دست داد و در سنه تسع و اربعین جهت تحصیل بدمشق شتافت و در مدرسه رواحیه قریب دو سال ساکن بوده تمامی اوقات را بمطالعه مصروف داشت چنانچه در آن مدت اصلا پهلو بر زمین ننهاد و در سنه ۶۵۱ مصحوب والد خود بمکه رفته بگذاردن حج اسلام فایز شد و در سنه ۶۶۵ آغاز تصنیف نموده تا سنه ست و سبعین و ستمائه که وفات یافت بآن کار مشغول بود روضه منهاج المناسکین و تهذیب الاسماء و اللغات و شرح صحیح مسلم و شرح المهذب و کتاب التبیان و کتاب الارشاد و کتاب التقریب و التیسیر و کتاب ریاض الصالحین و کتاب الاذکار و کتاب الاربعین و کتاب طبقات الفقهاء الشافعیه از جمله مؤلفات امام نوویست

ذکر ملک سعید محمد بن ملک ظاهر محمد بن بندقدار بعد از انتقال پدر بدار القرار باتفاق امراء کبار در مصر تاج سلطنت بر سر نهاد و ملک سعید لقب یافت و چون قریب دو سال بتمشیت امور مملکت پرداخت چیزی از مواجب و مرسومات سپاهیان کم کرد بنابر آن اشراف و اعیان قصد خلع او نموده ملک سعید مصلحت را دانسته برادر خود سلامش را که در سن هفت سالگی بود بر تخت سلطنت نشاندند و او را ملک عادل لقب داده سیف الدین قلاوون را که در سلک غلامان صالحی انتظام داشت اتابک وی ساختند و بنفس نفیس با برادر خود خضر و بعضی از خواص بقلعه کرک شتافته در سنه ۶۷۸ در انحصار وفات یافت و خضر زمام حکومت کرک را بدست آورده بملک مسعود ملقب شد و تا شهور سنه ۶۸۵ در آن دیار شهریار بود و بعد از آن سیف الدین قلاوون او را طوعا و کرها از آن قلعه بیرون آورده دیگری بجایش نشاند

نسخه سنه ۶۷۸

ذکر سیف الدین قلاوون چون ملک سعید از مصر بکرک رفته عزلت گزید اشراف و اعیان آن مملکت بعد از انقضاء سه ماه سلامش را از حکومت معاف داشته سیف الدین قلاوون را که مشهور بود بالفی در ماه رجب سنه ۶۷۸ پادشاه گردانیدند و او را ملک منصور لقب دادند آقا سنقر اشقر صالحی که ملک الامراء دمشق بود اظهار خلاف نموده ملقب بملک کامل شمس الدین گشت و در سنه ۶۷۹ سیف الدین قلاوون لشکر بجانب شام کشیده میان او و سنقر مقاتله اتفاق افتاد و سیف الدین ظفر یافته سنقر بسواحل شام شتافت و بر بعضی از آن بلدان مستولی شد و در همین سال میان سیف الدین قلاوون و شاهزاده منکوتیمور بن هلاکو خان که بفرمان برادر خویش اباقا بحدود حمص آمده بود قتال روی نمود و کفار تتار منهزم گشته ملک منصور بر طبق لقب خویش نصرت یافت و در سنه ثمانین و ستمائه میان سنقر اشقر و سیف الدین قلاوون صلح وقوع یافت و کار بجائی انجامید و سیف الدین حکومت انطاکیه و چند موضع دیگر بوی باز گذاشت در چهارم ماه ربیع الآخر سنه ۶۸۸ سیف الدین قلاوون بلده طرابلس را بجنگ از کفار فرنگ گرفته اهل اسلام غنیمت فراوان بحیطه تصرف در آوردند و در سادس ذی القعده سنه ۶۸۹ در ظاهر قاهره معزیه آن پادشاه عادل از عالم مجازی رحلت نمود مدت سلطنتش یازده سال و چند ماه بود

ذکر بعضی از افاضل مشهور که معاصر بودند با ملک منصور از جمله فضلاء زمان سیف الدین قلاوون یکی قاضی القضاة ابن خلکان مورخ است و هو شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد الاربلی در تاریخ امام یافعی مسطور است

که ابن خلکان در سنهٔ ثمان وستمائه تولد نموده و در موصل تحصیل علم کرده بمصر شتافت وچندگاه در آن مملکت ساکن شده بعد از آن بقضاء بلاد شام منصوب گشت ومدت ده سال بآن امر اشتغال فرموده وفیصل قضایا بشرایط دیانت وامانت بتقدیم رسانید وچون سلطان رقم عزل بر صحیفهٔ حالش کشید در مدرسهٔ امینیه ونجیبیه بدرس وافاده میپرداخت تا در سنهٔ احدی وثمانین وستمائه عالم آخرت را منزل ساخت واز جملهٔ مصنفات ابن خلکان کتاب وفیات الاعیان است وآن بهترین کتبی است که متقدمین در فن تاریخ تصنیف نموده اند واز جملهٔ مشایخ آن زمان یکی شیخ ابو اسحق ابراهیم بن معضاد الجعبری است وشیخ ابو اسحق بزعم امام یافعی صاحب کرامات بود ودر سنهٔ ۶۸۷ در مصر از عالم انتقال نمود ودر ماه ربیع الاول همین سال شیخ یاسین المغربی وفات یافت وشیخ یاسین در سلک اکابر مشایخ انتظام داشت وبواسطهٔ آنکه احوال خود را در پردهٔ خفا مستور میگردانید بامر حجامت اشتغال مینمود وشیخ محیی الدین امام نووی را نسبت بشیخ یاسین ارادت بود وقریب هشتاد سال بود ودرین سال ابن النفیس العلامه علاء الدین علی بن ابی الحزم القرشی الدمشقی که در دیار مصر ملک در سایر مصاید مثل او طبیبی نبود از عالم رحلت نمود واز تصانیف آنجناب موجز مشهور است وبسیاری از اکابر علما آن کتاب را شرح نوشته اند ودیگری از افاضل زمان سیف الدین قلاوون ابن البخاری المحدث است وابن البخاری در سنهٔ ۵۹۵ تولد نموده بود ودر بغداد تحصیل نموده واز مشایخ آن بلده اجازت روایت وحدیث یافته واو بصفت صلاح ودیانت وتقوی وامانت موصوف بود ودر صالحیهٔ دمشق فی سنه تسعین وستمائه بجهان جاودان نقل نموده سبب شهرتش بابن بخاری آنکه پدرش چندگاهی در بخارا بسر برده بود وهم درین سال شیخ عفیف الدین سلیمان بن علی تلمسانی از عالم فانی بمنزل باقی انتقال فرموده آنجناب منازل السایرین را که مؤلف مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری است شرحی نیکو نوشته است ودیوان اشعارش در غایت سلاست وعذوبت واقع شده وآنکه بعضی از فقها شیخ عفیف الدین را بزندقه والحاد نسبت مینمودند ظاهرا بنابر کمال حسد بوده والله اعلم

ذکر ملک اشرف صلاح الدین خلیل بن ملک منصور سیف الدین قلاوون

بعد از فوت ملک منصور جمهور اشراف مصر ولد ارشدش ملک اشرف را در ذیقعده سنهٔ ۶۸۹ بر تخت سلطنت نشاندند واو پادشاهی صایب رای کیتی آرای بود وچون افسر جهانبانی بر سر نهاد امر وزارت را بشمس الدین سلعوس تفویض نمود ومنصب سرداری سپاه را ببدر الدین بیدرا متعلق گردانیده باستخلاص طرابلس که بار دیگر بتصرف کفار فرنگ در آمده بود آورد وپس از وصول بظاهر آن حصار در امر محاصره وپیکار غایت سعی واهتمام بتقدیم رسانیده در کمتر از یکماه آن بلده را مسخر گردانید وبسیاری از کفرهٔ فجره را بتیغ بیدریغ بگذرانید واساس قلعه را بانهدام داده متصل آن شهری نو بنا کرده وآن را نیز اطرابلس نام نهاد وبعد از آن همت بر تسخیر عکه گماشته با عساکر موفور وجنود غیر محصور که از آنجمله هژده هزار غلام زر خرید او بود متوجه آن حصار شده ودر چهارم ربیع الآخر سنه تسعین وستمائه بمقصد رسیده آغاز محاصره ومحاربه نمود ومخالفان دین مبین که در آن قلعهٔ متین مسکن داشتند در مقام دفع ومنع آمده از جانبین تیر چرخ وسنگ منجنیق پران گشت ودر آن اوان روزی کفار یکی از مسلمانان را که باسیری گرفته بودند عوض سنگ در منجنیق نهاده بطرف سپاه اسلام انداختند وجسد آن بیچاره در فضاء هوا متلاشی گشته از مشاهدهٔ این حالت آتش غضب ملک اشرف در اشتعال آمده سوگند خورد که تا شهر عکه را بخاک راه یکسان نسازد وخرمن حیات متوطنان آنجا را بباد قهر نابود نگرداند دست از جنگ باز ندارد ونقابان تیز چنگ را فرمود تا در مسام زمین آغاز راه بریدن کردند واز خندق گذشته ستونها در زیر برج وباره نصب نمودند وتمامی شب قلعه را مجوف ساخته بیکبار آتش در آن ستونها زدند لاجرم باد ادبار بر مفارق کفار وزیده بعضی از جدار حصار بیفتاد ودر صباح روز جمعه هفدهم جمادی الاولی سنهٔ مذکوره اهل اسلام تیغ انتقام از نیام کشیده در عکه ریختند وخون اکثر آن بیدینان را بر خاک هلاک ریختند وبعد از دو روز از وقوع این صورت مدینهٔ صور نیز در حیز تسخیر ملک اشرف در آمد زیرا که حکام ولشکریان آن بلده چون از صعوبت قضیهٔ مردم عکه خبر یافتند فرار بر قرار اختیار نمودند ورعیت کس نزد ملک اشرف فرستاده واظهار اطاعت وانقیاد کرده داروغه طلبیدند وهم در آن سال ملک اشرف بتایید ایزد متعال حصار صیدا وعثلیث وطرسوس وطباخی را نیز مفتوح ساخته نصاری فرنگ را بتمام از آن دیار اخراج فرمود وابواب فتح وسرور بر روی روزگار اهل اسلام گشود ودر همین سال ملک عادل سلامش بن ملک ظاهر بیبرس وفات یافت وچون مدت سه هزار روز انوار معدلت ملک اشرف بر مفارق اهل اسلام تافت بیدره بروی خروج نموده در سابع محرم الحرام سنه ثلاث وسبعین وستمائه نقش وجود آن سلطان عادل مجاهد را بنوک شمشیر تیز از لوح

الجحیم

رومی

عصبیت

از لوح زندگانی بستر و برادرش ملک منصور سیف الدین قلاوون را پادشاه کرد و ابن سلعوس وزیر را مواخذه کرده آنقدر شکنجه نمود که از عالم انتقال فرمود

ذکر اقبال و ادبار بیدره و کیبوقا و لاچین و رسیدن ملک ناصر بسلطنت آن سرزمین

چون بیدره بقتل ملک اشرف مبادرت نمود اسم پادشاهی بر محمد بن سیف الدین قلاوون که در سن نه سالگی بود اطلاق کرده سرانجام مهمات را از پیش خود برگرفت و ملقب بملک قاهر شد چون یکسال بر این منوال بگذشت در محرم الحرام سنه اربع و تسعین و ستمائه کیبوقا که در زمان غلبه ملک مظفر بر کیبوقا نویان باسیری در دست مصریان افتاده بود بواسطه کثرت قابلیت بتدریج پای بر مسند امارت نهاده باتفاق لاچین و غلامان اشرفی خروج کرده بیدره را بکشت و ملک عادل لقب یافته متصدی سلطنت مصر گشت و او در آنوقت که بر سریر سلطنت مصر صعود نمود پنجاه ساله بود و بعد از دو سال از پادشاهی کیبوقا در سنه ست و تسعین و ستمائه اعاظم امرا پیمان دولتش را بسر پنجه بیوفائی در هم شکستند و عروس آن مملکت را بحسام الدین عقد بستند و کیبوقا با چهار کس از غلامان خاصه خویش بصوب دمشق گریخته لاچین که ملک منصور لقب یافته بود فوجی از سپاه را بدان جانب فرستاد تا او را گرفته در قلعه سرخد ساکن گردانیدند و اسباب فراغتش را بهم رسانیدند در سنه ثمان و تسعین و ستمائه اعیان مصر نسبت بلاچین نیز طریق بیوفائی پیش گرفتند و بعد از ادای نماز خفتن در وقتی که لاچین بلعب شطرنج اشتغال داشت و غیر از قاضی حسام الدین حنفی و امیر عبدالله و یزید البدوی و امام ابن العسال کسی نزد او نبود هفت کس از اعاظم امرا با شمشیرهای کشیده بر سر لاچین رفتند و قفس قالبش را شکسته مرغ روح او را بطرف آشیانه عقبی پرواز دادند و روز دیگر کس بطلب محمد بن سیف الدین قلاوون که در قلعه کرک بود فرستاده او را بمصر آوردند و پادشاه ساخته ملک ناصر لقب نهادند و منصب سرداری سپاه را بسالار تفویض کردند و در سنه اثنی و سبعمائه حافظ تقی الدین ابو الفتح محمد بن علی بن دقیق العید القشیری در مصر فوت شد در تصحیح المصابیح مسطور است که تقی الدین را مصنفاتی است که مانند آنها تالیف کرده نشده و در همین سال کیبوقا که بعد از خلع از سلطنت مصر در سرخد میبود از عالم انتقال نمود

گفتار در ذکر سلطنت ملک ناصر و آنچه شد در زمان او ظاهر

چون ملک ناصر بر سریر سلطنت مصر متمکن گشت چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان گذشت چهار هزار سوار بماردین و راس العین که حکام آنجا خراج گذار غازان بودند فرستاد و اموال و جهات ساکنان آنموضع را بباد غارت و تاراج داد بنابرآن میان او و سلطان محمود غازان نوائر نزاع در هیجان آمده غازان در اوایل سنه ۶۹۹ لشکر بصوب شام کشیده در نواحی حمص با ملک ناصر مقاتله نموده او را منهزم گردانید و ایالت آن بلاد را به بعضی از امرا تفویض کرده رایت مراجعت برافراخت و امراء عظام از محافظت ثغور شام عاجز شده هر یک از ایشان عنان عزیمت بجانب اردوی غازان خان معطوف ساختند بنابرآن غازان خان ثانیا سپاه فراوان بدان بلدان برد و بعد از وصول بحلب فتح شام را بعهده قتلغشاه نوئین و چوپان بیک کرده روی بصوب دار الملک خود آورد و ملک ناصر با عساکر ظفر ماثر در موضع مرج الصفر بر سر غازانیان تاخته مهم ایشان را بر حسب دلخواه فیصل داد و غنیمت بینهایت گرفته قدم بر مسند حشمت و عظمت نهاد و امر خطیر نیابت و لشکرکشی را به بیکتمور تفویض نمود و منصب وزارت بفخر الدین عمر الحنبلی مشغولی فرمود و قراسنقر را در دمشق حاکم کرد و جمال الدین اقرم در حلب روی بتمشیت امور سپاهی و رعیت آورد و صیت کمال قدرت و استقامت امور مملکتش در اطراف آفاق سمت اشتهار گرفت و لشکری و رعیت مطیع و منقاد گشته تمامی بلاد مصر و شام صفت معموری پذیرفت در سنه احدی و سبعمائه الحاکم بامر الله العباسی که در ممالک مصر و شام اسم خلافت داشت مریض شده رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت ملک ناصر و امرا و اکابر پسرش المستکفی بالله را بجایش بر تخت خلافت نشاندند و بر منابر اسلام در دیار مصر و شام خطبه بنامش خواندند چون تا هشت سال از رشحات سحاب عنایت الهی ریاض مملکت ملک ناصر ناضر و ریان بود ناگاه چشم بد روزگار در کار آمده صرصر خلاف امرا روزی چند بهار دولتش را بخریف حرمان تبدیل نمود تبیین این مقال آنکه سیف الدین سالار و حسام الدین بدر جاشنی گیر که از اکثر امرا بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی بودند بهوس استقلال بخاطر گذرانیده در سنه سبع و سبعمائه قصد ملک ناصر نمودند و سلطان از اندیشه غدر دشمنان وقوف یافته با هفتاد خروار زر و جواهر و حرم و دختر و پسر و صد و هفتاد نفر از غلامان جلادت اثر شبی از قلعه قاهره بیرون آمده بجانب حصار کرک که در حصانت با سد سکندر برابر بود نهضت نمود و بعد از وصول برج و باره را استحکام داده مطمئن خاطر سکون بر حرکت اختیار نمود سالار و جاشنی گیر چون عرصه مملکت مصر را خالی دیدند المستکفی بالله و اشراف و اعیان را مجتمع ساخته در تعیین پادشاهی که از عهده ضبط حوزه اسلام بیرون تواند آمد از ایشان مشورت طلبیدند و خواطر

عادل

لاچین

بیکتمور

همگنان بر سلطنت چاشنی گیر قرار یافته او را بر سریر عزت نشاندند و لقبش مظفر ساختند خطبه بنامش خواندند و چاشنی گیر زمام حل و عقد مهام آن ممالک
بکفایت سالار داده منصب نیابت را به پیر علی قبچاق تفویض نمود و قتال السبع از ممالیک سیف الدین قلاوون و جمال الدین موصلی غلام بدر الدین
لؤلؤ و علاء الدین بغدادی را با سی کس از سرداران سپاه فراوان جهت محافظت حلب بحدود آن ولایت فرستاد و دمشق را بجمال الدین اقرم و حماة را بجمال الدین
و حلب را بقراسنقور و طرابلس را باسپتمور داد و چون از جانب ملک ناصر خوف و خشیت بنهایت داشت بنابر استصواب امرا قاصدی سخن
دان نزد او ارسال نموده پیغام فرمود که چون سلطان بموجبی طریق اعتزال و انزوا اختیار کرده مملکت را باز گذاشتند اشراف و اعیان مسلمانان
این کمینه را بر تخت سلطنت نشانده ملک مظفر لقب دادند اکنون مبلغی کلی از خزانه بصحوب سلطان است و ما را جهت تجهیز لشکر اسلام و اخراجات راتبت
الحرام بدان وجه احتیاج تمام و همچنین قرب دویست غلام شجاع در ملازمت آستان سپهر ارتفاع بسر میبرند توقع آنکه معدودی چند که از عهدهٔ خدمات
ضروریهٔ آنحضرت بیرون آیند نگاه دارند سایر آن جماعت را بمصر فرستند تا باتفاق دیگر بهادران آنجانب بامر غزو و جهاد پردازند ملک ناصر جواب داد که
محقر وجهی که از خزانه همراه آورده شده عشر خزاین موروث و مکتسب نیست که در مصر گذاشته ایم و اگر آنرا باز فرستیم هر آینه جهت ما یحتاج وجه معاش دریوزه
باید کرد و طلب فوجی از غلامان که رعایت حق ملک نموده بصحوب اینجانب آمده اند غایت نا انصافی است چه امروز زیاده از دوازده هزار بنده و بنده
زاده اشرفی و منصوری و ناصری در طریق عصیان بندگان این آستان سلوک نموده چشم و گوش باشارت و فرمان ملک مظفر نهاده اند و ما بر سبیل
اضطرار یا اختیار دل از ملازمت آن جماعت برداشته ایم و وجود و عدم ایشان یکسان و نابود انگاشته مناسب آنکه ملک مظفر و اتباع او جهة این
چند نفر نیات خود را رنجه ندارند و سلطنت و امارت را غنیمت شمرند چون این پیغام بچاشنی گیر و ملازمان او رسید دم درکشیدند و دیگر از ملک ناصر
چیزی نطلبیدند بعد از آن ملک مظفر از غلامان اشرفی و ناصری توهم فرمود شر و علاقه با انهدام بنا برزندگانی ایشان حبس ... نمود و منکوتمور
از ممالیک ملک اشرف که در میدان شجاعت بر امثال و اقران فایق بود از قصد ملک مظفر اندیشیده از مصر بگریخت و بقلعهٔ کرک رفته
بدست اخلاص در دامن دولت ملک ناصر آویخت دیگر غلامان که آن حال مشاهده کردند یکیک و دو دو بتقلید منکوتمور نموده بملازمت ملک
ناصر شتافتند لاجرم باندک زمانی جمعی کثیر در کرک مجتمع گشتند و چون این خبر بشام رسید حاکم حلب قراسنقور نیز قاصدی نزدیک ملک ناصر
فرستاده اظهار هواخواهی فرمود و قتال السبع و جمال الدین موصلی و علاء الدین بغدادی که در آن حدود بودند از تغییر عقیدهٔ قراسنقور نسبت بملک
مظفر وقوف یافته عنان بصوب مصر تافتند و این خبر را ملک ناصر شنوده جمعی از شجاعان بسر راه مخالفان فرستاد تا تمامی یراق و جهات ایشان را
گرفته بکرک بردند و چون صاحب دمشق جمال الدین اقرم بر جمعیت ملک ناصر وقوف یافت هراس بسیار بخود راه داده عنان بصوب مصر تافت
و ملک ناصر بلطف پادشاه قادر واثق گشته با سپاهی متکاثر از کرک بدمشق رفت و در آن بلده اکثر امرا و حکام بظل رایت آفتاب اعتنا
التجا کرده ملک ناصر همهٔ ایشان را باصناف اعطاف و الطاف خسروانه بنواخت و قواعد عهد و پیمان را بغلاظ ایمان مشید گردانیده لوای
توجه بصوب مصر برافراخت و بتاریخ دوازدهم ماه رمضان سنه ۷۵۸ باعظمتی و شوکتی که زبان بیان از تعریف آن عاجز است از دمشق در حرکت آمد
و چون چاشنی گیر نیل بلاد را بمصر جاه و جلال خود محیط دید بعبارت درود داغ وداع پادشاهی نموده باتفاق سالار پنجاه هزار زر از خزانه بار کرده با چهار صد
غلام خاص براه صعید طریقهٔ فرار گزید و سلطان بر گریز خصم اطلاع یافته قراسنقور و منکوتمور را با طایفه از دلیران روان فرمود تا بمابین غزه و خلیل
شتافته راه بیرون شد او را مسدود گردانید و بنفس نفیس در طی مسافت مسارعت نموده در شب عید فطر بقاهرهٔ معزیه رسید و همان شب بقلعه
خرامید و روز دیگر مصر را بیمن دو عید روی نموده بنشاط و انبساط بساط عیش و عشرت گستردند و یک دو روز بسور و سرور بسر بردند و روز سوم
خبر آمد که قراسنقور و منکوتمور در منزل جاه تا تابک بسر وقت چاشنی گیر رسیده و او را دستگیر کرده می آورند ملک ناصر منشور حکومت دمشق را نزد قراسنقور
فرستاده حکم فرمود که هم از آن راه بدار الملک شام رود و چاشنی گیر را بپایهٔ سریر سلطنت مصیر ارسال نماید و قراسنقور بموجب فرموده عمل نموده چون
چاشنی گیر در غایت خجالت بمجلس همایون در آمد سلطان او را مخاطب ساخته گفت ای بی حمیت باوجود آنکه من در بارهٔ تو رعایت و عنایت بتقدیم
رسانیده ام از مروت چگونه رخصت یافتی که حقوق نعمت مرا بکفران بدل ساختی چاشنی گیر از آن خطاب زهر آمیز مضطرب شده گفت که سالار مرا برین

مرا این حرکت باعث شد ملک ناصر با امرا گفت که من بواسطه سوگندی که خورده ام انجام نمک را نمی کشتم اما دیده شخصی که بصر بصیرتش بدیدن نعم منعم
بینا نباشد کور بهتر وامرا قصد میل کشیدن چاشنی گیر کرده خدمتش بتضرع وزاری التماس قتل نمود امرا واركان دولت این ملتمس را مبذول داشته او را زیر
لگام از میان برداشتند وچون نوبت سیاست بسلار رسید حکم شد که بقلعه سر ریگ بقیه عمر انجا بگذراند وهمچنین مقرر گشت که جمال الدین اقرم ترک
سپاهیگری کرده دیگر بر اسپ سوار نشود واگر بمرکب احتیاج داشته باشد بر خر نشیند ودر سنه ۷۱۱ ملک ناصر قراسنقور را از حکومت دمشق عزل کرد
این معنی موجب آن شد که مشار الیه باتفاق جمال الدین اقرم با پانصد کس از اهل جلادت باستان دولت آشیان اولجایتو سلطان شتافتند وانعام واکرام
بسیار یافتند وسلطان بنابر اغوای ایشان بجانب شام لشکر کشید وچنانچه در ضمن وقایع آن پادشاه عالیشان گذشت که با اهل رحبه صلح
کرده بازگردید ودر سنه ۷۱۲ ملک ناصر بمکه مبارکه شتافته بگذاردن حج اسلام فایز گشت ودر غره محرم سنه ثلث عشر از آن سفر بقاهره معزیه باز آمد ودر وسبعمائه
سنه ۷۱۹ نوبت دیگر بحج رفت وکرت بعد اخری باین سعادت عظمی استسعاد یافت وبدار الملک خویش بازگشته پرتو انوار معدلتش بر وجنات احوال
متوطنان مصر وشام تافت **اختتام کلام در ذکر ملوک مصر وشام** بر خواطر واقفان احوال ملوک عظام وعارفان اخبار شهور
وایام پوشیده وپنهان نخواهد بود که در تاریخ مرآت الجنان حالات ملک ناصر تا باین مقام که مرقوم کلک اهتمام گشت در سلک بیان سمت انتظام
دارد ونزد راقم حروف کیفیت انجام روزگار آن پادشاه ذو الاقتدار وانکه بعد از وی سلطنت اندیار بکدام یک از غلامان آن روزگار رسید
بوضوح نپیوست بنابر آن پیرامن ذکر آن نگردید وانچه از السنه وافواه مسافران اگاه استماع افتاد آنست که از آن زمان باز همواره ممالیک چرکس
سلطان مصر بوده اند ودر باب تمشیت امور مملکت ومهم غزو وجهاد سعی واهتمام نموده اند چنانچه از ظفرنامه ومطلع السعدین تحقیق می انجامد
در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان آن امر متعلق ببرقوق نامی گرفته بود وچون او فوت شد پسرش ملک فرج بر سریر پادشاهی صعود نمود
ملک فرج را در دمشق با حضرت صاحبقرانی محاربه اتفاق افتاد وشکست یافته عنان عزیمت بصوب مصر انعطاف داد وآن بعد از فتح روم ایلچیان
بدرگاه صاحبقران گردون توان فرستاده اظهار اطاعت وانقیاد نمود وچند تنکچه بنام نامی آنحضرت سکه زده ارسال فرمود ودر اوایل ایام
فرخنده نشان خاقان سعید میرزا شاهرخ ملک اشرف نامی بحکومت بلاد مصر وشام اشتغال داشت وچون او فوت شد سلطان شیخی علم
سلطنت برافراشت ومظفر وتاتار که در سلک اعیان امرا کبار منتظم بودند صاحب اختیار شده برتق وفتق وحل وعقد امور آن مملکت
قیام نمودند وبعد از فوت سلطان شیخی چقماق بیک که میر آخور بود سلطان مصر شده میان او ومیرزا شاهرخ رسل ورسایل آمد شد نمود ودم
اتحاد وموافقت رعایت یافت چنانچه در جزو سیم ازین مجلد پرتو اهتمام بر تفصیل الحکایت خواهد تافت انشاء الله تعالی واز جمله ملوک مصر
دیگری سلطان قایتبای است که معاصر سلاطین آق قویونلو بود واز الجمله دیگری ملک قیصوه است که در ایام طلوع آفتاب اقبال نواب درگاه
عالمپناه شاهی سلطنت نمود وچون چند سال از حکومت قیصوه درگذشت ملک الامرا حلب خیربای نام باوی یاغی گشت وپادشاه روم سلطان
سلیم بنابر تحریض وترغیب خیربای لشکر بمصر کشید وقیصوه را شربت شهادت چشانیده خیربای را قایم مقام گردانید وظاهرا تا غایت که تاریخ سنین هجرت
بجمادی الاولی سنه تسع وعشرین وتسعمائه رسیده خیربای در آن ملک پادشاه است چنانچه تفصیل الحکایت انشاء الله تعالی در جزو چهارم ازین مجلد بسمع
وضوح خواهد پیوست **ذکر بعضی از علما واکابر که در ایام دولت ملک ناصر وبعد از وی در ولایات مصر وشام بوده اند**
وبامر شریف درس وقضا وتصنیف مشغولی می فرموده اند در تصحیح المصابیح سمت توضیح پذیرفته که در زمان سلطنت ملک ناصر
در شهور سنه ۷۱۱ حافظ علامه مسعود بن احمد الحارثی که حنبلی مذهب بود بقضاء ولایت مصر اشتغال می نمود از عالم رحلت فرمود ودرهمان سال جمال
الدین محمد بن مکرم الانصاری که تصانیف مفیده در سلک انشا کشیده متوجه عالم آخرت گردید ودر سنه ۷۱۱ محدث علامه سلیمان بن حمزة المقدسی
که قاضی بلاد شام بود صبح زندگانی را وداع فرمود وهمدرین سال سید فاضل وعامل کامل رکن الدین حسن بن محمد الحسینی در موصل بجهان جاودان شتافت
وآنجناب حافظ قرآن مجید بود ودر علوم مختلفه تصانیف نمود ودر سنه ۷۳۲ صاحب مؤلفات برهان الدین ابراهیم بن عمر الجعبری از لباس حیات عاری
گشت ودر سنه ثلث وثلثین قاضی القضاة مصر بدر الدین محمد بن ابراهیم که در علم حدیث ودیگر علوم تصانیف دارد درگذشت ودر سنه اربع وسبعمائه

وثلثین و سبعمائه صاحب تصانیف ابو الفتح محمد بن محمد بن محمد سید الناس الیعمری در مصر وفات یافت و در سنه خمس و ثلاثین مؤلف تاریخ مصر و شرح صحیح بخاری و سنه
قطب الدین عبد الکریم بن عبد النور الحلبی المصری بعالم جاودان شتافت و در سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه قاضی حماة شرف الدین هبة الله بن
القاضی نجم الدین عبد الرحیم بن القاضی شمس الدین ابراهیم البارزی الجهنی جهان جاودانی را منزل ساخت و قاضی هبة الله در سلک اعاظم ائمه
حدیث منتظم بود و از جد خود کمال ضریر و جمعی دیگر از محدثان اجازت روایت داشت و از تصانیف آنجناب یکی شرح حاوی است در دو
مجلد و مصنف دیگر نیز دارد موسوم بحل الحاوی مدت اقامت هبة الله در منازل دنیوی هفتاد و سه سال بود و در سنه ٧٣٩ قاضی القضاة دمشق
جلال الدین محمود القزوینی بعالم اخروی انتقال نمود و او پسر مولانا عبد الرحمن بود و هو ابن قاضی القضاة سعد الدین بن قاضی القضاة امام الدین
و قاضی جلال الدین محمود بخدمت خطابت بلده دمشق اشتغال داشت بعد از آن ملک ناصر او را طلبیده تکلیف منصب قضا فرمود و قاضی جلال
الدین محمود باستقلال هر چه تمامتر بتفصیل قضایا و فرق برایا پرداخته در اختیار و اعتبار بدرجه رسید که امثال و اقرانش را آن مرتبه میسر نشده
بود و در تاریخ امام یافعی مسطور است که و کان فصیحا حلو العبارة یعرف العربی و العجمی و الترکی ملیح الصورة و له من التصانیف المفیدة الکتابان
المشهوران فی علم المعانی و البیان المسمیان بالتلخیص و الایضاح مدت عمر او هفتاد و سه سال بود و هم درین سال صاحب تاریخ کبیر محمد بن ابراهیم
الجزری الشافعی الدمشقی در هشتاد و یک سالگی از عالم انتقال نموده و درهمین سال حافظ کبیر علم الدین ابو القاسم بن محمد بن یوسف البرزالی بجهان
جاودانی پیوست و او را کتابیست در غایت تفصیل در علم حدیث مشتمل بر بیست مجلد و در سنه ٧٤٠ در مصر ابوبکر بن اسمعیل بن عبد العزیز بن مجد
الدین السنکلونی فوت شد و ابوبکر در وقتی که بسر حد بلوغ نزدیک رسیده بود بقاهره معزیه شتافته از شیخ محی الدین عبد الرحیم الدمنائی اخذ
علم حدیث و فقه نمود و آغاز تالیف شروع نموده منها انتخاب الکفایة التنبیهیه فی اربع مجلدات و منها الملح العارضة فیما بین الرافعی و النووی من المعارضة
فی مجلد واحد و منهاج النووی و منها شرح مختصر التبریزی و قال الامام الیافعی قلت و بلغنی ان له بعض کرامات و ذکر ان عمره نیف علی ستین و در سنه
٧٤٨ محدث شام و مورخ اسلام شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی نقد حیات بقابض ارواح سپرد و او را تصانیف مفیده است و
در سنه تسع و اربعین شمس الدین عبد الله محمد بن احمد المعروف بابن اللبان بجهان جاودان خرامید و ولادتش در سنه ٦٧٩ در دمشق اتفاق افتاده بود
و بعد از وصول بسن رشد و تمیز بمصر شتافته تا آخر ایام زندگانی در آن بلده اقامت نمود و او هفتاد سال عمر داشت و در مدت حیات مصنفات
جلیله بر اوراق روزگار نگاشته منها کتاب ازالة الشبهات عن الایات و الاحادیث و المتشابهات و منها ترتیب الام فی مسائل الروضة فی
اربع مجلدات و منها مختصر الروضة و منها رسالة فی النحو وضع لها شرح بین فیه مجملها و فصلها و له دیوان خطب یوم الجمعة و له فی علم الحدیث
مصنف مفید و در سنه خمسین و سبعمائه نجم الدین عبد الرحمن بن یوسف الدین الاصفونی در مکه مبارکه در آخر ایام تشریق بعالم اخروی پیوست
و او در سنه ٦٧٧ متولد شده بود و از مصنفاتش یکی مختصر روضه است در دو مجلد و در سنه ٧٦٤ خطیب مسجد جامع دمشق صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی
که بصفت علم و صلاح اتصاف داشت رایت عزیمت بعالم آخرت برافراشت و او در فن تاریخ و علم آداب مصنفات مفیده دارد
و در سنه ٧٦٨ عفیف الدین عبد الله بن اسعد الیافعی بجهان جاودانی انتقال نمود کنیت آنجناب که در تصحیح تصریح یافته ابو محمد بوده اما در نفحات المصابیح
ابو السعادات مکتوب است و امام یافعی از اصناف علم ظاهری و باطنی بهره تمام داشته و همواره همت عالی نهمت بر تالیف و تصنیف میگماشت
منها کتاب روض الریاحین فی حکایات الصالحین و منها کتاب الدر النظیم فی فضایل القرآن العظیم و منها تاریخ مرآة الجنان و عبرة الیقظان
فی معرفة حوادث الزمان و بنای این کتاب افاده انتساب را بر تاریخ سنین هجری نهاده است و از سال اول هجرت تا سنه خمسین و سبعمائه کلیات
وقایع حجاز و یمن و مصر و شام و عراقین را در سلک تحریر کشیده و آنجناب در مکه مبارکه ساکن مینوده و در آن بلده طیبه از عالم انتقال نموده
و در سنه ٧٧١ قاضی شام تاج الدین ابو النصر عبد الوهاب بن تقی الدین علی از عالم محنت انجام رحلت کرد و در ایام حیات تصنیفات که یکی از آن
جمله جمع الجوامع است در حیز تحریر آورد و در سنه ٧٧٢ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی که شیخ فقهاء مصر بود از عالم انتقال نمود و هم درین
سال بهاء الدین تمام که ملقب باحمد بود و مکنی بابو حامد از جهان فانی رحلت نمود و هو ابن العلامة تقی الدین علی بن عبد الکافی و من مؤلفاته شرح

شرح التلخیص و در ماه صفر سنه ۷۷۸ ابو حفص عمر بن الحسن بن مزید بن امیله المراغی الحلبی المزی در دمشق بمنزل جاودانی پیوست و کان صالحاً خیراً ثقة حافظاً
للقرآن ذاکراً للحدیث و در سنه ۷۹۹ برهان الدین ابراهیم بن احمد الشامی که در علم قرائت و حدیث در دیار مصر و شام نظیر نداشت علم عزیمت بصوب عالم
آخرت برافراشت و در سنه خمس و ثمانمائه سراج الدین عمر بن علی الانصاری که مشهور بابن ملقن و تصانیف کثیره کثیر دارد وفات یافت و در سنه ۸۰۶
در مصر زین الدین عبد الرحیم بن الحسین العراقی بعالم آخرت شتافت قال الجزری و هو آخر حفاظ الحدیث و مملیه جامع انواعه والمؤلف فیه و به ختم
هذا العلم فی تلک الدیار علیه الرحمة من الله الغفار **گفتار در ذکر حکومت قراختائیان در مملکت کرمان** نزد جمهور مورخان سخندان
تحقیق پیوسته که بعد از انقضاء ایام دولت خوارزمشاهیان از قوم قراختای ده نفر در خطه کرمان بر مسند حکومت نشستند و اوقات اقبال ایشان
هشتاد و سال امتداد یافت و نخستین کسی که ازین طبقه افسر سروری بر سر نهاد براق بن کلدور است و آخرین ایشان قطب الدین شاهجهان براق بن کلدور
در مبادی حال ملازمت پادشاه قراختای گورخان قیام مینمود و در زمان سلطنت تکش خان جهت تحصیل مال مواضعه بخوارزم آمده سلطان تکش
او را اجازت مراجعت نداد و چون اورنگ خوارزمشاهی بوجود سلطان محمد زیب و زینت یافت براق را اولاً بتفویض منصب حجابت
مخصوص ساخت ثانیاً امر رسیدن بعرض و پرسیدن دیوان مظالم را بدو مفوض داشت و اتابکی پسر خود غیاث الدین پیرشاه را علاوه این
منصب گردانید و دران وقت که سلطان محمد سلطان غیاث الدین را بحکومت عراق منصوب ساخت شحنگی صفهان را ببراق حاجب
داد و مقارن انحلال اختر جاه و جلال خوارزمشاهیان بسبب طلوع ماهچه رایت چنگیزخانیان در مغرب زوال مختفی گشته براق اجتناب از ملازمت
ایشان واجب دانست و براه کرمان عازم هندوستان شد شجاع الدین ابو القاسم زوزنی که دران زمان حاکم کرمان بود بطمع اموال دیار براق سر
بروی گرفت و بین الجانبین محاربه اتفاق افتاده علم دولت براق سمت ارتفاع یافت و ابو القاسم گریخته در سنه تسع عشر و ستمائه براق بکرمان
درآمد و تاج ایالت بر سر نهاد و در زمانیکه اوکتای قاآن در قراقرم و کلوران قایم مقام پدر شد براق بمجی سخندان با پیشکش فراوان بآستان معدلت
آشیان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و خلع سلطان لقب یافته بتفویض ایالت ولایت کرمان سرافراز گشت و او پادشاهی قاهر سایس بود
و قریب یازده سال باقبال گذرانیده در سنه ۶۳۲ وفات یافت و در مدرسه که خود بنا کرده بود بظاهر کرمان در محله ترکاباد مدفون گشت و
ازو یک پسر و چهار دختر ماند پسر رکن الدین خواجه حق نام داشت و اسامی دختران اینست سونج ترکان یاقوت ترکان خان ترکان مریم ترکان
و بعد از فوت براق برادرزاده اش قطب الدین محمد سلطان بن حمید تانیکو روزی چند در کرمان بر تخت حکومت نشست زیرا که رکن الدین خواجه
حق دران زمان در اردوی اوکتای قاآن بود و وزارت براق تعلق بخواجه یمین الدین ضیاء الملک الطالبی میداشت و خواجه یمین الدین در اوایل حال
در سلک نویسندگان دیوان سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود و در ایام وزارت علم نصفت و نیکنامی برافراشت **سلطان رکن الدین**
خواجه حق بن براق حاجب بعد از استماع خبر فوت پدر منشور حکومت کرمان حاصل نموده روی بدان جانب آورد و قطب الدین محمد سلطان از
مقاومت عاجز گشته براه سیستان متوجه اردوی قاآن شد و سلطان رکن الدین در روز دوشنبه ۲ شعبان سنه ۶۳۳ بلده کرمان را بیمن مقدم شریف
مشرف گردانیده قریب شانزده سال بدولت و اقبال گذرانید دران اوقات قطب الدین در ولایت مغولستان در ظل تربیت صاحب محمود
یلواج بسر میبرد و چون منکوقاآن بر تخت سلطنت نشست محمود قطب الدین را بنظر قاآن رسانیده منشور ایالت کرمان جهت او حاصل کرد و رکن الدین
ازین معنی خبر یافته جهت استمداد روی ببغداد آورد و اما ورا ازانجا کاری نگشاد لاجرم بازگشته بدرگاه منکوقاآن رفت و قطب الدین از عقبش شتافته قاآن
رکن الدین را بوی سپرد تا بقتل آورد و از رکن الدین یک پسر و سه دختر ماند اسامی ایشان معلوم نیست وزیر رکن الدین در اوایل حال وزیر پدرش خواجه یمین
الدین بود و آخر الامر خواجه یمین الدین بتوسط قصد و غرض بعضی از اهل حسد مواخذه گشته آنگاه ظافر الدین ظهیر الملک متصدی منصب وزارت گشت
و بعد از انقضاء دو سال قلم قضا رقم عزل بر صفحه حالش کشیده شرف الملک معین الدین زوزنی متعهد آن مهم گردید اما بسبب ضعف رای و سوء تدبیر
از عهده سرانجام مهام وزارت بیرون نتوانست آمد و اندک زمانی معزول شده خواجه نظام الملک احمد بن تاج الدوله قائم مقام گشت و او
نیز در سال اول بلای مصادره گرفتار آمده رضی الملک تاج الدین عثمان بر مسند وزارت کرمان نشست و او نیز مانند یاران باندک زمانی از ان

محمد شاه بر کرسی نشست و روی بتنظیم امور وزارت آورد و بعد از اندک زمانی میان سلطان محمد شاه و جناب فضیلت مآب وزارت دستگاه
غبار نقار ارتفاع یافته بدرگاه عالمپناه شتافتند و قبایح اعمال یکدیگر را بعرض نواب بارگاه پادشاه رسانیدند و چون وزراء عظام خواجه
رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد ساوجی که در آن زمان متکفل سرانجام عظایم امور غازانی بودند خود را در سلک تلامذهٔ قاضی فخر الدین میشمردند
رعایت جانب مولوی نموده احکام حکومت کرمان بنام آنجناب حاصل کردند و محمد شاه مصحوب اردوی همایون بطرف شام در حرکت آمد
قاضی فخر الدین در غایت حشمت و تمکین در سنه ست وتسعین وستمائه بکرمان رفت و در اشاعت عدل و احسان و دفع مواد جور و طغیان سعی موفور
و جهد نامحصور مبذول داشت اما پس از انقضاء اندک زمانی روزگار جفاکار در استرداد مواهب خویش کوشیده محمود شاه برادر سلطان محمد شاه
باتفاق جمعی از مردم تراکمه و اوباش تیم بنی خروج نمود و قصد قتل قاضی فخر الدین کرده آنجناب روی بوادی فرار آورد و در خانهٔ یکی از کرمانیان پنهان
شد و محمود شاه در آن شب دیجور آتش ظلم افروخته جمیع جهات و اموال قاضی فخر الدین را بباد غارت و تاراج و فنا برداد و چون صبح صادق
دمید غمازی آن غار نهادی را بسر منزل جناب مولوی برد و او را شهید کرد و من حیث الاستقلال روی بتمشیت مهمات کرمان آورد و چون حاکم
شیراز ساداق بیک از کیفیت حادثه خبر یافت سپاه فارس و عراق فراهم کشیده بظاهر کرمان شتافت و محمود شاه در شهر متحصن گشت سا
داق بیک آغاز محاصره فرمود و بعد از آنکه مدت سه ماه در تضییق کرمانیان کوشید قحط و غلای عظیم بوقوع پیوسته کار بجائی رسید که مردم گوشت
سگ و گربه میخوردند بالاخره از آن نیز نشان نماند لاجرم ساداق بیک را فتح میسر شد محمود شاه با اهل فتنه بیاساق رسید و چون غازان
خان خبر این واقعه شنید نوبت دیگر سلطان محمد شاه را بحکومت آن مملکت روان گردانید چنانچه مسطور گشت محمود شاه در شهور سنه احدی
وسبعمائه متوجه ملک آخرت گردید **قطب الدین شاه جهان بن جلال الدین سیورغتمش** بعد از وفات محمد شاه بحکم غازان خان پای بر
سریر ایالت کرمان نهاد و او حاکمی دلیر چابک سوار بود اما از تجربهٔ روزگار رعایت مهمل بود و در اداء مال مقرر اهمال کرده ایلچیان را جانب غنی ایلخان ۵
رعایت نفرمود بنابر آن چون الجایتو سلطان پادشاه ممالک ایران شد شاه جهان را از حکومت کرمان معزول گردانید و شاه جهان بشیراز رفته
در زاویه ساکن گشت و بفراغت روزگار میگذرانید تا دست قضا بساط حیاتش در نوشت و از وی یک دختر ماند مسمی بخان قتلق که او را مخدوم
شاه نیز میگفتند و مخدوم شاه را امیر محمد بن مظفر در حبالهٔ نکاح آورده شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از وی متولد گشتند اما حکومت کرمان بعد از
عزل شاه جهان بحکم الجایتو سلطان تعلق بملک ناصر الدین محمد برهان گرفت و او در سنه سبع وسبعمائه بدان ولایت رفته مدت سی
و یکسال زمام ایالت او و پسرش قطب الدین نیک روز بسمت امتداد پذیرفت و در سنه احدی و اربعین وسبعمائه آن مملکت در حوزهٔ تصرف
امیر محمد مظفر درآمد چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی و تقدس **آغاز گفتار خامهٔ سخنور**
در ذکر احوال آل مظفر مبارزان معرکهٔ اخبار در میدان اخبار از مبادی احوال آل مظفر کمیت قلم را بدین منوال جولان داده اند که جد اعلی امیر
مبارز الدین محمد که نخستین سلاطین مظفریست موسوم بود بغیاث الدین حاجی خراسانی و طلوع اختر وجود امیر غیاث الدین حاجی از افق ولادت
بروایت مطلع سعدین در تشتغان خواف روی نمود و بقولی آنجناب از سجاوند خواف بود و باتفاق مورخان امیر حاجی در زمان استیلای تشتغان
چنگیز خانیان بر ولایت خراسان از مولد و منشاء خویش بخطهٔ یزد رفت و او بمرتبهٔ عظیم خلقت بود که در یزد موزه که گنجایش پایش داشته باشد پیدا
نشد و شمشیر بکمر میبست بسنگ یزد سه من و نیم وزن داشت و دیده بخت امیر حاجی بدیدار سه پسر منور بود ابوبکر و محمد و منصور ملازمت علاء ابوبکر و محمد و منصور ۳
الدوله که در یزد رایت حکومت می افراشت اختیار کردند و در آن اوان که هلاکو خان عازم بغداد بود علاء الدوله ابوبکر را با سیصد سوار باردوی
ایلخان روان ساخت و هلاکو خان بعد از فتح دار السلام او را با فوجی از سپاه بسرحد مصر فرستاد و ابوبکر در آن دیار آثار اقتدار بظهور رسانیده
در جنگ اعراب خفاجه بقتل آمد و محمد نیز تا وقت حلول اجل طبیعی در سلک نوکران علاء الدوله انتظام داشت و از این دو برادر اصلا نسل نماند اما منصور
بن حاجی خراسانی که همواره در ملازمت پدر بسر میبرد او را سه پسر بود امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر امیر علی فرزند نداشت و امیر محمد را یک پسر بود
که پدر شاه سلطان است و امیر مظفر اگرچه بحسب سن از هر دو برادر کهتر بود اما در میدان پهلوانی گوی مسابقت از امثال و اقران میربود و او در مبادی

او در مبادی سن رشد و تمیز خوابی دیده و بجهة تعبیر آن بوصول مراتب علیه امیدوار گردید کیفیت واقعه آنکه امیر مظفر شبی در عالم رؤیا مشاهده کرد که آفتاب از
خانهٔ اتابک علاء الدوله برآمده بگریبان او فرو رفتی و او برپای خاسته و آفتاب قریب بچهار پاره شده از دامنش بیفتادی و امیر مظفر این خواب را
بعرض شیخ داد آن را بسا بیند شیخ چنین تعبیر نمود که بشارت باد ترا که آفتاب اقبال از دودمان اتابکان بخاندان تو انتقال نماید و بعدد هر قطعه که دیده سالی
بماند و بعد از این واقعه امیر مظفر منظور نظر تربیت اتابک یوسف شاه ولد اتابک علاء الدوله که قائم مقام پدر گشته بود شده روز بروز رتبهٔ او
ترقی نمود و در آن اوقات جماعتی از قطاع الطریق در کوه یوناکن در بیابان قهستان و یزد واقع است متحصن گشته بقطع طریق اقدام مینمودند اتابک
یوسفشاه مظفر را بدفع آن جماعت نامزد کرد و چون او نزدیک بدزدان رسید آتش محاربه مشتعل گردید و اعدا بقلهٔ جبل گریخته امیر مظفر از بارهٔ جهان نورد
پیاده شد و بپای جلادت بمصاعد آن ذروهٔ رفیع تصاعد نمود جمعی از ایشان را بتیغ بیدریغ بگذرانید و فوجی را اسیر و مقید گردانید و اول
شجاعتی که از وی در وجود آمد این بود و مقارن آن احوال اتابک یوسف شاه بعضی از ایلچیان ارغون خان را کشته از غایت وهم متوجه سیستان شد و امیر مظفر
از وی مفارقت کرده بکرمان رفت و از کرمان بمیبد شتافته از آنجا باردوی ارغون خان خرامید و بوسیلهٔ امیر محمد جوشی منظور نظر تربیت ارغون شده
بمنصب یساولی منصوب گشت و چون مسند خانی بوجود گیخاتو خان زیب و زینت گرفت مرتبهٔ امیر مظفر سمت تزاید پذیرفت و در زمان
غازان خان بامارت هزاره و انعام طبل و علم مفتخر و مباهی شد و در اواسط جمادی الآخر سنه سبعمائه امیر مبارز الدین محمد تولد نمود و از یمن مقدم آن
مولود عاقبت محمود امیر مظفر را دولت و مسرت افزود و پس از وفات غازان خان اولجایتو سلطان بیشتر از پیشتر در تربیت امیر مظفر کوشید گاهی در زمرهٔ
پادشاه اوقات میگذرانید و احیانا در میبد مراسم نصفت و رعیت پروری بتقدیم میرسانید تا در شهور سنه ثلث عشر و سبعمائه مریض گشته قرب
سه ماه صاحب فراش بود و چون اندک صحتی روی نمود بعضی از اصدقا تمونیا در نخود آب کرده بخورد او دادند لاجرم مرض نکس کرده وفات یافت
و در مدرسهٔ میبد که از جملهٔ مستحدثات اوست مدفون شد و از امیر مظفر پسری ماند و دختری دختر را به برادرزادهٔ خود امیر بدر الدین ابوبکر داده بود و شاه
سلطان و امیر حاجی و امیر مبارز الدین از و در وجود آمدند اما پسر امیر مظفر امیر مبارز الدین محمد است که نخستین سلطان آل مظفر است و از آل مظفر
هفت نفر بمرتبهٔ حکومت رسیدند و اکثر ایشان بصفت نصفت و فضیلت و سمت حسن خلق و مکرمت اتصاف داشتند اما چون بقطع صلهٔ رحم
و کشتن و میل کشیدن یکدیگر قیام مینمودند زمان اقبال ایشان زیاده از چهل و پنج سال امتداد نیافت چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد
انجامید و التأیید من الله الحمید المجید

ذکر امیر مبارز الدین محمد بن مظفر

چنانچه سابقا کلک سخن آرا املا نمود امیر محمد بن مظفر در
اواسط جمادی الآخر سنه سبعمائه از کتم عدم قدم در عالم وجود نهاد و آثار جلادت و سروری از ناصیهٔ حالش ظاهر گشته امیر مظفر را فرح و سرور
موفور دست داد و در سنه ۷۱۳ که امیر مظفر بجهان دیگر منزل گزید امیر محمد بملازمت پادشاه سعید سلطان ابوسعید شتافته مخصوص عین عنایت گردید
و برجوع مناصب پدر بزرگوار سرافراز شد و در سنه ۷۱۹ حکومت ولایت یزد ضمیمهٔ مناصبش گشت و در سنه ۷۳۶ که سلطان ابوسعید بهادرخان بریاض
رضوان انتقال کرده در ممالک ایران از نسل چنگیز خان پادشاهی نافذ فرمان نماند و در هر سری سودائی و در هر دلی تمنائی پدید آمد امیر مبارز الدین
محمد نیز خیال استقلال کرده بوسیلهٔ کمال جلادت و پهلوانی بر زین ملک ستانی نشست و بعد از تهیهٔ اسباب قتال و اجتماع ابطال رجال در محرم الحرام سنه ۷۵
زمام ایالت مملکت کرمان بکف کفایتش قرار گرفت و در سیم شوال سنه اربع و خمسین و سبعمائه دست عنایت پادشاه ملک بخش ابواب تسخیر صفاهان
بر روی روزگارش برگشود و کوکب اقبال آن پادشاه ستوده خصال باوج شرف رسیده پای بر ذروهٔ کمال استقلال نهاد و بقدر مقدور در تقویت ارکان
شریعت کوشیده برفع رسوم بدعت و ضلالت فرمان داد و بی شائبهٔ تکلف و تخوف امیر محمد مظفر پادشاهی بود در کمال
عدالت و دین پروری از شرب شراب و سایر ارتکاب مناهی از بر باب مجتنب و از کثرت مبالغه در امر معروف و نهی منکر بزبان ظرفاء شیراز
ملقب بمحتسب و در رعایت جانب سادات عظام و علماء اعلام حسب الامکان میکوشید و در تمهید بساط عدل و انصاف و دفع مواد ظلم و اعتساف
از خود تقصیر راضی نمیگردید و در میدان مبارزت بچوگان چستی و چالاکی گوی مسابقت از رستم دستان میربود و در نظم امور مملکت و سرانجام مهام
سپاهی و رعیت از عقلاء زمان و مدبران دوران در پیش بود اما بغایت سفاهت و درشتی گوئی و قساوت قلب و قلت رحم اتصاف داشت

نسخه: داد

نسخه: پرداخت و اورا بمحافظت شوارع ابرقوه و ایالت میبد ساخت و ایهٔ ۱۲

محمد شاه بر کرسی نشست و روی به تنظیم امور وزارت آورد و بعد از اندک زمانی میان سلطان محمد شاه و جناب فضیلت مآب وزارت دستگاه
غبار نقار ارتفاع یافته به درگاه عالمپناه شتافتند و قبایح اعمال یکدیگر را بعرض نواب بارگاه پادشاه رسانیدند و چون وزراء عظام خواجه
رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد ساوجی که در آن زمان متکفل سرانجام عظایم امور غازانی بودند خود را در سلک تلامذه قاضی فخر الدین می‌شمردند
رعایت جانب مولوی نموده احکام حکومت کرمان بنام آنجناب حاصل کردند و محمد شاه مصحوب اردوی همایون بطرف شام در حرکت آمد
قاضی فخر الدین در غایت حشمت و تمکین در سنه ست و تسعین و ستمائه بکرمان رفت و در اشاعت عدل و احسان و دفع مواد جور و طغیان سعی موفور
و جهد نامحصور مبذول داشت اما پس از انقضاء اندک زمانی چون کار جفا کاران در استرداد مواهب خویش کوشیده محمود شاه برادر سلطان محمد شاه
باتفاق جمعی از مردم تراکمه و اوباش نیم شبی خروج نمود و قصد قتل قاضی فخر الدین کرده آنجناب روی بوادی فرار آورد و در خانه یکی از کرمانیان پنهان
شد و محمود شاه در آن شب دیجور آتش ظلم افروخته جمیع جهات و اموال قاضی فخر الدین را بباد غارت و تاراج و فنا برداد چون صبح صادق
دمید غمازی آن غار بهادلی بسر منزل جناب مولوی برد و او را شهید کرد و من حیث الاستقلال روی بتمشیت مهمات کرمان آورد و چون حاکم
شیراز سادلق بیک از کیفیت حادثه خبر یافت سپاه فارس و عراق فراهم کشیده بظاهر کرمان شتافت و محمود شاه در شهر متحصن گشت سا
داق بیک آغاز محاصره فرمود و بعد از آنکه مدت سه ماه در تضییق کرمانیان کوشید قحط و غلای عظیم بوقوع پیوست کار بجائی رسید که مردم گوشت
سگ و گربه میخوردند بالاخره از آن نیز نشان نماند لاجرم سادلق بیک را فتح میسر شد محمود شاه با اهل فتنه بیاساق رسید و چون غازان
خان خبر این واقعه شنید نوبت دیگر سلطان محمد شاه را بحکومت آن مملکت روان گردانید چنانچه مسطور گشت محمود شاه در شهور سنه احدی
و سبعمائه متوجه ملک آخرت گردید **قطب الدین شاه جهان بن جلال الدین سیورغتمش** بعد از وفات محمد شاه بحکم غازان خان پای بر
سریر ایالت کرمان نهاد و او حاکمی دلیر جلادت شعار بود اما از تجربه روزگار عاری می‌نمود و در ادای مال مقرر اهمال کرده [illegible] امتحان
رعایت بعمل نمود بنابر آن چون الجایتو سلطان پادشاه ممالک ایران شد شاه جهان را از حکومت کرمان معزول گردانید و شاه جهان بشیراز شتافته
در زاویه ساکن گشت و بفراغت روزگار میگذرانید تا دست قضا بساط حیاتش در نوشت و از وی یک دختر ماند مسمی بخان قتلق که او را مخدوم
شاه نیز میگفتند و مخدوم شاه را امیر محمد بن مظفر در حباله نکاح آورده شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از وی متولد گشتند اما حکومت کرمان بعد از
عزل شاه جهان بحکم الجایتو سلطان بتعلق بملک ناصر الدین محمد برهان گرفت و او در سنه سبع و سبعمائه بدان ولایت رفت مدت سی
و پنج سال زمام ایالت او و پسرش قطب الدین نیک روز سمت امتداد پذیرفت و در سنه احدی و اربعین و سبعمائه آن مملکت در حوزه تصرف
امیر محمد مظفر در آمد چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس **آغاز گفتار خامه سخنور**
در ذکر احوال مظفر مبارزان معرکه اخبار در میدان اخبار از مبادی احوال آل مظفر کمیت قلم را بدین منوال جولان داده اند که جد اعلی امیر
مبارز الدین محمد که نخستین سلاطین مظفریست موسوم بود بغیاث الدین حاجی خراسانی و طلوع اختر وجود امیر غیاث الدین حاجی از افق ولادت
بروایت مطلع سعدین در نشتغان خواف روی نمود و بقولی آنجناب از سجاوند خواف بود و باتفاق مورخان امیر حاجی در زمان استیلای نشتغان
چنگیز خان بر ولایت خراسان از مولد و منشاء خویش بخطه یزد رفت و او بمرتبه عظیم خلقت بود که در یزد موزه که گنجایش پایش داشته باشد پیدا
نشد و شمشیر بکمر بر میان میبست به سنگ یزد سه من و نیم وزن داشت و دیده بخت امیر حاجی بدیدار سه پسر منور بود ابوبکر و محمد ملازمت علاء ابوبکر و محمد
الدوله که در یزد رایت حکومت می‌افراشت اختیار کردند و در آن اوان که هلاکو خان عازم بغداد بود علاء الدوله ابوبکر را با سیصد سوار باردوی و منصور
ایلخان روان ساخت و هلاکو خان بعد از فتح دار السلام او را با فوجی از سپاه بسر حد مصر فرستاد و ابوبکر در آن دیار آثار اقتدار بظهور رسانیده
در جنگ اعراب خفاجه بقتل آمد و محمد نیز وقت حلول اجل طبیعی در سلک نوکران علاء الدوله انتظام داشت و از وی و برادرش نسل نماند اما منصور
بن حاجی خراسانی که همواره در ملازمت پدر بسر میبرد او را سه پسر بود امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر امیر علی فرزند نداشت و امیر محمد را یک پسر بود
که پدر شاه سلطان است و امیر مظفر اگر چه بحسب سن از هر دو برادر کهتر بود اما در میدان پهلوانی گوی مسابقت از امثال و اقران میربود و او در مبادی

او در مبادی سن رشد و تمیز خوابی دید و بجهة تعبیر آن بوصول مراتب علیه امیدوار گردید کیفیت واقعه آنکه امیر مظفر شبی در عالم رؤیا مشاهده کرد که آفتاب از
خانهٔ اتابک علاء الدوله بر آمده بگریبان او فرو رفتی و او برپای خاسته و آفتاب قریب بچهار پاره شده از دامنش بیفتادی و امیر مظفر این خواب را
بعرض شیخ داد رسانید شیخ چنین تعبیر نمود که بشارت باد ترا که آفتاب اقبال از دودمان اتابکان بخاندان تو انتقال نماید و بعد هر قطعه که دیده سالی
بماند و بعد ازین واقعه امیر مظفر منظور نظر تربیت اتابک یوسف شاه ولد اتابک علاء الدوله که قائم مقام پدر گشته بود شده روز بروز رتبهٔ او
ترقی نمود و در آن اوقات جماعتی از قطاع الطریق در کوه یوناکن در بیابان قهستان و یزد واقع است متحصن گشته بقطع طریق اقدام مینمودند اتابک
یوسفشاه امیر مظفر را بدفع آن جماعت نامزد کرد و چون او نزدیک بدزدان رسید آتش محاربه مشتعل گردید و اعداء بقلهٔ جبل گریختند امیر مظفر از بارهٔ جهان نورد
پیاده شد و بپای جلادت بمصاعد آن ذروهٔ رفیع تصاعد نمود جمعی از ایشان را به تیغ بیدریغ بگذرانید و فوجی از ایشان را اسیر مقید گردانید و اول
شجاعتی که از وی در وجود آمد این بود و مقارن آن احوال اتابک یوسف شاه بعضی از ایلچیان ارغون خان را کشته از غایت وهم متوجه سیستان شد و امیر مظفر
از وی مفارقت کرده بکرمان رفت و از کرمان بمیبد شتافته از آنجا باردوی ارغون خان خرامید و بوسیلهٔ امیر محمد جوشی منظور نظر تربیت ارغونی شده
بمنصب یساولی منصوب گشت و چون مسند خانی بوجود کیخاتو خان زیب و زینت گرفت مرتبهٔ امیر مظفر سمت تزاید پذیرفت و در زمان
غازان خان بامارت هزاره و انعام طبل و علم مفتخر و مباهی شد و در اواسط جمادی الآخر سنه سبعمائه امیر مبارز الدین محمد تولد نمود و از یمن مقدم آن
مولود عاقبت محمود امیر مظفر را دولت و مسرت افزود و پس از وفات غازان خان اولجایتو سلطان بیشتر از برادر در تربیت امیر مظفر کاهی در زمرهٔ
پادشاه اوقات میگذرانید و احیانا در میبد مراسم نصفت و رعیت پروری بتقدیم میرسانید تا در شهور سنه ثلث عشر و سبعمائه مریض گشته قرب
سه ماه صاحب فراش بود و چون اندک صحتی روی نمود بعضی اصناف اطعمه را بخود ناصواب کرده بخورد او دادند لاجرم مرض نکس کرده وفات یافت
و در میبد در مدرسه که از جملهٔ مستحدثات اوست مدفون شد و از امیر مظفر سه پسر ماند و دختری دختر را ببرادر زادهٔ خود امیر بدر الدین ابوبکر داده بود و شاه
سلطان و امیر حاجی و امیر مبارز الدین از او در وجود آمدند اما پسر امیر مظفر امیر مبارز الدین محمد است که نخستین سلطان آل مظفر است و از آل
مظفر نه نفر بمرتبهٔ حکومت رسیدند و اکثر ایشان بصفت نصفت و فضیلت و سمت حسن خلق و مکرمت اتصاف داشتند اما چون بقطع صلهٔ رحم
و کشتن و میل کشیدن یکدیگر قیام مینمودند زمان اقبال ایشان زیاده از چهل و پنجاه سال امتداد نیافت چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد
انجامید والتأیید من الله الحمید المجید

ذکر امیر مبارز الدین محمد بن مظفر

چنانچه سابقا کلک سخن آرا املا نمود امیر محمد بن مظفر در
اواسط جمادی الآخر سنه سبعمائه از کتم عدم قدم در عالم وجود نهاد و آثار جلادت و سروری از ناصیهٔ حالش ظاهر گشته امیر مظفر را فرح و سرور
موفور دست داد و در سنه ۷۱۳ که امیر مظفر بجهان دیگر منزل گزید امیر محمد بملازمت پادشاه سعید سلطان ابوسعید شتافته مخصوص عنایت گردید
و برجوع مناصب پدر بزرگوار سرافراز شد و در سنه ۷۱۸ حکومت ولایت یزد ضمیمهٔ مناصبش گشت و در سنه ۷۳۶ که سلطان ابوسعید بهادر خان بریاض
رضوان انتقال کرده در ممالک ایران از نسل چنگیز خان پادشاهی با نفاذ فرمان نماند و در هر سری سودائی و در هر دلی تمنائی پدید آمد امیر مبارز الدین
محمد بر جبال استقلال کرده بوسیلهٔ کمال جلادت و پهلوانی بر زین ملک ستانی نشست و بعد از تهیهٔ اسباب قتال و اجتماع ابطال رجال در محرم الحرام سنه ۷۵
زمام ایالت مملکت کرمان بکف کفایتش قرار گرفت و در سیم شوال سنه اربع و خمسین و سبعمائه دست عنایت پادشاه ملک بخش ابواب تسخیر اصفهان
بر روی روزگارش برگشود و کوکب اقبال آن پادشاه ستوده خصال باوج شرف رسیده پای بر ذروهٔ کمال استقلال نهاد و بقدر مقدور در تقویت ارکان
شریعت کوشیده برفع رسوم بدعت و ضلالت فرمان داد و بی شائبهٔ تکلف و تخوف امیر محمد مظفر پادشاهی بود در کمال
عدالت و دین پروری از شرب شراب و سایر ارتکاب مناهی از هر باب مجتنب و از کثرت مبالغه در امر معروف و نهی منکر بزبان ظرفاء شیراز
ملقب بمحتسب و در رعایت جانب سادات عظام و علماء اعلام حسب الامکان میکوشید و در تمهید بساط عدل و انصاف و دفع مواد ظلم و اعتساف
از خود تقصیر راضی نمیگردید و در میدان مبارزت بچوگان چستی و چالاکی گوی مسابقت از رستم دستان میربود و در نظم امور مملکت و سر انجام مهام
سپاهی و رعیت از عقلاء زمان و مدبران دوران در پیش بود اما بغایت سفاهت و درشت گوئی و قساوت قلب و قلت رحم اتصاف داشت

نسخه: داد

پرداخت و اورا بمحافظت شوارع ابرقوه و یزد و ایالت میبد منصوب ساخت و امیر مظفر
۱۲

در سفک دماء و ریختن خون برایا حریص و شعوف بود و هیچ مجرمی را لحظه زنده نمیگذاشت از مولانا لطف الله ولد مولانا صدر الدین عراقی که از جمله مخصوصان امیر مبارز الدین محمد بود منقولست که گفت من مشاهده نموده ام در وقتی که جناب مبارزی قرآن میخواند جمعی از عاصیان را بدر خرگاه آن پادشاه عالیجاه آوردند و او ترک تلاوت کلام حضرت عزت کرده برجست و بدست خویش آن جماعت را بکشت و باز بجای خود نشسته بقراءت کلام مجید مشغول گشت از عماد الدین سلطان احمد ولد امیر مبارز الدین محمد روایت است که گفت اقام شاه شجاع روزی از پدرم پرسید که شما هزار کس بدست خود کشته باشید گفت نی ولیکن ظن من آن است که عدد مردمی که به تیغ من مقتول شده آمده بهشتصد میرسد و امیر محمد مظفر از کمال خشونت خلق اولاد عظام خود شاه شجاع و شاه محمود را که هر یک سپهر مملکت را خورشید انور و ریاض سلطنت را سرو سایه گستر بودند پیوسته بی جهتی بزبان میرنجانید و از شاه شجاع بکر منظری تعبیر کرده در مجالس آن شاهزادهٔ عالم عادل را بدشنامهای صریح متأذی میگردانید بالاخره برادران از ایذاء و اضرار پدر نامهربان بجان رسیده باتفاق جمعی از امرا و اعیان جناب مبارزی را مواخذه و مقید گردانیدند و محبوس کرده در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه ۷۶۰ جهان بینش را میل کشیدند رباعی

یکچند شکوه هیبتش پیل کشید
یکچند سپه بهند تا نیل کشید
پیمانهٔ دولتش چو شد مالامال
هم روشنی چشم خودش میل کشید

و امیر محمد مظفر بعد از آنکه مکفوف البصر گشت چهار سال و هفت ماه زنده ماند و در اواخر ربیع الآخر سنه ۷۶۵ درگذشت خواجه تاج الدین عراقی و امیر ظهیر الدین ابراهیم و خواجه برهان الدین در سلک وزراء امیر مبارز الدین محمد منتظم بودند و همواره کما ینبغی بلوازم کفایت و کاردانی قیام می نمودند

گفتار در بیان ظفر یافتن امیر محمد بن مظفر بر مخالفان نکودری و ذکر بعضی از حالات آن مهر سپهر سروری

در سنه تسع عشر و سبعمائه که بحکم سلطان ابوسعید بهادرخان ایالت خطهٔ یزد تعلق بامیر محمد مظفر گرفت جمعی از نکودریان که در حدود سیستان بودند بسر راه یزد آمده دست بفتنه و فساد و قطع طریق بیدا در آوردند و امیر مبارز الدین محمد ازین خبر شنوده با شصت نفر از دلیران شجاعت سیر عنان یکران بجانب منازل نکودریان منعطف ساخت و در سر حوض عبد الملک بمخالفان رسیده با آنکه هنوز بیست ساله نشده بود هم از گرد راه بر ایشان حمله فرمود و نکودریان در مقام مقاومت ثبات قدم نموده تیرباران کردند و هفتاد تیر بجوشن جناب مبارزی رسید اما چون در پناه جنیتهٔ عنایت الهی بود ذات مبارکش مجروح نگردید بیت

گر از گردون ببارد خنجر و تیر
نیاید کارگر بی حکم تقدیر

و در اثناء اشتعال نیران قتال بارگیر امیر محمد بزخم تیری از پای درآمد و میراخوران اسپی دیگر کشیدند آن نیز به تیر دیگر سقط شد و در آن اثنا جمعی دیگر از عساکر مظفر لوا از عقب جناب مبارزی بمعرکه رسیدند و اقدام قرار نکودریان متزلزل شده روی بوادی فرار آوردند و امیر محمد از عقب ایشان اسپ برانگیخته نوروز را که او از اکثر آن قوم بدر و زور بزید پهلوانی ممتاز بود بقتل رسانید و کربه را که یکی از رؤسای ایشان بود اسیر گردانید و مظفر و منصور از میدان نبرد بازگشته کربه را در قفص آهنین کرده و سر نوروز را از گردنش آویخته باردوی سلطان ابوسعید بهادرخان فرستاد و سلطان محمد دار بتوالی التفات بر حال جناب مبارزی انداخته انواع الطاف و اصناف اعطاف ارزانی داشت اما نکودریان چون شکسته رکاب و گسسته عنان از قتیل خویش نزول نمودند بار دیگر جمعیتی ساخته و عزم انتقام جزم کرده چهار صد سوار شمشیرزن نیزه گذار تا نواحی میبد تاختند و خبر وصول آن قوم بدکردار بسمع جناب مبارزی رسید با هفتاد مرد از دلیران صف شکن روی بجنگ ایشان آورد و درین نوبت نیز بعد از وقوع محاربت نکبا و نکبت گرد ادبار بر چهره روز نکار اشرار پاشید و نسیم نصرت از مهب گلشن اقبال بر پرچم علم جناب مبارزی وزید و تومن که سرخیل نکودریان بود با فوجی از لشکر دشمن کشته بقیهٔ ایشان گریز بر ستیز اختیار کردند و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر عنان بمستقر دولت معطوف ساخته رؤس نامبارک قطاع الطریق را باردوی همایون فرستاد و بیشتر از پیشتر بعواطف خسروانه اختصاص یافته قدم بر مسند جلالت نهاد و بعد ازین واقعه چند کرت دیگر امیر محمد مظفر را با نکودریان محاربات بوقوع انجامید و مادهٔ فساد آن جماعت در مدت سیزده چهارده سال به بیست و یک مصاف منقطع گردید و در سنه خمس و عشرین و سبعمائه جناب مبارزی را پسری خورشید منظر تولد نمود و بشاه شرف الدین مظفر موسوم گشت و در سنه تسع و عشرین و سبعمائه امیر محمد مخدوم شاه جهان را در حبالهٔ نکاح کشید و در سنه ۷۳۳ شاه شجاع الدین از آن منکوحه تولد گردید و در سنه اربع و ثلثین جناب مبارزی شاه مظفر را مصحوب خویش گردانیده بملازمت سلطان ابوسعید بهادرخان رفت و هر بار ازان پدر و پسر را منظور نظر تربیت و عنایت ساخت که

ساخت که موجب رشک و حسد امرا و ارکان دولت شد و در آن سال سلطان ابوسعید بقشلاق بغداد شتافته امیر محمد نیز اقبال آسا بملازمت
موکب علا اختیار نمود و از بغداد بنجف رفت و بشرف زیارت مرقد معطر و مشهد منور امیر المؤمنین حیدر سلام الله علیه مشرف گشت و از آن
مقام لازم الاحترام بدار العباد یزد مراجعت فرمود و در سنهٔ ۷۳۶ آفتاب حیات سلطان ابوسعید بهادر خان روی بمغرب فنا آورد و در جمادی
الاولی سنهٔ سبع و ثلاثین کوکب وجود قطب الدین شاه محمود بن امیر محمد مظفر از کتم عدم طالع شد برافق ظهور جلوه کرد **ذکر شمهٔ از احوال ممالک**
فارس و عراق و ملاقات کردن امیر محمد مظفر با امیر شیخ ابواسحاق بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادر خان و فقدان
پادشاهی نافذ فرمان در ولایت ایران بهر بلده از بلاد عراق عجم و فارس متغلبی رایت علم انا و لاغیری برافراشت و در هر گوشهٔ بی توشهٔ سر حکومت
برآورده خیال سروری با خود مخمر داشت هر گدایی خواست که امیری کرد و هر فقیری در فکر آن شد که آیا نعمت ثروت او چگونه بحصول پیوندد
اولاد امیر محمود شاه اینجو بواسطهٔ وفور تعلق ملکی و تسلط ملکی که در شیراز داشتند تمامت آن مملکت را ملک خود پنداشتند امیر مسعود شاه که از سایر
برادران بود اطراف آن بلاد را بواجبی ضبط کرد و امیر شیخ ابواسحق بمزید مکارم اخلاق استغنا داشت روی بجانب دار العباد یزد آورد و امیر
محمد با اکثر ملازمان او را استقبال کرده در حین ملاقات از خوف انفعال بر ناصیهٔ حال امیر شیخ ابواسحق ظهور نمود و بر زبان آورد که ما بواسطهٔ تعصب
امیر مسعود شاه بدینجانب آمدیم و الا همگی همت بر کسب فضایل نفسانی مقصور است و جملگی نهمت بر حصول کمالات انسانی محصور **بیت** حدیث من
ز مفاعیل و فاعلات بود من از کجا سخن سر مملکت ز کجا و منازری بصیقل کلام محبت آمیز زنگ اندوه از مرآت خاطرش بزدود و کما ینبغی
بلوازم ضیافت پرداخته آن مهمان عزیز را تکمیل کرد و امیر شیخ بطرف کرمان رفته چون آنجا نیز کاری پیش نتوانست برد باز روی بمملکت یزد آورد
بخیال آنکه بمکر و حیله و تدبیر آمد مقصود بدست آورد و بدست مکر و فریب در دامان عروس آن ولایت آویزد و جناب مبارزی این معنی را دانسته دروازه
یزد مضبوط ساخت و اعلام ظفر اعلام بقصد جنگ و جدال برافراخت و بعد از تساوی صفین و تقابل مبارزان طرفین شیخ شهاب الدین علی باعمران
که امیر مظفر هرگز رضوا بدیدار و تجاوز در جایز نمیداشت قدم در میدان مصالحه نهاد و صورت ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما
برلوح خاطر نگاشته بزلال موعظت و نصیحت آتش غضب جانبین را تسکین داد و امیر شیخ بصلح راضی گشته بلکه منت دار شده روی بطرف شیراز
نهاد **گفتار در بیان بسط بساط موافقت میان امیر پیر حسین چوپانی و امیر مبارز الدین محمد مظفر و ذکر تسخیر**
مملکت شیراز و کرمان بعنایت مالک الملک اکبر در سنهٔ اربعین و سبعمائه امیر پیر حسین چوپانی عازم استخلاص شیراز گشته
از امیر محمد مظفر استمداد نمود و جناب مبارزی ملتمس او را مبذول داشته بعد از تاکید مراسم عهد و پیمان با سپاه فراوان از یزد روان شد و در صحرای فارس
اجتماع سعدین دست داد چون امیر مسعود شاه بر وفور عدد اعدا اطلاع یافت بصوب کازرون شتافت و جناب مبارزی بنابر استصواب
امیر پیر حسین او را تعاقب نموده امیر مسعود شاه بجهت تفرق خیل و سپاه بدار السلام بغداد خرامید و روزی چند در پناه امیر شیخ حسن بزرگ آرمید
و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر باردوی امیر پیر حسین مراجعت کرده آن دو نیک اختر باتفاق یکدیگر ظاهر شهر شیراز را مضرب خیام عساکر نصرت
انجام گردانیدند و در امر محاصره و محاربه بطریق سعی و اهتمام مسلوک داشته مردم شهر از بیم حسام خون آشام جناب مبارزی مجال آن نداشتند
که باقدام تهور سر از دروازه بیرون کنند و نقبچیان تیز چنگ کار کرده چون مبانی سور روی بانهدام آورد قاضی مجد الدین اسمعیل بن یحیی فالی که از جملهٔ اکابر
زهاد و فضلا بود پای در میدان مصالحه نهاد و این بیت را مثبت نموده بنظر امیر محمد فرستاد **بیت** مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند ترا
چه شد که همه قلب دوستان شکنی و بواسطهٔ مساعی جمیلهٔ آن بزرگ دین قواعد عهد و پیمان استحکام یافته شهریان ابواب دروازها باز گشادند و امیر
پیر حسین چوپانی در غایت اقبال و کامرانی بشهر درآمد ایالت ولایت کرمان را بامیر محمد داد و او را با عساکر ظفر مآثر بدانجانب فرستاد و جناب مبارزی
در محرم الحرام سنهٔ احدی و اربعین و سبعمائه بکرمان رفته ملک قطب الدین نیکروز که در آنوقت حاکم آن مملکت بود گریز بر ستیز اختیار نمود و بجانب هرات
توجه فرمود و جناب مبارزی بلدهٔ کرمان را بیمن مقدم شریف مظهر امن و امان ساخته جهة آسایش رعیت اکثر سپاه را متفرق گردانید چون ملک قطب
الدین نیکروز در هرات اقامت فرمود و تسخیر ملک کرمان را در نظر ملک معز الدین حسین کرت که در آن زمان والی هرات بود آسان نمود و ملک

با فوجی از سپاه غوز بمدد داود تعیین کرد و نیکروز با آن لشکر متوجه کرمان گشته روز مختفی میشد و شب مسافت می‌پیمود تا بچهار فرسخی آن بلده رسید و جناب مبارزی از وصول مخالفان وقوف یافته بنابر تفرق سپاه در جوف لیل بجانب انار سمرد رفت و روز دیگر قطب الدین نیکروز و همعنان ملک داود بشهر درآمده ضبط مملکت را پیش نهاد همت ساخت و امیر محمد در انار سمرد سپاه بجد جمع ساخته نوبت دیگر لوای توجه بصوب کرمان برافراخت و تا دروازه چهار طاق رانده در آن موضع میان جناب مبارزی و قطب الدین نیکروز آتش قتال التهاب یافت و شاه شرف الدین مظفر و شاه سلطان بکمال جلادت و پهلوانی ظاهر کرده غوزیان روی بوادی فرار نهادند و امیر مبارز الدین پیشگاه معرکه مردکار بمحل نزول رانده و در آن ساعت در محاصره شهر مابین بقدر امکان اهتمام فرمود و در خلال آن احوال از پیش امیر پیر حسین چوپانی فوجی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بمدد رسیدند و ملک قطب الدین نیکروز خود را بد روز دیده دیده بختش تیره گشت و بار دیگر بهانه آوردن سپاه راه خراسان پیش گرفت و ملک داود چند روزی در شهر توقف نموده ناگاه خواجه تاج الدین عراقی که مدبر امور کرمانیان بود از شهر بیرون رفت و خود را بنظر کیمیا اثر امیر محمد مظفر رسانید بمنصب وزارت یافت و باصناف عواطف مخصوص گردید و بعد از خروج او هر روز طایفه از مشاهیر رجال و حماه ابطال از ملک داود روی گردان شده با امیر محمد می‌پیوستند لاجرم آثار عجز و انکسار بر صفحات احوالش لایح گشت و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاده التماس نمود که عساکر منصوره متعرض او نگردند تا شهر باز گذارد و روی بصوب دمن مالوف آورد و جناب مبارزی این ملتمس را بحسن قبول تلقی فرموده ملک داود از همان راه که آمده بود بازگشت و امیر محمد در جمادی الآخر سنه احدی و اربعین و سبعمایه بار دیگر بکرمان درآمده بدست مرحمت بساط ظلم و عدوان درنوشت آنگاه امیر مبارز الدین محمد مظفر کمند همت عالی نهمت بر کنگره تسخیر قلعه بم انداخت و آن حصار از زمان سلطان ابوسعید بهادرخان تا آن زمان در تحت تصرف اخی شجاع الدین بود و جناب مبارزی چند نوبت بپای آن قلعه آسمان کردار لشکر کشیده لوازم محاربه و محاصره بتقدیم رسانید و بعد از کشش و کوشش بسیار اخی [شجاع] الدین با تیغ و کفن بدرگاه خسرو صف شکن شتافت و مفاتیح قلعه بم و توابع را تسلیم نموده روی مسکنت بر زمین سود و امیر محمد نخست طریق عفو و اغماض مسلوک داشت اما بعد از آن او را از روی خیال مخالفتی متهم کرده چشمه حیاتش را بخاشاک ممات بینباشت

ذکر مآل حال امیر پیر حسین چوپانی و رسیدن امیر شیخ ابو اسحق بمرتبه علیه جهانبانی

در سنه اثنی و اربعین و سبعمایه میان امیر پیر حسین چوپانی و امیر محمد مظفر بواسطه افساد اهل فتنه و شر غبار نقار ارتفاع یافت و جناب مبارزی از امیر پیر حسین متوهم شده هر چند امیر بجهت دفع مواد نزاع و شین او را بشیراز طلبید اجابت ننمود و هم در این سال امیر پیر حسین قصد تربیت امیر شیخ ابو اسحق بن امیر محمود شاه اینجو کرده زمام ایالت صفاهان را در کف کفایتش نهاد و چون امیر شیخ در اصفهان بر مسند حکومت نشست ملک اشرف روی به تسخیر مملکت عراق و فارس آورد و امیر شیخ حقوق رعایت امیر پیر حسین را نابوده انگاشته بملک اشرف پیوست و امیر پیر حسین متوجه میدان مقابله گشته در قصر زرد منزل کرد و از احشام و صحرا نشینان خلقی کثیر روی بدو آوردند ناگاه مولانا شمس [الدین] صاین قاضی سمنانی و امیر طبیب شاه و امیرزاده علی پیلتن از وی گریخته بملک اشرف ملحق شدند و از این جهت اختلال باحوال امیر پیر حسین راه یافته بصوب تبریز شتافت تا از پسر عم خویش امیر شیخ حسن کوچک استمداد نماید و شیخ حسن بخلاف متوقع او را در سلطانیه زهر داد و ملک اشرف بی کلفت حرب و مشقت طعن و ضرب مالک ممالک عراق گشته بجانب شیراز آمد و قبل از وصول معسکر امیر شیخ تدبیری انگیخته بشعبده و نیرنگ صاحب افسر و اورنگ شد بیان این سخن آنکه چون امیر شیخ ابو اسحق را بملک اشرف اختصاص تمام بود در آن هنگام که ملک اشرف بسر حد آن ولایت رسید بعرض رسانید که اگر اجازت باشد بنده پیشتر بشهر درآمده بترتیب نزل و ساوری بپردازد و ملک اشرف رخصت فرموده امیر شیخ ابو اسحق بشیراز خرامید و بمعاونت کلویان و اشراف و اعیان شهر را مضبوط ساخته صدای مخالفت باوج عیوق رسانید چون این خبر در اردوی ملک اشرف شیوع یافت جمعی که ثریا صفت فراهم آمده بودند بنات النعش متفرق شدند و ملک اشرف متحیر شده بعضی از مواضع فارس و عراق را بآتش قهر و غضب بسوخت و روی بجانب آذربایجان آورد و امیر شیخ ابو اسحق بر سریر حکومت فارس صعود نمود و چون کیفیت این واقعه بسمع امیر شیخ حسن بزرگ رسید امیر مسعود شاه و یاغی باستی را بدانجا کسیل فرمود و امیر شیخ ابو اسحق حل و عقد مهام سلطنت برادر بزرگ باز گذاشته شیرازیان آستان جلالت آشیانش را ملاذ و مرجع خود دانستند

دانستند باغی باشی از مشاهده این معنی در تاب شده فرصتی جست و ناگاه کاردی به پهلوی محمود شاه فرو برده او را بکشت و مردم شهر دو فرقه گشته
جمعی با امیر شیخ ابو اسحق پیوستند و طایفه جانب باغی باشی گرفتند و چند روز بین الجانبین غبار نزاع و شین مرتفع بود و بالآخره باغی باشی بجانب آذربایجان
گریخت و امیر شیخ در سلطنت استقلال یافته پرتو اهتمامش بر ضبط امور ملک و مال تافت و خطبه و سکه را باسم و لقب خویش زیب و زینت داده ابواب
لطف و احسان بر روی روزگار طوائف انسان بگشاد بیت راستی خاتم فیروزهٔ بو اسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

ذکر وصول طایفه از اشرفیه بیزد و نائین و رسیدن مولانا شمس الدین صاین بخدمت امیر مبارز الدین

و در محرم الحرام سنه
اربع و اربعین و سبعمائه ملک اشرف چوپانی با فوجی از لشکریان جهة تاراج و غارت بجانب قصبهٔ نائین فرستاد و چون آن قصبه از توابع ولایت
مظفر شاه — یزد است امیر مبارز الدین محمد مظفر شاه سلطان را بدفع اضرار اشرف نامزد فرمود و ایشان از راه غیر معهود قطع مسالک نموده خود را در حصار نائین انداختند
و روز دیگر اشرفیان دست بافکندن تیر و سنگ بر آورده بیک حمله چند رخنه در فصیل ظاهر ساختند و طوفان بلا بالا گرفته شاه سلطان با جمعی از پهلوانان
از دروازه بیرون تاخته بزخم شمشیر آبدار آتش طغیان مخالفان را بر وجهی منطفی گردانید که ایشان را یقین شد که آن قلعه نتوانند گرفت بنا بر آن در وقت وصول
خورشید بسرحد غرب ترک حرب کرده بازگشتند در خلال آن احوال ملک اشرف بار دیگر عازم شیراز شد و قاصدی نزد امیر محمد مظفر فرستاد
و طلبید جناب مبارزی جواب داد که خاطر شریف حضرت اشرفی مایل آنست که بین الجانبین طریق موافقت و مرافقت مسلوک باشد باید که مولانا
شمس الدین صاین قاضی را که پیوسته در مجلس عالی بزبان تعصب خلفای حقیقی همیشه گشاید با خود و معتقد بدین جانب فرستد و ملک اشرف بنا بر استمالت خاطر
امیر محمد مولانا شمس الدین را گرفته بیزد که در آن زمان مسکن جناب مبارزی بود ارسال داشت و چون خدمت مولوی بدار الخیر رسید شفیعا انگیخته منظور نظر
عاطفت و احسان گشت و مقارن این حال خبر متواتر شد که شیخ حسن چوپانی وفات یافت و ملک اشرف عنان بصوب آذربایجان تافته لاجرم
جناب مبارزی چمن مملکت را از خار تسلط اعدا پیراسته دیده فارغ البال از یزد بکرمان رفت و میان آنجناب و مولانا شمس الدین قاضی عهود و مواثیق
بقسم مؤکد شده بر اینجمله قرار گرفت که مولانا صاین قلعه سیرجان را که در تصرف گماشتگان او بود بتسلیم ملازمان امیر محمد مظفر نماید و صاحب اختیار امور ملک و مال
بوده هر سال مبلغ صد هزار دینار کپکی علوفه گیرد و بعد از آن خدمت مولوی از جناب مبارزی التماس نمود که او را برسم رسالت نزد شیخ ابو اسحق فرستد تا بزلال
نصیحت غبار کدورت از حاشیهٔ ضمیرش فرو شوید و ابرقوه و شبانکاره را داخل دیوان امیر محمد مظفر سازد و جناب مبارزی این التماس را بعز قبول اقتران
داده مولانا چون بمقصد رسید امیر شیخ ابو اسحق وزارت مملکت خود را بشرکت سید غیاث الدین علی یزدی بوی مفوض گردانید و خدمت مولوی ذکر عهد
و پیمان امیر مبارز الدین محمد را بر طاق نسیان نهاده از آنچه تقبل فرموده بود تغافل نمود ای سید من دعهد تو سراسر همه باد و چون کیفیت بیوفائی مولانا شمس الدین
بامیر محمد رسید خواجه تاج الدین عراقی را که خدمت مولوی باغواء او متقبل رسالت شیراز گشته بود مخاطب ساخت بلکه از موقف سیاست حکم بقتلش صدور یافت
و خواجه تاج الدین در آن حین این بیت بر زبان آورد بیت بر تاج عراقی ز سر لطف ببخش تا خسرو تاج بخش خوانند ترا و جناب مبارزی او را از رحم فرموده بخشید
و بدستور معهود وزیر گردانید اما بعد از چند گاه دیگر خواجه بجریمه متهم شده شهید گردید و الحکم لله العلی الملک المجید

گفتار در بیان لشکر کشیدن امیر شیخ ابو اسحق بدار الامان کرمان و ذکر کشته شدن امیر ظهیر الدین ابراهیم و مولانا شمس الدین صاین بتقدیر مهیمن

چون امیر شیخ ابو اسحق از ضبط ولایت شیراز فراغت یافت تسخیر کرمان پیش نهاد همت ساخت در سنه ۷۴۵ عنان عزیمت بصوب سیرجان تافت و در راه
برکوه — خرابی بسیار کرده بیکناگاه در ظاهر آن بلده نزول نمود و پهلوان علی دارکی که از قبل امیر محمد مظفر کوتوال سیرجان بود از بیم جان در قلعه تحصن فرمود امیر شیخ دانست
که دست امید بدامن خاک ریز آن حصار نمیرسد بنا بر آن تیغ قتل و غارت در محلات بیرون شهر زده روی بجانب کرمان آورد و چون در قریهٔ بهرام جرد
نزول کرد شنید که امیر محمد مظفر تمامی لشکر او غانی و جرمانی و اعراب و احشام عراق را با خود متفق گردانیده مستعد قتال و جدال است و از این جهة اندیشناک
شده قاصدی بطلب امیر ابراهیم صواب فرستاد تا بتوسط او جناب مبارزی مصالحه نماید و امیر ابراهیم که نسبت با امیر شیخ سبق معرفتی داشت
از امیر مبارز الدین محمد استجازه نموده باردوی شیخ ابو اسحق شتافت و او را بر سلوک طریق مخالفت ملامت کرده بصوب شیراز باز گردانیده و مواضعه
فرمود که من نیز عنقریب بدان صوب خواهم آمد آنگاه امیر ابراهیم صواب از بهرام جرد بکرمان رفته بلطایف الحیل از جناب مبارزی اجازت

الدین
رفتن بشیراز طلبید و مرخص شده متوجه مقصد گردید و بعد از وصول امیر شیخ غیاث الدین علی و مولانا شمس صاین را از وزارت معزول ساخته آن منصب را من حیث
الاستقلال با امیر ابراهیم صواب تفویض فرمود و امیر ابراهیم چون از رای صواب بی بهره بود آغاز سفاهت کرده ابواب منافع امور ارکان دولت را بر بست و
الشجاعت
یکی از نود را در طمع انداختند تا فرصت نگاه داشته بزخم تیر جناب وزارت مآب را بقتل رسانید و دیگر امیر غیاث الدین بشرکت مولانا شمس الدین وزیر گردید
و چون هرگاه در میان آن دو وزیر منازعت روی می‌نمود سید غالب می‌آمد مولانا به بهانه استخراج اموال ولایت هرمز رفت و آتش ظلم و بیداد در
سواحل زده بفصل بهار عازم سردسیر کرمان شد و هزاره اوغانی و جرمانی را بوعده و وعید مطیع گردانیده بکار بنیاد بکاخ و باغ راه داد و خود را مستعد
شجاعت آثار تصور نمود و در آن اثنا پسرش عمید الملک از شیراز مکتوبی بنظر پدر فرستاد مضمون آنکه سید غیاث الدین اعتبار تمام یافته مصلحت چنان
مینماید که آنحضرت در مراجعت مسارعت نماید بلکه سعی در تسخیر کرمان فرمایند و جناب مولوی با هزار سوار از ملازمان شیخ ابواسحق و دو هزار از مغولان
اوغانی و جرمانی و جمعی کثیر از مردم هر جایی روی توجه بجانب کرمان نهاد و جناب مبارزی از استماع این خبر برآشفته با وجود عارضه درد پای با هزار مرد از
از ما متوجه اعدا گشت و بعد از تلاقی فریقین در حمله نخستین مولانا شمس الدین پشت بر معرکه ستیز کرده روی بوادی گریز نهاد و جناب مبارزی از عقب
شتافته اکثر امرا و عظمای آن سپاه را اسیر و دستگیر ساخت و بعضی نفیس را کشته جمعی از عساکر نصرت مآثر را بتکامشی مولانا شمس الدین فرستاد و جناب
مولوی بدست جماعت گرفتار شده رخت بقا بباد فنا داد و چون خبر این شکست بامیر شیخ ابواسحق رسید بتحقیق پیوست سپاهی مانند اوراق
اشجار بسیار و سنان قطر امطار بیشمار همچون کوه آهن سنگدل و پولاد پوش و چون سیل تند و با فغان و خروش مجتمع ساخته رایت عزیمت بصوب کرمان
برافراخت و امیر مبارز الدین محمد در شهر متحصن گشته شیخ بعد از وصول آغاز محاربه و محاصره فرمود و جناب مبارزی روزی مانند شیر خشمناک و
هژبر بیباک از دار الامان کرمان بیرون تاخته در حمله اول ابوبکر اختاجی را که پشت و پناه سپاه شیراز بود بشمشیر کین از پشت زین بر روی زمین
انداخت و این معنی موجب دل شکستگی مخالفان شده چند روز دیگر از جانبین بانگیختن غبار جنگ و شین پرداختند و چون امیر شیخ دید که کاری از
پیش نمیتواند برد از ظاهر کرمان کوچ کرده براه یزد روی بصوب شیراز نهاد

ذکر شمه از حال هزاره اوغانی و جرمانی و بیان غلبه ایشان بر جناب مبارزی کشورکشائی

الاقوام
در زمان جهانبانی ارغون خان هزاره جرمانی و اوغانی که در سلک مغول انتظام داشتند بموجب
التماس جلال الدین سیورغتمش قراختائی بمحافظت حدود کرمان آمده بودند و در مواضع و مراتع آن ولایت ساکن گشته اموال و توابع بسیار پیدا
کردند و چون شجاع تیغ ظفر پیکر امیر محمد مظفر پرتو تسخیر بر کرمان انداخت ایشان را بشرف ملاطفت و مواصلت مشرف ساخت اما آن قوم که صورت
بیگری داشتند و آن را تعظیم مینمودند بواسطه عداوت ملی و شرارت جبلی در هر چند گاه قدم در وادی عصیان و طغیان نهاده متعرض نهب و تاراج اموال
مسلمانان میشدند و جناب مبارزی در صدد محاربت آن بدکیشان در آمده بزخم تیغ آبدار نیران فساد ایشان را تسکین میداد و در سنه سبع و اربعین
و سبعمایه که امیر شیخ ابواسحق در مملکت عراق ویرانی بسیار کرده بشیراز بازگشت نوبت دیگر هزاره جرمانی و اوغانی آغاز طغیان نموده تعرض بجانب
آینده و رونده دراز ساختند و با علان شعار عصیان مبادرت جسته لوای مخالفت افراختند و چون لشکر فتنه و فساد اصحاب عناد بعرض جناب مبارزی رسید
بخیال آنکه دفع بیداد ایشان بسهل وجهی میسر خواهد گردید بیکار اهل اردو با چندان حسابی بر نداشت و بی آنکه براق سپاه نماید علم توجه بجانب خصم افراشت
دو چهار دغادران بر سر دشمن تاخت و در حمله اول اکثر ایشان را پریشان ساخت اوغانیان بعد از هزیمت مراجعت کردند و بهیات اجتماعی روی توجه
بجناب مبارزی آوردند و چون در آن زمان عساکر نصرت نشان بغارت و تاراج مشغول بودند شکست یافته هر قومی بطرفی فرار نمودند و جناب مبارزی
مانند آفتاب بلند تنها روی بمواکب کواکب آورد و فرداً وحیداً با اعدا کارزار میکرد تا هفت زخم ببدنش رسیده از اسب خطا شد درین حال پهلوان
علیشاه از سر جان که متابعت بس کرمان برخواسته اسب خویش پیش کشید و امیر مبارز الدین بران بارگیر بادرفتار سوار شده جان از غرقاب بلا بیرون
برد و مخالفان پهلوان علیشاه را با قریب ششصد دلاور نامدار بقتل رسانیدند بیت زمانه بنیک و بد آبستن است ستاره گهی دوست گه دشمنست
و آنجناب بحالتی که از آن بدتر نتواند بود بعد از سه روز بکرمان رسیده شاه شجاع باتفاق خواجه برهان الدین وزیر جهت تحقیق اخبار بهر طرف فرستاده و
دروازهای شهر را مضبوط گردانیده در روز دیگر مژده سلامتی ذات جناب مبارزی بسمع پیوسته خواجه برهان الدین چند قطار شتر و استر داد

و اوانی و ظروف نقره و زر از خاصه خویش سرانجام نموده همعنان اعیان شهر باستقبال جناب مبارزی شتافت و آن نیکو خدمتی موقع قبول یافت

گفتار در بیان اقدام امیر شیخ ابواسحق کرة بعد اخری بر نقض قواعد میثاق پیش از تسلط هزاره اوغانی و جرمانی بوساطت مر
حوم سعید سید صدر الدین مجتبی و حاکم ابرقوه ملک نصیر الدین میان امیر شیخ ابواسحق و امیر محمد مظفر مبانی عهد و پیمان بغلاظ ایمان تأکید یافته بود و ابواب محبت
و اتحاد مفتوح شده بنابران چون جناب مبارزی منهزم بکرمان رسید از کمال مکارم شیخ ابواسحق توقع میداشت که او را بلشکر و یراق مستظهر گرداند تا از
دشمنان انتقام کشد و امیر شیخ بخلاف مقصود سرداران هزاره اوغان و جرمان را مشمول انعام و احسان گردانید و همت بر استیصال نهال اقبال امیر
محمد مصروف داشته در شهور سنه ثمان و اربعین و سبعمائه امیر سلطان شاه جاندار را با دو هزار سوار جرار بمدد اوغانیان بدکردار ارسال داشت و بنفس خویش با لشکری
از قطرات امطار بیش بطرف یزد در حرکت آمد و سلطان شاه بآن طایفه گمراه پیوسته باتفاق بظاهر کرمان محل اقامت ساختند و بمحاصره و محاربه پرداختند
و امیر شیخ نیز بیزد رسیده بنابرآنکه حاکم آنجا شاه مظفر در ملازمت پدر بود آن خطه را تحت تصرف درآورد و شاه مظفر بعد از استماع این خبر جهة محافظت اهل و عیال
خود که در میبد بودند بر جناح استعجال از کرمان بدانجانب شتافت و مقارن آنحال امیر شیخ ابواسحق محمدی وزیر را از اصفهان روانه میبد گردانید
و چون آن دو سردار بظاهر آن حصار رسیدند آغاز محاصره و محاربه نمودند شاه مظفر با معدودی از دلیران غضنفر اثر از دروازه بیرون تاخت و در حمله اول
هفتاد نفر از نامداران اسیر گردانید و جمعی کثیر را شربت مرگ چشانید و این خبر را شیخ ابواسحق شنوده با بیست هزار سوار بظاهر آن قلعه شتافت و نیران
جنگ و حرب التهاب یافته چند روز از جانبین غایت کوشش بتقدیم رسانیدند و امیر شیخ ابواسحق از امتداد ایام محاصره ملول شد چون دانست
که مشاهده پیکر فتح و ظفر متیسر پذیر نیست لابد قاصدی بمیبد فرستاده سخنان صلح آمیز پیغام داد و بنابرآنکه شاه مظفر از جانب پدر اجازت مصالحه نیافته بود
آن ملتمس را بسمع اجابت نشنود آخر الامر امیر شیخ روزی یکسواره بدر قلعه رفته و از اسب پیاده گشته گفت بیت بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت
بشرط آنکه نگوئیم از آنچه رفت حکایت آنگاه شاه مظفر از حصار بیرون آمده آن دو سردار یکدیگر را در کنار گرفتند و هر یک بمنزل خود باز گشتند
بعد از آن امیر شیخ عنان عزیمت بطرف یزد تافت و چون بدانجا رسید شنید که سلطان شاه جاندار و هزاره اوغان و جرمان مهم کرمان را فیصل نمی
توانند داد بار دیگر بتوسط سید صدر الدین مجتبی و خواجه عماد الدین محمود که بوفور استعداد و قابلیت محسود برنا و پیر بودند و در رشتهٔ تقریر و تحریر
مقتدای پیر و دبیر با جناب مبارزی صلح نمود و سلطان شاه را باز طلبیده بجانب شیراز نهضت فرمود و چون هزاره جرمان و اوغان تنها ماندند
رسولان چرب زبان باعتذار و استغفار بگشادند و امیر مبارز الدین رقم عفو بر جرائد جرائم آن طائفه کشید و با ایشان طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشته
در یک روز هزار جامه باعیان آن قوم بخشید تا بعد از چند روز بار دیگر مخالفت از آن خون گرفتگان سر بر زد و امیر محمد در مقام انتقام آمده در اندک
زمانی بسیاری از رؤسای ایشان را بقتل رسانید و در سنه تسع و اربعین و سبعمائه بسمع شریف جناب مبارزی رسید که طایفه از بقیة السیف جرمان و اوغان
در گرمسیرات کرمان خرابی فراوان میکنند بنابران شاه شجاع را که در آن زمان شانزده ساله بود با لشکری نصرت نشان بجانب جیرفت و رودبار روان
فرمود و اوغانیان بقلعه سلیمانی تحصن جستند شاه شجاع اموال و اثقال ایشان را بباد غارت و تاراج برداد و آغاز محاصره آن قلعه کرد و مقارن آنحال بار
دیگر امیر شیخ ابواسحق بانهدام مبانی عهد و پیمان اقدام نموده امیر سلطان شاه را با فوجی از لشکر جرار بکرانات و حدود هرمز فرستاد و با او مقرر ساخت
که بعد از فراغ از آن مهم بامداد هزاره جرمان و اوغان قیام نماید و امیر سلطان شاه که از کثرت تهتک و نقض میثاق امیر شیخ ابواسحق بتنگ
آمده بود خط بطلان بر ورق اخلاص او کشید و بخدمت جناب مبارزی شتافت و بعین عنایت ملحوظ گشته در سلک خواص امرا انتظام یافت در آن
اثنا شاه شجاع سالما غانما از ظاهر قلعه سلیمانی بازگشته بپدر پیوست و در سنه ۷۵۰ امیر شیخ ابواسحق نوبت دیگر با جمعی کثیر از اهل شیراز بیزد رفت و شاه
شرف الدین مظفر اطراف شهر و قلعه را مضبوط و محفوظ ساخته رایت مدافعت و ممانعت برافراخت و لشکر شیراز در امر محاصره و محاربه هر چند
سعی نمودند که سنگی بر کنگره آن حصار نتوانستند انداخت لاجرم بعد از هجوم سپاه برد از یزد برخاسته بشیراز شتافتند و در سنه ۷۵۲ امیر شیخ ابو
اسحق امیر نیکچار را که از امراء معتبر مملکت روم بود با جنود نامعدود بجنگ امیر محمد مظفر روان فرمود و جناب مبارزی بر توجه مخالفان اطلاع یافته اولاد
امجاد و سپاه جلادت نهاد از دار الامان کرمان باستقبال دشمنان توجه فرمود و در موضع پنج انگشت هر دو فریق بهم رسیده از جانبین جمعی غریق

کشش و

باستان اقبال آشیان جناب مبارزی فرستاده زبان

و در آن اوقات از ملک اشرف چوپانی گریخته دو بی بما پیوسته

دریای هیجا گشتند و آخر الامر بهمین مقدم شجاعت و مردانگی شاه شجاع حریف نصرت و ظفر رفیق امیر محمد مظفر شده و تنگجار با چار طریق فرار پیش گرفته قرین نکبت شاه مظفر
و انکسار با امیر شیخ ابو اسحق پیوست **گفتار در بیان نهضت امیر مبارز الدین محمد مظفر بجانب شیراز و پیوستن شاه مظفر**
بجوار مغفرت پادشاه بی نیاز در اوائل سنه اربع و خمسین و سبعمائه همت بلند نهمت ارجمند امیر مبارز الدین محمد را بر انداشت که کمند اندیشه
بر کنگره تسخیر مملکت شیراز انداخت و سپاهی که از غبار سم سمند شان آئینه مهر تیره میشد و از رؤیت شعشعه اسلحه ایشان دیده ماه و مهر خیره میگشت
علم نهضت بدانجانب افراخت و امیر شیخ ابو اسحق از توجه جنود عراق واقف شده بعد از تقدیم مشوره عمدة المتأخرین قاضی عضد الدین الایجی را
که شمه از حال خجسته مآلش در جزو اول صفت تحریر یافت برسم رسالت نزد امیر مبارز الدین محمد فرستاد و التماس مصالحه نمود و خدمت قاضی در صحرای اوّلین مجلد
دشت ره موکب امیر محمد پیوسته جناب مبارزی در تعظیم و تکریم علامه زمان بعد امکان مبالغه فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار جهت خاصه آنجناب و ده
هزار دینار برای خدام و ملازمان عنایت کرد و شاه شجاع مفصل بن حاجب پیش قاضی بنیاد نموده بانواع فواید مستفید گردید و قاضی بعد از چند روز که از
رنج راه براسود در تمهید قواعد صلح و صفا آغاز گفت و شنود نمود اما فایده بران مترتب نگشت و جناب مبارزی جواب داد که بر عهد و پیمان شیخ ابو اسحق
مطلقا اعتماد نیست زیرا که هشت نوبت با من مصالحه نمود و باز راه منازعت پیموده و قاضی رخصت یافته بشیراز شتافت و آنچه گفته بود و شنوده
بعرض امیر شیخ ابو اسحق رسانید و امیر شیخ از صلح نومید شده با لشکری چون سیل پر جوش همه خنجر گذار و جوشن پوش هیچ فرسخی شیراز را محل نزول ساخت
لیکن بعد از قرب وصول جناب مبارزی وهم برو غالب گشته بشیراز درآمد و روز دیگر امیر محمد مظفر ظاهر آن بلده فرخنده را معسکر ظفر اثر گردانید و بعد از
امکان در تضییق محصوران کوشید و از هر دو طرف نیران جنگ اشتعال یافته تیر و سنگ صاعد و هابط گردید چند ماه هر روز از وقتی که بر افق مشرق علم نورانی
صبح صادق نمایان میشد تا زمانی که تیغ آفتاب از حجاب غروب بنیام میساخت شمشیر کینه و جدال آخته بود و رایات جنگ و قتال افراخته در خلال
آن احوال مرضی عارض ذات امیر مبارز الدین محمد شد و آنجناب از غایت شعف بجنگ و حرب با وجود شدة الالام صبح و شام در تخته نشسته بدستور
ایام صحت در امر محاصره و محاربه اهتمام مینمود تا آنکه از شربتخانه و اذا مرضت فهو یشفین شربتی نافع نوشید اما همدران اوقات شاه شرف الدین مظفر
مریض گشته در جمادی الآخر سنه مذکوره بجهان جاودان منتقل گردید و جناب مبارزی با وجود ابتلا بمصیبتی چنین بملاحظه آنکه مبادا دشمنان شماتت نموده
دلیر شوند اصلا اظهار جزع و فزع نکرد و از غایت تهور روز سوار شده روی بمیدان مردان می آورد و نعش شاه زاده را بمیبد ارسال فرموده اولاد امجاد
اورا تسلی و خاطرجوئی فرمود و شاه مظفر چهار پسر داشت باین ترتیب شاه یحیی شاه منصور شاه حسین شاه علی **ذکر فتح دار الملک**
سلیمانی و افتادن امیر شیخ بوادی سرگردانی چون مدت شماتت محاصره شیراز امتداد یافت در سیم شوال هفتصد و پنجاه و چهار امیر
محمد را فتح میسر شده امیر شیخ ابو اسحق بوادی فرار شتافت مفصل این مجمل آنکه در ان اوان که جناب مبارزی در تضییق محصوران سعی مینمود چند واقعه دست
داد که دلیل اقبال او بود اول آنکه امیر شیخ بی سببی ظاهر امیر حاجی ضراب و حاجی شمس را که با رئیس ناصر الدین عمر خویشی داشتند و پیوسته تخم انعام و احسان
در اراضی دل شیرازیان میکاشتند بقتل رسانید و بدین جهة رئیس ناصر الدین که از اعیان کلویان بود از وی برنجید و خاطر سایر مردم آن دیار از موافقتش متنفر گردید
دیگر آنکه مجد الدین سربندی که از اعیان سرداران شیراز بود از شهر بگریخت و دست نیاز در دامن دولت امیر محمد مظفر آویخت و جناب مبارزی اورا
بایالت قلعه سربنا میر سرافراز ساخت و مجد الدین یاغی شده جناب مبارز الدین بر سرش تاخت و فتح واقع شده مجد الدین بدست افتاد و جناب مبارزی
حصار حیاتش را انهدام داد دیگر آنکه قاضی عضد الدین از طول ایام محاصره ملول گشته بحیله که توانست خود را از شهر بیرون انداخت و جناب مبارزی کما یجب
و ینبغی باعزاز و احترام آن قدوه علماء اعلام پرداخت دیگر آنکه خواجه حاجی قوام الدین حسن که جهة مبالغه در اشاعه خیر و احسان انگشت نمای مرد و زن
بود در روز جمعه ششم ماه ربیع الاول سنه مذکوره بباغ جنان توجه فرمود و او در شیراز بمعتقد ار اعتبار داشت که در ایام محاصره روزی امیر شیخ ابو اسحق از وی
پرسید که آیا حتم ما و محمد مظفر بکجا خواهد رسید خواجه حاجی فرمود که تا من زنده باشم انهدام بقواعد قصر جلال تو راه نخواهد یافت و این بیت سلطان الشعرا
خواجه شمس الدین محمد حافظ در مدح حاجی قوام کافی است **بیت** دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما دیگر
آنکه در آن ایام که امیر محمد مظفر هر روز صبح تا شام روی بجنگ آورده باستعمال تیر و حسام قیام و اقدام مینمود امیر شیخ پیوسته بساط عیش و نشاط

و نشاط گسترده بتجرع اقداح گلفام و مشاهدهٔ رخسارهٔ خوبان سیم اندام مشغولی میفرمود و در ارتکاب شرب مدام بمرتبهٔ مبالغه میکرد که در اثنای روزی که امیر محمد مظفر بشهر در آمد امیر شیخ در غلو مستی آواز طبل شنید گفت این چه غوغا و آشوبست جواب دادند که صدای کوس امیر محمد مظفرست فرمود که این مردک گران جان سنیزه روی هنوز اینجاست دیگر آنکه امیر شیخ قصد قتل ناصر الدین عمر فرمود و کلو عمر این معنی را معلوم نموده در محلهٔ موردستان که مسکنش بود خود را محکم ساخت و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاده قبول کرد که هرگاه جنگ سلطانی در اندازند دروازهٔ موردستان را بگشاید القصه چون آن اسباب که موجب نکبت امیر شیخ ابو اسحق و جهة دولت امیر محمد بود دست درهم داد در سیم شوال سنهٔ مذکوره امیر محمد بن مظفر بن منصور از اطراف و جوانب شیراز جنگ در انداخت کلو عمر بموجب مواضعهٔ مذکوره میان خدمت بسته دروازه بگشاد و جناب مبارزی با سالکان طریق جانبازی بشهر در آمده امیر شیخ بطرف شولستان گریخت و از آنجا بقلعهٔ سپید که در زیر چرخ کبود نظیر ندارد در رفته متحکم شد و قاصدی ببغداد فرستاده از امیر حسن ایلکانی مدد طلبید امیر شیخ حسن دو هزار مرد شمشیر زن بامداد او نامزد فرمود و چون آن لشکر با امیر شیخ پیوست عازم شیراز گشت و جناب مبارزی شاه شجاع را بدفع مخالفان ارسال داشته قبل از تلاقی فریقان امیر شیخ ابو اسحق بنفس نفیس باصفهان رفته شاه شجاع بشیراز بازگشت و مقارن آنحال امیر علی سهل ولد امیر شیخ که در سن ده سالگی بود و بحسن خط و جودت طبع اشتهار داشت بدست ملازمان جناب مبارزی افتاد و با جمعی از ارکان دولت پدر خود مثل سلجار و رئیس تاج الدین و کلو فخر الدین مقید شد و هم در آن ایام شاه شجاع بایالت ولایت کرمان سرافراز گشته امیر علی سهل را همراه برد و در منزل رودان بوقتی که آن گل نوشکفته بصرصر بیداد بخاک هلاک انداخت و گفت که باجل طبیعی فوت گشت و سایر گرفتاران نیز بحکم مبارزی راه سفر آخرت پیش گرفتند و چون امیر محمد مظفر بعنایت پادشاه اکبر در دار الملک فارس متمکن شد سادات و علما و فضلا را اعزاز و احترام تمام فرموده در تقویت ارکان شریعت غرا سعی موفور مبذول داشت و در امر معروف و نهی منکر بمثابهٔ مبالغه کرد که ظرفاء شیراز او را محتسب لقب نهادند خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در آن ایام غزلی فرمود که مطلعش اینست بیت اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیزاست به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیزاست

ذکر بعضی دیگر از احوال ممالک فارس و عراق و بیان فتح اصفهان و نهایت کار امیر شیخ ابو اسحق

در سنهٔ ۷۵۷ امیر محمد مظفر خواهرزادهٔ خود شاه سلطان را در شیراز حاکم ساخته رایت ظفر آیت بعزم تسخیر اصفهان بر افراخت و شاه شجاع از کرمان بدر آمده در قصر زرد بسپاه پدر پیوست در خلال این احوال خبر بار دوی نصرت مآل رسید که ایتمور که از جملهٔ امراء امیر شیخ ابو اسحق بر یدهٔ تهور ممتاز بود بشولستان شتافته و با داماد امیر شیخ امیر غیاث الدین منصور که در آن ولایت حکومت مینمود اتفاق نموده متوجه شیراز است بنا بر آن جناب مبارزی شاه شجاع را بدان صوب گسیل فرمود تا قبل از وصول شاهزاده مخالفان بشیراز رسیده بنا بر موافقت بعضی از هواداران امیر شیخ ابو اسحق بر آن بلده استیلا یافته آتش در محلهٔ موردستان زدند و شاه سلطان فرار بر قرار اختیار نموده در اثناء راه بشاه شجاع پیوست و کیفیت حادثه را عرض کرد و شاه شجاع بر سبیل استعجال ایلغار فرموده بیکناگاه با سپاه ظفر پناه بشهر در آمد مخالفان قدم بمیدان قتال و جدال نهاده در میان اشتعال نایرهٔ پیکار ایتمور خاکسار بزخم تیری کشته گشت و سایر دشمنان با دیمای سر خویش گرفتند و راه گریز در پیش و امیر محمد مظفر بعد از استماع خبر فتح و ظفر لشکر بدر اصفهان برده بمحاصرهٔ امیر شیخ ابو اسحق و جلال الدین میرمیران که از کلانتران اصفهان بود اشتغال فرمود و در آن مقام وکیل المعتضد بالله ابو بکر المستعصمی العباسی که در مصر خلافت میکرد بخدمت امیر محمد شتافته آنجناب با وی بیعت نمود و بنام معتضد خطبه خوانده سکه زد و چون ایام محاصرهٔ اصفهان امتداد یافت و لشکر برد دست بهم داد و برادر امیر محمد بشیراز بازگشته اصفهانیان از تنگنای حصار خلاص یافتند و امیر شیخ ابو اسحق از اصفهان بلرستان رفته هنگام هجوم لشکر بهار در ایام ظهور سپاه ازهار شاه شجاع بعزم موده پدر بزرگوار با جنود نصرت شعار بظاهر اصفهان شتافت و آغاز محاصره کرده در آن ایام شنود که امیر شیخ ابو اسحق در لرستان با اتابک نور الورد بن سلیمان شاه بن احمد پیوسته و لشکری بر ایشان جمع گشته و شاه شجاع دفع آن فتنه را از تسخیر اصفهان اهم دانسته بجانب ایشان در حرکت آمد و جناب مبارزی که از اجتماع مخالفان خبر یافته متوجه ایشان بود در منزل فیروزان به سپهر نیک اختر ملحق شد و امیر شیخ بتوجه سپاه شیر اندر از شنوده از آنجا بشوشتر خرامید و نور الورد نیز از رهگذر سیل بر خواست و شاه شجاع بظاهر اصفهان معاودت کرده امیر مبارز الدین محمد در نواحی ماربانان لوای اقامت بر افراشت و چون شاه شجاع روزی چند بمحاصره پرداخت جلال الدین میرمیران مبلغی فراوان برسم نعلبها بیرون

اسباب حکومت امیر شیخ ویران گردید و هر یک از متابعان او سلوک طریق دیگر گزیدند ۵

فرستاد تا از در شهر بر خواسته علم عزیمت بجانب شیراز برافراخت و در سنه ست وخمسین وسبعمائه ملک اردشیر که از امنای جد حکومت ایک و شبانکاره تعلق
بوی میداشت نسبت بدودمان مظفری در مقام مخالفت آمد و قطب الدین شاه محمود باشارت جناب سلطنت مآبی با جنود نامعدود متوجه تسخیر شبانکاره
گشته قهراً و قسراً آن ولایت را تحت تصرف درآورد و ملک اردشیر فرار بر قرار اختیار کرد و در سنه سبع وخمسین وسبعمائه میر محمد شنود که امیر شیخ ابو اسحق
کرت دیگر باصفهان آمده ساکن گشته است بنابران با سپاه فراوان ظاهر آن بلده را مضرب سرادقات جاه و جلال گردانید بعد از چند ماه که در
تضییق اهل شهر کوشید و برودت برج بر هوا استولی گردید آن مهم را بشاه سلطان بازگذاشته خود باتفاق اولاد امجاد علم توجه بصوب لرستان برافراشت
تا مواد انتعاش نورالور دراز آن دیار منقطع گرداند و شاه سلطان بجد هر چه تمامتر در تسخیر اصفهان سعی نموده در آن زمستان امیر شیخ و میرمیران در
مضیق حصار محنت روزگار میگذرانیدند و چون خسرو انجم منزل کوتوال حصار پنجم گزامید و قلعه طبری بسبب هبوت نسیم سحری مفتوح گردیده کار
محصوران صفاهان بجان رسیده فوج فوج از شهر میگریختند و دست اخلاص در دامن شاه سلطان آویختند دران اثنا پیشوای قلعه طبرک قاصدی
نزد شاه سلطان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و از استماع این آشوب تمام در اصفهان روی نموده هر کس روی بجایی آورد از جمله میر میران
فرزندان و متعلقان را گذاشته از دروازه بیرون تاخت و تا کاشان عنان بکران بازنکشید اما امیر شیخ بواسطه قرب اجل راه فرار مسدود یافته در
خانه مولانا اصیل الدین که شیخ الاسلام شهر بود پنهان شد و شاه سلطان باصفهان درآمد چون دانست که امیر شیخ بیرون نرفته است جاسوسان
برگماشت تا پی بمقر او بردند و مولانا اصیل الدین خائف و هراسان گشته در خلوتی طایفه از اهل اعتماد در گرفتن امیر شیخ فرستاده تا کاه مردم بوثاق
شیخ الاسلامی درآمدند و امیر شیخ ابو اسحق از انطفاء نایره حیات ترسیده در تنوری مختفی گردید و دشمنان آن پادشاه بی استحقاق را از آنجا بیرون کشیده
از دهم هجوم صفاهانیان در عماره پنهان کردند و بقلعه طبرک بردند در آن ایام محمد مظفر از مهم لرستان فراغت یافته بشیراز رفته بود و چون خبر گرفتاری
امیر شیخ شنود کس باصفهان فرستاده او را طلب نمود و شاه سلطان با صد نفر از معتمدان آن خسرو بی سامان را بدان جانب روان ساختند ایشان
او را در روز پنجشنبه اواخر جمادی الآخر سنه ۷۵۸ از راه مجهول نخجگاهیکه در ظاهر دروازه سعادت بود رسانیدند و حال آنکه امیر محمد مظفر با سادات
و قضاة و علما و اعیان فارس در آن مقام تشریف داشت و چون امیر شیخ را در منزلی که جهت شوکت و استکبار ساخته بود در تذلل و انکسار دیده
روی بدو آورده پرسید که امیر حاج ضراب ترا توکشتی جواب داد که بلی بموجب فرموده ما او را بقتل رسانیدند و جناب سیادت پناهی حکم بقصاص کرده آن
پادشاه عالیجاه را باولاد امیر حاج سپرد و پسر خود امیر حاج در همان ساعت نایره زندگانی او را بضرب شمشیر آبدار منطفی گردانید و آتش حیاتش را بصرصر
تیغ شعله کردار منتفی آری سرپنجه تقدیر بدست تدبیر نتوان تافت و از قضای نازل هیچ وجه نجات نتوان یافت این دو رباعی زاده طبع امیر شیخ
ابو اسحق است که در وقت قتل در سلک نظم کشیده رباعی افسوس که مرغ عمر را دانه نماند امید بهیچ خویش و بیگانه نماند دردا و دریغا
که درین مدت عمر از هر چه بگفتیم جز افسانه نماند با چرخ ستیزه کار مستیز و برو با گردش دهر میامیز و برو یک کاسه زهر است که
مرگش خوانند خوش درکش و جرعه بر جهان ریز و برو خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در مدح شیخ ابو اسحق و اکابر زمان خجسته نشان
گوید بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد نخست پادشهی همچو او ولایت بخش که جان خویش
بپرورد و داد عیش بداد دگر مربی اسلام شیخ مجد الدین که قاضی به از آن آسمان ندارد یاد دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین که یمن همت او
کارهای بسته گشاد دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف بنای کار مواقف بنام شاه نهاد دگر کریم چو حاجی قوام دریادل
که نام نیک ببرد از جهان ببخشش و داد نظیر خویش نه بگذاشتند و بگذشتند خدای عز و جل جمله را بیامرزاد و از جمله افاضل آن زمان
دیگری مولانا عبید زاکانی است که بعضی از رسائل هزل آمیز و سخنان فرح انگیز او در میان مردم اشتهار دارد و این قطعه در مرثیه شیخ ابو اسحق
از منظومات اوست قطعه سلطان تاج بخش جهاندار امیر شیخ کآوازه سخاوت و جودش جهان گرفت ۳ در عیش و ساز عادت جمشید و خسرو
بنا نهاد در عدل رسم شیوه نوشیروان گرفت بنگر که روزگار چه مقصود بنمود نکبت چگونه دولت او را عنان گرفت در کار
روزگار و ثبات جهان عبید عبرت هزار بار ازین میتوان گرفت بیچاره آدمی که ندارد به هیچ حال نی بر ستاره دست و نه بر آسمان

کیفیت حال قبض شاه سلطان رسانید او

نسخه: مجدد دولت و دین

آسمان گرفت و از مشاهیر شعراء آن اوقات خواجه کرمانی است و او ملقب و موسوم به کمال الدین محمود بود و خواجه را افضلاء سخن آرا نخل بند
شعر لقب داده اند زیرا که در تزیین الفاظ و تحسین عبارات جهد بلیغ مینمود و دیوان خواجه مشهور است و خمسه که در برابر پنج گنج شیخ نظامی در سلک
نظم انتظام داده بغایت نیکو واقع شده و آن کتاب را در سنه اربع و اربعین و سبعمائه باتمام رسانیده چنانچه خود نظم فرموده شد تاریخ هفتصد
و چهل و چار که این نقش آذری چون کار علیه الرحمة من الله الغفار **گفتار در بیان رفتن امیر محمد مظفر بجانب آذربایجان
و میل کشیدن اولاد آنجناب را در بلدهٔ اصفهان** در شهور سنه سبع و سبعین و ستمائه جناب مبارزی خیال تسخیر آذربایجان نموده نخست
بجانب اصفهان نهضت نمود تا در آن شهر ما یحتاج سپاه مرتب سازد آنگاه اعلام ظفر نیاه بصوب مقصد برافرازد بعد از آنکه بحدود اصفهان رسید
شاه سلطان شرط استقبال بجای آورد و چون مانند شیخ ابو اسحق دشمنی را گرفته لوازم خدمتکاری و اخلاص تقدیم رسانیده بود چشم میداشت که بانواع
اختصاص اصطناع یا بد و پرتو عنایت خال بر چنار حال او تابد اما چون امیر محمد از خواجه برهان شنیده بود که شاه سلطان مبلغ معتدبه توما ان از مال
عراق تصرف نموده بنظر شفقت در روی او نگریست شاه سلطان پس از روزی چند طوئی کرامند مرتب ساخته جناب مبارزی را بخانه برد و
چون چشم او بر اسباب ضیافت افتاد نایرهٔ حسد او در اشتعال آمده با خواهرزاده آغاز سفاهت کرد و فرمود تا هرچه بهم رسانیده بود تاراج
نمودند و بسبب این حرکت ناپسندیده شاه سلطان نهال کینه خال در فضای سینه نشاند و مقارن آنحال سه صد سوار از نزد جانی بیک خان
که به تبریز آمده و مملکت را مشرف گشته بود باصفهان رسیدند تا امیر محمد را نزد خان برده ایلی و اسیر سازند و جناب مبارزی سخنان درشت
در جواب گفته اخراجات ایلچیان را بر شاه سلطان حواله کرد و او را ازین جهت غیظ بسیار رسید و چون اوزبکان به آذربایجان معاودت
نمودند خبر فوت جانی بیک خان و رفتن پسرش بردی بیک بطرف دشت قپچاق و استیلای اخی جوق بر تبریز شیوع یافت و جناب مبارزی
تصمیم عزیمت فرموده با دوازده هزار سوار خنجر گذار بدان جانب در حرکت آمد و اخی جوق با سی هزار سوار از دلیران نامدار آنجناب را استقبال کرده
در موضع میانه گردان هر دو کشور با یکدیگر دست در کمر زدند و حربی در غایت صعوبت روی نموده نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم جناب مبارزی
وزید و اخی جوق روی بوادی گریز آورده شاه شجاع و شاه محمود بموجب اشارت پدر تا نخچوان از عقبش رفتند آنگاه عنان تکاور باز کشیده
سه شبانه روز در آن مکان بعیش و طرب پرداختند و بخدمت امیر مبارز الدین محمد باز گشتند و آنجناب سپاه ازان سخنان درشت و دشنامهای
ناخوش مکدر و مشوش گردانیده جلدوی فتح بنام شاه یحیی نوشت و ازین جهت شاهزادگان از پدر نامهربان آزرده خاطر شدند چون جناب مبارزی
مدت دو ماه در تبریز بسر برده شنید که سلطان اویس ایلکانی عازم آذربایجان است و بنابر آنکه منجمان با امیر محمد گفته بودند که ترا از جوانی ترک
چهره بلند بالا ملالتی روی خواهد نمود و آنجناب را صدق این مفهوم سلطان اویس را میدانست و گمان می برد که آن آفت بجهت مخالفت شاه شجاع برود
خواهد رسید تبریز را باز گذاشته روی باصفهان آورد و در اثناء راه بیشتر از پیشتر اولاد را بخاینده گشتن و میل کشیدن تهدید کرد بلکه گاهی سخنان نسبت
با نجوانان عالیشان بر زبان می آورد که استماع آن از تلفظ بامثال آن شرم دارند بنابر علی هذا شاه شجاع و شاه محمود خاطر بر گرفتن پدر قرار داده شمه
ازین معنی با شاه سلطان در میان نهادند شاه سلطان چون از جناب مبارزی بغایت آزرده خاطر بود گفت که امیر محمد میخواهد که شما را بگیرد و
سلطان بایزید را بر تخت نشانده خود لشکرکش باشد آنگاه آن سه سرکش با هم عهد و پیمان نمودند که چون باصفهان رسند جناب مبارزی را گرفته
مقید سازند و بعد از وصول آن بلده بتمشیت شاه سلطان پیاده بمنزل شاه شجاع آمده رخصت فراز طلبید شاهزاده از سبب تجارت پرسید جواب داد
که چنین شنیده ام که امیر محمد از عهد و میثاق خبر یافته اگر این سخن راست است فردا همه را نابینا باید گشت شاه شجاع در تسکین او کوشیده مقرر فرمود که صباح
خاطر از مهم پدر فارغ گرداند و روز دیگر شاه شجاع شاه محمود و شاه سلطان با خود متفق گردانیده بدر و ثاق امیر محمد رفت و جناب مبارزی
در آنوقت در بالاخانه بود و بتلاوت کلام الله اشتغال مینمود و شاه محمود با نوکران خاصه بر در پیرون نشست و شاه شجاع با جمعی از دلیران
در پای نردبان بایستاد و مسافر ایناقی با شش نفر ببالا رفت امیر محمد مظفر از ایشان پرسید که کجا بوده اید جواب دادند که شاه شجاع عرضی دارد جناب
مبارزی غضبناک دست به شمشیر برد و مسافر ایناقی خود را بر بالاپوش افکند آنجناب از زیر آن برجست و بجنگ مشت مشغول گشت و شادی

اختصاص

نزدی

ملکشیس
او را

سپر بازی با پهلوانش را گرفته بکشید تا بعضا دفع الحال الجماعت شیر بیشهٔ شجاعت را در هم بسته در خانه محبوس ساختند و او زبان بدشنام گشاده
تا هنگام غروب لب از هرزه گویی نبست و چون شب شد نوکران شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان جیبه پوش گشته جناب سپاه‌بندی را بقلعهٔ طبرک
بردند و در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه ستین و سبعمایه شاه سلطان بموجب اشارهٔ شاه شجاع بدان حصار شتافته جهان بین آنحضرت و چشمهٔ اهل بصیرت را بمیل کشید
و شاه شجاع بر سریر پادشاهی نشسته پدر مکفوف البصر را بقلعهٔ سفید فرستاد و خواجه برهان الدین وزیر نیز در آن ایام بحکم شاه شجاع گرفتار گشته بعد از دو ماه
اوراق هستی را بباد فنا داد و امیر محمد بعد از آن بیست روز در انحصار سر بریده با کوتوال قلعه اتفاق کرده طبل مخالفت فرو کوفت و بنابر آنکه
اولاد امجاد از کردار خویش پشیمان بودند در استرضای خاطر پدر کوشیده رسل و رسایل فرستادند و مراسم عذرخواهی بتقدیم رسانیده بهم بر آن جمله قرار
دادند که امیر محمد بشیراز آید و خطبه و سکه بدستور سابق باسم او منقش و مزین باشد و شاه شجاع بی استصواب پدر در هیچ کار دخل نماید و جناب سپاه‌ریزی
بشیراز رفته شاه شجاع بوعده وفا نمود و بعد از چند گاه امیر محمد مظفر باغواء طایفه از مردم بدگو همت بر آن گماشت که شاه شجاع را گرفته سلطان
بایزید را بر تخت سلطنت نشاند و شاه یحیی را لشکرکش گرداند شاه شجاع از این معنی وقوف یافته معتمدان را بسیاست رسانید و پدر را بقلعهٔ
گرمسیر فرستاد و آنجناب در انحصار مریض گشته بیماری امتداد یافت شاه شجاع بتصور آنکه شاید بواسطهٔ نقل مکان صحتی روی نماید فرمود تا او را
بم بردند اما هیچ فایده بر آن مترتب نشد و در اواخر ربیع الآخر سنه خمس و ستین و سبعمایه مدت حیاة جناب سپاه‌ریزی بپایان رسید نعش او را به میبد
نقل کرده در مدرسهٔ مظفریه بخاک سپردند و جهت ترویج روحش ختمات کلام و اطعام فقرا و ایتام بجا آوردند و از امیر محمد مظفر چهار پسر ماندند شاه
شجاع شاه محمود و سلطان احمد سلطان بایزید و از جملهٔ اعاظم فضلا و محدثان شیخ سعید الدین محمد بن مسعود الکازرونی معاصر امیر محمد مظفر بود
و در بلدهٔ فاخرهٔ شیراز بلوازم افاده و نشر علوم دینیه اشتغال مینمود و از مصنفات آنجناب شرح مشارق الانوار و سیر سید الابرار صلی الله علیه
و آله الاخیار مشهور است و آن سیر بزبان اهل خبر بسیر کازرونی مذکور و وفات شیخ سعید در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمایه بوقوع انجامید و از شعرا در آن زمان
یکی مولانا رکن الهروی است در میان شاعران برکن صاین شهرت گرفته در روضة الصفا مسطور است که در آن روز که شاه شجاع و شاه محمود قصد
گرفتن امیر محمد مظفر کردند غیر از رکن صاین بمجلس پیش جناب مبارزی نبود و چون آن فتنه روی نمود مولانا رکن الدین خود را از آن بالاخانه پایان انداخته زبان
بدشنام و سفاهت بگشاد و روی بگریز آورد و در آن اثنا شاه شجاع شمشیری بر کمرش زد و غلبت مولوی از پای در آمده حسنا و اسماعیل
وی ظاهر گشت آنگاه شاه را شناخته گفت از برای خدا ترحمی فرمای شاه شجاع در خنده شد گفت معذور دار که این امر را دانسته واقع شد و جراح
را طلبید تا زخم او را دوخته بمعالجه مشغول شدند و رکن صاین در اندک زمانی صحت یافته ملازمت شاه شجاع اختیار کرد و در آن اوان که شاه
شجاع به یزد میرفت در یکی از منازل با رکن صاین آغاز مطایبه فرموده کیفیت آن واقعه را بیادش داد و پرسید که چند سال دیگر میخواهی که زنده باشی
مولانا گفت ده سال دیگر همان ساعت مزاجش متغیر گشته از خرگاه بیرون رفت و چون بخیمه رسید جان بقابض ارواح سپرد ذکر پادشاه

جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع طبع آفتاب شعاع مرآت صور حقایق معانی بود و همای همت آن پادشاه واجب الا
تباع بر فراز آشیانهٔ سدره پرواز مینمود و طینت طیبه‌اش بصفت کرم و تواضع موصوف و ذات خجسته‌اش بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف
و وفور شجاعتش ماحی آثار اسفندیار و رستم دستان و کمال سخاوتش ناسخ اطوار معن بن زایده و حاتم و در احیاء مراسم عدل و انصاف با کسری
معادل در تحصیل مسایل محسوس و منقول سر خیل ارباب فضایل قوهٔ حافظه‌اش بمرتبه بود که هفت هشت بیت عربی را بیکبار خواندن از بر میکرد و جودت
افکار صایبه‌اش بمثابه که مراد نحاریر علما را از معضلات عبارات بمجرد ادنی توجهی بر زبان می‌آورد و شاه شجاع در سن نه سالگی از حفظ کلام الله
فراغت یافته بکسب کمالات انسانی پرداخت و باندک زمانی بذروهٔ مهارت در علوم دینیه و معارف یقینیه مرتقی شده در اکثر فنون
عقلی و نقلی بهره کامل حاصل ساخت رباعی ذات او کامل در ادراک علوم وز کمال عقل و ادراک علوم پیش طبعش آب حیوان مرده دل
فهم تیزش کرده آتش را خجل اشعار آبدارش غیرت صفوف جواهر شاهوار و منشآت بلاغت شعارش رشک افزای عقود لآلی آبدار ابیات
نظم و نثر در عالم علم بود پناه اهل شمشیر و قلم بود و چنانچه سابقا پرتو اشارت بر آن تافت ولادت با سعادتش در سنه ۷۳۳ وقوع یافت

رکن الدین

بر شاه شجاع بگذشت از عنایات خوف و حیرت شاه را نشناخته همچنان ناسزا میگفت

شاه شجاع

یافت و در سنهٔ ستین و سبعمائه پدر خود را گرفته میل کشید و من حیث الاستقلال پای بر مسند اقبال نهاده ضبط مملکت را پیش نهاد همت گردانید و در سنهٔ ۷۶۲ میان او و برادرش شاه محمود مخالفت دست داد و در سنهٔ خمس و ستین شاه شجاع شکست یافته شیراز بدست شاه محمود افتاد و در سنهٔ سبع و ستین بار دیگر صورت نصرت شاه شجاع را روی نمود و شاه محمود باصفهان رفته بحکومت آن مملکت قناعت فرمود و در سنهٔ ثمان و سبعین و سبعمائه شاه محمود راه سفر آخرت پیش گرفت و بلدهٔ اصفهان در سلک سایر قلمرو شاه شجاع سمت انتظام پذیرفت و در سنهٔ ۷۸۶ شاه شجاع نیز بعارضهٔ قوی ضعیف گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در شب یکشنبه ۲۱ شعبان سال مذکور رخت هستی بباد فنا داد اوقات حیاتش پنجاه و سه سال و دو ماه بود و او مدت بیست و پنج سال و دو ماه سلطنت نمود پرتو اهتمام خواجه قطب الدین صاحب عیار و امیر کمال الدین حسین رشیدی و خواجه جلال الدین تورانشاه و خواجه قطب الدین سلیمانشاه بن خواجه محمود کمال و شاه رکن الدین حسن بن سید معین الدین اشرف بنوبت بر منصب وزارتش اعتلا یافت چنانچه شمه از احوال ایشان در ضمن وقایع آینده سمت تفصیل خواهد یافت والتوفیق من الله تعالی انه هو القادر علی ما یشاء

گفتار در بیان وقایع ایام سلطنت شاه شجاع و ذکر سلوک شاه محمود و شاه یحیی در طریق خلاف و نزاع

چون شاه شجاع پدر را گرفته افسر دولت و اقبال بر سر نهاد در استمالت خواطر کوشیده عنان عزیمت بصوب شیراز انعطاف داد و زمام ایالت اصفهان و ابرقوه در قبضهٔ اقتدار شاه محمود قرار گرفت و حکومت کرمان بجناب سلطان عماد الدین احمد اختصاص پذیرفت و حبس شاه یحیی در قلعهٔ قهندز بوقوع پیوست و خواجه قوام الدین صاحب عیار بر زیلوچهٔ وزارت بنشست بعد از روزی چند که حال بفراغت بگذشت بار دیگر خبر عصیان و طغیان هزاره جرما و اوغان و تحصن در قلعهٔ منوجان شایع گشت شاه شجاع دفع شر آن جماعت را اهم مهمات دانسته لوای نهضت برافراخت و با سپاهی بیکدل منازل و مراحل قطع کرده ظاهر آن قلعه را مضرب خیام ظفر انجام ساخت و مدتی بین الجانبین غبار جنگ و شین در هیجان بوده بالآخره اعیان جرما و اوغان از مقابله عاجز گشته طالب مصالحه و مهادنه شده بساط جدال در نوشتند و جناب شیخ الاسلامی مولانا عبد العزیز را که از اولاد شیخ شهاب الدین توران پشتی بود شفیع جرایم خود ساخته بدرگاه پادشاه شتافتند و شرف بساط بوس حاصل کرده باصناف الطاف اختصاص یافتند آنگاه لوای ظفر پیرا بصوب شیراز توجه نمود و مدتی میان شاه شجاع و شاه محمود طریق موافقت مسلوک بود و در سنهٔ ۷۶۴ بنابر بعضی از ضرورات ملکی گماشتگان شاه شجاع مال ابرقوه را بحیطهٔ ضبط در آوردند و این معنی سبب مخالفت برادران گشته آن دو پادشاه کامران بقصد مملکت یکدیگر کمر بستند نخست شاه محمود تیغ جلادت آخته خطهٔ یزد را مسخر ساخت و نام برادر بزرگتر را از خطبه افکنده رایت مخالفت برافراخت شاه شجاع بعد از استماع این خبر با لشکر قیامت اثر بصوب اصفهان شتافت و شاه محمود بقدم مقابله پیش آمده آخر الامر عنان بجانب دیوار اصفهان تافت و شاه شجاع در ظاهر آن بلده منزل گزیده آغاز محاصره کرد و شاه محمود گاهی از شهر بیرون تاخته لوازم شجاعت بظهور می آورد و در آن اثنا روزی جمعی در کمینگاه نشانده از دروازه بیرون خرامید از جانب شاه شجاع شاه سلطان سلاح بر خود راست کرده مستعد قتال گردید در حملهٔ نخست شاه محمود پشت بر معرکه کرده روی بشهر نهاد و شاه سلطان از فریب او غافل بوده عنان بجانب اصفهان انعطاف داد چون بکمینگاه عبور نمود شاه محمود بازگشته آغاز حرب فرمود و آن جماعت که در کمین نشسته بودند مانند شیر خشمناک بر شاه سلطان تاختند و او را باین روبه بازی بدست آورده اسیر ساختند شاه محمود پسر عمه را منظور نظر عنایت نگردانید و از همان شربت که بامیر محمد مظفر داده بود جرعه بوی چشانید مولانا صدر الدین عراقی که از جملهٔ هواخواهان امیر محمد بود در واقعهٔ شاه سلطان این رباعی نظم فرمود رباعی گر دست قضا چشم ترا میل کشید در ذات شریف تو نشد نقص پدید آن کس که بدان چشم تو آسیب رساند او نیز بعینه مکافاتش دید بعد از آن میان برادران صلح گونه اتفاق افتاد و شاه محمود خطبه بنام برادر بزرگتر خواند شاه شجاع عنان بصوب شیراز انعطاف داد و در خلال این احوال شاه یحیی در قلعهٔ قهندز جمعی را با خود متفق ساخت و همانجا متحصن شده رایت مخالفت برافراخت و شاه شجاع فوجی از سپاه بمحاصره تعیین کرد شاه یحیی وسیلها انگیخت و بدست تضرع و نیاز در دامن عم بزرگوار آویخت شاه شجاع بنابر کرم جبلی از سر جریمهٔ برادرزاده درگذشت و شاه یحیی بخدمت مبادرت نمود حسب الحکم بجانب یزد روان گشت بعد از وصول بظاهر آن بلده و وقوع محاربه و محاصره بر یزد استیلا یافت خواجه بهاء الدین را که گماشتهٔ شاه محمود گردانیده بار دیگر عنان بوادی مخالفت تافت چون این خبر بشاه شجاع رسید با لشکر بسیار متوجه ابرقوه گردید بعد از نزول در آن منزل خواجه قوام الدین وزیر را بمحاصرهٔ یزد روان فرمود و خواجه بظاهر آن بلده رفته بامر محاصره و محاربه اقدام نمود باندک زمانی کار بر شاه یحیی تنگ گشت و بار دیگر شفعا انگیخت تا

شاه شجاع از سر جریمهٔ او درگذشت حقیقت حال آنکه در آن ایام که شاه یحیی در قلعهٔ قهندز محبوس بود شاه شجاع برادر خود شاه مظفر را در عالم رؤیا مشاهده نمود که با وی میگوید که ملتمس چنانست که اولاد مرا مستاصل نگردانی بلکه نسبت بدیشان طریقهٔ لطف و مرحمت بظهور رسانی بنابران شاه شجاع در استیصال شاه یحیی سعی نکرد و بمجرد ملامتی که از آنجناب واقع شد خواجه قوام الدین را طلبیده روی بشیراز آورد و در ذیقعدهٔ همین سال یعنی هفتصد و شصت و چهار خواجه قوام الدین صاحب عیار که اعتبار بسیار پیدا کرده بود و نسبت با امرا و اعیان تعظیم و تکبر مینمود بلکه گاهی بی مشورت پادشاه نیز بتفصیل مهمات اقدام میفرمود مواخذ و معاتب گشت و بعد از تعذیب فراوان دست سیاست شاه شجاع بساط حیاتش درنوشت آنگاه امیر کمال الدین حسین رشیدی بمنصب وزارت رسید و از سر وقوف و اهتمام بتمشیت امور ملک و مال مشغول گردید

ذکر مخالفت شاه محمود کرّت ثانی و تسخیر کردن تختگاه سلیمانی

در سنه خمس و ستین و سبعمائه شاه محمود ایلچیان سخندان نزد سلطان اویس ایلکانی فرستاده استمداد فرمود و سلطان اویس طمع در تسخیر مملکت فارس و عراق کرده اشارت نمود تا از امرا خاصهٔ وی اقچه باشی و ساتی و مبارکشاه ددلی و از ارکان دولت امیر شیخ ابو اسحق و امیر غیاث الدین منصور شول و سلغرشاه ترکمان در صحبت امیر شیخ علی اینانق روی باصفهان آوردند و شاه محمود بوجود ایشان استظهار تمام پیدا کرده بجانب شیراز در اهتزاز آمد و شاه یحیی را بطمع ابرقوه از راه یزد باشعار خلاف شاه شجاع اظهار نمود و در قصر زرد بوی پیوست و سرداران لر کوهکیلویه و قم و ری و کاشان و آوه و ساوه نیز بشاه محمود پیوستند و چون آوازهٔ عدد و عدد آن سپاه بسمع شاه شجاع رسید با خواص و مقربان طریق مشورت مسلوک داشته منشی آستان سلطنت آشیان را پیش خود طلبید و گفت مثنوی به محمود بنویس کای ارجمند رسانیده بر دولت خود گزند مه محمود بنیم بجنگ آمدن مرا و ترا تیغ برهم زدن تصور کن ای نامور شهریار که گر زانکه هر دو بباشیم یار که یارد کشیدن سر از پیش ما چو آگه شود از کمابیش ما اویس ار بما ترکتازی کند مگر با سر خویش بازی کند ز فردوسی پاک دین یاد کن نگر تا چه گوید در اینجا سخن که گر دو برادر بهم وا دهند پشت تن کوه را باد ماند بمشت و چون این مکتوب بشاه محمود رسید بعد از تقدیم استغفار در جواب نوشت که بندگان پادشاه لشکر باصفهان آورده مملکت خراب کرده و هنوز از مزاج ایشان ایمن نیستم بناچار استعانت بسلطان اویس بردم که شاید ایمن توانم بود شاه شجاع از مطالعهٔ این مکتوب دانست که آتش فتنهٔ شاه محمود جز باستعمال شمشیر آبدار سمت انطفا نپذیرد و سیلاب طغیان لشکر آذربایجان از غیر صرصر حملهٔ مردان دلاور صفت انقطاع نگیرد بنابران سپاه فراوان جمع ساخته از شیراز بجانب بیضا در اهتزاز آمد و این قطعه را که گفته بود نزد برادر فرستاد قطعه ابو الفوارس دوران منم شجاع زمان که نعل مرکب من تاج قیصر است و قباد منم که نوبت آوازهٔ صلابت من چو صیت همت من در بسیط خاک افتاد چو مهر تیغ گذار و چو صبح عالم گیر چو عقل راهنمای چو شرع نیک نهاد کمال صولتم از حیلهٔ کسان ایمن بنای همتم از منت خسان آزاد بهر دو عجز بدرگاه هیچ مخلوقی که بر بنای توکل نهاده ام بنیاد بهیچ کار جهان روی دل نیاوردم که آسمان در دولت بروی من بگشاد تو رسم و خوی پدر گیر ای برادر من که شوم هر آینه باید ز دختر دل شاد مکن مکن که پشیمان شوی بآخر کار ز مکر روبه پیر و ز لشکر بغداد القصه هر دو فریق بعد از قطع طریق در منزل دشت رس با صحرای خانسار و سر چاه بهم رسیده دست بآراستن سپاه صف شکن بر آوردند شاه شجاع قرة العین سلطنت شاه اویس را بمیمنه فرستاد و میسره را بوجود سلطان عماد الدین احمد استحکام داد و بنفس نفیس در قلب جای گرفت و شاه محمود شیخ علی اینانق و امیر غیاث الدین منصور شول و بوکم ترکمان را در میمنه باز داشت و ضبط میسره را با میر ساتی و سلغرشاه ترکمان بازگذاشت و خود در قلب مقام گرفت آنگاه از هر دو جانب طالبان نام و ننگ چنگ در جنگ زده آتش کشش و کوشش بنوعی برافروخت که تاثیر دخان آن کرهٔ زمهریر را بجوش آورد و شرار شعلهٔ آن خرمن ماه را سوخته در حرم فلک اثر کرد هر خدنگی که از شست زرین چگل گشاد یافت آهنگ جان پهلوی نمود و هر تیری که از ترکش روشن ضمیری در پرواز آمد در فضای سینهٔ میری گشود بیت چکاچاک خنجر ز میدان کین بهفتم فلک شد ز روی زمین عاقبت شاه محمود غالب آمد چون خسرو ثوابت و سیاره بجانب دیار مغرب شتافت شاه شجاع عنان انهزام بصوب شیراز تافت و سلطان عماد الدین احمد رقم بیوفائی بر چهرهٔ حال خویش کشیده از برادر بزرگتر جدا شد و بشاه محمود پیوست و در روایتی آنکه قبل از تلاقی فریقین نزد شاه محمود رفته بود و شاه شجاع پس از وصول شیراز درب فسا را معسکر ساخته پسر خود سلطان شبلی را بکرمان ارسال داشت و شاه محمود با امرا عراق و آذربایجان متعاقب بظاهر آن بلدهٔ فاخره نزول اجلال فرمود و شاه شجاع در شهر متحصن شد و زمان محاصره بتطویل انجامیده آثار عجز و انکسار بر صحایف روزگار شیرازیان ظاهر گشت و شاه شجاع جهت طلب محاصره جمعی از

ارباب اشراف و اعیان از متعاقب یکدیگر نزد شاه محمود فرستاد شاه محمود بر وفق مطلوب ایشان از جواب نداد آخر الامر مؤلف تاریخ آل مظفر یعنی قدوهٔ اهل فضل و هنر
مولانا معین الدین یزدی جهت سرانجام آن مهم از شهر بیرون رفت و شاه محمود جناب مولوی را تعظیم نموده گفت بنابر استیلاء امرا و سلطان اویس مرا چندان اختیار خیابان
نمانده اکنون مناسب چنان است که اقدام شاه شجاع بابرقوه رود و بنده بمقدار تحمل نماید که من امرا بیگانه را بوطن ایشان بازگردانم آنگاه ممالک موروثی
برسبیل راستی قسمت نماییم و چون مولانا معین الدین بازگشت و این پیغام بشاه شجاع رسانید شاه عالی گهر رقعهٔ برادر نوشته التماس نمود که بپای قلعهٔ قهندز آید
تا مشافهه گفت و شنود کرده شود و این بیت را در آن مکتوب ثبت کرد که بیت اگرچه دل بکسی داده‌ای و یار است هنوز بجان او که دلم بر سر وفاست هنوز
و شاه محمود ملتمس برادر را بعز اجابت اقتران داده این بیت را از همان غزل در جواب قلمی نمود بیت جنایت از طرف آن شکسته پیمان است وگرنه از
طرف ما همان صفاست هنوز و روز دیگر در پای قلعهٔ قهندز قران سعدین دست داد مقرر شد که شاه شجاع از راه حصار سر بند امیر بجانب ابرقوه رود
و آنجناب در وقتی مناسب با جمعی از خواص طریقهٔ حزم مرعی داشته از طریق معهود عنان براه قصر زرد تافت و قرین صحت و سلامت بابرقوه شتافت
و حال آنکه سلطان احمد و شاه یحیی با فوجی از بهادران آذربایجان بتکامشی شاه شجاع روی براه سر بند امیر آورده بودند چون در آن طریق از وی اثری ندیدند
رفیق یاس و حرمان بازگردیدند و شاه محمود بعد از رفتن برادر در عین تنعم و ناز بدار الملک شیراز درآمد و اخبار این فتح نامه‌ها را با تحف و هدایای بسیار نزد سلطان
اویس فرستاد و شاه شجاع چون بمرحلهٔ خانگشت رسید پهلوان خرم که حاکم ابرقوه بود اسباب خدمت مرتب ساخته باستقبال موکب همایون شتافت
و شاه بنظر عاطفت در روی او نگریسته آن زمستان در ابرقوه بفراغت و عشرت بگذرانید و بعد از انقضاء دو سه ماه اسفندارمذ عازم کرمان گردید

ذکر عصیان دولتشاه در کرمان و کشته شدن او بحکم پادشاه عالی مکان

در آن اوان که شاه شجاع در شیراز متحصن بود و شاه
محمود بلوازم محاصره قیام نموده بجانکار شده خاطر شاه شجاع گذشت که امکان دارد که بعضی از توابع خواجه قوام الدین وزیر بنابر کینهٔ قتلش در سینه دارند
درین محل تخم اضلال کرده فتنه انگیزند بنابران هریک از آن جماعت را ببهانهٔ از شهر بیرون فرستاد از آنجمله ملک محمد و دولتشاه به تحصیل مال کرمان
روان ساخت و بعد از توجه آن دو عزیز شاه شجاع اندیشید که چون عرصهٔ کرمان از والی صاحب وجود خالی است امکان دارد که محصلان پس از تحصیل اموال
خیال استقلال نمایند بنابران مقرر ساخت که خواجه مجد الدین قاسم باتفاق امیر ماکو افغانی با دو هزار از سالکان مسالک پهلوانی بدار الامان کرمان رفته
از محافظت آن مملکت غافل نباشند اما دولتشاه و ملک محمد چون بدان ولایت رسیدند و احوال فارس و عراق را مشوش دیدند طمع در حکومت کرمان کرده
امیر غیاث الدین حاجی میرآخور را که در کرمان حاکم دیوان بزرگ بود و خواجه بدر الدین بلال را که باتابکی سلطان شبلی قیام نموده ببهانه بدیوان خانه طلبیده فی
الحال اختر زندگانی هر دو را باحتراق هلاک مبتلا ساختند و سرهای ایشان را بیرون انداختند و نوکران امیر غیاث الدین و خواجه بلال فرار نموده
امیر بهلول که او نیز منصب حکومت داشت با سیصد سوار بگریخت و دولتشاه سلطان شبلی را در قصر جنگر محبوس گردانید و رسولی از عقب
امیر بهلول فرستاده پیغام نمود که آنچه واقع شد بنابر حکم پادشاه بود انسب بحال شما آنست که بازگشته در کرمان بمهم خود مشغول باشید و امیر بهلول قبول کرده
مراجعت فرمود و دولتشاه ابواب خزاین و انبار گشاده نقد و جنس بسیار بمردم داد و از روی استقلال در کرمان پای بر مسند حکومت نهاد و چون
خواجه مجد الدین و امیر ماکو بظاهر آن بلده رسیدند و حال بران منوال دیدند امیر ماکو بازگردید و خواجه مجد الدین وسیله انگیخته بشهر خرامید
و این اخبار را متعاقب و متواتر شاه شجاع در شیراز می‌شنود و بنابر آنکه بسبب تسلط اعدا مجال تدارک آن اختلال نداشت تحمل می‌فرمود و چون از شیراز
بابرقوه رفت و هجوم لشکر بر ما کم گشته سلطان گل روی بدار الامان باغ و بستان آورد در شهور سنهٔ ۷۶۶ شاه شجاع با سیصد سوار جرار که هریک
در میدان جلادت ثالث رستم و اسفندیار بودند از ابرقوه بجانب کرمان روان شد و در اثناء راه شاه پهلوان برادر شاه سلطان با دویست
سوار و بعضی از امراء عرب با پانصد سوار بموکب نصرت شعار پیوستند و چون نواحی کرمان از غبار سم سمند سپاه نصرت نشان عنبرافشان گشت
دولتشاه با چهار هزار مرد خنجرگذار در برابر آمده اما تاب یک حمله نیاورده بچهار دیوار کرمان گریخت و بسیاری از لشکریان او التجا بآستان
خسرو گیتی‌ستان کردند و بعد از آنکه بانچه رایت آفتاب اشراق پرتو وصول بر ظاهر کرمان انداخت امیر مبارز الدین رمضان اختاجی و خواجه جلال الدین
توران شاه وزیر متعاقب یکدیگر بشهر درآمده دولتشاه را نصیحت نمودند تا از مقام قلعه‌داری درگذشت و غاشیهٔ طاعت بر دوش گرفته

واضح باد که در تاریخ الفی و روضة الصفا کوشک سیرجان مرقوم است حرره حسینی نقی الشوشتری ۱۲

باشراف و اعیان دار الامان متوجه اردوی همایون گشت و پادشاه درباره او اصناف مرحمت مبذول داشته آن بلده فاخره را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید و خواجه علاء الدین الطاف ۳
اتابک این قطعه بر بدیهه گفته بعرض رسانید قطعه تو آن سلطان دینی کز سر صدق دعا گویند بعد از هر نمازت اجل را دست کوته باد یا رب ز عطف دامن
عمر درازت برودی باد در ملک سلیمان آصف محمود ایازت و بعد از آن ایام که شاه گردون احتشام بکرمان در آمد دولتشاه بکراه قصد غدری
کرده با جمعی اتفاق نمود که شب بخوابگاه پادشاه در آید و تیغ تیز را بخون ولی نعمت بیالاید امیر درسون ازین مکر واقف شده کیفیت حال بعرض رسانید و شاه
شجاع آن حرام نمک را با جمعی از موافقانش بشمشیر سیاست بگذرانید و در آن باب این سه بیت نظم فرمود نظم امان چون خواست فرمودم امانش چو عجز آورد
بخشیدم بجانش دگر چون عذر در دل داشت غدار سر انداز ان شد این شمشیر خونخوار سگ مکار و دون بی وفا بود مکافات جفا کاران جفا بود گفتار

در بیان ارتفاع رایت دولت شاه شجاع کرت دیگر و گریختن شاه محمود از شیراز بعد از استعمال شمشیر و خنجر

چون خسرو عالی مکان از
تنسیق مهمات دار الامان کرمان باز پرداخت متوجه گرمسیر گشته گوشمال هزاره جرماوغان را همت ساخت و در اثنای طی مسافت در هر منزلی مقبلی بشرف ملازمت
میرسید و بهر کامی کامی مشاهده میکردید و چون امیر سیورغتمش و اعیان هزاره جرماوغان از توجه پادشاه گیتی ستان آگاه شدند در قلاع سپهر ارتفاع و قلل جبال آسمان مثال
تحصن جستند و عساکر منصوره در گرد آن منازل حصن حصین نشسته دلیران جرماوغان بهنگام مجال پای در میدان جدال نهادند و متانت و حصانت مواضع دلالت
آن مر ضلال شایان آسان تیسیر می پذیرفت و زمان محاصره بمدت ممتد گرفته اوغانیان از شاه محمود استمداد نمودند و شاه یحیی را بمعاونت نامزد کرده چون عهد
بعهد و گرمسیر رسید مکتوبی بر زعم بزرگتر فرستاده و اظهار اطاعت فرموده بر طبق دلخواه جواب یافت و ترک امداد اوغانیان کرده بدار العباد یزد شتافت نقاب
انفعال عارضه در دریای پرشاه شجاع مستولی شده یکه و کوچ پس نشست و دشمنان دلیر گشته پیش آمدند در آن اثنا جمعی از مسافران علی سبیل تحفه از مدینه طیبه بیارگاه
پادشاه آوردند و آنجناب دست اعتصام بذیل آن رایت متبرکه دراز کرده عنان مراجعت انعطاف داد و ایلغار فرموده بر سر اوغانیان رسید چنانچه مجال فرار
بذروه جبال نیافتند و ناچار حلقه اطاعت در گوش کشیده امیر سیورغتمش با سایر روسا آن طایفه بملازمت مبادرت نمود و شاه شجاع مظفر و منصور مراجعت فرمود
و مقارن آن حال شاه یحیی رسل و رسایل بکرمان فرستاده دختر بزرگ پادشاه پادشاه سلطان را خواستگاری کرد و شاه شجاع ملتمس برادرزاده مبذول داشته مخدره
نشستن تتق عصمت و جلال را با تجملات پادشاهانه بجانب یزد روان فرمود و بعد از وقوع این امور سعادت تمام مهام خسرو سپهر احتشام مهیا شده فوج فوج
از لشکریان شیراز روی امید بدرگاه عالم پناه آوردند و در مدت اندک لشکر بسیار در ظل رایت حضرت شجاع جمع آمد در آن اثنا صدور و اعیان فارس التماسات
تبریزیان بجانب آمدند و کلوحسین را جهت استدعای لوای کشورگشا بکرمان فرستادند و شاه شجاع بعد از ملاقات با کلوحسین بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته بجانب
شیراز در اهتزاز آمد و چون موضع چهار گنبد از فر نزول همایون غیرت افزای هفت گنبد گردون شد شاه منصور بن شاه مظفر از یزد رسیده بموکب عالی پیوست
و خبر توجه لشکر نصرت اثر در شیراز شایع گشته شاه محمود با جنود نامعدود باستقبال او در توجه فرمود و شاه شجاع از قرب وصول شیرازیان وقوف یافته از راه
دیگر عنان بطرف مقصد تافت و شاه محمود این معنی دانسته و نیز روی بسوی شیراز آورد و شاه محمود در ظاهر شهر و شاه شجاع در سر پل فسا منزل گزیدند بیت برابر نشستند
دو گیتی فروز چنین تا بر آمد برین چند روز آنگاه آن دو پادشاه گیتی پناه بلکه دو شیر کینه خواه بعزم رزم بر خواسته صف قتال بیاراستند و با دحمله ابطال رجال در حال
آتش حرب بنایره طعن و ضرب شبانه زدن گرفت و از هیجان غبار معرکه پیکار رنگ نورانی خورشید فایض الانوار صفت تیرگی پذیرفت و شاه محمود شکست یافته عنان بجانب شهر تافت و شاه شجاع
بنصرت و ظفر مخصوص شده در نزدیکی شیراز فرود آمد و بعد از آن سه چهار روز بعضی از اعیان فارس نهانی قاصدی بآستان اقبال آشیان فرستاده پیغام دادند که هر گاه اعلام ظفر پناه پرتو وصول
بر ظاهر شهر اندازد ما دروازه ها را بشنا ابواب دولت و سعادت بر روی روزگار همایون آنحضرت خواهیم گشود و شاه محمود این مواضعه را شنوده در اواخر ذیقعده سنه ۷۶۷ که پرده ظلام نور باصره
از رویت اشباح مانع بود با طایفه از خواص بصوب صفاهان نهضت فرمود در اثنای راه سلطان احمد از روی تکلف جنیبه برادر بزرگتر تهویت ورزید که خسرو ثوابت و سیار بر اورنگ فیروزه
رنگ سپهر قرار گرفت شاه شجاع با حشمت و عظمت بسیار بدار الملک فارس در آمده تخت سلطنت را بوجود همایون زیب و زینت داد و بشارت امن و امان بمسامع طوایف انام
رسانید و ابواب نصفت و احسان بر گشاد و امر معروف و نهی منکر و تقویت ارکان شریعت خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم الی یوم المحشر مبالغه بسیار نمود و در تعمیر مساجد و مدارس و خوانق مساعی جمیله مبذول
ملازمت مجلس علماء کرام اختیار فرمود و منصب ۱۲ داشته قضاء شیراز و توابع را بمولانا بهاء الدین عثمان کوه گیلوئی مفوض داشت و خواجه قطب الدین سلیمان شاه را با خواجه محمود بکمال رایت وزارت بر افراشت و شاه شجاع در سنه سبعین و
سبعمائه بالقاهر بالله محمد بن ابی بکر عباسی که در مصر دعوی خلافت میکرد و شرط مبایعت بجای آورد و در همین سال بنیت تسخیر اصفهان بجانب ابرقوه توجه فرمود و شاه محمود

و شاه محمود ایلچیان فرستاده که من شیراز را بتحت تصرف پادشاه گذاشتم اگر آنحضرت نیز اصفهان با بنده مضایقه نفرمایند از کرم بعید نخواهد بود شاه شجاع این ملتمس را اجابت فرموده بصوب شیراز مراجعت فرمود و بعد از انقضاء فصل عازم یزد شده شاه یحیی مراسم استقبال بجای آورد و شاه شجاع بشهر در آمده و چند روز بعیش و عشرت گذرانیده بشیراز معاودت فرمود

ذکر فتنه خان سلطان بنت امیر مسعود شاه اینجو و بیان اسباب قتل او

خان سلطان بنت امیر مسعود شاه که ضعیفه سلیطه حیله بود و در حباله نکاح شاه محمود بسر میبرد جهت انتقام عم خویش امیر شیخ ابو اسحق در طریق مکر و فریب سلوک نموده پیوسته حیله می انگیخت که بدان واسطه میان آل مظفر مواد جنگ و نزاع در هیجان می آمد در شهور سنه ۷۶۸ مکتوبات مهرانگیز و مراسلات محبت آمیز نهانی نزد شاه شجاع فرستاده پیغام داد که اگر موکب همایون بظاهر اصفهان آید من شاه محمود را دست و گردن بسته تسلیم خدام نمایم شاه شجاع این معنی را فوزی عظیم دانسته بجانب اصفهان روان شد و شاه محمود رسولان چرب زبان روان گردانیده بوسیله ایشان سخنان نیازمندانه بعرض رسانیده و شاه شجاع بر بیچارگی برادر ترحم فرموده او را طلب نمود و شاه محمود بار دوی آنجناب شتافته اخوین یکدیگر را در کنار گرفتند و شاه محمود لوازم اطاعت و فرمان برداری بتقدیم رسانید قبول فرمود که دیگر از حکم برادر بزرگتر تجاوز جایز ندارد آنگاه روی بولایت خود آوردند چون شاه شجاع بشیراز رسید خواجه قطب الدین سلیمان شاه وزیر را گرفته محبوس گردانید و پسرش غیاث الدین محمود را میل کشید و شاه رکن الدین حسین را که بشرف حسب و علو نسب مشرف و معروف بود بمرتبه وزارت رسانید هم در آن ایام خواجه قطب الدین سلیمان شاه از حبس گریخته باصفهان رفت و شاه محمود علی رغم برادر او را بر مسند وزارت نشاند در آن اثنا بار دیگر خان سلطان مکاتبات عاشقانه نزد شاه شجاع فرستاد و او را بر تسخیر اصفهان باعث و محرض گشت و شاه شجاع طالب بهانه شده بشاه محمود پیغام داد که ما را انواع اخراجات ضروریه پیش آمده و دخل بخرج وفا نمیکند طریقه آنکه آن برادر امسال از مال اصفهان مددی فرماید شاه محمود جواب داد که تمامی ولایت فارس و معظم بلاد عراق در تحت تصرف آنحضرتست و بواسطه عبور لشکر باویرانی اصفهان بمرتبه رسیده که این برادر بخرج الیوم احتیاج دارد چگونه حملی که لایق خزانه آنحضرت باشد ترتیب تواند داد شاه شجاع چون این جواب شنید گفت ما با آن شرط با شاه محمود صلح کرده بودیم که از فرمان واجب الاذعان تجاوز جایز نماید اکنون که خلاف حکم جایز میدارد لشکر باصفهان باید کشید و سپاهی مرتب ساخت و بدانجانب روان شد در آن اثنا شاه محمود از مبنی استماع نمود که مهیج آن فتنه کیست و منشاء خیال پراکندگی چیست بنابر آن خان سلطان را بقتل رسانید و رسولی پیش برادر فرستاده پیغام داد که چون ماده وحشت و نزاع ارتفاع یافت اگر پادشاه بر سر عنایت آید شاید و بار دیگر میان برادران کرک آشتی وجود گرفته شاه شجاع بشیراز بازگشت و شاه محمود از قتل خان سلطان پشیمان شده شب و روز از حرمان طلعتش در کانون درون آتش جنون و الم می افروخت و از اشتعال نایره هجران جرمش اعضاء خویش داغهای سوخت

گفتار در بیان مواصلت شاه محمود با سلطان اویس بن شیخ حسن و ذکر مقاتله او با شاه شجاع و بمعاونت مردان شمشیرزن

در سنه تسعین و سبعمایه شاه شجاع شنید که شاه محمود خاطر بران قرار داده که نوبت دیگر از سلطان اویس استمداد نماید و ازین جهت اندیشناک شده بعد از تقدیم مشورت امیر اختیار الدین حسن قورچی را به تبریز فرستاد تا مخدره از مخدرات سلطان اویس خطبه کند و شاه محمود نیز جهت همین مهم خواجه تاج الدین مشیری را که مشیر و وزیرش بود و باصابت رای و تدبیر محتاج الیه برنا و پیر بود بدانجناب ارسال داشت و چون این دو قاصد بپایه سریر سلطان اویس رسیدند بنابرآنکه شاه محمود باستصواب خواجه تاج الدین در کتابتی که بسلطان اویس نوشته بود غایت تعظیم بجای آورده مکتوب را مطرز باین دو مصراع کرده بود که شعر العبد و ما فی یده کان لمولاه ما از آن توئیم و هرچه داریم و شاه شجاع در نامه خود سلطان اویس را برادر خوانده بود ملتمس شاه محمود مبذول افتاد و امیر اختیار الدین حسن هم عنان یاس و حرمان بشیراز بازگشته خواجه تاج الدین بحسن تدبیر مخدره نشین تتق املکانی را در حباله نکاح شاه محمود کشید و قرین انواع تجمل و حشمت باصفهان رسانید خواجه سلمان در تهنیت این قضیه قصیده گفت که چند بیت از آن اثبات نظم آسمان ساخت در آفاق یکی سور چه سور که از آن سور شد اطراف ممالک مسرور چند اسوار و سروری که اگر در نگری خانه زهره بود از آن عالی سور

نسخه معتبر

اجتماعیست منور قمری را با شمس اتصالی است مقرر ملکی را با جور عهد بلقیس نان داشته است ارزانی بسرا پردهٔ حرم دولت تشریف حضور قطب دین شاه فلک مرتبه محمود که اوست بهمه سیرت محمود محامد مذکور ای به پیش نظرت گشته ملازم هر بکر کوست در پردهٔ غیب ازهمه عالم مستور خواجه تاج الحق والدین محمد الحق سعیها کرد درین باب بعنایت مشکور دری از بهر بری بکنارت آورد که چنان در شهوار یافت دراطراف دهور وچون این مواصلت دست در هم داد سلطان اویس لشکری بامداد داماد فرستاد و شاه شجاع این خبر استماع نموده ... در هم شکست میسرهٔ شاه محمود بر میمنهٔ شاه شجاع غالب گشته و هر دو سپاه از ستیز و آویز عاجز آمده بساط مقابله را بقالی برچیدند و هریک بطرف مملکت خود گریختند

ذکر حیلهٔ شاه رکن الدین حسن وزیر و کشته شدن او بحکم صاحب تاج و سریر

شاه رکن الدین حسن با وجود آنکه مدد و دمان واجب التعظیم رسول کریم الذی نزل فی شانه وانک لعلی خلق عظیم و علیه التحیة والتسلیم انتساب داشت از حسن خلق بی بهره بود و در ایام وزارت در شیوه تکبر و نخوت سلوک کرده بمجلس از اشراف و اعیان بلکه سلاطین نافذ فرمان را اعتبار نمینمود و چون آنجناب بعد از حبس خواجه قطب الدین سلیمان شاه روزی چند بتمشیت امور ملک و مال پرداخت بواسطه توهمی که از خواجه جلال الدین تورانشاه و خواجه همام الدین محمود داشت مکتوبی بشاه شجاع نموده بعرض رسانید که مشار الیهما این عریضه را بشاه محمود نوشته اند مضمون کتابت آنکه هرگاه رایت نصرت پناه پادشاه بنواحی شیراز رسد ما بندگان دروازه گشاده ملازمان را بشهر در می آوریم والتماس نموده بودند که جواب بر ظهر قلمی شود و شاه محمود بر ظهر نوشته بود که فلان روز موکب عالی از ظاهر شیراز خواهد رسید باید که ایشان بعاطفت ما امیدوار بوده در سرانجام مهامی که وعده کرده اند لوازم اهتمام بتقدیم رسانند شاه شجاع فی الحال خواجه تورانشاه و خواجه همام الدین را طلب نموده در موقف عتاب باز داشت آن دو بیگناه روی بر خاک راه نهاده سوگند خوردند که ما ازین مکتوب خبر نداریم شاه شجاع پرسید که این رقعه خط شما هست یا نی جواب دادند که مرتبه مشابه بخط ماست که انکار نمیتوانیم کرد اما ازین واقعه بیخبریم پادشاه در غضب شده گفت چون اقرار مینمائید که خط شماست چگونه بیخبر باشید ایشان بعرض رسانیدند که ما خاطر بر قتل خود قرار داده ایم لیکن امید واریم که پادشاه حمایت بنعی تحقیق صورت نماید و در آن روز شاه حسن جهة درد پا مسهل خورده بود و در خانه نشسته شاه شجاع کسی نزد او فرستاده پرسید که این کتابت از کجا بدست تو افتاده شاه حسن جواب داد که دو هزار دینار بد اقتدار خواجه تورانشاه تسلیم کرده این مکتوب را از رقمی فی الحال و اقتدار را در لت و شکنجه کشیدند اما هر چند در آن امر مبالغه نمودند مقر نیامد شاه شجاع دیگر باره کس نزد شاه حسن ارسال داشته فرمود هر ایذائی که متصور بود نسبت بدوات دار ارجیز قوت بفعل آمد اقرار نکرد شاه حسن در جواب گفت که خواجگان را شکنجه میباید نمود تا بجرم خود اعتراف نمایند غلام را چه گناه باشد شاه شجاع فرمود که در ضمن این قضیه حیله مندرجست این سخن معقولیت ندارد که کسی مکتوبی چنین را بغلامی داده تا در مدرج دفتر نهد آنگاه حکم شد که امیر اختیار الدین حسن قورچی بخانه شاه حسن رفته از روی زجر و تکلیف اقرار کشد که حقیقت آن مهم چگونه است و امیر حسن نسبت بشاه حسن در مقام تشدد در آمده چون جناب وزارت مآب مضطرب گشت گفت که من محمود حاجی عمر منشی را بدان داشتم که بر سبیل تقلید این رقعه را در قلم آورد زیرا که ازین دو شخص پیوسته اندیشناک بودم و میخواستم که ایشان را استاصل ساخته فراغبال حاصل نمایم باقی رای عالی حاکم است و چون صورت مکر و تزویر وزیر بی تدبیر بعرض پادشاه صافی ضمیر رسید نایرهٔ غضبش اشتعال یافته فرمود تا او را بزه کمان بر داشتند و متملکاتش را دیوانی ساختند در روضة الصفا مسطور است که چون این خبر مسموع پدر شاه حسن سید معین الدین شد بجنازه پسر حاضر نگشت و گفت که هر کس سخن پدر خود نشنود و متابعت جد بزرگوار نماید هر آینه بامثال این بلاء مبتلا گردد سادات را با ظلم و عدوان چه کار جد ما را جهة رحمت عالمیان مبعوث گردانیده اند فرزندی که سبب محنت جهانیان باشد مقرر است که بعذاب و عقاب دنیوی و اخروی معذب و معاقب شود بیت فرزند خوش است اگر خلف زاد ورنا خلفی بود تلف باد و بعد از قتل شاه رکن الدین حسن نوبت دیگر خواجه جلال الدین تورانشاه پای بر مسند وزارت نهاد

ذکر عصیان پهلوان اسد خراسانی و کشته شدن او بمیمن اهتمام علیشاه هز تیانی

شاه شجاع از جمله سپاهیان خراسان پهلوان اسد که بصورت خوب و سیرت مرغوب داشت بتشریف التفات محمود و مخصوص بالتفات

ما سپاه جرار از شیراز بیرون خرامید شاه محمود نیز عازم میدان قتال گشته در صحرای چاشت خوار غبار معرکه پیکار ارتفاع یافت و شاه منصور از میسره لشکر شیراز حمله کرده میمنه شاه محمود را ۴

خطاب ۴

رکن الدین ۴

اشرف ۳

وقت ۴

اتفاق صبحی که هوا در غایت برودت بود پادشاه پهلوان را دید که برکنار جوی نشسته یخ میشکند تا وضو سازد و بواسطه مشاهده همین معنی اعتقاد شاه
شجاع بنسبت باسد مضاعف شد و فاضلی دران باب گوید رباعی از کرمی که هست شاه شجاع مهر این مرد در دلش رسته است زانکه در فصل
دی بوقت سحر یخ شکست و دست شسته است دران وقت که شاه شجاع از کرمان بصوب شیراز در اهتزاز آمد زمام ایالت آن ولایت در
کف کفایت پهلوان اسد نهاد و اسد در اندک زمانی قوی حال گشته امیر تیمور غیتمش اوغانی برادرزن شاه شجاع و شاه یحیی بنابر اغراض فاسده خود در کرمان
پیوسته عروس مملکت را در نظر اسد جلوه میدادند و باوی میگفتند که بر مزاج شاه شجاع اصلا اعتماد نیست بطریق حزم سلوک میباید نمود
و از خویشتن غافل نمیباید بود بنابران پهلوان اسد بخار غرور و استکبار بدماغ راه داد اما چون والده شاه شجاع مخدوم شاه در کرمان اقامت
داشت اظهار عصیان نمیتوانست کرد دران اثنا بسبب تعصب دو کشتی گیر که یکی کرمانی و دیگری خراسانی بود میان ملازمان مخدوم شاه و نوکران
اسد نزاع واقع شده مخدوم شاه بمرتبه آزرده خاطر گشت که از کرمان بشیراز شتافت و از امارات طغیان اسد شمه بسمع پسر رسانید شاه شجاع ان
سخنان را نخست حمل بر غرض فرمود و پهلوان اسد چون کرمان را خالی یافت بمرمت برج و باره پرداخته مالی خطیر از متمولان بستاند و خبر فساد اعتقاد
او متواتر پیوسته شاه شجاع یورش کرمان را پیش نهاد همت ساخت و قبل از آنکه این عزیمت از حیز قوت بفعل آید سلطان قطب الدین اویس بن شاه شجاع از پدر متوهم شده بمیان
شجاع بنام اسد نوشت بمضمون آنکه بلده کرمان را بفرزندم سلطان اویس سپارد و خود ملازم باشد پهلوان در جواب گفت که میان من و پادشاه نزاره گریخت
نشانی هست هرگاه آن نشان بظاهر شود بی بهانه کلید شهر تسلیم خواهم کرد الا فلا و سلطان اویس با طایفه از سپاه جرمان و اوغان بنواحی کرمان رفته و مکتوبی مزور
چون دید که کاری پیش نمیتواند برد باصفهان رفت و بشاه محمود پیوست و بدین سبب نخوت و استکبار اسد یکی بهزار شده خیال استقلال او بتحقیق از زبان شاه
انجامید بنابران شاه شجاع در شهور سنه اربع و خمسین و سبعمایه بانجانب خرامید و پهلوان اسد روبه وار در حصار خزیده عساکر شیراز آغاز محاربه
و محاصره کردند و چون کار بر اهل شهر تنگ شد اسد بشاه یحیی که محرک آن فتنه بود مدد طلب نمود و شاه یحیی بحسب ظاهر قوت امداد اسد نداشت اما
پهلوان خرم خراسانی را که در فارس قایم مقام او بود چندان اغوا کرد که بهانه توهم از غدر شاه یحیی بترتیب اسباب حرب مشغول شد و این خبر بعرض شاه شاه شجاع
شجاع رسیده بر سبیل حزم دانست که حزم جنبال لاجرم طریقه حزم مرعی داشته سلطان عماد الدین احمد و شهزاده زین العابدین را بمحاصره کرمان
تعیین نمود و خود بجانب شیراز بازگشته این رباعی انشا نمود رباعی من جرعه صبر میکشم فرزانه وین غصه دهر میخورم مردانه نومید نیم که
عاقبت حق ز فلک روزی بمراد پر کند پیمانه و سلطان احمد در محاصره اسد بقدر مقدور لوازم اهتمام بجای آورده شوارع و اطراف
کرمان را چنان مضبوط ساخت که هیچکس نتوانست که یک من بار بشهر برد بنابران قحط و غلای عظیم نصیب محصوران شد و کار اسد باضطرار
انجامیده فرمود تا هرکس آذوقه نداشته باشد از شهر بیرون کنند و بدان جهت قریب صد و بیست هزار کس بچند دفعه از کرمان بیرون آمده طایفه
باصفهان و زمره باذربایجان رفتند و بعضی باردوی سلطان احمد پیوستند و چون سلطان احمد مهم کرمان را نزدیک بآن رسانید که فیصل دهد
و میخواست که بعد از فتح ایالت آن ولایت تعلق باو گیرد در ضمن عریضه شمه از مکنون ضمیر خویش بپادشاه نوشت و شاه شجاع در جواب عریضه
داشت برادر مکتوبی باین عبارت در قلم آورد که قصه جلادت و مردانگی و شجاعت و فرزانگی برادر عزیز معلوم گشت ع همین میکن که جاوید
مدد باد از توفیق وصول که بواسطه برادر اسد فی جیدها حبل من مسد نموده من کل الوجوه حق بجانب اخوی است آثار سعی که از آن برادر
یوما فیوما ظاهر میشود موجب ازدیاد اعتقاد میگردد هر آینه چون از سر اهتمام امری خطیر باتمام رسانند آن را بانعام و اکرام مقابل و مماثل دارد
و اگر تقدیرا منصب حکومت کرمان نباشد بر مواجب و ملوک و اقطاع او برو داری ع مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد سلطان اضافتی کرامند
احمد از این جواب در تاب بلکه بیتاب شده در تسخیر کرمان تغافل و اهمال ورزید و بشاه شجاع نوشت که بنده را اشتیاق ملازمت سده سلطنت
بر مقاصد و مآرب دارین مرجح است و بیش ازین تحمل مفارقت ندارد امید آنکه محاصره کرمان بدیگری حواله رود تا قدم از سر ساخته بخدمت
شتابد شاه شجاع ملتمس برادر را مبذول داشته پهلوان جلیشاه مزینانی و پهلوان خرم خراسانی را امر نمود تا یراق یکساله برداشته بمحاصره کرمان
روند و سلطان احمد را بدرگاه عالم پناه طلبید و دران وقت که پهلوانان بحدود کرمان رسیدند مهم اسد باضطرار انجامیده بود و اکثر

مردم بمغز پنبه دانه و تخم سیبوش و پسته و امثال آن اوقات میگذرانیدند لاجرم پهلوان اسد طالب مصالحه گشته بعد از آمد و شد پهلوان علیشاه و پهلوان تغای خراسانی مهم بر آن قرار گرفت که اسد خطبه و سکه بنام پادشاه کند و قلعهٔ میان شهر را انهدام دهد و سلطان بیار دو برادر و پسر خود را بفارس روان سازد و پهلوان علیشاه بضبط حصار قیام نموده پهلوان خرم برادر اسد که موسوم بمحمد بود و پسرش بشیراز رفت و سپاه علیشاه با کرمانیان آغاز خرید و فروخت کرده یکمن نخود میدادند و دومن روغن می ستاندند و اسد در قلعهٔ کوه ساکن شده بی اختیار روزگار میگذرانید و هر لحظه اندیشهٔ غدری بخاطرش میگذشت و پهلوان علیشاه نیز متوجه اتمام مهام اسد گشته خاتون او را بوعدهٔ مناکحت شاه شجاع فریب داد تا در دفع شوهر با او طریق موافقت مسلوک داشته مولانا جلال الاسلام طبیب را نیز درین امر با خود متفق گردانید و خاتون اسد با جناب حکمت مآبی مشورت نموده صواب در آن دانستند که اسد را زهر دهند و مقداری سم قاتل پیدا کرده با هم گفتند مصلحت آنست که نخست این زهر را امتحان کنیم اگر بی شائبهٔ تاخیر تاثیر نماید بخورد او دهیم آنگاه اندکی از آن در خوشیره کرده پیش پهلوان علی سرخ که در سلک مقربان اسد منتظم بود فرستادند و علی سرخ آن طعام را بکار برده بعد از یک شبانه روز بمرد و بنابر آن که پهلوان اسد زرد فام بود مولانا صدرالدین شاعر این بیت نظم فرمود

بیت
زنیسان که گل سرخ فرو ریخت بباد
یارب که گل زرد فرو ریخته باد

پس از فوت علی سرخ خاتون پهلوان اسد و مولانا جلال الاسلام اندیشیدند که اگر او را زهر دهند و یک شبانه روز زنده ماند مجموع تبع تلازمان را به تیغ بیدریغ هلاک گرداند زیرا که اسد در آن اوقات بغایت تندخوی و سراسیمه شده بود و بمجرد وقوع اندک امری که مخالف مزاجش روی مینمود نزدیکان خود را تعذیب میفرمود چنانچه حکایت کنند که روزی حلواگری را طلبیده گفت که در نظر او حلوا پزد و پیش از حضار حلواگر شخصی گفت که فلان نوکر شما شراب خورده پهلوان گفت او را حاضر سازید در آن اثنا ملازمی که بطلب حلواگر رفته بود به مجلس در آمده گفت آوردم پهلوان بی تامل گفت برهنه اش سازید و حلواگر بیگناه را برهنه ساخته چندان چوب زدند که بیهوش گشت و درین حال نوکر مست را آوردند پهلوان صورت حال پرسید که این چه کس است گفتند فلان ملازم شما است که شراب خورده گفت پس این چه کس بود که چوب خورد گفتند حلواگر پهلوان کامل عقل آهی کشیده فرمود که حلواگر را من مست پنداشتم آنگاه دویست دینار بحلواگر نیم جان داده و اشارت کرد تا او را برداشته بمنزلش بردند القصه چون دشمنان پهلوان مصلحت در آن ندیدند که او را زهر دهند رای بر آن قرار گرفت که در روز جمعه که پهلوان اسد تنها بحمام میرفت از نقبی که قدیم الایام از شهر بجانب حمام قلعه زده بودند جمعی بر سرش روند و کار او را بسازند کیفیت این اندیشه را بپهلوان علیشاه پیغام داده پهلوان نقبچیان را فرمود که تا آن نقب را که مسدود گشته بود باز گردانند و ز معهود پنجاه و شصت مرد مصلح و مکمل را از آن راه بطرف قلعه فرستاد و در محلی که پهلوان اسد از قصر عمارت بیرون می آمد که بحمام رود یکبار آن جماعت بسر وقتش رسیدند و همان لحظه او را قطعه قطعه ساخته از قصر بپایان انداختند و گرسنگان کرمان که از تعدی اسد بجان آمده بودند از گوشت او تغذی نمودند چنانچه در مطلع سعدین مذکور است که قصابی ششتری در صدد فروختن گوشت اسد در آمده مبلغ دویست دینار از بهای آن حاصل کرد و این واقعه در چهاردهم رمضان سنه ۷۷۶ بوقوع انجامید و روز دیگر حسام الدین که خواهرزادهٔ پهلوان اسد و کوتوال قلعه بود با پهلوان علیشاه قواعد عهد و پیمان استحکام داده مقالید حصار تسلیم نمود و پهلوان علیشاه سر اسد را بشیراز فرستاد کیفیت حال عرضه داشت کرد و امیر اختیار الدین حسن قورچی جهت ایالت کرمان حسب الحکم روی بآن ولایت آورد

ذکر انتقال شاه محمود از جهان گذران و رفتن شاه شجاع بجانب بلدهٔ فاخرهٔ اصفهان

چون بمقتضاء کلام معجز نظام کل من علیها فان وصول آفتاب اقبال جمیع مرتقیان درجات جاه و جلال بسر حد زوال امریست لازم و غروب کوکب حیات تمامی باصفیان رایات سلطنت و استقلال بمغرب وبال قضیه ایست محتم در شهور سنه ست و سبعین و سبعمایه دو پادشاه عالیجاه از فضای عالم فنا بریاض راحت فضای عقبی انتقال نمودند اول سلطان اویس بن امیر شیخ حسن ایلکانی که در شب دوم جمادی الاول سنه مذکوره تاج و تخت سلطنت را وداع کرد دوم قطب الدین شاه محمود بن محمد بن مظفر که در نهم شوال سال مذکوره روی بجوار رحمت غفور آورد و این اخبار متعاقب یکدیگر بشیراز رسید شاه شجاع بر فوت برادر بگریست و اظهار حزن و ملال نمود و بمراسم تعزیت پرداخته این رباعی نظم فرمود

رباعی
محمود برادرم شه شیرکمین
میکرد خصومت از پی تاج و نگین
کردیم دو بخش تا برآساید خلق
او زیر زمین گرفت و من روی زمین

و چون طایفه از اشراف و اعیان

واعیان اصفهان بموجب وصیت شاه محمود سلطان اویس بن شاه شجاع را به پادشاهی برداشته بودند و زمرهٔ مایل بفرمان برداری شاه شجاع گشته با ایشان مخالفت مینمودند پادشاه بعد از فراغ از لوازم عزا لواء کشورکشائی بصوب صفهان برافراشت و در هر منزلی جمعی از مردم یکدل بشرف ملازمت میرسیدند و در مقام جوقی از اشراف انام تحفه و پیشکش بموقف عرض میرسانیدند و چون قرب وصول موکب کواکب مآب نزد اصفهانیان بتحقیق انجامید سلطان اویس از کردار خود پشیمان شده عریضهٔ مبنی از اعتذار و استغفار نزد والد نامدار فرستاد و شاه شجاع در برابر آن کلمات مشفقانه نوشته فرمود که هرچند قرة العین از جادهٔ مستقیم اطاعت انحراف ورزید اما محبت پدری و عطوفت غریزی ذیل عفو بر جریمهٔ او پوشیده باید که متوجه ملازمت گردد و شاهزاده بعنایت پدر بزرگوار مستظهر گشته با اصول و اعیان صفهان رکاب نصرت انتساب را چند میل استقبال نمود و شاه شجاع فرزند خود را ملحوظ عین عنایت گردانیده کلمهٔ مضی ما مضی تکلم فرمود و سلطان اویس در سلک سایر شاهزادگان شرف انتظام یافت و بروایتی بعد از ایام شربتی مسموم خورده بریاض رضوان شتافت و شاه شجاع بدولت و استقلال در صفهان تاج اقبال بر سر نهاده امرا و احشام و صحرانشینان و حکام جرباذقان و قم و کاشان با تحف و پیلاکات فراوان روی بآستان سلطنت آشیان نهادند و کمر خدمتکاری بر میان بسته زبان بدعا و ثنا گشادند مثنوی
به بستند نام آوران سربسر باخلاص در پای تختش کمر
گشادند هر دو عالیش زبان شدند از عنایات او کامران

ذکر مراسلهٔ شاه شجاع و سلطان حسین و ارتفاع غبار نزاع بین الجانبین

در آن اوان که در بلدهٔ صفهان سپاه فراوان در ظل اعلام نصرت نشان جمع آمد بخبر متواتر پیوست که اشراف و اعیان آذربایجان از حرکات ناملایم سلطان حسین بن سلطان اویس ملول و متنفرند و وصول موکب کواکب را بدان جانب انتظار میبرند بنابر آن شاه شجاع عزیمت تسخیر آن مملکت نموده بیراق لشکر پرداخت و سلطان از این واقعه وقوف یافته مکتوبی باین عبارت نزد پادشاه فارس و اصفهان روان ساخت بیت جناب قصر جلالت بلند باد چنان که اوج ذروهٔ افلاکش آستان باشد رفعت و دولت تا دامن قیامت مستمر و مکنت و ملکت بر سنن استقامت بروزگار آن یگانهٔ روزگار برگزیده و در تک تخلیق اشیا و تحقیق علة ظل معدلته متواصل و متواتر باد فضایل و کمالات که مطلوب ارباب ملک و مغبوط اهالی ملکوت است ذات ملکی صفات را حاصل و در ضمن نکردن مرادات و مرامات حاصل ع چنین خود هست و تا باد چنین باد درود و ثنا و اهدا و محامد و دعا که مهب نسیم آن ریاض نفحات الهی باشد مصفی از کدورات جسمانی و معرا از ظلمات این جهانی بجناب شجاعت پناهی ابلاغ میگرداند و در شرح لواعج اشتیاق و بیان نوایر فراق که شیوهٔ ارباب تکلف و عادات اصحاب تصلف است شروع میرود که آن چون لطایف تو بی پایان است که محققان اخوان صفا و خرده بینان بغمزه سوی یکدیگر اشارتهای پنهانی معصود آنکه تا کی دیو را در لباس ملک آئین وا دادن و ماه چاه مقنع در معرض بدر فلک آراستن و چشمهٔ خورشید را بگل تلبیس و انباشتن و در محاضر و نوادی بحواضر و بوادی لاف انا خیر منه زدن چرا نباید که در خزانهٔ حکمت و انصاف و نقد خزانه را بر محک صراف عقل زدن آن چه از غل و غش و از رذایل مشوش و ممتحنه بود در بوتهٔ مصابرت گداخته شود تا عیار البتة آن پیدا گردد و اگر بر خلاف این رود فرمان هوس را نافذ الحکم دارد و در زبان قلم دوزبان نشود اندانچه نتیجهٔ آن باشد والعاقل یکفیه الاشارة مختصر آنکه امروز از حکم و فرمان مخاطب و معاتب و فردا العذاب و عقاب ابدی آمده گردد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والسلام و چون سلطان حسین در کمال حسن و جمال بود و با مردم عاشق پیشه در طریق التفات سلوک مینمود شاه شجاع این مکتوب را باین اسلوب جواب نوشت که بیت بجز عاشقان داری دلبری مکن جانا که عاشق هم شجاع است بنده مخلص بندگان و معتقد صادق ترین چاکران ملتمس آنکه تا بود بود بنده تو و آنکه تا باشد همچنین باشد عبودیتی که مبنی از خلوص طویت و مبنی بر صفای عقیدت باشد معروض و موقف انها میرساند اشتیاق بمطالعهٔ طلعت دلارا که در همه عمر سودای آن داشته و تخم تمنای آن کاشته و رای آنست که بر بدیر کام و هم و فهم بسر حد عد بادیهٔ آن رسد یا شاه باز بلند پرواز فکر ارباب عقول بر شرفات قلهٔ قاف آن تواند نشست سعادات ملاقات حضرت خداوندی سلطانی که زبدهٔ آمال و امانی است میسر و مقدر باد بالنبی الهاشمی خیر البشر غرض آنکه از این عتابات تغیر آنکه هیچ بار غباری بر خاطر فاتر نمی نشست چرا که بنا بر مدعای آنحضرت هرچو عاشق العزو بودا در لباس ملک آئین و ماه چاه مقنع را در معرض بدر فلک آراستن بهتر که مقنعهٔ دخترانه بر فرق شاهانه انداختن و پیراهن و ازار و الا پوشیدن عورتانه نیست مین شاهنشهی شهنشه نه این است آئین نداین حمد الله تعالی که بعوث قاف توفیق

بیت چه محقق است خلاف وفا بنظر بصیرت و عین بصارت هر زمینکه منشی تقدیر بر ناصیهٔ احوال کائنات کشیده بدانند تا نوشته نخوانند بیت برون از عالم حسن است جان خرده بینان را ۴

ابدی و حین عنایت سرمدی کلاه سلطنت بر تارک مبارک و دراعه فضیلت بر دوش و تیغ بدیع شجاعت و حسام انتقام سیاست بر میان جان بست و
همواره بیت بجای می سرخ کین آوریم کمان و کمند و کمین آوریم و عرصه مملکت بمعاونت رجال که بیت قلمزن نگه دار و شمشیرزن نه مطرب که مرد
نیاید ز زن و پاشیدن مال که لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال در قبضه اقتدار در آورده میگوید که بیت مرا از حملهٔ دشمن برفت پای از جای که
شد کوه نباشد ز جای جنبیدن آنچه در باب تخویف و تحویل الجهانی فرموده اند از آن روزها که انتقامشان تقدیر و قلمزنان تصویر نقش نیکی و بدی
با مر ایزدی ثبت فرموده اند کس چه داند که پس پرده که خوبست و که زشت لا یعلم الغیب الا الله جف القلم بما هو کائن بیت ماییم کز ازل همواره منزل است
آیات عز و علم و شجاعت نشان ما بر ذروهٔ معارج دولت کند قیام هر طایری که بر پرد از آشیان ما و آنچه در باب یاساق شتاق و یرلیغ
همایون و توجه لشکر میمون بر زبان خامه دو زبان با استحقاق و مخدوم علی الاطلاق رفته بود هر چه آن خسرو کند شیرین بود بیت چه حاجتست به لشکر بهر
کشتن عاشق بیا که از صف خوبان پسند است سوار والسلام چون مضمون این مکتوب بعرض سلطان حسین رسید دانست که شاه شجاع لشکر بدانصوب
خواهد کشید لاجرم او نیز بترتیب سپاه و استعداد مردان رزم خواه مشغول گردید شاه شجاع بفال فرخ و روز همایون فی سنه سبع و سبعین و سبعمائه با دوازده
هزار مرد جوشن پوش خنجرگذار از اصفهان بصوب آذربایجان روان شد و سلطان حسین با سی هزار نفر از لشکر جلادت آثار او را استقبال نموده در صحرای جرماخوران
بیت خروش کوس و بانگ نای برخاست زمین چون آسمان از جای برخاست غبار معرکه یکبار بالا گرفت و آتش قتال اشتعال پذیرفت عاقبت
لطف ابدی و عنایت سرمدی شامل حال شاه شجاع گشته از مهب کرم داور نسیم فتح و ظفر بر علم همایونش وزیدن و دبور ادبار و نکبت نکبا و خاک خست
و خسار در دیده بخت تیره ایشان پاشید احمال و اثقال با سیوان کوه مثال در عرصه قتال گذاشتند و بمضمون من نجا برأسه فقد ربح را غنیمت پنداشته گوی
سر خود گرفته بهر دیار رفتند و گروهی در قید اسار گرفتار آمدند از آن جمله پهلوان حاجی خربنده و امیر عبدالقادر دستگیر شدند شاه شجاع بتیسیر این فتح
سجدهٔ شکر بجای آورده امرا و ارکان دولت را که آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند باصناف الطاف نوازش فرموده اسیران آذربایجان را امان داده
بصوب تبریز نهضت فرموده در نواحی آن بلده خواجه شیخ کججانی با سادات و قضات و موالی و اشراف و اعیان بشرف بساط بوسی مستسعد
گشتند و پادشاه بر تخت آذربایجان مقام و آرام گرفته بعیش و عشرت مشغول گشت و حافظ یوسفشاه که صیت حسن صوتش زهره خنیاگر را برقص می آورد
و مجلس همایون از نغمات دلگشای و الحان فرح افزای زیب و زینت بخشیده بلبل طبع خواجه سلمان همدران اوان در مدح پادشاه کامران قصیده
سرایید که مطلعش این بیت است شعر زهی دولت که از اقبال همای چتر سلطانی همایون فال شد بومی که بود شوم ویرانی شاه شجاع را این مطلع بلکه تمام
ابیات این قصیده مستحسن نیفتاد و سلمان قصیده دیگر که مطلعش نوشته میشود در سلک انشا انتظام داد شعر سخن بوصف رخش چون ز خاطرم سر
زند مطلع سحر آفتاب سر بر زد و بسبب این قصیده شاه شجاع را به سلمان اعتقاد عظیم پیدا شد بر زبان خجسته بیان گذرانید که ما آوازهٔ سخن مشاهیر این
ولایت شنیده بودیم و ایشان را مختلف الاحوال مشاهده فرمودیم سلمان از آنچه در وصف او میگفتند زیاده بود و یوسفشاه خواننده مبادی فن خواجه
شیخ کججانی نیم ناقص و چون مدت سه چهار ماه شاه عالیجاه به دولت و کامرانی بگذرانید بسمعش رسید که شاه یحیی اظهار خلاف نموده خیال استخلاص شیراز دارد و این معنی
بر خاطر عاطرش بغایت گران آمده مقارن این حال دو سردار از ملازمان سلطان حسین که در کنار آب جغتو بودند یکی از ایشان شبلی داد نام و دیگری
عمر چوپ کشتی و بعقول طرب چوب دستی صبحگاه بر سر امیر اصفهان شاه که در اوجان بود تاختند و او را اسیر کرده آوازهٔ وصول سلطان حسین در انداختند
و چون در آن زمان لشکر فارس و عراق پریشان بودند و شاه شجاع در دیار داشت با وجود غایت برودت هوا لوای مراجعت برافراشت و بعد از رفتن شاه
بدو ماه سلطان حسین به تبریز رسید ایلچی بشیراز فرستاده پیغام داد که دو امیر از امرای ما در آن جانب گرفتارند اگر ایشان را بفرستند ما امیر اصفهان شاه را مطلق
العنان گردانیم و شاه شجاع امیر عبدالقادر و پهلوان حاجی خربنده را خلعت داده به تبریز ارسال داشت و سلطان حسین نیز امیر اصفهان شاه را تشریف
پوشانیده اجازت فرمود

ذکر سلوک شاه یحیی در طریق خلاف و تزویر و بیان بعضی دیگر از حوادث شگرف اثر

چون شاه شجاع
از یورش آذربایجان بفارس رسید و بتحقیق انجامید که در غیبت موکب همایون شاه یحیی خیال استقلال نموده بود طایفه از ابطال جبال المحاصره بیزد نامزد فرمود
شاه یحیی باستقبال آن سپاه شتافت و بعد از وقوع محاربه بشهر بازگشت و متحصن شد و لشکر شیراز در گرد یزد نشسته آغاز انداختن منجنیق و تیر کردند و شاه

بر دوش
سلطان
بهر سید

و شاه یحیی قاصدی بیرون فرستاده پیغام داد که شما در جنگ مسارعت منمایید که من ایلچی بشیراز میفرستم تا هرچه حکم شود از جانبین بدان عمل نماییم امرا و لشکریان اعتماد برین سخن نموده تیغ انتقام در نیام کردند و در خیام خویش آرام گرفتند ناگاه شاه یحیی با لشکری آراسته از دروازه بیرون خرامید و شیرازیان سراسیمه شده هزیمت غنیمت شمردند و بعضی از جهات ایشان بدست یزدیان افتاد و چون شاه شجاع بر غدر برادرزاده اطلاع یافت قصد فرمود که بنفس نفیس لشکر بدر یزد برد اما شاه منصور متعهد تسخیر آن بلده گشته شاه شجاع سپاه مصحوب او گردانید و شاه منصور بعد از وصول بمقصد آغاز محاربه کرد و آن ضعیفه پسر را چندان وسوسه کرده از مخالفت تحذیر نمود که شاه منصور تن بصلح در داد لاجرم جنود ظفر ورود جوق جوق روی بشیراز نهادند و شاه منصور قصد فرمود که به یزد در رفته روزی چند بیاساید شاه یحیی با این معنی همداستان نشد و شاه منصور در عقب تحیر افتاده روی بجانب سلطانیه آورده چنانچه در آخر جزو اول ازین مجلد مذکور شد با عادل آقا آغاز مصاحبت و مصادقت کرد و چون شاه برین قضیه اطلاع یافت رایت علم آفتاب شعاع بصوب یزد برافراخت و شاه یحیی مضطرب گشته پادشاه خاتون دختر شاه شجاع را که زوجه اش بود با خواهر خویش و دیگر قرابتان جهت اظهار اعتذار و استعفا بیرون فرستاد و آن جماعت بملاقات پادشاه سرافراز گشته بتضرع و زاری جناب شهریاری را بار دیگر از مقام استیصال شاه یحیی گذرانیدند ما سوگندان بر زبان راند که اگر نوبت دیگر از شاه یحیی جریمه در وجود آید بقدر امکان در قلع نهال اقبال او کوشش نماید و این واقعه در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمائه روی نمود و در سنه ۷۸ بسمع شاه شجاع رسید که عادل آقا که از قبل سلطان حسین در سلطانیه حکومت مینماید لشکر بسیار جمع آورده و داعیه دارد که ابواب تعرض بر روی متوطنان ممالک فارس بگشاید بنابران با سپاه فراوان متوجه سلطانیه گشته در نواحی آن بلده میان عادل آقا و شاه کشورگشا حربی صعب دست داد و نخست هزیمت بر شیرازیان افتاد ناگاه بنسیم عنایت الهی از مهب و ما النصر الا من عند الله پرچم علم شاه شجاع وزیده عادل روی از معرکه برتافته در قلعه سلطانیه تحصن جست و آخر الامر مهم بمصالحه انجامید و بشرف دستبوسی شاه شجاع استسعاد یافت آنگاه پادشاه جهان مطاع عنان عزیمت [illegible] تافت و در سنه ۷۸۴ سلطان احمد بن سلطان اویس خروج کرده برادر خویش سلطان حسین را بکشت چنانچه در آخر جزو اول مذکور شد عادل آقا سلطان بایزید بن سلطان اویس را بپادشاهی برداشته میان او و سلطان احمد منازعت قایم گشت و در اوایل سنه خمس و ثمانین و سبعمائه شاه شجاع بموجب استدعاء عادل آقا نوبت دیگر عازم سلطانیه شد در اثناء راه بواسطه سعایت مفسدان و خیانت مفتنان از ولد رشید خویش سلطان شبلی اندیشه مند گشته آن [illegible] بقلعه اقلید و سرموق فرستاد و بعد از سه روز در وقت مستوری حکم فرمود که رمضان اختاجی بآن حصار شتافته چشم شاهزاده را میل کشید و چون از خواب مستی در آمد بنابر التماس خواجه تورانشاه وزیر مسرعی از عقب رمضان ارسال داشت که بچشم قرة العین سلطنت آسیب نرساند تا قبل از وصول آن شخص قضا کار خود کرده بود

بیت

قضا چون ز گردون فرو هشت پر
همه عاقلان کور گشتند و کر

القصه چنانچه سبق ذکر یافت شاه شجاع در آن سفر بنواحی سلطانیه رسید و آن بلده را بنام سلطان بایزید از سلطان احمد ستانده روی بطرف ششتر آورد و شاه منصور که در آن اوان حاکم ششتر بود نسبت بعم بزرگوار در مقام نیازمندی آمده ایلچیان با تبرکات فراوان بملازمت فرستاده و شاه شجاع از برادرزاده راضی گشته عنان عزیمت بطرف شیراز انعطاف داد

ذکر وفات خسرو لازم الاتباع جلال الدین شاه شجاع

چون شاه شجاع از سفر ششتر قرین فتح و ظفر بمستقر دولت خرامید بساط نشاط گسترده صبح و شام از دست ساقیان گل اندام شراب لعل فام کشید و پیوسته در بزم عشرت ساغر کامرانی بر کف گرفته لحظه لب از لب جام دور نگردانید و در آن ایام غذا بسیار اندک شد و ضعف قوت گرفته دست تصرف اطبا از دامن معالجه و مداوا قاصر آمد و فایده بر استعمال شربت و دوا مترتب نشد و شاه شجاع چون دانست که وقت ارتحال بجوار مغفرت ایزد متعال نزدیک است زلاتی را که بقلم تقدیر در جریده اعمالش مثبت گشته بود بمقتضای فحوای و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفوا عن السیأت تدارک نمود و از ارتکاب سیأت ایام شباب و اوان کینه ستانی را باستمالت خاطر ضعفا و نوازش فقرا تلافی نمود و اسباب سفر آخرت در نظر انور ترتیب داده حافظ را بانعام کرامند مسرور ساخت و ابواب لطف و کرم بر روی ایشان بگشاد و گفت که پیوسته بملازمت دولتخانه اقدام نماید و هر روز یکنوبت ختم کلام ملک عزت قیام فرماید و درین اثنا امرا و اعیان متفرق بدو فرقه شده بعضی با سلطان عماد الدین احمد بیعت کردند و برخی روی بمتابعت سلطان مجاهد الدین زین العابدین آوردند و شاه شجاع سلطان زین العابدین را طلبیده نصایح سودمند فرمود و منصب ولایت عهد را بوی تفویض نمود و اصفهان را به برادر

محاصره کردن شاه یحیی با در خود که والده شاه منصور نیز بود و جهة تمهید اساس مصالحه نزد برادر فرستاد

نسخه: فلک ارتفاع

نسخه: منجر گردد و بنابر آن حرارت باده در مزاج با ابتهاج اشتغال تأثیر کرده علل متضاده در عنصر لطیفش مجتمع گشته قوت ضعیف

خورد تر خویش سلطان بایزید عنایت کرد آنگاه سلطان احمد را طلب داشت و چون چشمش بر آن جگر گوشه افتاد بر بستر گریه بر ایشان غالب شد که هیچکدام را مجال
تکلم نماند و سلطان احمد از مجلس بیرون رفت تا وقت شاه شجاع تسکین یافت دیگر بار شاه را که نوکر سلطان احمد بود طلبید و گفت از زبان من بسلطان
احمد بگوی که دنیا منایه ایست بظل غمام و حلم نیام نه آن سایه بر یک جا قرار گیرد و نه از آن خواب بهمی تمشیت پذیرد و من درین شهر فتنه بسیار می بینم و مقام اصلی ما
دار الامان کرمانست امید آنکه همین ساعت بآن ولایت روی و درین بلدهٔ پر آشوب توقف ننمائی و در تهییج فتنه سعی نفرمائی و سلطان احمد این نصیحت را
قبول کرده همان روز روی بکرمان آورد و چون خاطر شاه شجاع از امر وصیت و تقسیم ولایت فراغت یافت دو مکتوب فصاحت اسلوب یکی بحضرت صاحبقران
امیر تیمور گورکان و دیگر بسلطان احمد جلایر در باب سفارش فرزندان و توجه بجوار مغفرت ملک منان در قلم آورده هر یک مصحوب معتمدی روانه کرد
و یکی از علمای متقی را جهت غسل تعیین نمود و فرمود که امیر جمال الدین حسین قورچی را از کرمان طلبدارند تا نعش او را بمدینهٔ طیبه نقل کند و از برای مجاوران حرمین
شریفین تحف کرامند تعیین فرمود و در شب یکشنبه بیست و دوم شعبان سالی که از عدد حروف حیف از شاه شجاع بوضوح می پیوندد ازین جهان
۷۸۶
پر اذیت بگلستان استراحت رحلت نمود و همان شب جسد مطهرش را بامانت در پای کوه چهل مقام دفن کردند و امرا و ارکان دولت بعد از
اقامت مراسم تعزیت روی بتمشیت امور مملکت آوردند و از جملهٔ علمای اعلام و فضلاء لازم الاحترام جناب افادت پناه مولانا قوام الدین عبدالله
فقیه با شاه شجاع معاصر بود و آن پادشاه شوده تا شرح مختصر ابن حاجب که تصنیف قدوة المتأخرین قاضی عضد الدینست نزد آنجناب مطالعه نمود
و از شعراء زمان شاه شجاع یکی خواجه عماد فقیه کرمانیست و آنجناب شیخ خانقاه در بوده است و شاه شجاع نسبت باو اعتقادی عظیم داشته گویند
خواجه عماد هرگاه نماز گذاردی گربهٔ او بشرط متابعت بجای آوردی و شاه شجاع این معنی را بر کرامت حمل میفرمود و پیوسته بقدم اخلاص ملازمت آنجناب
مینمود خواجه حافظ که برین معنی رشک میبرد این غزل نظم آورد غزل صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد آغاز مکر با فلک حقه باز کرد بازی
چرخ بشکندش بیضه در کلاه زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد ساقی بیا که شاهد رعنای صوفیان آمد دگر بجلوه و آهنگ ناز کرد این مطرب از
کجاست که ساز عراق ساخت و آهنگ بازگشت براه حجاز کرد ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم زانچه آستین کوته و دست دراز
کرد صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت عشقش بروی دل در معنی فراز کرد ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست غره مشو که
گربهٔ عابد نماز کرد فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد حافظ مکن ملامت رندان که در ازل ما را
خدا ز زهد و ریا بی نیاز کرد کلیات خواجه عماد فقیه از قصاید و غزلیات و مثنویات مشهور است و ابیات بلاغت آیات آن کتب بر السنه
و افواه مذکور دیگری از آنجمله خواجه حافظ شیرازیست که بواسطهٔ بلاغت و فصاحت و غایت شهرت بجودت لفظ و عبارت احتیاج بتعریف ناظمان
مناظم سخنوری ندارد بماهتاب چه حاجت شب تجلی را در نفحات مسطور است که شعر خواجه حافظ لسان الغیب و ترجمان الاسرار است غیبیه که اسرار
و معانی حقیقیه در کسوت صورت و لباس مجاز در آن اشعار معارف شعار مندرجست روزی شاه شجاع بزبان اعتراض خواجه حافظ را
مخاطب ساخته گفت ابیات هیچ یک از غزلیات شما از مطلع تا مقطع بر یک منوال واقع نشده بلکه از هر غزلی سه چهار بیت در تعریف شرابست
و دو سه بیت در تصوف و یک دو بیت در صفت محبوب و تلون در یک غزل خلاف طریقهٔ بلغاست خواجه گفت آنچه بر زبان مبارک شاه
میگذرد عین صدق و محض صوابست اما مع ذلک شعر حافظ در اطراف آفاق اشتهار تمام یافته و نظم حریفان دیگر پای از دروازهٔ شیراز بیرون
نمی نهد بنابرین کنایت شاه شجاع در مقام ایذاء حافظ شده حسب الاتفاق در آن ایام آنجناب غزلی در سلک نظم کشید که مقطعش این است
شعر گر مسلمانی از این است که حافظ دارد وای اگر از پی امروز بود فردائی و شاه شجاع این بیت را شنیده گفت از مضمون این نظم چنان
معلوم میشود که حافظ بقیام قیامت قائل نیست و بعضی از فقها حسود قصد نمودند که فتوی نویسند که شک در وقوع روز جزا کفر است و از
بیت آن معنی مستفاد میگردد خواجه حافظ مضطرب گشته نزد مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی که در آن اوان عازم حجاز بود در شیراز تشریف داشت
رفت کیفیت قصد بداندیشان را عرض نمود مولانا فرمود که مناسب آنست که بیت دیگر مقدم برین مقطع درج کنی مشعر بآنکه فلان
چنین میگفت تا بمقتضای آن مثل که نقل کفر کفر نیست از این تهمت نجات یابی بنابرین خواجه حافظ این بیت را گفته پیش از مقطع در آن غزل

غزل مندرج ساخت بیت این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت / بر در میکدهٔ با دف و نی ترسائی و باین واسطه از آن وغدغه نجات یافت و خواجه
حافظ در سنهٔ اثنی و تسعین و سبعمایه بریاض رضوان شتافت

ذکر ایالت سلطان زین العابدین و مخالفت شاه یحیی و بیان بعضی از وقایع که بوقوع پیوست در آن ولا

چون امرا و ارکان دولت از تعزیت شاه شجاع باز پرداختند بموجب وصیت سلطان
زین العابدین را که از جانب مادر شرف سیادت داشت در شیراز پادشاه ساختند و امیر معز الدین اصفهانشاه اختیار تمام پیدا کرده سلطان
بایزید را از رفتن صفهان مانع آمد و اشراف و اعیان صفهان کس به یزد فرستاده شاه یحیی را بآن بلد طلبیدند و حاکم خود گردانیدند و امیر صفهان
شاه سرانجام کلیات و جزئیات امور مملکت فارس را از پیش خود گرفته امیر علاء الدین اینان و خواجه توران شاه را معذب و معاقب ساخته و بترتیب
الات و ادوات سلطنت پرداخته داعیه نمود که والدهٔ سلطان مهدی بن شاه شجاع را در حبالهٔ نکاح کشد و سلطان مهدی را بپادشاهی بردارد
و سلطان زین العابدین برین معنی اطلاع یافته منکوحهٔ خود را یکی از نوکران معتمد اصفهانشاه را بفریفت تا در ماه رمضان سنهٔ ۷۸۶ او را زهر دادند و امیر صفهان
شاه امیر حسیب و نسیب بود و با علما و فضلا باحسن وجهی سلوک مینمود اما شاه یحیی چون باصفهان درآمد روزی چند بکام دل بگذرانید خیال تسخیر شیراز
کرده با سپاه عراق روی بآن جانب آورد و سلطان زین العابدین با لشکر شجاعت آئین او را استقبال نموده در اثنای راه عمش سلطان بایزید باتفاق
بعضی امرا گریخته بشاه یحیی پیوست و از آن جانب نیز طایفهٔ از سرداران روگردان شده بخدمت سلطان زین العابدین پیوستند و در نواحی پل نو تلاقی
فریقین دست داد و پیش از آنکه غبار جنگ و شین ارتفاع یابد بموجب استدعای شاه یحیی صورت مصالحه جلوه گر گشت و در میان میدان بارگاهی
زده دو آفتاب در یک برج و دو گوهر در یک درج مجتمع شدند و شاه یحیی سلطان زین العابدین را عذرخواهی نموده التماس فرمود که حکومت
ابرقوه را از پهلوان مهذب بستانند و سلطان بایزید برادر را در آن ملک حاکم گردانند و سلطان زین العابدین با وجود آنکه عمو بایزید در وقتی
عجب از وی برگشته بود این ملتمس مبذول فرمود و منشور ایالت ابرقوه بنامش نوشته مقرر ساخت که امیر ضیاء الدین رمضان در مصاحبت سلطان
بایزید بابرقوه رود و منصور از شستر لشکر بمدد کشیده خرابی میکرد چون شاه منصور از وصول سلطان زین العابدین واقف شده روی بوادی
فرار آورد و سلطان زین العابدین در خان فتح و اقبال متوجه مستقر عزت و جلال گشته در آن ایام خواجه حافظ غزلی نظم فرمود که مطلعش اینست بیت
خوش کرد یاوری فلکت روز داوری / تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری اما سلطان بایزید که نامزد حکومت ابرقوه شده بود چون بدانجا رسید
پهلوان مهذب او را بشهر راه نداد و بنشان و پروانهٔ سلطان زین العابدین و رسالت امیر رمضان التفات ننمود لاجرم عمو بایزید نومید
و حیران باصفهان بازگشت و در سنهٔ ۷۸۷ سلطان زین العابدین خال خود سید مجد الدین مظفر را امیر الامرا ساخت و امیر غیاث الدین منصور
را این معنی موافق مزاج نیفتاد و به بهانهٔ استخلاص اموال سربستان رفته از آنجا باصفهان شتافت و چندان شیطنت نمود که شاه یحیی نقض عهد و میثاق
جایز شمرده روی بشیراز آورد و سلطان زین العابدین بجانب مخالفان روانشده هر منزلی که پیش رفت شاه یحیی مرحله باز پس نشست تا باصفهان
آمد و چون سلطان زین العابدین ظاهر صفهان را مضرب خیام عساکر نصرت نشان گردانید بعد از سه چهار روز شاه یحیی لوای محاربت افراخته
از شهر بیرون تاخت و سپاه شیراز تیغ کین را اهتزاز آمده از نصف النهار تا وقت عصر لوازم پیکار اقدام نمودند و چند روز بر این حال بهمین منوال گذران بود
فتح و تسخیر میسر نشد و برودت بر هوا استیلا یافته سلطان زین العابدین بنابر التماس امرا کوچ کرده بدار الملک خود شتافت و بعد از این سال
اشراف و اعیان صفهان بوسیلهٔ بخل و امساک شاه یحیی از اطاعت و فرمان برداری او پشیمان شده بمقام هواداری سلطان زین العابدین که در غایت
کرم و سخاوت بود آمدند و بیک ناگاه قریب بیست هزار پیاده تمام سلاح گرد قصر شاه یحیی را فرو گرفتند شاه یحیی کس بیرون فرستاده از سبب
این جرات پرسید جواب دادند که چون شاه بنابر التماس ما باین ولایت تشریف آورده بود ما امید چنانست که حالا نیز سخن ما قبول کرده از این
شهر بیرون روند که بعد از این صفهانیان طریقهٔ خدمتکاری بجای نخواهند آورد و شاه یحیی از روی اضطرار زبان بقبول آن ملتمس گشاده همان شب
رخت بصوب یزد بست و مردم اصفهان جهة ایصال این مژده امیر علی میر میرزا بشیراز فرستاده سلطان زین العابدین او را بانعام خلعت فاخره
و کمر مرصع سرافراز گردانیده و بسرعت هر چه تمامتر متوجه صفهان گردید و چون بمقصد نزدیک رسید امرا و رؤسا و اکابر و اعیان صفهان مراسم

الکاء میان سلطان زین العابدین و شاه یحیی عهود و مواثیق درمیان آمد سلطان زین العابدین متوجه کازرون گشت زیرا که شاه

استقبال بجای آوردند و پیشکشها کشیدند و سلطان زین العابدین همه را بعواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه نوازش فرمود و بعد از چند روز عمال خود
سید مجد الدین مظفر را قایم مقام گذاشته عازم تستر شد زیرا که عمو بایزید از قبل شاه یحیی در آن دیار بحکومت اشتغال داشت و خیال تعرض مملکت فارس
بر لوح خاطر مینگاشت و سلطان زین العابدین بیکبار ناگاه بر سر سلطان بایزید رسیده مدتش بطرف لرستان گریخت و روزی چند در پناه دولت
اتابک که تربیت یافته پدرش بود اوقات گذرانید و سلطان زین العابدین مظفر و منصور بشیراز رفته بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید ذکر شمه
از احوال سلطان احمد و سلطان بایزید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید سلطان احمد پادشاهی بود بنور
لطف و کرم معروف و بصفاء اعتقاد و رقت قلب موصوف مربی ارباب عمایم و فضلا و مقوی ارکان شریعت مطهره غرا و چنانچه سابقا
مرقوم قلم بلاغت انتما گشت شاه شجاع در مرض موت حکومت کرمان را نامزد سلطان احمد کرده او را بدان جانب گسیل فرمود و چون سلطان احمد
نزدیک بدانجا رسید امیر اختیار الدین حسن قورچی با آنکه قوت مقاومت و قدرت مقاتلت داشت بقدم مطاوعت او را استقبال نمود
مقالید خزاین و مفاتیح قلاع و دفاین بتسلیم نمود و عزیمت شیراز فرمود و سلطان احمد مانع آمد گفت چندان توقف نمای که خبر صحت پادشاه برسد
آنگاه باتفاق عازم آن صوب شویم و اگر مهم نوعی دیگر باشد ترا بجای پدر از ملک و مال هیچ چیز دریغ نیست و بعد از ده روز از وصول سلطان
احمد بکرمان خبر فوت شاه شجاع شایع شد و امیر اختیار الدین حسن معزز و مکرم همانجا توقف کرد در اوایل سلطنت سلطان عماد الدین احمد سیور
غتمش اوغانی که بحکم سلطان زین العابدین سردار قوم جرماوا و اوغان بود با سلطان احمد در مقام مخالفت آمد و یک دو نوبت بین الجانبین ستیز دادند
نموده در معرکه آخر سیورغتمش نشانه تیر تقدیر شد و غنیمت بسیار بدست سپاه سلطان احمد افتاد و منصب پیشوائی جرماوا و اوغان بتعلق بپهلوان علی گور
گرفته و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه سلطان بایزید در لرستان از مقدم خویش اعلام داد سلطان فرمان فرمود که مهتر حسن فراش که در
سلک ملازمان قدیمی انتظام داشت سلطان بایزید را استقبال نمود و ما یحتاج نوکرانش مرتب داد و چون سلطان بایزید در شهر بابک
فرود آمد لشکریان او که چند مردک گرسنه برهنه بودند دست تعدی بمال رعیت دراز کرده و آن ولایت را برهم زدند و این خبر بسلطان احمد
رسیده آزرده خاطر گشت و پیغام فرمود که برادر بایزید باید که از سرحد کرمان بیرون رود لاجرم سلطان بایزید متوجه یزد شد و از آن سلطان احمد نیز بدان
جانب توجه نموده چون سلطان بایزید بمرد رفته ملازمت شاه یحیی پیش گرفت گفتار در بیان وصول رایت آفتاب
اشراق حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان ببلاد فارس و عراق و ذکر کشته شدن جمعی کثیر از اصفهانیان
بواسطه عناد و شقاق در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه که صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان همت عالی نهمت بر استخلاص ولایت
آذربایجان و عراق گماشت ایلچی بشیراز فرستاد و بسلطان زین العابدین پیغام داد که پدر مرحوم تو با ما در مقام دولتخواهی و اتحاد بود و بنابر آن
در وقت وفات یافتن بمکتوبی در باب سفارش تو ارسال نمود میباید که بدرگاه عالم پناه آئی تا ترا بنوعی منظور نظر گردانیم که علم مفاخرت
و مباهات مرتفع سازی و در کمال دولت و اقبال بحکومت آن مملکت پردازی سلطان زین العابدین بسبب عدم مساعدت بخت و طالع در
توجه آستانه جاه و جلال طریق اهمال و اهمال مسلوک داشت بلکه ایلچی را اجازت مراجعت نداده اندیشه بی ضلال بخاطر گذرانید و چون این خبر بحکام
عالی گهر رسید در شهور سنه تسع و ثمانین و سبعمائه عنان را دری گذاشته از راه همدان علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت بعد از وصول
بحدود آن ولایت سادات و قضات و علما و اکابر مراسم استقبال استعجال نموده باصناف الطاف اختصاص یافتند و مال امان قبول کرده
بعضی از ایشان عنان بطرف شهر تافتند و امیر ایکو تیمور برلاس جهت تحصیل آن توجه بقلعه طبرک در آمده امیر ملک تیمور ولد آقبوقا بهادر و امیر محمد
سلطان شاه بشهر در رفتند و محصلان و نوکران امرا با رعایا آغاز تشدد کرده و معولان بلیات متعرض اهل و عیال اصفهانیان شدند و چون طبیعت
آن مردم بر اشتعال نایره فتنه مجبول بود بمطاوعت گشته در اواخر شوال سال مذکور خروج نمودند و آواز طبل و بوق بعیوق رسانیدند و نوکران امرا
و محصلان بخواری هرچه تمامتر بقتل رسانیدند و بشمشیر خون ریز آشفتگان شبیخون در آمدند و در اول شب هجوم عام و خروج لیام باردوی
سپهر احتشام رسیده صاحبقران گردون غلام بر پرش تیز خرام سوار گشت و بدروازه توجی شتافت و طالبان نام و ننگ از اطراف و

نسخه: چند درهم کشیده بحدود کرمان در آمده و خواجه تاج الدین سلمانی را پیش سلطان احمد فرستاد ۲
نسخه: شهر دیهود یزد ۵
نسخه: ترلیت ۵
نسخه: و توجیه ۵

اطراف و جوانب روی باصفهان آوردند تا وقت طلوع جمشید خورشید از طرفین باستعمال آلات قتال قیام و اقدام نمودند و چون از اصفهان زن و مرد بیرون ریخته بمیدان نبرد آمدند بود نظم هراسنده ترکان بی ساز و برگ سراسیمه گشتند از ترس مرگ بسی نامور بازو شاهین شاه زنقار زاغ و زغن شد تباه ز ترکان جنگ آور نامدار بکشتند آن شب سه باره هزار اما علی الصباح که حشر کواکب تاب دیدار آفتاب نیاورده خفاش وار فرار بر قرار اختیار کردند اصفهانیان ترک ستیز کرده روی بگریز آوردند و شهر مسخر شده صاحبقران فریدون فر از غایت غضب سپاه را بقتل عام فرمان داد و فرمود که هرکس در اردوی همایون است از وضیع و شریف و صغیر و کبیر سری بیاورد و تیغ یمانی آغاز سرافشانی کرده در آن روز هفتاد هزار کس در اصفهان کشته شد گویند که بعضی از اهل علم و تقوی که در ملازمت صاحبقران بودند میخواستند که بقتل کسی اقدام نمایند سر از سپاهیان میخریدند و نزد خدام بارگاه سلطنت میسپردند و در اول و هر سری به پنجاه دینار بود و در آخر که دیگر بیابان سر فروختند و هیچکس نمیخرید القصه در اصفهان غیر از زنده رود و سادات و قضات و علما و جماعتی که محصلان خود را حمایت کرده بودند کسی زنده نماند صاحبقران مظفرلوا حاجی بیک جونی قربانی و یوسف شاه را بمحافظت شهر گذاشته عازم شیراز گشت و سلطان زین العابدین از واقعه اصفهان و توجه موکب نصرت نشان خبر یافته بجانب شوشتر گریخت شاه منصور که حاکم آن دیار بود و ظاهرا او را بامداد امیدوار ساخت و ضمنا نوکرانش را بمتابعت خویش دعوت نمود و اکثر آن جماعت خاک بیشرمی در دیده مروت پاشیده حلقه اطاعت شاه منصور در گوش کشیدند و شاه منصور سلطان زین العابدین را گرفته در قلعه بسلاسل محبوس گردانید و چون صاحبقران بی مانعی و منازعی بشیراز در آمد سایر حکام آل مظفر مانند شاه یحیی و سلطان احمد و سلطان ابو اسحق بن سلطان اویس بن شاه شجاع باستان بوس شتافتند در آن اثنا از جانب ماوراء النهر خبر آوردند که توقتمش خان لشکر بحدود سمرقند و بخارا کشیده و در آن بلاد آتش نهب و تاراج مشتعل گردیده بنابران حضرت صاحبقران عزم مراجعت جزم کرده حکومت شیراز بشاه نصیر الدین عنایت نمود و کرمان را بدستور سابق بسلطان عماد الدین احمد تفویض فرمود و ایالت سیرجان را بسلطان ابو اسحق مفوض ساخت و پهلوان مهذب در ابرقوه رایت حکومت برافراخت اما سلطان بایزید در وقتی که سلطان احمد از اردوی همایون بکرمان رسید از شیراز بیرون آمده بصوب کرمسیر دار الامان شتافت و در آن موضع بهزاره اوغانان نوبی پیوسته چون سلطان احمد خبر شنود با وجود ویرانی مملکت و پریشانی سپاه و رعیت خاطر بر محاربت قرار داد و بعد از نماز عصر برسم تفأل مصحف مجید گشاده آیه بشارت برآمد و سلطان همچنان روی بقبله کرده گفت الهی بحرمت این کلام کریم که به پیغمبر واجب التعظیم علیه التحیة و التسلیم نازل گردانیده بایزید برادر مرا بدست من گرفتار ساز تا در برابر بدی که در حق من اندیشیده نسبت بوی نیکویی کنم و همان زمان مقدار لشکری که حاضر بود روی بسلطان بایزید آورد و بین الجانبین محاربه بروی نموده اجابت دعای سلطان احمد بظهور پیوست و لشکر بایزید گریخته سلطان بایزید دستگیر گشت و سلطان احمد بموجب نذری که کرده بود از سر جرایم برادر در گذشت و مشمول رحمت و مکرمت گردانید و بعد از مراجعت بکرمان بنوحان فرستاد و سلطان بایزید بدان جانب رفت و قلعه نوحان را بصلح گرفته از ساکنان آنجا مبلغی گرامند بستاند و بخدمت برادر فرستاد و سلطان احمد بسط بساط عیش و نشاط اشارت نمود و این ابیات نظم فرمود نظم باز آمدیم و باز نهادیم اساس عیش کردیم از آفتاب قدح اقتباس عیش ساقی می گلرنگ در قدح عشرت ریز بر عاشقان غمزده پیمانه کاس عیش بنشین بخرمی که برآریم بیخ غم از سبزه زار گلشن گردون هراس عیش پیدا چشم بخت کسی کو زمان گل دارد بجام باده گلرنگ پاس عیش هرکس قیاس کار بیاری همی کند یاری نمیکند دل ما جز قیاس عیش احمد بملک دینی و عقبی ز لطف دوست دارد بقدر همت خود التماس عیش یارب بفضل خویش که در کارگاه عمر خالی مدار از قد بختم لباس عیش

ذکر در آمدن شیراز بتصرف شاه منصور و بیان بعضی دیگر از وقایع و امور شاه منصور که از سایر سلاطین دودمان مظفری بمزید شجاعت و کینه وری ممتاز و مستثنی بود و از عنفوان اوان شباب همواره ارتکاب مقاصات و محاربات مینمود در آن ایام که سلطان زین العابدین را مقید و محبوس ساخت و خبر مراجعت حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان استماع فرمود علم عزیمت بصوب شیراز برافراخت و شاه یحیی تاب مقاومت برادر در خود ندیده ورده دار الملک فارس را باز گذاشت و شاه منصور با سامان ترین وجهی بآن بلده فاخره در آمده رایت عدالت برافراشت و خواجه حافظ در تهنیت مقدم آن پادشاه صاحب کرم غزلی در سلک انشاء انتظام داد و بیت از آن بخاطر

بود بلبت افتاد بیت بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل
بفریاد دادخواه رسید و در آن ایام که شاه منصور در شیراز بانتظام امور سلطنت اشتغال داشت اطراف اصاغر و اکابر بهبود می‌پرداخت یکی از وزرا بسست همتان درارات بوشیار باب عمایم
را که مبلغ هفتاد تومان بود جهت اظهار کفایت متناصفه ساخت و چون بسمع شاه منصور رسید حرکت ناپسندیده و بار اظهار فضای او بر دی غضب فرمود که چگونه
سیورغالی که آبا و اجداد ما مقرر ساخته اند ناقص گردانیم فرمود تا ادرارات بومیه را صد تومان ساخته بسویت در میان سادات و علما
تقسیم نمودند از وقوع این عنایت ابواب سرور و بهجت بر روی روزگار شیرازیان مفتوح شده بار دیگر بلبل طبع نغمه پرداز خواجه حافظ این نوا
بنهاد که بیت چو آفتاب می از مشرق پیاله بر آید ز باغ عارض ساقی هزار لاله بر آید بیا که از مدد بخت کارسازم کامی که خواستم ز خدا شد میسرم
و چون روزی چند شاه منصور در دار الملک شیراز خرم و سرافراز بگذرانید ناگاه خبر مخلص سلطان زین العابدین بسمع شریفش رسید و واقعه چنان بود
که پس از آنکه شاه منصور از شوشتر بشیراز رفت کوتوالان قلعهٔ سلاسل با هم گفتند که غدار و ناندار دکه پادشاهی را با این همه تجمل و حشمت بنیاه بسیر عم خویش
آورده او را سالک طریق عدم انسانیت گشته اسباب سلطنتش را بگیرد و او را مقید و محبوس کرداند آنگاه جماعت متفق اللفظ و المعنی شعار خلاف
شاه منصور ظاهر کرده سلطان زین العابدین را مطلق العنان ساختند و او متوجه عراق گشته در اثنای راه امیر مجد الدین مظفر کاشی که خال جمال حالش بود
و از اردوی حضرت صاحبقران باتفاق موکلان گریخته بعبدادمیرفت بادی دوچار خورد و خال و خواهرزاده بمرافقت یکدیگر روی باصفهان
آورده بی کلفتی بر آن بلده استیلا یافتند زیرا که حاجی بیک و یوسف شاه که گماشتگان امیر تیمور گورکان بودند شهر را گذاشته بخراسان رفته
بودند و شاه منصور خبر مخلص سلطان زین العابدین را شنیده لشکر باصفهان کشید و روزی چند بمحاصره پرداخته باز گردید اما شاه یحیی چون
از شیراز فرار نمود نواحی ابرقوه را غارتیده بیزد رفت و سلطان ابو اسحق حاکم سیرجان را با خود متفق ساخته بعزم تسخیر کرمان روان شد و میان او
و سلطان احمد محاربتی در غایت شدت اتفاق افتاده در آن معرکه سلطان بایزید از طرف برادر مردانگیها نمود و شاه یحیی شکست یافته سلطان
ابو اسحق گرفتار گشت و سلطان احمد رقم عفو بر جریدهٔ جرمیهٔ او کشیده سیرجان را بار دیگر بوی داد و مظفر و منصور روی بکرمان نهاد و در سنه ۷۹۱
سلطان زین العابدین با عم خویش سپهبرانِ قتال اشتعال یافت و بعد از کشش و کوشش موفور شاه منصور بر طبق نام خویش بدین پیکر نصرت فایز گشته
سلطان احمد روی بکرمان آورد و سلطان زین العابدین بری گریخت و موسی جوکار که مشهور بود غدار او را گرفته نزد شاه منصور فرستاد و منصور از
عذاب قیامت نیندیشیده در شهور سنه ۷۹۲ جهان بین آن خسرو حشمت آیین را میل کشید و هم درین سال لشکر یزد برده دست بغارت و تاراج برآورد
و بتوسط بعضی از خویشان شاه یحیی صلح کونه کرده بلای ناگهان بطرف کرمان رفت و ایلچی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که من از شما ایمن نیستم
و الا تجربه کرمان با عم خویش چگونه مصالحه کنم مصلحت آنست که خویشان با یکدیگر در طریق مصادقت سلوک نموده دفتر عهد و پیمان امیر تیمور گورکان را بر طاق
نسیان نهند و مرا بمال و لشکر مدد دهند تا بکنار جیحون رفته نگذارم که سپاه جغتای از آب عبور نماید سلطان احمد جواب داد که این سخن نتیجه خبط دماغ
و علامت اختلال قوت متخیله است زیرا که امیر تیمور گورکان را ده هزار چاکر است که بعدد و عدد از من و منصور زیاده و سپاه کشورگشای آنحضرت از ری
تا سرحد ختا در غایت عظمت و کامرانی نشسته اند امثال ما فعالیک بکدام استطاعت با چنین پادشاهی عالی شوکت در مقام مقاومت توانند
آمد چون شاه منصور این جواب استماع نمود حمد و کرمان را بجاروب نهب و تاراج پاک ساخته علم معاودت بصوب شیراز برافراخت و درین سال
آن سال سلطان بایزید بن محمد بن مظفر در کرمان از جهان گذران انتقال نمود و او پادشاهی رعنا طلعت پسندیده سیرت بود مدت سی و شش سال و هفت
ماه در عالم اقامت داشت و از اشعار بدرش این رباعی یادگار گذاشت رباعی از واقعه ترا خبر خواهم کرد وانرا بدو حرف مختصر خواهم کرد
با عشق تو در خاک فرو خواهم رفت وز مهر تو سر ز خاک بر خواهم کرد گفتار در بیان انقضاء ایام دولت و اقبال

آل مظفر و ذکر انتقال ایشان از دار ملال بعالم دیگر

فضلاء سخنور باقلام صحت اثر بر صحائف روزگار و اوراق لیل و نهار نگاشته
که در کرت ثانی که ماهچهٔ رایت فتح آیت حضرت صاحبقرانی یعنی امیر تیمور گورکان پرتو وصول بر حدود عراق و آذربایجان انداخت و استماع نمود
که در غیبت موکب همایون شاه منصور خیال استقلال داشته و پیوسته بحکم مخالفت و عدوان در زمین دل حریفان هنگاشته دفع شر او را برذمت

سلطان احمد اتفاق کرده عازم تسخیر شیراز شد و شاه منصور ایشان را استقبال نموده در موضع خفرک مبانی لشکر خویشان ۴

بطرف اصفهان رفت و شاه منصور بجدد اصفهان بسبب تسلط سلطان زین العابدین بطرف ۴

شهور سنه ۷۹۵ بر ذمت همت عالی نهمت واجب داشت و در خصوص تعیین و سمانه با عساکر ظفر مآثر از راه شستر متوجه شیراز گشت و علی کوتوال که از قبل شاه منصور بضبط آن ولایت اشتغال مینمود ذکر بجنه شستر رفت و سادات و مشایخ و علما باستقبال موکب همایون استعجال کرده منظور نظر التفات شدند و در آن سال کت طریق نام دارمی خواجه مسعود

قلعه سبزواری را با هزار مرد کاری بمحافظت شستر مقرر ساخته از راه بهبهان متوجه قلعه سفید گردید و آن حصنی است حصین بر قله کوهی رفیع واقع و صیت غایت متانتش در اطراف عالم شایع طول و عرض آن موازی چهار فرسنگ و بروج متین آن مستحکم بگچ و سنگ در جوانب آن آب روان چشمه‌ها و در درون آن قصور خوب و عمارات مرغوب فراوان بیت از جبالش بشدت آمده سنگ و ز سپهرش برفعت آمده عار و پیش ازین بپنج سال شاه منصور سعادت نامی شقاوت فرجام را کوتوال آنحصار کرده بود و سلطان زین العابدین را بعد از میل کشیدن بوی سپرده و چون نواحی آن قلعه مضرب سرادقات سلطنت و جلال شد بموجب فرموده صاحبقران گردون غلام عساکر بهرام انتقام روی بتسخیر آن حصار آوردند و قریب صد هزار آدمی در جوش و خروش آمده زلزله در زمین و زمان افتاد و صدای نفیر و نقاره دل کوه را پاره پاره ساخت اهل قلعه سراسیمه شده از هول جان تیر و سنگ انداختند و بهادران موکب ظفرنشان سپر جلادت در سر کشیده دلهای دشمنان را به پیکان دیده دوز میدوختند و سه روز برین منوال آتش قتال در اشتعال بوده قهراً قسراً قلعه مسخر گشت و سعادت با اتباع بتیغ انتقام درگذشت و سلطان زین العابدین مکحول بپایه سریر گردون مصیر شتافته صاحبقران کامگار او را منظور نظر عاطفت گردانیده فرمود که بعنایت الله تعالی داد تو از منصور مقهور خواهم ستاند آنگاه ملک محمد اوبهی بمحافظت آن قلعه مقرر گشته رایات ظفر پیکر به پنج منزل از آنجا بحوالی شیراز رسید و در آن ایام هر چند صاحبقران سعادتمند از احوال شاه منصور میپرسید همچنین جواب می شنید که موقوف بخبر محقق است که مملکت باز گذارد و روی براه فرار آورد و فی الواقع معقول آن بود و در روضة الصفا مسطور است که چون شاه منصور خبر قرب وصول صاحبقران سرفراز استماع نمود از شیراز با جمعی از اهل ستیز بطریق گریز بیرون رفت و در پل فسا منزل گزید و در آن مقام جمعی از مردم شیراز بوی پیوستند شاه منصور از ایشان پرسید که شیرازیان در شان ما چه میگویند بعرض رسانیدند که در وقتی که از شهر بیرون می آمدیم جمعی با هم میگفتند که آنان که ترکش هفده من و چماق ده من داشتند اکنون مانند بره که از پیش گرگ بگریزد میگریزند عرق حمیت شاه منصور از شنیدن این سخن در حرکت آمده و حلول اجل موعود او را بر آن داشت که علی الفور بشیراز بازگشته باستعداد پیکار اشتغال نمود و با سه هزار مرد شمشیرزن جهان پیما و هزار بهادر صف‌شکن قدم در میدان نبرد نهاد و روز جمعه در سه فرسخی شیراز بصاحبقران دشمن گداز رسیده از جانبین بتعبیه لشکر پرداختند امیر تیمور گورکان دو قول ترتیب داد و یک قول از فر وجود همایون آرایش بخشیده دیگری را با میرزاده محمد سلطان که نبیره و پسری آنحضرت بود تفویض نمود و میرزا شاه رخ را هراول و عثمان عباس را قراول گردانید و شاه منصور سپاه شیراز را سه بخش کرده میمنه و میسره مرتب ساخت و خود با هزار سوار در قلب جای گرفته چون چشمش بر لوای کشورگشای افتاد مانند شیری خشمناک که از هیچ چیز ترس و باک نداشته باشد با هزار سوار نامدار که در ملازمت موکب نصرت شعار بودند حمله کرد و صفوف سپاهی بدان کثرت و ابهت را برهم زده کارزاری نمود که دوست و دشمن بر آن میدان داری و خنجرگذاری آفرین کردند و جمعی که در پیش صاحبقران نیک‌اندیش باستعمال تیغ و سنان اشتغال داشتند گریزان شده شاه منصور در آن حین سپاهیان خود را دلداری میداد و زبان بخواندن این ابیات میگشاد نظم

برانم که گردن فرازی کنم بشمشیر با شیر بازی کنم
من امروز کاری کنم بیگمان که بر نامداران سرآید جهان

و دلیران ستیزه در آن ستیز و آویز با شاه منصور اتفاق کرده آثار رستخیز ظاهر ساختند چنانچه نزد حضرت صاحبقران بروایتی زیاده از پنج کس نماند و شاه منصور دو نوبت شمشیر بخود آنحضرت رسانید و چون حمایت الهی نگهبان بود مضرتی روی ننمود بیت

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای

و عادل آختاجی سپر بر سر آنسرور گرفته خاری یساول و محمود شاه و محمد آزادی و توکل باورچی جنگهای مردانه پیش بردند و حمله‌های بهادرانه کردند تا شاه منصور عاجز شده عنان بطرف توپاقات میرزا شاه رخ تافت و اولاد امیر غیاث الدین ترخان که اخوان آن شاهزاده سعادت خصال بودند باتفاق خواجه راستی و جلال حمید و غیرهم از اهل تأیید اعدا را نشانه کرده از زخم پیکان فضای معرکه را چون بر دلان رنگین ساختند و میرزاده شاه رخ با آنکه هفده ساله بود در برابر شاه منصور چندان ثبات قدم نمود که لشکریان ظفرنشان علم تسلط افراختند و منصور مقهور شده در اثنای گریز و ستیز از اسب در افتاد و از دست برد بهادران شهرخی مات گشته بر بساط تیره خاک سر نهاد و یکی از لشکریان از اسب پیاده شده سرش از تن جدا ساخت و میرزا شاه رخ آنسر را پیش پدر برده در پایش انداخت بیت

هر که سر در قدم او بارادت ننهاد تیغ بیداد فلک داد سرش را بر باد

امیر علاء الدین اتیاق در واقعه شاه منصور

کوید نظم شهریار عصر منصور آنکه او · در زمین ملک تخم داد کشت · ملک هشت از وار دنیا چون برفت · لاجرم تاریخ او شد ملک هشت · القصه چون قضیهٔ شاه منصور بر نهج مسطور فیصل یافت بقیهٔ آل مظفر مانند سلطان احمد و سلطان مهدی بن شاه شجاع از کرمان و شاه نصیر الدین یحیی با فرزندان معز الدین جهانگیر و سلطان محمد از یزد و سلطان ابو اسحق از سیرجان باردوی اعلی شتافتند و در سلک سایر ملازمان انخراط و انتظام یافتند و صاحب قران بهرام انتقام بموجب استصواب امرا و ارکان دولت و اتفاق اشراف و اعیان آن ولایت بهمدران روز تمامی آن جماعت را مقید و محبوس گردانیده جهات و یراق ایشان را بباد غارت و تاراج برداد اما سلطان شبلی و سلطان زین العابدین که آن یک بحکم پدر و این از جور شاه منصور مکفوف البصر گشته بودند بسمرقند کوچانید و جهة ایشان وجه معاش تعیین نمود آنگاه ایالت مملکت فارس را بامیرزاده عمر شیخ تفویض فرموده بجانب اصفهان در حرکت آمد و بعد از دوازده منزل در موضع قومشه یا ماهیار بتاریخ دهم ماه رجب سنه خمس و تسعین و سبعمائه خرد و بزرگ و صغیر و کبیر آل مظفر را بیاسا رسانید و نهال اقبال آن ملوک ستوده خصال یکباره مستاصل و نابود گردانید نظم بعبرت نظر کن بآل مظفر · شهانی که کوی از سلاطین ربودند · که در هفتصد و خمس و تسعین بهجرت · دهم شب ز ماه رجب چون غنودند · چو خرمابنان در زمانها بلندند · چو تره باندک زمانی درودند ·

داستان اتابکان لرستان در کتب راستان مرقوم خامهٔ بلاغت نشان گشته که لرستان منقسم بدو قسم است لر بزرگ و لر کوچک و منشاء این قسم و وجه تسمیه آنکه در قدیم الایام دو برادر که بزرگ بدر نام داشته و کوچک ابو منصور معاصر یکدیگر در دو موضع از آن ولایت ایالت نمودند نقلست که چون برادران از جهان گذران انتقال کردند محمد بن هلال بن بدر در آن مملکت تاج ایالت بر سر نهاد و منصب وزارت را به محمد بن خورشید داد و در شهور سنه خمسمائه صد خانه وار کرد از جبل السماق شام بسببی از اسباب جلاء وطن اختیار کرده بلرستان در آمدند و یکی از احفاد محمد بن خورشید که وزیر مملکت بود جمعی از کردان را ضیافت نموده در وقت کشیدن آش کله کاوی پیش ابو الحسن فضلوی که رئیس ایشان بود نهاد و ابو الحسن باین معنی تفال نموده گفت ما سردار این قوم خواهیم شد و ابو الحسن پسری داشت علی نام روزی علی بشکار رفته سگی همراه برد و جمعی در راه بدو بازخورده میان ایشان مناقشه دست داد و آن جماعت علی را چندان لت زدند که بیهوش گشت و دشمنان بتصور آنکه مرده است پایش را کشیده در غاری انداختند و سگ از عقب آن زمره شتافته چون شب در آمد و همه بخواب رفتند خایهٔ مهتر قوم را بخایید تا بمرد و سگ بخانهٔ خویش باز گشته چون نوکران علی دهان سگ را خون آلوده دیدند دانستند که او را واقعهٔ پیش آمده و سگ روی براه آورده ایشان از پی او روان شدند تا بآن غار رسیدند که علی افتاده بود او را بخانه برده علاج کردند تا صحت یافت و چون علی درگذشت پسرش محمود بخدمت سنقر (یان?) شتافت و بواسطهٔ شجاعت معتبر گشت و بعد از فوت وی ولدش ابو طاهر که جوانی بود بشجاعت مآثر ملازمت اتابک سنقر اختیار کرد و در آنوقت که اتابک سنقر با حکام شبانکاره مخالفت نمود ابو طاهر را با سپاهی گران بجنگ ایشان فرستاد و ابو طاهر بر مخالفان ظفر یافته دوست کام بفارس بازگشت و اتابک سنقر او را تحسین نمود و گفت از من چیزی طلب نمای ابو طاهر یک سر اسپ خاصه التماس نمود اتابک اسپی نیک بوی داد و گفت دیگر چیزی بخواه ابو طاهر داغ اتابکی خواست و این ملتمس نیز مبذول افتاده اتابک فرمود که التماس دیگر نمای ابو طاهر گفت اگر اجازت باشد لرستان را (روم?) و آن ولایت را جهة اتابک مستخلص گردانم و سنقر لشکری بصحوب ابو طاهر گردانیده او را بدان جانب گسیل فرمود

ابو طاهر بن محمد بن علی بن ابو الحسن فضلویی چون بامداد اتابک سنقر مستظهر گشته بحدود لرستان رسید بصلح و جنگ و لطف و عنف بران دیار مستولی گردید و هوس استقلال در دماغش جای گرفته حکم کرد که مردم او را اتابک گویند و فرزندانش همین سنت مرعی داشتند و برین تقدیر ابو طاهر و اولاد او اتابکان جعلی باشند نه واقعی چه اتابکان حقیقی جمعی از امرا سرحد بوده‌اند که سلاطین سلجوقی فرزندان خویش را بدیشان میسپرده‌اند و آن شاهزادگان ایشان را اتابک یعنی اتابیک میگفته‌اند چنانچه در مجلد ثانی مذکور شد القصه چون لرستان بحیز تسخیر ابو طاهر در آمد با اتابک سنقر مخالفت کرد و مدتی از روی استقلال حکومت فرموده روی بعالم عقبی آورد و از و پنج پسر ماند و بزرگ ترین همه نصرة الدین هزاراسپ بود

اتابک نصرة الدین هزاراسپ بعد از فوت پدر باتفاق برادران حاکم لرستان گشت و با رعیت در غایت عدالت زندگانی نموده بدان واسطه شولستان نیز تحت تصرفش در آمده خلیفهٔ بغداد جهة او منشور و خلعت فرستاد و چون پیک اجل در رسید روی بجهان جاودانی

جاودان نهاد **اتابک تکله بن هزاراسپ** که نسب مادرش بسنقریان می‌پیوست پس از وفات پدر بر مسند شهریاری نشست و اتابک
سعد بن زنگی بنابر کدورتی که از وی و پدرش در خاطر داشت سه نوبت لشکر بدان دیار فرستاده در تمامی آن معارک تکله ظفر یافت و در سنه خمس و
خمسین و ستمائه تکله بطریق مطاوعت نزد هلاکو خان رفته داخل تومان کیتوقانویان گشت و بعد از فتح بغداد بسمع ایلخان رسید که تکله بر قتل خلیفه و کشتن
اهل اسلام تحسر و تأسف میخورد و هلاکو ازین معنی رنجیده قصد تکله کرد و او از اندیشه پادشاه خبر یافته بی رخصت عنان بلرستان تافت و هلاکو کیتو
قانویان را با دیگری از امرا بدانجانب ارسال داشت و ایشان برادر تکله الب ارغون را که متوجه اردو بود در اثنای راه دیده بند کردند و در آن
ولایت در آمدند و تکله در قلعه تحصن نموده امرا هرچند از وعده و وعید سخن گفتند و او را پایان طلبیدند مفید نیفتاد و آخر الامر هلاکوخان انگشتری خود را
بنشانی امان نزد او فرستاد و تکله بر آن اعتماد کرده از حصار بیرون آمد و امرا او را به تبریز برده بعد از رسیدن یرغو و ثبوت گناه بقتل رسید
اتابک شمس الدین الب ارغون بن هزاراسپ چون برادرش بشهادت رسید بموجب حکم هلاکوخان حاکم لرستان گردید و
مدت پانزده سال بعدل و داد پرداخته آن ولایت را معمور ساخت و بوقت حلول اجل طبیعی علم عزیمت بصوب آخرت برافراخت و از وی دو
پسر ماند عماد الدین پهلوان و یوسف شاه **اتابک یوسف شاه بن الب ارغون** بعد از فوت پدر بفرمان اباقاخان بن هلاکوخان
حاکم لرستان شد و او پیوسته با دویست سوار ملازم درگاه ایلخان بودی و نوابش بحکومت مملکت قیام مینمودند و اتابک یوسف شاه
در بعضی از معارک و اسفار نسبت با اباقاخان خدمات پسندیده بجای آورده منظور نظر عنایت و التفات گشت و ایالت خوزستان و
کوه کیلویه و شهر فیروزان و جربادقان نیز تعلق بوی گرفت و چون اباقاخان وفات یافت اتابک در ملازمت احمد خان می‌بود و بعد از
شهادت احمد خان ارغون خان نیز نسبت بیوسف شاه طریق التفات مسلوک داشت و او را باصفهان فرستاد تا خواجه شمس الدین محمد صاحب
دیوان را باردو آورد و اتابک در اواخر ایام حیات باجازت ارغون بلرستان شتافت و از آنجا آهنگ کوه کیلویه کرد و در اثنای راه
خواب هولناک دیده بازگشت و هم دران ایام درگذشت و از وی دو پسر ماند افراسیاب و احمد **اتابک افراسیاب
بن یوسف شاه** بحکم یرلیغ ارغون خان قایم مقام پدر شد و برادر خود احمد را در اردو گذاشته بلرستان رفت و طریقه ناپسندیده
ظلم پیش گرفته هر یک از نواب اسلاف خویش را ببهانه مؤاخذه و مصادره نمود و عاقبت آن جماعت را بتیغ ستم بگذرانید و طایفه از اقربا و منتسبان
ایشان پناه باصفهان بردند اتابک عم زاده خویش قزل را باصفهان روان ساخت تا هرکس که گریخته بود بدست آورد و در آن اثنا خبر وفات
ارغون خان شیوع یافت و قزل باتفاق سلغرشاه نامی خروج کرده شحنه اصفهان را بکشت و خطبه بنام افراسیاب خواند و اتابک خود را پادشاهی
باستقلال پنداشته طایفه از خواص را بحکومت بلاد عراق نامزد فرمود و پسر تکله را بدربند کره رود ارسال داشت لران دران سرحد باصدباه
مغول دوچار خورده دست بجنگ یازیدند و مغولان انهزام یافته لران در خانهای ایشان فرود آمدند و بعشرت مشغول گشتند ناگاه لشکر مغول
از غایت غیرت مراجعت کرده دمار از روزگار سپاه لر برآوردند گویند که در آن جنگ یک زن مغول ده مرد از لران بکشت و چون کیخاتو خان
بر طغیان افراسیاب وقوف یافت طولادای نویان را با ده هزار سوار بدفع اتابک فرستاد و طولادای بعد از محاربه افراسیاب را گرفته پیش
ایلخان برد و کیخاتو بشفاعت بعضی از خواتین محتشم رقم عفو بر جراید جرایم افراسیاب کشیده نوبت دیگر لرستان را بوی داد و افراسیاب
بدانجانب شتافته بی جهتی پسر عم خویش قزل و طایفه از امرا و اعیان را بقتل رسانید و چون غازان خان فرمانفرمای جهانیان شد افراسیاب بشرف
بساطبوسی استسعاد یافته بدستور معهود حکومت لرستان باو مفوض گشت و در سنه ۶۹۵ که غازان خان ببغداد میرفت اتابک در حدود همدان کرت
دیگر بشرف ملازمت رسید و التفات یافته عنان بطرف لرستان تافت اما در اثنای راه بهرقداق نوئین که از فارس متوجه اردو بود دوچار
خورده بهرقداق او را طوعاً و کرهاً بازگردانید و بعد از وصول بپارگاه غازان اطوار ناپسندیده او را بتفصیل عرضه داشت کرد و دران باب
آنقدر مبالغه نمود که افراسیاب بن یوسف شاه بیاسا رسید **اتابک نصرت الدین احمد بن الب ارغون** بعد از قتل برادر بموجب فرمان
غازان خان بلرستان رفته بر مسند ایالت نشست و بسبب معدلت و انصاف گرد ظلم و اعتساف از چهره اهالی آن حوالی فرو نشست و در ترویج امور

شریعت غرا مساعی جمیله بتقدیم رسانید و مدت سی و هشت سال در مملکت موروثی بدولت و اقبال گذرانید و در سنه ۷۳۳ باجل طبیعی درگذشت و پسرش
یوسف شاه در لرستان پادشاه گشت **اتابک رکن الدین یوسف شاه** مدت شش سال در لرستان حکومت نمود و عدل و داد ورزید و
با رعایا بر وجه احسن تعایش فرمود و وفاتش در ششم جمادی الاول سنه اربعین و سبعمائه اتفاق افتاد و ملازمان تابوتش را بایدج برده در مدرسه که برکن آباد مشهور
بود مدفون گردانیدند **اتابک مظفر الدین افراسیاب بن یوسف شاه** بعد از فوت پدر در لرستان افسر حکومت بر سر نهاد
و در ایام دولت او ماهچه رایت فتح آیت امیر تیمور گورکان پرتو تسخیر بر معموره جهان انداخت و لرستان را نیز مانند سایر بلاد مسخر و مفتوح ساخت و تلک
الایام نداولها بین الناس تعالی بقای خداییست و ملک ملک خدا **ذکر ملوک رستمدار** بر ضمایر آفتاب آثار واقفان اخبار بلاد
و امصار ظاهر و آشکار خواهد بود که سلطنت دیار رستمدار بموجبی که در مجلد ثانی سمت ذکر یافت سالها بسیار تعلق باولاد عظام کاوباره میداشت
و نسب کاوباره که موسوم بجیل بن جیلانشاه بود بجاماسپ که عم انوشیروان عادل است می پیوست تا در اثنای سلطنت طایفه گاهی نواب خلفا
بغداد و گاه خدام سادات عالی نژاد در آن مملکت استیلا می یافتند و آخر کسی از دودمان رسالت که در آن ولایت بر مسند جلالت نشست الثائر
بالله ابوالفضل جعفر بن محمد بن الحسین المحدث بن علی بن الحسین بن علی بن عمر الامام زین العابدین بن الامام حسین بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام الاشرف بن
بود و سلطنت الثائر بالله در بلاد رستمدار در زمان حکومت ابوالفضل محمد بن شهریار بن جمشید بن دیو بند بن شیرزاد بن افریدون بن قارن بن
سهراب بن بامداد بن بادوسبان بن کاوباره اتفاق افتاد و کاوباره عبارتست از جیل بن جیلانشاه بن فیروز بن نرسی بن جاماسپ بن فیروز الملک
و چنانچه کلک دوزبان در مجلد دوم بیان کرد الثائر بالله روزی چند در رستمدار و مازندران حکومت فرمود میان او و ابوالفضل محمد بن شهریار صورت مخالفت روی نموده الثائر بعد از آنکه
بالله عنان عزیمت بجانب گیلان انعطاف داد و دیگرباره در ایالت رستمدار استقلال یافتند بعد از فوت محمد شهریار اصفهبد حسام الدوله زرین کمر بن فرامرز بن شهریار
بن جمشید سی و چهار سال رایت اقبال برافراشت آنگاه پسرش سیف الدوله باحرب بیست و هفت سال پادشاه بود و ولدش حسام الدوله اردشیر بیست و چهار سال سلطنت
نمود پس برادرزاده اش فخر الدوله نامور بن نصیر الدوله بن سیف الدوله سی و دو سال حکومت کرد آنگاه پسرش عز الدین هزار اسپ چهل سال روی
بتمشیت مملکت آورد و بعد از فوت هزار اسپ پسرش شهرنوش بر مرکب سروری و شوکت سوار گشت و این شهرنوش پادشاهی عالی همت صاحب
حشمت بود و با پادشاه غازی که حکومت مازندران ابا عن جد تعلق بوی میداشت در طریق اتحاد سلوک نموده خواهرش را در حباله نکاح کشید و بدین
جهه هر دو مملکت صفت مشارکت گرفته طبرستان بکمال معموری رسید و مظفری شاعر در آن اوان قصیده بنظم آورد که مطلعش اینست بیت
جنت عدن است گوئی کشور مازندران در حریم حرمت اصفهبد اصفهبدان مدت سلطنت شهرنوش سیزده سال بود بعد از وی برادرش استندار
کیکاوس بامر سلطنت اشتغال نمود و چون روزی چند استندار کیکاوس بلوازم منصب جهانبانی پرداخت بر اسپ جلادت سوار شده مخالفت
شاه غازی را پیش نهاد همت ساخت و چند نوبت بین الجانبین محاربت دست داد و بالاخره مصالحه اتفاق افتاد و هر یک از آن دو سردار
روی بمملکت خود نهاد و در سنه ثمان و خمسین و خمسمائه شاه غازی بعلت نقرس از عالم مجازی انتقال نمود و پسرش علاء الدین حسن قائم مقام شد و زمان
اقبال علاء الدین حسن بزودی سپری گشته ملک اردشیر بر مسند سروری نشست و کیکاوس را پسری بود جستان نام که منصب ولایت عهد تعلق بوی میداشت
اما بحسب تقدیر جستان پیش از پدر وفات یافته از وی پسری یکساله ماند زرین کمر نام و کیکاوس در سنه ستین و خمسمائه بملک عقبی توجه نمود مدت دولتش
سی و هفت سال بود استندار هزار اسپ بن شهرنوش بن هزار اسپ بعد از فوت عم در رستمدار شهریار شد و او در فن کمانداری و تیراندازی ید بیضا می نمود اما بخلاف عم و
پدر و عم تقویت شریعت نداشت و با ملاحده رودبار صلح کرده همت بر شرب مدام و مصاحبت گلرخان سیم اندام گماشت بنابر آن اعیان از وی گردانشده بملک اردشیر
و کیفیت حال او را باز گفتند ملک مازندران قاصدی سخن دان نزد استندار فرستاد و او را بر دوستی ملاحده و دوام ارتکاب ملامت کرده بطریق سلوک رشد و رشاد ترغیب نمود و
هزار اسپ چنانچه باید سخنان بر عکس رسوار شده آن نصایح سودمند را قبول نفرمود بنابر آن ملک اردشیر لشکر برستمدار کشید و میان او و هزار اسپ جنگ و جدال روی داد و آخر الامر هزار اسپ
تیر آور جان گشته بپای اضطرار نزد اردشیر رفت و اردشیر او را اعزاز و احترام تمام نموده در منزل مناسب فرود آورد و در آن اثنا در هزار اسپ امیر جلیل درگذشت پسرش هزار اسپ فرستاد و خود نیز بتعزیت
تشریف برد تا فرود و بنا بر آنکه همچنان سواره بازگردید بی تعظیم بر خاطر هزار اسپ گران آمده و خیال کرده ما فی الضمیر و بعرض ملک اردشیر رسید فی الحال او را مقید گردانید

بعلت ... و ملک اردشیر امرا و ارکان دولت

۱۲

گردانید و خواست که در قلعهٔ محبوس سازد اما نصیرالدین خورشید که یکی از اعمام او بحکم هزاراسپ از مرکب زندگانی پیاده شده بود در صدد انتقام آمده بکیفر
هزاراسپ را بقتل رسانید مدت ملک هزاراسپ بیست و شش سال بود **ذکر عصیان اعیان رویان و رسیدن سلطنت
رستمدار بزرین کمر بن جستان** در تاریخ سید ظهیر مسطور است که ملک اردشیر بعد از قتل هزاراسپ در ولایت رستمدار پادشاه علی نامی را بر مسند
جهانبانی نشاند و بعد از روزی چند شنود که زرین کمر بن جستان بن کیکاوس بسن شباب رسیده و انوار اقبال از ناصیهٔ احوال او لایح گردیده خاطر
بر آن قرار داد که یکی از مخدرات شبستان خود را با زرین کمر در سلک ازدواج کشد و زمام سلطنت مملکت موروث را در قبضهٔ اختیار او نهد و اعیان
رویان بر مافی الضمیر اردشیر وقوف یافته این معنی موافق مزاج نازک ایشان نیفتاد و بخلاف پادشاه بیعت بیکدیگر داده بیستون نام را بحکومت برگزیدند
و پادشاه علی را برغم روبین از میان برداشتند و بعد زرین کمر را سر بریدند و زرین کمر بگوشهٔ گریخته چون این خبر بعرض ملک اردشیر رسید با سپاه
فراوان متوجه رویان گردید و بسیاری از مخالفان را بتیغ بیدریغ بگذرانید و بیستون بقلاع رودبار گریخت آنگاه ملک اردشیر افسر سروری بر سر زرین
کمر نهاده او را اقتداری تقویت کرد که بمراتب آبا و اجداد بزرگوار خود رسید و زرین کمر بیست و چهار سال باقبال گذرانیده در سنهٔ عشر و
ستمایه وفات یافت **بیستون بن زرین کمر** بعد از فوت پدر کمر سروری بر میان بست و در زمان دولت او ملک اردشیر باخرت پیوست
و مملکت مازندران بگماشتگان خوارزمشاهیان تعلق گرفت و بیستون بصفت شجاعت موصوف بود بضرب شمشیر ولایت خود را از مخالفان تمام قطعاً
مسلم نمود و در سنهٔ عشرین و ستمایه فوت شد مدت سلطنتش ده سال بود **فخرالدوله نامآور بن بیستون** بعد از پدر بر تخت حکومت نشست
و در ایام ایالت او آفتاب اقبال خوارزمشاهیان بسرحد زوال رسید و ماه جاه و حشمت چنگیزخانیان از افق ولایت ایران طالع گردید
و چون نامآور هشت سال مالک تخت و افسر بود بعالم عقبی توجه نمود پسر بزرگترش حسام الدوله اردشیر در حدود گیلان لوای
حکومت افراشته دلخور برادرش اسکندر که نسبش از جانب مادر بخوارزمشاهیان می پیوست در آمل پادشاه شد و چون استندار اردشیر وفات
یافت استندار شهراگیم که برادرش بود قایم مقام گشت و مدت سی و یک سال بعدل و انصاف اوقات گذرانیده در سال پانزدهم از سلطنتش
در الوس چنگیزخان منکوقاآن بر تخت سلطنت نشست و هلاکوخان را متوجه ایران گردانید و هلاکو همت بر فتح قلاع ملاحده گماشته استندار
شهراگیم باتفاق شمس الملوک اردشیر که در آن زمان حاکم مازندران بود بمحاصرهٔ قلعهٔ گردکوه رفتند تا قبل از آنکه تسخیر حصار تیسیر پذیرد هر یک متوجه
ولایت خود گشتند و چون این خبر بهلاکوخان رسید یکی از امراء بزرگ را که مشهور بغازان بهادر بود بتادیب شمس الملوک و استندار شهراگیم نامزد فرمود
و چون غازان بهادر بمازندران در آمد شمس الملوک مرکز دولت خالی گذاشت و شهراگیم نیز خیال گریز کرده بالاخره نزد غازان رفت و از تقصیر منت
لوازم اعتذار و استعفا بتقدیم رسانید و غازان او را مشمول نظر اشفاق گردانیده چون این معنی بر ضمیر شمس الملوک واضح گشت او نیز بخدمت غازان
رفت و غازان منشور حکومت ایشان را امضا فرمود و خود در آمل ساکن گشت و بعد از چندگاه میان شمس الملوک و شهراگیم مخالفت وقوع یافته شمس
الملوک منهزم باردوی قاآن گریخت و از آنجا رخت هستی بباد فنا داد و حکومت مازندران تعلق ببرادرش علاءالدوله علی گرفت وفات استندار شهرا
گیم در سنه ۶۷۱ اتفاق افتاد و پس از وی پسرش فخرالدوله نامآور بن شهراگیم که شاه غازی لقب داشت در رستمدار تاج ایالت بر سر نهاد و او
پادشاهی عادل شریعت پرور مرحمت گستر بود پیوسته مردم را باداء طاعات و عبادات ترغیب و تحریض مینمود بمرتبه که اشارت فرمود تا در دار الملکش
منادی کردند که فرق انام بمقتضای آیهٔ کریمهٔ یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع عمل نموده در وقت
نماز جمعه هیچ آفریده به بیع و شرا و سایر مهمات دنیوی نپردازد و همه کس بمسجد جامع رفته بگذاردن نماز و عرض نیاز قیام نماید و جمعی از ضعفا و صناع
و محترفه بدرگاه پادشاه شتافته معروض داشتند که بجهت کثرت عیال و اطفال ما را در تمام روز بمهم خود مشغول میباید بود تا وجه معیشت بهم رسد و اگر
حسب الحکم بمسجد جمعه حاضر میشویم از خدام آستان سلطنت آشیان امید میداریم که بحکم جلیست شاه غازی فرمود جهت مردم ضعیف شهر و بازار وظیفهٔ معین سازند تا هر
ساله از دیوان اعلی بگیرند و جهت کسب نفقه و عیال از ادای نماز تقاعد ننمایند دیوانیان حسب الفرموده بتقدیم رسانیدند بعد از آن محتسبی را
معلوم شد که شخصی بی وضو نماز میگذارد بتادیب آن مشغول گردید آن شخص گفت آنچه ملک از عنایت فرموده اجرت گذاردن نماز است و اگر

شکایت نمازیان از ۲

میخواهند که وضو سازم چیزی دیگران کار مقرر نمایند و این گفت وشنود بسمع شاه غازی رسیده در خنده شد و شاه غازی مدت سی سال در اقبال
گذرانیده در سنهٔ احدی وسبعمایه متوجه عالم باقی گردید و از وی پسری ماند سکندر نام مؤلف تاریخ طبرستان گوید که این اسکندر جد مادری ملوک
زمان ماست ملک شاه کیخسرو بن شهراکیم بعد از برادر خود شاه غازی یازده سال بر مسند سرافرازی نشست و برادر دیگرش ارغش کمر خدمتش
بربست و شاه کیخسرو را ایزد تعالی قرب صد فرزند کرامت فرموده فوتش در سنهٔ احدی عشر وسبعمایه روی نمود آنگاه آفتاب دولت
شمس الملوک محمد بن کیخسرو از افق اقبال طالع گشت و او پادشاهی دین دار عدالت شعار بود و پیوسته با علما و فضلا و صلحا مصاحبت میفرمود
و در ایام کامرانی مساجد و خانقاه و بقاع خیر طرح انداخت و قری معمور و مستغلات مرغوب بران مواضع وقف ساخت او قات اقبالش
پنجسال امتداد یافت و در سنهٔ سبع عشر وسبعمایه عنان بعالم جاودان تافت نصیر الدوله شهریار بن کیخسرو بعد از فوت برادر افسر سروری بر سر
نهاد و مدت هشت سال با قبال بگذرانید و چون حیاتش نزدیک باتمام رسید برادرش تاج الدوله بن جلال الدوله اسکندر بیکضرب
تیغ آبدار او را متوجه عالم عقبی گردانید تاج الدوله زیاد در زمان شهریاری برادر در کلارستاق مقیم بود و بعد از قتلش مدت سه سال باستقلال
حکومت نمود و فاتش در موضع کوپر در سنهٔ ۷۳۴ اتفاق افتاد جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله زیاد پس از فوت پدر تاج اقبال بر سر نهاد و ولایت
نامان و رستاق را به برادر خود فخر الدوله شاه غازی عنایت فرمود و در ایام دولت جلال الدوله سلطان ابوسعید بهادر خان وفات
یافت و امیر مسعود سربدار در سبزوار قوی حال شده در اواخر سنهٔ ۷۴۳ لشکری بمازندران کشید و چنانچه در ذکر حکومت او مذکور خواهد گشت
بقتل رسید و غنیمت بسیار بنهایت از جهات و یراق سربداران بدست اهالی مازندران و رستمدار افتاد و تجمل و حشمت و مکنت و عظمت جلال
الدوله اسکندر بدرجهٔ کمال رسید و لشکر بحدود ری کشیده چند قلعهٔ معتبر مفتوح گردانید در ظفرنامه سمت تحریر یافته که عادت اکثر مردم رستمدار و گیلان
و مازندران چنان بود که موی سر میگذاشتند و دستارهای بستند تا بعد از قتل امیر مسعود سربدار جلال الدوله و برادران او سر تراشیدند و دستار
بپیچیدند جلال الدوله در صباح روز شنبه ۱۲ ذو الحجه سنهٔ ۷۴۴ قلعه و شهر کجور را طرح انداخت و باندک زمانی آن عمارت عالی را ساخت و چون
مدت ملکش به بیست و هفت سال رسید ناگاه بحسب اقتضای قضا در سنهٔ احدی وستین وسبعمایه بزخم خنجر بیباکی متوجه عالم عقبی گردید مفصل این مجمل آنکه
جلال الدوله مسخره را که قزوینی الاصل بود پیوسته در مجلس عیش و طرب طلب مینمود و بصیقل سخنان هزل آمیزش زنگ ملال از آئینهٔ خاطر میزدود
و در اثنای یکی از اهل صحبت آن مسخره را سخنی درشت گفت و قزوینی را تحمال آن دانی بران داشت که کاردی از میان کشیده برخواست که آن شخص زند
در این جهه مردم بهم بر آمده چراغ فرونشست و خوف بر ملک جلال الدوله غلبه کرده برجست که از خانه بیرون رود قضا را کار د مسخره بی اختیار
بر دستش خورد و رستمداری فریاد بر آورد که ملک را بزدند یعنی ملک را بزدند و در آن حال پای ملک از خانه بیرون نهاده دبیاولی که حاضر بود تصور نمود
که او شخصی است که جلال الدوله را کارد زده است میخواهد که بگریزد بنابران خنجری بر پهلویش فرو برد و جلال الدوله در ساعت افتاده بمرد ؛
فخر الدوله شاه غازی بن تاج الدوله بعد از شهادت برادر نزدیک به بیست سال در رستمدار بر مسند سرافرازی نشست و در سنهٔ ثمانین وسبعمایه
بملک عقبی پیوست عضد الدوله قباد بن فخر الدوله قایم مقام بود و بیست و یکسال در آن ولایت حکومت نمود و چون اجل موعود در رسید در وقت
محاربه کلنور بر دست سید فخر الدین بن سید قوام الدین کشته گردید سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیاد پس از قتل قباد در رستمدار تاج حکومت
بر سر نهاد و او بعدل و انصاف و جود و سخا و سایر محاسن اوصاف آراسته بود و بعد از وصول حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بمازندران
بملازمتش شتافت و مدت العمر کمر خدمت را در میان بست و بعد از وفات او ... گفتار در بیان شمه از احوال ملک کیومرث بن بیستون و ذکر ارتفاع بنای دولت او بمحض
قدرت صانع کن فیکون ملک بیستون که ولد گستهم بن تاج الدوله زیاد بود در سنهٔ سبع و ثمانین وسبعمایه در طالقان بدست جمعی از ملاحده
افتاده عالم را بدرود نمود و از وی پسری ماند کیومرث در وقت استیلاء امیر تیمور گورکان بر مازندران خود را از نزد و از منظور نظر آفتاب آثار
پادشاه کامکار گردانیده بکوتوالی قلعهٔ نور منصوب گشت و چند سال در آن حصار با قبال گذرانیده در آن اوان که اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلاوی
با حضرت صاحبقران آغاز مخالفت کرد و امیرزاده رستم بن عمر شیخ و امیر سلیمان شاه بدفع فتنهٔ او مامور گشتند ملک کیومرث بنابر نزاعی که

که با اسکندر شیخی داشت از قلعه بیرون آمده بدیشان پیوست و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه اینمعنی را فوزی عظیم دانسته یکی از معتمدان را بکوتوالی
قلعهٔ نور مقرر ساختند و خواهر کیومرث را بوی داده او را بگرفتند و نزد اسکندر شیخی که در آمل بود فرستادند و پیغام نمودند که اینک دشمن
ترا گرفته ارسال داشتیم تا غایت عنایت ما را درباره خود معلوم نمائی و من بعد بادیهٔ مخالفت نه پیمائی اسکندر شیخی باین سخن واهی التفات نکرده
ملک کیومرث را اسپ و خلعت داده گفت بهر طرف میخواهی توجه نمای که مرا با تو کاری نیست و کیومرث بشیراز شتافته تعدی که از امیرزاده
رستم بنسبت باو واقع شده بود بعرض برادرش امیرزاده پیر محمد که در فارس حکومت مینمود رسانید و امیرزاده پیر محمد او را استمالت داده زبان بملامت
میرزا رستم و سلیمانشاه بگشاد و کیومرث را بایالت ولایت موروث وعده داد اما بعد از فوت امیر تیمور گورکان بعضی از اهل غرض بعرض پیر محمد
رسانیدند که کیومرث داعیهٔ خروج دارد بنابران ملک محبوس گردید و چند ماه در زندان بسر برده بیک بخت و در زی قلندران با جمعی از آن
طائفه خود را بنواحی قلعهٔ نور رسانید و در هر چند روز یکبار ببهانهٔ دریوزه بآن قلعه میرفت و گاهی نزد دربان نشسته با او حکایت میکرد تا بین
دربان الجانبین الفت و موانست پیدا شد و روز تا شب در صحبت دربان بسر برده در وقتی که به بستن دروازه مشغول گشت کیومرث در گوشهٔ خزینه
و چون جای خواب کوتوال را معلوم داشت در همانشب بدانجا رفت و دید که چراغ میسوزد و کوتوال دست در گردن خواهرش که منکوحهٔ او بود
کرده و بخواب رفته و حربه نزدیک خود نهاده کیومرث بقدم جرات بسر بالین آن دو غافل رفته حربه را برداشت و کوتوال و همشیره را
کشته و سرهای ایشان را برداشته ببرجی از بروج حصار بالا رفت و فریاد برآورد که ای متوطنان قلعهٔ نور بدانید که منم کیومرث بن بیستون که
بقلعهٔ نور درآمده سر کوتوال و زن او را از تن جدا کردم و حالا هر دو سر را بدست دارم باید که هر کس درین حصار نوکرزادهٔ من و پدران منست
تیغ انتقام از نیام کشیده در قتل و غارت مغولان از خود تقصیر راضی نشود و این کلمات را تکرار کرده همان ساعت فوجی از ملازمان
قدیمی ملوک رستمدار خود را بوی رسانیدند و دیدند که در قول خویش صادق است و فی الحال بسر دربان دویده او را بقتل آوردند و بعد از آن
شورش و غوغای عظیم در قلعه افتاده رستمداریان بسیاری از نوکران کوتوال را کشتند و فوجی از حصار بیرون کردند و آن ولایت نوبت دیگر
تحت تصرف کیومرث درآمده باندک زمانی بلدهٔ رویان بلکه تمامی ملک رستمدار را تسخیر نمود و چند کرت تاخت بحدود ری و دماوند و قومس
برد گویند که رستمداریان تا آن غایت سنی مذهب بودند و کیومرث در مجلس شیراز نذر کرده بود که اگر کرت دیگر در ولایت موروث حاکم
گردد بمذهب علیهٔ امامیه درآید بنابران درین وقت که آن مملکت را مسخر ساخت شعار شیعهٔ علویه ظاهر گردانید و سایر رستمداریان بموجب
کلمهٔ الناس على دين ملوكهم آن مذهب را قبول نمودند و ملک کیومرث را در ایام دولت یکدو نوبت با میر الیاس خواجه که از قبل شاهرخ
ازاندازهٔ جرات میرزا چندگاهی حاکم عراق بود جنگ روی نمود و ظفر و نصرت کیومرث را بود و آخر الامر کیومرث ایلچیان بآستان شاهرخی فرستاده از
خویش عذرخواهی فرمود و مقبول افتاد فوت ملک کیومرث در سرراه بالو در ماه رجب سنهٔ سبع و خمسین و ثمانمائه دست داد و او را هشت پسر
بود باین ترتیب ملک اویس ملک کاوس ملک اشرف ملک کیخسرو ملک اسکندر ملک بهمن ملک ایرج ملک مظفر و ازین جمله ملک
اویس و ملک کیخسرو و ملک اشرف در حین حیات پدر وفات کرده بودند و از ایشان فرزندان مانده بودند **اختتام حکایات**
ملوک رستمدار چنانچه در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان گشته بعد از فوت ملک کیومرث قلعهٔ نور و توابع آن را پسر بزرگترش
ملک کاوس متصرف شد و سایر مواضع را ملک اسکندر و چون کاوس بظلم نفس و سفک دماء موصوف بود بیشتر مردم باهل سلطنت اسکندر
شدند و تدریجاً میان برادران طریق مخالفت و محاربت مسلوک بود و در اکثر معارک ملک اسکندر را صورت نصرت روی مینمود
بالاخره بین الجانبین مصالحه دست داد و وفات کاوس در سنهٔ ۸۷۱ اتفاق افتاد و پسرش ملک جهانگیر قایم مقام پدر گشته روزی چند بنسبت
با عم خویش طریقهٔ اطاعت مسلوک داشت و عاقبت بواسطهٔ فساد اهل فتنه و فساد میان عم و برادرزاده غبار نزاع ارتفاع یافت
و در آن سال که امیر حسن بیک از دفع میرزا جهانشاه فراغت یافته در قم نزول اجلال فرمود عم و برادرزاده باردوی اعلی رفتند
و کیفیت حال خود بعرض رسانیدند امیر حسن بیک حکم فرمود که جهانگیر بهمان مواضع که در تصرف پدرش بوده قانع گشته بنسبت بملک

اسکندر در مقام متابعت باشد و درین باب مناشیر نوشته ایشان را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون چند سال برین منوال بگذشت باره
دیگر بار بر خلاف مشتغل گشت مؤلف تاریخ طبرستان سید ظهیر گوید که درین کرت که میان اسکندر و جهانگیر مخالفت افتاد ملک اسکندر را حضرت
سیادت پناهی خلافت دستگاهی سید سلطان محمد که در گیلان بر مسند سلطنت متمکن بود استمداد فرمود و التجا برد مرا با هزار کس بدان جانب فرستاد
و من بضرورت شتافته و مدت دو ماه در آن مقام اقامت نموده ملک اسکندر و جهانگیر را بتاکید بر طریق صلح و صفا سلوک داشتند و تا غایت که تاریخ
هجری بماه شعبان سنه ۸۸۱ رسیده بنا بر مصالحه بین الجانبین انهدام نیافته و بدین واسطه بر توامنیت بر وجوه احوال متوطنان آن ولایت تافته مع این
اوراق بعرض خدام آستانی که ملاذ فضلاء آفاق است میرساند که آنچه از حالات ملوک رستمدار تا سال تحقیق پیوسته این بود که خامه بلاغت شعار
در سلک تحریر کشید و من بعد آنچه از آن باب معلوم شود در ضمن اخبار آینده معلوم خواهد کرد ان شاء الله وحده **ذکر ارتفاع طبقه سیم**
از ملوک باوند بعنایت بی غایت حضرت خداوند مورخان خردمند بعبارات دلپسند بیان کرده اند که بتاریخ سنه خمس
وثلثین وستمایه که معموره جهان سیما بلاد ماوراءالنهر و ایران بسبب تسلط و بیداد سپاه توران خراب و ویران گشته بود حسام الدوله اردشیر بن کینخوار
بن رستم بن دارا بن شهریار بن قارن بن سرخاب بن دارا بن رستم بن سرخاب بن قارن بن شهریار بن قارن بن شیرویه بن سرخاب بن مهرداد
بن سرخاب بن باو بن شاپور بن کیوس بن قباد بن فیروز الملک عجم جد انوشیروان العادل خروج کرده بدستور اجداد خود مملکت مازندران را ضبط
نمود و بعد از وی هفت نفر از اولاد و احفادش در آن دیار بر مسند اقبال نشستند و مدت دولت ایشان صد و پانزده سال امتداد یافته در
شهر محرم سنه خمسین وسبعمایه بنهایت انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد رسید **حسام الدوله اردشیر** ابو الملوک
لقب داشت واو در سنه خمس وثلثین وستمایه خروج کرده در مازندران علم تسلط برافراشت و هر چند بواسطه قتل و غارت خیل مغول رواج
و رونق از آن مملکت مهجور گشته بود بقدر امکان در تعمیر آن کوشید و چون آمد شد امراء چنگیزی در ساری که دار الملک سلاطین مازندران بود
بسیار روی مینمود تا بل رفته آن خطه را تختگاه ساخت و در سنه سبع واربعین وستمایه هادم اللذات دو اسپه بر سرش تاخت مدة دولتش دوازده
سال بود و بعد از وی پسر کلانترش **شمس الملوک محمد** بامر ایالت مشغولی نمود و در ایام سلطنت او هلاکو خان همت بر تخریب قلاع
ملاحده گماشته شمس الملوک را باتفاق حاکم رستمدار شهر الکیم بمحاصره گردکوه باز داشت و ایشان قبل از فتح بولایت خود بازگشته بنا برین جرم
در سنه ۶۶۵ شمس الملوک بضرب تیغ مغولان شهید گردید واو مدت هژده سال لواء ایالت مرتفع میگردانید **علاء الدین علی بن**
حسام الدوله اردشیر بعد از برادر باتفاق امراء مغول حاکم مازندران گشت و چون ده سال از سلطنتش بگذشت در سنه خمس وسبعین وستمایه
دست قضا روزنامه دولتش در نوشت **تاج الدوله یزدجرد بن شهریار بن اردشیر** قایم مقام عم خویش علاء الدوله بود واو را در
مازندران اقتدار تمام پیدا شده نوبت دیگر آن مملکت را معمور ساخت چنانچه بروایت سید ظهیر در ایام دولتش در آمل هفتاد مدرسه معمور گشت
و در هر مدرسه عالمی بدرس و افاده اشتغال میفرمود و چون تاج الدوله بیست و سه سال اعلام اقبال بر سر نهاد وفاتش در سنه ۶۹۸ دست داد و پسرش
نصیر الدوله شهریار قایم مقام شد و شانزده سال بر مسند ایالت متمکن بود وفوتش در سنه اربع عشر وسبعمایه روی نمود و بعد از پسر تاج الدوله
رکن الدوله شاه کیخسرو بر مسند حکومت نشست و بجهت تردد و آمد شد امراء ترک اهل و عیال و اطفال و اموال خود را بر ستمدار فرستاده و در آن
ولایت قریه خریده مسکن جماعت گردانید و وفات رکن الدوله در سنه ۷۲۸ دست داد و مدت دولتش چهارده سال بود و پس از وی ولدش
شرف الملوک بن شاه کیخسرو شش سال صاحب افسر بوده در سنه اربع وثلثین وسبعمایه رخت هستی بباد فنا داد آنگاه برادرش
فخر الدوله حسن که خاتم ملوک باوند است بر تخت حکومت نشست و قصیه میر مسعود سربدار در ایام دولت او بوقوع پیوست و معارف
انجال بلاء وباء در مازندران شایع شده بسیاری از آل باوند بدان علت فوت شدند چنانچه غیر از فخر الدوله حسن و بعضی از اولاد صغار او از القوم
شخصی متعین زنده نماند و در آن اثنا بسبب سعایت زمره از مردم مفسد حسن کیا جلالی را که از عظماء ارکان دولت او بود بقتل رسانید و بدین
واسطه تفرقه بسیار با اهالی مازندران رسیده کیا بیان جلالی بر ملک فخر الدوله استیلا یافته کیا افراسیاب که خواهرش در حباله ملک بود سرانجام

را نصیحت

مذکور

سرانجام امور ایالت را از پیش خود گرفت و آن ضعیفه را از شوهر دیگر دختری بود و افراسیاب باتفاق خواهر فخر الدوله حسن بمباشرت ربیبه نسبت کرده
از علما و فقها در باب قتل او فتوی حاصل نمود و در روز شنبه بیست و هفتم ماه محرم سنه خمس و سبعمائه فخر الدوله بحمام رفته چون از آنجا بیرون آمد پسران افراسیاب   و اربعین
جلالی کیا علی و کیا محمد را که دو جوان خوش آواز بودند و ملک فخر الدوله از غایت اهتمام بحال الحوانان بعضی خود شاهنامه بر ایشان میخواند در
سر حمام هر دو را طلبید و شاهنامه را گشاده خنجر خویش را بر بالای کتاب نهاد و عبث عبث ایشان را تعلیم میداد که ناگاه یکی از آن دو عدد حق
خنجر برداشته بر سینه ملک زد چنانچه فی الحال ملک باقی انتقال نمود آنگاه جلابیان بر مازندران تسلط تمام یافتند و چندین هزار خون نا
ریخته اکثر خاندان قدیم را بر انداختند و فرزندان ملک الدوله با سایر متعلقانش رجوع بملک جلال الدوله اسکندر که حاکم رستمدار بود نمودند
و در ظل شفقت و عاطفت اسکندری روزی چند برآسودند و اولاد ذکور فخر الدوله چهار نفر بودند شرف الملوک شاه غازی شمس الملوک
کاوس که از همه بزرگتر بود و در وقت شهادت پدر ده سال عمر داشت و بعد از فخر الدوله هیچ کس رایت ایالت نیفراشت   گفتار در   از آن قوم

مجملی از حال قدوه اولاد رسول قرشی سید قوام الدین مرعشی و ذکر انقضاء دولت و زندگانی افراسیاب جلالی بسبب مخالفت جناب سیادت مآبی سعادت انتسابی

چنانچه سید ظهیر در تاریخ طبرستان تحریر فرموده سید
قوام الدین ولد سید صادق بن عبدالله بن حسین المرعشی است و نسب سید حسین مرعشی بامام زین العابدین بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم
السلام منتهی میشود و سید قوام الدین از اوایل ایام صبی و ابتدای اوان نشو و نما تتبع سنن سنیه آبا بزرگوار و اجداد نامدار خود نموده
بسلوک طریق زهد و سداد و لزوم طریقه صلاح و رشاد مشغولی فرموده و بعد از تحصیل علوم دینیه و تکمیل معارف یقینیه از وطن مالوف که ولایت
آمل بود سفر کرده در خراسان بمجلس سید عز الدین سوغندی که مقتدای روزگار و پیشوای مشایخ عالیمقدار بود رسید و دست ارادت بآنجناب
داده یک اربعین در خدمتش گذرانید آنگاه اجازت مراجعت یافته بآمل شتافت و چندگاهی بطاعت و عبادت بسر برد و نوبت دیگر توجه
جاذبه سید عز الدین آن قدوه اولاد سید المرسلین را بخود کشید و سید قوام الدین بار دیگر بخراسان رفته بشرف طواف روضه منوره رضویه علیه
الصلوة والتحیة مشرف گشته اربعینی دیگر در خانقاه پیر خود بسر آورد و بعد از آن بوطن اصلی معاودت نموده بارشاد و فرقه عباد مشغولی فرموده در آن زمان
افراسیاب جلالی حاکم مازندران فخر الدوله حسن را بخنجر غدر کشته بود و هرج و مرج باحوال طبرستان راه یافته در هر بلده متغلبی بظلم و تعدی مشغولی میکرد و
هیچیک باطاعت دیگری فرو دنمی آورد و افراسیاب باوجود آنکه اکثر مازندران بحیطه تصرف داشت دفع طایفه که در حدود ولایت آن آتش فتنه
و فساد برافروخته بودند نمیتوانست نمود و در آن اثنا کیا حسن چماندار که همشیره افراسیاب در حباله نکاح داشت و از قبل ملک فخر الدوله حسن در
لارجان حکومت میکرد بافراسیاب پیغام داد که تو پای از حد خود بیرون نهاده بخلاف شرع شریف ملک فخر الدوله ملکی را کشتی و مع ذلک
پیوسته مرتکب انواع ملاهی و مناهی میشوی بنابر آن مرا و سایر امرا و ولایات را شرعا و عرفا متابعت تو جایز نیست باید که دست در دامن
توبه و انابت زنی و من بعد بر جاده شریعت مطهره ثابت قدم بوده پیرامن معاصی نگردی تا مهم استقامت پذیرد افراسیاب چون این سخن استماع نمود
بحسب ظاهر قبول فرموده و بپای نیازمندی خود را بزاویه سید قوام الدین رسانیده دست در دامن متابعت آنجناب زده زبان بگفتن کلمه استغفر الله
گردان ساخته از ارتکاب شراب و سایر منهیات توبه کرد رباعی از شرب مدام و لاف مشرب توبه   وز عشق بتان سیم غبغب توبه   در
دل هوس گناه و بر لب توبه   زین توبه نادرست یا رب توبه   و جناب سیادت مآبی آثار مسکنت و انابت در بشره افراسیاب جلالی مشاهده
نموده که سخن بحکم الظاهر ابواب شفقت بر رویش مفتوح گردانید و سر او را بدست مبارک خود تراشید و طاقیه در و پیشانه بر فرقش نهاده مردم چنان
پنداشتند که افراسیاب عن صمیم القلب مرید جناب سیادت مآب گردیده سلوک طریق زهد و تقوی اختیار نموده بهمان سبب اولاد
او را شیخی ملقب ساختند و یکی از آن جمله اسکندر شیخی است که چندگاه در ملازمت حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بسر برد و آخر الامر مخالفت
کرد القصه چون افراسیاب نسبت بسید قوام الدین اظهار ارادت نمود متوطنان اندیار روز بروز فوج فوج بعتبه علیه سیادت پناهی شتافتند و بقدم
نیازمندی در دامن متابعت آنجناب آویخته مرید میگشتند و درویشان چون افراسیاب را داخل سلسله خود میپنداشتند گاهی بخانه اش رفته بر زبان

فائده چون بود که سپاهیان مازندران هیچ بر سر گذاشته از کلالک خوانندی و خود را کلالک دار گفتندی خوبان مفاخرت نمودندی

پیش

باری از روی احتیاج خود مطلبیدند و بدست گستاخی جامه او را بر داشتند و میپوشیدند و میگفتند تو پادشاه دیگری را برای خود ترتیب نمای و چون
افراسیاب ازین معنی تنگ آمده ترسید که سید قوام الدین نیز بدستور سادات که قبل از آن در طبرستان خروج نموده بودند هوس ایالت فرماید و ابواب
تفرقه بر روی روزگار او بگشاید جمعی از فقها و علماء آمل را که بر ان سید ستوده خصال رشک میبردند طلبیده ما فی الضمیر خود را اظهار کرد و آنجماعت گفتند
که اگر حال سید قوام الدین برین منوال جاری باشد باندک زمانی اختلال بامور ملک و مال تو راه یابد و پرتو دولت و اقبال بر ناصیه احوال تو نتابد
مناسب نیست که از تتبع روش سید احتراز و اجتناب نمائی و او را بمجلس حاضر گردانی تا بحسب شرع شریف بر وی ثابت سازیم که مبتدع است
و اطوار مریدانش مخالف مسائل شرایع آنگاه خدمتش را از گوشه نشینی و ارشاد منع نمائی و اگر قبول نکند اخراج فرمائی افراسیاب این سخنان را بسمع
رضا اصغا فرموده در ساعت باحضار جناب سیادت شعار فرمان داد و چون آنجناب بتشریف حضور ارزانی داشت هر چند فقها حسود سعی
نمودند که مخالف شریعت مطهره باشد بروی ثابت نتوانستند ساخت مگر آنکه گفتند تو ذکر جهر میگوئی و این حرکت نامشروع است و افراسیاب
بهمین سخن تمسک جسته سید قوام الدین را بفقها سپرد که با او بمقتضای شرع عمل نمایند و آنجماعت در میان بازار دستار از سر آن زبده ابرار بر داشته
شد بر پایش نهادند و بزندان فرستادند و افراسیاب از لباس فقر بیرون آمده توبه بشکست و آغاز شرب شراب کرده بمجلس عیش و نشاط نشست
بیت اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود   ببین که جام زجاجی چگونه اش بشکست   اتفاقا بحسب قضا همان شب که سید سعادت انتما بزندان
رفت کیا سیف الدین بن افراسیاب را که ولیعهد پدر بود از درد قولنج بمرد و مردم این معنی را از کرامت سید هدایت منزلت حمل کرده خاص و عام
بزندان شتافتند و آنجناب را بیرون آورده بمنزل شریفش که قریه دابو بود رسانیدند بعد ازین واقعه مازندرانیان بیشتر از پیشتر کمر متابعت سید
قوام الدین بر میان بستند و ابواب محبت آنجناب بر روی خود گشادند و در مقام فرمان بری نشستند و افراسیاب از مشاهده این حال بی تحمل شد
در شهور سنه ستین و سبعمائه که مدت ده سال از طلوع اختر دولتش در گذشته بود و آفتاب اقبالش بسر حد زوال انتقال نموده با اکثر فرزندان و جمعی
کثیر از لشکریان بقصد گرفتن سید قوام الدین متوجه قریه دابو شد و سید از این حال خبر یافته فرزندان و مریدان و معتقدان خود را جمع ساخت و در صدد
مدافعه آمده با سیصد کس در غوزه زاری که عبور از اطراف آن را شاخهای درخت استوار ساخته بود بایستاد و آب در حوالی آن موضع سر داد و چون
زمین آن منزل در غایت لینت بود و لای و گل بمرتبه رسید که سواران را بران عبور متعسر بلکه متعذر گشت و بعد از آنکه افراسیاب بدان موضع رسید فرمود
تا اصحاب قبضه بر سید و یاران تیرباران کردند و از آنجانب نیز درویشان دست بتیر و کمان برده بحسب تقدیر ملک قدیر تیر اول بر هدف مراد یعنی
سینه افراسیاب خورد چنانچه از اسپ در گذشته جان بقابض ارواح سپرد لاجرم اتباع سید قوام الدین دلیر شده بر جلابیان یکبار حمله کردند و سه
پسر افراسیاب کیا حسین و کیا سهراب و کیا علی را همدران معرکه از عقب پدر فرستادند و دشمنان را منهزم گردانیده تا دروازه آمل در عقب
گریختگان یافته بسیاری از ایشان به تیغ بیدریغ بگذرانیدند اسکندر شیخی و سایر اولاد و نبایر و اقارب و عشایر افراسیاب چون آنحال مشاهده نمودند
با سپاهان تیز رفتار سوار شده روی بوادی فرار آوردند و از آمل جان بلارجان کشیده از آنجا برستمدار شتافتند و آن زمستان را در پناه دولت ملوک
کاوپاره گذرانیده از رستمدار بشیراز رفتند و از شیراز بخراسان خرامیده تا زمان استیلاء امیر تیمور گورکان در دار السلطنه هرات متوطن بودند
ذکر سلطنت جناب سیادت مآب بعنایت حضرت مسبب الاسباب چون افراسیاب بجزای سیئه اعمال خود گرفتار
گشت و سپهر تیره کار از مقام رعایت جلابیان در گذشت قدوهٔ اولاد ائمه هادین سید قوام الدین با اولاد عظام و احباب کرام بآمل
تشریف برده پرتو التفات بر انتظام احوال رعایا انداخت و رسم فسق و عناد و شیوه ظلم و فساد منسوخ گردانیده مبانی دین مبین و قواعد شرع متین
مشید و مستحکم ساخت و آستان هدایت آشیانش پناه اشراف و اعیان مازندران شد و درگاه خلایق پناهش آرامگاه اکابر و اعاظم طبرستان گشت
و بعد از فتح آمل باندک زمانی ساری و کوهستان مازندران بضرب تیغ و سنان در حیطه تسخیر آورد و قلعه فیروزکوه را بعد از محاصره بمصالحه گرفته
آبادان کرد آنگاه پسرش سید فخر الدین با لشکر جرار برستمدار شتافته بعد از جنگ و پیکار آن مملکت را مفتوح ساخت و قلعه نور و کجور و سایر
قلاع آن دیار را تسخیر نموده رایت اقتدار برافراخت و چون آفتاب اقبال سید قوام الدین بدرجه کمال رسید مایل بزوال شده آن سید ستوده خصال

چهری که

حصار در ولایت بارفروش ده پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در ماه محرم الحرام سنه احدی و ثمانین و سبعمایه رخت هستی بباد فنا داد و بعد از وی سلطنت
آن دیار باولاد امجاد و احفاد عالی نژادش تعلق گرفت و بعنایت واهب العطیات علم دولت آن سادات صاحب سعادات سالهای فراوان
صفت ارتفاع پذیرفت ابتداء سلطنت سید قوام الدین در سنه ستین و سبعمایه بود و چون بیست سال باقبال گذرانید وفاتش روی نمود و تا سنه
احدی و ثمانین و ثمانمایه که سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین تالیف تاریخ طبرستان را باتمام رسانیده سلطنت
مازندران در آن خاندان بود بلکه تا غایت که تاریخ هجرت بجمادی الاخری سنه تسع و عشرین و تسعمایه رسیده انتزاع ملک از آن دودمان بالکلیه روی
نموده و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **گفتار در بیان بعضی از وقایع که در زمان سلطنت سید قوام**
الدین اتفاق افتاد و ذکر صور فتوحاتی که آنجناب را در ایام کامرانی دست داد چون خازنان قدر و قضا از خزاین تؤتی الملک
من تشاء خلعت سلطنت و ولایت آمل را در قامت قابلیت سید قوام الدین پوشانیدند و افسر پرنور انا جعلناک خلیفة فی الارض بر فرق
مبارکش نهاده فرمان واجب الاذعانش را در آن ملک نافذ گردانیدند اولاد عظام خود را جمع آورده نصایح سودمند و مواعظ دلپسند فرمود
و فرمود که مناسب حال نیست که یکی از شما باسم مهتری موسوم باشد و دیگران طاعت نمایند تا امور ملک و ملت رونق پذیرد ایشان فرمودند که ما همه نسخه نظام
بنده و فرمان برداریم و از مقتضای رای صواب نمای تو تجاوز جایز نمی شماریم سید قوام الدین پسر بزرگتر خود سید عبدالله را بریاست نامزد کرده آنجناب
جواب داد که نزد من محراب طاعت و عبادت و زاویه فقر و قناعت بر سریر پادشاهی و سلطنت ترجیح دارد مناسب آنکه دیگری از برادران
متعهد این امر گردد آنگاه پسر دیگر سید قوام الدین که موسوم بود بکمال الدین تقدم و پیشوایی برادران را متکفل گشته در شهور سنه ثلث و ستین و سبعمایه
ریاست آمل را ببرادر خود سید رضی الدین تفویض فرمود و جهت سایر برادران از مملکت مازندران مواضع تعیین کرده ایالت ساری را باسم خود رقم
زد و چون کیا فخر الدین جلال که در آن زمان در ساری بر مسند حکومت متمکن بود و کیا وشتاسف که در قلعه توجی ایالت مینمود از استقلال سادات در ولایت
آمل و قسمت مملکت مازندران خبر یافتند لشکری جمع آورده مستعد مقاتله و مقابله گشته از ساری بیرون آمدند و منزل اول وزدرا معسکر ساختند و از آن
جانب سید قوام الدین با اولاد هدایت قرین و سپاه ظفر آیین بسر جلابیان شتافته از جانبین مردان مرد بمیدان نبرد تاختند و از خون یکدیگر خاک عرصه
رزمگاه را گلگل ساختند و نسیم نصرت بر پرچم علم سادات وزیده کیا فخر الدین جلالی بجانب ساری گریخت و کیا وشتاسف بقلعه توجی رفته سلسله جمعیت ایشان
از هم گسیخت و سید قوام الدین مظفر و منصور در بارفروش ده فرود آمده و در آن مقام خلقی بسیار در ظل رایت هدایت شعار جمع آمدند و کیا وشتاسف
جلال آغاز مکر و تزویر کرده بی دولتی را که موسوم بحسن دولت بود با دو سه نفر از فداییان جلالی بوعده زر و خلعت فریب داد تا متعهد قتل سیدزاده
عبدالله شدند و بآمل رفته بدر خانه آنجناب شتافتند و پیغام دادند که ما جماعتی ایم از اهل صلاح و بپای ارادت باستان سیادت آشیان آمده میخواهیم
که بشرف ملاقات مشرف گردیم و سیدزاده عبدالله ردا بر دوش و تسبیح در دست از خانه بیرون خرامیده حسن دولت جمالی بر سر آن زبده اولاد
خیر البشر زد و دیگران بضربات متعاقبه آنجناب را شربت شهادت چشانیدند و ملازمان سید سعید از این حال خبر یافتند سلاح برداشته و از عقب
آن بدبختان شتافته همه را بر خاک هلاک انداختند و بدستیاری تیغ آبدار ارواح خبیثه ایشان را بجانب دوزخ ساختند و این خبر بعرض روان
سید قوام الدین رسیده اولاد و ملازمان را از جزع و فزع مانع آمد و تیغ انتقام از نیام برکشیده متوجه ساری گردید و کیا فخر الدین جلال و کیا وشتاسف
آنجناب را استقبال نموده کیا فخر الدین جلال در میدان قتال با جمعی از پسر و بعضی از ابطال جلال بقتل رسید و کیا وشتاسف منهزم گردیده و در دره
محکم که عبور سپاه بر آن دشوار بود تحصن جسته باز متوجه جمع آوردن لشکر گشت و سید قوام الدین در همان منزل نزول اجلال فرموده سید فخر الدین را
بجانب ساری فرستاد تا بضبط خزاین کیا فخر الدین جلال پردازد و سید عز الدین حسن رکابی را با معدودی چند از لشکریان بر سر کیا وشتاسف ارسال
داشت و سید عز الدین شبی بیکبارگاه خود را بر مخالفان زده و کیا وشتاسف را بقلعه گریزانیده سالماً غانماً مراجعت نمود و بموکب عالی قوامی پیوست
آنگاه جناب سیادت شعار با سپاه جلادت آثار بپای حصار توجی رفته آن قلعه را مرکزوار در میان گرفت و کیا وشتاسف با هفت نفر از اولاد و قریب
بصد کس از اهل اعتماد اطراف حصار را استوار کرده بمدافعه مشغول شد و از جانبین تیر و سنگ مانند دعای مستجاب و رشحات سحاب صاعد و هابط گشته

بحسب تقدیر هفت پسر کیا وشتاسف بضرب تیر قتیل گردیدند و آخر الامر مخلوم او نیز تیری رسیده از پای درافتاد و بحقیقی علی کرماوه رود نام خود را
از بارو انداخته کیفیت حال بمعروض سید ستوده خصال گردانیده لاجرم اشارت فرمود تا یکبار عساکر نصرت شعار از اطراف بحصار درآمده خندق انباشتند
و بدر قلعه را نهاده در را برهم زده پاره پاره کردند و فتح میسر شده سید کمال الدین بخانهٔ کیا وشتاسف در رفته همکوخهٔ کیا وشتاسف که همشیرهٔ ملک
فخر الدین حسن بود چادری بسر کشیده به سید بهشت رسید زاده سلام گفت و گفت چون کیا بیان جلالی قدم از حدّ خود فراتر نهاده بدست غدر برادر تو را از پا
درآوردند جبار شدید الانتقام ایشان را استیصال گردانید اکنون کیا وشتاسف و هفت پسر من درین خانه افتاده است و من از وجه حلال چند گز
کرباس خریده در فلان موضع نهاده ام امید آنکه اشارت فرمائی تا ایشان را بطریقهٔ سنّت تجهیز و تکفین کرده مدفون گردانند و سیدزاده کمال الدین
از کمال بهوّر العورت تعجب نموده جمیع متملکات او و دختر انش را ابوی مسلم داشت و فرمود تا کیا وشتاسف و اولاد او را غسل داده از آن کرباس کفن کرده
بخاک سپردند بعد از فتح نوجی از فرزندان و قرابتان کیا جلالی هر کس مانده بود که بحیله در اطراف امصار متفرق گشتند و بعضی از ایشان بگیلان رفته در کو
حمول ساکن شدند و چون خاطر سادات ستوده مآثر از جانب دشمنان مدبر فراغت یافت حسب المقرر سید کمال الدین بساری شتافت و در سنهٔ ۷۶۹
از ولایات آمل و ساری مرد و مدد طلبیده فرمود تا خندقی عمیق در گرد بلده ساری کنده و در درون شهر قصری عالی و حمّامی و دیگر عمارات طرح انداختند
و استادان بنا بنیاد کار کرده در سنهٔ ۷۷۲ آن ابنیه باهتمام انجامید و چون دشت مازندران تمام در حیطهٔ تصرف سادات عظام قرار گرفت
سید کمال الدین از پدر استجازه نموده متوجه تسخیر قلاع و جبال آن ولایت گشت و بهر قلعه که رسید ساکنان آن بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند و
کلید حصار با ذخایر و اموال بخدام سید ستوده خصال سپردند مگر متوطنان قلعهٔ فیروزکوه که کوتوال آن کیا جلال متمرد دم از استقلال زد و چون دران
اوان بواسطهٔ دم سردی محاصرهٔ آن حصار متعذر بود سید کمال الدین بساری مراجعت نمود و در اوایل فصل بهار باتفاق برادران نوبت دیگر بفیروز
کوه شتافت و درین نوبت نیز آن مهم تحصیل نیافت و کرّت سیوم سید قوام الدین باتفاق اولاد سعادت قرین بپای قلعهٔ فیروزکوه تشریف برده
آغاز محاصره کرد و کیا جلال متمرد مضطر گشته سید علی کیلانی را که جامع اصناف کمالات نفسانی بود و آن ارادت آیین بقدم شریف مشرف داشت
شفیع جرایم خود گردانیده طلب عهد و پیمان نمود تا ابواب صلح و صفا برگشاید و از مضیق حصار بپای خدمتکاری بیرون آید و سید علی کیلانی
مدعای او را بسمع سید قوام الدین رسانیده جناب سیادت پناهی ایالت دستگاهی قواعد میثاق و پیمان را بایمان موکد گردانید و سید علی کیلانی
این خبر بحصار فرستاده کیا جلال بیرون آمد و شرف ملازمت سادات دریافته با عیال و اطفال و اموال و جهات خاصهٔ خود متوجه ساری گشت
و ایالت فیروزکوه تعلق بدیگری گرفته سید قوام الدین و اولاد بمنازل خویش مراجعت کردند

ذکر فتح ممالک رستمدار و انتقال سید قوام الدین بجوار رحمت و مغفرت پروردگار

چون خاطر سادات نصرت شعار از ضبط حدود مازندران فراغت یافت
سید فخر الدین بن سید قوام الدین بموجب اشارت برادران خود سید کمال الدین و سید رضی الدین از پدر بزرگوار اجازت طلبیده با سپاه بسیار
عنان عزیمت بصوب رستمدار تافت و ملک قباد که در آن زمان حاکم رویان بود بمقابله اقدام نموده در منزل هیراندشت تلاقی فریقین واقع ومقاتله
گشت و نسیم نصرت بر پرچم علم سید فخر الدین وزیده ملک قباد بقریهٔ کنس گریخت و از آنجا بکجور نقل کرده در فصل بهار وقت ظهور لشکر سبزه و ازهار
سید فخر الدین با سپاه جلادت آثار متوجه کجور گشت و ملک قباد با جنود کوهستان رستمدار روی بمیدان قتال نهاده در منزل الکیران دو لشکر بهم رسیدند
و حربی صعب روی نموده نزدیک بود که جنود مازندران منهزم گردند تا در آن حین از شصت قضا تیری جان گزا بر گردن قباد خورده از اسب درافتاد
و رخت بقا بباد فنا داد آنگاه جناب سیادت پناه با سپاه نصرت دستگاه بپای قلعهٔ کجور تشریف برد و چون کوتوال آن حصار دانست که ملک
قباد را چه پیش آمد امان طلبید و بپایان شتافته مفاتیح ذخایر و خزاین تسلیم کرد و بدین قیاس تمامی قلاع و بلاد دشت رستمدار باندک زمانی تحت
تصرف سید فخر الدین بن سید قوام الدین قرار گرفت و در آن ولایات قاعدهٔ عدل و داد ممهد گشته اعلام شعار اسلام صفت استعلا پذیرفت و سید
فخر الدین موضع واناشان را دار الملک خویش ساخت و بر گرد آن منزل خندقی عمیق فرو برده قصر و حمّام و بقاع خیر طرح انداخت و چون دوام
و ثبات جمیع ممکنات از مقولهٔ محالات است و فنا و زوال تمامی مخلوقات از قبیل واجبات مقارن آن حال که کوکب سعادت و اقبال سادات ستوده

سوده حضال بدرود کمال سید آفتاب حیات سید قوام الدین بخسوف زوال تحویل نموده مریض گردید اولاد کرام و احفاد عظام آن سید عالی مقام که این
خبر استماع نمودند از مقر عزت خود نهضت کرده به بارفروشده که مسکن پدر بزرگوار ایشان بود تشریف حضور ارزانی داشتند و سید ایشان را منظور نظر
اشفاق گردانیده و بسلوک طریق زهد و تقویت شریعت غرا و ملت بیضا ترغیب نموده لوازم نصیحت و وصیت بتقدیم رسانید و سید کمال الدین
را وصی ساخته در محرم الحرام سنه ۷۸۱ بریاض رضوان خرامید فرزندان عالیمکان آن سید عظیم الشان بعد از آنکه بلوازم گریه و زاری و مراسم تعزیت
و سوگواری اقدام فرمودند نعش آنجناب را از بارفروشده بر دوش گرفته بآمل بردند و بمقتضای سنن سنیه حضرت خیر البریه علیه و آله تحف السلام
والتحیه بخاک سپردند و بر سر مرقد منورش قبه عالی بنا کردند **ذکر تعداد اولاد امجاد آن سید عالی نژاد** باتفاق جمهور اولاد ذکور سید
مرحوم مغفور چهارده نفر بودند باین ترتیب سید عبدالله که بخنجر غدر جلابیان شهید گشت سید کمال الدین که والی ساری و وصی پدر بود و سید رضی الدین
که در آمل حکومت مینمود و سید فخر الدین که در رستمدار کامکار گشت سید نصیر الدین که بعضی از قصبات ولایت آمل تعلق بوی میداشت سید ظهیر
الدین که در ولایت میان رود و توابع که داخل آمل است رایت ایالت می افراشت سید زین العابدین سید علی سید یحیی که در زمان حیات پدر بعضی
از قصبات ساری بایشان متعلق بود و سید شرف الدین که در قراطوغان که داخل ساریست ریاست مینمود و چهار پسر دیگر سید قوام الدین در
صغر سن وفات یافتند و اسامی ایشان معلوم نیست **ذکر پریشانی احوال اولاد سید قوام الدین بسبب استعلاء لواء دولت
صاحبقران ظفر قرین** چون سادات عظام از تعزیت والد بزرگوار خود باز پرداختند بدستور سابق سید رضی الدین در آمل توقف کرده
سید کمال الدین بساری رفت و سید فخر الدین برستمدار مراجعت نمود و سایر برادران بمقر عزت خود شتافتند تا زمان توجه حضرت صاحبقران امیر
تیمور گورکان بجانب مازندران ایالت آن ولایات بر ایشان مسلم بود و در سنه اربع و تسعین و سبعمائه آنحضرت باغوای اسکندر شیخی ولد افراسیاب
جلابی که پدر و اقربا او در دست اتباع سادات کشته بودند بجانب مازندران توجه فرمود و سید کمال الدین مذکور توقف یافته پسر خود سید غیاث
الدین را با تحف و تبرکات بملازمت آستان صاحبقران کشورستان فرستاده در باب اطاعت و انقیاد خود سخنان نیازمندانه پیغام داد
چون آنحضرت را توقع چنان بود که سید کمال الدین با سایر اخوان بملازمت شتابد نظر شفقت در سید غیاث الدین نگریست بلکه او را مقید ساخته
کوچ برکوچ بجانب مازندران نهضت فرمود و در آن زمان سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیار که از اولاد ملوک کاوپاره بود در حدود رستمدار
میگشت بنابر آن سادات اندیشیدند که مبادا او نیز بملازمت امیر تیمور گورکان رود و مانند اسکندر شیخی در تهییج غبار فتنه و فساد سعی نماید لاجرم
قاصدان سخندان پیش سعد الدوله فرستاده حکومت ولایت رستمدار را باو بازگذاشتند و او را سوگند دادند که سر از این خلاف نگرداند اما چون حضرت
صاحبقران بجرجان رسید سعد الدوله دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده باردوی همایون ملحق گردید و سادات در بحر اندیشه فرو رفته
چاره جز آن نداشتند که قلعه ماهانه سر که داخل ولایت آمل است مضبوط ساختند و تمامی اموال و ذخایر را از ساری و آمل بدانجا نقل کردند
بیست و نهم ذی القعده — و لشکریان ولایت را جمع گردانیده دل بر محاربه نهادند و در روز دوشنبه ۹۲ بصحرای قراطوغان قراولان سپاه حضرت صاحبقران و سادات
عالیمکان بهم رسیده لشکر مازندران منهزم و پریشان گردیدند و بسادات پیوستند و ایشان با تمامی جنود بقراطوغان رفته روز متعاقب بمقابله و
بادشاه شرق و غرب قیام نمودند و بسیاری از سپاهیان مازندران کشته شب سیم بقلعه ماهانه سر گریختند و روز دیگر اسکندر شیخی که قراول
صاحبقران ظفر قرین بود سادات را تعاقب نموده در برابر حصار ماهانه سر فرود آمد و اولاد سید قوام الدین نوبت دیگر قدم جلادت از قلعه
بیدریغ — بیرون نهاده جمعی کثیر از اتباع اسکندر شیخی را به تیغ بگذرانیدند و جنی خواجه ولد شیخ علی بهادر که از عظماء امراء صاحبقران ظفر لوا بود گرفته بقتل رسانیدند
و صاحبقران هفت کشور همان روز بظاهر ماهانه سر رسیده مازندرانیان را منهزم گردانید و قلعه را مرکز وار در میان گرفته مدت محاصره بدو ماه
و شش روز کشید آنگاه سید کمال الدین و برادران مضطر شده طالب مصالحه گشته سید کمال طویل و سید عماد را که در سلک علما انتظام داشتند با تحف
و هدایا بیرون فرستادند و امان طلبیدند و حضرت صاحبقران آن دو سید عالم را مشمول عواطف و مکارم ساخته سید غیاث الدین ولد سید کمال الدین
را از بند نجات داد و فرمود که همراه ایلچیان بقلعه رفته پدر و اعمام خود را بعنایات پادشاهانه امیدوار گردانند و بمجلس همایون رسانند

و سیّد غیاث الدّین موجب فرموده عمل نموده در ششم ذی حجّه مذکوره سادات صاحب سعادت بپای اضطرار از ماهانه سر بیرون آمدند و میان خوف و رجا
ببارگاه صاحبقران مظفر لوا شتافتند و آنحضرت بتعظیم ایشان قیام فرموده همه را رخصت جلوس ارزانی داشت آنگاه سیّد کمال الدّین را بسوء مذهب و فساد
اعتقاد سرزنش کرده سیّد در برابر سخنان درشت بر زبان آورد و امیر تیمور گورکان در غضب شده فرمود تا سادات را با اتباع از مجلس بدر برده در بار
بارگاه بنشاندند درینحال اسکندر شیخی زانو زده عرض کرد که جماعت پدر مرا کشته اند من بسپارند تا قصاص نمایم صاحبقران عالیجناب جواب داد که ملک
طوس نیز حاضر میباید کرد تا ازین طائفه هر کس خونی شما باشد باو سپاریم و هر کس خونی تو باشد بتو تسلیم نمائیم و چون سعد الدّوله بملازمت رسید و حضرت صاحب
قران از وی کیفیت حال پرسید جواب داد که ما با هیچیک ازین مخادیم بحسب شرع شریف ثابت نتوانیم ساخت که خون آبا ما را ریخته اند تا دعوی قصاص
نمائیم دیگر آنکه این فرقه واجب التعظیم بشرف سیادت مشرف اند و هر کس در قتل ایشان سعی نماید باز یزید لعین محشور خواهد شد امیر تیمور گورکان چون این سخن
شنید ملک سعد الدّوله را گفت رحمت بر تو باد که مرا و خود را از آتش دوزخ نجات دادی لعنت بر اسکندر شیخی که میخواست مرا همعنان خویش بنا بجحیم رساند
آنگاه سادات را بجان امان دادند و از اتباع ایشان قریب هزار کس کشته و بنقل خزاین و اموال فرمان فرمود و لشکر فیروزی اثر بامانه شتافته بیک
لحظه تمامی جهات سادات و سپاهیان و رعایا و بازاریان بباد غارت و تاراج رفت سیّد ظهیر الدّین در تاریخ خود نوشته که من از پدر خود سیّد نصیر
الدّین که در آنوقت دوازده ساله بود شنیدم که فرمود که از اموال خاصّه پدرم سیّد کمال الدّین آنچه بخزانهٔ عامرهٔ امیر تیمور گورکان انتقال یافت
ششصد هزار تنگه سفید و دویست هزار تنگه سرخ بود و از طلا آلات صد و بیست هزار مثقال و از نقره آلات و سیم خام سیصد شتر و سایر اشیا
برین قیاس باید کرد و چون حضرت صاحبقران خاطر خطیر ازین امور جمع گردانید بجانب ساری کوچ فرمود و سادات را همراه برده از آنجا ایشان با جمعی
از متعلقان از راه دریا بما وراء النّهر و ترکستان فرستاد و از جملهٔ اولاد سیّد قوام الدّین و سیّد رضی الدّین و سیّد نصیر الدّین و سیّد ظهیر الدّین در بعضی از بلاد
ما وراء النّهر وفات یافتند و سیّد فخر الدّین در کاشغر بجوار مغفرت ملک اکبر پیوست و سیّد زین الدّین در هرام از جهان محنت فرجام انتقال نمود و هو
العفوّ الودود **گفتار در بیان بعضی از حوادث فلک زنگاری و ذکر ایالت سیّد علی ساری** چون امیر تیمور گورکان از ردّ
علیه و قهر سادات مازندران را بما وراء النّهر کوچانید مملکت ساری را بجمشید قارن بخشید و ملک سعد الدّوله طوس بایالت رستمدار سرافراز شده
اسکندر شیخی در ولایت آمل حاکم گردید و در سنه خمس و ثمانمائه جمشید قارن رایت عزیمت بعالم آخرت برافراشت و حکومت ساری را بشمس الدّین
غوری باز گذاشت و در سنه سبع و ثمانمائه که حضرت صاحبقران از یورش هفت ساله بصوب سمرقند توجه فرمود اسکندر شیخی یاغی گشته در وادی عصیان
سلوک نمود و بعد از آنکه مهم اسکندر شیخی بر وجهی که در ضمن قضایای صاحبقران مظفر لوا مذکور خواهد گشت بتفصیل انجامید ایالت آمل بسیّد علی بن سیّد کمال
الدّین بن سیّد قوام الدّین مفوّض گردید و سیّد علی باتفاق برادر خود سیّد غیاث الدّین بآمل شتافته پرتو عنایتش بر وجنات احوال ساکنان آن مملکت
تافت و در همان سال آفتاب اقبال صاحبقران بیهمال بسر حد زوال رسیده از احفاد سیّد قوام الدّین هر کس در ما وراء النّهر بود رخصت عزیمت بدار
تافت و بعد از وصول بملازمت حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا اجازت مراجعت بجانب مازندران حاصل کرده روی براه آوردند و چون باسترآباد
رسیدند پیرک پادشاه که حاکم آن خطّه بود سادات را بند فرموده این خبر بساری رسیده اشراف و اعیان آن ولایت بحمایت سادات هجوم نموده
دیگبار کاه بستر بوی شتافته شمس الدّین غوری را بقتل رسانیدند و جهت تخلیص مخادیم خود خاطر بسفر استرآباد قرار دادند و کیفیت حال بسیّد کمال الدّین که در
آمل بود عرضه داشت کرده روانه شدند و از مردم آمل نیز بسیاری باهل ساری پیوسته چون این خبر بسمع پیرک پادشاه رسید بتر سید و سادات را از
حبس و قید بیرون آورده و جامه پوشانیده بجانب مازندران روان گردانید و مردم ساری بهاری حضرت باری در اثنای راه باولاد سیّد قوام
الدّین رسیده و دست و پای ایشان بوسیده مضمون این بیت بعرض رسانیدند که الحمد لله که نمردیم و بدیدیم دیدار عزیزان مخادیم و مقصود رسیدیم
و آن فرقهٔ واجب التعظیم در شهور سنه تسع و ثمانمائه بساری در آمدند و بعد از روزی چند اولاد سیّد رضی الدّین بن سیّد قوام الدّین بآمل شتافتند و
بسیّد علی بن سیّد کمال الدّین پیغام دادند که در وقت قسمت ولایات بموجب صوابدید پدران ما مدار شما آمل تعلّق بپدر ما گرفته بود و سیّد کمال الدّین
در ساری حکومت مینمود و اکنون مناسب آنست که همان دستور مرعی باشد سیّد علی جواب داد که مرا درین باب مضایقه نیست امّا چندان صبر میباید کرد که

سیّد علی آملی ۳

سیّد علی بن ۴

که خبر قتل شمس الدین غوری بشاهرخ میرزا رسد و معلوم شود که آنحضرت از سر این جریمه که بی اختیار ما واقع شده درمیگذرد و ایلچی و من کس همراه فرستاده ام تمکین که عنقریب باز آید و بهمدران ایام قاصد سید علی باز آمده نشان واجب الاذعان آورد مضمون آنکه باعنان اختیار ساری و آمل را بقبضه اختیار سادات بزرگوار باز گذاشتیم و جریمه قتل شمس الدین غوری را که بواسطه هجوم عوام اتفاق افتاده نابوده انگاشتیم آنگاه سید علی بساری رفته بار فرستاده را ببرادر خود سید غیاث الدین مسلم داشت و ریاست آمل را بسید قوام الدین بن سید رضی الدین علی باز گذاشت و چون مدت یکسال ازین مقدمه درگذشت آملیان از سید قوام الدین که بصفت خست و امساک موصوف بود و از غایت کم آزاری از هر کس گناهی در وجود آمد سیاست نمیفرمود متنفر گشته بحکومت سید علی بن سید قوام الدین که بجود و عطا و زهد و تقوی اتصاف داشت اتفاق کردند و شمه ازین معنی بسید علی ساری عرضه داشت فرموده سید قوام الدین را از آمل عذر خواستند و سید علی را که در جنگل آمل میگردید بشهر طلبیده کمر مطاوعتش بر میان بستند و سید علی در آمل ابواب عدل و انصاف برگشاده با سید رضی کیا که حاکم بعضی از بلاد گیلان بود اظهار اتحاد فرموده و در سنه ۸۱۲ دختر او را بعقد خود در آورد و بعد از آن سید علی آملی بنابر اغواء سید غیاث الدین بن سید کمال الدین نسبت بسید علی ساری در مقام مخالفت و یاغیگری آمده و از سید عز الدین هزارجریبی و ملک کیومرث رستمداری استمداد کرده از آمل بیرون خرامید و در موضع سروکل منزل گزیده اکثر ذریت سید قوام الدین و قریب ده هزار مرد جلادت قرین در ظل رایتش جمع گشتند سید علی ساری چون ازین معنی خبر یافت با سیصد شیری خشمناک با هزار سوار بیباک از جنگل ساری بیرون آمده بر سپاه سید علی آملی تاخت و جمعی را به تیغ بیدریغ گذرانیده بر خاک هلاک انداخت اما چون اعدا بسیار بودند کاری از پیش نتوانست برد منهزم گشته روی بهزار جریب آورد و سید غیاث الدین سید مرتضی ولد سید کمال الدین را در ساری بریاست بنشاندند و هر یک بمقر عز خود باز گشتند اما سید علی ساری چون باستراباد رسید برادرزاده خود سید نصیر الدین را که پدر مؤلف تاریخ طبرستان است برسم رسالت نزد خاقان سعید شاهرخ میرزا فرستاده تحف و تبرکات مصحوب او ارسال داشته لشکر طلبید و سید نصیر الدین بملازمت آستان سلطنت آشیان شتافته کیفیت حال واقعه معروض گردانید حکم همایون شرف نفاذ یافت که بعضی از لشکر خراسان با تمامی سپاه جرجان متوجه مازندران گردند و در دفع مخالفان مراسم سعی و اهتمام بجای آورند اما قبل از آنکه این لشکر بملازمت سید علی ساری رسد عمش سید شرف الدین از برادر خود سید علی آملی جدا گشته باستراباد آمد و بسمع شریفش رسانید که سید علی آملی و سید غیاث الدین بمواضع خویش رفته اند و سید مرتضی باندک مردی در ساری نشسته و شب و روز بشرب مدام اشتغال دارد و بمجرد استماع خبر توجه شما از ساری میگریزد و بی آنکه سپاه بیگانه را دخل دهید مقصود بحصول می پیوندد بنابر آن سید علی با دویست کس از سالکان مسالک یکدلی روی بساری نهاد و چون نزدیک بشهر رسید سید مرتضی در حمام خبر وصول او را شنیده از غایت وهم سراسیمه بیرون دویده به توی پیراهن منهزم گردید و با یک برادر خود سید عبدالله نام بسوادکوه رفته از آنجا بشیراز شتافت و همدران ولایت وفات یافت و سید علی مظفر و منصور بساری درآمده استمالت نامها نزد برادر خود سید غیاث الدین و سایر قرابتان ارسال داشت و رقم عفو بر جریده جریمه مخالفان کشیده بواسطه وفور حسن خلق بار دیگر همه را موافق گردانید اما نسبت بسید علی آملی در مقام مخالفت بود و در سنه اربع عشر و ثمانمائه در رودبار ریا قلا ایران بار دیگر میان آن دو سید علی نام مقابله واقع شده سید علی ساری ظفر یافت و سید علی آملی فرار نموده برستمدار شتافت و سید علی ساری بآمل درآمده بار حکومت آن ولایت را بسید قوام الدین بن سید رضی الدین واداد و بنفس نفیس روی توجه بساری نهاد و در سنه ست عشر و ثمانمائه سید علی آملی بمدد ملک کیومرث رستمداری نوبت دیگر علم عزیمت بجانب آمل برافراشت و چون این خبر بسید قوام الدین رسید بی شایبه توقف فرار نموده شهر و ولایت باز گذاشت و سید علی بآمل درآمده بنابر آنکه در آن زمان سید علی ساری بیمار بود نتوانست که علی الفور متعرض او گردد اما بعد از آنکه صحت یافت بار دیگر بمقام امداد سید قوام الدین درآمد و ایلچی نزد سید علی آملی فرستاده التماس حضور نمود و سید علی رفتن ساری را قبول نموده از وی بترسید و بار دیگر آمل را گذاشته متوجه حدود گیلان گردید و سید قوام الدین باشارت سید علی ساری باز بآمل شتافته بر مسند حکومت نشست و بعد از انقضاء شش ماه سید علی ساری بعلت نقرس گرفتار گشته چون این خبر بعرض سید علی آملی رسید با پنجاه سوار از منزل زاغ سر بجانب آمل ایلغار فرمود و ماهچه علم او بر موضع میان رود پرتو انداخت و سید قوام الدین از غایت بیدلی و پهلوانی پای در رکاب فرار آورده و تا بلده ساری در هیچ مکان قرار نگرفت و سید علی آملی بمقر عز خود آمده بواسطه یمن قدوم او امور ملک و ملت سمت رواج و رونق پذیرفت و در اواخر سنه ۸۲ بتقدیم

بن سید قوام الدین

حضرت باری مرض سید علی ساری روی در ازدیاد نهاده دانست که وقت رحلت است پسر خود سید مرتضی را ولیعهد کرده بنابر دغدغه که از جانب
سید غیاث الدین داشت خاطر بر قید و حبس او قرار داد و برادر دیگر خود سید نصیر الدین را با فوجی از سپاه بیکباکاه ببارفروشده فرستاد و تا سید غیاث
الدین را با عیال و اطفال کرفته بساری آورده محبوس کردند و بعد از آن دو سه روز سید علی بجوار مغفرت ایزدی انتقال فرمود مدت سلطنتش یازده سال

ذکر حکومت سید مرتضی و مخالفت سید نصیر و آنچه در آن ایام بوقوع پیوست از کردش چرخ اثیر سید نصیر الدین بن

سید کمال الدین بعد از فوت برادرزاده خود سید مرتضی را بر مسند ایالت ساری نشاندند و بآمل رفته از سید علی آملی و سایر سادات انجا ای جهة او بیعت
بستاند و بمقتضی المرام مراجعت کرده از روی اخلاص در مقام موافقتش بود و اصلا شایبه مخالفت در خاطرش خطور نمی نمود اما در آن ولا سید مرتضی
اسکندر روزافزون را که سابقا نوکر سید غیاث الدین بود تربیت فرموده زمام امور ملک و مال را در قبضه اختیار او نهاد و اسکندر بنابر
توهمی که از سید غیاث الدین داشت در خلوتی خاطر نشان جناب مرتضوی کرد که مصلحت دولت در قتل سید غیاث الدین است و سید نصیر الدین
بارتکاب این مهم مامور میباید کردانید و اگر قبول نماید او را نیز بقتل میباید رسانید و سید مرتضی سخن اسکندر را با مادر در میان نهاده آن ضعیفه بر این
حرکت انکاری بلیغ نمود و کیفیت حال را بوالده سید نصیر پیغام فرمود و آن مستوره آن قیل و قال را با پسر در میان نهاده سید نصیر علی الفور ببارفروش
کاکه او لکاء او بود رفت بنابر علی هذا میان سید نصیر و سید مرتضی مخالفت واقع شده سه نوبت با یکدیگر حرب کردند و در جمیع معارک سید نصیر
شکست یافت و در کرت سیم از موضع لبور که محل اشتعال نیران قتال بود منهزم بصوب کیلان شتافت و چون بولایت سیاه کله رود رسید سید محمود کاکیا
که حاکم آندیار بود سید نصیر الدین را استقبال نموده انچه از لوازم ضیافت و غریب نوازی توانا بود بتقدیم رسانید و سید نصیر روزی چند آنجا بسر
برده داعیه داشت که نزد سید رضی کیا که کلانتر حکام کیلان بود بلاهیجان رود اما در آن اثنا شنود که میان سید مرتضی و سید علی آملی غبار نقار ارتفاع
یافته و سید علی را از آمل بیرون تاخته و بار دیگر سید قوام الدین را در آن ولایت حاکم ساخته و حالا سید علی در قریه زاغ سر نشیمن دارد و در انتظار
لطیفه غیبی روز میشمارد بنابر آن سید نصیر چنان فرمود که بسید علی بپیوندد و باتفاق او نوبت دیگر متوجه مازندران کردد عیال و اطفال و اثقال را
هم آنجا کذاشته رایت مراجعت برافراشت و در قریه مذکوره بسید علی آملی پیوسته و بین الجانبین عهد و پیمان در میان آمده متوجه آمل کشتند
و چون سید قوام الدین ازین اتفاق آکاه شد سرعی همعنان برق و باد بساری فرستاد و قضیه توجه سید نصیر و سید علی را پیغام داد و سید مرتضی
از ساری شب در میان بآمل آمده سید علی و سید نصیر بعد از استماع این خبر متوجه قری کنار شدند و در آن موضع لشکر ساری و آمل بدیشان رسیده بار دیگر
هزیمت بطرف سید علی و سید نصیر افتاد و هر یک از آن دو سید در حدود کیلان باوردوی خود پیوستند و پس از این واقعه در سنه ۸۲۵ نوبت دیگر
سید علی با اندک مردمی از تنکابن که نشیمن او بود بدروازه آمل تاخت اما تیری خورده باز رایت هزیمت برافراخت و چون باغرق خود پیوست همدر آن
ایام بوقتی که وضو ساخته میخواست که بنماز مشغول شود از پای در افتاد و روی بریاض رضوان نهاد و در ماه صفر سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه سید مرتضی
ساری نیز دعوت حق را اجابت نموده تخت حکومت بدرود کرد و در شوال سنه ثمان و ثلثین سید نصیر نیز بهشت برین خرامید مدت سلطنت
سید مرتضی هفده سال کشید

گفتار در بیان سلطنت سید محمد بن سید مرتضی و ذکر حالاتی که در آن ایام واقع شد بنابر اقتضاء قضا

چون از سید مرتضی غیر سید محمد ولدی نماند مردم ساری بر سلطنتش اتفاق نمودند و سید محمد بمکارم اخلاق و محاسن آداب آراسته
بود و در ایام دولت خویش ابواب عدل بر روی خلایق بکشود و از سفک دماء و اخذ اموال رعایا بقدر امکان احتراز و اجتناب میکرد و پیوسته
مراسم عواطف و مراحم بجا می آورد اما بر شرب خمر حرص تمام داشت و پیوسته همت بر بسط بساط عیش و نشاط میکماشت و در اوایل ایام اقبال سید
محمد سید غیاث الدین بن سید کمال الدین در محبس وفات یافته انجناب اولاد شرا مطلق العنان کردانید و همدران اوقات والی آمل سید قوام الدین
بهشت برین خرامید پسرش سید کمال الدین در آمل حاکم کردید و سید محمد را از عنایت الهی پنج پسر که هر یک شایسته مسند پادشاهی بودند در
وجود آمدند و دخل ولایت ساری بخرج ایشان وفا نمی نمود بنابر آن بهرام ولد اسکندر روزافزون بعرض همایون رسانید که مناسبت که سید کمال
الدین بن سید قوام الدین را از ایالت آمل عزل نمائی و یکی از مخدومزادکان را بجایش نصب فرمائی تا توسعه در سر کار تو پیدا شود و سید محمد باین امر

دراینست نمود سید کمال الدین

باین امر همداستان شده قاصدی بطلب سید کمال الدین فرستاد و چون او میدانست که سبب طلب چیست باین بهانه تمسک جست که عم من سید مرتضی
خیال فتنه انگیزی دارد و اگر من بملازمت می شتابم خروج نموده بر آمل استیلا مییابد لاجرم صلاح دولت که مرا بحال خود بگذارد سید محمد بعد از شنیدن
این سخن سید مرتضی را طلبیده محبوس گردانید و بار دیگر کس بآمل فرستاده التماس حضور سید کمال الدین این نوبت ما فی الضمیر خود ظاهر ساخته گفت تا کسی
از اولاد سید رضی الدین در حیات باشد آملیان راضی نخواهند شد که دیگری درین ولایت حاکم گردد مناسب آنکه از سر این خیال فاسد درگذرد
و یقین داند که حیلهٔ بهرام از پیش نخواهد رفت چون این خبر بسید محمد رسید با لشکر ساری متوجه آمل گردید و سید کمال الدین بعد از محاربه انهزام یافته بتنکابن
شتافته و در پناه سید ناصر کیا که حاکم آن حدود بود بعرصهٔ تنکرو مقیم شد و سید محمد آمل را به پسر بزرگتر خود سید عبد الکریم ارزانی داشته بساری بازگشت
بعد از آن بعضی از مریدان سید قوام الدین و اشراف و اعیان آن سرزمین ملاحظهٔ رعایت عهد ننموده طالب حکومت سید کمال الدین گشتند و
جهت اعلام این معنی کس بتنکابن روان فرستادند و سید کمال الدین با سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین که مؤلف تاریخ طبرستان است اتفاق نموده متوجه
آمل گشت و در سنهٔ اربعین و ثمانمائه سید کمال الدین نزدیک بآمل رسیده سید عبد الکریم روی بساری نهاد و آنجناب بمقر عز خویش درآمده بعد از آن ایام
سید ظهیر را با سپاهی جرار بجانب ساری فرستاد و چون سید محمد از توجه سید ظهیر واقف گردید سید مرتضی را از بند بیرون آورده حکومت آمل را نامزد او
کرد و او را لشکر داده بدفع برادرزاده مأمور گردانید و سید کمال الدین در آن زمان در موضعی که بقارن آباد دشت مشهور است نشسته بود که بیک
ناگاه سید مرتضی بدانجا رسیده بین الجانبین نایرهٔ قتال اشتعال یافته و در آن حین سید ظهیر که از کیفیت حادثه خبر داشت از عقب سپاه سید مرتضی
در آمد بنابر آن سید مرتضی منهزم گشته تا بساری در هیچ مقام آرام نگرفت بعد از آن سید محمد یکی از اولاد خود را با تحف لایقه نزد امیر سهند که
حاکم جرجان بود فرستاده مدد طلبید و امیر سهند که با لشکر جرجان و قومس بساری شتافته از آنجا در موافقت سید محمد روی بآمل نهاد و در موضع
مرزناکت میان ایشان و سید کمال الدین جنگی سهمناک واقع شد بسیاری از آملیان بر خاک هلاک افتادند و نخست سید کمال الدین منهزم گشته
سید ظهیر الدین لحظهٔ ثبات قدم نمود و بعد از آنکه چند زخم یافت و بسید نیز شکست سید کمال الدین عمل کرده بجانب آمل گریخت و چون امیر سهند و سید محمد نزدیک
بآن بلده رسیدند آن دو سید مصلحت توقف ندیده برستمدار شتافتند و در مقام میرانالو اقامت افراشتند و سید محمد و امیر سهند که سید
مرتضی را در آمل بر مسند حکومت نشانده هر یک بمستقر دولت خود بازگشتند آنگاه سید کمال الدین قاصدی نزد سید مرتضی فرستاده پیغام داد که
شما عم و مخدوم منید و آنچه بین الجانبین واقع شده بواسطهٔ آن بود که سید محمد میخواست ملک آمل را از اولاد سید رضی الدین انتزاع نماید اکنون امید
آنکه رخصت فرمائید تا بخدمت شتابم و در سلک خدام آنجناب انتظام یابم و سید مرتضی این معنی را قبول نموده سید کمال الدین بآمل رفت و سید
مرتضی با او در کمال مرحمت و شفقت سلوک فرمود اما چون مردم آمل بالطبع مایل بسلطنت سید کمال الدین بودند همدران ایام بروی جمع شده قصد سید
مرتضی نمودند سید مرتضی بما فی الضمیر آملیان اطلاع یافته بگیلان گریخت و در قریهٔ لنگرود ساکن شد و سید کمال الدین با سید محمد ساری صلح فرموده باستمالت
سپاهی و رعیت مشغول گشت و بعد از چندگاه سید مرتضی با ملک کیومرث رستمداری اتفاق نموده لشکر بآمل کشید اگر چه نخست او را غلبه دست داد
اما بالاخره منهزم گردید و سید کمال الدین گریختگان را تعاقب فرموده قریب بهفتصد کس از مردم رستمدار به تیغ بیدریغ بگذرانید و در سنهٔ خمس
و خمسین و ثمانمائه سید کمال الدین وفات یافت و سید مرتضی بنابر استدعاء آملیان از رستمدار بدانجانب شتافت و بعد از وصول بر مسند ایالت
متمکن گشته بر دفع بدعتهای نامشروع قیام نمود و مردم را از ارتکاب ملاهی و مناهی زجر فرمود و در سنهٔ ست و خمسین و ثمانمائه سید محمد ساری
بجوار مغفرت حضرت باری انتقال کرد و او هژده سال در تمشیت مهام سلطنت شرایط اهتمام بجای آورد

ذکر سید عبد الکریم بن سید محمد

سید عبد الکریم در زمان وفات پدر خویش در اردوی میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان بود و چون آن خبر شنود از برق باد سرعت سیر شعار
کرده بعد از یکماه از فوت سید محمد بساری رسید و افسر ایالت بر سر نهاده ببسط بساط عیش و نشاط مشغول گردید و در اوایل حکومت او سید مرتضی
در آمل فوت شده پسرش سید شمس الدین قایم مقام گشت و او نیز در شرب مدام تقلید سید عبد الکریم کرده روزنامهٔ زهد و تقوی در نوشت
لاجرم هرج و مرج باحوال مازندران راه یافت و قافلهٔ امن و امان و سلامت از آن دیار سفر کرده شرر شر بناصیهٔ احوال ساکنان تافت و متعاقب

این احوال سید شمس الدین فوت شده سید اسد الله ولد سید حسن بن سید رضی الدین بن سید قوام الدین در آمل مالک تاج و نگین گشت و چون سید عبد الکریم
نه سال با اقبال بگذرانید او نیز مانند دیگران بعالم آخرت منزل گزید و پسرش سید عبد الله قائم مقام گردید و در زمان ایالت سید عبد الله علی
بن بهرام بن اسکندر روز افزون صاحب اختیار امور مملکت و مال مازندران بود و بر خلایق ظلم و تعدی بسیار نمود بنا بر آن سادات پایلکانی که
بکثرت تبع از امثال و اقران امتیاز داشتند هجوم آورده در نیم فرسخی ساری علی بن بهرام را بگرفتند و گردن زده ریسمانی در پایش بستند و تا بلده ساری
جسدش بر زمین کشیده انجا از داری آویختند و سید عبد الله از غایت شعف بشرب شراب و ارتکاب ملاهی و مناهی از هر باب پروای امثال
این امور نداشت و علی بن بهرام را نابوده انگاشت لاجرم پریشانی مردم مازندرانی از پیشتر بیشتر گردید در آن اثنا سید عبد الله از پسر عم خود سید مر
متوهم شده بدست خود میل آتشین در چشم آن قرة العین سیادت کشید و عم خود سید کمال الدین بن سید محمد را گرفته حبس کرد و از زندان بیمار شده بمرد بنا
بر آن سید زین العابدین بن سید کمال الدین در روز پنجم ربیع الاول سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه با دو کس اتفاق نموده در وقتی که سید عبد الله در حمام
بود قدم جلادت پیش نهاد و خون او را در میان آب و آتش ریخته رخت بقایش بباد فنا بر داد مدت دولت سید عبد الله مقتول هفت سال بود
و در سال شهادتش میرزا سلطان ابو سعید بجانب آذربایجان شتافته پسر سید عبد الله سید عبد الکریم در سن چهار سالگی ملازمت موکب همایون می نمود

ذکر ایالت سید زین العابدین و بیان بعضی از حوادث زمانه ستم آئین

چون سید زین العابدین کار سید عبد الله را برنهج دلخواه
بساخت و بر مسند ایالت ساری تمکن گردید علم اقتدار برافراخت اکثر مردم مازندران با وی بیعت کردند اما سادات بازواری طریق
مخالفت سپردند و این اخبار بسمع شریف کارکیا سید سلطان محمد که در آن زمان بزرگترین سلطان گیلان بود رسیده بغایت متغیر گردید و کیا
جلال شعاول را با تحف و هدایا بدرگاه سلطان سعید روانه ساخته سید زاده عبد الکریم را طلبید و میرزا ابو سعید ملتمس سید سلطان محمد را اجابت نموده
سید زاده را بدان جانب ارسال نمود و پس از آنکه سید عبد الکریم بگیلان آمد جمعی کثیر از قبیله روز افزونی و سادات بازواری بر وی جمع گشتند و بتوقع
امداد سید اسد الله آملی تا سرحد ولایت او رفتند و چون دیدند که او نیز با زمانه در ساخته و دفتر حقوق سید عبد الله مقتول را بیکطرف انداخته
در رستمدار توقف نمودند در خلال این احوال آفتاب حیات میرزا سلطان ابو سعید بمغرب فنا غروب کرد و ابو النصر حسن بیک ممالک عراق
و آذربایجان را تحت تصرف در آورد والده سید عبد الله مقتول باردوی امیر حسن بیک رفته کیفیت شهید شدن سید عبد الله و اضطرار
پسرش سید عبد الکریم را بموقف عرض رسانید و امیر حسن بیک بحال آن ضعیفه ترحم نموده ترکمانی شبلی نام را مصحوب او بطبرستان فرستاد و نشان
واجب الاذعان عنایت کرد که سپاه گیلان و رستمدار بمعاونت سید زاده عبد الکریم قیام نمایند و او را بملک موروث رسانند بعد از
وصول نشان بگیلان سید کارکیا سلطان محمد پارساکیا نامی را که بشرف سیادت مشرف بود با فوجی از سپاه گیل نامزد امیر عبد الکریم گردانید و
ملک اسکندر بن کیومرث رستمداری نیز برادرزاده خود را با جمعی از رستمداریان همراه ایشان ساخت و سید زاده عبد الکریم متوجه ساری گشته سید
زین العابدین در برابر آمده و اندک محاربه کرده بطرف هزار جریب شتافت و سید عبد الکریم بگذشت هیبت الله پایلکانی از ساری فرار نموده بسید زین
العابدین پیوست و میر زین العابدین استظهار تمام یافته در موضع نچاه هزار میان جنگل قلعه ساخت و اطراف آن را بشاخهای درخت استوار
گردانید و مستعد طعن و ضرب گردید اشراف و اعیان ساری بخیر شنیده باتفاق سادات بازواری و پارساکیا گیلانی و شبلی ترکمان بدان طرف تاختند
و بین الجانبین بمقاتله روی نمود سید زین العابدین و سید هیبت الله برحم سر و سنان مخالفان را منهزم ساختند و سادات بازواری بساری رفته
سید عبد الکریم را از انجا بیار خود شده بردند و پارساکیا در قلعه ساری تحصن جست و سید زین العابدین بدر قلعه رفته بپارساکیا پیغام فرستاد که در
حصار بگشائید تا شما را بسلامت رخصت گیلان دهم و پارساکیا بیرون آمده با سید ملاقات کرده و باز بقلعه رفته روز دیگر سید هیبت الله پایلکانی
بحصار در آمد و لشکر گیلان را بغارت سید و در خدمت پارساکیا بگیلان روان گردانید و چون پارساکیا برستمدار رسید بنا بر قضیه مذکوره بدوستی
سید زین العابدین متهم شده بحکم کارکیا سلطان محمد در قلعه لامیر مقید گشت در خلال این احوال برادرزاده سید اسد الله آملی سید ابراهیم بن سید
رضی الدین بن سید حسن بن سید رضی الدین با عم خود یاغی شده و با سید زین العابدین موافقت کرده سید اسد الله را از آمل بیرون تاخت و سید اسد الله

عبد الکریم ۴

گریخت و سید عبد الکریم بدار الملک با عون خود در رفته رستمدار یان را رخصت مراجعت ارزانی داشت دچون بر دو سه چند با سلطنت ۴

اسد الله برستمدار گریخته سادات بازواری سیدزاده عبدالکریم را نیز از آن ولایت بردند و از ملک زادگان رستمدار ملک جهانگیر بالشکری در مقام امداد سید
اسد الله آمده ایلچی بساری فرستاد و میان او و میرزین العابدین طرح مصالحه انداخت آنگاه متوجه آمل گشته از طرف ساری سید زین العابدین نیز در حرکت
آمده آملیان چون از دو جانب لشکر بسیار متوجه خود دیدند دست از دامن متابعت میر ابراهیم کوتاه کرده نزد سید اسد الله رفتند لاجرم سید ابراهیم از
آمل برویان رفته بملک اسکندر بن کیومرث پناه برد و میر اسد الله بآمل در آمده نسبت بمیرزین العابدین مراسم اخلاص و دولتخواهی بجای آورد و سید
ابراهیم بسید عبدالکریم ملحق گشته برافقت یکدیگر راه گیلان پیش گرفتند و بعد از وصول سید کارکیا سلطان محمد ایشان را نوازش نموده ویراق داده بملازمت
امیر حسن بیک که در بلده قم تشریف داشت فرستاد و حسام الدین نامی را از امراء خود همراه کرد و ایشان نزد آن پادشاه عالیجاه رفته و عرض
ملتمسات خود نموده امیر حسن بیک جواب داد که میرزین العابدین هر ساله صد و بیست خروار ابریشم از مال مازندران بخزانه عامره میرساند اکنون اگر سید
کارکیا سلطان محمد متعهد این مال میشود منشور سلطنت آن مملکت را بنام سیدزاده عبدالکریم مینویسیم والا فلا و چون قبول آن مقدار ابریشم مقدور نبود متمنیات
الیهم بگیلان باز گشتند و سیدزاده عبدالکریم همانجا توقف نموده سید ابراهیم برستمدار شتافت **ذکر گرفتاری و شهادت سید اسد الله
و بیان تتمه احوال سادات ایالت پناه جلادت دستگاه** سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بلاغت نشان
گردانیده که سید اسد الله آملی را دو پسر بود حسن و حسین نام و چون آن اسد الله حسین را دوست تر میداشت او را پیوسته بر برادر بزرگتر تقدیم مینمود بنا
بر آن حسن از پدر رنجیده بخدمت سید زین العابدین رفت و بحکم من یسمع یخل مزاج نازنین میرزین العابدین از سید اسد الله متغیر شده ضمنا نامه بسید
هیبت الله پایکالی که صاحب اختیار آمل بود فرستاد و او را بگرفتن سید اسد الله مامور ساخت و هیبت الله بموجب فرموده روزی بمزار سید
قوام الدین رفته سید اسد الله را بهانه طلبید و اسد الله که از دغابازی زمانه غافل بود بدانجا شتافته فی الحال نوکران هیبت الله گرگ صفت
در او آویختند و مقیدش ساختند و این خبر بسید زین العابدین رسید بآمل تاخت و خزاین اسد الله را تصرف نموده ایالت آن ولایت را بسید حسین
باز گذاشت و خود به بارفروشده رفته سید اسد الله را همراه برد و بعد از سه چهار ماه از این واقعه سید هیبت الله که در پنجاه جریب بود بجهتی آغاز
مخالفت نموده و کسان بگیلان فرستاده استدعاء حضور سید عبدالکریم فرمود لاجرم میرزین العابدین سید اسد الله را در بارفروشده بمعتمدی
سپرده عزیمت ساری کرد و در غیبت او مردم بارفروشده هجوم نموده سید اسد الله را از حبس بیرون آوردند و در رکاب او متوجه آمل گشته آملیان مقدم
شریفش را مغتنم دانستند سید حسن این حال مشاهده کرده بطرف جلاو گریخت و سید اسد الله بآمل در آمده قاصدی بگیلان و دیگری برستمدار فرستاد و سید
ابراهیم و میر عبدالکریم را بمبالغه تمام طلبید و سید ابراهیم بی توقف بخدمت عم بزرگوار شتافته مردم بسیار در آمل جمع آمدند و سید اسد الله قبل از
آنکه سید عبدالکریم نیز بآمل رسد بجانب ساری در حرکت آمد و میرزین العابدین مرکز دولت خالی گذاشته بطرف هزار جریب گریخت و سید
اسد الله بغرور موفور در یک فرسخی ساری نشسته انتظار سید عبدالکریم میکشید که او را بر مسند سلطنت نشاند و بطرف آمل مراجعت نماید که بیک
ناگاه سید زین العابدین بدانجانب تاخت و نایره قتال اشتعال یافته سید اسد الله در اثناء کر و فر اسیر سرپنجه تقدیر شد و همان ساعت بحکم سید
زین العابدین شربت شهادت چشید و این واقعه در ذی القعده سنه ۸۸ دست داد و سید ابراهیم چون حال بر آن منوال دید بجانب آمل باز گردید و
مقارن وصول او سید عبدالکریم نیز بآنجا رسیده و سید ابراهیم لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانیده اهالی مازندران از اطراف و جوانب بملازمت سید
عبدالکریم رفتند و سید هیبت الله نیز بخدمت مبادرت نموده باتفاق روی بساری آوردند و چون از بارفروشده بگذشتند نوبت دیگر سید
زین العابدین مرکز دولت خالی ساخته بهزار جریب شتافت و سید عبدالکریم بساری در آمده پرتو دولتش بر وجنات احوال ساکنان آن دیار تافت
مؤلف تاریخ طبرستان گوید که تا اکنون که تاریخ هجری بجمادی الاخری سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه رسیده سید عبدالکریم در ساری بر مسند ایالت متمکن است
و سید ابراهیم در آمل بمقام ریاست متوطن و سید زین العابدین در هزار جریب بسر میبرد و از اولاد سید اسد الله سید حسین در ساری مقام دارد
و سید حسن در هزار جریب نسبت بمیرزین العابدین شرط موافقت بجای می آورد و آنچه نزد راقم حروف در وقت تحریر این اوراق بتحقیق پیوسته
آنکه تا غایت که سنین هجرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله اجمعین بسنه ۹۲۹ رسیده سید عبدالکریم در قید حیات است و در بارفروشده بامر حکومت

مشغولی دارد و نسبت بخدام اعلی مقام درگاه شاهی لازال ایام اقبالهم مصونة عن وصمة التناهی شرایط اطاعت و دولتخواهی بجای می آورد و سایر مواضع
مازندران از حیطهٔ تصرف آنجناب بیرون رفته و آقا محمد ولد آقا رستم روزافزون بر ولایت ساری مستولیست و او نیز خود را در سلک بندگان آستان
ملایک آشیان میشمارد و کیفیت مآل حال سید زین العابدین و سبب استیلاء آقا رستم و پسرش آقا محمد اگر محقق شود در ضمن حکایات آینده مسطور خواهد گردید
والتوفیق من الله الحمید المجید **ذکر تسلط ملوک سربدار بر ولایت سبزوار** اکابر مورخین چنین آورده اند که در باشتین که قریه ایست
از قرای بیهق خواجه بود در غایت مکنت ملقب و موسوم بشهاب الدین فضل الله و نسبش از جانب پدر بامام عالیمقام حسین بن علی المرتضی صلوات الله علیه
منتهی میباشد و از طرف مادر بیحیی بن خالد برمکی و خواجه شهاب الدین فضل الله پنج پسر داشت بدین ترتیب امیر امین الدین امیر عبد الرزاق امیر وجیه
الدین مسعود امیر نصر الله امیر شمس الدین فضل الله و امیر امین الدین در ملازمت سلطان ابوسعید بهادرخان اوقات میگذرانید و منظور نظر عنایت
آن پادشاه صاحب تایید بود و در آن زمان علی سرخواجی که ابومسلم کنیت داشت و در فن کشتی گیری و تیراندازی مهارت کامل حاصل نموده
بود ملازمت سلطان ابوسعید میکرد روزی بر زبان سلطان گذشت که آیا در قلمرو ما کسی باشد که با ابومسلم کشتی تواند گرفت و تیر تواند انداخت
امیر امین الدین عرض کرد که بنده را برادریست در خراسان عبد الرزاق نام که با ابومسلم مقاومت میتواند کرد سلطان فی الحال مسرعی بجهة
آوردن عبد الرزاق بصوب خراسان فرستاد و آن قاصد بعد از انقضاء دو ماه او را بپایهٔ سریر اعلی رسانید بشکل و شمایلش مطبوع پادشاه
عادل افتاد و بعد از آن دو سه روز امیر عبد الرزاق ببازار سلطانیه درآمد دید که کمانی و بدرهٔ زر از طاقی آویخته اند و از حقیقت آن امر استفسار
نموده گفتند فلان پهلوان این کمان را آویخته است و وصیت کرده که هرکس آن را بکشد صرهٔ زر از وی باشد امیر عبد الرزاق کمان را فرود آورده
چنانچه شرط است بکشید و زرها را بستد و این حدیث بعرض سلطان ابوسعید رسیده عنایتش نسبت بامیر عبد الرزاق از پیشتر بیشتر گشت و
فرمود تا با ابومسلم تیر اندازد و ایشان بصحرا رفته در نظر پادشاه تیراندازی کردند و چون تیر عبد الرزاق ده قدم از تیر ابومسلم بگذشت ابومسلم خجل
شد و سلطان فرمود که عبد الرزاق را ورزا مهمی نافع فرمایند و دیوانیان بتحصیل مال و جهات کرمان را که مبلغ صد و بیست هزار دینار کپکی بوده باو
دادند مقرر آنکه بیست هزار دینار را جهت خاصهٔ خود تصرف نماید و صد هزار دینار را بخزانهٔ عامره فرود آورد و امیر عبد الرزاق تمامی آن وجوه
در کرمان بعیش و عشرت صرف کرده چون از خواب مستی و غفلت بیدار شد یک دینار از آن اموال موجود ندید لاجرم در بحر اندیشه فرو رفت بحسب
اتفاق درهمان ایام خبر فوت سلطان ابوسعید بهادرخان شایع شد و امیر عبد الرزاق روی بوطن معهود آورده چون بباشتین رسید مشاهده فرمود
که فتنه حادث شده است کیفیت واقعه آنکه در آن اوقات ایلچی بباشتین فرود آمده از حسن حمزه و حسین حمزه که برادران بودند شراب و شاهد
طلبید حسن و حسین در باب شاهد عذری گفته ایلچی نشنید و خواست که متعرض عورات ایشان گردد برادران شمشیرها کشیده گفتند ما
سربداریم و تحمل این رسوائی نداریم و ایلچی را بقتل رسانیدند خواجه علاء الدین محمد که در آن اوان وزیر خراسان بود و در فریومد اقامت
داشت کسان بطلب حسن و حسین فرستاد و ایشان در رفتن تعلل کرده و در آن اثنا امیر عبد الرزاق از کرمان تشریف آورد و چون بر حقیقت واقعه
اطلاع یافت جمعی را با خود متفق ساخته نوکران وزیر را نه بروفق مرام باز گردانید و خواجه علاء الدین محمد نوبت دیگر زیاده از پنجاه کس جهة همان مهم
بباشتین روانه کرده امیر عبد الرزاق در مقام خلاف آمد و بین الجانبین مصاف واقع شد دو سه کس از نوکران جناب وزارت مآب کشته گشتند
و باقی منکوب و مخذول مراجعت نمودند بعد از آن عبد الرزاق مردم آن قریه را جمع آورده گفت فتنهٔ عظیم درین دیار بوقوع پیوست و اگر ما سهل
کنیم کشته شویم و بمردی سر خود بردار دیدن هزار بار بهتر که بنامردی بقتل رسیدن و بجهة این سخن و قول سابق آن طایفه ملقب بسربدار شدند القصه
رایت اقبال امیر عبد الرزاق بالا گرفته باندک زمانی جمعی کثیر در صدد متابعت او آمدند و خواجه علاء الدین محمد جهة حفظ ناموس از فریومد متوجه
استراباد شد و امیر عبد الرزاق بعزیمت وزیر خبر یافته از عقبش بشتافت و در دره شهرک نوبوی رسیده از جانبین دست به تیر و کمان و سیف
و سنان بردند و خواجه علاء الدین محمد در معرکه کشته گشته پسر و متعلقانش بطرف ساری گریختند و امیر عبد الرزاق سالما غانما بباشتین مراجعت
کرده هفتصد مرد جرار بجهة قتل کمر بستند و سربداران در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمایه بسبزوار شتافته چون در آن ولایت کسیکه با ایشان مقاومت

مقاومت تواند نمود و بسبزوار رجعت نموده تصرف در آورد و امیر عبد الرزاق بر مسند حکومت تکیه زده قصد کرد که دختر خواجه علاء الدین هندو را بحباله نکاح در آورد و دختر چون شنیده بود که غرض عبد الرزاق ازین وصلت آنست که با پدرش که صاحب جمال بود اختلاط نماید راضی نشد و شبی از سبزوار گریخته بجانب نیشاپور توجه نمود امیر عبد الرزاق برادر خود امیر وجیه الدین مسعود را بباز گردانیدن آن مستوره مامور ساخت و امیر مسعود در شکلیب بدختر رسیده خواست که او را بسبزوار برد آن ضعیفه بزبان تضرع و زاری امیر مسعود را گفت تو مرد مسلمانی و غرض برادر خود را از باز گردانیدن من میدانی بدوستی حیدر کرار که طریقه مروت پیش گیر و از سر من در گذشته از پرسش روز جزا اندیشه نمای امیر وجیه الدین مسعود را از شنیدن این سخن رقت دست داده فرمود برو بسلامت که مرا با تو کاری نیست و بخدمت برادر باز گشته گفت هر چند اسپ تاختم دختر علاء الدین هندو را نیافتم و امیر عبد الرزاق زبان بدشنام او گشاده گفت از تو بوی مردانگی نمی آید امیر مسعود جواب داد که کسی از صفت مردانگی بی بهره است که بنیاد کار خود را بر فسق نهاده است عبد الرزاق خشمناک برجست که با برادر در آویزد امیر مسعود شمشیر حواله او کرده عبد الرزاق خود را از دریچه بالاخانه پایان انداخت و امیر مسعود خویشتن را بر زبر او افکنده سر او را از تن جدا کرد و این واقعه در ذی حجه سنه مذکوره دست داده امیر مسعود روی بتمشیت مهمات سربداریه آورد

ذکر امیر وجیه الدین مسعود

امیر مسعود سربدار سرداری بود شجاع و مردانه و با جرات و فرزانه از غایت تهور جوشن بلباک پوشیده و مانند سیل تند رو از فراز و نشیب نیندیشیده چون زمام حکومت سربداریه بدست آورد شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته بدان وسیله قاعده دولت مستحکم کرد و در اوایل ایام ایالت میان او و ارغونشاه جونی قربانی که حاکم نیشاپور بود مقاتله روی نمود و امیر مسعود ظفر یافته آن ولایت را ضبط فرمود و در سیزدهم صفر سنه ثلث و اربعین و سبعمایه میان امیر مسعود و ملک معز الدین حسین کرت در دو فرسخی زاوه حربی صعب دست داده نخست امیر مسعود ظفر یافت و در اثنا شیخ حسن جوری کشته امیر مسعود گریخته عنان بطرف سبزوار تافت و در اواخر همین سال میان شیخ علی کاون برادر طغاتیمور خان و سربداران اتفاق قتال افتاده نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم امیر مسعود وزید و شیخ علی در معرکه کشته گشته غنیمت موفور نصیب سبزواریان گردید امیر مسعود بغرور موفور باستر آباد در آمده طغاتیمور خان بلار قصران شتافت و امیر مسعود خطه جرجان را ضبط کرده عنان بطرف مازندران تافت و در آن ولایت شکست یافته اسیر سر پنجه تقدیر گشت و در اوایل ذی حجه سنه مذکوره جلال الدوله اسکندر او را بکشت مدت سلطنتش بدین روایت که اصح روایات است پنج سال بود و بعد از وی محمد آی تیمور چند روز حکومت سبزوار نمود

گفتار در مبادی احوال شیخ حسن جوری و ذکر نجات یافتن او از زاویه مهجوری

واقفان اخبار نو و کهن عارفان غث و ثمین سخن آورده اند که شیخ حسن جوانی بود از قریه جور و در عنفوان اوان شباب باکتساب فضایل و کمالات پرداخته آغاز درس و افاده فرمود و در اثنا آن شنود که درویشی پاکیزه روزگار خلیفه نام در سبزوار ظاهر شده و کرامات و خوارق عادات اظهار میفرماید بهوس ملاقات شیخ خلیفه بر ضمیرش استیلا یافته از جور بسبزوار شتافت و چون صحبت شیخ خلیفه را دریافت مرید گشته ع بباد داد ورقهای درس و فتوی را و شیخ خلیفه در اوایل حال بمازندران دست ارادت بشیخ بالوی آملی داده بود و بعد از چندگاه در عقیده که بشیخ بالو داشت نقصانی پیدا شده بسمنان رفت و بخدمت مقرب بارگاه سبحانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس الله سره شتافته روزی چند در خانقاه معارف پناهش بسر برد و از سمنان بقصبه بحرآباد رفته با خواجه غیاث الدین هبة الله حموی ملاقات فرمود و از آنجا بسبزوار خرامیده در مسجدی ساکن شد و با آواز بلند قرآن میخواند و لوازم طاعت و عبادت بجای می آورد بنا بر آن جمعی کثیر مرید و معتقد او شدند و فقها در مقام انکار آمده او را از نشستن در بیت الله منع میکردند و شیخ خلیفه بسخن ایشان التفات نمینمود آخر الامر جمعی از اهل حسد فتوی نوشتند که شخصی در مسجد ساکن گشته سخن دنیا میگوید و منع اصحاب علم نمیپذیرد و اصرار مینماید اینچنین کس مستحق کشتن باشد یا نی اکثر فقها نوشتند که باشد و آن فتوی را با عرضه داشتی بدرگاه سلطان ابو سعید بهادر خان فرستادند سلطان فرمود که من حکم قتل درویشان نمیکنم آنچه مصلحت باشد حکام خراسان بجای آورند فقهای سبزوار متوجه اضرار شیخ خلیفه شده میان ایشان نزاع کلی روی نمود و هنوز منازعت قایم بود که شیخ حسن بسبزوار شتافته دست ارادت بشیخ خلیفه داد و بدین جهت مهم او رونقی گرفت تا مقارن آن حال در صباح روز بیست و دوم ربیع الاول سنه ۷۳۶ مریدان شیخ خلیفه را در همان مسجد از ستونی معلق آویخته دیدند و بعد از تجهیز و تکفین شیخ حسن را مقتدای خود ساخته از سبزوار سفر کردند و شیخ حسن ببلده نیشاپور و ابیورد و خبوشان و مشهد مقدسه رضویه رفته اهالی آن بلاد را بطریق شیخ خلیفه دعوت نمود و هر کس مرید میشد نامش را نوشته میگفت حالا وقت

اختفا است و بسفر نمود که آلت کارزار ترتیب کرده منتظر اشارت باشد و چون شیخ حسن مردی شیرین سخن بود و کلمات عام فریب با مردم میگفت در مدت اندک خلق بسیار بمرتبهٔ مرید و معتقد او گشتند که مریدی بران تصور نتوان نمود بنا بران امرای خراسان ازوی توهم کرده امیر ارغونشاه جونی قربانی که پدر محمد بیک و علی بیک بود و نیشاپور را در تحت تصرف داشت شیخ حسن را گرفت بولایت یازر در قلعهٔ تاک که آنرا طاق نیز گویند محبوس گردانید چون امیر وجیه الدین مسعود بر مسند ایالت صعود نمود جویان سندی شد که بآن وسیله قصر دولت خود را مشید گرداند و بعد از تامل و اندیشه خاطر بآن قرار داد که شیخ حسن جوری را که اکثر مردم آن ولایت مخلص او بیند از محبس بیرون آورده مقتدای خود سازد بنا بران چند سوار را از سبزوار ایلغار کرده بیازر شتافت و شیخ حسن را از محبس نجات داده بمقر عز خود رسانید و در روایتی آنکه خواجه اسد نامی از مریدان شیخ حسن با بعضی دیگر از اهل ارادت متفق گشته بحیله گری توانستند شیخ حسن را از قلعهٔ طاق بیرون آورده بسبزوار بردند و بهر تقدیر چون بنای موافقت میان شیخ حسن جوری و امیر مسعود سبزواری محکم گشت خلق بسیار در ظل رایت نصرت شعار ایشان جمع آمدند و ساعت بساعت وسعت مملکت ایشان صفت وسعت میگرفت و روز بروز آثار جاه و جلال و علامات دولت و اقبال ایشان سمت تضاعف می پذیرفت و کار بجائی رسید که امیر ارغونشاه نیشاپور را باز گذاشته نزد طغاتیمور خان بجرجان رفت و پسرش محمد بیک در بعضی از ولایات خراسان خود را محکم ساخته بخوف و بیم روزگار میگذرانید **ذکر توجه امیر وجیه الدین مسعود بعزم تسخیر هراة و گرفتار شدن شیخ حسن بمعظم ترین آفات و بلیات** چون مجاری امور امیر مسعود و شیخ حسن جوری در سبزوار و نیشاپور انتظام یافت تسخیر تمامت مملکت خراسان در نظر همت ایشان سهل و آسان نمود ده هزار مرد شمشیر زن هر یکی کوه شکوه و تهمتن فراهم آورده بجانب دار السلطنه هراة که در آن زمان مستقر ایالت مملکت معز الدین حسین کرت بود نهضت کردند و ملک حسین سپاهی خونخوار از غور و ساخر و غیر آن مجتمع ساخته باستقبال مخالفان در حرکت آمد و در دو فرسخی زاوه تلاقی فریقین اتفاق افتاد و صدای نفیر و کرنای و خروش کوس رعد آوای گوش گردون را کر ساخت و آواز غریو و سورن و افغان دلیران صف شکن زلزله در زمین و زمان انداخت **نظم** چنان شد ز بانگ کوس و نعره جوش ٭ که گردون پنبه محکم کرد در گوش ٭ غبار خاک زیر پای باره ٭ شده چون سرمه در چشم ستاره ٭ بهادران تیز چنگ بلی لبث و درنگ در هم آویختند و بزخم سهام و ضرب حسام خاک راه با خون بر آمیختند **نظم** زمین از خون مردم موج زن گشت ٭ سپرها خشت و جوشنها کفن گشت ٭ تن از اسپ و سر از تن سرنگون شد ٭ زمین دریا فلک صحرای خون شد ٭ در ابتدا حال سربداران غالب آمده بسیاری از مردم را کشته و خسته گشتند و ملک حسین با اندک مردمی بر سر پشته رانده و تدبیری اندیشیده اشارت فرمود تا علمها بر پای کردند نقاره ها فرو کوفتند بعضی از گریختگان چون آن صدا شنیدند باز و رایات را بر پای دیدند روی بملک آوردند امیر مسعود با یعنقی خود زخمی بر شیخ حسن زده او را هلاک ساخت و شیخ حسن امیر مسعود را گفته بود که اگر من کشته شوم زنهار در معرکه توقف ننمائی و بجانب سبزوار توجه فرمائی بنا بران امیر مسعود فرمود که جسد شیخ حسن را بر گرفتند و عنان بجانب دار الملک خویش معطوف ساخت و ملک معز الدین حسین بعد از آنکه مغلوب شده بود لوای فتح و ظفر برافراشت و دشمنان را تعاقب نموده طایفهٔ از ایشان را به تیغ بیدریغ بگذرانید و زمرهٔ را اسیر گردانید یکی از شعرا در آن باب گوید **رباعی** گر خسرو کرت بر دلیران نزدی ٭ ور تیغ یلی گردن شیران نزدی ٭ از بیم سنان سربداران تا حشر ٭ یک ترک دگر خیمه بایران نزدی ٭ **ذکر محاربهٔ امیر شیخ علی کاون با امیر مسعود سربدار و کشته شدن شیخ علی در معرکه پیکار و انجام روزگار امیر مسعود در ولایت رستمدار** چون خبر استیلاء سربداران کرت اخری در ولایت مازندران بگوش طغاتیمور خان رسید لشکری ترتیب داده برادر خود شیخ علی کاون را بدفع امیر مسعود نامزد گردانید و امیر مسعود از توجه آن سپاه آگاه گشته با طایفهٔ از مردان یکدل و گردان جوشن گسل باستقبال عدار وان شد چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید میمنه و میسرهٔ هر دو لشکر مرتب گردید سنان دلیران بکین ستانی زبان دراز کرده و ناوک بهادران روی بدلربائی آورده خنجر جگر بسیاری از جوانان ماه پیکر بریده و گرز گردن جمعی از پهلوانان صف شکن خورد کرده بود امیر شیخ علی بنفس خویش حملهای مردانه نمود اما چون سعادت نبود کوشش مردانه چه سود در اثنای گیر و دار تیری بجان بر بر مقتل او خورد و از اسپ در افتاد و از ضرب زخم عزم ملک جاوید کرد و سپاه جرجان انهزام یافته سربداران از عقب شتافتند و غنیمت بینهایت گرفته عنان بطرف جرجان تافتند طغاتیمور خان چون مجال ستیز نداشت رایت فرار بجانب لار برافراشت و امیر مسعود بغرور موفور باسترآباد رفته منشوری باسم اهالی و اعیان مازندران

مازندران در قلم آورد و ایشان را با طاعت و انقیاد خویش دعوت کرد کیا جلال الدین احمد جلال که پیری کاردیده بود و گرم و سرد روزگار چشیده
در آن ولایت بر مسند امارت تمکن داشت و از خود کسی را کلانتر نپنداشت چون خبر شوکت و عظمت امیر مسعود شنید که بیک ناگاه در ولایت مازندران
دست بیداد برآورده بنیاد حیات صغیر و کبیر لحظه را برانداز و بنابران با دو برادرزاده تاج الدین و کیا جلال بملازمت امیر مسعود
شتافت و منظور نظر التفات شده نوازش یافت و امیر مسعود بوجود ایشان مستظهر گشته مطمئن خاطر بمازندران توجه نمود و بحاکم اندیار جلال الدوله
اسکندر که سابقاً شمه از حال او مذکور شد نوشت که محل ملاقات کجا خواهد بود و جلال الدوله با برادر خویش فخر الدوله شاه غازی مشورت
کرده مصلحت چنان دیدند که بعضی از ولایات را بسربداران بازگذارند و چون ایشان دلیر برستمدار درآیند ع رو بمیدان کارزار آرند و بر موجب
تقدیم رسانیده امیر مسعود در سیزدهم ذیقعده سنه ثلث و اربعین و سبعمائة بپل نزول نمود و صحرای تو را معسکر ساخته در گرد لشکرگاه از چوبها
و درها دیوار گونه بنا فرمود و سپاهیان سکندر و شاه غازی شبها بر اسپان تازی نژاد نشسته حوالی اردوی امیر مسعود را تاخت میکردند و مردم
قتل و غارت بجای آوردند چون این صورت چند نوبت بوقوع انجامید بنای ثبات امیر مسعود متزلزل گردید و کیا احمد جلال با قرابتان خود و سایر
مازندرانیان پیغام فرستاد که بسبب آنکه من در ملازمت امیر مسعودم اندیشه بخاطر راه نباید داد و جمال حال خود در ایجیله مردانگی بیارایید و در دفع سر
بداران بقدر امکان کوشش نمایید از شنیدن امثال این سخنان اکثر مازندرانیان کمر سعی و اجتهاد در میان بسته هر شب فوجی از ایشان حوالی معسکر امیر مسعود را
غارت میکردند و فریاد زده بر زبان می آوردند که ای خراسانیان مازندران بیشه شیر ژیان است و مسکن هژبران گردون توان شما بدست خویش
ابواب بلا بر روی خود گشاده اید و پای در دام رنج و عنا نهاده همه عنان بمرغزار عدم خواهید تافت و هیچکدام ازین مهلکه نجات نخواهید یافت
امیر مسعود از شنیدن امثال این مقال مانند ماهی در شبکه مضطرب گشته نه حرکت میتوانست کرد و نه روی بطرفی میتوانست آورد ع نی رای سفر
کردن و نی روی اقامت و بعد از آنکه نه روز در آن مقام ساکن بود کوچ کرده بطرف رستمدار توجه نمود و چون بقریه یاسمین کلاته رسید از پیش دلیران
رستمدار و از پس شیران بیشه مازندران دست جلادت از آستین تهور بیرون آوردند و خود در اطراف و جوانب سربداران زده در کشش و
کوشش تقصیر و اهمال نمیکردند امیر مسعود چون حال بر آن منوال دید کیا احمد جلال را با برادرزادگان بقتل رسانید و براه لاونج روی بوادی گریز نهاد خورد
و بزرگ و خاص و عام اندیار آغاز قتل و غارت کرده در هر گوشه کشته افتاد و سربداران بسیار در دست رنود و اوباش اسیر گردید و امیر مسعود با جمعی
نوکر معدود براه رودبار بالور روان شده چون نزدیک بشهر بالور رسید شنید که فوجی از سپاه شرف الدوله کستهم بن تاج الدوله زیار در آن موضع
بهم پیوسته اند و در انتظار مقدم شریفش مکمل و مسلح نشسته لاجرم عنان فرار بطرف دیگر انعطاف داد و لشکریان کستهم او را تعاقب نموده امیر مسعود در
قریه باذر بدست ایشان افتاد و جماعت او را مضبوط ساخته بنظر اسکندر بردند و دو روز محبوس نگاه داشتند بر رسم حسب الحکم بقتل آوردند
در تاریخ سید ظهیر مسطور است که خواجه نیک روز سمنانی که مستوفی دیوان امیر مسعود بود بر سر راه یاسمین کلاته زخم خورده بیفتاد و شخصی او را برداشته
نزد ملک فخر الدوله خواجه بهاء الدین را منظور نظر مرحمت ساخته از کمیت لشکر امیر مسعود سؤال کرد جواب داد که در مازندران دواب خاصه امیر مسعود (برد فخر الدوله)
چهارده هزار اسپ بود و ششصد سر استر و چهارصد شتر که هر شب بقلم من علیق آنها مقرر میشد عدد سپاه را برین قیاس باید نمود **ذکر محمد
آیتمور** در آن اوان که امیر وجیه الدین مسعود علم عزیمت بجنگ امیر شیخ علی کاون برافراشت محمد آیتمور را که یکی از بندگان پدرش بود و بصفت
شجاعت و سخاوت اتصاف داشت در سبزوار به نیابت خود تعیین نمود و چون محمد آیتمور خبر قتل مسعود شنود در استمالت خواطر کوشیده از روی
استقلال بسرانجام امور ملک و مال قیام نمود و بعد از آنکه مدت دو سال بر آن منوال گذشت خواجه شمس الدین علی که بصفت صلابت و جلالت
اتصاف داشت متوجه قلع نهال حیات او گشت و جمعی از درویشان و مریدان شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته ناگاه بمجلس محمد آیتمور درآمد و او را
مخاطب گردانیده گفت عجب حالتی است که درویشان از پیش تو اصلا قدر و قیمت نمانده با وجود آنکه مهم تو و خواجه تو همین بتقویت این فرقه واجب
التعظیم تمشیت پذیرفته پیوسته ارذال و اوباش را بر درویشان تقدیم مینمائی و موافقان خواجه شمس الدین علی نیز امثال این سخنان بر زبان آوردند محمد آیتمور
متحیر مانده و چون سلاحی با خود نداشت و کسی پیش او نبود آغاز ملایمت کرده گفت من تا غایت هیچ درویشی را نرنجانیده ام و در ضبط این مملکت لوازم

سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده ام آنچه محال الاصلاح باشد آنچنان مسکیم ایشان گفتند بر خیزید باین خانه در آی که ما حکومت تو را میخواهیم محمد آی تیمور بالضرورة بخانه
در آمده مخالفان در بروی بستند و خواجه شمس الدین علی را گفتند اگر بهتر و مهتر ما توئی مسند حکومت را بوجود خود مشرف گردان تا همگنان در خدمت تو کمر را گفتند
میان جان بندیم خواجه شمس الدین علی هرچند که ضمناً طالب ریاست بود اما بواسطه آنکه مردم قتل محمد آی تیمور را حمل بر غرض دنیوی نمایند گفت من درویشی و
گوشه نشینی را بسلطنت ربع مسکون برابر نمیکنم مناسب آنکه کلو اسفندیار را بحکومت اختیار نمایند و محمد آی تیمور را بقتل رسانید تا از شر او ایمن باشید و
آنجماعت در ساعت بموجب عمل نمودند **کلو اسفندیار** بعد از قتل محمد آی تیمور در شهر سبزوار شهریار شد و او نه اصلی داشت و نه نسب و نه
فضل و نه ادب بنابر آن چون بر مسند ریاست نشست طریقهٔ ناستوده تکبر پیش گرفته بی جهتی مردم را سیاست میکرد و شیوهٔ ظلم و تعدی بجای می آورد لا
جرم سرداران از حکومتش متنفر گشتند و چنانچه محمد آی تیمور را کشته بودند او را نیز از میان برداشتند و همت بر اطاعت امیر شمس الدین فضل الله که برادرزادهٔ امیر
وجیه الدین مسعود بود گماشتند **امیر شمس الدین فضل الله** بعیش و عشرت بغایت راغب بود و در ضبط امور مملکت اهتمام نمینمود و بنابر آن خبر
فتور ملک سرداران بطغاتیمور خان رسیده لشکری فراهم کشید تا متوجه محاربهٔ ایشان شود و کیفیت حال را امیر فضل الله شنیده با خود گفت بیت
و لا گدائی در رندی به پادشاهی به   دمی فراغت خاطر ز هرچه خواهی به   و زمام امور ایالت را بطوع و رغبت در کف کفایت خواجه شمس الدین
علی نهاده بر بساط فراغت و انبساط مشغولی مینمود زمان حکومتش هفت ماه بود **خواجه شمس الدین علی** بعضی از مورخان از وی بخواجه علی
شمس الدین تعبیر کرده اند و راقم حروف آن مثل را که چه خواجه علی و چه علی خواجه بخاطر گذرانیده که خواجه شمس الدین بصفت شجاعت و فراست اتصاف
داشت و در زمان دولت همت بر اجراء سیاست و تمشیت امور مملکت گماشت ظاهر شریعت را مرتبهٔ رعایت مینمود که خوردن بنگ و شراب
از قلمرو خویش بالکلیه بر انداخت و قریب بپانصد زن فاحشه کشته در مطمورهٔ خاک ساخت شبها تنها گرد محلات طواف مینمودی و اخبار کلی و جزئی را معلوم
فرمودی و چون طغاتیمور خان از ایالت خواجه شمس الدین علی و شجاعت و سیاست او خبر یافت ترک لشکرکشی گفته عنان بگوشهٔ فراغت تافت نقلست
که خواجه شمس الدین علی را ملازمی بود موسوم بحیدر قصاب که شغل تعلق بوی داشت و در اواخر ایام حیات خواجه محاسبهٔ حیدر را نوشته مبلغی بروی باقی شد
و خواجه محصلان تعیین کرده تا هرچه حیدر اندوخته بود از وی بستانند و چون حیدر را چیزی در دست نماند و تشدد محصلان کم نشد روزی فرصت
یافته شمهٔ از عجز و اضطرار خویش بعرض خواجه رسانید خواجه شمس الدین علی بروی فحاشی و دشنام دهنده بود در جواب گفت زن خود را در خرابات
نشان و از آن ممر وجه دیوان بهم رسان حیدر از شنیدن این سخن اشک از دیده روان ساخته قتل خواجه شمس الدین علی را با خود مصمم گردانید و از آن
باب شمهٔ با خواجه یحیی کراوی ظاهر ساخته رخصت یافت و نماز شام بقلعه بالا رفته در وقتی که خواجه یحیی در مجلس خواجه شمس الدین علی بود زبان دادخواهی
برگشاد و گفت ای خواجه بحال من ترحم نمای و پیش دویده خنجری بر سینهٔ خواجه شمس الدین علی زد که از پشتش بیرون آمد حسن دامغانی قصد کرد که حیدر قصاب را
زخمی زند خواجه یحیی آواز بر آورد که پهلوان حسن دست نگاهدار حسن گفت ای خواجه نمیدانستم که این امر بنابر استصواب شماست و یکی از فضلا که با خواجه شمس الدین
علی صفائی نداشت این بیت بر حیدر خواند که بیت ای در نبرد حیدر کرار روزگار   روی کرده راست خنجر تو کار روزگار   قتل خواجه شمس الدین
علی در شهور سنه ۷۵۳ بوقوع انجامید و بعد از وی خواجه یحیی کراوی والی گردید **خواجه یحیی کراوی** بصفت شجاعت و اصالت و پرهیز
کاری و عدالت موصوف بود و در زمان دولت در باب فراغبال و رفاه حال علما و فضلا سعی موفور فرمود و از خوان انعام و احسانش غنی و فقیر
محظوظ و بهره ور گشتند و از مواجب و مرسوم کامل او نوکران و سرهنگان بساط احتیاج در نوشتند در مطلع سعدین مذکور است که چون حکومت
سربدار بر خواجه یحیی کراوی قرار گرفت طغاتیمور خان از جرجان ایلچی بسبزوار فرستاده او را بایلی و انقیاد دعوت کرد خواجه یحیی نخست از قبول این التماس
ابا فرمود و آخر الامر بحسب ظاهر سر در اطاعت فرمان خان بجای آورده در اواخر سنهٔ ثلث و خمسین و سبعمایه با سیصد مرد بهادر متوجه اردوی خانی گشت و بعد از
وصول صلاح بسته در وقتی که خواجه غیاث الدین بحرآبادی و یکدو طالب علم پیش پادشاه بودند و بر در خانه غیر یحیی و فراش و خواجه سرا کسی نبود بیارگاه واقعهٔ عجیب
در آمدند و خواجه یحیی آغاز گفت و شنود نموده ناگاه حافظ شغانی تیری بر فرق پادشاه زد چنانچه بروی در افتاد و خواجه یحیی سرش از تن جدا کرده جمع
دیگر محتشم در میان مغولان بر خواست و مضمون آیت یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه ظاهر شد سرداران شمشیر کشیده بر مجلس الغا نکرده با اموال بسیار

بسیار و یراق بیشمار روی بسبزوار آوردند و بروایت روضة الصفا آنکه چون سربداران بار دوم بطغاتیمورخان رسیدند سه روز شرط ملازمت بجا آورده در روز
چهارم بوقتی که خان ایشان را طوی میداد قدم جرأت پیش نهادند و خرمن زندگانی طغاتیمورخان را بباد فنا دادند و علی کل التقدیرین سربداران ملاد دست آثار کاری
از پیش بردند که تا انقراض عالم از صفحات روزگار محو نخواهد گردید و هرکس بر کیفیت این تهور و مردانگی ایشان وقوف یابد انگشت تحیر بدندان تعجب خواهد گزید
و چون مدت چهار سال و هشت ماه از حکومت خواجه یحیی بگذشت و مملکتش معمور و آبادان گشت در سنه ست و خمسین و سبعمایه برادرزنش علاء الدین فرصت
نگاهداشته در وقتی که خواجه سواره بدهلیز سرای خود درآمد برجست و بر پس اسب او نشست و خنجری بر پهلویش فرو برده خواجه هم دران گرمی دست پس برده
او را بگرفت و هر دو از مرکب افتاده خواجه یحیی قاتل و مقتول از عالم انتقال کردند **خواجه ظهیر الدین کراوی** بروایت مطلع سعدین خواهر

خود را زخمی زد و فی الحال قائل ص

زادهٔ خواجه یحیی کراوی بود و بقول صاحب تاریخ سربداران برادرش و بر تقدیر خواجه ظهیر بعد از قتل خواجه یحیی باتفاق حیدر قصاب سردار جماعت سربداران
شد و او مردی حلیم کم آزار بود و همواره بنرد و شطرنج اشتغال مینمود و حیدر بسرانجام مهام فرق انام اشتغال داشت و بعد از انقضای چهل روز حیدر خواجه را
معزول گردانیده خود متعهد آن مهم گردید **پهلوان حیدر قصاب** چون چهار ماه برتق و فتق امور سربداران پرداخت غلام پهلوان
حسن دامغانی قتلق بوغا نام بنا بر اشارت خواجهٔ خویش در ربیع الآخر سنه ۷۵۷ او را بقتل رسانید **امیر لطف الله ولد امیر وجیه
الدین مسعود** بسبب اهتمام حسن دامغانی که اتابک او بود بعد از قتل حیدر قصاب یکسال و سه ماه در سبزوار حکومت نمود بعد از ان
میان او و پهلوان حسن وحشتی دست داده پهلوان امیر لطف الله را بگرفت و بقلعهٔ دستجردان فرستاده بقتلش حکم فرمود و سربداران امیر لطف الله
را میرزا میگفتند و معلوم نیست که پیش از وی این لفظ را بر کسی اطلاق کرده باشند **پهلوان حسن دامغانی** در شهور سنه ۷۶۲ در سبزوار بر مسند
ایالت نشست و در ایام دولت او درویش عزیز از مریدان شیخ حسن جوری در مشهد مقدسه بطاعت و عبادت اشتغال نموده خلق بسیار بر وجمع آمدند
و درویش بمعاونت آن جماعت خروج کرده قلعهٔ طوس را مسخر ساخت و پهلوان حسن بعد از شنیدن این خبر لشکر بدان جانب کشید و طوس را گرفته چند خروار
ابریشم بدرویش داده گفت دیگر درین شهر اقامت منمای و درویش باصفهان رفته ساکن گشت و پس از چندگاه ازین قضیه خواجه علی مؤید سبزواری
در دامغان خروج کرده امیر نصر الله که گماشتهٔ پهلوان حسن بود از شهر اخراج فرمود و محمود درصار را گفت که ترا باصفهان میباید رفت و درویش
عزیز را آورده محمود گفت این خدمت را بتقدیم رسانم مشروط آنکه چون پادشاه شوی منصب وزارت بمن مفوض باشد خواجه این معنی را قبول فرموده
محمود باصفهان رفت و درویش بوالفضول را بدامغان رسانید و خواجه علی دست ارادت بدرویش داده بدان جهت بسیاری از مردم اتحاد و کمر
خدمتش بستند و در خلال این احوال جمعی در قلعهٔ شغان زبان باظهار خلاف پهلوان حسن گشادند و پهلوان دفع ایشان را اولی دانسته و سبزوار را
خالی گذاشته بدان جانب شتافت و بمحاصرهٔ مخالفان مشغول شد و چون خبر خلو عرصهٔ سبزوار بعرض خواجه علی و درویش عزیز رسید بدان جهت توجه نمودند
و بی مشقتی بشهر درآمده بدارائی رعیت و سپاهی اشتغال فرمودند و خواجه یوسف سمنانی را که وزیر پهلوان حسن بود گرفته بقصاص امیر لطف الله بقتل
رسانیدند و پهلوان حسن چون این خبر شنید غیر اطاعت چاره ندید بخیال مریدی درویش و نوکری خواجه متوجه سبزوار گردید اما خواجه علی مؤید بسرداران
سپاه مکتوبات نوشت که تخت حسن را بکشید آنگاه رخت بوطن کشید و چون اهل و عیال آن مردم در سبزوار بودند بازمانده یار گشتند و بناگاه در
اثناء راه دست در عنان پهلوان زده او را از اسب پیاده ساختند و سرش از تن جدا کرده نزد خواجه علی فرستادند زمان حکومت پهلوان حسن
چهار سال و چهار ماه بود **خواجه علی مؤید** چون بتأیید الهی در سبزوار بر مسند شهریاری نشست در اظهار شعار مذهب علیه اثنا عشریه مبالغه نموده باقصی
الغایه در تعظیم سادات عظام کوشید و بامید ظهور صاحب الزمان سلام الله علیه هر صباح و مسا بانتظار اسب کشید لطف و کرم آنخواجه محتشم را نهایت نبود
و جهت رعایت شرع شریف هرگز بارتکاب بنگ و شراب اقدام ننمود و بعد از نه ماه که بامر حکومت پرداخت لشکری بدرویش عزیز داده او را
بحرب ملک معز الدین حسین کرت فرستاد و چون درویش به نیشاپور رسید خواجه تغییر عقیده نموده مکتوبات نزد اعیان سپاهیان روان ساخت که
درویش عزیز را تنها گذاشته مراجعت نمایید آن جماعت این معنی را فوزی عظیم دانسته بسبزوار بازگشتند و درویش با زمرهٔ از مریدان عزیمت عراق فرموده
خواجه طایفه از عقب او ارسال داشت تا همه را بقتل رسانیدند و در سنه سبع و سبعین و سبعمایه ملک غیاث الدین پیرعلی نیشاپور را که داخل قلمرو

خواجه علی مؤید بود تسخیر کرده امارت آن بلده را باسکندر شیخی ولد افراسیاب چلابی داد و در سنه ثمان وسبعین درویش رکن الدین که از جمله مریدان شیخ حسن جوری بود درویش عزیز بود بفارس رفته از شاه شجاع استمداد نمود و با لشکر و استعداد فراوان بخراسان درآمده اسکندر شیخی دست ارادت بوی داد باتفاق متوجه سبزوار گشتند خواجه علی چون قوت مقاومت نداشت علم عزیمت بصوب مازندران برافراشت و درویش رکن الدین در سبزوار تمکن یافته در سنه تسع وسبعین خطبه بنام خود خواند و در سنه ثمانین وسبعمایه امیر ولی که بعد از قتل طغاتیمور خان بر مازندران مستولی شده بود در مقام امداد خواجه علی آمده بمرافقت یکدیگر روی بسبزوار آوردند و درویش رکن الدین فرار بر قرار اختیار کرده خواجه علی نوبت دیگر در سبزوار زمام امر ایالت بقبضه اقتدار درآورد و در سنه ثلث وسبعین وسبعمایه که پرتو اعلام ظفر اعلام صاحبقران گردون غلام امیر تیمور گورکان بر ممالک خراسان افتاد خواجه علی مؤید براسم استقبال استعجال نموده در نواحی نیشاپور بموکب منصور پیوست و باصناف الطاف سرافراز گشته تتمه ایام حیات در ظل دولت آنحضرت بفراغت و رفاهیت گذرانید

ذکر تسلط امیر ولی بر ولایت جرجان

پدر امیر ولی که شیخ علی هندو نام داشت از امرای معتبر طغاتیمور خان بود و امیر ولی در حجر تربیت خان نشو و نما یافته آثار اقبال در بشره او مشاهده می افتاد در آن روز که طغاتیمور خان بغدر سربداران جهان گذران پدرود نمود امیر ولی با چند نوکر معدود به نیشاپور شتافت و امیر شبلی جاوونی قربانی که حاکم آن دیار بود خواهر او را در حباله نکاح کشیده امیر ولی بعد از چند روزی با امید بسیار و عدد اندک روی بصوب جرجان آورده چون بدستان رسید از هزاره امیر علی شیخ هندو قریب دویست سوار و پیاده کمر خدمتش بستند و سربداری که بموجب تعیین حسن دامغانی حاکم استرآباد بود با غرور بسیار و با پانصد سوار تیغ گذار بر سر امیر ولی راند و امیر ولی پای ثبات فشرده بر سربداران ظفر یافت و اکثر ایشان را شمشیر بیدریغ گذرانید و لشکریان امیر ولی از اسپ و سلاح و آنچه محتاج الیه بود بی نیاز گشتند و انهدام و انعدام سربداریه در آن دیار اشتهار یافته اتباع خاندان طغاتیمور خان که در زوایا مختفی بودند در ظل رایت امیر ولی جمع آمدند و ابوبکر شاسمانی که از قبل حسن دامغانی در شاسمان حکومت مینمود با دو هزار سوار و پیاده سربدار بجنگ امیر ولی رفته و از معرکه گریخته بسبزوار شتافت و پهلوان حسن بجهار مرد شمشیر زن بوی واداده نوبت دیگر ابوبکر متوجه استرآباد گشت و چون در سلطان دوین فرود آمد امیر ولی با طایفه از شیران بیشه یکدلی از جنگل جرجان بیرون شتافته در برابر ابوبکر صف قتال بیاراست و بحسب تقدیر خوفی در دل سربداران افتاده مردم امیر ولی بیکبار فریاد برآوردند که تات قاشتی یعنی تازیک بگریخت و سربداریه روی بگریز آورده ابوبکر شاسمانی خود را در آب گرگان زد امانا بیرون نتوانست رفت و مردم امیر ولی از عقب رسیده سرش از تن جدا کردند و خلقی کثیر از سبزوار کشته بقیة السیف راه خراسان پیش گرفتند و امیر ولی در استرآباد قوی حال شده بتدریج بسطام و دامغان و سمنان و فیروزکوه را نیز تحت تصرف درآورد و تا زمان رسیدن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان در آن بلده حکومت میکرد

گفتار در ذکر ملوک کرت و بیان شمه از حال اجداد آن حکام عالی نژاد

بروایت بعضی از مورخان نسب آن ملوک بافد فرمان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی می پیوندد و مؤید این مقال آنکه ربیعی پسر قاضی فوشنجی در مدح ملک فخر الدین گفته که بیت

قاعده دوده سنجر توئی ‌ واسطه ملک سکندر توئی
دوده سنجر تو خواهد نوید ‌ ملک سکندر بتو دارد امید

و مولانا صدر الشریعه در وصف ملک معز الدین حسین کرت گوید که شعر

ابو الفتح سلطان السلاطین کلهم ‌ به نال فخر آل کرت بن سنجر

و ملک شمس الدین محمد که نخستین ملوک کرت است دخترزاده ملک رکن الدین بود و نسب ملک رکن الدین بعز الدین عمر مرغنی می پیوست و عز الدین عمر از بنی اعمام سلطان غیاث الدین محمد سام است که ذکر سلطنت او در مجلد ثانی گذشت و او بمکارم اخلاق و محاسن آداب اتصاف داشت و در ایام دولت سلطان غیاث الدین اکثر اوقات در دار السلطنه هراة علم ایالت می افراشت و در اوان دولت مساجد و مدارس و خوانق و رباطات بنا نهاد و بدست دریا عطا ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار علما و فضلا گشاد و از جمله اهل فضل و ارباب انشا مولانا شهاب الدین عبد الله قاضی که مؤلف تاریخ قدیم هراة است با عز الدین عمر معاصر بود و نوبتی در مدح او قصیده نظم نمود که پنج بیت اول آن این است بیت

در عهد عز الدین عمر آن شاه مرغنی ‌ فرخنده خسروی که زکحل سخای او
دارد همیشه دیده حاجات روشنی ‌ خورشید با ترفع و گردون با علو
با جاه او محقر و با قدر او دنی ‌ از هفت چرخ هشتمش ارچه بلندتر است
هستش صفت تواضع و حلم و فروتنی ‌ بی هیچ شبهه روز سخا وگه مصاف

اوراست بزم حاتمی ورزم بیژنی و درانوقت که عزّالدّین عمر بر حکومت دار السّلطنهٔ هراة رقم اختصاص کشید کوتوالی قلعهٔ خیسار را پیرا درخویش تاج
الدّین عثمان مرغنی ارزانی داشت وچون تاج الدّین عثمان فوت شد حکومت خیسار وبعضی از بلاد غور به پسیرد ملک رکن الدّین مرغنی تعلّق گرفت و
ملک رکن الدّین که جدّ مادری ملک شمس الدّین کرت است چون آثار اقبال در ناصیهٔ حال آن نبیرهٔ دولت مند مشاهده فرمود همگی همّت بر تربیت
او مقصور گردانید و ملک شمس الدّین در اندک زمانی بوفور فضل و دانش وشجاعت وسخاوت وسایر محاسن اخلاق از حکّام آفاق منفرد وممتاز گشت
وچون ملک رکن الدّین در وقت تسلّط چنگیز خان بر ولایات ایران اظهار اطاعت وانقیاد نموده نسبت بایلچیان آن پادشاه گیتی ستان
خدمات پسندیده بجای آورد چنگیز خان بر لیغ شمس الدّین محمّد را همراه میبرد و ملک شمس الدّین محمّد بواسطهٔ حدّت فهم ووقوف بریاسا و توره مغولان
نزد امرا وارکان دولت چنگیز خانی اعتبار تمام یافت و ملک رکن الدّین در شهور سنهٔ ثلث واربعین وستمایه بجهان جاودان شتافت و ملک
شمس الدّین محمّد را بعد از فوت جدّ بزرگوار در دیار خراسان وسایر بلاد جهان وقایع وحالات روی نموده در زمان سلطنت منکو قاآن بترکستان
رفت ودر یکی از معارک که قاآن را با یاغی لغان دست داد آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده بلحوظ عین عنایت پادشاهانه گردید وامارت
مملکت هراة وغور وغرجستان واسفزار و فراه وسیستان بوی مفوّض گشته ملک بمسکن معهود مراجعت نمود ودر باب عمارت وزراعت ومعموری
شهر وولایت اهتمام فرمود واز اولاد ابی بکر کرت هشت نفر در دار السّلطنه هرات حکومت کردند وایّام اقبال ایشان از زمان منکو قاآن
تا محرّم الحرام سنهٔ ثلث وثمانین وسبعمایه که امیر تیمور گورکان آن بلده را مفتوح ساخت امتداد داشت واوّل ایشان ملک شمس الدّین محمّد بن ابی
بکر کرت است وآخر ایشان ملک غیاث الدّین پیر علی ولد ملک معزّ الدّین حسین

ذکر سلطنت ملک شمس الدّین محمّد بن ابی بکر کرت

چون ملک شمس الدّین محمّد دوستکام و مقضی المرام از اردوی منکو قاآن بخراسان بازگشت بلدهٔ هرات را مرکز دولت ساخت
و ملک غرجستان سیف الدّین وحاکم سیستان نصیر الدّین را که باوی در مقام وفاق زندگانی نمی نمودند بدست آورده بکشت و قلعهٔ تکبر را که در
غایت حصانت ومتانت بود مسخّر فرمود وبعد از فوت هلاکو خان باردوی اباقاخان شتافته در معرکهٔ برکه خان بنوعی لوازم جلادت ومردی
بتقدیم رسانید که اباقاخان ورا منظور نظر عاطفت گردانید وتشریفات فاخره وطبل وعلم عنایت کرده اجازت مراجعت داد و ملک
بمقرّ عزّ خود خرامیده بحکومت مشغول گردید ودر شهور سنه ٦٦٧ که براق خان از آب آمویه عبور نموده بخراسان درآمد ملک شمس الدّین محمّد طوعاً و کرهاً بملازمت
شاهزاده رفت ومشمول عاطفت ونوازش یافت امّا اطوار براقیان در نظرش ناپسند نموده بعد از روزی چند عنان بجانب قلعهٔ خیسار تافت
وچون براق از دست لشکر عراق وآذربایجان منهزم گردید جمعی از اهل فتنه وحسد بعرض اباقاخان رسانیدند که اگر هراة آبادان بودی
و ملک شمس الدّین محمّد براق را اطاعت ننمودی لشکر جغتایی در آن ولایات این قدر اقامت نفرمودی بنابران اباقاخان قصد تخریب هراة کرد و شهزاده
تبشین اغول وخواجه شمس الدّین محمّد صاحب دیوان او را از این مقام گذرانیدند که مناسبت آنکه نخست ملک شمس الدّین محمّد را بچنگ آوریم بعد از آن
فکر هراة کنیم و پادشاه نصیحت نیک اندیشان شنیده جمعی از امرا ولشکریان را بمحافظت هراة بازداشت ورایت مراجعت بصوب آذربایجان
برافراشت آنگاه خواجه شمس الدّین محمّد مکتوبی بملک شمس الدّین محمّد در قلم آورد و آن نوشته را مصدّر باین قطعه گردانید قطعه فروغ ملک شمس الدّین
محمّد کرت تویی که همچو ملک سر بسر همه جانی شفقتی که بحضرت رسید بر دل تنگم آن نرسد فهم انسی و جانی بچشم من که در و هر دو کون در ناید
غبار موکب تو هست کحل اصفهانی ز رای روشن باریک بین تو الحق چنان شنید که چو این شوق نامه بر خوانی ز بادپای برانگیزی آتش عزمت تا آب
حزم غباری که هست بنشانی چه رنجها که رسد بر دل غمین ضعیف اگر تو هیچ بدین سو قدم نرنجانی چه فتنها که ز روی زمانه برخیزد نعوذ بالله
اگر عزم را بگردانی وچون این نامه بملک شمس الدّین محمّد رسید در جواب صحیفه نوشت که بعضی از عبارات آن این است که سالها بنماز وروزه واستمداد
همم و در یوزه محبّت مخلص خواسته تا بار لقای صاحب اعظم دستور اعدل اکرم شمس الحقّ والدّین رید قدره به بیند و عنان نو و کهن بازگوید فامّا رباعی
با دشمن من دوست چو بسیار نشست با دوست نشاید دگر بار نشست پرهیز از آن عسل که با زهر آمیخت بگریز از آن مگس که با مار نشست
واین رباعی را نیز قلمی کرد که رباعی آن به که خردمند کناری گیرد با گوشهٔ قلعه وحصاری گیرد می میخورد و لعل بتان میبوسد تا عالم شوریده

فرستاده حکومت خیسار و غور و توابع را بروی مسلّم داشت و ملک هرگاه باردوی سلطان سلاطین چنگیز خان میرفت

و بعرض رسانیدند

قراری گیرد و در شهور سنهٔ اربع و سبعین و ستمائه اباقا خان نوبت دیگر منشور ایالت هراة و ولایات نزد ملک شمس الدین فرستاد و استمالت نامهٔ نیز ارسال داشت و در آنجا سوگند یاد کرد که هرگز گزندی بوی نخواهیم رسانید بنا بران ملک از قلعهٔ خیسار بیرون آمده بهراة شتافت و بعد از چند گاه بسبب سعایت امرا و ارکان دولت اباقا خان خاطر بر ملازمت پادشاه قرار داده از هراة باصفهان رفت و از آنجا بموافقت خواجه بهاء الدین محمد صاحب دیوان بآذربایجان خرامید اما منظور نظر التفات اباقا خان نشد و پادشاه او را در تبریز نگاه داشته پسر و برادرش را بجانب سربند شروان فرستاده ملک در تبریز میان خوف و رجا روزگار میگذرانید تا در ماه شعبان سنهٔ ۶۷۶ بسبب شرب شربت مسموم رخت بممالک عقبی کشید و بعضی از مورخان گفته اند که زهر در هندوانه تعبیه کرده در حمام بملک شمس الدین محمد دادند تا بریاض قدس خرامید از جملهٔ فضلا مولانا وجیه الدین نسفی با ملک شمس الدین محمد معاصر بود در تاریخ وفات ملک این قطعه نظم نمود قطعه بسال ششصد و هفتاد و شش بشعبان قضا ز مصحف دوران چو بنگریست بفال بنام صفدر ایرانیان محمد کرت برآمد آیت و الشمس کورت در حال

ذکر ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین که مشهور است بملک شمس الدین کهین

ملک رکن الدین محمد بعد از رحلت پدر بدار عقبی در اردوی اباقا خان بسر میبرد در اثنا تشبث اغول بر ویرانی بلدهٔ فاخرهٔ هراة اطلاع یافته شمهٔ از آن معنی بعرض برادر رسانید و سعی نمود که اباقا خان در شهور سنهٔ سبع و سبعین و ستمائه ملک رکن الدین محمد را منظور شفقت و اعتنا گردانیده با طبل و علم بجانب دار السلطنهٔ هراة فرستاد و فرمان داد که او را بلقب پدر ملقب گردانند بنا بران بعد از آن ملک رکن الدین را ملک شمس الدین کهین خواندند و ملک شمس الدین کهین باندک زمانی آن بلدهٔ فاخره را معمور و مزروع ساخته در شهور سنهٔ تسع و سبعین و ستمائه بولایت غور شتافت و حصون و قلاع آن دیار را بکوتوالان اعتمادی سپرده چند ماه در قلعهٔ خیسار ساکن گشت و رعیت را بزراعت و عمارت ترغیب کرد و در سنه ۷۰۱ لشکر بقندهار کشیده آن مملکت را مسخر گردانید و سالماً غانماً بدار الملک خویش باز گردید و چون اباقا خان وفات یافت ملک شمس الدین بنا بر اقتضاء روزگار پسر خود علاء الدین را در هراة بحکومت باز داشته بقلعهٔ خیسار شتافت و در زمان ارغون خان هندو نویان یکی از معتبران را گماشته نیابه بملک شمس الدین برد و ملک او را گرفته نزد ارغون خان روان ساخت و اگرچه پادشاه این خدمت موافق مزاج افتاده جهة ملک خلعت و طبل و علم فرستاد اما موافق مزاج امرا نیفتاده زبان غمز و سعایت گشادند و چون این حدیث بسمع ملک شمس الدین رسید بر خاطر قرار داد که مدت العمر از قلعهٔ خیسار بپایان نیاید و همانجا روزگار میگذرانید تا در شهور سنهٔ خمس و سبعمائه متوجه جهان جاودان گردید از جملهٔ فضلا مولانا حکیم الدین غوری با ملک شمس الدین محمد کهین معاصر بود در تاریخ وفاتش این قطعه نظم نمود قطعه روز پنجشنبه از صفر ده و دو سال هجرت رسیده هفتصد و پنج شمس دین کرت خسرو آفاق شد بفردوس ازین سرای سپنج

ذکر ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین کهین

از ریعان اوان صبی و عنفوان جوانی ملک فخر الدین محمد بهنر کاردانی موصوف بود و بشجاعت و پهلوانی معروف و در انشاء و ابداع نظم و نثر از ابنای ملوک سمت امتیاز داشت و پدر همواره او را مشمول عواطف گردانیده همت بر تربیتش میگماشت اما در آن اوقات که ملک شمس الدین در قلعهٔ خیسار پای در دامن انزوا کشیده بود ملک فخر الدین بر ترک ادبی جسارت نمود و پدر از پسر آزرده خاطر گشته او را حبس فرمود و ملک با طائفه از خواص مدت هفت سال در محبس مانده در شهور سنهٔ ثلث و تسعین و ستمائه فرصت یافته و بند خود را درهم شکسته بقلعهٔ بالا رفت و متحصن شد و هرچند ملک شمس الدین قاصدان و استمالت نامها فرستاده او را بپایان طلبید بر قول پدر اعتماد نکرد و امیر نوروز که در آن زمان بیمن دولت غازان راتق و فاتق ممالک ایران بود ایلچیان پیش ملک شمس الدین ارسال داشته زبان بشفاعت ملک زاده بگشاد و نوشت که او را بدینجانب میباید فرستاد و ملک شمس الدین در جواب امیر نوروز بقلم آورد که از ناصیهٔ حال فرزند فخر الدین چنان تفرس مینماید که او را نه قابلیت ملازمت آنجناب است و نه صلاحیت خدمت اینجانب امید آنکه از سر این شغل درگذرند و او را هم برین حال بگذارند و امیر نوروز کرت دیگر قاصدی ارسال داشته درین باب چندان مبالغه نمود که ملک شمس الدین ملک فخر الدین را بعهد و ایمان از جانب خود ایمن گردانید تا از قلعه بپایان آمده متوجه خدمت امیر نوروز گردید و چون بصحبت آن امیر دوست نواز رسید بانواع اعزاز معزز گشته امیر نوروز برادر زادهٔ خود را باوی در سلک ازدواج کشید و کیفیت کمال قابلیتش را بعرض غازان رسانیده او را

اورا با طبل و علم و منشور حکومت بصوب دار السلطنه هراة روان گردانید و ملک فخر الدین بعظمتی هرچه تمامتر بآن بلدهٔ فاخره درآمده باستمالت سپاهی و رعیت پرداخت و در عدل و انصاف کوشیده آن مملکت را معمور و آبادان ساخت اما چنانچه در جزو اول ازین مجلد مذکور شد در سنهٔ ۶۹۹ که امیر نوروز از غازان گریخته پناه بدو برد و حقوق تربیت امیر نوروز را نابوده انگاشته اورا بقتلغشاه نویان سپرد تا بقتل آورد و لشکر کشیدن دانشمند بهادر در زمان اولجایتو سلطان بدار السلطنه هراة و کشته شدن او در قلعهٔ اختیار الدین بشمشیر غدر جمال الدین محمد سام در زمان ملک فخر الدین روی نمود و هم دران ایام در شهور سنهٔ ۷۰۶ ملک فخر الدین در حصار شکلجه بعالم آخرت توجه نمود و قلعهٔ اختیار الدین و خانقاهی که در درون دار السلطنه هراة ببازار ملک واقعست از جملهٔ بناهای ملک فخر الدین است و ربیعی شاعر با وی معاصر بود و کرت نامه بنام او نظم نمود و ملک فخر الدین بهنر و کاردانی موصوف و بشجاعت و بهادری معروف بود و در طریق بزم و رزم از رستم و حاتم راجح نمود بیت دست رستم ببست کوشش او نام حاتم ببرد بخشش او و در ایام ایالت خود حکم فرمود که هر زنی که روز از خانه بیرون آید چادر اورا سیاه کنند و سربرهنه گرد بازار برآورند و ریش مقامران را فرمود که بتراشند و شراب خواران را بعد از اجرای شرع در زنجیر کشیده بخشت و ناوه کشیدن تکلیف نمایند و در انشاء و اختراع نظم و نثر از ابناء ملوک سمت امتیاز داشت و بجوزدن و ورق الخیال گاهی اشتغال مینمود و در وصف آن ابیات بر صفحهٔ روزگار یادگار گذاشته این رباعی از آن جمله است رباعی

هرگه که من از سبزه طربناک شوم شایستهٔ سبز خنگ افلاک شوم
با سبز خطان سبزه خورم بر سبزه زان پیش که همچو سبزه در خاک شوم

گفتار در بیان وصول دانشمند بهادر بدار السلطنه هراة و ذکر بعضی از حوادث آن بلدهٔ جنت صفات

چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان سمت گزارش یافت در زمان آن پادشاه عالیشان جماعت نکودریان از ممالک عراق و آذربایجان بخراسان گریخته پناه بملک فخر الدین محمد کرت بردند و اولجایتو سلطان بنابر فرمان پدر جهت طلب آن طایفه لشکر بهراة کشیده میان او و ملک محاربات دست داد و بالاخره بر مبلغ صد هزار کپکی صلح اتفاق افتاد و چون غازان خان از جهان گذران بعالم جاودان انتقال فرمود و سلطان محمد خدابنده بجای برادر بر مسند خانیت صعود نمود ملک فخر الدین پای در دامان استغنا کشیده باردو نرفت و بلوازم تهنیت نپرداخت بنابر آن اولجایتو سلطان دانشمند بهادر را با ده هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار بجانب هراة روان ساخت که ملک فخر الدین و نکودریان را بلطف یا عنف بدرگاه عالمپناه رسانند و چون دانشمند بهادر بحلکاه هراة درآمد و مهم او و ملک فخر الدین بصلح فیصل یافت حکام فراه و اوق و قلعه کاه و اسفزار و سایر ولایات نزدیک را طلبیده بضبط شهر شتافت و مولانا وجیه الدین نسفی که منصب قضای بلدهٔ هراة تعلق بوی داشت و قبل از رسیدن امیر دانشمند بخراسان جهت مهمی به نیشاپور رفته بود و در آن بلده بر سبیل اختیار یا اضطرار بدانشمند بهادر پیوسته در این ایام از غایت دیانت بعرض رسانید که هراة را آسان میتوان گرفت بشرط آنکه شوارع را چنان مضبوط سازند که هیچکس غله بشهر نتواند برد و بتعلیم قاضی دانشمند بهادر سواران بسیار بر هر طرف گماشت و چون در شهر محصول کهنه تمام شده بود و نو نرسیده قحطی عظیم روی نمود بعد از آنکه ده دوازده روز از جانبین بحرب و ستیز پرداختند بوساطت شیخ قطب الدین چشتی میان امیر دانشمند و ملک فخر الدین بساط مصالحه تمهید یافت بر موجب که ملک فخر الدین بقلعهٔ شکلجه که در امان کوه میکیفیند رود و تا مغولان در آنجا اند مضرتی بملک نتوانند رسانید و از اتباع دانشمند بهادر لاغری با وی همراهی نماید و طغای بلدهٔ فاخره هراة درآید و چون ملک بحصار رسد لاغری را باز فرستد و بر موجب عهد و پیمان در میان آورده عهدنامها نوشتند و بخط اعیان تأکید یافت آنگاه طغای با معدودی چند بشهر درآمد و ملک فخر الدین قلعهٔ اختیار الدین بجمال الدین محمد سام که از نوکران قدیم او بود و بصفت شجاعت و تهور اتصاف داشت سپرد و در محافظت آن حصار و نگاهداشتن عنان اختیار وصیتها فرمود و شمشیر خاصهٔ خویش بوی داده گفت هرکس از ساکنان قلعه و شهر از فرمان تو گردن سرپیچد بدین تیغ بیفکن جمال الدین محمد زمین خدمت بوسیده گفت بقدر مقدور لوازم جان سپاری بتقدیم خواهم رسانید و ملک هزار جوشن و تیغ و کمان بر سپاهیان قلعه بخش کرده با دویست و پنجاه سوار نامدار و امیرزاده لاغری که ده کس همراه داشت روی بامان کوه آورد و چون ثلثی از شب گذشت بقلعه درآمده روز دیگر لاغری را قرین انعام و اکرام باز گردانید و بدانشمند بهادر پیغام فرمود که ما بعهد خویش وفا کردیم باید که آنجناب نیز از مقتضای پیمان تجاوز جایز ندارند و چون لاغری بپدر پیوست دانشمند عازم شهر گشته فرمود تا نای رویین در دمیدند و کوس جلی فرو کوفتند و رایات ظفر پیکر برافراختند و بغرور و نخوت از کهندستان سوار شده روی بشهر آوردند و بعد از وصول از شکوه خاکریز بر فصیل درآمدند بتعجیل آمده تحریک فرمان را داد و دروازها را بمعتمدان خویش سپرد و دیگری نزد محمد سام فرستاده پیغام داد که بملازمت ما رخصت نمای و از فرموده تجاوز جایز مدار محمد سام در برابر کلمات خشونت آمیز بر زبان رانده و امیر دانشمند قصد کرد که بمحاصرهٔ قلعه پردازد اما بتعلیم مولانا وجیه الدین نسفی شیخ الاسلام خواجه قطب الدین چشتی را با طوطک نام ملا نزد ملک فخر الدین بامان کوه روان ساخت تا از زبان او بگوش ملک رسانند که چنان اعتبار دارم که فرزند لاغری را بار دوم بهمایون فرستم تا عرضه

طغای

دارد که ملک اطاعت فرمان واجب الاذعان نموده بلده هرات را بدیوان اعلی بازگذاشت واز آن می اندیشیم که پادشاه بپرسد که ملک قلعه اختیار
الدین را تسلیم کردیا نی واین سخن را لاغری جواب نتواند گفت اکنون صلاح چنان مینماید که ملک رقعه بمحمد سام نویسید که مرا لحظه بقلعه راه ده تا بمقر ان انکه
مقام را نظاره کرده بیرون آیم و بپادشاه عرضه داشت کنم که ملک شهر و قلعه را بخدام درگاه عالم پناه سپرد و چون این معنی برای انور سلطانی واضح
گردد البته یرلیغ جهان کشای نفاذ یافته بار دیگر حکومت این مملکت تعلق بملک خواهد گرفت وجناب شیخ الاسلامی وطوطملک بلا این ملتمس را بعرض
ملک فخر الدین رسانیده آنجناب بغایت رنجیده گفت من میدانستم که این مغول بدکیش بعهد خویش وفا نخواهد کرد و خواجه قطب الدین چشتی زبان بنصیحت
گشاده وطوطملک بنا مبالغه نموده و بالاخره ملک فخر الدین رقعه بمحمد سام نوشت مضمون آنکه پدرم امیر دانشمند بتماشای حصار خواهد آمد
باید که در استرضاء خاطرش سعی نمائی و این نوشته را خواجه قطب الدین بجمال الدین محمد سام رسانیده محمد سام گفت بموجب فرموده ولی نعمت عمل
خواهم نمود و بعضی از مورخان گفته اند که ملک فخر الدین نهانی رقعه دیگر بمحمد سام فرستاده اورا برعایت حزم و محافظت حصار امر کرده بود القصه
چون خبر اطاعت محمد سام بامیر دانشمند رسید عزیمت قلعه نموده در خفیه با اولاد خویش طغای و لاغری گفت که در حصار مترصد من باشید و هر گاه
که بمعاونت خود از قورچی طلب دارم محمد سام و اتباع او را بگیرید آنگاه بهندوی منجم را طلبیده گفت رملی بکش و ببین که صلاح ما در رفتن قلعه هست
یا نی هندوی رمل کشیده بعرض رسانید که اولی آنست که امیر بقلعه تشریف نبرند زیرا که از اشکالی که متعلق بدولت ابد پیوند است بوی خون می آید دانشمند
بهادر از شنیدن این سخن اندیشه مند گشت و بالاخره بنابر اغواء مولانا وجیه الدین متوجه حصار اختیار الدین شده نخست پسر خود لاغری را با بیست
کس بدانجا فرستاد و جمال الدین محمد سام امیرزاده را استقبال نموده در خرگاه ملک فخر الدین فرود آورد و مجلسی در غایت آراستگی ترتیب داده
کاسه داشت و همچنین یکیک و دو دو از معتمدان دانشمند بهادر بقلعه در می آمدند تا عدد ایشان بهشتاد رسید آنگاه جناب امارت پناه
با صد و هشتاد کس که جبه در زیر جامه پوشیده بودند پای در حصار نهاد و محمد سام پیش دویده لوازم زمین بوسی بجای آورده امیر دانشمند
گفت که ای تازیک بو الفضول تو بکدام استطاعت از اطاعت من تقاعد نمودی و با این چند روستای مجهول درین قلعه خزیدی و خود را در
سلک منازعان اولجایتو سلطان منخرط گردانیدی اگر خواهی بفرمایم تا همین لحظه سرت از تن جدا کنند و این قلعه را با خاک راه یکسان سازند
محمد سام گفت بر ضمیر انور حضرت امیر مخفی نخواهد بود که خدمتکار را شایسته آنست که باوامر و نواهی مخدوم خود قیام نماید و پیمان نشکند و در ایمان
خیانت نشود و سبب تاخیر در احراز شرف پابوس آنست که ملک بنده را سوگند داده بود که بی اجازت او از حصار بیرون نیایم و بملازمت
هیچ آفریده نروم عذر محمد سام بمحل قبول افتاده و دانشمند او را پیش طلبید و در آغوش کشیده گفت ترا بفرزندی قبول کردم و جرات و جسارت ترا
بعفو و اغماض مقابل گردانیدم و همچنان سوار تا صحن حصار براند چون فرود آمد پای بر زبر نردبان نهاد و تاج الدین که یکی از سرهنگان غور بود دستش بدست داد
او را بوسید و دانشمند گفت پیش رو و ما را دلیل باش تا ببارگاه ملک فخر الدین رسیم بلند گفت راه نزدیک است و تاریک نیست امیر دانشمند
نجنبید و روان شد و همانجا بلند ریگ دست گریبانش را گرفته بدست دیگر تیغی بر سرش زد و ابو بکر سدید که در سلک خواص فخر الدین انتظام داشت
از جانب بالا در رسید و شمشیری بر گردن دانشمند بهادر زد چنانچه در صحن قلعه افتاد و اتباع امیر دانشمند چون حال ایران بدین منوال دیدند بازپس جسته
خواستند که از حصار بیرون روند اما ابواب قلعه و طرق نجات مسدود یافتند و تیغ یمانی غوریان آغاز سرافشانی کرده آنمقدار از مغولان کشتند
که صحن حصار از خون در تموج آمد و جمال الدین محمد سام و نوکران او چندان غنیمت گرفتند که عشر عشیر آن بخزانه خیال ایشان نگذشته بود و آشوب
تمام در شهر افتاده جمال الدین محمد سام با متهوران غور از قلعه بیرون تاختند و شمشیر انتقام آخته از چاشت تا نماز پیشین بقتل و غارت خیل مغول
پرداختند و بعد از آن حسام خون ریز در نیام کرده روی باستحکام برج و باره و فصیل و دروازه آوردند و از حکام ولایات خراسان و لشکریان
اولجایتو سلطان هر کس از تیغ هرویان نجات یافت قدم در وادی گریز نهاده عنان بجانب یورت خویش انعطاف داد و یکی از افاضل در
تاریخ آن واقعه گوید قطعه بسال هفتصد و شش در صفر بشهر هراة بحکم لم یزلی کردگار بی مانند ز دست برد قضا از کف محمد سام کشید جام
شهادت امیر دانشمند و چون خبر این واقعه بسمع ملک فخر الدین رسید بحسب ظاهر بر کار محمد سام انکار نموده زبان ملامت و سرزنش بگشاد

بگشاد و ضمنًا مبتهج و مسرور شده مکتوبی بمحمّد سام نوشت مضمون آنکه بایستی که این جسارت از تو صادر نگشتی امّا حالا که آنچه مقدّر بود بوقوع انجامید
باید که در محافظت شهر و قلعه از خود بتقصیری راضی نشوی و ظهور این فتنه را بمن حواله نکنی و از مبارزان امان کوه صد کس مسلّح و مکمّل بهراة فرستاده ایشانرا
بمطابعت و فرمان برداری محمّد سام وصیّت کرد و چون این خبر بعرض اولجایتو سلطان رسید آتش غضب پادشاهانه اشتعال یافته حکم فرمود که بوجای
ولد دانشمند بالشکری افزون از چون و چند بهراة رفته از قاتلان پدر خویش انتقام کشد و زمام ایالت خراسانرا بقبضهٔ اختیار امیر یساول
داد و بوجای بجانب خراسان شتافته چون بطوس رسید برادرش طوغان با بقیّهٔ سپاه دانشمند بهادر بوی پیوست و بوجای ایلچی با امان کوه
ارسال داشته بملک فخر الدّین پیغام کرد که اگر پدر و برادر و اقربا و اعیان لشکر ما را بقتل فرموده تو کشته اند اعلام نمای و الّا نامهٔ برادرم هراة
نویس که قاتلان ایشانرا بمن سپارند ملک فخر الدّین سوگندان بر زبان آورد که من محمّد سام و هیچ آفریده را بقتل امیر دانشمند امر نکرده ام
و برادرم هراة فاد نیستم که اطاعت فرمان من کرده محمّد سام را با میرزاده تسلیم کنند چه مقدار دو هزار مرد جرّار مطیع و منقاد محمّد سام اند و اکثر سکّان
درین قضیّه با او شریکند و سهیم چون این جواب ببوجای رسید در خشم رفته خاطر را بر محاصره قرار داد و در غرّهٔ شعبان سنهٔ ستّ و سبعمایه با سی هزار
کس از لشکر عراق و آذربایجان و خراسان بعزم هراة شتافته دیوار برج خاک بر سر که حالا بخاکستر اشتهار یافته صف کشیده بایستادند و از شهر هراة
و هفتصد مرد مانند شیران آشفته بیرون تاخته دو فریق در هم افتادند و داد قتال و جدال دادند تا سه روز بین الجانبین آتش حرب اشتعال می یافت
و بسیاری از مردم کشته میشدند بنابران از در شهر بر خاسته در پل مالان نشست و مداخل و مخارج آن بلدهٔ فاخره را چنان مضبوط ساخت که هیچ بوجای
کس نکین بار بشهر نتوانست برد در خلال این احوال ملک فخر الدّین مریض شده در گذشت و این خبر ببوجای رسیده مسرور گشت و بار دیگر بطرف
شهر هراة خرامیده آغاز محاصره و محاربه نمود در آن ایّام پهلوان یار احمد که بمن تربیت ملک فخر الدّین از مرتبهٔ کشتی گیری بدرجهٔ جانداری ترقّی
نموده بود و قرب دویست نوکر داشت با محمود فهاد و نیک پی تیر گر متّفق گشته اندیشید که خنجر غدر کشیده و زعم محمّد سام را بشام اجل رسانند
و قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوّة بفعل رسید نیک پی تیر گر از آن اتّفاق پشیمان گشته کیفیت حال را با محمّد سام در میان نهاد و محمّد سام یار احمد
و محمود فهاد را گرفته بچار سو فرستاد تا گردن زنند و قرب دویست کس از نوکران مقتولان خود را از بارو افکنده ببوجای پیوستند القصّه
چون زمان محاصره امتداد یافت در شهر قحط و غلای عظیم روی نمود و قرب صد هزار کس از فقدان نان جان دادند و در شوارع افتادند
و افغان و شیون مرد و زن بلند شده نفیر صغیر و کبیر باوج اثیر رسید و در روز جمعه طایفه از گرسنگان در مسجد جامع تحت منبر بر آمده گفتند ای
محمّد سام از جبّار شدید الانتقام بترس و بر عجزه و رعایا ترحّم فرموده دروازه بگشای لاجرم محمّد سام طالب مصالحه گشته نبذ از پای ملک قطب
الدّین تولکی که در وقت قتل دانشمند بهادر او را دستگیر کرده بود بر داشته نزد بوجای فرستاد تا بتمهید بساط عهد و پیمان اقدام نماید و ملک
قطب الدّین پیش بوجای رفته در آن باب گفت و شنود نمود بوجای چون خبر یافته بود که عنقریب امیر یساول بمدد خراسان و هراة میرسد
و میخواست که پیش از وصول او فتح میسّر گردد بصلح راضی شده در آن باب عهد نامه نوشته بحصار فرستاد لاجرم محمّد سام با دویست کس از خواص
بقلعه رفته شهر را بگذاشت و در روز یکشنبه ۱۲ ذی الحجّه سنهٔ ستّ و سبعمایه لشکر بوجای بهراة در آمده دست تخریب برج و باره برآوردند و خلایق را
از شهر بیرون کرده گفتند که در کارو بار اقامت نمایند و محمّد سام روز دیگر با ده کس پیش بوجای رفت و بوجای او را در آغوش کشیده گفت
از سر انتقام تو در گذشتم و بساط جرایم ترا بدست عفو و اغماض در نوشتم باید که در حصار بگشائی تا جمعی از نوکران من با نجا روند و محمّد سام سر قبول
جنبانیده بوجای او را خلعتی فاخر پوشانید و رخصت انصراف ارزانی داشت و محمّد سام نماز شام بقلعه رفته روز دیگر شاه اسمعیل با ده کس از
سرهنگان سیستان بخدمت بوجای شتافته و بطریق محمّد سام بازگشت و روز سیم تاج الدّین یلدز بباره کاهش خرامید و او قرین اعزاز و احترام
باز گردید بر این قیاس سیزده روز سرهنگان یگان یگان پیش بوجای میرفتند و اسپ و حاجت گرفته باز میگشتند مقارن این حال امیر یساول که
بحکم اولجایتو سلطان در خراسان حاکم مطلق العنان شده بود در سواد هراة نزول اجلال نمود و ایلچی نزد محمّد سام فرستاد که بی دغدغه بدینجانب
توجه نمای تا تربیت یافته از شرّ بوجای امان یابی و محمّد سام بر و اعتماد نموده با جمیع سکّان حصار پیش او رفت و امیر یساول تمامی آن جماعت را

گرفته بوجای سپرده گفت حکم اولجایتو سلطان چنان است که خونیان پدر خود را کشته از جلگاه هراة بیرون روی و بوجای تاج الدین یلدز و پهلوان
لقمان را با بیست نفر از مبارزان غور در سر پل مالان گردن زده محمد سام را با بندی گران بجانب اردوی اولجایتو سلطان روان ساخت و بطرف
مرغاب کوچ فرمود و امیر یساول این خبر شنوده جمعی فرستاد تا محمد سام را گرفته بازگردانیدند و او را مقید نگاه میداشت تا وقتی که بوجای از مرغاب
بازگشت آنگاه بوجای را تکلیف کرد تا آن جوان گرفته را بقتل آورد و امیر یساول بهراة درآمده مردم را برزراعت و عمارت ترغیب فرمود و آنجا بود
تا زمانیکه اولجایتو سلطان غیاث الدین محمد را بحکومت آن بلده تعیین نمود

ذکر صدر الدین خطیب که شاعری بود لبیب

مولانا صدر الدین که ربیعی تخلص مینمود و در قصبه فوشنج بامر خطابت مشغولی مینمود بواسطه جودت طبع و حدت ذهن در سلک ندمای خواص
ملک فخر الدین محمد کرت انتظام یافته بود و بنا بر اشارة ملک کرت نامه بر وزن شاه نامه در سلک ملک غور بسلک نظم درآورد و درآن
مدت که بانشاء این کتاب مشغولی میکرد ملک نسبت باو ابواب انعام و احسان مفتوح میداشت و هرماه هزار درم زر نقد از خزانه باو میداد
اما ربیعی بغایت عیاش و بوالفضول و معربد بود و هرچه بدستش می افتاد بشراب و شاهد صرف مینمود و مزاحم اوقات ملک شده دگر چیزی میطلبید
و حال آنکه ملک فخر الدین ورق الخیال میخورد و همواره ربیعی باده صاف میل میکرد و بنا بر مباینت شراب آخر الامر ملک از صحبت ربیعی متنفر گشته
خدمتش برخصت بقهستان رفت و ملازمت شاه علی بن ملک نصیر الدین سیستانی پیش گرفت و در آن اثنا روزی در پیش شاه علی زبان بغیبت
ملک فخر الدین بگشاد و باین جهة شاه علی از وی برنجیده دویست دینار بوی داده گفت ازین ولایت بیرون رو که حریف صحبت ما نمیتوانی
بود و بعضی نواب شاه علی با وی گفتند که از کمال خردمندی ملک عجب مینماید که همچنین شاعری را که در عراق و خراسان نظیر ندارد بی سببی از درگاه
میراند شاه علی جواب داد که هرچند ربیعی بخوشخوئی و بلطف طبع موصوفست اما بیوفاست و حق ناشناس چه بعد از ده سال که مشمول انعام و اکرام
ملک فخر الدین بوده بدینجا آمده عیبش مینماید و هیچ شک نیست که هرگاه از ما نیز برنجد بجای دیگر رفته زبان خباثت خواهد گشاد بیت هرکه
عیب دگری پیش تو آورد و شمرد   بیقین عیب تو پیش دگری خواهد برد   القصه ربیعی از قهستان به نیشاپور رفت و از آنجا عزیمت عراق   (نسخه: بیکان)
کرد ملک فخر الدین برین حالات اطلاع یافته اندیشید که چون ربیعی بعراق رسد در مجلس ارکان دولت اولجایتو سلطان او را غیبت نماید
بنابران مکتوبی به ربیعی نوشته اظهار اشتیاق نمود و وعدهای جمیل فرمود و ربیعی از مطالعه آن نامه مسرور گشت اما جهة رعایت حزم عزم جزم نکرد
که بهراة رود و عریضه مصدر بقطعه که بیت اول و آخرش اینست نزد ملک فرستاد   قطعه   سلامی که بر قصر ادراک او   نیفکند فکرت کمند گمان
بان شهریار جهان کز علو   چو صدر سپهر است و چه صدر دوان   و پیغام داد که اگر جواب عریضه داشت بخط ید ملک وصول یابد بهراة
میشتابم و الا فلا و چون نوشته ربیعی بملک فخر الدین رسید فی الحال سطری چند در قلم آورده مبنی از آنکه قصد جان او نکند و دیگری را نیز نفرماید ربیعی
از مطالعه نوازش نامه مستظهر و مطمئن خاطر بهراة رفت و ملک او را بپرسش گرم کرده در سلک ندما انتظام داد اما طالب بهانه میبود که   (نسخه: بعد از)
حیاتش را از صرصر بیداد بخزان ممات رساند و در آن اثنا شبی ربیعی با جمعی از اصحاب ارتکاب شراب نموده چون مست گشت زبان بدعوی بیمعنی
گشاده و هر یک از حریفان او نیز آغاز خودستائی کردند بیت یکی گفت من پیل شیر افکنم   بیک حمله کوه از زمین برکنم   دگر گفت چون
من خروش آورم   زمین و زمان را بجوش آورم   یکی گفت خورشید رای منست   سر آسمان زیر پای منست   دگر گفت گو رستم زابلی که بنیاد
ز گند آوران پردلی   و خطیب لاف بسیار زده در آخر گفت که اگر شما با من موافق باشید باندک روزگاری ولایتی ضبط کنم و خلقی را مطیع فرمان
گردانم حاضران با ربیعی بیعت کرده او هر یک از ایشان را نامی نهاد شهسوار اعظم و سام دیوبند و پهلوان مشت زن و معین تیغ کش
از جمله ناگهانیست که در آن شب بر آن مردم اطلاق نمود و روز دیگر یکی از شاگردان ربیعی از وی برنجیده بود نزد ملک فخر الدین رفته کیفیت
واقعه را بتفصیل باز گفت ملک متغیر گشته تاج الدین یلدز و لقمان را بگرفتن فضولان مامور گردانید و ربیعی با هفتاد نفر از یاران گرفتار شده چون
ملک فخر الدین به پرسیدن دعوی ایشان پرداخت همه انکار نمودند مگر ربیعی که گفت از غایت مستی امثال این مقال بر زبان میگذشت آنگاه ملک حکم
فرمود که بعضی از آن قوم را پوست کندند و فوجی را گوش و بینی بریدند و ربیعی را بزندان برده محبوس گردانیدند و در آن حبس قصیده در مدح ملک گفت

ملک گفت که مذیل باین دو بیت بود نظم تو همان گیر که این یوم یقوم الروح است آفریننده میان من و تو خصم و حکم در پناه تو کریمیم بتوبه به ازانکه گوشهٔ دامنت از روز بگیرم محکم و ملک آن ابیات را مطالعه نموده هیچ جواب نداد و الحق چند بیت مثنوی در وصف ملک و نهایت عجز خویش بنظم آورده ارسال داشت و بران نیز فایده مترتب نگشت و مدت حیات ربیعی دران محبس بپایان رسید و هیچ آفریده بر کیفیت آن مطلع نگردید

ذکر ملک غیاث الدین محمد بن ملک شمس الدین محمد کهین

دران اوان که دانشمند بهادر بولایات خراسان درآمده متوجه دار السلطنهٔ هراة بود و ملک غیاث الدین محمد بنا بر آزاری که از برادر در خاطر داشت باردوی اولجایتو سلطان شتافت و منظور نظر عنایت شده در وقتیکه قتل محمد سام و سایر قتلهٔ دانشمند بهادر بعرض اولجایتو سلطان رسید بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت هراة و اسفزار و فراه و غور و غرجستان بملک غیاث الدین تعلق گرفت و ملک با طبل و علم و خیل و حشم در شهور سنه سبع و سبعمایه بدار السلطنهٔ هراة شتافته پرتو انوار معدلتش بر وجنات احوال رعایا تافت و ایالت ملک بر خواطر امراء خراسان گران آمده عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی فرستادند و او را بمخالفت و عصیان متهم داشتند بنابرین اولجایتو سلطان ملک غیاث الدین را طلب فرمود و او باردو رفته چند سال رخصت مراجعت نیافت و در سنه خمس عشر و سبعمایه مرخص گشته بهراة معاودت نمود و در رواج شریعت غرا کوشیده بتعمیر بقاع خیر امر فرمود و در شهور سنه عشرین و سبعمایه قلعهٔ زره فتح کرد و همدران اوقات حصار تولک نیز تحت تصرف درآورد و در سنهٔ احدی و عشرین با دویست مرد جلادت آیین بمکهٔ شریفه و مدینهٔ طیبه زادهما الله تعظیما و تکریما رفته بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ مکرمهٔ خیر الانام صلی الله علیه و آله العظام فایز و سرافراز گشت و در ضمان عافیت بمستقر دولت مراجعت فرمود و در سنه سبع و عشرین و سبعمایه چنانچه در ذکر سلطان ابو سعید بهادرخان سبق ذکر یافت امیر چوپان پناه بملک غیاث الدین

(بهادرخان) برده از دست بیوفائی ملک کشته گردید و در سنه ثمان و عشرین ملک غیاث الدین بملازمت سلطان ابو سعید شتافته بنابر کمال اعتنای بغداد خاتون بنت امیر چوپان بنوازش چندان التفاتی نیافت و بدار السلطنهٔ هراة بازگشت و در سنه تسع و عشرین و سبعمایه مریض شده درگذشت و ملک غیاث الدین محمد در ایام دولت خود مسجد جامع هراة را که فی الحقیقه جامع فیوض و برکات است و روی بویرانی آورده بود تجدید عمارت فرمود بنابران در آن بقعهٔ متبرکه بپهلوی سلطان غیاث الدین محمد سام مدفون شد و ایضا مدرسهٔ غیاثیه که در شمال مسجد مذکور است بنا کردهٔ معمار همت آن پادشاه وافر مکرمت است از جملهٔ مشایخ عظام و فضلای کرام قدوة السادات و النقبا امیر حسینی قدس سره معاصر ملک غیاث الدین بود و نام آن جناب حسین بن عالم بن ابی الحسین است و امیر حسینی در اصل از گزیو بود و در علوم ظاهری و باطنی تبحر داشت و در نفحات مسطور است که سبب توبهٔ امیر حسینی آن شد که روزی بشکار بیرون رفت و باهوئی رسیده خواست که تیری بروی زند آهو بسخن درآمده گفت حسینی تیر بر ما میزنی خدای تعالی ترا برای معرفت و بندگی آفریده است نه جهت شکار بنابران آتش طلب در نهاد امیر حسینی شعله زد و مجرد شده با جماعتی از جوالقیان بمولتان رفت شیخ رکن الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین زکریا آن طایفه را ضیافت کرد و همان شب رسول عربی را صلی الله علیه و سلم بخواب دید که گفت فرزند مرا از میان این جماعت بیرون آر و بکار مشغول کن و روز دیگر شیخ رکن الدین پرسید که در میان شما فرزند رسول کیست اشارت بامیر حسینی کردند و شیخ رکن الدین آنجناب را از ایشان جدا ساخته تربیت فرمود تا بدرجات عالیه رسید پس بجانب هراة روان گردانید چون امیر حسینی در آن بلدهٔ فاخره بارشاد مشغول گشت باندک زمانی بسیاری از هرویان مرید و معتقدش شدند و آنجناب را مصنفات منظوم و منثور موفور است کنز الرموز و زاد المسافرین از جملهٔ منظومات اوست و نزهة الارواح و روح الارواح و صراط المستقیم از جملهٔ منثورات او و امیر حسینی در شانزدهم شوال سال هفتصد و هفده درگذشت و در مصلای هراة در بیرون گنبد عبد الله بن معاویة بن عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنهم مدفون گشت

ذکر ملک شمس الدین محمد بن ملک غیاث الدین محمد

ملک شمس الدین بعد از فوت پدر باتفاق اشراف و اعیان هراة بر مسند ایالت نشست و از غرایب اتفاقات آنکه تاریخ جلوس او لفظ خلد ملکه بود و مولانا جمال الدین بن حسام هروی در آن باب این قطعه نظم نمود شعر اصابت بشمس الدین کرت زماننا واجری فی بحر المرادات فلکه و من عجب تاریخ مبداء ملکه یوافق قول الناس خلد ملکه و ملک شمس الدین بر ادمان شراب شعف تمام داشت چنانچه در مدت ده ماه که زمان حکومتش بود ده روز هشیار نبود و وفاتش در شهور سنه ثلثین و سبعمایه روی نمود

ذکر ملک حافظ بن ملک غیاث الدین ملک حافظ که جوانی خوش صورت بود و خطّ خوب مینوشت بعد از فوت پدر در خویش ملک شمس الدین والی هراة گردید و در زمان ایالت او غوریان بر ملک استیلا یافته بی استصواب ملک مهمات را فیصل میدادند و در شهور سنه ۷۳۲ در جمیع حصار او را بقتل رسانیدند **ذکر ملک معزّ الدین حسین بن ملک غیاث الدین** ملک حسین خلاصهٔ دودمان ملوک هراة بود و نقاوهٔ سلاطین فرخنده صفات بصفت نصفت و رعیت نوازی موصوف و بوفور جلادت و سرفرازی معروف بتقویت ارکان شریعت غرا بغایت راغب و مایل و همگی همتش مقصور بر تربیت مشایخ و افاضل بیت چو اعلام دین پروری برفراخت ز احسان دل خلق را شاد ساخت بعدلش نبودی رشا بان کسی رعیت نوازی نمودی بسی و ملک حسین بعد از شهادت ملک حافظ باتفاق اشراف و اعیان غور و هراة حافظ ملک موروث گشت و باوجود صغر سن تلافی پیر و بخت جوان مزاج غوریه را که از جادهٔ مستقیمهٔ اطاعت انحراف یافته بود بکمال اعتدال باز آورد و در شهور سنه ۷۳۶ که سلطان ابوسعید بهادرخان بعالم بقا و یدان انتقال نمود و اختلال احوال بلاد خراسان و عراق راه یافت اکابر و اعیان جهان باوازهٔ عدل و احسان ملک معزّ الدین حسین روی ببلدهٔ فاخرهٔ هراة آوردند و ملک همه را در ظلّ عنایت خویش جای داد و ابواب انعام و احسان و اکرام بر روی همگنان بگشاد و بعد از آنکه امرای خراسان طغا تیمور خان را بر سریر سلطنت نشاندند ملک حسین ایشان را در سرانجام امور و مهام هراة و مضافات دخل نداد و خطبه بنام فرخنده فرجام خویش خواندا ما نسبت بخان در مقام اتحاد آمده دختر سلطان خاتون را بحبالهٔ نکاح درآورد و ملک حسین را چنانچه در ذکر سربداران مرقوم کلک بیان گشت در صفر سنه ۷۴۳ با امیر مسعود مقابله روی نمود و در آن حرب ظفر و نصرت ملک را بود و در ایّام دولت آن پادشاه عالیمقام قزغن برلاس با سپاه بقیاس از ماوراء النهر لشکر بهراة کشید چهل روز هراة را محاصره کرده بمصالحه باز گردید و در سنه تسع و خمسین و سبعمائه میان ملک معزّ الدین حسین و تلمش بیک و محمد خواجه ایردی محاربه دست داد و در آن جنگ تلمش کشته گشته لوای دولت ملک معزّ الدین حسین روی بارتفاع نهاد و ملک حسین در سنه احدی و سبعین و سبعمائه بعالم عقبی انتقال نمود و مدت سلطنتش سی و نه سال بود و خانقاه جدیدی که متصل مسجد جامع دار السلطنهٔ هراة واقع است و مدرسهٔ سبز فیروزآباد و خانقاه سلطان و خانقاه سر خیابان از جملهٔ ابنیهٔ ملک معزّ الدین حسین است و آن پادشاه خیر در ولایت جام و قصبهٔ کاریز که داخل ولایت باخرز است و دیگر ولایات خراسان بقاع خیر بنا نمود و مسجد جامع هرات را نیز مرمّت و عمارت فرمود **ذکر لشکر کشیدن امیر قزغن بجانب دار السلطنهٔ هراة و بیان کیفیت مصالحه او و ملک حسین بعد از وقوع محاربات** مستفقان وقایع و اخبار و مخبران حوادث و آثار آورده اند که ملک حسین کرت بعد از ظفر یافتن بر جماعت سربدار عجب و پندار بکاخ دماغ راه داد و ترفّع چتر سلطنت و تکلّف نوبت جسارت نمود و چند کرّت لشکر بتاخت حدود داند خود و شبرغان فرستاد و امراء ارلات و ایردی که در آن ولایات اقامت داشتند از جرات غوریان بجان رسیده علم نهضت بجانب بادغیس برافراشتند و ملک حسین با سپاه رزم خواه جهة دفع آن جماعت در حرکت آمده بعد از وصول بقبتول مخالفان چندان از ایشان بقتل آورد که از رؤس قتیلان دو منار در برابر یکدیگر در کوچه خیابان بلند گردانید و چون در آن اوان سرداری الوس جغتای و ایالت بلاد ماوراء النهر بامیر قزغن قرار گرفته بود و بمین دولت حسن معدلتش مهام خاص و عام آنجا بر سمت انتظام پذیرفته بعضی از مشایخ عظام جام که خواجه رضی الدین احمد بن شیخ شهاب الدین اسمعیل بود و با ملک حسین عرق خویشی و سببی داشتند و رفعت لوای عظمتش موافق امزجهٔ ایشان نبود نزد امیر قزغن رفته از ملک شکایت کردند و امراء ارلات و ایردی نیز درین باب مبالغه نموده بر زبان آوردند بیت مگر مثل چنگیزخان بر فشاند که کس کو هر شاه نارد بیاد چنان غرّه شد غوری بدگهر که جز خود نیارد کسی در نظر امیر قزغن فرمود که تا زیک را چه حدّ آن باشد که خیال استقلال نماید انشاء الله تعالی بضرب تیغ آبدار آتش بادهٔ طغیان او را فرونشانم و از صرصر حملهٔ مبارزان حصن قصر اقبال او را با خاک یکسان گردانم آنگاه با سی هزار مرد دلیر خنجر گذار مجمع ساخته باتفاق اولجایتو ایردی و امیر بیان سلدوز و امیر تلمش و شاهان بدخشان در سنه اثنی و خمسین و سبعمائه از توشقان نیل بصوب خراسان روان شد و ملک حسین بعد از تحقیق این خبر با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته فرمان داد که از قریهٔ سوی مرغ تا النشان که سنان دیواری بنا کرده بودند و مخارج شرقی هراة مسدود گردانیده آلات حرب و ادوات طعن و ضرب

از شهر بدانجا نقل کردند و با چهار هزار سوار و پانزده هزار پیاده جرار تشمر جنگ و کارزار گشته ایستادند و از آنجانب امیر قزغن با مردان صف شکن
از راه دره باشتان در آمده بالنگ کهدستان نزول فرمود و در روز دیگر همعنان بیان علی و طایفه از سرداران سوار شده در دامن کارزارگاه
بر بالای پشته بلند بر آمد و معسکر ملک حسین را بنظر احتیاط در آورده گفت که این تازیک شیوه مقابله و مقاتله نیک نداند زیرا که این موضع که جهة کارزار اختیار
کرده از دو حیثیت موجب فرار خواهد گشت اول آنکه بهنگام ستیز سپاه او را سر بالا باید آمد بعکس لشکر ما دیگر آنکه صباح که وقت استعمال آلات حرب است آفتاب
از پس پشت طالع شده به پیشانی شهریان خواهد تافت چنانچه چشمهای ایشان خیره گشته غنیم خود را در برابر نتوانند دید و از آنجا مراجعت نموده
در معسکر خویش نزول نمود و در آن شب هر دو سردار متابعان خود را استمالت داده بصبر و ثبات وصیت نمودند و روز دیگر که خسرو کواکب
مواکب از افق مشرق طلوع نموده بمحاربه قاطعان شهرستان آسمان آورد امیر قزغن با مردان شمشیر زن سوار گشته عنان بادپایان آتش نعل را بجانب
قتال هرویان انعطاف دادند و ملک حسین و سپاه او نیز مستعد پیکار شده دل بر جنگ و جدال نهادند بیت دو لشکر بیکدیگر آمیختند ز کین
رشته مهر بگسیختند از غمام شمشیر آبگون سیلاب خون در فضای معرکه جریان پذیرفت و از برق شعله سنان جهان ستان خرمن زندگانی سالکان میدان
پهلوانی سمت احتراق گرفت سپاه ملک تا تمام قوت در جگر توانائی داشتند کوشش کردند و بالاخره عاجز گشته روی بطرف شهر آوردند و
بواسطه آبی که جهة اضطرار مغولان در ظاهر شهر انداخته بودند بسیاری در عرصه تلف آمدند و ملک در ضمان سلامت بشهر شتافته لشکریان
در سر کوچه باغها جنگهای مردانه کردند و سپاه جغتائی نگذاشته که بدیوار بست در آیند و ملک دروازها را مضبوط ساخته هر روز از طرفین
بانداختن تیر و سنگ سپهر داختند بدین گونه چهل روز پیکار بود و چون امیر قزغن دانست که تسخیر شهر تیسیر پذیر نیست مایل بصلح شد و امرا عرضه
داشتند که اگر مصلحت باشد امسال بماوراء النهر مراجعت نمائیم و سال دیگر بیکباره جهة گرفتن هرات بیائیم امیر قزغن که فی الواقع حاکم عادل رحیم
دل بود گفت ما بر قول سخنان اصحاب غرض مرتکب این یورش گشتیم و بدین واسطه مردم نیک از جانبین تلف شدند و رعایا بیچاره در مشقت
افتادند و اگر نه مرا با ملک حسین عداوتی قدیم و خصومتی جدید نبود آنگاه سفرا در تردد آمده ملک معز الدین حسین فی الجمله پیشکشی بیرون فرستاد
و قبول نمود که سال دیگر به ماوراء النهر رفته امیر قزغن را ملازمت نماید و امیر قزغن بر قول او اعتماد نموده طبل رحیل فرو کوفت و راه دیار خویش
گرفت و بعد از معاودت امیر قزغن کار ملک حسین روی بتراجع نهاد و شکوه او در دلها کم شد و امراء غور برو استیلا یافته در مشیت امور
مملکت بمقتضای رای خود عمل مینمودند و کار بجائی رسید که بعضی از آن طایفه اتفاق کردند که ملک حسین را گرفته برادرش ملک باقر را بر سریر سلطنة
نشانند و ملک این معنی را دانسته یارای دفع اهل طغیان نداشت و غوریان روزی با هم قرار دادند که چون ملک سوار شود او را بگیرند و ملک
هنگام سواری از سکالش آن قوم بد اندیش واقف گشته در اثنای آن نظرش بر جمعی از بادغیسیان افتاد که چند سر اسب ببازار آورده میفروختند
غوریان را گفت که این مردم را غارت کنید غوریان بسبب حرص غارت از گرفتن ملک فراموش کرده متعرض اهل بادغیس گشتند و ملک فرصت
غنیمت شمرده بقلعه شکلجه رفت و در شهور سنه ٧٥٣ بر حسب وعده که با امیر قزغن کرده بود با پنجاه نفر از معتمدان خویش بماوراء النهر[2] رفت در وقتی که امیر ٢ شتافته
قزغن با معدودی از نوکران بشکار اشتغال داشت بوی رسید و اسلحه از خود جدا ساخته با دو نفر پیش رفت و سلام کرد امیر قزغن ملک را در
آغوش کشیده لوازم پرسش بجای آورده گفت اگر توفیق رفیق گردد ملک هرات را از منازعان انتزاع نموده بتو سپارم و روز بروز آثار التفات
امیر قزغن درباره ملک حسین از پیشتر بیشتر میشد اما امراء الوس که بطمع ملک با ملک صفائی نداشتند قصد قتل او نمودند و امیر قزغن
بر کید بداندیشان اطلاع یافته در خلوتی صورت قضیه را با ملک حسین در میان نهاد و فرمود که میترسم که بی اعتباری من گزندی بتو رسد صلاح
در آنست که هم امشب بجانب دیار خود ایلغار نمائی و ملک امیر قزغن را وداع نموده بهنگام شام که نور باصره از مشاهده اجسام عاطل ماند با سپاهی
بادیمائی که همراه داشت سوار شده روی بدار السلطنة هراة آورد و بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد رسیده بی تحاشی بقلعه رفت و بر سریر
سروری نشسته اشارت فرمود تا برادرش را که غوریان بپادشاهی برداشته بودند بگرفتند و در یکی از قلاع محبوس کردند و ملک باقر پس از چند
گاه از حبس نجات یافته بشیراز شتافت و همانجا بسر میبرد تا وفات یافت

ذکر محاربه ملک حسین با محمد خواجه ایردی

و تلمش بیک بن عبدالله مولای و بیان کشته شدن آن دو امیر بزخم پیکان عمر فرسای چون بعنایت پادشاه ملک بخش تعالی شانه و عظم سلطانه ملک معزالدین حسین کرت کرت دیگر در دار السلطنهٔ هرات بر سریر دولت متمکن گشت و بتمهید قواعد عدل و انصاف پرداخته بساط ظلم و اعتساف در نوشت نایرهٔ رشک و حسد در کانون درون امیر تلمش که حاکم قهستان بود و محمد خواجه اپردی که در اندخود و شبرغان حکومت مینمود اشتعال یافته رسل و رسایل بیکدیگر فرستادند و بر حرب ملک حسین اتفاق کرده روی بجانب دار السلطنه هراه نهادند دران اوان شیخ محمود نامی که در جبا بذا اقامت داشت لشید ورزی تلمش بیک را مرید و معتقد خود ساخته بود و تلمش در وقت توجه بجنگ ملک نزد آن شیخ زراق رفته در باب مهمی که پیش گرفته بود مشورت نمود محمود نامحمود گفت هرگاه تو با ملک در مقام مقاتله آئی من دوازده هزار مرد سبز پوش از لشکر غیب بامداد تو خواهم فرستاد و آن ترک بی خرد بامید آن مدد مستظهر گشته در ولایت خواف با میر محمد خواجه پیوست و بمرافقت یکدیگر بعضی از قلاع ولایت خواف و باخرز را تسخیر کردند و چون ملک معزالدین حسین از طغیان مخالفان خبر یافت با فوجی از ابطال رجال بمیدان قتال شتافت و چنانچه در روضة الصفا مسطور شده در صحرای زره با میر تلمش و محمد خواجه رسید و بعد از تسویه صفوف پیش از همه کس تلمش و محمد خواجه شمشیرها کشیدند و در میدان تاختند بعزم آنکه تا سر ملک را از تن جدا نسازند باز نگردند و چون نزدیک بقلب سپاه ملک رسیدند از شصت تقدیر دو تیر بر مقتل آن دو امیر بی تدبیر خورد چنانچه در ساعت از مرکب عزت بر خاک مذلت افتادند و هیچکس دیگر را آسیبی نرسید بیت نه خاکی بجون کس آغشته شد نه یک مور در زیر پی کشته شد ملک معزالدین حسین بی ارتکاب مشقتی بدیدن چهرهٔ فتح و ظفر فایز گشته سالما غانما بدار الملک خویش مراجعت فرمود و یکی از شعرا در تاریخ آن واقعه این قطعه نظم نمود قطعه بهجرت هفتصد و پنجاه نه بود ربیع الاول اتمام خجسته که شد روز دوشنبه نیمه ماه تلمش با محمد خواجه کشته **ذکر فوت ملک معزالدین حسین کرت** چون ثبات و دوام در عالم محنت فرجام هیچ فردی را از طوایف انام میسر نیست در شهور سنه احدی و سبعین ملک معزالدین حسین کرت را مرضی روی نمود که دست تدبیر اطبای حاذق بدامان آن نرسید و ملک دل برامری که لازمهٔ ذات امیر و وزیر و صغیر و کبیر است نهاده و لد ارشد خود ملک غیاث الدین پیر علی را منصب ولایت عهد داد و پسر خوردتر ملک محمد را که مشهور بامیر خورد بود و دران زمان بفرمان پدر در سرخس حکومت مینمود همان دستور مقرر داشت و گوش هوش ملک غیاث الدین پیر علی را بدرر نصایح سودمند و مواعظ دلپسند گران بار گردانید بیت بدو گفت ملکی چنین نامدار که هست از ملوک جهان یادگار بفرزانگی کردم و داوری در انگشت تو همچو انگشتری تو نیز آنچه آئین حزم است ورای بجای آر تا دیر مانی بجای و در بیستم ذیقعدهٔ سنه مذکوره وفات ملک حسین اتفاق افتاده در جنب مقبرهٔ سلطان غیاث الدین محمد سام بهلوی پدر خویش ملک غیاث الدین مدفون شد بیت تو گفتی که آن شاه والا نژاد خود از مادر دهر هرگز نزاد **ذکر بعضی از مشایخ و افاضل که معاصر بودند با آن ملک عادل** از جملهٔ علما بتقوی شعار زبدة المتورعین **مولانا نظام الدین عبد الرحیم الخوافی** در عصر ملک معزالدین حسین در دار السلطنه هراة اقامت داشت و پیوسته بامر معروف و نهی منکر میپرداخت و سالار را که در سلک امرا کبار منتظم بود در تقویت و تمشیت امور و مهمات مولوی اهتمام مینمود و ملک حسین نیز آنجناب را حرمت بسیار مینداشت بلکه فرموده او را نص قاطع می پنداشت و مولانا نظام الدین ایمان را که علما متقدمین و متاخرین بتصدیق تفسیر کرده اند بتسلیم تعبیر نمود و بدین سبب او را در هراه پیر تسلیم گویند و در آن باب میان مولانا و خاوند صدر الشریعة بخاری معارضات بوقوع پیوست و مولانا نظام الدین پیر تسلیم در سنه ۷۳۶ در هراه بتیغه جهاد و بست و آن امر حدث تا سنه ۸۶۸ باقی بود از ثقات استماع افتاده که در اوایل ایام دولت ملک معزالدین حسین کرت جمعی کثیر از اتراک غزه دیگر احشام ترک اقامت داشتند و از رعایت احکام شریعت گردن پیچیده نقش ارتکاب ظلم و ضلال بر لوح خاطر میگاشتند بنابران مولانا نظام الدین بر کفر ایشان فتوی نوشت و سزا آن جماعت برین معنی مطلع شده در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمایه بهیات اجتماعی لشکر بدار السلطنه هراة کشیدند و چون ملک در آن ایام طاقت مقاومت آن سپاه نداشت در شهر تحصن نمود مخالفان پیغام فرستادند که غرض ما از اشتعال آتش قتال قتل کسی است که ما را کافر اعتقاد کرده اکنون اگر مردم هراة میخواهند که مال و

در باغلیس

که مال و جان ایشان در عرصهٔ هلاکت نیفتد باید که آن شخص را بیرون فرستند و چون کار بیرون باین اضطرار انجامیده بود فتوی نوشتند که ضرر خاص برای نفع عام جایز است و در محلی که حضرت مولوی وعظ میگفت آن نوشته را بدستش دادند و مولانا بصورت حال پی برده علی الفور از منبر فرود آمد و غسل کرده و جامهٔ پاک پوشیده از شهر بیرون رفت و در بیرون درب ملک او را دشمنان گرفته کشتند و در خیابان دفن کردند و ترک محاصرهٔ هراة کرده روی بمساکن خود نهادند و دیگری از آنجمله خواجه قطب الدین یحیی بوده و آنجناب جامی الاصل و نیشاپوری المقام است و ابو الفضل کنیت داشت بوفور علوم ظاهری و باطنی از سالکان مسالک طریق تقوی و ناظمان مناظم درس و فتوی ممتاز و مستثنی مینمود و خالی بامشیخ الاسلامی شیخ شهاب الدین اسمعیل جامی در ظرافت و جمال حالش می افزود و بشرف صحبت حضرت عارف محقق حقانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره و عمدة الاصفیا شیخ صفی الدین اردبیلی مشرف گشته و بهفت نوبت طواف حرمین نموده وفاتش در شب یکشنبه بیست و یکم جمادی الآخر سنه اربعین و سبعمایه روی نمود و در بلدهٔ فاخرهٔ هراة در بیرون درب فیروزآباد مدفون گشت و دیگری از آنجمله قاضی القضات **قاضی جلال الدین محمود امامی** بود و آنجناب را بواسطهٔ عظم شان و قدم دودمان و کمال زهد و تقوی ملوک کرت تعظیم بسیاری مینمودند چنانچه ملک معز الدین حسین کرت هرگاه بجناب قضوی رقعه نوشتی بخط خود بر حاشیه ثبت نمودی که بندهٔ مخلص دولتخواه حسین کرت وفات قاضی جلال الدین محمود در سنهٔ اثنی و ثمانین سبعمایه روی نمود و دیگری از آنجمله مقبول درگاه حضرت سبحانی **امیر نصر الله سبحانی** بود و آنجناب از احفاد عظیم الشان رکن الدین محمود شاه سبحان است و در آن ایام طوایف انام باو ارادت تمام داشتند و پیوسته تخم ارادت و اخلاص آنجناب در زمین دل میکاشتند در روضة الصفا مسطور است که در آن زمان که سلمش بیک مولای متوجه حرب ملک معز الدین حسین بود چون بخواف رسید جبهه در بوزهٔ همت بملازمت امیر نصر الله رفت و در مجلس آنجناب زبان بلاف و گزاف گشاده این بیت را خواند که بیت هری را بتازیم و تالان کنیم ملک را بگیریم و نالان کنیم امیر ناصر الدین نصر الله از این داعیه ناخوش آمده فرمود که التغوری کافر کیش را میگوئی و این بیت بر زبان راند بیت شهری که در آن شحنه سلمش باشد دانی که در آن شهر چه شورش باشد سلمش از سخن امیر بهم برآمده خواست که متعرض آنجناب گردد نوابش مانع آمدند و چون از مجلس بیرون رفت گفت این مرد زندیقی است که خلق را گمراه میسازد و این معنی بروی مبارک نیامده چنانچه نوشته شد در آن جنگ بقتل رسید **خواجه معین الدین محمد جامی** نسب سامی آن قدوة اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلامی بچهار واسطه بآنحضرت میرسد برین موجب که معین الدین محمد بن شمس الدین مطهر بن شهاب الدین اسمعیل بن قطب الدین محمد بن شمس الدین مطهر بن شیخ الاسلام ابو نصر معین الحق و الدین احمد الجامی النامقی قدس سره و والدهٔ آنجناب صبیهٔ ملک شمس الدین محمد کهین بن ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت بود و خواجه معین الدین از جملهٔ اعاظم مشایخ و اکابر علماء خراسان بوفور فضل و کمال و ازدیاد جاه و جلال و علو همت و شمول لطف و مکرمت امتیاز فراوان داشت و ملاذ اکابر و اشراف بوده بقلم سخاوت نقش بر احسان بر الواح خواطر طوایف انسان میگاشت و در مصاحبت خال خود ملک غیاث الدین بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ نبویه علیه الصلوة و السلام فایز گشت و منشآت نظم و نثرش بفصاحت و بلاغت از نظمان و منظومات افاضل سخندان درگذشت فوت آنحضرت در ولایت جام در شهور سنهٔ ثمان و ثمانین و سبعمایه واقع بود مدفنش متصل بقبر مطهر حضرت شیخ الاسلامی روی نمود از منظومات آن بزرگ فرخنده صفات این رباعی مشهور است رباعی از باد صبا دلم چو بوی تو گرفت بگذاشت مرا و جستجوی تو گرفت اکنون ز من خسته نمی آرد یاد بوی تو گرفته بود خوی تو گرفت از خواجه معین الدین سه پسر فضیلت قرین یادگار ماند و بزرگترین ایشان بحسب سن و کسب فضایل و کمالات **خواجه ضیاء الدین یوسف** بود و مادر آنجناب دختر ملک غیاث الدین محمد است که خال پدر صاحب کمالش بود و خواجه یوسف در درس علامه تفتازانی باکتساب کمالات انسانی فایز گشت و بواسطهٔ تبحر در علوم معقول و منقول علو شانش از امثال و اقران درگذشت انتقال آنجناب در شهور سنهٔ سبع و تسعین و سبعمایه بواسطهٔ ناسازگاری فلک پرتلبیس در دار الملک تبریز روی نمود و نعش مطهرش را از آن دیار بتربت مقدسهٔ جام آورده در برابر سر پدر عالی گهرش بخاک سپردند و در وصف شریفش نحمات کلام و اطعام فقرا و انعام شاد کردند و از جملهٔ شعراء آن زمان امیر فخر الدین محمود مستوفی است که باین یمین مشهور است و مقطعات بلاغت آیاتش بر الواح ضمایر اکابر و اصاغر مسطور ابن یمین در وقت توجه امیر مسعود سربدار و شیخ حسن جوری بجنگ ملک معز الدین

در گازرگاه مدفون گشت

مشهور است

حسین با ایشان مرافقت نمود و بدست لشکر هراة گرفتار گشته چون او را پیش ملک بردند منظور نظر تربیت گردانید و بنا بر آنکه دیوان ابن یمین
در آن مصاف تلف گشته بود قطعه در آن باب گفته مذیل بمدح ملک معز الدین حسین ساخت این چند بیت از آن قطعه است قطعه

گر بدستان بستد از دستم فلک دیوان من — شکر ایزد آنکه او میساخت دیوان با من است
ور ربود از من زمانه سلک در شاهوار — زان چه غم دارم که طبع گوهر افشان با من است
ور ز شاخ گلبن فضلم گلی بر باد داد — گلشن پر لاله و نسرین و ریحان با من است
ور تهی شد کیسه از لولوء لالای من — پر ز گوهر خاطری چون بحر عمان با من است
بی عنایت گر بود گردون دون با من چه باک — چون عنایتهای شاهنشاه ایران با من است

امامی هروی از مادحان ملوک کرت است در علم فصاحت و بلاغت از بی نظیران زمان خود بوده بزرگواری او بمرتبه ایست که او را در برابر شیخ سعدی در آورده بلکه ترجیح نموده اند خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و ملک معین الدین محمد پروانه رومی و مولانا نور الدین رصدی و ملک افتخار الدین زوزنی این استفسار از مجد الدین همگر نموده ملک پروانه گفته ز شمع فارس مجد ملت و دین سوال میکند پروانه روم مولانا نور الدین رصدی ز شاگردان تو هستند حاضر ربتی و افتخار و صاحب روم صاحب دیوان خود دولت حضرتت را هست لازم دعاگو صاحب دیوان ملروم ملک افتخار ز اشعار تو و سعدی امامی کدامین به پسندند اندرین بوم تو کن تفضیل این جو ملک الصاف بود در دست تو چون مهره موم جواب خواجه مجد همگر اگرچه هر دو طوطی خوش نفسیم بر شکر گفتهای سعدی مگسیم در شیوه شاعری باجماع امم هرگز من و سعدی بامامی نرسیم

ذکر سلطنت ملک غیاث الدین پیر علی و منازعت او با برادرش ملک پیر محمد و بیان نهایت کار ملوک کرت و اختتام جزو ثانی از این مجلد

ملک غیاث الدین پیر علی بعد از فوت ملک معز الدین حسین بر سریر سلطنت نشسته خطه سرخس را بموجب وصیت پدر ببرادر خورد تر ملک پیر محمد مسلم داشت و چند گاه مشرب عذب موافقت میان اخوین از خاشاک منازعت مصفی بود آخر الامر ملک پیر محمد بنا بر افساد اهل فساد نسبت بملک غیاث الدین پیر علی در مقام عناد آمده نام او را از خطبه بیفکند چون این خبر بهراة رسید ملک غیاث الدین با سپاهی جلادت آیین بصوب سرخس نهضت فرمود و ملک پیر محمد اسباب حصار داری مرتب داشته در قلعه متحصن شد و ملک غیاث الدین بمحاصره برادر مشغولی کرده یکبار لشکر دست به بیداد بر آورده شدت سرما بمرتبه رسید که اکثر آن بنیه ها ترکید لاجرم ملک غیاث الدین پیر علی میل مراجعت کرده مصلحان در میان آمدند و بین الجانبین کرت آشتی واقع شد ملک پیر محمد از سرخس بیرون رفته پیش برادر بزرگتر بسر خدمت فرود آورد و هر یک بمقام خود بازگشتند و چون در زمان سلطنت ملک غیاث الدین پیر علی خواجه علی مؤید سبزواری قوی گشته شعار مذهب شیعه امامیه ظاهر گردانید فقها جمعی فتوی نوشته بعرض ملک غیاث الدین رسانیدند که دفع شیعه بر ملک اسلام واجب است و بآن واسطه ملک چند سال متعاقب لشکر به نیشاپور که در تصرف کسان خواجه علی مؤید بود کشیده از مراسم قتل و غارت و تخریب شهر و ولایت دقیقه نامرعی نگذاشت و در کرت سیم در ویرانی بیشتر مبالغه نمود و غلات مسلمانان را چرانیده و باغات را بزمین هموار کرده درختان صد ساله را از بیخ بر کند و کاریزها انباشت عجب آنکه این حرکات نزد فقهاء آن زمان که ملک غیاث الدین بفتوی ایشان متعرض ولایت خواجه علی مؤید بود دید و نامشروع می نمود در مطلع سعدین مذکور است که در آن ایام که ملک غیاث الدین در ظاهر نیشاپور نشسته بامثال این امور ناهنجار حکم میفرمود روزی از اهل سادات نیشاپور شخصی بنظرش در آمد او را پیش طلبیده گفت ای مرد کت بنا بر مسلمانی بر چند چیز است آن شخص بتامل جواب داد که بعد غنیمت ملک بر سه چیز غلات مسلمانان چرانیدن و کاریز انباشتن و درخت انداختن ملک غیاث الدین از شنیدن این سخن منفعل گشته مراجعت نمود اما در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمائه نوبت دیگر لشکر بدان جانب کشیده در آن کرت او را فتح نیشاپور دست داد و زمام حکومت آن خطه در قبضه اقتدار اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی نهاد و در سنه ۷۷۸ ایلچی از حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بهراة رسیده از زبان آنحضرت ملک غیاث الدین را گفت که چون میان ما و پدر تو طریقه دوستی مرعی بود حالا مناسب چنانست که مودت زیادت گردد و یگانگی بیگانگی پیوندد ملک جواب داد که من در مقام اخلاص خدام آنحضرت رسوخی تمام دارم امید آنکه فرزند پیر محمد را بفرزندی قبول فرمایند تا موجب سرافرازی شود و چون این پیغام بصاحبقران گردون غلام رسید خواهرزاده خود سونج قتلغ آغا را دختر شیرین بیگ آغا نامزد ملکزاده کرده در

وخواجه علی مؤید ۳ در بلده فاخره هراة ۳

سر منبرها و وردی زرها باسامی ائمه معصومین رضی الله عنهم اجمعین بیاراست از ۳

و در شهور سنه ۷۸۱ ملک پیر محمد بما وراء النهر شتافته امیر تیمور گورکان او را منظور نظر عواطف و مراحم ساخت و چند گاه در اردو نگاهداشته بانعام اسپان رهوار و افسر زرنگار و کمر مرصع و خلعت طلادوز مفتخر و سرافراز گردانید و رخصت معاودت ارزانی فرمود و سونج قتلق آغا را بانجمل و زینتی که گردون پیر مانند آن ندیده بود متعاقب بخراسان فرستاد و ملک غیاث الدین پیر علی از کنار جوی نو تا چهارسوق درون شهر هرات چهار طاقها برافراخته چند روز بتمهید بساط جشن و سور پرداخت و امیرداود و امیر موید ارلات را که مصحوب مهد علیا آمده بودند خدمات شائسته کرده خوشدل و مسرور اجازت مراجعت داد و در سنه ۷۸۲ که صاحبقران گیتی ستان همت عالی نهمت بر فتح ولایات خراسان گماشت سیلاب رعب و هراس اساس اخلاص ملک غیاث الدین پیر علی را اندراس داده بملازمت موکب همایون مبادرت نمود و حضرت صاحبقرانی با سپاه بیقیاس ظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هرات مضرب سرادقات سلطنت و استقلال ساخته ملک سه چهار روز بمدافعه پرداخت چون دانست که لشکر ظفر اثر آن بلده را قهراً قسراً مسخر خواهند گردانید در ماه محرم الحرام سنه ۷۸۳ بپای تضرع و نیاز از شهر بیرون خرامیده در باغ زاغان بعز دستبوس فائز شده بعنایات پادشاهانه اختصاص یافت و چند روز ملازم درگاه عالم پناه بود در وقتی که اعلام ظفر اعلام بصوب سمرقند معاودت نمود نوبت دیگر ایالت هراة بوی مفوض گشت و در سنه اربع و ثمانین و سبعمائه که بار صاحب قران سرافراز از ایران بتوران شتافت بشرف عرض رسید که در غیبت موکب همایون حرکات نالایق از ملک غیاث الدین پیر علی صدور یافته بنابران در وقت معاودت امیر که سیرتوکه توچین را بداروغگی هراة تعیین کرد و ملک غیاث الدین پیر علی را با اولاد و اقربا مقید ساخت و همراه خود بماوراء النهر برد و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه بنابر سببی که در ضمن وقایع حضرت صاحب قران مبین خواهد گشت دست قضا رقم نسخ بر نامهٔ حیات ملک غیاث الدین پیر علی و سایر اولاد وی بکر کرت را که در سمرقند در بند بودند در نوشت آری سلطنت ابد و ملک مخلد خاصهٔ مالک الملک علی الاطلاق است تعالی و تقدس و ثبات حیات و زندگانی و بقاء اعزاز جاودانی مخصوص بخطاب کبریای سبحانی است و بس کارپردازان قضا ببر روز لوای اجلال بر درگاه پادشاهی منصوب میگردانند و خطبا بتقدیر ایزد تعالی هر هفته بر منبر نه پایهٔ گردون خطبهٔ استقلال بنام کشور گیری میخوانند بیت صدای خطبه درین گنبد است هر هفته بنام شاه دگر گوش کن چو داری هوش و لله الحمد و المنه که بتایید احدی و توفیق سرمدی جزو ثانی از مجلد ثالث باتمام رسید و فارس واسطی نژاد خامه عنان بیان بصوب وقایع ایام دولت امیر تیمور گورکان معطوف گردانید

مثنوی

چون قلم خوش رقم مشک سای
گشت درین جزو بلاغت فزای
کرد باقدام بصیرت سلوک
در ره اخبار و حدیث ملوک
قصهٔ ایشان چو بپایان رساند
رخش سوی ذکر تمرخان دواند
تا شود این نامه بزودی تمام
در نظر آصف جم احتشام
سرور دین پرور عالی گهر
از شرف فضل و هنر بهره ور
در شب افروز دل عادلش
ابر دُرربار کف باذلش
طبع منیرش بود آئینه سان
عکس پذیر صور دیگران
لیک در آئینه بچشم خرد
هست نمایان صور نیک و بد
نیست در آئینهٔ طبعش پدید
جز صور نیک بخت سعید
چون ز کرم مرجع اهل وفاست
اسم شریفش لقب مصطفی است
ای ز شرف سرور اهل سخن
واقف اسرار جهان کهن
خامهٔ نیکو روشش نکته دان
کرد درین نظم چو نامت بیان
به که درین جزو همایون اثر
عجز و دعایت ننویسد دگر
تا ز قلم نامه مزین شود
تا سخن از خامه مبین شود
نامهٔ ارباب فضیلت تمام
نامور از نام تو بادا مدام
کوکب آمال تو تابنده باد
دولت و اقبال تو پاینده باد

تمام شد جزو دوم از جلد سیم حبیب السیر

نسخه در هیش بهره

نسخه تموکه چین

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو سیم از مجلد ثالث در ذکر صادرات افعال و واردات احوال حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان و بیان شمه از وقایع اقبال اولاد و احفاد آن پادشاه گیتی ستان تا این زمان

ای نام تو زیب نامهٔ فتح و ظفر وی ذکر تو عنوان سخن را زیور هرگز نشود کسی بافسر سرور تا دست عنایتت نیاید بر سر حمداً کثیراً مبارکاً للملک القدوس السلام وصلوة وافرة کاملة علی المبعوث خیر الانام ای فرق ترا تاج لعمرک زیور وی خیل ترا افسر دولت بر سر بگشاده زبان بمدحت تو نوع بشر بربسته کمر بخدمتت هفت اختر وتحیة طیبة شاملة علی آله البررة الکرام سیما الامام الهمام سلطان اولیاء الله العظام شاه علی سید اشراف سلف داماد نبی جامع اسباب شرف دری که چو او نبود در هیچ صدف یعنی امیر نجف وسلطان نجف سلام الله المهیمن العلام علیه و علیهم الی یوم القیام اما بعد بر ضمایر سالکان ممالک عقل و دانائی و خواطر سالکان مسالک فضل و بینائی در نقاب ارتیاب مستور نخواهد بود که طایفه از شه سواران مضمار انشا و بلاغت و سرداران مملکت انشا و براعت که در ملک سخن رانی صاحبقرانی نموده اند و بنیزهٔ خطی قلم اقلیم نکته دانی گشوده اند جواد خوشخرام خامه در میدان بیان احوال خسرو گیتی ستان امیر تیمور کورکان جولان داده اند و بامل فضایل جواهر زواهر آن بدایع وقایع را باحسن عبارات و امین استعارات بر منصهٔ عرض نهاده و الحق آن صحایف لطایف نگار و ملفات غرابت آثار در دقت معانی و سلاست الفاظ بمرتبه ایست که نوا سازان چمن املا و نغمه پردازان گلشن انشا اعتراف دارند که تا خامهٔ تیر دبیر بر صحیفهٔ زرافشان مهر منیر حالات کائنات تحریر مینماید و دست تقدیر صانع قدیر اوراق لاجوردی سپهر مستدیر بنقوش کواکب ثواقب می آراید در هیچ تاریخ عذار ابکار اجزاء تالیف را مثل آن خطی مشکین زینت نبخشیده اند و در هیچ زمان چنان عرایس تصنیف الجنین لعلی عنبرآگین مزین نگردانیده سیما کتاب ظفرنامه که عبارات مهذبش چون وصال دلبران ماه سیما فرح افزا آمده و استعارات مستعذبش مانند عناب نوش لبان حور لقا دلگشا گشته سلاست الفاظش رشک سلسلهٔ زلف خسرو پرویز و عذوبت معانیش چون کرشمهٔ شیرین شورانگیز سواد آن که بحقیقت کحل الجواهر معاینت بر بیاض دیده جای توان داد و بیاضش اگر بی تکلف غرهٔ صبح شادمانی است بر سواد بیاض چشم جهان بین توان نهاد بدیع هنگامه

مثنوی

سوادش نور بخش دیدهٔ حور بیاضش چون رخ خورشید پر نور
جهان افروز چون روز جوانی نشاط افزا چو زلف زندگانی
چو زلف مهوشان سطرش دلاویز چو لعل دلبران لفظش شکرریز
حروفش منتظم چون عقد گوهر عروسان سخن را گشته زیور

بنابرین مقدمه مناسب آن بود و اولی چنان مینمود که این بعض قلیل البضاعة و حقیر عدیم الاستطاعة در مقام تحریر احوال صاحبقران جهانگیر در نیاید و مطالعهٔ بدایع وقایع آنحضرت را آن کتاب

افادت آیات حواله نماید زیرا که سها در پرتو آفتاب فروغ نبخشد و هیچ عاقل خزف پاره در برابر در مکنون ننهد نقد مغشوش در جنب طلا تمام عیار رواج نپذیرد و با وجود
ظهور گنج زر مصراف عقل درهم ناسره برنگیرد بیت چه دستان سرایم من بوالهوس که با عندلیبان شوم همنفس اما تا سالک سخن از یکدیگر انفصال نیابد
و انوار بدایع اخبار صاحبقران کامکار بدین اوراق متتابع بتلطفات الهی واثق بوده و بفیض فضل نامتناهی اعتماد نموده طایر همت بر هوا اراده این حکایات پروانه
داده و این روایات را بیت بالفاظ بلیغ روح پرور که هر سطرش بود چون عقد گوهر بر طبق عرض نهاد بیت فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد و چون تفصیل تمامی احوال که در ظفرنامه مسطور است مفضی باطناب و ملال بود اختصار بر تبیین مجملی از کلیات وقایع و محاربات
سزاوار نمود و التوفیق من الله الودود و بیده ازمة المراد و المقصود گفتار در ذکر نسب صاحبقران جمشید وش و بیان ولادت
با سعادتش در شهر دلکش کش هر چند که بسبب شرف نفس و کرم ذات و وفور حشمت و علو همت صاحبقران را فر کرامت از شرح فضایل
آبا کرام و نشر مناقب اجداد عظام استغنای تمام دارد اما چون بمقتضای آیت کریمه و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا امرا مغول همیشه سلسله نسب
آبا و اجداد را محفوظ داشته با اولاد امجاد تعلیم میکرده و در بطون اوراق و متون دفاتر در قلم آورده معروض میشود که نسب صاحبقران عالی حسب
امیر تیمور گورکان را مورخان عالیشان بدین منوال مسطور گردانیده اند که قطب السلطنة و الخلافة امیر تیمور گورکان بن امیر ترغای بن امیر برکل بن ایلنگیر
نویان بن امیر ایجل بن قراچار نویان بن امیر سوغوچیجن بن ایردمجی بن قاجولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنقر خان بن قیدو خان بن دوتومنین خان (نسخه: تومنین)
بن بوقا خان بن بوذنجر قاآن بن آلانقوا و چنانچه در جزو اول از این مجلد مرقوم قلم صحت رقم گشت آلانقوا از نسل قیان بیافث بن نوح علیه السلام (بود و نسب قیان)
می پیوست و چون شمه از حالات امیر ایلنگیر و آبا و اجداد او از ضمن وقایع خانان ترکستان و چنگیزخانیان مستفاد میگردد تکرار آن مبادرت
نمینماید و مرقوم میشود که امیر برکل عافیت طلب بود و باختیار خویش از سرداری سپاه تقاعد نمود بیت بغیر از حدود و نواحی کش نگردد از ممالک
دگر جای خوش و به نسیم عنایت خداوند جز و کل امیر برکل را در چمن وجود دو گل شکفت امیر ترغای و امیر بتیه و امیر ترغای که پدر صاحبقران
کشورگشاست بیت جهان کرم بود و بحر سخا نکوکار و دیندار و فرخ لقا و همواره بمجلس شریف شیخ بزرگوار شمس الدین کلال تشریف میبرد و نسبت
بسایر صلحا و فقرا طریقه اخلاص و ارادت بجای می آورد مثنوی نشستی با اهل عبادت همه سرانجام کارش سعادت همه فرو نامدش سر بچرخ کبود همین سر
بمحرابش آمد فرود و در سنه ست و ثلثین و سبعمائه که سلطان ابوسعید بهادرخان فوت شده زمان اقبال و اوان استقلال سلاطین چنگیزی در مملکت ایران
بنهایت رسید بر طبق کلام معجز نظام ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها امیر تیمور گورکان در ولایت توران از تکینه خاتون که بآیین شریعت (مکینه)
غرا در حباله امیر ترغای بسر میبرد متولد گردید چه در ربیع الاول سال مذکور وفات پادشاه سعید سلطان ابوسعید واقع بود و در بیست و پنجم شعبان صورت ولادت
حضرت صاحبقران در قبة الخضرا کش روی نمود بیت یکی گر رود دیگر آید بجای جهان را نمانند بی کدخدای و از طلوع آن نیر سعادت پرتو صدق (در شب سه شنبه)
خواب قاجولی بهادر و تعبیه که تومنه خان کرده بود بوضوح انجامید چنانچه کیفیت این حکایت در جزو اول از این مجلد مسطور گردید و چون مضمون دیوان
و جعلناکم خلائف فی الارض پروانچه برحمتنا من نشاء منشور دولت آن مولود عاقبت محمود را بطغرای غرا انا جعلناک خلیفة فی الارض موشح (نصیب)
گردانیده بودند هم از اوائل ایام صبا و مبادی اوان نشو و نما از ریاض محاسن اطوارش شمیم سلطنت و جهانداری چون نکهت ریاحین از نسیم بهاری
میدمید و از مجاری لطایف گفتارش فروغ ابهت و کامکاری همچو شعشعه برق از سحاب آذاری میدرخشید مثنوی بلی در سحر بر جبین سپهر نمایان
بود نور اقبال مهر دمد چون نهالی بطرف چمن شود ظاهر از صورتش بی سخن که روزی ببار آورد کام دل شود حاصل از بارش آرام دل و
حضرت صاحبقرانی در عنفوان اوان جوانی همواره باسپ تاختن و صید انداختن مایل و مشغوف بود و با آموختن رسوم رزم و پیکار توجه مینمود تا آنزمان
که بر سریر سلطنت عروج فرمود چنانچه بر سبیل اجمال و تفصیل در سلک تحریر انتظام خواهد یافت ان شاء الله تعالی ذکر شمه از سیر مسعوده صا
حبقران کامکار و بیان تاریخ تسخیر بعضی از بلاد و امصار صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان در ایام شباب خرم و دلخوش
در بلده کش که آنرا شهر سبز گویند روزگار همایون میگذرانید و در مصاحبت بعضی از امرای برلاس که قرابتان آنحضرت بودند روزی بشب و
شبی بروز میرسانید و در آن اثنا نوبتی با سه چهار کس از خویشان عالیشان بمجلس شریف شیخ شمس الدین کلال تشریف برد و در آن روز شیخ سر بجیب مراقبه

برآورده گفت که امروز در صحبت ما کسی است که بمرتبه بلند پادشاهی خواهد رسید بهر یک را از امرا حاضر که بوفور شوکت و ملکنت مغرور بود ندبخاطر گذشت که صعود بدرجه سلطنت مرا دست خواهد داد اما بر ضمیر صواب نمای صاحبقران سعادت تمام خطور نمود که باوجود این نوئینان عظیم الشان و فقدان جمعیت اسباب پیکر این دولت در نظر من چگونه جلوه گر آید و جناب شیخ نوبت دیگر آغاز سخن کرده فرمود که در آن زمان که طنطنه ظهور خلیفه اعظم یعنی حضرت آدم در کنبد فیروزه مقرنس گردون افتاده و از اهتزاز نسیم عنایت قادر کن فیکون مضمون همایون انی جاعل فی الارض خلیفه بگوش هوش نشینان عالم علوی و سفلی رسید زمره که بغفلت جز ذات الصفات داشتند با خود مخمر کردند که خمیر مایه طینت جناب خلافت مآب ایشان خواهند بود و بخار بلکه بکاخ دماغ آتش و باد و آب صعود نموده آتش بتنادر کانون دروئشان اشتغال یافت و هر یک در باب ترجیح و تفضیل خویش باقامت دلایل پرداخته هوای فضا
سخنان باد انگیز بزبان آوردند و ابواب معارضه و نزاع بر روی یکدیگر باز کردند اما خاک پاک آدم دم از علم و فروتنی زده با خود گفت که ع
من خود چه کسم زمین که گوید باوجود پستی این سرافرازی مرا کی دست دهد و با این همه پستی و افتقار هستی خلیفه پروردگار چگونه صورت بندد تواضع خاک مقبول درگاه صانع افلاک افتاده بر طبق حدیث من تواضع لله رفعه الله آدم علیه السلام از روی مخلوق شد بیت خاک شو خاک تا بروید گل که بجز خاک نیست مظهر کل اکنون در مجلس ما نیز هر کس امروز دم از فقر و مسکنت زد فرمانفرمائی او را میسر خواهد گشت قطعه چون خاک باش در همه احوال بردبار تا چون هوات برهمه کس قادری رسد چون آب نفع خویش بهر کس همی رسان تا همچو آتشت زجهان برتری رسد امیر صاحبقران از استماع این سخنان امیدوار شد که کوکب جاه و جلالش از برج شرف و اقبال طلوع خواهد نمود و بجد تمام و جهد لاکلام بترتیب مقدمات جهانگیری مشغولی فرمود و بعنایت الهی و عاطفت شهنشاهی در طلب هر مراد که رخش همت جولان داد و سکه مطلوب در اسپه ادرا استقبال کرد و در تحصیل هر غرض که سالک طریق گردید چهره مقصود چون دولت و اقبال علی سرع الحال روی بجانبش آورد گوئیا بر عضو از ذات آن نقش عقلی بود مصور و هر موی بر عنصر لطیفش لشکری بود در جوش زره و در شب دیجور حوادث هر گاه رای عالم آرایش در لمعان آمدی همچون ماه چهارده صفحه گیتی را منور گردانیدی و در روز ظهور وقایع هر وقت فروغ شمشیر بهرام تاثیرش هر کجا پرتو انداختی انوار آفتاب ظفر از افق مراد و مرام طالع گردید بیت زرای روشن و شمشیر خونبار بیکدم عالمی را ساختی کار لاجرم در اندک زمانی سپاهی بیشمار با عدت و اهبت بسیار در ظل رایت نصرت شعارش مجتمع گشتند و بمظاهرت بازوی خنجرگذار و معاضدت افکار صایبت آثارش بساط ابهت حکام زمان و سلاطین نافذ فرمان را بر طبق دلخواه در نوشتند مثنوی بگردش نگردان هر کشوری باندک زمان جمع شد لشکری بگسترد سرخیل کار آگهان بساط بزرگی بر سم مهان و آن پادشاه کامیاب باستصواب اعاظم سادات و اکابر و اتفاق اعیان نوئینان ستوده مآثر در قبة الاسلام بلخ در سنه احدی و سبعین و سبعمایه قدم بر سریر پادشاهی نهاد و سرپنجه قدرت قادر کن فیکون مقالید ایالت ربع مسکون بمقتضای ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده بقبضه درایت او داد ماهچه رایت ظفر آیتش از مشرق عظمت طلوع کرده آفتاب کردار تا اقصی مغرب پرتو انداخت و آفتاب رای کشورگشایش از افق حشمت نورافشان شد ولات شرق و غرب را کواکب آسا معدوم و ناپیدا ساخت بیت چو خورشید بر دارد از رخ نقاب ستاره نهان گردد اندر حجاب از ابتدا زمان اقبال تا انتهاء اوان استقلال در هیچ معرکه شکست بر لشکر آن خسرو فریدون فر نیفتاد و همواره همین دولت شوکتش ملازمان موکب همایون را فیروزی و ظفر دست داد و قلاع و حصونی که از غایت رفعت سر شرفاتش بر آسمان سودی و کنگر از فراز فصیل آن کمتر از ذره نمودی به تیر قهر یلان صف آرای و گرز گران گردان قلعه کشای مفتوح و مسخر گردانید و از هر مملکت که تحت تصرفش درآمد علما و فضلا و مهندسان و هنرمندان را کوچانیده قرین اعزاز و اکرام بماوراءالنهر رسانید و حضرت صاحبقرانی بعد از جلوس بر مسند کامرانی نخست بفتح بلاد و امصار ترکستان و مغولستان و خوارزم و توابع آن پرداخت و چون گلزار آن ممالک را از خار عصیان و طغیان مخالفان و مفسدان پاک ساخت در اواخر سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه
از توران بایران شتافته در سنه ثلث و ثمانین تمامی بلدان خراسان را مسخر گردانید و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه لشکر بسیستان و قندهار کشیده آن ولایات را نیز در سلک سایر ممالک محروسه منضم گردانید و در سنه ست و ثمانین و سبعمائه بیرولی را ... ساخته در استراباد لوای اقبال برافراشت و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه بعراق و فارس و آذربایجان رفته همت عالی نهمت بر فتح آن نواحی مصروف داشته چون از آن سفر که بیورش سه ساله مشهور است

نسخه قتمش

مشهور است بازگشت بجانب دشت قبچاق شتافته در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ۷۹۳ در موضع قندرچه با توقتمش خان حرب کرده او را منهزم گردانید و در الوس جوجی خان مراسم قتل و غارت و اسر و تاراج بجای آورد و در منتصف رجب سنه ۷۹۴ بعزم یورش پنجساله نوبت دیگر از توران بایران رایت نهضت برافراخت و درین سفر مهم حکام مازندران و آل مظفر و سایر ولات عراقین و دیاربکر را بر نهج دلخواه ساخت و در جمادی الاولی سنه ۷۹۷ از راه دربند بجانب دشت قبچاق خرامید و بار دیگر با توقتمش خان مقاتله نموده او را مستاصل گردانید در اوائل بهار سنه ۷۹۸ از همان راه بآذربایجان بازگشته ایالت آنمملکت بمیرزا میرانشاه تفویض کرد آنگاه بسمرقند شتافته در سنه تسع و تسعین و سبعمائه ممالک خراسان را بامیرزاده شاهرخ سپرد و در سنه ثمانمائه میل غزو و جهاد فرموده لشکر به هندوستان کشیده در روز سه‌شنبه هفتم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمائه بظاهر دهلی رسید و میان آنحضرت و حکام آنولایت سلطان محمود و ملو خان محاربه عظیم بوقوع انجامید و نسیم فتح و فیروزی بر شقه رایتش وزید بعد از آن عنان مستقر سریر کرامت معطوف داشته در روز سه‌شنبه ۲۱ شعبان در ضمان حمایت رحیم رحمان در دارالسلطنه سمرقند نزول اجلال نمود و در هشتم محرم الحرام سنه اثنی و ثمانمائه بعزم یورش هفت ساله پای مبارکت در رکاب نصرت انتساب آورده از توران بایران توجه فرمود و در اواسط جمادی الاولی سنه ثلث و ثمانمائه در ظاهر دمشق با پادشاه مصر ملک فرج مقاتله کرده او را منهزم گردانید و تمامی بلاد شام را در حیز تسخیر کشیده از دمشق بصوب بغداد خرامید و آنخطه را از فرج نامی که گماشته سلطان احمد جلایر بود قهراً قسراً انتزاع نمود و در تعقیب بقعه سنه مذکوره بقتل عام فرمان فرمود و آن پادشاه بهرام قهر بعد از تخریب آنشهر بایران و آذربایجان شتافته در ۱۳ رجب سنه اربع و ثمانمائه بعزم رزم عالم روم ایلدرم بایزید متوجه آن مملکت گردید و در روز جمعه نوزدهم ذی حجه سنه مذکوره در نواحی انگوریه میان آنحضرت و قیصر مقابله و مقاتله دست داده لشکر سمرقند سپاه روم را منهزم گردانید و قیصر اسیر سرپنجه تقدیر شده منظور نظر عاطفت صاحبقران عالی گهر گشت اما دست قضا بساط امنیت و فراغت او را از مرز و بوم در نوشت امیر تیمور گورکان را داعیه بود که باز حکومت روم را با ایلدرم بایزید مفوض سازد و گرت دیگر لوای حشمت و عظمتش را در آن دیار برافرازد ولیکن در ماه شعبان سنه خمس و ثمانمائه ایلدرم بایزید وفات یافت و حضرت صاحبقران آنمملکت را به پسرش بازگذاشته عنان بصوب آذربایجان تافت و در سنه ست و ثمانمائه بطرف گرجستان رفته بسیاری از قلاع و بلاد کافران را بزخم تیغ و سنان بگرفت و گرگین که در آنولایت حکومت میکرد جزیه قبول نموده متابعتش را پذیرفت و در اوائل فصل بهار که خسرو ثوابت و سیاره ببیت الشرف خویش خرامید امیر صاحبقران عنان عزیمت بصوب سمرقند فردوس مانند معطوف ساخته در محرم سنه سبع و ثمانمائه آن بلده را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید ملخص سخن آنکه صاحبقران باستقلال در مدت سی و شش سال از سرحد ختا تا اقصاء شام و از اقصاء هند تا ناحیه فرنگ با وجود چندین سلاطین با فرهنگ تحت تصرف و حیز تسخیر در آورد و جبابره و قیاصره عصر و سروران آفاق و گردنکشان بحقاق را بلطف یا بعنف مطیع و منقاد خویش کرد مثنوی

امیر جهانگیر عالی نژاد چو پا بر سر ایالت نهاد ز سرحد چین تا باقصای شام غلط میکنم ربع مسکون تمام که از راه صلح و که از روی جنگ در آورد از لطف ایزد بچنگ سلاطین ایران و توران زمین سران دمشق و بزرگان چین بدرگاه او با نیاز آمدند بالطاف او سرفراز آمدند

حضرت صاحبقرانی در ایام سلطنت و کامرانی در تنسیق امور دیوانی و تحصیل وجوه سلطانی قاعده‌ها وضع کرد که دستور وزراء کامل عقل و منشور حکماء صاحب تجربه را منسوخ گردانید و بهنگام حدوث وقایع و نزول حوادث و توجه اسفار و عزیمت کارزار با امرا و ارکان دولت و نوئینان و اعیان حضرت بمقتضای نص و شاورهم فی الامر سنت مشورت بتقدیم میرسانید اما در اکثر اوقات بنا بر سرانجام مهمات را بر مقتضیات رای صواب‌نمای خود مینهاد و بنص فاذا عزمت فتوکل علی الله بر لوح خاطر نگاشته عنان نهضت بصوب صواب انعطاف میداد پیوسته در تعظیم سادات و علماء و تکریم فضلا و صلحا اهتمام تمام مینمود و در تقویت ارکان دین مبین و اظهار شعار شرع متین بقدر امکان مبالغه میفرمود مثنوی

چو بنشست بر مسند سروری برافراخت اعلام دین پروری به تعظیم سادات کوشش نمود در انعام و اکرام ایشان فزود کرم کرد با اهل فضل و هنر بدانشوران بلاغت اثر

در سفر و حضر همواره زمره از آن طبقه عالی گهر در خدمتش بسر میبردند و در مجلس همایون بمباحثه علوم دینی پرداخته در تفتیش و تحقیق مسائل یقینی شرائط اهتمام بجای می‌آوردند بیت بدانشوران بود مایل بسی بیاموخت زیشان مسائل بسی و آن پادشاه دریادل در ایام اقتدار سیورغالات و انعامات جهت ارباب عمایم و افاضل مقرر ساخت و در باب وصول مواجب و اقطاعات امرا و صدور و وزرا و خیل و حشم و عبید و خدم رایت اهتمام برافراخت

رسید و خان حال مآل امیر حسین از وی پرسید بعرض رسانید که امیر حسین در قلعهٔ کرپو که محبسش بود از عالم انتقال نمود و تغلق تیمور این عذر را بسمع قبول جای داده
به بادشاه زاده را اجازت مراجعت ارزانی فرمود اما امیر تیمور گورکان بعد از مفارقت از ملک حسین بماوراء النهر شتافته از بیم اعدا چند گاه پوشیده و پنهان
بسر میبرد و دران اوقات چهل و هشت روز در خانهٔ خواهر بزرگتر خویش قتلق ترکان آغا و چهل و هشت روز دیگر در قریهٔ اچیقی بود و از آن قریه بشب در میان بکنار
آب آمویه رفته دران منزل تیمور خواجه اغلان و بهرام جلایر بوی پیوستند و باتفاق روی بقندهار آوردند زیرا که امیر حسین از قلعهٔ کرپو گریخته بدانجانب
رفته بود و امیر تیمور گورکان و رفیقان بعد از طی منازل و قطع مراحل در سرحد منزل توتن تکودری با امیر حسین رسیده باتفاق یکدیگر روی بسیستان نهادند
و با آنکه والی سیستان بمعاضدت امیران بر دشمنی قوی که دران اوان او را پیدا شده بود ظفر یافت سرشت بد او را بر سلوک طریق غدر باعث آمد
جمعی کثیر از لشکریان را مقرر ساخت که چون امیر حسین و امیر تیمور از سیستان بیرون روند سر راه بر ایشان گیرند آنگاه آن امیر شجاعت پناه را اجازت
معاودت داد و سیستانیان در اثنا راه بدیشان بازخورده آغاز قتال کرده جنگی سخت روی نمود و امیر تیمور گورکان را تیری بر دست و زخمی بر پای مبارک
رسید و ملازمان موکب عالی دشمنان را بازپس نشانیده امیر حسین و حضرت صاحبقران بگرمسیر شتافتند و امیر تیمور جهت معالجهٔ جراحات در خانهٔ توتن تکودری
توقف کرد و امیر حسین با نود کس روی بصوب تغلان آورد و در راه از اچونی برادر بیلچیک شکست یافته با دوازده کس بموضع سیشر تور رفت و چون جراحات
امیر تیمور گورکان التیام پذیرفت با تیمور خواجه اغلان و بیست و چهار نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب ارصف معطوف گردانید و پس از وصول
بکهمرد توکری سوچی نام را نزد امیر حسین فرستاده تا او را از صحت ذات شریف اخبار نموده التماس توجه بجانب ارصف کند و از کهمرد نیز کوچ فرموده در
اثنا راه قرانجی ولد حسین با صد سوار و تغلق خواجه برلاس و امیر سیف الدین و شیر بهرام بموکب همایون پیوستند و چون ارصف بشرف نزول
موکب حضرت صاحبقرانی مشرف گشت امیر حسین با صد و سی سوار و صد و پنجاه پیاده بدانجا رسید و بدیدار صاحبقران کامکار اظهار مسرت فرموده در باب تسخیر
مملکت باوی آغاز مشورت کرد و خاطر بر ان قرار یافت که نخست بجانب قلعهٔ اولاجو روند و منکلی بوغا از کیفیت حال واقف شده علم فرار برافراشت
و درین اثنا از ایل دولان جاون سعید مرد بملازمت امیر حسین و امیر تیمور شتافته غاشیهٔ خدمت بردوش گرفتند و الیاس ولد تومن با دویست نفر از سپاه
رانده ضمیمهٔ عساکر نصرت مآثر گشت و امرا بدره گز رفته در میدان ایلچی بوقا نزول نمودند و شنودند که امیر جاکو بن مبارک بن طوغان بن قادان بن شیر عبد
بن قراچار نویان و امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جلال هندوکا برلاس بتر بدآمده اند و عازم ملازمت اند و مقارن آنحال خبر رسید که منکلی بوقا و ابو سعید
و حیدر با شش هزار مرد صفدر بخیال آتش قتال بر کنار آب سیاه نزول نمودند امیر حسین و حضرت صاحبقران مانند برق و باد روی باعدا نهاده دران
اثنا امیر جاکو و رفیقان از جانب ترمد در رسیدند و امیر حسین و امیر تیمور مستظهر و مطمئن خاطر گشته بمقابله و مقاتلهٔ دشمنان اقدام نموده بدیدن عروس فتح
و ظفر فایز شدند و منکلی بوقا و معاونان او هزیمت غنیمت دانستند

ذکر عبور امیر حسین و امیر تیمور از آب و ظفر یافتن بر مخالفان خذلان مآب

چون امیر حسین و امیر تیمور گورکان خاطر از امر منکلی بوقا و ابوسعید و حیدر فارغ ساختند روزی چند در حدود بلخ و قندز و بقلان
و طایخان و بدخشان بسامان سپاه پرداختند و با شاهان بدخشان صلح کرده آهنگ ارهنگ نمودند و پس از وصول آب گذشته براه سالی سرای عازم
ختلان شدند و از پول عبور فرموده بموضع دشت کولک لشکرگاه ساختند و دران منزل بتحقیق پیوست که توغلق سلدوز و کیخسرو ختلانی سپاه جته را سر کرده با
بیست هزار مرد در حدود پل سنگین نشسته اند و حال آنکه دران زمان لشکر ظفر قرین زیاده از شش هزار نفر نبود و حضرت صاحبقرانی بتایید سبحانی واثق بوده از ان
شش هزار تن دو هزار سوار جرار ملازم رکاب سعادت آثار ساخت و رایت نهضت بحرب اعدا برافراخته در سر پل سنگین بسان شیر عرین بر ایشان
تاخت و از چاشتگاه تا بیگاه زمان محاربه امتداد یافته در وقت غروب دلاوران جانبین بموافقت خورشید خنجرگذار پای از معرکهٔ کارزار بیرون نهادند و چون
عدد اعدا افزون از حد تعداد بود دران شب صاحبقران صاحب تدبیر اندیشه بر حل آن واقعهٔ معضله گماشته امیر موسی و امیر مؤید ارلات و اوج قرا
بهادر را با پانصد مرد که هر یک در آیین هنر رستم دستان را غاشیه کش خویش میشمردند در برابر دشمنان بازداشت و بنفس نفیس با هزار و پانصد نفر
دیگر بجانب بالای آب توجه کرده در جوف لیل مجموع آن خیل شتابان از آب گذشته بقلال جبال صعود فرمودند و روز دیگر قراولان پی اسپان دیده دانستند
که طایفهٔ از آب عبور نموده اند تا حقیقت حال بر ایشان مبهم مانده شب دیگر که شعلات کواکب بر ذروهٔ سپهر گنارعلی علم نمایان شد صاحبقران

در سمرقند ۷

منکلی بوغا سلدوز را که داعیهٔ سرکشی داشت از پای درآرند ۲

صاحبقران گیتی‌فروز فرمود که بر زبر جبال آتش بسیار برافروختند مخالفان از شنیدن خبر ورود و دیدن اثر شب متحیر و مضطرب گشته هر طائفه بطرفی گریختند
و امیر تیمور گورکان از آن کوه مانند سیل با شکوه فرود آمده ایشان را تا میدان گجرانی تعاقب نمود و در آن منزل آنحضرت پیوسته از مهب نسایم این فتح مبین
بشارت ریاض دولت و اقبال امیدوار شده نوبت دیگر صاحبقران شمیم اثر را دو هزار مرد دلاور بر امیر حسین پیشکش گرفته چون آن سپاه آهنین رسیدند
اهالی شهر سبز فوج فوج روی امید بدرگاه خلایق پناه نهادند امیر صاحبقران سیصد نفر از لشکر همراه خویش گردانیده دیگران را بتوقف مأمور ساخت
و بعد از طی مقداری مسافت امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین را با دویست سوار فرمود که بطرف کش ایلغار نمایند و هر یک
دو بند شاخ پر برگ از دو جانب اسپ در آویزند تا داروغه کش گرد و غبار بسیار مشاهده نموده تصور کثرت وصول سپاه نماید و بگریزد و امرا
برین موجب تقدیم رسانیده و تدبیر موافق تقدیر افتاد و داروغه فرار بر قرار اختیار کرد آری چون اراده ازلی باشتعال آتش اقبال دولتمندی تعلق
گیرد گاه از انوار تدبیر ضمیر منیر شعله برافروزد که خرمن جمعیت لشکری بسوزد و گاه از نسیم رای صواب‌نمای گردی برانگیزد که بمجرد مشاهده آن سپاهی بگریزد
رباعی هر کس که ز فضل ایزدی بهره وراست / بر چهره او ز نور دانش اثر است / اندر نظرش عروس اقبال و ظفر / هر دم بهانه دگر جلوه گراست

ذکر محاربه فتح مبین و ظفر یافتن امیر حسین و امیر تیمور بر دشمن امیر حسین نویان و امیر تیمور گورکان بعد از انهزام داروغه کش
بخاطر خرم و دل خوش در آن بلده نزول اجلال فرمودند در آن وقت الیاس خواجه خان با جنود فراوان در منزل تاش آریغی که در چهار فرسخی شهر سبز واقع است
اقامت داشت و در خلال آن احوال توغلق‌تیمور خان در تختگاه خویش وفات یافته بود و الغ توقتمور و امیر حمید آمده بودند که الیاس خواجه خان را بدان جانب
برند القصه امرا بعد از اجتماع لشکر با کش بخزار امید بند و در آن مقام بمزار خواجه شمس رفته با یکدیگر لوازم عهد و پیمان درمیان آوردند که طریقه نفقت
مرعی داشته پیرامن خلاف نگردند و در آن اوقات روزی امیر تیمور گورکان خوابی دید که دلالت بر آن میکرد که علی اسرع الحال بر مخالفان ظفر خواهد یافت
بنابر آن قوی دل و مطمئن خاطر گشته کیفیت واقعه را با امیر حسین درمیان نهاد و باتفاق متوجه رزمگاه شده بتعبیه سپاه پرداختند از آنجانب الیاس خواجه
خان نیز عزم ستیز کرده لشکر مرتب گردانید در موضع فتح مبین امواج دریای فتن در تلاطم آمده دلیران تهمتن و مبارزان دشمن شکن درهم افتادند و جمعی
کثیر از جنود جته جنبه پهلوانی بدست گرفته روی بحضرت صاحبقرانی آوردند و ملازمان موکب عالی آغاز تنبه کرده زمره از معارف خاص الیاس خواجه را
جریح و قتیل گردانیدند آنگاه یکبار دلیران میدان پیکار تیغ و خنجر در یکدیگر بسته ابواب کشش و کوشش برگشادند عاقبت نسیم فتح و نصرت بر پرچم علم امیر حسین
و امیر تیمور وزیده الیاس خواجه خان فرار نمود و بسیاری از لشکریانش کشته از اعیان امرا اسکندر اوغلان و امیر حمید و یوسف خواجه در پنجه تقدیر گرفتار شدند
و روزی چند مقید بوده بقتل رسیدند و امیر حسین و امیر صاحبقران بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر و ناکامی دشمنان بداختر و اشتغال نشاط شکار در
موضع اقار در ضمان عنایت حضرت خداوند بدار الملک سمرقند شتافتند و کابلشاه اوغلان را که ولد دورجی بن ایلچیکدای بن دوا خان بود به
پادشاهی برداشتند

گفتار در بیان جنگ لای و انهزام یافتن لشکر جته در بهار سنه خمس و ستین و سبعمائه که خاقان
گل اصناف حشمت و تجمل روی بانجمن الوس ریاحین آورد و بزخم پیکان خار جنود شتوی را از فضای گلزار منهزم کرد الیاس خواجه خان جهة انتقام کار
فتح مبین با جمعی کثیر از لشکر بیکران روی بجانب ایل و الوس جغتای نهضت نمود و این خبر بعرض صاحبقران عالی رسیده امیر حسین را تنبیه نمود و آن امیر بلند
سرور سپاهی غرق در جوشن و تیغ و تیر مجتمع گردانیده علم نهضت بجانب اعدا برافراختند و از آب سیحون گذشته طبقات حشم امور چیل خود و خیمه و خرگاه
منصوب ساختند و از آنطرف الیاس خواجه خان نیز رسیده کنار آب بادام را نیز معسکر گردانید و امیر حسین باتفاق امیر تیمور پیشتر رفته بعد از القای
اعدا بتعبیه دلیران صف آرا مشغول گردید امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس بهادر را در قول جای داده بنفس خویش با لشکری بهنگام
کارزار از اسفندیار پیش در برانغار بایستاد و امیر تیمور گورکان با جمعی کثیر از سپاه زره‌پوش در جوانغار علم اقتدار برافراخت و امیر حسین در هر طرف از
میمنه و میسره طایفه از اعیان امرا و بهادران را بهراولی مقرر ساخت از آنجانب الیاس خواجه خان نیز جنود جته را تعبیه کرده بمعرکه شتافت و دلیران
جانبین در کنار آب بادام باستعمال آلت کارزار پرداخته بادحمله آتش قتال التهاب یافت چون سپاه امیر حسین و امیر تیمور بکثرت عدد و وفور
تهور موصوف بودند سرداران جته جنبه گریز برکشیده بعمل ننگ پیشه اشتغال نمودند و بحسب جامعیت آن ننگ که از بدایع صنایع الهی است

امیر حسین

۴
وکنار آب بادام
از خون نوش لبان
گل اندام عنابی ساخت
از هر دو جانب داد
شجاعت و پهلوانی
دادند مثنوی
زگیسو لشکر صاحبقرانی
عیان گردی طریق جانستانی
زپیکان خدنگ تیز آهنگ
زمین را دادی از خون جا بجا رنگ
ز دانش لشکر جرار خانی
نکردی کار غیر از تیغ رانی
زدی بر فرق هر کس تیغ خونبار
دو تا گشتی سراپا بیکبار
۵

۶
و آن زمستان
از عمر و دولت
حظی تمام
یافتند

بی ابست و در تک در فضای معرکه جنگ چندان اشک از دیده سحاب ریزان و روان گردید که گویا از تاثیر کره اثیر جوهر هوا مستحیل بآب شد یکبار فرو بارید بیت ز آشوب باران و جوش حباب همه جوش و خون گر دیده آب تیر تیز پرواز در فضای هوا پر باز نتوانست کرد و کمان کیانی به علت استر خا مبتلا گشته روی بگوشه آورد و نیام حسام از نتحات غمام گوهر بار بسان ابار نم بیرون داد و قامت نیزه که راست چون قد جوانان نوخاسته بود خم گرفته سر بزانو نهاد و قوایم اسپان صبا رفتار بواسطه قور لای وگل از حرکت باز ماند و اثواب از کثرت ترشح سحاب سبکساران شده مبارزان را بگوشه تنگنا مقنعه پیده کرد و سروران جنته تا زمین همچو بحر اخضر شد پای مرغابیان بحر مصاف راست چون پای بط شناور شد و چون از سیلان باران نتیجه مقصود مخالفان بود بحصول پیوست ندما از سر انداخته و تیغها از نیام آخته بر لشکر جغتای تاختند و آثار تسلط و اقتدار ظاهر و آشکار ساختند مع ذلک امیر صاحبقران بقدر امکان ثبات قدم نموده لوازم کشش و کوشش بتقدیم رسانید و امیر شمس الدین را که از جمله اعیان سجعان سپاه الیاس خواجه خان بود بگریزانید و تابان بها در دو ملک و بهمدی را متعاقب نزد یکدیگر فرستاده پیغام داد که مصلحت در آنست که قدم جلادت پیشتر نهند تا بموافقت نزد امیر حسین ۱۵
هم روی بمیدان آورده مخالفان را استیصال سازیم و بعنایت الهی رایت فتح و نصرت بر افرازیم و امیر حسین که در آن اوان اعمال حسنه را با فعال سیئه تبدیل داده بود هر بار فرستاده صاحبقران کامکار را با ناخوشی تمام باز گردانید بنابر آن امیر تیمور گورکان آزرده خاطر گشته در امر قتال طریق اهمال مسلوک داشت و شب هر دو لشکر از یکدیگر جدا شده علی الصباح که ترک خونریز فلک بقلم تیغ گوز افی مرتفع گردانید باز هر دو فریق صفها آراسته دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و درین روز نخست سپاه جغتای انهزام یافته بالاخره امیر شمس الدین با طایفه از مردم جلادت آیین بعقب رسید و کر کجکان را چشم بر توقش افتاده عنان مراجعت انعطاف دادند و بهیات اجتماعی بر لشکر ما وراء النهر حمله کرده غالب آمدند و امیر حسین و امیر تیمور با خیل حشم پشت بر معرکه گردانیده اسپان ایشان بر بالای لای وگل افتاد و ده هزار از لشکر جغتای عرصه تلف گشتند و امرا بجوالی سمرقند و شهر سبز شتافتند امیر حسین بی توقف بسالی سرای رفت و ایل و الوس خود را از جیحون گذرانید و در شیرتو منزل گزید اما امیر صاحبقران تا آنکه شاید مهمی از پیش تواند برد روزی چند از آب عبور نکرد و دوازده قشون مرتب ساخته تیمور خواجه او غلان و چاوچی و عباس را با هفت قشون منغلای گردانید و فرمود که بطرف سمرقند روند و آن طایفه از آنحضرت جدا گشته اکثر با عدا پیوستند لاجرم بخاطر صاحبقران سعادت آثار رسید که روزی چند با روزگار مدارا باید ساخت و از آب گذشته در حدود بلخ لوای اقامت بر افراشت و تیمور خواجه را بسبب تقصیری که در وقت امارت لشکر منغلای از وی صدور یافته بود بیاسا رسانیده وجود ش را نابوده انگاشت ذکر سلوک مولانا زاده سمرقندی و مولانا خرد بخاری در طریق سربداری و مراجعت نمودن لشکر جته در عین خجالت و شرمساری چون امیر حسین و امیر تیمور شکست یافته از جیحون عبور نمودند و مغولان بی ایمان بعزم نهب و تاراج بصوب سمرقند توجه فرمودند سیلاب اضطراب بنیاد ثبات و قرار متوطنان آن دیار را منهدم گردانید مولانا زاده سمرقندی که بصفت جلادت و مردانگی اتصاف داشت مردم را بر دفع مغولان تحریض نموده در باره حفظ و حمایت نفس و مال و اهل و عیال سخنان بر زبان گذرانید و سمرقندیان آن کلمات را بسمع رضا جای داده زمام اختیار خود را در قبضه مولانا زاده سمرقندی اقتدار
و مولانا خرد ک بخاری که تیر اندازی جلد بود و ابو بکر کلوی نداف که اوصاف سربداری بر وی صادق می آمد نهادند و ایشان شهر را کوچه بند کرده بر جاده ممانعت سپاه جته ثبات قدم ورزیدند و مغولان مدتها در گرد شهر نشسته لوازم محاصره بتقدیم رسانیدند چون نزدیک بآن رسید که سمرقند ایشان را مسخر گردد و اموال و دماء مسلمانان در معرض تلف آید ناگاه بمقتضای قضای ایزد تعالی وبا در میان چهار پایان سپاه الیاس خواجه خان افتاد چنانچه از چهار اسپ زیاده از یکی زنده نماند و مغولان خائف و حیران شده اکثر ترکش و پر تل بر پشت بستند و پیاده روی بدیار خویش نهادند و چون سربداران سمرقند آن مهم کلی از پیش بردند پای در وادی شرارت و فتنه انگیزی نهاده دست تغلب باموال رعایا دراز کردند و این اخبار بسمع شریف صاحبقران کامکار رسیده مسرعی همعنان برق و باد نزد امیر حسین فرستاد و از کما هی حالات اعلام داد و امیر حسین خوشدل و مسرور بطرف سالی سرای در حرکت آمده امیر تیمور گورکان باستقبال روان شد و در حدود بقلان میان ایشان اتفاق ملاقات افتاده در تنظیم امور مملکت با یکدیگر سخنان گفتند و از و فور تهور سربداران سمرقند اندیشه مند گشته جهة مصلحت وقت خلع و هدایا بدیشان فرستادند و چنان مقرر کردند

مقرر کردند که دران زمستان امیر حسین در سالی سرای بسر برد و امیر صاحبقران در کش و نخشب قشلاق فرماید و در وقت نزول جمشید خورشید در بیت
الشرف از دو طرف بسمرقند روند آنگاه صاحبقران عالیجاه عزم نخشب نموده دران زمستان پرتو اهتمام بر عمارت حصار قرشی انداخت
و چون آن خلع و تحف بسمرقند رسید سربداران شادمان شده مولانازاده تبرکات و تنسوقات جهة صاحبقران حمیده صفات بطرف قرشی
روان ساخت

گفتار در بیان رفتن امرا بسمرقند و کشته شدن سربداران و ذکر وقوع مخالفت میان امیر حسین و حضرت صاحبقران

در اوایل فصل فروردین که فرش نامیه جهة نزول سلطان گل در فضای باغ و بستان بساط زمردین مبسوط گردانید و از اقتضای
هوای راحت افزای روی بهشتی اختلاف در الوان و روایح ازهار و ریاحین ظاهر و هویدا گردید امیر حسین و امیر تیمور بر مرکب شجاعت و تهور سوار گشته
هر یک از منزل قشلاق روی توجه بسمرقند نهادند و بعد از نزول در کان گل و اجتماع سربداران رخت هستی ایشان را بباد فنا دادند مگر مولانازاده
سمرقندی که بنابر التفات خاطر صاحبقران ستوده مآثر از آن مهلکه نجات یافت و دیگر سربداران صعلوکی کشته کاشانه از دواد انقطاع شتافت و چون
مشیت ایزد متعال مقتضی آن بود که امر سلطنت و جهانبانی من حیث الاستقلال تعلق بامیر تیمور گورکان گیرد آفتاب اقبال امیر حسین بسمت زوال رسید
محبت و مودتش در قلوب خاص و عام بسمت نقصان پذیرد در خلال این احوال روی توجه بجمع اموال آورد و غنی و فقیر و امرا عظام و مخصوصان
صاحبقران گردون غلام مبلغ کلی تحمیل نمود و محصلان بهرام صولت جهة تحصیل آن اموال تعیین فرمود و چون بسبب اتلاف یراق و اموال در جنگ
لای دست امرا بچیزی نمیرسید از اداء آنچه امیر حسین طمع داشت عاجز آمدند و امیر تیمور دست دریا نوال گشاده امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین
و اقتبوقا بهادر و ایلچی بهادر و دیگر مقربان خود را امداد و اعانت کرد و در برابر زری که محصلان مطالبه مینمودند اجناسی که دست مکنت آنحضرت بآن میرسید
بر طبق عرض نهاد از انجمله یاره و گوشواره حرم خاص خود الجای ترکان آغا که خواهر امیر حسین بود پیش برد امیر حسین با وجود آنکه دانست که آن اشیا
از خواهر اوست بستاند و مع ذلک سه هزار دینار از وجه رقم باقی ماند امیر تیمور اسبان خویش در عوض آن مبلغ پیش کشید و امیر حسین منفعل شده اسبان را
قبول نکرد اما گفت که من بسالی سرای میروم میباید که مبلغ باقی را نقد نموده از عقب من ارسال نمائی و امیر حسین بسالی سرای رفته بواسطه این افعال
ناهنجار خاطر صغار و کبار از ملازمتش متنفر گشت اما میدانستند که تا وقتی که امیر تیمور گورکان با وی موافق باشد بر امر من خلاف نمیتوانند کرد بنابرین
علی درویش ولد امیر بایزید جلایر و فرهاد باتفاق بعضی از اهل فتنه و فساد مکتوبی مضمون آنکه امیر تیمور بخیال استقلال قدم در وادی مخالفت نهاده و بجمع آوری
لشکر و ترتیب شمشیر و خنجر مشغولست نزد امیر حسین فرستادند و امیر حسین آن سخنان را کالنقش فی الحجر بر لوح خاطر مرتسم گردانید و نشانی ارسال داشت
مبنی از آنکه امیر تیمور با جمعی که حدیث مخالفتش را نوشته اند نزد او ده خاتون رود تا تحقیق آن صورت نماید و او ده خاتون دختر ترمشیرین خان و مادر زن
امیر حسین بود القصه بنابرین واسطه غبار نزاع میان امیر حسین و امیر تیمور ارتفاع یافت و در آن اثنا الجای ترکان آغا راه سفر آخرت پیش گرفت
و علاقه خویشی بین الجانبین صفت انقطاع پذیرفت و در بهار سنه سبع و ستین و سبعمایه صاحبقران ظفر قرین با لشکر ملاقات آیین بعزم رزم در حرکت
آمده امیر سیف الدین را در مقدمه ارسال داشت و امیر حسین بخیال آنکه مرغ دل آنحضرت صاحب تدبیر را به مکر و تزویر در دام انتقام کشد
ملک بهادر و عبدالله پسر او را با عهدنامه سست تر از اساس دولت خویش پیش آنحضرت فرستاد و طالب مصالحه و ملاقات گشت امیر تیمور گورکان
بوثوق امیر حسین و سخنان بیهوده ایلچیان التفات نفرموده امیر حسین با سپاهی فراوان بجانب آنحضرت عالیشان نهضت نموده بار دیگر آغاز حیله و تزویر
کرد و خضر خزانه دار را با مصحفی که بآن سوگند خورده بود ارسال داشته پیغام داد که نزاع ما مستلزم تخریب ولایت و تفرقه سپاهی و رعیت است اکنون
انسب چنان مینماید که جز یک اینجانب در چغانیان و لشکر تو در عزار توقف کنند و هر یک از ما با صد سوار در تنگ چکچک باهم ملاقات فرمائیم
و بی شایبه نفاق قواعد عهد و میثاق مؤکد گردانیم هر چند بر ضمیر امیر کشورگیر منکشف و هویدا بود که امیر حسین درین ملایمت غیر مکر و خدیعت غرضی ندارد
اما بنابر مبالغه امرا بسر رضا جنبانیده با سیصد سوار در حرکت آمد بعزیمت آنکه دویست سوار را جهة رعایت حزم در قریه نو توقف نماید و با صد
کس بتنگ چکچک رود امیر حسین چون بر توجه آنحضرت اطلاع یافت طریقه غدر و خلف وعده مسلوک داشته فرمان داد تا سه هزار سوار خنجر گذار بجانب
صاحبقران کامکار ایلغار کنند و تا او را بدست نیارند از پای ننشینند و آن جماعت در نواحی تنگ حرم بآنحضرت رسیده نایره قتال مشتعل گردید دونان

بخل و خست که بدترین صفات جبلّه اصحاب ریاست بر مزاج او غلبه کرد و بیکبارگی همت و جهانگیری نهمت

امیر حسین

تا قتلش جنگ کنان در عقب امیر تیمور گورکان بودند آنگاه باز ایستادند و این خبر بجزار رسیده سپاه نصرت شعار متفرق گشتند و حضرت صاحبقران
از قتلش بقرشی شتافت و از آنجا در جوف لیل با معدودی از خیل بصوب باخان در حرکت آمده از آب آمویه عبور فرموده بحول در آمده سرچاه شوراب را
منزل ساخت و لشکر امیر حسین در صباح همان روز که امیر تیمور گورکان از قرشی نهضت نموده بود بدانجا رسیده امیر موسی تا بحویست برتق و فتق مهمات آنجا
مشغول گردید اما صاحبقران سعادت انتما از سرچاه شوراب قاصدان سخندان نزد ملک معز الدین کرت و محمد بیک جونی قربانی روانه کردند
تا معلوم نمایند که آن دو سردار با آنحضرت در مقام وفا و وفاق اند یا سر خلاف و نفاق دارند و زمان غیبت ایلچیان دو ماه و نیم امتداد یافته
و در آن مدت هر کاروانی که از خراسان بسر آنجاه میرسید پادشاه عالیجاه ایشان را بتوقف مامور میگردانید و چون ایلچیان معاودت نمودند
آوازه در انداختند که ملک هرات استدعاء حضور ما کرده و کاروانیان را اجازت داده با متعلقان سوار گشت و روی بصوب هراة آورد و چون
بحوالی قرشی رسیدند امیر موسی و سایر اعیان لشکریان امیر حسین خبر امیر تیمور گورکان از ایشان پرسیدند سوداگران جواب دادند که امیر تیمور با مردم
خویش پیش ملک هراة رفت و امیر موسی آن سخنان را تصدیق نموده از قلعه نصف بیرون آمد و با هفت هزار سوار بموضع همراغ را منزل ساخت
و ملک بهادر با پنجهزار سوار از ایل قراوناس در قرغاشون توپه و کنبدلولی علم اقامت برافراخت **ذکر توجه نمودن امیر صف‌شکن
بجانب قرشی و انهزام یافتن مخالفان در غایت مذلت و ناخوشی** چون صاحبقران کامکار کامیاب در منزل شوراب
کاروانیان را اجازت داده بسمت هراة روانشد بعد از رحلت قافله بازگشته در منزل مبارک نزول کرد و موازی مدتی که کاروان از آنجا
بقرشی تواند رسید توقف فرمود آنگاه همت عالی نهمت بر دفع اعدای دولت مصروف داشته عنان عزیمت بصوب نخشب معطوف گردانید و در آن
زمان دویست و چهل و سه کس در ملازمت موکب همایون بودند اما بیشتر در سلک اعاظم امرا و شجعان انتظام داشتند مانند سیورغتمش اوغلان
و امیر داود دولات و امیر جاکو برلاس و امیر سار بوغا جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین نکوز و عباس بهادر از قبیله قپچاق و اقبوغا بهادر از
قوم نایمان و محمود شاه بخاری و غیرهم از مردم کارزائی و آن مهر سپهر کامکاری با وجود قلت عدد و کثرت عدو اعتماد بر عنایت حضرت عزت
و قوت دولت کرده روی براه آورد و بعد از وصول بکنار آب آمویه با چهل و سه کس شبانه از آب گذشته و از قریه جسار کشتیها گرفته بکنار آب برد
تا سایر سپاه عبور نمودند و از آنجا بواسطه قلت عدد این رای را نپسندید و سپاه را بتوقف امر کرده بهمراهی مبشر و عبدالله روی براه نهاد و چون
بکنار خندق حصار قرشی رسید پیاده شده مبشر را بحراست اسپ مامور گردانید و با عبدالله از جوی نزناوی که آب از آنجا بشهر میرفت از خندق
گذشته بخاک ریز برآمد و بدروازه که بجانب خزار است رسیده بنفس نفیس دست بر دروازه نهاد دانست که پس آن را بخاک انباشته اند مراجعت
فرموده نظر احتیاط بر باره و فصیل انداخت و جائیکه دیوارش پست بود بعبدالله نموده گفت محل نردبان نهادن و درآمدن بقلعه این است
از همان نزناب از خندق گذشته بر سبیل سرعت بملازمان پیوست و برافقت ایشان باز روی بقرشی آورد و چون بلب خندق رسید همه را
پیاده ساخت و چهل و سه کس را پیش اسپان باز داشته صد نفر مردم دلاور با نردبانها که از بوزدالغ برگرفته بودند بخاک ریز فرستاد تا آنها را
بر جمری که بعبدالله نموده بود نهاده بقلعه روند و بنفس نفیس با صد کس دیگر منتظر فتح الباب بر در دروازه بایستاد و آن صد نفر بعنایت فرازنده
حصار اخضر بر همان جمر نردبان وضع کرده بقلعه در آمده تیغ انتقام از نیام کشیدند و بدروازه رفته محافظان را غافل بلکه مست لایعقل یافتند
و همه را کشته دو درویش بکتبر قفل دروازه بشکست و ملازمان موکب همایون برغو کشیده بقلعه در آمدند مغولان شوله مست سراسیمه از خواب برجستند
و رعایای بیچاره حیران مانده باهم سخن در میپیوستند که آیا حال چیست و باعث برین آشوب و غوغا کیست و حضرت صاحبقرانی دروازهای قرشی را
مضبوط ساخته عیال و اطفال امیر موسی بدست سپاه ظفر لوا افتاد و بموجب فرموده محمد بیک بن امیر موسی را که در صغر سن بود در راه یکبار
دادند تا بپدر پیوندد غرض آنکه چون بیکناکاه این خبر بقتلوق امیر موسی رسید تفرقه باحوال سپاه او راه یافت و در همان شب محمد بیک نزد امیر
موسی رفت و کیفیت واقعه بازگفت اما چون امیر موسی لشکر بسیار همراه داشت دل از جای نبرد و روز دیگر امیر موسی و ملک بهادر با دوازده
هزار کس بظاهر قرشی شتافته آن بلده را مرکزوار در میان گرفتند امیر تیمور گورکان دروازه و برج و باره شهر را مضبوط ساخته بهمگی همت متوجه

انجا شب درمیان شیر کنت رفته امیر جاکو ملا در آن دیده شبخون بر سر اعداء دون برند و صاحبقران

و زلزله در قرشی افتاد

متوجه دفع اعدای دولت گشت و در آن روز امیر مؤید آلات بارسی سوار که هریک در میدان پیکار هژبری بود خنجر گذار از شهر بیرون تاخته کاری نمود
که داستان هفتخوان اسفندیار را منسوخ ساخت و شصت سر اسپ اولجه کرده بقلعه در آورد و دو روز که بهادر ماندند دولت و اقبال از امیر موسی و ملک
بهادر گریخته در سلک سایر عساکر نصرت مآثر انتظام یافت و روز دیگر ایلچی بوغا بهادر و آقتیمور بهادر پل روان انداخته با پنجاه مرد بعزم بیرون
تاختند و علیشاه و درویشک یرغوچی با بیست نفر از عقب آن دو امیر دلاور شتافتند و از صف اعدا طغی بوغا بهادر متوجه شیران بیشه هیجا
گشته بیکضرب شمشیر آقتیمور بهادر را کشته و او زنکی که یکی از نوکران امیر موسی بود بغرور نوغور پای در میدان نهاده قران بوغا هر دو دستش را محکم بگرفت
و بسنگی بهادر در همش را با تمام رسانید و امیر سارابوغا و ایلچی بهادر از بالای دروازه تماشا کرده طایفه مخالفان را که در تها و توبرها بپای حصار آورده
بودند بگریزانیدند و از سپاه اعدا توکل با صد مرد آغاز ستیز نمود در آن محل صاحبقران سپهر اقتدار با پانزده سوار تیغ جلادت آخته از حصار بیرون تاخت
و بهر طرف که حمله آورد جمعی را بر خاک هلاک انداخت و امیر موسی با وجود لشکر بسیار و غرور بسیار غبار بلا بر ناموس و ادبار بر فرق خویش بیخته از پیش نفری فرار
بر قرار اختیار نمود و لیکن ملک بهادر با لشکر قراوناس که چهار هزار بودند در طرف دروازه خزانه پای ثبات و قرار تا آن غایت استوار داشت که صاحب
قران کامکار با شصت نفر از شیران بیشه کارزار علم جلادت بجانب ایشان بر افراشت ملک چون دید که آن مؤید بتایید ملک مجید بنفس همایون متوجه او است
تاب مقاومت در جبلت خویش نیافت لاجرم پشت بر معرکه کرده مانند امیر موسی بوادی فرار شتافت و صاحبقران شجاعت قرین بنفس نفیس دشمنان را
کامیشی فرموده جمعی را که بر ساقه لشکر مخالف بودند بگریزانید و اسپان کوتل ایشان را گرفته همچنان میراند تا بملک بهادر رسید و او همعنان آرزو و ملک آغا
که دختر امیر بایزید جلایر و خاتون امیر موسی بود طی مسافت می نمود امیر تیمور چون ایشان را دید آواز بر کشیده ملک را گفت که از سر خون تو اگرچه گذشتنی نیست
در گذشتم مشروط آنکه از سوار جدا شوی و ملک آغا معنی را فوزی عظیم دانسته بمضمون کلمه من نجا براسه فقد ربح عمل نمود و ضعفا آغا را تا مکن کرده صاحبقران
سرافراز از عقب شتافت و با آن زمان نوکری بود عاشق تاز نام تیر و کمانی بر دست و هرگاه آنحضرت نزدیک بایشان میرسید عاشق تاز تیر را
بر میکشید و با عدم توقفش در آن کار ظاهر نشود دمی انداخت و امیر تیمور گورکان گمان آنکه آن مردک در آن کار مهارتی دارد و لیرش پیش رفت تا بجهت
طمع در عورت آنسری بذات خجسته صفات نرسد و هدف سهام ملامت طبقات انام نگردد و درین حین بارگیر صاحبقران گردون سریر را سجو گرفت
از حرکت باز ماند و دولتشاه بخشی از پی رسان تاخته عاشق تاز بنا کام تیری بینداخت و نادانی خود را در آن امر ظاهر ساخت مع ذلک دولتشاه
بدیشان نرسید و عنان مراجعت بانعطاف داده بموکب عالی ملحق گردید و امیر تیمور گورکان از نواحی قرلقاق بازگشته امیر جاکو و امیر سیف الدین را فرمود
که مخالفان را تا تنگ چکچک تعاقب نمودند و ایل جلایر و طایفه دیگر را که گریخته میرفتند باز گردانیده بقرشی رسانیدند و صاحبقران کامران کام
دوستان بقرشی در آمده آن زمستان بدولت و اقبال بگذرانید و محمود شاه را حکومت بخارا عنایت کرده بدان طرف روانه ساخت و اینکار
که خامه سخن گذار بر سبیل اجمال شرح نمود بمثابه بی تکلف از بدایع وقایع و آثار است و متفق جمیع ارباب تواریخ و اصحاب اخبار است و از تامل در مضمون
آن بکمال شجاعت و تهور قطب السلطنة والدین امیر تیمور گورکان بوضوح می پیوندد و از تفکر در تفصیل آن غایت تایید الهی که شامل احوال آن سالک
پادشاهی بود ظاهر میگردد چنانچه مخفی نیست بر ارباب دانش و هو القادر علی ما یشاء ذکر مصالحه امیر تیمور و امیر حسین بعد از تکرار مقاتله
بین الجانبین چون امیر موسی از ظاهر قرشی گریخته با امیر حسین پیوست و کیفیت حال باز گفت امیر حسین متعجب گشته امیر موسی و الجایتو بردی
و جهانشاه ولد تایغو و پولاد بوغا را بجنگ صاحبقران مظفر لوا نامزد کرد و آنحضرت این خبر استماع نموده با دویست نفر از ملازمان دلاور بعزم
شبیخون متوجه دشمنان گشت و در منزل آق قیا تقارب فریقین اتفاق افتاد و چون سپاه امیر حسین نزدیک بده هزار سوار بودند صاحبقران
کامکار صلاح در جنگ ندیده بصوب بخارا رفت و در اثنای راه امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس بهادر بی رخصت از موکب همایون جدا شده
بخراسان شتافتند و امیر صاحبقران پس از وصول بخارا و نزدیک رسیدن قراول دشمن محمود شاه را گفت که صلاح در آنست که برسم شبیخون بر
سر اعدا تازیم و کار ایشان را بر طبق دلخواه بسازیم محمود شاه این معنی را قبول ننمود بنابر آن امیر تیمور گورکان نیز متعاقب امرا از آب آمویه گذشته در
ماخان بایشان ملحق شد و بعد از آن چند روز لشکریان امیر حسین بر بخارا استیلا یافتند و محمود شاه باتفاق پدر زن خود علی یسوری گریخته و از آب عبور نمود

بموکب عالی پیوست و صاحبقران عالیجاه چون چند ماه در ماخمان بفراغت گذرانیده اسپان را فربه ساخت با ششصد کس از ملازمان رستم اثر که در آن سفر در خدمت بسر میبردند نوبت دیگر بسرعت علو همت عنان بارهٔ جهان نورد بدان طرف آب معطوف گردانید و از راه خوارزم بحدود قرشی رفت جمعی از نوکران امیر موسی را که آنجا بودند کشته و در آن اثنا خبر یافت که بهجر از نفر از لشکر قراوناس در قوزی سنداق نشسته اند متوجه هدم اساس جمعیت ایشان شده چون نزدیک بدان مکان رسید سپاه ظفر دستگاه را هفت قشون ساخت و از اطراف و جوانب قراوناس در آمده شور انداخت رعب و هراس بر ضمایر آن جماعت استیلا یافته با وجود کثرت عدد از پیش اندک نفری بگریختند و امیر صاحبقران کامیاب کامران بجانب سمرقند شتافته موج فرا بهادر که از قبل امیر حسین در شهر بود در کنار آب رحمت سر راه بگرفت و از دست برد ملازمان موکب همایون بر خاک زحمت افتاده پای در وادی فرار نهاده بشهر در آمد و امیر تیمور گورکان پنج شش روز در ساغرچ بفراغت آسامیده و در آن اثنا شنید که امیر حسین جهة انگیختن غبار جنگ و شین با جنود نامعدود در قرشی منزل گزیده و معظم لشکر او بشهر سبز رسیده بخاطر منیرش گذشت که مناسب آنست که چند گاهی مقابله و مقاتله را در توقف اندازد و عنان عزیمت بطرف ترکستان منعطف سازد آنگاه با همان ششصد سوار که اقبال وار دست در دامن دولت ابد پیوندش زده بودند اتفاق کرده از سمرقند بتاشکند شتافت و در نواحی آن ولایت با بهرام جلایر و کیخسرو ختلانی که بحکم خان مغولستان صاحب اختیار بلاد ترکستان بودند ملاقات فرمود و بهرام جلایر چنانچه باید و شاید بجهة تمکاری ملازمان موکب شهریاری نپرداخت اما امیر کیخسرو آنچه مقتضای انسانیت و مروت بود ظاهر ساخت و امیر حسین دو نوبت لشکرهای گران بمحاربت امیر تیمور گورکان بترکستان ارسال داشته هر بار آنحضرت را پیکر فتح و نصرت روی نمود و سپاه امیر حسین فرار بر قرار اختیار کرده بوی پیوستند و در خلال آن احوال صاحبقران ستوده خصال امیر سار بوغا و اقبوغا بهادر را جهة استمداد نزد امیر شمس الدین مغول فرستاد و در سنه سبع و ستین و سبعمائه ایشان باز آمده آوازه وصول سپاه جته شایع گردانیدند و امیر حسین از این خبر متوحش شده مضطرب گشت و بعلما و مشایخ تاشکند و خجند توسل جست تا امیر تیمور را نصیحت نموده از سلوک طریق مخالفت بگذرانند و بجادهٔ مستقیم موافقت رسانند و آن جماعت بمجلس همایون شتافته بزلال موعظت نایرهٔ خشم آنحضرت را تسکین دادند و در باب تمهید بساط مصالحه چندان مبالغه نمودند که امیر تیمور گورکان غبار نقار امیر حسین را بمکارم اخلاق از لوح خاطر فرو شست و بنفس نفیس عازم ملاقات او گشته نوکری بختی بنه نام را جهة اعلام آن عزیمت از پیش فرستاد و متعاقب او در حرکت آمده در اثنای راه بعضی از لشکریان امیر حسین را که از مصالحه تغافل نموده قصد آنحضرت داشتند مغلوب و منهزم گردانید و چون در قنبار منزل گزید بختی بنه باز آمد و خبر آورد که امیر حسین سوگندان بر زبان راند که نسبت بصاحبقران همواره در مقام دوستی و محبت باشد و توران شاه نامی از خواص امیر حسین بصحوب بختی بنه بخدمت رسید و قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانید و امیر تیمور گورکان عباس بهادر را همراه توران شاه جهت همین کار نزد امیر حسین روان گردانید و امیر حسین امیر موسی و اولجایتو اپردی را با ده هزار سوار ارسال داشت تا با صاحبقران ستوده خصال عهد ملاقات تازه ساخته آنحضرت را پیش او برند و در روزی که امیر تیمور گورکان بعلیاباد رسید امیر موسی بگوشش گفت که مزار علی با انجاست فرود آمده و سفره آغاز کرده مهم بر آن قرار یافت که از طرفین هر سرداری با صد نفر پیش آیند و با هم ملاقات نمایند و بر موجب تقدیم رسانیده امیر تیمور گورکان در وثاق امیر موسی نزول نمود و وحشت و بیگانگی بالفت و یگانگی مبدل شد و امرا لشکرها را اجازت داده هر یک بیورت خویش شتافتند و امیر تیمور گورکان بشرف قبة الخضرا کش خرامیده متوطنان آن بلده از استنشاق نسیم عدالتش از نو جانی یافتند

ذکر ملاقات امیر حسین و امیر تیمور گورکان و بیان بعضی از وقایع که روی نمود در آن اوان

بنابر مخالفتی که از شاهان بدخشان در خلال احوال گذشته بظهور پیوسته بود امیر حسین بعد از آنکه خاطر از مهم صاحبقران عالی گهر جمع ساخت رایت عزیمت بصوب آن مملکت برافراخت و ملک حسین کرت از این صورت وقوف یافته فوجی از سپاه غور و هراة را بحدود بلخ و شبرغان فرستاد تا دست بقتل و تاراج برآوردند و خبر تعدی غوریان بسمع شریف امیر تیمور گورکان رسیده جهة تادیب ایشان از آب آمویه عبور نمود و آن جماعت خبر وصول آنحضرت شنیده روی بصوب هراة آوردند و امیر صاحبقران عازم ملاقات امیر حسین گشته و او بر عزیمت آنحضرت اطلاع یافته با پادشاهان بدخشان مصالحه نمود و عنان مراجعت بطرف سالی سرای انعطاف داد و امیر تیمور گورکان در قندز بوی رسیده هر دو سردار بدیدار یکدیگر اظهار فرح و سرور کرده چند روز بعشرت و کامرانی گذرانیدند و باتفاق یکدیگر بکابل رفته آن خطه را از حیطهٔ تصرف پولاد و اقبوغا که دم از عصیان میزدند بیرون آوردند و چون از آن سفر مقضی الوطر مراجعت نمود امیر

ساغرچ

اجلال

امیرحسین قصد کرد که قلعهٔ هندوان بلخ را تعمیر نماید و از سالی سرای بازپرداخته آن بلده را دار الملک سازد و امیرتیمور گورکان با وی گفت که عم شما امیرزاده عبدالله
ترک مسکن پدر خود گفته سمرقند را پای تخت ساخت و این معنی بروی مبارک نیامد مناسب آنکه شما نیز از سر این داعیه درگذرید امیرحسین این سخن را بسمع رضا
نشنود و امیرتیمور گورکان را همراه خویش به بلخ برده آغاز عمارت کرد در آن اثنا خبر رسید که لشکر مغول بجتال تاخت و تاراج ماوراء النهر تا آب شیره آمده اند
و امیرحسین عازم دفع اعدا گشته امیرتیمور گورکان و امیرموسی را از پیش فرستاد و خود نیز متعاقب از آموی عبور نموده در اواخر همان زمستان مغولان با یکدیگر
مخالفت کرده طبل مراجعت فرو کوفتند بعد از آن بتحقیق پیوست که شاهان بدخشان ولایت قندز را غارتیده اند و امیرحسین با امرا و لشکریان عازم
دفع ایشان گشته چون بکشم رسید بنفس خویش توقف نموده جهان ملک را که پسرش بود بصحوب امیر صاحبقران بر سر بدخشیان فرستاد و آنحضرت در آن ولایت
آثار اقتدار ظاهر گردانیده بسالی سرای نزد امیرحسین رفت و چون در وقت غیبت حضرت صاحبقران کیخسرو ختلانی و شیخ محمد بیان سلدوز که در آن طرف
آسیب آتش خلاف مشتعل گردانیده عزم رزم امیرحسین داشتند مکتوبی با امیرتیمور گورکان نوشته از وی استمداد نموده بودند آن نوشته بدست امیرحسین افتاده
بود در ایامیکه صاحبقران کشورکشای بسالی سرای رسید طمع میداشت که امیرحسین آن نامه را بروی ظاهر گرداند اما امیرحسین آن راز سربسته را نگشود
ازین جهت غباری بر حاشیهٔ خاطر انور نشسته مقارن آن حال چند سخن دیگر که دلالت بر نفاق امیرحسین میکرد بگوش امیرتیمور گورکان رسید بنابران روزی
بر بارهٔ گردون خرام سوار شد تا با امیرحسین ملاقات نموده بوسیلهٔ تحقیق حقیقت سخنان مذکوره استفسار نماید و در وقتیکه امیرحسین در کنار آب سوار بود پیش
بود و پیش او رفت اما قبل از آنکه اظهار ما فی الضمیر فرماید شخصی از آنطرف آب آمده آهسته با امیرحسین گفت که یاغی نزدیکست و امیرحسین روی بصاحبقران
جنگجوی آورده گفت باید که بی تاخیر از آب عبور کنی و بضرب شمشیر آتش آهنگ و با حملهٔ گرز گران سنگ دشمنان خاکسار را آواره و متفرق و پریشان
گردانی زیرا که زنده چشم و بعضی دیگر از خادم که پیش رفته اند از عهدهٔ این امر بیرون نمیتوانند آمد و امیرتیمور گورکان حسب الحکم عمل نموده بتقدیم رسانید و چون
بامرا و منغلای پیوست خبر توجه آنحضرت بمسامع کیخسرو و شیخ محمد بیان سلدوز رسید عنان از میدان مقابله برتافتند و کیخسرو از راه قیر تنگیر بطرف
الای رفت و زنده چشم او را تعاقب نمود و شیخ محمد بصوب خجند گریخت و امیرتیمور گورکان او را تا کاسیی گرده مظفر و منصور بجانب کش مراجعت فرمود

گفتار در بیان وقوع مخالفت میان حضرت صاحبقرانی و امیرحسین بن امیر مسلا کرت ثانی

چون بنابر مشیت قادر
که کلام معجز نظام والله یؤتی ملکه من یشاء بر ثبات و بقاء ملک لایزالش دلالت میکند نزدیک آن رسید که آفتاب اقبال صاحبقران ستوده
خصال از افق استقلال طلوع نماید و این معنی بر عزو نقصان جاه و جلال امیرحسین بن امیر مسلا موقوف بود اموری که سبب تنفر قلوب جمهور نزدیک
و دور میشد در شهور سنهٔ ۷۶۴ از امیرحسین سر بر زد از جمله آنکه نسبت بصاحبقران عالی مرتبت در مقام غدر و خدیعت آمده خواست که هنگام فرصت
دست بردی نماید و تواچیان فرستاد تا از متعلقان و منتسبان آنحضرت هر کرا اسمی و رسمی باشد کوچانیده از خطهٔ کش به بلخ برند بیک شیرین آغا را که خواهر صاحب
قران والاگهر بود به بهانهٔ آنکه شوهرش امیر مؤید ارلات پسر جاورچی را در سر شراب کشته و گریخته پیش خود طلبید و ایضا امیرموسی را که در سلک
مصاحبان آنحضرت انتظام داشت با کوچ طلب نمود و بواسطهٔ ظهور امثال این حرکات نالایق امیرتیمور گورکان را خبث باطن امیرحسین بتحقیق انجامیده
همت عالی نهمت بر دفع شر او گماشت و بعد از تقدیم مشورت با عظما و ارکان دولت بدل قوی و املی فسیح شعار خلاف امیرحسین ظاهر ساخت امرا
و تومنیان اولوس جغتای که از تحمل ثقل وحشت امیرحسین ملول و متنفر بودند و از بأس سطوتش لحظه بفراغت نمی غنودند درین معنی با صاحبقران گیتی
ستان همداستان شدند قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان مؤکد گردانیدند و امیر کشورکشای باجتماع لشکرها فرمان داد و هر فرقه را بطلب شیخ محمد بیان
سلدوز بجانب اترار فرستاد و بطالع سعد و بخت فیروز از خطهٔ کش نهضت نمود و امیرموسی را در قول تعیین فرمود و بنفس نفیس در مقدمهٔ سپاه و چون حوالی خزار
از غبار موکب ظفر آثار مشکبار گشت امیرموسی بنهیب هراس بخود راه داده بگریخت و صاحبقران کامکار گردون اقتدار وجود و عدمش را یکسان تصور
کرده سورغتمش اغلان و امیرمؤید و حسین برلاس و جمعی دیگر از اعیان لشکر فلک اساس را منغلای و قول را بفر طلعت همایون بیاراست و چون سورغتمش
به کهنه رسید هندو شاه و خلیل که مقدمهٔ سپاه امیرحسین بودند سیاهی ایشان را دیده عنان گریز بصوب بلخ منعطف گردانیدند درین اثنا عالی
جناب سیادت قباب ولایت انتساب سلیل ائمهٔ معصومین مستغفر آل طه و یس امیر سید برکه که در سلک اعاظم شرفا رتبهٔ انتظام داشت

بشیر از پیشتر ۳

روان شد ۳

ساخت ۳

ودر آن ایام جهت اوقاف حرمین شریفین نزد امیر حسین رفته بر طبق دلخواه جواب نیافته بود از آب آمویه عبور فرموده در موضع بیاکه یک فرسخی ترمذ
واقع است بملاقات صاحبقران خجسته صفات فایز شد وطبل و علم که اظهر علامات سلطنت است پیشکش کرده و بزبان فصاحت بیان گذرانید که توجهت
حیث ثلث فاتت بحضور حضرت صاحبقرانی بوصول آن عالیجناب مستظهر گشته از لوازم تعظیم وتبجیل ما یعد من باب التبجیل دقیقه نامرعی نگذاشت و اوقاف
حرمین را بخدام آستان سدره مقامش مسلم داشته مدت العمر نسبت بایشان در طریق ارادت و اخلاص سلوک نمود و چون شایسته اورنگ و تاج بهر لایق
اورنگ و تاج رسید شیخ محمد بیان سلدوز و هندوی قرقره بموکب همایون پیوستند در منزل علم شاه شیخ محمد والی بدخشان و امیر اولجایتو اپردی که از قبل امیر
حسین بحکومت قندز اشتغال داشت بملازمت رسیده در سلک سایر ملازمان آستان اقبال آشیان انتظام یافتند و برین قیاس امیر کیخسرو ختلانی و هرکس
از سالکان مسالک پهلوانی که از امیر حسین آزرده بود دیگر باره گردون اساس آمده بتقبیل بساط بوس مستسعد شدند نظم بدرگاه آن شاه والا نژاد ز بهر
کشورکشی سروری رو نهاد پی خدمتش بسته هریک میان برای دعایش گشاده زبان و بعد از اجتماع امرا و اشراف صاحبقران ستوده اوصاف
سیورغتمش اغلان ولد دانشمندچه خان را که از نسل اوکتای قاآن بود به پادشاهی الوس جغتای تعیین نموده جشنی در بخشش و سور و لهو و سرور بگذرانید و بعد
فراغ از آن امور متوجه بلخ گشته در اثنای راه امیر زنده حشم که حاکم شبرغان بود با خیل و حشم در سلک سایر خدام شرف انتظام یافت و حضرت صاحب
قرانی تا بلند آسمانی در ظاهر بلخ خیمه بارگاه باوج مهر و ماه افراخته عساکر ظفر پناه آن بلده را در میان گرفتند و از طرفین مستعد جنگ و پیکار شده
در آلات کارزار زدند و در روز اول مردم بسیار فوجی پیاده و زمره سواره از شهر بیرون شتافته رایت محاربت افراختند و شاهزاده شجاعت
آثار عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور که در سن شانزده سالگی بود از غایت جرات و تهور بر ایشان تاخته با وجود صغر سن نوعی آثار اقتدار ظاهر ساخت که موجب
تعجب دوست و دشمن شد و جهت اصابت عین الکمال تیری بشست پایش رسید که از جانب دیگر سر بیرون آورد جراحان میخی در آتش تافته جای زخم را داغ
کردند و شاهزاده دست در دامان شکیبائی زده مطلقا اضطراب ننمود و روز دیگر که شهسوار عظیم المقدار آفتاب بیرق زرنگار افراخته بعزم تسخیر قلعه
فیروزه کار گردون از جانب دروازه مشرق نهضت نمود و راه فرار بر حشری که بر برج انحصار قرار گرفته خودنمائی میکردند بکشود صاحبقران
کامکار اعلام جنگ و پیکار ارتفاع داده روی بقلعه هندوان نهاد و از جانب امیر حسین طایفه از اهل جلادت تیغ جلادت آخته از شهر بیرون
تاختند و بعد از تقدیم لوازم سعی و کوشش تاب نیاورده آخر الامر سلوک طریق گریز اختیار کردند و امیر حسین آثار عجز و انکسار بر ناصیه روزگار خویش مشاهده
فرموده در حصار فرو بست و زبان نیاز گشاده بصاحبقران سرافراز پیغام داد که من دل از ملک و مال برداشته از کمال مکارم اخلاق توقع
میدارم که بجان امان یابم تا بحج بیت الله مشرف شده زیارت بیت الله دریافته در آن مقام واجب الاحترام باستغفار جرایم ایام دائما قیام نمایم مراحم حضرت
این ملتمس را بسمع رضا جای داده فرمان همایون صادر شد که هیچ آفریده مزاحم امیر حسین نشود تا بهر طرف که خواهد برود اما امیر حسین برین سخن اعتماد
ننموده میان خوف و رجا شبی با دو ملازم از قلعه بلخ بیرون آمده نوکران را بمهمی مشغول ساخته ببالای مناره مسجد جامع شهر کهنه گریخت و چون صبح صادق
رسم غازی بجای آورد و جمشید خورشید قلعه هندوان شب را مسخر کرد شخصی که اسب گم کرده بود در طلب گم شده خویش هر طرف میگشت بخاطر گذرانید
که مناسب آنست که ببالای این مناره برآیم و اطراف و جوانب از دور احتیاط نمایم شاید که اسب بنظر من درآید و باین خیال روی ببالای مناره آورد
و امیر حسین را آنجا دیده بشناخت امیر حسین که در ایام رفاهیت هرگز مشتی گندم بریان بهیچ پهلوان نمیداد در آن محل از خوف سر کفی مروارید غلطان
در دست آن شخص نهاده بمواعید نیکو اورا امیدوار کرده در کتمان سر خویش شرط مبالغه بجای آورد هیهات هیهات شتری تنومند بر زبر کوه الوند
چه سان پنهان ماند و آتش سرکش که بر بالای مناره بلند چه چیز از نظر غایب گرداند بعضی از مخادیم واجب التعظیم درین محل این بیت نوشته اند والحق بغایت نیکو گفته اند
بیت بسر مناره اشتر رود و فغان برآرد که نهان شدم من اینجا مکنید آشکارا القصه چون آن شخص از مناره پایان آمد فی الحال بآستان صاحبقران
عالیشان دوید و کیفیت حال بعرض رسانید فوجی از ابطال بجهت گرفتن امیر حسین بازگشته روی بسوی مناره آوردند امیر حسین چون دید که گروه انبوه
از پیاده و سوار باشتیاق ملاقات شریف متوجه ملازمت اند از بالای مناره بزیر آمده در سوراخ دیوار مسجد خزیده و بنابر آنکه گرگ اجل دست در گریبان
جانش زده بود اندکی از دامان جامه اش بیرون مانده طلبکاران ببالای مناره شتافته و او را نیافته مراجعت کردند و پی بشکاف دیوار مسجد بردند و امیر حسین

نسخه: افراشته

نسخه: مکه مبارکه

و امیر حسین را که سر نخوت دارا و سکندر فرود نمی آورد دست و گردن بسته ببارگاه صاحبقران جمجاه در آوردند کدام سر که بران آستانه خاک نشد
امیر تیمور گورکان را چون چشم بر امیر حسین افتاد روی با مرا آورده گفت که من از مقام ریختن خون او درگذشتم و جفاهای او را کان لم یکن انگاشته و موکلان
امیر حسین را از مجلس بیرون برده کیخسرو ختلانی آغاز اضطراب کرده عرضه داشت نمود که امیر حسین را بمن بباید سپرد تا قصاص برادر خود کیقباد بکشم امیر تیمور
گورکان در تسکین کیخسرو کوشیده در اثنا گفت و شنید صاحبقران ظفرقرین را یاد ایام اتحاد و مصاحبت امیر حسین آمده رقت فرموده قطرات عبرات
بر رخساره مبارکش روان شد امیر اولجایتو اپردی که بواسطه تجارب ایام بر نیک و بد طبقات انام واقف بود گریه آنحضرت را امارت نجات امیر حسین از
گرداب بلا تصور کرده بگوشه چشم بجانب امیر مؤید و کیخسرو ختلانی اشارت نمود و ایشان غرض پرکار دیده را دریافته و از عقب امیر حسین شتافته
با استیصال نهال اقبال او پرداختند و رشته حیاتش بمقراض قصاص انقطاع داده خاطر از آن مهم فارغ ساختند قطعه کدام دوحه اقبال سر بچرخ کشید
که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند کرا نهاد فلک تاج سروری بر سر که بند حادثه بر دست و پای او نفکند دو پسر امیر حسین خان سعید و نور ور
سلطان با خانی که دست نشان او بود دیمار و بقتل رسیدند و دو پسر دیگر جهان ملک و خلیل سلطان بهندوستان گریخته در غربت متوجه عالم آخرت
گردیدند و جریک منصور بر قلعه هندوان استیلا یافته خزاین و دفاین امیر حسین را با خواتین و متعلقان او باردوی همایون رسانیدند و آنحضرت سرای
ملک خانم دختر قزان سلطان خان والوس آغا بنت امیر بایان سلدوز و اسلام آغا بنت امیر خضر یسوری و طغای ترکان خاتون را در حرم خاص جای
داد و سوینج قتلق آغا دختر شیرین خان را بهرام جلایر ارزانی داشت و دلشاد آغا را بزنده حشم و عادل ملک دختر کیقباد ختلانی را با میر جاکو و دیگر
ثمایان و دختران امیر حسین را باز دواج امرا و مقربان نامزد فرمود دنیا عروسی است بد مهر که هر روز دست در آغوش شوهری کند و حریفی است پر حشم
که هر ساعت چشم بر دیگری افکند صحبت دل بر این پیرزن عشوه گر دهر مبند نوعروسی است که عقد بسی داماد است واین واقعه عظمی در رمضان سنه ۷۷۱
بوقوع انجامید و حصار هندوان بموجب فرمان صاحبقران گیتی ستان ویران گردید

گفتار در بیان جلوس حضرت صاحبقران مقرون بحصول اصناف آمال و امانی

قال الله تعالی قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء

مثنوی مالک الملک واجب التعظیم صانع قادر خبیر علیم مملکت میدهد بدین داری نیک بختی حمیده آثاری که ز فیض عدالتش عالم چون بهشت
ارم شود خرم علم معدلت برافرازد رسم ظلم از جهان براندازد ز آب شمشیر عدل و تیغ جهاد گلشن دین حق کند آباد آتش خشم چون برافروزد
خرمن عمر دشمنان سوزد ز اهتزاز ریاح لطف کریم و ز هبوب نسیم و حسن شمیم دوستان را و بد ز نو جانی رسد از وی بهر یک احسانی نظرش خاک را چو زر
سازد کار خلقی بیک نظر سازد از کرم اهل علم و تقوی را مقتدایان دین و دنیا را بر خلایق دهد سرافرازی خود با ایشان کند همه سازی بود غیر
مکرمت کامش پر بود از می وفا جامش در ره دین که هست پیچاپیچ نکند غیر خیر و احسان هیچ و چون صاحب دولتی چنین در آن زمان
میمنت آیین غیر صاحبقران گیتی ستان قطب السلطنة والخلافة امیر تیمور گورکان کسی نبود در آن ایام که فراشان قدر و قضا بساط جهانبانی امیر حسین را در
نوشتند منشیان دیوان والله یؤتی ملکه من یشاء منشور خلافت معموره توران و ایران را بنام نامی آنحضرت نوشتند بتاریخ روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارک
رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمائه موافق ایت ییل که سن شریفش بسی و چهار سال شمسی رسیده بود سادات عظام واجب الاحترام مانند افتخار اولاد خیر الانام
سید برکه و قدوه احفاد ائمه اثنی عشر خان زاده ابو المعالی و خان زاده علی اکبر و اعیان امرا و الوس جغتای مثل امیر شیخ محمد ولد بیان سلدوز و امیر زنده حشم
اپردی و امیر اولجایتو اپردی و امیر کیخسرو ختلانی و امیر داود دغلات و امیر سار بوغا جلایر و امیر جاکو جلایر و شاه شیخ محمد بدخشانی و غیرهم از اشراف و اعیان
که در قبة الاسلام بلخ مجتمع بودند بر سلطنت آن امیر کشورگیر اتفاق نمودند و در ساعتی مانند کوکب طالعش مسعود در زمانی مثال اختر دولتش طالع از اوج معصود
تخت پادشاهی را بوجود همایونش زیب و زینت دادند و سرداران قبایل چنانچه رسم و عادت مغولان است زانو زده زبان بدعا و ثنا گشادند مثنوی
سراسر دلیران توران زمین کشیدند صف بر یسار و یمین پی تهنیت یک بیک همگنان زبان بر گشادند زانو زنان که شاها بزیب و فر و تخت و تاج
بمان تا بماند ز آدم نتاج تراایم بنده کانیم از جان و دل ولی بنده کانی ز خدمت خجل نه ما چاکرانیم و تو شهریار که ما بنده کان تو خداوندگار و چون حضرت
صاحبقرانی بر مسند سلطنت و جهانبانی متمکن گشت ابواب خزاین و دفاین امیر حسین را که سالها بسیار بدست حرص و ظلم اندوخته بود بگشاد و مجموع

طوایف انسانی

ارکان دولت و اعیان حضرت و طبقات حشم و طوائف خدم را مواهب فراوان و عطایای بیکران داد و طبقهٔ رعیت از اصناف آن بادشاه بخشش
سپاهش همه شاد شدند و هر یک از امرا و سپهسالاران را که لوازم خدمتکاری و مراسم جان سپاری بتقدیم رسانیده بودند بمناصب بلند و مراتب ارجمند مفتخر و سرافراز
گردانید و چون از مثال این مهام باز پرداخت حکومت بلخ را امیر او پسر جوغام برلاس عنایت کرده متوجه سمرقند گردید بعد از وصول متوطنان آن بلده فردوس
مانند را مشمول انعام و احسان ساخت و بعمارت شهر و حصار مشغولی فرموده ابنیهٔ سپهر مقدار طرح انداخت **ذکر مخالفت زنده حشم اپردی
و کشته شدن او بتقدیر ایزدی** امیر موسی که در وقت توجه حضرت صاحبقران از سمرقند بجانب بلخ از موکب همایون تخلف نموده بود بعد از
استماع خبر قتل امیر حسین روزی چند در دشت سرگردان بوده بالاخره از آب آمویه عبور کرده در شبرغان بزنده حشم پیوسته او را بمخالفت صاحبقران مظفر لوا
باعث و محرض گشت و در سنه ۷۷۲ که صاحبقران کشورکشای قوریلتای فرمود زنده حشم اطاعت فرمان نکرده بسمرقند نرفت و امیر تیمور گورکان خواجه یوسف
ولد اولجایتو اپردی و تابان بهادر را جهة نصیحت زنده حشم بشبرغان فرستاد آن بخت برگشته ایشان را مقید گردانید و این خبر بسمع بادشاه هفت کشور رسیده آتش
خشم خسروانه التهاب یافت و با لشکر ظفر اثر از آب آمویه گذشته عنان بطرف شبرغان تافت و بعد از محاصرهٔ آن بلده زنده حشم از کرده پشیمان گشته امیر اولجایتو
اپردی و بعضی دیگر از اعاظم نوئینان را شفیع جرایم خود ساخت و آنجماعت زبان بشفاعت گشاده امیر تیمور گورکان ملتمس ایشان را بعز اجابت مقرون گردانید
و سپاه دست از محاصره باز داشته زنده حشم نی مرده نی زنده از قلعهٔ شبرغان بیرون آمد و امیر موسی را همراه آورده باستان پایهٔ سریر سلطنت مصیر
سپرد و بادشاه پوزش پذیر زنده حشم را مشمول عواطف بی دریغ ساخته نوبت دیگر زمام ایالت شبرغان را در قبضهٔ اختیار او نهاد و عنان عزیمت بر
صوب ماوراء النهر انعطاف داد و چون بشهر سبز رسید نظر عنایت بر حال امیر موسی انداخته قامت قابلیتش را بتشریفات فاخره بیاراست و حکومت
ایل و الوس او را بوی مفوض گردانید و در سنه ۷۷۳ کرت دیگر زنده حشم باغوا و اغرای خان زاده ابو المعالی ترمذی یاغی شده بترمذ رفت و در آن حدود دست
بغارت و تاراج بر آورد و این خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده ختای بهادر و ارغونشاه و بورد الیغ را با لشکری که همه با دل شاد و با ساز
جنگ همه گیتی افروز با نام و ننگ بودند بدفع شر مخالفان بدافتر نامزد فرمود و جهود و شبرغان از وصول بهادران ستم توان خبر یافته بر آب آمویه
از کشتیها پل بستند و جماعتی از ایشان شب بپای فرار از آب گذشته آن سر پل را ویران ساختند و چون زنده حشم با سایر خیل و حشم سپاهی سپاه نصرت
قرین دیدند بترسیدند و روی بصوب گریز آورده بر سر جسر تاختند و بعد از آنکه بمیان پل رسیدند آن طرف را مانند حال خود خراب یافتند و متحیر
گشته در آن حین دلیران لشکر سمرقند از عقب دست قدرت تیغ و تیرباران بر آوردند و آن بدبختان خذلان مآب روان در نهیب و اجل در شتاب
خود را در آب افکندند و جمعی کثیر از زخم پیکان شعله سان در میان آب جان دادند و زنده حشم با دلی پژمرده و زمرهٔ از مردم افسرده بساحل نجات
رسیده خود را در شبرغان انداخت و باستحکام برج و باره و فصیل و دروازه پرداخت آنگاه صاحبقران عالیجاه امیر جاکو برلاس را با سپاهی گردون
اساس بمحاصرهٔ شبرغان فرستاد و امیر جاکو فصل زمستان در آن کار بپایان رسانیده چون طلیعهٔ لشکر بهار روی نمود زنده حشم بپای عجز و اضطرار
از چهار دیوار حصار بیرون آمد و امیر جاکو او را همراه خویش بپایهٔ سریر اعلی برده زبان بشفاعت گناهانش بگشاد و امیر صاحبقران کرت دیگر
از سر خون زنده حشم در گذشته گوشش را بدر نصیحت و پند بیاراست و سرش را از افسر امنیت بلند ساخته کمر زرینش بر میان بست و خلعت فاخر
در قامت قابلیتش پوشانیده اسپ تازی نژاد انعام فرمود و هم درین سال صاحبقران ستوده خصال سپاه بطرف مغولستان کشیده در وقتی که از آن
دیار مظفر و منصور عنان بمستقر سریر سلطنت مصیر معطوف گردانید در منزل آدون کورکی شنیدند که زنده حشم و ابو اسحق ولد خضر یسوری و امیر موسی و خان
زاده ابو المعالی ترمذی و شیخ ابو اللیث سمرقندی با هم عهد کرده بمصحف سوگند خورده اند که چون بموضع قراسمان رسند بجان آن آفتاب آسمان جهانبانی
گزندی رسانند و امیر ارغون حسب الحکم آنجماعت را حاضر ساخته بعد از تقدیم لوازم پرسش و ثبوت گناه امیر موسی بشفاعت سرای ملک خانم
که خواهرزادهٔ او بود و پسر خضر یسوری بالتماس امیر سیف الدین که خواهرش را در حبالهٔ نکاح داشت از سیاست نجات یافتند و خان زادهٔ ابو
المعالی را انتساب بخاندان نبوت دستگیری کرد اما بموجب حکم جلاء وطن اختیار نموده روی بعزیمت آورد و چون برودت بسیار بر مزاج خواجه
ابو اللیث مستولی بود مقرر شد که بمکه رفته ساکن گردد تا بواسطهٔ شدت حرارت هوای آن سرزمین اعتدالی در افعال او پیدا شود و زنده حشم را بقید

معتقد بسمرقند برده در محبسی انداختند که راه بیرون آمدن نداشت بیت نبرد خرد این سخن دور نیست که زندان دشمن به از گور نیست

گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان مکرر بجانب خوارزم و ذکر مصالحه آنحضرت با یوسف صوفی بعد از وقوع جنگ و رزم

حسین صوفی قنقرات قبل از جلوس صاحبقران پسندیده صفات بمدت پنج شش سال ولایت خوارزم را در تحت تصرف آورده بود و چون از ضبط و نسق الوس جغتای فراغت روی نمود کمند همت بر تسخیر آن مملکت انداخته علقه نواجی را نزد حسین صوفی فرستاده پیغام داد که کات و خیوق تعلق بالوس جغتای دارد باید که آن را بدیوانیان سیورغتمش خان بازگذاری تا طریق موافقت بین الجانبین مسلوک باشد حسین صوفی بآن سخن التفات نکرده گفت که من این مملکت را بضرب شمشیر مسخر ساخته‌ام بمجرد سلام و پیغام بکسی نخواهم داد و علقه این جواب بعرض صاحبقران کامیاب رسانیده آنحضرت خواست که علی الفور عزم خوارزم کرده اما مولانا جلال الدین کشی که با وجود وفور علم و عمل بشرف ملازمت صاحبقرانی از اطراف خلعت کمالات ساخته بود بعرض رسانید که مناسب دولت ابد پیوند نیست که بسبب غرور یک شخص جمعیت اهالی آن ولایت بتفرقه و پریشانی تبدیل یابد و اجازت طلبید تا بخوارزم رفته بهر گونه موعظه و نصیحت حسین صوفی را از خواب غفلت بیدار سازد و رخصت یافته بدان جانب شتافت چنانچه سزاوار حال علما دین دار تواند بود در طایف نیکخواهی و خیراندیشی بتقدیم رسانید اما حسین صوفی آن پند را بسمع رضا نشنود بلکه جناب مولوی را بند فرمود و چون این خبر بگوش هوش صاحبقران عالی گهر رسید در سیچقان ئیل که باعتقاد مؤلف ظفرنامه سنه ثلث و سبعین و سبعمائه بود و بزعم مصنف مطلع سعدین سنه اربع و سبعین با سپاهی ظفر قرین عازم خوارزم شد و چون ایلچه رایات نصرت آیات پرتو وصول بحدود کات انداخت داروغه آن قلعه بیرمخواجه یساول باتفاق قاضی جیوق در حصار خزیده اسباب دفع و منع مهیا ساخت و عساکر اقبال مآثر روی توجه بقلعه نهاده و دست بانداختن تیر و راندن تیغ برآورده در روز اول کات را بقهر و غلبه گرفتند و آنچه یافتند بجاروب غارت و تاراج رفتند و روز دیگر متوجه خوارزم گشته بعد از وصول بنواحی آن بلده حسین صوفی دانست که مقاومت با سپاه ظفر عظمت مقدور او نیست لاجرم قاصدی با تحف و تبرکات پادشاهانه بدرگاه عالم‌پناه فرستاده طالب مصالحه شد و در آن اثنا کیخسرو ختلانی نقد اخلاص خود را بشایبه نفاق مغشوش ساخته بحاکم خوارزم پیغام داد که لشکر سمرقند پریشان گشته‌اند و بتاراج اشتغال دارند باید که بعزم رزم بیرون آئی تا من بتو ملحق گردم و امیر تیمور را مغلوب گردانیم حسین صوفی چون این سخن بشنید لشکر خود را یاسامیشی نموده از شهر بیرون خرامید و حال آنکه در آن زمان چنانچه کیخسرو اعلام کرده بود اکثر سپاه نصرت انجام بتاخت رفته بودند و صاحبقران گردون غلام چون جسارت خوارزمیان را مشاهده فرمود با بقیه بهادران صف شکن بکنار آب قاون که بین الجانبین واسطه بود شتافت و گذر آب گرفته راه عبور خوارزمیان بربست و سفر تیر آغاز آمد شد کرده چون نایره قتال اشتعال یافت با جمعی کثیر از دلیران موکب همایون مانند آباجی کلته و جرغتو و شیخ علی بهادر و امیر مؤید و اقتیمور بهادر و ختای بهادر و ایلچی بهادر را سپاه آتش آهنگ بعزم جنگ در آب راندند و ایلچی بهادر غرق دریای فنا شد و دیگران در ضمان صحت و سلامت بساحل نجات رسیدند و آغاز حرب کردند و متعاقب شجاعت صاحبقران عالی منزلت نیز خواست که مانند برق و باد از آب بگذرد اما شیخ محمد بیان سلدوز مانع آمده خود از آن رود عبور نموده روی بدشمنان خاکسار آورد و انقدار کارزار کرد که حسین صوفی فرار بر قرار اختیار فرموده بشهر شتافت و از غایت غم و اندوه مریض شده بعد از دو سه روز بعالم آخرت پیوست و بعد از فوت حسین صوفی برادرش یوسف صوفی قایم مقام گشته ایلچیان بآستان سلطنت آشیان فرستاد و اظهار داد برادرانه نموده طالب مصالحه شد حضرت صاحبقران ملتمس او را بعز اجابت اقتران داد مشروط بآنکه دختر برادر خود آق صوفی را که سوین بیک نام داشت و از دختر خان ازبک در وجود آمده بخانزاده مشهور گشته بود با میرزاده جهانگیر دهد و یوسف منت داشته قبول نمود که هر گاه فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یابد خانزاده را بسمرقند فرستد آنگاه پادشاه عالیجاه بسعادت معاودت فرمود و چون بولایت کش رسید کیخسرو ختلانی را بموقف سیر عفو حاضر گردانیدند گناه بر آن خون گرفته ثابت گشته کشته شد و پسرش سلطان محمود بموافقت ابو اسحق ولد خضر یسوری بخوارزم شتافتند و یوسف صوفی را بر آن مقدار وسوسه کردند که رقم بطلان بر صحیفه عهد و پیمان حضرت صاحبقران کشیده تاخت بولایت کات برد و امیر تیمور گورکان آن زمستان در سمرقند قشلاق کرده چون سلطان عدالت شعار بهار در فضای دشت و کوهسار اعلام خضرت آثار برافراخت با سپاهی افزون از ریگ بیابان بعزم رزم یوسف صوفی روی براه آورد و بعد از وصول بحدود آن ولایت حاکم خوارزم از کرده پشیمان گشته بارسال رسل و رسائل و هر گونه وسائل نوبت دیگر صاحبقران عالی گهر را از مقام انتقام بگذرانید و قبول فرمود که علی اسرع الحال خانزاده را بسمرقند فرستد و امیر تیمور گورکان بمستقر دولت مراجعت نموده

در شوال سال هفتصد و هفتاد و پنج موافق پارس ئیل هنگام بهار که نسیم اعتدال آثار قوی نامیه را بآوردن عماری عروسان گل و ریاحین نامزد کرد صاحبقران
ظفرقرین امیر بایزید کار برلاس را که از اولاد الادین قراچار بود و امیر داود دوغلات و لجابتور را جهت آوردن خانزاده بخوارزم فرستاد و یوسف صوفی مراسم اعظام را
بتعظیم و تکریم نموده خانزاده را با بنی که از آن لائق تر نتواند بود مصحوب ایشان گسیل فرمود و حضرت صاحبقران قتلغ خاتون را که عروس سمرقند و خان بود با
دیگر خواتین حشمت آئین و نوئینان و امرا و سادات و قضات و علما باستقبال فرستاد ذکر بسکان آستان سلطنت آشیان بترتیب اسباب جشن و سور و لهو و انکاه ۲
سرور قیام نموده رعایا و محترفات دار السلطنة سمرقند را آئین بستند و چون عماری آن گوهر کان عالی شهر در آوردند مراسم پیشکش و نثار چنانچه باید و شاید
بتقدیم رسید و در ساعتی که اختر شناسان دانشور بدقت نظر جهت آن کار اختیار کرده ند سادات و علما و قضاة در مجلس همایون حاضر گشته ناهید حجله عالی را
با خورشید سریر جهانبانی در سلک ازدواج کشیدند و امرا و نوئینان زبان بتهنیت و ثنا خوانی و دست بنثار گوهر افشانی گشاده لوازم شادمانی بتقدیم
رسانیدند بیت زبس گوهر و زر که افشانده شد ز بر جیدنش دستها مانده شد و چون خسرو انجم بخلوتخانه مغرب خرامید و در حجله سپهر عروسان کواکب
جلوه گر گردید اجتماع نیرین سپهر مداری و مقارنه سعدین آسمان کامکاری اتفاق افتاد و میان ایشان محبت و موانست باکمل وجهی و احسن صورتی دست داد
مثنوی جهانگیر شهزاده کامکار گرفتش بصد آرزو در کنار چه خوش ساعتی گر بسر کام دل نشینند باهم دو آرام دل چه خوشتر از آن در سرای سپهر
که گیری در آغوش ماهی بمهر خوش آن روز و فرخنده آن روزگار که یابند کام دل از هم دو یار **گفتار در بیان بعضی از وقایع و احوال علی**
سبیل الایجاز و الاجمال صاحبقران ستوده خصال بعد از فراغ بال از سرانجام مهام ماوراءالنهر و ترکستان عازم تسخیر مغولستان فرمود بروایت
ظفرنامه در روز پنجشنبه غره شعبان سنه ست و سبعین و سبعمائه بدانجانب روان شد و چون رباط قطقان محل نزول موکب همایون گشت سپاه برف و برد
مرتبه دست استیلا بر آورد که بسیاری از انواع آدمیان و اجناس حیوان بعالم عقبی و چراگاه عدم برد بنابران حضرت بسمرقند مراجعت فرموده انتقدار توقف صاحب قران ۲
کرد که سورت برودت کمتر شد در روز دوشنبه غره شوال موافق اوائل توشقان ئیل بار دیگر متوجه جته گشته جبه دید و امیرزاده جهانگیر و شیخ محمد بیان سلدوز و
عادلشاه و بهرام جلایر را منغلای گردانید و در آن یورش قمرالدین دوغلات که در مغولستان سرداری از آن کلانتر نبود از دست بروسپاه منغلای شکست
یافته با پای ادبار در وادی فرار نهاد و صاحبقران آفاق بنفس نفیس تا موضع پای تاق رفته امیرزاده جهانگیر تا منزل اوج فرمان عنان باز کشید و قمرالدین را
در کوهستان یافته و تعاقب نموده از ایل و الوس جدا گردانید و تمامی منازل او را بغارت ید و خاتون میرشمس الدین بویان آغا را با دختر خوش دلشاد آغا اسیر
ساخته بالای قراقسماق نظر پادشاه باستحقاق رسانیدند و صاحبقران مظفرلوا دلشاد آغا را در سلک سایر ازدواج معظمات منتظم گردانید و چندی بعیش دستور خوش ۲
و سرور گذرانید بسمرقند بازگشت و در همین سال شیخ محمد بیان سلدوز که بواسطه غدری که اندیشیده بود متوافد شده خرمن عمرش بآتش خشم دشمن سوز
محترق گردید و در بهار سنه سبع و سبعین و سبعمائه مطابق لوی ئیل بنا بر سببی که هیچ یک از موز خان باظهار آن زبان نگشاده اند امیر تیمور گورکان با سپاه فراوان
بجانب خوارزم نهضت نمود و امیر سار بوغا و عادلشاه جلایر و ختای بهادر و ایلچی بوغای و دیگر سرداران را با سی هزار سوار جلادت آئین جهت استیصال
قمرالدین بصوب مغولستان روان فرمود و چون ماهچه توق آفتاب اشراق صاحبقران آفاق سایه وصول بموضع سه پایه انداخت ترکن ارلات یاغی شده
بگریزد روان گریخت و فولاد بهادر بموجب فرمان امیر تیمور ترکن را تعاقب نموده در کنار آب فاریاب بوی رسیده ترکن ساعتی بجنگ ایستاده از ضرب پولاد
تیغ دلیران صف شکن منهزم گردید و پولاد در کامیشی ترکن نیز گشته خود را تنها بوی رسانید و رگ جانش را از طبق دلخواه ببرید و مظفر و منصور باردوی همایون
مراجعت نموده از جماعت امرا که بجانب جته رفته بودند ساربوغا و عادلشاه بخیال استقلال و اندیشه خطا ختای بهادر و ایلچی بوغا را بگرفتند و با ایل
جلایر و قبچاق بطاهر سمرقند شتافته آغاز محاصره کردند و امیر اقبوقا که حاکم آن بلده بود خود را مضبوط ساخته جهت اعلام آن حال قاصدی همعنان برق باد
نزد امیر تیمور گورکان فرستاد و ایلچی در موضع خاص بغر سباط بوس اختصاص یافته کیفیت واقعه عرض نمود بنابران رایات ظفرنشان بموجب کلمه العود احمد
معاودت کرد و امیرزاده جهانگیر برسم منغلای پیشتر روان گشت و شاهزاده در موضع کرامینه بدشمنان کینه رسیده بر ایشان غالب آمد و ساربوغا و عادلشاه
گریخته بدشت قبچاق رفتند و ملازمت اروس خان پیش گرفتند و بعد از روزی چند در وقتی که اروس خان به ییلاق رفته بود او جی پراکه در دشت قبچاق از
قبل خان حکومت مینمود بشمشیر غدر کشته روی بمغولستان نهادند و بقمرالدین پیوسته او را بمخالفت صاحبقران مظفرلوا انتقدار اغوا کردند که بار دیگر

بار دیگر علم خشم و کین افراخته بولایت اندکان که بتصرف امیرزاده عمرشیخ بود درآمده بهزاره قداق از شاه زاده رو گردان شده بوی پیوستند و امیرزاده عمرشیخ در
کوهی متحصن گشته شخصی را که دانشمند نام داشت جهة اعلام آن حال نزد پدر بزرگوار فرستاد و آنحضرت در ساعت بدانجانب در حرکت آمده بمجرد شیوع آن خبر قمرالدین
بازگردید و ایل و الوس خود را از موضع آت باشی گذرانیده با چهار هزار سوار آراسته درکمین ایستاد و چون امیر تیمور گورکان بآن مکان رسید از کمین قمرالدین
غافل بوده تمامی سپاه را بتکامیشی اعدا روان فرمود و خویش بنفس نفیس با دویست کس از امرا و سرداران توقف نمود و در آن حال قمرالدین با آن چهار هزار سوار آسوده
از کمینگاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام کشیده بغرور هرچه تمامتر باستیصال حیات صاحبقران عالی گهر راه جرأت ساخت و آنحضرت بتلقین ملهم دولت
مضمون کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بر زبان الهام بیان گذرانیده بهادران موکب ظفرنشان را استمالت داد و بنفس همایون روی به
دشمنان دون نهاد لاجرم جنگی درپیوست که از شرح شدت آن بیان رقم عاجز است و از وصف صعوبت آن زبان قلم قاصر عاقبت نصرت و فیروزی
شامل حال صاحبقران شوده مآثر گشته مضمون ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین بظهور انجامید و مخالفان منهزم و متفرق شده متعاقب آنحال
امرا و لشکریان که بتعاقب رفته بودند در رسیدند و عنان عزیمت بتکامیشی قمرالدین منعطف گردانیدند و در آن صحرای بی انتها از کشتها پشتها ساخته ایل
و الوس او را بیغما بردند و بجانب اورکند فرستادند و قمرالدین و سار بوغا و عادلشاه در سیکز یغاج بار دیگر بهم پیوسته خواستند که با جمعیتی سازند که ناگاه
امیر تیمور گورکان بسر وقت ایشان رسید و همه را پریشان گردانید و اوچ قرا بهادر در عقب قمرالدین تاخته از پی او بازگشت تا بهر دو تنها ماندند
و قمرالدین عطف عنانی کرده تیری بر اسب اوچ قرا زد که از پای درافتاد و اوچ قرا سپر در سر کشیده و شمشیر در دست گرفته روی بوی نهاد قمرالدین او را بدانسان
دیده گفت وظیفه مردانگی همین است که بجای آوردی از همچو منی باین قدر راضی باش و بازگرد و اگر نه در ضرب شست من نگاه کن و تیری انداخت که پیکان در جیب
در سنگ نشست اوچ قرا آفرین نموده پیاده بازگردید و این سرگذشت را بعرض رسانید و در این یورش امیرزاده عمرشیخ و ختای بهادر بکاشغر رفته آن خطه را
از خضر خواجه اوغلان و متابعان او معزول ساختند و متوطنان کاشغر را بآندکان رسانیدند و چون حضرت صاحبقران عنان بارگاه جهان پور شهر سلطنت
و استقلال منعطف گردانید جهة اصابت عین الکمال نامل زمانه غدار نیل ملال بر چهره احوال خدام آستان عزت و جلال کشید تفصیل این اجمال آنکه صاحبقران
ظفرمآل در وقت نهضت بجانب مغولستان امیرزاده جهانگیر را در سمرقند به نیابت خویش باز داشته بود در غیبت موکب همایون مزاج موفور الابتهاج شاه
زاده از جادهٔ اعتدال بصوب اعتلال انحراف جست و مرض استیلا یافته مرغ روح پرفتوحش بجانب ریاض جنان پرواز نمود و امیر صاحبقران در اثنا راه
خوابهای پریشان دید و چون بسمرقند رسید کیفیت واقعه بوضوح انجامید و پادشاه با وقار و تمکین از صعوبت آن مصیبت بغایت حزین و غمگین گشت و چند
روز اقداح تلخ مذاق آن نوشیده و لباس عزا و ماتم پوشیده بالاخره دست تسلیم و رضا در جیب شکیبائی زد و جهة ترویح روح شاه زاده اصناف خیرات
و مبرات بتقدیم رسانیده فرمود تا جسد او را بشهر سبز بردند و بخاک سپردند و بر سر مرقد شریفش عمارتی عالی بنا کردند مدت عمر امیرزاده جهانگیر بیست سال
بود و از او دو پسر بیادگار ماند امیرزاده محمد سلطان از خانزاده و امیرزاده پیر محمد از بخت ملک آغا دختر الیاس یسوری و او بعد از فوت شاه زاده
بچهل روز متولد شد وفات امیرزاده جهانگیر بروایت ظفرنامه در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد و از وقوع آن حادثه امیر سیف الدین از سر انجام
امور ملک و مال متنفر گشته روی بدیار حجاز نهاد و در همین سال بعرض صاحبقران دشمن مال رسید که عادلشاه جلایر با معدودی از نوکران در کوهستان
قراجق سرگردان است و آنحضرت بر اتخواجه کوکلتاش و ایلچی بوغا را با یازده کس ارسال داشت تا آن صید وحشی را در آغوش اما گرفته کشتند و سار بوغا که
باتفاق عادلشاه در طریق خلاف سلوک مینمود بعد از دو سال بهدایت عقل راهنمای بپناه بارگاه خسرو گیتی گشای برد و آنحضرت از سر جرایمش درگذشته
سرداری ایل جلایر را بوی عنایت کرد و بعد از این وقایع نوبت دیگر صاحبقران والاگهر عازم استیصال قمرالدین شده محمد بیگ ولد امیر موسی را که داماد
آنحضرت بود با امیر عباس و آقتیمور بهادر منغلای ساخت و ایشان تا موضع آتمی کول رانده و قمرالدین رسیده او را منهزم گردانیدند و امیر تیمور گورکان در این
یورش تا موضع خوجقار شتافته توقتمش خان که از پادشاه دشت قبچاق اروس خان توهم نموده گریخته بود در آن منزل بدرگاه عالم پناه رسیده اعزاز و احترام
و انعام فراوان یافت و چون صاحبقران پادشاه نشان از خوجقار بسمرقند شتافت حکومت ولایت سغناق و صبران را به توقتمش خان ارزانی داشت و بعد از آنکه
توقتمش خان در آن ولایت رایت ایالت برافراخت قتلغ بوغا ولد اروس خان لشکر بسر وی کشید و میان ایشان جنگ بوقوع انجامید با وجود آنکه قتلغ بوغا

انتقامهم

در اثناء گریز و فرار تیر خورده و عزم عالم دیگر کرد و شکست بجانب توقتمش خان افتاد و توقتمش خان باز نزد حضرت صاحبقران سرافراز رفته کرت بعد اخری خدام سدهٔ
سدره انتما اسباب پادشاهی او را مرتب ساختند و او را بصبران فرستادند و توقتمش خان نوبت دیگر از لشکر اروس خان گریخته بر دست خود زخمی خورده و پای در
وادی گریز نهاده تنها در ساحل آب سیحون بجنگل در آمد و از خاک و خاشاک بستر و بالین کرد در آنحین امیر ایدکو برلاس که بموجب فرمان صاحبقران گیتی
ستان بتوجه صبران بود بآن جنگل رسیده و آواز نالهٔ شنیده و بعد از تفحص و تفتیش دانست که حال چیست لاجرم توقتمش خان را دلجوئی نموده و همراه گردانیده
بسمرقند رسانید و حشم و صاحب تا بتجدید اسباب سلطنت او را مرتب ساخته در آن اثنا ایلچی اروس خان بدرگاه عالمپناه رسیده بوسیلهٔ
نواب کامیاب از زبان خان بعرض داشت که توقتمش پسر مرا کشته و بدان آستان اقبال آشیان پناه جسته باید که او را بما سپارید و الا روی بمیدان کارزار
آرید صاحبقران کامکار از تسلیم توقتمش ابا نموده ایلچی را باز گردانید و با لشکر فراوان متوجه حرب اروس خان گردید و چون از سیحون گذشته صحرای اترار مضرب
خیام نصرت شعار گشت اروس خان با تمامی سپاه الوس جوجی خان بسغناق رسیده فرود آمد در اثنا سپهر تیز گرد خیال اقتضا کرد که گرد فتنه روزی چند
فرو نشیند ابری برانگیخته آن مقدار برف و باران بارید که مدت دو ماه دلیران طرفین را مجال جدال محال نمود بعد از آن حضرت صاحبقران یارق تیمور
و ختای بهادر و محمد سلطان شاه را با فوجی از بهادران مقرر فرمود که بر سر دشمنان شبخون برند و ایشان بموجب فرمان با پانصد کس روان شده در همان
شب با پسر اروس خان قتال نموده تیمور ملک اغلان که سه هزار کس همراه داشت دو چار خوردند و آغاز جنگ کرده یارق تیمور و ختای بهادر شربت
شهادت چشیدند و از شست ایلچی بوغا تیری گشاد یافته بر ران تیمور ملک اغلان رسید بنا بر آن عنان بصوب انهزام منعطف گردانید بعد از آن اروس
خان بی آنکه قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد بازگشت صاحبقران گیتی ستان نیز خرم و دلخوش بشهر کش رفت و هفت روز آنجا بسر برده بار دیگر رو
بتاختن دشت قبچاق آورد و پانزده روزه مسافت قطع کرده صبح دوشنبهٔ جیران قمش بسر ایل و الوس اروس خان رسید و ایشان را غارتیده باز گردید و
مقارن این حال اروس خان جان بقابض ارواح تسلیم نمود و پسرش توقتیا قائم مقام پدر شده او نیز در همان ایام تختهٔ تابوت بر تخت خانیت اختیار کرد و صاحب
قران کامکار توقتمش خان را یراق بسیار داده بپادشاهی الوس دشت قبچاق فرستاد و چون توقتمش بمقصد رسید میان او و تیمور ملک اغلان مقاتله دست
داده کرت دیگر شکست بجانب توقتمش خان افتاد و بر اسپی خنک اغلان نام که صاحبقران گردون غلام در وقت وداع باو بخشیده بود سوار گشته
خود را بسمرقند رسانید ع یکبار پیر و هر کسی بچاره جامی باره ها امیر تیمور گورکان چون توقتمش خان را بر آن منوال دید مجدداً پرتو التفات بر تدارک اختلال
۷۷۸ احوالش انداخته تومن بتورا و زنک و پسرش یحیی خواجه را از بکمور و غیاث الدین ترخان و بنکی قوچین را بصوب او بسغناق فرستاد تا در اواخر سنهٔ
موافق تیلان ییل او را بر تخت خانی نشاندند و مراسم معهود را رعایت کرده ع نثارش بآیین بر افشاندند **ذکر طلوع اختر میرزا شاه رخ از**
مطلع مراد و بیان بعضی از وقایع که در آن ایام اتفاق افتاد در اواسط ئیلان ییل که بمحض عنایت ملک جلیل شاه صاحبقران
کشور گیر در بساط بسیط توران اسپ مراد میراند و اعدای دولت روز افزون را در فرزین بند نکبت عاجز ساخته هر یک را به حمات خانه میرساند
بیدق ماه بر طبق دلخواه بندگان آن درگاه سپهر پیکر و فرخ پیل رنگ لوازم اطاعت فرمان ملازمان آن آستان بجای می‌آورد درخت بخت آن زیبندهٔ
تاج و تخت بمیوهٔ مرادی دیگر بار ور گردید و در چمن زندگانی آن دوحهٔ ریاض کامرانی گلی از نو شکفتید بیت چو بخشش اقبال منشور داد سپهرش یکی نامور
پور داد یعنی طلیعهٔ طلعت همایون خسرو عالیمکان معین السلطنة و الدنیا و الدین شاهرخ سلطان بتاریخ روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر سنهٔ تسع
و سبعین و سبعمائه از افق ولادت طلوع نمود و دیدهٔ اقبال صاحبقران ستوده خصال را از دیدن آن قرة العین پادشاهی روشنی در افزود و صیت این بشارت
در طاس نگون گردون پیچیده بگوش هوش معتکفان عالم بالا رسید و آوازهٔ سعادت این ولادت در اطراف ربع مسکون شایع گشته جان جهانیان را
مسرور گردانید بیت ز نور طلعت آن دری سپهر کرم چو بوستان ارم شد ریاض جان خرم و همدرین سال کوکب اقبال توقتمش خان باوج کمال
رسیده بفرمان حضرت صاحبقران آفاق از سغناق لشکر بدشت قبچاق کشید و بر تیمور ملک خان ظفر یافته در الوس جوجی خان پادشاهی نافذ فرمان گردید
و همدرین سال امیر سیف الدین از سفر حجاز باز آمده بتقبیل عتبهٔ کعبه مثال و استلام سدهٔ دولت و اقبال سرافراز شده از اوضاع و احوال ملوک ایران آنچه
معلوم کرده بود عرض نمود و همدرین سال صاحبقران بهمال مهد علیا تومان آغا بنت امیر موسی را در حبالهٔ نکاح کشید و در جانب غربی سمرقند باغ بهشت

بهشت داخته او معمور گردانید **ذکر مخالفت و عصیان یوسف صوفی قنقرات و در آمدن خوارزم بتحت تصرف صاحبقران خجسته صفات** در آن زمستان که صاحبقران گیتی ستان بترکستان رفته در مقابله سپاه اروس خان نشسته بود یوسف صوفی لشکری بخارا فرستاد آن ناحیه را تاخت نمود و امیر تیمور گورکان جهت بازخواست این حرکت ایلچی بخوارزم ارسال داشت یوسف صوفی قاصد را بند کرد و آنحضرت نامه عتاب آمیز نوشته مصحوب ایلچی بدانصوب روانه ساخت و آن بیچاره نیز مقید شد بنابران صاحبقران کامران در شوال سال هفتصد و هشتاد موافق اود ئیل با سپاهی در شجاعت بی عدیل روی توجه بخوارزم نهاد و بعد از وصول بظاهر دار الملک یوسف صوفی لشکر قیامت اثر از فغان کورکه و سورن گوش گردون کر ساختند و نفیر کرنای کشیده از اطراف و جوانب جنگ در انداختند و مردم خوارزم نیز مستعد رزم گشته هر روز از صبح تا شام در مدافعت جنود ظفر انجام میکوشیدند و هر لحظه طایفه از بیرون و اندرون جام تلخ مذاق مرگ مینوشیدند و در آن اثنا یوسف صوفی نامه نزد امیر تیمور گورکان فرستاد مضمون آنکه تا چند بسبب دو تن مردم در عذاب بوده در عرصه تلف آیند مناسب چنانست که ما هر دو قدم در میدان مردان نهاده

نظم
ببینیم تا این شتابان سپهر
درین داوری بر که گردد بمهر
زبازیچه چرخ گیتی فروز
که پیروز گردد که برگشته روز

امیر تیمور گورکان را این ملتمس ملایم مزاج شریف افتاده فی الحال مسلح و مکمل شده و بر بارگیر ملک سیر سوار گشته روی بمعرکه کارزار آورد و هر چند امرا و نوئینان زانو زده آنحضرت را ازین عزیمت منع نمودند التفات بسخن ایشان نفرموده مانند جمشید خورشید که یکتنه بفضای معرکه آسمان شتابد تنها بکنار خندق رانده آواز برآورد که یوسف صوفی را بگوئید که ما بموجب التماس تو بمیدان آمده ایم مناسب آنکه بقول خود وفا نمائی و ازین حصار بیرون آئی تا لحظه با یکدیگر بکوشیم و بخت آزمائی کنیم یوسف صوفی از کمال تهور امیر تیمور بترسید و از گفته پشیمان گشته دم درکشید و صاحبقران سرافراز دیگر باره آواز برآورد که هر که بقول خود وفا نکند او را مرگ به از زندگانی چون یوسف صوفی از حفظ عهد و رعایت ناموس انسب نمود هر چند امثال این سخنان شنود لب بجواب نگشود و امیر تیمور گورکان بلطف الهی مفتخر و مباهی گشته بمعسکر ظفر اثر مراجعت نمود القصه مدت محاصره خوارزم سه ماه و شانزده روز متمادی شد و در آن ایام محاربات صعب اتفاق افتاده در اکثر معارک سپاه صاحبقران والا اثر را نصرت و فیروزی دست داد و در آن اثنا بواسطه کثرت عوارض نفسانی مزاج یوسف صوفی از جاده صحت انحراف یافت و مرضی مهلک بروی طاری شده بعالم آخرت شتافت و ازین جهت خوارزمیان دل شکسته گشته و جنود ظفر نشان روی جلادت بشهر نهاده جنگ سلطانی در انداختند و از اطراف و جوانب در آمده دیوار آن بلده را از کثرت رخنه مانند دندانه شانه ساختند و باقدام غلبه و قهر بشهر در رفته دست بقتل و غارت برآورده و هر کس را دیدند کشتند و هر چه یافتند بردند ولیکن سادات و علما و دانشمندان و موالی و هنرمندان را بسمرقند کوچانیدند و نسبت بدیشان بحرمتی بتقدیم رسانیدند و این فتح نامدار در قوی ئیل موافق سنه احدی و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد و صاحبقران جلادت نهاد بعد از تخریب خوارزم عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر انعطاف داد و چون بمستقر سریر دولت و اقبال نزول اجلال نمود حصار کش را بنا کرده و در آن مقام قصری منیع که موسوم است بآق سرا تعمیر فرمود **گفتار در بیان لشکر کشیدن حضرت صاحبقران از توران بایران و ذکر استیلاء خدام آستان اقبال آشیان بر ولایات خراسان** صاحبقران والا فر مکرمت از کمال علو همت ملاحظه معنی السلطان ظل الله کرده میخواست که هیچ آفریده در منقبت سلطنت با وی مشارکت نماید لاجرم پیوسته بر زبان الهام بیانش گذرانید که عرصه ربع مسکون آنمقدار وسیع نیست که در وی دو پادشاه باشند

بیت
جهان را بسند است یک شهریار
زنی را دو شوهر نیاید بکار

بنابر علی هذا چون آن پادشاه مظفر لوا از ضبط تمامت مملکت جغتای و الوس جوجی خان باز پرداخت تسخیر ممالک ایران را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در تیرماه سنه ۷۸۲ موافق پیچی ئیل امیرزاده میرانشاه را که چهارده مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود با جمعی کثیر از امراء عالیجاه و پنجاه قشون از سپاه ظفر پناه بجانب خراسان گسیل فرمود و امیرزاده کامکار با ملازمان نامدار از آب آمویه گذشته آن زمستان در حدود بلخ و شبرغان خوشدل و شادمان بگذرانید و چون فصل شتا باخر رسید و از آمد فصل پروردگار سلطان عدالت شعار بهار فضای بسیط زمین را جولانگاه سپاه سبزه و ریاحین گردانید صاحبقران ظفر قرین با لشکر جلادت آئین

بیت
ز آب جیحون گذشت و آمد تیز
در خراسان فکند رستاخیز

ملک محمد ولد خورد ملک حسین کرت از سرخس بیرون آمده مانند سعادت و اقبال بآستان جاه و جلال شتافت و بشرف بساط بوسی فایز گشته بسیورغامیشی و عنایت یافت

اما چون ملک غیاث الدین پیرعلی با آنحضرت سر یکدلی نداشت و قرابت سببی را بوده می انگاشت پای در دامن تمکین کشیده بملازمت شده مرتبت
مبادرت ننمود و امیر مؤید منصور بملاحظه آنکه لشکر نیشابور بممالک ملحق نگردد بعد از عبور از آب مرغاب عنان بارهٔ جهان نورد بقصبه کوسویه تافت و در
اوایل ذی حجهٔ مذکوره بدان موضع رسیده مهدی نامی که حاکم آنجا بود در سلک سایر خدام بارگاه سپهر احتشام انتظام یافت و فرمانفرمای بلاد و عباد
از کوسویه بتایباد رفته شرف ملاقات قدوة الاوتاد مولانا زین الدین ابوبکر قدس سره حاصل فرمود و آنگاه عنان عزیمت بصوب فوشنج انعطاف داد و
عساکر نصرت مآثر در منتصف ذی حجه قلعهٔ آن قصبه را در میان گرفتند و فوشنجیان بقدم مقابله و مقاتله پیش آمدند و کیفیت جنگهای مردانه کرده بعد از آن
حصار مسخر گشته با خاک راه برابر شد نظم فرو ریخت آن ژاله در کشت زار نه گل ماند آنجا سلامت نه خار بباد فنا رفت چه که چه مه ز نادانی
پیشوایان ده آنگاه ماهچه رایت ظفر شعار پرتو وصول بر ظاهر بلدهٔ هرات انداخته شهربند بیرون را لشکر فیروزی اثر احاطه کردند و روی بمحاصره
و محاربه آوردند و ملک غیاث الدین پیرعلی (از کمال غفلت) اعتماد بر کثرت سپاهی و رعیت نموده میگفت همه کس جهة محافظت عیال و اطفال با مغولان قتال خواهند نمود
و صاحبقران ستوده خصال حکم فرمود تا جریک حضور دیوارها بیرون شهربند را انداخته در برابر شهر خندق کنند و حصار سازند و از طرفین سه
چهار روز قدم در میدان جنگ نهاده رایت عناد برافراختند عاقبت سپاه نصرت عظمت مردم ملک را مغلوب گردانید و جمعی از سپاهیان
طریق پهلوانی هر دو یک کوشک مرغنی از جمری که آب انجیل بشهر در می آید قدم جلادت پیش نهادند و ملک غیاث الدین در آن روز بر دروازهٔ که بر سر پل انجیل
بود بر آمد و کوششهای مردانه فرمود اما فایده بر آن مترتب نشد و تخت خلیل یساول بفصیل بر آمده امرا برانغار یکبار حمله نمودند و جوش همت تیز کرده در
عین ستیز خود را در شهربند انداختند و کار بر مخالفان که بالای باره و سور بودند بر طبق دلخواه ساختند ملک غیاث الدین چون حال برین منوال دید از
نهیب سپاه فیروز جنگ آهنگ اصل شهر کرده بگریخت و قرب دو هزار از غوریان دیوسار در جنگ اسیر گرفتار گشته صاحبقران کامکار از سر خون ایشان
در گذشت و همه را جامه پوشانیده اجازت مراجعت داد و گفت با مردم شهر بگویید که هرکس از رعیت رغبت صعود بر فصیل و باره ننماید اهل و عیالش
در امان باشند بنابران بعد از آن رعایا در کنج خانها نشسته کسی بهوس جنگ بیرون نیامد و ملک از مقاومت عاجز گشته سفرا آغاز تردد کردند و بساط
مصالحه تمهید یافته ملک غیاث الدین پیرعلی مادر خود سلطان خاتون را که دختر طغا تیمور خان بود با پسر خود ملک پیر محمد و اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی
نزد امیر تیمور کورکان ارسال داشت و صاحبقران ستوده خصال سلطان خاتون و ملکزاده را استمالت داده خلع فاخره پوشانیده فرمود که ملک را
بگویید که ابواب خلاف مسدود گردانیده از شهر بیرون آید که اگر بمقاتله و مقابله اصرار نماید و شهر بجنگ مسخر گردد اموال و دماء رعایا در معرض تضییع افتد
و وبال آن در گردن ملک باشد و ایشان را اجازت معاودت داده اسکندر شیخی را نگاهداشت و حقیقت حالت هرویان را از وی معلوم نموده بکوشک
باغ زاغان تشریف برد و ملک غیاث الدین پیرعلی در محرم الحرام سنه ثلث و ثمانین و سبعمایه از شهر بیرون آمده بشرف بساط بوس دریافت امیر تیمور کورکان ملک را
باصناف الطاف بنواخت و بکلاه و کمر مرصع مفتخر و سرافراز ساخت و روز دیگر سادات و قضات و اکابر و اعیان آن بلدهٔ جنت نشان بسعادت ملازمت
رسیده صاحبقران گیتی ستان از باغ زاغان بالنگ کهدستان شتافت و چند روز توقف نموده بتخریب حصار بیرون و اندرون شهر و نقل خزاین و دفاین
سلاطین کرت فرمان فرمود و فرمود که دروازهای آهنین که القاب ملوک کرت بران منقور بود بر کنده بها بار کرده بشهر سبز بردند و آنجا نصب کردند و
مولانا قطب الدین ولد مولانا نظام الدین را با دویست کدخدای معتبر بلدهٔ کش کوچانیدند و چون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر از مهمات دار السلطنة
هراة فراغت یافت عنان بارهٔ جهان نورد بطرف نیشاپور و سبزوار تافت در نواحی نیشاپور امیر ابو مسلم مروزی رفته علی بیک جونی قربانی که حاکم
ابیورد و اتخود بود و خواجه علی مؤید سربدار سبزواری بشرف ملازمت آن مهر سپهر کامکاری رسیدند و بنوازش خسروانه سرافراز گردیدند و رایات
منصور از نیشاپور باسفراین رفته در ساعت وصول عساکر نصرت مآثر قلعه آن خطه را از گماشته امیر ولی انتزاع نمودند و جمعی کثیر بقتل آورده برج و باروی
حصار با زمین هموار کردند آنگاه پادشاه ظفر پناه ایلچی نزد امیر ولی فرستاده پیغام داد که اقبال مثال بدرگاه جاه و جلال شتابد تا بعنایت و التفات یابد و الا
ابواب رنج و عنا بر روی روزگار او مفتوح خواهد شد امیر ولی ایلچی را تعظیم و تکریم نموده بدریافتن دولت ملازمت وعده کرد و امیر تیمور کورکان از اسفراین
به ییلاق اوغالجاتو رفته جهة آسایش ستوران روزی چند توقف فرمود آنگاه حکام خراسان را اجازت داده کامیاب و کامران روی توجه بماوراء النهر نهاد

نهاد و آن زمستان بسعادت و اقبال در بخیر سرای قشلاق نمود و در آن اثنا زمانه را از طراوت چمن دولت صاحبقرانی و نضارت گلشن مملکت آن مهر سپهر کامرانی عرق غیرت در حرکت آمد و گرد ملالی بر ساحت احوال پادشاه فرخنده فال نشاند و صبیه صلبیه آنحضرت که بسماء بیگی شاه بود و آکه بیگی لقب داشت وفات یافت و آکه بیکی در خانه محمد بیک بن امیر موسی بسر میبرد و بسبب حسن سیرت و زیبائی صورت عزیزترین اولاد صاحبقران عالی نژاد بود و از وی یک پسر ماند سلطان حسین نام القصه صاحبقران گردون غلام از مفارقت آن مخدره بلقیس آئین بغایت حزین گشت و چندروز باقامت مراسم تعزیت پرداخته جهت ترویح روح مهد علیا صدقات بمساکین و فقرا عنایت فرمود بیت نه چندان عطایا بدرویش داد که از چند و چون بوان کرد یاد

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی بمملکت خراسان کرت ثانی

در آن زمستان که بخیر سرای بخارا از فر نزول صاحبقران مظفر لوا غیرت فزای سپهر خضرا بود قاصدی از نزد خواجه علی مؤید سبزوار رسیده بعرض نواب کامیاب رسانید که علی بیک جونی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده قصد سبزوار دارند بنابران حضرت صاحبقران در آخر همان زمستان که اول شهور سنه ۷۸۲ بود اعلام نصرت نشان برافراخته یورش خراسان را پیش نهاد همت ساخت و چون از جیحون عبور نمود آوازه عزیمت مازندران درانداخته ناگاه بحوالی قلعه کلات که مستقر علی بیک بود تاخت و مجموع چهار پایان الوس جونی قربانی را غارت نموده لشکر فیروزی صفات اطراف و جوانب حصار کلات را با وجود وسعت چون نگین در انگشترین فرو گرفتند و چندروز در جنگهای سخت پیش برده چون نزدیک بآن رسید که عروس فتح و ظفر جلوه گر گردد علی بیک باظهار عجز و اضطرار زبان بگشاد و صاحبقران کامکار او را بعهد و پیمان ایمن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بعز بساط بوسی استسعاد یافت و عفو خسروانه شامل حال او گشته اجازت طلبید که باز بحصار رود و یراق خود نموده روزی دیگر بخدمت شتابد و در یورش مازندران ملازم باشد حضرت صاحبقرانی شرف رخصت ارزانی داشته علی بیک بقلعه رفته و از غایت شقاوت مواضعی را که چریک منصور رخنه کرده بودند مرمت نموده باز شعار خلاف ظاهر ساخت و امیر تیمور گورکان قلعه قهقهه را که در برابر دروازه کلات بود عمارت فرموده حاجی خواجه را کوتوال آنحصار ساخت و امیرزاده علی پسر امیر مؤید ارلات را باتفاق شیخ علی بهادر در آن قلعه گذاشت تا راهها را مضبوط کرده نگذارند که هیچ آفریده بکلات آمد شد نماید آنگاه اعلام ظفر پناه بعزم رزم و ستیز متوجه ترشیز گشت و آن قلعه را از امیر علی سدیدی غوری که به نیابت ملک غیاث الدین پیر علی در آنجا حاکم بود بصلح گرفته بهادران الجائی را مشمول انعام و احسان ببرکستان کوچانید تا محافظت قلاع الجائی نمایند در خلال آن احوال ایلچی شاه شجاع از فارس رسیده مکتوبی را که در وقت سکرات موت نوشته بود و اولاد خود را سفارش نموده رسانید و آنحضرت در جواب آن کتاب بمضمون آیه و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها عمل فرموده کریمه از خاندان مظفری جهت امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ خواستگاری کرد و حاجی خواجه را جهت اتمام آن مهم مصحوب ایلچی بشیراز فرستاد و چون خاطر عاطر صاحبقرانی از مهم ترشیز باز پرداخت علم عزیمت بصوب مازندران برافراخت و از راه رودخانه کبود جامه و شاسمان در آمده امیر ولی مقاومت بآنحضرت در خود قدرت ندید لاجرم تنسوقات و تبرکات مصحوب ایلچیان سخندان بآستان اقبال آشیان فرستاده امان طلبید و قبول فرمود که اگر این نوبت او را از ملازمت معاف داشته رایات منصور معاودت فرماید متعاقب بآستان بوسی شتافته بقیه اوقات زندگانی در خدمت علیه صاحبقرانی گذراند و آنحضرت این ملتمس را قبول نموده از راه سلقان و جرمغان بحلکا و رادکان خرامید و در آن منزل شیخ علی بهادر علی بیک جونی قربانی را بملازمت حضرت صاحبقرانی رسانید بیان این سخن آنست که شیخ علی بهادر در آن ایام که در قلعه قهقهه نشسته بود دشبی خیال نمود که بقدم احتیال خود را در قلعه کلات اندازد با طایفه از نوکران خاصه پیاده بکوهی بلند برآمد و کمرچی راه غلط کرده جناب شجاعت پناهی در عقبه دشوار افتاده صباح دلیران جونی قربانی خبر یافته بر سر شیخ علی بهادر تاختند و او را گرفته نزد علی بیک بردند و امیر علی بیک شیخ علی بهادر را در تعظیم و احترام تمام نموده خرگاهی بتکلف نزدیک وثاق خویش برای او نصب کرده شیلان بعتین فرمود و زبان بتضرع بگشاد که خون مرا از صاحبقران مظفر لوا در طلباید خواست امیر شیخ علی ملتمس او را قبول نموده چون رادکان محل نزول امیر تیمور گورکان گشت امیر شیخ علی بملازمت شتافته کیفیت اضطرار علی بیک و اتباع او را بعرض رسانید و گناهان ایشان را عفو طلبید و صاحبقران یورش پذیر گرفته بعد ازین جریمه جونی قربانیان را بخشید و امیر علی بیک بخدمت شتافت و بیشتر از پیشتر تربیت و اعزاز و حرمت یافت امتثال لازم الامتثال سمت نفاذ پذیرفت که او را با تمامی ایل و الوس جونی قربانی بسمرقند کوچانیدند و بنفس نفیس متوجه ماوراء النهر گشته ملک

غیاث الدین پیرعلی را با اولاد همراه او و امیرکه پیسر تمور که را داروغه هراة تعیین کرد و چون صاحبقران سعادتمند بدار الملک سمرقند رسید علی بیک و امیر
غوری ولد ملک غیاث الدین پیرعلی و ملک محمد برادرش را مقید باندکان فرستاده و سایر جونی قربانیان را بتاشکنت ارسال داشت و ملک
غیاث الدین پیرعلی را با پسر بزرگترش ملک پیرمحمد در ارک سمرقند محبوس گردانید و هم دران ایام از تصادم تقدیر خالق افلاک و انجم در بلدهٔ فاخرهٔ
هراة صورتی موحش روی نمود و اقتضاء قضاء ایزد تعالی ابواب تشویش و بلا بر روی متوطنان آن دیار گشود کیفیت قضیه آنکه اولاد ملک فخر الدین ملک
محمد و امیر مغلب در زمان دولت ملک حسین و ملک غیاث الدین پیرعلی در غایت صعوبت اوقات میگذرانیدند و بعد از فتح هراة نزد صاحبقران
حمیده صفات رفته آنحضرت حکومت غور را بملک محمد ارزانی داشت و ابوسعید سپهبد که قرب ده سال در زندان غیاث الدین پیرعلی بود بگذاشت و در سنه
خمس و ثمانین و سبعمایه ملک محمد از غور با زمرهٔ از اهل شر و شور بهراة خرامید و ابوسعید بی سعادت با وی متفق شده آن دو مفسد قاصد جان و مال مسلمانان گشتند و
اهل علم و صلاح در کوشها خزیده بعضی از مغولان پناه بقلعهٔ اختیار الدین بردند و در آن اثنا امیرکه داروغه وفات یافته بدین جهة هراة چون خانهٔ بیکدخدا و کشتی
بی ناخدا گشت و شیاطین انس آتش فتنه ضبط بیرون جسته اراذل بر افاضل استیلا یافتند و علی اسد فیروز آبادی با جمعی از اشرار چند پشته هیزم بدر حصار اختیار
الدین برده آتش دران زدند و مغولان بامید نجات در قلعه گذاشته خود را از بالا بزیر انداختند و غوریان بیرحم همه را شهید ساختند و چون این خبر بامیرزاده
میرانشاه که در کنار آب مرغاب بود رسید آتش خشمش اشتعال یافته امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوغا را با فوجی از سپاه ظفر انتما برسم منغلای روانهٔ هراة
گردانید و خود متعاقب بدانجانب در حرکت آمده غوریان تا سر کوچه خیابان امرای منغلای را استقبال کرده پای در میدان قتال نهادند و شکست
یافته مغلوب و منکوب بشهر گریختند و همان شب از بیم فرو ریخته هر طایفه بطرفی رفتند مقارن آنحال میرزاده میرانشاه نیز رسیده سپاه قیامت
اثر تیغ سیاست از نیام انتقام کشیدند و جمعی کثیر از مردم شهر را بقتل رسانیده از سرهای کشتگان منارها بلند گردانیدند و چون پرتو این خبر از انهاء امیرزاده میران
شاه بر پیشگاه ضمیر صاحبقران کشورگیر تافت یرلیغ لازم الاتباع صادر گشته ملک غیاث الدین پیرعلی و برادرش ملک محمد و پسر کوچکش امیر غوری و علی بیک
جونی قربانی بیاسا رسیدند و در همین سال که موافق تنکوز ئیل بود حرم محترم صاحبقران سعادت انتما دلشاد آغا و خواهر کلانتر آنحضرت قتلق ترکان آغا از
دار فنا بعالم بقا پیوستند انا لله و انا الیه راجعون   **ذکر لشکر کشیدن صاحبقران کامکار بجانب ایران دیگر بار و بیان فتح**
ولایات اسفزار و سیستان و گرمسیر و قندهار   در پاییز سنه ۷۸۵ امیر تیمور گورکان جهة استماع خبر جسارت غوریان ظفر همعنان نصرت ازلی بدان
متوجه خراسان گشت و در اوایل ماه مبارک رمضان بهراة رسیده از غایت غضب حکم قتل و غارت فرمود و اهل صلاح زبان شفاعت گشاده مهم
اخذ مال امان قرار گرفت و چون آنچه باسم مهرویان اطلاق کرده بودند نامقدور بود بسیاری از مردم بشکنجه و تعذیب هلاک شدند در آن اثنا شیخ داؤد که بحکم
امیر تیمور گورکان در اسفزار حکومت مینمود یاغی گشت و ماهچه رایت نصرت شعار پرتو وصول بسبزوار انداخته لشکر قیامت اثر قهراً قسراً قلعهٔ سبزوار را که موسوم بسبدآباد
بود مسخر ساختند و قرب دو هزار نفر از مخالفان را زنده در گل گرفتند تا موجب عبرت دیگر متمردان گردد و در آن واقعهٔ هایله در هراة و اسفزار شر و شور غبار
ظلم و زور بمرتبهٔ در التهاب و هیجان آمد که در اسواق یکدکان باز نماند و در بازارها و کوچها مردگان بر زبر یکدیگر افتاده هیچکس مجال تجهیز و تکفین نمییافت   القصه چون
خاطر خطیر صاحبقران کشورگیر از مهم هرات و اسفزار فارغ شد عنان عزیمت بصوب ملک نیمروز تافت و شاه جلال الدین فراهی بپای دولتخواهی از قلعه بیرون
آمده بموکب پادشاهی پیوست و از عواطف نامتناهی بهره ور گشت و سپاه جوشن پوش پر جوش و خروش از فراه بحصار زره رفته و جنگ در انداخته در روز
آن را مسخر ساختند و بسیاری از سیستانیان را بتیغ بیدریغ گذرانیده علم عزیمت بصوب سیستان بر افراختند و بعد از وصول شاه شاهان و تاج قلعه کهی و سراج از شهر
بیرون آمده بنوازش صاحبقران بزرگ منش مفتخر گشتند و هنوز آنحضرت با ایشان در سخن بود که سیستانیان کمر محاربت بر میان بسته و صف لشکر آراسته ابواب
جنگ و عناد باز گشادند و بهادران موکب همایون دست بسیف و سنان برده کارزاری نمودند که روح رستم دستان بر ایشان آفرین کرد و مخالفان چندین بار
اسپ و تیر از لشکر قیامت اثر زخم تیر و خنجر از پای در آوردند و جمعی کثیر از دست برد سپاه نصرت نشان کشته گشته بقیة السیف مجروح و خسته بشهر جستند و برین   از آن
قیاس دو سه نوبت دیگر میان جنود نیمروز و عساکر دشمن سوز مقابله و مقاتله اتفاق افتاده آخر الامر شاه قطب الدین که بملک آن ملک بود با پای عجز
و اضطرار و نیاز بدرگاه صاحبقران سرافراز شتافت و روی بر خاک نهاده بزبان مسکنت عفو و مرحمت مسالت نمود و آنحضرت جسارت او را بلطف

بلطف و عنایت مقابل ساخته در وقتی که بایکتاز و کله بر باره کوه پیکر نشسته بود و بنظاره لشکر جرار مشغولی میفرمود ناگاه قرب سی هزار از سیستانیان جهالت
شعار از شهر بیرون ریختند و تیرباران کرده تیری بر ران پای صاحب تاج و سریر زدند و آنحضرت عنان یکران بتعقب سپاه تافته ملک قطب الدین را بند فرمود
و جیبه پوشیده روی بمعرکه کارزار آورد و جنود گردون اقتدار از اطراف و جوانب یکبار حمله کرده مخالفان را بشهر دوانیدند و حصار و شهر بتغلبه و قهر مسخر گشته بنیاد
قیامت بهنیب خلقی بی نهایت بقتل رسانیدند و برج و باره سیستان را ویران کرده هرچه در آندیار بود از سیم و زر تا سرب و نحاس و از نفایس و اجناس تا پوست
و پلاس بباد غارت و تاراج بر دادند و حضرت صاحبقرانی بعد از اجراء قوت غضبی زمام ایالت ویرانه چه سیستان را بشاه شاهان سپرده ملک قطب
الدین را بسمرقند فرستاد و سادات و علما و اکابر آن ولایت را بحصار فراه روان کرد و از صدمه لشکر قیامت اثر زلزل در بند رستم افتاده ویران گشت آنگاه صاحبقران
ظفرپناه بولایت بست و گرمسیر شتافته صدمت دولت آنحضرت پشت زندگانی تومان نکودری ممقتو و هرکس را که هوس سروری و شرارت در سر داشت
درهم شکست بیت ز فرمان دهانش تهی کرد جای سر سرکشان کرد در زیر پای و اعلام ظفر شعار عازم قندهار گشته بعد از وصول عساکر ظفر آثار آندیار را نیز
بتغلبه و قهر در حیز تسخیر کشیده سردار قندهار را نزد صاحبقران کامکار آوردند و حسب الحکم بر سر دار بردند و امیر تیمور گورکان آنسال در قندهار قشلاق فرمود

۲ و تمام حدود آنرا در حیز تسخیر آورد و امیر ۴

جاکو برلاس که در مملکت قندز و بقلان و آنحدود حاکم بود فوت شد و صاحبقران والا گهر چون خبر شنیده مناصب امیر جاکو را بپسرش امیر جهانشاه مسلم داشت و در اوایل
فصل بهار که سلطان گل قرین فصل پروردگار با کوکبه ریاحین و ازهار بصوب انجمن چمن رایت نهضت برافراشت صاحبقران سعادتمند عزیمت سمرقند فردوس
مانند فرمود و امیر سیف الدین برلاس را بحکومت قندهار نصب نمود و بر جناح استعجال روی بمستقر سریر دولت و اقبال نهاده در عرض چهارده روز آن مسافت دور
و دراز را طی فرمود بیت صعود سوی یمین و فتوح سوی یسار زمانه تابع و گردون غلام و دولت یار

گفتار در ذکر ستیز امیر ولی و گریز وی و بیان فتح ولایت جرجان و مملکت ری

چنانچه سابقاً مذکور گشت امیر ولی وعده کرده بود که با آستان امیر تیمور گورکان شتابد تا تربیت یابد
از آن بر وعده وفا ننمود بنابر آن امیر صاحبقران در سنه ست و ثمانین و سبعمایه موافق سچقان ییل با سپاهی پیل تن و لشکری صف شکن علم عزیمت بصوب استرآباد
برافراخت و چون قرین سعادت و اقبال قبة الاسلام بلخ را محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت حاجی خواجه ایلچیانی که پیش از این جهة خواستگاری
مخدره از دودمان مظفری بجانب شیراز رفته بود نه دختر سلطان اویس بن شاه شجاع را جهة شاهزاده پیر محمد بن عمر شیخ میرزا آوردند لاجرم بساط عیش و طرب

۲ باز آمدند و ۴

انبساط یافته چندی در لوازم سور و سرور بتقدیم رسید و چون حاجی خواجه در آن سفر پای از حد خود فراتر نهاده بود سر بباد داد آنگاه صاحبقران جهانگیر از
راه نسا و دورن در حرکت آمده بعد از وصول بآن حدود جنود ظفر ورود قراول امیر ولی را منهزم ساختند و قلعه دورن را بجنگ گرفته بنیاد حیات
کوتوال آن حصار را برانداختند و رایات ظفر نشان از آنجا نیز در حرکت آمده نواحی کبود جامه و شاسمان از زمین بقدم همایون غیرت افزای هفت آسمان گشت
و قراولان امیر ولی قدم جلادت پیش نهاده مدت نوزده روز میان ایشان و منغلای سپاه دشمن سوز آتش حرب افروخته بود روز بیستم امیر ولی با سپاهی بعدد
انجم پیش آمده بقدر مقدور کوشش نمود تا مغلوب و منهزم بازگردید و نوبت دیگر جسارت کرده شبیخون آورد و بدست جرأت چوبها و سپهائی را که سپاه
صاحبقران جهانگشا در گرد معسکر استوار ساخته بودند درهم شکست و بمیان خیام درآمد و سپاه کواکب احتشام دست بانداختن تیر و راندن تیغ برآورده
بسیاری از جرجانیان کشته گشتند و امیر ولی گریزنده دیگر عنان یکران بصوب گریز انعطاف داد و بعضی از اتباع او در جرها و چاههائی که جهة سقوط جنود منصور
کنده بودند افتادند و از امراء وافر هنر کوتیمور و خدایداد بهادر و غیرهما امیر ولی را تکامیشی کردند و او دل از ملک و مال گرفته کوچ و متعلقان خود را در کرد
کوه دامغان گذاشت و خود بمملکت ری درآمد و چون دلیرانی که از عقب او شتافته بودند بری رسیدند بطرف رستمدار گریخت و بحمایت جنگل و تنگنای اشجار از
چنگ شیران بیشه پیکار نجات یافت و حضرت صاحبقران ایالت ولایت جرجان را بلقمان بوله طغا تمور خان لقمان پادشاه ارزانی داشته در شوال سال مذکور
با بعضی از عساکر منصور علم عزیمت بصوب ری برافراشت و آن زمستان در آن مملکت بپایان رسانیده در اوایل فصل بهار که نسیم تیز رفتار بهواداری
حسن و ثوابت و سیار قلعه غنچه را بی استعمال پیکان خار و دست برد سر پنجه چنار مفتوح گردانید بجانب سلطانیه نهضت نمود و حال آنکه چنانچه در ضمن وقایع
سلطان احمد جلایر سبق ذکر یافت در آن وقت پسرش آقبوقا با بعضی از امرا در آن قلعه بود و چون امرای سلطان احمد از قرب وصول آنحضرت واقف شدند
بی شایبه اهمال آقبوقا را برگرفته روی بصوب بغداد آوردند و عمر عباس که قراول سپاه گردون اساس بود با شصت نفر از دلیران جوشن پوش بیشتر

بسلطانیه رسید و قلعه را مضبوط گردانید و مقارن فتح صاحبقران ظفر عطیه سلطانیه در شهور سنه سبع و ثمانین و سبعمایه در آمده ایلچی سمنان برق و باد شیراز
فرستاد تا عادل آغا را که شمه از احوال او در جزو اول ازین مجلد مذکور شد بپایه سریر گردون مصیر رساند و عادل آغا اطاعت فرمان واجب الاذعان کرده
ایالت سلطانیه تعلق بوی گرفت و امیر محمد سلطان شاه جهت کومک و امداد او تعیین پذیرفت آنگاه رایت ظفر پناه براه رستمدار بازگشته حکام آنجا مصحوب
امیر ولی روی بوادی گریز نهادند و آنحضرت بمازندران در آمده ولات ولایت آمل و ساری سید رضی الدین و سید کمال الدین باظهار اطاعت و انقیاد
مبادرت نمودند و صاحبقران فلک احتشام باعزاز و احترام سادات عظام قیام و اقدام فرموده بدار السلطنه سمرقند خرامید و تابستان آنجا
گذرانیده در زمستان جهت قشلاق عازم زنجیر سرای گردید **ذکر یورش سه ساله صاحبقران علی الاطلاق و بیان فتح قلاع و بلاد**
آذربایجان و عراق در آن زمستان که زنجیر سرای بیمن مقدم صاحبقران کشورگشای غیرت افزای گلستان ارم بود توقتمش خان بتحریک سلسله
مخالفت قیام نموده بیک پولاد اغلان و عیسی بیک و یغلی بی و قراجی سرکرده نه تومان لشکر که اکثر ایشان در تیه ضلالت سرگردان بودند ساخته
بجانب آذربایجان فرستاد و آن جنود کافر نهاد از راه دربند بجلگاه تبریز در آمده و اشراف و اعیان آن ولایت بحکم الغریق یتعلق بکل حشیش امیر ولی و محمود
خلخالی را که پناه بدانجا برده بودند بر خود حاکم ساختند و ایشان باستحکام اطراف تبریز پرداخته قرب یکهفته بمدافعه لشکر دشت قیام نمودند عاقبت
امراء توقتمش خان بغلبه و قهر شهر را مسخر گردانیده امیر ولی و محمود گریخته بخلخال رفتند و کفار دشت قبچاق دست استیلا بنهب و تاراج برآوردند و از جور و بیداد
و فسق و فساد آنچه توانستند بتقدیم رسانیدند و بعد از زمستان با غنیمت فراوان و اسیران مسلمانان از همان راه که آمده بودند مراجعت نمودند چون این
خبر در زنجیر سرای بسمع شریف صاحبقران گیتی گشای رسید ظلم و بیدادی که بر اهل اسلام رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمد و رای عالم آرای بر تنظیم امور
ممالک عراق و آذربایجان گماشته در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه موافق پارس ئیل امیر سلیمان شاه بن امیر داود و امیر عباس را با بعضی از سپاه گردون اساس
بضبط ماوراء النهر باز داشت و بنفس نفیس با سایر امراء عالیشان و سپاهی مانند آب دریا بی کران از جیحون عبور فرمود و بعد از طی منازل و مراحل نواحی فیروزکوه
مضرب خیام عساکر سپهر شکوه گشته سید کمال الدین ساری شرف دستبوس دریافت و ولد خود سید غیاث الدین را ملازم موکب همایون ساخت و لشکر
نصرت ترک از آنجا بجانب لر کوچک در حرکت آمده و روجرد را از جهات و اموال مجرد کردند و خرم آباد را غمکده گردانیدند و بسیاری از دزدان
و مفسدان را بقتل آوردند و ملک عز الدین را که حاکم آندیار بود اسیر ساختند اما در بعضی از آن معارک اقتیمور بهادر و امیر عباس بهادر و خواجه علی مؤید
سربداری بدار القرار انتقال نمودند و مقارن آنحال ساروق عادل و امیر محمد سلطان شاه بدرگاه ظفر پناه شتافته خبر رسید که سلطان احمد از بغداد عازم تبریز گشته
بنابر آن حضرت صاحبقران بجانب آذربایجان نهضت نمود و امیرزاده میرانشاه گورکان پیشتر روانشد و سلطان احمد بعد از دو هفته که در تبریز بود از
آمدن عساکر منصور وقوف یافته بسرعت برق و باد روی ببغداد نهاد و چون امیر صاحبقران به تبریز رسیده عادل آغا بنابر شکایت امیر محمد سلطانشاه در روز
چهارشنبه بیست و هفتم شعبان سنه مذکوره مقید و مواخذ گردید و بعد از چند روز دست قضا سجل حیاتش در نوردید و بروایتی که در ظفرنامه مسطور است
در خلال این احوال محمود خلخالی نجات خود را در هلاک امیر ولی دانسته او را بگرفت و بامیر قماری ایناق که در حدود خلخال بود سپرد و امیر قماری سر امیر ولی را
از تن جدا کرده بدرگاه عالم پناه فرستاد بیت انجاست حواله گاه سرهای سران هر سر که بپای خود نیاید ببرند القصه آن تابستان صاحبقران گیتی
ستان در تبریز بپایان رسانید و چون خسرو ثوابت و سیار در برج میزان منزل گزید ضبط آن ولایت را در عهده محمد سلطان شاه کرد و بصوب نخجوان
روانشد و از مرند و دره در عبور نموده از آب ارس بپول ضیاء الملک بگذشت و بحصار کرنی رسیده عساکر نصرت مآثر آن قلعه را بجنگ مسخر گردانیدند و شیخ سلطان
حسن را که سردار حصار بود گردن بسته بحضرت آوردند و برین قیاس قلعه سرمالو و قارص را گرفته ویران کردند آنگاه ماهچه رایت ظفر نشان پرتو ضو
بر گرجستان انداخته سپاه اسلام قلعه تفلیس را بضرب تیغ جهاد از کفار ظلم نهاد انتزاع نمودند و بسیاری از ایشان را بئس المهاد فرستاد و حاکم آن قلعه ملک
بقراط را بدرگاه صاحبقران عالیجاه آوردند و فرمان واجب الاتباع بر طبق فشدوا الوثاق صادر شد که او را مقید نگاه دارند و بعد از آن خسرو جم اقتدار
نشاط شکار فرموده چندان حیوان از گوزن و آهو و نخچیر در جرگه جمع آمد که سپاهی با آن کثرت پس از آنکه به تیر انداختن و تیغ راندن فارغ گشتند دست به بستن
جانوران شکاری برده هر کدام که فربه بود میکشتند و هرچه لاغر بود میگذاشتند و در آن یورش امراء نامدار و تومانات کامکار اطراف و جوانب ولایات

ولایات گرجستان را تاخته بنیاد کفر و ضلالت بر انداخته سالماً غانماً بموکب همایون پیوستند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از آن مهام فراغت یافت
عنان عزیمت بصوب قشلاق قراباغ تافت و در آن مقام پادشاه اسلام بر وفق کلام معجز نظام ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة زبان الهام
بیان به نصیحت بقراط تفلیسی گردان ساخته او را بقبول شریعت غرا دعوت فرمود و از میامن انوار ارشاد فرمان فرمای بلاد و عباد فروغ ایمان بر ساحت
دل بقراط تافته ظلمت ضلالت را بروشنائی هدایت متبدل گردانید و بصحت عقیدت فایز شده کلمهٔ توحید بر زبان گذرانید و پادشاه صاحب تایید تالیف
دل بقراط را از لوازم شمرده همت عالی نهمت بر تربیتش گماشت و حکومت ولایاتی را که متعلق بوی بود با دیگر ضمایم مضافات ارزانی داشت و مقارن
آن حال والی ملک شروان امیر شیخ ابراهیم که بعظم شان و قدم دودمان از سایر ملوک آن زمان ممتاز و مستثنی بود بارشاد عقل نیک اندیش کمر اخلاص بر
میان جان بسته از راه انقیاد و خدمتگاری بدرگاه عالمپناه شتافت و بمساعدت قاید توفیق شرف بساط‌بوسی دریافته پیشکشهای لایق و تنسوقات
رایقه بعز عرض رسانید و از جمله نکات بدیعه که بتعلیم خرده‌دان ظاهر ساخت یکی آنکه در آن هنگام که از هر جنس از اجناس تقوزی پیشکش میکرد هشت غلام خوب
منظر بنظر صاحبقران والا گهر در آورد و خود در میان غلامان ایستاد تا تقوز تمام شد نظم غلامان ترکی زبان هشت برد بجای نهم خویشتن را شمرد
چو گل شاه بشکفت از کار او ازان کرده شد گرم بازار او و چون صورت اخلاص امیر شیخ ابراهیم موقع قبول یافت صاحبقران دوست نواز
او را باصناف الطاف اختصاص داد و زمام ایالت ولایت شروان و شماخی تا اقصی البرز کوه در قبضهٔ درایتش نهاد **ذکر بعضی از وقایع یورش
سه ساله صاحبقران گیتی‌ستان و بیان معاودت آنحضرت جهت عصیان و طغیان توقتمش خان** در بهار سنهٔ تسع و
ثمانین و سبعمایه که لشکر سبزه و ریاحین در اطراف دشت و بساتین حرکت نمود پادشاه دشت قبچاق توقتمش خان قلم نسیان بر صحایف حقوق امیر تیمور
گورکان کشیده لشکری گران از راه دربند بصوب آذربیجان روان فرمود و این خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده شیخ علی بهادر و امیر ایکو تمور و عثمان
عباس را بدفع باغی نامزد کرد و متعاقب ایشان امیرزاده میرانشاه را نیز بدانجانب فرستاد و امرا پیشتر بساره دشت قبچاق رسیده و دست بتیر و کمان
بازیده دشمنان نیز تیرباران کردند و نزدیک بود که بخلاف معهود لشکر منصور مقهور گردند که ناگاه گرد موکب میرزا میرانشاه پیدا شد و سپاه شاه
زاده بیک حمله اوزبکان را گریزانیده بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند و جمعی را اسیر و دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر بردند امیر کشورگیر همه را خلعت
داده و رخصت مراجعت ارزانی داشته فرمود که توقتمش خان را بگویید که چون بین الجانبین حق پدر و فرزندی ثابت است میباید که بر پیمان عهد و
پیمان ثابت قدم بوده دیگر بامثال این افعال اقدام ننماید آنگاه صاحبقران جمجاه کمند همت بر تسخیر قلعهٔ بایزید انداخته بعد از فراغ از آن مهم روی
بدفع شر قرا محمد ترکمان آورد و ایل و الوس او را تاخته و حصار بایزید را مسخر ساخته بارزن الروم رسید و ایلچی بارزنجان فرستاده حاکم آنجا طهرتن را
بمطاوعت خواند و او سر بحلقهٔ متابعت در آورده پیشکشهای لایق ارسال داشت در خلال این احوال ملک عزالدین شیر در قلعهٔ وان تحصن جسته
باغی شد و عساکر نصرت‌آثار بمحاصره و محاربهٔ آن حصار که بغایت بلند و استوار بود قیام و اقدام نموده بعد از دو روز ملک عزالدین بپای عجز و اضطرار
بیرون آمد اما ساکنان قلعه ناصرالدین نامی را بر خود حاکم ساخته در مقام سرکشی ثبات قدم ورزیدند و بیست و هفت روز زمان تمرد ایشان
امتداد یافته عاقبت لشکر قیامت اثر قلعه را در حیز تسخیر کشیدند و خلقی از متوطنان آن قلعه را بقتل رسانیدند و امیر یادگار اندخودی بتخریب آن حصار
که از ابنیهٔ شداد عاد است مامور گشته هرچند سعی نمود یک سنگ ازان جدا نتوانست ساخت و فرمان واجب الاتباع نفاذ یافت که یک
ابرو و بروت و نصف ریش ناصرالدین را تراشیده در روز کوچ او را گردن زدند و در گذرگاهی سنگ انداختند تا تمام لشکر بروی گذشتند
و چون حدود خوی و سلماس از غبار موکب گردون اساس مشکبار گشت ملک عزالدین برتبت تربیت سرافراز شده بایالت ولایت کردستان
رفت و چنانچه در جزو ثانی ازین مجلد سمت تسطیر یافت بعد ازین وقایع صاحبقران منصور جهت تادیب آل مظفر باصفهان شتافت و چون از قتل و غارت
آن ولایت فارغ شد عنان بارهٔ جهان نورد بصوب شیراز تافت و در آن مملکت مفخر و سرافراز قرین اصناف تنعم و ناز بساط نشاط گسترده بود که
ناگاه از ماوراءالنهر جهت ایلچی بهفده روز رسید و عرض کرد که توقتمش خان یاغی گشته دخان طغیان باوج آسمان رسانید بنابران حضرت صاحبقران حکومت
بلاد عراق و فارس را بآل مظفر گذاشته عنان عزیمت بصوب سمرقند منعطف گردانید **گفتار در بیان جرأت و جسارت سپاه اوزبک**

عبودیت و

که از امرای توقتمش بود

و حیل جته در ترکستان و ماوراءالنهر و ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب ایشان از کمال خشم و قهر چون قمرالدین
اوغلان چند نوبت از ضرب تیغ آفتاب شعاع صاحبقران آفاق مانند قمر در محاق و مریخ در وبال مشوش و بدحال گشت از مغولستان بدشت قبچاق رفته توقتمش خان را
برانداشت که نسبت بحضرت صاحبقران آفاق لوای مخالفت برافراشت و بیک یارق اوغلان و ایلتمش اوغلان و علیسی بیک و ساتقن بهادر را با لشکری گران
بصوب ترکستان فرستاد و آقخواجه اغلان را همراه پیر کچیر و ختلانی کرده فرمود که از طرف خوارزم بماوراءالنهر شتابند و در آن دیار هرچه یابند بربایند و این اخبار در آن
ولایات شیوع یافته امیر سلیمان شاه و امیر عباس با سایر امرا و لشکریان که در سمرقند بودند با میرزاده عمر شیخ پیوستند و شاهزاده از اندکان لشکر بسرحد ترکستان
کشیده از آب سیحون بگذشت و در منزل جوکلاک که از آنجا تا اترار پنج فرسخ شرعی مسافت است بیاغی رسیده جنگی سخت در پیوست و میرزاده عمر شیخ بنفس نفیس حمله کرد
بر قلب دشمن تاخت و از آنجانب بیرون رفته از لشکر خویش دور افتاد و سپاهیان چون او را ندیدند متوهم گشته پای در طریق گریز نهادند و امیر عباس بزخم تیری مجروح
شده بعد از چند روز وفات یافت اما میرزاده عمر شیخ بسلامت از میان اوزبکان بیرون آمده باندکان شتافت و باز دیگر سپاه متفرق شده را جمع
گردانید و در آن اثنا شنید که انکاتوره برادرزاده امیر حاجی بیک ارکنوت بسیرام و تاشکنت لشکر کشیده و بتعذیب عباد و افروختن آتش عناد مشغول است بنا
بران بجهت توجه نمود و آنجا معلوم فرمود که مخالفان از راه دیگر بصوب اندکان روان شده اند عنان مراجعت انعطاف داده در کنار آب خجند که عبارت
از سیحون است بمغولان رسید و شکست یافته بقلعه اندکان بازگشت و انکاتوره متعاقب بظاهر اندکان شتافته خواست که بمحاصره مشغولی نماید میرزاده عمر
شیخ را عرق حمیت در حرکت آمده مانند شیر خشمناک از قلعه بیرون تاخت و نوبت دیگر محاربتی در غایت صعوبت ادا نمود و چون لشکر خصم بسیار بود توکل
بهادر خان اسب شاهزاده را گرفته از معرکه بیرون برد و انکاتوره مصلحت محاصره ندیده راه کاشغرستان پیش گرفت اما امیر سلیمان شاه و امرا عالیجاه چون
از معرکه جوکلاک منهزم بسمرقند رفتند بمحافظت شهر مشغول گردیدند و فوجی از لشکر توقتمش خان که از راه خوارزم متوجه ماوراءالنهر بودند چون بحدود بخارا
رسیدند بخارا بنداربکاخ دماغ راه داده بقصد محاصره در ظاهر شهر نشستند و طغابوغای برلاس و التمش قوچین که در بخارا بودند قلعه را مضبوط ساخته بمدافعه مشغول
نمودند و چند روز بین الجانبین مقاتله دست داده چون اوزبکان دانستند که تسخیر شهر تیسیر نمی پذیرد کوچ کرده بحوالی ولایات ماوراءالنهر پراگنده شدند
و زنجیر سرای را آتش زده تا کوی تن غارت و تاراج نمودند و این اخبار در شیراز بعرض صاحبقران سرافراز رسیده در ساعت امیر عثمان عباس را با سی هزار سوار
جلادت آثار از راه یزد بجانب سمرقند روان کرد و بنفس نفیس در اواخر محرم الحرام سنه تسعین و سبعمایه روی بمستقر سریر سلطنت آورده در ولایت ری باعز
همایون پیوست و حکومت آن مملکت را بموسی جوکا رجوع نمود و ایالت همدان و قم و کاشان و قزوین را به پیر احمد ساوه تفویض فرمود و فیروزکوه و خوار ری
و توابع را با سکندر شیخی عنایت کرد و سمنان و هزارجریب را با میر عزالدین ولد سید عمادالدین مسلم داشت و دامغان را باسم امیر جمشید قارن که از قهستان
خراسان بود رقم زد و چون لقمان پادشاه فوت شده بود استراباد را به پسرش پیر پادشاه داد و جمیع حکام را بتمهید بساط عدل و انصاف وصیت کرده تعجیل
تمام بخراسان درآمد و بمجرد استماع صیت نهضت آنحضرت لشکر دشت دست از ماوراءالنهر باز داشته روی بدیار خویش نهادند و چون ماهچه رایت نصرت
آیت از افق بلده سمرقند طالع گشت صاحبقران سعادت انتما امرا و سرداران واقعه جوکلاک را بموقف یرغو طلبیده شاهزاده عمر شیخ را نوازش بسیار
و جمعی را که در آن جنگ سستی کرده گریخته بودند باز خواست بلیغ فرمود و امیر خداداد و شیخ علی بهادر را بتعاقب لشکر توقتمش خان مامور گردانید و ایشان
تا منزل بولان شتافته جمعی از دشمنان را کشته بسلامت بازگشتند **ذکر بعضی از وقایع که بعد از وصول امیر تیمور گورکان به
ماوراءالنهر اتفاق افتاد و بیان پیراستن گلشن ممالک محروسه از خار طغیان اهل شر و فساد** چون صاحبقران
والاتبار نوبت دیگر دارالسلطنه سمرقند را از فر طلعت همایون طراوت بهشت برین داد چنان بوضوح پیوست که از اتباع توقتمش خان ایلتمش اوغلان
و سلیمان صوفی در خوارزم نشسته اند و ابواب ظلم و تعدی گشاده درهای انصاف در آن زمره فرو بسته اند بنابران دفع شر آن جماعت را بر ذمه همت پادشاهانه
لازم نمود و در سنه تسعین و سبعمایه موافق لوی ییل بآنجانب نهضت فرمود و مخالفان از معنی اطلاع یافته طریق صواب منحصر در فرار دانستند بر جناح استعجال
بدشت قبچاق شتافته بتوقتمش خان پیوستند و صاحبقران بی همال بدولت و اقبال در خوارزم نزول اجلال فرمود و میرزاده میرانشاه و محمد سلطان شاه
و شمس الدین عباس و اوچ قرا بهادر را با سپاهی پر تهور بتکاپوی مخالفان ارسال داشت و ایشان از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده بدشمنان رسیدند

رسیدند و بسیاری از آن طایفه کشته سالماً غانماً بازگردیدند آنگاه صاحبقران بهرام قهر خوارزم را ویران ساخته متوطنان آنجا را بماوراءالنهر کوچانیده عنان عزیمت بمستقر
سریر سلطنت معطوف گردانید و خوارزم مدت سه سال بر این مرتبه ویران بود که هرچند سپهر دوار در آن گرد آن ولایت تا گردید اهل آنجا طلوع ننمود ساکن داری و نافخ ناری
در آنجا ندید و دلی دید و خسرو صاحب تأیید بعد از مراجعت از دشت قبچاق در سنهٔ ۷۹۳ همت بر تعمیر آن ولایت مصروف داشته موسی بیسر خنکی قوچین را بدانجانب
فرستاد تا خوارزم را بحال عمارت باز آورد و از جملهٔ وقایعی که در اثنای یورش خوارزم روی نمود یکی آنکه محمد میرکه ولد شیر بهرام که بشرف مصاهرت امیر تیمور
گورکان مشرف بود و سلطان بخت بیگم را در حبالهٔ نکاح داشت و در ولایت ختلان رایت حکومت می‌افراشت بسبب تلقین بخت بد باغی شد و از سمرقند
بحصار شادمان گریخته خانهٔ داد ملک برلاس و اقتیمور بهادر را غارت کرد و چیبخانهٔ خاصهٔ پادشاهی را تصرف نموده جمعی از اوباش که بحبال پرخاش بر او جمع گشته
بودند بخشید و تشمر جنگ و قتال گردید و امیرزاده عمر شیخ بر این معنی مطلع شده از سمرقند بدانجانب نهضت نمود و بمجرد آوازهٔ توجه شاهزاده سلک جمعیت محمد میرکه
از هم گسیخته هر طایفه بطرفی گریختند و محمد میرکه بختلان رفته از آنجا ببدخشان شتافت و حاکم آن سرزمین شاه بهاءالدین دست رد بر سینهٔ امید او باز نهاده بهادر
میرکه خایب و خاسر از در دروازه بازگشت و در اثنای راه عثمان پسر اردوغ میرکه بسمرقند میرفت بسر چشمه رسیده محمد میرکه را دید که با چهار نوکر بر نشسته
و اسپان را بعلف گذاشته فی الحال او را گرفته با میرزاده عمر شیخ که در ختلان بود خبر فرستاد و فرمان شاهزاده نفاذ یافته محمد میرکه بقتل رسید و دیگر آنکه در آن
ایام که رایات نصرت آیات متوجه خوارزم بود سیورغتمش خان در بخارا گذشته وفات یافت و نعش او را بکلکاکش نقل کرده در گنبدی که از جهت ایلتش
بود دفن نمودند و چون امیر تیمور گورکان از خوارزم قرین سعادت و اقبال بمستقر عزّ و جلال رسید طوی عظیم فرمود و فرزند سیورغتمش خان سلطان محمود را
بخانی برداشت و اشارت کرد تا نامش را علی الرسم بر اوایل مناشیر نوشتند و در اواخر سنهٔ مذکوره توقتمش خان بعزم رزم امیر تیمور گورکان با سپاهی
فراوان متوجه ترکستان گشته تا بسی و صبران عنان تکاور باز کشید و منغلای لشکر او که سرکردهٔ ایشان ایلتمش اوغلان بود در زرنوق رسید و صاحبقران گیتی ستان
از طغیان مخالفان خبر یافته با وجود شدت برودت هوا و کثرت برف و باران و سرما متوجه دفع ایشان شده صباحی که خورشید خنجر گذار اعلام زرنگار
بر افراخته متوجه مواکب کواکب بود ناگاه بر سر ایلتمش و لشکر توقتمش رسیدند و ایلتمش مجال قتال و جدال نیافته هزیمت غنیمت دانست و جنود ظفر ورود
او را تعاقب نموده بسیاری از اوزبکان را بتیغ بی دریغ بگذرانیدند و بعضی از ایشان از بیم تیغ آتش فشان خود را در آب انداخته خاک وجود شان
بباد فنا نابود شد و حضرت صاحبقران از آن منزل معاودت فرموده در ماه صفر سنهٔ ۷۹۱ در منزل آق قار فرود آمد و چون از فر طلعت سلطان فروردین
هجوم سپاه سبزه و ریاحین لشکر سرما از فضای صحرا و بساتین رخت هزیمت بر بست در ماه ربیع الاول سال مذکور موافق اوایل ییلان ئیل حضرت صاحب
قران نوبت دیگر بر زین ملک ستانی نشست و بر آب سیحون پل بسته عبور نمود و تیمور قتلغ اوغلان و سونجک بهادر و عثمان بهادر را برسم منغلای پیش
فرستاد و ایشان تا بیلچون بر مقدمهٔ سپاه توقتمش خان زده جمعی بکشتند ایشان فزون از شمار و بقیة السیف بلطایف الحیل خود را به توقتمش خان رسانیده
کیفیت حال معروض گردانیده اقدام ثبات و قرارش بهمت تزلزل پذیرفت و با وجود لشکری در غایت کثرت و وفور استعداد و اهبت عنان
عزیمت بصوب هزیمت منعطف ساخته راه دشت قبچاق پیش گرفت و امیر تیمور گورکان بر فرار مخالفان اطلاع یافته عنان بجانب ایشان تافت و قراولان
سپاه منصور بجهة اول توقتمش خان رسیده جمعی کثیر از ایشان را بقتل رسانیدند و سالماً غانماً باز گشته در اثنای طی بیابان بقبه در خان که با صد خانه در آن نشسته
بودند دو چار خوردند و او را گرفته در موضع اقتوماید بدرگاه پادشاه مظفر لوا رسانیدند و امیر تیمور گورکان از آنجا کوچ فرموده موضع آل قتون معسکر همایون
گشت و در آن منزل خبر رسید که حاجی بیگ جونی قربانی که از حضرت صاحبقرانی تربیت یافته بود و در قلعهٔ طوس حکومت می‌نمود و ملوک سربدار که تمکین امیر
زاده میرانشاه حاکم سبزوار بودند باغی شده‌اند و بواسطهٔ شآمت افعال ایشان دیار خراسان پر فتنه و آشوب است و صاحبقران والا قدر امیرزاده میران
شاه را جهة دفع شر آن جماعت بصوب خراسان فرستاد و شاهزادهٔ همعنان ظفر و اقبال رایت نهضت بر افراخته چون بسمرقند رسید بنابر ملاحظهٔ ماده
فساد خراسانیان ملک پیر محمد ولد ملک غیاث الدین پیر علی را با دو پسرش زین العابدین و محمود شربت شهادت چشانید آنگاه از آب آمویه گذشته
باتفاق والی هرات امیر اقبوغا متوجه دشمنان شده مهم ایشان را بر طبق دلخواه ساخت و ملوک سربدار و حاجی بیگ فرار بر قرار اختیار کرده حاجی
بیگ بدست سادات هزار جریب گرفتار گشت و بعقیده بدرگاه عالم پناه رسیده کشته شد و امیرزاده میرانشاه بعد از فتح طوس قریب ده هزار کس از مردم

انجامی بقتل رسانید و دود از دودمان اهل ناموس برآورده حکومت آن ویرانه را بپهلوان بایزید عسس که در زندان حاجی بیک مقید بود تفویض نمود آنگاه بهزار
رفته وچند ماه در باغ زاغان بعیش وطرب گذرانیده در سلخ شوال سال مذکور متوجه ملازمت پدر بزرگوار شده در منتصف ذی قعده بدار السلطنه سمرقند رسید
و در سنه ۷۹۱ حضرت صاحبقران را داعیه چنان بود که جهت انتقام توقتمش خان لشکر بدشت قبچاق کشیده الوس جوجی خان را عرضه نهب و تاراج گرداند اما
امرا و نوئینان را نوز و متفق اللفظ والمعنی عرضه داشتند که مناسب چنان مینماید که بمغولستان رفته مواد استظهار واعتضاد دولت انقتمور خان و خضر خواجه
اوغلان وانکاتوره را منقطع گردانیم تا در غیبت موکب همایون نتوانند که بممالک ترکستان و ما وراء النهر تعرض رسانند آنگاه متوجه دشت قبچاق شویم و صاحب
قران مظفر لوا این ملتمس را بسمع رضا اصغا نموده در سنه مذکوره بنفس نفیس متوجه مغولستان گشت و شاه زادگان اسفندیار آثار و نوئینان رستم کردار را
از طرق متعدده با جنود نامعدود باطراف واکناف ولایات خضر خواجه اوغلان وانکاتوره ارسال داشت تا تمامی صحاری وقفار را بنعل توسن عالم گرد و سم سمند
جهان نورد پیموده بسیاری از دشمنان را در معارک ستیز بضرب تیغ و زخم تیر خونریز بر خاک هلاک انداختند و اکثر ایل و الوس جته را غارتیده و عیال و
اطفال ایشان را اسیر ساختند و در سنه اثنی و تسعین و سبعمائه صاحبقران عالیجاه میر سلیمانشاه و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و برادرش میر عثمان را
باجمعی دیگر از امراء عالیشان و بیست هزار سوار از سپاه جلادت نشان جهت دفع قمر الدین بهمان جانب فرستاد و ایشان باطراف و جوانب مغولستان ابواب
جلادت و پهلوانی نموده چون بقراتال که یورت انکاتوره بود رسیدند شنیدند که اولجایبوغا بجلکاچی که با چهار صد سوار شمشیر بگری رفته بود در شکار گاهی
قمر الدین دوچار خورده جنگی عظیم واقع شده بسیاری از جانبین بقتل آمدند امرا برای تحقیق این قضیه حسن جاندار و ملش و پیکش را ارسال داشتند و ایشان تا معرکه رزم
شتافته از کشتها پشتها دیدند و از قوم منلقو شخصی یافتند زخمدار که رمقی از حیاتش باقی بود و از تقریر او چنان معلوم شد که قمر الدین بعد از محاربه بصحرای نجی بوجی
رفته است امرا بعد از تحقیق این خبر مانند باد صرصر از عقبش در حرکت آمدند و بکنار آب ایتش رسیده معلوم کردند که قمر الدین از آب گذشته و بطرف توس که بموروقاتم
انجا بیابان شد گریخته و امرا روزی چند در آن منزل توقف کرده کسان خود را از آب گذرانیدند تا تمغا با امرا ایشان را بر درختان آن بیشه نهادند آنگاه عنان مراجعت
انعطاف داده در سمرقند بملازمت صاحبقران سعادتمند فایز شدند و چون خاطر همایون فرمان ده ربع مسکون از آن مهم جمعیت کلی حاصل نمود رایات
نصرت آیات در ضمان عنایت واهب العطیات بجانب دشت قبچاق نهضت فرمود **گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان بجانب دشت**
و ذکر بعضی از امور که در اثناء راه واقع گشت سلطان مبارزان کشور دین و سرور سرافرازان فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما
صلی الله علیه واله المعصومین الهادین این کلام معجز آئین بمسامع سالکان طریق یقین میرساند الجنة تحت ظلال السیوف و از شعشعهٔ انوار این فریدهٔ مجید فروغ
این معنی بر پیشگاه ضمیر هوشمندان آگاه میتابد که نضارت روضهٔ دولت و اقبال از سر چشمهٔ شمشیر آبدار و اضاءت شمع امانی و آمال از پرتو شعلهٔ سنان شهاب
آثار بر روشنی دیدهٔ امید در غبار معرکه پیکار توان دید و فروغ حدقهٔ سعادت جاوید از سواد شب کارزار باید طلبید رباعی شاهی که کشید از میان تیغ
جهاد پیوسته قدم بوادی غزو نهاد گردد بریاض ملک دایم دلشاد در سایهٔ شمشیر بود باغ مراد مصداق این سیاق حال خجسته مآل صاحبقران
ستوده خصال است که از مبادی ایام اقبال و کامرانی تا نهایت اوقات استقلال و جهانبانی همواره چهرهٔ مقصود در مرآت شمشیر مصقول میدید و پیوسته
از عزایم متوالی بدرجات مفاخر معالی فایز میگردید بیت عروس ملک کسی در کنار گیرد چست که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند بنا بر علیه در بهار سنه
اثنی و تسعین و سبعمائه عزم یورش دشت قبچاق جزم کرده ظلال التفات بتفقد احوال سپاه ظفر مآل انداخت و امرا و نوئینان بلکه سایر شجعان و لشکریان را بانعام
اسپ و زره و جوشن و بگتر بنواخت و در ساعتی مسعود و زمانی محمود از سمرقند نهضت نموده از آب خجند عبور فرمود و آن زمستان در حدود تاشکند قشلاق
کرده در آن اثنا مزاج بهجت فزا از نهج صحت انحرافی جست و مرض اشتداد پذیرفته چهل روز امتداد یافت بعد از آن شفاء کلی قرین ذات خجسته صفات گشته
مقارن آن حال امیرزاده میرانشاه با سپاه خراسان باردوی ظفر نشان ملحق شده در روز پنجشنبه ۱۲ صفر سنه ثلث و تسعین و سبعمائه که آفتاب در هشتم درجهٔ دلو بود
فرمان صاحبقران باستحقاق در باب امضاء سفر دشت قبچاق نفاذ یافته مصرع بجنبید ایران و توران ز جای و با بیرق لوای کشورگشای آغاز طی منازل
و قطع مراحل کرده چون بموضع قراسمان از فر نزول همایون غیرت فزای فضای آسمان گشت ایلچیان توقتمش خان باستان اقبال آشیان رسیدند و بوسیلهٔ نوئینان عالیشان
ببارگاه سپهر اشتباه در آمده یکدست شنقار و نه سر اسپ را بر سم پیشکش گذرانیدند و پیغامی که آورده بودند عرض نمودند ملخص عبارت آنکه توقتمش خان از تهاون

اظهار خلاف وارتکاب جنگ و مصاف بغایت نادم و پشیمان است امید میدارد که صاحبقران عالیمقام صحایف جرایم و آثام اورا بزلال عفو و اغماض شسته نوبت دیگر بر سر عنایت آیند تا پای در طریق اخلاص و عبودیت نهاده من بعد رقبه از ربقهٔ انقیاد و اطاعت بیرون نیارد ~ بیت ~ یکی بنده باشید بفرمان شاه ~ نپیچید دگر سر ز پیمان شاه ~ امیر تیمور گورکان بدان سخنان چندان التفاتی نکرده بر زبان آورد که با وجود انواع مراحم و عواطف که ازینجانب بنسبت توقتمش خان صدور یافت او حقوق را بعقوق مبدل ساخته عنان نهب و تاراج بصوب ممالک محروسه تافت و اکنون که عزم رزم او جزم کرده ایم زبان باعتذار و استعفا میگشاید چون بکرات نقض عهد و پیمان ازو مشاهده افتاده اعتماد بر سخن او نشاید ~ بیت ~ زبان و دل وهم راست نیست ~ فریب است این قول و درخواست نیست ~ و ایلچیان را طوی داده و خلعتهای زردوزی پوشانیده موقوف داشت و در چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول نوبت دیگر بر بارهٔ کوه پیکر نشسته متوجه گشت و روز چهارشنبه ۱۲ جمادی الاولی بکچیک تاق که از جبال مشهور آن بیابانست رسیده روز جمعه الغ تاق مخیم نزول همایون شد و امیر تیمور گورکان جهت نظارهٔ دشت قبچاق که ششصد فرسنگ طول و سیصد فرسنگ عرض دارد بر بالای آن کوه رفته چندانکه چشم کار کرد علف زار بنظرش درآمد و فرمود که لشکریان سنگ آوردند و در آن محل منارهٔ بلند برافراختند و سنگ تراشان چابک دست تاریخ آن ایام را بران مثبت ساختند و روز دیگر از ان منزل نیز کوچ بوقوع انجامیده بکنار آب ییلان جوق شتافتند و از آب عبور نموده بعد از هشت روز بموضع انا قراغوی محل نزول دلیران ظفر جوی گشت و چون از ابتدای نهضت از تاشکنت تا انغایت چهار ماه گذشته بود بقضای الهی تمام آذوقه لشکریان راه یافت چه آن دشت از آبادانی و زراعت بسیار دور است در اردوی همایون قحط و غلائی عظیم روی نمود چنانچه بهای یکسر گوسفند بصد دینار کپکی رسید و ایضاً قیمت یک من غله بسنگ بزرگ که عبارت از شانزده من شرعیست بصد دینار کپکی ترقی کرد و اکثر افراد لشکریان دران بیابان بتخم مرغان و گیاهی که شایستهٔ خوردن بود میگذرانیدند و جمعی بضمیر منیر خسرو جهانگیر وضوح یافته نسیم اشفاق از مهب الطاف وزیدن گرفت و فرمان عالی بسمت نفاذ پذیرفت که با امرای تومان و هزارجات و دهجات چار رسانند که هیچ آفریده نان و کماج و تقرا و تماج نپزد و هر کس از مطبوخ به بلماق قناعت نماید و امرا بتجربه فرموده از یکمن آرد بسنگ بخارا که کنایت از هشت من شرعیست تا جهات مقداری سبزی شصت کاسه بلماق از دیگ بیرون آمد و مقرر شد که هر یک از متعینان باشند سایر افراد الناس روزی بیک کاسه بلماق اکتفا کنند لاجرم جمعی از گردن کشان سرافراز که کباب گوشت مرغ و قاز بتکلف میخوردند در آن ایام بظرفی بلماق سر فرو می آوردند ~ مثنوی ~ شکمها شاد از پی خشک و تر ~ چو نانان دریوزه گرد بدر ~ گرسنه شکم بر نمد دوخت چشم ~ که همسایهٔ گوشت بود است پشم ~ و صاحبقران ستوده مآثر بملاحظهٔ آنکه توشه و ماکول و قبول ملازمان همایون پیدا شود در روز دوشنبه غرهٔ جمادی الآخر اختیار شکار فرموده امرا برانغار و جوانغار بجرکه روان شدند و آنقدار صید را راندند که چون جرگه بهم رسید و امیر تیمور گورکان و شاهزادگان از تیر زدن و شکار افکندن فارغ شدند با وجود قحطی چنان لشکریان هر جانوری که فربه بود میگرفتند و لاغر را میگذاشتند و در آن صیدگاه نوعی از آهو یافتند از گاومیش بزرگتر که مثل آن هرگز ندیده بودند و مردم دشت آنرا کِکین گویند القصه مدتی قوت سپاهیان از گوشت شکاری معد و مهیا بود و حضرت صاحبقرانی بعد از فراغ از شکار بعرض سپاه بنصرت شعار پرداخته الاجوقی چند دید و متفکر بود که آیا کدام یک از امرا و سران لشکر را مشغول گرداند دران حال امیرزاده محمد سلطان زانو زده التماس نمود که آنخدمت را بوی رجوع فرمایند و این جرات از آن شاهزادهٔ بلند همت پسندیده افتاده در روز جمعه هفتم جمادی الاخری با جمعی از عظما و امرا و نوئینان بتیز روانشد و شب و روز کوچهای دور کرده تفحص کنان طی مسافت مینمودند و چون از آب توبل عبور فرمودند قراولان خبر رسانیدند که در بعضی از مواضع آتش افروخته دیدیم و هر چند تفتیش کردیم اثری از فروزندهٔ آتش نیافتیم ~ مصرع ~ اگرچه لشکر عشق آمد این چه آتشهاست ~ و امیرزاده محمد سلطان کیفیت واقعه را بعرض حضرت صاحبقران مظفر لوا اعلام نموده آنحضرت بعد از شنیدن این خبر بتعجیل هر چه تمامتر در حرکت آمده با تمامی لشکر از آب توبل گذشته بمغلای پیوست و عساکر گردون مآثر آن بیابان را در زیر سم ستوران گیهان نورد آورده هر چند سعی نمودند از مخالفان نشان نیافتند و در صحرای حیرت سرگردان شده امیر تیمور گورکان بقوت دولت روزافزون شیخ داود ترکمان را که مردی جلد کار دیده بود بخبر گیری روان فرمود و او دو شبانه روز بسرعت برق و باد اسب رانده در شب دوم الاجوقی چند دید و در پس پشتهٔ پنهان شده صباح شخصی از آن الاجوقها بیرون آمده بطرفی روان شد شیخ داود آنکس را گرفته بنظر صاحبقران والا گهر رسانید آنحضرت شیخ داود را بکمر زرکش نزدیکار و خلعت خاص انعام فرموده از آن شخص حال توقتمش خان پرسید جواب داد که یکماه است که ما از میان ایل و الوس بیرون آمده اینجا ساکن گشته ایم

و مغول آنرا قندغای می گویند ۳

ستوران ۲

گرفته ۲

واز خان خبری نداریم اما چند روز شد که ده سوار جبه پوش آمده در بیشه که درین نزدیکی است بسر میبرند و نمیدانیم که چه کسانند امیر تیمور گورکان عبد خواجه
یاسی مرد تعیین کرد که مردم آن لاجوقها را کوچانیده باردو رسانند و قماری بیاول را با بیست سوار ارسال داشت که جبه پوشان آن جنگل را بگیرند آورند
و قماری با آن مردم حرب نموده بعضی را بکشت و برخی را گرفته بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آورد و پادشاه جوان بخت پر تدبیر خبر توقتمش خان از ایشان معلوم نموده دا
و چند مرحلهٔ دیگر پیموده صباح دوشنبه غرهٔ رجب بکنار آب ایپک رسیده بر سر پل سوار بایستاد تا تمامی سپاه ظفر مآب طایفه بر روی جسر و زمرهٔ از میان آب
عبور نمودند و در آن اثنا بتحقیق پیوست که یاغی نزدیک است بنابران فرمان عالی صادر گشت که لشکریان از کوچ و قشون خود جدا نشوند و در هر منزل در گرد معسکر
خندق کنند و بر همین منوال چند مرحلهٔ دیگر پیش رفته ناگاه از نزد قراولان خبر رسید که سه قشون از سپاه مخالف نمودار گردید امیر تیمور گورکان جیبها بخش کرده
و زر بسیار بسرداران بخشیده پیشتر خرامید و قراولان شخصی را گرفته بنظر انور رسانیدند چون از وی خبر پرسیدند جواب داد که توقتمش خان شنیده که در میان
لشکریان شما آزوق نایابست لاجرم میخواهد که شما را پیشتر کشد و آن بیچاره با آنکه راست گفت کشته گشت بعد از آن لشکر را بوفور انعام و اکرام مباهی
و مفتخر ساخته از گرفتاران احوال توقتمش خان استفسار نمود جواب دادند که مقرر شده بود که لشکر در قرق کول جمع آیند و ما بدانجا رفتیم و خان را نیافتیم آنگاه
امیر جلال حمید بقراولی رفته و سیاهی سپاه اوزبک دیده خبر باز فرستاد و امیر تیمور گورکان امیر ایکوتیمور برلاس را با فوجی از شجعان رستم توان بقراولی تعیین
فرمود و ایشان بامتثال امر مبادرت جسته و از کول لای عظیم گذشته با امیر جلال حمید پیوستند و چون پیشتر رفتند گروهی از سپاه دشت را بر زبر پشته
ایستاده دیدند و امیر ایکوتیمور فی الحال جمعی از لشکر کوه شکوه بجانب آن جماعت روان گردانید و مخالفان از آنجانب پشته پایان شتافته مردم ایکوتیمور نیز
بجای ایشان برآمدند و در آن طرف سی قشون سپاه تکمل آراسته مشاهده نمودند و ایکوتیمور را بر این حال مطلع گردانید امیر تیمور بر آن پشته برآمد و بنابر کثرت
لشکر دشمن مصلحت در حرب ندانسته پای باز کشید و اشارت فرمود تا مردم او پیشتر از آن آبها و لایها بگذرند اعدا چون بر قلت اتباع امیر ایکوتیمور وقوف
یافتند عنان ریز بجانب او شتافتند بیت ستیزه کنان در خروش آمدند چو گرداب قلزم بجوش آمدند امیر ایکوتیمور از غایت حمیت و تهور
پای ثبات بفشرد و بزخم تیر غدار اکثر دشمنان را از اقتدار باز داشت که اکثر سپاه از لای و گل بگذشتند تا خود پای بند دام اجل شده بزخم تیری از پشت زین
بر روی زمین افتاد بیت پریشان شدش ترک و تا ترک به تیغ بگردون برآمد فغان و دریغ و در آن معرکه هریملک بسیار کار برلاس و پهلوان
خواجه و محمد ارلات نیز بدرجهٔ شهادت رسیدند و مقارن این حال باجهٔ علم همایون فال صاحبقران ستوده خصال با طایفهٔ از ابطال رجال پرتو وصول بر کنار آب
انداخت و جمعی از ملازمان موکب عالی از آب گذشته بافروختن آتش حرب پرداختند و بیک حمله اوزبکان خاکسار را منهزم ساختند و امیر تیمور گورکان
باردوی نصرت نشان مراجعت نموده جمعی را که در آن معرکه لوازم شجاعت و مردانگی بتقدیم رسانیده بودند بانواع تربیت و رعایت مفتخر و سرافراز گردانید
و خویشان امیر ایکوتیمور را مشمول عواطف بیدریغ ساخته مناصب او را بشاه ملک و لد قلجقای ارزانی داشت و مهر بزرگ همایون و مهر پروانه را بدو سپرد
و چون قریب شش ماه بود که رایات نصرت مآل بصوب شمال میشتافت بمحلی رسیده بودند که در شب پیش از غروب شفق اثر طلوع صبح صادق لایح میگشت
و در آن موضع بهنگام بودن خورشید در بروج شمالی حسب اقتضاء شریعت غرا نماز خفتن واجب نمیشود قطعه بیابان نوردیدن از حد گذشت
شمار منازل ز پانصد گذشت در آن ناحیه آخرش وادکام که بودی در آن توامان صبح و شام در آن بیکران وادی بوالعجب نمی بود در بعضی
اوقات شب القصه چون صاحبقران گیتی ستان از آن منزل نهضت فرمود و تحقیق پیوست که توقتمش خان بتصور و برای عساکر منصور بجنگ نمی ایستد و ایشان را
بطرف خود میکشد امیرزاده عمر شیخ را با بیست هزار سوار بر سبیل ایلغار پیش روان ساخت که خود را بمخالفان رسانند تا ایشان را توقف ضرورت شود
و امیرزاده بموجب فرموده عمل نموده روز دیگر خبر آمد که منقلای طرفین بیکدیگر رسیدند و مستعد جنگ و مصاف گردیدند **گفتار در بیان
تعبیهٔ سپاه و محاربهٔ آن دو پادشاه نبردخواه** صباح روز استفتاح که لوای کشورگشای آفتاب از افق فتح و فیروزی
طالع گردید و منادی عنایت مفتح الابواب ندای فرح افزای ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح بگوش هوش امیر صاحبقران رسانید ضمیر خورشید اشراق متوجه
تعبیهٔ سپاه نصرت عطیه گردید و در موضع قندرچه هفت قول ترتیب داده زمام یساول هر قولی بقبضهٔ اقتدار یکی از سرکشان نامدار نهاد و قول
اول بفر طلعت سلطان محمود خان زیب و زینت داشت و قول دوم که خاصهٔ آنحضرت بود امیرزاده محمد سلطان رایت ابهت برافراشت و سیم

بهادر بضرب تیری شتافته همیشه جمعی از اوزبکان با خود و چهل کس اکرفته آورد امیر تیمور گورکان

وسیم بتحسین اهتمام میرزا امیرانشاه تعلق پذیرفته جنغار برانغار بوجود اختصاص یافت و چهارم بوجود امیر حاجی سیف الدین زینت گرفته او نیز بدست راست شتافت و
قول پنجم بقوت شوکت میرزاده عمر شیخ مستحکم شده جای او در جوانغار مقرر گشت و دو قول دیگر نیز بصولت و صلابت امراء عظام استحکام یافته در شکوه از البرزکوه درگذشت
مثنوی براراست صاحبقران هفت صف عنان سمند سعادت بکف بران هفت سد سکندر اساس مهندس شده هفت اختر شناس در آن هفت البرز
پولادپوش نهان هفت دریای آتش بجوش و از آنجانب توقتمش خان بغرور فراوان بیت بهشت تا در درآورد پای برآورد آواز رویینه نای
و قلب و میمنه و میسره سپاه را بشاهزادگان جوجی نژاد مثل تاشتمور اغلان و بیک یارق اغلان و ایلتغمش و بیک پولاد اوغلان و علی اوغلان و امراء شجاعت
نهاد مانند علی و سلیمان صوفی قنقرات و اقتاد و آقبوته و اروس جوق قیات و عیسی بیک و نوروز قنقرات و حسن بیک و سرای و کوکه بوغا
و یغلی بی بهترین و قونقور بی از سرداران الوس جوجی آراسته و مستحکم ساخته اعلام استکبار برافراخت مثنوی علمهای خانی برآمد باوج محیط صلابت در آمد
بموج جهانی در آهن چه دریای قیر ز دستور چنگیز آیین پذیر ز ریگ بیابان فزون لشکری ز جوجی نژاد انش سرسروری همه دشت زادان درنده
خوی ربوده ز شیران درنده گوی همه زود خشمان دیر آشتی بسرشته خشم و بنیاد آشتی و چون توقتمش خان با آن لشکر بیکران اطراف آن بیابان را
فرو گرفت امیر تیمور از غایت شجاعت و تهور اشارت فرمود تا تمام سپاه ظفر انجام فرود آمده خیام نصب کردند و با فروختن آتش و پختن آش روی آوردند
و توقتمش خان که آن حال مشاهده نمود از بسیاری تمکن و قلت التفات آن لشکر صف شکن دشمن بند انگشت تعجب بدندان گرفت و مقارن دهشت و
حیرت صف آرای گشته بنیاد حمله ابطال رجال آتش قتال اشتعال پذیرفت و در وقتی که خون از غمام تیغ مانند سهام باران از جوف میغ فرو میبارید و
سرهای سروران در فضای معرکه بسان گوی در میدان چوگان هر طرف میگردید صاحبقران پاک اعتقاد از مرکب سرکشی فرود آمده دو رکعت نماز گزارد و
روی نیاز بر خاک استکانت سود و بزبان تضرع و ابتهال از درگاه مالک الملک ملک بخش تعالی شانه ظفر و برتری سوال فرمود و بعد از فراغ از مناجات و عرض
حاجات مثنوی نشست از تهور به پشت سمند برآمد چو خور بر سپهر بلند گرفته بکف تیغ خاراگذار عنان تافت سوی صف کارزار و در آن حین
ثمره شجره طیبه نبوت و شعبه دوحه شریفه فتوت امیر سید برکه از مشایخ عظام جام نقاوه خاندان هدایت و ولایت خواجه ضیاء الدین یوسف و شیخ شهاب الدین
اسمعیل سرها برهنه کرده و دستها بدعا برآورده ارتفاع اعلام شوکت صاحبقران گیتی ستان و انخفاض رایات عظمت توقتمش خان از حضرت عزت مسالت
نمودند و عالیجناب سیادت قباب روی بحضرت و کامیاب آورده گفت توجه جهت شئت فانک منصور و اقتداء بسنت سنیه قدر انداز میدان
و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی علیه من الصلوة انمها و انماها فرموده مشتی سنگ ریزه بجانب اعدا پاشید و کلمه شاهت الوجوه بزبان الهام بیان
گذرانید آنگاه امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و میرزا میرانشاه و دیگر شاهزادگان و امراء ظفر پناه تیغهای جلادت آخته بسرعت باد صرصر بر اعدا
وا ترون اختر تاختند و ایشان بمقام مدافعه و مقاتله در آمده زلزله در زمین و زمان انداختند از شعله سنان پردلان خرمن جان جوانان بسوخت و از باد
حمله پهلوانان آتش کینه دلیران برافروخت از سیلان خون فضاء صحرا و هامون نمونه آمویه و جیحون گشت و از وفور کشته ها دشت بلند گشته از کوه الوند درگذشت
نظم جهان گشت بحری پر از خون ناب در و کشته سرها بسان حباب شد از کشته در هر طرف پشته ها بهر پشته افتاده سرکشته ها آخر الامر سپاه نصرت کوکب ظفر
پناه بضرب اسنه و سیوف صفوف لشکر دشت را درهم شکستند و توقتمش خان بمقاومت با صاحبقران گردون قدرت در خیر نکهت خویش ندیده بر شاه
زاده والا تبار عمر شیخ بهادر حمله کرد و آن شیر بیشه هیجا چون کوه پای برجا بوده زخم گرز گران سنگ و شمشیر آتش آهنگ مخالفان را بار گردانیده و توقتمش
خان از آنجانب نیز عنان بر تافته بر سر هزاره سلدوز شتافت و تیرباران کرده آنجماعت را از پیش برداشت و در پس لشکر نهایت اثر با جمعی کثیر از مردان
دلاور صف کشید و چکه تواجی از عقب صاحبقران مظفر لوا که کرنکیکان را تعاقب نموده تاخته این خبر بعرض رسانید و متعاقب چکه قاصدی از پیش میر
زاده عمر شیخ آمده جهت همین مصلحت کومک طلبید بنابران امیر تیمور کورکان با تمامی سپاهی که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند یکبار بر توقتمش خان
حمله کرد و پای قرار و ثبات خان از مشاهده حرکت آن خدیو رستم نشان از جای رفته روی بوادی فرار آورد بیت رمیدند آن وحشیان دلیر چه نخجیر
روبه ز میدان شیر ولا عجب بیت چو خورشید رخشان برآرد علم سپاه کواکب بریزد زهم و شامت کفران نعمت پادشاه صاحب تائید شامل حال
توقتمش خان گشته مضمون و لئن کفرتم ان عذابی لشدید بتحقیق انجامید و بسیاری از لشکر دشت بیابان به تیغ بیدریغ کشته گشته بفحوای سیهزم الجمع و یولون الدبر

بر صحیفهٔ ادبار اوزبکان مثبت گردید و صورت این فتح که طراز فتوحات سلاطین کامیاب تواند بود در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلث وتسعین وسبعمائه روی نمود و صاحبقران مظفر لوا در معسکر اعدا بر سریر کامرانی نشسته شاهزادگان و امرا زبان بادای تهنیت و دعای دوام فتح و نصرت گردان ساختند و بر غایت انعام و عنایت آنحضرت مفتخر و سرافراز شده رایات مباهات برافراختند و حضرت صاحبقرانی مراسم محامد جناب جلال سبحانی بجای آورد و شکر آن موهبت درم و دینار بسیار ایثار کرد و از تمامی لشکر از هر ده نفر هفت نفر برگزیده بکام پیشی دشمنان ارسال داشت و آن سپاه فیروز جنگ از عقب اعدا شتافته نزدیک آب اتل بدیشان رسیدند و جمعی کثیر از گریختگان بر تیغ بیدریغ گذرانیدند و اوزبکان را از بیم شمشیر آبدار آتشبار خرمن زندگانی میسوخت و از بیم آب خونخوار شعلهٔ حیات فرو می‌نشاند بیت سیل خشم و آتش قهرت چو زهر قاتل است درمیان آب و آتش زندگانی مشکل است و توقتمش خان با اندک مردمی از آن گرداب بلا بساحل نجات رسیده تمامی عیال و اطفال و جهات و اموال ایشان بدست سپاه منصور افتاد و امیر تیمور گورکان بنفس نفیس تا صحرای اورتوبه شتافته و بیست و شش روز علم اقامت افراخته داد عیش و کامرانی داد بیت ز بس عیش و نشاط و کامرانی جهان را تازه شد دور جوانی

ذکر مراجعت صاحبقران سعادتمند بدار السلطنهٔ سمرقند و بیان بعضی احوال علی سبیل الاجمال

چون مهم توقتمش خان و اوزبکان بر نهج دلخواه از هم گذشت و غنایم موفور و اموال نامحصور در معسکر نصرت آئین جمع گشت امیر تیمور گورکان قرین اقبال و سعادت بجانب مستقر سریر خلافت معاودت فرمود و لشکر منصور در غایت بهجت و سرور کران تا کران دشت و بیابان فرو گرفته کامیاب و کامران قطع مسافت میکردند و منزل بمنزل خرم و خوشدل راه پیموده لوازم نشاط و شادمانی بجای می‌آوردند و از جملهٔ مواد عیش و عشرت که سپاه ظفر پناه را در آن سفر میسر گشته بود یکی خرگاه کوترمه است که در وقت ارتحال و نزول آنرا از هم نمیگشایند و بر گردون نهاده بسته بهر طرف میخواهند میبرند بنابران هر یک از متعینان درهم چنان خانه با جانانه دست در آغوش کرده روی بمقصد داشت و بکام دل همت بر استیفاء لذات نفسانی میگماشت و بعد از عبور از آب سیحون صاحبقران ظفر قرین ضبط اغرق بعهدهٔ امیر حاجی سیف الدین گذاشته بنفس نفیس بر جناح استعجال روانه شد و در ذیقعده سنه ۷۹۳ در ضمان دولت و اقبال باترار رسید و از آب سیحون عبور فرموده سمرقند فردوس مانند را محل نزول همایون گردانید و بعد از چند روز که بسط بساط نشاط پرداخت امیرزاده میرانشاه را بجانب خراسان روان ساخت و خود بتاشکنت شتافته طرح قشلاق انداخت در محرم سنه اربع وتسعین وسبعمائه امیر حاجی سیف الدین با تمامی سپاه ظفر قرین بتاشکنت رسید و چون امیر تیمور گورکان زمستان در آن ولایت بپایان رسانید مانند خسرو خاوری پرتو التفات به نیت الشرف خویش افکند و بجانب سمرقند روان شده صحرای اقار از غبار مواکب فیروزی شعار مشکبار گشت و در آن منزل امیرزاده پیر محمد جهانگیر بایالت ولایات زابلستان سرافراز شده بافوجی از امرا و نوئینان بدانجانب شتافت و صاحبقران گیتی ستان بعد از نزول در سمرقند بازدواج بعضی از شاهزادگان عالی نژاد پرداخته چند روز در بساط جشن و سرور و نشاط و سور مبسوط ساخت و چون از آن امر فارغ گشت رایات ظفر آیات بعزم یورش پنجساله برافراخت بیت سعادت قرین توسن بخت رام عروس ظفر جلوه گر صبح و شام

گفتار در بیان یورش پنجسالهٔ صاحبقران هفت اقلیم و اختصاص یافتن باصناف الطاف پادشاهی که ملک اوست قدیم

جمشید خورشید که اورنگ فیروزه رنگ سپهر مسند عزت و جلال اوست تا هر صباح از افق مشرق بجانب مغرب نهضت نماید شب ظلمت اندود جهانیان را بروز بهجت افروز نتواند رسانید و ماه عالیجاه که مواکب بلند مراتب کواکب خیل و سپاه اوست تا هر شب بپای ظلمت ساحت وسیع فلک منیع نه پیماید هلال ذات ناقص خود را بدری کامل نتواند گردانید مثنوی خور که مسند ز چرخ چارم ساخت هر سحر رایت سفر افراخت تا ز نورش جهان ظلمانی گشت همچون بهشت نورانی ماه عالم نورد تا هر شب ننهد پای در طریق طلب نرهد از حضیض برج وبال نرسد سوی غایة الکمال تقریب این تشبیب آنکه چون صاحبقران آفاق بعد از مراجعت از یورش دشت قبچاق چند روزی در سمرقند بعیش و نشاط بگذرانید عزم جزم فرمود که کرت دیگر بر ولایات ایران عبور نماید و هر کس را که در غیبت موکب همایون پای از حد خود فراتر نهاده باشد بسرپنجهٔ غضب تادیب فرماید بنابران فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که تواجیان جار بلشکریان رسانند که استعداد یورش پنجساله کرده در سایهٔ علم بلند پایه مجتمع شوند و بعد از جمعیت سپاه و یراق خدام درگاه در روز جمعه پانزدهم رجب سنه اربع وتسعین وسبعمائه موافق پیچی ئیل نهضت همایون اتفاق افتاد و در یکشنبه غرهٔ شعبان مزاج اشرف را از نهج اعتدال انحراف دست داد و تا یکشنبه منتصف ماه مذکور مرض امتداد یافته در شب برات بهمین مداوات اطباء مسیحا نفس بلکه بمحض عنایت حکیم شفا

موکب نصرت نشان ثابت سعادت سرادق اقبال جنود فتح و فیروزی ملازم و اعلام

شفابخش تعالی و تقدس برات صحت از دیوان و اذا مرضت فهو یشفین کرامت شد و روز شنبه ششم ماه مبارک رمضان از منزل جوی زر که داخل ولایت
بخارا است و در آن اوقات مرض اسهال اتفاق افتاده بود پادشاه عالی گهر کوچ فرمود و جنود فتح و فیروزی همعنان عساکر سعادت و اقبال ملازم ظفر اعلام از
آب آمویه عبور نموده منازل و مراحل قطع فرموده روز دوشنبه بیستم شوال حوالی استراباد معسکر اقبال آمال گشت و در همان روز مرتضی ممالک اسلام سید کیه
که پیش ازین برسم رسالت نزد اولاد سید قوام الدین رفته بود باز آمد سید غیاث الدین ولد سید کمال الدین را ببارگاه جهان پناه رسانید و چون سید کمال
الدین خود از ملازمت تقاعد نموده بود آتش غضب امیر تیمور کورکان اشتعال یافته بمازندران شتافت و چنانچه مذکور شد قلعه ماهانه سر را که در چهار فرسخی آمل است
و محل تحصن اولاد سید قوام الدین بود گرفته سادات را بماوراءالنهر فرستاد و آنگاه عنان عزیمت بجانب جرجان تافته در بیستم محرم الحرام سنه خمس و تسعین
و سبعمائه منزل شاسمان از فر نزول صاحبقران کامران غیرت فضای ساحت آسمان شد و ایالت ساری را بجمشید قارن مفوض گردانید و آمل را باسکندر شیخی ولد
افراسیاب جلابی مسلم داشت و در روز پنجشنبه بیست و چهارم صفر از آنجا کوچ فرمود از راه دامغان و سمنان بری رفت و حکم همایون شرف نفاذ یافت
که شاهزادگان عالیمکان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد ابن امیرزاده جهانگیر سپاه مغولی را همراه کرده پیشتر بعراق روند و ایشان بقزوین و سلطانیه
رفته و کلا آن مملکت را از خار طغیان مفسدان پاک ساخته از سلطانیه بکردستان شتافتند و بدفع شر قطاع الطریق آن کوهستان قیام نموده در بعضی
از آن مواضع شیخ علی بهادر بضرب کارد کردی که مجروح بود از عالم رحلت فرمود و شاهزادگان را با میر ابراهیم شاه که حاکم کردستان بود صورت مصالحه
روی نموده عنان یکران بملازمت حضرت صاحبقران انعطاف دادند در خلال این احوال پادشاه ستوده خصال شنود که ملک عزالدین والی لرستان
حقوق را بعقوق تبدیل ساخته در وادی مخالفت سلوک مینماید بنابراین بنفس همایون متوجه دفع او گشت و بعد از نزول در خرم آباد ملک عزالدین دست
از ملک و مال باز داشته روی بصوب گریز نهاد و آنحضرت از لرستان لشکر بشوشتر کشیده در روز چهارشنبه هشتم ربیع الآخر سنه مذکوره از آب چهاردانک
عبور نموده بظاهر شهر در میان گلستان فرود آمد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد با لشکر مغولی در آن منزل بموکب همایون پیوستند آنگاه پادشاه
عالیجاه بصوب شیراز خرامید و بموجبی که در جزو ثانی ازین مجلد مذکور شد شاه منصور را مغلوب بلکه مقتول گردانید مقارن نصرت و اعزاز بشیراز رفت و تمامی
حکام آل مظفر در آن بلده بملازمت مبادرت نموده بعد از چند روز بمواخذه گشتند و حکومت شیراز تعلق بامیرزاده عمر شیخ گرفته لواء کشورگشا در
روز جمعه ۲ جمادی الاخری بجانب اصفهان در حرکت آمد و در موضع قومشه یا ماهیار فرمان شهریار کامکار بقتل آل مظفر سمت نفاذ پذیرفت و روز شنبه
هشتم رجب آن حکام عالیمقام بقتل رسیدند و امیر صاحبقران به نیت فتح سایر بلاد و عزم استیصال نهال اقبال اصحاب عناد از آنجا نهضت فرموده روز
پنجشنبه دهم در اصفهان نزول نمود بیت روان باخبران پایمال حادثه شد هنوز غمزهٔ خونریز یار بر سر جنگست

ذکر توجه امیر تیمور کورکان بجانب بغداد و بیان بعضی از وقایع که در آن اوقات دست داد

چون در آن اوان که امیر تیمور کورکان بتسخیر بلاد عراق و آذر
بایجان و فارس و لرستان قیام مینمود سلطان احمد جلایر از دارالسلام بغداد قاصدی بدرگاه عالم پناه نفرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نکرد آنحضرت
کمند همت بلند بر تسخیر عراق عرب انداخته در بیست و ششم ماه رجب سنه [illegible] و بتوزوک از اصفهان بصوب همدان در حرکت آمد و چون در ضمان حمایت
مهیمن منان بفضای دلگشای آن ولایت رسید و چند روز بسط بساط عیش و نشاط انبساط داده زمام حکومت ممالک آذربایجان و ری و دربند باکو را با توابع
و لواحق در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار معزالدین میرانشاه نهاد و در روز سه شنبه ۱۳ شهر شعبان از همدان نهضت فرموده در اثنای راه چند گاه بنشاط
صید و شکار پرداخت و در اوایل ماه مبارک رمضان بدشت قولاغی شتافته با ساروق محمد ترکمان و حشم او که در صاحب چلبی تحصن جسته بودند پیکار فرموده
تراکمه را منهزم ساخت و غنیمت بینهایت گرفته شیخ تیمور بهادر که تحکیکان را تعاقب نموده جمعی کثیر از ایشان کشته بموکب همایون پیوست و روز یکشنبه
دهم رمضان صاحبقران گیتی ستان از دشت قولاغی بازگشته باق بلاق شتافت و بقیه آن ماه را در آن مکان بپایان رسانید و در یکشنبه غره شوال به
شرایط و لوازم روز عید قیام نمود و بعد از دو روز شیخ عبدالرحمن اسفراینی که از اعاظم مشایخ روزگار بود از نزد سلطان احمد جلایر برسم رسالت تشریف آورد
و امیر تیمور کورکان بتعظیم و احترام آن بزرگ قیام و اقدام فرمود و شیخ پیغام والی دارالسلام را بعبارتی لایق ادا کرد و پیشکشی که آورده بود عرض نمود
و چون سلطان احمد ملتزم خطبه و سکه نشده بود هدایا و تحف او منظور نظر قبول امیر تیمور کورکان نگشت و شیخ بخلعت خاص و انعام اسب و زر نوازش

بافته عنان عزیمت بصوب دار السلام انعطاف داد آنگاه تواچیان بموجب فرمان جار بلشکریان رسانیدند که مصلحت عبور از دجله هر یک دو شاخ ترتیب نمایند و در روز جمعه ۱۲ شهر شوال موافق توی ییل نهضت همایون از آق یلاق اتفاق افتاده موکب عالی شش روز طی مسافت کرده بمزار متبرک شیخ یحیی که بقبهٔ ابراهیم لک مشهور است رسید و خسرو عالیمقام از مجاوران آن عتبه لازم الاحترام چنان معلوم کرد که منهیان بفرمودهٔ سلطان احمد جلایر کبوتر به بطرف بغداد پرانیده کیفیت آمدن آنحضرت را مکتوب گردانیده بنابران فرمود که همان کس که آن نامه را نوشته بود در رقعهٔ دیگر در قلم آورد مضمون آنکه سیاهی که ما سپاه امیر تیمور تصور کرده بودیم بعد از تحقیق بوضوح پیوست که احشام و صحرا نشینانند که از لشکر چغتای رمیده بدین حدود پناه آورده اند و آن نامه نیز به بستند بر بال مرغ دیگر که بغداد پران شود نامه بر سلطان احمد بعد از مطالعهٔ رقعهٔ اول مضطرب گشته احمال و اثقال را از دجله بگذرانیده و از دیدن واقعهٔ ثانی مطمئن گردیده و بر جانب غربی دجله سواره ایستاده انتظار میکشید و از اینجانب صاحبقران گیتی ستان ایلغار فرموده بیک نهضت بیست و سه فرسخ مسافت طی کرد و بتاریخ بیست و نهم شوال نظم رسید آن جهانجوی جم اقتدار ببغداد با لشکری بیشمار جهان پر شد از بانگ نای و نفیر بدرید از هم سپهر اثیر سراسیمه گشتند بغدادیان به بستند بر عزم جستن میان و سلطان احمد جسر بریده و کشتیها را غرق کرده بطرف حله گریخت و محمد آزاد با فوجی از سپاه مانند موج بر روی آب روان گشته از آنطرف بیرون رفت و کشتیها یافته بدینجانب آورد اما لشکریان بسفینه التفات نکردند و بسان برق و باد از دجله بگذشتند و امیر تیمور گورکان در کشتی خاصهٔ سلطان احمد که شمس نام داشت نشسته از آب عبور نمود و داعیه داشت که بنفس خویش او را تعاقب نماید و امرا بدرخواست بسیار آنحضرت را باز گردانیده بکاملیتی باغی روان شدند و سلطان احمد از غایت عجلت نقود نامعدود و نفایس اجناس که بر شتران بار کرده بود و همراه میبرد در راه گذاشته بسرعت طی مسافت میکرد و امرا آن اموال را تصرف نموده از عقب می شتافتند تا دشت کربلا اینجاج اوغلان و امیر جلال حمید و امیر عثمان عباس و شیخ ارسلان با قرب چهل و پنج نفر از دلیران بوی رسیده و سلطان احمد با دویست مرد جلد عنان بحرب نوئینان تافته ایشان از اسپ فرود آمدند و دست بتیر و کمان برده شیبه کردند بیت زپیکان چنان آتش افروختند که پر ملک بر فلک سوختند گذر کرد تیر از زرهها چنان که باد از خم زلف سیمین تنان و امیر عثمان را مخالفان زخمی بر دست زده بآن وسیله جان تنک پا بیرون بردند و امرا مظفر و منصور با غنایم غیر محصور مراجعت فرموده بشرف طواف عتبهٔ کعبه احترام حضرت امام عالیمقام ابی عبدالله حسین بن علی المرتضی صلوات الله و سلامه علیهما مشرف گشتند و بدرگاه عالمپناه شتافته بنوازش بیکران مخصوص شدند بیت ز خاک درش چهره آراستند همه یافتند آنچه میخواستند و صاحبقران کامران قریب دو ماه در دار السلام بغداد بعشرت و خرمی بگذرانیدند و داد عیش و نشاط داده جامهای می ارغوانی از دست ساقیان سیمین ساق در کشیده نظم وقت صبح است و لب دجله و انفاس بهار ای پسر کشتی می بانشاط بغداد بیار دجلهٔ عمر سبک رو تازه خوش میگذرد ساقیا عمر گرانمایه بغفلت مگذار

ذکر فتح قلعهٔ تکریت بهمین دولت صاحبقران عالی حسب و بیان تاختن بعضی دیگر از بلاد عرب

چون بغداد بحوزهٔ تصرف فرمانفرمای بلاد و عباد در آمد جمعی از آنجا بموقف عرض رسانیدند که درین نواحی قلعه ایست تکریت نام بغایت حصانت موصوف و بنهایت متانت معروف و جمعی از دزدان مفسد و مفسدان متمرد آن را پناه ساخته اند و همواره بقطع طریق و نهب اموال سالکان مسالک تحقیق اقدام مینمایند و مدتیست که هیچ صاحب دولتی بر آنجماعت مستولی نگردیده و بکنه همت آن حصن حصین را مسخر نگردانیده صاحبقران کشورگشای بعد از استماع این سخن خیال فتح آن قلعه سپهر مثال و قتل اصحاب بغی و ضلال بر خاطر گذرانیده در بیست و چهارم ذی حجه سنه خمس و تسعین و سبعمایه از دار السلام بغداد عنان عزیمت بدانطرف انعطاف داد و در روز یکشنبه چهارم محرم الحرام سنه ۷۹۶ بظاهر قلعهٔ تکریت رسیده عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره و محاربه کردند و در آن زمان والی القلعه شخصی بود که او را امیر حسن میگفتند و چون از آوازهٔ وصول موکب ظفر قرین وقوف یافت برادر خورد خود را بدرگاه عالمپناه فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نمود و صاحبقران پوزش پذیر او را نوازش کرده فرمود که برادر خود را بگوی که از قلعه بیرون آمده غاشیهٔ خدمتکاری بر دوش گیرد تا باصناف الطاف خسروانه اختصاص یابد و او بتکریت بازگشته آنچه دیده بود و شنیده بعرض رسانید اما امیر حسن از غایت رعب و هراس از قلعه بیرون نیامد و بدفع و منع سپاه ظفرپناه مشغول گردید از آنرو نسیم انجبر شعلهٔ غضب جهانسوز برافروخته دلاوران قلعه گشای از اطراف و جوانب جنگ

جنگ در انداختند و قلعه بیرون را مسخر ساختند امیر حسن با اتباع بحصار درون گریخت و تواچیان بهرام صولت بموجب حکم عالی اطراف قلعه را طناب زده با امرا
وارکان دولت قسمت نمودند تا نقبچیان پرکار داشته بروج الحصار را مشبک سازند و جماعت بحدی که تمامی مردان کار باشتغال نمودند
اراضی تکریت را بسان غربال سوراخ سوراخ کردند امیر حسن از مشاهدهٔ این حال دانست که مهم خالی از اشکالی نیست لاجرم مادر و برادر خود را مع اقارب بیرون
فرستاده تا زبان شفاعت جرایم او گشادند اما فایده بر آن مترتب نیافت و امیر تیمور گورکان جواب داد که اگر او خود بملازمت شتابد امان یابد
والا آنچه مقدر است بظهور خواهد پیوست و این پیغام با میر حسن رسانیدند بار دیگر پای در دامن صبر و شکیبائی پیچیده بر مخالفت اصرار نمود و سپاه نصرت آثار
یکبار از اطراف و جوانب الحصار در آمده شب چهارشنبه بیستم محرم آتش در ستونهائی که در زیر بروج قلعه بر افراشته بودند زدند و آن چوبها سوخته اکثر
دیوارهای قلعه بر زمین افتاد و کار اهل حصار باضطرار انجامیده فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و چون تضرع ایشان حکم ایمان باس داشت
درجه قبول نیافت و عساکر نصرت مآثر روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور قدم جلادت پیش نهاده بحصار در آمدند و امیر حسن را گردن بسته بپایهٔ سریر اعلی
آوردند و رعایا بجان امان یافته تمامی سپاهیان تکریت بقتل مبتلا شدند و تواچیان از برای اعتبار نظاره از روس القوم بکردار منارها ساختند
و اکثر عمارت و بیوتات ایشان را منهدم ساختند و در روز شنبه غرهٔ صفر المختوم بالخیر و الظفر صاحبقران والا که از ظاهر تکریت علم نهضت بر افراخته امیر
زاده محمد سلطان و جمعی کثیر از امرا عالیشان را باطراف و جوانب عراق عرب فرستاد تا بقلع و قمع قطاع الطریق و اهل فتنه و فساد پرداختند و آثار اقتدار
در آن دیار ظاهر ساختند و ایشان تا بصره و واسط شتافته هر کس بقدم انقیاد پیش آمد باج و خراج بر گردنش نهادند و از هر کس سرکشی مشاهده نمودند از پای
در آوردند و سالماً غانماً مراجعت نموده در منزل حربی بموکب همایون پیوستند **ذکر نهضت لوای کشورگشا بجانب دیار بکر و**
روها و بیان بعضی از امور که روی نمود در آن ولا صاحبقران سعادت اشتمال بعد از فراغ خاطر از تسخیر عراق عرب بمقتضای رای صواب نمای عازم
دیار بکر شد و خواجه مسعود سبزواری را بمحافظت بغداد فرستاده باستمالت رعایا و تعظیم سادات و نقبا وصیت فرمود و چون ماهچه طوق ظفر نگار
بقلعه کرکوک رسید اهالی حصار بقدم اطاعت پیش آمدند و آن قلعه برسم سیورغال التعلق با پیر یار علی موصلی گرفت و صاحبقران دریادل از راه موصل
متوجه روها گشته در اثنای راه سپاه ظفر پناه دواب و اموال تراکمه قراقویلوق فرستاد و آن جماعت با حصول مقصود معاودت نمودند و موکب عالی بعد از
طی منازل بظاهر روها رسید و گرل نامی که حاکم آن دیار بود از بیم جان شهر را گذاشته با بعضی از رعایا بکوهی بلند گریخت و این معنی بر ضمیر خسرو کشورگیر گران آمده
زمرهٔ از عساکر منصوره ارسال نمود تا آتش نهب و تاراج در ذریت و اموال ایشان زدند و نفس نفیس در روها منزل گزید گویند که آن شهر از بناهای نمرود است
و تمامت عمارت آن را از سنگ تراشیده مرتب گردانیده اند و قضیهٔ القاء ابراهیم خلیل صلوات الله الرحمن علیه در آتش آنجا وقوع یافته بود و چشمهٔ
آبی که از زمین بمقدم خلیل الرحمن در میان نیران جاری شده هنوز باقی است و آثار سواد آتش در نواحی آن چشمه بچشم در می آید القصه امیر تیمور گورکان مدت
بیست روز در آن شهر بعیش و نشاط پرداخته در آن ایام جنید ترکمان و حاکم حسن کیف بشرف ملازمت رسیدند و از انعام و اکرام صاحبقران گردون
غلام بهره ور گردیدند و در روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول لوای کشورگشا از روها بصوب ماردین در حرکت آمد و بعد از وصول نهضت فرخی القلعه والی
آنجا سلطان عیسی در روز شنبه بیست و هشتم ماه مذکوره باصناف تحف و هدایا بسدهٔ سدره اشتمال شتافت و بانعام خلعت خاص اختصاص یافت
اما بعد از آنکه محصلان بطلب مال امان بماردین رفتند چنان بوضوح پیوست که سلطان عیسی با متوطنان القلعه مواضعه کرده که تا توانند زمام اختیار
حصار بکسی ندهند بنابر آن فرمان واجب الاذعان باخذ و قید سلطان عیسی صدور یافت و بنابر آنکه در آن وقت آخر زمستان بود و علف در حوالی
ماردین پیدا نمی شد تا بمحاصره مشغولی توان کرد امیر صاحبقران عنان مراجعت معطوف ساخت و ولایت جزیره را که حاکم ملک عز الدین اظهار
خلاف نموده تاخت فرموده او را بگریزانید و در اول بهار بار دیگر بصوب ماردین شتافت و بعد از وقوع محاصره و محاربه مهم بمصالحه انجامید
ایالت آن ولایت بر سلطان صالح برادر سلطان عیسی قرار یافت **ذکر شهادت میرزا عمر شیخ بهادر و ولادت میرزا الغ بیک گور**
کان و بیان بعضی دیگر از حوادث زمان و وقایع دوران چون میرزا عمر شیخ بحکومت ولایت فارس سرافراز شد در
دار الملک شیراز بساط عدل و انصاف انبساط داده اکثر توابع و مضافات آن مملکت را بحیطهٔ ضبط و تسخیر در آورده در وقتی که امیر تیمور گورکان

از عراق عرب بجانب دیار بکر در حرکت آمد بموجب فرمان واجب الاذعان با سپاهی جلادت نشان متوجه اردوی کیهان پوی گشت و از کردستان گذشته
بقلعهٔ مختصر که آن را افرماتو گویند رسید و اندک مردمی در آن حصار ساکن بودند و غلهٔ بسیار داشتند شاهزاده جمعی فرستاده از ایشان علفه طلبید و
ساکنان آن قلعه نوکران آن جناب را نومید باز گردانیدند و امیرزاده عمر شیخ سوار شده بر زبر پشته بر آمد تا تهیهٔ اسباب قلعه گیری پردازد ناگاه از شست قضا
تیری عمر ربا کشاد یافته بشریان آن شیر ژیان رسید و فی الحال مرغ روحش متوجه آشیانه عالم بالا گردید **نظم** پیوسته بقصد ما ازین دست بگشاده کمان
کش قضا نشست کس جان ز جفای او نبرده تیرش همه بر نشانه خورده ملازمان موکب منصور شاهزادهٔ مغفور همان لحظه قلعه را گرفته با خاک راه یکسان
ساختند و هر کرا آنجا یافتند از پیر صد ساله تا کودک شیرخواره پاره پاره کردند و پسر بزرگتر شاهزادهٔ شهید امیرزاده پیر محمد که مصحوب پدر خود بود باتفاق
امرا و ارکان دولت نعش مغفرت مآب را بشیراز برده برسم امانت بخاک سپردند و بعد از چند گاه بقبة الخضرا کش نقل کردند و چون خبر شاهزاده بمعرض
امیر تیمور گورکان رسید زبان خجسته بیان بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و زمام ایالت فارس را در قبضهٔ درایت ولد ارشد شاهزادهٔ مرحوم امیرزاده همایون
پیر محمد نهاد و شهادت امیرزاده عمر شیخ در اواسط ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمائه روی نمود و بنا بر آنکه سنت سنیهٔ قادر مختار تعالی شانه بر همین منوال جاریست
که در دنیا هر ماتمی را سوری در عقب باشد و هر المی را سروری متعاقب در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی همان سال از افق جاه و جلال اختری نور گستر
طلوع فرمود یعنی در قلعهٔ سلطانیه که در آنوقت موضع اقامت خواتین و آغایان حرم سرای امیر تیمور گورکان بود امیرزاده شاهرخ را پسری خورشید
منظر متولد گشت و این بشارت در ظاهر ماردین بسمع شریف صاحبقران ظفر قرین رسید از غایت فرح و انبساط از سر جرایم اهالی آن قلعه در گذشت
و آن فرزند سعادتمند را محمد طرغای نام نهاد و الغ بیک لقب داد و آنگاه رایات ظفر سلب بجانب عراق عرب مراجعت کرده در اثنای راه بوضوح
پیوست که متوطنان قلعهٔ آمد که آن را حامد نیز گویند بمتانت حصون مغرور گشته اند و سر بخط اطاعت در نمی آورند بنا بر آن حضرت صاحبقران در
روز دوشنبه بیست و سیم جمادی الآخر سنه مذکوره عنان عزیمت بدان طرف تافت و بعد از وصول عساکر ظفر مآثر آن قلعه را که بواسطهٔ کمال متانت مانند
حصار گردون از منجنیق حوادث مصون بود و از غایت رفعت مرغ تیز پرواز وهم و خیال بر شرفات آن صعود نمی توانست نمود مرکز وار در میان گرفتند
و آواز نفیر و سورن بگوش کوتوال حصار هفتم رسانیده کوس و کورکه فرو کوفتند و آن قلعه را که بروایت ظفرنامه در مدت سه چهار هزار سال هیچ
آفریده بقوت و غلبه فتح نکرده بود بعد و سه روز قهراً قسراً مسخر ساختند و آتش نهب و تاراج در آن زده رایت نهضت بصوب الاتاق بر افراختند
و در اثنای راه بدفع شر بعضی از اهل فساد و ارباب عناد پرداخته مظفر و منصور و خرم و مسرور طی مسافت میفرمود و در هر منزل از حکام و ولایات عراقین
و آذربایجان صاحب سعادتی بشرف ملازمت حضرت صاحبقرانی مشرف گشته پیشکش میگذرانید و بالطاف پادشاهانه اختصاص یافته کلاه گوشهٔ
افتخار باوج فلک دوار میرسانید از جمله در اوج کلیسا الاتاق والی ارزنجان طهرتن بدرگاه خسرو صف شکن رسید و بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر بلند
پایه و سرافراز گردید و تبرکات لایقه کشید و در سلک خواص بارگاه سپهر اشتباه انتظام یافت مقارن آنحال خیال تسخیر قلعهٔ اونیک که در تحت تصرف
مصر ولد قرا محمد ترکمان بود در سر حضرت صاحبقران افتاد و در روز سه شنبه شانزدهم شعبان سنه مذکوره با وجود تأیید الهی و عساکر توفیق نامتناهی بدانجانب
نهضت فرمود و بتاریخ روز پنجشنبه هیجدهم همان ماه در ظاهر اونیک قبهٔ بارگاه عالمپناه باوج مهر و ماه بر افراشت و سپاه منصور جنگ در انداخته
قلعهٔ زیرین را مسخر ساختند و مصر با اتباع بقلعهٔ بالای کوه که در ارتفاع با حصار نیلگون گردون دعوی مساوات میکرد و در متانت سد سکندر را
بنظر در نمی آورد شتافت و روز جمعه نوزدهم همان ماه پسر خود را که شش ساله بود با یکی از نواب بیرون فرستاد و پیشکشهای لایق ارسال داشت و پیغام
داد که بنده را حد مقاومت خدام سدهٔ سدره مرتبت نیست اما از غایت هراس بیرون نمیتوانم آمد امیدوار آنکه چند روزی امان یابم تا مطمئن گشته
بملازمت شتابم امیر تیمور گورکان ایشان را نوازش نموده و خلعت بخشیده فرمود که از سر جریمهٔ مصر در گذشتم باید که بی دغدغه بملازمت آید و هیچ اندیشه
بخاطر نگذراند چون پسر و نایب مصر بازگشته آنچه شنوده بودند بگوش وی رسانیدند توفیق بیرون آمدن نیافت و مدت محاصره و محاربه ممتد شده
روز بروز آثار اقتدار سپاه نصرت شعار و امارات عجز و اضطرار مصر و اتباع او بیشتر میگشت و مصر دو سه نوبت دیگر پسر و مادر و بعضی از امرا و نواب
خود را بیرون فرستاده التماس امان و مراجعت موکب ظفر نشان نمود اما بجائی نرسید و بالاخره مهم بجائی انجامید که مردم او از غایت بیچارگی خود را از

از دیوار قلعه می انداختند و خاک درگاه عالمپناه را توتیای دیدهٔ امید میساختند مصر چون حال بران منوال دید در روز شنبه دوم شوال سال مذکور شمشیر بر دست و کفن در گردن از قلعه بدر آمد و التجا بامیرزاده محمد سلطان کرده روی عجز بر خاک نهاد و التماس نمود که خون او را از صاحبقران مظفر لوا درخواست نماید شاه زاده مصر را استمالت داده ببارگاه سپهر اشتباه برد و توقع نمود که عاطفت پادشاهانه گناه او را بالعفو و اغماض مقابل سازد و امیر تیمور گورکان خون مصر را بشاهزاده بخشید اما بهمدران ولا حکم همایون صدور یافت که او را در صحبت سلطان عیسی حاکم ماردین که مقید بود بسلطانیه برند و عیسی را دران قلعه محبوس داشته مصر را بسمرقند برند و فرمان بران برآن موجب عمل نمودند

ذکر بعضی از وقایع آن ایام و باز آمدن سلطان احمد جلایر ببدار السلام

صاحبقران گردون احتشام چون از فتح اونیک باز پرداخت آن قلعه را بامیر التمش سپرده روز پنجشنبه هفتم شوال رایت مراجعت مرتفع ساخت و روز جمعه هشتم امیر حاجی سیف الدین از سمرقند رسیده بشرف بساط بوسی فایز گردید و بهمدران ایام طهرتن بانواع نوازش و انعام مخصوص گشته و بر لیغ موشح بالتمغا همایون حاصل نموده روی باولکا خویش آورد و مقارن آنحال امیر ایزید حاکم قلعهٔ آیدین بخدمت خسرو روی زمین رسید و آنحضرت او را بصنوف مواهب و عطایا خوشدل گردانید و ولایت آیدین را بوی بخشید آنگاه صاحبقران دین پناه بگرجستان شتافته دران مملکت لشکریان نصرت نشان هر جا که با اهل کفر و انکار دو چار میخوردند بکار میکردند و مراسم قتل و غارت بجای می آوردند و بدستور معهود دران سفر فتوحات ارجمند و سعادات برومند روی می نمود از جمله آنکه در روز شنبه بیست و ششم ماه مذکور در باب شکور در منزل قارص امیرزاده شاهرخ را ولدی سعادت انتما کرامت فرمود و این بشارت بمسامع علیهٔ امیر تیمور گورکان رسیده بغایت مبتهج و مسرور گردید و مدت بیست و یک روز دران منزل فیروز بعیش و سور و جشن و سرور گذرانیده آن مولود عاقبت محمود را بابراهیم سلطان موسوم گردانید بعد ازان از قارص کوچ فرموده منیک کول محل نزول قبول همایون گشت و در روز سه شنبه هیجدهم ذیقعده از منیک کول در حرکت آمده بر سر عقبه نزول اجلال واقع شد و در روز جمعه بیست یکم فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیرزاده شاهرخ بسمرقند رود و بضبط آن مملکت قیام نماید و شاهزاده بموجب فرموده عمل نموده حضرت صاحبقران شکارکنان بکوهستان گرجستان درآمد و درآن ولایت نوبت دیگر لشکر ظفر اثر کمال تسلط و اقتدار ظاهر گردانیده و در نواحی شکی خبر رسید که طایفه از سپاه دشت قبچاق از دربند گذشته بتخریب حدود شروان اشتغال دارند بنابران رایات نصرت نشان بجانب شروان متوجه گردید و لشکر توقتمش خان که سرکردهٔ ایشان علی اوغلان و الیاس اوغلان و عیسی بیک و بیعلی بی بود خبر توجه موکب همایون شنوده مراجعت نمودند و صاحبقران والا نژاد بمحمود آباد شتافته آن زمستان درآن مکان رحل اقامت انداخت و بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت اما کیفیت حال سلطان احمد جلایر چنان بود که چون در کربلا از نهیب سپاه مظفر لوا فرار نمود بحلب شتافت و چند گاهی درآن ولایت بعیش و طرب گذرانیده از حلب بدمشق رفت و ازانجا عنان عزیمت بطرف مصر تافت و چون نزدیک بقاهرهٔ معزیه رسید حاکم آن دیار ملک برقوق موکب عالی سلطانی را استقبال نموده غایت التفات و عنایت بتقدیم رسانید و صد و سی سر اسپ تازی نژاد و سی و سه جامهٔ طلادوزی پیشکش کرده قریب برود نیل منزل تعیین فرمود و سلطان احمد تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بمصریان داده بعد از انقضاء ایام ضیافت و مهمانداری در سرانجام امور ملک قرعهٔ مشورت درمیان انداختند و رایها بران قرار گرفت که سلطان احمد با فوجی از سپاه مصر متوجه حلب گردد و ملک برقوق حاکم بغداد را برد و قوم برام بدان صوب کسیل گردانید چون سلطان احمد بحلب رسید شنید که امیر تیمور گورکان از گرجستان مراجعت نموده عازم دشت قبچاق است بنابران مصریان را بازگردانیده و با نوکران خاصهٔ خویش روی ببغداد نهاد و خواجه مسعود سبزواری بغداد را گذاشته بطرف تستر شتافت و سلطان احمد در شهور سنهٔ ۷۹۷ بار دیگر بر مسند سلطنت دار السلام تمکن یافت

ذکر لشکر کشیدن امیر تیمور گورکان کرت دیگر بر سر توقتمش خان

چون عساکر برودت آثار زمستان بواسطهٔ ظهور آثار اقتدار سلطان بهار از فضای دشت و مرغزار منهزم گردید و جنود فیروزی نثار ریاحین و ازهار از اعتدال هوای اشجار در اهتزاز آمده عنان بسوی صحرا و کوهسار منعطف گردانید مثنوی سلطان بهار از تجمل آراست سپاه سبزه و گل برخواست بعزم گشت لاله زد خیمه بکوه و دشت لاله رای کشورگشای صاحبقران ممالک آرای چنان اقتضا کرد که نوبت دیگر لشکر فیروزی اثر بدشت قبچاق کشد و بدست اقتدار توقتمش خان و سپاه تعاق را گوشمالی دهد و بتاریخ روز یکشنبه نهم جمادی الاولی سنهٔ سبع و تسعین و سبعمائه علام اقبال

اشراق برافراخته از یورت قشلاق عازم دربند شروان گشت و افواج عساکر ظفر انتما مانند امواج دریا در حرکت آمده گرد سم بادپایان از ایوان کیوان درگذشت نظم بجنبید از جای صاحبقران بلرزید چون زین زمین و زمان نهان گشت از گرد لشکر سپهر توگفتی که معدوم شد ماه و مهر و چون صاحبقران منصور بکنار آب سمور رسید شمس الدین المالیغی که جهة تمهید بساط مصالحت از محمود آباد نزد توقتمش خان رفته بود باز آمده بعد از اقامت مراسم زمین بوس نامهٔ خان را بعرض رسانید و بنابر آنکه در آن رقعه سخنان خشونت آمیز مرقوم بود ع برآشفت سلطان صاحبقران و بعرض سپاه حکم فرمود و برحسب فرمان واجب الاذعان نظم کشیدند بردوش مردان کار زرهای داودی زرنگار نشستند بر تازیان فوج فوج محیط تهور درآمد بموج علمها برآمد بچرخ بلند شد از شقها مهر و مه پرده بند امیران و شهزادگان بی درنگ کشیدند صفها بآیین جنگ زکشورگشایان خود هر سوار رقم زد نویسنده ششصد هزار و کنار آب سمور که عرضه گاه آن سپاه موفور بود در دامن البرز کوه واقع است و از آنجا تا دریای قلزم پنج فرسخ مسافت است تا وقتیکه دست چپ دلیران صاحب شکوه بدامن کوه البرز بود وقتیکه دست راست ساحل دریای قلزم و کثرت و آراستگی آن جنود نامعدود بمثابه بود که عکس نشان میداد که هرگز لشکری بآن عده و عدد و بیک وضع دیده نباشد نظم زجنگی سواران پولادپوش زالبرز تا قلزم آمد بجوش بجلوه درآمد در آن عرضه گاه بمقدار ریگ بیابان سپاه و صاحبقران جم اقتدار محفوف بعون عنایت کردگار بر ابرش راهوار سوار گشته از بدایت طلوع خسرو ثوابت و سیار تا هنگام ظهور روشنائی فلک دوار تمامی بهادران توقول و جوانغار و برانغار را منظور نظر آفتاب اثر گردانید و بهر فوج که میرسید سردار آنجماعت زانو زده و لوازم دعا و ثنا بجای آورده اسب پیشکش میکرد و چون از آن کار فراغبال حاصل گشت صاحبقران عادل با آن سپاه پردل منازل و مراحل پیموده در اثنای راه بهر فوج از هواداران توقتمش خان دوچار میخوردند در قتل و غارت تقصیر نمیکردند و توقتمش خان بر کیفیت حال وقوف یافته با سپاه بیکران افزون از تخمین مهندسان حساب دان متوجه میدان رزم گشت و در کنار آب قوری بتاریخ سه شنبه بیست و دوم جمادی الثانی آن دو سالک طریق جهانبانی در برابر یکدیگر رسیده نزول نمودند و آن شب تا صباح پاس داشته در تدارک جنگ و تلاش نام و ننگ بودند نظم دو لشکر در اندیشهٔ داوری که بخت که فردا کند یاوری ستاره کرا بر سر افسر نهد کرا آسمان رخت بر در نهد

گفتار در بیان محاربهٔ امیر تیمور گورکان با توقتمش خان و ظفر یافتن بعد از سعی و کوشش و اهتمام در باب کشش

روز دیگر که خسرو خاور کرد آهنگ لشکر اختر علم زرنگار ساخت بلند شورش اندر میان خلق افکند گشت روشن ز برق تیغش دشت خیل انجم از و گریزان گشت صاحبقران گیتی ستان بعزم رزم توقتمش خان پرتو التفات بر تعبیه و تسویهٔ سپاه انداخته بدستور نوبت اول هفت قول تکمیل ساخت و قول بزرگ با میرزا محمد سلطان سپرد و قشون همایون با بیست و هفت قشون ایلیان دلاور و پردلان جلادت اثر در عقب لشکر علم ظفر پیکر برافراخت نظم زشهزادگان قلبگاه سپاه جهان گشت در چشم مردم سیاه علم در پس صف زوان سرفراز پس صف بود جای شطرنج باز و از آنجانب توقتمش خان باتفاق شاهزادگان جوجی نژاد و امرای غضنفر نهاد صفها مرتب ساخته و علمها افراخته جوق جوق بفضای میدان رسیدند باد غرور و بخار پندار آتش خشم و کین تیز گردانیدند نظم وزان سوی خان قیامت شکوه بیاراست دریا برابر کوه زرستم کمانان پولادپوش درآمد بصحرای قبچاق جوش و نیران قتال بحملهٔ ابطال رجال اشتعال یافته ناگاه بسمع صاحبقران ظفرپناه رسید که کونجه اغلان و بیک یارق اغلان و اقتا و داود صوفی و غیرهم از سرداران سپاه توقتمش خان از جانب برانغار و جوانغار لشکر ظفر شعار تاخته اند و صدای گیرودار و افغان حرب و کارزار در خم طاق گنبد دوار انداخته آنحضرت با قشونهای خاصه عنان بمدد میسره تافته مخالفان از صولت بهادران موکب همایون پشت دادند و از آن بیست و هفت قشون فوجی ایشان را تعاقب نموده گریختگان چون بعقول رسیدند عنان بازگردانیدند و از عساکر منصور جمعی را کشته طایفه را با میر تیمور گورکان رسانیدند و جمعیت قشونات بپریشانی تبدیل یافته لشکر توقتمش خان بی تحاشی بر آنحضرت حمله آوردند و نزدیک بود که چشم زخمی رسد در آن حین شیر بیشهٔ وغا امیر شیخ نورالدین سار بوغا جان فدای ولی نعمت کرده با پنجاه نفر از رفقا در انداز آن رستم اثر فرود آمده و دست به تیر و کمان برده بزخم پیکان دیده دوز مخالفان را از جای باز داشت بلکه بیت بهر تیر کز شست او درگذشت یکی نامور پهلوان کشته گشت و محمد آزاد و برادرش علیشاه و توکل باورچی هر یک ارابه از ارابها مخالفان گرفته و بپیش امیر تیمور گورکان آورده مانند حصنی بر هم بستند و متعاقب الله داد با قشون وفادار رسید

بهادر رسیده فی الحال از اسب پیاده شده در پهلوی شیخ نور الدین زانو بر زمین نهاد و شیوه آغاز کرد و قشون قول نیز بدیشان پیوسته کمر خدمتگاری بر میان بستند
و دست بانداختن خدنگ دلدوز بگشادند و هر چند بهادران دشت متعاقب و متواتر حمله نموده نهایت مردانگی بظهور رسانیدند ایشان را از
جای بر نتوانستند داشت و خداداد حسینی که بقول دست چپ سپاه صاحبقرانی بود از غنیم خود کوچه اغلان در گذشته از پس پشت آمد که در برابر امیر
تیمور گورکان ایستاده جنگ میکرد در آمد و امیرزاده محمد سلطان نیز بمدد رسیده بیکبار دلیران ظفر شعار دست راست مخالفان را در هم شکستند و امیر
حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه جاکو و نیز عیسی بی و بخشی خواجه را که از جوانغار مخالف بر ایشان حمله آورده بودند شیفته کرده منهزم گردانیدند بیت ز چوب
خدنگ آتش افروختند وزان جان بسیار کس سوختند و در اثنا جوش و خروش مبارزان جوشن پوش تیغلی بی که از مقربان توقتمش خان بود بمیدان
شتافته زبان بلاف و گزاف گشاده امیر عثمان عباس را بمبارزت خواند و امیر عثمان بر وی تاخته آنمقدار جلادت اظهار نمود که تیغلی بی پشت بمعرکه کرده
روی بفرار آورد و این معنی موجب دلشکستگی سپاه دشت گشته مبارزان الوس جغتای مانند شیران مردم ربای روی باوزبکان آوردند و بضرب شمشیر
شجاعت جمعی کثیر از ایشان را بکلوم مجروح و بیروح کردند نظم سر دیوجویان پرخاشجوی بمیدان بگردید مانند گوی تن نازنین پریچهرگان بیفتاد
بر خاک ره ناتوان آخر الامر ظفر و برتری در جانب لشکر تیموری بأکمل وجهی ظاهر گشته توقتمش خان دانست که کار نوعی دیگر است و فتح و نصرت موقوف
بعنایت کارفرمای قضا و قدر باتفاق شاهزادگان و نوئینان عنان ادبار بصوب وادی فرار انعطاف داد و بسیاری از گریختگان زخم سنان و پیکان
لشکر نصرت نشان بر خاک هلاک افتادند بیت بکشته فتاده هزار انجمن نه تابوت نی نوحه گر نی کفن و صاحبقران عالیمقام از بارهٔ خوشخرام
فرود آمده بشکر این فتح و فیروزی روی نیاز بر خاک سود و زبان بنوازش امرا و بهادران گشوده در بارهٔ ایشان انعامات فرمود و از آن منزل در حرکت
آمده در کنار آب قورای قبهٔ بارگاه باوج مهر و ماه برافراشت و امیر شیخ نور الدین که همچنان جانسپاری کرده بود بمزید عنایت و تربیت اختصاص
داده پایهٔ قدر و منزلتش را بایوان کیوان رسانید و اسپ و جامهٔ زر دوزی و کمر مرصع ارزانی داشته صد هزار دینار کپکی انعام فرمود و الحمد لله الملک المعبود

ذکر تاختن بعضی از مواضع و قلاع دشت قبچاق و بیان مراجعت صاحبقران آفاق

صاحبقران والا گهر بعد از مشاهدهٔ پیکر
فتح و ظفر تا کنار آب اتل از عقب دشمنان خاکسار شتافته در آن مقام پرتو التفات بر وجنات حال قویرچاق اوغلان که پسر اروس خان بود انداخت
و اسباب سلطنتش را مرتب ساخته فرمود که از آب عبور نماید و بضبط ایل و الوس مملکت موروث اقدام فرماید و قویرچاق از معبر توکه گذشته در دشت
قبچاق لوای شوکت و عظمت برافراخت و توقتمش خان عروس ملک را وداع کرد با چند نوکر بجنگلستان بولغار درآمد و لشکر فیروزی اثر دیگر نوبت نیز در دشت
قبچاق دست بغارت و تاراج برآورده تا نزدیک ظلمات رفتند و مظفر و منصور با غنایم نامحصور باردوی همایون پیوستند آنگاه صاحبقران ظفر پناه
دست راست الوس جوچی خان را تاخت فرموده بیک یارق اوغلان و تیمور خواجه اوغلان آقتاغ را که در آن طرف بودند بگریزانید و تمامی اموال و جهات
احشام اخذ و در احاطهٔ ضبط درآورده عنان سمند جهان نورد بجانب روس تافت و آن ولایات را زیر و زبر گردانیده دختران ماه پیکر و پسران خورشید
منظر بدست سپاه ظفر اثر افتاد و بعد از فراغبال از قتل و غارت الوس صاحبقران ناموس با لشکر قیامت اثر عنان فرس بجانب قوم چرکس تافته صدای ردوس ۱۵
قتل و غارت در آن ولایت نیز انداختند و از آنجا عنان بارهٔ پرشکوه بصوب البرز کوه معطوف ساختند و در اثنای راه صاحبقران جمجاه بواسطهٔ تهمتی
که نسبت با میر عثمان عباس گفتند آن بهادر عدیم المثال را بیاسا رسانید و چون سپاه پرخاشجوی بالبرز کوه رسیدند ساکنان آن موضع را نیز از شراب
انتقام جرعه چشانیدند و قلعهٔ کولا و طاوس را که دو سردار عظیم الشأن بودند قهراً و قسراً گرفته هر دو مفسد را بتحت الثری فرستادند و قلعهٔ بولاد و تمسیم
نیز تسخیر نموده تر و خشک آن دیار را بآتش غضب در هم سوختند و بموضع بوغاز قم رفته آن زمستان آنجا گذرانیدند و در قلب شتا که معهود نیز
و برف بیکران بود صاحبقران مظفر لوا امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرا خیمه آیین را در اغرق همایون
گذاشته بنفس نفیس بجانب حاجی ترخان و سرای شتافت و نخست بحاجی ترخان رفته حاکم آنجا که محمودی نام داشت بپای اضطرار مراسم استقبال بجای آورد
و امیر تیمور گورکان او را در خدمت امیر جهانشاه و فوجی از امرا و سپاه بسرای فرستاد و ایشان آن موضع را ویران ساخته در وقت مراجعت که از آب
اتل بر روی یخ میگذشتند محمودی را زیر یخ انداختند آنگاه خسرو آفاق متوطنان حاجی ترخان را کوچانیده بمکافات تنجیر سرای که اوزنگان

سوخته بودند آتش در آن بلده زد و بیورت قشلاق بازگشت و در اوّل بهار سنه ثمان وتسعین وسبعمائه موافق سیچقان ئیل صاحبقران سعادتمند از یورت قشلاق
براه دربند متوجه شروان گردید و در اثنای راه چند قلعهٔ دیگر مفتوح و مسخر ساخته متمردان را مغلوب و منکوب گردانید و چون از شماخی گذشته در لب آب کر نزول
اجلال فرمود امیر شیخ ابراهیم شروانی که در آن سفر ظفر اثر در ملازم موکب نصرت شعار بود طوی عظیم ترتیب کرده پیشکشهای لایق کشید و صاحبقران ذره
نواز تجدید او را بانعام خلعت خاص و کمر مرصع بلند پایه و سرافراز ساخته شرف رخصت ارزانی داشت و لوای کشورگشای از آنجا در حرکت آمده نزول
اقبال مضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت و از اقبال میرزا امیرانشاه را بولایای که تعلق بوی گرفته بود فرستاد و بعدل و انصاف وصیت فرمود و شاهزاده
باذربایجان شتافته دست راست سپاهش در قراباغ و نخجوان تا اونیک یورت ساختند و دست چپ در سوق بلاق و درگزین تا همدان علم اقامت
افراختند و امیر تیمور گورکان از اقبال بسلطانیه تشریف برده در آن مقام بر حال سلطان عیسی حاکم ماردین که از مدت سه سال باز در آن قلعه محبوس
بود ترحم فرموده او را از حبس نجات داده و خلعت عفو و اغماض پوشانیده بتفویض ایالت ماردین سرافراز گردانید و یرلیغ جهانمطاع ارزانی داشته اجازت
فرمود و در آن اثنا بمسامع جاه و جلال رسید که در غیبت موکب همایون داروغه نهاوند میر برلاس را یکی از نوکران حق ناشناس بهلول نام بقتل رسانیده
و آن بلده را ضبط کرده گردن از طوق عبودیت پیچیده بنابران فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که میرزا سلطان حسین و خداداد حسینی
با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بر جناح استعجال بجانب نهاوند روان شدند و صاحبقران گیتی ستان نیز متعاقب ایشان بدان صوب انگشت قبل از
رسیدن موکب همایون میرزا سلطان حسین و امرا نهاوند را مسخر گردانیده اتباع بهلول را به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و او را در آتش انداخته بسوختند و صاحب
قران کامران قرین سعادت و اقبال بهمدان رسیده شادروان عظمت و استقلال باوج افلاک برافراشت و ماه مبارک رمضان در آن فضای راحت
فزا بپایان رسانید

ذکر توجه صاحبقران سعادتمند از همدان بجانب دار الملک سمرقند

پادشاه عالیجاه صاحب
تایید در همدان باداب فرایض و سنن روز عید قیام نموده امیرزاده محمد سلطان را با امیر جلال حمید و امیر شاه ملک و امیر رغون شاه اختاجی بجانب واقعه ۷۹۸
فارس فرستاده فرمود تا هرمز و تمامی سواحل و گرمسیرات را مستخلص گردانند و صاحبقران بیهمال در یازدهم شوال سال هفتصد و نود و هشت بجانب
ماوراء النهر در حرکت آمده بهر دیاری که میرسید از کیفیت سلوک حکام می‌پرسید و ظلمه را تادیب نموده داروغگان عادل را بانعام و احسان خوشدل
و بهره‌ور گردانید و چون بولایت خراسان درآمد والی هراة امیر قوغا باقامت مراسم استقبال استعجال نموده بشرف بساط بوسی استسعاد یافت و پیشکشهای
لایق کشیده بمعرض عرض رسانید و صاحبقران گردون غلام بسرعت تمام طی منازل نموده کشتی از آب آمویه بگذشت و حضرات عالیات سلطان بخت
بیگم و سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین بلقیس آیین با امیرزاده شاهرخ تا قدهٔ استقبال مرعی داشته سعادت ملاقات دریافتند و نثارها کرده
لوازم نیاز بجای آوردند و صاحبقران حمیده آثار از خزار بکش رفته بزیارت شیخ شمس الدین کلال و دیگر مشایخ آنجا بار تشریف برد و درباره حفاظ و مجاوران
آن مزارات انعامات کرد و روزی چند بخرمی و شادکامی گذرانیده از آنجا بسمرقند خرامید و بعد از دریافتن شرف طواف مراقد اولیا و اکابر بساط
عیش و نشاط مبسوط گردانید و خراج سه ساله برعایا بخشید و بعضی از متغلبان و ظلمه را که بمردم حیف کرده بودند بسیاست رسانیدند و آن زمستان در غایت
دولت و اقبال در آن بلدهٔ جنت مثال بسر برده در اوّل فصل بهار بقصر باغ شمال التعمیر فرمود و بعد از اتمام آن مقام جشنهای خسروانه ترتیب نمود نظم
خسرو تاج بخش تخت نشین   شاه دارا سپاه جم آیین   چند روزی بقصر باغ شمال   در کمال سعادت و اقبال   بگذرانید در نشاط و سرور   کرد از
عدل ملک را معمور

ذکر توجه امیرزاده شاهرخ بسلطنت مملکت خراسان و فایز شدن حضرت صاحبقران بمصاحبت دختر خضر خواجه اوغلان

چون امیرزاده شاهرخ خلاصه دودمان قراردار نوئیان و نقاوه خاندان حضرت صاحبقران
بود در شهور سنه ۷۹۹ عنایت پدر بزرگوار شامل حال خجسته مآلش گشته ایالت ممالک خراسان تا فیروزکوه و ری تعلق بوی گرفت و شاهزاده در اوائل
شعبان سنه مذکوره موافق اودییل از آب آمویه گذشته بجانب هراة توجه فرمود و در آخر همان ماه در النگ کهدستان نزول اجلال نموده قبّهٔ جنیبه و بارگاه
برافراخت و باشاعت عدل و انصاف و دفع رسوم جور و اعتساف پرداخته ماه مبارک رمضان همانجا بپایان رسانید آنگاه در ضمان حمایت
مهیمن منّان باغ زاغان را نشیمن همای چتر همایون فال ساخت و در شب جمعه ۱۲ ذی حجّه سنه مذکوره آنحضرت را ولدی رشید متولد گشته موسوم به بایسنغر

بیانیغر کردید و امیر تیمور کورکان در همان ماه که امیرزاده شاهرخ را بجانب خراسان فرستاد از سمرقند عنان عزیمت بشهر سبز انعطاف داد و ماه مبارک
رمضان در آقسرای گذرانیده از آنجا به ییلاق سلطان ارتوج رفت و دران مقام امیرزاده محمد سلطان که از همدان بجانب فارس و سواحل دریای هرموز رفته بود و
بسیاری از قلاع را مسخر گردانیده و مخالفان را بتیغ بیدریغ بگذرانیده مظفر و منصور با غنایم نامحصور بسعادت ملازمت رسید و برسم پیشکش تبرکات لایقه و تنسوقات
رایقه بشرف عرض رسانید و دران اثنا خیال وصلت با دختر خضر خواجه اوغلان در سویدای دماغ صاحبقران کامران پیدا شده جمال حال بسیر خضر خواجه اوغلان
شمع جهان را که در شبستان اقبال آشیان بسر میبرد با نواع عواطف خسروانه فروغ زینت داده مصحوب غیاث الدین ترخان نزد پدرش روان ساخت تا مخدره
از مخدرات شبستان خانی خطبه نموده بحرم سرای صاحبقرانی رساند و نفس مبارک از ییلاق سلطان ارتوج کوچ فرموده بمرغزار کان کل خرامید و در پائیز
همان سال یعنی سنه تسع و تسعین و سبعمایه باغ دلکشا قصر از اتمام فرموده آن منزل فردوس وش نامزد دختر خضر خواجه اوغلان شد انگاه امیر عالیجاه تا شکنت رفت
و از آب سیحون گذشته نزدیک قریه جیناس اساس قشلاق طرح انداخت و دران زمستان بر سر مزار فایض الانوار خواجه احمد یسوی قدس سره که از اولاد
محمد بن حنفیه است رضی الله عنه عمارات عالی ساخت و در روز یکشنبه غره ربیع الاول سنه ثمانمایه امیر غیاث الدین ترخان از مغولستان باز آمده دختر خضر
خواجه اوغلان را که تکل خانم نام داشت بزیب و زینت تمام و تجمل بیرون از حیطه اوهام باردوی همایون رسانید و صاحبقران گردون غلام بترتیب طوی
فرمان فرموده بآئین شرع مطهر آن پری پیکر را در عقد ازدواج منتظم گردانید و چند روز بعیش و سرور گذرانید و چون خسرو سپهر اورنک آفتاب آهنگ
بیت الشرف خویش کرد آنحضرت نیز روی توجه بصوب سمرقند فردوس مانند آورد و حفظ الهی در حین نزول و ارتحال نگهبان و حارس و تائیدات نامتناهی
در همه احوال موکب جاه و جلال را ملابس مصراع امید تازه و دولت قوی و بخت جوان

گفتار در بیان توجه صاحبقران گیتی ستان بجانب ممالک هندوستان

رفع اعلام جهاد جهة تقویت دین و دفع استیلای کفار و متمردین بموجب نص کلام الهی و مقتضای احادیث حضرت
رسالت پناهی صلعم که غایة متمنی همم ارباب جاه و جلال است و اجلی سبب وصول بدرجات امانی و آمال بنا برین صاحبقران مظفر لوا تاریخ ماه رجب سنه
ثمانمایه موافق پارس ئیل به نیت غزا و جهاد و قتال اهل کفر و عناد با سپاهی از قطرات امطار زیاد و لشکری قامع اصحاب شر و فساد روی بصوب هندوستان
نهاد و امیرزاده عمر ولد میرزا امیرانشاه را در سمرقند بحکومت باز داشته و از آمویه گذشته عنان یکران بر اندراب انعطاف داد

نظم
بجنبید و جنبش بعالم فتاد / بعالم چنین جنبشی کم فتاد
ز بانگ دهل و هم نعرهای / فلک کر شد از نعرهٔ کرنای

و چون موضع اندراب مضرب خیام زرین طناب خسرو
عالیجناب گشت طایفه از مردم انجا برسم دادخواهی بدرگاه پادشاهی آمده عرض کردند که ما مردم مسلمانیم و کفار کتور و سیاه پوشان هر سال از ما مال می
ستانند و هرکس که در ادای خراج اندکی اهمال مینماید کشته عیال و اطفالش باسیری میبرند بلکه زنان را پیش کشتن کدخدای برند و زنده آتش در سرای
از شنیدن این سخن عرق عصبیت و غیرت عصبیت خسروانه در حرکت آمده و اغرق را گذاشته با بعضی لشکر منصور بجانب آن کفار ایلغار کرد و مواضع حصین
و قلاع متین آن جماعت بیدین را بزخم تیر و شمشیر در حیز تسخیر کشیده بسیاری از ایشان را بتیغ جهاد بگذرانید و اموال و جهات اهل ضلال را عرضه نهب و تاراج گردانید

بیت
پس از کشتن اهل بغی و ضلال / نصیب سپه گشت بسیار مال

و غازیان سعادتمند بر قله کوهی بلند از روس نامبارک آن زمره بیدین که هرگز بسجده
معبود حقیقی تعالی شانه فرود نیاورده مناره برافراختند و حکایت آن غزوه را که در ماه مبارک رمضان سنه مذکوره وقوع یافت هم انجا بر سنگی مثبت
ساختند و چون امیر تیمور کورکان از دفع شر آن قوم بداختر فراغبال حاصل کرد باغرق همایون پیوسته روی بصوب کابل آورد و بعد از وصول بآن سرزمین چند روز
در مرغزار دورین قبه بارگاه با وج سپهر برین برافراشت و در چهارشنبه غره ذی حجه مذکوره از آن منزل پای مبارک در رکاب سعادت
انتساب آورده در روز چهارشنبه بنواحی قلعه ایریاب رسید و در باب تعمیر آن حصار اهتمام فرموده در عرض چهارده روز از آن امر فراغت روی نمود
و صباح جمعه هفدهم ماه مذکور صاحبقران مؤید منصور بر اسپی بور که آن را الخنت روان میگفتند سوار شده کرد قلعه میگشت و چون بمحاذی دروازه رسید
از روزنه بالاخانه پشت دروازه تیری بقصد آنحضرت انداختند و از آن گذشتن تیر باسپ رسید تا کردندی آن خسرو سعادتمند نرسید و نایره
خشم پادشاهانه برافروخته و از دروازه دیگر بقلعه شتافتند باخذ موسی افغانی و اتباع او که مقدم قبیله کرکس و سردار آن حصار بود فرمان داد و فرمان
بران در ساعت آن جماعت را مقید و معلول گردانیدند و هفت بی سعادت که تیر بجانب آن خسرو کشورگیر انداخته بودند آغاز حرب نمودند و چند کس را

زخمی ساختند آخر الامر کلکی سیستانی شجاعت ز کر گرفت و در چاشت همان روز موسی با دویست نفر از اتباع بقتل رسید و حکومت ایریاب بملک محمد نامی
که برادرش به تیغ بیداد موسی کشته گشته بود تعلق گرفت و در روز سیزدهم ماه مذکور صاحبقران عالیجناب از ایریاب کوچ فرموده روز سه شنبه دوازدهم محرم
الحرام سنه احدی و ثمانمایه موافق پارس ئیل از آب سند عبور نمود و کنار بیابان جرو که بچول جلالی مشهور است محل نزول سپاه منصور گشت و رایان کوه جود براهنمائی
طالع مسعود در آن منزل بدرگاه عالمپناه آمده مراسم کشیدن پیشکش بجای آوردند و شرایط مال گذاری و خدمتکاری قبول کردند و بنوازش امیر صاحبقران
مفتخر گشته خوشدل و مستظهر اجازت آنطرف یافتند و در روز چهارشنبه سیزدهم حضرت مؤید منصور از آب چول عبور فرموده روز پنجشنبه چهاردهم امیر شیخ
نورالدین را با فوجی از سپاه جلادت آئین بدفع شر شهاب الدین مبارکشاه تمیمی که والی جزیره بود که در کنار آب احمد واقع است ارسال فرمود و خود نیز
متعاقب بدانجانب نهضت نمود و شهاب الدین بعد از محاربه با شیخ نورالدین و وصول صاحبقران ظفر قرین گریخته بکشتی در آمد و تمامت جهات و متعلقانش
بدست عساکر نصرت مآثر افتاد و اکثر لشکر او رخت هستی بباد فنا داد و بعد از آن صاحبقران گیتی ستان بجانب تلمبی کوچ فرمود و روز شنبه غره صفر سنه احدی
و ثمانمایه حوالی آن حصار مضرب خیام عساکر فیروزی اثر گشت و اهالی آنجا بقدم اطاعت و اذعان بیرون آمده مال امان قبول نمودند و محصلان جهت تحصیل آن وجه
بشهر رفتند در آن اثنا بواسطه کثرت احتیاج سپاه منصور بآذوقه فرمان همایون نفاذ یافت که هر کس هر جا غله یابد بردارد و باین بهانه شبی که دماغ زمانه
از غلبه باده سودا بهم بر آمده بود لشکریان بتلمبی شتافتند و طوفان بلا بالا گرفته آتش نهب و تاراج در شهر زدند چنانچه غیر از سادات و علما کسی از آن
بلیه نجات نیافت و روز شنبه هشتم صفر رایت ظفر آیت از تلمبی نهضت نمود و عساکر نصرت مآثر در اثنای راه نصرت کوکری را که با دو هزار کس از
هندیان جهالت نشان در کنار کولی عظیم ایستاده میخواست که دست بردی نماید منهزم گردانیدند و بسیاری از اتباع او کشته هرچه یافتند بغا
رسیدند و اعلام ظفر اعلام بعد از طی منازل و مراحل پرتو وصول بر کنار آب بیاه انداخت و در آن مقام امیرزاده پیر محمد جهانگیر بموکب ظفر نشان پیوست
و از نور طلعت همایون صاحبقران ربع مسکون روشنی دیده حاصل ساخت

گفتار در وصول امیرزاده پیر محمد جهانگیر بموکب صاحبقران گردون سریر و بیان فتح قلعه بطنیر و قتل اهالی آنجا از صغیر و کبیر

چنانچه سابقاً خامه لطائف صریر در سلک تحریر [و عقد تقریر] انتظام داد
صاحبقران کشورستان حکومت مملکت قندز و بقلان و کابل و غزنین و قندهار را بشاهزاده رفیع مقدار پیر محمد جهانگیر ارزانی داشته بود و شاهزاده
چون آن ولایت را بحیطه ضبط در آورد عزم تسخیر دیگر بلاد و امصار نمود و از آب سند گذشته شهر اچه را بجنگ بگرفت و بظاهر ملتان شتافته اعلام محاصره و جدال
برافراخت و در آنوقت حاکم آنجا سارنگ بود برادر ملو خان و سارنگ و ملو در سلک امرای سلطان فیروز شاه انتظام داشتند و بعد از فوت آن
پادشاه عالیشان صاحب اختیار ممالک هندوستان شده بودند القصه چون مدت محاصره بشش ماه کشید اهالی مولتان از قحط و غلا بتنگ آمده سارنگ
ترک جنگ داد و از سر اضطرار پای از شهر بیرون نهاد و پیر محمد را فتح میسر گشته بدرون مولتان خرامید و در آن اثنا چنانچه در هندوستان معهود است
برشکالی عظیم روی نمود و اکثر اسپان لشکر تلف شد و حکام آنحدود این معنی را دانسته شعار خلاف اظهار کردند و مخالفان شبها در شهر آمده هرچه می یافتند میبردند
و مردم شاهزاده بسبب کثرت گل و لای و قلت ستوران پای بدفع ایشان قیام نمیتوانستند نمود لاجرم در غایت حیرت اوقات میگذرانیدند که
ناگاه ماهچه رایات نصرت آیات صاحبقران خجسته سمات از افق دیار هند طالع گردید و آفتاب طلعت همایونش آن ظلمت آباد را روشن ساخت و دیده بخت بد اختران
از مشاهده آن حال تیره شد و خفاش صفت در بیغولها خزیدند و امیرزاده پیر محمد از مضیق دهشت نجات یافت و بجانب اردوی همایون شتافته روز جمعه ۱۴
صفر در کنار آب بیاه بملازمت جد بزرگوار رسید و ملحوظ عین شفقت و عاطفت گردید و روز شنبه پانزدهم لوای ظفر پناه از آب بیاه عبور نموده
سایه اقبال بر منزل جنجان انداخت و چهار شبانروز توقف آنجا اتفاق افتاد و در آن ایام امیرزاده پیر محمد صاحبقران عالیمقام را طوی داده پیشکش
کشید و آنحضرت سی هزار اسپ بوی بخشید آنگاه پادشاه کشورگیر عازم قلعه بطنیر گشته در روز چهارشنبه ۲۴ صفر لشکر قیامت اثر آن حصار را در میان گرفتند و بطنیر
از مشاهیر قلاع هند است و از راه دور افتاده و اطراف آن بیابان است و آب آن از ولیست که بر در شهر از بشکال پر شده و حاکم آن قلعه راو
دولچین میگفتند و راو بلغت هند بهادر را گویند و راو دولچین بانهایت سر متابعت هیچ پادشاهی فرود نیاورده بود و از آینده و رونده باج ستانده
هیچ تاجری از شر او ایمن نبود القصه چون سپاه ظفر پناه در نواحی آن قلعه اعلام اقتدار برافراختند از فغان سورن و آواز کرنای زلزله در زمین و زمان انداختند

انداختند و هندیان نخست تعدم محاربه پیش آمده پس از آنکه کمال تسلط و تهور سپاه پیروزی شاهده نمودند امان طلبیدند و مرحمت پادشاهانه شامل حال ایشان شده در روز جمعه ۲۹ صفر راو دولچین با شیخ سعد اجودنی بملازمت حضرت صاحبقرانی شتافت و بعز بساط بوسی استسعاد یافته سه تقوز اسپ تازی با زینهای زرین پیشکش کرده خدمات او شرف قبول پذیرفته بانعام جامهٔ زردوزی و کمر مرصع و افسر زرنگار سرافراز گشت مقارن آنحال جمعی از اهالی دیپالپور که پیش ازین از اتباع امیر پیر محمد مسافر کابلی را با هزار کس بشمشیر غدر کشته بودند بتیغ انتقام سپاه نصرت فرجام مقتول شدند و همین معنی موجب هراس مردم بطنیر گشته برادر راو دولچین کمال الدین و پسر او در سلخ صفر دروازها بر کشیدند و شعار خلاف ظاهر گردانیدند لاجرم راو دولچین مقید شده سپاه ظفر قرین روی بتسخیر حصار آوردند و نوبت دیگر اهالی قلعه امان طلبیده کلید دروب ارسال داشتند و غرهٔ ماه ربیع الاول امیر شیخ نورالدین و امیر الله داد جهة تحصیل مال امان بشهر درآمده رایان آن رای و اعوای مال امان اهمال نمودند لاجرم آتش قهر خسروانه اشتعال یافته مجموع سپاه جهانسوز بقلعهٔ بطنیر درآمدند و میان ایشان و هندیان جنگی صعب روی نموده آخر الامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم اهل اسلام وزیده و ده هزار کفار بتیغ جهاد کشته گشته آتش نهب و تاراج در خانمان ایشان افتاد و تمامی عمارات آن شهر را باتش غضب محترق شده در آن دیار نه دار ماند نه دیار والحمد لله الملک القهار تیره رای

ذکر مجملی از حال ملوک هندوستان و انتقال حکومت آن بلدان بسلطان محمود و ملوخان و بیان وصول سرادقات بعد از طی منازل بدار الملک دهلی

چنانچه در مجلد ثانی سمت ذکر یافت سلطنت مملکت دهلی تا شهور سنهٔ سبع عشر و سبعمایه تعلق بسلطان علاءالدین میداشت و چون بواسطهٔ حلول اجل آن پادشاه عدالت آیین علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت قاضی محکمهٔ تقدیر عروس ملکت دهلی را بسلطان محمد تغلق شاه عقد بست و بعد از وی پسرش سلطان محمد شاه بر سریر سلطنت نشست و سلطان محمد شاه در سنهٔ خمسین و سبعمایه لشکری جمع کرده کمند همت بر فتح گجرات انداخت و آن ولایات خمسین
نا گشاده در یا بار در حیز تسخیر کشیده مضبوط ساخت و او پادشاهی کریم صاحب سخاوت بود و در باب تربیت و رعایت فضلا و شعرا اهتمام تمام میفرمود و مولانا جمال الدین بن حسام بداوفی بهند رسیده قصیده در مدح پادشاه در سلک نظم کشیده که مطلعش اینست شعر الهی تا جهان باشد نگهدار جهان بان را محمد شاه تغلق شاه سلطان ابن سلطان را جناب فضیلت شعاری مولانا معین الدین محمد اسفزاری در تاریخ هرات آورده است که چون ابن حسام این مطلع را بر سلطان محمد شاه خواند پادشاه فرمود که مولانا بس کن که من از عهدهٔ صلهٔ تمامی ابیات این قصیده بیرون نمیتوانم آمد آنگاه مولانا را در مجلس نشانید و اشارت کرد که خازنان صرهای زر بیاورند و در گرد مولانا چینند تا با سرش برابر شود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده چون زر بسر مولانا جمال الدین بلند شد بر خاست و بایستاد و این حرکت سلطان محمد شاه را خوش آمد گفت که دیگر زر آورند و بر گرد وی چیدند تا با قامتش برابر گشت مصراع چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار و وفات سلطان محمد شاه در ماه ذی الحجهٔ سنهٔ احدی و خمسین و سبعمایه در وقتی که بگجرات لشکر میرفت اتفاق افتاد و در بیست و چهارم محرم الحرام سنهٔ احدی و خمسین عم زاده اش سلطان فیروز شاه قایم مقام گشته روی بطرف دهلی نهاد و در اواخر جمادی الاخری سنهٔ مذکوره بدان بلده در آمده سلطنت بروی قرار گرفت و غبار آشوب و فتن بسمت آرام و تسکین پذیرفت و بعد از آنکه سلطان فیروز شاه نماند کار بجایی رسید که امیری از قضا سلطان محمود را بر سریر ایالت نشاندند و ملوخان که از اعیان امرای سلطان فیروز شاه بمزید اقتدار امتیاز داشت صاحب اختیار ملک و مال آن مملکت گشت و چون سلطان محمود و ملوخان از توجه موکب ظفر نشان امیر صاحبقران خبر یافته باستظهار سپاه بسیار و اعتضاد عدت و اهبت بیشمار مستعد جنگ و پیکار گشته پای ثبات و قرار استوار ساختند و صاحبقران کامکار از عناد و استکبار آن قوم واقف شده بعد از فتح بطنیر عنان بارهٔ گردون سیر بجانب دهلی انعطاف داد و در اثنای راه و هر بلده و قصبه که بدان رسیده بیان و خانمان کفار و مخالفان را باتش غضب سوخته عیال و اطفال اهل ضلال را با سیری گرفت و بعد از طی آن مسافت پر آفت و عبور از نهار دریای جون بمخافت در روز دوشنبه بیست و نهم ربیع الاول سنهٔ ۸۰۱ از آب جون بگذشت و متوجه قلعه ار حصار لونی گشت و همان روز بپای آن قلعه رسیده میشومی که موسوم بمیمون بود موکب همایون را بقدم استقبال اطاعت نمود و شیخ راشد بارشاد عقل دور بین طریق راست سلوک داشته خود را بسته بسلسلهٔ صاحبقرانی رسانید و سایر مردم لونی از غایت شقاوت و نادانی بسمت مخالفت بر رسیدی کشیدند و لشکریان اطراف قلعه را نقب زده در عرض دو ساعت کمند تسخیر بر شرفات آن انداختند و کفار را از مسلمانان جدا کرده عرضهٔ تیغ جهاد ساختند و غرهٔ ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی مآثر از حصار لونی بلب آب جون رفته در برابر جهان نمای فرود آمد و جهان نمای عبارتست از عمارتی

که سلطان فیروزشاه در دو فرسخی دهلی بر بالای کوهی ساخته و آب جون از دامنهٔ آن جبل میگذرد و در روز دیگر رایات همایون صاحبقران کشورگشای بعزم تماشای قصر جهان نمای شده با هفتصد سوار رزم آزمای بدان صوب شتافت و آن منزل راحت افزا را نظاره کرده بنظر امعان در آن دشت و بیابان نگریست و ملاحظه فرمود که جهت معرکهٔ پیکار کدام موضع لایق‌تر است مقارن آن حال ملوخان با چهار هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار و پنج هزار پیادهٔ جرار و بیست و هفت زنجیر فیل از میان درختان ظاهر شهر بیرون خرامیده نزدیک رسید و پادشاه صاحب تایید از آب عبور نموده بمعسکر همایون شتافت و قراولان سپاه نصرت نشان سید خواجه و مبشر بهادر با سیصد نفر از مردان جلادت اثر بمقابله و مقاتلهٔ متقلای مخالفان قیام نموده حرب کنان تا کنار آب آمدند و در آن موضع نایرهٔ قتال التهاب یافته امیر تیمور گورکان سونجک بهادر و الله داد را بمدد قراولان روان گردانید و ایشان چون باد از آب گذشته بزخم پیکان جانستان شکاف در صندوق سینهٔ بسیاری از اهل کینه انداختند و مخالفان پای در وادی گریز نهاده در وقت انهزام یک پیل کوه پیکر که هنگام پیکار شیر فلک دو از روی در خطر بود بنقیاد و سقط شد و ارباب کیاست از وقوع این صورت بفتح و نصرت واثق گشته همدیگر را بشارت دادند و روز جمعه سیوم ربیع الثانی موکب صاحبقرانی در طرف شرقی لونی منزل گزید و در آن موضع شاهزادگان کامکار و امرای نامدار و اعیان سپاه و اشراف درگاه را جمع ساخته در باب توره و یاساق سلاطین باستحقاق کلمات خردمندانه بر زبان آورد و شرایط رزم و میدان داری و لوازم حرب و تیغ گذاری بعبارتی رایق و تقریری لایق بیان کرد بیت ز هر در فتری نکته گفته شد ز هر لجه گوهری سفته شد در خلال این مقال شاهزادگان ستوده خصال بعرض آن نقطهٔ دایرهٔ جاه و جلال رسانیدند که از کنار آب سند تا این مرحله زیاده بر صد هزار نفر از هندیان کافر اسیر شده اند و حالا در اردوی همایون مجتمع اند و ممکن که در وقت مصاف با اهالی دهلی میل نموده فتنه انگیزند و این سخن باثر افتاده فرمان واجب الاذعان صدور یافت که تمامت اسیران را بقتل سانند و هر کس که در امتثال این مثال اهمال نماید او را بکشند لاجرم تیغ بیباکی آغاز سرافشانی کرده بروایت اقل صد هزار هندی کشته شد و مولانا ناصرالدین عمر که در سلک ارباب عمایم انتظام داشت با آنکه هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز پانزده کافر هندی را طعمهٔ شمشیر غزا ساخت و در همان روز لوای فرقدفرسای از آنجا بجانب دهلی در حرکت آمده کنار آب جون محل نزول سپاه دریا اثر گشت و روز دیگر صاحبقران بحر و بر مانند باد از آب گذشته انطرف رود جون معسکر نصرت مآب شد و سپاهیان بموجب فرمان واجب الاذعان جهة رعایت حزم در گرد اردوی همایون خندق کندند و از شاخهای درخت و چپر حصاری مرتب ساخته در پیش خندق گاومیشان را بیکدیگر بستند و خیام افراخته منتظر جنگ و پیکار نشستند

گفتار در بیان محاربهٔ جنود ظفرورود با والی هنود سلطان محمود

صباح روز سه شنبه هفتم ربیع الثانی که خسرو مواکب سماوی از مطلع تاییدات سبحانی طالع شد و تیغ فتح و فیروزی سر شب هند سلب را بینداخت و هاتف غیبی بالقاء فحوای بشارت مؤدای ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص مجاهدان میدان غزو و جهاد را منسوب و مخصوص ساخت رای آفتاب اشراق صاحبقران آفاق پرتو التفات بر کارزار هندیان تیره رای افکنده بر بارهٔ بلند همت سمند برآمده برانغار سپاه نصرت شعار را با میرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و امیر مضراب و امیر یادگار برلاس و تمامی سپاه اول تیمور خواجه آقبوغا سپرده جوانغار را از صولت امیرزاده سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان مضبوط و مستحکم کرد و در هراول امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و الله داد مقرر گشت و رایت ظفرآیت خاصهٔ آنحضرت در قلب سپاه از ایوان کیوان درگذشت بیت بقلب سپه شاه نصرت قرین برافراخت رایت بچرخ برین عنان تاب شد جانب رای هند بشمشیر کین ملک پیرای هند ز سوی دیگر خسرو دهلوی عیان ساخت آیین کین خسروی و خود باتفاق ملوخان در قلب لشکر بایستاد و میمنه را بملک معین الدین و ملک هانی مولتانی داد و ضبط میسره را در عهدهٔ طغای خان و میر علی موجه کرد و با ده هزار سوار شمشیرگذار و بیست هزار یا چهل هزار پیادهٔ جرار روی بمیدان قتال آورد و مادهٔ اعتماد و عمدهٔ اعتضاد هندیان فیلان کوه پیکر پر منظر بود که عدد آنها بصد و بیست میرسید و در ظفرنامه چهل هزار مکتوب است و در مطلع سعدین بیست هزار و از مهابت هیئت آن افیال جبال مثال اسپان ابطال رجال میرمیدند و امرای کشور هندوستان آن فیلان کوه توان را بانکیم و سلاح آراسته بودند و بر پشت پشته مانند آنها تختها و صندوقها مستحکم ساخته و بر هر تخت و در هر صندوق چند ناوک افکن و نفط انداز نشسته و رعد اندازان در پهلوی صف پیلان آمادهٔ قتال و جدال ایستاده بیت صف اندر صف پیلان پولادپوش تهی کرده مغز سر از جوش و اگر چه لشکر قیامت اثر جغتای همین

همین دولت صاحبقران کشورکشای صفهای دشمنان قوی بر هم شکسته بودند و عقدهای مهمات کلی بسر انگشت جلادت از هم گسستند تا چون پیش از آن جنگ
پیل ندیده بودند و در باب مهابت و صلابت کردار آن جانوران غرایب آثار مبالغها شنیده اندیشه عظیم داشتند و بغلو ساختن فیلان را از جمله
محالات می پنداشتند و دغدغه ضمایر اشراف و اکابر ازین جهت بمثابه بود که در وقت تعیین مواضع متعینان چون حضرت صاحبقران از علماء عالیشان
و فضلاء متعالی مکان پرسید که جای شما کجا خواهد بود خواجه افضل الدین ولد مولانا جلال الدین کشی و مولانا عبد الجبار پسر قاضی نعمان الدین خوارزمی جواب دادند که
جای ما موضعیست که عورات آنجا میباشند آری بیت کر بود بهرام را در دل هراس مهرها هیبت را ساز دلباس بناء علی هذا صاحبقران مظفر لوا بفرمود
که از آهن خارهای جنگ بزرگ ساختند تا وقت حمله فیلان پیادگان موکب نصرت نشان آنها را در راه ایشان سازند و چون عنایت ازلی در
جمیع احوال شامل حال ملک کوکب روزگار آن مؤید حمیده آثار بود بیش از آنکه احتیاج بخار خسک شود سپاه نصرت ترک را گل فتح و فیروزی در چمن آمال بشکفت
و دیده آمال و امانی از طلوع کوکب ظفر و کامرانی روشنی پذیرفت بیت پیکر فتح و ظفر شد جلوه گر دوحه اقبال آمد بارور کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه بعد از
تساوی صفین و تقارب طرفین صاحبقران پاکیزه اعتقاد بدستور معهود از باره عالم نورد فرود آمده از روی نیاز دو رکعت نماز گذارد و جبین اخلاص
بر خاک راه سوده از کریم عطابخش ظفر و نصرت مسالت نمود و اثر اجابت دعا بر ضمیر منیر صواب نما ظاهر گشته بدلی قوی و املی فسیح پای مبارک در رکاب
سعادت انتساب در آورد و علی سلطان تواچی و التون بخشی و پسر موسی و کمال را با چند قشون از ابطال رجال بامداد امراء هراول فرستاد و حال آنکه پیشتر از
در خاطر گذشته بود که اگر حضرت صاحبقرانی جمعی از سالکان مسالک پهلوانی بمدد ما فرستد علامت فتح و فیروزی باشد لاجرم چون آن جماعت بدیشان
پیوستند مستظهر و قوی خاطر گشته سونجک بهادر و سید خواجه و شیخ علی بهادر را ایلغار داد و نصرت تماری و جمعی دیگر از شیران بیشه کارزار در کمینگاه نشستند
و چندانی صبر نمودند که منغلای دشمن از ایشان درگذشت آنگاه تیغ جلادت آخته از آن کمین بیرون تاختند و در حمله اول قریب پانصد کس را بر خاک هلاک
انداختند و از برانغار میرزاده پیر محمد بر جوانغار مخالفان تاخته شمشیر بفیل رسانید و طغای خان را که در برابرش بود منهزم گردانید و از میسره همین دولت
قاهره شاهزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان میمنه خصم را که تمکین ملک معز الدین و ملک هانی بسان
کوه آهنین مستوار نمود در هم شکستند و سایر امراء و یلان بر صف پیلان زده بزخم تیر و نیزه خرطوم اژدها صفت آن جانوران مهیب هیئت را مجروح ساختند
و پیلبانان را از قلل آن جبال بر خاک انداختند بیت بگرزی یکی کرد پیلی زبون بتیر دگر پیلبان سرنگون و شاهزاده خلیل سلطان با آنکه در سن پانزده
سالگی بود فیلی قوی بنیه اسیر کرده بنظر شاه والاگهر آورد و طلیعه نصرت از مطلع اقبال صاحبقران سود ده جمال رخ نموده فرزین بند اعدا بباد فنا رفت و سر
پیادگان اهل عناد بسم اسپان تازی پست و فرسوده گشته سواران ایشان روی گریز بجانب شهر نهادند بیت گریزان سپاهان از آن رستخیز بود در رسم
هندوستانی گریز و سپاه منصور رایت اقتدار افراخته فیلان هندیان را مانند شتران قربانی در قلاده اسیری کشیدند و بسیاری از لشکر سلطان محمود
و ملوخان را به تیغ بیدریغ گذرانیدند نظم سپاهان هند از بسیار رویین فتادند چون سایها بر زمین سر هندیان زیر پا لخت لخت فرو ریخته چون جوز
هند از درخت ز ترکان صف پیل اندر هراس بچرخ آمده همچو گاو خراس و سلطان محمود و ملوخان در شهر تحصن نموده صاحبقران گیتی ستان کنار
حوض خاص را بشرف نزول همایون اختصاص داده و حوض خاص ساخته و پرداخته پادشاه دریا دل سلطان فیروزشاه است و آن مقدار وسعت دارد
که تیر تیزپر از یکطرف آن بدیگر جانب پرواز نمیتواند کرد و آن غدیر در موسم برشکال از آب باران پر شده تمامی سال اهالی دهلی از آن آب می آشامند
و کازران پیوسته در آنجا جامه میشویند القصه چون کنار حوض خاص محل نصب سرادقات سلطنت گشت شاهزادگان و امراء و نوئینان بخدمت
شتافته رسم تهنیت بجای آوردند و آثار شجاعت و غرایب امور که بنفس دولت قاهره از هر کس بظهور آمده بود عرض کردند و آنحضرت از وفور
نعم الهی که شامل روزگار ملازمان آستان پادشاهی شده بود آب در چشم گردانیده رقت نمود و زبان بتحسین امراء جلادت آیین گشوده در
باره ایشان انعامات فرمود

ذکر فرار سلطان محمود و ملوخان و وقوع نهب و تاراج بدار الملک هندوستان

چون عقد جمعیت حکام دهلی از هم بگسیخت و هر یک از لشکریان ایشان بطرفی گریخت سلطان محمود و ملوخان بشهر در آمده طریق مشورت مسلوک داشته غیر فرار
چاره ندانستند و در همان شب که مانند باطن کفره فجره تیره و همچون ظاهر سیاه رنگ بود شهر باز گذاشته رایت گریز برافراشتند و نیم شب

امیر تیمور گورکان از فرار مخالفان خبر یافته جمعی از بهادران از عقب گریختگان فرستاد و ایشان بسیاری از مخالفان را کشته غنیمت بینهایت گرفتند و دو پسر ملو
خان که یکی سیف نام داشت و بملک اشرف مشهور بود و دیگری خدایداد اسیر کرده باز آوردند و صباح چهارشنبه هشتم ربیع الآخر که بیرق زرنگار خسرو
ثوابت و سیار را بر بام این حصار نیلی منصوب گردانیدند صاحبقران گیتی‌ستان بدروازه میدان شتافته در عیدگاه سراپرده و خرگاه برافراشت و سادات
و قضات و اکابر و اشراف دهلی بفر بساط بوسی رسیده فضل الله بلخی که نایب ملوخان بود با اهل دیوان بملازمت مبادرت نمود و بلحوظ عین عنایت
خسروانه گشته بجان امان یافت آنگاه لوای کشورگشا و نقارهای بلند آوازه را به پشت دروازه بر آورده صدای بشارت در خم طاق نیلگون گردون
انداختند و صد و بیست زنجیر کوه پیکر عفریت منظر که تحت التصرف لشکر ظفر اثر در آمده بود بنظر صاحبقران والا گهر در آوردند و آنها مانند کسانی و چند گردن
که امان طلبند روی بر زمین نهاده فریاد بر آوردند روز جمعه دهم ماه مذکور مولانا ناصر الدین عمر باتفاق جمهور اعیان حضرت بشهر در آمده خطبه را بنام
و القاب صاحبقران گیتی‌ستان و ولیعهد آنحضرت میرزا محمد سلطان زیب و زینت دادند بیت شد از نام او قدر منبر بلند ز القاب
او روی زر ارجمند و چون بتاریخ این بیت تاب یاری دولت بباغ نصرت شاه بسال خار گل فتح هند شد بویا صاحبقران مظفر لوا بزم
عیش و طرب آراسته لوای نشاط و خرمی بعشرتخانه ناهید رسانید و در نزهت سرای کوست کامی جامهای می ارغوانی در کشید در آن اثنا بتاریخ پنجشنبه
شانزدهم ربیع الآخر که مولانا جلال الاسلام باتفاق جمعی از تنکیچیان عظام بر در دروازه نشسته توجیه مال امان مشغول بود چند هزار سوار از سپاه
نصرت شعار جهة تحصیل تنه و غله بدهلی در آمدند و جمعی دیگر از نوکران آغایان و نوئینان بهانها پیدا کرده در شهر ریختند و دست بیداد بغارت
و تاراج بر آوردند و امرا هرچند در صدد منع آمدند فایده نداد و چون امیر تیمور گورکان ع برسم فریدون و آیین کی در بزم سرود و می نشسته
بود و کسی بدانجا نمیتوانست رفت که کیفیت حال عرضه دارد آتش فساد در دهلی اشتعال یافت و هندیان جوق جوق اموال و عیال و اطفال را در آتش
انداخته غبار جنگ و جدال می انگیختند و تیموریان زخم شمشیر آبدار خون ایشان را چون می در قدح میریختند و امرا دروازها را بستند تا تمامی سپاه
بشهر در نیایند و قریب پانزده هزار کس از نماز شام تا صباح بنهب و تاراج مشغول بودند و روز دیگر که هفدهم ماه بود بیرونیان خود را در شهر انداختند
غارت عام دست داد و روز هیجدهم نیز همان شعله جهانسوز در اشتعال بود و هر فردی از افراد لشکر علی اختلاف مراتبهم از صد نفر تا بیست نفر
هندو اسیر کرده برده گرفتند و از انواع لآلی و جواهر و اوانی زر و نقره و نقود سرخ و سفید آنمقدار بدست سپاه قیامت آثار افتاد که ع
وصفش نگنجد در بیان شرحش نیاید در قلم و هر سه شهر دهلی که بیکدیگر اتصال داشت و یکی را سیری و دیگری را دهلی کهنه و سیوم را جهان پناه میگفتند در تاراج
و تالان سمت مساوات گرفت و شرح انجال المسامع جاه و جلال رسیده فرمان واجب الامتثال صدور یافت که ارباب حرفت و صناعات را
از اسیران جدا ساخته در میان شاهزادگان تقسیم نمایند تا بولایات خویش برند و سنگ تراشان را جهة خاصه همایون مضبوط دارند تا در ملازمت
موکب عالی بسمرقند رفته در مسجد جامعی که آنجا ساخته خواهد شد کار کنند **ذکر بعضی دیگر از فتوحات ارجمند و بازگشتن
امیر تیمور گورکان بجانب سمرقند** ماه بچه طوق گیتی فروز بعد از آنکه پانزده روز افق دهلی را منزل اقامت ساخت عازم دیگر مواضع آنولایت
شده صدای کوچ در عالم انداخت و بیست و چهارم ربیع الآخر رایات جهانپناه بنهضت همایون اتفاق افتاد و چون مرحله وزیرآباد معسکر پادشاه
جلالت پناه گشت ایلچیان بهادر ناهر که حاکم لاهور بود بخدمت رسیده دو طوطی سفید که از عهد سلطنت سلطان تغلق شاه تا آنزمان در مجلس ملوک
هندوستان سخنوری و شیرین گوئی میکردند بنظر آن شاه بار قلعه بمعالی رسانیدند و آن تحفه گرامی بنظر قبول اقتران یافته رایت منصور از آب جون
عبور نموده در موضع کته بهادر نهاد و بابهیر خود قلتاش بشرف بساط بوسی سرافراز شده پیشکشهای شایسته گذرانیده باصناف الطاف خسروانه
مخصوص گردیدند امیر تیمور گورکان از منزل کته بدولت آباد که معمورترین ولایت هند بود تشریف برده دو روز توقف کرده از آنجا روی بجانب قلعه
میرت که از مشاهیر قلاع هند است آورد و در آن زمان مولانا احمد تهانیسری و صفی گبر ضابط القلعه بودند و اطاعت فرمان واجب الاذعان
نمی نمودند و آخر ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی مآثر بدانجا رسیده عساکر منصور آغاز جنگ کردند و قهراً و قسراً قلعه میرت را گرفته صفی گبر را در حین قتال
بزخم تیغ آبدار بدار البوار فرستادند و پسرش را با آتشی که میپرستید بسوختند بیت اگر صد سال گبر آتش فروزد چو یکدم اندر و افتد بسوزد

غرهٔ ماه جمادی الاول لشکریان آن حصار بدست اهل اسلام گشته برج قلعه مانند خاک راه هموار شد آنگاه پادشاه عالیجاه به
نیت غزو و جهاد کفار به اعتقاد بکنار دریای گنگ رفته چند نوبت با گبران بی ایمان مقابله و مقاتله نمود و بسیاری از ایشان را
بر ساحل آن آب و در کویله بآتش دوزخ فرستاده اعلام اسلام برافراخت و بعد از آن غزو عزم مراجعت جزم کرده بتاریخ سه شنبه ششم جمادی الاولی از کنار آب
گنگ بهوای سمرقند فردوس مانند پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده و براه کوه سوالک که مسکن بسیاری از هندوان کافر پیشه بود
روان شد و چون بدان ناحیه رسید از پانزدهم جمادی الاولی تا شانزدهم جمادی الاخری در میان کوه سوالک و جبل کویله اوقات گذرانیده در آن مدت زیاده بر بیست
غزوه میان سپاه صاحبقران کامران و گبران روی نمود و در جمیع آن غزوات بر طبق کریمه ان جندنا لهم الغالبون مجاهدان دین مبین ظفر یافتند و از مشرکان
لعین خلقی کثیر بقتل رسانیده اموال غنیمت گرفتند که محاسب وهم از فهم کمیت آن بعجز و قصور اعتراف مینمود و در شانزدهم جمادی الاخری نواحی قلعه نابله معسکر
همایون گشته در آن مرحله ایلچیان شاه سکندر والی کشمیر بپایه سریر سلطنت مصیر رسیدند و اظهار اطاعت و خدمتکاری کرده نوازش یافتند و در بیست و دوم
ماه مذکور دعاگو و ثناخوان بازگشتند و روز چهارشنبه نوزدهم نواحی قصبه جمو از غبار مرکب ظفر آثار مشکبو شد و در آن حدود تنبیه جمو که بضرورت در ورود مراسم تاخت
بتقدیم رسانیدند و در جمعه بیست و یکم امیر کشورگیر جمعی از بهادران موکب همایون را جهت قتل و غارت رای جمو و اتباع او که در مواضع حصین متحصن گشته بودند
بازداشت و بنفس نفیس جلیل دولت و اقبال از آب جمو عبور فرمود و هندوان کافر پیشه آن بیشه را از شیران ژیان خالی تصور نموده از مواضع اختفا مانند ابن آوی
بیرون آمدند و آن جماعت فرصت غنیمت شمرده از کمینگاه بر ایشان تاختند و کار اکثر را بر طبق دلخواه ساختند و دولت تمور تواجی و حسین ملک قوچین رای
جمو را که زخمدار شده بود با پنجاه نفر دیگر اسیر و دستگیر کرده بدرگاه عالمپناه رسانیدند و رای بعد از وعید و تهدید بسیار زبان بکلمه توحید گویا گردانیده با کل
گوشت گاو که در کیش او حرام بود مبادرت نمود و بتشریف و اعزاز مفتخر و سرافراز گشته ملازمت سده سنیه اختیار کرد و در روز دوشنبه بیست و چهارم لوای
جهانگشای از آب چناب عبور نمود جمعی از عجزه غریق بحر فنا شدند و در روز پنجشنبه بیست و هفتم محفه پادشاهی محفوف بالطاف الهی بر زبر تلی منزل گزید و در آن یورت
فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که شاهزادگان و نوئینان و سران سپاه هر یک از راه معین روی بمسکن آرند و از ملوک و اعیان ممالک هند
طایفه که ظفر کردار ملازم موکب شهریار جهاندار بودند بخلع فاخره و یرلیغ همایون مشرف گشته رخصت انصراف حاصل کردند و خضر خان که از بند سارنگ گریخته
در آن اوان در آستان اقبال آشیان بسر بر سپهر منظور نظر عاطفت پادشاهانه شده حکومت ملتان تعلق بوی گرفت آنگاه صاحبقران تاج بخش تاج ستان
ضبط اردوی همایون را در عهدهٔ امرای عظام کرده بنفس نفیس در روز یکشنبه سلخ جمادی الاخری بر جناح استعجال متوجه مرکز سلطنت و استقلال گشت و در روز پنجشنبه
پنجم هوای خلم از غبار موکب همایون طراوت چرخ بوقلمون گرفت و هم در آن روز از آنجا ایوار فرموده منشعب کنار آب جیحون محل نزول عساکر اقبال آثار گشت و روز یکشنبه
آن بحر معدلت و احسان بکشتی در آمده از آب بگذشت و در آن مقام دری برج سلطنت و نامداری امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و مخدرات
تتق عصمت و شهریاری با مجموع اعیان و اشراف بلاد ماوراءالنهر برسم استقبال پیش آمده سعادت ملاقات خجسته صفات دریافتند و زبان بتحیت و ستایش و
مبارکباد و تهنیت حضرت صاحبقرانی بگشادند و زر و جواهر بسیار بصورت نیاز نثار نمودند و روز یکشنبه و دوشنبه در ترمذ توقف اتفاق افتاده خانزاده
علاء الملک که صحت انتسابش بخاندان رسالت از وصمت شبهه مبرا بود آنحضرت را طوی داده پیشکشهای لایق کشید و روز سه شنبه ۱۳ از ترمذ کوچ کرده
روز یکشنبه ۲ موضع دور بلجین معسکر ظفر قرین گشت و در آن مرحله امیرزاده شاهرخ از دار السلطنه هراة و امیرزاده عمر از دار الملک سمرقند بملازمت صاحب
قران سعادتمند رسیده منظور نظر اشفاق و مهربانی شدند و روز سه شنبه سلخ لوای کشورگشا از آنجا نهضت نمود و قبة الخضرای کش از یمن مقدم همایون فردوس نشان
آمد و در روز شنبه چهارم ماه شعبان رایات ظفر نشان از شهر سبز در حرکت آمده در کنار آب رود گک قبه بارگاه عالمپناه باوج مهر و ماه رسید و چهارشنبه
پانزدهم از آنجا نیز کوچ بوقوع انجامید و روز شنبه هژدهم در باغ قراتوبه کوک تگت جهان نمای از فر طلعت عالم آرای رشک افزای گلستان ارم گشت
در روز دوشنبه بیستم ماه چاشتگاه بباغ دلگشا رسید و روز سه شنبه ۲۱ مانند روح که بکالبد درآید نفس شهر سمرقند را بوجود شریف مشرف گردانید و بعد از
اقامت مراسم طواف مزارات و انعام صلات و صدقات بارباب حاجات بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت و چند روز در غایت فرح و سرور
و نهایت بهجت و حضور بتمهید مجلس بزم و عشرت پرداخت و چون از آن کار ملالت روی نمود همت عالی نهمت بتمشیت امور مملکت و تقویت ارکان

دمعرز

یازدهم رجب در ضمان ایزد تبارک و تعالی بشهر کابل رسید و روز جمعه از آنجا نیز نهضت کرده و در طی منازل و مراحل سرعت بجای آورده روز شنبه ۲

دین و دولت مصروف داشته امیرزاده شاهرخ را بجانب دار السلطنهٔ هراة فرستاد و از تلقین ملهم سعادت ابدی مهندسان هوشمند را بعمارت مسجد جامع سمرقند فرمان داد والحمد لله الموفق للاتمام والصلوة والسلام علی سید الانام محمد و آله الکرام العظام

ذکر شمهٔ از حال امیرزاده میرزا معز الدین میرانشاه و بیان اسباب یورش هفت سالهٔ صاحبقران عالیجاه

در پاییز سنه ثمان وتسعین وسبعمایه شاهزادهٔ جلادت پناه میرزا میرانشاه که متصدی ضبط مملکت هلاکو خان بود بعزیمت صید و شکار بر سمند باد رفتار سوار شد و در صحرای مرید جرگه بهم زد و در جوار مزار پیر عمر نخچیر بان آهو و نخچیر فراوان مجتمع گردید و امیرزادهٔ تهمتن تن در اثنای تاختن و صید انداختن قوچ کوهی را زنده گرفته بقربوس زین رسانید و صید طپیده و اسپ رمیده آن شهسوار شیر شکار از پشت زین بسر و گردن بر روی زمین افتاد و از صعوبت آن حالت بیهوش گشته بعد از مدتی که اندک افاقتی دست داد و از جهت شدت سقطه خللی فاحش بدماغ آن خجسته چشم و چراغ دودمان تیموری راه یافته طبیبی که در صدد معالجه درآمد بسهو یا عمد در علاج خطا کرد و پریشانی دماغ شاهزاده زیاده شد اقوال و افعالی که مستحسن مردم اشراف و عاقل و لایق بحال سلاطین کامل نبود از وی بظهور رسید گاهی بخرج داد فی توهمی چون بیکبارگی مهر بخت و احیانا براه اسراف و اتلاف گنجی بغیر مستحق می‌بخشید و در اوایل فصل تابستان که بواسطهٔ حرارت هوا جوشش در بر مبارزان دنان می‌تافت بی تقریبی عنان بجانب بغداد تافت و از غایت سرعت دو منزل را یکی کرد و سلطان احمد جلایر چون میدانست که در آن فصل محاصرهٔ دار السلام اشکال تمام دارد پای در دامان تمکن و ثبات کشیده بهیچ طرف حرکت نفرمود و میرزا میرانشاه بظاهر دار السلام بغداد رسیده در آن اثنا متواتر و متعاقب ایلچیان از جانب آذربایجان آمدند و معروض گردانیدند که طایفهٔ از اشراف و اعیان تبریز با یکدیگر عهد بسته داعیهٔ عذری دارند بنابران شاهزادهٔ عالیمکان بعد از دو روز که در ظاهر بغداد بود بصوب تبریز معاودت فرمود و اهل فتنه و فساد را که یکی از آنجمله بمنصب قضاء تبریز اشتغال داشت معروض تیغ سیاست گردانید و چون کرجیان بدین اختلال دماغ شاهزادهٔ جمشید آیین وقوف یافتند قدم تهور و جسارت پیش نهاده بهنگام فرصت بعضی از قری و قصبات آذربایجان را غارت نمودند و میرزا میرانشاه تمامی اوقات را بعیش و عشرت و طرب و شرب خمر و لهو و لعب مصروف داشته از تنسیق امور مملکت غفلت میورزید در آن اثنا حرم محترم خویش خانزاده را سخنی تهمت آمیز گفت و آن بانوی عظمی از شوهر رنجیده از تبریز بسمرقند رفت و در وقتی که امیر تیمور گورکان از یورش هندوستان بازگشته در باغ چنار اقامت داشت به سعادت ملاقات فایز گردید و حال ضعف دماغ میرزا میرانشاه را عرض فرموده گفت اگر درین اوان بانچه رایت نصرت آیت پرتو وصول بر ممالک آذربایجان نیندازد احتمال قریب دارد که شاهزاده سلوک طریق مخالفت را پیش نهاد همت سازد بنابرین جهات صاحبقران پسندیده صفات بجمع لشکر با فرمان فرموده باستعداد یورش هفت ساله حکم کرد و در آن باب قدغن نمود

گفتار در ذکر نهضت صاحبقران کرت دیگر از توران بایران و بیان مقهور شدن نواب و مقربان میرزا میرانشاه گورکان

بنابر اسباب مذکوره و حالات مسطوره پیش از آنکه امیر تیمور گورکان از محنت یورش هندوستان بیاساید و پنج شش ماهی در مستقر سریر دولت و اقبال مهید بساط عیش و نشاط نماید عزم یورش هفت ساله جزم کرد و از غایت علو همت روی باستعداد آن مهم خطیر آورد و از امرا امیرزاده شاهرخ و سید خواجه و شیخ علی بهادر و جهان ملک بر سر محمد پولاد را بهراة فرستاد و فرمان داد که آن قرة العین سلطنت را گویند که با لشکرهای خراسان عازم آذربایجان شود و امیر سلیمان شاه را پیشتر بدار السلطنهٔ تبریز فرستد و شاهزاده بموجب فرموده کاربند شده چون بجاجرم رسید توکل قرقرا از نزد صاحبقران مظفر لوا خبر رسانید که لشکر خراسان باید که براه شقاسان و دامغان قطع مسافت نماید که اردوی اعلی از طریق بسطام و دامغان متوجه است لاجرم میرزا شاهرخ عنان بجانب شقاسان تافت و امیر تیمور گورکان بعد از تصمیم عزیمت میرزا محمد سلطان را در دار الملک سمرقند جهت ضبط ممالک توران باز داشت و امیرزاده اسکندر ولد میرزا عمر شیخ را بحکومت اندجان تعیین نمود و چهارشنبه هشتم محرم الحرام سنه ۲ که اول روز پاییز بود مطابق توشقان ئیل صاحبقران بتعدیل بلعظم برای صواب و بتصدیق درست

تا آهنگ فتح میان کرد چست — درآورد پا در رکاب سمند
شد آن آفتاب سعادت بلند — فتاد افراخت از هر طرف رایتی
خرامان ز هر سو سهی قامتی

و رایات نصرت مآل قرین سعادت و اقبال از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل پیموده چون بولایت جام رسید بموجب حکم همایون امیرزاده رستم متوجه شیراز گردید تا باتفاق برادر بزرگتر خویش میرزا پیر محمد ببغداد درود و امیر سونجک با دو هزار سوار در ملازمت شاهزاده روان گشت آنگاه صاحبقران منصور از راه نیشابور ببسطام شتافت و از بسطام بجوار ری رفته از آنجا عازم قریهٔ ایوانکی گشت و در آن مرحله میرزا شاهرخ که امیر سلیمان شاه را حسب الحکم پیشتر بعراق

بموکب همایون پیوست

بعراق فرستاده خود از راه مازندران متوجه شده و امیر سلیمانشاه چون بری رسید و کیفیت خبط دماغ میرزا امیرانشاه نزد او بتحقیق انجامید وهم نموده به تبریز شتافت و بهمدان شتافته قرار گرفت و امیرزاده ابابکر ولد میرزا امیرانشاه و ارکان دولتش قاصدی نزد امیر سلیمانشاه فرستاده او را به تبریز طلبیدند و جواب داد که بآن بلده رفته بعد از دو روز میرزا امیرانشاه را با معدودی از نوکران بجانب اردوی همایون روان کرد و چون موکب گردون احتشام از دیار ری بگذشت میرزا امیرانشاه باستانۀ اقبال پناه رسید و صاحبقران عالیجاه روز اول او را بار نداد و در روز دوم اگرچه شاهزاده را طلبیده در آغوش کشید اما بنظر التفات در روی او ننگریست و بمولور خواجه اقبوغا و جلال الاسلام را جهة تحقیق مهماتش به تبریز ارسال داشت و ایشان نواب و کارکنان میرزا میرزا امیرانشاه را گرفته بند کردند و دفترها را ملاحظه نموده دو دانگ مال چندساله را که تعلق بخزانۀ عامره میداشت و شاهزاده برطبق مدعای خود بهرکس بخشیده بود از سر ادا نمودند و چون در آن ایام بکرات صاحبقران خجسته صفات شنود که افراط میل میرزا امیرانشاه بشرب مدام و صحبت ساقیان سیم اندام بسبب ترغیب طایفۀ از مردم ندیم پیشه و زمرۀ از استادان سازنده بوده که پیوسته مرافقت شاهزاده می‌نموده‌اند نایرۀ غضب صاحبقران بهرام قهر اشتعال یافته حکم فرمود که ندما و سازندگان مجلس میرزا امیرانشاه را بردار اعتبار کشند و بموجب فرموده مولانا محمد کاهکی که با وجود تبحر در علوم معقول و منقول در شیوۀ نظم و نثر و جد و هزل از فضلای زمان ممتاز بود و استاد قطب الدین نائی و حبیب عودی و عبدالمؤمن گوینده که هریک در فن موسیقی داد و اراد در زیر گنبد دوار شبیه و نظیر نداشتند گرفتار گشتند و چون ایشان را بپای دار بردند مولانا محمد کاهکی بر سبیل مطایبه روی باستاد قطب آورده گفت مدت استادی پیوسته پیرو پیش قدم ما بوده‌اند باید که حالا نیز همان طریقه مرعی دارند قطب الدین گفت چه محل هزل و مزاحست و جلاد نخست ریسمان در نای قطب الدین نائی انداخته او را بردار کشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت منظوم گردانید

استاد ۲

نظم

پایان کار و آخر عمر است ملحدا
گر بایدت وگر نه بدست اختیار نیست
مردانه وار گر بهر دست بپای دار
مردانه پای دار جهان پایدار نیست

و همان زمان سایر رفیقان ایشان را نیز از همان شربت چشانیدند لا مرد لقضائه و لا معقب لحکمه

آفتاب اشراق

ذکر قشلاق امیر تیمور گورکان در قراباغ اران و بیان بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران

چون رایت صاحبقران آفاق پرتو وصول بر ممالک عراق انداخت جهة قشلاق قراباغ اران را اختیار کرده روی توجه بآن صوب آورد و از آب ارس عبور فرموده حوالی قطور گشت که یورت عمر تابان بود مضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت و در آن زمستان در اطراف جهان وقایع متنوعه روی نموده اخبار بمسامع خدام ذوی الاقتدار رسید اول آنکه توقتمش اغلان که بعد از شکست توقتمش خان در الوس اوزبک باشارت امیر تیمور گورکان بر مسند خانی نشسته بود و بکفران نعمت اقدام نمود نیست شده هرج و مرج باحوال دشت قبچاق راه یافته دیگر آنکه ملک ظاهر برقوق که سلطنت ممالک مصر و شام تعلق بوی میداشت ودیعت حیات بمقتضای اجل سپرده و در میان امرا و ارکان دولت اختلاف پدید آمده دیگر آنکه امیرزاده تغوزخان که پادشاه ختا بود در کفر و ضلالت طریق سفر آخرت پیش گرفته و احوال آن مملکت نیز اختلال پذیرفته دیگر آنکه خان مغولستان خضر خواجه اغلان نیز بعالم عقبی رفته و اولادش باهم در مقام خلاف آمده دیگر آنکه امیرزاده اسکندر بعد از فوت خضر خواجه اغلان لشکر بولایت مغولستان کشیده و بسیاری از قلاع و بلاد آنجا و در مفتوح گردانیده و سالماً غانماً باندجان بازگردیده و از استماع این اخبار صاحبقران کامکار بغایت مبتهج و مسرور گشت و با بعضی از سپاه ظفر لوا همت بر اقامت مراسم جهاد و غزا گماشته در قلب زمستان بگرجستان شتافت و در دره‌ها لوازم قتل و غارت بتقدیم رسانیده چنانکه حاکم گبران آن دره بود فرار نموده عساکر منصوره در منازل او و ده کلیسای مشرکان ویران ساختند و بعد از آنکه در آن دیار کمال اقتدار اظهار کردند روی بجانب یورت قشلاق آوردند دیگر از وقایع آن زمستان آنکه چون امیرزاده رستم و امیر سونجک در شیراز با میرزاده پیر محمد رسیدند و فرمان صاحبقران ممالک ستان را درباب یورش بغداد بوی رسانیدند امیرزاده پیر محمد باتفاق برادر متوجه عراق عرب گشت و تا نوبنجان شولستان رفته بهانه مرضی که نداشت علم مراجعت برافراشت و امیرزاده رستم بموافقت امیر سونجک چند موضع معتبر از ولایات سلطان احمد جلایر مفتوح ساختند و مخالفان را غارت و تاراج کرده بنیاد حیات معاندان را برانداختند اما امیرزاده پیر محمد چون بشیراز مراجعت نمود باغوای جمعی از مردم تازیک تاریک دل خیال محال بدماغ راه داد و همتی قابل ترتیب کرد و هم از نوکران او جمعی کیفیت حال را با امیر سعید برلاس گفتند و امیر سعید شاهزاده را در قلعه محبوس ساخته درین باب عرضه بدرگاه عالمپناه

منجمه ناپدگان

فرستاد و مضمون آن نوشته در قشلاق قراباغ بعرض همایون رسید یرلیغ جهان مطاع صادر شد که امیر الله داد بشیراز رود و زمره که شاه زاده را بدآموزی
نموده اند بیاسا رسانند و امیرزاده رستم را بجای او حاکم فارس گردانند و امیر الله داد چون بشیراز در آمد سید خلیفه و سید جراح و رستم خراسانی را که خمیرمایهٔ آن
فتنه بودند کشته و مستوفی توشجی را دست و پا بریده و مبارک خواجه و محب شربت دار و شیخ زاده فرید را مقید گردانید و نشان حکومت شیراز را
از عقب امیرزاده رستم بعراق عرب ارسال داشت و در مندلی آن مثال بامیرزاده رستم رسیده شاه زاده عنان عزیمت بصوب فارس انعطاف داد
و امیر سونجک بجانب قراباغ روانشده باردوی همایون پیوست اما سلطان احمد جلایر که حاکم بغداد بود چون خبر استیلاء امیرزاده رستم را بر
مندلی و بعضی دیگر از حدود عراق عرب شنید اضطرابی عظیم بوی راه یافت و دروازهای بغداد را بسته مضبوط گردانید و مقارن آن حال از امارات
قوت دولت قاهره در بغداد امری در غایت غرابت روی نمود شرحش آنکه سابقا صاحبقران کشورگشا حکومت خوزستان را بشیروان نامی ارزانی
داشته بود و او از متمولان آن ولایت مال بنهایت حاصل نموده با هزار سوار آراسته ببغداد شتافت و از سلطان احمد تربیت و رعایت یافت و در خفیه
با امرا و ارکان دولت سلطانی طرح محبت و اتحاد انداخته هر یکی را مبلغی کرامند از ده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادی محظوظ ساخت و از
قضا در تقدیرات الهی مفصل آن وجوه از دست نویسندهٔ شروان بیرون رفته یکی از نوکران سلطان احمد کوره بهادر نام آن کاغذ را باز یافت
و پیش سلطان برد و از ملاحظهٔ آن نوشته توهمی که سلطان احمد از لشکر ظفر اثر صاحبقران والا گهر داشت یکی در هزار شد و کوره بهادر را که در آن
مفصل ده هزار دینار بنام او نوشته بودند فی الحال بدست خود گردن زد و در آن وقت شروان را با بعضی از امراش مثل قطب الدین حیدر و منصور بتاخت
ابروات فرستاده بود و بعد از این واقعه یادکار تواچی را نزد امرا ارسال داشت و کیفیت حادثه را پیغام نمود تا شروان را بقتل آورده و
سرش ببغداد روان کردند آنگاه بلطایف الحیل در عرض یکهفته قرب دو هزار کس از ارکان دولت و مقربان خود را بکشت و در دجله انداخت و انواب
قصر بروی خود بسته هیچکس را بار نمیداد و باورچیان آش خاصه را که هر روز بدر خانه می آوردند بچهرگان می سپردند و باز میگشتند و چون سلطان احمد اوقات
سیره چند روز بدین وتیره بگذرانید شش نفر از محرمان را فرمود تا هفت بارگیر از طویلهٔ خاص زین کرده بجانب دجله بردند و نیم شبی بکشتی از آب بگذشت
و با آن شش کس سوار شده متوجه ایل قرا یوسف ترکمان گشت و هیچ آفریده بر آنحال اطلاع نیافت و مدتی مطبخیان آش بچهرگان میسپردند و خانگیان
آنرا ستانیده دعوت مستوفی میخوردند و چون سلطان احمد بقرا یوسف پیوست او را بغارت بغداد در طمع انداخته بمرافقت یکدیگر متوجه دار السلام
گشتند تا بعد از وصول سلطان احمد از تاراج آن بلده پشیمان شده مقداری زر نقد و اقمشه و اسلحه و اسپان تازی نژاد بقرا یوسف داد که از وی راضی
گشت در اواخر سنهٔ اثنی و ثمانمائه بسمع سلطان احمد و قرا یوسف رسید که صاحبقران گردون اساس عزیمت فتح سیواس دارد و بنابران اندیشیدند که
اگر لشکر ظفر اثر بحدود روم و شام در آیند ضرر بایشان رسد و دگرد بغداد را بفرج نامی سپرده براه حلب عزیمت روم کردند و بعد از وصول
ایلدرم بایزید که در آن زمان فرمانفرمای آن مرز و بوم بود آن دو مهمان عزیز را منظور نظر شفقت و احسان گردانید و جهة ایشان مخرج بموجب دلخواه
تعیین نموده اصناف الطاف بتقدیم رسانید

ذکر نهضت حضرت صاحبقران گیتی ستان از قراباغ اران بجانب گرجستان

چون امیر تیمور گورکان فصل زمستان در قراباغ اران بپایان رسانید و موسم جولان گل و سمن در انجمن چمن در رسید قوریلتای فرموده با امرای ملک
آرای مشورت نموده خاطر اقبال مآثر بغزو گرجستان و تخریب ولایت گرجیان بی ایمان قرار داد و پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورد و
نخست لشکر بر جیشیم و کین ببلاد ملک گرگین کشید و گرگین گریز بر ستیز اختیار کرده سپاه خون ریز تمامت ملک او را زیر و زبر گردانید آنگاه صاحب
قران جهانگیر بجانب درهٔ جانی بیک کرجی شتافته جانی بیک از خوف جان التجا بآستان دولت آشیان نمود و غازیان نصرت قرین در آن ولایت
نیران آتش قهر و کین برافروخته و خرمن جمعیت اعدای دین را سوخته حصار رزبیت را مفتوح ساختند و بنیاد حیات جمعی کثیر از مشرکان برانداختند در آن
اثنا بوضوح پیوست که ملک گرگین در حصن سوانیت نشسته است و دروب آن قلعه را مانند ابواب سعادت بر روی خود بسته و امیر تیمور گورکان
عنان یکران بدان طرف انعطاف داد و چون گرگین بر توجه پادشاه حشمت آیین وقوف یافت سوانیت را بازگذاشته بوادی فرار شتافت و جنود
ظفر ورود او را تعاقب نموده بسیاری از اتباع و نوکرانش را بقتل رسانیدند و گرگین نیم جانی بیرون برده اسمعیل نامی را بدرگاه عالمپناه فرستاد و از تقصیرات

تقصیرات سابقه لوازم اعتذار و استغفار بجای آورده قبول نمود که من بعد بر جادهٔ خدمتکاری و طاعت گذاری راسخ دم و ثابت قدم باشد و مراحم خسروانه
عذرا در اپذیرفته نهضت همایون بجانب ابخاز و گرجی اتفاق افتاد و آنحضرت دنیز حکم سایر مواضع گرجستان گرفته امیر تیمور گورکان عنان مراجعت بصوب منکول
انعطاف داد و در آن منزل ایلچیان حکام فرنگ بملازمت صاحب قران رسیده از قبل فرستندگان خود اظهار اخلاص و دولتخواهی نمودند
و باصناف عواطف و مراحم امیدوار شدند در خلال این احوال ایلدرم بایزید که از قیاصرهٔ روم بمزید شوکت و مکنت امتیاز تمام یافته بود بخار غرور
و پندار بکاخ دماغ راه داده ایلچی پیش طهرتن والی ارزنجان فرستاده پیغام داد که ترا بعد از این مال و خراج بخزانهٔ عامرهٔ ما ارسال میباید داشت و الا موجی
از دریای زخار یعنی فوجی از سپاه جرار بدان جانب روانه خواهیم ساخت که آثار آبادانی در آن دیار نگذارند و طهرتن صورت حال را بملازمان
درگاه جاه و جلال عرضه داشت کرد و چون پرتو شعور صاحبقران منصور بر نخوت و غرور قیصر افتاد خاطر عالی آثار متغیر و متأثر گشته اندیشهٔ توجه بجانب
روم فرمود و نخست با ایلدرم بایزید بر سبیل نصیحت نامهٔ نوشته ارسال نمود و اکنون مناسب چنان مینماید که درین مقام شمهٔ از مبادی احوال بنی عثمان تا زمان
رسیدن سلطنت روم بایلدرم بایزید در حیز بیان آید آنگاه خامهٔ بدیع نگار تحریر نامهٔ مشکین شمامهٔ حضرت صاحبقرانی زبان گشاید و من الله الاعانة والتأیید

گفتار در بیان رسیدن سلطنت مملکت روم به بنی عثمان بن داود و ذکر مجملی از احوال ایشان تا وقتی که کوکب اقبال ایلدرم بایزید بدرجهٔ فرمانفرمائی صعود فرمود

از مسافران بلدان روم و مستحفظان احوال آن مرز و بوم راقم این سطور چنان
معلوم نموده که در زمان سلطان علاء الدین کیقباد بن فرامرز که آخرین سلاطین سلجوقیست داود نامی از تراکمهٔ دشت قبچاق با ده هزار خانه وار
از توابع و لواحق بسببی از اسباب از وطن مألوف جدا شده براه کفه متوجه ولایت روم گشت و بعد از وصول بمقصد موضعی مناسب اختیار کرده رحل
اقامت انداخت و چون دو سال اوقات فرخنده فال بفراغ بال گذرانیدند روزی سلطان کیقباد در اثنای گذر بر نواحی منزل داود افتاد جمعی کثیر بنظرش درآمد
زبان بسؤال کیفیت احوال ایشان بگشاد داود که بطلاقت لسان و کیاست فراوان سرآمد امثال و اقران بود پیش دویده مضمون این مقال ترنم
نمود بیت گذر فتاد بسر وقت کشتگان غمت ❊ هزار جان گرامی فدای هر قدمت و بعد از ادای وظایف دعا و ثنا عرض کرد که ما بندگان در دشت
صیت معدلت و سرافرازی و آوازهٔ مکرمت و غریب نوازی ایستادگان پایهٔ سریر سلطنت را شنیده مدتی شد که بدین ولایت آمده ایم و در
ظلال مرحمت خادمان آستان خلافت آشیان از تاب آفتاب حوادث آسوده ایم امید آنکه لحظهٔ کلبهٔ احزان فقیران از یمن مقدم همایون خسرو کامران
غیرت افزای روضهٔ رضوان گردد تا شرایط اخلاص و عبودیت بر وجهی که مستلزم صدق نیت و صفای طویت تواند بود بظهور پیوندد کیقباد را
استماع سخنان سنجیده و گفتار پسندیدهٔ داود مستحسن نموده نزول اجلال فرمود و داود باتفاق کلانتران قوم در حسن جشن و کشیدن ساوری و پیشکش
لوازم اهتمام بجای آورده اسپان تازی نژاد و شتران کوه نهاد و استران رکابی چند قطار و غلامان سروقد گلعذار و اقمشهٔ نفیسه و نقود نامعدود
حاضر گردانید و پسر ارشد خود عثمان را که آثار رشد و اقبال و نجابت از جمال حالش لایح بود و در میدان دلیری و فروسیت گوی مسابقت از شجعان
زمان می ربود بنظر کیمیا اثر سلطانی رسانیده داخل غلامان پیشکش کرد و کیقباد چون چشم بر روی عثمان بگشاد بنور فراست دانست که عنقریب
کوکب طالعش بذروهٔ دولت صعود خواهد نمود لاجرم او را فرزند خواند و تمامی تحف و تبرکاتی را که آن قوم پیشکش کرده بودند بوی بخشید و فرمود که داود
قبیله را در حدود دارنه و برسا که در آن اوان در تصرف کفار فرنگ بود رحل اقامت اندازند و بامر عمارت و زراعت پرداخته آن ناحیه را معمور
و آبادان سازند و داود حسب الفرموده بدان جانب شتافته عثمان عطیهٔ را که سلطان باو عنایت فرموده بر جمعی از جوانان که در آن قبیله بودند قسمت
نمود و یراق تنگ بهم رسانیده چند نوبت ولایت کفار را تاخت کرد و لوازم نهب و قتل بجای آورد و سرداران فرنگ از معنی تنگ آمده
قاصدی نزد کیقباد فرستادند و زبان بشکایت عثمان گشادند که مگر عداوت ما در میان بسته و بخلاف عهد و پیمانی که ما بین الجانبین وقوع یافته همواره
لشکر بدین حدود میکشد و هر کس بمیان میآید میکشد و چون در آن زمان میان سلطان و فرنگان قواعد مصالحه استحکام داشت و جنگ با اهل فرنگ مصلحت
اهل اسلام نبود کیقباد در غضب رفته ایلچی بطلب عثمان روان فرمود و قاصد در محلی که عثمان در شکار بود در خانهٔ داود نزول نمود و داود از سیاق
سخنان ایلچی که در باب احضار عثمان اصدار یافته بود دانست که مزاج صاحب تخت و تاج بر پسرش متغیر شده بنابر آن کس نزد پسر فرستاد و کیفیت قضیه را

پیغام داد و اعلام کرد تا وقتی که من این مهم را اصلاح نمایم آمدن تو بدین جانب صلاح نیست و چون آن خبر بعثمان رسید با خود اندیشید که جرأتی که از من صدور
یافته بجهت تقویت اهل اسلام و حمایت ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام بوده و ظاهر آنست که این معنی موجب فور غضب پادشاهان دین پرور
نشود لاجرم انسب آنست که بخدمت سلطان شتابم و بواسطه سخنی که داشته باشم عرضه داشت نمایم و این عزیمت را مصمم گردانیده بی توقف عثمان بجانب
منزل پدر انعطاف داد و بعد از وصول ایلچی دیگر از نزد کیقباد بدانجا رسید و نشانی دیگر رسانید مضمون آنکه عثمان بدستوری که سابقاً گفته بود در کرم نسبت بجانب ما رتبهٔ
فرزندی دارد باید که بغایت عنایت پادشاهی مفتخر و مباهی بوده بدرگاه عالمپناه آید تا وفور الطاف و اشفاق ما را بعین الیقین مشاهده نماید و سبب
ارسال این نشان آن بود که چون حرم سلطان که ضعیفهٔ عاقلهٔ شریعت پرور بود بر کیفیت انحراف مزاج صاحب تخت و تاج نسبت بعثمان اطلاع یافته
بعرض رسانید که تعرض بشخصی که در دیار کفار اینمقدار اقتدار ظاهر ساخته باشد لایق بحال سلاطین دین دار نیست بلکه مناسب آنست که عثمان بمزید مشمول
نظر عنایت و مرحمت شود تا در غزو جهاد و قلع نهال شوکت اهل کفر و ضلال بشمشیر زمین گیر سعی تواند نمود و این سخن مقبول افتاد القصه چون حکم ثانی بعثمان
رسید قوی دل و مطمئن خاطر گشته متوجه ملازمت سلطان گردید و بعد از وصول باصناف اعطاف اختصاص یافته کیقباد مخدره که در شبستان عفت داشت
با او در سلک ازدواج کشید و در وقت رخصت فرمود که بخزانه درآید و آنچه خواهد بردارد و عثمان بآن خانه رفته زیلوچه و توشکی و شامیانه و شمشیری
بقبضهٔ تصرف درآورد و بدیگر نفایس و نقره و جواهر نامعدود التفات نکرد و این معنی موافق مزاج کیقباد افتاده گفت این پسر داعیهٔ سلطنت دارد زیرا که
آنچه از خزانه متصرف گشته از جملهٔ اسباب پادشاهیست و عدم توجه او بنقود و دیگر اشیاء نفیسه دلالت بر علو همت او میکند آنگاه سنجق که در آنوقت
صاحب آن بعرف رومیان خداوند پنجاه هزار کس بود عنایت فرمود و عثمان دوست کام و مقضی المرام مراجعت نموده بتجدید کمر جهاد بر میان جان بست
و در قلع و قمع کفار فرنگ اهتمام تمام کرده ابواب نهب و تاراج بر روی روزگار ایشان بگشاد و حصار ادنیک را با چند قلعهٔ معتبر دیگر مفتوح ساخته
لشکر برسا کشید و حاکم آن بلده متحصن گشته عثمان آغاز محاصره کرده در آن اثنا کیقباد رخت بقا بباد فنا داد و چون از وی غیر از دختری که در حبالهٔ
عثمان بود فرزندی نماند تمامی امرا و ارکان دولت با روی عثمان شتافته سر بخط اطاعتش درآوردند و احکام او را گردن انقیاد نهاده بر سریر سلطنتش
اتفاق کردند مقارن آنحال عثمان بمرض موت گرفتار شده دستش از کار و کارش از دست رفته و خاطر بر حلول واقعهٔ ناگزیر قرار داده امرا و ارکان دولت
را طلب نمود و وصیت فرمود که بعد از فوت وی پسرش اورخان که نبیرهٔ دختری کیقباد بود پادشاه دانند و رسوم و قوانین سلطنت و قواعد مملکت
مقرر نمود و تا غایت سلاطین روم بآن قوانین قیام نموده و آن را قانون عثمانی نام نهاده از آن تجاوز نمیفرمایند و مبالغه نمود که در تضییق و تقفیص کفار برسا
کوشیده آن بلده را در سلک سایر بلاد اهل اسلام منتظم گردانند انجماعت انگشت قبول بر دیده نهاده همدران دو سه روز عثمان از جهان گذران رحلت
کرد و اورخان قایم مقام شده در امر محاصره برسا لوازم اهتمام بجای آورد و چون بدین پیکر فتح و ظفر فایز گشت کلیسائی که معبد فرنگیان
بود و اهل اسلام آنرا مسجد ساخته بودند عثمان را در آن موضع دفن کرد و خطبه و سکه را اورخان باسم و لقب خود مزین گردانید و در فتح سایر بلدان
فرنگ مراسم اهتمام بجای آورد و اورنه را نیز بضرب شمشیر تیز تسخیر نمود و مدت بیست و هشت سال بر سریر سلطنت و اقبال اوقات گذرانید و
چون مدبر طبیعت او در شهور سنه ۷۵ دست از تمشیت امور مملکت بدن کوتاه ساخت ولدش سلطان مراد پای بر مسند ایالت نهاد و در زمان کشور
ستانی او آق حصار در تحت تصرف اهل اسلام مسخر گشت و او بعد از آنکه سی و هفت سال پادشاهی کرده درگذشت آنگاه ولدش قیصر سعید ایلدرم بایزید در سنه ۷۸۷
رایت جهانبانی مرتفع ساخته و مرتبهٔ او از مراتب آبا و اجداد درگذشته چندین نوبت بمقابله و مقاتلهٔ کفار پرداخته اعلام کفر ایشان را نگون
سار ساخت

ذکر نامه فرستادن صاحبقران سعید بجانب ایلدرم بایزید و بیان طلوع ماهچهٔ رایت آفتاب عطیه از افق دیار سیواس و قسطنطنیه

چون قیصر روم ایلدرم بایزید بسبب مملکت و معموری سپاهی و رعیت و کثرت خیل و حشم و فور حصون
و خدم مغرور شده از طهرتن مال و خراج طلبید و کیفیت طغیان او از عرضه داشت والی ارزنجان نزد حضرت صاحبقران بتحقیق انجامید بعد از تقدیم
لوازم استشاره و استخاره خاطر عالی مآثر بر آن قرار یافت که فرمان فرمای روم را بارشاد خضر قلم از ظلمات خلاف بآب حیات وفاق رسانند بنابر آن
دبیری روشن ضمیر پیش طلبید و فرمود تا نامهٔ نصیحت آمیز در سلک تحریر کشید و آن مکتوب را مصدر باین کلمه گردانید که رحم الله امرأ عرف قدره و لم یتعد

نسخه قابتق

بتعداد سطور ملخص مضمون آن نوشته آنکه بعنایت الهی و عاطفت شهنشاهی امروز اکثر معمورهٔ ربع مسکون در تحت تصرف بندگان آستان اقبال آشیان ماست و ملوک و سلاطین ایران و توران حلقهٔ اطاعت ملازمان رکاب ظفر انتساب ما در گوش کشیده اند و غاشیهٔ متابعت ایستادگان درگاه عالم پناه بر دوش گرفته چنانچه بر همگنان روشن است که سلسلهٔ نسبت تو بترکمان کشتی بان منتهی میشود و پس انسب آنست که در سفینهٔ عافیت و عاقبت اندیشی نشسته بادبان جسارت در زورق مخالفت برنیفرازی تا بساحل فراغت رسیده از تلاطم امواج بحر غضب خسروانه ایمن گردی و چون درین مدت استماع میرفت که تو باقامت فرض جهاد که اجتهاد بستهٔ ابواب غزو و جنگ بر روی روزگار کفار فرنگ میگشائی تا غایت عنان توجه بدان صوب مصروف گشت به ملاحظه آنکه مبادا بمقتضای ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها ظاهر شده از ممر عساکر فیروز مآثر گرد ملالی بر چهرهٔ احوال اهل اسلام نشیند طریقه آنکه از شیوهٔ آبا و اجداد خویش تجاوز جایز نداری و ترک عناد و استکبار داده خود را از موافقان دولت فیروزی نشان شماری والسلام و این مکتوب مصحوب جمعی از مردم هوشمند بنظر ایلدرم بایزید رسید چون بر مضمونش اطلاع یافت غضبناک شد و سخنان وحشت آمیز و کلمات خشونت انگیز بر زبان راند و گفت مدتهاست که مرا داعیهٔ مقاتله و محاربهٔ امیر تیمور در سر و سودای مقاتلهٔ او در خاطر است و اکنون بفر دولت روزافزون نظم

برانم که رانم بسرحد خویش   گر او پیش آید زنم خیمه پیش
روم تا بتبریز بل بیشتر   زنم بر رگ غیرتش نیشتر
برم آنچنان فتنه بر سرش   که تختش دهد باد هم افسرش

و چون ایلچیان بازگشته این پیغام بصاحبقران گردون غلام رسانیدند برآشفته با سپاه قیامت هراس عازم سیواس شد و چون حدود او بنیک مضرب خیام سرادقات عزت و جلال گشت امیر الله داد که جهة دفع فتنهٔ امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود شاهزاده را مقید باردو رسانید و امرا عظام در مقام پرسیدن یرغو شده امیرزاده پیر محمد را چوب یاساق زدند و بند برداشته بگذاشتند و شیخ زاده فرید و مبارک خواجه را که از جملهٔ بدآموزان شاهزاده بودند بسیاست رسانیدند و رایت نصرت آیت از آنجا نهضت نموده در ارزروم امیر طهرتن با جمعی کثیر از مردان صف شکن باردوی همایون پیوست و در اوایل محرم سنهٔ ثلث و ثمانمائه صاحب قران کامکار ایلغار فرموده بسوی شهر سیواس آورد روی و بعد از وصول سپاه جنگجوی در اطراف و جوانب آن قلعه منجنیق و عراده برافراختند و در برابر دروازهٔ عراق ملجوره ساختند بیت ز بسیاری خلق و جوش سپاه   نواحی سیواس شد حشرگاه   و سیواس را که بنا کردهٔ علاء الدوله کیقباد سلجوقیست باروئی بود بغایت مضبوط و از اساس تا کنگره بسنگهای بزرگ تراشیده مربوط و بیست گز ارتفاع داشت و در سه جانب آن خندق عمیق و وسیع پر آب بود و در طرف غربی آن شهر که معسکر همایون بود نقب زدن بتیسیری نپذیرفت و از سه جانب دیگر نقب از پیش میرفت و مصطفی نامی از امرا قیصر با چهار هزار صفدر در درون آن بلده اقامت داشت و او بمقاتله و معارضهٔ حشر منصور پرداخته مدت هیژده روز زمان محاصره امتداد یافت و چون بروج و بارهٔ سیواس از زخم سنگ اختلال پذیرفت نقبچیان تک دیوار قلعه را مجوف ساخته بر سر چوب گرفتند و دود حیرت بکاخ دماغ مصطفی بالا رفته بپای عجز و اضطرار بیرون آمده با سادات و علما و ارباب عمایم خائف و هایم بدرگاه گیتی پناه شتافته اظهار انقیاد نمود .. و حضرت صاحبقران فرمان داد که امرا و تواجیان از مسلمانان بمال امان قناعت نمایند و نصاری حربی را بنیاد نهب و تاراج فرمایند و از نوکران ایلدرم بایزید چهار هزار کس را که جنگ بآلات جنگ برده بودند و زمرهٔ از ایشان امان نداشتند در چاهها افکنده خاک بر سر ایشان ریزند و حصار سیواس را با زمین هموار سازند و فرمان بران بموجب تقدیم رسانیده از ابنیهٔ عالیه اثر نگذاشتند بعد از آن صاحبقران نصرت عطیه ولایت ابلستان و ملطیه را تاخته و قلاع آنحدود را مفتوح ساخته طهرتن را اجازت مراجعت بجانب ارزنجان ارزانی داشت و زمام ایالت ملطیه و توابع و مضافات را در قبضهٔ اقتدار امیر قرا عثمان ترکمان نهاد و رایت مراجعت برافراشت

گفتار در ذکر سبب توجه صاحبقران سپهر احتشام بجانب ممالک شام و بیان فتح قلعهٔ بهسنی و عنتاب بهمین اهتمام سپاه بهرام انتقام

بعد از تسخیر دیار عرب در سنهٔ خمس و تسعین و سبعمائه امیر تیمور گورکان شیخ ساوه که بعلو نسب و سمو حسب اتصاف داشت برسالت نزد سلطان مصر و شام ملک برقوق فرستاده بود و سخنان سنجیده و کلمات پسندیده پیغام داده و ملک برقوق بخلاف قاعدهٔ پادشاهان حرف منع که بر ایلچی کشتن و بند نیست شیخ و رفیقان او را بعز شهادت رسانید و در آن اوان که صاحبقران گیتی ستان در دشت قبچاق بمقابله و مقاتلهٔ توقتمش خان مشغول میبود میان قرا یوسف ترکمان و کوتوال قلعهٔ اونیک با تلمش قوچین محاربه اتفاق افتاد و بسبب

تقدیر اتلمش را حبس کرده این معنی را ضمیمهٔ جریمهٔ سابق گردانید و دران ایام که ملطیه و ابلستان در حیز تسخیر ملازمان آستان دولت آشیان در آمد ایلچیان
سخندان پیش فرج که بعد از وفات پدر خویش برقوق فرمانفرمای مصر و شام گشته بود ارسال داشت و از وعده و وعید سخن راند اتلمش را طلب فرمود
و فرج بر نهج اطوار پدر عمل نموده ایلچیان را محبوس و مقید ساخت و چون این خبر بسمع صاحبقران والا گهر رسید بغایت غضبناک گردید و فتح بلاد شام
از منازعت قیصر اولی دانسته عنان ابرش گردون خرام بصوب ولایت شام انعطاف داد و نخست بظاهر قلعهٔ بهستی رسید مقبل نامی مدبر فرجام
که از قبل فرج کوتوال آن حصار بود بحصانت قلعه مغرور گشت و در مقام مقابله و مقاتلهٔ سپاه ظفر انجام ثبات قدم نموده از جا بنا بر دست
بانداختن تیر و سنگ بر آورده نقبچیان درین جنگ باندک زمانی بروج قلعه را مانند خانهٔ زنبور مجوف ساختند و بر ستونها گرفتند و در روز
یکشنبه هفتم صفر سنه ثلث و ثمانمائه آتش در آن ستونها زده برجها مانند بنای دولت مقبل آغاز افتادن کرد و سیلاب رعب و هراس اساس وقار سایر
ساکنان حصار را اندراس داده سادات و قضات و علما از بهستی بیرون آمدند و بدرگاه عالمپناه شتافته آنچه توانستند و مناسب دانستند
پیشکش کردند و شاهرخ میرزا بزبان شفاعت گناه مقبل را درخواست نمود و پادشاه پوزش پذیر رقم عفو بر جریدهٔ جریمهٔ آن غلام کم بها کشیده و از
بهستی عنان تکاور بجانب عنتاب معطوف گردانید و چون در آن بلده غیر از رعیت کسی نبود بی ارتکاب جنگ و حرب فتح متیسر پذیرفت و رعایا
ردای اطاعت بر دوش گرفته گلهای امانی در چمن کامرانی بشکفت

ذکر فتح شهر و قلعه حلب بضرب تیغ و سنان سپاه ظفر سلب

در آن ایام که صاحبقران کامیاب بحدود بهستی و عنتاب منزل گزید خوف و هیبتی عظیم بر ضمیر تمور تاش که از قبل سلطان مصر بحکومت ولایت
حلب قیام مینمود استیلا یافت و نامهٔ مبنی از استغاثه و مبنی بر استعانت نزد ملک فرج ارسال نمود فرج بحکام اطراف و دیار شام مثال فرستاد که جنود ان
حدود بحلب روند و در مساعدت و معاضدت تمور تاش از خود بتقصیر راضی نشوند بموجب فرمان سلطان شدون که ملک الامرای دمشق بود و ج
در آمد جیلی عجب در حلب و برین قیاس سپاه از کنعان و از رمله و از کرک رسیدند گردنکشان یک بیک و در آن بلده بمقدار سپاه
جرار جمع گشت که در ازمنهٔ سابقه مثل آن جمعیتی وقوع نیافته بود و آنگاه تمور تاش که از عقل و خرد بهرهٔ تمام داشت با شدون و سایر امرا بلاد شام
قرعهٔ مشورت در میان انداخته گفت نظم با ین کس که ما را بود داوری نباشد باو داوری سروری بلنداختری آسمان صولتیست
قیامت شکوهی قوی دولتیست نماند بدیگر ملوک عجم قوی تر بود از فریدون و جم و چنانچه بتحقیق پیوسته باندک زمانی لشکرهای عظیم را شکسته
و سلاطین ایران و توران و هند و سند و دشت قبچاق و مغولستان را مغلوب و مقهور گردانیده و حالا مهم خود در انفتاح این ممالک رسانیده
بیت همان به که با او مدارا کنیم همه بندگی آشکارا کنیم سادات و علما و مشایخ را که در نظر عالی اثرش وقعی تمام دارند بشفاعت بیرون فرستیم
و پیشکش مناسب ارسال فرمائیم بیت با ین حیله شاید که این بر نشیز بصحرای دیگر شود ژاله ریز و جان و عرض ما بسلامت ماند و رعایا فارغ
باشند جمعی که از کیاست نصیبی داشتند رای صواب نمای تمور تاش را تحسین نمودند و بعضی از جهال رجال مثال شدون و دیگر اعوان جسارت مآل از
قبول آن سخن اعراض نموده بر زبان آوردند نظم که چیل تمور ز آسمان نیستند بدیو و بد دل توامان نیستند ز سنگ و ز آهن بلند استوار
برایشان کند تیر و شمشیر کار رعب و هراس بخاطر راه نباید داد و بدلی قوی و املی فسیح خاطر بر مقابله و مقاتله باید نهاد و بعد از گفت و شنید
بسیار مهم بران قرار یافت که پشت اعتضاد و استظهار بدیوار حصار باز نهند و تا توانند زمام اختیار از دست ندهند و فی الواقع اگر برین قرار
اصرار مینمودند کار بدور و دراز می انجامید و از آنجانب صاحبقران عالیجناب از عنتاب دو منزل بشتاب طی فرمود و چون بحقیقت شامیان
مطلع گشت عنان بارهٔ جهان نورد کشیده داشته هر روز نیم فرسخ راه میرفت و هر گاه فرود می آمد میفرمود که گرد معسکر همایون خندق میکندند
حلبیان که بر لطائف حیل پادشاه گردون محل اطلاع نداشتند آن حزم و تأنی را علامت ضعف و جبن پنداشتند بنا بر آن دلیر گشته بپای
جسارت از شهر بیرون خرامیدند و لوای جنگ و جدال مرتفع گردانیدند و روز پنجشنبه نهم ربیع الاول سنه ثلث و ثمانمائه ماهچهٔ لوای کشور
گشای پرتو وصول بر نواحی حلب انداخت و پادشاه صائب تدبیر دو روز در جنگ تأخیر کرده بیت سیم روز کین شهسوار سپهر برافروخت
از آتش کینه چهر بتعبیهٔ سپاه پرداخته ضبط برانغار را باهتمام امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا ظفر پناه

ظفرپناه باز گذاشت و در جوانغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نوئینان بلند مکان و امراء عالیشان را بازداشت و قول را از طلعت
همایون زیب و زینت داده صفی از فیلان جبال مثال که از مملکت دهلی تا آنجا در معسکر ظفر اثر بودند با آراستگی هرچه تمامتر پیش صفوف لشکر فرستاد
و از آنجانب مبارزان حلب و دلاوران عرب قلب و جناحین آراسته و خاطر از جبن و خوف پیراسته در برابر صاحبقران والاگهر صفها راست کردند
و روی جلادت و تهور بمیدان پیکار و صحرای کارزار آوردند نظم دو لشکر بمیعادگاه آمدند بخون ریختن کینه خواه آمدند ز هر دو طرف سوزن
انداختند هژبرانه بر یکدیگر تاختند و نخست از جیبل برانغار میرزاده ابابکر و از جیبل جوانغار میرزاده سلطان حسین بر میمنه و میسره شامیان تاخته
روز حیات بسیاری از ایشان را بشام ممات مبدل ساختند دلاوران قول بسان سیل از فراز کوه با پیلان صاحب شکوه بر شدون و تمورتاش
حمله کرده بیکبار حلبیان را از پیش برداشتند و بضرب تیغ تیز و نوک سنان خونریز همت بر افنا و اعدام اهل شام گماشتند و شدون و تمورتاش
با زمره از اتباع از راه دروازه مخصوصه بطرف شهر گریخته طائفه دیگر از گریختگان روی بدمشق نهادند و فوجی انبوه از بهادران لشکر فیروزی اثر ایشان را تعاقب
نموده همه را از پای در آوردند مگر یک سوار که جان تنک با بیرون برده زنده بدمشق رسیده خبر آن بدمشقیان رسانید و از لشکر عرب جماعتی که به حلب
میگریختند بواسطه ازدحامی که در آن راه واقع بود نتوانستند که بسرعت طی مسافت نمایند و اتراک پیلتن غران زیر اعقاب شتافته بهرکه میرسیدند
به تیغ انتقام میگذرانیدند و حلبیان از خوف جان خود را در خندق می انداختند لاجرم آنقدر از ایشان بر زبر یکدیگر افتاده جان داده که خندق
پر شد مثنوی یلان عرب خفته در خون و خاک ز شمشیر ترکان جگرها چاک چاک و همان روز که یازدهم شهر ربیع الاول بود شهر حلب فتح شد
شدون و تمورتاش بقلعه گریختند و سپاه پرخاشجوی روی بتسخیر آن حصار که در غایت استواری بود آوردند و نقبچیان آغاز کار کرده در عرض دو روز
بروج آنرا از غربال مثقل سوراخ سوراخ ساختند و چون نزدیک بآن رسید که صورت فتح و ظفر در آئینه مراد جلوه گر آید شدون و تمورتاش آثار عجز
و انکسار بر وجنات روزگار خویش مشاهده نموده با سادات و علما و اشراف و اعیان تنسوقات و تبرکات برداشته از حصار بیرون آمدند و
بساحت بارگاه فلک اشتباه شتافته روی نیاز و افتقار بر زمین نهادند و مقالید خزاین و مفاتیح دروب و دفاین بدست نواب دیوان اعلی
دادند و شدون و تمورتاش با هزار کس از اهل پرخاش مقید گشته غنیمت آن قلعه که بنهایت بود در میان ملازمان شده بر حسب منزلت تقسیم یافت
و فرمان واجب الاذعان بسمت نفاذ پذیرفت که شرفات قلعه را بمنجنیق قهر از بالای بروج بر زمین افکندند و صاحبقران سعادتمند التن بوغا
و دواتدار را که از جمله اسیران بود پیش ملک فرج فرستاد و پیغام داد که سودون و تمورتاش در اینجانب اسیر و دستگیرند و فرج ایشان موقوف بفرج
رسیدن اطلمش است باید که علی اسرع الحال او را بفرستید تا ما نیز اسیران ایشان را مطلق العنان گردانیم بعد از آن صاحبقران گیتی ستان قلعه حلب را
گذاشته سید بدرالدین میرزا جرجی و شاه شاهان سیستانی و موسی تویبوغا را بمحافظت آن حصار تعیین نمود و بعد از پانزده روز که در حلب اقامت نمود
عزیمت فتح دیگر ولایات شام فرمود و قلعه حما و حمص و بعلبک را بمصالحه گرفته سایه التفات بر مفارق متوطنان آن بلدان گسترده آنگاه قرین
فتح و ظفر روی توجه بجانب دار الملک شام آورد **گفتار در بیان رفتن صاحبقران صف شکن بجانب دمشق و سلوک
ملک فرج در طریق مکر و حیل و ذکر گریختن سلطان مصر و شام بعد از وقوع جنگ و جدل** صاحبقران ظفر نزک چون
از مهم بعلبک فراغت یافت روز یکشنبه سیم جمادی الاولی عنان عزیمت بصوب دمشق تاخت و حال آنکه ازین زمان ملک فرج بموجب استدعای متعینان
با سپاهی بی پایان و استعداد فراوان بدمشق آمده بود و بضبط شهر و قلعه و مرمت ابراج و باره قیام و اقدام نمود و چون حوالی دمشق از غبار سم سمند جهان
پیما مشک بیز گشت پادشاه مصر شخصی از اهل شید و زرق را با دو جاهل فدائی برسم رسالت پیش آن مهر سپهر کشورگشائی فرستاد و هر یک را خنجری زهر
آلوده داد تا در ساق موزه نهاده هنگام ادای پیغام غدری اندیشند و چون بد اندیشان بموکب نصرت نشان پیوستند با آنکه چند نوبت
صاحبقران بلند مرتبت را ملاقات نمودند از مهابت مجلس همایون کاری از پیش نتوانستند برد و مکنون ضمیر ایشان نزد خواجه مسعود سمنانی که عالم
مقصدیان امور دیوانی بود ظاهر گشته خنجرهای زهرآلود را از ساق موزهای آن جاهلان بیرون آورده کیفیت حال را بامیر تیمور گورکان عرض کرد حضرت
بقتل شیخ زراق فرمان داد و آن دو فدائی را گوش و بینی بریده بدمشق باز فرستاد آنگاه در ظاهر شهر در دامن پشته که بقبة سیار اشتهار دارد نزول گزید

وبکندن خندق اشارت فرموده اطراف لشکرگاه را بحر بند و استوار گردانید و در اثنای آن روز میان قراولان مقابله و مقاتله دست داده سپاه پادشاه شرق
انتساب از ضرب حسام خون آشام صبح زندگانی جمعی از اهل شام را بشام هلاک رسانیدند و فوجی از آن طایفه را اسیر و دستگیر گردانیدند و قهرمان
بر انگیختن خون اسیران شده ون و تمورتاش و سایر بندیان حلب فرمان فرمود و چون مهر روشن چهر از معسکر سپهر عزیمت دیار مغرب نمود و میرزا سلطان حسین
باغوای جمعی از اهل فتنه و شین از اردوی همایون گریخته بشهر دمشق رفت شامیان مقدم او را بسبب طلوع شادمانی از مطلع آمال و امانی دانسته از لوازم
تعظیم و تکریم دقیقهٔ نامرعی نگذاشتند و همان شب امیر تیمور گورکان ازین حرکت ناشایسته خبر یافته روز دیگر رایت نصرت شعار در سیر آمد و بصحرای وسیع که در
طرف کنعان بود نزول اجلال فرمود و بعد از دو روز پادشاه توران را نزدیک ملک فرج فرستاده پیغام داد که علو همت ما در تحصیل مقاصد و مطالب
بر ضمایر اقارب و اجانب وضوحی تمام دارد و سلاطین را غرض اصلی از کشیدن لشکر و لوازم ارتکاب خوف و خطر رعایت ناموس و نام است
دگرنه سیم باقی روزی تمام است بکرات قاصد فرستاده اطلمش را طلبداشتیم فایده بران مترتب نگشت لاجرم دست حمیت عنان سپاه قیامت بهیبت را که بدین
جانب کشیده مهم از مدارا درگذشت اکنون مناسب بحال شما آنست که اطلمش را ارسال نمایید و خطبه و سکه باسم و القاب همایون بیارایید تا بساط
نزاع و جدال مطوی گردد و بتمهید قواعد مصالحه و مهادنه بوقوع پیوندد والا خون و مال متوطنان دمشق مانند سایر بلاد شام در معرض تضییع خواهد افتاد
و دست قدرت ایزدی بدستور معهود ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آثار خواهد کشاد و چون پادشاه توران بدمشق درآمد ملک
فرج بخلاف گذشته او را معزز و مکرم داشته با جماعتی از اصول و اعیان باستان اقبال آشیان باز فرستاده پیغام داد که ما از ارتکاب افعال سابقه نادم
و پشیمان گشته‌ایم و تا پنج روز دیگر اطلمش را بملازمت میفرستیم امید آنکه صحایف زلات ما بارقام عفو و اغماض مرقوم شود تا من بعد طریقهٔ خدمتکاری و اخلاص
بتقدیم رسانیم امیر تیمور گورکان ایلچیان را بتشریفات فاخر بخشید و مواعید دلپسند کرده خوشدل و خرم باز گردانید و چون رایات نصرت شعار
ده روز در آن منزل توقف نمود علف بتمام رسید از آنجا کوچ فرمود بعزیمت آنکه غوطه را معسکر همایون سازد و ملک فرج و دمشقیان توجه موکب ظفر
نشان را بصوب دمشق مشاهده کرده پنداشتند که سپاه جغتای از غایت ضعف و بددلی فرار مینمایند بنابران فرصت غنیمت دانسته حشری
عظیم و لشکری مبرا از وصمت وهم و بیم از شهر بیرون ریختند و از پس پشت سپاه منصور درآمده بخیال تاراج و یغما اندیشهٔ غلبه و استیلا در سر داشتند و دست باستعمال
سیف و سنان و تیر و کمان یازیدند و امیر تیمور گورکان بر جسارت شامیان مطلع گشته دانست که روز اقبال ایشان بشب ادبار نزدیک رسید
لاجرم عنان مراجعت انعطاف داد و بیاساییشی برانغار و جوانغار سپاه نصرت شعار پرداخته روی بحرب اعدا نهاد و در آن روز مقاتله روی نمود
که بهرام خون آشام بر قلعهٔ ازرق فام از مهابت آن بر خود بلرزید و آفتاب با نور الاحتشام از بیم وصول وعدهٔ اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت
زرد گشته بترسید نظم
نهان گشت از سختی آن مصاف / مروت چو سیمرغ در کوه قاف
سر نیزه پردلان سینه سوز / شده چاک شمشیر با تیر دوز
اجل آمده زآسمان بیجان / کمین کرده در گوشهای کمان
پذیرفته بنیاد مردم خلل / گشاده شده دستگاه اجل
آخر الامر تباشیر صبح فتح و نصرت از
مطلع دولت صاحبقران سکندر صولت دمیدن گرفت و سپاه شام گریز بر ستیز اختیار نموده روز حیات بسیاری از ایشان بنهایت پذیرفت
و در اثنای کر و فر میرزا سلطان حسین که میسرهٔ دمشقیان از ما بحهٔ علم آراسته بود در برابر میرزا امیرانشاه و میرزا شاهرخ افتاده تو یلاق توجین که
از جملهٔ ملازمان موکب شاهرخی بود او را گرفته نزد شاهزاده آورد و این خبر بعرض صاحبقران والاگهر رسیده فرمان همایون بقید و حبس او اطلاق یافت
و بعد از چند روز میرزا شاهرخ شفیع گشت و او را چوب یاساق زده بگذاشتند و واقعهٔ مذکوره در روز سه‌شنبه ۱۹ جمادی الاول سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد
و بعد از آن ملک فرج مصلحت جنگ ندیده با امرا و ارکان دولت مشورت کرده در نیم شب جمعه ۲۲ پای در وادی هزیمت نهاد و عنان عزیمت بصوب
مصر منعطف گردانید و امیر جقماق ازوی گریخته بملازمت میرزا شاهرخ رفت و کیفیت حال بازگفت و شاهزاده او را نزد صاحبقران مظفر لوا ارسال
داشت اشارت علیه نفاذ پیوست و امیرزاده ابابکر و امیرزاده جهانشاه گرد شهر را فرو گرفتند تا دیگر کس بیرون نتواند رفت و امیر شیخ
نورالدین و امیر شاه ملک و سونجک بهادر ملک فرج را تعاقب نموده بیشتر ملازمان او را پیاده ساختند یا بر خاک هلاک انداختند
و غنیمت فراوان گرفته بازگشتند و روز دیگر صاحبقران والاگهر با لشکر نصرت اثر نزدیک دمشق رفته و قصر ابلق را که از محدثات ملک ظاهر است

ملک طاهر است محل نزول همایون ساخت و شاهزادگان و نوئینان در عمارات ظاهر شهر فرود آمدند و سادات و قضات و علما و مشایخ و صلحا دروازه
گشادند و بقدم اطاعت و فرمانبرداری بدرگاه عالم پناه شتافتند و پیشکشها کشیده مال امانی قبول کردند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و امیر
الله داد و خواجه مسعود سمنانی و امیر جلال الاسلام بشهر در آمده باستخلاص مال و ضبط جهات غایبی پرداختند و روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه را بذکر نام و لقب
همایون مزین ساختند اما یزدار کوتوال ارک دمشق را مضبوط گردانیده بخیال محال پشت پندار بحصانت آن حصار استوار باز نهاده بود و دلاوران
جلادت آثار بدستور معهود آغاز قلعه گیری کرده نقبچیان دست بکار خود گشادند و باندک زمانی بروج القلعه را مجوف ساخته و بر سر ستونها کرده
آتش در آن زدند و التهاب شعلهٔ غضب خسروانه موثر افتاده بعضی از جدار حصار آغاز انهدام کرده و یزدار از مقاومت عاجز گشته بپای عجز و اضطرار
بیرون آمد و مقالید خزاین و ذخایر نزد صاحبقران ستوده مآثر فرستاد و چون اورا زمان حلول اجل مقدر بود ازین اطاعت فایده روی ننمود و فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافته بیاسا رسید و چندیان آن حصار که همه غلامان زرخرید بودند میان شاهزادگان و نوئینان قسمت یافتند و لشکریان
سایر متوطنان آنجا را اسیر گرفته مولانا سلیمان و مولانا جمال الدین طبیب را با بعضی از صناع و پیشه وران حسب الحکم بسمرقند کوچانیدند و منشیان بلاغت
شعار و کتاب براعت آثار فتحنامها مرقوم اقلام لطایف نگار ساخته باطراف بلاد توران و ایران روان گردانیدند

ذکر ابتلای دمشقیان ببلای نهب و غارت و مراجعت موکب نصرت آیت از آن ولایت

در آن ایام که بلدهٔ
دمشق از فر طلعت صاحبقران عالی منزلت مزین بود روزی در حضور جمعی کثیر از سادات و علما بر زبان همایون گذشت که همیشه استماع می افتاد که در آن
زمان که آل ابوسفیان و مروانیان با عترت طاهرهٔ نبوی خصوص حضرت ولایت پناه مرتضوی علی المصطفی و علیه من الصلوة افضلها و من التحیات
اکملها عداوت میورزیدند و آنچه ایشان را میسر میشد از حرب و قتل در بارهٔ آن زمرهٔ واجب التعظیم بتقدیم میرسانیدند شامیان با ایشان در
افعال ذمیمه و اعمال غیر حمیده موافق بودند و خوارج را معاونت و مظاهرت مینموده اند و عقل این معنی را بغایت مستبعد میشمرد که طایفه که خود را از
جملهٔ امت بهترین پیغمبران دانند و بمیامن انوار هدایت و ارشاد آنحضرت از تیه کفر نجات یافته بسر چشمهٔ معرفت رسیده باشند بچه تاویل جانب
اهل بیت اورا فرو گذارند و با مخالفان ایشان همداستان گشته ستم و بیداد در بارهٔ اولاد و امجاد خیر العبا روا دارند هیچ نه انگیست آئین دین مبین
و اکنون نزد ما بتحقیق انجامیده که آن صورت واقع بوده و الا چنین جزای از توان من یعمل سوء یجز به با ایشان حواله رفتی و چون این ماجرا از ضمیر صافی
بنویر سر بر زد در خاطر اکابر و اصاغر سرایت کرده در روز چهارشنبه غرهٔ شعبان سنهٔ ثلث و ثمانمائه آتش بلا بالا گرفت و تمامی مرد و زن و خرد و
بزرگ دمشق اسیر سرپنجهٔ تقدیر شدند و متملکات ایشان از امتعه و اقمشه و زر و جواهر و اسپ و اشتر غنیمت لشکر قیامت اثر گشت و کثرت
آن غنایم بمرتبه رسید که چهارپایان اردوی آن عظمت بتحمل آن وفا نکرد و بسیاری از مردم نفایس اقمشه و رخوت مصری و روسی و فرنگی را که در اوایل
حال گرفته بودند می انداختند و نقود و اوانی زرین و سیمین باز میگرفتند و چون فی الحقیقه آتش غضب الهی در آن دیار برافروخته بود در روز پنجشنبه
دوم شعبان بی قصد و اختیار کسی آتش در شهر افتاد و بنا بر آنکه مردم از غایت سراسیمگی پروای اطفای آن نداشتند و سقف و عمارات آنجا
بیشتر از چوب میباشد بسیاری از مواضع بسوخت و اثر آن بجامع بنی امیه رسیده منارهٔ شرقی آن بقعه که از سنگ ساخته بودند بسوخت و خاکستر گشت
و بعد از آنکه حال دمشق باین مرتبه انجامید امیر تیمور کورگان باطلاق اسیران شام فرمان داده روز شنبه چهارم شعبان بموافق اوایل تیلان ئیل رایت
مراجعت برافراشت و در غوطه نزول اجلال اتفاق افتاده اشارت علیه صدور یافت که نشان آستان سلطنت آشیان باسم امیرزاده محمد سلطان
که در سرحد مغولستان بود نشانی نوشتند بمضمون آنکه خداداد حسینی و پیردی بیک ساربوغا را بمحافظت آن سرحد باز داشته متوجه درگاه عالم پناه
گردد که ایالت مملکت هلاکو خان نامزد اوست و دانه خواجه بایصال آن مثال مامور گشته موکب همایون از آنجا نهضت فرموده در اثنای راه
شاهزادگان و امرای احتشام ذو القدر تراکمهٔ کنار آب فرات را تاخته اسپ و شتر و گوسفند بینهایت اولجه کردند و چون ظاهر حما محل نصب لوای
کشورگشا شد اهالی آنجا اظهار مخالفت نموده لشکریان بیک حمله آن بلده را گرفتند و متوطنان را اسیر کرده خان و مان ایشان بجاروب نهب و تاراج
رفتند و بعد از آنکه ماهچهٔ اعلام نصرت اعلام از آب فرات عبور نموده پرتو وصول بر قلعهٔ بیره انداخت حاکم آنجا با پیشکش بدرگاه خسرو جمشید وش آمد

محفوظ عین عنایت پادشاهانه شد و حکومت آن شهر تعلق بوی گرفته ضرری برعایا نرسید آنگاه صاحبقران کامکار نشاط شکار فرموده امرا و لشکریان
پیچ و زره راه جرگه انداختند و در سرچشمهٔ راس العین جرگه بهم رسیده از اصناف حیوانات چندان شکار جمع آمد که هرکس از هر نوع جانوری که میخواست
بدست میگرفت و بشمشیر میزد و از آنجا موکب همایون بر دجله رفته هوای فضای آن بلده از پرتو انوار رایت لوای نصرت انتما روح افزا گشت چون بخلاف
مقصود حاکم ماردین سلطان عیسی در سفر شام بملازمت صاحبقران گردون غلام مبادرت نمود و هیچیک از برادران و فرزندان خود را نیز نفرستاد
امیر تیمور گورکان کرت دیگر بتادیب او همت عالی نهمت ساخته اعلام ظفر اعلام بجانب ماردین برافراخت و بعد از وصول عمارات
بیرون شهر را سوخته و خراب ساخته امیر قرا عثمان را بمحاصرهٔ الحصار باز داشت و بنفس نفیس بصوب نصیبین خرامید و اهالی آن موضع کلید قلعه آورده
عنایت خسروانه شامل حال ایشان گردید و در خلال این احوال فتح قلعهٔ النجق بوقوع پیوست و خاطر خطیر خسرو جهانگیر از اندیشهٔ مخالفت اهالی الحصار
باز رست بیان این سخن آنکه حصار النجق محکم ترین قلاع ایران و توران و عراقین و فارس و آذربایجان است و گرفتن آن اصلا بجنگ و تدبیر تیسیر پذیر نیست
بنابران صاحبقران کامران مدت ده سال پیوسته عساکر آراسته بمحاصرهٔ آن قلعه میفرستاد تا قوت ساکنان آن نهایت پذیرفته فتح میسر گردد و امرا
بنوبت در تضییق محصوران میکوشیدند و در آن ایام که موکب سپهر اساس متوجه سیواس بود از امرا امیرزاده میرانشاه شیخ محمد داروغه و از ارکان دولت
امیرزاده شاهرخ امیر فیروزشاه در ظاهر الحصار نشسته بآن مهم پرداختند تا کار محصوران بجائی رسید که چرم کهنه و پوست حیوانات میجوشانیدند و
رمق میساختند و آخر الامر آن را هم نیافتند بنابران معدودی که در آن قلعه مانده بودند بپای اضطرار پایان آمدند و امرا کوتوال النجق سید احمد
اغلشائی را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستادند و بعد از چند روز صاحبقران دشمن سوز بتقبلش حکم فرموده کوتوالی آن قلعه را بملک محمد اوبهی رجوع نمود

ذکر فتح دار السلام و قتل فرق انام

صاحبقران ظفر قرین بعد از کوچ فرمودن از ماردین حکم کرد که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم
و امیر سلیمانشاه و امیر مضراب جاکو و رستم طغابوغا و سونجک بهادر و توکل برلاس با جمعی کثیر از امرا شجاعت اقتباس روی توجه بفتح بغداد آورند
و آنجماعت بموجب فرموده عمل نموده در طرف قبلهٔ دار السلام فرود آمدند و آغاز محاصره کردند فرج نامی از قوم جلایر که متصدی حکومت آن مملکت بود جمعی
کثیر از اتراک و اجلاف اعراب فراهم آورده در مقام دفع و منع سپاه نصرت شعار بثبات قدم نمود و دروازها بسته زبان بتقریر این معنی
برگشاد که سلطان احمد با من قرار داده که اگر امیر تیمور گورکان بنفس خویش بدینجا آید شهر تسلیم نمائی و الا ابواب دار السلام بر روی همگنان مکشای و
امرا سخن فرج را عرضه داشت ایستادگان پایهٔ سریر اعلی کرده در موصل قاصد باردوی کیهان پوی رسید و آنچه از فرج شنیده بود معروض گردانید
لاجرم پادشاه کواکب حشم عزم یورش بغداد جزم کرده فرمود تا از کشتی بر دجله جسری بستند و بیک هفته تمام اردوی فلک احتشام از آب
گذشتند و از راه التون کوپرک بظاهر دار السلام خرامیده مقابل قریهٔ العقاب نشیمن همای چتر فرقد فرسای گشت و قبهٔ بارگاه از آشیانهٔ طاوس
سدرة المنتهی درگذشت و در وقتی که شهباز زرین بال آفتاب سایه بر برج سرطان افکنده بود و از غایت حرارت هوا آب دجله چون ریگ
تفسان میبود مبارزان موکب همایون اطراف و جوانب شهر را فرو گرفتند و آغاز جنگ کردند و بغچیان آهنین چنگ بی لیث و درنگ یورش
بکار خود آوردند و در اثنای اشتغال آتش محاربه و جدال ابطال رجال بمحاصره و قتال دو چوبه تیر از شست تقدیر گشاد یافته یکی بقتل خواجه عماد الدین اشتغال
مسعود سمنانی خود و دیگری مکلی خواجه را از پای در آورد و در آن ایام فرج شقاوت فرجام با جمعی از جاهلان نکبت انجام دست از جان شیرین شسته
فدائی وار میکوشیدند و بقدر مقدور در مقابله و مقاتلهٔ جنود منصور لوازم سعی و کوشش بتقدیم میرسانیدند و چون فرج را بیقین معلوم نبود که امیر تیمور
گورکان خود بظاهر بغداد رسیده است شخصی که آنحضرت را میشناخت برسم رسالت ارسال داشت تا خبر بتحقیق آورد و آن قاصد ببارگاه
عالم پناه در آمده بی واسطه سخن فرج را بعرض رسانیده نوازش یافت و بازگردید و آنچه دیده و شنیده بود با فرج در میان نهاد و فرج از روی
عناد جاسوس را بکذب متهم داشته در مقام مقابله و مجادله بثبات قدم ورزید و چون مدت محاصره بچهل روز کشید در شهر بلا و قحط و غلا شیوع
یافت مردم از فرج بلکه از شدّه گریزان گشته خود را از بارو می انداختند و بموکب همایون پیوسته بفرج فرج بعد از شدت میرسیدند و روز
یکشنبه بیست و هفتم ذیقعده نیمروز بود که بغدادیان در حرارت آفتاب تاب ایستادن نیاورده بارو را خالی گذاشته بودند و خود را به چیزی بها

چونها تعبیه کرده بجای خود داشته بودند سپاه نصرت پناه یکبار روی بشهر آوردند و نردبانها بر دیوار بنهادند و طناب بر کنگرها استوار کرده چون مور و ملخ هجوم نمودند و پیش از همه کس شیخ نورالدین بتعجیل بالا رفته رایت نصرت آیت برافراخت و متعاقب دیگر امرا و بهادران بر بروج برآمده آواز نقاره و نفیر و افغان سورن و کرنای از زمین چون آسمان برخاست و از جای و لشکریان رخنه در دیوار انداخته از اطراف و جوانب در بغداد درریختند و صورت فزع اکبر نمودار و دشت محشر مشاهده بغدادیان گشت و از هر طرف که عنان اندیشه بصوب فرار تافتند راه خلاص و نجات مسدود یافتند زیرا که جنود ظفر ورود تمامی مجال خروج و دخول را محفوظ و مضبوط ساخته بودند لاجرم نعره فهل الی خروج من سبیل از نهاد خلایق برآمد و بسیاری از بادیه پیمایان خاکسار از بیم شعله تیغ آتشبار خود را در آب انداختند و از خوف اژدهای جان ستان گوشت بدن را طعمه نهنگان دجله ساختند و فرج در آن شدت با دختر خود در کشتی نشسته بجانب بالا آب گریزان شد و سپاه نصرت پناه کنار آب رفته بنوک پیکان آتش بار دمار از روزگارش برآوردند تا که از روی اضطرار خود را در دجله افکند و شعله حیاتش انطفا پذیرفت و چون جمعی از قچیان لشکر نصرت نشان و بسیاری از اجناد در وقت محاصره رخت هستی بباد فنا داده بودند قهرمان قهر بقتل عام بغداد و بقتل تمامی مردم شهر فرمان فرمود و یرلیغ مطاع نفاذ یافت که هر نفر از ملازمان سری بیاورد و سپاه کینه خواه سر بر خط فرمان حضرت صاحبقران عالیجاه نهاده کمر اجتهاد بدست انقیاد در میان بستند و بمضمون این مصراع از شاه بیک اشاره و زما بسر دویدن عمل نموده پای اهتمام در طلب سرها نهادند لاجرم صغیر و کبیر و برنا و پیر را بیک نرخ میفروختند و در نایره غضب مرد و زن و غنی و فقیر بی تفاوت میسوخت بیت بسوخت آتش عشق تو جمله تر و خشک چنین بود چو درافتد بنیستان آتش از سادات و علما و فضلا و صلحا هر کس که توانست خود را بدرگاه خلایق پناه رسانده سالم ماند و عاطفت پادشاهانه آن جماعت را بانواع ملبوس عنایت کرده بامنی رسانید و چون کار سلاکنان دارالسلام بتمام از هم بگذشت عمارات و مساکن منهدم شده با خاک راه یکسان گشت مگر مساجد و مدارس و خوانق که از حکم مستثنی بود کسی در تخریب و انهدام آن سعی ننمود و مضمون همایون و ان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیامة در شان بغداد بظهور و وضوح انجامید و باد بی نیازی بر آن دیار وزید و بمقتضای فحوای و یهلک الحرث والنسل بظهور رسانیدند و ذلک تقدیر العزیز العلیم ع چاره کار هست جز تسلیم

ذکر مراجعت امیر تیمور گورکان از بغداد بآذربایجان و تقریر شمه از حال وزرا و نویسندگان چون آب دجله از خون کشتگان بسان سرشک غمزدگان رنگ ارغوان گرفت و هوای دارالسلام بغداد از نتن جیفه مردگان مانند نکهت انفاس خستگان سمت تعفن پذیرفت امیر تیمور گورکان در اوایل ذی حجه سنه مذکوره رایت نهضت بجانب تبریز برافراخت و در اثنا راه بجهت ماده فساد جمعی از کردان که راه میزدند حکم کرده سی نفر از ایشان را بر درختهای بلوط مصلوب ساخت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در ییلاق آق شهر نزول اجلال فرموده در آن مقام سادات عظام و علمای کرام و اشراف و اعیان تبریز که برسم استقبال آمده بودند شرف ملاقات حاصل نمودند و صاحبقران دوست نواز نسبت بآن فرقه واجب التعظیم لوازم اعزاز و اکرام بتقدیم رسانیده هر روز در پایه سریر سلطنت مصیر مجلسی عظیم منعقد میگشت و در آن محافل سخن از تحقیق مسایل دینی و تفتیش دلایل یقینی میگذشت و از آنجا ماهچه رایت گیتی فروز پرتو وصول بر اوجان انداخته کوشک غازانی از فر نزول صاحبقرانی غیرت افزای بروج آسمانی شد و چون چندروز در آن مقام بعیش و نشاط اوقات بگذرانید عزم و بسمت تبریز رفته در دولتخانه فرود آمد در آن اوان خواجه شرف الدین علی سمنانی از هراة و خواجه سیف الدین تونی از سبزوار بدرگاه فلک اقتدار رسیدند و چون خواجه عمادالدین مسعود سمنانی در بغداد شهید شده بود این هردو خواجه بمنصب وزارت مشرف گشتند و جمعی از نویسندگان چنانچه عادت ایشان است بوزیران نونویسته بر امیر جلال الاسلام و دیگر وزرای عظام تقریر کردند و جلال الاسلام و خواجه محمود شهاب و خواجه اسمعیل خوافی در قید و حبس افتادند و مبلغی کلی بر ایشان تحصیل شد محصلان جلال الاسلام را بمقدار تعذیب و شکنجه نمودند که بی تحمل شده کاردی بر خود زد اما چون کاری نبود جراحان زخم را دوختند تا التیام پذیرفت و امیر تیمور فرمود که او سردار لشکر تازیک بوده دیگر در مهمات دخل نکند و مهم خواجه محمود شهاب بعد از نقد و جنس که تسلیم نمود بر دویست سر اسپ سط القیمه قرار یافت و خواجه اسمعیل خوافی زعفران نام و ناموس را بآب زرالت شست و شوی داده هر روز بر در دولتخانه می نشست و بدریوزه از مردم چیزی میطلبید و آخر از دست دشمن بنگرفت از عرج محصلان فاصل نمی آمد در آن اثنا صاحبقران کشورگشای از تبریز عازم نخجوان شده در منزل قراتونه خواجه اسمعیل

گشته گشت **ذکر نهضت رایت نصرت آیت از نخجوان و قشلاق فرمودن در قراباغ و آمدن سلطان احمد بغداد و فرار نمودن با دلی پر درد و داغ** امیر تیمور گورکان بعد از آنکه یکماه در حدود نخجوان کامیاب و کامران اوقات گذرانید و از جانب
گرجستان برادر ملک گرگین با پیشکش فراوان بدرگاه عالم‌پناه رسید عزم قشلاق قراباغ فرموده از راه گنجه و بردع نهضت نمود و در ۱۲ ماه ربیع الآخر
سنه ماهچه لوای جهانگشای سایهٔ وصول بر آن دیار انداخته قبهٔ بارگاه خسرو جم اقتدار و شاهزادگان کامکار با اوج فلک دوار افراخته شد و در آن اثنا خبر
آمد که امیرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان از سرحد مغولستان بمرافقت امیر حاجی سیف الدین متوجه آستان اقبال آشیان بوده
چون به نیشابور رسیده جناب امارت مآبی ودیعت حیات بمقتضی اجل سپرده و شاهزاده حشمت آئین او را تجهیز و تکفین کرده روی بمقصد آورده
حالا از اردبیل گذشته است و در اقیام منزل گزیده صاحبقران حمیده صفات از فوت امیر حاجی سیف الدین تأسف نموده و از وصول میرزا محمد سلطان
شادمان گشته شاهزادگان و نوئینان را باستقبال آن درّ برج دولت و اقبال مامور گردانید و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در کنار آب
آق قویلوق شرف تلاقی دست داد و از جانبین طریق نثار و پیشکش بتقدیم رسید و باتفاق عازم پایهٔ سریر خلافت مصیر شده چون میرزا محمد سلطان
بدیدار جد بزرگوار سرافراز گشت زانو زده تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بگذرانید و صاحبقران دریا نوال آن قرة العین سلطنت را در آغوش
مهربانی کشیده بسط بساط نشاط اشارت فرمود و چند روز بعیش و طرب بسر برده اصناف نوازش و انعام دربارهٔ میرزا محمد سلطان بجای آورده از جمله
نه تقوز اسب نقره خنگ مجموع مزین بزین زرین بخشید و بعد از آن عزم شکار فرموده در اثنای افکندن آهو و نخچیر نظر مبارکش بر نهری خراب افتاد که از (نوی)
آثار شهریاران کامکار یادگار مانده بود بنابران بر خاطر خطیر خطور نمود که چنانچه ما آثار پادشاهان گذشته را مشاهده می‌کنیم باید که بعد از ما
نیز سلاطین آثار خیرات ما را ملاحظه فرمایند و از آب ارس نهری فرمانداد و تواجیان زمین را برامرا قسمت کرده بمدت یکماه جوئی کنده شد که ده فرسنگ
طول داشت و آن را بنهر برلاس موسوم گردانید و چندین قریه و قصبات و باغات بآب آن جوی احداث یافت و در آن زمستان خبر رسید که سلطان (با میر تیمور)
احمد جلایر نوبت دیگر بخیال جهانبانی از روم به بغداد آمده و همت بر زراعت و عمارت آن خطه گماشته بنابران صاحبقران کامکار چهار فوج از شاهزادگان
و نوئینان را نامزد دیار عرب فرمود و اشارت نمود که هر فوجی براهی توجه کنند و مواد انتعاش سلطان احمد را از آن ولایات منقطع گردانند و حسب الحکم
امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهان ملک و پیر علی تاز از راه لرستان و خوزستان متوجه واسط گشتند و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه
بصوب بغداد روان شدند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین روی ببعضی دیگر از ولایات عراق عرب آوردند و امیر برندق
بن جهانشاه با فوجی از امرا جلادت پناه تاخت جزیره را پیش نهاد همت کرد اما امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه بیک ناگاه به بغداد رسیده
سلطان احمد آنقدر سراسیمه شد که مجال جامه پوشیدن نیافت و بموی پیراهن خود را در کشتی انداخت و باتفاق پسر خود سلطان طاهر در آن طرف آب برآمد
با در فتار سوار گشته بطرف حله گریختند و امیر جهانشاه ایشان را تعاقب نمود و سلطان احمد جسر را ببرید و بجانب جزیرهٔ خالد و مالک بیرون رفت
و امیر جهانشاه عنان بازکشید و سایر شاهزادگان و امرا بهر جا رسیدند از مخالفان هرکس که با فتنه بغا رسیدند و سرکشان را به تیغ بیدریغ بگذرانیدند
و آن زمستان در عراق عرب بپایان رسانیده در اول بهار در پل خاص که در دوازده فرسخی بغداد است بهم پیوستند و عازم اردوی همایون گشتند
ذکر شمه‌ای از جسارت ایلدرم بایزید و ایلچی فرستادن او نزد پادشاه صاحب تائید در آن اوان که امیر تیمور گورکان در فتح بلاد
شام لوازم اهتمام بجای می‌آورد قیصر روم ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف لشکر بارزنجان کشیده آن بلده را مفتوح ساخت
و بشفاعت سلطان احمد از سر جریمهٔ طهرتن گذشته بار دیگر حکومت ارزنجان بوی داد و آتازن و فرزندان او را برسم نوا با خود برد و در آن وقت که امیر تیمور
گورکان از تبریز به نخجوان خرامید طهرتن بملازمت شتافته کیفیت حال عرضه کرد و بر زبان آورد که ظاهرا قیصر از این جسارت نادم و پشیمان گشته و داعیه
دارد که ایلچی فرستاده زبان اعتذار و استغفار بگشاید مع ذلک غایت حمیت خسروانه باعث توجه بجانب روم بود و در مجالس گاهی باظهار ما فی
الضمیر زبان الهام بیان می‌گشود و خبر عزیمت آنحضرت در آن مرز و بوم شیوع یافته بعضی از ناصحان مشفق بعبارات موافق ایلدرم بایزید را بتمهید بساط مصالحه
ترغیب نمودند بنابران قیصر یکی از قضاة آن ولایت را با امیری جهة آن مهم ارسال داشت و ایشان در قراباغ از آن آستان صاحبقران کامران رسیده

رسیده نامهٔ ایلدرم بایزید را که مضمون آن رعایت طریقهٔ طاعت مفهوم می‌گردید بعرض رسانیدند آنحضرت فرمود که چون رومیان پیوسته با کفار فرنگ
جنگ میکنند من بالطبع خواهان توجه بدان جانب نیستم زیرا که نمیخواهم که از مرور عساکر منصور دیار اسلام ویران شود و این معنی موجب شماتت اصحاب کفر و ظلام
گردد اما قرا یوسف که مشوش اوقات مسلمانانست از ضرب تیغ سپاه نصرت مآثر گریخته التجا بقیصر برده مناسب آنست که او را بکشند یا مقید بدینجانب
فرستند یا از قلمرو خود اخراج کنند تا بین الجانبین بیگانگی بتبدیل یابد و در وقت توجه بغزای کفار پرتو امداد ما بر وجنات احوال مجاهدان روم تابد ایلچیان
بقبول این سخنان زبان گشاده صاحبقران کامکار بعزم شکار سوار شده بعد از فراغ از آن مهم ایشان را خلعت و کلاه و کمر بخشیده اجازت مراجعت
داد و فرمود که من بر علانیه میگویم که درین زمستان هم اینجا قشلاق میکنیم و اول بهار بجد در روم میشتابیم اگر آنچه فرمودیم قیصر بجای آورد فهو المراد و الا لابد
بهر سینهٔ تا آسمان بلند کرا گردن آرد بخم کمند و صاحبقران با بریدی پیام رسالت مصحوب ایلچیان گردانید تا بعرض ایلدرم بایزید رسانند که اگر از صمیم
قلب خیال اتفاق داری میباید که مهم قرا یوسف را چنانچه گفتیم بتفصیل رسانی و یکی از خواص خود بدینجانب فرستی تا قواعد عهد و پیمان تاکید یابد و غبار
مخالفت و عناد از صفحات احوال بلاد و عباد نشیند و التوفیق من الله المجید و منه الاعانة و التأیید **گفتار در بیان توجه صاحبقران**
عالی گهر بجانب ممالک قیصر سلاطین سایه پروردگارند که دشوار جهان آسان شمارند بود اطوار ایشان نوع دیگر نباشد
کارشان جز فتح کشور مخالف گر بود چون کوه خارا نگردد در دل ایشان مدارا بسان کوهکن سویش شتابند ز میدان وارهش کردن نتابند
بدام اهتمام و تیر تدبیر کنندش صید چون آهو و نخچیر نظیر این تقریر و شبیه این تحریر حال صاحبقران کشورگیر است که با وجود انواع اسفار مشقت آثار
و تکرار مقابله و پیکار که در آن چند سال متعاقب متواتر عساکر نصرت مآثر را پیش آمده بود اصلا از وفور استعداد و کثرت اجناد ایلدرم بایزید نیندیشید و بخلاف مقتضای
رای امرا و صف آرا توکل بر تایید ملک الملک بخش عظم سلطانه کرده متوجه مملکت روم گردید و چنانچه تفصیل آن از مساعدت وقت مأمولست لوای
اقتدار در آن دیار برافراخت و قیصر را شکست داده اسیر و دستگیر ساخت تبیین این مقال و توضیح این احوال آنکه چون زمستان سنهٔ اربع و ثمانمائه نزدیک
بپایان رسید و انجماد طبیعت عالم زایل شده آثار اقتدار سلطان بهار ظاهر گردید صاحبقران کامکار را خیال توجه بجانب روم بر خاطر خطیر عبور نمود
و در بعضی از مجالس شمه‌ای ازین معنی اظهار فرمود امرا کبار بحسب باطن برین عزیمت انکار کرده با هم گفتند که روم مملکتی است در غایت وسعت و ایلدرم
بایزید با جنود آسوده مستعد رزم و محاربت و ما مدت سه سالست که یورش می‌کنیم و پای در میدان قتال نهاده دشمن میشکنیم بصلاح آن نزدیکتر که شمه‌ای
ازین معنی بعرض رسانیم و حضرت صاحبقران را ازین داعیه بگذرانیم آنگاه باتفاق شمس الدین المالیغی را که بواسطهٔ کیاست و سخندانی در مجلس صاحبقرانی راه
سخن داشت بر آن آوردند که هنگام مجال سخن عرض نماید که امرا در باب مضای عزیمت روم تامل دارند و منجمان نیز این یورش را مکروه میشمارند و چون شمس الدین
این سخن را بمسامع جاه و جلال رسانید صاحبقران شنود و چون سؤال از وی پرسید که تو سخن اهل نجوم را از کجا میگویی شمس الدین از جواب عاجز شد و امیر جلال
الاسلام جرأت کرده فی الحال زانو زده معروض داشت که ما این یورش را بخلاف رای امرا و صواب اصحاب تنجیم اختیار می‌کنیم و بعنایت الهی
و قوت دولت پادشاهی امید میداریم که فتح روم تیسیر پذیرفته قیصر اسیر و دستگیر شود و صاحبقران دانشور جهت رفع دغدغهٔ خاطر انور در ساعت مولانا شهاب
الدین عبدالله لسانی را که مقتدای افاضل حکمای دوران بود طلب فرمود و بمبالغهٔ تمام از اقتضاء اوضاع کواکب استفسار نمود جناب مولوی
جواب داد که بنده تقویم امسال را نوشته‌ام و شرایط احتیاط مرعی داشته طالع دولت روز افزون در غایت قوتست و اختر شوکت دشمن در
نهایت ضعف و چون در آن اوان ذوذوابه در برج حمل ظاهر شده بود چنانچه در آخر روز وقت غروب شفق از جانب مغرب مینمود و بعد از چند روز
هنگام صبح از طرف مشرق طلوع مینمود مولانا عبدالله کتابی از مؤلفات محیی الدین مغربی بمجلس همایون آورده نقل ظاهر ساخت که ظهور ذوذوابه
در برج حمل دلیلست بر آنکه لشکری از جانب مشرق آمده بر بلاد روم استیلا یابد و حاکم روم گرفتار گردد لاجرم خاطر اشرف اطمینان تمام یافت
و در روز یکشنبهٔ هفتم ماه شعبان موافق اول روز نوروز جلالی و مطابق ئی رایات نیل از قراباغ اران متوجه بیابان شمکور گشت بیت میان بست ترک جهان بهر
هجوم بخونریز رومی و تاراج روم بجنبید و در جنبش آمد جهان فلک سای سر کلاه مهان و چون حوالی منکول از فر نزول همایون رشک
روضهٔ رضوان شد بعرض رسید که درین حدود حصاریست موسوم به برتوم و قریب دویست نفر از گرجیان بی ایمان در آن توطن دارند فرمان واجب الاذعان

انجمیکیده ا صح

نفاذ یافته عساکر ظفر آثار فی الحال روی بتسخیر حصار آوردند و مدت هیجده روز بمحاصره و محاربه پرداخته روز ششم فتح تیسیر پذیرفت و مشرکان از ضرب شمشیر آبدار غازیان با آتش دوزخ پیوسته قلعه با خاک راه یکسان گشت بعد از آن حاکم ارزروم پناه بدرگاه عالم‌پناه آورده عفو یافت و شاهانه او را امان بخشید و صاحبقران کشورستان از آنجا یاوینک رفته خواتین و آغایان و شاهزادگان خورد سال را بجانب سلطانیه بازگردانید و از آوینک نهضت همایون اتفاق افتاد و صحرای ارزروم مضرب خیام عساکر نصرت‌فرجام گشت شاهزادگان و نوئینان که بعراق عرب شتافته بودند در آن یورت بموکب عالی پیوستند آنگاه صاحبقران کشورستان کمند همت بر تسخیر قلعه کماخ انداخت و آن قلعه‌ایست در هفت فرسخی ارزنجان و از غایت رفعت و متانت آن دیده فلک خیره است و امیرزاده محمد سلطان متکفل فتح آن حصار شده با طایفه از امرا و بهادران و فوجی از سپاه نصرت‌نشان بدانجانب شتافت و ایام محاصره دوازده روز امتداد یافته آخر الامر شیران بیشه پیکار چون کبک کوهسار بر آن حصار استوار بالا دویدند و آن حصن حصین را از روی غلبه و قهر مسخر ساخته خبر فتح بصاحبقران عالی‌گهر فرستادند و آنحضرت پای مبارک در رکاب آورده بدانجا خرامید و آن قلعه را بعد از احتیاط مدد کوتوالی آن را بطهرتن مفوض گردانید و مابقی اعلام گردون مماس از آنجا نیز در حرکت آمده چون پرتو وصول بر ولایت سیواس انداخت بایزید چپای ایلچیکدی که برسم رسالت نزد ایلدرم بایزید رفته بود با جمعی از ایلچیان قیصر باز آمده فرستادگان بوسیله امرای عالیشان شرف بساط‌بوسی دریافته چند جانور شکاری و ده سر اسب پیشکش گذرانیدند و پیغامی که موافق مدعای صاحبقران کشورگشا نبود بعرض رسانیدند مزاج همایون از استماع آن سخنان متغیر گشت و بیلاکات را رد کرده فرمود که چون سعادت مساعدت نماید نصیحت و نیکخواهی کسی را فایده ندهد ایلدرم بایزید دم سخنی میگوید و بر نفس طریق مطلوبی میپوید اگر قرا یوسف را میفرستاد و قلعه کماخ را بگماشتگان میداد آن مملکت بسلامت می‌ماند الحمد لله که بی منت او حصار کماخ بتصرف بندگان این آستان درآمد اکنون او را بگوئید که چون سخن نشنیدی مردانه وار پای ثبات استوار دار ع من اینک رسیدم نگه دار جای

ذکر نهضت صاحبقران ظفر عطیه بجانب قیصریه و انکوریه و نزدیک رسیدن قیصر و تعبیه سپاه و لشکر

صاحبقران هفت کشور در صحرای سیواس جیبه دیده فرستادگان قیصر را اجازت مراجعت ارزانی داشت آنگاه قلعه باروک را فتح کرده عنان عزیمت بصوب قیصریه برافراشت و بعد از وصول رعایت رعیت آن بلده فرموده سپاه ظفرپناه را به برداشتن ذخیره اشارت نموده از آنجا سه منزل بطرف انکوریه رفته روز چهارم اراضی شهر معسکر نصرت بهر گشت و در آن مرحله از قراول خبر آمد که سپاهی سپاه ایلدرم بایزید نمودار گردید لاجرم فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته لشکریان روی بسوی دشمن نهاده فرود آمدند و طریقه حزم مرعی داشته گرداگرد اردو خندق کندند و چپر و مند و مستحکم گردانیدند و رایت نصرت آیت از آنجا در حرکت آمده چون سایه وصول بر قیصریه انداخت یعقوب نامی که کوتوال الحصار بود در برج و باره مضبوط ساخت و دروازه‌ها فرو بسته ابواب عناد باز گشاده بهادران کین ظفرشعار روی جلادت بحصار آوردند و آغاز انداختن سنگ و تیر و تفنگ کردند در آن اثنا خبر رسید که ایلدرم بایزید بچهار فرسخی اردوی عالی منزل گزیده بنا بر اشارت علیه سپاه دست از جنگ انکوریه باز داشته یک اسپ تاختن پیش رفتند و آب را در عقب گذاشته بتوره فرود آمدند و در آن شب لشکر منصور از هجوم سپاه روم دغدغه تمام داشتند و از وقت جولان جیش در فضای سپهر تا زمان طلوع ترک روی روز نقش خیالات عجیب بر لوح خاطر مینگاشتند چه ایلدرم بایزید لشکری داشت در غایت کثرت و استعداد و همگی اوقات ایشان مصروف غزا و جهاد و سپاه امیر تیمور گورکان از مدت سه سال باز لاینقطع در سفر بودند و با دشمنان قوی دست درگیر و شهر و کشور میگشودند و صاحبقران سعادت‌قرین تمامی شب بتضرع و زاری گذرانیده از حضرت باری ظفر مطلبید و در وقت تباشیر صبح صادق که رایت زرکاری آفتاب مشرق انتساب در فضای سپهر زنگاری بلند گردید ع میان بست بر قصد بدخواه چست و بر باره کوه پیکر نشسته بتعبیه جنود فیروزی اثر مشغولی فرمود دلاوران جوشن‌پوش و مبارزان پرجوش و خروش فوج فوج مصرع چو دریای جوشان بهنگام موج در جنبش آمدند از اشعه اسنه دیده روشنان فلک خیره شد و از هیجان گرد و غبار آئینه آفتاب تیره گشت پشت استظهار برانغار سپاه نصرت‌شعار از صولت میرزا شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان قوت گرفت و از حضور امیر سلیمان شاه و امیر یادگار اندخودی و رستم طغای بوغا و سونجک بهادر دولت تیمور مواد اعتضاد بهمت تضاعف پذیرفت و قبیل ایشان میرزا سلطان حسین بود و علی سلطان تواجی و موسی و توموغا و دلجو انغار لشکر فیروزی آثار علم شوکت و اقتدار میرزا میرانشاه بذروه مهر و ما

مهر و ماه رسید و نیروی شجاعت امیر شیخ نور الدین و امیر برندق و علی سلطان توچین و مبشر و طهرتن و حاجی عبد الله عباس و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین
و تابان شیخ ابراهیم شروانی آنجانب را مزید مکنت بخشید و مقابل ایشان میرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان و توکل برلاس و پیر علی سلدوز بود
و ما بچه رایت خورشید پرتو صاحبقران کواکب کواکب از مطلع قول طلوع نمود و جمعی کثیر از اعاظم سخنان جنگجوی و اکابر دلیران بهرام خوی بسایه چتر همایون
فال استظلال جستند بیت شد آراسته قلب محشر نهیب ز پیشرو غنانان بهمن رکیب و هراول قول امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و برادر
امیرزاده اسکندر و امیر شمس الدین عباس و امیرشاه ملک و الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و زمره دیگر از ابطال بهادر قرار گرفتند و امیر تیمور صاحبقران چهل فوشون
آراسته در پیش خویش باز داشت تا که در هر طرف بکومک احتیاج افتد فوجی از پردلان را بدان جانب فرستد و چند زنجیر فیل فلک شکوه مند پیلتون مانند را
که از بقایای کرایم غنایم هندوستان بود گنجم انداخته و با سلحه و اسباب رزم مکمل ساخته بر بالای هر یک فوجی از اصحاب قبضه که خدنگ ایشان بسان
تیر قضا هرگز خطا نشدی معد و مهیا گشته و مقدم بر صفوف جنود ظفر ورود بایستادند العقه بعقبه ملازمان علیه علیه ترتیب و آیینی صورت بست که پیکر
ظفر واله و شیفته پرچم اعلام ایشان شد و توسن سپهر بدلگام بکام ارادت رام کام و مرام ایشان گشت نظم سپاهی بیاراست صاحبقران که از زیر
از نهیبش آسمان سراسر کمان دار و شمشیر زن بجان رزم خواه و بدل تهمتن زره پیرهن کرده آهن قبا در آهن نهان گشته سر تا بپا و از آن
جانب ایلدرم بایزید بترتیب و آراستن سپاه قیام نمود و در میمنه پسر لاس فرنجی را که برادر زنش بود و با بیست هزار مرد شمشیر زن باز داشت و
نشان ایشان مجموع متلبس بلباس آل عباس بودند و در میسره پسر بزرگتر خویش مسلمان چلبی با لشکری کثیر از روم میان جلادت نشان تعیین کرد و خود در
قلب جای گرفته سه پسر دیگر موسی و عیسی و مصطفی را در عقب قول مقرر داشت و محمد چلبی که ارشد اولادش بود و بمردانگی مشهور شده بود با سایر امرا متهور
مثل بالقوچ پاشا و علی پاشا و عبید بیک و تمورتاش و فیروز و عیسی بیک و حسن پاشا و خلیل و مراد و یعقوب و یوسف و تنکری برمش و احمد و محمد قوی
و مقبل و غیر ایشان از شجعان پردل در مواضع مناسب قرار گرفتند رباعی دو لشکر نگویم ز آهن دو کوه بدوران نمودند فر و شکوه میان دو دیوار
آهن بنا یکی کوچه آمد بشهر فنا

ذکر محاربه امیر تیمور گورکان با ایلدرم بایزید و گرفتار شدن قیصر بتقدیر پروردگار مجید

صباح روز جمعه ۱۹ ذی الحجه سنه اربع و ثمانمایه باین ترتیب و آیین آن دو پادشاه پر خشم و کین در برابر یکدیگر رسیدند و سپاه طرفین مانند دو دریای اخضر از باد
صرصر در تموج آمده غریو سورن و نفیر باوج فلک اثیر رسانیدند و صبر و شکیب از دل مبارزان رمیدن گرفت و مرغ تیر از آشیانه کمان پرواز آغاز نهاد
سپر چینی قهر در ابرو افکنده سخت روی پیش آورده و شعله سنان بپهلوی پهلوانان زبانه کشیده زبان طعن دراز کرد و شمشیر نهنگ آهنگ رخنه در اساس
حیات جوانان انداخت و گرز گران سنگ سر گردنکشان نرم ساخت نظم چکاچاک شمشیر برنده فرق زمین را بدریای خون کرد غرق
بسا خون که از تارک اهل روس بر آورد سر همچو تاج خروس چنان ریخت کوپال بر مرد جنگ که کوی ابابیل میریخت سنگ و در آن روز نخست
میرزا ابابکر بکران مسابقت در میدان مبارزت رانده از قبیل برانغار سپاه نصرت شعار بر جوانغار مخالفان تاخت و از زخم پیکان خدنگ اساس
ناموس مسلمان چلبی را چون آبگینه حلبی از ضرب سنگ درهم شکست و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان نیز بر آنجانب حمله کرده دست چپ رومیان
برهم زدند و محمد چلبی که ولد ارشد قیصر بود و بمردانگی اشتهار یافته بود در آن معرکه ستیزه آوری بسیار اظهار نمود و چون دانست که مقاومت با سپاه منصور
مقدور او نیست پشت بر معرکه کرده بطرفی بیرون رفت و امیرزاده محمد سلطان بفرمان صاحبقران کشورستان بمدد جوانغار شتافته برق تیغ جهان
سوزش بر فرق برانغار دشمنان تافت و برلاس فرنجی در برابر شاهزاده دست باستعمال آلات قتال برده چند کرت از هر دو طرف کر و فر بوقوع انجامید
نظم گهی تند دریای توران ز موج رسانید آسیب طوفان باوج گهی آتش رومیان گشت تیز بعیوق بر کرد دود ستیز آخر الامر آثار ضعف در
جانب رومیان عیان گشت و صاحبقران گیتی ستان تمامی اعیان سپاه نصرت نشان را فرمود تا یکبار جنبش پیش بردند و شاهزادگان و امرا حمله
حمله کرده بیت دو لشکر بیکدیگر آمیختند زگیتی قیامت برانگیختند سحاب تیغ از بس که خون ابطال افشاند گرد از فضای معرکه هیجا فرونشاند و شعله سنان
جان ستان نهیب ایشان چندان برافروخت که مرغ روح کشتگان را در جو هوا پر بسوخت بیت سنان آتش کین برافروخته پر مرغ را در هوا سوخته
در آن حین امیرزاده ستم نشان محمد سلطان شش فوشون از رومیان که بر زبر پشته ایستاده بودند رانده بجای ایشان بر آمد و ایلدرم بایزید با سپاه قول

شعب عید

صفت جنگ

برشاه زاده حمله کرده و او را بپایان دوانده خود بر آن بلندی بایستاد و لشکر روم را بچشم احتیاط در آورده بیشتر ایشان را عاجز و پریشان یافت و
حیرت بر قیصر مستولی شده بار دیگر سوار و پیاده بسیار بوی پیوستند و امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را بر آن بلندی دیده باتفاق میرزا شاهرخ و امیر
زاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه بدان جانب تاخت و چریک منصور آن پشته را احاطه نموده قیصر تا آخر روز پای جلادت و ثبات فشرده و هنگام غروب
که وقت زوال آفتاب اقبالش بود از مقابله و مقاتله عاجز گشته ترک ستیز گفت و راه گریز پیش گرفت و چون سیل عرم از آن بالا روی بنشیب آورد
سپاه منصور کوچه دادند و دست به تیر و کمان برده شیوه آغاز کردند بیت شتاشات پیکان الماس گون بدریا رسانید سیلاب خون و قیصر
بشتابان با دو صد سوار از آن دریای خونخوار خود را بکنار کشیده بسرعت هر چه تمامتر مسافتی می پیمود و سلطان محمود خان با فوجی از بهادران بتکامیشی ایلدرم
بایزید اسپ برانگیخته بوی رسید و او را گرفته در وقت عشا بدرگاه پادشاه مظفر لوا آورد بیت رسانندش هژبر کیانی کمان بدرگاه صاحبقران زمان
در ظفرنامه و مطلع السعدین مسطور است که چون صاحبقران منصور شنود که قیصر را دست بسته بسته حاضر گردانیده اند فرمود تا دست او را گشاده
بتعظیم و احترام هر چه تمامتر درآوردند و در مقامی لایق نشاندند اما حضرت مخدومی مرحومی ابوی در روضة الصفا از والد بزرگوار خویش سید خاوندشاه رحمه الله
نقل نموده اند که سید احمد ترخان که در آن شب یکی از حاضران مجلس صاحبقران بود گفت ایلدرم بایزید را دست بسته ببارگاه همایون درآوردند
و آنحضرت بخشونت قیصر را انحضار درشت گفت آنگاه فرمود تا دست او را گشاده بنشاندند و باتفاق تمورخان امیر تیمور گورکان در آن محفل زبان
عتاب از روی رفق بقیصر را گفت هر چند ظهور خیر و شر منوط و متعلق باراده قادر مختار و خالق بی انبازست اما در عالم اسباب موجب این همه محنت که
بتو رسیده تو خود کرده زیرا که در قبول هر پیامی که از تو التماس کردیم اگر مضایقه نمی فرمودی بین الجانبین طریق موافقت مرعی می بود و بواسطه عبور عسکر
منصور گرد ملال بر ساحت احوال سپاهی و رعیت این دیار نمی نشست و مع ذلک همگنان را معلوم است که اگر قضیه برعکس واقع میشد و تیر ظفر
و نصرت در دست سپاه تو آمدی تا چه حد غضب تو چه امور نا ملایم در باره من و منتسبان بوقوع می انجامید اکنون بشکرانه این فتح و فیروزی در حق تو و
اولاد تو جز نیکویی نخواهم اندیشید هیچ باک مدار و دغدغه بخاطر راه مده ایلدرم بایزید بجرایم خویش معترف شده زبان بدعا و ثنا برگشاد و امیر
تیمور گورکان مراحم خسروانه شامل حال قیصر گردانیده خلعتی پادشاهانه در قامت قابلیتش پوشانید و بوعدهای جمیل دل پریشان او را جمع ساخت ایلدرم
بایزید چون آن عواطف و اشفاق مشاهده فرمود معروض داشت که فرزندانم مصطفی و موسی در معرکه با من بودند امید آنکه ملازمان درگاه بتفحص حال
ایشان مشغولی فرمایند و هر کدام زنده یابند بمن رسانند و در ساعت تواجیان بفرمان حضرت صاحبقران باطراف و جوانب تاختند و بعد از
چند روز موسی را پیدا کرده بآستان اقبال آشیان آوردند و مکارم اخلاق صاحبقران قیصرزاده را نیز خلعت فاخر پوشانیده نزد پدر فرستاده و هم در آن
ایام نزدیک ببارگاه فلک اشتباه خرگاهی متکلف جهة قیصر برافراشته بودند و حسن بیک برلاس و بایزید و جمعی را بمحافظتش قیام مینمودند

ذکر شمه از احوال ممالک روم و انتقال قیصر و امیرزاده محمد سلطان بجوار مغفرت حی قیوم چون امیر تیمور گورکان از
هجوم سپاه روم فراغت یافته قرین فتح و نصرت در مرغزار انگوریه نزول اجلال فرمود و یعقوب کوتوال کلید قلعه انگوریه بآستانه علیه آورده مال امانی
از آن بلده بتحصیل پیوست و بعد از آن ایام فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ابابکر و امیر نورالدین و امیر سونجک ببرسا
که در آن زمان تختگاه قیاصره بود درروند و امیر شیخ نورالدین اموال و خزاین ایلدرم بایزید را ضبط کرده و امیرزاده محمد سلطان با سایر همراهان تا
کنار آب اسرقیه تاخت کنند و ایضا حکم شد که سلطان محمود خان و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه و رستم طغا بوغا و
سید خواجه و پیر علی سلدوز حسب الحکم عازم قونیه و آن شهر و قراحصار و علائیه و عدالیه گردند و این هر دو طایفه متوجه مقصد گشته بهر جا رسیدند کمال اقتدار
ظاهر گردانیدند و امیرزاده محمد سلطان تا کنار آب اسرقیه تاخت کرد و پسر کلان قیصر امیر سلیمان چلبی را که بآنجا گریخته بود و غلبه از گریختگان فراهم آورده
بگریزانید تا از آب بغاز گذشته با سرقیه رفت و کوچ بسیار شده بدست افتاد و امیرزاده محمد سلطان مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت نموده
در مرغزار نیکی شهر قرار گرفت و در آن اوان زن و دو دختر قیصر و دختر سلطان احمد جلایر که در نیکی شهر پنهان شده بودند بدست عساکر امیر شیخ نور
الدین افتادند و سلطان احمد چنانچه سابقا مسطور گشت از بغداد بروم رفته بود و قرایوسف نیز در وقت طلوع ماهچه الویه علیه برافق قیصریه از

و میرزا امیرانشاه

جهانشاه و امیر شیخ

از بروسا بطرف ملک شتافته بود الغصّه چون امیر شیخ نور الدین از ضبط اموال بروسا و غارت و تاراج آن بلده فراغت یافت خزاین ایلدرم بایزید را با منکوحهٔ او و ستنیه بنت برلاس فرنجی و دخترش بار دوی همایون برد و حسب الحکم نزد قیصر فرستاده در آن اوان سلطان محمود خان در کیجیک یرلغ وفات یافت و امیر تیمور از شنیدن ماجراء مصیبت زبان بکلمهٔ استرجاع بکشاد و از برای ترویج روح او خیرات و صدقات بفقرا و مساکین داد و فرمان فرمای بلاد و عباد از نواحی انکوریه کوچ فرموده صحرای سوری حصار را از نزول همایون عشرت افزای قلعهٔ فیروزه کار کردون ساخت و در آن ایام امیرزاده خلیل سلطان و امیر بیشبرو دولت تمور را بسرحد ترکستان ارسال داشت و چون امیر اقتو غا در هرات وفات یافته بود امیر مضراب جاکو را بجای او روان فرمود انگاه ماهچهٔ رایت آفتاب عظیمه از سوری حصار در سیر آمده پرتو وصول بر کوتاهیه انداخت و بنا بر انکه آن بلده بلطافت هوا و عذوبت آب موصوف بود مدّت یکماه مضرب سرادقات عزّت گشت بعد از آن امیر تیمور گورکان عزم تنقور لغ فرموده از کوتاهیه نهضت نمود و چون بحوالی التونتاش رسید روزی بزم عیش و مجلس عشرت در غایت آراستگی مرتّب گردانید و ایلدرم بایزید را منظور نظر مکرمت ساخته بدان صحبت جنّت صفت طلبید و چون دوری چند گذشت و دماغ حضرت صاحبقرانی از نشاء می ارغوانی گرم گشت اصناف الطاف در بارهٔ قیصر اظهار فرمود از انجمله یکی تفویض سلطنت مملکت روم بود و بعد از آنکه خاطر خطیر خسرو جهان گیر از تمهید بزم عیش باز پرداخت بار دیگر پرتو اهتمام بر سرانجام مهام جهانبانیان انداخت و مولانا بدر الدّین احمد و لد شیخ شمس الدّین محمّد جزری را برسم رسالت بجانب مصر فرستاد و بملک فرج پیغام داد که بباید خطبه و سکّه در آن دیار باسم و القاب همایون ما آرایش یابد و اتلمش از قید نجات یافته بدین جانب شتابد و الّا همای لوای کشورکشا بعد از مراجعت از ولایت روم متوجّه آن مرز و بوم خواهد بود و مقارن آن حال ایلچی پاکور حاکم قسطنطنیه که اکنون باستنبول اشتهار یافته بدرگاه عالم پناه رسید و اشرفی بیشمار و تحف بسیار بگذرانید و چتر اطاعت فرستنده خود بعرض رسانید و صاحبقران منصور او را خلعت عفو پوشانیده اجازت مراجعت ارزانی داشت و چون موکب همایون در تنقور لغ نزول اجلال فرمود شیخ رمضان که در زمان ایلدرم بایزید منصب ارجمند قضا را با شغل خطیر وزارت جمع کرده بود از پیش پسرش امسلمان چلبی برسم رسالت آمده تبرّکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش نموده گفت اگر لطف پادشاهانه رقم عفو بر صحیفهٔ جریمهٔ قیصرزاده کشد قدم از سر ساخته بخدمت شتابد امیر تیمور شیخ رمضان را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده گفت امسلمان را بگوی که آنچه در پردهٔ غیب مسطور بود بظهور آمد گذشت آنچه گذشت مضی ما مضی ع که گفته اند بزرگان که از گذشته نگویند بی دغدغه باینجانب بباید آمد تا غبار مخالفت از آئینهٔ موافقت سمت انجلا پذیرد و شیخ رمضان بانعام کلاه و کمر و اسب و زر محظوظ و بهره ور گشته رخصت معاودت یافت و چون حریف خریف آغاز دم سردی کرد لشکر برد دست برد بغارت باغ و بستان برآورد و صاحبقران کامران بتعیین یورت قشلاق اشتغال فرموده قاصدی نزد امیرزاده محمّد سلطان فرستاد که رایت ظفر آیت بجانب دست راست برافرازد و هر کس سر خلاف داشته باشد از بنیاد براندازد و در شهر مغنیسیا قشلاق کند و شاهزاده حسب الامر نموده بآن طرف رفت و یورت قشلاق میرزا شاهرخ که در جوانغار بود ولایت کرمیان ایلی مقرّر شد و ماهچهٔ اعلام نصرت انجام از تنقور لغ در حرکت آمد و بعد از قطع منازل شهر تیره را که از مشاهیر بلاد روم است مانند قلعه گردون روشن ساخت و مدّتی آن مقام محل نصب خیام عساکر نصرت انجام شد و سلطان عیسی حاکم ماردین که از کرده پشیمان گشته بود در آن منزل بپای اعتذار بآستان سپهر اقتدار آمد و میرزا شاهرخ متکفّل شفاعت و متعهّد عنایت شده او را در لباس گناه کاران سر برهنه بپای تخت صاحبقرانی آورد و التماس عفو کرده امیر تیمور گورکان ملتمس شاهزاده را مبذول داشته جناح مرحمت بر سر حاکم ماردین بگسترد و قامت قابلیتش را بخلعت خاص بیاراست و تاج و کمر انعام نمود و دختر او را نامزد میرزاده ابابکر فرمود و در آن زمان که داخل شهور سنهٔ خمس و ثمانمائه بود بمسامع علیه پیوست که در کنار دریا حصنی است بغایت حصین و سه طرف آن بآب دریا اتّصال دارد و یکجانب بخشکی و جمعی کثیر از کفار فرنگ آنجا میباشند و آن قلعه را ازمیر میخوانند و از مواضع معتبر که میدانند و بمسافت یک اسپ تاختن از آن حصار دو قلعهٔ دیگر است بر سر کوهی و مسکن مسلمانان است و آن را نیز ازمیر می نامند و میان اهالی ازمیر مسلمانان و گبران دایم نیران قتال اشتعال دارد و بنا بر آن که فرنگیان را بنگاه داشتن ازمیر گبران اهتمام بسیار است تا غایت هیچکس از سلاطین اسلام بر آن قلعه دست نیافته است و چون پرتو شعور صاحبقران مؤیّد منصور بر چگونگی حالات آن قلعه افتاد عرق عصبیت در حرکت آمده بدانجانب شتافت و در عرض دو هفته ازمیر گبران را مسخّر ساخته کفار را بدار البوار فرستاد و حصار

بازمین هموار کرد و غایت استواری ازمیر و ایام محاصرهٔ آن ازین قطعه که در ظفرنامه مسطور است بوضوح میپیوندد قطعه ازمیر خراب گشت از امیر تیمور مؤید جهانگیر و آن قلعه که هیچ شاه نفگند برکنگره اش کمند تسخیر در جنگ که هفت سال قیصر ننشاند بر آن غبار تغییر بگرفتن و کندش ز بنیاد زین سان شده بدو هفته یافت تیسیر اینست کمال کامکاری بازوی قوی و حسن تدبیر و چون صاحبقران کشورگیر از مهم ازمیر گران باز پرداخت تقویت متوطنان ازمیر مسلمانان پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و ایشان را اسلحه بسیار و آلات و ادوات بیشمار بخشید تا اگر کفار فرنگ بعزم جنگ متوجه ایشان گردند در مقام مقابله و مقاتله توانند آمد و در تضاعیف این حالات شیخ رمضان کرت دیگر از نزد مسلمان چلبی بدرگاه فلک اشتباه آمد و پیشکش بسیار از اسپان راهوار و جانوران شکاری و اقمشهٔ نفیسه و نقود نامعدود همراه آورده و بوسیلهٔ امرای عظام شرف بساط بوسی صاحبقران کرده دین غلام در یافته کیفیت اخلاص و دولتخواهی مسلمان را بشرف عرض رسانید و منظور نظر عنایت و رعایت گشته فرمان همایون نفاذ یافت که حکومت تمام ولایت اسریقیه و توابع و مضافات مخصوص بقیصرزاده باشد و درین باب یرلیغ جهان مطاع بالتمغاء همایون رسید و شیخ رمضان بانعام خلعت فاخره و اسپ مکمل بزین زر سرافراز شده رخصت انصراف ارزانی یافت و هم در آن ایام از پیش پسر دیگر قیصر عیسی چلبی رسولی قطب الدین نام بپابوس صاحبقران آفتاب احتشام رسید و او نیز نوازش یافته باز گردید آنگاه رایت ظفر پناه از ازمیر مراجعت کرده سایهٔ التفات بر تسخیر حصار الغ یرلق انداخت و در اثنا رجنگ و جدال تیری بسینهٔ امیر جلال الاسلام رسیده شهید گردید و همان لحظه قلعه مسخر گشته تمامی مردان آنجا بر القتل رسانیدند و عیال و اطفال در اسیری افتادند و الغ یرلق با خاک راه یکسان شد بعد از آن کرز و نسبین نیز بیمن توجه صاحبقران ظفرقرین مفتوح گشته حکم سایر قلاع اخذ و گرفت و در آن اثنا از پیش امیرزاده محمد سلطان مبشری بخدمت صاحبقران ستوده مآثر رسیده عرض کرد که شاهزاده را عارضهٔ قوی طاری شده است و ازین جهت دغدغه بخاطر انور راه یافته بر جناح استعجال یار دوی امیرزاده محمد سلطان فرستاد که کسی دانسته بفرستد تا کیفیت حال را کما ینبغی باز نماید و موکب جهان گشای از نواحی سپین بطرف آق شهر در حرکت آمده در خلال این احوال قیصر سعید ایلدرم بایزید در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه در آن شهر بمرض خناق و ضیق النفس در گذشت و امیر تیمور گورکان در اثناء راه این خبر شنیده بغایت محزون و متالم شد و مقارن آن حال دانه خواجه از پیش امیرزاده محمد سلطان آمده تقریر کرد که مولانا فرج طبیب شاهزاده را مسهلی داد و مفید نیفتاد بلکه مدد علت شده مرض بصرع انجامید ملال خاطر همایون بسمت ازدیاد پذیرفته دانه خواجه را دو اسپه باز گردانید که تا رسیدن موکب فرخنده بدانجانب خبری دیگر بیاورد و بنفس نفیس بآق شهر شتافته از غایت ملاطفت بازماندگان ایلدرم بایزید را دلجوئی نموده جامها پوشانید و پسرش موسی چلبی را بخلعت خاص و کمر شمشیر مرصع و ترکش بند و باره طلا اختصاص داد و یکصد سر اسپ با دیبای توپنجی بخشید و یرلیغ موشح بالتمغای همایون کرامت نمود و فرمان فرمود که قیصر را نعش پدر خود را که در آق شهر بامانت گذاشته بودند با آئین سلاطین به برسا برده در عمارتی که خاص از برای این معنی ترتیب داده بودند دفن کنند و چلبی آنموجب بتقدیم رسانید و امیر تیمور گورکان آغرق را در آق شهر گذاشته بر جناح سرعت سوار و روی بار دوی امیرزاده محمد سلطان آورد و بعد از وصول بمقصد شاهزاده را چنان ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت و ازین جهت ملالی عظیم بر باطن خجسته صاحبقرانی مستولی شده همدران روز بیمار را در محفه خوابانیده کوچ فرمود و چون سه مرحله از قراحصار گذشته فرود آمد در هژدهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه مرغ روح امیرزاده محمد سلطان از قفس قالب بجانب عالم آخرت پرواز نمود و از وقوع آنحادثهٔ کبری صاحبقران سعادت تمام عنان اصطبار از دست داد و لآلی آبدار از چشم دیده فرو پاشید و فریاد و فغان امیر و وزیر و صغیر و کبیر بایوان کیوان رسید طبق سران ملک پیراهن دریدند دم و یال ستوران را بریدند و آخر الامر بمقتضای رضا داده بتجهیز و تکفین شاهزادهٔ مغفرت قرین مشغول گشتند و جسدش را در تابوتی نهاده و تابوت را در محفه تعبیه کرده حکم شد که امیر الیاس خواجه با دویست سوار از اعیان روزگار آن گوهر نفیس را بسلطانیه برد و در مزار بزرگوار قیدار پیغمبر علیه السلام بصدف خاک سپارد مدت عمر امیرزاده محمد سلطان بیست و نه سال بود و یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه این رباعی نظم فرموده رباعی

بگذشت بهژدهم زماه شعبان سلطان جهانیان محمد سلطان چون نور قمر بکنج خاک پنهان تاریخ وفات گرددت جمله عیان

ذکر رسیدن ایلچیان مصر بآستان اقبال آشیان امیر تیمور گورکان و بیان مراجعت رایت نصرت نشان بصوب عراق و آذربایجان

چون مولانا بدر الدین محمد و سایر فرستادگان امیر تیمور گورکان بمصر رسیدند و سلطان فرج که ملک ناصر لقب یافته بود

یافته بود بر فتح روم و اسیری قیصر وقوف یافته بیقین دانست که در مخالفت صاحبقران واقر حشمت صرفه ندارد بنابر آن ایلچیان را باصناف الطاف نوازش کرده باطلاق تلمش فرمان داد بلکه او را ببارگاه خود طلبیده و مراسم تعظیم بتقدیم رسانید و از تقصیرات سابقه عذر خواهی نمود و در تمامی بلاد مصر و شام خطبه و سکه باسم صاحبقران گردون مقام آراسته تلمش را با دو کس از اعیان ملازمان خویش احمد و آقتنا نام بجانب سده سدره مقام روان ساخت و برسم پیشکش اموال وافر و نقود نامعدود و عقود جواهر و خوت و اقمشه فاخره و شمشیرهای مصری و اسپان تازی ارسال داشت و قبول نمود که بعد ازین باج و خراج بخزانه عامره رساند و تلمش با همراهان در نواحی آق شهر بخدمت صاحبقران نصرت قرین رسیده زمین عبودیت بلب ادب ببوسیدند و تبرکات سلطان مصر را گذرانیده کیفیت طاعت او را بعرض رسانیدند آنحضرت اظهار عواطف و اشفاق نموده فرمود که چون ملک ناصر در صغر سن از مهر تربیت پدر مهجور گشته رعایت حال او برذمت همت پادشاهانه واجب میدانیم هرآینه چون بر جادهٔ اخلاص ثابت قدم باشد ملتمسات او را بقبول رسانیده وصول چنان خواهیم کرد که بفراغ بال در مملکت خویش سلطنت نماید و بخدمت حرمین الشریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً و تکریماً اقدام فرماید و احمد و اقتنا را بانعام و خلعت و زر و کلاه و کمر اختصاص داده مصحوب ایشان جبه ملک فرج تاج و قبا و کمر مرصع فرستاد و چون از آن امر فراغت یافت عزم مراجعت از مملکت روم جزم فرمود و خاطر انور بر کوچانیدن قوم قراتاتار قرار گرفته الویه ظفر عطیه بجانب یورتهای ایشان که در صحرای ماسیه و اراضی قیصریه بود حرکت نمود و قراتاتار قومی اند از اتراک که هلاکو خان ایشان را از مغولستان بایران آورده بود و جهة شرارت نفس بمملکت روم فرستاده و آن قبیله سی چهل هزار خانه وار بودند و مواشی و مراعی و اغنام و اموال بسیار داشتند القصه چون ماهچه رایت همایون پرتو وصول بر حدود منازل قراتاتار انداخت دو کس از کلانتران ایشان اخی ترکت و مروت بملازمت شتافته بخلعت طلادوز و کمر زرنگار سرافراز شدند و برفتن بماوراء النهر مامور گشته طوعاً و کرهاً زبان بقبول گشودند و امیر تیمور گورکان فرمان داد که ایشان گرزن گرزن و جوق جوق ساخته بر امراء تومان تقسیم نمودند و با تمامی گله و رمه کوچانیده روان شدند و یرلیغ مطاع نفاذ یافت که هیچکس از ایشان گوسفند و چهارپای بخرد تا شکیبا نشوند و خیال فرار نکنند آنگاه عنان یکران صاحبقران گیتی ستان بجانب عراق و آذربایجان انعطاف یافت و مثال لازم الامتثال بسلطانیه ارسال یافت که حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و چلپان ملک آغا و خانزاده که والده شاهزاده سعید محمد سلطان بود با سایر آغایان و شاهزادگان صغار تا حدود قلعه اونیک چتر همایون فال را استقبال نمایند و چون رایات ظفر آیات بسعادت و اقبال از سیواس بگذشت مراحم خسروانه امیر قراعثمان را بصنوف نوازش سرافراز گردانیده رخصت فرمود که بولایت خود رود و یکران عزم بر طی بوادی مواظبت نموده در مرغزار ارزنجان امیر طهرتن لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانید پیشکش کشید یکدو منزل دیگر همراهی کرده بازگشت و در ارزروم دری سپهر سلطنت و کامکاری امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده سعد وقاص برسیدند و صاحبقران ایشان را در آغوش مهربانی کشیده از دیدن امیرزاده محمد جهانگیر و برادرش جراحت واقعه جانسوز امیرزاده محمد سلطان تازه شد و قطرات عبرات بر رخسار فایض الانوار صاحبقران کامکار فرو دوید و حضرات عالیات در اونیک بموکب همایون پیوستند آن واقعه هایله بوالده شاهزاده مرحوم خانزاده شنوانیدند و ستر علیا مانند ماهی در شبکه مضطرب گشته بر وجهی تضرع و زاری و گریه و بیقراری نمود که فلک زنگاری اگر تودهٔ نیستی بر در دلش اشک گلگون می افشاند و تمام آغایان لباس سوگواری پوشیدند بموافقت خانزاده بر پلاس ماتم نشستند و تعزیتی در غایت عظمت داشته و جهة ترویح روح شاهزاده سعید بختمات کلام ملک علام و اطعام ضعفا و ایتام قیام و اقدام نمودند بعد از آن فرمان عالیشان نفاذ یافته و مردم از شعار ماتم بیرون آمدند و عواطف خسروانه همه را باعزاز و اکرام خلعت و انعام بنواخت و جهة اهتزاز نهضت عزم گرجستان را پیش نهاد همت ساخت

ذکر نهضت رایت نصرت نشان بصوب ولایت گرجستان و تفویض ایالت بعضی از ممالک بشاهزادگان عالی مکان

چون ماهچه لوای کشورگشای از ممالک روم بازگشته پرتو وصول بر حدود گرجستان انداخت و ملک گرگین باقدام اخلاص و عبودیت موکب همایون را استقبال ننمود عصبیت دین و غیرت پادشاهانه باعث آمدند که امیر تیمور گورکان بار دیگر عزم گرجستان جزم کرده بطرف منکول روان گشت و در آن نواحی ایسر اقبوقا کرجی با تبرکات لایقه بدرگاه عالمپناه رسید و متعاقب او کوستندیل برادر ملک گرگین نیز ساحت آستان دولت آشیان را مقبل و ملثوم گردانید و همچنین در هر منزل سروران و حکام بخدمت میشتافتند

و پیشکش گذرانیده بعواطف خسروانه اختصاص مییافتند و چون حوالی منکول محل نزول همایون گشت نظر مرحمت صاحبقرانی بر حال امیرزاده پیر محمد عمر شیخ افتاد بار دیگر حکومت شیراز بنام او اختصاص پذیرفت و امیرزاده پیر محمد متوجه فارس شده برادرش میرزا رستم در ییلاق قصر زرد و انجیر نشینده عازم اردوی همایون گردید و در منزل خانسا ... از اعمال جرباد قان فرمان واجب الاذعان بمیرزا رستم رسید که حکومت صفهان را بتو عنایت فرمودیم آغرق را بدان بلده فرست و خود بورود جرد رفته قلعه ایشان را بجال عمارت باز آور و هم در آن مرحله میرزا پیر محمد و میرزا رستم با یکدیگر ملاقات کرده هر یک روی بالکاء خود آوردند و امیر تیمور گورکان بعد از آنکه در منزل قارص نزول اجلال فرمود رای عالم آرای متوجه تعمیر دار السلام بغداد گشته ایالت ولایت عراق عرب تا واسط و بصره و کردستان و ماردین و سایر قلاع آنحدود را بامیرزاده ابابکر عنایت کرد و فرمود که شاهزاده نخست بدیار بکر شتابد و مفسدان آنجائی را بتیغ سیاست نیست کردانیده در فصل پاییز بعراق عرب رود و شر قرا یوسف که در آن وقت بر آن دیار مستولی بود دفع ساخته در زراعت و عمارت دار السلام بغداد مساعی جمیله مبذول دارد و شرح استیلاء قرا یوسف بر عراق عرب آنست که چون او در بر ساحیر وصول موکب صاحبقرانی بقیصریه استماع نمود هراس بقیاس بر ضمیرش راه یافته بطرف عراق عرب شتافت و احشام ترکمه را جمع آورده در صحرای هیبت نشست و سلطان احمد که در آن اوان بار دیگر ببغداد آمده بود بحیله پیش پسر خود سلطان طاهر رفت و آغا فیروز را که حیلة الملک سلطان طاهر بود بگرفت و بدین جهة پسر از پدر متوهم شده باتفاق امراء عظام محمد بیک و امیر علی قلندر و میکائیل و فرخ شاه که ایشان نیز از سلطان احمد خوف داشتند یاغی گشت و شب از آب بگذشت و روز دیگر سلطان احمد جسر بریده در آن طرف آب در برابر پسر منزل گزید و کس نزد قرا یوسف ارسال داشته او را بمدد طلبید و قرا یوسف بدو پیوسته باتفاق از آب عبور نمودند و با سلطان طاهر حرب کرده او را شکست دادند و سلطان طاهر در وقت فرار خواست که اسپ از جوی بجهاند با جیبه و اسلحه در آب افتاده شعله حیاتش فرو نشست بعد از آن سلطان احمد از صولت قرا یوسف اندیشناک شده از وی مفارقت کرده ببغداد رفت و قرا یوسف متعاقب لشکر بدار السلام کشیده آن بلده را مسخر گردانید و سلطان احمد در گوشه خزیده شخصی قرا حسن نام او را بدید و در شب بر دوش گرفته قریب پنج فرسخ ببرد آنگاه بحجمی رسیدند و گاوی گرفته سلطان احمد بر آن گاو سوار گشته بتکریت رفت و سارق عمر اویرات که در آن دیار بود چهل سر اسپ و از نقد و اسلحه آنچه توانست پیشکش کرد و سلطان احمد مغلوکی چند در هم کشیده از آنجا بطرف شام خرامید و عراق عرب روزی چند در تصرف قرا یوسف ماند القصه چون امیرزاده ابابکر بحله رسید و امیرزاده رستم از بروجرد بموجب فرمان واجب الاذعان بدو پیوست و شاهزادگان دو قول ترتیب داده روی ببغداد نهادند و قرا یوسف ایشان را استقبال نموده بکنار نهر النعیم تلاقی فریقین روی نمود و جنگی صعب اتفاق افتاده برادر قرا یوسف در معرکه کشته گشت و او بطرف شام گریخت آنگاه امیرزاده رستم بعراق عجم رفته میرزا ابابکر ببغداد خرامید و بعمارت و زراعت مشغول گردید

ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب کرجستان و انجا زو مراجعت نمودن از کرجستان ظفر قرین سرافراز

چون صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بولایت کرجستان در آمد و امراء ذوی الاعزاز قری و قصبات آن مملکت را تاخته باردوی همایون پیوستند بمسامع جلال رسید که در آن اراضی بر بلندی که در میان دو دره عمیق واقع شده کوهی است از جمیع جوانب آن بلند و هموار و در رفعت برابر فلک دوار و از طرف جنوبی آن جبل شعبه جدا گشته و بارتفاع از و بر گذشته چنانچه از بالای آن کوه بغیر پایه نردبان یا ریسمان و امثال آن بر زبر آن کوه پاره نمیتوان رفت و آن جبل بجز یک راه باریک پیچا پیچ ندارد و پیرامنش بواسطه تنگی دره جای نزول سپاه و نصب خیام نیست بنا بر علی بدان جمعی کثیر از کرجیان بالای آن را قلعه ساخته بفراغت نشسته اند و کو توالی دارند نزال نام و ذخیره بسیار جمع آورده اند چنانچه فتح آن حصار منحصر در طول ایام محاصره است امیر تیمور گورکان بعد از استماع این سخنان کمند همت بلند نهمت بر تسخیر آن قلعه که موسوم بکرتین بود انداخته لوای نهضت برافراخت و مردم از آن عزیمت بالغایت متعجب گشتند زیرا که با لشکر بسیار اقامت در نواحی آن حصار میسر پذیر نبود و با سپاه اندک در میان ولایت یاغی آنمقدار توقف که ذخیره اهل قلعه با تمام رسد مصلحت نمینمود القصه روز جمعه چهار دهم محرم الحرام سنه ست و ثمانمائه ماهچه علم نصرت شیم سایه وصول بر ظاهر کرتین انداخت و عساکر ظفر قرین آغاز محاصره و محاربه کرده از بالای آن کوه تیر و سنگ بسان قطرات باران از امر بنیان ریزان گشت و امیر شاه ملک و دیگر امراء بفرمان صاحبقران مظفر لوا در مقابل آن حصن حصین دو سه حصار متین برافراختند

برافراختند تا اگر فتح از روی قهر و غلبه میسّر نشود جمعی از لشکریان کمان تنشسته بامر محاصره پردازند و چون یکهفته مهم جنگ و جدال بگذشت در شب جمعه ۲۱ ماه مذکور
بیلجیک نامی از قوم بکریت که در کوه روی نظیر نداشت بران سنگ پاره برآمد و بنشانی بگشت و بازگشت و هیچکس از گرجیان را بر آن اطلاع نیفتاد در روز دیگر
سرگذشت شب را در پایهٔ سریر سلطنت مصیر تقریر کرد رای قلعه‌گشای اشارت فرمود تا از ابریشم و ریسمان طنابهای قوی تافتند و چوبها سری در یکطناب
و سری در دیگری تعبیه کرده نردبانی ساختند و حکم شد که نخست چهار کس از کبرتیان بران کوه پاره برآیند و نردبان موصوف را فرو گذارند تا جمعی از دلاوران
بران جبل صعود نمایند و برحسب فرموده شب یکشنبه بیست و سیم ماه مذکور پنجاه و دو مرد از اهل یزد بر آن کوه بالا رفتند و چون صبح صادق از افق شرق
رایت نورافشان برافراخت گرجیان تاریک دل از خواب غفلت در آمدند یکی از بهادران خراسان که داخل آن پنجاه و دو مرد بود بی اختیار آواز
برآورد و تکبیر گفت و محمود نفیرچی نفیر کشید و چون گرجیان از آن حال که در خیال ایشان نگذشته بود وقوف یافتند سراسیمه شده از روی ضرورت
دست باستعمال آلات قتال بردند و از آنجانب امیر کشورگیر بنفس همایون سوار گشته با طایفهٔ از دلیران روزگار بپای حصار شتافت و مبارزان را بصعود
امر فرمود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده دود و حیرت بدماغ گرجیان کرتین بالا رفت و نمیدانستند که بدافعهٔ این مردم پردازند یا دفع جمعی را
که از بالای آن کوه پاره متوجه ایشان بودند پیش نهاد همّت سازند و حربی در غایت صعوبت روی نموده آخر الامر حسب مقصد و قد الحق یعلو ولا یعلی
مجاهدان دین بر آن کفار لعین ظفر یافتند و قلعه را در حیز تسخیر کشیده نزال کوتوال گرفتار گشت و با سایر یاران بدکردار راه دوزخ پیش گرفت و
کلیساهای ایشان ویران شد و شعار شرع شریف در آن دیار بهمت ظهور پذیرفت و امیر تیمور گورکان بیلجیک و تمامی بهادرانی را که بر آن کوه
پاره بالا رفته بودند منظور نظر انعام و احسان گردانیده کامران و سرافراز بجانب الجاز در اهتزاز آمد و امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک را با دیگر
امرای ظفرلوا برسم منقلای پیشتر فرستاده ایشان اطراف آن دیار را تاختند و بسیاری از کفار را نیست و نابود کرده صوامع و معابد گرجیان را
با خاک یکسان ساختند ملک گرگین چون حال بدان منوال دیده دانست که اگر موکب همایون بانجانب درآید یک نصرانی و ارمنی در آن دیار زنده
نماند ایلچیان سخندان با تضرع نامها و پیشکش فراوان بآستان اقبال آشیان فرستاد و امان طلبیده جزیه و خراج بر گردن گرفت امیر تیمور گورکان نخست
از قبول ملتمس او ابا فرمود و چون علمای اسلام با نکیر امرای ذوی الاحترام عرضه داشتند که هرگاه این طایفه جزیه بر گردن گیرند تعرض بولایات ایشان
شرعا جایز نیست حضرت صاحبقرانی امیر شیخ ابراهیم شروانی را که در آن یورش اقبال آسا ملازم موکب همایون بود ممنون گردانید و فرمود که جهت
خاطر تو از سر جرایم گرگین در گذشتم و ایلچیان گرگین رخصت انصراف یافته آن خبر بهجت اثر بوی رسانیدند و بعد از چند روز باز آمده هزار اشرفی
که بشرف اسم و لقب همایون مشرف گشته بود و هزار اسب با بسی نفایس اقمشه و کرایم اموال و ظروف و اوانی زرین و سیمین و بلورین و قطعهٔ لعلی
خوش رنگ آبدار بوزن هیجده مثقال برسم پیشکش آوردند و ملتزم جزیه شدند و امیر تیمور گورکان ایشان را خلعت بخشیده رخصت انصراف ارزانی
داشت و علم مراجعت از آن دیار برافراشت و چون از آب کر عبور کرده دو منزل طی نموده خیال عمارت شهر بیلقان در خاطر عاطر افتاده بجانب قرا
باغ اران متوجه شد **ذکر بعضی از وقایع و احوال علی سبیل الایجاز والاجمال** در موسم پاییز که اوایل ایام ظهور برودت
و سرما بود و ابر چون کف کریمان گاه سیم بار گاه گوهر نثار میبود خیال تعمیر بیلقان که شهری بود بغایت ویران از خاطر آن بانی مبانی عدل و احسان سر بر
زد و مهندسان و معماران طرح شهری کشیدند مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و بیوتات و مساجد و حمام و بنیاد عمارت کرده اطراف آن را بطناب پیمودند و
در شاهزادگان و امرا قسمت نمودند و ایشان مراسم اهتمام مبذول داشته لشکریان بجد تمام آغاز کار کردند و بیمن توجه ضمیر همایون اتمام کاری که از دست
اقتدار سلاطین ذوی الاحتشام در عرض یکسال دشوار برآید بمدت یکماه تمام شد و بهرام برادر جلال الاسلام بمحافظت بیلقان مأمور گشت و بهمدران
ایام رای صواب نمای چنان اقتضا کرد که از رود ارس جدولی بریده شود که آب آن از بیلقان بگذرد تا موجب ازدیاد معموری آن بلده گردد و شاهزا
دگان و امرا در کفایت آن مهم مساعی جمیله مبذول داشته در اندک زمانی جوئی که پنج شش فرسخ طول و پانزده گز عرض داشت ترتیب یافت
و در آن اوان که اراضی بیلقان مرکز اعلام فیروزی نشان بود اشراف و اعیان ممالک ایران و توران جهت تهنیت فتح روم و تعزیت شاهزادهٔ
سعید مرحوم باردوی صاحبقران گیتی ستان آمده بودند و هر روز مجالس پادشاه گیتی فروز از نور حضور جمعی کثیر از علمای نحاریر و فضلای روشن ضمیر ازدیاد

احضار می پذیرفت و نکات لطیف و حکایات بدیع میگذشت روزی سخن بذکر فضیلت عدل و احسان و علو مرتبت پادشاهان عدالت نشان منجر شده امیر تیمور گورکان تحقیق
آن مبحث بتحریر دلکشا از علما م یابد بنا بر آن علما استفسار احوال ولایات و کیفیت معیشت حکام و داروغگان فرمود هر یک آنچه از نیک و بد خیر و شر مملکت
خود معلوم داشتند بعرض رسانیدند و امیر تیمور بتدارک اختلال احوال سابقه اشتغال نموده در باب رعایت رعیت و زیردستان غایت سعی و اهتمام مبذول داشت
و بمدد اوقات صاحبقران خجسته صفات طایفه از اصحاب درس و فتوی را که بمزید زهد و تقوی ممتاز و مستثنی بودند با جمعی از اهل دیانت مصاحب ساخته
هر دو نفر از ایشان را بقطری از اقطار ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات حکام و عمال نموده داد مظلوم از ظالم بستانند و ستمکاران را بجزای ایشان
برسانند و از وقایع آن زمان دیگری آن بود که امیرزاده عمر ولد معز الدین میرانشاه که در سمرقند بسر میبرد بر حسب فرمان مطاع متوجه درگاه سپهر ارتفاع گشته
روز جمعه غره جمادی الاولی سنه ست و ثمانمائه بشرف پابوس استسعاد یافت و بسبب طلب شاهزاده آن بود که ایالت ولایت آذربایجان با توابع و
لواحق برای درستی و تفویض یابد دیگر آنکه در آن اوان مولانا قطب الدین قرمی صدر که در شیراز بر نهج عدالت سلوک نکرده بود مواخذ و مقید گشت و دستان
انصاف صاحبقران خجسته اوصاف بمحل اعتبار او را در نوشت بتبیین این مقال آنکه در آن اوان که رایات نصرت نشان متوجه روم بود حضرت صاحبقران
مولانا قطب الدین را جهت استخلاص اموال شیراز و فراغ محاسبات آن ولایت تعیین فرمود جناب مولوی بدان جانب شتافته بهانه نثار و پیشکش مبلغ سیصد
هزار دینار کپکی از رعایا و محترفات بستاند مولانا صاعد که در آن زمان از فارس آمده بود این مضمون را بعرض رسانید حکم شد که شیخ درویش الهی آن جناب را دو
شاخه و زولانه کرده بشیراز برد و آن وجوه را تمام از وی ستانیده بصاحبان مال رسانند و نوکرش ارغون نام که با مردم تعدی نموده بود از حلق بیاویزد
و شیخ درویش حسب الحکم متوجه شیراز گشته چون بمقصد رسید نخست ارغون نام را بر دار اعتبار کشید و روز جمعه که گروه انبوهی در مسجد جامع عتیق شیراز جمع
آمده بودند مولانا قطب الدین را در پای منبر سنگین با زولانه آهنین و دوشاخه چوبین حاضر ساخت و مولانا صاعد بر منبر برآمده شمه از عدل و احسان حضرت
صاحبقران بمسامع طوایف انسان رسانید و بیت خواجه عماد فقیه را اندک تغییری کرده برین نهج خواند بیت اگر خراب شد این مملکت ز شاه مدان
که نزد مردم دانا گناه مولاناست و از اطراف و جوانب غلغله دعا و ثنای پادشاه عدالت انتما بگوش ساکنان عالم بالا رسیده فرح و سرور نزدیکان
و دوران مضاعف و متزاید گردید و شیخ درویش در مدت دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار کپکی را بوقوف قضاة و اعیان مملکت بمقصور و کسور بخداوندان اموال رسانید
و در آن باب محضری موشح بخطوط اشراف و اعیان درست کرده عنان بطرف اردوی همایون معطوف گردانید و میرزا پیر محمد عمر شیخ بند از مولانا
قطب الدین برداشت و او را بجانب سمرقند فرستاد و پادشاه با دین و داد چون از تعمیر بیلقان فراغت یافت جهت قشلاق بقراباغ اران شتافت و حکم
همایون نفاذ یافته اکثر امرا و شاهزادگان و لایات برسم قریلتای حاضر گشتند تا مهم تفویض ایالت تختگاه هلاکو خان بامیرزاده عمر مشیت پذیرد و
در آن اثنا منهیان بمسامع جاه و جلال رسانیدند که اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی که حسب الحکم والی فیروزکوه و دماوند بود خیال تمرد و عصیان دارد
فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بکفایت آن مهم عزیمت نمایند اگر اسکندر شیخی راه خرد خضروار هدایت نماید تا
بقدم ندم از ظلمات ضلالت بیرون آید کام جان او را از آب حیات عنایت شیرین سازند و اگر در سیاهی گمراهی سرگردان ماند بنیاد دکان آن مخذول
جمع آورده بنیاد دش را براندازند و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بموجب فرموده عازم گشتند هم در آن اوقات عمده اولاد خیر البریه سید برکه
از جانب اندخود و بلاد ماوراء النهر خان زادگان ترمد و مشایخ اسلام خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و خواجه فضل کشی پسران شیخ الاسلام
کش خواجه عبد الرحمن و خواجه عبد الحمید باردوی همایون رسیدند و مراسم تعزیت میرزا محمد سلطان بتقدیم رسانیدند و چون ملوک جبال و دیالمه و شهریاران
گیلان تا آن غایت بسته سده رفیع منزلت نیامده بودند بتجهیز و ارسال تحف و هدایا اکتفا نموده در آن اوان بموجب اشارت علیه میرزاده شاهرخ
و اعاظم امرا مانند امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم شروانی و سید خواجه و رستم طغای بوغا بصوب گیلان روان شدند و بعد از وصول الغران نقاج حکام گیلان نسخه یقاج
مبلغی خطیر برسم خراج ارسال داشتند و جناب سیادت مآب مرتضوی انتساب میر سید رضا کیا باتفاق امیر محمد رشتی که از جمله اعاظم حکام گیلانات بودند
بپایه سریر سلطنت مصیر شتافتند و بزبان انکسار و اعتذار باج و خراج قبول نمودند و مقرر شد که هر سال بوزن شرع پانزده هزار من ابریشم و هفت هزار اسب
و سه هزار گاو فرود آرند و صاحبقران کهتر نواز مشار الیهما را منظور نظر التفات ساخته حکم فرمود که آنچه از این جمله سید امیر رضا کیا و امیر محمد باشند

باشند از قرار نصف مستخلص گردانند و بقیه را انعام ایشان دانند و از رسد سایر ملوک گیلانات ثلثی معاف دارند و سید رضا کیا و امیر محمد راضی و شاکر
و مباهی و مفتخر بدیار خویش بازگشتند و مقارن این حال سید ستوده خصال امیر سید برکه بر که ذات شریف از عالم کثیف باز گرفته بریاض قدس انتقال نمود و از آن
جهة خاطر همایون محزون گشته حکم فرمود که نعش مغفرت مآب را باندخود برده برسم امانت دفن نمایند و بکرار وقایع قراباغ آنکه صاحبقران تاج بخش باج ستان
ایالت ولایت همدان و نهاوند و دروجرد و مواضع لرکوچک را بامیرزاده اسکندر بن عمر شیخ عنایت فرمود و در اواخر ایام زمستان سلطان عیسی حاکم ماردین
بار دیگر بملازمت خسرو حشمت آئین آمده مخدره را که نامزد امیرزاده ابابکر کرده بود همراه آورد و چون ماه مبارک رمضان در رسید از وفات شاهزاده
سعید محمد سلطان یکسال گذشته بود فرمان واجب الامتثال نفاذ یافت و امرا و ارکان دولت بترتیب آش و طعام فقرا و مساکین قیام و اقدام نمودند
و آن مجلس را بقرأت کلام ملک علام و دعوات صالحات ختم فرمودند و خانزاده اجازت یافته متوجه سلطانیه شد که نعش ولد مرحوم خود را از آنجا بسمرقند
نقل نماید و هم در آن ایام پادشاه گردون احتشام شکار فرمود و اکابر و اشراف اطراف را بصلات و انعامات اختصاص داده رخصت انصراف ارزانی
داشته بجماعت دعاگو و ثناخوان روی بدیار خویش آوردند **ذکر نهضت رایت ظفر پیکر و تفویض مملکت ایلخانی بامیرزاده عمر**
چون خسرو گیتی ستان آسمانی منازل زمستانی را بپایان رسانید و عنان عزیمت بصوب اوایل مراحل شرف و کامرانی معطوف گردانید صاحبقران آفاق
از یورت قشلاق نهضت نموده ۱۴ ماه مبارک رمضان از آب ارس عبور فرمود و قریه نعمت آباد را که از قرای شهر برلاس است بیمن همت خجسته نهمت مکرم
ساخت و میرانشاه نیز که از سر گیلان بازگشته بود در آن مقام بموکب همایون پیوست و هم در آن ایام خدام بارگاه فلک احتشام طوی پادشاهانه
و جشنی خسروانه ترتیب فرموده روز یکشنبه بیست و پنجم ماه مذکور صاحبقران منصور در حوالی اردبیل ممالک عراق عجم و آذربایجان و اران و موغان و گرجستان
و ارمینیه و منسوبات آن را بامیرزاده عمر و میرزا امیرانشاه مسلم داشت و یرلیغ عالم مطاع موشح بالتمغاء همایون بشاهزاده عنایت کرده فرمان داد که سایر
شاهزادگان که حاکم فارس و عراقین باشند بجای ملجا امیرزاده عمر حاضر شوند و از امراء عظام امیر جهانشاه جاکو و امیر رستم و امیر موسی و امیر توکل بادیکار برلاس
و جلنبه بورلدای را در خدمت او گذاشت و سفارش فرمود که حلّ و عقد و قبض و بسط امور آن ممالک را برای رزین و عقل دوربین امیر جهانشاه
مفوض دانند و گوش هوش شاهزاده را بدرر مواعظ دلپسند و نصایح سودمند گرانبار گردانیده بتمهید بساط عدل و انصاف و انهدام اساس جور
و اعتساف و اجتناب از امساک و اسراف وصیت فرمود و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط و قامت قابلیت شاهزاده میرزا
عمر بتاج و خلعت خاص و کمر مرصع آرایش یافت و بانعام اسپی مزین بزین مقرر گشته عنان بطرف ییلاق آلاتاق تافت و همچنین سایر حکام و ولایات
بخلع فاخره و صلات وافره سرفراز و مباهی گشته روی بمواضع خویش آوردند و امیر تیمور گورکان کنار آب اغلق را که بیلاد رود مشهورست محل
نزول موکب همایون ساخت **ذکر فرار اسکندر شیخی از میرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و مسخر شدن قلعه فیروزکوه بعد از وصول رایت ظفر پناه**
بعد خلاف ۳ سابقا خامه سخن گذار اخبار نموده بود که امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه جهة تحقیق اخبار اسکندر شیخی متوجه ری گشتند و ایشان
بعد از وصول بمقصد دانستند که اسکندر کفران نعمت صاحبقران والا گهر جایز داشته عصابه عصیان بر پیشانی بسته است و قلعه فیروزکوه را محکم ساخته
و سپاه خود را با فوجی از مازندرانیان آنجا گذاشته و خود بکوهستان جلاو و رستمدار گریخته بنا بر آن امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه پیادگان قم و کاشان
و آوه و ساوه جمع آورده بتعاقب اسکندر رستم وار برستمدار شتافتند و ملک کیومرث را که از قلعه نور بیرون آمده بود و بدیشان پیوست گرفته نزد
اسکندر شیخی فرستادند و پیغام دادند که دشمن تو را مواخذ گردانیده ارسال داشتیم تا غایت عنایت ما را نسبت بحال خود دانسته بملازمت
مبادرت نمائی اسکندر در حال بملک کیومرث را مطلق العنان ساخته بآن سخن التفات نکرد و بجبال سخت و عقبات پر درخت تحصن جست و صورت
واقعه را انها امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه در کنار آب اغلق بعرض امیر تیمور گورکان رسیده قاصدی بجانب خراسان روان فرمود که امیر مضراب
جاکو براه ساری آمل عزم رزم اسکندر نماید و ایضا فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده اسکندر و امیرزاده شاه ملک از حدود میانه بجانب ساری
روانه گشتند و آنحضرت از کنار آب اغلق نهضت فرموده پرچم علم نصرت شیم سایه وصول بموضع سرچم انداخت و از آنجا نیز کوچ واقع شده بیستم شوال
سلطانیه محل نصب سرادقات عزت و جلال گشت و چون صحرای قزوین مضرب خیام عساکر ظفر قرین شد امیرزاده ابابکر که از بغداد در واسپه آمده بود

روز نهم بدان منزل رسید و بعز دستبوس جد بزرگوار استسعاد یافته بوسیلهٔ سرای ملک خانم و امیر شیخ نور الدین درخواست کرد که پدرش میرزا امیرانشاه در
بغداد با او باشد و ملتمس او مبذول افتاد و صاحبقران دریا نوال چهار صد هزار دینار کپکی نقد و صد و سه سر اسپ بمیرزا امیرانشاه بخشید و او را از کنار
گرفته بشرف رخصت ارزانی داشت و صاحبقران باستحقاق در سوق بلاق میرزاده ابابکر را دویست سر اسپ و صد هزار دینار کپکی و صد دست جیبه
انعام فرمود و فرمود که پیشتر عازم دفع اسکندر شده با میرزاده رستم بپیوندد و شاهزاده حسب الحکم بتقدیم رسانیده در بجور با میرزاده رستم و امرا ایلغار
ملحق گشت و شاهزادگان و امرا بیست روز در بجور بودند چون دیگر لشکر از عقب رسید و فرمان نافذ گردید از عقب اسکندر روان گشتند و در جنگلستان
درخت انداخته راه میساختند و در جست و جوی اسکندر بهر طرف میتاختند و موکب همایون بعد از قطع منازل و مراحل در روز دوشنبه ذی قعده
بفیروزکوه رسید عساکر فیروزی مآثر آن قلعه را که از غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد مانند نگین در میان انگشتری احاطه نمودند و بافروختن آتش
جنگ و انداختن تیر و سنگ پرداخته و اهل قلعه از صولت سپاه ظفر پناه دست و دل از کار رفته عفو شامل صاحبقران عادل را شفیع جرایم خود
ساختند و پسر اسکندر باتفاق اعیان از آن حصن آسمان نشان از اوج غرور بحضیض عجز و قصور آمدند و در روز دهم ماه مذکور بآستان اقبال آشیان شتافته
امیر تیمور گورکان رقم تجاوز و اغماض بر صحیفهٔ احوال ایشان کشید و کوتوالی فیروزکوه را بامیر زنگی توبی مفوض گردانید و در خلال این احوال ایلک کرن
قوم قراتاتار در ظاهر دامغان دست غدر و طغیان از آستین عصیان برآوردند و لشکری پرتش را که معتمد کوچانیدن ایشان بود چند زخم زدند و آغاز کر
کردند و چون این خبر بسارکر بهار رسید بهمین طریق مسلوک داشتند و امراء عظام مثل سونجک بهادر و امیر شمس الدین عباس و ایلمش و شاه ولی و غیرهم ایشان را
تعاقب نموده خلقی کثیر بقتل رسانیدند و طایفهٔ از آن قوم جان تبک پا بیرون بردند و زمرهٔ در جنگ اسیر گرفتار گشتند و اموال ایشان بباد غارت
و تاراج رفت

ذکر توجه صاحبقران والا گهر از عقب اسکندر

امیر تیمور گورکان بعد از فتح فیروزکوه حضرات عالیات و آغرق
همایون را بجانب سمرقند روان ساخته علم نهضت بدفع اسکندر شیخی برافراخت و در اثناء راه میرزا شاهرخ را عارضهٔ طاری شده رخصت توجه بجانب
هرات یافت و حضرت صاحبقران روز جمعه هشتم ذیقعده بچلاو رسیده بوضوح انجامید که اسکندر روا بستاغ جهنم دره گریخته اند و آن عقبه ایست بغایت
تنگ و پر درخت و پیوسته آنجا بارندگی میباشد و آب بزرگ عمیق که اسپ از آنجا بشنا میتواند گذشت از میان آن دره میگذرد و بواسطهٔ آن صعوبت
بجهنم دره اشتهار یافته القصه صاحبقران نامدار از عقب اسکندر روان بدان دره درآمده چون بآب مذکور رسید معلوم شد که اسکندر از آب گذشته جسر
ویران کرده لاجرم بستن پل اشارت فرمود و فرمان بران بموجب فرموده عمل نمودند روز دوشنبه بیست و سیم ماه مذکور نخست چهل بهادر که قراول
بودند بر آن پل بگذشتند متعاقب یوسف برلاس و سید خواجه و میرزاده سلطان حسین و شیخ نور الدین عبور نمودند و ببالای کوه جهنم دره برآمده جنگل
میبریدند و طی مسافت کرده در آن ظلمات بجای آب حیوان اسکندر مطلبیدند و روز پنجشنبه ۲۶ ماه مذکور شاه ملک برلاس و صدر برلاس و غیرهما از قراولان
باسکندر رسیدند و با آنکه بیست نفر بیش نبودند و اسکندر دویست پیاده و سی سوار همراه داشت و از غایت شجاعت رستم دستان را فاتحه
کش خود میپنداشت شبه کرده او را منهزم گردانیدند و یوسف برلاس و سیف الملوک حاجی عبدالله عباس از عقب رسیدند و قیقول اسکندر را غارت
نمودند و امیر سونجک که بطرف دیگر شتافته بود دهم زاده اسکندر لهراسب و دیگر متعلقان او با خورده همه را اسیر کرد و میرزاده سلطان حسین
و سید خواجه بر قراولان پیشی گرفته در کنار دریای قلزم خود را باسکندر رسانیدند و بیاد حملهٔ آتش قتال مشتعل گردانیدند و اسکندر کرت دیگر شکست
یافته باندک مردی بطرف گیلان گریخت و بروایتی که در ظفرنامه مسطور است دیگر از وی خبری پیدا نشد و امیرزاده سلطان حسین با میرزاده رستم و امیر
زاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امراء عظام ملحق گشته باتفاق کنار کنار آب قلزم سه فرسنگ بطرف گیلان رفتند و فرود آمدند و در آن منزل امیر مضراب
جاکو که برحسب فرمان با لشکر خراسان براه آمل و ساری آمده بود بایشان پیوست و نوبت دیگر آن شیران بیشهٔ جلادت بآن جنگل درآمده در طلب
اسکندر سعی نمودند و چون از وی خبری نیافتند بدرگاه عالم پناه بازگشتند و کیفیت حال عرضه کردند و امیر تیمور ایشان را معاتب و معاقب ساخت
و حکم فرمود که بطرف گیلان روند و بهر نوع که توانند اسکندر را بدست آورند ایشان چنانچه در ظفرنامه و مطلع سعدین مذکور است یکشبانه روز دیگر در
میان جنگل و آب و لای سرگردان شده بی آنکه اسکندر را بیابند بموکب همایون مراجعت نمودند اما سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان

کلک بیان گرداننده که چون امرا ایلغار بملازمت صاحبقران فلک اقتدار بازگشتند و فقدان اسکندر را بعرض رسانیدند آنحضرت بر ایشان غضب فرموده سوگند یاد کرد که اگر او را بدست نیاورید شما را سیاستی بلیغ خواهم کرد لاجرم امرا باز در راه افتاده بولایت تنکابن درآمدند و پیش سید هادی کیا که در آنوقت حاکم آنجا بود فرستاده پیغام دادند که اگر میخواهی که بمملکت تو تعرضی نرسد اسکندر شیخی را گرفته تسلیم نمای سید بعد از استماع این سخن قسم یاد فرمود که من آن مردک را نمیدانم و ندیده ام اما شنیده ام که در بعضی از جنگلهای این ولایت سراسیمه و بدحال میگردد مناسب آنکه شما در کنار نشکار رود توقف نمائید تا من کس فرستاده او را پیدا کرده بگیرم انگاه سید هادی کیا جمعی از اهل جلادت را بطلب اسکندر شیخی بآن جنگل ارسال داشت و سردار آن جماعت را هزار اسپ محمد گفتندی سید ظهیر گوید که من هزار اسپ محمد را دیده ام و خود از وی شنیده ام که گفت چون در آن جنگل بجست و جوی مشغول گشتیم جمعی از کاشانیان نشان دادند که حالا دو نفر مازندرانی با یک عورت و دو طفل نزد ما آمدند و خوردنی خواستند و ما حضری بود خوردند و باین بیشه درآمدند لشکر سید فی الحال تاخته بآنجانب رفتند و چون اسکندر آن صورت مشاهده نمود بهر دو طفل را بکشت و مادر اطفال آغاز نوحه کرده او را نیز بقتل آورده خود با یک نوکر در پای درختی بنشست و سپاهیان سید هادی کیا باو رسیدند اسکندر بزخم پیکان جمعی را مجروح ساخت و آن مردم بروی تاخته همانجا کارش تفصیل دادند و سرش را نزد سید بردند و سید آن سر را پیش امرا صاحبقران روانه گردانید تا بمعسکر صاحبقران والا رسانیدند مؤلف ظفرنامه گوید که اسکندر از نسل بیژن بن گیو بود و در میدان مبارزت از رستم دستان گوی مسابقت میربود مع ذلک بواسطهٔ کفران نعمت حالش بانجام انجامید چون اجل موعود فرا رسید ازین همه پهلوانی فایده ندید رباعی بکون و مکان چیزی از خیر و شر ز کفران نعمت مدان شوم تر ز کفران نعمت چه آید جز این که نقصان عمر است و خسران دین

ذکر نهضت چتر همایون فال بر سبیل استعجال بجانب مستقر سریر سلطنة واقبال

چون خاطر همایون فرمانده ربع مسکون از دغدغهٔ شر اسکندر فراغت یافت از کنار آب جهنم دره بجلگاه کلار دشت شتافت و در آن منزل امیر سید علی ولد سید کمال الدین بن سید قوام الدین را بمرتبت تربیت رسانیده ایالت ولایت آمل بوی داد و انگاه بر سبیل سرعت عزیمت ماوراء النهر فرموده شاهزادگان و حکام عراقین و آذربایجان را شرف رخصت ارزانی داشت و امیر سونجک را ملازم امیرزاده ابابکر کرده امیر سعید برلاس را مصحوب میرزا رستم بصوب اصفهان روان ساخت و ماهچه لوای کشورگشای روز سه شنبه ۲۴ ذی الحجه پرتو وصول بر فیروزکوه انداخت و صاحبقران عالیجاه امیر سلیمانشاه را بحکومت ری و فیروزکوه نصب فرمود و بخلعت طلادوز و کلاه مرصع سرافراز گردانیده اجازت داد و روز چهارشنبه غرهٔ محرم سنه سبع و ثمانمائه بر ینیتا پور عبور نموده بکنار آب جهران شتافت و در آن منزل میرزا شاهرخ بملازمت رسیده پیشکشهای پادشاهانه گذرانید و همان روز رخصت انصراف یافت و موکب همایون کامران و کامیاب بکنار آب مرغاب خرامیده رعایای آنجائی از داروغه چیچکتو اباقی تلبه شکایت کردند و قهرمان قهر بقتل او حکم فرمود فرمان بران پای او را سوراخ کردند و سرنگون آویختند تا بمرد و رایات نصرت آیات در طی مسافت سرعت نموده از گذر ترمذ بر آمویه عبور فرمود و خانزاده علاء الملک ترمذی محل نزول همایون گشته خانزاده لوازم طوی و پیشکش بتقدیم رسانید و از آنجا صاحبقران کشورگشا بکش رفته آقسرای از یمن مقدم جهان آرا غیرت افزای سپهر خضرا شد و چون باغ قراتوپه محل نصب سرادقات سلطنت گشت سادات و قضات و اکابر و اعیان سمرقند بقتربوس رسیدند و آن سرو چمن کامرانی از قصر باغ قراتوپه بباغ چنار خرامیده از آنجا مانند جان در تن و روح در بدن بسمرقند درآمد و بمدرسهٔ میرزا محمد سلطان که تا عمارت یافته بود نظر کیمیا اثر بر آن نیفتاده بود در رفته شرط زیارت بجای آورده بباغ چنار عود نمود و بساط نشاط و عشرت مبسوط گردانیده بتجرع اقداح مالامال اشتغال فرمود و در آن اثنا ایلچی آمد که از طرف دشت آمده شنقار و بلاکات گذرانید و لوازم اطاعت و انقیاد ظاهر گردانید و همچنین از پیش فرمانفرمای ممالک فرنگ قاصدان بآستان صاحبقران رسیده تبرکات فاخره و تنسوقات نادره بعرض رسانیدند از آنجمله پردهای منقش مصور بود که نظیر آن در آئینهٔ خیال هیچ مصوری هرگز جمال ننمود بیت در لطف و صورت آن حیران بماند مانی والحمد والشکر لله الواهب المقاصد والمعانی

ذکر طوی فرمودن صاحبقران کامران جهت تزویج شاهزادگان عالی مکان

علو همت صاحبقران گیتی ستان بر طبق کلام معجز نظام علو الهمة من الایمان همواره مقتضی آن بود که تمامی امصار و بلاد جهان در تحت تصرف بندگان آستان سلطنت آشیان درآید و همای چتر همایون فالش در تمامی بساط

عنبر ابسان شاهباز بلند پرواز آفتاب در فضای حضرت فزای سپهر خضرایی مشارکت عنبری بال اقبال بگشاید بنا بر علی هذا در آن ولا که از یورش هفت ساله مراجعت
فرمود و روزی چند در سمرقند اقامت نمود خاطر عالی ماثر بر آن قرار گرفت که لشکر گیتی گشای بجانب دیار ختای برد و لوازم جهاد و غزا بتقدیم رساند
و بکسر اوثان و اصنام و قتل اصحاب کفر و ظلام قیام و اقدام نماید و خواست که قبل از توجه بدان سفر و ارتکاب موجبات خوف و خطر بمقتضای فحوای تناکحوا توالدوا
تکثروا بجای آورد و بعضی از شاهزادگان کامکار را با مخدرات سراپرده عفت در سلک ازدواج انتظام دهد بنا بر آن فرمان قضا جریان نفاذ یافت که تواچیان
بسرعت باشراف اطراف ایران و توران جار رسانند که بقوریلتای حاضر گردند و از خسرو زادگان چنگیزی نژاد تایزی اوغلان و تاشتمور اوغلان
عرضه داشت کردند که چنان مینماید که در این طوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر از غزنین و میرزا شاهرخ از خراسان بیایند حضرت صاحبقران
در جواب ایشان فرمود که پیر محمد بیاید اما آمدن شاهرخ متضمن مصلحت ممالک نیست چه حکام عراق و آذربایجان بوجود او قوی دل و مستظهرند و ایلچی به
طلب امیرزاده پیر محمد جهانگیر متوجه غزنین گشت و حکم همایون بترتیب اسباب جشن و سور و سر انجام مهمات طوی و سرور صادر شده موضع کان گل از
برای آن کار تعیین یافت و در روز یکشنبه غره ربیع الاول سنه سبع و ثمانمائه پادشاه دریا دل بکان گل رفته فراشان چابکدست چالاک جهة مسکن خاصه
همایون چهار سراپرده به پیرامن صحرا و هامون کشیدند و خرگاه دویست سری با اوج فلک نیلوفری مرتفع گردانیدند بیت یکی بارگاهی چو نیلی
سپهر کشیدند بر چارم ماه و مهر و دوازده پای عالم آرای که ظاهرش از سقرلات هفت رنگ و باطنش از مخمل فرنگ بود و طنابهای ابریشمین ستونهای
منقش نگین تزئین داشت در عرض یک هفته بر افراشتند و وسعت آن دوازده پای بر بیته بود که گنجایش ده دوازده هزار کس داشت بیت
سپهری بصنعت برافراخته جهان در جهان سایه انداخته و برین قیاس برای خواتین بلقیس آیین و شاهزادگان سعادت قرین و عظما امرا و خواص پایه
سریر اعلی آنقدر خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برافراختند که عرصه زمین را مانند سپهر برین از نوابت کواکب پر ساختند بیت از خیمه و خرگاه تو
گویی که سپهرسیت پر کوکب رخشنده همه کوه و بیابان و در آن هنگام از انحا و اقطار ترکستان و خراسان و سیستان و زابلستان و جرجان بل تمامی
بلاد ایران و توران چندان خلایق مجتمع گشتند که شرح آن تیسیرپذیر نیست و در آن ایام منکلی بوغا حاجب که از امراء ملک طاهر سلطان برقوق که بهمه
صنوف کمالات انسانی و حفظ کلام معجز نظام سبحانی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و اتصاف باوصاف ارباب عرفان و تحقیق و استسعاد بسمات
اصحاب ایقان و توفیق امتیاز تمام داشت از پیش پسرش ملک ناصر سلطان فرج برسم رسالت رسید و انواع تحف و تنسوقات از نقود و جواهر
و اقمشه فاخره بعرض رسانید و از جمله نوادر یک زرافه و نه شترمرغ علاوه آن تبرکات بود و امیرزاده خلیل سلطان از ترکستان و امیرزاده

امیرزاده

پیر محمد جهانگیر از زابلستان بخدمت شتافته بسعادت دستبوس رسیدند و حضرت صاحبقران از ملاقات امیرزاده پیر محمد برادرش محمد سلطان بیاد
آمده مثال ابر فصل بهار گریان شد و چون هنگام سور و کامرانی بود نه وقت ماتم و اشک فشانی حضرت صاحبقرانی شاهزاده را آفتاب وار جامه
زرنگار پوشانیدند و لباس مشکفام او را چون پرده ظلمانی شب بخنجر نورانی روز بر هم درانیدند و ایام پیام عیش مدام و بشارت عشرت صبح و شام بگوش
خواص و عوام رسانید و صناع و پیشه وران ایران و توران و مصر و شام و از آن چهار طاقهای بسته بعقبیه های گوناگون ساختند و ابواب فرح و فتح گشاده
لعبهای غریب و شعبده های عجیب انگیختند مجلس انس و بساط نشاط باحسن وجهی انبساط یافت و انواع بهجت و مسرت بابلغ صوری بروحیات کاینات
یافت بیت نشاط و سرور آنچنان عام شد که رسم غم از دهر گمنام شد و از برای ترویج شاهزادگان عظام مجلسی در غایت احتشام منعقد گشت
و جمعی کثیر از علما و فضلا و قضاة و موالی و اشراف و اعیان و اهالی در پایه سریر سلطنت مصیر جمع گشتند و امیرزاده الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان
پسران میرزا شاهرخ و امیرزاده ایجل بن میرزا امیرانشاه و امیرزاده احمد و میرزا سیدی احمد و میرزا بایقرا ابنا میرزا عمر شیخ با کرایم دودمان سلطنت و
عفایف خاندان خلافت عقد بستند و در آن محفل شیخ شمس الدین محمد جزری رعایت شرایط عقد کرده بقرائت خطبه نکاح برسم و عادت ملت حنفی اشتغال نمود
و کلمات ایجاب و قبول بقاضی القضاة سمرقند مولانا صلاح الدین متعلق بود و روزگار زبان بتهنیت و دست نثار گشاده زر و گوهر نثار درم و دینار
بسیار افشانده گشت بیت چنان افشاند گوهر دست مردم که گفتی از فلک میبارد انجم و حضرت صاحبقرانی بر مسند جهانبانی بر آمده خواتین
بلقیس آیین همه مشتری سیما و زهره جبین اطراف آن بارگاه سپهر تزئین را بعز حضور نور و صفا بخشیدند و جای شاهزادگان جمشید قرین و نوئینان و امرا تمکین

وافر تمکین وسادات عظام وقضاة اسلام واکابر واعیان در سایهٔ دوازده پایه مقرر گردانیدند وتبت صف حاجبان مرصع کلاه بخدمت ستادند در
پیشگاه وسایر خلایق از امرا واعیان روزگار واشراف هر بلاد و دیار بمقدار یک تیر پرتاب از دوازده پایه دور نشستند وبیاولان بهرام توان — بسناوری
ملعتهای طلا دوزی در بر کرده وبر اسپان تازی سوار شده وظایف خدمت بتقدیم میرسانیدند وفیلان کوه پیکر بدیع منظر را بجلها گوناگون آراسته
وبر پشت هر یک تختی بسته در جای مناسب باز داشتند وخوان سالاران از شیرها زرین وسیمین مشتمل بر اوانی مرصع آنمقدار حاضر آوردند که نطق ناطقه
از احاطهٔ آن بعجز وقصور اعتراف نماید واصناف اطعمهٔ لذیذه واشربهٔ لطیفه وثمار حلاوت آثار در آن طوی خانه چندان موجود بود که بتحریر شرح نتوان داد
وسوچیان عشرت اندیش از انواع مسکرات پیش ترتیب نمودند وبغیر شیرها سلطانی چندین خم خسروانی پر از بادهٔ صاف آماده کرده صلای عام در دادند — از پیش
وساقیان گلعذار نرگس وار جامهای زرین بر کف بلورین گرفته از کیفیت بادهٔ گلفام وفروغ جرعهٔ فرح انجام هر دل را سروری دیگر وهر منزل را نوری غیر
مکرر بخشیدند وهر یک از مجلسیان واله وحیران گلعذاری شده مضمون این مقال ورد زبان گردانیدند رباعی در بزم طرب جام لبالب چه خوش است
از دست نگار سیم غبغب چه خوش است هر روز بگلرخی صبوحی چه نکوست کام از لب لعل یار هر شب چه خوش است ودر آن ایام از غایت الطاف
عام نظم بفرموده شاه صاحبقران منادی گری شد بشارت رسان که ایام سور است وهنگام عیش می ناب نوشید از جام عیش درین
جشن کس را مگوئید سخت اگر تیره روز است اگر نیک بخت چو این مژدگانی بمردم رسید گل شادمانی ز دلها دمید گرفتند از آن سور هر کس مرام
ز رود وسرود وز ساقی وجام آواز رود وسرود مطربان نغمه پرداز ومغنیان خوش آواز ناهید را برقص آورد ونوای نای وقانون وصدای
عود وارغنون در ضمیر پیران چنگ پشت وجوانان چنگ زلف تاثیر کرد نظم نی نائی گویم نیشکر بود ز نیشکر چو بشیرین کار تر بود نوای ارغنون و
نالهٔ چنگ از آن مشغول برفتی تا بفرسنگ وچون چندی روز صغیر وکبیر وغنی وفقیر بنای نوش ونوش وخروش گذرانیده صبوح را بغبوق وغبوق را بصبوح
متصل گردانیدند صاحبقران دریادل شاه زادگان وامرا ونوئینان وایلچیان مصر وشام وفرنگ وبلاد هند ودشت قپچاق وسایر اکابر واشراف — آفاق
را بخلعت گرانمایه وانعامات موفوره مباهی ومسرور ساخت وبساط ملاهی ومناهی را طی کرده بتمشیت معظمات امور مملکت پرداخت ودر باب احتساب
را باجرای امر معروف ونهی منکر اشارت نمود وخلایق را از ارتکاب شراب وسایر منهیات نامشروع منع کرده بلوازم سپاس الهی اقدام فرمود والحمد لله
المنعم المنان وعلیه الاعتماد والتکلان

ذکر استعداد سپاه ظفر پناه جهة یورش ختا واجازت یافتن حکام وایلچیان اطراف وانحا

صاحبقران مظفر لوا چون از طوی کان گل فراغت یافت با شاهزادگان وامرا طریق مشورت بتقدیم رسانیده خاطر خجسته
مآثر جهة احراز مثوبت غزا عزم سفر خطهٔ ختا قرار داد وفرمان همایون صادر شد که تواچیان سپاه را هزار هزار شمار کرده هر جا قابلیت اضافه داشته
باشد از سر تحقیق سان زیاده کنند ودر دفاتر ثبت نمایند وامرا تواچی از میران هزاره وصده مچلکا ستانند که بجهة یراق ودستور یورش آیند ونوئینان
وتواچیان بموجب فرموده کاربند شده حکام ولایات وسرداران اطراف بعد از قرار سان جهة جمع آوردن چریک متوجه مواضع خویش گشتند مقرر
آنکه سیلجا ر معین بار دوی کیهان پوی بپیوندند وامیر تیمور گورکان از کان گل بسمرقند درآمده در مدرسه سرایملک خانم نزول اجلال فرمود ودر آن بقعه امیر
زاده پیر محمد جهانگیر را با اسپ وکمر وخلعت واتسر معزز وموقر ساخته رخصت داد که بزابلستان مراجعت نماید وامیرزاده سیدی احمد بن عمر شیخ را
که مادرش در خانهٔ شاه زادهٔ مشار الیه بسر میبرد وخود در طوی مذکور دخترش را خواسته بود همراه او ساخت وایشان براه هرات متوجه قندهار
شدند وامیر تیمور گورکان ایلچی سلطان مصر را بخلعت وکمر ارزانی داشته وانعامات دیگر نیز محظوظ وبهره ور ساخته دستوری داد ومولانا عبد الله
کشی را با جمعی رفیق او گردانیده مکتوبی بعرض سنه کرد ودر طول هفتاد گز که تا آب زر طلی شده بود بخط ید مولانا شیخ محمد ولد خواجه حاجی بندگیر تبریزی که در حسن
خط از سایر خوشنویسان زمان امتیاز داشت باسم ملک فرج در صحبت ایشان ارسال نمود وچون سلطان مصر پیغام فرستاده بود که ما سلطان احمد
جلایر وقرا یوسف را گرفته بند کرده ایم هر چه اشارت علیه نفاذ یابد در بارهٔ ایشان بتقدیم خواهیم رسانید امیر تیمور در جواب آن نوشت که سلطان
احمد را مقید بفرستند وقرا یوسف را از قید بند کی نجات دهند وتحف گرامند ونفایس ارجمند با رسول ونامه ارسال داشت وبرین قیاس
سایر ایلچیان اطراف را اجازت معاودت ارزانی فرمود وآنگاه از مدرسه سرایملک خانم بکوک سرای که بنا کرده معمار همت بلند نهمتش بود نقل نمود

و امر عالی نفاذ پیوست که امیر بردق نسخهٔ لشکریان را بنظر احتیاط در آورده معلوم کند که درین یورش چند هزار کس ملازم رکاب ظفر انتساب خواهند بود و جناب
امارت مآبی بتفحص و تحقیق نموده بروایتی که در ظفرنامه و مطلع سعدین مسطور است معروض داشت که بموجب سیاستی که درکان کل قرار یافته از بلاد ماوراءالنهر
و ترکستان و بلخ و خوارزم و بدخشان و خراسان و مازندران و تغایای قراتاتار دویست هزار سوار و پیادهٔ نامدار در میدان کارزار مجتمع خواهند بود
و چنانچه حضرت مخدومی ابوی مرحومی در روضة الصفا نوشته اند روزی میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا امیرانشاه میفرمود که دفتر سان جناب
قران گیتی ستان پیش منست و از آن دفتر بوضوح می پیوندد که ملازمان آنحضرت در حین توجه بجانب ختای سیصد و هشتاد و دو هزار و ششصد و دوازده
نفر در شمار آمده بودند و عدد مجموع سپاه ظفر اثر دران سفر هشتصد هزار سوار و پیاده میرسید والعلم عند الله الکبیر المتعال فی جمیع الاوقات والاحوال

گفتار در بیان نهضت رایات ظفر آیات جهة یورش ختای بقشلاق اقسولات

چون بمقتضای قضای سبحانی و اقتضای
تقدیر ربانی در اثنای کشورگیری و ملک ستانی لشکر قیامت اثر حضرت صاحبقرانی ارتکاب بعضی از امور باپله مانند غارت و اسر و مقاتله نموده بودند
در اولا که آن مؤید مظفر لوا از تسخیر ممالک توران و ایران و شام و روم و گرجستان و هندوستان فارغ گشته بدار السلطنه سمرقند نزول اجلال فرمود
بتلقین سعادت ازلی و الهام کرامت لم یزلی عزم خسروانه بتصمیم پیوست که جهة تدارک جرایم و آثامی که از خدام عالیمقام در خلال اشتغال باشتعال نایرهٔ
خشم و قتال و استیصال نهال اقبال اصحاب جاه و جلال صدور یافته بغزو و جهاد کفار ضلالت آثار قیام نماید تا بر طبق کریمهٔ ان الحسنات یذهبن السیئات
آن معاصی و زلات بعفو و اغماض مقابل گردد ان الله یغفر الذنوب جمیعاً بناء علی هذا بعد از فراغ از طوی کان گل
و یراق سپاه پردل فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس با زمرهٔ
دیگر از امرای ظفر اقتباس بتاشکنت و شاهرخیه و سیرام شتافته در آن دیار قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی از سپاه برانغار در یسی
و صبران زمستان گذرانند و ضبط سمرقند بعهدهٔ ارغونشاه شد و محافظت خزاین بشیخ جهره تعلق گرفت و رایات جهانگشای ۲۳ جمادی الاولی سنهٔ

بر مطالعه کنندگان این اوراق پریشان واضح باد که در ظفرنامهٔ مولانا شرف الدین علی یزدی شنبه چون مسطور است حرره محمد تقی شوشتری

سبع و ثمانمائه از سمرقند نهضت فرموده متوجه قشلاق اقسولات شد و پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده بالشکری که عارض خیال از ادراک
کمیت عدد آن عاجز بود و کمیت اندیشه از طی مسافت احصای آن بقصور اعتراف نمود روی براه نهاد مثنوی روان شد در آن راه چندان سپاه
که شد تنگ صحرا و گم شد گیاه سطح زمین از بار سلاح مواکب تزلزل پذیرفت و سقف آسمان از غبار مراکب سمت ظلمت گرفت بیت نماند بر زمین
ذره ای جایگاه نه اندر هوا باد را ماند راه و ماهچهٔ رایات آفتاب اشراق براه قرابلاق نهضت نموده بعد از قطع منازل بسایه وصول رباط لق اندا
و چون خورشید در اواسط قوس بود ناگاه دم سردی هوا درجهٔ کمال یافته سراپردهٔ سحاب گران تا کران آسمان را احاطه کرد و بادی تند وزیدن گرفت
برف و باران عظیم بارید بیت طوفان روان و رعد خروشان و برق تیز ورزود دیده چشم سحاب است اشک ریز و موکب نصرت نشان از
آنجا در حرکت آمده و در طی مسافت سرعت نموده باقسولات نزول اجلال فرمود و حضرت صاحبقران و شاهزادگان و نوئینان در قوریاها که
قبل از آن بموجب فرمان واجب الاذعان ترتیب یافته بود قرار گرفتند و چنانچه سابقا مسطور گشت امیرزاده خلیل سلطان بتاشکنت خرامید و امیر
زاده سلطان حسین بصبران و یسی منزل گزید و صاحبقران پسندیده صفات در اقسولات امیر بردق را فرمود که بتاشکنت رفته برای سپاه
کشورگشای بغار ترتیب نماید و چندین هزار خروار غله مقرر شد که بار بهابار گرده همراه برده و در راه زراعت نمایند تا در وقت مراجعت لشکر منصور
جهة آذوقه تنقیص نیابند و چند هزار شتر آبستن در اردوی همایون موجود بود که بهنگام حاجت شیر شتر موجب قوت و قوت لشکر گردد و بالجمله عدت
شوکت و حشمت و مکنت اردوی همایون در اقسولات بمرتبه رسید که گردون کار دیده پیش از آن بمقدار سپاه با آن همه
استعداد و آراستگی در ظل رایت هیچ پادشاهی ندیده بود و خلایق را از مشاهدهٔ کمال عظمت طوی کان گل و وفور جمعیت اقسولات دغدغهٔ عظیم در
خاطر افتاده از ظهور مضمون اذا تم امر دنا نقصه اندیشه تمام داشتند و از آسیب عین الکمال ترسیده صبح و شام نقش دعای دوام اقبال پادشاه
سپهر احتشام بر لوح خاطر می نگاشتند

ذکر توجه رایات ظفر نگار از اقسولات باترار

در اواسط زمستان که آفتاب تابان
در اواخر جدی بود و از شدت برودت رود سیحون منجمد شده مانند نقرهٔ خام مینمود از بسیاری برف قلهٔ کوه و فضای صحرا و بساط هامون و رم

ورود دریا بطی شده بود و باهم مساوی بود از وفور طوفان و باران کره خاک غدیری مینمود و تمامی جبال و تلال یاد دریا کرد صاحبقران مظفرلوا از غایت حرص براحراز مثوبات غزا از آقسولات کوچ فرموده متوجه اترار شد و در اثنای راه دست و پای جمعی کثیر از عجزه و ضعفا را سرما برد و در روز چهارشنبه دوازدهم رجب در اترار بسرای بیردی بیک برادر شیخ نور الدین از فر نزول همایون طراوت صورت خانه چین پذیرفت و بعد از وصول از ممر بخاری آتش در سقف خانه گرفته مشتعل شد اگرچه ملازمان در ساعت آب تسکین بر آن آتش زدند اما از آن جهت پریشانی خاطر روی در ازدیاد نهاد و چه در آن اوقات اکثر در صباغر خوابهای هولناک میدیدند و از وقوع واقعه که ظهور آن نزدیک رسیده بود بغایت میترسیدند و حضرت صاحبقران در آن اوان موسی کمال را فرستاد که تفحص نماید که از راه پیل میتوان گذشت یا نه و او با متثال امر مسارعت نموده بازگشت که از آن راه عبور ممکن نیست و دیگری را بطرف سرام و عقبه غلان بهمان کار روانه فرمود و او نیز مراجعت نموده گفت که در آن عقبه دو نیزه بالا برف افتاده و درین اثنا قراخواجه از پیش توقتمش خان که از دیر باز در دشت و صحرا سرگردان بود بدرگاه پادشاه سلاطین پناه آمد و در روزی که صاحبقران در دیوانخانه متمکن بر مسند ابهت و کامکاری داشت و از شاهزادگان چینکری میرزا و تایزی اوغلان و تاشتمور اغلان و جگره اوغلان بر دست راست آنحضرت نشسته بودند و طرف دست چپ از فر وجود امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان زیب و زینت داشت امرای عظام قراخواجه را بشرف پایبوس رسانیدند و او بزبان اعتذار عرض کرد که توقتمش خان میگوید که مدتی شد که در بوادی حرمان بجزای کفران نعمت سرگردانم و بغیر از این آستان اقبال آشیان مرجعی نمیدانم امید آنکه مراحم خسروانه کرت دیگر شامل حال این شکسته بال گردد تا پای در دایره اطاعت و انقیاد نهاده بقیه ایام حیات بتدارک مافات قیام نمایم لطف عمیم صاحبقران هفت اقلیم قراخواجه را نوازش نموده استمالت داد و گفت که انشاء الله تعالی چون ازین یورش بازگردیم دشت قبچاق و الوس جوجی خان را نوبت دیگر از خار طغیان مخالفان پیراسته بوی سپاریم و گلزار مملکتش را بدستور پیشتر از آب تیغ زمرد پیکر با ضروریات آن سازیم و در خاطر خطیر خسرو صافی ضمیر چنان بود که همدران چند روز قراخواجه را با ییلاکات نامی و تنسوقات گرامی نزد توقتمش خان ارسال دارد و از اترار علم ظفر شعار بجانب ختای در حرکت آرد اما نگاشته قلم تقدیر مخالف این اندیشه و تدبیر بود العبد یدبر والله یقدر

و معروض داشت

ذکر انتقال حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان از جهان گذران بجنان جاودان

چون عنایت بی‌غایت خداوند عفو غفور در همه حال شامل روزگار صاحبقران مؤید منصور بود در آن زمان که از یورش هفت ساله بسعادت معاودت فرمود خاطر خطیر و ضمیر آفتاب منیرش متوجه آن شد که من بعد اوقات خجسته ساعات را با مری مصروف سازد که موجب کفارت آثام ایام سابقه گردد و در محو نقوش زلات و عثرات مضمون همایون وهو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفو عن السیئات بظهور پیوندد لاجرم پیش از آنکه بیحابا تمام در مستقر سریر سلطنت آسایش نماید عزم غزوه کفار چین و ختا جزم کرده در وقت شدت سردی هوا و کثرت بارندگی و سرما از سمرقند فردوس مانند بجانب اترار نهضت فرمود و چون صورت واقعه که هرگز هیچ ممکنی را از حلول آن گزیر نبوده و نیست آنحضرت را در آن سفر روی نمود هر آینه بر طبق ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله رحمت بی‌غایت الهی بر آن عزیمت که مقصود ادراک مثوبت جهاد بود ترتب خواهد یافت و انوار مغفرت نامتناهی از مطلع ان الله یغفر الذنوب جمیعا بر وجنات حال آنحضرت خواهد تافت رباعی

گرچه ز گناه جستجو خواهد بود
وآن یار عزیز تندخو خواهد بود
از خیر محض جز نکوئی ناید
خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود

کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام که صاحبقران سلیمان احتشام خاطر اقبال مآثر بر آن قرار داده که خواتین بلقیس آئین را بجانب سمرقند بازگردانند و بعضی تعلیق را از اترار کوچ فرموده عزیمت یورش ختا با مضا رساند میل تفرج کرده چند روز پیوسته جام عیش از دست ساقیان نوش لب میگرفت و هر شب مجلس همایون از فروغ باده حمرا و شعاع صباغ صهبا صفت روشنی می پذیرفت در آن اثنا رغبت عرق فرمود و جوهری آوردند برنگ آب مانند و بصفت آتش و شکل بلور مذاب و دو شبانه روز دیگر صاحبقران والاگهر چنان بعرق مشغول بود که اصلا میل طعام نفرمود بنابران مزاج همایون متغیر شده عشرت اندیشان آن تغییر را حمل بر خمار کردند و یکدو جام دیگر دادند و لحظه حرارت تسکین یافته چون مدبر طبیعت در آن شراب اثر کرد تب اشتداد پذیرفت و در روز چهارشنبه عاشر شعبان سنه سبع و ثمانمائه مرضی صعب روی نمود بلکه امراض مختلفه مخوفه که از علاج یکی دیگری قوی میشد مجتمع گشت و با آنکه از زمره اطبا مولانا فضل الله تبریزی در ملازمت بود و در مداوی ید بیضا

و بصورت بعد از آنحضرت

نمود و بهیچ دوا نافع نیفتاد و اصلا مواد فاسده منقطع نگشت و بنابر آنکه اختلال القوی دماغی راه یافته بود صاحبقران سعادتمند بیقین دانست که حال
نوع دیگر است و نقد حیات در تصرف قابض قضا و قدر لاجرم به تیغ توکل قطع رشته علایق کرده و باعتقاد درست و نیت راست از جمیع منهیات
توبه فرمود و بکسر آلات مناهی اشارت نمود و خواتین و آغایان و امرا و نوئینان جمع آورده گوش هوش ایشان را بدرر مواعظ و نصایح سودمند
آرایش داد و بصبر و ثبات و اتفاق و اتحاد وصیت کرد و منصب ولایت عهد و حکومت سمرقند را بامیرزاده پیر محمد مسلم داشته امیر شیخ نور الدین جهانگیر
و امیر شاه ملک و دیگر امرا بزرگ را گفت تا عهد و پیمان درمیان آوردند که از مطاوعت شاهزاده گردن نپیچند و سر از حلقه متابعتش [illegible]
پای در دایره خلاف ننهند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک با دهشتی عظیم و دلی از بیم دو نیم بزبان نیاز و تسلیم عرضه داشتند که اگر فرمان شود
بامیرزاده خلیل سلطان و امرا و نوئینان که در تاشکنت قشلاق کرده اند خبر فرستیم که بدرگاه عالمپناه آیند و سعادت ملاقات همایون دریابند
بواسطه وصیت ولایت عهد امیرزاده پیر محمد را استماع نمایند زیرا که گفته اند ع نه دیده بسی فرق بود تا بشنیده آنحضرت فرمود که وقت تنگ
رسیده و مجال گفتن امثال این مقال نمانده غایبان حاضر نتوانند شد و شما را نیز دیگر دیدار میسر نخواهد شد بعد از بیرون رفتن امرا فواق عظیم بر خسرو هفت
اقلیم غلبه کرد و با آنکه از بیرون خرگاه حفاظ و موالی بقراءت کلام ربانی اشتغال داشتند اشارت علیه صدور یافت که مولانا حبیب الله و مولانا
عبید الله بدرون خرگاه درآیند و بر بالین همایون بتلاوت قرآن مجید و تکرار کلمه توحید مواظبت نمایند و چون بسبب غیبت خسرو خاوری موکب
کواکب لباس سوگواری پوشید امیر تیمور گورکان میان شام و خفتن چند نوبت کلمه طیبه لا اله الا الله بر زبان الهام بیان گذرانیده داعی پلاس
الله را بدعوای دار السلام را اجابت فرمود و طایر روح شریفش قالب شکسته بجانب ریاض قدس پرواز نمود آفتابی که از پرتو انوار عنایتش عالمی
در سایه امنیت بفراغت غنوده بودند کمال اقبالش صفت زوال گرفت و کامیابی که از میامن آثار عاطفتش جهانی در مهاد عدالت و استراحت
متنعم بودند جمال خورشید مثالش سمت غروب پذیرفت چتر همایون خاقانی که غیرت شادروان گردون بود صرصر فنا نگونسار گردانید و لوای
همای اساس صاحبقرانی را که نسر طایر در پناه جناح نجاحش می آسود عقاب قضا از اوج ثریا بتحت الثری رسانید نظم دریغ آن خداوند دیهیم و تاج
که او بود آیین دین را رواج دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد صلاح و پناه بلاد و عباد و این واقعه عظمی و داهیه کبری در شب چهارشنبه
هفدهم شعبان سنه سبع و ثمانمائه در وقتی که آفتاب در هشتم درجه حوت بود روی نمود افاضل روزگار این تاریخ را بعبارات مختلفه نظم کرده اند از
جمله مولانا بهاء الدین حاجی گفته که رباعی سلطان تمور آنکه چرخ را دل خون کرد وز خون عدو روی زمین گلگون کرد در هفدهم شعبان سوی
علیین تاخت فی الحال رضوان سر و پا بیرون کرد و دیگری گوید بیت شهنشاهی که ماوایش بهشت جاودان آمد وداع شهریاری کرد
و تاریخش همان آمد

ذکر وقایع اوقات تعزیت فرمانفرمای مشرقین و یاغی شدن امیرزاده سلطان حسین

در آن شب ظلمت سرشت که نیر عالم افروز سلطنت پرتو عنایات از وجنات روزگار باز گرفت در خطه اترار علامت روز قیامت
و نمونه صور اسرافیل صفت ظهور پذیرفت نظم برآمد ناله و آه از چپ و راست ز مرد و زن فغان و نعره برخاست ز فریاد و نفیر پیر و برنا
امارات قیامت گشت پیدا شاهزادگان عالیمقام افسر عزت بر خاک مذلت افگندند و خواتین حشمت آیین روی نازنین و گیسوی مشکین
بدست بیطاقتی برکندند ع هر روی بکند و زهره گیسو ببرید امرا ملک آرا جگر جامه پرده سینه چاک چاک ساختند و خواص پایه سریر اعلی
از بسیاری گریه و زاری غلغله در گنبد افلاک انداختند و در آن شب بموافقت اصحاب مصیبت فلک نیز اشک افشان بود و از فواره دیده
غمام تا صباح قطرات باران سیلان مینمود و چون بخیال محال نوئین حشمت اعاظم امرا میخواستند که آن واقعه هایله ظاهر گردد بهنگام صبح خواتین و
آغایان را از گریه و شیون و تغییر لباس منع نموده روی بتجهیز و تکفین صاحبقران مغفرت قرین آوردند و بموجب وصیت امیر مرحوم هندوشاه
خازن بامر غسل پرداخته مولانا قطب الدین صدر در تعلیم سنن و واجبات آن شروع نمود و بعد از فراغ آن امرا نوئینان عالیشان و پسر دیگر سار
بوغا و برادرش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم بتاکید یکدیگر عهد و پیمان درمیان آوردند که سالک طریق مخالفت نگردند
و از مقتضای وصیت حضرت صاحبقران درنگذرند و تخت سمرقند را بامیرزاده پیر محمد سپارند آنگاه ایلچی بتاشکنت نزد امیرزاده خلیل سلطان

خلیل سلطان و امرائی که در ملازمتش بودند ارسال داشتند تا خبر آن واقعه بدیشان رسانیده التماس حفظ نمایند و دیگری پیش میرزاده سلطان حسین تصبران و بی فرستادند
و پیغام دادند که مرض حضرت صاحبقرانی صعوبت تمام پیدا کرده باید که جریده بزودی توجه نماید و خضر قوچین بجانب غزنین روانشد که میرزاده پیر محمد را
از رحلت آنحضرت و وصیت نصب ولایت عهد آگاه گرداند تا بر جناح استعجال بسمرقند شتابد و شیخ تیمور قوچین بجانب هراة و علی درویش که بیک بچه
اشتهار داشت بطرف تبریز متوجه گشتند تا میرزا شاهرخ و امیرزاده عمر را از کیفیت حادثه آگاهی دهند و در باب حفظ ممالک شرایط وصیت
بجای آورند و از امور بهمین کار رهروی ببغداد آورد و دیگری بجانب اصفهان و شیراز روانشد و در شب پنجشنبه هیجدهم ماه مذکور جمهور امرا و خواتین
تابوت محفوف برحمت حی لایموت را در محفه نهاده از اترار بیرون آوردند و در همان شب از آب خجند بر یخ گذشته در دو فرسخی اترار فرود آمدند
چون گریبان افق بدست تباشیر صبح صادق چاک شد شعلهٔ اندوه در کانون درون محزون مصیبت زدگان نوعی برافروخت که خرمن صبر و
شکیبائی مرد و زن و امیر و وزیر و صغیر و کبیر را بیکبار بسوخت نظم آبی کجاست کآتش این غم جگر بسوخت وین برق جانگداز همه خشک و تر بسوخت
مرغ سپیده دم که خبر دادی از سحر اکنون امید هست مگرش بال و پر بسوخت صیحهٔ صبح محشر و فزع اکبر در عالم اصغر بظهور انجامید و فغانی در جهان افتاد
که صدایش از هفت گنبد افلاک متجاوز گردید و چون جزع و فزع از حد اعتدال درگذشت و گریه و زاری سالکان طریق بیقراری بعد از وقوع فجیعت
مصلحت اندیشان ساکن گشت امرا و ارکان دولت و تومنیان و مقربان حضرت با خواتین بلقیس حشمت و مخدرات تتق عصمت طریق مشورت مسلوک
داشته خاطر بر آن قرار دادند که نعش مغفرت مآب را بجانب سمرقند باز گردانند و در ملازمت میرزا خلیل سلطان و امیرزاده ابراهیم سلطان
عزیمت غزوهٔ ختا بامضا رسانند و در همان صبح محفه را مصحوب خواجه یوسف و علی قوچین روانهٔ سمرقند ساختند و ایشان بتاریخ ۲۲ شعبان بآن
بلده در آمده جسد مطهر را بمرقد عطر سا رسانیدند و بعد از چند گاه بموجب وصیتی که آنحضرت کرده بود سید برکه را از اندخود نقل نموده بزیر حضرت
صاحبقران والا گهر دفن کردند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بعد از ارسال تابوت مغفرت مآب حضرات عالیات را متعاقب با امیر
زاده الغ بیک بجانب سمرقند گسیل کردند و خود در خدمت میرزاده ابراهیم سلطان بجانب ختای کوچ نموده از آب سیحون گذشته در جانب شرقی
اترار فرود آمدند در یولاشعبده باز سپهر مشعوذ پر انگیخت که عقد آن جمعیت از هم فرو گسیخت بیان سخن آنکه چون خبر فوت صاحبقران مرحوم بامیر
زاده سلطان حسین رسید لشکر دست چپ را که با او بود پراکنده ساخت و اسپان بعضی از سپاهیان را گرفته دو اسپه عازم سمرقند شد تا خود را
در شهر اندازد و لوای استیلا مرتفع سازد و کیفیت این حرکت بمسامع امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک رسیده نامه بحاکم سمرقند که ارغونشاه بود
فرستادند مبنی بر آنکه امیرزاده سلطان حسین بخیال استقلال متوجه آنجانب گشته باید که در محافظت شهر سمرقند سعی بلیغ نموده او را مجال دخول ندهد
و اگر تواند خدمتش را گرفته مضبوط گرداند و قاصدی نزد میرزا الغ بیک و حضرات عالیات ارسال داشتند و از قضیهٔ امیرزاده سلطان حسین ایشانرا
آگاهی دادند و التماس نمودند که بهر جا رسیده باشند توقف نمایند تا ارد و بدیشان رسد و برین قیاس نیز نزد میرزا خلیل سلطان و امرای تاشکنت
ایلچی فرستادند بعد از آن امیر بردی بیک در اترار توقف نموده امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین و سایر امرا و اعیان در ملازمت میرزا
ابراهیم سلطان بطرف سمرقند بازگشتند و در وقت عبور بر آب سیحون یخ شکسته شتر خزانه با آنچه بار داشت بآب فرو رفت و از ره دو نیز دیگر
آب سیحون فرود آمده از آنجا شبگیر کردند و روی توجه بسمرقند آوردند ذکر برداشتن امرا امیرزاده خلیل سلطان را به
پادشاهی و بیان وقوع مخالفت میان ارکان دولت حضرت مغفرت پناهی چون امرای عظام که در آن زمستان در تاشکنت
بودند از کیفیت امیرزاده سلطان حسین وقوف یافتند هراس بقیاس بر ضمایر ایشان مستولی شده امیر خدایداد حسینی و یادگار شاه ارلات و شمس
الدین عباس و برندق برلاس باتفاق امیرزاده احمد بن عمر شیخ شاهزاده خلیل سلطان را که در آن زمان هیبت و کیاله بود بسلطنت برداشتند و
دست بیعت بآنجناب داده وصایای امیر تیمور گورکان را نابود انگاشتند و این خبر در اثنای راه بحضرات عالیات و امیر شاه ملک و امیر شیخ
نورالدین رسیده بغایت آشفته گشتند و بقلم تغیر و سرزنش نامه نوشتند و بجانب تاشکنت فرستادند محصل سخن آنکه چون صاحبقران مغفرت نشان
منصب ولایت عهد را با میرزاده پیر محمد جهانگیر تفویض فرموده ما اطاعت فرمان میرزا خلیل سلطان نخواهیم کرد و از آن تومنیان کاره دارن عزیمت

نمود که بدین زودی دفتر حقوق تربیت صاحبقران را بر طاق نسیان نهاده بتجویز این امر ناپسندیده جسارت نمودند بایستی که اگر دیگری مثل این سخنی
درمیان آوردی منع و زجر او مشغول گشتندی و چون آن مکتوب بامرا رسید از کرده پشیمان شدند امیر برندق را نزد حضرات عالیات و امیر شاه ملک
و امیر شیخ نور الدین فرستادند و پیغام دادند که ما بیعتی که با میرزاده خلیل سلطان کرده ایم بجهة ملاحظهٔ استدامت دولت و استقامت مملکت است
و گمان ما چنان بود که شما درین امر همداستان باشید و اکنون که دانستیم که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت فرموده از آن بیعت پشیمان شدیم و برحسب
شما در باب امضاء وصایای آنحضرت مصلحت دانید بتقدیم میرسانیم و امیر برندق از راه قبولات باردو رسیده بعد از اقامت مراسم تعزیت با امیر
شاه ملک و امیر شیخ نور الدین خلوت کرد و نامهٔ امیر خداداد و یادگار شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس را که مشتمل بر سخنان مذکور بود بدیشان نمود
و لوازم عهد و پیمان درمیان آورد که از مقتضای وصایای صاحبقران مغفرت نشان درنگذرند و بغیر از امیرزاده پیر محمد جهانگیر کسی را ولیعهد آنحضرت
نشمرند و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین بار دیگر دران باب مکاتیب بامرا تاشکنت نوشته بامیر برندق تسلیم نمودند و اورا اجازت
داده روی بجانب سمرقند آوردند و بعد از قطع منازل بموضع قرجق رسیده از آنجا امیر شاه ملک باستصواب همگنان پیشتر بظاهر سمرقند شتافت
و شهر را مضبوط یافت چه ارغونشاه بنابر مواعید میرزا خلیل سلطان برج و باره را استحکام داده بود امیر شاه ملک بدروازهٔ چهار راهه آمد
که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و سایر امرا از سمرقند آنجا بودند رفته التماس نمود امیر ارغونشاه دست رد بر سینهٔ ملتمس امیر شاه ملک فتح الباب
نهاده جواب گفت که چون حضرت صاحبقران این بلده را برسم امانت بمن سپرده خاطر بران قرار داده ام که تا وقتی که امیرزاده پیر محمد
ولیعهد حاضر نشود هیچکس را در شهر نگذارم و هرگاه آن شاهزاده بیاید سمرقند را بدو سپارم تا از عهدهٔ امانت درست بیرون آمده باشم امیر
شاه ملک دانست که ارغونشاه بوعدهای میرزاده خلیل سلطان فریفته شده دروازه باز نخواهد کرد لاجرم با دل غمناک و خشمگین با چشم نمناک باز
گشت و در صحرای علیاباد بحضرات عالیات رسیده کیفیت حال باز گفت و همانجا نزول نموده خواتین و امرا بعد از تقدیم مشورت مصلحت چنان دیدند
که امیر شیخ نور الدین بسمرقند رود و امیر ارغونشاه را از سر مخالفت درگذراند و امیر شیخ نور الدین نیز بدروازهٔ چهار راهه رفته و با ارغونشاه
و خواجه یوسف سخنان گفته مانند امیر شاه ملک بی نیل مقصود مراجعت نمود اما امیر برندق چون از قبولات بتاشکنت رسید و مکتوب امیر شاه ملک
و امیر شیخ نور الدین و سخنان ایشان را بمسامع امیر خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و سایر معتبران میرزاده خلیل سلطان رسانید آن طایفه باتفاق
گفتند که فی الواقع شایستهٔ تاج و تخت نیک بختی است که حضرت صاحبقران اورا ولیعهد ساخته است و ما تغییر بقواعد وصیت آنحضرت راه
نخواهیم داد و درهمان مجلس درین باب عهدنامه نوشتند امرا آن وثیقه را مهر کردند و امیرزاده خلیل سلطان نیز بحسب ضرورت خط و مهر خویش
بران نهاد و التماس با عهدنامه پیش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک فرستادند تا آن کاغذ را بایشان نموده نزد امیرزاده پیر محمد برده
بعد از آن زمرهٔ از خواص و مقربان امیرزاده خلیل سلطان را بر عروس مملکت ترغیب و تحریص نمودند و گفتند الملک عقیم فرصت غنیمت باید شمرد و
بسمرقند شتافته خاطر خاص و عام را بداد و احسان و انعام صید باید کرد و الملک بعد الیوم لمن غلب امیرزاده خلیل سلطان از استماع این سخنان
بر تسخیر مملکت جازم گشت و عازم سمرقند شد و از اسپان و استرها و اشتران صاحبقران و شاهزادگان و امرا آنچه دران نواحی دیده بود
بحیطهٔ تصرف در آورده بر امرا و خواص و طایفهٔ از مردم عراق که با او بمثابهٔ نفاق زندگانی میکردند قسمت نمود و امیر برندق که از امرای سپاه
شاهزاده بود چون از آب سیحون بگذشت پل ویران کرده باتفاق رستم طغای بوغا متوجه اردوی اعظم گشت تا از عهدهٔ عهدی که کرده بود بیرون
آمده باشد و همچنین امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس از امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف آجیق فرکنت رفتند و با وجود
اینحال شاهزاده اصلا دغدغه بخاطر راه نداده بکنار آب شتافته ببستن جسر اشارت نمود و لشکریان همان روز بترتیب آن قیام نموده
روز دیگر امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون بگذشت و چون امیر برندق بنواحی دره بر رسید از جلال باورچی شنید که امیر شاه ملک و امیر
شیخ نور الدین را ارغونشاه در سمرقند راه نداد و خاطر را بطاعت امیرزاده خلیل سلطان نهاده بنابران از اختیار مفارقت امیرزاده
خلیل سلطان پشیمان شده بقدم اعتذار مراجعت کرده بموکب شاهزاده پیوسته بتجدید بیعت اقدام نمود ذکر توجه میرزا

میرزا الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان در موافقت امرا بجانب بخارا و رفتن خواتین و آغایان بسمرقند جهة اقامت مراسم عزا

رستم طغابوغا برلاس که همعنان امیر برندق برلاس بن جهانشاه نزد امیرزاده خلیل سلطان جدا گشته بود بعد از مراجعت امیر مشار الیه بعزیمت عود در اسنج بوده نزد امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین آمد و کیفیت شغف امیرزاده خلیل سلطان بتسخیر سمرقند و بازگشتن امیر برندق مشروح بازگفت امرای عظام بعد از شنیدن این سخنان مصلحت چنان دیدند که در رکاب شاهزادگان عالی مکان میرزا الغ بیک گورکان و میرزا ابراهیم سلطان بخارا روند و حضرات عالیات را بسمرقند فرستند و بعد از تصمیم عزیمت روز پنجشنبه سیوم ماه مبارک رمضان امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین و رستم طغابوغا و النمش و توکل قرا قرا و حسن جنداول و ارسلان خواجه ترخان و شمس الدین المالیغی و موسی کمال و بهستری و غیرهم حضرات عالیات را وداع کرده بجانب سمرقند گسیل نمود عنان بکرایان بطرف بخارا تافتند و در محل خیربادریش مصیبت جانسوز حضرت صاحبقرانی باز تازه گشته فریاد و فغان از نهاد عالمیان بر آمده بعد از جزع و فزع بسیار سرای ملک خانم و تومان آغا با سایر خواتین و شاهزادگان صغار مثل میرزا ابابکر و اجل و سعد وقاص علیا با لباس تعزیت پوشیده بدروازه چهار راه شتافتند و ارغونشاه و خواجه یوسف توهمی جا بجا که بخود راه داده شب ایشان را در شهر نگذاشتند و حضرات در چهار باغ میرزا شاهرخ که نزدیک بدروازه است شب گذرانیدند بیت روز دیگر که بار چرخ بلند پرتو مهر در جهان افکند بشهر در آمدند و بخانقاه امیرزاده محمد سلطان که مرقد مقرون بنعیم مخلد صاحبقران سعید مؤید آنجا محل نزول ساختند و با قامت رسم عزا و لوله در جهان سست عهد بیوفا انداختند و سرها گشاده و مویها پراکنده و رویها خراشیده و خود را بر خاک افکنده و خاک زده و در قبه جانیکه سایر خواتین و شاهزادگان و امرا که در شهر بودند و زنان اشراف و اعیان مملکت موی گشاده و روی سیاه کرده و نمد در گردن انداخته همه جمع آمدند و امیرزاده محمد جهانگیر که در شهر بود و دیگر شاهزادگان و امرا و ارکان دولت و تمام اکابر و اشراف و اعیان مملکت مثل خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و سید شریف جرجانی و امیر کمیر دانشمند و غیرهم مجموع تغییر لباس کرده حاضر شدند و بمقبره منوره رفته بر پلاس ماتم نشستند و تمامی آغایان و شاهزادگان و اکابر و اعیان تغییر لباس کرده و آواز گریه و فغان بر آورده و لوله در جهان و غلغله در زمین و زمان انداختند بیت زمین با لاله اثر نور فریاد صدا در گنبد فیروزه افتاد اما شاهزادگان و امرا و نوئینان چون نزدیک بخارا رسیدند شنیدند که امیرزاده خلیل سلطان را ارغونشاه بقدم اطاعت استقبال کرده بسمرقند در آورده لاجرم زبان بطعن و لعن او گشادند و مکتوبات تشنیع آمیز بامرای سمرقند فرستادند و بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت نموده حمزه طغابوغا برلاس که حاکم بخارا بود شاهزادگان را استقبال نموده و در مزار توسعا پیر با امرای عظام عهد و پیمان در میان آورده باتفاق یکدیگر بشهر در آمدند و چنان قرار یافت که امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک در قلعه باشند و ضبط یک دروازه که بر شهر گشوده است با نصف قلعه تعلق بامیرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک داشته باشد و محافظت دروازه دیگر که بجانب بیرون است با نصفی دیگر از حصار تعلق بامیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین بوده رستم برلاس و برادرش حمزه و النمش و توکل قرا قرا و دیگر امرا و سرداران در شهر توطن نمایند و در باب حراست و محافظت برج و باره لوازم سعی و اهتمام بجای آورند

ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بدار الملک سمرقند و بیان انقضاء ایام تعزیت صاحبقران سعادتمند

چون امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون عبور نموده و طی مسافت فرموده نزدیک بسمرقند رسید میر خواجه یوسف باشارت ارغونشاه از شهر بیرون آمده در قریه شیراز که در چهار فرسخی سمرقند واقعست بعز بساط بوسی سرافراز گشت و مجموع سادات و علما و اکابر آن بلده برسم استقبال استعجال نمودند و بعد از آنکه کنار آب کوهک مضرب بارگاه شاهزاده شد ارغونشاه با مفاتیح ابواب قلعه و مقالید کنوز خزاین بخدمت شتافت و امیرزاده خلیل سلطان کامیاب و کامران بسمرقند فردوس مانند که حاصل بحر و کان و نفایس اقطار و امصار جهان در آن موجود بود در آمده بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب در ششم درجه حمل منزل داشت بر حسب اختیار مولانا بدر الدین منجم بر تخت سلطنت نشست و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت زانو زده مراسم تهنیت بجای آوردند و امیرزاده خلیل سلطان فی الجمله بملاحظه وصیت امیر تیمور گورکان نموده امیرزاده محمد جهانگیر را که ولد امیرزاده محمد سلطان و برادرزاده پیر محمد ولیعهد بود بجانی بر داشت و فرمود که نام او را علی الرسم بر سر مناشیر نویسند و بعد از دو روز بخانقاه امیرزاده محمد سلطان که مقبره صاحبقران سعید نیز آنجا بود رفته کار تعزیت از سر گرفت و تمامت شاهزادگان و خواتین و آغایان و امرا و اشراف و اعیان با لباس سوگواری در گریه و زاری در آمدند و بلوازم اقامت لوازم تعزیت جهة ترویح روح بزرگوار صاحبقران مغفرت شعار ختمات کلام ربانی و دیگر کارها بجای آورده خیرات و صدقات بارباب حاجات رسانیدند

و در آن ایام چندان حلوا و طعام بمستحقان داوند که قافله جوع از معده گرسنگان تا انقراض دوران رخت بربست بعد از آن گور که خاص را بفغان و ناله در آورده پوستش پاره ساختند و از کار ربنید اختند آنگاه امیرزاده خلیل سلطان و شاهزادگان و خواتین و نوئینان از کسوت عزا بیرون آورده قامت قابلیت همه را بخلعتهای فاخره و جامهای طلا دوز و دیبا بیاراست و ابواب خزاین گشوده آنمقدار زر و گوهر بمردم داد که رسم افلاس از جهان بر افتاد و کیفیت اسراف و اتلاف شاهزاده و زوال اقبال او عنقریب بسمت تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی

ذکر تعداد اولاد و احفاد صاحبقران والا نژاد از اولاد ذکور صاحبقران مغفور در زمان وفات آنحضرت سی و شش نفر موجود بودند بر این موجب از نسل امیرزاده جهانگیر یازده چه از و اصل چه از فرع اما پسران محمد سلطان سه پسر مانده بود محمد جهانگیر نه ساله یحیی یکساله سعد وقاص شش ساله و امیرزاده پیر محمد بن جهانگیر در سن بیست و نه سالگی بر سریر سلطنت کابل و غزنین تمکن داشت با هفت پسر قید و نه ساله جمال هفت ساله بوزنجر سعد وقاص سنجر قیصر جهانگیر و از نسل عمر شیخ بهادر نه پسر و پسرزاده در حیات بودند پیر محمد بیست و شش ساله بایک پسر عمر شیخ هفت ساله رستم بن عمر شیخ بیست و چهار ساله با دو پسر عثمان شش ساله سلطان علی یکساله اسکندر بن عمر شیخ بیست و یکساله احمد بن عمر شیخ هجده ساله سیدی احمد بن عمر شیخ پانزده ساله بایقرا بن عمر شیخ دوازده ساله و شاهزاده میرانشاه در سن سی و هشت سالگی هفت پسر و نبیره داشت ابابکر بیست و سه ساله با دو پسر ایلنگر نه ساله عثمان چلبی چهار ساله عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یکساله ایجل ده ساله سیورغتمش شش ساله و میرزا شاهرخ در سن بیست و هشت سالگی در خراسان پادشاهی مینمود و هفت پسر داشت میرزا الغ بیگ و ابراهیم سلطان هر دو در سن یازده سالگی اما الغ بیگ پنج ماه از ابراهیم سلطان بزرگتر بود بایسنغر هشت ساله بود سیورغتمش شش ساله محمد جوکی سه ساله جان و غلان دو ساله بازوی یکساله و از بنات مکرمات صاحبقران مغفرت سمات هفده مخدره در پرده عصمت متمکن بودند صبیه صلبیه آنحضرت سلطان بخت بیگم بود که در حباله نکاح امیر سلیمانشاه پسر امیر داود بود از امیرزاده شهید عمر شیخ بهادر سه مخدره مانده بود و از محمد سلطان سه عفیفه و میرزا میرانشاه چهار دختر داشت و میرزا پیر محمد جهانگیر سه و میرزا شاهرخ یکی و میرزا ابابکر و میرزا خلیل سلطان هر یک یکی و امیرزاده سلطان حسین دختر زاده حضرت صاحبقران است و مادرش آکه بیگی بود و پدرش محمد بیگ بن امیر موسی والعلم عند الله تقدس و تعالی

ذکر اسامی خواتین و سراری حضرت صاحبقرانی مغفرت شعاری خامه عنبرین شمامه از نسب نامه که در زمان خاقان سعید عالیشان میرزا شاهرخ تالیف شده نقل مینماید که صاحبقران خجسته صفات در تمامی اوقات حیات هژده زن بحباله نکاح در آورد و اسامی ایشان اینست اولجای ترکان آغا بنت امیر مسلا بن امیر قزغن که سلطان بخت بیگم از وی متولد شده بود خان زاده یاک سرای ملک خانم بنت قزان سلطان خان توکل خانم آغا که مادر میرزا جهانگیر و آکه بیگی بود دلشاد آغا دو غلات که از آنحضرت دختری داشت سعادت سلطان نام تومان آغا بنت امیر موسی تایجوت بکل خانم بنت خضر خواجه خان دولت ترکان آغا سلطان آغا برهان آغا الوس آغا بنت امیر بیان سلدوز خانی بیگ آغا موندوز آغا چلپان ملک آغا بخت آغا سلطان آرای آغا کور نوروز آغا و از سراری آن مهر سپهر شهریاری اسامی بیست و دو نفر بنظر در آمده برین موجب طغای ترکان آغا که از قوم قراختای بود و میرزا شاهرخ از وی تولد نموده جهان بخت آغا تکار اوچ برورا آغا دلنبک آغا بیبی بیگ آغا ارزونی آغا منکلی بیگ آغا جونی قربانی که والده امیرزاده میرانشاه بود یادگار سلطان آغا خدا داد آغا تولون آغا که والده میرزا عمر شیخ بود دولت بخت آغا ملکان شاه آغا قیلونی

ذکر بعضی از سادات و مشایخ و علما و اکابر که با صاحبقران معاصر بودند بر ضمایر ارباب اخبار ظاهر و آشکارا خواهد بود که از این زمره عظیم الشان و طایفه متعالی مکان جمعی کثیر و جمی غفیر در زمان فرخنده نشان صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان انار الله برهانه بلاد جهان و امصار ایران و توران را بوجود شریف مشرف داشتند و کیفیت حال تمامی آن طبقه از کتب تواریخ بوضوح نمی پیوندد لاجرم بر ذکر جمعی که شمه از احوال ایشان براقم این سخنان معلوم شده اختصار خواهد افتاد و من الله الهدایة والرشاد **مولانا جلال الدین محمود زاهد مرغابی** در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی بود و در متابعت سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سعی بلیغ مینمود ورع و تقوی بکمال داشت و همواره علم ادای طاعات و عبادات می افراشت

نسخه
آغا در سلطان
آغا دلشاد آغا
مراد بیگ آغا
پیروز بخت خوش
گلدیری آغا د
دل خوش آغا
براق آغا سونج
ملک
م

نسخه
ستوده
خصال
م

نسخه
پریشان
م

می افراشت وفاتش در ماه ذی الحجه سنه ثمان وسبعین وسبعمائه اتفاق افتاد ودر مزعاب هراة مدفون گشت **امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی**
حاوی علوم ظاهری وباطنی وجامع فضایل صوری ومعنوی بود ودر اوایل حال بقدم ارادت ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبدالله المزدقانی نموده اما
از شیخ تقی الدین علی الدوستی کسب روش طریقت فرموده وبعد از فوت شیخ تقی الدین باز رجوع بشیخ شرف الدین محمود کرده وگفت فرمان حضرت شیخ متوجه شده فرمود
که حکم چنانست که در اقصاء بلاد عالم بگردی امیر سید علی بموجب فرموده عمل نموده سه نوبت ربع مسکون را طواف کرد وبصحبت هزار وچهار صد ولی
رسید وچهار صد را در یک مجلس دید ومصنفات امیر سید علی مانند کتاب اسرار النقط وشرح اسماء الله وشرح فصوص الحکم وشرح قصیده خمریه فارضیه
وذخیرة الملوک در میان عرفا اشتهار دارد وفاتش در سادس ذی الحجه سنه ست وثمانین وسبعمائه اتفاق افتاد مرقد عطر نشانش در ولایت ختلانست
بابا سنکو درویشی مجذوب بود وازوی کرامات وخوارق عادات ظهور میمود ودر سنه ۷۸۲ که صاحبقران مغفور بعزیمت فتح خراسان
از آب آمویه عبور فرموده در قصبهٔ اندخود با وی ملاقات کرد درویش از سر جذبه سینه گوشت بطرف امیر تیمور گورکان انداخت صاحبقران باین معنی
تفأل نموده گفت خدای تعالی سینه روی زمین را که خراسانست بما ارزانی داشت وفات بابا سنکو در اندخود روی نمود وقبرش همان جاست
مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی جامع کمالات صوری ومعنوی بود ودر علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی وچنانچه
در نفحات مسطور است مولانا زین الدین ابوبکر بحقیقت اویسی بوده است واز روحانیت حضرت شیخ الاسلام احمد النامقی جامی قدس سره تربیت
یافته در وقتی که امیر تیمور گورکان داعیه تسخیر هراة داشت در قصبه تایباد باجناب مولوی ملاقات نمود وآنجناب زبان بنصیحت آنحضرت
گشوده سخنان سودمند فرمود نقلست که در اثناء قیل وقال صاحبقران ستوده خصال از آن قدوهٔ اصحاب وجد وحال سؤال کرد که شما چرا بر کرت
ملک غیاث الدین پیر علی را نصیحت نفرمودید تا ترک اعمال ناشایسته دهد مولانا زین الدین گفت او را نصیحت کردم قبول ننمود لاجرم ایزد تعالی شما را برو
گماشت واگر تو نیز پند نپذیری یا نیک خدای تعالی بر نهج عدالت سلوک ننمائی دیگری بر تو مستولی خواهد شد امیر تیمور گورکان فرمود که کیست آن شخص که او را
بر من استیلا دست دهد جناب مولانا گفت عزرائیل امیر صاحبقران از شنیدن این سخن فال نیک گرفته گفت هیچیک از سلاطین را بر من ظفر دست
نخواهد داد وانتقال من از دار ملال باجل طبیعی خواهد بود وفات مولانا زین الدین ابوبکر در نیم روز پنجشنبه سلخ محرم الحرام سنه ۷۹۱ روی نمود وملک عماد الدین
زوزنی در تاریخ وفاتش این قطعه نظم فرمود قطعه سنه احدی وتسعین بود تاریخ گذشته همچنانکه از سلخ محرم شده نصف النهار پنجشنبه که روح پاک
مولانای اعظم سوی خلد برین رفت وملایک همه گفتند از جان خیر مقدم ودیگری از فضلا درین باب گوید بیت تاریخ وفات قطب
اوتاد یک نقطه نه ابو صاد **خواجه بهاء الدین نقشبند** نامش محمد بن محمد البخاریست واو را نظر قبول بفرزندی از خواجه محمد بابا سماسی بود
وتعلم آداب طریقت بحسب صورت از سید امیر کلال نموده در نفحات مسطور است که خواجه بهاء الدین بحقیقت اویسی بوده است واز روحانیت
خواجه عبدالخالق غجدوانی تربیت یافته کسی از وی سؤال کرد که درویشی شما اموروثیست یا مکتسبی جواب داد که بحکم جذبة من جذبات الحق توازی عمل
الثقلین باین سعادت مشرف گشتم باز پرسید که در طریقه شما ذکر جهر وخلوت وسماع میباشد فرمود که نمیباشد گفت پس بنای طریقه شما بر چیست فرمود
خلوت در انجمن بظاهر با خلق وبباطن با حق سبحانه وتعالی بیت از درون شو آشنا واز برون بیگانه وش اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان وفات
خواجه بهاء الدین در شب دوشنبه سیم ماه ربیع الاول سنه احدی وتسعین وسبعمائه اتفاق افتاد ویکی از فضلا جهة ضبط تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک
نظم انتظام داد قطعه خواجه اعظم بهاء الحق والدین نقشبند آنکه مشهور ولایت شد کمال الملتش مسکن وماوی او چون بود قصر عارفان قصر عرفان
زین سبب آمد حساب رحلتش **خواجه علاء الدین عطار** موسوم بمحمد بن محمد البخاریست ودر سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند انتظام
داشت وخواجه در ایام حیات خود تربیت بعضی از سالکان راه حق را بدانجناب حواله مینمود ومیفرمود که علاء الدین بار بر ما سبک کرده است
وفات خواجه علاء الدین در شب چهارشنبه بیستم رجب سنه اثنی وثمانمائه روی نمود وقبرش در ده نوچغانیانست **مولانا سعد الدین
مسعود بن عمر التفتازانی** ولادت باسعادت آن عالم ربانی وعلامهٔ عالم فانی در ماه صفر سنه اثنی وعشرین وسبعمائه در قریهٔ الرجال تفتازان
که از ولایت نساست روی نمود وچون از سن طفولیت بر تبه صبی ترقی فرمود آغاز تحصیل علوم وتکمیل فنون محسوس ومفهوم کرده در اندک زمانی در میدان

کرسنکش بوده

ودر همان جا مدفون شد

ابوبکر تایبادی

ودر قبر آنجناب در قصبه تایباد است

دانش بقصب السبق از علمای متقدمین و متأخرین در ربوده شمیم قلم مشکین رقمش مشام جان مشتاقان روایح فضایل را معطر گردانید و فروغ خاطر افادت
مآثرش ریاض مقتبسان انوار کمالات را نضارت بخشیده آن جناب در شانزده سالگی آغاز تصنیف کرده شرح صرف زنجانی را مرقوم خامهٔ بلاغت انتما ساخت
بعد از آن مطول را باسم معز الدین حسین کرت تألیف نموده آنگاه در خوارزم که در آن زمان مجمع اعیان جهان بود متوطن شده مختصر تلخیص را بنام جانی بیگ خان که
شمه از عدالت و احسان او سبق ذکر یافت در سلک انشا کشید و بی شائبهٔ لاف و گزاف چنانچه از مؤلفات آن عالم حمیده صفات بوضوح می پیوندد
لطافت تحریر و حلاوت تقریر و توضیح خفیات و تلویح جلیات و کشف مشکلات و رفع معضلات بر طبع نقادش ختم بود و بر ذمهٔ همت بلندش نهمتش واجب
و حتم و در آن اوان که امیر تیمور گورکان عزیمت یورش خوارزم جزم فرمود ملک محمد سرخسی پسر خورد تر ملک معز الدین حسین برادرزاده خود ملک پیر
محمد بن ملک غیاث الدین پیر علی که در آن سفر ملازم موکب همایون بود پیغام داد که هر گاه خوارزم فتح شود از آنحضرت حضرت طلبیده مولانا سعد الدین
را بسرخس روانه گرداند بنا علی هذا چون لمعان تیغ عالم ستان حضرت صاحبقران آن خطه را در حیطهٔ تسخیر کشید و بکوچانیدن اهالی و موالی از آنجا اشارت فرمود
ملک پیر محمد از آنحضرت التماس نمود که مولانا سعد الدین را اجازت رفتن بجانب سرخس فرماید و امیر تیمور ملتمس ملک زاده را بعز قبول اقتران داده پوزده
جناب مولوی بسرخس رفت و بعد از آنکه حضرت صاحبقران بسمرقند بازگشت علما و فضلا و مشایخ ماوراء النهر بعرض رسانیدند که اگرچه تسخیر خوارزم
شد کان آستان سلطنت آشیان را تیسیر پذیرفت اما حاصل آن تعلق بملک محمد سرخسی گرفت آنحضرت تفصیل این مجمل استفسار نموده آن جماعت عرضه داشتند مملکت
که حالا سر آمد علمای عالم و مقتدای فضلای بنی آدم مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی است که لمعات مصنفات فصاحت صفاتش چون شعاع
خورشید شرق و غرب عالم را معمور گردانیده و نفحات مؤلفات بلاغت آیاتش مانند نسایم فروردین شمال و جنوب تمامی روی زمین را خضرت
نضارت بخشیده نظم چنان گرفت جهان را ظهور تصنیفش که آفتاب بود ذره بوقت ظهور دقایق سخن او خفی است همچو سها ولیک گشته چو
خورشید در جهان مشهور صریر کلکش در کشف مشکلات علوم چنانچه نغمهٔ داود در ادای زبور افاضل انام اقتباس انوار انواع فنون از اشعهٔ
ضمیر منیرش مینمایند و اماثل کرام التماس اصناف علوم از رشحات فیض خاطر خطیرش میفرمایند امیر تیمور از استماع امثال این سخنان رقم تأسف بر صحایف
روزگار خویش نگاشت و حکم جهان مطاع جهة استدعا حضور جناب مولوی بسرخس ارسال داشت مولانا سعد الدین نخست بهانهٔ عزیمت سفر حجاز
آن ملتمس را اجابت نمود اما چون ثانیا فرمان صاحبقران در آن باب نفاذ یافت بجانب سمرقند توجه فرمود و چند سال بر مسند عز و جلال در آن
شهر بافاده بل بکمال اشتغال داشت و چند تصنیف معتبر در آن مجمع فضلا دانشور بر اوراق روزگار یادگار گذاشت و امیر تیمور در تعظیم آن پادشاه
علما و خسرو دانشمندان مبالغهٔ بسیار مینمود و در مجالس آن جناب را بر زبر توشک خویش جای داده در وقت مراجعت تا سر طناب پیش
خانه مشایعت میفرمود وفات مولانا سعد الدین در شهور سنه ۷۹۷ بوقوع پیوست قبرش در بلدهٔ سرخس واقع است و تصانیف آن جناب در تمامی
علوم عقلی و نقلی از غایت اشتهار حاجت بتعداد ندارد و خرد خرده دان تفصیل آن کتب را از جملهٔ تحصیل حاصل میشمارد و از مولانا سعد الدین
یک پسر ماند مولانا محمد نام و مولانا محمد نیز در سلک علما منتظم بود و مدتی ملازمت امیر تیمور مینمود از جناب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی سیف
الملة والدین احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعد الدین مسعود استماع افتاده که فرمود در آن اوقات که جناب مولوی
در سمرقند تشریف داشتند جد من مولانا محمد در شهر هراة ساکن میبود و در آن ایام خبر بباد مرغاب و بعضی دیگر از علما تقوی مآب رسید که مولانا
سعد الدین در مجلس صاحبقران ظفر قرین با کل طعامی که حلیت آن معلوم نیست مبادرت نموده و مینماید و ایشان زبان طعن و تشنیع دراز کرده گفتند
چگونه جایز باشد که مقتدای علمای روزگار لقمهٔ شبهه خورد و مولانا محمد از استماع آن سخنان در تاب شده در آن باب رقعهٔ بپدر بزرگوار خود نوشت
و التماس نمود که دیگر در مجلس حضرت صاحبقرانی دست بجانب خوردنی نبرد و آن نامه را بتواچی که از هراة متوجه ماوراء النهر بود داد و تواچی
مکتوب مولانا زاده را با سایر مکاتیب در دول بسیان خود نهاده چون بسمرقند رسید دول بسیان را بجنس پیش امیر تیمور برد و صاحبقران در اثنای مطالعهٔ
مکاتبات چشم بر نوشتهٔ مولانا محمد افتاده مضمونش را معلوم کرده از آن باب هیچ نگفت و مکتوب را بمولانا سعد الدین ظاهر نساخت و بعد از چند
گاه مولانا محمد بسمرقند تشریف آورده صاحبقران بلند منزلت را ملازمت فرمود آنحضرت مولانا زاده را تعظیم کرده التفات بسیار اظهار نمود

اظهار نموده در آخر مجلس خواجه محمود شهاب را که منصب وزارت داشت گفت که مبلغ پنج هزار دینار کپکی تسلیم خدام مولانازاده نمای تا صرف مایحتاج خود کند خواجه محمود بنابر تقیبی که از امیر یافته بود گفت در خزانه زر نقد نمانده اگر فرمان شود مبلغ مذکور را بر مزارعان ولایات برات نویسیم امیر تیمور فرمود که از مزارعان آن توجه دیرتر بوصول میرسد و ما میخواهیم که مولانازاده درین شهر تقبیض کشد خواجه گفت مبلغ مذکور از ممر متعاد در عرض دو روز بتحصول می‌پیوندد اگر فرمایید آن توجه را تنخواه مدد معاش مولانازاده نمایم حضرت صاحبقران فرمود که فی الحال برات نوشته تسلیم کن و خواجه محمود هم در مجلس مبلغ مذکور را بر متعا سمرقند برات نوشته پیش مولانا محمد نهاد و آنجناب فاتحه خوانده برات را برداشته از بارگاه بیرون خرامید و در محلی که پای در رکاب کرده سوار میشد حضرت صاحبقران عکاسی فرستاده تا خدمتش را ببارگاه درآوردند آنگاه تبسم فرموده گفت مولانازاده کسی که زر متعا را که حرام ترین وجوه است برسم انعام از ما قبول نماید چگونه جایز باشد که مثل این پدری را که در عالم بعلم و دانش او کسی نیست از خوردن طعام ممنوع کند مولانازاده از استماع این عتاب خجل و شرمسار شده گفت من داعیه داشتم که از منزل برات را بخواجه محمود شهاب باز فرستم امیر تیمور گفت اگر پشیمان بودی میبایستی که در وقت نوشتن برات اثر کراهیتی در بشرهٔ شما پیدا شدی و حال آنکه از روی فرح و سرور آنرا قبول فرمودی آنگاه اشارت علیه نفاذ یافت که برات مذکور را از مولانا محمد ستانده پنجهزار دینار نقد از خزانه تسلیم نمودند و مولانا محمد بعد از فوت صاحبقران در بلدهٔ فاخرهٔ هراة ساکن بود و در سنه ۸۳۸ بعلت طاعون از عالم انتقال نمود امیر سید شریف الدین علی الجرجانی در سنه اربعین و سبعمائه در قریهٔ طاغو از اعمال استراباد قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاده فضای جرجان بل تمام جهان را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید و بعد از ترقی بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل فرموده در اندک زمانی سرآمد محققان عالم و مقتدای مدققان علما مکرم گردید و در روضة الصفا مسطور است که در سنه هفتصد و هفتاد و نه که شاه شجاع بن محمد مظفر در قصر زرد اقامت داشت امیر سید شریف الدین بنواحی اردو آمده خواست که با پادشاه ملاقات نماید و او را بواسطه کمال خویش دانا گرداند و در آن اثنا مولانا سعد الدین مسعود انسی را دید که بخدمت پادشاه میرود خود را در لباس لشکریان بوی نموده گفت مردی غریبم و تیراندازم و از ولایت مازندرانم با آن داعیه آمده ام که در نظر اشرف شاه شجاع سه چوبه تیر اندازم امید آنکه هنگام فرصت ملتمس مرا بعرض رسانید و در رکاب مولانا سعد الدین تا در بارگاه پیاده آمد مولانا گفت تو در همین موضع توقف نمای تا رخصت دخول حاصل کنم و چون مولانا بشرف ملاقات پادشاه فایز شد سخن تیرانداز غریب را عرضه کرد شاه شجاع فی الحال او را طلبید امیر سید شریف ببارگاه درآمده چون شاه شجاع از کیفیت تیراندازی پرسید جزوی که از نتایج طبع شریف او مشتمل بر اعتراضات اصحاب تصانیف بود از بغل بیرون آورده بدست شاه شجاع داد شاه از مطالعهٔ آن صحیفه بکمال میر سید شریف دانا شده مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و نقد و جنس بسیار انعام فرموده آنجناب را همراه خویش بشیراز برد و منصب تدریس دار الشفا خود را بآن سید فضیلت انتما تفویض کرد و سید شریف ده سال در فارس بافادهٔ اهل فضل و کمال پرداخته در سنه ۷۸۹ که امیر تیمور گورکان شیراز را فتح کرد حکم فرمود که آنجناب بسمرقند تشریف برد و جناب سیادت پناهی افادت دستگاهی بموجب فرمان واجب الاذعان بآن بلده شتافته تا زمان فوت صاحبقران آنجا میبود و در آن اوقات میان آنجناب و مولانا سعد الدین تفتازانی مباحثات روی نمود و در اکثر مجالس امیر سید شریف بسبب حدت طبع و جودت ذهن بر جناب مولوی در بحث غلبه کرد بیت خدائی که بالا و پست آفرید زبردست هر دست و پست آفرید و چون امیر تیمور گورکان بجهان جاودان انتقال فرمود نوبت دیگر آن قدوهٔ اولاد خیر البشر مقتدای علماء دانشور از ماوراء النهر بشیراز شتافت و در آن دیار فی سنه ۸۱۶ وفات یافت و مصنفات امیر سید شریف بسیار است و در غایت اشتهار و بر اکثر کتب متداوله متقدمین و متاخرین حواشی دقت آئین بلاغت قرین دارد چنانچه از زمان فرخنده نشان آنجناب تا غایت غالباً هیچ درسی از افادهٔ حواشی و مؤلفات فصاحت صفاتش خالی نبوده و عنیت مدت عمر شریفش هفتاد و شش سال بود مولانا عبد الله بن مولانا لسان الدین محمد افضل حکمای زمان و اعلم منجمان دوران بود و احکام نجومی او مانند قضا و قدر تخلف نمی‌نمود بیت همه زیج فلک جدول بجدول باسطرلاب حکمت کرده بد حل و صاحبقران خورشید محل نسبت بآن فاضل بی بدل التفات بسیار داشت

و آنجناب نیز همواره بلسان بخت و دولت در ملازمت بود و رقم اخلاص بر صحیفهٔ ضمیر مینگاشت **مولانا نظام الدین شامی** آنجناب را شنب غازانی نیز گویند و اکثر وقایع و حالات صاحبقران خجسته صفات منقول از تاریخ آن فاضل کاملست در مطلع سعدین مسطور است که از مولانا نظام الدین مرویست که گفت در نوبت اول که امیر تیمور لشکر ببغداد کشید و سلطان احمد جلایر را منهزم گردانید از مردم دار السلام اول من بپایهٔ سریر عالمپناه رفتم و آنحضرت بنظر التفات و عاطفت در من نگریسته بزبان مبارکت راند که خدا تعالی بر تو رحمت کناد که نخست از متوطنان این بلده تو پیش ما آمدی و مرا تربیت فرمود و ایضا در کتاب مذکور مسطور است که در وقت محاصرهٔ حلب مولانا نظام الدین در آن شهر اقامت داشت و بعد از فتح حلب الاسلام او را پیش فرمان فرمای انام بردند و رعایت یافت پوشیده نماند که توفیق میان این دو سخن که در یک کتاب مسطور است خالی از اشکالی نیست و بهر تقدیر نزد راقم حروف آنچه بصحت پیوسته آنست که مولانا نظام الدین بعد از آنکه بصحبت صاحبقران ظفرقرین مشرف گشت همواره بلسان دولت و اقبال ملازم درگاه جاه و جلال بود و در باب وقایع آنجناب تاریخی تالیف فرمود **شیخ شمس الدین محمد بن محمد الجزری** نور الله مرقده مقتدای محدثان عالیشان و پیشوای دانشمندان بلندمکان بود بزهد و تقوی معروف و بصلاح و سداد موصوف در ظفرنامه و مطلع سعدین مذکور است که در آن اوان که امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را اسیر گردانید میرزا محمد سلطان و امیر شیخ نور الدین را به بروسا فرستاد و جمعی از اکابر آن دیار بطرف دریا بار فرار نمودند و لشکر ظفرشعار از عقب شتافته بیشتر آن مردم را گرفتند شیخ شمس الدین جزری و سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین فناری از آن جمله بودند و امیر شیخ نور الدین شیخ شمس الدین محمد را همراه خود بپایهٔ سریر اعلی برده در کوتاهیه بشرف ملاقات صاحبقران خجسته صفات رسانید و آنحضرت شیخ را منظور نظر اعتنا ساخته بصوب سمرقند فرستاد و آنجناب تا زمان وفات امیر تیمور در ماوراء النهر اوقات شریف میگذرانید و تصحیح المصابیح را آنجا در سلک تالیف کشید بعد از وفات آنحضرت بدار السلطنه هراة شتافت و در ایام دولت میرزا شاهرخ در خامس ربیع الاول سنه ثلث و ثلاثین و ثمانمائه در شیراز وفات یافت **قاضی قطب الدین عبد الله الامامی** بعلو قدر و رفعت مکان از تمامی اکابر و اعیان خراسان ممتاز و مستثنی بود و مدتی مدید در کمال استقلال در آن مملکت بتمشیت منصب جلیلة المراتب قضا قیام و اقدام مینمود و اختیار داد و ستد موقوفات آن ولایت نیز چندین گاه بتعلق بخدام عالیمقامش میداشت و تا اواخر ایام حیات بر مسند جاه و جلال متمکن بود و همواره نقش امانت و دیانت بر سجل ضمیر و صحیفهٔ خاطر می‌نگاشت نسب شریفش بابوبکر صدیق رضی الله عنه میرسید لاجرم آن نسبت را ملاحظه کرده نام خود را عبد الله الامامی مکتوب میگردانید **سید برهان الدین اشرف بن مبارکشاه** در سلک اعاظم سادات و علما و اکابر اصحاب درس و فتوی انتظام داشت و در سنه ثلث و ثمانمائه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت **شیخ کمال خجندی** در سلک اکابر مشایخ روزگار و اعاظم ابرار بزرگوار منتظم بود و علی الدوام بریاضات و عبادات اوقات گذرانیده گاهی اشعار آبدار بر لوح اعتنا نقش مینمود در نفحات مسطور است که ظاهرا اشتغال شیخ کمال بشعر جهة آن بوده که ظاهرش مغلوب باطن نشود چنانکه خود میگوید بیت این تکلفهای من در شعر من کلمینی یا حمیرای منست از حضرت و آلاباء خواجه عبد الله مرویست که فرمود شیخ کمال چندگاه در شاش ساکن میبود و در آن مدت اصلا بحیوانی رغبت نمینمود روزی والدهٔ من بوی گفت که چه شود اگر طعامی که در آن گوشت باشد میل فرمایید بر وجه مطایبه فرمود که هرگاه تو گاو خود را بکشی ما گوشت تجویز نمائیم و حال آنکه پدرم را گاوی بود در غایت فربهی چون این سخن بشنید فی الحال گاو را بکشت و طعامی ترتیب کرده نزد شیخ برد شیخ جهة خاطر ایشان مقداری از گوشت تناول نمود بلبل کلک نغمه سرای حقایق پناهی حضرت افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی نور الله مرقده در بهارستان این نوا بگوش فضلاء سخن آرا رسانیده که شیخ کمال در لطافت سخن و دقت معانی بمرتبه‌ایست که بیش از آن تصور نتوان کرد اما لغت در آن طریق شعر وی از سر حد سلامت بیرون برده است آنجناب در شعر تتبع خواجه حسن دهلوی نموده اما آنقدر معانی لطیف که در نظم وی هست در شعر حسن نتوان یافت و آنکه شیخ کمال را دزد حسن میگویند بنا بر همان تتبع تواند بود و در بعضی از دواوین آنجناب این بیت مسطور است بیت

کس بر سر هیچ رخنه نگرفت مرا معلوم نمی‌شود که دزد حسنم

از حضرت ابوی مرحومی استماع افتاد که میرزا میرانشاه نسبت بشیخ کمال ارادتی

نسخه نقصان

ارادتی تمام و عقیدتی لا کلام داشت و روزی بملازمت آنجناب رفته کمر مرصع برسم نذر نزد شیخ نهاد و بخلاف معهود شیخ آن کمر را برداشته
بخانه برد و بعد از لحظهٔ که بصحبت اصحاب معاودت کرد و همه را مخصوص یافته پرسید که یاران چه را حضور ندیکی از حاضران گفت که در فکر کمر دارند
شیخ تبسم کرده گفت کمر را بیارند و قسمت کنند وفات شیخ کمال در سنهٔ ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد و قبرش در تبریز است و این بیت را بر سنگ
لوح مزار آنجناب ثبت کرده اند بیت کمال از کعبه رفتی بر در یار هزارت آفرین مردانه رفتی مولانا محمد شیرین مشهور بمغربی
مرید شیخ اسمعیل سیسی و از اصحاب شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینیست و شیخ نور الدین عبد الرحمن از کبار مشایخ روزگار بود و در بغداد بسر
میبرد و در سنهٔ خمس و تسعین و سبعمائه از نزد سلطان احمد برسم رسالت پیش امیر تیمور گورکان آمد و آنحضرت شیخ را تعظیم بسیار نموده معزز و مکرم رخصت
انصراف داد و مولانا محمد شیرین و شیخ کمال خجندی معاصر بوده اند و دایم با یکدیگر صحبت میداشته اند و دیوان اشعار مولانا محمد مشهور است
و این مطلع از غزلیاتش در نفحات مسطور است بیت ما مهر تو دیدیم ز ذرات گذشتیم از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم وفاتش
در سنهٔ تسع و ثمانمائه روی نمود مدت عمرش شصت سال بود مولانا صفی الدین ختلانی در سلک فضلاء ماوراء النهر انتظام داشت و بعضی
از وقایع امیر تیمور گورکان را بلغت ترکی بر لوح بیان مینگاشت شیخ محمود زنگی عجمی کرمانی بصفت فضل و لطف طبع موصوف بود و در اثناء
محاورات اکثر اوقات کلام موزون بر زبانش میگذشت چنانکه گویند اول نوبت بهمراهی شیخ علی ترک بخدمت امیر تیمور گورکان رسید و
چون آنحضرت پرسید که شما چه کسانید گفت بیت دو پیریم هر دو شکسته بهم علی ترک و محمود زنگی عجم و شیخ محمود بسیاری از وقایع حالات
صاحبقران پسندیده صفات را در سلک نظم کشیده و آن نسخه را جوش و خروش نام نهاده و در سنهٔ ست و ثمانمائه که آنحضرت از یورش روم مراجعت کرده
بجهاد اشتغال داشت جمعی از اکابر کرمان مانند مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ صدر الدین قاضی آن ولایت بود و سید حمزه متوجه آستان سلطنت آشیان
گشتند و شیخ محمود نیز با ایشان همراهی نمود تا کتاب جوش و خروش خود را بگذراند و خود را بتجدید منظور نظر التفات آنحضرت گرداند اما حسب تقدیر
در وقتی که از پل القلیس که بر کنار آب بسته اند میگذشت در آب افتاد و آتش حیاتش فرو نشسته رخت بقا بباد فنا داد ع غرق دریای کرم بادا
همیشه جان او و پسر شیخ محمود مولانا قطب الدین آن نسخه را بنظر انور رسانیده بصلهٔ گرامند محظوظ و بهره ور شد این بیت مقطع بعضی از غزلیات شیخ
محمود است که بیت بنویس شعر محمود اگرت پسند افتد که بلطف ابن زنگی دگر از عجم نزاید مولانا علی بدر از جملهٔ شعراء دار السلطنه هراة بود
در سنهٔ ۷۹۱ که میرزا میرانشاه جهة دفع فتنهٔ حاجی بیک جونی قربانی بهراة آمد در باغ زاغان نزول اجلال فرمود مولانا علی بدر بشرف ملازمت شاهزاده
مشرف گشته قصیده گذرانید که دو بیت اولش اینست نظم ای ز مهر رخ تو ماه منور گشته عالم از نکهت زلف تو معطر گشته خط مشکین تو
بر صفحهٔ کافور عذار آیت حسن و جمال است مقرر گشته و شاهزاده نسبت بمولانا در مقام التفات آمده صلهٔ مناسب عنایت فرمود خواجه
عصمة الله بخاری در سلک اعاظم ناظمان مناظم سخن گذاری انتظام داشت دیوان اشعارش مشهور است و ابیات بلاغت آثارش
بر الواح خاطر فضلا مسطور و از آنجمله قصیده ایست که در مرثیهٔ صاحبقرانی در سلک نظم کشیده و آن قصیده را نزد میرزا خلیل سلطان گذرانیده مشمول
نظر انعام و احسان گردید مطلع قصیدهٔ مذکور اینست مرثیه ای فلک خرگاه ویران کن که سلطان غایبست تخت گو بر خاک بنشین چون
سلیمان غایبست و چون خواجه عصمة الله در نظم اشعار تتبع امیر خسرو دهلوی مینمود و بسیاری از معانی آنجناب را در منظومات خویش درج فرموده
یکی از فضلا در آن باب گوید نظم میر خسرو را علیه الرحمه شب دیدم بخواب گفتمش عصمه ترا یک خوشه چین خرمنست شعرا و چون بیشتر از
شعر تو شهرت گرفت گفت باکی نیست شعرا و همان شعر منست و تاریخ وفات خواجه عصمه شاعری ادا نموده بیت تاریخ وفات خواجه
عصمه هر کس که شنید گفت امت مولانا نجم الدین الطارمی در فن انشاء و علم املا بی مثل زمان خود بود و ملازمت میرزا میرانشاه
مینمود و در آن اوقات کامل التواریخ ابن اثیر را بفرمودهٔ شاهزادهٔ مشار الیه از لغت عربی بزبان فارسی ترجمه کرد و کمال فصاحت و بلاغت در آن
کتاب بجای آورد خواجه علی تبریزی الشطرنجی حافظ کلام الله بود و تمام صحیح بخاری را از شیخ شمس الدین محمد جزری رحمة الله علیه قرائت
نموده و در علم حدیث مهارت حاصل نمود و خواجه علی در فن شطرنج آنقدر وقوف داشت که صغیر و کبیر آن روزگار استادی وی را مسلم

داشتند و غایبانه مانند حاضرانه بغایت نیکو میباخت و در مجلس شریف امیر تیمور گورکان همواره آن لعب میپرداخت **مولانا حسام الدین ابراهیم شاه کرمانی** حاوی فضایل نفسانی بود و در علم طب و معالجه مرضی ید بیضا می نمود و او نیز در قسم نرد و شطرنج مهارت داشت و ملازم درگاه حضرت صاحبقرانی بود و در مجلس عالی راه می یافت و خواجه عبدالوهاب تبریزی و خواجه یوسف بخارئی و استاد شمس الدین کازرونی نیز از جملهٔ شطرنجبازان صاحبقرانی بوده اند و همواره ملازمت آستان سلطنت آشیان مینموده اند

گفتار در ذکر سلطنت میرزا خلیل سلطان و بیان اسباب زوال دولت آن شاهزادهٔ عالی مکان

واقفان تصانیف روزگار و عارفان تصاریف اخبار باین حکایت عارف و بر این روایت واقف خواهند بود که آنچه میرزا خلیل سلطان را از اسباب سلطنت و جهانبانی و مقدمات ابهت و ملک ستانی دست داد عجب اگر کسی را از ابتدای بنای پادشاهی تا انغایت میسر شده باشد چه آن شاهزادهٔ والا نژاد از روی نسل و نسب نبیره پسر صاحبقرانی بود و بعد از وفات آنحضرت اکثر نوئینان کامران و امرای عالیشان و بسیاری از لشکریان فیروزی نشان که در تاشکنت بودند او را بپادشاهی برداشته بیعت نمودند و بر جناح استعجال بجانب سمرقند روان شدند و بعد از وصول بنواحی آن بلدهٔ فردوس مانند حکام و بزرگان و اعیان شهر بقدم فرمانبرداری شاهزاده را استقبال کردند و مقالید خزاین و کنوز بلا ارتکاب تاثیر نیزه لوازم نیاز و نثار بجای آوردند در آنزمان شهری بآن معموری و جامعیت در تمامی ربع مسکون موجود نبود اکابر و افاضل و اعاظم و اماثل و علما و اشراف و هنرمندان اطراف و اکناف در آن مصر جامع مجتمع بودند و وفور خزاین و دفاین و کثرت کنوز و ذخایر از نقود و اجناس و جواهر بمثابه بود که قوت دراکهٔ مستوفیان ماهر از حصر و احصاء آن عاجز و قاصر می آمد و سایر اسباب پادشاهی از صنوف سیوف و تیر و کمان و جیبه و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه زیاده از آن بود که بوسیلهٔ تحریر و تقریر زبان شرح آن میتسیر پذیرد و مع ذلک چون سابقهٔ عنایت ازلی رقم سعادت سالم یزلی بر صحیفهٔ حال آن نهال گلزار اقبال نکشیده بود و رابطهٔ مثلثت سجانی قاعدهٔ قصر جهانبانی آن نوبادهٔ ریاض صاحبقرانی را سمت استحکام نبخشیده در عرض چهار سال از آن همه موجبات سلطنت و جلال اثر نماند و مجموع آن خزاین و اموال در معرض تضییع افتاده هاتف قضا نشان زوال آن دولت فروخواند آری انوار ماهچهٔ آفتاب آثار لوای پادشاهی حز و جنبات روزگار خواص بارگاه تحقیق برحمة من یشاء نتابد و بمجرد اجتماع زر و گوهر و بسیاری سپاه و لشکر امور سلطانی و مهام کشورستانی نظام و انتظام نیابد نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آئین سروری داند و سبب انقضای ایام کامکاری و اختتام هنگام جهانداری میرزا خلیل سلطان بعد از قضاء ربانی و تقدیر سبحانی آنشد که شاهزاده در زمان حیات امیر تیمور گورکان نسبت بجمیلهٔ شاد ملک نام که سابقاً از سراری امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطری پیدا کرد و پنهان از حضرت صاحبقران او را بحبالهٔ نکاح در آورد و چون پرتو شعور پادشاه مرحوم مغفور بر آن قضیه تافت حکم فرمود که هرجا شاد ملک را بهبینند بکشند و میرزا خلیل سلطان او را گریزانیده در آن اوان که آفتولات محل نصب رایات نصرت آیات بود نوبت دیگر بعرض رسید که شاهزاده شاد ملک را همراه دارد و قهرمان قهر با حضار او فرمان داد و امیرزادهٔ آن ضعیفه را حاضر ساخت و حکم تمام بقتل او نفاذ یافته سر ایلکت حاتم بنابر ملاحظهٔ خاطر میرزا خلیل سلطان معروض داشت که صدف وجود این عورت بدر دانهٔ از صلب میرزا خلیل سلطان آبستن است بنابر آن امیر تیمور گورکان فرمود که او را به بیان آغا بسپارند تا بعد از وضع حمل فرزند را محافظت نموده مادر را بغلامی سیاه دهد و تقاضای آن احوال صاحبقران بیهمال بار ارشاد فته انجا وفات یافت و شاهزاده بعد از اعتبار آن گلعذار پر غنج و دلال او را در آغوش کشیده همه شیفتهٔ جمال و مشغوف وصال او می گشت که از استصواب او اصلا تجاوز جایز نمیداشت بلکه زمام اختیار ملک و مال را بقبضهٔ تسلط آن سلیطه گذاشت طبیعت بجان بود در بند اذعان او و نمیزد نفس جز بفرمان او و لاجرم مجاری امور ملک و مال میرزا خلیل سلطان از نهج صواب انحراف داشت و شهزاده بر طبق مدعای محبوبه دست باسراف و اتلاف اموال گشاده مجموع نقود و اجناس کنوز خزاین را که بمبالغه محاسب وهم از حزر و تخمین آن عاجز بود باندک زمانی صرف نمود و بشتر را بجمعی داد که در آخر سبب ویرانی قصر کامرانی او گشتند و حقیقهٔ آن روش و بخشش اتفاقیه بود کسی که سزاوار دیناری نبود اشترواری میبرد و مستحقی که شایستهٔ صنوف نوازش بود در آرزوی درهمی میمرد و میرزا خلیل سلطان بتعلیم جانانه جمعی

جمعی از مردم بیگانه را بانواع تربیت و اصطناع اختصاص بخشید و هر یک را قرینهٔ قارون ساخت و بدرجهٔ امارت و سروری رسانید از آنجمله خاطر
امرا و سران سپاه ملال گرفت و دماغ آن فرومایگان مختبط شده مواد فساد و سمت تزاید پذیرفت و چون حشمت ده روزهٔ شاد ملک در نظر مخدرات
سراپردهٔ صاحبقران مرحوم می‌نمود جهت انحطاط مرتبهٔ آن عفایف میرزاده خلیل سلطان را برانداشت که هر یک از خواتین و سراری آنحضرت را طوعاً
و کرهاً بیکی از ملازمان ایشان خود در سلک ازدواج کشید و گروهی را که نسبت بآن مرتبه نادری داشتند تابعی از مردم ناجنس نجیبین کرد ابیت حور
فرشته سرشت را باعفریت زشت همدم ساخت و لعل بدخشانی را در سلک جزع یمانی انداخت طوطی شیرین سخن را باشاتهٔ زاغ و زغن فرستاد و عندلیب
نغمه‌پرداز را با غلیواز در یک قفص جا داد و بواسطهٔ صدور امثال این افعال ناهنجار طبایع صغار و کبار از میرزاده خلیل سلطان متنفر گردید و امور سلطنتش
اختلال پذیرفته آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس ذکر خاقان
منصور مظفر لوا معین السلطنة والدین شاهرخ میرزا خاقان سعید میرزا شاهرخ پادشاهی بود صاحب سعادت متصف
بکمال عدل و عبادت و شجاعت بهمت بازمادت ابراهیم ادهم جمع داشت و هرگز خیال تجاوز از جادهٔ ملت بیضا بپیرامن ضمیر منیرش نمیگذشت مدة العمر
نماز چاشت از آن پادشاه اسلام پناه فوت نشد تا بصلوة مکتوبه چه رسد و ما دام الحیوة هیچ آفریده را بنا بر دگر مقتضای شریعت مؤید
همواره از روی اخلاص و نیاز بملازمت درویشان و گوشه نشینان می‌شتافت و بهر دیار که در میآمد اول بشرف طواف مزارات اولیاء و
اتقیاء ادراک می‌یافت بعد از آن در میدان حرب چون کوه باشکوه در برابر خصم ثبات قدم میورزید و در محراب طاعت از خوف و خشیت مانند
برگ بید از باد صرصر میلرزید در ایام عدالتش هیچ عوانی را زهره نبود که تیر در ما توانی نکرد و در اوان جلالتش هیچ صاحب فرمانی یارای نداشت
که بساط ظلم گسترد نظم شد از انصاف آن شاه سرافراز بعهدش باز با گنجشک دمساز بصحرا گرگ با آهو شیر و نخچیر بهم آمیخته چون شکر و
شیر عوانی گرنمودی ظلم نیت طپانچه خوردی از دست رعیت ولادت همایون حضرت خاقان سعید در روز پنجشنبه چهاردهم ربیع
الآخر سنهٔ تسع و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد و در شهور سنهٔ تسع و تسعین و سبعمائه صاحبقران تاج بخش باج ستان زمام حکومت خراسان را در قبضهٔ
اقتدار او نهاد و بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنهٔ سبع و ثمانمائه آن پادشاه عالیشان از روی استقلال در خراسان بضبط امور ملک و مال پرداخت
و خطبه و سکه باسم شریفش مزین گشته در سنهٔ تسع و ثمانمائه مازندران را مسخر ساخت و در اواخر سنهٔ احدی عشر و ثمانمائه ماینجه رایت نصرت آیتش بتسخیر ولایت
ماوراء النهر نهضت فرمود و در سنهٔ سبع عشر و ثمانمائه مملکت فارس در حوزهٔ دیوان آنحضرت قرار یافت در سنهٔ ۸۱۹ ولایت کرمان آن پادشاه عالیشان را مسخر
گردید در سنهٔ ۸۲۳ قرایوسف وفات یافته فتح آذربایجان بوقوع انجامید در اواخر رجب سنهٔ مذکوره میان آنحضرت و اسکندر بن قرایوسف محاربه
اتفاق افتاد و نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم پادشاه فرشته شیم وزیده اسکندر روی بهزیمت نهاد و در روز جمعه ۲۳ ربیع الآخر سنهٔ ثلثین و ثمانمائه نیکی
احمد نام در مسجد جامع هرات کاردی بر بدن آنحضرت رسانیده بمان لحظه احمد کشته شد آنحضرت حکیم علی الاطلاق از آن زخم نجات بخشید و در سنهٔ
اثنی و ثلثین و ثمانمائه نوبت دیگر اسکندر متعرض ولایات عراق و آذربایجان گشته خاقان سعید بدان جانب شتافته در صحرای سلماس بین الجانبین
قتال دست داده باز اسکندر انهزام یافت بعد از آن ممالک خراسان جز بلخ و بدخشان و ماوراء النهر و ترکستان و زابلستان و سیستان و خوارزم
و مازندران و عراق و فارس و آذربایجان در تحت تصرف خاقان گیتی ستان قرار گرفت و بیمن معدلت و حسن معدلتش تمامی آن بلاد و امصار معمور
و آبادان گشته رفاهیت خلایق درجهٔ کمال پذیرفت معمار همت بلند نهمتش در اطراف ممالک محروسه بقاع خیر و ابواب البر مانند مساجد و خوانق
و مدارس و رابطه بنا نهاد و قری و قصبات مرغوب و مستغلات بقاع بر آن بقاع وقف فرمود و چون خاقان سعید چهل و سه سال باستقلال
تاج سلطنت و جهانبانی بر سر نهاد در ولایت ری در ذی الحجه سنهٔ خمسین و ثمانمائه عنان عزیمت بصوب عالم آخرت انعطاف داد و مدت
حیاتش هفتاد و دو سال بود و بعد از فوت پادشاه عالیجاه دست قضا ابواب فتنه بر روی روزگار عالم و عالمیان گشود و مولانا جلال الدین
لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و سید عالی گهر شیخ مولانا محمد امین و مولانا عبد الحمید قزوینی در ایام عدالت آن پادشاه عدالت آیین
رایت صدارت می افراشتند و خواجه غیاث الدین سالار سمنانی و سید فخر الدین و خواجه نظام الدین احمد داود و خواجه غیاث الدین

پیر احمد خوافی و خواجه سیدی احمد شیرازی و امیر علی شغانی و خواجه شمس الدین علی البجه در سلک وزرای امیر شاهرخ انتظام داشتند

گفتار در بیان جلوس میرزا شاهرخ بر سریر سلطنت خراسان و وقوع مصالحه میان آنحضرت و میرزا خلیل سلطان

خاقان سعید
و سلطان صاحب تأیید فارس مضمار نعاجت معین السلطنة والخلافة شاهرخ بهادر که خلف صدق صاحبقران مغفور قطب الحق والدنیا
والدین امیر تیمور گورکان بود بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه در بلده فاخره هراة تخت سلطنت و جهانبانی را بوجود
خود مشرف ساخت و تاج خلافت و کشورستانی بر سر نهاده سایه معدلت و رعیت پروری بر مفارق جهانیان انداخت ولاة ولایات
انقیاد مثال لازم الامتثال نموده اظهار اطاعت و فرمانبرداری کردند و بپای اخلاص عازم آستان آسمان اختصاص گشته شرایط چاکری
و خدمتکاری بجای آوردند و آنحضرت امرا و ارکان دولت را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه نوازش نموده درباره همگنان مراسم
انعام و احسان بتقدیم رسانید و بساط عدالت و نصفت گسترده بتمشیت مهام شریعت غرا و تقویت امور ملت بیضا قضاة و علما را مأمور گردانید
درین اثنا بمسامع جلال رسید که میرزا خلیل سلطان بخیال استقلال دار الملک سمرقند را مرکز رایت دولت ساخت و دست باتلاف و اسراف
خزاین و دفاین دراز کرده حاصل بحر و کان را بر انداخت بنابران ضمیر خورشید نشان چنان اقتضا نمود که پیش از آنکه اختلال بامور ملک و مال راه یابد
رایات ظفرمآل قرین دولت و اقبال بصوب ماوراء النهر شتابد و امیر مضراب جاکو و امیر حسین صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را بضبط خراسان
تعیین نموده اعلام نصرت اعلام از دار السلطنة هراة بجانب کنار آب آمویه نهضت نمود و در منزل ده زنگی میر سید خواجه بن شیخ علی بهادر از
سمرقند بخدمت رسیده بشرف بساط بوس استسعاد یافت و کیفیت حال میرزا خلیل سلطان را مشروح معروض داشت آنحضرت بعد از تقدیم مشورت
امیر جلال الدین فیروزشاه بن ارغونشاه را جهة تعمیر برج و باره دار السلطنة هراة که از ایام استیلاء امیر تیمور گورکان تا آن زمان ویران بود باز
گردانید و امیر خواجه را بطوس فرستاد تا قلعه آنحدود را العمیر نماید و بنفس نفیس عازم سمرقند شده چون در لنگر شیخ زاده بایزید باتفاق نزول افتاد میرزا
سلطان حسین که در ترکستان با امرا مخالفت کرده بود بملازمت شتافت و باصناف الطاف اختصاص یافت و از همان منزل خاقان سعید امیر
حمزه قنوقورا برسم رسالت نزد امیرزاده خلیل سلطان فرستاد و پیغام داد که تو مرا بجای فرزند و برادری بلکه بجان گرامی برابری و هرچه تمنا
داشته باشی از ملک و مال دریغ نیست اما کبر سن و تجارب ایام و معرفت مقادیر طوایف انام در انتظام مهام سلطنت دخلی تمام دارد
و اکثر امرا بسبب بعد مسافت و توهم مس آفت در عقبت ما اتفاقی کرده اند حالیا باید که بقدم بصیرت پیش آئی و بر آنچه متضمن استقامت
مملکت باشد با ما اتفاق نمائی و رایات ظفرآیات از آب خود گذشته بساحل جیحون رسید و در آن مرحله امیرشاه ملک از بخارا آمده خبر سلامتی
شاهزادگان عظام رسانید و موجب ابتهاج خاطر انور گردید و مقارن آن حال ایلچی میرزا خلیل سلطان شرف بساط بوس دریافته بوسیله امرا
ملک آرا عرضه داشت نمود که چون این معنی معین است که آنحضرت خراسان را بمصلحت ضبط ماوراء النهر باز نخواهند گذاشت امید آنکه بمعاودت مبادرت
فرموده حکومت آن مملکت را به بنده باز گذارند تا بنیابت آنحضرت شرایط عدالت بتقدیم رسانم و ما دام الحیوة در مقام فرزندی و خدمتکاری باشم
خاقان سعید این ملتمس را اجابت فرمود و امیرشاه ملک را جهة آوردن شاهزادگان بخارا فرستاد و عنان بکران بجانب دار السلطنة
هراة انعطاف داد و چون باندخود رسید امیرزاده سلطان حسین بموجبی فرار نموده بدانجانب آب رفت و هم در آن ایام خبر متواتر شد که میرزا خلیل
از سمرقند بیرون آمده عازم کنار آب جیحون است لاجرم امرا شهر بخارا را باز گذاشته امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان را بپایه سریر
اعلی آوردند و امیرشاه ملک بضبط کنار آب مأمور گشته چون بدانجا رسید عرضه داشتی ارسال نمود مضمون آنکه از طرف سمرقند میرزا امیرک احمد
و امیر شمس الدین عباس و امیر ارغونشاه آمده اند اگر نواب کامیاب امیر شیخ نور الدین را بدین جانب فرستند تا با ایشان سخن گوید مناسب دولت
خواهد بود آنحضرت فرمود که شمس الدین و ارغونشاه بدینجانب آیند تا شیخ نور الدین پیش میرزا خلیل سلطان رود و چون این خبر بکنار آب رسید آن
دو امیر بی توقف بآستان سلطنت آشیان آمدند و از اینجانب امیر شیخ نور الدین بسمرقند رفت و در باب موافقت جانبین سعی بلیغ نمود
چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان بعضی از عزاین صاحبقران مغفرت نشان را نزد امیرزاده پیر محمد ولیعهد فرستد و سلطنت ماوراء النهر

ماوراء النهر قناعت نماید و بعد از آنکه شیخ نور الدین باردوی ظفر قرین باز آمد خاقان سعید عازم هراة گردید در خلال این احوال امیر سلیمانشاه که بمقتضای فرمان صاحبقران مغفرت پناه در فیروزکوه و حدود دستمدار حکومت مینمود از صولت سپاه میرزا امیرانشاه گریخته بموکب همایون پیوست و رخصت طلبیده جهة آسایش سپاه در اندخود و شبرغان اقامت فرمود و اعلام نصرت اعلام بتاریخ بیست و دوم ذی القعده در دار السلطنه هراة نزول اجلال فرمود نسخه بیست و ششم

ذکر شمه از کر و فر میرزاده سلطان حسین و کشته شدن او بفرمودهٔ خاقان جمجاه و بیان مخالفت و یاغیگری امیر رکن الدین سلیمانشاه

امیرزاده سلطان حسین اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی موصوف بود اما از رشاد چون بهرهٔ تمام داشت چنانچه در وقتی که صاحبقران مغفور در ظاهر دمشق نشسته خیال قتال با پادشاه مصر بر لوح خاطر نگاشته بهی از آنحضرت گریخته پیش ملک فرج رفت و بعد از فوت جد بزرگوار با امرا و ارکان دولت آغاز مخالفت کرد و لشکری را که با او بودند متفرق گردانید و بجانب سمرقند ایلغار نمود و چون دانست که بشهر در نمی تواند آمد از آب آمویه گذشته بموکب عالی خاقان سعید پیوست و با آنکه آن پادشاه جمجاه نظر شفقت و عطوفت درباره وی میگماشت بار دیگر جنون او را بران داشت که در نواحی اندخود از اردوی همایون فرار نموده از آب بگذشت و در شهر سمرقند بمیرزا خلیل سلطان ملحق گشت و میرزا خلیل سلطان او را مشمول انعام و احسان گردانیده با امیر الله داد و ارغونشاه و تیمور خواجه آقبوغا و خواجه یوسف و بعضی دیگر از امرا و لشکریان بکنار جیحون فرستاد تا از جانب میرزاده پیر محمد جهانگیر که در آن اوان از کابل به بلخ آمده بود خبردار باشند و در کنار آب خیال استقلال در دماغ امیرزاده سلطان حسین پیدا شده بهانه کنگاش امرا و سرداران را بخلوت طلب داشت و تیمور خواجه و خواجه یوسف را شربت شهادت چشانیده جمعی را مقید ساخت امیر الله داد و ارغونشاه و مبشر الحال مشاهده نموده بتضرع و زاری امان طلبیدند میرزا سلطان حسین ایشان را سوگند داد که از وی برنگردند و تابع خویش گردانید مقارن آن حال رقیه خانیکه حرم میرزا محمد سلطان که با اموال فراوان متوجه بلخ بود بآن حدود رسید میرزا سلطان حسین او را غارتید متوجه سمرقند گردید و میرزا خلیل سلطان از شهر بیرون آمده بعد از تقارب فریقین امیر الله داد و ارغونشاه و دیگر امرا که بر سبیل کره ملازمت میرزا سلطان حسین میکردند از وی جدا شده نزد میرزا خلیل سلطان رفتند بنابران در هشتم محرم سنه ۸۰۸ میرزا سلطان حسین از برابر لشکر سمرقند فرار نموده در نواحی اندخود و شبرغان با امیر سلیمان شاه پیوست و بین الجانبین قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان تأکید یافت و میرزا پیر محمد جهانگیر ایلچی نزد امیر سلیمانشاه فرستاده میرزا سلطان حسین را طلبید جناب امارت پناهی بآن سخن ملتفت نشد و غیرت پادشاهی میرزا پیر محمد جهانگیر را بران داشت که بطریق شبیخون بر سر ایشان تاخت میرزا سلطان حسین و امیر سلیمان شاه چاره منحصر در گریز دانستند و بهراة شتافته بخدام بارگاه شاهرخی پیوستند و آنحضرت بعد از تقدیم مشورت مبلغ صد هزار دینار کپکی و چند سر اسب قیمتی بامیر سلیمان شاه عنایت کرده سرخس را سیورغال او گردانید و حکم فرمود که با میر مضراب و سید خواجه که در سبزوار بودند بپیوندد و از جانب میرزا امیرانشاه که بکالیوش آمده بود واقف باشند و چون امیر سلیمانشاه روی بمقصد آورد امرای شاهرخی صلاح ملک در قتل میرزا سلطان حسین دانسته نوشیروان برلاس آن شاهزاده شجاعت پیشه را در بیرون دروازه عراق گردن زد و چون این خبر بسمع امیر سلیمانشاه رسید آغاز مخالفت کرده بحصار کلات رفت و خاقان سعید متوجه آن حدود شده امیر عبد الصمد حاجی سیف الدین را که داماد امیر سلیمان شاه بود بکلات روانه فرمود تا او را نصیحت نموده از مقام مخالفت بگذراند امیر عبد الصمد با امیر مشار الیه ملاقات کرده سخنان دلخواهانه گفته لی حصول المقصود بازگشت آنگاه خاقان عالیجاه بموجب استدعای امیر سلیمان شاه میر جهان ملک را نزد او فرستاد و چون جهان ملک نیز مانند عبد الصمد باز گردید رایات ظفر آیات بر جناح استعجال بصوب کلات نهضت فرمود و امیر سلیمان شاه بعد از تحقیق آن خبر بطرف سمرقند گریخت و خاقان سعید بسلامت مراجعت نموده در هفتم جمادی الاولی سنه ۸۰۸ بدار السلطنه هراة رسیده میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک را بضبط اندخود و شبرغان مأمور گردانید و چون فصل شتا بگذشت و بار دیگر لشکر سلطانی بدیع آثار بهار عازم کوه و دشت صحرا گشت خاقان سعادت انتما جهة مصلحت ماوراء النهر به ییلاق بادغیس خرامید و در منزل قزل رباط خبر محاربه میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل سلطان متواتر انجامید

ذکر محاربهٔ میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان و بیان بعضی از وقایع و حوادث خراسان

در آن اوان که امیرزاده الغ بیگ و امیر شاه ملک در نواحی بلخ و شبرغان بودند میرزا پیر محمد جهانگیر قاصدی فرستاده امیر شاه ملک را طلب داشت و آنجناب به بلخ رفته در مخالفت میرزا خلیل سلطان با شاهزاده مشار الیه اتفاق

نمود و ایلچی سخندان جهة گفت و شنید وصیت حضرت صاحبقران درباب ولایت و عهد و بیعت بسمرقند فرستادند چون آن قاصد بپایه سریر
میرزا خلیل سلطان رسید و سخنی که داشت معروض گردانید میرزا خلیل سلطان جواب داد که آنخداوندی که سلطنت اکثر ممالک جهان را بامیر تیمور
گورکان عنایت کرده بود اکنون ایالت سمرقند را بمن عنایت فرموده میرزا پیر محمد و امیرشاه ملک از استماع این جواب درتاب شده میرزا الغ بیک را
باخود ملحق گردانیدند و با سپاهی جنگجوی از آب آمویه گذشته و میرزا خلیل سلطان ایشان را استقبال نموده در روز دوشنبه ۲ ماه رمضان سنه ثمان و ثمانمائه درحوالی نسف
لشکر هر دو طرف صف کشیدند و دلاوران بلخ و ماوراء النهر از روی خشم و قهر درهم آویخته میرزا خلیل سلطان بنفس نفیس بر قول میرزا پیر محمد حمله کرده ایشان را از
جای برداشته نخست قوم ارلات بگریختند و جوانغار و برانغار نیز پریشان شده میرزا پیر محمد و میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک قرین صحت و سلامت بآن
جانب آب رسیدند و حضرت خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنیده عازم ماوراء النهر گردید و میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک در اثناء راه شرف ملازمت
دریافته جناب امارت مآبی بهانهٔ ضعف الاغان رخصت یافت که مدتی بیگاه در بادغیس باشد و چون منزل قتقون مضرب خیام اردوی همایون گشت
ایلچی از نزد میرزا خلیل سلطان آمده از زبان شاهزاده معروض داشت که ما بر آن عهد وفائیم که تسلیم بدوست اما چون میرزا پیر محمد از آب گذشته
متعرض حدود سمرقند گشت ضرورة پای در میدان مخالفت نهاده دفع او کردیم و حضرت خاقانی مرید جونی قربانی را همراه عازم میرزا خلیل سلطان بدان
صوب ارسال داشته پیغام داد که ما نیز بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود لیکن بکنار آب خواهیم آمد باید که آن فرزند نیز بدانجانب آید تا سخنی که
باشد بگوییم و قواعد عهد و پیمان را مجدداً تشیید گردانیم و اگر خود نیاید بعضی از مردم معتمد را بفرستد و چندی موکب نصرت شعار در ییلاق یورتغان
و ایلار توقف نموده و در آن یورت مرید بازآمده دولت خواجه نامی را از نوکران میرزا خلیل سلطان همراه آورد و از زبان شاهزاده معروض داشت
که آنحضرت هرکرا مصلحت داند بکنار آب فرستند که ما امیر اتقدا و ارغون شاه را نامزد آنجانب کرده ایم خاقان عالیجناب امیر مضراب و جناب شریعت
پناه قاضی عبدالله را جهة تمشیت آن مهم ارسال نمود در خلال این احوال بعرض رسید که امیرشاه ملک بواسطه کمال اعتبار و اختیار امیر سید خواجه که
منصب امیر الامرائی داشت در تاب است و بدان جهة ضعف الاغان را بهانه ساخته از یورش آن تخلف نموده است بنابرآن خاقان نصرت نشان سیفل
تواچی را پیش امیرشاه الیه فرستاد و پیغام داد که مقرر چنان بود که چون بیگاه در بادغیس توقف نماید بموکب همایون ملحق گردد و حالا چند روز از
موعد گذشته باید که فی الحال بدینجانب شتابد و الا در این مملکت نباشد و رایات نصرت آیات عازم دارالسلطنة هراة گشته امیرشاه ملک از راه
ایکه النک ببلخ رفت و چون خاقان سعید قرین دولت و اقبال بمستقر سریر جاه و جلال رسید امیر سید خواجه با وجود جلوس بر مسند امیر الامرائی و استقلال
در حل و عقد امور ملکی و مالی خیال فتنه و فساد کرده جمعی امیرزادگان مثل سیف الدین عبدالصمد و طاهر و فاضل و شمس الدین و شیخ علی پسران اوچ قرا بهادر
و جمهور ملک دولدای را با خود متفق ساخت و نماز شام غره ذی الحجه سنه ثمان و ثمانمائه از چرخ النک سوار شده علم عزیمت بصوب ولایت جام برافراشت
و همان لحظه خاقان سعید از آن حرکت ناهنجار خبر یافته در نیمشب با جمعی که در آستان سلطنت آشیان حاضر بودند از عقب گریختگان روان شد و علی الصباح
در صحرای نوبرکت بدیشان رسیده فرمود که بچه جهة خیال فاسد و مخالفت نموده اید سید خواجه با اتباع از اسپ فرود آمده روی بر پای مبارک حضرت
شاهرخی نهاده و بجریمه خویش معترف گشته در رکاب ظفر انتساب متوجه گردید بعد از وصول بسر پل مالان خاقان کامکار بتشییر مستقر عز و جلال حرا
و بعضی از موافقان سید خواجه بادی گفتند که اگر میرزا شاهرخ از سر جریمه تو در گذرد بی شبهه فردا هریکی را از ما بعقوبتی قتل فرماید که موجب عبرت خلایق گردد بار دیگر
همه متفق شده بعدم خلاف عازم طوس گشتند و خاقان سعید حسن امیر صوفی ترخان و امیر قربان شیخ را نزد سید خواجه فرستاد تا او را نصیحت کنند و باز گردانند و آن دو امیر نسخه حسین
صایب تدبیر بسید خواجه رسیده سعی بسیار نمودند که از سر مخالفت در گذرد و گردن بحلقهٔ موافقت در آورد اما فایده بر آن مترتب نگشت و مقارن الحال
توکل تیمور تواچی از پیش امیر مضراب و قاضی عبدالله آمده معروض داشت که تا غایت در کنار آب انتظار کشیدیم و میرزا خلیل سلطان خلف وعده نموده هیچکس
نفرستاد حکم همایون نفاذ یافت که مشار الیهما باز گردند و رایات نصرت آیات حضرت خاقانی در بیست و سیم ذی حجه مذکوره از عقب سید خواجه نهضت
نموده روزی چند مرغزار سر نو مخیم عساکر ظفر انجام گشت و در آن مقام امیر مضراب از کنار آب رسیده سعادت بساط بوس دریافت و مقارن الحال
از جانب طلبس نوکر امیر یوسف خلیل که داروغه آنجا بود آمده مکتوبی را که امیر سید خواجه مصحوب برادر خود یوسف خواجه بمیرزا اسکندر بن عمر شیخ فرستاده بود نسخه ملازم

بود و در انجاح آن تاکید کرده که عنقریب ممالک خراسان از جهت برادر شما مستخلص میگردانیم بنظر انور رسانید و آنحضرت دل از اطاعت سید خواجه برگرفته بتاریخ غره محرم الحرام سنه تسع و ثمانمائه متوجه طوس شد و چون در مشهد مقدسه منوره علی راقدها التحف الصلوة والتحیه نزول اجلال اتفاق افتاد سید خواجه که در قلعه کلات تحصن نموده بود روی بصوب استراباد نهاد و رایات ظفر نشان بصوب جرجان در حرکت آمده پس از وصول بنواحی خبوشان امیرشاه ملک ایلچی سید خواجه بمنظور نظر التفات گردید و خاقان سعید قرین نصرت و تایید از آنجا نهضت فرموده ییلاق بیلقان از فر نزول همایون غیرت افزای فضای گردون گشت و از آن مقام خسرو جم احتشام منکلی تیمور نامی را که آداب رسالت و رسوم سفارت نیکو میدانست پیش پیرک پادشاه حاکم جرجان فرستاد و پیغام داد که ما سید خواجه را از حضیض مذلت و خواری باوج عزت و سرداری رسانیده بودیم او کفران نعمت نموده از ما گریخته بدان جانب التجا کرده است طریقه آنکه گلشن عهد و پیمان قدیم را از آب حسن اخلاص و اتفاق سرسبز دارند و سید خواجه و اتباع او را در آن ولایت نگذارند و یقین دانند که اگر از فرموده تخلف خواهید ورزید نسیم لطف دوست نواز بصرصر قهر دشمن گداز تبدیل خواهد یافت و آنچه در پس پرده غیب مستور است بنوعی ظاهر خواهد گشت که تدارک نپذیرد و منکلی تیمور نزد پیرک پادشاه رفته و میرزا شاهرخ در همان موضع چند روزی توقف نموده و در آن ایام میرزا عمر بدرگاه عالمپناه رسیده اظهار اخلاص و یکجهتی فرمود و چون خامه داستان سرای سخن بدینجا رسید مناسب چنان نمود که نخست حالات میرزا امیرانشاه و اولاد عظام آن عالیجاه تا زمان ملاقات میرزا شاهرخ و میرزا عمر در سلک تحریر انتظام یابد آنگاه پرتو اهتمام بر تقریر فتح استراباد تابد

گفتار در بیان وقایعی که بعد از فوت امیر تیمور گورکان بمیرزا امیرانشاه و اولاد عظام او دست داد و ذکر رسیدن میرزا عمر باستان سلطنت آشیان خاقان عدالت

نهاد صاحبقران والانژاد در وقت مراجعت از یورش هفت ساله تختگاه هلاکو خان را بامیرزاده عمر بن میرزا میرانشاه عنایت فرمود و ایالت دار السلام بغداد را به برادر بزرگترش میرزا ابابکر رجوع نموده مقرر ساخت که میرزا امیرانشاه در بغداد باشد و میرزا ابابکر بکار و بار میرزا عمر حاضر گشته از صوابدید او در نگذرد بنا بر آن چون خبر فوت امیر تیمور گورکان بآذربایجان رسید میرزا عمر از پدر و برادر کلانتر حساب برنگرفت و خطبه و سکه بنام خود کرده از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخت و امیر جهانشاه جاکو که امیر الامرای میرزا عمر بود بعد از تحقق خبر فوت امیر تیمور باغوای جمعی از اهل فساد قصد قتل نوکران معتبر میرزا عمر نموده صباح روز ۲۲ ماه رمضان باستان اقبال آشیان رفته مولانا قطب الدین اوبهی و داراب قوشچی و شیخ محمد تواجی و عبد الخالق ولد تیمور سکورچی را با بعضی دیگر از بیگناهان معروض تیغ سیاست گردانید و بخیال استقلال روی بسراپرده پادشاهی نهاد و میرزا عمر پای وقار سوار داشته طایفه از ایناقان و خانه بچگان را مکمل و مسلح بجنگ امیر جهانشاه فرستاد و لحظه فلحظه مردم شاهزاده زیاده میشدند و مردم اتباع جناب امارت مآبی کمرمی گشتند بنا بر آن امیر جهانشاه روی بگریز آورد و عمر تابان با جمعی از بهادران او را تعاقب نموده نماز دیگر همان روز بوی رسیدند و فی الحال بقتلش رسانیدند و میرزا عمر بخلاف متصور عمر تابان را معاتب ساخته باز ماندگان امیر جهانشاه را بنواخت مقارن اینحال میرزا ابابکر از کرمان به بغداد شتافته آمده قصد ییلاق همدان کرد و جهت استجازه ایلچی نزد برادر فرستاد و میرزا عمر فرستاده را نوازش نموده پیغام داد که ملتمس چنانست که آن برادر بروزی بدینجانب تشریف آورند تا مهمات ملکی و مالی را باتفاق یکدیگر فیصل دهیم و میرزا ابابکر بر این سخن اعتماد کرده با دویست سوار بمیرزا عمر پیوست و هم از روز گرفتار شده در قلعه قهقهه محبوس گشت و چون میرزا امیرانشاه از قید و حبس میرزا ابابکر خبر یافت بصوب خراسان در حرکت آمده تا کالپوش استراباد عنان یکران باز نکشید و میرزا عمر بعد از گرفتن برادر و گریختن پدر بفراغت هرچه تمامتر باستمالت سپاهی و رعیت پرداخت و در آن اثنا درویشی باباپیکی نام در مراغه پیدا شده کرامات و خوارق عادات ظاهر ساخت و میرزا عمر بقتل درویش حکم فرمود بابا در حین عزیمت سفر آخرت بر زبان راند که روزی ما چنین مقدر بود اما معلوم خواهد کرد که بعد از این چه فتنها حادث خواهد شد چون از واقعه بابا سه روز گذشت در هشتم محرم الحرام سنه ثمان و ثمانمائه خبر مخلص میرزا ابابکر متواتر گشت تبیین اینمقال آنکه میرزا ابابکر بعد از اندک زمانی که مقید و محبوس بود جمعی از اهل قلعه را با خود یار کرده متفق ساخت و بنیاد حیات عادل اختاجی و عیسی قورچی و شیخ حاجی را که از جمله محافظانش بودند بر انداخت و قلعه سلطانیه را در حیز تسخیر آورد و خزانه و جبه خانه را تصرف کرده مجموع آن نقود و اسلحه را بر ملازمان خود قسمت نموده روی بصوب خراسان نهاد و در کالپوش استراباد به پدر پیوسته عنان مراجعت انعطاف داد اما میرزا عمر بعد از شنیدن این خبر

بسلطانیه رفت و آن بلده را بجمعی از اهل اعتماد سپرده از راه سجاس و سرای باقا در حرکت آمده مقارن آنحال شیخ خسرو شاهی از جانب سمرقند
رسیده متقبل شد که هرچه میرزا ابابکر از خزانهٔ سلطانیه برده باندک زمانی کفایت نماید و عمال را در مصادره کشیده بتمولان تبریز تحمیلات نامعتدل نمود
و میرزا اعمر بداعیهٔ آنکه امیر بسطام جاکیر را که بادی در مقام نفاق بود بدست آورد عزیمت شهر او فرمود و بسطام از راه قراباغ با امیر شیخ ابراهیم شروانی
پیوست بنابرین میان میرزا اعمر و شیخ ابراهیم نایرهٔ نزاع اشتعال یافت و هر یک با لشکری بکنار آب کر شتافته در برابر یکدیگر منزل گزیدند و پس از مدتی
خبر باردوی میرزا اعمر رسید که میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر بر قلعهٔ سلطانیه استیلا یافته هرکس که آنجا دیدند اسیر کردند و هرچه یافتند بغارت بردند
لاجرم میرزا اعمر با امیر شیخ ابراهیم ترک آشتی کرده طبل مراجعت فرو کوفت و بعد از وصول بمنزل ایاچ کزمرد و عمر تابان و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین
و عبدالرزاق جد اولاد امیر سیان توچین و شیخ خسرو شاهی طریق بیوفائی مسلوک داشته بمیرزا ابابکر و میرزا میرانشاه ملحق شدند و میرزا ابابکر عمر تابان و اولاد او را
منظور نظر تربیت گردانید و شیخ ظالم را با سایر ترکمانان بیاسا رسانید آنگاه باستصواب بعضی از مصلحت اندیشان تختی زرین ترتیب نموده میرزا میرانشاه را بر آن
نشاند و اسم پادشاهی بروی اطلاق کرده روزی چند بجشن و سور و لهو و سرور پرداخت و میرزا اعمر بعد از تفرق لشکر از راه کاورود بمراغه رفته بعد از امیر خلیق
ترکمان و سایق برلاس و جمعی از علدوزیان مستظهر شده بجانب تبریز در حرکت آمد و علیکه بن خالق پیشتر به تبریز شتافته آغاز ظلم و تعدی کرد لاجرم خاص و
عام هجوم کرده خواجه پیرعلی را که مبلغ صد هزار دینار تحصیل نموده بود بقتل رسانیدند و ترکمه را از شهر بیرون کرده دروازه‌ها را مضبوط ساختند و میرزا
عمر امرای ترکمان را اجازت حرب داد و در آن اثنا خبر قرب وصول میرزا ابابکر بتحقیق پیوست و چون میرزا اعمر قوت مقابله و مقاتله نداشت علم عزیمت
بصوب اصفهان برافراشت حاکم آن بلده میرزا رستم مراسم استقبال قیام نموده لوازم تعظیم و تبجیل تقدیم رسانید و طویهای پادشاهانه کرده از دقایق مهمان نوازی
دقیقهٔ نامرعی نگذاشت آنگاه آن دو پادشاه شجاعت پناه بر سر اغرق میرزا ابابکر که در سوق بلاق غافل نشسته بود ایلغار کردند جهات و اموال فراوان بدست
آورده باصفهان بازگشتند و میرزا رستم در مقر عز خود توقف نموده میرزا اعمر بشیراز رفت و میرزا پیرمحمد او را باعزاز و احترام تمام بشهر در آورده جشنهای
خسروانه ترتیب داد و تحفهای پادشاهانه بر طبق عرض نهاد و میرزا اعمر آن زمستان در شیراز بتنعم و ناز اوقات گذرانیده در اوایل فصل بهار بمرافقت میرزا
پیرمحمد عازم اصفهان گشت و میرزا اسکندر نیز از یزد در حرکت آمده بدیشان پیوست از آنجانب میرزا ابابکر چون چند روزی اسم پادشاهی بر پدر
اطلاق کرد رقم خلع بر صحیفهٔ حالش کشیده خود بر سریر سلطنت تکیه زد و در اواخر جمادی الاخری سنهٔ مذکوره به تبریز شتافته لشکریان در منازل رعایا
فرود آمدند و تفرقه بسیار بعجزه و ضعفا رسید و چون خبر اتفاق اولاد میرزا عمر شیخ با میرزا اعمر بسمع میرزا ابابکر رسید بطرف اصفهان نهضت فرمود و بعد از
وصول بجربادقان شنید که امیر بسطام جاکیر تبریز را مسخر گردانیده جهت آذربایجان را از یورش اصفهان اولی دانسته عنان مراجعت معطوف ساخت و اولاد
میرزا عمر شیخ و میرزا اعمر این خبر شنیده از اصفهان بیرون شتافتند و عنان بکران بتکامیشی میرزا ابابکر تافتند و چون این خبر در قرون ارغون بسمع میرزا ابابکر
رسید لشکریان خود را استمالت داده بعزم رزم اعدا بازگردید و در نواحی درگزین تلاقی آن سلاطین جلادت آئین دست داده از هر دو جانب مردان
مرد و گردان صف نبرد در میدان کین تاختند و از صباح تا رواح باعدام و افنای یکدیگر پرداختند در آن روز قرب چهار هزار سوار و پیاده از طرفین
کشته گشته هنگام شام هر یک از آن دو طایفه بمعسکر خویش فرود آمدند و شب همه شب پاس داشته روز دیگر که جمشید خورشید با تیغ زر اندود میان مواکب
کواکب تاخت بازار هر دو جانب افغان و غریو کوس برخاست و نایرهٔ قتال التهاب یافته میرزا مظفرالدین ابابکر با هفتصد سوار جرار بر قلب لشکر
مخالف که محل قرار میرزا پیرمحمد بود حمله نمود و او را از پیش برداشته میمنه و میسره را نیز مجال توقف نماند و اصفهانیان در شهر متحصن شده میرزا ابابکر آغاز
محاصره کرده چون نزدیک بآن رسید که اصفهان مستخلص شود میرزا ابابکر شنید که امیر شیخ ابراهیم و امیر بسطام جاکیر بفراغت در تبریز نشسته‌اند و شیخ
حاجی عراقی بمحاصرهٔ سلطانیه مشغولست بنابران با اصفهانیان صلح گونه در هم پیچیده عنان بصوب آذربایجان انعطاف داد و میرزا اعمر چون دانست
که اولاد میرزا عمر شیخ دیگر در برابر میرزا ابابکر نمیتوانند آمد از ایشان جدا شده روی بدرگاه عالمپناه حضرت خاقان سعید شاهرخی آورد و در غرهٔ
ربیع الاول سنهٔ تسع و ثمانمائه در ییلاق تبایقان موضع خواجه قنبر بسعادت دستبوس دریافته منظور نظر التفات و عنایت گشت و جمیع حشم و خدم او
بانعام ملبسات فاخره و اسپان تازی مراد مفتخر و سرافراز شدند و مقارن آنحال ایتکی تیمور که برسم رسالت نزد بیرک پادشاه رفته بود باز آمده جواب

جواب بروفق صواب بیاورد و بنابرآن خاقان عالی مکان بعزم فتح جرجان از ییلاق بلقیان نهضت نمود **ذکر محاربهٔ حضرت خاقان سعید
با پیرک پادشاه و انتقال نمودن حکومت استراباد با میرزاده عمر بن میرزا میرانشاه** در اوایل فصل خریف که حریف برد
در اطراف باغ و بستان آغاز دست برد کرد و از اهتزاز صرصر لشکر خزانی حرارت هوای تابستانی روی بانهزام آورد خاقان سعید بتأیید ملک مجید
بجلگاه مازندران درآمد و چون بموضع سیاه بلاد معسکر فرمانفرمای بلاد و عباد گشت ناگاه پیرک پادشاه باتفاق سید خواجه و عبد الصمد حاجی
سیف الدین و شمس الدین اوچ قرا علب میمنه و میسره آراسته مانند شیر ژیان از بیشهٔ مازندران بیرون آمد و لشکر قیامت اثر برابر اعدا صف آرای
گشته میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک و امیر موسی کار در برانغار منزل ساختند و میرزا عمر و امیر یوسف خلیل و امیر جهانملک در جوانغار علم جلادت
برافراختند و حضرت خاقانی با امراء ترخانی در قول قرار گرفتند و دو لشکر چون دو دریای اخضر از صرصر حملهٔ بهادران غضنفر اثر در تموج آمد
و غبار معرکهٔ پیکار بتصاعد نمود و شمشیر آتش فعل آبدار سرهای گردنکشان را بر خاک مذلت و هوان افکند نظم زمین شد ز خون یلان لاله
گون بهر سو روان گشت دریای خون ز شمشیر خون بار پیر نامدار بغتیاد سر از بدن جدا آخر الامر نسیم عنایت سبحانی از مهب و ما النصر الا من عند الله
بر پرچم علم خاقان عالیجاه وزید و پیرک پادشاه با اتباع و اشیاع همه کبود لب و زرد روی و سرخ سرشک پای در وادی فرار نهاد و پیرک پادشاه
بخوارزم گریخته سید خواجه و عبد الصمد راه در از شیراز پیش گرفتند و شمس الدین اوچ قرا و سید حسام خواهرزاده سید خواجه بدرگاه عالم پناه التجا کرده عنایت
یافتند و تمامی خطهٔ جرجان بحیطهٔ تصرف خاقان ملک ستان درآمده سید عز الدین هزار جریبی برادر خود را با پیشکشهای لایق باستان معدلت آشیان
فرستاد و خطبه بنام همایون خوانده التزام باج و خراج نمود و حاکم ساری سید مرتضی نیز مطیع و منقاد گشته ابواب اخلاص و اطاعت گذاری بر روی روزگار
خویش گشود آنگاه خاقان عالیجاه ایالت ولایت استراباد را با میرزا عمر عنایت کرده اسباب سلطنت او را مرتب داشت و رایت نصرت آیت
بصوب دار السلطنه هراة برافراشت در اثنای راه حکومت مملکت طوس و خبوشان و کلات و ابیورد و نسا و یازر و سبزوار و نیشاپور را بمیرزا
الغ بیک تفویض نمود و در چهارم جمادی الاخری در ضمان حمایت ایزد تعالی بمستقر دولت و اقبال نزول اجلال فرمود **ذکر شهادت میرزا
پیر محمد بن جهانگیر بتقدیر خداوند قدیر** میرزا پیر محمد جهانگیر که خسرو سلیم النفس کم آزار و پادشاه کریم خلق عدالت آثار بود زمام مهمات
و مال را در قبضهٔ اقتدار پیر علی تاز نهاده اکثر اوقات بتجرع آب آتش رنگ و استماع نغمهٔ عود و چنگ مشغولی میفرمود آورده‌اند که روزی از انتقال
سلطنتش خبر میداد و آهنگ روح افزای رباب مرثیه را بنوا میخواند و او از شعور شراب ناب بیخود گفته‌اند بیت چو سلطان سر اندر رباب شد
زهی فتنه بیخبر از سر تاج کی لاجرم تمکن پیر علی همت ازدیاد پذیرفته خیال استقلال در دماغ او جای گرفت و در ماه مبارک رمضان سنهٔ تسع و ثمانمائه
که میرزا پیر محمد در خلوتخانهٔ باطن چراغ انابت برافروخته و از فروغ نایرهٔ ندامت شمع مثال میسوخت پیر علی ناپاک با جمعی بیباک بر گرد سراپردهٔ
پادشاهی محیط گردیده در چهاردهم ماه مبارک مذکور آن شاهزادهٔ سعید را شهید گردانید میرزا سید احمد میرک در شبرغان از حدوث
این واقعه ترسان گشته پیاده و ترسان بجانب هراة شتافت و کیفیت جرات پیر علی را بعرض حضرت خاقانی رسانید از شنیدن آن خبر اندوه انبوه
بخاطر انور راه یافت و امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر نوشیروان را همراه میرزا سید احمد میرک کرده بصوب بلخ روانه ساخت و بخواست
که بنفس نفیس نیز از عقب روان شود که ناگاه خبر مخالفت میرزا عمر زلزله در اطراف دیار خراسان انداخت **ذکر مخالفت میرزا عمر با
حضرت خاقانی و کشته شدن او بقضاء سبحانی** چون میرزا عمر در مملکت جرجان لواء استیلا برافراشت فوجی از ابطال جبال را
بجانب ری فرستاد تا هزار خانه و اهل مغول را که در آن ملک با آغرق میرزا ابابکر بودند کوچانیده بمازندران آوردند و نکبت میرزا عمر بدان
واسطه بمثابت تضاعف گرفته خیال استقلال از باطنش سر بر زد مقارن آن حال شیخ حسن مخصی با جمعی از ملازمان امیر شاه ملک گریخته بجرجان رفتند و
گفتند که لشکر خراسان از امیر شاه ملک آزرده خاطرند هر گاه رایات ظفر پناه بدانجانب نهضت نماید اکثر بملازمت میشتابند میرزا عمر این سخن
باور کرده دفتر حقوق تربیت خاقان سعید را بر طاق نسیان نهاد و بسرعت برق و باد از استراباد عنان بگیران بجانب خراسان انعطاف داد و میرزا
شاهرخ بهادر چون این خبر استماع فرمود در هیژدهم شوال سال مذکور میرزا عمر را استقبال نمود در روز دوشنبه نهم ذیقعده در حدود قریهٔ بردوبیه از

ولایت جام جنود جرجان و خراسان بیکدیگر رسیده از هر دو طرف بتسویهٔ صفوف پرداختند در اثنای حمله تواچی که از اعیان عمر تابان بود و نسبتی بدولت و اقبال پشت بر میرزا عمر کرده روی بدرگاه خاقان والا گهر آورد سایر امرا و لشکریان که این حال مشاهده نمودند گریزان شده هر یک بطرفی رفتند و آن فتح که مفتاح امان بود بر آمد و میرزا عمر از دست برد خنجر قضا و قدر بجانب مرو رود گریخت و در کنار آب بدست جمعی از نوکران امیر مضراب گرفتار گشت و او را زخمی بر سر و بندی بر پای در منزل امرودبار بروی اعلی رسانیدند و خاقان سعید مرحمت کرده محفهٔ عنایت نمود و طبیب و جراح ملازم ساخته بدار السلطنه هرات روان فرمود و میرزا عمر بیست و پنجم ذیقعده بمنزل تقوز رباط ازین رباط دو در روی بعالم دیگر آورد و در مقبرهٔ عمدة العلماء المتأخرین امام فخر الدین الرازی مدفون گشت و در غرهٔ ذی الحجه دار السلطنه هرات از وصول موکب خاقانی طراوت جنان جاودانی یافت و در منتصف همین ماه پادشاه عالیجاه ییلاق بادغیس شتافت

ذکر دفع شر پیر علی تاز به یمن توجه حضرت خاقان سرافراز

چون ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر از جانب میرزا عمر فارغ گردید دفع پیر علی تاز را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید و در نوزدهم محرم الحرام سنه عشر و ثمانمائه از ییلاق بادغیس رایت ظفر نگار بجانب قبة الاسلام بلخ در حرکت آمده در اوایل صفر سایهٔ وصول بر خطهٔ اندخود انداخت و پیر علی تاز جرأت نموده تا سر پل خطیب پیش باز آمد اما چون موکب همایون بخواجه دوکه رسید پیر علی عنان بصوب فرار تافته روی ببادیهٔ ادبار آورد حضرت خاقان سعید میرزا سیدی احمد را با امیر یادگار شاه و امیر نوشیروان و حسن صوفی ترخان تکامیشی او روان فرمود و امرا بپیر علی رسیده احمال و اثقال او را گرفتند و او با اندک مردمی بجانب یکه و لنگ بیرون رفت و امرا بازگشته در بلخ بموکب همایون پیوستند و در آن ایام که خاقان گردون غلام در قبة الاسلام رایت حشمت برافراشته بود پرتو التفات بر تعمیر قلعهٔ هندوان که از زمان ظفر مآثر امیر تیمور گورکان بر امیر حسین تا آن غایت خراب و ویران بود انداخت و اندک زمانی آن حصار استوار را در کمال متانت معمور ساخت و حکومت بلخ تعلق بمیرزا قیدو ولد میرزا پیر محمد گرفته رایات عالیات بجانب دار السلطنه هرات معاودت فرمود و پیر علی تاز نوبت دیگر لشکری فراهم کشیده مجدداً بقبة الاسلام خرامید تا از صدمات سپاه ظفر انجام منهزم گردید و در اثنای گریز جمعی از کلانتران ملازمانش با هم گفتند که تا این کل نکبت انجام سردار ما خواهد بود بواسطهٔ کثرت ادبار و شبگیر و مخالفت با اصحاب تاج و سریر تفرقه و تشویش بما خواهد رسید آنگاه باتفاق سر آن سر دفتر اهل شقاق را از بدن جدا ساخته بدار السلطنه هرات فرستادند و خلایق را از انواع تفرقه و پریشانی نجات دادند

ذکر رفتن حضرت خاقانی بجانب جرجان کرت ثانی و بیان مخالفت امیر جهان ملک بسبب کفایت خواجه غیاث الدین سالار سمنانی

در آن اوان که موکب نصرت نشان حضرت خاقان سعید از قبة الاسلام بلخ قرین نصرت و تایید بدار السلطنه هرات رسید قاصدی از نزد میرزا الغ بیک آمده بموقف عرض رسانید که پیرک پادشاه جمعی کثیر از اوباش جونی قربانی و از ارازل توکلی درهم کشیده بمازندران شتافته است و شمس الدین علی جمشید تارن که کوتوال قلعهٔ استرآباد است در مضیق حصر و معرض خطر افتاده بنابر آن خاقان عالی مکان ابوالفتح ابراهیم سلطان را در دار السلطنه هرات بحکومت بگذاشت و در سیزدهم جمادی الاخری سنه عشر و ثمانمائه رایت ظفر آیت بجانب جرجان برافراشت و در منزل طرق امیر شاه ملک بعز بساطبوس رسیده در جرجان میرزا الغ بیک گورکان بشرف ملازمت دریافت و پیشکش کشید و چون بموضع خواجه قنبر از سعادت وصول حضرت نصرت اثر غیرت فلک اخضر شد ابو مسلم ولد اوچ قرا از مازندران آمده عرضه داشت که پیرک پادشاه از استماع توجه موکب ظفر پناه قدم در راه فرار نهاده بجانب رستمدار بیرون رفت آنگاه خاقان عالیجاه بدار الفتح استرآباد خرامیده آن زمستان در مازندران قشلاق فرمود و سید عز الدین هزارجریبی بآستان اقبال آشیان شتافته التفات بسیار یافت و خطهٔ دامغان بسیورغال آن سید ستوده خصال شد و ایالت مملکت استرآباد تعلق بمیرزاده الغ بیک گرفت و عنان جهانگشای بصوب خراسان منعطف گشته در نهم ذیقعده مانند روح در بدن و جان در تن بدار السلطنه هرات در آمد و مقارن این حال جهان ملک ملکت و بعضی دیگر از امرای بلند مرتبت یاغی شده بجزاء اعمال خویش رسیدند تبیین این مقال آنکه در آن سال خواجه غیاث الدین سالار سمنانی که بمنصب صاحب دیوانی مشرف بود آغاز کفایت کرده دفتری مرتب ساخت و آنچه اصحاب مناصب از هر ممر گرفته بودند بنام ایشان جمع کرد بلکه هر کاهی را کوهی و هر جوی را جرمی و هر دانگی را دیناری اعتبار نمود و چون جهانیان در آن اوقات تصدی تمام داشت جمعی از امرا را حکام بردند که چون دفتر بعرض خاقان عالی که رسد آنچه زیاده از مواجب خود گرفته باشند بی تغییر ایشان حواله خواهند داشت

نسخه: مملکت

داشت و بدان جهت بی تعرض نخواهند شد و امیر جهان ملک ملکت که از قوم قوچیان بود مدتی مدید در غایت اختیار و اقتدار ملازمت حضرت خاقانی مینمود
باتفاق امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل و سعادت تیمورتاش و برادرش بهلول بیان تمور و سلطان بایزید عثمان و محمدکت بایک بکر عهد کرده یاغی شدند
و بیکباکاه از شهر بیرون رفته در جرع الملک بایستادند و خاقان سعید الحال با پی ظفر انتساب در رکاب آورده بر سر فراب پیشتر بنهالغان رسید و جنگی عظیم
کرده زخم خورد و چون همای چتر همایون فال با اقبال در فضای جرع الملک بگسترد امیر جهان ملک و اتباع از آب گذشته آب را حصار ساختند و آنحضرت درین
طرف آب توقف نموده پس از آنکه سپاه ظفر پناه جوق جوق بموکب اعلی پیوستند عاصیان ترسیده هر یک بطرفی جستند سعادت با شقاوت و برادرش
واحمد و اقبوغا را مردم قشون حسن صوفی ترخان در بادغیس گرفته آوردند و سعادت بسیاسا رسید و برادرش واحمد و اقبوغا آزاد شدند و جهان ملک و
محمدکت را امیر جرکس در ماخان بدست آورده بندی برپای نهاد و بجانب هراة فرستاد و ایشان در چهل دختران کشته گشتند و حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل از راه
بیابان طبس پیش میرزا رستم باصفهان رفتند و سلطان بایزید در جام گرفتار شده بشفاعت میرزا ابراهیم سلطان نجات یافت **گفتار در بیان
بعضی از حوادث عراق و آذربایجان مصدر بذکر خروج سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان** چنانچه از ضمن
وقایع یورش هفت ساله صاحبقران مغفرت نشان امیر تیمور گورکان مستفاد میگردد سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف در وقت توجه آنحضرت بجانب
روم روی بمصر آوردند و چون درانزمان ملک فرج نسبت بصاحبقران بلند مرتبت دم از محبت و مودت میزد آن دو سردار را گرفته هر یک را در برجی
از بروج قلعه مقید گردانید اما ایشان را کسی از اختلاط مانع نمی آمد و در آن حصار قرا یوسف را پسری متولد گشت و سلطان آن پسر را در دامن خود انداخته
بفرزندی قبول کرد و پیش خود نگاه داشت و در آن ایام میان سلطان احمد و قرا یوسف عهد و پیمان واقع شد که اگر از آن قید نجات یابند و بار دیگر بدولت
و اقبال رسند باهم متفق و متحد بوده بغداد تعلق بسلطان احمد داشته باشد و امیر قرا یوسف در تبریز بر مسند حکومت نشیند بعد از آن قرا یوسف شبی
واقعه دید که امیر تیمور گورکان از انگشتریهائی که در دست داشت یکی را بیرون کرده بانگشت وی درآورد و صباح آن رؤیا را با سلطان احمد در
میان نهاده سلطان گفت حکومت قطری از اقطار ممالک حضرت صاحبقران بتو متعلق خواهد شد القصه چون چندگاهی آن دو پادشاه
در محبس بسر بردند خبر وفات امیر تیمور بمصر رسید ملک فرج ایشان را منظور نظر تربیت گردانید و مقرر فرمود که هر یک با پانصد نوکر نگاه دارند و مایحتاج
هزار کس از اسب و سلاح و زر و نقد و جنس بدیشان تسلیم نمودند و از ملازمان سلطان احمد خربندگان و شاگرد پیشگان کسی در مصر نبود لاجرم آنچه از مصریان
گرفت بدیشان داد اما از توابع امیر قرا یوسف جمعی کثیر از مردم کاری در آن دیار بودند و او پانصد کس جلد مکمل ساخته هر روز که سوار میشد آن جماعت در غایت
آراستگی ملازمتش مینمودند و از آن جهة شکوه ترکمه در خاطر مصریان افتاده قاصد اذلال ایشان شدند و در روزیکه پادشاه مصر با خواص امرا بمیدان چوگان
بازی خرامید قرا یوسف با ملازمان خویش در مقام معارضه ملک فرج درآمده امرای مصر را مبالغه ترکمانان در اظهار جلادت موافق مزاج نیفتاد و
نوکران میر قرا یوسف را گفتند پیاده شده میدان را از سنگ ریزه پاک سازید ایشان از قبول این حکم سر باز زدند و قرا یوسف توهم نموده بیکبارگی
سوار شده نزدیک سلطان مصر رفت و گفت ما مردم غریبیم و باین ولایت آمدیم و پادشاه در باره ما عنایت دریغ نداشت اکنون برخصت متوجه دیار
خویش میگردیم و عنان بگریز انعطاف داده با مجموع ملازمان از میدان بیرون رفت و در ساعت بوثاق خویش شتافته عیال و اطفال را همراه گردانیده
روی بدیار بکر آورد و امرای مصر بعرض ملک فرج رسانیدند که بیرون رفتن آن جماعت باین کیفیت نقضی است در امور سلطنت اگر اشارت شود ایشانرا
تعاقب نمائیم پادشاه جواب داد که ترکمه در کمال بیباکی و تهور اند و دست از جان شیرین شسته فدائی گشته اند مناسب نیست که کسی از عقب ایشان شتابد
بگذارید تا بوطن خود روند و قرا یوسف راه از حدود مصر تا کنار آب فرات در صد و بیست موضع باکوتوالان قلاع سر راه بروی گرفته مقابله و مقاتله
روی نمود و در تمامی آن معارک ظفر یافت و چون بدیار بکر رسید میان او و ملک شمس الدین حاکم غلاط و تبلیس محبت و اتحاد اتفاق افتاد و ملک
دختر قرا یوسف را بحباله نکاح کشید امیر قرا یوسف باغوای ملک شمس الدین بحدود وان و سطان بر سر دواب توتمشی و اموال و اثقال آن ولایت را
بکار و بغارت و تاراج پاک ساخت و تمامی ایل و الوس ترکمه بوی پیوسته قلعه اونیک را بجهت تصرف درآورد اما سلطان احمد بعد از رفتن
قرا یوسف در مصر از نظر اعتبار ساقط شد و چون آن مقدار ارتفاق نداشت که مانند قرا یوسف از آن مملکت بیرون رود کیبنک پوش گشته با معدودی

واقعه

چند از معالیک وی توجه شام نهاد و از آنجا بدیار بکر رفته از دیار بکر بحلب شتافت و در گوشه نشست و مردم اوباش و فتنه جوی در ملازمتش آغاز تک و پوی کرده آوازه وصول سلطان
احمد در عراق عرب شیوع یافت و چندان اراجیف در بغداد پیدا شد که حاکم آنموضع دولت خواجه ایناق را مجال توقف نماند لاجرم دست از حکومت باز داشته روی باردوی
میرزا عمر آورد و بعد از یکهفته از رفتن دولت خواجه سلطان احمد بوطن مألوف شتافته بار دیگر بر سریر دولت نشست و در آخر سنه ثمان و ثمانمائه که میرزا ابابکر بمحاصره اصفهان اشتغال
داشت و امیر شیخ ابراهیم شروانی بتسخیر تبریز در آمده همت بر دفع شر اهل ظلم و تعدی گماشت سلطان احمد گروهی از اوباش گرد آورده و احشام ترکمه فراهم آورده متوجه تبریز
گشت و این خبر در ماه محرم سنه تسع و ثمانمائه بسمع میر شیخ ابراهیم رسیده بر سبیل مشورت با امرا خود گفت که آذربایجان سالهای فراوان تختگاه آبا و اجداد سلطان احمد بوده است و ما نسبت بآن
خاندان پیوسته طریق مودت و اتحاد مسلوک میداشته ایم و بنابر آنکه دست ظلمه از دامان عرض رعایا کوتاه گردانیم باینجا آمده بودیم حالا که خداوند مملکت متوجه خانه خود شده مناسب
آنست که ما نیز بولایت خود رویم و خواطر را از آنجا قرار یافته امیر شیخ ابراهیم روی بولایت شروان آورد و در اواخر همان ماه سلطان احمد جلایر در دار الملک تبریز نزول کرد و تبریزیان شهر را
آئین بسته اظهار فرح و سرور نمودند و پنداشتند که چون سلطان مدتی کربت غربت کشیده گرم و سرد روزگار چشیده ترک بعضی افعال ناهنجار کرده باشد و او اصلا تغییر اطوار خویش
نداده بود و در تبریز بساط عیش و نشاط گسترده اکثر اوقات بکبوتربازی و مصاحبت با پسران ساده عذار قیام مینمود لاجرم امرا و اعیان ملک بجانب میرزا ابابکر مایل شدند و تمهید را
اوان میرزا ابابکر با اصفهانیان صلح گونه در هم بسته بعزم تسخیر روی به تبریز آورد و سلطان از قدوم شاهزاده خبر یافته رعب و هراس بخود راه داد و روی بصوب بغداد نهاد و چون
در آنسال نوایب فراوان به تبریزیان رسیده بود و علت طاعون نیز روی نموده و مردم متفرق گشتند و میرزا ابابکر در هشتم ربیع الاول آن بلده در آمد هیچکس را ندید لاجرم اظهار عدل
و داد کرده استمالتنامها باطراف و اکناف ارسال داشت و حکم فرمود که هیچ آفریده متعرض رعایا نگردد و در اثنا شنود که قرا یوسف قلعه اونیک را از دست ولد دولدی
انتزاع نموده و بسیاری از ترکمه پیش او جمع آمده اند و اموال فراوان وارده خاطر بر حرب قرا یوسف قرار داده متوجه آنجانب شد و بعد از تلاقی فریقین
سه روز متعاقب بین الجانبین قتال و مقاتله روی نموده در روز سیم میرزا ابابکر طالب مطلب قدم در وادی فرار نهاد و ترکمه غنیمت بی‌نهایت گرفته میرزا ابابکر تا مرند
عنان باز نکشید و سپاه او هرچه آنجا یافتند غارت کردند و به تبریز رفته آنجا نیز دست بغارت و تاراج بر آوردند و چون شب شد شیخ قصاب که
با جمعی از تبریزیان از شهر گریخته بودند فرمود تا در صحرا آتش بسیار بر افروختند و مردم میرزا ابابکر آتشها را دیده پنداشتند که ترکمانان بتکامیشی ایشان
آمده اند بنابر آن علی الصباح میرزا ابابکر تبریز را گذاشته متوجه سلطانیه گشت بعد از آن امیر قرا یوسف بنخجوان آمد و خواجه سید محمد گجی که خلاصه خاندان
مشایخ عالیشان بود نزد او رفته از بلیاتی که در آن اوقات به تبریزیان رسیده بود شمه بعرض رسانید و وارونه و استمالتنامه ستانده مقضی المرام
مراجعت فرمود و امیر قرا یوسف آن زمستان در نواحی مرند قشلاق کرده در ماه جمادی الآخر سنه تسع و ثمانمائه امیر بسطام جاکیر بخدمتش شتافته منصب
امیر الامرائی یافت و همچنین دیگر سرداران بملازمت مبادرت نمودند و او با همه کس بر وجه احسن معاش کرده وضیع و شریف را علی اختلاف مراتبهم
رعایت فرمود

ذکر محاربه میرزا ابابکر کرت دیگر با امیر قرا یوسف ترکمان و کشته شدن میرزا معز الدین میرانشاه کورکان

چون میرزا ابابکر تبریز را گذاشته بقلعه سلطانیه رفت و از ولایت همدان و درگزین و قزوین سپاهی جلادت آئین در هم کشیده بعزم انتقام و تسخیر متوجه
حدود تبریز گشت امیر قرا یوسف باتفاق امیر بسطام جاکیر و جمعی کثیر از سرداران آذربایجان مستعد مقابله و مقاتله شده بتاریخ ۲۲ ذی القعده سنه تسع
و ثمانمائه در منزل سرورود تلاقی فریقین روی نمود و از هر دو طرف برانغار و جوانغار و قول آراسته دلیران روزگار نخست قدم در میدان پیکار نهادند
از جانب امیر قرا یوسف امیر بسطام بر سپاه میرزا ابابکر تاخته دو کس را ناچیز ساخت و پیر عمر و پیرم بیک و جلال الدین خلیفه بر جمعی زخم زده
گریزانیدند میرزا ابابکر چون جلادت دشمنان را مشاهده نمود مانند شیر دلیر که رو بصید آهو و نخچیر آورد بمیدان تاخت و جلال الدین زیرک را از پشت
زین بر زمین انداخت و ترکمه را که پیش آمده بودند منهزم ساخت و هر دو لشکر در هم آمیخته ملتبس از تبریز تا دامن سرورود روان گشت خون سپاهی چون رود
و میرزا ابابکر بیرک و برادرش یادگار شاه که در برانغار قرا یوسف بودند از پیش برداشته از عقب ایشان عنان باز نکشید تا وقتی که سر بیرک بر سر نیزه
نکرد تا در غیبت او ترکمه سپاه را که بوجود میرزا میرانشاه مضبوط بود در هم شکستند و غلام ترکمانی نادانسته زخمی بر میرزا میرانشاه زد و او را از اسپ
در انداخت و جامه و سلاحش را تصرف نموده سر مبارکش را از بدن جدا ساخت و میرزا ابابکر بعد از سه ساعت نجومی از عقب بیرک بازگشته
از سپاه خویش متنفسی در معرکه ندید لاجرم عنان بوادی فرار گردانید و امیر قرا یوسف بفتح و ظفر اختصاص یافته قاتل میرزا میرانشاه را حکم قصاص فرمود

بقدر امکان

و فرمود که اگر او را زنده پیش من می‌آوردی تربیت و رعایت میکردم و روی پوشان حرم میرزا ابابکر را که در دست لشکریان اسیر شده بودند پیش خواتین
فرستاده در کنف حرمت جای داد و اشارت کرد تا سر شاهزاده سعید را ببدنش رسانیده بآیین سلاطین در سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی
عوری استخوان او را بماوراءالنهر برده در قبة الخضرا کش مدفون گشت الحکم لله العلی المجید و منه العون و التأیید **ذکر رفتن میرزا ابابکر به
دارالامان کرمان و بیان مآل حال آن پادشاه بیسامان** میرزا ابابکر چون از دست پادشاه میر قرایوسف پای در وادی فرار نهاد
عنان عزیمت بطرف کرمان انعطاف داد و در آن زمان امیر ایدکو برلاس که بفرمان امیر تیمور گورکان مدتی مدید حکومت آن مملکت تعلق باو میداشت وفات
یافته بود و پسرش سلطان اویس آنجا ایالت مینمود و چون سلطان اویس از قرب وصول میرزا ابابکر واقف شد بحسب ضرورت شرط استقبال بجای آورد و میرزا
ابابکر بکرمان آمده سلطان اویس را پادشاهی با استقلال یافت نایره رشک در باطن او شعله زد و قصد استیصال سلطان اویس نموده سلطان اویس نیز رفته و حبس
شاهزاده را با خود متحجر گردانید و در آخر روزی طبل جنگ فرو کوفته قصر میرزا ابابکر را احاطه کرد و مصلحان در میان افتاده بر آن قرار دادند که کرمانیان قصد
عرض میرزا ابابکر نکنند و او از شهر بیرون رفته بی آنکه و برای نماید بمملکت دیگر شتابد آنگاه میرزا ابابکر از کرمان بسیستان شتافت و میان او و حاکم آنجا شاه قطب
الدین طریقه محبت و اتحاد پدید آمده همین معنی موجب آن شد که خاقان سعید شاهرخ میرزا لشکر بهرات و سیستان کشید و آن ولایت را با توابع و مضافات
بلطف و عنف مسخر گردانید و میرزا ابابکر بار دیگر عنان بصوب کرمان تافته در عشر آخر جمادی الآخر سنه احدی عشر و ثمانمائه خطه بم مخیم او شد و سلطان اویس از
این خبر در حیرت افتاده مقارن آن حال لشکری که بجانب گرمسیر فرستاده بود در سیلاجرم مستظهر گشته در چهارم ماه رجب بجانب بم در حرکت آمد و میان او و میرزا
ابابکر چند کرت محاربه دست داده گاهی میرزا ابابکر بدین سبب ظفر میسر میگشت و احیاناً سلطان اویس را صورت نصرت روی مینمود و در نوبت
آخر شاهزاده را شکستی فاحش واقع شده زخمی کاری خورد و از این دار فانی بسرای جاودانی بردار الحکم و الیه ترجعون **گفتار در بیان شمه از احوال میرزا
پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر بعد از وفات صاحبقران دارای فریدون فر** در حین فوت صاحبقران
ممالک ستان امیر تیمور گورکان میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بر دارالملک شیراز استیلا داشت و برادرش میرزا رستم در اصفهان حکومت مینمود و برادر دیگرش میرزا
اسکندر در همدان و چون انجمن محبت اثر بفارس رسید میرزا پیر محمد بعد از تقدیم مشورت بمناسبت آنکه والده اش ملکت آغا بنت خضر اوغلان در سلک
خواتین حضرت خاقان سعید منتظم بود خطبه و سکه بنام نامی شاه رخ مزین گردانید و جهت اعلام این نیکو خدمتی ایلچی بخراسان فرستاده این بیت در عرضه داشت مندرج
ساخت که بیت همه بندگانیم شهرخ پرست من و رستم و اسکندر و پیر که هست و حضرت خاقان سعید فرستاده او را نوازش بسیار فرموده رخصت
انصراف داد و در آن وقت که میرزا عمر پیر جهانشاه را کشت و میرزا ابابکر را محبوس گردانید میرزا اسکندر متوهم شده از همدان بشیراز رفت میرزا
پیر محمد عنایت فرموده ایالت یزد را باو تفویض نمود و مدتها میان برادران طریقه یکجهتی و اتحاد مسلوک بود تا در سنه ۸۰۹ بواسطه افساد مفسدان
یگانگی به بیگانگی تبدیل یافت و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را کنده ی بر پایش نهاد و مصحوب بعضی از معتمدان بصوب خراسان فرستاد و در چهار رطبس بند را
شکسته و از محصلان جسته باصفهان رفت و میرزا رستم مقدم جناب اسکندری را فوزی عظیم دانسته هر دو برادر متوجه شیراز گشتند و میرزا پیر محمد بتقدیم
مخالفت پیش آمده جمعی از اعاظم امرا و نوئینان را برسم منقلای روان ساخت و ایشان را وصیت نمود که گذرهای آبی را که بین الجانبین حایل بود نیکو
محافظت نمایند و چون اصفهانیان بکنار آن آب رسیدند و مجال عبور را مضبوط دیدند در بحر حیرت مضطرب گردیدند آخر الامر در همان شب که از چشم سحاب
اشک ریزان بود میرزا اسکندر از گذر مجهول گذشت و محافظان سایر گذرها از عبور او خبر یافتند تمالک و عنان از دست داده روی بصوب شیراز نهادند
و بمیرزا پیر محمد پیوسته در شهر متحصن گشتند و میرزا رستم و میرزا اسکندر شیراز را در میان گرفتند زمان محاصره چهل روز امتداد یافت و اصفهانیان
چون دانستند که تسخیر شهر تیسیر پذیر نیست گرمسیرات فارس را غارت کرده عنان بصوب اصفهان انعطاف دادند و در سنه عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد لشکر بعد جمع ساخته بعزم رزم میرزا رستم و میرزا اسکندر
نهضت نمود و در آن اوان میرزا رستم جهت آسیب وبا از اصفهان بیرون رفته در گندمان نشسته بود و چون خبر توجه لشکر فارس شیوع یافت بعضی از دولتخواهان او را بر مصالحه ترغیب
نمودند جواب داد که خاطر جمع دارید که قافله شیراز از برای اینها کات و منسوقات می‌آورد بعد از آن که شیرازیان نزدیک رسیدند از جانبین تعبیه لشکر پرداخته نخست میرزا رستم
بر لشکر فارس حمله کرد و میرزا پیر محمد با دلیران شیر زهره آن حمله مشغول گشته هر دو سپاه در هم آویختند و نهایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیدند

آخر الامر شکست بر اصفهانیان افتاد و میرزا رستم و میرزا اسکندر روی بوادی فرار نهاده عازم خراسان گشتند و میرزا پیر محمد بفتح و ظفر اختصاص یافته فرمان داد که اصلا سپاهیان متعرض مردم اصفهان نشوند و همه کس را در ظلال امان جای دهند اصفهانیان چون این مژده شنودند جوق جوق روی امید بدرگاه میرزا پیر محمد نهادند و آن مظهر مکارم اخلاق همه را نوازش فرموده چند روز در مرغزار شهرک و کندمان نشست تا الاغان فربه شدند آنگاه کاشان و جرباذقان و سایر توابع اصفهان را تحت تصرف در آورده بشهر در آمد و با آنکه در آن زمان آفتاب بسنبله رفته بود غلهٔ اصفهان را بواسطهٔ وبا تا آن زمان ندرویده بود نامیمن مقدم میرزا پیر محمد طاعون و وبا تسکین یافته بار دیگر اصفهان معمور گشت و ایالت آن مملکت تعلق بامیرزاده عمر شیخ بن میرزا پیر محمد گرفته ضبط اموال دیوانی بخواجه مظفر الدین نطنزی رجوع شد و چون خاطر خطیر میرزا پیر محمد از امثال این امور فراغت یافت قرین دولت و اقبال بصوب دار الملک شیراز تافت **ذکر رفتن میرزا رستم بآستان خاقان دوست نواز و مراجعت نمودن میرزا اسکندر بجانب شیراز** چون میرزا رستم و میرزا اسکندر از معرکه کندمان عنان بصوب خراسان تافتند میرزاده رستم اعتماد بر لطف و کرم خاقان خجسته شیم کرده بدار السلطنهٔ هراة خرامید و باصناف عوارف و عواطف مفتخر و مباهی گردید و میرزا اسکندر روزی چند در قریهٔ احمد که در میان تون و طبس واقع است بسر برده چون زمانه بافشاء آن راز زبان گشاد نیم شبی از بیراهه روی بطرف بلخ و شبرغان نهاده در حدود آن ولایات جمعی بدو پیوسته میرزا قیدو که حاکم بلخ بود بقصد او نهضت نمود و میرزا اسکندر تاب مقاومت نیاورده بطرف کنار آب آمویه رفت و از آنجا باندخود افتاده والی آن ولایت سیدی احمد ترخان شاه زاده را در مقام مناسب فرود آورده کیفیت حال بعرض خاقان سعید رسانید و آنحضرت از غایت مکرمت در باب سفارش میرزا اسکندر بمیرزا پیر محمد نامه نوشت و نزد سیدی احمد ترخان فرستاده پیغام داد که رقعه را بمیرزا اسکندر تسلیم کرده او را مطلق العنان گردان و بعد از وصول آن نوشته میرزا اسکندر عازم فارس گشته در نماز شام ۲۶ ماه رمضان سنه احدی عشر و ثمانمائه پیاده بشیراز در آمد میرزا پیر محمد چون از حال برادر خبر یافت دست از طعام باز کشیده همان ساعت او را طلبید و انواع اظهار لطف و مرحمت نمود که خاطرش مطمئن گردید **ذکر شهادت میرزا پیر محمد بشمشیر غدر حسین شربت دار و جلوس میرزا اسکندر بجای برادر بزرگوار** در شهور سنه اثنی عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد عزیمت تسخیر مملکت کرمان فرموده میرزا اسکندر را مصحوب خویش گردانید و چون بموضع دو چاهه رسید حسین شربت دار که بهمین التفات پادشاه پسندیده اطوار از مرتبهٔ طبابت بدرجهٔ امارت ترقی نموده بود از غایت شقاوت جمعی از اهل شرارت را با خود متفق ساخته نیم شبی بپیرامن خرگاه میرزا پیر محمد را فرو گرفت و آنجناب را شربت شهادت چشانید و میرزا اسکندر از کیفیت حادثه وقوف یافته علی الفور با دو رفیق طریق شیراز پیش گرفت و دو شبانه روز طی مسافت کرده بشهر در آمد و هم از راه بخانهٔ امیر تیمور خواجه که از قبل پادشاه شهید حاکم شیراز بود در رفته کیفیت حال را بامیر تیمور خواجه و سایر اعیان شیراز نخست گمان بردند که آن حرکت از میرزاده اسکندر صادر شده و چون مردم دیگر از اردو بشهر رسیدند و حقیقت حال را معروض گردانیدند تمامی امرا و اشراف دست بیعت بمیرزا اسکندر دادند اما حسین شربت دار بعد از آنکه شهد شهادت در کام جان میرزا پیر محمد چکانید برادر خود خواجه علی را فرستاد که میرزا اسکندر را نیز بآشامیدن زهر قاتل مبتلا گرداند و حال آنکه او و همعنان با دو بشیراز رفته بود و امیر عبد الصمد نیز همان زمان بطرف یزد گریخت و باقی امرا مطیع حسین شدند و آن ملعون بحملی از احاطهٔ دایرهٔ خیال بیرون بظاهر شیراز شتافته میرزا اسکندر شهر را مضبوط ساخته دیگر روز از صبح تا شام از جانبین بانداختن تیر و سنگ و افروختن نایرهٔ حرب و جنگ پرداختند و هنگام ظلام امرا و لشکریان بخدمت جناب اسکندری مشرف گشتند و روز دیگر آن غدار بداختر بطرف کرمان گریخته در اثناء راه با امراء میرزا پیر محمد که برسم منغلای بطرف کرمان رفته بودند و مراجعت نموده باز خورد و امیر صدیق او را گرفته بشیراز آورد و در سر مزار شیخ مصلح الدین سعدی بعضی از بروت و ریش آن بدکیش را تراشیده و رخساره او را غازه کرده و کلاه نکبت بر سرش نهاده گاوی را مرکبش گردانیدند و باین هیأت آن خر طبیعت را بنظر میرزا اسکندر رسانیدند شاه زاده از وی پرسید که برادرم را چرا کشتی جواب داد که اگر او را بقتل نیاوردم ترا خود بدنیا مده و نایرهٔ غضب اسکندری ازین جواب التهاب یافته بدست خویش چشم راست آن ملعون را از حدقه بیرون کشید و فرمود تا بزخم چماق آن سر دفتر اهل شقاق و نفاق را هلاک ساختند و سر پر شر او را بمملکت اصفهان فرستاده بدن خبیثش را بعد از دو روز در آتش بسوختند

ذکر خروج سلطان معتصم و کشته شدن او از دست بردلشکر میرزا اسکندر و بیان رسیدن میرزا رستم بایالت ولایت

ولایت اصفهان کرت دیگر در آن اوقات که صاحبقران عالی گهر سلطان زین العابدین بن شاه شجاع بن امیر محمد مظفر را از فارس بماوراءالنهر کوچانید پسرش سلطان معتصم بطرف شام گریخت و در خلال این احوال مذکوره از آن ولایت بآذربایجان شتافته ملحوظ عین عاطفت امیر قرا یوسف گشت و بعد از چند روز که در تبریز بعیش و نشاط اوقات گذرانید باتفاق امیر بسطام جاگیر و بدلالت قاضی احمد صاعدی عازم اصفهان شد میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و امیر سعید برلاس و امیر جلبان شاه که در آن بلده بودند پس از تحقیق این خبر بنیت قتال از شهر بیرون رفتند تا بآنکه قدم در میدان جدال نهند عنان بصوب یزد تافتند زیرا که داروغه آنجا دم از مخالفت میرزا اسکندر میزد و امیر فاضل از میرزا عمر شیخ مفارقت اختیار کرده در قصر زرد کیفیت حادثه بعرض میرزا اسکندر رسانید و آنجناب که عزیمت یزد داشت یورش اصفهان را اولی دانسته عنان عزیمت بدانطرف تافت و امیر صدیق و امیر کیومرث و امیر بیان را از عقب میرزا عمر شیخ و اتباع او فرستاد و آن دو طایفه در حدود یزد بیکدیگر رسیده دست به تیر و خنجر بردند و اسکندریان غالب آمده امیر جلبان شاه با این پوست و دیگران راه خراسان پیش گرفتند و بعد از وصول میرزا رستم را تحریک نمودند تا از حضرت خاقان سعید اجازت طلبیده متوجه اصفهان گردند اما میرزا اسکندر چون نزدیک باصفهان رسید سلطان معتصم موکب اسکندری را استقبال نموده در حوالی آن شکار آن دو سپاه کینه خواه بهم رسیدند و آتش حرب اشتعال یافته بعضی از صدور و اعیان فارس بسلطان معتصم پیوستند و بآن جهة اصفهانیان دلیر گشته تا نزدیک قول میرزا اسکندر راندند تا آخر الامر نسیم نصرت و برتری بر پرچم علم اسکندری وزیده هواخواهان دودمان مظفری روی بوادی فرار آوردند و اکثر کلانتران سپاه عراق و آذربایجان دستگیر شده سلطان معتصم منهزم یکباره بجوئی رسید و خواست که اسپ از آنجا بجهاند چون او جوانی عظیم الجثه بود خود را نتوانست نگاه داشت و بر قفا افتاده یکی از لشکریان شیراز بوی رسید و هم در کنار آب شعله حیاتش را به آب تیغ فرو نشاند با وجود این حال قاضی نظام الدین احمد صاعدی عصابه عصیان بر پیشانی بسته ابواب شهر اصفهان بر روی میرزا اسکندر نگشاد و بنابر آن خرابی تمام در ظاهر آن بلده روی نمود و در آن اثنا میرزا رستم بحدود آن شهر رسیده قاضی احمد با سایر سرداران دارالملک عراق آنجناب را استقبال کردند و بشهر درآوردند میرزا اسکندر بعد از استماع این خبر متوجه شیراز گشت و مقارن آنحال امرا او که بطرف یزد رفته بودند و بمحاصره مشغول بودند آن بلده را فتح نمودند و آنجناب امیر یوسف جلیل را بحکومت آن مملکت فرستاده عرضه داشتی نزد خاقان سعید ارسال داشت و اظهار اطاعت و انقیاد نموده التماس کرد که از برادران هر کرا اصلاح داند بدانجانب فرستند تا ممد و معاون یکدیگر باشیم آنحضرت ایلچی او را نوازش فرموده میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ را با طبل و علم و خیل و حشم نزد میرزا اسکندر روانه ساخت و بوی نوشت که مضمون همایون مشحون عرضداشت آنجناب را ملاحظه فرموده برادری را که آثار نجابت و اقبال بر ناصیه احوال خجسته مآلش لایح است بآنجانب فرستادیم لایق آنکه بسنت سنیه لوازم اخوت و مودت بجای آورده تا عقد الفت انتظام پذیرد و مهمات الجانبین بر وفق مرام سمت التیام گیرد والسلام والاکرام و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله العظام و عترته الکرام

گفتار در بیان شمه از حال امیر قرا یوسف و سلطان احمد بغدادی و ذکر کشته شدن سلطان احمد در تبریز به تیغ ستم و بیداد

امیر قرا یوسف بعد از شهادت میرزا امیرانشاه گورکان و فرار میرزا ابابکر بجانب کرمان تمامت مملکت آذربایجان و اران را بتحت تصرف درآورد و شعار عدل و داد اظهار کرد و پسر خود پیر بداق را بهانه آنکه سلطان احمد جلایر که سلطنت آذربایجان ارثاً و اکتساباً تعلق بوی داشت او را فرزند خوانده بر سریر پادشاهی نشاند و در جمیع قلمرو خود خطبه و سکه بنامش موشح ساخت و فرمود که طغرای مناشیر و احکام را چنین نویسند که پیر بداق بهادرخان یرلیغیدن ابوالنصر یوسف بهادر سوزومیز و هرگاه پیر بداق بمجلس درآمدی قرا یوسف دست او را گرفته بر تخت نشاندی و خود در پایان بدو زانوی ادب نشستی و چون این خبر بملوک و حکام اطراف رسید ایلچیان با تحف و پیشکشات بدرگاه امیر قرا یوسف ارسال داشته مراسم تهنیت باقامت رسانیدند و امیر قرا یوسف قاصدی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که چون حضرت سلطانی پیر بداق را بفرزندی قبول نموده بود ما آن عزیز فرزند را بر تخت سلطنت نشاندیم و خود در مقام لشکرکشی و دفع شر معاندان کمر جهاد بر میان بستیم تا رای عالی واضح باشد و سلطان احمد ایلچی قرا یوسف را نوازش کرده جهة پیر بداق چتر و دیگر اسباب پادشاهی ارسال داشت و چندگاهی میان سلطان احمد و امیر قرا یوسف مبانی اتحاد مشید بود و بالاخره تزلزل بقواعد محبت ایشان راه یافت و سبب مخالفت آن شد که در خلال احوال مذکوره ولد سلطان احمد علاء الدوله از سمرقند نجات یافته بآذربایجان شتافت و امیر قرا یوسف روزی چند او را ملحوظ عین عنایت گردانیده آخر الامر اجانب

که پیش پدر رود و علاءالدوله بنابر آنکه خیال فضولی در سر داشت از راه بازگشته در وقتی که امیر قرا یوسف در خوی بود به تبریز درآمد و طایفه از اهل شرارت جمع
آورد و قرا یوسف از آن خبر شنوده کس فرستاد تا حاجی کوچک رکابدار که از قبل او در تبریز بحکومت اشتغال داشت علاءالدوله را گرفته در قلعه عادلجوز مقید
ساخت و چون این خبر بسلطان احمد رسید برج و باره بغداد را استحکام کرد اینده قاصدان نزد امیر قرا یوسف و پیر بداق خان فرستاد و پیغام داد که بواسطه ضعف مزاج
و شدت حرارت هوای بغداد بهار آینده در الکای همدان ییلاق کرده خواهد شد و از باب قید علاءالدوله هیچ نگفت و قرا یوسف از آن پیغام و از عدم التفات
متاثر گشته چندان توجهی بالتجاء سلطان نکرد و در فصل ربیع به ییلاق الاتاق شتافته بضبط آن ولایات اشتغال نمود و تا حدود اوجیس و عادلجوز رفت و از آن
طرف سلطان احمد با غلبه و ازدحام تمام به ییلاق همدان خرامیده و گماشتگان بسطام جاگیر که در آن ولایت بودند وهم نموده در قلعه متحصن شدند و سلطان
احمد تا بستان در همدان گذرانیده در موسم خزان متوجه سلطانیه شد و برادر بسطام جاگیر که موسوم به معصوم بود در آن بلده حکومت مینمود اطراف شهر را
مضبوط ساخت و سلطان هژده روز آن قلعه را محاصره کرده کاری از پیش نتوانست برد آنگاه شنود که اویس نامی در بغداد دعوی فرزندی او میکند و
جمعی از اوباش بگردش درآمده اند لاجرم عنان بطرف دارالسلام انعطاف داد و بعد از وصول اویس را گرفته و طایفه از مفسدان را بقتل رسانید و در آن
زمستان امیر قرا یوسف در تبریز قشلاق کرده در اوایل بهار بنابر تعرض اکثر عثمان بولایت آذربایجان و استغاثه ولد طهرتن که حاکم آنجا بود بدانجانب توجه نمود
و پسر خود شاه محمد را در آذربایجان قایم مقام ساخت و سلطان احمد فرصت غنیمت دانسته با سپاهی انبوه و لشکری گردون شکوه در ماه محرم
سنه ثلث عشر و ثمانمائه از بغداد متوجه تبریز گشت و شاه محمد بخوی گریخته سلطان در غره ربیع الاول بتجمل و حشمتی هرچه تمامتر بدارالملک تبریز درآمد و امیر قرا
یوسف بعد از آنکه ارزنجان را به مصالحه مفتوح گردانید و نایب خود پیر عمر را آنجا والی ساخت خبر وصول موکب سلطانی را به تبریز استماع نموده عنان
مراجعت انعطاف داد چون سلطان خبر معاودت او را شنید مستعد حرب و پیکار گشت و در روز جمعه بیست و هشتم ربیع الآخر سال مذکور بنواحی شب
غازان بین الجانبین مقاتله صعب روی نموده امیر قرا یوسف غالب آمد و سلطان بطرف شهر گریخته ترکمانی نادانسته دو ضربت بروی زد تا از اسپ
در افتاد آنگاه جامه و اسلحه او را گرفته بگذاشت و سلطان از غم آب بباغی در رفته پیری کفش دوز او را شناخت و فی الحال بخدمت شتافته گفت ای سلطان
عالمیان این چه حالتست سلطان گفت که خاموش باش و سر مرا فاش مکن که مردم ما درین شهر بسیارند چون شب شود برویم زر و اسپ و آنچه خواهیم
از ایشان بستانیم و تو را رعایت کنیم و هرگاه به بغداد برسیم بلوک یعقوبه را نیز برسم سیورغال به تو مسلم داریم و پیر کفش دوز این معنی را قبول کرده بخانه رفت و
حال آنکه او را عجوزه بود که فال میگرفت و از امور مخفیه خبر میداد پیر صورت واقعه را با زن خود در میان نهاده گفت صلاح چیست عجوزه آغاز فال این
کرد و چون از آن کار فارغ شد با شوهر گفت میان ما و یعقوبه مسافتی بعید است و از آن مرتفعی بما نخواهد رسید و بهتر آنست که چون شب درآید بمقدار
مردم پیش سلطان جمع آیند که ترا با او مجال ملاقات نماند و چنین صیدی از دام بیرون رود مصلحت آنست که در ساعت پیش امیر قرا یوسف رفت و او را
بسلطان نشان داد و امیر قرا یوسف جمعی از معتمدان خود را ارسال داشت تا آن پادشاه عالیجاه را گرفتند و قبا کهنه در برش کردند و طاقیه پاره بر سرش
نهاده ببارگاه درآوردند امیر قرا یوسف بتعظیم جناب سلطانی برخواست و او را بپهلوی خویش نشانده سخنان درشت گفت و بنقض بنیان عهد و پیمان
ملامت نمود آنگاه پادشاهی را که سر بگردون گردان فرود نمی آورد از پهلوی خویش بصف نعال فرستاد و از روی هزل با جد او را فرمود تا بخط خویش
در باب تفویض ایالت آذربایجان به پیر بداق خان نشانی باب زر نوشت و منشور دیگر قلمی کرد که حکومت بغداد تعلق بشاه محمد میدارد و شاه محمد از همان
مجلس روی بدارالسلام نهاد و قرا یوسف نمیخواست که بجان سلطان تعرض رساند اما امرا بغداد در باب انهدام قصر حیات جناب سلطانی
مبالغه کردند و بالاخره امیر قرا یوسف نیز بآن امر همداستان شده شکلمش سلطان احمد را بمدرسه قاضی شیخ علی برد و خواجه جعفر ارسالکان طریق خونریزی
او را بحبه هلاک ساختند و در پایان پای برادرش سلطان حسین که بشمشیر غدر او کشته بود دفن کردند بعضی از فرزندان سلطان احمد که در معرکه اسیر
شده بودند و علاءالدوله که در قلعه عادلجوز محبوس و مقید اوقات میگذرانیدند از همان شربت چشیدند نقلست که چون خبر شهادت سلطان احمد در
هرات شیوع یافت میرزا شاهرخ خواجه عبدالقادر مصنف موسیقی را که سالها در مصاحبت سلطان احمد بسر برده بود مخاطب ساخت و پرسید که
برای دوست خود چه گفته خواجه عبدالقادر این رباعی را علی الفور درج کرده بعرض رسانید که رباعی عبدالقادر در دیده هر دم خونریز باد دور سپهر نسبت جای ستمگر

بیت ۲ پیش قرا یوسف رفته روی و صورت را را باز نموده و اروی مژده کانی زنکت بستانی پیرک را سخن عجوزه مقبول افتاد ۳

بیت ۴ تبریزی و جمعی دیگر ۵

منغر گوینده

جای تغیر کان مهر سپهر سروری را ناگاه تاریخ وفات گشت قصد تبریز اما شاه محمد ولد قرا یوسف چون ببغداد رسید اولاد صغار سلطان احمد در شهر متحصن گشتند
و او آغاز محاصره کرده بعد از یکسال و نیم محصوران در کشتیها نشستند و بگریختند و شاه محمد دار السلام بغداد را گرفته بر تمامت عراق عرب متولی شد و خطبه و سکه بنام
خود کرده دیگر پیش پدر رفت و قرا یوسف نیز متعرض او نگشت **ذکر شمه از وقایع ماوراء النهر و درآمدن آن مملکت بحوزه تسخیر خاقان
سعادت بهر** در خلال احوال گذشته آفتاب اقبال میرزا خلیل سلطان روی بسر حد زوال نهاد و میان آنجناب و خداداد حسینی مخالفت اتفاق افتاد
و خداداد در حدود ترکستان غلبه جمع آورده همت بر تسخیر بلاد ماوراء النهر بست و این اخبار در دار السلطنه هرات شایع شده داعیه فتح سمرقند در خاطر خاقان
سعادتمند رسوخ یافت و پنجم ذیقعده سنه احدی عشر و ثمانمایه رایت آفتاب اشراق از مستقر سلطنت و جهانبانی بآنجانب با دغیس در حرکت آمد و میرزا خلیل سلطان
نیز با لشکر ماوراء النهر از سمرقند بیرون خرامید و در نواحی کش منزل گزید و آنجا خبر یافت که خداداد حسینی بکنار آب خجند رسیده بنابران امیر الله داد و ارغون شاه
با سه هزار سوار نامزد آنطرف نمود و هر دو لشکر در حدود دیزق سیاهی یکدیگر دیده چند روز در برابر یکدیگر نشستند و امرا ایلغار کرده از میرزا خلیل سلطان کومک
طلبیدند شاه زاده جلادت شعار با چهار هزار سوار بدانجانب روان شد و از سمرقند گذشته بقریه شیر زر فرود آمد خداداد از قرب وصول شاه زاده آگاه
گشته بشب مانند باد بجانب شیرز نهضت نمود و روز دیگر نماز پیشین بمیرزا خلیل سلطان رسیده آتش حرب مشتعل گردید و سمرقندیان شکست یافته میرزا خلیل
سلطان پناه بقلعه ویرانه شیرز برد و خداداد فی الحال حصار را گرفته بر شاه زاده متولی شد و نشانها نوشته او را مهر نمود که مهر کند و هر جا میخواست می
فرستاد و تا تمامت ماوراء النهر بتصرفش درآمد و گرفتاری میرزا خلیل سلطان بر دست خداداد در بیست و دوم ذیقعده سنه احدی عشر و ثمانمایه روی نمود و حضرت
خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنود در ۲۱ ماه مذکور اعلام منصور بدانجانب نهضت نمود و در ششم ذی الحجه کنار آب معسکر ظفر مآب گشت و امیر
شیخ نور الدین که در سمرقند بود به هواخواهی حضرت پادشاهی خود را انجا رسانید تا امیر خداداد از عقب و ایلغار کرده جمعیتش را متفرق گردانید و موکب
شاه رخی بفیروزی و فرخی از جیحون گذشته میرزا میرک احمد و سیدی احمد که در طرف حصار شادمان بودند بملازمت مبادرت نمودند و بعواطف خسروانه
سرافراز گشتند و چون هوای خرا از غبار موکب ظفر شعار عنبر بار شد انجیر شیوع یافت که خداداد بجانب مغولستان گریخته و میرزا خلیل سلطان را مقید
همراه برده و بیستم ذی الحجه سمرقند از یمن نزول خاقان سعادتمند فردوس مانند گشت و میرزا محمد جهانگیر و ارباب عمایم بلکه تمامی اصاغر و اعاظم شرف بساطبوس
دریافته بنوازش و الطاف پادشاهانه سرافراز گردیده سر افتخار و مباهات باوج سماوات رسانیدند در آن اثنا لدینار خان بموجب فرمان خاقان گیتی ستان
پیش امیر خداداد رفته او را نصیحت کرده بعز ملازمت رسانید امیر خداداد جواب گفت که مرا معلوم شده که مزاج اشرف خاقانی متوجه تربیت و رعایت
منست اما ظاهرا شیخ نور الدین فساد کرده مانع خواهد بود اگر آنحضرت بخواهد که عن صمیم القلب کمر اخلاص بر میان بندم باید که او را مقید بدینجانب فرستند
میرزا شاهرخ بهادر از استماع این جواب دور از صواب بر آشفته در ماه محرم الحرام سنه اثنی عشر و ثمانمایه قرین دولت و اقبال از سمرقند بجانب مغولستان
در حرکت آمد و بعضی از شاه زادگان و امیر شاه ملک و امیر علی ترخان را برسم منقلای از پیش روان ساخت در این اثنا صورتی بدیع که در آئینه خیال هیچکس
مصور نگشته بود در روی نمود کیفیت واقعه آنکه امیر خداداد از پادشاه مغولستان محمد خان مدد طلب کرده بود و او برادر خود شمع جهان را بمعاونت
نامزد فرموده چون خداداد از قرب وصول شمع جهان آگاهی یافت باضاءت چراغ دولت امیدوار گشته باستقبالش شتافت و بعد از آنکه بین الجانبین
ملاقات واقع شد شمع جهان با خواص و مقربان مشورت نموده گفت خداداد مردی حق ناشناس و بیوفاست زیرا که با وجود چندان عواطف و اشفاق
که از امیر تیمور گورکان درباره او بوقوع انجامیده طریقه کفران نعمت سلوک داشته نسبت باولادش این نوع سلوک میکند آنگاه خاطر بر قتل او قرار
داده شعله تیغ تیز خرمن حیاتش را بسوخت و سرش از بدن جدا ساخته پیش امیر شاه ملک فرستاد و امیر شاه ملک با سایر امرای منقلای مراجعت نمود
سر خداداد و سر پسرش الله داد را که در شاهرخیه بسر میبرد بار دوی همایون رسانیدند و بنوازش بیکران اختصاص یافتند بعد از آن امیر شیخ نور الدین
عرضه داشت نمود که مغولان بترکستان درآمده خرابی میکنند اگر حکم همایون نفاذ یابد بدانجانب شتافته دفع شر ایشان را پیش نهاد همت گردانم
حضرت خاقان سعید او را اجازت داده مقرر ساخت که فی الحال مراجعت نماید و در خلال آن احوال میرزا امیرک احمد بن میرزا عمر شیخ را منظور نظر
اشفاق گردانیده بایالت ولایت اورجند فرستاد و هو یهدی الی سبیل الرشاد **ذکر وصول میرزا خلیل سلطان بملازمت**

حضرت خاقان سعید و تفویض یافتن ایالت و لایات بشاهزادگان صاحب تائید میرزا خلیل سلطان بعد از قتل امیر خداداد
موکلان را با خود متفق ساخت و بطرف آلان قلعه رفت و با میر عبد الخالق ولد امیر خداداد که در آن حصار بود ملحق شده و این خبر بسمع حضرت خاقانی رسیده
امیر شاه ملک را با جمعی دیگر از سرداران بدان صوب روان ساخت و بنفس نفیس رایت نهضت بصوب سمرقند برافراخت و امیر شاه ملک بمقصد شتافته
قلعه را محاصره نمود و میرزا خلیل سلطان باو خبر فرستاد که راه مرا باز گذار تا از تنگنای حصار بیرون آمده بملازمت میرزا شاهرخ روم و امیر شاه
ملک مصلحت در ترک محاصره دیده عازم اردوی همایون گشت درآن اثنا چنان معلوم شد که امیر شیخ نور الدین خیال عصیان دارد بنابران خاقان
عالیشان مولانا قطب الدین قرومی و توکل قرقرا پیش او فرستاد تا استفسار نمایند که بچه سبب از ملازمت تخلف میجوید و مشار الیهما با وی ملاقات نموده
این جواب شنودند که الطاف خاقانی درباره من بسیار است و از تقصیری که تا غایت در خدمت از من صدور یافته انفعال دارم ملتمس آنکه مرا عالی تکلیف
ملازمت نفرمایند تا هرگاه رایات ظفر پناه از ماوراء النهر معاودت نماید بآستان بوسی شتابم و مقارن آنحال میرزا خلیل سلطان از آلان قلعه بایلان آمده
با میر شیخ نور الدین پیوست و چون مولانا قطب الدین و توکل بازگشته سخن امیر شیخ نور الدین را بعرض رسانیدند خاقان سعید از شنیدن آن کلمات رایحهٔ مخالفت
استشمام
نموده عنان عزیمت بدان جانب معطوف ساخت و در آقسولات نوکر قدیم میرزا خلیل سلطان یحیی کانام آمده در باب اخلاص و نیازمندی شاهزاده
سخنان معروض داشت و مشمول الطاف بیکران گشته مقضی المرام مراجعت نمود و میرزا خلیل باز یحیی را فرستاد که حضرت خاقانی عهد و پیمان در میان آورد
هرکس از نوئینان اصلاح دانند بفرستند تا بخدمت شتابم و حضرت خاقان سعید در حضور یحیی قسم یاد کرد که مدة الحیوة قصد جان فرزندی میرزا خلیل سلطان
نکنم و او را معزز و محترم گردانم و امیر شاه ملک و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را مصحوب یحیی کاروان ساخت تا شاهزاده را بپایه سریر اعلی
آورند و چون امرا نزدیک بازار که مسکن امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین بود رسیدند امیر شاه ملک در کنار آب توقف کرده امیر
حسن صوفی و امیر علیکه با زار شتافتند و امیرزاده خلیل سلطان را بغایت عنایت خاقانی امیدوار ساخته در رکاب او بجانب معسکر ظفر مآب شتافتند
و در موضع اوزن آق شاهزاده باستقبال آن باعث سرافراز گشته حریف مجلس انس و جلیس بساط قرب شده آنگاه خاقان جمجاه عنان یکران بصوب خراسان
انعطاف داده ایالت مملکت سمرقند و توابع و لواحق را بمیرزا الغ بیگ گورکان ارزانی فرمود و امیر شاه ملک را در خدمتش باز داشت و ولایت
حصار شادمان بمیرزا احمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان عنایت نمود و چون موکب همایون از جیحون بگذشت قبة الاسلام بلخ را بمیرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان
داد و میرزا قیدو را بحکومت کابل و غزنین و قندهار فرستاد و رایات ظفر آیات در طی مسافت سرعت نموده بتاریخ ۱۴ شعبان سنه ۸۱۲ کامیاب و کامران
بمستقر دولت و اقبال رسیده بعد از چندروز اسباب سلطنت میرزا خلیل سلطان را مرتب داشته امیر حمزه قوتوقو و بیک پولاد و خضر اسپاهی و صدر حسین
و خواجکی را با قرب ده هزار نفر از لشکر ملازم شاهزاده گردانید و فرمود که بعراق عجم رفته از ممالکی که تعلق بمیرزا امیرانشاه و میرزا عمر میداشته آنچه توان
در حیز تسخیر آورد و میرزا خلیل سلطان اطاعت فرمان نموده بتاریخ هفتم ذیقعده سال مذکور بدانجانب نهضت فرمود **ذکر عصیان و طغیان**
نسخه هفدهم
امیر شیخ نور الدین و کیفیت کشته شدن او و همین توجه خاطر خطیر خاقان ظفر قرین چون حضرت خاقان سعید مملکت سمرقند را
بمیرزا الغ بیگ ارزانی داشت و امیر غیاث الدین شاه ملک را در خدمت شاهزاده گذاشته بنفس نفیس رایت عزیمت بصوب دار السلطنه هرات
برافراشت امیر شیخ نور الدین از غایت خشم و کین لشکر ترکستان در هم کشیده متوجه تسخیر سمرقند گردید و امیر شاه ملک از شهر بیرون رفته بمقابله و
مقاتله خصم اقدام نموده انهزام یافت و خود را در کوه اقسراق که در میان کش و سمرقند است محکم کرد و امیر وفادار بدست امیر شیخ نور الدین گرفتار شده
نسخه ششم
مقید گشت و جناب امارت مآبی بخیال در آمدن شهر روز جمعه هشتم ذی حجه سنه اثنی عشر و ثمانمائه بدروازه شهر شتافت و اکابر سمرقند چون خواجه عصام الدین
و خواجه عبد القادر و خواجه عبد الاول و قاضی صلاح الدین [illegible] آن بلده را مضبوط ساخته بودند و دل بمحاصره نهاده شیخ نور الدین بعد از
یأس و حرمان مراجعت نموده بترمد رفت و حاکم حصار میرزا محمد جهانگیر را بدمدمه و فسون بخود ملحق گردانید و امیر وفادار را بقتل رسانید و حضرت خاقان سعید
خبر طغیان امیر شیخ نور الدین شنوده میرزا بایسنغر را بحکومت هرات باز داشته در چهاردهم محرم الحرام سنه ۸۱۳ بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود و بعد از
طی منازل و مراحل بگذر کلف رسیده میرزا الغ بیگ گورکان که در آن مقام انتظار وصول موکب همایون میکشید بسعادت دست بوس مشرف گردید

مشرف گردید و در روز جمعه ۷ صفر اعلام ظفر پیکر از جیحون عبور نموده میرزا امیرک احمد و امیر شاه ملک سیر باردوی اعلی ملحق شدند و امیر شیخ نور الدین بمقدم جسارت پیش آمده در حوالی قراول باطو آب بام در برابر خاقان گردون احتشام صف آرای گشت و در آن حین بسبب با میر شیر بدگمان شده کارش آخر ساخت انگاه دلاوران هر دو لشکر دست بشمشیر و تیر و خنجر بردند و آغاز کر و فر نمودند و بعنایت مالک الملک اکبر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان وزید و امیر شیخ نور الدین پای در وادی فرار نهاد و این فتح در روز شنبه نهم ماه ربیع الاول سال مذکور روی نمود و در دوشنبه یازدهم ماه مذکور همای چتر همایون ظل در دار السلطنه سمرقند بال اقبال بگشود و حضرت خاقان سعید اکابر آن بلده را که در ضبط شهر غایت اهتمام بجای آورده بودند منظور نظر مراحم و عواطف گردانید و امیر شاه ملک را با لشکری جرار از عقب امیر شیخ نور الدین باز ارفرستاده بنفس نفیس عازم مستقر سریر جاه و جلال شده در اوایل ربیع الاخر در دار السلطنه هرات نزول اجلال و حلول عز و اقبال فرمود و هم درین سال مدرسه و خانقاهی را که در درون بلده فاخره هراة بمحاذی قلعه اختیار الدین دا بنا کرد و باندک زمانی در غایت تکلف و زیبائی آن عمارت باتمام رسید و همدران اوان باغ سفید را که در میان شرق و شمال هراة واقعست طرح انداخت و در اوایل سنه اربع عشر و ثمانمائه میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ از جانب عراق رسیده در سلک سایر شاهزادگان عظام انتظام یافت و بعد از آن از جانب ماوراء النهر خبر آمد که امیر شاه ملک با وجه فراوان بسمرقند مراجعت نموده اما امیر شیخ نور الدین از حاکم مغولستان محمد خان مدد طلبیده و میان میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک اندک نقاری واقع شده و امیر مشار الیه کرت دیگر جهت دفع شیخ متوجه ترکستان گردیده و معلوم نیست که حال بکجا منجر خواهد شد بنا برین مقدمات خاقان خجسته صفات دغدغه بخاطر دریا مقاطر راه داده بار دیگر بجانب ماوراء النهر روان شد و پس از قطع منازل و مسالک در ۱۲ جمادی الاولی سال مذکور از آب آمویه عبور فرمود و عنان یکران تا موضع قنقا باز نکشید و در آن مقام میرزا الغ بیک کورکان و اشراف و اعیان سمرقند بشرف عتبه بوسی دریافته بنوازش و عواطف سرافراز و مفتخر گشتند و منزل کان کل معسکر پادشاه عادل شده بعد از چند روز امیر شاه ملک از ترکستان بملازمت رسید و سر امیر شیخ نور الدین را باردوی همایون رسانید و کیفیت کشته شدن امیر شیخ نور الدین چنان بود که در کرت اخیر که امیر شاه ملک بترکستان رفته نزدیک بقلعه صوران که در آن زمان موضع تحصن امیر شیخ نور الدین بود رسیده امیر مشار الیه مضطرب گشته بعضی از امرا پیغام داد که نوعی سازید که میان من و امیر شاه ملک صورت مصالحه روی نماید و امرا درین باب با امیر شاه ملک سخن گفتند مقرر شد که آن دو امیر بی واسطه با یکدیگر گفت و شنود نمایند و روز دیگر نزدیک بقلعه صوران این صورت روی داد اما هر چند امیر شاه ملک امیر شیخ نور الدین را نصیحت کرد که از مقام مخالفت درگذرد و بملازمت درگاه عالم پناه شتابد بجائی نرسید و حرارت هوا استیلا یافته امیر شاه ملک میل مراجعت نمود و امیر شیخ نور الدین گفت که از برای ما شامیانه و مقداری طعام بفرست تا لحظه درین نواحی بیاساییم و از قلعه دورتر رفته توقف کرد و امیر شیخ نور الدین همچنان سوار بر در حصار ایستاده بود و امیر شاه ملک امیر موسی کا و امیر دولتخواجه را گفت یکبار دیگر پیش این بی دولت روید و او را نصیحت کنید که اگر خود نزدیک حضرت خاقان سعید نمی آید باری یکی از فرزندان یا برادران خود را بفرستد تا ما بآن بهانه مراجعت نمائیم و امرا نزدیک امیر شیخ نور الدین رفته آغاز قیل و قال کردند در آن حال امیر شاه ملک بهرقداق را که دوست قدیم شیخ نور الدین بود نوازش نموده گفت که اگر تو امروز قدم جرات پیش نهاده آنچه ترا تعلیم نمایم بتقدیم رسانی امیدوارست که چهره فتح و فیروزی از پرده غیب جلوه گر آید و نام شجاعت و پهلوانی تو بر صفحات روزگار باقی و پایدار ماند بهرقداق جواب داد که بهر چه اشارت عالی نفاذ یابد منت داشته بجای آورم امیر شاه ملک گفت صلاح درانست که چون امرا از نزد شیخ نور الدین باز گردند تو نزدیک او روی و هیچ شبهه نیست که چون او ترا ببیند پیش طلبیده در آغوش کشد باید که در آن وقت او را از اسب پایان کشی تا ما خود را بتو رسانیده باتمام این مهم پردازیم بهرقداق این جسارت را بطیب نفس قبول نمود و بعد از مراجعت امرا خود را بنظر امیر شیخ نور الدین رسانید و تدبیر موافق تقدیر افتاده جناب امارت مآب آواز بر آورد که بهرقداق آقا پیشتر آی و بهرقداق پیاده شده چند نوبت زانو زده امیر شیخ نور الدین از بالای اسب خم گشت و او را در بغل گرفت و همچنین که دستهای بهرقداق بر پشت امیر شیخ نور الدین بهم رسید بهر زوری که داشت او را از اسب فرو کشید و بر زمین انداخت و زانو بر سینه او نهاد و شمشیر از غلاف بیرون آورد و نوکران امیر شیخ نور الدین که بر در قلعه سوار ایستاده بودند بر سر بهرقداق تاختند یکی شمشیری بطرف فرق انداخت و بهرقداق تیغ بلهبای آتو رسانید و امیر شاه ملک آن حال مشاهده کرد تازیانه بر اسب زد و با جمعی از مردم کاری بدان جانب شتافت بهرقداق چون دید که کومک رسید برجست و بیکدم ضربت

از ترکستان

نور الدین

شمشیر سر امیر شیخ نور الدین را بر خاک تیره انداخت و چنین امری بدیع بقوت دولت حضرت خاقان سعید روی نموده میرشاه ملک بهر قدار از نوازش بسیار نموده و در حق او انعامات فراوان فرموده دوستکام و مقضی المرام بازگشته در کان کل بشرف ملازمت خاقان والا قدر مکرمت استسعاد دریافت و پرتو عنایات والتفات خسروانه بر وجنات احوالش تافت **ذکر معاودت رایات ظفر آیات از ماوراء النهر بدار السلطنه هرات و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات** چون خاطر خطیر خاقان جهانگیر از ممر امیر شیخ نور الدین و انتظام مهام ترکستان و ماوراء النهر فارغ شد امیر شاه ملک را ملازم موکب همایون گردانیده روی توجه بمستقر سریر دولت روز افزون آورد و بعد از وصول ببلده فاخره هراة مهد علیا تومان آغا که بعد از فوت حضرت صاحبقران مغفور بحباله نکاح امیر شیخ نور الدین در آمده بود متعاقب از صوب دار السلطنه هراة رسید و حضرت خاقان سعید شرایط اعزاز و احترام بجای آورده قصبه کوسویه را سیورغال او گردانید و تا غایت آثار خیر آن بانوی عظمی در قصبه مذکوره باقیست و در نهم ذیقعده سنه مذکوره خاقان سعادت انتما احرام طواف آستان ملک آشیان منبت شهید خاک خراسان امام طیب و طاهر علی موسی بن جعفر محمد باقر بسته بقدم نیاز و اخلاص آن جنت کعبه اختصاص شتافت و نقبا و کرام و سادات عظام و سایر مجاوران آن سده سدره مقام را باصناف احسان و انعام خوشدل و مسرور گردانیده بجانب دار السلطنه هراة بازگشت و در روز جمعه عاشر محرم سنه خمس عشر و ثمانمائه همای چتر همایون فال سایه وصول بر باغ زاغان انداخت و مقارن آن حال ایلچیان خان ختای دایمنک خان رسیده مکاتیب آن پادشاه عالیجاه را که بالسنه مختلفه نوشته بودند و همه مشتمل بر ارسال سلام و تحیت و ثنا و محبت و سفارش میرزا خلیل سلطان بود بعرض رسانیدند و حضرت خاقان سعید ایلچیان را مشمول مکارم و عواطف خسروانه ساخته فرمود که شاهزادگان و امرای عالیشان ایشان را طوی دهند و در آن اثنا ملک قطب الدین والی سیستان که سابقا با میرزا ابابکر طرح دوستی انداخته بود و از بیم حسام خون آشام عساکر خاقان عالیمقام رایت فرار افراخته اعتماد بر کرم آنحضرت کرده بدرگاه عالمپناه شتافت و زبان عجز و انکسار بتمهید قواعد اعتذار و استغفار گشاده قبول
باج و خراج نمود و پادشاه پوزش پذیر بنظر عنایت و التفات در وی نگریسته ایالت ولایت سیستان را بدستور مستمر بوی عنایت فرمود و مهمات ایلچیان ختای را بکفایت اقتران داده شیخ محمد بخشی را مصحوب ایشان بدان صوب فرستاد **ذکر شمه از احوال ولایت خوارزم و در آمدن آن مملکت بحوزه دیوان حضرت خاقان سعید بی ارتکاب حرب و رزم** از مطلع سعدین پرتو این حکایت بدین روایت بر صحایف اوراق می‌تابد که در وقت وفات امیر تیمور گورکان حکومت خوارزم تعلق بامیر موسی کا داشت و در ماه رجب سنه ثمان و ثمانمائه میرایدکو که امیر الامرای پادشاه شادیخان
دشت قبچاق بود لوای توجه بعزم تسخیر آن مملکت بر افراشت و امیر موسی کا بماوراء النهر گریخته ایدکو امیر انکا را آنجا حاکم ساخته و بطرف دشت بازگشت و در شهور سنه ۸۱۱ که شادیخان فوت شد سلطنت دیار ازبک بفولاد خان رسید امیر ایدکو انکا را طلبید و نقلیه را بجای او فرستاد و فولاد خان در سنه ۸۱۳ بعالم دیگر خرامید و تیمور خان بن تیمور قتلغ فرمانفرمای دشت قبچاق گشت و قصد ایدکو کرده و او بخوارزم گریخته در اوایل سنه ۸۱۴ دکنه و غازان بحوالی آن شهر آمدند و ایدکو را محاصره نمودند و بعد از شش ماه که در گرد خوارزم نشسته خبر متواتر شد که جلال الدین پسر توقتمش خان تیمور خان را شکست داده بر تخت پادشاهی متمکن گشت و مقارن آن اخبار تیمور پریشان روزگار بدکنه و غازان پیوست و غازان دکنه را بشراب مشغول ساخته و یکی از نوکران خود را که جان خواجه نام داشت فرمود که تیمور را بقتل آورد و جلال الدین از غازان منت دار شده نشان فرستاد که غازان از جمله مخصوصان ماست باید که امرای خوارزم از فرموده او تجاوز جایز ندارند و غازان بایدکو صلح کرده متوجه دشت گشت و در اثنای راه قاجولی بهادر در موضع بلوقیا با او رسیده و زبان تشنیع گشاده که خوارزم را تسخیر ناکرده چرا مراجعت نمودید جواب داد که ما با ده هزار مرد هفت ماه ایدکو را محاصره نمودیم و کاری از پیش نتوانستیم برد لاجرم باز گشتیم مصلحت آنست که تو نیز باز گردی زیرا که با این چهار هزار کس که همراه داری آن بلده را فتح نمی‌توان کرد قاجولی گفت که من تنها بپای ایدکو فایق می‌آیم و بغرور بی‌جا تا متوجه خوارزم رفت و ایدکو او را استقبال نموده بین الجانبین جنگی سخت دست داد و از دست برد شمشیر قضا قاجولی بر خاک هلاک افتاد و در سنه ۸۱۵ حضرت خاقان سعید امیر علیکه کوکلتاش و امیر الیاس خواجه و امیر موسی کا را بفتح خوارزم نامزد فرمود و در آن زمان پسر ایدکو مبارکشاه نام پادشاه آنجا بود و چون امرا نزدیک بخوارزم رسیدند سخن صلح در میان افتاده خوارزمیان ساوری بیرون فرستادند و در آن اثنا نوکران امیر الیاس خواجه بطرفی از اطراف آن خطه شتافته فوجی از مردم را کشتند و جمعی را اسیر گرفتند از این جهت اهل خوارزم خاطر بر جنگ و رزم قرار داده خاص و عام از شهر بیرون

بیرون آمده یکروز تا شب جنگهای مردانه کردند و شب نقاره شادیانه زده آوازه در انداختند که امیر ایدکو رسید بنابران بعضی از امرا احمال و اثقال را گذاشته سر خویش گرفتند و راه خراسان در پیش حضرت خاقانی از استماع این خبر پریشان خاطر شده بار دیگر امیر سید علی ترخان و امیر شاه ملک را بتسخیر آن ولایت ارسال داشت و چون ایشان بحوالی خوارزم نزول نمودند بیسر ایدکو بنابر ظلمی که بر رعایا کرده بود از اعیان و اشراف آنجا متوهم شده بگریخت و سادات و علما و اکابر امیر شاه ملک را استقبال نموده مقالید شهر تسلیم نمودند و آنجناب بخوارزم در آمده چند روز جهة ضبط امور و نسق مصالح جمهور و نظم قواعد مملکت و وضع قوانین معدلت توقف کرد و بعد از فراغ از آن مهم روی توجه بدار السلطنه هراة آورد و بعد از وفات خاقان سعید ایالت خوارزم و توابع آن با امیر عادل اینما تفویض فرمود تا آخر ایام حیات شاه رخی آن مملکت در تصرف او و پسرش سلطان ابراهیم بود

ذکر بعضی حالات میرزا رستم و میرزا اسکندر و پیوستن میرزا خلیل سلطان بجوار مغفرت مالک الملک اکبر

در آن اوان که میرزا اسکندر از ضبط مملکت فارس فراغت یافت فروغ همت بلند نهمتش بر اندیشه تسخیر ولایات عراق عجم تافت و امیر عبد الصمد و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان ساخت و ایشان بوزنه رفته قلعه آن را مضبوط کردانیدند و میرزا رستم بظاهر آن حصار شتافته بمحاصره مشغول شد و میرزا اسکندر از این معنی خبر یافته امیر توکل و امیر یوسف خلیل را با طایفه از لشکریان بمدد محصوران روان فرمود و میرزا رستم توجه شیرازیان را دانسته عنان باستقبال ایشان تافت آن جماعت چون قوت مقاومت نداشتند بناء بقلعه دستجرد بردند و در آن اثنا میرزا ابابکر که عازم شیراز بود بعراق رسیده میرزا رستم او را با خود متفق کردانید و هر دو برادر بموافقت یکدیگر در کرد دستجرد نشستند ناگاه خبر متواتر شد که میرزا اسکندر بقصر زرد رسید و میرزا رستم عنان بجانب اصفهان انعطاف داده میرزا اسکندر از عقب نهضت نمود و در سه فرسخی شهر تلاقی آن دو پادشاه بهرام قهر اتفاق افتاده بعد از تنبیه و آویز میرزا رستم روی گریز باصفهان آورد و میرزا اسکندر در منزل آتشگاه خیمه و خرگاه برافراشته میرزا رستم از میرزا خلیل سلطان که در آن اوان بری آمده بود استمداد نمود و آنجناب متوجه اصفهان شده هر چند قاصدان نزد میرزا اسکندر فرستاده از وی التماس کرد که بادی مصالحه نماید بجائی نرسید لاجرم از وی نومید گشته ناگهان باصفهان در آمد و در آن اوقات میان شیرازیان و اصفهانیان محاربات قوی روی نمود و در اصفهان قحط و غلا درجه قصوی یافته میرزا رستم شهر باز گذاشته علم عزیمت بصوب اردوی قرا یوسف برافراشت و میرزا خلیل سلطان چند روز بعد از میرزا رستم محصور بوده در آن اثنا طایفه از لشکر کردون سؤل بی اجازت میرزا اسکندر بصوب شیراز در اهتزاز آمدند و جناب اسکندری نیز ترک محاصره داده بدیار خویش بازگشت و در اصفهان بلای جوع و عسرت بمرتبه رسید که میرزا خلیل سلطان از محافظت آن شهر سیر آمده مراجعت فرمود اما میرزا رستم چون بنواحی تبریز منزل گزید امیر قرا یوسف قریب ده فرسخ آنجناب را استقبال کرده طویهای پادشاهانه داده آنچه وظایف مروت و انسانیت بود بتقدیم رسانید و میرزا رستم نیز پیشکشهای لایق کشید و آن دو پادشاه در خلوت با هم صحبتها داشته در باب انتظام امور مملکت سخنان در میان آوردند و خاطر امیر قرا یوسف مایل بآن بود که یکی از ولایات آذربایجان را سیورغال میرزا رستم کردانند تا از آن ممر یراق بهم رساند و فتح شام را پیش نهاد همت سازد اما میرزا رستم این معنی را قبول ننمود و بر توجه بجانب اصفهان اصرار فرمود بنابران امیر قرا یوسف اشارت کرد تا فوجی از سپاه ترکمان در ملازمت میرزا رستم باصفهان روند و آن جناب بدان جانب در حرکت آمده در اثنای راه ترکمان بازگشتند و میرزا رستم با خواص خویش بجد و اصفهان شتافته خواجه احمد صاعدی موکب عالی را استقبال نمود و آنجناب بشهر در آمده مدت دو ماه بفراغبال گذرانید چون خواجه احمد بخلاف رای صواب نمایش مهمات آنجا را بتفصیل بسر رسانید معروض تیغ سیاست میرزا رستم کردید بنابران اعیان اصفهان نقش محبت شاهزاده را از لوح دل محو کردند و آنجناب مصلحت توقف ندیده بموافقت میرزا بایقرا عازم خراسان شد و در اواخر شهور سنه اربع عشر و ثمانمائة بسعادت دستبوس خاقان سعید رسید بعد از آن میرزا اسکندر بر تمامی ممالک فارس و عراق عجم فرمانفرما گشته اصفهان را دار الملک کردانید و درین اثنا میرزا خلیل سلطان در مملکت ری دو سه روزی پهلو بر بستر ناتوانی نهاده بتاریخ شانزدهم ماه رجب سال مذکور رخت بقا بباد فنا داد و چون این خبر بعرض خاقان سعید رسید محزون و متألم شد و هنوز جراحت آن مصیبت التیام نیافته بود که والده میرزا خلیل خانزاده در مشهد مقدس منوره رضویه علی ساکنها التحف السلام والتحیة بریاض قدس انتقال فرمود و در جوار آن روضه بهشت آثار مدفون گشت ع داغی بگشته نیک که داغ دگر سوخت

گفتار در بیان نهضت رایات آفتاب اشراق بطرف ممالک آذربایجان و عراق و رسیدن خبر مخالفت و یاغی گری ملازمان جناب اسکندری

از آن زمان که حضرت مغفرت پناه میرزا معز الدین میرانشاه در جنگ امیر قرا یوسف ترکمان بسعادت شهادت

رسید حضرت خاقان سعید پیوسته نقش انتقام مخالفان بر لوح خاطر و صحیفهٔ ضمیر منتقش و مرتسم می‌گردانید اما از جهت حدوث وقایع عزیمت از حیز قوه بالفعل نمی‌آمد در شهور سنهٔ ۸۱۶ که خاطر عالی مآثر از امر ولایات ماوراءالنهر و خراسان دغدغه نمانده و خبر استیلای قرا یوسف بر آذربایجان و اران و عراق عرب و توابع و لواحق بمسامع همایون رسید عزم توجه بدان جانب تصمیم یافته تواچیان بهرام صولت جهت اجتماع لشکر بممالک محروسه باطراف و اکناف بلاد و امصار در حرکت آمدند و سپاهی بعدد قطرات امطار همه تیغ زن و نیزه گذار جمع گشته اعلام نصرت سلب پادشاهی بتاریخ سیزدهم رجب از دارالسلطنه هراة بطرف مازندران نهضت نمود و چون پرتو وصول بر نواحی نیشاپور انداخت حضرت خاقان سعید بمیرزا اسکندر نامه در قلم آورد مضمون آنکه رایات عالیات جهت دفع فتنهٔ قرا یوسف ترکمان متوجه آذربایجان است می‌باید که آن فرزند عزیز طریق اتحاد و یگانگی مسلوک داشته با عساکر فارس و عراق در نواحی ری بموکب همایون پیوندد و ابوسعید ملک جهت رسانیدن آن کتابت بجانب اصفهان در حرکت آمد و موکب همایون آن زمستان در جرجان قشلاق نمود و حکام مازندران و هزار جریب و گیلان را که بشرف ملازمت رسیدند غریق بحار انعام و احسان ساخته رخصت معاودت فرمود و ابوسعید چون باصفهان رسید و مکتوب حضرت خاقان سعید را بمیرزا اسکندر رسانید جناب اسکندری گمان برد که آنحضرت قصد مملکت او دارد و رفتن آذربایجان را بجهت مصلحت وقت بر زبان می‌آرد بنابران از مضمون کلمهٔ ان بعض الظن اثم غافل مانده ابوسعید را جوابهای درشت گفت و یکی از نوکران خود را همراه او گردانیده اجازت مراجعت داد و ابوسعید در قشلاق مازندران نوکر میرزا اسکندر را بپای بوس خاقان عالیشان رسانیده جوابی که یافته بود بعرض رسانید آنحضرت بدان سخنان چندان التفات نکرده فرمود که اگر فرزند میرزا اسکندر خود بیورش آذربایجان نتواند آمد لشکر فرستد و نوکر او را رخصت فرمود اما میرزا اسکندر بعد از معاودت نوکر شعار خلاف پادشاه ستوده اوصاف ظاهر ساخته اسم همایون شاهرخی را در قلمرو خویش از خطبه بینداخت و بنام خود سکه زده نشانها مصحوب ایلچیان باطراف و جوانب ولایات قندهار و کابل و غزنین و سیستان روانه گردانید و حکام آنحدود را بانقیاد و اطاعت دعوت کرد و طغرای احکام او باین عبارت بود که القائم بامور المسلمین و ولی امیر المؤمنین السلطان اسکندر من امره المطاع و حاکم سیستان ملک شاه قطب الدین ایلچی میرزا اسکندر را که کافی اسلام نام داشت مقید ساخته با مکتوبی که باو نوشته بود نزد میرزا سیورغتمش که در هراة نایب پدر بزرگوار خود بود فرستاد و میرزا سیورغتمش آن تحفه را باردوی همایون ارسال نمود لاجرم مخالفت میرزا اسکندر بتحقیق پیوسته حضرت خاقان سعید عزیمت آذربایجان را فسخ فرمود و در اوایل بهار میرزا بایسنقر را بدارالسلطنه هراة روان کرده بنفس نفیس در چهاردهم محرم الحرام سنه سبع عشر و ثمانمائه روی توجه بمملکت ری آورده چون خوار ری معسکر ظفر اثر گشت جمعی از نوکران میرزا اسکندر گریخته بدرگاه عالم پناه رسیدند و بعرض نواب کامیاب رسانیدند که امیرزاده اسکندر فوجی از امرا و لشکریان بامر محاصرهٔ ساوه فرموده صورت واقعه آنکه در آن اوان که موکب نصرت نشان در قشلاق مازندران اقامت داشت نصرالله ساوه قاصدی بدرگاه عالمپناه فرستاده التماس داروغه نمود و این ملتمس عز قبول یافته یکی از ملازمان آستان شاهرخی بساوه رفت و این خبر بعرض میرزا اسکندر رسید امیر یوسف خلیل و جلبان شاه برلاس و بیان قوچین و عبدالله پروانچی و سعدالله را نامزد فتح ساوه کرد و چون کیفیت توجه آن مردم از جانب نوکران میرزا اسکندر نزد خاقان والا گهر بوضوح پیوست امیر حسن صوفی ترخان و دولتخواجه و امیر جهانشاه ایناق و امیر چهارشنبه را با ده هزار سوار بنصرت نصرالله و رعایا ساوه مامور گردانید امرای میرزا اسکندر چون بر توجه این لشکر وقوف یافتند با یکدیگر مشورت نموده رقم عهد و پیمان میرزا اسکندر را بر طاق نسیان نهادند و بقدم اخلاص و دولتخواهی با امرای لشکر خاقان عالی مقدار پیوستند و باتفاق متوجه اردوی همایون گشتند در نواحی قلعهٔ شهریار بیان قوچین و عبدالله پروانچی و سعدالله بشرف بساط بوس شهریار نامدار مشرف گشتند و موکب همایون بساوه شتافته در مقام امیر حسن صوفی و امیر سید علی و سایر امرا میرزا اسکندر را بملازمت خاقان فریدون فر رسانیدند و آنحضرت دربارهٔ آن جماعه اصناف عواطف و مراحم مبذول داشت و در فضای دلکشای ساوه بهوای شکار فرموده لوای جهانگشای بصوب اصفهان برافراشت

ذکر وصول موکب نصرت نشان بظاهر صفاهان و بیان بعضی از وقایع که روی نموده بود در آن اوان

چون حضرت خاقان سعید در ولایت ساوه از امر شکار باز پرداخت شنقار همت عالی نهمت در هوای صید ملک پرواز داده یورش صفهان را پیش نهاد خاطر ساخت و پس از قطع منازل باغ رستم که در دو فرسخی آن بلده است از یمن مقدم آن پادشاه عالم رشک افزای گلستان ارم گردید و شیخ محمد قراباتی امیر عباس و شیخ علی قزاق باقرب سعید اله

سوار از میرزا اسکندر گریخته و در آن منزل السعادت بساط بوسی سعادت یافتند و بعضی از حشام و صحرانشینان آمده و نیز باردوی کیهان پوی شتافته در سلک سایر بندگان آستان سلطنت آشیان منتظم شدند و میرزا اسکندر از مشاهده این صور در لجهٔ اندیشه افتاده با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشت و خواطر صغار و کبار بر افروختن آتش جنگ و پیکار قرار یافته با لشکری چون فیض سحاب بی‌حساب و مانند قطرات امطار بی‌شمار از درون اصفهان بمیدان مردان خرامید و فرمان واجب الاذعان خاقان عالی مکان بمقابله و مقاتلهٔ دشمنان صادر گشته لشکر بحر جوش رعد خروش روی بصفهان آوردند بعد از تسویهٔ صفوف و پیش از استعمال سیوف میرزا اسکندر صولت و شوکت لشکر خاقان عالی گهر را بعین الیقین مشاهده نموده دانست که تاب مقاومت آن حضرت از حیز قدرت او بیرون است لاجرم بیراق و اتفاق سرداران فارس و عراق پشت بر معرکه کرده روی گریز باصفهان آوردند و دلاوران موکب ظفر نشان شاهرخی ایشان را تعاقب نموده جمعی کثیر را بتیغ تیز گذرانیدند و میرزا اسکندر بهزار حیله خود را در شهر انداخته خاقان سعید در ۱۴ ماه ربیع الاول سال مذکور در ظاهر صفهان نزول اجلال فرموده امرا و لشکریان را بمحاصره و محاربه امر نمود و چون این خبر بشیراز رسید رؤسا و کلانتران با داروغهٔ میرزا اسکندر شیخ محمد ساوه متفق شده خطبه و سکه بنام و لقب همایون شاهرخی مزین گردانیدند و پسر میرزا اسکندر و اولاد میرزا عبد الصمد و شیخ بساول و یوسف قورچی و داراب که از جملهٔ معتمدان آستان اسکندری بودند گرفته کیفیت این نیکو خدمتی عرضه داشت ایستادگان پایهٔ سریر سلطنت مسیر گردانیدند حضرت خاقان سعید چون این خبر شنید مبتهج و مسرور گشته نکیه بخشی و لطف الله بیان نمود را بضبط اموال فارس تعیین فرمود و حسن صوفی ترخان و جلبان شاه برلاس را جهت آوردن ولد میرزا اسکندر و اولاد عبد الصمد ارسال نمود و بعد از چند روز نکیه بخشی از شیراز بازآمده خبر آورد که امیر لطف الله بتصور آنکه امیر جلبان شاه برلاس خروج خواهد کرد او را بقتل رسانید آنحضرت لطف الله بادار ان و نکیه بخشی را از آن منصب معزول ساخت و سید علی ترخان را بجای ایشان فرستاده فرمود که سبب قتل جلبان شاه را بواجبی تحقیق نماید و حضرت خاقان سعید بعد از آنکه پنجاه روز بمحاصرهٔ صفهان بگذرانید و هر چند مدارا نمود میرزا اسکندر بطاعت مایل نگردید در دوم جمادی الاولی سنه سبع عشر و ثمانمائه جنگ سلطانی در انداخت و دلیران معسکر ظفر اثر زره پوش و جوشن در گشته از آواز نفیر و نای زرین غلغله در سپهر برین و زلزله در زمان و زمین افتاد بیت چنان شد زهم کوس و نعره و جوش که گردون بپنبه محکم کرد در گوش و از شهر نیز سپاهی بسیار با ساز و سلاح بیشمار بنبرد درآمدند و از طرفین دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده بالآخره بهم بدست و گریبان رسید و سرهای سروران بسان گوی در میدان غلطان گردید بیت سرهای سران فتاده بر خاک پهلوی دلاوران شده چاک و آن روز از وقت طلوع جمشید خورشید بر بام حصار فیروزه کار گردون تا هنگام هجوم کواکب زنگی شب در عالم بوقلمون هر دو لشکر باستعمال تیغ و خنجر قیام نمودند و جام تلخ مذاق بر یکدیگر پیمودند فضای دشت و صحرا از خسته و کشته حکم کوه و پشته گرفت و از خون مردگان زنده رود اصفهان رنگ شقایق نعمان پذیرفت عاقبت عافیت نصیب ملازمان موکب همایون خاقان ربع مسکون گشته نسیم فتح و ظفر در اهتزاز آمد و کجباد نکبت بر پرچم علم میرزا اسکندر وزیده سپاه او منهزم گردید و میرزا اسکندر با جمعی از خاصان و امرا و اعیان بقلعهٔ صفهان درآمده جنود نصرت ورود نردبانها بر دیوار با شهر نهادند و بعد از فرار ترک روی زرد بجانب دیار مغرب مشعلها بر برجها برافروخته روی به فصیل آوردند و دران اثنا امیر عبد الصمد از شهر گریخته بملازمت خاقان سعید رسید و از آن جهة میرزا اسکندر عنان تمالک و تماسک از دست داده روی بوادی فرار نهاد علی الصباح که نقود شهرستان آسمان بمجرد وصول موکب آفتاب تابان بغارت و تاراج رفت عساکر نصرت مآثر در اصفهان ریخته آغاز نهب و تالان کردند و چندان زر و جواهر و حلی و حلل و نفایس اقمشه و غرایب امتعه بدست ایشان افتاد که از کثرت آن ثروت هنگامهٔ از دلها برگشت و غایت نفاست آن غنیمت ابواب نیاز بر خاطرها فرو بست و میرزا شاهرخ فوجی از لشکر ظفر اثر بتکامشی میرزا اسکندر فرستاد و آنجماعت او را گرفته بپایهٔ سریر اعلی آوردند و حسب الحکم بمیرزا رستم سپردند و میرزا رستم خاک بی‌مروتی در چشم انسانیت پاشیده میل آتشین در چشم جهان بین او درکشید بیت بگنگ گشتن و کر بودن آرزومند است زبان و گوش کسی کین حدیث گفت و شنید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

ذکر تفویض حکومت ولایات بشاهزادگان خجسته صفات و معاودت رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنهٔ هراة

چون تیر فتح و فیروزی از افق مراد طلوع نمود و خطهٔ اصفهان بحیز تسخیر خاقان عالیشان درآمد جناح امن و امان بر مفارق متوطنان آن مکان گسترده مبلغ صد هزار دینار کپکی که نذر مزارات کرده بود بفقرا و مستحقان

رسانید و ثلث مال را بر عایا آن ولایت بخشید و امیرزاده رستم را حاکم دار الملک عراق گردانید و ایالت همدان و قلاع لورو جرد و نهاوند و لرستان را بامیر
زاده بایقرا بن عمر شیخ میرزا عنایت کرد و میرزا ایلچل بن میرزا امیرانشاه حسب الحکم روی حکومت بمملکت ری آورد و بلده قم با توابع و لواحق بجانب میرزا سعد
وقاص تعلق گرفت و گوش هوش شاه زادگان از درر نصایح خاقان بلند مکان صفت آرایش پذیرفت و خاطر آفتاب اشراق از ضبط مهمات عراق فراغت
یافت و اعلام نصرت اعلام در عین انبساط و اهتزاز بدار الملک شیراز شتافت و حکومت تختگاه سلیمانی نامزد امیر مضراب شد و دران ایام بحسب تقدیر
مفتح الابواب جناب امارت مآب را عارضه دست داد که اطبا از معالجه آن عاجز آمدند و مرغ روح شریفش از تنگنای قفس قالب بفضای عالم ارواح طیران
نمود و حضرت خاقان سعید بازماندگان او را مشمول عنایت بی‌نهایت گردانید سلطنت مملکت فارس را در قبضه اقتدار شاه زاده نامدار و خلاصه نتایج
خواقین بصفت دثار میرزا ابراهیم سلطان نهاد و آن قرة العین خلافت و جهانبانی را بتمهید مبانی معدلت و رعایت رعیت وصیت فرموده عنان
عزیمت بمستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داد و از فارس بدار العباد یزد خرامیده از آنجا براه بیابان قهستان نهضت نمود و در ۲۲ رجب سنه مذکوره
ببلده فاخره هراة درآمده ابواب مکرمت و معدلت بر روی متوطنان آن دیار برگشود و حکام اشراف و اکابر اطراف بعد از وصول آن مظهر عدل و احسان
بدار السلطنه مانند دولت و اقبال بآستان دولت آشیان شتافتند و باصناف الطاف اختصاص یافته دعاگو و ثناخوان بمنازل خویش رفتند و امیر
نظام جاکیر که از قرا یوسف روی گردان شده بود و تاج الدوله برادر امیر کیومرث رستمداری و نصرا قعد صحرای ساوه از آنجمله بودند و هم دران ایام سید عبد
الملک الکهف برادر سید عبد اللطیف از مکه مبارکه زادها الله تعظیما و تکریما بعتبه کعبه مرتبه رسید و مکتوب والی آن بقعه متبرکه را که مبنی از اظهار محبت و
مودت بود رسانید ومن الله العون والتأیید **ذکر بعضی از حالات ماوراء النهر و ترکستان و رسیدن میرزا الغ بیک
گورکان بآستان خاقان عالی شان** دران اوان که خاقان سعید در حدود اصفهان بود میرزا الغ بیک گورکان از سمرقند ایلچی نزد میرک
احمد که در اوزکند حکومت مینمود فرستاده او را طلب فرمود و میرزا میرک احمد در اطاعت فرمان مبادرت ننموده پذیرا نشد و حسب جناب الغ بیکی میر بایزید
پروانچی را که در سلک خواص و مقربان انتظام داشت بهمان مهم روانه اوزکند گردانید و امیر بایزید پیغام رسانیده ایلچی سابق بازگشته میرزا الغ بیک عازم
اندکان شد و میرزا میرک احمد قلاع اخسی و [illegible] محکم ساخته خود پناه بجبال صعب المسالک برد و میرزا الغ بیک قلعه اخسی را مسخر کرده بکادل سپرد
و از آنجا بجانب اندکان در حرکت آمده بعد از وصول بتحقیق پیوست که میرزا میرک احمد مفری پیدا ساخته که بدست آوردنش متعسر است لاجرم
میرزا الغ بیک رایت مراجعت برافراخت و امیر موسیکا و امیر محمد تابان و امیر علی قوچین را با جمعی از تابینان بجهت ملادست آیین در آن ولایت گذاشت و میرزا میرک
احمد از مراجعت جناب الغ بیکی خبر یافته از آن کوه بپایان آمد و امرا بعزم رزم او از اندکان بفضای صحرا شتافتند ناگاه میرزا میرک احمد بر ایشان تاخت
و اکثر سرداران را بضرب تیغ تیز بر خاک هلاک انداخت و بقیة السیف خود را بقلعه اندکان رسانیده اطراف برج و باره را مضبوط گردانیدند و میرزا
میرک احمد روزی چند بمحاصره پرداخت و چون دانست که فتح ممکن نیست بازگشت و بعد از آن که خبر وصول رایات عالیات بدار السلطنه هرات
در ماوراء النهر شیوع یافت میرزا الغ بیک به نیت ملازمت پدر بزرگوار عزم خراسان نمود در دوازدهم ماه مبارک رمضان بآستان سلطنت آشیان
رسیده باصناف عطوفت و اشفاق مفتخر و مباهی شد و روزی چند بفر اقبال و رفاه حال گذرانیده رخصت معاودت یافت و هم دران ایام
پرتو انوار عنایت خاقانی از مطلع مرحمت و مهربانی بر وجنات حال شاه زاده مسعود خصال میرزا بایسنغر تافته ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه
و ابیورد و نیلقان و جرمقان و خبوشان و نسا و بارزد و استرآباد و شاسمان و کبود جامه مع توابع و مضافات و ملحقات تعلق بنواب کامیابش
گرفت و در سنه ثمان و عشر و ثمانمائه خاطر همایون خاقان ربع مسکون بتعمیر قلعه اختیار الدین که صاحبقران مغفرت نشان در وقت فتح خراسان آنرا ویران
کرده بود پیش نهاد همت بلند نهمت گردانیده باندک زمانی آن حصار سپهر آثار چنانچه شاید میسر و ساخته و پرداخته گشت در مطلع سعدین
مذکور است که هفت هزار مرد در آن قلعه کار کردند تا باتمام رسید والعلم عند الله الحمید المجید **ذکر مجملی از وقایع که در ولایت عراق
و فارس بعد از معاودت خاقان صاحب سعادت دست داد و بیان توجه آنحضرت کرت دیگر بجانب
دار الملک شیراز در ضمان صنایع بلاد و عباد** از جمله حالات که پس از مراجعت رایات عالیات در ولایات عراق و فارس

و بعضی از آن

نسخه عبد الکهف

دو فارس روی نمود دیگر آنکه میرزا ایجل که ایالت مملکت ری تعلق بوی گرفته بود پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در اواخر محرم سنه ثمان عشر و ثمانمائه ازین عالم انتقال فرمود و چون
این خبر بدار السلطنه هرات رسید و حضرت خاقان سعید میرزا الغ بیک را منظور نظر عاطفت گردانیده با امیر یوسف خواجه و امیر غیاث الدین و عجب شیر بحکومت
ری و ضبط حدود آذربایجان روان ساخت دیگر آنکه امیر قرا یوسف ترکمان بقصد تسخیر قلعه سلطانیه رایت نهضت برافراخت و امیر بسطام جاگیر در آن اوان
بحکم خاقان کشورگیر در انحصار فرمان فرمائی میکرد گریخته در بلده قم با میرزاده سعد وقاص پیوست و آن شاهزاده ساده امیر بسطام را بند نهاده صورت واقعه را
عرضه داشت پایه سریر اعلی فرمود خاقان جهانبانی چون میرزا را قید بسطام جاگیر موافق مزاج شریف نیفتاد باطلاق او فرمان داده استمالت نامه فرستاد لیکن میرزا
سعد وقاص بآن حکم ملتفت نگشت و قتلق خواجه در قم بر سر اغرق گذاشته و بسطام را مصحوب خویش داشته نزد امیر قرا یوسف رفت و امیر قرا یوسف او را
تعظیم و تکریم بسیار کرده در تسخیر عراق عجم طمع فرمود امیر بسطام را از بند نجات داده بدو تفویض ترتیب نمود و پسر او را که اخی فرج نام داشت با فوجی از ترکمه
بقم فرستاد تا حرم میرزا سعد وقاص آغا بیکی بنت میرزا امیرانشاه را با آذربایجان نقل نماید و چون اخی فرج بقم رسید آغا بیکی که عورتی عاقله بود با خود گفت که سعد
وقاص بد کرده که از حکم و فرمان میرزا شاهرخ گردن پیچیده نزد قرا یوسف که دشمن آن خانه دانست رفت و ممکن که قرا یوسف عنقریب قصد او نماید و
حال ما در میان ترکمانان باسیری انجامد آنگاه نوکران خود را مسلح و مکمل ساخته همه را آگه بگرفت و ایشان را با شیخ و قتلق خواجه و شیخ علی زنده که محرک میرزا
سعد وقاص بجانب قرا یوسف بودند کشته سرهای ایشان نزد خاقان سعید فرستاد و کیفیت واقعه را شرح داد و میرزا شاهرخ از کمال مردانگی آن شیر
زن تعجب نمود و فرستادگان او را رعایت فرمود و استمالت نامها در قلم آورده بقم روان کرد شعر و لو کان النساء بمثل هذا لفضلت النساء علی الرجال
واقعه دیگر آنکه شاهزاده جلالت انتما میرزا بایقرا که در همدان و نهاوند و بروجرد حکومت میکرد بتحریک برادر خویش میرزا اسکندر که بعد از میل کشیدن در
ظل عاطفتش بسر میبرد یاغی شده خیال تسخیر شیراز فرمود و دو سه هزار سوار فراهم آورده بدانجانب در حرکت آمد و میرزا رستم از کیفیت اطلاع یافته و قوتی [illegible]
جمعی از سپاه صفهان بسر راه برادران فرستاد و آن طایفه در حوالی جرباذقان بدیشان بازخورده اتفاقا گردش چرخ ستمگر میرزا اسکندر بدست الوس بیک
واصل گرفتار گردید و مشار الیهما او را نزد میرزا رستم برده بند نا محبوس گردانیدند بدین سبب میرزا بایقرا تیر قصد در جعبه توقف و تیغ سعی در غلاف تخلف ماند
و روزی چند در کند مان گذرانید و خبر مخالفت میرزا بایقرا بشیراز رسیده میرزا ابراهیم سلطان زمره از نوکران میرزا اسکندر که در شیراز بودند مثل شیخ
خواجه وارد وان و مزید بند کرده مصحوب معتمدی روانه خراسان گردانید و بندیان در حبس خانه موکل خود را بقتل رسانیده گریختند و شتافتند و نزد میرزا بایقرا
مجال سخن یافته گفتند مصرع جهانگیری توقف بر نتابد بنابران بار دیگر میرزا بایقرا بصوب شیراز در اهتزاز آمد و میرزا ابراهیم سلطان با سپاه آراسته
باستقبال شتافته در نواحی بیضا بمخالفان رسید و از طرفین قلب و میمنه و میسره ترتیب داشته آغاز کارزار کردند و برنغار و جوانغار میرزا ابراهیم در حمله اول دست
چپ و دست راست میرزا بایقرا را از پیش برگرفتند اما امیر ابوسعید جنک که ضبط میمنه متعلق بوی بود در اثنا گریز عنان بگردانیده بطرف قول انعطاف داد و
بشاهزاده پیوست و میرزا بایقرا از غایت تهور و پردلی باتفاق امیر مشارالیه اسپ جلادت برانگیخته بر قلب سپاه شیراز پای تاخت و میرزا ابراهیم
سلطان از رد آن حمله عاجز گشته رو بصوب ابرقوه آورد و میرزا بایقرا قرین فتح و ظفر بدار الملک پدر خویش خرامیده در اواخر ربیع الاول سنه ثمان
عشر و ثمانمائه کامران و سرافراز بشیراز درآمد و لوای عیش و عشرت مرتفع گردانیده جامهای می ارغوانی از دست ساقیان گلعذار درکشید و میرزا رستم
بعد از شنیدن این خبر میرزا اسکندر را که خمیرمایه آن فتنه بود بقتل رسانید و چون حضرت خاقان سعید قضایای فارس و عراق را شنید رای عالم آرای جهانبان
اقتضا فرمود که قبل از آنکه میرزا بایقرا مزید قوت و مکنت اختصاص یابد خطه فارس را از تحت تصرفش انتزاع نماید بنابران باجتماع لشکر فرمان داد و بتاریخ ۱۷
جمادی الآخر نهضت لوای کشورگشا اتفاق افتاد و صیت توجه موکب همایون در خم طاق گنبد گردون پیچیده هر چند امراء میرزا بایقرا کیفیت معلول
حضرت خاقان سعید را بعرض وی رسانیدند تا از شرب مدام و مباشرت با خوبان سیم اندام اجتناب نموده بترتیب اسباب کارزار و تدبیر حصانت
قلعه و حصار پردازد بجائی نرسید و جواب داد که خاقان سعید پادشاهیست در غایت جلالت بجهت تسخیر شیراز خود بدینجانب لشکر نخواهد کشید و هرکس از امرا و شاهزادگان
را که ارسال نماید بمجرد مشاهده اشعه اسنه سپاه ما منهزم خواهد گردید تا آنکه ماهچه علم ظفر پیکر خاقان هفت کشور در سیزدهم ماه مبارک رمضان از افق پشته الله اکبر
طالع شد لاجرم میرزا بایقرا سراسیمه شده بعد از تامل و اندیشه امیر ابوسعید جنک را نزد میرزا بایسنقر فرستاد و التماس نمود که از حضرت خاقانی

نسخه خنک

درخواست فرماید که از سر جرایم و آثام او درگذرد و چون میرزا بایسنقر نسبت بآن شاهزاده وفور محبت بسیار داشت متقبل این معنی شده فی الحال امیر ابوسعید ببارگاه عالمپناه برد و زبان شفاعت برگشاد و میرزا شاهرخ بهادر بملاحظهٔ خاطر میرزا بایسنقر رقم عفو بر جریدهٔ جریمهٔ میرزا بایقرا کشیده میر ابوسعید را منظور نظر عاطفت گردانید و تسلیم یاد فرمود که چون شاهزاده بیرون آید در بارهٔ وی عنایت و شفقت فرماید و امیر ابوسعید مقضی المرام از پایهٔ سریر اعلی برخواسته و با در بارگاه رفته بازگشت و زانو زده بعرض رسانید که توقع چنانست که اگر خدام ذوی الاحترام نسبت بمیرزا بایقرا در مقام انتقام باشند نخست بنده را بیاسا رسانند و حضرت خاقان سعید نوبت دیگر سخنان شفقت آمیز بزبان آورده میر ابوسعید را مطمئن خاطر بازگردانید و جناب امارت مآبی از مجلس همایون بیرون رفت حضرت خاقانی فرمود که هر کس را که مثل این مردک ده نوکر باشد چرا خیال استقلال نکند القصه میرزا بایقرا بعد از مراجعت امیر ابوسعید در شب شنبه پنجم ماه مبارک رمضان از شیراز بدر آمده بمنزل میرزا بایسنقر شتافت و میرزا بایسنقر روز دیگر او را بعتبهٔ علیا برده خاقان سعید چنانچه وعده فرموده بود متعرض عرض و جان شاهزاده نگشت اما او را در مصاحبت جمعی از اهل اعتماد بقندهار فرستاد تا در قید میرزا قیدو بسر برد و بار دیگر بمحض عنایت مهیمن کارساز دار الملک شیراز در تحت تصرف خاقان سرافراز قرار گرفته ماه مبارک رمضان در آن بلدهٔ جنت نشان بپایان رسانید و میرزا ابراهیم سلطان را مشمول عواطف لطف و اشفاق گردانیده بدستور پیشتر زمام ایالت آن ولایت را در قبضهٔ اقتدار او نهاد و منصب حکومت قم و کاشان و ری و رستمدار تا حدود جیلان با میر الیاس خواجه بهادر داد و امرا و حکام ولایات را رخصت انصراف ارزانی داشت و بنفس نفیس رایت عزیمت بصوب دار الامان کرمان برافراشت

ذکر نهضت خاقان عالی شان از شیراز بجانب کرمان و معاودت فرمودن از قصبهٔ سیرجان بصوب خراسان

حقوق تربیت حضرت صاحبقرانی و شمول عاطفت خدام بلند مکان خاقانی مقتضی آن بود که چون تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس همایون شاهرخی زینت یافت والی کرمان سلطان اویس بن ایدکو برلاس بملازمت پایهٔ سریر اعلی شتابد و خود را ذره وار منظور نظر آفتاب کردار گردانیده در ارسال تحف و هدایا و قبول باج و خراج طریق اهمال و اغفال مسلوک ندارد و چون او بخلاف طریقهٔ اخلاص عمل نموده درین مدت خدمتی پسندیده بتقدیم نرسانید و با آنکه چند نوبت ایلچیان بطلب او رفتند اطاعت فرمان واجب الاذعان بجای نیاورد حمیت خسروانه و غیرت پادشاهانه حضرت خاقان سعید را بر آن داشت که بعد از ضبط و نسق مهمات فارس و عراق بدان جانب نهضت فرمود و سلطان اویس از توجه اعلام ظفر اعلام وقوف یافته مرتضی ممالک اسلام و قدوهٔ اولاد امجاد خیر الانام سید شمس الدین علی بمی را جهت تمهید بساط مصالحه باستقبال موکب ظفر مآل ارسال نمود و جناب سیادت پناهی معارف دستگاهی در قصبهٔ سیرجان بآستان اقبال آشیان رسید و زبان شفاعت بگشاد و قبول فرمود که چون موکب همایون بدار السلطنهٔ هرات شتابد سلطان اویس را بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رساند و حضرت خاقان سعید سخنان سید را بسمع رضا جای داد و آنجناب را راضی و شاکر بطرف کرمان بازگردانیده روی توجه بخراسان نهاد و کامیاب و کامران از ولایت قهستان عبور نموده در اواسط محرم الحرام سنه تسع عشر و ثمانمائه در بلدهٔ فاخرهٔ هراة نزول اجلال فرمود عنایت ربانی در سفر و حضر حافظ و معین و عاطفت سبحانی در نزول و ارتحال رفیق و قرین والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

ذکر مآل حال بعضی از شاهزادگان و جلوس میرزا بایسنقر بر مسند امارت دیوان

در آن اوان که خاقان عالی مکان از یورش فارس بازگشته بمستقر سریر جاه و جلال رسید میرزا میرک احمد که سابقاً با میرزا الغ بیگ گورکان مخالفت نموده در اندکان جمعی از نوئینان را کشته بود عنان بدر کرم خاقانی عدالت نهاد کرده بدار السلطنهٔ هرات شتافت و منظور نظر عنایت بی نهایت شده با میرزا ایلنگر بن میرزا ابابکر آغاز مصاحبت کرد و آن دو شاهزاده بموافقت یکدیگر خاطر بر مخالفت حضرت خاقان سعید قرار دادند و منهیی بتتمهٔ این معنی بعرض رسانید مقارن آن آغال ایلچی از پیش میرزا قیدو بدرگاه عالمپناه رسید و عریضه معروض گردانید مضمون آنکه میرزا بایقرا با طایفهٔ از مردم مفسد متفق شده قصد این مخلص نمود بنابران او را گرفته مضبوط ساخته ام تا هر چه اشارت فرمایند قیام نمایم حضرت خاقانی حکم فرمود که میرزا قیدو میرزا بایقرا را از آب سند بگذراند تا هر جا خواهد برود و میرزا میرک احمد روی بکعبهٔ معظمه آورد و میرزا ایلنگر در کشتی نشسته سفر دریا اختیار نماید و چند معتمد حسب الحکم ملازم این دو شاهزاده شدند تا ایشان را بر انقیاد فرمان واجب الاذعان تکلیف کنند و مشار الیهما ع رفتند چنانکه آمدن نیست دگر اما میرزا قیدو بجهت ملاحظهٔ خاطر میرزا بایسنقر که دوست میرزا بایقرا بود شاهزاده را از آب نگذرانید و درین سنه که خاقان عالی بعد ازین متوجه قندهار گشت او را بار دوم همانجا فرستاد و حضرت خاقانی امیرزاده را با فوجی از اهل اعتماد بصوب سمرقند

سمرقند فرستاد و دیگر از وی حرکتی پیدا نشد و چون رای ملک آرای خاقان کشورگشای گلزار سلطنت را از خار و خاشاک فساد اصحاب عناد به پیراست و مسند
امارت را بوجود شریف غیاث السلطنة والدنیا والدین میرزا بایسنقر بیاراست اشارت علیه صدور یافت که آن نوباوهٔ باغ پادشاهی هر روز در دیوان
نشسته قضایا و فرق برایا را بر نهج عدالت بتفصیل رساند و مضمون همایون فاحکم بین الناس بالحق را منظور داشته داد مظلوم از ظالم بستاند بیت بفریاد فریاد خواهان
رسد بدر دوّل داد خواهان رسد و میرزا بایسنقر موجب فرموده میرزا شاهرخ بهادر عمل نموده از رشحات سحاب معدلتش ریاض دین و دولت نضارت
از سر گرفت و از لمعات انوار مرحمتش نهال ملک و ملت تازگی صفت خضرت پذیرفت مصرع ریاض ملک شد از فیض دولتش خرم **ذکر آمدن سلطان
اویس بن ایدکو برلاس بآستان اقبال آشیان سپهر اساس** افتخار العترة الطاهرة سید شمس الدین علی بمی که سالک طریق مردمی گشته تمشیت مهم
کرمان را قبول فرموده بود چون از سیرجان نزد سلطان اویس رفت هرچند اورا بر توجه بپایهٔ سریر اعلی ترغیب نمود بجائی نرسید بنابر آن جناب مرتضوی صفات
بدار السلطنه هرات شتافته کیفیت تمرد سلطان اویس را بعرض رسانید و از اهتزاز نسیم این خبر نایرهٔ غضب خاقانی التهاب یافته فرمان عالی نافذ شد که امیر جهانشاه
برلاس و امیر حسن صوفی ترخان و امیر قربان شیخ باتفاق حکام ولایت فراه و سیستان و چهل هزار سپاه نصرت نشان متوجه تسخیر کرمان شوند و امرا بموجب فرموده روی
براه آورده بعد از وصول بدان حدود سلطان اویس در شهر تحصن نمود و سپاه نصرت پناه آغاز محاصره و محاربه کرده پس از انقضای ایامی چند سلطان اویس رسولان
نزد امرا فرستاده پیغام داد که اگر حضرت خاقان سعید گناه بنده را ببخشد و شما مراجعت نمائید قدم از سر ساخته بملازمت آستان رفیع الشان مبادرت
نمایم و امرا کیفیت حال عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی کرده آنحضرت جواب داد که اگر سلطان اویس در قول خویش صادقست باید که یکی از معتمدان خود را بدینجانب فرستد
تا لشکر قیامت اثر ترک محاصره کنند والا امرا تا کرمان را مسخر نکنند باز نگردند امرا سلطان اویس را از فرمان واجب الاذعان آگاه ساختند و او شیخ حسن را
که از جملهٔ ارکان دولتش بمزید تقرب اختصاص داشت نزد امرا فرستاد و ایشان از ظاهر کرمان برخاسته عازم خراسان گشته در اواخر رجب شیخ حسن را بعز بساط
سعید بوس خاقان زمین رسانیدند و او بزبان تضرع و نیاز گناه سلطان اویس را درخواست نمود و التماس تأکید قواعد عهد و میثاق کرد حضرت خاقان ملتمس شیخ حسن را
بحسن قبول اقتران داده تیمّم یاد فرمود که در حق سلطان اویس بدی نیندیشد و رقم عفو بر جرایم و زلاتش کشد آنگاه شیخ حسن بکرمان بازگشته خاطر سلطان اویس را مطمئن گردانید
تا احرام عتبهٔ کعبه مرتبه بسته در دوازدهم شوال سال مذکور متوجه شد و بعد از طی منازل بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده باصناف الطاف پادشاهانه و اعطاف
خسروانه اختصاص یافت و در اواخر ماه ربیع الآخر سنه عشرین و ثمانمائه حسب الحکم بصوب سمرقند شتافت و در اواخر سالی که فتح کرمان بوقوع انجامید یعنی
سنه ۸۱۹ خاقان والاتبار میرزا سیورغتمش را بایالت ولایت بدخشان فرستاد و در شب پنجشنبه غرهٔ جمادی الاولی سنه عشرین و ثمانمائه ولادت باسعادت میرزا رکن
الدین علاء الدوله ولد میرزا بایسنقر اتفاق افتاد بیت دهان او فلک از آفتاب پر در کرد بدین بشارت خوش صبح چون زبان بگشاد **ذکر شمهٔ
از حال سید فخر الدین وزیر و گرفتار شدن او بغضب خاقان صافی ضمیر** در زمان خاقان صاحب سعادت میرزا شاهرخ
بهادر در اوایل اوقات سلطنت تعلق بسید فخر الدین میداشت و چون جناب سیادت مآب دو سه سال علم اقبال وزارت برافراشت خواجه غیاث الدین
سالار که در سلک اعاظم نویسندگان دیوان صاحبقران مغفرت نشان منتظم بود و دار الفتح یزد بنا کردهٔ حسن اهتمام او است بسیدهٔ سلیمه شاه هرچه شتافته در سنه عشر
و ثمانمائه بر سید فخر الدین تقریر نمود و سید معزول گشته خواجه غیاث الدین سالار وزیر شد و او بعد از شروع در آن کار نسبت برعایا و زیردستان مراسم عدل و
احسان بجای آورد اما با امرا و ارکان دولت بنقیر و قطمیر مضایقه و مناقشه کرد بنابر آن اکثر خواص و مقربان بخون غیاث الدین سالار چون مستسقی بآب زلال مایل
گشتند و پس از آنکه یکسال از شروع او در امر وزارت درگذشت سید فخر الدین مبلغ سیصد تومان بروی تقریر نمود و در سر دیوان جنایت و خیانت
بر خواجه غیاث الدین و کارکنانش ثابت شده امرای عظام تیغ انتقام از نیام برآوردند و آن وزیر بی تدبیر را بعالم آخرت روان کردند آنگاه سید
فخر الدین از روی استقلال بر مسند وزارت نشسته بتمشیت امور ملک و مال اشتغال فرمود و سید اگرچه بعلو همت و سمو رتبت اتصاف داشت و در قضای
حوایج سادات و علما و اکابر بحکم لطف و احسان میگماشت اما جبلتش بصفت ذمیمهٔ عجب و نخوت و کبر و انانیت و خویشتن داری و مردم آزاری
ارتفاع مجبول و مفطور بود و بعد از قتل غیاث الدین سالار مبلغ سیصد تومان بتکلیف عنیف و تعذیب شکنجه از عمال دیوان حاصل نمود و در وزیر وزارت پایهٔ قدر و منزلتش
می یافت تا بنهایت اختیار و اقتدار رسید و فرمان او در اطراف و اقطار ممالک خاقان عالیشان بسان احکام قضا و قدر نافذ گردید در کار او

امید گاه صغار و کبار بهر بلاد و دیار شد و آستانش مرجع اخیار و اشرار بلدان و امصار آمد بیت ز ایوان قدرش فلک منظری بدرگاه جاهش ملک چاکری
اعیان زمان و اشراف جهان که بملازمتش میرفتند پیشانیه بنظاره هیچکس را بار میداد و چون حضرت شدی بعد از آنکه مردم از چند در بند در گذشتندی غیر از معدودی که
نام بردی کسی را مجال دخول نبودی و اکثر ملاقات ناکرده بازگشتندی و پس از آنکه قریب ده سال جناب سیادت مآب در غایت حشمت و عظمت بروزگار گذرانید
آنکه سپهر ستیزه کار چنانکه عادت اوست در استرداد مواهب عطای خویش کوشید در شهور سنه تسع عشر و ثمانمائه میرزا بایسنقر بعضی از اطوار ناپسندیده او را
معلوم نمود و خواجه نظام الدین احمد بن خواجه داود را شریکش ساخته بمنصب وزارت نصب فرمود و چون خواجه احمد بن داود بحدت طبع و لطافت ذهن
اتصاف داشت باندک زمانی بر کلهای مهمات و معاملات سید فخر الدین وقوف یافته گاهی بجد و احیانا بهزل سخنان غریب و کلمات عجیبه در حق سید میراند
و دست سید از دور تغلب کوتاه گشته از غصه این قضیه بی آرام شد مع ذلک عمله دیوان که بر معایب سید فخر الدین صاحب دیوان وقوف داشتند
از بیم سیاستش مانند برگ بید از تند باد می لرزیدند و مجال اظهار خلاف او محال میدانستند تا چون تغییر مزاج میرزا بایسنقر نزد همگنان بوضوح انجامید
امیر علی شغائی در مقام معارضه آمده خط سپرد که مبلغ دویست تومان کپکی بر سید موجه سازد و الا از عهده بیرون آید و میرزا بایسنقر آغاز پرسش این
قضیه نموده امیر علی نخست بعرض رسانید که سید از خزانه عامره مبلغ کلی تصرف کرده است و سید برین سخن انکار نموده حکم شد که عرض خزانه کنند و خزانه دار
بیصبر و قرار شده جمعی را که مبلغها برای سید برده بودند گفت وجوهی که از من گرفته اید باز آرید و الا همه رسوا خواهید شد از آنجمله خواجه پیر علی بن خواجه
محمد بایزید را که محرم اسرار سید بود و تمسکات بنام خود بخزانه چی داده و مبلغها ستانده بسید تسلیم کرده بود متقاضی گشته زر طلب نمود و او هر روز دفعی
میگفت تا مهم بخشونت رسید و کار از پرده پوشی تجاوز کرد و کیفیت آن بحث معروض خاقان سعید گشته پادشاه بنفس نفیس در مقام تفتیش آمد و سید
بر انکار اصرار نموده پیر علی بموجب تمسکات خویش اقرار کرد و میرزا شاهرخ کلمه نحن نحکم بالظاهر را منظور داشته حکم فرمود که پیر علی آنچه از خزانه چی گرفته باز
دهد بعد از آن هرکس هرچه بر سید موجه سازد بستانند بنا برین خواجه پیر علی و جمعی دیگر که در میان آن معامله بودند مقید گشتند و سید فخر الدین با این غایت مشتهر
شده همچنان بر مسند وزارت متمکن بود و لیکن خواجه پیر علی و دیگر بندیان سخنانی را که تا غایت از وهم سیاست آهسته با خود
نمی توانستند گفت باواز بلند در سر دیوان بر زبان می آوردند بیت وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز و جمعی دیگر که رشوتها
بسید داده بودند از هر طرف بفریاد و فغان آمدند و سید فخر الدین در بحر اندیشه فرو رفته صلاح چنان دانست که مبلغ دویست تومان قبول نماید و خود را در
معرض معارضه مقرران نیاورد و خط سپرد که دویست تومان کپکی در عرض یکسال بالتقسیط فرود آورد آنگاه دیوانیان بر حسب فرمان بندی گران بر پای سید
نهادند و او را بدست محصلان دادند و کار سید فخر الدین باضطرار انجامیده عریضه نزد میرزا بایسنقر فرستاد و در حاشیه حضرت رسالت پناه را
صلی الله علیه و سلم شفیع ساخته این بیت را در آن عریضه داشت ثبت نمود بیت جگر در تاب و دل در موج خونست گر آری
رحمی وقتش کنونست شاهزاده جواب داد که هیچ شک نیست که روح مطهر حضرت خیر البشر صلوات الله و سلامه علیه بدین افعال نکوهیده ناپسندیده
که از سید فخر الدین صدور یافته راضی نیست و آنچه باو میرسد نتیجه کردار ناهموار اوست بیت ظلم کردی عدل میداری طمع اینت محال شربتی دادی
بمردم هم از آن شربت بنوش سید چون این جواب که حکم سم قاتل داشت استماع نمود از جانب میرزا بایسنقر نومید شده پناه بوالده او مهد علیا
گوهرشاد آغا برد و آنجناب حشمت مآب بر تضرع و ابتهال او ترحم فرموده نزد فرزند زبان بشفاعت بگشود بنا بران حکم برداشتن بند صادر شد اما محصلان
بدستور هر روز بملازمت عتبه سیادت از وزارت رسیده مبلغی را که از جمله دویست تومان مقرر بود طلب می نمودند و سید آن وجوه را از طلبکارات بهم
رسانیده بانواع حیل و تزویر از مردم نقد و جنس قرض میکرد و فرود می آورد و با وجود استیحال شب و روز در خیال وزارت میبود و گوش هوش بپنبه
غفلت مسدود ساخته مرغ دلش در هوای جاه پروازی نمود و همواره بر زبان میراند که از فلان چندین هزار تومان میتوان گرفت و از بهمان چنین و
چنان حاصل میتوان کرد بیت خوی بد در طبیعتی که نشست نرود جز بوقت مرگ از دست در آن اثنا از غایت غصه امراض مختلفه و علل متضاده
بوی استیلا یافت و صاحب فراش گشته دست اطبا از دامن معالجه قاصر آمد و سید با سینه پر کینه و دلی در کوره انتقام گرم پهلو بر بستر ناتوانی
نهاد و از حسرت وزارت آه سرد می کشید تا در اواخر جمادی الاولی سنه عشرین و ثمانمائه بعالم عقبی منزل گزید اعیان عراق و خراسان که از بیم او مانند

مانند قطرات سیماب در اضطراب بودند بحیات خویش واثق گشته در مجلس تعزیت بر مزد اشارت ادای تهنیت نمودند و جمع نوید امن و امان خواص و عام
میدادند **گفتار در بیان یورش گرمسیر و قندهار و نشستن خواجه پیر احمد خوافی بر مسند وزارت خاقان کامکار**
در سنهٔ عشرین و ثمانمائه از جانب گرمسیر مسرعی از گرمسیر بپایهٔ سریر خاقان کشورگیر آمده عرضه داشت نمود که میر اسمعیل قندهاری و ملک شاه محمد که هر یک حسب الحکم
حاکم ناحیه از نواحی آن ولایت بودند پیوسته با یکدیگر نزاع و خصومت میکنند و بدان جهت رعایا در زحمت و محنت می افتند بنابران رای ملک آرای
خاقان گیتی گشای چنان اقتضا فرمود که آن زمستان در کنار آب هیرمند قشلاق فرماید و معتمدان را بسزا رسانیده ابواب عدل و انصاف بر روی متوطنان
اطراف و ولایات گرمسیر و قندهار بگشاید و رایات عالیات منتصف رجب از دار السلطنه هراة نهضت نمود و چهاردهم شعبان سایهٔ وصول بر
یورت قشلاق انداخت و در آن منزل میرزا سیورغتمش با امراء بدخشان بموکب نصرت نشان پیوست و حضرت خاقان سعید از آنجا بجهت تحقیق که از اوضاع
و احوال میرزا قیدو تفرس فرمود متوجه قندهار گشت و بیست و دوم ماه مذکور اعلام منصور ماهچه از افق آن دیار طالع شده سیم ماه مبارک رمضان اشراف اعیان
غزنین باردوی ظفرقرین آمدند و شخصی از قبول میرزا قیدو رسیده بعرض رسانید که شاهزاده فرار بر قرار اختیار کرد آنحضرت فرمود که ترسیده باشد و هیچ
کس بتکامشی نفرستاد و نهم ماه دیگری آمده گفت که در کابل و غزنین از مردم میرزا قیدو اثر نماند آنگاه خاقان عالیجاه میرزا ابراهیم جهانشاه را روانه
آن صوب گردانید و فرمود که اگر قیدو پیش آید صلح کرده غزنین را باو گذارد و الا آن مملکت را در حیطهٔ ضبط آورد و در خلال این احوال مولانا صدر الدین
ابراهیم که بمنصب جلیلة المراتب صدارت مشرف بود بموجب اشارت علیه بمیان هزاره شتافت تا ایشان را بنصایح سودمند و مواعظ دلپذیر
از مقام سرکشی گذرانیده بجادهٔ فرمانبری رساند و بیمن انفاس شریفهٔ جناب صدارت مآبی روسای آن قوم اظهار انقیاد و اطاعت نموده اسپان صبارفتار
و شتران باربردار پیشکش آن سپهر اقتدار ارسال داشتند و باج و خراج قبول کردند و چتر ظفر نگار از حدود و نواحی قندهار بمنزل قشلاق معاودت فرمود و دران
یورت روزی بر سمند گیتی نورد سوار گشته فراز و نشیب آن کوه می پیمود که بیک ناگاه اسپ بسر در آمد و آنحضرت از پشت زین بر روی زمین افتاد و بدست
همایون که بوسه جای حکام ربع مسکون بود کسری راه یافت رع چه راه یافت که ایکاش راه گم کردی و همان لحظه ایلچیان برق سرعت جهت آوردن استاد
میروی نامی که در فن شکسته بندی ید بیضا می نمود بجانب دار السلطنه هراة تاختند و علی اسرع الحال استاد را بپایهٔ سریر اعلی رسانیدند تا جبر آن کسر پرداخت
و چون ذات اشرف حضرت خاقانی از حضیض علت خورشید مثال باوج صحت ترقی فرمود استاد میروی را بوجهی منظور نظر انعام و احسان گردانید که دیگر
خیال فقر و فاقه بخاطر نگذرانید و در یورت قشلاق رای صواب نمای خاقان باستحقاق چنان اقتضا فرمود که مسند وزارت را بوجود وزیری آرایش دهد که فکر
نافذش بر سیاق آصف بن برخیا مهام ملک و مال را در سلک نظام منتظم گرداند و تدبیر صائبش بدستور نظام الملک طوسی امور جاه و جلال را بتفصیل رساند
و بعد از تامل و اندیشه خلعت وزارت بر قامت قابلیت خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی چست یافته زمام حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق مهمات حضرت
دیوانی را بکف کفایتش داد و خواجه پیر احمد در آن امر خطیر بنوعی شروع نمود که هم رعایت رعیت مرعی بود و هم در اموال سلطانی فتوری واقع نمیشد و مدت سی سال
بیشتر ممالک عالم بحسن تدبیر آن وزیر رزین قلم طراوت بهشت برین و لطافت نگارخانهٔ چین داشت و آن خواجهٔ والاتبار در ایام دولت آن پادشاه صفات
نهاد انعقاد آثار خیر بر اوراق روزگار بگذاشت که عقل در بین حکایات عدل و احسان وزراء سابق را خواب و خیال پنداشت بیت وزیری چنین
شهریاری چنان جهان چون نگیرد قراری چنان **ذکر تتمهٔ وقایع منزل قشلاق و بیان معاودت خاقان آفاق** چون رایات آفتاب
اشراق از حدود قندهار مراجعت فرمود در پانزدهم ماه رمضان سایهٔ وصول بر کنار آب هیرمند انداخت و در اواخر همان ماه میرزا ابراهیم جهانشاه از جانب
کابل رسیده بعرض رسانید که میرزا قیدو عنقریب بسعادت بساط بوسی مشرف میگردد و در آن اثنا امیر شیخ لقمان برلاس جهت تحصیل اموالی که هزاره قبول
نموده بودند بمیان ایشان رفت و بعد از چند روز خبر رسید که آن جماعت در ادای مال اهمال مینمایند و امیر محمد صوفی ترخان و امیر موسی کا و امیر تونه بموجب
فرمان واجب الاذعان بر سر هزاره تاخته و مهم ایشان را بر حسب دلخواه ساخته بتاریخ بیستم ذیقعده با کرایم غنایم باز آمدند و در اوایل فصل بهار خاقان
رفیع مکان مانند خسرو ثوابت و سیاره عازم بیت الشرف خویش گشته برادر میرزا قیدو میرزا سنجر و میرزا یادگار شاه ارلات و امیر علیکه و امیر فیروز
شاه را در آن دیار باز داشت و فرمود که هرگاه قیدو بیاید او را بهراة آورند و الا مردمش را تاخته و او را پیدا ساخته بدرگاه عالمپناه رسانند

ودر منتصف ذیحجه که فضای دشت و کوهسار از سبزه و لاله غیرت افزای بساط بسیط گردون بود رایات ظفر آیات بجانب دار السلطنه هراة در حرکت
آمد و بخت ایام بکام و اختران فرمان بر افلاک نهاده چتر فرمان سر و موکب همایون معزز و محترم در دوم شهر محرم مستقر سریر سلطنت را بیمن مقدم مکرم
رشک گلستان ارم گردانید و در اوایل ربیع الاول سنه احدی و عشرین و ثمانمائه بمسامع علیه رسید که میرزا سعد وقاص که قم را گذاشته پیش امیر قرا یوسف رفته
بود از عالم رحلت نمود و درین اثنا امرا از جانب قندهار باز آمده میرزا قیدو را همراه آوردند و منظور نظر التفات شده و متعاقب آن حال خبر متواتر گشت
که شاهان بدخشان لوای عصیان و طغیان برافراشته اند و خیال استقلال بر الواح خاطر نگاشته خاقان سعید امیر شیخ لقمان و امیر ابراهیم و امیر محمد صوفی ترخان
و امیر فیروزشاه و امیر حمزه را فرمود که سپاه قندز و بقلان و ارهنگ و سالی سرای را جمع آورده در ظل رایت شاهزاده مظفر لوا سیورغتمش میرزا متوجه
بدخشان شوند و چون شاهزاده بمنزل کشم فرود آمد و شمامهٔ نسیم بمشام بدخشانیان رسید پسر شاه بهاء الدین که والی آن سرزمین بود حضرت ولایت
شعار خواجه تاج الدین حسن عطار را بدرگاه شهریار عالی مقدار فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نموده باج و خراج قبول کرد و آنحضرت شفاعت خواجه حسن را
بحسن قبول تلقی فرموده رقم عفو بر جریدهٔ جرایم شاهان کشید و شاهزاده و امرا بازگشته حکومت بدخشان بر شاهان قرار یافت و در ماه رجب سال مذکور میرزا قیدو
حقوق تربیت و رعایت خاقانی را نابوده انگاشته با جمعی از اهل فتنه نیم شبی روی بجانب قندهار نهاد و میرزا بایسنقر با زمرهٔ از شیران بیشهٔ تهور بتکامشی وی روان
شده در قریهٔ سبز بمیرزا قیدو رسید و او را گرفته و مقید گردانیده بدرگاه عالم‌پناه رسانید و حسب الحکم در حصار اختیار الدین محبوس و بی اختیار ساخت
آنگاه پادشاه عالیجاه تمامت مملکت قندهار و کابل و غزنین را بمیرزا سیورغتمش داده گوش هوش او را بدرر مواعظ و نصایح گرانبار گردانیده بدانجا فرستاد و در
اوایل شعبان همین سال خاقان ستوده خصال احرام طواف مرقد معطر و مشهد جنت آسای امام الجن و الانس ابی الحسن علی بن موسی الرضا سلام الله علیهما
بسته بدان روضهٔ منوره تشریف برد و لوازم طواف بجای آورد و قندیلی را که از سه هزار مثقال طلا ساخته بودند بر سبیل نذر از سقف گنبد مقبره در آویخت
و مجاوران آن مقام کعبه احترام را بصلات و صدقات نوازش نموده مراجعت فرمود و در ماه رمضان سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه اردشیر تواچی که در شهور
سنه عشرین و ثمانمائه بختای رفته بود همراه ایلچیان دایمنگ خان و خان تاچین و غیرهما بدرگاه عالم پناه رسید و تبرکات پادشاهانه گذرانید و مکاتیب
دایمنگ خان را که مبنی بر اظهار محبت و یگانگی بود بعرض رسانید و حضرت خاقان سعید بیتاچین و ایلچی خان تاچین را باصناف الطاف نواخته درباره
ایشان انعامات فراوان فرمود و بعضی از ایلچیان بشیراز نزد میرزا ابراهیم سلطان رفتند و زمرهٔ جهة ملاقات امیر غیاث الدین شاه ملک روی بخوارزم
آوردند و در سنه ثلاث و عشرین همه بهم پیوستند و بسمرقند خرامیدند و میرزا الغ بیگ گورکان ایشانرا طوی داده بطرف ختای گسیل فرمود و حضرت
خاقان سعید امیر شادی خواجه و میرزا بایسنقر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و میرزا ابراهیم سلطان امیر حسن و پهلوان جمال و میرزا سیورغتمش ارغداق
و امیر شاه ملک اردوان و شاهان بدخشان و خواجه تاج الدین را همراه ایلچیان فرستاده بودند که بختای رفته اداء سفارت نمایند و غرایب حالاتی که این
جماعت در آن مملکت مشاهده نموده بودند انشاء الله تعالی در خاتمه کتاب تبیین خواهد شد و هم درین سال یعنی سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه خاقان ظفرقرین در
بلدهٔ مرو قشلاق کرد و در اول بهار بقضای جانفزای بادغیس شتافته از آنجا بدار السلطنه هراة خرامید و عزم یورش آذربایجان مصمم گردانید

ذکر محاربه و مصالحه امیر قرا یوسف با امیر شیخ ابراهیم شروانی و سر باز زدن حاکم آذربایجان از حکم و فرمان حضرت خاقانی

در آن اوان که امیر قرا یوسف بر سلطان احمد جلایر غالب گشته رشتهٔ حیاتش را بشمشیر قاطع قطع و فصل داد از امرا و حکام حدود عراق عرب و آذربایجان و اران
هر کس که در هر جا بود سر بر خط فرمان امیر قرا یوسف نهاد مگر امیر شیخ ابراهیم شروانی که بروی اعتماد نکرده شرط اطاعت بجای نیاورد و سبب توهم
شروانشاه از شاه آذربایجان آن شد که در وقت توجه سلطان احمد به تبریز پسر خود ملک کیومرث را جهة امداد بمعسکر بغدادیان روان ساخته بود
چون هوای نزاع بین الجانبین در هیجان آمد امیر شیخ ابراهیم سپاه شروان را فراهم کشیده از گرجیان استمداد نمود و کستندیل با دو هزار سوار از تکلو بوی پیوست و
امیر قرا یوسف از خیال محال شروانشاه وقوف یافته با سپاه آذربایجان و اران و جمعی کثیر از ترکمانان شجاعت نشان بجانب مخالفان در حرکت آمد و در
کنار آب کر میان آن دو سردار پر تهور آتش نزاع ملتهب گشته شکست بر شروانیان افتاد و بسیاری از گرجیان بقتل رسید و امیر شیخ ابراهیم گریز بر ستیز اختیار
کرد و در اثناء فرار خواست که اسپ از خندقی که در گرد لشکرگاه کنده بودند بجهاند ناگاه از پشت زین بر روی زمین افتاد و دستش شکست و ترکمانی مجهول

بمحول بوی رسیده اسپ و جامه‌اش بستاندند و او را بگذاشت و بطرف دیگر راند و حال امیر شیخ ابراهیم از صعوبت درد دست باضطرار بخانهٔ مهیده خود در یکجا
از ترا کمه ظاهر ساخته و آن شخص محوطه در گردنش انداخته پیش امیر قرا یوسف برد و همچنین کوستندیل با جمعی کثیر از ملازمان گرجستان در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شدند و
امیر قرا یوسف گرجیان را بتمام عرضه تیغ انتقام گردانید و امیر شیخ ابراهیم مقید به تبریز رسید و چون تبریزیان بواسطه حسن معاش پادشاه شروان بهوا خواه او
بودند هرکس از ایشان که در مجلس امیر قرا یوسف مجال سخن می‌یافت شمه از افعال حمیده و اعمال پسندیده و لطف گفتار و حسن کردار امیر شیخ ابراهیم بعرض میرسانید
بنابر آن امیر قرا یوسف رقم عفو بر جراید جرایم شروانشاه کشیده او را در مجلس بزم طلب نمود و جمعی از ارباب صباحت و ملاحت ساغر الفت با امیر شیخ ابراهیم
کاسه داشتند و چون بخار بادهٔ خوشگوار در دماغ پادشاه شروان تأثیر نمود چندان کلمات دلپذیر بعرض امیر قرا یوسف رسانید که شفقت او گرم گردید و
بند از پایش برداشته او را بر پهلوی خویش جای داد و همدران محفل اخی قصاب و ارباب تبریز نثار باد آورده بسمع امیر قرا یوسف رسانیدند که هر مبلغی که امیر شیخ
ابراهیم از نواب دیوان عالی قبول نماید ما ضامن می‌شویم که در تبریز فرود آوریم مشروط بآنکه محصلان در عوض زر جنس بر دارند و امیر قرا یوسف این ملتمس را
بشرف اجابت اقتران داد و امیر شیخ ابراهیم هزار و دویست تومان عراقی قبول فرمود آنگاه قرا یوسف نشان حکومت شروان باو ارزانی داشته و
شروان دار و عمال ببلاد و قلاع مملکت خویش فرستاده آن زمستان حریف بزم و انیس مجلس امیر قرا یوسف بود و دیوانیان آذربایجان برواتی تقبل او را
بنام اخی قصاب و سایر ارباب که ضامن شده بودند می‌نوشتند و ایشان رخوت و اقمشه برات دار را داده از امیر شیخ ابراهیم عوض بربال شروانات
برات می‌ستاندند و باندک زمانی مهم هزار و دویست تومان از هم گذشته در اوایل بهار امیر شیخ ابراهیم رخصت یافت و بمقر عز خود شتافت و چون
طنطنه کوس استقلال و وفور شوکت و اقبال امیر قرا یوسف متواتر و متعاقب بخراسان رسید خاقان سعید فضایل ایلچی صدیق نام نزد امیر قرا یوسف
ارسال داشت و او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و صدیق از حاکم آذربایجان جوابهای پریشان شنوده و آثار عناد و سرکشی مشاهده کرده روی
بپایه سریر اعلی آورد و آنچه دیده و شنیده بود بعرض رسانید بنابر آن خاقان عالیمکان رایات ظفر نشان بقصد تسخیر آذربایجان مرتفع گردانید گفتار
در بیان نهضت رایت فیروزی نشان از خراسان بعزم تسخیر ممالک آذربایجان همت بلند حضرت خاقانی همواره
بر سر انجام عظایم امور گیتی ستانی مقصور بود و عزایم ارجمند زبده دودمان صاحبقرانی پیوسته جهت وصول باعلی مراتب کامرانی روی مینمود و چون
آن بانی مبانی جهانبانی در طی مسالک و فتح ممالک غیر تقویت ارکان دین مسلمانی و تمشیت مهام طبقات انسانی غرضی نداشت بهر طرف که توجه مینمود
جنود دولت و اقبال در منزل اول مراسم استقبال موکب همایون فالش بجای می‌آورد و بقلم اندیشه صورت هر تمنا که بر لوح خاطر خطیرش نقش می‌بست پیش از ترتیب
اسباب حصول بر منصهٔ ظهور نمایان شده در نظر انورش با حسن وجهی جلوه گر میگردید نظم چو آن رمیده اورنگ شاهی نکردی منتی هر جا خواهی بهر سو
روی آوردی لوایش شده تخت خلافت خاک پایش بهر کشور که برافراختی سر فدایش ساختی جان صاحب افسر مصداق این سیاق حکایت
نهضت آنحضرت است بنیت محاربه امیر قرا یوسف ترکمان و وفات یافتن امیر قرا یوسف و مسخر شدن ممالک آذربایجان بتفصیل این اجمال آنکه چون حضرت
خاقان سعید تسخیر مملکت آذربایجان را پیش نهاد همت گردانید فرمان همایون نفاذ یافت که امرای نواحی سپاه نصرت مآثر با ظلمبند و سپاه ممالک محروسه از
اقصای ترکستان تا سرحد هندوستان جار رسانند که بمیعاد مقرر در معسکر نصرت اثر تجمع کنند و بترتیب اسباب قتال و تکمیل آلات جدال اشتغال
فرمود و امرای عظام عرض کردند که سی هزار دست جیبه در قورخانه همایون موجود است آنحضرت گفت که ده هزار دست دیگر سرانجام میباید کرد و بدستور
معهود میرزا الغ بیک گورکان بمحافظت ترکستان و ماوراء النهر و میرزا سیورغتمش بضبط کابل و غزنین و زابلستان تعیین یافته امیر سید احمد ترخان
بحکومت دار السلطنه هراة مقرر گشت و همای چتر همایون فال در پانزدهم ماه شعبان سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه از باغ زاغان در حرکت آمده
بمرغزار جنت آثار نزول اجلال دست داد و جهة شدت حرارت هوا و مصلحت اجتماع لشکر یا چند روز آنجا توقف افتاد و در آن منزل امیر
غیاث الدین شاه ملک با سپاه خوارزم باردوی کیهان پوی رسیده بشرف بساط بوسی مشرف گردید و در مرافقت امیر حسن صوفی ترخان منقلای
لشکر نصرت نشان شده از پیش روان گردید و حضرت خاقان سعید در چهارم ماه مبارک رمضان که آفتاب در اوایل میزان بود بطالع سعد
آغاز قطع منازل و مراحل فرمود و در بیستم ماه مبارک شکار کنان برود و لایت نشاپور عبور کرده میرزا بایسنقر مقدمه عساکر بهور گشته و در بیست و نهم

قصبهٔ بحرآباد از فر وصول موکب پادشاه والاثر اد غیرت افزای فضای سبع شداد شد و حضرت خاقانی در آن مرحله بلوازم فریضه و سنت عید فطر پرداخت آنگاه از آنجا نیز در حرکت آمده چهاردهم ماه شوال بدولت و اقبال در نواحی سمنان نزول اجلال فرمود و در آن مقام خبر انجام لشکر با دسیستان وفراه و قهستان وگرمسیر و قندهار و کابل و غزنین ضمیمه سپاه ظفر قرین شد و همچنین میر الیاس خواجه با اشراف و اعیان قم و کاشان بآستان سلطنت آشیان شتافت و ماهچه رایت منصور سیم ماه مذکور از درهٔ تمک عبور نموده و در این ری را بیمن مقدم خجسته غیرت مرغزار فلک ساخت و در آن مقام میرزا ابراهیم سلطان از جنود فارس تشریف آورده بشرف دست بوس والد بزرگوار مشرف گشت و برین قیاس میرزا رستم با عساکر اصفهان و امیر غیاث الدین که بعد از عزل سلطان اویس حاکم کرمان شده بود بار دوی همایون رسیدند و امراء تواجی چند روز احتیاط سان لشکر یان کرده دویست هزار سوار بحیز شمار در آمده یاعی لشکری بحر جوش و موج شکوه ثابت و پایدار همچون کوه همه بهرام طبع و کیوان هوش همه پولاد ترک و آهن پوش و از آنجانب امیر قرایوسف نیز با سپاه بسیار و استعداد بیشمار در مقام عناد و استکبار بثبات قدم نموده بعزم جنگ و پیکار از دار الملک تبریز بخطهٔ اوجان آمد در خلال این احوال امیر غیاث الدین شاه ملک یکی از ملازمان سخندان برسم رسالت نزد امیر قرایوسف ارسال داشت و پیغام داد که حضرت خاقان سعید پادشاه بغایت رفیع مقدار و قایم مقام صاحبقران گیتی ستان مغفرت شعار بنابران مناسب چنان مینماید که ایشان زبان باعتذار و استغفار گشاده از اموری که سابقاً بخلاف رای شهریار کامکار واقع شده اظهار ندامت نمایند و قلعهٔ سلطانیه و بلدهٔ قزوین را بگماشتگان اعلی باز گذارند تا ما حضرت خاقانی را از مقام تهدید بمقام تمهید آریم و ایالت آذربایجان و اران و بغداد را تا حدود روم و شام بنام آنجناب ارسال داریم امیر قرایوسف چون بوفور اعوان و انصار و قوت بازوی شجاعت تمام مغرور بود از استماع این کلمات برآشفت و فرستاده را محبوس و مقید ساخته مضمون این مقال بر زبان راند نظم بیبینیم تا اسب اسفندیار سوی آخور آید همی بی سوار و یا باره رستم جنگجوی بمیدان نهد بی خداوند روی و چون وفور جرات و جسارت دشمن بعرض خاقان صف شکن رسید اسباب ظاهری را از نظر اعتبار انداخته روی نیاز و افتقار بدرگاه پروردگار عز اسمه آورده در مظان اجابت دعوات از حضرت واهب العطیات ظفر و نصرت مسألت نمود و جماعتی از قرا و حفاظ را فرمود که دوازده هزار بار سوره انا فتحنا ختم نمایند و بعد از آنکه گوش هوش آن پادشاه دین دار از سروش غیب مژدهٔ فتح و فیروزی شنید امیر یوسف خواجه را با هزار سوار جرار بطرف قزوین فرستاد و قاسم نامی که از قبل امیر قرایوسف حاکم آن سرزمین بود شهر را گذاشته بسلطانیه شتافت و میرزا جهانشاه ولد امیر قرایوسف را که بضبط آن حصار قیام مینمود از کیفیت حادثه آگاه ساخت و امیر یوسف خواجه بقزوین در آمده متوطنان آنجا را در ظلال امن و امان جای داد و طایفه از اشراف و اعیان را بآستان اقبال آشیان فرستاد و چون میرزا جهانشاه در سلطانیه از وصول لوای آفتاب اشراق بولایت عراق مطلع گشت در باب استحکام برج و بارهٔ قلعه کمر اهتمام بر میان بسته بترتیب اسباب تحصن اشتغال نمود که ناگاه قاصدی عنان ریز از تبریز در رسید و بعرض رسانید که امیر قرایوسف در اوجان جان شیرین بملک الموت سپرده وداع تخت و تاج بجای آورد لاجرم میرزا جهانشاه سراسیمه گشته سلطانیه را گذاشته روی بگریز نهاد و هم در آن ایام ایلچی از قزوین بصوب اردوی ظفر قرین که در منزل آقخواجه بود در حرکت آمده یازدهم ذیقعده بدرگاه عالم پناه رسید و کیفیت فوت قرایوسف را بتفصیل معروض گردانید و حضرت خاقان سعید لوازم محامد الهی بتقدیم رسانیده متوجه سلطانیه گردید و میرزا بایسنغر را با امیر علیکه کوکلتاش بجانب تبریز روان ساخت و میرزا ابراهیم سلطان حسب الامر نموده روی بمراغه آورد و ماهچه طوق جهانگشای در یازدهم ذیقعده پرتو وصول بر ظاهر سلطانیه انداخته رعایا بیچاره از خوف لشکر قیامت اثر موکب همایون خاقانی باستقبال نمودند و آنحضرت بر حال آن جماعت ترحم فرموده قاصدی بشهر فرستاد که باید هیچ آفریده از قلعه بیرون نیاید تا وقتی که تمامی چریک منصور بگذرند و امیر موسی کا بمحافظت سلطانیه مأمور گشت و خاقان کشورگشا باردبیل تشریف برده بشرف زیارت عتبهٔ علیهٔ حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا شیخ صفی الحق والحقیقة والدین قدس الله سره العزیز دریافته بعد ملاقات فیض بخش شیخ علاء الدین خواجه علی فایز شد و از آنجا براه موغان نهضت فرمود در هشتم ذی حجهٔ مذکوره از آب ارس عبور نمود روز دیگر در قراباغ اران فرود آمد طرح قشلاق انداخت بهر مقام که اعلام او قرار گرفت معین و حافظ او گشت لطف سبحانی والحمد لله علی حصول الآمال والامانی

ذکر انتقال امیر قرایوسف از عالم پرستیز و رسیدن میرزا بایسنغر بدار الملک تبریز

چون امیر قرایوسف افسر غرور و پندار بر سر نهاده از روی عجب و انانیت حفظ اوجان را معسکر گردانید و سپاهی چون ذرات آفتاب و افر و مانند قطرات سحاب بیکران همه

سکانرا بهمه جوانان نوخواسته و سراسر بحسینه دیگر آراسته مجمع ساخت ناگاه پیک اجل در رسید و مرضی مهلک بر ذاتش طاری گردید و مدت طبیعت دست انداز بر موی شهرتنا
بدن کوتاه کرده در روز پنجشنبه هفتم ذیقعده سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه ایام حیاتش باختتام انجامید نظم بهاء جلادت کمتر زده بود ولی هیچ فرصت نداد ش
حیات چنین طرفه مشنو که کس ندید زنگیوی شهرخ زنگیوی مات وچون از اولاد امیر قرا یوسف در آن زمان هیچکدام در اردو نبودند امراء ترکمان بعد از آن
واقعه هایله پریشان شده هر یک روی بطرفی آوردند و میت را بمحیان در خرگاه بگذاشتند و آحاد الناس دست بغارت و تاراج دراز کرده گوش
قرا یوسف را جهت حلقهای طلا ببریدند و روز جمعه هشتم ماه مذکور سیدی محمد گیلانی و باقی اعیان تبریز نوکران امیر شاه ملک را از محبس بیرون آورده لوازم اعتذار
و استعفا بتقدیم رسانیدند و جثه امیر قرا یوسف را بطرف ارجیش فرستادند تا در مقبره پدرانش دفن کردند و میرزا بایسنقر در منتصف ذیقعده دولتخانه تبریز را
بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و خطبه و سکه باسم و لقب والد بزرگوار خویش زیب و زینت داده رایت عدالت برافراخت و در آن اوان امیر علی
بیک بن امیر قرا عثمان که در اردوی امیر قرا یوسف معتقد بود و انحصل خویش امیر قرا اجازت یافته کنیک یورش بملازمت شاهزاده رسیده باصناف مراحم
والطاف مفتخر و سرافراز گشته بعد از چند روزی که بلوازم ملازمت پرداخت استجازه نموده نزد پدر خود رفت و چون میرزا بایسنقر از تمشیت مهمات تبریز فارغ شد فرمان
حضرت خاقان سعید بوی رسید که بطرف کاورود در رفته امیر بابا حاجی را که تا غایت بپای اخلاص مساحت اردوی همایون نپیموده و روی نیاز بدرگاه عالمپناه
نسوده بدست آورد و شرح این سخن آنکه امیر بابا حاجی ولد امیر شیخ محمد عراقی بوفور شجاعت و جلادت از امثال واقران ممتاز و مستثنی بود و در زمان میرزا عمر پدرش را
امیر جهانشاه جاکو کشته بود و او بقصاص پدر امیر جهانشاه را بقتل رسانیده و در زمان استیلاء امیر قرا یوسف میان او و قرا که چندین مخالفات و محاربات
بوقوع انجامیده و بالاخره خود نزد امیر قرا یوسف رفته و بایالت ولایت کاورود و عنایات دیگر سرافراز گشته بنا بر علی بدا و بر ولا که ماهچه اعلام خاقان گردون غلام
پرتو وصول بر قشلاق قراباغ انداخت امیر بابا حاجی وهم کرده برادر خود را با تحف لایقه باستان خلافت آشیان ارسال نمود و نفس خویش پای در دامان تمکن و وقار
کشید و این معنی بر خاطر خاقان ستوده ماثر گران آمده میرزا بایسنقر بیورش کاورود مامور گردید و در قلب شتا که مقلوب آن بمقبول سرور برنا بود با جنود ظفر
ورود بظاهر قلعه کاورود که موضع تحصن بابا حاجی بود شتافت و ایلچی بعد از آن نزد او فرستاده بپیغام لطف آمیز و کلمات عنایت انگیز پیغام داد از وخامت
عاقبت مخالفت تحذیر نمود و امیر بابا حاجی چاره منحصر در موافقت دانسته باقدام نیاز از قلعه بیرون خرامید و شاهزاده درباره او باصناف نیکوئی
کرده بود انعام و احسان فرمود و امیر بابا حاجی در رکاب سعادت انتساب شاهزاده کامیاب متوجه اردوی همایون گشت و در شانزدهم ذی حجه به
مقصد رسیده بعواطف حضرت خاقان سعید مفتخر و سرافراز گردید و در سلک سایر امرا عظام انتظام یافت

ذکر وقایعی که در قشلاق قراباغ بوقوع انجامید و بیان فتح اسفرین و تسخیر قلعه بایزید

چون حضرت خاقان سعید رفیق توفیق و تایید در نهم ذیحجه سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه
بقراباغ اران رسیده جهت قشلاق آن منزل را اختیار کرده قبه بارگاه جهان پناه باوج مهر و ماه رسانید ملوک اطراف و حکام اکناف باصناف تنسوقات
وانواع پیلاکات متعاقب و متواتر باردوی کیهان پوی شتافته شرف زمین بوس دریافتند و پرتو التفات خاقان خجسته صفات بر وجنات حالات همگنان
تافته سر افتخار و مباهات باوج سموات برافراختند از آنجمله امیر خلیل الله شروانی که بعد از فوت پدر خویش امیر شیخ ابراهیم شروانشاه شده بود و آثار نجابت
و جلالت از شمایل و خصایل او روشن و هویدا می نمود در چهاردهم ماه مذکور بعز ملاقات خاقان مؤید منصور سرافراز گشته ملحوظ عین عنایت شد و سوابق
اخلاص پدر نامدار خود را بلواحق اختصاص انضمام داده خاقان گردون غلام صبیه میرزا ابابکر را که در حرم سرای امیر قرا یوسف بسر میبرد باوی در
سلک ازدواج کشید و در چهاردهم محرم الحرام سنه اربع و عشرین و ثمانمائه میرزا ابراهیم سلطان که سابقا بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب مراغه رفته
بود مقضی المرام بمعسکر نصرت انجام رسیده بشرف دستبوس پدر عالی مقام مفتخر و مباهی گردید و مقارن این احوال قاصدی از دهلی آمده تنسوقات هندوستان
برسم پیشکش گذرانیده از زبان خضرخان که در آن دیار حاکم شده بود سخنان نیازمندانه بعرض رسانید و چون ایام استیلاء جنود زمستانی گذشته سلطان
سریر فیروزه فام سپهر متوجه تختگاه بهرام گشت خاقان عالی مقام بتاریخ نوزدهم ربیع الاول از یورت قشلاق عازم تبریز شده در بیست و دوم ماه مذکور در سلقان
نزول اجلال فرمود و از آنجا بر نهضت همایون اتفاق افتاده در موضع قراگول تکت بعرض رسید که یار احمد قرامان حدود گنجه و بردع را تاخته و لوای فتنه
و فساد برافراخته و فارس مضمار تهور غیاث السلطنه میرزا بایسنقر بدفع شر آن بد اختر مامور گشته یار احمد بطرف دیار گرجستان گریخت و سپاه بقلعه سغرن

که در تاریخ الفی اسفرین ... و هم است و در روضة الصفا اسفراین ... محمد ... شتری ۲۲

بردو میرزا بایسنقر نظاهر آن قلعه شتافته سپاه نصرت پناه آغاز محاصره و محاربه نمودند و یار احمد دو سه روزی بمقابله و مدافعه پرداخته بپای اعتذار و استغفار از حصار بیرون آمد و روی نیاز بر خاک درگاه شاهزادهٔ عالیجاه سوده امان طلبید و میرزا بایسنقر از سر جریمهٔ یار احمد گذشته و او را همراه داشته مراجعت فرمود و در منزل حسن خانی گردن بسته بپای تخت حضرت خاقانی رسید آنحضرت یار احمد را گفت که خود را بی اعتبار ساختی و با میر چهارشنبه سپرده آنگاه موکب همایون از آن موضع در حرکت آمد سیم ماه جمادی الاولی از آب ارس عبور فرمود و چون حلکا ارراب مضرب خیام سپاه ظفرمآب گشت بمسامع علیه رسید که درین نواحی حصاریست موسوم بقلعهٔ بایزید در غایت رفعت و تشیید و امیر قرا یوسف در وقت استماع توجه رایات ظفرآیات نفایس بیشمار و ذخیرهٔ بسیار بآنجا فرستاده بود و بعد از فوت وی فرزندش امیر اسپند آن قلعه را بتصرف درآورده و بعضی از مردم خود را آنجا مضبوط کرده حضرت خاقان سعید کمند همت بر تسخیر قلعهٔ بایزید انداخت و بیست و سیم جمادی الاولی در حوالی آن حصار نزول اجلال فرمود و کس فرستاده کوتوالان را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و آن مردم از تسلیم قلعه سر باز زدند و لشکر قیامت اثر آغاز افروختن نیران جنگ و انداختن تیر و سنگ کردند و محصوران بعزم ممانعت و محاربت پیش آمده تا زمان کوشش و کشش از صباح تا نماز دیگر برداشت و در آخر همان روز که در حقیقت وقت غروب آفتاب دولت مخالفان بود جنود ظفر ورود در خندق در دیوار حصار بایزید انداخته بتائید الهی پیکر فتح و ظفر جلوه گر گشت و غنایم بسیار نصیب جریک ظفرشعار شده رایت آفتاب اشراق بصوب ییلاق آلاتاق در حرکت آمد و بعد از وصول حضرت خاقان سعید اغرق همایون را در دامن کوه زر بجی توقیف نموده بنفس نفیس با پنجاه هزار سوار نامدار باخلاط تشریف برد و درآن مقام حاکم قلعه اونیک امیر دولدای و والی وان و سلطان ملک محمد ولد ملک عزالدین شیر و امیر علی بن قرا عثمان باستان سلطنت آشیان شتافته بتقبیل انامل فیاض سرفراز شدند و بتاریخ شانزدهم ماه جمادی الآخر خاقان منصورلوا از اخلاط بجانب خرامیده از آنجا باق بلاق تشریف برد و درآق بلاق امیر قرا عثمان بموکب همایون پیوسته بشرف دست بوس پادشاه ربع مسکون دریافت و پیشکش گذرانیده بانعام خلع خسروانه و تاج و کمر پادشاهانه مخصوص گشت و بمعنان خاقان عالیشان بجانب تبریز روانشد

ذکر محاربهٔ خاقان عالی مکان با اولاد امیر قرا یوسف ترکمان

چون رایت آفتاب اشراق خسرو آفاق از آق بلاق متوجه تبریز گشت در اثنای راه بمسامع جلال رسید که پسران امیر قرا یوسف اسکندر و اسپند با سپاهی افزون از حد و چند چنبال ستیز کرده بجد و جهد دل خود و اخلاط آمده اند بنابران خاقان مسعود خصال عزم استیصال دشمنان نکوهیده خصال فرموده عنان یکران بصوب میدان قتال انعطاف داد و امیر قرا عثمان و امیر الیاس خواجه بمقدمهٔ سپاه فیروزی نشان گشته پیشتر روان شدند و در اواخر ماه رجب سنه اربع و عشرین و ثمانمائه تقارب فریقین بتلاقی انجامیده از جانبین بتسویهٔ صفوف پرداختند و غریو نفیر و سورن و آوای کوس و کرنای زلزله در زمین و زمان انداخت و دلیران روزگار در میدان کارزار تاختند و در آن روز از وقت ارتفاع رایت زرنگار خورشید خنجرگذار تا زمانی که اطراف فضای سپهر دوار از عکس خون کشتگان معرکهٔ پیکار گلگون گشت آن دو لشکر کینه ور در هم آویخته بودند و باستعمال شمشیر و خنجر در افنا و اعدام یکدیگر اهتمام تمام مینمودند بیت

چو شب لشکر خود بهامون کشید همه دامن چرخ در خون کشید

هر طایفه بمعسکر خویش رفته و لوازم حزم رعایت کرده تا صباح پاس داشتند روز دیگر که خاقان مشرقی انتساب آفتاب بعزم جنگ کواکب بر نقرهٔ خنگ فلک سوار شد خاقان کامیاب پای مبارک در رکاب نصرت مآب آورد و برانغار و جوانغار سپاه ظفرشعار ترتیب داده روی بمخالفان نهاد و از آنجانب امیرزاده اسکندر و امیرزاده اسپند نیز با سامعشی لشکر قیامت اثر کرده در برابر آمدند و بار دیگر دلاوران جوشن پوش چون بحر اخضر آغاز جوش و خروش نمودند و بضرب شمشیر و سنان جان ستان رخنها در سینه و پهلوی پهلوانان گشودند و در آن روز امیرزاده عمر شیخ و امیر ابراهیم جهانشاه کارزاری کردند که داستان شجاعت رستم و اسفندیار بر خواطر ابنای روزگار فراموش گشت و میر حسین سعد را که در سلک شجعان لشکر ترکمان انتظام داشت اسیر گرفتند و چون کشش و کوشش بسر حد افراط رسید و ظلام لیل نور باصره را از رویت اشباح معزول گردانید هریک از آن دو فریق بمنازل خویش فرود آمده بشرایط حزم پرداختند و سپاهیان نظاره گیان میدان آسمان تا وقت طلوع آفتاب طلیعهٔ صبح صادق دیده برهم نزدند صباح روز سیم که غرهٔ شعبان و هنگام زوال آفتاب اقبال ترکمانان بود سپاه ظفرمآل آن هیات اجتماعی عازم معرکهٔ قتال شدند و از آن جانب نیز گردان جلادت نشان با آلات و استعداد فراوان در برابر آمده عقاب تیر بعزم صید مرغ روح دلاوران از آشیانهٔ کمان آغاز پرواز نمود و پیکان خارا شگاف جهت گریز جاهای اهل مصاف روزنها در قصر اجسام ایشان گشود و بعد از آنکه شد سهام

بجنگ خون آشام

سهام آن دو لشکر بهرام انتقام حسام در یکدیگر نهادند و در آن روز شجاعان ترکمان حملات متواتر کرده خواجه محمد مشرف سمنانی را با چند نفر از مردم خراسانی عرضهٔ
تیغ تیز گردانیدند و نزدیک بود که چشم زخمی بکارزار موکب همایون رسد در آن اثنا خاقان دیندار که شجاعت اسفندیار با عبادت مالک دینار جمع داشت فرمان
داد تا در میان میدان خرگاه طهارت خانه برافراختند و بعزم اداء نماز چاشت که مدت العمر از آنحضرت فوت نشده بود فرود آمده بتسکین و تأنی تمام وضو ساخت
و دو رکعت نماز بدستور اوقات فراغت و امنیت شرایط تعدیل ارکان بجای آورد و پیشانی مسکنت و نیاز بر زمین نهاده از درگاه پادشاهی بی انباز
ظفر و نصرت مسالت فرمود و چون اثر اجابت دعا بر ضمیر همایون ظاهر شد از خلوتگاه بیرون خرامیده بر زین ملک ستانی نشست و عنان یکران
بجانب قلب لشکر انعطاف داد و بجای خویش بایستاد درین محل امیر غیاث الدین شاه ملک را بمقتضای الحرب خدعة تدبیری بخاطر رسیده فرمود
تا نقارهٔ شادیانه و کوس بشارت فرو کوفتند و آوازه در انداختند که امیرزاده سپند در میان جنگ به بند افتاد اسکندر از شنیدن این خبر متحیر گشته زمام
عنان از ضعف ستیز بوادی گریز گردانید و لشکر منصور دلیر گشته یکبار از قول و برانغار و جوانغار بر مخالفان تاختند و اقدام ثبات و قرار اولاد اسکندر و اتباع او
تزلزل پذیرفته باصناف حسرت و تأسف عنان انهزام منعطف ساختند و سپاه ظفرشعار تیغ فتح و فیروزی آخته ایشان را تعاقب نمودند و غنیمت بی نهایت
گرفته بمعسکر پادشاه هفت کشور مراجعت نمودند و حضرت خاقان سعید بمراسم محامد الهی و شکرگذاری نعم نامتناهی پادشاهی پرداخته فتحنامها باطراف
ممالک محروسه روان گردانید و از راه خوی بجانب تبریز روان شده در منتصف شعبان آن مکان را بیمن مقدم همایون غیرت کارگاه گردون ساخت
و اهالی آذربایجان را لباس امن و امان پوشانیده لوای عدل و احسان بر مفارق طبقات انسان برافراخت **ذکر معاودت خاقان سعید
از تبریز بدار السلطنه هراة و ایراد بعضی از حوادث و حالات ولایات** چون خاقان سعید از تنسیق مهمات آذربایجان فراغت
یافت میل مراجعت بجانب خراسان فرموده رایات ظفرآیات از تبریز در حرکت آمد و در اوایل ماه مبارک رمضان سایهٔ وصول بر نواحی سلطانیه
انداخته اکثر حکام و داروغگان ولایت را اجازت انصراف ارزانی داشت و از انجا بنهضت همایون اتفاق افتاده در حدود قزوین میرزا ابراهیم
سلطان و میرزا رستم مرخص گشته بجانب شیراز و اصفهان شتافتند و موکب ظفرنشان بمملکت خراسان درآمده امیر غیاث الدین شاه ملک نیز رخصت
یافته و از راه استراباد روی بخوارزم نهاد و نوزدهم ماه شوال همای چتر همایون فال قرین سعادت و اقبال بباغ زاغان رسیده آن منزل را طراوت ریاض
رضوان بخشید و در همین ماه شیر محمد اوغلان و سارق اوغلان و صدر الاسلام از مغولستان بآستان سلطنت آشیان میرزا الغ بیگ گورکان آمده نوازش
بسیار یافتند و بعد از چند روز شیر محمد اوغلان و سارق اوغلان توهم بیجایگاه بخود راه داده با گروهی انبوه از ایل جته فرار نمودند و جناب الغ بیگی ایشان را
تعاقب فرموده بکنجک سته یلاق بکر بحیکان رسیده شیر محمد اوغلان و سارق اوغلان را اسیر و دستگیر کرده بازگشت و بعد از وصول بسمرقند رقم عفو بر جریدهٔ جرایم

بنسخه کنجیلک

گرفتاران کشید و شیر محمد را اسباب پادشاهی بخشیده بسلطنت مغولستان روان گردانید و در پنجم ماه رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمائه حضرت واهب
العطایا میرزا بایسنقر را پسری سعادت سیما کرامت فرمود و خاقان عالیشان آن مولود فرخنده قدم را بابر نام نهاده ابوالقاسم کنیت داد و در سنه
ست و عشرین و سنه سبع و عشرین خاقان ظفرقرین در منزهات ولایت خراسان در غایت دولت و اقبال گذرانید و بساط عدل و انصاف مبسوط ساخته
حجاب جور و اعتساف مرفوع گردانید و در سنه ثمان و عشرین شیر محمد اوغلان حقوق رعایت میرزا الغ بیگ گورکان را نابوده انگاشته رایت خلاف و شقاق
برافراشت بنابران شهریار کامکار از والد بزرگوار خود اجازت طلبیده در بیست و هفتم ربیع الاول موافق هشتم حوت با سپاه فراوان جهة دفع شر معاندان
متوجه مغولستان شد و بعد از قطع منازل و طی مراحل در موضع قنوقو سپاه شیر محمد اوغلان نمودار شد و در پانزدهم جمادی الاخری آن دو لشکر کینه ور روی
در روی آورده سورن انداختند و از غریو کورکه و غریدن کرنای گوش گردون را کر ساختند و دلیران طرفین دست به تیر و کمان و سیف و سنان یازیدند
و بفضای میدان شتافتند و غایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده بزخم شمشیر و خنجر سینه و فرق سر یکدیگر بشکافتند در آن اثنا شیر محمد اوغلان چنان اتفاق کرد
که دست چپ و دست راست را با قول منضم ساخته یکبار بر جوانغار لشکر سمرقند حمله فرمود و امیر ارسلان خواجه که در آنجانب بود چون کوه ثبات قدم
نموده بمدافعت اعدا پرداخت چنانچه هر چند مغولان اهتمام کردند او را از جای نتوانستند جنبانید و میرزا الغ بیگ گورکان تومانات برانغار را بمدد
جوانغار ارسال داشته شکست بر لشکر جته افتاد و شیر محمد اوغلان عنان یکران بصوب فرار تافته عساکر نصرت مآثر دشمنان را تعاقب نمودند و در

اکثر مواضع مغولستان رایت تسلط و اقتدار برافراخته بسیاری از مغولان را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و غنایم موفور و اموال نامحصور گرفته بموکب عالی پیوستند
و میرزا الغ بیک مظفر و منصور بجانب سمرقند بازگشته ایلچی فرستاد و حضرت خاقانی را ازین فتح مبین اعلام داد و قاصد در اوایل شعبان بدار السلطنه هرات رسید و کیفیت حال بعرض رسانید و آنحضرت بلوازم شکر الهی قیام نموده مبتهج و مسرور گردید و در اواخر همین سال میرزا الغ بیگ عزم ملازمت خاقان جمشید عظمت کرده در پانزدهم ذیحجه دیده بدیدار پدر بزرگوار و برادران کامکار روشن ساخت و بعنایت عطوفت و عنایت اختصاص یافته روزی چند در دار الملک خراسان خوشدل و شادمان بگذرانید آنگاه میرزا محمد جوکی مصحوب خویش گردانیده بسمرقند بازگردید و در عرض کیفیته از هرات خود را بماوراء النهر رسانید و چند ماه آن دو برادر نیک اختر در سمرقند بهشت مانند بعیش و کامرانی بسر بردند و در جمادی الاخری سنه مذکوره میرزا محمد جوکی از جانب الغ بیکی اجازت یافته بدار السلطنه هرات بازگشت و در شب دوشنبه پانزدهم ربیع الاول سال ۸۲۳ امیر کبیر ستوده خصال غیاث الدین شاه ملک در ملک خوارزم وفات یافت و او بعظم شان و علو مکان و وفور اعتبار و کمال اقتدار از سایر امرای امیر تیمور گورکان و ارکان دولت سلطان شاهرخ ممتاز و مستثنی بود و پیوسته در تربیت و رعایت اهالی علم و فضیلت و اشاعه خیرات و افاضه مبرات اهتمام تمام می‌نمود و در اطراف و دیار خراسان و ماوراء النهر و خوارزم بقاع خیر و ابواب البر مانند مدارس و خوانق و مساجد و رباطها و حیاض تعمیر کرده یادگار گذاشت و در آن اوان که حضرت خاقان سعید مملکت خوارزم را بوی عنایت فرمود سرکشان آفاق و اشراف دشت قبچاق را مطیع و منقاد ساخته رایت عدالت و رعیت پروری برافراشت و چون خبر واقعه امیر غیاث الدین شاه ملک بعرض حضرت خاقان سعید رسید تنگدل شده اظهار حزن و ملال فرموده پسرارشدش امیرزاده ابراهیم سلطان را نوازش کرده حکومت مملکت خوارزم بوی تفویض فرمود و مولانا شهاب الدین عبد الرحمن لسان که در سلک معتبران بارگاه حضرت خاقان عالیجاه انتظام داشت در تاریخ وفات امیر شاه ملک این قطعه بر لوح بیان نگاشت قطعه ایدل خسته چه حالیست که انجم یکسر همه در گریه زارند برین هفت اورنگ دامن چرخ چرا شد چو دل من پر خون چهره مهر چرا گشت چنین پر از رنگ مگر آمد خبر تعزیت میر کبیر آنکه در خیل سپاهش چو کور بود و پلنگ شه ملک میر جوان بخت جهان بخش که بود پیش جودش گهر و لعل چو سجاده و سنگ رحمة الله علیه آمده تاریخ وفات باد در روضه مصاحب همه با شاهد شنگ مدفن امیر شاه ملک مشهد مقدسه است در جوار مزار فایض الانوار امام بزرگوار ابو الحسن علی بن موسی الرضا سلام الله علیهما و همدرین سال پادشاه گیلان و سلطان نیکنام جود و احسان امیر سید رضی الدین سید رضا کیا که مدت العمر دست عطابخشش بلمس سیم و زر آلوده نشده بود در روز نوروز از عالم محنت اندوز انتقال فرمود و در شانزدهم محرم الحرام سنه ثلثین و ثمانمائه شاهزاده وافر شعور میرزا سیورغتمش بهادر در کابل بجهان جاودان انتقال فرمود و غره صفر این خبر محنت اثر بهرات رسیده خاقان سعید در مصیبت قرة العین سلطنت محزون شد و لوازم تعزیت بجای آورده قائمت مملکت را که سیورغال شاهزاده مرحوم بود بخلف صدق او میرزا سلطان مسعود عنایت فرمود بقا بقای هدایت و ملک ملک خدا

ذکر توجه میرزا الغ بیک گورکان بجانب سغناق و انهزام یافتن از دست براق و لشکر قیامت اثر براق

براق اوغلان که از نبایر اروس خان بود در سنه ۸۲۳ از دشت قبچاق بسمرقند شتافته التجا بجناب الغ بیکی نمود و شاهزاده او را منظور نظر تربیت و رعایت گردانیده با اسباب سلطنت و شهریاری بجانب دشت بازفرستاد و براق بمین عاطفت آنجناب بر محمد خان که پادشاه اوزبکان بود غلبه کرده قدم بر مسند سلطنت نهاد و در اوایل سنه ثلثین و ثمانمائه بحدود سغناق درآمده قاصدی نزد میرزا الغ بیک ارسال نمود و پیغام فرمود که درین ایام که بهمت خدام عالیمقام از ضبط الوس جوجی خان فراغت یافتم بعنایت سلطنت شهریاری مستظهر بوده باین حدود شتافتم جناب الغ بیکی چون شنیده بود که براق اوغلان میگفته که علف خوار سغناق شرعا و عرفا تعلق بمن میدارد ایلچی او را موافق مدعا جواب نداد و مقارن آنحال ارسلان خواجه ترخان که حاکم آن سرحد بود عرضه داشت نمود که نوکران براق درین ولایت خرابی بسیار میکنند و خود را صاحب اختیار مطلق تصور کرده لاف سلطنت میزنند بنابران میرزا الغ بیک گورکان براق جنگ براق فرموده جهة استجازه قاصدی بدار السلطنه هرات فرستاد و حضرت خاقانی از نزاع و خصومت که موجب ویرانیست منع نمود اما لشکری معتبر فرمود که در ظل رایت میرزا محمد جوکی متوجه ماوراء النهر گردند و شاهزاده در هفدهم ربیع الاخر از هرات متوجه سمرقند گشت و قبل از وصول او میرزا الغ بیک بطرف سغناق نهضت کرد و میرزا محمد جوکی از سرعت آن عزیمت خبر یافته

بعد از وصول

بیستم

خبر یافت و بیشابیش توقف از عقب برادر عالی گهر در حرکت آمده خود را بوی رسانید و شاهزادگان همعنان یکدیگر طی مسافت نموده بعبور جیحون تمامتر عزم رزم
بران جزم کردند و او نیز بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده چون هر دو لشکر در برابر هم صف قتال بیاراستند براق تمامی اتباع خود را در حوالی مجتمع ساخت و بیکبار
بر سپاه ماوراءالنهر تاخت و امواج دریای پیکار در تلاطم آمده کشتی حیات جمعی کثیر از مردان کاری غریق گرداب فنا گشت و خون چون رود جیحون در فضای دشت
و هامون روان شد غریو کوس و کورگه از سپهر نیلگون درگذشت بیت تن از اسپ و سر از تن سرنگون شد زمین دریا فلک صحرای خون شد میرزا الغ بیگ
کورکان که بوجود جنود نامحدود مغرور بود بر طبق کلمه و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم بسپاه اندک مخالف التفات بسیار ننمود اما جماعت را بمقتضای آیه کم من
فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة صورت نصرت روی نمود و لشکر ماوراءالنهر بدست اضطراب عنان بوادی فرار تافته حیرت و حسرت بر میرزا الغ بیگ و میرزا محمد جوکی
غالب شد و میخواستند که بنفس نفیس قدم در آن معرکه مهلک نهند اما بعضی از امرا مانع آمده ایشان را بحیله که توانستند از آن دریای زخار بساحل نجات رسانیدند
بیت چنین است رسم سرای درشت گهی پشت زین و گهی زین بپشت . **ذکر کارد خوردن میرزا شاهرخ بهادر در مسجد جامع هراة**
از دست احمد لر حضرت خاقان عادل پیوسته در اداء واجبات و نوافل اهتمام تمام مینمود و همواره اوقات خجسته ساعات را صرف صنایع
طاعات و عبادات میفرمود و اکثر جمعات بمسجد جامع تشریف حضور ارزانی میداشت و روی نیاز بر زمین اخلاص سوده لوای مناجات و عرض حاجات
می افراشت و در روز جمعه بیست و سیم ربیع الآخر سنه ثلثین و ثمانمائه در وقتی که بمسجد جامع درون بلده فاخره هراة نماز گذارده بعزم سواری از مصلی برخواست
و روانه شد کپنک پوشی احمد لر نام که مرید مولانا فضل الله استرابادی بود بصورت دادخواهان کاغذی در دست بر سر راه آمد حضرت خاقانی یکی از نزدیکان
را گفت که سخن این شخص را معلوم نمای و احمد لر فرصت یافت و بی اندیشه پیش دویده ❀ کاردی بر شکم آنحضرت رسانید اما چون حمایت قادر بیچون حامی
ذات فایض البرکات آن پادشاه فرخنده صفات بود کارد کارگر نیفتاد و نکات زخم باحشا و امعا سرایت نکرد و علی سلطان قوچین حضرت قتل
آن لعین حاصل نموده در ساعت او را بکشت و امیر علیکه و امیر فیروزشاه بر در مسجد سواره ایستاده بودند و نقاره چیان بدستوری که در ازمان معهود بود آغاز
نقاره زدن کرده بودند ناگاه آن خبر قیامت اثر شنودند و دست ایشان از کار باز مانده ازین جهت حیرت بر خلایق استیلا یافت و حضرت خاقان سعید امیر
فیروزشاه را طلب فرمود و او همچنان سواره بمسجد درآمد و چون دانست که زخم کاری نیست زبان بشکر مهیمن منان گویا گردانید و حضرت خاقانی
که در محفه نشیند امیر فیروزشاه مانع آمده گفت که اگر مردم حضرت را سواره نه بینند بر حیات حضرت تردد خواهند کرد و فتنه عظیم حادث خواهد
بنابران خاقان عالی مکان پای در رکاب سعادت انتساب آورده بدولت و اقبال سوار شده نقاره در غایت مهابت فرو کوفتند آنحضرت از راه
بازار بباغ زاغان تشریف برد و اطبای جراحان بمعالجه آن زخم پرداخته در عرض چند روز شفای کامل الحصول پیوست یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید
قطعه سال تاریخ هشتصد و سی بود روز جمعه پس از ادای صلوات قضیه بس عجیب واقع شد در خراسان ولی بشهر هراة کجروی در بساط چون فرزین
خواست تا شه رخی زند شد مات القصه بعد از وقوع این قضیه غریبه میرزا بایسنغر بامر تفحص احوال احمد لر مشغول گشته از کشتن او پشیمان شدند و در میان
رخوت آن مردک کلیدی یافتند که در خانه نیمچه بآن گشاد یافت و مردم نیمچه گفتند که شخصی موصوف باین صفت درین خانه طاقیه میدوخت و بسیاری
از معارف پیش او می آمدند و ازانجمله یکی مولانا معروف خطاط بوده است و این مولانا معروف مردی بود با انواع فضایل و هنر موصوف و بحسن خط و لطف طبع
مشهور و معروف بغایت خوش محاوره و شیرین کلام و بواسطه وفور استعداد مرجع فضلا انام بود و نمدی اعلی پوشیدی و طاقیه نمد هم از آن جنس بر سر نهادی
و الف نمدی بر گرد آن پیچیدی در اوایل حال ملازمت سلطان احمد جلایر میکرد و در اواخر از وی متنفر شده روی بشیراز آورد و میرزا اسکندر که در آن
زمان حاکم آن دیار بود حسب المولوی را منظور نظر اعتبار ساخته در کتابخانه خاصه کتابت فرمود و مولانا معروف قبول کرده بود که هر روز پانصد
بیت کتابت نماید و در آن اوقات دو روز کتابت ننمود و چون آنچه در مجلس میرزا اسکندر مقرر شده قلیل الوقوع بود خدمت مولوی را طلبیده
از سبب تعطیل کتابت پرسید جواب داد که میخواهم که در یکروز هزار و پانصد بیت بنویسم میرزا اسکندر مسرور شده فرمود تا در موضعی مناسب خرگاه
و شامیانها برافراشتند و مولانا معروف آنجا نشسته آغاز کتابت کرد و یکی از شاگردان خود را بقلم تراشیدن تعیین فرمود و تا نماز دیگر مشغولی
نموده هزار و پانصد بیت در غایت لطافت نوشت و میرزا اسکندر او را بانعام و احسان خویش محظوظ و بهره ور گردانید و حضرت خاقان سعید

و شاهزادگان سمرقند شتافتند و یراقیان در الامان و جوانب ترکستان حدود ماوراءالنهر خرابی بسیار کردند

در آن زمان

میل فرمود

بعد از فتح شیراز مولانا معروف را بهراة کوچانیده در کتابخانهٔ همایون بکتابت فرمود و مستفیدان خراسان بعضی جهت تعلیم خط و زمرهٔ برای مصاحبت صحبت او مایل گشتند و او بمثابهٔ خویشتن دار و بزرگ منش بود که کاغذ میرزا بایسنقر را که جهت کتابت خمسهٔ شیخ نظامی بوی داده بود زیاده بر یکسال نگاه داشته نانوشته باز فرستاد و بدین سبب صورت کدورت مولانا معروف بر لوح خاطر میرزا بایسنقر نقش بست و درین وقت که آنجناب بدوستی احمد لر متهم گشت اورا حکم قتل فرمود و چند نوبت مولانا را بپای دار آوردند و آخر الامر در چاه قلعهٔ اختیار الدین محبوس کردند این مطلع از جملهٔ منظومات اوست که بیت ز ترک چشم تو هر تیر غمزه کآمد راست درون سینه نشست آنچنان که دل میخواست اما خواجه عضد الدین که دختر زادهٔ مولانا فضل الله استرابادی بود و جمعی دیگر از موافقان احمد لر مقتول بلکه محروق شدند و در آن اثنا بعرض میرزا بایسنقر رسید که احمد لر گاهی بملازمت حضرت نقابت منقبت سیادت مرتبت معارف شعار هدایت آثار امیر سید قاسم انوار قدس الله سره العزیز میرفته حکم فرمود که آنحضرت دیگر در خراسان نباشد و امیر قاسم عازم ماوراء النهر گشته غزلی گفت که مطلعش اینست بیت نمیدانم چه افتادست قسمت از قدر ما را که زین درگاه میرانند دایم دربدر ما را و چون حضرت سیادت پناهی قرین تاییدات الهی ببلدهٔ سمرقند رسید میرزا الغ بیگ گورکان مقدم شریفش را مغتنم دانسته لوازم تعظیم و تبجیل تقدیم رسانید و التوفیق من الله الکریم المجید

گفتار در بیان رفتن موکب همایون خاقانی بدار الملک سمرقند و مراجعت فرمودن در ضمان حمایت حضرت خداوند

چون بخلاف دستور معهود در جنگ براق اغلان سپاه نصرت نشان میرزا الغ بیگ گورکان را شکستی روی نمود درین فرصت که ذات فرخنده صفات خاقانی از زخمی که احمد لر زده بود صحت یافت جهت تدارک آن اختلال بجانب سمرقند نهضت فرمود و غرهٔ شعبان سنهٔ ثلثین و ثمانمائه از دار السلطنه هراة در حرکت آمده چون قبة الاسلام بلخ مضرب سرادقات سلطنت گشت میرزا بایسنقر که تا آنجا اقبال آسا ملازم موکب همایون بود بموجب التماس میرزا الغ بیگ و فرمان خاقان عالی مکان بصوب بلدهٔ فاخرهٔ هراة مراجعت فرمود و در شب پانزدهم ماه مبارک رمضان خواجه جلال الدین قنبر کبیر بکی را در اردوی شاه زاده بقتل رسانیدند و قاتل معلوم نشد و میرزا بایسنقر بعد از قطع منازل و طی مراحل بیست و یکم ماه مذکور در مستقر عزت نزول اجلال فرمود و خاقان سعید خصال بعد از رخصت میرزا بایسنقر از آب آمویه عبور کرده اکابر و اشراف سمرقند بلوازم استقبال استعجال نمودند و آنحضرت چون بدان بلدهٔ جنت صفت رسید از کیفیت محاربهٔ براق تفتیش فرمود و زمرهٔ از امرا و سرهنگان را چوب یاساق زده میرزا الغ بیگ چند روز از درجهٔ اعتبار و اختیار افتاد اما آخر الامر عرق ابوت در حرکت آمده نوبت دیگر شاه زاده بعواطف خاقانی در ایالت دار الملک صاحبقرانی مفتخر و مباهی گشت و براق از وصول خاقان آفاق بسمرقند خبر یافته دل از حکومت سغناق بر گرفت و فرار بر قرار اختیار کرد و آتش فتنهٔ او در دیار ترکستان صفت انطفا پذیرفت و پس از آنکه خاطر همایون فرمان ده ربع مسکون از تنظیم امور ماوراء النهر فراغت یافت در ضمان عنایت واهب العطیات عنان عزیمت بصوب هراة تافت و در یازدهم محرم سنهٔ ۸۳۱ بمقصد رسید و باغ زاغان از یمن مقدم شریف غیرت افزای ریاض جنان گردانید. در آن اثنا باری سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی را پسری کرامت فرمود و آن مولود عاقبت محمود بمیرزا ابابکر موسوم شده چند روز بساط عیش و سور و عشرت و سرور ممهد بود

ذکر نهضت همایون خاقانی بولایت عراق و آذربایجان کرت ثانی

در اوایل محرم الحرام سنهٔ اثنین و ثلثین و ثمانمائه بسمع اشرف اعلی رسید که اسکندر بن امیر قرا یوسف بار دیگر باشتعال نیران عصیان پرداخته و بعراق آمده سلطانیه را مسخر ساخته بنابر آن خاقان عالی مکان باجتماع لشکر ممالک ماوراء النهر و ترکستان و ختلان و حصار شادمان و قندز و بغلان و بدخشان و سیستان و غزنین و کابلستان و خراسان فرمان داد و در روز یکشنبه پنجم رجب همای چتر همایون فال از باغ زاغان بصوب آذربایجان در حرکت آمد بیت باسپ اندر آمد جهان کدخدای بجنبید چون کوه لشکر ز جای و غیاث السلطنة و الخلافة میرزا بایسنقر و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش برسم منقلای از پیش روان شدند و حضرت خاقان پاک اعتقاد بهر قصبه و شهر که میرسید بطواف مزار مشایخ عظام اقدام نموده مجاوران عتبات اولیا را از مایدهٔ انعام و احسان بحظی وافر محظوظ و بهره ور میساخت و چون در مملکت ری اعلام نصرت اعلام تا اوج سپهر فیروزه فام بر افراخت جهت اجتماع سپاه طبرستان و عراق و اصفهان و فارس و لرستان چند روز اتفاق توقف افتاده در آن ولایت میرزا ابراهیم سلطان از شیراز و میرزا رستم از اصفهان و امیر چقماق شامی از یزد و امیر ترخان از ابرقوه و امیر غیاث الدین از کرمان باردوی نصرت نشان رسیده بعز ملازمت خاقان جمشید منزلت فایز گشتند آنگاه لوای ظفر نگار از آن مملکت نهضت نموده بیست و یکم ماه رمضان سایهٔ وصول بر حوالی سلطانیه انداخت

انداخت وقبل از رسیدن خبر نصرت پیکر حماشگان اسکندر آن قلعه را گذاشته گریخته بودند و حضرت خاقان سعید در آن مقام رمضان را بپایان رسانیده بآداب روز عید قیام نمود و از آنجا به تبریز شتافته شب غازان از یمن نزول همایون غیرت روضه رضوان گشت و از تبریز رایات اعلام خورشید اقتباس بسلماس رفته در آن یورت خبر وصول اسکندر با لشکر قیامت اثر متواتر پیوست و حضرت خاقان بنصرت آیین بتعبیه سپاه جلادت قرین پرداخته میرزا ابراهیم سلطان را با شجعان فارس در برانغار جای داد و میرزا بایسنقر را با دلیران خراسان و مازندران بجوانغار فرستاد و قول را بفر وجود همایون مزین گردانیده و میرزا محمد جوکی را با چند هزار سوار شیر شکار مقرر ساخت که نزدیک بقلب آماده و مهیا باشند تا در هر طرف بکومک احتیاج افتد بشرایط معاونت مبذول دارند و از آنجانب اسکندر نیز میمنه و میسره و قلب سپاه ترکمانی را بنوعی بیاراست ع که حیرت مانده در آن دیده اولو الابصار و صباح روز شنبه هفدهم ذی حجه حجه مذکوره بیت دو جیش کینه ور از پای تا فرق چو ماهی حمله در جوشن شده غرق بمیدان قتال رسیدند و دلاوران طرفین بحمله شیران مقابله آتش قتال مشتعل گردانیدند و میرزا ابراهیم سلطان بنفس نفیس با طایفه از مردان شمشیر زن یلگی کرده آن لشکر شکن بر جوانغار مخالفان تاخت و برادر اسکندر امیر جهانشاه بمدافعه پیش آمده از دست برد سپاه فیروزی نشان پای ثبات و قرارش بسمت تزلزل پذیرفت و اسکندر بمدد برادر مرکب برانگیخته خون بسیاری از بردلان بر خاک خذلان ریخت و از اینجانب نیز جمعی از شجاعان بمعاونت میرزا ابراهیم سلطان بمیدان تاخته کارزاری روی نمود که از هول آن بهرام خون ریز در چادر ناهید گریخت ضربت شمشیر بر جسم جوانان دهان اجل خندان کرد و اصابت پیکان بر چشم و دل پهلوانان سیلاب خون در جریان آورد بیت چنین بود حال یلان تا سپهر بچون شفق لاله گون کرد چهر آنگاه هر دو لشکر عنان بمعسکر خود تافته آن شب تا صباح حارس و مراقب بودند و لحظه از اندیشه آنکه فردا مآل حال بکجا منجر خواهد شد نغنودند روز دیگر که چرخ خضر شیر اندود آفتاب بر سر کشید و از زمام خطوط شعاعی حشر کواکب را منهزم گردانید بیت بر آمد ز بهر صدای نفیر سلامت شد از مردمان گوشه گیر خاقان سکندر مکان و اسکندر رستم توان در برابر یکدیگر بتسویه صفوف لشکر پرداخته غریو کورکه و سورن زلزله در کوه و دشت انداخت و حمله مبارزان تهمتن تن شکاف در صف اعدا افکنده راهی بکوی عدم ظاهر ساخت و درین روز نیز حربی در غایت صعوبت بوقوع انجامید و امیر اسکندر کمال جلادت و مردانگی بظهور رسانید اما چون سعادت نبود کوشش بسیار چه سود بوقت استوا که خاقان مظفر لوا از ادای نماز چاشت و عرض نیاز بدرگاه کریم کارساز فارغ گشت و بار دیگر بر اسپ کوه پیکر سوار شده روی بسوی اعدا آورد تیر فتح و فیروزی از مطلع تاییدات ربانی طلوع نمود و همای نصرت و ظفر بر فرق خاقان عالی گهر جناح اقبال گسترد اسکندر چون حال بر آن منوال دید دست از ستیز و آویز باز داشته پای در وادی گریز نهاد و حضرت خاقان سعید بر تیسیر این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین ذوی الاقتدار تواند بود شکر نعمای الهی بتقدیم رسانیده فتح نامها باطراف ممالک محروسه فرستاد و میرزا محمد جوکی بهادر بموجب فرمان واجب الاذعان به تکامشی دشمنان توجه نمود تا ارزروم و صحرای موش رفته و آثار تسلط ظاهر کرده مراجعت فرمود و از اشرف الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا شرف الدین علی یزدی که در آن یورش ظفر آیت ملازم موکب عالی میرزا ابراهیم سلطان بوده منقول است که نوبتی تقریر فرموده اند که آنچه از کمال شجاعت و بسالت و وفور مردانگی و جلادت میرزا ابراهیم سلطان در ظاهر سلماس برای العین مشاهده افتاده اگر عشر عشیر آن مسموع میشد البته عقل معقول آن نقل زبان نمی گشاد رباعی ز آیین ثبات شاه اقلیم بچنگ خون شد ز حسد بروز هیجا دل سنگ ای خال ز کوههای سلماس سپس گر زا مصد اشرح دهند از دل تنگ و تاریخ این واقعه عظمی مضمون این نظم بلاغت انتما بوضوح می پیوند رباعی اسکندر ترکمان چو عصیان ورزید دارای جهان سزای او واجب دید از تیغ ابو الفتح چو بگریخت ز جنگ تاریخ شد از قدر ابو الفتح پدید درخلال این احوال قاصد میرزا الغ بیک کورکان از جانب ماوراءالنهر و ترکستان رسیده عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه در مغولستان میان سلطان محمود اغلان و براق اغلان محاربه اتفاق افتاد و براق روی بعالم آخرت نهاد و هم دران ایام از خراسان ایلچی آمده معروض داشت که شاهزادگان عالیشان میرزا مظفر بن میرزا بایقرا و میرزا پیر محمد کابلی و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد شیرازی از عالم مجازی انتقال نمودند و خاقان بیهمال از استماع خبر فوت دارای سپهر مداری اظهار ملال فرموده جهت ترویح روح ایشان بختمات کلام و اطعام طعام اشارت علیه مبذول داشت و بار دیگر از ماوراءالنهر مسرعی رسیده خبر رسانید که محمد غازی سلطان محمود اغلان را که یاغی شده بود بجهان جاودان فرستاد بیت کشتی تو کشتند ترا هم بمکافات تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت ذکر

نهضت رایت ظفر اقتباس از ظاهر سلماس بصوب قلعه النجق و مراجعت فرمودن از نواحی آنحصار در ضمان

عنایت مالک الملک مطلق چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از جانب اسکندر فراغت یافت در ششم محرم الحرام سنه ثلث وثلثین وثمانمائه از ظاهر سلماس کوچ فرموده عنان بارهٔ جهان نورد بصوب قلعهٔ النجق تافت و پس از وصول معتمدان متعلقان اسکندر که در آن حصن حصین بودند بصوب نیاز تیاغ و پیشکش بیرون فرستادند و چون آن قلعه در متانت با سد سکندر برابر است خاقان والاگهر بهمان قدر از منتسبان اسکندر راضی شده بجانب قشلاق قراباغ معاودت فرموده و در نوزدهم صفر بآن منزل رسیده بقارال آنجا امیر ابوسعید بن امیر قرا یوسف باردوی همایون پیوست و بسعادت بساط بوسی استسعاد یافته عنایت خسروانه شامل حال او گشت و حضرت خاقان سعید آن زمستان در قراباغ اران بپایان رسانیده حکومت تمامت مملکت آذربایجان را بامیر ابوسعید مفوض گردانیده و در پانزدهم ماه شعبان بعنایت بیمن طالع مسعود و بخت میمون فال نهاد روی بسوی مستقر عز و جلال و در هفتم رمضان بسلطانیه نزول اجلال فرموده ماه صیام در آن مقام گذرانیدند و چون هلال شوال بسعادت و اقبال جمال نمود بآداب روز عید پرداخته حکام ولایات فارس و عراق را مثل میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم و امیر غیاث الدین جقماق شامی رخصت انصراف ارزانی داشت و دوم شوال چتر ظفر مآل از سلطانیه بجانب دار السلطنه هراة در حرکت آمد و ششم ماه محرم الحرام سنه اربع وثلثین وثمانمائه باغ زاغان از یمن مقدم همایون غیرت افزای مرغزار جنان گشت بیت خسرو عادل جمشید وش با تأیید همچو خورشید به بیت الشرف خویش رسید اکابر ممالک محروسه عموماً و اعاظم خراسان خصوصاً مراسم پیشکش و نثار و لوازم تهنیت و استبشار بتقدیم رسانیدند و بزبان حال و قال مضمون این مقال مؤدی گردانیدند رباعی خجسته باد بتأیید ایزد متعال وصول رایت شاهی بمستقر جلال بهر مقام که آید بهر کجا که رود معین و حافظ او باد ایزد متعال

ذکر رفتن غیاث السلطنه والخلافه میرزا بایسنغر بقشلاق استراباد و بیان بعضی دیگر از وقایع و حوادث که در آن اوقات دست داد

رای ممالک آرای خاقان کشورگشا جهت بعضی از مصالح مملکت چنان اقتضا فرمود که قرة العین سلطنت میرزا بایسنغر بهادر فی سنه خمس وثلثین وثمانمائه در ولایت جرجان قشلاق نماید و امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان را با جمعی از نوئینان مقرر فرمود که در آن یورش ملازم موکب همایون شاهزاده باشند و میرزا بایسنغر در منتصف صفر سنه مذکوره عنان بارهٔ جهان نورد بصوب خطهٔ جرجان معطوف ساخت و بعد از قطع منازل و طی مراحل بدار الفتح استراباد درآمده اطراف آن مملکت را بیمن معدلت آرایش داده طرح قشلاق انداخت و در آن زمستان بوضوح پیوست که اسکندر کرت دیگر لشکر بآذربایجان کشیده و برادر خود امیر ابوسعید را بقتل رسانیده و چون فصل شتا درگذشت میرزا بایسنغر متوجه خراسان شده بدستبوس پدر بزرگوار مشرف گشت و در سنه ۸۳۶ پسر اسکندر را میرزاده یارعلی از پدر گریخته نزد امیر خلیل الله شروانی رفت و شروانشاه میرزاده را بند فرموده بدرگاه عالم پناه فرستاد و حضرت خاقان سعید او را منظور نظر تربیت اثر گردانیده در جرگهٔ شاهزادگان جای داد و در آن اثنا روزی آنحضرت جهت نظارهٔ کمان رعد که استاد فرخ ریخته گر ساخته بود و سنگ چهارصد من بدعوی می انداخت سوار شد و در شمال کوه باولیکاه که محل سنگ انداختن بود علیه از خواص و عوام از شهر بیرون آمده بودند خاقان سعید بر پشته سوار ایستاده تماشا میکردند ناگاه میرزاده یارعلی بدان مجمع در آمد و چون او جوانی بود در غایت حسن و صباحت و نهایت جمال و ملاحت مردم عاشق پیشه بی اندیشه ترک نظارهٔ کمان رعد داده سر در پی او نهادند و حضرت خاقانی از مشاهده این صورت متغیر گشته پس از آنکه بپایگاه جهان پناه خرامیده اشارت فرمود تا میرزاده یارعلی را بند کرده بجانب سمرقند بردند و درین سال در دار الملک شیراز میرزا ابراهیم سلطان را پسری دولتمند متولد شد و بمیرزا عبدالله موسوم گشت و در همین سال میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور گورکان که بشرف مصاهرت خاقان عالی مکان مشرف بود از عالم انتقال نمود و الصبا امیر محمد درویش که با آنحضرت دعوی خویشی میکرد و داروغه هراة بود در راه سفر آخرت پیش گرفت و آن منصب بولد ارشدش سلطان ابوسعید بهمت تعلق پذیرفت

ذکر شمهٔ از صفات فارس مضمار تفاخر غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنغر و بیان رحلت آنجناب از عالم فانی در ایام شباب و اوان جوانی

میرزا بایسنغر پادشاهی بود جامع محاسن شمایل و حاوی انواع مکارم و فضایل علو مکانش بمرتبهٔ که تاجداران روزگار در بارگاه خلایق پناهش در صف نعال نشسته بآن افتخار کردندی و رفعت شانش بمثابهٔ که تخت نشینان عالی مقدار در رکاب سعادت انتسابش غاشیه چاکری بر دوش گرفته لوازم فرمان بری بجای آوردندی همای عدل رحمت گسترش در هوای فضای جهان جناح پروبال

پر و بال اقبال نگشود که کبوتر و قمری در آشیانهٔ شاهین بفراغت می‌غنود و عام و خاص دست سخاوت پرورش آن سان گوهر بار گشت که شعشعهٔ صحن زمین از اشعهٔ سپهر برین در مراتب
درگذشت لمعهٔ از رای ملک آرای او اگر به پیکر قمر رسیدی سرمایهٔ نور تا صبح روز نشور بخورشید بخشیدی و تیر تدبیر اصابت تاثیرش چون در شب دیجور حوادث لامع
گردیدی ظلمت مصایب نوایب را با ضیاء بشارت حصول نجح و مآرب مبدول گردانیدی با وجود وفور جاه و جلال و کثرت حشمت و اقبال بمجالست ارباب علم
و کمال بغایت راغب و مایل می‌بود و در تعظیم و تبجیل اصحاب فضل و هنر هیچ وقتی از اوقات اهمال و اغفال نمینمود و خردمندان کامل از اطراف و اکناف ایران
و توران بهراة آمده در آستان مکرمت آشیانش مجتمع میبودند و بلغاء وافر فراست و فصحاء صاحب کیاست از اقطار امصار عراق و فارس و آذربایجان
بدرگاه عالم پناهش شتافته صبح و شام ملازمت مینمودند و آن شاهزادهٔ عالیشان در تربیت و رعایت تمامی آن طایفهٔ گرامی کوشیده همه را بوفور انعام و احسان
مسرور و شادمان میساخت و هر کس از خوش نویسان و مصوران و نقاشان و مجلدان در کار خویش ترقی میکرد به سعی همت عالیش میپرداخت بیت بود شهی
چو سلطان بایسنقر بعقل و عدل و احسان و هنر   و آن شاهزادهٔ عالیجناب در عنفوان اوان شباب بشرب شراب شغف تمام داشت و مجلس
کامرانی و اوقات زندگانی را براح ریحانی و بادهٔ ارغوانی خرم میداشت هر صباح که جام زرنگار مهر در بزم سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار
سیمتن خوشگوار طلبیدی و هر شام که قدح سیم اندام هلال در مجلس ثوابت و سیار بگردش درآمدی از دست خوبرویان ماه دیدار جام بادهٔ کهنساله
درکشیدی چون این معنی از حد اعتدال تجاوز نمود حرارت شراب لطیف در مزاج شریف تصرف تمام کرده اسباب مرض قوی گشته استقامت ذات خجسته صفات
روی بانحراف آورد و اطبای حاذق و حکمای مدقق هرچند در معالجه سعی نمودند بجائی نرسید و آن خسرو حشمت آیین در صبح شنبه هفتم جمادی الاولی سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه
از عالم فانی بجهان جاودانی منزل گزید چون حضرت خاقان سعید ازین حادثهٔ هایله آگاهی یافت در غایت اندوه و حسرت از باغ زاغان بباغ سفید که مسکن
شاهزادهٔ مرحوم بود شتافت و بعد از تقدیم شرایط تجهیز و تکفین بر نهج سنت سید المرسلین علیه السلام نعش شهریار را از باغ برگرفته بمغفرت مآب نماز گزارد حضرت
خاقانی بهمانجا توقف نموده امرای عظام و اکابر ایام تابوت را برداشتند و بمدرسهٔ شریفه مهد علیا گوهرشاد آغا برده بخاک سپردند و در آن روز جمیع امرا
و وزرا و سادات و علما و عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا لباس کبود و سیاه پوشیده بودند و از کمال تنگدلی و اندوه نمونهٔ فزع اکبر و صیحهٔ صبح محشر ظاهر مینمودند تا چهل روز هر روز
حفاظ آیات قرآنی در آن مدرسهٔ شریفه بختمات کلام ملک علام میپرداختند و امرای عظام و خدام بارگاه سپهر احتشام خواص و عوام انام را از مطعومات و حلاوا
محظوظ و بهره‌ور میساختند بعد از آن پادشاه وافر احسان خلایق را از جامهٔ کبود و سیاه و سوگواری بیرون آورده بتغییر لباس امر فرموده دست در حبل متین
صبر و شکیبائی زد و چون این خبر محنت اثر بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ گورکان اظهار اندوه و اضطراب فرموده جهت اقامت مراسم تعزیت بدار السلطنهٔ هراة
شتافت و سعادت دستبوس پدر بزرگوار دریافته جراحت آن مصیبت تازه گشت و نوبت دیگر ناله و نفیر از میر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر درگذشت
و آخر الامر چنانچه عادت جهانیان است همگنان تسکین یافته بساط تعزیت را در نوشتند و حکام ولایات بمقر عز خود شتافته بعیش و عشرت مشغول گشتند
ع آیین جهان همیشه بود است چنین   مدت حیات میرزا بایسنقر سی و هفت سال و چهار ماه بود و یکی از فضلای وقت این رباعی در تاریخ وفاتش نظم
نمود   نظم   سلطان سعید بایسنقر بهرام   گفتا که بگو باهل عالم خبرم   من رفتم و تاریخ وفاتم این است   بادا بجهان عمر دراز پدرم   از میرزا بایسنقر سه پسر
یادگار ماند باین ترتیب میرزا رکن الدین علاء الدوله میرزا سلطان محمد میرزا ابو القاسم بابر و حضرت خاقان سعید بعد از فوت فرزند رشید مناصب
او را بمیرزا علاء الدوله تفویض نموده جهت میرزا سلطان محمد و میرزا بابر مواجب و مرسوم تعیین فرمود

گفتار در بیان نهضت لوای ظفر پیکر بجانب آذربیجان جهت دفع شر سکندر و ذکر بعضی از نوایب زمانهٔ غدار و مصایب سپهر ستمگار

در اوایل سنه
ثمان و ثلثین و ثمانمائه از انهاء امیر خلیل الله شروانی بمسامع علیه حضرت خاقانی رسید که اسکندر بن امیر قرا یوسف از ضبط آذربایجان فارغ گردیده و
تخریب قلاع و بلاد شروان را پیش نهاد همت گردانیده بنابر آن خاقان سعادت نشان بار دیگر عزم عراق و آذربایجان فرمود اکثر امرا این یورش را
موافق مصلحت دولت نمیدانستند و خاقان بلند منزلت را بفسخ آن عزیمت ترغیب مینمودند اما امیر جلال الدین فیروزشاه در خلوتی معروض داشت
که چون امسال میرزا بایسنقر از عالم انتقال نموده بعضی از مردم کوته نظر تصور کرده اند که بدان جهت قصوری بحال عساکر منصور راه یافته مناسب آنکه سفر
آذربایجان باتمام رسد و این سخن در ضمیر چنین کشورگیر جای گرفته فرمان همایون باحضار جنود ممالک محروسه نفاذ یافت و امیر قراباتین بحکومت دار السلطنه

هراة مقرر گشته امیر علی شغانی و خواجه رمضان تونی بضبط اموال دیوانی تعیین یافتند و اعلام نصرت اعلام دوم ماه ربیع الثانی در ضمان حمایت سبحانی از مستقر سریر دولت و جهانبانی در حرکت آمده و چنانچه عادت آن پادشاه نیکو اعتقاد بود در اثنای راه بزیارت مراقد اولیا و اهل الله مبادرت نموده مجاوران مزارات و فقرا را بصلات و صدقات نواخته از روحانیت اکابر عباد و زهاد استمداد همت نمود و روز بروز حکام و سرداران باردوی همایون می پیوستند و لوازم پیشکش و نثار بجای آورده نوازش می یافتند و چون ممالک ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت هجوم جنود زمستان از سرما و برف و باران بمرتبهٔ انجامید که حرکت از آنجا محال نمود لاجرم اشارت علیه نفاذ یافت که امرا و ارکان دولت بوریاها ساختند و در آن ولایت طرح قشلاق انداختند و چون اسکندر از وصول موکب ظفر اثر واقف شد مملکت آذربایجان بازگذاشته رایت هزیمت برافراشت و اشراف و اعیان آنجا روی بدرگاه سپهر پایه فلک اقتدار آوردند و امیر خلیل الله شروانی بشرف دستبوس فایز گشته باصناف الطاف اختصاص یافت و مقارن آنحال امیر جهانشاه بن قرا یوسف برهنمونی سعادت و اقبال بدرگاه سلطنت و استقلال شتافت و منظور نظر التفات و عنایت بی نهایت گشت و در اثنای این اوقات میرزا ابراهیم سلطان

نسخه چهاردهم را در شیراز عارضهٔ دست داد که هر چند اطبا در مداوا سعی کردند مفید نیفتاد و در چهارم شوال سال مذکور طایر روح شریف آن شاهزادهٔ سعید از قفس قالب باشیانهٔ قدس پرواز نمود و میرزا ابراهیم سلطان بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و تربیت اهل فضل و هنر و رعایت هنرمندان و دانشوران از سایر سلاطین دودمان صاحبقران ظفر قرین امتیاز تمام داشت و در باب تقویت امور شریعت بیضا و ترویج مهام ملت غرا همواره علم سعی و اهتمام می افراشت و کتاب بلاغت آیات ظفرنامه که خامهٔ تکلیف ارباب عمامه هرگز چنان تألیفی در سلک نگارش نکشیده بیمن التفات آنخسرو فرخنده صفات بعرصهٔ ظهور رسید و اشرف الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا شرف الدین علی یزدی را بسبب تصنیف آن نسخهٔ شریف بنوعی منظور نظر انعام و احسان گردانید که صیت آن اطراف آفاق مشهور گردید القصه چون خبر وفات آن شاهزادهٔ صاحب تائید بحضرت خاقان سعید شنید بار اندوه خرمن صبر و شکیبائی آن مهر سپهر کشورگشائی را محترق گردانیده قلق و اضطراب بسیار نموده لوازم سوگواری و تعزیت داری بتقدیم رسانید آخر الامر باقتضای ربانی رضا داده و تن بتقدیر سبحانی نهاده باطعام طعام و ختمات کلام ملک علام اشارت فرموده و منشور حکومت فارس بنام خلف صدق شاهزادهٔ مرحوم میرزا عبدالله نوشته سرانجام امور ملک و مال آن ولایت را بشیخ محب الدین ابوالخیر تفویض نموده بعد از آن اوقات امیر ناصرالدین خاوندشاه بن امیر ارغونشاه برادر امیر جلال الدین فیروزشاه که بعد از فوت میرزا رستم حکومت اصفهان تعلق بوی گرفته بود در ری بعالم آخرت انتقال نمود و درین سال در بلده و بلوکات هراة بلیهٔ وبا و طاعون طغیان کرده بسیاری از خلایق روی بعالم آخرت آوردند و شدت آنحال بمرتبه بود که در یکروز ده هزار کس در شهر و بیرون فوت شدند و این خبر صعوبت اثر چون متعاقب و متواتر باردوی همایون میرسید و موجب توزع خاطر اکابر و اصاغر عسکر میگردید بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت تا که هر مکتوبی که از خراسان باردو رسید کسی آنرا مطالعه ننماید و همچنان سربسته بنواب کامیاب رسانند و هم در یورت قشلاق خبر رسید که امیر الیاس خواجه که در قضیهٔ ارکان بنابر عرض مرض از ملازمت موکب همایون مهجور گشته بود از عالم انتقال نمود و آنحضرت بر فوت او تاسف خورده ارکان را بپسرش سید یوسف خواجه برسم سیورغال عنایت فرمود

ذکر نهضت حضرت خاقان سعید بجانب دار الملک آذربایجان و رفتن میرزا محمد جوکی بهادر از عقب اسکندر باذربایجان

چون جمشید خورشید از طول مکث در زمستان خانهٔ حوت ملول شد متوجه منزل بهرام گردید و لشکر سرما از طلیعهٔ سپاه ربیع عزیمت هزیمت نموده نسیم فروردین روحی تازه بقالب نباتات بخشید حضرت خاقان سعید از یورت قشلاق در حرکت آمده و فارس مضمار تهور میرزا محمد جوکی بهادر را برسم ایلغار از عقب اسکندر ارسال داشت و موکب همایون در ضمان عنایت ملک بیچون باهستگی طی مسافت فرموده مرغزار و جای ازیمن مقدم مجسته صفات نضارت ریاض جنان داد و در آن مقام سادات و قضات و اعیان و اشراف تبریز لوازم استقبال بجای آورده عواطف خسروانه همه را نوازش و رعایت فرمود و آنحضرت تابستان و تیرماه در دار الملک آذربایجان بدولت و اقبال گذرانیده در آن زمستان بصوب قراباغ اران توجه نمود اما میرزاده محمد جوکی بهادر در جستجوی اسکندر تا آذربیجان عنان بکران بازکشید و چون از وی نشان نیافت روزی چند در آن ولایت باستراحت پرداخت و امیر قرا عثمان در آن ایام مراسم ضیافت و مهمانداری بتقدیم رسانید و میرزا محمد جوکی میل مصاهرت آنجناب کرده کریمهٔ از مخدرات خاندانش را خطبه فرمود و امیر قرا عثمان ملتمس را اجابت نموده زهرهٔ برج امارت قرین دُرّی سپهر سلطنت گردید

کردید و در دوازدهم ربیع الاول سنهٔ ۸۳۹ بینهما عقد مصالحت بوقوع پیوست و چون این خبر بعرض حضرت خاقان سعید رسید و لد رشید از تحتین بسیار فرمود و در مراجعت امیر مودود شاه زاده بخدمت پدر بزرگوار بازگشته بشرف دستبوس استسعاد یافت و هم دران ایام خاقان فلک احتشام عنان عزیمت بصوب قراباغ تافت و بیستم ربیع الثانی یورت قشلاق از پرتو ماهچهٔ رایت خاقانی زینت بروج آسمانی یافت و از آن منزل خسرو عادل شیخ نور الدین محمد بن شیخ مرشد الدین کازرونی را برسم رسالت بروم فرستاد و بپادشاه آمد یار سلطان مراد پیغام داد که اسکندر بن قرا یوسف پیوسته در غیبت موکب همایون متعرض مملکت آذربایجان می شود و چون خبر یکتا مصعور توقع آن می کرد فرار برقرار اختیار مینماید لایق آنکه اگر التجا بآن آستان نماید ملازمان او را گرفته بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستند تا رعایای آذربایجان از فتنه و فساد او امان یابند

گفتار در بیان معاودت رایات ظفر پناه و تفویض فرمودن حکومت آذربایجان بامیر جهانشاه

نظم
چون باد بهار تیز خواست
از سبزه و گل جهان بیاراست
شد برج حمل چو صحن گلشن
از پرتو آفتاب روشن

خاقان ستوده خصال در پانزدهم شوال سال هشتصد و سی و نه از قراباغ اران بصوب اوجان حرکت فرمود و بعد از وصول بدان مقام فرح انجام زمام حکومت تمام ولایت آذربایجان را در قبضهٔ اقتدار امیر جهانشاه بن امیر قرا یوسف نهاد و او پیشکشهای پادشاهانه کشیده جشنهای خسروانه ترتیب داد و چون خاطر خطیر پادشاه ملک بخش کشورگیر از ضبط و نسق امور مملکت آذربایجان فراغت یافت عنان همت جهان نورد بجانب دار السلطنه هرات معطوف ساخت و دوم ربیع الآخر سنهٔ اربعین و ثمانمائه در عین دولت و اقبال بمستقر جاه و جلال رسید اکابر و اعیان خراسان که مدت دو سال در هجران خدام بارگاه سلطنت و استقلال گذرانیده بودند از غبار موکب همایون دیدهٔ انتظار کشیده را منور گردانیدند و بلوازم نیاز و نثار قیام نمودند و آنحضرت همه را بنواختی نواخته روی بتمهید بساط عدالت آورد و در رعایت حال عامهٔ رعایا و رفاهیت کافهٔ برایا بمرتبهٔ مبالغه نمود که مزیدی بر آن متصور نتوان کرد و هم دران ایام شیخ نور الدین محمد مرشدی از سفر روم بازگردید و سخنان محبت آمیز که از سلطان مراد شنیده بود بعرض رسانید و بعد ازین وقایع چند سال خاقان ستوده خصال در منتزهات ولایات خراسان بسعادت و اقبال اوقات شریف مصروف داشت و همواره در انتظام مهام ملک و ملت و سرانجام امور دین و دولت رایت سعی و اهتمام می افراشت ملوک کامکار و سلاطین نامدار سر اطاعت بر خط فرمان نهاده و دست عنایت ربانی و انامل مشیت سبحانی ابواب آمال و امانی بر روی روزگار طبقات انسانی گشاده همای همایون بخت و کامرانی در هوای دولت و جهانبانی طایر و ساغر مالامال طرب و شادمانی در بزم حیات و زندگانی دایر والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله المعصومین

ذکر کشته شدن اسکندر بدست پسر بداختر

از ثقات روات مرویست که اسکندر بن قرا یوسف را پسری بود قباد نام و قباد با محبوب ترین همگنان پدر که مسمات بخان سلطان بود و لیلی لقب داشت تعلق و تعشق میورزید و در آن اوان که خاقان عالی مکان از آذربایجان بجانب خراسان معاودت فرمود اسکندر بقلعهٔ النجق رفت و با قباد و لیلی آغاز خشونت و بد مزاجی کرد بنابر آنکه شمابچه جهت ساوری و پیشکش برای مولانا جع یعنی میرزا شاه رخ فرستاده بودید قباد و لیلی هرچند باقامت عذرهای معقول زبان بگشودند معقول نیفتاد و ایشان را بقتل تهدید میداد بنابر آن قباد و لیلی تصور نمودند که اسکندر بی تعشق ایشانرا برده باید یکدیگر شرط مشورت بجای آورده بقصد جانش کمر کین بستند و در شبی که اسکندر شراب بسیار خورده و بر بام قلعه خفته بود لیلی بخلاف معهود نردبان را بالا کشید و قباد ببام بالا رفته خنجری بپدر رسانید اسکندر از خواب درآمده تصور آنکه مقصدی قتل او چکار نه بیست زبان باستعانت قباد در آورد داد و آن پسر بد اختر تیغ میراند تا پدر را بعالم دیگر فرستاد

ذکر آمدن ایلچی چیچکتو قانام از نزد والی مصر و شام و بیان بعضی از حوادث ایام و وقایع مشهور اعوام

در وقتی که سلطنت مملکت مصر تعلق بملک اشرف گرفته بود میر آخورش جقماق بیک بمساعدت بخت بیدار شبی در خواب دید که حضرت شاه رخ او را برداشته بر سریر پادشاهی نشاند از غایت نشاط و انبساط بحالت یقظه و انتباه آمده چون گل از نسیم نسیم سحری متبسم بود و بایالت مملکت مصر امیدوار گشته خاطر بران قرار داد که هرگاه غنچهٔ مراد او در چمن امل از پرتو نوال ایزد عز و جل بشکفد با حضرت خاقان سعید طریق مصافات دقت مسلوک دارد و چون ملک اشرف فوت شد ارکان دولت و اعیان حضرت از جملهٔ عظام امرا جقماق بیک را قابل سلطنت یافتند و با آنکه معهود نبود که میر آخور قایم مقام پادشاه کرد داورا بر سریر پادشاهی و سروری نشاندند الملک الظاهر لقب دادند و لوازم اطاعت و چاکری بجای آورده دل بر سلطنتش نهادند چون جقماق بیک در ملکت داری متمکن گشت بنابر مقدمهٔ مذکور چیچکتو قار اکه در سلک خواص امرا منتظم بود با تبرکات لایقه و تنسوقات بعضه

جهت تمهید بساط وداد و وفاق و رفع شیوهٔ خلاف و نفاق بدرگاه عالم پناه فرستاد و چیچکتو قا در شهور سنهٔ ثلث و اربعین و ثمانمائه بدار السلطنه هراة رسیده بعد از سه روز بوسیلهٔ امراء عظام سعادت تقبیل انامل خاقان گردون غلام دریافت و آنحضرت بزبان لطف و مرحمت احوال ملک ظاهر ازوی پرسید و اظهار محبت و وداد فرمود و جهت او در دست راست در خرگه نوئینان بزرگ جای جلوس تعیین نمود و در آن روز طوی عظیم ترتیب کرده بودند و اکثر ظروف و اوانی که بمجلس همایون در آورده بودند مجسم از طلاء احمر بود و بدر و گوهر ترصیع داشت و چیچکتو قا بعد از اکل طعام مسوّی در کمال اعزاز و احترام بمقام خویش بازگشته شاهزادگان عظام و امراء ذوی الاحترام بنوبت او را طوی دادند و اسپان تازی نژاد و بارنیهای زرکار و خلع شاهوار جهت او فرستادند و در آن ایام چیچکتو قا بموقف عرض رسانید که سلطان جقماق پنج کتاب معتبر از کتابخانهٔ پادشاه هفت کشور طلب داشته تاویلات حجة اهل سنت و جماعت مؤلف شیخ ابو منصور ماتریدی تفسیر کبیر علامه رازی شرح تلخیص جامع مصنف خواجه مسعود بخاری شرح کشاف مولانا علاء الدین پهلوان روضه در مذهب شافعی و با آنکه مجموع این کتب در کتابخانهٔ همایون موجود بود حضرت خاقان سعید فرمود که هر پنج کتاب را بخط خوب نوشته و جدول کشیده تسلیم چیچکتو قا نمودند و در وقتی که چیچکتو قا اجازت مراجعت طلبید خاقان سعید نوبت دیگر او را طوی داد و جهت سلطان جقماق تبرکات پادشاهانه و سلاکات خسروانه تعیین فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی بایلچی انعام نمود و هر یک از پنجاه نوکر او را اسپ و جامه و هزار دینار عنایت فرمود و مقرر شد که مولانا حسام الدین مبارکشاه پروانچی برسم رسالت مصحوب ایلچی بمصر رود و در هژدهم رجب سنه مذکور چیچکتو قا مرخص گشته روی براه آورد و چون بموجب فرمان ملک ظاهر داعیه داشت که براه اصفهان و شیراز و یزد و کاشان عبور نماید حضرت خاقان سعید سرعان بآن بلاد فرستاده پیغام داد که در وقت در آمدن ایلچی بشهر آیین بندند و از هر چهار شهر مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی باو رسانند و درین سال واهب متعال میرزا علاء الدوله را در شب سیوم ماه شعبان پسری کرامت فرمود و آن فرزند ارجمند بسلطان ابراهیم موسوم گشت و جهت ضبط تاریخ ولادت این مصراع که ع تاریخ شود شب سیم از شعبان بر خاطر یکی از اهل فضل گذشت و هم درین سال امیر قربان شیخ که در آستان سلطنت آشیان خاقان عالیشان اعتبار بسیار داشت رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و از آثار خیر او در خیابان هراة مدرسهٔ متکلف موجود است و بسیر شوده تا تحریر این اجزا ضیاء الدین محمود رزقه الله علما نافعا در آن بقعه بلوازم تدریس اشتغال دارد و در سنهٔ اربع و اربعین و ثمانمائه امیر خسرو عادل علاء الدین علیکه کوکلتاش که عمر مبارکش از نود متجاوز بود از عالم رحلت نمود در گنبد مدرسهٔ که در سر خیابان هراة ساخته و پرداخته معمار همت اوست مدفون گشت از آثار خیر امیر علیکه رباطی است که در پنج فرسخی هراة بجانب شمال آن بقعه بود در کمال وسعت و رفعت و تا غایت که سنین هجری بسنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه رسیده اکثر بیوتات آن عمارت بر جاست القصه حضرت خاقان سعید بعد از فوت امیر علیکه مناصب او را بولد ارشدش امیر ابو الفضل تفویض فرمود و یکی از فضلا این قطعه را در تاریخ وفاتش نظم نمود قطعه میر دریا دل علیکه آنکه او در سلطنت منتظم شد در زمان شاهرخ سلطان لدیک رحمت حق بر روان تست در تدبیر ملک زان شود تاریخ فوتت رحمة الله علیک و هم در سنهٔ مذکوره خبر بدار السلطنه هراة رسید که مولانا حسام الدین مبارکشاه که بجانب مصر رفته در غزه که از اعمال قدس است وفات یافته پسرش امیر رحیم داد مصحوب چیچکتو قا نزد سلطان جقماق رفته و پرتو عنایت سلطانی بر وجنات احوالش تافته مقارن این حال از جانب کابل و غزنین خبر آمد که بانوی عظمی ملکه آغا بنت خضر اوغلان که در اوایل حال بحبالهٔ نکاح میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان بسر میبرد و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا ازوی متولد شدند و بعد از شهادت میرزا عمر شیخ خاقان سعید او را در حرم خویش جای داد و میرزا سیورغتمش ازوی در وجود آمد از عالم فانی بریاض آنجهانی انتقال نمود از آثار ملکه آغا در قبة الاسلام بلخ مدرسهٔ رفیع و وسیع در کمال تکلف و تزیین موجود است و مدفن آن خاتون محتشمه گنبد همان بقعهٔ شریفه است و در بلدهٔ فاخرهٔ هراة ملکت آغا خانقاه و دار الحدیث و دار الشفا و دو حمام ساخت و در نه فرسخی هراة در میان دره زنگی و چهل دختران رباطی وسیع طرح انداخت درین سنوات بواسطهٔ تواتر فترات اکثر این بقاع روی بانهدام آورده و تا غایت هیچ صاحب دولتی میل بتجدید عمارت نکرده والتوفیق من الله تعالی انه قادر علی ما یشاء و کفی

در بیان نهضت حضرت خاقان سعید بجانب نشاپور بسبب عصیان ملک کیومرث رستمداری و رفتن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بعراق جهة تشیید قواعد سلطنت و شهریاری

در سنهٔ خمس و اربعین و ثمانمائه ملک کیومرث رستمداری که تا آن غایت نسبت بآن مهر سپهر کامکاری در طریق چاکری و فرمانبرداری سلوک می نمود قدم از جادهٔ طاعت گذاری بیرون نهاده جمعی از سپاه

از سپاه رستمدار را تباه ساخت حدود دری بدوان فرمود و غبار فتنه و آشوب در آن ملک ارتفاع یافته چون این خبر بدار السلطنه هرات رسید خاقان هفت
کشور با سپاهی قیامت اثر در اوایل بهار سنه ۸۴۶ متوجه دفع شر مخالفان بد اختر گشت و چون نواحی نیشاپور از فر مقدم خاقان منصور برتبت از سپهر خضرا در گذشت
سیلاب رعب و هراس اساس طغیان ملک کیومرث را از بنیاد برداده قاصدان سخندان با آستان سلطنت آشیان فرستاد و بزبان عجز و نیاز عرضه داشت نمود
که مرا چه زهره که اندیشه مخالفت خدام بارگاه خلافت بر خاطر گذرانم و مقابله فوجی از سپاه نصرت پناه را پیش نهاد همت گردانم اگر غرض همایون انقیاد
و متابعت است بنده و خدمتگارم و اگر میل ولایت و مملکتست بهر کس فرمان شود میسپارم امرا بنظام شرح عجز و اضطرار ملک کیومرث را عرض کرده بزبان
حسن مقال نایره خشم خاقان سعود خصال را منطفی گردانیدند و در باب تعیین حاکمی که ضبط بلاد عراق تواند نمود شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و در آن
اثنا امیر جلال الدین فیروز شاه گفت که درین اوقات که شیخ بهاء الدین عمر از سفر حجاز بدار السلطنه هرات رسید چنین فرمود که در باب تخته قزوین بر سر تربت حضرت
زبدة السالکین شیخ احمد غزالی قدس سره بر ما ظاهر گردید که اکابر اولیا میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر را بسلطنت عراق برداشتند و علم دولت آن
شاهزاده جوان بخت را در آن ممالک برافراشتند بنا بر علی هذا خاقان مظفر لوا حکومت ولایت سلطانیه و قزوین و ری و قم تا آن در تیر برج کشورستانی
ارزانی فرمود و گوش شاهزاده را بدرر نصایح سودمند زینت داده شرف رخصت عنایت نمود و امیر جلال الدین فیروز شاه در ملازمت میرزا سلطان
محمد تا بسطام تشریف برده از آن مقام رفیق اعزاز و احترام مراجعت کرد و چون میرزا سلطان محمد بمقصد رسید لوای عدل و احسان برافراشت مردم بسیار از
اطراف بلاد و امصار روی بدرگاه شاهزاده آوردند و سرداران گردن کش و لشکرکشان رستم وش در سلک سایر خدام شرف انتظام یافته خاک قدم
همایونش را توتیای بصر کردند لاجرم دخل شاهزاده بخرج وفا نکرده دست تصرف بجهة بعضی از اهل مقول دراز فرمود و این خبر بدار السلطنه هرات رسیده خاقان شریعت
پرور فرمان داد که سلطانیه و قزوین سیورغال میرزا سلطان محمد باشد و در سایر ولایات عراق دخل نماید و خواجه شمس الدین محمد بخاری بضبط ولایاتی که از شاه
زاده باز ستدند متعین شد و از وقوع این حکم میرزا سلطان محمد متأثر گشته مهم بدان انجامید که شعار مخالفت و عصیان ظاهر گردانید چنانچه کیفیت آن
داستان را ع گر عمر بود قلم بیان خواهد کرد

ذکر شمه از احوال امیر جلال الدین فیروز شاه و مریض شدن خاقان عالیجاه

امیر فیروز شاه بن ارغون شاه بغایت حمیده خصال و پسندیده افعال بود و از اوایل ایام جوانی تا اواخر اوقات زندگانی بقدم اخلاص ملازمت خاقان سعید
میمون مینمود و روز بروز مهم او در اعتبار و اعتبار ترقی میکرد تا من حیث الاستقلال زمام تمام مهمات ملک و مال را بقبضه اقتدار درآورد و بی شایبه تکلف
و شحنوزی آن دو حه چمن سروری در ایام دولت و اقبال همیشه سرانجام مهام سادات و علما و مشایخ و فقرا و رعایا و مساکین را بر ذمه همت خود واجب
و لازم میشناخت و در رفاهیت احوال کافه برایا و اشاعت خیرات و مبرات خالصاً لله تعالی پیوسته همت عالی نهمت مصروف میساخت و در درون
و بیرون دار السلطنه هرات و سایر ممالک و ولایات بقاع خیر از مدارس و مساجد و خوانق و رباطات و حیاض بنیاد نهاده باتمام رسانید و باقامت بقاع
و قری بسیار ارتفاع آن بقاع را معمور و آبادان گردانید بهر کس از جفای روزگار و آسیب زمانه ستمکار مضطر شده دست امید در دامن عاطفتش زد اگر چه مانند
چنار تهی از درم و دینار بود چون پای در دولت سرای او نهاد مانند گل جیب و دامن او از زر تمام عیار گشته بیت در ابر اگر دست تو گیت غایت صیت
ننهد دست تهی بیرون نکند هرگز از چنار و بعد از فوت امیر علیکه کوکلتاش اعتبار و اختیار امیر جلال الدین فیروز شاه از پیشتر بیشتر شده سایر امرا
و ارکان دولت را در هیچ امر از امور ملک و مال اختیار نماند و هر کس را آنجناب بمهمی تعیین مینمود هیچ آفریده خلاف آن تصور نمیتوانست فرمود و این معنی
بر خاطر همایون پادشاه ربع مسکون گران می آمد اما چون از نوئینان دیگری نبود که بمصالح امور مملکت پردازد تغافل پادشاهانه شعار روزگار همایون آثار
میساخت و در سنه سبع و اربعین و ثمانمائه امیر جلال الدین فیروز شاه امیر عماد الدین محمود جنابذی را که بصنوف فضایل و کمالات اتصاف داشت بضبط
اموال بلخ مقرر گردانید و سید از قبول آن عمل استعفا جسته هر چند در آن باب مبالغه نمود بجایی نرسید و بکراهت تمام بموجب فرموده امیر سید عالی مقام
متوجه قبة الاسلام بلخ گشت حضرت خاقان سعید در وقت رخصت او را گفت که تحقیق نماید که اموالی را که در آن الکا از دیوانی از راه بلخ بهرات آورده بود
چه مبلغ و مقدار بوده زیرا که بسمع اشرف اعلی رسیده بود که نوکران امیر فیروز شاه دست تصرف بآن جهات دراز کرده اند و ایضاً سید عماد الدین
با فراغ محاسبات سه ساله سرکار بلخ مأمور گشت و چون در آن سال بحسب اتفاق میرزا محمد جوکی بهادر در حدود بلخ بود حضرت خاقان سعید میدانست

که در اموال آن ولایت فوت و فرو گذاشت بسیار واقع است و اگر تعلق بنواب امیر فیروزشاه دارد دست نتوانند که بی مدد آن مهم را فیصل دهد فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که مهمات قبة الاسلام بلخ را بحضور و مشورت فرزندی میرزا محمد جوکی تحقیق نمایند و حال آنکه شاهزاده را نسبت با خبایات منقلبت سوء مزاج تمام بود ع وای بر حال کسی کش غم کند غمخوار کی القصه چون سید عماد الدین محمود بمقصد رسید باتفاق نواب میرزا محمد جوکی بهادر تحقیق معاملات و افراغ محاسبات و ضبط اموال و جهات پیش نهاد همت گردانید و بتصرف و تقصیر بسیار متوجه وکلاء امیر فیروزشاه شده در آن باب دقیقه منقح ترغیب داد و قبل از آنکه سید از بلخ مراجعت نماید در شهور سنهٔ مزاج شریف حضرت خاقان سعید از جادهٔ اعتدال منحرف شده بسر حد اعتلال رسید و ضعف قوت گرفته قوی بغایت ضعیف گشت و این خبر در اطراف هفت کشور شیوع یافته ممالک جهان خصوصاً خراسان چنان آشفته و پریشان گشت که شرح آن در حیز بیان و امداد قلم و مداد تیسیر پذیر نیست و امیر جلال الدین فیروزشاه اطبا مسیحا دم و حکماء خضر مقدم جمع آورده در ازالهٔ علت و استرداد صحت و ترتیب ادویه و ترکیب اشربه و اغذیه اشتغال می نمودند و درویشان و گوشه نشینان دست تضرع و نیاز بر آورده از درگاه حکیم علی الاطلاق شفاء ذات فایض البرکات خسرو آفاق را مسالت می نمودند و عاقبت عنایت ایزدی شامل حال عالمیان گشته صبح صحت از مطلع مراد طلوع کرد و از وبال مرض روی در انحطاط نهاده مزاج موفور الابتهاج روی بسر حد اعتدال آورد والحمد لله العلی الکبیر والصلوة علی النبی البشیر النذیر

ذکر جامه پوشانیدن خانهٔ کعبهٔ معظمه زادها الله تعظیماً و تکریماً و بیان انتقال امیر جلال الدین فیروزشاه بجوار مغفرت ایزد تعالی

در سال گذشته حضرت خاقان سعید جناب مرتضوی سید محمد زمرجی را بمصر فرستاده بود تا از ملک الظاهر سلطان جقماق استجازه نماید که خانهٔ کعبه را جامه پوشانند و سید بآن ولایت شتافته و از پادشاه مصر موافق مدعا جواب یافته مراجعت نمود بنابراین درین اوان که ذات شریف خاقانی از شفاخانهٔ لطف سبحانی شربت صحت چشید بتصمیم نیت فرموده شیخ نور الدین محمد المرشدی و مولانا شمس الدین محمد الابهری را مامور گردانید که عازم بیت الله شده بلوازم آن کار پردازند حضرت شیخ الاسلامی و جناب مولوی جامهٔ جهانی را که در دار العباد یزد ترتیب یافته بهراة آورده بودند برداشته روی براه نهادند و چون بمملکت شام در آمدند امرا و اعیان آن بلدان نسبت بدیشان شرایط تعظیم و ضیافت بتقدیم رسانیدند و بعد از وصول بحدود مصر سلطان جقماق جمعی از مقربان و مخصوصان را باستقبال فرستاد تا آن دو بزرگ را با عزاز و احترام تمام بشهر رسانیدند و در وثاقی بتکلف فرود آوردند و جناب شیخ و حضرت مولانا پس از آنکه سه روز آسایش نمودند سلطان ایشان را بالمبیده منظور نظر التفات گردانید و از احوال خاقان سعید پرسید و بعد از چند روز اسباب سفر حجاز عنایت کرده مصحوب جمعی از معتمدان شرف رخصت ارزانی داشت و چون بمکه رسیدند بسعادت طواف رکن و مقام استسعاد یافته باهتمام شرفا و حکام و خدام متطاف طوایف انام خانهٔ حضرت ملک علام را جامه پوشانیدند و کاری چنین بزرگ بیمن توجه خاطر خطیر خاقان جهانگیر میسر گردید و جناب شیخ و حضرت مولوی بعد از آنکه از مناسک و آداب حج اسلام باز پرداختند عنان عزیمت بصوب خراسان تافتند و آن مسافت دور و دراز طی فرموده در دار السلطنه هراة بملازمت خاقان سرافراز گشته کیفیت حالات بعز عرض رسانیدند و در سنه مذکوره یعنی ثمان و اربعین و ثمانمائه میرزا محمد جوکی بهادر از جانب قبة الاسلام بلخ بپایهٔ سریر اعلی آمد سید عماد الدین محمود جنابذی را همراه آورد تا کیفیت جمع و خرج آن ولایت را مشروح معروض داشت و نزد حضرت خاقان سعید بوضوح انجامید که از مال و جهات آنجا اکثر مبلغهای کلی سر از گریبان اقرار بر آورده و وکلاء امیر فیروزشاه برمی آورد لاجرم آنجناب را مخاطب ساخته بپرسش جواب ایشان پرداخت امیر فیروزشاه را کجا خاطر میرسید که امثال این مقال با وی توان گفت بنابر آن متغیر گشته برخاست و دست بدامن زده از مجلس همایون بیرون رفت و چند روز بدیوان حاضر نشد آنگاه خاقان عالیجاه مولانا یعقوب پروانچی را پیش جناب امارت پناه فرستاده پیغام داد که از ما امری که موجب ملال خاطر امیر باشد واقع نشده و در خاطر همایون خطور نکرده بود که جهت تصرف اموال بلخ وکلاء و متعلقان او را باز خواستی کنیم اگر تو را چنین است که پادشاه را در میان سخن گذاشته از مجلس بیرون روند مبارکش باد و الا باید که از غضب پادشاهی پرهیز نماید و امیر فیروزشاه ازین مقام استشمام رایحهٔ انتقام نموده از آن حرکت ناهنجار پشیمان گشت و غم و اندوه بخاطر بر ذات شریفش استیلا یافته بیمار شد و حضرت خاقان سعید از غایت لطف و بنده نوازی بعیادت او رفته تفقد و عنایت بسیار اظهار کرد اما مفید نیفتاد و روز بروز مرض امیر فیروزشاه در تزاید بود تا بجوار مغفرت ایزد متعال انتقال نمود نعشش بگنبد مدرسه بستند که در ظاهر دار السلطنه هراة نزدیک بعمارات مهد علیا گوهرشاد آغا بنا نهاده است حضرت خاقان سعید از فوت آن امیر صاحب تایید متاسف گردید

گردید و منصب ایولداریش بامیر نظام الدین احمد مفوض گردانید و هم درین سال امیر سلطان شاه برلاس در دیوان امارت حضرت خاقان سعید مهر زد و در
غایت اختیار در آن کار دخل کرد **ذکر فوت میرزا محمد جوکی بهادر** پسر کهتر خاقان سعید فریدون فر بود و آثار شجاعت و مردانگی و انوار جلادت
و فرزانگی در جبین مبین او معاینه می‌نمود و شمشیر تیزش خون از دیدهٔ سپهر گشادی و حسام انتقامش داغ حسرت بر دل بهرام نهادی و آنجناب همیشه در خدمت
والد بزرگوار بسر میبرد و آنحضرت بولد نامدار لوازم اشفاق بجای می‌آورد اما بانوی عظمی گوهرشاد آغا مزاج شریف خاقانی را بحال خود نمی‌گذاشت و پیوسته
در باب قبح اعمال شاهزاده سخنان بعرض میرسانید لاجرم پادشاه جم‌حشم میرزا محمد جوکی را در امور ملک و مال دخل نمیداد و حال آنکه برادرزادگانش میرزا علاء
الدوله و میرزا عبد اللطیف در غایت اعتبار و اقتدار اوقات می‌گذرانیدند بنابرین مقدمه لشکر حزن و اندوه بر شهرستان بدن شاهزاده تاختن آورد
و امراض متضاده عارض ذات شریفش گشت و با وجود آنحال از غایت غیرت خود را از پای نمی‌انداخت و دایم در محفه نشسته در اطراف دیار خراسان سیر مینمود تا
شهور سنه ۸۴۸ بنواحی سرخس مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرد و با عندلیبان چمن قدس دمساز شد حضرت خاقان سعید از استماع این واقعه هایله بغایت
مضطرب گشت و آخر الامر دست در دامان شکیبائی زده کلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بر زبانش گذشت و نعش شاهزاده را از سرخس بهراة آورده در
گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا در جوار برادرش میرزا بایسنغر دفن نمودند و امراء عظام بموجب فرمان خاقان جم احتشام ولایاتی که بیورغالش بود
در میان اولادش میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر قسمت نمودند **گفتار در بیان مخالفت میرزا سلطان محمد بنسبت بفرمانفرمای آفاق**
و نهضت رایات نصرت آیات بولایات فارس و عراق مورخان پسندیده اخلاق و مستخبران موفور الاتفاق صحایف اوراق را
باین نقوش آراسته‌اند که چون فارس مضمار ظهور سلطان محمد بن بایسنغر در مملکت عراق بر سریر سلطنت متمکن گشت خلق بسیار از اطراف بلاد و امصار بر درگاه
شاهزادهٔ عالی مقدار جمع آمدند و مدخل آنخسرو در باب الخرج وفا نکرد بنابرآن بعضی از مردم فتان بعرض رسانیدند که ضعف شیخوخیت بر مزاج همایون حضرت
خاقانی مستولی گردیده و قوی بمرتبه‌ای ضعیف شده که آنحضرت را مجال حرکت نمانده فرصت غنیمت باید شمرد و بلده اصفهان و شیراز را تحت تصرف در آورد
و حال آنکه در آن زمان حکومت اصفهان تعلق بامیر سعادت خاوندشاه میداشت و میرزا عبد الله ولد میرزا ابراهیم سلطان در شیراز علم حکومت می‌افراشت
القصه میرزا سلطان محمد سخنان فتنه انگیزان عراق را قبول نموده بیکناگاه بر سر اصفهان تاخت و امیر سعادت را گرفته مقید و محبوس ساخت و اموال
بسیار از آن ولایت حاصل کرده بسپاهیان بخشید و یورش فارس را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید میرزا عبد الله چون قوت محاربت نداشت دار الملک
شیراز را مصون و محفوظ کرده قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنه هراة فرستاده کیفیت حادثه در قلم در آورد و چون این خبر بسمع شریف خاقان عالی گهر
رسید با وجود ظهور امارات نحافت و وفور ضعف شیخوخیت بواسطه رعایت ناموس پادشاهی و مبالغه جناب عفت پناهی یعنی مهد علیا گوهرشاد آغا در شهور
هشتصد و پنجاه لوای نصرت انتما بجانب فارس و عراق برافراشت و میرزا علاء الدوله را در دار السلطنه هراة قایم مقام گذاشت چون مملکت ری
مضرب خیام عساکر نصرت انجام شد امیر سلطان شاه برلاس و امیر شیخ ابو الفضل ولد امیر علیکه کوکلتاش و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه حسب الحکم رسم
منقلای پیشرو گشتند و موکب همایون نیز متعاقب در حرکت آمده میرزا سلطان محمد بعد از تحقیق این خبر ترک محاصره شیراز داده روی توجه بجانب لرستان
نهاد و خاقان سرافراز فرار شاهزاده را معلوم نموده از منزل کسند مان عنان انصراف بصوب اصفهان معطوف ساخت و چون در آن بلده نزول اجلال
فرمود جمعی از سادات و فضلا را که در سلک هواداران میرزا سلطان محمد انتظام داشتند مؤاخذه و معاتب گردانید بلکه در اواسط ماه مبارک
رمضان اکثر آن قوم عالیشان را بیاسا رسانید و جناب اشرف فضلاء المحققین مولانا شرف الدین علی یزدی که جهة مصاحبت میرزا سلطان محمد گرفتار
گشت و بنابرآنکه حضرت خاقانی شنیده بود که نوبتی خدمت مولوی بر شاهزاده میخوانده که بیت چرخ است پیر و اختر بخت تو نوجوان آن به که پیر دولت
خود با جوان دهد و میگفته که حضرت خاقان سعید متوجه آنجانب نخواهد گردید آنجناب را طلبیده پرسید که تو از کجا میگفتی که من باینجانب نخواهم آمد
مولانا جواب داد که من این سخن را از روی دلایل نجومی نمی‌گفتم بلکه بقیاس عقلی عرضه میداشتم زیرا که شاهزاده نهالیست خجسته ظلال بر جویبار دولت و اقبال
بالا کشیده و آفتابی است فرخنده پرتو از افق حشمت و استقلال طالع گردیده ظاهر چنان بود که از صرصر غضب خسروانی آن نهال از پای در نیاید و در برج
عاطفت خاقان بحر و بر از وصمت زوال و عقده کسوف ایمن ماند و میرزا عبد اللطیف که خاطر متوجه مخلص جناب مولوی داشت بنابر مصلحت وقت

میرزا محمد جوکی بهادر ۲

سکینه ۳

معارض آنجناب شده سخنان خشونت آمیز بر زبان راند و حضرت خاقان سعید خدمت اشرف الفضلا را بشاه زاده سپرد و آنحضرت جناب مشار الیه را خفیه بجانب دار السلطنه هراة گسیل فرمود و حضرت خاقان سعید آن زمستان در نساوی قشلاق کرده بعد از انقضاء فصل شتا فرمان همایون نفاذ یافت که امراء عظام سلطان شاه برلاس و شیخ ابو الفضل و میرک احمد فیروزشاه نزد میرزا سلطان محمد رفته نوعی سازند که شاه زاده بقدم اعتذار و استغفار بدرگاه جد بزرگوار آید و اگر نصایح ایشان را بسمع قبول اصغا نماید او را بزجر و تکلیف بملازمت رسانند و امراء متعاقب یکدیگر بدان جانب روان شده میر شیخ ابو الفضل پیشتر از رفقا بخدمت میرزا سلطان محمد رسیده سخنان مشفقانه بعرض رسانیده آنحضرت را بملازمت موکب خاقانی مایل گردانید تا در آن اثنا صورتی دست داد که هر کس در اردوی همایون بود روی بطرفی نهاد ❊

گفتار در بیان انتقال حضرت خاقان سعید بخلد برین و ذکر بعضی از وقایع اردوی ظفر قرین

حکم نافذ کل من علیها فان قضائیست مبرم و قضیه کلیه کل نفس ذائقة الموت حکمیست محکم خمشید خورشید که سپهر چهارم مسند جاه و جلال اوست ع از بیم زوال رعشه دار است ❊ رباعی خورشید که هست خسرو چرخ برین دارد همه روی زمین زیر نگین هر روز زوالست قرین پیوسته چنین بود جهان را آئین تقریب این تشبیب آنکه در آن تولا که بیمن دولت و حسن معدلت حضرت خاقان سعید مظفر لوا اکثر معموره ربع مسکون غیرت کارگاه گردون بود ناگاه بتقدیر ایزد متعال صورت عین الکمال جلوه نمود خدنگ بلا از شست جفا گشود تبیین این واقعه جانگداز و تفصیل حادثه محنت اندوز آنکه در آن اوان که مملکت ری محل اقامت خاقان صاحب حشمت بود گاهی از درد معده و ضعف بنیه شکایت میفرمود در صباح یکشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه خمسین و ثمانمائه موافق اول روز نوروز شراب مخلصه آشامیده پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده عزیمت زیارت مرقد مشایخ قلعه طبرک نموده عنان بگردانید بدان طرف انعطاف داد در اثناء سیر استری که مرکوب آن شهسوار میدان نامداری بود آغاز سرکشی کرده قوت ماسکه با مساک عنان وفا ننمود بنابر آن از استر فرود آمده بمحفه نشست و همان لحظه درد معده بمرتبه مستولی ذات فایض البرکات گشت که کار از تدبیر صغیر و کبیر و برنا و پیر درگذشت و بر طبق آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون پادشاه ربع مسکون قبل از وصول بارگاه فلک اشتباه عازم سفر آخرت گردید و طایر روح شریف خاقان خلافت پناه رفیق مسافران آن جهانی شده در حظایر قدس و ریاض انس ماوی گزید ❊ مثنوی

دلا نیست دایم بقا و حیات که عالم ندارد قرار و ثبات
رسد تخت بخت ار باوج کمال چو خورشید تابنده یابد زوال
بیا تا بگویم بآواز نی که جمشید کی بود و کاوس کی

و در آن روز محنت اندوز از شاه زادگان کسی غیر میرزا ابو القاسم بابر ولد میرزا بایسنقر و میرزا عبد اللطیف بن میرزا الغ بیک و میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر نبیره دختری خاقان مغفور کسی در اردوی همایون نبود و از امراء عظام نیز بجز لقمان برلاس کسی تشریف نداشت زیرا که تومنیان نزد میرزا سلطان محمد رفته بودند و بقیه آن روز و آن شب حقیقت آن واقعه بر عسب مخفی ماند مهد علیا گوهرشاد آغا جهت ملاحظه خاطر فرزند ارجمند میرزا الغ بیک گورکان معتمدی نزد میرزا عبد اللطیف فرستاده پیغام داد که فرمانفرمای بلاد و عباد از میان رفت و ایل و الوس را سروری نماند مناسب آنکه توغ و طبل و تنکبری نموده نگذاری که پریشانی باحوال اردوی ظفر مآل راه یابد و میرزا عبد اللطیف ملتمس او مبذول داشته از بانگ نقاره های طوق ظفر شعار شتافت صباح روز دیگر که از هول آن واقعه محنت اثر خسرو خاور گریبان افق چاک زد و جهت سوگواری حضرت شهریاری لباس نیلگون کردن در برافکنده ع افغان ز جهانیان برآمد صیحه صبح محشر و فزع اکبر در عالم اصغر ظاهر گشت و ندبه و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر درگذشت ماه رویان پلاس شبرنگ پوشیدند و روز آن بود و سلسله مویان رخسار خورشید آسا خراشیدند و مناسب حیات نمودند و در آن زمان میرزا ابو القاسم بابر با فوجی از اصحاب تهور که مخصوصان او بودند رایت عزیمت بصوب خراسان برافراخت و میرزا خلیل سلطان نیز عازم آن طرف شده ملازمت موکب بابری را پیش نهاد همت ساخت و ملازمان آن دو شاه زاده در اردو بازار که در ری بگذر واقع بود دست بغارت بر آوردند و غبار فتنه در هیجان آمده غوغای عام برخاست و میرزا عبد اللطیف سوار گشته و در گرد اردو تاخته چند کس را سیاست فرمود و آب تیغ آتشبار گرد آن آشوب را تسکین داد دو سه روز در غایت سعی و اهتمام مدارای رعیت و سپاهی پرداخته قاصدی جهت اعلام آن واقعه بصوب سمرقند نزد پدر بزرگوار فرستاد و در روز سیم نعش مغفرت مآب را در محفه نهاده و از یورت قشلاق کوچ کرده روی بصوب خراسان نهاد و بعد از قطع یک دو منزل جمعی از مردم شریر جاهل بسمع شاه زاده رسانیدند که مهد علیا گوهرشاد آغا با امراء ترخانی اتفاق نموده قصد غدری دارد و چون شاه زاده از نشاء جنون بهره تمام داشت و وفور محبت جده را نسبت بمیرزا علاء الدوله میدانست

۲ و سپهبد بهرام که حصار نیلگون نجم خانه عزت و اقبال اوست ع از وهم وبال بیقرار است ۱۲

المتحن تا به کرده بمیدان خوار ری و سمنان رسید و در ذی حجه سنه مذکوره جهات مهد علیا و ترخانیان را بباد غارت و تاراج داد و از هر کس آنچه ممکن بود وا ستد فرمود و از
جناب معزّت حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که میرزا عبد اللطیف در نهب اسباب حشمت مهد عصمت مآب بمرتبه مبالغه نمود که چون کوچ و نهضت
آنجناب الغ بیگ یافت که سوار شود عصائی بدست گرفته پیاده قدم در راه نهاد و در آنحال یکی از نوکران امراء برلاس بدانجا رسیده اسب خویش پیش کشید تا
مهد عفت شعار سوار شد و چون میرزا عبد اللطیف بدامغان رسید داروغه آنجا در شهر تحصن جسته اظهار مخالفت نمود و شاهزاده بعد از محاربه و محاصره قهراً قسراً شهر را
گرفته در آن بلده غارت عام بوقوع انجامید و میرزا عبد اللطیف از دامغان ببسطام رفته در آن مقام شنید که میرزا بابر باسترآباد رسیده و که جرجان
شتافته بر سریر پادشاهی تمکن یافته لاجرم عازم آن صوب شد و بار فسخ عزیمت نموده اردوی نصرت شعار بصوب سبزوار در حرکت آمد در اثناء راه خبر رسید
که امیر سلطان شاه برلاس با دیگر امراء که باردوی میرزا سلطان محمد رفته بودند مراجعت نموده عازم ملازمت گشته اند مگر امیر شیخ ابوالفضل که هم آنجا توقف
فرموده و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه که از راه ترشیز بهراة شتافته روز دیگر امیر سلطان شاه بموکب عالی پیوست و میرزا عبد اللطیف از سبزوار به نیشاپور
خرامید و در آن بلده شنید که میرزا علاء الدوله ابواب خزاین گشاده و زر وافر بلشکر داده و فوجی از سرداران سپاه او بمشهد مقدسه آمده اند شاه
زاده از غایت غرور بدان خبر التفات نفرموده و در نهایت غفلت سلوک می کرد تا صورت گرفتاری وی روی نمود تفصیل این اجمال آنکه همدران
روز که در مملکت ری واقعه هایله حضرت خاقان سعید اتفاق افتاد مهد علیا گوهرشاد آغا قاصدی همراه شمال و صبا بهراة فرستاده کیفیت حال را اعلام
داد میرزا علاء الدوله که در آن بلده حاکم بود چون آن خبر شنود از فواره دیده جوی خون بر چهره لاله گون روان ساخت و امرا و ارکان دولت را
در خلوتی طلبیده قرعه مشورت در میان انداخت بعد از قیل و قال خاطر بر آن قرار داد که اطاعت میرزا الغ بیگ نموده مبلغ کلی بسمرقند ارسال نماید و
بوسیله فرستادن تحف گرامی استرضای خاطر شریف عم بزرگوار نماید اما بعد از آنکه از جانب اردوی کیهان پوی خبر رسید که میرزا عبد اللطیف نسبت
بمهد علیا گوهرشاد آغا شیوه بیحرمتی ورزید میرزا علاء الدوله برآشفته بخیال استقلال اظهار خلاف نمود و بقلعه اختیار الدین خرامیده ابواب خزاین برگشود
چندان زر و جواهر بلشکر بخشید که بیش از آن در کان امکان نمی گنجید آنگاه میرزا صالح ولد امیر محمد شیرازی را با امیر اویس ترخان و احمد ترخان و جمعی از مشاهیر شجعان
بدفع میرزا عبد اللطیف نامزد فرمود و میرزا صالح با رفقا بمشهد مقدسه شتافته خبر یافت که اردوی شاهزاده را بتوان زد لاجرم بفتح و ظفر امیدوار گشته بصوب
نیشاپور ایلغار کردند و صبح شنبه ۱۳ ماه صفر سنه ناگاه در قول میرزا عبد اللطیف تاخته مهد علیا و امراء ترخانی را از میان اعدا بیرون آوردند و در موضعی
مناسب صف قتال آراسته نفیر کشیدند و سعد تکار گشته آواز سورن باوج این نیلگون فلک رسانیدند میرزا عبد اللطیف تا آن وقت مانند بخت خود در خواب
بود و چون صدای نفیر و آوای سورن استماع نمود متنبه گشته از بستر استراحت برخواست و اظهار تجلد نموده صف قتال بیاراست و بنفس نفیس بر صف اعدا تاخته
حملهای پیاپی کرده سر گردنکشان را چون گوی در پای اسپ چوگان انداخته نهایت شجاعت بجای آورد در آن اثنا شخصی تیر زخمی بسر در آمد و از پشت
زین بر روی زمین افتاد مراد مخالفان بر آمد جمعی از سپاهیان خراسان او را گرفته نزد میرزا صالح بردند و رایات صدا بلند گردانیده قول شاهزاده را غارت
کردند بیت همی تا بگردانی انگشتری جهان را دگرگون شود داوری بعد از آن میرزا صالح و ترخانیان در ملازمت نعش مغفرت نشان و مرافقت مهد علیا گوهرشاد
آغا عازم هراة گشتند و میرزا علاء الدوله تا سعد آباد جام باستقبال آمده در آن مقام دیده بیدار جده عفت دثار روشن گردانید و بمخلص آنجناب و
گرفتاری میرزا عبد اللطیف لوازم محامد الهی بتقدیم رسانید و بر تخت نشست و دو شکامی نشسته و اطراف بارگاه را بخوبترین وجهی آراسته باحضار میرزا عبد اللطیف
فرمان فرمود و فرمان بران شاهزاده را مانند گناهکاران کمر از میان گشاده از جانب چپ در آوردند و بپایه سریر سلطنت مصیر بردند میرزا علاء الدوله
بغرور مغرور او را مخاطب ساخته گفت نسبت بوالده خود چرا بیحرمتی کردی میرزا عبد اللطیف جواب داد که من بدی کردم جفا دیدم تو نیکی کن تا وفا بینی
میرزا علاء الدوله جریده جریمه عمزاده را برقم عفو مرقوم گردانیده و خرگاهی خاص جهت او تعیین نمود و برای حراستش معتمدان تعیین فرمود آنگاه بدار السلطنه
هراة شتافته شاهزاده را در قلعه اختیار الدین مقید و محبوس ساخت و جسد مطهر خاقان عالی گهر را در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپرده چند روز
بمهمات کلام و اطعام خواص و عوام فقرا و ایتام پرداخت و حضرت خاقان سعید را هفت پسر بود باین ترتیب میرزا الغ بیگ گورکان میرزا ابراهیم
سلطان میرزا بایسنغر میرزا سیورغتمش میرزا محمد جوکی جان اوغلان باردی جان اوغلان و باردی در صغر سن روی بعالم آخرت آوردند و میرزا ابراهیم سلطان

و میرزا سیورغتمش و میرزا بایسنغر و میرزا محمد جوکی نیز در زمان حیات آنحضرت وفات کردند از میرزا ابراهیم سلطان یک پسر مانده بود میرزا عبدالله نام و شاهزاده
در وقت وفات جد بزرگوار در شیراز حکومت مینمود و میرزا سیورغتمش دو پسر یادگار گذاشته بود میرزا سلطان مسعود و میرزا قراجار و از میرزا بایسنغر سه پسر داشت
میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا بابر و از میرزا محمد جوکی دو پسر مانده بود میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر و دختران خاقان مغفرت نشان دو نفر
بودند یکی از آنجمله در عقد ازدواج میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان پسر میرزا بود و میرزا خلیل سلطان از وی تولد کرد ذکر صدور

ذکر صدور حضرت خاقان مغفور

حضرت خاقان مغفور چنانچه از کتب تاریخ مستفاد میگردد مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا صدرالدین ابراهیم و مولانا کمال الدین
عبدالحمید بن مولانا قطب الدین قرمی و مولانا شمس الدین محمد امین بن مولانا صدرالدین ابراهیم در زمان سلطنت خاقان عالی منزلت بمنصب صدارت رسیدند و در — نسخه عبدالمجید
باب تمشیت مهام سادات و علما و فضلا و رواج و رونق بقاع خیر و ابواب البر لوازم سعی و اهتمام بتقدیم رسانیدند مولانا لطف الله بر سایر شرکا — جلال الدین
رتبهٔ تقدم داشت و همواره در تکثیر موقوفات و ترتیب افاضل خجسته صفات رایت سعی و اهتمام می افراشت وفات مولانا لطف الله در شهور سنه
اثنی و اربعین و ثمانمائه اتفاق افتاد و از آثار آن صدر فضیلت شعار مدرسهٔ ایست که در ظاهر هراة نزدیک بمزار پیر محمد خواجه ابو الولید احمد بنا نموده است
مولانا صدرالدین ابراهیم بعلو نسب و سمو حسب و شرافت دودمان و جلالت خاندان از اکابر و اعیان بهره تمام و امتیاز تمام داشت و در اوایل ایام
دولت خاقان عالی منزلت منظور نظر عنایت شده رایت صدارت برافراشت همواره همت عالی نهمتش بر رعایت علما و افاضل و تربیت اکابر
و اماثل مقصور بود و در صرف حاصلات موقوفات ملاحظه شروط واقفان کرده از مقتضای شریعت مطهره اصلا تجاوز نمینمود لاجرم تا آخر ایام
حیات شایبهٔ نقصان بکمال جاه و جلالتش راه نیافت و روز بروز پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار بیشتر از بیشتر بر حیات احوال آنجناب میتافت
انتقال مولانا صدرالدین ابراهیم بجوار پروردگار رحیم در سادس عشر شهور سنهٔ اثنی و ثلثین و ثمانمائه روی نمود و مدت حیاتش هشتاد و سه سال بود مولانا
عبدالحمید ولد مولانا قطب الدین قرمی بود که مدتی در ایام دولت امیر تیمور گورکان بلوازم منصب صدارت قیام مینمود و مولانا عبدالحمید در زمان
سلطنت حضرت خاقان سعید چند سال بشرکت مولانا لطف الله در آن امر دخل میکرد و در سرانجام مهام ارباب عمایم از اصاغر و اعاظم شرایط — جلال الدین
اهتمام بجای می آورد مولانا شمس الدین محمد امین بعد از فوت مولانا لطف الله منظور نظر عنایت خاقان عالی گهر شده بجای پدر بزرگوار خویش مولانا
صدرالدین ابراهیم منصب صدارت یافت و تا آخر ایام حیات پادشاه عدالت سمات در غایت اعتبار و اختیار بمراسم آن امر خطیر قیام مینمود — ازجهان فانی
و چون حضرت خاقانی بعالم جاودانی انتقال فرمود سلوک طریق عزلت و گوشه نشینی اختیار کرده از غایت علو همت دیگر پیرامن درگاه سلاطین عالیجاه
نگردید هرچند میرزا ابوالقاسم و میرزا سلطان ابوسعید آنجناب را تکلیف قبول منصب نمودند فایده نداد تا آنکه بجائی رسید فعاش حمیداً و مات سعیداً فی شهور
سنهٔ تسع و ثمانین و ثمانمائه مدت حیاتش نود و هفت سال بود و از آثار آنجناب مسجدیست که در درون بلدهٔ هراة از دو است تعمیر فرموده تقبل الله منه اما حال — بنا نموده و دو دربا که در دو جانب آن قریهٔ قلیچ گر از قری ولایت هرات
وزراء خاقان مظفر لوا برین موجب است که مسطور میگردد و من الله الاعانة والمدد ذکر شمه از حال وزراء خاقان مغفرت انتما

ذکر شمه از حال وزراء خاقان مغفرت انتما

از سیاق اوراق سابقه و فروع ابواب متناسقه خاطر انتباه یافته و بر ضمیر منیر موشعور برین معروف تافته که در اوایل ایام سلطنت حضرت خاقان سعید خواجه غیاث
الدین سالار سمنانی و سید فخرالدین محمد و خواجه نظام الدین احمد بن داود گاهی باستقلال و گاهی بشرکت بمنصب وزارت سرافراز بودند و در اواخر سنه
عشرین و ثمانمائه خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی منظور نظر عنایت حضرت خاقانی شده باتفاق خواجه احمد داود در تمشیت امور ملک و مال ید بیضا
نمودند و آن دو وزیر صایب تدبیر موبیته بساط انبساط مبسوط گردانیده با یکدیگر مزاح میکردند و بصیقل کلمات ظرافت آمیز زنگ ملال از لوح خاطری سترد
و چون خواجه احمد داود بعالم آخرت انتقال فرمود خواجه غیاث الدین پیر احمد در آن امر استقلال یافت و قریب سی سال در کمال دولت و اقبال گذرانید — روزگار
انوار انعام و احسانش بر صفحات احوال ساکنان اقطار بلاد عراق و خراسان تافت و در آن اوقات در اطراف و ولایات بقاع نفاع بنا نهاد و قری معموره
و مستغلات مرغوبه وقف نموده ابواب خیرات بر روی امید فقرا و مساکین باز گشاد و بعد از واقعهٔ ناگزیر خاقان گردون سریر گرفتاری میرزا عبد اللطیف
بدار السلطنه هراة شتافته بعنایت میرزا علاء الدوله مخصوص گشت و نوبت دیگر مقصدی امور وزارت گردید و تا زمان استیلاء میرزا بابر بهادر گورکان
بر میرزا علاء الدوله در کمال اعتبار و اختیار روزگار میگذرانید و سایر احوال آنخواجهٔ ستوده خصال در ضمن داستانهای آینده مذکور خواهد گشت لاجرم درین

درین مقام خامه خوشخرام از شرح تفصیل آن درگذشت خواجه غیاث الدین سیدی احمد بن خواجه نظام الدین احمد شیرازی بمباهات ذکر و علو قدر و شرف
خاندان و رفعت منزلت پدران از امثال و اقران امتیاز و استثنا داشت و آنجناب در ماه صفر سنه ۸۳۸ در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد
شریک شده رایت نصفت برافراشت در روضة الصفا مسطور است که خواجه سیدی احمد در ایام وزارت روزی بجهة مهمی بخانه مولانا فصیح خوافی که
وزیر میرزا بایسنغر بود تشریف حضور ارزانی فرمود و جناب مولانا چند طبق تماج بدو برکشیده خواجه سیدی احمد بچشم عبرت در آن آش نگریست و روی به
مولانا فصیح آورده بزبان عتاب گفت که مردم حرام خورند و چنین خورند در آن اثنا دست خواجه بر طبقی خورده مقداری شوربا بر دستارخوان ریخت
روز دیگر مولانا در سر دیوان بوقتی که خواجه سیدی احمد حاضر بود با بعضی مردم میگفت که دی روز خواجه سیدی احمد بخانه ما آمده بود و دستارخوان ما را
چرب ساختند خواجه سیدی احمد این سخن شنوده گفت مولانا خاطر مشوش مدار که در آن آش آن قدر روغن نبود که بریختن آن دستارخوان چرب شود وفات
خواجه سیدی احمد در بیستم شعبان سنه ۸۳۹ در قراباغ اران اتفاق افتاد و فرزند ارجمندش خواجه شمس الدین محمد نعش او را بهراة نقل کرده در جوار مزار فیض
آثار پیر مجرد خواجه ابوالولید احمد بخاک سپرد امیر علاء الدین شقانی در زمان فرخنده نشان حضرت خاقان سعید چند سال در امر وزارت با خواجه
غیاث الدین پیر احمد شریک بود و نوبتی میان ایشان مخالفتی روی نموده هر یک از آن دو وزیر سخن تصرف و تقصیر شریک خود را بعرض صاحب تاج و سریر
رسانیدند و آنحضرت حکم فرمود که خواجه غیاث الدین پیر احمد سرکار امیر علی را ضبط نماید و امیر علی نیز در تحقیق سرکار خواجه پیر احمد اهتمام فرماید و حال
آنکه خواجه غیاث الدین پیر احمد قریه یحیی آباد را که از توابع هراة است و هر سال مبلغ کلی حاصل داشت بجزئی چیزی بصفی الدین ولد خواجه عبد القادر گوینده
که مردی مزاح کننده بود و در مجلس همایون نسبت با امرا و ارکان دولت مطایبه بسیار می نمود اجاره داده بود و امیر علی کیفیت این خبر را دانسته نخست
بتحقیق محصول قریه یحیی آباد پرداخته در قریه مذکوره صفی الدین آن وزیر را بر تبین بخانه خود فرود آورد و آغاز طبخ کرده حقه مفرح که بکیاست آن مسکرات
و مخدرات مخلوط ساخته بود بنظر رسانید امیر علی از تناول آن ترکیب ابا فرموده گفت ممکن که بنگ داشته باشد صفی الدین سوگند خورد که این بنگ
و هیچ مخدری ندارد و اشارت بطرفی کرد که نداشت و موازی یک دو جو از آن برگرفت بخورد بنابرین خاطر امیر علی اطمینان یافته قرب نیم سیر از آن
معجون بکار برد و در ساعت فرو رفته همانجا سر بر دفن نهاد و صفی الدین سوار گشته خود را بنظر میرزا شاهرخ رسانید و معروض گردانید که وزیری را
که بتحقیق سرکار خواجه پیر احمد امر فرموده اید اول امر بمن فقیر مستاجر آنجا آمده بمقدار بنگ تناول نموده که اگر عضوی از اعضای او را میبرند متنبه
نمیشود پادشاه بادین و داد از وقوع این معنی استبعاد کرده معتمدی بدان جانب فرستاد تا مشاهده حال امیر علی نماید و آن شخص بیحیی آباد شتافته و امیر علی را بیشعور
یافته بازگشت و آنچه بعین الیقین دیده بود عرض نمود لاجرم نایره غضب پادشاهانه اشتعال یافته احتیاجی بطلب او و ارسال داشت و احتیاجی در
قریه یحیی آباد در حالتی که کلمه لا یموت فیها و لا یحیی بر امیر علی صادق می آمد او را بر اسپ نشانده بپایه سریر اعلی رسانیدند و امیر علی مخاطب و معاتب
گشته و مبلغی برسم جرمانه جواب گفته بغایت بی اعتبار و بی اختیار شد و بعد ازین واقعه در تفصیل جمیع مهمات متابعت خواجه غیاث الدین پیر احمد را
پیش نهاد همت ساخت و دیگر بسلوک مخالفت نپرداخت از لمعات صفحات مطلع معدن فروغ این حکایت بنظر مطالعه کنندگان در می آید که در
روز چهارشنبه آخر صفر سنه هشتصد و چهل و پنج خواجه پیر احمد و امیر علی از جمع و خرج مال ولایت جام سخنی بعرض خاقان عالیمقام میرسانیدند خواجه شمس الدین علی بهم
که بر ضبط اموال ولایت مذکور اطلاع داشت پیش آمده شمه از آن معنی عرض کرد و میرزا شاهرخ تمامی احوال آن مواضع را استفسار فرموده خواجه شمس الدین
علی بتقریر دلپذیر کیفیت وقایعی که معلوم نموده بود بازگفت و عرض نمود که با امیر علی شقانی سخن دارم میرزا شاهرخ حکم کرد که امیر جلال الدین فیروزشاه بتحقیق
مهمات دیوانیان پردازد و این حکم بر خاطر خواجه پیر احمد شاق آمده در بحر اندیشه افتاد و خواجه شمس الدین علی در یک دو مجلس انواع تقصیر را بر امیر علی شقانی
ثابت کرد و کیفیت قضیه بمسامع علیه رسیده حضرت خاقانی رقم عزل بر ورق حال امیر علی کشید خواجه شمس الدین علی مالیه بعد از عزل امیر علی شقانی در سنه ۸۴۵
بر مسند وزارت حضرت خاقانی نشست و او از بزرگزادگان سمنان بود و بفنون فضایل و کمالات اتصاف داشت و پیوسته همت بر تربیت و
رعایت اهل علم و درایت می گماشت و چون نصب خواجه شمس الدین علی بآن منصب مخالف مزاج خواجه پیر احمد بود بغایت متاثر گشت و سه چهار روز
در خانه خزیده بدیوان حاضر نشد و در آن ایام از جانب شیراز عرضه داشتها بپایه سریر اعلی آمده خواجه شمس الدین علی بی حضور و شعور خواجه پیر احمد مضمون

آن کتابتها بعرض رسانید و در جواب احکام نوشته و مهر کرده نزد خواجه پیر احمد فرستاد هر چند وقوع این حالت ضمیمه کدورت خاطر جناب وزارت مآب
گشت اما از غضب حضرت شاهرخی نرسید و آن نشانها را مهر نمود و روز دیگر بدیوان تشریف فرمود و خواجه شمس الدین علی سمنانی تا آخر ایام حیات خاقانی
بر مسند وزارت متمکن بود و چون واقعهٔ هایله آنحضرت اتفاق افتاد از اردوی همایون گریخته بوطن خویش رفت و مآل حالش بوضوح نپیوست **گفتار در ذکر**
بعضی از سادات و مشایخ و افاضل که معاصر بودند با خاقان عابد عادل بر ضمایر اولی الانصاف مخفی و مستتر نخواهد بود که بنا بر امتداد
ایام دولت حضرت خاقان سعید و کمال عدالت و نصفت آن پادشاه صاحب تایید در ایام سلطنتش جمعی کثیر از سادات و علما و فضلا و شعرا در ممالک
ایران و توران سیما بلاد خراسان مجتمع گشته بودند و در ظلال مرحمت و پناه عاطفت آنحضرت در غایت فراغت بنشر فضایل و کمالات اشتغال مینمودند
و بیان حالات مجموع آن طایفه موجب اطناب است و تطویل لاجرم خامه نکته دان صحایف این اوراق را بذکر مجملی از احوال مشاهیر آن طبقه عظیم الشان می آراید و
هر کس که از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نموده در ذکر تقدیم می نماید **خواجه محمد پارسا** ولد محمد بن محمود الحافظی البخاری بود و در سلک اعاظم اصحاب
خواجه بهاء الدین نقشبند انتظام داشت و خواجه از اولاد عبد الله بن جعفر طیار بود رضی الله عنهما متوجه گذاردن حج اسلام و طواف روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة والسلام
گشته از آب آمویه عبور فرمود و در آن سفر بهر شهر و قصبه که رسید سادات و علما و افاضل مقدم او را باعزاز و اکرام تمام تلقی نمودند و خواجه محمد بعد از وصول
بمکه مبارکه و فراغ از مناسک حج بمرضی صعب مبتلا شد چنانکه نتوانست که بی اعانت دیگری تشنید طواف وداع بجای آورد و در غایت ضعف و ناتوانی
بجانب مدینه طیبه در حرکت آمده در اثنای راه روی اصحاب را طلبیده و یکی از ایشان را فرمود تا این کلمات را املی کرد و اند که بسم الله الرحمن الرحیم
جاءنی سید الطائفة الجنید قدس الله سره فی صحوة یوم السبت التاسع عشر من ذالحجة سنة اثنی و عشرین و ثمانمائة عند انصرافنا من مکة المبارکة زادها الله تعالی کرما
و نحن نسیر مع الرکب و انا بین النوم و الیقظة فقال فی زیارة و بشارة القضیة مقبول فحفظت هذه الکلمة و سررت بها ثم استیقظت من الحالة و الواقعة بین
النوم و الیقظة و الحمد لله علی ذلک و آنجناب در روز چهارشنبه ۲۳ ماه مذکور بمدینه رسیده روز پنجشنبه وفات یافت و مولانا شمس الدین فناری و اهل قافله برو
نماز گذارده شب جمعه در جوار مزار بزرگوار عباس رضی الله عنه جسد شریفش را بخاک سپردند از مولفات خواجه محمد پارسا یکی کتاب فصل الخطاب است او در آن نسخه بسیاری
از مناقب و مفاخر ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم ما طلعت الشمس و القمر اندراج یافته اما چون سخنانی که مخالف مذهب شیعه است نیز در فصل الخطاب مکتوب
گشته علمای شیعه آن کتاب را بمنظور نظر التفات نکرده اند و بعضی از فضلا لفظ فصل خطابی را جهة تاریخ وفاتش شمرده اند و بعد از فوت خواجه محمد پارسا بر
سجاده وی خواجه حافظ الدین **ابو نصر پارسا** که بصفت علم و عمل موصوف بود قائم مقام پدر خود شده در نفی وجود مبذول مجهود کار از روی
گذرانید و وفاتش در سنه خمس و ستین و ثمانمائه اتفاق افتاده در قبة الاسلام بلخ مدفون گشت یکی از شعرا در تاریخ فوتش گوید نظم خواجه اعظم ابو نصر آنکه شد
تکیه گاهش مسند دار البقا سر او چون با خدا پیوسته بود زین سبب تاریخ شد سر خدا **خواجه لطف الله** بن خواجه عزیز واعظی با علم و تمیز بود و سالها
در مقصوره جامع هراة به نصیحت خلایق مشغولی مینمود و وفاتش در سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه بوقوع پیوست و در خیابان هراة در جوار مزار علامه رازی مدفون گشت
امیر غیاث الدین محمد عمده سالکان طریق یقین و قدوه ناظمان مناظم دین بود باطن خجسته اساسش مهبط انوار معرفت الهی و ضمیر فیض پذیرش مظهر آثار کمالات
نامتناهی و آنجناب در ایام جوانی و عنفوان اوان زندگانی چند گاه در خدمت اصحاب یقظه و انتباه بسر برده باصناف ریاضات و عبادات اوقات
خجسته ساعات مصروف گردانید و چون بدرجه کمال ترقی کرد بساط عیش شکافته درین محل که حالا لنگر مقدسه آنجناب است رحل اقامت انداخت و باندک
زمانی در آن منزل که حکم وادی غیر ذی زرع داشت قنوات جاری گشته آن مقدار زراعت و عمارت شد که صفت مصر جامع گرفت و عظم شان و علو مکان میر
غیاث الدین بمرتبه رسید که حضرت هدایت شعار ولایت آثار امیر قاسم انوار گاهی باقدام نیاز از دار السلطنه هراة جهة ملاقات آن خجسته صفات
بلنگر مقدسه میشتافتند و حضرت خاقان سعید نیز نوبتی بلنگر تشریف برده یکدو روز آنجا بوده نسبت بجناب سیادت منقبت لوازم ارادت بجای
آوردند و بثبوت پیوسته که در آن روز که حضرت شاهرخی با امیر غیاث الدین ملاقات فرمود آنجناب از غایت علو همت میر جلال الدین فیروزشاه را
طلبیده مقالید انبار و حویجخانه لنگر را پیش او نهاده و فرمود که درویشان ما از عهده تقسیم چیزی که درین خانهاست بیرون نمیتوانند آمد امید آنکه
شما لطف نموده آنچه لایق بحال هر کس دانید از اینجا سامان کرده بوی رسانید و امیر فیروزشاه برجوع این خدمت مباهی گشته حسب الامر نمود به تقدیم

در ماه محرم سنه ۸۲۲

تقدیم رسانید بنابر علی هذا در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا همواره اولاد امیر فیروزشاه دعوی تولیت لنگر میکردند و بدین واسطه چندگاه
امیر عبدالخالق فیروزشاه صاحب عهدهٔ آن امر بود و وفات امیر غیاث در شهور سنه اربع و عشرین و ثمانمائه روی نمود خواجه حسن عطار ولد خواجه علاء الدین
عطار است و منتظم در سلک مشایخ کبار فوتش در اثنای سفر حجاز در سنه ست و عشرین و ثمانمائه در بلدهٔ شیراز روی نمود و اصحاب نعشش را از آن ولایت بصغانیان
نقل کرده بخاک سپردند شیخ محی الدین محمد الغزالی الطوسی بغایت عالم و زاهد و متورع بود با سلاطین و امرا در کمال مهابت و استغنا ملاقات مینمود
چند نوبت بگذاردن حج اسلام فایز گشت و در کرت اخیر که بحجاز میرفت در حدود حلب فی منتصف رمضان سنه ثلثین و ثمانمائه درگذشت یکی از فضلاء در آن
باب گوید بیت وفات قطب جهان شیخ محی طوسی میانهٔ حلب است و میانهٔ رمضان مولانا جلال الدین یوسف اوبهی اعلم فضلاء زمان و افضل
علماء دوران بود مدتی در درس سلطان المحققین و برهان المدققین مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی بتحصیل فرمود و مهارتش در فنون معقول و علوم منقول
بمرتبه رسید که حضرت مولوی در اجازاتی که برای آنجناب مینوشت بقلم کرم رقم نمود که اگر در تالیفات این جانب بر سهو بیان اطلاع یابد بعد از تامل و
احتیاط به تغییر بیانی و تعبیر بیانی اصلاح فرماید در سنه ۸۱۳ که عمارت مدرسهٔ شریفه و خانقاه معارف پناه حضرت خاقان سعید که در درون بلدهٔ فاخرهٔ
هراة در محاذی قلعهٔ اختیار الدین واقع است باتمام رسید آنحضرت رقم تدریس بر وجنات حال جناب مولانا یوسف کشید و در روز اجلاس بنفس نفیس بمجلس درس شریف
حضور شریف ارزانی داشت و قامت قابلیت آنجناب را بخلع فاخره بیاراست و ایضاً حضرت خاقانی بعد از آن روز مرجع العلماء والا بالی مولانا جلال
الدین یوسف حلاج حاوی فضایل نفسانی مولانا نظام الدین عبد الرحیم یار احمد و جناب افادت پناه خواجه ناصر الدین لطف الله خواجه عزیز الله را
در آن مدرسه بمنصب تدریس تعیین فرمود و امر شیخی خانقاه را بجناب شیخ الاسلامی خواجه علاء الدین علی پختی تفویض فرمود از ثقات استماع افتاده که
بعد از چندگاه از منصب علماء مشار الیهم مولانا شمس الدین محمد جاجرمی قایم مقام یکی از ایشان گشت و در روز اجلاس اکابر علما شیخ شمس الدین محمد جزری
و امرا مثل امیر علیکه و امیر فیروزشاه بدان بقعهٔ شریفه تشریف آوردند و مولانا محمد از کشاف تفسیر آیه شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط
درس گفت و عرض نمود که بر حاشیه مولانا سعد الدین التفتازانی که برین بحث نوشته ده اعتراض دارم و چون شیخ جزری فارسی فهم نمی کرد اعتراضات خود را
بلغت عربی بیان نمود مولانا جلال الدین یوسف اوبهی که یکی از حضار مجلس بود فرمود که نوبتی دیگر شبهات مذکوره را بفارسی تقریر نمائید تا امرا و سایر
حاضران بر کیفیت آن اطلاع یابند و مولانا محمد جاجرمی این التماس را بشفقت حمل کرده آن اعتراضات را بزبان فارسی شرح کرد آنگاه مولانا جلال الدین
یوسف در مقام معارضه و جواب آمده شش اعتراض را بر وجهی مندفع گردانید که حقیقت آن بر تمامی حاضران واضح گردید پس روی بامرا آورده گفت چهار
سخن دیگر را برین قیاس نمائید و بدانید که اگر مولانا سعد الدین همچنان کسی بودی که بر یک حاشیهٔ او ده اعتراض وارد شدی تصنیفاتش شرق و غرب
عالم را فرو نمی گرفت و امیر فیروزشاه زبان بتحسین مولانا یوسف گشاده گفت امروز کاری کردی که هر حقی که مولانا سعد الدین در ذمهٔ تو داشت ادا
یافت آنجناب جواب داد که حقوق تربیت آنحضرت در بارهٔ من بمرتبه ایست که اگر صد سال آستانهٔ او را بمژگان بروبم اندکی از بسیار آن ادا نمی شود
و مولانا جلال الدین یوسف اوبهی را بحضرت نقابت منقبت ولایت شعار امیر سید قاسم انوار ارادت تمام بود فوتش ببلدهٔ هراة در شب شنبه
پنجم شعبان سنه ثلث و ثلثین و ثمانمائه روی نمود خواجه معز الدین خلیل الله جامی ولد خواجه جلال الدین محمود و ملتبه بود و از سایر اولاد حضرت شیخ
الاسلام احمد جام بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی می نمود وفاتش در ماه شوال سنه ست و ثلثین و ثمانمائه اتفاق افتاد و مشایخ عظام خراسان را از مفارقت آن خواجه
عالیشان خون جگر از دیده بگشاد کاشف اسرار ازلی امیر نور الدین نعمت الله ولی مقتدای سادات عرب و عجم بود و در میدان اظهار کرامات
و خوارق عادات از جمیع مشایخ صاحب سعادات گوی مسابقت میربود سلاطین زمان و حکام نافذ فرمان سر ارادت بر آستان هدایت آشیانش
مینهادند و علماء اعلام و فضلاء کرام و سایر اکابر و معارف آن ایام درگاه کعبه اشتباهش را قبلهٔ حاجات می پنداشتند دیوان اشعار حقایق شعار
آن سید ولایت دثار مشهور است و در آن کتاب افادت ایاب ابیاتی که مشعر بطلوع آفتاب دولت شاهیست مسطور انتقال آن صاحب کمال از دار ملال
بمنازل بهشت عنبر سرشت در قریهٔ ماهان کرمان در بیست و پنجم ماه رجب سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه دست داد طوطی طبع شکر افشانش بنظم این ابیات
لطافت آیات زبان بیان بگشاد قطعه نعمت الله جان بجانان داد و رفت پر در میخانه مست افتاد و رفت کل شیء هالک الا وجهه

حاشیه: مولانا یعقوب چرخی مرید مولانا نظام الدین خاموش در سلک مشایخ ماوراء النهر انتظام داشتند و همواره همت بر متابعت حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند می گماشتند ح

نسخه: یابعدا ۲

نسخه: اعاظم

نسخه: ناصر الدین

حاشیه: واضح باد که در تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی وفات میر مرحوم را در شهور سنه سبع و عشرین و ثمانمائه مرقوم است حرره محمد تقی شوشتری ۱۲

نسخه: و در رفت سکرات

خواند بر دنیای بی بنیاد و رفت چون ندای ارجعی از حق شنید زنده دل در عشق او جان داد و رفت نعمت الله دوستان یادش کنید تا نپنداری که
که رفت از یاد رفت **مولانا نور الدین لطف الله** المشتهر بحافظ ابرو در سلک اعاظم اصحاب انشا و تصنیف و اکابر ارباب انشا و تألیف
منتظم بود و آنجناب هروی المولد است اما در همدان نشو و نما یافته تحصیل نمود و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان نسبت بآن فاضل عالیشان التفات بسیار
داشت و همواره او را در مجالس خاص طلبیده همت عالی نهمت بر استرضاء خاطرش میگماشت و جناب مولوی بعد از فوت آنحضرت بملازمت سده
سنیه شاهرخیه شتافت و پرتو التفات شاهزاده پسندیده صفات میرزا بایسنغر بر صفحات احوالش تافت و آنجناب زبدة التواریخ بایسنغری را
که مشتملست بر وقایع و حوادث عالم و چگونگی احوال و اوضاع طبقات بنی آدم در آن زمان فرخنده نشان تألیف نمود و معظم وقایع ربع مسکون را بر
سبیل تفصیل تا شهور سنه ۸۲۹ در آن کتاب افادت آیات درج فرمود بیت چو حافظ سخن را بدینجا رساند سپهرش بساط سخن بر فشاند تاریخ وفات
و موضع انتقال حافظ ابرو از دار ملال درین بیت که نوشته میشود مذکورست بیت بسال هشتصد و سی و چهار در شوال وفات حافظ ابرو بشهر
زنجان بود **مولانا رکن الدین محمد الخوافی** جامع فنون صوری و حاوی علوم معنوی بود و سالها در دار السلطنه هراة بدرس و افاده قیام
و اقدام مینمود علما و اشراف خراسان آستان فضیلت آشیانش را مرجع و ملاذ میدانستند و امرا و ارکان دولت خاقان عالیشان بصحبت شریف
آن وحید زمان تیمن و تبرک میجستند و جناب مولوی در ایام شباب و اوان جوانی عزم گذاردن حج اسلام فرموده از خراسان بعراق و فارس خرامید
و روزی چند در شیراز که در آن زمان مقر اعزاز پادشاه جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع بود ساکن گردید و شاه شجاع که در آن اوان فرمانفرمای
شیراز بود بملاقات آنجناب بسیار میل کرد و چند نوبت استدعای حضورش فرموده لوازم تعظیم بجای آورد و مولانا بلطایف الحیل رخصت حاصل نمود
بحجاز شتافت و بکرات حج اسلام گذارده شرف زیارت روضه منوره حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام دریافت چون از آن سفر مبارک
بازگشته بخراسان رسید دیگر آمد شد مجلس هیچیک از سلاطین نپسندید وفات آنجناب در شوال سنه اربع و ثلثین و ثمانمایه روی نمود و مدفنش
در ظاهر بلده فاخره هراة بقرب عیدگاه در دروازه واقع بود **خواجه ابو الوفا خوارزمی** به تکمیل علوم ظاهری و باطنی موفق گشته و از مبادی
ایام جوانی تا اواخر هنگام زندگانی در طریق صوفیه سلوک مینمود از نتایج طبع شریفش در علم توحید چند رساله مشهور است و بعضی از رباعیات بلاغت
آیاتش بر السنه و افواه مذکور و این رباعی از آنجمله است که رباعی من از تو جدا نبوده ام تا بودم این است دلیل طالع مسعودم در ذات تو ناپدیدم
از معدومم ور نور تو ظاهرم اگر موجودم و خواجه ابو الوفا در خوارزم فی شهور سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه درگذشت و همدر آن ولایت مدفون گشت
مولانا کمال الدین حسین خوارزمی در سلک مشاهیر افاضل زمان حضرت خاقان سعید انتظام داشت از مجالس النفایس که مرقوم قلم گوهر بار
مقرب حضرت خاقانی امیر نظام الدین علیشیر است چنان استفاده میگردد که مولانا حسین غزلی در سلک نظم کشید که مطلعش اینست بیت ای در همه
عالم پنهان تو و پیدا تو هم درد دل عاشق هم اصل مداوا تو و طایفه از اجلاف فقهاء حنفیه معنی بعضی از ابیات آن غزل را بحسب ظاهر مخالف مسائل
فقهی تصور نموده آنجناب را تکفیر کردند و کیفیت آن بعرض نواب پایه سریر اعلی رسانیده خدمت مولوی را جهت پرسش آن قضیه از خوارزم بهراة آوردند
و هر چند سعی نمودند مدعای خویش را به ثبوت نتوانستند رسانید و مولانا حسین اعتراضات اعدا را بر وجه صواب جواب گفته از آن بلیه خلاص
گردید مقصد اقصی در ترجمه مستقصی از جمله مؤلفات مولانا کمال الدین حسین است و فی الواقع آن کتاب لطافت ایاب در غایت فصاحت و بلاغت
اما بعضی از حکایات آن از خللی خالی نیست و شرح مثنوی مولانا جلال الدین محمد رومی نیز از نتایج اقلام بلاغت نظام آن جناب است شهادت مولانا
حسین در خوارزم از زخم تیغ طایفه از سپاه اوزبک که بر آن ولایت استیلا یافته بودند فی شهور سنه ثلثین و ثمانمایه بوقوع انجامید قبرش در پایان
پای پیرش خواجه ابو الوفاست **سید صدر الدین یونس الحسینی** از جمله اجله سادات خراسان بود و همواره در طریق زهد و تقوی سلوک
مینمود از جامع فضایل نفسانی شیخ الاسلام سیف الدین احمد تفتازانی چنان استماع افتاده که امیر فخر الدین وزیر شبی حضرت رسالت را صلی الله
علیه و سلم بخواب دید و پرسید که یا رسول الله امیر صدر الدین یونس فرزند شماست یا نی آنحضرت فرمود که بلی فرزند منست و وزیر دیگر در تعظیم و
احترام آن زبدهٔ اولاد خیر الانام بقدر امکان مبالغه نموده مادام که زمام اختیار سرکار وزارت در قبضه اقتدار او بود نگذاشت که بجلس او

در ایام دولت حضرت خاقان

هیچکس از اکابر خراسان بر آنجناب تقدیم نماید و سید صدر الدین یونس در شهور سنه ببلده فاخره هرات وفات یافت و از وی یک پسر ماند در غایت پرهیزکاری و دینداری سید معین الدین مرتضی نام و سید معین الدین مرتضی در سنه از عالم انتقال نمود و او را نیز یک پسر بود سید رضی الدین عبد الاول نام علیهما الرحمة والرضوان من الله العلام خواجه صاین الدین علی اصفهانی بوفور فضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی موصوف و معروف بود و در انواع فنون مؤلفات عربی و فارسی تصنیف نمود شرح فصوص الحکم و کتاب مفاحص و شرح قصیده ابن فارض از آن جمله است وفات آنجناب بدار السلطنه هراة در چهاردهم ذی الحجه سنه ۸۳۰ بوقوع پیوست مولانا جمال الدین عبد الغفار ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی و برادر بزرگتر مولانا کمال الدین عبد الرزاق مورخ بود در تکمیل علوم دینیه و تحصیل معارف یقینیه بر امثال و اقران فایق و سابق مینمود وفاتش در ۱۱ ذی حجه حجه مذکوره اتفاق افتاد حضرت ولایت شعار امیر قاسم انوار عظم شان آن سرور را بالی نقابت عرفان از آن زیاده است که قلم و زبان شمهٔ از آن درین اوراق بیان تواند کرد و علو مکان آن مرجع اصحاب کرامت و ایقان نه در آن مرتبه است که بنان بیان اندکی از بسیار آن بسالها فراوان در حیز تحریر تواند آورد رباعی عالی گهری که قدوهٔ احرار است در نو ضمیر کاشف اسرار است خورشید جمال و مشتری اطوار است بی شبهه امیر قاسم انوار است از نفحات فوایح این نسیمات مشام جان سالکان طریق ایقان میرسید که امیر قاسم انوار در اوایل حال دست ارادت آنحضرت بدایت منقبت شیخ صدر الدین اردبیلی داده بود و بعد از چندگاه بصحبت شیخ صدر الدین علی یمنی رسیده نسبت بدانجناب نیز در شیوهٔ خلاص سلوک مینمود و امیر قاسم بعد از تکمیل کمالات صوری و معنوی از آذربایجان که مولد و منشا و خدام عالی مقامش بود بدار السلطنه هراة تشریف بارشاد فرق عباد مشغولی فرمود در اندک زمانی اکثر اکابر و اعیان خراسان در سلک مریدان آستان هدایت آشیانش انتظام یافتند و درگاه قبله اشتباهش را مرجع و ملاذ خویش دانسته صبح و شام باقدام نیاز بملازمت خادمانش شتافتند و چون آنحضرت با میرزا شاهرخ و اولاد عظامش در غایت استغنا ملاقات مینمود و از کمال علو شان چنانچه طمع میداشتند ایشان را تعظیم و احترام نمیفرمود از آن رهگذر غبار ملال بر حاشیهٔ ضمیر میرزا بایسنغر نشست و خاطر بر اخراج آنحضرت قرار داده کمر سعی و اهتمام بر میان جان بست اما نتوانست که بی مشاکت بهانه مکنون ضمیر خود را بظهور رساند و چون در سنه ۸۳۰ احمد لر حضرت خاقان سعید را کارد زد بوضوح پیوست که مشار الیه گاهی بملازمت آن مهر سپهر کرامت و دری برج امامت میرفته میرزا بایسنغر کیفیت حال بعرض پدر رسانید و رخصت اخراج امیر قاسم انوار حاصل کردانیده این معنی را بخدام عتبهٔ علیه پیغام داد لاجرم آنحضرت عزم سفر ماوراء النهر جزم کرده در آن ایام غزلی در سلک نظم کشید که مطلعش این است بیت ای عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد کز جهان مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان و مقطع این بیت قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان و چون امیر قاسم انوار نور الله مرقده بانوار المراحم طی منازل و مراحل فرموده ببلده فاخره سمرقند نزدیک رسید امرا و صدور میرزا الغ بیگ در اندیشه افتادند که آیا از حضرت نقابت منقبت التماس نمایند که جهة ملاقات پادشاه خجسته صفات ببارگاه سلطنت تشریف آورند یا آنکه میرزا الغ بیگ را بملازمت سده سنیهٔ امامت برند و چون حضرت میر بشهر سمرقند درآمدند بحسب اتفاق کدخدایشان بر در ارک افتاده دانستند که میرزا الغ بیگ آنجاست بی تکلف بقلعه بالا رفته با آنجناب ملاقات فرمودند و میرزا الغ بیگ بشرف دیدار فایض الانوار آن مرجع اولاد سید ابرار علیه الصلوة والسلام من الله الملک الغفار فایز گردید و از زبان گوهر بار سخنان درویشانه و کلمات محققانه شنیده در همان مجلس حلقه ارادت در گوش کشید و غاشیه حسن عقیدت بر دوش افکند و چند سال امیر قاسم انوار در کمال جاه و جلال در آن دیار بسر برده در اواخر ایام حیات کرت دیگر دیار خراسان را بنور حضور منور کردانید و در شهور سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه وفات یافته در قصبه خرجرد از ولایت جام مدفون کردید از آثار قلم دُرر نثار آنحضرت دیوان غزلیات مشتمل بر اشعار حقایق صفات در میان فرق انام اشتهار تمام دارد و ایضا مثنوی مختصر انیس العاشقین نام از جمله منظومات آن قدوهٔ اولاد خیر الانام است علیه الرحمة والرضوان من الله الرحیم المستعان مولانا فصیح الدین محمد بن محمد بن علا بوفور علم و دینداری و مزید فضل و پرهیزکاری از سایر اکابر دیار خراسان امتیاز تمام داشت و همواره بلوازم درس و فتوی پرداخته نقش افاده بر الواح خواطر طلبه علوم می نگاشت و با آنکه خاقان سعید چند نوبت از آنجناب التماس قبول مناصب شرعیه نمود اصلا بتکفل امری از آن امور راضی نشد و تعهد نفرمود مع ذلک حضرت

شاه رخی اکثر قضایای شرعیه را باستصواب آن فاضل افادت آیات فیصل میداد و مادام که از آن جناب استفسار نمی نمود بنفاذ حکمی از احکام دینیه زبان
نمی گشود و مولانا فصیح الدین در وقتی که عمر عزیزش از هشتاد تجاوز نموده بود در بلدهٔ فاخرهٔ هراة در منتصف جمادی الاخری سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه درگذشت و در گازر
گاه در پایان مرقد معطر معنبر حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره مدفون گشت و برادرزادهٔ مولانا فصیح الدین خواجه ابوالمکارم
خواجه علاء الملک خانزادهٔ مجد الملک بنت خانزادهٔ علاء الملک ترمذی بود که از نقبای ترمذ بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی میبود و خواجه ابوالمکارم
با وجود علو نسب بوفور فضل و ادب از سایر مشایخ جام بلکه از اکثر اکابر و صنادید آن ایام امتیاز تمام داشت و بجودت طبع نقاد و حدت ذهن
وقاد موصوف بوده بقلم بلاغت رقم ابیات و منشآت فصاحت آیات بر اوراق روزگار می نگاشت بجود و سخاوت مشهور بود و بمحاسن اخلاق
و کرایم اطوار بر السنه و افواه مذکور و آنجناب را خاقان سعید میرزا شاهرخ در اواخر ایام حیات برسالت بنگاله مامور گردانید و خواجه ابوالمکارم
حسب الفرمان بدان خطه که اقصی ممالک هندوستان است شتافت و مضمون رسالت را بابلغ عبارتی بعرض سلطان محمود که حاکم آن دیار بود رسانید و
برطبق آیهٔ کریمه و ما تدری نفس بای ارض تموت وفات آن خواجهٔ خجسته صفات همدران ولایت دست داد و چون تاریخ آن واقعه راقم حروف را
معلوم نبود خامهٔ سخن گذار بتحریر آن زبان نگشود از خواجه ابوالمکارم سه پسر ماند خواجه ابوالفتح و خواجه ابوالوفا و خواجه ابوالقاسم در شهر بنگاله مدت
پدر حالی که بودند و همدران ولایت توطن نموده دیگر بوطن مالوف مراجعت نفرمودند اما خواجه ابوالفتح در ولایت جام قایم مقام پدر ذوی
الاحترام گشت و بسبب مکارم اخلاق صیت بزرگی او از فرق فرقدی درگذشت **خواجه محمد اصغر** که از خورشید خاور در اطراف آفاق
اشهرست پسر بزرگتر خواجه ابوالفتح است و آنجناب در ایام شباب در درس مولانا معز الدین شیخ حسین و بعضی دیگر از علماء افادت مآب بتحصیل علوم
محسوس و مفهوم قیام نمود و باندک زمانی بدرجهٔ کمال ترقی شده قصب السبق از امثال و اقران در ربوده بود و خواجه محمد اصغر اگرچه بشرف نسب و وفور
علم و فضل و حسب اتصاف داشت اما درشت گوی و مزاج دوست بود و همواره بتیغ زبان قلوب طوایف انسان مجروح گردانیده از زخم لسان
اندیشه نمی نمود در اوایل ایام جهانبانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا در اکثر مجالس زبان بمنقبت امیر علیشیر میگشاد و بواسطهٔ آن خاقان منصور بجلاء
وطن آنجناب فرمان داد بناء علی هذا از جانب خراسان بعراق آمد و بآذربایجان شتافت و منظور نظر یعقوب سلطان شده التفات و رعایت بسیار یافت
و در شهور سنه ست و تسعمائه بعد از فوت یعقوب پادشاه خبر فوت امیر علیشیر بموجب حدیث حب الوطن عنان بصوب خراسان منعطف گردانید بعد از نیز شنیده
وصول روزی چند در دار السلطنه هراة رحل اقامت انداخت و در اواخر ایام حیات بتربت مقدسه جام شتافته در محرم سنه ۹۱۱ لوای توجه
بعالم آخرت برافراخت خواجه شهاب الدین ابوالمکارم نسب شریف آن عمدهٔ اکابر و اعاظم بشش واسطه بحضرت شیخ الاسلامی احمد الجامی قدس سره
اتصال مییابد و والد والد ماجد مولانا حمید الدین عتیق الله بن مولانا یحیی نیز در سلک اکابر فضیلت انتما منتظم بود و در آن زمان فرخنده نشان
چند سال در بلدهٔ هراة بلوازم امر احتساب قیام مینمود در شهور سنه ۸۶۳ در صباحی که بادای نماز بامداد مشغولی میکرد داعی حق را لبیک اجابت
گفته در حین سجده روی بجنات عدن آورد و چون یک شعبه از نسب مسود اوراق بمولانا موصی الیه اتصال مییابد خامهٔ مشکین شمامه در تعریف
حدامتش زیاده ازین مبالغه نمی نماید **شیخ زین الدین ابوبکر الخوافی** علیه الرحمة من الله الوافی از جملهٔ اولیاء عظام بمزید تتبع سنن سنیهٔ نبویه علیه
الصلوة و السلام امتیاز تمام داشت و مدتی مدید در ظاهر هراة رتبت بخش محراب بود و همت عالی نهمت بارشاد امت میگماشت و از جملهٔ خلفاء
شیخ نور الدین عبد الرحمن مصری بود و در سلوک طریق ریاضت و معرفت مبالغه نموده بدرجات عالیه ترقی فرمود حضرت خاقان سعید و امراء
و ارکان دولت آن پادشاه صاحب تایید همواره بقدم ارادت ملازمتش میکردند و بصحبت حسب ثمینش یمن جسته لوازم اعتقاد بجای می آوردند
وفاتش در شب یکشنبه دوم شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه بعلت طاعون اتفاق افتاد و نخست در قریهٔ مالین مدفون شد و از آنجا او را بدرویش
آباد نقل کردند و از درویش آباد بجوار عیدگاه هراة بردند و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی بر سر مزارش عمارت عالی ساخت و ظهور آثار
آن بنا باقیست از حضرت مخدومی ابوی مرحومی امیر خواند محمد استماع افتاده که چون در سال مذکور بلاء وبا در بلدهٔ فاخرهٔ هراة و توابع شیوع یافت
جمعی از اشراف و اعیان بخدمت شیخ بهاء الدین عمر رفتند و التماس نمودند که دعا کرده رفع آن بلیه را از حضرت مجیب الدعوات مسالت نماید شیخ

شیخ جواب داد که منتقم جبار بمرتبه در قهر است که هر کس دست بدعا بر می آرد بر دستش میزند و اگر زبان بشفاعت گرداند میخواند زبانش از کام می افتد
وانجماعت از مجلس شیخ بهاء الدین عمر نزد شیخ زین الدین رفته همان سخن در میان آوردند و شیخ زین الدین دعا کرده طاعون بر زبانش بر آمد و بآن علت وفات
یافت **قاضی صدر الدین محمد** بن قاضی قطب الدین عبد الله الامامی بعد از فوت پدر بزرگوار خویش مدتی مدید در دار السلطنه هراة و نواحی و
مضافات بلوازم امر جلیل القدر قضا قیام مینمود و در فیصل قضایا فرق برایا طریق امانت و دیانت مسلوک داشته اصلا میل و مداهنه نمیفرمود و بجودت
طبع و حدت ذهن اتصاف داشت و احیانا اشعار و لغزیب نظم کرده بر لوح بیان مینگاشت در ششم شوال سنه ۸۳۸ بعلت طاعون درگذشت و در کنار
کاه بحظیره قضات امامی مدفون گشت مولانا ضیاء الدین نور الله الخوارزمی عالمی نحریر و فاضلی روشن ضمیر بود و سالها در مسجد جامع بلده هراة بامر پیش نمازی
و خطابت مشغولی مینمود و مشهور است که قوت عربیت و بلاغت آنجناب بمرتبه بود که هر جمعه در آن مسجد جامع خطبه غیر مکرر انشا کرده بسمع خلایق میرسانید
و او نیز در سنه مذکوره بمرض طاعون گرفتار گشته جان شیرین بر افشانده قبرش در کازرگاه است در پایان پای مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری
متصل بمقبره جناب مغفرت انتما مولانا فصیح الدین محمد علا رحمهما الله تعالی **مولانا جلال الدین محمد قاینی** واعظی متورع و فاضلی متدین بود و چند
گاه در بلده فاخره هراة بلوازم امر احتساب قیام مینمود و در خدمت حدیث از شیخ محمد جزری داشت و همواره نقش افاده بر الواح خواطر طلبه حدیث
مینگاشت و در سنه مذکوره چون مردم از وبا گریزان گشته از شهر بیرون میرفتند آنجناب آن طایفه را منع میکرد و بالاخره علت طاعون بروی مستولی شده
روی بعالم آخرت آورد و مدفنش قریه خیرتانست و از آثار او مدرسه ایست در جانب جنوب مسجد جامع هرات مشهور بمدرسه پیش بر **مولانا شمس
الدین محمد** اوحد مدرس مدرسه سبز برامان و پیش نماز و خطیب مسجد جامع مهد علیا گوهرشاد آغا بود و در سنه مذکوره بمرض طاعون از عالم فانی بعالم جاودانی تحویل
شیخ ابو سعید بن شیخ شمس الدین بن قاضی جلال الدین محمود الامامی برادر زاده قاضی قطب الدین عبد الله بود و در سنه مذکوره بعلت مسطوره از
جهان فانی رحلت فرمود **خواجه عبد القادر گوینده** در انواع فضایل نصاب کامل حاصل داشت و در علم موسیقی داد و از تحکیل اشعار و دکا
بادی خیال مساوات با من خاطر نمیگذشت و در علم قرارت و شعر و خط نهایت ماهر بود و در نوشتن کتابه بقاع خیر ید بیضا مینمود و در اوایل
حال بدار السلام بغداد در مصاحبت سلطان احمد جلایر بسر میبرد و سلطان از روی بسیار عزیز و معتبر میداشت و پیوسته التفات بسیار اظهار میکرد و چون فراشان
قضا و قدر بساط دولت سلطنه سلطان احمد جلایر را در نوشتند خواجه عبد القادر در سلک مصاحبان و ملازمان میرزا میرانشاه انتظام یافت و
پرتو انوار عاطفت شاهزاده عالی منزلت بر وجنات احوالش تافت از مجالس النفایس جنابان معلوم میشود که در آن اوقات که میرزا میرانشاه جهة خبط دماغ
مرتکب امور ناملایق میشد و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بتادیب او رایت بهادرت ساخته بقتل ندما شاهزاده امر فرمود خواجه عبد القادر در
محال یافته بگریخت و بعد از چند گاه در لباس قلندران نزدیک بارگاه سپهر اشتباه شتافته چون چشم حضرت صاحبقرانی بروی افتاد باواز بلند خواندن
قرآن آغاز کرد و از مشاهده آنحالت خسرو جمشید منزلت متبسم گشته این مصرع بر زبان راند که ع ابدال زبیم چنگ در مصحف زد آنگاه قامت قابلیت
خواجه را بخلعت عفو و احسان آرایش داده ابواب تربیت و رعایت بر روی روزگارش بگشاد و خواجه عبد القادر بعد از فوت صاحبقران گیتی
ستان در ملازمت پادشاه عالمیان شاهرخ سلطان بسر میبرد تا در شهور سنه ۸۳۸ بواسطه عارضه طاعون آهنگ سفر آخرت کرد **سید نور الدین
محمد** بن الامیر الکبیر الشهیر سید شریف الدین علی الجرجانی بعلو نسب و شرف حسب و محاسن آداب و مکارم اخلاق موصوف و معروف بود در سنه
ثمان و ثلثین و ثمانمائه در خطه شیراز بنزهت جنات قدس انتقال فرمود **مولانا شمس الدین محمد** بن مولانا شیخ علی بصفت ورع و دینداری و تقوی و
پرهیزکاری اتصاف تمام داشت و پیوسته بسر انجام امور اهل اسلام قیام نموده نقش خیر خواهی بر صحیفه ضمیر صغیر و کبیر مینگاشت در مطلع سعدین مذکور است
که مولانا محمد شیخ علی نوبتی بعرض خاقان سعید رسانید که احداث صابون خانه بدعت است و منع مسلمانان از آن امر نامشروع آنحضرت در آن باب عذری
بر زبان آورد خدمت مولانا در حضور پادشاه روی بآسمان کرده گفت خدایا می بینی که حکم تو میرسانم و این معقول نمیشنود خاقان سعید مغفور از
شنیدن این سخن متغیر شده فی الحال فرمان داد که صابون خانه را بر انداختند و وجه تخمین صابون رعیت را مواخذه ننمایند و مولانا محمد در روز جمعه ۲۱
ربیع الاول سنه ۸۴۲ از عالم انتقال نمود اوقات حیاتش صد و بیست و هفت سال بود **استاد قوام الدین معمار شیرازی** قدوه مهندسان

نسخه: صد و بیست سال

زمان و مرجع معماران دوران بود و از جملهٔ آثار آن استاد نادره کار در دار السلطنهٔ هراة عمارات عالیات مهد علیا گوهرشاد آغاست حکایت مشهور است
و بر السنه و افواه مذکور که نوبتی حضرت خاقان سعید بسبب عمارتی از استاد قوام الدین رنجیده مدت یکسال او را رخصت در آمدن بپایه گاه عالمپناه ارزانی نداشت
و چون استاد در علم نجوم نیز ماهر بود تقویمی استخراج کرده بعد از آنکه اجازت ملازمت یافت آن را پیش بر حضرت خاقان سعید تسلیم نموده این بیت بر روی جوانه
که بیت تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی انهدام بنای حیات استاد قوام الدین در غرهٔ شعبان سنهٔ ۸۴۲ اتفاق افتاد **مولانا عماد**
الدین عبد العزیز ابهری سرآمد علمای روزگار و اعلم فضلای زمان بود و اواخر اوقات زندگانی بعزم گذاردن حج اسلام و دریافت
سعادت زیارت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام از خراسان توجه فرمود و بعد از ادراک آن دولت عظمی مراجعت از یثرب و بطحا نزدیک به
ولایت شام در قریهٔ علا بتاریخ ۱۸ رجب سنهٔ ۸۴۳ رخت بعالم بقا کشید **مولانا یحیی سیبک** در سلک افاضل دیار خراسان انتظام داشت و همواره
بقلم گوهر نگار نقش تألیف و تصنیف بر ورق روزگار می نگاشت منشورات بلاغت صفاتش در غایت خیال انگیزیست و منظومات لطافت آیاتش در
نهایت رنگ آمیزی چنانچه در مجالس النفایس مسطور است مولانا یحیی نخست تفاحی تخلص میکرد و بعد از ان تفاحی را بفتاحی مبدل ساخت و خماری و اسراری نیز
تخلصهای آنجنابست از غزلی که فتاحی تخلص نموده این بیت بخاطر بود و ثبت افتاد بیت ای که دور لاله ساغر خالی از می میکنی رفت عمر این داغ حسرت
را دوای میکنی همچو بلبل های و هوئی کن بر خواهد پرید مرغ روح از شاخسار عمر تا هی میکنی و از جملهٔ غزلهائی که اسراری تخلص فرموده غزلیست که در تتبع
خواجه حافظ شیرازی گفته و این بیت از آن غزلست بیت اره برگ کتب زان تیز شد تا برد بیخ نهال عقل و ایمان شما و از جملهٔ رسایل منظومهٔ مولانا
یحیی یکی تعبیر خوابست و آن رساله را باین بیت افتتاح کرده بیت ای برون وصفت ز تعبیر و کلام داور بیدار روح لا ینام و از مؤلفات نثر آن
فاضل پسندیده صفات شبستان خیال و حسن و دل مشهور است و بسیاری از نکات غریب در آن دو نسخه مسطور و وفاتش در سنهٔ اثنی و خمسین و ثمانمائه اتفاق
افتاد **مولانا شرف الدین علی الیزدی** اشرف فضلای ایران و الطف علمای دوران بود و بکمال دانش و سخنوری علم گشته و بجمال فطنت و هنر
پروری از امثال و اقران درگذشته عقود منثوراتش کامثال اللؤلؤ المکنون فرح بخش خاطر و درر منظوماتش در نظر دیده وران بهتر از عقود جواهر بیت
روشن روان تیز زبان و بلند قدر محفل فروز انجمن آرای و سرفراز و مولانا شرف الدین علی همواره در فارس و عراق نزد سلاطین عظام معزز و
محترم میبود و بقلم لطایف نگار مؤلفات بدایع آثار بر صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار تحریر مینمود از انجمله یکی کتاب بلاغت ایاب ظفرنامه است
که باعتقاد راقم حروف در فن تاریخ بلطافت و نظافت آن در اسلوب فارسی نسخهٔ مکتوب نیست و آن کتاب شریف بواسطهٔ حسن اهتمام میرزا ابراهیم
سلطان در شهور سنهٔ ثمان و عشرین و ثمانمائه باتمام رسیده چنانچه کلام صنّف فی شیراز بحساب جمل از ان سال خبر میدهد و حلل مطرز و منتخب آن در فن
معما و لغز و شرح قصیدهٔ برده و کنه المراد در علم وفق اعداد از جملهٔ نتایج اقلام بلاغت نظام آن فاضل عالیمقام است و وفاتش در تفت یزد در شهور
سنهٔ ۸۳۴ اتفاق افتاد و در خانقاهی که مسکنش بود مدفون شد **مولانا شهاب الدین عبد الرحمن** لسان ولد مولانا عبد الله بود و نسبش از جانب
مادر بقدوة المتبحرین فخر الملة و الدین الرازی می پیوست و مولانا شهاب الدین مدتی در کمال اعتبار و احترام ملازمت حضرت خاقان سعید مینمود و بیمن
عاطفت آنحضرت آنجناب را چندان تموّل حاصل گشت که هزار غلام زرخرید داشت باقی اشیا را برین قیاس باید کرد از جملهٔ آثار مولانا شهاب الدین
حمامی است که در میان بازار ملک ساخته و کاروانسرائی که در بازار فیروزآباد طرح انداخته از ثقات استماع افتاده که در روزیکه حمام مذکور باتمام
رسید و مولانا بآنجا درآمد یکی از مصاحبان که همراه بود پرسید که درین حمام چه مبلغ خرج شده است جواب داد که هشت دینار آن شخص تعجب نموده از حقیقت این
سخن استکشاف نمود مولانا گفت غلامان من بنا می این حمام را ساخته اند و سایر عملهٔ پیشه ور مصالح آن را ترتیب نموده و بنا بر آنکه غلام قلعی
گر ندارم دی روز هشت دینار دادم که زنجیر ابواب این عمارت را قلعی کردند وفات مولانا شهاب الدین در روز شنبه ۲۸ جمادی الاخری سنهٔ ۸۵۸ سنه ۸۵۸
اتفاق افتاد مدت عمرش شصت و سه سال بود **مولانا جلال الدین عبد الرحیم صدر** برادر اعیانی مولانا شهاب الدین بود و در غایت
عظمت و اقتدار بصدارت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله قیام مینمود از فنون فضایل و کمالات بهرهٔ تمام داشت و پیوسته نقش تربیت و رعایت
افاضل و علما بر صحیفهٔ ضمیر مینگاشت و چون مولانا جلال الدین ترک روش آبا و اجداد گفته شرط ملازمت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله بجای می آورد

می آورد و در کسوت سپاهیان بسر برده در غایت تجمّل و حشمت سلوک می کرد میرزا الغ بیک تصوّر فرمود که جمال حالش بحلیهٔ علم و دانش محلّی نیست بنابران
طریقهٔ خدمت اختیار نموده از نتیجهٔ نسبت بجناب صدارت منقبت بدمراج شده روزی بملاحظهٔ آنکه او را امتحانی سازد صحیفهٔ مشتمل بر بعضی از مسایل علم ریاضی
و هیأت بوی داده گفت مرا درین سخن دغدغه ایست و این فن مورونی تست لایق آنکه بمطالعه نموده رفع آن شبهه نمائی و مولانا ملاحظه دران صحیفه نکرده
و سخن او را معلوم فرموده از میرزا الغ بیک پرسید تردّدی که در خاطر اشرف اعلی افتاده در اصل نخست تا وقتی که بر ضمیر انور گذشته آنحضرت جوابداد که مرا
درین سخن شبهه روی نموده مولانا گفت بفرمائید میرزا الغ بیک آنچه بخاطرش رسیده بود تقریر کرد مولانا جلال الدین آن دغدغه را بتقریر دلپذیر جواب گفت
چنانچه میرزا الغ بیک بر جودت طبع او اطلاع یافته مراسم تحسین بتقدیم رسانید او وفات حیاتش مانند پدر و برادر در شصت و سه سال بود **مرتضی**
صحّاف در کمال ورع و تقوی بود و در اواسط زمان حضرت خاقان سعید بشرکت مولانا عبد الجلیل قاینی تعهد منصب احتساب نمود و پادشاه شریعت
پرور دست تصدّی و را بتمشیت آن امر خطیر قوی ساخت تا در خانهٔ هر کس از امرا و ارکان دولت شراب یافت بر خاک ریخته سبوی خانها را
بر انداخت و چون نوبت بشرابخانهٔ شاه زادگان عظام رسید جناب مرتضوی و خدمت مولوی از گشته شدن اندیشیده در شهور سنهٔ ۸۴۴ بعرض
حضرت خاقانی رسانیدند که بیمن معدلت و شریعت پروری خدام آستان شهریاری مستی عربده جویم مشکلین خطا ان ختائی منا بده نمی توان کرد اما خمخانهای
شاه زادگان سعادت نشان تا میرزا محمّد جوکی و میرزا علاء الدوله از شراب ناب مالا مالست و اندیشهٔ وصول بآنجا جهة ریختن شراب مری محال ع
آنجا مگر شمال وزد یا صبا رسد پادشاه اسلام بعد از شنیدن این کلام بنفس نفیس سوار شده بدر شرابخانهٔ آن دو شاه زاده تشریف برد و سیّد مرتضی
و مولانا عبد الجلیل را فرمود تا با محتسبان خود باندرون رفته تمامی شرابها را ریختند و بسیاری باده حمرا دران خمخانها بمثابهٔ بود که از شراب ناب جوئی از
یاقوت مذاب در میان کوچه روان گشت و رندان می پرست از استشمام رایحهٔ آن از دست رفته در غایت حسرت کلمهٔ یا لیتنی کنت ترابا بر
زبان ایشان گذشت نقلست که بعد ازین واقعه بچند گاه میرزا سلطان محمّد بن میرزا بایسنقر در قریهٔ از بلوکات هراة سوچخانه طرح انداخت و صباحی
که شاه زاده در پای تخت جد بزرگوار خویش ایستاده بود سیّد مرتضی پیش رفته بعرض رسانید که بعضی از شاه زادگان داعیه دارند که در بلوکات
شرابخانه سازند حضرت خاقان سعید فرمود که هر کس برین امر اقدام نماید بفرمایم تا دیدهٔ او را از چشمخانه بیرون کشند میرزا محمّد که این تهدید شنید از سر آن اندیشه
در گذشت و پس از روزی چند به پل مالان رفته در کنار هراة رود لحظهٔ بتجرع بادهٔ خوشگوار مشغول گشت و در آن اثنا بر ملازمان غضب فرموده بدست
قهر شمشیر از نیام بر کشید و آنجماعت گریزان شده شاه زاده از عقب ایشان اسب بر انگیخت قضارا در آنوقت سیّد مرتضی جهة مهمی متوجه پل مالان بود
ناگاه چشمش بر میرزا محمّد افتاد که در غایت خشم شمشیری برهنه در دست متوجه اوست لاجرم بر هلاک خویش متیقن شده از مرکب فرود آمده کلمهٔ
توحید بر زبان رانده بایستاد اما میرزا محمّد چون جناب مرتضوی را بدان حال دید شمشیر در غلاف کرد و از اسب پیاده شده زبان بادا و سلام گشاد
گفت سیّد تو می پنداری که من مسلمان نیستم و حکم شریعت را گردن نمی نهم اکنون بیا و مرا تعزیر کن سیّد آنحضرت را دعای خیر گفته فرمود که تعزیر شما همین
بس است که از اسب فرود آمدید و طریقهٔ انقیاد و تسلیم بجای آوردید غرض از عرض اینحکایت آنکه چون در ازمان سلاطین عالیشان باین مرتبه در ترویج
ملت بیضا و نفاذ احکام شریعت غرّا می کوشیدند یوماً فیوماً ساحت مملکت سمت وسعت می گرفت و ساعه فساعه ریاض دولت صفت خضرت
و نضارت می پذیرفت رباعی سر سبزی نهال سعادت بباغ ملک بی شحه عیون شرایع طمع مدار لیکن زلال چشمهٔ دین کی شود روان بی یاری سیاست
شاهان کامکار مولانا کاتبی نیشابوری محمّد بن عبد الله نام داشت و از جمیع شعرا زمان حضرت خاقان سعید بلطف طبع و حدّت ذهن ممتاز
و مستثنی بود و در تمامی اسالیب نظم معانی غریبه درج می نمود و تجنیس در قصاید دیوان غزلیاتش بغایت مشهور است و در اکثر قصاید کثیرة الفوایدش مدح
و ثنای میرزا بایسنقر مسطور رسالهٔ تجنیسات و ذو البحرین و ذو القافیتین و حسن و عشق و ناظر و منظور و بهرام و گل اندام و محب و محبوب از جملهٔ مثنویات آن
شاعر شیرین کلام است و ابیات و حکایات این رسایل در غایت لطافت و انتظام مولانا کاتبی در شهور سنهٔ ۸۳۹ در ولایت استراباد بمرض وبا
مبتلا گشته بستر ناتوانی افتاد و در حال سکرات این قطعه نظم کرده زبان به بیان آن بگشاد قطعه ز آتش قهر و با گردید ناگاه خراب استرابادی که
خاکش بود خوشبو تر ز مشک اندر و از پیر و برنا هیچکس باقی نماند آتش اندر بیشه چون افتد نه تر ماند نه خشک بابا سودائی از ولایت

وفات مولانا مذکور در سنهٔ ۸۴۹ دست داد

ابیورد بود و نخست خاوری تخلص مینمود ناگاه جذبه بوی رسیده و مدتی سر و پای برهنه در کوه و صحرا میگردید چون نوبت دیگر بحال خویش آمد سودائی تخلص کرد و پیوسته در مدح میرزا بایسنقر قصاید غرا بنظم می‌آورد و گاهی بگفتن غزل نیز مشغول میبود و زبان بادا سخنان هزل آمیز میگشود چون عمرش از هشتاد تجاوز گشت در سنه بابیورد درگذشت این مطلع از اشعار اوست که بیت عنبرت خال و رخت ورد و خطت ریحانست دهنت غنچه و دندان در و لب مرجانست مولانا محمود عارفی که از مشاهیر شعرا زمان حضرت خاقانی بود و ملقب بسلمان ثانی دیوان غزلیاتش مشهور است و این مطلع در آن اوراق مسطور که بیت عهد کردم که نیایم بدر از میخانه تا بآن دم که مرا پر نشود پیمانه و از جمله مثنویات مولانا عارفی گوی و چوگان نظمی است در کمال جودت و این سه بیت در تعریف اسپ از آن کتابست نظم چون گوی سپهر گرد پویی میدان میدان چو گوی جستی هرگاه که در عرق شدی غرق باران بودی و درمیان برق آویخته صرصر از دم او بگریخته آذر از سم او وفاتش در سنه بدار السلطنه هراة اتفاق افتاد امیر شاهی موسوم بآق ملک بود و چون نسبش بسرداران سبزوار می‌پیوست و مذهب شیعه داشت شاهی تخلص مینمود نوبتی میرزا بایسنقر او را طلبیده فرمود که مناسب آنست که این تخلص را بگذاری و در اشعار خود تخلص دیگر مرسل سازی امیر شاهی این معنی را قبول نکرد بنابران حضرت بایسنقری آن مهر سپهر سخنوری کم التفاتی آغاز نهاد گویند که روزی امیر شاهی باتفاق جمعی از ابنا جنس بدرگاه آن پادشاه عالیجاه رفت و میرزا بایسنقر آن جمع را طلبیده امیر شاهی را بار نداد امیر شاهی در آن باب این غزل گفته نزد آنحضرت فرستاد غزل ای که در بزم طرب جام دمادم میزنی خون دل ما خورده چند از عاشقی دم میزنی حیف از آن ناوک که با اهل ستم میکنی ضایع آن تیری که بر دلهای بیغم میزنی باز کن از خواب آن نرگس رعنا که عمر میرود چون دور گل تا چشم بر هم میزنی میکشائی طره و دلها بغارت میبری مینمائی چهره و آتش بعالم میزنی میکنی محروم از این در شاهی درمانده را دست رد بر سینه یاران محرم میزنی از ثقات استماع افتاد که امیر شاهی در مدت حیات دوازده هزار بیت در سلک نظم کشیده و از آنجمله هزار بیت که حالا در میان فضلا مشهور است دیوان ساخته بقیه را بآب ابطال بشست وفی الواقع آن هزار بیت مطبوع طباع جمیع افاضل عالم و مقبول ضمایر تمامی اکابر فضلای بنی آدم افتاده و تا غایت اکثر بمطالع آن اشعار بدایع آثار فایز شده زبان بتعریف و تحسین گشاده انتقال امیر شاهی بجوار مغفرت الهی در ولایت استراباد فی سنه ۸۵۷ روی نمود و نعش او را بسبزوار برده در مقبره آبا و اجدادش دفن کردند خواجه اوحد سبزواری در مرثیه آن فارس میدان سخن گذاری مرثیه گفته که یک بیت از آن اینست بیت گو شو زیر و زبر از اشک و آهم سبزوار زانکه شهرستان بی شاهی نمی‌آید بکار مولانا شمس الدین الهروی شاگرد مولانا معروف خطاط بود و بیمن تربیت میرزا بایسنقر در حسن خط مرتبه ترقی نمود که بسیاری از خطوط خویش را بنام یاقوت مستعصمی کرد و مبصران نکته دان این معنی را قبول فرمودند مولانا جعفر تبریزی در تحریر انواع خطوط درجه کمال حاصل داشت بتخصیص در نسخ تعلیق و مولانا اظهر و مولانا شهاب الدین عبدالله آشپز و مولانا شیخ محمود که این مقاله صیرفی وقت و یاقوت زمان بودند در شاگردی مولانا جعفر بآن مرتبه ارتقا نمودند راقم حروف گوید که چون تتمه احوال افاضل زمان خجسته نشان خاقان عالی مکان شاهرخ سلطان در سلک بیان انتظام یافت وقت آنست که خامه سخندان در تحریر و تقریر وقایع ایام پادشاهی اولاد آن پادشاه سعید مغفور شروع نماید و ذیل این جزو را بذکر مجملی از احوال سایر سلاطین آن دودمان دولت قرین بیاراید و من الله الاعانة والتوفیق

ذکر رکن السلطنة و الخلافة میرزا علاء الدوله اختر نوربخش برج نامداری و گوهر شب افروز درج کامکاری میرزا علاء الدوله که اسن اولاد میرزا بایسنقر بود و بمکارم اخلاق و محاسن آداب و صورت خوب و سیرت مرغوب از سایر شاهزادگان خاندان تیموری ممتاز و مستثنی مینمود و ذات حمیده صفاتش بعدل و انصاف مایل و وجود فایض الجودش موصوف بحسن کردار و لطف شمایل اما آنجناب بتمهید اساس عیش و عشرت و انبساط بساط لهو و مسرت شغف و رغبت تمام داشت و از رسوم جلادت و جهانگیری عاری بوده غیر خیال شرب می گلرنگ و استماع آواز دف و چنگ نقشی بر لوح ضمیر منیر نگاشت مع ذلک حضرت خاقان سعید بعد از فوت میرزا بایسنقر او را بامارت دیوان اعلی نصب کرده زمام امور ملک و مال من حیث الاستقلال در قبضه اقتدارش نهاد و شاهزاده بموجب کلمه الولد الحر یقتدی بابائه الغر عمل نموده ابواب لطف و احسان بر روی روزگار طبقات انسان بگشاد و در وقتی که حضرت خاقان سعید رایت نصرت آیت جهت دفع طغیان میرزا سلطان محمد بصوب عراق برافراشت میرزا علاء الدوله را مجدداً منظور نظر شفقت گردانیده در بلده فاخره هراة قایم مقام گذاشت و چون حضرت خاقانی در ملک ری از جهان فانی

فانی بعالم جاودانی انتقال نمود میرزا علاء الدوله بحبایل استقلال بر تخت سلطنت و اقبال نشسته ابواب خزاین بر روی امرا و لشکریان برگشود و لبیت در گنج بگشاد و لشکر
بخواند بدامن زر و سیم و گوهر فشاند و بعد از آنکه آن شاهزاده مدت یکسال در کمال دولت و کامرانی اوقات گذرانید در سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه در منزل ترنا
از دست برد سپاه میرزا الغ بیگ گورکان منهزم شد و با ستراباد خرامید و چند ماه در ظل حمایت برادر خورد تر میرزا بابر بسر برد و در اواخر سنه مذکوره
که میرزا بابر دار السلطنه هراة را تسخیر نمود میرزا علاء الدوله را با پسرش میرزا ابراهیم گرفته حبس فرمود و بعد از چندگاه انجناب از حبس گریخته بعراق نزد میرزا
سلطان محمد رفت و در روزی که میرزا سلطان محمد در چناران کشته گشت میرزا بابر فرمود که میرزا علاء الدوله را میل کشند اما شخصی که بمباشر آن عمل شنیع
مبادرت نمود میل آتشین بر وجهی در دیده جهان بین آن قرة العین سلطنت کشید که اصلی بقوت باصره اش نرسید لاجرم بعد از چند روز آزار دوری برادر بکشید و مدتی مدید
در اطراف عالم سرگردان بوده چند نوبت دیگر با برادران و اقربا بمقابله و مقاتله قیام نمود اما در هیچ معرکه ظفر نیافت و در اوایل سنه خمس و ستین و ثمانمائه بر
کنار دریاء قلزم در خانه ملک سپنون ستمداری عنان عزیمت بعالم آخرت تافت ملازمانش نعش او را بهراه بردند و در تربت المغفرة مهد علیا گوهر
شاد آغا بخاک سپردند منصب وزارتش تعلق بخواجه غیاث الدین پیر احمد میداشت و در ایام دولتش مولانا جلال الدین لسان رایت صدارت
می افراشت **ذکر میرزا الغ بیگ گورکان** میرزا الغ بیگ که محمد ترغای نام داشت پادشاهی بکثرت فضیلت و هنر پروری از سایر
اولاد حضرت خاقان سعید منفرد بود در عدالت و دادگستری از تمامی امثال و اقران منفرد در دانش جالینوس با حشمت کیکاوس جمع فرموده و در سایر فنون
خصوصا علم ریاضی و نجوم در آن شان عدیل و نظیر او کسی نبود و قرآن مجید را بقراءت سبعه یاد داشت و پیوسته همت بر تربیت و رعایت اهل فضل و کمال
میگماشت و چنانچه در ضمن احوال صاحبقران سعود خصال سبق ذکر یافت ولادت با سعادت آن پادشاه حکمت پناه در روز یکشنبه نوزدهم ماه
جمادی الاولی سنه ۷۹۶ در قلعه سلطانیه روی نمود و چون سن شریفش بیازده سالگی رسید حضرت صاحبقرانی بجهان جاودانی انتقال نمود و جناب الغ بیگی
در ظل تربیت والد بزرگوار خویش بسر میبرد تا در سنه ۸۱۴ بایالت ولایت ماوراء النهر سرافراز گشت و بیمن معدلت و رعیت پروری پایه مکنت زمانی
آن مملکت را در معموری بمرتبه رسانید که بر تلبت از سپهر برین درگذشت و در سنه ۸۲۳ الخضروی مانند در وسط بلده فاخره سمرقند مدرسه رفیع و خانقاه
منیع بنا نموده باتمام رسانید و بسیاری از مزارع و قری و مستغلات فواید اثمار بر آن بقاع وقف گردانید و همچنین فرمان داد که استادان کاردان
در ظاهر آن بلده فردوس نشان رصدی بنیاد نهادند و بطلمیوس ثانی مولانا غیاث الدین جمشید و جامع کمالات انسانی مولانا معین الدین کاشی
در ترتیب آن بنا داد سعی و اهتمام دادند و از نتایج آن رصد زیجی مرتب گشت که آن را زیج جدید گورکانی گویند و اکنون اکثر تقاویم را از آن زیج استخراج
نمایند و میرزا الغ بیگ گورکان در ایام ایالت پدر بزرگوار در کمال اقتدار و ز کار فرخنده آثار میگذرانید و بعد از استماع خبر فوت آنحضرت بعقد
امر جهانبانی گشته لوای جهان گشا بصوب خراسان برافراشت اگرچه بر میرزا علاء الدوله غلبه کرده خراسان را فتح نمود اما نگاه نتوانست داشت
و چون ایام حیات و اوان کامرانی جناب الغ بیگی بنهایت انجامید پسرش میرزا عبد اللطیف مخالفت پدر را پیش نهاد همت گردانید و بر انجناب
غالب گشته بر تخت سمرقند تمکن یافت و میرزا الغ بیگ در سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه بحکم فرزند ناخردمند شربت شهادت چشیده بریاض عقبی شتافت
خواجه ناصر الدین نصر الله خوافی و سید عماد الدین بن سید زین العابدین جنابذی در سلک وزراء میرزا الغ بیگ انتظام داشتند و بقدر امکان نقش
کفایت و کاردانی بر اوراق روزگار آن پادشاه معدلت شعار می نگاشتند **گفتار در بیان عبور میرزا الغ بیگ گورکان از
آب آمویه و نجات یافتن میرزا عبد اللطیف از حبس میرزا علاء الدوله** میرزا الغ بیگ چون در سمرقند قرة العین سلطنت از وفات
خاقان سعادت مند خبر یافت روزی چند بمراسم تعزیت و سوگواری قیام نمود و بختمات کلام ملک علام و اطعام فقرا و ایتام اقدام فرمود و بنا
بر آنکه از اولاد صلبی خاقان مغفور دیگری در سلک احیا انتظام نداشت جناب الغ بیگی تمامی ممالک آنحضرت را ملک خود میپنداشت لاجرم بعد از
اقامت لوازم مصلحت سپاه ماوراء النهر و ترکستان را جمع آورده بعزم تسخیر خراسان نهضت کرد و کنار جیحون را معسکر همایون ساخته در آن منزل استماع
نمود که میرزا بابر ولد میرزا محمد جوکی که ولایت از هنگ و سالی سرای و ختلانات بسور غال او بود خبر واقعه هایله خاقانی را شنوده دست توخیال تا
استقلال حدود بلخ و شبرغان و قندز و بغلان را ضبط فرموده بنابر آن طریقه رعایت حزم مقتضی آن گشت که میرزا الغ بیگ رسل و رسایل متعاقب

صح
با استقلال

و متواتر نزد شاهزاده فرستاده او را بعزم مصاهرت خویش وعده داد تا از مقام سرکشی گذشته روی باردوی عم بزرگوار نهاد و پس از وصول بروزی چند آثار غدر و فریب از ناصیهٔ حالش لایح گردید و میرزا الغ بیگ او را گرفته مقید بسمرقند ارسال داشت آنگاه بدولت و اقبال از آب آموی گذشته در حدود بلخ رایت استقلال برافراشت در آن اثنا قصهٔ شبیخون نیشاپور و گرفتاری میرزا عبد اللطیف اشتهار یافت و میرزا الغ بیگ در باب حرکت و سکون با امرا و نوئینان قرعهٔ مشورت در میان انداخت پس از قیل و قال رای اشرف اعلی بر آن قرار گرفت که با میرزا علاء الدوله از در صلح و صفا درآید تا گوهر کان پادشاهی از قلعهٔ هراة مانند لعل از کوه بدخشان بیرون آید و مولانا میرک محمود را که بمعالی منصب صدارت مشرف بود برسم رسالت نزد برادرزاده ارسال نمود و در باب تمهید اساس وفاق و قطع شجر نفاق فصلی مشبع پیغام فرمود و در آن ولا میرزا علاء الدوله با عساکر ظفرمآب بعزم رزم سپاه سمرقند تا کنار آب مرغاب آمده بود و بعد از وصول جناب صدارت مآب خبر نهضت میرزا ابو القاسم بابر از طرف جرجان بصوب خراسان در اردوی میرزا علاء الدوله سمت شیوع پذیرفت و شاهزاده از دو جانب دریای بلا را متوجه خود دیده سخنان میرک محمود را بسمع قبول اقران داد و بدار السلطنه هراة بازگشته میرزا عبد اللطیف را معزز و محترم نزد عم بزرگوار گسیل فرمود و او در حدود بلخ بملاقات والد ماجد خویش سرافراز گشته میرزا الغ بیگ فرزند نیکو نهاد بلکه دشمن جان گسل را در آغوش مهربانی کشید و زبان بتسلی خاطرش گشاده بلخ را برسم سیورغال بدو ارزانی داشت آنگاه رایت مراجعت بصوب سمرقند برافراشت

ذکر شمه‌ای از حال میرزا ابو القاسم بابر ولد کهتر غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر

میرزا ابو القاسم بابر پادشاهی بود بلطف طبع و حسن خلق موصوف و ببسط بساط عیش و نشاط بغایت مشغوف از غایت تواضع و کسر نفس در مدت سلطنت بر تخت ننشست و از کمال مکارم اخلاق و لطافت طینت هرگز سخنی درشت خاطر مجلس را نخست و در میدان رزم هژبری بود خنجر گذار و در مجلس بزم ابری گوهر نثار از وفور سخاوت زر تمام عیار و حجر بمقدار در نظرش یکسان بود و بواسطهٔ علو همت حاصل بحر و کان ببخشش یکروزهٔ او وفا نمی‌نمود

رباعی
دید دریا بخشش سوی دست او — زد کف خجلت بروی از دست او
با کفش گو بحر در دعوی مپیچ — زانکه نبود در کفش جز باد هیچ

و میرزا ابو القاسم بابر در زمان حضرت خاقان سعید بنسبت برادران خویش میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد بغایت بی اعتبار بود و بتجرد مواجبی که جهت او تعیین کرده بودند اوقات گذرانیده بر جفای ایام صبر می‌نمود و چون بساط زندگانی حضرت خاقانی بدست تقدیر سبحانی در ولایت ری طی شد آنجناب بهمراهی میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بصوب خراسان در حرکت آمد و چون ببسطام رسید قاصدان امیر هندوکه در آن سال بموجب فرمان خاقان سعید مغفور در جرجان قشلاق نموده بود بشرف ملاقات شاهزاده فایز گشتند و او را بسلطنت مملکت مازندران نوید داده بدانجانب بردند و امیر هندوکه لوازم استقبال بجای آورده خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و باقی اسباب پادشاهی پیشکش کرد و سخن بقبول افتاده آن مملکت در قبضهٔ اقتدار میرزا بابر قرار یافت و در سنهٔ ثلث و خمسین و ثمانمائه میرزا بابر خراسان را نیز مفتوح ساخته ماهچهٔ رایت دولتش بر وجنات احوال متوطنان دار السلطنه هراة تافت و در سنهٔ خمس و خمسین و ثمانمائه در موضع خیاران با برادر خود میرزا سلطان محمد حرب کرده او را اسیر ساخت و مهر اخوت را از لوح دل بآب خشم شسته بنیاد حیاتش برانداخت آنگاه بعراق عجم و فارس رفته آن ولایات را نیز در حیز تسخیر کشید و حکام نصب کرده بخراسان باز گردید وفات میرزا بابر در چاشتگاه روز سه شنبه بیست و پنجم ربیع الآخر سنهٔ ستین و ثمانمائه در مشهد مقدسهٔ رضویه علی راقدها التحف الصلوة والتحیة روی نمود و از بدایت جهانبانی او تا آخر ایام زندگانی ده سال بود در امر وزارت میرزا ابو القاسم بابر خواجه وجیه الدین اسمعیل سمنانی و خواجه قطب الدین طاوس دخل داشتند و در ایام دولتش شیخزاده میر قوام الدین و مولانا محمد بخاری معماری رایت صدارت می‌افراشتند

نسخه محمود

گفتار در بیان وقوع مصالحه میان میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بابر و ذکر فتح ساری و تولد میرزا شاه محمود بهادر

چون میرزا بابر از ضبط مملکت جرجان فراغت یافته از غایت تهور عنان یکران بطرف ولایات خراسان تافت و با لشکری چون دریای جوشان بولایت خبوشان رسیده مستعد حرب و پیکار بایستاد و میرزا علاء الدوله از آن خبر شده و با میرزا الغ بیگ گورکان چنانچه مذکور شد صلح نموده روی بمشهد نهاد بعد از وصول آن مقام متبرک بنفس نفیس توقف کرده اکثر امرا و لشکریان را بجنگ برادر ارسال داشت و چون آن سپاه رزمخواه در برابر جنود ظفرورود میرزا بابر صف آرای گشتند نیک اندیشان پای در میدان مصالحه نهاده از هر دو جانب امرا در میدان فرود آمدند و مهم صلح را بر آنجمله قرار دادند

قرار دادند که فاصلهٔ میان مملکت برادران ولایت جنوشان باشد و برین موجب عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافته میرزا علاء الدوله بهراة بازگشت و میرزا ابو القاسم بابر عنان بکران بجانب مازندران انعطاف داد و چون باسترآباد رسید چنان شنید که سید محمد که در آن زمان حاکم ولایت ساری بود گردن از ربقهٔ اطاعت خدام آستان شهریاری می پیچد و سر حلقهٔ فرمان برداری در نمی آرد بنابر آن در اواخر سنهٔ احدی و خمسین و ثمانمائه با لشکری بیرون از اندیشه چون شیر ژیان و پیل دمان از بیشهٔ جرجان بصوب جنگل مازندران روان شد و از آنجانب سید محمد نیز از ساری و توابع سپاه بسیار بهمه مازندرانیان دیو سار در هم آورده بقدم جرأت موکب همایون را استقبال فرمود و در منزلی که از تشابک اشجار و تداخل اوراق و ازهار نسیم صبا را با وجود لطافت بسیار آمد شد دشوار بود و رؤیت نور آفتاب جهان تاب در مضیق آن بیشهٔ پر پیچ و تاب محال می نمود تلاقی فریقین اتفاق افتاد و جنگی در غایت صعوبت دست داده انامل عنایت الهی ابواب نصرت و پیروزی بر روی میرزا بابر بگشاد و سید محمد بجنگل صعب المسالک گریخته موکب شهریاری در زمان حمایت حضرت باری بساری شتافت و از پرتو ماهیچهٔ علم کشورگشای آن مهر سپهر کامکاری اطراف آن مملکت نضارت یافت آنگاه سید محمد از در تضرع و زاری در آمده طالب مصالحه گشت و میرزا ابو القاسم بابر ملتمس جنابش را بعز اجابت مقرون ساخته آب رامید و سوال داده از سر جریمهٔ او در گذشت و نوبت دیگر سلطنت ساری را بر و مسلم داشت و یکی از بنات آن سید ستوده صفات را در حبالهٔ نکاح کشیده رایت مراجعت بصوب جرجان بر افراشت و در شب شانزدهم محرم الحرام سنهٔ اثنی و خمسین و ثمانمائه مهتاب بی ضنت و عطابخش بی منت میرزا ابو القاسم بابر را مولودی عاقبت محمود کرامت فرمود و میرزا ابو القاسم بابر مبتهج و مسرور گشته نام خجسته فرجام آن فرزند ارجمند را شاه محمود مقرر نمود و طویهای پادشاهانه و جشنهای خسروانه ترتیب داده چند روز بعشرت و کامرانی بگذرانید و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای ارغوانی کشیده صلای بهجت و خرمی و نوای مسرت و شادکامی بمرکز ماه و ناهید رسانید بیت بوستان دوستان افشاندزین بهجت نثار آسمان بر آسمان انداخت زین شادی کلاه

ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف کرت ثانی و عبور فرمودن میرزا الغ بیک گورکان از آب اموی بنیت کشورستانی

در آن اوان که میرزا علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را از حبس نجات داده نزد پدرش فرستاد و ذکر کرد که زمرهٔ از نوکران تراکه در واقعهٔ تشیاپور گرفتار گشته اند مطلق العنان خواهم ساخت و از خزاین حضرت خاقان سعید مغفور آنچه لایق باشد نزد عم بزرگوار ارسال خواهم داشت اما باین مواعید وفا ننمود هر چند میرزا عبد اللطیف قاصدان روان کرده ملازمان خود را طلب فرمود بجایی نرسید بلکه میرزا علاء الدوله بخیال تعرض بولایت اندخود و شبرغان میرزا صالح را با فوجی از سپاه خراسان بکنار آب مرغاب فرستاد میرزا عبد اللطیف ازین جهت بر آشفته بیک ناگاه بر سر میرزا صالح تاخت و او هزیمت غنیمت شمرده بهزار حیله خود را در هراة انداخت و میرزا علاء الدوله از وقوع این حادثه متغیر گشته جمعی از نوکران میرزا عبد اللطیف را که مقید داشت بقتل رسانید و در میان زمستان عنان عزیمت بصوب بلخ و شبرغان معطوف گردانید و بعد از وصول بحدود اندخود ایلچی از نزد میرزا الغ بیک آمده معروض داشت که اگر از عبد اللطیف حرکتی ناپسند سر بر زد مناسب آن بود که فرزند ما را اعلام کردی تا بتدارک پرداختی اکنون وظیفه آنکه مراجعت نماید و سپاه را از ویرانی منع فرماید میرزا علاء الدوله این سخن را بسمع قبول جای داد و روی بصوب هراة نهاد اما لشکریانش در اندخود و شبرغان غارت عام کردند و در هر جا هر چه یافتند بر بودند و چون میرزا علاء الدوله بمستقر سریر اقبال رسید و فصل زمستان بپایان آمده سلطان ربیع فضای بساتین را بانواع ازهار و ریاحین آراسته گردانید هزار دستان بصد زبان صلای عیش و عشرت در داد و گل جلوه کنان پرده رنگ فیروزه رنگ نشسته نرگس قدح زرین برکف نهاد میرزا علاء الدوله جهت سنت ختان سپهر سایت اختر خویش میرزا ابراهیم سلطان بترتیب اسباب طوی اشارت نمود و باغ زاغان را که باعتدال هوا و نزاهت فضا و طراوت گلزار و نضارت اشجار اشتهار دارد جهت انعقاد آن تعیین فرمود و فراشان چابکدست در آن ساحت دلگشا قبهٔ خیمه و خرگاه با وج مهر و ماه بر افراختند و مهندسان شیرین کار چهار طاقهای سپهر آثار مزین بتکلفات بسیار معد و مهیا ساختند پیشه وران هنرمند هر یک مناسب حرفهٔ خویش بعقیده در غایت غرابت بروی کار آوردند و حکم ترخانی صدور یافته صغیر و کبیر برنا و پیر بربسط بساط عیش و انبساط میل کردند و میرزا رکن الدین علاء الدوله از ایوان سلطنت بمجلس بزم و عشرت تشریف برد و از دست ساقیان مهرجبین شرابی صافی مزاج معین در کشید بعضی

غم از لوح دل بستردا از تاب آفتاب شراب گلزار عارض ساقی پر از لاله سیراب می‌نمود و اقداح بلورین از لطافت باده گلگون در نظر بیننده مجسم ثریا قوه
نا بسامی بود و مغنیان نغمه ساز و سازندگان خوش آواز از الحان دلکشای و نغمات فرح افزای سپهر کبود را برقص آوردند و خوان سالاران بارگاه
سلطنت آشیان بانواع اطعمه گوناگون از هرچه در حوصله خیال گنجد افزون مهیا و آماده کردند و آن شاهزاده نامدار کار عادت دیرینه خویش بظهور رسانیده
و صرصر فتنه در اهتزاز آمده آن سور را ماتم و سرور را بغم و الم مبدل گردانید ع وای نعیم لا یکدره الدهر و در روزی که مقرر بود که طوی عام دهند و وضیع
و شریف در آن انجمن لب برلب جام فرح انجام نهند منهی بسان برق و باد از جانب اندخود رسید و خبر رسانید که میرزا الغ بیگ بعزم رزم ده قاضی
را که در دو فرسخی بلده مذکور است مخیم اقبال گردانید آری خاک عالم را بغم سرشته اند و رقم شادی و غم بر ناصیه حال آدمی نوشته اند راحت دنیا بی
جراحت نیست و رافت سپهر ابی مخافت نی ع گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم اند **گفتار در بیان محاربه میرزا الغ بیگ
و میرزا علاء الدوله در منزل ترناب و شکست یافتن سپاه خراسان بتقدیر حضرت مسبب الاسباب** چون خسرو
عالیشان میرزا الغ بیگ گورکان از بیداد سپاه خراسان در ولایت اندخود و شبرغان خبر یافت عزم انتقام جزم فرموده بالشکری چون امواج دریای
بی پایان از آب آمویه عبور کرده ده قاضی را معسکر همایون ساخته روی بصوب هراة آورد و میرزا علاء الدوله در اثنای طوی ازین حال واقف گشته
بساط بزم در هم پیچیده و باهتمام تمام هر چه تر زر و سلاح بسپاه بخشیده متوجه میدان رزم گردید امیر محمد صوفی ترخان و امیر سلطان ابوسعید داروغه را
بحکومت و داروغگی هراة باز گذاشت و مولانا احمد یساول را که از جمله معتمدانش بمزید خصوصیت امتیاز داشت بقلعه عماد که مخزن نقود نامعدود بود
ارسال داشت و کوتوالی حصار اختیار الدین با قاجی بیگ تفویض فرمود آنگاه رایت نهضت آیت بکنار آب مرغاب برافراشت و چون از
کوتل سنجاب بگذشت همعنی در خاطرش گذشت که نوبت دیگر با عم بزرگوار طرح مصالحه اندازد و نایره آن فتنه را بآب تدبیر منطفی سازد بنابر آن
جمعی از مخصوصان را بشهر باز گردانید تا از شیخ بهاء الدین عمر التماس نمایند که قدم رنجه فرمایند و نزد میرزا الغ بیگ رفته ابواب صلح و صفا بازگشایند
و شیخ این ملتمس را بسمع رضا شنوده عزیمت فرمود اما قبل از وصول بمقصد میان آن دو پادشاه صورت محاربه بروی نمود کیفیت حال چنان بود که چون میرزا الغ
بیگ گورکان از بیرون آمدن میرزا علاء الدوله وقوف یافت نجوم آسا آسایش در حرکت بومی و طی منازل شناخت و مانند برق و باد از آب مرغاب
گذشته منزل ترناب را معسکر ظفر مآب ساخت از آنجانب میرزا علاء الدوله نیز بقدم اضطراب پیش رفته از هر دو طرف بتسویه صفوف و تهیه اسباب استعمال
سیوف قیام نمودند و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته ابواب جنگ و پیکار بر روی روزگار بگشودند و قول لشکر سمرقند بفر طلعت
میرزا الغ بیگ گورکان آرایش داشت و در جوانغار میرزا عبد اللطیف علم نصرت شعار برافراشت و در برانغار علم زرنگار میرزا عبد العزیز باوج سپهر
دوار رسید و در قلب چند قشون از مردان دلاور و بهادران رستم اثر مرتب و مکمل گردید که در هر طرف مدد احتیاج افتد مستعد کومک باشند و جنود
خراسان را از طرف قول حشم امید بوزیا پیچه لوای میرزا علاء الدوله روشن بود و برانغار از فر شکوه میرزا صالح مستحکم می‌نمود و جوانغار از لمعان تیغ و سنان
میرزا خلیل آرایش داشت و در قلب چند امیر توغان بوسون کومک علم شجاعت برافراشت بیت همه سر پر از خشم و دل پر ز کین بابروی مردی سلطان
برافکنده چین و چون آن دو سپاه کینه خواه باین ترتیب و آیین بمعرکه رسیدند فغان کرنای و سورن و غریو کورگه و شیپور از دروازه منزل بهرام
در گذرانیدند بیت چنان آمد از هر دو لشکر غریو که از هول دیوانه شد زهره دیو درین حال میرزا عبد الله شیرازی صف سپاه خراسان ویران
کرده عنان باد پای تازی بجانب لشکر سمرقند انعطاف داد و بعضی بر خاطر میرزا علاء الدوله گران آمده خراسانیان دل شکسته گشتند مع ذلک
ثبات قدم نموده بباد حمله آتش کارزار تیز ساختند و سمرقندیان شمشیرهای آبدار از نیام انتقام آخته بسیاری را بر خاک هلاک انداختند بیت
بسی کشته افتاد بر یکدگر ز تیغ یلان جلادت اثر میرزا علاء الدوله در آن معرکه هولناک بقدر مقدور لوازم صبر و تحمل مرعی داشت اما
چون دید که عنایت ربانی شامل حال میرزا الغ بیگ گورکان است علم عزیمت بوادی هزیمت برافراشت و سپاه خراسان ترسان و هراسان ع
از هم فرو گسیختند و عنان اختیار از دست داده هر یک بطرفی گریختند میرزا علاء الدوله تا مشهد مقدس در هیچ مکان توقف ننمود و از آنجا بطرف بیکبار
اردوی میرزا بابر در حرکت آمده در خبوشان با برادر ملاقات فرمود و میرزا ابو القاسم بابر بهادر آنجناب را در آغوش مهربانی کشیده خاطر حزینش را بانوا

تشنیع

بوسعید ولپسند تسلی داد و اظهار تفقد و دلجوئی کرده ابواب تلطف بر روی او بگشاد و چون خبر واقعه ترناب بدار السلطنه هراة رسید مهد علیا گوهرشاد آغا باتفاق برادر خود امیر محمد صوفی ترخان و خواجه پیر احمد و سلطان ابوسعید داروغه بر سبیل تعجیل آهنگ راه عراق ساز دادند و سلطان ابوسعید در راه گرفتار گشته دیگران بسلامت بیرون رفتند و میرزا الغ بیگ گورکان چون صورت فتح و ظفر در آینه مراد مشاهده نمود لشکر منصور را از قتل خراسانیان مقهور منع فرمود و شکر نعم الهی بجای آورده فتحنامها باطراف ممالک خراسان و ماوراء النهر روان کرد اما با وجود آنکه در آن جنگ میرزا عبد اللطیف بمراتب مردی و پهلوانی بتقدیم رسانیده بود جلدوی فتح بنام ولد خورد تر خود میرزا عبد العزیز رقم فرمود و بدین واسطه غبار نقار بر حاشیه ضمیر شاهزاده نشست و این معنی منجر بآن شد که باخر مخالفت پدر بزرگوار کرده کمر عداوتش بر میان بست القصه میرزا الغ بیگ گورکان کامران و کامیاب از منزل ترناب بجانب دار الملک خاقان مغفرت مآب در حرکت آمد و در منزل چهل دختران سپاه سمرقند شیخ بهاء الدین عمر که جهت تمهید بساط مصالحه متوجه گشته بود رسیدند و هر چه داشت عرصه نهب و تاراج گردانیدند و میرزا الغ بیگ بعد از آن منزل با شیخ ملاقات کرده تعظیمی سخنان آمیز بجای آورد و فرمود تا الاغان محفه آنجناب را بار دهند و چون هوای نواحی هراة از غبار موکب آن شهریار عدالت شعار عنبر سرشت گشت سادات و قضات و موالی و اهالی مراسم استقبال استعجال نمودند و چنانچه رسم است بلوازم دعاگوئی و ثناخوانی اقدام فرمودند و میرزا الغ بیگ نظر شفقت بر احوال آن طایفه انداخت و همه را مشمول الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه ساخت مقارن آنحال کوتوال قلعه نیرتو مقالید قلعه و ذخایر ارسال داشته اظهار اطاعت کرد و ایضا آقا حاجی بیگ که در قلعه اختیار الدین حصار بود طریقه متابعت بتقدیم رسانیده شرایط نیاز و ثنا بجای آورد و میرزا الغ بیگ از ظاهر دار السلطنه هراة میرزا یارعلی ولد اسکندر بن قرا یوسف را که در ملازمتش میبود و سلطان ابوسعید داروغه را بند کرده بقلعه نیرتو فرستاد آنگاه بجهة دفع شوکت میرزا علاء الدوله و میرزا بابر عنان عزیمت بطرف استراباد انعطاف داد

اظهار

گفتار در بیان توجه میرزا الغ بیگ بجانب جرجان و خروج سلطان ابوسعید داروغه و میرزا یارعلی ترکمان

چون میرزا علاء الدوله در ولایت خبوشان بمیرزا ابو القاسم بابر بهادر پیوست لشکری که در معرکه ترناب عنان توجه بدان طرف تافته از دحام عظیم در پای علم برادران روی نمود و میرزا الغ بیگ متحیر شده خواست که سنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت ایشان اندازد بنابرآن بدان جانب نهضت فرمود و بعد از وصول بمشهد مقدسه شرایط زیارت و طواف روضه منوره رضویه علی صاحبها التحف الصلوة و التحیة بجای آورده صلات و نذورات بمجاوران آن عتبه کعبه مرتبه رسانیده از آنجا بالنگ رادکان رفته چند روز در چهارباغ آن مرغزار دلفروز رایت اقامت برافراشت و در آن منزل ایلچی میرزا بابر بدرگاه عالمپناه رسیده تحف و هدایا گذرانید و بقبول خطبه و سکه نقد اخلاص و متابعت خود را تمام عیار گردانید و میرزا الغ بیگ اظهار عنایت و شفقت فرموده فرستاده را مشمول انعام و احسان اجازت معاودت داد و متعاقب کوچ کرده تا ولایت اسفراین عنان یکران بازنکشید و مدت بیست روز در ظاهر آن قصبه سایبان عظمت و حشمت برافراخته میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله شیرازی را با جمعی کثیر از شیران بیشه سرافرازی بطرف بسطام روان ساخت و بنفس نفیس تا پل ابریشم رفته بی جهتی عنان مراجعت منعطف گردانید و حال آنکه میرزا علاء الدوله و میرزا بابر خاطر بر آن قرار داده بودند که هرگاه رایت میرزا الغ بیگ پرتو وصول بر الکای بسطام اندازد دست از ملک و مال شسته بولایت عراق گریزند و پنجه عجز و اضطرار در دامن متابعت میرزا سلطان محمد آویزند القصه میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله در سرحد بسطام از مراجعت تعجیل میرزا الغ بیگ خبر یافته ایشان نیز باز گشتند و میرزا عبد اللطیف در اثناء راه مریض شده در مشهد مقدس بموکب همایون پیوست و بسبب تاثیر فیض آن منزل اقدس صحت کامل شامل شهرستان بدنش گشته چون دم عزم رخت اقامت بربست اما کیفیت خروج میرزا یارعلی و سلطان ابوسعید چنان بود که بعد از روزی چند در قلعه نیرتو مقید و محبوس بسر بردند بعضی از هواداران سلطان ابوسعید سوهانی در میان کوماج تعبیه کرده نزد او فرستاد و آن دو عزیز بوسیله آن سوهان بند پا را سوده و در انداخته جمعی از موکلان قلعه را با خود متفق ساختند و بعضی از مستحفظان را کشته زمره را مطیع و منقاد گردانیدند آنگاه سلطان ابوسعید از قلعه بیرون رفت و میرزا یارعلی ابواب خزاین و ذخایر گشاده اظهار جود و سخاوت فرمود و نقد و جنس بسیار بمردم بخشید لاجرم جمعی کثیر بوی پیوستند و میرزا یارعلی باستظهار آن مردم عازم تسخیر دار السلطنه هراة گشته از قلعه بیرون خرامید و میرزا بایزید پروانچی که بحکم جناب الغ بیگی در هراة بحکومت مشغولی مینمود از کیفیت حادثه آگاهی یافته مسرعی همعنان شمال و صبا باردوی اعلی فرستاد و چون میرزا یارعلی بولایت کرخ در آمد امیر بایزید عزم رزم او جزم کرده فرمان داد که از ساکنان هراة هر کس الاغی

داشته باشد با وی همراهی نماید و جمعی از روستاییان هرجائی بلکه بادپیمایان سودائی همعنان او بجانب کرخ روان گشتند و سحری میرزا یارعلی بر ایشان تاخته تمامی یراق ترکش و تاجیک را بگرفت و هر و پایان بشهر گریخته میرزا یارعلی در ظاهر آن بلده نزول گزید و آغاز محاصره کرد و بعد از آنکه مدت هفده روز در تضییق و تفحص هر و پایان لوازم اهتمام بجای آورد و میرزا الغ بیگ از جانب مشهد مقدسه بحدود هراة رسید میرزا یارعلی هزیمت را غنیمت دانسته بقلعه نیره تو باز گردید و میرزا الغ بیگ در دار السلطنه هراة نزول اجلال فرموده میرزا یزید بعرض رسانید که اگر مردم بیرون شهر با یارعلی موافقت نمی نمودند او را محاصره این بلده میسر نمیشد و چندان اغوا نمود که باد خیانتش آتش خشم جهان سوز اشتعال یافت و میرزا الغ بیگ حکم فرمود که بیرون شهر را غارت کنند و لشکریان در اواخر رمضان سنه ۸۵۲ مدت سه شبانروز بنهب و تاراج اشتغال نموده جمیع ساکنان و متوطنان بلوکات را برهنه و عریان ساختند بلکه هرچه اسم شی بر آن اطلاق توان کرد در ربوده بدست بیرحمی آتش بیداد برافروختند گویند که در روز عید فقیری که هرچه داشت بباد غارت و تاراج برداده بود برهنه و گرسنه پیش اسب میرزا الغ بیگ دوید و بگفت ای پادشاه عادل فاضل خوش عیدی بمسلمانان دادی خدای بر عمر تو برکت کناد و در خلال این احوال آوازه توجه میرزا ابوالقاسم بابر با سپاه پرتهور در دار السلطنه هراة شایع گشت و میرزا الغ بیگ عزم توجه بجانب ماوراء النهر جزم کرده حکومت هراة را که بشرف نزول او صفت انتقال بود بمیرزا عبد اللطیف تفویض نمود و فرمود تا نعش حضرت خاقان سعید را از تربت المغفره گوهرشاد آغا بر داشته بماوراء النهر بردند و در دار الملک سمرقند بمقبره صاحبقران مغفور بخاک سپردند و بنفس نفیس از راه مرو رایت نهضت برافراشت و از آب آمویه عبور فرموده دست از ولایات خراسان باز داشت ع بشهر خود روم و شهریار خود باشم

ذکر نهضت میرزا ابوالقاسم بابر بجانب دار السلطنه هراة و بیان مآل حال میرزا یارعلی و دیگر حالات و حکایات

میرزا ابوالقاسم بابر چون در حدود بسطام و دامغان شنید که میرزا الغ بیگ گورکان از سر پل ابریشم عنان مراجعت منعطف گردانید بتسخیر ولایات خراسان امیدوار گشته لوای توجه از عقب عم بزرگوار مرتفع ساخت و بسرعت تمام در حرکت آمده امیر هندوکه را با فوجی از شیران بیشه هیجا بجانب مرو فرستاد تا سر راه بر سپاه عم خود گرفته دست بردی نمایند و امیر خلیل هندوکه و بابا خواجه را با جمعی دیگر از مبارزان غضنفر اثر روانه دار السلطنه هراة گردانید و بنفس نفیس عنان یکران بطرف سرخس انعطاف داد اما امیر هندوکه شبی بحوالی اردوی میرزا الغ بیگ آمده میرزا ابراهیم ایکو تیمور را که بر ساقه لشکر بود اسیر گرفت و بصوب آمده بازگشت و امیر خلیل و بابا خواجه چون بقصبه فوشنج نزول نمودند میرزا عبد اللطیف بعد از آنکه پانزده روز در هراة حکومت کرده بود نیم شبی هزیمت غنیمت شمرده روی بماوراء النهر آورد و امرای میرزا بابر بهراة آمده دست تظلم و بیداد برگشادند در آن اثنا میرزا یارعلی کرت دیگر هوس جهانگیری کرده بظاهر شهر هراة شتافت و چون سه روز شهر هراة را محاصره نمود زمره از اکابر و اعیان که از جور و طغیان بابریان بجان رسیده بودند در سحر جمعه از جانب دروازه عراق یارعلی را بشهر در آوردند و امرای میرزا بابر از روی اضطرار پناه بحصار اختیار الدین برده روز دیگر بعهد و پیمان بیرون آمدند و یارعلی شب بقلعه رفته و خزانه را برگرفته فرار نمودند آنگاه یارعلی خود را پادشاهی باستقلال خیال کرده از کمال عقل و دانش بساط نشاط بگسترد و بشرب می گلرنگ و استماع آواز دف و چنگ اشتغال نموده اصلا بحفظ دروازه ها و اطراف شهر نپرداخت تا بدان چه رسد که از حدود ولایت باخبر باشد و چون قرب بیست روز در غایت غفلت بگذرانید در اواخر ذی حجه سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه ناگاه فوجی از سپاه ظفر پناه میرزا بابر مسلح و مکمل از دروازه ملک در شهر تاختند و جلوریز بباغ شهر شتافته یارعلی را شوله مست بدست آوردند و در سر کوچه خیابان بپایبوس میرزا بابر رسانیدند و آن پادشاه عالیجاه در باغ سفید نزول اجلال فرموده فرمود تا یارعلی را بچهارسوی هراة بردند و بزخم تیغ تیز نقش وجود او را از لوح زندگانی ستردند عادت چنین بود گردون سپهر که با نوش زهراست و با کینه مهر مقارن آن حال امیر هندوکه از جانب مرو رسید و میرزا ابراهیم ایکو تیمور را بپایه سریر اعلی رسانید و زبان تضرع گشاده خون او را طلبید این التماس بعز اجابت مقرون گشت و میرزا بابر بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافته رایت شوکتش از فرق فرقدین در گذشت خطبه و سکه در جمیع ولایات خراسان باسم و لقب شریفش سمت زینت گرفت شکر آنکه سیورغال مخدوم میرزا علاء الدوله صفت تعلق پذیرفت و آنجناب چون تسخیر میرزا ابراهیم را بدانجانب فرستاده بنفس نفیس در هراة توقف نمود و هم در آن ایام میرزا بابر باغوای طایفه از اهل غرض و سعایت میرزا علاء الدوله را حبس فرمود و یکی از امرای معتمد را بتون روانه گردانید تا میرزا ابراهیم را گرفته بدار السلطنه هراة رسانید آنگاه پادشاه

پادشاه جمجاه بفراغ خاطر در بزم عشرت نشسته جامهای خوش گوار از دست ساقیان لاله عذار بستاند و صبوح و غبوق را بایکدیگر اتصال داده از حال رعایا که ودایع حضرت خالق البرایااند غافل ماند امراء بلند مقدار از غایت ظلم و ستم و به تحمیلات نامعهود جمهور متوطنان بلدهٔ هراة و توابع را بیازردند بخلاف امیر هندوکه که از آن شیوهٔ ناستوده اجتناب نمود و از میرزا بابر اجازت طلبیده با امیر ابراهیم الکوتیمور عزیمت بادغیس فرمود و در سنهٔ ۸۵۳ بسمع شریف میرزا بابر رسید که حاکم سیستان شاه حسین از جادهٔ مستقیمهٔ اطاعت انحراف جسته سالک طریق مخالفت گشته است بنابر آن اعلام نصرت نشان بعزم تسخیر آن ملک نیمروز برافراخت و چون قصبهٔ سبزوار را مضرب خیام عساکر ظفر شعار ساخت فوجی از امرا و سپاه برسم منغلای پیشتر روان شدند شاه حسین چون این خبر شنید دانست که از عهدهٔ مقابله و مقاتلهٔ آن سپاه بیرون نمی تواند آمد تضرع نامها بپایهٔ سریر اعلی ارسال داشته زبان اعتذار و استغفار برگشاد و باج و خراج قبول کرد و میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جرائد جرائمش کشیده روی بدار السلطنهٔ هراة آورد و در خلال این احوال امیر هندوکه ابواب مخالفت باز گشوده امیر ابراهیم الکوتیمور را بسمرقند فرستاده خود بطرف جرجان توجه فرمود میرزا ابوالقاسم بابر چون ازین حادثه وقوف یافت سلطان ابوسعید داروغه و شیخ علی بهادر را بدفع او نامزد کرد و ایشان در حدود خبوشان بهندوکه رسیده دست بسیف و سنان و تیر و کمان بازیده نخست شکست بر جانب بابریان افتاد و سلطان ابوسعید رخت هستی بباد فنا داد اما آخر الامر امیر هندوکه مغلوب گشت و شیخ علی بهادر بدست شجاعت طومار حیاتش در نوشت و هم درین سال قلعهٔ عماد که گوییا آیهٔ کریمهٔ ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد از کمال حصانت آن خبر میدهد در تصرف گماشتگان میرزا علاء الدوله بود بسعی امیر محمد صالح که در سلک خدام آستان بابری انتظام داشت مفتوح شد و ذخایر وافر و نقود نامعدود بدست میرزا بابر افتاده اکثر آنها را نادیده بامرا و ارکان دولت بخشید و مقارن آن حال بعضی محافظان میرزا علاء الدوله از محافظتش غافل گشتند و از محبس گریخته از راه غور و خیسار به سیستان رفت و از آنجا بصوب عراق شتافته داعیه نمود که بمیرزا محمد پیوندد اما آنجناب تجویز ملاقات نفرموده فرمود که باید که آن برادر در مغازهٔ یزد توقف نماید که ما در وقت عزیمت خراسان با ایشان ملاقات خواهیم کرد و آنچه مصلحت دولت باشد بجای خواهیم آورد

گفتار در بیان مخالفت میرزا الغ بیگ گورکان و میرزا عبد اللطیف بایکدیگر و کشته شدن پدر عالی گهر بحکم پسر واژون اختر

بعضی از مهرهٔ علم تنجیم بعد از امعان نظر در زایچهٔ طالع میرزا الغ بیگ و میرزا عبد اللطیف حکم کرده بودند که پدر را از ممر پسر آسیبی خواهد رسید و چون میرزا الغ بیگ نیز در آن فن مهارت کامل حاصل داشت این معنی را دانسته بود و خضرخان والی هندوستان که کیفیت انجال از جوکیان معلوم کرده بود نوبتی رقعه پیش پادشاه فرستاده مشتمله از این امر بدیع در آن کتابت درج فرموده و مولانا محمد آردستانی که از علم طالع مسله و رمل وقوفی تمام داشت و پیوسته از قضایای مختفیه خبر میداد در مجلسی که میرزا الغ بیگ بر زبان میراند که عنقریب تمامی ممالک حضرت خاقان سعید را در حیز تسخیر خواهم کشید گفت اگر میرزا عبد اللطیف بگذارد بنابرین مقدمات میرزا الغ بیگ گورکان همواره نسبت بمیرزا عبد اللطیف طریق بیعنایتی مسلوک میداشت و همت عالی نهمت بر تربیت پسر کهتر خویش میرزا عبد العزیز میگماشت و از آن جهة میرزا عبد اللطیف کینهٔ پدر بزرگوار در سینه جای میداد و بالآخره اظهار مخالفت کرده ابواب شقاوت بر روی روزگار خویش برگشاد و در وقتی که میرزا عبد اللطیف از صولت میرزا بابر دار السلطنهٔ هراة را باز گذاشته روی توجه بسمرقند نهاد بعد از عبور از آب آمویه قاصدی نزد پدر فرستاده از وصول خویش اعلام داد میرزا الغ بیگ نشانی ارسال داشت بمضمون آنکه بلخ سیورغال اوست باید که باز گردد و بضبط آن مملکت قیام نماید میرزا عبد اللطیف این معنی را فوزی عظیم دانسته معاودت نمود و در باب رتق و فتق و حل و عقد امور آن ولایت اهتمام فرمود و خاطر بر عصیان پدر قرار داده رایت مخالفت مرتفع گردانید و صندوق تمغا را شکسته فرمود تا منادی کردند که هیچکس از آن جهة متعرض مردم نگردد و باعث برین جسر آن بود که میرزا الغ بیگ در باب حصول وجوه تمغا و زکوة مبالغه بسیار داشت القصه چون خبر خلاف و شقاق میرزا عبد اللطیف بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ متحیر گشت و میرزا عبد العزیز را در آن بلده قایم مقام گذاشته با سپاه فراوان بکنار جیحون شتافت و میرزا عبد اللطیف نیز از آن جانب خرامیده انجبار را از عبور مانع آمد و پدر و پسر در برابر یکدیگر نشسته چند نوبت از بالا آب و پایان آب لشکریان گذشتند و باشتعال نایرهٔ قتال اشتغال نموده اکثر اوقات سپاه میرزا عبد اللطیف غالب می گشتند و در یکی از آن محاربات میرزا عبد الله شیرازی گرفتار شد و میرزا عبد اللطیف او را بجان امان داد و در خلال این احوال از سمرقند باردوی میرزا الغ بیگ خبر آمد که میرزا عبد العزیز مرتکب امور نالایق میشود و دست تصرف بعیال و اطفال امرا و رعایا دراز میکند

و میرزا الغ بیگ این سخن شنیده تهدید نامها بپسر فرستاد اما هیچ فایده نداد و امرا آغاز بیطاقتی کرده نزدیک بآن رسید که میرزا الغ بیگ را گرفته بمیرزا
عبد اللطیف سپارند درین اثنا از پس پردهٔ غیب صورتی روی نمود که بر صحیفهٔ خیال هیچکس مصور نگشته بود شرح واقعه آنکه میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان
محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان که همواره در ملازمت میرزا الغ بیگ روزگار میگذرانید و نقش ایالت و کشورستانی بر لوح ضمیر و صفحهٔ خاطر مرتسم و منقش
میگردانید در آن اوقات که پسر و پدر در برابر یکدیگر نشسته بودند فرصت غنیمت شمرده ایل ارغون را با خود متفق ساخت و رایت کشورگشائی و جهانداری
بجانب سمرقند فردوس مانند برافراخت میرزا عبد العزیز را چون طاقت جنگ صحرا نبود دروازهای شهر مضبوط ساخته تحصن نمود میرزا الغ بیگ پس از آنکه
این خبر محنت اثر شنید مضطر شده عنان بکران بطرف دار الملک گردانید میرزا سلطان ابوسعید در ظاهر سمرقند بر قرب وصول آنجناب اطلاع یافت
ترک محاصره کرده بمیان ایل ارغون شتافت و میرزا عبد اللطیف بعد از آن ایام از آب گذشته بصوب سمرقند توجه فرمود و میرزا الغ بیگ روی بسوی
پسر آورده در قریهٔ دمشق تلاقی فریقین روی نمود و میرزا الغ بیگ بر فراز پشته قرار گرفته آن دو لشکر خونریز و آن دو طایفهٔ فتنه انگیز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند
و تیغ و خنجر و سنان و شمشیر بر فرق سر یکدیگر کوفته خلقی را بر خاک هلاک انداختند و هنوز بمقابله و مقاتله مشغول بودند که قاید تقدیر ملک قدر عنان با
گیر میرزا الغ بیگ را گرفته از طرف پشته بایان بر دوان پادشاه عالیجاه روی بجانب سمرقند آورده تحسر و تاسف میخورد و چون بدروازهٔ شهر رسید میرانشاه
قوچین که گماشتهٔ آنجناب بود درب قلعه مسدود ساخته از دخول مانع گردید و میرزا الغ بیگ با چشمی پر نم و دلی پر غم باتفاق میرزا عبد العزیز و معدودی
از مخصوصان بطرف شاهرخیه رفت تا روزی چند دران حصن حصین اقامت فرماید و از تعب دوران و محنت روزگار لمحهٔ آن برآساید بعد از وصول
کوتوال آن حصار ابراهیم پولاد که مملوک آنجناب بود از غایت شقاوت قصد ولی نعمت کرد و میرزا الغ بیگ برین حال اطلاع یافته مانند صیدی که بپای
خویش بدام صیاد درود نزد میرزا عبد اللطیف رفت و او در آن زمان در سمرقند بر تخت سلطنت نشسته بود میان پدر و پسر ملاقات واقع شده میرزا عبد اللطیف
از کمال قساوت قلب و قلت حیا از روی سخریت و استهزا بواسطه و بلا واسطه سخنان ناخوش بسمع پدر رسانید و در آن ایام آن ناجوانمرد تقلید
حضرت صاحبقران کرده مغلولی از اولاد چنگیز خان را بر مسند خانی نشانده و عباس نامی را که پدر او بحکم میرزا الغ بیگ کشته شده بود فرمود تا پیش خان را
زده گفت میرزا الغ بیگ پدر مرا بغیر حق کشته است خان حکم فرمود که هرچه مقتضای شرع باشد بتقدیم رسانند مجموع فقهای سمرقند فتوی نوشتند که میرزا الغ
بیگ را قصاص کنند مگر قاضی مسکین رحمه الله که بآن امر همداستان نشد بعد از آن میرزا عبد اللطیف جناب الغ بیگی را با میر حاجی محمد خسرو سپرد که بحج برد حضرت
مخدومی مرحومی در روضة الصفا از میر مشار الیه نقل نموده اند که گفت بهنگام شام در رکاب میرزا الغ بیگ از سمرقند روان شدیم و آنجناب بتیغ و سرور
اسپ میراند و از هر باب حکایات با من میگفت چون اندک مسافتی مطوی گشت ناگاه شخصی از عقب رسیده دست مرا کشید باز پس نگریستم یکی از قوم
سلدوز را دیدم که پیش میرزا عبد اللطیف راه سخن داشت گفتم چه خبر است گفت آری حکم خان چنانست که میرزا الغ بیگ در محلی که آبادانی باشد فرود آید
و چندان توقف نماید که یراق ایشان کرده شود و میرزا الغ بیگ چون این خبر شنید زبانش از گفتار باز ماند و آثار ملال بر بشرهٔ همایونش ظاهر گشته
در قریهٔ که در آن نزدیکی بود فرود آمدیم و میرزا الغ بیگ بنا بر برودت هوا فرمود تا در پیش او آتش افروخته کباب کنند بعضی از ملازمان بموجب
فرموده عمل نموده ناگاه شرارهٔ از آتش بردای پادشاه رسید و اندکی از آن بسوخت میرزا الغ بیگ بدست خویش آتش را منطفی ساخته بر زبان راند که سن
هم بیلدینک یعنی تو هم دانستی که حال چیست دران اثنا عباس نام با شخصی دیگر بان خانه درآمد چون چشم آنجناب بر ایشان افتاد بیخود و از جای برجست
و مشتی بر سینهٔ عباس زد و آن شخص که همراه عباس بود پوستین التائی جناب پادشاهی از دوش او برداشت و عباس جهت آوردن ریسمان از خانه بیرون رفته
من در را بستم تا میرزا الغ بیگ غسل فرمود آنگاه عباس بازگشته پادشاه را بدر برد و قریب بمشعلی که میسوخت نشانده بضرب شمشیر آبدار شمع حیاتش را
انطفا داد و میرزا عبد اللطیف پیش ازین واقعه بدو سه روز برادر خود میرزا عبد العزیز را کشته بود و آن شاهزادهٔ بعاقبت بجهت محبت سلطنت جهان
پدری را که در فضایل نفسانی نظیر نداشت و برادری را که در عنفوان ایام شباب و جوانی قتل نمود و مدت سلطنتش زیاده از شش ماه امتداد نیافت خسر الدنیا
و الآخرة ذلک هو الخسران المبین یکی از فضلا این قطعه در تاریخ شهادت میرزا الغ بیگ گوید قطعه الغ بیگ آن شاه جم اقتدار که دین نبی را ازو
بود پشت ز عباس شهد شهادت چشید شدش سال تاریخ عباس کشت ۸۵۳

ذکر فضلاء زمان میرزا الغ بیگ گورکان

چون پادشاه عالیجاه

عالیجاه میرزا الغ بیگ بوفور علم و فضل از سایر اولاد امجاد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان امتیاز تمام داشت و همواره همت عالی بهمت بر تربیت و رعایت علما و فضلا می گماشت و در زمان دولتش جمعی کثیر از آن طایفه در بلده سمرقند مجتمع گشته بودند و در ظلال دولت و اقبالش در غایت فراغت و رفاهیت می غنودند و از آنجمله یکی مولانا غیاث الدین جمشید است که در علم هیأت و ریاضی و فن نجوم عدیل و نظیر نداشت و در وقتی که میرزا الغ بیگ رصد میساخت مساحت
آنجناب باتفاق مولانا معین الدین الکاشی و مولانا صلاح الدین موسی که مشهور است بقاضی زاده رومی بمهمیت آن مهم میپرداخت مولانا علاء الشاشی در سلک اعاظم دانشمندان سمرقند منتظم بود و گاهی بگفتن شعر و معما میل مینمود مولانا نفیس طبیب افضل اطباء آن زمان بود و در معالجه مرضی هیأت انفاس مسیحا ظاهر مینمود و از جمله مؤلفات آنجناب شرح موجز و شرح اسباب و علامات مشهور است و در دیباچه شرح اسباب و علامات مدح و ثنای میرزا الغ بیگ مسطور مولانا محمد عالم در سلک علمای سمرقند منتظم بود و با میرزا الغ بیگ گورکان همسبقی مینمود در مجالس النفایس مذکور است که مولانا محمد عالم بواسطه لطف طبع و حدت ذهن با میرزا الغ بیگ بغایت گستاخانه بحث میکرد و رعایت آداب مرتبه پادشاهی بجای نمی آورد بنابر آن میرزا الغ بیگ آنجناب را از سمرقند اخراج فرمود و او بدار السلطنه هراة آمده در آن بلده ساکن گشت تا وقتی که درگذشت این مطلع از منظومات آنجناب است
که لیت ما بیند بحسیم و بدرو نزیم و اختر سوخته شمع مقصودی بدست خود نیفروخته خواجه عصام الدین بمزید جاه و جلال و علم و کمال از سایر علمای ماوراء النهر امتیاز تمام داشت و مدتی مدید در آن ولایت بمنصب شیخ الاسلامی سرافراز بوده همت بر تقویت ارکان شریعت میگماشت خواجه فضل الدین کشی از جمله دانشمندان سمرقند بود و پیوسته بلوازم افاده قیام مینمود سید عاشق بصفت زهد و دینداری و علم و پرهیزکاری موصوف بود و در باب امر معروف و نهی منکر مبالغه تمام میفرمود بنابر آن میرزا الغ بیگ منصب احتساب سمرقند را بدانجناب عنایت کرد و سید کماینبغی در تمشیت آن امر لوازم امانت و دیانت بجای آورد از اتفاقات استماع افتاد که در وقتی که میرزا الغ بیگ جهت سنت ختان میرزا عبد العزیز در کان گل طوی فرمود مردم را از رخان ساخته بود و خاص و عام بشرب مدام مشغول گشته بر ملا بنه ظروف شراب بهر سوی بردند در روز بکار برو ایشان سمرقند در مجلس پادشاه نشسته بودند سید عاشق در غایت سلطنت با آن مجلس در آمده روی بمیرزا الغ بیگ آورده گفت دین محمدی را برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی جناب الغ بیگ ازین خطاب بغایت متغیر گشت و بعد از تامل جواب داد که تو بشرف سیادت و دانش اتصاف داری و بپیری رسیده ظاهرا میخواهی که بزخم شهادت فایز شوی بنابر آن امثال این سخنان درشت بعرض میرسانی و حال آنکه من ترا باین مطلوب نخواهم رسانید و بعد از چند روز ازین قیل و قال حمامی که خواجه عصام الدین در سمرقند طرح انداخته بود باتمام رسید و در شبی که آن حمام را گردان میساختند زنان معتبره بسر حمام رفته در میان مردان نشستند و آفتابی کردند و سید عاشق بر این صورت مطلع شده نزد خواجه عصام الدین رفت و گفت ای شیخ الاسلام ای اسلام بکدام مذهب جایز است که زنان و مردان در یک مجلس نشسته سرود گویند خواجه عصام الدین از شنیدن این سخن برآشفته روز دیگر نزد میرزا الغ بیگ رفت و بزبان داد خواهی آنچه سید عاشق گفته بود معروض داشت چون میرزا الغ بیگ بواسطه استماع سخنان کان گل از سید آزرده دل بود فرمود که فردا قضاة و علما جمع شوند تا پرسش این قضیه نمایم و سید عاشق را مجرم ساخته تادیب فرمایم و روز دیگر آن زمره عظیم الشأن به آستان خلافت آشیان مجتمع گشته انتظار بیرون آمدن پادشاه میکشیدند که ناگاه مولانا ابو الفتح که مردی از اهل دانش و تقوی بود و میرزا الغ بیگ او را اجازت داده بود که هرگاه خواهد بمجلس همایون درآید و هر سخن داشته باشد بی واسطه بعرض رساند بدار السلطنه در آمد و پیش از اکابر نزد میرزا الغ بیگ رفت و از سبب اجتماع آن طایفه پرسید پادشاه جواب داد که مدتی شد که سید عاشق پای از حد خود فراتر می نهد چنانچه در روز طوی کان گل ما را گفت که احکام شرع نبوی را برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی و دیروز خواجه عصام الدین را که بصفت علم و دانش و تقوی سرآمد اشراف علماست شیخ الاسلام بی اسلام گفته است بنابر آن قضاة و فضلا را طلبیده ام تا مرافعه این قضایا نمایم و آنچه بحسب شرع متوجه او شود بجای آورم مولانا ابو الفتح فرمود که سید نیک نکرده که نسبت بشما و شیخ الاسلام این نوع سخنان بر زبان آورده زیرا که شما در کمال عدالت و رعیت پروری سلوک مینمائید و در تقویت ارکان شریعت اهتمام تمام میفرمائید و شیخ الاسلام نیز بصفت علم و عمل اتصاف دارد و در اثنای این قیل و قال سپاهی را نوزده عرضه داشت که برادرم فوت شده و از وی دو فرزند مانده و میخواهم که زن برادر را در حباله نکاح خویش درآورم تا برادرزادهای من

ضایع نشوند اما آن زن میخواهد که بعد از انقضاء عدت بنکاح برادر شوهر درآید و از وی نفقه می‌ستاند میرزا الغ بیک سیادتپناه را فرمود که برو و آن ضعیفه را بگوی
که بنکاح برادر شوهر خود رضا دهد و برادر را از عقد او منع کن مولانا ابو الفتح پس از استماع این حکم روی بمیرزا الغ بیک آورده گفت آنچه سید عاشق نسبت بشما گفته
بود دروغ [illegible] پادشاه پرسید که چون گفت بجهة آنکه زنی که عاقله و بالغه باشد شرعاً اختیار دارد که بعقد هر کس خواهد درآید شما بکدام مذهب او را
تکلیف مینمائید که زن برادر شوهر شود و بمناکحت این مقول رضا دهد آن پادشاه مغفرت پناه از این سخن بغایت متأثر گشت و سیادت پناه را از آن کار مانع آمده فرمود
که اکابر و اشراف را اجازت دهید که بمنازل خود روند زیرا که نزد ما بوضوح پیوست که سید عاشق در آنچه میگفته محق بوده لاجرم آن جماعت مأیوس بازگشتند
و مباحثه و منازعت جناب سیادت مآب درنوشتند مولانا محمد اردستانی اعجوبهٔ زمان و نادرهٔ دوران بود و در علم رمل و طالع [illegible] مهارت
کامل حاصل کرده احکامش اصلا تخلف نمی‌نمود و در آن باب از آنجناب حکایات [illegible] منقولست و قبول این حکایت که از مولانا علاء الدین علی قوشچی مرویست
از مطالعه کنندگان این اوراق مأمول حضرت مخدومی مرحومی قدس سره در روضة الصفا آورده که مولانا علی قوشچی فرمود که روزی در مجلس همایون میرزا الغ بیک
بودم نشسته که مولانا محمد درآمد جناب الغ بیگی او را گفت رملی بکش و از آنچه در ضمیر ماست اعلام نمای مولانا ملاحظه طالع وقت نموده و رملی کشیده گفت
سؤال از حرم است و خاموش گردید پادشاه فرمود که علی قوشچی محرم ماست آنچه که بخاطر تو رسیده بی‌تحاشی بگوی مولانا گفت که پادشاه از دو خاتون که در حبالهٔ
نکاح دارد یکی را میکشد و دیگری را که دختر خانست طلاق میدهد میرزا الغ بیک از تطلیق دختر خان که بصفت زهد و عفت آراسته بود و او را بسیار دوست
میداشت استبعاد نمود و هم در آن چند روز خاتونی را که مولانا محمد بکشتن او حکم کرده بود بعالم آخرت فرستاد و دختر خان از وقوع این حادثه شادمان شده چندان
[illegible] فرمود که میرزا الغ بیک در غضب رفته او را طلاق داد قاضی محمد مسکین بصفت علم و تقوی و شریعت پروری موصوف بود و مدتی مدید در کمال امانت و دیانت
بلوازم منصب قضا سمرقند اقدام میفرمود از جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی استماع افتاد که میرزا الغ بیک گورکان در ایام
سلطنت و کامرانی مبلغی گرامند بیکی از تجار تسلیم نمود تا خرید و فروخت کرده مرابحه آن بخزانه عامره رساند بعد از چند گاه سفینهٔ حیات آن تاجر غریق بحر
فنا شده جناب الغ بیگی در [illegible] آتش طمع فرمود و فرمود که از نفایس خزانه ما لعلی گران بها پیش آن بازرگان بوده و موافق مدعا گواهان آماده و مهیا ساخت
و چون مافی الضمیر صاحب تاج و سریر بسمع شریف قاضی شمس الدین محمد مسکین رسید یکی از نواب درگاه را طلبیده بپادشاه پیغام فرمود که مرافعه و گذرانیدن
گواه در این قضیه چندان نفعی بشما نمیرساند زیرا که حقیقت حال بر من ظاهر است و اگر چنانچه میخواهید که بر طبق مدعای شما حکم کنم در وقتی که هوا در غایت برودت
است مرا دست و پای بسته در آب سرد چندان غوطه دهید که بی‌طاقت گشته اشارت نمایم که جهات بازرگان را در عوض لعل معدوم بشما دهند و آن [illegible]
این سخنان را بعرض میرزا الغ بیک گورکان رسانیده پادشاه بادین و داد رقت فرموده بر کمال دیانت جناب اقضی القضاتی آفرین کرده از سر آن دعوی درگذشت
و همچنین در آنوقت که میرزا عبد اللطیف بخیال قتل پدر فتوی نوشت که هر کس بناحق مسلمانی را بکشد قصاص بروی واجبست قاضی محمد مسکین آن فتوی را جواب
نکرد و فرمود که غرض میرزا عبد اللطیف از این فتوی اجازه کشتن میرزا الغ بیکست و حال آنکه اگر پادشاه بجهة مصلحت ملک یکی از آحاد الناس را بقتل رساند بروی
قصاص نیست و هر چند میرزا عبد اللطیف بوعده و وعید و تخویف و تهدید خواست که جناب اقضی القضاتی را از آن مناقشه درگذراند تا بر آن فتوی خط نهد بجائی
نرسید و التوفیق و التائید من الله الحمید المجید خواجه فضل الله ابو اللیثی از اولاد فقیه ابو اللیث بود که کتاب بوستان تصنیف اوست و جمال حال
خواجه فضل الله بصفت فضل و کمال آرایش داشت و همواره اوقات شریف را بتدریس و افاده صرف میکرد و گاهی بشعر و معما نیز مشغولی میفرمود این مطلع از جمله
منظومات اوست بیت قد چون سرو تو جانست مرا بلکه روان سویم ای سرو روان شو که فدا سازم جان مولانا علاء الدین علی قوشچی اعلم علمای
زمان و افضل حکمای دوران بود و در صغر سن منظور نظر شفقت میرزا الغ بیک شده بیمن تربیت آن پادشاه عالیجاه در علم بدرجات علیه تصاعد نمود
و میرزا الغ بیک او را فرزند میخواند و بجهة کمال خصوصیت گاهی جانور بر دستش می‌نشاند بنابر آن بقوشچی اشتهار یافت از تصنیفات مولانا علی شرح
تجرید خواجه نصیر الدین طوسی مشهور است و مستحسن طباع جمهور علماء نزدیک و دور مولانا علی در اواخر ایام حیات بدیار روم افتاد و در آن مملکت بمرض
موت گرفتار شده رخت بقا بباد فنا داد خواجه عبد المؤمن ندیم مجلس خاص و امین بزم اختصاص میرزا الغ بیک بود و بلطف طبع و حدت
ذهن از ظرفا و فضلاء سمرقند ممتاز و مستثنی مینمود از ثقات استماع افتاده که در زمان خجسته نشان آن پادشاه عالیشان قاضی قرشی یکی از قضاء شرعیه طریقه

شماتت شمس الدین

طریقهٔ مداهنه بجای آورد و این معنی بر ضمیر انور میرزا الغ بیک ظاهر گشت حکم فرمود که ریش قاضی را تراشیده تشهیر کنند و قاضی رجوع بخواجه عبدالمؤمن کرده آن جناب در پایهٔ سریر سلطنت انتساب زبان بشفاعت بگشاد بعد از قیل و قال چنان مقرر شد که قاضی بیست سر اسپ تسلیم نماید تا دست از ریش او باز دارند آنگاه قاضی خلاص شده اسپان را بخواجه عبدالمؤمن سپرد و خواجه آنها را بگلهٔ خود فرستاد اما بعد از چندگاه اندیشید که اگر این خیانت ظاهر گردد شاید که پادشاه بر وی غضب نماید بنابر آن روزی قاضی را فرمود که مناسب آنست که تو فردا از دور خود را بحضرت میرزا نمائی تا اگر از ممرّ آن مهم غباری بر خاطرش مانده باشد مرتفع سازم روز دیگر قاضی بموجب فرموده عمل نموده چون چشم میرزا الغ بیک بر وی افتاد خواجه عبدالمؤمن را طلبیده گفت که بیست سر اسپ که قاضی قبول کرده بود چرا تسلیم میرآخوران نمی نماید خواجه عبدالمؤمن جواب داد که قاضی از سر انجام اسپان عاجز گشته است و حالا آمده که ریش او را تراشیده تشهیر کنند میرزا الغ بیک از شنیدن این سخن در خنده افتاده دیگر متعرض قاضی نشد **مولانا خیالی** در سلک شعرای بخارا منتظم بود و نسبت بخواجه عصمة الله در طریق نظم سلوک می نمود و این دو بیت از اشعار او بخاطر بود و ثبت افتاد نظم ای تیر غمت را دل عشاق نشانه خلقی بتو مشغول و تو غایب ز میانه که معتکف دیرم و که ساکن مسجد یعنی که ترا می طلبم خانه بخانه **مولانا بدخشی** در زمان میرزا الغ بیک سر آمد شعرای سمرقند بود این مطلع از جملهٔ منظومات اوست بیت ای زلف شب مثال ترا در بر آفتاب از شب که دیده سایه که افتد بر آفتاب

ذکر میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر

میرزا سلطان محمد خسروی بود بکمال عقل و کیاست معروف و بوفور حلم و مروت موصوف از غایت شجاعت و تهور در معارک هولناک بنفس نفیس مباشر امر قتال گردیدی و هرچند لشکر خصم بقوت و شوکت بودی اصلا از آن نیندیشیدی در جود و سخاوت بطریق اعتدال سلوک نمودی و از امساک و اسراف اجتناب فرمودی نوبتی یکی از مخصوصان بتقریبی کثرت بخشش میرزا بابر را بعرض رسانید و پرسید که چون است که شما درین امر تقلید آنجناب نمی نمائید میرزا سلطان محمد در جواب این بیت خواند بیت میان عالم و جاهل همین قدر فرقست که او کشیده عنان باشد این گسسته مهار و میرزا سلطان محمد در زمان حیات خاقان خجسته صفات مدتی باستقلال در مملکت عراق بدولت و اقبال گذرانید و در آن وقت که آنحضرت در ولایت ری عازم سفر آخرت گردید آن شاهزادهٔ صاحب تأیید از خرم آباد لرستان بری شتافت و در یورت جد بزرگوار فرود آمده از آنجا باصفهان رفت و بعد از ضبط آن بلدهٔ جنت نشان عنان یکران بطرف شیراز تافت و میرزا عبدالله بقدم مقابله و مقاتله از دار الملک فارس بیرون آمده بین الجانبین جنگی در غایت صعوبت دست داد و میرزا عبدالله شکست یافته بپناه قلعهٔ اصطخر رفت و لشکر عراق اموال سپاه فارس را غنیمت گرفته میرزا سلطان محمد مقرون بفتح و ظفر بشیراز درآمد و از اشراف آن ولایت سید نظام الدین احمد را بنابر استدعاء میرزا عبدالله باصطخر فرستاد و جناب مرتضوی بعد از وصول المقصد خاطر شاهزاده را از جانب میرزا سلطان محمد مطمئن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بخدمت شتافت و میرزا سلطان محمد او را منظور نظر مرحمت ساخته فرمود در هر شهر از بلاد عراق که خواهد توطن نماید و اگر خواهد بخراسان رود و میرزا عبدالله بامید مصاهرت میرزا الغ بیک سفر خراسان اختیار کرد و چون بهراة رسید چند روز در ظل عاطفت میرزا علاء الدوله گذرانید اما در روز واقعهٔ ترناب چنانچه سبق ذکر یافت صف سپاه خراسان ویران کرده روی بجانب میرزا الغ بیک آورد و میرزا سلطان محمد در فارس و عراق متمکن گشته گردنکشان آفاق سر اطاعت بر خط فرمان او نهادند مگر میرزا جهانشاه بن امیر قرا یوسف که اظهار خلاف کرده سلطانیه و قزوین را تحت تصرف درآورد و میرزا سلطان محمد از طغیان آن دشمن بدگمان خبر یافته باستعداد سپاه مشغول گشت و نشان همایون بدستور حضرت خاقان سعید بنام میرزا جهانشاه در قلم آورد بدین منوال که شهریار اعظم امیر جهانشاه بعنایت پادشاهانه مخصوص گشته بداند که چنان استماع افتاد که گماشتگان او بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین مدخل نموده اند این صورت بیقاعده واقع شده میباید که آن ولایات را بنواب دیوان اعلی باز گذارد و بمملکتی که حضرت خاقان سعید مغفور جهت او تعیین فرموده قناعت نماید والا بمیدان قتال شتابد تا بمقتضای قضای ایزد تعالی چه بظهور آید و مهر بر روی نشان زده بصحبت قاصدی سخندان ارسال نموده بنفس نفیس با لشکری بیقیاس در عقب ایلچی روانه شد چون امیر جهانشاه را چشم بر آن نشان افتاد و مضمونش را معلوم فرمود متعجب گشته گفت این شخص در کمال تهوّر و شجاعتست و از نشاء جنون بهرهٔ تمام دارد که بمثل من پادشاهی این نوع نشان می نویسد و با سپاه فراوان روی بطرف فارس و عراق آورد و چون بین الفریقین مسافت نزدیک شد رسل و رسایل از طرفین در میان افتادند و منازعت و مخالفت را بمصالحت و موافقت تبدیل دادند و میرزا سلطان محمد بشیراز بازگشت

امیر جهانشاه عنان بطرف آذربایجان معطوف ساخت و آن شاه زاده بعد از فوت جد بزرگوار یکسال دیگر در سلطنت و استقلال بسر برد و در سنه خمس و خمسین
و ثمانمائه در جنگ چناران بدست میرزا بابر گرفتار گشت و بتقدیر مالک الملک قدیر بساط زندگانی او در نوشت چنانچه عنقریب سمت تسطیر خواهد یافت
و بزاهتمام بتفصیل این اجمال خواهد یافت **گفتار در بیان لشکرکشیدن میرزا سلطان محمد بجانب دار السلطنه هراة و مراجعت**
فرمودن بصوب عراق بعد از وقوع محاربات چون میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر ممالک فارس و عراق را مضبوط گردانید و شنید که مهم
میرزا الغ بیگ بچه انجامید از غایت علو همت کمند اندیشه بر تسخیر ممالک خراسان افکند و با لشکری مانند حرکات افلاک نامعدود بدانجانب توجه فرمود
و میرزا بابر نیز جنود نامحدود مجتمع ساخته از دار السلطنه هراة باستقبال برادر نهضت نمود و در نواحی جام آن دو پادشاه بهرام انتقام بیکدیگر رسیدند و گردان
هر دو کشور و مردان هر دو لشکر در هم آویخته نهایت مردانگی و جلادت بظهور رسانیدند آخر الامر نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم میرزا سلطان محمد وزیدن
ابوالقاسم گرفت و میرزا بابر شکستی فاحش یافته عراقیان را سعادت استیلا تائید پذیرفت و میرزا بابر با بیست نفر از اهل تهور جان از آن غرقاب بساحل نجات کشیده
خود را بقلعه عماد رسانید و میرزا سلطان محمد در غایت حشمت بدار السلطنه هراة خرامیده رایت عظمت مرتفع گردانید بعد از تنظیم امور دولت و تشیید
مبانی سلطنت روزی چند ببسط بساط عیش و عشرت پرداخت و میرزا ابراهیم را از قید میرزا بابر اطلاق فرموده نزد میرزا علاء الدوله که مصحوب خویش
از عراق آورده بود روان ساخت و در آن زمستان در بلده فاخره هراة قحط و غلائی عظیم بوقوع انجامید چنانچه بهای یک خروار گندم بمبلغ چهار صد دینار
کپکی رسید و امیر حاجی محمد غنا شیرین که در زمان خاقان فردوس مکان داروغه کرمان بود و در آن اوان از جمله امراء میرزا سلطان محمد بمزید اقتدار
و اعتبار امتیاز و مستثنی میبود آغاز ظلم و تعدی کرده خاطر ترک و تاجیک را بمصادره و مطالبه بیازرد و هر چند خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی که در
دیوان میرزا محمد در جرگه امراء عظام مهر میزد جناب سیادت مآب را از اشتغال بآن جور و بیداد منع فرمود بجائی نرسید لاجرم اختلال باحوال ملک
و مال راه یافت و هر کس توانست از دار السلطنه هراة گریخته عنان عزیمت بصوب ملازمت میرزا ابوالقاسم بابر تافت و چون میرزا بابر چند روز
در قلعه عماد بسر برد بدستور سابق آن حصار را بامیر محمد صالح سپرده از راه ابیورد روی توجه باسترآباد آورد و حکام میرزا محمد را از آن ولایت بیرون
کرده بار دیگر لوای سلطنت مرتفع ساخت و چون این خبر بسمع میرزا سلطان محمد رسید باستیصال میرزا بابر مطمح نظر همت گردانیده میرزا علاء الدوله را
بحکومت کرمان روان کرد و با سپاه غضنفر نهاد متوجه استرآباد گشت و امیر حاجی محمد غنا شیرین با سایر امراء و جلادت شعاران رسم منقلای بتقدیم رسان
ساخت و میرزا بابر مانند شیر ژیان از جنگل جرجان بیرون خرامیده در مشهد امام زاده مراد عراق رسید و از جانبین طالبان نام و ننگ در میدان جنگ تاختند
ابوالقاسم بتیغ خون افشان ادیم زمین را برنگ لعل بدخشان دادند و بنیزه ثعبان نشان روزنها در سینه یکدیگر گشادند و درین نوبت بعنایت الهی شاه ملک جهان میرزا
بابر گشت و سپاه عراق انهزام یافته دست قضا طومار حیات امیر حاجی محمد غنا شیرین و فوجی دیگر از امراء و نوئینان را در نوشت از آنجانب میرزا سلطان
محمد چون خبر فوت امیر حاجی محمد شنود در ولایت طوس ضبط آغرق را بعهده خواجه پیر احمد خوافی گذاشته از عقب امراء ایلغار فرمود و در اثنای راه بگریختگان منهزمه
رسیده صورت حادثه را عرضه داشتند و آتش خشم شهریاری مشتعل شده مانند باد صرصر در حرکت مسارعت کرد چنانچه زیاده از سیصد سوار کسی
در موکب همایون نماند چون باردوی میرزا بابر نزدیک رسید لشکریان جرجان پراکنده گشتند و میرزا بابر بار دیگر بقلعه عماد رفت و میرزا سلطان محمد تصور آنکه
شاید مخالفان کیدی اندیشیده باشند همان شب عنان مراجعت بطرف طوس منعطف گردانید و در راه خبر یافت که آغرق ویران شده و مردم سر
خویش گرفته اند و راه گریز در پیش و کیفیت این حال چنان بود که بعد از ایلغار میرزا سلطان محمد خبر قتل امراء در اردوی همایون مشهور شد و شورشی در میان
لشکریان افتاد و هر چند که خواجه غیاث الدین پیر احمد سعی نمود مجلس را نگاه نتوانست داشت و میرزا سلطان محمد معسکر نصرت اثر را خالی دیده متحیر گردید
از کرمیر و یک دو روز توقف فرموده در آن اثنا بتحقیق پیوست که میرزا علاء الدوله بهراة شتافته و حکام آن جناب را از شهر عذر خواسته و بر مسند فرماندهی نشسته
آنگاه میرزا سلطان محمد با خواص خویش قرعه مشورت در میان انداخت و گفت که مردم هراة بالطبع خواهان میرزا علاء الدوله اند و حالا در آن بلده
لوای سلطنت مرتفع گردانیده و لشکریان ما پریشان شده اند مصلحت چنان مینماید که بعراق مراجعت نمائیم و مردم خود را جمع آورده بار دیگر بتسخیر خراسان
نهضت فرمائیم و سخن برین قرار یافته میرزا سلطان محمد آهنگ راه عراق ساز داد و میرزا بابر بعد از شنیدن این خبر متوجه هراة گشته میرزا علاء الدوله قلعه

قلعهٔ اختیار الدین را بمولانا احمد بسال سپرده در دی بجانب قبة الاسلام آورد و میرزا بابر بدار السلطنه هراه در آمده همت بر استخلاص قلعهٔ اختیار الدین مقصور
گردانید و مدت چهل روز آن حصن حصین را محاصره کرده صورت فتح و نصرت روی نمود آنگاه مولانا احمد بسال پیغام فرستاد که اگر خاطر خطیر حضرت شهریاری
متوجه آنست که بنده این قلعه سپردن آیم باید که در حضور شیخ بهاء الدین عمر و امیر ناصر الدین قریش سوگند خورند که بهیچ وجه متعرض متوطنان حصار نشوند و کسی دیگر را
نیز نگذارند که قصدی اندیشد و میرزا بابر بموجب تقدیم رسانیده مولانا احمد با متابعان از حصار بیرون خرامید و میرزا بابر بعهد خود وفا نموده هیچکس را
بتعرض نرسانید

ذکر سلطنت میرزا عبد اللطیف در مملکت سمرقند و کشته شدن او بتقدیر مالک الملک بی مانند

میرزا عبد اللطیف پادشاهی بود بلطف طبع و حدت ذهن موصوف بکثرت فضایل نفسانی و کمالات انسانی معروف بصحبت درویشان و گوشه
نشینان میل فراوان داشت و در مجلس مشایخ و علما بدو زانوی ادب نشسته همت بر رعایت ایشان میگماشت اما سوداوی مزاج و تندخوی و درشت
گوی بود و بگناه اندک عقوبت بسیار میفرمود و از بدایت ایام صبی در ظل تربیت و شفقت حضرت خاقان سعید روزگار میگذرانید و آنحضرت
با شاهزاده آنمقدار محبت بود که موجب رشک سایر اولاد عظام میگردید و چون میرزا عبد اللطیف بر وجهی که سمت ذکر یافت والد ماجد خود را شربت
شهادت چشانیده بریاض بهشت فرستاد و در سمرقند پای بر مسند استقلال نهاده رایت دولت و اقبال ارتفاع داد تقلید خلفا کرده در ایام جمعه
بنفس نفیس خویش بقرارت خطبه و امامت نماز می پرداخت و در رعایت رعیت شرایط اهتمام مرعی داشته بساط عدل و انصاف ممهد ساخت اما
جمعی از برلاسیان و ترخانیان را مثل امیر محمود دایبوق و سلطان جنید و سلطان یوسف و امیر اسمعیل صوفی ترخان را که در ملازمت او جان سپاریها
کرده بودند در مجلس خاص طلبید بقتل رسانید زیرا که در روز فرار میرزا الغ بیک بجماعت امیر سلطان شاه برلاس و پسرش امیر جلال الدین محمد که بخدمت
میرزا عبد اللطیف می آمدند کشته بودند القصه بنابر قتل امرا برلاس و ترخان سایر نوئینان از ملازمت میرزا عبد اللطیف متنفر شدند و در آن ایام نوکران
میرزا الغ بیک و میرزا عبد العزیز در باب استیصال نهال اقبال او با یکدیگر سخنان در میان آوردند و بجد هرچه تمامتر عزم قتلش کردند و در شب جمعه
بیست و ششم ربیع الاول سنه اربع و خمسین و ثمانمائه در گلشنی نشسته در وقتی که آن شهریار دیوانه سار از باغ چنار بطرف شهر می آمد تیری بسوی او انداختند
و آن تیر بر هدف مقصود خورده میرزا عبد اللطیف دست در یال اسپ زده فریاد بر آورد که تیر رسید لاجرم جمعی که ملازم رکاب سلطنت مآب بودند
متفرق گشتند و دشمنان خود را باو رسانیده سرش از بدن جدا کردند و آن بر پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیک آویختند مدت پادشاهی میرزا عبد اللطیف
شش ماه بود و او بعد از قتل پدر پیوسته این بیت را تکرار مینمود بیت پدرکش پادشاهی را نشاید و گر شاید بجز شش مه نپاید از غرایب اتفاقات آنکه میرزا
عبد اللطیف بر دست باباحسین نامی کشته شد و بر طبق تاریخ قتل پدرش کلک قضا تاریخ کشتنش باباحسین کشت بیت باباحسین کشت شب جمعه
اش بتیغ تاریخ قتل اوست که باباحسین کشت ۸۵۴ و چون میرزا عبد اللطیف بقتل رسید بموجب اتفاق امرا و اکابر میرزا عبد الله شیرازی علم سلطنت
مجازی مرتفع گردانید

ذکر توجه میرزا ابو القاسم بابر بجانب بلخ و بدخشان و بیان شهادت امیر اویس بیک بدار الملک خراسان

سابقاً خامهٔ مشکین شمامه بتحریر شمامه بمطالعه کنندگان رسانید که میرزا علاء الدوله چون خبر توجه میرزا بابر شنید دار السلطنهٔ
هرات بازگذاشته علم عزیمت بطرف بلخ برافراشت بعد از وصول بمقصد فی الجمله مردمی در ظل رایتش جمع آمدند و میرزا بابر از این خبر استماع نموده با لشکر
جلادت اثر عازم استیصال برادر گشت و میرزا علاء الدوله از مقابله و مقاتله پهلوتهی کرده روی بکوهستان بدخشان آورد و میرزا ابو القاسم بابر
پس از آنکه بقبة الاسلام بلخ رسید با وجود شدت برودت هوا و کثرت بارندگی از عقب میرزا علاء الدوله نهضت فرمود و اسباب جمعیت
او را از بنیاد برانداخته ببلخ مراجعت نمود آنگاه حکومت بلخ و قندز و بقلان را بامیر پیر درویش هزاراسپی و برادرش امیر علی که بصفت نصفت و سخا
و شجاعت موصوف و معروف بودند ارزانی داشت و رایت نصرت آیت بصوب دار السلطنه هراة برافراشت چون بسعادت و اقبال در مستقر
عزت و جلال نزول نمود دید که در غیبت موکب همایون جمهوری در غایت غرابت دست داده و دست قضا ابواب فتنه و فساد بر روی مردم
گشاده شرح این حال و تبیین این مقال آنکه میرزا ابو القاسم بابر در وقت احتمال سفر بلخ قلعهٔ اختیار الدین را باویس بیک سپرده او پس چند روزی
بامر کوتوالی پرداخته شربت حکومت مذاق جان او را شیرین نمود و بخار سرکشی و غرور بکاخ دماغ راه داده بخیال استقلال اسباب حصار داری مرتب

روزگار

ساخت و بدست بی شرمی علم فسق و فساد و ظلم و عناد برافراخت گاهی از قلعه پایان آمده بعظمت تمام بر در حصار می نشست و شراب میخورد و بعضی از ارباب حسن و کمال را بجبر و تکلیف از میان بازار کشیده بحصار میبرد و با آنکه میرزا ابوالقاسم بابر مظفر و منصور از یورش بلخ بازگشته در باغ سفید نزول اجلال فرموده درین هنگام در مقام عصیان و طغیان بود و از اصلاح مرتبه نخوت و سرکشی تنزل ننمود و چون آن حصار در متانت با قلعه سپهر دوار لاف همسری میزد و در آن وقت به ذخایر بسیار و اسلحه بیشمار مشحون بود میرزا بابر را اشتغال بمحاصره و محاربه مناسب ننمود و رای جهان کشای بر حل این واقعه مشکل گماشته یکی از محرمان را نزد اویس فرستاد و پیغام داد که تو قدم از حصار بیرون منه که من بدانجا خواهم آمد ناگاه آن پادشاه بمجاهدتی بشهر تشریف آورد و جمعی از اهل ساز و آواز را بقلعه فرستاده فرمود که ما نیز متعاقب میرسیم و طایفه از اصحاب جلادت را نیز از عقب روان ساخت و غلغله در قلعه افتاد که حضرت میرزا ابوسعید آمد و اویس تا بدهلیز حصار باستقبال آمده از بهادران بابری شیخ منصور نامی در وی آویخت و اویس بیک زخم خنجر او را هلاک ساخته دلاوران دیگر خود را باویس رسانیدند و بضرب شمشیر بی دریغ روح خبیثش را بدوزخ روان گردانیدند بعد از دو سه روز برادر اویس یوسف شاه و مراد ترکمان که مقرب او بود بپای اضطرار از حصار اختیار الدین بیرون آمدند و مقالید قلعه بنواب درگاه پادشاه والا جناب سپرده ایشان نیز رخت بعالم آخرت بردند و درین اثنا یکی از مخصوصان میرزا علاء الدوله پیش میرزا بابر آمده عرض کرد که جناب شهریاری نزدیک بشهر رسیده و در دامن کوه کازرگاه از نظر من غایب شد جمعی از ملازمان آستان سلطنت آشیان فی الحال بتفحص مشغول گشتند و میرزا علاء الدوله را از وثاق اسکندر بیک بیرون کشیده حسب الحکم بعضی از اهل اعتماد سپردند و در شهر میرزا ابوالقاسم بابر بنابر قدغنی که از طرف میرزا سلطان محمد داشت بعزم قشلاق استراباد رایت عزیمت برافراشت و چون بسلطان میدان رسید عنان کمیت جهان نورد بصوب بسطام معطوف ساخت و روزی چند در آن مقام رحل اقامت انداخت

گفتار در بیان محاربه میرزا سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم بابر در منزل چناران کرت ثانی و از پای درآمدن آن سرو ریاض کامرانی بصرصر قضا و قدر جناب سبحانی

در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمایه میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر کثرت لشکری بیشمار از ولایات فارس و عراق فراهم کشیده بعزم تسخیر خراسان و رزم برادر عالیشان عنان یکران منعطف گردانید و میرزا ابوالقاسم بابر در ولایت بسطام این خبر شنوده جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا که در آن اوان بواسطه استیلای میرزا سلطان ابوسعید از ماوراءالنهر آمده بود برسم رسالت نزد میرزا محمد فرستاد و التماس صلح نمود و آن جناب بدرگاه سلطنت مآب شتافته و شرایط سفارت بجای آورده عاقبت بنابر وفور الحاح و مبالغه خواجه مولانا سر رضا جنبانیده مهم بر موجب قرار یافت که محقر ولایتی از مملکت خراسان داخل دیوان عراق باشد و در تمامی قلمرو میرزا بابر خطبه و سکه بنام و لقب میرزا محمد موشح و مزین گردد و میرزا بابر پس از مراجعت خواجه مولانا اعتماد بر صلح کرده از بسطام بمازندران رفت و طرح قشلاق انداخت در خلال آن احوال خبر متواتر گشت که میرزا سلطان محمد نقض عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده از بسطام و دامغان گذشته بحدود سفراین درآمد میرزا بابر از شنیدن این سخن برآشفت و مانند شیر دلیر از مازندران متوجه میدان قتال گشت میرزا سلطان محمد چون از توجه برادر خبر یافت از ولایت اسفراین عنان یکران بجانب استراباد تافت و در موضع چناران آن دو سپاه شوکت دستگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان بهم رسیدند و بصرصر حمله شیران مصاف تیز کردند و میرزا سلطان محمد در آن روز تیغ جلادت آخته بنفس نفیس بر سپاه خراسان تاخته بیت بهر سو که تیغ و سنان برفراخت سر و سینه خصم را خورد ساخت و میرزا ابوالقاسم بابر نیز صلای گیرودار در معرکه کارزار انداخته بیت به تیر و کمان و شمشیر تیز برآورد از دشمنان رستخیز و در آن اثنا امیر ابوسعید میرم از میرزا سلطان محمد گریخته نزد میرزا ابوالقاسم بابر رفت و گفت که میرزا سلطان محمد قصد قول بزرگ دارد مناسب آنکه لشکریان کوچه باز دهند تا او بمیان صفوف درآید آنگاه از اطراف و جوانبش درآمده نگذارند که بیرون رود مقارن آن حال آن شهریار شجاعت شعار بر قلب لشکر خراسان حمله آورده گفت منم محمد بن بایسنقر و سپاه میرزا بابر بموجب تعلیم امیر ابوسعید کاربند شده آن جناب را درمیان گرفتند و نگذاشتند که عراقیان بموکب همایون پیوندند و زمان کشش و کوشش امتداد یافته آخر الامر نسیم فتح و ظفر از جانب میرزا بابر در اهتزاز آمد و جنود عراق روی بگریز آورده میرزا سلطان محمد در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر گشت و هنوز فرمان فرمای خراسان سواره ایستاده بود که او را پیش بردند و میرزا بابر برادر بزرگ را امتحان طلب ساخته بزبان سرزنش گفت که از جانب ما چه واقع شده بود که قاصد خون و مال مسلمانان گشته دو نوبت لشکر بخراسان کشیدی و خود را باین روزگار گرفتار گردانیدی

جلوس

میرزا سلطان محمد بخت از قبول آن امر سر باز زده

میرزا سلطان محمد جواب داد که همواره در تمشیت امور مملکت امثال این قضایا روی می‌نموده میرزا بابر را باغوای بعضی از مردم کوته‌اندیش بقتل برادری چنان که در
شجاعت و مروت و انسانیت مانند او فرزندی از مادر گیتی در وجود نیامده بود اشارت فرمود و موکلان آنجناب را سوار ساخته بطرفی روان
شدند تا حسب الحکم بتقدیم رسانند در اثناء راه میرزا سلطان محمد رومالی طلبید که زخمی را که بدستش رسیده بود به بندد موکلان گفتند مهم این در گذشته است
آنجناب عزم نمود که بابر مروت نکرد جواب داد نگذاشت گفت پس مرا کجا میبرید و همانجا فرود آمده سر تسلیم در پیش انداخت و یکی از سرهنگان میرزا بابر بیک ضرب
شمشیر کار آن شهریار عالی مقدار را آخر ساخت رباعی دردا که اساس چرخ را نیست قرار از دایره زمانه دور است مدار زنهار امان ز دهر
امید مدار کز تیغ ستم کسی نیابد زنهار و چون میرزا بابر بدین پیکر فتح و ظفر سرافراز گشت شکر نعم الهی بجای آورده فتحنامها باطراف ممالک محروسه
فرستاد و فرمان داد تا نعش برادر عالی گوهر را بدار السلطنه هراة برده نزدیک پدرش میرزا بایسنقر دفن کردند و بعد از آنکه خاطر از مهم یک برادر جمع
ساخت همان روز بتفصیل کار برادر دیگر پرداخت و حکم فرمود که جهان بین میرزا علاء الدوله را بمیل آتشین از حلیه رؤیت عاری گردانند تا شخصی که
مباشر این فعل شنیع بود در آنجناب رحم کرده گفت که آب در چشم آورده میل را بر وجهی در مژگانهایش کشید که بمردمک دیده اش آسیبی نرسید هر چند
مکارم اخلاق و محاسن آداب و کرم جبلی و مروت غریزی میرزا ابو القاسم بابر آن بود که جرائد جرائم برادران را برقم لا تثریب علیکم الیوم موشح گردانیدی
و از ایشان عفو فرموده مضمون کلمه العفو عند الاقتدار من علو الاقدار بظهور رسانیدی اما چون سررشته اختیار در قبضه قدرت کار فرمای قدرت است
و وقوع خیر و شر بمحض تقدیر مالک الملک اکبر بتو تدبیر از ارجال روزگارش نتافت و امثال آن افعال ناپسند از آن پادشاه خردمند صدور
یافت و ذلک تقدیر العزیز العلیم **گفتار در بیان رفتن میرزا ابو القاسم بابر بدار الملک شیراز و مراجعت فرمودن**
بمستقر عزت همایون چون بمساعدت دولت و اقبال میرزا بابر از جانب برادران فراغبال حاصل کرد روی توجه بممالک فارس و
عراق آورد و بنا بر آنکه بسبب عبور سپاه میرزا سلطان محمد نقصان تمام بغلات مملکت ری راه یافته بود رایات نصرت آیات از راه ترشیز بصوب
یزد توجه فرمود و بعد از نزول در حدود آن ولایت امراء میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین اتباع امیر فیروزشاه
بسعادت زمین بوس استسعاد یافتند و بامارت دیوان اعلی متعین گشتند و همچنین خواجه پیر احمد خوافی بدرگاه عالم‌پناه رسید و منظور نظر شفقت گردید
و موکب ظفر قرین از دار العباده یزد مفتخر و سرافراز شهر بهره شیراز را خیر امید پادشاه دوست نواز نوای چنگ عیش و عشرت ساز داد و با جوانان
ساده عذار و مه پیکران ناهید رخسار بشرب باده خوشگوار اشتغال کرد هر چند در قدم از رزم ابنساط ببارگاه سلطنت نهاد در آن اثنا خبر استیلای سپاه
ترکمان بر بلده ساوه اشتهار یافت و میرزا بابر بساط بزم در نوردیده عنان عزیمت بصوب معرکه رزم تافت کیفیت این واقعه چنان بود که بعد از
فتح چناران میرزا بابر هر یک از ولایات فارس و عراق را نامزد یکی از ارکان دولت فرمود از آنجمله حکومت ساوه را با میر شیخ علی بهادر و ایالت
قم را با میر درویش علی تفویض نمود و ایشان از راه ری ببلاد مذکور خرامیدند و از رعایا مطالبات کرده متوطنان آن ولایات را در مصادره و مواخذه
کشیدند و چون امیر شیخ علی در اشتعال نایره ظلم و ستم بیشتر میکوشید طایفه از اعیان ساوه بجمعی از ترکمانان که در آن حدود بودند التجا نمودند و ترکمانان بیکبارگی
بر سر امیر شیخ علی ریختند و او را گرفته پیش امیر جهانشاه فرستادند و شهر ساوه که بحقیقت کلید مملکت عراق است رایگان بحیطه تصرف امیر جهانشاه
ترکمان در آمد لاجرم طمع در دیگر بلدان کرده طایفه از سپاه آذربایجان را بجانب قم روان ساخت و امیر درویش علی برج و باره شهر را مضبوط ساخته
متحصن شد و بعد از انقضاء چهار ماه که میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت گذرانید این اخبار شنیده ایالت فارس را بمیرزا معز الدین سنجر مفوض داشت
و بنفس همایون رایت عزیمت بصوب اصفهان برافراشت در اثناء راه ایلچی از جانب خراسان باردوی نصرت نشان رسیده بموقف عرض رسانید که میرزا
علاء الدوله در خراسان خروج کرده است و خلق بسیار در ظل رایتش جمع آمده اند بنا بر آن میرزا بابر توقف در مملکت عراق مصلحت ندیده در یوم پنجشنبه
شانزدهم رجب سنه خمس و خمسین و ثمانمائه انگوشک زر و عنان کمیت گیتی نورد بصوب دار السلطنه هراة منعطف گردانید و در بیست و دوم ماه مذکور
یزد رسیده حکومت آن ولایت را بمیرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر ارزانی داشت و از آنجا براه تون رایت عزیمت افراشته بعد از وصول بدان
سرزمین امیر سلطان حسین را بحکومت نصب نمود و موکب همایون از تون بصوب هراة در حرکت آمده دوازدهم شعبان بسعادت و اقبال در مستقر جاه

و جلال از نزول اجلال فرمود و بوضوح پیوسته که چون میرزا علاء الدوله از بیم شجاعت امیر پیر درویش میرزا ابراهیم قیچی به تفصیل یافته و آنجناب از راه سیستان بطرف ری شتافته چنانچه مشروح مذکور گشت کیفیت این اجمال تفصیل می‌پذیرد **ذکر خروج میرزا علاء الدوله بامداد قوم ارلات و بیان بعضی دیگر از وقایع و حالات** در آن اوان که دیدهٔ بستهٔ پادشاه میرزا علاء الدوله از میل آتشین محفوظ ماند بلطایف الحیل از اردوی میرزا بابر جدا شده در مشهد مقدسه رسانید و از آنجا از راه میمنه و فاریاب پیش گرفت و بعد از وصول بدان ولایت امیر سلطان محمود بن امیر یادگار شاه ارلات که خواهر او در حرم آن پادشاه عالی گهر بسر میبرد با سایر ارلاتیان که در آن حدود توطن داشتند بموکب عالی پیوستند و در سلطنت آنجناب اتفاق کرده کمر خدمتکاری بر میان جان بستند و میرزا علاء الدوله بامداد آن جماعت مستظهر گشته با سپاهی آراسته متوجه بلخ شد و امیر پیر درویش و امیر علی با لشکر طخارستان در برابر ارلاتیان آمده بین الجانبین جنگ صعب دست داد و امیر سلطان محمود بزخم تیری از پای در افتاده میرزا علاء الدوله با سایر اتباع روی بهزیمت نهاده از راه لنگر مقدسهٔ غیاثیه متوجه دار السلطنه هرات گشته غبار فتنه و آشوب در بلده و بلوکات ارتفاع یافت و امرا میرزا بابر از بلاد خراسان عازم دفع میرزا علاء الدوله شده پیش از همه میر پیر درویش در نواحی هرات رو دنان بطالع رسید و بیک حمله سلک جمعیتش متفرق گردانید و میرزا علاء الدوله منهزم شده و بسیستان کمر تجشته از آنجا بری شتافت و با میرزا جهانشاه ملاقات کرده پرتو التفات پادشاه ترکمان بر وجنات احوالش تافت و چون میرزا بابر بدار السلطنهٔ تبریز رسید و دانست که حال میرزا علاء الدوله بکجا انجامیده نوبت دیگر از روی فراغت مجلس عیش و عشرت آراسته گردانید و از دست ساقیان زهره جبین و مه پیکران خورشید قرین جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی بیاشامید اما شهریار آذربایجان امیر جهانشاه ترکمان چون از مراجعت میرزا ابو القاسم بابر خبر یافت عنان بارگیر همت بصوب تسخیر ولایات عراق و فارس تافت و حکام و کماشتگان بابری از مقاومت آن پادشاه والا حشمت عاجز گشته روی بطرف خراسان آوردند و در شهور سنهٔ ۸۵۶ میرزا معز الدین سنجر و میرزا خلیل سلطان با سایر داروغگان آن بلدان بپایهٔ سریر اعلی رسیده کیفیت حال عرض کردند و هم درین سال میرزا بابر خواجه پیر احمد خوافی را بنابر رنجشی که از وی در خاطر داشت مواخذه گردانید و بزجر و تعذیب مبلغ دویست تومان کپکی از وی گرفته دیگر چیزی مطالبه ننمود تا آنجناب بواسطهٔ اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی جهان فانی را بدرود کرده روی بمنزلات آنجهانی آورد و در عمارت مزار شیخ زین الدین خوافی که بنا کردهٔ معمار همتش بوده مدفون گشت کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون **ذکر پادشاه صاحب تایید میرزا سلطان ابوسعید** میرزا سلطان ابوسعید بعلو همت و سمو منزلت و کمال عقل و فراست و وفور فهم و کیاست سرآمد سلاطین دودمان صاحبقران مغفرت قرین بود و در تمهید بساط نصفت و رعیت پروری و تشیید اساس معدلت و مرحمت گستری نقد مبالغه مبذول میفرمود که هیچکس از پادشاهان آن مرتبه متصور نمیشود فروغ رای جهانگشایش ساحت ملک و ملت را منور داشت و مانند چتر گردون سایش نور ماه و خورشید را مفقود و نابود میپنداشت در فیصل قضایا از جادهٔ شریعت نبوی سرموئی تجاوز نمیکرد و در تربیت سادات و علما و مشایخ و فضلا همواره لوازم سعی و اهتمام بجای می‌آورد و در ایام دولتش ولایات ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و طخارستان و سیستان و زابلستان و خراسان و مازندران بکمال معموری رسید و از حسن معدلتش خللهای چندین ساله تدارک یافته جناح امن و امان و لوای انعام و احسان بر مفارق متوطنان بلدان آن ممالک جنت نشان ممدود و مبسوط گردید نظم

معدلتش بسته به نیروی خویش ... گردن ده گرگ ببک موی میش
تا در عدلش بجهان برگشاد ... بید نلرزید ز طوفان باد

میرزا سلطان ابوسعید ولد میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان بوده و در بدایت حال ملازمت پادشاه سعادت نصرت میرزا الغ بیگ گورکان مینمود و بواسطهٔ رفعت همت از ابتدای وزیدن صبا صباحی و افتتاح اشتعال نایرهٔ نشو و نما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری بر صحیفهٔ ضمیر مینگاشت و منتهز فرصت بوده خود را از ابنای زمان بتکفل امر کشورستانی سزاوارتر میپنداشت همواره از خاطر فیض بخش و ضمیر آفتاب درخش اصحاب نقطه و انتباه استمداد همت مینمود و بزبان حال و لسان مقال سعادت سلطنت و اقبال را از باطن فرخنده میامن ایشان استدعا میفرمود چنانچه نشان مذکور میشد در شهور سنهٔ ثلث و خمسین و ثمانمائه که میرزا الغ بیگ گورکان و میرزا عبد اللطیف در کنار آب آمویه بقصد جان یکدیگر خیمهٔ اقامت برافراشته بودند آنحضرت باستظهار ارغونیان خروج کرده سمرقند را محاصره نمود و چون میرزا الغ بیگ این خبر را شنود از برابر پسر برخاسته روی بسمرقند آورد و میرزا سلطان ابوسعید از ظاهر آن شهر بمنازل ایل ارغون رفت و روزی چند پای در دامان شکیبائی پیچیده انتظار لطیفهٔ غیبی میکشید و پس از آنکه میرزا

میرزا عبد اللطیف پدر را کشته بر سریر پادشاهی نشست کس فرستاده آنجناب را بسمرقند برده حبس کرد و میرزا سلطان ابو سعید از حبس گریخته بنجارا شتافت و حسب
اتفاق در همان شب که میرزا عبد اللطیف در سمرقند بقتل رسید و میرزا عبد الله شیرازی پادشاه گردید میرزا سلطان ابو سعید که بعد ازین در اکثر اوقات از وی
بسلطان سعید تعبیر کرده خواهد شد در بخارا خروج نموده داروغه بخارا آنحضرت را گرفته در مضیق تنگنا از حوصله تخیلان باز داشت و روز دیگر خبر قتل میرزا
عبد اللطیف بآن دیار رسیده امرا و اعیان بخارا بقدم اعتذار نزد سلطان سعید رفتند و زبان باستغفار گشاده آنحضرت را از محبس بیرون آورده
و بر مسند سلطنت نشانده نقد اخلاص و نیاز برسم نثار برافشاندند بیت عزیز مصر برغم برادران غیور ز قعر چاه برآمد باوج ماه رسید و از آنجا که علو همت و غایت
آنخسرو عالی منزلت بود با وجود بدایت ایام کامکاری و افتتاح هنگام شهریاری بسلطنت ولایت بخارا قناعت ننمود و کمند همت بر کنگره تسخیر سمرقند
افکند و میرزا عبد الله از خیال استقلال آن نقطه دایره مرکز جاه و جلال آگاه شده بمراسم استقبال استعجال نمود و بعد از وقوع قتال و جدال لشکر سمرقند غالب
گشته سلطان سعید عنان انهزام بصوب ترکستان منعطف گردانید و شهر یسی را تحت تصرف در آورده روزی چند در آن بلده بفراغت بگذرانید
میرزا عبد الله چون برین حال وقوف یافت سپاهی یراق کرده همراه بعضی از امرا شجاعت پناه بدانجانب فرستاد و آن طایفه در فصل زمستان عازم یسی گشته
سلطان سعید در شهر متحصن گردید و امرا آغاز محاصره و محاربه کرده در آن اثنا سلطان سعید فوجی از معتمدان خود را بطریق پنهانی از شهر بیرون فرستاد
تا از دور سپاهی مخالفان نموده آوازه درانداختند که لشکر اوزبک رسید و در شهر نقاره شادیانه زده بنابرآن تزلزل بارکان ثبات و قرار لشکریان
میرزا عبد الله راه یافته سر خویش گرفتند و طریق سمرقند در پیش نهادند و سپاه سلطان سعید دشمنان را تعاقب نموده بسیاری از احمال و اثقال و خیول
و بغال ایشان بغنیمت گرفتند و چون گریختگان بدار السلطنه سمرقند رسیدند میرزا عبد الله ابواب خزاین گشاده زر وافر بلشکریان داد و بعزم رزم
بترتیب اسباب مقابله و تکمیل آلات مقاتله اشارت نمود و از آنجانب سلطان سعید معتمدی نزد ابو الخیر خان که در آن زمان پادشاه الوس جوجی خان
بود فرستاده مدد طلبید و ابو الخیر خان آن ملتمس را بعز قبول اقتران داده با سپاه فراوان در نواحی یسی بمیرزا سلطان ابو سعید پیوست و آن دو پادشاه حسب
تایید عنایت ملک الملک بخش تعالی شانه واثق بوده روی بدار السلطنه سمرقند نهادند و میرزا عبد الله از اتفاق اعدا آگاه شده با لشکری بعدد
قطرات امطار از شهر بیرون آمد و چون از آب کوهک بگذشت سپاهی سپاه ابو الخیر خان و سلطان سعید ظاهر گشت و آن دو پادشاه عالیگهر صفوف
قتال آراسته ساخته از طرفین مردان دلاور مانند امواج بحر اخضر در یکدیگر افتادند و تا نهایت قوت در جگر توانائی داشتند داد مردی و پهلوانی دادند زمین
از خون کشتگان زنگ شفق گرفت و فضای هوا از صعود غبار معرکه بیجا سمت تضییق پذیرفت آخر الامر تایید ملک مجید شامل حال سلطان سعید
میرزا عبد الله عنان بصوب فرار منعطف گردانیده در اثنای راه بارگیر او در لای فرو رفت و شاهزاده سپهر سریر بحکم تقدیر کشته در شب دوشنبه
بیست و دوم جمادی الاولی سنه خمس و خمسین و ثمانمائه بحکم میرزا سلطان ابو سعید جام شهادت درکشید و سلطان سعید بر وقوع این فتح نامدار بلوازم
محامد حضرت پروردگار پرداخته لوای حشمت و عظمت برافراخت و بنا بر آنکه میدانست که اگر اوزبکان بسمرقند درآیند ابواب ظلم و بیداد بر روی خلق
عباد خواهند گشود در دفع ایشان از پیش بنا اهتمام ساخت و چون نزدیک بشهر رسید امرا ابو الخیر خان را که مصحوب موکب علی بودند غافل گردانیده
یکسواره بدروازه تاخت و مستحفظان را پیش طلبیده گفت منم سلطان ابو سعید دروازه بگشایید تا از تعرض اوزبکان سالم مانید آن مردم علی الفور
بموجب فرموده عمل نمودند و سلطان سعید بسمرقند درآمده بر تخت جهانبانی متمکن گشت و بروج و باره شهر را مضبوط گردانیده تبرکات لایقه و تنسوقات
رایقه نزد ابو الخیر خان و امرا و مقربان او فرستاده پیغام داد که چون بمن امداد حضرت خانی دار السلطنه آبا و اجداد تحت تصرف این جانب درآمد مناسب
چنانست که ملازمان موکب خاقانی بجانب منازل خویش مراجعت نمایند و دیگر درین دیار اقامت ننمایند که فایده بر آن مترتب نخواهد بود ابو الخیر خان
چون میدانست که چاره منحصر در قبول آن التماس است بدست اضطرار عنان مراجعت انعطاف داده بدشت قبچاق شتافت و سلطان سعید از سر
استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخته کماینبغی برفع لوای عدل و انصاف و خفض اجنحه جور و اعتساف قیام نمود و رقاب نواصی و ادانی و اقاصی را
در ربقه طاعت کشیده قاتلان میرزا عبد اللطیف را بسیاست رسانید و بعد از آنکه مدت هفت سال پرتو انوار معدلتش بر اطراف دیار ما وراء النهر تافت
بجانب خراسان شتافته تا سرحد عراق در تحت تصرف ملازمان آستان معدلت آشیانش قرار یافت و یازده سال دیگر از اقصی ترکستان تا حدود زابلستان

در حین تسخیر آن پادشاه سعادت نشان بود و در آن مدت معموری آن ولایات بجائی رسید که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و چون آفتاب اقبالش بسرحد زوال
انتقال کرد در اوایل شعبان سنه اثنی وسبعین وثمانمائه روی بجانب عراق و آذربایجان آورده در حدود قراباغ اران ویران شده در ماه رجب سنه ثلاث
وسبعین وثمانمائه اسیر سرپنجه تقدیر گشت و دو سه روزی مقید بوده دست سیاست امیر حسن بیگ بساط حیاتش در نوشت چنانچه تفصیل این حکایات
عنقریب سمت تحریر خواهد گرفت و کماهی حالات آن سلطان صاحب سعادت در ضمن داستانهای آینده صفت وضوح خواهد پذیرفت و خواجه شمس
الدین محمد بن خواجه سید احمد و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه معز الدین فرج و مولانا امیر سمرقندی و خواجه نعمة الله قهستانی و خواجه عبد الله
اخطب در سلک وزراء سلطان سعید انتظام داشتند و در ایام دولت آن پادشاه عالی مقام مولانا فتح الله تبریزی و مولانا عبد الکریم سمرقندی
و شرف جهان میرک عبد الرحیم رایت صدارت می افراشتند **گفتار در بیان قشلاق فرمودن میرزا ابو القاسم بابر بهادر در ولایت
جرجان و مراجعت نمودن از جهة آمدن سلطان سعید بحدود مملکت خراسان** پادشاه بهرام تهور میرزا ابو القاسم بابر در
اواسط سنه سبع و خمسین و ثمانمائه نوبت دیگر خیال تسخیر فارس و عراق فرموده رایت آفتاب اشراق برافراخت و در روز دوشنبه ۲۳ رجب از دار السلطنه
هراة در حرکت آمد بعد از قطع منازل و مراحل بالغر تعاج خبوشان را معسکر همایون ساخت در آن منزل یکی از محرمان میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بمسامع
جلال رسانید که شاهزاده با فوجی از بداندیشان اتفاق کرده قصد غدری دارد و فرمان واجب الاذعان بتحقیق آن قضیه شرف نفاذ یافته امراء عظام لوازم
تفحص و تفتیش قیام نمودند و چون صدق سخن آن شخص بوضوح انجامید بدآموزان میرزا خلیل سلطان بیاسا رسیدند و شاهزاده چند روزی مقید بوده در ۲۲
ماه رمضان ع او نیز بسوی ملک عدم گشت روان و میرزا ابو القاسم بابر در آن مقام بآداب عید صیام قیام نموده در اوایل شوال السعادت و اقبال وفات آدم
عزیمت قشلاق جرجان فرموده و در یازدهم ذیقعده سلطان آباد استراباد از یمن مقدم خسرو بادین و داد غیرت ساحت ایوان سبع شداد گشته و آن
زمستان در آن مکان توقف اتفاق افتاده چون فصل شتا باخر انجامید و سپاه سبزه و ریاحین بعزم تزئین باغ و بساتین در بساط بسیط زمین منتشر گردید پادشاه ظفر
قرین از یورت قشلاق بنیت امضاء یورش عراق در حرکت آمد در آن اثنا از جانب بلخ ایلچی رسیده بموقف عرض رسانید که میرزا سلطان ابو سعید بخیال سلطان سعید
تسخیر ولایات خراسان از آب آمویه بسرعت برق و باد عبور نموده و امیر درویش و امیر علی اظهار جلادت کرده تا اندخود پیش رفتند و بعد از مقاتله سرو
برادر بزخم تیغ زهرپیکر از پای درآمدند و حالا از حدود بدخشان تا کنار آب مرغاب در حیطه تصرف آن شهریار کامیاب است و غبار فتنه و آشوب
در تمام ولایات خراسان سمت ارتفاع یافته میرزا ابو القاسم بابر چون این خبر استماع نمود دفع این حادثه را از تسخیر عراق و فارس اولی و اهم شناخت و عنان
مراجعت انعطاف داده فتح ماوراء النهر را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در طی مسافت مسارعت فرمود پس از آنکه موکب منصور از آب مرغاب
عبور نمود از طرف بلخ خبر آمد که سلطان سعید العود احمد خوانده بدار الملک خود بازگشت و مملکت طخارستان باز گذاشته از آب آمویه بگذشت اما
میرزا ابو القاسم بابر بدستور معهود در سرعت سیر رسم مبالغه بجای آورده و در غره ماه رمضان سنه از معبر قندز و بقلان عبور کرده روزی چند در ارهنگ
لشکر اقامت انداخت و امراء عظام را بجمع آوردن کشتیها مأمور ساخت **ذکر رفتن میرزا ابو القاسم بابر بظاهر دار السلطنه سمرقند
و مصالحه کردن با سلطان عالیشان سعادتمند** چون امرا بافرهنگ بموجب اشارت حضرت فیروز جنگ چند کشتی در معبر ارهنگ
جمع آوردند و درآمد یکشنبه پاک دین و امرا و لشکریان زمره پیاده و طایفه بکشتی از آب گذشته چند روز در سالی سرای محل نصب اعلام کشورگشائی گشت
آنگاه شاه و سپاه از آب وخش نیز عبور فرموده بولایت حصار شادمان شتافتند و از آنجا بتوبذاک رفته غنیمت شد و لشکر از رنج فرسودگی رستند
تحیتی بآسودگی و در توبذاک خواجه نظام الدین محمود که از اولاد صاحب هدایه بود و مولانا فتح الله تبریزی برسم رسالت از نزد سلطان سعید
بدرگاه پادشاه صاحب تائید رسیدند و با امرا و ارکان دولت در باب تمهید صلح و صفا سخن گفته جوابهای درشت شنیدند در آخر مولانا فتح الله
گفت و ما علی الرسول الا البلاغ یک سخن مانده و مرا سوگند داده اند که بعرض رسانم پرسیدند که آن کدامست گفت میرزا سلطان ابو سعید میگوید که من
این ولایت را بتنگ پوش کرده ام آسان آسان باز نخواهم گذاشت و از سر چیزی نخواهم رسید و تا توانم پای ثبات و قرار استوار خواهم داشت امرا از استماع
این سخن درشت خوئی و درشت گوئی بیشتر از پیشتر مبالغه نمودند و ایلچیان را حبس کرده کوچ فرمودند در سلخ ماه مبارک رمضان میرزا ابو القاسم بابر بعرض سپاه

سپاه و ملاحظه یراق امراء عالیجاه پرداخته روز دیگر شرایط آداب عید صیام بتقدیم رسانید آنگاه کوچ بر کوچ متوجه دار السلطنه سمرقند گردید و در روز چهار
(چهاردهم) شنبه سیوم شوال بسعادت و اقبال در باغی فرح‌بخش بلده مذکور نزول اجلال فرموده قبه سراپرده بارگاه باوج مهر و ماه برافراخت از آنجانب میرزا سلطان
ابوسعید بنابر استصواب حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله و سایر اعیان و اشراف سمرقند خاطر بر تحصن قرار داد و رعیت بیرون شهر را
درآورده برج و باره را بمرتبه مستحکم ساخت که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید چون میرزا ابو القاسم بابر در قریه خسرو منزل گزید از دلیران سپاه
خراسان امیر خلیل و مولانا احمد یساول و سید پیاده و قدم کابلی و ملک محمد امان تیغ جلادت آخته و اسباب محاربت مهیا ساخته بطرف دروازه
تاختند و شوران انداختند و از لشکر بهرام قهر ماوراء النهر طایفه از شهر بیرون آمده باشعال آتش قتال پرداختند خراسانیان شکست یافته امیر
خلیل و مولانا احمد یساول با جمعی کثیر اسیر شدند و جمعی عرضه تیغ و تیر گشتند و چون سمرقندیان اسیران نزد سلطان سعید بردند آنجناب امیر خلیل و مولانا
احمد را پیش طلبیده سخنان عتاب آمیز بر زبان گذرانید مولانا احمد یساول گفت امید است که بواسطه ما گرفتاران میان شما را در آن صلح واقع شود و این سخن
(جمعی کثیر از) موافق مزاج پادشاه افتاده بمحافظت و رعایت ایشان فرمان داد و روز دیگر میرزا ابو القاسم بابر مانند شیر خشمناک با نهنگان بلیاک روی بتسخیر شهر
آورد و از لشکر سلطان سعید فوجی از مردان کار و دلیران روز پیکار قدم از دروازه بیرون نهاده دست بانداختن تیر و راندن تیغ دراز کردند و
در آن روز از امراء بابری پهلوان حسین دیوانه غایت مردانگی بظهور رسانیده خلقی از سمرقندیان را بر خاک هلاک انداخت و چون سلطان کواکب
از نظاره آن معرکه هولناک ملول گشته حصار مغرب را منزل ساخت از طرفین عنان باز کشیده بمنزلگه خویش شتافتند و برین قیاس قریب چهل روز
در ظاهر سمرقند هر روز نایره قتال التهاب می‌یافت و غبار قتل و اسر بر صفحات رخسار مردم اندرون و بیرون می‌تافت و در آن ایام از امراء سلطان
سعید امیر عبد العلی ترخان و امیر احمد فضل با جمعی دیگر از سرداران در دست بابریان گرفتار شدند و مقید و محبوس گشتند بعد از آن لشکر برد و سرما سر
برآورده دست بردی نمود که اعضا و جوارح سپاهیان را یارای حرکت نبود و از هر دو جانب مایل بصلح و صفا گشته متوسطان آغاز گفت و شنید
کردند و مهم بر آن قرار یافت که هر دو پادشاه عالیجاه اسیران را بگذارند و سلطان سعید بمملکت ماوراء النهر قناعت نموده دیگر متعرض ولایات
خراسان نگردد و بر این جمله عهد و پیمان در میان آمده میرزا سلطان ابوسعید امیر خلیل و مولانا احمد یساول و سایر گرفتاران را خلع فاخره پوشانیده رخصت
داد و میرزا ابو القاسم بابر نیز خواجه نظام الدین مودود و مولانا فتح الله تبریزی و امراء سمرقند را لباسهای پادشاهانه عنایت کرده بشهر فرستاد
و رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه هراة در حرکت آمده در اوایل ذی الحجه مذکوره با تمام لشکر از معبر کرکی بسلامت عبور نمود و میرزا بابر
جمعی را که در ظاهر سمرقند آثار شجاعت بتقدیم رسانیده بودند منظور نظر مرحمت ساخته مناصب ارجمند عنایت فرمود و ایالت قبة الاسلام بلخ
با میر شیخ حاجی تفویض یافت و امیر علی فارسی برلاس بحکومت ولایت کاشان و جاربک شتافت و خطه اندخود با میر شیخ ذو النون و برادرش
امیر احمد مشتاق تعلق گرفت و در شبرغان لوای دولت امیر بابا کوکلتاش سمت ارتفاع پذیرفت و پادشاه ملک‌ستان قندز و بقلان را با میر سلطان
برلاس داد و موکب همایون روی توجه بدار الملک خراسان نهاد و در چهارم محرم معزز و مکرم ببلده فاخره هراة رسید و زبان حال و قال متوطنان
آن بلده بمضمون این مقال گویا گردید بیت هزار شکر که باز دگر بصد اقبال رسید رایت شاهی بمستقر جلال

ذکر فتح مملکت سیستان و فتنه مازندرانیان در قلعه عماد و بیان بعضی دیگر از وقایع که در اواخر ایام حیات میرزا بابر دست داد

در اوایل سنه تسع و خمسین و ثمانمائه بعرض میرزا ابو القاسم بابر رسید که والی سیستان شاه حسین ولد ملک علی نسبت بخدام آستان سپهر احتشام لوازم تعظیم و احترام کماینبغی
مرعی نمیدارد و بخلاف آبا و اجداد خود در طریق تکبر و نخوت سلوک نموده نقش استقلال بر صحیفه ضمیر مینگارد بنابر آن پادشاه عالی مکان امیر خلیل هندوکه
با طایفه از اتراک بیباک بفتح سیستان نامزد فرمود و امیر خلیل بعنایت الهی واثق بوده و بر قوت دولت پادشاهی اعتماد کرده بدانجانب نهضت
نمود و شاه حسین بمقاومت آن شیر بیشه شجاعت در خور مکنت خویش ندید و تمامت مملکت نیمروز را باز گذاشته عنان بصوب فرار گردانید و امیر خلیل
مظفر و منصور بسیستان درآمده اطراف آن مملکت را مضبوط ساخت و خبر فتح عرضه داشت کرده رایت استقلال برافراخت و هم در آن سال شاه
حسین جمعی فراهم آورده عازم رزم امیر خلیل گشت و بعد از سعی و اهتمام انهزام یافته بیکبارگی از سر حکومت درگذشت و بر دست یکی از نوکران

خود گشته سرش از زور امیر خلیل بر دند و او بدار السلطنهٔ هراة فرستاده تا بر دار اعلیا آویزان کردند و در همین سال میرزا ابو القاسم بابر بجدید نظر التفات
بر حال امیرزاده معزّ الدین سنجر انداخت و او را در ولایت مرو و ماخان که سابق تیمور غال امیر خلیل بود حاکم و فرمان روا ساخت در خلال این احوال جمعی از
دیو ساران مازندران که بفرمان امیر بابا حسن در قلعهٔ عماد محبوس بودند در وقتی که امیر مشار الیه در استراباد بود یکی از موکلان را با خود موافق ساخته خروج
نمودند و ناگاه بر سردار و قلعه که در سلک نوکران بابا حسن انتظام داشت تاخته او را بقتل رسانیدند و بر هرکس اعتماد نداشتند از حصار بیرون کرده
اطراف آن حصن حصین را مضبوط گردانیدند و چون این خبر بعرض میرزا بابر رسید عظیم متغیّر گردید اما از کمال تمکّن و وقار اظهار نفرمود و چند گاه قلعه در تصرف
مازندرانیان ماند آخر الامر داروغهٔ مشهد جلال الدین محمود با نوکران امیر بابا حسن بحوالی آن حصار شتافت باامید آنکه بقوّت دولت روز افزون لطیفه ساز
و سعادت طالع همایون آوازهٔ فتح قلعهٔ عماد در حرم ایوان بسمع شنوا و اندازد و در آن اثنا که جلال الدین محمود بساختن نردبان و سلّم و سایر اسباب قلعه
گیری مشغولی مینمود مازندرانیان دم از اطاعت و انقیاد زده جمعی از ایشان جهة تمهید بساط مصالحه باز قلعه آمدند و جلال الدین محمود باتفاق یکی
از نوکران امیر بابا حسن پیش رفته و دو مازندرانی از میان یاران خویش نزدیک ایشان خرامیدند و سخنان صلح آمیز بایکدیگر گفته در آخر مازندرانیان دستها دراز
کردند تا بدست جلال الدین محمود و نوکر بابا حسن رسانیده قاعدهٔ عهد و پیمان موکد سازند جلال الدین محمود و رفیق او دستهای آن دو شخص را محکم گرفته
بپایان کشیدند و ایشان بی اختیار از آن کمر غلطان گشته بقتل رسیدند و آن طایفه بقیه در اظهار شعار خلاف از پیشتر بیشتر مبالغه نمودند بعد از چند روز
آهنگری که در آن قلعه مسکن داشت و از ظلم مازندرانیان بتنگ آمده بود معتمدی پیدا کرده بجلال الدین محمود پیغام نمود که در فلان برج قلعه محلی است
که بده روز سوراخ میتوان کرد و حالا بهفت روز است که من آن کار میکنم باید که سه روز دیگر بهمین منتظر باشید و چون روشنی چراغ در آن برج ببینید
بپای قلعه آیید که فتح میسر خواهد شد لاجرم جلال الدین محمود و اتباع او در شب موعود منتظر بودند چون روشنی چراغ نمود صبح امید ایشان از مطلع مراد
طالع گردید و نردبانها نهاده مانند دعوات مستجابه عزم عالم بالا کردند و آهنگر و دستیاران او کمندها فرو گذاشته قریب صد کس را بدان برج درآوردند
و مازندرانیان واقف شده بعضی جان تنگ پا بیرون بردند و باقی بتیغ سیاست روی بعالم آخرت آوردند و امیر جلال الدین محمود سرهای قتیلان را
بهراة فرستاده میرزا ابو القاسم بابر مسرور گردید و نسبت بآن سردار شجاعت شعار لوازم احسان و تحسین بتقدیم رسانید منصب کوتوالی قلعه
بدستور معهود بامیر بابا حسن مفوض گشت طنطنهٔ آن فتح مبین بسبب آن لطیفهٔ غیبی از ایوان کیوان درگذشت و در اوایل سنه ستین و ثمانمائه مزاج
اشرف میرزا بابر از نهج اعتدال منحرف شده مرضی صعب بر ذات خجسته صفات استیلا یافت و اطبّاء مسیحا نفس در امر معالجه لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند
بعد از چند روز فی الجمله صحتی روی نمود و در خلال آن احوال ذو ذوابه در غایت عظمت و مهابت در محاذی برج ثور مسکون گشت و چون آن برج طالع
دار السلطنه هراتست و هشتم خانهٔ طالع میرزا بابر بود انواع گفت و شنود در میان ارباب نجوم پدید شد و از آن جهة دغدغه تمام بر ضمیر منیر صاحب تاج
و سریر و امیر و وزیر و غنی و فقیر راه یافت و بعد از آن باندک زمانی انواع بلیات متوجه بر دیار گشته نایرهٔ اصناف نکبات بر وجنات روزگار همگنان
تافت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس **گفتار در بیان رفتن میرزا بابر بولایت مشهد**
و انتقال نمودن از جهان فانی بعالم مخلد چون حکیم علی الاطلاق از دار الشفا و اذا مرضت فهو یشفین مزاج شریف خسرو آفاق را صحت
کامل بخشید آن پادشاه پاک اعتقاد در ۵ شعبان سنه ستین و ثمانمائه بعزم طواف مرقد مطهر مشهد معطر علی الرضا ابن موسی بن جعفر علیهم السلام از باغ
سفید بباغ مختار تشریف برده ماه صیام در آن مقام بادای طاعات و قضاء واجبات گذرانیده و در روز عید بعد از ادای نماز جشنی پادشاهانه ترتیب
فرموده ماه شوال را در همان باغ بپایان رسانیده اوایل ذیقعدهٔ الحرام عنان ابرش گردون خرام بصوب مشهد مقدسه انعطاف داد و چهاردهم
ماه مذکور چهارباغ مشهد بیمن مقدم همایون غیرت فرمای فضای گنبد بوقلمون گشت و روز دیگر بحمام رفته و غسل فرموده بلوازم زیارت روضهٔ
منوّرهٔ رضویه قیام نمود و سدنهٔ آن علیهٔ کعبه مرتبه را بصلات و نذورات نوازش کرده در باب نظام مهام رعایا و غور رسی ضعفا و فقرا شرایط
سعی و اهتمام بجای آورد و در آن زمستان ییلاق قشلاق در همان ولایت فردوس رتبت اتفاق افتاد و پادشاه عالیجاه از ابر احسان کشت زار
امید طوایف انسان را سرسبز و سیراب گردانیده دست دریا نوال بجود و بخشش برگشاد در خلال آن احوال چند نوبت میان امرا و ارکان

و ارکان دولت صورت مخالفت روی نمود و این معنی موجب ملال خاطر آن مهر سپهر سلطنت و استقلال گشته گاهی بلطف و گاهی بعنف ایشانرا ملامت میفرمود
لاجرم امراء عظام بصلح و صفا راضی شده از یکطرف امیر خداداد و امیر شیخ حاجی و مولانا حسین دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ ابو سعید و برادر او امیر حسن علی
خواجه وجیه الدین سمنانی بروضهٔ منورهٔ قدوهٔ خاندان خیر البشر امام الزمان درآمدند و لوازم عهد و پیمان درمیان آوردند که مدت العمر نسبت بیکدیگر یدیکرنگ باشند
و در مقام خلاف و نفاق نباشند ع که آشتی بهمه حال بهتر از جنگست و میرزا بابر از مصالحهٔ امرا مبتهج و مسرور گشته زبان خجسته بیان بتعریف و تحسین
ایشان بگشاد و هر یک از امرا علیحده برسم آشتی خوارهٔ جشنی ترتیب کرده پادشاه را طوی داد و چون در آن اوقات جناب سلطنت مآب از ارتکاب
شراب تائب بود و اکثر اوقات ارباب ساز و گویندگان خوش آواز همراه داشته در متنزهات مشهد سیر میفرمود در آن اثنا روزی در محلی دلگشا و موضعی
روح افزا فرود آمده بود که ناگاه درویشی ژولیده موی نیکو روی نزدیک بپادشاه و امرا بر فراز سنگی پیدا شده بصدای بلند خواندن ترجیعی آغاز نمود و
آن ترجیع بر شرح بیوفائی دنیا و عدم اعتبار عالم فنا اشتمال داشت و ترجیع بندش این بود که بیت این همه طمطراق کن فیکون ذرهٔ نیست پیش اهل جنون
خاطر اصاغر و اکابر از ملاحظهٔ معانی آن ترجیع که عدد ابیاتش بغایت کم نیست سالها به پادشاه میرسید محزون گردید و درویش بعد از اتمام آن شعر بدایت نظام از نظرها
غایب شد چنانچه ملازمان آستان سلطنت آشیان هر چند در اطراف کوه و دشت طلبیدند نیافتند و چون اکثر فصل شتا مانند ایام بهجت و نشاط ع
بگذشت چنانکه بگذرد باد بدشت میرزا ابو القاسم بابر در ربیع الآخر سنه احدی و ستین و ثمانمائه که هنوز آفتاب عالمتاب در حوت بود عنان
الیکن راد کان گشت و چند روز در آن موضع دلفروز بجابوز پرانیدن پرداخته ناگاه ناخن آن شتقار که شهرهای عالیمقدار را بچنگال ابتهام سپاسی
بود نشکست و این معنی بر ضمیر فیض پذیر گران آمده بمشهد مراجعت فرمود و در روز وصول مضمون این بیت را که بیت تو به زمی کردم و آمد بهار سال
تو به شکنم آرزوست بر زبان خجسته بیان آورده خدام بارگاه سلطنت را ببسط بساط عیش و انبساط مامور گردانید و جامهای بادهٔ ارغوانی
و اقداح راح ریحانی از دست گلعذاران سرو رفتار در کشید و در صباح سه‌شنبه ۲۵ ربیع الثانی در عین نشاط و کامرانی از چهار باغ مشهد
در محفه نشسته ساعتی سیر فرمود و پس از مراجعت بر سریر دولت قرار گرفته ناگاه مزاج موفور الابتهاج سمت تغیر پذیرفت و بعضی از امرا غضب
کرده برخواست و بحرم درآمد و در چاشتگاه پنجشنبه در روز حیاتش بسر آمده آفتاب سپهر اقبال از برج جاه و جلال بمغرب فنا غروب نمود و نیر آسمان سلطنت
و استقلال از اوج عزت و اقبال بسر حد زوال نقل فرمود از مشاهدهٔ آن حال امیر و وزیر صغیر و کبیر و زنان در نفیر آمدند سیلاب خون از فوارهٔ دیدها
چون رود جیحون روان گردید و در آن روز سحاب بموافقت اصحاب تعزیت طوفان باران عیان گردانید بیت برآمد ابری از باران اندوه فرو
بارید سیل از کوه تا کوه روز دیگر امراء عالی گهر بتجهیز و تکفین پادشاه مغفرت قرین پرداختند و جسد مطهرش را گنبدی که در جنب روضهٔ منورهٔ حضرت
علیه السلام والتحیة واقعست مدفون ساختند اطبا ارادا احساس سمی از سموم میکردند و اذکیا فراست نمودند که سیاحی را امام هشتم علیه السلام را
برین مدعا دلیل می‌آوردند جناب بلاغت شعار مولانا عبد القهار در تاریخ وفات آن پادشاه حمیده اطوار گوید نظم آفتاب ملک بابر خان که تا
کی چنان خورشید پنهان درخواست در ربیع ثانی و فصل ربیع لاله را ساغر ز خون دل پر است چرخ از غمش جگر با چاک شد دیده با از
اشک و دامن پر در است این چه حالست چه تاریخست گفت موت سلطان بوید بابر است و میرزا ابو القاسم بابر را غیر از میرزا شاه محمود
فرزندی نبود و ذکر او بعد از این مع اسامی اکابر آن زمان مسطور خواهد گردید انشاء الله وحده العزیز **ذکر شمهٔ از احوال مشایخ و افاضل
که معاصر بودند بابن پادشاه با ذل** از جملهٔ اعاظم مشایخ کرام که در زمان دولت میرزا ابو القاسم بابر از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال
نمودند یکی **شیخ بهاء الدین عمر** بود و وی خواهرزادهٔ شیخ محمد شاه فراهی است و شیخ محمد شاه از چاشنی درویشی حظی تمام داشت و در وقتی که از راه
مهر موکب مبارکه میرفته در منزل موغان نقد جان بقابض ارواح سپرده و شیخ بهاء الدین عمر در صغر سن مجذوب گشته و آثار جذبه بروی ظاهر بوده چنانچه
پیوسته در وقت اداء نماز کسی را نزدیک خود می‌نشاند تا او را بر عدد رکعات نماز صلوة تنبیه مینموده سلسلهٔ شیخ بهاء الدین عمر بسلسلهٔ مقرب بارگاه
سبحانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی می‌پیوندد و ظاهرا از روی تا شیخ علاء الدوله مانند او کسی بر سجادهٔ تقوی ننشسته و شیخ بهاء الدین عمر در زمان
خاقان والا گهر میرزا شاهرخ فی سنه اربع و اربعین و ثمانمائه بعزیمت گذاردن حج اسلام و طواف تربت جنت رتبت حضرت خیر الانام علیه الصلوة

والسلام از دار السلطنه هراة در حرکت آمده جمعی کثیر از اعیان زمان مانند مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و خواجه زین الدین خافی و مولانا
قطب الدین ظهیری و مولانا شریف الدین عبد القهار و مولانا تاج الدین حسن و مولانا سعد الدین فرخ و خواجه شهاب الدین اسمعیل حصاری و غیرهم در ملازمت
شیخ بجانب حجاز روان گشتند و بشرف طواف رکن و مقام و زیارت مرقد عطرسای پیغمبر علیه الصلوة والسلام مشرف شده مراجعت نمودند حضرت
حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی در نفحات از مولانا سعد الدین کاشغری نقل فرموده که گفت شیخ بهاء الدین عمر را در بادیه
تکه مرضی عارض شد و چون آنجناب صایم الدهر بود اصحاب جهت عارضه مذکوره تکلیف افطار کردند قبول نمود ناگاه جماعتی از اهل غیب دیدم که بجانب
محفه شیخ رفتند و چون بدر محفه رسیدند تیز نگذشتند من آن قصه با وی گفتم فرمود که قطب بود در اصحاب وی در آن وقت که بدر محفه آمدند من پای دراز کرده
بودم از آنجهت زود برفتند بعد از آنکه من پای خود گرد کردم مراجعت نموده پیش آمدند و فاتحه خواندند و شیخ بهاء الدین عمر در هفدهم شهر ربیع الاول سنه سبع و خمسین
و ثمانمائه در قریه جغاره از بلوکات دار السلطنه هراة وفات یافت و میرزا ابو القاسم بابر همان روز که این خبر شنود بقریه مذکوره رفته ولد آنحضرت
شیخ نور الدین محمد را پرسش فرمود و بیشتر از برداشتن جنازه بازگشته بخیابان هراة شتافت و توقف نمود تا نعش شیخ را بدانجا رسانیدند آنگاه آن پادشاه
عالیجاه از باره کوه پیکر فرود آمده نعش را برداشت و در صحرای عیدگاه بموجب وصیت شیخ و اتفاق اشراف آفاق جد اعلی مسوّد این اوراق سید برهان الدین
خاوندشاه پیش رفته بر جنازه شیخ نماز گذارد مدفن شیخ بهاء الدین عمر در جانب شمال عیدگاه دار السلطنه هراة است و میرزا ابو القاسم بابر بر سر آن
مزار عمارتی عالی طرح انداخته باتمام رسانید و هم در ماه مذکور قاضی قضاة الاسلام یعنی جناب ملاذ الانامی قاضی قطب الدین محمد الامامی بجهان جاودانی
انتقال فرمود و مولانا شریف الدین عبد القهار در تاریخ فوتش این قطعه نظم نمود نظم پناه شریعت سر قاضیان محمد بقوم امامی امام ده و دو
ز ماه وفات نبی ز دار القضا شد بدار السلام بجای نبی بود و تاریخ اوست وفات النبی علیه السلام **مولانا سعد الدین الکاشغری**
در اوایل حال بتحصیل علوم مشغولی نموده اکثر کتب متداوله را مطالعه فرمود آخر بسلوک راه زهد و تقوی پرداخته در سلک مریدان و خلفا مولانا
نظام الدین خاموش انتظام یافت و بتوالی نوادر ریاضت بر وجنات احوالش تا فتن شعشعه لوامع معرفت باطن فرخنده مبانیش را روشن گردانید
و بر سجاده ارشاد نشسته بسیاری از سالکان را بمرتبه ولایت رسانید در مطلع سعدین مسطور است که در اوایل جمادی الاخری سنه ستین و ثمانمائه مولانا
سعد الدین مریض شده صاحب فراش گشت و در غلبات مرض و شدت ضعف واقعه بر زبانش گذشت مضمون آنکه مرا میان بودن و رفتن مخیر
ساختند من بنا بر آنکه اطفال صغیر داشتم بودن اختیار کردم و جناب مولوی بعد از اظهار این سخن بدو روز فی یوم الاربعاء سادس جمادی الاخری
سنه ستین و ثمانمائه وفات یافت و در سر خیابان مدفون شد **مولانا شمس الدین محمد عرب** در مطلع سعدین مذکور است که مولانا شمس الدین
محمد عرب مردی درویش وش پسندیده اخلاق بود و دامن عرض خود را باغراض دنیویه کمتر می آلود و اقارب دوست میداشت و چون میرزا بابر
بوی التفات نمی کرد پیوسته سخنان فریبنده نقش محبت میرزا علاء الدوله بر صحیفه خاطر مردم می نگاشت بلکه مردم را بسلطنت او دعوت نموده از
متابعت میرزا بابر منع میفرمود و در سنه ستین و ثمانمائه سید عبد الله نامی از جانب لرستان در شیوه سپاهیان بدار السلطنه هراة رسید و با جناب مولوی
در هواداری میرزا علاء الدوله همداستان گردید بعد از آن اکثر اراذل و عکاکان هراة شخصی را گرفته پیش میرزا بابر آوردند که بطریق تجسس از نزد میرزا علاء الدوله
آمده بود و بخدمت مولانا محمد عرب و سید عبد الله مکاتیب آورده بنا بر آن میرزا بابر سید را بند خود فرستاد و جناب مولوی را بسیستان گسیل کرد و جا
بگشت و مولانا محمد هم در سیستان متوجه عالم آخرت گشت این بیت از منظومات اوست که بیت کسی محرم شه نگردد شاه بیت ز احوال شه خبر شد آگاه
بیت **قاضی عبد الوهاب مشهدی** از اصناف فضایل و کمالات بهره ور بود و در انشاء نظم و نثر ید بیضا می نمود گویند نوبتی یکی از ظرفا
را در صنعت مقلوب مستوی این عبارت بخاطر رسید که مرادی دارم و بعرض قاضی رسانید آنجناب اندک تاملی کرده بهمان صنعت جواب داد که برآید
یار بیدار این قطعه در مدح خواجه وجیه الدین سمنانی که از سایر وزرا و میرزا بابر اعتبار بیشتر داشت از نتایج طبع قاضی عبد الوهاب است نظم وزیری کز
برای مسندش زیبد که هر روزی قضای چرخ دو انگه سود خورشید قالیچه اگر مقدار گردون کبش داند فلک سازد ز ماه چارده زین مسندش
نهالیچه مدار مملکت دارای دوران آصف ثانی وجیه الملک اسمعیل بن محمود بالیچه **مولانا جلال الدین ابو یزید پورانی** پیوسته بادای وظایف

وظایف طاعات و رواتب عبادات قیام و اقدام نمودی و بواسطهٔ رعایت احکام شریعت و متابعت سنت حضرت رسالت علیه السلام
والتحیه بمقامات بلند ترقی فرمود و در کفایت مهام فرق انام لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و هر کس از اهل احتیاج در آن باب رجوع بایستی کرد بنفس
خود با او ملاقات نمودی و نقش خیرخواهی بر لوح ضمیرش نگاشتی همواره خوان ضیافتش گسترده بودی و جهت آینده و رونده طعامهای لذیذ ترتیب فرمودی
در نفحات مسطور است که مولانا جلال الدین ابویزید را بحسب ظاهر پیری نبوده همانا اویسی بوده است و میگفته است که هرگاه مرا مشکلی پیش می آید
بروحانیت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه رجوع میکنم تا آن مشکل آسان میشود وفاتش در شب دوشنبه دهم ذیقعده سنه اثنی وستین وثمانمائه
اتفاق افتاد و در قریهٔ پوران مدفون گشت و پادشاه نیک اعتقاد معز السلطنة والخلافة ابوالغازی سلطان حسین میرزا در ایام دولت خود بر سر
مزارش عمارتی عالی بنا نمود و اوقات حیات مولانا ابویزید از نود سال تجاوز بود خواجه شمس الدین محمد کوسوی از اولاد حضرت شیخ الاسلام
احمد الجامی النامقی بود قدس سره بتوفیق الهی علوم ظاهری و باطنی کسب فرمود اگرچه در ذکر جهر تقلید شیخ زین الدین خوافی میکرد اما صحبت شیخ
بهاء الدین عمر بسیار میرفت و نسبت بآنجناب لوازم کمال اخلاص و ارادت بجای می آورد در مسجد جامع دار السلطنه هراة بموعظه و نصیحت خلایق
مشغولی مینمود و بر سر منبر ببیان حقایق آیات کلام الهی و دقایق احادیث حضرت رسالت پناهی زبان میگشود و مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا
جلال الدین ابایزید پورانی و مولانا شمس الدین محمد اسد بمجلس وعظ وی میرفتند و آنچه از وی می شنیدند بتعریف و تحسین مقابل میگردانیدند و سلطان
سعید میرزا سلطان ابوسعید بوی ارادت تمام داشت و پیوسته نقش متابعت و اخلاص او در صحیفهٔ ضمیر مینگاشت از ثقات استماع افتاده که سلطان
ابوسعید در جمعهٔ اول از ایام سلطنت بوعظ خواجه شمس الدین محمد تشریف برد و در آن اثنا که آنجناب سخن میگفت یکی از حاضران بی تقریب صیحه زد
و سلطان سعید از آن بانگ بی هنگام متغیر گشته خواجه محمد روی بپادشاه آورد و گفت که ما هنوز سخنی نگفته ایم که موجب وجد و حال شود ظاهرا
دل این عزیز جای دیگر است وفات آنجناب در چاشتگاه روز شنبه ۲۶ جمادی الاولی سنه ثلث وستین وثمانمائه روی نمود و یکی از فضلا در تاریخ آن
واقعه این قطعه نظم فرمود نظم شیخ اکمل قدوهٔ کمل که بود اهل صورت را معنی رهنمون خواجه شمس الدین محمد کز غمش آسمان پوشیده دلق نیلگون ساخت
جا در ساحت قدس قدیم خیمه زد از خطهٔ امکان برون چرخ دون چون پایهٔ قدرش نبود سال تاریخش بپرس از چرخ دون مولانا شمس الدین محمد
بجودت طبع و حدت ذهن در میان افاضل علما شهرت تمام داشت و در اوایل حال چندگاه بکسب علوم پرداخته بالآخره همت بر تحصیل کمال
اخروی گماشت با شیخ بهاء الدین عمر و شیخ زین الدین خوافی و مولانا سعد الدین کاشغری مصاحبت مینمود در شب جمعه غرهٔ ماه رمضان سنه [illegible]
وثمانمائه از عالم انتقال فرمود و قبرش در کازرگاه در پایان قبر مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری واقعست شیخ آذری [illegible] از
مشاهیر شعرای زمان خود بود و در سن کهولت بطریق درویشان مایل شده از اسفراین بحجاز شتافت و بعد از گذاردن حج اسلام و طواف مرقد منور
حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام عنان عزیمت بطرف هندوستان تافت سلاطین آنجا جناب شیخ را رعایت بسیار نمودند و طریق احترام
مسلوک داشته انعام و احسان فراوان فرمودند مع ذلک شیخ آذری بمقتضای حدیث حب الوطن از توطن در آن ولایت ابا کرد و این بیت
در سلک نظم آورد بیت من ترک هند و جیفهٔ جیپال گفته ام با دوبروت جونه بیگو منجرم و از آنجا باسفراین شتافته باداء طاعات و عبادات
مشغول گردید وفاتش در سنه ست وستین وثمانمائه واقع بود و لفظ خسرو بحساب جمل از تاریخ آن سال اخبار نمود کتاب عجایب الدنیا و جواهر الاسرار
از منشآت شیخ آذریست و دیوان اشعار بلاغت آثارش در میان ابناء روزگار اشتهار دارد و هم در سال مذکور مرغ روح مولانا طوطی که در سلک
شعرا مشهور انتظام داشت قفس قالب شکسته بریاض قدس پرواز کرد و مولانا طوطی ترشیزی الاصل بود و میرزا بابر نسبت باو التفات و عنایت
بسیار مینمود و این مطلع از نتایج طبع نقاد اوست بیت جهان که حجرهٔ شش طاق و خانهٔ دو در است زچار رکن بساطش فغان الحذر است و مولانا
طوطی بدان جوانی بجهان جاودانی شتافت و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر جهت ضبط تاریخ وفاتش لفظ خروس یافت نظم فصیح
زبان طوطی آن شاعری که بودش زبکر معانی عروس چو طوطی برفت این عجب طرفه بود که تاریخ شد فوت او را خروس سید غیاث الدین
فضل الله رادکانی بوفور فضایل و محاسن خصایل از اقران و اماثل ممتاز و مستثنی بود و بلطافت طبع و طلاقت لسان سرآمد افاضل دوران مینمود

وخطوط را در غایت خوبی نوشتی و پیوسته بمزید انعام و الطاف سلاطین و حکام مفتخر و سرافراز گشتی و فاتش در روز یکشنبه ۲۲ جمادی الاخری سنه ۸۸۷ در هراة روی نمود و بگورستان مصرح درجوار امیر حسینی مدفون شد **میر اسلام غزالی** از اولاد حجة الاسلام امام محمد غزالی بود و در علم طب و حکمت مهارت کامل حاصل نمود و گاهی بنظم اشعار نیز مشغولی میکرد و در قصاید کمال فصاحت و بلاغت بجای می آورد در مجالس النفایس مسطور است که غایت قدرت میر اسلام را در نظم ابیات از آن قصیده حکیم انوری که ع چون مراد خویشتن را ملک دی کردم قیاس گفته معلوم میتوان نمود و آن قصیده مثلثست بر مدح میرزا علاء الدوله و مطلعش اینست بیت شاهد اجلال رای ملکت او نمود لباس بلکه اجلال از جلال او کند مجد التماس و میر اسلام در زمان حکومت امرا میرزا ابراهیم در بلخ مقیم بود و بعد از آن از عالم انتقال نمود مولانا نسیمی از انواع فضایل مثل شعر و معما و انشا و خط بهره تمام داشت و در یکروز دو هزار بیت نظم کرده نوشت بنابر آن این بیت را در انگشتری خود نگاشت که بیت یکروز بمدح شاه پاکیزه سرشت سیمی دو هزار بیت گفت و بنوشت و مولانا نسیمی نیشاپوری الاصل بود و بواسطه علت جوع طعام بسیار میل مینمود و این حکایت مشهور است و بر السنه و افواه مذکور که نوبتی شخصی در مجلسی گفت که مولانا نسیمی بیست من خرما بتواند خورد و دیگری این معنی استبعاد کرده با هم مبلغی شرط بستند و بیست من خرما برداشته بخدمت مولوی شتافتند اتفاقا در آن روز مولانا از ضعفی بود و تکیه داشت مع ذلک چون سبب آمدن آن دو عزیز را معلوم کرد گفت خرما را نزدیک بفراش من بنهید تا ببینیم که چهم بکجا میرسد و چون بموجب فرموده عمل نمودند دست از زیر بالاپوش بیرون می آورد و مشت مشت خرما برمیگرفت و میخورد تا هیچ نماند آنگاه از آن دو کس پرسید که با دانه شرط بسته بودید یا بی دانه گفتند هیچکس خرما با دانه نمیخورد گفت من همه را با دانه خوردم تا اختلاف در میان شما پیدا نشود **درویش بابا علی** خوشتر دان در درویشی پاکیزه روزگار لطیف گفتار بود و بعد از آن زمستان که میرزا ابوالقاسم بابر در مشهد قشلاق نمود از سبزوار بخدمت پادشاه کامکار شتافت و التفات و عنایات بسیار یافت درویش موصوف بصفت تقوی و پرهیزکاری اتصاف داشت و در غایت ریاضت اوقات گذرانیده پیوسته نقش فضایل و کمالات بر صحیفه خاطر مینگاشت در فن عروض و صنایع شعری شاگرد مولانا یحیی سیبک بود و در علم تصوف سند بحافظ علی جامی درست مینمود و در علم عروض دو رساله تالیف کرد و در جواب قصیده مصنوع خواجه سلمان شرایط اهتمام بجای آورد و مطلع آن قصیده درویش اینست که بیت بس دویدم در هوای وصل یار کس ندیدم آشنای اصل کار از جمله منظومات درویش مصور این رباعی نیز مشهور است که رباعی موجود چه ذره بخود نتوان کرد بسیار حدیث نیک و بد نتوان کرد ایجاد چو بی قبول ممکن نبود آن را که قبول کرد رد نتوان کرد

ذکر سلطنت میرزا شاه محمود آنچه در ایام دولتش روی نمود

در همان روز که آفتاب زندگانی میرزا ابوالقاسم بابر بمغرب فنا غروب کرد امرا و ارکان دولت میرزا شاه محمود را که یازده ساله بود بر سریر جهانبانی نشاندند و امیر حسین علی متوجه بلده هراة گشته را در برزکرش امیر شیخ ابوسعید جهت بعضی از مصالح مملکت بطرف سرخس رفت و شیخزاده پیر قوام که بعالی منصب صدارت سرافراز بود به مصلحت سند عالی میرزا معزالدین سنجر راه مرو پیش گرفت و میرزا شاه محمود بعد از ده روز از فوت پدر بجانب هراة نهضت فرمود و در اثنای راه شهزاده از مرو رسیده بعرض رسانید که میرزا سنجر داعیه گردنکشی دارد و سر بحلقه مطاوعت کسی در نمی آرد و از آنجا قاصد امیر حسین علی آمده عرضه داشت نمود که در روزی که خبر واقعه محنت اندوز پادشاه مرحوم بشهر رسید امیر حبیب داروغه از محافظت میرزا ابراهیم غافل گشته و شاهزاده از محبس بیرون جسته و بخانه احمد ترخان رفته و باتفاق جناب امارت پناهی بدامن کوه مختار شتافته و چون خبر توجه موکب عالی را از مشهد شنیده بکنار آب [illegible] خزانیده و لشکر فراوان بروی جمع گردیده القصه استماع این اخبار موجب دغدغه خاطر صغار و کبار گشت و میرزا شاه محمود در طی مسافت سرعت نموده بیست و ششم جمادی الاولی در باغ مختار نزول اجلال فرمود سادات و قضاة و اصول و اعیان بملازمت شتافته مراسم پرسش عزا بتقدیم رسانیدند و داغ آن مصیبت عالم سوز را تازه گردانیدند و میرزا شاه محمود از باغ مختار بباغ زاغان شتافت و بعد از آن ایام امیر شیخ ابوسعید از طرف سرخس رسیده نایره ظلم و عدوان بر وجنات حال هرویان تافت بتبیین این مقال آنکه امیر شیخ ابوسعید که بشرارت نفس و بلیات موصوف بود و از سایر امرا بابری بمزید حشمت و مکنت ممتاز و مستثنی مینمود بعد از آنکه از سرخس بهراة رسید جهت محبت سیم و زر مصلحت چنان دید که بر هم سر شماری مبلغی کلی از متوطنان بلده باز ستانند شهر را دو بخش کرده بتحصیلات نوشتند یک قسم بمحصلی ملازمان امیر شیخ ابوسعید و قسمی دیگر باهتمام نوکران امیر شیر حاجی مقرر شد و در نهم جمادی الاخری محصلان بنیاد زر گرفتن نمودند و در عرض دو سه روز آنچه مدعا داشتند بحصول پیوست مقارن آن حال خواجه کمال ترکش و خواجه علی میر خواجه در دیوان میرزا شاه

قصیده که در جواب

میرزا شاه محمود مهر زدند و آن دو وزیر شریر آغاز کفایه کرده اولا از محصولات موقوفات را تمام متصرف شدند و ثانیا آنچه برسم سرشماره گرفته بودند به دینار ایرا
ده دینار جمع نموده تحصیلات در قلم آوردند و محصلان غلاظ شداد در رعایای بیچاره در اگرفته ببستند و بهرچه تمامتر زر طلبیدند و چون سرانجام آن وجه مقدور مردم نبود
دود جان سوز از دودمانها برآمد و نایرهٔ جور و تعدی در خاندانها افتاده علامت فزع اکبر ظاهر شد صورت امنیت مانند عنقا روی در پردهٔ خفا کشید و صفت
رفاهیت چون عمل کیمیا و رواج کار فضلا ناپدید گردید بسیاری از فقرا ترک اهل و عیال گفته منهزم گشتند و خلقی کثیر در زیر شکنجه کشته شده از غلبهٔ حال
در کوچه نشستند عورات مستورات سر باز کشاده و موها بباد داده بر سر دیوان شتافتند و بزبان عجز و زاری دادخواهی نمودند شیخ ابوسعید بی تأثیر از فریاد
و فغان آن بیچارگان اصلا متأثر نگردید اما بعد از آن ایام بر طبق کلام معجز نظام امّن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السّوء پادشاه عطابخش دستگیری در
ماندگان کرده دود ادعیهٔ مظلومان واده کردار وجود مشئوم امیر شیخ ابوسعید برآورد و شرح این واقعه آنکه امیر شیر حاجی بر دفع شیخ ابوسعید بداختر کمر بسته در اوا
ئل جمادی الاخری میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بدرون شهر برده فرمود تا منادی کردند که از وجه سرشماره هیچ آفریده یک دینار بکسی ندهد و هرچه داده باشند
باز ستانند و نوکران شیخ ابوسعید را هرجا یابند غارت کنند لاجرم سالکان طریق ظلم و ستم پای در وادی فرار نهادند و سایر امرا با امیر شیخ حاجی متفق
گشته آن شب پاس داشتند و روز دیگر امیر شیخ ابوسعید که در بیرون شهر بود بمرافقت برادر خود امیر حسین علی عنان گریز بطرف آب مرغاب انعطاف د
اد و امیر شیر حاجی با خلقی بی نهایت از امرا و لشکریان و رعایا و بازاریان از شهر بیرون آمده سر در پی او نهادند و در صحرائی که در میان کوه مختار و نقوز رباط واقع است
بشیخ ابوسعید رسیده نایرهٔ محاربه ملتهب گردید و خرمن زندگانی شیخ ابوسعید از صرصر شمشیر آتش فشان سوخته گردید یکی از متابعان امیر شیر حاجی سرش از بدن
جدا کرده بدروازهٔ ملک برده عبرة للناظرین بیاویخت و برادر و نوکرانش بداختر هزیمت غنیمت شمرده سلک جمعیت ایشان از هم گسیخت
ع خاصیت ظلم اینچنین باشد مدام و در اثنای این احوال و خلال این اهوال خبر متواتر شد که ازدحام تمام در ظل اعلام ظفر انجام میرزا ابراهیم بوقوع پیوسته
و شاهزاده باتفاق امرا و نوئینان همت عالی نهمت بر تسخیر دار السلطنه هراة بسته بنابران امیر شیر حاجی و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه و پهلوان حسین دیوانه
و امرای ترخانی طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار دادند که نوعی سازند که میان میرزا شاه محمود و میرزا ابراهیم قواعد مصالحه ممهد یابد تا انوار
فراغت و رفاهیت بر ساحت احوال ممالک خراسان تابد و باستصواب مهد علیا گوهرشاد آغا ترکان شاه را که در سلک نوکران علیهٔ آن عفیفه
انتظام داشت جهت تمشیت آن مهم بار دوم نزد میرزا ابراهیم فرستادند اما قبل از مراجعت ترکان شاه زمره از مردم فتنه‌جوی خاطرنشان امیر شیر حاجی کرد
ند که شدت مودت مهد علیا بمیرزا علاء الدوله و فرزند او میرزا سلطان ابراهیم چون فروغ آفتاب عالمتاب بر جهانیان روشن است و وفور اخلاص و
دولتخواهی امرای ترخانی نسبت بآن عظیمی امری مقرر و معین لاجرم تدبیری میباید اندیشید که سررشتهٔ اختیار از قبضهٔ اقتدار بیرون نرود بنابران امیر
شیر حاجی از روبه بازی زمانه متوهم شده باتفاق پهلوان حسین دیوانه قتل امرای ترخانی را پیش نهاد همت ساخت و روزی بهانهٔ کنکاش ایشان را بکوشک
باغ زاغان طلبیده چون مجلس منعقد شد امیر احمد فیروزشاه بنور فراست دانست که حال چیست و بهانه خود را از باغ بیرون انداخته متوجه تون گشت
زیرا که برادرش امیر سلطان حسین حاکم آن ولایت بود و همان لحظه نوکران امیر شیر حاجی و پهلوان حسین تیغ بیدریغ در ترخانیان بستند و امیر اویس که
کاردی در دست داشت و گوشت ریزه میکرد بلطایف الحیل خود را بامیر شیر حاجی رسانیده کارد بر شکمش زد و امیر شیر حاجی بروی در افتاده ملازمان
اویس ترخان را با پسرش یوسف ترخان و خسرو ترخان همان ساعت بکشتند و پهلوان حسین دیوانه محمد ترخان را با آنکه پناه بوی برده بود قتل نمود و همان
روز بطرف خواف که سیورغال او بود در حرکت آمد و در اثنای راه با امیر احمد فیروزشاه دوچار خورد و قبل از سلام و کلام آن دو سردار تیغ انتقام از
نیام کشیده در هم بستند و پهلوان حسین غالب گشته امیر احمد فیروزشاه که بمکارم اخلاق اتصاف داشت شربت شهادت چشید و امیر محمد غیاث
الدین ترخان و مولانا احمد سیاوال از آن فتنه جان بکنار کشیده نزد لب آب مرغاب خود را بمیرزا سلطان ابراهیم رسانیدند و آنچه دیده بودند معروض
و امیر شیر حاجی چون مرتکب اینچنین امری خطیر گردید میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بشهر در آورده بحصار اختیار الدین منزل گزید و مهد علیا گوهرشاد آغا را
فرمود که در مدرسهٔ حضرت خاقان سعید که در برابر آن بقعه است ساکن گردد و بعد از روزی چند که جراحت شکم امیر شیر حاجی التیام یافت خبر رسید که میرزا
ابراهیم با غلبه و ازدحام تمام عزم رزم جزم فرموده متوجه دار السلطنه هراة است بنابران امیر شیر حاجی میرزا شاه محمود را بباغ مختار برد و همراه از وجو

مستعد

گردانید

امرا و ارکان دولت بابری عاری ماندە قاضی قطب الدین احمد الامامی را بصواب مهد علیا گوهرشاد آغا قلعهٔ شهر را مضبوط ساخت و بحفظ آن بر درواز‌ها گماشت و فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده دست تطاول بجانب رعایا دراز نکند و پای از حدّ خود فراتر ننهد ع تا ببینیم که من بعد چه خواهد بودن

ذکر جلوس میرزا سلطان ابراهیم بر سریر پادشاهی و مغلوب شدن میرزا شاه محمود بتقدیر الهی

چون مشیّت حضرت احدیت عظم سلطانه مقتضی آن شد که بر طبق کلمهٔ گرامی و لقد آتینا ابراهیم رشده روزی چند قامت قابلیت میرزا سلطان ابراهیم بخلعت رشد و شاه دارایش یابد و پرتو انوار خلت و اجتبای از مطلع و اتخذ الله ابراهیم خلیلا بر وجنات احوالش تابد بواسطهٔ محن مذکوره و فتن مزبوره در کنار آب مرغاب سپاهی بیحساب در ظل لوای جهان کشای آنحضرت و صاحب رای جمع آمدند لاجرم بدیدن پیکر فتح و ظفر امید وار گشته متوجه دار السلطنه هراة شد و بعد از طی منازل و قطع مراحل صباح سه شنبه هفتم ماه رجب سنهٔ احدی و ستین و ثمانمائه نزدیک بباغ مختار رسید و میرزا شاه محمود این خبر شنیده عنان اختیار از دست داد و روی بطرف مشهد آورده قدم در وادی فرار نهاد امیر شیر حاجی بصوب قلعه سبزه نور روان گشت و اقتضا و اقتضا و احدیت بساط جمعیت بابریان را در نوشت در نصف النهار بهمان روز میرزا سلطان ابراهیم در باغ مختار نزول نمود و جمعی کثیر از امرا و لشکریان را بهکامشی اعدا روان فرمود زمرهٔ از آن طایفه که از عقب میرزا شاه محمود در رفتند ملک قاسم ولد اسکندر قرا یوسف و دولت کیلدی طغای و قرامان ترکمان و حاجی خلیل و برادرش حاجی عبد الله را دستگیر کرده نزد میرزا ابراهیم بردند و ملک قاسم و قرامان بشفاعت مهد علیا گوهرشاد آغا خلاص شده و سایر نامبردگان بقتل رسیدند و فرقهٔ که امیر شیر حاجی را تعاقب نمودند باو رسیده دست بتیغ و سنان یازیده غالب گشتند و امیر شیر حاجی زخم خورده از معرکه بیرون رفت و بحصار تیرتو در آمد و میرزا سلطان ابراهیم بدین فتوحات حضرت واهب العطیات را شکر گفته ابواب انعام و احسان بر روی طبقات انسان برگشاد و قدم بر سریر سلطنت آبا و اجداد نهاد یکی از فضلا این رباعی در سلک نظم انتظام داد رباعی شاهی که بعدل دستگیر ملکست چون دولت بخت ناگزیر ملکست بنشست چو بر سریر شاهنشاهی تاریخ جلوس بر سریر ملکست و میرزا سلطان ابراهیم همت عالی نهمت بر تنظیم مهام دولت و تنسیق امور مملکت گماشته منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد بخاری و خواجه سعد الدین محمد عنایت نمود و داروغگی شهر را بامیر قرا بهادر که از جملهٔ مخصوصان میرزا علاء الدوله بود تفویض فرمود و بعد از استخلاص زر و لشکر و مال و جهات بتاریخ اواسط شعبان سنهٔ مذکوره بعزم رزم میرزا شاه محمود روی بصوب مشهد آورد و قلعهٔ اختیار الدین را بمولانا احمد سیاول که اعتماد کلّی بر جانب او داشت سپرد و از آنجانب شاه محمود در مشهد مقدسه جنود نامحدود جمع ساخته عنان مراجعت بصوب دار السلطنه هراة انعطاف داد و میرزا سلطان ابراهیم نیز متوجه خصم گشته دل بر مقابله و مقاتله نهاد و پیش از تلاقی فریقین خواجه وجیه الدین سمنانی که سالها وزارت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بابر کرده بود از میرزا شاه محمود گریخته بمیرزا سلطان ابراهیم پیوست و مقیّد و مؤاخذ شده در ولایت فوشنج رخت سفر آخرت بربست و ایضا میر حسب که در زمان میرزا بابر داروغهٔ هراة بود و میرزا ابراهیم او را محبوس میداشت بواسطهٔ تقصیری که در آن فرصت نموده بود علم عزیمت بعالم جاودانی برافراشت القصه در میان رباط شاه ملک و قصبهٔ کوسویه آن دو شاهزادهٔ نامجوی بهم رسیده بتسویهٔ صفوف پرداختند و افواج لشکر مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمده باتیغ و سنان در فضای میدان تاختند و نخست سپاه میرزا شاه محمود غالب گشته میمنه و میسرهٔ مخالف را گریزانیدند و عاقبت الامر امیر احمد ترخان با بردلان قول متوجه دشمنان شده کمال شجاعت و بهادری بظهور رسانیدند و میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه مغلوب گشته بود ظفر یافته میرزا شاه محمود باز بطرف مشهد توجه نمود و میرزا ابراهیم شکر موهبت الهی بجای آورده غنیمت بینهایت گرفته دشمنان را تکامشی کرد از غرایب آنکه روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان چاشتگاه خبر بدار السلطنه هراة رسید که میرزا شاه محمود بفتح و نصرت مخصوص گردید و بعد از لحظهٔ جمعی دیگر آمده گفتند که میرزا ابراهیم بدیدن پیکر ظفر اختصاص یافت و میرزا شاه محمود بوادی فرار شتافت و وقت نصف النهار همین ایلچی میرزا سلطان ابو سعید تشریف آورد و نشانها بنام اکابر و اشراف ظاهر کرد مضمون آنکه فردا صباح بفیروزی و نجاح موکب همایون در باغ شهر نزول اجلال خواهد نمود و بدست مرحمت پادشاهانه ابواب عدل و احسان بر روی روزگار طبقات انسان خواهد گشود گفتار

در بیان وصول میرزا سلطان ابو سعید بدار السلطنه هراة و ذکر بعضی دیگر از وقایع و حادثات

سلطان ابو سعید ابتدای جلوس بر تخت سمرقند بواسطهٔ همت بلند همواره نقش تسخیر مملکت خراسان بل سایر ممالک ایران بر لوح خاطر عاطر مینگاشت و بعد از شنیدن خبر

خبر فوت میرزا ابو القاسم بابر انداعیهٔ نهضت از دیار دید پذیرفت در آن اثنا حاکم بلخ امیر شیخ حاجی قاصدی بدرگاه آن پادشاه جهان پناه فرستاد و عرضه داشت
کرد که عرصهٔ خراسان از وجود نافذ فرمانی خالیست اگر رایات ظفر آیات بدان جانب نهضت فرماید صورت نصرت در آئینهٔ مراد چهره خواهد گشود و بنده سلطان
کمر خدمت بر میان بسته در ملازمت موکب همایون خواهد بود لاجرم سلطان سعید با سپاهی همعنان فتح و تائید از آب آمویه عبور کرد و بسرعت برق
و باد روی توجه بدار السلطنهٔ هراة آورد و در روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان به پشت قریهٔ سالقلمان رسید و قبهٔ خیمه و بارگاه باوج مهر و
ماه برافراخته طالب ملاقات اکابر هراة گردیده بانجا شتافته بقدم استعجال پادشاه ستوده خصال را استقبال نمودند و شرایط نیاز و نثار بتقدیم رسانیده زبان
بدعا و ثنا گشادند کوتوال قلعه اختیار الدین مولانا احمد یساول و داروغهٔ هراة قراجه در نخست میخواستند که شهر را مضبوط گردانند عاقبت بسبب
اضطرار از سر آن کار در گذشته همت بر محافظت قلعهٔ مقصور ساختند و روز دیگر که جمشید خورشید از دایرهٔ افق به شهرستان آسمان در آمده قدم بر
اورنگ فیروزه رنگ نهاد سلطان سعید از دروازهٔ قبچاق بدار السلطنهٔ هراة خرامیده باغ شهر را بمقدم همایون زیب و زینت داد و بر تخت
سلطنت و جهانبانی بر آمده بشارت امن و امان بگوش طوایف انسان رسانید و بتمهید بساط عدل و رعیت پروری اشارت کرده رسوم ظلم و ستمگری
مرتفع گردانید و همان روز جمعی از معتبران را نزد مولانا احمد یساول فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و وعدهٔ عنایت و رعایت
فرمود مولانا جواب داد که این خانه را ولی نعمت من بمن سپرده و در محافظتش شرایط مبالغه بجای آوردن محالست که کفران نعمت جایز دارم و سالک
طریق خیانت گشته قلعه را بکسی سپارم و اگر فی المثل از آسمان سنگ و تیر بارد و از زمین ثعبان و شمشیر روید هراس بخود راه نخواهم داد و ابواب حصار
بر روی خصم نخواهم گشاد سلطان سعید از شنیدن این جواب غضبناک شده روز دیگر از شهر بیرون رفت و با مهد علیا گوهرشاد آغا ملاقات فرموده
باغ زاغان محل اقامت ساخت و اعلام اهتمام بفتح قلعهٔ اختیار الدین برافراخت و خواجه شمس الدین محمد وزیر و جمعی دیگر از ایستادگان پایهٔ سریر سلطنت
مصیر آغاز محاصره و محاربه نموده بقدر مقدور لوازم کوشش و خونریزی بتقدیم رسانیدند اما چون متحصنان از کمال استواری عمارت قلعه شهر دوراست و در آن
زمان مردان کاری و اسباب و ادوات حصارداری مشحون بود فایده بر اشتعال نایرهٔ حرب و قتال مترتب نگشت و مولانا احمد بهیچ وجه از مقام مدافعه
و مقاتله در نگذشت در این اثنا جمعی از مفسدان فتنه انگیز بعرض سلطان سعید رسانیدند که معتمدان میرزا سلطان ابراهیم پیوسته بعتبهٔ علیهٔ مهد علیا
گوهرشاد آغا می آیند و اخبار تحقیق نموده باز میگردند و ایضاً ایلچی که از نزد سلطان سعید جهت آوردن امیر شیخ حاجی بقلعهٔ تیره تو رفته بود باز آمده
عرض نمود که امیر مشار الیه میگوید که با وجود قتل امرای ترخانی مادام که گوهرشاد آغا در سلک احیا انتظام داشته باشد من بملازمت نمیتوانم رسید
بنا برین دو مقدمه میرزا سلطان ابوسعید در نهم ماه مبارک رمضان بقتل آن بلقیس زمان فرمان داد و این واقعهٔ شنیعه خالی بود که بر دیدهٔ دولت
آن پادشاه ستوده خصال ظهور نمود گوهرشاد آغا بصفت عفت و بصفت انصاف اتصاف داشت و همواره همت عالی نهمت بر تعمیر بقاع خیر و اشاعهٔ مبرات
میگماشت آثار او در شمال دار السلطنهٔ هراة مدرسه و مسجد جامعیست در غایت زیب و زینت و در مشهد مقدسهٔ رضویه نیز مسجد جمعه در کمال تکلف
ساخته و مستغلات خوب و اسباب مرغوب برین بقاع وقف نموده تقبل الله تعالی منها القصه بعد از حادثهٔ مهد مغفرت شعار امیر شیخ حاجی قلعهٔ تیره تو را
بیکی از معتمدان خود سپرده بدار السلطنهٔ هراة شتافت و شرف ملازمت سلطان سعید دریافت و هم در آن ایام در آن حصار امری در غایت غرابت
روی نمود کیفیت واقعه آنکه یساقی مجهول پیر که نام روزی نماز دیگر گوسفندی چند بدر قلعه برد و با دربانان گفت و شنود نموده التماس کرد که شب انجا باشد
ملتمس مبذول افتاده به تیره تو در آمده و چون پاسی از شب بگذشت بکمندی که همراه داشت جمعی از یاران خود را بدیوار قلعه بالا کشید و باتفاق ایشان
تیغ جرأت آخته مانند بلای ناگهان بر سر کوتوال رفت و آن بیچاره چند زخم خورده فرار کرد و پیر که قلعه را مضبوط ساخته نام پهلوانی بر آورد سلطان سعید بعد از
آنکه شرح این قضیه شنید و از جانب بلخ نیز خبر خروج اولاد میرزا عبد اللطیف رسید مصلحت توقف در خراسان ندید و در نهم شوال عنان بطرف ماوراء
النهر گردانید جمعی از امرا و لشکریان را جهت دفع فتنهٔ اعدا از پیش روان ساخت و ایشان در نواحی بلخ میرزا احمد ولد میرزا عبد اللطیف که اسپ مخالفت
در میدان جلادت میتاخت باز خورده از جانبین دست باستعمال آلات نبرد بردند و میرزا احمد در معرکه کشته برادرش میرزا محمد جوکی فرار نمود
و میرزا سلطان ابوسعید در ضمان حمایت ملک مجید بقبة الاسلام بلخ رسیده آن زمستان در آن بلده قشلاق فرموده تا میرزا ابراهیم که در زمان اقامت

سلطان سعید در هراة بولایت خواف و باخرز اوقات میگذرانیدند چون از معاودت آنجناب خبر یافت چند شبانه روز نقارهٔ شادیانه زده میر احمد ترخان را
بحکومت آن بلدهٔ فاخره روان ساخت و امیر احمد در رعایت رعایا و حمایت برایا بکمال مرحمت و معدلت تقدیم رسانیده دوحهٔ امانی و آمال اکثر
اصاغر و اکابر نزدیک باستقبال رسیده بود بزلال لطف و احسان صفت اصلها ثابت و فرعها فی السماء بخشید و عید صبحی جهة ترویح مهد علیا بحجّات کلام
و اطعام فقرا و ایتام قیام و اقدام نمود و بساط تعزیت ممهد گردانید

ذکر توجه میرزا سلطان ابراهیم بصوب مملکت جرجان و منهزم گشتن از صولت سپاه میرزا جهانشاه ترکمان

ارقام عنبرین فام فضلای عظام شمایم انجر شمام طوایف انام را معطر داده که چون میرزا شاه
محمود از معرکهٔ میرزا ابراهیم انهزام یافت بعد از روزی چند که در مشهد بود عنان عزیمت بجانب جرجان تافت و حاکم آنديار امیر بابا حسن بصفت بشاه زاده
خدمات پسندیده بجای آورده اسباب سلطنتش را مرتب ساخت و میرزا ابراهیم بر جمعیت دشمن مطلع شده در راه نسا و باورد را بنیاد نهضت و توجه بطرف استراباد
و میرزا شاه محمود با جنود استراباد باستقبال عم زاده توجه کرده عزم رزم با خود جزم گردانیدند اما در اثنای راه شنید که میرزا جهانشاه با سپاه عراق و آذر
بایجان بعقبهٔ صندوق شکن رسید بسبب لشکر کشیدن میرزا جهانشاه بدان صوب آنکه حاکم ساری امیر نظام الدین عبد الکریم از حکّام امیر بابا حسن تنگ
آمده بود و پیوسته رسولان بدرگاه شهریار آذربایجان ارسال داشته پیغام میفرمود که چون در خراسان پادشاهی نافذ فرمان نمانده و میرزا ابراهیم و میرزا
شاه محمود با یکدیگر در مقام نزاع بسر میبرند اگر لوای جهانگشا سایهٔ وصول برحدود این ولایات اندازد آفتاب فتح و نصرت از مطلع مراد بأحسن وجهی
طالع گردد و میرزا جهانشاه که پیوسته باقدام آرزو ساحت تسخیر آن ممالک می‌پیمود سخن امیر عبد الکریم را بسمع قبول جا داده طبیعت زریّ پادشاه شجاعت
قرین بشتابنده شد بسوی جرجان زمین و چون از عقبهٔ صندوق شکن بگذشت و آن خبر بمیرزا شاه محمود محقق گشت باتفاق امیر بابا حسن عنان بکران
بصوب فرار انعطاف داد ولیکن میرزا ابراهیم بشیوع آن حکایت را بر مکر و فریب اعدا حمل نموده بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت میفرمود تا بیک
فرسخی استراباد رسید و هر چند امرای نیک اندیشان عرضه داشتند که چندان توقف میباید کرد که خبر میرزا جهانشاه تحقیق شود بسمع رضا نشنید و از
آنجا نیز کوچ فرموده فوجی از دلیران را بر سم منغلای پیش فرستاد چون آن مردم در میان جنگل و لای اندک راهی رفتند جمعی از قراولان سپاه ترکمان
از میان درختان پیدا شدند و خراسانیان بیدرنگ عزم جنگ نموده ناگاه از جنگل خلقی بسیار بر سر ایشان ریختند و بسر پنجهٔ قدرت سلک جمعیت
خراسانیان را از هم بگسیختند نظم چو آمد برون ترکمان از کمین بلرزید از هول ایشان زمین قراول از آن جمع کردون شتاب رمیدند چون سایه از
آفتاب در آن اثنا میرزا ابراهیم با دلی از بیم دو نیم به منغلای پیوسته ساعتی در برابر اعدا بایستاد و چون دانست که طاقت مقاومت ندارد بدست
اضطرار عنان به بیابان فرار انعطاف داد و دلیران سپاه آذربایجان خراسانیان را تعاقب نموده جمعی کثیر بر تیغ بیدریغ بگذرانیدند و فوجی از پهلوانان را
اسیر گردانیدند و امیر سید یوسف ولد امیر سید خواجه و امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سعادت خاوندشاه از جمله مردمی بودند که در آن کمینگاه
کشته گشتند و امیر ابو سعید میرم پسر دیگر امیر خواجه را زنده نزد امیر جهانشاه بردند و حسب الحکم او را بقتل آوردند و این واقعه در روز سه شنبه
بیست و پنجم محرّم الحرام سنهٔ اثنی و ستین و ثمانمائه بوقوع انجامید و میرزا سلطان ابراهیم چون از آن معرکه فرار نمود مانند قمر در وقت سرعت سیر لحظه
در هیچ منزل نیاسود تا در روز یکشنبه هفتم ماه صفر با معدودی از ملازمان خود را بهراة رسانید از ثقات استماع افتاده که چون میرزا ابراهیم در آن روز
بخیابان در آمد قلندری از دکانچه برخواسته گفت پادشاه جهانیان عمرت دراز باد که اگر تو یک نوبت دیگر میکنی تخم جغتای از عالم برمی افتد العظمة لله امیر احمد
ترخان که حاکم هراة بود چون از قرب وصول شاه زاده خبر یافت بلوازم استقبال استعجال نموده نقود نامعدود و اسپان بادرفتار و اشتران قطار قطار و خیمه و
خرگاه و سراپرده و بارگاه و اقمشهٔ نفیسه و فرشهای پسندیده پیشکش کرد و سایر اشراف و اعیان خراسان شرایط نیاز و نثار بجای آورده نوبتی
دیگر میرزا ابراهیم بر سریر سلطنت متمکن گشت و مولانا احمد بیساول اختصار اختیار الدین بیرون آمده بتقبیل انامل فیاض استسعاد یافت و چون خدمت مولوی
با پادشاهی مانند میرزا سلطان ابو سعید مقاومت نموده و محافظت قلعه بکمال اخلاص بظهور رسانیده بود از میرزا ابراهیم توقع ازدیاد الطاف و عنایات
میداشت بخلاف متوقع میرزا ابراهیم بمحاسبه پرداخت و از عاقبت غفلت آن همه جلادت را نابود پنداشت بنابر آن مولانا احمد بقلعه رفته اظهار
خلاف نمود و هر چند امیر احمد ترخان جهة خواهی کسان پیش او فرستاده خواست که بوعدهٔ انعام و احسان بار دیگر آن صید وحشی را رام گرداند بجای

بجای رسید و دیگر مولانا احمد از قلعه بیرون نخرامید لاجرام میرزا ابراهیم دست تعرض از گریبان طلب او باز داشت و حصار اختیار الدین را از روی اضطرار یا اختیار
بتصرف او بازگذاشت

ذکر توجه جمعی از مخادیم عظام برسم رسالت نزد سلطان سعید و بیان باز آمدن میرزا علاء الدوله به دار السلطنه هراة بعد از مدت مدید

چون میرزا سلطان ابراهیم در بلده هراة روزی چند بفراغت بگذرانید بنا بر استصواب امرا و ارکان دولت
مصلحت چنان دید که با میرزا سلطان ابو سعید اساس موافقت را مؤکد سازد و صلحت نموده بنیاد مخالفت براندازد و برای سرانجام این کار قرعه
اختیار بنام سه بزرگوار برآمد اول شیخ نور الدین محمد بن شیخ بهاء الدین عمر دوم خواجه شمس الدین محمد الکوسوی الجامی سیم امیر برهان الدین خاوندشاه جد اعلی مسوّد
اوراق است و امیر غیاث الدین کجکینه را که پدر مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر است مقرر ساختند که در آن سفر بخدمتکاری آن سه بزرگ
عالی گهر قیام و اقدام نماید و چون آن فرقه به مجلس سلطان سعید رسیدند چنانچه باید و شاید در باب صلح و مصالحت سخنان بعرض رسانیدند و سلطان سعید الکلمات
واجب التعظیم
را بسمع قبول جای داده فرمود که در باب تشیید قواعد موافقت و تمهید مبانی صلح و مرافقت هر التماس که میرزا ابراهیم کند مبذول است مشروط بآنکه دار
السلطنه هراة بتصرف اینجانب بازگذارد و هر ولایت از سایر ولایات خراسان که خواهد در عوض متصرف گردد و در مدافعه لشکر ترکمان طریق اتفاق مسلوک
دارد و سخن برین قرار یافته مخادیم عظام مشمول اعزاز و احترام و انعام و اکرام مراجعت نمودند و آنچه میرزا سلطان ابو سعید شنیده بودند بعرض میرزا ابراهیم
رسانیدند و از غرایب وقایع و بدایع عجایب آنکه درین سال در اطراف و ولایات و قلاع خراسان چند حاکم نافذ فرمان بودند که هیچکدام اطاعت دیگری نمی
نمودند میرزا جهانشاه از استرآباد تا سبزوار بقبضه اقتدار در آورده بود و میرزا سلطان ابو سعید در قبة الاسلام بلخ حکومت می نمود و میرزا سلطان ابراهیم
در دار السلطنه هراة نشسته سر بدیگری فرود نمی آورد و مولانا احمد سیاول قلعه اختیار الدین را مضبوط ساخته تمامی سلاطین را معدوم می شمرد و میرزا سلطان
سنجر در مرو اقامت داشت و میرزا شاه محمود در طوس نقش استقلال بر لوح خیال می نگاشت و سرگند معول قلعه نره تو را مضبوط ساخته بود و امیر عبد الله برادر زاده
محافظت حصار سر حسن می نمود و ملک قاسم ولد امیر اسکندر قرا یوسف باتفاق امیر خلیل مملکت سیستان را تا فراه و اسفزار ضبط میکرد و در قلعه خوشان
حسن شیخ تیمور لوازم سرداری بجای می آورد و قلعه طلیس در تصرف امیر اویس بن خاوندشاه بود و میرزا علاء الدوله بعد از چند سال از دشت قبچاق باز آمده
روزی چند در نواحی ابیورد خیمه اقامت نصب فرمود و کیفیت حال میرزا علاء الدوله از مطالع مطلع سعدین برین وجه مبین می گردد که در آن اوان که از دست
برد سپاه میرزا بابر ولایت بلخ بازگذاشته رایت هزیمت بصوب بدخشان برافراشت روزی چند در آن کوهستان سرگردان بوده آخر الامر بدشت
قبچاق رفت و تا زمان استماع خبر فوت میرزا بابر در میان اوزبکان اوقات گذرانید آنگاه عازم خراسان شده از راه خوارزم بولایت نسا و ابیورد در آمد
و قاصدی جهة بشارت وصول مقدم همایون پیش میرزا ابراهیم فرستاد و شاهزاده اظهار نشاط و انبساط فرموده بهمان محبت آمیز پیغام داد و تحف شایسته ارسال
نمود اما الحکم الملک عقیم ضمناً از آمدن پدر بغایت مکدر شد و میرزا علاء الدوله از ابیورد متوجه بلده هراة گشته چون بمقصد نزدیک رسید میرزا ابراهیم مراسم
استقبال استعجال نموده در کنار آب سنجاب بمیرزا علاء الدوله دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن کرده مضمون این مقال بر زبان آورد بیت الله الحمد که بعد از
سفر دور و دراز شد میسر بار دگر دیده بدیدار تو باز و میرزا ابراهیم نیز فرح و سرور موفور ظاهر ساخته بدریافت ملاقات پدر تکمله صفات لوازم تکریم
واهب العطیات بتقدیم رسانید بیت منم که دیده بدیدار دوست کردم باز چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز و پدر و پسر در باب مصالح
ملک و دولت سخنان درمیان آورده چنان مقرر شد که میرزا ابراهیم بالشکر در تخت ملک توقف نماید و میرزا علاء الدوله بهراة رفته روزی چند از تعب
دوران برآساید و آنجناب بجانب هراة در حرکت آمده روز جمعه هفتم جمادی الاخری سنه اثنی و ستین و ثمانمائه بقریه ساقسلمان رسید سادات و قضات
و موالی و اهالی باستقبال موکب همایون نموده شرایط نیاز و نثار بجای آوردند و از سوقیه و عوام الناس در آن روز جهة تماشا آن مقدار کس از شهر بیرون رفتند
که در هیچ عید و نوروز مثل آن جمعیتی کسی مشاهده ننموده بود بیت در آن روز از کثرت خاص و عام نبودی کسی را مجال خرام و میرزا علاء الدوله بکوچه
خیابان در آمده بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا تشریف برده مراسم زیارت جده بزرگوار بجای آورده از آنجا بباغ زاغان رفت و تمهید بساط عیش
و نشاط اشارت فرمود بیت مجلس آرایان سبک برخواستند بزم عیش و خرمی آراستند و آن پادشاه گیتی افروز بمساعدت بخت فیروز چند روز
همدم جام مدام و همنفس خوبان گلندام بسر برده حظی تمام از زندگانی برداشت و هنوز از آن کار باز نپرداخته بود که خبر وصول سپاه میرزا جهانشاه شنیده

رایت نهزیمت برافراشت. بیت: هر جام مراد را که بر دست نهی — گردون ز حسد خسی در آن اندازد

ذکر وصول میرزا مظفر الدین جهانشاه بتختگاه حضرت خاقان مغفرت پناه

چون میرزا جهانشاه از ضبط مملکت جرجان فارغ گردید و چندگاه ولایت اسفراین را محل نصب سرادقات سلطنت گردانید بالشکری بی‌غایت از ماسند بهر اخضر جوشن و رو متوجه دار السلطنه هراة گشت و میرزا سلطان ابراهیم از توجه آن پادشاه عالیجاه خبر یافته عنان عزیمت بصوب کوهستان غور تافت و مسرعی نزد پدر فرستاده پیغام داد که بعد ازین اقامت آنحضرت در بلده هراة مصلحت نیست لاجرم میرزا علاء الدوله بصدد در دو داع و داع سلطنت کرده در غره شعبان سنه اثنین و تمانمائه روی باردوی میرزا آورد و پس از فرار آنجناب کافه ساکنان بلده هراة از سادات و علما تا فقرا و ضعفا از بیم سپاه ترکمان چنان سراسیمه و پریشان شدند که بنان بیان از عهده شرح آن بیرون نمی‌تواند آمد و رنود و اوباش هر بقعه دست بغارت و تاراج برآوردند که قلم دو زبان متکفل تقریر آن نمی‌تواند شد و مقارن آن احوال میرزا جهانشاه بقصبه کوسویه رسید و خبر تفرقه و فرار کبار و صغار هراة را شنیده بنابر آن استمالت نامها بنام اشراف و اعیان فرستاد و امیر پیر بداق بخاری را بداروغگی تعیین کرده مردم را بعدل و داد نوید داده بنفس نفیس در پانزدهم شعبان سایه وصول بر باغ زاغان انداخت و فتح قلعه اختیار الدین را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخت مولانا احمد یساول روزی چند شرایط حصارداری بجای آورده عاقبت الامر بسپردن آن حصار امید و ملحوظ عین عاطفت خسروانه و منظور نظر پادشاهانه گردید و میرزا جهانشاه بعد از تمکن بر تخت سلطنت خراسان بتعظیم و تکریم سادات و قضاة و علما و اشراف و اعیان کما ینبغی قیام نمود و بامضاء امثله و احکام خاقان سعید مغفور فرمان فرمود و روزی چند الکای کهدستان که در شرقی هراة است مخیم سرادقات اقبال او گشت و صیت مکنت و شوکت آن خسرو صاحب حشمت از ایوان کیوان درگذشت ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین

وستین

ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله با ولد پسندیده صفات و رفتن آنجناب بموجب استدعاء میرزا جهانشاه بدار السلطنه هراة

در آن اوان که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از بیم سپاه عراق و آذربایجان بولایت غور شتافتند پدر در غور پایان منزل گزید و پسر در غور بالا خیمه اقامت مضروب گردانید در آن اثنا از مقربان میرزا علاء الدوله امیر خلیل باتفاق پسر خود محمد خلیل شبیخون بر سر قرابها درکه تعلق بمیرزا سلطان ابراهیم بود برد و تمامی جهات او را در عرصه نهب و تاراج آورد و میرزا ابراهیم قاصدی نزد پدر فرستاده بدینسان شکایت آمیز پیغام داد میرزا علاء الدوله گفت از جانب قرابها درکه غلام هست غبار نقار بر حاشیه ضمیر انور ننشسته بود و بنابرین این سبب بدور رسید و بدین جهت میان پدر و پسر صورت کدورت روی نموده محبت و یگانگی بعداوت و بیگانگی مبدل گردید و از جانبین صف لشکر آراسته متوجه یکدیگر شدند و در خلال آن احوال امراء ترخانی از میرزا ابراهیم گریخته بمیرزا علاء الدوله پیوستند و میرزا ابراهیم بقدم اضطرار نزد پدر بزرگوار رفته گرفتار گشت مقارن آن حال امیر عبد الله خواجه ترخان که بحکم میرزا سلطان ابراهیم جهت رسالت پیش میرزا سلطان ابوسعید رفته بود باز آمد و از حبس شاهزاده متغیر گشته طایفه از ترخانیان را با خود متفق ساخت و شبی نقب کشیده و میرزا ابراهیم را از قید نجات داده علم توجه بصوب ساخر و تولک برافراشت و چون کیفیت این وقایع بعرض میرزا جهانشاه رسید مسرعی بغور فرستاده میرزا علاء الدوله را بحضور طلبید و میرزا علاء الدوله آن معنی را از مقدمات اسباب دولت و اقبال پنداشته بسرعت برق و باد باردوی پادشاه ترکمان رفت و میرزا جهانشاه در روز عید اضحی مجلسی در غایت ابهت و عظمت ترتیب داده امراء عظام میرزا علاء الدوله را باحترام تمام پیش بردند و شهریار ترکمان آنجناب را تعظیم نموده در موضع مناسب نشاند و زبان بتلطف و تفقد استمالت داده دقیقه از دقایق الطاف و اعطاف نامرعی نگذاشت و در شهر ذیحجه همان ماه میرزا پیر بداق که ولد ارشد میرزا جهانشاه بود و در مملکت فارس حکومت مینمود بملازمت پدر رسید سبب آمدنش آنکه میرزا جهانشاه بواسطه دغدغه که از جانب میرزا سلطان ابوسعید داشت ایلچی بشیراز فرستاده فرزند ارجمند را طلبید

مرمت

گفتار در بیان توجه سلطان سعید بعزم رزم میرزا جهانشاه و ذکر بسط بساط مصالحه و اتفاق میان آن دو پادشاه عالیجاه

چون میرزا سلطان ابوسعید در حدود قبة الاسلام بلخ از نزول میرزا مظفر الدین جهانشاه در دار السلطنه هراة وقوف یافت بالشکری که محاسب وهم و خیال از استیفاء اعداد ابطال آن عاجز آید و کمیت تیز رفتار قلم از طی ساحت بیان کمیت آن بعجز و قصور اعتراف نماید متوجه میدان قتال گشت و روزی چند در کنار آب مرغاب قبه بارگاه جهان پناهش از اوج مهر و ماه درگذشت خبر غایت حشمت آن پادشاه عالی گهر و کثرت عدد آن سپاه جوشن ور میرزا جهانشاه را در دغدغه انداخت و اغا

و آغاز تامل نموده ساعتی فکر جنگ میکرد و لحظه خیال صلح پیش نهاد همت میساخت در آن اثنا دره ورعلیه صحنی مولانا نجم الدین عمر و مولانا یوسف عطا
از نزد سلطان سعید برسالت رسیدند و از زبان آنحضرت و صاحب تایید سخنان صلح آمیز بعرض رسانیدند میرزا جهانشاه بوسون سلاطین ذوی الاقتدار
با ایلچیان ملاقات نمود و جناب وزارت مآب سید عاشور را جهت تمهید بساط مصالحه مصحوب ایشان ارسال فرمود و سید عاشور بعد از وصول معسکر منصور
شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر حاصل کرده در باب صلح و صفا سخنان دلپذیر بعرض رسانید و سلطان سعید کلمات محبت انگیز و الفاظ مودت آمیز
بر زبان راند و میل ضمیر آفتاب تاثیر بموافقت و اتحاد ظاهر گردانید و سید عاشور مقضی المرام مراجعت فرموده میرزا جهانشاه دل بر صلح نهاده از الکای
کهدستان کوچ کرده در دامن کوه مختار لوای ظفر انتما ارتفاع داد در تضاعیف این حالات احمد ترخان باتفاق بعضی از قرابتان از میرزا ابراهیم روی
گردانیده بملازمت میرزا جهانشاه شتافتند و بصنوف عواطف و نوازش پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز یافتند و میرزا جهانشاه داعیه داشت
که آن زمستان در خراسان قشلاق نماید و در تختگاه پادشاه جم جاه میرزا شاهرخ بعیش و عشرت اقدام فرماید که ناگاه خبر رسید که سلطان سعید از را
لشکر میرغیاث بولایت هراة رود در آمد و میرزا جهانشاه در بحر حیرت افتاده آتش غیرت از درون او زبانه زدن گرفت و مستعد جنگ و جدال
گشته میرزا پیر بداق را که ارشد اولادش بود برسم منقلای از پیش روان فرموده خود نیز از عقب شتافته در قریه یحیی آباد نزول نمود و میرزا پیر بداق با افواج
لشکر سلطان سعید حرب کرده طایفه از سرکشان سپاه ترکمان اسیر سرپنجه تقدیر شدند و شاهزاده پای در وادی گریز نهاده پریشان حال بپایه سریر
پدر رسید و کیفیت حال بعرض رسانید مقارن آن حال ایلچی از جانب آذربایجان آمده خبر آورد که میرزاده حسین علی ولد میرزا جهانشاه که مدتی محبوس
بود از حبس نجات یافته و دست تصرف بخزاین وا کرده لشکر جمع مینماید بنابر آن میرزا جهانشاه بکلی همت متوجه مصالحه گشته نوبت دیگر سید عاشور
جهت تفصیل آن مهم نزد سلطان سعید فرستاد و میرزا سلطان ابوسعید فرمود که میان ما و میرزا جهانشاه قواعد صلح وقتی تاکید می یابد که بمملکت آذربایجان
که میرزا شاهرخ بوی عنایت کرده بود قناعت نماید و فارس و عراق را بتصرف نواب دیوان اعلی بازگذارد بعد از گفت و شنید بسیار و آمد شد
رسولان چند با مصالحه برین وجه واقع شد که میرزا جهانشاه دست از تمامی ممالک خراسان و جرجان و مازندران بازدارد و بی آنکه خرابی کند روی
توجه بصوب تبریز آورد و برین جمله عهد و پیمان درمیان آمده میرزا جهانشاه از قریه یحیی آباد عنان مراجعت بآذربایجان انعطاف داد و در اوایل ماه
صفر سنه ۸۶۳ از جانب جنوب بلده فاخره هراة و پایان قریه مرغاب و زیارتگاه روان شد و روز جمعه هشتم ماه مذکور امیر سید اصیل اغون و پهلوان
حسین دیوانه از اردوی سلطان سعید بدار السلطنه هراة رسیده شهر و قلعه را متصرف گردیدند و رعایا و عجزه را در پناه امن و امان جای داده اعلام
عدل و انصاف مرتفع گردانیدند

گفتار در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطنه هراة کرت ثانی و ذکر انقراض ایام دولت و زندگانی بعضی از سالکان مسالک جهانبانی

چون آفتاب عنایت ربانی از مطلع
سعادت جاودانی طلوع کرده دیده دولت میرزا سلطان ابوسعید روشن ساخت و میرزا جهانشاه رایت عزیمت بلکه هزیمت بصوب ولایات
عراق و آذربایجان برافراخت موکب همایون از حدود هراة رود عنان جنود ظفر ورود در حرکت آمده روز یکشنبه چهاردهم صفر ختم بالخیر والظفر
در دامن کوه مختار اختیار نزول فرمود و سادات و قضاة و علما و اکابر و اعیان بمراسم استقبال مبادرت جسته بودند باصناف الطاف و
اعطاف نوازش نمود و روز دیگر باغ شهر از فروغ طلعت سلطان سعید سعادت بهجت افزای فضای ریاض جنت گشت و قدم بر مسند عدالت
و رعیت پروری نهاده صیت حشمت و مکنت آن مهر سپهر خلافت از ایوان کیوان درگذشت از غایت حرص بادخار مثوبات اخروی و کمال اهتمام
بتقویت شریعت حضرت نبوی بنماز روز جمعه بمسجد جامع تشریف برد و بعد از ادای نماز و عرض نیاز مجلس وعظ حضرت شیخ الاسلامی خواجه شمس الدین
محمد کوسوی را بیمن مقدم شریف مشرف کرد و خطبه از میامن القاب آنحضرت عالیجناب بشارتی بلند آوازه شد و سکه از شرف نام همایون آن فرمانده
کامیاب بر زیب و زینت آمد نظم تا همایون نام او ما سکه بر دل نقش کرد مهر از مهرش دهان سکه پر زر میکند منبری کز خطبه القاب او زینت
گرفت مشتری گوهر نثار فرق منبر میکند و چون در آنسال بواسطه عبور لشکر قیامت اثر ترکمان و بعضی دیگر از وقایع روزگار دست دوران نقصانی
فراوان بغلات و حبوبات ولایت خراسان راه یافته بود در زمستان سنه مذکوره در بلده هراة و توابع و مضافات قحطی در غایت صعوبت

روی نمود چنانچه خلق بیشمار از فقدان نان جان دادند و بسیاری از صغار و کبار بسبب انعدام طعام روی بجهان جاوید نهادند و سلطان سعید حال
بران منوال دیده رفاهیت خلایق را مطمح نظر عدالت اثر گردانیده بتیسیر لشکر را بجانب ماوراء النهر فرستاد و بدست لطف و امتنان ابواب انعام و احسان
بر روی روزگار فقرا و ضعیفان برگشاد و چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم و میرزا سنجر از قلت سپاه سلطان زادگر خبر یافتند رسل و رسایل بیکدیگر ارسال
داشته طرح موافقت و یگانگی انداختند و بعزم مخالفت و محاربت سلطان سعید در نواحی سرخس بهم پیوسته رایت اهبت برافراختند و سلطان
سعید چون این خبر شنید با آنکه در آن زمان زیاده از دو هزار مرد جلادت نشان در ملازمت آستان اقبال آشیان نبود نصّ مضمون کلمه همایون کم من فئة قلیلة
غلبت فئة کثیرة را منظور داشته جهة دفع شر معاندان نهضت فرمود و در اثنای راه بمحض موهبت حضرت اله امیر سید مزید ارغون و امیر سلطان احمد
تمورتاش با سپاهی جوبان پرخاش از جانب سمرقند بموکب سلطان سعادتمند پیوستند در اواسط جمادی الاولی میان مرو و سرخس طلیعه لشکر میرزا
علاء الدوله و پسر و میرزا سنجر طالع شده از جانبین بتعبیه صفوف پرداختند و مدبران ملک و دولت در میدان جنگ و مقاتلت صفوف شجاعت
و بهادری ظاهر ساختند و در اثر و زیر انغار و جوانغار سپاه سلطان شجاعت شعار از دست برد مبارزان میمنه و میسره مخالفان مغلوب گشته روی
بوادی فرار نهادند چنانچه بعضی از گریختگان تا ماوراء النهر عنان بکران بازنکشیدند و خبر انهزام پادشاه فلک احتشام در آن دیار شایع گردانیدند و
سلطان سعید بعد از گریز برانغار و جوانغار باد لاوران قول عزم ستیز فرموده حسام خون آشام از نیام انتقام برکشیده و شبدیز گردون شتاب را مهمیز
پهلوانی تیز ساخته آثار ورد تسخیر بظهور رسانید تیغ از شراب خون تا سر سرمست گشته آغاز گردن زدن کرد و نیزه ع چو بالا بلندان ببرجم دل رسوم تطاول
بجای آورد نظم بخون ریزی روان شد تیر دلدوز دلی میجست و جانی می‌ستد مرد مبارز تشنه شمشیر گشته بخون آشامی از خود سیر گشته و هنوز
ساعتی نگذشته بود که خورشید فتح و ظفر با مانچه لوای کشورگشای سلطان سعید مقارنه نمود میرزا علاء الدوله باتفاق پسر عنان بوادی فرار گردانید و میرزا سنجر
گرفتار گشته از دست سخنه قهر شربت شهادت چشید و سلطان سعید بالطاف نامتناهی الهی مراسم محامد بتقدیم رسانیده فتحنامها باطراف ممالک خراسان
و ماوراء النهر فرستاد و امیر علی فارسی و امیر سید اصیل را بکامنشی میرزا علاء الدوله و ولد او میرزا ابراهیم که بطرف مزینان سبزوار گریخته بودند مأمور گردانیده
بنفس نفیس روی به ییلاق بادغیس نهاد و در آن مقام امرای ایلغار از عقب گریختگان مراجعت نموده بعرض رسانیدند که میرزا علاء الدوله و میرزا
ابراهیم از مزینان بطرف بسطام و دامغان عزیمت فرمودند آنگاه موکب همایون در ضمان عنایت قادر کن فیکون بمستقر دولت و اقبال تشریف برده
عیدگاه دارالسلطنه هراة را طرح انداخته در ایام تمام آن بنا را راحت افزا شرط اهتمام بجای آورد

ذکر تسخیر حصار تیره تو و فتح قلعه عماد و بعضی دیگر از وقایع که در آن اوان اتفاق افتاد

از ریاض حکایات سابقه شمایم الخبر بمشام جان مستفیان اخبار سالفه میرسد که
پیرکه بجهه تدبیر حصار تیره تو که بمزید متانت و حصانت از تمامی قلاع سپهر ارتفاع امتیاز دارد استیلا یافت و مدت دو سال بواسطه عدم وثوق
اضیاف قرات و ظهور انواع حادثات پرتو اندیشه هیچیک از ملوک و حکام بتسخیر آن قلعه نتافت تا درین اوقات که سلطان سعید خاطر خطیر
از مهمات ملک خراسان فارغ ساخته کمند همت بر تدبیر تسخیر آن حصار عدیم النظیر انداخت و امیر سید مزید ارغون و دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد
حسب الحکم بنواحی تیره تو رفته و مداخل و مخارج آن حصن حصین را بنظر احتیاط درآورده فوجی از امرا و سپاه را بساختن مقابل کوب و محاصره آن جمع منکوب
بازداشتند و چون دانستند که بی دستیاری مقالید عنایت مفتح الابواب کشایش ابواب آن مراد تیسیر پذیر نیست و بر استعمال تیغ و تیر فایده
مترتب نمیشود علم مراجعت برافراشتند و آن جماعت که بمحاصره مأمور بودند دیده امید بر مرصد انتظار نهادند که قوت دولت روزافزون شعبده
انگیزد و دست نیلی کینه گذار خاک ادبار بر مفارق پیرکه غدار بیزد و همدر آن ایام بمقتضای کلام معجز نظام و قذف فی قلوبهم الرعب اهل قلعه اندیشناک
شده اختلافی در میان ایشان پدید آمد و پیرکه بسبب بعضی از اتباعان بدگمان شده طایفه را بقتل رسانید و بقیة السیف از وی متوهم شدند و صبحی با تیغهای
آخته بر سر آن کهنه بی دولت تاختند و در ساعت سرش از تن جدا کرده بهراة فرستادند و این فتح در اوایل ماه مبارک رمضان سنه ثلث
و ستین و ثمانمائه دست داد و در اواسط همین ماه وفات میرزا سلطان ابراهیم اتفاق افتاد و تبیین این مقال آنکه چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم
از معرکه میرزا سلطان ابوسعید گریخته بحدود دامغان رسیدند پدر و پسر از یکدیگر جدا شده میرزا ابراهیم از نو لایات سپاهی بهم رسانید و عنان

عنان عزیمت بجانب مشهد مقدسه منعطف گردانید اما در اثنای راه مریض گشته هرچند اطبا در مداوا سعی نمودند فایده نداد و آن شاهزاده جلالت نهاد روی بعالم جاودانی نهاد بعضی از ملازمان وفادار نعش مغفرت شعار را بهراة آورده در شوال مذکور در بیت المغفرت گوهرشاد آغا بخاک سپردند و سلطان ابوسعید بموجب فرمان واجب الاذعان لوازم ختمات کلام و اطعام طعام بجای آوردند و هم درین سال بخشنده متعال سلطان سعید را پسری عنایت فرمود و چون آن مولود عاقبت محمود از رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله در وجود آمد بمیرزا شاهرخ موسوم شد و در همین سال بموجب فرمان ستوده خصال امیر علی فارسی متوجه تسخیر قلعه عماد گشت و بعد از وصول بنواحی الحصار ستور محمد دیوانه که از قبل امیر باباحسن مشهد ضبط آن بود بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد و امیر علی فارسی حسب الحکم برج و باره قلعه عماد را بتیشه قهر ویران ساخت و در اواخر همین سال میرزا شاه محمود بن میرزا بابر که بعد از فرار از سپاه میرزا جهانشاه بولایت سیستان افتاده بود در محاربه که میان امیر خلیل هندو که حاکم کابل از قبل امیر بابا روی نمود شربت شهادت چشید و همدران معرکه شهزاده میر قوام که در سلک اعاظم صدور بابری منتظم بود شهید گردید

گفتار در بیان فتح مملکت جرجان و سلوک امیر خلیل هندو که در وادی عصیان

فروغ تفصیل این حکایت از مطلع صفحات آینده مانند خورشید تابنده طالع خواهد گشت که در اوایل سنه ۸۶۲ فوجی از سپاه پادشاه مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا که در آن اوان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود تا حدود سبزوار تاخت کردند و آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته لوازم نهب و تاراج بجای آوردند سلطان سعید چون این خبر شنید در روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی متوجه جرجان شد و ابوالغازی سلطان حسین میرزا مصلحت مقابله و مقاتله ندیده استراباد را بازگذاشت و رایت عزیمت بصوب اوتاق برافراشت و سلطان سعید روزی چند در خطه جرجان بعیش و کامرانی گذرانیده ایالت آن مملکت را بولد ارشد خویش سلطان محمود میرزا عنایت کرده روی توجه بمستقر سریر عزت و کرامت آورد و در عقب موکب همایون امیر خلیل هندو که سردار جلادت شعار بود و از اوایل جهانبانی میرزا ابوالقاسم بابر تا آن غایت در ولایت سیستان حکومت می‌نمود بنابر دغدغه که از سلطان سعید داشت خیال استقلال کرده با سپاه نیمروز علم عزیمت بصوب هراة برافراشت و در ۱۲ ماه مبارک رمضان بظاهر شهر رسیده بامر محاصره و محاربه پرداخت امیر نظام الدین احمد برلاس که از قبل سلطان سعید در شهر حاکم بود و امیر نظیر داروغه باتفاق سادات و قضات و اکابر برج و باره هراة را مضبوط گردانیدند و در باب دفع و منع سیستانیان بکمال جلادت و پهلوانی بظهور رسانیدند و امیر خلیل بیرون از صباح تا رواح بمحاربه و پیکار اشتغال می‌نمود و از درون و بیرون تیر و سنگ مانند قطرات امطار روان و غیر مردم پرهیزکار رابطه صاعد بود و چون امیر خلیل یکموی بر سر نداشت در آن اوقات مولانا حسن شاه قطعه گفته بر کاغذی نگاشت و کاغذ را بر تیری بسته بجانب معسکر او انداخت و مطالعه آن ابیات امیر خلیل و حاضران مجلس او را بغایت منفعل ساخت و قطعه اینست که

قطعه
یاران پیام ما برسانید با خلیل
گویید اگر ترا سر سرباختن بود
هر روزه درد سر مده و خود بده
عیدی ما که وقت قوچ تاختن بود

القصه صباح روز جمعه از جمعات ماه مذکور امیر خلیل با سپاه موفور روی جلادت بتسخیر هراة آورده و مردم او بکمال سعی و کوشش بتقدیم رسانیده از خندق بگذشتند و رخنه کردن برج و باره مشغول گشتند و نزدیک بآن رسید که بشهر استیلا یابند و هرویان بعد از اداء نماز جمعه بهیأت اجتماعی از دروازه شهر بیرون ریختند و متوجه سیستانیان شده خون بسیاری از مخالفان را با خاک راه برآمیختند و آوازه در انداختند و نقاره شادیانه نواختند که میرزا سلطان ابوسعید رسید بنابر آن اقدام ثبات و قرار لشکریان سیستان متزلزل شده امیر خلیل با اتباع از مقام گرفتن هراة در گذشت و عنان بصوب فرار گردانیده عازم ملک نیمروز گشت و سلطان سعید در وقت مراجعت از استراباد خبر جرأت امیر خلیل را شنوده بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نمود اما پس از گریز سیستانیان در اواخر ماه مبارک رمضان بمستقر عز و جلال رسید و در باره جمعی که در دفع اعداء شرایط مردانگی بجای آورده بودند اصناف الطاف بتقدیم رسانید آنگاه فوجی از سپاه نصرت دستگاه را بتعاقب نهال اقبال امیر خلیل روانه ساخت و فرمود تا او را اسیر و ذلیل نگردانند بازنگردند و امیر خلیل از توجه لشکر ظفر اثر خبر یافته مضطرب گشت و آثار عجز و انکسار از صفحات احوالش لایح شده حلقه عبودیت سلطان عالی منزلت در گوش کشید و روی نیاز بآستان خلافت آشیان آورده در نواحی اسفزار با میر کریمداد که متوجه دفع شر او شده بود دوچار خورد و امیر کریمداد بنابر سبق محبتی که با امیر خلیل داشت و در طریق رفق و مدارا با وی سلوک نمود او را همراه ببارگاه جهان پناه برده سلطان سعید رقم عفو و بخشش بر جراید جرایمش کشید و امیر خلیل روی نیاز بر خاک آستان اقبال آشیان سوده

در سلک سایر امرا منتظم گردید آنگاه بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت سیستان بر شاه یحیی که از جملهٔ ملک زادگان آن دیار بود تعلق گرفت و آنجناب بملک موروثی خود شتافته امور دولت و اقبالش سمت استقامت پذیرفت

ذکر بعضی دیگر از وقایع بلاد و عباد و بقتل رسیدن امیر خلیل در بلدهٔ استراباد

در اوایل سنه هشتصد و شصت و پنج میرزا علاء الدوله که بعد از فرار از معرکهٔ سلطان ابوسعید در اطراف کوه و بیابان بی سر و سامان میگشت بکنار دریای قلزم در خانهٔ ملک بیستون رستمداری درگذشت در شب جمعه ۱۲ ماه صفر نعش او را بهراة آورده در مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپردند وصبیهٔ آن پادشاه مرحوم رقیه سلطان بیگم که حرم محترم سلطان ابوسعید بود بلوازم عزا و اطعام مساکین و فقرا قیام نمود مقارن آنحال از جانب ماورا النهر خبر رسید که میرزا محمد جوکی بن میرزا عبداللطیف به معاونت امیر نور سعید که از جملهٔ تربیت یافتگان سلطان سعید بود در رایت مخالفت افراخته و آتش غارت و تاراج در اطراف الولایات انداخته بنا بر آن سلطان سعادت نشان در پنجشنبه ششم جمادی الاولی بجانب ماورا النهر روانشد میرزا محمد جوکی بمجرد شنیدن توجه لوای کشورگشای سلوک طریق فرار اختیار کرد و بحصار شاهرخیه رفته تحصن نمود و سلطان سعید همعنان نصرت و تایید از جیحون گذشته بدار السلطنه سمرقند شتافت و چند روز بعیش و خرمی گذرانیده از آنجا عنان عزیمت بصوب شاهرخیه تافت بعد از وصول بنواحی الحصار استوار ملازمان موکب نصرت شعار بافروختن آتش پیکار اشتغال نمودند و مدتی از وقت دمیدن فلق تا هنگام پدید آمدن شفق به تیر انداختن و کار دشمن ساختن مشغول بودند و چون نزدیک بآن رسید که صورت فتح و نصرت بر طبق مرام پادشاه مظفر لوا جلوه گر شود از اطراف خراسان ایلچی آمده معروض رسانید که سلطان حسین میرزا خطهٔ جرجان را فتح نموده بعزم تسخیر خراسان توجه فرموده سلطان سعید از استماع این خبر بغایت متاثر گشت و امیر سید اسمعیل ارغون و امیر سید مراد را جهت ضبط حدود آن مملکت روان فرموده و امرا بسرعت برق و باد از آب آمویه گذشته بخراسان درآمده بجانب نیشاپور و سبزوار شتافتند و در آن ولایات از تحقیق عزیمت میرزا سلطان حسین خبر یافته عنان نهضت بجانب دار السلطنهٔ هراة تافتند و مردم بلوکات را بشهر در آورده اسباب قلعه داری بوجهی اکمل مرتب ساختند میرزا سلطان حسین متعاقب در ظاهر آن بلده نزول نموده از جانبین علم محاربت و مقاتلت ارتفاع یافت و نایرهٔ قتال و جدال از کانون درون مردم بیرون و درون تافت و چون میرزا سلطان ابوسعید خبر محاصرهٔ هراة شنیده با میرزا محمد جوکی صلحی گونه در هم بسته و از جیحون گذشته تا حدود میمنه و فاریاب عنان بگران باز کشید و میرزا سلطان حسین خبر وصول آنحضرت استماع نموده از ظاهر هراة برخاسته و تا منزل سوکی باستقبال آن پادشاه ستوده خصال رفته از آن مقام براه سرخس عزیمت استراباد نمود و میرزا سلطان ابوسعید از عقب بجرجان شتافته میرزا سلطان حسین تا خراسان خانه پیش آمده و از آن منزل در شبی که مانند دل اهل عصیان تاریک بود و باران فراوان میبارید عنان بگران بصوب آواق گردانید و سلطان سعید گل افشان استراباد را بیمن مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخته چند روز بعیش و نشاط اوقات مصروف داشت و در آن ولا امیر خلیل هندوکه بجزای اعمال سیئهٔ خویش گرفتار گشته سلطان سعید وجود و عدمش را یکسان انگاشت بیان این سخن آنست که اگر چه امیر خلیل ترک حکومت سیستان داده خود را ملتجا بدرگاه عالم پناه آورده ملازمت مینمود پیوسته در خیال استقلال روزگار میگذرانید و استیصال نهال اقبال سلطان سعادت مال با خود مخمر گردانیده انتظار وقت آن کار میکشید چند نوبت این صورت از حرکات و سکناتش بابلغ وجهی ظهور نمود و سلطان سعید را خطره آنکه شاید از باد نفاق بجادهٔ مستقیمه وفاق آید در تفتیش افزود و همین معنی موجب مزید ضلالت امیر خلیل گشته در آن شب که اکثر سپاهیان موکب همایون از عقب میرزا سلطان حسین شتافته بودند قصد کرد که مکنون ضمیر خود را بظهور رساند بنا بر آن نزد سلطان سعید رفته مبالغه نمود که مناسب آنست که بنفس نفیس از عقب باغی نهضت فرمایند آنحضرت بنور فراست بر اندیشهٔ آن غدار اطلاع یافت و فرمود که خلیل بیک دستور نباشد که سلاطین در شب مخالفان را تعاقب نمایند القصه بنابرین اسباب سلطان کامیاب در استراباد امرا عظام را باخذ و قتل امیر خلیل مامور گردانید و ایشان او را بهانهٔ کنگاش بچکی خانهٔ همایون برده بتیغ بقتل آوردند و پسرانش را نیز در همان روز از عقب پدر روانه کردند آنگاه سلطان سعید نوبت دیگر ایالت ولایت جرجان را بمیرزا سلطان محمود تفویض نمود و رایت نصرت آیت بصوب خراسان مراجعت فرمود و در ۲۲ ربیع الآخر سنه ۸۶۶ باغ سفید را بیمن مقدم همایون غیرت افزای سپهر کبود گردانید و هم در آن ایام سلطان آفتاب احتشام بپرسش احوال فرق انام اهتمام فرموده بوضوح پیوست که خواجه معز الدین وزیر در غیبت موکب عالی بهانهٔ تخریج زر لشکر و نامبردار اضرار بسیار بصغار و کبار دیار خراسان رسانیده نایرهٔ غضب پادشاهانه اشتعال یافته امتثال لازم الامتثال صادر شد که جناب

جناب وزارت مآب را دست و پا بسته در دیگ آب جوشان انداختند تا شعلهٔ حیاتش انطفا پذیرد و فرمان بران در پای حصار اختیار الدین بموجب فرمان واجب الاذعان قیام نمودند و پادشاه عدالت پناه برشحات سحاب عنایت ریاض امید رعایا و مزارعان را نضارت داده حکم فرمود که من بعد هیچ آفریده زر لشکر و نامبردار از متوطنان هراة و بلوکات و ولایات نطلبند و نستانند و درین باب نشانی بر سنگ نقش کرده آن سنگ را در مسجد جامع هراة منصوب ساختند و هم در آن اوان خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه اسمعیل کرک وزیر شده خواجه مظفر مختار بواسطهٔ تقصیر تصرف بسیار از آن منصب معزول گشت گویند چون خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان خبر جوشانیدن خواجه معز الدین و عزل خواجه مظفر شنید از سیاست سلطانی ترسیده از هوش رفت مولانا حسن شاه شاعر در آن باب این بیت گفت بیت چون مظفر را گرفتند و معز الدین بسوخت خواجه شمس الدین محمد در میان غش میکند

گفتار در بیان نهضت سلطان سعید کرت دیگر بولایت ترکستان و ذکر بعضی از حوادث زمان و وقایع دوران

چون میرزا سلطان ابوسعید از یورش مازندران بازگشته روزی چند در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بسعادت و اقبال بگذرانید متعاقب و متواتر ایلچیان از ماوراء النهر بدرگاه عالمپناه آمده عرض کردند که میرزا محمد جوکی بدستور پیشتر در میدان مخالفت جولان مینماید بنابر آن رای جهان کشای استیصال نهال اقبال شاهزاده را مطمح نظر همت گردانیده ۲۷ جمادی الاولی از دار السلطنهٔ هراة بصوب ماوراء النهر نهضت نمود و چون قبة الاسلام بلخ از فر نزول موکب عالی آرایش یافت روزی چند اتفاق توقف افتاد و رایات ظفر سلب در نهم رجب از جیحون عبور کرده ساحت وصول بسمرقند انداخته و از آنجا بشاهرخیه رفته برج و بارهٔ آن قلعه در نظر انور بغایت مستحکم نمود بنابر آن جمعی از امرا و لشکریان بساختن کوب مأمور ساخته بسمرقند معاودت فرمود و در آن اوقات که آن پادشاه خجسته صفات در ماوراء النهر تشریف داشت در بلدان خراسان خصوصا دار السلطنه هراة و بلوکات علت طاعون شایع گشت و بلاد و با طوایف انام را در اضطراب انداخته خلقی کثیر معمورهٔ خاک را مسکن ساخت و در اوائل سنه سبع و ستین و ثمانمائه سلطان سعید نوبت دیگر از سمرقند بظاهر حصار شاهرخیه خرامید و عساکر نصرت شعار آغاز محاصره و محاربه کرده در شرف کمال فتح میسر نشد بعد از آن کار اهالی حصار باضطرار انجامید و ذخیرهٔ ایشان باتمام رسید میرزا محمد جوکی قاصدان نزد خواجه ناصر الدین عبید الله قدس سره فرستاد که قدم در میان مصالحه نهاده جریمهٔ او را از سلطان سعادت انتما درخواست نماید و خواجه ملتمس شاهزاده را مبذول داشته باردوی سلطان سعید تشریف برد و جهة متوطنان آن قلعه امان طلبید و میرزا سلطان ابوسعید شفاعت آنجناب را بسمع قبول جای داد و حضرت خواجه بشاهرخیه رفت و در روز جمعه نهم محرم سنه ثمان و ستین و ثمانمائه میرزا محمد جوکی را بنظر سلطان سعید رسانید و آنحضرت دربارهٔ شاهزاده اظهار لطف و مرحمت فرموده بجانب سمرقند بازگشت و از آنجا متوجه مستقر سریر دولت و اقبال شده در بیست و دوم ربیع الثانی در عین کامرانی در باغ سفید نزول اجلال فرمود آنگاه میرزا محمد جوکی را در قلعهٔ اختیار الدین محبوس کرد و شاهزاده در آن حصار روزگار میگذرانید تا وقتی که روی بملک عقبی آورد و چون مدت این یورش زیاده بر یکسال بود در آن اوان که سلطان سعید بسعادت معاودت فرمود ذهن همایون متوجه تحقیق معاملات دیوانیان گشت و صاحب عظام خواجه قطب الدین طاوس و خواجه اسمعیل و خواجه نعمت الله و مولانا پیر دفتری که متکفل کرده بودند عرض فرمود سلطان سعید مهمات وزراء عظام را نپسندید و رقم عزل بر ورق حال خواجه طاوس کشید و خواجه اسمعیل مقید گشته چون نوبت پرسش مهم خواجه نعمت الله رسید نسبت بخواجه شمس الدین محمد سخنی تقریر آمیز معروض گردانید و آنجناب عرضه داشت کرد که من از رعایا و اشراف و اعیان خراسان برسم خدمتانه چیزی گرفته ام اما از اموال خاصهٔ سلطانی تصرفی ندارم سلطان سعید فرمود که هر چه از هر کس ستانده بتو بخشیدم و ترا از منصب وزارت معزول گردانیدم زیرا که گاهی وزرا بتعصب من گرفتار میکردند و نسبت بخود متهم کرده از تو صدور یافته نمیخواهم که ضرری بتو رسانم خواجه چون این سخن شنید زانو زده و انگشتری از انگشت بیرون کرده پیش برد و بر گوشهٔ تخت نهاده بازگشت و بجای خود بایستاد و ظاهرا هرگز هیچ وزیری باین سهولت معزول نشده است و در سنه تسع و ستین و ثمانمائه رای همایون سلطان سعید چنان اقتضا فرمود که در بلدهٔ فاخرهٔ مرو قشلاق نماید و تواچیان بموجب فرمان جار بامرا و لشکریان رسانیده رایات نصرت نشان در اواخر ماه ربیع الآخر بجانب مقصد نهضت کرد و شاهزادهٔ امجد میرزا سلطان محمد در دار السلطنه هراة حاکم گشته روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد و سلطان سعید ده روز در قصبهٔ پنج ده توقف نموده در اوایل جمادی الاولی بر ضمان عنایت

مقابله ۴

ایزد تعالی بیورت قشلاق رسید و آن زمستان در غایت اقبال و کامرانی گذرانیده در موسم بهار و زمان استواء اللیل والنهار مانند خورشید فایض الانوار
بجانب بیت الشرف خویش نهضت فرمود و در روز جمعه دوم شعبان که آفتاب در نهم درجه حمل بود بباغ سفید رسیده بتجدید ابواب عدل و رعیت
پروری برگشود و در سنه سبعین و ثمانمائه روزی چند مزاج همایون از منهج اعتدال بمقام اعتلال شتافت و چون بعنایت حکیم علی الاطلاق عظم شانه صحت یافت
مال سر درخت را در تمامی مملکت خراسان برعایا و مزارعان بخشید و بدین واسطه دوحهٔ آمال و امانی طوایف انسانی کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها
فی السماء نضارت یافته سر باوج ثریا کشید و هم درین سال از فیض سحاب عنایت وهاب متعال در چمن دولت و اقبال گلی نو شکفت و عقد مراد
پادشاه ستوده خصال از دُرّ گرانبها صفت زیب و زینت پذیرفت در اوایل شوال سلطان سعید پسری خورشید منظر تولد نموده بمیرزا بایسنقر موسوم در حرم سرای
گشت و نشاط و انبساط آنحضرت از دیدار آن قرة العین سلطنت درجهٔ کمال یافته حکم همایون به بستن چهار طاق شرف نفاذ یافت تا آن تقریب
درباره سایر شاهزادگان سنت ختان بتقدیم رسانند و رعایا و مزارعان برحسب فرمان واجب الاذعان در باغ زاغان آغاز برافراختن چهار نند
طاق کرده آن روضهٔ بهشت آئین را بقعه‌های رفیع و ایوانهای منیع که مزین بود بدیبای روم و زربفت چین آرایش دادند و هر طایفه مناسب حرفه
خود نقلیهٔ بدیع ترتیب کرده نقد هنر خویش بر طبق عرض نهادند و در آن سال مهندسان جهان در دار الملک خراسان حاضر بودند و همه بقوت ذهن
و دقت طبع امور عجیبه ظاهر مینمودند از آنجمله خواجه علی آرزه‌گر اصفهانی در یک شیشه سی و دو جماعت محترفهٔ صنعت پیشه را که در کارخانهٔ آفرینش موجودند
بحیز ظهور آورد چنانچه سی و دو دکان و کارخانه گشوده هر شیشه‌گری بمهمی که مخصوص او بود مشغولی میکرد و بعضی از آن صور که در صنعت بحرکت احتیاج داشتند
مثل خیاط و نداف و نجار و حداد بهیات جنبش ایشان را مرقوم قلم تصویر گردانیده بود که در آئینهٔ خیال صورتی از آن زیباتر نمی‌نمود سلطان سعید چون
آن نقلیهٔ غریبه را مشاهده فرمود بغایت متعجب گشته درباره آن نادرهٔ دوران اصناف تحسین و احسان بجای آورد و مجلس عیش و عشرت آراسته شد
شراب فرح‌بخش ارغوانی ریاض نشاط و کامرانی را آب داد و نواهای روح افزای مطربان نغمه ساز پردهٔ اندوه از روی دل خاص و عام برگشاد
ساقیان سیمین ساق مجالس انس را از تاب عارض چون آفتاب برشک گلزار ارم گردانیدند و ساغرهای مالامال پیران چنگ پشت را سرمست ساخته
لباس ایام جوانی بپوشانیدند خوانسالاران حضرت علیهٔ همایون از اطعمهٔ گوناگون از هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون هر روز چندین نوبت ترتیب مینمودند
و از اوایل شوال تا روز جمعه پنجم ذی الحجه ایام جشن و سور امتداد یافته پادشاه و گدا پیر و برنا بعیش و نشاط بودند و در آن روز طوی بزرگ بوقوع
انجامیده شاهزادگان عظام بآئین دین اسلام مختون گشتند آنگاه پادشاه جهان پرتو اهتمام بر سر انجام عظام امور سلطنت انداخته خدام عالی
مقام بساط لهو و طرب درنوشتند و در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه سلطان سعید در غایت دولت و اقبال در دار السلطنه هرات اوقات
همایون فال گذرانید و نوبت دیگر پرتو التفات بر تدارک احوال خواجه قطب الدین طاوس انداخته امر اشراف دیوان اعلی را بوی مفوض گردانید
و در سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه خسرو سعادت قرین بقشلاق مرو شتافته بساط نشاط و کامرانی و شادروان عظمت و جهانبانی مبسوط و مرتفع ساخت و هنوز
در یورت قشلاق بود که خبر فوت میرزا جهانشاه بتواتر پیوسته علم عزیمت بصوب آذربایجان برافراخت ع دردا که دگر باره نخواهد آمد گفتار

در بیان شمه‌ئی از احوال میرزا جهانشاه و میرزا پیربداق و ذکر کشته شدن پدر و پسر بتقدیر مالک الملک علی الاطلاق

از مطلع آثار سلاطین آذربایجان و عراق نیر اخبار عرصهٔ آفاق را منور دارد که چون آفتاب اقبال میرزا محمد بن بایسنغر
از اوج کمال بحضیض وبال انتقال کرد و تندباد اجل دوحهٔ زندگانی آن میوهٔ گلشن کامرانی را در منزل خیاران از پای درآورد ماهچهٔ لوای جهانگشای میرزا
مظفر الدین جهانشاه ببرج شرف رسید و تمامی ممالک آذربایجان و عراقین و فارس و سواحل دریای عمان و ارمن و گرجستان آن پادشاه نافذ
فرمان را مسخر گردید و جمیع سرداران اطراف و گردنکشان اکناف اطاعت حکم و نشان او نمودند و شرایط فرمانبرداری و لوازم خراج گذاری بجای
آورده بالتفات و عنایتش مفتخر و مباهی بودند مگر امیر حسن بیگ بن امیر علی بن امیر قرا عثمان که بعضی از قلاع دیار بکر را مضبوط ساخته نسبت بمیرزا جهان
شاه طریق اطاعت مسلوک نمیداشت و همواره بقلم علو همت نقش استقلال و صورت استبداد بر لوح ضمیر و صحیفهٔ خیال مینگاشت و این معنی بر خاطر
میرزا جهانشاه گران آمده پیوسته در فکر تدارک آن مهم میبود و بواسطهٔ کمال متانت و حصانت قلاع و بقاع امیر حسن بیگ پیکر آن مراد بر وجه دلخواه

مدّعا چهره نمی‌گشود در خلال آن احوال در پس پرده تقدیر صورتی دیگر جلوه گر گشت و دست قدرت ایزدی بساط فراغت و مهلت از مملکت جهانشاهی در نوشت
تفصیل این اجمال را طوطی کلک شیرین مقال بر این منوال رقم میفرماید که میرزا پیربداق که اشجع و ارشد اولاد میرزا جهانشاه بود و بنیابت پدر در ولایت فارس
در غایت اقتدار حکومت مینمود در وقتی که مهم سلطان سعید و میرزا جهانشاه در خراسان بصلح انجامید از راه طبس و یزد بشیراز بازگشت و بخیالات
باطل و تصورات بی‌حاصل از مقام اخلاص و متابعت پدر درگذشت میرزا جهانشاه چند نوبت رسل و رسایل نزد پسر فرستاده و او را نصایح سودمند فرموده
و بسلوک طریق رشد و رشاد مأمور گردانیده از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود اما میرزا پیربداق آن سخنان را بسمع رضا جای نداد و مطلقا پای از
طریق عناد بجادهٔ صلاح و سداد ننهاد و آخر الامر حرم محترم میرزا جهانشاه که والدهٔ میرزا پیربداق بود بشیراز رفته پسر عاصی را نصیحت کرد تا فارس را باز
گذاشته روی بحکومت بغداد آورد و میرزا جهانشاه از آن ممر فراغبال حاصل نموده ایالت ولایت شیراز را به پسر دیگر خود میرزاده یوسف عنایت
عرض حسن ۲
فرمود و میرزا پیربداق در دار السلام اساس جهانبانی طرح انداخته باندک زمانی عراق عرب را معمور ساخت اما خیال وصال ملک شیراز اصلا از دماغ
بیرون نمیرفت و از غایت غصه پیوسته متعرض حواشی مملکت جهانشاهی میگردید و انواع ظلم و تعدی بتقدیم میرسانید و هرچند میرزا جهانشاه تغافل را دثار
شعار خود میساخت و بوسیلهٔ رسل و رسایل نصیحت فرزند ناخردمند میپرداخت بجائی نمیرسید و آن شاهزادهٔ خویشتن دار خود را از مقام خلاف و شقاق
منفک نمیگردانید لاجرم میرزا جهانشاه خاطر بر استیصال نهال اقبال پسر قرار داده در شهور سنهٔ سبعین و ثمانمائه با لشکر بسیار بظاهر دار السلام بغداد شتافت و میرزا
پیربداق برج و بارهٔ شهر را مستحکم ساخته در مقام تحصن و تراع ثبات قدم نمود و میرزا جهانشاه آغاز محاصره کرده بنابر متانت دار السلام و شجاعت اتباع
شاهزادهٔ بهرام انتقام مدت یکسال صورت فتح چهره نگشود و در آن اوقات لشکر عراق و آذربایجان مشقت فراوان از صبح تا شام حرب میکردند و میرزا
پیربداق و بغدادیان بقدر امکان در ممانعت و مدافعت کوشیده غایت مردانگی و جلادت مینمودند عاقبت صورت عافیت از بغدادیان روی بتافت
و قحط و غلای عظیم روی نموده بلاء جوع شیوع یافت جمعی که گوشت مرده بی تره نمیخوردند پوست پوسیده را جوشانیده بکار میبردند و طایفه که از روی
تکلف دست بحلوای نبات دراز نمیکردند جهت تغذی برگ شتن سگ و گربه بشرط اهتمام بجای می‌آوردند لاجرم کار بغدادیان بجان رسیده بیکبار فریاد
و فغان باوج آسمان رسانیدند و کسان بدرگاه میرزا جهانشاه فرستاده امان طلبیدند و میرزا جهانشاه ایشان را از سطوت خویش ایمن ساخته اهالی
دار السلام دروازه‌ها باز گشادند و گرسنگان محصور بفرح و سرور موفور روی باردوی میرزا جهانشاه نهادند اما میرزا پیربداق میرزا پای در دامان تمکن و
وقار پیچیده در وثاق خویش نشسته بوده گمان میبرد که پدر در بارهٔ او قصدی نیندیشد و بهمدران ایام میرزا جهانشاه پسر دیگر خود محمدی را با جمعی از امرا
بکشتن میرزا پیربداق مأمور گردانید و ایشان بیکباره بارهٔ بهای بسته بسر شاهزاده رسیده دست براندن تیغ گشادند و محمدی بالقصد شمشیر بر دیوار
زده دیگران مهم او را تفصیل دادند و این حرکت بر میرزا جهانشاه مبارک نیامد و طباع خلایق از متابعتش متنفر شد و چون آن پادشاه بهرام انتقام خاطر
از مهم پسر جمع ساخت بهمگی همت متوجه دفع امیر حسن بیگ گشته رایت عزیمت بصوب دیار بکر برافراخت و امیر حسن بیگ از توجه دشمن آگاه شده بنا
بر عدم استطاعت مقابله در عقبه که بغایت مستحکم بود تحصن نمود و میرزا جهانشاه بصحرای موش از زوم شتافته نزدیک بمنزل امیر حسن بیگ خیمهٔ اقامت
نصب فرمود و امیر حسن بیگ از کمال کیاست و کاردانی رسولان چرب زبان نزد پادشاه آذربایجان فرستاده سخنان نیازمندانه پیغام داد و
میرزا جهانشاه بمعنی او را بعجز و ضعف اجتناب حمل کرده تابستان و برماه در همان موضع اوقات گذرانیده و بعد از هجوم جنود شتا و وقوع شدت سرما
لشکریان از توقف در صحرا و بیابان ابا نموده رخصت انصراف طلبیدند و خسرو ترکمان آن طایفه را بشرف اجازت ارزانی داشته با خواص و مقربان
روزی چند در همان مکان بعیش و عشرت مشغول گردید و امیر حسن بیگ از غفلت دشمن و پریشانی سپاه و دشمن شکن آگاه شده با دو هزار سوار مکمل تمام
بقصد میرزا جهانشاه در حرکت آمده و صباحی ناگهان بحوالی اردو رسیده طایفه از مردم شهریار ترکمان که فی الجمله شعوری داشتند بر وصول یاغی اطلاع
وینه ابوسف ۳
یافته مانند ماهی در شبکه آغاز اضطراب کردند و میرزا محمدی بجنگ پیش رفته تاب یک حمله نیاوردند و بعسکر بازگشته پدر را از آن واقعه آگاه و واقف ساختند
و میرزا جهانشاه جبه پوشیده یک زانو بند بسته بود که آن خبر مشنود و پیش از آنکه زانوبند دیگر مستحکم سازد سوار شده عنان بصوب فرار گردانید
و امیر حسن بیگ همان لحظه باردو در آمده محمدی و یوسف را اسیر ساخت و بلبیا درحیات جمعی از سرداران آذربایجان را برانداخت و در وقتی که

میرزا جهانشاه بگریخت محمودی از لشکریان امیر حسن بیگ اسکندر نام بوی باز خورد و بطمع اسب و جامه او را کشته باز دو باز گشت و هیچکس بر آن قضیه مطلع نشد
و امیر حسن بیگ بتفحص حال خصم پرداخته بعد از آن اثنا سر قورمشی را که با میرزا جهانشاه مشابهتی داشت نزد آنحضرت بردند که سر پادشاه است امیر حسن بیگ آن
سر را نزد محمدی میرزا و یوسف بیگ بن عمر شاهزاده فرستاده پرسید که این سر کیست جواب دادند که سر قورمشی است که شبیه پدر ما بود امیر حسن بیگ باز آغاز جستجوی نموده شخصی عرض
کرد که فلان لشکری جامهای پادشاهانه در بر دارد و ممکن که از میرزا جهانشاه خبری داشته باشد امیر حسن بیگ اسکندر را بحضور طلبیده پرسید که این
اثواب از کجا بدست تو افتاده جواب داد که شخصی را که متصف باین صفات بود در فلان موضع بقتل آوردم و این جامهای اوست و امیر حسن بیگ
فی الحال قاصدی بدانجا فرستاد تا سر قتیل را از تن جدا ساخته بنظر آوردند و بوضوح پیوست که آن شخص میرزا جهانشاه بوده لاجرم امیر حسن بیگ بلوازم
شکر و ثنای الهی پرداخت و محمدی میرزا به تیر کشته میرزا یوسف را بمیل آتشین نابینا ساخت بیت چو دولت از آن خاندان درگذشت یکی کشته شد دیگری
کور گشت

گفتار در بیان وصول خبر واقعه میرزا جهانشاه بعرض میرزا سلطان ابوسعید گورکان و ذکر توجه آن پادشاه عالی مکان بصوب مملکت عراق و آذربایجان

چون آفتاب اقبال ابوالنصر امیر حسن بیگ از مطلع فتح و ظفر طالع گشت
و مهم میرزا جهانشاه بر نهجی که مسطور شد از هم بگذشت امرا و لشکریان عراق و آذربایجان روی امید بدرگاه میرزاده حسینعلی که اشجع اولاد جهانشاهی
بود آوردند و او ابواب خزاین و دفاین گشاده صد و هشتاد هزار سوار را مواجب داد و ظاهرا هیچ شاهزاده را همعنی میسر نگشته و بزبان قلم هیچ
مورخی نامده این قضیه بگذشته و امیرزاده حسینعلی بآن سپاه آراسته اساس مقابله و مقاتله طرح انداخته شرح احوال را بدرگاه عالمپناه سلطان سعید پیغام فرمود
و التماس نمود که رایات نصرت آیات بصوب عراق و آذربایجان نهضت نماید تا او کمر خدمتکاری بر میان جان بسته مقالید ممالک و مفاتیح قلاع و
بلاد بخدام آستان خلافت آشیان تسلیم فرماید از شنیدن این خبر انوار نشاط و انبساط بر وجنات حال سلطان سعید جهان تافت و حکم همایون باجتماع
لشکرهای ممالک محروسه صدور یافت و چون آن پادشاه عالیجاه پیوسته کلیات امور دین و دولت را بمشورت حضرت ولایت پناه حقایق دستگاه
خواجه ناصر الدین عبید الله فیصل میداد جهت طلب ملاقات آنجناب میرک کمال الدین عبد الرحیم صدر را بسمرقند فرستاد و خواجه ملتمس حضرت سلطانی
مبذول داشته بمرو خرامید و میرزا سلطان ابوسعید درباب یورش عراق و آذربایجان با آنحضرت شرط مشورت بتقدیم رسانید بعد از گفت و شنید
بسیار خاطر بر مضای آن عزیمت قرار یافته خواجه عبید الله بماوراءالنهر عود نمود و میرزا سلطان ابوسعید از یورت قشلاق با سپاهی در کمال کثرت
و فراوانی در اواخر حوت و اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه بجانب آذربایجان و عراق نهضت فرمود و بهر شهر و ولایت که میرسید بطواف
مزارات اولیا و مشایخ رفته شرایط ارادت بتقدیم میرسانید و فقرا و مستحقان را بصلات و صدقات محظوظ و بهره ور میگردانید و در وقتی که جمشید
خورشید تیغ التفات بر درجه شرف انداخت و نقشبند نامیه صحرا و دشت را از شکفتن گلها و ریاحین غیرت افزای نگارخانه چین ساخت تا بچه توق ظفر فضایی
نگار در رادکان نزول اجلال فرمود و چند روز در آن مرغزار دلفروز گذرانیده از آنجا بصوب کالپوش نهضت نمود در خلال این احوال پیوسته
از اطراف ممالک فارس و عراق صنادید عالم و مشاهیر آفاق روی امید بدرگاه خسرو باستحقاق می آوردند و در هر منزل فوجی از حکام و افاضل بشرف ملازمت
رسیده نیاز و نثار عرض میکردند و در کالپوش پادشاه با فرهنگ و هوش زمره از امرا و معتمدان را بضبط آن ولایات نامزد فرمود بلکه همه را فرامین مطاع
ارزانی داشته روان فرمود از انجمله صاحب السیف و القلم خواجه شمس الدین محمد باصفهان رفت و امیر نظام الدین احمد بن امیر علی برلاس فارسی راه بشیراز پیش
گرفت و امیر جلال الدین محمود برلاس اساس حکومت کرمان طرح انداخت و امیر سید محمد را در امیر سید مراد ایالت قزوین و سلطانیه نیز پیش نهاد همت
ساخت همدان و دینور بامیر حسین علی قوچین تعلق گرفت و یزد بامیر قرمان شیخ صفت اختصاص پذیرفت و هر کس از نامبردگان بهر ولایت که عنان
عزیمت انعطاف داد عنایت خالق بلاد و عباد انقیاد آن مقصود در آستین مراد نهاد تا اکثر ممالک عراق در قبضه اقتدار ملازمان آستان سلطان کامگار
قرار یافت و از نور آفتاب معدلت آثار سایه مرحمت آنحضرت بر اقطار آن امصار تافت و از آن وقت که امیر حسن بیگ خاطر از مهم میرزا جهانشاه
فارغ گردانید تا زمانیکه موکب سلطانی در ییلاق کالپوش قبه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانید چند کرت ایلچیان امیر حسن بیگ بدرگاه عالمپناه
رسیده عرض اخلاص و شرح اختصاص کردند و بوسیله مقربان بمسامع اشرف اعلی رسانیدند که اولاد امیر قرا یوسف هرگز نسبت بدودمان عالیشان خصومت

حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان عن صمیم القلب در مقام هواداری ثابت قدم بخواهد بود و بخلاف این بنده که از سر جد طریق مخالصت مسلوک میدارد و هرگز غبار خلاف بر حاشیه خاطر نمیگذارد و سلطان سعید در کالپوش ایلچیان را طوی داده رعایت و عنایت فرمود و جهت امیر حسن بیک دگله زردوزی و کلاه زردوزی و کمر شمشیر مرصع ارسال نمود و فرمود که باید که امیر حسن بیک با سپاه خونخوار تصرف عزیمت نماید که عساکر منصوره از جانب متوجه اند تا بیکبار مواد فساد اهل عناد اندفاع یابد و همچنین ایلچیان میرزاده حسین علی با تحف و تبرکات بسیار بمحمود و جوار مرتبه آستان آسمان مقدار آمده اظهار بندگی و سرافکندگی نمودند و از زبان آن شاهزاده معروض داشتند که مملکت عراق و آذربایجان و فارس و توابع آن باکنون فراوان در تحت تصرف بنده است و بنده آنچه در تحت تصرف دارد ملک طلق آن پادشاه ظفر قرین میداند ع ما زان توئیم و هرچه داریم امید آنکه نظر عنایت از احوال این شکسته بال دریغ ندارند و همت عالی نهمت بر دفع مخالفان که بشمشیر غدر پدر مرا شهید کرده اند گمارند و سلطان سعید ایلچیان او را نیز مشمول شفقت و احسان گردانیده رخصت فرمود و فرمود که لوای جهانگشای متوجه آذربایجان است بعد از وصول آنچه مصلحت دولت باشد بتقدیم خواهد رسید و همدر آن ایام موکب همایون از کالپوش در حرکت آمده بعد از قطع مفاوز و مسالک مملکت ری معسکر نصرت اثر گشت و از آنجا امیر مزید با طایفه از امرا برسم منغلای از پیش روان شدند و عنان عزیمت بتبریز در آمدند و مقارن آنحال امیرزاده حسینعلی ویران گردید والحکم لله العلی المجید

ذکر ویران شدن امیرزاده حسینعلی در موضع مرند و رسیدن او بملازمت سلطان عالی مکان سعادتمند

در آن اوان که مملکت ری مضرب خیام عساکر سلطان سعید بود امیرزاده حسینعلی ولد میرزا جهانشاه در منزل مرند اقامت داشت و خیال مقابله و مقاتله با امیر حسن بیک بر لوح خاطر مینگاشت و چون خبر قرب وصول دشمن بوی رسید امیر شاه علی و امیر ابراهیم شاه و جمعی دیگر از امرا [illegible] را برسم قراولی ارسال فرمود آن جماعت سوابق حقوق جهانشاهی را نابود تصور نموده بملازمت امیر حسن بیک رفتند و خبر وفاق امرا [illegible] سپاه سلطان سعید به تبریز در اردوی امیرزاده حسینعلی شیوع یافته نوعی بهم برآمدند که ضبط ایشان تیسیر نپذیرفت بعضی از لشکریان باردوی امیر حسن بیک پیوستند و بسیاری از ایشان پناه بدرگاه سلطان سعید بردند لاجرم داعیه تسخیر آذربایجان منتشر زیاده بر ضمیر آنحضرت متمکن گشت و [illegible] سلطانیه شتافت مقارن وصول موکب همایون بآن بلده عرضه داشت امیر مزید و سایر امرا که به تبریز رفته بودند رسید مضمون آنکه امیر حسن بیک سر از ربقه اطاعت پیچیده و بنام این بندگان نشان نوشته که مراجعت باید که از تبریز بیرون روند که من آن بلده را به پسر خود اغورلو محمد داده ام لاجرم انسب آنست که رایات نصرت آیات علی سریع الحال پرتو التفات بدین دیار اندازد تا صورت بهبود در آئینه مقصود چهره گشاید اتفاقا امیر حسن بیک چون شنید که سلطان سعید سلطانیه را محل نزول همایون گردانید از هشت فرسخی تبریز کوچ کرده بقراباغ رفت و سلطان سعید پهلوان یوسف شیرازی را بداروغگی تبریز ارسال داشته از سلطانیه بمیانه شتافت و در آن موضع امیرزاده حسینعلی و ولد او سلطان علی و برادرش امیرزاده یوسف بکحول جمعی کثیر از امرا که با قرب پنجاه هزار نفر از لشکر باردوی همایون رسیدند و سلطان حسین ولد میرزا جهانشاه را بشرف تقبیل انامل فیاض سرافراز ساخته نوازش نمود و بمواعید دلپسند مستظهر و امیدوار گردانید و درین اثنا امیر حسن بیک برادرزاده خود یوسف بیک را برسم رسالت بپایه سریر اعلی فرستاد و سلطان سعید مجلسی در غایت عظمت و مهابت بیاراسته امرا عظام بآئین تمام یوسف بیک را پیش بردند و او بموجب فرموده بیست و هفت جا زانو زده تا بشرف دستبوس استسعاد یافت و یوسف بیک بوسیله امرا از زبان عم خود معروض داشت که قریب صد سالست که آبا و اسلاف ما نسبت بخاندان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان طریق دولتخواهی مسلوک داشته اند و حالا این مخلص نیز همان طریقه را رعایت نموده ولایات فارس و عراق را از مخالفان انتزاع کردم و بگماشتگان آن آستان گذاشتم امید آنکه درین زمستان مرا چندان مهلت دهید که زمستان بپایان رسد و برف از راه برخواسته مراجعت بدیار بکر میسر گردد و ایضا امیر حسن بیک مصحوب یوسف بیک عرضه داشتی مبنی برهمین سخنان ارسال داشته بود و در آن عریضه این بیت را مندرج گردانیده که بیت کرت هواست که معشوق نگسلد پیمان نگاه دار سر رشته تا نگهدارد القصه چون سلطان سعید پیغام امیر حسن بیک را شنید جواب داد که موکب همایون عازم آذربایجان است بعد از وصول آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید و پسر عمه خود میرزا محمود و خواجه ملا[illegible] را مصحوب یوسف بیک فرستاد و چون میرزا محمود باردوی

امیر حسن بیک

امیر حسن بیک رسید الحضرت بیر بارگاهی پادشاهانه بپا راست و تخت تدین نصب کرده میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر را بر آنجا نشانده و خود بعظیمی هرچه تمامتر بر جانب یسار قرار گرفت و امرا و سران سپاه را فرمود تا مسلح و مکمل شده هر یک بجای خویش بایستادند آنگاه میرزا محمود را بار داد و او در غایت دهشت تا آن مجلس درآمد چند نوبت زانو زد و باشارت امیر حسن بیک نخست میرزا یادگار محمد را دریافت بعد از آن بعز دستبوس امیر حسن بیک فایز شد و سخنی که داشت عرض کرده جواب شنید و بعد از دو سه روز عنان مراجعت منعطف گردانید

گفتار در بیان ابتر از صرصر تفرقه و پریشانی بر سپاه پادشاه ایران و توران و فرو نشستن چراغ فراغ خراسانیان در حدود قراباغ اران

اقبال دار ملال مانند کمال آفتاب سریع الزوالست و آفتاب جاه و جلال مثال سایهٔ غمام بر شرف انتقال چون مشیت پادشاه متعال بتغییر دولت سلطانی تعلق گیرد ثبات آن به بسیاری سپاه جز از مشیت نپذیرد و هرگاه ارادهٔ مالک الملک ذو الجلال بتفرق جنود گیتی ستانی متعلق گردد جمعیت او با صابت تدبیر عقلا رکیاست آثار بوقوع نپیوندد شعر اذا ما اراد الله تغییر دولة فان قضا الحق لابد واقع فکیف بقاء الملک من دون حکمة ولا ینفع التدبیر والحکمة قاطع تسطیر این تقریر آنکه چون تقدیر پادشاه قدیر بانهدام بنای دولت و زندگانی سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید متعلق بود با وجود وفور ابطال رجال و کثرت اسباب محاربه و قتال آنجناب را در آذربیجان صورت نصرت روی ننمود و نسیم فتح و ظفر از مهب و ما النصر الا من عند الله بر شقهٔ لوای جهانگشای ابو النصر حسن بیک وزیده دست عنایت سبحانی ابواب سلطنت و جهانبانی بر روی روزگار آن مهر سپهر کامرانی برگشود و شرح اینحال بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام که منزل همایونه مضرب خیام سلطان زمانه بود و معسکر از کثرت لشکر نشانه از دشت محشر ظاهر مینمود بیکبار جنود سرما و برد در عرصهٔ عالم دست بتاراج و یغما بر آورد و خسرو سیارگان سنجاب سحاب بر دوش افکنده از بیم هوای سرد سر از خرگاه لاجوردی بیرون نمی کرد بنابر آن سلطان سعید امرا و نوئینان را طلبیده در باب تعیین یورت قشلاق مشورت فرمود و رای همگنان بر آن قرار گرفت که امیر حسن بیک را از قراباغ اخراج نمایند و در آن زمستان بجای آن پادشاه عالی مکان قشلاق فرمایند و رایات عالیات بدین عزیمت نهضت فرموده چون بهفت فرسخی قراباغ محل نزول همایون گشت بسبب قلت ماکولات ارباب تدبیر صلاح دیدند که بطرف محمود آباد روند تا شروانشاه که دم از هواخواهی میزد باردوی اعلی ملحق شود و باین عزیمت کوچ کرده بصحرائی رسیدند که علف آن زهردار بود و بهر چهارپائی که خورد از چنگ گرگ اجل جان نبرد و بعد از آنکه جلگای محمود آباد معسکر خسرو عالی نژاد گشت قحط و غلا بمرتبهٔ انجامید که بهار یک من غله بده دینار کپکی رسید و امیر حسن بیک شوارع را مضبوط ساخته نمی گذاشت که از طرف خراسان و عراق و فارس کسی باردوی همایون رود و تا روزی چند از جانب شروان بکشتی اطعمهٔ فراوان باردو می بردند و در آن اوقات اسپان سپاهیان خراسان بغایت ضعیف شده بودند و ترکمه که الاغان آسوده و فربه داشتند پیوسته نواحی اردو را بتاختند و هر کس را که مییافتند بعالم آخرت روان میساختند چون روزی چند حال برین منوال بگذشت شروانشاه بواسطهٔ وعید و تهدید امیر حسن بیک یاغی گشت و همین موجب آن شد که موکب همایون از محمود آباد بجانب اردبیل در حرکت آمد در اثنای راه بمحلی پر وحل رسیدند و چهارپای بسیار در لای وحل فرو رفته شاه و سپاه بلطایف الحیل از آنجا گذشتند و بموضع تابستان منزل گزیده در روز پنجشنبه دوازدهم رجب سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه امیر سید مراد برسم قراولی بجانب معسکر امیر حسن بیک روان شد در اثنای راه چهار صد سوار آراسته بوی دوچار خوردند و مقدم ایشان که امیر بیک ترکمان بود پیش رانده سید مراد را گفت که میرزا سلطان ابوسعید دشمنان صد ساله را دوست و دوستان صد ساله را دشمن ساخت اکنون بی آنکه جنگ یا صلح کند بکجا میرود و باید که فردا امرای بزرگ از آنجانب بیایند که امیر حسن بیک نیز جهة مشیت مهم مصالحه خواص و مقربان خود را خواهد فرستاد و سید مراد بازگشته روز دیگر امیر سید مزید با جمعی کثیر از امرای رفیع مقدار بیرون رفتند و در همان موضع ترکمانان روز گذشته پیش آمده امیر سید مزید چون عدد مردم خود را از ترکمه زیاده دید بغرور مغرور بریشان تاخت و اساس جمعیت آن طایفه را پریشان ساخت هر چند امیر سلطان ارغون گفت که این جماعت کوتک دارند توقف میباید نمود امیر مزید سخن او را قبول نفرمود و چند فرسخ قفای گریختگان راند در آن اثنا امیر حسن بیک با دو سه هزار سوار از کمینگاه بیرون آمده بر سپاه خراسان حمله کرد و سلطان جنید و پهلوان حسین دیوانه و حسین علی ارلات و شیر محمد بغدادی و پیر محمد قورچی با قز

با قرب پانصد نفر از متعینان بقتل آوردند و امیر سید مزید گرفتار گشته بقیة السیف روی باردوی سلطان سعید آوردند و امیرزاده سلطان علی ولد سلطان حسین علی میرزا
بطرف همدان گریخته آنجا کشته شد و پدرش در آن زمان در تبریز بود القصه چون این خبر محنت اثر در اردوی نکبت قرین شیوع یافت سلطان سعید چاره جوی گشته امیر
غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین عبد الوهاب بن امیر غیاث الدین بن امیر کمال الدین بن امیر سید قوام الدین را که در سلک ولات مازندران انتظام داشت
جهة تمهید بساط صلح و صفا نزد امیر حسن بیک فرستاد و از عقب جناب سیادت مآب والدهٔ خود را مصحوب سید صدر الدین ابراهیم قمی بهمان مهم ارسال داشت
امیر حسن بیک نسبت بسادات عظام و مهد علیا شرایط تعظیم و احترام بجای آورده با خود قرار داد که آنچه در باب تشیید اساس موافقت و مصالحت
گویند بعز اجابت اقتران دهد که ناگاه سیدار دیلمی که قبل از این امیر حسن بیک او را برسم رسالت باردوی اعلی فرستاده بود باز آمد و معروض داشت
که خراسانیان بغایت بد حال و پریشان روزگارند اصلا بصلح و صفا راضی نباید شد که ایشان عنقریب باقبح وجهی فرار نمایند بنابر آن امیر حسن بیک
مهد علیا و سید صدر الدین ابراهیم را نومید بازگردانید و امیر غیاث الدین محمد را مشمول نظر مرحمت ساخته نشان ایالت ساری ارزانی فرمود ذکر
واقعهٔ هایلهٔ سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید چون سید صدر الدین ابراهیم قمی و مهد علیا بپایهٔ سریر اعلی معاودت فرمودند هنوز سخن
تمام نکرده بودند که طلیعهٔ سپاه ظفر پناه امیر حسن بیک سیاهی نمود و بعضی از امرا خراسان مورچلهای خود گذاشته باقدام بیوفائی بدشمنان پیوستند بنابر آن
سلطان سعید در هیژدهم رجب همعنان محنت و تعب روی بصوب فرار آورد و دو پسر امیر حسن بیک بکامیابی شتافته و آنجناب را گرفته نیمشب
باردوی پدر خود رسانیدند و بمحافظان هشیار سپرده محفوظ گردانیدند و بعد از دو روز امیر حسن بیک بر تخت بخت و فیروزی نشسته آن پادشاه عالیجاه را
طلبید و چون نزدیک بارگاه رسید شرایط تعظیم و احترام بتقدیم رسانید و در موضعی که مدعا داشت نشانده سخنان شکایت آمیز بر زبان راند و
سلطان سعید جوابی که مناسب وقت بود ادا فرمود و بمجلس مراجعت نمود و امیر حسن بیک میخواست که بجان آن خسرو عالیشان آسیبی رساند بلکه
داعیه داشت که او را ایراق داده بطرف خراسان بازگرداند تا بعد از قیل و قال فراوان باغوای قاضی شروان و استصواب جمعی از امرا ترکمان خاطر
بران قرار داد که آن مظهر عدل و احسان را از پای در آرد و در بیست و دوم رجب موکلان سلطان سعید را بدیدن میرزا یادگار محمد بردند و شاهزاده
شرط استقبال بجای آورده آن دو پادشاه یکدیگر را در آغوش کشیدند و میرزا یادگار محمد بخرگاه در آمده محصلان سلطان سعید را بازگردانیدند و همانجا
شربت شهادت چشانیدند نظم دریغا که آن شاه عالی نژاد   که در عدل مثلش زگیتی نزاد   بتیغ ستم نقد جان را فشاند   ازو غیر افسانه چیزی نماند
بجز خاک خوبان درین دشت نیست   بجز خون شاهان درین طشت نیست   جهان با همه زینت و زیب او   نیرزد بآن رنج و آسیب او   گفتار
در بیان **تتمهٔ آنچه بعد از فرار پادشاه سعید شهید نسبت با امرا و سپاه خراسان بوقوع انجامید** در آن زمان که میرزا
سلطان ابو سعید عنان عزیمت بصوب هزیمت تافت علامات روز رستخیز در معسکر نکبت اثر باکمل وجهی ظهور یافت صورت یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه
و صاحبته و بنیه جلوه گر گشت و افغان و نفیر صغیر و کبیر و امیر و وزیر و برنا و پیر از ایوان کیوان در گذشت نکبت فرو ماندگان را در آن رستخیز
نه روی پایائی نه رای گریز   همان ساعت دلیران لشکر امیر حسن بیک هر یک سنان جان ستان در دست و خدنگ خون افشان در شست بلشکرگاه
تاختند و آغاز غارت و تاراج کرده بنای جمعیت ترک و تاجیک را از بنیاد بر انداختند اما هنوز خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه پادشاه
بر جای بود که ابو النصر مظفر الدین امیر حسن بیک تشریف حضور ارزانی فرمود و سواره بدر سراپرده ایستاده سپاه ترکمان را از ارتکاب امور نا
شایسته منع نمود و خواجه سرایان و متحفظان حرم را بدستور معهود بمحافظت اهل حرم نصب کرد و خزاین و نفایس را مضبوط ساخته بعد از آن روی
بسرانجام سایر مهمات آورد و بنفس مبارک منع طایفهٔ از سپاهیان که در نهب و اسر خراسانیان افراط مینمودند مشغول گردید و چند کس را از آن
مردم تیره روز بقتل رسانید و حکم فرمود که ترکمانان آذربایجان و سپاهی خراسان از معسکر بیرون روند و امرا و سپاه پادشاه شهید در ظل حمایت میرزا
یادگار محمد مجتمع گردند و اکثر متعینان را در سایهٔ عنایت بغایت خویش ماوی داد و ابواب مرحمت و عاطفت بر روی روزگار آن بیچارگان بگشاد
از امرا عظام و صدور عالی مقام امیر سید مزید ارغون و امیر محمود موسیکه و امیر احمد یار و میرک عبد الکریم و میرک عبد الرحیم صدر و امیر عبد
الوهاب و مولانا قطب الدین طبیب چند گاه بسلاسل و اغلال مقید بودند و عاقبت میرک عبد الرحیم بواسطهٔ بعضی از سخنان فتنه انگیز که گفته بود

ابا عن جد

گشته کشته سایر هندیان نجات یافتند و بعضی از ایشان ملازمت میرزا یادگار محمد اختیار کرده طایفه روی بخراسان نهادند و بیشتر سپاهیان براه شروان و گیلان عازم اوطان خود گشتند و از وزرا سلطان سعید خواجه برهان الدین عبدالحمید که در اردو بود بملازمت امیر حسن بیک رفته منصب اشراف دیوان یافت و خواجه شمس الدین محمد که در صفاهان بحکومت اشتغال داشت بعد از استماع این خبر بدرگاه پادشاه ظفر اثر شتافته رایت وزارت برافراشت و خواجه قطب الدین طاوس که در بعضی از حدود عراق بضبط اموال مشغولی مینمود اجازت حاصل کرده بصوب خراسان توجه فرمود

ذکر احوال اولاد امجاد سلطان ستوده خصال بر سبیل ایجاز و اجمال

در وقتی که دیوان قضا بمنشور زندگانی سلطان سعید رقم ختم تحریر نمود انجناب یازده پسر نیک اختر بود برین ترتیب میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمد میرزا شاهرخ میرزا الغ بیگ میرزا عمر شیخ میرزا ابابکر میرزا سلطان مراد میرزا سلطان خلیل میرزا سلطان ولد میرزا سلطان عمر و ازین یازده شاهزاده چهار نفر بمرتبه سلطنت و فرمان روائی رسیدند و اسامی ایشان اینست میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا الغ بیگ میرزا عمر شیخ و چون تفاصیل وقایع این چهار خسرو ستوده خصال و سایر اولاد سلطان سعید را قلم حروف از معلوم نبود خامه دو زبان بر تحریر مجملی از احوال ایشان اختصار مینماید و هر یک را که بسلطنت رسیده اند در ذکر تقدیم میدهد **معز السلطنة و الخلافة میرزا سلطان احمد** اکبر اولاد امجاد سلطان سعید بود و تولدش در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه در دار السلطنة سمرقند از دختر ارده بوغا ترخان که بحسب شریعت غرا در عقد ازدواج آن پادشاه سعادت انتما بود روی نمود و سلطان سعید بعد از فتح خراسان ایالت دار الملک حضرت صاحبقران را بدان قرة العین مفوض ساخت و جانی بیک دولدای برادر خورد تر سلطان بیک کاشغری را اتابکی شاهزاده مقرر کرده رایت اقتدارش را در سمرقند و بخارا برافراخت و در تمامی اوقات حیات سلطان سعید آنحضرت و صاحب تاییده در ماوراء النهر بمسند سرافرازی متمکن بود و با رعیت و سپاهی در کمال عدالت و نیکوخواهی سلوک مینمود و بعد از واقعه قراباغ بعزم تسخیر ولایات خراسان از آب آمویه بگذشت و چون بحدود اندخود رسید خبر استیلاء خاقان منصور سلطان حسین میرزا مسموعش گشت بنابران عنان مراجعت بصوب سمرقند معطوف گردانید و کلمه العود احمد وصف الحال آن پادشاه ستوده خصال گردید و میرزا سلطان احمد را در ایام جهانبانی چهار نوبت با اهل خلافت محاربت اتفاق افتاد اول با برادر خورد تر شیخ جمال ارغون که نعمت نام داشت در نواحی رامن و در آن معرکه سلطان احمد میرزا ظفر یافت و نعمت بکفران نعمت گرفتار شده بوادی هزیمت شتافت دیگر با برادر خورد خود عمر شیخ میرزا در میان شاهرخیه و اراتپه بنواحی قریه خواص و در آن روز نیر توفیق و فیروزی بر پرچم علم آنحضرت تافت سیم آنکه نوبتی سلطان محمود خان بن یونس خان که در میان مغولان آنجانبکه مشهور است قصد سمرقند فرموده نواحی تاشکنت را معسکر گردانید و لشکر مغول در اطراف ترکستان و حدود ماوراء النهر دست بغارت و تاراج برآوردند و سلطان احمد میرزا از بلده سمرقند بعزم اشتعال نیران پیکار اعلام نصرت آثار ارتفاع داده متوجه اعدا شد و پرتل بعضی مغولان جابقوچی را گرفته چون بکنار آب چرکه محل نزول چریک سلطان محمود خان بود رسید هر دو لشکر از یکدیگر بی آنکه باستعمال آلت قتال پردازند هر طایفه بطرف مملکت خود گریزان گشتند چهارم آنکه حیدر کوکلتاش قدم در وادی خلاف نهاده سمند جلادت در میدان عناد بجولان درآورد و سلطان احمد میرزا با زمره از ابطال رجال دفع او را پیش نهاد همت ساخته و عنان تکاور بصوب معسکرش انعطاف داده در نواحی پایه ییلاق تلاقی فریقین روی نمود و حیدر شکست یافته میرزا سلطان احمد مظفر و منصور بدار الملک خود معاودت فرمود و در سنه ۸۹۹ سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان که از سلوک میرزا عمر شیخ کورکان بغایت متضرر بودند با یکدیگر اتفاق کرده بقصد استیصال نهال اقبال آن مرکز دایره سلطنت و استقلال نمودند و سلطان محمود خان از جانب شمال آب خجند و سلطان احمد میرزا از طرف جنوب آن آب بسوی اندجان توجه فرمودند در آن اثنا واقعه در غایت غرابت دست داد و عقاب اجل بهوای صید مرغ روح عمر شیخ میرزا در پرواز آمده آنحضرت در روز دوشنبه چهارم ماه مبارک رمضان سنه ۸۹۹ از بام کبوترخانه اخسی پریده شاهباز جان نازنینش در متنزهات بهشت برین آشیانه ساخت و سلطان احمد میرزا این خبر شنیده در تسخیر مملکت فرغانه مجد تر شد و اراتپه و خجند و مرغینان را گرفته در چهار فرسخی اندجان منزل گزید اما فتح آن ولایت او را میسر نشد چنانچه درین اوراق انشاء الله سمت تحریر خواهد یافت و با حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر که بعد از فوت پدر بر مسند سروری نشسته بود صلح گونه کرده مراجعت فرمود و بعد از قطع

قطع دو سه منزل مزاج شریفش از نهج اعتدال بصوب اعتلال مایل شده تب محرق قوی محرک آن پادشاه عدالت پناه را ضعیف ساخت و در اواسط شوال سال مذکور بنواحی اراتیبه در کنار آب اقتولات شعلهٔ حیاتش بزلال اجل منطفی گردید و آنحضرت مدت چهل و چهار سال درین دار پر ملال اوقات گذرانید و سلطان احمد میرزا بصفای اعتقاد و سلوک طریق رشد و سداد موصوف بود و در اداء صلوة خمسه بشرایط اهتمام تقدیم رسانیدی و هیچ وقتی را از اوقات ترک نماز نبودی و بجهت آنکه مضمون آیت اوفوا بالعقود را مطمح نظر عالی اثر داشت هرگز خیال ارتکاب امری که مخالف عهد و پیمان بودی پیرامن خاطر عاطر نمیگذاشت و اگرچه در معارک بنفس نفیس مرتکب استعمال آلات قتال نمیگردید اما آثار شجاعت و بهادری و پهلوانی از حرکات و سکنات آن بانی مبانی جهانبانی بظهور میرسید و در فن تیر انداختن و قبق تاختن بر اکثر قدر اندازان زمن فایق بود و تیر کیش در اکثر اوقات بر هدف مقصود رسیده خطا نمیکرد و قوت دماغ آنحضرت بمثابه بود که اگر خواستی مدت یکشبانه روز در مجلس نشسته قداح بادهٔ خوشگوار از کف ساقیان گلعذار درکشیدی و در محفل بزم و رعایت انسانیت بسر برده هرگز امری ناپسند از آن خسرو خردمند بظهور نرسیدی پیوسته بمحتوای کلمهٔ من صمت نجی بصفت الصمت ضمیر منیرش بودی و در سخن گفتن اطناب و اکثار تجویز نمودی و سلطان احمد میرزا در مدت حیات شش زن بحبالهٔ نکاح درآورد و ایزد سبحانه و تعالی او را هفت دختر کرامت کرد اسامی ازواج آن زیبندهٔ تخت و تاج بدین ترتیب است که مسطور میگردد اول مهرنگار خانم بنت یونس خان دویم ترخان بیگم که نسبش بامرای ترخانی میپیوست سیم قتق بیگم کوکلتاش ترخان بیگم بود چهارم خانزاده بیگم که نسبش بخانزادگان ترمذ انتساب می یافت پنجم لطیف بیگم بنت امیر احمد حاجی ششم حبیبه سلطان بیگم برادرزادهٔ سلطان ارغون اما اولاد ذکور سلطان احمد میرزا دو نفر بودند و هر دو خورد سال از عالم انتقال نمودند و از جملهٔ دختران آن پادشاه عالیشان چهار نفر از قتق بیگم در وجود آمده بودند و یک نفر از حبیبه سلطان بیگم و بزرگترین بنات قتق بیگم رابعه سلطان بیگم که او را قراکوز بیگم نیز میگفتند و قراکوز بیگم در زمان حیات سلطان احمد میرزا بحبالهٔ نکاح سلطان محمود خان درآمد و بعد از شهادت سلطان محمود خان جانی بیک سلطان آن عفیفه را در سلک ازدواج کشید دوم صالحه سلطان بیگم که او را آق بیگم میگفتند و آق بیگم بعد از فوت پدر بحبالهٔ نکاح پسر عم خود سلطان مسعود میرزا درآمد سیم عایشه سلطان بیگم که چندگاه در حرم پادشاه جمجاه ظهیر الدین محمد بابر بسر برد چهارم سلطان بیگم که سلطان علی میرزا در وقت سلطنت سمرقند او را بعقد خویش درآورد اما دختر پنجم که از حبیبه سلطان بیگم تولد نموده بود معصومه سلطان بیگم نام داشت در فراش حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه راه یافت و بعد از چندگاه دختری از وی در وجود آمد و مادر درهمدران ایام وفات یافت و دختر باسم مادر موسوم گشت **سلطان محمود میرزا** ولادت با سعادتش در سنه سبع و خمسین و ثمانمائه روی نمود و آنحضرت ارشد اولاد امجاد سلطان سعید و برادر اعیانی سلطان احمد میرزا بود بصفت شجاعت و مردانگی موصوف و بسمت سخاوت و فرزانگی معروف و بمکارم اخلاق و محاسن آداب و تشیید اساس عدل و انصاف و انتساخ قواعد ظلم و اعتساف سرآمد اساطین سلاطین بود و تیغ تیزش در وقت ستیز قاطع نهال اقبال اعدای دین و دولت و سنان خونریزش در میدان پیکار رافع لوای ملک و ملت رای عالم آرایش خورشید صفت از مشرق صواب طالع و فروغ تدبیر صواب نمایش چون ماه چهارده در شب دیجور حوادث لامع طبع نازکش دراک حقایق معانی و ذهن دراکش جامع دقایق نکته دانی کف باذلش کافل مصالح افاضل و عام انعامش شامل شرایف اماثل نظم

کشت ملک از عدالتش معمور
ظلم شد از سیاستش مستور
ذات او بود زیب تخت و سریر
نور رایش چو مهر عالمگیر
کف جودش چو ابر گوهربار
جوهر طبع او نکو آثار

و آن شاهزادهٔ عالی گهر در روز گرفتاری پدر در ضمان حمایت حضرت داور بجانب خراسان نهضت فرمود و در صحت و سلامت روز پنجشنبه دوم ماه مبارک رمضان سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه بدار السلطنه هراة رسیده بدارائی سپاهی و رعیت اشتغال نمود و در روز جمعه سیم ماه مذکور در مسجد جامع آن بلدهٔ فاخره خطبه بنام حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و میرزا سلطان ابوسعید و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود خواندند و بدان واسطه خبر واقعهٔ جانسوز سلطان سعید بتحقیق پیوسته طوایف انام از خواص و عوام صدای نوحه و زاری باوج فلک زنگاری رسانیدند بیت

بگردید عالم ز آئین خویش
که آمد عجب مشکل صعب پیش

و صباح شنبه چهارم کوتوال قلعه اختیار الدین یاغی گشت و مردم جوق جوق هواداری سلطان حسین میرزا ظاهر کرده کار از حیز تدبیر در گذشت بنابران در وقت استواء سلطان محمود میرزا باتفاق

امیر یار معول و امیر قنبر علی و جمعی دیگر از سالکان طریق یکدلی از دروازهٔ خویش بیرون رفته روی توجه بصوب سمرقند نهادند و بعد از وصول بدان بلدهٔ فردوس نشان میرزا سلطان احمد ابواب لطف و مرحمت بر روی برادر بگشاد و چند گاهی میان برادران طریق موافقت مسلوک بوده آخر الامر میرزا سلطان محمود روزی بهانهٔ شکار از شهر بیرون رفت و باغوای احمد مشتاق و سید بدر و خسروشاه و بعضی دیگر از مقربان درگاه راه حصار شادمان پیش گرفت و بعد از وصول بمقصد امیر قنبر علی که در آن وقت حاکم آن ولایت بود میرزا سلطان محمود را بسلطنت برداشت و آنحضرت در ولایات ترمذ و چغانیان و حصار و ختلان و قندز و بغلان و بدخشان تا کوتل هندوکش علم سلطنت برافراشت و میرزا سلطان محمود در ایام فرمانفرمائی چند نوبت سپاه بطرف کتور و جبال سیاه پوشان برد و با کفار آن دیار لوازم غزا و جهاد بجای آورد لاجرم ملقب بغازی گشت و طغرای فرامین خود را سلطان محمود غازی نوشت و آنحضرت را در اوقات سلطنت با سلطان حسین میرزا مکرر جنگ و صلح اتفاق افتاد چنانچه در اثنای بیان وقایع آتیه خامهٔ دوربیان بتقریر آن حالات زبان خواهد گشود و چون در شوال سال هشتصد و نود و نه میرزا سلطان احمد در سمرقند وفات یافت سلطان محمود میرزا بنا بر استدعای اعاظم امرا از حصار بسمرقند شتافت و کوکب اقبالش بدرجهٔ کمال رسیده در دار الملک حضرت صاحبقرانی قدم بر مسند کامرانی نهاد و باستمالت امرا و ارکان دولت پرداخته ابواب عیش و عشرت برگشاد و میرزا الملک محمد را که داماد آنحضرت و پسر برادر بزرگتر سلطان سعید میرزا منوچهر بود و خیال استقلال داشت با دیگری از شاهزادگان بهم بزدی گرفته بقتل رسانید و نسبت بمتعلقان حضرت ولایت پناهی خواجه ناصر الدین عبید الله که پیوسته در ظلال حمایت ایشان فرق انسان از حاکمان در ضمان امان بودند آغاز درشتی کرد چنانچه اثر تعدی او باولاد امجاد حضرت خواجه نیز رسید و چون سلطان محمود میرزا در ارتکاب محرمات بغایت دلیر بود و بمصاحبت پسران ساده عذار و جوانان خورشید رخسار جسارت می‌نمود ارکان دولتش نیز مرتکب انواع فسق و فجور می‌گشتند و دست ظلم و تعدی به بنین و بنات مسلمین دراز کرده بساط حرمت اهل ناموس در می نوشتند سمرقندیان که قرب بیست هزار عیال در ظلال عدالت سلطان احمد میرزا بفراغ بال گذرانیده بودند از مشاهدهٔ امثال این امور مضطرب شده زوال آفتاب اقبال آن پادشاه با استقلال را از حضرت ذو الجلال سؤال نموده تیر دعا بهدف اجابت رسید و در ماه ربیع الآخر سنهٔ تسعمایه سلطان محمود میرزا بعالم عقبی خرامید و آن پادشاه مظفر لوا چهل و سه سال در دار فنا اوقات گذرانید و بامر صدارت آنحضرت عالیجناب افادت دستگاهی عمدة العلمای مولانا عصام الدین داود خوافی قیام می‌نمود و وزارت میرزا سلطان محمود در اکثر ایام سلطنت برای صواب‌نمای والد مؤلف اوراق خواجه همام الدین محمد بن خواجه جلال الدین محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی مفوض بود و سلطان محمود میرزا پنج پسر و یازده دختر داشت پسر نخست آن پادشاه کامران سلطان مسعود میرزا بود که مادرش خانزاده بیگم دختر امیر بزرگ ترمذی است دوم بایسنقر میرزا که از پشت بیگم تولد نمود سیم سلطان علی میرزا که مادرش زهره بیگی آغا است از قوم اوزبک چهارم سلطان حسین میرزا که مادرش خانزاده بیگم بود نبیرهٔ امیر بزرگ مذکور و سلطان حسین میرزا در زمان حیات پدر بجوار مغفرت حق اکبر پیوست پنجم سلطان اویس میرزا که بخان میرزا اشتهار یافت و والدهٔ خان میرزا سلطان نگار خانم

میرزا عمر شیخ تولد آن شاهزادهٔ سعادتمند در دار السلطنهٔ سمرقند فی شهور سنهٔ ۸۵۶ اتفاق افتاد و سلطان را از دیدن آن قرة العین سلطنت مسرت و سرور روی نموده ابواب جشن و سور برگشاد و آن مولود مبارک در مهد خلافت و کامرانی و حجرهٔ عطوفت و مهربانی پرورش یافته چون بسن هفت رسید و تمیز بتفویض ایالت ولایت کابل و غزنین مفتخر و مباهی گردید و والد بزرگوار را وداع کرده روی براه آورد و چون بمنزل دره گز مرکز رایات نصرت آیات گشت قاصدی از پایهٔ سریر اعلی باردوی همایون رسید و فرمان واجب الاذعان رسانید مضمون آنکه درین اوان جهت سنت ختان فرزندان عالیشان طوی و جشن بوقوع خواهد انجامید و ضمیر انور متوجه آنست که آن قرة العین سلطنت در ایام سور و بهجت در صحبت جنت رتبت باشد بنا علی هذا عمر شیخ میرزا بسدهٔ سنیهٔ والا مراجعت فرمود و بعد از انقضای ایام نشاط و انبساط بمناسبت مشارکت اسمی بخاطر اشرف اعلی چنان جلوه نمود که همچنانکه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان حکومت مملکت فرغانه را که عبارتست از اندجان و توابع آن بپسر دوم خود عمر شیخ میرزا عنایت فرموده بود لایق آنکه ما نیز ایالت آن ولایت را بعمر شیخ میرزا مفوض گردانیم و بر موجب فرمان جهان مطاع نفاذ یافته منصب اتابکی آن دُرّ درج کشورستانی با میر خدایبردی تیمورتاش متعلق گشت و شاهزادهٔ صاحب سعادت عنان دولت و اقبال بمملکت فرغانه که محل

مشتمل است بر بعضی قصبه معموره شتافته اخسیکت را که ظاهراً نامش در سوابق ایام اخسی کت بوده و بنابر تخفیف و ترخیم حالا بر اخسی قرار یافته دار الملک
ساخت و چنانچه از شیوه ستوده نواب کامیابش متصور بود اعلام عدالت و رعیت پروری برافراخت و در هر قصبه داروغه منصف تعیین کرده در انجاح
ملتمسات ارباب حاجات لوازم عنایت و التفات بجای آورد و نتیجه رحمت چاره بیچارگان شد مراد خاطر آوارگان شد و میرزا عمر شیخ گورکان بعد از
انقراض ایام حیات والد جنت مکان بواسطه علو همت بحاصل ولایت اندجان قناعت نتوانست نمود و پیوسته بخیال کشورستانی متعرض مملکت سلطان
احمد میرزا شده ابواب نزاع میگشود و برین قیاس احیاناً بطرف مغولستان لشکر می کشید و مزاحم اوقات متوطنان آن دیار می گردید و بدین جهت میان آنحضرت
و یونس خان غبار نقار ارتفاع می یافت و نایره خلاف و عناد در کانون درون مغولان زبانه می تافت مع ذلک چند نوبت یونس خان بملاحظه حقوق پدر فرزندی
سببی میرزا عمر شیخ گورکان را نزد خود طلبید و مراسم انسانیت مرعی داشته چند جایگاه اضافت الکاء موروثی آنحضرت گردانید اما چون مدعای عمر شیخ
میرزا از آن زیاده بود بزلال انعام و بخشش آتش جنگ و خونریزش صفت انطفا نگرفت و آنحضرت را نوبت با اقارب و اجانب مقابله و مقاتله سمت
وقوع پذیرفت اول با والد عالیشان حرم محترمش یونس خان در جانب شمال قصبه اندجان بکنار دریای سیحون و در آن معرکه با آنکه عمر شیخ میرزا غایت جلادت
و بهادری بتقدیم رسید اما بحسب مشیت حی قدیم نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم یونس خان وزید و بعضی از لشکریان آن مهر سپهر احسان را گرفته نزد خان بردند آنحضرت را
عرق شفقت ابوت سببی در حرکت آمده طریق عطوفت و مروت مسلوک داشت و میرزا عمر شیخ گورکان را مشمول التفات و عنایت بولایتش باز فرستاد
دیگر آنکه نوبتی جمعی کثیر از لشکر قیامت اثر اوزبک نواحی سمرقند را تاخته با مالی فراوان از جیحون و چند بطرف منازل خود مراجعت کردند و این خبر بسمع آنحضرت *شجاعت*
رسیده با فوجی از شجعان کینه کوش و بهادران جوشن پوش بکامشی اوزبکان توجه فرمود و آن ناسپاس مردم بر روی یخ گذشته بمخالفان نزدیک رسیده و
شجاعت چون گرد موکب عالی را دیدند عنان بمیدان کارزار گردانیدند و در کنار آب از جانبین آتش قتال اشتعال یافته بیک حمله صرصر اثر نخل قامت
بسیاری از مردان دلاور بر خاک هلاک افتاد و نوک سنان جان ستان و پیکان خدنگ مرگ آهنگ نایره خون از دیده و دل پهلوانان کشتاند
و آخر الامر نسیم عنبر شمیم ظفر و فیروزی بر شقه بیرق آن مهر سپهر سروری در اهتزاز آمد و اوزبکان منهزم گشته ملازمان موکب نصرت نشان تمامی اموال ایشان را
باز گردانیدند و بی شایبه نقصان بصاحبانش رسانیدند سیم آنکه نوبتی میرزا سلطان احمد با سپاه بی پایان عدد از سمرقند بجانب فرغانه متوجه گشت و میرزا
عمر شیخ با لشکر بعزم ستیز در راه استقبال فرموده در قریه خواص که در میان شاهرخیه و اوراتیپه واقع است تلاقی فریقین روی نمود بعد از آنکه چین غبار
جنگ و شین بهیجه تو ق میرزا سلطان احمد را با کوکب سعادت اثر ظفر مقارنه اتفاق افتاد و میرزا عمر شیخ گورکان عنان مراجعت بدار الملک خویش
انعطاف داد و بیت چنین است آیین گردون سپهر گهی کینه ورزد گهی کاه مهر و بر وجهی که سابقاً مذکور گشت طایر روح پرفتوح عمر شیخ میرزا بواسطه
سقوط از بام کبوترخانه اخسی در روز دوشنبه چهارم ماه رمضان سنه ۸۹۹ بجانب ریاض جنت پرواز نمود و مدت عمر عزیزش سی و نه سال بود و از آنحضرت
سه پسر عالی گهر و پنج دختر نیک اختر یادگار ماند اما از پسران بزرگتر پادشاه بحر و بر ظهیر الدین محمد بابر غازیست که از قتلق نگار خانم بنت یونس خان
تولد نمود دوم معز الدین جهانگیر میرزا که دو سال از آنحضرت خوردتر بود و مادرش در سلک بنات بعضی از امرا تومان مغولستان انتظام داشت فاطمه *از پادشاه*
سلطان نام سیم سلطان ناصر میرزا که والده اش از اندجان بود و مسمات بامید و دختر بزرگتر میرزا عمر شیخ خانزاده بیگم است که همشیره اعیانی حضرت
کشورستانی محمد بابر پادشاه است دختر دوم مهربانو بیگم بود که از والده سلطان ناصر میرزا تولد نمود سیم شهربانو بیگم که او نیز ... سلطان ناصر
میرزاست چهارم یادگار سلطان بیگم که مادرش قونجی بود آغا سلطان نام پنجم رقیه سلطان بیگم و این دو دختر بعد از فوت عمر شیخ میرزا تولد نموده
میرزا عمر شیخ بعد از آنچه مذکور شد منکوحه و یک سریه داشت از جمله زوجات یک زوجه الوس آغا بنت خواجه حسین بیگ بود و دیگری
قراگوز بیگم که دعوی فرزندی میرزا منوچهر میکرد و همانا نون سلطان بود از نسل مغولان و علی الله الاعتماد و التکلان **میرزا الغ بیگ گورکان**
در زمان حیات والد نامدار خویش بسلطنت مملکت کابل و غزنین و توابع و لواحق آن مفتخر و سرافراز بود و ایام دولتش امتداد یافته مدتی مدید در
کمال عدالت و رعیت پروری در آن ولایت بایالت مشغول می بود و چون سنین تاریخ هجری از هشتصد درگذشت آنحضرت نیز متوجه ریاض جنت گشت
و پسرش میرزا عبد الرزاق بجای پدر بنشست اما بسبب صغر سن و اختلاف آرای امرا و ارکان دولت از عهده ضبط آن ولایت بیرون نتوانست آمد و میرزا

مقیم ولد شجاع الدین میرزا ذوالنون ارغون از قندهار بالشکر بسر کابل کشید و شاهزاده را گریزانیده روزی چند آن بلده را جولانگاه خویش گردانید و بالاخره حضرت سلطنت پناهی ظهیر الدین والخلافه محمد بابر میرزا ولد میرزا عمر شیخ بهادر خان بن سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بمعاضدت اقبال و تایید بجانب کابل شتافت و الحظه ذلک الحصن از میرزا مقیم گرفته پرتو انوار معدلتش بر اطراف و ولایات سلطان محمود غزنوی تافت بیت ملک محمود غزنوی بنوی شد ز عدلش چو یثرب بنوی و تا غایت که تاریخ هجری باواخر ماه مبارک رمضان سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده آنحضرت بمعدلت آیین در آن مملکت بر مسند دولت و استقلال تمکن دارد و از غایت خیراندیشی بسنت بخدام درگاه سلاطین پناه شاهی لوازم اخلاص و دولتخواهی بجای می آرد چنانچه میرزا معز الدین جهانگیر و سلطان ناصر میرزا که پیوسته تابع برادر کلانتر بودند میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ در روز ویرانی حضرت سلطانی بدست ملازمان امیر حسن بیگ گرفتار شدند و مدتی مدید در بعضی از قلاع آذربایجان محبوس بوده عاقبت نجات یافتند اما بدحال و پریشان روزگار اوقات میگذرانیدند و در شهور سنه تسع و تسعین و ثمانمائه میرزا شاهرخ عازم دارالسلطنه هراة گشته چون بولایت ساری رسید بجوار مغفرت حضرت باری منتقل گردید و سلطان حسین میرزا باستقبال او کس فرستاد تا نعش او را بهراة آورده بآیین سلاطین بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بردند و بطریقه سنت بخاک سپردند و میرزا سلطان محمد بعد از مفارقت برادر بهمدان مملکت میبود تا وقتی که از عالم انتقال فرمود میرزا ابابکر اشجع اولاد سلطان سعید بود و در زمان حیات پدر در مملکت بدخشان بامر فرمانفرمائی قیام مینمود و بعد از شهادت آنحضرت بتخت سلطنت میرزا سلطان حسین طریق مخالصت مسلوک داشت و بالاخره لوای مخالفت برافراشت و چندگاه لوازم ستیز و گریز بتقدیم رسانید و در اواخر رجب سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه در حدود استراباد گرفتار گشته دست سیاست بساط حیاتش در نوردید تفصیل این حکایت در ضمن وقایع ایام دولت سلطان حسین میرزا مرقوم کلک بلاغت انتما خواهد گشت میرزا سلطان مراد در زمان ایالت پدر در ولایت گرمسیر و قندهار قدم بر مسند حکومت نهاد و امیر نظام الدین احمد برلاس که صاحب اختیار آن مملکت بود در خدمت شاهزاده کمر بسته ابواب عبودیت و اخلاص برگشاد و در اوان که میرزا سلطان ابوسعید بولایت آذربایجان در آمد حکم همایون نفاذ یافت که میرزا سلطان مراد متوجه کرمان گردد و شاهزاده بدانجانب نهضت فرموده در اثنا راه خبر واقعه هایله بشنید و آبی سرگشته عنان بصوب گرمسیر بازگردانید و در کنار آب هیرمند یوسف ترخان یاغی شده بعضی از احمال و اثقال میرزا سلطان مراد را بباد غارت و تاراج برداد لاجرم شاهزاده بهراة رفته روزی چند در ملازمت معز السلطنه والخلافه سلطان حسین میرزا قیام نمود بعد از آن سلطان عالیشان بجانب ماوراء النهر نزد برادران فرستاد و میرزا سلطان مراد از اخوان بی شفقتی فهم کرده بار دیگر روی بخراسان آورد و میرزا سلطان حسین شاهزاده را در صفر سنه ثمانین و ثمانمائه بقلعه تیره تو فرستاد ع دیگر خبری از و بمردم نرسید میرزا سلطان خلیل در وقتی که سلطان سعید عزیمت آذربایجان فرمود در بلده هراة قایم مقام پدر بود و چون آن بلده در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر میرزا سلطان حسین درآمد او را بسمرقند فرستاد و شاهزاده در آن ولایت خروج کرده بر دست یکی از امرا سلطان احمد میرزا بقتل رسید میرزا سلطان ولد بموجب فرمان پدر در میان امرا ارلات اوقات میگذرانید و بعد از واقعه سلطان سعید باندک زمانی شربت ناخوشگوار هلاکت چشید میرزا سلطان عمر در زمان شهادت پدر در ولایت سمرقند بود و چون چندگاه از آن قضیه در گذشت میرزا سلطان احمد از حرکات و سکنات برادر آثار مخالفت تفرس نموده باخراجش حکم فرمود و شاهزاده بمیرزا ابابکر پیوسته در محلی که میرزا ابابکر در نواحی مرو [illegible] بر دست سپاه پادشاه عالیجاه سلطان حسین میرزا کشته گشت میرزا سلطان عمر بحدود نسا و ابیورد افتاد و در آن ولایت یکی از امرا او را گرفته بهراة فرستاد و سلطان حسین میرزا شاهزاده را نخست در قلعه اختیار الدین محبوس کرده در رجب سنه ۸۸۳ بقلعه تیره تو فرستاد و تا سال ع دیگر خبری از و پیدا نه

ذکر بعضی از اعاظم سادات و مشایخ و علما که معاصر بودند با سلطان سعید مغفرت انتما

در زمان فرخنده نشان میرزا سلطان ابوسعید گورکان بسیاری ازین طایفه عالیشان در ولایت ماوراء النهر و خراسان توطن داشتند و اعلام دین داری و رایات پرهیزکاری می افراشتند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویلست لاجرم بر بیان شمه از حال زمرهٔ ازیشان اختصار کرده خواهد شد و من الله الاعانة والتوفیق مولانا فتح الله تبریزی در صنوف علوم محسوس و منقول ماهر بود و مدتی مدید در ملازمت سلطان سعید بلوازم منصب صدارت قیام می نمود با وجود اشتغال باین شغل گاهی بمراسم درس و افاده میپرداخت و طالب علمان از نتایج طبع نقادش محظوظ و بهره ور

و بهره ور میساخت و در سنهٔ سبع و ستین و ثمانمائه که سلطان سعید همت بر فتح شاهرخیه گماشته علم عزیمت بدانصوب افراشت مولانا فتح الله به بستن تخلیه
ولایت هراة رود بازداشت و مولانا کمالی بعضی آن مهم را فیصل داده بدار السلطنه هراة شتافت و در سیم ماه ربیع الآخر سنهٔ مذکوره وفات یافت مولانا
محمد جامی برادر افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی بود و نزد بعضی از علمای آن زمان در مطالعهٔ علوم بر آنجناب فایق مینمود مع ذلک در رعایت
تواضع و کسر نفس اوقات میگذرانید و گاهی بنظم اشعار آبدار مشغول میگردید و فاتش در سنهٔ اتفاق افتاده جناب افضل الانامی مرثیه در غایت بلاغت در
سلک نظم انتظام داده دو بیت از آن اینست نظم من بوده ام از جهان و گرامی برادری در کان فضل گرانمایه گوهری زانسان برادری که در اطوار
علم و فضل چون او نزاد مادر ایام دیگری مولانا شرف الدین عبد القـ ـادی علوم معقول و مشروع و جامع اصول و فروع بود و در نظم
اشعار از سایر بلغا روزگار در میدان تفوق قصب السبق می ربود آنجناب در فن انشا و علم سیاق نیز مهارت داشت و گاهی همت بر ترتیب اکسیر و تحقیق
اسباب کیمیا می گماشت بشرف گذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ مقدسهٔ خیر الانام علیه الصلوة و السلام مشرف و معزز گشته بود و در رجب سنهٔ ۸۶۹
در بلدهٔ فاخرهٔ هراة از عالم رحلت نمود چنانچه برادر خوردترش مولانا کمال الدین عبد الرزاق در مطلع سعدین نوشته کلام افسوس از شریف دین از تاریخ سال
وفاتش خبر داد و نعشش در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد مولانا معین الدین تونی از اکابر علمای زمان سلطان سعید بمزید علم و دانش امتیاز
تمام داشت و همواره اعلام افاده و نشر علوم دینیه می افراشت و جمعی کثیر از طلبه ملازمت درس آنجناب مینمودند و از مآثر طبع شریفش محظوظ و بهره ور
میبودند و فاتش در شهور سنهٔ واقع گشت و نعشش در مزار چهل گزی بوقوع پیوست شیخ صدر الدین رواسی از خلفای شیخ زین الدین خوافی حاوی
علوم ظاهری و جامع فنون باطنی بود و در اوایل حال چندین سال در مدینهٔ طیبه اوقات گذرانید و در ولایات مصر و شام اربعینات برآورد و چون از
عربستان مراجعت نمود در ولایت اسفراین که منشا و مولدش بود ساکن شد و بارشاد مشغول گشت و در زمان سلطان سعید از اسفراین بدار السلطنه
هراة خرامیده رحل اقامت انداخت و آن پادشاه صاحب تایید آنجناب را منظور نظر عاطفت و احسان ساخت و فاتش در عاشر ماه رمضان
سنهٔ احدی و سبعین و ثمانمائه اتفاق افتاد و سلطان سعید مشایعت جنازه فرموده بر وی نماز گذارد و پسرش شیخ قطب الدین محمد رضا لوازم عزا رسانید
و شیخ قطب الدین والد مرحوم خود را بجوی برده در خانقاهی که ساخته او بود مدفون گردانید مولانا جلال الدین لطف الله از اصناف علوم
بهره ور بود و سالها در مملکت بخارا بلوازم منصب قضا قیام مینمود و فاتش در بیستم ذیحجه سنهٔ احدی و سبعین و ثمانمائه در دار السلطنه هراة اتفاق افتاد
و اولاد عظامش شرف جهان مولانا جمال الدین عبد الرحیم صدر و جناب امارت مآب امیر نظام الدین عبد الوهاب بمراسم تعزیت داری اقدام
فرمودند و سلطان سعید بمجلس عزا تشریف برده ایشان را پرسش نموده خلع فاخره پوشانید نعش مولانا لطف الله را از هراة بخارا نقل کردند و در موضعی
مناسب بخاک سپردند شیخ کمال تربتی سرآمد ظرفا و خوش طبعان ولایات خراسان بود و در فن شعر و معما وقوفی تمام داشت در اواخر اوقات
حیات سفر حجاز اختیار کرده بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ رسول علیه السلام فایز شد و چون از آن سفر مراجعت نمود در قصبهٔ تربت
که مولدش بود وفات یافت سید کمال کجکولی در شعر مرتبهٔ مهارت داشت که بقول مشهور صد هزار بیت بر صحیفهٔ روزگار نگاشت و او را
قصیده ایست که دوازده بیت مصنوع اما ابیات آن استخراج ملیون نمود مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم
قلم خجسته رقم گردانیده که از بدایع اشعار سید کمال آنچه مشاهدهٔ من شده آنست که در مرثیهٔ خواجه ابو نصر پارسا قصیدهٔ نظم کشیده که چند
بیت آن قصیده از این قبیل بود که از هر مصراع آن تاریخ فوت خواجه مستفاد میشد و چند بیت تمام از آن تاریخ خبر میداد و چندبیتی دیگر آن صنعت داشت
که از هر بیتی سه چهار تاریخ بیرون می آمد و اصلا در معانی ابیات آن قصیده خللی واقع نبود و این مطلع از جملهٔ منظومات سید کمال است بیت
ای روشنی از نور رخت دیدهٔ جان را بر خاک نشانده قد تو سرو روان را و سید کمال در بلخ ساکن بود و بهمدران ولایت از عالم انتقال نمود
مولانا فاضل در سلک افاضل علمای سمرقند منتظم بود و بر شرح شمسیه حاشیه تصنیف فرمود خواجه مؤید دیوانه در سلک اولاد عظام
شیخ واجب الاحترام افتخار اهل سلوک و سیر سلطان ابو سعید ابو الخیر انتظام داشت و بواسطه نثار جنون پیوسته نقش سلطنت بقلم خیال بر صحیفهٔ
ضمیر مینگاشت و نزد خویشان و مریدان آن معنی را ظاهر ساخته ولایات خراسان را بر ایشان بخشش میکرد و در آن اوقات که میان خسرو منصور

ابوالغازی سلطان حسین میرزا و میرزا سلطان ابوسعید مخالفت بوقوع انجامید این مطلع نظم آورد بیت چشم وا دیدیم از ان شمع سعادت پرتو که جهان
به پدر روشنی از سر نو و این معانی بعرض سلطان رسیده فرمود تا بطریقه نهانی خواجه را شهید گردانیدند **خواجه مؤید مهنه** بعلوم ظاهری و
باطنی موصوف بود و از سایر اولاد سلطان ابوسعید ابوالخیر بمزید فضل و کمال ممتاز و مستثنی میبود همواره بوعظ و ارشاد فرق عباد مشغولی میکرد و سلطان
سعید نسبت بآنجناب شرایط تعظیم و احترام بجای می آورد و انتقال خواجه مؤید در شهور سنه اتفاق افتاد و از منظوماتش مطلعی بخاطر بود که بحکمته مؤید
تقریر آن زبان گشاد بیت از مه رو یتو آئینه جهان ساخته اند وانگه ان آئینه جان را نگران ساخته اند **خواجه یوسف برهان** در سلک
احفاد شیخ الاسلام احمد جام منتظم بود و در طریق فقر و تجرد سلوک مینمود از فن موسیقی وقوفی تمام داشت و گاهی بنقش تالیف و نظم اشعار بر لوح
خاطر مینگاشت از مصنفاتش رساله مشتمل بر منشآت اکابر سلف در میان مردم مشهور است و از اشعار آبدارش این بیت در مجالس النفایس مسطور
بیت رسید موسم شادی و ذوق و عیش و طرب اگر گدا بمراد دلی رسد چه عجب **خواجه مولانا سمرقندی** ولد ارشد خواجه عصام الدین
بود و مانند پدر خویش سالها بامر شیخ الاسلامی ماوراءالنهر مشغولی مینمود از کسب علوم بهره تمام داشت و در تفصیل مهمات شرعیه نقش امانت و دیانت
بر صحایف خواطر مینگاشت چون آنجناب در هواداری سالک طریق سرافرازی میرزا عبدالله شیرازی مبالغه تمام میفرمود در وقتی که سلطان سعید
مملکت سمرقند استیلا یافت متوهم شده عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و میرزا ابوالقاسم بابر بتعظیم و تکریم خواجه مولانا قیام نموده ابواب لطف
و انعام بر روی روزگارش برگشاد و بعد از چند سال آنجناب در بلده هراة معزز و محترم اوقات گذرانید بنابر استدعاء سلطان سعید عنان
مراجعت بوطن اصلی انعطاف داد و در اواخر اوقات حیات کرت دیگر بدارالسلطنه هراة آمده روز یکشنبه نهم شوال سنه ست و سبعین
و ثمانمائه در مدرسه امیر چقماق شامی وفات یافت **سید برهان الدین خاوندشاه** نسب شریف آنحضرت بچهار واسطه
بخاوند سید اجل بخارائی که در سلک اعاظم سادات ماوراءالنهر انتظام داشت اتصال می یابد و سلسله آبا و اجداد سید اجل بزید بن امام زین العابدین
علیهما السلام منتهی میگردد و پدر عالی گهر امیر خاوندشاه کمال الدین محمود نام داشت و چون سید محمود بریاض رضوان انتقال نمود سید خاوندشاه در
صغر سن بود و بواسطه نوایب روزگار از وطن مألوف سفر کرده در قبة الاسلام بلخ روی بتحصیل علوم و اکتساب فنون محسوس و مفهوم آورد و
باندک زمانی در سلک اعاظم دانشمندان زمان انتظام یافته بسلوک راه آخرت مشغول گشت و از بلخ سفر فرموده خود را بصحبت مشایخ
عظام هراة رسانید و شیخ بهاءالدین عمر نسبت بآنحضرت محبت بینهایت داشت چنانچه در حین مرض وصیت فرمود که امیر خاوندشاه
بر من نماز گذارد و هم در آن ایام روزی آنحضرت را مخاطب ساخته گفت که سید میخواستیم که با هم باشیم اما سلطان احمد خضرویه گریبان شما را گرفته
بجانب خود کشید و آنجناب بعد از فوت شیخ بهاءالدین عمر از هراة ببلخ مراجعت فرمود و در سنه وفات یافت و در پیش روی سلطان احمد
خضرویه مدفون شد و از آنحضرت سه پسر ماند امیر خواند محمد که والد بزرگوار والده مسود اوراق است و سید نظام الدین سلطان احمد که سالها در ملازمت
سلطان بدیع الزمان میرزا بمنصب صدارت داشت و سید نعمة الله که مجذوب متولد شده بود و از وی خوارق عادات ظهور مینمود
شیخ نورالدین محمد ولد امجد شیخ بهاءالدین عمر بود و سلطان سعید در تعظیم آنجناب مبالغه بسیار میفرمود و وفاتش در صبح جمعه بیست و نهم ماه
رمضان سنه ثمان و ستین و ثمانمائه و خالش شیخ جلال الدین محمود شاه بروی نماز گذارد و در حظیره والد خود مدفون شد **قاضی قطب** روی نمود
الدین احمد بن مولانا نورالدین محمد بن قاضی جلال الدین محمود امامی مرجع اکابر خراسان و ملاذ علمای اقطار جهان بود و از اواخر زمان
دولت خاقان سعید میرزا شاهرخ تا اوان سلطنت خسرو منصور سلطان حسین میرزا در دارالسلطنه هراة بلوازم امر قضا اشتغال داشت و در تفصیل قضایا پیرایه
بدستور آبا و اجداد بزرگوار خویش در طریق امانت و دیانت سلوک مینمود مع ذلک بامر درس و فتوی و نشر علوم دینیه میپرداخت و همواره طلبه را
از فواید ذهن وقاد و مآثر طبع نقاد مستفید و بهره ور میساخت وفاتش در غره شوال سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه بخطیره والده سلطان حسین میرزا در محل طعام
خوردن بعلت فجاة اتفاق افتاد و در مزار علامه رازی مدفون گشت **مولانا قطب الدین یحیی** ولد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا سعید الدین
مسعود تفتازانی بود و از اواخر زمان اقبال خاقان ستوده خصال شاهرخ میرزا تا اوان استقلال خسرو حمیده افعال سلطان حسین میرزا بلوازم منصب شیخ

شیخ الاسلامی مشغولی مینمود از علوم دینیه بهرهٔ تمام داشت و همواره نقش افاده بر لوح خواطر طلبه مینگاشت قضایاء شرعیه را در کمال دیانت بتفصیل میرسانید هرگز خیال مداهنه و ملاحظه بر ضمیر منیر نمیگذرانید وفاتش در روز دوشنبه بیست و چهارم ذیحجه سنه سبع وثمانین وثمانمائه اتفاق افتاد و در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری مدفون شد **سید صدر الدین ابراهیم قمی** از جملهٔ اعاظم سادات صاحب سعادت بود و همواره با سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید مصاحبت مینمود گویند در روزی که سلطان سعید بقتل میرزا سنجر فرمان داد سید ابراهیم در پایهٔ سریر سلطنت مصیر سر برهنه کرده خون آن پادشاه زاده طلبید و سلطان بانگ بر آنجناب زده آن التماس را بسمع قبول نشنید و روز دیگر در خلوتی سید را طلب نموده زبان عذرخواهی بر گشاد و گفت میرزا سنجر لشکر جمع کرده باتفاق جمعی دیگر از مخالفان متوجه استیصال نهال ما بود و چون ایزد تعالی او را در قبضهٔ اقتدار ما گرفتار ساخت اطلاقش سبب فتنه و فسادی مینمود بنابران دیروز درخواست شما را بسمع رضا نشنودم سید ابراهیم بنابر آزاری که در خاطر داشت جواب داد که موجب کشتن میرزا سنجر بوضوح پیوست اما امیدواریم که آن میرزا ل فقیر یعنی گوهرشاد آغا که پناه کرده بود که در ماه مبارک رمضان او را بقتل رسانیدند سلطان سعید از شنیدن این سخن کنایت آمیز متغیر و متاثر گشته از مجلس برخواست انتقال سید ابراهیم بجنات نعیم در اوایل دولت خسرو منصور سلطان حسین میرزا روی نمود

مولانا شمس الدین علی الفارسی اعلم فضلاء زمان و افضل علماء دوران بود و سلطان سعید نسبت بآنجناب التفات و عنایت بسیار میفرمود و چون نسبش بمولف کشف کشاف میر سید صاحب کشف مشهور گردید سالها در بلده هراة در مدرسهٔ شریفهٔ غیاثیه بتدریس و افاده اشتغال داشت و نقوش دقایق طبع نقاد و ذهن وقاد بر صحایف ضمایر طلبهٔ علوم مینگاشت و بعد از فوت سلطان سعید و طلوع آفتاب دولت سلطان حسین میرزا آنجناب مولوی چندگاهی بنوشتن تاریخ وقایع آنحضرت مشغولی کرد و بالاخره از خدام بارگاه سلطنت رنجیده بحصار شادمان شتافت و پرتو نوازش عواطف میرزا سلطان محمود بر وجنات احوالش تافته و بهمدران ولایت ساکن بود تا آن زمان که از جهان گذران رحلت نمود **مولانا عصام الدین داود خوافی** در علم و کمال یگانهٔ زمانه بود و مدتی در دار السلطنه هراة بلوازم افاده قیام مینمود و بنابر آنکه بفصاحت بیان و طلاقت لسان اتصاف داشت و مسایل دقیقه را بعبارات قریب الفهم بر صحیفهٔ ضمیر طلبه مینگاشت در مجالس درس آنجناب ازدحام تمام بوقوع انجامید و این معنی موجب رشک و حسد سایر علماء خراسان گردید در اثناء آن سلطان سعید از مولانا کمال الدین شیخ حسین پرسید که از دانشمندان خراسان سزاوار تعلیم سلطان محمود میرزا کیست جناب مولوی جواب داد که مولانا داود و میرزا سلطان ابوسعید مولانا داود را باستادی قرة العین سلطنت نامزد نمود و هرچند جناب افادت مآب از تکفل آن امر ابا نمود بجائی نرسید لاجرم بناکام سلوک طریق ملازمت اختیار کرده بعالی منصب صدارت منصوب شد و تا اواخر ایام حیات در خدمت سلطان محمود میرزا میبود و وفاتش در سنه بولایت حصار شادمان روی نمود از مولفاتش حاشیهٔ شرح شمسیه در میان طلبه مشهور است **مولانا قطب الدین النسفی** در علم طبابت از اکثر اطباء زمان مهارت بیشتر داشت و در سلک خواص بارگاه سلطان سعید منتظم بوده علم تقرب می افراشت مدتی بلوازم شغل مهرداری قیام مینمود و بجهت مهر کردن فرامین مطاعه هر صباح پیش از اکثر ارکان دولت با آنحضرت ملاقات میفرمود و بعد از شهادت آنخسرو صاحب سعادت چندگاه در حبس میر حسن بیک اوقات گذرانید و چون از آن قید نجات یافت بروم رفته ملحوظ عین عنایت سلطان محمد رومی گردید و مدتی در آستان آن قیصر دولت و اقبال بسر برد و چون متقاضی اجل در رسید نقد حیات بقابض ارواح سپرد **مولانا لطفی** بلطف طبع و حسن خلق از شعرای سخن آرا ممتاز و مستثنی بود و بزبان ترکی و فارسی اشعار دلفریب نظم مینمود در مجالس النفایس مذکور است که مولانا لطفی در سن نود و نه [illegible] در ریعان اقبال در سلک نظم کشید و شعراء زمان بتتبع آن قصیده نموده هیچکدام از عهدهٔ جواب مطلعش بیرون نتوانستند آمد و آن مطلع اینست بیت از زلف شب مثالت سایه پرور آفتاب شام زلفت را بجای ماه در بر آفتاب و مولانا لطفی در اواخر ایام زندگانی این مطلع را که بیت گر کار دل عاشق با کافر چین افتد هم زانکه سیه خوئی بی مهر چنین افتد منظوم ساخته بود بحضرت حقایق پناهی افضل الانامی نور الدین عبد الرحمن الجامی برده التماس نمود که آن را غزل ساخته در دیوان خود درج نمایند و آنجناب این ملتمس را مبذول داشت و مولانا لطفی در جوانی نخست بتحصیل علوم قیام نمود و بعد از آن روی بسلوک طریق درویشان آورده در آن روش ثابت قدم میبود تا وقتی که از عالم رحلت نمود **مولانا شمس الدین محمد بخاری** بمولانا محمد معمائی مشهور بود و سالها در رعایت اختیار صدارت میرزا بابر مینمود و در ملازمت میرزا سلطان ابوسعید نیز اعتبار تمام داشت و پیوسته الفاظ مهر آمیز و سخنان فرح انگیز بر لوح ضمایر

میکاشت و در وقتی که میرزا ابوالقاسم بابر در شیراز بود بر سر مزار خواجه حافظ گنبدی عمارت فرمود و یکی از ظرفاء شیراز بر دیوار آنخانه نوشت که بیت اگرچه جملهٔ اوقاف شهر غارت کرد خداش خیر دهاد آنکه این عمارت کرد و در روزیکه خدمت صدارت مآبی میرزا بابر را بآن منزل برده ضیافت میکرد چشم پادشاه بران نوشته افتاده با مولانا مطایبه بسیار فرمود و در آن اوان که سلطان سعید بولایت عراق و آذربایجان در آمد مولانا محمد را جهت تبلیغ رسالت نزد حاکم شیراز که دم از مخالفت میزد ارسال داشت و در اثناء راه جمعی از سپاه ترکمان او را گرفته نزد امیر حسن بیک بردند و پادشاه بنا بر شفاعت مولانا صدر الدین محمد طبیب خون مولوی را بخشیده او را مقید نگاه میداشت تا زمانی که خاطر از مهم میرزا سلطان ابوسعید فارغ گردانید آنگاه شرف اجازت ارزانی فرمود و مولانا محمد بهراة آمده با مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر و سایر ارکان دولت خسرو منصور سلطان حسین میرزا آغاز مصاحبت کرد و در اواخر اوقات حیات مصحوب محمد سلطان میرزا که خواهرزاده خسرو منصور بود و بکیچیک میرزا اشتهار داشت بحجاز رفت و بشرف گذاردن حج اسلام فایز شده در وقت مراجعت بجوار مغفرت حضرت ایزدی پیوست **مولانا عبد الحی منشی** در خط تعلیق سرآمد خوش نویسان متقدمین و متاخرین بود و در زمان سلطان سعید مدتی مدید صاحب دیوان انشا بود و بنوشتن مناشیر مطاعه قیام مینمود و بعد از وقوع وقایع منظور نظر تربیت امیر حسن بیک شده تا آخر حیات در ملازمت سلاطین آق قویونلو بهمان منصب اشتغال داشت و همواره رایت نیابت و تقرب می‌افراشت **مولانا کمال الدین شیخ حسین** اشتهار آن افتخار علماء عظیم المقدار بکمال علم و دانش در اقطار امصار بمرتبه ایست که احتیاج بشرح و بیان ندارد و اعتبار آن استاد فضلاء بلاغت دثار در زمان سلطان سعید بمثابه بود که قلم و زبان بتبیین آن کما ینبغی محال میشمارد و در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام منصب احتساب و منع و زجر اصحاب فسق و فجور من حیث الاستقلال تعلق بآنجناب داشت و در تمشیت آن امر بر وجهی آثار اقتدار ظاهر ساخته بود که هیچکس از اعیان روزگار خیال ارتکاب شراب در حواشی ضمیر نمیگذاشت و سلطان سعید در سایر امور شرعیه پیوسته با مولانا کمال الدین شیخ حسین مشورت مینمود و در اکثر احوال از سخن و صوابدید آن قدوهٔ اهل کمال تجاوز نمینمود و جناب مولوی برحسب فرمان واجب الاذعان دایم الاوقات همت بر استکشاف حالات صناع و محترفات میگماشت و امیر تومان دار السلطنه هراة در استخلاص مقرریات جماعات و حواله اخراجات مطلق العنان نمیگذاشت بلکه مقرر کرده بود که مادام که بروات به ثبت آنجناب نرسد هیچکس از بازاریان فلسی بکسی ندهد و این قاعده تا آخر ایام حیات سلطان سعید استمرار یافت و ایضاً مولانا شیخ حسین در زمان دولت ابوالغازی سلطان حسین میرزا چند گاهی محتسب بود و میرزا کیچیک جهت تلمذ بدرس آنجناب می‌شتافت اما بدستور پیشتر اعتبار و اقتدار نداشت در شهور سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت **خواجه ناصر الدین عبید الله** از تمامی مشایخ ترکستان و اکابر ماوراء النهر بمزید جاه و جلال و افزونی اتباع و اموال ممتاز و مستثنی بود در جوانی از مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام الدین خاموش ارشاد یافته بسلوک مشغولی نمود و باندک زمانی پرتو انوار عنایت الهی باطن فرخنده میامنش را باشعه فیوضات نامتناهی روشن ساخته چراغ ولایت برافراخت و بهدایت سرگشتگان بادیه غوایت پرداخته خرمن هستی ارباب بدعت از شعشعهٔ لوامع شریعت بسوخت عتبه کعبه مرتبه اش ملاذ سالکان مسالک دین پروری گشت و آستان کرامت آشیانش تاج مباهج سروری شد سلاطین زمان و خواقین نافذ فرمان از بدایت بلاد ترکستان تا نهایت امصار عراق و آذربایجان نسبت بآنجناب ارادت و اخلاص تمام می‌ورزیدند و هر سخنی که از وی می‌شنودند مانند دُر مکنون زیب گوش هوش ساخته خلاف رای صوابنمایش را محال میپنداشتند بتخصیص سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید که در تمشیت امور ملک و ملت پیوسته با حضرت خواجه مشورت میکرد و از غایت نیازمندی گاهی پیاده برابر اسپش رفته لوازم کمال ارادت بجای می‌آورد و اولاد امجاد آنحضرت نیز اقتدا بسنت پدر بزرگوار خود نموده از جادهٔ متابعت حضرت خواجه تجاوز جایز نمیداشتند و پیوسته همم عالیه بر تعظیم شان و تسمیه مکانش می‌گماشتند حکایت مشهور است و بر السنه و افواه ثقاة مذکور که نوبتی عمر شیخ میرزا و سلطان محمود میرزا بایکدیگر اتفاق نموده لشکر بسمرقند کشیدند و سلطان احمد میرزا از شهر بیرون رفته مقابله و مقاتله برادران را پیش نهاد همت ساخت و در روزی که هر دو سپاه در برابر یکدیگر صف قتال بیاراستند ناگاه خبر رسید که خواجه ناصر الدین عبید الله بدان معرکه تشریف می‌آورند و آن سه پادشاه جهت حرمت آنحضرت عنان کشیده دست باستعمال آلات قتال نبردند تا معلوم شود که سبب آمدن

آمدن خواجه حقیقت و بهمان لحظه خواجه عبید الله بدان جا رسیده بزلال موعظه و نصیحت نایرهٔ قتال و جدال را انطفا داده و هر سه پادشاه را بصلح و صفا
ساخته فرمود تا درمیان میدان شامیانه برافراشتند و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود و میرزا عمر شیخ از صفوف لشکر خویش جدا شده بدان
جا رفتند و بر یک زلیچه نشسته در حضور خواجه عهد و پیمان در میان آوردند که من بعد با یکدیگر در مقام وفاق بوده پیرامن نفاق نگردند آنگاه هر یک بسپاه
خود پیوسته بولایات خویش رفتند و تا آخر ایام حیات بر جادهٔ موافقت ثابت بودند وفات حضرت خواجه عبید الله در سمرقند فی شهور سنه
ست و تسعین و ثمانمائه دست داد و بعد از فوتش باندک زمانی جمعیت مردم ماوراء النهر به پریشانی تبدیل یافته صنوف محنت و بینوایی روی
بدیشان نهاد مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ وفات خواجه عبید الله گوید قطعه خواجهٔ خواجگان عبید الله مرشد سالکان
راه یقین شد بخلد برین که در فوتش سال تاریخ گشت خلد برین از حضرت خواجه عبید الله دو پسر هدایت سیر بیادگار ماند خواجه محمد عبید الله
که بخواجه کلان اشتهار دارد و خواجه قطب الدین یحیی و ممکن است که اگر خامه سخن نگار توفیق یابد در اثنای اخبار سلاطین ماوراء النهر احوال آن دو بزرگ
حمیده خصال شمهٔ بر صحایف روزگار نگارد تتمیمه چون قلم سوده رقم بمداد ترشحات مداد احوال میرزا سلطان ابوسعید و اولاد امجاد آن
خسرو شهید را بذکر بعضی از مشاهیر سادات و مشایخ و علما و فضلا مزین گردانید وقت آن در رسید که از شمایم گلزار اخبار خاقان منصور کامکار و
سلطان مؤید ذو اقتدار جمشید حشمت فریدون لوا اسکندر همت کسری عطا معز السلطنة و الخلافة ابی الغازی سلطان حسین میرزا مشام مستنشقان ریاض
فضل و کمال را معطر گرداند و از نسایم آثار بدایع اطوار آن پادشاه معدلت دثار فضای راحت فزای این صفحات لطافت صفات را در طراوت
و صفا بساحت فردوس بنضارت سپهر اعلی رساند بیت کنم گنجی از کان ادراک پر چو فیروزه فیروزه تری چو در و بنابر آنکه تحریر نام نامی آن
خاقان گرامی در اثنای تقریر حکایات بی تصدیر باوصاف و القاب از رعایت حسن ادب دور بود و در هر موضع که آن اسم شریف مذکور گردد
تصور ایراد اوصاف و القاب مفضی بتطویل و اطناب میشود و بخاطر فاتر چنان رسید که در اکثر محال از آن خسرو ستوده خصال بخاقان منصور تعبیر نماید تا بجهة تکرار
ایراد مدح و ثنا مطالعه کنندگان را کلال و ملال نیفزاید و سبب اختیار لفظ خاقان منصور بر سایر الفاظ مناسبه آنکه پدر عالی گهر آن پادشاه عالیجاه موسوم
بمنصور بود و ایضاً در جمیع معارک و مقاتلات آنحضرت بنصرت اختصاص یافته دست عنایت مهیمن بیچون ابواب ظفر و فیروزی بر روی روزگار
همایون آثارش برگشود چنانچه در ضمن حکایات آینده این دعوی بثبوت خواهد رسید و کیفیت فتوحات آن خاقان پسندیده صفات مشروح و معروض
خواهد گردید و التوفیق من الله تعالی و هو القادر علی ما یشاء **ذکر مجملی از احوال و اوصاف خاقان منصور مظفر لوا معز السلطنة و الخلافة**
ابو الغازی سلطان حسین میرزا مشاطهٔ رخسار ابکار سخن و پیرایه بند عذار حکایات نو و کهن جواهر منثور خاقان منصور را برین منوال بر منصهٔ
ظهور می آورد که آن سالک طریق پادشاهی مؤید بود بتاییدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی در سپهر جود و سخا مصراع چو خورشید
تابنده و افر عطا و در آسمان مهر و وفا چو بدر درخشنده روشن لقا بهار ایام دولتش چون ایام بهار خرم و خرمی هنگام سلطنتش باسند هنگام
خرمی دور از غم از رشحات غمام عدل و احسانش گلشن مملکت از فیض سلسبیل ناضر و ریان و از نسمات گلزار فضل و امتنانش نهال اقبال امثال طوبی از رشحات چون بهشت
آب کوثر سرسبز و سایه گستر از شمایم مکارم اخلاقش دماغ آمال عطر سای و از نسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجت افزای در معرکهٔ شجاعت و دلاوری
از کمال جلادت و میدان داری روح رستم خجل ساختی و در میدان محاربت و تیغ گذاری از صعوبت شمشیر و خونریزی بنیاد دشمنان منهدم یافتی نوائر را
برانداختی از سهم گرز گران سنگش کیوان بر سپهر هفتم اضطراب نمودی و از بیم پیکان تیر خدنگش چشم مریخ شبی بر بستر فراغت نغنودی شمشیر آبدارش چون دریای بیجا
همه وقت بکین خصم سر رسیده و شعلهٔ سنان خونبارش در صحرای وغا مدام خرمن حیات اعدا محترق میگردانید بزم عیش و نشاطش بهشت وش بجوانان
حور عذار آراسته و مجلس عشرت و انبساطش همچون گلستان ارم از نقار خار آزار پیراسته طبع نقادش در صفا و حدت غیرت افزای آب و آتش
و نتایج ذهن وقادش در حسن بلاغت لسان سحبان سحبان مطبوع و دلکش **بیت** پیش طبع پاکش آب افسرده پیش فهم تیزش آتش مرده و در وقت
تمکن بر تخت سلطنت و جهانبانی مقتضای عدالت بجای آورده نقش وجود اهل تکبر و تعدی را بتیغ سیاست از لوح هستی سترده و هنگام اظهار تواضع
و فروتنی اقتدا بسنت سنیهٔ خیر البریه نموده بر طبق انما انا بشر مثلکم خود را با ملازمان آستان خلافت آشیان یکسان شمردی در تقویت ارکان شریعت غرّا

وبمشیت مهام ملت بیضا بقدر امکان لوازم سعی واهتمام مرعی داشتی وهمواره همت عالی نهمت برانهدام قواعد بدعت واستیصال اهل ظلم وضلالت
گماشتی ودر رعایت جانب سادات عظام وعلماء اسلام وفضلاء روزگار وشعراء بلاغت شعار هرگز تغافل واهمال ننمودی ودر انجاح ملتمسات ووصول
سیور غالات وانعامات این زمره کریمه همواره احکام مطاعه مبذول فرمودی در هفته دو نوبت بروز دوشنبه وپنجشنبه قضاة وعلماء بمجلس شرف اعلی
طلبیدی ومهمی که روی نمودی بمقتضای فتوی ائمه دین بتفصیل رسانیدی بصحبت درویشان وگوشه نشینان ومجالس وعظ بسیار تشریف بردی وتعظیم واحترام
مشایخ اسلام ووعاظ شیرین کلام را بر ذمت همت عالی نهمت واجب ولازم شمردی بناء بقاع خیر از مساجد ومدارس وخوانق وارسطه بغایت مایل
راغب بودی ونصبات معموره ومستغلات مرغوبه از خالص اموال خویش خریده وقف نمودی در تعمیر قصور دلگشای وعمارات فرح افزای سعی
واهتمام کردی در طرح باغات وبساتین ونصارت اشجار ورباحین بنفس نفیس لوازم جد واجتهاد بجای آوردی از اوایل شمیم نسیم صبای صبی وعنفوان
احوال نشو ونما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری برلوح خاطر نگاشتی واز غایت علو همت در صغر سن سلاطین ذو شوکت وخواقین صاحب حشمت را
معدوم ونابود انگاشتی بنا علی هذا در شهور سنه احدی وستین وثمانمائه با وجود چندین پادشاه عالیجاه که در بلاد خراسان نافذ فرمان بود بنه در بلده
مرو بر زین ملک ستانی نشسته خروج کرد وروزی چند آن بلده فاخره را ضبط نمود وبواسطه بیوفائی بعضی از امراء روی بصحرا وبیابان آورد ودر ذی حجه
سنه ۸۶۲ دارالفتح استراباد از حسین سعدلو که خویش میرزا جهانشاه بود انتزاع نمود وچون سلطان سعید متوجه آنجانب گشت مصلحت در مقابله ومقاتله
ندیده بصوب اوباق توجه نمود ودر سنه ۸۷۳ که واقعه شهادت سلطان سعید بوقوع انجامید بعنان ظفر وتایید بدار السلطنه هرات شتافته تسخیر آن بلده
فاخره ملاذ عالیش را بسهل وجهی میسر گردید ودر روز جمعه عاشر ماه رمضان سال مذکور خطبه وسکه بنام نامی والقاب گرامی خاقان منصور زیب وزینت
گرفت وبرشحات سحاب معدلت آنحضرت نایره فتنه وفساد که در اطراف دیار خراسان اشتعال یافته بود صفت تسکین پذیرفت ودر سنه اربع
وسبعین وثمانمائه میان خاقان منصور ومیرزا یادگار محمد در موضع چناران مقابله ومقاتله بوقوع پیوست ونسیم نصرت وظفر بر پرچم علم آنحضرت وزیده سپاه
میرزا یادگار محمد از صدمه حمله بهادران موکب همایون درهم شکست اما در اواخر همین سال میرزا یادگار محمد بمدد امیر حسن بیگ مستظهر شده روی بدار السلطنه
هرات نهاد ودر محرم الحرام سنه خمس وسبعین وثمانمائه بر آن بلده استیلا یافته خاقان منصور عنان عزیمت بطرف میمنه وفاریاب انعطاف داد وبعد از انقضاء چهل روز
بار دیگر برفاقت فتح وظفر مستقر دولت واقبال ایلغار نمود ودر شب بیست وسیم صفر نزدیک بوقت سحر بباغ زاغان در آمده میرزا یادگار محمد را
بجهان جاودان روان فرمود ودر اواخر همین سال در موضع چلکین میان خاقان دشمن شکن وسلطان محمود میرزا مقاتله دست داد وآفتاب فتح ونصرت
از مطلع اقبال آنحضرت طالع شده میرزا سلطان محمود روی بهزیمت نهاد وپس از آن از کنار آب آمویه تا ولایت سمنان در تحت تصرف خاقان منصور قرار
گرفته تا شهور سنه اثنین وتسعمائه در غایت دولت واقبال ونهایت جاه وجلال اوقات خجسته ساعات بعیش ونشاط مصروف داشت ودر خلال
آن اوقات بجهة عارضه مفاصل جام پایهای پادشاه کردون غلام از رفتار باز مانده بر یک از اولاد امجاد آنحضرت خیال استقلال برلوح خاطر نگاشت
در شعبان سال مذکور در منزل پل چراغ میان آن چشم وچراغ دودمان صاحبقرانی وپسر بزرگترش میرزا بدیع الزمان نایره قتال التهاب یافت و
سلطان بدیع الزمان میرزا تاب مقاومت نیاورده بجانب قندهار شتافت وبرین قیاس چند کرت دیگر میان پدر وپسر گرد خلاف اتفاق افتاده
بالاخره صورت ... نمود وبدیع الزمان میرزا بحکومت مملکت بلخ وتوابع تا کنار آب مرغاب قانع گشته بعد از آن طریق مخالفت نپیمود ودر سنه ۹۱۱
خاقان منصور بعزم رزم ابو الفتح محمد خان شیبانی که بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته بود از دار السلطنه هرات نهضت فرمود وبعد از وصول بمنزل
بابا الهی بتقدیر الهی مرض موت عارض ذات آن مهر سپهر شاهی گشته در آخر روز یازدهم ذی حجه مذکوره بریاض جنان انتقال نمود وآنحضرت نزدیک
بهفتاد سال در دار ملال اقامت داشت وبر سبیل استقلال در خراسان وطخارستان وقندهار وسیستان ومازندران سی وهشت سال رایت دولت
واقبال برافراشت خواجه عبد الله خطیب وخواجه شمس الدین محمد مروارید وخواجه علاء الدین علی الصانعی وخواجه سیف الدین مظفر شبانکاره وبرادرش
خواجه غیاث الدین منصور وخواجه معز الدین حسین وخواجه قوام الدین نظام الملک خوافی وخواجه عماد الاسلام وخواجه افضل الدین محمد کرمانی
وبرادرش خواجه امین الدین محمود وخواجه علاء الدین علی بیکال وخواجه جمال الدین عطاء الله وخواجه نعمة الله سرخ وسید زین العابدین وخواجه جلال الدین

باندک

جلال الدین قاسم تخودی در سلک وزراء خاقان مظفر لوا منتظم بودند و سید نظام الدین مرحمة الله خودی الملکی و مولانا قطب الدین محمد الخوافی و خواجه کمال الدین
حسین کرمکی و سید شمس الدین محمد اندجانی و خواجه غیاث الدین عادلشاه کیلانی و خواجه شهاب الدین عبدالله المروارید و قاضی برهان الدین محمد مروزی و
میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد امین و سید غیاث الدین محمد مشهدی و مولانا غیاث الدین جمشید جلالی و خواجه شهاب الدین اسحق خوافی
و امیر کمال الدین حسین جلبی و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی بنوبت بدرجهٔ منصب صدارت آنحضرت صعود نمودند و چون (بعضی) سیر بوده خاقان
منصور سمت تحریر یافت خامهٔ سخن گذار عنان بیان بصوب تفصیل کلیات وقایع امور آنحضرت تافت و من الله الاعانة و التوفیق **گفتار در بیان شمهٔ
از علو نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت با سعادت آن پادشاه عالیجاه مظفر لوا** از کرایم
نعماء و جسایم آلاء که ایزد عز و علا بعضی از سلاطین عظام را بدان اختصاص بخشیده نعمت علم نسابست که ملتزم مکارم اخلاق و مستوجب محاسن آداب است بنا
علی هذا در تمامی ملل و ادیان اعیان عجم و عرب محافظت صحت نسب می‌نموده‌اند و بتعظیم شان و شکوه مکان آباء و اجداد مفاخر و مباهی می‌بوده‌اند و بی‌شائبهٔ
اشتباه خاقان منصور هم از جانب پدر و هم از طرف مادر خلاصهٔ دودمان صاحبقران بود و نقاوهٔ خاندان خواقین گیتی‌ستان زیرا که والد آنحضرت
آثار پسندیده اطوار الخسرو کامکار سلطان غیاث الدین منصور بن میرزا بایقرا بن عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان است و والدهٔ سلطان غیاث الدین
منصور قتلق سلطان بیگم بود و پدر قتلق سلطان بیگم امیرزاده اسکندر بود از قوم ایلچیکدای که نسبش بواسطهٔ چنگیز خان میرسد و مادر قتلق سلطان بیگم بی بی
فاطمه بود دختر امیر کیخسرو بن جنقل بن سودون بن بابت کیلکای بن تومنه خان و والدهٔ بی بی فاطمه قتلق خانم بود دختر ایسن تیمور خان که از اولاد چنگیز
خان است و مادر قتلق خانم بکینه خاتون بود که او را بی بی توحی بیر میگفتند و بی بی توحی دختر قدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین است و آن جناب
ولد شیخ عبدالواحد و شیخ عبدالواحد پسر خواجه عبدالهادیست و آنجناب خلف صدق مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری و مادر نیک
اختر خاقان منصور فیروزه بیگم است بنت امیرزاده سلطان حسین بن امیر محمد بیک بن امیر موسی که از قوم تایجوت بود و امیرزاده سلطان حسین پسر
مهد علیا آکه بیگم است بنت امیر تیمور گورکان و مادر بانوی عظمی فیروزه بیگم قتلق سلطان بیگم بود دختر میرزا امیرانشاه و مادر قتلق سلطان بیگم اوردن
سلطان بود دختر سونجمش خان بن دانشمندچه خان بن قیدو خان بن نور خان بن اوکدای قاآن مصرع کس را نبود چنین نسب در عالم و ولادت
با سعادت خاقان منصور در ماه محرم الحرام سنهٔ اثنی و اربعین و ثمانمائه در میان شرق و شمال دارالسلطنهٔ هراة نزدیک بسرپل توتکی در سرایی
که بدولتخانه اشتهار دارد اتفاق افتاد و شعشعهٔ آفتاب طلعت دولت همایون و انوار کوکب طالع روزافزونش تمامی ربع مسکون را صفت اضاءت
و نضارت داد و ماه منیر چون پرتو جمال جهان آرایش را دید دیگر از خورشید اقتباس نور نکرد و مشتری صافی ضمیر تا از فروغ ناصیهٔ بهجت افزایش بهره
ور گردید سرمایهٔ سعادت جاوید بدست آورد و هنوز آن غنچهٔ گلزار کامکاری از نسیم صباح صبی تمام شکفته بود که شمایم فرمانفرمائی از احوال و اقوالش بمشام
جان میرسید و هنوز آن نهال جویبار نامداری از لوامع انوار نشو و نما سر نکشیده بود که دلایل آثار جلادت بخش کشورگشائی از حرکات و سکناتش
ظاهر میگردید نظم همانا دم که گل بر فروزد بباغ شود بوی او عطربخش دماغ همانا دم که نماید از شرق مهر کند غرب را انوش از نور چهر و خاقان
منصور در ایام رضاع و اوان طفولیت در مهد سعادت و حجر تربیت والدین خویش اوقات خجسته ساعات میگذرانید و هر چند بزرگتر میشد
امارت جاه و جلال و امارات سعادت و اقبال از صفحات افعال و واردات اقوالش ظاهرتر میگردید و هر کس از اهل بدیدهٔ فراست
در جبین آن آفتاب طلعت مینگریست میدانست که عنقریب بر اوج کمال ترقی خواهد نمود و هر کس از اصحاب درایت بنور هدایت اخلاق حمیده و
اطوار پسندیده‌اش از شاهد میسر بود بخاطر میگذرانید که علی اسرع الحال مفاتیح اقبال ابواب امانی و آمال بر روی روزگارش خواهد گشود بیت
از آنکه نشان ضرب اعلاست بر چهرهٔ او چو نور پیداست **گفتار در بیان بعضی از حالات خاقان منصور در عنفوان اوان
جوانی و مشرف شدن آنحضرت بمصاحبت میرزا سنجر در عین نشاط و کامرانی** چون مدت هفت سال از سن شریف خاقان
منصور سپری گشته بود در سنهٔ ۸۴۹ سلطان غیاث الدین منصور متوجه جوار رحمت ملک غفور گشت و آن دریتیم صدف شرف بحبال
و دیگر مقیم دولتخانهٔ خویش بوده در وقتی که مانند ماه تمام چهارده منزل از منازل زندگانی طی نموده از زبان حال هاتف اقبال مضمون این مقال استماع فرمود

نظم ای چارده ساله قرة العین بالغ نظر علوم کونین فارغ منشین نه وقت بازیست وقت هنر است و کارسازیست با والدهٔ ماجده
خویش طریق مشورت سلوک داشت و بخدمت میرزا ابوالقاسم بابر شتافته نقش مصاحبت آنجناب بر لوح ضمیر نگاشت و میرزا ابوالقاسم بابر آنحضرت
منظور نظر اشفاق و مکرمت گردانیده و مواجب مناسب تعیین فرموده و بهره ور لطف محمدت و تفقدی تمهید بظهور رسانید و در شهور سنه ۸۵۹ که میرزا ابوالقاسم
بابر بهادر در ولایت سمرقند با میرزا سلطان ابوسعید مصالحه فرمود خاقان منصور بملاحظهٔ قرب قرابت بملاقات میرزا سلطان ابوسعید میل فرموده و از
میرزا ابوالقاسم بابر جدا شده بسمرقند شتافت و روزی چند پرتو انوار عاطفت سلطان سعید بر وجنات احوالش تافت مقارن آن حال میرزا سلطان
اویس بن میرزا محمد بن بایقرا خروج کرده رایت مخالفت برافراخت و میرزا سلطان ابوسعید بر سایر شاهزادگان بی اعتماد گشته خاقان منصور را با
کسی از اقربا ایشان در قلعهٔ سمرقند مقید و محبوس ساخت و ندانست که یوسف طلعتی را که عزیز مصر سلطنت میباید شد از کید اخوان و قید زندان مضرت
و زیان نرسد و سلیمان حشمتی را که بر تخت رتبت جهانبانی ملکگاه فرمان فرمای میباید بود از غدر دیو سیرتان و مکر بداندیشان متأثر نگردد بیت نافهٔ مشکین اگر
بند شکنی در صدد حصار سوی جهان پرواز جوید طیب جان افزای او القصه چون این خبر محنت اثر در دار السلطنه هرات بعرض مهد علیا فیروزه بیگم
رسید بمصحوب قافلهٔ غم و اندوه و بهمراه حریف ناله و آه متوجه سمرقند گردید و بعد از وصول بمقصد از سلطان سعید التماس تخلص ولد ارشد کرده ملتمس او مقبول مبدء دولت
افتاد و آن آفتاب عالمتاب از عقدهٔ کسوف بیرون آمده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف داد بیت منت خدای را که همایون کامیاب
از عقدهٔ کسوف برون آمد آفتاب و خاقان منصور در غایت سرعت و شتاب قطع منازل و مراحل کرده نوبت دیگر بخدمت
میرزا ابوالقاسم بابر استسعاد یافت و تا آخر ایام حیات آن فارس مضمار تفاخر در خدمتش بسر برد آنگاه بمرو شاهجهان شتافت میرزا معزالدین
سنجر بدیدهٔ بصیرت فر دولت و اقبال از ناصیهٔ حال آن خاقان ستوده خصال مشاهده فرموده مقدم شریفش را مغتنم شمرد و در نهایت اشفاق و عطوفت
صبیهٔ صلبیهٔ خویش را که پرده نشین حجلهٔ عفت بود و بیگه سلطان بیگم نام داشت بحبالهٔ نکاح درآورد و چند روز لوازم جشن و سور و
مراسم لهو و سرور مرعی بوده بساط نشاط و مجلس عیش و انبساط مبسوط و ممهد گشت و ساقیان سیمین ساق بار دیگر چون آفتاب جامهای شراب
ناب در گردش آورده صحبت آن وصلت همایون از منزل ناهید و عشرتگاه خورشید درگذشت از فروغ چهرهٔ ساقیان بزم طرب گلزاری بود
پر آب و تاب و از تاب شراب ناب رخسار خوبان لاله زاری مملو و لعابت سیراب مغنیان زهره وش نغمات دلکش و نواهای روح افزا بسازان
چنگ پشت را بقانون جوانان چنگ زلف برقص درآورده و سازندگان دلنواز و نوازندگان پرویساز مضراب نشاط در راه انبساط هردم باهنگی
دیگر و نوای غیر مکرر دلهای مجلسیان را باوتار عشق و محبت مقید کردند نظم خوبی ساز و خوبی آواز هر دو هر یکی بتنها دل چون شود جمع هر دو در
یکجا کار صاحبدلان شود مشکل و در روز بیگه طوی بزرگ بوقوع انجامید میرزا سلطان سنجر قضاة و اعیان و امرا و نوئینان را خلع فاخره پوشانید
و میان خاقان منصور و آن عصمت افزای برج و حور عقد الفت و مواصلت انتظام یافته باندک زمانی از رشحات سحاب مهربانی خاقانی صدف درج
بلقیس ثانی بدر دانه آبستن گشت و چون آن گوهر شب افروز از کتم عدم قدم بعالم ظهور نهاد بسلطان بدیع الزمان میرزا موسوم شده نوای فرح و
نشاط از ایوان کیوان درگذشت و چند گاهی میرزا معزالدین سنجر و خاقان فریدون فر با یکدیگر در مقام پدر و فرزندی بسر برده بالاخره بین الجانبین
صورت مخالفت ظهور نمود چنانچه خامهٔ مشکین عمامه بشرح آن زبان خواهد گشود

ذکر آغاز جهانگیری خاقان منصور عالی گهر و اظهار مخالفت با میرزا معزالدین سنجر

چون عنایت وهاب بی منت عز شانه مقتضی آن بود که خاقان منصور را بی منت غیر از روی استقلال بر تخت سلطنت داقبال
بنشاند و تاج خلافت را بفرق فرقدسای او سرافراز گرداند در اوان که در مرو شاهجهان اقامت داشت امری بوقوع پیوست که در مخالفت
میرزا سنجر بیچاره شده بر زین ملک ستانی نشست صورت حال آنکه در شعبان سنه ۸۶۱ که میرزا شاه محمود بن میرزا بابر از دست برد سپاه میرزا ابراهیم
بن میرزا علاء الدوله انهزام یافت میرزا سنجر خاقان منصور را در مرو به نیابت خویش تعیین نموده عنان عزیمت بطرف مشهد تافت و در غیبت میرزا سنجر معزالدین
میان خاقان فریدون فر و حسن ارلات که از ترکشیدگان دولت سنجری بود غبار نقار ارتفاع یافته حسن قصد حبس آنحضرت نمود و مهمی خیال باطل آن جاه مقدمه
را بعرض رسانیده خاقان بردل با پنج سوار جلادت آثار از شهر بیرون خرامید و متعاقب نهضت موکب گردون مراتب جان علی بهادر با جمعیت

سیاوش با شصت سوار از مردمان جرار بدان حضرت ملحق گردید خاقان عالی گهر بدیدن پیکر فتح و ظفر ایستاده وار گشته عنان یکرانی بصوب شهر انعطاف داده بدولت
و قلعه مرو درآمد و امیر حسن را مقید ساخته پای رفعت و کامرانی بر مسند جهانبانی نهاد بیت زمین بمقدم شاه جوان بخت برتبت برگذشت از آسمان هشتم
و روز دیگر جمعی از ملازمان میرزا سنجر مثل محمد بیک شیرازی و شیخ ذوالنون عراقی و امرا ایل و الوس با هم اتفاق نموده در وقتی که خاقان منصور جهة جانور بازی
از شهر بیرون رفته بود دفعةً شمشیر غدر از نیام انتقام کشیدند و بولداجی شیخ بهادر و شیر علی و بعضی دیگر از خاقان عالی مکان را در سر دیوان شربت شهادت خواص
چشانیدند و علم بغی و طغیان برافراخته بهواداری میرزا سنجر دروازه‌ها را مضبوط ساختند و در مقام استحکام برج و باره شده صدای عصیان ایشان در
طاق فیروزه فام آسمان انداختند ولی برادر جانعلی چیلکه که دانست از شهر بگریخت و خود را بملازمت خاقان منصور رسانیده آنچه دیده بود عرض
داشت همان لحظه آن زیبندهٔ تاج و سریر مانند خورشید جهانگیر که از برای دفع حشر ظلام بر معارج بروج عروج نماید متوجه دفع مخالفان گشته با شصت
نفر از بهادران ببرجی که بطرف کاجکان است بر آمد و مردمی را که دران طرف تفصیل بود بزخم پیکان دیده دوز منهزم ساخت بنابران در شهر غبار
فتنه و آشوب ارتفاع یافت و خواص و عوام کمر مخالفت خاقان آفتاب احتشام بر میان بستند جمعی از ملازمان رکاب نصرت انتساب که در پایان
آن برج ایستاده بودند چون هجوم مرویان را دانستند خاک بی وفائی بر فرق دولت خود بیخته روی بصوب فرار آوردند لاجرم در وقتی که خسرو
ثوابت و سیار از اعالی برج نصف النهار میل سقوط نمود خاقان منصور از آن برج پایان آمده بطرف بند سلطان توجه فرمود و بعد از وصول بدان
منزل حسن چرکس و مردم ایانچی ارتاق بملازمت مبادرت نموده قریب دویست سوار در ظل رایت مجتمع گشتند و مقارن آن حال میرزا سنجر مستقر عز خویش نصرت شعار
رسیده جمعی کثیر از امرا و لشکریان را از عقب موکب همایون ارسال داشت و میان مرو و تلختان نیران قتال اشتعال یافته نخست خاقان منصور بضرب تیغ
و سنان بر مرویان غالب گشت اما عاقبت الامر اعدا بهیأت اجتماعی بر قلب سپاه حمله کرده جانعلی سیاوش را بدرجهٔ شهادت رسانیدند
و سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب دلشکسته گشته میدان کارزار بمخالفان کینه گذار بازگذاشتند چنانچه با خاقان کامکار زیاده از بیست و پنج
کس نماند مع ذلک آن شیر بیشهٔ مردانگی بدستور آثار شجاعت و فرزانگی ظاهر میساخت و تیغ خون آشام از نیام انتقام آخته هر لحظه بر صف مخالفان ساتین
میتاخت و چون لشکر سلطان سنجر بسیار بود محمد جهان و قتل احمد از اصابت عین الکمال اندیشیده بدست اخلاص عنان توسن همایون را گرفتند
و مبالغهٔ تمام آنحضرت را از معرکه بیرون بردند و مخالفان بعد از آنکه چند فرسنگ موکب عالی را تعاقب نمودند خائب و خاسر باز گشتند
و خاقان باستحقاق بجانب مروچاق شتافته یازده روز در میان آنجماعه و برکتاش رحل اقامت انداخت آنگاه از آن منزل کوچ فرموده موضع چشمه
آخور را از غبار سم سمند جهان پیما مشکبیز ساخت و چون در آن وقت میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ اقامت داشت و از آخته آخور
امیر سلطان برلاس با فوجی از خدام آستان آسمان اساس بدانجانب گریخت بنابران توقف مناسب نمود و خاقان منصور از آخته آخور پای مبارک
در رکاب سعادت انتساب در آورده بمنزل بابا قنبر شتافت و از آنجا بجانب ماخان توجه فرموده چند ماه هر چند روز در بیابانی بسر برد
و بر شدت آلام ایام نافرجام مصابرت نموده بامید عنایت الهی نقش غم از لوح خاطر میسترد و در آن اوقات چند نوبت میرزا سنجر برسبیل
ایلغار لشکر بر سر آنحضرت فرستاد اما کاری از پیش نتوانست برد و مطلقا اثر صورت استیلا بر خاقان مظفر لوا دست نداد و آنحضرت در فصل
شتا در بیابانی که در میان خیوق و مرو است اوقات میگذرانید و پای در دامان شکیبائی پیچیده انتظار لطیفهٔ غیبی میکشید در بیان

توجه خاقان دشمن شکن بجانب طژن و ظفر یافتن بر امیر بابا حسن چون سلطان بدیع آیین ربیع بواسطهٔ هجوم سپاه شتا
در زاویهٔ اختفا ناپیدا بود بخت گاه ظهور خرامید و خسرو ثوابت و سیار از منزل کربت غربت در حرکت آمده بر فراز گنبد خضرا بیت الشرف
خویش رحل نزول همایون گردانید خاقان منصور با بیست و دو نفر از ملازمان که اکثر پیاده بودند از یورت قشلاق بجانب کوک گنبد مرو
نهضت فرمود و از آنجا خواجه بردی بیساول با چهار نفر دیگر جهة طلب اسب بپایاب روان فرمود و ایشان از آنجا دویست سر اسب رانده منظر
آن شهسوار کامکاری آوردند و آنحضرت اسپان را بر خدام قسمت کرده بطرف طژن روان شدند و بعد از وصول بدان موضع امیر میش خواجه میدان
که با فوجی از لشکریان سلطان سنجر گریخته بودند بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور آنجماعت را منظور نظر عاطفت گردانیده لوای

جهان‌گشا بصوب بسا برافراخت دراثنای راه منصور میرشاه ترکمان که داخل نوکران میرزا علاء الدوله بودند در سلک سایر ملازمان موکب نصرت نشان منتظم شده عنایت و التفات یافتند و چون منزل یحیی کولی محل نزول آن شیر بیشهٔ پردلی گشت خبر رسید که امیر باباحسن بواسطهٔ هجوم سپاه میرزا جهانشاه ترکمان از جرجان گریخته و از طرف ابیورد در عقب موکب همایون می‌آید خاقان منصور بعد از شنیدن این خبر با سیصد نفر مرد دلاور که در ظل علم ظفر پیکر جمع آمده بودند عنان یکران بجانب جرجان انعطاف داده صباحی که پادشاه روز بر سپاه شب تاختن آورد و لشکر انجم را مغلوب و منهزم گردانید در منزل انبو با امیر باباحسن رسید و آن پهلوان صف‌شکن بزور بازوی خود مغرور شده مرکب شقاوت در میدان ضلالت راند و صف قتال آراسته آغاز کارزار نمود و خاقان منصور ابطال رجال را بعنایات موفور امیدوار ساخته و حسام بهرام انتقام از نیام شجاعت آخته بر صف اعدا تاخت و بنوک شمشیر خونریز در حشم شان فتنه انگیز جمعی از لشکر امیر باباحسن را مجروح و بیروح گردانیده بر خاک ادبار انداخت بساط حملهٔ دلیران نیران حرب افروخته گشت و بر تیر دلدوز شجاعان جبهٔ سلامت بردوخته شد گوهر شمشیر آبدار از عکس خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و پیکان تیر آتشبار از سوز دل سرکشتگان گونهٔ لعل بدخشانی پذیرفت **بیت** لف تیغ و خنجر چنان برفروخت که در چشمهٔ چرخ ماهی بسوخت عاقبت از نائرهٔ حملهٔ خاقان رستم توان سپاه جرجان طریقهٔ ستیز گذاشته روی بطریق گریز نهادند و ملازمان موکب نصرت نشان باباحسن را گرفته شعلهٔ حیاتش را بآب تیغ آتش‌فشان انطفا دادند و طایفه‌ای از نهادران که ملازم او بودند التجا بدرگاه عالم‌پناه آورده بلطف پادشاهانه شفیع جرایم خود کردند و از دست عواطف بیدریغ خسروانه خلعت عفو پوشیده روی بخدمت آوردند و این فتح که مقدمهٔ فتوحات خاقان خجسته صفات بود در رجب سنهٔ اثنی و ستین و ثمانمائه روی نمود و آنحضرت از انبو بولایت بسا رفته و مال یکسال آن ولایت را گرفته بر امرا و سپاهیان قسمت فرمود والتوفیق من الله الملک المعبود

ذکر توجه خاقان منصور بدار الفتح استراباد و مفتوح شدن آن مملکت بعنایات آفرینندهٔ بلاد و عباد دران ایام که ولایت بسا و ابیورد مضرب خیام عساکر نصرت انجام بود شاه غریب و عبدالله قمرالدین و عبدالرحمن ارغون از سلطان سنجر روی گردان شده بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور ملاحظهٔ حقوق پدر و فرزندی کرده محمود ترکستانی را که بایلچی قراق مشهورست جهت تاکید قواعد موافقت و اتحاد بمرو نزد میرزا سنجر ایلچی فرستاد میرزا سنجر بی تامل محمود را حبس نمود و حسن شیخ تیمور و شیخ ذوالنون را با لشکری بجانب بسا و ابیورد روان فرمود از استماع این خبر آتش غضب خاقان مشتعل شده خواست که جهت تفریق آن جمع پریشان عنان عزیمت انعطاف دهد اما دران اثنا قرب هزار سوار از قوم جلایر و سایر سپاهیان حدود جرجان باستان سلطنت آشیان رسیده عروس مملکت استراباد را در نظر آنحضرت جلوه دادند و بزبان اخلاص و دولتخواهی معروض داشتند که چون حسین سعدلو که بر اکثر عظمای امرای ترکمان سمت تفوق و رجحان دارد و حالا در خطهٔ جرجان لوای حکومت برافراشته غیری را بچشم در نمی‌آرد بمیامن توجه خاطر همایون مغلوب گردد و سایر ترکمانان را در خراسان مجال اقامت نماند و گلزار ممالک موروث از خار طغیان مخالفان پیراسته گشته هرکس از امرای الوس جغتای در هر جا باشد درگاه عالم‌پناه را ملاذ و مرجع خویش داند نقد این سخن بر محک ضمیر خاقان جهانگیر تمام عیار نمود و از بسا بجانب استراباد نهضت فرمود مقارن وصول [illegible] محمد خدایداد که سابقا در سلک امرای میرزا بابر انتظام داشت با جمعی کثیر بموکب همایون ملحق گشت و بعنایت عنایت پادشاهانه سرافراز شده رایت فتح‌نما بالشش از فرق فرقدین درگذشت و روز بروز از مردم دلو قمش و سیاه پوش سپاهیان پرجوش و خروش بملازمت مبادرت نموده شرایط نیاز و نثار بتقدیم رسانیده غبار موکب ظفر شعار سرمهٔ دیدهٔ بخت بیدار می‌گردانیدند از آنجانب حسین سعدلو چون از توجه خاقان منصور خبر یافت از استراباد بیرون آمده سلطان میدان را معسکر ساخت و در صباح دوشنبه از عشر اول ذی‌حجهٔ سنهٔ ۸۶۳ خاقان منصور مانند سلطان انجم در میدان آسمان بنواحی سلطان میدان علم اقتدار برافراخت آنگاه از جانبین بتعبیهٔ لشکر و پوشیدن جوشن و مغفر قیام نمودند و بتمهید مقدمات مقابله و مقاتله کرده ابواب قتال و جدال بر روی ابطال رجال گشودند نخست فوجی از سپاه حسین سعدلو با یکتن عیار جنگ و ستیز پرداخته از نوع گذشتند و نزدیک بقلب لشکر نصرت اثر رسیده مستعد استعمال آلت پیکار گشتند خاقان منصور بنفس نفیس پیش رانده از سر چشمهٔ تیغ آبدار یکی از شجاعان سپاه ایشان را شربت هلاکت چشانید و دیگری پیش انداخته او نیز از همان قدح جرعهٔ ناخوشگوار درکشید بعد از آن بهادران طرفین دست تهور از آستین جلادت بیرون آورده بر یکدیگر تاختند و ادیم زمین را از خون کشتگان بسان کان لعل بدخشان گلگون ساختند **نظم** برآمد خروشیدن گیر و دار

نسخه منصور

نسخه شاید که

در آمد بر مهادار از آن روزگار زخون یلان خاک آغشته شد تو گفتی زمین ارغوان کشته شد حسین سعدلو و سپاه ترکمان چون دست برد خاقان منصور و دلیران
موکب ظفر نشان مشاهده کردند بیکبار پشت بمعرکه گردانیده روی بوادی فرار آوردند و سپاه نصرت پناه ایشان را تعاقب نموده بسیاری از ترکمانرا
بتیغ بیدریغ گذرانیدند و حسین سعدلو و جمعی از سرداران را اسیر کرده حسب الحکم بقتل رسانیدند و خاقان منصور بر تیسیر این فتح نامدار لوازم محامد حضرت پروردگار عظم
سلطانه بجای آورده جمعی را که در آن معرکه بچوگان جلادت گوی مسابقت ربوده بودند باصناف الطاف نوازش نمود و عورات مستورات ترا کمه را از پایمال
سخط لشکریان ایمن گردانیده برفتن وطن مألوف اجازت فرمود نظم چو از غایت لطف پروردگار خدیو جهانگیر جم اقتدار برافراخت اعلام فتح و ظفر
نماند از سپاه مخالف اثر باطفال و نسوان خیل عدو بجمعی که بودند بی راه رو بمحض عدالت ترحم نمود طریق سلامت بر ایشان گشود لوای شریعت
روی برفراشت سپه را ز اضرارشان باز داشت بلطف حسینی و خلق حسن فرستادشان زود سوی وطن **گفتار در بیان جلوس خاقان منصور**
بر سریر سلطنت جرجان و ذکر بعضی از وقایع و حوادث که بظهور آمد بعد از آن چون آفتاب عنایت بیغایت الهی از مطلع
آمال آن زیبنده سریر پادشاهی طلوع نمود و در منزل سلطان میدان بانچه رایت نصرت نشان آن مظهر عدل و احسان براوج فتح و ظفر چهره گشود گلزار
مملکت جرجان از خار جور و طغیان سپاه ترکمان پیراسته گشت و سپهر ستمکار از سر ایذا و اضرار متوطنان آن دیار در گذشت خاقان منصور عنان دولت
و اقبال بگلستان استراباد در آهتز بمقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخت و قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاده سادات و قضات و اعیان
و اشراف را بموائد انعام و اکرام بنواخت و ترشحات سحاب محاسن شیم نوازش تمام فرو نشاند و بلمعات آفتاب عدل و کرم متوطنان آن ولایت را از
ظلمات ظلم باز رهانید چنانچه عنایتش رعایای بیچاره را از آسیب خدنگ جواذب حوادث که روزگار بر کمان ترکمان نهاده بود نجات داد
و ظلال عاطفتش مظلومان آواره را از تاب آفتاب بیداد خلاص ساخته ابواب رحمت بر روی ایشان برگشاد بیت گشاد حشمت او دست آن
عالم کشت ببست او پای ظلم در زنجیر و چون این جلوس همایون در مبادی عشر اول ذی الحجه که مبشر بقدوم میمنت مآثر عید بود روی نمود محمد خداداد دوستکی
امرا و الا نژاد بعرض خاقان باداد و داد رسانیدند که انسب چنان مینماید که خطبه عید بنام سلطان سعید مزین گردد تا بین الجانبین طریقه پسندیده
موافقت و اتحاد بظهور پیوندد آنحضرت این سخن را بسمع رضا نشنود و فرمود که خطبه بنام خجسته فرجام آنحضرت خوانند و روی زر از نقش القاب فرخنده
انتساب بسکه قبول رسانیدند بیت خورشید در زمانش میخواست عین باشد تا سکه جبینش سلطان حسین باشد مقارن آنحال قتلق درویش ایلچی
از نزد سلطان سعید بپایه سریر سلطنت مصیر رسید و مکتوبی مشتمل بر اظهار محبت و وداد و ارتباط قواعد مودت و اتحاد بعرض رسانید و ایضا
معروض داشت که سلطان سعید فرموده که آن برادر باید که در رفع اعلام شوکت سپاه ترکمان و دفع اعدا مملکت این دودمان لوازم سعی و اهتمام بجای
آورده و در سلوک انهدام طریق مخالفت و معاضدت ایجانب خود را معاف و معذور ندارد مقرر آنکه هر ولایت که از تصرف آن جماعت استخلاص نمایید
بر ملازمان آنحضرت مسلم تواند بود چون ابواب تعرض بگشاید خاقان منصور قتلق درویش را بانعام موفور نوازش نموده رخصت انصراف ارزانی فرمود و جهت سلطان
سعید تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه فرستاد اما چون سلطان سعید رایت استقلال در ممالک خراسان برافراخت و خاطر عاطر از مهم میرزا جهانشاه
ترکمان و سایر معاندان فارغ ساخت محمد مشتاق را بجانب سپاه و جمعی که بتصرف محمد قوچین از بند کان خاقان نصرت قرین بود ارسال نمود و محمد
قوچین بهمت دولت قاهره بر محمد مشتاق غالب آمده او را مقید و ماسور نزد خاقان منصور فرستاد و آنحضرت بمقتضای کرم جبلی   ق را بانعام عام
و خلعت نوازش کرده مصحوب امیر سید کوکلتاش نزد سلطان سعید روانه فرمود و پیغام داد که با وجود آنکه محمد مشتاق ملاحظه عهد و میثاق نموده بولایت
که بنصرت شمشیر از مخالفان بتسخیر رسانده بودیم در آمد او را مشمول لطف و عنایت نموده بسده منزلت روانه داشتیم و مشرب مسرت بخش موافقت
و مصادقت را مکدر نگذاشتیم و چون محمد مشتاق و امیر سید بدار السلطنه هرات رسیدند سلطان سعید اصلا رعایت جانب خاقان منصور نپرداخت
و امیر سید را گرفته مقید و محبوس ساخت و از آن زمان باز میان خاقان منصور و سلطان سعید نهال عداوت از زمین مخالفت بر دمید و زود بروز
آب یاری باغبان تقدیر نشو و نمایافت تا ثمره آن در فضای روزگار بتعاقب لیل و نهار ظاهر گردید **ذکر طلوع آفتاب دولت**
سلطان سعید از افق دار الفتح استراباد و محروم شدن اهالی آن مملکت از سایه مرحمت خاقان منصور عالی نژاد در اوایل

بر دو دی

آشکار

اربع وستین وثمانمائه بمسامع همایون خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید که بعضی از حشام عرب که در حدود دیار وجمند اقامت دارند همواره متعرض متوطنان آن ولایت شده بسبب آینده ورونده نیز طریق سپاهی گری بجای می آورند بنابران عبدالعلی ترخان را با فوجی از سپاه نصرت نشان بتادیب آن جماعت مأمور ساخت وعبدالعلی بعد از سرانجام مهام اعراب تا نواحی نیشاپور وسبزوار تاخته اعلام اقتدار برافراخت چون این خبر بعرض سلطان سعید رسید امیر علی فارسی برلاس وحسن شیخ تیمور وامیر نور سعید وامیر سید مزید را بدانجانب روانه گردانید وعبدالعلی ترخان از توجه امرا خراسان وقوف یافته باسترآباد مراجعت نمود وچونکه متعرض مملکت سلطان سعید گشته بود خاقان منصور بروی غضب فرمود و امرا سلطان سعید بعد از وصول بالنک رادکان عرضه داشتی بهراة ارسال داشتند مضمون آنکه عبدالعلی ترخان بمجرد استماع توجه خبر شدکان عنان بجانب استرآباد انعطاف داده بمیرزا سلطان حسین پیوست وآنحضرت در غایت حشمت وعظمت در آن مملکت بر مسند اقبال تمکن دارد ولوای استقلال افراشته غیر را سزاوار شهریاری نمی شمارد وسلطان سعید پس از وقوف بر مضمون آن عریضه یورش جرجان را پیش نهاد همت ساخت وبا تمامی سپاه خراسان در روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی بدانجانب عنان توجه برافراخت اما خاقان منصور چون خبر وصول امرا سلطان سعید بالنک رادکان استماع نمود با فوجی از بهادران خنجرگذار بر سر ایشان ایلغار فرمود وبعد از آنکه بنزدیک مخالفان رسید شنید که سلطان سعید با لشکر بسیار متعاقب میرسد بنابران رعایت حزم کرده باسترآباد بازگشت بخیال آنکه تهیه اسباب کارزار نموده دیوار استحکام مضبوط سازد واز سر تمکن ووقار بمدافعت ومحاربت خصم پردازد در آن اثنا احمد وبابا یاقوت با قوم جلایر پشت بر دولت کرده از موکب همایون روی گردان شدند واز آن ممر فتوری تمام بحال عساکر ظفر انجام راه یافت وقصوری در قواعد ثبات جنود نصرت ورود پدید گشت لاجرم خاقان منصور صلاح مقابله ومقاتله ندیده مملکت استرآباد باز گذاشت ورایات آفتاب اشراق بصوب اغرچه وخطه آداق برافراشت اهالی جرجان که از رشحات سحاب موهبت خاقان والامنقبت محروم ماندند سیل سرشک از دیده خون افشان روان ساختند واز سبزه زار آن دیار بی سرو قامت پادشاه کامکار خاصیت زهر گیا ظاهر گشته اشجار متحیروار سر بهوا برافراختند ودر آن بموافقت بازماندگان جرجان اشکباران از دیده غمام روان گردید وچشم زمانه مانند مردم آن ولایت سیل سرشک از فواره سحاب باران گردانید تا مدت سه شبانه روز حال برین منوال جاری بود ودر آن ایام اصلا آفتاب جهانتاب جمال نمی نمود بنابران لشکر سلطان سعید را میسر نشد که موکب آنحضرت را تعاقب نمایند وابواب تعرض بر روی لشکریانی که متعاقب رکاب ظفر مآب متوجه بودند بگشایند وخاقان منصور چون هفت روز طی مسافت فرمود وبا پانصد کس بکنار آب آمویه رسیده بکشتی ودجله عبور نمود وسلطان سعید بعد از آنکه خبر نهضت آنحضرت شنود همعنان نصرت واقبال باسترآباد شتافت وایالت آن مملکت را بسلطان محمود میرزا تفویض فرمود وعنان مراجعت بصوب خراسان تافت

ذکر شمه از موافقت ومخالفت خاقان منصور با پیر بداق ومصطفی خان وبیان نهضت رایت نصرت نشان کرت ثانی بجانب مملکت جرجان

چون خسرو منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا کنار آب آمویه را از نزول موکب ظفر عطیه غیرت افزای گلستان ارم ساخت مردم میر شاد وسلطان علی که در آن نواحی ساکن بودند از قدوم همایون شادمان وخرم شده عز بساط بوسی حاصل نمودند ودر آن منزل بخاطر خاقان مسعود مآثر گذشت که عبدالرحمن جاندار را بشهر ... نزد مصطفی خان فرستد واظهار اتحاد نموده استمداد نماید ومصطفی خان در آن زمان در سلک خوانین ... انتظام داشت وبعضی از بلاد خوارزم رایت ایالت برمی افراشت القصه قبل از آنکه عبدالرحمن جاندار روی باردوی مصطفی خان آورد ناگاه قراولان سپاه نصرت نشان رسیدند وخبر رسیدن یاغی رسانیدند ونه کس از آنجماعت گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند چون پرتو تحقیق براستکشاف احوال افتاد بوضوح پیوست که پیر بداق سلطان برادر مصطفی خان که در آن نواحی منزل گزیده بنابران خاقان منصور آن مردم را گذاشته به پیر بداق سلطان کلمات محبت آمیز پیغام داد وسخن صلح درمیان آمده عقد اتحاد انعقاد یافت در خلال آن احوال پیر بداق سلطان را داعیه وصلت با خاقان بلندمنزلت در خاطر گذشت وخواست که بنای مظاهرت را بقواعد مصاهرت مستحکم گرداند وگوهر محجر پادشاهی را که همشیره آن مظهر لطف رحمت الهی بود در حباله نکاح خویش رساند وچون قبل از این مصطفی خان قاصدی باسترآباد فرستاده از خاقان والانژاد این التماس کرده بود آنحضرت جواب داد که اگر مشیت حضرت عزت بتمشیت این امر تعلق پذیرفته باشد بوقوع خواهد انجامید نخست ملتمس ...

پیربداق سلطان را قبول نفرمود تا بعد از الحاح و مبالغهٔ امرا سر رضا جنبانید و درة التاج سلطنت با گوهر کان خانیت عقد ازدواج یافت و دری برج
دولت با کوکب اوج سعادت اقتران نموده زمرهٔ از امرا مصطفی خان که همراه پیربداق سلطان بودند پس از آنکه حال برین منوال دیدند از وی جدا گشته بخدمت
خاقان شتافتند و کیفیت واقعه معروض گردانیدند بنابر آن میانهٔ برادران مواد نزاع و هیجان آمده خاقان منصور به پیربداق سلطان پیوست و از جانبین
مستعد میدان قتال و جدال گشته چندین نوبت صورت ستیز و آویز چهره گشود آخر الامر مصطفی خان در شهر وزیر که دار الملکش بود متحصن شد و خاقان منصور باتفاق
پیربداق سلطان آن بلده را محاصره فرموده مدت چهل و یک روز سپاه دشمن سوز پیرامن شهر وزیر مقام داشتند و هر روز از درون و بیرون ساحت
مخاصمت و محاربت پیموده همت بر افنا و اعدام یکدیگر گماشتند و در آن ایام بیست و پنج نوبت مقاتله اتفاق افتاد و از هر طرف طایفهٔ از
اهل بسالت را انهدام بنای زندگانی دست داده عاقبت مصطفی خان صواب چنان دانست که رسوم مذموم مخالفت را براندازد و از در مصالحه
درآمده اساس موافقت مرتفع سازد و قاصدان نزد خاقان منصور فرستاده مافی الضمیر خویش پیغام کرد و آنحضرت ملتمس او را بعز اجابت مقرون گردانیده
شرایط انسانیت بجای آورد و قواعد عهد و پیمان بایمان تاکید پذیرفته مصطفی خان شنقار خاصهٔ خود جهت خاقان منصور روانه فرمود و آنحضرت توپچاق
مهبود نام را که نظیر آن بارگیری در عرصهٔ جهان بجولان درنیامده بود جهت مصطفی خان ارسال نمود و چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از محاصرهٔ شهر وزیر فراغت
یافت بنابر مصلحت باتفاق صوفی بصوب آداق شتافت و بعد از آنکه روزی چند در آن منزل بنشاط و خرمی بگذرانید در شهور سنهٔ ۸۶۵ بمسامع علیه رسید
که سلطان سعید از هراة جهت مخالفت میرزا احمد جوکی لشکر بترکستان کشیده و بمحاصرهٔ قلعهٔ شاهرخیه اشتغال دارد بنابر آن خاقان منصور فرصت غنیمت
شمرده پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده با گروهی اندک و امید بسیار بجانب استراباد نهضت کرد و میرزا سلطان محمود که از قبل پدر
حاکم آن ولایت بود با جنود نامعدود بمیدان قتال استقبال فرموده حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاده آفتاب فتح و نصرت از مطلع آمال
خاقان منصور طلوع نمود و از امراء سلطان محمود میرزا امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار و امیر الله بردی و بعضی دیگر از سرداران کشته گشتند شاهزاده
عنان بوادی فرار انعطاف داد و خاقان منصور در اواسط ماه شعبان سال مذکور باستراباد درآمده بار دیگر قدم بر مسند سلطنت نهاد و خطهٔ
جرجان از فروغ طلعت آن خورشید اوج کشورستانی غیرت افزای بروج آسمانی گشت و خطبه و سکه بعد اخری باسم و لقب همایون مزین شده صیت
این فتح از ذروهٔ منبر نه پایهٔ گردون درگذشت و آنحضرت والا در متنزهات ولایت استراباد بساط نشاط گسترده روزی چند در غایت
فرح و انبساط اوقات خجسته ساعات بگذرانید و بعد از ضبط آن مملکت را بعبد الرحمن ارغون بازگذاشته عنان عزیمت بصوب دار السلطنه
هراة منعطف گردانید بیت سعادت همرکاب و بخت همراه طراز رایتش نصر من الله **ذکر محاصرهٔ بلدهٔ فاخرهٔ هراة و ایراد
بعضی دیگر از حوادث آن اوقات** صاحب حشمتی که عرصهٔ هفت اقلیم در نظر همتش حقیرتر از حلقهٔ میم نماید بتجرد تسخیر یک مملکت چگونه قناعت
نماید و عالی همتی که فضای وسعت نمای نه سپهر در دیدهٔ بصیرتش بصورت اعتبار درنیاید جز بارتکاب عظایم امور ابواب دولت و سرور بر روی
روزگار خود چسان گشاید بنا بر علی بدا چون خاقان منصور مظفر لوا خاطر آفتاب اسما از ضبط خطهٔ جرجان فارغ ساخت بجانب خراسان نهضت
فرموده کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر آن ولایات انداخت و این خبر بمسامع امراء سلطان سعید رسیده امیر سید اصیل ارغون و امیر سید مراد که در حدود نیشابور
و سبزوار بودند عنان ریز خود را بدار السلطنه هراة رسانیدند و در شوال ۸۶۳ مردم بلوکات را بشهر درآورده اسباب [illegible] داری باکمل
وجهی مرتب گردانیدند امیر بی نظیر که داروغهٔ آن بلدهٔ بهشت نظیر بود ضبط دروازهٔ ملک را تعهد نمود و امیر عبد النصیر دروازهٔ عراق را تکفل فرمود
و دروازهٔ فیروزآباد بحاکم آن بلده امیر احمد حاجی تعلق گرفت و حراست دروازهٔ قبچاق با میر احمد یایمت انتساب پذیرفت و دروازهٔ خوش
بدارائی امیر سلطان حسین ارهنگی مقرر گشت و شبها بر فراز برج و باره فریاد و فغان حاضرباش از منزل کوتوال حصار هفتم درگذشت سید اصیل
ارغون و سید مراد بطریق کومک مقرر بودند و در جمیع اطراف و جوانب شهر شرایط حراست بجای آورده تمامی محافظان دروب و بروج را
بهنگام احتیاج معاونت مینمودند و خاقان منصور نخست بجانب سرخس رفته آن خطه را در حیز تسخیر کشید و ایالتش را در عهدهٔ یکی از اهل اعتماد
کرده عنان بارهٔ جهان نورد بهراة معطوف گردانید روز دوشنبه ۲۴ ذیقعده از راه کوه مختار بکوچهٔ خیابان درآمده باغ زاغان را نشیمن بما

اوج سلطنت ساخت و تصور آنکه شاید مردم هراة بی ارتکاب جنگ و پیکار دروازه بگشایند چند روز باشتعال آتش قتال را در حیز تأخیر انداخت حال آنکه هرویان بهواداری سلطان سعید ازین اندیشه بغایت دور بوده دور روز در استحکام برج و باره و تهیهٔ اسباب قلعه داری و مقاتله می‌افزودند

در آن اثنا روزی خاقان منصور با جمعی از خواص خدم بی اراده حام خیل و حشم برای پرسش گردون خرام سوار شده از باغ زاغان بیرون خرامید و جاسوسی که در کمین بود بسرعت برق و باد بشهر شتافته این خبر با مرا رسانید ایشان جمعی را فوزی عظیم پنداشتند و همت بر صید آن شاه باز قلهٔ دولت و اقبال گماشتند باین عزیمت جمعی کثیر همه غرق در جوشن و تیغ و تیر از شهر بیرون تاختند و ندانستند که چون خسرو ثوابت و سیارها بر سمند خنگ فلک سوار شده تیغ زرنگار برکشد انبوه ادهام لشکر ظلام منهزم شده و شیر ژیان هر چند تنها ماند نخچیر و آهو را اگر گله گله هر سو دواند نظم

اگر چند بسیار باشد گوزن
ندارد بر شیر یکذره وزن
همائی که بر اوج عزت پرد
ز گنجشک بسیار کی بدبرد

و چون خاقان منصور بر هجوم هرویان اطلاع یافت دست اعتصام در عروهٔ وثقی توکل زده مانند بحر موج زن و شیر صف شکن عنان بحرب ایشان تافت و حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده بنفس نفیس بر آن حشر سکران تاخت و در حملهٔ اول جمعی کثیر را پایمال اذلال کرده با خاک راه یکسان ساخت بقیة السیف پشت بهزیمت نموده روی بشهر آوردند و بهزار حیله خود را ببرج و باره رسانیده دست به تیر و کمان بردند و بعد از آنکه یازده روز حال بر این منوال بگذشت و ساکنان هراة راحیال اطاعت و انقیاد در دل نگشت خاقان منصور از باغ زاغان کوچ فرموده در النگ کهدستان قبه بارگاه باوج مهر و ماه برافراخت و در وسه نوبت با عساکر نصرت مآثر نزدیک بدروازهٔ خوش رانده جنگ در انداخت اما بنابر کمال استحکام شهر و فور مخالفان بهرام قهر صورت فتح چهره نگشود و اعلام سپاه از کهدستان در حرکت آمده و در خیابان نزول اجلال نمود و آنگاه مبارزان موکب منصور چند روز از وقت طلوع رایت زرنگار خورشید خنجر گذار بر بام این نیلی حصار هنگام اشتعال مشاعل ثوابت و سیار بر بروج سپهر دوار از جانب دروازهٔ فیروزآباد باستعمال آلات جنگ و پیکار پرداختند و بزخم تیر دلدوز و پیکان خدنگ سینه سوز هرویان را مجروح و بیروح گردانیده آثار دلاوری ظاهر ساختند و مردم هراة نیز در اکثر آن ایام دروازه باز کرده جنگ پیش میبردند و امیر سید مراد و امیر حسن شیخ تیمور مانند شیران ژیان و پیلان دمان بمیدان مردانگی تاخته لوازم غایت شجاعت بجای می‌آوردند و از ملازمان موکب همایون هر کس بدست هرویان گرفتار میشد گوش و بینی بریده از شهر بیرون می‌فرستادند و از شهریان نیز هر کس در پنجهٔ تقدیر اسیر میگشت لشکریان خسرو جهانگیر او را از همان شربت جرعه میدادند درین اثنا بعرض خاقان مظفر لوا رسید که سلطان سعید با میرزا محمد جوکی صلح کرده از آب آمویه عبور فرموده بنابر آن دغدغه همت همایون بهمت فتح هراة از خیابان با دو صوب کنار آب مرغاب نهضت نمود و چون در ولایت بادغیس منزل بودن از فر نزول خاقان دشمن شکن عنبرت افزای این سبز گلشن گشت قاصدی از پیش امیر مظفر برلاس که در ایام محاصرهٔ هراة حسب الحکم جهة تحقیق اخبار بکنار آب مرغاب رفته بود در رسید و بشرف عرض رسانید که امیر سید مزید و خلیل هندو که با جمعی کثیر از شیران بیشهٔ قهر و دلیران کشور ماوراء النهر همه تندخوی و همه جنگجوی به تندی و جنگ آوری کرده خوی بعزم تاختن نور حرب بمنزل تورزی آمده‌اند و میرزا سلطان ابوسعید نیز متعاقب میرسد خاقان منصور بعد از استماع این خبر با امرا و سران لشکر نصرت اثر مشورت بجای آورده خاطر اکابر و اصاغر بر آن قرار یافت که بحملهٔ ابطال رجال نیران جنگ و جدال برافروزند و خرمن حیات دشمنان را بشعلهٔ سنان جان ستان و پیکان خدنگ آتش فشان بسوزند و بدین عزیمت از موضع نوتن کوچ واقع شده در منزل ترتاب امیر مظفر و جنید بموکب سپهر اساس پیوست و خاقان ظفر مآب از ترتاب شبگیر کرده در آن شب علی شیخ تیمور مانند نکبت و ادبار از موکب نصرت آثار بگریخت و بمرغاب شتافته در دامن دولت امراء سلطان سعید آویخت و چون منزل سنگی بفر نزول خاقان فرخنده پی مشرف گشت از مقدار اختلاف در رای امراء و ارکان دولت پیدا شد که کار از استعداد مقابله و مقاتله درگذشت لاجرم در پنجم محرم سنهٔ ۸۶۶ علم ظفر پرچم بصوب سرخس در حرکت آمد و بعد از وصول خاقان منصور آن قلعه را با میر سید آقا سپرد و موکب گیتی نورد براه ابیورد عازم استراباد گشت و با جمعی از ملازمان یکدل طی منازل و مراحل فرموده قرین سعادت و عافیت بدار الملک جرجان رسید و عبد الرحمن ارغون که بالتفات خاطر همایون در آن مملکت پای بر مسند رفعت نهاده حکومت مینمود طریقهٔ نثار و شار بجای آورده جشنی پادشاهانه و طویی خسروانه ترتیب داد و خاقان منصور با فوجی از خاص و زمره از اهل اختصاص در مجلس بزم نشسته ابواب فرح و نشاط برگشاده بادهٔ گلرنگ از دست ساقیان شوخ و شنگ در گردش آمد و نغمهٔ عود و چنگ از سازمطربان خوش آهنگ بلند شد

بعزم حمام

عازم رزم آن پادشاه عالیجاه گشته صح

مثنوی بگردش درآمد می لاله گون ... تا بهنگ چنگ و نی و ارغنون ... گرفته بکف ساقی گلعذار ... شرابی به از لعل نوشین یار ... مغنی با لحان مردم فریب
ببرد از دل اهل مجلس شکیب ... ز بس خوردن رطلهای گران ... بشد هوش دور از سر سروران ... شه عشرت اندیش صاحب کرم گرام سپاه و سران حشم بقانون
جمشید و آیین کی ببودند یکهفته غافل ز می در خلال این احوال خبر متواتر انجامید که سلطان سعید چون از توجه موکب همایون بجانب جرجان خبر یافته تخت بقلعه سر حسن
شتافته و امیر سید آقا را شهید کرده عنان نگران بدین طرف تافته لاجرم خاقان منصور بساط عیش و انبساط بدست حزم و احتیاط در نوردید با امرا
و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشت تمامی اتجاعت متفق اللفظ و المعنی معروض گردانیدند که چون اعادی در غایت کثرت اند و سپاه نصرت
پناه در غایت قلت مناسب چنان مینماید که نوبت دیگر مملکت استراباد را بازگذاریم و دست در حبل متین شکیبائی زده مهم حرب و جنگ را چند
گاهی در توقف داریم و خواطر اکابر و اصاغر بر توجه جانب آذاق قرار یافته چون پرده مشکفام شام صفحهٔ کافوری ایام را مانند خال رخسار خوبان گل اندام
رنگ سواد ارزانی داشت خاقان منصور علم نهضت را فراشت و در آن شب دیجور که نور باصره از رؤیت اشیا عاطل بود راه غلط شده عبور بر مری
افتاد که بواسطهٔ مجاورت دریا و وفور گل و لای انواع تعب و محن بخاقان عالیجناب و ملازمان آن حضرت ایاب رسید و در وقتی که ملاحان قضا و قدر
کشتی زر اندود آفتاب را در بحر اخضر فلک انداختند آن خسرو سپهر سلطنت از آب بگذشت و ساعتی در منزلی توقف کرده چون جمعی کثیر از امراء سلطان
سعید از عقب متوجه بودند بار دیگر عازم مقصد گشت و سه چهار شبانه روز طی مسافت کرده قرین صحت و عافیت در آذاق نزول اجلال نمود و ظل
عاطفت بر مفارق ساکنان آنحدود مبسوط داشته همگنان را بوفور انعام و احسان نوازش فرمود **ذکر فتح شهرزور و بعضی دیگر از
سوانح حرج اثیر** چون خاقان کشور گیر در ضمان امان پادشاه قدیر در موضع آذاق لوای آفتاب اشراق برافراخت و اهالی اطراف آنديار را در سایه
علم بلند پایه مجتمع کرد مشمول عواطف و مکارم ساخت دولتخواجه اوزبک را که از زمرهٔ اهل اخلاص بمزید اختصاص امتیاز داشت با ظرایف تحف
و تبرکات نزد مصطفی خان فرستاد و پیغام داد که بنا بر ارتباط علاقهٔ ابوت و بنوت و اتصال سلسلهٔ محبت و مودت بخاطر عاطر میگذرد که بدان
جانب توجه نماید و چندروزی طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشته در سرانجام مهام کشورگشائی بموجب اقتضای رای صواب نمای عمل فرماید و دولت
خواجه بشهرزور رفته مصطفی خان شرایط ضیافت بتقدیم رسانید و در جواب حدیث ملاقات بر زبان گذرانید که چنان استماع افتاد که آن فرزند
ارجمند درین سفر بدرجات بلند ترقی فرموده بهر ولایت از ولایات خراسان رسیده خطبه باسم و لقب همایونش مزین گردیده و بحسب تقدیر
درین اوقات فتوری بقواعد سلطنت ما راه یافته لاجرم دغدغه میشود که چون آنحضرت باین ولایت تشریف آورند چنانچه باید و شاید از عهدهٔ
خدمت و ضیافت بیرون نتوانیم آمد و این معنی موجب طعن عیب جویان گردد آنگاه عثمان ولد محمد صوفی توقغرات یعقوب اوغلان را باستقبال موکب
همایون مقرر ساخت و وصیت نمود که لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانند و دولتخواجه اوزبک را رخصت داده بنفس خویش روی باستقلال نهاد
و دولتخواجه بپایه سریر خلافت مصیر رسیده آنچه دیده و شنیده بود معروض گردانید و رایت آفتاب اشراق از آذاق در حرکت آمده کنار
جیحون محل نزول موکب همایون گشت و در آن منزل بتحقیق پیوست که عثمان توقغرات بخلاف فرمان مصطفی خان داعیهٔ خدمتکاری حضرت شهریاری ندارد
بلکه کمر عصیان بر میان بسته چنانکه قتال بر لوح ضمیر میگذرد بنابر آن خاقان منصور از جیحون عبور فرموده کنار آب آصف اوکری مضرب خیام عساکر
نصرت انجام گشت و چون امارات وصول رایات منصوره باهالی شهرزور رسید جمعی کثیر از اصحاب جلادت از آن بلده [illegible] در میان بناهای
فتانهٔ شهر تحصن نمودند و آن شب بقدم محاربت پیش نیامدند و روز دیگر که شهسوار عرصهٔ سپهر درع مصقول صبح در پوشید و لوای خطوط شعاع افراخته
حصار نیلگون گردون مسخر گردانید محمد علی برادر عثمان توقغرات که بمیرزا ایاق مشهور بود از دیوار بست ظاهر شهر بفضای صحرا خرامیده صف کارزار
بیاراست و خاقان منصور متوجه دفع آن مغرور شده از جانبین آواز نفیر و سورن برخاست از صرصر کین مردان جلادت آیین آتش محاربت افروخته
گرفت و از نیران قتال ابطال رجال خرمن حیات دلیران صف نبرد صفت احتراق پذیرفت در آن اثنا محمد علی از عقب جوانغار که سر کرده آن دولتخواه
اوزبک بود در آمد و اورا دستگیر کرده بقلعه درآورد و اتباع مخالفان تاب صدمات سپاه خاقان شجاعت صفات نیاورده بقلعه گریختند
و دروازه ها را استحکام داده بر بالای برج و باره برآمده آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و مبارزان موکب همایون سپرها و توره ها بر سر کشیده

با جنود نامعدود صح

بپای مردانگی از خندق گذشته مانند کبک دری بخاک ریز صعود نموده و همان زمان نسیم عنبر شمیم فتح و فیروزی از مهب و ما النصر الا من عند الله وزیدن
آغاز نهاد و روایح مشکین فوایح ظفر و بهروزی از گلزار فرخنده آثار ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها دمیدن گرفت و عثمان قونغرات با تمامی
اتباع و لشکریان مصطفی خان فرار بر قرار اختیار نموده شهر وزیر را باز گذاشتند و بندگان موکب همایون بتایید مفتح الابواب آن بلده درآمده
رایت تسلط و اقتدار برافراشتند اشراف و اعیان و رعایا و مزارعان را در ظلال عدل و احسان جای دادند و بنکهات غمام بر و امتنان
ریاض مملکت را ناضر و ریان گردانیده رسوم ظلم و عدوان بر طاق نسیان نهادند و بهمه آن ایام عثمان قونغرات نیز لطف خسروانه را شفیع جرایم و آثام
خود گردانیده بعتبه سپهر احتشام درآمد و عفو پادشاهانه شامل حالش گشت در خلال این احوال اهالی شهر وزیر بعرض آن زیبنده تاج و سریر رسانیدند
که وطن مالوف ما خطه خوارزم است و مصطفی خان حیف و تعدی جایز داشته ما را باین دیار آورده امید آنکه این بیچارگان بیخان و مان بیمن عنایت
خاقان عالی مکان بمسکن معهود معاودت نمایند این ملتمس درجه قبول یافته خاقان منصور علم عزیمت بصوب خوارزم برافراخت و باندک زمانی
معمار عدالت آنحضرت خرابیها را معمور و آبادان ساخت و بعد از چندگاه زمام ایالت آن مملکت در قبضه اختیار سید زین العابدین جنوقی نهاد
جهت مصلحت یورش خراسان بار دیگر بخاطر اقدس رسید و مقارن آن حال متوطنان جنوق بهواداری عدالت آستان خاقانی با تعلق درویش الهی که از قبل
سلطان سعید حاکم ایشان بود اظهار مخالفت نموده پسرش را بکشتند و کیفیت حال عرض داشت ایستادگان پایه سریر دولت و اقبال کردند
و موکب همایون بدانجانب شتافته و پرتو انوار معدلتش بر مفارق اهالی آن ولایت تافته بعد از چند روز بار دیگر خطه خوارزم از لمعات ماهچه
رایات نصرت آیات روشنی پذیرفت و خاقان منصور اغروق همایون را آنجا گذاشته کرت دیگر علم عزیمت بصوب خراسان برافراخت و چون
بحدود مرو رسید بوضوح انجامید که سید اصیل ارغون و حسن شیخ تیمور و سید مراد با جمعی کثیر از سپاه سلطان سعید آن ولایات را مضبوط داشته‌اند عنان
مراجعت بجانب خوارزم معطوف ساخت

گفتار در بیان توجه موکب همایون بعزم رزم و ستیز و وقوع محاربه با امراء سلطان سعید در ولایت ترشیز

در شهور سنه ۸۶۸ که میرزا سلطان ابوسعید از بلاد ترکستان و ماوراء النهر با سپاهی پرخشم و قهر
مراجعت کرده ییلاق بادغیس را مضرب سرادقات عزت و حشمت گردانیده بود ابوالغازی سلطان حسین میرزا از خطه خوارزم عزم انگیختن غبار
رزم جزم فرموده عنان بارگی جهان نورد بجانب خراسان انعطاف داد و مانند قمر سریع السیر در هیچ منزل نیاسوده از راه نسا و یازر و ابیورد
بحدود سبزوار و نیشاپور و ترشیز خرامیده عساکر نصرت مآثر بهر ولایت که عبور نمودند بلوازم نهب و تاراج اقدام فرمودند و از مخالفان
هر کس دیدند بقتل رسانیدند سلطان سعید بعد از استماع این خبر از ییلاق بادغیس بولایت فوشنج شتافت و از امراء کبار امیر شیخ حاجی و امیر احمد یار
را با چند تومان چرار بدفع ملازمان موکب ظفر آثار نامزد فرمود و امراء بر جناح استعجال بدانجانب ایلغار نموده فوجی کثیر از پیادگان فتنه انگیز در نواحی
ترشیز رسیدند و در آن روز بحسب تقدیر زیاده از هشتاد سوار تیغ گذار کسی در ملازمت رکاب نصرت انتساب نبود و آنحضرت دست در عروه
الوثقی و من یتوکل علی الله فهو حسبه زده مضمون کلمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة را بر خاطر عاطر گذرانید و با جماعت اندک در برابر سه چهار هزار سوار
دیو سیرت عفریت دیدار صف کارزار بیاراست چون نزدیک بقلب سپاه دشمن رسید مانند شیر ژیان که از گله آهوان غنیده شود و بسان باز
بلند پرواز که کبوتر ... را بنظر همت درنیاورد و بر ایشان حمله کرد و تیغ مینا رنگ را از خون اهل نام و ننگ گونه یاقوت رمانی داده کمال
مردانگی بجای آورد و دشنه برق مانندش بمنزله شال در میان شعله معرکه پیکار در جولان بود و شمشیر اژدها آهنگش همچون نهنگ در دریای هیجا شنا
کشتی حیات اعدا را در گرداب غرق می‌نمود و ناوک پیکان چون الماسش دیده و دل مخالفان را چون لعل بدخشان می‌ساخت و از طعن سنان جان
ستان دوحه زندگانی سالکان طریق عصیان را از بنیاد برمی‌انداخت لاجرم گرد نبرد از بساط اغبر باوج گنبد اخضر رسید و سرها و سران و تنها
دلاوران با خاک راه برابر گردید بیت سرهای سران فتاده بر خاک پهلوی دلاوران شده چاک مسود اوراق بواسطه عنبری از لفظ گوهر
بار آنحضرت باستحقاق استماع نموده که فرمود که در محاربه ترشیز تا نه ده کس از دشمنان به تیغ نصرت شمشیر خونریز من مجروح و مقتول گشتند و در آن
معرکه سایر بهادران موکب همایون نیز لوازم جلادت بتقدیم رسانیده بساط جمعیت اعدا را در نوشتند امراء سلطان سعید چون تاب حال بر آن

بیابان مهوال وادیهٔ غضبان بوادی گریز گردانیدند و دلیران لشکر نصرت نشان تیغ انتقام کشیده بسیاری را بقتل رسانیدند از کثرت خسته و کشته صحرا با بیشه
برابر شده وحوش و طیور را مائده مستوفی مقرر گشت نظم در مصافی که اندران روز فلس تیغ را بالفش قران بودی صد قران وحش و طیر را پس ازان
فلک از کشته میزبان بودی و خاقان منصور بعد از اختصاص بفتح و ظفر از حدود نیشابور و مشهد گذشته صحرای ماخان از فر نزول همایون غیرت
روضهٔ رضوان گشت و از آنجا بنابر استصواب زمرهٔ از امرا بظاهر مرو شتافته عساکر منصور بعضی جهة سرانجام مهمات خود بشهر درآمدند و طایفه
بمصلحت غارت و تاراج در قری و قصبات متفرق شدند و در آن اثنا امرا سلطان سعید که بعد از انهزام بیکلیکر پیوسته بتکامیشی موکب همایون
می آمدند سپاهی نمودند و چون بنابر تفرق سپاه صلاح توقف نبود خاقان منصور بر اسپ ارلاتی که از سایر اسپان طویلهٔ خاصه بمزید قوت و جودت
رفتار امتیاز داشت سوار گشت و براه جوی نو روی بصوب بیابان خوارزم آورد و بعد از وصول بمزار اتیش بخاطر همایون خطور نمود که بتسخیر بر سر
خیوق رود و آن بلده را در حیز تسخیر کشد زیرا که در غیبت حضرت خاقانی متوطنان آن مکان باظهار مخالفت مبادرت جسته نسبت بقرابت
امیر نور سعید که شادمان نام داشت لوازم فرمان برداری مرعی میداشتند مقارن انتقال بابارتن از معسکر خاقان صف شکن گریخته بخیوق رفت و
مردم آنجا را از وصول آنحضرت آگاه ساخت لاجرم خیوقیان قلعه را مضبوط ساخته شادمان رایت مدافعت و ممانعت برافراخت پس رای
صوابنمای چنان اقتضا فرمود که چند کس را از شجاعان بر بالای جبیبه جامهای کهنه پوشانیده و بر درازگوشان سوار ساخته بقلعه فرستد و چون ایشان
بحصار درآیند بنفس نفیس بظاهر آن بلده شتافته جنگ در اندازد تا بدین تدبیر فتح و ظفر تیسیر پذیرد و باین خیال هفده نفر از امرا جوشن در مثل
امیر مظفر برلاس و امیر ولی بیک و عبد الرحمن ارغون و حیدر علی کوکلتاش و دیلو مشایخ و شیخ ابوسعید جان درمیان و میر علی میرآخور و قلیعلی چهره و شاه
قلی بکاول و آقا جان قوتلاس و یوسف طنبورچی و داود میرشکار و غیرهم بهیأتی که مذکور شد متوجه قلعه شدند و شبلی جابرجوی را خاقان مظفر لوا رایت
الجماعت ارسال داشت تا هرگاه ایشان بخیوق درآیند بازگشته خبر آورد و چون شبلی بمقصد رسید دید که امرا درآمده اند و او نیز بی توقف بشهر خرامید
و درین اثنا قاضی مؤید از شهر بیرون آمده بملازمت خاقان صاحب حشمت شتافت و سعادت تقبیل انامل فیاض دریافته عرض کرد که حالا جمعی بآیین
سپاهیان بخیوق درآمدند لاجرم آنحضرت بطرف شهر روان شد و چون امرا بدلیر قلعه رسیدند فی الحال ایرا در شادمان را که آنجا بود بقتل رسانیدند
و ببالای فصیل خرامیدند و بهمان زمان مردم شهر هجوم نموده دست بانداختن تیر و سنگ برآوردند و عبد الرحمن ارغون را دو زخم زده از زبر
فصیل بزیر انداختند و پس از آنکه خاقان منصور بدروازه نزدیک رسید تیری چند بجانب دشمنان افکنده صلاح توقف ندید و فرمود که عبد الرحمن
را بر شتری بار کرده روی براه آوردند و جمعی از پیادگان خیوق حمله نموده خواستند که او را باز ستانند و جرأت آن جماعت مشاهدهٔ حضرت
خاقانی گشته بنفس نفیس بر ایشان تاخت و عبد الرحمن را بر شتر خوابانیده متوجه شد و روز دیگر عبد الرحمن وفات یافته خاقان دوست نواز اشارت
فرمود که برادرش قادربردی او را در جائی مناسب مدفون سازد و اثر قبرش را ظاهر نگرداند آنگاه موکب همایون بهزار اسپ شتافته از آنجا
بقلعهٔ ترسنگ خرامید و آن را بتجدید عمارت کرده محل توطن بعضی از متعلقان گردانید **گفتار در بیان رفتن خاقان عالی مکان
جهة استمداد بنزد ابوالخیرخان** چون خاقان منصور چند گاهی دیگر بار در کار ناساز کار در ساحت صحاری خوارزم و حدود بخارا بگذرانید
خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که بنزد ابوالخیرخان که در آن زمان قاآن دشت قبچاق و عمدهٔ خواقین آفاق بود [illegible] حضرت استمداد
نموده متوجه تسخیر مملکت خراسان شود و با جمعی از خواص و فرقهٔ از اهل پای مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده روی براه نهاد و بعد از اختصاص
قرب وصول بدشت ابوالخیرخان از توجه موکب ظفر نشان واقف گشت جمعی از شاهزادگان جوجی نژاد و نوئینان علامت نهاد باستقبال
خاقان نموده حضائل فرستاده ایشان در رعایت تعظیم و حرمت آن اعظم دایرهٔ حشمت ملاقات نمودند و لوازم معانقه بجای آورده جهة نزول همایون
منزلی مناسب تعیین فرمودند و روز دیگر که خسرو خاور بارگاه فلک اخضر را بنور طلعت همایون آرایش داد ابوالخیرخان شاهزادگان و نوئینان
و اشراف و اعیان را بپایهٔ سریر خانی طلبیده قدم بر مسند جهانبانی نهاد آنگاه فرمان فرمود که حضرت خاقانی را ببارگاه درآوردند و مدعای
خان و نواب نوئینان چنان بود که آنحضرت جهة تعظیم خان تایوغ نماید و باصطلاح اوزبکان تایوغ آنست که در برابر سریر خانی ایستاده کلاه از سر

بر دارند و یک گوش را بدست نیازمندی گرفته مانند راکعان پشت خم کنند خاقان منصور بضرورت آن را قبول نمود و درین باب گفت و شنید بسیار
واقع شده آخر الامر ابو الخیر خان بدان راضی گشت که آنحضرت زانو زده او را دریابد بعد از آن خاقان عالیشان ببارگاه سپهر اشتباه درآمد و چون
چشم ابو الخیر خان بر بشره همایون و اختر میمون خاقان منصور افتاد انوار دولت و کامکاری و آثار استقلال ذات در تقلد امور شهریاری مشاهده
نمود از روی شفقت و مهربانی آن بانی مبانی جهانبانی را در آغوش کشید و نزدیک بخود جای داد و لوازم پرسش و نوازش بتقدیم رسانیده بر
ترتیب مجلس بزم اشارت فرمود و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده جامهای شراب و بال و قدح بگردش آمد و بعد از آنکه دماغ ابو الخیر
خان از بخار باده خوشگوار گرم گشت جهة امتحان اقداح مالامال بر کف خاقان ستوده خصال نهاد آنحضرت بتجرع شراب بسیار قیام نمود و اصلا
تفاوت در اقوال و افعالش ظاهر نشد و این معنی موجب ازدیاد اعتقاد خان شده زبان بتحسین خاقان ظفر قرین گشاد و بمبالغه تمام آنحضرت را
بنزدیک تر کشید تا هر دو زانویش بتوشک خان رسید و بنابر آنکه در آن اوان ابو الخیر خان بمرض فالج مبتلا بود در ساعتی که زانوهای
خاقان سعادت انتما بمسندش رسید آنحضرت را مخاطب ساخته فرمود که چون عنایت الهی شامل حال تست و عنقریب باعلی مراتب دولت و اقبال
ترقی خواهد نمود امید است که بیمن مقدم همایون تو مرضی که عارض ذات منست بصحت تبدیل یابد و در آن مجلس هر لحظه اظهار دلجوئی و غریب نوازی نموده
تا آنکه طبقیاق از سر داشته و خاقان منصور را اتوغ کرده گفت تو هر چند ما را در وقت ملاقات اتوغ نکردی با جهة احترام تو باین کار قیام نمودیم و
حضرت خاقانی ازین التفات خان انفعال یافته فی الحال برجست و رسم اتوغ بجای آورد القصه خاقان منصور یکهفته در اردوی ابو الخیر خان معزز و
محترم اوقات گذرانید و ابو الخیر خان داعیه داشت که لشکر بسیار مصحوب موکب نصرت شعار بتسخیر خراسان نامزد نماید اما حسب تقدیر بعد از اتمام
اوقات حیات خان بانقضا رسید و بعلت فجاة تدبیر طبیعتش دست از مشیت امور بدن کوتاه گردانید و ایل و الوس اوزبک بمرتبه پریشان
شد که خاقان باستحقاق را در دشت قبچاق مجال اقامت محال نمود و هو الغفور الودود

گفتار در بیان معاودت رایت آفتاب اشراق از دشت قبچاق و مسخر شدن خراسان بمحض عنایت پادشاه علی الاطلاق

نظم
سلاطین را چو تایید الهی میشود اسباب شاهی
رسد امدادشان از عالم غیب مدد از غیر ایشان کی بود عیب
اگر از محض تقدیر خداوند نماند کارشان در بند پیچید
چو فضل ایزدی یاری نماید در دولت برایشان برگشاید
بهر جانب عنان عزم تابند ز فیروزی و نصرت کام یابند

نظیر این تقریر و شبیه این تصویر حال خاقان منصور جهانگیر سلطان المغربین و شهنشاه المشرقین ابو الغازی سلطان حسین میرزا تواند بود که چون ارادت ازلی و مشیت لم یزلی
مقتضی آن گشت که بی امداد غیری بر سریر سلطنت مملکت خراسان تمکن یابد ابو الخیر خان پیش از آنکه جهة مدد آنحضرت لشکر تعیین نماید فوت شد و آنحضرت
نصرت ترک از امداد سپاه بیگانه دل بالکل قطع کرده باسی نفر از ملازمان خاصه که در آن سفر نشان فتح و ظفر همعنان آنحضرت بود عزیمت خراسان نظم
فرمود و بمقتضای کلمه کریمه فاذا عزمت فتوکل علی الله دست اعتصام بعروه وثقی توکل استوار کرده دیدن پیکر فتح و فیروزی را از عنایت حضرت
پروردگار دانست نه از بسیاری لشکر جرار و افزونی استعداد حرب و پیکار لاجرم بهر منزل که نزول فرمود هاتف غیب این سروش بگوش هوش
رسانید بیت بهر جانب که روآری بتقدیر رکابت را دولت عنان گیر و از هر مرحله که نهضت نمود مبشر اقبال باستقبال موکب فرخنده فال
مبادرت جسته [illegible] المعروض گردانید بیت بهر منزل که گردد جلوه گاهت شود دیهیم شاهی خاک راهت طوطی شیرین مقال قلم کیفیت حال
بدین سان رقم مینماید که چون حدود ابیورد از وصول موکب گیتی نورد غیرت افزای منزل مهر عالم گردید خبر ویرانی سلطان سعید میرزا سلطان
ابو سعید در قراباغ اران بر السنه و افواه طوایف انسان جاری گشت لاجرم خاقان منصور بیدغدغه بابیورد درآمده اشراف و اعیان آن ولایت
بلوازم نیاز و نثار قیام نمودند با اظهار اخلاص و دولتخواهی خدام موکب پادشاهی بزبان حال و قال گشودند و این خبر بدار السلطنه هراة رسیده
امیر تاج الدین حسن ملکی و امیر علی نظیر که در شهر بامر حکومت و داروغگی اشتغال داشتند بضبط برج و باره پرداختند و صورت واقعه را بسمع
عرضه داشت کرده میرزا سلطان احمد با سپاه یاران عازم رزم خاقان مؤید از جیحون عبور نمود و ابو الغازی سلطان حسین میرزا با پانصد مرد
جلادت انتما که در آن ولا در سایه لوای کشورگشا جمع آمده بودند از ابیورد بجانب مرو نهضت کرد و امیر مبارز الدین ولی بیک را بطرف

بطرف نیشاپور و مشهد فرستاد و میرزا سلطان محمود که بعد از گرفتاری پدر از قراباغ گریخته بود در فراه جزء جام با میر ولی بیگ رسید و بین الجانبین
صورت مقاتله روی نمود و شاهزاده منهزم بهراة شتافت و حدیث واقعه مذکور بسلطان ابوسعید رسید زیر و بالا بتحقیق انجامید چنانچه سابقا
مسطور گشت اکثر خلایق شعار هواداری خاقان منصور ظاهر کردند و فوج فوج روی امید بدرگاه عالم‌پناه آنحضرت آوردند بنابران میرزا سلطان
محمود بطرف ماوراء النهر در حرکت آمد و چون خاقان منصور از مرو گذشته بقصبهٔ پنجده رسید شنید که میرزا سلطان محمود با لشکر اندک و خوف بسیار
از نیم فرسخی اردوی کیهان پوی میگذرد بعضی از امرا از نوزده رخصت طلبیدند که بقدم جلادت پیش رفته سر راه بران شاهزاده گیرند خاقان منصور از غایت
کرم جبلی تجویز آن معنی نفرمود و فرمود بیت چه گیرم سر راه برگشته‌ئی پدر گشته بخت برگشته‌ئی و میرزا سلطان محمود بصحت و سلامت در حدود اندخود
بمیرزا سلطان احمد پیوسته کیفیت حال بازگفته برادران بموافقت و مرافقت یکدیگر ترک تسخیر خراسان دادند و از آب آمویه گذشته روی توجه
بسمرقند نهادند اما خاقان منصور مظفر لوا چون از قصبه پنجده کوچ فرمود بعد از طی یکدو مرحله سلطان ارغون با جمعی کثیر از دار السلطنه هراة بموکب
همایون رسید و بسعادت تقبیل رکاب نصرت انتساب فایز گردیده مضمون این مقال بعرض رسانید که بیت تخت جمشید و تاج افریدون آرزو
مند پای تو گشتست اکنون آنگاه خاقان ظفرپناه میر شیخ ابوسعید خان درمیان را بداروغگی هراة ارسال داشت و چون مشار الیه بدان بلدهٔ فاخره
در آمد جمعی از اهل فتنه و فساد را که متعرض عرض و مال فرق عباد میشدند بتأدیب بلیغ فرموده بساط عدل و داد ممهد گردانیده فرمود تا منادی کردند
که هیچ آفریده بهیچ جهت مزاحم و متعرض کسی نشود و بیمن نصفت و رافت آنجناب هرویان از جور و طغیان اوباش و مفسدان نجات یافتند و در [illegible] شنبه
رمضان سنه ۸۷۳ موکب همایون خاقان منصور بخت و دولت عنان اقبال و نصرت در رکاب شمال کوه ابولیکاه رسید سادات و قضات
و اکابر و اشراف که از خبر بهجت اثر شنودند برسم استقبال شتافتند و بانواع الطاف و اصطناع سرافراز گشته زبان بدعا و ثنا گشودند و تخت
حاجی بیگ از فر نزول همایون رشک افزای سپهر بوقلمون گشت روز پنجشنبه نهم ماه مذکور امیر نظام الدین ولی بیگ از جانب مشهد مقدسه رسید و بسعادت
زمین بوس مشرف گردید روز جمعه عاشر در مسجد جامع دار السلطنه هراة خطبه بنام و القاب خاقان کامیاب تزیین پذیرفته زر بسیار برسم نثار
پاشیدند و حضار آن بقعه متبرکه غلغلهٔ تهنیت و مبارکباد بگوش هوش خطیب منبر نه پایه گردون رسانیدند نظم خسرو کامران عدل طراز شاه
عالی مکان بنده نواز چون قدم زد سوی سواد هراة گشت ظاهر ز مقدمش برکات روی زر شد مزین از نامش نقش سکه بوفق کامش
یافت از نام شاه دین پرور سر منبر چو روی زر زیور آب تیغش غبار فتنه نشاند آتش ظلم فتنه جویی ماند از تکاسه عدلش عالم گشته چون
گلشن ارم خورم والحمد لله علی ما انعم والصلوة والسلام علی النبی الاکرم محمد المبعوث لمکارم الاخلاق و محاسن الشیم ذکر وصول آن شاهنشاه
اوج سلطنت و سرافرازی بباغ زاغان و مبسوط ساختن جناح عدل و بنده نوازی بر مفارق متوطنان بلدان
خراسان بروفق تجارب امم و صدق تواتر اخبار عالم بیت شایسته افسر کیانی زیبندهٔ تخت خسروانی سعادتمندی تواند بود که چون
نیر دولت و اقبالش از مطلع سلطنت و استقلال طلوع نماید سرگشتگان وادی نامرادی در سایهٔ لطف و انصاف جای داده از تاب آفتاب قهر
و اعتساف برهاند و تشنه لبان مسالک بیدادی را از زلال عدل و احسان سیراب ساخته بفضای راحت فزای امن و اطمینان رساند گلزار ریاست
و سرافرازی از آن درون آید که بدست مرحمت و دلنوازی خار آزار ارباب ستمدیده بیرون آرد و در جویبار ایالت و کامرانی نهال اقبال از آن
نشاند که سایهٔ مکرمت و دلداری بر مفارق سرگشتگان گستراند معمار همتش قصور جهانبانی بآن قصد مشید سازد که قصور بقواعد مبانی شریعت آخر زمانی
راه نیابد و انوار همتش آفاق کشورستانی بآن نیت لامع گردد که شرار شرور حادثات روزگار سالکان مسالک مسلمانی نتابد نظم بود مقصودش از
گیتی ستانی رواج ملت آخر زمانی چو اعلام ایالت برفرازد رعیت پروری را پیشه سازد پی آسایش اشراف انسان کند تعمیر قصر عدل
و احسان و چون در آن اوان که مهم میرزا سلطان ابوسعید گورکان در قراباغ اران بتفصیل انجامید در دودمان حضرت صاحبقران امیر تیمور
گورکان غیر خاقان عالی مکان ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان گیتی ستان که مصداق این مفهوم تواند بود موجود نبود پادشاهی انبار که کلام معجز
طراز له مقالید السموات والارض مخبر از طول و عرض مملکت اوست مفاتیح سلطنت ولایات خراسان را بر طبق واقعه تؤتی الملک من تشاء بقبضهٔ اقتدار

بیت هشتم ماه مبارک ۱۰
بیت استعجال ۴

آن خسرو کامکار داد تا در روز جمعه عاشر ماه رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه از تخت حاجی بیک بباغ زاغان تشریف برده قدم بر سریر جهانبانی نهاد
و تختگاه خاقان سعید مغفرت پناه از یمن مقدم آن پادشاه عالیجاه غیرت افزای اورنگ فیروزه رنگ مهر و ماه گشت و دار الملک اقلیم چهارم از
رشحات سحاب معدلت آن سلطان سکندر دستگاه در نضارت از افلاک مفخم در گذشت و آنحضرت پشت بر مسند حشمت و کامرانی نهاده بدلی قوی و
املی فسیح روی بتمشیت مهام جهانبانی آورد و پرتو عواطف و اشفاق بر تنظیم امور جمهور نزدیک و دور افکنده جناح مرحمت و احسان بر مفارق طوایف
انسان بگسترد و در تقویت ارکان شریعت غرا و استحکام قواعد احکام ملت بیضا فرامین مطاعه بنفاذ انجامید و در باب رعایت سادات
و قضاة و فضلا و ارباب درس و فتوی نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانید نظم شد از انوار عدلش ملک روشن ز فیض مقدمش گیتی چو گلشن
رهیننده اهل عالم را امان داد بعهدش عدل کسری رفت از یاد اساس شرع از عدلش متین شد دعاگویش همه روی زمین شد و چون خاقان منصور
مظفر لوا پیوسته دست تولا بولای اهل بیت سید الوری و برگزیدگان انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا استوار داشت
و غیر نقش محبت و مودت عترت طاهره خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین صورتی بر خاتم دل نمی نگاشت دران ایام که بر سریر سلطنت خراسان
تمکن یافت و شعشعه انوار دین پروری آنحضرت باطراف آن مملکت تافت رای شریعت آرا چنان اقتضا فرمود که خطبه و سکه را باسامی القاب
ائمه معصومین مزین گرداند و صیت این نیکنامی در اطراف آفاق انتشار داده آوازه تجدید قواعد شریعت بنی هاشمی از ایوان کیوان بگذراند اما
جمعی از متعصبان مذهب حنفی که دران زمان در دار السلطنه هرات بغایت معتبر و موقر بودند بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته در باب ترجیح رسوم اهل
سنت سخنان گفته از تغییر خطبه منع نمودند چون محل مقتضی عدم قبول التماس آنجماعت نبود در روز عید فطر خطیب بدستور پیشتر زبان بقرائت خطبه
گشود و هم دران اوقات پادشاه خجسته صفات را داعیه عقد ازدواج با درة التاج سلطنت شهربانو بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید از خاطر
همایون سر بر زد و مجلس شرف را بوجود سادات و قضاة و علما و اشراف زیب و زینت داده مهد عصمت پناه را بآیین شریعت غرا در حباله نکاح در آورد
و محفل بهجت و شادمانی آرایش یافته سپهر جهان دیده عقود جواهر زواهر که سالها در جیب و دامن پرورده بود بصورت نثار کرد و در وقتی
که عروس سیم اندام ماه تمام در حجله فلک فیروزه فام نقاب از رخسار فایض الانوار برگرفت شاه عالیجاه با طلعتی چون آفتاب بحجره مهد عفت
آیات خرامیده مقارنه برج خلوتش کامکاری با ناهید اوج نامداری بمیمنت وقوع پذیرفت اما بحسب اقتضای قضا میان حضرت اعلی و مهد علیا صورت
الفت و استیناس اتفاق نیفتاد و بعد از چندگاه خاقان عالیجاه او را طلاق داده بسمرقند فرستاد و خواهرش پاینده بیگم را در حباله نکاح کشید و سلطان
بین الجانبین محبت و مودت بوقوع انجامید و هم دران ایام که دیده انتظار دیده پادشاه گردون غلام بدیدن عرایس افکار مراد و مرام روشن
بود باحداث باغ مراد که بعد از چندگاه بباغ جهان آرا موسوم شد فرمان فرمود و معماران مدقق و مهندسان حاذق چهار باغی وسیع چهار صد و چهل
جریب و قصری رفیع در غایت زینت و زیبا طرح انداخته استادان بنا و عمله توانا آغاز کار کردند و در باب تکلف و متانت و نظافت لطافت
آن بوستان جنت صفت کمال جد و اهتمام بجای آوردند و در اندک زمانی باغ جهان آرای قابلیت جلوس همایون پیدا کرده خسرو کشورگشای از
باغ زاغان بدانجا نقل نمود و ما و ام الحیوة در باب تزیین و تعمیر آن گلشن فرخنده سمات نهایت سعی و اجتهاد بذل مبذول نمود لاجرم فضای دل
گشایش چون [illegible]ت پر گل و ریاحین شد و هوای روح افزایش مانند نسیم اردی بهشت فرح بخش دل غمگین گشت از نضارت ریاض خضرت
آتیش سبزه زار سپهر شهره مساری برد و از لطافت آب عذوبت تابش چشمه حیوان عرق خجالت بر جبین آورد نظم لطیف و دلگشا آب و هوایی
مبارک منزلی فرخنده جایی درختان چون بتان قد برکشیده ز یکدیگر بخوبی سر کشیده نهال سرو گر جنت چنین داشت خط طوبی لهم بر برو
کاشت کنگره عمارت دلپذیرش زبان طعن بر خورنق و سدیر دراز کرده و قصور رفیعش از بهجت گنبد سپهر مستدیر گوی تفوق ربوده بیت از عمارات قصور خالی
اوست در تشویر قبه نه سپهر و قصر سدیر والحمد لله والشکر لله العلی الکبیر والصلوة والسلام علی النبی البشیر النذیر ذکر وصول زمره از
امرا و وزرا و صدور بسعادت ملازمت خاقان منصور و بیان سرانجام بعضی دیگر از مهمات و عظایم امور
هم دران اوقات که دار السلطنه هرات بیمن جلوس همایون رشک غیرت کارگاه گردون امیر صاحب حشمت صایب تدبیر مرجع و ملاذ اعاظم فضلا

فضلا روشن ضمیر نظام الدوله والدین امیر علیشیر از اردوی سلطان احمد میرزا جدا گشته بملازمت حضرت اعلی رسید و باصناف الطاف و اعطاف
سرافراز شده در سلک خواص بارگاه جهان پناه منتظم گردید صورت حال بر سبیل اجمال آنکه آبا کرام و اجداد عظام آن امیر آفتاب احتشام از قدیم
الایام در سلک مخصوصان دودمان میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان انتظام داشتند و نقش منقبت کوکلتاشی بقلم اعتبار بر لوح
اولوا الابصار می نگاشتند و آنجناب در ایام طفولیت و مبادی اوان صبی همواره در خدمت خاقان مظفر لوا منصور میبرد و در وقتی که آنحضرت
با میرزا ابوالقاسم بابر مصاحبت مینمود امیر علیشیر سر ملازمت آن پادشاه عالیجاه اختیار کرد و چون میرزا بابر وفات یافت و خاقان منصور
از مشهد مقدسه بمرو شتافت آن امیر صافی ضمیر بهمدران ولایت توقف نموده بتحصیل فضایل و کمالات مشغولی فرمود و در زمان دولت سلطان
سعید بدار السلطنه هراة رفته روزی چند در ملازمت آستان اقبال آشیان گذرانید اما فراخور حال ترتیب و رعایت نیافت بنابران
از خراسان بسمرقند رفته در خانقاه خواجه جلال الدین فضل الله ابو اللیثی ساکن گشت و اکثر اوقات را بمطالعه مصروف داشته گاهی با امیر درویش
محمد ترخان و امیر احمد حاجی که صاحب اختیار سرکار ماوراء النهر بود اختلاط مینمود تا درین ایام که میرزا سلطان احمد بنابر توجه خاقان
منصور بصوب خراسان از آب آمویه بگذشت امیر علیشیر همراه اردو روان شد و بعد از تحقیق خبر واقعه سلطان سعید و استیلاء خاقان مظفر لوا
بر بلده فاخره هراة از امیر حاجی اجازت حاصل نموده روی بهراة آورد و قریب بعید فطر سعادت ملازمت خاقان صاحب تایید دریافت
و بعد از امتداد مفارقت صوری دیده بدیدار طلعت فایض الانوار خاقانی روشن ساخته التفات و عنایت بینهایت شامل حالش شد و در روزگار ٣
روز عید از نتایج طبع نقاد قصیده هلالیه که هر بیت از ان رشک لؤلؤ آبدار و غیرت جواهر شاهوار بود نثار بزم همایون فرمود و بمعنی موجب
از دیاد اعتقاد خاقان عدالت نهاد گشت و روز بروز اعتبار و اقتدار امیر فضیلت شعار در خدمت آن پادشاه کامگار زیاده میشد تا کار بجائی
رسید که سرانجام تمامی عظایم امور جمهور از نزدیک و دور برای صواب نمایش تفویض یافت چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید انشاء الله
تعالی و هم در اوایل ایام جلوس خاقان منصور امیر سید مراد فلاحی که از معتبران دولت سلطان سعید بود با جمعی از قرابتان و مولانا قطب الدین
الخوافی و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از جانب عراق و آذربایجان بدرگاه خاقان عالیجاه رسیدند
و امیر سید مراد بمنصب امارت مشرف گشته خواجه قطب الدین طاوس مشرف دیوان همایون شد و مولانا قطب الدین بامر صدارت اختصاص
یافته مهم وزارت تعلق بخواجه مظفر گرفت و مقارن آنحال امیرزاده محمد سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود و میرزا کیچیک لقب داشت
با والده و والد خود میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان از طرف قراباغ اران بدار السلطنه هراة
رسیدند و خاقان منصور ایشان را منظور نظر مرحمت و اشفاق گردانیده میرزا کیچیک را بعنایت طبل و علم و خیل و حشم معزز و محترم ساخت و
عنان اختیار امور ملک و مال را بقبضه اقتدار او داده حکم بلیغ بر تبلیش پرداخت و هم دران ولا شاه یحیی والی سیستان و امیر حسن شیخ تیمور بدرگاه
عالم پناه رسیدند و ملحوظ عین عاطفت و مرحمت گردیدند و هم دران اوقات امیر زین العابدین ارلات بملازمت خاقان خجسته صفات رسیده
بتسخیر ولایت بلخ و شبرغان مامور گشت و باتفاق عم خود امیر پیر محمد بن امیر بادگار شاه ارلات بدانجانب شتافته میان ایشان و امیر یار علی
مغول که از قبل سلطان محمود میرزا در آنحدود بود مقاتله روی نمود و یار علی گرفتار شده امیر زین العابدین الوالایة تصرف در آورد
یار علی مغول را مغلول بشهر فرستاده شحنه سیاست حضرت خاقانی او را بقتل رسانید و هم دران ایام خاقان گردون غلام امیر شیخ زاهد طارمی را
با ایالت ولایت استراباد سرافراز ساخت و آنجناب بدانجانب رفته چنان شنود که میرزا منوچهر که برادر کلانتر سلطان سعید بود بعد از وقعه
قراباغ خود را بنواحی ساری رسانیده و لوای شوکت بلند گردانیده امیر شیخ زاهد طارمی آن خیال محال در خاطرش نگذاشت و ناگهان بر سرش تاخته
تخت وجود او را از زوال حیات بازپرداخت و چون سنت سنیه ایزد تعالی و لن تجد لسنة الله تبدیلا بدان سان جریان دارد که هرگاه صبح بمصداق ح
دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال برآید و آفتاب جاه و جلال بطلعت عدیم المثال عالم را بیاراید متعاقب شام محنت فرجام نوایب
نماید و شب ظلمت انجام مصایب چهره گشاید دران اوقات که نیر سلطنت و استقلال خاقان سعید خصال ابو الغازی سلطان حسین میرزا

اطراف و ولایات خراسان را منور ساخت و ما بچه لوای کشورگشای آنحضرت سایهٔ حشمت بر مفارق متوطنان آن بلدان انداخت والدهٔ آنحضرت مهد علیا فیروزه بیگم در چهاردهم محرم الحرام سنه ۸۷۴ درگذشت و در بهشت برین با زمرهٔ حور عین همنشین گشت و خاقان منصور بلوازم تعزیت قیام نموده چند روز بختمات کلام و اطعام طعام اشارت نمود و جهت مرقد معطر مهد مرحومه در کوچهٔ خیابان حظیره در غایت تکلف و زیبائی بنا فرمود والی یومنا هذا آن گلستان جنت نشان معمور است و تربت گاه جمهور مردم نزدیک و دور اتّه بعفوه الغفور

گفتار در بیان نهضت میرزا یادگار محمد از آذربایجان بعزم تسخیر ممالک خراسان

در آن اوان که میرزا جهانشاه ترکمان با میرزا سلطان ابوسعید گورکان صلح کرده از خراسان بصوب آذربایجان معاودت نمود میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان باشارت عمهٔ خویش پاینده سلطان بیگم که ملکهٔ فاضلهٔ عاقله بود و در تربیت برادرزاده سعی بلیغ مینمود ملازمت میرزا جهانشاه اختیار کرده چندگاه در ظل رایت نصرت آیتش در غایت رفاهیت اوقات گذرانید . و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه ابوالنصر امیر حسن بیگ در تعظیم و احترام میرزا یادگار محمد بیشتر مبالغه فرمود و چون خاطر خطیر از مهم سلطان سعید جمع ساخت بعضی از امراء خراسان را با سپاه فراوان همراه شاهزاده گردانید و او را بتسخیر مملکت موروث ترغیب نمود و میرزا یادگار محمد بعزم موفور علم جهانگیری افراشته بخت بجرجان شتافت و امیر شیخ جاجرمی از صولت لشکر او انهزام یافت چون این خبر بعرض خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا رسید امیر ناصرالدین عبدالخالق بن امیر نظام الدین احمد بن امیر فیروزشاه و امیر مبارزالدین ولی بیگ را برسم ایلغار با فوجی از سپاهیان شجاعت آثار باستقبال مخالفان روان گردانید و ایشان از نیشاپور بسلقان رفته روزی چند رحل اقامت انداختند و خاقان منصور میرزا کیچیک را از عقب ارسال داشته شاهزاده در سلقان بامراء ایلغار پیوست آنگاه باتفاق روی بمیرزا یادگار محمد که از دهنهٔ سنرا با دیگران آمده بودند نهادند بعد از وصول بمنزل شورات بمقتضای نشانی که از پایهٔ سریر اعلی بدیشان رسیده عنان از میدان قتال پیچیده در کوه خروس ییلاقی که برفعت و متانت رشک فلک اخضر و غیرت سد سکندر بود تحصن نمودند و میرزا یادگار محمد بپای آنکوه گردون شکوه رفته چون مشاهده نمود که کمند اندیشه بکنگرهٔ تسخیر آن نمیرسد دامن تمنی برافشاند و بارگیر قمر سیر بطرف اسفراین راند از آنجانب خاقان کواکب مواکب بتاریخ چهارم ربیع الاول سنه ۸۷۴ از دارالسلطنهٔ هرات رایات ظفر آیات افراخته مشهد مقدس محل نزول همایون ساخت و از ادراک طواف مرقد معطر و روضهٔ جنت آسای امام علی بن موسی الرضا علیهما التحیة والدعا بجای آورده خدام و مجاور آن سدهٔ سنیه را بصلات و انعامات بنواخت و چون میرزا کیچیک و امراء ایلغار خبر قرب وصول موکب نصرت شعار شنودند از کوه خروس ییلاقی پائین خرامیده در عقب میرزا یادگار محمد بولایت اسفراین وقوف یافته عزم توجه بمیدان رزم جزم فرمود و برالنگ رادکان عبور کرده از جلگا خبوشان و یلغریغاج بشعب کوهی که درمیان خبوشان و اسفراین حائل است درآمد و میرزا کیچیک و امراء ایلغار در آن منزل باردوی نصرت آثار رسیدند و خبر رسیدن میرزا یادگار محمد و سپاه آذربایجان رسانیدند خاقان منصور چون از حال دشمنان مقهور خبر یافت سید مراد اوغلانچی و میر علی میرآخور و سیخیم ایل اوغلی را با هزار سوار جرار برسم منغلای از پیش روان ساخت و آن شب بتهیهٔ اسباب پیکار و استمالت مبارزان خنجرگذار پرداخت و امراء ایلغار با امیر علی جلایر در چارخورده آغاز کارزار کردند و امیر علی غالب گشته امیر سید مراد بقتل رسید و دیگران روی باردوی همایون آوردند

ذکر محاربهٔ خاقان منصور مؤید در منزل چناران با میرزا یادگار محمد

صباح روز دیگر که خسرو فیروزه اورنگ بعزم حرب و جنگ لوای بیضا در فضای سپهر خضرا برافراخت و از شعاع تیغ عالم انقطاع مواکب کواکب را انهزام داده صیت فتح و فیروزی در بسیط غبرا منتشر ساخت خاقان منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا بعزم ترتیب امور مصاف و رزم سالکان مسالک خلاف بدن بی بدیل را جوشن حمایت عنایت الهی بپوشید و بر بارگیر تائید نامتناهی سوار گشته در تعبیهٔ سپاه ظفر عطیه لوازم اهتمام بتقدیم رسانید سرداری میمنه را بامیر جلادت آثار مبارزالدین ولی بیگ مفوض داشت و ریاست میسره بسرخیل شهامت میرزا کیچیک و امیر عبدالخالق بازگذاشت امیر حسن شیخ تیمور و امیر مغول و امیر شیخ ابوسعید خان درمیان را بهراولی مقرر نمود و بنفس نفیس همایون در قلب لشکر فیروزی اثر مقام و آرام فرمود سپاهی آراسته شد که بهرام تیرجنگ بر اوج سما از بیم پیکان خون افشان ایشان سپر زرین آفتاب بر سر کشید و نهنگ سهمناک دریا از خوف سنان جان ستان ایشان جوشن پوش گردید

پوش کردند نظم خدیو جهانگیر دشمن شکن سپاهی بیاراست پولاد تن همه تندخوی و همه تیزچنگ بصحرا چو شیر و بدریا نهنگ گرفته بکف خنجر خون‌فشان ربوده به نیزه سر سرکشان و از آن جانب ابوالمظفر میرزا یادگار محمد بنابر عزم بهمه پهلوانی تیز کرده بمیدان ستیز خرامید و در دو تعبیهٔ لشکر آورده خود در قول منزل گزید امیر علی جلایر را در برانغار جای داده و امیر احمد علی فارسی برلاس و امیر سلطان حسن ارهنگی بجوانغار فرستاد ایوب و شیخی جلایر و محمد کوکلتاش را هراول ساخت و بکثرت عدد و عدد مغرور بوده رایت نخوت برافراخت والحق سپاه عالمگشای شاهزاده در آن روز بکثرت از اوراق اشجار زیاده بوده بقوت از رستم و اسفندیار گوی تفوق میربودند نظم همه تیز خشم و همه کینه کوش همه همچو دریا بجوش و خروش گرفته بکف تیغ بران همه که حمله چو شیران همه و بعد از آراستن صف لشکر آن دو خسرو جلادت اثر در برابر یکدیگر بایستادند و شورش انداخته باشتعال آتش قتال فرمان دادند میرزا سلطان حسین چون آفتاب جهانتاب تیغ زرافشان از نیام تهور برکشید و مانند بهرام خون‌آشام در مقام انتقام ثبات قدم ورزید و میرزا یادگار محمد یکباره دل از دلو بر مهر قهر آب دا و خدنگ چهارپر بر زه کمان کیانی نهاد فغان کرنای و کوس بگوش نظارگیان آسمان رسید و غبار سم ستوران نقاب بخلی بر روی آفتاب عالمتاب پوشید نایرهٔ حرب آتش فنا در خرمن جانها فکند و تندباد حمله نهال بقا از جویبار وجود برکند نظم دلیران بکین رایت افراختند بقصد سر یکدیگر تاختند جهان ریخت خون تیغ خاراشکاف که شد لاله‌گون خاک دشت مصاف در آن اثنا از برانغار سپاه خاقان منصور امیر مبارزالدین ولی بیگ بیک حمله جوانغار مخالفان را منهزم ساخت و امیر حسن شیخ تیمور از دست چپ در میدان تاخته بنیاد حیات فوجی از دشمنان را برانداخت میرزا یادگار محمد چون آن شیر بیشهٔ تهور یعنی حسن شیخ تیمور را در جوانغار دید بدان طرف حمله آورده آثار اقتدار ظاهر ساخته بر عقب سیل ظفر روان گشت و خاقان رستم خصال الحال مشاهده نموده بهادران موکب همایون را فرمود تا شبه کردند عقابان سهام خون‌آشام را از آشیانهٔ کمان در پرواز آوردند نظم دلیران دشمن‌کش تیزچنگ سوی ترکش و تیر بردند چنگ بهر تیر کز شست انداختند یکی را ز زین سرنگون ساختند و بدفعهٔ باران تیر مرگ تاثیر فوجی از شجعان سپاه ترکمان بحملات متواتر خود را نزدیک موکب ظفرمآثر رسانیدند و دست باستعمال تیغ و سنان برده نیران کارزار مشتعل گردانیدند در آن محل خاقان پردل بقوت شجاعت کامل و قدرت شهامت شامل بر سر دشمنان تاخت و بصرصر حملهٔ قیامت‌نهیب تزلزل در ارکان جمعیت و شکیب ایشان افکنده همه را پریشان و گریزان ساخت رباعی هرچند که تیز بود و تند و دلیر فی الحال گریزان شود از حملهٔ شیر تهور مصاف باده گریزد زود آهو ببر شیر بر کی ماند دیر سحبانی که در تاب و توان خود را از رستم دستان زیاده می‌پنداشتند و در جرات و جلادت اسفندیار روئین‌تن را غاشیه‌کش خویش می‌انگاشتند مانند پشهٔ ضعیف که با تندباد ستیزد و مثال کواکب که از اشعهٔ انوار آفتاب بگریزد از آسیب صرصر قهر پادشاه شجاعت‌پناه و لمعان تیغ و سنان خاقان نصرت دستگاه روی توجه بوادی فرار نهادند و مبشران تایید الهی و کارسازان تقدیر شاهنشاهی صیت روح‌افزای فتح و فیروزی و بشارت دلگشای ظفر و بهروزی در دادند و خاقان منصور گریختگان را تعاقب نموده زمرهٔ از ایشان بضرب تیغ بهادران موکب نصرت‌نشان بقتل رسیدند و فرقهٔ اسیر سرپنجهٔ تسلط و اقتدار گردیدند بهلول کاشانی و شیخ سعید طغائی و محمد کوکلتاش و امیر ایوب و امیر احمد علی فارسی و سلطان حسن ارهنگی از جملهٔ اسیران بودند امیر ایوب و امیر احمد و سلطان حسن بشفاعت مخصوصان آستان سلطنت آشیان نجات یافته بقیه تمام بردگان راه بیابان عدم پیمودند و خاقان منصور بعد از اختصاص فتح و ظفر لوازم محامد مهیمن غفور بتقدیم رسانیده امیر حسن شیخ تیمور را بایالت ولایت استرآباد فرستاد و بنفس نفیس عنان عزیمت بمستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داد و آن مسافت بعیده را ببیت استعجال و سرعت طی فرمود چنانچه از مشهد مقدسه در عرض سه روز بدارالسلطنهٔ هراة در تخت حاجی بیک نزول نمود منتظران زوایای خدمتکاری و معتکفان خبایای امیدواری دیدهٔ انتظار کشیده از غبار موکب سپهر مراتب روشن ساختند و لوازم شکر و ثنای ایزد سبحانه و تعالی بجای آورده بالقای نذور و صدقات پرداختند و خاقان عالیشان در آن زمستان بباغ سفید براق قشلاق نمود و ظل ظلیل عاطفت و رافت بر مفارق متوطنان بلدهٔ خراسان مبسوط فرمود والحمدلله الشکور المعبود

ذکر وصول بعضی از امرای میرزا جهانشاه بدرگاه خلایق‌پناه خاقان آفاق و ارتفاع رایت دولت میرزا یادگار محمد بامداد پادشاه آذربایجان و عراق

در آن زمستان که خاقان وافر تهور ابوالغازی سلطان حسین بهادر در باغ سفید روی بتمهید بساط عیش و نشاط آورده بتجرع اقداح افراح بر چهرهٔ غبار شدائد سفر و متاعب خوف

دخطر از لوح دل امیر یار علی ترکمان که از پسران محمد علی شکر که از اعاظم امرای آذربایجان بود و ده هزار مرد شجاعت پناه باتفاق میرزا ابراهیم ولد میرزا محمدی
بن میرزا جهانشاه از امیر حسن بیک روی گردانیده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف دادند و بکرپایس گردون اساس خاقانی رسیده باصناف الطاف
سلطانی مفتخر و مباهی گشتند و بتاریخ هشتم رجب سنه ۸۷۴ قاضی علی که از جمله مقربان امیر حسن بیک بود برسم رسالت تشریف آورده از زبان آن پادشاه
عالیشان بسمع اشرف خاقان عالی مکان رسانید که همواره میان آبا عظام شما و اجداد کرام ما اساس مودت و بنای محبت و ارتباط استحکام داشته
چون بعنایت قادر مختار اینجانب را دفع فساد میرزا جهانشاه میسر گشت میرزا سلطان ابوسعید از شیوه ستوده اسلاف تجاوز نموده لشکر بآذربایجان
کشید و هر چند از اینطرف تواضع و نیازمندی بوقوع انجامید فایده بر آن مترتب نگردید عاقبت منتقم جبار اورا تنبیه نمود و صورتی که در پرده غیب مستور بود
ظهور فرمود اکنون مدعا آنست که رابطه اتحاد و مودت مرعی باشد و جماعت ترکمه قراقوینلو را که پناه بدان درگاه برده اند بدینجانب فرستند خاقان منصور
قاضی علی را رعایت موفور کرده روزی چند اجازت مراجعت نداد و فرستادن امراء جهانشاهی را از مقتضای مروت مستبعد شمرده جهة جواب آن
سخنان قاصدی نزد امیر حسن بیک روان ساخت و دران زمستان امیر مغول بایالت ولایت بلخ سرافراز گشته بدان مملکت شتافت و شاه یحیی حاکم
سیستان شده زمام حکومت قهستان در قبضه اختیار امیر شیخ زاهد طارمی قرار یافت اما میرزا یادگار محمد چون از معرکه چناران بحدود دامغان بسمنان
رسیده کیفیت واقعه را بامیر حسن بیک نوشته مدد طلبید و امیر حسن بیک در مقام امداد شاهزاده آمده امیر یوسف بیک و امیر حسن بیک را که
در سلک خویشان او انتظام داشتند با امیر شاه منصور بن امیر شاه سوار قراقوینلو و دو هزار سوار متکمل متسلح بکومک میرزا یادگار محمد نامزد کرد و شاهزاده
آماده رزم و پیکار گشته عنان مراجعت انعطاف داد و در ولایات خراسان ظلم و بیداد آغاز نهاد و همدران اوان جمعی از کلانتران ولایت
قاین بواسطه منازعتی که با اقران خود داشتند بگرمان رفتند و امیرزاده زینل بیک بن امیر حسن بیک را ملازمت کرده متکفل تسخیر قهستان گشتند و
شاهزاده هزار سوار مصحوب ایشان بدانجانب روان ساخت تا بجبر بر سر امیر شیخ زاهد تاخته اساس حیاتش را براندازند و این اخبار بدار السلطنه
هراة رسیده بعضی از مردم کوته اندیش مانند امیر ایوب و شیخی جلایر و نعمت خوارزمی از خاقان معدلت کیش روی گردانیدند و بطرف اردوی میرزا یادگار
محمد گریختند آنحضرت بفرار آنجماعت التفات نمود و امیر عبدالخالق فیروزشاه و بیرام ترکمان و یار علی ترکمان را با فوجی کثیر از لشکریان برسم ایلغار
روان فرمود و چون این طایفه بمشهد مقدسه رسیدند بعضی از جنود میرزا یادگار محمد که در نیشاپور بظلم و بیداد اشتغال داشتند گریخته در اسفراین باردوی
شاهزاده پیوستند و امراء ایلغار بالنگ رادکان رفته خیمه اقامت برافراشتند و میرزا یادگار محمد بسبزوار آمده آن بلده را در حیز تسخیر کشید و پرتو
این خبر بر پیشگاه ضمیر خاقان عالیجاه تافته واضح گشت که تا نفس همایون متوجه دفع اعداء دولت روزافزون نگردد آنچه مراد است بوقوع نخواهد پیوست بنابر آن
در غره ماه مبارک رمضان با سپاه فراوان از بلده فاخره هراة نهضت فرمود و در النگ رادکان امراء ایلغار را بجنود ملحق گردانیده عازم سبزوار
شد میرزا یادگار محمد چون این خبر شنید سبزوار را بقاضی بیک که از سایر خواص او بمزید اعتماد امتیاز داشت سپرده روی توجه بطرف بسطام و دامغان
آورد و بعد از آنکه ظاهر سبزوار محل نصب لوای جهانگشای خاقان منصور گشت عساکر ظفرمآثر باندک زمانی آن بلده را در حیز تسخیر کشیدند و قاضی بیک را
باهفتاد تن از متابعان مقید و مغلول گردانیدند و قاضی بیک زنده مانده سایر اسیران بزندان لحد شتافتند و از اتباع آن ولایت سید نصرالله
مسکنی و خواجه ... که دم از هواداری خدام رکاب حضرت شهریاری زده بودند باصناف الطاف اختصاص یافتند و موکب نصرت شعار
بعد از فراغ از مهم سبزوار متوجه میرزا یادگار محمد شده چون بموضع پنج دهیه پایان ولایات بحرآباد معسکر خاقان والانژاد گشت قراولان سپاه شاهزاده
بیار علی ترکمان و شمیم ایل اوغلی که برسم ایلغار از اردوی ظفرآثار بیرون رفته بودند دوچار خوردند و در سر پل حاجرم شعله تیغ و تیر معرکه رزم گرم کردند و بیرام ترکمان ۲
و قراولان میرزا یادگار محمد مغلوب شده امراء عظام نعمت خوارزمی و عبدالله جلایر و قاسم دولت ملک را با طایفه دیگر اسیر ساختند و بپایه سریر
اعلی آوردند و از جمله اسیران شخصی که نوکر خاصه امیر حسن بیک بود ملحوظ عین مرحمت گشته سایر طایفه بسیاست شحنه قهر اختصاص یافتند آنگاه رایات
علم آفتاب عظمت از آن منزل در حرکت آمده پرتو وصول بقصبه حاجرم انداخت و در آن موضع فلک ستیزه کار شیوه ناسازگاری ظاهر ساخت ع
کار فلک همچنین بود پیوسته

گفتار در بیان تغییر یافتن نیت رزم و معاودت رایت خاقانی از حاجرم جهة رعایت

رعایت حزم در آن ایام که جاجرم از قدوم نزول خاقان منصور بسان گلستان ارم ناضر و خرم بود زمانهٔ بی شرم و سپهر بی آزرم آغاز ستمگاری کرده این خبر در معسکر ظفر اثر شیوع یافت که میرزا یادگار محمد سالک جمعیت امیر حسن شیخ تیمور را که در دهنهٔ استراباد نشسته بود بسرپنجهٔ شجاعت از هم گسیخت و حسن بقلعهٔ شماسان گریخته بعد از چند روز بیرون آمده و بدست نیازمندی در دامن دولت شاهزاده آویخت و مجرّد انتشار این خبر فوج فوج از سرداران صف شکن از موکب خاقان بهمن فرار نموده روی باردوی دشمن آوردند لاجرم آنحضرت بر سایر امرای عظام و ارکان دولت بی اعتماد گشته و جهة رعایت حزم روزی چند از اقبال بمیدان رزم درگذشت و از جاجرم کوچ فرموده بعد از قطع منازل و مراحل بمشهد مقدسهٔ رضویه شتافت التحایا لعتبته العلیة امام واجب الاحترام ابی الحسن علی ابن موسی الرضا علیهما السلام و التحیة نموده آداب طواف آن قبهٔ عرش مطاف بجای آورده نضارت ریاض دولت را از بارگاه واهب العطایا مسالت کرده بطرف پل خاتون که محل نزول اغروق همایون بود روان شد و بعد از وصول بآن منزل بموقف عرض رسید که در دار السلطنهٔ هراة غوغای عظیم دست داده و تقدیر ملک قدیر ابواب بیداد بر روی متوطنان آنديار گشاده تبیین این مقال آنکه در خلال احوال گذشته خواجه عبدالله اخطب بسبب نسبت بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی سخنی تقریر امیر بعرض حضرت خاقانی رسانیده و خواجه طاوس مؤاخذ و مقید شده مبلغ سیصد هزار دینار کپکی فرود آورد و خواجه عبدالله بجای او در منصب اشراف دیوان اعلی دخل کرده و درین اوقات که هرویان از سایهٔ چتر معدلت خاقان منصور دور مانده بودند خواجه عبدالله که باتفاق خواجه نظام الدین بختیار سمنانی در هراة بسرانجام مهام دیوانی اشتغال داشت بر تجّار و رعایا زری حواله کرده و باتش بیداد دود از نهاد آن طبقهٔ مظلوم برآورده کار رعایا باضطرار رسید و مهم بدانجا انجامید که عوام الناس هجوم نموده خواجه عبدالله را بوقتی که در دار العداله میرزا شاهرخ نشسته بود ابواب انصاف بر روی خلایق بسته سنگ باران کردند و او بیکی از خانهای مدرسه گریخته بهزار حیله از آن مهلکه جان بیرون برد و چون در منزل پل خاتون این خبر بعرض همایون رسید یکی از اعیان ملازمان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان بشهر شتافت و خواجه عبدالله را بند کرده باردوی همایون رسانید و متعاقب امثال خاقان ستوده خصال امیر نظام الدین علیشیر را جهة تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف بدار السلطنه هراة ارسال داشت و نشانی در باب استمالت متوطنان آنديار شرف اصدار یافت و امیر علیشیر بدان بلدهٔ فاخره شتافت بمقتضای عادت جبلی خویش جراحات جارحات ایام بمراهم مراحم مندمل ساخت و بقدر مقدور باستمالت مظلومان و ستمدیدگان و استیصال نهال ظلم و عدوان پرداخت و فرمود که تا آن نشان فتنه نشان را در روز جمعه بر سر منبر خواندند لاجرم خلایق مطمئن و آسوده خاطر گشته زبان بدعای دوام دولت خاقانی و ازدیاد جاه و جلال مقرب حضرت سلطانی گشودند و چون امیر نظام الدین علیشیر باردوی همایون معاودت نمود خواجه نظام الدین بختیار مقید و بی اختیار گشت و خواجه قطب الدین طاوس کرت دیگر بر مسند اشراف دیوان نشست بعد از آن اغروق همایون از پل خاتون بصوب قلعهٔ نیره تو روان شد و خاقان منصور بطرف دار السلطنه هراة نهضت نمود و بتاریخ یازدهم ذی حجهٔ سنهٔ مذکوره بباغ نظرگاه نزول فرموده در بیستم هم ماه از آنجا بالنگ مشهد تو که در برابر پل سالار است شتافت از آنجانب میرزا یادگار محمد چون از مراجعت موکب ظفر اثر وقوف یافت بوصال عروس مملکت خراسان امیدوار گشته تا مشهد مقدسه عنان یکران بازکشید و هم در آن ایام میرزا سلطان محمود از آب آمویه گذشته در حدود بلخ دخان طغیان باوج آسمان رسانید و این اخبار در اردوی ظفر آثار اشتهار پذیرفته طایفهٔ که پردهٔ شقاوت بصیرت ایشان را پوشیده بود قدم در بیابان بی پایان فرار نهادند و اینمعنی موجب پریشانی ضمیر منیر حضرت خاقانی گشته مناسب چنین دید که [...] و مقاتلهٔ اعدا تغافل ورزد از النگ مشهد تو بدشت ساقسلمان نقل فرمود و درین منزل نیز بسیاری از مردم بی عاقبت از موکب همایون تخلف جسته عنان بصوب فرار انعطاف دادند و پریشانی تمام باحوال اردوی خاقان گردون غلام راه یافته اعلام نصرت فرجام از دشت ساقسلمان براه تقوز رباط متوجه نیره تو گشت بمصلحت آنکه روزی چند اغروق همایون را در آن حصار که مانند قلعهٔ سپهر دوار استحکام دارد از نوایب روزگار مصون و محروس و مضبوط سازد و بنفس نفیس همایون بهر جانب مناسب داند رایت توجه برافرازد بعد از وصول بحدود آن موضع احمد توپچی که از خاک برگرفتهٔ تربیت آنحضرت بود پیغام فرستاد که اگر حضرت اعلی با یکدو نوکر تشریف می آورند در قلعه را میگشاییم و الا طریق طاعت سلوک نمی نماییم خاقان سعادت انتما از شنیدن این سخن برآشفته عنان یکران بصوب کنار آب مرغاب انعطاف داده چون بمقصد رسید از آنکه میرزا ابراهیم و پیر علی و یار علی و قاسم

و از مردم ماوراء النهر سلطان بایزید اوغلان و سلطان ارغون دون و شیخ درویش توچین بمسالک طریق فرار گشتند لاجرم حیرتی عظیم بر ضمیر خسرو جهانگیر طاری شده نمیدانست که بکدام جانب توجه نماید درین اثنا قاصدی یوسف نام از نزد امیر مظفر برلاس بدرگاه گردون اساس رسید و عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه فوجی از بندگان خدمتکار و مخلصان اختصاص آثار چون امیر پیر محمد ارلات با چهار فرزند ارجمند و جمعی کثیر از مردم دولتمند در نواحی قضا بهواداری موکب نصرت شعار اجتماع نموده اند و انتظار طلوع ماهچه علم انجم حشم میکشند امیدواری آنکه نیّر مراد این مهجوران بر افق مقصود نور افشان گردد تا آنچه صلاح دولت خدام عالیمقام باشد بوقوع پیوندد و این التماس بعز قبول اقتران یافته بهوای قضا از عنان سمند همت پادشاه کامکار منعطف گشت و امیر مظفر برلاس بعز ملازمت سرافراز شده لوازم اخلاص و بندگی و مراسم نیاز و سرافکندگی بجای آورد و نسیم عنایت خاقانی از مهب مهربانی بر ریاض آمال او وزیده بحصول ثمرهٔ مقصود و محصول شجرهٔ بهبود امیدوار گشت و از فضای نهضت همایون بنیان ارلاتیان اتفاق افتاده امیر پیر محمد با اولاد و اقربا بتقبیل قوایم سریر سدره انتما قیام نمودند و بوفور الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه از امثال و اقران ممتاز و مستثنا یافتند و از آنجا قرین یمن و سعادت کوچ بوقوع انجامیده چهارباغ قصبهٔ میمنه از طنطنهٔ کوس نزول همایون بلند آوازه گردید و از اطراف و جوانب جمعی کثیر از اهل اخلاص بملازمت آستانه بلند مرتبت رسیده مکارم اخلاق خسرو آفاق همه را بمزید مرحمت و اشفاق سرافراز گردانید و حضرت خاقان در همان منزل اقامت داشت تا وقتی که رایت نهضت بصوب مستقر سریر کرامت برافراشت

ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت خراسان و بیان شمهٔ از حیف و تعدی امراء عراق و آذربایجان

در آن اوان که خاقان عالیشان ابو الغازی سلطان حسین بهادرخان از النگ نشتر بصوب قلعهٔ نیره تو کوچ فرمود میرزا ابو المظفر یادگار محمد میرزا در ولایت طوس بود اما شاهزاده پاینده سلطان بیگم عمه با امیر قنبر بیک و امیر یاری بیک برلاس و سلطان احمد چهارشنبه از منزلی که در بیرون هراة داشت بشهر درآمده آن بلدهٔ فاخره را ضبط نمود و نقارهٔ شادیانه زده فرمود تا در روز جمعه ششم محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه خطبه بنام ابو المظفر میرزا یادگار محمد خواندند و دران ایام مولانا حسن شاه شاعر قصیدهٔ در مدح پاینده سلطان بیگم در سلک نظم کشید که مطلعش اینست

بیت
جهان گر بفضل حق خاتم سلیمان را رسید
ملک بلقیس زمان پاینده سلطان را رسید

و چون میرزا یادگار محمد بولایت جام خرامید باسم اکابر و اشراف بلدهٔ هراة استمالت نامها روان گردانید و از استمال شهر گذشته از عقب سلطان ابو الغازی سلطان حسین میرزا تا کنار آب مرغاب رفت و امیر حسن شیخ تیمور را بضبط آنجا تعیین نموده رایت عزیمت بمستقر دولت و عظمت برافراخت و از راه رباط سنجاب بسواد هراة درآمد سادات و قضاة و اکابر و اعیان برسم استقبال استعجال نمودند و شاهزاده بتعظیم ایشان قیام فرموده همه را بنوازش بدیع سرافراز ساخت و آن روز که قمر در طریقهٔ محترقه بود در النگ کهدستان منزل گزید و در روز دوشنبه نهم محرم که دیگر روز تربیع نحسین بود بباغ زاغان شتافت و سریر سلطنت خاقان سعید را که چندین سال از فروغ طلعت اولاد آنحضرت عاطل مانده بود از پرتو انوار جبین آفتاب قرین منور گردانید و امرای آذربایجان که قراتیان ابو النصر امیر حسن بیک و کوچک شاهزاده بودند در خراسان میل اقامت نمودند و آنجناب همه را در باغات و بساتین سلاطین و منازل جنت آئین فرود آورد و غایت رعایت درباره ایشان بتقدیم رسانید و چنان مقرر شد که در خطبه نخست دعای دوام دولت امیر حسن بیک بر زبان رانند آنگاه میرزا یادگار محمد را نام برند و میرزا یادگار محمد بعد از تمکن بر سریر جهانبانی منصب [illegible] و دیوان را بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی مسلم داشت و زمام سرانجام امور ملک و مال را بقبضهٔ اختیار پاینده سلطان بیگم بازگذاشت و چون آن شاهزادهٔ ساده بعیش و عشرت بسیار مشعوف بود و اکثر اوقات را بتجرع بادهٔ گلرنگ و استماع نغمهٔ عود و چنگ صرف مینمود و اصلا پروای ضبط امور مملکت نمی‌کرد و از هر کس طلبی صادر میشد بشرط بازخواست بجای نمی‌آورد امراء ترکمان در اطراف ولایات خراسان ابواب جور و طغیان بر روی رعایا و بیچارگان گشادند و طوفان بلا بالا گرفته بسیاری از خراسانیان قدم در وادی جلا نهادند سلطان خلیل ولد امیر حسن بیک در النگ رادکان خیمهٔ اقامت افراشته متعرض متوطنان آنحدود گشت و ظلم و تعدی امراء برادرش زینل بیک که در ولایت قهستان بودند از حد اعتدال درگذشت در خلال این احوال امیر حسن شیخ تیمور که جهت ضبط کنار آب مرغاب متعین بود بواسطهٔ کدورتی که از امیر علی جلایر در خاطر داشت از راه سرخس بجانب سلقان و جرمغان که سیورغال او بود توجه نمود و ظهور این امور موجب آن شد که کرت دیگر آفتاب دولت

جهت برادرزاده صح

بدولت خاقان منصور از افق دار السلطنه هراة طلوع فرمود **گفتار در بیان توجه خاقان منصور بصوب مستقر سریر عزت و کرامت بعد از تقدیم مشورت با امرای صائب رای وافر حشمت** دران ایام که نقیبهٔ میمنهٔ میمنت مقدم شهریار السلطنة والخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا عشرت افزای فضای فردوس علی بود علی التعاقب والتوالی بمسامع جاه وجلال میرسید که میرزا یادگار محمد از نشاء بادهٔ غرور بغایت بیشعور است واز تواتر تجرع شراب انگور گاهی مست وگاهی مخمور هرگز خیال ضبط ملک ومال در کاخ دماغ نمیگذارد ودر هیچ وقت نقش لشکرکشی وکشورگشائی برلوح دل نمی نگارد واز بطالت اعیان حضرت او صورت فراغت در بلاد خراسان مشهور گردیده واز ضلالت ارکان دولت او مبانی شرع شریف وقواعد ملت حنیف بانهدام وانعدام نزدیک رسیده بناء علی هذا خسرو منصور مظفر لوا بدیدن پیکر فتح وفیروزی واثق گشته رای جهانگشای بران قرار داد که بیکبارگاه بجانب دار السلطنه هراة تازد وبصرصر حملهٔ قیامت اثر نهال اقبال مخالفان را از بیخ وبنیاد براندازد پس در خلوتی که در بارگاه جهان پناه بر روی غیر بسته بود با میر نظام الدین علیشیر ابواب مشورت باز گشاد وشمهٔ از مخطور خاطر خطیر آن میر صائب تدبیر در میان نهاد وآنجناب شرایط تحسین وآفرین بجای آورده در اخفای آن سر وصیت نمود وفرمود که اگر این سخن با من نیز گفته نشدی بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب این همه مبالغه والحاح درین باب چیست امیر عالیجناب جواب داد که عدم افشای این راز از جملهٔ واجباتست زیرا که مردمیکه از موکب عالی گریخته نزد میرزا یادگار محمد میروند اگر ازین داعیه وقوف یابند البته کیفیت عزیمت همایون را بعرض او رسانند وهرگاه بشعور شاهزاده برگون ضمیر اقتاب تا شیر افتد سالک طریق حزم واحتیاط گردد وآنچه مقصود ماست بحصول نه پیوندد القصه بنابر تاکید امیر ستوده خصال شهریار بیهمال بی آنکه این خیال را به سایر امرا ظاهر سازد رایت نصرت را برافراخته از میمنه کوچ فرمود وبطرف کنار آب مرغاب روان شده بعد از قطع منازل در بوکن نزول نمود آنگاه امرای عالی مقام ونوئینان جم احتشام را در مجلس خاص تقی نشانده مافی الضمیر خویش ظاهر ساخت وبمقتضای کلمهٔ کریمهٔ وشاورهم فی الامر با امر مشورت پرداخت تمامی الجماعت متفق اللفظ والمعنی عزیمتی را که در خاطر عالی مآثر قرار یافته بود تحسین کردند وبطوع ورغبت اظهار اطاعت وانقیاد نموده لوازم دعا وثنا بجای آوردند وخاقان دشمن شکن بوثوق تمام واعتضاد لا کلام از بوکن روان شده سر پل بابان را نزول همایون عزت سپهر بوقلمون گشت ودر آن مرحله میر پیر محمد ارلات وامیر سار باداجنید بموجب فرمان واجب الاذعان جهت حراست ومحافظت اغروق همایون توقف نمودند وسایر امرا وارکان دولت در ملازمت رکاب سعادت منقبت تصمیم عزیمت فرمودند **ذکر نهضت رایت ظفر مآل بجانب دار السلطنه هراة بر سبیل استعجال وکشته شدن میرزا یادگار محمد بتیغ تقدیر مالک الملک متعال**

مثنوی
سلاطین که کشورگشائی کنند
بتوفیق حق پادشاهی کنند
چو تائید باشد از لطف حق
شود حال ایشان بدیگر نسق
نباشد چو دیگر کسان کارشان
بود بوالعجب حمله کردارشان
نترسند از دشمن کینه خواه
ندارند باک از جهانی سپاه
چو سازند اعلام همت بلند
به بندند خلقی بخم کمند
وگر فکر تسخیر کشور کنند
بیک حمله ملکی مسخر کنند

مؤید این معنی ومصداق این دعوی آنکه دران ایام که میرزا یادگار محمد در دار السلطنه هراة در غایت عظمت واحتشام مقام وآرام فرموده بود وچند هزار بدوی سوار بهرام انتقام صبح وشام ملازمت مینمودند واز خراسان تا بغداد کوماک بی [illegible] داشت وبتحکیم خیال استقلال آن دولت پیرایی خاطر میگذاشت ابو الغازی سلطان حسین اصلا از کثرت عدد وعدد مخالفان نیندیشید وبا اندکی از ملازمان رکاب نصرت انتساب از کنار آب مرغاب ایلغار فرموده عنان بکران بدان صوب منعطف گردانید مانند فلک الافلاک در شبانروزی عالمی طی نموده بیکبارگاه سحری بباغ زاغان نزول کرده میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرمود

قطعه
شنیده ام که شه مشتری جبین بهرام
که داشت رایت او بر فلک سرافرازی
رسانده بر سر خاقان چین منکوقالی
که تیغ او سپر خصم کرد سر بازی
هزار بار از آن قصه این عجیب تر است
که ساخت دولت سلطان حسین ابو الغازی

شرح اینواقعه چنانست که چون خاطر اقبال مآثر حضرت خاقانی جمهور ملازمان موکب آن مهر سپهر کامرانی به تصمیم آن عزیمت قرار یافت در کنار آب مرغاب جبیه قسمت کرده با هشتصد وپنجاه سوار جرار که بنوک نیزه خار اشکاف کلف از روی ماه ربودندی وبزخم پیکان دیده دوز

بجای آورد

چون از سرپایان شهاب ثاقب کشودندی بیت تیغ آختگان پاک عنصر بر تیغ نوشته یارب النصر در غایت استعجال بجانب مستقر سریر جاه و جلال
ایلغار فرمود و بعد از طی منازل نیم شبی در باغ رباط قرو فرود آمده چاشتگاه روز دیگر از آنجا براه لنگر بابا خاکی توجه نمود و از جمله مؤیدات فتح
و ظفر که در اثنای راه موجب مزید وثوق شاه و سپاه گشت یکی آنکه قدوهٔ اهل جذبه بابا خاکی که از مبادی ایام شباب تا زمان ظهور اتمام
شیب از اختلاط شیخ و شاب احتراز و اجتناب کرده در دامن کوهی سر بجیب عبادت فرو برده بود چون خبر وصول لوای کشورگشای
همایون بشنود بخلاف معهود مایل ملاقات خاقان خجسته صفات گشته خود را منظور نظر آنحضرت گردانید و علمی و کوسفندی و کوباجی پیش کش
فرموده التماس نمود که ساعتی منزل او را بنور حضور منور سازند و خاقان منصور ملتمس او را مبذول داشته آن مقدار در خانهٔ درویش نشست که
ما حضری کشید آنگاه روی براه آورد و بابا خاکی تا قلهٔ کوهی که ممر عبور سپاه ظفر اثر بود مرافقت کرد و نیزهٔ خود را بدست خاقان منصور
داده در غایت غضب الطرف همراه سه نوبت بدست اشارتی فرمود که مشابه راندن تیغ بود و سوی آن انداخته بازگشت و خاقان منصور
باستظهار قوت صوری و معنوی عنان همت عالم نورد براه هوا و شتاب انعطاف داده چون شب در آمد شیرم قراول را برسم زبان گیری پیش
فرستاد و در صحرای دشتک شخصی که در نماز دیگر گذشته از پیش میرزا یادگار محمد بیرون آمده بود بموکب همایون رسید و از تقریر او بوضوح
پیوست که مخالفان دولت قاهره اصلا از توجه لوای جهان پناه خبر ندارند لاجرم خاقان ظفر حشم در طی مسافت بیشتر از پیشتر سرعت فرموده
همان لحظه از نزد شیرم قراول معتمدی رسید و خبر رسانید که تا چشمهٔ خیردوک رفتم و غیر غفلت و عدم شعور از پیروان خبری نشنودم و روز
سه شنبه ۲۴ صفر بود و در وقتی که ماه طلوع نمود ماهچهٔ علم آفتاب شیم پرتو وصول بر چشمهٔ خیردوک انداخت و در آن موضع سپاه نصرت پناه
جبه پوشیده مستعد قتال گردیدند و بموجب فرمان واجب الاذعان امیر مظفر برلاس و شیخ ابوسعید خان درمیان و ابراهیم برلاس و درویش
علی ارلات با صد و پنجاه مرد شجاعت صفات جهت گشادن دروازهٔ بزرگ باغ زاغان پیشتر روان گشتند و حاجی محمد خسرو به تعجیل
زبان گیری از عقب امرا ایلغار در حرکت آمده تا نزدیک باغ زاغان رفته و بازگشته عرض کرد که میرزا یادگار محمد در نهایت غفلت با
بخت خود در خواب است و خاقان منصور از استماع این خبر خوشدل و مسرور شده براه کوچهٔ خیابان بستان سیل شتابان روی براه آورد و بعد از
وصول بمزار علامهٔ رازی میرزا ایچیک را با امیر مظفر ارسال نمود و دو لنگ اوزبک و سلطان خواجه اوزبک را با جماعتی از بکاولان
بدان دروازهٔ باغ که متصل مدرسهٔ مهد مرحومه گوهرشاد آغاست روانه گردانید و میرزا سلطان احمد را با فوجی از لشکریان بآن دروازه
که بطرف مزار پیر مجرد خواجه ابوالولید احمد است روان ساخت و امیر ناصر الدین عبدالخالق و امیر ولی بیک را بجانب امیر فیروزشاه
که منزل امیر علی جلایر بود فرستاد و بنفس نفیس با هشتاد نفر از لشکر قیامت اثر از عقب امیر مظفر نهضت فرمود و در اثنای راه یادگار
میرآخور از پیش امیر مظفر رسیده عرض کرد که امرای عظام دروازهٔ باغ زاغان را با سایر مبانی دولت دشمنان درهم شکسته درآمدند لاجرم
آنحضرت مانند شاهباز تیز پرواز بباغ زاغان شتافته تا باغ شمال که خوابگاه میرزا یادگار محمد بود عنان بکران باز نکشید و خرگاهی
در نواحی قصر آن باغ مرئی گشته بعضی از مخصوصان اشارت که بآن خرگاه درآیند و هر کس آنجا یابند بملازمت رسانند مقرب حضرت فرمود
سلطانی امیر پیر قدم ملازمت پیش نهاد و امیر بابا علی که در آن زمان نوکر وی بود بدرون خرگاه فرستاد و او بعد از احتیاط باز آمده
عرض کرد که درین خرگاه هیچکس نیست آنگاه خاقان منصور کوشک را احاطه کرده ملازمان موکب همایون را بصعود امر فرمود اما از هیچ
کس جوابی نشنود زیرا که وهم بر ضمایر آن جماعت استیلا یافته بود آخر الامر امیر نظام الدین علیشیر اجازت طلبیده اسب خود را با میر بابا علی
سپرد و شمشیر از نیام کشیده مانند عصا بر دست گرفت و از راه غیر معهود آغاز بالا رفتن کرد بعد از آن خاقان ظفر نشان امیر قلیعلی را نیز
بآن مهم مأمور گردانید مقارن آن حال مهتر اسمعیل فراش از باغ بیرون تاخته دستهٔ شمعی بدست آورده روشن ساخت و بباغ در آورد
و بدان سبب چراغ دولت ملازمان موکب همایون برافروخته بسوختن خرمن زندگانی دشمنان واثق گشتند و از محال متعدده بران
قصر برآمدند و حاجی علی پیاده میرزا یادگار محمد را بر وسادهٔ تنعم و ناز خفته دستگیر کرد و امیر قلیعلی شاهزاده را از روی مستانده از راه

از راهی که امیر علیشیر صعود مینمود پایان برد و گلستان گلستان بنظر پادشاه عالیشان آورد و بیت بود که گفت که در باغ عیش و مسند ناز می شاخ جوز
خواب صبحگاهی کن   خاقان منصور بواسطه مرحمتی که جبلت همایونش بران مفطور بود با میرزا یادگار محمد آغاز تکلم کرده میخواست که از سر خون او درگذرد
اما امراء عظام که بقای شاهزاده را مستلزم فنای خود میدانستند بتجویز تجاوز از ین معنی نمودند لاجرم همان لحظه مثنوی اجل خانه تن به
پرداختش پس از تخت بر تخته انداختش جهان کار ازین گونه بسیار کرد زمانه نخستین نه این کار کرد همانست این چرخ فیروزه فام که
گردید گرد سر جام و سام همانست این زال زیبا نقاب که در عقد جم بود و افراسیاب مولانا کمال الدین عبد الواسع در تاریخ واقعه
میرزا یادگار محمد گوید بیت شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر از سال بهادنش ده بار خبر و چون این خبر غریب و حادثه عجیب بمسامع
امراء ترکمن که طایفه در باغ نو و زمره در باغ زبیده اقامت داشتند رسید همان شب عنان اضطرار بدست قاید طریق فرار دادند
مضمون سیهزم الجمع و یولون الدبر وصف الحال ایشان گشت و عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه جرایم جمعی را که از ظلال الویه
خاقان کشورگشای گریخته به میرزا یادگار محمد پیوسته بودند بموجب شفاعت بعضی از ارکان دولت بعفو و اغماض مقابل گردانید اما امام
علی جلایر که راتق و فاتق مهمات شاهزاده بود در روز دیگر بیاسا رسید والعظمة والکبریا لله العلی المجید گفتار در بیان جلوس خاقان
منصور کرت دوم بر سریر سلطنت و استقلال و رفتن بجانب مرو جهت مخالفت بعضی از سالکان طریق
جنگ و جدال نظم روز دیگر کز سر نو آفتاب بر گرفت از چهره زیبا نقاب پرتو اقبال بر عالم فکند بر سریر سروری
شد کامیاب خاقان والاجناب ابو الغازی سلطان حسین میرزا تخت سلطنت و جهانبانی را از فر طلعت خورشید سیما غیرت افزای
سپهر خضرا گردانید و در استمالت خواطر اکابر و اصاغر لوازم اجتهاد مرعی داشته در باب تمهید بساط عدل و انصاف فرامین مطاع
بنفاذ رسانید خاتم شهریاری که دست بدست بقرار میگشت در انگشت اقتدار خسرو کامکار قرار گرفت و روزگار ناسازکار که
خار آزار در زمین دل صغار و کبار میکشت سمت نهایت پذیرفت سادات عظام و قضاة اسلام و علماء روزگار و فضلاء رفیع
مقدار که در انتظار روزی چنین شبها بدعا گذرانیده بودند اقبال آسا ببارگاه سدره اشتباه شتافته مراسم تهنیت فتح و فیروزی
ادا کردند و سوختگان بادیه بیدادی و خاک شدگان وادی نامرادی بافاضه عام لطف عام پادشاه گردون غلام امیدوار
گشته مضمون آیه همایون فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها بر زبان آوردند و بی شائبه تکلف و تخوزمی و غایله تصلف و بهجت گستری
مردم هراة را آن روز مانند عید سعید بود و نیسان ایام نوروز خرم و فیروز می نمود نظم جهان کهنه از نو زندگی یافت ز فر طلعتش
فرخندگی یافت شد از برج شرف خور عالم افروز زمستان رفت و آمد روز نوروز و خاقان منصور همان روز متوجه تدارک اختلال
احوال مظلومان گشته باتفاق در حضور قاضی قطب الدین احمد الامامی و مولانا کمال الدین شیخ حسین التقوی حکم فرمود که رعایا و مزارعان و
محترفات و پیشه وران بلده و بلوکات هراة مدت دو سال از وجوه خارجی و زر لشکر معاف و مسلم باشند عمال و دیوانیان جهة
طلب آن وجه نمک بر ریش دل مجروحان درویش نپاشند و آن پادشاه عالیجاه روز پنجشنبه ۲۵ ماه جهة زیارت مرقد مقدس بارگاه حضرت
باری خواجه عبد الله انصاری بگازرگاه تشریف برد و روی نیاز و اخلاص بران سده سنیه سوده نسبت بمجاوران ... لوازم نوازش
بجای آورد و در آن منزل شریف مولانا کمال الدین شیخ حسین را نزدیک بمسند سلطنت طلبیده گفت که دار السلطنه هراة را بدستور
زمان سلطان سعید ضبط میباید نمود و اگر بنفس من یا برادر من یا فرزندم حد شرعی متوجه شود در اجرای آن تاخیر نمیباید نمود و برین
قیاس خاقان منصور در باب رعایت جانب سایر اصحاب مناصب شرعیه احکام مطاعه بنفاذ رسانید و در تشیید ارکان دین
قویم و تمهید قواعد ملت مستقیم مساعی جمیله مبذول داشته بساط شریعت پروری مبسوط گردانید و بعد از ان اوقات بمسامع جلال
پیوست که میرزا الغ بیگ ولد سلطان ابو سعید میرزا که از کابل بجد و دبلخ آمده بود باتفاق برادر خویش سلطان محمود میرزا محاصره
آن بلده مینمود از انجا بجانب مرو تاخته و شعله پریشانی در خرمن جمعیت متوطنان آن ولایت انداخته از استماع این خبر صرصر غضب خاقان

والا که در اهتزاز آمده رایات ظفر طراز جهت استیصال نهال اقبال اهل خلاف بصوب مرو نهضت فرمود و چون بند چرکس از فر نزول همایون رشک افزای سپهر فیروزه مفرش شد بوضوح پیوست که اعداء دولت روز افزون از توجه موکب فیروزی نشان خبر یافته عزم فرار جزم کرده اند و خاقان منصور بسرعت هر چه تمامتر از همان معبر مانند باد از آب گذشته متوجه مرو گشت و میرزا الغ بیگ و اتباع او تاب مقاومت با آنحضرت در حیز قدرت خویش ندیده بسان خیل الانجم که قبل از طلوع خورشید گریز بر ستیز اختیار نمایند عنان به صحرای فرار گردانیدند بیت هنوز خسرو خورشید روی ننموده ستارگان بگذارند جای و بگریزند و خاقان منصور در غایت حشمت و کامرانی به مرو در آمده آن زمستان در آنجا طرح قشلاق انداخت و اکثر اوقات خجسته ساعات را به تعمیر بلاد و ترفیه عباد و تمشیت امور سلطانی و تربیت سالکان مسالک پهلوانی مصروف ساخت

ذکر در آمدن قبة الاسلام بلخ به حیز تسخیر میرزا سلطان محمود و بیان بعضی از وقایع که حضرت خاقانی را در یورت قشلاق روی نمود

از بیاض صفحات سابقه و تکرار حکایات متفرقه شمایم این خبر به مشام جان مطالعه کنندگان میرسد که در آن اوقات که میرزا یادگار محمد تابعیتا باد و امیر حسن بیک مستظهر گشته روی به تسخیر خراسان آورد و حسب اتفاق میرزا سلطان محمود نیز از آب آمو به عبور نموده فتح بلخ را پیش نهاد همت گردانید امیر مغول و سلطان علی چکینه که بموجب فرمان خاقان عالیشان در آن بلده بودند ذخیره بسیار مجتمع گردانیدند و سلطان محمود میرزا آغاز محاصره فرموده چند گاه از هر دو جانب غایت جلادت و مردانگی به ظهور رسانیدند در آن اثنا احمد مشتاق که پرورده مهد تربیت سلطان محمود میرزا بود بدلالت بخت فیروز و هدایت طالع نورافروز از شاهزاده روی گردان شده بدرگاه خاقان منصور شتافت و چهره مرادش از فروغ عنایت خسروانه برافروخته بانواع تربیت و اصطناع اختصاص یافت اما از سرداران بلخ سلطان علی چکینه بفریب نفس ظلمانی تابع وساوس شیطانی شده قدم در طریق غدر و مکر نهاد و با اظهار هواداری میرزا سلطان محمود مبادرت نموده دروازه خواجه عکاشه را بر روی سپاه شاهزاده بگشاد لاجرم میرزا سلطان محمود را فتح بلخ متیسر گشته امیر مغول را دستگیر و مصحوب یادگار اتکه که از جمله معتمدان او بود بجانب سمرقند روانه فرمود و یادگار اتکه در اثنای راه مایل بخدمت خاقان عالیجاه شده دقیقه حقوق تربیت میرزا سلطان محمود را بر طاق نسیان نهاد و بمرافقت امیر مغول عنان عزیمت به صوب مرو انعطاف داد بیت هر که باشد ز هوای سر کوییت خبرش نتوان برد به زنجیر بسوی دگرش از بدایع اتفاقات آنکه خاقان منصور در شب اول جدی در مرو به مجلس بزم نشسته بود و با جمعی از اهل اخلاص و ندمای بارگاه اختصاص از هر جانب سخنی در پیوسته در آن اثنا صورت حبس و گرفتاری امیر مغول بر خاطر انور خطور نمود و اظهار ملال فرموده بموافقت امیر نظام الدین علیشیر به نیت مخلص او فاتحه قراءت نمود و همان لحظه امیر مغول و یادگار اتکه بدرگاه عالم پناه رسیدند و از آن حسن اتفاق حضار صحبت جنت بهجت متعجب گردیدند و در آن زمستان امیر مبارز الدین ولی بیک بایالت مشهد مقدسه نامزد گشته رخصت توجه یافت و منشور سیاست سلطانی بر صفحات احوال محمد معین و عبدالهادی که دو عمل دار شرارت نهاد بودند تافت در اوایل حوت بمسامع جلال رسید که فوجی از امرای سلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه جلادت آثار برسم ایلغار بکنار آب مرغاب تاخته اند و بر امیر پیر محمد ارلات و امیر مظفر برلاس و امیر کریمداد که آنجا قشلاق نموده بودند غلبه کرده پیر محمد را از زخم پیکان آبدار شربت شهادت چشانیده اند و امیر کریمداد را اسیر سرپنجه قدرت گردانیده اند نایره آتش غضب

آتش غضب خاقان عالیشان اشتعال یافت و عزم قتال با سلطان محمود میرزا جزم کرده عنان تکاور بطرف مرغاب تافت **گفتار در بیان نهضت رایت نصرت آیت بجانب دشمن و وقوع مقابله و مقاتله در موضع چکمن** چون خسرو خاوری یازده درجه از منازل حوت قطع کرده امتزاج فصلین بوقوع انجامید و جنود شتوی و ربیعی درهم آمیخته سلطان اعتدال آثار بهار غالب گردید نهنگ لجه شجاعت و فرهنگ معز السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا دریای لشکر ظفر اثر بعزم رزم و جنگ در تلاطم آورده و در اواخر ماه مبارک رمضان اقبال و دولت همعنان از یورت قشلاق بجانب کنار آب مرغاب نهضت کرده و در وقتی که هلال عید انگشت نمای لب تشنگان رمضان گشت آن ماه فلک سرافرازی بمنزل سارقیازی رسیده در آن مقام فرح انجام بآداب عید صیام قیام و اقدام نموده دو سه روز بلوازم جشن و سور و مراسم عیش و سرور پرداخت آنگاه اسباب بزم را درهم نوردیده بعزم اعدا دولت وجه همت عالی نهمت گشت و مقارن نهضت سپاه رعدخروش صاعقه بار سلطان نامیه جنود نزاهت آثار ریاحین و ازهار بفضای دشت و کهسار کشید و چتر لعل پیکر لاله برافراخته بساط زمرد اثر سبزه مبسوط گردانید نظم سلطان ربیع رایت افراخت از لاله علم ز گل سپر ساخت افواج سپاه سبزه و گل شد عازم سیرگاه بلبل و چون منزل پنجده از فر نزول همایون نضارت مرغزار نعیم بهر یافت قاضی علی که در اوایل جلوس همایون برسم رسالت از نزد امیر حسن بیک بدرگاه خاقان عالیجاه آمده بود و در وقت استیلاء میرزا یادگار محمد مراجعت نموده کرت دیگر بشرف ملازمت دریافت و مکتوب پادشاه آذربایجان که مشتمل بود بر سخنان محبت نشان بموقف عرض رسانیده و باصناف الطاف خسروانه مفتخر و مباهی گشته رخصت معاودت حاصل فرمود و اعلام نصرت اعلام از پنجده بموضع کل باغان شتافته از آنجا بچیچکتو خرامید و چند روز جهت اجتماع جنود عالم سوز در چیچکتو توقف اتفاق افتاد و از آن مرحله چتر همایون ظل بمنزل المان نقل نموده خاقان بیهمال در المان جیبه بخش کرده روی بولایت اندخود آورد و موضع چکمن محل نزول سپاه صف شکن گشته خبر رسید که میرزا سلطان محمود با جنود نامعدود از حدود بلخ براه کوه پایه در حرکت آمده و از پل چراغ گذشته بیمنه منزل گزیده خیالش آنکه از عقب مواکب کواکب طنطنه درآید و قدم تهور پیش نهاده دست بردی نماید بعد از تحقیق این خبر رای اضارت گستر خاقان اقتضا کرد که اردوی همایون بصوب بلخ روان شود تا سپاه مخالف بسبب عبور بر بوادی که از آب و آبادانی دور است شکست یابد بنابر آن از منزل چکمن کوچ واقع شده خواجه دوکه معسکر ظفر اثر گشت و آنجا بوضوح پیوست که میرزا سلطان محمود در اندخود نزول اجلال فرموده خاقان منصور با ارکان دولت قاهره طریق مشورت مسلوک داشته توجه بلخ را در حیز توقف انداخت و عنان مراجعت انعطاف داده بمصاف اعدا را وجه همت بلند نهمت ساخت و از خواجه دوکه کوچ کرده نماز شام بدو فرسخی چکمن رسید و بنابر قرب جوار یاغی اشارت علیه بنفاذ انجامید که آن شب تا روز خدام موکب خاقانی مراسم حراست و نگهبانی بتقدیم رسانیده و تهیه اسباب مقاتله کرده خود را آتش معرکه کارزار گردانند صباح روز دیگر که جمشید بیضا علم یعنی خورشید انجم حشم بعزم رزم جوشن زرنگار ظفر آثار در پوشید و قدم در فضای معرکه سپهر دوار نهاده سپاه ظلمت سلب شب را مغلوب و منهزم گردانید

نظم
صباحی که آفتاب افراخت رایت
رساند اوقات ظلمت را بغایت
بمیدان راند نورانی مواکب
بتیغ ستاند سرهای کواکب

طنطنه کورکه و کوس زلزله در عالم انداخت و غریو نفیر سورن کره زمین را متزلزل ساخت نظم غریویدن کوس درنده مغز بپای تهمتن درآورد لغز و دریای خونین درآمد بجوش بدرید مغز سران زان خروش خاقان منصور مغفر ظفر بر سر نهاد و جوشن حراست الهی در پوشید و بر بارگیر قمر سیر نشسته متوجه تعبیه سپاه کشورگیر گردید در برانغار خسرو فیروزی شعار بایقرا میرزا که برادر بزرگترش بود رایت فتح آیت برافراخت و امیر حسن شیخ تیمور با جمعی کثیر از اهل تهور معاونت آنحضرت را پیش نهاد همت ساخت و جوانغار بوفور شوکت میرزا سلطان احمد سمت استحکام پذیرفت و شیخ عبدالله عباسی و امیر عبدالخالق امیر فیروزشاه با بسیاری از سپاه بمدد او تعیین پذیرفت و امیر مظفر برلاس و امیر احمد علی فارسی و شیخ ابوسعید خان درمیان و امیر مغول و التون اتشق بهراول

متوجه گشتند و از آنجانب میرزا سلطان محمود نیز صف لشکر بر آراسته میمنه و میسره و ساقه و مقدمه را بمردان خنجرگذار و شیران بیشه کارزار
مستحکم ساخت و بفضای معرکه پیکار خرامیده لوای مقابله و مقاتله برافراخت نظم دم نای رویین برآمد باوج دو دریای لشکر
درآمد بموج یلان فرقه جنگ انداختند بمردانگی تیغ کین آختند سپاه پادشاه حسین اسم غازی لقب بتیغ خون افشان پهلوی
پهلوانان لشکر سلطان عالیشان محمود و عاقبت خدنگ خاراگذار بدل هژبران بیشه پیکار میرسانیدند شمشیر الماس گون آن رکت میسپردند
تارک اعدا میشگافت و تیر مرگ تاثیر آن چون سفیر اجل سوی جانها میشتافت و در آن اثنا قنبر علی میراخور بهمعنانی جوجی از سالکان طریق تهور
از جوانغار میرزا سلطان محمود پای جلادت پیش نهاده بر امیر حسن شیخ تیمور حمله کردند و مرغان تیز پرواز تیر را از آشیان کمان رم داده بهم
در تشبه مبالغه نمودند که از سهم سهام خون آشام ایشان بهرام شدید الانتقام سپر زرنگار آفتاب بر سر کشید نظم یلان کمان دار
بهرام چنگ گشادند از شست تیر خدنگ چنان گشت بسیار باران تیر که کفی تکمان گشته ابر مطیر و در آن محل امیر حسن شیخ تیمور
از غایت تدبیر با مردم خود سپرها و تورها را در پیش رو نگاه داشته اصلا در برابر اعدا باستعمال آلت قتال نپرداخت و این معنی بر ضمیر خاقان
مظفر لوا ظاهر گشته چنان گمان برد که امیر حسن با دشمن زبان یکی دارد و تیغ کین از نیام انتقام بیرون نمی آورد بنابران برادر امیر
نظام الدین علیشیر امیر درویش علی کتابدار و امیر بهبود و محمد علی اتکه و بخشیکه و شاه ولی قبچاق و دوست محمد چهره و امیر قلعلی و علیکه کوکلتاش
را با سی و چند نفر از بهادران رستم اثر بسم قشون تو نغمه بجانب حسن فرستاد تا اگر او داعیه فرار داشته باشد بزخم پیکان آتش بار خرمن
حیاتش بسوزند و چون قنبر علی میراخور و موافقان او هر تیر که در ترکش جلادت داشتند انداختند و اسپان را بکثرت جولان مانده ساختند
حسن شیخ تیمور باتفاق فارسان مضمار تهور روی باو چپرها را از سر دور انداخته شمشیر تارک شگاف از غلاف برکشیدند و سنان شیرژیان
که روبگله آهوان آورد در دشمنان تاخته عقد جمعیت ایشان را که ثریا مثال مجتمع بودند مانند بنات النعش متفرق و پریشان گردانیدند
بیت بیک حمله آن شیر مردم شکار برآورد از خیل دشمن دمار و برین قیاس از جوانغار لشکر نصرت آثار سلطان احمد میرزا و امیر شیخ
عبدالله و امیر عبدالخالق و ملیک بداغ سلطان و دولتخواجه اوزبک و از هراول امیر مظفر برلاس با سایر بهادران ظفر اقتباس بر صف
اعدا حمله آوردند آثار زور و تسخیر ظاهر کردند و آن پلنگان قله جلادت و مردانگی و نهنگان لجه بسالت و فرزانگی در آن معرکه آنچه امکان ستیز
و خونریزی بود بجای آوردند و مردم سلطان محمود میرزا نیز پای ثبات افشرده دست تهور از آستین پهلوانی بیرون کرده جنگی در پیوستند
که چشم بسیط غبرا از شدت صدمت سم ستوران بصفت هباء منثورا آهنگ هوا نمود و نقاب نعال مراکب مواکب آن مقدار گرد و غبار
انگیخت که آفتاب جهان تاب در نقاب غبار مستور گشته چهره نگشود و لمعات سنان آتش فشان صاعقه سان خرمن زندگانی میسوخت و
پیکان سهام چون آشام برق کردار آتش جان سوز در کانون درون می افروخت شمشیر آبدار از ریختن خون بسیار غبار صحرای پیکار می نشاند و گرز
گران سنگ گردن گردان نرم ساخته ایشان را از پشت زین بر روی زمین میرسانید نظم چنان شعله زد آتش کارزار که دل سوخت
مریخ در آسمان شرار چنان ریخت خون تیغ الماس گون که روی زمین گشت دریای خون عاقبت مبشر اقبال مژده و ینصرک الله نصرا
عزیزا بگوش حضرت خاقان مظفر لوا رسانید و علامات فتح و فیروزی افراخته اعدا را منهزم ساختند و جمعی کثیر از ایشان کشته ندای و ان
جندنا لهم الغالبون در عالم انداختند و در آخر جنگ قرب دویست سوار از سپاه سلطان محمود میرزا بسرقت بایقرا میرزا
که با سی کس در برانغار لشکر فیروزی شعار ایستاده بود رسیدند و میرزا بایقرا بدفع ایشان مشغول گشته ناگاه بارگیرش بسر درآمد و آنجناب
از پشت زین بر روی زمین افتاد و یک انگشت پایش بشکست و دلاوران سپاه سلطان محمود میرزا آنخسرو عالی نژاد را گرفته بمیرزا
گردانیدند و چون قدمی چند بطرف معسکر خویش رفتند ناگاه خبر گریز پادشاه ایشان بتحقیق انجامید دست از میرزا بایقرا باز داشته
پای در طریق فرار نهادند و آنجناب خود را بمنظر برادر کامیاب رسانید و خاطر اشرف اعلی از آن دغدغه فارغ گردید القصه خاقان
منصور بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر و فرار دشمنان و ارشاد ظفر در منزل بهشت اثر نزول اجلال فرمود و امرا اسفندیار آثار روئین تنان

ظهور انکسار بر صفحات احوال سپاه سلطان محمود میرزا بوضوح انجامید جنود ظفر ورود خاقانی رایت صح

رستم کردار بود که در آن معرکه غایت شجاعت و پهلوانی بجای آورده بودند باصناف عواطف پادشاهانه و انواع عوارف خسروانه مخصوص و مباهی
گردانید و مناصب علیه و مراتب سنیه عنایت فرمود و پایه قدر و منزلت شانرا بفرق فرقدین رسانید از آنجمله احمد مشتاق را که پای جرأت
در میدان جلادت نهاده چند زخم خورده بود بایالت قبة الاسلام بلخ سرافراز ساخت و چتر ظفر پیکر همایون در ضمان حمایت قادر بیچون
از منزل چکمن نواحی اندخود بازگشته روزی چند رحل اقامت انداخت والحمد لله المنعم المتعال والصلوة علی محمد و آله خیر آل

ذکر وصول میرزا ابابکر ولد میرزا سلطان ابوسعید بملازمت حضرت خاقان منصور صاحب تایید

چنانچه در اثنای
بیان احوال سلطان ابوسعید بوضوح انجامید که میرزا ابابکر که شاهزاده شجاع بلندهمت بود در ایام دولت پدر بزرگوار در مملکت ختلان میرزا
حکومت مینمود بعد از واقعه قراباغ امیر جلال الدین مزید ارغون به بدخشان رفته غاشیه متابعت شاهزاده بر دوش گرفت و بدان واسطه
جمعی کثیر از امرا و لشکریان در آن ولایت جمع آمده مهمات میرزا ابابکر صفت انتظام پذیرفت و چون در موضع چکمن بعنایت پادشاه
ذوالمنن خاقان دشمن شکن بر میرزا سلطان محمود ظفر یافت شعشعه آن نصرت آیت باطراف و اکناف ممالک آن سمت تافت میرزا
ابابکر داعیه فرمود که با خاقان منصور طرح اخلاص و محبت اندازد و دم از موافقت و اتحاد زده کریمه از دودمان پادشاهی در عقد
ازدواج منتظم سازد و باین عزیمت از بدخشان بکنار آب آمده ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاد و شمه از مکنون ضمیر بنواب درگاه
عالم پناه پیغام داد و چون پرتو شعور خاقان منصور برین صورت افتاد بغایت مبتهج و مسرور گشت و بعد از استشاره و استخاره مقرر شد
که مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بخدمت شاهزاده رود و او را بعنایت بیغایت خاقانی امیدوار گردانیده
نوعی سازد که بملازمت شتابد بنابراین امیر علیشیر حسب فرمان بدرگاه شاهزاده عالی مکان رفته چنانچه از کمال فراست
و وفور کیاست آنجناب متصور بود ادای رسالت نمود و از محاسن شیم و مکارم اخلاق آیینه سلاطین آفاق آنمقدار بعرض رسانید که
شاهزاده باتفاق امیر جلال الدین مزید ارغون عازم ملاقات همایون شد و از آب جیحون گذشته در دره قاضی بشرف تلاقی دریافت حضرت
خاقان منصور میرزا ابابکر را بوفور اشفاق و انعام و شمول عواطف و اکرام نوازش فرمود و چند روز بجشن و سور و عیش و سرور پرداخت
و حجله نشین تتق عفت و عصمت حشمت سلطان بیگم را نامزد شاهزاده کرده خاطر شریفش را فرخناک و خرم ساخت و بعد از انقضای
ایام طوی و ضیافت ضمیر منیر آن مهر سپهر خلافت متوجه سرانجام عظایم امور سلطنت و جهانبانی گشته میرزا ابابکر را کرة بعد اخری
بپوشیدن خلع طلادوز و بخشیدن اسپان گردون توان مفتخر و مباهی گردانید و امیر مزید ارغون و سایر امرا و خواص شاهزاده را
بانعام جامه و زر و اجناس نفیسه دیگر سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و چون شاهزاده بولایت بدخشان رسید
امیر مزید برنجید و باغوای جمعی از اتکچیان که اطوار و اعتبار جناب امارت شعار موافق مزاج ایشان نبود او را بدرجه شهادت
رسانیدند لاجرم اختلال تمام باحوال ملک و مال میرزا ابابکر راه یافت و میرزا سلطان محمود طمع در تسخیر مملکت بدخشان کرده
شاهزاده بار دیگر بملازمت خاقان منصور شتافت و روزی چند در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت گذرانید و در حین
مخالفت احمد مشتاق فرار نموده عنان بصوب بدخشان منعطف گردانید چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله
تعالی و تقدس

ذکر مخالفت میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه غریب از کتم عدم بعرصه ظهور

در آن اوان که بواسطه استیلای میرزا یادگار محمد بر بعضی از بلاد خراسان مردم کوته اندیش از موکب همایون خاقان معدلت کیش تخلف
نموده طریق فرار می پیمودند میرزا محمد عمر بن میرزا خلیل بن میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بن امیر تیمور گورکان سلطان
باتفاق یوسف ترخان و فوجی از سرداران در نوزدهم ذی حجه سنه ۸۷۴ از دشت ساغلمان از اردوی همایون روی گریز بجانب گرمسیر
و قندهار آورد و بعد از وصول بحدود آن ولایت امیر نظام الدین احمد بن توکل برلاس که از عظمای امرای سلطان سعید بود و در قندهار
حکومت مینمود ایلچی نزد شاهزاده فرستاده او را باطاعت و انقیاد نوید داد و میرزا محمد عمر بقندهار خرامیده پای بر مسند سروری

نهاده در آن اوان که خاقان منصور بدفع سلطان محمود میرزا اشتغال داشت میرزا محمد عمر فرصت غنیمت شمرده با سپاه بسیار از قندهار بقهستان
شتافت و آثار اقتدار ظاهر کرده بشرار ظلم لشکریش بر کانون درون متوطنان آن ولایت تافت و در وقتیکه خاقان منصور از اندخود معاودت
کرده میرزا ابابکر را اجازت توجه بجانب بدخشان ارزانی داشت و مظفر و منصور بچکچو خرامیده رایت اقامت برافراشت خبر طغیان
میرزا محمد عمر بتواتر انجامید خاقان منصور باستیصال نهال اقبال او و رایش همت ساخته متوجه قهستان گردید بعد از وصول بمنزل
آخته آخور عنایت ملک و هاب خاقان بلندجناب را بسری شایستهٔ افسر فرمان روائی و فرزندی زیبندهٔ تخت کشورگشائی عنایت
فرمود و ابوالفوارس شاه غریب میرزا از مهد علیا خدیجه بیگی آغا که بموجب شریعت غرّا در حبالهٔ نکاح خاقان سعادت انتما در آمده بود تولد نمود
و این معنی موجب فرح و انبساط خاطر همایون شده چند روز بتمهید بساط نشاط و عشرت پرداخت و چون از مراسم جشن و طوی فراغت
یافت از آنجا کوچ فرموده بعد از طی منازل و مراحل بیندادن خواف محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت و از آنجا بموضع اسپینه
که داخل ولایت قاینست شتافته خبر قرب وصول قراولان مخالف استماع فرمود و فوجی از مبارزان میدان جلادت بر سر ایشان
فرستاد تا نه کس را اسیر ساخته بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آوردند و آنحضرت از آن جماعت تفتیش حال میرزا محمد عمر نموده بوضوح پیوست
که شاه زاده در ظاهر قصبهٔ قاین فرود آمده بمحاصره اشتغال دارد آنگاه خاقان شجاعت شعار چهار هزار سوار جرار از سپاه نصرت
شعار برگزیده بر سبیل ایلغار متوجه مخالفان گشت و این خبر بمیرزا محمد عمر رسیده فرار بر قرار اختیار نمود و بعضی از عساکر نصرت مآثر او را
تعاقب نموده غنیمت بسیار گرفتند و چون دانستند که بشاه زاده نمیتوانند رسید عنان مراجعت انعطاف داده در ضمان عافیت
بموکب خاقانی پیوستند و آنحضرت بدار السلطنه هراة خرامیده آن زمستان در آن بلدهٔ جنت نشان در کمال دولت و اقبال
بگذرانید و جناح عاطفت و احسان بر مفارق متوطنان ممالک خراسان مبسوط گردانید اما میرزا محمد عمر بعد از وصول بقندهار نوبتی
دیگر لشکر جرار فراهم کشیده بطرف قصبهٔ فراه تاخت و این خبر بسمع خاقانی رسیده امیر مظفر برلاس و دیگر از امرای ظفر اقتباس را با فوجی از
سپاه نصرت انتما بدانجانب فرستاد و پیش از آنکه بین الجانبین مهم بمقاتله انجامد در اثنای کر و فر تیری بمقتل شاه زاده خورد و مملکت قندهار
تحت تصرف خاقان جم اقتدار در آمده آتش آن فتنه بآبیاری تیغ فرو نشست

ذکر سرافراز شدن بعضی از ارکان دولت بمرتبهٔ تربیت و کشته شدن حسن شیخ تیمور بسبب فساد اعتقاد و سوء نیت

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر همواره متوجه آن
بود که امیر علیشیر را که در تمهید اساس خیرات و مبرات و لطافت طبع و صفای ضمیر شبیه و نظیر نداشت باعلی مراتب جاه و جلال
رساند در اوایل طلوع تباشیر صبح سلطنت و جهانبانی محافظت مهر بزرگ همایون را در عهدهٔ آنجناب کرد و امیر نظام الدین علیشیر
بعد از چند گاهی که بلوازم امر مهرداری پرداخت از آن منصب استعفا نموده التماس نمود که امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی مهردار باشد
و خاقان منصور این ملتمس را بعز اجابت اقتران داده در شعبان سنه ۸۷۶ آن پادشاه بنده نواز داعیه کرد که امیر واجب الاعزاز را
بمنصب عالی مرتبت امارت دیوان اعلی سرافراز سازد و امیر نظام الدین علیشیر نخست از قبول این امر ابا نموده بعرض رسانید که من
حالا در جرگهٔ [illegible] سدهٔ سدره مقام انتظام دارم و صاحب منصبی نیستم از جمیع امرای عظام به سریر سپهر احتشام نزدیکتر مینشینم و
هرگاه متقلد منصب امارت گردم مقرر است که بحسب توره بعضی از امرای برلاس و ارلات بر من تقدیم خواهند نمود و پس تکفل امر امارت
دون مرتبهٔ من باشد خاقان منصور این عذر را نپذیرفت و حکم همایون از منصهٔ عنایت بنهایت صدور یافت که غیر از امیر مظفر برلاس هیچ
کس از امرای عالی اساس بر امیر علیشیر مقدم مهر نزند پس مقرب حضرت سلطانی بر طبق مدعای خاطر خطیر خاقانی صاحب منصب امارت دیوان
اعلی گشته به پوشیدن جبهٔ طلادوزی و کلاه توزدوزی مفتخر و سرافراز شد و بدستور فرق انام چنان بود که امیر علیشیر بموجب فرمان
واجب الاذعان مقدم بر سایر امرا مهر خواهد زد اما چون در آن روز نشانی بدست آنجناب دادند که علی الرسم بسایر عظما نیک
مهر زنند از غایت تواضع و کسر نفس در جائی مهر زد که از آن پایانتر هیچکس را جای نماند تبت هر انقش پر ارد زمانه نبود یکی خیانکه

نسخه شریف حضرت ۳

یکی چنانکه در آینه تصور ماست و این معنی موجب استحسان خاص و عام گشته سبب ازدیاد اعتقاد پادشاه اسلام شد و شرف آن موضع از نشان که
مهر شریف آن امیر صافی ضمیر نقش پذیر آمد بجائی رسید که بعد از آن هر کس را مهر دادند تلاش نموده استدعا کرد که آنجا مهر زند و حقیقت کلمهٔ شرف
المکان بالمکین بوضوح انجامید جناب فضایل پناهی مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی در تاریخ امارت نظام الدین علیشیر گوید قطعه
میر فلک جناب علیشیر کز شرف   عاجز بود ز درک کمالات او خرد   دیوان نشست آخر شعبان بداد و عدل   از لطف شاه غازی
والحق چنین سزد   چون مهر زد بدولت سلطان روزگار   تاریخ شد همین که علیشیر مهر زد   و بعد از آن روز که امیر نظام الدین علیشیر بر مسند
امارت دیوان نشست امیر سید حسن اردشیر نیز بدان منصب سرافراز گشت و بعد ازین سال خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی در منصب
وزارت دخل فرموده و خواجه نظام الملک ولد مولانا شهاب الدین اسمعیل بوده آنجناب مدتی بمقتضای بعضی از قصبات ولایت خواف
قیام نموده و در اواخر همین سال خاقان بی‌همال خواجه مجد الدین محمد ولد خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی را منظور نظر عنایت وافی اثر
گردانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که آن خواجهٔ افاضل نژاد متصدی منصب پروانه و رسالت بوده بر جمیع پروانجات ملکی و مالی
مهر زند و هرگاه پادشاه در دیوان نشیند آنجناب در پایهٔ سریر خلافت مصیر نشسته سوانح و وقایع و سخن دادخواهان و احکامی که در باب
مهام ایشان صدور یابد قلمی گرداند و بر روی فرامین مطالعه در برابر مهر بزرگ همایون اطّلع علیه توقیع نماید و خواجه مجد الدین محمد در زمان
میرزا سلطان ابوسعید چندگاه در منصب انشا با مولانا نظام الدین عبد الحی منشی شریک بوده و در اوایل اوقات سلطنت خاقان
منصور بوزارت میرزا یکجک قیام نموده و چون وفور قابلیت و کمال صلاحیتش بر ضمیر انور همایون واضح گردید او را از شاهزاده
طلبیده بمناصب مذکوره سرافراز گردانید القصه بسبب امارت امیر علیشیر و نیابت خواجه مجد الدین محمد امور سلطنت و پادشاهی
تجدید رواج و رونق گرفت و مهام رعیت و سپاهی بتازگی صفت نظام و انتظام پذیرفت نظم   شد از عدل آن هر دو نیکو سیر   زمان
تا زمان ملک معمورتر   ز تدبیر آن خواجهٔ پاک دین   اساس ایالت بغایت متین   و مقارن ترتیب و رعایت آن جماعت امیر حسن
شیخ تیمور بجزای اعمال سیئهٔ خویش گرفتار گشت و دست سیاست خاقانی روزنامهٔ زندگانی آن شیر بیشهٔ پهلوانی را در نوشت و حسن شیخ
تیمور در زمان میرزا ابو القاسم بابر یساول بود و بواسطهٔ وفور قوت شجاعت آن پادشاه عالیجاه روز بروز در تربیتش می‌افزود و امیر
حسن بعد از فوت میرزا بابر بمناصب علیه و مراتب سنیه ترقی نموده در سلک اعاظم امرا عظام انتظام یافت و او اگرچه بصفت
جلادت و پهلوانی از اکثر سپاهیان زمان امتیاز فراوان داشت اما جبلتش بعدم رعایت حقوق اولیاء نعم مقصور بود و پیوسته
نقش مکر و تزویر بر لوح ضمیر می‌نگاشت در زمان سلطنت سلطان ابوسعید روزی چند غاشیهٔ خدمتکاری خاقان منصور بر دوش گرفت و با
آنکه آنحضرت در تربیتش غایت شفقت بجای آورد بهیچ قرار بر قرار اختیار نکرده بملازمت سلطان ابوسعید رفت و بعد از واقعهٔ قراباغ
باز بآستان خاقان گیتی‌ستان شتافته کمال عاطفت خسروانه رقم عفو بر جراید جرایمش کشید و ایالت ولایت استراباد را بوی مفوض گردانید
و او بار دیگر طریق بی‌وفائی مسلوک داشته بمیرزا یادگار محمد پیوست و پس از اندک زمانی از میرزا یادگار محمد نیز رنجیده از کنار آب مرغاب
بولایت سلقان و جرمغان رفت و چون مهم میرزا یادگار محمد بتفصیل انجامید در قشلاق مرو بملازمت حضرت خاقانی رسیده کرّه بعد اخری
ملحوظ عین رعایت و تربیت گردید و با وجود این همه مراحم و اشفاق غشاوهٔ کفران نعمت دیدهٔ بصیرتش را پوشید تا در خلال احوال
گذشته بخیال انگیختن غبار فتنه قلعهٔ خبوشان را که تعلق باو میداشت بجمع ذخایر و نقل قبایل و عشایر استحکام داد و با معتمدان خویش مقرر
ساخت که شبی از ظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هراة قدم در وادی فرار نهد باین داعیه یکی از دیوارهای منزل خود را که بجانب صحرا بود رخنه فرمود
و شخصی از نوکرانش مرد انشاه نام حقیقت اینحالت را بوسیلهٔ یکی از ارکان دولت بشرف عرض رسانید لاجرم آتش غضب خاقانی
اشتعال یافته حسن شیخ تیمور در قلعهٔ اختیار الدین مقید و بی‌اختیار شد و شهریار جم اقتدار در باب مهم آن غدار با امراء کبار شرط
مشاورت بجای آورده امیر ناصر الدین عبد الخالق گفت ع رخنه گر ملک سر افکنده به   و در روزی که حسن بسوبانی که یکی از دوستان

بدور رسانیده بود دبند خود را آسوده داعیه داشت که بکمند حیله از بالای قلعه پایان گریزد بتیغ قاطع سیاست رشته حیاتش گسیخت و خونش
از شریان در سر پایان آمده با خاک راه برآمیخت نظم فلک گرد پرمهر و زود کین است درین حرمان سرا کار وی اینست یکی را برکشد
چون خور بر افلاک یکی را افکند چون سایه بر خاک گفتار در بیان نهضت رایات آفتاب اشراق جهت دفع فتنه و فساد
احمد مشتاق چون احمد مشتاق در قبة الاسلام بلخ چند گاهی بامر ایالت پرداخت بخار نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده طرح اساس
استقلال انداخت بجد تمام و جهد مالا کلام اسباب خلاف و عناد بهم رسانیده قاصدان نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا
فرستاده خود را در سلک هواخواهان ایشان منتظم گردانید چون این اخبار در دار السلطنه هراة مسموع یافت رای جهان گشای جهانبانی اقتضا
نمود که احمد مشتاق را بحسن تدبیر از بلخ بیرون آورده زیاده ازین عنان اختیار آن دیار را در قبضه اقتدار او نگذارد بنا بر آن امیر عبد الخالق
را با جمعی از سرداران موافق بجانب قبة الاسلام بلخ فرستاد و ایشان را گفت که چون بآن بلده درآیند با احمد مشتاق چنان ظاهر سازند که
ما را جهة مدد باین سرحد روانه کرده اند که اگر از جانب ماوراء النهر لشکری از آب عبور نماید دفع آن بسهولت میسر گردد تا احمد مشتاق
با ایشان درآمیخته مطمئن خاطر شود آنگاه فرصت نگاه داشته او را مقید و محبوس گردانند امیر عبد الخالق بعد از قطع مراحل و منازل
ببلخ درآمده احمد مشتاق از حرکات و سکناتش فهم کرد که سبب آمدنش چیست لاجرم او را تکلیف نمود که از شهر بیرون رود
و گفت من هم عنقریب بدرگاه عالم پناه خواهم آمد تا از آنچه اهل فتنه و فساد عرض کرده اند ابراء ذمه نمایم چون امیر عبد الخالق بپایه
سریر اعلی رسید و آنچه از احمد مشتاق دیده بود و شنیده معروض گردانید خاقان منصور روزی چند چشم انتظار بر راه داشت که شاید احمد مشتاق
بدلالت هادی توفیق از بادیه خلاف و نفاق بجاده مستقیمه وفا و وفاق آید و بعد از آنکه اثری بر وعده مترتب نگشت تادیب او را بر
خاطر عالی مآثر قرار داده رایات ظفر آیات بعزیمت فتح قبة الاسلام بلخ برافراشت و قرة العین سلطنت و جهانبانی میرزا بدیع الزمان
را بحکومت دار السلطنه هراة مقرر گردانید امیر مغول را در ملازمت شاهزاده گذاشت و احمد مشتاق از توجه خاقان باستحقاق وقوف
یافته برج و باره بلخ را مضبوط و مستحکم گردانید و خاطر بر تحصن قرار داده ایلچیان قرمیسر نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا ارسال داشت
و مدد طلبید آن دو پادشاه عالیجاه بخیال تسخیر بلخ متوجه امداد احمد مشتاق گشته سلطان محمود میرزا بنفس نفیس عازم کنار آب شده و
سلطان احمد میرزا اگرچه فی الحال خود نهضت ننمود اما فوجی از امرا و لشکریان سمرقند را بدان جانب روان فرمود و چون ماهچه علم نصرت
شیم خاقانی حدود بلخ را نورانی ساخت و کیفیت تحصن و عناد احمد مشتاق بتحقیق پیوست خاقان ظفر قرین چتر قهر حسین مبین افکنده به
ترتیب آلات محاصره و ادوات محاربه فرمان فرمود و اطراف شهر را بر امرا تقسیم یافته هر کس بمحل خود نزول نمود و فرمانفرمای
خافقین در برابر برج شاه حسین منزل گزیده و مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر دروازه شیرخوار را معسکر گردانید و سایر امرا و ارکان
دولت و عساکر مریخ صولت انحصار سپهر کردار را در میان گرفتند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته بساقیان جهة هموار
ساختن آن آغاز افکندن درخت و کشیدن خاک و خاشاک کردند درین اثنا بعرض حضرت اعلی رسید که سلطان محمود میرزا با لشکری
از سپاه جلادت [illegible] کنار آب آمویه منزل گزیده و امداد احمد مشتاق را پیش نهاد همت بلندنهمت گردانیده بنا بر آن فرمان
همایون نفاذ یافت و امیر مظفر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس معبر ترمذ رفته در برابر مخالفان دولت قاهره خیمه اقامت مرتفع
ساخت و لشکر سمرقند و حصار را از عبور مانع آمده لوای مقابله و مقاتله برافراخت و احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود
میرزا بکنار جیحون قوی دل و مستظهر خاطر گشته قدم در وادی خلاف و نفاق استوار گردانید و هر روز بباد نخوت و غرور آتش جنگ
و جدال افروخته بنهایت شجاعت پهلوانی بظهور میرسانید و از آنجانب هر صباح که شهسوار نیر آفتاب کمند همت بر تسخیر حصار
سپهر دوار می انداخت خاقان منصور بر باره کوه پیکر نشسته فتح آن قلعه آسمان کردار را پیش نهاد خاطر اقبال مآثر میساخت صدای
نقاره و نفیر بذروه کره اثیر میرسید و غریو کرنای و سورن ارکان عالم را متزلزل میگردانید بهادران موکب همایون سپرها و چترها

وچیره بازی کشیده پای در میدان قتال نهادند و بدست جلادت و جرات عقابان تیر مرگ تأثیر را از آشیانهٔ کمان در پرواز آورده
از مغز سر دشمنان طعمه میدادند در آن اثنا روزی امیر سید بدر که ماه تمام فلک مردانگی بود و بمزید قوت و جرات از پهلوانان رستم
نشان ممتاز و مستثنی می‌نمود با فوجی از دلیران معسکر ظفر اثر خیک پیش برده بنوک پیکان دلدوز جمعی را که بر برج فصیل باندا ختن تیر و سنگ
میپرداختند منهزم ساخت که از آن خندق نیز بگذرد و بکمند شجاعت برج شاه حسین برآید احمد مشتاق چون حال بر آن منوال دید جمعی از
دلیران لشکر خود را از باره پایان فرستاد تا بمدافعت امیر سید بدر و موافقان او قیام نمایند و از آنجمله ترکمانی سنانی در دست با امیر سید
بدر آغاز مقاتله کرد و آن سید بلندقدر بسرپنجهٔ پهلوانی نیزهٔ او را گرفته چنان پیش خود کشید که آن شخص بروی در افتاد آنگاه بر زبر او نشسته
خواست که بشمشیر قاطع سرش از تن جدا سازد که ناگاه دیگری پیش آمده به نیزه حمله کرد و آنجناب همچنان نشسته دست دراز کرده نیزهٔ
این شخص را نیز گرفته بدستور سابق بکشید تا از پای درآمد و هر دو را کشته و سرهای ایشان را بریده بنظر خاقان فریدون فر رسانید لاجرم آن
حضرت آن زبدهٔ اولاد حیدر کرار را باصناف الطاف پادشاهانه و انواع اعطاف خسروانه نوازش فرموده و بانعام اسپ و زر
و خلع قیمتی و اشیاء دیگر سرافراز گردانیده در علو قدر و منزلتش افزود القصه بنابر کمال متانت و حصانت شهر و قلعهٔ بلخ و بسیاری
ذخیره مدت محاربه و محاصره سه چهار ماه ممتد گشت و در اکثر آن اوقات از بام تا شام نایرهٔ قتال مشتعل بوده از شام تا بام نعرهٔ
حاضرباش از ایوان کیوان درمیگذشت و در آن لیالی ترکمانی که بقراجاجی مشهور بود هر شب بر زبر برج شاه حسین برآمده در برابر اردوی
همایون می‌ایستاد و زبان بفحش و هذیان گردان میساخت خاقان منصور و جمهور ملازمان موکب ظفر نشان را از شنیدن آن تشویش میداد
و آنحضرت را آتش غضب و فکر ثاقب بر دفع شر آن بداختر تعلق گرفته شبی سه چهار کس از قادر اندازان را فرمود که در مقابل آن برج نزدیک
بکمین بایستادند و سهام خون آشام بر زه کمان نهادند و چون قراجاجی آغاز سب و شتم کرد ناگاه از کمینگاه شست
گشادند و این تدبیر موافق تقدیر افتاده یک تیر بر حلق آن شریر خورد که از پس سر او بیرون رفت چنانچه از پای درآمده بانگشت
التزی هیچ جا قرار نگرفت و این معنی موجب شکستگی احمد مشتاق و سایر اهل شقاق گشته دیگر کسی لب بدشنام نگشود مقارن این احوال
امیر مظفر برلاس را در کنار آب امری در غایت غرابت روی نمود و حضرت خاقان منصور از وقوع آن حادثه متغیر گشته بمراجعت اوامر
فرمود شرح این واقعه آنکه در آن ایام که امیر مظفر در کنار آب لوای ظفر مآب ارتفاع داده و لشکر را از عبور آب مانع می‌آمد
گاهی بعضی از نواب او در کشتی نشسته بمیان دریا میرفتند و از آنجانب نیز مخصوصان امیر شجاع الدین محمد بن امیر علی بن امیر بندقی
بن امیر جهانشاه بن امیر جاکو برلاس پیش آمده در باب صلح و جنگ سخن میکردند و روزی چنین برآن قرار یافت که از اینجانب امیر مظفر
برلاس و از آن طرف امیر محمد و امیر جهانگیر برلاس در کشتی نشسته بمیان آب رفته بی واسطه گفت و شنود نمایند و اساس مصالحه را
موکد سازند و برین موجب بتقدیم رسانیده در اثنای قیل و قال ناگاه بادی تند در وزیدن آمد و بی اختیار کشتی امیر مظفر برلاس را
بطرف مخالفان برد چنانچه هر چند ملاحان سعی نمودند سفینه را نگاه نتوانستند داشت و مردم سلطان محمود میرزا که در کنار
آب بودند غلغلهٔ فرح و انبساط باوج سموات رسانیده سورن انداختند و امیر مظفر در بحر اضطراب سرگردان شده چاره منحصر
در آن دانست که خود را در آب انداخته شناه کنان روی باردوی خویش آورد و مخالفان آغاز شیبه کرده هر تیر که در ترکش
داشتند بر وی انداختند و بنابر آنکه مشیت ایزدی بمقتضی الطفنا لا تنس حیات جناب امارت مآب نشده بود هیچیک از پیکانهای آبدار سهام
اعدا بوی نرسید و بوسیلهٔ اسپی که از آنجانب یکی از نوکرانش در آب افکند بساحل نجات خرامید نظم گر از گردون ببارد خنجر و تیر
نیاید کارگر بی حکم تقدیر وگر عالم سراسر آب گیرد بی حکم یزدانی نمیرد و امیر مظفر اگرچه بکشتی عاطفت سبحانی و قوت دولت خاقانی
از آن غرقاب بلا خلاص شد اما جمعی از سرداران سپاه که در کشتی رفیق او بودند بدست لشکریان سلطان محمود میرزا گرفتار گشتند
و اختلال تمام باحوالش راه یافته کیفیت واقعه را بایستادگان پایهٔ سریر اعلی عرضه داشت نمود و اجازت مراجعت طلبید

داخل خندق فصیل گذشته پای بتور پیش نهاد و بکنار خندق شیخ حاجی که در میان خاکریز است رسیده و خواست

انداختند

و چون پرتو شعور خاقان منصور بمضمون آن عریضه افتاد حکم همایون صادر گشت که امیر مظفر بموکب گردون مراتب پیوندد و درین اثنا بواسطهٔ
امتداد ایام محاصره قحط و غلای عظیم در اردوی اعلی سمت شیوع پذیرفت و سپاهیان را بجهة عدم وجدان قوت پیکار مفقود
شد و هر کس مجال یافت راه گریز پیش گرفت چنانچه در ملازمت رکاب ظفر انتساب زیاده از دو هزار کس نماند و بعد از وصول امیر
مظفر برلاس بموکب ظفر اقتباس فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر نظام الدین علیشیر بدار السلطنه هراة رفته بقدر
امکان از ولایات خراسان غله فراهم کشد و باردو فرستد و آنجناب حسب الفرموده عمل نموده دو سه هزار خروار از جنس حبوبات
حاصل ساخت و شتران احشام عرب را بکرایه گرفته آن غلات را بجانب بلخ روان کرد و در آن ایام که امیر علیشیر در شهر
بود میرزا ابو الخیر که در سلک شاهزادگان تیموری انتظام داشت یاغی شده از هراة بگریخت و مقرب حضرت سلطانی او را تعاقب
نموده بتوفیق یزدانی بگرفت و در قلعه اختیار الدین محبوس گردانید

ذکر رفتن خاقان کامیاب از ظاهر بلخ بکنار آب مرغاب و گریختن میرزا ابابکر از منزل فاریاب و تعاقب نمودن مخالفان موکب ظفر نشان را تا موضع کرماب

بعد از مراجعت امیر مظفر از کنار آب آمویه سلطان احمد میرزا با لشکر سمرقند بسلطان محمود میرزا پیوست و هر دو برادر داعیه کردند
که بمرافقت یکدیگر از آب آمویه عبور نمایند و قدم در میدان قتال نهاده باشتعال آتش عناد اقدام فرمایند خاقان کشور
کشای بعد از تحقیق این اخبار بمقتضای رای صواب نمای تواچیان تمر مسیر بدار السلطنه هراة و سایر ولایات خراسان ارسال داشت
تا حکام و داروغگان را گویند که جنود آنجا در مجمع ساخته علی اسرع الحال بموکب ظفر مآل پیوندند و از آنجانب سلطان محمود میرزا
چون دید که از سپاه ظفر مآب در کنار آب کسی نمانده امیر ایوب را با هزار سوار جرار فرمود که از آب عبور نموده بمعسکر نصرت اثر شبیخون
برد و او متوجه گشته با خود قرار داد که بپای جلادت از نهر شتاقی بگذرد و باردوی همایون در آمده دست باستعمال تیغ و تیر
برآرد و بحسب اتفاق روزی بوقت نماز دیگر خاقان عالی گهر بر پارهٔ کوه بیگر نشسته گرد مورچلها بر می آمد در آن اثنا نظرش بر پل نهر
شتاقی افتاده بتخریب آن امر فرمود و همان شب امیر ایوب با آن هزار کس بکنار آن نهر رسیده چون دید که پل ویران است چنانکه
گرده بود بظهور نتوانست آورد و از همان جا سورن انداخته باز گردید و روز دیگر خاقان منصور طایفهٔ از اهل بسالت به تکامشی
او فرستاده تا بعضی از پرتلهای سپاهش را باز گردانیدند و بعد از وصول امیر ایوب بکنار آب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا
با لشکر بلا انتها آغاز گذشتن کردند و خاقان منصور از جرأت اعدا وقوف یافته صلاح در آن دانست که بکنار آب مرغاب آید
و پس از اجتماع جنود ظفر ورود عنان یکران بحرب مخالفان تابد و بدین عزیمت از ظاهر بلخ کوچ فرموده از راه درهٔ گزیوان و چهار
خوامید و از آنجا نیز نهضت فرموده حدود فاریاب معسکر ظفر مآب گشت و میرزا ابابکر در آن منزل قدم بطلان بر حقوق تربیت
خاقان عالیشان کشیده فرار نمود و چون خاقان کامیاب از فاریاب کوچ کرده بکرماب رسید چنان معلوم شد که سلطان
احمد میرزا و سلطان محمود میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رفته اند اما بخلاف منصور احمد مشتاق ابواب شهر بروی ایشان
نگشود و برادران از تسخیر آن بلده مأیوس گشته بقصد دستبرد از عقب موکب گردون مراتب در حرکت آمده اند لاجرم
خاقان منصور ملازمان رکاب نصرت انتساب را جیبه پوشانیده از کرماب بچیچکتو رفت و از آنجا متوجه سرپل تابان شده در اثنا
راه سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر مغول با دو هزار پیاده و سوار از جانب هراة رسیدند موجب مزید استظهار شاه و سپاه
گشتند و خاقان منصور از آب مرغاب عبور نموده فراز پشته های کنار آب را معسکر ظفر مآب ساخت و در آن منزل و یاقات ولایات
مروجاق و بادغیس در حوالی اردوی کیهان پوی مجتمع گشته غله و گوسفند و سایر اجناس که مطلوب خدام موکب گردون اساس
بود بغایت ارزان شد و لشکریان از قحط و غلا بخصب و رفاهیت رسیدند و مقارن وصول موکب همایون بکنار آب هر روز فوج
فوج از عساکر ولایات خراسان با حکام و سرداران بلدان بملازمت پایهٔ سریر خلافت مصیر می رسیدند و زبان بدعا و ثنا گردان

گردان ساخته شمشیر جنگ و پیکار میگردیدند نظم ز هر کشوری لشکری تیغ زن یلان سرافراز دشمن شکن پی خدمت شاه بسته میان گشاده بمدح و ثنایش
زبان بدرگاه عالی رسیدند شاد سپه شد ز ریگ بیابان زیاد و از آنجانب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون بمنزل کرابه رسیدند
و بر اجتماع جنود ظفر ورود مطلع گردیدند وهمی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت و مقارن آنحال از جانب ماوراء النهر خبر آمد که میرزا بابکر که از موکب خاقانی
منصور طریق فرار گزیده چون به بدخشان رسیده سپاهی مجتمع ساخته و تسخیر حصار شادمان را مطمح نظر همت بلند نهمت گردانیده بنابر آن برادران از آن مکان
موکب نصرت نشان پشیمان گشته عنان از معرکه قتال بطرف ماوراء النهر منعطف ساختند و حدیث مراجعت ایشان نزد خاقان عالی مکان بصحت
پیوسته امیر مظفر برلاس را با بسیاری از سپاه کواکب اساس بتعاقب اعدا مامور ساخت و امیر مظفر موجب فرموده عمل نموده تا ظاهر بلخ عنان یکران باز
نکشید و اگرچه میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود نزد آب رسیده آمد آب رسیده از قتل بعضی از لشکریان ایشان منصرف گردید آنگاه ایلچی نزد احمد مشتاق فرستاد و
او را نصیحت کرد که زیاده ازین راه خلاف و شقاق نپیماید و بجاده مستقیمه وفاق و اتفاق آید و بنابر آنکه احمد مشتاق از آن عناد و استکبار بغایت
نادم بود جواب داد که غرض من از اظهار این جرات و جسارت آن بود که بر ضمیر منیر همایون واضح گردد که از دست من کاری می‌آید و امیر عبد الخالق
تخته اند که مرا بفریب و تزویر در قید بلا اندازد و انگاه میان الجانبین عهد و پیمان در میان آمد احمد مشتاق قبة الاسلام بلخ را با میر مظفر سپرد و روی
توجه بجانب اردوی همایون آورد و امیر مظفر کیفیت حال را عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی گردانید چون آن عریضه در کنار آب مرغاب بنظر
انور همایون رسید خاقان کامیاب ظفر همعنان نصرت اندر رکاب بجانب مستقر سریر سلطنت و اقبال کوچ فرموده و مقارن وصول به
بلده فاخره هراة احمد مشتاق با تیغ و کفن باستان خلافت آشیان رسیده روی نیاز بر خاک راه سوده گرد انفعال بر جمال حالش نشسته و ملتمس عطف
و مرحمت آن مهر سپهر دل گشته از حرکات ناپسندیده شرمسار و بعنایت بیدریغ شهریاری امیدوار خاقان منصور از غایت کرم جبلی و عاطفت
غریزی دیده عفو و بخشش بر جرایم او پوشید و از جامه خانه ترحم و بخشایش خلعت انعام و احسان در قامت قابلیتش پوشانید بیت سزد
کسی که بدانش سزاست مجرم کشی جرم بخشی سزاست عرض بعضی از احوال بر سبیل اجمال چون خاطر عاطر خاقان منصور از تسخیر بلخ فراغت
یافت زمام حکومت آن مملکت را در قبضه اختیار شهریار کامکار میرزا بایقرا نهاد و از آنجانب بدارالسلطنه هراة شتافته امیر مظفر برلاس باستان
آسمان اساس باز آمد و بعد از چندگاه بواسطه حلول اجل طبیعی مریض گشته درگذشت و در خلال آن احوال امیر شجاع الدین برلاس باتفاق
امیر جهانگیر برلاس از سلطان محمود میرزا روی گردانیده بدارالسلطنه هراة خرامیدند و ملحوظ عین عنایت خاقان منصور گردیدند و
امیر محمد منصب امیر الامرائی یافته در دیوان تواجی و مال مقدم بر جمیع امرا عظام گشت و در آن اوقات خاطر خطیر خاقان کشورگیر
مایل بآن شد که خانم بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید را که والده اش رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله بود در سلک ازدواج
بدیع الزمان میرزا انتظام دهد بنابر آن بترتیب اسباب طوی و بستن چهار طاق فرمان داد و خدام بارگاه سپهر احتشام بموجب فرموده عمل نموده
رعایا و صناع باغ زاغان را بساختن چهار طاقهای رفعت نشان غیرت افزای ریاض رضوان گردانیدند و هر صنف از اصناف محترفه
نقشبندی مناسب حرفه خود بظهور رسانیدند و در ساعتی که اخترشناسان حکمت اقتباس باسطرلاب فکرت اختیار نمودند سادات و قضات
و علما در مجلس اشرف اعلی مجتمع گشته عقد مه را با ستاره عقد بستند آنگاه شاه و سران سپاه در غایت نشاط و کامرانی در بزم عیش و عشرت
نشستند ساقیان حورا عذار ساغرهای باده خوشگوار بگردش درآوردند و مغنیان خوش نوا از حسن ساز و آواز نشاط می‌پرستان را
زیاده کردند و خوانسالاران از انواع اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه آنمقدار معد و مهیا ساختند که رسم جوع از میان فرق انام مرتفع شد
و ایام جشن و سور و لهو و سرور بیک ماه امتداد یافته بعد از آن خاقان عالیمکان روی توجه بسوی مهمات ملک و مال نهاد و در شهور سنه ۸۷۸
خواجه فضل الدین محمد که از وزیرزادگان کرمان بود و در زمان سلطان سعید بلوازم منصب استیفا قیام می‌نمود ملحوظ عین عنایت خاقانی
گشته بپوشیدن خلعت وزارت سرافراز شده باندک زمانی او را ترقی تمام دست داده باتفاق خواجه قوام الدین نظام الملک
سخنان از بابت تصرف و تقصیر خواجه مجد الدین محمد بعرض خاقان کشورگیر رسانید و آن کلمات مؤثر افتاده خواجه مجد الدین محمد مؤاخذ گشت

ذکر منصوره

محمد برندق

و امیر بدر الدین به محصلی او مقرر شد و در آن ایام خاقان منصور بپرسش القضیه پرداخت و خواجه فضل در پایه سریر سپهر مقدار
یکبار با خواجه مجد الدین محمد در مقام تقریر بر آمده آغاز قیل و قال کردند پادشاه عدالت پناه فرمود که طریقه انصاف آنست که یکبار
با او سخن کنید و باتفاق تغلب نورزید و خواجه مجد الدین محمد باین عنایت مستظهر گشته برخواست و زانو زد و بعضی از مقرران چون این صورت
مشاهده نمودند خاموشی گزیدند لاجرم دران مجلس چیزی بر خواجه مجد الدین محمد ثابت نشد و فرمان خاقان منصور باطلاق او صدور یافته
چنان مقرر گشت که مبلغ شصت هزار دینار کپکی برسم شکرانه جواب گوید و بشرکت امیر محمد علیکه پروانچی بوده در مهمات دیوانی مدخل نماید
و تا شهور سنه ۸۹۲ حال خواجه مجد الدین محمد برینمنوال جریان داشت بعد از آن نوبت دیگر تربیت یافته اعلام اقتدار و اعتبار برافراشت چنانچه
مرقوم قلم خجسته شیم خواهد گشت و مفصل این مجمل بزبان خامه بدیع البیان خواهد گذشت انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر شمه از کر و فر میرزا مظفر الدین ابابکر و کشته شدن او از دست برد زمانه پرمکر

میرزا مظفر الدین ابابکر که در منزل فاریاب از رکاب ظفر
آیات خاقان کامیاب تخلف جسته بحدود حصار شادمان شتافته متعرض عرض و مال متوطنان آن ولایت گشت و بعد از مراجعت میرزا
سلطان محمود از عقب موکب خاقانی تاب مقاومت نیاورده پناه بکوهستان بدخشان برد و از آنجا لشکری فراهم کشیده متوجه
خراسان گردید و بنواحی مرو شاهجهان آمد چون این خبر بعرض خاقان رسیده بود سید امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه و معز الدین یساول
و امیر احمد یاری را با هزار کس از مردم کارزاری بدفع شاهزاده مامور گردانید و میرزا ابابکر از آن لشکر شکست یافته از مرغاب بجانب بلخ گریخت
و از آنجا براه کابل بسیستان شتافت و از سیستان عنان بکرمان تافت و بیکناگاه ظاهر کرمان را فرو گرفته از چهار طرف
شهر نفیر و کرنای در دمیده غریو سورن باوج فلک نیلگون رسانید و علیخان میرزا که داروغه کرمان بود فرار بر قرار اختیار کرده
میرزا ابابکر بشهر در آمده چند ماه بعیش و نشاط روزگار گذرانیده با رعیت معاش پسندیده کرد پادشاه عراقین و آذربایجان پس از
اطلاع برین واقعه یکی از امرا را با بندر با بسیاری از اهل تهور باستخلاص کرمان نامزد فرمود و شاهزاده مقابله و مقاتله با آن سپاه در حیز مکنت
خویش ندیده بار دیگر بصوب سیستان نهضت نمود و چون بحدود آن ولایت رسید شنید که مرض نقرس بر وجود حضرت خاقان منصور استیلا
دارد بنابرین باتفاق بیرام بیک و پیر علی ترکمان و سایر امرا و لشکریان بر جناح استعجال متوجه دار السلطنه هراة گشت خیال همگنان آنکه
همچنان که خاقان منصور از میمنه و فاریاب الیغار کرده میرزا یادگار محمد را گرفتار کمند گردانید ایشان نیز آنحضرت را بسرپنجه تسلط و
اقتدار به بند رنج و عنا مبتلا گردانند و ندانستند که شیر ژیان بمکاید روباه ناتوان از پای در نیاید و شاهباز فلک معالی را از قصد صعوه
ضعیف نهاد مکروهی روی ننماید بیت عنقا شکار کس نشود دام باز چین کانجا همیشه باد بدستست دام را القصه بعنایت مهیمن
غفور خاقان منصور از خیال محال شاهزاده وقوف یافته با وجود شدت مرض در محفه نشسته و با پانصد سوار جلادت آثار که دران
زمان ملازم آستان اقبال آشیان بودند از مستقر عز و جلال متوجه قصبه اسفزار شد و نواجیان باطراف ممالک محروسه فرستاده باجتماع
سپاه نصرت پناه فرمان داد و از بدایع اتفاقات که بمحض کرم واهب العطیات وقوع یافت و بآن واسطه میرزا ابابکر بیران شده
عنان بصوب [illegible] تافت آنکه جان احمد چولی که از خدام بارگاه خاقانی بمزید کیاست و بخردانی اختصاص داشت قبل از شیوع خبر توجه میرزا ابابکر
از نواب پایه سریر اعلی اجازت یافته جهت تحصیل علوفه خود بجانب فراه توجه نمود و در حدود سبزوار شبی بقراولان میرزا ابابکر باز خورد و
در ساعت او را گرفته پیش شاهزاده بردند چون آنجناب از حال حضرت خاقانی سؤال فرمود و بالهام ملهم غیب جواب داد که درین
ایام آنحضرت از کیفیت اندیشه خدام موکب عالی خبر یافته ده پانزده هزار کس در نواحی بلده هراة در کمین نشانده تا هرگاه علم نصرت
شیم سایه وصول بر آن حدود اندازد پای جلادت پیش نهاده دست بردی نمایند و چون حقوق تربیت سلطان سعید در ذمه این بنده
بسیار است از شهر گریخته باستقبال شتافتم تا حقیقت مقصد مخالفان را باز نمایم میرزا ابابکر این خبر را مطابق واقع تصور کرده جان احمد
چولی را بانعام اسپ و جامه نوازش فرمود و عزیمت هراة را تغیر داده روی بطرف خواف و باخرز نهاد و جان احمد آنشب با شاهزاده

شاهزاده همراه بوده بوقت نماز بامداد مجال فرار یافت و در نواحی قریهٔ بهره بملازمت خاقان ظفر بهره رسیده بشرح واقعه را معروض گردانید
آنحضرت لوازم تحسین و احسان درباره او بظهور رسانیده از عقب میرزا ابابکر بسرعت برق و باد نهضت نمود و میرزا ابابکر از
بر توجه موکب همایون وقوف یافته از خواف در غایت خوف روی باسترآباد نهاد و در هر منزل جمعی از آنجناب می‌گریختند و در هر مرحله
فوجی از سپاه شیردل باردوی خاقان عادل می‌پیوستند و آنحضرت در طی مسافت بنوعی مسارعت میفرمود که میان آنحضرت و میرزا
ابابکر زیاده از یک منزل واسطه نبود تا آنکه میرزا ابابکر بکنار آب گرگان رسیده با معدودی چند از آب عبور نمود و در آن طرف رود بسبب
ماندگی و کثرت بارندگی فرود آمده یکشب برآسود اما خاقان منصور در آنشب از آسایش اجتناب کرده قلب و میمنه و میسره آراسته
راه می‌پیمود و علی الصباح که ملاحان تقدیر کشتی زر اندود خورشید در بحر اخضر فلک افکندند منغلای سپاه کشورگشای بکنار آب گرگان رسیده
نخست امیر علی میرآخور و پلنگ پوش بهادر و شیخم ایل اوغلی و یار محمد سارق چولی از آب گذشتند و متعاقب موکب گردون مآثر
عبور نمود و میرزا ابابکر که تا آنوقت مانند بخت خویش در خواب بود از آواز نفیر و سورن بیدار شد و بکسوار مجال فرار یافت و جمعی از بهادران
موکب نصرت نشان بتکامشی او مأمور گشتند از آنجمله امیر احمد یاری سبقت گرفته نزدیک بمیرزا ابابکر رسید و شاهزاده چون او را
تنها دید عنان باز گردانیده تیری بر حلقش زد و امیر حیدر نیز خود را بآنجناب رسانیده دست باستعمال سیف و سنان برد تا مغلوب شده
میرزا ابابکر بدهستان شتافت و در خانهٔ یکی از کلانتران آنموضع فرود آمده اسپی طلبید که خود را از گرداب بلا بساحل نجات رساند
آنشخص انگشت قبول بر دیده نهاده آنجناب را مطمئن گردانید و جمعی در خدمتش باز داشته در ساعت متوجه پایهٔ سریر اعلی گشت
و بعد از وصول کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانید خاقان منصور قنبر علی جلاد را با فوجی از شجعان جلادت نهاد بگرفتن میرزا
ابابکر مأمور ساختند و آن طایفه بدهستان شتافته بیکناگاه برگرد خانه که محل نزول شاهزاده بود محیط گشتند و در خامس رجب سنهٔ اربع
و ثمانین و ثمانمائه آنجناب را گرفته رشتهٔ حیاتش را بتیغ تیز انقطاع دادند و آن دهستانی را نیز که میرزا ابابکر را در خانهٔ خویش فرود آورده
طریق غدر سلوک داشته بود از عقب فرستادند و بموجب حکم همایون سر میرزا ابابکر را قاسم عبدالعزیز بهراة برده خواطر اکابر و اصاغر آن
دیار را که دغدغهٔ تمام داشت از اندیشه فارغ گردانید و امیر نظام الدین علیشیر که حاکم شهر بود از وصول آنخبر مبتهج و مسرور شده نذور
و صدقات بمستحقان رسانید و خاقان منصور بعد از فراغ ضمیر از آن خطب کبیر عنان مراجعت بمستقر سریر سلطنت منعطف ساخته در
ضمان صحت و عافیت بباغ جهان آرا رسیده بدستور معهود اعلام عدل و انصاف برافراخت **ذکر تجلی ارتحال امیر شجاع الدین
ذوالنون ارغون و ارتفاع رایت دولت او بمحض عنایت قادر بیچون** امیر ذوالنون ولد حسن بصری که بصفت شجاعت
و بهادری از اکثر شجعان الوس تیموری ممتاز بود و بصفای عقیدت و وفور عبادت از بیشتر ارباب زهادت مستثنی مینمود در زمان
سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید در سلک ملازمان آستان سلطنت آشیان بسر میبرد و بهنگام گیرودار و ایام رزم و پیکار باشتغال
سیف و سنان پرداخته نهایت جلادت و مردانگی بجای می‌آورد بنابران منظور نظر عنایت و ملحوظ عین تربیت و رعایت گشت و به
اصناف انعام و احسان محسود اماثل و اقران شده مرتبهٔ او از مراتب اقربا و اخوان درگذشت و بعد از واقعهٔ [illegible] امیر ذوالنون
بهراة شتافته روزی چند در خدمت درگاه عالم پناه اوقات گذرانید اما چنانچه طمع میداشت تربیت نیافت بنابران خاطر بر فرار
قرار داده در وقتی که رایات فیروزی نشان متوجه دفع میرزا یادگار محمد بود از بلغر یغاج خبوشان عنان یکران بصوب دیار غور [illegible]
منعطف گردانید و بسمرقند رفته پرتو التفات سلطان احمد میرزا بر وجنات احوالش تافت و دو سه سال در آن دیار بسر برده بعد از آن
بسبب منازعتی که در میان امرای ترخانی و ارغونی بوقوع پیوست نوبتی دیگر روی توجه بصوب خراسان نهاد و چون بدار السلطنه هراة
رسید خاقان منصور متوجه تربیت آن امیر صافی ضمیر شده ایالت ولایت غور و زمین داور را بوی تفویض نمود و حال آنکه در آن الکا
هزاره و نکودری بر آنحدود استیلای تمام داشتند و بکلک اندیشه و خیال نقش سرکشی و استقلال بر لوح خاطر مینگاشتند و امیر ذوالنون

فی شهور سنهٔ اربع وثمانین وثمانمائه با لشکر اندک وامید بسیار متوجه آن صوب گشته در مدت سه چهار سال چندین نوبت با آن جماعت محاربت
فرمود و بقوت دولت خاقانی و غایت شجاعت و پهلوانی در تمامی معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ولایات مذکوره را در حیز تسخیر وتصرف درآورد
نظم اگر چند بودی بهنگام کار ازو یک سوار از هزاره هزار به پیکان خونریز و شمشیر تیز برآوردی از دشمنان رستخیز اقوام
هزاره و نکودری چون این معنی را مکرر مشاهده نمودند سر انقیاد و طاعت گذاری بخط اخلاص و فرمان برداری نهاده دیگر بار من خلاف
نگشتند و مال و خراج بر گردن گرفته از مقام عناد و استکبار در گذشتند و نیکوخدمتی امیر ذوالنون موقع قبول یافته خاقان بنده نواز زمام
رتق و فتق امور مملکت قندهار و فراه و غور و ساخر و تولک و زمین داور را در قبضهٔ اقتدار او نهاد اما چند سال بعضی از شاهزادگان را
نوبت حکومت قندهار میسر شد و بالاخره امیر ذوالنون در ایالت آن ولایت استقلال یافت ولوای ابهت و شوکت افراخته پرتو باسم
انوار عدالتش بر ولایت شال و مستون و سیوی و توابع و لواحق تافت و بی شائبهٔ تکلف و غایلهٔ تصلف آنجناب شجاعتی کامل و عدالتی شامل
داشت و در ادای وظایف طاعات و عبادات همواره رایت سعی و اهتمام می افراشت از صبح تا شام در اشاعت نصفت و احسان
گذرانیدی و از بام تا شام در اقامت نوافل و قراءت قرآن بسر بردی در میدان مصاف و قتال روح اسفندیار و رستم بر وفور جلادت
و پهلوانی او آفرین کردی و در محراب عبادت و نماز روان ذوالنون مصری و ابراهیم ادهم بر کمال اخلاص و نیازمندی او شرط تحسین
بجای آوردی نظم بروزش همه معدلت کار بود شب از بهر طاعات بیدار بود ز شمشیر خونریز او روز جنگ همه روی صحرا شدی
لاله رنگ و چون امیر ذوالنون بجمع نفایس اموال و افزونی ابطال رجال استظهار تمام پیدا کرد تمامی ممالک مذکوره را ملک خود تصور
نموده در ادای مال مقرری شرایط تغافل و اهمال بجای آورد و حکومت قندهار را به پسر بزرگتر خود شجاع بیگ تفویض فرمود و داروغگی ساخر
و تولک را بعبدالعلی ترخان عنایت نمود و ریاست غور را با میر فخرالدین و امیر درویش مفوض ساخت و خود در زمین داور ساکن
شده در آن دیار عمارات عالیه برافراخت و اهل غمز و سعایت فرصت یافته چند کرت بعرض خاقان جمشید منزلت رسانیدند که
امیر ذوالنون بوفور خزاین و نقود و افزونی اتباع و جنود مغرور گشته است و نخوت و عظمت و تکبر و حشمت او از حد اعتدال در گذشته لایق
دولت ابد پیوند چنان می نماید که قبل از آنکه کفران نعمت و سلوک در وادی مخالفت در ضمیر او رسوخ یابد یکی از شاهزادگان عظام بایالت اندیشه
آن ولایت منصوب شده با فوجی از سپاه بهرام انتقام متوجه گردد بنابر آنکه در اکثر شهور سنوات امیر ذوالنون با لشکر قندهار و زمین داور
بموکب فیروزی اثر می پیوست خاقان منصور مدتی بسخن اهل غرض التفات نمی فرمود تا آخر الامر بحکم من لم یسمع بحل قصد کرد که بموجب صواب
دید آن جماعت عمل نماید در آن اثنا بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار اظهار خلاف نمود و امیر ذوالنون که از تلاطم دریای غضب خاقانی بغایت
هراسان بود بکشتی موافقت شاهزاده التجا کرده جان بساحل نجات کشید چنانچه کیفیت این حکایت در محل خود مسطور خواهد گردید ان شاء الله
تعالی

ذکر ظهور مزاری بهشت نشان که منسوبست بحضرت شاه مردان در قریهٔ خواجه خیران

در شهور سنهٔ خمس وثمانین وثمانمائه که معین السلطنه و الخلافه میرزا بایقرا در قبة الاسلام بلخ لوای ایالت و رعیت پروری مرتفع گردانیده بود
از ورای استار غیب صورتی در غایت غرابت روی نمود و شرح حال بر سبیل اجمال آنکه عزیزی شمس الدین محمد نام که نسبش بحضرت زبدهٔ
اولیاء کرام و عمدهٔ اصفیاء عظام سلطان ابو یزید بسطامی قدس سره اتصال می یافت در سنهٔ مذکوره از طرف کابل و غزنین بقبة الاسلام
بلخ شتافت و بشرط ملازمت میرزا بایقرا در یافته تاریخی ظاهر ساخت که آن را در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی تصنیف کرده
بودند و در آن کتاب مکتوب بود که مرقد شاه اولیا و عمدهٔ اصفیا محیط انواع عواطف و مواهب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابی
طالب سلام الله علیه در قریهٔ خواجه خیران در فلان موضع است بنابر آن بایقرا میرزا سادات و قضات و اعیان و اشراف بلخ را
جمع آورده و با ایشان مشورت کرده بقریهٔ مذکوره که از بلخ تا آنجا سه فرسنگ مسافتست تشریف برد و در آن موضع که در کتاب تعیین یافته
بود گنبدی دیدند که قبری در میان آن بود فرمود تا آن قبر را حفر نمایند و چون فرمان بران اندکی حفر کردند ناگاه لوحی از سنگ سفید پیدا شد

پیدا شد که برآنجا منقور بود که هذا قبر اسد الله تاج رسول الله علی ولی الله لاجرم فریاد و فغان از میان جان حاضران بایوان کیوان رسیده همگنان
روی نیاز بر آن خاک پاک سودند و نذورات مستحقان رسانیده ابواب نیاز و اخلاص برگشودند و این خبر در اطراف و ولایات اشتهار یافته
اصحاب امراض مزمنه روی امید بآن آستان جنت نشان آوردند و بروایت زمرهٔ از مجاوران آنجا بسیاری از آن طایفه صحت عاجل
یافته بمقتضی المرام باوطان خود مراجعت کردند لاجرم ازدحام خواص و عوام در آن سدهٔ سدره مقام بمرتبه واقع شد که مزیدی بر آن تصور نتوان نمود
و کثرت نقود و اجناسی که بسبیل نذر می آوردند بدرجهٔ انجامید که عقل از وجود آن مقدار زر و جواهر تعجب فرمود میرزا بایقرا چون حال بر آن منوال دید
قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنه هراة فرستاد و صورت واقعه را عرضه داشت ایستادگان پایهٔ سریر اعلی کرد خاقان منصور بعد از
اطلاع بر مضمون آن عریضه از ظهور آن صورت غریبه متعجب گشته احرام طواف آن قبلهٔ امانی و آمال بست با فوجی از امرا و خواص بدانجانب نهضت منصور فرموده
پس از وصول غایت نیاز و اخلاص بجای آورد و قبه در کمال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد جنت منزلت بنا نهاده در اطراف آن ایوانها و
بیوتات طرح انداخت و در آن قریه بازاری مشتمل بر دکاکین و حمام بنیاد نهاده یکی از انهار بلخ را که حالا بنهر شاهی موسوم است بر آن مزار
فیض آثار وقف ساخت و امر نقابت آستانه علیه را بسید تاج الدین حسن اندخودی که از جملهٔ اقربا سید برکه بود و بعلو همت و سمو رتبت اتصاف
داشت تفویض نمود و مهم شیخی را بشیخ زاده بسطامی عنایت کرده جهت ضبط موقوفات و نذورات عمله امین تعیین فرمود آنگاه خاقان عالیجاه
عنان مراجعت بصوب مستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داد و در ضمان صحت و عافیت ببلدهٔ فاخرهٔ هراة شتافته ابواب لطف
و رحمت بر روی روزگار سپاهی و رعیت برگشاد القصه ظهور مرقد پرنور شاهی بواسطهٔ رفتن حضرت خاقانی و طرح عمارات و تعیین موقوفات
در اطراف آفاق اشتهار یافته هر کس اندک استطاعتی داشت علم توجه بدانجانب برافراشت و چند گاه آمد شد خلایق بآن عتبه کعبه مرتبه
بمثابه بود که هر سال قریب صد تومان کپکی از نقد و جنس نذر بدانجا می آوردند و نقیب و شیخ و عملهٔ آن فرخنده مقام تمامی آن اموال صرف ضیافت
صادر و وارد و راتبه و عمارات می کردند و قریهٔ خواجه خیران از کثرت عمارت و زراعت صفت مصر جامع گرفته باندک زمانی انعقاد جمعیت
در نواحی آن سدهٔ سدره مرتبت دست داد که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید بنابر آن یکی از اهل مکر و تزویر که در سلک عزاچیان دار السلطنه
هراة انتظام داشت با خود خیال نمود که واقعهٔ ساخته مردم را فریب دهد و بوسیلهٔ مزاری مزوّر زر و جواهر بدست آورده پای
بمدارج عزت نهد نماز شامی در گازرگاه نزدیک باستانه انصار پناه آغاز صیحه زدن و جامه دریدن کرد و چون مردم بروی جمع
کیفیت حال
شده پرسیدند جواب داد که حالا چهار شخص بصورت اعراب بر اسپان تازی نژاد سوار در این صحرا بر من ظاهر شدند و گفتند که روضهٔ فیض بخش
حضرت شاه ولایت پناه اهل هدایت علیه السلام والتحیه در فلان موضع است و اشارت بجائی کرد که نزدیک بحظیرهٔ شمس الدین سنگ
تراش بود و مردم بموافقت عزاچی بآن سمت رفته فی الحال جمعی کثیر از قلندران و ترابیان بر وی جمع آمدند و صورت قبری ساخته آغاز ذکر
و غوغا کردند روز دیگر که این خبر در بلدهٔ هراة اشتهار یافت خواص و عوام از رجال و نسا روی بگازرگاه آوردند و خاک قدم عزاچی
را مانند توتیا در دیده کشیده و بسان آب حیوان فرو برده آنچه توانستند بروی نثار کردند و آن مزوّر از موضع آن قبر خاک برگرفته
بهرکس میخواست اندکی عنایت میفرمود و در عوض زر و جواهر بسیار اخذ می نمود و ظهور قبر امام در میان طوایف انام شور گشته هر روز
خلقی بی نهایت خصوصاً معلولان و مرضی بدان موضع می آمدند و نذورات گذرانیده روی نیاز بر زمین میسودند چون لنگی یا کوری بسر
آن قبر رسیدی خود را بر خاک افکندی و قلندران و توابع عزاچی از وی می پرسیدند که مرض تو بصحت مبدل شد یا نی اگر میگفت بلی
صلوة فرستاده او را بر داشته فریاد و افغان باوج آسمان میرسانیدند و اگر بزبان می آورد که علت من بر حال خود است آن بیچاره را
در زیر لگد نرم میساختند که شکاک است و منافق و بقتل و حرق سزاوار است و لایق القصه عزاچی بهمین دستور ده پانزده روز باین وسیله
زر و جواهر و اجناس نفیسه بیکران زیاده از آنچه در خزانهٔ خیال گنجد بسبیل نذر گرفته مرجع خواص و عوام انام شد و جمعی دیگر از مردم بهمین راه این
هوس در سر افتاده امثال این اتفاقات را دروغ ساختند و هر یک در محلی از محلات درون و بیرون هراة و بعضی از ولایات صدق

طنبور امام در اندرون جنت سما غوغا آمد چون حال بران منوال دید از رسوائی ترسیده منهزم گردید و بطلان آن جماعت نزد خاقان منصور و علما و اعیان
بهراة ظاهر گشته مولانا کمال الدین شیخ حسین بتادیب ایشان مامور شد و آنجناب اکثر آن فرقه را گرفته و الزام کرده تازیانه زد و جمعی را
حبس فرمود تا آن غوغا و آشوب تسکین یافت و دیگر شرر آن اندیشهٔ باطل بر کانون درون هیچ بوالهوسی نتافت امّا آستانهٔ علیهٔ خواجه خیران
تا غایت معمور است و مطاف طواف جمهور خلایق نه زیارت و دوره والله اعلم بحقایق الامور گفتار در بیان شمّهٔ از حال میرزا محمد سلطان
که مشهور است بمیرزا بیکچیک میرزا و ذکر انتقال آن شاه زادهٔ فضیلت انتما از تخت سرای دنیا بتخت اعلی شاه زاده
محمد سلطان خسروی بود بحسن صورت و سیرت و صفای طبع و نقای سریرت موصوف و بحلاوت گفتار و محاسن کردار و اخلاق حمیده و اوصاف
پسندیده معروف بصحبت علما و فضلا بغایت مایل و همگی همتش مقصور بر تحقیق مسایل و تحصیل فروع و اصول علوم منفرد و در تکمیل فنون معقول و
منقول متفرد در شرح فضایل عقلا سبقت بکمالات بسیارش رشحی از عمان و وصف مقالات بلغا حیا با الفاظ آبدارش قطرهٔ از بحر بیکران نظم
روشن اندر دل چو مصباحش کشف کشاف و فتح مفتاحش عقلیش از قیاس عقل برون نقلیش از مقام نقل فزون و آن دری برج کامرانی
با وجود حصول اسباب جهانبانی و وصول مراتب کشورستانی در اوقات شباب و ایام جوانی در درس مولانا کمال الدین شیخ حسین شرایط مطالعهٔ
کتب متداوله بجای می آورد و از باطن خورشید میامن شاه قاسم نوربخش اقتباس انوار سعادت میکرد و چنانچه سابق مذکور شد بعد از قضیهٔ
قراباغ مصحوب والد و والدهٔ خود که خواهر کلانتر خاقان عالی گهر بود از قراباغ از آن بهراة آمده در ظلال عواطف خال ستوده خصال
آرام یافته پرتو عنایت آنحضرت بر وجنات حالش تافت و زمام اختیار ملک و مال در قبضهٔ اقتدار او قرار گرفت و عظایم مهام سلطنت
و اقبال بهمین توجه خاطر خطیرش صفت انتظام پذیرفت و چون چند سال برین منوال بگذرانید بعقل و فراست و علم و کیاست خویش مغرور شد
آثار خیال استقلال از اقوال و افعالش واضح و لایح گردید و خاقان منصور بنا بر ملاحظهٔ خاطر همشیرهٔ عزیزه روزی چند تغافل پادشاهانه بتعا
روزگار همایون ساخت و تصور آنکه شاید میرزا بیکچیک بمقتضای عقل و خرد کار فرموده از جادهٔ مستقیمهٔ عبودیت انحراف نماید بتادیبش
نپرداخت بیت هر شاخ پایدار که از رستی سربلند مشکن بدست خویش که آنهم شکست تست در آن اثنا روز پنجشنبه خاقان منصور باتفاق
آن شاه زادهٔ مغرور بگازرگاه شتافت و لوازم طواف مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره بجای آورد
و عنان مراجعت بصوب مستقر سریر خلافت تافت در آن راه شاه زادهٔ جلالت پناه جهة دفع حرارت خورشید برفع چتر جسارت نمود و حال
آنکه خاقان کامیاب نزدیک باو در آفتاب طی مسافت میفرمود از مشاهدهٔ آن ترک ادب نایرهٔ غضب قیامت لهب مشتعل گشت
و خاقان منصور بعد از نزول در منزل همایون باخذ میرزا بیکچیک فرمان داده کار از مدارا درگذشت امرای عظام در ساعت
شاه زاده را گرفته بقلعهٔ اختیار الدین بردند و در یکی از بروج سپهر عروج محبوس کرده بمحافظان هشیار سپردند نظم چنین است رسم سپهر
بلند که نبسپت اقبال او را گزند گل دولت از باغ دنیا که چید که آسیب از خار نکبت ندید و چون میرزا بیکچیک چندگاه مانند
لعل در صمیم کان و در در جوف صدف عمان اوقات گذرانید عرق شفقت اصلی و مرحمت جبلّی حضرت خاقانی در حرکت آمده او را مطلق
العنان گردانید بعد از آن شاه زاده در غایت انفعال ملازمت درگاه جاه و جلال میکرد و از افعال و اقوال سابقه نادم بوده لوازم
اعتذار و استغفار بجای می آورد ع اگر گناه ببخشند شرمساری هست عاقبة الامر رغبت گذاردن حج اسلام و ادراک شرف
زیارت روضهٔ منورهٔ خیر الانام علیه الصلوة والسلام در ضمیر منیرش پیدا شد و بمبالغهٔ تمام و الحاح لاکلام اجازت حاصل کرده با
عنایتنامهٔ از فضل انام روی بدان مقام فیض انجام آورد و قافلهٔ توفیق پادشاه متعال رفیق خدام ذوی الاحترام و بدرقهٔ تایید مالک
الملک لایزال همعنان [illegible] همراه اقبال بدیدم گاه و بیگاه و چون بتبریز رسید از غبار سم شبدیز
آن خسرو صافی ضمیر عنبر سرشت پادشاه مظفر لوا سلطان یعقوب میرزا مقدم شریفش را عزیز و مغتنم شمرده بارسال تحف شایسته و تبرکات
بایسته مبادرت نمود و شرایط مهمان نوازی بروجهی که فراخور همت عالی نهمتش بود بجای آورده التماس ملاقات تشریف فرمود و میرزا بیکچیک

میرزا کیچیک جواب داد که چون من احرام طواف بیت الله بسته ام و زبان حال و قال را بکلمه لبیک اللهم لبیک گشاده مناسب نمیدانم که
درین سفر بملازمت هیچ مخلوق قیام نمایم و دامن عرض خود را بغبار آستان اقبال آشیان پادشاهان عالم مجازی بیالایم اگر آنحضرت لطف نموده
غریب نوازی فرمایند و بمنزل این ضعیف تشریف آورده بمقتضای حدیث خیر القادم من زار عمل نمایند نسبت از آن طرف پذیرد کمال و نقصان و ازین طرف
شرف روزگار ما باشد سلطان یعقوب میرزا بواسطه رعایت ناموس پادشاهی این التماس متلقی بقبول نگشت و میرزا کیچیک نیز پای در دامان
استغنا پیچیده چند روز درین گفت و گوی گذشت آخر الامر مهم بران قرار یافت که میرزا کیچیک روزی بزیارت یکی از مزارات تبریز رود
و سلطان یعقوب میرزا نیز در آنجا تشریف حضور ارزانی دارد و در روز موعود در مقام معهود میان ایشان ملاقات دست داده از هردو
طرف لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسید و سلطان یعقوب میرزا میرزا کیچیک را در آغوش لطف و مرحمت کشیده اصناف اشفاق و اعطاف
ظاهر گردانید و آن شاهزاده صاحب توفیق برفیق عزت و احترام از تبریز ببلاد شام رفته از آنجا بمصر شتافت و میان آنجناب و سلطان
ملک قایتبای بدستور سلطان یعقوب میرزا ملاقات وقوع یافت و میرزا کیچیک از مصر مبتهج و سرافراز متوجه حجاز گشته بعد از
ادای مناسک حج اسلام و طواف روضه طیبه رسول علیه الصلوة والسلام عنان بازگشت خرام بصوب خراسان انعطاف داد و چون در ضمان
امان حضرت واهب العطیات نزدیک بدار الملک هراة رسید بگوش هوش میرزا سلطان احمد و آگه سلیم خبر وصول مقدم فرزند ارجمند
شنیده دوحه امید ایشان از آبیاری رشحات سحاب عنایت حضرت باری بثمره سعادت جاوید بارور گشت و در ریاض تمنای ایشان دو معتکف
زاویه فراق بنسیم مژده وصال گلهای امانی و آمال شکفته مضمون این مقال بر زبان حال و قال ایشان گذشت نظم باز آن مه طلعت خورشید
سیما میرسد چشم روشن شد که نور دیده ما میرسد تا ابد بادا نثار روزگار دولتش دولتی کز حضرت ایزد تعالی میرسد و سلطان احمد میرزا
و مهد علیا موکب عالی شاهزاده را باقدام اشتیاق استقبال نموده یعقوب را که در بیت الاحزان هجران صفت وابیضت عیناه من
الحزن گرفته بود دائم بمواصلت آن یوسف مصر سلطنت روشن گردانیدند و بر سلامتی ذات خجسته صفات شاهزاده عالی مقام
و توفیق گذاردن حج اسلام لوازم محامد الهی بجای آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانیدند و همچنین سادات و قضاة و علما و
موالی و امرا و صدور و وزرا و اهالی مراسم استقبال پرداختند و بشرایط نیاز و نثار قیام نموده کمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند
و خاقان منصور نیز چند فرسخ میرزا کیچیک را استقبال نمود و آن مقدار عطوفت و مهربانی اظهار کرد که مزیدی بران متصور نبود و میرزا
کیچیک در غایت فرح و سرور بوطن مالوف و مسکن معهود در آمده همواره در متنزهات هراة با فوجی از علمای خجسته صفات بعزت
صحبت میداشت و بیشتر اوقات فرخنده ساعات را بتحصیل فضایل و تحقیق مسایل گذرانیده همت بر اکتساب سعادات اخروی
میگماشت نظم نشستی با ارباب دانش مدام ز کسب کمالات جستی مرام نمودی خط خود آموز کار بچشمش به از خط رخسار یار و چون محاسب
که سپهر غدار در تمیز حلیه ناپایدار ارباب وفا را آسوده و برقرار نگذارد و در شهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمایه مرض حصبه عارض ذات آن شاه
زاده بلند مرتبه گشت و مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاده کار از ترتیب اغذیه و اشربه در گذشت داعی و الله یدعوا الی دار السلام
ندای یا ایتها النفس المطمئنة بگوش هوش میرزا کیچیک رسانید و شاهزاده خاطر از تعلقات دنیویه فارغ گردانیده بنعیم جنات فیها ما تشتهیه
الانفس و تلذ الاعین خرامید نهال امید بخش گلزار اقبال بصرصر فنا از پای در افتاد و آفتاب درخشش برج استقلال از اوج کمال روی
بحضیض وبال نهاد نظم خورشید سپهر عدل و اقبال جمشید سریر فضل و افضال بر اوج کمال یافت نقصان از دیده بخت گشت پنهان
والد بزرگوار و والده عفت شعار آن شاهزاده عالی مقدار بدست اضطراب لباس شکیبائی پاره پاره گردانیدند و خود را بر خاک راه افکنده
سیلاب اشک بسمت الثری و دود آه باوج ثریا رسانیدند نظم بدست غم گریبان چاک کردند ز دیده خاک را نمناک کردند
ز خون دل زمین کردند گلگون ز دود آه ایشان تیره گردون و خاقان منصور بمنزل شاهزاده مرحوم تشریف برده سلطان احمد
میرزا و همشیره عزیزه را پرسش نمود و بتجهیز و تکفین جسد مطهرش اشارت فرمود اعاظم امرا و نوئینان و استادکان پایه سریر آسمان

نشان بآیین سلاطین گلشت آیین بلکه بتجمل و حشمتی که خامهٔ بلاغت قرین از تقریر آن بعجز و قصور اعتراف دارد جنازهٔ مغفرت اندازهٔ شاهزاده در محفّه نهاده برداشتند تمامی سادات و قضاة و علما و اشراف و اکابر و اعیان و خواص و عوام طبقات انسان پیاده بمشایعت رو نهاده از راه کوچه خیابان بعیدگاه شتافتند و بر تابوت محفوف برحمت حق لایموت نماز گذارده آن گوهر کان پادشاهی را بحظیرهٔ که در کازرگاه جهة همین مصلحت بنا یافته بود بردند و بطریقهٔ سنت سنیه حضرت خیر البریه علیه الصلوة والتحیه بخازن خاک سپردند رباعی

ای چرخ جهان خراب از کینهٔ تست بیدادگری عادت دیرینهٔ تست ای خاک اگر سینهٔ تو بشگافند بس گوهر قیمتی که در سینهٔ تست

اتفاقا آن مصیبت عظمی و تعزیت کبری چنانچه معهود است چندین روز باطعام فقرا و مساکین و ضعفا و ختمات کلام معجز نظام ایزد سبحانه و تعالی قیام نمودند و روح مطهر شاهزادهٔ والاگهر را باصناف صلات و صدقات شاد کرده گنبد مقبرهٔ منوره را باصناف تکلفات زیب و زینت افزودند و حضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی نور الله مرقده در آن ایام برای کتابهٔ آن گنبد قصیده در سلک نظم انتظام داد مطلعش بر خاطر بود ثبت افتاد بیت رخشنده جرم خور که برین سبز طارم است قندیل گور خانهٔ شاهان عالم است و بنا بر جهة نقش سنگ شاهزاده امیر نظام الدین احمد سهیلی این رباعی منظوم گردانید که رباعی ای داشته از سلطنت عالم ننگ وی آمده از محنت ایام تلنگ بیرون زده زین جهان فانی اورنگ بر روی زمانه در بر آورده سنگ

ذکر وصول بدیع الجمال بیگم بدار السلطنهٔ هراة و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات

چنانچه از ضمن وقایع سابقه مستفاد میگردد بدیع الجمال بیگم که همشیرهٔ خاقان منصور بود در آن سال که آنحضرت ولایت جرجان را بنواب سلطان ابوسعید بازگذاشته در خطهٔ آداق رایت آفتاب اشراق برافراخت در سلک ازدواج پیر بداغ سلطان انتظام یافت و بعد از فوت پیر بداغ سلطان احمد خان که از جملهٔ خواقین دشت قبچاق بمزید شوکت و مکنت امتیاز داشت آن درّة التاج سلطنت را بحبالهٔ نکاح خویش درآورده و بدیع الجمال بیگم را از احمد خان دو پسر و یک دختر متولد گشت انگاه آن خان عالیجاه رخت سفر آخرت بربسته مهد علیا جهة ملاقات برادر بصوب خراسان در حرکت آمد و پسر کلانترش سلطان محمود خان در مستقر سلطنت آبا و اجداد توقف کرده ولد خوردتر بهادر سلطان و خواهرش خانزاده خانم موافقت والدهٔ احترام فرمودند و چون محفّهٔ زرنگار آن بلقیس عفت شعار بحدود هراة رسید خاقان منصور مخدرهٔ شبستان تتق خلافت و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت را باستقبال مامور گردانید تا بدیع الجمال بیگم را بحرمت هرچه تمامتر بمستقر عزّ و کرامت رسانیدند و لوازم ساچق نیاز و نثار بجای آوردند و سپهر عظمی دیده بدیدار برادر نامدار روشن ساخته پیشکشهای لایق کشید و حضرت خاقانی بنظر عطوفت و مهربانی در همشیرهٔ عزیزه و اولادش نگریسته شرایط انعام و احسان مرعی داشت و در خلال این احوال رای همایون خاقان ستوده خصال چنان اقتضا فرمود که سلطان بایقرا میرزا را از بلخ بدرگاه عالمپناه طلبیده زمام حکومت آن مملکت را در قبضهٔ درایت امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش نهد و بعد از وصول بایقرا میرزا جهة ختان شاهزادهٔ عالی مکان مظفر حسین میرزا ترتیب اسباب طوی و برافراختن چهارطاق فرمان داد و باغ زاغان جهة آن کار تعیین یافت هریک از شاهزادگان و امرا و نوئینان در گرد حوض آن باغ که کوثر مثال از آب عذوبت مآب مالامال بود چهارطاقی که از غایت زیب و زینت عزت رواق سپهر خضرا مینمود برافراخت نظم

بهر سو از آن حوض کوثر اثر شد افراخته چهارطاقی دگر
مزین بدیبای روم و فرنگ ز اجناس زردوزی هفت رنگ
بهر یک نشسته بسی مه جبین چو در قصر باغ جنان حور عین
ز مردم ربوده دل و دین همه فرح بخش جانهای غمگین همه

و صنّاع و نجاران راسته کوچه در باغ را تا کنار حوض از ساختن چهارطاقهای پرتزیین دکاکین غرابت آیین غیرت نگارخانهٔ چین و رشک افزای برج حمل زرین گردانیدند بیت بهر سو دکانی شد آراسته مهیا در آن هرچه دل خواسته و خاقان منصور از باغ جهان آرای بدان منزل دلگشای نقل فرموده قرب دو ماه هر روز نماز پیشین با زمرهٔ از مقربان بارگاه بهشت آیین در چهارطاق خاصّهٔ همایون که بطلا و لاجورد منقش و مصور گشته بود در بزم عیش و نشاط می نشست و هریک از امرا و شاهزادگان در چهارطاقهای خود قرار

قرار گرفته بتحریر مزاح بیگانی و استماع الحان و اغانی قیام می‌نمودند و در آن ایام فرح و سرور در خواطر جمهور نزدیک و دور سرایت کرده هنرمندان
هر پیشه و صنعتگران بدایع پیشه بنیکو اندیشه انواع تعبیه‌های غریب و اصناف امور عجیب بعرصهٔ ظهور رسانیدند و هر طایفه مناسب حرفهٔ خود صورتی نادر
و پیکری بدیع ماثر ظاهر گردانیدند و در آن اوقات ارباب حسن و ملاحت و نغمه‌سرایان صاحب صباحت هر روز و هر شب در مجالس
ارباب عیش و عشرت جمعی کثیر حاضر بودند و بنغمات دلگشای و ترنمات فرح افزای نشاط برنا و پیر و صغیر و کبیر می‌افزودند فروغ جامهای بلورین
که از شراب ناب مالامال بود بزم می‌پرستان را منور و صفای بخشید و تاب عارض ساقیان زهره‌جبین که با نور آفتاب برابری می‌نمود محفل مستان
چون فضای سپهر برین روشن میگردانید نظم پری پیکربتان نغمه‌پرداز گهی از ساز دلکش گه ز آواز نوای عیش و عشرت می‌سرودند نشاط
باده‌نوشان می‌افزودند و در آن ایام بهجت انجام بکاولان آستان فلک احتشام هر ساعت مایده‌های طعام بعدد کواکب چرخ فیروزه فام
معد و مهیا میساختند و از وفور اطعمهٔ لذیذه و کثرت اشربهٔ لطیفه رسم از جوع از عرصهٔ عالم برمی‌انداختند مثنوی ببزم خسروی هر دم مکرر
شدی خوانهای نعمت روح پرور بهر خوانی ز نعمتهای شاهی مهیا بود هر چیز انکه خواهی و در روزیکه طوی بزرگ بوقوع پیوست در ساعتی
که اصحاب تنجیم و اکابر ارباب تقویم اختیار نموده بودند سنت مظفر حسین میرزا سنت ختان بتقدیم رسید و دست عنایت حضرت خاقانی
امرا و ارکان دولت و نوئینان و مقربان سده سدره مرتبت را خلع نفیسه پوشانید بعد از انقضاء اندک زمانی از آن جشن و سور وصول
مظفر حسین میرزا بحد رشد و بلوغ خاطر همایون خاقان منصور متوجه آن شد که خان‌زاده خانم دختر بدیع الجمال بیگم را با وی در سلک ازدواج کشد
و فرمان همایون بترتیب اسباب آن کار نفاذ یافته کرت دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان امر بستن چهار طاق و سایر موجبات سرور بوقوع
پیوست و در اوایل سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه بساعتی مسعود و زمانی محمود سادات و قضات و علما در مجلس اشرف اعلی اجتماع نموده حضرت
شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی آن دو گوهر بحر کامرانی را با یکدیگر عقد بست و در آن محفل شرایط نثار و ایثار و الباس حضار صحبت
بهشت آثار چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید و همدر آن لیالی میان ابو منصور مظفر حسین گورکان و خان‌زاده خانم امر زفاف بوقوع انجامید بیت
چو جان و تن بهم پیوستند زانسان که جان از تن نشد فرق و تن از جان و چون سنت ایزد تعالی و لن تجد لسنة الله تبدیلا همواره مقتضی آن
بود که در دروازه ناپایدار دنیا هر راحتی مقارن جراحتی باشد و هر مجلسی مستلزم محنتی هر سوری قرین عزائی و هر سروری متصل بغم جانگزائی در خلال این
احوال پادشاه حمیده خصال ستوده فعال سلطان بایقرا میرزا بمرض اسهال مبتلا گشته بجوار مغفرت حق عز و علا انتقال نمود و این معنی موجب
ملال خاطر ستوده ماثر خاقان بی همال شده چنانچه دستور است چندروز بلوازم سوگواری و تعزیت داری اقدام فرمود و بعد از اطعام فقرا
و ایتام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام اولاد و احفاد سلطان مرحوم سلطان اویس میرزا و اسکندر میرزا و سایر متعلقان و منتسبان آنحضرت را
بخلع گرانمایه پوشانیده از لباس تعزیت بیرون آورد و در زمستان آنسال بقشلاق مرو رفته در باب تمهید بساط عدل و داد و تشیید اساس
صلاح و سداد بدستور معهود اهتمام تمام کرد

ذکر تفویض ایالت استراباد بمقرب حضرت سلطانی و تربیت یافتن خواجه مجد الدین محمد کرت ثانی

در زمستان سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه که خاقان عالی مکان در مرو شاهجهان طرح قشلاق انداخته
بود رای ممالک آرای چنان اقتضا نمود که امیر مغول که بعد از فوت امیر ولی بیک والی جرجان شده بود از آن مملکت بآستان اقبال آشیان
آمده در خدمت باشد و مقرب الحضرت السلطانی امیر نظام الدین علیشیر بتقلد حکومت دار الفتح استراباد سرافراز گردد چون مکنون ضمیر منیر
با امیر صایب تدبیر در میان نهاد بنا بر وفور میلان خاطر عاطر بعدم تکفل مهمات خاقانی و کثرت شغف بسلوک طریق حصول مرضات سبحانی
نخست بقبول آن امر زبان نگشاد بعد از الحاح و مبالغه سر رضا جنبانیده روی توجه بدان جانب آورد و از ملازمان بارگاه عالمپناه امیر
نظام الدین بابا علی و امیر بدر الدین را همراه برد و چون نزدیک باستراباد رسید امیر مغول شهر را بازگذاشته علم عزیمت بصوب مرو برافراخت
و گلگشتان استراباد از فر نزول امیر عدالت نهاد غیرت افزای گلستان ارم ذات العماد گشته سادات و علما و اشراف مفتخر و مباهی
شدند و رعایا و مزارعان بیمن انوار معدلت و انصاف از ظلمات ظلم و اعتساف نجات یافته در مهاد امن و امان بفراغت غنودند

خاقان نسخه
لوازم نسخه

حکام ولایات مازندران و رستمدار و گیلان چون خبر حکومت آنجناب استماع نمودند رشتهٔ ربقهٔ اطاعت در گردن آورده رسل و رسایل با پیشکشها فرستادند
و تحف لایقه و تبرکات رایقه ارسال داشته جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهادند بلکه در آن اوقات که خطهٔ استرآباد مستقر مسند عزت آن امیر والا حشمت
بود پادشاه عالیجاه و خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا چند نوبت معتمدان سخندان با خلع فاخره و تنسوقات وافره نزد آنجناب
روانه گردانید و فرامین عنایت آمیز و مناشیر مرحمت انگیز فرستاده کمال محبت و مودت بظهور رسانید و مقرب حضرت سلطانی ایلچیان
تمامی سالکان مسالک جهانبانی را بانعام اسپ و زر و جامه نوازش کرده فراخور همت بلند نهمت خویش جهة سلطان یعقوب میرزا و حکام
گیلان و رستمدار و مازندران پیشکشهای پادشاهانه ارسال نموده در غایت تجمل و سرافرازی و نهایت معدلت و رعیت نوازی بر سریر
ایالت آن مملکت تمکن فرمود و جناب نقابت مآب فضایل پناه امیر برهان الدین عطاء الله در تاریخ حکومت آن امیر عدالت دستگاه
گوید قطعه آن میر علیشیر که دارد   اوصاف برون ز حد تقریر   چون کرد قبول بار امارت   تاریخ شدش امارت میر   و همدران زمستان
که خاقان منصور ولایت مرو را بنور حضور فایض السرور منور داشت نوبت دیگر خواجه مجد الدین محمد قدم بر مسند نیابت نهاده علم اعتبار
و اختیار برافراشت مفصل این مجمل آنکه از آن روز باز که خواجه قوام الدین نظام الملک و خواجه افضل الدین محمد کسان برانگیختند که نسبت
بخواجه مجد الدین محمد سخنان تقریر آمیز بر زبان آوردند و آنجناب از اکثر مناصب معزول گشته مدت نه سال بشرکت امیر محمد توشکچی پروانچی بود
و در سایر مهمات سلطانی مدخل نمینمود و در آن اوقات چند نوبت حضرت خاقانی متوجه تربیت آنخواجه بلند مرتبت شد اما چون امیر
علیشیر تجویز آن معنی نمیفرمود زمام اختیار امور صاحب دیوان در قبضهٔ اقتدار خواجه نظام الملک و خواجه افضل میبود و پس از آنکه مقرب
حضرت سلطانی از ملازمت خاقانی دور افتاده روی باسترآباد نهاد و خاقان بنده نواز مکرمت خاطر انور بر آن قرار داد که بار دیگر خواجه مجد الدین محمد را
بمراتب بلند و مناصب ارجمند سرافراز گرداند و بحسب اتفاق قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد روزی حضرت خاقانی
در وقتی که خواجه مجد الدین محمد در پایهٔ سریر جهانبانی ایستاده بود خواجه نظام الملک و خواجه افضل را گفت که مبلغ دو تومان کپکی
جهة مهمی که روی نموده سرانجام میباید کرد آن دو وزیر چنانچه میباید این سخن را جواب نگفتند و چون از بارگاه بیرون رفتند خواجه مجد الدین
محمد در نظر آن پادشاه مؤید بنور درآمده عرضه داشت کرد که اگر حضرت اعلی را دو هزار تومان ضرورت باشد باید که این دو خواجه
که بیست سال مبلغهای کلی از اموال دیوان بتصرف نمایند فی الحال کفایت فرمایند تا بده تومان چه رسد از شنیدن این سخن خاقان منصور متنبه گشته
همگی همت بر تربیت آن مهر سپهر مکرمت مقصور گردانید و در روز دیگر قامت قابلیتش را بخلع گرانمایه آرایش داده فرمان واجب الاذعان شرف
نفاذ یافت که بدستور پیشتر توقیع بر روی نشان همایون و جواب عرضه داشت و تشخیص مهمات دادخواهان مفوض بخواجه مجد الدین محمد باشد و
هیچیک از امرا و صدور و وزرا و اعیان و مقربان هیچ مهمی از مهمات ملکی و مالی را بی وقوف و شعور آنجناب بموقف عرض نرسانند و
رای صواب نمای او را در تفصیل مهمات سلطانی و سرانجام جمیع امور سرکار دیوانی عمده دانند و مقرر شد که منشیان آستان سلطنت آشیان در تمامی
فرامین مطاعه آنخواجه والاتبار را معتمد السلطنه و مؤتمن المملکه نویسند القصه همچو خواجه مجد الدین محمد در یک لحظه از پرتو انوار عاطفت خاقانی
شبنم صفت از حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمده خواجه بزبان حال ادای مضمون این مقال کشاد نظم
شب یلدای مرا شد اثر صبح پدید   یافت قفل غمم از فاتحهٔ صبح کلید   دل اگر خار جفا دید جدا را منت   که گلستان وفا بار گل بخت کشید
و چون خاقان منصور فصل زمستان در مرو شاهجهان بپایان رسانید مانند آفتاب مایل بمبدأ الشرف خویش گشته بصوب
دار السلطنه امید و در آن اثنا خواجه افضل الدین محمد بنور فراست دانست که عنقریب خواجه مجد الدین محمد در صدد انتقام اعدا آمده او را بقید هراة
مصادره و مؤاخذه مبتلا خواهد گردانید جهة مخلص خود تدبیری اندیشیده بآن جناب گفت که اگر مصلحت باشد بنده سرکار سرانجام
نقد محاسبات سنوات سابقه را مفروغ گردانم و بقایای اموال دیوانی را بحصول موصول ساخته بخزانهٔ عامره رسانم خواجه مجد الدین
بنابر ملاحظهٔ آنکه هرگاه خواجه افضل غایب باشد معایب او را آسان تر بخاطر نشان خاقان عالی گهر سازد او را اجازت داد و خواجه

وخواجه فضل الدین محمد مانند شیر از خانهٔ کمان بیرون جسته باستراباد شتافت و در غیبت آن خواجه بلند مرتبت کوکب جاه و جلال خواجه مجد الدین
محمد بدرجهٔ کمال تصاعد نموده جمیع صدور و وزرا و اکثر نویسندگان و امرا کمر ملازمت آن خواجهٔ عالی گهر بستند و رعایا و مزارعان و محترفات
و پیشه وران از دست عمال دیوان نجات یافته در مهاد عدالت و نصفت فارغ البال نشستند و خواجه مجد الدین محمد عمال و متصدیان
اشغال را بمصادره کشیده هرکس در وقت اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و خواجه افضل در امری از امور پادشاهی دخلی داشت
بسلاسل و اغلال مقید و محبوس گشت و هرچه دست قدرت ایشان بدان میرسید فرود آورد. لاجرم در اندک مدتی قریب دو هزار تومان
کپکی از بابت وزرا و عملهٔ دیوان اعلی و بقایا و تحویلداران در خزانهٔ عامره مخزون شد و اکثر نویسندگان بنا بر آن محتاج گشته کار ایشان
بجان رسید از فرط مهابتش هیچ عملداری را یارا نبود که یکمن بار و یکدینار از رعیتی برشوت ستاند و از کمال سیاستش هیچ عوانی زهره نداشت
که بمقدار سر موئی آزاری ببازاری رساند **نظم** پاس عدلش رسید تا حدی که بروی درشت هیچ عوان خورده از دست کس نیارد برد
مگر از دست زرگران سوهان وخواجه مجد الدین محمد هر روز از صباح تا وقت پیشین همت بر فیصل مهمات سلطانی و سرانجام امور دیوانی
میگماشت بعد از آن تا نزدیک نیمشب با طایفهٔ از افاضل وزرا و کارگذاران و علما رفیع مقدار صحبت میداشت و در مجلس او سخنان هزل آمیز و
لطایف طرب انگیز بسیار میگذشت و هرکس درین باب بیشتر مبالغه مینمود نزد خواجه مقبولتر میگشت در دولتخانهٔ خواجه مجد الدین محمد پیوسته
خوان احسان گسترده بودی و آنجناب در ترتیب اطعمهٔ گوناگون و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون مبالغه فرمودی و معتمد السلطنه با
وجود این افعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت تند خوی و درشت گوی بود و باندک چیزی غضب بر مزاجش استیلا یافته زبان بفحش
و دشنام میگشود. امرا و ارکان دولت را همواره بکلمات شنیعه میرنجانید و اثر بدزبانی او باکثر آنجماعه و مقربان آستان خلافت آشیان
میرسید از مضمون کلام معجز نظام و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک بغایت غافل بود و از مقتضای فحوای و الکاظمین الغیظ
و العافین عن الناس پیوسته عدول مینمود بنا بر علی هذا اکثر امرا کمر عداوت او بر میان جان بستند و در کمین مکر و غدر منتهز فرصت
نشستند و آنجناب بعد از آنکه سه سال در کمال اختیار و اعتبار و استقلال اوقات گذرانید معزول شد و معاقب شده از خراسان فرار
نمود و در راه مکهٔ مبارکه مریض گشته بعالم آخرت انتقال فرمود چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید و من الله العون
والتائید **ذکر فوت بیکه سلطان بیگم و بعضی از اعاظم** والدهٔ بدیع الزمان میرزا بیکه سلطان بیگم بنت میرزا سلطان سنجر
ملکهٔ تند خوی درشت گوی بود و بواسطهٔ علو نسب خود را بر سایر زوجات طاهرات خاقان منصور فایق تصور مینمود و هرگاه که آن
پادشاه عالیجاه نسبت با بعضی از خواتین زهره جبین التفات بیشتری کردی بیگم از کمال غیرت در خشم شده نهایت خشونت نسبت بخاقان
واقع مکنت بجای آورد و چون بمعنی از حد اعتدال تجاوز گشت آنحضرت لفظ طلاق بر زبان رانده از سر ملامتش درگذشت بنا علی
هذا آن ملکهٔ حشمت انتما در غایت حزن و ملال روزگار می گذرانید تا در شهور سنهٔ ثلث و تسعین و ثمانمائه مریض شده بریاض جنت انتقال
گزید سلطان بدیع الزمان میرزا و جمیع شاهزادگان عالی مکان کسوت تعزیت پوشیده جنازهٔ رحمت اندازه‌اش را بتعظیمی هرچه تمامتر
برداشتند و در گنبد مدرسهٔ بدیعه که بنا کردهٔ معمار همتش بود دفن نمودند و چند روز لوازم سوگواری و مراسم مصیبت داری بتقدیم
رسانیده باطعام طعام و ختمات کلام قیام و اقدام فرمودند و هم درین سال پهلوان محمد کبیر ولبت که داروغهٔ هراة و کوتوال قلعه
اختیار الدین بود و با فرق رعایا و عامهٔ برایا بر نهج رأفت و نصفت سلوک مینمود عالم را وداع کرد و نزدیک بمزار سادات
مصرع مدفون گشت عمارتیکه بر سر آن مزار فیض آثار واقعست ساخته و پرداختهٔ پهلوان محمد است تقبل الله منه **ذکر رفتن خواجه فضل
الدین محمد بجانب عراق و آذربایجان و باز آمدن امیر نظام الدین علیشیر بملازمت آستان خاقان عالیشان**
چون خواجه افضل الدین محمد چند ماه بولایت استراباد در ظل عنایت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر در غایت فراغت و
رفاهیت اوقات گذرانید خواجه مجد الدین محمد که تصرف و تقصیر موفور از جانب او خاطر نشان خاقان منصور کرده بود فرامین مطاع

در باب علیشیر بدار الفتح استراباد روانه گردانید و خواجه افضل دانست که اگر بپایهٔ سریر اعلی معاودت نماید نایرهٔ غضب خاقانی که بنا بر سعایت خواجه مجد الدین محمد اشتعال یافته خرمن زندگانی او را محترق میگرداند لاجرم چاره جوی گشت و بعد از تأمل و اندیشه بنا بر استصواب امیر علیشیر متوجه عراق و آذربایجان شد و پس از قطع منازل و طی مراحل شرف ملازمت میرزا سلطان یعقوب را دریافته مشمول انعام و احسان بیکران گردید و امارت قافلهٔ حاج برای صواب نمایش مفوض گشته بدان واسطه سعادت گذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ خیر الانام علیه الصلوة و السلام دریافت و قرین حصول مراد و مرام بعراق و آذربایجان شتافت اما امیر نظام الدین علیشیر چون مدت یکسال در خطهٔ جرجان بضبط امور ملک و مال پرداخت اشتیاق ادراک ملازمت خاقان وافر مکرمت بر ضمیرش غلبه کرد بعد از استخاره امیر بدر الدین را در استراباد قایم مقام گذاشته بدار السلطنهٔ هرات خرامید و دیده بدیدار خاقان جم اقتدار منور گردانیده التماس کرد که ایالت آن ولایت بدیگری از ارکان دولت مفوض گردد تا آن جناب پیش از این از شرف ملازمت محروم نماند حضرت اعلی این ملتمس را بسمع رضا نشنود و پس از روزی چند مقرب حضرت سلطانی را رخصت معاودت فرمود و آنجناب چند ماه دیگر در مملکت استراباد گذرانیده در آن اثنا امیر حیدر را جهة عرض بعضی از مهام بپایهٔ سریر سپهر احتشام ارسال داشت و چون میر حیدر را از نشاء جنون بهرهٔ تمام بود در وقتیکه کیفیت سرانجام آن نشاء را مضاعف ساخت بعرض رسانید که مقرب حضرت سلطانی چنان استماع نموده که ملازمان آستان خلافت آشیان بکالکی کار تطمیع کرده اند که طعامی مسموم بخورد او دهد لاجرم توهمی عظیم دارد و بقلم تدبیر اندیشهٔ مخالفت بر صحیفهٔ ضمیر مینگارد خاقان منصور از شنیدن این سخن مضطرب شده ایلچی بعنان برق و باد باستراباد فرستاد و نشان همایون در باب استمالت امیر عالی منزلت ارسال داشته در آن نشان سوگندان یاد کرد که هرگز این نوع قصدی در خاطر اشرف اعلی خطور ننموده و آنچه در آن باب بسمع شریف رسیده اصلا واقع نبوده چون آن قاصد شرف ملازمت امیر علیشیر دریافت و نشان را بعرض رسانید مقرب حضرت سلطانی در بحر حیرت افتاد زیرا که از آن قضیه اصلا خبر نداشت و احرام بارگاه عالم پناه بسته در عرض ده دوازده روز از استراباد بهرات شتافت و سعادت تقبیل بساط جلالت مناط حاصل کرده بیواسطه عرضه داشت نمود که آنچه امیر حیدر عرض کرده کذب محض و بهتان صرف است و هرگز این نوع سخن بگوش من نرسیده بنا بر آن میر حیدر مؤاخذ و مقید گشت و امیر علیشیر از حکومت استراباد و تکفل امر امارت بمبالغهٔ تمام استعفا نموده الحاح از حد اعتدال گذرانید و خاقان منصور ملاحظهٔ رضای خاطر میر منظور فرموده آن ملتمس را بعز قبول مقرون گردانید و مقرب حضرت سلطانی بعز اقبال در وطن مألوف و مسکن معهود اقامت فرمود و بواسطهٔ ترک منصب امارت روز بروز جاه و منزلت و تعظیم و حرمتش در افزود تا کار بجایی رسید که خاقان منصور بوی مکتوب مینوشت و القاب آنجناب را بموجب در قلم می آورد که جناب هدایت مآب معالی ایاب زبدهٔ ارباب دین و دولت قدوهٔ اصحاب ملک و ملت مؤسس الخیرات موفق المبرات رکن السلطنة عمدة المملکة اعتضاد الدولة الخاقانی مقرب الحضرة السلطانی نظام الحق و الحقیقة و الدین امیر علیشیر ضاعف الله توفیقه القصه بعد از آنکه امیر علیشیر از حکومت استراباد استعفا نمود بار دیگر امیر مغول جهة ایالت آن مملکت توجه نمود

گفتار در بیان تزویج شاه زاده محمد معصوم با دختر الغ بیک میرزا و آذین بستن شهر هرات از پل مالان تا باغ جهان آرا

در خلال احوال گذشته بسمع جاه و جلال رسید که پادشاه سعید میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابو سعید در پس پردهٔ عصمت مخدره دارد که از مهر دیدار عارض آفتاب کردارش سپهر دوار همه تن چشم گردیده و از شرم رخسار فایض الانوارش مهر منیر نقاب سحاب بر روی کشیده سرو سهی از رشک رفتار قامت خوش خرامش پای در گل و بنفشهٔ مشکین از غیرت زلف عنبر افشانش بغایت منفعل نظم دو چشمش دو آهوی مردم شکار دو ابرو دو فتنهٔ روزگار زمین سا دو گیسوی عنبر نقاب در آهو نخیزد آفتابی دو شب لبش رشته بر جیب جان گشته زه دهانش بر آن رشته بسته گره و خاطر همایون مایل بآن شد که آن پری چهره را در حبالهٔ ازدواج شاه زاده محمد معصوم رساند و بواسطهٔ آن وصلت بنیان مودت با میرزا الغ بیک مستحکم گرداند بنا بر آن قاصدان سخندان با تحف فراوان جهة تمشیت آن مهم نزد میرزا الغ بیک فرستاد و ایشان

و ایشان بعد از طی منازل و قطع مراحل در خطهٔ کابل بشرف ملازمت آن پادشاه عالیجاه دریافته بعد از ادای لوازم رسالت موزه و زهرهٔ برج سلطنت
و جهانبانی را برای درّهٔ اوج خلافت و کشورستانی خواستگاری نمودند میرزا الغ بیک آن ملتمس را بقبول و اجابت مقرون گردانید و سیراق مهد علیا اشارت
علیّه مبذول داشته در بارهٔ ایلچیان اصناف انعام و احسان فراوان بتقدیم رسانیدند و در اوایل سنهٔ خمس و تسعین و تسعمائه محفهٔ زرنگار آن مخدرهٔ عفت و ناز
بحشمتی که دیدهٔ گردون پیر در نظارهٔ آن حیران ماند و عظمتی که چشم روشن ضمیر جهت دفع اصابت عین الکمال آیت و ان یکاد الذین کفروا بر زبان راند بجانب
خراسان روان ساختند و چون خبر قرب وصول آن دختر قمرپیکر بدار السلطنهٔ هراة رسید خاقان والا گهر ترتیب طوی و آیین بستن شهر و کوی فرمان فرمود
امرا و ارکان دولت بسرانجام اسباب جشن و سور و ضروریات ایام نشاط و سرور مشغولی نمودند و در باغ جهان آرا یراق آن کار کرده ابواب
فرح و شادمانی بر روی روزگار صغار و کبار طبقات انسانی گشودند ارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آورده از پل مالان تا باغ جهان آرا
کوچها و بازارها را آیین بستند و چهار طاقها برافراختند که ... و دکاکین را بدیبای چینی و مخمل فرنگ و اطلس ختایی و پارچهٔ هفت رنگ بیاراستند
و انواع تعبیهها بصورتی پیراستند که در تعریف چگونگی آن زبان بیان عاجز است و تحریر کیفیت آن از استطاعت قلم دو زبان متجاوز و اکثر حجلهنشینان تتق
خلافت و جهانبانی نثارها ترتیب کرده در محفهای گوهرنگار نشسته باستقبال شتافتند و در دوازدهم ماه ربیع الاوّل سنهٔ مذکوره در سر پل مالان با آن نایبهٔ
شهریاری ملاقات نموده از جانبین بشرایط کشش و پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و مقدار زر و گوهر ساچق کردند که قافلهٔ نیاز از مرحلهٔ جهان رخت بربست
و دست عنایت بخشندهٔ کارساز ابواب غنا بر روی مساکین و فقرا بگشاد و همان روز از پل مالان متوجه باغ جهان آرا گشته در تمامی آن راه کم
زیاده بر یک فرسخ است از دو طرف مغنیان خوش آواز و سازندگان نغمهپرداز بنوای رود و سرود و صدای چنگ و عود ادای تهنیت مینمودند و در هر چند
قدم امرا و ارکان دولت خاقان منصور و شاهزاده محمد معصوم معقود ... اجناس نامحصور نثار عماری زهرهٔ اوج نامداری میفرمودند و بدین ترتیب
و آیین او را بباغ جهان آرا رسانیدند قضاة و علما و اشراف و فضلا در مجلس همایون نشستند و بمقتضای شریعت غرّا آن دو شاهزادهٔ حشمت قرین
را با یکدیگر عقد بستند و چون مشاطهٔ تقدیر پردهٔ زردوزی روز از پیش روی عروسان شبستان آسمان برگرفت و ماه و مشتری در حجلهٔ نیلوفری آغاز
دلبری کرده مقارنهٔ ایشان صفت تیسیر پذیرفت شاهزاده محمد معصوم بخلوتخانهٔ خاص خرامید و آن قمرپیکر زهرهجبین را در بر کشیده کام دل از او
حاصل گردانید بیت بالماس تخلّد گوهری سفت که نتواند قلم کیفیتش گفت روز دیگر که فراشان قضا و قدر شامیانهٔ زرنگار آفتاب در فضای
بارگاه سپهر برافراختند و از فروغ طلعت جمشید خورشید عرصهٔ ربع مسکون را منوّر و مزیّن ساختند بیت روز دیگر که بارگاه سپهر گشت روشن ز نور
طلعت مهر خاقان منصور در خرگاه سپهر اشتباه طوی خانه بر تخت بخت نشسته مجلس انس و بزم نشاط بنور جبین خورشید قرین شاهزادگان عظمت
آیین آرایش یافت و فروغ جامهای شراب ارغوانی و شعشعهٔ رطلهای راح ریحانی بر صفحات خیال بکمال تابندگی تاب آفتاب عارض ساقیان سیمین
ساق اطراف آن محفل را نور و صفا بخشید و نغمات دلفریب مطربان خوش آواز حضور و سرور باده پرستان را زیاده گردانید نظم چو گلگون گشت
از می روی ساقی نماند از هوش مستان هیچ باقی مغنی از نوای روح پرور برقص آورد گردون مدوّر مطبخیان چرب دست و خوانسالاران
شیرین زبان هر زمان اغذیهٔ لذیذه و مطعومات لطیفه از هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون و از آنچه باحاطهٔ دایرهٔ احتمال در آید بیرون و فاکهة مما
یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون می کشیدند و قافلهٔ جوع را از معدهٔ خواص و عوام انام بر وجهیکه رجوعی ممکن نبود می کوچانیدند بیت ز جنس خوردنیها
وستور — هر چه خواهی ز مرغ و ورد حاضر بجا بجا بجای و بدین نهج چندین روز بساط انبساط مبسوط بود و خاقان منصور در بزم خرّمی و دوستکامی نشسته بلوازم جشن
قیام مینمودند و چون از آن کار فراغت دست داد [illegible] محافظ [illegible] و مناهی اشارت کرده ابواب تقویت شریعت حضرت رسالت پناهی
بر گشاد ذکر سلوک امیر مغول در وادی عصیان و شقاق و کشته شدن او بشامت صوفی خلیل در مملکت عراق
ایالت — سابقاً خامهٔ واسطی نژاد بتقریر این راز زبان گشاد که چون امیر علیشیر از ولایت استراباد استعفا نمود خاقان منصور بار دیگر حکومت آن مملکت
بامیر مغول رجوع فرمود و در آن زمان که امیر مغول در جرجان بفرمانروایی اشتغال داشت در شهور سنهٔ ۸۹۵ حکم همایون صادر شد که جناب اعالی
ایاب افتخار الاعاظم و الاعیان خواجه فخر الملة والدین خواجه مجد الدین تکلچی که مرجع و ملاذ اکابر ولایت مازندران بود و بپایهٔ سریر خلافت مصیر

شاه بود و چون مشار الیه برحسب مثال لازم الامتثال بدار السلطنه هراة رسید بنابر سعایت بعضی از اهل شرارت در قلعهٔ اختیار الدین مقید و محبوس گردید آنگاه
فرمان خاقان عالیجاه نفاذ یافت که امیر محمد امین عباسی و امیر سلطان احمد چوکابجی و امیر درویش محمد سوجی باسترآباد شتافته بضبط جهات خواجه مجد الدین
پردازند و اولاد و اقوام او و وکلاء آنجناب را مؤاخذ و مقید سازند و امراء عظام بجرجان رفته امیر معول دو سه روزی در تمشیت آن مهم با ایشان
موافقت نمود و آخر الامر بواسطه تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی عصابهٔ عصیان و نافرمانی بر پیشانی بسته با خواجه شمس الدین محمد تکچی و بعضی
دیگر از اقربا و اتباع خواجه مجد الدین در ساخت و گرفتاران را از بند گزند نجات داده بدست مبشری ابواب فتنه و فساد بر گشاد و عالیجناب
سیادت مآب نقابت قباب سید کمال الدین اجل را که بعلو نسب و طهارت ذیل اتصاف داشت و بگذاردن حج اسلام فایز شده بهشتاد
و چهار مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود بدرجهٔ علیهٔ شهادت رسانیدند و خواجه شمس الدین کرد را که صاحب دیوان امیر نظام الدین علیشیر بود
و در آن ولایت بضبط سرکار خاصهٔ آنجناب اشتغال داشت از عقب سید اجل پابستهٔ دام اجل ساخت امیر محمد امین و رفقا چون این حال مشاهده کمال الدین
نمودند از دار الفتح استرآباد متوجه دار السلطنه هراة گشتند و کیفیت حال عرضه داشت کردند خاقان منصور از کفران نعمت امیر معول تعجب نموده
زمام سلطنت استرآباد را در قبضهٔ اقتدار شاهزادهٔ کامکار بدیع الزمان میرزا نهاد و آنحضرت روی توجه بآن صوب آورده امیر معول
بجانب عراق و آذربایجان گریخت و در سنه ست و تسعین و ثمانمائه که سلطان یعقوب میرزا وفات یافته بود و پسرش بایسنغر میرزا بر تخت سلطنت
نشسته به تبریز رسید و میرزا بایسنغر او را منظور نظر عنایت و التفات گردانیده در سلک امراء عظام انتظام داد و بعد از آنکه امیر معول چند
ماه در ظل تربیت میرزا بایسنغر بسر برد در روزیکه شاهزاده را با بعضی از اعداء دولت مقابله و مقاتله اتفاق افتاد قصد کرد که قدم در طریق
بیوفائی نهاده بمخالفان پیوندد اما در وقت تسویهٔ صفوف وخامت نعمت شامل حال آن نکوهیده افعال گشته صوفی خلیل که رتق و فتق مهمات میرزا بایسنغر کفران
بود کیفیت عزیمت او را استماع نمود و در ساعت آن نمک حرام را پیش خود طلبیده بضرب عنقش فرمان فرمود ع رخنه گر ملک سر افکنده به

ذکر مؤاخذه و مصادرهٔ خواجه نظام الملک وزیر و رسیدن او بار دیگر بمرتبهٔ وزارت خاقان کشورگیر

در آن اوقات که خواجه مجد الدین محمد در کمال اقتدار بتمشیت مهمات ملک و مال میپرداخت اگر چه خواجه نظام الملک را از منصب وزارت عزل
نکرد اما از درجهٔ اختیار و اعتبار ساقط ساخت و خواجه نظام الملک چند گاه در متابعتش روزگار گذرانیده آخر الامر مانند ماهی در شبکه
اضطراب آغاز نهاد و عرضه داشتی در باب شکایت خواجه مجد الدین محمد نزد خاقان منصور فرستاد آنحضرت بنابر وفور التفات و عنایت
آن عریضه را بمجلس تسلیم معتمد السلطنه نمود و چون پرتو شعور خواجه مجد الدین محمد بر مکر و تزویر خواجه نظام الملک افتاد همگی همت بر دفع شر او مقصور
داشته جمعی از اشرار عمال را بر تقریر اغوا فرمود و ایشان در مقام قیل و قال آمده و عدم استحقاق پادشاه بد علت شده خواجه نظام الملک
مع اولاد و اتباع مقید و مؤاخذ گشت و محصلان بهرام صولت آنجماعت را در شکنجه و تعذیب کشیده خواجه را جهه مزید اذلال و اهانت
یکروز در سر چهار سوق بلدهٔ هراة فتن کردند و چون ایذا و اضرار خواجه آصف شعار از حد اعتدال در گذشت و تمامی جهات و تملکات
او و اتباع بتنخواه وجوه برات داران گشت خواجه مجد الدین محمد ترحم فرموده اشارت نمود تا بند از پای خواجه نظام الملک برداشتند و او را
مطلق العنان گذاشتند معاندان آنحال را بدیدهٔ رشک و حسد در کانون درون امرا و ارکان دولت آغاز اشتعال کرده با هم اتفاق نموده قواعد
عهد و پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد ساختند که خواجه مجد الدین محمد را از دخل در امور سرکار سلطنت مانع آیند و این حدیث بسمع معتمد السلطنه رسیده
بخاطرش خطور نمود که چون دست از سر انجام مهام سلطانی باز دارد محتملست که نوئینان عظام و مقربان بارگاه سپهر احتشام نوبت دیگر خواجه
نظام الملک را بر سر وزارت نشانند خواجه کمر مخالفت بر میان بسته بانتقام درآید بنابر آن خواجه نظام الملک را در خلوتی طلبیده گفت در صدد
که من کرت دیگر ترا بر مسند وزارت متمکن میگردانم و زمام قطع و فصل و رتق و فتق مهمات دیوانی را در قبضهٔ درایت تو می نهم بشرط آنکه لوازم
عهد و پیمان در میان آری که من بعد بمخالفت و عصیان من نپردازی و بر جادهٔ خدمت و متابعت راسخ دم و ثابت قدم بوده با مخالفان
و دشمنان من طرح موافقت و یگانگی نیندازی خواجه نظام الملک این معنی را فوزی عظیم دانسته بطریق مسطور با خواجه مجد الدین محمد بیعت کرده

بیعت کرد و اساس معاهده را بقسم مستحکم ساخته روی بسرانجام مهمات وزارت آورد و هم در ان ایام بوضوح پیوست که حاکم بلخ امیر نظام الدین درویش
علی کوکلتاش بسبب آنکه خواجه مجد الدین محمد نسبت ببرادر او امیر نظام الدین علیشیر طریق خلاف و عناد مسلوک میدارد بوقت مجال و هنگام فرصت
در مجلس اشرف همایون زبان بتفتیش گشاده محاسن اعمال ملازمان امیر صافی ضمیر سوء خصال را بصورت مقابح اعمال بر لوح خاطر پادشاه میکشد
خیال عصیان نموده و مکاتیب اخلاص آثار نزد سلطان محمود میرزا روان فرموده بنا علی هذا حضرت اعلی صلاح مملکت در ان دانست (margin: که خواجه)
که خواجه مجد الدین محمد چند گاهی در مهمات سرکار سلطنت دخل ننماید و پیش از آنکه مهم باضطرار انجامد از روی اختیار از اشغال ملک و مال
استعفا نماید و مهم برین جمله قرار گرفته خاقان بنده نواز آن خواجه سرافراز را از مناصبی که داشت معزول گردانید و در روز عزل مبلغ صد هزار
دینار کپکی انعام فرموده خلعت طلادوز پوشانید آنگاه خواجه قوام الدین نظام الملک باستقلال در سرانجام امور ملک و مال دخل کرد و
خاقان منصور روی توجه بقبة الاسلام بلخ آورد

گفتار در بیان ظهور آثار خلاف از صحیفه احوال امیر نظام الدین درویش علی کتابدار و توجه خاقان منصور بجانب بلخ در ضمان تایید حضرت پروردگار

چون امیر درویش علی بکرات و مرات از
ثقات استماع نمود که اختیار و اعتبار خواجه مجد الدین محمد بمرتبه رسیده که اصلا سخن برادرش امیر نظام الدین علیشیر التفات نمینماید بلکه در هر مهمی
که مقرب الحضرت دخل میکند او جانب نقیض گرفته ابواب خلاف و عناد میگشاید اندیشید که اگرچه گاهی حال بدین منوال جاری باشد شاید
که تنزل قدر امیر علیشیر باو سرایت کرده از حکومت معزول شود لاجرم خاطر بران قرار داد که خاقان منصور را متنبه سازد که اگر دست خواجه
مجد الدین محمد را از دامان عرض و جاه امرا شوکت دستگاه کوتاه نگردانند مهم بتجربه سلوک طریق خلاف خواهد شد آنگاه در باب اخراج
ابراهیم حسین میرزا که در آن اوان در بلخ اسم حکومت داشت تدبیری کرده فرمود تا مهر همایون را کندند و نشانی در باب طلب شاهزاده در قلم
آورده بآن مهر موشح ساخت و نزد آنحضرت فرستاد میرزا ابراهیم حسین بتصور فرمود که آن نشان از کمال عنایت خاقان منصور صدور یافته بنا
بر آن عنان یکران بطرف دار السلطنه هراة تافت و بعد از ان میان سلطان محمود میرزا و امیر درویش علی رسل و رسایل آغاز آمد شد کرد و چون
ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت غدر امیر درویش علی واضح گردید خاقان منصور خواست که قبل از آنکه میان او و سلطان محمود میرزا
رابطه موافقت استحکام یابد مهم بلخ را فیصل دهد لاجرم فرمان فرمود که امراء عظام بیراق سفر و فراهم آوردن لشکر اشتغال نمایند در آن اثنا روزی
از تمرد خلاف امیر درویش علی حزن و ملال بخاطر اشرف راه یافته بعضی از خواص را مخاطب ساخت و بر زبان الهام بیان گذرانید که عجب حالتی است
که با وجود این همه حقوق تربیت و عنایت که مارا در ذمه درویش علی ثابت است طریق کفران نعمت مسلوک داشته داعیه سرکشی دارد و چون
بعضی از اهل فساد بعرض رسانیده بودند که عصیان میر درویش علی بی وقوف برادرش میر علیشیر نیست خاقان منصور از مقرب الحضرت نیز
دران مجلس اندک شکایتی ظاهر ساخت در آن حین آنجناب بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت گفت و شنود را معلوم نموده بغایت متغیر و متاثر
گردید و مقارن آنحال خواجه غیاث الدین محمد بدار که بفرط ذکا و کیاست و کمال فهم و فراست بی نظیر روزگار بود و پیوسته بصیقل کلمات (margin: ذکا)
دلپذیر و لطایبات فرح انگیز زنگ ملال از مرآت خاطر همایون میزدود پیش آمده گفت سلطانم شما جهت بی ادبی این غلامک کتابدار
اینقدر اندوه بخاطر مبارک راه میدهید من شرط کردم که همین لحظه بجانب بلخ رفته علی اسرع الحال او را باسلاسل و اغلال بخدمت رسانم خاقان
منصور از شنیدن این سخن در خنده افتاد و خواجه غیاث الدین را اجازت رسالت بلخ فرمود و او همان روز بر جناح استعجال متوجه ملاقات امیر
درویش علی گشته بعد از اندک زمانی رایات نصرت آیات نیز بدان صوب در حرکت آمد و کوچ بکوچ بمرغاب شتافته از آنجا متوجه تخت
خاتون شد و خواجه غیاث الدین چون ببلخ رسید امیر نظام الدین درویش علی را بر اندیشه که کرده بود ملامت نمود و از وخامت کفران
نعمت تخویف فرموده بعنایت خاقانی امیدوار گردانید و آنجناب از اظهار خلاف ندامت بنهایت دست داده در صحبت خواجه
غیاث الدین باستقبال موکب ظفرمآل روان گشت و چون بسه چهار فرسخی اردوی همایون رسید خواجه در بدرقه بشیر بملازمت شهریار عالی
مقدار شتافته عرض کرد که غلامک کتابدار را نزدیک بپایه سریر اعلی آورده ام اما در راه آهنگری که غل و زنجیر تواند ساخت نیافتم اکنون

اگر حکم شود از اردو بازار هداد ی برده وا درا علی کرده بملازمت رسانم خاقان منصور خواجه غیاث الدین را مشمول عواطف خسروانه ساخته فرمود
که قلم عفو بر جرایم درویش علی کشیدم باید که بی‌دغدغه متوجه خدمت گردد و خواجه وی را بر فور دیگر در تخت خاتون امیر درویش علی را بپایه سریر
همایون در آورد تا شرف تقبیل انامل فیاض دریافت و بقاعده معهود در سلک اعاظم امرا منتظم شد و چون دو سه روزی ملازمت نمود و عقیب
انفعالی که از تلال مراحم پادشاهانه فرو نشست التماس کرد که خاقان منصور منزل ویرا بنور حضور همایون منور گردانند تا بحسن وجهی وظایف صورتی لوازم
اخلاص و خدمتکاری بظهور رساند و پادشاه بنده نواز این ملتمس را بشرف اجابت مقرون گردانید درآن روز امیر نظام الدین و درویش علی در
اردوی خود سه خرگاه که پوشش آنها از سقرلات ملون بود برافراخت و از کثرت خیام منقش رنگین و بارگاهای پر زیب و تزیین آن منزل غیرت
سپهر برین ساخت و چون خاقان منصور بدانجا تشریف حضور ارزانی داشت در بزم عیش و نشاط نشسته همت بر استیفای لذات گماشت درویش علی
از اسباب تجمل آنمقدار حاضر گردانید که دیده بیننده‌کان از نظاره آن خیره گردید و از اطعمه و اشربه و فاکهه مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون در آن
مجلس چندان موجود بود که کیفیت و کمیت آنرا شرح نتوان نمود و جناب امارت مآب در آخر صحبت نقود نامعدود و تنسوقات بنظر در آورده تمامی خیمه و خرگاه
و قبه و بارگاه و اسباب مجلس را با فرشهای ابریشمین و اوانی چینی و زرین و سیمین پیشکش کرد این نیکو خدمتی موقع قبول یافته حضرت خاقانی نسبت بآن
جناب لوازم التفات و عنایت بجای آورد و آنگاه خاقان جهانگیر کوچ بر کوچ متوجه بلخ گشت و بعد از وصول در چهار باغ امیر فرید ارغون که در ظاهر
آن بلده است از یمن مقدم همایون مزید خضرت و نضارت یافت و آن زمستان قشلاق در آن مکان اتفاق افتاد و خیال یورش حصار در
خاطر آفتاب آثار پدید آمد لاجرم ایلچیان بهر جهت جهت اجتماع لشکر بجانب امیر ذوالنون و سایر امرای ولایات روان گشتند و باندک زمانی
سپاه بسیار در معسکر نصرت شعار جمع آمدند نعت سپه شد بدرگاه شاه انجمن که هم باکهر بود و هم تیغ زن

ذکر توجه خاقان منصور به عزم تسخیر ممالک سلطان محمود میرزا و گرفتار شدن امیر ذوالنون بنابر اقتضاء قضاء ایزد سبحانه تعالی

در اوایل
فصل بهار که سپاه ریاحین و ازهار روی باطراف بساتین و کنار جویبار نهاد و بلبل بی‌تحمل عشق سلطان گل گرفتار گشته رخت شکیبائی بباد فنا
داد خاقان منصور مظفر لوا عزم تسخیر مملکت سلطان محمود میرزا جزم فرمود و امیر نظام الدین علیشیر را در بلخ گذاشته با سپاه موفور و ابهت نامحصور
نهضت نمود و در منزل باباشاهو بعرض سپاه ظفر دستگاه مشغولی کرد در آن روز بنابر قضاء داخل قضا امیر درویش علی مواخذ شده خاقان منصور
او را مصحوب جمعی از اهل اعتماد بجانب بلخ باز گردانید تا در قلعه آن بلده مقید نگاه دارند آنگاه رایات نصرت پناه عازم ارهنگ گشت و افغانان
روا روی و شتابزده مراکب تیز رو را [illegible] چون سلطان محمود میرزا از این معنی وقوف یافت با لشکر تیغ گذار جوشن دار از حصار
شادمان بیرون آمده بکنار جیحون شتافت و خسروشاه را از قندز پیش خود طلبید و وی را در آنجا امیر ولی پیر ولی را بمحافظت آن بلده
مقرر ساخت و چون قصبه ارهنگ از نزول خسرو جمشید فرهنگ رشک افزای سپهر فیروزه رنگ گشت سلطان ویس میرزا و امیر اورنگ صح
جهانگیر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس از آب گذشته با وحش عساکر اکراد بازگشتند و اموال متوطنان آن حوالی را عرضه نهب و تاراج گردانیدند
سالما غانما باز گردیدند آنگاه خاقان منصور [illegible] خواست که از آب عبور نموده بجانب عسکر سلطان محمود میرزا توجه فرموده قدم در میدان مقابله
و مقاتله نهند چون شام از نیام مشیده اعدای دولت قاهره را از جام انتقام جرعه دهد اما چون آنحضرت بسبب مرض نقرس و وجع المفاصل
مجال سواری نداشت و امیر ولی در قلعه قندز رایت خلاف و عناد می‌افراشت امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس مانع نهضت همایون شد
گفت دشمن را در عقب گذاشتن با وجود زحمت پا محاربه سلطان محمود میرزا آسان پنداشتن از رعایت طریقه حزم مستبعد است زیرا که اگر
رایات ظفر پناه بدانجانب آب شتابد برادران امیر خسروشاه که در قندز منتهز فرصت نشسته‌اند گذرهای آب آمویه را محافظت خواهند نمود
و در وقت مراجعت عساکر نصرت مآثر را از عبور مانع خواهند بود بنابر آن خاقان منصور در باب امضای آن عزیمت متردد گشته ناگاه امری دست
داد که اصابت رای میر محمد بوضوح پیوست حرکت رایات نصرت آیات بجانب قندز اتفاق افتاد تبیین این مقال آنکه امیر شجاع الدین ذوالنون
ارغون که بموجب فرمان همایون از طرف زمین داور متوجه ملازمت خاقان منصور بود بعد از نهضت آنحضرت از بلخ با فوجی از سپاه تیز جنگ آن با

امیر ذوالنون ۳

بآن بلده رسید و از غایت غرور و پیش از آنکه تتمه سپاه هزاره و نکودری باو پیوندد با شصت نفر از دلیران سپاه جلادت اثر روی باین صوب نهاد و خبر توجه
و قلت لشکر بقندز رسید با هفتصد مرد مکمل مسلح سر راه بر آنجناب گرفت امیر ذوالنون بعد از وصول بدان موضع از کثرت عدد و عدد دشمن نیندیشیده
مستعد رزم و پیکار گردید و هرچند جمعی از دولتخواهان معروض داشتند که چون مردم ما در غایت قلت‌اند باین سپاه در نخواهد قدم در میدان قتال نمی‌باید
نهاد و بمقتضای الفرار مما لا یطاق عمل کرده عنان از طرف بلخ انعطاف میباید داد بجائی نرسید و آن شیر بیشه شجاعت تیغ تیز از نیام انتقام آخته بر قلب لشکر
امیر ولی تاخت و در حملهٔ اول جمعی را قتیل و جریح گردانیده بر خاک خذلان انداخت اما چون اعدا بسیار بودند ملازمان امیر رستم نشان فرار بر مکان اختیار
کردند و سپاه قندز آنجناب را در میان گرفته مهتوری زخمی بر سرش زد چنانچه از پشت زین بر روی زمین افتاد و سایر قندزیان هجوم نموده او را دستگیر
کردند و امیر ولی صید مطلوب را در دام خود گرفتار دیده عنان بصوب قندز گردانید و جراحان را طلبیده بمعالجه زخم امیر ذوالنون اشارت فرمود و
چون این خبر بعرض خاقان منصور رسید خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که نخست بظاهر قندز شتافته مهم برادران امیر خسرو شاه را فیصل دهد آنگاه روی
بسلطان محمود میرزا نهد لاجرم اردوی کیهان پوی از آن منزل کوچ کرده متوجه قندز گشت و بعد از طی منازل بظاهر آن بلده رسیده کنار آب بنگی مضرب
سرادقات سلطنت و اقبال شد و عساکر ظفر مآثر قندز را در میان گرفته در برابر قلعه مقابل کوب ساختند و در اکثر ایام از آن زمان که نیر عالم افروز
بر فراز حصار نیلگون گردون تیغ زرنگار از نیام افق بر میکشید تا وقتیکه سپر سیمین هلال بر سپهر برین ظاهر و هویدا میگردید دلاوران لشکر منصور بپای
جلادت نزدیک بخندق قندز رفته صف قتال می‌آراستند و مردم شهر بر برج و باره سپر جان که متاعیست بس گران بر نجواستند
و لدوز ترک بر تارک سرکشان میدوختند و پیکان خارا گذار از شعلات جان سوز در فضای هوا اعلام افروخته ... صدای مرگ بگوش هوش
پردلان میرسانیدند و تیر خونبخش مانند خون در شریان سرایت کرده جان را از آمیزش تن میرهانید نظم ز باریدن تیر چون تگرگ بهر گوشه برخاست طوفان
مرگ ز غریدن کوس خالی دماغ نهان گشت از دیده بوی فراغ و چون سلطان محمود میرزا مراجعت خاقان منصور را از آن هنگ معلوم نمود
و قضیه محاربه و محاصره قندز را شنود هزار سوار از دلیران روز پیکار انتخاب کرده سرداری آن سپاه را به محمد ایلچی بوغا که از سایر امرا حصار بمزید
جلادت و مردانگی امتیاز داشت مفوض گردانید و او را فرمود که بر لشکر ظفر اثر خاقان منصور شبیخون برده دست بردی نماید و محمد ایلچی بوغا متکفل
آن خدمت گشته در غایت سرعت قدم در راه نهاد و از معبری غیر مشهور از آب عبور نموده نیم شبی یکبار باردوی همایون رسید و بنابر آنکه یساولان
مواکب گردون مراتب بموجب فرموده خاقان فریدون فر نزدیک بیکدیگر فرود آمده بودند و خیمها را اطناب بطناب رسانیده محمد ایلچی بوغا نتوانست
که بمعسکر فیروزی اثر در آید و بخیال آنکه هرگاه شور انداز د شاید که جمعی از عساکر نصرت مآثر قدم در میدان مقابله و مقاتله نهند و بدین جهت آشوبی
در اردو وقوع یابد آغاز فریاد و فغان کرد و چون آواز شور بسمع خاقان صف شکن رسید فرمود که تواچیان بجار بامرا و بهادران رسانند که اصلا از
خیام خویش بیرون نیایند و بفریاد و فغان معاندان توجه ننمایند و چون محمد ایلچی بوغا دید که فایده بر آن غوغا مترتب نمیشود دم در کشید و عنان ادبار بصوب
کنار آب گردانید بعد از آن خاقان منصور شاهزادگان و امرا و سرداران را مجتمع ساخته نظر التفات بجانب ابوالحسن میرزا انداخت و آن شاهزاده
سعادتمند را بانعام اسپ کوه پیکر هامون نورد سرافراز گردانید و فرمود که با شش هزار سوار تیغ گذار از عقب محمد ایلچی بوغا نهضت نماید و ابوالحسن میرزا
برحسب فرموده روی براه آورد و پادشاه عالیجاه متعاقب سه چهار هزار سوار دیگر بمدد ارسال داشت و ابوالحسن میرزا در کنار آب بمخالفان خذلان
مآب رسیده در ساعت دلیران موکب عالی بباد حملهٔ آتش قتال التهاب دادند و محمد ایلچی بوغا تاب مقاومت در حیز مکنت خویش ندیده عنان
بوادی فرار گردانید و قصد کرد که در کشتی نشسته خود را از دریای هیجا بساحل نجات رساند و در محلی که قدم در سفینه نهاد تیری عمر فرسا از شست
قضا گشاد یافته زورق حیات او را غریق لجه فنا گردانید و نسیم فتح و ظفر از مهب عنایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابوالحسن میرزا وزیده از اتباع محمد
ایلچی بوغا قریب هشتاد نفر در کنار آب سر بباد دادند و جمعی دیگر بزخم پیکان ناوک اندازان دلاور در میان رود آمویه روی بعالم عقبی نهادند دریای
جیحون از خون کشتگان رنگ لعل بدخشان گرفت و ریگ هامون از بسیاری آن زور بر کشتگان با کوه و پشته همسمت تساوی پذیرفت و شاهزاده
مظفر لوا خرمن زندگانی دشمنان را بآتش قهر سوخته و رخساره همایون بانوار فتح و فیروزی بر افروخته بمعسکر همایون معاودت نمود و خاقان منصور

مبتهج و مسرور گشته ابواب عاطفت و اشفاق بر روی روزگارش برگشود و چون جمعی از مردم سلطان محمود میرزا را که در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر شده بودند بخشید و از کنار آب بنگی کوچ فرموده در چهار باغ خسروشاه که در بیرون قندز است منزل گزید

ذکر مصالحهٔ خاقان منصور با میرزا سلطان محمود و معاودت رایت نصرت آیت در ضمان عنایت ملک معبود

چون گریختگان معرکه محمد ایلچی بوغا باردوی سلطان محمود میرزا رسیدند و کیفیت کشته شدن او را بعرض رسانیدند مجدداً از دو آن پادشاه سعادت انتما تحقیق انجامید که در منازعت خاقان منصور غیر ضرر فایده متصور نیست بیت هر که با پولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد بنا بر آن طالب صلح و صفا گشته جهة بسط بساط موافقت و رفع غبار مخالفت عالیجناب نقابت پناهی سیادت دستگاهی امیر بزرگ ترمذی را که در آن زمان از سایر خانزادگان ترمذ بمزید جاه و جلال و افزونی حشمت و اقبال امتیاز تمام داشت نزد خاقان منصور فرستاد و آن بزرگ ملکت و ملت مضمون کلمهٔ همایون وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما عمل نموده بپایهٔ سریر اعلی شتافت و خاقان منصور مقدم شریفش را معزز و محترم داشته جناب مرتضوی انتساب بشرایط رسالت بادا رسانید و در باب تمهید اساس مصالحه بدایع الفاظ بلطایف معانی آراسته گردانید و خاقان منصور بنابر کمال ارادت منتسبان دودمان سیادت التماس آن را بسمع قبول اصغا فرموده چنان مقرر شد که سلطان محمود میرزا صبیهٔ صلبیهٔ خود را که در بیت خلافت مستور دارد در سلک ازدواج خواهرزادهٔ خود حیدر محمد میرزا کشیده بدار السلطنهٔ هراة فرستد و عجالة الوقت امرای قندز را که دست قدرت ایشان بدان رسد بر سبیل پیشکش ارسال دارند و امیر شجاع الدین ذوالنون را از قید غم نجات داده متجمل و مکرم بدرگاه عالمپناه رسانند آنگاه مواکب گردون مراتب روی بمستقر سریر جاه و جلال آورد و سلطنت مملکت حصار شادمان و ترمذ و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان را بدستور معهود بمیرزا سلطان محمود گذارد و چون این خبر بهجت اثر بسراداران امیر خسروشاه رسید طنطنهٔ کوس بشارت بعشرتگاه ناهید رسانیدند و فی الحال امیر شجاع الدین ذوالنون را از محبس بیرون آورده خلع نفیسه پوشانیدند و بمراسم اعتذار و استغفار قیام نموده پیشکشهای لایقه و تنسوقات رایقه مرتب ساختند و مصحوب جناب امارت مآب و امیر محمد باقر که شوهر خواهر امیر خسروشاه بود بدرگاه خاقان والاجناب فرستادند آنحضرت امیر ذوالنون را منظور نظر مرحمت گردانیده پرسش فرمود و آنجناب بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر قیام نموده زبان بشفاعت امرای قندز گشود و ملتمس مقبول افتاده امیر محمد باقر را فعال اقربا شرمنده و سر انفعال در پیش افکنده بعز بساط بوسی دریافت و پیشکش کشیده پرتو انواع عواطف خاقانی بر وجنات احوالش تافت و دست عنایت خسروی نوازش بدیر خلعت عفو و امان در قابلیت امیر محمد باقر پوشانیده جهة امیر ولی و پیرولی خلع طلادوزی فرستاد و امیر محمد باقر را بجامهٔ خاص و افسر مرصع اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و هم در آن ایام امیر بزرگ ترمذی با انعام اسب و زر و نفایس اثواب و تبرکات دیگر مباهی و مفتخر گشته مقضی المرام روی باردوی میرزا سلطان محمود آورد و بنا بر آنکه در باب صلح و صفا مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بود آن پادشاه عالیجاه نیز جناب سیادت و نقابت پناه را مشمول انعام و احسان بیکران کرد و چون خاطر خطیر خاقان منصور از این وقایع و امور فراغت یافت عنان مراجعت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت و نشاط شکار از ضمیر فیض آثار سر برزده امرا و لشکریان تمام صحرای خلم و خرم و سایر باغ را احاطه نمودند و بجرگه روان شده چند شبانه روز جانوران شکاری راندند و در منزل باباشاهو جرگه بهم رسیده ده پانزده هزار آهو و نخچیر جمع گشته شاهزادگان عظام و امرای مریخ انتقام برحسب اشارت خاقان گردون غلام نوبت در آن جمهور قاناخته از زخم تیر تیز و شمشیر خونریز شکاری بسیار بر خاک هلاک انداختند بعد از آن سایر لشکریان بالتمام دست بر داخته تمامی آن جانوران را غرقه بخون ساختند و خاقان منصور بقبة الاسلام بلخ شتافته حکومت آن بلده را بدری برج کامکاری حیدر محمد میرزا ارزانی داشت و امیر محمد[2] ولی بیک را جهة تمشیت مهمات اتالیقی در ملازمت شاهزاده گذاشت آنگاه رایت نصرت آیت کوچ بر کوچ متوجه مستقر سریر سلطنت شده کامران و کامیاب از آب مرغاب عبور نمود و از پنج ده در تاب گذشته بسعادت و اقبال در باغ جهان آرا نزول اجلال فرمود بعد از آن باندک زمانی انامل تقدیر ایزد متعال نیل ملال بر رخسار اقبال خاقان بیهمال کشید و سلطان ویس میرزا چند ماه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده متوجه ریاض عقبی گردید خاقان منصور از وقوع آن مصیبت محزون و متالم گشته امرا و ارکان دولت بلوازم تعزیت پرداختند و روح شریف شاهزاده را باطعام طعام و ختمات

[2] مبارز الدین

خدمات کلام ملک علام شاد ساختند و از سلطان ویس میرزا یک پسر ماند میرزا محمد سلطان نام و مادر این پسر سلطانم بیگم است بنت خاقان منصور و حالا آن شاهزاده با والدهٔ خود در قید حیاتست و در ظل عنایت حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا بسر میبرد

ذکر صعود خواجه قوام الدین نظام الملک بدرجات تقرب و نیابت خاقانی و مواخذ شدن امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد بتقدیر جناب جلال سبحانی

چون بسبب اتفاق امرا ابو الغازی سلطان حسین میرزا خواجه مجد الدین محمد را از دخل در امور ملک و مال معاف داشت و زمام امور دیوانی و سرانجام مهام سلطانی را بکف کفایت خواجه قوام الدین نظام الملک گذاشت و خواجه نظام الملک با علی مدارج اعتبار و اختیار ترقی کرده قدم از مرتبهٔ وزارت برتر نهاد و در روزی چند به منصب اشراف دیوان اعلی مشرف بوده بعد از آن در جرگهٔ امراء عظام مهر زد و دست تصدی او در رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد مهمات ممالک محروسه قوی شده اکثر امرا و صدور و مقربان و اینجکیان طوعاً و کرهاً مراسم اطاعتش بجای آوردند و وزرا در تحت امر و نهیش بسر برده نشان در فرامین مطاعه نقشش را امین الدوله القاهره قلمی میکردند و بی‌شائبهٔ تکلف خواجه نظام الملک بصفت حلم و تواضع موصوف بود و نسبت بمشایخ و علما ارادت و اخلاص تمام ظاهر مینمود هرگز حاجب و دربان بر در خانهٔ خود نمیگذاشت و هرکس را مهمی پیش می آمد هرگه میخواست نزد خواجه رفته حال خود را عرضه میداشت و اولاد امجاد خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عمید الملک دو جوان بودند بحسن صورت و سیرت آراسته و نهال وجود ایشان از صفات ذمیمه و سمات دنیه پیراسته و خواجه کمال الدین حسین بجودت طبع و حدت ذهن و فصاحت بیان و طلاقت لسان موصوف و معروف بود و خواجه رشید الدین عمید الملک با وجود این اوصاف در میدان جلادت و سپاهیگری گوی مسابقت از امثال و اقران میربود و این دو برادر نامدار در زمان امارت و اختیار پدر بزرگوار در سلک اینجکیان و مقربان خاقان عالی مکان منتظم بودند و همواره حاجات فرق انام را عرض کرده مهمات خاص و عام را سرانجام مینمودند و چون تقرب و نیابت خواجه نظام الملک و اولادش درجه کمال یافت بنابر آزاری که از خواجه مجد الدین محمد در خواطر داشتند دفتر عهد و پیمان او را بر طاق نسیان نهاده در پایهٔ سریر اعلی گاهی زبان بتعییبش میگشادند و محاسن افعال آنخواجه ستوده خصال را در صورت مقابح باز نموده کثرت تمول او را شرح میدادند بحکم من سمع تخیل بعضی از آن سخنان در خاطر خاقان عالی مکان جای گرفت و قواعد اعتقاد سلطانی نسبت بخواجه مجد الدین محمد سمت اختلال پذیرفت و در آن زمستان که خاقان منصور در بلخ قشلاق فرمود منهی از اردوی همایون کیفیت تغیر مزاج صاحب تخت و تاج را بخواجه مجد الدین محمد قلمی نمود و آنجناب متوهم گشته در گوشهٔ اختفا منزل گزید و بعد از آنکه ماهچهٔ علم ستاره حشم از آن سفر مراجعت کرده پرتو اقبال بر مستقر سریر جاه و جلال انداخت خواجه مجد الدین محمد خفیةً با امراء برلاس امیر شجاع الدین محمد برندق و مبارز الدین جهانگیر توسل جست و تحف و تبرکات نزد ایشان فرستاد برلاسیان در مقام معاونت و مظاهرت آنجناب آمدند و چون خواجه نظام الملک ازین معنی وقوف یافت تقریبات انگیخته بقلم تدبیر بر لوح ضمیر منیر همایون نگاشت که در یورش قندز امیر محمد برندق و امیر جهانگیر با سلطان ویس میرزا بیعت نموده بودند که هرگاه اختلال بمبانی قصر زندگانی خاقانی راه یابد او را بسلطنت بردارند و سایهٔ ذراری سپهر خلافت و کامرانی را کان لم یکن انگارند و حال آنکه خاقان منصور از امیر محمد برندق بسبب سخنان درشت که در اثنای یورش مذکور گفته بود آزار بسیار در خاطر داشت و استماع قضیهٔ مذکوره ضمیمه تخشن گشته گرفتن امیر محمد و امیر جهانگیر را با خود جزم گردانید و چون آن دو امیر متهم خواجه مجد الدین محمد را بعرض رسانیدند بحسب ظاهر قبول نموده مواعید دلپسند فرمود اما خواجه مجد الدین محمد از غایت دوراندیشی بحمایت امیر محمد و امیر جهانگیر و اظهار عنایت صاحب تاج و سریر قانع نگشته بحضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی رجوع کرد و آنجناب با خاقان کامیاب ملاقات فرموده بعبارات لایقه معروض داشت که دخل خواجه مجد الدین محمد در مهمات پادشاهی مستلزم معموری ملک و خشنودی رعیت و سپاهیست البته او را تربیت میباید نمود و سخنان اصحاب غرض را در بارهٔ او بسمع رضا نمیباید شنود و خاقان منصور زبان بقبول گشاده حضرت مولوی آنچه گفته بود و شنیده بخواجه مجد الدین محمد پیغام فرمود و خاطر خواجه اطمینان تمام یافته روزی دیگر از منزل اختفا بباغ جهان آرا تشریف برد و بوسیلهٔ امراء برلاس بشرف بساط بوس سرافراز شده بیست هزار دینار کپکی پیشکش کرد

بنور فراست در مجلس اوّل بود مزاج شهریاری را نسبت بخود دهم نموده از بیرون آمدن پشیمان گشت امّا تن بتقدیر ملک قدیر نهاده روزی چند خاقان منصور و بعضی از امرا و ارکان دولت را ملازمت نمی‌نمود و هم دران هفته در آخر روز جمعه که حضرت خاقانی در چهار کوشک گرد حوض بزرگ باغ جهان آرا در بزم عیش و نشاط نشسته بود امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد را طلب فرمود و امرا عظام را بمؤاخذه و مصادرهٔ ایشان امر نمود و امیر محمد علی اتکه که محصّل خواجه مجد الدین محمد مقرّر شده بود آنجناب را گرفته بخانهٔ خود برد و بعضی دیگر از اعیان آستان سلطنت آشیان امیر محمد برندق و امیر جهانگیر را دستگیر کرده در قلعهٔ اختیار الدین مقیّد و محبوس گردانیدند و امیر جهانگیر بعد از ده پانزده روز از قید نجات یافته بار دیگر پرتو عنایت خاقان منصور بر وجنات احوالش تافت و امیر محمد برندق مدّت یکسال در حبس ماند بعد از ان خاقان عالی مکان او را نیز مشمول نظر عاطفت ساخت و از قلعه بیرون آورده بانعام جامه و جبّهٔ زردوزی و افسر نوروزی سرافراز گردانید و بدستور پیشتر منصب امیر الامرائی عنایت کرده در بارهٔ آن امیر عالی گهر لوازم التفات و مرحمت بتقدیم رسانید امّا خواجه مجد الدین محمد پس از روزی چند که در خانهٔ امیر محمد علی اتکه در بند بود خاقان منصور بپرسش مهمّ فرمود و میرزا سلطان احمد و امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه و امیر احمد علی فارسی برلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و خواجه قوام الدین نظام الملک و اولاد و سایر امرا و وزرا و ارکان دولت و مقربان و ایلچیان در دیوانخانهٔ باغ جهان آرا نشسته امیر محمد علی اتکه خواجه مجد الدین محمد را با بندی گران حاضر ساخت بعضی از نویسندگان بدنفس باغوای خواجه نظام الملک دران مجلس زبان تقریر گشاده بتعداد معایب خواجه مجد الدین محمد کردند و آنجناب بدلی قوی و لسانی فصیح تمامی سخنان بد اندیشان را جوابهای نیک گفت و هرچند اعدا سعی نمودند یک دینار و یک من بار بروی ثابت نتوانستند کرد و خواجه نظام الملک عاجز گشته آخر الامر محمد عمر و آبادی را که عملداری ساقط بود اشارت نمود که در پهلوی خواجه مجد الدین محمد نشست و آنجناب روی بامرا آورده گفت کسی را معارض من سازید که هم کفو من باشد تا اگر درشتی گوید از وی تحمّل توانم کرد محمد عمر و آبادی بر زبان آورد که من از تو کم نیستم بلکه اصالت من زیاده است زیرا که من حرّ الاصل ام و مادر تو مملوکهٔ خواجه امیر احمد بوده خواجه مجد الدین محمد از استماع این تشنیع شنیع بر خود پیچیده روی بامرا و ارکان دولت که همه با او در مقام عداوت بودند آورده گفت بانچه اعتراف مینمایم مرا از معارضهٔ محمد عمر و آبادی معاف دارید لکن بنا بر اشارت اعدا سطری چند نوشت مضمون آنکه آنچه در ایام اعتبار از من صدور یافته نیک واقع شده و گناه خود اقرار دارم و امیر محمد علی اتکه او را به مجلس باز برده خواجه نظام الملک باتفاق امرا و وزرا بپایهٔ سریر اعلی شتافت و کیفیت حقی را که از خواجه مجد الدین محمد ستانده بود عرض نمود و حکم حاصل کرد که تحقیق جهات و متملکات آن خواجهٔ حمیده صفات پردازد و نوّاب و خواص او را در شکنجه و تعذیب کشیده آنمقدار زر و جوهر و کتب شریفه و اجناس نفیسه و فاد زهر حیوانی و اوانی و ظروف چینی و گلیمهای ابریشمین و خیمهای منقّش رنگین ظاهر شد که هرگز عشر آن در خیال هیچکس نگذشته بود و چون آن تحف و تبرکات بنظر خاقان منصور رسید بر زبان گذرانید که ما را اعتقاد بخواجه مجد الدین محمد چنان بود که هرگاه تحفهٔ نفیسی بدست او افتد فی الحال پیشکش ما کند و اکنون چنان معلوم میشود که با ما سر راستی نداشته خواجه نظام الملک چون این سخن شنود بعرض رسانید که باوجود آنکه بانواع خواجه مجد الدین محمد را شکنجه نکرده ایم این مقدار تنسوقات و تبرکات بحصول پیوست غالب ظن آنست که اگر او را تعذیب نمایند دیگر اشیا از نادره ظاهر شود خاقان منصور نخست باین امر همداستان نشده آخر الامر بر طبق مدعای خواجه نظام الملک حکم فرمود که باید ملاحظه نمایند که آسیبی بجان او نرسد و جزم دانند که هرکس در قطع رشتهٔ حیات خواجه مجد الدین محمد سعی کند کشته خواهد شد خواجه نظام الملک و سایر دشمنان خواجه مجد الدین محمد ازین سخن فهم کردند که رای همایون متوجه آنست که نوبت دیگر خواجه مجد الدین محمد را تربیت نماید لاجرم حیله اندیشیدند که او را در خراسان مجال توطّن نماند کیفیت واقعه آنکه چون مدعیان خواجه مجد الدین محمد را فی الجمله شکنجه کردند و نزد ایشان بوضوح پیوست که دیگر چیزی از وی حاصل نمیشود کس معتمد نزد او فرستاده گفتند که اگر تو متقبّل شوی که در عرض چند ماه مبلغ کذا بدیوان اعلی فرود آوری ما تو را مطلق العنان میسازیم آنگاه در باب سر انجام آن وجه طریقهٔ امداد و معاونت مرعی میداریم و چون خواجه مجد الدین محمد مخلص خود در انحصار قبول این سخن دید بر طبق مدعای اعادی بتقدیم رسانید و از بند نجات یافت امّا هم دران هفته نظام الملک وجه تقبّل را

وجه تقبل التحصیلات نوشته در وجه جمعی از غلطاء اتراک و شاگرد پیشگان حواله نمودند و بنابر آنکه سرانجام آن وجه بمقدور خواجه نبود و مهم به بی‌ناموسی میسر
میگرد کرت دیگر در گوشه مختفی گشت و یراق رفتن حجاز کرده مصحوب طایفه از مردم فرنگ براه بیابان کرمان پوشیده و پنهان روانشد و هم درین سال
امیر نظام الدین درویشعلی رخصت حج یافته بجانب حجاز توجه فرمود اما خواجه مجد الدین محمد چون بمنزل توک رسید فی ذیقعده سنه تسع وتسعین وثمانمائه داعی
حق را لبیک اجابت گفته متوجه ریاض جنت گردید و امیر درویشعلی بگذاردن حج اسلام فایز شده قرین صحت و عافیت بهراة باز آمد و نوبت دیگر
بر مسند امارت تکیه زد چنانچه مرقوم قلم حقیقت رقم خواهد گشت انشاء الله تعالی **ذکر سلطنت بدیع الزمان میرزا در مملکت استراباد و بیان
شمهٔ از وقایع که در آن اوقات اتفاق افتاد** چون زمام ایالت ولایت جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان بمیرزا بدیع الزمان تعلق گرفت
شاهزاده عظمی هرچه تمامتر باستراباد شتافته رایت دولتش صفت ارتفاع پذیرفت حکام ممالک مازندران و رستمدار رسل و رسایل با پیشکشهای لایق
باستان سلطنت آشیان فرستادند و جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهاده بسلوک طریق اطاعت و انقیاد وعده دادند و بدیع الزمان میرزا
ببسط بساط نصفت و رافت پرداخته بتدارک اختلالی که در وقت مخالفت امیر مغول واقع شده بود قیام نمود و بدست معدلت ابواب
انعام و احسان بر روی رعایا بل جمهور برایا بگشود و امیر شمس الدین محمد امین عباسی را از پایه سریر اعلی طلبیده منصب میر الامرائی و اختیار ملکی و مالی
و جزئی و کلی را بوی داد و زمام امر وزارت و امور دیوانی را در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین شیرازی نهاد و مهم صدارت
و پیشوائی ارباب عمایم بدستور معهود بسید نظام الدین سلطان احمد بن امیر برهان الدین خاوندشاه مفوض گشت و چون هرج و مرج بامور دولت
سلاطین آق قویونلو راه یافته بود بسیاری از امراء ترکمان التجا بشاهزاده آورده علم شوکتش از ایوان کیوان درگذشت و سلطان بدیع الزمان
میرزا بنابر تحریض امراء آذربیجان فی شهور سنه ۹۹ قصد تسخیر آن ولایت کرد و از استراباد بری شتافت اما کاری از پیش نتوانست برد و بمجرد ارجوفه
که استماع نمود بجانب دار الملک جرجان مراجعت فرمود و از جمله عظایم اموری که در زمان سلطنت بدیع الزمان میرزا در استراباد دست داد
یکی آنکه عالیجاه معالی پناه خواجه فخر الدین محمد بلخی که از حبس قلعه اختیار الدین نجات یافته بوطن مألوف شتافته بود و برادرش خواجه شمس الدین محمد
بحکم شاهزاده که بنابر اغوای امیر شمس الدین محمد امین عباسی و خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین صدور یافت مؤاخذ گشته کشته گردیدند و چون
خلقی کثیر از مردم جرجان بآن دو خواجه عالیشان وابسته بودند سلک جمعیت متوطنان آن ولایت سمت اختلال پذیرفت و ولد ارشد خواجه
فخر الدین محمد یعنی حضرت مملکت پناهی معدلت دستگاهی خواجه سیف الدین مظفر بخراسان رفته منظور نظر عنایت مظفر حسین میرزا گشت و در سلک
امراء عظام انتظام یافت و در اندک زمانی شامت خون ناحق شامل حال امیر محمد امین عباسی شده بعرض خاقان منصور رسید که جناب امارت مآبی
پیوسته میرزا بدیع الزمان را بدآموزی کرده بسلوک طریق مخالفت دلالت مینماید و بترتیب آلات رزم و پیکار پرداخته داعیه دارد که ابواب
فتنه بر روی اهالی دیار خراسان برگشاید بنابر آن فرمان واجب الاذعان بنام میرزا بدیع الزمان صادر گشت که امیر محمد امین را بند کرده به
درگاه عالم پناه فرستد و شاهزاده در امتثال آن مثال یکدو روز را بامهال و اهمال نموده آخر الامر بموجب استصواب زمرهٔ از امرا و خواص که اعدای
و اختیار امیر محمد امین منافی مزاج ایشان بود بگرفتن جناب امارت مآبی فرمان فرمود و امیر حسین قلی جفاکش موجب فرموده عمل نموده بندهای
گران بر پای محمد امین نهاد و او را مصحوب خود گردانیده متوجه دار السلطنه هراة گشت و چون خاقان منصور خبر آوردن امیر محمد امین را شنود
نشانی بنام امیر حسین قلی فرستاد که سر او را از تن جدا کرده بپایهٔ سریر اعلی فرستند و این نشان در رادکان بامیر حسین قلی رسیده حسب الحکم
بتقدیم رسانید و امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ رسیدن سر امیر محمد امین بهراة این بیت در سلک نظم کشید بیت ظالمی را کشته سوی
شهر آوردند سر آنچه آوردند قتلش را همان تاریخ بود و چون خبر قتل امیر محمد امین باستراباد رسید خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین بنابر فرط
اتحادی که نسبت بجناب امارت مآبی داشت متوهم شده علم عزیمت بلکه هزیمت بصوب قندهار برافراشت و وزارت سلطان بدیع الزمان میرزا
من حیث الاستقلال بصاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین میرکی مفوض گشت و مقارن انحال رایات همایون فال خاقان بیهمال بجانب چمن
شادمان در حرکت آمد و سلطان بدیع الزمان میرزا برسم امداد متوجه کنار آب آمویه شد **گفتار در بیان بعضی از وقایع سمرقند**

وحصار و نهضت رایت نصرت شعار بعزم تسخیر آن حصار نظم درین نوبت که صورت پرستی زند بهر کس نوبت کس هستی زمستان
از چمن رخت از بر بندد تا ثیر بهاران گل بخندد کر از گردون بگردد نور خورکم نگیرد رونقی بازار انجم مصداق این سیاق آنکه میرزا سلطان احمد که پسر بزرگتر
سلطان ابوسعید بود در بلدهٔ فاخرهٔ سمرقند سلطنت می‌نمود در غرهٔ ذیقعده سنهٔ تسع و تسعین و ثمانمایه از دار غرور بسرای راحت و سرور انتقال کرد و این خبر که به
میرزا سلطان محمود رسید میرزا سلطان مسعود را در حصار قایم مقام خود کرده روی بسمرقند آورد و بعد از وصول در آن بلدهٔ فاخره بر مسند سلطنت نشسته
حکومت بخارا و توابع را بولد ارشد خود بایسنقر میرزا گذاشت و در ماه ربیع الآخر سنهٔ تسع مایه آن پادشاه عالیجاه مریض شده علم توجه بعالم عقبی بر افراشت
آنگاه بایسنقر میرزا باتفاق اکابر و امرا از بخارا بسمرقند رفته فرمانفرما گشت و به تشیید قواعد عدل و احسان پرداخته بساط ظلم و عدوان در نوشت
و مقارن جلوس میرزا بایسنقر سلطان محمود خان بن یونس خان بداعیهٔ تسخیر ماوراء النهر لشکر بسمرقند کشید و بایسنقر میرزا او را استقبال نموده در نواحی کتای
تلاقی فریقین بوقوع انجامید و نایرهٔ حرب و شعلهٔ طعن و ضرب اشتعال یافته در اثنا حیدر کوکلتاش که از اعاظم ارکان دولت سلطان محمود خان
بود با بعضی از جوانان همراه در میدان مردان فرود آمده و شب نموده دلیران سپاه سمرقند سپر تهور در سر کشیده بجانب آنجماعت تاختند و کار حیدر کوکلتاش
و سایر تیراندازان را بر نهج دلخواه ساختند لاجرم مغولان دلشکسته گشته پشت بر معرکه گردانیدند و نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم بایسنقری وزیده لشکر سمرقند
سه هزار مغول را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند بایسنقر میرزا در غایت جاه و جلال بمقر عز خود خرامید و بدلاسای رعیت و سپاه مشغول گشته لوای سرافرازی
مرتفع گردانید و برادر خوردتر خود سلطان علی را که داعیهٔ مخالفت داشت گرفته میل کشید اما بسبب مداهنهٔ شخصی که مباشر آن امر شنیع بود آسیبی
بنور دیدهٔ شاهزاده نرسید و پسر بزرگتر میرزا سلطان محمود میرزا سلطان مسعود که در حصار شادمان قایم مقام پدر بود چون از فوت آنحضرت وقوف
یافت در آن ولایت خطبه و سکه بنام خود کرده بتمهید اساس جهانبانی قیام نمود و امیر خسروشاه که در زمان سلطان سعید در سلک نوکران امیر سید
مزید اعوان انتظام داشت و بهمین تربیت سلطان محمود میرزا پای بر مدارج رفعت نهاده در اوقات سلطنت آنحضرت در مملکت قندز و بقلان
اعلام ایالت می‌افراشت بعد از فوت ولی نعمت داعیهٔ استقلال پیدا کرد و اگرچه روزی چند نسبت بسلطان مسعود میرزا مراسم اطاعت بجای آورد
اما آخر الامر به بسیاری ابطال رجال و افزونی اسباب حشمت و استقلال مغرور گشت و از حکم و فرمان سلطان مسعود میرزا گردن پیچیده نخوت و جبروت
و عظمت و باد بروت او از حد و عد در گذشت چون این اخبار بدار السلطنه هراة رسید خاقان منصور عازم تسخیر آن ولایات گردید و بعد از اجتماع
سپاهی که در کثرت از اوراق اشجار زیاده بودند در صولت با شیر ژیان و پیل دمان دعوی مقاومت می‌نمودند بتاریخ اوایل سنهٔ احدی و تسعمایه
عنان عزیمت بجانب قبة الاسلام بلخ انعطاف داد و بسرعتی همعنان برق و باد بصوب استرآباد فرستاده و بسلطان بدیع الزمان میرزا پیغام
فرمود که با سپاه جرجان عازم کنار آب آمویه گشته بموکب همایون پیوندد و باتفاق سایر شاهزادگان در دفع اعدای دولت قاهره کمر سعی
و اهتمام بر میان جان بندد چون ایلچی بدرگاه شاهزاده رسید و نشانی که برده بود بعرض رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا نخست در اطاعت
فرمان واجب الاذعان تغافل ورزیده آخر الامر ملاحظهٔ رعایت حقوق ابوت نموده متوجه اردوی همایون گردید زمام امور ولایت
جرجان را در قبضهٔ اقتدار شاهزاده کامکار محمد مومن میرزا نهاد و بطالعی مسعود از استرآباد بیرون آمده عنان یکران بطرف آب آمویه انعطاف
داد اما خاقان منصور چون طی منازل و مراحل فرموده بحدود قبة الاسلام بلخ رسید شاهزاده سعادتمند حیدر محمد میرزا و امیر مبارز الدین محمد
ولی بیک بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف گشته ملحوظ عین عنایت خسروانه
و منظور انظار عاطفت پادشاهانه گردیدند و چند روز النگ آسیا ریگک که در یک فرسخی بلخ است معسکر نصرت اثر گشته اردوی کیهان
پوی از آنجا بعزیمت عبور از آب و مرور بر ولایت حصار بمعبر سنگ ریزه رفت و در آن منزل بعرض خسرو عادل رسید که خسروشاه لشکری جلادت
اثر بلکه حشری غیرت منظر فراهم آورده داعیه کرد که بعد از گذشتن سپاه دشمن شکن از آب گذرها را مضبوط سازد و بقصد نهب و تاراج ممالک
محروسه اعلام اقتدار برافرازد بنا بر آن خاقان عالی مکان با امرای عالیشان مشورت فرموده صلاح دولت در آن دیدند که بعضی از شاه
زادگان رستم توان را با فوجی از جنود مظفر لوا جهت دفع شر خسروشاه بجانب قندز ارسال دارد آنگاه از آب عبور نموده مملکت حصار شادمان را

شادمان را بخبر تسخیر در آورد و درین اندیشه بود که انحضرت را بگذاریم از اولاد امجاد رجوع نماید که ناگاه سلطان بدیع الزمان میرزا باردوی اعلی
رسید و بشرف پابوس والد بزرگوار استسعاد یافته موجب مزید اعتضاد شاه و سپاه گردید و خاقان منصور آن نور دیده سلطنت و جهانبانی
سردار فوجی از امراء ظفر اقتباس و بسیاری از لشکر قیامت هراس گردانیده جهت مقابله و مقاتله خسروشاه بجانب قندز روانه ساخت و عکس
همایون از رود جیحون عبور فرموده در حدود قریه بیابا اعلام اقتدار برافراخت و مردم آنجا بهواداری سلطان مسعود میرزا از ملازمت بارگاه
اعلی تخلف ورزیده بسر انجام پیشکش و ساوری قیام ننمودند لاجرم نایره غضب خاقانی اشتعال یافته سپاه نصرت نشان آنچه در آن قریه یافتند
بباد غارت و تاراج بر دادند و از انجانب سلطان مسعود میرزا چون قرب وصول موکب همایون را استماع نمود قلعه حصار را با میر محمد باقر و
بعضی دیگر از امراء مثل امیر محمود برلاس و درویش علی ساربان سپرد و خود در نفس شهر توقف کرده بنابر صغر سن و عدم تجربه در غایت غفلت
اوقات میگذرانید و حیرت و بی سامانی شاه زاده بعرض حضرت خاقانی رسیده از بیابا بر جناح استعجال بجانب حصار ایلغار فرمود و پس از
قطع منازل در صبحی که لوای آفتاب در فضاء سپهر خضرا مرتفع گشت ماهچه رایت ظفر مآب برالنگ جوزی که از انجا تا حصار یکدو فرسخ مسافتست
پرتو وصول انداخت و سلطان مسعود میرزا این خبر شنوده با معدودی از ملازمان بطرف دره وزراب گریخت و خاقان منصور بر فرار شاه
زاده اطلاع یافته ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا با جمعی از امراء و الجکیان و فوجی از عساکر نصرت نشان بتکامشی دشمنان روان کرد و شاه
زادگان ایلغار نموده سلطان محمد میرآخور که قراول ایشان بود در دره وزراب بجنیداول جنود سلطان مسعود میرزا رسید و بین الجانبین غبار
جنگ و شین ارتفاع یافته سلطان محمد بی تحاشی بر صف حصاریان تاخت و غایت مردانگی و جلادت ظاهر ساخت تا حسب تقدیر زخم
شمشیر یکی از اعدا از پای در آمده پسرش نیز دستگیر شد و متعاقب آن واقعه شاه زادگان بان مکان رسیده مخالفان عنان بوادی فرار
گردانیدند و بوضوح انجامید که سلطان مسعود میرزا بانواع لطایف الحیل بدر رفته و جبلی که در بلندی با منزل زحل دعوی برابری مینماید صعود نموده
و چون در آن کوه برف بسیار بوده از جنس نمد و پلاس هرچه همراه داشته بر زبر برف گسترده و از آن جانب کوه پایان شتافته و عنان همت
بطرف شهر سبز تافته بنا بر علی هذا ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا صلاح در مراجعت دانسته روز چهارشنبه بیست و سیم جمادی الاخری باردوی
اعلی ملحق گشتند و خاقان منصور از واقعه سلطان محمد میرآخور تأسف خورده اقربا و اتباعش را بپرسش و نوازش سرافراز و مفتخر گردانید و
همانروز امیر عمر بیگ و سلیمان بیگ کمال بموجب فرمان واجب الاذعان جهت استمالت متوطنان آن حدود توجه نمود خاطر دور و نزدیک و
ترک و تاجیک را بعواطف بیدریغ تسلی بخشیدند و بغایت عنایت و عدالت خسروانه امیدوار گردانیدند لاجرم خاص و عام ولایت
حصار شادمان خرم و شادمان عنان عزیمت باردوی همایون تافتند و التجا بسدره سدره انتما کرده در ظلال لطف و احسان بیکران از
تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و احکام مطاع لازم الاتباع نفاذ انجامید که هیچکس از اعالی و ادانی سپاه انجم جاه بیگانه و خویش
گاه متعرض و مزاحم هیچ آفریده نگردد و اگر خلاف حکم بظهور پیوندد در عوض هر پشیزی سری و بجرم هر ضرری سروری تلف خواهد گشت
و در روز پنجشنبه بیست و چهارم اردوی نصرت قرین از النگ جوزی کوچ فرموده موضع سمک محل نصب سرادقات سلطنت
و استقلال شده همانروز حکم همایون نفاذ یافت که از لشکریان مظفر حسین میرزا سه هزار مرد در سایه علم شاه زاده فریدون حسین میرزا و امیر
مبارز الدین محمد ولی بیگ و امیر ابراهیم جغتائی و امیر محمد سعید اغون از آب عبور نموده بسلطان بدیع الزمان میرزا ملحق گردند و آنحضرت از
انجانب آب و مظفر حسین میرزا ازین طرف توجه قندز را وجهه همت سازند و باطفاء نایره مخالفت و عناد امیر خسروشاه پردازند و روز
شنبه بیست و ششم یکی از نوکران میرزا مظفر حسین گورکان حلیمه نام بپایه سریر گردون احتشام رسیده عرضه داشت شاه زاده را با
مکتوبی که سلطان بدیع الزمان میرزا فرستاده بود رسانید مضمون آنکه خسروشاه قدم جرأت و جسارت از قندز بیرون نهاده و خاطر
بر مقابله و مقاتله سپاه ظفر دستگاه قرار داده اکنون بهر نوع حکم قضا مطیع عالم مطاع نفاذ یابد در انخفاض رایت شوکت او طریق اهتمام
مسلوک دارد چون پرتو شعور خاقان منصور بر آن صورت افتاد فرمان عالی صادر شد که مظفر حسین میرزا نیز از آب گذشته بسلطان بدیع الزمان

پیوندند و هر دو شاهزاده باتفاق یکدیگر بر سر خسروشاه رفتند و صورت جمعیت او را به پریشانی مبدل گردانیدند و در روز یکشنبه بیست و هفتم
قاسم سلطان ولد سیدک خان که از اعاظم خواقین دشت قبچاق و اکابر سلاطین عرصه آفاق بود اقبال وار بدرگاه خاقان جم اقتدار رسید
و بتقبیل انامل فیاض سر مفاخرت افراخته در سلک سایر شاهزادگان منتظم گردید و در همین روز امیر مظفر برلاس ولد امیر شیخ عبدالله که در دولت
امارت سلطان مسعود میرزا مهر میرزد باستان سلطنت آشیان شتافت و تحف لایقه پیشکش کرده در سلک اقران خویش انتظام یافت
و در روز سه شنبه بیست و نهم موکب همایون از سیمجک نهضت نموده موضع اقتاش محل نصب خیام سالکان طریق رزم و پرخاش گشت و
در آن منزل بتحقیق انجامید که چون مظفر حسین میرزا بسلطان بدیع الزمان پیوسته خسروشاه از مقاومت عاجز شده روی عزیمت بلکه هزیمت
بجانب حصار قندز آورده شاهزادگان و نوئینان او را تعاقب نموده آن قلعه را مرکز وار در میان گرفته اند و بمحاصره و محاربه اشتغال
دارند اما در میان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان اندک نقاری واقع شده که چون خسروشاه بعد از پیوستن
مظفر حسین میرزا بسلطان بدیع الزمان عنان از معرکه قتال بوادی فرار تافته مظفر حسین میرزا بر سلطان بدیع الزمان میرزا مفاخرت مینماید و میخواهد
که در حین سواری نقاره زده با برادر کلانتر ابواب مساوات برگشاید چون پرتو شعور خاقان منصور برین صورت افتاد مهم حصار را بصلح
منفصل داده روی توجه بقندز نهاد چنانچه مرقوم کلک بیان میگردد و من الله الاعانة والمدد **ذکر محاصره قلعه حصار و بعضی
دیگر از وقایع روزگار** درین اوقات و اوان که نواحی حصار شادمان مرکز اعلام نصرت نشان بود لایق آن و سزاوار چنان
مینمود که میر محمد باقر و محمود برلاس و درویش علی ساربان باتفاق جمیع متوطنان قلعه حلقه مطاوعت در گوش کشیده و غاشیه متابعت بر دوش
گرفته بپایه سریر خلافت مصیر شتابند و بلوازم نیاز و نثار پرداخته در سلک سایر بندگان دولتخواه انخراط و انتظام یابند اما آنجماعت
رعایت حقوق رعیت سلطان محمود میرزا و اولاد او ازین امر مانع آمده پای در دامان استغنا پیچیدند و پشت باستناد تحصنات حصار
باز نهاده متوجه درگاه عالم پناه نگردیدند بنابر علی هذا صباح پنجشنبه غره ماه رجب که آفتاب جهانتاب از فروغ تیغ کشورگیر دیده متحصنان
قلعه مستدیر را خیره ساخت و شعشعه برق جمشید خورشید لوامع تسخیر بر ساحت حصار فیروزه کار گردون انداخت فرمان آفتاب شعاع واجب
الاتباع نفاذ یافت که امرای انجم سپاه ناصرالدین عمر بیک و محمد علی آتکه و شاه حسین جان باز و عبداللطیف جان نثار و حسن علی قزاق و یوسف ابو
و امیر بیک ترکمان و تنگری بردی تمایجی و سلیمان ترکمان و دوست محمد بخشی و حمزه که قراول با غلبه سپاه از پیاده و سوار گرد قلعه حصار را محل
نصب خیام ظفر انجام سازند و مورچلها بخش کرده از روی جد و اهتمام بامر محاصره و محاربه پردازند و الحق آن حصاریست که در رفعت و حصانت
شبیه قلعه خیبر و سد سکندر و خندق عمیقش بسان عرصه همت ارباب کرم عریض و پهناور **نظم** فضا کنگرش را ز برج زحل بسا بر آورده چنین
محل ته خندقش از زمین در مغاک دو چندان که از چرخ تا روی خاک القصه سپاه نصرت پناه آن قلعه رفعت دستگاه را مرکز
وار در میان گرفتند و اسباب حصارگیری ترتیب داده عراده و منجنیق نصب کردند و از جانبین دست بانداختن تیر و سنگ گشاده بلوازم
محاصره و محاربه بجای آوردند کمانهای رعد در غرش آمده آتش در خرمن جمعیت دلیران انداخت و عقاب تیر از آشیانه کمان پرواز نموده
در کاخ دماغ جوانان نشیمن ساخت چون چند روز حال برین منوال بگذشت و از هر طرف طایفه کشته گشت کار اهل حصار باضطرار انجامید
قاصدی نزد جناب عرفان شعار خواجه حسن عطار که از اولاد زبده مشایخ بزرگوار خواجه علاءالدین عطار بود و در جغانیان بمسند هدایت
و ارشاد تمکن داشت فرستادند و التماس نمودند که بپایه سریر خلافت مصیر شتافته بزبان الهام بیان شفاعت جرایم ایشان بگشاید و
خواجه حسن بر حال آن فرقه ترحم فرموده باردوی همایون خرامید و بوسیله صدور و عظام بمجلس همایون خاقان گردون غلام در آمده به
بتقبیل انامل فیاض سرافراز گردید و گناهان محصوران را درخواست نموده خاقان منصور ملتمس خواجه حسن را بحسن قبول مقرون ساخت و خواجه
بقلعه رفته مژده امن و امان و عفو و احسان رسانید و متوطنان حصار فرحناک و مسرور گشتند و اظهار طاعت و انقیاد کرده بموجب
ملتمس ایشان بدان میسر سید برسم پیشکش و شاه منصور بن امیر محمود برلاس را از قلعه بیرون فرستادند و او بکر پایه گردون اساس شتافته بعز بساط بوس

سایر حصاریان

بساط بوس معزز گشت و بهو شید خلع فاخره افراز شد و دست مراحم پادشاهانه خلعت بخشش و بخشایش پوشاند و زلال مکارم خسروانه غبار مکاره و عناد آن فرقه را فرونشاند و قواعد صلح و صفا موکد شد و خواجه حسن باصناف الطاف سید ربیع اختصاص یافت و امیر محمود برلاس حضرت انصراف حاصل کرده مقضی المرام بقلعه شتافت نیت منهی اقبال و رین کهنه دیر غلغله انداخت که الصلح خیر و امرا حصار قبول نمودند که بعد از مراجعت موکب ظفر آثار مخدره سراپرده عصمت را که سلطان محمود میرزا نامزد حمید محمد میرزا کرده بود یراق نموده بدار السلطنه هراة فرستند و میرزا سلطان مسعود در سلوک طریق اطاعت و انقیاد باخلاص و تخرص شدند و از وقایعی که در خلال احوال گذشته روی نمود یکی آنکه امیر یعقوب ولد امیر مظفر الدین توسب که از اعاظم ارکان دولت سلطان مسعود میرزا التجا نمود شده مره التجا کرده شرایط نیازمندی و پیشکش بجای آورد و خاقان منصور او را مشمول لطف و اعتنا ساخته در دیوان امارت معهود او موافق شافعی ممتاز نمود و دیگر آنکه قدوة الصدور والاعاظم میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد معین که آبا عن جد متصدی منصب صدارت سلاطین حشمت آیین بود بتاریخ پانزدهم شعبان داعی حق را لبیک اجابت گفته بریاض جنان انتقال نمود و خاقان منصور بملاحظه حقوق خدمت آن جناب بر فوتش متاسف گشته اشارت علیه نفاذ یافت که جسد شریفش را بر نهج سنت سید المرسلین صلی الله علیه وآله الهادین تجهیز و تکفین کردند و سی سوار سلیح بکمال با نظر محمد قبادیانی بتشییع نعش او رایلچ رود و در مزار خواجه ابو نصر پارسا قدس سره حضرت قدوه اولیا بخاک سپردند مدت حیات میرک قاسم پنجاه و نه سال بود و یکی از شعرا در تاریخ وفاتش این بیت نظم نمود بیت چو رفت روز برات از جهان دعا خوانان بماند سال وفاتش دعای روز برات

ذکر نهضت موکب نصرت نشان از غلبه حصار شادمان بجانب قندز و بقلان

چنانچه سابقا خامه سخن آرا در سلک تحریر کشید چون خسروشاه قوت مقاومت پادشاه زادگان در خیر مکنت خویش ندید و چهار دیوار قلعه قندز را پناه ساخته اسباب حصار داری مرتب گردانید شاه زادگان و نوئینان با عساکر نصرت نشان اطراف قندز را جا گیر نموده از جانبین سنگهای رعد آتش دادند و شعله کیرودار بقلعه شهر دوار رساینده دست باندامتین باوکت و لهوه برگشادند و بنابر کمال استحکام آن قلعه مدت محاصره امتداد یافت لاجرم خاقان منصور بعد از فراغ از مهم حصار با تمامی مخدوم زادگان و امرا عنان عزیمت بدان صوب تافت و هوای قبادیان از غبار موکب نصرت نشان عطر افشان گشته فرمان واجب الاذعان بترتیب جسر صادر شد و امرا و نوئینان کشتیهای که در نواحی آن آب بود جمع گردانیده نجاران اردوی همایون چند کشتی دیگر تراشیدند و در معبری که بالای آب اوباج بود آغاز بستن جسر کردند و در آن اثنا هشت کشتی موضع بستن پل رسید و بشدت هرچه تمامتر کشتیهای جسر خورده اکثر آنها را در هم شکست چنانچه از شصت کشتی زیاده از پانزده عدد سالم نماند و امر همایون نفاذ یافت که معبری پیدا کنند که جزیره در میان داشته باشد تا بدان کشتیها که درست مانده بود از این کنار آب تا جزیره جسر بستند که از کنار دیگر از جزیره تا آن لب آب جسر بندند و عبور کنند و بعد از جست و جوی و تک و پوی مثل این جائی یافته جسر ترتیب نمودند و خاقان منصور با تمام سپاه از آب عبور کرده بجزیره شتافته بخیال آنکه شب آنجا بوده روز دیگر جسر را بدان طرف کشند و از آب بگذرند اتفاق در آخر همان روز شتری در آب افتاد و بسهولت بآنجانب بیرون رفت لاجرم بوضوح پیوست که بی وسیله جسر از آن آب میتوان گذشت و خاقان عالی مکان همان زمان از آنجا عبور فرمود و شاه زادگان و امرا و لشکریان نیز مانند او از آب عبور نمودند چنانچه در وقت نماز خفتن هیچکس در جزیره نماند و نزدیک بنیم شب آب طغیان کرده آن جزیره را فرو گرفت و همگنان را معلوم شد که افتادن آن شتر در آب محض عنایت ملک وهاب و کمال قوت دولت خاقان کامیاب بوده والا اگر آنشب در جزیره مذکوره توقف واقع میگشت همه کس در طوفان بلا و امواج دریا از سر میگذشت و لا عجب نیت بود هر گرا لطف حق راهبر در طوفان دوران نیابد ضرر القصه چون دریای لشکر قیامت اثر خاقانی در ظاهر قندز بتلاطم در آمد سیلاب رعب و هراس اساس عناد امیر خسروشاه را از بنیاد داده از مقام غرور و پندار تجاوز نمود و علی التعاقب والتوالی قاصدان بخدمت آستان خلافت آشیان ارسال داشته بزبان عجز و نیازمندی پیغام داد که عذر بنده از آن بازتر است که با خدام خاقان منصور در معرض مقابله و مقاتله توانم آمد و جرات و جسارت که تا غایت بوقوع انجامیده از خوف جان و بیم هلاکت بوده اگر زلال الطاف خسروانه دفائر زلات این بیچاره را باب عفو و اغماض فرو شوید بهر آینه حلقه چاکری و انقیاد در گوش کشیده ما دام الحیوة قدم از جاده خدمتکاری فراتر نمی نهم و چون موکب همایون از آنجا مراجعت

در قبة الاسلام بلخ نزول اجلال واقع شود بدرگاه عالم پناه شتافته دیده زمد دیده را از خاک بارگاه سپهر اشتباه جلا دهم خاقان منصور از غایت مرحمت
جبلی و نهایت عاطفت اصلی بر عجز و بیچارگی خسرو شاه ترحم نموده فرستادگان او را بخلع فاخره نوازش کرده بسخنان عنایت آمیز پیغام فرمود که چون
خطبه و سکه باسم و لقب همایون موشح و مزین ساخته نظر بها در را که از جمله مخصوصان او بود با پیشکشهای لایق بیرون فرستاد و او بوسیله امراء عظام
تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر دریافته زبان اعتذار و استغفار برگشاد و بانعام خلع طلا دوزی مفتخر و مباهی گشته خاقان منصور جهة امیر خسرو شاه و
برادران او نیز اثواب خاصه ارسال فرمود و از کمال مکارم اخلاق منصب امارت دیوان اعلی بخسرو شاه عنایت کرده تفویض آن منصب جلیل
القدر را علاوه بخشایش جرایم و آثام او گردانید و چون نظر بها در از بارگاه فلک احتشام مقضی المرام بقلعه قندز بازگشت فرق تفاخر و مباهات
خسرو شاه از ایوان کیوان درگذشت و مهر خود را بقطب الدین محمد بکاول سپرده بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد تا فرامین مطاعه را بآن موشح سازد
بعد از آن اردوی کیهان پوی بجانب قبة الاسلام بلخ نهضت نمود و چون از غبار مواکب گردون مراتب هوای آن بلده عطر آمیز گشت خاقان
ملک بخش ایالت بلخ را با توابع و ضمایم از آب آمویه تا مرغاب بسلطان بدیع الزمان میرزا مسلم داشت و عازم دار السلطنه هراة شده بر جناح
استعجال رایت نهضت برافراشت پس از وصول بمستقر سریر حشمت و عظمت و تمهید بساط عدالت و مکرمت سلطان مسعود میرزا حسب المقرر همشیره
خود را که نامزد حیدر محمد میرزا بود عراق نموده بجانب دار السلطنه هراة گسیل فرمود و خاقان منصور امراء عظام و وزراء کرام را بترتیب اسباب
سور و تهیه موجبات جشن و سرور مأمور گردانید و بدستور معهود در باغ زاغان چهار طاقها ساخته شده بعضیها بعرصه ظهور آمده دو سه ماه
روزگار صغار و کبار بعیش و طرب بگذشت و زهرهٔ برج سلطنت با برجیس سپهر خلافت بمقتضاء شریعت غرا مقارنه کرده بین الجانبین طریقه
محبت مرعی گشت و چون برحسب تقدیر ایزد سبحانه و تعالی در دار ناپایدار فنا هر سوری را ماتمی در عقب است و هر سروری را المی متعاقب هر
نهاری را لیلی در پی و هر بهاری را خزانی از پی است بحسب فصل دی همدران سال که تاریخ هجری بهشتصد و دو رسیده بود شاهزاده جلالت انتما ابو الفوارس
شاه غریب میرزا که بلطف طبع و حدت ذهن و وفور فراست و کیاست از سایر اخوان امتیاز داشت و همواره با افاضل شعرا و اعاظم فضلا صحبت
نموده همت بر تربیت این طایفه میگماشت بعلت نجاة درگذشت و موجب کلمه محنت و لا دنا اکباد نا رحلت شاهزاده موجب ملال خاقان سود خصال شد
چنانچه معهود است لوازم سوگواری و مراسم تعزیت داری مرعی گشت **گفتار در بیان سلوک بدیع الزمان میرزا در وادی
عصیان و طغیان و ظهور آثار فتنه و فساد در اطراف بلاد خراسان** چنانچه سابقاً مذکور شد در آن اوان که سلطان
بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان از دار الملک جرجان عنان عزیمت بصوب کنار آب آمویه انعطاف داد زمام ایالت
آن مملکت را در قبضه اختیار ولد ارشد خود محمد مؤمن میرزا نهاد و چنان طمع میداشت که خاقان منصور بهمان دستور آن مملکت را بر آن نبیره سعادت
مند مسلم دارد و اندیشه عزل او را پیرامن خاطر عاطر نگذارد اما بخلاف متصور آنحضرت در روزی که میرزا بدیع الزمان را خلعت عنایت کرده
بحکومت قبة الاسلام بلخ سرافراز گردانید در همان مجلس میرزا مظفر حسین را جهة تفویض ایالت دار الفتح استراباد جامه پوشانید و بنابر آنکه
بدیع الزمان میرزا در وقت محاصره قندز از مظفر حسین میرزا رنجیده بود و عزل ولد ارشد از منصب مذکور نیز منضم شد از این معنی بغایت متغیر گشت و با هوا
و مخصوصان خود طریق مشورت سلوک داشته از مقام اطاعت پدر بزرگوار درگذشت و بعد از آنکه خاقان منصور از بلخ بدار السلطنه هراة شتافت
بدیع الزمان میرزا ایلچیان همعنان برق و باد بدار الفتح استراباد فرستاده به محمد مؤمن میرزا پیغام داد که سپاه مملکت جرجان را فراهم آورده به ترتیب
اسباب کارزار پردازد و چون مظفر حسین میرزا بدان جانب شتابد امر حکومت را بار نگذارد و اگر ضرورت شود مقاتله او را پیش نهاد همت سازد
و همچنین بدیع الزمان میرزا قاصدان سخندان نزد امیر خسرو شاه و امیر شجاع الدین ذو النون ارغون که از خاقان منصور توهمی عظیم داشت ارسال
نموده ایشان را از ما فی الضمیر خویش آگاه ساخت و آن دو امیر صایب تدبیر نسبت بآن پادشاه عالیجاه در مقام اخلاص آمده سر یکجهتی
اطاعت و خدمتکاری مطرح انداخت و حقیقت این اخبار در دار السلطنه هراة اشتهار یافته خاقان منصور در بحر اضطراب افتاده چند نوبت
رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا روانه گردانیده شرایط نصیحت بجای آورد لیکن فایده نداد لاجرم بی تحمل شده قصد فرمود که با وجود

که باوجود ضعف مزاج و فقدان قوت سواری در آن زمستان لشکر نصرت نشان بجد و بلخ رسانیده بدیع الزمان میرزا تادیب بلیغ نموده از سلوک طریق عقوق منزجر گردانند اما مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بعرض رسانید که اگر فرمان همایون نفاذ یابد بنده ببلخ رفته میرزا بدیع الزمان را نصیحت نمایم و بکمال عواطف پادشاهانه امیدوار ساخته نوعی سازم که از بادیه دل‌آزاری بشارع خدمتکاری آید و این معنی موافق مزاج همایون افتاده امیر علیشیر روی بمقصد نهاد و چون نزدیک بآن بلده رسید شاهزاده شرط استقبال مرعی داشته مقدم شریف آن مهمان عزیز را مغتنم شمرد و در لوازم تعظیم و حرمت مبالغه کرده باحسن وجهی مراسم رافت و ضیافت بجای آورد و امیر همایون تدبیر بحسن تقریر میرزا بدیع الزمان را پند داده از سلوک طریق خلاف تحذیر نمود و برعایت حقوق والد بزرگوار و استرضاء خاطر خاقان کامکار تحریض فرمود و آن سخنان در ضمیر منیر میرزا بدیع الزمان مؤثر افتاده بنحوی است که سرکار بلخ را به مظفر حسین میرزا باز گذارد و مقرب حضرت سلطانی را بحصول آمال و امانی رخصت انصراف دهد که ناگاه بحسب تقدیر امری ظاهر گشت که از سر مصالحه بیکبارگی درگذشت صورت حادثه آنکه در آن اوان که امیر علیشیر در بلخ بود بصیقل کلمات حکمت آیات زنگ نقار از مرآت خاطر بدیع الزمان میرزا میزدود خاقان منصور بنابر اغوای خواجه نظام الملک و بعضی دیگر از مقربان که منتهز استفند که امر مصالحه بسعی امیر علیشیر صورت پذیرد بنام امیر اسلام برلاس که کوتوال بلخ بود نشانی ارسال فرمود مضمون آنکه هرگاه بدیع الزمان میرزا برسم شکار از شهر بیرون رود باید که دروازه‌ها بر کشیده نگذاری که دیگر بآن بلده درآید تا بمزید عنایت و التفات ما اختصاص یابی و این نشان بنابر اقتضای قضا بنظر بدیع الزمان میرزا رسیده از شفقت پدر بزرگوار نومید گشت و امیر علیشیر را بحصول مقصود رخصت داده از مقام موافقت درگذشت و مقرب حضرت سلطانی در تخت سفر بپایه سریر خاقانی رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و در باب اطفاء آتش غضب پادشاهی که صفت التهاب داشت مساعی جمیله بتقدیم رسانید اما اصلا نتیجه بر آن ترتیب نیافت و خاقان منصور میرزا مظفر حسین را با امیر محمد برندق برلاس و امیر ناصر الدین عمر بیک بجانب استرآباد فرستاده و بنفس نفیس عنان عزیمت بطرف بلخ تافته در اوایل فصل بهار با لشکری بعدد اوراق ریاحین و ازهار از تخت سفر عازم استیصال نهال اقبال پسر گشته توجه نمود و بدیع الزمان میرزا آنچه شنوده ابواب انعام و احسان بر روی امرا و لشکریان باز گشود و امیر نظام الدین شیخ علی طغائی را بحکومت و محافظت شهر و قلعه بلخ مقرر ساخت و در شعبان سنه اثنی و تسعمائه باستقبال والد نامدار از آن بلده بیرون خرامیده رایت قتال و جدال برافراخت و از راه جوزجانان بالنگ یکی شتافته در دهانه دره پل چراغ قبه بارگاه باوج مهر و ماه رسانید و از اینجانب مواکب گردون مراتب خاقانی نیز از میمنه گذشته از طرف دره مذکوره رایات عسکر همایون گردانید و در آن شب پر تعب پدر و پسر بقصد یکدیگر کمر بسته تا روز در اندیشه کارزار بودند و دلیران جانبین بتهیه اسباب مصاف پرداخته بتسلی و اطمینان خواطر لب میگشودند

ذکر واقعه پایه پل چراغ و فرو نشستن چراغ امنیت و فراغ

صباحی که از اهتزاز صرصر قضا و قدر چراغ نمایش مواکب کواکب در شبستان آسمان منطفی گردید و از اقتضای مشیت مالک الملک اکبر لوای کشورگشای جمشید خورشید بافق فتح و فیروزی رسید خاقان منصور قلب و میمنه و میسره سپاه ظفر پناه را بنور طلعت شاهزادگان آفتاب احتشام و فر وجود نوئینان بهرام انتقام زینت و استحکام داده بمیدان جنگ و معرکه نام و ننگ فرستاد و بنفس همایون متعاقب ایشان بر سبیل تأنی در حرکت آمد و از آنجانب میرزا بدیع الزمان نیز بتعبیه لشکر فتنه انگیز قیام نموده بشحذ عزم مهم شمشیر تیز ساخت و روی بمیدان رزم آورده اعلام قتال و جدال برافراخت در میان دره پل چراغ التقاء فریقین بتلاقی انجامید و غریو کوس و سورن زلزله در زمین و زمان انداخته علامت صور اسرافیل ظاهر گردانید و باد حمله یلان چراغ زندگانی بیدلان فرو نشاند و شعله سنان پهلوانان خرمن حیات شجاعان بسرحد احتراق رسانید که هر حسام زمرد فام از خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و صفحه خنجر الماس آثار از حلق افتادگان گونه لعل بدخشانی پذیرفت نظم ز خون یلان سنگ شد لعل گون روان شد بروی زمین جوی خون بهر سو سر سروری نامجوی بمیدان در افتاده مانند گوی در اثنای آن احوال و خلال آن اهوال همای چتر همایون فال خاقان منصور دو جناح بال اقبال سایه بر آن معرکه انداخت و چشم بدیع الزمان میرزا بر ماهچه لوای کشورگشا افتاد عنان تمالک و تماسک از دست داده توقف در برابر رایات پدری از مقتضای رعایت ادب مستبعد شمرده از راه اختیار یا اضطرار پشت بر میدان کارزار گردانیده روی بوادی فرار آورد و لاجرم دلاوران موکب

نسا آن از سر اقتدار آغاز سرافشانی کرده شاهی عرب را با فوجی از مخصوصان شاهزاده تیغ بیدریغ بگذرانیدند و زمرهٔ را باسیری گرفته حسب الحکم اکثر ایشان را نیز شربت هلاکت چشانیدند و چون بدیع الزمان میرزا عنان گریز بصوب فرار تافت بواسطهٔ تنگی آن راه و ازدحام خیل سپاه نتوانست که بر سبیل سرعت از عقاب پیچاپیچ خود را بساحل نجات رساند و با طایفهٔ از خواص که ملازم موکب سعادت اختصاص بودند بر پشتهٔ صعود نموده از طریق غیر معهود آغاز طی مسافت فرمود ناگاه بر فراز کوهی تنگ انداز رسید که از هیچ طرف آن پیاده را نزول ممکن نبود تا بسوار چه رسد و حال آنکه ابوالمحسن میرزا الحکم خاقان منصور لوا بقصد گرفتن برادر بزرگوار از عقب در غایت سرعت می آمد لاجرم بدیع الزمان میرزا متحیر گشته پیاده شد و ملازمان رکاب عالی چند تو و دستار بر سر هم بستند شاهزاده دست در آن زده بپایان رفت و راقم حروف بعد از پنج شش سال از حدوث این واقعه در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بدان موضع رسیده و کیفیت نزول آنحضرت را بواسطه از لفظ گوهر افشانش شنیده القصه چون شاهزاده قرین صحت و سلامت از آن کوه بدهانهٔ درهٔ پیل چراغ بپایان آمد کپک خوارزمی که در سلک خدام عالی مقامش انتظام داشت و از راه راست بدانجا رسیده بود در ساعت اسپ خویش پیش کشید و سلطان بدیع الزمان میرزا پای در رکاب آورده عنان عزیمت بطرف قندز انعطاف داد و اکثر مردمی که بر زبر آن کوه در خدمت شاهزاده بودند بسلامت بپایان آمده [illegible] شدند اما هر اسپ و استر که از انجا بپایان انداختند چراگاه عدم را منزل ساخت و خاقان منصور بعد از این فتح بنصرت و ظفر فتحنامها باطراف بلاد خراسان ارسال داشته رایات همایون فال بجانب قبة الاسلام بلخ برافراشت از نوادر وقایع آنکه شکست میرزا بدیع الزمان در پیل چراغ روز سه شنبه بیست و نهم شعبان سنه اثنین و تسعمایه دست داد و در روز دیگر که چهارشنبه غرهٔ ماه رمضان بود پسرش محمد مومن میرزا در میان تاشکر بر حرکت و با ابوالمحسن مغلوب شده بدست مظفر حسین میرزا افتاد چنانچه عنقریب تحت تحریر یافت و پرتو اهتمام بر تفصیل آن واقعه خواهد تافت انشاء الله **ذکر فتح بلخ بعد از تقدیم لوازم محاصره و پیکار و رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بولایت گرمسیر و قندهار** چون امیر نظام الدین شیخعلی طغایی که حاکم قبة الاسلام بلخ بود از وقوع قضیهٔ پیل چراغ خبر یافت برج و باره و فصیل و دروازهٔ شهر را چنانچه باید و شاید مضبوط و محفوظ گردانیده و خاطر بر تحصن قرار داده مستعد افروختن آتش جنگ و پیکار گردید و رایات ظفر آیات خاقان پسندیده صفات از پیل چراغ نهضت فرموده چون سایهٔ وصول بر ظاهر آن بلده انداخت حرکت صفوف غازیان محاصره و محاربه کردند و مردم شهر نیز بانداختن تیر و سنگ وافر و حفظ شهر از حرب و جنگ پرداخته لوازم شجاعت بجای آوردند بعد از چند روز علیکه بخشی که امیر شیخ علی ضبط برج چهل حجره را بعهدهٔ او کرده بود نقش دولتخواهی میرزا بدیع الزمان را بآب بیوفایی از لوح دل بشست و بملازمت خاقان منصور مایل گشته قاصدی نزد امیر عبداللطیف بخشی که خویش او بود فرستاده پیغام داد که باید در فلان شب عساکر ظفر سلب از جمیع اطراف شهر جنگ پیش آرند تا من از این برج فوجی از شجعان را بالا برم و باحسن وجهی لوازم خدمتکاری حضرت شهریاری بجای آرم و امیر عبداللطیف کیفیت حال را بعرض خاقان منصور رسانیده آنحضرت در نماز دیگر شب موعود جهت ظفر نمود در آن جنگ سلطانی امر فرمود و همان ساعت یکی از امرا که کینهٔ امیر عبداللطیف در سینه داشت و نمیخواست که تسخیر بلخ بوساطت او صورت پذیرد صورت مواضعه را بر تیری نوشته بشهر انداخت و آن نوشته بنظر امیر شیخعلی رسیده فی الحال با فوجی از ابطال رجال عزم گرفتن علیکه بخشی کرد و او اول چند حال مقاومت نموده آخر الامر خود را از برج چهل حجره در خندق شیخ حاجی انداخت و پشت او بر زمین خورده بشکست و همان لحظه امیر شیخعلی بر حقیقت حال اطلاع یافته کسی بپایان فرستاد تا سرش از تن جدا کرد و از نوکران علیکه بخشی اکثر کشته بقیة السیف خود را از باره در خندق انداختند و باردوی همایون شتافته صورت حادثه را معروض داشتند لاجرم آن شب جنگ در حیز تاخیر افتاد و چون مدت محاصرهٔ بلخ از چهل روز در گذشت در شهر قحط و غلائی عظیم واقع شد امیر شیخ علی از محافظت آن بلده عاجز گشت و در تامل افتاد که آیا بچه وسیله دست در دامان عاطفت خاقان منصور استوار گرداند و کدام یک از امرا و ارکان دولت را شفیع جرایم خود ساخته محصوران بلخ را از بلای غلا بسعت معیشت رساند و در آن اثنا رباعی از مطلع صفای ایزدی ناگاهی بنمود فروغ روی زیبا ماهی شد سرور اهل بلخ عالیجاهی نی نی ز عدم بعالم آمد شاهی یعنی نیر وجود فایض الجود شاهزادهٔ سعادت انتما سلطان محمد زمان میرزا از افق ولادت طالع گشت و از انوار جبین مبینش دیدهٔ دولت و اقبال

واقبال روشن شد طنطنهٔ کوس بشارت از اوج سموات درگذشت و امیر شیخ علی آن دُرّ درج کامکاری را در قماط عزّت و بزرگواری پیچیده برسم نقابا
نزد جدّ نامدارش فرستاد و خاقان منصور از مشاهدهٔ جمال آن قرّة العین سلطنت عرق شفقت در حرکت آمده ابواب لطف و احسان بر روی
ایلچیان برگشاد و خواجه کمال الدین حسین ولد خواجه نظام الملک و امیر حاجی پرپکاول را نزد امیر شیخ علی ارسال داشته سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود
و امیر شیخ علی از استماع آن حکایات قوی دل و مستظهر گشته در اواخر شوّال سال مذکور مصحوب مشار الیهما بدرگاه عالم پناه شتافت و بسعادت تقبیل بساط
خلافت مناط مشرّف شده پرتو انوار التفات خاقان بر وجنات احوالش تافت و چون امیر شیخعلی پنج شش روز در ظلّ عنایت بیدریغ بسر برد رخصت حاصل
نموده با شاه زادهٔ نورسیده و والدهٔ او که صبیّهٔ صلبیّهٔ تیمتش بیگ بود و سایر مستورات حرم سرای بدیع الزمان میرزا عزیمت قندز فرمود
و خاقان منصور ایالت قبّة الاسلام بلخ و توابع را با ابراهیم حسین میرزا تفویض کرده روی بجانب کنار آب مرغاب آورد و امّا بدیع الزمان میرزا
از معرکهٔ پیل چراغ با معدودی از امرا و مخصوصان عنان بکران بصوب قندز انعطاف داد و بعد از وصول بحدود آن ولایت امیر خسروشاه تحف
خسروانه و تبرّکات پادشاهانه از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اسپان تازی راهوار و اشتران رکابی قطار و نفایس اقمشه و ظرایف
امتعه و نقود نامعدود مصحوب جمعی از خواص خویش باستقبال شاه زاده فرستاد و خود نیز متعاقب بملازمت شتافته شرف تقبیل انامل فیاض دریافت
و آنگاه آنحضرت و عالیجاه با امیر خسروشاه و سایر امرا شجاعت پناه در باب تسخیر مملکت و تدبیر امور دولت شرایط مشورت بجای آورد
و چنان مقرر شد که بدیع الزمان میرزا بقندهار شتافته امیر ذو النون را بخود ملحق گرداند و سپاه آن ولایات را فراهم آورده از آنجانب بحدود
خراسان در آید و امیر خسروشاه ازین طرف با لشکرهای قندز و بقلان و ختلان و بدخشان متعرّض حدود بلخ و اندخود و شبرغان گردد تا نتیجه
مدّعا بحصول پیوندد و هنوز بدیع الزمان میرزا در ظاهر قندز بود که امیر شیخعلی بخدمت رسیده دُرّی اوج سلطنت را ببارگاه سپهر
اشتباه رسانید و آنحضرت دیده بدیدار شاه زاده روشن کرده چند روز بساط نشاط مبسوط گردانید بعد از آن فرزند ارجمند را با حجله
نشینان تتق عصمت در قندز گذاشته رایت عزیمت بصوب گرمسیر و قندهار برافراشت و پس از وصول بآن مملکت امیر شجاع الدین ذو النون
و اولاد او شجاع بیگ و محمد مقیم مراسم استقبال استعجال نمودند و بلوازم نیاز و نثار پرداختند و بقدر امکان در استرضاء خاطر همایون
کوشیده بهمگی همّت انتظام مهام آنحضرت و عالی مقام را پیش نهاد همّت ضمایر اقبال مآثر ساختند و هم درآن ایّام بدیع الزمان میرزا صبیّهٔ امیر
ذو النون را که ناهید اوج عفّت و طهارت بود خواستگاری نمود و بآیین شریعت مطهّره در سلک ازدواج کشید و چند روز بساط سور
و سرور مبسوط داشته بعیش و نشاط گذرانید و بدین وصلت مبانی اخلاص امیر ذو النون و اولاد او نسبت بآنحضرت سمت استحکام گرفت
و قواعد قصر اقبال شاه زاده صفت رفعت و متانت پذیرفت امّا درآن اوان جهة دفع اصابت عین الکمال امری در غایت غرابت
دست داد و بآن واسطه امیر شیخعلی طغائی در بند گرفتار افتاد صورت حال آنکه در روزی که امیر ذو النون بطواف یکی از مزارات زمین داور
اشتغال داشت فدائی بطریق دادخواهان پیش آمده کاردی بجامهٔ آنجناب رسانید و ملازمان در ساعت او را پاره پاره کرده آن حرکت
را از انگیز امیر شیخعلی دانستند و امیر ذو النون و اولاد قصد قتل آن بیگناه نموده امیر شیخعلی بسراپردهٔ سلطان بدیع الزمان میرزا گریخت و
ارغونیان با دو سه هزار سوار سراپردهٔ عالی را مرکز وار در میان گرفتند و کس نزد آنحضرت فرستاده امیر شیخعلی را طلبیدند و هر چند بدیع
الزمان میرزا در باب امیر شیخعلی سخنان پیغام فرمود بسمع قبول نشنودند تا عهد و پیمان را بایمان مؤکّد گردانیدند که امیر شیخعلی را نکشند
بعد از آن بدیع الزمان میرزا جناب امارت مآب را با امیر ذو النون تسلیم نمود و بار دیگر از آنحضرت راضی گشته کمر خدمت بر میان بست و امیر
شیخعلی را چند گاهی در یکی از قلاع گرمسیر محبوس گردانیده آخر الامر اجازت داد که بهر طرف که خواهد برود و آنجناب بدرگاه عالم پناه خاقان
منصور شتافته در سلک سایر امرای عظام منتظم شد و هم درآن ایّام که بدیع الزمان میرزا در زمین داور بسر میبرد حادثهٔ محنت اثر محمد مؤمن
میرزا اشتهار یافت و شرار آتش غم و اندوه کانون درون همگنان را فرو تافت چنانچه مشروح میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد

گفتار در بیان گرفتار شدن محمد مؤمن میرزا بدست ابو المنصور مظفر حسین میرزا و از پای در آمدن آن تازه

نهال ریاض اقبال بصرصر تقدیر ایزد متعال سلطان محمد مؤمن میرزا شاهزاده‌ای بود که آفتاب طلعت همایونش ضیابخش ریاض پادشاهی و ظلال معدلت روزافزونش آرامگاه فرق رعیت و سپاهی فرق فرقدسایش شایستهٔ افسر خسروی و ذات خجسته صفاتش زیبندهٔ دیهیم و اورنگ در میدان رزم چون شیر ژیان سرپنجهٔ پهلوانیش لباس حیات دشمنان از هم دریدی و در ایوان بزم لسان ارمغان از سخاوت دست گوهر بارش گلشن آمال دوستان را خضرت بخشیدی مرآت طبع لطیفش عکس پذیر صور خیرخواهی و مصباح رای منیرش مظهر انوار عنایات الهی مثنوی گل باغ دولت در درج شاهی فروزنده شمع نور الهی ز انصاف و عدلش غنیمت رعیت بجود و عطایش سپاهی سپاهی چو آئینه مرآت طبعش منور مصور بصورت خیرخواهی و چون زمانهٔ ستمکار و سپهر مردم آزار میخواست که طوایف انام در ظلال معدلت آن دری آسمان جلالت بیاسایند و در پناه مرحمت آن گوهر کان عدالت آسایش نمایند در عنفوان جوانی نهال زندگانی او تند باد اجل از پای درافتاد و در مبادی اوقات شباب آفتاب حیاتش بتقدیر ایزد عز و جل از اوج کمال روی بسر حد زوال نهاد صورت حال بر سبیل اجمال آنکه چون آن شاهزادهٔ سعادت انتما از توجه مظفر حسین میرزا بجانب استراباد خبر یافت میخواست که بقدم اطاعت عم بزرگوار استقبال نماید و ملک و مال را باز بوی گذاشته بجانب قبة الاسلام بلخ توجه فرماید لیکن متعاقب و متواتر فرامین بدیع الزمان میرزا بوی رسید مبنی برآنکه به هیچ وجه عنان اختیار از دست ندهد و سپاه جرجان را فراهم آورده قدم در میدان مقاتلهٔ مظفر حسین میرزا نهد بنابران محمد مؤمن میرزا با لشکری جرار از استراباد بیرون خرامید و عنان یکران بصوب معرکهٔ پیکار منعطف گردانید از آنطرف مظفر حسین میرزا باتفاق امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس جنود ظفر اقتباس را یاسامیشی کرد و روز چهارشنبه غرهٔ ماه مبارک رمضان در میان ناشگر و استرک در جهر انجمن تلاقی فریقین روی نمود و آواز شیون و نفیر سوران بلند گشته سرپنجهٔ دلاوران ابواب طعن و ضرب برگشود نظم دو لشکر نمودند آهنگ جنگ کشیدند شمشیر الماس رنگ ز ابر سنان ریخت باران خون ز خون یلان شد زمین لاله گون در خلال این احوال امیر عمر بیگ وفادار از جوانغار مظفر حسین میرزا برانغار محمد مؤمن میرزا حمله کرد و دست راست شاهزاده را از پیش برداشته از پس پشت آنحضرت درآمد محمد مؤمن میرزا چون حال بر این منوال دید با سپاهی که از فرار زهرهٔ نشیب آرد بجانب قلب سپاه عم عالیجاه تاخت و علامت روز قیامت ظاهر ساخته فوجی از شجعان را بر خاک هلاک انداخت اتفاقا در اثنای کر و فر بسبب کج روی توسن سپهر بد مهر تنگ بارگیر آن زیبندهٔ تاج و سریر از هم بگسیخت و از پشت زین بر روی زمین افتاده یکی از لشکریان خراسان دروی آویخت و میرزا مظفر حسین بمشاهدهٔ پیکر فتح و ظفر سر افراز گشته محمد مؤمن میرزا اسیر پنجهٔ تقدیر شده بپایهٔ سریرش رسید و شاهزاده برادرزاده را دلبستگی داده در آغوش عطوفت کشید آنگاه باستراباد درآمده او را به بند نقره مقید ساخت و بعد از چند روز مصحوب امیر محمد برندق بجانب هراة گسیل فرمود و امیر محمد برندق میرزا محمد مؤمن را در ماه صفر سنه ثلث و تسعمایه بمقصد رسانیده در قلعهٔ اختیار الدین محبوس نمود و روی بملازمت خاقان منصور آورده در لنگر آب مرغاب بشرف بساطبوس مشرف گشت و کیفیت حال عرض کرد و مادر مظفر حسین میرزا خدیجه بیگی آغا بقای شاهزاده را مستلزم فنای پسر خود تصور فرموده بکلی همت متوجه آن شد که تازه نهال ریاض دولت و اقبال را بصرصر قهر از پای درانداخته و سرچشمهٔ عدالت و احسان را بر خاک سپردگی انباشته نابود سازد و خواجه نظام الملک و اولاد او را که در آن زمان صاحب اختیار ملک و مال بودند با خود متفق گردانیده در شبی که خاقان منصور از شرب شراب انگور مشعوف بود حکم قتل آن شاهزادهٔ حمیده صفات حاصل کرده یار علی حبشی و عبد الواحد یساول و معتمد دیگر را جهت آن مهم نامزد فرمود و صباح روز دیگر خاقان منصور از حکم شب گذشته وقوف یافته مسرعی از عقب مشار الیهم ارسال داشت و نشان همایون فرستاد که بجان ثمرة الفؤاد سلطنت و قرة العین خلافت آسیبی نرسانند اما آن جماعهٔ نابکار بنابر تاکید خدیجه بیگی آغا در غایت سرعت طی مسافت نموده بپای بارهٔ بهای بسته درمحلی که محمد مؤمن میرزا بتلاوت کلام ایزد متعال اشتغال داشت پیش او درآمدند و شاهزاده کیفیت حال دانسته بر حسب و با ایشان آغاز تلاش کرد و آن بدبختان بمعاقبت آنچنان جوانی که در دودمان امیر تیمور گورکان نظیر نداشت فجعه هلاک ساختند و جهت مغلطهٔ مردم از برج قلعه بخاک ریز انداختند گل رخسار آن سرو ریاض پادشاهی که بنسیم عنایت الهی شکفته بود بر خاک افتاد و نخل قامت

قامت آن اختر اوج سلطانی که بر جویبار کامرانی بکمال اعتدال رسیده بود از وراق بقا بباد فنا داد بیت هزار سرو که بر حد اعتدال بر آید بقامتش نرسد گر هزار سال بر آید و ناجوانمردانی که مرتکب آن امر شنیع بودند همان شب بجانب اردو توجه نمودند و در سر خیابان هجی که نشان بخشش می آورد بایشان دو چار خوردند و چون قضا کار خود کرده بود غیر تأسف و تحسر فایده روی ننمود و علی الصباح که خسرو خاوری جیب نیلوفری چاک زده قطرات کواکب را بجای اشک از دیده فرو ریخت و از مهابت آنحادثه رخساره اش صفت صفرت گرفته بانامل اضطراب عقد پروین از هم گسیخت متوطنان هرات از کیفیت واقعه وقوف یافته فریاد و افغان باوج آسمان رسانیدند و سیلاب خون از فواره عیون روان ساختند از غایت بیطاقتی در خاک و خون غلطیدند والده معصومه شاهزاده شهید خانم سلطان بیگم بنت سلطان سعید و همشیره بیچاره اش نمدهای سیاه در گردن انداختند و بجای گریبان جامه جان چاک کرده از فغان و شیون علامت قیامت ظاهر ساختند رباعی در ماتم تو دهر بسی شیون کرد لاله همه خون دیده در دامن کرد گل جیب قبای ارغوانی بدرید قمری نمد سیاه در گردن کرد و بیشایبه تکلف و تهوری اگر از حیرت آنواقعه پایه سپهر تیزگرد از رفتار باز می ایستاد جای آن بود و اگر از صعوبت آنحادثه شامله ماه عالم نور در بر خاک می افتاد لایق مینمود آفتاب را مهر نشاید خواند که بعد از و طالع گشت و بهرام را شدید الانتقام نباید گفت که از سر خون قاتلانش در گذشت بیت اینچنین حادثه واقع شد و آنگاه هنوز چرخ گردان و فلک روشن و خورشید انور امیر سارابان جنید که در شهر بود بتجهیز و تکفین جسد مطهرش مشغولی کرده در مدرسه شریفه بدیعیه مدفون ساخت و چند روز باطعام طعام و ختمات کلام معجز نظام ذو الجلال والاکرام پرداخت و پس از سه روز از آن مصیبت عظمی امیر نظام الدین علیشیر که بطواف روضه مقدسه رضویه رفته بود بشهر رسید و از استماع آن خبر محنت اثر در بحر اضطراب افتاده سیلاب خون از جویبار دیده روان گردانید در ان ایام چند نوبت راقم حروف از زبان الهام بیان آن امیر عالیشان استماع نمود که میگفت واقعه محمد مومن میرزا حکم قتل شیخ مجد الدین بغدادی دارد زیرا که همچنانچه در آن زمان تمامی ولایات ماوراء النهر و خراسان و عراق بسبب لشکر کشیدن چنگیز خان از توران بایران قتل عام یافته ویران گشت درین اوقات نیز بواسطه شناعت اینحادثه فتنه عظیم که مستلزم تخریب بلاد و تعذیب عباد باشد بوقوع خواهد پیوست و فی الواقع پس از ان باندک زمانی سپاه اوزبک بر خراسان استیلا یافته نزول بلایا و حلول رزایا در میان برایا بتواتر انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده ظاهر خواهد گردید چون خبر شهادت دلدار شه بسمع بدیع الزمان میرزا رسید اضطراب و بی تحملی آغاز نهاده عزم انتقام جزم کرده بجمع آوردن لشکرها فرمان داد

ذکر توجه نمودن خاقان منصور بجانب قندهار و مراجعت فرمودن بعقب بسیار

چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از ضبط مملکت بلخ و توابع فارغ گشت و مهم شاهزاده سعید محمد مومن میرزا بشرح مسطور از هم بگذشت بسان جمشید خورشید که در اول بهار به بیت الشرف خویش خرامد در اوایل ربیع الاول عنان عزیمت بمستقر کرامت انعطاف داد و مقربان حضرت سلطانی همعنان سادات و قضاة و اشراف و اعیان هراة تا رباط ذره زنگی باستقبال رفتند و همگنان به پرسش و نوازش بیکران اختصاص یافتند خاقان منصور مانند روح که بجسد در آید بباغ جهان آرا خرامید و قریب بپنجاه روز بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید در آن اثنا بمسامع جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق امرا ارغون لشکری زیاده از چند و چون فراهم آورده داعیه دارد که بانتقام محمد مومن میرزا قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد بنا بر علی هذا در اوایل جمادی الاولی لواء کشورگشا بجانب گرمسیر و قندهار در حرکت آمد میرزا بدیع الزمان و امیر ذو النون چون بر کیفیت آنحضرت اطلاع یافتند رعایا و مزارعان مملکت فراه و زمین داور و قندهار را فرمودند تا از جنس حبوبات آنچه در صحرا بود بقلاع در آورند و مجموع حصون آن ولایت را به بردن کاری استوار گردانیدند و امیر ذو النون در قلعه باشلنگ که اگر هور بر آن صعود نمودی پایش لنگ شدی منزل گزیده بدیع الزمان میرزا در دیگری از قلاع سپهر ارتفاع خود را مضبوط گردانید شجاع بیک در حصار قندهار ساکن گردید و محمد مقیم در ضبط قلعه زمین داور شرایط اهتمام بجای آورد و چنان مقرر شد که اگر خاقان منصور بجانب باشلنگ رود بدیع الزمان میرزا بآهنگ جنگ از عقب معسکر ظفر اثر در آید و اگر ظلال حضرت همت بتسخیر میرزا بدیع الزمان پردازد امیر ذو النون موکب همایون را تعاقب نموده رایات

محاربت برافراخت القصه چون خاقان منصور بر ولایت فراه عبور فرمود و بزمین داور درآمد بواسطهٔ عدم وجدان قوت صورت قحط و غلا در
اردوی اعلی دست داد و از صعوبت آن حالت نزدیک بآن رسید که سپاه ظفر پناه متفرق و پریشان گشته بقدم متابعت نزد مخالفان روند در آن
اثنا مسموع حضرت اعلی شد که در قلعهٔ بست که ضبط آن در عهدهٔ عبد الرحمن ارغون است غلهٔ بسیار ذخیره نهاده اند و تسخیر آن بسهولت
متیسر میشود بنابر آن موکب نصرت شعار بظاهر آن حصار شتافت و بنابر وفور عنایت یزدانی نسبت بحضرت خاقانی خوفی بر ضمیر عبد الرحمن
ارغون استیلا یافته قبل از آنکه کسی دست بآلات رزم و پیکار برد بپای اطاعت بملازمت بارگاه سلطنت شتافت و مقالید قلعه تسلیم
نمود و فی الواقع اگر مشار الیه دو سه روز قدم در میدان ممانعت نهاده بمراسم قلعه داری میپرداخت مهم اشکالی تمام پیدا میکرد اما بعد از
اطاعت او عساکر نصرت مآثر بقدر احتیاج از بست غله برگرفته از نقمت بنعمت رسیدند خاقان منصور مصلحت در مراجعت دانسته از
همان منزل بجانب دار السلطنهٔ هرات بازگشت و در اثنای راه مرض مفاصل عام که عارض ذات آفتاب احتشام بود طغیان کرده درد دست
و پا روی نموده در یکی از منازل امیر نظام الدین احمد ولد میر علی فارسی برلاس که بمکارم اخلاق اتصاف داشت مریض شده علم عزیمت بصوب عالم
آخرت برافراشت و موکب همایون در اواسط رجب بباغ جهان آرا رسیده عارضهٔ مذکوره اشتداد یافت اطبای مسیحا نفس آغاز معالجه
و مداوا کردند و در ترتیب اغذیه و اشربهٔ مفیده شرایط جهد و اهتمام بجای آوردند بعد از چند روز بمحض عنایت رب العالمین از
دار الشفاء و اذا مرضت فهو یشفین صحت کامل شامل وجود خسرو عادل گشته سقم بشفا تبدیل یافت و روزگار ناسازگار از سر اضرار صغار و کبار
درگذشت بیت باز اعتدال یافت مزاج شهنشهی روز نشاط آمد و بگذشت شام غم

ذکر فرار محمد حسین میرزا بجانب عراق و آذربایجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال بحدود خراسان

محمد حسین میرزا که از اکثر اولاد امجاد
خاقان منصور بوفور تهور و جرارت ممتاز بود قبل ازین تاریخ بچند سال در وقتیکه خاقان بی همال پهلو بر بستر ناتوانی داشت از بعضی اخوان
توهم نموده باتفاق برادر اعیانی خود ابو تراب میرزا بجانب عراق و آذربایجان گریخت و مدتی مدید در آن ولایت شکسته بال و
پریشان حال اوقات گذرانید در وقتی که اختلال باحوال سلاطین و حکام آق قویونلو راه یافت و در مملکت عراق و آذربایجان
نوایب متواتر بوقوع انجامید کوکب طالعش از حضیض ادبار باوج اقبال رسید فوجی از ابطال رجال بظلال اعلام همایون فال التجا کرده آنحضرت
باجماعت مستظهر گشت و روی بوطن مالوف آورده بعد از وصول بحدود ولایت خراسان قاصدان بخدمت آستان سلطنت آشیان خاقان
عالی مکان فرستاد و شمه از اشتیاق خویش بسعادت بساط بوسی عرضه داشت نمود و آنحضرت از توجه ولد رشید بخدمت مبتهج و مسرور گشته استمالت
نامها ارسال فرمود در آن اثنا بعضی از منهیان بپایهٔ سریر اعلی رسیده بعرض رسانیدند که آمدن محمد حسین میرزا از روی اخلاص و عبودیت نیست
بلکه بخیال عذر و بداندیشی بدینجانب توجه مینماید بنابر آن خاقان منصور امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ و امیر عمر بیگ و امیر بابا علی را با ده هزار
سوار باستقبال شاهزاده روانه گردانید و بایشان گفت که اگر فرصت یابید او را بی اختیار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رسانید و چون
امرا بمشهد مقدسه رسیدند محمد حسین میرزا نیز در آن منزل متبرکه نزول اجلال فرمود و از بعضی مردم شنود که امرا قصد گرفتن او دارند لاجرم نایرهٔ غضبش
اشتعال یافته بر نیت دست برد پای در رکاب آورد و امیر محمد ولی بیگ و رفقا در چهار باغ مشهد و مدرسهٔ میر سیدی خود را محفوظ ساخته
شاهزاده را استیلای ایشان متیسر نشد رفت و از رسیدن کومک اندیشیده راه ولایت جرجان پیش گرفت چون این خبر معروض خاقان والا
شد حکم همایون نفاذ یافت که امرا با آن ده هزار سوار عازم استراباد گشته با ابو المنصور مظفر حسین گورکان بپیوندند و در ملازمت شاهزاده بسر
محمد حسین میرزا روند و ایشان بر حسب فرمان بتقدیم رسانیده میرزا مظفر حسین باستظهار آن لشکر جرار مقابله و مقاتلهٔ برادر را که در حدود آن ولایت
خرابی میکرد پیش نهاد همت ساخت و از استراباد بیرون رفت بعد از تقارب فریقین و قبل از اشتعال نایرهٔ جنگ و شین محمد حسین میرزا روان
شد و بمیان ترکمانان کنار آب اترک رفت و مظفر حسین میرزا مظفر و منصور باستراباد مراجعت فرموده امیر محمد ولی بیگ و امیر عمر بیگ
و امیر بابا علی را مشمول انعام و احسان اجازت انصراف داد و بتمهید بساط عیش و انبساط پرداخته ابواب عدل و انصاف برگشاد ذکر

ذکر وصول خواجه افضل الدین محمد کرمانی بپایهٔ سریر حضرت خاقانی و گرفتار شدن خواجه نظام الملک و اولاد بغضب آن پادشاه جهانبانی

در ضمن احوال سابقه سمت اندراج یافته و پرتو اشارت بر تبیین این حکایت تافته که خواجه افضل الدین محمد در شهور سنه اثنی وتسعین وثمانمائه از قشلاق مرو باستراباد شتافت و از آنجا باذربایجان رفته بامارت قافلهٔ حجاز سرافراز شد چون از آن سفر مبارک مراجعت نمود چند سال بعز اعتبار در ولایات عراق و آذربایجان اقامت فرمود شنود که خاقان منصور گاهی او را یاد کرده بزبان مرحمت لوازم پرسش تفقد میرسانند و امیر نظام الدین علیشیر از اشتیاق ملاقات شریفش در غایت حزن اوقات میگذراند بنا بر آن خاطر آنجناب مایل بوطن مالوف گشته بمصحف مجید تفاول نمود و در سطر اول از صفحه این آیت برآمد که و اذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین لاجرم عزم جزم کرده روی براه خراسان آورد و حال آنکه در آن زمان چنانچه مرقوم قلم لطایف رقم گشت اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و اولاد و اقربای او در بارگاه خاقان عالیجاه درجهٔ کمال داشت و نقش هر مهم که پیش نهاد همت میساخت بقلم توفیق بر لوح مراد مینگاشت و خواجه افضل الدین محمد با وجود استیلاء اعدا اعتماد بر عنایت ایزد تبارک و تعالی کرده در غایت سرعت طی مسافت نمود تا در اواسط ماه رمضان سنه ثلث و تسعمائه بیکبار گاه صباحی بباغ جهان آرا درآمد ارکان دولت و اعیان حضرت چون او را دیدند انگشت تعجب بدندان تحیر گزیدند و خاقان صافی ضمیر از وصول وزیر صاحب تدبیر بپایهٔ سریر خلافت مصیر بغایت مبتهج و مسرور گشت زیرا که بواسطهٔ سعی خواجه نظام الملک در قتل محمد مؤمن میرزا ازوی کدورتی تمام در خاطر داشت و هم در آن ایام اعلام نصرت اعلام عازم ییلاق باباخاکی شد سایهٔ اقبال بر تخت سفر انداخت و در آن منزل تربیت خواجه افضل در ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر قرار یافته در روز یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان باخذ و قید خواجه عماد الاسلام که خال حسن علی اولاد خواجه نظام الملک بود و مدت بیست سال بامر وزارت خاقانی قیام نموده سمت نفاذ پذیرفت و این اول تزلزلی بود که در سر کار خواجه نظام الملک اتفاق افتاد و چون الکای باباخاکی از فر وصول آن مهر سپهر شرف فضای غیرت کارگاه گردون شد در اوایل شوال خواجه افضل الدین محمد خلعت وزارت پوشید بعد از چند سال در امور ملک و مال دخل فرمود و بعضی از ارکان دولت و اعیان حضرت و دیوانیان و عمال ایشان که از خواجه نظام الملک رنجیده بودند در مخالفتش با خواجه افضل موافقت نمودند و خواجه در مقام تفتیش و تفحص معایب امین الدوله و اتباعش درآمده هر روز امری که متضمن تصرف یا تقصیر ایشان بود از پس پردهٔ اختفا ظهور نمود و کیفیت آن بصریح و کنایت بعرض رسیده موجب مزید سوء مزاج پادشاه میگردید و خاقان منصور چون چند روز در منزل باباخاکی بسر برد روی توجه بجانب الملک نشین آورد و در آن موضع بمسامع جاه و جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیگ ولد امیر ذوالنون ارغون سپاهی افزون از چند و چون مجتمع ساخته و رایت نهضت بطرف معسکر همایون برافراخته بنابران حسب الحکم فریدون حسین میرزا و امیر عبداللطیف بخشی و خواجه عمید الملک با جمعی کثیر از سپاه نصرت آثار روی بمقابله بسفرزار آوردند و معاندان احتمال بعضی دیگر از معایب خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او بر ضمیر انور همایون واضح گشته حضرت خاقانی در باب مهم ایشان با امیر علیشیر طریق مشورت مسلوک داشت ع وای بر حال کسی کش غم کند غمخوار کی [illegible] خواطر بر مصادره و مواخذهٔ آن جماعت قرار یافته مسرعی همعنان برق و باد نزد امیر عبداللطیف شتافت و نشان رسانید که در فلان روز خواجه عمید الملک را مقید ساخته مصحوب معتمدان هوشمند باردوی همایون ارسال نماید و مقربان حضرت سلطانی اجازت یافته بهراة رفت و در صباح روز معهود حاکم شهر میرزا سلطان احمد را گفت که خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبدالعزیز [illegible] نویس را که خود برادرزاده خواجه نظام الملک بود و اولاد نظام الدین کرد که ایضا در سلک اقربای خواجه انتظام داشتند و در هراة بودند گرفته بند کنند و در اواسط شوال همین روز مشار الیهم در هراة و خواجه عمید الملک در سفرزار و خواجه نظام الملک و نظام الدین کرد در الملک نشین مقید گشتند و خواجه افضل الدین محمد در مقام تحقیق جهات متملکات آن طبقه شده چندان زر و جوهر و کتب شریفه و امتعهٔ نفیسه و اسپان رهوار و اشتران بادرفتار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و گلیمها و قالیچهای ابریشمین و اجناس مصر و روم و فرنگ و چین از ایشان بحصول پیوست که شرح آن بتحریر بنان [illegible] خامهٔ دوزبان میسر نیست و تمامی آن جماعت در قلعهٔ اختیار الدین مقید و محبوس شده بعد از چند روز خواجه کمال الدین

حسین و خواجه عمید الملک بشی از حصار فرار نموده در ورود یکر عسسان پی بمقر ایشان برده نوبت دیگر آن دو در می اوج وزارت را در یک
برج مانند گوهر در درج محبوس ساختند و چون کیفیت گریختن و گرفتن ایشان بعرض خاقان زمن رسید آتش غضب قیامت لهب شعله کشیده
کشید و حکم لازم الامتثال از موقف جلال در باب سیاست ایشان باسم سلطان احمد میرزا و امیر عبد الخالق که او نیز در شهر بود و صدور یافت
خیاب سلطنت پناهی و خدمت امارت دستگاهی در ورود وصول نشان که داخل ایام اوسط ذیقعده سنه مذکوره بود از برد در قلعه ایستاده جلادی
بالا فرستادند تا نخست خواجه کمال الدین حسین و خواجه عمید الملک را در نظر پدر کردن زد خواجه نظام الملک را بدر قلعه آورده پوست کندند
و همدران روز خواجه عماد الاسلام و خواجه عبد العزیز نظام الدین کرد و خواجه محمود شاه فرابی که نسبت ببدیع الزمان میرزا طریقه دوستی
بظهور رسانیده بودند بغضب حضرت پادشاهی مخصوص گردیدند نظم بود ایوان قرب شاه والا بر آن ایوان مرو بسیار بالا که ترسم چون
از آن ایوان درافتی زهم افتاده محکم تر افتی اما خواجه افضل الدین محمد بعد از دفع معاندان در اندک زمانی اموال بسیار کفایت کرده در
ازدیاد معموری خزانه عامره کوشید و عنایت خاقانی شامل حال خجسته مآلش گشته منصب اشراف وزرا تعلق بوی گرفت و چون روزی چندین
الامرا و الوزرا مهر زده بتسییر شرایط شکر خدمتی بجای آورد و بر طبق کلمه کریمه لئن شکرتم لازیدنکم بمرتبه دیگر ترقی نموده منصب امارت دیوان
اعلی بدان جناب تفویض یافت و در سلک امرا عظام و نوئینان لازم الاحترام منتظم شده من حیث الاستقلال متصدی سرانجام امور ملک و مال
گشت و پای بر مسند رفعت و حشمت نهاده رایت قدر و منزلتش از ایوان کیوان در گذشت منشیان درگاه عالم پناه و طغرا نویسان بارگاه فلک
اشتباه در مناشیر مطاعه آنجناب را باین عبارات سرافراز میساختند که ناظم اعاظم قواعد السلطنت و الخلافة معتمد الملک صلاح اندیش
خواجه افضل الدین محمد و فاکیش و خواجه افضل الدین محمد در اوایل ایام اعتبار و اقتدار روزی چند با امیر مبارز الدین محمد ولی بیک که در آن
ایام از اکثر امرا تقرب بیشتر داشت در طریق موافقت و اتحاد سلوک نمود و آخر الامر بسبب فساد اهل خباثت میان ایشان مخالفت و
منازعت دست داد و خواجه افضل جناب امارت مآب را بی اختیار و بی اعتبار ساخت و سایر امرا و ارکان دولت در متابعت آنخواجه
والا فر شوکت پیش دم و ثابت قدم بودند و بی استصواب رای صواب نمایش در هیچ مهمی از کلی و جزوی شروع نمی نمودند و وزرا عظام عتبه
علیه اش را مرجع و ملاذ خود میدانستند و هر روز کمر ملازمتش بر میان بسته در مقام فرمان برداری می نشستند و خواجه افضل الدین محمد از صبح تا شام
در باغ جهان آرا مقام فرموده با انتظام مهام انام پرداختی و اسحق قضایا و مدعیات خواص و عوام را بمقتضای نصفت و عدالت بکفایت مقرون
ساختی و در هفته دو شب در باغ جهان آرا توقف کرده در آن لیالی با علما و فضلا و موالی صحبت داشتی و بساط انبساط گسترده تخم مهر و محبت
در فضای دل همگنان کاشتی با شاعت خیرات و ساختن عمارات بغایت مایل و راغب بود در ایام اعتبار بقاع خیر مانند مسجد جامع و مدرسه و
خانقاه و حمام و کتابخانه فرمود لاجرم عنایت سبحانی اشعه شمسه قصر اقبالش را مانند نور آفتاب باوج ظهور رسانید و اسم شریفش در نیکوئی بر کتابه مبانی
روزگار باقی و پاینده ماند بیت در خیر کوش زانکه بر اوراق روزگار باقی بذکر خیر بود نام آدمی ذکر جنگ الانک نشین و ظفر
یافتن خاقان اورنگ نشین بر ضمایر دانش آثار زکیاء ظاهر و هویدا خواهد بود که چون ساقیه عنایت ازلی نیر اقبال دولت منشی
را از مطلع فتح و فیروزی طالع گرداند تا کم غمام حوادث حجاب انوار چهره مطلوب او نشود و هرگاه رابطه ارادت لم یزلی بانچه رایت
صاحب سعادتی را باوج نصرت و بهروزی رساند تراکم غبار نوایب نقاب اشعه صورت مقصودش نگردد و بهنگام هجوم خصوم بر طبق مفهوم
و ایدنا هم بجنود لم تروها از عساکر ظفر مآثر غیب مدد یابد و در ایام ازدحام اعادی بر وفق منطوق و الله یؤید بنصره من یشاء آفتاب عاطفت
ایزدی بر وجنات روزگارش تابد نظم ز لطف ازل هر که یابد سپر ز سهم حوادث نه بیند ضرر بیاید ز فضل الهی مدد نلغزد یقین از لشکر
بیهده و بوقت ضرورت ز اوج سپهر رسد بهر امداد او ماه و مهر چو نی بر دمد از زمین نیزه وار به بندد بخدمت کمر بنده وار حکایت
نامه نگین شمامه بتبیین آن زبان میگشاید نظیر این تقریر است و ظفر یافتن خاقان صف شکن در الانک نشین بر بدیع الزمان میرزا شبیه این تحریر
کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن اوان که خاقان منصور با معدودی از سپاه ظفر قرین در الانک نشین بدولت و اقبال نشسته بود به

از اثق بانشید لبد کا

بود و بمصادره خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او مشغولی مینمود خبر تفرق و پریشانی عساکر نصرت مآثر بسمع سلطان بدیع الزمان میرزا و
و شجاع بیگ ولد امیر ذو النون ارغون که در ولایت گرمسیر اقامت داشتند رسید فرصت غنیمت شمرده خاطر بر آن قرار دادند که با سه چهار هزار
سوار تیغ زن نیزه گذار بجانب اردوی همایون ایلغار نمایند و بیکبارگی خود را بمعسکر ظفر اثر رسانیده بدست جلادت و مردانگی ابواب
فتح و فیروزی بگشایند و باین عزیمت بر بادپای قمر سیر نشسته و مانند فلک الافلاک ساعتی از سیر نیاسوده در عرض پنج شش روز بنواحی سبزوار
رسیدند و فریدون حسین میرزا و امرا ایلغار خود را در قلعه مضبوط گردانیده مسرعی بدرگاه عالم پناه روانه ساختند و کیفیت حادثه عرضه داشت
نمودند و چاپک [illegible] جمعیت [illegible] شوال این خبر بالنگ نشین رسید بنابر قلت سپاه مقربان پایه سریر خاقان عالیجاه [illegible]
اما آنحضرت بر کمال کرم یزدانی که همواره شامل حالش بود اعتماد فرموده مسرعان تیز عنان برق و باد بدار السلطنه هراة ارسال نمود که جناب
مقرب حضرت سلطانی بنفس نفیس سوار شده گرد محلات درون و بیرون شهر بر آمده از عساکر نصرت مآثر هر کس آنجا باشد باردو فرستد
و امیر نظام الدین علیشیر بعد از ادای نماز جمعه بموجب فرموده عمل نموده در آخر همان روز بحسب اتفاق امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ و امیر عمر بیگ
و امیر بابا علی از جانب استرآباد رسیدند و بموجب اشارت آنحضرت متوجه اردو گردیدند اما قبل از وصول ایشان قراولان سپاه نصرت
دستگاه خبر رسانیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا بمحاصره قلعه اسفراین التفات نکرده و از رباط ذشکن و امیر داود گذشته بسرعت برق و باد
طی مسافت مینماید لاجرم اضطراب نواب کامیاب روی در ازدیاد نهاد و فی الواقع میرزا بدیع الزمان اگر بهمان طریق [illegible] آن شب بمعسکر
میرسید مهم آنحضرت را بی ارتکاب تعب بتفصیل میرسانید اما تائید نیافت و در سر کوچه اسفراین مانند بخت خویش بخواب رفت علی الصباح
که انوار جنود فتح و فیروزی از اطراف و جوانب خاقان سپهر نشین هجوم کردند و مواکب کواکب در فروغ اشعه انوار بیضای آفتاب بیتاب
شده روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیگ با سپاهی یکدل و مبارزان جوشن گسل بیت سپاهی همه یکدل
جنگجوی   چو دیوان بوقت غضب تندخوی   تیغ جلادت و پهلوانی آخته و رایت شجاعت و کینه ستانی افراخته متوجه معسکر خاقانی
گشتند و آنحضرت بتائید ربانی و امداد سعود آسمانی واثق بوده چون جمشید خورشید بر تخت روان بر آمد بیت سلیمان صفت بر صبا پای
نهاد   بر آمد بتخت سلیمان چو باد   و عنان بکران همت بصوب تعبیه سپاه انعطاف داده مانند کوه راسخ در میدان مقابله و مقاتله بایستاد
بندگان دولتخواه و مقربان بارگاه فلک اشتباه درین تامل و تفکر که آیا وقت طالع همایون چه شعبده انگیزد که غبار آن اندیشه از شاه راه
اقبال بر خیزد و یاری عنایت ملک معبود کدام کوکب سعود از اوج مقصود طالع گرداند که تیرگی غبار آن دغدغه را بروشنی فراغت سازد
درین حین نیر سعادت آثار غیبی از مطلع مرحمت لاریبی طلوع نموده معسکر ظفر اثر منور گشت و ماچه رایت فیروزی آیت کوکب سلطنه بر مفارق
منتظران موکب سپهر مراتب پرتو انداخت طنطنه کوس بشارت از ایوان کیوان در گذشت تبیین این مقال آنکه سلطان مسعود میرزا که بوقت
عصیان خسرو شاه از ولایت حصار شادمان روی امید بدرگاه سلاطین پناه آورده بود در آن صباح که خاقان منصور بآراستن لشکر
دشمن شکن مشغول [illegible] نفر از دلیران بیشه مصاف همه سنگ فرسای و آهن شکاف   بیکبارگی باردوی همایون رسیده
بهمین مقدم آن شاهزاده مظفر لوا شاه و سپاه بطلوع اختر نصرت و ظفر واثق گشته خواطر همگنان مطمئن گردید و همان لحظه امیر مبارز الدین
محمد ولی بیگ و امیر عمر بیگ و امیر بابا علی از استرآباد و فریدون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و سایر امرا ایلغار از طرف سبزوار بمعسکر
فیروزی مآثر رسیدند و مستعد جنگ و پیکار گشته صف کارزار مرتب گردانیدند نظم چو آن زنده پیلان دیهیم دار   برنگ بمیدان دلیران کرد
ز هر جانب سپاهی در رسیدند   بقصد دشمنان صف بر کشیدند   بلی هر که خود بخت سرمد کند   مدد سلطان هویدا   هزاران عقده گر افتد بکارش
بآسانی گشاید کردگارش   و از آنجانب چون بدیع الزمان میرزا و شجاع بیگ بنواحی النگ نشین رسیدند بخلاف تصور اردوی همایون را
از پیاده و سوار بسیار مشحون دیدند و در غایت دهشت و حیرت دست اضطرار باستعمال آلت کارزار بردند و صدای نفیر و سورن در خم
طاق نیلگون گردون افکنده حمله کردند و بهادران لشکر نصرت نشان باقدام مدافعت و ممانعت پیش رفته آتش پیکار بنوعی برافروختند

گرد و لهراسپ خنجر گذار بر کشتگان معرکه بسوخت چشمهٔ نوربخش آفتاب از غبار سم بادپایان تیره شد و چشمهای کواکب ثوابت از شعلهٔ تیغ و سنان پهلوانان خیره گشت نظم

ز جوشن سواران در آن تاختن / گذرگاه شد تنگ بر عافیت
ز خون دلیران گلگون عذار / النگ نشین گشت چون لاله زار
بگوش جوانان پولاد ترگ / زبان سنان گفت پیغام مرگ

و هنوز نصفی اند در نگذشته بود که سپاه خاقان عالیجاه غالب گشته آثار انکسار بر صفحات احوال لشکر زمین دار روی نمود و بدیع الزمان میرزا از مقابله عاجز شده از راه برسین بطرف جبال غور توجه فرمود فوجی از امرا و سپاهیان خاقان مظفر لوا تکامشی شاه زاده عنان عزیمت انعطاف دادند و تیغ خونریز بدست گرفته در پی مواکب او افتادند از جمله امیر عمر بیگ بدان حضرت نزدیک رسید و هرچند ملازمان رکاب سعادت مآب باز گشته بر وی حمله میکردند باز نمی گردید عاقبت شیر بیشهٔ پیکار امیر یوسف اسفندیار نیزه که در دست سلطان بدیع الزمان میرزا بود ستانده بی آنکه روی بطرف خصم آرد چنان بر دهن امیر عمر بیگ زد که چند دندانش شکسته از پشت زین سرنگون شد و شاه زاده از شر او ایمن گشته در ضمان سلامت بیرون رفت و همچنین گدا علی میر آخور از مردم مغول عاقبت خود را بشجاع بیگ رسانید و آن نهنگ دریای شجاعت از قرب وصول دشمن آگاه شده عنان تکاور منعطف ساخت و شمشیری بر روی وی زد که دیگر مجال جدال نیافت و این واقعه در روز شنبه بیست و پنجم شعبان روی نمود و خاقان منصور لوا لوازم حمد پادشاه عطابخش بجای آورده و صدقات بمستحقان رسانیده جلدوی فتح بنام نامی سلطان مسعود میرزا رقم فرمود اکنون سیاق بیان اقتضا کرد که مجملی از حالات ولایات ماوراء النهر در حیز بیان آید و خامه و زبان صحایف این اوراق را بذکر وفاق و خلاف اولاد و احفاد میرزا سلطان محمود بیاراید و من الله مکون الکون العصمة و العون

ذکر شمهٔ از احوال اولاد امجاد میرزا سلطان محمود و بیان وقایعی که بسبب امراء ترخانی روی نمود

چون فارس مضمار تفاخر غیاث السلطنة و الدین میرزا بایسنقر چندگاه در بخارا و سمرقند پادشاه بود و بدولت و اقبال روزگار گذرانید و بتشیید قواعد عدالت و رعیت پروری پرداخته اطراف آن مملکت را مضبوط و معمور گردانید ناگاه چشم بد روزگار در کار آمده سپهر کجنهاد زمانهٔ غدار ابواب تفرقه بر روی روزگار آن شاه زاده کامکار برگشاد و امراء ترخانی کمر مخالفت آن بانی مبانی جهانبانی بر میان بسته انواع پریشانی دست داد و کلک بدیع مثال در تفصیل این اجمال و تبیین این احوال بر این منوال شروع مینماید که بایسنقر میرزا در ایام فرمانفرمائی امراء حصار و نوکران قدیمی پدر را بیشتر از دیگران منظور نظر عنایت و مرحمت میگردانید و نسبت با ترخانیان و سایر سمرقندیان بدستور ایشان رعایت و مکرمت بتقدیم نمیرسانید و این معنی بر ضمایر امراء ترخانی گران آمد و والی بخارا درویش محمد ترخان که بمزید جاه و جلال از اقران و امثال امتیاز و استثنا داشت خاطر بر سلطنت سلطان علی میرزا قرار داد و آنحضرت را از قرشی بسمرقند طلبیده بباغ نو که موضع جلوس بایسنقر میرزا بود برده ملازمان آستان بایسنقری را متفرق ساخت و هر دو شاه زاده را بارک سمرقند در آورد و مکنون ضمیر غدر پذیرش آنکه چون خورشید عالم تاب بنهانخانهٔ مغرب شتابد و لباس نورانی روز بکسوت ظلمانی شب تبدیل یابد میرزا بایسنقر را در کوک سرا مقید سازد و میرزا سلطان علی را بر سریر سرافرازی نشاند و لوای اقتدار برافرازد و بایسنقر میرزا از حقیقت حال اطلاع یافته ببهانهٔ تجدید وضو از مجلس برخواست و در بیت خانه که در شرقی شمالی بستان سرا بود در آمد بحسب اتفاق آنخانه دری داشت بطرف بیرون که آنرا تیغه کشیده بودند و بایسنقر میرزا آن تیغه را انداخته با محمد علی قوچین و حسن شربت دار که در خدمتش بودند طریق فرار پیش گرفت و بکنار خندق رفته و از خندق جسته بخانهٔ حضرت هدایت انتما خواجه کا که در خواجه کفشگیر بود رفت و همان لحظه جمعی از ترخانیان که بر در آنخانه ایستاده بودند فرار میرزا بایسنقر را دانسته بروزنهٔ بکر نهایت اجتماعی متوجه عتبهٔ کعبه مرتبه خواجه کا گشتند و شاه زاده را طلبیدند خدام ذوی الاحترام آنخواجهٔ عالی مقام با آمدن میرزا بایسنقر بانجا معترف نگردیدند و ترخانیان ادب نگاه داشته نومید مراجعت نمودند و میرزا سلطان علی را بر تخت شاهی نشاندند و در مشیئت آن مهم متحیر و متفکر بودند بعد از دو سه روز عالیجاه هدایت پناه افتخار الاکابر و الاعاظم خواجه ابو المکارم که همه کس تعظیم و حرمت آنجناب بجای می آوردند و آنجناب را از اولاد صاحب هدایه میشمردند با عمدة الاعیان و الاشراف ماوراء النهر بود و منصب شیخ الاسلامی آن مملکت تعلق بآن خاندان عالیشان میداشت بموافقت امیر احمد حاجی و بعضی دیگر از شجعان سپاهی و جمعی کثیر از سالکان مسالک دولتخواهی جهت مخالفت میرزا سلطان علی و ترخانیان بجانب قلعه توجه نمودند

نمودند و اکثر عوام سمرقند هجوم کرده میرزا بایسنقر را از خانهٔ خواجه کا بیرون آورده در مخالفت اهل خلاف موافق بودند بنابران ترخانیان از محافظت قلعه عاجز گشته محمد مزید ترخان از راه دروازهٔ چهار راهه متوجه بخارا شد و سلطان علی میرزا و درویش محمد ترخان اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشتند و در وقتی که بایسنقر میرزا خانهٔ امیر احمد حاجی را بفر وجود فایض الجود زیب و زینت بخشیده بود درویش محمد ترخان را پیش آوردند غرق خجالت بر جبینش نشسته و از غایت دهشت لب از گفت و گوی فرو بسته میرزا بایسنقر از وی یکدو سخن پرسید و جواب مطابق صواب نشنید آنگاه فرمان واجب الاذعان بقتلش نافذ گشت و همان ساعت دست سیاست بساط حیاتش درنوشت و چون نوبت بتادیب سلطان علی میرزا رسید حکم شد که جهان بین شاه زاده را میل کشند فرمان بران آنحضرت را از کوکه سرا بیرون آورده شخصی که مباشر آن امر بود به اختیار یا بغیر اختیار بر وجهی میل اشتن بدیدهٔ آن قرة العین سلطنت در آورد که آسیبی بقوت باصرهٔ او نرسید و سلطان علی میرزا از اظهار آن حالت ساکت بود و در خانهٔ حضرت ولایت پناه خواجه قطب الدین یحیی منزل گزید و بعد از دو سه روز باستصواب آنجناب بصوب بخارا گریخت و بدین سبب میان مخادیم عظام زبدة الاولیا خواجه کا و خواجه یحیی رشتهٔ لوازم اخوت بگسیخت زیرا که خواجه کا در مقام انتظام مهام بایسنقر میرزا بود و خواجه یحیی سلطان علی میرزا تقویت و تربیت مینمود القصه بعد از رفتن سلطان علی میرزا ببلدهٔ بخارا بایسنقر میرزا لشکر بدان صوب کشید و میرزا سلطان علی سپاه بخارا و حدود آنرا فراهم آورده باتفاق امرای ترخانی متوجه میدان قتال گردید چون تلاقی فریقین روی نمود دست قضا ابواب خجالت و شین برگشود و سلطان علی میرزا بدین پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته بایسنقر میرزا بصوب سمرقند گریخت و امیر احمد با بسیاری از سمرقندیان گرفتار گردیدند و بخاریان اکثر گرفتاران را معروض تیغ سیاست گردانیدند بعد از آن سلطان علی میرزا کمند همت بلند بر کنگرهٔ تسخیر سمرقند افکنده از برای در توجه نمود و از جانب حصار سلطان مسعود میرزا نیز بهوس فتح آن بلدهٔ فاخره نهضت کرده در شهر سبز نزول فرمود و در شوال سال مذکور قصبهٔ اندجان کیفیت این وقایع بعرض حضرت پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر میرزا رسید آنحضرت نیز بداعیهٔ گرفتن دار الملک آبا و اجداد پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده مقرون بدولت و اقبال طی منازل نمود و حدود آن شهر میمنت بهر را مضرب سرادقات ابهت گردانید بر ضمیر هوشمندان سخندان پوشیده و پنهان نخواهد بود که مناسب چنانست که درین مقام خامهٔ عنبرین خام نخست از شمامهٔ مبادی احوال پادشاه ستوده خصال ظهیر الدین محمد بابر میرزا مشام جهانیان را معطر گرداند آنگاه تتمهٔ حالات اولاد میرزا سلطان محمود را بمسامع سخنوران وقایع رساند و من الله الاعانة والتوفیق **گفتار در بیان مجملی از نوادر حالات احوال پادشاه سعادتمند از وقت ولادت تا زمان نهضت بصوب بلدهٔ سمرقند** در ششم شهر محرم الحرام ۸۸۸ که اطراف مملکت فرغانه بیمن معدلت پادشاه فرزانه عمر شیخ گورکان غیرت فزای ریاض رضوان بود دری نوربخش در عقد سلطنت و نامداری افزود و دری خورشید درخشنده از افق خلافت و کامگاری طلوع نمود بلکه آفتابی از سپهر صاحبقرانی بر وجنات احوال طبقات انسانی تافت که دیدهٔ امید صاعدان مصاعد کشورستانی را روشن ساخت و کامیابی از کتم عدم ببستان وجود قدم نهاد که سایهٔ لطف و کرم بر مفارق طوایف بنی آدم انداخت نظم بفیض کردگار لایزالی دری افزود در عقد لآلی پدید آمد عجب فرخنده فالی جمالش آفتاب بیزوالی وجودش نوربخش چشم امید ظهورش بر حسب اقبال جاوید یعنی میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان را آنحضرت واهب العطایا از تعلق نگار خانم بنت یونس خان پسری کرامت فرمود که هم از اوایل ایام صبی انوار دولت و اقبال از جمال حالش میدرخشید و هم از مبادی اوان نشو و نما آثار شوکت و استقلال از جبین فرخنده فالش لایح می گردید ضیاء بشرهٔ مهر تنویرش مانند تاثیر صبح صادق خبر میداد که عنقریب آفتاب دولت و کشورستانی از مشرق امید این خلاصهٔ دودمان صاحبقرانی بر صفحات روزگار فرق انسانی خواهد تافت و صفای چهرهٔ خورشید تاثیرش بلسان لوامع ستارهٔ سحری مشعر بود باین معنی که بزودی شب ظلمانی مظلومان عالم از فروغ این نقاوهٔ اعیان خلافت و جهانبانی بروز بهجت و شادمانی تبدیل خواهد یافت نظم بلی هنگام صبح گیتی فروز بود مخبر از روشنائی روز شود ظاهر از نور اقبال مهر که سازد منور تمام سپهر و چون ببار تنسیم نسیم عنایت الهی غنچهٔ ریاض پادشاهی در گلشن امید میرزا عمر شیخ گورکان بشکفت و مبشر اقبال خبر بهجت اثر تولد آن سپهر عالی گهر را

درگوش جانش گفت در غایت مسرّت و سرور بتهیّهٔ اسباب جشن و سور فرمان فرمود و چند روز بساط نشاط مبسوط داشته اقداح بادهٔ خوشگوار از کف ساقیان لاله عذار تجرّع نمود و نام و لقب آن فرزند دلبند بر ظهیر الدین محمد بابر قرار گرفت و چند قابلهٔ زهره جبین جهت ارضاع مهد آن مولود سعادت قرین تعیین پذیرفت و شاهزاده در مهد عزّت و مهربانی و حجر عطوفت و کامرانی پرورش می‌یافت تا بمبادی سنّ رشد و تمیز رسید اتکا بابایت حفظه اندجان منصوب گشته بدان سرزمین خرامید و چند سال در اندجان اوقات سعادت نشان آن شاهزادهٔ عالیشان در عین خرّمی و شادمانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی گذران بود در وقتی که دوازده مرحله از مراحل زندگانی طی نمود خبر حادثهٔ شاملهٔ مصیبت کاملهٔ میرزا عمر شیخ را استماع فرمود آنگاه امرا و ارکان دولت و اکابر و اعیان ولایت آنحضرت را بپادشاهی برداشتند و سر عبودیّت بر خط فرمان واجب الاذعانش نهاده اعلام خدمتکاری برافراشتند و بنابرآنکه در آن ایام که سابقاً مسطور گشت سلطان محمود خان و سلطان احمد میرزا متوجه تسخیر مملکت فرغانه بودند اعلام خلاف و نزاع ارتفاع داده در فتح قلاع آن بقاع بقدر مقدور سعی و اهتمام می‌نمودند امیر شیرم طغائی آن دری اوج کشورکشائی را سوار ساخته قصد کرد که آنحضرت را بدامنهٔ جبال اوزکند برد تا اگر حکام و ولایات طریق بیوفائی مسلوک داشته شعار هواداری میرزا سلطان احمد ظاهر سازند و رقم نسیان بر حقوق تربیت میرزا عمر شیخ گورکان کشیده لوای مخالفت برافرازند حضرت پادشاهی در پناه جبال حمایت حضرت الهی از مضرّت سالکان مسالک تباهی محروس ماند و خواجه مولانا قاضی که نسبش از طرف پدر بشیخ برهان الدین قلیج می‌پیوندد و از جانب مادر بسلطان ایلک ماضی متصل میگردد و از سوابق ایام اکابر آن خاندان در اندجان شیخ الاسلام بوده‌اند و اشراف و اعیان در فیصل قضایا بدیشان رجوع کرده بسرانجام مهام فرق انام قیام می‌نموده‌اند از داعیهٔ امیر شیرم وقوف یافته خواجه محمد درزی که اتالیق عنایت عمر شیخ میرزا بود و خلعت کسوت تربیت او پرداخته بود بملازمت حضرت پادشاهی و امیر شیرم طغائی فرستاد و از امضای آن عزیمت منع نمود و بسخن خواجه مولانا بسمع رضا اصغا یافته موکب عالی از عیدگاه مراجعت فرمود و حصار اندجان از یمن قدوم آن پادشاه عالیشان رشک ریاض جنان شده امرا و اعیان بضبط برج و باره و استحکام فصیل و دروازه پرداختند و مقارن آن حال حسن یعقوب و امیر قاسم قوچین و بعضی دیگر از امرا که برسم ایلغار بجانب مرغینان رفته بودند باندجان باز آمده در دولتخواهی حضرت پادشاهی کمال اخلاص ظاهر ساختند و سلطان احمد میرزا بعد از تسخیر اوراتیپه و خجند و مرغینان بچهار فرسخی اندجان شتافت و خیام اقامت برافراخت و در مقام محاربه ثابت قدم بوده علم منازعت مرتفع ساخت در آن اثنا پادشاه سعادت انتما یکی از ارباب ولایت اندجان را که موسوم و ملقّب به درویش گاو بود بسبب سخن مخالفت آمیز که از وی سر بر زد بقتل فرمود و این سیاست موجب توهّم سایر اندجانیان گشته تمامی خواص و عوام آن بلده خواطر بر محافظت شهر و قلعه قرار دادند آنگاه پادشاه عالیجاه خواجه مولانا قاضی و اوزون حسن خواجه را برسم رسالت نزد میرزا سلطان احمد فرستاد و در رعایت طریقهٔ ادب نموده پیغام داد که چون بغایت ظاهر است که آنحضرت سمرقند را گذاشته در اندجان اقامت نخواهند فرمود لایق دولت چنان می‌نماید که حکومت این ولایت را باینجانب تفویض فرمایند و بستهٔ دروب نفاق و مخالفت اشارت نموده ابواب وفاق و رافت برگشایند تا این مخلص که نواب کامیاب را بمثابهٔ فرزند است مدّت العمر بر شارع مستقیم نوکری و اطاعت بوده پیرامن خلاف و نزاع نگردد سلطان احمد میرزا که جبلّت پاک جبلّتش بصفت مروّت و انسانیت مفطور بود از استماع این پیغام متأثّر گشت و خیال صلح فرمود اما میسر نگردید و در جواب سخنان سنجیدهٔ ایلچیان کلمات پریشان بر زبان آورد و کوچ کرده در نزدیکی شهر منزل گزید در آن اثنا بمحض مشیّت ایزد سبحانه و تعالی صورتی چند روی نمود که وقوع آن مستلزم قوّت دولت پادشاهی و متوجب ضعف طالع میرزا سلطان احمد بود اوّل آنکه در زمانیکه سپاه سمرقند در حینی که از سر پل آب که نزدیک باندجان واقعست میگذشتند بواسطهٔ ازدحام خواص و عوام اسپ و شتر بسیار در سر آب افتاده روی بچراگاه عدم آورد دوم دیگر آنکه همدر آن ایام در معسکر سمرقندیان وبا در اسپ وقوع یافته طویله طویله بارگیر لشکریان سقط شده سیوم دیگر آنکه یوماً فیوماً اخلاص و یکجهتی مردم اندجان از خرد و کلان نسبت بحضرت پادشاهی پیشتر از پیشتر میگشت و هر کس از ایشان اندک جرأتی داشت پای در میدان محاربه و مدافعهٔ سمرقندیان نهاده از سر جان در میگذشت بنابران سلطان احمد میرزا اطلاع

طالب مصالحه گشت و درویش محمد ترخان را که خال حسام حالش بود از یک فرسخی اندجان جهت تمشیت آن مهم نامزد فرمود و امیر درویش محمد بعید
گاه شتافت وحضرت پادشاهی حسن یعقوب را بملاقات او امر نمود وآن دو امیر در موضع مذکور یکدیگر را دیده سخنی چند در باب موافقت عم
بزرگوار و برادرزاده عالیمقدار مذکور گردیده هر یک بجای خود مراجعت کردند و بعد از آن سلطان احمد میرزا بصوب سمرقند بازگشت
چنانچه نوشته شد در اثناء راه بسبب حلول اجل طبیعی درگذشت اما سلطان محمود خان که از طرف دیگر متوجه تسخیر فرغانه بود بجانب اخسی شتافته
خیال محاصره نمود و در آنوقت جهانگیر میرزا در قلعهٔ اخسی تشریف داشت و امرا علی درویش و میرزا قلی کوکلتاش و محمد باقر و شیخ عبدالله ایشک آقا
و ویس لاغری و میر غیاث طغائی در ملازمت آن دری برج فرمان فرمائی بودند و بعد از وصول سلطان محمود خان بدان نزدیکی سیلاب رعب
و هراس اساس ثبات امرا و نوئینان را اندراس داده از اخسی بکاسان که اولکاء ویس لاغری بود رفتند و در آن زمان سلطان ناصر میرزا
بمناسبت آنکه ویس اتکه او بود در آن حصار روزگار میگذرانید و خان از این معنی خبر یافته بدان جانب شتافت و جماعت مذکوره باظهار اطاعت
مبادرت نموده کاسان را بنواب کامیاب درگاه خان سپردند و میر غیاث طغائی حلقهٔ ملازمت آن آستان در گوش کشیده ویس لاغری
در خدمت سلطان ناصر میرزا باردوی سلطان احمد میرزا رفت و آنحضرت محمد مزید ترخان را بمحافظت شاهزاده امر نمود و سلطان محمود
خان بعد از تسخیر کاسان بظاهر اخسی خرامیده چند نوبت باشتعال نیران محاربت اشتغال نمود اما کارش از پیش نرفت و بنابر عارضهٔ که بدست
داد از راه ولایت خویش پیش گرفت و مقارن آنحال ابابکر کاشغری که داعیهٔ سروری داشت و سر بر خط هیچ صاحب قسری فرو نمی آورد
و در کاشغر و ختن حکومت میکرد لشکر بحدود اوزگند کشید و فتنه طرح انداخته بتعذیب عباد و تخریب بلاد مشغول گردید و خواجه قاضی و
اکثر امرا بدفع او مامور گشته ابابکر دانست که مرد میدان ایشان نیست و خواجه قاضی را واسطه گردانیده بانواع سخنان فریبنده امیران
سپاه را بمصالحه راضی ساخت و رایت مراجعت بصوب کاشغر برافراخت و چون خاطر عاطر پادشاهی از امثال این امور فراغت یافت
متوجه تنسیق مهمات فرغانه گشته حکومت اندجان و منصب سرانجام مهام ملکی و مالی را بحسن یعقوب داد و زمام ایالت ولایت اوش را
در قبضهٔ اقتدار امیر قاسم قوچین نهاده بامارت اخسی و مرغینان اوزون حسن و علی دوست طغائی متعین شدند و برین قیاس سایر امرا
و اینچکیان بمناصب مناسب مفتخر و مباهی گشتند در خلال این احوال سلطان محمود میرزا که پس از فوت برادر بدار الملک سمرقند آمده بود
دختر سلطان احمد میرزا آق بیگم را در سلک ازدواج سلطان مسعود میرزا کشیده بمصحوب عبدالقدوس مرجی و اتا ساچیق بنظر پادشاه عالی
گوهر فرستاد و سخنان عطوفت آمیز مودت انگیز پیغام داد و چون میان او و حسن یعقوب قرابتی واقع بود عبدالقدوس خفیه حسن یعقوب را بلطف
و عنایت سلطان محمود میرزا امیدوار گردانید و از جادهٔ دولتخواهی حضرت پادشاهی در گذرانید و پس از مراجعت عبدالقدوس
پنج شش ماه حسن اطوار مستحسن تغییر داده باظهار شعار کفران نعمت مبادرت نمود و قصد کرد که میرزا جهانگیر را بسلطنت موسوم ساخته نواب
کامیاب پادشاهی را از اندجان بهر طرف که خواهد روانه گرداند بنابران خواجه قاضی و امیر قاسم قوچین و علی دوست طغائی و اوزون
حسن و بعضی دیگر از مخلصان پادشاه من باصواب آیین دولت بیگم که جدهٔ آنحضرت است خواطر بران قرار دادند که حسن یعقوب را بی اختیار
ساخته بهر وجه که ممکن باشد در دفع شر او کوشند آنگاه در ملازمت پادشاه عالیجاه متوجه ارک که مسکن حسن بود گشتند و حسن در آنوقت بصحرا
رفته بجانور پرانیدن اشتغال داشت از کیفیت حادثه خبر یافته بصوب سمرقند روانه شد و چون بکبند با دام رسید بخیال فاسد و اندیشهٔ ناصواب
عنان عزیمت بطرف اخسی انعطاف داد و حضرت پادشاه از مراجعت او آگاه شده بعضی از امرا با فوجی از عساکر مظفر لوا متوجه استیصال او
گشتند و زمرهٔ از ایشان برسم منغلای پیشتر روان شدند و حسن بر توجه مقدمهٔ سپاه صف شکن وقوف یافته نیم شبی بر سر ایشان تاخت و نوکران
او آغاز شبه کرده تیری یکی از ایشان بر مقتل حسن خورد و بجزای اعمال سیئهٔ خود گرفتار گشته از آن زخم جان نبرد و مقارن وقایع مذکوره
ابراهیم سارو که از قوم منکلیغ بود و از عمر شیخ میرزا تربیت یافته بواسطهٔ صدور جرمیه مردود شده بود بقلعهٔ اشیره در آمده خطبه بنام بایسنغر میرزا
خواند و حضرت پادشاهی برین معنی اطلاع یافته در ماه شعبان سال مذکور موکب منصور بجانب اشیره شتافت و ابراهیم سارو باستحکام برج

به باره پرداخته عساکر ظفر مآثر بامر محاصره و محاربه قیام نمودند و دست باستعمال آلت قتال بردند ابواب کشش و کوشش بر روی روزگار محصوران
گشودند چون مدت چهل روز حال برین منوال بگذشت آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال ابراهیم سارو ظاهر گشت لاجرم خواجه قاضی را شفیع جرایم
خود ساخته امان طلبید و پادشاه گناه او را عفو کرده ابراهیم شمشیر بگردن و کفن اندر دست از قلعه بیرون خرامید آنگاه اعلام ظفر پناه
بجانب خجند نهضت نمود و امیر معز الدین عبد الوهاب شغاول که در آن حصار متمکن بود بعد از قرب وصول موکب پادشاهی بلوازم استقبال
استعجال کرده مراسم اخلاص بجای آورد و غاشیهٔ اطاعت بر دوش افکنده مقالید شهر و حصار به نواب پادشاه کامکار سپرد آنگاه پادشاه
اسلام پناه استماع نمود که سلطان محمود خان شاهرخیه را از نزول همایون مشرف ساخته و خاطر عاطر جهة دفع کدورات سابقه مایل به
ملاقات خال بزرگوار گشته بشاهرخیه رفت و خان از قرب وصول آن قرة العین خواقین عالیشان خرم و شادمان شد و چون پادشاه بارگاه
در آمد لوازم تعظیم و تبجیل مرعی داشته برخواست و آنحضرت نیز رعایت مراسم ادب نموده زانو زد آنگاه خان عالیجاه پادشاه اسلام
پناه را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده از دقایق اشفاق و خاطر جوئی دقیقهٔ نامرعی نگذاشت و پادشاه حمیده خصال دو سه روز در صحبت
خال فرحناک و خوشحال بسر برد و پس از آن بصوب سمرقند دولت رایت عزیمت برافراشت و هم درین سال آن درج خلافت و استقلال با جوقی
از ابطال رجال متوجه تسخیر اوراتیپه گشت چنانچه از سیاق حکایات سابقه بوضوح می پیوندد و اوراتیپه سالها داخل حوزهٔ دیوان میرزا عمر شیخ گورکان
بوده در فترات مذکوره بتصرف گماشتگان بایسنقر میرزا در آمده سلطان علی میرزا در آنجا حکومت نمود و چون سلطان علی میرزا از توجه لوای کشور
گشای پادشاهی خبر یافت ملک الشیخ ذو النون را بمحافظت قلعه مأمور ساخته بنفس نفیس بجانب کوهستان مسخا شتافت و پادشاه سعادتمند
بعد از قطع منازل از خجند گذشته و از گریختن سلطان علی میرزا واقف گشته مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علی خلیفه و میر عثمان را
برسم رسالت نزد شیخ ذو النون فرستاد و شیخ بنا بر اقتضای بخت نگون و طالع واژون امیر خلیفه را گرفته قصد انهدام اساس حیات بجا
نمود و آن امیر ستوده خصال بعنایت حضرت ملک متعال مجال فرار یافته بعد از دو سه روز پیاده خود را بموکب ظفر آثار رسانید و چون در
ظاهر اوراتیپه بارگاه کعبه مرتبه منصوب گشت و معلوم شد که در آن حدود غله نایاب است امرا و ارکان دولت صلاح در مراجعت دانستند
و حضرت پادشاهی باستصواب سالکان طریق دولتخواهی عمل نموده عنان یکران بصوب اندجان معطوف گردانید و هم در آن اوان سلطان محمود
خان لشکر فراوان باوراتیپه فرستاده شیخ ذو النون بگریخت و اوراتیپه بتصرف ملازمان خان در آمد حکومت آن ناحیه تعلق به محمد حسین گورکان گرفت
و از آن تاریخ تا شهور سنه ثمان و تسعمائه ایام سرداری او در اوراتیپه سمت امتداد پذیرفت و در سنه ۹۰۱ حمزه سلطان و پسرش مماق سلطان
و مهدی سلطان و محمد دوغلات که در وقت وصول سلطان حسین میرزا بولایت حصار از سلطان مسعود میرزا جدا گشته بودند در ماه مبارک
رمضان در قصبهٔ اندجان بآستان اقبال آشیان پادشاه جهانبان رسیدند و آنحضرت به تعظیم سلاطین قیام نموده از توشک پایین آمده
لوازم ضیافت و مهمان نوازی بجای آورد و در شوال همین سال خبر مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا و محاصره کردن سلطان مسعود میرزا
و سلطان علی میرزا دار السلطنه سمرقند را باندجان رسید و پادشاه عالیجاه نیز بداعیهٔ تسخیر آن خطه لوای نصرت عطیه برافراخت و بعد از
وصول بنواحی دار الملک آبا و اجداد سپاه شجاعت نهاد در المحاصره و محاربه مأمور ساخت و سه چهار ماه از سه طرف آن درّ درج
شرف در تضییق سمرقندیان میکوشیدند و ایشان نیز در محافظت شهر بقدر مقدور اهتمام نموده در مدافعهٔ مدعیان نهایت مردانگی بظهور
میرسانیدند در آن اثنا عالیجناب هدایت انتما خواجه یحیی از نزد سلطان علی میرزا بخدمت پادشاه مظفر لوا شتافته در باب اتفاق و اتحاد
سخنان معروض داشت و آن کلمات مشفقانه بسمع قبول یافته موکب عالی پادشاه بنا بر التماس جناب ارشاد پناهی از ظاهر سمرقند بجانب
سغد دو سه فرسخ پایانتر رفته نزول اجلال فرمود و از آنطرف میرزا سلطان علی نیز بدان نواحی آمد و سپاه را در موضعی مناسب بکنار
آب کوهک فرود آورد و با چهار پنج نفر از خواص عزم ملاقات پادشاه کرد و آنحضرت با چهار پنج کس از اصحاب اختصاص از آب کوهک
گذشته بر بالای اسپ بین الجانبین صورت تلاقی روی نمود و در باب تدبیر و تسخیر ملک خراسان در میان آمده چنان مقرر شد که آن زمستان

برکت از آن دو شاهزادهٔ عالیشان بمقرّ عز خود روند و در اول فصل بهار که موسم نشو و نمای ریاحین و ازهار است بار دیگر متوجه سمرقند شوند آنگاه پادشاه اسلام پناه
روی بصوب اندجان آورد و سلطانعلی میرزا به بخارا رفت و آنجا قشلاق کرد و میرزا سلطان مسعود که بملاقات دختر امیر شیخ عبدالله برلاس مشغوف بود او را
در حبالهٔ نکاح کشیده بجانب حصار مراجعت فرمود و چون ماهچهٔ علم کشورگشای پادشاه بمنزل کسای رسید مهدی سلطان از اردوی نصرت نشان گریخته
بسمرقند رفت و حمزه سلطان اجازت طلبیده راه همان بلده پیش گرفت و بعد از چند ماه که آن دو سلطان مشمول عاطفت و مکرمت میرزا بایسنقر بودند
از آنحضرت نیز روی گردان شده التجا بسایهٔ لوای محمد خان شیبانی نمودند **ذکر توجه رایات سپهر کشورستانی بجانب سمرقند نوبت**
ثانی و در آمدن آن بلده بحیز تسخیر حضرت پادشاه سلیمان مکانی در اول فصل بهار که خسرو ممالک علوی از طول مکث در برج
شتوی ملول گشته بجانب بیت الشرف خویش نهضت کرد و در تضییق محصوران حصار فیروزه کار کوشیده شرایط گیتی ستانی بجای آورد سلطانعلی میرزا
از بلدهٔ فاخرهٔ بخارا لواء نصرت انتما بصوب سمرقند برافراخت و طی منازل و مراحل نموده موضع خواجه کاردزن را معسکر ساخت میرزا بایسنقر نیز
با لشکری از اهل ستیز از شهر بیرون خرامیده و سر پل را لشکرگاه کرده در برابر برادر قبهٔ بارگاه مرتفع گردانید و حضرت پادشاه اسلام پناه نیز در ماه
مبارک رمضان از بلدهٔ اندجان بدان صوب روان گشت و با سپاهی پردل طی منازل و مراحل کرده در یاز یلاق قبهٔ بارگاه سپهر آثار از ایوان کیوان
درگذشت در آن مقام بیرون آمدن بایسنقر میرزا از سمرقند و نشستن در برابر برادر بدرود عرض رسید و تولون خواجه مغول را با قرب سیصد نفر از مردم
قزاق دلاور پیشتر روان گردانید و پس از شیوع خبر قرب وصول موکب پادشاهی تزلزل باساس ثبات و قرار بایسنقر میرزا راه یافت و ویران
شده بصوب سمرقند شتافت و تولون خواجه با متابعان در شب بکنار کاه بمعسکر آنحضرت رسیده بسیاری از سمرقندیان را بزخم سهام مرگ
انجام مجروح و بیروح ساختند و غنیمت فراوان گرفته سالماً غانماً لواء مراجعت برافراختند و حضرت پادشاهی آن سالکان طریق دولتخواهی را
بنوازش و انعام مفتخر و مباهی گردانیده روی بصوب مقصد آورد و کامران و سرافراز بشیراز رسید و قصد تسخیر قلعهٔ آن قصبه کرد و در آن وقت شیراز اوکاء
قاسم دولدی بود و یکی از نوکران او بمحافظت حصار آن دیار قیام مینمود در روز آخر ماه مذکور ماهچهٔ لوای فلکسای پرتو وصول بحوالی شیراز انداخت و گماشتهٔ
قاسم دولدی از محافظت قلعه عاجز گشته شعار عبودیت پادشاه صافی طویت ظاهر ساخت و مقالید حصار بنواب درگاه سپهر اقتدار سپرده امان
طلبید و لطف پادشاهانه شامل حال او گشته کوتوالی شیراز برسم ساربوی مفوض گردید و پادشاه صاحب تائید روز دیگر بادای نماز عید و سایر واجبات
و سنن آن روز سعید قیام نموده آنگاه بنواحی سمرقند رفت و در قوروق ربیا نزول اجلال فرمود و در آن روز قاسم دولدی و ویس لاغری و حسن نبیرهٔ سلطان
محمد سیغل و سلطان محمد ویس با قرب چهار صد کس از جانب سمرقند آمده بموکب پادشاهی پیوستند سخن ایشان آنکه در وقتیکه بایسنقر میرزا از سر پل کوچ کرده
روی بشهر آورد ما بدولتخواهی حضرت پادشاهی از او جدا شده بدینجانب آمده ایم و بعد از یکدو روز بوضوح پیوست که اکثر جماعت دعوی مخالفت
شیراز از بایسنقر میرزا اجازت طلبیده بدان صوب شتافته اند و چون استماع نموده اند که قلعه بحیز تسخیر پادشاه کشورگیر در آمده بقدم اضطرار سلوک
طریق ملازمت اختیار کرده اند القصه پادشاه آفاق از منزل زیابقرا بولاق خرامید و بعد از یکدو روز از آن جا کوچ کرد و از آب اهواری
بگذشت بام مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردید در آن روز جمعی از اهل تهور در سر خیابان بغوجی از لشکریان میرزا بایسنقر بر خورده اسب
جلادت در میدان مبارزت تاختند و بباد حملهٔ آتش قتال التهاب داده از خون یکدیگر خاک معرکه را گل ساختند در آن اثنا تیری جان گزا
بگردن خواجکی مولانا صدر که برادر کلانتر خواجه کلان بیک بود رسید چنانچه همان ساعت از پای در آمده متوجه ریاض جنت گردید و او مدتی
بطلب علم پرداخته از فن لغت و استیفا صاحب وقوف بود و مکاتیب را نیکو انشا میکرد و بدلی مهرداری عمر شیخ میرزا مینمود اما سلطانعلی
میرزا که در منزل خواجه کاردزن منزل گزیده قصد دشمن داشت یکدو نوبت با فوجی از دلیران میدان محاربت نزدیک سمرقند شتافت و
میان آنحضرت و بهادرانی که از شهر بیرون آمده بودند نایرهٔ مقابله و مقاتله التهاب یافت لیکن چنانچه میباید مهمی از پیش نرفت و سلطانعلی
میرزا از طول مکث در ظاهر آن بلدهٔ فردوس مآثر ملول گشته راه بخارا پیش گرفت و حضرت پادشاهی روزی چند در یام بود و بمحاصرهٔ سمرقند پرداخت
و پس از آن از آن منزل کوچ کرده یورت خان را که از آنجا تا شهر بحسب تخمین یک فرسخ مسافتست مضرب سرادقات عزت ساخت

و قرب پنجاه روز در آن موضع توقف اتفاق افتاد و در آن ایام چندین نوبت میان دلیران لشکر بابری و شجاعان سپاه بایسنغری محاربه دست داد
و در بعضی از آن معارک امیر ابراهیم سکچیک و ابو القاسم کوه بر و امیر شاه قوچین غایت شجاعت و بهادری ظاهر ساختند و جمعی از اهل سمرقند را مجروح و
مجروح گردانیده لوای تفوق برافراختند و روزی که در سر خیابان در میدان مردان جولان می‌نمودند زخمی بروی امیر ابراهیم سکچیک رسید و بدان
جهت با ابراهیم جابوق مشهور گردید و از منزل مذکور پادشاه مؤید منصور نهانی قاصدی نزد بعضی از سمرقندیان فرستاد و ایشان را با طاعت و انقیاد دعوت
کرده عنان عنایت آمیز بهم داد و آن جماعت بقبول آن کلمات زبان گشاده گفتند که باید موکب پادشاهی در شب از جانب غار عاشقان متوجه
شهر گردد تا کمر خدمت بر میان جان بسته آنچه مقصود است بحصول پیوندد بنابران شبی پادشاه کامران پای مبارک در رکاب آورده بپل مغاک شتافت
و چند پیاده و سوار جلادت آثار را پیشتر فرستاد و مردم شهر ازین معنی وقوف یافته بیکبار فوجی از لشکریان جرار بپای ممانعت پیش آمدند
و حاجی پیاده را که مدتی مدید در خدمت پادشاه صاحب تایید اوقات گذرانیده بود و محمود پیاده را گرفته معروض تیغ تیز گردانیدند لاجرم
پادشاه خجسته شیم بمعسکر ظفر اثر بازگشت و در آن اوان که یورت خان از فروغ ماهچهٔ رایات نصرت نشان روشن‌تر از مرغزار جنان بود تمام مردم
قلاع و بقاع اخذ و قاصدان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمودند و پیشکشهای لایق ارسال داشته ابواب امن
و امان بر روی روزگار خود گشودند و همچنین از محترفه و پیشه‌وران و سوداگران سمرقند خلق بسیار باردوی نصرت شعار آمدند و اردو بازار بشهر معمور و
آبادان شد که حکم مصر جامع گرفت و در آن اثنا بسمع اشرف اعلی رسید که در دامن کوه شادوار قلعه‌ایست که آن را ازگنیت گویند و جمعی آن قلعه را
محکم کرده گردن بطوق عبودیت پادشاهی در نیاورده خدام درگاه سپهر احتشام متوجه تادیب آن جماعت گشته چون نواحی آن حصار مطلع ماهچهٔ بیرق
ظفر شعار شد متوطنان قلعه از در تضرع و نیازمندی در آمدند و خواجه قاضی را وسیله ساخته از جرایم گذشته مراسم اعتذار بجای آوردند و
عفو پادشاهانه شامل حال آن طایفه گشته رایت ظفر آیت بصوب سمرقند مراجعت نمود و در النگ قتله که در نواحی باغ میدان است نزول اجلال
واقع شد و در آن حین جمعی کثیر از مردم رعیت و سپاهی از شهر بیرون آمده تا پل محمد چپ که نزدیک بلشکرگاه پادشاه بود عنان بازکشیدند
و حال آنکه ملازمان موکب پادشاهی در آن زمان غافل بودند و مستعد استعمال آلت پیکار نگشته بودند لاجرم اندک شکستی روی نموده سمرقندیان
سلطان علی بابا قلی را اسیر گرفته بقلعه بردند روز دیگر پادشاه نموده سیر از آن منزل نهضت فرموده سر النگ قتله نزدیک آب کوهک محل
نصب خیام سپاه ظفر نزیک شد و سمرقندیان تصور نمودند که پادشاه وافر تهور بخیال مراجعت آن منزل را اختیار نموده بنابران مردم فراوان
از دروازه شیخ‌زاده بیرون آمده متوجه اردوی نصرت نشان شدند و تا پل محمد چپ رانده صف قتال بیاراستند و سپاه پادشاه نیز بمهمیز
سینه مرکب جلادت تیز ساخته بر مخالفان تاختند و در چشم سنان فتنه انگیز و سهام خون ریز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند گرد میدان نبرد
باوج فلک اثیر گردید و رخساره خورشید را تیره گردانید شعاع تیغ و شمشیر چشم بهادران جوشن ور را خیره ساخته معنی آیت یکاد سنا
برقه یذهب بالابصار بظهور رسانید و عاقبت شمایم فتح و نصرت دماغ جوانان موکب پادشاهی را معطر گردانید و لشکر سمرقند عنان
بصوب شهر تافتند و جمعی کثیر از ایشان اسیر کمند گردیده بقیه بلطایف الحیل نجات یافتند و از جمله گرفتاران یکی محمد مسکین ولد حافظ
دولدای و دیگری برادر خورد تر محمد قاسم نبیره حسین بیگ بود و ایضاً دیوانه جامه باف و کل قاشون که از جمله متعینان سمرقند و سرداران لوند
بودند در آن روز اسیر سرپنجه تقدیر شدند و بقصاص حاجی پیاده و محمود پیاده کشته گشتند و بعد ازین شکست دیگر لشکر سمرقند از بیم بدست
شهر بیرون نیامدند و لشکریان پادشاه دلیر شده تا کنار خندق میرفتند و غلامان و کنیزکان شهریان را اولجه می‌گرفتند و در آن اثنا آفتاب
عالم آرا از برج میزان تحویل کرد و هم ریف خریف آغاز دم سردی نموده دست بتاراج باغ و بستان برآورد پادشاه با امرا و سران
سپاه در باب یورت قشلاق لوازم مشورت بتقدیم رسانیده خاطر همگنان بر آن قرار یافت که آن زمستان در قلعه خواجه دیدار روزگار
گذرانند و در اوایل فصل بهار بار دیگر بسمرقند آمده شرایط قلعه‌گیری بظهور رسانند آنگاه کوچ کرده النگی که متصل قلعه مذکوره بود از یمن نزول
همایون غیرت سبزه‌زار گردون شد و فرمان واجب الاذعان بساختن قورو باباو کتهاهر در درون حصار نافذ گشت و فرمان بران حسب الفرمان عمل نموده پادشاه

پادشاه و امرا و سپاه بدان قلعه در آمدند و در همان روز که بانچه رایت عالم افروز از منزل مذکور به برج حصار خواجه دیدار انتقال نمود محمد خان
شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی که بنابر استدعاء بایسنقر میرزا از ترکستان ایلغار کرده بود بدان الکا رسید چون دانست که
حضرت پادشاه سلیمان مکانی بتوفیقات سبحانی همان روز بحصار در آمده اند متحیر و متأسف گردید و با آنکه در آن زمان در ملازمت پادشاه
جهانبان اندک مردی بودند تهیهٔ اسباب مصاف کرده میل خروج از قلعه فرمودند اما شیبانی خان را اقبال بمیدان قتال مصلحت ننمود و از آنجا
کوچ کرده بجانب سمرقند توجه فرمود و چون آنچه بایسنقر میرزا از خان مدعا داشت بحصول نپیوست کما ینبغی بحالش نپرداخت و شیبانی خان
نومید و حیران بصوب ترکستان علم نهضت برافراخت انگاه بایسنقر میرزا که مدت هفت ماه در مضیق جهات حصار تضییق بسیار اوقات گذرانیده
بود و از خان شیبانی ابواب کامرانی بر رویش نگشود با دویست سیصد کس از جنود متوجه ملاقات خسرو شاه گشت و چون در معبر ترمذ نزول نمود
سید حسین اکبر که نسبت بسلطان مسعود میرزا قرابت قریبه داشت و در آن ولایت رایت ایالت می افراشت بعزیمت دست برد روی بمیرزا آورده
میرزا بایسنقر آورد و در محلی که آنحضرت از آب گذشته بود و با اندک مردی در یورت مانده بدانجا رسید و طاهر محمد چهره میرزا بایسنقر را دستگیر
گردانید و لشکریان او اندک پرتلی گرفته مراجعت کردند و چون موکب عالی بایسنقری بنواحی قندز نزول اجلال نمود خسرو شاه مراسم استقبال و
لوازم نیاز و نثار بجای آورده بین الجانبین باحسن وجهی ملاقات روی نمود و بمدد او آن که بایسنقر میرزا مرکز دولت خالی گذاشت
پادشاه سعادت انتما از کیفیت حال وقوف یافته علم ظفر شیم بصوب سمرقند برافراشت اکابر و اهالی چون از قرب وصول موکب عالی
خبر یافتند فوج فوج علی التعاقب والتوالی باستقبال شتافتند و بعد از ادراک شرف بساطبوسی تحف لایقه و تبرکات رایقه پیشکش کرده
بانواع اصطناع و التفات پادشاهی مفتخر و مباهی شدند و آنحضرت در اواخر ربیع الآخر سنه ثلاث و تسعمائه دار الملک آبا و اجداد را از
فر طلعت همایون عزت افزای گلشن گردون گردانید و در بستان سرای قلعه نزول اجلال فرمود و تختگاه صاحبقران مغفرت پناه را از یمن
مقدم میمنت شیم بسان بستان ارم خضرت و نضارت بخشید و تمامی اشراف و اعیان را در ظلال مکرمت لایزال از تاب آفتاب حوادث
ایمن و مطمئن گردانید رعایای بیچاره را که پایمال فتن و دستخوش انواع محن بودند باشاعهٔ عدل و داد نوید داده سرپنجهٔ تعدی ظلمه و متغلبه را
از دامن عرض ایشان کوتاه ساخت و امرا و بابری را نیز بقدر مقدور رعایت کرده علم اقتدار هر که کارگذار برافراخت و مدت
صد روز بلدهٔ سمرقند از انعام عدل و احسان پادشاه سعادتمند فردوس مانند بود و بعد از آن بنابر اموریکه مذکور خواهد شد سمرقندیان
از آن دولت محروم گشته موکب نصرت نشان بصوب اندجان توجه نمود و چنانچه عنقریب کیفیت الحکایت بعرض خواهد رسید و خامهٔ شیرین مقال در باب تفصیل این مجمل
لوازم اهتمام بتقدیم خواهد رسانید **ذکر لشکر کشیدن میرزا بایسنقر و امیر خسرو شاه بجانب حصار شادمان و فرار سلطان محمود میرزا**
از غایت اضطرار بصوب خراسان چون میرزا بایسنقر روزی چند در قندز بسر برد امیر خسرو شاه با سپاه بادران عدد و جنود وافر عدد در ملازمت
آنحضرت روی بتسخیر حصار آورد و بعد از عبور بر آب آمویه و وصول بچغانیان قاصدان سخندان نزد سلطان مسعود میرزا فرستاده بزبان غدر و فریب پیغام داد
که لایق دولت چنان می نماید که آنحضرت از قلعه بیرون آمده بدینجانب تشریف آورند و باتفاق برادر خود فتح سمرقند را پیش نهاد همت بلند سازند مغرور آنکه پس از تسخیر آن خطه دلپذیر یکی
برادر در آن بلدهٔ فرخنده متمکن بود و دیگری در حصار علم ملافت برافرازد سلطان مسعود میرزا این سخنان را شنیده میان رد و قبول متردد بود و از مکر و فریب ... غافل گشته در مآل آن محال
تامل مینمود و در آن اثنا امرا و تکچیان آن شاهزادهٔ پشیمان که بواسطهٔ کمال اختیار و اعتبار امیر شیخ عبد الله برلاس آزرده خاطر بودند یکیک و دو دو بار دوی میرزا بایسنقر توجه
نمودند لاجرم آنحضرت با دراک فتح و ظفر واثق شده بمعاونت امیر خسرو شاه از چغانیان بطرف حصار ایلغار کرد و در وقت نقاره سحر
گرد آن قلعه فرو گرفته روی بمحاصره آورد و حال آنکه در آن شب سلطان مسعود میرزا در عمارتی که پدرش ساخته بود بدولت سرا موسوم
گردانیده تشریف داشت چون از حقیقت آن حال وقوف یافت با پدر حرم خویش امیر شیخ عبد الله فرار بر قرار اختیار کرده از گذر
اوباج بر آب آمویه گذشت چنانچه مذکور شد که در وقت محاربهٔ سلطان حسین میرزا با بدیع الزمان میرزا بالنگر نشین رسید و ملحوظ عین شفقت
گشت و خسرو شاه میرزا بایسنقر را در حصار بر مسند سلطنت نشانده ختلان را بسیرا در خود امیر ولی داد و بعد از چند روز بختلان ... باری ...

و در کتاب آورده نظر بهادر را برسم منغلای از پیش فرستاد چنانچه تفصیل این اجمال در محل خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **ذکر تزویج سلطان مسعود میرزا با بیکم سلطان بنت خاقان منصور و تمهید بساط نشاط و سور و جشن و سرور** چون خاقان منصور در النگ [illegible] فتح و ظفر گشت بدیع الزمان میرزا بجانب جبال غور گریخته بساط قتال و جدال در نوشت و حضرت خاقانی ادراک این سعادت را از یمن عقد و میرزا سلطان مسعود میرزا دانست و بر رعایت و ترتیب او پرداخت آن مقدار که توانست و در روز دوشنبه بیست و هفتم ماه شعبان مجلسی در غایت حشمت و عظمت آراسته شاه زاده را ببارگاه جهان پناه طلبید و باستخلاص ممالک موروثی خاطر خطیرش را تسلی داده بازدواج کریمه از دودمان شاهی امیدوار گردانید و قامت قابلیتش را بخلعت طلادوز زیب و زینت داد و بانعام اسپ و زر و ما یحتاج دیگر نقد مراد در آستین ملازمانش نهاد و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور بموجب فرمان واجب الاذعان خدیجه بیگی آغا و سایر محله نشینان تتق عصمت جهت یراق ازدواج سلطان مسعود میرزا با بیکم سلطان که صبیه صلبیه حضرت خاقانی بود و از شکم عالیه پاپا آغچه در وجود آمده بود از اردوی همایون بدار السلطنه هراة رفتند و در روز جمعه غره ذی القعده شاه زاده نیز بآن بلده فاخره رسید علیت مسندآرایان دولت خواستند مجلس عقد و نکاح آراستند و در روز یکشنبه سیوم همان ماه سادات و قضاة و اکابر و اشراف در باغ زاغان مجتمع گشته جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الملة والدین احمد التفتازانی در ساعتی که مانند نام شاه زاده مسعود بود اختر سعادت ازدواج سلطنت را با ناهید برج خلافت عقد بست و چند روز بساط سور و سرور و عیش و حضور انبساط یافته سلطان مسعود میرزا در عین نشاط و کامرانی با آن مخدره سراپرده خاقانی زفاف فرمود و از دست ساقیان گلعذار جامهای باده خوشگوار بجرعه کرده در متنزهات هراة عشرت نمود از شراب ناب گلزار طرب را آب داده غنچه دل شاه زاده بباغ بان میشکفت و مغنی خوش الحان صوت دلنواز بگوش ناهید نغمه ساز رسانیده بزبان حال میگفت **نظم** ساقی بنور باده برافروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما و سلطان مسعود میرزا چند گاه در ظلال دولت و اقبال خاقان ستوده خصال در غایت جاه و جلال بگذرانید بعد از آن یاد وطن مالوف کرده با فوجی از سپاه ظفر پناه عنان عزیمت بطرف ماوراء النهر منعطف گردانید چون بحدود قندز رسید امیر خسروشاه آغاز مکر و تزویر نموده رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد شاه زاده فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرده آنحضرت را بسلطنت مملکت موروث بشارت داد و میرزا سلطان مسعود بگفتار آن غدار مکار فریب یافته بقندز شتافت و او طریق کفران نعمت مسلوک داشته جهان بین آن قرة العین سلطنت را نشتر زد و با معدودی از ملازمان بجانب سمرقند گسیل فرمود تا در پناه دولت سلطان علی میرزا بسر برد اما سلطان مسعود میرزا بنابر اعتقادی که بکرم خاقان منصور داشت نوبت دیگر بخراسان تشریف آورده در بلده فاخره هراة اوقات میگذرانید تا وقتی که ابو الفتح محمد خان شیبانی ولایت خراسان را تسخیر کرد و چون آن خان گیتی ستان غیر از استیصال اولاد امیر تیمور گورکان مدعائی نداشت سلطان مسعود میرزا با بابا ماش میرزا که داماد میر حسن بود و پسر دو باماش و را شهید ساخته بیکم سلطان را بعقد خویش در آورد و اما خسروشاه همدران سال که دیده میرزا سلطان مسعود را بنیشتر بیوفائی از حلیه بینائی عاطل ساخت از غایت قساوت عنب قتل میرزا بایسنقر را که از وقت توجه میرزا سلطان مسعود بهراة تا آن غایت در حصار حکومت مینمود پیش نهاد همت گردانید و بلطایف الحیل آن شاه زاده بلند محل را بچنگ آورده در ماه محرم سنه خمس و تسعمائه بشهادت رسانید آنگاه از روی استقلال در ولایات قندز و ختلان و بدخشان و ترمذ و حصار شادمان بحکومت مشغول گشته مآل حالش در ضمن حکایات آینده بر زبان خامه خواهد گذشت انشاء الله تعالی و تقدس **ذکر مصالحه حضرت اعلی با سلطان بدیع الزمان میرزا** در آن اوان که بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیک از حدود قندهار بجانب النگ نشین ایلغار نموده امیر ذوالنون ارغون در ییلاق ولایت غور بود بنا بر آن بدیع الزمان میرزا از النگ نشین بطرف برسین شتافت و از آن جا عنان عزیمت بصوب معسکر امیر ذوالنون تافت و آنجناب شاه زاده را استقبال نموده بر صحت ذات خجسته صفات لوازم حمد پادشاه متعال بتقدیم رسانید و جهت تدارک آن اختلال باجتماع سپاه قندهار و زمین داور و غور و ساغر و تولک مسرعان باطراف و جوانب روان گردانید و باندک زمانی لشکر بسیار از ایل قشون و قبایل مردم

پیشین

هزاره و نکودری و قپچاق و غیر ذلک از قبل رایات میرزا بدیع الزمان و امیر ذو النون مجتمع گشتند و مستعد رزم و پیکار شده کمر خدمتکاری و جان سپاری بر میان جان بستند چون این خبر بعرض خاقان منصور رسید بخیال آنکه کرت دیگر ولد ارشد را گوشمالی دهد عازم هراة رود گردید اما هم در آن ایام جناب حقایق پناهی شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی از نزد بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون باردوی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداخت و خاقان منصور بصلح راضی شده عازم جوی شاه زاده را ایلیش نهاد و همت ساخت تبیین این مقال آنکه قبل از وقوع جنگ الکنگ نشین بروز جنید خاقان سعادتمند جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین مولانا احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی و سید غیاث الدین محمد صدر را بجانب گرمسیر فرستاده بود تا میرزا بدیع الزمان را نصیحت نموده از باد مخالفت بجادهٔ موافقت آورند و ایشان چون بحدود فراه رسیدند شنیدند که بدیع الزمان به سبیل المغالبه لشکر بسر پدر بزرگوار کشیده است بنا بر آن شیخ الاسلام عنان مراجعت بدار السلطنه هراة انعطاف داد و آقا شیخ جلال الدین ابو سعید و سید غیاث الدین نزد امیر ذو النون بغور رفتند و هنوز آنجا تشریف داشتند که بدیع الزمان میرزا در الکنگ نشین شکست یافته با امیر ذو النون پیوست و شیخ ابو سعید در باب تمهید بساط مصالحه با شاه زاده گفت و شنود نمود آنجناب جواب داد که اگر حضرت خاقانی در مقام عطوفت و مهربانی در آمده از ممالک محروسه مقداری عنایت فرمایند که معیشت جمعی که ملازم رکاب سعادت انتساب‌اند بسهولت بگذرد من بعد طریق طاعت و فرمانبرداری مسلوک داشته غاشیهٔ عبودیت و خدمتکاری بر دوش خواهم گرفت و الا فلا شیخ اجازت یافته و در چهارشنبه ستیم ذی القعده که هنوز خاقان ظفر قرین در الکنگ نشین بود ببارگاه حشمت آیین رسید و سخنان میرزا بدیع الزمان را بشرف عرض رسانید و جهة تأکید اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب امیر شیخ علی طغائی که در آن وقت در ملازمت شده سده مرتبت بود بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا توجه نمود و در اوایل ذی الحجه جناب هدایت پناهی و خدمت امارت دستگاهی باز آمده عرضه داشتند که میرزا بدیع الزمان طمع میدارد که حکومت ولایت بلخ بدستور سابق تعلق بوی گیرد تا دیگر پیرامن مخالفت نگردد آنحضرت این ملتمس را بسمع قبول نشنود و از الکنگ نشین کوچ نموده بجانب هراة روی نهضت فرمود و چون خبر بدار السلطنه هراة رسید که حضرت خاقانی بعزم رزم بدیع الزمان میرزا بهراة رو نشتافت و از آنجا عنان نکران بطرف ولایت غور خواهد یافت مقرب حضرت سلطانی کلمه کریمه الصلح خیر مطمح نظر فرخنده اثر گردانیده در روز سه شنبه دهم محرم الحرام سنه اربع و تسعمائه بنیت تمشیت امر مصالحه عازم اردوی کیهان پوی گشت و روز چهارشنبه در نواحی چشمهٔ گویان بشرف ملازمت خاقان عالیشان مشرف شده آن حضرت را باسترضاء بدیع الزمان میرزا ترغیب فرمود و چون این سخن منبعث از کمال اخلاص و دولتخواهی بود بسمع قبول حضرت پادشاهی راه یافت و حکم همایون صادر شد که منشیان آستان خلافت آشیان نشان ایالت ولایت فراه و سیستان را بنام میرزا بدیع الزمان در قلم آورند و چون این حکم همایون بمهر برکت موشح گشت خاقان منصور میر شیخعلی را اجازت داد که منشور فایض السرور را نزد بدیع الزمان میرزا برده بدستور سابق در خدمت شاه زاده باشد و چنان سازد که آنحضرت بحکومت ولایت سیستان راضی گشته از مقام مخالفت و منازعت درگذرد آنگاه علم نصرت شیم در روز جمعه سیزدهم محرم بجانب مستقر سریر سلطنت در حرکت آمد و روز دوشنبه شانزدهم پرتو وصول بر باغ جهان آرا انداخته انوار معدلت روز افزون اطراف دار السلطنه هراة را روشن ساخت و در خلال احوال گذشته امیر نظام الدین درویشعلی که بعد از مواخذه و مصادره بمکه مبارکه و مدینه طیبه زادهما الله تعظیما و تکریما رفته بگذاردن حج اسلام فایز گشته بود بمقتضی المرام باز آمده نوبت دیگر منظور نظر عنایت خاقان والا گهر شد و منصب جلیلهٔ دیوان اعلی یافته پهلوی امیر ناصر الدین عبد الخالق مهر زد تا بدیع الزمان میرزا بعد از وصول نشان همایون از غور بسیستان شتافت و محمد معصوم میرزا که والی آن ولایت بود عنان عزیمت بدار السلطنه هراة تافت

ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استراباد و شکست یافتن مظفر حسین کورکان بتقدیر آفرینندهٔ عباد

در اواخر سنه ثلث و تسعمائه محمد حسین میرزا کرت دیگر لشکر ظفر اثر فراهم آورده لوای عزیمت بطرف استراباد برافراخت و ابو منصور مظفر حسین کورکان از توجه برادر واقف گشته با سپاه جرجان باستقبال بیرون خرامید و روز جمعه بیست و دوم ذی القعده سنه مذکوره در نواحی کنبد قابوس تلاقی فریقین دست داده دلاوران ناموس گرد بنبرد با موج گنبد ابوس رسانیدند در اثنای اشتعال آتش قتال بواسطه ضعفی که در آن روز عارض مزاج مظفر حسین میرزا بود آنجناب را غشی عظیم روی نمود و شدت آن حالت بمثابه انجامید که لشکریان از دست از کار باز مانده از معرکه کارزار روی بوادی فرار آوردند و محمد حسین میرزا منصور و مظفر بدار الفتح استراباد در آمده ابو المنصور مظفر حسین کورکان تا ولایت سبزوار عنان نکران

باز گشتند و چون این خبر در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بعرض خاقان منصور رسید در اواسط صفر سنهٔ ۹۰۴ امیر محمد برندق برلاس و امیر کمال الدین حسین علی جلایر حسب الحکم روی توجه بسبزوار آوردند تا موکب عالی مظفری پیوسته درباب تدارک اختلال آنحال مساعی جمیله مبذول دارند و مکنون ضمیر همایون چنان بود که بنفس نفیس متوجه آنصوب گردد اما بسبب مخالفت ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا آن عزیمت در حیز تاخیر افتاد و خاقان منصور روی توجه بمرو شاهجهان نهاد

ذکر در بیان سلوک ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا در طریق عصیان و نهضت رایت نصرت آیت خاقان منصور بجانب مرو شاهجهان

در آن اوان که خبر شهادت محمد مؤمن میرزا در اطراف آفاق اشتهار یافت و از شرر شناعت آن امر آتش اندوه و الم ز کانون درون دور و نزدیک و ترک و تاجیک تافت هر یک از شاهزادگان که در ناحیهٔ از نواحی خراسان حکومت مینمودند از مکر و خدیعت چرخ بیباک اغا اندیشه‌مند گشته در سلوک طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا فرمودند از آنجمله حاکم مرو ابو المحسن میرزا با برادر اعیانی خود محمد محسن میرزا که در ولایت ابیورد سلطنت میکرد طرح اتحاد و یکانگی انداخته رسل و رسایل از جانبین در تردد آمدند و مراسم عهد و پیمان در میان آورده خواطر بمخالفت پدر بزرگوار قرار دادند و این اخبار در اوایل سال نهصد و چهار بدار السلطنهٔ هراة رسیده خاقان کامکار جناب نقابت پناه سلطنت شعاری امیر قوام الدین حسن ساری را در ماه ربیع الآخر سنهٔ مذکوره بمرو ارسال داشت تا زلال موعظه و نصیحت نایرهٔ عدوان میرزا ابو المحسن را فرو نشاند و شاهزاده را بران دارد که کس نزد برادر خود فرستاده او را نیز از مقام عصیان درگذرانند و امیر قوام الدین حسب المرسوم بتقدیم رسانیده فایدهٔ بر رسالت او مترتب نگشت و ابو المحسن میرزا بمعاذیر نادلپذیر تمسک جسته از سر عصیان و خلاف درنگذشت بنابران خاقان منصور عازم تادیب شاهزادگان شده بعد از اجتماع جنود خراسان در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاولی از باغ جهان آرا نهضت نمود و در تخت سفر نزول اجلال فرمود و از آن منزل بمقتضای فرمان واجب الاذعان محمد حسین میرزا و امیر عبد اللطیف با فوجی از ابطال رجال بر جناح استعجال از راه سرخس متوجه مرو گشتند و محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علیشیر و امیر ناصر الدین عبد الخالق و حاجی میر بکاول در شهر توقف کرده رایات ظفر پیکر روز جمعه هفتم از تخت سفر بسر کوچه سا قتلماق رفت و سه چهار روز در آن مرحله اقامت نموده چهارشنبه دوازدهم رباط پریان از یمن مقدم خاقان عالی مکان غیرت افزای روضهٔ رضوان گشت و آنحضرت از پریان قاصدی بمشهد مقدسه نزد حیدر محمد میرزا فرستاده پیغام داد که باتفاق امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی جنود آنحدود را مجتمع ساخته جهة دفع محمد محسن میرزا که بکیک میر شهیار دارد متوجه ابیورد گردد آنگاه لوای ظفر پناه از راه دهانه کوتل سنجاب بصوب مرو در حرکت آمد و چون ابو المحسن میرزا از توجه مواکب گردون مراتب خبر یافت برج و بارهٔ مرو را مرمت فرموده خاطر بتحصن قرار داد و ماهچهٔ علم انجم حشم بعد از طی منازل پرتو وصول بر ظاهر آن بلده انداخته عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره و محاربه کردند و لشکریان ابو المحسن میرزا سپر ممانعت و مدافعت بر روی کشیده در محافظت شهر غایت جد و اهتمام بجای آوردند از طرفین سعیر تیر آغاز آمد شد نموده نیشتر پیکان خون از شریان بیرونیان و درونیان بگشود و گاهی صدمهٔ سنگ رعد برجی از بروج آن قلعه را از هم ساخته صفت هباءً منثورا میبخشید و احیانا وصول مار و رهٔ نفط آتش در معسکر ظفر اثر انداخته جان پردلان را محترق میگردانید مدت سه چهار ماه حال برین منوال جاری بود و بعد از آن پدر و پسر از طول ایام جنگ و جدل ملول گشته بین الجانبین صلح گونه روی نمود چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر نهضت موکب حضرت سلطانی بنیت گذاردن حج اسلام و بیان بعضی از وقایع و حوادث که روی نمود

در آن ایام امیر صافی ضمیر نظام الدین علیشیر بدلالت هادی دین قویم و هدایت دلیل و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم مدتی مدید داعیه داشت که قدم از سر ساخته و آن را سرمایهٔ همه مرادات شناخته بطرف حجاز شتابد و بشرف گذاردن حج اسلام و سعادت طواف روضهٔ مقدسهٔ حضرت رسول علیه السلام دریابد اما هرگاه که احرام آنصوب صواب بسته دربارهٔ سریر سلطنت مآب لب بطلب رخصت میگشاد خاقان منصور بنا بر کمال میلان خاطر بصحبت شریف آنجناب شرف رخصت ارزانی نمیفرمود تا درین ایام که آن پادشاه سپهر احتشام ظاهر مرو را مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردانیده بود و بمحاصرهٔ ابو المحسن میرزا قیام مینمود که آن امیر صاحب توفیق فرصت غنیمت شمرده با جمعی کثیر از اصحاب فضیلت مآب و ملازمان سدهٔ سدره انتساب بجانب مشهد مقدسهٔ رضویه علی راقدها التحف السلام و التحیة روان گشت و مولانا عبد الحی طبیب زیارتگاهی را که دربارگاه حضرت پادشاهی

پادشاهی را سخن داشت جهة استجازه بلیتر بر خلافت مصیر فرستاد و چون امیر صافی ضمیر بمشهد رسید جهة وصول مولانا عبد الحی روزی چند در آن مقام
متبرک ساکن گردید و در آن ایام حیدر محمد میرزا و امیر شیخ احمد سهیلی که حسب الحکم جهة سرکوب میرزا بابا بسوی در رفته بودند منهزم باز آمدند و جناب
مقرب حضرت سلطانی باستمالت شاهزاده و امیر شیخ احمد پرداخته اسبان راهوار و نفایس اجناس نزد ایشان ارسال نمود و ابواب اعطاف بر
بر روی سایر حاضران آن معرکه بگشود مقارن آن حال مولانا عبد الحی از اردوی همایون باز آمده از نزد خاقان منصور مکتوبی آورد مضمون آنکه از عرضه
داشتی که مولانا عبد الحی بنظر نواب کامیاب رسانید خیال توجه العالیجناب بهدایت مآب بجانب مکه مبارکه بوضوح انجامید اگرچه رعایت
خاطر فیض مآثر مقتضی آنست که این ملتمس را بعز اجابت مقرون داریم اما چون در اختیار این سفر مبارک امنیت طریق شرط است و چنانچه بر
حقایق نمای واضح خواهد بود درین اوقات بواسطه تواتر فترات غبار فتنه و آشوب در ولایات عراقین و آذربایجان بمرتبه ای در هیجان است
که مزیدی بر آن متصور نیست اگر نوبت دیگر بملاحظه رضای خاطر اشرف علی این عزیمت را موقوف داشته بدین جانب تشریف آورند تا عهد ملاقات
خجسته صفات تازه گردد و هرگاه خبر امنیت طریق بتحقیق پیوندد عزیمت فرمایند از کمال مکارم اخلاق بدیع و بعید نخواهد بود و چون آن مکتوب
مرغوب عنایت اسلوب بمطالعه امیر نظام الدین علیشیر رسید با نقبا مشهد افتخار آل عبا و اعزه اصحاب سعادت التماس طریق مشورت مسلوک
مجموع الجماعت متفق اللفظ والمعنی صلاح دین و دولت در آن دانستند که آنجناب بصوب اردوی ظفر مآب توجه فرماید و نوعی سازد که میان خاقان منصور
و ابو المحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید بنا بر علی هذا مقرب حضرت سلطانی در اوایل فصل بهار از مشهد حضرت امام عالی مقدار بجانب مرو شاهجهان
روان شد و بعد از وصول بحدود سرخس خیال معلوم گشت که رایات نصرت آیات از ظاهر مرو نهضت کرده متوجه آنقصبه است صورت قضیه
آنکه چون مدت محاصره بلده مرو شاهجهان به ماه امتداد یافت و بکر فتح و فیروزی در آیینه مراد جلوه گر نیامد حضرت خاقانی مایل مصالحه گشته ابو المحسن میرزا
نیز از طول ایام قلعه داری ملول شده قاصدی نزد پدر بزرگوار فرستاد و امیر نظام الدین درویش علی را طلب نمود و جناب امارت مآب حسب
الحکم بشهر رفته شاهزاده بادی گفت که اگر خاقان منصور از سر جریمه این در گذشته عنان مراجعت بصوب دار السلطنه هراة انعطاف دهد من ترتیب
پیشکش کرده روی توجه بپایه سریر خلافت مصیر خواهم آورد و امیر درویش علی بدرگاه عالم پناه باز گشته سخن ابو المحسن میرزا را بعرض رسانید
و ملتمس شاهزاده درجه قبول یافته موکب همایون بجانب سرخس در حرکت آمد و در منزل بازرکان نوبت بقرب الحضرت سلطانی بساط جلالت نماید سرافراز شده عنایات
الطاف اختصاص یافت و بعد از دو سه روز توقع منصب جاروب کشی مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره کرده
رخصت انصراف بطرف دار السلطنه هراة طلبید خاقان منصور فرمود ما دام که شما در مملکت من توطن داشته باشید بر التماس که فرمایید بعز اجابت
مقرون است انشاء الله تعالی آنجناب بخلع فاخره آراسته شرف اجازت ارزانی داشت و امیر صوفی صفت صافی ضمیر مسکن معهود شتافته عامه
سادات و اکابر مشایخ و قضاة و علما و فضلا و اشراف و اعیان دار السلطنه هراة را در سر مزار فیض آثار کارزرگاه جمع ساخت و ادای تعظیم ترتیب
نموده به نیت استقامت بر جاده درویشی و گوشه نشینی از ایشان استعانت جست و همگی همت بر ترویج و تعمیر بقعه متبرکه انصاریه مصروف داشته ارباب
وظایف و خدام آن مقام فرح انجام را باصناف انعام و احسان نوازش نمود و در رابطه درویشان و مجاوران آن روضه بهشت نشان درآ فرود
و در خلال احوال گذشته سلطان احمد میرزا که سالها بحکم آن پادشاه مظفر لوا در دار السلطنه هراة حکومت و داروغگی نمود و امیر ناصر الدین عبد الخالق بن
امیر احمد امیر فیروز شاه علم عزیمت سفر آخرت برافراختند و اصحاب آن مصایب چنانچه رسم است بمراسم تعزیت و سوگواری و اطعام طعام
و ختمات کلام حضرت باری پرداختند **ذکر طغیان امیر خسرو شاه کرت دیگر و بیان کشته شدن ظهیر الدین بابا در وحید قلندر**
در آن زمستان که خاقان عالی مکان در ظاهر مرو بمحاصره ابو المحسن میرزا قیام نمود امیر خسرو شاه فرصت غنیمت دانسته با سپاهی بی نهایت بحدود
قبة الاسلام بلخ توجه فرمود و ابراهیم حسین میرزا بنابر قلت لشکر طریقه حزم رعایت کرده در شهر متحصن گشت و این معنی موجب مزید جسارت خسرو شاه شده
جنود قندز در ولایت اندخود و شبرغان دست بغارت و تاراج برآوردند و در گرد قبة الاسلام بلخ خیمه اقامت افراشته از روی اهتمام
با مر محاصره پرداختند چند روز از صبح تا شام از درون و بیرون شهر مبارزان بهرام قهر ابواب جنگ و جدال بر روی یکدیگر میگشودند و با تفاق

داشته

بتقبیل

تیر حرکت تا شیر دنبک رعد بر داخته در افنا و اعدام یکدیگر سعی مینمودند و احیاناً بهادران لشکر ابراهیم حسین میرزا پای جلادت از قلعه بیرون میخرامیدند و بضرب
تیغ و سنان رنگ عمر مخالفان را بشام اجل میرسانیدند از انجمله روزی از جانب امیر خسرو شاه نظر بهادر که بوفور تهور از سایر شجعان قندز و بغلان ممتاز و مستثنی بود
جلادت پیش آورده نزدیک بلب خندق رسید و از طرف ابراهیم حسین میرزا امیر تنگری بردی تاجیکی از شهر بیرون رفته مستعد دفع دشمنان گردید و بین الجانبین جنگی بغایت
صعوبت دست داده امیر تنگری بردی ظفر یافت و نظر بهادر منهزم شده عنان بمعسکر خسرو شاه تافت و امیر تنگری بردی او را تعاقب نموده تنها بنظر بهادر
رسید و او بازگشته شمشیر کین از نیام انتقام برکشید و بر آن پهلوان رستم توان حمله کرده امیر تنگری بردی بتایید ایزدی تیغ خصم را به سپر رد فرموده بیک ضرب
حسام نظر بهادر را از پشت زین بر روی زمین انداخت و زخم دیگر مهم او را باتمام رسانیده دوست کام عنان توسن گردون خرام بجانب قلعه معطوف ساخت
از وقوع این حادثه لشکر خسرو شاه دل شکسته شدند و مردم بلخ مستظهر و قوی خاطر گشته ابراهیم حسین میرزا نسبت با امیر تنگری بردی اصناف الطاف بتقدیم رسانید
و بانعام اسپ و زر و خلع قیمتی آن زبده شجعان دوران را خوشدل و مسرور گردانید القصه در وقتی که خاقان منصور از مرو مراجعت فرموده در حدود سرخس
بود خبر طغیان خسرو شاه و محاصره بلخ را استماع نمود لاجرم میرزا محمد معصوم را با امیر عمر بیک و دو هزار سوار تیغ زن نیزه گذار بر سبیل ایلغار متوجه بلخ گردانید
و موکب نصرت نشان متعاقب ایشان در حرکت آمد چون خسرو شاه بر توجه آن پادشاه عالیجاه وقوف یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل گشته
بطرف قندز شتافت و محمد معصوم میرزا کیفیت حال را بر حیطه عرضه داشت کرد و فرمان واجب الاذعان سمت نفاذ پذیرفت که امیر ناصر الدین
عمر بیک ببلخ رفته کومک ابراهیم حسین میرزا باشد و محمد معصوم میرزا بموکب همایون پیوندد و بعد از آن رایات عالیات به ییلاق بادغیس خرامیده منزل
بابا خاکی معسکر ظفر اثر گشته از یمن مقدم همایون غیرت سپهر بوقلمون گردید و درین اثنا امیر حیدر از نزد امیر خسرو شاه بدرگاه عالم پناه رسید و دست بیعت
خاقانی ببساط زد کائی او را در نوروز یاد مجملی از حال امیر حیدر آنکه او پسر میر سید آقا بود که سلطان سعید در سرخس او را مقتول نمود و امیر سید آقا خال امیر
علیشیر است و امیر حیدر بلطف طبع و حدت ذهن و حسن صورت و وفور شجاعت از سایر امیرزادگان خراسان امتیاز تمام داشت لاجرم خاقان منصور در
اوایل حال او را منظور نظر تربیت گردانید و در سلک ایچکیان آستان خلافت آشیان انتظام داده در آن اوقات که امیر علیشیر بایالت ولایت استراباد
سرافراز شد او را همراه برده میخواست که منصب حکومت آن مملکت را بوی گذارد اما امیر حیدر چنانچه سابقاً مسطور گشت در وقتی که برسالت از
جرجان بهراة رفته بود بواسطه نشاء جنون سخنی غیر واقع بعرض حضرت خاقانی رسانیده مواخذ و مقید شد و چون از آن قید نجات یافت از امر
ملازمت استعفا نموده بلباس قلندری در آمد و جمعی کثیر از آن طایفه سر در پی او نهاده امیر حیدر در عمارت سر چشمه ماهیان که نزدیک بعیدگاه هرات
واقعست منزل گزید و یکدو نوبت بازار ربای آن بلده فاخره را دوران چند روزه زر و اجناس بسیار از کبار و صغار روزگار اخذ نمود و همه را
صرف قلندران و مصاحبان خود فرمود آنگاه بقبة الاسلام بلخ رفته ابراهیم حسین میرزا بنظر اشفاق در وی نگریست و امیر حیدر در آستانه علیه شاه ولایت پناه
متوطن شد و جمیع مهمات آن بقعه را پیش خود گرفت در اثنای روزی درویش ولی که در سلک اهل سلوک منتظم بود و با ابراهیم حسین میرزا نسبت یاری و
ارادتی تمام داشت جهة طواف آن روضه بهشت آثار قدم رنجه فرمود و بی از انکه با امیر حیدر ملاقات نماید بمزار فایض الانوار شتافت و این معنی بر
خاطر حیدر قلندر گران آمده خدام آستانه علیه را فرمود تا درویش ولی را گرفته دو بیست کف پای زدند و بخدمت مطبخ باز داشتند بنا علی هذا ابراهیم
حسین میرزا قصد امیر حیدر کرد و او از بلخ گریخته روی بقندز آورد و امیر خسرو شاه نسبت با او لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و در وقتی که از
ظاهر بلخ برخواسته بقندز رفت او را برسم رسالت روانه آستان خلافت آشیان گردانید و بنابر آنکه بعرض خاقان منصور رسانیده بودند که حیدر قلندر
در مجلس خسرو شاه پیوسته غیبت ملازمان درگاه عالم پناه مینمود و او را بر سلوک طریق مخالفت ترغیب میفرمود در بارگاه سپهر اشتباه راه نیافت و چند
روز مقید بوده بقتل رسید و امیر نظام الدین علیشیر در هراة این خبر شنیده بغایت متغیر و متاثر گردید و کس فرستاده جسد او را از منزل باباخاکی بفضای چشمه
ماهیان نقل نمود و اولاد و متعلقانش را بقدر امکان رعایت فرمود اما خسرو شاه در اواخر سنه ۹۰۴ از میرزا بایسنقر متوهم گشت و بهانه یورش بلخ آن شاه
زاده صاحب سعادت را مصحوب خود گردانیده علم نهضت برافراخت و چون بواج رسید در اواسط محرم سنه ۹۰۵ آن خسرو صاحب کرم را بدرجه شهادت
رسانید و ولادت میرزا بایسنقر در سنه ۸۸۲ در حصار واقع شده بود و آنحضرت در عدل و نصفت و فضل و رافت سرآمد ابنای زمان مینمود و خط نسخ و تعلیق را نیکو

نیکو مینوشت و از هنر نقاشی وقوفی تمام داشت و از غایت لطف طبع گاهی بنظم اشعار میپرداخت و از نتایج ذهن وقاد اصحاب فضیلت را محظوظ میساخت القصه
چون خسرو شاه کافر نعمت بر ضمیر این امر خطیر اقدام نمود از روی استقلال در ولایت قندز و بقلان و ختلان و بدخشان و حصار شادمان بامر جهانبانی قیام نمود
مآل حالش در ضمن حکایات آینده مذکور خواهد گشت و کشته شدنش بتیغ انتقام منتقم جبار بزبان قلم پریشان رقم خواهد گذشت انشاء الله تعالی گفتار در

بیان پیوستن ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر جهة مخالفت خاقان واقع حشمت و انهزام یافتن ایشان از دست بردلان ملازمان موکب ظفر نشان در موضع چلواچشمه

در آن اوان که خاقان منصور از طایفه مرو کوچ فرموده بسرخس شتافت و از سرخس عنان
عزیمت بکنار آب مرغاب تافت ابوالمحسن میرزا که از امتداد ایام قلعه داری نیک تنگ آمده بود آن بلده را بیکی از امرای معتمد سپرد و بنفس نفیس با فوجی
از ابطال رجال هژبران بیشه رزم و قتال روی توجه بملاقات کپک میرزا آورد و بعد از وصول بحدود ابیورد کپک میرزا مقدم برادر بزرگتر را باقدام اعزاز
و احترام استقبال کرده مراسم نثار و پیشکش باحسن وجهی بجای آورد و آن دو دری بحر سلطنت و جهانبانی را در یک برج مقارنه روی نموده در تمشیت امور
جهانگیری قرعه مشورت در میان انداختند و خاطر بمحاربه پدر بزرگوار قرار داده پنج شش هزار سوار جرار مجتمع ساختند و این خبر در منزل بابا خاکی
بسمع اشرف آن آفتاب اوج شرف رسید و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را باعلاء درجه عنایت و تربیت رسانیده بمنصب حکومت دار السلطنة
هراة سرافراز ساخته بدان جانب روان گردانید بعد از آن موکب ظفر نشان جهة اطفاء نیران طغیان شاهزادگان بجانب ابیورد توجه نمود
و خاقان منصور با وجود ضعف مزاج شریف بقوت دولت در محفه نشسته بسرعت تمام طی مسافت میفرمود ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون از قرب وصول
لوای جهان گشا خبر یافتند از ابیورد بیرون رفته عنان بارگیستی پور بصوب ولایت نسا تافتند و خاقان منصور در اثنای راه خبر توجه فرزندان را
استماع نموده تصور فرمود که داعیه مقابله و مقاتله ندارند بلکه گریز بر ستیز اختیار کرده نقش کلمه الفرار مما لا یطاق بر صحیفه خاطر مینگارند بنا بر آن
مظفر حسین گورکان و حیدر محمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس را با اکثر لشکر ظفر اقتباس بکامیشی ایشان روانه ساخت و
بنفس نفیس در حرکت تأنی فرموده بآهستگی رایت نهضت می افراخت و چون شاهزادگان نزدیک بچلواچشمه رسیدند بخلاف متصور شنیدند که
ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بغرور و نفور منتظر رزم و پیکار ایستاده اند و قلب و میمنه و میسره مرتب ساخته دل بر اشتعال نایره قتال نهاده
اند لاجرم ایشان نیز بتعبیه سپاه پرداخته ماهچه علم نصرت نشان مظفر حسین گورکان از افق قول طلوع نمود و در برانغار حیدر محمد میرزا توقف کرده
جوانغار را بوجود ابن حسین میرزا استحکام افزود و از آنجانب ابوالمحسن میرزا در قلب لشکر جای داشت و کپک میرزا در برانغار رایت شوکت برافراشت
و ابراهیم ترخان در جوانغار بایستاد و بدین ترتیب هر دو سپاه روی برزمگاه نهادند و در دشت چلواچشمه تقارب فریقین بتلاقی انجامید و دلیران
روز پیکار در هم آویخته کام جان جمعی از جوانان بسبب تجرع جام ناخوشگوار مرگ تلخ گردید پیکان تیر دیده دوز چشمه خون از فواره دلها روان ساخت
و شعله سنان بلیغه سوز جان مهوشان را در محاق احتراق انداخت شمشیر آبدار از خون خوبان شیرین گفتار جوی جاری گردانید و نیزه ثعبان کردار نخل قامت
دلیران کبک رفتار را از پای در آورده برخاک هلاک خوابانید نظم ز تیغ خون فشان و خنجر تیز ز پیکان خدنگ فتنه انگیز چنان خون ریختند اهل تهور
که چلواچشمه شد جوئی ز خون پر و در آن روز هولناک از جوانغار شاهزادگان ابراهیم ترخان بر برانغار سپاه نصرت نشان حمله کرده حیدر محمد میرزا
تاب آن صدمه نیاورده عنان بگریز بوادی فرار تافت و کپک میرزا از میمنه لشکر خود بر ابن حسین میرزا تاخته آن شاهزاده نیز انهزام یافت
مظفر حسین گورکان که در قول بود چون حال بر آن منوال دید خواست که او نیز اقتدا ببرادران نموده پشت بمعرکه گرداند اما امیر سلطان علی
قراسقل عنان بارگی شاهزاده را گرفته از آن حرکت مانع گشت و گفت اگر فضای معرکه از موکب عالی خالی گردد مخالفان دلیر شده حکایت این هزیمت
بحضرت اعلی سرایت کند لاجرم مظفر حسین میرزا دل بر مقاتله نهاده ثبات قدم ورزید و خاقان منصور در وقتی که منتهی بصحرای چلواچشمه میشد و بوقتیکه در
ملازمت موکب همایون بغیر خواجه شمس الدین محمد منشی و خواجه شهاب الدین اسحق صدر و بعضی از نویسندگان و جماعت میراخوران و اختاچیان
و شاگرد پیشگان کسی نبود و از گریختن برانغار و جوانغار سپاه فیروزی آثار خبر یافت از کمال تهور جبلی و غایت وثوق بعنایات ازلی از محفه بیرون آمد و با وجود ضعف
مزاج جامه جنگ در پوشید و مغفر بر سر نهاده بر اسپ دلدل نژاد آتش آهنگ سوار گردید و عنان بگران بسرعت باد وزان بجانب معرکه پیکار انعطاف داد

فرمود تا نقاره و کورکه همایون را بلند آوازه ساختند و سورن انداخته رایات نصرت آیات برافراختند و باین طریقه ازان دره بیرون آمده چون چشم ابو الحسن میرزا و محمد محسن میرزا بر ماهچه علم ظفر شیم افتاد بیقین دانستند که خاقان رستم حشم بر بارهٔ کوه پیکر نشسته و میان همت بعزم رزم و پیکار چست بسته تزلزل در ارکان اقتدار ایشان راه یافت و نسیم ظفر بر پرچم علم خاقانی وزیده هر یک ازان دو شاهزاده عنان فرار بطرفی تافت ابو الحسن میرزا بجانب مرو رفت و کپک میرزا راه استراباد پیش گرفت و چون کرنجکان سپاه خاقان جمجاه کیفیت واقعه مشهود نمود تیغ انتقام از نیام کشیده بار دیگر روی بمعرکه آوردند و شاهزادگان را تعاقب نموده سالماً غانماً مراجعت کردند خاقان منصور لوازم محامد پادشاه غفور مرعی داشته صدقات و نذور بمستحقان رسانیده در بارهٔ جماعتی که دران محاربه آثار دلاوری ظاهر کرده بودند انعامات فرموده فتحنامها باطراف بلاد خراسان روان گردانید **ذکر نهضت همایون خاقان عالی مکان بجانب جرجان و مسارعت نمودن در مراجعت بواسطه طغیان میرزا بدیع الزمان** ازآن [illegible] ان که محمد حسین میرزا استراباد را از مظفر حسین گورکان انتزاع نمود همواره خیال توجه بدان صوب صواب مکنون ضمیر همایون بود اما بواسطه موانع متنوعه که در بلاد خراسان وقوع می یافت آن داعیه از حیز قوت بفعل نمی آمد و بعد از محاربه حلوا چشمه که کپک میرزا باستراباد شتافت و میان برادران بساط صحبت و اتحاد ممهد یافت خاقان منصور مظفر لوا آن عزیمت را تصمیم داده روی توجه باستراباد نهاد و این خبر بمحمد حسین میرزا رسیده شاهزاده اسباب اضطراب از سر گذشت و با کپک میرزا و فوجی از خواص امرا طریق مشاورت مسلوک داشته متوجه کنار آب اترک و میان ترکمان گشت و آنسرحد گذشت در اثنای راه کپک میرزا اردو بازار برادر را غارت نموده بطرف خراسان عزیمت نمود و مانند شیری خشمناک بی ترس و باک بحدود آن ولایات درآمد کیفیت حال را بابو الحسن میرزا اعلام فرمود چون این اخبار بعرض خاقان جم اقتدار رسید نشان حکومت مشهد مقدسه را بنام محمد محسن میرزا نویسانیده نزد شاهزاده فرستاد و بزبان لطف و مرحمت پیغام داد که هرچند تو حقوق ابوت را بعقوق مخالفت مبدل ساخته با ملازمان موکب نصرت نشان بمقام مقابله و مقاتله درآمدی اما بقلم شفقت اصلی و عطوفت جبلی رقم عفو بر جریدهٔ آن جریمه کشیدیم و ایالت مشهد مقدسه و توابع و لواحق بدان عزیز فرزند مفوض گردانیدیم میباید که از ارتکاب افعال سابقه نادم و پشیمان بوده من بعد لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانی و آن مملکت را بیمن معدلت و رعیت پروری معمور و آباد ان گردانی و بعد از آنکه پیغام خاقان منصور و منشور مذکور بمحمد محسن میرزا رسید مبتهج و مسرور گشته بمشهد مقدسه شتافت و قدم در وادی فرمان برداری نهاده دیگر ازوی امری که موجب انتقام خاطر خاقان ظفر آیات اعتصام باشد صدور نیافت و خاقان منصور پس از طی منازل و مراحل خطهٔ استراباد را از یمن مقدم همایون عزت افزای گلستان ارم ذات العماد ساخت و ده پانزده روز جناح مرحمت بر مفارق متوطنان آن مملکت گسترده بلوازم رعیت پروری پرداخت و دران اثنا قاصدی از دار السلطنه هراة از نزد امیر مبارز الدین محمد ولی بیک بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسید و بعرض رسانید که بدیع الزمان میرزا با سپاهی بلا انتها بنواحی هراة تشریف آورده دخان طغیان مرتفع گردانیده و اکنون در ظاهر آن بلده قبهٔ خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراشته و باتفاق امیر ذو النون ارغون همت بر تسخیر مملکت خراسان گماشته خاقان منصور چون این خبر شنود نشان حکومت استراباد را مصحوب مولانا شمس الدین علیشاه سندی منشی نزد محمد حسین میرزا ارسال داشت و مکتوبی مبنی از نصایح سودمند و مواعظ دل پسند بنام شاهزاده روانه ساخت و بسرعت برق و باد علم مراجعت برافراشت بعد از وصول این خبر زمام ایالت آن ولایت را بقبضهٔ اقتدار امیر بدر الدین نهاد و کوچ بر کوچ بسبزوار شتافته حکومت آن بلده را با توابع و مضافات بمظفر حسین میرزا داد و مولانا شمس الدین علی پس از آنکه بخدمت محمد حسین میرزا رسید و فرامین مطاعه را بشاهزاده نمود و لوازم تبلیغ پیغامات بتقدیم رسانید آنحضرت بار دیگر استراباد را مقر سلطنت ساخت و لشکر پریشان را جمع گردانیده رایت نخوت و عظمت برافراخت **ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم تسخیر دار السلطنه هراة و رفتن بجانب مرغاب بعد از معاودت رایات ظفر آیات** دران اوقات که خاقان والا فر منصور ابو الغازی سلطان حسین نهاد رحهٔ دفع محمد حسین میرزا عنان بکران بصوب استراباد انعطاف داد سلطان بدیع الزمان میرزا از سیستان و امیر شجاع الدین ذو النون ارزمین داور به ییلاق غور خرامیدند و خیال تسخیر ولایات خراسان کرده سپاه هزاره و نکودر و قبچاق را مجتمع گردانیدند و بعد از تقدیم مشورت علم نهضت افراخته با خود تا معدود بالای ولایت هراة رود

هراة رو دشتافتند و از مراعی و مواشی امرا و ارکان دولت خاقانی هرچه یافتند تصرف کرده از آنجا عنان عزیمت بصوب لنگر مقدسه غیاثیه تافتند و از تیغ
سرکار نیز گوسفند بسیار غنیمت گرفته متوجه دار السلطنه هراة گشتند و از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و سایر
امرا که در آن بلده فاخره بودند در بحر اضطراب افتادند و برج و باره شهر را مضبوط ساخته و مردم بلوکات را در آورده خواطر بتحصین قرار
دادند و چون بدیع الزمان میرزا بقصبه اوبه رسید امیر ذو النون برسم منقلای پیشتر متوجه گردید و بعضی از مردم بلوکات که در باغات خود مانده
بودند امیر ذو النون را تنها دیده تصور کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت نموده و امیر ذو النون بی مدد آنحضرت خیال محاصره هراة نموده لاجرم
بشهر آمده گفتند که امیر ذو النون با لشکر اندک دعوی بسیار نزدیک رسیده است و اگر امرا بجنگ او بیرون روند غالب ظن آنست که انهزام یابند و
مقارن آنحال محمد معصوم میرزا نیز از جانب چکچکتو بهراة آمده و امیر محمد ولی بیک مستظهر گشته دو سه هزار سوار آراسته کار ساخت و در رکاب محمد معصوم میرزا
و سید عبد الله میرزا بعزم رزم اندیو در سمت شهر بیرون رفته و در قلب سپاه میرزا محمد معصوم را بازداشت و خود در میمنه ایستاد و جهت میسره را بعهده سید
عبد الله میرزا و امیر بابا علی گذاشت و از آنجانب سلطان بدیع الزمان میرزا در نواحی بکت لنگر خانه با میرزا ذو النون پیوست و در محلی که امین کشیشه
قراولان خبر رسانیدند که سیاهی سپاه یاغی نمودار شده و همان ساعت امیر ذو النون با لشکر اغرق پای در رکاب آورده چون شیر غران متوجه بیشه کار
گشت و در نواحی النگ نشین تقارب فریقین بتلاقی انجامید و آواز نفیر و شور زار ایوان کیوان در گذشت از هر دو طرف شیران بیشه
نبرد تیغ کین آخته بر یکدیگر تاختند و گرد از فضای معرکه هیجا باوج فلک تیز گرد رسانیده عذار آفتاب را در زیر نقاب عنبر اندود ساختند زبان
سنان پیام اجل در گوش جوانان میگفت و تیر مرگ تاثیر دل پهلوانان را بپیکان لعل بدخشان میسفت شمشیر تارک شکاف بیک ضربت از فرق سر تا
بناف میشکافت و جانهای پردلان از آن رخنه بیرون جسته بعالم آخرت میشتافت نظم برآمد فغان از زمین و زمان درآمد تزلزل بکون و مکان
ز تیغ سر انداز و تیر خدنگ هوا خون فشان شد زمین لاله رنگ در آنشا لوای کشورگشای سلطان بدیع الزمان میرزا پرتو وصول بمعرکه انداخت و امرا
از مشاهده آن حالت دست از کار و دل از جای رفته نخست سید عبد الله میرزا و امیر بابا علی فرار نمودند بعد از آن محمد معصوم میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی
بیک نیز گریز بر ستیز اختیار کردند محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا مصلحت در آمدن بشهر ندیده روی باردوی همایون آوردند اما امیر محمد با سایر
گریختگان بشهر در آمده دروازها بر کشیده بروج را بمردم اعتمادی سپرده و سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر و منصور در النگ نشین نزول اجلال فرموده مدت
چند روز از آن جا بپل مالان نقل کرده طمع میداشت که بی از آنکه مباشر جنگ و پیکار گردد دهروبایان شهر مدد بند بنابر آن بمدارا و مواسا گذرانیده
سپاه را اجازت حرب نداد چون مدت چهل روز حال بر این منوال بگذشت خبر مراجعت خاقان منصور بتواتر پیوست و امیر نظام الدین علیشیر رسل
و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را از مقابله و مقاتله پدر بر حذر ساخت و التماس فرمود که از حوالی هراة کوچ فرموده بطرفی رود که میان او و خاقان
منصور ملاقات واقع نشود تا بار دیگر نیران فتنه و آشوب اشتعال و التهاب نیابد و شاهزاده مصلحت وقت در ایجاب آن ملتمس دانسته از پل مالان
به پل سالار شتافت و از آنجا عنان عزیمت بطرف آب مرغاب تافت و پس از سه چهار روز اعلام ظفر اعلام خاقانی پرتو وصول بسواد هراة انداخته امرا و علما
و اکابر و اشراف بلوازم استقبال قیام و اقدام نمودند و خاقان منصور همگنان را پرسش و نوازش فرموده امیر محمد ولی بیک و جماعتی که در ایام محاصره شرایط
جلادت بجای آورده بودند بمزید عنایت و التفات سرافراز گردانید و بدولت و اقبال در باغ جهان آرا نزول اجلال فرموده نوای عیش و نشاط
باوج عیوق رسانید **ذکر تفویض سلطنت بلخ بسلطان بدیع الزمان میرزا و بازآمدن ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر خاقان
مظفر لوا** چون سلطان بدیع الزمان میرزا از ظاهر بلده هراة کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشکر بادغیس و چکچکتو در ظل رایت فتح آیتش مجتمع
گشتند و شجاع بیک نیز از قندهار بملازمت رسیده در اردوی عالی جمعیتی عظیم دست داد و بریده بخشی که از قبل خاقان منصور در قلعه مروجاق حکومت
مینمود از تسلیم حصار ابا کرده شجاع بیک روی بتسخیر آن قلعه آورد و سپاه هزاره و نکودر و سایر افراد لشکر ظفر اثر تورها و چپرها بر سر کشیده دست
به تیر و کمان برده بقدم جلادت و مردانگی متوجه آن حصن حصین گردیدند و امیر بریده از صباح تا نیم روز بمدافعه مشغولی نموده بالاخره از مقاومت
عاجز گشت و شجاع بیک بقهر و قسر حصار مروجاق را مسخر گردانیده امیر بریده را گردن بسته و پای شکسته نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد و آنحضرت حکم نمود او را

فرمودن

بعفو و اغماض مقابل ساخته باطلاقش فرمان داد و خاقان منصور در بلدهٔ هراة از وفور سپاه و کثرت استعداد فرزند والا نژاد وقوف یافته بغایت متعجب
شد زیرا که در آن تولا سپاه نصرت انتما از یورش استراباد مراجعت نموده بودند و اسپان ایشان بغایت لاغر و ناتوان بود و نمیتوانستند که بی از آنکه چند
گاهی آسایش نمایند مرتکب سفر دیگر گشته با بدیع الزمان میرزا ابواب مقابله و مقاتله بگشایند لاجرم خاقان منصور با مقربان حضرت سلطانی مشورت کرده
بطرح بنای مصالحه پرداخت و مولانا فصیح الدین صاحب دارا استرابادی را جهت تمشیت آن مهم بکنار آب مرغاب روان ساخت و جناب مشار الیه در آن
مقام بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون رسیده بخوبترین عبارتی ادای رسالت فرموده شاهزاده را باطاعت پدر بزرگوار ترغیب
و تحریص نمود و آنحضرت بملاحظهٔ حقوق ابوت مایل بصلح و صفا گشته بعد از تکرار آمد شد سفرا مهم بر آن قرار یافت که سلطنت مملکت بلخ و توابع آن از کنار آب
آمویه تا مرغاب من حیث الاستقلال متعلق ببدیع الزمان میرزا باشد و در آن ولایات نام نامی آن شاهزادهٔ گرامی را در خطبه ردیف اسم همایون
حضرت خاقانی گردانند و دیگر هیچیک از پدر و پسر طریقهٔ ناستوده مخالفت و عناد بظهور نرسانند و بنا بر آنکه ابراهیم حسین میرزا در بلخ متمکن بود و خلد
کلاه با حسن و شاه مقاومت کرده آن ولایت را از شر اعدا حراست نموده بود خاقان منصور را دغدغه شد که مبادا شاهزاده آن خطه را ببرادر بزرگتر
تسلیم نماید و از این جهت فتنهٔ دیگر حادث گردد بنا بر آن خواجه شهاب الدین عبد الله فرمود که بر جناح استعجال ببلخ شتابد و بتمهید مقدمات مناسبه چنان
سازد که ابراهیم حسین میرزا در باب تسلیم آن بلده پیرامن مناقشه نگردد و بجانب هراة نهضت نموده بپدر بزرگوار پیوندد و خواجه عبد الله بر حسب فرموده
کاربند شد و قبل از وصول بدیع الزمان میرزا ببلخ بشرف ملازمت ابراهیم حسین میرزا احاصل کرد و شاهزاده را بملازمت و اطاعت پدر بزرگوار
مایل گردانیده از بلخ بیرون آورد و در اثنای راه آن دو درّی درج نامداری با یکدیگر ملاقات فرمودند و ابراهیم حسین میرزا بلوازم شاکری و پیشکش پرداخت
و بدیع الزمان میرزا برادر را در آغوش مهربانی کشیده بزبان تفقد و دلجوئی بنواخت آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب بقبة الاسلام بلخ درآمد
و امیر عمر بیک در خدمت شاهزاده توقف نموده ابراهیم حسین میرزا ملازمت خاقان منصور را پیش نهاد همت گردانید و چون مانچه رایت فتح
آیات سلطان بدیع الزمان میرزا از افق آن ولایت طلوع کرد و جناح مرحمت و عاطفتش بر مفارق ساکنان بلدان طخارستان سایه گسترد امیر خسرو
شاه رسل و رسایل با تحف شایسته و تنسوقات بایسته بنظر انور شاهزاده فرستاد و اظهار مطاوعت و مخالصت نموده ممالک قندز و بغلان
و ترمذ و حصار شادمان و قبادیان و ختلان و بدخشان خطبه و سکه را بنام آنحضرت تزیین داده بدیع الزمان میرزا قاصدان امیر خسرو شاه را باصناف
عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه بنواخت و بانعام خلع فاخره و اسپ و زر و نفایس دیگر مفتخر و سرافراز ساخته امیر شجاع الدین ذو النون
و ولد او شجاع بیک را معزز و محترم داشته حضرت انصاف ارزانی داشت و حکومت سیستان را ببرادر امیر ذو النون امیر سلطان علی ارغون عنایت
کرده در غایت عظمت علم فرمانروایی برافراشت **گفتار در بیان سلوک محمد حسین میرزا کرت دیگر در وادی طغیان و نافرمانی و توجه رایات ظفر آیات خاقانی بجانب استراباد نوبت ثانی** چون محمد حسین میرزا در مملکت استراباد تمکن تمام پیدا کرد
اکثر توابع و لواحق آن ولایت را بحیز ضبط در آورده خیال التسخیر دیگر ولایات خراسان در خاطرش افتاد در اواخر سنه خمس و تسعمایه با سپاهی شجاعت
نهاد روی توجه بطرف اسفراین نهاد و بیکباره ناگاه دایره گردار منزل امیر بدر الدین را فرو گرفت و کسی نزد آن شیر بیشهٔ هیجا فرستاده او را
باطاعت و انقیاد دعوت نمود امیر بدر الدین رعایت حقوق تربیت خاقان منصور کرده سر از ربقهٔ مطاوعت شاهزاده در پیچید و با اندک
مردمی که در ملازمتش بودند دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده و سپاه استراباد آغاز کارزار کرده امیر بدر الدین مانند شیر عرین بر ایشان حمله
مینمود و بزخم ناوک دلدوز و ضرب سنان جانسوز رو بر نهاد سلسلهٔ بهادران میکشود اما چون لشکر محمد حسین میرزا بسیار بودند او را در میان گرفته از اطراف
و جوانب علی التعاقب و التواتر سهام خون‌آشام و حسام بهرام انتقام بوی میرسانیدند و در آن اثنا عرض امان کرده او را بعواطف شاهزاده امیدوار میگردانیدند
تا دست از جنگ باز دارد و جان عزیز خود را بعنف در معرض هلاکت نیندازد امیر بدر الدین اصلا آن سخنان را بسمع القبول نشنیده حرب میکرد تا وقتی که از ضربت
تیغ آبدار شربت شهادت چشید و چون مظفر حسین میرزا در سبزوار از طغیان محمد حسین میرزا و کشته شدن امیر بدر الدین خبر یافت عزم حرب برادر جزم کرده از
سبزوار بیرون خرامید و محمد قاسم برلاس و امیر شجاع الدین محمد برندق را با فوجی از سپاه جلادت شعار برسم منقلای پیشتر روانه گردانید و میان امیر محمد قاسم و مقدمهٔ لشکر استراباد

استراباد که سردار ایشان درویش محمد کوکلتاش بود محاربه روی نمود و آن میرزادهٔ پسندیده اخلاق که خلاصهٔ اولاد امیر چاکو بود در اثنای اشتعال نایرهٔ قتال زخم تیری از
پای درافتاد و درویش محمد کوکلتاش بظفر و نصرت اختصاص یافته بسیاری از جنود میرزا مظفر حسین را تیغ بیدریغ بگذرانیدند و زمرهٔ را اسیر گردانیدند چون گریختگان به معسکر
شاه زاده رسیدند کیفیت حال بعرض رسانیدند مردم بشتابه بهم برآمدند که میرزا مظفر حسین مجال توقف ندیده روی بطرف ولایت نساء آورده تا قصبهٔ ...
عنان بکران باز کشید و کپک میرزا نیز بعد از استماع این خبر مشهد مقدسه را خالی گذاشت و رایت عزیمت بصوب ولایت نسا و ابیورد برافراشت و از آنجانب
محمد حسین میرزا مملکت خراسان را خالی یافته از استراباد تا نیشاپور و سبزوار جلوه‌گاه سپاه ظفر پناه ساخت و طریقهٔ عدالت مرعی داشته بتقبل و عمارت و ترتیب شهر
و ولایت پرداخت و چون این اخبار در دار السلطنه هراة شیوع یافت و بر شعور خاقان منصور کیفیت آن وقایع تافت با وجود ضعف تن و استیلاء لوازم پیری
بر شهرستان بدن از غایت غیرت خسروانه و نهایت حمیت پادشاهانه در محفهٔ محفوف بانوار فتح و فیروزی درآمده امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین
محمد ولی بیک را در هراة گذاشت و در ماه محرم الحرام سنه ست و تسعمائه روی براه آورده علم عزیمت بجانب استراباد برافراشت و در اثنای راه مظفر حسین میرزا
و امیر محمد برندق برلاس و سایر حکام و ولایات بموکب همایون پیوستند و تمامی سپاه خراسان در ملازمت رکاب ظفر انتساب مجتمع گشته دعاگو و ثناخوان گرد حضرت
بستند و خبر نهضت رایت نصرت آیت بمحمد حسین میرزا رسیده صلاح توقف ندید و کرت دیگر عنان بکران بوادی فرار گردانید و حضرت خاقانی بعد از طی منازل و قطع مراحل
دار الفتح استراباد را بفر نزول همایون آرایش داده جناح مرحمت و احسان بر مفارق اهالی مملکت جرجان مبسوط ساخت و بتمهید بساط معدلت و انصاف و انتساخ
رسوم بدعت و اعتساف پرداخته بسوی ... اساس سرافرازی و رعیت نوازی برافراخت در آن اثنا محمد محسن میرزا اعتماد بر کمال شفقت و عطوفت حضرت خاقانی
کرده عازم ملازمت پدر بزرگوار گشت و رسولان سخندان باستان سلطنت آشیان فرستاده مافی الضمیر خویش عرضه داشت نمود خاقان منصور ازین معنی نهایت مبتهج و مسرور
شده فرستادگان شاه زاده را باصناف الطاف مفتخر و مباهی گردانید و مصحوب ایشان استمالت نامها ارسال داشت و بملاقات فرزند ارجمند اظهار اشتیاق فرموده
محمد محسن میرزا بعد از مطالعهٔ مکاتیب مطاعه بجانب اردوی همایون در حرکت آمد و خاقان منصور امیر محمد برندق را باستقبال شاه زاده نامزد کرده بر زبان الهام
بیان گذرانید که باید در هیچ منزل طریق حزم و احتیاط نامرعی نماند زیرا که محمد حسین میرزا بغایت زیرکست مبادا که ناگهان خود را بکپک میرزا رساند و دست
بردی نماید و امیر محمد برندق بعد از طی مسافت بشاهزادهٔ آزاده رسید و پیشکش کشیده از زبان خاقان منصور سخنان عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز معروض داشت و شاهزاده
نسبت بجناب امارت منقبت لوازم اعزاز و احترام مرعی داشته بمعنان او رایت عزیمت بصوب اردوی اعلی برافراشت و در غایت غرور و غفلت قطع
منازل مینمود و از قرب جوار محمد حسین میرزا غافل بوده بخلاف فرمودهٔ پدر بزرگوار طریقهٔ حزم رعایت نمینمود و محمد حسین میرزا ازین معنی وقوف یافته بدانجانب
ایلغار کرد و در یکی از مراحل که اکثر سپاه کپک میرزا بطلب کاه و جو پریشان شده بودند بیکبار باردوی برادر رسید و محمد محسن میرزا سپاهی سپاه محمد حسین میرزا
دیده دانست که مجال توقف محالست باتفاق امیر محمد برندق و امرا و ارکان دولت خویش سوار شده بطرف اردوی همایون گریخت و تمامی اسپان و
شتران و خیمه و خرگاه و احمال و اثقال او را محمد حسین میرزا غنیمت گرفته بجانب کنار آب اترک بازگشت و چون خاقان منصور استماع فرمود که آنچه بر ضمیر نور پناهش
گذشته بود فرزند ارجمند را بوقوع انجامیده فرمان فرمود که امراء عظام و وزراء آصف احتشام یراق میرزا کپک را از خاصهٔ همایون سرانجام نموده باستقبال او
فرستند و هریک از ارکان دولت جهت یکی از امراء خواص شاه زاده اسباب فراغت ترتیب کرده ارسال دارند فرمان بران حسب الحکم بتقدیم رسانیده با آنچه
محمد حسین میرزا از محمد محسن میرزا گرفته بود در یکساعت در اردوی همایون سامان یافت و امراء عظام آن اشیا را نزد شاه زاده فرستاده بعد از آن مراسم
استقبال بجای آوردند و کپک میرزا در سر پل سکین بسعادت دستبوس خاقان ظفر قرین فایز شده از افعال سابقه اعتذار و استغفار نمود و بانواع شفقت و
عطوفت و اصناف مرحمت و رافت مفتخر و مباهی گشته پایهٔ قدر و منزلتش در افزود و بفرمان خاقان مظفر لوا منصب امارت دیوان اعلی بشاهزادهٔ سعادتمند
تعلق گرفت و فرامین عالم مطاعه بمهر عالی آن دری اوج کامکاری صفت زیب و زینت پذیرفت درین اثنا بتلقین ملهم غیب و ارشاد هاتف قضای لاریب
محمد حسین میرزا از سلوک طریق مخالفت پدر بزرگوار غایت ندامت دست داده وجه عذرخواهی حضرت پادشاهی قاصدان سخندان با پیشکش فراوان
بدرگاه عالم پناه فرستاد و خاقان پوزش پذیر معاذیر آن فرزند را بسمع قبول تلقی نمود و عرق شفقت ابوت در حرکت آمده کرت دیگر سلطنت جرجان
بوی تفویض فرمود و بعد از آمد شد رسل و رسایل و تمهید قواعد عهد و پیمان خاقان عالی مکان مجدداً نشان ایالت آن مملکت را نزد شاهزاده فرستاد

و عزم مراجعت مشتد جاه و جلال جزم کرده عنان یکران بصوب خراسان انعطاف داد و در اثنای راه قامت قابلیت میرزا محمد محسن بخلع طلادوز و کمر خنجر مرصع
زیب و زینت بخشیده حکومت ایالت و ولایت طوس و مشهد مقدسه و ابیورد و نسا و یازر و درون را برای صوابنمایش متعلق گردانید و او را بشرف رخصت
ارزانی داشت و بوجود وفور سرما و بارندگی در طی مسافت طریقه سارعت تقدیم رسانید **ذکر انتقال مقرب حضرت سلطانی از منزل
فانی بسرای جاودانی و نزول رایات نصرت آیات خاقانی در مستقر سریر اقبال و کامرانی** بر مطلع ضمایر فضایل مآثر نظار
مناظم سخندانی نیر عالم افروز این معانی طالع است که جناب جلال سبحانی اشرف طبقات انسانی را بشرف و لقد کرمنا بنی آدم مشرف گردانیده در تبشیر
خطاب یا ابن آدم بصفت العدم تا ملکات و خلقتکات تا جنی فرق مباهات ایشان را باوج سموات رسانیده و پس تواند بود که دار قرار و فضای اقتدار
آن نوع گرامی عنبر این مرحله بی اعتبار و سرای ناپایدار جانی بیاشد بیت دنیا به نزد اہل خرد بس محقر است با آفتاب قدر تو از ذره کمتر است بلکه منتهای
علو شان و رفعت مکان طایفه که خلعت افتخار شان بطراز و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا مطرز شاهد آنست که بیش از چند سال درین منزل پر ملال
نپایند و چون ندای یا ایتها النفس المطمئنة بشنوند بمشایعت جمال مرباض گلشای خلد برین انتقال نمایند بقدم همت از مضیق زحمت و تباهی بسعت ناتنباهی خرامند
و بدیده بصیرت نظاره عالم ملکوت نموده فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بیارامند نظم برین سرای فنا دل منه که جای دگر برای مسکن تو برکشیده اند قصور
بر ضمیر عارف منیر واضح است که غرض از ترتیب این تشبیب جهت وقصود از تمهید این تقریر واقعه ناگزیر کیست خانه مکین عمامه کسوت سوکواری پوشیده
کیفیت آن مصیبت با این عبارت در سلک تحریر میکشند که در روز دوشنبه پنجم جمادی الاخری قاصدی قمر مسیر از اردوی اعلی بدار السلطنه هراة رسید و این بشارت
رسانید که موکب کواکب مراتب بر جناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت و استقلال است و از استماع نسایم این خبر بهجت اثر در قلب ساکنان ریاض
آمال و امانی متوقف... از آن دیار حضرت و نظارت پذیرفته خواص و عوام مفرق انام را فرح و انبساط تمام دست داد و در سه شنبه کار پیشین مقرب حضرت
خاقان ظفر قرین امیر نظام الدین علیشیر با جمعی از اعزه اصحاب و اعزه احباب برسم استقبال متوجه گشته شب چهارشنبه در رباط پریان منزل گزید و بروز
دیگر از آنجا برباط بابا باب تشریف برده در آن مقام خبر قرب وصول موکب همایون استماع نموده در اکثر آن شب از غایت شغف با دراک شرف ملازمت
خاقان کامکار بیدار بوده و روقتی که ایلچیان نقد بیجفه زر نگار ثوابت و سیار را بر توسن سپهر دوار بستند بصحت و سلامت سوار شده بجانب رباط
امیر محمد ولی بیک که در آن شب محل نزول خاقان منصور بود توجه فرمود و بعد از طی اندک مسافتی فوج فوج از ملازمان رکاب سعادت انتساب از پیش
رسیده تقبیل پای آن سپاه جناب بسرافرازی گشتند و نوازش مینمایند در موضعی که مشهور است بخوا به جناب تحفه معروف بدولت و اقبال خاقان بوده چنانچه از
دور نظر برانداخته ما جناب معالی پناه خواجه شهاب الدین عبد الله مقتبس را ند و مقرب حضرت سلطانی آن حاوی کمالات نفسانی را در آغوش مهربانی
کشیده و مراسم پرسش تقدیم رسانیده هنوز از سخن فارغ نگشته بود که تغیر تمام بحال آن امیر عالی مقام راه یافته از غایت اضطراب گفت که خواجه عبد الله
از من واقف ... و مقارن آن سخن تحفه حضرت خاقانی نزدیک رسیده مقرب حضرت سلطانی از اسپ فرود آمده پیش رفته بعزم معانقه پادشاه
عالمپناه معزز گردد و چون پاهای آنجناب را قوت رفتار نمانده بود یک دست بر دوش خواجه عبد الله و دستی دیگر بر کتف مولانا جلال الدین قاسم
خواند امیرانه ... لطایف الحیل خود را نزدیک تحفه رسانید و بتقبیل انامل فیاض قیام نموده بواسطه استیلای ضعف همانجا نشست و هر چند خاقان
سعادتمند بزبان تلطف و دلجوئی آن مهر صفای ضمیر را مخاطب ساخته احوال پرسید اصلا جواب نتوانست گفت و این معنی موجب پریشانی خاطر خاقانی
شده فرمود که آنجناب را در محفه خاصه که کوتل بود در خوابانند و همان شب بشهر رسانند و خواجه عبد الله را بتعهد حال آن مهر سپهر فضل و کمال بازداشته
نبض فقیر وجه در رباط پریان گشت آنگاه علامات سکته در نبض و بشره مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده جمعی که از علم طب وقوف داشتند فرمودند
که ایشان امر بغض ... فصد میباید کرد تا صورت صحت روی نماید اما مولانا عبد الحی تونی که او نیز مردم از طبابت میزد در طریق خلاف سلوک نموده گفت
که بعد از وصول بهراة و اجتماع اطبا در علاج شروع میباید کرد تا خطائی واقع نشود و خواجه شهاب الدین عبد الله در ساعت ثانی را بصوب شهر مذکور
حضرت سلطانی را در محفه خوابانیده روی براه آورد و بنده در دولتخواه که غریق بحر نعم آن امیر عالیجاه بود مضطرب گشته بعرض خواجه عبد الله رسانید
که شدت مرض بمثابه ایست که اگر در امر فصد تأخیر واقع شود علاج نخواهد پذیرفت و آنجناب در تردد افتاده سرعی نزد خاقان منصور فرستاد و کیفیت

و کیفیت حال او پیغام داد و آنحضرت فرمود که موجب اقتضای رای این ضعیف عمل نموده رگ بگشایند اما تا زمان بازآمدن قاصد و پیدا شدن فصاد شش
فرسخ مسافت مطوی گشته بود و فرصت فوت شده لاجرم بعد از فصد زیاده بر پنج شش سیر خون جریان نیافت و مرض اشتداد یافته در نیمشب جمعه آنجناب
بمنزلش رسانیدند و علی الصباح تمامی اطبا مجتمع گشته نوبت دیگر فصد کردند اما چون کار از دست رفته بود فایده نداد و در همان لحظه خاقان منصور بسر
بالین سیر هدایت قرین تشریف آورده او را بغایت بیشعور دیده دل بر واقعه ناگزیر نهاده قطرات اشک از فواره دیده فرو بارید و در روز شنبه
آن عارضه از پیشتر شد و صبح یکشنبه مرغ روح مطهرش از قفص قالب بگشت و از تنگنای هیکل جسمانی بمتنزهات ریاض جاودانی پرواز نمود رباعی دردا که
پاکیزه جهان از جهان برفت پاک آنچنان که آمده بود آنچنان برفت روحش که شاهباز معارف شکار بود آواز ارجعی شنید و روان برفت
علی الصباح که خورشید خاوری از باطن نیلوفری مانند شعله اندوه از درون ماتم زدگان ظاهر شد این خبر محنت اثر در دار السلطنه هراة اشتهار یافت
و نایره حزن و اندوه کانون درون خواص و عوام را افروخت آواز ناله و نفیر امیر و وزیر و برنا و پیر صدا در گنبد منیر ... انداخت و سپهر خضرا بموافقت
اصحاب آن تعزیت کسوت نیلگون سحاب در بر افکنده بجای اشک قطرات باران ریزان ساخت علما اعلام را عمامه عزت از سر افتاده متحیر شدند
که دیگر تربیت از که یابند و فضلا لازم الاحترام را خلعت شکیبائی چاک گشته ندانستند که من بعد بمجلس که شتابند زهی سنگدلی کوه که از صدمت
آن حالت متزلزل نگردید و بی رحمی سپهر که از الم آن حادثه جیب نکوفت و بلسان اشک غمزدگان فرو نبارید نظم چرا خون نبارید چشم سپهر چرا گشت روشن
دگر ماه و مهر چرا سلک ایام درهم نشد چرا ماه و سال جهان کم نشد خاقان منصور و مهد علیا خدیجه بیگی آغا با سایر خواتین عظمی همان لحظه بمنزل
مقرب حضرت سلطانی تشریف آوردند و سادات و مشایخ و علما جمع گشته بدن بی بدیلش را بطریقه شریعت غرا غسل دادند و جنازه رحمت
اندازه بعیدگاه هراة برده بعد از ادای نماز بگنبدی که در شمال جامع اصناف خیرات بهمین مصلحت ساخته شده بود رسانیدند و بمقتضای سنت
سنیه خیر البریه علیه السلام والتحیه مدفون گردانیدند ع آنجا که بچه دانی که چه در بر دارد و حضرت خاقانی سه روز در تعزیت سرای مقرب حضرت
سلطانی توقف کرده با سایر اصحاب آن مصیبت مشارک بود و مساهم و از مفارقت آن امیر صاحب تدبیر صاحب حشمت غمناک بود و در ماتم
گاه بترتیب آش هفتم اشارت فرمود و امرا و تواچی و خوانسالاران آن مقدار طعام مرتب ساختند که در شهری بدین عظمت منزلی که گنجایش گستردن
آن اطعمه داشته باشد نیافتند لاجرم حکم همایون نفاذ یافت که سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و امرا و صدور و وزرا بلکه تمامی رعایا و
برایا در روز هفتم از آن مصیبت عظمی در صحرای حوض ماهیان که در شمال عیدگاه دار السلطنه هراة است جمع آمدند و خاقان منصور در خیمه دوازده پایه
همایون که در آن منزل برافراخته بودند بر تخت نشسته مجلسی دست درهم داد که در ازمنه سابقه و قرون ماضیه هرگز چشم هیچ دیده وری بر مجلسی بآن
جمعیت نیفتاده بود و امرا و تواچی سوار بلوازم چاوشی پرداخته تواچیان و خوانسالاران آش کشیدن آغاز کردند و بعد از خوردن طعام حفاظ خوش الحان
بقرائت آیات کلام معجز نظام اقدام نموده ختمات بجای آوردند و خدام بارگاه شهریاری اصحاب سوگواری را از لباس کسوت تعزیت مامور گردانیده
بلباسهای فاخر پوشانیدند و آنحضرت اکثر آنجماعت را نزدیک بپایه سریر خلافت مصیر طلبیده بزبان لطف و مرحمت نوازش نمود و بصبر و ثبات وصیت فرمود
شعرا و فضلا تاریخ وفات آن امیر بلاغت شعار را بعبارات مختلفه در سلک نظم کشیدند و در مرثیه آن ذات خجسته صفات قصاید و مقطعات منظوم
گردانیدند از جمله امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی این قطعه بر لوح بیان نگاشت که قطعه میر دین پرور علیشیر آنکه بود عقل و رایش ملک و ملت را
پناه در هدایت بادی راه هدی در ولایت والی دین اله عاقبت زین تنگنا آمد تنگ شد سوی فردوس با صد عز و جاه در جنان چون
از تاریخ فوت گفت رضوانش ولایت پناه و راقم حروف را در تاریخ آن مصیبت شامله این قطعه بخاطر رسیده بود که قطعه جناب امیر
هدایت پناهی که ظاهر از او گشت آثار رحمت شد از خار زار جهان سوی باغی که آنجا شکفته است گلزار رحمت چو نازل شد انوار رحمت
بروحش بجو سال فوتش ز انوار رحمت و بنابر آنکه قلم دو زبان در بیان مکارم اخلاق آن امیر نامدار در سلک تحریر کشیده است و آن نسخه در میان فرق
انام اشتهار تمام دارد درین مقام در ذکر آن امور شروع ننمود و ابواب بیان سایر وقایع زمان حضرت خاقان منصور بر گشود گفتار در بیان

آمدن ابو المحسن میرزا بملازمت خاقان منصور و پیوستن بعضی از شاهزادگان بجوار مغفرت حضرت رحیم غفور

آن جامع

شاهزادهٔ فرخنده سیر معین الدین ابو المحسن بهادر چون استماع نمود که پدر بزرگوارش نسبت ببرادر عالی مقدارش محمد محسن میرزا کمال عطوفت و مهربانی بتقدیم
رسانیده ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه و نسا و ابیورد و یازر و درون را مع توابع و لواحق بوی مفوض گردانید احرام طواف قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی
و آمال بسته در همان اوقات که امیر علیشیر وفات یافت بازبانی عذرخواه و دلی بسخن اخلاص مالامال بدار السلطنه هراة شتافت و خاقان منصور آن قرة العین
سلطنت را در آغوش شفقت کشیده انواع اصطناع بجای آورد و شاهزاده دو سه ماه در ظل عنایت و نهایت عطوفت والد ماجد خویش بعیش و عشرت اوقات
گذرانیده رخصت انصراف حاصل نمود و راضی و شاکر بجانب مرو توجه فرمود و در ماه ربیع الاولی سنه سبع و تسعمائه شاهزادهٔ سعادت انتما محمد معصوم
میرزا در قاین بمرض سهال که بی بعالم ابدی منتقل گشت و چون آن خبر محنت اثر بعرض خاقان عالی گهر رسید بغایت ملول شده بالاخره زبان همایون بکلمهٔ
انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و بعد از اقامت مراسم تعزیت ولایت قاین که سیورغال آن شاهزادهٔ مرحوم بود ببرادر اعیانی او ابراهیم حسین میرزا داد
و هنوز جراحت مصیبت محمد معصوم میرزا التیام نیافته بود که دست زمانهٔ ستم آئین نیل ملالی دیگر بر چهرهٔ احوال خاقان پسندیده خصال کشید شاهزادهٔ عالیشان
میرزا حیدر محمد ثانی سنه ثمان و تسعمائه وقت حلول اجل طبیعی در رسید ذری نور افشان افق سلطنت و جهانداری از اوج کمال روی بحضیض وبال نهاد و ماه
تابان سپهر خلافت و کامکاری بمحنت خسوف مبتلا گشته در محاق احتراق افتاد رباعی ای دل بجهان ثبات امریست محال پیوسته سرور اوست مقرون
بملال هر کوکب سعود که نمود جمال پس بود کمال او پذیرفت زوال خاقان منصور از صعوبت مهاجرت آن قرة العین سلطنت عنان شکیبائی از دست داد
لباس سوگواری پوشید و والدهٔ غمدیده اش مهد علیا پاینده سلطان بیگم از دیدهٔ خونبار جوی ارغوانی بر روی زمین روان ساخته فریاد و زاری باوج فلک
زنگاری رسانید نظم ز مژگان دم بدم خوناب میریخت نگو خوناب خون ناب میریخت ز دست جور دوران جفاجوی گهی بر سینه میزد گاه بر روی
آخر الامر همگنان دست در حبل متین شکیبائی و اصطبار زده نعش شاهزادهٔ مرحوم را بآئین شریعت سید المرسلین در مدرسهٔ سلطانی دفن کردند و جهت
ترویح روح مطهرش چند روز لوازم اطعام طعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام بجای آوردند و در شوال همین سال سلطان اسکندر میرزا که برادر
زاده و داماد خاقان منصور بود از اختیار شعرا حضرت اقتدا الحمید محمد میرزا نمود و بدستور معهود لوازم تعزیت و مصیبت باقامت رسید و روح شریفش بختمات
کلام و اطعام طعام شاد گردید و در خلال این احوال عبد الباقی میرزا ولد میرزا عثمان بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه که نسبش از جانب والده
و جده بسلاطین آق قویونلو می پیوست و مراد بیک حاکم یزد که در ولایات عراق اعتبار بسیار داشت از صدمات سپاه ظفر پناه نواب کامیاب
شاهی فرار نموده بدار السلطنه هراة رسیدند و خاقان منصور مقدم شریف ایشان را عزیز داشته میرزا عبد الباقی را بمزید التفات مفتخر و مباهی گردانید
و مهد علیا سلطانم بیگم را که سابقاً در حبالهٔ نکاح سلطان ویس میرزا پسر میرزا بایقرا بود در سلک ازدواج کشید بیت درین منزل سرای ابنوسی گهی ماتم
بود گاه عروسی

ذکر توجه ابن حسین میرزا بجانب سیستان و بیان بعضی دیگر از حوادث که روی نمود در آن اوان

در سنه ثمان و تسعمائه حاکم حاجی لار که او تو ال نبعه لاش بود بهواخواهی خاقان منصور با حاکم امیر سلطان علی ارغون یاغی شده و عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی فرستاد
مضمون آنکه گر رایت نصرت نشان یکی از شاهزادگان سایهٔ وصول بدین حدود اندازد فتح سیستان بسهولت میسر گردد بنابر آن خاقان عالیشان
ابن حسین میرزا را با دو هزار سوار منتخبه بولایت نیمروز نامزد فرمود و آنحضرت بآن ولایت شتافته و حدود سیستان را تاخته در اواق رایت اقامت
برافراخت و چون این خبر بسمع امیر ذو النون رسید باتفاق ولد رشید خویش شجاع بیک روی بطرف معسکر شاهزاده آورده در طی مسافت مسارعت
کرده صباحی که هنوز ابن حسین میرزا در خواب خمار بود و لشکریانش متفرق بودند ناگاه علم امیر ذو النون پرتو وصول بر نواحی اواق انداخت شاهزاده
متنبه شده با قرب سیصد سوار که در آن زمان در آستان سعادت آشیانش حاضر بودند متوجه اعدا گشت و از آنجانب فاضل کوکلتاش که منغلای لشکر
ارغونیان بود در برابر ابن حسین میرزا صف قتال آراسته بهادران جانبین دست باستعمال تیر و کمان و تیغ و سنان بردند مقارن آن حال از یکطرف امیر
ذو النون با جمعی کثیر از دلیران قوم ارغون و از جانب دیگر شجاع بیک با فوجی غفیر از لشکریان قندهار بمعرکه رسیدند و شاهزاده را شکاری وار در
میان گرفتند و آنحضرت ساعتی بکارزار اقدام نموده در اثنای گیرودار از زخم تیر مجروح گشت لاجرم عنان فرار بصوب هراة تافت و امیر ذو النون
رایت عظمت باوج سپهر بوقلمون افراخته مظفر و منصور بزمین داور شتافت و در سنه ۹۰۹ فریدون حسین میرزا بتهمتی که خیال کرده بهانه ساز از دار السلطنه هراة

بیرون رفت و راه استرآباد پیش گرفت بعد از وصول بجدود آن ولایت محمد حسین میرزا مراسم استقبال بجای آورده در باره برادر انواع اشفاق و اعطاف ظاهر
کرد و بحسب تقدیر ملک قدیر هم در آن ایام محمد حسین میرزا بمرض حصبه مبتلا شده درگذشت و فریدون حسین میرزا بعد از تقدیم لوازم سوکواری و تعزیت داری
۲ دیوان ۴ بر مسند سروری نشسته قایم مقام برادر گشت بیت چو مرگ افکند افسری از سری نهد آسمان بر سر دیگری ذکر بیرون رفتن سمرقند از حوزهٔ
ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و بیان مخالفت میرزا جهانگیر بسبب اغواء بعضی از امرا درگاه سلاطینی که کشورگشایند ز اخوان کوی
دولت میربایند بناشد از خلاف ظلم کیشان بیک منوال دایم حال ایشان بیک نهضت کهی ملکی ستانند کهی در کار خود حیران بمانند نه نوشند
کاهی درد مرغند زمانی نی ثمر یابند نی قند چنین باشد در اوّل حال ایشان بود در آفت و خیر اقبال ایشان ولی یابند آخر سرفرازی چو سلطان جهان
خاقان غازی ظهیر الدین محمد پادشاهی که مانندش نبوده دین پناهی خدیو کامران پرتهوّر ملاذ ملک و ملّت شاه بابر کیفیت حال خجسته مآل آن
پادشاه سعادتمند بعد از فتح سمرقند آن بود که بسبب امتداد ایام محاصره و کثرت وقوع محاربه و مناظره سمرقندیان بغایت مفلوک و بی بضاعت شده
بودند چنانچه اکثر ایشان جهة زراعت تخم و تقاوی مسألت می‌نمودند لاجرم از همه رعایا و مزارعان آنحضرت جنّت نشان امرا و لشکریان پادشاه نافذ فرمان را
چیزی نرسید و جزئی که از هر طرف الجه گرفته بودند در اندک زمانی خرج شده خرجی همگنان باتمام انجامید و اوزون حسن که در آنحین بموجب فرمان واجب
الاذعان حاکم بود و پیوسته از غایت شرارت نقش فتنه انگیزی بر صحیفه ضمیر تحریر می‌نمود از اختلال احوال ملازمان موکب ظفر مآل خبر یافته نهانی قاصدان
بسمرقند فرستاده امرا و سپاهیان را بسلطنت جهانگیر میرزا دعوت کرده ابواب مکر و تزویر برگشاد چون کوچ و متعلقان آن طایفه در فرغانه بود و بواسطهٔ
اطالت توقّف در سمرقند موافق مزاج ایشان نمی‌نمود در رشتهٔ اخلاص را بانامل عدم وفا گسیختند و یکیک و دو دو رو باندجان آورده از سمرقند بگریختند و
خان قلی و بیان قلی و ابراهیم بیگچیک و سلطان احمد تنبل از آن زمره بودند بلکه تمامی مغولان بموافقت آن جماعت فرار بر قرار اختیار نمودند پادشاه ستوده
خصال چون حال بر آن منوال دید خواجه قاضی را که معتقد اوزون حسن بود بصوب اخسی روان گردانید تا باتفاق در تسکین آن فتنه کوشش نماید و گریختگان را
بسمرقند باز فرستاده بعضی از ایشان را تادیب فرماید چون خواجه قاضی بمقصد رسید و سبب آمدن را بسمع اوزون حسن رسانید باجتماع آن مردم فرمان
فرمود و بعد از آنکه اکثر ایشان جمع آمدند بموافقت سلطان احمد تنبل شعار خلاف پادشاه ظاهر ساخته و میرزا جهانگیر را بسلطنت نامزد کرده قاصد
بیانیهٔ سر پرا علی فرستادند و بزبان جسارت پیغام دادند که چون دار السلطنهٔ سمرقند بحیز تسخیر پادشاه سعادتمند درآمده لایق چنان می‌نماید که ولایت
اندجان متعلق بدیوان جهانگیر میرزا گردد پادشاه خورده دان این ملتمس را بدو جهة اجابت نفرمود اوّل آنکه در اوان که سلطان محمود خان همین توقع کرده بود
و مقبول نیفتاده دیگر آنکه در آن محل که سلطان احمد تنبل و اکثر ملازمان درگاه سپهر اشتباه از سمرقند باندجان گریخته بودند اگر التماس معاندان درجهٔ قبول
می‌یافت مردم دور و نزدیک و ترک و تازیک حمل بر ضعف حال نوّاب بارگاه سلطنت و استقلال می‌نمودند و چون قاصدان مراد فرغانه مراجعت
کرده جوابی که شنیده بود بر زبان آورد تمامی مخالفان در آنحین که مقرّ عز جهانگیر میرزا بود مجتمع گشته در شیوهٔ بغی و عصیان طغیان نمودند و لشکر باندجان کشیده
ایلغاری بسر تولون خواجه مغول که بموجب فرمان پادشاه متوجّه اندجان بود ارسال نمودند و آن طایفهٔ باغیه در میان دو آب ناگاه بسر تولون خواجه
رسیده او را دستگیر کرده نزد اوزون حسن بردند تا کشته شد القصّه چون ظاهر اندجان مضرب خیام خدّام جهانگیر میرزا و متابعان شد علی دوست
طغائی که بفرمان حضرت پادشاه کشورگشای حاکم آنخطه بود باتفاق خواجه مولانا قاضی اطراف قلعه مضبوط ساخته در تسلّی خواطر مردم کاری و ترتیب
اسباب حصارداری سعی نمود و خواجه مولانا در آن ولا موازی هژده هزار گوسفند از خاصه خود در میان لشکریان و متعلقان ایشان قسمت فرمود و چون
ایام محاصره بمت امتداد پذیرفت و آتش فتنه اوزون حسن و سلطان احمد تنبل آب ندامت و پشیمانی تسکین نگرفت خواجه مولانا قاضی و والده و جدّه
حضرت پادشاهی متعاقب و متواتر رسل و رسایل بسمرقند فرستادند و بمبالغه و الحاح تمام التماس حضور لوای منصور کرده غایت عجز و بیچارگی خود را پیغام
دادند در آن اثنا مواد فاسده حصن بدن پادشاه و زمن را احاطه نمود و اعتدال مزاج صاحب تخت و تاج باختلال انجامیده مرضی صعب ابواب فساد
بگشود و سلطان طبیعت در مقام مدافعت ثبات قدم نموده بعد از پنج شش روز آن عارضه روی بانحطاط آورد و در ایام نقاهت نا پرهیزی واقعه
مرض نکس کرده بر کثرت شدّت حالت بمثابه انجامید که آن نور دیده مردم مجال تکلّم نماند و هرکس بیمار را بود به نیّت صحت آب بر لب آنحضرت

همچنانکه ارکان دولت ابدپیوند صلات و صدقات بفقرا سمرقند رسانیدند و اطبای مسیحادم در ترتیب اشربه و اغذیه و ترکیب ادویه کوشیدند و حکمای
حضرمقدم از روی تضرع و نیاز صحت ذات خجسته صفات را از حکیم علی الاطلاق طلبیدند و بداد عا لایرد لانه صلاح لاصناف البریه شامل و همدران چند روز
از دار الشفا و اذا مرضت فهو یشفین صحت کامل قرین مزاج اعتدال آیین پادشاه روی زمین گشت و الم سقم از جسم لطیف آن مظهر لطف و کرم دوری جسته
شادمانی مقربان بارگاه حضرت کشورستانی از ایوان کیوان در گذشت و درآن ایام کرت دیگر مکاتیب علی دوست طغائی و خواجه قاضی مبنی از جمعیت
مخالفان و مبنی بر استدعاء لواء ظفر نشان وصول یافت بنابران پادشاه کامران بعد از آنکه صدر روز خطه سمرقند را بیمن طلعت عالم آرا خرم تر از فصل
نوروز داشت عزم توجه بصوب اندجان جزم کرده و در روز شنبهی که داخل ایام ماه رجب سال مذکور بود اعلام نصرت اعلام برافراشت و روز
سه شنبه قصبه خجند از فر حضور پادشاه سعادتمند رونق بهشت برین یافت و همان ساعت قاصدی از اندجان رسید و بشرف عرض رسانید که قبل از این
بهفت روز علی طغائی با مخالفان موافقت نموده دروازه اندجان را بر روی ایشان گشود کیفیت اختلال برین منوال بود که درآن اوان که مرض پادشاه دنیا دوست
جهانبان صعوبتی تمام داشت یکی از نوکران اوزون حسن بطریق رسالت بدرگاه عالم پناه آمده بود و امرا و ارکان دولت قبل از آنکه آنحضرت باید او را از حضرت
مراجعت دادند و آن شخص خبر شدت مرض پادشاه زمین را باوزون حسن رسانید و اوزون حسن او را نزد علی دوست طغائی فرستاد تا کیفیت آن حالت را
شرح داد بنابران تزلزل بارکان ثبات و قرار او راه یافت و مایل بمصالحه گشته بعضی از مخالفان را بدروازه خاکان طلبید و بعد از تأکید عهد میثاق
قلعه و شهر تسلیم نمود و چون میرزا جهانگیر و اتباع آنحضرت از تسخیر اندجان میسر پذیرفت و خبر وصول حیدر ظفر سگیر پادشاهی بخجند بسمت شیوع گرفت خواجه مولانا
قاضی را که موسوم بعبدالله بود و بمزید عهود دربر دولتخواهی حضرت پادشاهی مشهور بر در ارک شهید ساختند و تمامی متعلقان و منتسبان آنجناب را
غارت و تاراج کرده رابطه بیباکی افراختند و حال آنکه خواجه مولانا از جمله تربیت یافتگان حضرت ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبیدالله بود و بنا
بر وثوقی که بر عنایت جناب جلال احدیت داشت در معارک مخوفه کمال جرأت ظاهر میساخت القصه چون این اخبار ناهنجار بعرض پادشاه عالیمقدار
رسید از ناهموارکاری زمانه غدار و شهادت جناب شریعت شعار ملول و متأسف گشته میر قاسم قوچین را با تشکند روان گردانید تا از سلطان
محمود خان استمداد نماید بلکه خان را بر آن آرد که با سپاهی بیکران بصوب اندجان نهضت فرماید و چون میر قاسم بملازمت سلطان محمود خان مشرف گشت
والتماس آنحضرت را معروض داشت خان ملتمس را بشرف اجابت اقران داده متوجه دفع مخالفان شد و حضرت پادشاه کشورستان از توجه موکب عالی
خان وقوف یافته از خجند مراسم استقبال استعجال نمود و در حلکاء آهنگران منزل کند و لیکن قران سعدین واقع شده از جانبین شرایط اتحاد و محبت بتقدیم رسید
و چون مخالفان از اتفاق وقوف یافتند در اخسی اجتماع نموده رسل و رسایل با پیشکش بسر حالی فرستادند و تقبل خدمات شایسته گشته طالب مصالحه شدند و خان از حلکاه آهنگران
بطرف اخسی کوچ کرده قدوة الاعاظم خواجه ابوالمکارم و برادر کلانتر سلطان احمد تنبل بیک را برسم رسالت نزد اوزون حسن ارسال داشت و ایشان اسلوب
طریق موافقت دعوت کرد و مشارالیهما اظهار اخلاص نموده سخنان فریب آمیز بر زبان آوردند و التماس مراجعت لواء خانی کردند و بنابرآنکه سلطان محمود
خان بغایت ساده مزاج بود کلمات روی ایشان و مخالفان را سمع قبول جای داد و در محلی که اگر یک منزل دیگر بجانب اخسی میرفت فتح میسر میشد روی بتاشکنت
آورد لاجرم ملازمان موکب عالی پادشاهی که کوچ و متعلقان ایشان در اندجان بود از تسخیر آن ولایت مأیوس گشته قریب شصد نفر مفارقت آنحضرت اختیار کردند
و علی درویش بیک و علی مزید قوچین و محمد باقر و شیخ عبدالله ایشک آغاسی و میرم لاغری از آنجمله بودند و امیر قاسم قوچین و ویس لاغری و ابراهیم ساروی و شیرم
طغائی و سید قرا و میرشاه قوچین و سید قاسم ایشک آقا و قاسم عجب و محمد دوست ولد علی دوست طغائی و محمد علی مبشر و خدابردی توغچی مغول و یارک
طغائی و سلطان قلی بابا و پیر درویش و شیخ ویس و یار علی بلال و قاسم میرآخور و حیدر رکابدار با بیشتر از دویست کس در ملازمت پادشاه بحر مکرمت ثبات
قدم نمودند و آنحضرت با آن بندگان یکجهت بصوب خجند بازگشت و روزی چند اوقات در کمال پریشانی گذشت و در سنه اربع و تسعمائه حضرت پادشاهی
قاصدی نزد محمد حسین کورکان که حاکم اوراتیپه بود فرستاده پیغام داد که چون در خجند که جاییست بغایت ضیق بنهایت گنجایش موکب عالی نمیرسد
داعیه چنانست که این زمستان در قریه ساغر قشلاق کرده شود محمد حسین تجویز این معنی نموده رایات ظفر پیکر پرتو وصول بر ساغر انداخت و پس از روزی چند ابراهیم
ساروی و ویس لاغری و شیرم طغائی با فوجی از لشکریان حسب الفرمان متوجه یاریلاق شدند بخیال آنکه بهر وجه که توانند قلاع آن دیار را مسخر گردانند و درآن اوان

اوان برادرزادهٔ سید یوسف اوغلاقچی احمد یوسف از قبل عم خویش والی آن حوالی بود القصه امرا و سپاه پادشاه عالیجاه در آن زمستان در دیار ییلاق غایت
سعی و اهتمام بجای آورده بعضی از قلاع را بضرب تیغ و تیر و بعضی برای و تدبیر در حیز تسخیر کشیدند و چون این خبر بسمرقند رسید میرزا سلطان علی که بعد از توجه حضرت
پادشاهی بجنبه بر آن بلدهٔ فردوس مانند استیلا یافته بود تصور نمود که سید یوسف ضمناً در سلک دولتخواهان پادشاه نافذ فرمان انتظام دارد لاجرم او را بجانب
خراسان کسیل کرد و چون موسم سرما و زمستان بپایان رسید و حقیقت آیت فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها ظاهر گردید سلطان علی میرزا
از جناب هدایت انتما خواجه قطب الدین یحیی التماس نمود که بجانب سمرقند رفته از پادشاه نیکو سیر طلب صلح نماید و خواجه آن ملتمس را مبذول داشته
و همت عالی بر تاکید قواعد مصالحه گماشته بدانجا تشریف برد و حضرت پادشاه پاک اعتقاد مقدم شریف آن قدوهٔ اصحاب رشد و رشاد را مغتنم
دانسته به تعظیم و تبجیل و ما یعد من هذا القبیل قیام و اقدام نمود و آنچه خواجه در باب صلح و صفا بمسامع اشرف اعلی رسانید بعز قبول مقرون گردانید و خواجه
یحیی مقضی المرام بسمرقند مراجعت کرده پادشاه عالی مقام در ییلاقی که بجانب جنوب اورا تیپه بود منزل گزید و در تدبیر تسخیر ملک تجیه گشته توجه بطرفی که
مستلزم حصول مقصود تواند بود بخاطر اقبال مآثر خطور نمینمود و از سکون در آن نواحی نیز ابواب وصول مرام بر روی روزگار خدام ذوی الاحترام نمی گشود
مصراع نی رای سفر کردن و نی روی اقامت در آن اثنا اتفاقاً الاعاظم خواجه ابوالمکارم که در سلک دولتخواهان پادشاهی منتظم بود بمعسکر نصرت اثر
رسید و شرف ملاقات پادشاه والاگهر حاصل کرده بواسطهٔ اختلال احوال ملازمان موکب جاه و جلال گرد ملال بر وجنات روزگارش نشست
و به نیت فتح و نصرت پادشاه صافی طویت فاتحه فاتحه بر زبان رانده رخصت انصراف یافت و در آخر همان روز قاصدی از نزد علی دوست
طغائی بموکب کشورگشائی رسیده بوسیلهٔ نواب کامیاب معروض داشت که علی دوست از موافقت با زمرهٔ دشمن و مخالفت پادشاه بغایت
پشیمان است و التماس مینماید که خدام بارگاه سپهر اساس بانامل الطاف بی قیاس رقم عفو بر جرایم او کشند و بجانب مرغینان تشریف برند تا باقدام خدمتکاری
شهریاری سر استقبال نموده من بعد از جادهٔ عبودیت بیرون ننهد و این سخنان بسمع پادشاه سخندان راه یافته در وقت غروب آفتاب در غایت شتاب
و شتاب متوجه مرغینان گشت و آن مسافت را که قریب بیست و پنج فرسخ است در دو شب و یکروز طی کرده صبحی که علم بیضای خورشید عالم آرا از افق مشرق
هویدا گشته شب محنت منتظران زوال ایام ناکامی را بنور بهجت و شادکامی مبدل گردانید بقعه ماهچه بیرق ظفر رونق پادشاهی پرتو وصول بر ساحت دروازه
مرغینان افکند و علی دوست که بر در دروازه انتظار مقدم همایون میکشید بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان دروازه را بسان ابواب دولت و اقبال
بر روی ملازمان موکب جاه و جلال بازگشاده شرف تقبیل رکاب خلافت انتساب حاصل کرده عنایت پادشاهی شامل حال او شد و چون پادشاه
و امرا و سپاه از تعب راه برآسودند بموجب فرمان واجب الاذعان امیر قاسم قوچین با فوجی از لشکریان ظفر آیین متوجه کوهستان جنوب آنجا
شدند تا مردم آنجائی را از بادیهٔ خلاف بشاهراه وفاق آورند و ابراهیم ساروو ویس لاغری و سیدی قرا با جمعی دیگر از لشکر بجانب اخسی روان شدند
بمصلحت آنکه از آب خجند گذشته مردم جبال آن حوالی را مطیع ساخته سر گذار نگذارند و بعد از رفتن امرا بخجند اوزون حسن و سلطان احمد تنبل فرصت
غنیمت شمرده و لشکر اندجان و اخسی را جمع آورده در رکاب جهانگیر میرزا عنان گریز بصوب مرغینان انعطاف دادند و چون بکفر سخی آن قصبه رسیدند
در قریه سپیان که در شرقی مرغینان واقعست منزل گزیدند و اسباب قلعه گیری ترتیب کرده پس از یکدو روز رو بقلعه آوردند و پادشاه شجاعت
پناه فوجی از دلیران را بمقاتلهٔ مخالفان نامزد فرموده و آن جماعت از شهر بیرون شتافتند و دست بانداختن تیر و راندن شمشیر برآوردند معاندان را نگذاشتند
که بحصار نزدیک آیند اما امیر قاسم قوچین و جمعی که بکوهستان جنوب اندجان رفته بودند اقوام آن ایماقات آنجائی را باتمام ایل و منقاد ساختند و
ابراهیم ساروو رفقای او که بطرف اخسی توجه کرده بودند قلعه باب و یکدو حصار دیگر را گرفته رایت نصرت برافراختند و چون مردم ولایت فرغانه
خواه آشنا و خواه بیگانه از حکومت اوزون حسن و سلطان احمد تنبل که دو ظالم کافر کیش بد اندیش بودند تنفر تمام داشتند در آن ایام که امرای عظام
پادشاه گردون غلام در حدود اخسی اعلام نصرت اعلام ارتفاع داده بتسخیر قلاع و بقاع مینمودند یکی از کلانتران اخسی حسن دیگچه نام فوجی از اوباش
و اتباع جمع آورده قلعه کوه اخسی را مضبوط گردانید و ابراهیم ساروو ویس لاغری و سیدی قرا با تشلیغ سپاه پادشاه را بدان جا درآوردند و از اتفاقات
حسنه آنکه در آن اوقات بنده علی ولد حیدر علی کوکلتاش و حاجی غازی منغیت با لشکری که سلطان محمود خان جهت کومک پادشاه جهانیان بتعیین نموده بود

بنواحی اخسی رسیدند و این اخبار در اردوی میرزا جهانگیر شیوع یافته اوزون حسن قرین یاس و حزن گشت و فوجی از معتمدان بشجاعت پیشه و دلیران حرب اندیشه
بکومک قلعه اخسی ارسال داشت و آن جماعت صبحی که بحقیقت شام نکبت ایشان بود بکنار دریا رسیده از چگونگی احوال امرای سپاه پادشاه و نوئینان
و لشکریان خان عالی جاه آگاه شدند و سراسیمه گشته فوجی از ایشان بخیال عبور از آن آب بر اسپان برق مانند نشستند و فوجی بسفینه در آمدند تا همگنان
دریای هیجا یعنی دولتخواهان پادشاه مظفر لوا ایشان را فرصت ندادند که کشتی را بالا کشیده از آب بگذرند بلکه آن جنود ظفر ورود بر اسپان برهنه سوار
گشتند و فوج فوج مانند موج بر روی آب روان شدند چنانچه جماعت مخالفان که در کشتی بودند اصلا متوجه اشتغال بنیران قتال نتوانستند گشت
عاقبت آنکه قاربوغاچ بخشی بطریقه فریب یکی از اولاد امرا مغول را بدست آورده بکشت و بسبب این حرکت مغولان در استیصال آن زمره بیشتر از پیشتر سعی نموده
اکثر نوکران اوزون حسن ببلا و قتل ممتحن شدند چنانچه از قرب هشتاد نفر دلاور زیاده از پنج شش نفر نجات نیافت و این خبر باوزون حسن رسیده در ساعت
از خاطر غنیان کوچ کرده روی بصوب اندجان آورد و ناصر بیگ که بحکم جهانگیر میرزا والی آن خطه بود چون کیفیت آن حالات را شنود دانست که بنای
آن جماعت را از تار عنکبوت بی بنیاد تر است و اساس شوکت پادشاه سلیمان حشمت از سد سکندر استوار تر لاجرم شعار عبودیت آنحضرت ظاهر گردانیده
قلعه اندجان را مضبوط ساخت و قاصدی جهت اعلام آن حال بدرگاه عالم پناه فرستاد و این خبر بمخالفان رسیده اوزون حسن بطرف اخسی در حرکت آمد و
سلطان احمد تنبل بصوب اوش که اولکاء او بود کوچ نمود و میرزا جهانگیر نیز بهمان جانب روان شد و بعد از وصول ایلچی ناصر بیگ بپایه سریر سپهر اشتباه
پادشاه عالیجاه صباحی که جمشید بیضا علم یعنی خورشید انجم حشم از افق شرقی متوجه دیار غربی گردید از مرغینان عنان یکران بجانب اندجان انعطاف داده تا
پیشین بمقصد رسید ناصر بیگ و اولاد عظام او دوست بیگ و میرم بیگ بلوازم استقبال استعجال نمودند و از مراسم نیاز و نثار دقیقه نامرعی نگذاشتند
و باصناف الطاف و اعطاف اختصاص یافته فرق افتخار و مباهات باوج سماوات افراشتند دار الملک ولایت فرغانه که مدتی از تحت تصرف
پادشاه فرزانه بیرون رفته بود بار دیگر در حوزه دیوان آنحضرت قرار گرفت و این فتح مبین در ذیقعده سنه اربع و تسعمائه از هجرت خاتم النبیین
صفت تیسر پذیرفت اما سلطان احمد تنبل که همعنان میرزا جهانگیر عازم اوش گشته بود چون بدان حدود رسید مردم قزل یباغ هجوم نموده ایشان را
بقلعه نگذاشتند لاجرم خایب و خاسر مراجعت کرده بحصار اوزکند در آمدند و اوزون حسن خود را در قلعه اخسی مضبوط گردانید و پادشاه مظفر
لشکر بدانجا کشید و اوزون حسن از مقاومت با خسرو دشمن شکن عاجز شده بوسیله مراهمت تن امان طلبید و التماس او شرف اجابت یافته با مفاتیح قلعه
بملازمت شتافت و پادشاه عالیجاه چند روز در اخسی توقف نموده مهمات آن قصبه و قصبه کاسان را بسر انجام اقران داد و امرا مغول را مشمول انعام
و احسان رخصت انصراف ارزانی داشت آنگاه قاسم عجب را بداروغگی اخسی نصب کرده با موکب ظفر همعنان نصرت از پی روان علم نهضت بصوب
اندجان برافراشت و اوزون حسن رخصت یافته با کوچ و متعلقان بجانب حصار شادمان توجه کرد و اکثر نوکران او بموجب این بیت که بیت
ز سید دولت گریزان باش چون تیر وطن در کوی صاحب دولتان گیر عمل نموده از وی جدا گشتند و بموکب عالی پادشاهی پیوستند بعد از آن مره
از امرا و ینکچیان بعرض پادشاه جهانیان رسانیدند که مردمی که درین فترات خواجه مولانا قاضی را تیغ بیداد گذرانیده اند و اموال و جهات مخصوصان
پادشاه را عرضه نهب و تاراج گردانیده اند همین جماعت حرام نمکند و ایشان تا غایت بهر کس آمیخته اند سر رشته وفاق عهد با نامل غدر گسیخته اند بهنگام
مجال پای عدم مروت در راه مکر نهاده بکر گریخته اند از ایشان چشم اخلاص داشتن شیوه اولوا الالباب نیست و در زمین دل ایشان تخم اختصاص کاشتن
منافی شیمه اصحاب آداب حقیقت ز بد عهد چشم نیکی داشتن بود خاک در دیده انباشتن اکنون اگر پادشاه رعایت عهد و پیمان نموده رخصت
نفرمایند که این طایفه را قتل و غارت نمایند مناسب آنست که فرمان واجب الاذعان نفاذ یابد که هر کس از جهات خود در تصرف هر که هر چه یابد بستاند
و بر موجب حکم شده مغولان که از کیفیت قضیه وقوف یافتند کرت دیگر سالک طریق غوایت گشته از منزل باطل بطرف اوزکند شتافتند و قاصدی نزد تنبل
فرستاده او را از بغی و عصیان خود خبر دادند و پادشاه سعادت انتما بعد از تخلف آن جمع بی بصر و با بی صواب اعاظم امرا امیر قاسم قوچین را با فوجی از سپاه
آراسته بدفع شر ایشان نامزد فرمود و قبل از آنکه امیر قاسم بمغولان رسد سلطان احمد تنبل بدیشان پیوست و روز دیگر دو لشکر در کنار آب سگکد بیکدیگر رسیده نایره حرب
و ضرب التهاب یافت و بتقدیر عزوجل سلطان احمد تنبل غلبه کرده امیر قاسم قوچین و علی دوست طغائی و ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی قرا و چهار پنج

وچهار پنج نفر دیگر از چگلیان و امرا از آن معرکه بلطایف الحیل بیرون آمدند و سایر امرا اسیر سرپنجه تقدیر شدند و علی درویش بیک و میرم لاغری و امیر توقه و طغای
بیک و محمد دوست و علی دوست و امیر شاه قوچین و میرم دیوان داخل گرفتاران بودند و سلطان احمد تنبل بوقوع این امر مستظهر و مغرور شده در خدمت
جهانگیر میرزا بنواحی اندجان رفت و در النکی که متصل است به پشته عیش و از آنجا تا شهر یک فرسخ مسافت بیش نیست فرود آمده و یکدو بار صف پیکار آراسته
و در دامنه عیش آغاز طیش کرده بخیال جدال جولان نمود و دلیران اندجان بقصد قطع رشته جان دشمنان از کوچه باغها و محلات بیرون شهر بفضاء صحرا خرامیدند
و لشکر بیگانه را نگذاشتند که نزدیک بدار الملک بلاد فرغانه آیند و تنبل قرب یکماه در آن نواحی بوده از امرا گرفتار توقه و میرم لاغری را از صفحه حیات
بری ساخته لواء توجه بجانب اوش برافراخت و حال آنکه در اوش یکی از نوکران ابراهیم سارو والی بود و آن شخص از استماع خبر توجه مخالفان در استحکام
قلعه سعی و اهتمام نمود و پادشاه عالیجاه بعد از اجتماع سپاه شوکت دستگاه در هژدهم محرم الحرام سنه خمس و تسعمائه از اندجان سفر کرده چهار باغ حافظ
بیک از فر قدوم مکرم غیرت افزای گلستان ارم گشت و یکدو روز آنجا توقف اتفاق افتاده قول و برانغار و جوانغار جنود نصرت شعار بشیران بیشه کارزار
استحکام یافته اعلام ظفر اعلام بصوب اوش نهضت فرمود و بعد از قطع منزلی این خبر بگوش سعادت نیوش رسید که مخالفان کیفرکوش از ظاهر اوش نهضت
نموده آهنگ رباط سرنیک کرده‌اند پادشاه داد فرهوش با بهادران جوشن پوش از قریه لات که در حدود اوش واقعست عنان عزیمت بسمت دشمنان انعطاف
داده در اثنای راه بوضوح پیوست که ارباب طغیان عازم اندجان گشته‌اند رایات نصرت نشان بنواحی اوزکند شتافته جرپکت محصور بهرجه در آن
حدود دیدند غارت نمودند آنگاه پادشاه نامجو رو بجانب قلعه مادو آورد و آن حصاریست بغایت متانت و استواری مشهور و بکمال مناعت و محکمی
بر السنه و افواه مذکور طایر وهم تیز پرواز از عروج بر برجش عاجز و کمند خیال تیز چنگال از وصول بکنگره فصیلش قاصر مرغان هوای فضایش با نسر طایر همراز
و ماهیان خندق عمیقش با گاو زمین دمساز نظم حصاری در بلندی رشک افلاک به بی‌مثلی مثل در خطه خاک زبان کنگرش همراز انجم ز دور قاصر
کمند وهم مردم و در آن ایام برادر خورد سلطان احمد تنبل که موسوم بود بخلیل قرب دویست و پنجاه نفر از مردان بی عدیل در آن قلعه اقامت
داشت و اسباب حصار داری آنچه ضروریست فراهم آورده القصه چون ظاهر قلعه مادو مضرب خیام سپاه خجسته گشت حصاریان از بالای برج و باره
آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و دلیران لشکر ظفر اثر سپر بر سر کشیده روی بخندق قلعه گرا آوردند و از آنجانب سفیر تیر چون دعای مستجاب بعالم بالا روان نمود
و از این طرف سنگ مرگ آهنگ بسان کار مخالفان پادشاه فیروز جنگ روی بنشیب آورده معنی القارعة ما القارعة بیان فرمود علی بلال و جمعی دیگر
از ابطال رجال بزخم سنگ پایمال حریف اجل گشتند و طایفه از مردم حصار نیز صندوق سینه هدف تیر تقدیر کرده از سر جان درگذشتند و از صباح
که خورشید متوجه تسخیر حصار فیروزه کار گردون بود تا وقتی که نظاره کیان انجم از پس پرده ازرق فام حال آن معرکه را مشاهده نمودند نایره محاربه و حرب
التهاب داشته و روز دیگر خلیل و متابعان بدیده بصیرت آثار عجز و انکسار بر جبهات روزگار خود دیده امان طلبیدند و پادشاه درست پیمان
بر شکستگی ایشان ترحم فرموده از سر ریختن خون محصوران درگذشت و خلیل را با قرب هشتاد نفر از مردم شجاعت اثر در عوض طایفه از خدام موکب
ظفر پیکر که مخالفان مقید داشتند بند کرده مصحوب جمعی از معتمدان باندجان فرستاد تا باحتیاط نگاه دارند آنگاه ایجو تویه که قریه ایست از قرای اوش
مضرب خیام عساکر پر جوش گشت و سلطان احمد تنبل که بصوب اندجان رفته بود قصد نمود که شبی بطریق دزدان نردبان بر فصیل شهر نهاده بکمند
حیله بدان بلده درآید و اندجانیان از اندیشه خاینان وقوف یافته بپای ممانعت پیش آمدند و تنبل قرین یاس و حرمان از اندجان بازگشته منزل آب
خانرا که از اراضی قری رباط سرنیک است معسکر ساخت و آب خان [illegible] یک فرسخی لشکرگاه پادشاه عالیجاه بود و مدت چهل روز آن دو سپاه در
برابر یکدیگر نشسته از هیچ طرف کسی میل جولان در میدان نکرد مگر آنکه گاهی سپاهیان که بطلب علف و کاه تردد میکردند بهم باز میخوردند و دست بآلات
اسباب قتال میبردند و روزی سیدی بیک طغائی در مثل این معرکه بدست مردم تنبل گرفتار شد و غیر از و کسی را از متعلقان آسیبی نرسید و در آن اثنا
امیر سلطان احمد قراول که پدر قوچ بیک و بعد از واقعه میرزا بایسنقر با برادران و کوچ و متعلقان از قراتکین متوجه اردوی ظفر قرین گشته بود بشرف
بساط بوسی استسعاد دریافت و مقارن آن حال امیر قنبر علی نیز که جهت مرض باوش رفته بود باز آمد و پشت استظهار شاه و سپاه بوصول این دو امیر
شجاعت پناه قوی شده صباحی که خورشید خاوری [illegible] تعرض هوا کسب [illegible] آهنگ فضای سپهر نیلوفری کرد علم ظفر شیم آن آفتاب آسمان سریر

روی توجه بصوب معسکر مخالفان آوردند و جهانگیر میرزا و تنبل از ارتکاب جنگ و جدال اجتناب نموده در غایت استعجال کوچ فرمودند چنانچه بعضی از بنه و پرتال
ایشان بتصرف جنود نصرت نشان درآمد و لشکرگاه آن مجمع پریشان از فرود آمدن پادشاه عالی مکان رونق ریاض رضوان یافت و در آن شب خبر رسید که میرزا جهانگیر
با تنبل در قریه خوبان که از آن موضع سه فرسنگ بطرف اندجان بود منزل کرد پدر روز دیگر که خورشید عالمگیر از افق مشرق برافراخت و افسر تیغ زراندود
مواکب کواکب را منهزم ساخته صدای فتح و فیروزی در عالم انداخت نظم صبح زده خسرو انجم حشم بر افق خاور علم خضرا علم کرد برون تیغ ظفر از نیام گشت رجیم انجم
جانب تنبل ظلام پادشاه عالم پناه متوجه تعقیب سپاه ظفر دستگاه شده در برانغار علی دوست طغائی و توابع او که شیران بیشه کشورگشائی بودند مقرر ساخت و در
جوانغار رایت شجاعت ابراهیم سارو و ویس لاغری رسیدی قراجه علی قجیکیک بیک برادر کلانتر خواجه کلان بیک را برافراخت هراول لشکر ظفر اثر
از میر قنبر علی بود و او با زمره از همگنان که جگر تکیه ای آن امر خطیر را اختیار نموده لوای پادشاه کشورگشای از افق قول طلوع کرد و امیر قاسم قوچین با فوجی از بهادران
پر خشم و کین در ظلال آن رایت اقبال آئین روی باستقبال اعدا آورده چون خورشید رونق بدین ترتیب نسق بجانب تنبل خلاف روان شدند و ایشان نیز صف
قتال آراستند و باستقبال سپاه ظفر آثار موج جیحون نار از حاشیه کشکین برآراستند و در میان شرق و جنوب قریه خوبان بموضعی که سقا نام داشت لشکرها
بیکدیگر رسیدند و سمند جلادت بمهمیز ستیز تیز کرده از ضرب تیغ و تیر و زخم نیزه و شمشیر مشکهای خون در آن صحرا سرنگون گردید قجیکیک بیک از جوانغار
بر برانغار اعدا تاخت و نواحی قریه خوبان از خون خوبان آن صحرا رنگین ساخت محمد علی مبشر نیز متعاقب قجیکیک بیک حمله آورد و بنوک سنان نقش وجود
جمعی را از صحیفه هستی بسترد و بهادران سپاه میرزا جهانگیر و تنبل نیز بقدر مقدور در کارزار کوشش و خونریزی کوشیدند و گرد نبرد باوج فلک تیزگرد رسانیده
آئینه خورشید را تیره گردانیدند اما مبشر اقبال دلیران موکب پادشاهی را بخطاب ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح اختصاص بخشید و مبشر آمال کوکب طالع آن
مهر سپهر سروری را باوج ظفر و برتری رسانیده بر اعدا غالب گردانید میرزا جهانگیر و تنبل مشرب در غایت اضطرار فرار بر قرار اختیار کردند و بسیاری از
سپاهیان ایشان گرفتار گشته روی بدار البقا آوردند و در آن روز در قریه خوبان آن فرخنده دل پادشاه کامران در دلربائی بر عارض خوبان تفوق
نمود و لوای حضرت کشورگشائی از آنجا باندجان شتافته روزی چند از رنج راه برآسود و پس از آن اسلام پناه باستصواب امرای عالیجاه تعقیب مخالفان
را که باوزکند رفته بودند مطمح نظر ظفر اثر ساخته بموضعی که بنواحی ورمیان و نوشان واقعست خرامید و طرح قشلاق انداخته چریک منصور را
ساخت و مواضع مخالفان را معمور گردانیدند و اعدا از مقاومت سپاه مظفر لوا عاجز شده در آن محل امیر قنبر علی که بحسب یراق لشکر بر سایر امرا
رتبه تفوق داشت بمبالغه تمام طلب رخصت کرد و روی توجه بصوب خجند که اولکاء او بود آورد و بعضی دیگر از امرا و لشکریان بتقلید
قنبر علی میل بجاهای خود نمودند و نواب کامیاب پادشاه نیز باندجان بازگشته چند روزی بفراغت غنودند در خلال این احوال سلطان احمد
تنبل چند نوبت ایلچیان بآستان سلطان محمود خان فرستاده مدد طلبید و بیک تیپه که برادر بزرگتر تنبل بود و در سده سنیه خانی منصب حکومت داشت
و احمد بیک که خویش مشار الیه و اتکه ولد خان سلطان محمد خانیکه بود داعوا نموده سلطان محمود خان را بر آن آوردند که سلطان محمد بیکت را
با پنج شش هزار مرد مغول تیغ گذار بکومک تنبل تعیین کرد و ایشان از راه ارچکیت لشکرها برکاسان شتافته علم محاصره و محاربه برافراختند و این خبر
باندجان رسیده پادشاه جهانبان در فصل زمستان که از شدت برودت در میان زمین و آسمان قطرات باران لسان لآلی عمان منجمد میگشت و مرغ
آبی اگر توانستی خود را با مرغ کبابی در یک سیخ کشیده از سرما متاع جان میگذاشت بصوب کاسان نهضت نمود و بحکم قرین سرما و تعب طی مسافت
صباح در اخسی نزول فرمود و در آن منزل اندک آسایشی کرده روی بصوب کاسان آورد و چون فروغ رایت نصرت نشان پرتو وصول بیک فرسخی آن
بلده انداخت خبر رسید که سپاه مغول از توجه موکب پادشاهی وقوف یافته عنان مراجعت بصوب ولایت خود تافته اند اما تنبل در روزی که محاصره
کاسان و نهضت پادشاه کامران از اندجان مطلع شد از آنکه سوار که در آن اوان محل قرارش بود بصوب کاسان ایلغار کرد و در حوزی بین الصلوتین بنزدیک
اردوی پادشاه خافقین رسیده چون معلوم نمود که حال چیست و در آن عسکر کیست متحیر شد زیرا که گمان نمیبرد که با وجود شدت سرما
راه در آن زمستان با لشکر بیکران پادشاه عالیجاه آن مسافت را بدین سرعت طی تواند نمود و چون چشم مبارک پادشاه بر موکب تنبل افتاد
امرای دولت را طلبیده و بر زبان الهام بیان راند که غنیم را پروردگار کریم بدین خوار رسانیده فی الحال بر وی میباید تاخت و مهم او را بنج

دلخواه مهیا باید ساخت و ویس لاغری و بعضی از امرا عرض کردند که روز بیگاه است انشاء الله صباح رایت اجلال برافرازیم و در استیصال بنیاد اقبال اعدا کمال سعی و اهتمام ظاهر سازیم و پادشاه سخن آن زمره نیکخواه را مسموع و مقبول داشته از همان شب تنبل بصوب قلعه اخسیان گریخت و روز دیگر پادشاه شجاعت سپاه او را تعاقب فرموده در یک فرسخی اخسیان منزل غزنه کیکنان را معسکر گردانید و قریب چهل نفر از آن منزل اجمال اصحاب تنبل زر دان پادشاهی بود و تنبل در اخسیان شتابت قدم نموده ابواب اطاعت بر روی روزگار خود بگشود و در آن اثنا سید یوسف که مقدم مردم نجم بود و بواسطه وفور خیل و حشم و کثرت دینار و درم از مرتبه کلانتری آن قوم پای بر مسند سروری نهاده داعیه امارت و سروری داشت قاصدی نزد تنبل فرستاده او را بسلوک طریق موافقت و حرکت بجانب اخسیان نوید داد و پادشاه بادین و داد برین مراسله اطلاع یافته متوجه منزل سید یوسف گشت تا او را از امداد تنبل مانع آید و از یک فرسخی اخسیان شب در میان پیشتاز رفته خاطر انور متوجه تسخیر آن حصار شد اما قبل از آنکه آن مهم سامان یابد سلطان احمد تنبل در خدمت میرزا جهانگیر بآن قلعه درآمد و پادشاه بترتیب اسباب قلعه گیری فرمان داد و در آن اثنا علی دوست و قنبر علی سلاح که کاج طینت ایشان از خاک و آب غدر و نفاق تعبیه یافته بخلاف رضاء پادشاه مظفر لوا قاصدان بقلعه فرستاده سخن مصالحه در میان انداختند و میرزا جهانگیر و تنبل از ایشان ممنون گشته بترتیب مقدمات آن مهم پرداختند چون پرتو شعور پادشاه مؤید منصور بر تدبیر آن دو امیر افتاد باطنا انکار نمود اما بحسب ظاهر ملتمس ایشان را بشرف اجابت داد زیرا که علی دوست و قنبر علی آنقدر اعتبار و اقتدار یافته بودند که در آن زمان پادشاه را قبول مقتضای رای ایشان ضرورت بود و قواعد مصالحه برین نهج مؤکد شد که از آب خجند تا اخسی متعلق بجهانگیر میرزا باشد و ولایات اندجان و توابع و مضافات مخصوص بدیوان پادشاه خجسته صفات گردد و تنبل و اتباع او هرگاه که جهای خود را از اوزکند بیرون برند آن ولایت را نیز بتصرف نواب پادشاه کامیاب گذارند و بعد از قرار مهمات فرغانه و استمالت خویش و بیگانه هر دو برادر بموافقت یکدیگر لشکر بسمرقند کشند و هرگاه آن بلده فردوس مانند را تسخیر نمایند پادشاه کشورگیر آنجا بر سریر خلافت نشسته تمامی ولایات فرغانه را بمیرزا جهانگیر مسلم دارد و آنگاه میرزا جهانگیر و تنبل از قلعه بیرون شتافته ملازمت پادشاه بلند محل دریافتند و باصناف الطاف و انواع اعطاف مفتخر و مباهی گشته عنان توجه بجانب اخسی تافتند و پادشاه مانند جوهر جان که بدرج قالب درآید باندجان خرامیده خلیل برادر تنبل و سایر گرفتاران را از قید نجات داد و خلع فاخره پوشانیده نزد جهانگیر میرزا فرستاد و جهانگیر میرزا نیز طغائی بیک و محمد دوست و علی دوست و باقی خدام موکب پادشاهی را که مقید داشت جامها عنایت نمود و بشرف رخصت ارزانی فرمود و بعد از آن علی دوست بوفور خیل و حشم و کثرت نوکر و خدم مغرور شده علم نخوت و جبروت مرتفع گردانیده عظمت و تاد برون از حد و عد گذشته مهمات سرکار پادشاهی را بی وقوف نواب بتفصیل می نمایند تا آنکه مقرب الحضرت الخلافه رضاء پادشاه بسوده او اصناف اجازت داد که بهر طرف خواهد توجه نماید و ابراهیم سارو و ویس لاغری را بجهتی مؤاخذه و مصادره نموده حکم کرد که ایشان نیز در آستان خلافت نشان نباشند و این معانی بر ضمیر انور بانی مبانی جهانبانی بغایت گران آمد اما چون زمان مقتضای [illegible] دوست بود چندروزی صبر و شکیبائی فرمود نظم بی صبر گشاده کار کم جوی هر کار بصبر میگشاید مقصود که نتیجه نهفته از خلق رخسار بصبر میگشاید

ذکر مخالفت محمد مزید ترخان با سلطان علی میرزا و توجه سلطان ویس بسوی سمرقند و بخارا

در آن اوان که پادشاه عالیشان بسبب مخالفت اوزون حسن و سلطان احمد تنبل دست از حفظ بلده محفوظه سمرقند باز داشته لواء جهانگشا بصوب اندجان برافراشت سلطان علی میرزا که در بخارا اقامت داشت چنین روزی میکشید محمد باقر ترخان را بایالت آن خطه معتبر گردانیده توجه سمرقند کرد و چون بدار الملک آبا و اجداد رسید زمام مهام سرکار سلطنت را در قبضه اختیار محمد مزید ترخان نهاده و امرا زرها بمقتضای کلام معجز نظام سبحانی حیث قال عز من قائل ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی در غایت استقلال و عظمت بر مسند حکومت قرار گرفته محمد باقر ترخان از اکثر جهات بخارا و مضافات فاتکیه نیارد و کمین بار بدیوان سلطان علی میرزا نمیداد و محمد مزید ترخان در سمرقند تمامی امور ملکی و مالی و جزئی و کلی را از پیش خود گرفته دست امرا الحکیا را از تصرف در مهمات سرکار سلطانی کوتاه گردانید بلکه از حاصل شهر فی الجمله راتبه جهت صرف خرج سرکار سلطان علی میرزا تعیین نموده مال اکثر ولایات و تومانات سمرقند را باولاد و قرابتان خود مسلم داشت لاجرم سلطان علی میرزا با بعضی از امرا اتفاق نموده قصد محمد مزید ترخان کرد و جناب امارت مآبی برین معنی اطلاع یافته بخدمت سلطان حسین ارغون و برادر خود اوزون حسن پناه برد و خواجه ابوالمکارم که یکی تابع وی بودند از شهر بیرون رفت و متعاقب آن اتحاد سلطان محمود خان محمد حسین

دو غلات و احمد بیگ را با سپاهی از مغولان بکومک میرزا سلطان ویس که بخان میرزا اشتهار یافته تعیین کرده بطرف سمرقند گسیل نمود و محمد مزید ترخان بر
توجه خان میرزا مطلع شده وقوع آنصورت را از امارات دولت خود پنداشت و قاصدی جهة اظهار اخلاص و دولتخواهی ارسال نموده عرضه داشت
کرد که مناسب چنان می‌نماید که بسرعت هر چه تمامتر رایت ظفر پیکر سایهٔ عنایت بر حوالی این دیار اندازد تا آنچه مطلوب نواب کامیاب است بحصول پیوندد
و خان میرزا در طی مسافت مسارعت فرموده چون بنواحی شادوار رسید محمد مزید ترخان لوازم استقبال بجای آورده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گردید اما امرا
مغول چنانچه می‌باید بجانب او نپرداختند بلکه مواخذه و مصادرهٔ او را با خود مقرر ساختند و منهی کیفیت این اندیشه را بگوش هوش امیر محمد مزید رسانید
آنجناب با سایر امراء سمرقند و متابعان از خان میرزا جدا شد. بنابر آن مغولان از مقام تسخیر سمرقند گذشته بییلاق رفتند و خیمهٔ اقامت نصب کردند
ناگاه سپاهی سلطان علی میرزا که از سمرقند بقصد ایشان ایلغار کرده بود نمودار گشت و خان میرزا و مغولان از مشاهدهٔ آن حالت که در خزانهٔ خیال
نگذرانیده بودند سراسیمه شده هر طایفه بطرفی گریختند

ذکر رفتن محمد مزید ترخان بملازمت حضرت پادشاهی و بیان بعضی دیگر از واردات احوال آن مظهر الطاف الهی

چون محمد مزید ترخان از سلطان علی میرزا خائف بود و از ملازمت خان
میرزا ابواب مراد بر روی او نگشود مغول عبد الوهاب را که سابقا در سلک خدام سدهٔ سدره مقام پادشاهی انتظام داشت بپایهٔ سریر سلطنت
مصیر فرستاده عرضه داشت کرد که اگر چتر فلکسای سایهٔ وصول برین حدود اندازد بنده مانند دولت و اقبال کمر خدمت بر میان جان بسته
در فتح سمرقند سعی می‌نمایم و حلقهٔ عبودیت حضرت سلیمان مکان در گوش هوش کشیده بقیهٔ ایام زندگانی در ظلال اعلام ظفر آثار می‌آسایم و مغول عبد الوهاب
بعد از تقبیل انامل نواب کامیاب سرافراز شده کیفیت اخلاص و دولتخواهی امیر محمد مزید ترخان را بعرض رسانید بنابر آن پادشاه عالیجناب عزم پازل
توجه بجانب سمرقند جزم کرده مغول عبد الوهاب را نزد جهانگیر میرزا باخسی فرستاد تا آنحضرت را بر تصمیم عزیمت مطلع گردانیده بر سلوک طریق موافقت
ترغیب نماید و موکب کواکب مراتب پادشاهی محفوف بانوار عنایات نامتناهی الهی در ماه ذی القعده سنه خمس و تسعمائه روی بمقصد آورد و چون
حوالی مرغینان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت قوچ بیک بابا دران بار دوی کیهان پوی رسیده بتقبیل بساط بوس سرافراز گردید و لوای
فلکسای از مرغینان باشیره رفته قریهٔ مجن محل نزول سپاه صف شکن شد و در آن منزل قاسم بیک قوچین و علی دوست و سید قاسم با طائفهٔ دیگر
از اعاظم بدرگاه عالم پناه رسیدند و پادشاه عالیجاه از آنجا براه دشت خشلان طی مسافت کرده و از پل چوپان گذشته در اوراتیپه قبهٔ بارگاه سپهر اشتباه برافراخت
و در آن منزل اخبار شیوع یافت که محمد خان شیبانی بعنایت قدوسی محمد باقر ترخان را در نواحی قلعهٔ دبوسی شکست داده و روی بصوب بخارا نهاده و پادشاه
عالیمقدار از اوراتیپه لشکر از رفته داروغهٔ آنموضع قلعه تسلیم نمود و امیر قنبر علی حسب الحکم در آن حصار توقف کرده موکب پادشاهی در یورت خان منزل گزید
و در آن مقام امیر محمد مزید با بعضی از امراء سمرقند که تابع او بودند بخدمت رسیدند و بمزید لطف و مکرمت سرافراز گردیدند و پادشاه دوست
نواز در باب فتح سمرقند با آنجماعت مشورت فرموده ایشان معروض گردانیدند که زمام اختیار آن بلدهٔ محفوظه در قبضهٔ اقتدار جناب ولایت شعار خواجه
قطب الدین یحیی است و آنجناب خود را از جملهٔ احباب نواب کامیاب می‌شمارد اگر قاصدی جهة تمشیت این مهم بملازمت آن آستان هدایت آشیان رود
ممکن که صورت مطلوب در آئینهٔ مقصود چهره گشاید بنابر آن پادشاه کامران چند نوبت قاصدان سخندان جهة آن مهم خطیر نزد خواجه یحیی فرستاد و هر
کرت آنحضرت میان خوف و رجا جواب داد و علم نصرت شیم از یورت خان نهضت نمود و در موضع درغم بادل شاد نزول فرمود و از آن منزل
مقرب درگاه فلک اقتدار خواجه محمد علی کتابدار بهمان مهم نزد جناب هدایت شعار رفت و پیغام آورد که مناسب آنکه ماهچهٔ رایت نصرت آیت بر ظاهر
شهر پرتو وصول اندازد تا این محب در فتح الباب کوشیده امری را که مطلوب نواب است بکفایت مقرون سازد و پادشاه فلک احتشام نزدیک بوقت
شام از درغم متوجه سمرقند گشته در آنحین سلطان محمود دولدای از موکب فرخنده پی فرار نمود و بشهر رفته کیفیت این مواضعه بعرض نواب میرزا سلطان علی
رسانید لاجرم صورتیکه در آئینهٔ ضمیر عکس پذیر گشته بود چهره نگشود و در خلال این احوال ابراهیم سارو و بعضی دیگر از امراء نامجو که بشامت علی دوست بطرف
رفته بودند بیکبارگی دو دو مانند سعادت و اقبال بموکب ظفر مآل پیوستند و ملحوظ عین عنایت شده کمر عداوت علی دوست بر میان جان بستند و
علی دوست از اجتماع دشمنان هراسان شده از نواب آستان خلافت آشیان رخصت طلبیده مسئول او عز قبول یافته با ولد خود محمد دوست بملازمت سلطان

سلطان احمد تنبل شتافت و میان ایشان قواعد دوستی سمت تمهید پذیرفته از آن پدر و پسر شرارت سر بر زد و بعد از یکدو سال علی دوست بجزای اعمال سیئه گرفتار گشته دست قضا بساط حیاتش در نوشت و محمد دوست ببعضی از سلاطین اوزبک التجا کرده اندک رعایتی یافت و عاقبت از آن طایفه نیز گریخته و خود را بکوه پایه اندجان رسانیده آغاز اشتعال نیران فتنه و فساد نمود و جمعی از اوزبکان او را گرفته کور کردند القصه چون پادشاه مظفر لوا علی دوست و محمد دوست را که بحقیقت هر دو دشمن بودند رخصت داد عوزی برلاس با چندکس از جنود بی هراس حسب الحکم متوجه بخارا گشت تا اخبار آن دیار معلوم نماید و عوزی بزودی بازگشته خبر آورد که محمد خان از شهر بخارا خاطر فارغ گردانیده متوجه سمرقند گردیده بنابران توقف در آن مکان مصلحت نمود و ما بچه توقی خود شد و من بجانب کش حرکت فرمود زیرا که کوچ و متعلقان جمعی از امرا سمرقند که بتجدید غاشیه عبودیت پادشاه صافی طویت بر دوش گرفته بودند در آنجا اقامت داشتند ناگاه خبر رسید که سلطانعلی میرزا بلده محفوظه سمرقند را بمحمد خان شیبانی ارزانی داشت و بملازمت آستان خانی شتافته این حرکت موجب [illegible] اساس دولت [illegible] اکنون سیاق سخن مقتضی آنست که شمه از احوال محمد خان شیبانی در حیز بیان آید آنگاه خامه نکته گذار بتتمه اخبار پادشاه کامکار زبان گشاید و الاعانة و التوفیق من الله و هو الکافی لمن استکفاه

گفتار در ذکر مجملی از مبادی احوال ابوالفتح محمد خان شیبانی تا زمان در آمدن بخارا و سمرقند تحت تسخیر آن بانی مبانی جهانبانی

حاویان فضایل نفسانی و ناظمان مناظم سخندانی از تواتر اخبار و توافر آثار چنان تحقیق نموده اند که محمد خان شیبانی ولد بداغ سلطان بن ابوالخیر خان از سایر خواقین الوس جوجی خان بوفور جاه و حشمت و مزید شوکت و عظمت امتیاز تمام داشت و مادام الحیوة در کمال دولت و اقبال رایت سلطنت و استقلال می افراشت و چنانچه سابقاً مسطور گشت سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید را بیمن امداد آنخان عالیشان فتح سمرقند دست داده بود در محلی که خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا از وی استمداد نمود وفاتش اتفاق افتاد و مادر محمد خان شیبانی آق قوزی بیگم بود و تولدش در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمائه روی نموده هنوز آن ولد امجد در سن طفولیت بود که پدرش بداغ سلطان فوت شده بر بستر خاک غنود جد حقیقی ابوالخیر خان همت بر تربیتش گماشته منصب اتابکی او را با یعقوب بای شیخ که اتکه بداغ سلطان نیز بود مفوض گردانید چون ابوالخیر خان را اجل موعود بعالم آخرت رسانید قراچین بیک که در سلک اعاظم امرا اوزبک منتظم بود بمحافظت حال محمد خان و برادرش محمود سلطان را التعهد فرموده آن دو شاهزاده را بعد از غلبه ایباق خان بن شیخ حیدر خان نزد قاسم سلطان که از جمله اعاظم امرا و سلاطین دشت بمزید شوکت امتیاز داشت برد و قاسم سلطان ایشان را بتربیت بیک که امیر الامرایش بود سپرد مقارن آن حال ایباق خان و احمد خان با سپاه فراوان متوجه تسخیر ولایات قاسم سلطان گشته و قاسم سلطان را چون با آن جنود نامعدود قوت محاربت نبود در قلعه حاجی ترخان تحصن نمود ایباق خان و احمد خان آن حصن حصین را چون نگین انگشتر در میان گرفتند و محمد خان و برادرش محمود سلطان بمعیت قراچین بیک و چهل نفر از ملازمان قدیمی بشب خود را بر سپاه مخالفان زدند و تا وقت سحر باستعمال شمشیر و نیزه و خنجر پرداخته بطرفی بیرون رفتند و چون محمد خان شیبانی داعیه جهانگیری و کشورستانی داشت بعد از واقعه مذکوره طایفه از امرا و لشکریان اوزبک را با خود متفق گردانیده در هر چند روز در مراحم و [illegible] ولایت [illegible] سبب شوکت میشد تا آنکه در حدود صبران از حاکم آنجا ایراجی خان بن جانی بیک خان شکستی فاحش یافته بجانب بخارا شتافت و عبدالعلی ترخان که در آن اوان حاکم آن بلده بود شیبانی خان را تعظیم نموده تحف لایقه و تبرکات رائقه پیشکش کرد و عرضداشتی بسمرقند نزد سلطان احمد خان ارسال نمود و سلطان احمد خان کیفیت آمدن آنجناب را شنیده در جواب آن عریضه نشانی نوشته بملاقات خان اظهار اشتیاق فرمود و باحسن وجهی با وی ملاقات کرده مراسم ضیافت و مهمان نوازی بجای آورد و شیبانی خان روزی چند در آن بلده فردوس مانند بفراغت گذرانیده نوبت دیگر میل بخارا نمود و مصحوب عبدالعلی ترخان بدان خطه معاودت فرموده زمان توقف او در بخارا دو سال امتداد یافته آنگاه متوجه وطن مالوف گشت و چون تجوق طوق خانی پرتو وصول بر حدود قلعه ارقوق انداخت قاضی بکجیک که بر سایر قاطنان آنحصار رتبه تقدم داشت غاشیه اطاعت بر دوش گرفته با کلید قلعه و فوجی از ارباب آن بقعه بخدمت شتافت و تبرکات لایقه پیشکش کرده در سلک اصحاب اختصاص انتظام یافت و شیبانی خان از ارقوق بسغناق رفته و آن قلعه را نیز گرفته بعد از روزی چند قاصدی از نزد موسی میرزا که بزرگترین امراء دشت قبچاق بود آمده عرضه داشت نمود که اگر لوای کشورکشای خانی سایه وصول بر این دیار اندازد بنده در مقام خدمتکاری ایستاده آنحضرت را بر سریر جهانبانی نشانم و بکمال اخلاص و عبودیت چنانچه لایق این عهد است ظاهر سازم لاجرم شیبانی خان تصمیم عزیمت

نمود و بصوب مقصد روان شد و چون بدشت رسید موسی میرزا بلوازم استقبال استعجال فرموده بلوازم اعزاز و تعظیم دقیقه مهمل و نامرعی نگذاشت و مقارن
آنحال فرمانفرمای دشت قبچاق برندق خان با لشکر فراوان متوجه دفع شیبانی خان گشت و بین الجانبین صورت محاربت روی نموده فروغ فتح و فیروزی
بر صفحه رایت محمد خان تافت و برندق خان بصوب منازل خود شتافت بعد از آن شیبانی خان از موسی میرزا طلب وفا بوعده که کرده بود نمود و موسی
میرزا بنا بر عدم رضاء امراء موقعت از قبول خانی محمد شیبانی سرباز زده آنجناب بسغناق مراجعت نمود و یکدو نوبت میان او و حاکم سوزاق سلطان
محمود خان بن جانی بیک خان مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و در کرت آخر شیبانی خان مغلوب شده عنان بصوب منقشلاق انعطاف داد و از منقشلاق
براه خوارزم متوجه بخارا گشت و پس از وصول بنواحی خوارزم امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه که از قبل خاقان منصور والی آن ولایت بود ساوری
و پیشکش مرتب داشته در طریق خدمتکاری سلوک نمود و شیبانی خان از خوارزم بقرابیغ کول و از قرابیغ کول ببخارا شتافته امیر عبد العلی ترخان بدستور
نوبت اول شرایط اخلاص و مراسم اختصاص بجای آورده و آنجناب را بصوب خویش بسمرقند برد و سلطان احمد میرزا مقدم خانی را موجب ازدیاد
اسباب جهانبانی دانسته ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش مفتوح گردانید و عزیمت تسخیر مغولستان کرده همعنان آن خان گیتی ستان متوجه
تاشکنت گردید بعد از وصول بحوالی شاهرخیه شیبانی خان که براول سپاه سمرقند بود از میرزا سلطان احمد متوهم شده بصوب تاشکنت گریخت و با سلطان
محمود خان ملاقات نموده در دامن دولت او آویخت لاجرم سلطان احمد میرزا اویران شده عنان بگردان بصوب سمرقند تافت و شیبانی خان
اندک زمانی در تاشکنت بوده از آنجا بقلعه ارقوی شتافت و قلاع آنحدود را باستحکام داده بسغناق رفت بعد از آن یکدو نوبت برندق خان باتفاق
زمرهٔ از سرداران سغناق و بعضی دیگر از قلاع و بقاع ترکستان لشکر کشیده قاصد استیصال نهال اقبال شیبانی خان گشت اما چون مقدر چنان بود که شیبانی
خان چندگاه فرمانفرمای بلاد ماوراء النهر و خراسان گردد مطلوب برندق خان بحصول نپیوست و شیبانی خان فرصت یافته عزم فتح خوارزم کرد
چه در آن وقت حاکم خوارزم امیر عبد الخالق فیروزشاه بدرگاه خاقان عالیجاه رفته بود و یکی از ملازمان خود را در خوارزم گذاشته و چون شیبانی خان
بنواحی آن بلده رسید روزی چند لوازم محاصره بتقدیم رسانیده خبر قرب وصول امیر عبد الخالق و امیر محمد ولی بیک و امیر بهبود که بفرمان خاقان منصور
متوجه کومک خوارزمیان بودند شنود و از آنجا کوچ کرده بقلعه بر حصار بولدم رفت و بالای آن قلعه صلح نموده اندک پیشکشی آمده فرمود و متوجه شهر وزیر شد
و در نواحی آن بلده با سپاهی که از خراسان آمده بودند یکدو روز در مقام مقابله و مقاتله ثبات قدم نمود اما کاری از پیش نتوانست برد و از آنجا باداق
رفت و از آداق سپاه استراباد پیش گرفت و بعضی از حدود آن ولایت را تاخته بصوب قلعه ترساک که در تصرف ملازمانش بود رایت توجه برافراخت
بعد از آن باستدعاء محمد خان سلطان محمود خان اترار را بتصرف شیبانی خان باز گذاشته بعض عنان بصوب تاشکنت تافت و مقارن آنحال مردم صبران
بهواخواهی شیبانی خان قتل محمد ترخان ولد محمد مزید ترخان را که داروغه ایشان بود غدر خواسته کلید شهر و قلعه نزد محمود سلطان فرستادند و شیبانی خان
بحصار صبران در آمده مردم تمامی بلاد ترکستان دل بر متابعت آن دو برادر نهادند اما در آن ولا برندق خان باغوای امیر محمد مزید ترخان لشکر
کشیده و ساکنان صبران مانند صنوبران عنان شیبانی از دست داده و بیکبارگی جمعی کثیر از کلانتران ایشان هجوم نموده محمود سلطان را دستگیر کرده
و قلعه را ببرندق خان داده محمود سلطان را بقاسم سلطان که معتبرترین سلاطین آن زمان بود سپردند و قاسم سلطان او را مقید گردانیده بصحوب جمعی
از مردم معتمد بصوب حصار سوزاق ارسال داشت و محمود سلطان فرصت یافته بگریخت و خود را باوکورماقی رسانیده جهت اعلام آنحال قاصدی نزد
برادر فرستاد و شیبانی خان بدان کوه رفته و برادر ملاقات کرده اخوین همعنان یکدیگر باترار شتافتند و بعد از آن اوان برندق خان و محمد مزید
ترخان باترار خرامیده شیبانی خان در حصار اترار متحصن شد و چند شبانه روز میان محصوران و لشکر دشت ابواب مقابله و مقاتله مفتوح بوده
نعرهٔ دارو گیر از ایوان حصار فیروزه کار آسمان در گذشت عاقبت بتجبه کوتکی که از جانب سلطان محمود خان باترار رسید برندق خان بصلح راضی گردید
و از ظاهر اترار کوچ کرده روی بدیار خود آورد ع بشهر خود روم و شهریار خود باشم و بعد از آنکه کلزار ولایت اترار از خار و خاشاک سپاه برندق
خان پیراسته شد شیبانی خان بجانب یسی که مقر محمد مزید ترخان بود لشکر کشید و امیر محمد مزید موکب خانی را استقبال نموده بر دست محمود سلطان
گرفتار گشت و او را باترار برده محبوس گردانیدند و سلطان محمود خان از این حال وقوف یافته باترار شتافت و امیر محمد مزید را از شیبانی خان

از شیبانی خان ستانده جهت خواستاری دختر میرزا سلطان احمد بسمرقند فرستاد **ذکر توجه محمد خان شیبانی بصوب سمرقند و بخارا و فتوح شدن آن دو بلده بنا بر مشیت ایزد سبحانه و تعالی** در سنه خمس و تسعمائه که اخبار مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا و پریشانی احوال سمرقند و بخارا بگوش محمد خان شیبانی رسید طمع در تسخیر بلاد ماوراءالنهر کرده با فوجی از ابطال و هر دو سپاهی سرانجام خشم و قهر عنان بگران بدان جانب منعطف گردانید سلطان علی میرزا چون طاقت صحرا نداشت در شهر متحصن شده همت بر استحکام برج و باره گماشت و خان شیبانی در ظاهر سمرقند قبه خیمه و خرگاه بلند ساخته قریب ده روز تمکن ورزید آنگاه با جمعی کثیر از دلیران نزدیک بدروازه شیخزاده رفته در کمین گاهی خزید و جوقی از اصحاب بسالت را پیشتر فرستاده از سمرقند طایفه از اهل نجدت و باس از سپاهی و عوام الناس بیرون شتافتند و بر اوزبکان حمله کردند و ایشان از میدان ستیز بطریق تغافل گریزان شدند و سمرقندیان را از کوچه باغها بفضاء صحرا کشیدند و بعد از آن بهادران موکب شیبانی خان از کمینگاه بیرون آمده بر مخالفان تاختند و بسیاری از ایشان را حسب المدعا ساختند و شیبانی خان چون آن جماعت را بگریزانید و مراسم قتل و نهب در دروازه شیخزاده بتقدیم رسانید بطرف دروازه چهار راهه شتافت و در آن مقام نیز بلوازم جنگ و ستیز پرداخته بر اهل سمرقند ظفر یافت و مظفر و منصور عنان بصوب اردوی خود تافت مقارن آنحال امیر محمد صالح ولد امیر نور سعید سلکوت بدرگاه خانی رسید و پس از ادراک سعادت بساطبوسی بعرض رسانید که حاکم بخارا امیر محمد باقر ترخان قریب ده هزار پیاده و سوار مجتمع ساخته بمصلحت امداد سلطان علی میرزا رایت نهضت بدین جانب افراخته بنا بر آن محمد خان از ظاهر سمرقند کوچ کرده روی بطرف معسکر امیر محمد باقر آورد و در نواحی قلعه دبوسی بین الجانبین جنگی صعب وقوع یافت و عنایت حضرت قدوسی شیبانی خان را بفتح و ظفر مخصوص گردانید و امیر محمد باقر از گردش چرخ آبنوسی منهزم بحصار دبوسی درآمد و اوزبکان غنیمت فراوان گرفته محمد خان متوجه بخارا گشت و بعد از وصول باغاز محاصره و محاربه نمود بخاریان سه روز شهر را نگاه داشته روز چهارم مولانا محمد علی خوارزمی را با پیشکش و ساوری بیرون فرستادند و باظهار اطاعت و انقیاد زبان گشاده امان طلبیدند و شفاعت جناب مولوی عز قبول یافت و شیبانی خان از سر انتقام بخاریان درگذشت و سادات و قضاة و موالی و علما و اشراف و اهالی از شهر بیرون شتافته و بشرف دستبوس استسعاد یافتند فتح منتشر گشت و محمد خان منصب حکومت آن بلده را با میر محمد صالح تفویض کرده روی توجه بسمرقند آورد و پس از وصول بقریه ناتکند قاصد امیر محمد صالح از بخارا رسید و عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه امیر محمد باقر از قلعه دبوسی بقرشی شتافته و عظمای بخارا رسل و رسایل بقرشی فرستاده او را بتسلیم شهر و قلعه نوید داده اند لاجرم متوجه آنصوب شد با آنکه رای عالی خان شیبانی خان بعد از استماع این خبر عنان مراجعت بجانب بخارا منعطف گردانید و امیر محمد باقر که دیگر بدان نواحی رسیده بود بطرف قرشی بازگردید و خان شیبانی ظاهر شهر را مرکز اعلام ظفر اعلام ساخته حکم فرمود که لشکریان تمامی اموال و جهات متعلقان آن ولایت را عرضه نهب و تاراج گردانند لاجرم اوزبکان باشتعال نیران ظلم و بیداد اشتغال نموده دود از دودمان بخاریان بر آوردند و دخان عدوان باوج آسمان رسانیده اکثر بخاریان را نالان گردانیدند پس شیبانی خان بترتیب شهربند بخارا فرمان داده زمام حکومت آن خطه را در قبضه اقتدار برادر خود محمود سلطان نهاد آنگاه کمند همت بلند نهمت بر کنگره تسخیر سمرقند افکند و با زمره سلاطین و امرای شجاعت آیین و فرقه از سپاه اوزبک و مغولان متوجه آن بلده فاخره خرامید و شهر را مرکزوار در میان گرفته قبه خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بایوان کیوان رسانید و چون میدانست که تسخیر سمرقند بجنگ متعسر است بنا در آن مهم بر مکر و تدبیر و حیله و تزویر نهاد و در خلال آن احوال زهره بیگی آغا مادر سلطان علی میرزا بسبب خفت عقل و خرد و کثرت میل بوصال شوهری مجدد بطریق پنهانی کسی نزد خان شیبانی فرستاد و بزبان محبت و اتحاد پیغام داد که اگر حضرت خان قبول نماید که این ضعیفه را بعقد ازدواج در آرد من کمر خدمت بر میان جان بسته دروازه سمرقند را بگشایم و پسر خود میرزا سلطان علی را بملازمت آنحضرت ارسال نمایم مقرر آنکه هرگاه خان سایر ولایات را بحیطه تسخیر در آرد سمرقند را بسلطان علی میرزا مسلم دارد شیبانی خان از شنیدن این سخنان دانست که عنقریب عروس فتح و ظفر در آغوش خواهد آمد و امید وصول معشوق سمرقند او را بسهولت میسر خواهد گردید مکاتیب شوق انگیز تعشق آمیز نزد زهره بیگی آغا فرستاده او را بمواعید دلفریب مغرور گردانید تا آغا زا اغوا نموده میرزا سلطان علی را از مقام مخالفت شیبانی خان درگذرانید و حال آنکه در آن اوان میرزا سلطان علی گمان برده بود که عالیجاه ولایت انتما خواجه قطب الدین یحیی خاطر بر آن قرار داده اند که حضرت پادشاهی را بسمرقند در آورده بر مسند سروری بنشانند و در ظلال معدلت

جنگ ۴

آنحضرت متوطنان آن مملکت را از تاب آفتاب حوادث به سایه باشند لاجرم بعد از افسانه افسونی که از دل الله بشنود عزیمت ملاقات خان شیبانی را تصمیم
فرمود و کیفیت این قیل و قال و توهم میرزا سلطان علی از خدام خواجه هدایت خصال بعرض شیبانی خان رسید سید جلال الدین خاوند بخاری را با مفاوضات
نصیحت آمیز و مراسلات عنایت انگیز بشهر فرستاد تا بهر نوع که تواند خواجه قطب الدین یحیی را بمتابعتش راغب گرداند و میرزا سلطان علی را بتقبیل سده
امیدوار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رساند و جناب سیادت مآب بخت با عالیجاه هدایت ایاب ملاقات فرموده هرچند سعی نمود که آنحضرت
بجانب شیبانی خان میل فرماید بجائی نرسید آنگاه در خلوتی خود را بملازمت سلطان علی میرزا رسانیده عرض کرد که حضرت خان میفرماید که درین ایام
که ظاهر سمرقند مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت کیفیت استیلاء خواجه یحیی بر امور ملکی و مالی این حوالی و عدم اختیار تو در مهمات شهریاری بوضوح
انجامید همت عالی نهمت متوجه فراغ بال و رفاه حال تو گردید لاجرم مناسب چنان مینماید که ابواب مخالفت مسدود گردانیده از شاه راه موافقت
ببارگاه عالم پناه آئی تا در سلک اولاد صلبی انتظام یافته در سایه مرحمت و عاطفت بیدریغ فراغت فرمائی و آن شاهزاده ساده باین سخنان واهی مفتخر
و مباهی گشت و از جناب سیادت پناهی قبول نمود که هنگام مجال باقدام اخلاص از سمرقند بیرون شتافته غاشیه اطاعت خان شیبانی بر دوش اندازد و تقبیل
انامل پای مبانی جهانبانی اقدام نموده سر مفاخرت برافرازد آنگاه جناب سیادت پناه از عالیجاه هدایت دستگاه رخصت یافته بملازمت شیبانی
خان بازگشت و آنچه گفته بود و شنوده معروض داشت و سلطان علی میرزا بعد از رفتن جناب سیادت انتما بدو سه روز در روز جمعه که خواجه قطب الدین یحیی و اکابر
سمرقند در مسجد جامع باداء نماز اشتغال داشتند با طایفه از مخصوصان دروازه چهار راهه را گشاده عنان تکاور بصوب معسکر شیبانی خان که در باغ میدان بود
انعطاف داد مرغ را چون اجل آید سوی صیاد رود و چون ببارگاه سپهر اشتباه در آمد بملاحظه توره چنگیزخانی زانو زده خان شیبانی او را دریافت و او را
عطوفت و مهربانی فرموده شاهزاده را در آغوش کشید و حکم شد که آنجناب در جوار محمد تیمور سلطان منزل اختیار نماید و در حرکت و سکون تابع بوده از جاده موافقت
تجاوز ننماید اما خواجه قطب الدین یحیی چون بر فرار سلطان علی میرزا اطلاع یافت پای مبارک در رکاب آورده بمیان شهر شتافت و مردم را بمحافظت
برج و باره و استحکام فصیل و دروازه تحریض و ترغیب فرمود اما امرا مانند ابراهیم جانی و سلیت توقچین و سلطان حسین ارغون و عبدالوهاب شقاول و غیرهم مایل
بملازمت شیبانی خان شده هیچ آفریده سخنان خواجه یحیی را بسمع قبول نشنود لاجرم خواجه خجسته شیم تابع اقتضاء زمانه شده باتفاق خویش و بیگانه متوجه بارگاه خانی
گشت و بعد از وصول بسده سلطنت انتما لا یموت و لا یحیی بمجلس عالی در آمده خان بواسطه آزاری که از آن هدایت شعار در دل داشت بتعظیمش نپرداخت
و سخنان عتاب آمیز بر زبان آورد تا در وقتی که خواجه از آن محفل قصد بیرون آمدن فرمود شیبانی خان قیام نموده آنجناب را پیش طلبید و معانقه کرده گفت که بعضی
ناخوشی ها که در میان بود بصیقل ارادت از لوح خاطر ستردیم باید که شما نیز بعد ازین از روش آبا و اجداد تجاوز جایز ندارید و خواجه
سر قبول جنبانیده از بارگاه بیرون خرامید آنگاه شیبانی خان ... قارا که از قوم نایمان بود بداروغگی سمرقند تعیین نموده فرمود
که دروازه های شهر را محفوظ و مضبوط گردانیده هیچ آفریده را بی سند معتبر نگذارد که بدان بلده در آید و فی الواقع اگر این حکم نفاذ نمی یافت
تمامی جهات خواص و عوام سمرقند عرضه نهب و تاراج می شد بعد از آن شیبانی خان از باغ میدان کوچ کرده در مرغزار کان گل منزل گزید و
پس از دو سه روز بقریه فراشان که در کنار آب کوهک است نقل نموده فراشان آستان سلطنت آشیان شادروان عظمت و جلال
برافراشتند و امیر جان علی ولد خواجه علی بای که در وقت نزول شیبانی خان در ظاهر سمرقند برباط خواجه رفته بود که ملازمان خود را
جمع ساخته و یراق کرده به شهر در آید چون از کیفیت آنحال وقوف یافت پیشکشهای لایق مرتب گردانیده در منزل مذکور بخدمت خان
شتافت و برین قیاس افتخار الاشراف و الاعاظم خواجه ابو المکارم و سایر علما و اکابر سمرقند و بخارا بسده سلطنت انتما خرامیدند و
بنهایت عنایت خانی مستظهر و امیدوار گردیدند **ذکر شهادت سلطان علی میرزا و خواجه قطب الدین یحیی و بیان
شمه از ظلم و تعدی اوزبکان ناخردمند در بلده محفوظه سمرقند** چون محمد خان شیبانی در مملکت سمرقند بر
سریر جهانبانی قرار یافت و اکثر اکابر و اشراف ماوراءالنهر در پایه سریر خانی جمع آمده مهمات آنجا بر حسب مدعا صورت انجام پذیرفت بکلی همت
متوجه آن شد که از هر کس سلوک طریق مخالفت متصور باشد بنای حیاتش را منهدم گرداند تا آنکه از آب آمویه بصوب خراسان نگذرانند و نخست

و بخشت میرزا سلطان علی را با جانقلی از پای در آورد چنانچه بتیغ بدعهدی نقش وجود آن دو جوان نیکوخوی را از صحیفهٔ هستی بسترد و آنگاه فوجی از معتمدان را بمحافظت خواجه قطب الدین یحیی و خواجه خرد قاضی مأمور گردانید و در باب اخراج اموال و جهات طایفهٔ اکابر که در امور ملکی و ملّی داشتند احکام مطاعه بنفاذ رسانید مولانا عبد الرحیم ترکستانی که بمنصب صدارت منصوب بود و از غایت تقرّب در تمامی امور ملکی و مالی الجزئی و الکلّی دخل مینمود به ضبط متملکات جناب هدایت صفات خواجه قطب الدین یحیی و اولاد امجاد ایشان پرداخت و مولانا شمس الدین محمّد صدر تحقیق جهات خواجه خرد قاضی پیش نهاد همّت بزرگ ساخت بیک آقا اموال عبد الباسط را بتحت تصرّف در آورد و برین قیاس هر یک از اعیان حضرت را باخذ اموال یکی از اشراف امر کرد و چون بگوش هوش محمّد خان شیبانی رسید که اولاد عظام فقیه ابو اللیث همواره خود را از دخل در امور و مهمّات احکام معاف میداشته اند آن طایفه را منظور نظر اعتنا ساخته منصب شیخ الاسلامی سمرقند را بخواجه خاوند مفوّض گردانید و خواجه عبد اللطیف را بتفویض امر شریف قضا اختصاص بخشید و بنابر دغدغه که از جانب عالیجاه معالی پناه قدوة الاعاظم خواجه ابو المکارم داشت فرمان داد که آنجناب پیوسته در معسکر حضور ملازم اردو باشد و عالیجناب هدایت انتما خواجه قطب الدین یحیی را اجازت توجّه بطرف مکّه مبارکه ارزانی داشت و در وقتی که آنجناب بتهیهٔ اسباب سفر اشتغال میفرمود یکی از اسپان طویلهٔ خاصه را که بقوّت بنیه و سرعت رفتار موصوف بود نزد ملازمان ایشان فرستاد و پیغام داد که این اسپ در شبانه روزی سی فرسخ مسافت طی مینماید و مولانا عبد الرحیم بعرض آن مقوّی دین قویم رسانید که این سخن حضرت خان مشعر است باین معنی که شما با این فرزندان و متعلقان مقیّد نباید بود و بسرعت هر چه تمامتر از آب آمویه عبور میباید نمود زیرا که متصوّرست که بعضی از اوزبکان باقدام اهتمام خدام ذوی الاحترام تعاقب نمایند و بارتکاب امری که تدارک پذیر نباشد دست گشایند خواجه جواب داد که اولاد و ضعفا را در میان انجمن طایفه گذاشتن و سلامتی نفس خود اختیار کرده نقش فرار بر لوح خاطر نگاشتن از طریق مردانگی دورست و از قاعدهٔ فرزانگی مهجور آنچه مقتضای قدر و قضاست بظهور خواهد آمد اذا قضی الله امرا کان مفعولا آنگاه خواجه هدایت پناه روی براه آورد و چون در نواحی منزل خواجه کاردزن نزول اجلال فرمود جمعی از سپاه اوزبک متعاقب رسیده آنحضرت را با دو پسر نیک اختر خواجه محمّد زکریّا و خواجه محمّد باقی بسعادت شهادت رسانیدند و خزینهٔ که همراه داشتند عرضهٔ نهب و غارت گردانیدند تا آفتاب سپهر هدایت که از افق عنایت لایزال طالع شده بلاد ماوراء النهر بلکه اقطار بر و بحر و شهر را صفت اضارت بخشیده بود از جفای لئام ایام روی بمغرب فنا نهاد و دوحهٔ گلشن ولایت که در جویبار فضل و کمال آبا بالا کشیده سایهٔ لطف و مکرمت بر مفارق ساکنان طریق کرامت گسترده بود بصرصر بیداد از پای در افتاد نظم

درین دیر فانی که آرام دید / که بود آنکه جاوید از و کام دید
کسی رخت ازین خانه بیرون نبرد / که تیر بلائی ز گردون نخورد
چه گویم ز گردون ناپاکباز / که با پاکبازان کند ترکتاز
فغان از سپهر شرارت اثر / کز و عالمی گشت زیر و زبر

و بنابر تکلّفات منشیان سخنور بعد از آن حادثهٔ منکر ظلمهٔ قوم اوزبک در اکثر بلاد و دیار ماوراء النهر خصوصاً در بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند آغاز ظلم و تعدّی نموده دست تسلّط باخذ اموال رعایای بیچارگان دراز کردند از هر آفریدهٔ که حصول آن کد یار و تمکین بار متصوّر بود او را بهانه گرفته بلوازم تعذیب و شکنجه بجای آوردند اکثر قری و بلدان را آیت قاعاً صفصفاً لا تری فیها عوجاً و لا امتاً وصف الحال گردید و جمعیّت قاطنان بنیان را تلاطم امواج غموم و تراکم افواج هموم غریق گرداب اضطراب گردانید نظم

سر فتنه از خواب بیدار گشت / بساط فراغت قضا در نوشت
ممالک شد از جور غارتگران / پریشان تر از زلف مه پیکران
ز سیل بلا شد چنان رستخیز / نه روی اقامت نه راه گریز
نه در خانه بودی کسی را قرار / نه در کوچه دیدی طریق فرار
کس از خانه گر پای ماندی بدر / نه دستار بر جای ماندی نه سر

لاجرم معتکفان صوامع سعادت و صدرنشینان مجامع عبادت روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان از بارگاه مهیمن دیّان نجات طوایف انسان را از ظلمات ظلم و عدوان طلب مینمودند و طلوع آفتاب امن و امان را از مشرق عنایت پادشاه پادشاهان مسألت فرمودند همدران اوان تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده ماهچهٔ لوای کشورگشای پادشاه گیتی آرای از افق فصیل سمرقند طالع گشت و شب غم اندوز سمرقندیان بروز راحت اندوز تبدیل یافته زمانه از سر آزار صغار و کبار چند گاهی در گذشت چنانچه عنقریب بصفت تحریر خواهد یافت و فروغ اهتمام بر تفصیل این اجمال خواهد تافت انشاء الله تعالی

ذکر نهضت حضرت پادشاهی از شهر کش بسبب وقوع بعضی از امور فاحش

چون اخبار مذکور بر نهج مسطور در اردوی پادشاه مؤید منصور شیوع یافت نایرهٔ دغدغه و اندیشه کانون درون بعضی از امرا فکرت پیشه را فروتافت محمّد مزید ترخان و جمعی از سمرقندیان که متابع او بودند از موکب پادشاهی جدا

شده ملازمت امیر خسروشاه اختیار نمودند و پادشاه وافر شکوه در محرم افتاده بخاطر اقبال مآثر رسانید که از راه قراتگین و الای نزد الاجه خان که خال آنحضرت
بود رود و از شهر کش کوچ کرده روی توکل براه آورده بعضی از حدود مملکت خسروشاه عبور فرمود تا رفتن بطریق قراتگین تیسر پذیرفت و از بالای کمرود طی مسافت
نموده راه سره تاق پیش گرفت و چون بنواحی تواناک مضرب خیام پادشاه ظفرپناه گشت قاصد امیر خسروشاه بدرگاه عالمپناه رسیده یک تقوز اسپ
و یک تقوز قماش پیشکش آورد و از نواحی تواناک آنسرور زابل اوراک در حرکت آمده در روز وصول بدهانه کمرود شیرعلی چهره فرار نموده نزد امیدعلی رفته
نوکر شد و روز دیگر قوچ بیک نیز بطرف حصار گریخت و موکب پادشاهی بدره کمرود درآمده و بپای توکل سر بالا قطع مسافت میکرد و در راههای
تنگ و کوههای پرسنگ اسپ و شتر بسیار از رفتار باز مانده و سه روز از صبح تا شام بمشقت تمام برین منوال راه در نوردیده روز چهارم بسره تاق
رسیدند و کوتلی دیدند دامنش با قله الوند برابر و قله‌اش از رتبه سپهر بلند برتر راه او بغایت تنگ و پرسنگ و پای برید و هم از اندیشه صعود بران تنگ
و آن کوه گردون شکوه باینده بانبوه صعودی شده نواحی قان محل نزول لشکر نصرت نشان گشت و ملک قان بواسطه شقاوت ازلی از ملازمت
آستان خلافت آشیان تخلف جست و با آنکه بوفور سخاوت اشتهار داشت بسبب پست همتی زیاده از یکسر اسپ پیشکش نفرستاد و پادشاه جهانبان
قان را بر دست راست گذاشته بصوب قلعه کیشم توجه نمود و از کیشم بکنار آب کوکچه رفته نزول اجلال فرمود و از معبر بابری از آب کوکچه گذشته
بایلاق مضرب خیام عساکر ظفر شعار گشت مقارن اینحال امیر قنبر علی ارسلان و ابوالقاسم کوه بر و ابراهیم ترخان بعز بساطبوسی رسیدند و بنوازش
بیکران خوشدل و شادمان گردیدند و علم ظفر شیم از ایلاق بقلعه سفید کن شتافت و از آنجا عنان توسن همت بلند بصوب فتح بلده محفوظه سمرقند تافت ذکر

خوابی که پادشاه کامیاب دید و ازین جهت بدیدن صورت فتح در آیینه امید متیقن گردید از جمله اشارات غیبی و بشارات
لاریبی که هوشمندان آگاه بدیده بصیرت دیده اند و اصحاب فطنت و انتباه بگوش هوش شنیده اند یکی رؤیای صالحه است که یک جزو از چهل و شش جزو
نبوتست چنانچه نبی عربی ناظم جواهر زواهر پیام علیای و لانبیاء منبی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات مخبر باید که الرؤیا الصالحة جزء من ستة و اربعین
جزء من النبوة و این کلمه جامعه مشعر است بآنکه در اوائل بعثت مدت شش ماه وحی بطریق رؤیای صالحه بود چنانچه هر خواب که حضرت رسالت پناه در آن اوقات
میدید بتباشیر تعبیر آن مانند صبح صادق از مطلع سپیده میدمید و خواب دیدن یوسف صدیق علیه السلام بر وجهی که کلام معجز نظام داور بیدار وحی
پیام بذکر آن ناطق است مشهور و حقیقت خوابیکه آیت وافر عنایت لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق از آن اخبار مینماید بر السنه و افواه مفسران
فضیلت پناه مذکور نظم خوش آنکو ز صورت باز رسته ز سحر چشم‌بندان چشم بسته دلش بیدار و چشمش در شکر خواب ندیده کس چنین بیدار در خواب
بپوشیده نشانها بینده دیده ولی پوشیده اند آنها بدیده و ازین قبیل است خوابی که پادشاه عالیجناب حامی دین حنیف مصطفوی ظهیرالدین محمد بابر غازی
دید و بآن بشارت مستظهر گشته بکلی همت متوجه فتح سمرقند گردید کیفیت واقعه آنکه در آن ایام که پادشاه گردون غلام در نواحی ایلاق و قلعه سفید کن
اقامت داشت و نقش تدبیر تسخیر سمرقند بر صحیفه ضمیر فیض پذیر مینگاشت شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که حضرت ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبیدالله
متوجه بارگاه سپهر اشتباه اند و آن آفتاب افق سلطنت و استقلال مراسم استقبال بجای آورده خواجه بنشست و در پیش ایشان دستارخوانی نامناسب
انداخته شد و ازین جهت خاطر مبارک آنحضرت تغییری پیدا کرد و مولانا تغییر مزاج هدایت رواج را فهم کرده و در پادشاه نگریسته بمعنی اشارت و
ایما نمود حضرت اعلی جواب فرمود که مرا در وقوع این امر گناهی نیست کسی که دستارخوان گسترده تقصیر کرده و حقیقت این سؤال و جواب بر رای حقایق
نمای حضرت خواجه منکشف گشته عذر را مسموع داشتند و از مجلس برخاسته روانه شدند و پادشاه مراسم مشایعه بجای آورده خواجه در دالان همانخانه
یکی از دو بازوی پادشاه را گرفتند و همچنان برداشتند که یکپای آنحضرت از جای برداشته شد آنگاه این عبارت بر زبان آن ناظم مناظم هدایت
گذشت که شیخ مصلحت سپردی و چون پادشاه اسلام پناه از عالم رؤیا بحالت انتباه آمد دانست که عنقریب به تنسیم نسیم عنایت ملک‌بخش غنچه
امنیت در چمن مراد خواهد شکفت و علی اسرع الحال در ظلال عاطفت لایزال دیده بخت بیدار بر بستر اقتدار بفراغت خواهد خفت و صبح فتح و
فیروزی از مطلع امید خواهد دمید و آفتاب ظفر و بهروزی از مشرق دولت جاوید طالع خواهد گردید نظم بالطاف الهی صبح امید دمید از
مطلع اقبال جاوید برآمد مهر از برج عنایت نهان کرد شب غم را نهایت از غرایب اتفاقات آنکه در آن اوقات روزی پادشاه

پادشاه فرخنده صفات با جمعی از ایلچیان در بارگاه سپهر اشتباه نشسته بود و سخن از هر جانبی در پیوسته در آن اثنا آنحضرت فرمود که آیا چند روز دیگر باید
فتح سمرقند میسر شود هر کس از حاضران در آن باب بتکلم کلمه گشت بر زبان نویان کوکلتاش گذشت که انشاء الله تعالی چهارده روز دیگر صورت فتح سمرقند
چهرهٔ تیسیر پذیرد و این امر مشکل بقوت دولت پادشاه عادل صفت سهولت می گیرد و چنانچه او گفته بود حصول آن مراد بعد از انقضاء چهارده روز
اتفاق افتاد وهو الهادی الی سبیل الرشد والرشاد **ذکر فتح بلدهٔ محفوظه سمرقند به محض عنایت بیغایت سبحانی و افتادن**
محمد خان شیبانی در وادی حیرت و پریشانی مالک الملک علی الاطلاق و آفرینندهٔ انفس و آفاق که زمام انتظام مهام عالم در ید
قدرت اوست و اختیار امور طوایف بنی آدم در قبضهٔ مشیت او چون در بارگاه کبریا و تختگاه یفعل الله ما یشاء که منشور فایض النور تؤتی الملک من
تشاء را اینجا شرف صدور پذیرد و فرمان موفور السرور ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها و ما یمسک از آنجا صفت ظهور گیرد فرق فرقد سای
کشورگشای را بافسر پر زیور انا جعلناک خلیفة فی الارض برافرازد و قامت قابلیت عالم را بخلعت بهجت آیهٔ اقتدار الملک مزین سازد و بیرایش
مهم سازان دیوان الوهیت اسباب انکشاف مهمات را بوی عطا نمایند و کارپردازان ایوان ربوبیت ابواب انحلال مشکلات مالایطاق
بر روی روزگار او گشایند لاجرم او را صعود بدرجات مقاصد علیه علی احسن الحال میسر شود و وصول بمقامات مطالب سنیه علی ایمن الاحوال
گردد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم نظم سرآرای ملک پادشاهی مدد یابد چو از فضل الهی مراد اش شود در دو عالم
حاصل بر و آسان شود هر کار مشکل اگر بیش عدو باشد چو انجم نباشد هیچ خود او را تو هم بلی هر که بر آید مهر انور بود اختر بریش از ذره کمتر
چو گردد رایت خورشید عالم افروز شود بر قبهٔ افلاک فیروز و از انشاء این تشبیب و انتظار این ترتیب حال همقرون باقبال پادشاه خورشید نشان
که در آن زمان که شیبانی خان با هفت هشت هزار سوار و پیاده در نواحی قلعهٔ دبوسی نشست و روان عظمت و اقتدار باوج فلک دوار برافراخته
بود و جانوفا میرزا با قریب شش هزار کس که هر یک رستم و اسفندیار را غاشیه کش خویش می‌دیدند در درون شهر اقامت داشت و حمزه
سلطان و مهدی سلطان با جمعی کثیر از متابعان در قرق بودند که دیک شهر است مقیم بودند از کثرت و استیلاء اعدا اندیشه ننمود و کلام معجز نظام
و من یتوکل علی الله فهو حسبه مطمح نظر عالی اثر گردانیده با دویست و چهل نفر از مردان دلاور فتح سمرقند را پیش نهاد همت ساخت و شبی بدان بلدهٔ
محفوظه در آمده غلغلهٔ روز تسخیر در عالم انداخت خاقان سکندر شکوه ارشمامهٔ تسخیر دماغ جهانیان را [illegible] و آن فرصت که پادشاه
بزرگ همت نواحی قلعهٔ سفیدک را مضرب خیام عساکر ظفر پیک گردانیده بود که خاطر اقبال مآثر بدان قرار یافت که در وقتی که ظلمت شب لباس
سواد و جعلنا اللیل لباسا در اجسام فرق انام پوشانید و پردهٔ قیرگون قوت باصره را از احساس صور اشیا معزول گرداند پنهان و پوشیده بجانب حاشیه
سمرقند در آید و شاتو بر فصیل نهاده و بالا رفته فضای آن خطه را بفر وجود فایض الجود بیاراید و بدین خیال روزی بعد از ادای فریضهٔ نماز پیشین فتح
و دولت در رکاب عز و نصرت همنشین از یار یلاق متوجه آن دیار گشت و همه شب منزل جان از فروغ مانچه علم فیروزی نشان رونق بوستان جنان داشت
چنان معلوم شد که اوزبکان سمرقند شنوده اند که پادشاه سعادتمند کشورگشا بهمت بلند تسخیر آنحصار ارکنده متوجه است تهیهٔ اسباب کارزار نموده اند
لاجرم عنان مراجعت بطرف یار یلاق انعطاف داد مع این بار بر بنیاد یار دگر برآید چون دو سه روز برین آمد و شد بگذشت بار دیگر پادشاه
عالی کرم عازم آن مهم خطیر گشت و از یار یلاق بنواحی حصار سمند شتافته بمقتضای فرمان عالیشان و اذا عزمت فتوکل علی الله توکل بر عنایت
بیغایت ملک ملک بخش نموده نماز پیشین پای مبارک در رکاب سمند تیزتک آورده بصوب سمرقند توجه فرمود و درین شب قدوة الاعاظم
خواجه ابوالمکارم که بسان فتح و ظفر از سپاه شیبانی خان جدا شده بپادشاه سلیمان مکان پیوسته بود در موکب نصرت نشان تشریف داشت
همعنان پادشاه عالمیان طی مسافت کرده نقش کمال دولت خواهی بر صحیفهٔ روزگار نگاشت و رایات شرف نشان بعد از انقضای نصفی از شب
بسر پل مغاک رسیده پادشاه صاحب تأیید قریب هشتاد نفر از جوانان رستم اثر شیر فر را فرمود که در هموار ی غار عاشقان عیاران شیوه
بی تأمل و اندیشه نردبان بر فصیل نهاده خود را در شهر افکنند و دروازهٔ فیروزه را مانند ابواب سعادت بر روی سایر کمربستگان موکب فیروز
نشان بگشایند و بعضی نفیس با زمرهٔ دلیران شجاعت اثر آهسته بر صوب دروازهٔ مذکور روان شدند و آن جوانان شیر دل از همان موضع که پادشاه عادل

فرموده بود برباره صعود نموده خودرا در شهر افکندند و شمشیرها کشیده و بدروازه فیروزه رسیده دیدند که فاضل که داخل سوداگران ترکستان بود بموجب
نشان شیبانی خان ترخان شده بمحافظت آن دروازه قیام مینمود با جمعی از ملازمان بر بستر استراحت غنوده است در ساعت آنجماعت را بشهرستان عدم
فرستاده دروازه بگشادند شعر یا راقد اللیل مسرورا باوله ان الحوادث قد یطرقن اسحارا و همان زمان پادشاه کامران ظفر عنان
حضرت ازلی روان بدانجا رسیده مانند حیاتی که با بدن درآید یا نور خورشید که عالم ظلمانی را بیارآید قدم در آن بلده محفوظه نهاد و زبان
لب بتکرار این کلمه طیبه بگشاد که سلطان البلد کالروح للجسد و از مردم دیده بخت هرکس در آن وقت بیدار بود بچشم سر مشاهده آفتاب طلعت آنحضرت — عالی نهاد
نمود بی اختیار غلغله دعا و ثنا باوج سپهر خضرا رسانید و بلوازم محامد حق سبحانه و تعالی پرداخته خوشدل و مسرور گردید و پادشاه عالیجاه در
خانقاه معارف پناه نزول اجلال فرموده بطرفة العینی تمامی مردم سمرقند از قدوم سعادت لزوم پادشاهی خبر یافتند و از غایت فرح و مسرت
مدهوش وار از خانه بیرون دویده بملازمت شتافتند حقیقت کلمه وافر عطیه ان لله لطایف خفیه نزد همگنان ظاهر گشت و زبان دولتخواهان
بشکر مهیمن منان گردان شده بصفت تهنیت و مبارکباد از ایوان سبع شداد درگذشت نظم در شب غم کوکب مسعود ناگه رو نمود خلق از در شام
نومیدی عجب صبحی دمید حال این جمع پریشان رو بجمعیت نهاد بازرستند اهل ملت از عقوبات شدید ظلمت ظلم از فضای مملکت نابود شد
چهچهه اعلام شاهی چون بدین منزل رسید اوزبکان بکاین بکان در کتابوی افتاده مانند سگ دیوانه خانه بخانه گریزان گشتند و دلیران میدان جنگ
و پرخاش و ایتام و اوباش آن روز برگشتگان را تعاقب نموده بزخم چوب و سنگ میکشتند جانوفا میرزا که در خانه خواجه قطب الدین یحیی اقامت داشت
و مولانا عبد الرحیم ترکستانی و بعضی دیگر از مقربان آستان محمد خان شیبانی بلطایف الحیل مجال فرار یافتند و سایر اوزبکان و ملازمان ایشان که قریب
بانصد نفر بودند کشته گشته ببئس المهاد شتافتند و آنشب تا وقتی که مؤذنان ندای صبح در خم طاق مقرنس گردون انداختند آواز شیون و غوغا بذروه
گنبد خضرا میرسید و هرکس از سمرقندیان میتوانست در کشش اوزبکان کوشیده اموال ایشان را عرضه نهب و تاراج میگردانید و پادشاه عالیجاه در
پیشطاق خانقاه منزل گزیده و ارباب حرفه و کلانتران متعاقب یکدیگر شرف ملازمت دریافته هرکس فراخور حال تحفه و پیشکش مینمود و چون خسرو
ثوابت و سیاره بر سبز خنگ فلک دوار سوار گشت و خیل انجم را که بر دروازه افق پای قرار استوار داشتند از دیده صغار و کبار پنهان گردانید
خبر بپادشاه عالی گهر آمد که طایفه از لشکر اوزبک میان پرده دروازه آهنین را استحکام داده بخیال جدال ایستاده اند و حال آنکه در آن زمان در ملازمت — رسید
آنحضرت زیاده از بیست کس نبودند زیرا که سایر ملازمان جهة اخذ غنیمت و تفحص احوال رعیت بهر طرف رفته بودند مع ذلک آنخسرو وافر تهور
پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده متوجه دروازه آهنین گشت رسیدن موکب پادشاهی بدروازه آهنین همان بود و فرو ریختن
سلسله جمعیت مخالفان همان و در آن اثنا شیبانی خان که از آن حادثه خبر یافته بود با صد و پنجاه سوار پولادپوش تیغ گذار نزدیک بدروازه
آهنین آمد و چون دریافت که در آن زمان در ملازمت پادشاه بلند همت زیاده از بیست کس نبود بمقابله خصم شتافتن مصلحت نمود و شیبانی خان ساعتی
ایستاده دانست که مهمی از پیش نمیتواند برد لاجرم روی بادیه روی خود آورد و پادشاه ظفر قرین از دروازه آهنین ببوستان سرای ارک رفته
ساعت آن منزل را از فر قدوم سعادت لزوم رشک رخساره خوبان چگل و رتخت بخت و کامرانی نشسته اکابر و اشراف سمرقند را که جهة مراسم — پایتخت
تهنیت آمده بودند بار داد و آنجماعت دعاگو و ثناخوان بپایه سریر سلطنت مصیر رسیدند و بنوازش بیکران اختصاص یافته بمضمون این مقال
گویا گردیدند نظم که شاها بکام تو بادا جهان مرفه بدولت کهان و مهان ز عدلت سمرقند معمور باد ازین ملک ظلم عدو دور باد
نه تنها سمرقند شد زان تو تمام جهان شد بفرمان تو ز انصاف تو عالم آباد باد ز الطاف تو خلق دلشاد باد بر ضمیر منیر مورخان دانش
پذیر مخفی نخواهد بود که تسخیر سمرقند برین منوال که پادشاه سعادتمند را میسر گشت بغایت مشابه است بحکایت رفتن حضرت صاحبقران امیر تیمور
گورکان با دویست و چهل کس در شب بقرشی و گرفتن آن بلده در کمال دلخوشی چنانچه شمه از آن قضیه در ضمن وقایع آنحضرت مسطور گشته و کیفیت — حادثه
غرایب آن بخامه فصاحت بیان گذشته اما اگر هوشمند پسندیده اوصاف این دو حکایت را مطالعه نماید بیقین داند که این جرات و تهور که
در آن شب از پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر ظاهر شد بر تسخیر صاحبقران کشورگیر قرشی را بچند وجه صفت مزیت دارد اول آنکه در آنشب که

در آن شب که صاحبقران عالی حسب متوجه قرشی گشت فرمانفرمائی در آن حوالی بود و از امراء امیر حسین بن میر مسلا و امیر موسی و ملک بهادر در بیرون بود و پسر
امیر موسی محمد بیک که در صغر سن بود در درون آن بلده اقامت داشت و در شبی که پادشاه عالیجاه بسمرقند درآمد شیبانی خان که تمامی اقطار و امصار جهان را ملک
موروثی خود می پنداشت و پیوسته بقلم اندیشه نقش تسخیر تمامی ممالک ربع مسکون را بر صحیفه خاطر می نگاشت با جمعی کثیر از سلاطین شجاعت آیین در ظاهر سمرقند
خیمه و خرگاه باوج چرخ برین برافراشته بود و جان وفا میرزا که از طریقه حزم و احتیاط و محافظت شهر و قلعه وقوفی تمام داشت و در میدان جلادت و پهلوانی
گوی تفوق از سایر نوئینان محمد خان شیبانی می ربود با قرب ششصد اوزبک در شهر بود دیگر آنکه سمرقند که دار السلطنه بلاد ما وراء النهر است شهریست
در غایت بزرگی بوفور متانت و استواری مشهور و بکمال رفعت و استحکام برج و باره بر السنه و افواه مذکور بر گزینیج پادشاه ذو شوکت را صورت تسخیر آن بر سبیل عجله
و قهر بر خاطر نگذشته و در میان خواص و عوام ام بلده محفوظه مشهور گشته و قرشی موضعی است مختصر که پیوسته داروغه نشین بوده و در متانت و محکمی در هیچ وقتی با
سمرقند دعوی همسری ننموده ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا القصه چون خبر فرح اثر فتح سمرقند در اطراف دیار ما وراء النهر اشتهار یافت متوطنان شاد
وار و سغد و تومانات و سایر قلاع و بقاع بولایت شعار دولتخواهی حضرت پادشاهی ظاهر گردانیدند و داروغگان اوزبک فرار بر قرار اختیار کرده خود را
باردوی شیبانی خان رسانیدند و خان مظفر و حیران روی بصوب بخارا آورد و مقارن آن کال محمد با قرن خان بقرشی درآمده انحصار و قلعه خزار را محکم کرد و پادشاه
عدالت پناه از استماع این اخبار شاد و فرحناک و مسرور گشت و در تمهید بساط رافت و احسان و تاکید اساس نصفت و امتنان مبالغه نمود و در تربیت
علمای اسلام و رعایت شعرای شیرین کلام لوازم سعی و اهتمام مبذول فرمود و جناب زبدة الفضلاء مولانا بنائی که بانی مبانی فصاحت بود و در فضای سخن
آرائی بچوگان نظم و نثر گوی تفوق از شعرای زمان می ربود و در زمان استیلای شیبانی خان بر خطه سمرقند در ملازمتش بسر میبرد و چون پادشاه فاضل نواز را آن
فتح میسر شد قدم از سر ساخته بدرگاه سپهر اشتباه آمد اما امیر قاسم قوچین رعایت طریق حزم نموده آنجناب را بشهر سبز فرستاد و بعد از چند گاه پادشاه
فضایل پناه او را بار دیگر بسمرقند طلبیده و منظور نظر عنایت ساخته ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش مفتوح گردانید و مولانا بنائی در آن ایام بنام
فرخنده فرجام پادشاه عالیمقام علی شیبه این رباعی را در آن درج کرد که رباعی نی غله مرا کز آن توانم نوشید نی مهمل غله تا توانم پوشید آن را که نه خوردنست
نی پوشیدن در علم و هنر کجا تواند کوشید و پادشاه فضیلت دستگاه در برابر رباعی مذکوره جواهر این کلام بلاغت نظام را در سلک بیان کشید که رباعی
ایشلار باری کونکول کی دیک بولغوسیدور انعام و وظیفه باری بویرولغوسیدور اول غله و مهمل که دیبت آمد نیک بیلدیم مهمل عه بوی و غله دین
اوی تولغوسیدور و مولانا بنائی قافیه مصراع اول این رباعی را ردیف گردانید و دو بیتی در سلک بیان کشید که یک بیت آن اینست و بنظر پادشاه
نکته دان رسانید بیت میرزام که شاه بحر و بر بولغوسیدور سر مهمل او چون بوجه عنایت بولغوسیدور در آن اثنا خواجه ابو البرکه که فراقی تخلص مینمود
بصحبت جنت رتبت پادشاهی رسیده و رباعیات مذکوره را شنیده و در تتبع نظم گوهربار پادشاه در نثار رباعی گفت که یک فرد آن بخاطر است
بیت بو جور که قیلدی دوران تولغوسیدور سلطان کرم بو عذری قولغوسیدور القصه در آن زمستان پادشاه گیتی ستان در سمرقند فردوس مانند که رشک
سرافرازی بمکان داشت و همواره بلوازم رعیت پروری و دوست نوازی پرداخته نقش دشمن گدازی بر لوح خاطر مینگاشت شیبانی خان از بخارا به قلعه
دبوسی که والی آن برادر ابراهیم ترخان احمد ترخان بود لشکر کشید و آن حصار را قهرا قسرا تسخیر کرده لوازم قتل عام بتقدیم رسانید و الحکم لله المجید
و منه الاعانة و التائید **ذکر محاربهٔ پادشاه دوست نواز با دشمن در نواحی منزل خواجه کاردزن و بیان تحصن آنحضرت
در بلدهٔ محفوظه سمرقند و وقوع قحط و غلا بتقدیر خداوند** پادشاه صف شکن دین پناه بهمتن بعد از فتح سمرقند پیوسته بقلم اندیشه نقش
مقابله و مقاتله با محمد خان شیبانی بر صحیفه ضمیر نورانی مینگاشت و چون شنید که بنابر تقدیر بی تغییر حضرت قدوسی شیبانی خان بر قلعه دبوسی استیلا یافته و تمامی
متوطنان آن را بقتل رسانیده آن عزیمت صفت تصمیم پذیرفت اما چون در آن اوان در آستان خلافت آشیان از سپاهیان زیاده از دویست و چهل کس احدی
نبود و در موکب خانی پنج شش هزار پیاده و سوار بودند و هر یک از ایشان در میدان جنگ و معرکه نام و ننگ ثالث رستم و اسفندیار مینمودند روزی
چند امضاء عزم رزم در حیز تاخیر افتاد و در این اثنا سلطان محمود خان ایوب بیگچیک و قشقه محمود را با قرب پانصد نفر مرد دلاور بکومک پادشاه والا گهر
فرستاد و ایضا از نزد جهانگیر میرزا برادر سلطان احمد تنبل چلیل با دویست سوار شجاعت آثار بامداد رسید بعد از آن پادشاه عالیشان در ماه شوال سنه ۹۰۶

بجلال اقبال محمد خان شیبانی یراق سالکان مسالک پهلوانی کرده از سمرقند سفر نمود و باغ نو از ما بچه علم سعادت پرتو حضرت و نضارت یافته پنج شش روز آنجا
توقف واقع شد و چون سپاه از سرانجام اسباب راه فارغ گشتند موکب نصرت پناه کوچ بر کوچ بطرف اعدا نهضت فرمود و از سر پل گذشته منزلی را
که شایسته مقابله و مقاتله بود معسکر ساخت و از آنجانب شیبانی خان باستقبال پادشاه شتافته بیرون آمده در نواحی خواجه کاردزن که از آنجا تا لشکرگاه پادشاه
یک فرسخ مسافت بود رایات عالیات برافراخت و پنج شش روز آن دو سپاه در برابر یکدیگر نشسته بجنگ سلطانی نپرداختند اما گاهی جمعی از دلیران همه
پهلوانی در میدان مردان بجولان درآورده گرد نبرد باوج سپهر تیزگرد میرسانیدند و باستعمال آلت قتال پرداخته کمال جرات و جلادت ظاهر میگردانیدند
و در آن اوقات شبی شیبانی خان برسم شبیخون یکبار باردوی پادشاه ربع مسکون آمد اما چون گرد معسکر خجسته اثر خندقهای در دو یوار و چپر استحکام تمام داشت
کاری نتوانست کرد و کلمه العود احمد بر زبان رانده روی بمعسکر خود آورد آنگاه خاطر خطیر پادشاه کشورگیر متوجه آن شد که بزودی بمقاتله خصم توجه فرماید و مجدداً
ادیم زمین را از خون عدو گلگون ساخته طرح پستی ستانی بخان شیبانی نماید و امیر قنبرعلی نیز آنحضرت را ترغیب و تحریص نمود بمبالغت و دشمنان دون را بیش ازین
مهلت نمی باید داد و علی اسرع الحال بزخم شمشیر و خنجر رخنها در دیوار حصه وجود ایشان میباید کشاد اما چون از اول خبر رسیده بود که محمد باقر ترخان با دو
هزار سوار آراسته بلشکرکشی آمده و عنقریب باردوی عالی می پیوندد و ایضاً میرزا محمد دوغلات بفرمان سلطان محمود خان با هزار و پانصد نفر مرد دلاور در این
دو سه روز بمواکب گردون مراتب ملحق میگردد سایر امرا مسارعت در محاربت مصلحت نمیدانستند و میگفتند تا زمان وصول آن دو لشکر با حریف دست در کمر نباید
زد و حضرت پادشاهی بنا بر اقتضاء قضاء الهی رای امیر قنبرعلی را اصوب اقرب تصور فرمود و ده صباح که جمشید خورشید لواء بیضا در فضاء سپهر خضرا برافراخت
و مواکب کواکب را از درع زرانده و دیو شایند دفع جنود ظلمت و رو در ایش نهاد همت ساخت پادشاه سکندر جاه ضمیر مهرتنویر تعبیه سپاه شوکت دستگاه متوجه گردانید
مقرر شد که امیر قنبرعلی و بنده علی توبرا در جرونغار میرشاه قوچین و سید قاسم ایشک آقا و قوچ حیدر پسر امیر قاسم قوچین با فوجی دیگر از بهادران پرخشم و کین
در هراول رایت توکل برافرازند و ابراهیم سارو و ابراهیم جانی و ابو القاسم کوه بر جوقی دیگر از اهل تور در برانغار بیکار اعدا را مطمح نظر همت سازند و ابراهیم
ترخان و سلطان حسین ارغون و قرا برلاس و پیر احمد خواجه حسین با جمعی دیگر از اهل جنگ و شیر از جوانغار روی بمعرکه کارزار آرند و امیر قاسم قوچین با زمره
از یکلیان در سایه علم بلند پایه پادشاهی در قول توقف نموده و محمد سلطان را در برانغار باز داشته ضبط جوانغار را بحمزه سلطان و مهدی سلطان تفویض
فرمود و آن دو پادشاه جنگجوی پرخاش خوی بدین ترتیب و آیین در برابر یکدیگر آتش خشم و کین مشتعل ساخته بهادران پردل شوکت پیکان جان گسل ماریه خونریز
در جسم ریش کشادند و دلیران رستم توان بضرب شمشیر آن رخنه در جان خوبان انداخته خرمن بقاء ایشان را بباد فنا بردادند نظم غمام کمان بهار باران تیر
رسانید طوفان بچرخ اثیر حسام دلیران چو خونبار گشت ز خون رود جیحون پدیدار گشت در آن اثنا برانغار سپاه اعدا حمله آورده بجانب عقب موکب
عالی تاختند و پادشاه سلیمان مکان عنان بگردان بجانب مخالفان تافته جوانان هراول که بمزید شجاعت و تهور از امثال و اقران ممتاز بودند در آن وقت در پیش روی
آنحضرت جنگجویی کسی نمود با وجود این حال نزد حمله اوزبکان قیام نموده بزخم سنان و ضرب پیکان ایشان را باز گردانید بیت هر که را شد یقین که حمله اوست
ز پی ستیزش پر گمان باشد و آن دشمنان خیره سر از ضرب تیغ و خنجر عنان بصوب فرار گردانیده تا پیش شیبانی خان مجال توقف محال دانستند هراس عقب اس
اساس ثبات بعضی از نزدیکان شیبانی خان را متزلزل گردانیده با وی گفتند که برانغار لشکر ما زیر و زبر گشت و مهم از اشتغال نیران قتال در گذشت لائق
مضمون الفرار فی وقته ظفر عمل نمائیم و از مقتضای فحوای الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین تجاوز ننمائیم شیبانی خان این سخنان را بسمع قبول نشنود و جنود خود را استمالت
داده بتهییج غبار معرکه پیکار امر فرمود بار دیگر اوزبکان پرشور و شر حمله کرده جوانغار و برانغار سپاه نصرت آثار را از پیش برداشتند و از پس قول درآمدند و
پادشاه عالی گهر کرت دیگر عنان بگردان بطرف دشمنان گردانیده دست باستعمال تیغ و خنجر آورد اما چون در ملازمت رکاب سعادت انتساب کسی نمانده
بود و جنود اوزبک از اطراف و جوانب درآمده شبه کردند ایشان را استیلا میسر شد و از امراء عظام ابراهیم ترخان و ابراهیم سارو و ابراهیم جانی
بعد از ظاهر ساختن کمال جلادت و پهلوانی بتقدیر بی تغییر جناب جلال سبحانی بجهان جاودانی شتافتند و ایضاً در آن روز جانسوز ابو القاسم کوه بر
و حیدر قاسم پسر کلان قاسم بیگ قوچین و خدا وردی توقچی و خلیل برادر سلطان احمد تنبل بقضاء حق عز و جل بمرتبه شهادت یافتند و در آن اثنا مغول
که از نزد سلطان محمود خان بکومک آمده بودند مانند اشرار اوزبک بتاراج لشکر نصرت اثر اشتغال نمودند و پادشاه شجاعت پناه تا وقتی که امکان داشت

در توجه مغل ۳

همت بر اعدام و افنا اعدا گماشته از آنجمله شیبانی در صف سپاه آراسته خود در قول توقف نمود

داشت در آن معرکه هولناک توقف نموده بدفع آن قوم ناپاک میپرداخت و از خون دلیران چالاک سطح خاک را رنگین میساخت و چون پیاده از دوازده نفر
در موکب عالی کسی نماند و سهام اصحاب ظلم و ظلام با علام فیروزی اعلام رسید از آن غرقاب بلا عنان عزیمت بطرف دریای کوهک معطوف گردانید و با چند نفر
اسب در آب راند و بتشویش بسیار از آنجانب بیرون رفت و کیچیم را بریده بطرف شمال توجه نمود و در حدود النگ قلیه بار دیگر از آب مذکور عبور کرده میان
دو نماز از دروازه شیخزاده بشهر در آمد و در ارک نزول اجلال فرمود و زمرهٔ از امرا و اینکیان که از آن معرکه بیرون آمده بودند از غایت وهم و هراس
هر طایفه بطرفی توجه نمودند از آنجمله قنبرعلی سلاخ راه قندز پیش گرفت و کریمداد و خداداد ترکمان و جانکه کوکلتاش و مولانا بابا پساغری بطرف اوراتیپه
رفتند و در روز دوم از آن حادثه منکر خواجه ابو المکارم و قاسم بیک قوچین و بعضی دیگر از مردم معتبر که در ملازمت پادشاه عالیجاه مانده بودند در
مجلس اشرف اعلی مجتمع گشته شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و خاطر بتحصن قرار یافته ضبط دروازه سوزنگران بقرا برلاس و بعضی دیگر از جوانان بی
هراس تعلق گرفت و دروازه کازرستان بهمین شهامت شعار طغائی و قتلق خواجه کوکلتاش صفت استحکام پذیرفت و مقرر شد که پادشاه جمشید آیین و امیر
قاسم قوچین و زمرهٔ از مقربان درگاه سپهر قرین کوتک باشند و در مدرسه الغ بیک که در میان شهر است ساکن گردند تا نسبت بایشان بجمیع دروازها
و بروج شهر علی السویه باشد و در هر طرف که مدد احتیاج شود بزودی توانند رسید و پادشاه بر بام آن بقعه قبه خیمه که با اوج فلک مهر و ماه برافراشت
و ملازمان در بیوتات آن مدرسه منزل اختیار کردند و روز دیگر شیبانی خان بنواحی بلده محفوظه سمرقند آمده دورتر فرود آمد و ایام و اوباش
بعزم جنگ و پرخاش از محلات سمرقند فوج فوج بیرون خرامیده بدر مدرسه میشتافتند و بعد از اذن دولت پادشاهی اتحاد نموده از دروازه بیرون
میرفتند و با دعوی جرأت و جسارت نیران جنگ و محاربت ملتهب و مشتعل میگردانیدند و اوزبکان جنگ گریز کرده نزدیک شهر می‌آمدند تا آنکه شهریان
دلیرتر شده تا نواحی اردوی خان شیبانی میشتافتند و سر بچه بتو غارت میکردند آنچه مییافتند در آن اثنا روزی شیبانی خان از طرف دروازه آهنین
جنگ پیش آورد و جمعی از سپاه را در کمینگاه باز داشت و پیادگان که بدستور سابق پیش رفته بودند وقتی از فریب اوزبکان واقف شدند که سواران
لشکر دشمن از عقب ایشان حمله آوردند و میان جانبین جنگی عظیم در پیوسته نویان کوکلتاش و قل نظر طغائی و مزید و بعضی دیگر از دلیران لشکر خسرو صاحب تایید
بحمایت پیادگان عنان گیران بحرب اوزبکان انعطاف دادند و قل نظر یکی از مخالفان را بشمشیر رسانید اما چون سپاه اوزبک بسیار بود پیادگان را
مغلوب گردانیده بضرب تیغ پولاد تا در دروازه آهنین دوانیدند و بطرف مسجد خواجه خضر تاختند و در آن مقام قوچ بیک جنگهای نیک کرده پادشاه
عالمپناه و نزدیکان درگاه خلافت دستگاه از بالای آن دروازه بانداختن خدنگ مرگ آهنگ پرداختند لاجرم اعدا از همانجا بازگشتند و روز
دیگر شیبانی خان با سپاه پولاد پوش رعد خروش بمیان دروازه آهنین و دروازه شیخزاده آمده آماده مقابله و مقاتله شده پادشاه عالیجاه با
جوانان صاحب سعادت بهشت دروازه شیخزاده شتافته بدستور معهود دست حق پرست به تیر و کمان برد و از شست درست پادشاهی تیر مرگ تاثیر گشاد
یافته بر اسب بورکه یکی از اوزبکان سوار بود خورد چنانکه از پای در آمده جان سپرد و در آن روز سپاه دشمن نهایت جلادت بجای آورده جمعی از ایشان
در نواحی برج ششتر گردن خود را بپای فصیل رسانیدند و زمرهٔ دیگر گمان بردند که اکثر شجاعان موکب عالی بدروازه آهنین و دروازه شیخزاده جمع آمدند
و در باره دروازه کازرستان و دروازه سوزنگران کسی نمانده که نوک پیکان سوزن مثال قطع رشته حیات ابطال رجال تواند کرد بجانب آن دو دروازه
راندند و شصت و پنج نردبان که ترتیب نموده همراه داشتند بر فصیل نهاده صعود نمودند و قوچ بیک و محمد قلی قوچین و شاه صوفی و بعضی دیگر از بهادران
رستم سیر سپر ممانعت در روی کشیده بپای مدافعت متوجه آن جماعت گشتند و در وقتی که بعضی از ایشان بباره بر آمده زمرهٔ بر نردبان بودند که آن یلان
فیروز جنگ خود را بدانجا رسانیدند و آثار روز رستخیز ظاهر گردانیده همه را گریزانیدند و قوچ بیک از سایر رفقا پیشتر دست بشمشیر و خنجر برده نقش
وجود جمعی را از صحیفه هستی سترد و قرا برلاس و قتلق خواجه کوکلتاش و قل نظر نیز در آن روز بضرب تیغ تیز و ناوک خونریز مورچل خود را از تعرض اعدا
محافظت نمودند و روز دیگر امیر قاسم قوچین بتبلیغ جمعی از سواران جلادت آیین از شهر بیرون رفته و با اوزبکان که بخیال قتال پیش آمده بودند در میدان
نبرد دست در کمر زده ایشان را تا خواجه کفشکر راندند و چند نفر مشهور را از مرکب حیات پیاده ساخته رؤس نامبارک ایشان را بنظر انور پادشاه همایون
اثر رسانیدند و برین قیاس قریب چهار ماه میان آن دو سپاه نایره جنگ و حرب و غبار طعن و ضرب در اشتعال و هیجان بود و حضرت پادشاه

عالیشان در محافظت آن بلدهٔ جنت نشان بقدر امکان سعی نمود و شیبانی خان در تضییق محصوران کوشیده در اقامت لوازم محاصره از خود تقصیر راضی نمی‌گردید و در آن اثنا بلای قحط و غلا شیوع یافت و آتش جوع کانون درون مردم سمرقند را فرو تافت چنانکه هرگاه قرص دمندهٔ خورشید که هر صباح از تنور فلک بر می‌آمد چشم شهریان بر گرده نمی‌افتاد و در هیچ خانه و کاشانه کاه و دانه موجود نبود مگر در مجرهٔ سنبله و وصول آن هم دست نمی‌داد گوشت و روغن مانند کبریت احمر و عنقا عزیز الوجود و ناپیدا گشت و بعضی از مردم محتاج از گوشت سگ و گربه بدل ما یتحلل حاصل کرده کار از ملاحظه و حرمت در گذشت زمرهٔ از امرا و کلانتران از برگ درختان علیق الاغان بهم میرسانیدند و طایفهٔ چوبهای خشک را ریزه کرده و تراشهٔ چوب را ساعتی در آب گذاشته غذای اسپان میگردانیدند و در اوقات محاصره چندین نوبت پادشاه سکندر رتبت نزد حکام خراسان و حصار شادمان و قندز و بغلان و مغولستان ایلچیان فرستاده کومک طلبید و ولات ولایات مذکوره در ارسال مدد اهمال و امهال نمودند و هیچکس بفریاد نرسید لاجرم سمرقندیان قرین یاس و حرمان یک یک و دو دو خود را از برج و باره انداخته باردوی شیبانی خان می‌پیوستند و عجز مردم شهر را دانسته در نواحی غار عاشقان منزل گزید و پادشاه صاحب تایید در برابر آمده در کوی پایان قبهٔ بارگاه مرتفع گردانید **ذکر باز گذاشتن حضرت پادشاه سلیمان مکانی بابر دیگر سمرقند را با بو الفتح محمد خان شیبانی** چون حضرت پادشاه اسلام پناه چند روز دیگر در محنت محاصره مصابرت نمود معلوم فرمود که بواسطهٔ شدت قحط و غلا و عدم وجدان بدل ما یتحلل و غذا سمرقندیان تضییق بسیار دارند و بحسب ضرورت نقش متابعت اعدا بر صحیفهٔ ضمیر مینگارند مصلحت چنان نمود که چندگاه دیگر بار بروزگار ستیزه کار در سازد و آن بلده را باز گذاشته علم نهضت بجانب تاشکند برافرازد و در اوایل سنه سبع و تسعمائه در شبی که از غایت ظلمت آواز را کاخ صماخ علم می‌نمود و بجز دیدهٔ روشنان فلک چشم هیچ پاسبان باز نبود پادشاه عاقبت محمود با معنان خواجه ابو المکارم و بعضی دیگر از عالم و قریب صد نفر نوکر سعادتمند از دروازهٔ سمرقند بیرون رفته روی توجه باندجان آورد و در اثنای راه جهانگیر میرزا که سعادت ازلی در مفارقت سلطان احمد تنبل و مرافقت پادشاه گردون محل دانسته بود از جانب اندجان رسیده شرف تقبیل انامل برادر بزرگوار دریافت و ارقام آثام مثل زلات عفو پادشاه سپهر احتشام از صفحهٔ ایام محو شده انوار شفقت و عطوفت بر وجنات احوالش تافت و چون پادشاه باستحقاق در ضمان حمایت مالک الملک علی الاطلاق نزدیک باندجان رسید بوضوح انجامید که بواسطهٔ وفور عصیان و طغیان سلطان احمد تنبل دخول در آن بلده میسر نیست بنا بر آن عنان یکران بجانب تاشکند گردانید سلطان محمود خان و النجه خان که اخوال آن مهر سپهر دولت و اقبال بودند مقدم شریفش را باقدام اعزاز و اجلال استقبال نموده در لوازم رافت و ضیافت اهتمام فرمودند و شیبانی خان را کرت بعد اخری فتح سمرقند میسر گشته در اکثر بلاد ماوراء النهر رایت استقلال و استبداد برافراشت و حبال استیصال نهال اقبال امیر خسرو شاه و تسخیر حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان بر لوح خاطر نگاشت و علی التعاقب و التوالی سپاه بیان اوزبک را بغارت و تاراج آن حدود مامور میگردانید و باد حملهٔ ابطال رجال نیران قتل و اسر افروخته آثار کمال اقتدار بظهور میرسانید **گفتار در بیان بعضی از حوادث سپهر بوقلمون و در آمدن کابل بحیز تسخیر امیر محمد مقیم ارغون** چون بمقتضای کلمهٔ کریمهٔ کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون دوام خاصهٔ ذات بیچون قادر کن فیکون است و انتقال و ارتحال از دنیای دون لازم وجود محنت فرسود جمیع متوطنان ربع مسکون در شهور سنه سبع و تسعمائه میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابو سعید در ولایت کابل بجوار مغفرت خداوند جزو و کل پیوست و پسرش میرزا عبد الرزاق حاکم آنجا گشته بجای پدر بر مسند فرماندهی نشست و بسبب صغر سن شاهزاده در میان امرا و ارکان دولت مخالفت اتفاق افتاد شیرم ذکر سر انجام تمامی مهمات جزوی و کلی را در پیش خود گرفت و امیر یوسف محمد و بعضی دیگر از امرا از شهر بیرون رفته فرصت نگاه داشتند و صباح عید اضحی که شیرم ذکر در دیوانخانهٔ سلطانی نشسته آتش میکشید با سیصد مرد مکمل بجیر بکابل در آمده بر سرش تاختند و تیغها از نیام انتقام کشیده فی الحال بنیاد حیاتش بر انداختند و ازین جهت پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافته این خبر در گرمسیر بسمع ولد خوردتر امیر ذو النون محمد مقیم ارغون رسید و در اواخر سنه ثمان و تسعمائه لشکر هزاره و نکودر در هم کشیده تسخیر کابل را پیش نهاد همت گردانید و بدانجانب نهضت نموده میرزا عبد الرزاق فرار بر قرار اختیار کرد و محمد مقیم بدولت و اقبال در آن مملکت مقیم شده دختر میرزا الغ بیگ را بحبالهٔ نکاح در آورد و این اخبار در وقتی که میرزا بدیع الزمان و امیر ذو النون در کنار آب آمویه بودند بدیشان رسید و موجب فرح و ابتهاج مزاج همگنان گردید **ذکر لشکر کشیدن سلطان بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان**

خان عالیجاه و بازگشتن از کنار آب آمویه بسبب عدم اتفاق امیر شجاع الدین خسرو شاه چون صیت گیتی ستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی در اقطار آفاق مشهور گردید و صولت سپاه اوزبک جمعیت اکابر و اشراف سمرقند را بتفرقه مبدل گردانید خاقان منصور سلطان حسین میرزا قاصدان نزد میرزا بدیع الزمان فرستاده او را بر مقابله و مقاتله خان ترغیب فرمود و امیر خسرو شاه نیز ایلچیان ارسال داشته از سیدا و اوزبکان بدنهاد استغاثه نمود و پیغام کرد که هرگاه موکب عالی شاهزاده بکنار آب آمویه رسد بنده با جنود حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان باردوی کیهان پوی خواهم پیوست و درین یورش اقبال وار ملازم رکاب ظفر آثار خواهم بود بنابران میرزا بدیع الزمان رسل و رسایل بقندهار و زمین داور روانه ساخته امثله واجب الاذعان بنام امیر ذو النون و اولاد و اخوان در قلم آورد مضمون آنکه علی اسرع الحال سپاه آماده و در جمع ساخته بقبة الاسلام بلخ آیند تا در ملازمت موکب عالی بدفع لشکر اوزبک و فتح ماوراء النهر قیام نمایند و امیر ذو النون لوازم اطاعت فرمان بجای آورده با دو سه هزار سوار جرار بجانب بلخ خرامید و بدیع الزمان میرزا آن امیر شجاعت شعار را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه اختصاص داده ابواب مراحم و اشفاق بر روی روزگارش برگشاد و امیر خسرو شاه نیز تحف شایسته و پیشکشات بایسته بنظر امیر ذو النون فرستاده در باب توجه بکنار آب آمویه تعجیل نمود و چون آن زمستان بپایان رسید و سپاه سبزه و ریاحین در کنار جویبار و اطراف دشت و کهسار صف کشید بدیع الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم کرده در اواخر سنه ثمان و تسعمائه با دوازده هزار پیاده و سوار همه جوشن پوش و نیزه گذار از قبة الاسلام بلخ بجانب معبر ترمذ روان شد و امیر عمر بیک را بدار السلطنه هراة فرستاد و از پدر بزرگوار استمداد نمود و چون بکنار آب رسید در برابر مدینة الرجال ترمذ نزول اجلال فرمود و طنطنه کوس حربی باوج فلک سماوی رسانید حاکم ترمذ امیر محمد باقر که بمیرزا باقی استظهار داشت فی الحال بدینجانب آب آمده بتقبیل بساط سلطنت مآب پرداخت و پیشکش کشیده عنایت و التفات یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا امیر سلطان حسین ارغون و امیر ذو النون و عبد الله قراقولاغ را نزد امیر خسرو شاه بحصار شادمان فرستاده او را از وصول موکب عالی بکنار آب و تصمیم عزم رزم با محمد خان شیبانی خبر داد و رقم فرمود که بزودی بمعسکر ظفر اثر پیوندد تا علی اسرع الحال دفع اعداء ملک و دولت میسر گردد و امیر سلطان حسین و امیر ذو النون و عبد الله قراقولاغ با امیر خسرو شاه و برادران او امیر ولی و پیر ولی ملاقات کرده فرامین بدیع الزمان میرزا و مکتوبات امیر ذو النون را بدیشان رسانیدند و ایشان را بر توجه اردوی عالی ترغیب و تحریض نمودند امیر خسرو شاه بنابر عدم مساعدت توفیق از اطاعت فرمان گردن پیچید و بخاطر گذرانید که هرگاه بدیع الزمان میرزا از مهم محمد خان شیبانی فارغ گردد شاید که بطمع مملکت سلطان محمود میرزا قصد من نماید لاجرم عذری سقیم بر زبان آورده ایلچیان را اجازت مراجعت داد و چون ایشان باردوی بدیع الزمان میرزا بازگشته خلف وعده امیر خسرو شاه را معروض داشتند شاهزاده در باب عبور از آب آمویه متردد شد و مقارن آن حال امیر ناصر الدین عمر بیک از پایه سریر اعلی باز آمده از تقریر او چنان بوضوح پیوست که خاقان منصور بخلاف معهود لشکر بمدد نمیفرستد لاجرم بدیع الزمان میرزا با امیر ذو النون طریق مشورت مسلوک داشته عنان مراجعت فرو داشت و بعد از وصول بظاهر قبة الاسلام بلخ در چهار باغ ابراهیم سلطان میرزا منزل گزید و امیر شجاع الدین ذو النون را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون آنجناب علم نهضت بمستقر عز خود بر افراشت نقصانی تمام بشوکت بدیع الزمان میرزا راه یافته انواع فتن روی نمود و محمد شیبانی خان بفتح بلاد خراسان امیدوار گشته از آب آمویه عبور فرمود

ذکر فتنه که از خواص بدیع الزمان میرزا بظهور رسید و بدان سبب محمد خان شیبانی از آمویه عبور نموده متوجه بلخ گردید

در خلال احوال گذشته سید جعفر خواجه که در سلک سادات دشت قپچاق منتظم بود و نسبت بخواقین اوزبک در غایت محبت و اخلاص سلوک مینمود از دیار ماوراء النهر بقبة الاسلام بلخ شتافته شرف دستبوس سلطان بدیع الزمان میرزا حاصل کرد و چنان ظاهر ساخت که بسبب ظلم و تعدی محمد خان شیبانی از وی روگردان شده التجا بظل عنایت پادشاهی آورده ام و مادام الحیوة لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهم رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا بران سید مزور اعتماد فرموده او را مشمول انعام و احسان بیکران گردانید و جناب سیادت انتما ضمناً با امرا و معتبران شاهزاده طریق اختلاط مسلوک داشته در خلوت زبان بمدح و ثنای محمد خان شیبانی میگشاد و ایشان را بملازمت او دعوت کرده بانواع مواعید فریب میداد و از جمله امرا و خواص بدیع الزمان میرزا [illegible] سلطان برلاس و جهانگیر برلاس و شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان و قراپیر محمد و تینک کیلدی اوزبک باهم اتفاق نموده با سید جعفر خواجه بیعت کردند

که بهنگام فرصت دست بردی نماید و پای در وادی مخالفت سلطان بدیع الزمان میرزا نهاده ابواب خدمتکاری خان بر روی روزگار خویش بگشاید و در آن اثنا امیر محمد باقر ترخان که سابقاً بواسطهٔ استیلاء محمود سلطان بر بخارا از آن خطه گریخته پناه به بدیع الزمان میرزا آورده بود و منظور نظر عنایت شده در اندخود حکومت می‌نمود آثار خلاف ظاهر گشت بلکه بوضوح پیوست که امیر محمد باقر قاصدان نزد محمد خان فرستاده و پیغام داده که هرگاه موکب همایون خانی از آب آمویه عبور نماید بنده قلعهٔ اندخود را بخدام آستان سپهر احتشام سپرده در سلک سایر ملازمان انتظام خواهم یافت و خان گیتی ستان بدین وعده امیدوار گشته از سمرقند متوجه کنار آب آمویه شد و بنا علی هذا جماعت مذکوره باستصواب سید جعفر خواجه خاطر بر آن قرار دادند که هرگاه بدیع الزمان میرزا جهت دفع فتنهٔ محمد باقر بجانب اندخود رود دستغار خلاف ظاهر ساخته نوعی سازند که آنحضرت گرفتار گردد و در آن ایام امیر محمد باقر ارغون از بدیع الزمان میرزا برنجیده و چند روز در خانه نشسته از ملازمت بارگاه سلطنت تقاعد ورزید بنا بر آن آفتاب ترخان و بعضی دیگر از عاصیان در طمع افتادند که آنجناب را نیز با خود موافق سازند با وی خلوت کرده مکنون ضمیر خود را در میان نهادند امیر محمد باقر بحسب ظاهر سخنان ایشان را بحسن قبول تلقی فرمود و گفت مناسب آنست که فردا در سر مزار خواجه ابونصر پارسا همه جمع شده عهد و پیمان در میان آریم که طریق خلاف مسلوک نداریم تا این مهم صورت پذیرد و سخن برین قرار یافته هر یک بخانهٔ خویش رفتند اما امیر محمد باقر را رعایت حقوق تربیت سلطان بدیع الزمان میرزا دامن گیر شده همان شب بچهار باغ میرزا ابراهیم سلطان بملازمت شتافت و کیفیت خیالات بد اندیشان را معروض داشت سلطان بدیع الزمان میرزا چون نسبت بآنجماعت انواع شفقت و عنایت تقدیم رسانیده بود این سخن را بر غرض حمل نمود و چنانچه می‌باید بسمع قبول نشنود امیر محمد باقر عرض کرد که مناسب آنست که صباح یکی از معتمدان خود را مصحوب من بسر مزار خواجه ابونصر پارسا فرستید تا حقیقت این سخن بر رای انور همایون واضح گردد آنحضرت این ملتمس را بعز اجابت اقتران داد و مقرر شد که پهلوان حسن علی مصحوب امیر محمد باقر بدان مزار رود و آنجناب سحری پهلوان حسن علی را در یکی از حجره‌های جماعت خانهٔ آن عمارت نشاند و در خانه را مقفل ساخت و خود منتظر اصحاب عصیان بر در مزار بنشست و همان لحظه آن جماعت بدان مقام رسیده و بآن جماعت خانه رفته در قضیهٔ مذکوره آغاز گفت و شنود نمودند و سید جعفر خواجه ایشان را بر موافقت خان عهد و سوگند داده متفرق گشتند آنگاه پهلوان حسن علی بخدمت سلطان بدیع الزمان میرزا رفته کیفیت حادثه را بتفصیل معروض داشت و صباح روز دیگر فرمان عالی نفاذ یافت که تمامی امرا و ارکان دولت جهت مشورت مهم محمد باقر ترخان در خرگاه دیوان خانه مجتمع گردند و بعد از اجتماع آنجماعت سلطان بدیع الزمان میرزا از امراء عظام عمر بیک و شیخ علی طغائی و عاشق محمد ارغون و بایزید و کار ابواسحق آقبوقا و محمد باقر ارغون و شاه منصور را بگرفتن عاصیان مأمور گردانید و امرا همان ساعت آن زمرهٔ نمک حرام را مؤاخذ و مقید گردانیده هر یک را بیکی از اهل اعتماد سپردند و یراق و جهات ایشان را بحیطهٔ ضبط در آوردند و از جملهٔ گرفتاران شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان و تینک کیلدی بسیاست رسیدند و عفو پادشاهانه شامل حال ابراهیم سلطان و جهانگیر برلاس و قرا محمد و سید جعفر خواجه گشته حکم عالی باطلاق ایشان صادر شد اما امیر شاه منصور که محصل سید جعفر خواجه بود گفت که چون خمیر مایهٔ این فتنه جناب سیادت مآبی است گذاشتن او مصلحت دولت نیست و بخلاف رضای سلطان بدیع الزمان میرزا او را حلق بر کشید و مقارن آنحال خان گیتی ستان از معبر کرکی عبور نمود و بدیع الزمان میرزا از چهار باغ ابراهیم سلطان عنان یکران بطرف جبال گرزوان معطوف گردانید

ذکر طلوع ماهچهٔ رایات نصرت آیات خانی از افق مملکت بلخ و گرفتار شدن اهالی آن بلده بعیشی ناخوشگوار و محنت تلخ

در اوایل پاییز سنهٔ تسع و تسعمائه محمد خان شیبانی رایت کشورستانی برافراخت و بنا بر استدعای امیر محمد باقر ترخان از معبر کرکی عبور نموده بنواحی اندخود در مضرب سرادقات سلطنت و محمد باقر بموکب عالی پیوسته پیشکش کشید اما منظور نظر التفات نشد و محمد خان او را بآن طرف آب کوچانید و خبر عبور خان گیتی ستان در چهار باغ میرزا ابراهیم سلطان بعرض میرزا بدیع الزمان رسید و بنا بر پریشانی سپاه و عدم جمعیت دلیران رزم‌خواه مصلحت توقف ندید و نور حدقهٔ سلطنت و جهانبانی میرزا محمد زمان را در بلخ گذاشته امیر سلطان قلیخان را در ملازمت شاهزاده باز داشت و مقرر شد که صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین میرک و امیر شیخ ابوسعید عراقی و قرا حسن الغوث نیز در آن بلده باشند و امیر قلیخان و امیر عمر بیک بکوبک قبا بیک که داروغهٔ شبرغان بود در رفته در محافظت آن بلده طریقهٔ اهتمام بجای آورد و بعد از آن رایات غالبات سلطانی از راه دره گز سیان و چهار پایک رفته از آنجا بقرا بغاج شتافت و از قرابغاج عنان عزیمت

عزیمت بجانب جبال چرغو وان یافت و محمد خان شیبانی چون مهم اندخود در فیصل داد روی توجه ببلخ آورد و فوجی از لشکر قیامت اثر اوزبک را بتاخت شبرغان نامزد کرد و چون آن جماعت بحدود آن ولایت رسیدند امیر علیخان ولد امیر عمر بیک با صد نفر از مبارزان دلاور بعزم رزم از قلعه بیرون خرامید و میان آن جماعت و اوزبکان مقاتله بوقوع انجامید و در اثناء ستیز و آویز تیری باسب امیر علیخان رسید و لشکر اوزبک او را دستگیر کرده بندی گران بر پایش نهادند و باردوی خان بردند و ما بقیه سرایات ظفر آیات خانی در کمال حشمت و کامرانی از افق ظاهر بلخ طلوع نمود امیر سلطان قلیخان و سایر امرا و اعیان که در آن مکان بودند خواطر بتحصن قرار دادند و ضبط دروازه عراق بتعلق بپهلوان حسن علی سلطان و جمعی کثیر از نوکران خاصه امیر سلطان قرار گرفت و دروازه عکاشه بمیر جلادت و پهلوانی امیر جانقلی و جان احمد قلیخان و امیر درویش محمد کتابدار سمت استحکام پذیرفت صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی دروازه شتر خوار را ضبط نمود و محمد زمان میرزا با شیخ ابوسعید عراقی و قرا حسن العوت در ارک متوطن بود امیر سلطان قلیخان در مسجد جامع شهر رحل اقامت انداخت و مددکاری محافظان جمیع بروج و دروب را پیش نهاد همت ساخت و از آنجانب محمد خان شیبانی با قرب ده هزار از سالکان مسالک پهلوانی در برابر دروازه شتر خوار منزل گزید و جانی برادر خود محمود سلطان را در دروازه عراق معین گردانید و جمعی دیگر از سلاطین جوجی نژاد را بدروازه عکاشه جای داد و در برابر تمامی بروج بلخ امرا و نوئینان فرستاد و نخست ایلچی بشهر ارسال داشته امیر سلطان و سایر امرا میرزا بدیع الزمان را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و چون آن سخن در سمع قبول ایلخانان جای نیافت بترتیب اسباب قلعه گیری اشارت فرمود و بعد از یک هفته که اوزبکان چپر و تور بسیار بهم رسانیدند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته راه توجه نقب زیر مرتب گردانیدند حکم جنگ سلطانی نفاذ یافت و سپاه اوزبک از جمیع جوانب شهر آواز سورن و کرنای و صدای کورکه و کوس در خم طاق حصار سپهر انداختند و مانند مور و ملخ روی بخندق بلخ آوردند و آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و محمد خان در آن صباح جوشن شبرنگ پوشیده بر اسبی کوه پیکر سوار گردیده قرب ده هزار اوزبک جبه پوش پیاده پیش او روان گشتند و چپرها و تورها در سر کشیده بخندق دروازه شتر خوار در آمدند و مردم خواجه جلال الدین میرکی آغاز اضطراب کرده دست به تیر و سنگ بردند و اجتناب ایشان را تا آن زمان که اوزبکان نقاب زیر بالا رفته نزدیک بخندق شیخ حاجی رسیدند از انداختن تیر و سنگ منع فرمود آنگاه نخست خود سنگی بطرف دشمنان افکند و آن حجر بر چپری خورده بردارنده آن را بخندق غلطانید بعد از آن سایر دلاورانی که بر آن برج بودند دست بانداختن ناوک دیده دوز و سنگ مرگ آهنگ بگشودند و سپاه خان چاره بجز فرار ندانسته بسیاری از ایشان در آن خندق جریح و قتیل بر زبر یکدیگر افتادند و همچنین از جمیع بروج شهر بهادران بهرام قهر عقاب تیر مرگ تاثیر از آشیانه کمان پرواز دادند و کمانهای رعدالغرش در آورده ابواب محاربت و مدافعت بر گشادند نظم

چنان ژاله از ابر بهاران بفرق اوزبکان شد تیرباران
سهام بخش از دل گشت پرخون ز سنگ رعد شد کر گوش گردون

و اگر چه در آن روز اوزبکان نیز بنهایت جلادت و مردانگی بجای آورده جمعی از شهریان را بزخم ناوک مردافکن مجروح ساختند اما چون گرفتن آن شهر بسبیل قهر از قبیل محالات است غایت انهزام یافتند و در آن جنگ قرب پانصد نفر از جنود خانی بزخم سهام خون آشام و ضرب سنگ رعد از عالم فانی روی بجهان جاودانی آوردند و بر این قیاس دو نوبت دیگر چریک اوزبک در بلخ جنگ سلطانی در انداختند و مانند روز اول بی آنکه مهمی از پیش برند مراجعت نمودند بعد از آن خان از ضایع شدن لشکریان اندیشیده امرا و بهادران را باشتعال نیران قتال مأمور گردانید اما بمقدار امکان در تضییق محصوران میکوشید در آن اثنا شبی امیر علیخان فرصت یافته بند بر پا بگریخت و بکنار خندق دروازه شتر خوار شتافته فریاد بر کشید و نام خویش ظاهر گردانید تا جمعی از نوکران خواجه میرکی پائین دویده او را بالا بردند و بر تخلص او لوازم محامد الهی بجای آوردند و چون محمد خان شیبانی مدت سه ماه در ظاهر بلخ نشست و دانست که تسخیر آن بلده بجنگ تیسیر پذیر نیست خواست که ابواب صلح و صفا باز گشاید و بآن وسیله آن خطه را بحیطه تصرف در آورد بنابر آن امیر درویش علی را که بعد از فوت امیر علیشیر از ملازمت استعفا نموده در قریه فیض آباد بسر میبرد در آن اوان که ما بقیه رایت خانی پرتو وصول بر حدود بلخ انداخت اختیارا یا اضطرارا بسلوک طریق ملازمت اعتنا نموده بود بشهر فرستاد و پیغام داد که آفتاب اقبال سلاطین تیموری بسر حد زوال رسیده و سلطنت از آن خاندان نوبت دیگر بدودمان چنگیزی منتقل گردیده و شما را ذخیره نمانده مناسب آنکه بالتفات خانی و عنایات خاقانی اعتماد نموده بسد ابواب لجاج و عناد قیام نمایید و بدستور متابعت دروازه های شهر را بر گشایید و چون امیر درویش علی با امیر سلطان و سایر امرا و اعیان بلخ ملاقات کرد لوازم اداء

رسالت بجای آورد و خواجه جلال الدین میرکی متکفل جواب آن سخنان گشته گفت قریب یکصد و پنجاه سالست که ما آبا عن جد در ظلال رعایت و عنایت اولاد امجاد امیر تیمور گورکان بفراغت و رفاهیت اوقات گذرانیده ایم حالا مجرد آنکه میرزا بدیع الزمان را شکستی واقع شده نتوانست که عجالة الوقت با حضرت خان در مقام مقابله و مقاتله درآید چگونه جایز باشد که حقوق تربیت چندین ساله آن پادشاهان عظیم الشان را نابود انگاریم و شهر را که بر سبیل امانت بما سپرده باشند مانند اهل خیانت بتحت تصرف خصم گذاریم و حال آنکه عنقریب چتر همایون فال خاقان منصور با تمامی شاهزادگان و سپاه خراسان سایه اقبال برین حدود خواهد انداخت و بامداد تاییدات الهی و توفیقات شاهنشاهی مهم دشمنان را بر طبق دلخواه دوستان خواهد ساخت اما آنچه خان شنیده اند که ذخیره ما باتمام رسیده غیر واقع است زیرا که اگر ما غیر مغز حجر خوردنی نیابیم هنوز یکساله ذخیره داریم و منشا این سخن آن بود که در آن ایام مردم گوش بسیار در کوچه و بازار بلخ افتاده روی بصحرا آگاه عدم آورده بود القصه امیر درویشعلی چون این سخنان استماع نمود دانست که بوساطت او کسی ابواب شهر را بر روی محمد خان نخواهد گشود باز گشته آنچه دیده بود و شنوده بعرض خان رسانید و خان در اوایل همان زمستان طبل مراجعت کوفته و از آب آمویه گذشته بسمرقند شتافت و نوبت دیگر ابواب فراغت و رفاهیت بر وجنات احوال ساکنان قبة الاسلام بلخ یافت اما در مدت محاصره امتداد خرابی از سپاه اوزبک در ظاهر آن بلده و توابع روی نمود که مزیدی بر آن تصور نتوان کرد بنابر آن در باب تاریخ آن حادثه خامه سخن گذار این قطعه در سلک تحریر آورد قطعه محمد خان چو از آمویه بگذشت شراب عیش اهل بلخ شد تلخ تمام شهر ویران گشت از جنگ از آن تاریخ شد ویرانی بلخ

ذکر شمه از حال میرزا بدیع الزمان در آن اوان و بیان مخالفت امیر ناصر الدین عمر بیگ ترکمان

در آن ایام که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات باران نیسانی بمحاصره قبة الاسلام بلخ قیام مینمود سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت جرزوان بدرجوز تحصن فرموده و چند نوبت رسل و رسایل بپایه سریر اعلی فرستاده و کیفیت بیداد لشکر قیامت اثر اوزبک را شرح داده استمداد کرد و خاقان منصور چون آزار بسیار از آنحضرت در خاطر داشت در باب ارسال مدد مراسم تغافل و اهمال بجای آورد اما امیر عبد اللطیف جان نثار و امیر ابو القاسم بخشی را فرمود که با لشکر بادغیس و مرو برود بسر پل تابان رفته رحل اقامت اندازند و کنار آب مرغاب را مضبوط و مستحکم سازند و میرزا بدیع الزمان بعد از مراجعت محمد خان از جرزوان بچیچکتو شتافته بقیه ایام زمستان آنجا بپایان رسانید و چون سلطان بدیع آیین فروردین سپاه سبزه و ریاحین بصحاری دشت و بساتین کشید از آنجا کوچ فرموده صحرای جرجانان را محل نصب لوا ظفر انتما گردانید و ایلچیان نزد امیر خسروشاه فرستاده کرت دیگر او را بسلوک طریق موافقت دعوت نمود و در باب اتحاد جهت دفع سپاه اوزبک مبالغه فرمود امیر خسروشاه بار دیگر اظهار انقیاد کرد و برادر خود امیر ولی را بملازمت شاهزاده روانه ساخت مقرر آنکه چون میرزا بدیع الزمان در حضور او مراسم عهد و پیمان بجای آورد که بسمت بدخشان قصد می‌نماید بشد خود با لشکرهای حصار و ختلان و قندز و بقلان بخدمت شتابد و در مقابله و مقاتله محمد خان بتقصیر جایز ندارد و چون امیر ولی در نیم فرسخی اردوی عالی منزل گزید قبل از آنکه بعز دستبوس بدیع الزمان میرزا معزز گردد امیر عمر بیگ خیالی باطل کرده نیم شبی باوی ملاقات نمود و او را از سیاست شاهزاده بترسانید تا فی الحال طبل کوچ فرو کوفته همعنان او بشبرغان شتافت و عمر بیگ در آن بلده که در تصرف خواهرزاده اش قنبر بیگ بود توقف نمود و امیر ولی عنان یکران بقندز تافت و سبب مخالفت امیر عمر بیگ آن بود که در آن اوقات که سلطان بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ و توابع رایت دولت و اقبال مرتفع گردانید خواجه نظام الدین احمد بن مولانا نظام الدین محمود را که خواهرزاده خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد شیرازی بود از مرتبه وزارت بدرجه امارت رسانیده زمام اعتبار امور ملکی و مالی بکف کفایت او نهاد و امیر عمر بیگ را مقدم بر اکثر امرا و نوئینان در دیوان امارت مهر داد و آن امیر و وزیر با یکدیگر اتفاق نموده اکثر مهام را بمقتضای رای خود سرانجام میکردند و از سایر امرا و وزرا چندان حسابی بر نمیگرفتند و بنابر آنکه در آن اوقات از افعال و اقوال امیر عمر بیگ آثار اخلاص و دولتخواهی بنسبت بخاقان منصور ظهور نمی‌نمود مزاج بدیع الزمان میرزا باوی متغیر گشته در آن بهار که در نواحی جرجانان خیمه اقامت برافراشته بود امیر سلطان بایزید و امیر جهانگیر برلاس را بمرتبه تربیت سرافراز ساخت و در دیوان تواچی مقدم بر تمامی امرا مهر عنایت کرد و مهر بزرگ را نیز بدو سپرد و هم در آن ایام خواجه نظام الدین محمدی نیز منظور نظر عنایت شده بمنصب اشراف دیوان اعلی مشرف گشت و بعد دخل امیر سلطان بایزید و خواجه محمدی اعتبار و اختیار امیر عمر بیگ و خواجه نظام الدین احمد روی در نقصان نهاد و سلطان بدیع الزمان میرزا بخلاف

خلاف پیشه بعضی از مهمات را بی مشورت ایشان فیصل میداد بنابر آن امیر عمر بیک شعار هواخواهی خاقان منصور ظاهر ساخته صدای مخالفت در انداخت و در اثنا
شب که بسان باطن اهل نفاق تاریک بود امیر ولی را بتیه ضلال کرده علم نهضت بجانب شبرغان برافراخت و جماعتی که این صورت روی نمود بدیع الزمان میرزا
امرا و ارکان دولت را جمع ساخته در باب حرکت و سکون مشورت فرمود اکثر امرا تعاقب عمر بیک را در شب دیجور مکروه شمردند و روز دیگر خواجه تاج
الدین عبد الملک بن خواجه ابو نصر بن خواجه محمد پارسا را که در اردو بود جهت نصیحت امیر عمر بیک بشبرغان روان کردند اما فایده بر آن رسالت مترتب نگشت و
امیر عمر بیک در مقام خلاف ثابت قدم ورزیده از سر عناد درنگذشت بعد از آن میرزا بدیع الزمان قاصدی بزمین داور نزد امیر ذو النون فرستاد
و پیغام داد که علی اسرع الحال با فوجی از ابطال رجال متوجه موکب ظفر مآل گردد تا دفع امیر عمر بیک و فتح شبرغان بوقوع پیوندد و بنفس نفیس از آن منزل کوچ
کرده عنان بطرف چیچکتو تافت زیرا که بسبب مخالفت امیر عمر بیک در آن ایام نقصان تمام بسپاه انجم جاه راه یافته بود و احتمال قریب داشت که چون
محمد خان بر کیفیت حال اطلاع یابد ابنای گذشته بمعرکه قتال شتابد **ذکر نهضت خاقان منصور بخیال گرفتن شاه زاده عالیجناب و مراجعت
فرمودن بسبب عارض مرض از منزل ترناب** چون خبر تحصن امیر عمر بیک در شبرغان و توجه میرزا بدیع الزمان بصوب چیچکتو در هراة اشتهار
یافت خاقان منصور با سپاه موفور عازم کنار آب مرغاب شد بخیال آنکه شاید آن صید وحشی را بدام اطاعت درتواند آورد و آن پسر سرکش را بار
دیگر مطیع و منقاد تواند کرد بعد از قطع منازل مرحله ترناب را معسکر ظفر مآب ساخته در آن موضع بحسب تقدیر مزاج همایون بغایت سقیم گشت و صحت
بدن روی در نقصان نهاده کار از مصابت آن عزیمت درگذشت حکماء مسیحا انفاس و اطباء حکمت اقتباس آغاز ترتیب ادویه و اشربه مناسبه کردند
و بعلو همت در ابرار امراض طریقه اهتمام مرعی داشته لوازم سعی و اجتهاد بجای آوردند خواتین بلقیس آیین و شاه زادگان با تمکین و امرا و نوئینان
و خواص و مقربان صلات و صدقات بمستحقان دادند و درویشان و گوشه نشینان صحت ذات ملکی صفات را از حضرت واهب العطیات مسالت
نموده زبان بدعا گشادند پس از روزی چند مسالت اصحاب عبادت بعز اجابت رسید و از دار الشفاء وننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین
شفاء عاجل شامل حال خاقان عادل گردید ع دعاء اهل عبادت بلا بگرداند از آنجانب چون بدیع الزمان میرزا بدامان کوه آله تمور رسید و نهضت و مرض
پدر بزرگوار نزد او بوضوح انجامید داعیه فرمود که قدم در طریق اخلاص نهاده بملازمت آستان سلطنت اختصاص شتابد و بتقبیل انامل فیاض قیام نموده بار
دیگر بشرف ملاقات خاقان منصور دریابد بنابر آن امیر سلطان بایزید برلاس را بکرباس کردن اساس فرستاد و بنواب بارگاه سپهر التماس پیغام
داد که اگر حضرت خاقانی دفتر جرایم و آثام این سالک مسالک سرگردانی را بآب عفو و مرحمت فرو شویند و در حضور سادات و مشایخ دار السلطنه
هراة لوازم عهد و پیمان در میان آرند که قصدی بنده نشود حلقه اطاعت در گوش کشیده بپایه سریر اعلی بیایم و غاشیه متابعت بر دوش گرفته در
ظلال عاطفت لایزالی می آسایم و چون امیر سلطان بایزید بدرگاه خاقان عالیجاه رسید و سخنان میرزا بدیع الزمان را بعرض رسانید آنحضرت مبتهج و مسرور
گشته مسرعی بهراة فرستاد که سادات و مشایخ و علما و اکابر را باردوی همایون رسانند تا التماس شاه زاده را بشرف اجابت مقرون گردانند اما در آن
اثنا خدیجه بیگی آغا و بعضی از امرا و نواب را خیال بخاطر رسید که اگر درین محل که هنوز تتمه از ضعف مزاج اشرف اعلی باقیست و مظفر حسین میرزا در اردو نیست
بدیع الزمان میرزا بپایه سریر خلافت مصیر آید محتملست که اکثر لشکر بسایه لواء کشورگشایش التجا برند و کمر خدمتکاری بر میان بسته موافقت و متابعتش
را از لوازم شمرند و این معنی را بشرف عرض رسانیده آن سخنان بسمع قبول راه یافت و خاقان منصور امیر سلطان بایزید را رخصت معاودت ارزانی داشته
اجابت ملتمس ملاقات را در حیز تاخیر انداخت آنگاه اردوی همایون بطرف بلده هراة کوچ کرده خاقان صاحب حشمت قرین صحت و سلامت بمستقر سریر
سلطنت رسیده لوازم معدلت و مرحمت بجای آورد **ذکر توجه میرزا بدیع الزمان از آله تمور بظاهر شبرغان و باز آمدن امیر عمر بیک
باستان اقبال آشیان** در آن ایام که امیر سلطان بایزید از درگاه خاقان منصور باردوی بدیع الزمان میرزا مراجعت نمود و سبب عدم اجابت
ملتمس ملاقات را عرض فرمود شاه زاده در بحر اندیشه فرو رفت که آیا گلزار مملکت را از خار طغیان معاندان بد سگالی کدام یک از معاودان پاک
گرداند و امیر عمر بیک را که اظهار شعار خلاف کرده و در قلعه شبرغان متحصن گشته بود بچه طریقه از عنا درگذرانیده بجاده اتحاد رساند مقارن آنحال مبشر
مقال از نزد امیر ذو النون رسید و از زبان آنجناب بشرف عرض رسانید که چون این مخلص بر مخالفت امیر عمر بیک اطلاع افتاد سپاه زمین داور

ابو نصر خواجه

و فراوان عوض و ساخر و توکلات را جمع آورده بر جناح استعجال عنان توجه بصوب شبرغان انعطاف داد لایق دولت روز افزون آنکه موکب همایون بطرف
آن بلده نهضت نماید تا مهم مخالفان بفیصل یافته دست عنایت الهی ابواب فتوحات نامتناهی بر روی ملازمان آستان پادشاهی برگشاید سلطان بدیع الزمان
میرزا بعد از استماع این بشارت بدیدن چهره فتح و ظفر واثق گردید از آنجا متوجه در حرکت آمده عنان یکران بصوب شبرغان منعطف گردانید و چون ماهچه علم
ظفر شیم قطع منازل و مراحل کرده پرتو وصول بر سه شنبه بازار انداخت امیر ذوالنون از آنجانب رسیده انامل فیاض را بلب ادب تقبیل ملثوم ساخت
و امیر عمر بیگ از قرب وصول موکب عالی و آمدن امیر ذوالنون وقوف یافته خاطر بر تحصن قرار داد و بروج و باره شبرغان را مضبوط ساخته ابواب عناد
و لجاج برگشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح و ظفر برافراخته و امیر شجاع الدین ذوالنون سپاه جلادت اثر را مکمل ساخته صباح روزی که چهارشنبه
بود از سه شنبه بازار بظاهر شبرغان خرامیدند و صدای نقاره و نفیر و آوای سورن و کرنای باوج فلک اثیر رسانیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا
در عیدگاه آن بلده نزول اجلال فرموده امیر ذوالنون در مدرسه سیدی احمد میرزا فرود آمد و سایر امرا و لشکریان آن بلده را درمیان گرفته آب خندق را
بطرفی دیگر افکندند و جهت پرساختن آن آغاز کشیدن خاک و انداختن درخت کردند اما چون خاطر امیر ذوالنون مایل بآن بود که بین الجانبین بمصالحه واقع
شود و امیر عمر بیگ بار دیگر در سلک سایر امرا و نوئینان میرزا بدیع الزمان انتظام یابد اصلا سپاه را اجازت حرب و جنگ و رخصت انداختن
تیر و سنگ نمیداد و پیوسته جهت تمهید بساط صلح و صفا قاصدان سخندان نزد امیر عمر بیگ میفرستاد و بعد از تکرار آمد شد سفرا امیر عمر بیگ با میر ذوالنون
پیغام نمود که اگر آنجناب قدم رنجه فرموده با معدودی از ملازمان به بلیره قلعه تشریف آورند و خاطر مرا بتاکید مواعد عهد و پیمان اطمینان بخشند
دروازهای شبرغان را بسان ابواب دولت و اقبال بر روی بدیع الزمان میرزا بگشاییم و بدستور پیشتر بملازمت شتافته در طریق خدمتکاری و جان
سپاری سلوک نماییم امیر ذوالنون این التماس را بعز اجابت مقرون گردانیده صباحی عازم درون شهر شبرغان گردید و قبل از آنکه پای در رکاب آورد
میرزا بدیع الزمان بمنزل جناب امارت پناهی تشریف برده در آن زمان آنجناب را بخاطر رسید که اگر آنحضرت بقدوم عنایت و بنده نوازی قلعه را
و بواسطه امیر عمر بیگ را بالتفات خاطر فیاض امیدوار گرداند هر آینه در حصول مقصود دخل خواهد بود و این معنی را بعرض رسانید و بدیع الزمان میرزا
از صوابدید امیر صاحب تدبیر درنگذشت و بمعنان امیر ذوالنون و دو سه خدمتکار عازم شهر شبرغان گشت امیر عمر بیگ چون این خبر شنید طنطنه نقاره
بشارت باوج حصار سپهر دوار رسانید و پل روا برانداخته حضرت پادشاهی و جناب امارت پناهی بقلعه شتافتند و امیر عمر بیگ کفن بگردن
و شمشیر در دست سعادت بساطبوسی دریافت و زبان اعتذار و استغفار برگشاد و بدیع الزمان میرزا زلات و عثرات او را بآب عفو و اغماض
فرو شست و او را بمزید تربیت و احسان مفتخر و مباهی گردانیده سایر مردمی را که در آن بلده بودند بعنایت بینهایت مستظهر و مطمئن خاطر ساخت و باردوی
عالی معاودت نموده چهار روز در ظاهر شبرغان کوچ فرموده و نواحی سه شنبه بازار معسکر شهریار کامکار گشت و صباح روز دیگر امیر عمر بیگ بملازمت
شتافته از مقام مخالفت و عناد بیکبارگی درگذشت **ذکر توجه امراء عالیجاه بعزم ملاقات امیر خسرو شاه و بیان افتادن
امیر مشار الیه از مسند دولت و کامرانی بوادی نکبت و سرگردانی** چون مهم شبرغان بر نهج مسطور فیصل یافت سلطان بدیع الزمان
میرزا با اعاظم نوئینان امرا در باب حراست ممالک خراسان از دخل ابوالفتح محمد شیبانی خان شرایط مشورت بتقدیم رسانید و بنابر استصواب
رای و تدبیر خاطرها بر آن قرار داد که امراء عظام شجاع الدین ذوالنون ارغون و ناصر الدین عمر بیگ و علیخان و اسفندیار ترکمان و شاه منصور نزد
امیر خسرو شاه رفته بهر نوع که توانند او را استمالت و مطمئن گردانند و باردوی عالی رسانند تا باستظهار سپاه ممالکی که در تصرف اوست دفع لشکر اوزبک
تیسیر پذیرد و امرا با هزار سوار عازم قندز گشته مسود اوراق نیز حسب الحکم در مرافقت ایشان روانه شد و در آن ایام خسرو شاه دوراندیش سید حسین
ابیوردی را که در سلک صدور منتظم بود بپایه سریر اعلی روان فرمود تا کیفیت احوال را بعرض خاقان ستوده خصال رسانیده طلب عهد و پیمان نماید
که هرگاه آنحضرت بخدمت والد بزرگوار شتابد التفات و عنایت و تربیت و رعایت یابد آنگاه موکب عالی از سه شنبه بازار بجانب قندز در حرکت
آمد امراء عظام که متوجه قندز بودند چون یکدو منزل قطع نمودند امیر شاه منصور را ایلچیوار فرستادند که امیر خسرو شاه را ملازمت کرده استعلام نماید
که موعد ملاقات کجا خواهد بود و پیش از آنکه امیر شاه منصور بقندز رسید خسرو شاه را بر توجه امراء عظام مطلع گردانید خسرو شاه بحسب تقدیر بر آن گشت

گشت و متوجه کوهستان شده از سر حکومت درگذشت تبیین این مقال آنکه در خلال این احوال محمود سلطان بموجب فرموده برادر خود محمد خان شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی عزم رزم خسروشاه جزم کرده روی بقندز آورد و امیر خسروشاه از کیفیت حادثه وقوف یافته عبدالرحمن بیک را که در سلک قرابتانش انتظام داشت با فوجی از سپاه برسم زبان گیری باستقبال باغی فرستاد و عبدالرحمن بیک در حدود سالی سرای از آب گذشته بمحمود سلطان رسید و آتش قتال اشتعال یافته تیری بر کتف عبدالرحمن بیک خورد و او روی بصوب انهزام آورد و گریختگان آن معرکه در محلی که امیر شاه منصور در قندز بود بشهر درآمده پریشانی تمام بحال قندزیان راه یافت و امیر خسروشاه را چون آفتاب دولت و اقبال بسرحد نکبت و زوال انتقال کرده بود با وجود ذخیرهٔ بسیار و قرب وصول امرا و کبار عنان تمالک و تماسک از دست داد و قندز را بازگذاشته با طایفه از خواص خویش روی توجه بکوهستان نهاد و امیر شاه منصور مراجعت فرموده در منزل خلم با امرا عظام رسید و صورت واقعه را معروض گردانید امیر ذوالنون از کمال غیرت و شجاعت فرمود که شهری چنین معمور را بتصرف اوزبکان گذاشتن و ازین موضع رایت معاودت افراشتن شیوهٔ مردان مردانه و همت دلیران صف نبرد نیست بلکه انسب آنست که بقندز رویم و آن بلده را مستحکم ساخته بتصرف محمود سلطان باز نگذاریم و امرا طوعاً و کرهاً در امضای این عزیمت با امیر ذوالنون اتفاق نموده آن شیر بیشهٔ وغا همان ساعت جنیبه بخش کرد و آغروق خود را بطرف اردوی عالی باز گردانیده راقم حروف را فرمود که بسرعت هر چه تمامتر خود را بملازمت حضرت سلطانی رساند و خبر ویران شدن خسروشاه و رفتن آنجناب را بقندز عرض کرده التماس نماید که موکب عالی نیز بدان صوب در حرکت آید تا ابواب فتح و فیروزی بسهولت برگشاید و این ضعیف در درهٔ جز بشرف ملازمت مشرف گشته کیفیت ویرانی امیر خسروشاه و ملتمس امیر ذوالنون را عرضه داشت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا فرمود که هرگاه خبر درآمدن امرا بقندز مسموع شود بدانجانب نهضت خواهد شد و چون امیر ذوالنون در ظاهر قندز نزول نمود تحقیق پیوست که مولانا محمد ترکستانی که در قندز بغایت معتبر بود خواطر صغار و کبار را بمتابعت محمد خان شیبانی مایل گردانیده و انتظار وصول محمود سلطان میکشید تا شهر بدو سپارد و امیر ذوالنون قاصدان سخندان نزد مولانا محمد و سایر قندزیان فرستاده از صولت سپاه اوزبک تخویف نمود و پیغام فرمود که مناسب آنست که دروازها بگشایند تا من با سایر امرا عظام بشهر درآمده اطراف و جوانب آنرا مضبوط گردانم و بمعاونت عنایت الهی و مساعدت دولت پادشاهی در دفع اوزبکان کمال شهامت و صرامت بتقدیم رسانم مولانا محمد این سخن را بسمع قبول جای نداد و در مقام هواداری محمد خان راسخ دم بوده دروازهای قندز نگشاد بنابرآن امیر ذوالنون با سایر امرا بجانب اردوی عالی مراجعت نمود و در درهٔ جز بشرف ملاقات بدیع الزمان میرزا فایز شده عناد قندزیان را عرض فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا چاره کار منحصر در استرضاء خاطر پدر بزرگوار دانسته عزم توجه بجانب هراة جزم کرد و میرزا محمد زمان را با اهل حرم و بعضی از امرا از بلخ بیرون آورد و بدستور معهود محافظت آن بلده را به نیروی شجاعت و پهلوانی امیر سلطانقلی جان باز گذاشته رایت آفتاب اشراق بصوب شبرغان برافراشت و بعد از وصول بجوزجانان زمام حکومت آن ولایت را بکف جلادت امیر علیخان ولد امیر عمر بیک داده و او را بقلعهٔ شبرغان فرستاده از راه انجکه بالنک نیکی شتافت و در آن منزل امیر حسین باردوی از پایهٔ سریر اعلی باز آمده الطاف و اعطافی که از خاقان منصور نسبت بحضرت عالی معلوم نموده بود معروض گردانید و همین معنی موجب ازدیاد تصمیم عزیمت آنحضرت شده فضای میمنه را از یمن مقدم همایون نضارت ریاض رضوان رسانید و در آن منزل امیر خسروشاه بسعادت ملازمت استسعاد یافت و پرتو آفتاب عنایت و عاطفت بر وجنات احوال موفور الاختلالش تافت چنانچه عنقریب کیفیت آن حکایت مسطور خواهد گشت و تفصیل این روایت بعد از محاربهٔ محمد شیبانی خان با سلطان محمود خان بر زبان خامهٔ سخندان خواهد گذشت

ذکر لشکر کشیدن سلطان محمود خان و الچه خان جهة معاونت پادشاه بلند مکان بصوب اندجان و بیان وقوع محاربه میان آن خوانین عالیشان و فرمان فرمای بلاد ماوراءالنهر ابوالفتح محمد شیبانی خان

درین اوان که پادشاه مؤید کامران ظهیر الدین محمد بابر بن میرزا عمر شیخ گورکان متوجه دارالسلطنه سمرقند بود کرت دیگر سلطان احمد تنبل باشعال نیران طغیان اقدام نموده ابواب مخالفت و عصیان برگشود و بانکه جهانگیر میرزا از لسان دولت و اقبال از وی جدا شده بود او بدستور پیشتر تمرد نمود بنابر علی هذا چون پادشاه اسلام پناه سمرقند را بشیبانی خان باز گذاشت و استیلا بر مملکت موروث میسر نشد بتاشکند شتافت

وچند گاهی مشمول عاطفت سلطان محمود خان بوده از محنت محاصره ومحاربه برآسود وسلطان محمود خان باتفاق برادر خود سلطان احمد خان که بالچه خان مشهور است همت بران گماشت که لشکر بابر جان کشد وآن مملکت را از سلطان احمد تنبل انتزاع نموده بپادشاه جهان مطاع سپارد واین عزیمت را از جبر قوت بفعل آورد ودر تاریخ سنه ست وتسعمائه باسپاه فراوان بدان صوب روان شد اما قبل از آنکه بمقصد رسد ودست در گردن عروس مقصود حمایل سازد شیبانی خان بالشکری بعدد قطرات باران در رسید ودر همان منزل تلاقی عسکرین دست داده قتالی در غایت صعوبت اتفاق افتاد وحسب تقدیر خانیکه والچه خان بر دست اوزبکان اسیر شدند وپادشاه جهانبانیان عنان بگردان بصوب بعضی از ولایات مغولستان انعطاف داد ودیده امید شیبانی خان از دیدن پیکر فتح وظفر روشنی یافته قاصدی همعنان برق وباد بتاشکند فرستاد بمغولان انجائی پیغام داد که خانیکه والچه خان در دست ما گرفتار گشته وظهیر الدین محمد بابر پادشاه روی براه فرار آورده اگر شما را تمنا آنست که نایره غضب قیامت لهب خرمن حیات گرفتاران را محترق نگرداند باید که او را از گریز مانع آئید وخواجه ابو المکارم را هر نوع باشد بدست آورده محبوس گردانید ومردم تاشکند خواجه ابو المکارم را گرفته محبوس نمودند وشیبانی خان آن دو خان عالی مکان را دو سه روزی نگاه داشته بعد از ان رخصت داد که بهر طرف خواهند توجه نمایند اما خواجه ابو المکارم بعد از دو سه روزی که در محبس بسر برد فرصت یافته بگریخت وپیاده از تاشکند بیرون آمده محاسن سفید را بتراشید لیکن بواسطه کبر سن وفقدان قوت رفتار نتوانست که خود را بجائی رساند که از شر اعدا ایمن ماند هم در نواحی آن شهر بخانه یکی از مردم انجائی برد وآن بی مروت یکدو روز خواجه را نگاه داشته بعد از آن بعضی از هواداران شیبانی خان را بر صورت حال مطلع گردانید وآن مردم خواجه ابو المکارم را گرفته نزد پادشاه خود بردند چون چشم خان کامیاب بر خواجه عالیجناب افتاد پرسید که ریش را چه کردی خواجه در جواب این بیت خواند که بیت چراغی را که ایزد برفروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد اما این لطیفه هیچ فایده نداد وهمان لحظه فرمان سیاست آنخواجه عالی نژاد بعالم آخرت فرستاد وبعد ازین وقایع رایت شوکت شیبانی خان بیشتر از پیشتر مرتفع گشته سمرقند را دار الملک ساخت وبرادرش سلطان محمود بدستور سابق لوای حکومت در بخارا برافراخت وایالت تاشکند وولایات سلطان محمود خان والچه خان باعمام کوچکونجی خان وسونجک سلطان که والده ایشان دختر میرزا الغ بیک کورکان است تعلق گرفت ومنصب داروغگی شاهرخیه با میر یعقوب که در سلک اعاظم امرا انتظام داشت سمت اختصاص پذیرفت

ذکر رسیدن امیر محمد باقر بملازمت حضرت پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر وبیان سبب وصول امیر خسرو شاه بدرگاه سلطان بدیع الزمان بهادر

چون پادشاه اسلام پناه از معرکه سلطان محمود خان والچه خان عنان بگردان بصوب مغولستان گردانید ویکدو روز در طی مسافت اوقات گذرانید بوضوح انجامید که فوجی از معاندان دهانه دره که در آن راه واقع است مضبوط ساخته اند وجمعی دست برد پای جلادت محکم کرده تیغ عناد آخته اند بنابران حضرت پادشاهی از سلوک آن طریق احتراز واجب دانسته براه غیر معهود بجانب حصار شادمان شتافت واز آنجا عنان توجه بطرف مدینة الرجال ترمذ تافت حاکم آن ولایت امیر محمد باقر که از صولت سپاه اوزبک شبی بفراغت بر بستر استراحت نمی غنود وصول موکب همایون بابری را فوزی عظیم دانسته باسپاوری وپیشکش بخدمت شتافت وآنحضرت در باب توجه بطرفی که متضمن مصلحت دولت باشد با وی مشورت نمود امیر صایب تدبیر بعرض آن زیبنده تاج وسریر رسانید که چون محمد خان شیبانی بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته وشیرازه تفرقه وپریشانی بر صفحات حالات رعیت وسپاهی حضرت پادشاهی یافته مناسب آنست که چند روزی با روزگار ستیزه کار در سازیم وبجانب کابل رفته خود را از حدود مملکت اوزبک دور اندازیم نظم مدارا کن اگر با عدو زور جنگ طریق مدارا گزین بهر رنگ ز ملکش بجائی نما انتقال که یک چند ایمن شوی از قتال پادشاه عالیجاه این رای را مستحسن شمرد ودر شهور سنه عشر وتسعمائه روی توجه بکابل آورد وحسب اتفاق عبور موکب عالی بر منزلی واقع شد که امیر خسرو شاه در حدود آن بود لاجرم جناب امارت مآب با تحف لایقه بملازمت حضرت پادشاه شتافت واظهار اخلاص وخدمتکاری نموده سعادت تقبیل قوایم سریر سلطنت دریافت وچند روزی چند که در اردوی عالی ساکن بود اکثر ملازمان او مانند دولت واقبال بملازمت آستان خلافت آشیان حضرت پادشاه باستقلال رفتند وحلقه عبودیت در گوش کشیده غاشیه خدمت بر دوش گرفتند وجناب امارت مآب چون حال را بر آن منوال دید بغایت متوهم گردید وشبی که می

تمامی یراق و جهات خود را بر جای بگذاشت و با دو سه نوکر فرار بر قرار اختیار کرده علم عزیمت بصوب اردوی سلطان بدیع الزمان میرزا برافراشت زیرا که ورا دیگر در هیچ طرف پناهی و در هیچ جانب آرامگاهی نمانده بود بیت آنی برم آمدم که شوی از همه فارغ آن لحظه اگر نیز بیائی چه کند کس و در قصبهٔ میمنه خبر وصول امیر خسرو شاه بعرض آن خسرو عالیجاه رسیده بنابر کمال مکارم اخلاق جرایم سابقهٔ او را نابوده تصور نمود و قرة العین سلطنت و کامکاری محمد زمان میرزا و امیر ذوالنون و سایر امرا و ارکان دولت را باستقبالش امر فرمود و خود نیز از اردوی عالی بیرون رفته بر سر پشتهٔ فرود آمد و شاهزاده و امیر ذوالنون امیر خسرو شاه را در آن موضع بسعادت دست بوس رسانیدند و حالاتی که او را در خدمت حضرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه پیش آمده بود معروض گردانیدند و همان روز سلطان بدیع الزمان میرزا همت بر سر انجام اسباب بکنت امیر خسرو شاه مصروف داشته خیمه و خرگاه و اسپان راهوار و اشتران بار بردار و استران رکابی و قطار و فرش و اوانی و نقود نامعدود انعام فرمود و امیر ذوالنون نیز تبرکات لایقه و تنسوقات رائقه نزد امیر خسرو شاه ارسال نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر خسرو شاه طریق مشورت مسلوک داشته عزم ملاقات خاقان خجسته صفات مصمم گردانید و از میمنه کوچ کرده در النگ چیچکتو قبهٔ خیمه و خرگاه بذروهٔ فلک مهر و ماه رسانید

ذکر وصول موکب حضرت بابر پادشاه نظام بلدهٔ کابل و مفتوح شدن آن خطه بمحض عنایت حضرت خداوند جزو کل

چون مشیت پادشاه بی چون و نوال و اراده شهنشاه متفرد در استقلال متعلق بآن بود که از فیض عام عدل و احسان خسروانه ظهیر الدین محمد بابر ریاض امید لب تشنگان بوادی ظلم و عدوان صفت خضرت و نضارت یابد و آفتاب دولت و اقبال آن دردرج جاه و جلال از افق عنایت لایزال طلوع نموده بر وجنات احوال سرگشتگان بکشته تابد آن حضرت را در معرکه جان ستان خواقین مغولستان و شیبانی خان در پناه جنة لطف و مکرمت خویش از شر دشمنان بداندیش محافظت نموده قرین صحت و عافیت بکوهستان بدخشان رسانید و کرت دیگر بازوی استظهار آن پادشاه بخت یار را باعطای اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات خلافت و کشورستانی از ممر یراق و جهات امیر خسرو شاه قوی گردانید آنگاه پادشاه عالیجاه باستصواب امرا و نوئینان درگاه عزم تسخیر کابل جزم کرده رایت تولا پیش گرفت و بسرعت طی مسافت نموده ظاهر آن بلده از یمن مقدم همایونش نضارت گلستان ارم پذیرفت امیر محمد مقیم ارغون چون قوت مقاومت نداشت در شهر متحصن گشت و بعد از چند روز که چریک منصور کابل را محاصره نمودند متوطنان آنجا بملازمت حضرت کشورگشائی مایل شده کار محمد (مقیم) از صبر و شکیبائی درگذشت و قاصدان بدرگاه سپهر اشتباه پادشاه ارسال داشته طلب عفو و امان و مسالت عهد و پیمان نمود تا بخدمت شتابد و کلید شهر و قلعه سپرده عنان بصوب گرمسیر و قندهار تابد و حضرت پادشاهی ملتمس محمد مقیم را بحسن قبول تلقی فرموده سوگندان بر زبان آورد که چون محمد مقیم ابواب عناد مسدود گرداینده دروازهای شهر بگشاید چنانچه باید و شاید او را رعایت فرمائیم و محمد مقیم بعنایت پادشاهی امیدوار گشته از کابل بیرون خرامید و بشرف بساط بوسی دریافته پیشکش کشید و محمد بابر میرزا بر حسب وعده او را بعوارف خسروانه و عواطف پادشاهانه سرافراز ساخت و با تمامی نوکران و ملازمان و یراق و استعداد فراوان رخصت رفتن بوطن مالوف ارزانی داشت و حضرت پادشاهی بموافقت تائیدات الهی و معاضدت توفیقات نامتناهی خطهٔ کابل و توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات را تحت تصرف درآورده معمور و آبادان گردانید و طوایف رعایا و مزارعان را که پایمال جور و عدوان و دست خوش ظلم و عصیان گشته بودند بمهاد امن و امان رسانید نظم علم عدل و داد ساخت بلند پرتو لطف بر جهان افکند بس که در ملک تخم احسان کشت کشت خرم چو مرغزار بهشت باغ امید اهل فضل و هنر شد ز فیض عطای او بار کشا

در بیان فرستادن خاقان منصور جمعی از اکابر انام را باستقبال آن اختر اوج سلطنت و جهانبانی و ذکر ملاقات پدر و پسر با یکدیگر در عین نشاط و کامرانی

چون امیر خسرو شاه بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و شاهزاده داعیهٔ ملاقات حضرت خاقانی را با وی ظاهر گردانید امیر خسرو شاه امضای آن عزیمت را متضمن صلاح دین و دولت شمرده بزبان حال و قال مضمون این مقال بیان کرد که بیت چو عاشقان بوفا جان دهند در پایش امید هست که ما نیز در قدم باشیم لاجرم بدیع الزمان میرزا از میمنه پای مبارک همت انتهاض آورده (در رکاب) از راه سرپل تاپان بجانب لشکر مقدسهٔ عنایتیه در حرکت آمد و خبر نهضت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر خسرو شاه بصوب بلدهٔ هراة شیوع یافته خاقان منصور بعنایت مبتهج و مسرور گردید بیت ز شادی برافروخت رویش روان چو گل در بهاران بخندید از آن جهت

مزید اطمینان میرزا بدیع الزمان و امرای عالیشان جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی و سید نظام الدین سلطان
علی مشهدی که مشهور بود بخواب بین و سید غیاث الدین محمد بن امیر یوسف الرازی و قاضی صدر الدین محمد الامامی را که خلاصه مشایخ و سادات و قضاة ممالک
خراسان بودند بمجلس فیض بخش طلب فرموده در حضور ایشان دست بر کلام معجز نظام سبحانی نهاده قواعد عهد و پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد گردانید که نسبت
بمیرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون و امیر خسرو شاه قصدی بخاطر عاطر همایون نگذرانم و در باره ایشان غایت شفقت و عنایت بتقدیم رسانم آنگاه آن پنج
بزرگ را رخصت فرمود که باستقبال شاهزاده و امرا شتابند و کمال عطوفت و مهربانی حضرت خاقانی را خاطرنشان ایشان نمایند تا بعد غدغه عزیمت ملازمت را امضا
رسانند و اکابر عظام ذوی الاحترام متوجه ملاقات شاهزاده گردون غلام گشته در لشکر مقدسه غیاثیه بآن سعادت فایز شدند و هر یک پیشکشی لایق کشیده
کیفیت سوگند و میثاق خاقان آفاق را مشروح معروض گردانیدند و بدیع الزمان میرزا نسبت بآن زمره واجب التعظیم کمال اعزاز و احترام بتقدیم رسانیده
بوثاق ایشان تشریف برد و همه را بخلع فاخره و انعامات وافره نوازش کرده روی بمقصد آورد و چون در منزل بادام تو نزول اجلال دست داد ابوالمنصور
مظفر حسین میرزا با والده خود مهد علیا خدیجه بیگی آغا که برسم استقبال از هراه توجه کرده بودند با حضرت عالی ملاقات نمودند و غبار نقاری که مابین الجانبین
حایل بود بآب الفت و موانست فرو نشانیده در تاکید مبانی محبت و اتحاد سعی فرمودند و روز دیگر که داخل ایام جمادی الاخر سنه عشر و تسعمایه بود خاقان منصور
از باغ جهان آرا متوجه ملاقات فرزند ستوده صفات گشته بدیع الزمان میرزا نیز از بادام تو در حرکت آمد و بوقت نماز پیشین نواحی غار عباس که نیم فرسنگ
از قریه کرخ پایان تر است از مقارنه آن دو نیر برج سلطنت عبرت افزای فضای سپهر اخضر گشت و میرزا بدیع الزمان را چون چشم بر تخت روان والد عالیشان
افتاد خواست که بشیوه ارباب جرایم رومال در گردن اندازد و سه نوبت زانو زده شرف پابوس دریابد خاقان منصور از مشاهده آن صورت رقت
فرموده فرزند ارجمند را از آن امر معاف داشت و میرزا بدیع الزمان یکزانو زده حضرت خاقانی او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشید و قطرات عبرات
از فواره دیده انتظار کشیده روان گردانیدند مدتی پدر و پسر در آغوش یکدیگر بسر برده زار زار میگریستند و حضرت خاقانی غایت مهربانی و بدیع الزمان
میرزا نهایت نیازمندی بظهور رسانیده و در روی یکدیگر نگریستند نظم گاهی پدر از کمال اشفاق در روی پسر نظر نمودی گاهی پسر از سر تواضع چشمان
بخاک پای پدر سودی و همه ران مجلس که بوجود سادات عظام و مشایخ کرام و قضاة اسلام و علما و فضلا مشحون بود امرا کبار امیر شجاع الدین ذوالنون
و امیر خسرو شاه را بشرف دستبوس خاقان عالیجاه رسانیدند و آن دو امیر در غایت انفعال و خجالت زمین اخلاص و خدمت بقبل و ملثوم ساخته لوازم اخلاص
و عبودیت ظاهر گردانیدند خاقان منصور ایشان را بوفور پرسش و نوازش مفتخر و سرافراز ساخت و مضمون کلمه همایون لاتثریب علیکم الیوم بزبان الهام بیان
رانده تسلی خواطر ایشان پرداخت و آن شب حضرت خاقانی و جناب سلطانی در آن مکان دلکش بزم عیش و خرمی نشسته ابواب فرح و سرور مفتوح داشتند
و بتجرع راح ریحانی و آشامیدن باده ارغوانی حظی تمام از زندگانی برگرفته رایت شادمانی روز دیگر که مهم سازان قضا و قدر محفه زرین پیکر خورشید خاور افراشتند
بجانب شهرستان سپهر اخضر کشیدند و از ظلمت شب مفارقت متوطنان ربع مسکون را بشارت روز مواصلت رسانیدند خاقان منصور بر تخت روان
نشسته مانند باد وزان روی بمستقر سریر کامرانی نهاد و شاهزادگان عظام سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان پیش پیش آنحضرت روان شدند
و امیر ذوالنون بجانب دست راست و امیر خسرو شاه بطرف دست چپ در حرکت آمدند و در آن روز از اصناف خلایق انام غلبه تمام انبساط و
سرور لاکلام از شهر بیرون شتافته دشت و کوه را فرو گرفته بودند و اجتماع خلایق از مرد و زن در مصاحبت آن مرتبه بود که در هیچ عید و نوروز مانند
آن کسی مشاهده ننموده نظم در آن روز از کثرت خاص و عام زبس یاری از خاص و عوام در آن راه را نفس بسته بود زحمل خلایق زمین خسته بود و
خاقان منصور در عین فرح و سرور باین ترتیب و آیین از راه خیابان بمدارس سرپل انجیل که بنا کرده معمار همت آنحضرت است رسیده شاهزادگان عظام
و نوئینان ذوی الاحترام پیاده گشتند و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان دو پایه پیش تخت روان آنحضرت را بر دوش گرفتند و امیر ذوالنون
و امیر خسرو شاه دو پایه پس آن تخت فیروز بخت را برداشتند و بمدرسه شریفه در آوردند غیبت سران عساکر پیاده شتابان چو انجم به پیرامن ماه تابان
خلایقی که در آن مقام حاضر بودند در حال خجسته مآل خاقان منصور را از مشاهده آن صورت فریاد بر آورده لوازم دعا و ثنا بادا رسانیدند و جمعی از
اصحاب حسن الکمال آیت و ان یکاد بر زبان گذرانیدند آنگاه خاقان عالیجاه بباغ جهان آرا شتافت و منزل امیر علیشیر از یمن مقدم سلطان بدیع الزمان میرزا

میرزا بنضارت سپهر خضرا یافت و هریک از امرا در منزلی بهجت افزا که جهت ایشان تعیین یافته بود نزول نمودند و روزی چند در غایت فراغت بسر برده از رنج راه برآسودند **ذکر بعضی از وقایع که روی نمود در اوقاتیکه بدیع الزمان میرزا در هراة بود** درآن ایام که بدیع الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور چندکرت ولد ارشد را طوی داده در هر مجلس انواع انعام و احسان درباره شاهزاده عالیشان بجای آورد و امرا و صدور و وزرا و خواص آنحضرت را خلع فاخره پوشانیده نوازشها کرد و ایضاً ابوالمنصور مظفر حسین گورکان جهت برادر بزرگتر و امرا خجسته سیر جشنی خسروانه ترتیب نمود و لوازم کشیدن پیشکش مرعی داشته در تاکید مبانی اتحاد افزود و امیر مبارز الدین محمد روز افزون نیز بزمی در غایت عظمت مرتب ساخته میرزا بدیع الزمان را بمنزل خویش برد و اسپان تازی نژاد و تحف و تبرکات بسیار پیشکش کرده لوازم خدمتکاری بجای آورد و برین قیاس سایر امرا و ارکان دولت مراسم اخلاص بتقدیم رسانیدند و جواهر دولتخواهی و هواداری بر طبق عرض نهاده شرایط نیازمندی ظاهر گردانیدند و چون امیر شجاع الدین ذوالنون دغدغه داشت که مبادا حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا با پسرش محمد مقیم عذری اندیشیده او را رخصت ندهد و بعد از ضبط کابلستان متوجه بطرف قندهار و زمین داور و نهد پس از ده پانزده روز که در هراة بود اجازت طلبیده مشمول انعام و احسان بجانب ولایت خویش نهضت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا درآن ایام که در هراة تشریف داشت صبیه میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید را که در حجر تربیت عمه خویش پاینده سلطان بیگم بسر میبرد در حباله نکاح درآورد و در روز عقد سادات و قضاة حاضر گشته قاضی اختیار الدین حسن تلقین کلمات ایجاب و قبول اقدام فرمود و باین بهانه چند روز مجلس سور و سرور تمهید یافت و فروغ جام باده گلفام بر وجنات حال شاهزادگان عظام و امراء عالیمقام تافت و هم درآن اوقات خجسته صفات خواجه فضل الدین محمد کرمانی که کمال اعتبار و اختیار او در پایه سریر حضرت خاقانی سابقاً مرقوم کلک بیان گشت روزی چند مریض بوده درگذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با امرا و وزرا و سادات و مشایخ و علما جنازه آنخواجه عالیرای را متابعه کردند و بگازرگاه برده در بقعه که جهت همین مصلحت ساخته بود بخاک سپردند و چون ایام تعزیت بنهایت انجامید خاقان منصور بنابر اغوای امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ بتحقیق جهات خواجه مرحوم فرمان فرمود و تمامی اولاد و اقربا و ملازمان و منتسبان آنجناب مواخذ گشته از آن جمله اموال موفور و نفایس غیر محصور بحصول موصول شد و خواجه شهاب الدین اسحق که با خواجه افضل نسبت قرابت سببی داشت و بهمین اهتمام او منصب صدارت یافته بود و خواجه جلال الدین محمد سمنانی که ایضاً بسبب تربیت آنجناب بر دریوزه وزارت نشسته سرکار امیر نظام الدین علیشیر را ضبط مینمود در بند بلا افتادند و چون آنچه داشتند فرود آوردند محصلان حسب الحکم ایشان را از قید نجات دادند **ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان جهجاه و بیان مآل حال امیر شجاع الدین خسروشاه** چون سلطان بدیع الزمان میرزا اکثر ایام زمستان در ملازمت خاقان عالیشان بسر برد و خسرو ثوابت و سیاره از منزل برجیس سعادت جلیس رحلت کرده روی بسوی خانه بهرام شدید الانتقام آورد و رای عالم آرای خاقان منصور چنان اقتضا فرمود که آن شاهزاده عالیجناب باتفاق مظفر حسین میرزا و بعضی از نوئینان و امراء کنار آب مرغاب را معسکر ظفر مآب گردانند و اگر محمد خان شیبانی به نیت کشورستانی از آب آمویه عبور نماید بمقابله و مقاتله او اقدام فرمایند بنابران سلطان بدیع الزمان میرزا در ماه مبارک رمضان سنه عشر و تسعمائه از منزل مقرب حضرت سلطانی سفر کرده در حظیره جنید کوکلتاش که در دامان کوه مختار است اختیار نزول فرمود و مقارن آن حال از نزد ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر میرزا ایلچیان بپایه سریر اعلی رسیده مکاتیب آنحضرت را که مشتمل بود بر اظهار موافقت بعرض رسانیدند و مشمول انعام و احسان اجازت مراجعت یافته باز گردیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز از حظیره جنید کوچ کرده بچهل دختران شتافت و از آنجا بصوب کنار آب مرغاب روان شده چون بمنزل موری از فر قدوم همایون نضارت ریاض رضوان یافت میرزا مظفر حسین گورکان و امیر محمد برندق از عقب رسیده بموکب عالی پیوستند آنگاه برادران کامران همعنان یکدیگر ابتدا پنج ده مرغاب رفتند و از آن مرحله بنابر فرمانی که از پایه سریر اعلی بوصول انجامید میرزا مظفر حسین بدار السلطنه هراة بازگردید و امیر خسروشاه عنان بصوب قندز و بقلان منعطف گردانید و جناب امارت مآبی بعد از طی منازل و مراحل بحدود آن مملکت رسیده جمعی کثیر از مردم هرجائی بروی جمع گشتند و اوزبکی که داروغه قندز بود با فوجی از سپاه امیر خسروشاه را استقبال نمود و درین جانبین آتش قتال اشتعال یافته بسیاری از اتباع خسروشاه بزخم تیغ و تیر اوزبکان کشته گشتند و بقیة السیف روی بانهزام آوردند آنجناب اسیر سرپنجه تقدیر شد و سردار سپاه اوزبک او را بردار ازلو

نشانده بقندز برد و فرمود که بکر و شهرگردانیدند آنگاه در همان بلده که علم کامرانی می‌افراخت بقتل رسانیدند نظم مبین دور سپهر و مهر کرمش که هیچ از
کمین گذاری عنیست شرمش مهرش دل کسی چون صبح کم بست که در خون چون شفق هر شام ننشست و امیر خسروشاه امیر عادل غیبت پرور بود و مدت ده
پانزده سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا بنیابت در قندز حکومت می‌نمود و پس از فوت آنحضرت چند سال ولایت حصار شادمان و ختلان
و ترمذ و بدخشان و قندز و بغلان در تحت تصرف داشت و در کمال جاه و جلال و غایت دولت و اقبال رایت فرماندهی باستقلال می‌افراشت و آن
جناب از ارتکاب شراب و سایر مناهی و ملاهی محترز و مجتنب می‌بود و همواره باداء وظایف طاعات و رواتب عبادات و قرائت کلام مجید
ربانی و تلاوت آیات بینات سبحانی قیام و اقدام می‌فرمود اما با وجود این صفات حمیده بقساوت قلب و قلت رحم اتصاف داشت بتجرد توهم
انتقال ملک و دولت نقش کفران نعمت بر لوح خاطر می‌نگاشت و چنانچه مذکور شد حدیقه حدقه یکی از مخدوم‌زادگان خود را بنشتر عصیان نابود ساخت بیوفائی
و اساس حیات دیگری را بدست جور و طغیان از بنیاد برانداخت لاجرم باندک زمانی شامت این افعال شامل حال او گشت و سرپنجه انتقام
ذوالجلال والاکرام بساط جاه و جلالش درنوشت نظم چو از لوح دل بشست نقش وفا بصد محنت و درد شد مبتلا وفا کن بهر کس ولی نعمت است
که در بیوفائی بسی زحمت است و درهمین سال یعنی سنه عشر و تسعمایه شاهزاده مظفر لوا ابراهیم حسین میرزا بسبب شرب مدام و صبوحی بر دوام بمرض
صعب گرفتار گردید و معالجه و مداوای اطبا فایده نداده در آخر شوال ایام حیاتش بنهایت رسید و خاقان منصور از وقوع این حادثه بغایت محزون شده
قطرات عبرات از فواره دیده بگشود و بالاخر دست در حبل متین شکیبائی زده بکلمه کریمه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب تمسک نمود و ولایت
قاین را که سیورغال شاهزاده مرحوم بود برادر اعیانی او ابن حسین میرزا عنایت کرد و آنحضرت بدان صوب شتافته روی بتمهید بساط معدلت آورد

ذکر توجه بدیع الزمان میرزا از کنار آب مرغاب بجانب بلخاب بلخاب کوهستانیست که آب دره جزو مرغاب و هراة رود از آنجا
منشعب میشود و بنابر عقبات سخت و بیشه‌های بید درخت مردم آنجائی همیشه در مقام سرکشی اوقات گذرانیده کما ینبغی اطاعت حکام بجای نمی‌آوردند و در
شهور سنه ثمان و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ بساط سلطنت و جهانبانی مبسوط داشت امیر محمد باقر ترخان را با فوجی از سپاه جلادت
انتما بتادیب متوطنان بلخاب و استخلاص اموال بدانجانب فرستاد و میان میر محمد باقر و بلخابیان نیران مقاتله اشتعال یافته جناب امارتمآبی منهزم باز آمد
و چون در آنوقت بدیع الزمان میرزا متوجه کنار آب آمویه بود نتوانست که از آن طایفه انتقام کشد لاجرم در هنگامی که لب آب مرغاب معسکر ظفرمآب
بود اندیشه تاخت بلخابیان در خاطر عاطر خطور نمود و رایت ظفرآیت افراخته بدانجانب ایلغار فرمود و بیک ناگاه اطراف و جوانب آن کوهستان
فرو گرفته از ارباب طغیان جماعتی را که بتقدیم اطاعت و اذعان پیش آمدند در ظلال عدل و احسان جای داده و زمره را که در مقام عناد و عصیان ثبات قدم
ورزیدند غارت و تاراج فرمود و هنوز حدود بلخاب معسکر ظفرمآب بود که از نزد امیر ذوالنون متعاقب و متواتر ایلچیان رسیدند و از زبان آنجناب
معروض داشتند که حضرت پادشاهی ظهیر الدوله والاقبال بابر میرزا با سپاهی بلا انتها لوای جهانگشا بصوب قندهار و زمین داور برافراشته
و نقش تسخیر آن ولایات را بقلم شجاعت و تدبیر بر لوح ضمیر نگاشته مامول و چشم داشت چنانست که آنحضرت عنان عاطفت بدین صوب انعطاف داده
دفع اعداء دولت را پیش نهاد همت گردانند تا در سایه چتر همایون فال ریاض این مملکت از تاب آفتاب حوادث و نوائب محروس و محفوظ ماند بدیع الزمان میرزا
مصلحت دولت در ایجاب آن ملتمس دانسته و فرستادگان امیر ذوالنون را مقضی المرام بازگردانید و مواکب کواکب مراتب متعاقب بجانب قندهار
در حرکت آمد **گفتار در بیان وصول سلطان بدیع الزمان میرزا بمملکت قندهار و ذکر بعضی از وقایع روزگار و حوادث
لیل و نهار** چون ماهچه رایت نصرت شعار شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا بولایت قندهار نزدیک رسید میر شجاع الدین ذوالنون و اولاد
شجاع بیگ و محمد مقیم پیشکشهای پادشاهانه و تبرکات خسروانه مصحوب داشته باستقبال شتافتند و بشرف تقبیل انامل شریف مشرف گشته نوازش بسیار یافتند و چون
در آن ایام خبر توجه حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا علی التعاقب والتوالی بمسامع عالی میرسید بدیع الزمان میرزا فرمان داد که تمامی لشکر و حشر سیستان و غور و ساغر
و تولک و اوق و قلعه کاه و فراه و خشک رود و زمین داور بمعسکر ظفر اثر مجتمع گردند و امراء عظام جهت رسانیدن جار بتواچیان باطراف ولایات مذکوره روان ساختند
امیر سلطان علی شغون با سپاه سیستان و سایر سرداران آن ولایات با جنود نامعدود متوجه قندهار گشتند و چون محمد بابر میرزا از وصول میرزا بدیع الزمان بقندهار و اجتماع نصرت

بنصرت شتافته وقوف یافت صلاح در صلح دیده رسولان را بدو مواعید نصرت نشان فرستاد و اظهار محبت و اتحاد نمود و بدیع الزمان میرزا در برابر سخنان مودت آمیز
پیغام فرمود و قواعد مصالحه بسمت تمهید پذیرفت و موکب عالی از قندهار براه زمین داور پیش گرفت در خلال این احوال صبیه صلبیه امیر ذو النون که در
سلک ازدواج سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت باتفاق والده خویش که عورتی خیره عاقله بود از عالم رحلت نمود و سلطان بدیع الزمان
میرزا و امیر ذو النون از وقوع این دو مصیبت که در عرض بیست روز اتفاق افتاد ملول و محزون گشته جهت ترویح روح ایشان اطعمه فراوان بفقرا و مستحقان
دادند و ختمات کلام الهی بجای آوردند آنگاه در باب تعیین یورت قشلاق شرط مشورت مرعی داشته خواطر بر آن قرار یافت که زمستان در قندهار
گذرانند و بعد از انتقال آفتاب از برج حوت بنقطه اعتدال ربیعی بهر طرف صلاح دانند جنیبت همت رانند و باین عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون
بقندهار شتافته چون از رنج راه بر آسودند رای عالی چنان اقتضا کرد که برادر امیر ذو النون امیر سلطان علی ارغون را باتابکی قرة العین سلطنت و خلافت محمد
زمان میرزا تعیین نماید تا شاهزاده را بسیستان برده بکلی همت بر تعهد حال خجسته مآلش مصروف دارد و امیر سلطان علی بآن التفات مفتخر و مبتهج شده طویهای
پادشاهانه ترتیب کرد و در روزی که شاهزاده را بوی سپرد نثار پیشکشها کشیده لوازم نیاز و نثار بجای آورد **ذکر طغیان لشکر قیامت اثر خانی
و توجه بدیع الزمان میرزا بهراة جهت طلب حضرت خاقانی** در اوایل سنه احدی عشر و تسعمائه که سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت قندهار
تشریف داشت در ممالک بلخ و توابع حاکمی صاحب وجود که بدارائی سپاهی و رعیت قیام تواند نمود نبود محمد خان شیبانی که همواره همت عالی نهمتش بر سرکار
امور کشورستانی مقصور بود متعاقب و متواتر جنود جلادت مآثر بدانجانب جیحون میفرستاد تا لوازم قتل و غارت و تخریب شهر و ولایت ظاهر گردانیدند و
در میدان خالی بچوگان اقتدار گوی مراد بهواگاه مقصود میرسانیدند و در پاییز سنه مذکوره جمعی کثیر از آن گروه بر ولایت میمنه و فاریاب تاخته بنهب و تاراج
فرق عباد پرداختند و اموال بسیار بغنیمت گرفته رایت استیلا و تسلط برافراختند و لد امیر ابو القاسم ارلات محمد قاسم میرزا که نسبش از جانب مادر بمیرزا
بایسنقر می پیوست و بشرف مصاهرت خاقان منصور مشرف بود باتفاق امیر شیرم جلایر و امیر باباجان ولد خواجه جلال الدین میرکی که در آن حدود اقامت
داشتند متوجه دفع آن جماعت گشتند و بین الجانبین غبار جنگ و شین ارتفاع یافته اوزبکان را صدمت ظفر و نصرت روی نمود و آن سه سردار بدرجه شهادت
فایز شده لشکریان ایشان روی بصوب فرار آوردند بنا علی هذا امور متوطنان آن نواحی یکبارگی مختل گشت و تمامی صحرا نشینان جلاء وطن اختیار کرده
دود آه ستم رسیدگان از ایوان کیوان در گذشت چون این اخبار بدار السلطنه هراة رسید خاقان منصور صلاح قشلاق در باغ جهان آرا ندیده بباغ شهر در آمده
رحل اقامت انداخت بعد از اندیشه و تأمل از آن اهمال و تغافل که در باب امداد سلطان بدیع الزمان میرزا کرده بود پشیمان شد و با امرا و ارکان دولت
مراسم مشورت مرعی داشته خاطر عاطر بر آن قرار داد که کرت دیگر میرزا بدیع الزمان را بدار السلطنه هراة طلبد و مراسم دلجوئی بجای آورد و آنحضرت را
برسم منقلای بکنار آب مرغاب ارسال نماید و بنفس نفیس متعاقب در حرکت آمده با محمد خان شیبانی در مقام مقابله و مقاتله آید بعد از آن جناب معالی مآب خواجه شمس الدین
محمد منشی را که از سایر نواب درگاه عالمپناه بمزید عقل و فراست و وفور فضل و کیاست امتیاز تمام داشت برسم رسالت نزد شاهزاده فرستاد و فرامین
عنایت آمیز ارسال فرموده سخنان عطوفت انگیز پیغام داد و خواجه شمس الدین محمد در قلب شتا بسده سدره انتما رسیده کیفیت اشتیاق خاقان منصور را بعرض
رسانید و بعبارات دلفریب ادای رسالت نموده ضمیر آن زیبنده تاج و سریر را بملاقات پدر مایل گردانید بدیع الزمان میرزا آن کلمات را بسمع قبول جای
داده عازم سریر اعلی شد و خواجه شمس الدین محمد را جهت رسانیدن آن خبر بشیر بهراة فرستاد و امیر ذو النون را بشرف رخصت ارزانی داشت که بزمین داور شتابد
و تمامی سپاه ممالک گرمسیر و غور و ساغر و تولک را مجتمع ساخته در اوایل بهار عنان بکران بکنار آب مرغاب تابد و موکب عالی سلطانی در ماه شعبان سنه
مذکوره متوجه مستقر سریر خلافت و جهانبانی گشته چون برباط ادرشکن رسید امرا عظام و اکابر انام که برسم استقبال از هراة بیرون آمده بودند متعاقب و متواتر
شرف ملازمت دریافته لوازم نیاز و نثار بجای می آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا بعنان دولت و اقبال طی مسافت کرده در سر پل قرا بملاقات
حضرت اعلی فایز گشت و خاقان منصور کرت دیگر دیده بدیدار شاهزاده کامکار روشن ساخته عنایت شفقت و عطوفت اظهار نمود و بدیع الزمان میرزا پیشکش
کشیده بتوجه نوبت اول در منزل امیر علیشیر نزول فرمود **گفتار در بیان تصمیم عزیمت خاقان کامیاب و رفتن بدیع الزمان میرزا پیشتر از
نهضت آنحضرت بکنار آب مرغاب** همت عالی نهمت خاقان کامل حشمت همواره بر ترفیه عباد و تعمیر بلاد مصروف بود و عنان عزیمت آن

پادشاه شامل رأفت پیوسته بر دفع فساد و رفع عناد اهل ظلم و بیداد معطوف نظم خدیو جهانگیر والا نژاد شه کامران عدالت نهاد چو اعلام کیخسروی بر فراشت
بخجر دفع بیداد کامی نداشت بنا بر علی هذا در آن اولا که خبر اسر و قتل و نهب و تاراج که در حدود بلخ و اندخود و شبرغان و میمنه و فاریاب از عساکر جلادت مآثر
اوزبک وقوع می یافت بدار السلطنه هرات رسید و غایت تفرقه و پریشانی و نهایت تحیر و سرگردانی متوطنان آن ولایات کرة بعد اخری بوضوح انجامید
خاقان منصور مظفر لوا با وجود ضعف مزاج اشرف اعلی و فقدان قوت متحرکه در دست و پا از کمال خسروانه و وفور حمیت پادشاهانه عزم رزم سالکان عزیمت
طریق کشورستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی جزم فرموده امرای عظام و وزرای عظام در احتشام براق سپاه و استعداد مردان شجاعت پناه امر نموده میرزا
بدیع الزمان را زیاده از بیست روز در دار السلطنه هرات نگاه نداشت و برفتن کنار آب مرغاب مامور گردانید و شاهزاده حسب الحکم رایت نهضت
برافراشت و در اواسط ماه رمضان و اواخر حوت روی براه آورد و بجهت شدت برودت هوا روزی چند در منزل چهل دختران منزل گزیده و تتمه
آن ماه مبارک را در آن مقام گذرانیده چون هلال شوال ابروی نمود آداب روز عید بتقدیم رسانید آنگاه از آنجا نهضت فرموده در قصبه مروچاق
علم آفتاب اشراق برافراخت و در آن منزل امیر علیخان را بنابر آنکه پدرش عمر بیک از ملازمت تخلف جسته در هرات توقف کرده بود از ایالت شبرغان
معزول گردانیده آن منصب را بخواجه نظام الدین احمد مفوض ساخت و موکب عالی سلطانی از مروچاق بسر پل بابان خرامیده در انتظار وصول چتر همایون
حضرت خاقانی روزی چند در آن مرحله دل بسته ساکن گردید اما خاقان منصور در وقت ظهور لاله و گل و اجتماع جنود ریاحین و سنبل توکل بر عنایات
صانع جزو کل کرده دوازده هزار سوار خنجرگذار را و کلکا را مواجب داده با صناف حشمت و تجمل روی براه آورد نظم چون خسرو مهر از سر نو برج
حمل فکند پرتو افراخت برای نکوخواهی در اوج شرف لوای شاهی رایات نصرت آیات خاقانی محفوف بعنایات جناب جلال سبحانی از باغ
شهر بعزم یورش ماوراء النهر نهضت فرموده و سپاه ظفر دستگاه بسان عساکر سبزه و لاله اطراف دشت و کوه را فرو گرفته زلزل در زمین و زمان
ظهور نمود نظم سپاه خدیو مظفر لوا بجنبید چون بحر اخضر زجا ز سر تا بپا غرق آهن همه دل و جان پر از کین دشمن همه و در اثنای طی منازل و قطع
مراحل بسبب کثرت حرکت سرعت و نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول بمنزل بابا الهی ضعف بمرتبه رسید که کار از مضایق
[illegible] در گذشت و نهایة کل حرکة سکون و نهایة کل کائن ان لایکون کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون ذکر انتقال
خاقان منصور از دار غرور بسرای سرور فاطبه علماء عالم را معلوم و طایفه فضلاء بنی آدم را مفهوم که حکمت شامله حی قدیم و قدرت کامله
پادشاه واجب التعظیم جل شانه و عظم سلطانه پیوسته مقتضی آن بوده که سریر سروری که در تختگاه انا مکنا له فی الارض با فسر زیور تؤتی الملک من تشاء آراسته گردد
عاقبت دست از تسلط امور مملکت دنیوی باز داشته بمقام عاقبت انجام حور مقصورات فی الخیام انتقال نماید و سنت سنیه حق عز و علا و لن تجد لسنة الله
تبدیلا همواره بر این منوال جریان پذیرفته که اقدام همت انجام هر ذو احتشامی که در دار الملک ربع مسکون و بساط بسیط بوقلمون بخت خجسته تخت و جعلناکم خلائف
فی الارض مشرف شود آخر الامر از تنگنای هیاکل جسمانی ملول و متنفر گشته بساحت وسعت آثار جنات تجری من تحتها الانهار توجه فرماید نظم ولا عمر ابدا مرتحل
نقار دیوی زود انتقال است بنا شد سروری در دهر جاوید وفا از ملک دنیا نیست امید چه شد جمشید را دارا کجا رفت سکندر سوی آن عالم چرا رفت
کجا شد شاه کیکاوس و شاپور کجا شد اردشیر و ایرج و تور کجا رفتند بهرام و منوچهر فریدون چون نقاب افکند بر چهر چرا کسری در ایوان نشست
بر تخت بآن عالم چرا برداشت از جهان رخت همیشه هیچکس را زندگی نیست بدنیا خلعت پایندگی نیست هرچند بر ضمیر عارف هوشمند ظاهر است که از تمهید این مقدمه
مسلمه مقصود چیست و غرض از عرض این تشبیب و واقعه ناگزیر کیست خامه دبیر کیفیت حال را بر این منوال در سلک تحریر میکشد که چون منزل بابا الهی محل نزول آن
مهر سپهر پادشاهی شد عرض مرض با آن جوهر پاک صفت آمیزش گرفت و الم سقم با آن ذات همت صفات سمت تداخل پذیرفت هرچند اطبا در معالجه سعی
مینمودند عکس مطلوب نتیجه میداد و ساعت بساعت ضعف مزاج همایون روی در تضاعف و ازدیاد مینهاد شاهزادگان عظام و امرای ذوی الاحترام
از تنبیه اطباء حاذق و حکماء مدقق دانستند که آن عارضه شفاپذیر نیست و آن واقعه نایله ممکن التدبیر نی بنابر آن اندیشیدند که اگر آن حالت در وقتی وقوع یابد که
سلطان بدیع الزمان میرزا در اردوی همایون نباشد ممکن که مواد فتنه و فساد در هیجان آید و هر فرقه از لشکریان بطرفی رفته صورت مخالفت میان برادران
روی نماید بنابر آن از خاقان استجازه نموده نشانی نزد سلطان بدیع الزمان میرزا فرستادند که جریده متوجه درگاه عالم پناه گردد و آن فرمان واجب الاذعان منصور

در اوایل ذوالحجه در سر پل تایان خط میرزا بدیع الزمان رسید و بعد از اطلاع بر مضمون آن آغرق را بهمدران منزل گذاشته با سیصد کس از امرا و خواص عنان عزیمت
بصوب بابا الهی منعطف گردانید و صباح روز سیم ماه مذکور علم نصرت شیم آن مظهر لطف و کرم پرتو وصول بر یک فرسخی اردوی همایون انداخته شاهزادگان عظام
مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی میرزا و امرای عالی مقام شجاع الدین محمد برندق برلاس و مبارز الدین محمد ولی بیک و ناصر الدین
عمر بیک وفادار و نظام الدین عبد اللطیف جان نثار و غیرهم مراسم استقبال استعجال نمودند و بلوازم دعا و ثنا و نیاز و ثنا اقدام نمودند و بدیع الزمان
میرزا آن روز بهمدران موضع توقف کرده از صعوبت مرض خاقانی وقوف یافته روز دیگر بعیادت رفت و آنحضرت را سخت سست و قوی ضعیف دید بغایت
حزین و غمگین گردید و جهت رعایت حزم در اردو توقف نکرد و بطرف منزل شریف بازگشت و کس بسر پل تایان فرستاد تا آغرق موکب عالی نقل گردانند بعد از آن
امرا و ارکان دولت و خواتین بلقیس حشمت طریق مشورت مسلوک داشته مصلحت مملکت و آسایش سپاهی و رعیت منحصر در آن دانستند که قبل از حدوث واقعه
ناگزیر صاحب تاج و سریر میان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین گورکان قواعد عهد و پیمان بتغلیظ ایمان ارتباط و استحکام یابد تا برادران
دیگر رقبه از ربقهٔ اطاعت و انقیاد نپیچند و بشارع مستقیم وفاق آمده باستیصال شجرهٔ خلاف اقدام نمایند و در روز جمعه ششم ماه مذکور امیر شجاع الدین
محمد برندق برلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر ناصر الدین عمر بیک و امیر نظام الدین عبد اللطیف از اردوی همایون در ملازمت مظفر حسین میرزا
و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی به معسکر سلطان بدیع الزمان میرزا رفتند و بمجلس عالی در آمده از امرای آن پادشاه عالیجاه امیر سلطان میرزا صح
بایزید ولد امیر جهانگیر برلاس و امیر شیخ علی طغائی و از ارکان دولت مظفر حسین میرزا امیر علی بیک و امیر محمد جعفر انبار و امیر محمد برندق را بآن محفل طلبید
آنگاه شاهزادگان دست بر کلام حمید مجید سبحانی نهاده مراسم عهد و پیمان در میان آوردند که مدة العمر بر جادهٔ شیمهٔ اتفاق و اتحاد راسخ دم و ثابت
قدم بوده پیرامن مخالفت نگردند و امرا عن صمیم القلب قسم بر زبان آوردند که در دولتخواهی و خدمتکاری ایشان بقدر قدرت و امکان مراسم سعی و اهتمام
مرعی دارند و بسبب وقوع این بیعت خواطر صغار و کبار اطمینان یافت و انوار امنیت و عافیت بر وجنات روزگار امرا و لشکریان تافت مهمات
ارکان قصر ملک خراسان مدار یافت از حسن اتفاق خواطر قرار یافت و در آن روز که این معاهده بوقوع پیوست مرض خاقان منصور بغایت صعوبت انجامیده
بود و ساعت بساعت شدت الحالت می افزود و صباح روز عید اضحی بدیع الزمان میرزا باردوی همایون تشریف آورده سایر شاهزادگان و امرا
و وزرا در خرگاه دیوانخانه جهت ادای نماز عید مجتمع گشتند و در وقت خواندن خطبه چون نام خجسته فرجام آنحضرت بر زبان خطیب گذشت آواز گریه و افغان
حاضران بمرتبه بلند شد که غلغله در زمین و زمان افتاد و بموافقت ایشان سیلاب اشک از دیدهٔ معتکفان عالم بالا و مقیمان ملاء اعلی بگشاد و در روز دیگر که
دوشنبه یازدهم ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمایه بود نزدیک بوقت غروب خورشید اوج سپهر سلطنت و کامگاری بمغرب فنا انتقال نمود و شهباز روح
مقدس آن پادشاه عالم پناه ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة شنیده بحظایر قدس پرواز فرمود انوار طلعت خورشید حشمتی که عالمی
از فروغ عطیتش بفراغت بودند در مغرب اینما تکونوا یدرککم الموت معدوم شد و منشور حیات جمشید عظمتی که جهانی از وفور معدلتش مرفه الحال زندگانی
مینمودند بتوقیع کل من علیها فان مختوم گشت آوازهٔ کوس شاهی که هر شام و سحر بشارت فتح و ظفر در [illegible] میگردانید فرو نشست و آواز افغان بیکبار صح
رعیت و سپاهی که درین مدت کسی نشنوده بود از صعوبت این مصیبت بلند گشته بایوان کیوان پیوست رباعی آن سایهٔ لطف حضرت سبحانی کز شمع رخش بود
فلک نورانی افسوس که نور دولتش یافت زوال فریاد که رفت از جهان فانی و در آن شب بر عقب خواص شبستان سلطنت بر نهج سنت سید المرسلین
بلوازم غسل و تجهیز و تکفین جسد مطهرش قیام نمودند و در کمال حزن و غم و غایت غصه و الم بجای اشک سیلاب خون از دیده پرنم گشودند بیت علم زد آتش
از دلهای محزون ز مژگان شد روان جوی پر از خون **ذکر نقل نعش مغفرت مآل مستقر سریر جاه و جلال** صباح روز دیگر که کارپردازان قضا و قدر
محفهٔ جمشید خورشید را در شعار نیلگون مستور گردانیدند و بر بارگیر تندرو گردون بار کرده از افق مشرق بسوی نهانخانهٔ مغرب دوانیدند امرا و ارکان دولت
نعش مغفرت قرین را در محفه محفوف برحمت رب العالمین نهادند و آن محفه را در لباس مشکین گرفته عنان عزیمت بصوب بلدهٔ هراة انعطاف دادند و بدیع
الزمان میرزا نیز متعاقب اردوی همایون کوچ کرده روز دیگر دامن کوه قلعه تیره تو محل نصب سرادقات عزت گشت و کوتوال آنحصار استوار بسالک طریق
یکدلی امیر زین الدین علی پاپایان آمده بمقالید قلعه با مفصل ذخایر بعرض رسانید و منظور نظر عنایت و ملحوظ عین عاطفت گردید و آن شب در آن منزل توقف اتفاق

افتاد و علی الصباح که خسرو ثوابت و سیار حصار رصانت آثار گردون را جولانگاه خویش ساخت و نقود نجوم را بحیطهٔ تصرف درآورده رایت حشمت برافراخت نیّرین برج سلطنت و جهانبانی بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان با فوجی از نواب و خواص بقلعهٔ تیره نو صعود نمودند و آن حصن آسمان خصائص بنظر احتیاط ملاحظه کرده خزاین و ذخایر را تصرف فرمودند و امیر زین الدین علی ساچق و پیشکش کشیده لوازم نیکوخدمتی بجای آورد و بعنایات خسروانه مستظهر گشته بدستور معهود منصب کوتوالی آن قلعه بدان جناب تعلق گرفت و همان زمان شاهزادگان باردوی همایون مراجعت نموده روز دیگر بر جناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت و استقلال شدند و بعد از وصول بالنگ کهدستان خواجه شهاب الدین عبد الله که در آن اوان بفرمان خاقان فردوس مکان حاکم شهر بود با اجلّهٔ سادات و نقبا و مشایخ و علما و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران لباس مصیبت پوشیده و افغان و زاری باوج فلک زنگاری رسانیده شرف ملازمت شاهزادگان جمشید حشمت دریافتند و لوازم پرسش بجای آورده بامداد روز دیگر که آب چشمهٔ آفتاب غبار ظلمت از ساحت سپهر حشمت شسته شد بدن بی بدیل خاقان بی عدیل را که از تعفن و تعفن مصون و محفوظ بود کرت دیگر غسل داده بصحرای عیدگاه دار السلطنه هراة بردند و در آن فرخنده مقام بر جنازهٔ رحمت اندازه نماز گذارده تابوت محفوف برحمت حی لا یموت را بگنبد مدرسهٔ شریفه که جهة همین مصلحت بنا کرده شده بود بطریقهٔ شریعت مطهره دفن نمودند و اولاد امجاد و امرا و ارکان دولت پادشاه عادل یکهفته متصل باطعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام قیام و اقدام نموده روز هفتم چنانچه آیین سلاطین حشمت قرین تواند بود گنبد آن آتش بزرگت پرداختند و خلایق را از لباس تعزیت بیرون آورده سرانجام معظمات مهمات سلطنت را پیش نهاد همت بلند نهمت ساختند **ذکر تعداد اولاد امجاد خاقان منصور عالی نژاد** بخشندهٔ بی منت و واهب المواهب بی ضنت خاقان منصور مغفرت انتما معز السلطنة والخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا را چهارده پسر و یازده دختر کرامت فرموده بود برین موجب سلطان بدیع الزمان میرزا از مهد علیا بیکه سلطان بیگم بنت میرزا معز الدین سنجر سلطان بیگم که در اوایل حال منکوحهٔ سلطان ویس میرزا بود و آخر در حبالهٔ عبد الباقی میرزا زندگانی مینمود از چولی بیگم که قبل از جلوس همایون بعقد نکاح آنحضرت درآمده بود حیدر محمد میرزا آق بیگم که در سلک ازدواج محمد قاسم میرزا ولد ابو القاسم ارلات انتظام داشت بیکه بیگم که در عقد سید مولانا خواجه روزگار میگذرانید آغا بیگم که پیش از وصول بحد بلوغ فوت شد کیچیک بیگم که زوجهٔ میرزا بابر ولد محمد قاسم میرزا از مستورهٔ عظمی پاینده سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابو سعید شاه غریب میرزا مظفر حسین میرزا از مهد علیا خدیجه بیگی آغا ابو المحسن میرزا محمد محسن میرزا که مشهور بود بکپک میرزا از لطیفه سلطان آغاچه که نسبش بامرا جهانشاهی می پیوست فرخ حسین میرزا محمد معصوم میرزا ابراهیم حسین میرزا ابن حسین میرزا محمد قاسم میرزا سعادت بخت بیگم که مشهور بود به بیگم سلطان و در سلک زوجیت سلطان مسعود میرزا انتظام داشت سلطان نژاد بیگم که حرم سلطان اسکندر میرزا بود منور سلطان بیگم که شبستان ملی از ابا میرزا الغ بیک را که بشرف سیادت مشرف بود از شمع جمال منور داشت از ستیر علیه پاپا آغاچه ابو تراب میرزا محمد حسین میرزا فریدون حسین میرزا مریم سلطان بیگم که صاحبهٔ سید عبد الله میرزا بود فاطمه سلطان بیگم که زوجهٔ میرزا یادگار فرخ میرانشاه بود از مهد علیا منکلی بی بی آغاچه که ترکیه بود و مملوکهٔ شهربانو بیگم بنت سلطان ابو سعید میرزا و شهربانو بیگم بنت سلطان ابو سعید میرزا بود و شهربانو بیگم در وقتی که بشرف ازدواج خاقان منصور مشرف بود او را بآنحضرت بخشیده بود عایشه سلطان بیگم که در حرم سرای قاسم سلطان روزگار میگذرانید از زبیده آغا جلایر و از اولاد ذکور خاقان منصور هفت نفر در ایام زندگانی آنحضرت جهان فانی را وداع کردند اسامی ایشان اینست فرخ حسین میرزا شاه غریب میرزا محمد معصوم میرزا حیدر محمد میرزا ابراهیم حسین میرزا محمد حسین میرزا ابو تراب میرزا و از اولاد اناث پنج مستوره نیز در زمان حیات آن پادشاه خجسته صفات نقاب تراب بر روی کشیدند و نامهای ایشان اینست آق بیگم بیکه بیگم آغا بیگم کیچیک بیگم فاطمه سلطان بیگم از ازواج طاهرات آنحضرت بیکه سلطان بیگم و چولی بیگم و زبیده آغا جلایر و لطیفه سلطان آغاچه در زمان زندگانی آن بانی مبانی جهانبانی عالم فانی را وداع کردند و دیگران بعد از واقعهٔ آنحضرت باندک زمانی هریک بکشوری افتاده اکثر در غربت روی بملک آخرت آوردند مگر آفاق بیگم تا غایت در قید حیاتست **ذکر صدور خاقان منصور** چون در زمان خجسته نشان خاقان عالی مکان موقوفات بلاد خراسان بمرتبه رسیده بود که یک کس از عهدهٔ ضبط آن بیرون نمی توانست آمد پیوسته آن پادشاه عالیجاه دو سه کس از اعاظم سادات و فضلا را بمنصب صدارت سرافرازی ساخت بنابر آن در اوان سلطنت آنحضرت جمعی کثیر از ارباب عمایم بسرانجام مهام آن منصب مشغولی نمودند و این چهارده کس که اسامی ایشان مذکور میشود از آنجمله بودند **سید جلال الدین حمزهٔ اندخودی** که در سلک اشراف سادات حسینی منتظم بود و بازبدهٔ آل عبا سید برکه نسبت خویشی داشت و انتساب در مبادی اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب صدارت رسید و مقدم

و مقدم بر تمامی صدور عظام توقع کشید اما بسبب عدم وقوف و کثرت شغف بارتکاب شراب آن مهم را از پیش نتوانست برد و در کمال بی اعتباری سلوک میکرد
تا زمانیکه معزول شده روی بگوشه انزوا آورد مولانا قطب الدین محمد الخوافی بصفت فقاهت و فضیلت موصوف بود و بوفور فراست و کیاست
صفات صح سلطان سعید میرزا
معروف در انشاء مکاتیب و فرامین و پروانجات مهارت تمام داشت و در فیصل معاملات موقوفات بر امثال و اقران رایت تفوق می افراشت و آنجناب
در زمان سلطان ابو سعید نایب شرف جهان مولانا عبد الرحیم صدر بود و بعد از واقعه قراباغ بدار السلطنه هراة شتافته خاقان منصور منصب صدارت بوی تفویض
نمود و چون جناب مولوی چندگاه بلوازم آن مهم پرداخت در بیست و نهم محرم الحرام سنه اربع و سبعین و ثمانمایه بسبب افساد اهل فساد معاتب و مقید گشت و
در عرض بیست روز مبلغ یکصد و پنجاه هزار دینار کپکی فرود آورد و در عاشر صفر نوبت دیگر تربیت یافته خلعت صدارت پوشید و چند سال در کمال استقلال بمهمات
و اعتبار صح سببی
موقوفات و حاجات ارباب عمایم بالکفایت مقرون میگردانید و وفاتش در زمان اختیار معتمد السلطنه خواجه مجد الدین محمد فی شهور سنه خمس و تسعین و ثمانمایه روی نمود
و چون مولانا قطب الدین خویش صلبی معتمد السلطنه بود آنجناب بلوازم مصیبت اقدام فرموده سه چهار روز صبح و شام اعاظم امرا و وزرا و سادات و نقبا
و قضاة و علما و سایر اشراف و اعیان دار السلطنه هراة در آن تعزیت سرا جمع میشدند و حفاظ ختمات قرآن بجای آورده خوانسالاران خواجه مجد الدین محمد
حلاوا و اطعمه فراوان میکشیدند و چون ایام سوگواری بنهایت انجامید خاقان منصور و شاهزادگان و خواتین بلقیس مکان خلع فاخره و اثواب وافره بمعتمد السلطنه
و سایر اصحاب مصیبت فرستادند و خواطر ایشان را باصناف پرسش و نوازش تسلی دادند حافظ معین الدین خلیفه مدتی بمنصب صدارت خاقان
منصور معزز بود و بسبب ارتکاب امور نامناسب مواخذ گشته در شهور سنه سبع و سبعین و ثمانمایه رهسپر بیابان کشته شد خواجه کمال الدین حسین بن خواجه
جلال الدین قنبر کیرنگی عمده اکابر و قدوه اعاظم ولایت ابیورد بود و بمزید کیاست و همت و وفور حیا و علو همت از سایر اعیان خراسان ممتاز
و مستثنی میبود و چندگاه در نهایت اعتبار و اقتدار بلوازم منصب صدارت خاقان منصور اشتغال داشت و در آن اوقات یک دینار و یکمن بار از رسم صدارت
طمع نکرده رایت نیکنامی برافراشت مع ذلک بعضی از اهل بغض و حسد الخواجه امجد را بتغلب و تصرف متهم داشته نزد نواب حضرت خاقانی زبان غمز و سعایت
گشادند و آن سخنان در مزاج همایون تاثیر کرده خواجه حسین از آن منصب معزول گشت و مبلغی کلی بدیوان فرود آورده بقیه اوقات حیات را بفراغت گذرانید و در
رمضان سنه تسع و تسعین و ثمانمایه داعی حق را لبیک اجابت گفته در گنبد مدرسه که در جانب قبله مسجد جامع هراة ساخته و پرداخته اوست مدفون گردید
سید شمس الدین محمد اندجانی ملقب بمیر سر برهنه بود و سبب اطلاق این لقب بر آنجناب آنکه در اوقات جوانی چنانکه افتد و دانی سلطان مهر و محبت
کنگر لیسری را در شهرستان دل جای داد و بطور قلندران که تابع آن پسر بودند بر آمده سر در پی ایشان نهاد و گاهی سر برهنه با آن طایفه کوچه و بازار را دو
میکرد و پیش صلوه شده رباعیات بنظم می آورد و این رباعی از آنجمله است رباعی آنانکه رسیتنده خورشید و مهند از چشم تو در آرزوی یک نگهند کنگر
اگر این است که من می بینم خوبان دیگر بتنگ تعلیم کنند و میر سر برهنه بحسن کردار و لطف گفتار و سرعت فهم و حدت طبع از فضلای زمان و ظرفای دوران امتیاز
فراوان داشت و همواره نکات شیرین و حکایات رنگین و کلمات هزل آمیز و سخنان مزاح انگیز بر لوح بیان مینگاشت و چون از جانب ترکستان بدار السلطنه هراة
بزرگوار صح و نذورات
تشریف آورد منظور نظر اشفاق و مرحمت مقرب حضرت سلطانی شده بمنصب شیخی و تولیت مزار حضرت عتیق الرحمان شیخ لقمان پرنده قدس الله روحه منصوب شد
مدت بیست سال در آن مقام فیض انجام بضیافت صادر و وارد پرداخت و هر سال قریب صد و پنجاه هزار دینار کپکی که از موقوفات آن مزار حاصل میشد
بمصرف رسانید بعد از آن بعضی از اهل حسد آن سید امجد را باسراف و اتلاف منسوب ساخته نزد خاقان منصور زبان بتفتیش گشادند لاجرم بسبب عزل سیادت مآبی شد
میر سر برهنه تصور نمود که مقرب حضرت سلطانی را در سعایت او دخلی بوده بنابر آن در جواب این مطلع آنجناب که بیت ای که خاکستر گلخن شده آرام گهم شانه
دیوانگی عشق بخاک سیهم این مطلع در سلک نظم کشید بیت آن سهی سرو که در سایه خود داد رهم کرد غمازی و بنشاند بخاک سیهم و میر علیشیر ازین کنایت رنجید
چندگاه غبار نقار بین الجانبین ارتفاع داشت و آخر الامر مقرب حضرت سلطانی نسبت بجناب سیادت منقبت در مقام مکرمت آمده منصب صدارت خاقان
منصور بوی تفویض یافت و میان آنجناب و خواجه کمال الدین حسین کیرنگی در تقدیم و تاخیر صورت نزاع روی نمود میر سر برهنه بعرض میر علیشیر رسانید که با وجود
شرف سیادت و کبر سن و انتظام در سلک خدام این آستان عالی مقام که بنده را حاصلست خواجه حسین داعیه تقدیم دارد امید آنکه بیمن التفات شما مرا
بر وی تفوق میسر گردد و در آنحال میر سوده حصار از ابتدای ایام گدائی و سؤال جناب سیادت مآب یاد آمده بر زبان راند که بیت در مقامیکه صدارت بگدایان بخشند

چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی ذکر کسب آمال میسر بر سینه بدرجه اقبال رسیده مقدم بر خواجه حسین توقیع کشیده بعد از چند گاه که بلوازم آن امر پرداخت استعفا نموده کاشانهٔ عزلت را منزل ساخت و بقیهٔ ایام حیات را بی آنکه مقید بمنصبی باشد در مصاحبت امیر نظام الدین علیشیر بگذرانید و در شهور ثمان و تسعین و ثمانمائه مریض گشته در عالم آخرت منزل گزید **خواجه غیاث الدین عادلشاه** در سلک اشراف و اعیان ولایت جیلان منتظم بود و چند سال با مر صدارت خاقان منصور قیام نمود و بعد از عزل از آن منصب در ولایت غشاپور رحل اقامت انداخت و تتمهٔ ایام حیات را بزراعت مصروف ساخت **ملاذ الاعاظم میرک جلال الدین قاسم** در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه قایم مقام آبا و اجداد بزرگوار خویش گشته سه چهار سال در کمال اختیار و استقلال بر اهم منصب صدارت قیام نمود چنانچه در ضمن حکایات سابقه مسطور شد فی منتصف شعبان سنه احدی و تسعمائه در حصار شادمان از عالم رحلت فرمود **قاضی برهان الدین محمد مروی** در اوایل حال منصب قضاء ولایت مرو و صدارت ابوالمحسن میرزا متعلق بوی بود بعد از آن بواسطهٔ سوء مزاجی که شاه زاده را نسبت بآنجناب پیدا شد از مرو بهراة شتافته منظور نظر التفات حضرت خاقانی گشت و بدرجهٔ بلند صدارت صعود نمود و در اواخر سنه تسع و تسعمائه میل وطن اصلی کرده و مرخص شده بمرو شتافت و ابوالمحسن میرزا بنابر ذخیره که از جناب صدارت مآب در خاطر داشت او را مؤاخذه و مصادره کرد لاجرم اعراض نفسانی بر مزاج قاضی استیلا یافته مریض گشت و در سنه عشر و تسعمائه درگذشت **سید غیاث الدین مشهدی** از فضایل نفسانی و کمالات انسانی بغایت عاری بود و بعد از فوت میرک قاسم بسبب اهتمام خواجه قوام الدین نظام الملک در امر صدارت شروع نمود تا وقتی که خواجه نظام الملک بر درگاه خاقان منصور لوا اختیار و اعتبار می افراشت سید در آن منصب دخل تمام داشت و در سنه ثلاث و تسعمائه که آفتاب اقبال خواجه نظام الملک بسرحد زوال رسید در خدمت مشایخ عظام برسالت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون نامزد گشت و هنوز از آن سفر مراجعت نکرده بود که خواجه نظام الملک مؤاخذ شده بقتل آمد و سید غیاث الدین این خبر شنیده و از غضب حضرت خاقانی ترسیده نزد امیر ذوالنون توقف نمود و جناب امارت مآبی او را بسلطان بدیع الزمان میرزا سپرد و سید چند گاه در ملازمت آنحضرت بسر برد اما بواسطهٔ غرابت صورت و رداءت سیرت منظور نظر التفات نگشت و پس از چند وقت مقرر شد که برسالت مرو رود و چون بآن بلده رسید بدیع الزمان میرزا مکتوبی با بوالمحسن میرزا فرستاد مضمون آنکه جناب سیادت مآبی را رخصت معاودت بجانب بلخ ندهید آنگاه اولاد میرک شاه و سید قاسم را که مشهور است بمیر مخدوم از آن بلده عذر خواستند و ایشان پیوسته درگوشهٔ انزوا منزل گزیدند و در سنه ثمان عشر و تسعمائه که بواسطهٔ شهادت امیر نجم ثانی سلاطین ماوراء النهر بجد و دمشهد مقدسهٔ رضویه آمدند میر مخدوم از دار السلطنهٔ هراة باردوی همایون سلطان و عبید الله خان شتافت و ایشان را بر توجه بجانب دار الملک خراسان ترغیب و تحریض نمود بنا بر علی هذا چون نوبت ثانی ماهچه لوای جهانگشای نواب کامیاب حضرت شاهی لازال ظل معدلته مصونة عن وصمة التناهی پرتو وصول به بلدهٔ فاخره هراة انداخت سید با اولاد مؤاخذ شده مبلغ کلی قرو دآورد بعد از آنکه از چنگ محصل خلاص گشت فرار بر قرار اختیار کرده بماوراء النهر شتافت و در آن ولایت فی شهور سنه مذکوره وفات یافت **مولانا غیاث الدین جمشید قاینی** پدرش مولانا سلطان بخت کاتب دار القضاء جناب شریعت پناهی قاضی قطب الدین احمد امامی بود و نسب مادرش بجمشید قاری که در زمان امیر تیمور گورگان در بعضی از بلدان مازندران حکومت مینمود می پیوست و مولانا غیاث الدین جمشید از مسایل شرعیه و کتابت صکوک و سجلات وقوفی تمام داشت و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور چند گاه ماکولات خاصهٔ آنحضرت را بحیلهٔ شرعیه از شایبهٔ شبهه و حرمت بسرحد حلیت میرسانید بنابر آن بحلالی ملقب شد و آخر الامر ترقی کرده بمنصب صدارت رسید و در زمان اختیار خواجه قوام الدین نظام الملک بسبب آنکه در مجلس امیر علیشیر زبان بغیبت آنجناب گشاد مؤاخذ و مقید گشت و تا آخر ایام حیات خاقان منصور در گوشهٔ انزوا منزل داشت اما پس از فوت آنحضرت بدیع الزمان میرزا او را منظور نظر اعتبار گردانیده بار دیگر جناب مولوی بمنصب صدارت رسید و بعد از هفت هشت ماه معزول گردید وفاتش در ولایت قاین در ششم رجب سنه تسع عشر و تسعمائه اتفاق افتاد و در مقبرهٔ آبا و اجداد خویش مدفون گشت **خواجه شهاب الدین اسحق بن خواجه میر احمد** برادرزاده و داماد مولانا قطب الدین خوافی بود و از بعضی اقسام فضایل محظوظ و بهره ور می نمود در زمان وزارت و امارت **خواجه فضل الدین محمد** که او نیز داماد مولانا قطب الدین بود چند سال قایم مقام عم بزرگوار شده بصدارت خاقان منصور قیام نمود و در روز فوت خواجه مشار الیه مؤاخذه گشته مبلغ کلی قرو دآورد بعد از آنکه

نظام الدین

انکه از حیثیت محصل نجات یافت در زاویهٔ عزلت تتمهٔ ایام حیات را بپایان رسانید **امیر کمال الدین حسین** پدرش مولانا شهاب الدین اسمعیل طبسی الاصل
و مادرش در سلک بنات سادات عظام نیشاپور انتظام داشت و آنجناب از فنون علوم متداوله محظوظ و بهره مند بود و در علم جفر و تصوف دعوی
مهارت مینمود و بنظم اشعار گاهی مشغولی میکرد و در ابداع مؤلفات لوازم فصاحت بجای می آورد و در ایام دولت سلطان یعقوب میرزا از ولایت طبس
بآذربایجان شتافته چند گاه در ظل تربیت آن پادشاه گذرانید و چون از آن مملکت بهراة آمد خاقان منصور امر شیخی و تولیت موقوفات مقرب حضرت عالیجاه
باری خواجه عبد الله انصاری را بآنجناب تفویض گردانید و در سنه اربع و تسعمائه منصب صدارت و رسیدن مهمات دادخواهان را نیز برای صواب نمایش
تفویض فرمود و مولانا فصیح الدین صاحب دارا در تاریخ صدارت آن صدر عالی قدر این رباعی نظم نمود رباعی ای آنکه زیاده شد ز تو قدر قریش براوج
صدارتست سه بدر قریش الصید قریشی لقب عالی قدر تاریخ صدارت تو شد صدر قریش شرح منازل السایرین و مجالس العشاق در سلک مؤلفات
امیر کمال الدین حسین انتظام دارد و از اشعار آنجناب خامهٔ سخن گذار یک بیت بر لوح بیان نگارد بیت از این باغ جهان آرا چسان آرم قدم بیرون که
باشد روضهٔ خلدش درون باغ ارم بیرون **خواجه شهاب الدین عبد الله البیانی** ولد رشید خواجه شمس الدین محمد مروارید بود و در مکارم
اخلاق و محاسن اعراق و لطف گفتار و حسن کردار سرآمد ابنا روزگار مینمود طبع پاکش از اقسام فضایل و کمالات بهرهور و ذهن دراکش نقاد فنون علوم و
منثورات مؤلفاتش مثال سخنان سحبان بزیور جواهر آراسته و منظومات مشاتش مانند لآلی بحر عمان از شوائب عیب و منقصت پیراسته سخات خامهٔ بدایع
نگارش نسیان خط خوبان گلعذار دلفریب و اثرات کلک لطایف آثارش همچون عقود جواهر مکنون بزینت و زیب در فن موسیقی داد و ارغنون اورا که
حرزه براستادان ماهر گرفته و بدستیاری عنایت پروردگار اتباع و پیروی ملت نبی حجازی را پذیرفته نظم فضل را نوبت تو آئین زد چنگ دولت
بدامن دین زد جز بقانون علم لب نگشاد پای از راه دین برون ننهاد و آن دوحهٔ جویبار فضل و افضال در چمن دولت و اقبال خاقان منصور نشو
و نما یافته در ریعان اوان جوانی بمنصب صدارت منصوب گشت و بر اکثر صدور تقدم توقیع کشیده چند سال در غایت اختیار بلوازم آن امر پرداخت
و در آن اوان که رایت اقتدار خواجه قوام الدین نظام الملک ارتفاع یافت خواجه شهاب الدین عبد الله از وی بسوء مزاجی سعایت بخود فهم کرده از آن منصب
استعفا فرمود و دو سه سال بی از آنکه مقید بمنصبی باشد ملازمت سدهٔ سنیهٔ سلطنت مینمود و بعد از مؤاخذه و مصادرهٔ خواجه نظام الملک کرت دیگر کوکب
آمال و امانی آن حاوی فضایل انسانی باوج شرف رسید و برجوع منصب رسالت و پروانه که در زمان سلاطین تیموری از جلایل مناصب سرکار سلطنت بود
سرافراز گردید پس اندروزی چند از آن مرتبه نیز قدم برتر نهاده در جرگهٔ امراء عظام مهر زده جای امیر علیشیر نقش خاتم آئین تزئین داد و تا آخر ایام حیات
خاقان خجسته صفات روز بروز تقرب و نیابت آن خواجه فضیلت منقبت در ترقی بود و بعد از فوت آنحضرت در گوشهٔ انزوا منزل گزیده اکثر اوقات
خجسته ساعات را بکتابت قرآن مجید صرف نمود و وفاتش در رجب سنه اثنی و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی مرثیه در تعزیت
آن صدر عالیقدر در غایت جودت در سلک نظم انتظام داد که مطلع آن قصیده اینست مطلع گردون که مرکز ستم و نقطهٔ بلاست یک دل که مبتلای غمش نیست
در کجاست و این قطعه که متضمن تاریخ وفات آن خجسته صفاتست در مرثیهٔ مذکوره سمت اندراج دارد قطعه مخدوم اهل علم و پناه جهان فضل دردا که
کوکب شرفش در وبال رفت آمد زاوج عز قدمش همچو روح قدس در عالم مثال ولی همچنان رفت بر لوح دل نوشت امینی بدود آه تاریخ آنکه قدوهٔ اهل کمال
رفت از نتایج طبع نقاد خواجه عبد الله دیوان قصاید و غزلیات و خسرو و شیرین و رباعیاتی که موسوم است بمونس الاحباب و ترسلی که محتوی است بر
مکاتیب و مناشیر در میان فرق انام مشهور و کمال بلاغت و فصاحت آن منثورات و منظومات بر السنه و افواه اصحاب یقظه و انتباه مذکور و هو العفو الغفور
امیر صدر الدین سلطان ابراهیم الامینی والد عالی قدرش میرک جلال الدین قاسم بن میرک محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم است و انتساب
مولانا ابراهیم باکابر واجب التعظیم ماوراء النهر مثل صاحب الهدایه شیخ ظهیر الدین ابو العلا که علو شأنش در میان علما کالشمس فی وسط السماء هویداست بثبوت
پیوسته دیگر شعبهٔ از نسب صاحب هدایه شیخ ابو العلا محدث القفال میپیوندد اما پدر والدهٔ سلطان ابراهیم امینی مولانا جلال الدین عبد الرحمان بن مولانا عبد الله
لسان بود که سالها بصدارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله قیام مینمود و نسب مادر آن جنسیه سنیه از یکجانب بمقتدای اهل سلوک و سید سلطان ابو سعید ابو الخیر
قدس الله روحه العزیز می پیوندد و از یکطرف بامیر عبد الحی بزرگ که از نقبای مشهد مقدسه رضویه بوده و سید کمال الدین عربشاه سبزواری نیز در سلک اجداد

مادری آن مستوره انتظام داشته و جمال حال امیر سلطان ابراهیم همچنانچه بنور شرف نسب آراسته است بنور فضل و ادب و کمالات موروث و مکتسب پیراسته است در حسن سیرت و نقاء سریرت دست پرورد عنایات سبحانیست و بجودت طبیعت و حدت قریحت جامع انواع فضایل انسانی ذهن سلیمش در ادراک اقسام علوم بدرجهٔ کمال ترقی نموده و طبع مستقیمش در میدان اکتساب فنون فضل گوی سبقت از امثال و اقران ربوده در شیوهٔ نظم و نثر بصفت مهارت موصوف و در شیمهٔ جد و هزل بغایت بلاغت معروف جواهر زواهر منثوراتش کامثال اللؤلؤ المکنون زیور گوش هوش سخنوران فصاحت شعار و نوادر عقود منظوماتش کانهن الیاقوت والمرجان مزین حبایل ابکار عرایس افکار رباعی الطبع نوشاطهٔ ابکار سخن از رشحهٔ کلک تو جهانی گلشن از نظم تو آثار فضایل ظاهر در نثر تو انوار بلاغت روشن و آنجناب در اوایل جوانی چند سال بملازمت شاهزادهٔ ستوده خصال ابوالمنصور مظفر سلطان حسین میرزا قیام نموده و در سنهٔ عشر و تسعمائه کمال قابلیت و صلاحیتش بر ضمیر منیر خاقان منصور ظاهر گشته منصب صدارت خاصهٔ همایون را برای تفویض فرمود و امیر سلطان ابراهیم تا آخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات در غایت اختیار بلوازم آن منصب اشتغال داشت و بعد از فوت آنحضرت پرتو عنایت مظفر حسین میرزا بر وجنات احوال خجسته مآلش تافته بار دیگر علم صدارت برافراشت و چون سلطنت خراسان از آن دودمان عالیشان بابوالفتح محمد شیبانی خان انتقال یافت امیر سلطان ابراهیم مانند سایر صدور روزی چند بمواخذهٔ مولانا عبد الرحیم صدر گرفتار بوده بعد از نجات از آن قید در گوشهٔ انزوا و عزلت منزل گزید و در سنهٔ ست عشر و تسعمائه که رایات لوای کشورکشای شاهی پرتو معدلت بر مملکت خراسان انداخت آنجناب منظور انظار عنایات نواب کامیاب گشته بانعامات و سیورغالات مفتخر و مباهی شد و در سنهٔ ست و عشرین و تسعمائه از دارالسلطنهٔ هراة باردوی همایون رفته مجدداً باصناف الطاف اختصاص یافت و تألیف تاریخ فتوحات شاهی برای صواب نمایش تعلق گرفت و حالا بجد تمام و جهد مالا کلام بآن امر اشتغال مینماید و در انشاء آن کتاب کمال فصاحت و بلاغت ظاهر ساخته از حسن عبارت و لطف استعارت دقیقهٔ نامرعی نمیگذارد و از جملهٔ نتایج طبع نقاد آن فاضل والانژاد رباعیاتیست که در ترجمهٔ دیوان معجز نشان مظهر العجایب و مظهر الغرایب مقتدای مشارق و مغارب امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه سلام الله الملک الوهاب در سلک نظم کشیده و معانی هدایت آیین آن اشعار کرامت آثار را که مانند آب حیوان در سواد حروف نهان بود بابلغ وجهی ظاهر گردانیده و از جملهٔ مؤلفات خجسته صفات آنجناب دیگر رساله ایست که در معارضهٔ مهر و مکتوب بعبارات خوب و اسلوب مرغوب مرقوم کلک لطایف نگار ساخته و در آن رساله نیز رایت بلاغت و سخنوری و لوای براعت و فضل گستری برافراخته ع طبع لطیف تو همه فکر نکو کند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم امیدواری بکمال مکرمت کردگاری آنکه ع تا جهان را بقا بود ممکن آن حاوی فضایل انسانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی در غایت عافیت و کامرانی روزگار خجسته آثار گذراند و همواره از سحاب کلک گوهربار قطرات غمام خامهٔ گوهرنثار ریاض فضل و کمال و گلزار جاه و جلال را ناضر و ریان گرداند بمنه و فضله و عونه و طوله

ذکر شمهٔ از حال بعضی از مشاهیر وزراء ابوالغازی سلطان حسین میرزا

از جملهٔ عادات خاقان صاحب سعادات یکی آن بود که زود بعزل و نصب وزراء و دیوانیان میپرداخت و همواره پنج شش کس را در آن منصب با یکدیگر شریک میساخت بناء علی هذا در ایام دولت آن مهر سپهر خلافت جمعی کثیر بمنصب وزارت مشرف گشتند و ذکر بعضی از آن طایفه در اثناء حکایات سابقه سمت اندراج یافته و شمهٔ از حال زمرهٔ دیگر اینست که مسطور میگردد

خواجه قطب الدین طاوس سمنانی بسمو حسب و علو نسب و عظم شان و قدم دودمان موصوف و معروف بود و چنانچه از ضمن حکایات سابقه مستفاد میگردد در زمان سلطنت میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا سلطان ابوسعید مدت مدید بامر وزارت قیام نمود و پس از واقعهٔ قراباغ بدارالسلطنهٔ هراة شتافته بنابر التفات خاقان منصور در منصب اشراف وزراء عظام دخل نمود و اعتبار و اختیار بسیار یافت و در وقت استیلاء یادگار محمد میرزا در جرگهٔ امراء دیوان نام مهر زده اقتدارش از پیشتر بیشتر شد و بعد از شهادت یادگار محمد میرزا خواجه قطب الدین طاوس بی از آنکه در منصبی مدخل فرماید چند سال در ظلال معدلت خاقانی در غایت فراغت زندگانی مینمود و در تکثیر زراعت و عمارت سعی فرمود و در آن اوان که خواجه مجد الدین محمد خوافی قدم بر مسند جاه و جلال نهاد بنابر طمع اموال بنسبت بخواجه طاوس ابواب نزاع بگشاد و خواجه طاوس از آزار او که عرض و ناموس اندیشیده عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان منعطف گردانید و در آن ممالک نیز معزز و محترم بوده تتمهٔ اوقات حیات بپایان آورد و در سنهٔ تسعمائه که سن شریفش بهفتاد و دو سال رسید گوش هوشش صفیر عقاب اجل شنید و مرغ روح شریفش قفس قالب شکسته بیت همای پر طاوسی بینداخت جهان از فر کاوسی بپرداخت خواجه

صوابش ۲

منصور ۲

الدین

خواجه شمس محمد مروارید در سلک اشراف و اعیان ولایت کرمان انتظام داشت و در زمان سلطنت میرزا جهانشاه ترکمان بهراة آمده در خدمت
میرزا سلطان ابوسعید رایت وزارت برافراشت و در آنسال که سلطان سعید عزیمت فتح عراق و آذربایجان نمود خواجه محمد بموجب فرمان واجب الاذعان
بجانب سمرقند توجه نموده در وقتی که خاقان منصور در هراة بر مسند سلطنت نشست از ماوراء النهر بدرگاه عالم پناه آمده کمر خدمت بر میان بست و
باندک زمانی ملحوظ عین عنایت شده در امر وزارت شروع کرد و در استمالت خواطر کابر و اصاغر سعی موفور و جهد نامحصور بجای آورد و عاقبت
عافیت طلب شده از آنکار استعفا نمود و بسلوک طریق فقر و درویشی اشتغال فرمود و خاقان منصور منصب شیخی و تولیت موقوفات مزار فیض آثار مقرب
حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره را مفوض برای صواب نمای او گردانید و آنجناب چندگاه در ترویج و تعمیر آن بقعه متبرکه کوشیده در تنسیقات
آینده و رونده اهتمام تمام بتقدیم رسانید و فاتش در دهم شهر ربیع الاول سنه ۸۹۹ در سالی که حروف همین کلمات بحساب جمل از تاریخ آن خبر میدهد روی
نمود در مزار فیض آثار عارف ربانی مولانا شمس الدین محمد تبادکانی مدفون شد و خاقان منصور بتسلی خواطر اولاد امجادش پرداخت دو لدار شدش خواجه
عالیجاه خواجه شهاب الدین عبد الله را بپرسش و انعام خلع فاخره بنواخت خواجه علاء الدین علی الصائغی در سلک اشراف ولایت
باخرز همت انتظام داشت و بواسطه انتساب بآل برکت همواره رایت مفاخرت می افراشت بحدت طبع و جودت ذهن و مهارت در نظم اشعار و اتیان
در موادینه موصوف و معروف بود و در مبادی اوقات سلطنت خاقان منصور منظور عین التفات خسروانه گشته در امر وزارت شروع نمود و بنابر
آنکه بصفت کفایت ظاهر شده بر عجزه و رعایا حیف و تعدی جایز میداشت و نسبت ببسیاری وزرا رقم تقریر و ترویر براوراق ضمیر میگاشت مزاج
شریف مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر با وی متغیر گردید و در آن اوقات از روی جدال روزی خواجه صائغی این بیت در سلک نظم کشید بیت فردا
که شود معرکه ضرب شمشیر معلوم شود قوت بازوی علیشیر و آنمعنی سبب ازدیاد کدورت شده دیگر اسباب بد علت گشت و خواجه صائغی صباحی
که در پایه سریر اعلی در جرگه وزرا ایستاده بود یکی از یساولان بموجب فرمان واجب الاذعان دستارش را که بغایت بزرگ بود از سرش برداشته
در گردنش افکند و امیر علیشیر روی بخاقان منصور آورده این مصراع خواند که ع بهر سر سبک کردی سبک کن ما گردن هم القصه در آنروز خواجه صائغی
مواخذ و معاقب گشته بعد از آنکه هرچه داشت فرو داد و در بالاخانه زندان محبوس شد و زمان حبس او قریب بسه سال امتداد یافته در آن ایام غزلی غرا
منظوم گردانیده و نزد مقرب حضرت سلطانی فرستاد و مطلع آن غزل اینست مطلع آنکه هرگز نشنود گوش تو فریاد منست وانکه هرگز نگذرد بر خاطرت
یاد منست اما هیچ فایده بر آن مراسله مترتب نگشت و امیر علیشیر از سر ایذاء او درنگذشت و خواجه صائغی در مدت حبس اکثر اوقات را بکسب فضایل
مصروف ساخت و حفظ کلام الله کرده کتب متداوله را از مختصر تلخیص بنظر مطالعه درآورد و قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نمود و اکثر صنایع
شعری را بقلم بیروی در آن قصیده درج فرمود و مآل حالش عنقریب مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از بزرگ
زادگان مملکت فارس بود و در اوایل جلوس خاقان منصور از قراباغ اران بهراة آمده در منصب وزارت دخل نمود بعد از چندگاه جمعی از مردم شریر
او را بصنوف تصرف و تقصیر متهم گردانیدند بنابر آن مقهور خاقان منصور گشته در زندان بلده هراة محبوس شد و سه چهار روز در حبس بسر برده ناگاه
شحنه قهر بقتل او فرمان فرمود و چنان استماع افتاده والعهدة علی الراوی که در آنوقت که نایره غضب خاقانی مشتعل بود و بکشتن خواجه مظفر حکم فرمود
یکی از نواب بنابر غرضی که داشت عرض کرد که خواجه صائغی تا کی در زندان خواهد بود خاقان منصور گفت که او را نیز امروز سیاست کنند و در آنروز
که داخل اوایل ایام محرم الحرام سنه احدی و تسعین و ثمانمائه بود خواجه صائغی را از طاق چهارسوق هراة و خواجه مظفر را بر دروازه ملک بحلق کشیدند یکی
از فضلا در آن باب گوید رباعی ای دیده بعالم ستمکار نگر در خواجگی جهان خونخواره نگر از حالت صائغی برو تجربه کن در حال مظفر شبانکاره نگر
خواجه امین الدین محمود برادر خواجه فضل الدین محمد بود و بشرب شراب روح افزا مصاحبت ماهرویان ناهید سیما شغف تمام ظاهر مینمود
و بحسن خلق و وفور کرم از امثال و اقران امتیاز داشت و همواره خیال همنشینی و مجالست اهل طبع و اصحاب فضل بر لوح خاطر مینگاشت و در سنه سبع
و ثمانین و ثمانمائه بمنصب وزارت خاقان منصور رسید و قریب پنج سال در تمشیت آن کار روزگار گذرانید و در آن اوقات که برادرش خواجه فضل الدین
محمد بجانب عراق شتافت معزول گردید و بعد از چندگاه نوبت دیگر منظور نظر التفات خاقان عالیجاه گشته کرت ثانی در امر وزارت دخل نمود

و خواجه قوام الدین نظام الملک در ایام اعتبار و اقتدار کرت دیگر او را مؤاخذه و مقید گردانید و خواجه امین الدین محمود پس از یک دو سال فرصت یافته در زی
عورات از بالاخانهٔ زندان بگریخت و تا زمان وصول خواجه افضل الدین محمد بهراة در گوشه مختفی بود و چون آنجناب بمناصب علیه و مراتب سنیه سرافراز گشت خواجه
امین الدین محمود از کنج انزوا بیرون آمده بملازمت مظفر حسین میرزا اشتغال نمود و بواسطهٔ خدمات سابقه و وسایل لاحقه مرتبهٔ بلند و درجهٔ ارجمند یافت و چون
مقتضای اجل در رسید در اوایل سنهٔ عشر و تسعمائه بجهان جاودان شتافت خواجه علاء الدین علی میکال بصفت اصالت موصوف بود و بحسن خط مشهور
و معروف سالها در دیوان خاقان منصور بمنصب توجیه اشتغال داشت آخر الامر از آن مرتبه قدم برتر نهاده رایت وزارت برافراشت و مدتی دیگر
بلوازم آن امر قیام و اقدام نمود و از غایت سلامت نفس و راستی و کوتاه دستی هرگز بمحنت مؤاخذه و مصادره مبتلا نگشت و چون اجل موعود در رسید
داعی حق را لبیک اجابت گفته درگذشت خواجه نعمت الله سرخ در علم استیفا و سیاق بی‌نظیر آفاق بود و در دیوان خاقان منصور مدتی
بسرانجام اعمال بزرگ و اشغال خطیر اشتغال می‌نمود و خواجه مجد الدین محمد در کرت ثانی که صاحب اختیار ملک و مال حضرت خاقانی گشت خواجه نعمت الله را
مؤاخذه کرده آنچه داشت از وی بستد آنگاه او را وزیر پادشاه عالیجاه ساخت و خواجه بعد از چندگاه که بلوازم آن مهم پرداخت معزول گشته
در بعضی مجالس زبان بغیبت خواجه مجد الدین محمد بگشاد و خواجه مجد الدین محمد باخذ و قید خواجه نعمت فرمان داد محمود حمال که یکی از اشرار عمال بود در روی تقریر نمود
و جناب وزارت مآب را بتصرف و تقصیر متهم و منسوب گردانید و در شکنجه و تعذیب کشید گویند که در آن وقت که خواجه نعمت را شکنجه میکردند اقرار نمود
که چند صندوق از نفایس اجناس در فلان موضع نهاده ام محمود حمال او را گفت کسی پیدا کن که صنادیق را بحضور آورد خواجه نعمت الله در حال آغاز گفتن
لطیفه کرده فرمود که مردک حمال توئی مرا چه ضرورتست که جهة حمل صندوق کس پیدا کنم القصه چون خواجه مجد الدین محمد بلکه اکثر وزرا و ارکان دولت
از شرارت نفس خواجه نعمت بغایت ترسان بودند او را چندان شکنجه نمودند که رخت سفر آخرت بربست رباعی ای سفلهٔ جهان تا کس مهر گسل تا کی نهی
دل و بناشی غافل بس زلف چو مشک کز وست در نافهٔ گل بس روی چو گل کز وست در پردهٔ گل سید زین العابدین علی پدرش سید زین الدین
محمود مدتی متصدی معظمات مهمات دیوانی مدخل داشت و مادرش نهال سیادت از دودمان سادات ارجمند می‌افراشت و آنجناب بمحامد سیر و محاسن
شیم موصوف و مشهور بود و در اوایل حال بوزارت امیر محمد برندق برلاس قیام می‌نمود و پس از آن که انوار کفایت و کاردانی از مطالع احوالش بر پیشگاه ضمیر انور
حضرت خاقانی پرتو انداخت منصب وزارت خاصهٔ همایون را بوی مفوض ساخت و در آن اوان که خواجه نظام الملک پای بر مسند اختیار و اقتدار
نهاد سید را از آن شغل معزول گردانید و در سنهٔ ثلث و تسعمائه که خواجه نظام الملک با اولاد و اقربا بشهادت رسید سید نوبت دیگر وزیر خاقان منصور
گردید و بعد از چندگاه خواجه افضل الدین محمد از حرکات و سکنات جناب سیادتمآب استشمام رایحهٔ مخالفت نموده او را معزول ساخت و پس از وفات
خواجه افضل خاقان بلند محل کرة بعد اخری سید زین العابدین را بتقلد منصب وزارت امر کرد و آنجناب استعفا نموده مهم بر آن قرار یافت که وزرای عظام
باستصواب جناب سیادتمآب بتفصیل مهام دیوانی بپردازند و فرامین مطاعه را مادام که بتوقیع او نرسد بمهر بزرگ همایون نرسانند آنگاه سید زین
العابدین از پیشتر بیشتر اعتبار یافته بر جمیع امرا مقدم می‌نشست و رقم اطلاع علیه بر پشت نشان توقیع میکشید و بعد از فوت خاقان منصور سلطان بدیع
الزمان میرزا نیز آنجناب را منظور نظر التفات ساخت و بقبول منصب تکلیف نمود اما سید در آن زمان که مانند ایام گل اندک بقا بود در هیچ مهمی
دخل نفرمود و چون ماهچهٔ رایت نصرت آیت محمد خان شیبانی از افق دیار خراسان طالع گشت سید زین العابدین فرار بر قرار اختیار کرد و در اثنای گریز
با فوجی از اوزبکان بستیز در چار خورده بجنگ و جدال مبادرت نمود و تیری جان گداز بمقتل سید زین العابدین رسید و مانند اجداد بزرگوار خویش
در روز عاشورا متوجه عالم بقا گردید نظم چنین است کردار گردان سپهر که گهش زهر قهر است و که نوش مهر بناز ار کسی را بپرورد دهر کنار بخاک افکند
آخرش خوار و زار خواجه معز الدین حسین برادر خردتر خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره بود و مدتی مدید بلوازم منصب وزارت خاقان منصور و
تولیت موقوفات همایون قیام نمود و آنجناب بصفت وقوف و کاردانی و سمت راستی و کوتاه دستی اتصاف داشت و در اوقات شروع در امر صاحب
دیوانی رایت کفایت و رعیت پروری برافراشت تا آخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات بر مسند وزارت متمکن بود و بعد از فوت آنحضرت
کمر ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بر میان بسته در امر اشراف دیوان شروع نمود و محمد خان شیبانی نیز بعد از تسخیر خراسان آنجناب را وزیر ساخت

ساخت و بکمال فیض تربیت و رعایتش پرداخت و در روزی که محمد خان در نواحی مرو شاه جهان بضرب تیغ سپاه نصرت پناه شاهی کشته گشت همدران معرکه
دست قضا بساط حیات خواجه معز الدین را در نوشت ع بقای جاودانی نیست ممکن **خواجه جمال الدین عطاء الله** در زهد و تقوی درجهٔ
علیا داشت و همواره همت بر اداء وظایف طاعات و عبادات میگماشت و در اوایل ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانیست از ارتکاب مناهی
و ملاهی یکبارگی درگذشت و روی بمحراب دینداری و پرهیزکاری آورده در ملازمت درویشان و گوشه نشینان از خود بتقصیر راضی نگشت در علم سیاق
و فیصل معاملات بغایت صاحب وقوف بود و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور در امر وزارت شروع نمود و بواسطهٔ وفور فراست و کمال کیاست
روز بروز مهم او ترقی میکرد تا قدم از مسند وزارت برتر نهاده زمام منصب اشراف دیوان بدست آورد و مدتی در میان امرا و وزرا برقم اطلاع علیه
توقیع میکشید و مهمات سلطانی و امور صاحب دیوانی را از روی کفایت و کاردانی بسر انجام مقرون میگردانید و با وجود اشتغال بامثال این اشغال و دخل در
مهام ملک و مال از اداء فرایض و نوافل ساعتی غافل و ذاهل نبود و دفتر دیوان تسبیح سر دست گرفته در اثناء قیل و قال با اصحاب جاه و جلال بورد
که داشت مشغولی مینمود و در اواخر اوقات حیات خاقان خجسته صفات منصب پروانه علاوهٔ سایر مناصب خواجه عطاء الله گشت و علم عاطفت رسالت و
خاقان و افراقت لقبش را در فرامین مطاعه عمدة الصلحا نوشت و بعد از فوت آنحضرت آنخواجه صاحب سعادت از اولاد و احفاد پادشاه ولی نعمت
و محمد خان شیبانی اصلا منصب قبول نکرد و ایضا در ایام استعلاء لواء ظفر انتماء شاهی در بلاد خراسان بروی تکفل مهمی نیاورد اما در ازمنهٔ مختلفه و انقلابات
متنوعه امرا و وزراء دار السلطنهٔ هراة هرگز هیچ مهمی را بی وقوف و استصواب آنجناب فیصل نمیدادند و در توجیهات و تحصیلات و قرار مهمات مزارعان
و محترفات رای صواب نمایش را عمده دانسته ابواب مشاورت میگشادند و در اوایل سنه سبع و عشرین و تسعمائه که حکومت بلاد خراسان بحکم نواب آستان
ملایک آشیان پادشاه عالمیان تعلق بامیرخان موصلو میداشت خواجه عطاء الله بمرض موت مبتلا گشت و چون آن عارضه قوت گرفت خواجه دانست
که کار از مداوا درگذشت خاطر بر حلول واقعهٔ ناگزیر نهاده بنابر آنکه وفور طمع امیرخان و ارکان دولتش را معلوم داشت تمامی جهات و متملکات خود را
مفصل کرد و مقرر ساخت که از آنجمله چه مبلغ و مقدار پیشکش امیرخان نمایند و هر یک از امرا و نوابش را چه چیز دهند و فرمود تا بطریقهٔ سنت اسباب
تجهیز و تکفین او را مرتب نموده بنظر آوردند و کفن را بریده دوختند آنگاه نویسنده پیش خود نشانده فرمود تا مفصل کرد که از روز اول وفاتش تا روز
هفتم هر روز چند گوسفند و چند من نان و حلوا و سایر مایحتاج تعزیت را ترتیب کنند و قرار داد که هر یک از غسال و حفاظ و مؤذن و معرف را چه چیز دهند
بعد از آن آنچه از اسباب و املاک و جهاتش باقی ماند در میان ورثه و اقربا خود تقسیم فرمود و چون از امثال این امور فارغ گشت جمعی از درویشان
پیش خود طلبیده ذکر میگفت تا در روز یکشنبه دوم ربیع الاولی سنه مذکوره وفات یافت و تمامی سادات و قضاة و علما و اشراف و اعیان
بلکه خواص و عوام طوایف انسان جنازهٔ آنجناب را مشایعه کرده در پیشگاه مدرسهٔ شریفهٔ خاقان منصور بر نعش آنخواجه مغفور نماز گذاردند و جسد شریفش را
در مزار شیخ صوفی علی در موضعی که خود تعیین نموده بود دفن کردند و این قطعه که نوشته میشود از تاریخ فوت خواجه عطاء الله خبر میدهد قطعه خواجه سالکان
عطاء الله که دلش داشت میل سوی جنان   جانب خلد رفت و شد تاریخ   میل خواجه عطا بکوی جنان   **ذکر بعضی از سادات و نقبا**
و مشایخ و علما و فضلا که معاصر بودند با معز السلطنة و الخلافه سلطان حسین میرزا مقدم این طبقهٔ عالیشان و اشرف اینطایفه
معالی مکان سادات عظام و نقبای کرام روضهٔ مقدسهٔ رضویه اند و در اکثر اوقات سلطنت آن پادشاه خجسته صفات امیر نظام الدین عبد الحی و امیر
غیاث الدین عزیز و امیر علاء الملک در آن مقام میمنت انجام بمنصب جلیلهٔ المراتب نقابت منصوب بودند و چنانچه سزاوار علو منزلت و سمو مرتبت
ایشان بود بمراسم آن امر قیام و اقدام مینمودند و این سه نقیب واجب الترحیب از سایر نقبا و سادات موسوی و رضوی باجتماع اسباب سعادت وتعمیم
صوری و معنوی امتیاز تمام داشتند و همواره همم عالیه بر ترویج آن مزار قدسی آثار و ضیافت صادر و وارد میگماشتند تفوق و تقدم ایشان بر صنادید
اقطار جهان مقرر و قدم دودمان و رفعت خاندان ایشان از آفتاب در وسط السماء ظاهر تر و چون امر نقابت آن سدهٔ سنیه و عتبهٔ علیه تعلق
باولاد و احفاد آن سه بزرگوار میدارد و هیچ آفریده از سادات روزگار با ایشان نقش مساهمت در لوح خاطر نمی نگارد **سید غیاث الدین**
فضل بن سید حسن بمزید علم و فقاهت از اکثر سادات مشهد مقدسه ممتاز و مستثنی بود و سالهای فراوان در آنولایت بلوازم منصب شیخ الاسلامی

وفصل قضایای شرعیه اقدام می‌نمود سید کاظمی بلطف طبع وجودت ذهن اتصاف داشت و در شیوهٔ سپاهی‌گری سلوک نموده رایت جلادت
می‌افراشت و در اوایل سلطنت خاقان منصور در ملازمت درگاه عالم‌پناه بسر می‌برد و بموجب فرمان واجب‌الاذعان جهت رسالت خواجه عمادالدین
محمود گاوان که مشهور است بخواجه جهان روی توجه بجانب گلبرگه آورد و در وقت مراجعت از راه دریا بفارس رفته در شیراز رحل اقامت
انداخت و بهمان ولایت عازم سفر آخرت گشته خانهٔ تن از مهمانخانهٔ روح باز پرداخت قصیدهٔ شهرآشوب که در مذمت اعیان و اشراف دارالسلطنه
هراة منظوم شده از نتایج طبع اوست و مطلع آن قصیده اینست مطلع شکر خدا که قاضی شهر هری نیم در سلک آدمی صفتان خری نیم امیر سید
اصیل الدین عبدالله الحسینی بصفت اصالت و وفور جلالت و نباهت شان و قدم دودمان موصوف و معروف بود و بوفور تقوی و
دین‌داری و غایت دیانت و پرهیزکاری از اکثر علمای عالم و سادات بنی آدم ممتاز و مستثنی می‌نمود زبان گهرافشانش مفسر حقایق صحف آسمانی و بیان
بلاغت مبین دقایق کتب سبحانی باطن خجسته میامنش مظهر آثار ولایت و رشاد و خاطر فرخنده مآثرش مهبط انوار هدایت و ارشاد و در ترویج
گستری آن مهر سپهر شریعت پروری در علم تفسیر و حدیث و انشاء تالیف شبیه و نظیر نداشت و در زمان سلطنت سلطان سعید از دارالملک شیراز
که وطن اصلی آنجناب است بهراة تشریف آورده رایت اقامت برافراشت هفته نوبت در مدرسهٔ عالیهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا بموعظه و نصیحت خلایق
می‌پرداخت و در هر ماه ربیع الاول ببیان میلاد با اسعاد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مواظبت نموده طوایف انام را محظوظ و بهره‌ور میساخت
از مؤلفات آن سید ستوده صفات کتاب افادت اثر درج الدرر که محتوی است بر سیر سنیهٔ خیر البشر و رسالهٔ مزارات هراة در میان افاضل اقطار جهان
مشهور است و صحت روایت و بلاغت عبارت آن نسخه بر السنه و افواه خلایق مذکور انتقال امیر سید اصیل الدین از جهان محنت آیین بریاض جنت
برین در بیست و نهم ربیع الاخری سنه ثلث و ثمانین و ثمانمائه روی نمود و خاقان منصور بتسلی خواطر اولاد و امجاد آنجناب توجه کرده سیورغالات سید مرحوم را
بایشان عنایت فرمود مولانا شمس الدین محمد بادکانی در سلک خلفای شیخ زین الدین خوافی انتظام داشت و همواره همت بلندنهمتش بر
ادای وظایف طاعات و عبادات [illegible] سالکان طریق زهد و تقوی و طالبان طریقهٔ رشاد و هدی نسبت بآنجناب در غایت ارادت و اعتقاد
سلوک می‌نمودند و از فروغ باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادت کرده باوامر و نواهی عالی مقامش مفتخر و مباهی بودند از آثار انامل فیاض
جناب مولوی مخمس قصیدهٔ برده و شرح منازل السایرین مشهور است و از ابیات هدایت آیاتش این مطلع در مجالس النفایس مسطور است آنها که
بهر قامت سروت نگرانند گر راست بگوئی همه کوته نظرانند و مولانا شمس الدین محمد در سنهٔ احدی و تسعین و ثمانمائه وفات یافته در خیابان هراة
مدفون گشت و امیر نظام الدین علیشیر در جانب جنوب مزار فیض آثارش خانقاهی ساخته در استرضاء خاطر عاطر ولد رشیدش مولانا حمید الدین
کوشید و مولانا حمید الدین مدتی مدید در آن خانقاه قایم مقام والد معارف پناه بوده در غایت تقوی و طهارت سلوک می‌نمود و در سنهٔ سبع عشر
و تسعمائه از عالم انتقال فرمود مولانا کمال الدین عبد الرزاق ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی بود و ولادتش در دوازدهم شعبان سنه
ست عشر و ثمانمائه در هراة روی نمود و مولانا اسحق سالها در اردوی همایون خاقان سعید بمنصب قضا و امر پیش نمازی اوقات شریف مصروف میساخت
و گاهی در مجلس اشرف اعلی بتوضیح مسایل و قرائت رسایل می‌پرداخت و مولانا کمال الدین عبد الرزاق بعد از فوت پدر فی سنهٔ احدی و اربعین و
ثمانمائه رساله را که قاضی عضد الدین ایجی در معنی حرف و اسم اشارت تالیف کرده شرحی نوشت و دیباچهٔ آن نسخه را باسم همایون خاقان سعید
موشح گردانیده بآن وسیله بشرف دستبوس حضرت خاقانی دریافت و در اواخر ایام حیات آنحضرت برسالت پادشاه بیجانگر مامور گشته بجانب هند
شتافت و در آن سفر جناب مولوی را وقایع غریبه و حالات عجیبه روی نموده آخر الامر بصحت و سلامت بخراسان باز آمد و بعد از فوت خاقان سعید
بر سبیل نوبت بعز ملازمت میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله و میرزا ابو القاسم بابر معزز شد و در زمان سلطان سعید فی جمادی الاولی سنهٔ سبع و ستین و
ثمانمائه بمنصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت و تا اواخر ایام حیات بدان امر اشتغال داشت و وفاتش در ماه جمادی الاخری سنهٔ سبع و ثمانین و
ثمانمائه روی نمود از آثار اقلام بدایع ارقامش کتاب افادت ایاب مطلع السعدین در میان مردم متداول و مشهور است و در آن تاریخ شریف معظم
وقایع معمورهٔ ربع مسکون از زمان سلطان ابوسعید بهادرخان تا وقت شهادت میرزا سلطان ابوسعید گورکان مسطور والله اعلم بحقایق الاحوال

سادات

الاحوال والامور امیر محمد بن امیر هاشم بشرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در زمان سلطنت خاقان منصور مدتی مدید بمنصب نقابت منصوب بود و بلوازم آن امر قیام مینمود نسب شریفش بسید اشرف بن مبارکشاه که در سلک اشراف و نقباء خراسان انتظام داشت می پیوندد و سلسلهٔ آباء سید اشرف بامام عالی مقام ابی عبدالله الحسین بن امیرالمؤمنین علی علیهما السلام ملحق میگردد **قاضی نورالدین محمد الامامی** ولد ارشد قاضی صدرالدین محمد بن قاضی قطب الدین عبدالله بود و بعد از فوت قاضی قطب الدین احمد منظور نظر عاطفت خاقان منصور گشته بلوازم منصب موروثی قیام مینمود و در فیصل قضایای شرعیه غایت امانت و دینداری و نهایت دیانت و پرهیزکاری ظاهر ساخت و در کمال جاه و جلال و وفور اختیار و استقلال بقطع و فصل مهمات دینیه پرداخت و مضمون همایون فاحکم بین الناس بالحق همواره مطمح نظر عالی اثرش بود و در هیچ قضیه از قضایا فرق انام از مقتضای فتوی علماء اسلام تجاوز نمی نمود و بعد از مدت هجده سال آن ملت بشغل اشتغال پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در سیم جمادی الاخری سنه احدی و تسعین و ثمانمایه دست قضا سجل حیاتش در نوشت و در کازرگاه بخطیره که جهت همین مصلحت ساخته بودند مدفون گشت و از قاضی نورالدین دو پسر ماند عالیجناب معالی ایاب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی صدر الشریعة نورالدین محمد و جناب فضایل پناه نباهت دستگاه جلال الدین محمود مدظلهما الی یوم الموعود و این دو پسر عالی گهر بعد از فوت والد بزرگوار خویش منظور نظر اشفاق خاقان منصور گشته بسیورغالات و معافیات حضرت اقضوی بدیشان تعلق گرفت و پسر کلانتر که بین الانام بخواجگی قاضی اشتهار یافته بمنصب قضا منصوب شد و در فیصل قضایا اقتدا بملت سنیه آباء عظام و اجداد کرام خویش کرد و چون سلطنت خراسان از دودمان امیر تیمور گورکان به محمد شیبانی خان انتقال یافت بدستور معهود آن امر جلیل القدر متعلق بخواجگی بود و بعد از آنکه عرصهٔ ممالک خراسان از فروغ ماهچه لوای جهانگشای شاهی صفت اضاءت پذیرفت و قدم خاندان و عظم دودمان و کمال اسلام و دینداری و وفور دیانت و پرهیزکاری خدام خواجگی نزد نواب کامیاب درگاه سلاطین پناه ظاهر گشت منصب شیخ الاسلامی دارالسلطنه هراة و مضافات مفوض برای صواب نمایش شد و چون آن عالیجناب دو سه سال بلوازم آن مهم قیام نمود بواسطه سلامت نفس و عدم میلان خاطر بسر انجام اشغال دنیوی از امر شیخ الاسلامی استعفا فرموده دست از آن کار باز داشت و مضمون این بیت را که بیت ز منصب روی در منصبی نه کز آن هر منصبی بمنصبی به مطمح نظر خجسته اثر گردانیده همت عالی نهمت بر ادخار مثوبات اخروی گماشت و حالا آن عالیجناب و برادر خجسته سیرش در غایت اعزاز و احترام و نهایت اجلال و اکرام در وطن مألوف و مسکن معهود یعنی دارالسلطنه هراة حمیت عن الآفات تشریف دارند و از خواص و عوام بوجود فایض الجود ایشان مستظهر و مطمئن خاطر بوده لوازم حسن اعتقاد و ارادت بجای می آرند

طوایف انام

مولانا محمد بن حسام الدین در میان فرق انام بابن حسام اشتهار دارد و او را در نظم اشعار قوت بسیار بود و پیوسته در منقبت شاه ولایت علیه السلام والتحیة و سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین قصاید غرا نظم مینمود و آن ابیات بلاغت آیات بغایت مشهور است و بر السنه و افواه محبان آل عبا مذکور و از جمله مثنویات ابن حسام کتاب خاورنامه است که بر وزن شاهنامه در سلک نظم کشیده و در آن نسخه کمال شجاعت و کرامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مندرج گردانیده وفات ابن حسام فی شهر ربیع الآخر سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه در قصبه خوسف که از مضافات قهستان است بوقوع پیوست **قاضی مسعود قمی** از جمله اعیان عراق بود و در زمان خاقان منصور از وطن مألوف بهراة آمده ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اختیار نمود و چون در نظم اشعار مهارت داشت حضرت خاقانی بنظم احوال خجسته مآل خود را بوی رجوع کرد و خواجه در آن باب نزدیک بده هزار بیت در سلک بیان آورد و قصهٔ یوسف زلیخا و مناظرهٔ شمس و قمر و تیغ و قلم نیز از جمله منظومات اوست و این مطلع در دیوان غزلیاتش انتظام دارد که بیت بی تو چون در گریه خوابم میبرد خواب می بینم که آبم میبرد وفات خواجه مسعود در بلدهٔ فاخرهٔ هراة روی نمود و در مزار پیر سه صد ساله مدفون شد **قاضی شمس الدین عبدالله** خلف صدق مولانا جلال الدین ابوسعید بن مولانا شمس الدین عبدالله بن قاضی جلال الدین محمود الامامی بود و در زمان خاقان منصور چندگاه در بلدهٔ هراة بلوازم منصب قضا قیام مینمود و مدتی دیگر در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه بامر تدریس اشتغال داشت و چون اجل موعود در رسید فی شهور سنه علم عزیمت بعالم آخرت برافراشت **مولانا یوسف بدیعی** از ولایت اندجان بود و در صغر سن از آنجا بسمرقند شتافته آغاز کسب فضایل نمود و در زمان فرخنده نشان خاقان منصور از ماوراءالنهر بهراة تشریف آورده در ظل عاطفت مقرب حضرت سلطانی آرام یافت از علم عروض و صنایع و بدایع شعری و فن معما صاحب وقوف بود و در تبیین قواعد معمائیه مفیده تالیفی فرمود این مطلع از جمله منظومات اوست که بیت گر بدین آب و هوا کویت بود دم نزنم کی زلال خضر باید نی دم روح اللهم وفاتش

محمد تقی شوشتری

در شهور سنه تسع و تسعین و ثمانمایه در سرخس اتفاق افتاده در مزار فیض آثار شیخ لقمان پرنده مدفون شد **حافظ غیاث** قدوه ارباب علم و عرفان و عمده
محدثان زمان بوده و در ایام سلطنت خاقان منصور سالهای موفور در بلده هراة بافاده قیام مینمود و فاتش در سنه سبع و تسعین و ثمانمایه اتفاق افتاد و در مزار شیخ
بهاء الدین عمر مدفون گشت **مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی** لمعات فضایل و کمالات آنجناب مانند فروغ آفتاب جهانتاب منور عرصه ربع مسکون
و رشحات اقلام فیض انجام آن زبده شیخ و شاب بسان قطرات سحاب حضرت بخش فضای جهان بوقلمون از جواهر نظمش صدف افلاک پر در شب افروز و از
لآلی نثرش عرصه عالم خاک جوابر آید و از تصانیف آنحضرت در اقسام علوم بحد دو ربع تصنیف خزاین معانی پیچید لاجرم حاجت بآن نیست که خامه دو
زبان در تعریف آن مرجع ارباب دانش و عرفان شروع نماید و بانامل سعی و اجتهاد ابواب مناقب و مفاخر آن ملاذ اصحاب بینش و ایقان برگشاید
نظم چه حاجت که کلک بلاغت مآب نویسد که عامست فیض سحاب چه حاجت که گویند از نور مهر منور بود عرصه نه سپهر ولادت باسعادت آنجناب
در شب بیست و سیوم شعبان سنه سبع و عشرین و ثمانمایه بقصبه خرجرد جام اتفاق افتاد و پس از وصول بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل علوم نموده قدم بر مدارج زهد
و تقوی نهاد و بواسطه مناسبت اصلی و ملایمت جبلّی در مبادی نسیم صبا صبحی از نفحات انفاس فضایل اقتباس ریاض نظم آنحضرت و نضارت بخشید و مهارتش
در آن فن بمرتبه رسید که دواوین متقدمین و متاخرین را از درجه اعتبار ساقط گردانید و در زمان میرزا ابو القاسم بابر بنام نامی آن پادشاه والا گهر اشعار
حلیه حلل را در فن معما مرقوم قلم بدایع آثار ساخت و سایر مؤلفات و منظومات لطافت آیاتش در زمان خاقان منصور تحریر یافت و لوایح آن کتب افادت
آثار و رسایل اعجاز کردار بر صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار تافت میان جناب مولوی و امیر نظام الدین علیشیر قاعده مودت و ارادت ارتباط
و استحکام مالا کلام داشت لاجرم آنجناب در اکثر تصانیف منظوم و منثور خویش مدح و ثنای آن امیر نیکوکیش را بر لوح بیان نگاشت و مصنفات مقرب حضرت
سلطانی نیز بتعریف و توصیف آنجناب که حاوی کمالات انسانی اشتمال دارد و هر کس مطالعه کتب آن دو بزرگ فایض شده راقم حروف را درین دعوی
راست گوی پندارد و وفات مولانا نور الدین عبد الرحمن در روز جمعه هژدهم محرم الحرام سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه روی نمود مدت حیات آنجناب هشتاد و
یکسال بود و صباح روز شنبه خاقان منصور و امیر نظام الدین علیشیر و سایر امرا و ارکان دولت و تمامی اعیان ملک و ملت بمنزل شریف آنجناب تشریف
آورده در اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنن سید المرسلین سعی نمودند و نعش آن افاضل مآب را بعیدگاه برده نماز گذاردند و بتخت مولانا سعد الدین کاشغری
بازآورده و در پیش روی مش دفن کردند حضرت خاقانی و جناب مقرب سلطانی متعاقب یکدیگر اکابر و اشراف و سادات و علما اطراف را در عیدگاه
بر آن جمع ساخته جهت ترویح روح خدمت مولوی باطعام طعام و ختمات کلام قیام و اقدام نمودند و امیر علیشیر در مرثیه مولانا نور الدین عبد الرحمن ترکیب بند
غرا در سلک انشا کشید مطلعش بر خاطر بود ثبت گردید مطلع هر دم از انجمن چرخ جفای دگرست هر یک از انجم او داغ بلای دگرست و تاریخ وفات
مولانا عبد الرحمن را افاضل زمان بعبارات مختلفه در سلک نظم انتظام دادند از آنجمله مولانا انوری که شاعری بدال وش بود و نظم دلکش داشت
این قطعه بر لوح بیان نگاشت قطعه جامی که بود مایل جنت مقیم گشت فی روضة مخلدة ارضها السما کلک قضا نوشت روان بر در بهشت
تاریخه و من دخله کان آمنا **خواجه رضی الدین احمد جامی** مقتدای اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی قدس الله سره السامی
بود و از سایر اشراف مشایخ خراسان بمزید علو قدر و نباهت شان ممتاز و مستثنی مینمود سالها تولیت اوقاف مزار شیخ الاسلام مشار الیه تعلق بوی داشت
و همواره خوان احسان گسترده همت عالی نهمت بر ضیافت صادر و وارد میگماشت و چون آنجناب از جهان گذران در سنه ثمان و تسعمایه بفضای جنان
انتقال نمود ولد ارشدش خواجه جلال الدین ابو القاسم قایم مقام گشت و اعتبار و اختیار آنجناب از اماثل و اقران درگذشت اما بواسطه سعت در آن ولایت
مشرب گاهی با شاهزادگان عالی مکان مصاحبت میفرمود و بخلاف طریقه آبا و اجداد بتجرع شراب ناب قیام مینمود در صفت جود و سخاوت و
سلوک طریق بذل و مروت عدیل و نظیر نداشت و ما دام الحیوة آنچه از هر جهة حاصل میکرد صرف آینده و رونده مینمود و تخم محبت و اخلاص در زمین
دل آنجماعت میکاشت و در شهور سنه عشرین و تسعمایه علم عزیمت بصوب سفر آخرت برافراشت **خواجه ناصر الدین عبد العزیز جامی** بصفت علم و
عمل موصوف بود و اکثر اوقات خجسته ساعات را باداء وظایف طاعات و عبادات صرف مینمود و در سلوک طریق ریاضت و تقوی و
ارشاد سالکان سبیل هدی تتبع شیخ الاسلام زنده پیل احمد جام میکرد و همواره بر سجاده پرهیزکاری و بیداری نشسته شرایط افاده علوم ظاهری و باطنی

و در زمان پادشاهان سلطان ابوسعید ... بعضی از رسایل ... پرداخت صح

و باطنی بجای می آورد و در شهور سنه عشرین و تسعمائه روی بریاض رضوان آورد **مولانا کمال الدین عبد الواسع النظامی** ولد مولانا جمال الدین معظم
باخرزی بود و اکثر اوقات ایام شباب را باکتساب فضایل نفسانی صرف نمود در فن انشا و تحریر مکاتیب و مناشیر مهارت کامل حاصل داشت و در
اوایل جلوس خاقان منصور چندگاه همت بر تالیف وقایع و حالات آنحضرت گماشت اما چون در اثنای گذارش حکایات در ایراد تشبیهات و استعارات
مبالغه بسیار نمود خاقان منصور تصنیف او را نپسندید و آن امر را برای صوابنمای دیگری از افاضل مفوض گردانید خواجه مجد الدین محمد را صحبت مولانا کمال
الدین عبد الواسع میل بسیار بود و چون جناب مولوی از شنیدن سخنان مزاح آمیز زود متغیر میشد پیوسته با وی هزل مینمود و آنجناب با خواجه نظام الملک
و اولاد او نیز طریق مصاحبت مسلوک میداشت و بنام ایشان ترسلات تالیف کرده یادگار گذاشت و در دیباچه یکی از آن نسخ این چند بیت که
نوشته خواهد شد در مدح پسران خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک در سلک نظم کشیده و الحق درین ابیات
کمال فصاحت و بلاغت ظاهر گردانیده قطعه دو برادر باهم ارزانی که از قدر آمدند آن وزارت را مآب و این امارت را مآل آن کمال دین و دولت
در همه بابی رشید وین رشید ملک و ملت در نهایات کمال هم بود از رای آن صبح سعادت را فروغ هم بود از روی این خورشید دولت را جمال بر
سر بند از مهر و مه آن در علا وین در علو برتراند از بحر و کان آن در سخا این در نوال از جناب آن نخواهد کرد دولت اجتناب وز رکاب این نخواهد
یافت اقبال انتقال آن بود خورشید منظر این بود برجیس قدر آن بود محمود طالع این بود مسعود فال ماه جاه و حشمت آن باد فارغ از خسوف آفتاب
دولت این باد ایمن از زوال **قاضی نظام الدین محمد** ولد ارشد مولانا شرف الدین حاجی محمد فراهی بود و مولانا حاجی محمد در سلک اعاظم
فقهای زمان میرزا ابو القاسم بابر انتظام داشت اما قاضی نظام الدین بمزید زهد و تقوی و مهارت در امر درس و فتوی بر اکثر علمای ایام دولت خاقان
منصور فایق بود و مدت مدید در مدرسه غیاثیه و مدرسه اخلاصیه مراسم منصب تدریس قیام مینمود و چون از آن منصب استعفا فرمود خاقان منصور
آنجناب را بتکلیف موفور قاضی دار السلطنه هراة گردانید و قاضی نظام الدین بر وجهی در قطع و فصل قضایای شرعیه طریق اجتهاد مسلوک داشت که قصه
امانت و دیانت شریح قاضی منسوخ شد وفات قاضی نظام الدین در ماه محرم سنه تسعمائه دست داد و راقم حروف را نظم این رباعی در تاریخ آن واقعه
اتفاق افتاد رباعی آنکس که شریعت بنظام از وی شد از حکم قضا سجل عمرش طی شد از صفحه دل چو محو شد نام نظام توضیح پذیرفت که فانی کی شد **مولانا
معین الدین الفراهی** برادر ارشد قاضی نظام الدین محمد بود و در بسیاری از فضایل و کمالات اظهار وقوف مینمود در زهد و تقوی درجه علیا داشت
و اکثر خطوط را در غایت جودت بر صحیفه تحریر مینگاشت در ایام جمعه بعد از اداء نماز در مقصوره مسجد جامع هراة وعظی در کمال تاثیر میگفت و درر غرر
معانی آیات و احادیث را بالماس طبع لطیف میسفت با عاظم امرا و نوئینان که در مجلس وعظ می نشستند ملتفت نمیگشت و در وقت نصیحت آن طایفه
سخنان درشت بر زبانش میگذشت و آنجناب بعد از فوت برادر بموجب تکلیف خاقان والا گهر مدت یکسال صاحب منصب قضا بود و آنگاه ترک آن امر
داده هر چند دیگر مبالغه نمودند قبول نفرمود و از آثار قلم لطایف نگار مولانا معین الدین معارج النبوة در میان مردم مشهور است و اکثر وقایع و حالات
سید کاینات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات بروایات مختلفه در آن نسخه مسطور و مولانا معین الدین در شهور سنه سبع و تسعمائه مریض شده درگذشت
و در مزار متبرک حضرت باری خواجه عبد الله انصاری پهلوی برادر خود قاضی نظام الدین مدفون گشت **مولانا شمس الدین محمد اسفراینی** در ایام
جوانی بتحصیل علوم بل بتکمیل فنون محسوس و مفهوم قیام نموده و در میدان درس و افاده از اماثل و اقران قصب السبق در ربوده و آنجناب بحسن محاوره و مکارم
اخلاق اتصاف داشت و مدتی مدید در مدرسه شریفه سلطانی و بعضی دیگر از بقاع دار السلطنه هراة همت بر نشر فواید علمی میگماشت در ماه جمادی الاخری
سنه تسعمائه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده و بمرض حصبه اوراق حیاتش باد فنا داد **مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شرف الدین عثمان** در جمیع اقسام علوم
معقول و تمامی فنون مفهوم و منقول سرآمد علمای ماوراء النهر بلکه مقتدای فضلای بهر شهر بود و در اواسط زمان خاقان منصور از سمرقند متوجه گذاردن حج اسلام
شده بدار السلطنه هراة رسید و منظور نظر عنایت خاقانی و محفوظ عین عنایت جناب مقرب حضرت سلطانی گشته عزیمت آن سفر مبارک با مضا رسانید و بعد از
مراجعت بدار السلطنه هراة توطن نموده سالها در مدرسه شریفه سلطانیه و مدرسه اخلاصیه بنشر فواید علمیه و درس مسایل دینیه مشغولی میفرمود و آنجناب
که بمولانا زاده مولانا عثمان اشتهار دارد با وجود کمال دانشمندی و کبر سن و وفور زهد و تقوی بصفت تواضع و کسر نفس اتصاف داشت و در ماه

اسفراینی

ربیع الاولی سنه احدی و تسعمایه رایت رحلت بعالم آخرت برافراشت **مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی** بوفور علم و سرعت فهم و جودت طبع از اکثر فضلای دانشور ممتاز و مستثنی بود و بسعت مشرب و میل بصحبت اهل طرب و عدم تعین بر تمامی ظرفا و هنرور فایق می‌نمود و مدتی مدید تدریس مدرسه خاقان سعید مغفور و خانقاه خاصه مقرب الحضرة السلطانیه تعلق بآنجناب میداشت و بقلم فضل و کمال نقش افاده بر صحایف ضمایر بسیاری از طلبه علوم مینگاشت ارتحال مولانا برهان الدین از جهان محنت آیین بخلد برین در ماه رمضان سنه اثنی و تسعمایه بوقوع انجامید از نتایج طبع او رساله ایست که در فن معما در زمان ابو القاسم بابر میرزا مرقوم کلک بلاغت انتما گردانید **حضرت مخدوم امیر خواند محمد** از سایر اولاد عظام امیر خاوند شاه بلکه از اکثر علما و فضلای زمان بجودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشتند و در ایام جوانی بتحصیل کمالات نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشتند و وفور وقوف آنحضرت در فن تاریخ و صنعت انشا بمرتبه بود که قلم سخن آرا از تبیین آن بعجز و قصور اعتراف دارد و کمال بلاغت آن مهر سپهر سیادت در تحریر حکایات و تقریر روایات در درجه داشت که بیان فصاحت توضیح آن را کما ینبغی از جمله محالات میشمارد تالیف کتاب افادت آیاب روضة الصفا بر ثبوت این دعوی برهانیست متعین و لطف عبارات آن نسخه فصاحت انتما بر وقوع این معنی دلیلیست مبرهن و راقم حروف نسبت بآنحضرت علاقه فرزندی ثابت دارد و زبان گستاخی جز در سلک شاگردانش میشمارد سبحان الله غلط گفتم انتساب قطره بدریا عین بی ادبیست و اقتباس ذره از خورشید والاغایت بوالعجبی

نظم

چه نسبت ذره را با مهر انور / نشاید حرف در عقد گوهر
اگر خواهم که باشد آبرویم / همی گویم که من شاگرد اویم
نه شاگردم غلام کمترینم / بگرد خرمن او خوشه چینم

غرض از اظهار این شرف آنکه اگر کلک سخن گذار درین مقام مثل این در ذکر مکارم اخلاق و محاسن آداب آنحضرت مبالغه کند شاید که مردم عیب جوی بنا بر نسبت مذکور بخودستایی حمل نمایند و گفتار این بیمقدار را داخل لاف و گزاف داشته زبان اعتراض بگشایند لاجرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم خجسته رقم میگرداند که حضرت مخدومی والدی در اواخر ایام حیات میل بانقطاع و انزوا شده از اختلاط خلایق دامن همت برچیده مدت یکسال در کازرگاه روزگار گذرانیدند و اکثر اوقات را بکسب سعادات اخروی و کمالات معنوی مصروف گردانیدند و در ماه رمضان سنه اثنی و تسعمایه بواسطه عرض مرض سوء القنیه از آن مقام بشهر مراجعت نموده بر بستر ناتوانی افتادند و مدت دو ماه صاحب فراش بوده در روز دوم ذی قعده سنه ثلث و تسعمایه از محنت آباد جهان برياض راحت فزای جنان انتقال فرمودند وفات آنحضرت در سن شصت و شش سالگی دست داد و دفنش در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد **مولانا قطب الدین محمد آدم** اعلم اطبای زمان و افضل حکمای دوران بود و در معالجه مرضی و ازاله علل بر این یمنیت انفاس مسیحا ظاهر مینمود اما بصفت حسن خلق اتصاف نداشت و در اوایل سنه اربع و تسعمایه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت **مولانا نظام الدین عبد الحی الطبیب** در مبادی احوال بعلاج مرضی دار الشفاء امیر هدایت انتما مشغول بود و چون حضرت ولایت پناه خواجه عبید الله طاب ثراه بواسطه عرض مرض کس بهراة فرستاده از عالیجناب مقرب السلطانی طبیب طلبید جناب حکمت مآبی حسب الحکم بطرف سمرقند توجه نمود و بعد از آنکه از آن سفر دوستکام باز آمد بمزید عنایت و وفور اختصاص یافته روز بروز پایه قدر و منزلتش بالا گرفته و ساعت بساعت کوکب بخت و طالعش بسمت استعلا بر رفته تا کار بجایی رسید که منظور نظر التفات خاقان منصور پسندیده صفات شده و در حرم نیز در آمده محرم اسرار صغار و کبار گشت و تا آخر ایام حیات در اوج جاه و جلال بود **مولانا شمس الدین محمد روجی** مقتدای مشایخ زمان و پیشوای اصحاب زهد و عرفان بود و قریب هفتاد سال در سلوک طریق هدایت و تتبع سنن سنیه حضرت خیر البریه علیه السلام والتحیه سعی نمود و جمعی کثیر از درویشان و طالبان طریقه ایشان هر روز بآستان کرامت آشیانش میرسیدند و از باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادات کرده بمرادات فایز میگردیدند و آنجناب در اوایل ماه رمضان سنه اربع و تسعمایه مریض گشت و در ایام ناتوانی بنا بر حسن اعتقادی که نسبت بمقرب حضرت سلطانی داشت وصیت نمود که ایشان در تجهیز و تکفین من شرایط اهتمام بجای آورند و در هر موضع که صلاح دانند جسد مرا مدفون گردانند و در روز شنبه شانزدهم ماه مذکور داعی حق را لبیک اجابت گفت امیر نظام الدین علیشیر پس از تقدیم غسل و تکفین باتفاق اشراف و اعیان هراة نعش مغفرت صفاتش را بعیدگاه هراة بردند و نماز گذارده در پهلوی قبر مولانا سعد الدین کاشغری که پیر ایشان بود دفن کردند اما پس از روزی چند بعضی از مریدانش بی با آن مقبره رفته و آن پیر عزیز را از قبر بیرون کشیده بکازرگاه نقل نمودند و نزدیک بمزار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری تختی ساخته دفن فرمودند این قطعه را که نوشته میشود امیر سلطان ابراهیم امینی در تاریخ آن واقعه منظوم گردانیده و روز و ماه و سال آن حادثه را در یک مصراع بسر حد ظهور رسانیده

رسانیده قطعه آن سپر که تیر عشق او را ز عین شهود بود مشهود منسوب بروح و در حقیقت ز نسبت هر دو کون مقصود شد سوی جنان و گشت تاریخ شنبه
که رضوم شانزده بود **مولانا میر حسین معمائی** در تزکیه نفس نفیس و تصفیه باطن شریف و سیر رضیه و شیم مرضیه عدیل و نظیر نداشت و بسبب کمال تواضع
و حسن خلق همواره تخم مهر و محبت در فضای ضمیر صغیر و کبیر میکاشت چندین سال در مدرسه شریفه اخلاصیه ساکن بود و بطلب علم مشغولی مینمود و اکثر متداولات
فنون معقول و منقول را مطالعه فرمود و مهارتش در فن معما بجائی رسید که رقم نسخ بر گفتار مهره آن صنعت کشید و در سنه اربع و تسعمائه بمرض اسهال در گذشت و در
گنبد مدرسه مذکوره مدفون گشت از نتایج طبع نقاد آن سید پاک اعتقاد رساله ایست که در فن معما در سلک انشا کشیده و در کلام منظوم و منثور آن
نسخه کمال دقت و بلاغت ظاهر گردانیده مسوّد اوراق را در تاریخ وفات آن مظهر مکارم اخلاق قطعه بخاطر رسیده بود و ثبت آن درین مقام مناسب نمود
قطعه مظهر خلق حسن میر حسین سید فاضل فرخنده صفات کرد رحلت بسوی خلد برین یافت از حادثه دهر نجات نور رحمت چو برو نازل شد نور رحمت
شد و شد سال وفات **مولانا کمال الدین مسعود شروانی** در علم کلام و منطق و حکمیات اعلم علمای زمان خود بود و در درس سایر علوم معقول و منقول کمال قدرت
و لطف طبع ظاهر مینمود سالها در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا و مدرسه اخلاصیه مقرب حضرت السلطانیه بتدریس و افاده اشتغال داشت و بعد از فوت
قاضی نظام الدین ترک تدریس مدرسه گوهرشاد بیگم داده در مدرسه غیاثیه علم افادت برافراشت و در روزی که آنجناب را در آن مدرسه اجلاس میکردند
امیر نظام الدین علیشیر و تمامی سادات و علماء دار السلطنه هراة مجتمع گشتند و چون یکی از شروط وقفیه آن مدرسه آنست که اعلم علمای خراسان در آنجا مدرس
باشند در آن روز مولانا کمال الدین مسعود قصد تعریض دانشمندان خراسان کرده آیت انی اعلم ما لا تعلمون را درس گفت و آن مقدار نکات بدیعه و معانی
شریفه ادا فرمود که موجب تحسین و آفرین همگنان گشت از آثار قلم افادت رقمش حاشیه شرح حکمت العین و بعضی دیگر از رسایل در میان طلبه مشهور است و از
اشعار بلاغت شعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور مطلع بسوز سینه مستان برقت می ناب که نیست سوز مرا ساز کار غیر شراب انتقال مولانا مسعود
شروانی از جهان فانی بعالم جاودانی در شهور سنه خمس و تسعمائه روی نمود و در مزار پیر سعید ساله مدفون شد **مولانا خلیل الله** ولد مولانا فاضل
سمرقندی بود و در اوایل حال بملازمت حضرت میرزا ابابکر بن میرزا سلطان ابوسعید قیام مینمود و بعد از واقعه شاهزاده بدار السلطنه هراة شتافت و غا
درس کرده پرتو التفات مقرب حضرت سلطانی بر وجنات احوالش تافت مدتی در مدرسه شریفه گوهرشاد آغا و خانقاه اخلاصیه بتدریس و افاده اشتغال
داشت والحق در آن اوقات طلبه علوم را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته بعضی از اماثل و اقران رایت تفوق می افراشت اما چون بشرب مدام مشغولی
مینمود خاطر امیر علیشیر از وی متنفر شده باعراض حکم فرمود و آنجناب از هراة به بلخ رفته روزی چند در پناه دولت سلطان بدیع الزمان میرزا بسر برد و در آن
ولایت نیز از وی حرکات نالایق صدور یافته روی بقندهار آورد و در ظل عاطفت میر خسرو شاه میبود تا زمانی که از عالم انتقال نمود **مولانا مسیح
الدین حبیب الله** برادرزاده مولانا عز الدین حسینی طبیب بود که در زمان میرزا ابو القاسم بابر و میرزا سلطان ابوسعید از سایر اطبا در زمان در
میدان حذاقت گوی مسابقت میربود و مولانا حبیب الله نیز در معالجه مرضی و ازاله علل آیات نفس مسیحا ظاهر میگردانید و از مبادی ایام سلطنت خاقان منصور
تا وقت وفات در ملازمت آنحضرت روزگار میگذرانید با وجود حصول القرب بدرگاه خلافت پناه و وفور اسباب مکنت و جاه بطیب نفس و بشره شگفته
بر بالین فقرا و مساکین تشریف میبرد و از روی طوع و رغبت بتکلف در معالجه درویشان و محتاجان شرایط اهتمام بجای می آورد و در شهور سنه خمس و
تسعمائه نبضش از قانون اعتدال انحراف جست و بمرض اسهال کبدی مبتلا شده بجوار مغفرت الهی پیوست **مولانا حسن شاه** شاعری بود بلیغ و شیرین
کلام و از خشکیت قوت بدیهه سر خیل افاضل شعرا انام همواره ابیات ظرافت آمیز و اشعار مزاح انگیز بر لوح بیان مینگاشت و در هیچ مجلسی از مجالس دقیقه از
دقایق ندیمی و نکته پردازی نامرعی نمیگذاشت و پیشانیه بتکلف در آن شیوه تمثیل زمان خود بود چنانچه در آن باب این بیت نظم نموده بیت در شعر و در ندیمی
در فضل و در ادب نی در عجم یکی چو منست و نه در عرب و مولانا حسن شاه در اوایل ایام جوانی در ملازمت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بسر میبرد و بصیقل لطف
طبع و حسن تقریر زنگ ملال از مرآت ضمیر آن شهریار کشورگیر می سترد و در آن اثنا روزی سخن بذکر معایب ملوک رسید و مولانا حسن شاه هر یک از سلاطین
ماضیه را بعیبی منسوب گردانید میرزا محمد در آخر مجلس از وی پرسید که من چه عیب دارم جناب مولوی جواب داد که غیر کاهلی هیچ نقصی در ذات شما نمی بینم پادشاه
گفت که کاهلی ما را از کجا دانستی گفت از آنجا که میتوانید گفت که ده هزار دینار بمولانا حسن شاه دهید و نمی گوئید میرزا محمد از شنیدن این سخن در خنده شد

چهار هزار دینار بمولانا حسن شاه عنایت کرد مولانا گفت از غایت کاهلی در میان راه ماند بعد از شهادت میرزا محمد در دار السلطنهٔ هراة متوطن گشت و همواره با سلاطین و حکام طریق اختلاط مسلوک داشته بفراغت اوقات میگذرانید و چون سلطنت ممالک خراسان بخاقان منصور انتقال یافت پرتو انوار عاطفت امیر نظام الدین علیشیر بر وجنات احوالش تافت و جناب مولوی پیوسته مقرب حضرت سلطانی را ملازمت میکرد و بتقریبات جهة تشحیذ خاطر ابیات بسلک نظم در می آورد از جمله آنکه نوبتی داروغهٔ هراة بموجب فرمان خاقان خجسته صفات وسمهٔ کبود را که ضعیفهٔ بدکردار بود از شهر اخراج کرد و خواجه مظهر عودی بخدمت امیر علیشیر شتافته منزل او را که دیوانی شده بود طلب نمود و ملتمس مبذول افتاده همان زمان مولانا حسن شاه بمجلس درآمد و بمان التماس کرد تا مقرر حضرت سلطانی خواهد داد که آنخانه تعلق بخواجه مظهر گرفت و مولانا حسن شاه فی الحال این رباعی بر زبان آورد رباعی در شهر اگر مظهر عودی هست بر خود در فسق کس نباید دربست هر قحبه که از شهر برونش کردند این قحبه زن آمد و بجایش بنشست دیگر آنکه بعد از فوت امیر سلطان حسن ارهنگی مقرب حضرت سلطانی جهة ترویح روح او ترتیب آشی عظیم اشارت فرمود و فرمان بر آن آغاز سرانجام اسباب مصالح طعام کرده هر روز مولانا حسن شاه بدر دولتخانهٔ آنجناب می آمد و خبر میگرفت که آش بکجا رسیده قضا را در روزیکه آش میکشیدند او را مهمی روی نمود و در وقتی بملازمت امیر علیشیر آمد که طعام با تمام پیوسته بود لاجرم متأسف گشته این رباعی بر زبانش گذشت رباعی دیر آمدم و زغصه میخوردن دانم بیقین که جان نخواهم بردن یک آش دگر برای من فکر کنید کز غصهٔ این آش نخواهم مردن وفات مولانا حسن شاه در شهور سنه خمس و تسعمایه روی نمود و مدت عمرش زیاده بر صد سال بود **میر حاج** بشرف سیادت و صفت زهد و عبادت اتصاف داشت و همواره در منقبت شاه ولایت علیه السلام و التحیة قصاید غرا بر لوح بیان مینگاشت تخلصش در دیوان قصاید میر حاج و در غزلیاتش اسیری بود و قصهٔ لیلی و مجنون را بنظم آورده باین بیت افتتاح نموده بیت العشق نور اجهان طفیلی مجنون توصد هزار لیلی **مولانا کمال الدین حسین الواعظ** در علم نجوم و انشا بی عدیل زمان خود بود و در سایر علوم نیز با امثال و اقران دعوی برابری مینمود و با آواز خوش و صوت دلکش بامر وعظ و نصیحت میپرداخت و بعبارات لایقه و اشارات رایقه معانی آیات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی را مبین میساخت صباح روز جمعه در دار السیادهٔ سلطانی که در سر چهار سوق بلدهٔ هراة واقع است بوعظ مشغولی میکرد و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع امیر علیشیر لوازم آنکار بشرائط اهتمام بجای می آورد و در روز سه شنبه در مدرسهٔ سلطانی وعظ میگفت و روز چهارشنبه در سر مزار پیر مجرّد خواجه ابو الولید احمد و ایضا در اواخر اوقات حیات چندگاه در حظیرهٔ سلطان احمد میرزا روز پنجشنبه بآن میپرداخت و چون متقاضی اجل موعود در رسید فی سنه عشر و تسعمایه مهر سکوت بر لب زده عالم آخرت را منزل ساخت مصنفات مولانا کمال الدین حسین بسیارست و آثار خامهٔ بلاغت دثارش بیشمار از آنجمله جواهر التفسیر و مواهب علیه و روضة الشهداء و انوار سهیلی و مخزن الانشا و اخلاق محسنی و اختیارات در میان مردم مشهورست و از اشعار فصاحت شعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور مطلع سبز خطا ز مشک تر غالیه بر سمن مزن سنبل تاب داده را بر گل نسترن مزن و درین تاریخ یعنی شهور سنه تسع و عشرین و تسعمایه که این اجزا سمت ترتیب مییابد فرزند ارجمند مولانا کمال الدین حسین مولانا فخر الدین علی قایم مقام والد بزرگوار خویش بوده صباح روز جمعه در مسجد جامع هراة که جامع اصناف فیوضاتست بنصیحت و ارشاد فرق عباد میپردازند و الحق در آن امر باحسن وجهی و ابلغ صورتی رایت تفوق بر اماثل و افاضل می افرازند و از سایر اقسام فضایل نیز بهرهٔ تمام دارند و همواره نقش تتبع سنن سنیهٔ مصطفویه بر لوح خاطر عاطر مینگارند از منظومات مولانا فخر الدین علی محمود و ایاز که بر وزن لیلی و مجنون در سلک تحریر کشیده اند در میان مردم مشهورست و بسیاری از معانی دقیقه در آن رساله مندرج و مذکور **مولانا عبد الجمیل** در سلک دانشمندان متعین انتظام داشت و چندگاه در دار السیادهٔ سلطانی بقلم دانش نقش افاده بر صحیفهٔ خواطر طلبه مینگاشت و فوتش در سنه احدی عشر و تسعمایه اتفاق افتاد و جهة ضبط تاریخ مذکور کلک سخن گذار امیر سلطان ابراهیم امینی تحریر این قطعه زبان گشاد قطعه افسوس از آن سپهر دانش کش بود جواهر شیوهٔ انفاق زان عبد جمیل گشت نامش کو داشته شد بحسن اخلاق تاریخ وفات او خرد گفت علامهٔ بیمثال آفاق **مولانا نظام الدین عبد الحق** از اکثر مفتیان دار السلطنهٔ هراة بمزید فقاهت ممتاز بود و چندگاهی بمنصب قضا سرافراز شده بفیصل قضایای شرعیه قیام مینمود **مولانا یحیی** در زمان خاقان منصور از بخارا که وطن مألوف و مسکن معهود او بود بهراة آمده آغاز تحصیل علوم نمود و در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر آرام یافته احیانا بملازمت آستان سلطنت آشیان نیز اقدام میفرمود و بعد از چند سال بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان روی بما وراء النهر آورد و بشرف ملازمت شاهزادهٔ سعید بایسنغر میرزا مشرف گشته دو سه سال در خدمت آنحضرت بسر برد و چون میرزا بایسنغر از جام انتقام امیر خسرو شاه شربت شهادت چشید

چنین مولانا سیفی در بخارا ساکن گشت تا آن زمان که دست قضا سجل حیاتش در نوشت و آنجناب را اشعار دلفریب و معانی خاص بسیار است از آنجمله این دو بیت
بخاطر بود ثبت افتاد بیتین ای ترا چون دل عشاق پریشان کاکل قامت فتنه و سر فتنهٔ دوران کاکل هیچ دودیست که بر گرد سر شمع بود حلقه حلقه سپران
مه تابان کاکل و ایضاً مولانا سیفی در باب صناعات و بدایع اختراع نموده و در آن منظومات امثال و معانی بدیعه درج فرموده از جملهٔ آن ابیات این مطلع نهایت
مشهور است مطلع تا نقد جان بت خباز من نان میدهد عاشق بیچاره نان میگوید و جان میدهد مولانا ریاضی از مشاهیر شعرای خراسان بود و بنظم فتوحات
و حالات خاقان منصور اشتغال مینمود و چندگاه قضاء ولایت زاوه و محولات که منشأ و مولد اوست تعلق بوی میداشت و بواسطهٔ شکایت کلانتران
ولایت از آن امر معاف شده بکلی همت بر نظم اشعار گماشت این مطلع از منظومات اوست که مطلع ملک شسته بآب خضر گرد امان من بودی هنوز مرد
و دراز دامن جانان من بودی شیخ صوفی علی در سلک اعاظم مریدان شیخ زین الدین الخوافی انتظام داشت و از اوایل ایام صبی تا نهایت اوقات
شیب همواره همت عالی نهمت بر اداء وظایف طاعات و عبادات میگماشت جمعی کثیر از درویشان در خانقاه آنجناب ساکن میبودند و اوقات شریفه را
مستغرق ذکر الهی گردانیده از مجلسش اقتباس انوار سعادت مینمودند و شیخ صوفی علی در اواخر زمان خاقان منصور داعی حق را لبیک اجابت گفته در گنبد
و در حظیره که خواجه جمال الدین عطاء الله در سر خیابان ساخته است مدفون گشت خواجه منصور تلکچی مدتی مدید در ملازمت آستان سلطنت آشیان
خاقان منصور بسر میبرد و حسب الحکم بپرسیدن مهم دادخواهان مشغولی میکرد و از نظم اشعار وقوفی تمام داشت و همواره غزلهای دلفریب بر لوح بیان مینگاشت این
مطلع از جملهٔ ابیات اوست که مطلع پردهٔ لاله تهی دیدم و آغشته بخون یادم آمد که مرا رفته دل از پرده برون مولانا نظام الدین استرابادی
میرزا مد قصیده گویان زمان خود بود و گاهی بطلب علم نیز مشغولی مینمود این مطلع از منظومات اوست که مطلع بباغ دل درین بستان سرای عالم فانی نهال آرزو
نشان که بار آرد پشیمانی مولانا محمد بدخشی بحلاوت گفتار و بلاغت اشعار اتصاف داشت و همواره همت بر نظم معما و تالیف قواعد آن فن میگماشت
مدت سی سال در ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اوقات گذرانید و چند رساله در علم معما مرقوم کلک فصاحت انتما گردانید از جملهٔ معمیات آنجناب این
معما باسم حبیب بخاطر بود ثبت گشت معما ترا تبخاله بر لبهای خندان حبابی شد بطرف آب حیوان مولانا نور الدین محمد زیارتگاهی از جانب
پدر نبیرهٔ مولانا جلال الدین محمد قاینی بود و از طرف مادر دختر زادهٔ مولانا شریف الدین عبد القهار و در ایام جوانی در مدرسهٔ اخلاصیه بتحصیل نموده بتکمیل
علوم موفق گشت و در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه بمنصب تدریس رسید اما بسبب عدم التفات امیر نظام الدین علیشیر بعد از چند ماه از آن امر معزول گردید بنا
بران فی سنه خمس و تسعمائه از بلدهٔ فاخرهٔ هراة بقبة الاسلام بلخ رفت و منظور نظر عواطف سلطان بدیع الزمان میرزا گشته در مسجد جمعهٔ آن بلده آغاز درس
افاده فرمود و میرزا بدیع الزمان هفته دو نوبت بآن درس تشریف میبرد و نسبت بجناب مولوی غایت التعظیم و التکریم بجای می آورد و در آن اثنا مولانا نور الدین
محمد بواسطهٔ حب دخل در امور دیوانی و اشتغال سلطانی از بدیع الزمان میرزا التماس نمود که منصب رسالت دیوان صدارت بدو مفوض کرده و میرزا
بدیع الزمان این ملتمس را بعز اجابت اقتران داده بسبب دخل در آن مهم جناب مولوی را تنزلی تمام دست داد و کار بجائی رسید که از بلخ سفر کرده بقندهار
رفت و تتمهٔ اوقات حیات را در ملازمت اولاد امیر ذوالنون بپایان رسانید و فاتش در شهور سنه ثلث عشر و تسعمائه در قندهار وقوع یافت و همانجا
مدفون گردید مولانا معین الدین محمد اسفزاری عمدهٔ مترسلان زمان خود بود و بنظم اشعار نیز مشغولی مینمود از حسن خط تعلیق بهرهٔ تمام داشت و اکثر
اوقات همت بر تعلیم قواعد آن فن میگماشت از جملهٔ مولفاتش تاریخ بلدهٔ هراة و ترسلی مشتمل بر منشآت و مناشیر و مکتوبات در میان مردمان مشهور است
و از اشعارش این مطلع بر السنه و افواه مذکور مطلع زسرمه نیست آنکه می بینی بچشم سیمبر پیکر که از غوغای چشمش میکند خاک سیه بر سر مولانا حاجی محمد نقاش
ذوفنون زمان خود بود و پیوسته بقلم اندیشه امور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار تحریر مینمود در فن تصویر و تذهیب مهارت تمام داشت و چندگاه همت
بر تعیین چینی فغفوری گماشت بعد از تجربه بسیار و ارتکاب مشقت بیشمار جسم ظروف و اوانی که میساخت با چینی بغایت شبیه گشت اما رنگ و صفایش چنانچه
میبایست نبود و از جملهٔ مخترعات مولانا حاجی محمد صندوق ساعتی است که در کتابخانهٔ امیر نظام الدین علیشیر ترتیب نموده و در آن صندوق صورتی تعبیه کرده بود
که چوبی در دست داشت و چون یکساعت از روز میگذشت آن پیکر چوب را بکوبت بر نقاره که در پیش او بود میزد و بعد از گذشتن ساعت دوم دو
نوبت آنحرکت میکرد و علی هذا القیاس و خدمت مولوی مدتی کتابدار امیر علیشیر بود و در اواخر ایام از آنجناب رنجیده در شهور سنه اربع و تسعمائه بمیرزا بدیع الزمان

بمحاصرهٔ بلدهٔ هراة اشتغال داشت بکر بخت و بشاه زاده پیوست و بهمان منصب منصوب گشت و در اوایل زمان استیلاء ابو الفتح محمد خان شیبانی در گذشت خواجه
میرک نقاش در علم تصویر و تذهیب نظیر نداشت و در فن کتاب نویسی رایت بیمثلی بر افراشت اکثر کتابهای عمارات هراة بخط اوست و فاتش در زمان
تسلط محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان بوقوع پیوست **مولانا بنائی** ولد استاد محمد سبز معمار بود و در نظم اشعار مهارت کامل ظاهر مینمود و از علم تصوف
و موسیقی وقوفی تمام داشت و در اواسط زمان خاقان منصور از امیر نظام الدین علیشیر رنجیده بعراق رفت و مدتی بملازمت سلطان یعقوب میرزا روز گذرانید
آخر الامر بمقتضای حدیث حب الوطن بخراسان باز آمده چند گاه دیگر در بلدهٔ هراة متوطن بود و کرة بعد اخری از آن امیر صافی ضمیر غبار نقار بر خاطرش
نشسته بسمرقند شتافت و در آن ولایت پرتو انوار التفات سلطان علی میرزا بر وجنات احوالش تافت و چون آن مملکت بحیز تسخیر محمد خان شیبانی در آمد ملازم
گشته در سلک خواص بارگاه سلطنت ملازمت میکرد و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه با ولادش پیوسته در سالی که امیر نجم ثانی بفرمان واجب
الاذعان حضرت پادشاه دین پناه با لشکر بماوراء النهر کشید و قرشی را گرفته در آن بلده قتل عام بوقوع انجامید بنای حیات مولانا بنائی بزخم تیغ غازیان
عظام صفت انهدام یافت دیوان اشعارش در بلاد ماوراء النهر و خراسان مشهور است و اشعار آبدارش بر السنه و افواه طبقات انام مذکور و مولانا بنائی
در اواخر اوقات حیات دیوان خواجه حافظ شیرازی را تتبع نموده و در آن غزلیات بلاغت آیات حالی تخلص فرموده **شیخ الاسلام امجد مولانا**
سیف الدین احمد علامهٔ عرصهٔ عالم و ملاذ علمای بنی آدم بود و بغایت امانت و دینداری موصوف و بنهایت دیانت و پرهیزکاری معروف در علم
تفسیر و حدیث و فقه بی شبه و بدل بود و در سایر فنون عقلی و نقلی از اکثر علمای زمان افضل آن جناب بعد از فوت والد ماجد خود مولانا قطب الدین یحیی بن مولانا
محمد بن مولانا سعد الملة و الدین مسعود التفتازانی در امر شیخ الاسلامی دخل کرده قریب سی سال در خطهٔ خراسان لوازم تقویت شریعت مطهره بجای آورد و در ماه
رمضان سنهٔ ست عشر و تسعمائه بواسطهٔ سعایت اصحاب اغراض از دیوان نواب کامیاب شاهی بمواخذه و مصادرهٔ آن جناب صدور یافت و هم در آن
ایام بنا بر تقدیر پادشاه قدیر کشته بعالم آخرت شتافت مدرسهٔ که نزدیک مسجد جامع هراة بنواحی درب خلیفان واقعست از آثار جناب شیخ الاسلام است
و بعضی از رسایل و حواشی آن جناب که در اصناف علوم تالیف یافته در میان طلبه مشهور است و نسخهای آن رسایل بر الواح خواطر مسطور **امیر مرتاض** در
علم حکمت و ریاضی بی شبه و نظیر بود و در سایر علوم بر بسیاری از دانشمندان زمان دعوی تفوق می نمود و بصیام دهر روزگار میگذرانید و بمواد وظایف
طاعات و عبادات مواظبت مینمود و در زمان خاقان منصور در مدرسهٔ اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال داشت و در ایام دولت محمد خان شیبانی در
مدرسهٔ سلطانی نیز رایت افادت برافراشت و کرت ثانی که ماهچهٔ علم ظفر پیکر نواب کامیاب شاهی پرتو وصول بر ولایات خراسان انداخت میر مرتاض بسبب
تعصب در مذهب تسنن از هراة بطرف قندهار شتافت و بهمان ولایت وفات یافت **خواجه عماد الدین عبد العزیز المشتهر بمولانا زاده**
ابهری عالمی متبحر بود و در علم حدیث و فقه حنفی و شافعی اظهار مهارت مینمود و در زمان خاقان منصور بنام امیر نظام الدین علیشیر مشکوة را شرح نوشت
اما پیش از آنکه آن کتاب شهرت یابد دست زمانه ورق آن دولت را در نوشت و سالها در مدرسهٔ خاقان سعید شاهرخ میرزا و مدرسهٔ سلطانی و خانقاه
اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشت و در همان سال که امیر مرتاض از هراة بجانب قندهار رفت مولانا زاده نیز راه بلاد هند پیش گرفت و دیگر
از وی خبر نیامد و در ولایات سند فوت شد **مولانا فصیح الدین صاحب دارا** بجودت طبع و جودت ذهن و مکارم اخلاق و محاسن آداب سرآمد
فضلاء استراباد بود و در فن شطرنج خواه کبیر و خواه صغیر چه حاضرانه و چه غایبانه مهارت تمام ظاهر مینمود و در نظم قصاید و معمیات بنهایت بلاغت بجای
می آورد و اکثر اوقات شریف را بخدمت امیر نظام الدین علیشیر صرف میکرد و بعد از فوت آن جناب بملازمت آستان معدلت آشیان خاقان منصور
پرداخت و داروغهٔ کتابخانهٔ همایون شده در سلک اتکلیان رایت تقرب بر افراخت از جملهٔ نوادر اشعار مولانا صاحب قصیدهٔ الفیست که در مرثیهٔ
مقرب الحضرت السلطانیه در سلک نظم کشیده و حروف مصارع اول تمامی ابیات آن مرثیه بحساب جمل از سال ولادت امیر علیشیر خبر میدهد و حروف
مصارع آخر از تاریخ وفات آن جناب چنانچه در معانی آن اشعار امعان نظر واقع شده فوت مولانا صاحب در سنهٔ سبع عشر و تسعمایه در ولایت استراباد
دست داد و از معمیاتش این رباعی باسم رجب بر خاطر بود ثبت افتاد رباعی آن ترک پری پیکر خورشید لقا باشد پی تاراج دلم عشوه نما بنگر
دل ویران مرا کان عیاره درد انه بنهفت و بازش آورد بجا **مولانا محمد طالب** طالب علمی خوش طبع بود و در فن معما از امثال و اقران ممتاز

ممتاز و مستثنی می‌نمود و سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بمنصب صدارت اشتغال داشت و چون از سعادت خدمت آنحضرت محروم ماند بدرگاه عالم‌پناه حضرت پادشاه ظهیر الدین محمد بابر میرزا رفته رایت تقرب برافراشت در شهور سنهٔ ثمان عشر و تسعمائه که میان عبید الله خان و آن پادشاه عالیشان در ماوراء النهر محاربه بوقوع انجامید مولانا محمد در آن معرکه شربت شهادت چشید از نتایج طبع آنجناب رساله ایست در فن معما در غایت دقت و لطافت و از منظومات مولانا محمد این معما باسم یحیی در آن رساله مندرج است که معما: چو روی خوب تو دیدم برفت از دل من   محبت همه اشیا بغیر وجه حسن

امیر کمال الدین حسین ابیوردی در سلک افاضل عالی سادات خراسان منتظم بود و در عنفوان ایام جوانی از ابیورد بهراة آمد و بتحصیل علوم مشغولی نمود و در آن اثنا بمجلس شریف کیچک میرزا افتاد و شاهزاده او را مصاحب خود ساخته ابواب احسان بروی روزگارش گشاد و در وقتیکه میرزا کیچک عزیمت حج فرمود امیر حسین با وی مرافقت ننمود و بعد از رفتن شاهزاده از توقف پشیمان شده از عقبش شتافت لیکن بحسب تقدیر ملک قدیر در آن سفر بملکه دیگر بخدمتش نتوانست رسید و چون حج اسلام گذارده مراجعت کرد در تبریز بسعادت ملازمت سلطان یعقوب میرزا اختصاص یافت و چند سال در آن مملکت اوقات گذرانیده بوطن مألوف باز آمد و بخدمت امیر علیشیر پیوسته ملحوظ عین التفات شد از غرایب واقعات که امیر حسین را اتفاق افتاد یکی آنکه در آن اوان که ملازمت امیر علیشیر می‌نمود آنجناب او را برسالت سلطان یعقوب میرزا نامزد فرمود و مقرر کرد که کلیات مولانا عبد الرحمن جامی با دیگر کتب نفیسه از کتابخانهٔ خاصه ستانده جهت قاضی عیسی و نواب آن درگاه برد و در وقتی که جناب سیادت مآبی آن کتب را از مولانا عبد الکریم کتابدار بستاند خدمت مولوی سهو کرده فتوحات مکی را که در حجم و جلد بکلیات مولانا عبد الرحمن جامی مشابهت داشت بوی داد و امیر حسین آن کتب را احتیاط نموده با دیگر تحف و تبرکات مضبوط ساخت و چون بملازمت سلطان یعقوب میرزا رسید و پیشکش گذرانید پادشاه عالیجاه از کمال مکارم اخلاق او را پرسیده بر زبان مبارک گذرانید که درین سفر بواسطهٔ بعد مسافت ملول نشده باشی امیر حسین جواب داد که بنده را در راه مصاحبی بود که ملالت در پیرامن خاطر نمیگذاشت سلطان یعقوب میرزا از حقیقت این سخن استفسار نمود جناب سیادت مآبی فرمود که کلیات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانی جهت ملازمان قاضی فرستاده اند همراه داشتم و هرگاه اندک ملالتی دست میداد نظر بر آن کتاب افادت مآب می‌انداختم پادشاه فرمود که کلیات را بیاورید تا مشاهده نمایم و امیر حسین کس فرستاد تا آن مجلد را بمجلس آورند و چون باز کردند معلوم شد که فتوحات مکی است نه کلیات مولانا جامی لاجرم جناب سیادت مآبی از چند حیثیت منفعل گشت و ازین جهة دیگر منظور نظر التفات امیر علیشیر نشد و در اواخر اوقات حیات خاقان منصور ببلخ شتافته سلطان بدیع الزمان میرزا او را بشیخی آستانهٔ علیهٔ شاهیه نصب کرد و در سنهٔ ثمان و تسعمائه آن منصب را بامر صدارت مبدل ساخت و در سنهٔ عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا در هراة بود امیر حسین از صدارت استعفا نموده بابیورد رفت و یکدو سال بفراغت گذرانیده در سنهٔ اربع عشر و تسعمائه محمد خان شیبانی او را برسم رسالت متوجه درگاه عالم‌پناه نواب کامیاب شاهی گردانید و امیر حسین بسعادت ملازمت آستان ملایک آشیان مشرف گشته مشمول انعام و احسان مراجعت نمود و در وطن مألوف و مسکن معهود یعنی ولایت ابیورد رحل اقامت انداخت و در سنهٔ عشرین و تسعمائه عالم آخرت را منزل ساخت و از جملهٔ معمیات آنجناب این معما باسم شاه زمان بر خاطر بود ثبت افتاد معما: شاهبازی که طرح عدل افکند   نام خود در نگین دولت کند

خواجه ناصر الدین ابو نصر مهنه باصناف سیر سنیه و شیم مرضیه و لطف طبع و صفای ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در تحصیل فضایل و کمالات و تکمیل اسباب بزرگی و سعادات از سایر اکابر خراسان ممتاز و مستثنی می‌نمود و آنجناب در سلک اولاد عظام خواجه مؤید مهنه که قلم شکسته رقم در ذیل وقایع ایام دولت سلطان سعید بذکر مناقب او رطب اللسان گشته انتظام داشت و نسبت بسایر مشایخ خاندان عالیشان سلطان ابوسعید ابی الخیر قدس سره بواسطهٔ وفور علم و فضیلت رایت تفوق می‌افراشت و چون آنجناب را زمان حلول اجل مقدر نزدیک رسید داروغهٔ مهنه که از اشرار قزلباشیه بود دست طمع بجهات و متملکات خواجه ممتد و معذب گردانید و در آن اثنا اعراض نفسانی بر آن حاوی کمالات انسانی غلبه کرده توجه عالم باقی گردید از اشعار بلاغت آثارش این مطلع بر خاطر بود نوشته شد مطلع: نماند صبر و طاقت آتش غم چون شود تیزم   از آن چون شعله بنشینم دمی صد بار و برخیزم

مولانا سلطان علی مشهدی بوجاهت صورت و محاسن سیرت موصوف بود و در خط نسخ و تعلیق آن مقدار مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متقدمین و متأخرین را منسوخ ساخت و در زمان خاقان منصور همواره باشارت آنحضرت و التماس امیر نظام الدین علیشیر بکتابت نسخ شریفه میپرداخت و گاهی بنظم اشعار نیز زبان

میگشاد از آنجمله این مطلع ثبت افتاد مطلع گل در بهار زان رخ گلگون نمونه ایست ٭ چون اشک من که از دل پر خون نمونه ایست ٭ و آنجناب فی سنهٔ تسع عشر و تسعمائه در مشهد مقدسه درگذشت و هم در آن بقعهٔ متبرکه مدفون گشت **امیر صدر الدین یونس الحسینی** ولد امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس بود که شمهٔ از علو شان او را خامهٔ مکسور اللسان در اثناء ذکر اکابر زمان خاقان سعید ثبت نموده و امیر صدر الدین یونس با وجود شرف نسب بوفور فضل و کمال نیز اتصاف داشت و سالها در مدرسهٔ شریفهٔ سبزواران و مدرسه بدیعیه و مدرسه غیاثیه بقلم دانش نقش افادت بر صحایف خواطر طلبه میگاشت و در زمان استیلاء محمد خان شیبانی بر دیار خراسان بمنصب احتساب متعلق آن سیادتمآب گشت و یکدو سال در غایت امانت و دیانت بلوازم آن امر پرداخت بالآخره بطیب نفس از سر آن منصب درگذشت و بعد از آن بموجب استدعاء قنبر میرزا که حاکم بلخ بود بآنجا توجه نمود و قنبر میرزا منصب شیخ الاسلامی بلخ را بوی رجوع فرمود و امیر صدر الدین یونس از آن زمان تا وقتی که حکومت قبة الاسلام بلخ بحضرت ایالت منقبت دیو سلطان انتقال کرد در کمال اعتبار و اختیار در آن دیار روزگار میگذرانید آنگاه بعضی از اهل شرارت نزد آنحضرت زبان بغیبتش گشادند و خرمن هستی آن سید عزیز را با یک پسرش سید ابوالوفا نام بباد فنا بردادند و اکنون دو پسر دیگر آنجناب امیر ابوالصفا و سید ابوالبقا در بلدهٔ فاخرهٔ هراة تشریف دارند و در کمال صلاح و تقوی همت بر تحصیل علوم و اکتساب فنون منقول و مفهوم میگمارند **امیر صدر الدین ابراهیم مشهدی** عمدهٔ علماء زمان و قدوهٔ سادات فضیلت نشان بود و در زمان خاقان منصور سالهای موفور در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانی و مدرسه بدیعیه و خانقاه اخلاصیه بامر درس و افاده قیام مینمود و در شهور سنهٔ تسع عشر و تسعمائه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و دو پسر خجسته سیر یادگار گذاشت امیر محمد امین و امیر محمد حسین و این دو جوان فضیلت نشان بصفت صلاح و تقوی اتصاف دارند و همواره همت بر افاده و استفاده میگمارند و امیر محمد امین در مدرسهٔ اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال مینماید و امیر محمد حسین در مدرسهٔ جمالیه بافاده قیام مینماید و برادر امیر ابراهیم امیر عبد الجلیل نیز در سلک علماء منتظم بود و در زمان خاقان منصور و محمد خان شیبانی چند سال بامر احتساب اشتغال مینمود **مولانا فصیح الدین محمد النظامی** جمال حالش بعلو نسب و تبحر در علوم معقول و منقول آراسته بود و در فن ریاضی و حکمیات سرآمد افاضل دوران مینمود طبع سلیمش مدرک مخفیات مؤلفات علماء متقدمین و ذهن مستقیمش مظهر مخزونات مصنفات فضلاء متأخرین و مقرب حضرت سلطانی اکثر متداولات را در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه کرده آنجناب را آخوند تعبیر نموده شرایط تعظیم و تکریمش بجای می آورد و تدریس مدرسهٔ اخلاصیه و مدرسهٔ غیاثیه و مدرسه بدیعیه گاهی بمعاونت و احیاناً بانفراد وی تعلق داشت و آنجناب در شهور سنهٔ سبع عشر و تسعمائه بواسطهٔ بعضی از اسباب که تحریر آن لایق بسیاق این کتاب نیست سلوک طریق مسافرت اختیار کرده از هراة رایت عزیمت بجانب بلخ برافراشت و چند سال در آن ولایت در مصاحبت امیر صدر الدین یونس که دامادش بود بسر برد و در اواخر سنهٔ تسع عشر و تسعمائه روی بعالم آخرت آورد از نتایج طبع بلاغت آیین مولانا فصیح الدین حاشیه هدایه حکمت و حاشیه تذکره و شرح اربعین امام نووی و شرح مائه عوامل و حواشی مختصر و مطول و غیرها سابقا در میان فضلاء مشهور بود و طلبه را از مطالعهٔ آن رسایل فایدهٔ تمام روی مینمود **امیر برهان الدین عطاء الله** در عنفوان اوان جوانی از بلدهٔ نیشابور که منشاء و مولدش بود بدار السلطنه هراة آمده بتحصیل علوم نمود و باندک زمانی بتکمیل اکثر فنون کرده قصب السبق از امثال و اقران در ربود در علم عروض و صنایع و بدایع شعری مهارت کامل حاصل داشت و سالها در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه و مدرسهٔ رفیعهٔ اخلاصیه همت بر تدریس میگماشت از تصانیف شریفش رساله قافیه و صنایع و بدایع شعری در میان فضلا مشهور است و از منظومات فصاحت آیاتش این قطعه در صنایع و بدایع در صنعت تسمیط مذکور قطعه بحمد الله که شد حاصل جهان را رونق کامل ٭ ز فر رافت شامل ز عدل خسرو عادل ٭ شه غازی که در هیجا چو شد پیدا هژبر آسا ٭ شوند از بیم او اعدا چو روبه خایف و بیدل ٭ سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدر میدان ٭ که نام رستم دستان ز دستانش شده باطل ٭ و امیر عطاء الله در اواخر اوقات حیات دیدهٔ ظاهری از رؤیت اشیا عاطل گشت و از بلدهٔ فاخرهٔ هراة بمشهد مقدسهٔ رضویه علی راقدها التحف السلام و التحیه رفته در اواسط شوال سنهٔ تسع عشر و تسعمائه درگذشت **شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی** نبیرهٔ مولانا جلال الدین ابو یزید بود و بصفای خاطر عاطر و تزکیهٔ نفس نفیس از سایر مشایخ زمان امتیاز و تمیز مینمود جود و سخاوت آنجناب نهایت نداشت و همواره در غایت خوشخویی همت بر ضیافت صادر و وارد میگماشت خاقان منصور نسبت بآنجناب در طریق ارادت و اعتقاد سلوک میکرد و هر سال یکدو نوبت بپوران رفته در بارهٔ وی شرایط

شرایط انعام و احسان بجای می‌آورد اما محمدخان شیبانی خدمت شیخ را مصادره و مؤاخذه نمود چنانچه دیگر در دار السلطنه هراة نتوانست بود و بولایت قندهار شتافته آنجا ساکن گشت و در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمایه شبی از بام افتاده درگذشت **سید نظام الدین سلطانعلی الموسوی** باظهار زهد و تقوی و ارشاد فرق برایا بغایت مشعوف بود و پیوسته جهة سوانح مهمات مردم استخاره کرده واقعات تقریر مینمود و بنابرین بخواب بین مشهور گشت و در زمان خاقان منصور بواسطه وفور التفات آنحضرت پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت و پسرش سید افضل بصفت فضل و وقوف در نظم اشعار ترکی و فارسی اتصاف داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات گذرانیده چند گاه همت بر تربیتش میگماشت وفات سید سلطانعلی در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمایه دست داد و انتقال سید افضل بعد از یکچند ماه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی در تاریخ فوت سید سلطانعلی فرماید قطعه سید عالی نسب سلطانعلی آنکه میگفتش خرد اهل الیقین میرزا چون خواب بینی شیوه بود سال فوت اوست میر خواب بین **خواجه آصفی** ولد خواجه نعمت الله قهستانی بود که چند گاه بوزارت سلطان سعید قیام مینمود و آنجناب بصفای ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم از سایر شعرای روزگار و فضلای رفیع مقدار امتیاز تمام داشت گاهی در سایه تربیت امیر نظام الدین علیشیر بسر برده احیانا همت بر ملازمت بدیع الزمان میرزا میگماشت و دیوان غزلیات آنجناب مشهور است و این مطلع در آن دیوان مسطور که مطلع لبی چون در دراب دیده چون ماهی وطن دیدم که تا قلاب زلفش را بکام خویشتن دیدم وفات خواجه آصفی در شب دوازدهم شعبان سنه احدی و عشرین و تسعمایه اتفاق افتاد و جهة ضبط ماه و سال مذکور بلبل طبع امیر سلطان ابراهیم امینی این ترنم آغاز نهاد قطعه چون آصفی آن چشم خرد را مردم در ابر اجل گشت نهان چون انجم پرسید دل از من که چه آمد تاریخ گفتم ز برات آمده روز دوم **شیخ فصیح الدین محمد** ارشد اولاد شیخ زین الدین خوافی بود و مدتی مدید در سر مزار جد خویش بر سجاده تقوی نشسته بضیافت صادر و وارد قیام مینمود و در سنه ثلث و عشرین و تسعمایه که سن شریفش قریب به نود بود درگذشت و بعد از اقامت مراسم تجهیز و تکفین بعد از آن مزار مدفون گشت **امیر نظام الدین عبد القادر** در سلک اجله سادات و علما و اعاظم افاضل و نقبا انتظام داشت و در زمان خاقان منصور سالها در مدرسه شریفه سلطانیه نقش افاده بر حاشیه ضمیر طلبه میگماشت منصب جلیل القدر نقابت و امر قضای مملکت خراسان مدتی مدید متعلق بآنجناب بود و در تکفل این مهام طریق امانت و دیانت سلوک مینمود و فوتش در شهور سنه خمس و عشرین و تسعمایه اتفاق افتاد و قلم مجسته رقم در بیان تاریخ آن واقعه باین رباعی زبان برگشاد رباعی عالی نسبی که بود در دین فاخر در علم یگانه در فضیلت نادر شد سوی ریاض خلد و آمد تاریخ افسوس جناب میر عبد القادر **مولانا هاتفی** از اقربای قریبه حضرت اشرف الانامی مولانا عبد الرحمن الجامی بود و در نظم مثنوی از سایر شعرای زمان گوی تفوق میربود اکثر کتب خمسه شیخ نظامی را مانند لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و هفت پیکر تتبع کرد و در برابر اسکندرنامه ظفرنامه تموری بنظم آورد و افتتاح نظم فتوحات نواب کامیاب شاهی نیز نمود اما توفیق اتمام نیافت و در محرم سنه سبع و عشرین و تسعمایه بعالم آخرت شتافت مولانا حبیب الله معرف که بفصاحت بیان و طلاقت لسان متصف است در تاریخ وفات آنجناب گوید قطعه از باغ دهر هاتفی خوش کلام رفت سوی ریاض خلد بصد عیش و صد طرب جان داد و بر روضه پاک رسول و گفت روحی فداک الصنم الیثربی لقب رفت از جهان کسی که بود لطف شعر او آشوب ترک و شور عجم فتنه عرب تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت از شاه شاهان سنه شاعران طلب **امیر رضی الدین عبد الاول** پدر بزرگوارش امیر نور الدین محمد امین بن امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس الحسینی بود و والده ماجده‌اش در سلک بنات مکرمات مولانا کمال الدین عبد الرزاق مورخ انتظام داشت و امیر رضی الدین جوانی بود در کمال فضل و انسانیت و غایت تقوی و صلاحیت طبع لطیفش مدرک اسرار علوم و ذهن شریفش حاوی فنون محسوس و مفهوم در عنفوان اوان شباب از تحصیل فارغ گشت و در مدرسه شریفه غیاثیه و مدرسه بدیعیه مدرس شده پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت و چون چهل و سه مرحله از مراحل زندگانی طی نمود در شب سه شنبه یازدهم ذی حجه سنه سبع و عشرین و تسعمایه از عالم فنا بدار بقا رحلت نمود پدر عالی گهرش امیر نور الدین محمد امین که در سن شریفش از هفتاد تجاوز نموده بود از مشاهده این واقعه جانسوز و حادثه محنت اندوز افغان گریه و زاری و ناله و اشکباری باوج فلک زنگاری رسانید و یعقوب مثال در فراق آن عزیز مصر فضل و کمال در گوشه بیت الاحزان حرمان و ملال نشسته زبان حال و قال بمضمون مقال و اسفا علی یوسف گویا گردانید و بعد از چند ماه که آن سیادت پناه در مفارقت فرزند ارجمند در غایت غم و اندوه اوقات شریف مصروف داشت مریض گشته در اوایل ربیع الآخر سنه تسع و عشرین و تسعمایه رایت عزیمت بجوار

خواهرزاده

مغفرت حضرت عزت برافراشت این قطعه که نوشته میشود بحساب جمل مشعر است بتاریخ وفات امیر رضی الدین عبد الاول قطعه سید فاضل رضی الدین که بود زبدهٔ اولاد امجاد بتول رفت از دار فنا سوی بهشت شد مقیم کوی ارباب وصول بهر سال انتقالش عقل گفت انتقال زبدهٔ آل رسول و این رباعی مخبر است از ماه و سال ارتحال امیر نور الدین محمد امین رباعی از حکم قضاء حضرت سبحانی چون میر محمد امین شد فانی از سال و مه واقعه پرسید کسی گفتم که اوایل ربیع الثانی **قاضی اختیار الدین حسن** ولد قاضی غیاث الدین تربتی بود و بوفور فضایل و کمالات از سایر قضاة ممتاز و مستثنی می‌نمود و در اوقات جوانی از ولایت زاده و محولات بدار السلطنه هراة آمده بتحصیل علوم دین پرداخت و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده نوشتن فتوی و تحریر صکوک و سجلات بانهایت همت ساخت و در فن انشاء شعر و معمّا نیز صاحب وقوف گشت و در اواخر زمان خاقان منصور بمنصب قضا سرافراز شده پایهٔ قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت بواسطهٔ کمال فراست و کیاست و رعایت لوازم امانت و دیانت از تمامی قضاة دار السلطنه هراة اختیار و اعتبار بیشتر یافت و پرتو التفات و عنایت حضرت خاقانی کما یجب و ینبغی بر وجنات احوالش تافت و قاضی اختیار الدین در وقت استیلاء ابو الفتح محمد خان شیبانی نیز بآن امر منصوب بود و بعد از کشته شدن آن پادشاه عالیجاه بوطن اصلی شتافته بزراعت اشتغال نمود و در اوایل سنهٔ ثمان و عشرین و تسعمائه بمرض سوء القنیه درگذشت و در حظیرهٔ تربت مقبرهٔ آبا و اجداد خود مدفون گشت از نتایج اقلام فصاحت ارقام قاضی اختیار الدین اقتباسات و مختار الاختیار در میان فضلاء روزگار مشهور است و در تاریخ منبری که از سنگ مرمر امیر علیشیر در مسجد جامع هراة ساخته این قطعه بر لوح اعتبار مسطور قطعه از همت بزرگی شد منبری مکمل کز غایت ترفع بر عرش سر کشیده هرگز کسی ندیده منبر بسنگ مرمر تاریخ شد همان کو هرگز کسی ندیده **شیخ نور الدین محمد** در سلک احفاد قطب سپهر هدایت شیخ زین الدین خوافی منتظم بود و مشار الیه بزیور تقوی و فضل و کمال از علماء ستوده خصال ممتاز و مستثنی می‌نمود از غایت حدت طبع و جودت ذهن در اوایل ایام شباب از تحصیل علوم فراغت یافت و آغاز درس و افاده کرده پرتو انوار ضمیر دانش پذیرش بر صفحات احوال طلبهٔ علوم تافت گوش هوش تلامذه از نتایج بحر خاطر فضایل مآثرش بلآلی نکات دقیقه و جواهر دقایق انیقه گرانبار گشت و پایهٔ قدر و منزلتش در سلوک طریق زهد و تقوی و تبحر در فنون درس و فتوی از امثال و اقران درگذشت و آنجناب بدلایل عدیده در زمان خجسته نشان خاقان منصور و شیبانی خان در بقاع نفاع بلدهٔ فاخرهٔ هراة بمنصب تدریس منصوب بود و در اوان دولت شاهی بنابر تعصب مذهب بستن زبان حقایق بیان از قیل و قال بسته ابواب سفر بر روی روزگار هدایت آثار گشود و در اوایل سنهٔ ست و عشرین و تسعمائه از وطن مألوف و مسکن معهود یعنی دار السلطنه هراة سلوک طریق مسافرت اختیار نموده بصوب ولایت کرمسیر و قندهار شتافت و بشرف ملازمت حضرت خلافت پناه ظهیر السلطنه و الخلافه محمد بابر پادشاه دریافت و چند گاه در ظل عاطفت آن پادشاه عالیجاه بموجب دلخواه اوقات گذرانید و فی جمادی الاخری سنهٔ ثمان و عشرین و تسعمائه در بلدهٔ کابل بعالم آخرت خرامید و حالا برادرزاده‌اش شیخ زین که از اقسام فنون بهره‌مند است و از حیثیت لطف طبع و حسن خلق و لطافت گفتار و محاسن کردار بی شبه و مانند در آن آستان معدلت آشیان بسپهر سیر و منظور نظر الطاف پادشاهانه بوده در سرانجام مهام فرق انام سعی و اهتمام مبذول میدارد و در انجاح ملتمسات خواص و عوام لوازم اجتهاد ظاهر ساخته تخم محبت در فضاء خواطر میکارد عقدهٔ کشف بادلش چون پرتو آفتاب شامل حال شیخ و شاب و گنجینهٔ دل بحر آثارش مخزن دقایق مؤلفات اولو الالباب **ملت شیخ ابو الوجد فارغی** خال خال این دو برادر صاحب کمال است و بوفور فضل و عرفان سرآمد ارباب وجد و حال و آنجناب ولد شیخ وجیه الدین است که مضمون آیت عنایت آیت وجیها فی الدنیا و الآخرة و من المقربین بر ذات خجسته صفاتش صادق می‌آید و مدتها در دار السلطنه هراة در سجادهٔ زهد و تقوی متمکن بود و هرگز قدم از جادهٔ سنن سنیهٔ نبویه علیه افضل الصلوة و اکمل التحیه بیرون ننهاد و شیخ ابو الوجد بغایت درویش وش و فانی مشرب است و گاهی بنظم اشعار لطافت آثار اشتغال می‌نماید این مطلع از نتایج طبع شریف اوست مطلع چو تیر خود کشی از سینه‌ام بگذار پیکان را مرا دل ده که تا مردانه در راهت دهم جان را و آنجناب حالا در سدهٔ سدره انتما حضرت پادشاهی متوطن بوده لوازم دولتخواهی بجای می‌آورد و از موائد کثیر الفواید نواب درگاه خلایق پناه بهرهٔ تمام دارد **مولانا صدر الدین محمد** در سلک اعاظم علماء زمان و اکابر فضلاء دوران انتظام دارد و بصفت تقوی و پرهیزکاری موصوف بوده همواره همت بر افادهٔ علوم میگمارد و در علوم شرعیه سیما فقه حنفی بغایت ماهر است و در سایر فنون عقلی و نقلی سرآمد دانشمندان ستوده مآثر و تحصیل آنجناب در درس مولانا معز الدین شیخ حسین و مولانازاده و مولانا عثمان و مولانا کمال الدین مسعود شروانی و حضرت مخدومی شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد تفتازانی اتفاق افتاده و در این

و درین اوقات در مدرسهٔ غیاثیه و مدرسهٔ اسلامیه ابواب درس و افاده برگشاده مولانا صدر الدین محمد برادریست **مولانا زین الدین محمود** و مولانا زین الدین محمود در ایام دولت شاهی بواسطهٔ بعضی از ضروریات جلاء وطن اختیار کرده از دار السلطنهٔ هراة قدم در طریق مهاجرت نهاده روی بصوب ولایت سیستان و قندهار آورد و حالا در قندهار مشمول عنایت حکام بوده بفراغت اوقات میگذراند و طلبه را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته مراسم افاده بظهور میرساند

عارف صاحب کمال **شیخ جلال** بواسطهٔ هدایت ازلی در صغر سن از روش والد ماجد خواجه محمد بن عبد الملک که در سلک اعاظم اهل قلم انتظام داشت اجتناب نموده همت بر سلوک طریق اهل تحقیق گماشت و دست ارادت بجناب هدایت منقبت مولانا شمس الدین محمد روجی روح الله روحه داده بقدم اخلاص تتبع طریقهٔ مرضیهٔ نقشبندیه پیش گرفت و باندک زمانی ترقی بسیار کرده فضاء باطن فرخنده میامنش از انوار فتوحات الهی صفت اضائت پذیرفت آنگاه حضرت کرامت پناه شیخ عماد الدین فضل الله ابیوردی که در آن زمان در سایهٔ سپهر لاجوردی مثل او سالکی نبود بدار السلطنهٔ هراة تشریف آورده شیخ جلال را بجاذبهٔ شوق بجانب خود کشید و بابیورد برد و شیخ جلال هفت سال در صحبت آنحضرت گذرانید و بعد از ان بوطن مألوف مراجعت فرمود و حالا در بلدهٔ فاخرهٔ هراة مسجد جامع هفتهٔ یکنوبت بوعظ و نصیحت خلایق مشغولی مینماید و بسخنان مؤثر درویشانه بسیاری از تشنه لبان بادیهٔ معصیت را آب حیات هدایت میرساند

مولانا قاسم علی از جملهٔ اجلهٔ علماء کرام است و بکرم ذاتی و سخاوت جبلی امتیاز تمام دارد و از مبادی ایام صبی و اوایل نشو و نما همواره همت بر اکتساب علوم محسوس و مفهوم میگماشت و از صنعت زرکوبی و زرکشی نیز بغایت صاحب وقوفست و بصفت زهد و رشاد و صلاح و سداد موصوف و معروف بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ مقدسهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام فایز گشته و از کمال سلامت نفس بقلم اندیشه غیر نقش خیر خواهی حرفی بر لوح خاطر ننوشته و آنجناب در زمانیکه امیرخان موصلو در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بحکومت مشغول بود بنا بر استدعاء ملک سلطان محمود از وطن سفر کرده بجانب سیستان توجه نمود و تا غایت در آن ولایت ساکن است و در کمال اعزاز و احترام بر مسند افاده و تدریس متمکن

مولانا شمس الدین بردعی در زمان خاقان منصور از وطن اصلی بهراة آمده آغاز تحصیل علوم نمود و در اندک زمانی بدرجهٔ کمال ترقی فرمود و در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بمنصب تدریس منصوب شد و در شهور سنهٔ ستة و عشر و تسعمائه از خراسان متوجه آذربیجان گشت و چنان مسموع میشود که حالا در شروان بافاده قیام مینماید

مولانا اسمعیل تبریزی در علم و کمال از اقران مولانا شمس الدین بردعیست و او نیز در سنهٔ مذکوره از هراة بجانب آذربایجان رفت

مولانا حاجی محمد تبریزی در سلک علماء محقق و فضلاء مدقق انتظام دارد و در سنهٔ مذکوره از دار السلطنهٔ هراة بجانب ماوراء النهر رفته منظور نظر تربیت عبید الله خان شد و بمنصب صدارت سرافراز گشت و بعد از چندگاه دست از تکفل آن شغل باز داشت و حالا هم در آن بلده ساکن است و بدرس و افاده اشتغال مینماید

مولانا عصام الدین ابراهیم ولد مولانا عربشاه اسفراینی است و نبیرهٔ دختری مولانا عصام الدین داود خوافی که صدر و استاد سلطان محمود میرزا بود و مولانا عصام الدین ابراهیم بلطف طبع و حدت ذهن و تکمیل علوم محسوس و معقول و مهارت در فنون مفهوم و منقول سرآمد علماء عالیشانست و در زمان خاقان منصور بکسب کمالات اشتغال نموده بپایهٔ ترقی فرمود و در مدرسهٔ شریفهٔ شاهرخ میرزا مدرس گشته ابواب افاده بر روی روزگار طلبه میگشود و در ماه رجب سنهٔ ست و عشرین و تسعمائه بواسطهٔ حدوث بعضی از امور که تحریر آن مناسب سیاق تاریخ نیست از دار السلطنهٔ هراة ببخارا شتافت و حالا در آن ولایت متوطن است و از وفور انعام و احسان عبید الله خان محظوظ و بهره ور میگردد

امیر جمال الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه سدهٔ سنیه اش ملاذ طوایف اکابر و اشراف ایام است و عتبهٔ علیه اش مجمع اعاظم اولاد امجاد خیر الانام لوح ضمیر مهر تنویرش مطرح اشعهٔ انوار اسرار کتب الهی و صحیفهٔ خاطر عالی مآثرش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینهٔ سینه اش بجواهر زواهر علوم مشحون و عقود درر کلمات در مخزن باطن خجسته میامنش مخزون نیر شمایل نبوی از مشارق جمال خجسته مآلش طالع و شعشعهٔ آثار فضایل مرتضوی از مطالع خصایص علم و کمالش لامع رای عالم آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل و طبع مشکل گشایش حلال معضلات مواقف تأویل نظم زبانش مظهر اسرار تحقیق ضمیرش مظهر انوار توفیق

جمال دین مزین ز اهتمامش علوم شرع واضح ز کلامش
ز توضیح بیانش گشته روشن بر اهل علم هر مشکل ز هر فن

و آنحضرت مانند عم بزرگوار خویش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته اند و در سایر اقسام علوم دینیه و انواع فنون یقینیه از معاصران باستحقاق در گذشته اند چند سال در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه در گنبدی که حالا مقبرهٔ حضرت خاقان منصور است و در خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشتند و در هفته یکنوبت در مسجد جامع دار السلطنهٔ هراة بقلم هدایت ازلی نقش ارشاد و نصیحت بر الواح خواطر اعاظم اشراف و اکابر مینگاشتند اما حالا بنا بر حب عزلت و گوشه نشینی مابین ایشان

امور التفات نمی نمایند و تمامی اوقات خجسته ساعات را مستغرق طاعات و عبادات ساخته باذخار مثوبات اخروی مشغولی میفرمایند سلاطین انام و حکام اسلام باقدام
ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت را بر ذمهٔ همت واجب میدانند و در ترفیه حال و فراغ بال خدام عالی مقامش طریقهٔ اشفاق مبذول میدارند بدانچه میتوانند از
مؤلفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضة الاحباب فی سیر النبی و الآل و الاصحاب در اقطار آفاق اشتهار تمام دارد و بی شائبهٔ شبهه عقل دراک نظیر
آن کتاب افادت مآب را در آئینهٔ خیال از محال میشمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد که بمیرک شاه مشهور شده اند ایضاً در تکمیل علوم
و فنون سیما علم حدیث یگانهٔ زمانه اند و بموجب تعیین حضرت واقف انار الله برهانه در مقبرهٔ منورهٔ مذکوره قائم مقام پدر بزرگوار خویش بوده بلوازم درس و افاده
قیام مینمایند و زمرهٔ از طلبه ملازمت آن درس نموده از نتایج طبع نقاد آنجناب مستفید و بهره ور میگردند خواجه عبد الرحمن والد ماجدش قاضی خواجه کلان
سالهای فراوان در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بنابر فرمان خاقان منصور بتفصیل قضایای شرعیه میپرداخت و قاضی نافذ الحکم بوده مهمات فرق انام را بر حسب فتوی علمای اسلام
بسر انجام مقرون میساخت و جناب خواجه عبد الرحمن نیز در ایام دولت محمد خان شیبانی دو سه سال بمنصب قضا منصوب گشته قائم مقام پدر بزرگوار خود بود
و در مدرسهٔ گوهرشاد آغا بدرس و افاده نیز قیام مینمود و فی الواقع خواجه عبد الرحمن از اقسام علوم و انواع فضایل بهرهٔ تمام دارد اما بواسطهٔ کمال حلم و تواضع
و عدم مساعدت بخت و طالع درین ایام در کمال پریشانی و بی سامانی اوقات میگذراند مولانا شمس الدین محمد الحنفی بمتانت طبع و لطافت ذهن و تحقیق
مسائل علوم و تدقیق در مباحث محسوس و مفهوم مثیل زمان خود است و در کمال زهد و تقوی روزگار گذرانیده از شرایط امانت و دینداری دقیقهٔ نامرعی
نمیگذارد و تدریس یک صفه از مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه متعلق بآنجناب است و اکثر طلبهٔ دار السلطنهٔ هراة بآن درس تردد نموده از نتایج افکار افادت آثارش
محظوظ و بهره ور میگردند خواجه ضیاء الدین میرم پدر عالی گهرش خواجه علاء الدین برادر بزرگتر خواجه فضل الدین محمد کرمانی بود و سالها بوزارت
بعضی از حکام و سلاطین قیام مینمود و آنجناب از جانب مادر برادرزادهٔ امیر سلطان ابراهیم امینی است و بلطف طبع و حدت ذهن ناظم مناظم فضیلت و حروف
تهجی در علم سیاق مهارت تمام دارد و همواره همت بر سر انجام عظایم مهام دیوانی میگمارد و بهزل مزاح نهایت مشعوفست و بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف
اشعار آبدار خواجه میرم بسلاست الفاظ و دقت معانی مشهور است و این مطلعش که در نعت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفته شده بر السنه و افواه
مذکور است بیت بالای تخت الفقش ماه را مطلع خور کرده سحرگاه را مولانا کمال الدین شاه حسین کامی در ایام شباب و اوان جوانی به تحصیل فضائل نفسانی
موفق گشت و پایهٔ قدر و منزلتش در نظم شعر و معما از فضلای سخن آرا درگذشت امیر نظام الدین علیشیر را نسبت بآنجناب التفات بسیار بود و همواره ابواب انعام
و احسان بر روی روزگارش میگشود و حالا مولانا کمال الدین شاه حسین در قصبهٔ رقصبه توطن دارد و از ثمر زراعت همت بر کسب وجه معاش میگمارد این مطلع
از جملهٔ منظومات اوست که مطلع چه سان بود شب غم روز من چنان باشد هر که روز چنین است شب چنان باشد و ایضاً این معما باسم شاهی از نتایج طبع بلاغت
سمات آنجناب است معما رند و را بدر انشا نه ای الصنم عاقبت از شیوه با رجای هم مولانا جلال الدین محمد الکهی از جانب پدر نبیرهٔ مولانا جلال الدین محمد
قاینی است و از طرف مادر در سلک احفاد شیخ زین الدین خوافی انتظام دارد و آنجناب در اوائل حال ملازمت شاه غریب میرزا میکرد و از موائد انعام
و احسانش بهره ور میگشت و بعضی از اسباب که تحریر آن لایق بسیاق کتاب نیست شاه زاده بود را از مرحمت معاف داشته جناب مولوی چندگاه در
اطراف بلاد خراسان بسرگردانی و بی سامانی اوقات میگذرانید و چون آن مملکت در حوزهٔ تسخیر نواب کامیاب علیهٔ شاهی در آمد مولانا الکهی بهراة شتافته
ساکن شد اما کسی بحالش نپرداخت بنابر آن در شهور سنهٔ ست و عشرین و تسعمائه قصیدهٔ شهر آشوب در مذمت تمامی حکام و امرا و سادات و علما و اشراف و
اعیان هراة در سلک نظم کشید و آن ابیات بعرض امیر خان که در آن زمان والی خراسان بود رسید بسعی بعضی از نواب بقطع دست و زبان مولانا الکهی حکم فرمود
از غرایب آنکه با وجود وقوع آن حال جناب مولوی حالا بزبان فصیح تکلم مینماید و بدستور سابق زبان بنظم اشعار جد و هزل میگشاید از ابیات قصیدهٔ مذکوره بیت
اولش بجواهر و ثلث افتاد بیت عرصهٔ شهر هری فوق سپهر اخضر است درگهش را شمسهٔ خورشید کلیچ زر است حافظ علی ولد مولانا نور الدین محمد غوریانی
که بلطف طبع و حسن خلق اتصاف داشت و چند سال بمنصب صدارت و استادی ابو تراب میرزا منصوب بود و حافظ علی نیز بحدت ذهن و جودت شعر
موصوف است و اکثر خطوط را خوب می نویسد و در علم عروض و صنایع اشعار مهارت بسیار دارد چنانچه قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان ساوجی را سه چهار نوبت تتبع نموده
و چند صنعت بر صنایع آن قصیده افزوده مطلع یکی از آن قصاید اینست که مطلع حریم حرمت کوی تو جنت ابرار شمیم نکهت موی تو راحت احرار و در صنعت مقلوب

مقلوب معنوی که مشکل‌ترین صنایع است این مطلع در سلک نظم کشیده که مطلع داد ما را درد و درد آرام داد دارم آرامی و وی ما را مراد و در صنعت مقطوع و
موصول بدو حرف و سه حرف و چهار حرف این رباعی بر صفحهٔ بیان نگاشته که رباعی ای در دل زار م زده در د ت آذر خالت بر جنت بر گل تو نافه ز خطت
طلب شکر شکن شکست ختن حشمت عنبر شمیم گیسو عنبر و این رباعی و دیگر نیز از جملهٔ منظومات حافظ علی است رباعی در وقت سحر که نرگس و لاله شکفت مرغ سحری ناله
کنان این بشکفت می نوش که بی نشئه بسی خواهی بود برخیز که در خاک بسی خواهی خفت مولانا حسنعلی در سلک فضلاء فصیح زبان و بلغاء ملیح بیان انتظام
دارد و بعضی از مقدمات علوم را مطالعه نموده و اشعار سلیس همواره بنظم در آورده و از آنجمله این رباعیست که جهت انتقاش بر آتش برگ دان گفته رباعی تا آتش
عشقت بدل افروخته ام چون شمع همه سوختن آموخته ام ای آنکه دلی چو سنگ و آهن داری میکن حذر از دود دل سوخته ام مولانا شهاب الدین
احمد الحکیمی بلطف طبع و صفاء ذهن موصوفست و بمهارت در فن شعر و معما معروف اکثر متداولات را باستحقاق مطالعه نموده و در تبیین و توضیح قواعد
معما رساله در غایت بلاغت بنظم در آورده و در نظم قصیده و غزل نیز مهارت کامل حاصل دارد و در این اوقات همواره در مدح و ثنا حضرت مملکت پناهی حسب
اللهی اشعار غرا بر لوح بیان مینگارد و این غزل از آنجمله است که غزل ما را غم تو همدم جان حزین بس است در دو تو مونس دل اندوهگین بس است گر یار تو ام نماند
بکام و فا چه باک شد قتل من بتیغ جفا نیت همین بس است گر بر فلک بسود سر از جاه و حشمتم روی نیاز پیش تو ام بر زمین بس است کو در حرم مباش ز
آزادگی نشان داغ غلامی تو مرا بر جبین بس است در سلک بندگان کمین سگان خویش ره داده مرا شرف من همین بس است ما را چه حد آنکه نشینیم حبیب
همنشینیم با سگان در تو همنشین بس است زآشوب روزگار حقیری پناه تو ظل ظلیل خواجهٔ دنیا و دین بس است و ایضاً این معما باسم ملک از جملهٔ معمیات
آنجنابست رباعی در هجر تو ست ای برج مطلع نور صد داغ بجان عاشقان رنجور بنما رخ ماه خویش تا کی باشند زان زلف چو کلاله داغداران مهجور
مولانا نور الدین هلالی زبدهٔ شعراء زمان و عمدهٔ بلغاء دوران است و قصاید و غزلیات و اکثر او غات در کمال سلاست و بلاغت بر صفحهٔ ظهور می آید
بر تو اهتمام آنجناب بر مطالعهٔ بعضی از متداولات نیز تافته و بجودت طبع و حدت ذهن در میان فرق انام اشتهار تمام یافته از نتایج افکار او شاه و درویش
و صفات العاشقین و لیلی و مجنون و دیوان قصاید و غزلیات مشهور است و این مطلع که نوشته میشود در السنه و افواه مذکور مطلع آنکه میپرسی ز من کان ماه را منزل
کجاست منزل او در دلست اما ندانم دل کجاست و این رباعی نیز از جملهٔ منظومات آنجنابست که رباعی آنی که تمامت رنگ ریخته اند ذرات وجودت
ز نمک بیخته اند باشیرهٔ جانها نمک آمیخته اند تا همچو تو صورتی بر انگیخته اند مولانا زلالی بفصاحت بیان و طلاقت لسان و حدت فهم و لطافت طبع موصوف
و در میان شعراء زمانه بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف پیوسته از سرچشمهٔ ضمیر صافی زلال اشعار لطافت آثار مترشح میسازد و بنظم قصیده و غزل بیشتر از سایر اقسام
شعر می پردازد و بخلاف سایر شعراء مضمون الذل مع الطمع را منظور داشته از شوائب طمع پیوسته اجتناب مینماید و بعضی از نظم شعری که مشعر بمعنی باشد متنفر بوده بر گرد
مطلب نمیگشاید قصیده بال مرصع را تتبع نموده و الحق در آن قصیده معانی دقیقه درج فرموده و یکدو بیت از اول قصیدهٔ مذکور اینست که ابیات خورد بسی پیچ و تاب
دلو طلع زمین تا بدر آمد ز چاه یوسف گلپیرهن کرد بر سیمای صبح پیرهن صبر چاک راز دلش فاش گشت بر سر بزم چمن داد بر آل سپهر طرفه ترنجی ز مهر طرفه
که شد هم ترنج بر کف او هم بزن و این مطلع نیز از جملهٔ منظومات اوست که مطلع نخواهی کرد با ورخار سینهٔ چاکم مگر روزیکه گیرد دامنت خار سر خاکم
مولانا مجنون ولد مولانا کمال الدین محمود رفیقی است که بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و مولانا مجنون بغایت درویش و یکتا و فانی مشربست و اشعار
سلیس همواره اتفاق می افتد و این مطلع غزل از آنجمله است که مطلع بوفا بودی من اول برشته ساختم حیف او فاتی که دنبال تو ضایع ساختم و این مطلع قصیده
نیز از جملهٔ منظومات اوست که مطلع فیروزه سپهر انگشترین تست روی زمین تمام بزیر نگین تست استاد کمال الدین بهزاد مظهر بدایع صورتست و مظهر
نوادر هنر قلم مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم و بنان معجز نمایش ماحی تصویرات هنروران بنی آدم مبتب موی قلمش از اوستادی جان داده بصورت جمادی
و جناب استادی بیمن تربیت و حسن رعایت امیر نظام الدین علیشیر باین مرتبه ترقی نمود و حضرت خاقان منصور را نیز بآنجناب التفات و عنایت بسیار بود و حالا نیز
آن نادر العصر صافی اعتقاد منظور نظر مرحمت سلاطین انام است و مشمول عاطفت بی نهایت حکام اسلام ع بی شبهه همیشه چنین خواهد بود مولانا سلطان
محمد بن مولانا نور الله عمدهٔ نسخ تعلیق نویسان زمانست و بحسن کردار و لطف گفتار زبدهٔ اعیان دوران مولانا سلطان محمد خندان با وجود
حسن خط بلطف طبع موصوفست و بصحبت اهل عیش و طرب مشعوف و حالا در بلدهٔ فاخرهٔ هراة توطن دارد و گاهی همت بر کتابت نسخ شریفه میگمارد ع توفیق رفیق

حال او باد و پوشیده نماند که در زمان خاقان منصور از طبقهٔ فضلا و اهل هنر و طایفهٔ شعرا و مردم دانشور در دار السلطنهٔ هراة و سایر ولایات جمعی کثیر متوطن بودند و در سایهٔ تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت مشغول بودند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویلست و اطناب و اجتناب ازین معنی شیوهٔ ستودهٔ اولوا الالباب لاجرم خامهٔ سخن گذار عنان بیان را بصوب ذکر شمهٔ از حالات اولاد امجاد آن پادشاه عدالت نهاد انعطاف میدهد و کیفیت استعلاء لوای دولت محمد خان شیبانی را در ولایات خراسان برطبق عرض میرساند مثنوی کار بسیارست در پیش قلم کشته لیکن قوّت تحریر کم باد الطاف الهی رهبرم خامهٔ توفیق بادا یاورم تا دهم این داستان را اختتام رو نهم سوی دیگر حسب المرام

گفتار در بیان مشارکت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا گورکان در منصب سلطنت و جهانبانی باتّفاق ارکان دولت حضرت اعلی خاقانی فردوس مکانی

برمرآت ضمیر انور عقلاء دانشور حقیقت این سخن مصوّر خواهد بود که بسبب اطلاق لفظ ظلّ الله بر پادشاه آنست که هرچه در کارخانهٔ الوهیّت صفت وقوع می پذیرد نمونهٔ از آن در سرکار سلطنت صورت وجود میگیرد و پس همچنانکه ذات بی مانند حضرت خداوند جلّ جناب جلاله از وصمت مشارکت منزّه و مبرّاست میباید که ذیل حشمت پادشاه نیز از عیب مساهمت پاکیزه و معرّا باشند تا سایهٔ وجود فایض الجود سبحانی تواند بود و کما یجب و ینبغی بمصالح امور جهانبانی قیام تواند نمود ع سلطان یکی بس است چو خدای جهان یکی است و اگر بخلاف این معنی دو کس یا بیشتر در یک شهر و کشور در دارائی رعیت و لشکر خواهند که شریک باشند هرآینه برطبق آیهٔ کریمهٔ لو کان فیهما آلهة الّا الله لفسدتا علی اسرع الحال مهام ملک و مال اختلال یابد و شر از فتنه و فساد بر وجنات احوال فرق عباد و اطراف بلاد تابد ع غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی کلمه‌ای تا یصلح سیفان فی غمد واحد مؤیّد این معنی است و کیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان منصور مغفرت انتما شاهد این دعوی بشرح واقعه آنکه چون شاهزادگان عالی منزلت و امرا و ارکان دولت از تعزیت حضرت خاقان منصور باز پرداختند مشورت آنکه میرزا بدیع الزمان را مستقلاً متصدّی منصب سلطنت یا آنکه میرزا مظفر حسین را درین امر با آنحضرت شریک گردانند انجمنها ساختند بعضی از عقلا که بمزید فراست و کیاست از امثال و اقران امتیاز داشتند بقلم لطف تقریر بر لوح خواطر همکنان نگاشتند که انسب آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا که اسن و ارشد اولاد امجاد خاقان منصورست و جبلّت بی حیلتش بر تمهید اساس مکرمت و احسان مفطور باستقلال پادشاه باشد و نسبت بمظفر حسین میرزا طریق شفقت و اخوّت مسلوک داشته یکی از ممالک خراسان را باو مسلّم دارد تا سایر شاهزادگان که در اطراف و ولایات بایالت اشتغال دارند بقدم اطاعت پیش آمده خیال استقلال بر ضمیر خواطر نگذرانند و زمرهٔ از مردم کوته نظر این رای را نپسندیدند و جانب نقیض گرفته گفتند مناسب چنان مینماید که هر دو برادر بموافقت یکدیگر متعهّد امر سلطنت گردند و در خطبه و سکّه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تا میان الجانبین بسعایت اهل خباثت صورت مخالفت روی ننماید و میکاکان را در مهمّات مجال مداخلت نماند مصراع آری باتّفاق جهان میتوان گرفت و درین باب قال و قیل بسر حدّ تطویل انجامید و مهد علیا خدیجه بیگی آغا که والدهٔ مظفر حسین میرزا بود و اعتبار و اختیار تمام داشت و اولاد امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس خصوصاً میرزا علی بیک اصلاً باین معنی راضی نشدند که بدیع الزمان میرزا مستقلاً متصدّی امر پادشاهی باشد و چون در آن وقت اکثر لشکر تابع مهد علیا مشار الیها و امرا برلاس بودند جانب شرکت ترجیح یافته در روز جمعه از جمعات اواخر ذی حجّهٔ سنهٔ احدی عشر و تسعمائه در مسجد جامع دار السلطنهٔ هراة خطبه بنام هر دو شاهزاده خوانده شد و ایضاً در یک سکّه اسامی سامی ایشانرا نقش کرده وجوه تمغات آن مرز بوم کشت و عوارضات و محترفات آن بلدهٔ فاخره را حسب جمع تقسیم نموده بعضی تعلّق بسرکار سلطان بدیع الزمان میرزا گرفت و بعضی بدیوان مظفر حسین میرزا صفت خصوصیت پذیرفت و سایر ولایات که در تحت تصرّف داشتند بر همین منوال قسمت یافت و ضبط بعضی از موقوفات ممالک محروسه در عهدهٔ صدور بدیع الزمان میرزا شد و بعضی دیگر در حیطهٔ تصرّف صدور مظفر حسین میرزا در آمد منصب حکومت و داروغگی دار السلطنهٔ هراة از قبل سلطان بدیع الزمان میرزا بامیر نظام الدین شیخعلی طغائی تعلّق گرفت و امیر یوسف علی کوکلتاش بحکم مظفر حسین میرزا در آن منصب با وی مشارکت جست و محمد لکود بنیابت امیر شیخعلی و محمود دمرنک بانیابت امیر یوسف علی بامر محتسبی منصوب گشتند و امیر نظام الدین درویش بیک ترکمان که در سلک امرا بدیع الزمان میرزا انتظام داشت کوتوال قلعه اختیار الدین شد و زمام اختیار حصار شیر تو بفرمان مظفر حسین گورکان در قبضهٔ درایت امیر زین الدین علی قرار یافت و برین قیاس جمعی از امراء و وزراء خاقان مغفرت انتما ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا گشتند و بعضی بخدمت ابو المنصور مظفر حسین گورکان شتافتند و طایفهٔ هر دو پادشاه را ملازمت نمودند خواجه حاجی محمد قهستانی و خواجه ملک ناصر الدین تونی در دیوان میرزا بدیع الزمان مهر زدند و منصب اشراف ایشان بخواجه معزّ الدین حسین و خواجه

ساند ۳

وخواجه کمال الدین محمد مفوض شد و صدارت بدیع الزمان میرزا بقاعده مستمره بمسود اوراق و مولانا غیاث الدین جمشید جلالی تعلق گرفت و در امر وزارت مظفر حسین میرزا خواجه قطب الدین یحیی و درویش احمد فایض دخل کردند و جهت اشراف ایشان خواجه قوام الدین جعفر مقرر گشت و منصب صدارت آن سرکار بامیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی و مولانا نظام الدین شاه محمد مخصوص شد و چند ماه باین ترتیب و آیین آن دو پادشاه سعادت قرین در دار السلطنه هراة بمدارای رعیت و سپاهی قیام نمودند و بموافقت یکدیگر ابواب عدل و انصاف بر روی خلایق گشودند اما چون این خبر بمسامع شاه زادگان دیگر رسید بزبان آوردند که اگر سلطان بدیع الزمان میرزا که از جمیع حیثیات بر ما رتبه تقدم دارد و باستقلال متصدی منصب پادشاهی میگشت ما را بغیر از سلوک طریق اطاعت و دولتخواهی چاره نبود اما چون مظفر حسین میرزا درین امر با آنحضرت شریک و سهیم شده متابعتش ما را ضرورت نیست و هر یک دم از استقلال زده در مملکتی که بود خطبه بنام خود خواندند لاجرم باندک زمانی قواعد قصر حکومت اولاد خاقان منصور متزلزل گشت و مفاتیح سلطنت بلاد خراسان بقبضه اقتدار بیگانگان در آمد چنانچه عنقریب مسطور خواهد شد انشاء الله تعالی

ذکر گرفتاری و بی اختیاری امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ در قلعه اختیار الدین و فرار نمودن آنجناب بعنایت حضرت دلیل المتحیرین

خاقان فردوس مکان امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ را بوفور لطف و عنایت نواخته بود و بکمال مرحمت و تربیت سرافراز ساخته هم در دیوان مال و هم در دیوان تواچی مهر داده بود و مهم حکومت و داروغکی هراة را علاوه آن دو منصب ارجمند گردانیده و منشیان آستان خلافت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان در احکام همایون او را از وزرا فزون می نوشتند و در اواخر اوقات حیات خجسته صفات چند سال زمام اختیار ملک و مال من حیث الاستقلال در قبضه اقتدار آنجناب بود و چون پادشاه خاقان عالی تبار بتجرد کسی را بود اختیار بنا بر علی بدا آتش رشک و حسد که لازمه ذات اکثر ارباب جاه و جلالست در کانون درون سایر ارکان دولت خصوصا امیر محمد برندق برلاس اشتعال داشت و همگی همت متوجه آن بود که بصرصر غمز و سعایت نهال کامرانی بلکه شجره زندگانی او را پژمرده و بی طراوت گردانند و چون پایه اعتبار و اختیار او را بمغاک مذلت و ادبار باشته زمام سر انجام مهام ملک و مال بقبضه اقتدار در آورند اما در زمان خلافت خاقان فردوس مکان اصلا تیر تدبیر ایشان بهدف مراد نرسید و در اوایل ایام جهانبانی سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا از غایت عصبیت زبان بطعن و تشنیع گشادند و درین نوبت سخن ایشان تأثیر افتاد و سبب اقرب در تأثیر آن تدبیر آنکه در آن اوان که ارکان دولت خاقان منصور و امرا و شاهزادگان در باب قرار امر پادشاهی مشورت مینمودند امیر مبارز الدین محمد یکدو نوبت گفته بود که مناسب آنست که سلطان بدیع الزمان باستقلال قایم مقام پدر بزرگوار خود گردد و مظفر حسین میرزا تابع باشد تا دیگر شاهزادگان بتقلید آنحضرت کرده بقدم متابعت پیش آیند و خیال خلاف ننمایند و بواسطه این سخن مزاج مظفر حسین میرزا نسبت بدو متغیر گشته بود و سعایت امرای برلاس مدد علت شده شاهزاده باتفاق امرای مشار الیهم و سایر مردمی که کینه امیر محمد در سینه داشتند بعرض بدیع الزمان میرزا رسانیدند که محمد ولی بیگ از روی اخلاص خدمت نمی نماید و خاطر بر آن قرار داده که گریخته نزد کپک میرزا رود و بدیع الزمان میرزا هر چند حقیقت حال میدانست نمیخواست که کسی متعرض امیر محمد شود اما بملاحظه رضای برادر برلایه بآن امر همداستان شد و هم در آن هفته که بر تخت پادشاهی نشسته بود بگرفتن او فرمان فرمود و در باغ جهان آرا در مجلس کنگاش امیر مشار الیه مؤاخذ گشته از روز دری یکی از خانهای کوشک محبوس شد و چون مهمان تقدیر میرزا از قصر سپهر مسیر بمهمانخانه مغرب رسانیدند فوجی از معتمدان میرزا بدیع الزمان امیر محمد ولی بیگ را از کوشک باغ جهان آرا بقلعه اختیار الدین بردند و بامیر درویش بیگ سپردند و هم در آن روز امرا و دیوانیان هر دو سرکار نواب جناب امارت مآب را مؤاخذ و مصادره کرده بتحقیق یراق و جهات او مشغول شدند و آنچه بحصول پیوست بین الجانبین تقسیم یافت و گرفتن امیر محمد ولی بیگ اول خطائی بود که بعد از فوت خاقان منصور شاه زادگان را روی نمود زیرا که آنجناب از حیثیت یراق و استعداد و توافر نوکران شجاعت نهاد از اکثر امرا و ارکان دولت امتیاز تمام داشت و چون گرفتار شد جمیع جهات او صفت هباء منثورا گرفته ملازمانش که عدد ایشان بپانصد میرسید متفرق و پریشان گشتند القصه چون امیر محمد روزی چند در حصار اختیار الدین بنشست همگی همت بر مخلص خود بست و در آن باب فکری بصواب اندیشیده بیکی از دوستان پیغام کرد که طبقی حلوای قند بجهت مخدرات در آن تعبیه کند و بقلعه فرستد و آن شخص بموجب فرموده عمل نموده امیر محمد آن حلواها را بر جمعی که متوکل او بودند فرستاد و ایشان تمامی حلوا را از روی رغبت بکار برده بعد از ساعتی چنان بخواب رفتند که تا روز دیگر بعالم تیقظ و انتباه نیامدند و امیر محمد فرصت غنیمت شمرده در نیمشب با یک رکابدار یوسف نام خود را از بر آن دروازه قلعه که بجانب بیرون شهر متصل بود راست رسانیده و بطناب پایان رفته بر اسپی در نشست که بعضی از ملازمان او تیار نموده بودند سوار شده و از برق سرعت سیر استعاره نموده روی توجه به مشهد مقدسه رضویه آورد و صباح

روز دیگر که محافظان قلعهٔ اختیار الدین چشم از خواب باز باز کردند از امیر محمد ولی بیک اثری نیافتند و خبری نشنیدند در بحر حیرت افتادند و امیر درویش بیک بملازمت
سلطان بدیع الزمان میرزا شتافته در غایت خجالت و انفعال کیفیت حال معروض داشت و همان روز از کوتوالی معزول گشته امیر نظام الدین عاشق محمد کوکلتاش قایم
مقام شد اما امیر محمد ولی بیک در عرض سه روز آن مسافت بعیده را از راه غیر معهود پیموده بعد از وصول بمقصد کپک میرزا مقدم امیر محمد را از مقدمات
از دیاد دولت و اقبال تصور کرده او را بانعام خلع فاخره و نقود وافره و اسپان کردون توان و اشتران کوه کوهان و خیمه و خرگاه و شامیانه و بارگاه و
دیگر اشیا که فراخور همت آن شاه زادهٔ مظفر لوا تواند بود مفتخر و سرافراز ساخت و بدستور والد مغفور خویش در مهر دیوان مهر عنایت کرده حکم فرمود که
امرا و دیوان تواجی و مال بی و قوف و استصواب جناب امارت مآب هیچ مهمی را فیصل ندهند و امیر محمد بفراغبال بوثیت دیگر بر مسند امارت متمکن گردید
و زبان حال و قال بشکر قادر ذو الجلال گویا گردانید **ذکر عبور نمودن ایل امان بفرمان محمد خان شیبانی از جیحون و کشته یافتن بضرب تیغ
امیر شجاع الدین ذو النون** ارغون درآن اوان که خبر انتقال خاقان منصور بجوار رحمت پادشاه عفو غفور بگوش هوش نزدیک و دور رسید محمد خان شیبانی که
سالهای فراوان انتظار آنچنان روزی میکشید ایل امان را با فوجی از سپاه شجاعت نشان بتاخت ولایات ایران مامور گردانید و از آب آمویه گذشته تا کنار
آب مرغاب بغارت و نهب و تاراج پاک ساخت و جمعی از جنود در اثر مرو رود گذرانید و در حدود بادغیس نیز صدای قتل و غارت در انداخت و در اوایل
محرم الحرام سنهٔ اثنی عشر و تسعمائه کیفیت این حال بمسامع بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا رسیده گمان بردند که شیبانی خان بنفس خویش از آب آمویه و مرغاب عبور نموده
متوجه تسخیر دار السلطنه هراة است بنا بر آن خوفی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت و چون حقیقت واقعه ظاهر گشت همت بر آن گماشتند که بعضی از امرا عظام را با فوجی از
لشکریان بدفع شر ایل امان نامزد فرمایند و قبل از آنکه از ارکان دولت کسی متکفل آن خدمت گردد شیر بیشهٔ هیجا امیر شجاع الدین ذو النون ارغون با ده دوازده هزار نفر
از سپاه غور و ساخر و قندهار و زمین داور در اواسط ماه مذکور از طریق هراة رود بظاهر هراة رسید زیرا که بدیع الزمان میرزا بعد از فوت خاقان مغفرت
انتما قاصدی بمعسکر شمال و صبا نزد امیر ذو النون فرستاده بود و او را بر توجه بجانب مستقر سریر سلطنت و جهانبانی امر فرموده و چون امیر ذو النون تشرف
ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا دریافت و کیفیت آمدن ایل امان و ازبکان را که بار آب مرغاب معلوم نمود پیش از آنکه بخستگی دوری
از رنج راه بر آساید میر سلطان بر یدیر الاس را بجو دلجی گردانیده بجانب مرو جاق الیغار فرمود و سپاه ماوراء النهر از قرب وصول آن میر بهرام قهر وقوف
یافته براه چول نزدیک علم عزیمت برافراشتند و امیر ذو النون متعاقب بدان بیابان درآمده خود را باوزبکان رسانید و تیغ کین از نیام انتقام کشیده
قریب صد نفر را از آن جماعت بر خاک هلاک انداخت و شصت هشتاد کس دیگر را اسیر گردانیده رایت مراجعت برافراخت و مظفر و منصور بپایهٔ سریر
سلاطین عظام رسیده باصناف عواطف و عوارف اختصاص یافت و در منزل امیر محمد ولی بیک نزول اجلال فرمود مقارن آن حال اولاد امجاد آنجناب
شجاع بیک و امیر محمد مقیم نیز از قندهار و زمین داور بملازمت بدیع الزمان میرزا رسیدند و شرف بساطبوسی دریافته بانواع نوازش و اصطناع مفتخر و مباهی
گردیدند **ذکر نهضت سلاطین خراسان بمقابله و مقاتلهٔ شیبانی خان** چون محمد خان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا بملک جاودانی
وقوف یافت خیال تسخیر خراسان کرده جهة اطلاع بر کیفیت حالات آن ولایات شخصی را که مولانا ختائی نام داشت برسم رسالت بدار السلطنه هراة
فرستاد و مولانا ختائی در النکت باغ جهان آرا تقبیل بساط جلالت مناط میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان نموده پیغامی که داشت معروض گردانید
خلاصهٔ سفارت آنکه شیبانی خان میگوید که پیوسته آبا و اجداد شما در حدود شاه قایع دوقوع حوادث برجوع بخواقین دودمان عالیشان ما کرده شرایط مطاوعت
بجای می آورده اند مناسب آنکه شما نیز بسنت سنیهٔ پدران خود اقتدا نموده ابواب مخالفت مسدود سازید و از شارع مستقیم موافقت عدول و انحراف
نورزید تا عرصهٔ مملکت معمور و آباد ماند و رعایا که ودایع خالق البرایا اند پایمال عساکر نصرت مآثر نشوند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان
چون میدانستند که غرض شیبانی خان از این مراسله چیست جواب آنخان و رخصت ایلچی را موقوف داشته قاصدان باطراف و جوانب خراسان فرستادند
و باجتماع شاه زادگان و جنود ظفر ورود فرمان دادند در خلال این احوال ایلچیان از نزد امیر سلطان قلیجاق که حاکم قبة الاسلام بلخ بود رسیده معروض داشتند
که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات سحاب نیسانی ظاهر بلدهٔ مذکوره را مرکز اعلام نصرت انجام گردانیده بمحاصره اشتغال دارد و حال آنکه رعایا و شهر را
ذخیره نمانده و فقدان قوت قوت سپاهیان را بسرحد عدم رسانیده امید آنکه حضرت باتفاق متوجه این حدود گردند تا شر لشکر اوزبک اندفاع یابد

یابد و پرتو انوار فراغت بر وجنات احوال متوطنان این ولایت تابد سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین میرزا بعد از استماع این خبر با امرا و ارکان
دولت طریق مشورت مسلوک داشته خواطر بر مقابله و مقاتله شیبانی خان قرار دادند و محمد قاقا صدا از جهه اجتماع شاه زادگان باطراف دیار خراسان فرستادند
و در اوایل پاییز سنه مذکوره از دار السلطنه هراة رایات نصرت آیات بصوب قبة الاسلام بلخ برافراختند و از گرد مراکب مواکب چهره مهر و ماه را تیره
و دیده روشنان سپهر را خیره ساختند نظم روان گشتند شاهان نکوکیش سپاهی بی‌نهایت از پس و پیش بتایید الهی گشته خرم ظفر در خدمت و اقبال همدم و چون
نواحی چهل دختران از غبار مواکب کواکب مراتب ایشان مشکبیز گشت ابوالمحسن میرزا با لشکر نصرت اثر مصراع سپاهی بکثرت چو اعداد اختر از بلده فاخره مرو تشریف
آورده دو دیده به دیدار برادران کامکار روشن کرده سلطان بدیع الزمان میرزا را که از همه حیثیتی از وی بزرگتر بود دستور زانو زد و مظفر حسین میرزا هرچند در سلطنت
دار الملک با سلطان بدیع الزمان میرزا شریک بود اما چون بحسب سن از ابوالمحسن میرزا خوردتر بود او را تعظیم نموده بر خود تقدیم فرمود و از جانبین لوازم نثار
و نثار وقوع یافت و از آن مرحله نیز کوچ واقع شده بعد از نزول در کنار آب مرغاب ابن حسین میرزا از قاین و امیر سلطان علی ارغون از سیستان و سایر امرا
و لشکریان ممالک خراسان متعاقب و متواتر بمعسکر همایون پیوستند نظم رسیدند از هر طرف سروری بهر یک ملازم شده لشکری بخون عدو تنگ بسته میان
گشاده بمدح سلاطین زبان و بمدار ایام که کنار مرور و دم مضرب خیمه ظفر ورود بود روز بروز بتایید مهیمن منان جمعیت سلاطین خراسان بر طبق الخواه دوستان
می‌افزود تا کاه مبشر خجسته مقال بدرگاه اقبال مآل سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و بشارت طلوع اختر جاه و جلال از افق عنایت ایزد متعال رسانید یعنی خبر
تشریف قدوم میمنت لزوم حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه شیوع یافت و پرتو انوار بهجت و شادمانی بر وجنات احوال سالکان مسالک جهانبانی
و امرا و ارکان دولت تافت نظم مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده ام فالی و فریاد
رسی می‌آید **گفتار در بیان پیوستن پادشاه عالیجناب بسلاطین خراسان در کنار آب مرغاب** در آن اوقات که طنطنه کوس شوکت و
سرافرازی و شعشعه نیر دولت و رزم سازی و سایر محاسن شمایل و محامد خصایل پادشاه مؤید غازی ظهیر الدین محمد بابر در اقطار آفاق مشهور گردیده کیفیت محاربات
و معارضات آن پادشاه فرخنده صفات با شیبانی خان بعرض خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید بنور فراست و وفور کیاست دانست که عنقریب کوکب جاه و جلال
آن سرور از ریاض سلطنت و اقبال از اعلی درجه کشورگشائی و استقلال طلوع خواهد نمود و سرچشمه عنایت ایزد متعال ابواب حصول انواع امانی و آمال بر روی روزگار فرخنده
مآلش خواهد گشود بنا علی هذا سید افضل ولد سید سلطان علی خواب بین را که در سلک صدور فضیلت آیین انتظام داشت برسم رسالت بکابل فرستاد و بزبان مودت
و حسن اعتقاد پیغام داد که تسخیر ممالک مآرب و آمالی بقوت بازوی معاضدت و مرافقت میسر است و تیسیر مطالب و مقاصد دو جهانی باستظهار مظاهرت
و موافقت مقرر و حضرت پادشاهی مرا بمثابه فرزند دلبند و برابر برادر جان ارجمند است باید که در رفع بیداد مخالفان طاغی و دفع مواد فساد دشمنان باغی
طریق اتفاق مسلوک دارد و طریقه یگانگی و وفاق مرعی نگذارد تا بیگانگان مجال مداخلت در ممالک محروسه نیابند و پیش ازین در بلاد و امصار ماوراء النهر رایت
ابهت و جهانبانی در حل نیابند و چون سید افضل بپایه سریر پادشاه بلند محل رسید و این سخنان سنجیده را بموقف عرض رسانید آنحضرت مضمون کلام اعجاز انتظام
و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها عمل نموده سید افضل را از اعطاف و افضال انعامات پادشاهانه محظوظ و بهره ور ساخته عزیمت ملاقات سلطان حسین میرزا فرمود
در آن اثنا جهانگیر میرزا بصلاح و رضای پادشاه مظفر لوا از کابل بیرون رفته بجانب ایماقاتی که در ان حدود بودند توجه فرمود و بخاطر خطیر پادشاه جهانگیر خطور نمود که
امکان دارد که کلانتران ایماقات سر بخط اطاعت جهانگیر میرزا در آورند و او بمظاهرت ایشان بار دیگر خیال استقلال نماید و ابواب خلاف و نزاع بگشاید
لاجرم رای اشرف اعلی چنان اقتضا نمود که لوا فلک فرسا برابر جهانگیر میرزا در حرکت آید و چون شاهزاده بموکب عالی پیوندد عزیمت سفر خراسان مصمم گردد
آنگاه پادشاه عالیجاه حفظ دار الملک کابل را بجمعی از امرا شجاعت نهاد که از اهل اعتماد بودند سپرده ایشان را بعدالت و رعیت پروری وصیت نموده
بتاریخ سنه احدی عشر و تسعمائه پای مبارک در رکاب جواد گردون شتاب آورده نهضت فرمود نظم باقبال شاه فریدون صفات ز کابل روانه بسوی هرات
ظفر بر یمین نصرت اندر یسار رفیق سفر لطف پروردگار و چون کلانتران قبایل و احشام از توجه موکب سپهر احتشام آگاهی یافتند پروای میرزا جهانگیر نکرده همگنان
باستان و پیشکش کلانبست پادشاه سکندر روش شتافتند و میرزا جهانگیر نیز بجد تمام غاشیه دولتخواهی بر دوش گرفته بموکب پادشاهی پیوست و بدستور پیشتر باصناف
اعطاف و انواع الطاف مفتخر و سرافراز گشت و چون هوای حدود مملکت خراسان از غبار سم سمند پادشاه والا احسان مسکن قبائل شد خبر فوت

و پیشکش کشید

خاقان منصور سلطان حسین میرزا بتواتر انجامید بر ضمیر الهام پذیر گذشت که ممکن که در میان اولاد آنحضرت مغفرت نشان صورت خلاف روی نماید و بدان واسطه بعضی از ممالک ایشان بحیطۀ تصرف ملازمان آستان سلطنت آشیان درآید بنابران رایت ظفر پیکر بسوی بیشتر بدان صوب طی منازل و مراحل نمود و بعد از وصول بولایت خابران کیفیت جمعیت شاهزادگان و امراء عالیشان در کنار آب مرغاب بتحقیق پیوست و خاطر عاطر آن پادشاه خیراندیش بران قرار گرفت که معاونت و مظاهرت میرزا بدیع الزمان و اخوان ایشان نماید و همت عالی سازد و بموافقت و مرافقت ایشان بدفع شیبانی خان و سایر معاندان پردازد لاجرم عنان انگیزان بطرف مرو انعطاف داد و جهت رسانیدن این خبر بهجت اثر ایلچی قمر شتاب بر جانب مرغاب فرستاد چون میرزا بدیع الزمان و برادران این بشارت شنودند بطلوع کوکب ظفر و اقبال از افق امانی و آمال امیدوار شده بترتیب لوازم نیاز و نثار استعجال نمودند نظم

بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فضل و کرامت بمهر و ماه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل بفریاد دادخواه رسید

و بموجب فرمان واجب الاذعان میرزا بدیع الزمان میر محمد برندق برلاس و امیر ذو النون باستقبال موکب نصرت مآل پادشاه حمیده خصال شتافتند و در منزل درمام بملازمت آستان سپهر احتشام رسیده بانواع مراحم و اشفاق امتیاز و اختصاص یافتند و ایشان از تاکید قواعد عهد و پیمان آن پادشاه عالی مکان در طی مسافت مسارعت فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا از قرب وصول آنحضرت آگاهی یافته مع اخوان برسم استقبال از مرو چاق نهضت نمود و در منزل کل باغان مشام جان سلاطین خراسان از شمیم ملاقات آن خسرو ریاض خلافت سمت عطریت گرفت و از جانبین مراسم تعظیم و تبجیل و ما یعد من هذا القبیل صفت رعایت پذیرفت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المحسن میرزا و سایر اولاد امجاد خاقان فردوس مکان تشریف قدوم میمنت لزوم پادشاهی را فوزی عظیم دانستند و در لوازم مهمانداری و خدمتگذاری سعی و اهتمام تمام نمودند آنقدر که توانستند قواعد اتفاق و یکانکی را باستیاری وفاق و فرزانگی مشید گردانیدند و در باب تدبیر امور دین و دولت و دفع شر اعداء ملک و ملت مشورتها کرده غایت اجتهاد بتقدیم رسانیدند و همین مقدم آن پادشاه خجسته شیم در اردوی سلاطین خراسان جمعیتی دست داد که تحریر آن بمجرد تحریک بنان تیسیر پذیر نیست و تفصیل آن بسعی خامه دو زبان ممکن التحریر نی و غالبا اگر آن سلاطین صاحب تمکین با آن سپاه شجاعت آیین آن عزیمت را بامضا میرسانیدند ولایات خراسان از تعرض اوزبکان مصون می ماند اما چون تقدیر مالک الملک قدیر نوعی دیگر بود از اجتماع آن همه سرداران عالیجاه و اتفاق آن مقدار امرا و سپاه فایده روی نمود نظم

چو دولت عطا از کردگار نیاید ز بسیاری خیل کار
بتدبیر دولت نیاید بدست ز تقدیر دان در جهان هرچه هست
خدا در ازل هرچه تقدیر کرد بتدبیر نتوانش تغییر کرد

یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید انه کریم حمید مجید

ذکر درآمدن بلخ بتسخیر محمد شیبانی خان و بیان مراجعت سلاطین و حکام خراسان

چنانچه از فحوای داستان گذشته و حکایات مسطور گشته معلوم میشود که محمد محسن بنابر عدم مساعدت توفیق در دفع طغیان شیبانی خان با برادران سلوک موافقت مسلوک نداشت و در مقر خود یعنی مشهد مقدسه رضویه علیه السلام و التحیه ساکن بود و هیچکس از امرا و ارکان دولت را بمدد و نصرت ایشان نفرستاد ازین جهت فتوری تمام بعزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان راه یافت و بار دیگر آغاز مشورت نموده امیر شجاع الدین ذو النون که شیر بیشۀ هیجا و نهنگ دریای وغا بود بعرض رسانید که مثل این اجتماعی که حالا الوس امیر تیمور گورکان را اتفاق افتاده مشکل که دیگر میسر گردد فرصت غنیمت دانسته بدل قوی و املی فسیح بمیدان حرب و معرکۀ طعن و ضرب میباید شتافت و از عنایت ملک ملک بخش فتح و نصرت مسألت میباید کرد تا پیکر مطلوب از پس پردۀ غیب جلوه گر شود و میر محمد برندق برلاس فرمود که هرگاه بنواحی بلخ رویم کپک میرزا که بداعیۀ تسخیر مملکت خراسان با برادران طریقۀ اتفاق مرعی نداشته لشکر بظاهر بلدۀ فاخرۀ هراة خواهد کشید و بنابرآنکه مردم شهر بالطبع خواهان حکومت امیر محمد ولی بیک اند امیر شیخ علی طغائی و امیر یوسف علی کوکلتاش از محافظت آن بلده عاجز گشته محمد محسن میرزا دار الملک خراسان را بحیطۀ تصرف درخواهد آورد و بعد از وقوع این صورت اکثر امرا و لشکریان که کوچ و متعلقان در آن بلده دارند مداراً روی گردان شده بهراة خواهند رفت انسب و اولی آنکه درین زمستان دفع دشمن خانگی کرده در اول فصل بهار که در صحرا و بیابان علیق چهارپایان بسیار خواهد بود از روی جمعیت خاطر بقتال سپاه اوزبک اقبال نمائیم در اثنای این گفتگوی خبر رسید که امیر سلطان قلنجاق و لشکریان بلخ بسبب فقدان قوت محافظت شهر فوت شده از محمد شیبانی خان بجان امان طلبیده اند و خان ایشان را بمواعید دلپسند فریب داده امیر سلطان ابواب قبة الاسلام بلخ را گشاده است و موکب گردون مراتب خان بدانجا رسیده و سپاه اوزبک بجاروب غارت و تاراج بلدۀ فاخرۀ بلخ را پاک ساخته اند و پس از آنکه بمسامع محمد خان رسید که اکثر حکام و سپاهیان خراسان در کنار آب مرغاب مجتمع گشته خیال قتال دارند بر جناح استعجال رایت معاودت برافراخته چون این خبر در اردوی سلاطین خراسان انتشار

انتشار یافت و فی الواقع در آن زمستان عبور از آب آمویه و مقاتله با محمد خان شیبانی ما فوق طاقت انسانی بود و رای امیر محمد برندق ترجیح یافت و در ماه رجب سال مذکوره سنگ تفرقه در شیشه خانهٔ جمعیت خراسانیان افتاد و ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه علم عزیمت بجانب کابل افراشت و ابن حسین میرزا بطرف قاین رفته ابو المحسن میرزا راه مرو پیش گرفت و اولاد امیر ذو النون و امیر سلطان علی ارغون روی بیلاد گرمسیر آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بمستقر سلطنت خرامیدند و بعد از آن چند روز بنابر مصلحت قضیل مهم محمد محسن میرزا ابو المنصور مظفر حسین گورکان بعقصبهٔ کوسویه تشریف برده در آن مکان طرح قشلاق انداخت و امیر محمد برندق برلاس و بعضی دیگر از امراء ظفر اقتباس گرمارتش برمیان بستند و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر ذو النون و سایر نوئینان آن زمستان در دار السلطنه هراة ساکن بوده در ماه مبارک رمضان باقامت صیام و ادای فرایض و نوافل قیام و اقدام نموده و قریب بعید جهة ترویح روح مطهر حضرت خاقان منصور بترتیب آش عظیم فرمان فرموده چون هلال فرخ فال شوال برقع از جمال برداشت آن کوکب اوج عزت و جلال بعیدگاه تشریف برده از روی نیاز باداء نماز پرداخت و در وقت مراجعت مدرسهٔ شرقی سلطانی را از فر نزول همایون غیرت افزای فضای گردون ساخت اکابر و اشراف دار السلطنه هراة از سادات و علما و قضاة به مجلس اشرف اعلی حاضر گشته خوان سالاران اطعمهٔ لذیذه زیاده از چند و چون و حلاوا از هرچه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون حاضر آوردند و اصناف خلایق را از آن مائدهٔ پر فایده بحظی وافر و نصیبی وافی محظوظ و بهره ور گردانیدند و سلطان گردون احتشام بعد از اطعام و ختم کلام ذو الجلال و الاکرام بر ابرش تیز خرام سوار شده بباغ جهان آرا تشریف برد و ببسط بساط عیش و نشاط و ترتیب اسباب فرح و انبساط مشغولی کرد بیت هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار کس را وقوف نیست که پایان کار چیست

گفتار در بیان رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بییلاق مرل و ارتفاع رایت دولت محمد خان شیبانی بتقدیر حق عز و جل

چون دوران ابتلا فصل شتا بنهایت و اختتام رسید و سلطان بدیع آثار بهار سپاه ریاحین و ازهار بفضای بساتین صحرا کشیده جنود برد دی و سرما از هجوم لشکر فروردین منهزم گشت و خاقان شرقی انتساب آفتاب خانهٔ بهرام را مستقر ساخته رایت نخوتش از چرخ هفتم درگذشت نظم سلطان جهان نورد ایام زد خیمه بتختگاه بهرام افراخت علم ز لاله در دشت عالم زنیاد سبزه پر گشت سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذو النون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی را در هراة گذاشته رایات عالیات بجانب ییلاق بادغیس برافراخت و روزی چند در منزل مرل که مرغزاریست بهشت آثار رحل اقامت انداخت در آن والا مظفر حسین میرزا میل ملاقات برادر بزرگوار نموده از یورت قشلاق در حرکت آمده در اواخر ذی حجهٔ سنهٔ اثنی عشر و تسعمائه در منزل مذکور اجتماع سعدین و مقارنهٔ نیرین دست داده برادران دیده بدیدار یکدیگر روشن کردند و در باب دفع اعدا طریق مشورت مسلوک داشته از گذشته و آینده سخنان در میان آوردند بنابر آنکه متصور چنان بود که در آن بهار محمد خان شیبانی بقصد ملک ستانی از آب آمویه عبور نماید الحیان سخندان زد شاهزادگان و امراء عالیشان فرستاده بجمع آمدن ایشان فرمان دادند از انجمله جهة طلب شجاع بیک این ذرهٔ بمقدار را نامزد سفر قندهار نمودند و راقم حروف در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور اجازت یافته از مرل بهراة شتافت تا یراق کرده متوجه مقصد گردد و درین اثنا گوهر درج عفت و حشمت خوجه بیگم که صبیهٔ صلبیهٔ سلطان بدیع الزمان میرزا بود در دار السلطنه هراة از جهان پر آفات رخت سفر آخرت بربست و امیر ذو النون و امیر شیخعلی با آئین سلاطین عظام بتجهیز و تکفین مهد عالیه نموده جسد مطهرش را در مدرسهٔ شریفهٔ بدیعیه مدفون ساختند و جهة ترویح روح پر فتوحش باطعام مساکین و فقرا و ختمات کلام ایزد سبحانه و تعالی اشتغال نمودند و چون هلال محرم الحرام سنهٔ ثلث عشر و تسعمائه از مشرق دولت و احتشام طالع شده بر بحر خضر سپهر عبور فرمود خبر گذشتن محمد خان شیبانی از معبر کرکی و توجه بطرف خراسان متواتر گشت و سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذو النون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی را بار دوی همایون طلبید و ایشان در روز دوشنبه چهارم ماه مذکور از بلدهٔ هراة بدرگاه خلایق پناه شتافته و روز دیگر بشرف ملازمت مشرف گشته باتفاق سایر امراء عظام بساط مشورت مبسوط گردانیدند و چند اشتند که تیر تقدیر را بسپر تدبیر منع توان ساخت و سیلاب مشیت مسبب الاسباب را بمشت خس و خاشاک باز میتوان داشت هیهات هیهات هیهات ع دافع تیر قضا نبود سپر چون ارادهٔ مالک الملک علی الاطلاق مقتضی آن بود که ولایت خراسان بحوزهٔ تصرف محمد خان شیبانی درآید و مدت دولت اولاد خاقان منصور بسر آید بر اجتماع جنود بلا انتها و تدبیر امراء صایب رای هیچ فایده مترتب نگشت و بعد از آن سپاه بهرام قهر ماوراء النهر مانند سیلی که از فراز رو بنشیب آورد از آب آمویه عبور نموده خرمن شان را طوفان بلا از سر درگذشت نظم چو تقدیر الهی بود زینسان که گردد منتقل ملک خراسان نیاید کار از مردان صفدر نه از تدبیر دانایان کشور شنیدم

این سخن از کودک و پیر که تقدیر الهی را چه مقدور کیفیت این واقعه چنان بود که محمد خان شیبانی در اواسط ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمائه از دار الملک سمرقند بر زین ملکت
ستانی نشست و از معبر کرکی عبور نموده بحدود اندخود شتافت امیر شاه منصور که در آن اوان از قبل میرزا بدیع الزمان حاکم آن ولایت بود چون از وفور شوکت و قوت
دولت خانی واقف شد اقبال مثال بابر گاه سلطنت و استقلال خرامید و غاشیه متابعت بر دوش گرفته منظور نظر التفات گشت آنگاه خان گیتی ستان
بر جناح استعجال از اندخود بطرف کنار آب مرغاب ایلغار نمود و بعد از وصول برجاق کوتوال قلعه آن قصبه در اطاعت و فرمان برداری اقتدا بشاه منصور کرد
و تا آنغایت نزد بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین گورکان خبر عبور موکب منصور از آب آمویه صحت نپیوسته بود و پس از وصول محمد خان بنواحی بادغیس
سیلاب مظفر آثار بنای ثبات سلاطین و امراء خراسان را منهدم ساخته غریق بحر حیرت و اندیشه گشتند و کرت دیگر طریق مشورت مسلوک داشته امیر ذو النون
بنابر شجاعت جبلی صلاح در جنگ صحرا دید و امیر محمد برندق تحصن در بلده فاخره هراة مصلحت نمود و قبل از آنکه خواطر بر یکی ازین دو صورت قرار دهند صباح
روز پنجشنبه پنجم محرم الحرام سنه ثلاث عشر و تسعمائه آثار قرب وصول محمد خان شیبانی با سپاهی افزون از حوادث آسمانی ظاهر گشت و منقلای آن سپاه ظفر
لوا که سرکرده ایشان ولد محمد خان تیمور سلطان و عبید الله خان بن محمود سلطان بودند برانغار و جوانغار آراسته بمیدان قتال رسیدند سلطان بدیع الزمان میرزا
و مظفر حسین میرزا نیز بتعبیه سپاه پرداخته مانند کسی که دریای محیط را خواهد که بقبضه خاک نمناک انباشته گرداند و سیلاب بلا را بمشت خار و خاشاک از
رفتار باز دارد در مقام مدافعه و مقاتله آمدند بیت دو لشکر رو بروصف بر کشیدند بقصد یکدگر خنجر کشیدند خروشیدن بهادران تهمتن و آواز نقاره
و نفیر و سورن زلزله در زمین و زمان انداخت و درخشیدن خود و مغفر پهلوانان برگستوان و جوشن بتفسیر آیه سنا برقه یذهب بالابصار ظاهر و مبین ساخت بیت
در گرد سپاه شعله تیغ نمود چنان برق در میغ عقاب تیر جهت طعمه حیات برنا و پیر دهان باز کرد و اژدهای سنان بطعن زمره صغیر و کبیر زبان دراز گردانید نظم
در آن میدان سنان آتش انگیز ز بهر طعن گردان شد زبان تیز عقاب تیر آمد سرخ منقار ز خون پردلان روز پیکار از جمله امرا و لشکریان خراسان امیر شجاع
الدین ذو النون ارغون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی با فوجی از شیران بیشه رزم آزمائی در آن روز در معرکه ستیز آثار رستخیز ظاهر ساختند و بضرب شمشیر نهنگ نشان
و زخم تیر مرگ تاثیر زرق زندگانی جمعی از سالکان مسالک پهلوانی را در غرقاب فنا انداختند اما چون عساکر نصرت اثر اوزبک باضعاف مضاعف
خراسانیان بودند و نیز لشکریان دریای پرموج فوج فوج از عقب بکومک میرسیدند سپاه شاهزادگان از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت بوادی هزیمت تافتند
و پریشان و بیسامان هر طایفه بطرفی از اطراف و ولایات خراسان شتافتند اما امیر ذو النون که زبان حال و قالش همواره بمضمون این بیت مترنم بود که بیت نه بیند
ز من دشمن بدگمان بجز روی شمشیر و پشت کمان مانند شیر ژیان گاه بر میمنه و گاه بر میسره حمله میکرد و از زخم تیغ و خنجر خاک معرکه بخون پردلان رنگین ساخته نهایت
جلادت بجای میآورد آخر الامر اوزبکان از اطراف و جوانب در آمده آن شهسوار میدان پیکار را از اسپ پیاده گردانیدند و خواستند که دست و گردن
بسته نزد خان برند امیر ذو النون تن بعجز در نداد و بدستور جنگ میکرد تا شهید شد اما امیر شیخعلی طغائی با جمعی دیگر از متعینان خراسان اسیر سرپنجه تقدیر گشت
و سپاه قضا قدرت اوزبک تا حدود دیوقوز رباط گریختگان را تعاقب نموده بتعداد غنیمت گرفتند که زبان بیان از احاطه کمیت آن عاجز است و قلم دوزبان
از تعداد آنها کی از آن قاصر مصراع عاجز است از شرح آن اشیا قلم والله تعالی بحقایق الامور اعلم **گفتار در بیان کیفیت تفرقه و پریشانی
حکام و عساکر خراسان و وصول رایات نصرت نشان محمد خان بالنگ کهدستان** چون از مهب عنایت حق عز و جل در میان
رباط امیر علیشیر و مزار مرال نسیم فتح و ظفر بر شقه علم محمد خان شیبانی وزید سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان با اکثر امرا و لشکریان بمقتضای کلمه
الفرار مما لا یطاق عمل نموده هر کس بطرفی منهزم گردید و سید عبد الله میرزا با میرزا بمشهد مقدسه رفته بکپک میرزا پیوستند و عبد الباقی میرزا و امیر محمد برندق برلاس
در حدود سبزوار به ابن حسین میرزا ملحق گشتند و سلطان بدیع الزمان میرزا بظاهر دار السلطنه هراة شتافته آن شب در باغ نو منزل گزید و لحظه غنوده چو
سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد متوجه قندهار و زمین داور شد و مظفر حسین میرزا در جوف لیل بهراة در آمده بباغ شهر خرامید و شیخ الاسلام مولانا
سیف الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی اختیار الدین حسن را طلبیده در باب محافظت هراة از ایشان
استعانت جست جواب دادند که نگاه داشتن شهر بلشکر میسر میشود نه بحراست و اهتمام ما فایده مترتب نمیگردد و مظفر حسین میرزا فرمود که همراه من زیاده از سه نوکر
باین بلده در نیامدند اکابر عرض کردند که بدین تقدیر چگونه با سپاه اوزبک مقاومت توان نمود بنابر آن آن شاهزاده عالیشان بصد هزار درد و داغ

وداع ملکت ومال ومادر وعیال کرده بعد از دمیدن صبح با جمعی از خواص وملازمان از دروازهٔ فیروز آباد بیرون رفت واز راه تربت شیخ روی توجه باسترآباد آورد
وصباح روز جمعه بیستم محرم الحرام سادات وقضاة واکابر واعیان هراة در مدرسهٔ شیخ الاسلام جمع آمده در باب واقعه که روی نموده بود قرعهٔ مشورت در میان
انداختند خواطر اکابر واصاغر بر سلوک طریق اطاعت وانقیاد محمد خان شیبانی قرار یافته راقم حروف را فرمودند تا عرضه داشتی مشعر باین معنی در قلم آورده آن
نوشته را مصحوب برادرزادهٔ مولانا زادهٔ مولانا عثمان که محتسب شهر بود روان ساختند ومولانا زاده متوجه گشته در سر خیابان هرات بایقت وپیاده و عریان
نزدیک تقوز رباط خود را به محمد تیمور سلطان رسانید وکیفیت حال عرض کرد محمد تیمور او را نزد پدر فرستاد ومحمد خان شیبانی بعد از اطلاع بر مضمون عریضه بیرون یان
در اواخر همان روز النگ کهدستان را مضرب خیام دولت واقبال خاطر بر سلطنت مملکت خراسان قرار داده رایت ابهت وکامرانی بر افراخت سبحان — [margin: ساخت]
من لایحول بنفی ملکه الا ما یشاء وهو تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء

ذکر وصول اکابر واشراف هرات بملازمت محمد خان شیبانی بعد از سلوک در وادی حیرت وپریشانی

در روز جمعه مذکور که جمهور متوطنان هراة از بیم سیاست محمد خان دروازهای شهر را ما تند
ابواب فرح وسرور بر روی خود بسته در کمال حزن واندوه بودند ولشکر قیامت اثر ازبک در محلات بیرون آن بلدهٔ فاخره علم اقتدار افراخته غارت
وتاراج میمودند ماری در غایت غرابت دست داد وقتل طائفه از سپاه ماوراء النهر اتفاق افتاد کیفیت حادثه آنکه خواجه معز الدین حسین بشاگاه وخواجه شمس
الدین محمد منشی وبعضی دیگر از ملازمان دودمان خاقان فردوس مکان که از شهر گریخته شب در باغات بیرون هراة غنوده بودند در چاشتگاه از روی خیال فراس
نموده جهت مخلص خود حیله اندیشیدند مسلح ومکمل بر اسپان باد رفتار سوار گشته آواز بر آوردند که دولت دولت کپک میرزاست وهر کس که دو چار خورد بیدا
گفتند که اینک محمد محسن میرزا با سپاه بسیار در رسید وبعزم رزم وپیکار متوجه پادشاه ازبکان گردید رنود واوباش هراة که اینخبر شنیدند ما سند نیز از جا شکا
از دروازهای شهر بیرون جستند واز لشکر ازبک بانکه در محلات خارج آن بلده بطلب مال مشغول بودند قریب بصد کس بقتل رسانیدند وبعد از ساعتی کذب آن خبر پیدا
پیوسته جهت کشته شدن آن جماعت دغدغه خواطر اکابر واصاغر روی در ازدیاد نهاد وخلایق در بحر حیرت افتاده قوافل حزن واندوه در فضای ضمیر با دیه پیمای گشتها
سادات وقضاة وعلماء وعامهٔ رعایا وکافهٔ برایا آنشب در کمال الم وملال بسر بردند ودر لجهٔ تحیر وتفکر سرگردان بوده برای مخلص خویش هر دم اندیشه میکردند
صباح روز شنبه برادر مولانا بنائی از اردوی آنسالک طریق جهانگشائی بهراة رسید ونشانیکه منشیان آستان سلطنت آشیان بنام شیخ الاسلام وقاضی اختیار
الدین حسن قلمی کرده بودند رسانید بمضمون آنکه چون رایات نصرت آیات بحدود بادغیس رسید بدیع الزمان میرزا از صولت سپاه کشورگشا منهزم گردید
وامیر ذو النون ارغون کشته گشت شیخ علی طغائی اسیر سر پنجهٔ تقدیر شده ومالنگ کهدستان را مضرب سرادقات عزت ساخته همت بلند بر ترفیه حال عامهٔ ممالک
خراسان گماشته میباید که چون نشان برسد مستظهر ومطمئن خواطر بوده بدرگاه عالمپناه شتابند هر کس را از اشراف واعیان مصلحت دانند همراه آورند اکابر هرات
بعد از وقوف بر مضمون آن فرمان قاصد را بانعام واحسان خوشدل وشادمان گردانیده همان زمان شیخ الاسلام وعمدهٔ اولاد امجاد خیر الانام
امیر کمال الدین عطاء الله الحسینی وامیر عبد القادر وامیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف وسید صدر الدین یونس وقاضی اختیار الدین حسن وقاضی صدر الدین محمد
الامامی وسید رضی الدین عبد الاول وخواجه جمال الدین عطاء الله وخواجه نظام الدین عبد الحی صاحب عیار متوجه النگ کهدستان گشتند وچون نزدیک بعسکر
نصرت اثر رسیدند مولانا نظام الدین عبد الرحیم ترکستانی که در بارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت بلکه اختیار بنهایت داشت وخواجه کمال الدین
محمود ساغرچی که با امرا اشراف دیوان مشرف بود آن فرقه را واجب التعظیم را استقبال نمودند ودر یکی از خیام فرود آورده پادشاه را آگاهی دادند محمد خان
حکم فرمود که نخست کمیت مال امان وپیشکش وساوری هرویان را قرار دهند آنگاه اکابر واشراف را به مجلس اشرف اعلی رسانند ومولانا عبد الرحیم وخواجه
کمال الدین محمود در آن باب گفت وشنود نموده مقرر شد که عامهٔ رعایا ومحترفات مبلغ صد هزار تنکچهٔ کپکی که هر تنکچه از آن در آن اوان شش دینار کپکی جاری بود
سرانجام نمایند واکابر عظام وسیورغال داران تمام مبلغ بیست هزار تنکچه جهت پیشکش خاصهٔ خان فرود آورند وپانزده هزار تنکچه مولانا عبد الرحیم را خدامت
کنند بعد از آن محمد خان شیبانی بارگاه سلطنت وجهانبانی را بحضور سلاطین عظام وامراء کرام مثل محمد تیمور سلطان وعبید الله سلطان وحمزه سلطان و
مهدی سلطان وجان وفا میرزا آراسته اکابر واشراف را بار داد واکثر جماعه مذکوره میان خوف ورجا بدان خرگاه سپهر اشتباه در آمده سلاطین وامرا
بتعظیم ایشان قیام نمودند وخان رخصت جلوس ارزانی داشته همان ساعت بمعاودت اشارت فرمود وجان وفا میرزا بمنصب حکومت وداروغکی هرات

مفتوح و مسرا فراگشته همراه اکابر متوجه شد و جهت سرانجام سایر مهام مولانا عبدالرحیم توجه کرد و جان وفا میرزا در منزل اولاد امیر غیاث فرود آمده مولانا عبدالرحیم
در خانهای بالای دروازهٔ خوش نزول نمود **گفتار در بیان در آمدن وزرا و عظام ببلدهٔ فاخرهٔ هراة و ذکر شمهٔ از شدهٔ مطالبات**
و صعوبت وقایع و حالات چون بنابر مشیت مسبب الاسباب آفتاب دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال محمد خان شیبانی طلوع نمود و دار الملک
بلاد خراسان را که همواره محل جلوس سلاطین عالیشان بود و بهست تسخیر فرمود و کلام حکمت انجام لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال را مطمح نظر داشته همگی همت
بر تحصیل اموال و جهات غایبی و انچه اکابر قبول نموده بودند گماشت و خواجه کمال الدین محمود و خواجه ابو الوفا که بخواجه خرد مشهور است با طایفهٔ از تحصیل داران
و لشکریان بتاریخ یازدهم محرم الحرام بدار السلطنه هراة در آمدند و تحصیلات نوشته تبلغد تمام وجوه مذکوره را از اکابر و رعایا طلب نمودند و در عرض
یکهفته بحصول موصول گردانیدند و جهات و تملکات ظاهری ازواج طاهرات و بنات مکرمات خاقان مغفرت صفات و متعلقان بدیع الزمان میرزا و مظفر
حسین گورکان را تمام گرفته آنجماعت را باردوی همایون فرستادند و ایشان بشرف ملاقات خانی فایز شده مهد علیا خانزاده خانم بنت احمد خان که خواهر
زادهٔ خاقان فردوس مکان و منکوحه مظفر حسین گورکان بود در نظر محمد خان مستحسن نمود و جویان امر مواصلت گشته خانم دعوی کرد که مظفر حسین میرزا قبل از این
بتاریخ بدو سال او را طلاق داده بود و جمعی از اهل دیانت بر طبق مدعای او ادای شهادت نمودند تا بآیین شریعت غرا در سلک ازدواج خان انتظام یافت
و مهرانگیز بیگم که صبیهٔ صلبیهٔ مظفر حسین میرزا بود و از مشیر عظمی مشار الیها در وجود آمده بود عبید الله سلطان بحبالهٔ نکاح در آورد و محمد خان بقیه مخدرات شبستان
تتق عصمت را بارشهر فرستاد و جهت مطالبه ذخایر و نفایس اجناس ایشان محصلان تعیین کرد و آنمقدار لآلی آبدار و درر شاهوار و یاقوت رمانی و لعل
بدخشانی و سایر جواهر و ابر و طلا آلات بحصول پیوست که عشر عشیر آن در خزانهٔ خیال هیچ پادشاه با استقلال نگنجید و از جهات امرا و ارکان دولت
آن دودمان عالیشان نیز نقود و اقمشه فراوان بدست آمد و لشکر قیامت اثر اوزبک هر یک از متمولان خراسان را بهانه گرفته در تعذیب و
شکنجه کشیدند و آنچه توانستند از ایشان بحصول موصول گردانیدند مضمون آیهٔ ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة بابلغ وجهی
ظاهر گشت و بسیاری از اهل جاه و جلال پایمال حقارت و اذلال شده ناله و نفیر صغیر و کبیر از فلک اثیر در گذشت نازنینان حرم حرمت بدست اوزبکان
بی رحم اسیر گشته در تعذیب بودند و زهره جبینان حجلهٔ عفت از عقب مغولان بهرام صولت در کوچه و بازار سرگردان شده ساعتی نمی آسودند **نظم**
علم زد آتش ظلم اندر این بوم جهان تاریک شد از آه مظلوم برآمد ناله و شیون ز مردم نبود القوم را اصلا ترحم بالاخره خواجه شیخی کمال الدین محمود و انتشه
تسکین یافت و انوار امن و امان بر وجنات روزگار طوایف انسان تافت و در روز جمعه یازدهم محرم در مسجد جامع دار السلطنه هراة خطبه بنام
ابو الخیر خان و محمد خان شیبانی خواندند و بموجبی که محمد خان حکم فرمود لقبش را امام زمان و خلیفة الرحمن بر زبان راندند و آن خان گیتی ستان بمقتضای علو همت
فرمان داد که سیم و ذهب بر تنکچات سابقه اضافه نمایند و چون سکه همایون زیب و زینت یافته هر یک از آن شش دینار کپکی جاری داشتند و تنکچات کمعیار
سابقه را به پنج دینار بستانند در خلال این احوال بعضی از وزرا و مردم تاجیک که ملازم سلاطین و حکام خراسان بودند از بیم حیف و تعدی اوزبکان
در جبال حدود هراة تحصن جسته از غایت خشیت لحظه بفراغت نمی غنودند عرضه داشتها بدرگاه والا ارسال داشته بجان امان طلبیدند و فرامین
ساطعه در باب استمالت آنجماعت صادر شده همگنان بشرف بساط بوسی رسیدند و اکثر منظور نظر تربیت و رعایت گشته مناصب مناسب یافتند از
آنجمله خواجه معز الدین حسین بتبا کاره و مولانا حاجی محمد قهستانی بر مسند وزارت نشستند و خواجه شمس الدین محمد منشی و مولانا جلال الدین قاسم خواند امیر
دیوان املاک و اسباب غایبی شدند و از اولاد عظام سید غیاث الدین محمد باغبان امیر جلال الدین محمود ملازمت سده سلطنت اختیار کرد و امیر
سلطان محمود دروی بتکفل مهمات جان وفا میرزا آورد **ذکر تسخیر قلعهٔ اختیار الدین و حصار شیرتو** چنانچه از ضمن حکایات سابقه بوضوح می پیوندد
که سلطان بدیع الزمان میرزا کوتوالی حصار اختیار الدین با میر عاشق محمد کوکلتاش ولد امیر ساربان جنید تفویض کرده بوده بود و در وقت توجه بمنزل حرم
محترم خود کابلی بیگم دختر میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابو سعید را با رقیه آغا که بعندلیب اشتهار داشت در آن قلعه گذاشت و از معرکه مرال امیر عاشق
محمد ارغون و شیخ عبد الله بکاول و بعضی از افراد اجناد که مجال فرار یافته بودند بحصانت آن قلعه التجا نمودند و ایضا صاحب السیف و القلم خواجه جلال
الدین میرک با تحصار رفته بود و مهد علیا خدیجه بیگی آغا نیز از تشدد محصلان گریخته در آن منزل تحصن نمود و چون آنجماعت از سطوت اوزبکان بهرام

بیرام صولت بغایت هراسان بودند با وجود آنکه مهم شهر بآن مرتبه که شرح کرده شد رسیده بود در محافظت آن قلعه از خود بتقصیر راضی نمیشدند و محمد خان بیکی همت متوجه فتح آن حصار گشته ایلچیان سخندان پیش امیر عاشق محمد کوکلتاش فرستاد تا او را از وخامت عاقبت مخالفت ترسانیده وا زعقوبت خدام بارگاه سلطنت ایمن گردانیده پایان آورند و چون نتیجه بر آمد شد سفرا از ترتب نیافت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پذیرفت و نقبچیان آهنین چنگ آغاز کندن نقب کردند و چون چهار روز بآن کار پرداختند قوالچی که بجانب باغ شهر است مجوف گشته میل بانهدام نمود و از مشاهده آن انکسار ارکان ثبات و قرار ساکنان آن حصار متزلزل شده قاصدی ببارگاه خلافت پناه فرستادند و بکان امان طلبیدند و حسب الحکم مولانا عبد الرحیم بدر قلعه رفته هردو عاشق محمد و شیخ عبد الله و خواجه میرکی پایان آمده و مولانا عبد الرحیم قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانید و از قبل خان سوگندان بر زبان آورد که چون قلعه را تسلیم نمایند هیچکس بجان و مال ایشان نقصان نرساند لاجرم متوطنان قلعه اختیار الدین بعضی باختیار و زمرهٔ باضطرار از مضیق حصار بیرون خرامیده هردو عاشق محمد و شیخ عبد الله مواخذ گشتند و اموال و جهات خود را فرود آورده بکان امان یافتند و عاشق محمد کوکلتاش در خراسان توقف کرد و عاشق محمد ارغون و شیخ عبد الله بکابل روی بملازمت بدیع الزمان میرزا آوردند و خواجه جلال الدین میرکی بوسیلهٔ خواجه کمال الدین محمود که از قرابتانش بود بی شایبهٔ تعقیص نجات یافت و از وی بوشان سراپردهٔ عصمت کابلی بیگم را قنبر میرزا کوکلتاش بحکم نکاح در آورد و عندلیب را تیمور سلطان بحرم سرای خویش فرستاد و کوتوال قلعه اختیار الدین پهلوان درویش محمد تغلق گرفته جان و فامیر زاز زاسیر ان درب خوش بدانجا نقل کرد و متوطن شد و چون خاطر خطیر محمد خان شیبانی از جانب حصار اختیار الدین فارغ گشت فتح قلعهٔ تیره تو را که در تصرف امیر زین الدین علی بود پیش نهاد همت ساخت و با اعاظم امراء و ارکان دولت قرعهٔ مشورت در میان انداخت و بنا بر آنکه آن حصار از بدایع صنایع روزگار و گرفتن آن بجنگ بیرون از حیز قدرت ملوک ذوی الاقتدار است رای همگنان بران قرار یافت که بارسال رسل و رسایل امیر زین الدین علی را بملازمت آورده و خواجه شمس الدین محمد منشی که با آنجناب رابطهٔ محبت و اتحاد مستحکم داشت متکفل آن خدمت شده عنان عزیمت بجانب حصار تیره تو منعطف گردانید و بعد از وصول خاطر امیر زین الدین علی را بالفاظ ایمان و تاکید قواعد پیمان اطمینان داده بدرگاه عالم پناه رسانید و جناب امارت مآبی مقالید قلعه را تسلیم خدام پایهٔ سریر سلطنت مصیر کرده اموال خاصهٔ خود را نیز برسم پیشکش فرود آورد و از سایر تعرضات ایمن گشت

ذکر بعضی از احوال مولانا عبد الرحیم و کیفیت سلوک او با اکابر و اشراف و بیان آنچه در آن اوان بصدور پیوست نسبت بصدور و مباشران اوقاف

مولد و منشا مولانا عبد الرحیم صیرامست که داخل قصبات ولایت ترکستانست و او در اوقات شباب و اوان جوانی چند گاهی در سمرقند بتحصیل علوم مشغولی کرد و از آنجا بهراة آمده در درس بعضی از اکابر علما روی بکسب کمال آورد اما چون قابلیت اصلی و استعداد جبلی از فطرتش مسلوب بود دست عنایت علیم علی الاطلاق ابواب علم و دانش بر روی وی نگشاد

مثنوی

که حاصل کند نیکبختی ز نور ۔ ببرهه که بینا کند چشم کور

توان پاک کردن ز زنگ آینه ۔ ولیکن نشاید ز سنگ آینه

طرفه آنکه بمجرد اندک مسئله که از هرجا مولانا عبد الرحیم را معلوم شد خود را فاضل کامل تصور کرده چون از خراسان بترکستان بازگشت چنان ظاهر ساخت که در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بدرس هرکس از علما شتافتم خود را از وی داناتر یافتم بعضی از ترکستانیان این سخن را مقرون بصدق پنداشتند و جمعی که عقل داشتند منشا آن دعوی را حمل بر خبط دماغ کردند و در وقتیکه محمد خان شیبانی بر زین ملک ستانی نشسته بمجرد ترکستان بسید مولانا عبد الرحیم بخدمت آستان سلطنت آشیان رفته منظور نظر عنایت گردید و صاحب منصب صدارت گشته پایهٔ قدر و منزلتش ضعفت ارتفاع پذیرفت و روز بروز عنایت خانی نسبت باو بیشتر از بیشتر شده در جمیع امور ملکی و مالی دخل کردن گرفت و او شخصی بود بغایت متقلب الاحوال و مختلف الاقوال علامات یبوست دماغ و سوداویت مزاج در گفتار و کردارش پیدا و امارات قلت فهم و سخافت رای در حرکات و سکناتش هویدا

نظم

دماغی داشت از افیون مشوش ۔ از آن بد قول و فعلش بود ناخوش

ز طور عقل فعلش دور بودی ۔ ز قولش راستی مهجور بودی

راقم حروف مکرر از وی استماع نموده که میگفت اگر عقل هرا با عقول تمام عقلا بسنجند بر همه فایق می آیم و دانش من بمرتبهٔ ایست که اگر شیخ ابو علی سینا زنده شود در صحبت من ساکت شود و در الزام منهایم گاهی بر مسند حکومت و عظمت نشسته علما اصحاب علم و فضیلت را تعظیم نمودی و احیانا جهت تمشیت جزئی مهمی تو پیراهن سوار شده در بازارها سیر فرمودی و در مجلس شریف اکابر و اشراف بید هشت پیراهن و تنبان پوشیدی و بمجرد اندک سخنی که مخالف مزاج او بودی الفاظ ناخوش بر زبان

گذرانیدی اما میر خان هیچکس را غیبت نکردی و در منع آزار ارتکاب ظلم لوازم سعی بجای آوردی القصه چون تسخیر دار الملک خراسان محمد خان را میسر گشت سادات
و مشایخ و قضاة و علما و سایر ارباب عمایم را طوعا و کرها در سر انجام مهام خود رجوع بمولانا عبد الرحیم میبایست نمود و جناب مولوی در مرتبه اول چنانچه
مذکور شد یازده هزار تنکه کپکی قانی از آن جماعت طمع کرده آن وجه را بحصول موصول گردانید بعد از آن هر کس از وی التماس مهمی مینمود مبلغی دیگر طلب میفرمود
و مشکلترین امور که در آن اوان جمهور طوایف انام را پیش آمد آن بود که نسیان بر طبیعت مولانا عبد الرحیم بمثابه غلبه داشت که اگر فی المثل عزیزی ده روز متعاقب
او را ملازمت کردی و هر روز تحفه لایق و تبرکی مناسب بنظرش آوردی در روز یازدهم چون او را دیدی باز پرسیدی که وی چه کس است و مولانا عبد الرحیم
در اوایل حال شیخ الاسلام را فی الجمله تعظیم کرده جهت سایر اکابر قیام نمینمود اما چون آن زمره در مجلس خانی آغاز آمد شد فرموده راه سخن یافتند نسبت بهمه ایشان
فراخور قدر و منزلتی که داشتند شرایط تعظیم بجای آورده مناصب مناسب جهه هر یک تعیین کرد و بمقتضای اشارت خانی از جناب شیخ الاسلامی التماس نمود
که بدستور ایام سابقه منصب موروثی خود را قبول نماید و امر جلیل القدر نقابت را بامیر نظام الدین عبد القادر تفویض فرمود و اقضی القضاتی ممالک خراسان
علاوه آن منصب گردانید و قاضی ضیاء الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد الامامی نیز بقاعده استمرار متصدی فصل قضایای شرعیه ساخت و امر احتساب را
بلا مشارکت غیری به سید صدر الدین یونس مفوض داشت و تدریس مدارس خاقان منصور را بامیر برهان الدین عطاء الله و سید صدر الدین ابراهیم و سید
زین العابدین مرتاض و خواجه عماد الدین عبد العزیز ابهری متعلق گردانید و رقم عزل بر صحیفه احوال دیگر مدرسان آن بقاع که در زمان واقف منصوب گشته
بودند کشید و نسبت بارباب مناصب سایر بقاع خیر همین عمل بجای آورد و صدور بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان را در ملازمت خویش باز داشته فرمان
داد که بدستور سوابق ایام مهام اوقاف را بکفایت رسانند اما آن جماعت را بتکلیفات نالایق کرده هر لحظه بخلاف معامله از ایشان چیزی مطالبه مینمود
و با وجود آنکه بواسطه گفت و شنود بعضی از مخادیم دانسته بود که امیر سلطان ابراهیم الامینی و مسوده اوراق از سایر امثال و اقران امتیاز تمام دارند در آن
اوقات چندان محنت و مشقت متوجه ما گشت که شرح آن نوشتن و گفتن راست نیاید از جمله آنکه در مبادی احوال که مولانا عبد الرحیم از پشت دروازه خوش
بپایان آمده در منازل جان مزید میرآخور که نزدیک بدروازه مذکور راست منزل گزید روزی امیر سلطان ابراهیم و محرر حروف و مولانا غیاث الدین جمشید
جلال را فرمود که از گوسفندانی که نوکران ما الجه گرفته اند شصت سر ستانده در وجه بهای هر گوسفندی مبلغ بیست تنکه خانی که ششصد دینار تبریزی باشد
جواب گویید و ما انگشت قبول بر دیده نهاده چون روز بیگاه بود و از جنس نوکر و خدمتکار کسی همراه نداشتیم التماس نمودیم که امشب گوسفندان در همین
دولتخانه باشند تا صباح کس فرستاده بمنازل خود بریم و قسمت کرده بها جواب گوییم این ملتمس درجه قبول نیافت و ما بناکام عوض عصاها تیکه تکلف در ایام
صدارت بدست میگرفتیم چوبهای چوپانی برداشته گوسفندان را در پیش انداختیم و متوجه منازل خود گشتیم چون مردم بازار خوش که قبل از آن بچند روز ما را
در کسوت تجمل و اعتبار بر مراکب راهوار سوار دیده بودند با آن حال مشاهده نمودند تعجب کنان در خنده افتادند و امیر سلطان ابراهیم و این ضعیف را نیز خنده
گرفته مولانا غیاث الدین جمشید گریان شد و چون از وی پرسیدیم که سبب گریه چیست جواب داد که ما خاطر بر آن قرار داده بودیم که در زمان اوزبک سپاهی
کنیم اما امید نداشتیم که در میان بازار خوش باین امر مامور خواهیم گشت نظم زد و زنگار همین حالم پسند آمد که خوب و زشت و بد و نیک در گذر دیدم
بر این صحیفه مینا بخامه خورشید نگاشته سخنی خوش آب زر دیدم که ای بدولت ده روزه گشته مستظهر مباش غره که از این بزرگ تر دیدم و بعد از آنکه
هر یک از صدور و مباشران اوقاف مولانا عبد الرحیم را بدانچه توانستند از نقد و جنس خدمتکاری نمودند امیر صدر الدین سلطان ابراهیم و این ضعیف را
مواخذه نموده مبلغ بیست هزار تنکه شش دیناری طلب فرمود و پس از گفت و شنود بسیار و تضرع و زاری بیشمار مهم بر آن قرار یافت که سیزده هزار تنکه
از خاصه ما دو کس و جهات سایر صدور و مباشران اموال اوقاف گرفته زیاده تعرض نرساند و حال آنکه در آن زمان بواسطه غارت و تاراج هیچیک از ما را کپکی
تنکه نقد نبود دیم و مع ذلک بعنایت الهی در عرض پنج شش ماه آن مهم بتفصیل رسید و جناب مولوی در آن اوقات موقوفات ممالک خراسان را در میان اولاد خود
منصور و قاسم و یوسف تقسیم نمود و فرمود که از حاصل آن ده دو جهت رسم الصداره گیرند و ده یک برسم التحصیل و با وجود این ظلم در هر چند روز بهانها
پیدا کرده بر اوقاف حوالات مینمود و از واقفان مطالبات میفرمود لاجرم رسم راتبه و صادر و وارد از خوانق و رباطات و مزارات متبرکه بر افتاد و چون
بخلاف قاعده زمان تیموریان در آن اوان اهل وجهات و اخراجات بر موقوفات حواله کردند نقصانی تمام بحاصل وقف راه یافته بقاع خیر روی بویرانی نهاد

نهاد و بنا بر اقتضاء حکمت الهی تا غایت که تاریخ هجری بسنه تسع وعشرین وتسعمایه رسیده بهیچ صاحب دولتی را توفیق رفیق نگشته که در باب تعمیر و ترویج بقاع و سمو
و آبادانی اوقاف سعی نماید انشاء الله تعالی من بعد بیمن کمال معدلت و نصفت سعادتمندی که باعث بر تالیف این اجزاء توجه خاطر ستوده آثار او ست ابواب
این مراد بر روی امید اهل فضل و دانش بگشاید و التوفیق من الله تعالی و هو القادر علی ما یشاء.

ذکر پیوستن ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر و شهید شدن آن دو برادر بنا بر اقتضاء قضاء مالک الملک اکبر

فریدون فر اسکندر ظهور معین الدین ابوالحسن بهادر پادشاهی بود بصفت نصفت و اتصاف موصوف و مشهور و از لوازم جور و اعتساف بغایت مجتنب و مهجور انوار عنایات ازلی از لقاء مشتری سیمایش ظاهر و پیدا و آثار سعادت لم یزلی از ناصیه عالم آرایش روشن و هویدا رای مشکل گشایش در سرانجام امور مملکت مقرون بصواب و تدبیر صواب نمایش در تشیید قواعد سلطنت دستور العمل سلاطین کامیاب **بیت** ز رای روشنش گیتی پر از نور ز تدبیرش تمام ملک معمور و چون آن پادشاه عالیجاه در زمان والد بزرگوار خویش بایالت ولایت مرو شاهجهان پرداخت بواسطه وفور معدلت و احسان باندک زمانی آن مملکت را معمور و آبادان ساخت و در آن اوان که ابوالفتح محمد خان شیبانی ولایت ماوراء النهر را مسخر گردانید ابوالحسن میرزا از کمال عاقبت اندیشی قلعه سرخس را بکمال عمارت باز آورده بعضی از ذخایر و نفایس اموال را بدانجا رسانید و در اوایل سنه ثلث عشر و تسعمایه که سپاه اوزبک بدیار خراسان درآمد آنحضرت اردوی خود را در آن حصار استوار مضبوط ساخته لواء توجه بصوب مشهد مقدسه رضویه برافراخت و محمد محسن میرزا مقدم شریف برادر بزرگ خود را باقدام تعظیم و اجلال استقبال نمود و بلوازم طوی و پیشکش پرداخته ببسط بساط عیش و انبساط اشارت نمود اقداح ارغوانی از دست ساقیان گلعذار دایر گشت و نوای مغنیان طرب ساز و الحان مطربان خوش آواز عشرتخانه ناهید در گذشت **نظم** شکر لب مطربان نغمه پرداز گهی از حسن ساز و که ز آواز بهر مجلس نوائی می سرودند نشاط می پرستان میفزودند در آن اثنا که یکیکان معرکه مراحل متعاقب و متواتر بملازمت رسیدند و کیفیت واقعه را مشروح معروض گردانیدند و میرزا ابوالحسن و کپک میرزا بعد از شنیدن این خبر محنت اثر بجمع آوردن لشکر و استمالت بهادران صفدر مشغولی کردند و ایلچیان و قاصدان جهت آن مهم روی باطراف بلاد خراسان آوردند باندک زمانی جمعیت تمام در سایه علم آن دو برادر عدالت شیم بوقوع انجامید و سپاهی جنگجوی درشتخوی بایراق بسیار و سلاح بیشمار آماده جنگ و پیکار گردید چون محمد خان شیبانی از این معنی خبر یافت عنان یکران بصوب دفع ایشان تافت و محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان باین خدمت مامور گشته با جنود نامعدود و عساکر نصرت آثار **بیت** سپاهی همه پردل و کینه جوی بمیدان مردانگی رزمجوی اعلام نصرت اعلام بصوب مشهد مقدسه حضرت امام علیه الصلوة والسلام برافراختند و بر سبیل ایلغار و جناح استعجال طی مسافت کرده دو منزل را یکی ساختند ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون خبر توجه اعدا شنودند امراء عظام را طلبیده در باب مدافعه آن حادثه مشورت نمودند امیر سیار زالدین محمد ولی بیک باتفاق جمعی از اهل رای و تدبیر معروض داشت که چنان معلوم میشود که محمد خان شیبانی اکثر سالکان مسالک پهلوانی در ظلال رایات محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان بدینجانب فرستاده و بنفس خود با اندک مردمی در آنک کهندستان ایستاده بنا بر علی هذا مناسب چنان مینماید که ما با جمعی از اهل جلادت و مردانگی از راه غیر جاده در واسپه ایلغار نمائیم و ناگهان بر سر دشمنان تاخته بباد حمله آتش جنگ برافروزیم و تلاش آب روی خویش کرده خرمن جمعیت اوزبکان را بسوزیم زمره دیگر بر زبان آوردند که رعایت طریقه حزم مقتضی آنست که ابوالحسن میرزا با اوردو و طایفه از سپاه بحصار کلاه رفته آن قلعه را مضبوط سازند و محمد محسن میرزا با بقیه لشکر دامن بعضی از جبال رفیع و عقبات متین را معسکر ظفر اثر ساخته بطریق خدعه بمدافعه اعدا پردازند تا ببینیم که از غیب چه سانح گردد جمعی دیگر از مردم کوته نظر گفتند که صلاح در آنست که توکل بر کرم خداوند ملک بخش کرده از غلبه سپاه خصم اندیشه ننمائیم و باستقبال اوزبکان شتافته ابواب جنگ و جدال برگشائیم ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا رای ثالث را اختیار نموده متوجه محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان گشتند و چون آفتاب اقبال آن دودمان بسر حد زوال رسیده بود از موضع سنگ بست بجهت مراجعت فرمودند و خواطر بر آن قرار دادند که در نفس مشهد مقدسه توقف کرده در نواحی آن منزل ستبرگیرند بدفع سپاه اوزبک پردازند از آنجانب تیمور سلطان و عبید الله سلطان چون بقصبه جام رسیدند و خبر توجه شاهزادگان عظام را شنیدند از سرعتی که در حرکت مینمودند باز ایستاده بتانی آغاز طی مسافت کردند ناگاه حدیث مراجعت ایشان را استماع فرموده بار دیگر بر جناح استعجال روان شدند و

صباحی که ابوالمحسن میرزا و کپک میرزا با اکثر امرا و ارکان دولت از باده شبانه سرگران بر بستر استراحت تکیه داشتند و از غایت غلبه خمار خیال مجلسی دیگر بر لوح
ضمیر می‌نگاشتند که مخبری بمشهد رسید و این خبر شایع گردانید که سلاطین ماوراءالنهر با لشکری بهرام قهر در طرق نزول اجلال فرمودند ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا
مدهوش وار سوار شده بنواختن نفیر و نقاره اشارت نمودند و بعد از اجتماع سپاه و متحمل شدن بهادران رزمخواه دل بر محاربه نهاده عنان یکران بطرف
طرق انعطاف دادند و در ان زمان محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان از آب طرق گذشته برانغار و جوانغار و قول لشکر نصرت شعار دلیران
روز کار و شیران بیشه پیکار آراسته بودند و تشمر حرب و جنگ و آماده طعن و ضرب گشته انتظار میکشیدند چون تقارب فریقین تیلاقی انجامید از هر دو طرف
سور برانداخته نفیر و نقاره نواختند و یلان دیوخوی و پردلان رزمجوی اسپ جلادت را انگیخته در میدان کین تاختند از فور صعود گرد و غبار خورشید
فایض الانوار نقاب ظلمت آثار در پیش رخسار حایل گردانید و از شعاع قبه سپرهای زرنگار و لمعان سرنیزهای شمع کردار ساحت میدان منور شده
دیده مردان خیره گردید **نظم** بپوست بچرخ گرد لشکر بربست نقاب مهر انور از پرسپر ملک آن روز شد قبه چو مهر عالم افروز تیغ یمانی آغاز سرافشانی کرده
مرغ روح انسانی را از تنگنای قفس بدن فانی بر پرانید و عقاب تیر تیز پر از آشیان کمان پرواز نموده مغز سر گردان و سروران را طعمه گردانید تیره خطی خط کل
سر علیهافان بر ناصیه احوال پیر و جوان ثبت نمود و تیغ زمردیسکر از خون پردلان برنگ یاقوت احمر زآمده ریگ بیابان را گونه لعل و مرجان کرامت فرمود
نظم از شعله شمع هرسنانی شد سوخته جان پهلوانی از عکس زمین که غرق خون بود فیروزه چرخ لعل گون بود محمد محسن میرزا که از دور شجاعت و دلاوری
داستان اسفندیار را سمر ناخوانده و بوقت پیکار و تیغ گذاری با رستم دستان و سام نریمان مقاومت توانستی کرد از رو با طایفه از خواص خود که هر یک شیر هفتخوان ۴
بیشه هیجا و نهنگ دریای وغا بودند بر صف اعدا تاخت و بهر حمله مبارزی را بر خاک هلاک انداخت هر پهلوانی که با آن خسرو سلیل درآویخت اگر خود کوه آهن بود از هم
فرو ریخت و بر هر صف که آن پادشاه دشمن شکن متوجه گشت اگر همه سد سکندر بود از آسیب یکدیگر بگسیخت **نظم** چو آن شیر دل سوی میدان رسید بهر حمله
سیلی زهم بر درید بهر صف که آن پیلتن رو نهاد زخون یلان خاک را رنگ داد اما چون مدت دولتش بسر آمده بود و حیات مقدر بنهایت انجامیده ما
فایده بران کشش و کوشش مترتب نگشت و شکست بر سپاه خراسان افتاده مهم از حیز تدبیر برآمد و پیر درگذشت امیر بابا محمود ولد امیر بابا حسن که سالها
در سلک محرمان خاقان منصور منتظم بود و بمنصب مهرداری قیام مینمود با جمعی کثیر از رؤسای لشکر شاهزادگان از زخم تیغ و تیر او زنگان بر خاک هلاک
افتاد و بقیة السیف رو بوادی فرار آوردند محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان از صورت فتح و نصرت دست داد و سپاه ظفر پناه ماوراءالنهر
روی ستیز و قهر شاهزادگان را در میان گرفته بر دو را اسیر پنجه تقدیر ساختند و دست بسته پیش سلاطین خود برده بضرب شمشیر خونریز آن دو خسرو وشی
ماهیت را از پای در انداختند **نظم** فلک را بسر انداختن شد سرشت نشاید کشیدن سر از سرنوشت نپرورد کس را که آخر نکشت که در مهر زیست و در کین درشت
ذکر شمه از ستیز و آویز میرزا ابن حسین و التجا کردن او بدرگاه فرمان فرمای شرق تین شاهزاده سعادت نشان ابن حسین میرزا اگرچه بحسب سن از
اکثر اولاد خاقان منصور خوردتر بود اما در میدان جلادت و بهادری گوی مسابقت از اخوان و اقران میربود و آنحضرت بعد از استماع واقعه خیر مرل بخیال آنکه
آزمایی و نیت کشورکشائی برزین ملک ستانی نشسته از ولایت قاین که سیورغال او بود بجانب نیشاپور و سبزوار توجه فرمود و امیر محمد برندق برلاس و عبدالباقی میرزا
بموکب عالی شاهزاده پیوسته جمعیت تام در ظل رایت نصرت آیتش بوقوع انجامید و پس از شهادت ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا سید عبدالله میرزا و جمعی کثیر از لشکریان
جهانبانی آن شاهزاده مظفرلوا وقوف یافتند کیفیت حال را بپایه سریر اعلی عرضه داشت کرده حسب الحکم بطرف سبزوار شتافتند و ابن حسین میرزا از توجه
اعدا مطلع شده موضع یکه را معسکر گردانید و دل بر محاربه و مقاتله نهاده مستعد جنگ و پیکار گردید بعد از تقارب فریقین و تساوی صفین صدای کوس جل
نمونه صور اسرافیل در قالب جهان دمید و صوت کرنای بلند گشته بمسامع ساکنان حصار افلاک رسید امواج آن دو لشکر مانند امواج بحر اخضر در جوش آمدند و دست
بی تیر و کمان و سیف و سنان برده خروش برآوردند سهام جهانپر از آشیانه کمان گردان صفدر چپاول چیدان در پرواز آمد که نقاب کحلی بر رخسار آفتاب بست و پیکانها
آبدار نشست دلاوران خنجر گذار در جبهه بلند پندپر دل جوانان برق لامع خرمن حیات میسوخت و فروغ خنجر چون صاعقه ساطع نایره بیداد می‌افروخت
ابن حسین میرزا با دلیران سپاه خراسان بر مخالفان حمله کرده همچون شیر ژیان می‌غرید و بزخم شمشیر خون‌افشان سینه و پهلوی پهلوانان میدرید و لشکر قیامت
اثر او رنگ شال پلنگ زده آهنگ بصر جلادت آتش جنگ می‌افروختند و بخدنگ خارا گذار عقده ثریا بر کمربند جوزا میدوختند و دان روز نبادی احوال

نشست شعله سنان ۲
لبان ۴

احوال ابن حسین میرزا غالب آمده میمنه و میسره سپاه مخالف را از پیش برداشت و عبیدالله سلطان را زخم زده رایت اقتدار برافراشت اما چون ق
قلب منقلب نشده بود نوبت دیگر لشکر اوزبک در ظل رایت محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان جمع آمدند و یکبار بر سپاه خراسان که اکثر
ایشان بتاراج مشغول گشته بودند حمله آوردند ابن حسین میرزا بعد از آنکه بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار شده بود شکست یافت و دل از ملک و مال
برگرفته عنان بوادی فرار تافت عبدالباقی میرزا و سید عبدالله میرزا با بسیاری از اعیان امرای خراسان در آن معرکه بقتل رسیدند و امیر محمد
برندق برلاس با فوجی دیگر از رؤسای سپاه همایون اسیر سرپنجه تقدیر گردیدند ابن حسین میرزا بعد از فرار از آن معرکه چون بخواطر متعلقین ملهم غیب الهام
عقول لاریب بخاطر گذرانید که بمضمون حدیث صحیح مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح عمل نموده بکشتی عاطفت بحر نبوت التجا میباید کرد تا از طوفان نوائب
روزگار نجات یافته بجودی فراغت واصل شویم و بمقتضای فحوای انی تارک فیکم الثقلین بسایه عنایت مهر سپهر فتوت پناه میباید جست
تا از تاب آفتاب حوادث خلاص شده بغایت عافیت فایز گردیم و این معنی را با بعضی از خواص که همعنان شاهزاده فریدون فرار از معرکه
بکید بیرون آمده بودند در میان نهاد همگنان جواب دادند که چاره کار منحصر در امضای این عزیمت است و استظلال بظلال رایات همایون فال
پادشاه مرتضوی خصال مستلزم حصول سعادت دنیا و آخرت لاجرم ابن حسین میرزا بصوب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد و بعد از
وصول بدرگاه سلاطین پناه بشرف پایبوس که نهایت تمنای پادشاهان کشورگشا همان تواند بود دریافته بغایت عنایت نواب کامیاب
شاهی مفتخر و مباهی شد و بانعام تاج زردوزی و خلعت خاص و اسپان تازی نژاد و نقود نامعدود مخصوص گشته بقیه ایام زندگانی در دولت
و کامرانی بسر میبرد و لا عجب نظم
برین آستان هر که ساید جبین باقبال و دولت شود همنشین
که آمد برین در بروی نیاز که در هر دو عالم نشد سرفراز

ذکر بعضی از حوادث خراسان که تعرض بدان واجبست نزد مورخان

چون دست قدرت مالک الملک علی الاطلاق عز شانه صنعت باهجت و الله یؤتی ملکه من یشاء بر قامت قابلیت محمد خان شیبانی مرتب
ساخت و بصرصر بی نیازی خرمن جمعیت اولاد والا نژاد خاقان منصور را پریشان گردانید هر یک از ایشان را بکشوری انداخت محمد خان بلوازم شکر
و سپاس ملک ملکت بخش پرداخته هر یک از امرا و سران سپاه را بمنصبی لایق نوازش نمود و درباره محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان که در
معرکه شاهزادگان عالی مکان غایت شجاعت و جلادت بتقدیم رسانیده بودند انواع انعام و احسان فرمود چنانچه سابقاً مسطور گشت منصب
حکومت دارالملک هراة بجان وفا میرزا تعلق گرفت و امر وزارت آن خطه بخواجه ابوالوفا که او را خواجه خرد نیز گویند سمت تفویض پذیرفت
و تیم چهره روی بدارالملک و ولایت فوشنج آورد و سید هادی خواجه که پسر عمه خان بود در مشهد مقدسه علم ایالت مرتفع کرد و ولایت سبزوار متعلق
بزمش بهادر گشت و علم ریاست قنبر بی در مرو شاهجهان از ایوان کیوان درگذشت میر محمد صالح در جام و ولای بی در باخرز بفرمانفرمایی قیام
نمود و ایل امان در ترشیز ابواب دارائی بر روی خود گشود زمام حکومت بلخ بقبضه اقتدار خرم شاه سلطان که خواهرزاده ظهیرالدین محمد بابر
میرزا بود درآمد و مقرر شد که قنبر میرزا کوکلتاش در آن ولایت در خدمت شاهزاده بوده بسرانجام مهام ملکی و مالی قیام نماید و سلطنت سمرقند
نامزد محمد تیمور سلطان شد و عبیدالله سلطان بدستور والد ماجد خود در بخارا حاکم گشت و چون خاطر خطیر خانی از امثال این امور فراغت یافت
خیال تسخیر قندهار نموده عنان بکران بدان طرف تافت بعد از وصول بحدود آن ولایت اولاد امیر ذوالنون شجاع بیگ و محمد مقیم ایلچیان
سخندان با پیشکش فراوان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و خطبه و سکه را بنام و القاب خسرو کامیاب
مزین ساخته بادراک شرف ملازمت وعده فرمودند و محمد خان از ایشان راضی گشته بصوب خراسان مراجعت کرد و در خلال این
احوال امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ روی بدرگاه خان عالیجاه آورد و شرح این سخن آنکه قلعه طلبس در زمان خاقان منصور در تحت تصرف امیر
محمد ولی بیگ میبود و در آن حصار استوار از قبل جناب امارت مآب امیر بردی بابا که در سلک ملازمان نوابش انتظام داشت حکومت مینمود
و چون در نواحی مشهد مقدسه ابوالمحسن میرزا و کپک میرزا جام شهادت درکشیدند از دستبرد سپاه ماوراءالنهر جنود خراسان منهزم
گردیدند امیر محمد ولی بیگ عنان فرار بصوب حصار طلبس انعطاف داد اما بعد از وصول بحوالی آن معمور امیر بردی بابا اظهار عبودیت نواب

کامیاب شاهی کرده ابواب خدمتکاری بر رویش نگشاد لاجرم امیر محمد نومید و حیران روی بصوب خراسان آورد و بخدمت محمد خان رسیده حسب الحکم بطرف ماوراء النهر کوچ کرد و همدران ایام امیر ناصر الدین عمر بیک و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از بقایای امراء خراسان بسفر ماوراء النهر مأمور گردیدند و تمامی ایشان در ضمان صحت و سلامت بآن ولایت رسیده روزی چند بفراغت گذرانیدند و همدران اوقات امیر محمد برندق برلاس که در معرکه نکیدی اسیر گشته بود باجل طبیعی از عالم انتقال نمود و امیر سلطان علی ارغون از سیستان پیشکشهای لایقه بدرگاه خلایق پناه ارسال داشته اظهار اطاعت و انقیاد فرمود و چون آفتاب عالمتاب از طول مکث در منازل صیفی ملول گشته رایت عزیمت بصوب میزان برافراخت و حریف خریف ساحت باغ و بستان را از برگ و بر عریان کرده مقدمهٔ سپاه دی و دم سردی ظاهر ساخت محمد خان شیبانی روی توجه بماوراء النهر آورده از اشراف و اعیان خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و قاضی صدر الدین محمد الامامی و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسین را همراه خویش برد اما در آن سفر نسبت بآن جماعت طریق انعام و احسان مسلوک داشته در استرضاء خواطر ایشان سعی و اهتمام کرد و در آن زمستان محمد قاسم میرزا که خوردترین اولاد خاقان منصور و برادر اعیانی ابن حسین میرزا بود و از معرکه نکیدی بطرف ولایت درون و نسا گریخته بود لشکری در هم کشیده بجانب مشهد مقدسه خرامید و سید هادی خواجه بنابر عدم قوت مقاومت مرکز دولت خالی گذاشته علم عزیمت بطرف مرو برافراشت و کیفیت حال عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی کرد محمد خان چون بر جرأت شاهزاده واقف شد عبید الله سلطان را بدفع آنجماعت مأمور گردانید و آنحضرت با سپاه بخارا از گذر چهارجوی عبور نموده بمرو شتافت و قنبر بی و سید هادی خواجه را با خود ملحق ساخته بر جناح استعجال روی بمشهد مقدسه آورد و بعد از وصول بدان منزل متبرکه محمد قاسم میرزا در دیوار بست شهر آغاز جنگ و حرب کرده مغلوب شد و بعضی از اوزبکان بشاهزاده رسیده و او را گرفته بعالم دیگر فرستادند و در مشهد مقدسهٔ رضویه دست تعدی بر آورده خرمن جمعیت مجاوران روضهٔ امام عالی مقام را بباد غارت و تاراج بر دادند و همدرین سال ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر میرزا از کابل و غزنین با سپاه ظفر قرین رایت نصرت آیین بعزم تسخیر قندهار و زمین داور برافراخت و شجاع بیک با محمد مقیم حضرت پادشاهی را استقبال نموده بساط حملهٔ سنان نایرهٔ معرکه جنگ مشتعل ساخت بعد از کشش و کوشش بسیار نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم بابری وزیده و شجاع بیک شکست یافته باتفاق محمد مقیم منهزم گردید و تمامی مملکت قندهار و زمین داور تحت تصرف حضرت پادشاهی در آمده خزاین امیر ذو النون ارغون را که مدتی مدید اندوخته بود بر امرا و سپاهی قسمت نمود و زمام حکومت قندهار را در قبضهٔ اقتدار برادر عالی گوهر خویش سلطان ناصر میرزا نهاده عنان مراجعت انعطاف داد اما بعد از چند ماه شجاع بیک و محمد مقیم با لشکر جلادت اثر بقندهار بازگشته آن مملکت را از سلطان ناصر میرزا انتزاع کردند و شاهزاده بکابل شتافته هر یک از اولاد امیر ذو النون روی بسرانجام مهام ولایت خود آوردند مقارن آنحال محمد مقیم را مقتضی اجل طبیعی در رسید و مریض شده از عالم فانی بجهان جاودانی منتقل گردید مصراع آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود

ذکر وصول بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان بولایت جرجان و انتقال جناب مظفری از مسند سروری بجوار مغفرت مهیمن منان

در سحر روز جمعه ششم محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان از صولت محمد خان دار السلطنه هراة را وداع کردند آن یک از باغ نو و این یک از شهر بر اسپان باد رفتار نشسته روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا با شجاع بیک که در ولایت گرمسیر و قندهار فرمانفرما بود بدانجانب توجه نمود بعد از وصول بحدود قندهار از شجاع بیک طریقهٔ نامرضیهٔ بیوفائی مشاهده فرموده رایت عزیمت بصوب مملکت فیروز برافراخت و کس نزد امیر سلطان علی ارغون فرستاده اختر برج کامکاری میرزا محمد زمان را طلب نمود و امیر سلطان علی امتثال فرمان واجب الاذعان بجای آورده شاهزاده را با یراق مناسب باردوی عالی روان کرد آنگاه بدیع الزمان میرزا کوچ بر کوچ متوجه جرجان شد و مظفر حسین میرزا نیز از راه ترشیز بهمان جانب عزیمت نموده بود لاجرم در دار الفتح استراباد نوبت دیگر مقارنهٔ سعدین دست داد و آن دو برادر نیک اختر یکدیگر را در آغوش کشیده فریدون حسین میرزا که پس از فوت برادر اعیانی خود محمد حسین میرزا در استراباد علم حکومت برافراشته بود بایالت ولایت دامغان فرستادند و چون خبر استقامت احوال آن دو خسرو ستوده خصال بدار السلطنه هراة رسید حجله نشینان تتق سلطنت

سلطنت پناه سلطان بیگم و خدیجه بیگی آغا و بعضی دیگر از مخدرات حرم سرای خاقان منصور از جان وفا میرزا رخصت حاصل کرده روی بجرجان آوردند و
از سپاهیان الوس تیموری هر کس در هر بلده از بلاد خراسان مانده بود بدانجانب توجه نمود بنابران کرت دیگر لشکری جلادت اثر در ظل رایت بدیع
الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان جمع آمدند اما بعد از انقضاء چند ماه مظفر حسین میرزا بعارضه صعب مبتلا گشت چنانچه اطباء حاذق و حکماء
مدقق هرچند در ابراء آن مرض و ازاله آن عرض سعی نمودند جوهر ذات پسندیده صفات شاهزاده را صورت صحت دست نداد و ضعف صفت
قوت پذیرفت عندلیب روح پرفتوحش از قفص قالب بجانب گلشن ریاض قدس در پرواز آمد نهال ثمربخش گلزار اقبال از تندباد صرصر بیداد عالم
پرملال از پای در افتاد و کوکب آفتاب درخش فلک استقلال از اوج برج شرف و کمال روی بحضیض خانه وبال نهاد نظم ز بیداد سپهر و جور ایام برد آن خسرو
نیکوسرانجام هنوز از غصهٔ آن جور و بیداد سیه پوشند اهل استراباد سلطان بدیع الزمان میرزا در مفارقت آن برادر والاگهر آغاز بیطاقتی کرده کسوت
سوگواری پوشید و مهد علیا خدیجه بیگی آغا از صعوبت مهاجرت آن سپهر حشمت جیب شکیبائی چاک زده نوحه و زاری بسپهر زنگاری رسانید نظم بناخن
روی خست و موی برکند ز افغان غلغله در چرخ افکند ز سیلاب سحاب چشم خونبار زمین را ساخت چون دریای زخار عاقبت متکفلان دست در
حبل متین تحمل و اصطبار زده بتجهیز و تکفین شاهزاده اقدام نمودند و بختمات آیات بینات و اطعام طعام و صدقات روح شریفش را شاد فرمودند
و سلطان بدیع الزمان میرزا از لباس تعزیت مانند خورشید از عقده کسوف بیرون آمده باستقلال متکفل سلطنت جرجان گشت و از غایت غفلت
بدستور معهود آغاز عیش و عشرت کرده بنوای نی و صدای ارغنون از فلک بوقلمون در گذشت و هنوز یکسال تمام از وصول او باستراباد منقضی نشده
بود که خبر توجه محمد خان شیبانی را علی التعاقب و التوالی استماع نمود **گفتار ده بیان نهضت محمد خان شیبانی از ولایت توران
به ممالک ایران کرت ثانی** سلطان ربیع چون دگر باره ز چمن بطرف دشت و کهسار لشکر کشید و گل سپهسالار کرد آهنگ حریم
بوستان گلزار سرو سهی علم برافراخت از غرش رعد سهم بر ارکان انداخت از خنجر آبدار سوسن بگرفت تمام صحن گلشن سالک طریق کشورستانی
ابوالفتح محمد خان شیبانی با سپاهی بحر جوش رعد خروش سنان آفتاب ستیغ زن و مانند ماهی جوشن پوش از آب آمویه عبور نمود و در غایت حشمت و کامرانی
به بلاد خراسان گذشته عزیمت تسخیر ولایت جرجان نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا چون از توجه وصول اعدا خبر یافت و دانست که باستطاعت
سپاه جرجان با آن خان کشورستان بمیدان مقابله و مقاتله در نمی توان آمد احرام عتبه کعبه نشان نواب کامیاب شاهی بسته عنان بکیران بصوب
آذربایجان انعطاف داد و میرزا محمد زمان را در قلعهٔ دامغان و فریدون حسین میرزا را گذاشته در طی مسافت مسارعت نمود و در این اثنا بعرض ملازمان
پایهٔ سریر سلطنت مصیر رسید بموجب فرمان واجب الاذعان میرام بیگ قرامانی میرزا بدیع الزمان را استقبال نمود و در روزی که حضرت شاه عالمپناه
بر تخت سلطنت و استقلال نشسته اطراف بارگاه جهان پناه را بوجود امرای عظام و نوئینان ذوی الاحترام آراسته بود میرام بیگ آنجناب را
بمجلس اشرف اعلی درآورده بدیع الزمان میرزا بشرف دستبوس همایون مشرف شده در موضعی مناسب قرار گرفت و باصناف نوازش و التفات
اختصاص یافته مشمول انعام و اکرام از بارگاه عالم پناه بیرون رفت و در منزلی که جهت اقامتش تعیین یافته بود نزول فرمود اما محمد خان شیبانی
چون از توجه میرزا بدیع الزمان بصوب آذربایجان و خلو عرصهٔ جرجان خبر یافت ایالت آن ولایت را با میر ... که سالها در ملازمت
خاقان منصور و مظفر حسین گورکان بسر برده بود در روز واقعه مرال بوی پیوسته تفویض نمود و کمر همت بر کنگره تسخیر بلده دامغان بست پس از وصول
بظاهر آن شهر جانی بیک بهرام قهر ماوراء النهر آغاز محاصره و محاربه کردند و ملازمان فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا نیز روزی چند بمقاتله و ممانعت
آوردند و بعد از چند روز شاهزادگان آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال خود مشاهده فرموده ایلچیان بخدمت آن آستان اقبال آشیان محمد خان شیبانی
فرستادند و اظهار نیازمندی کرده امان طلبیدند خان گیتی ستان قاصد ایشان را بانواع انعام و احسان نوازش نموده و عهد و پیمان در میان آورد که
چون از قلعهٔ دامغان بیرون آمده ترک حرب و عناد کنند اصلا بجان و عرض ایشان نقصان نرساند بلکه آن دو شاهزاده مصاحب سعادت را مشمول
الطاف بی پایان گرداند آنگاه فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا دروازهٔ شهر را گشاده به بارگاه محمد خان شتافتند و ملحوظ نظر شفقت شده
عنایت و رعایت یافتند و پس از چند روز محمد زمان میرزا رخصت رفتن آذربایجان حاصل نمود و فریدون حسین میرزا بی استجازه از اردو جدا شده

بعد گذرانیدن آب اترک و منازل ترکمانان بقیه توجه فرمود و چون فتح مملکت جرجان و توابع و مضافات آن محمد خان شیبانی را تیسیر پذیرفت لوای کشور گشایش ارتفاع یافته از ولایت بسطام و دامغان تا نهایت بلاد ترکستان در تحت تصرفش قرار گرفت تابستان در الکای رادکان خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانیده ییلاق میکرد و زمستان بماوراءالنهر شتافته گاهی بدفع لشکر قزاق و احیانا بتاخت احشام دشت قبچاق روی می آورد و در اواخر سنه خمس عشر و تسعمائه قاسم سلطان که در آن اوان از جمیع حکام دشت بمزید شجاعت و مردانگی و کثرت خیل و حشم امتیاز و استغنا داشت شکست یافت و در حین انهزام قنبر میرزا با بسیاری از اعیان سپاه خان بقتل رسیدند و محمد خان در فصل بهار پریشان حال بخراسان معاودت نموده بسر اقوام هزاره و نکودری که در کوهستان گرمسیر و زمین داور میبودند لشکر کشید و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسیده بود در آن یورش نیز کاری از پیش نتوانست برد و در اواسط شعبان سنه ست عشر و تسعمائه در حالی که بسیاری از سپاهیان اوزبک اسب و یراق بباد فنا داده پیاده سیر مینمودند بدار السلطنه هراة آمده و چون روزی چند در باغ جهان آرا از رنج راه بر آسود خبر توجه رایات همایون پادشاه ربع مسکون را از عراق و آذربایجان استماع نمود لاجرم متحیر و پریشان خاطر (بطرف خراسان) بر جناح استعجال بمرو شاهجهان گریخت و در حدود آن ولایت بسر پنجه قوت دولت شاهی لازال مصونا عن وصمة التناهی عقد حیاتش از هم گسیخت چنانچه در ضمن وقایع آینده کیفیت این حکایت مشروح صفت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام کلک عنبرین فام بر تفصیل این اجمال خواهد تافت رباعی توفیق الهی اگرم یار شود الطاف شاهنشهی مددگار شود شرح سخنی که گشت مجمل مذکور از رشحهٔ کلک من نمودار شود اکنون وقت آنست که قلم سوده رقم مآل حال اولاد خاقان منصور سلطان حسین میرزا را در حیز بیان آرد و بعد از آن همگی همت و جملگی نهمت بر تحریر جزو چهارم از این مجلد مصروف دارد و منه الاعانة والتأیید انه حمید کریم مجید

ذکر مآل حال اولاد امجاد خاقان منصور مغفرت انتما معز السلطنة والخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا

از رشحات سحاب قلم و حرکات بنان سوده رقم سابقا بوضوح پیوسته که چون خاقان منصور علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت هفت پسر نیک اختر یادگار گذاشت از آن جمله ابو الحسن میرزا و محمد محسن میرزا و محمد قاسم میرزا در مشهد مقدسه شربت شهادت چشیدند و از ابو الحسن میرزا یک پسر ماند سلطان محمد باقر نام در سن سه سالگی و آن شاهزاده را در روز واقعه پدرش بعضی از ملازمان بطرف باورد گریزانیدند و ظاهرا بعد از چند سال که در آن حدود بود باجل طبیعی از جهان انتقال نمود و ابو المنصور مظفر حسین گورکان چنانچه گذشت در استراباد فوت گشت و او یک دختر داشت مسماة بمهر انگیز بیگم و مهر انگیز بیگم بعد از آن ایام که محمد خان هراة را فتح کرد در حبالهٔ نکاح عبید الله سلطان در آمد و چون یکی دو سال با وی بسر برد مابین الجانبین مفارقت اتفاق افتاده روی بصوب خراسان آورد و حال آنکه تاریخ هجری بسنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه رسیده آن مستوره بی آنکه در تحت امر و نهی شوهری باشد در بعضی از بلاد عراق روزگار میگذراند اما فریدون حسین میرزا بعد از آنکه از حصار دامغان بیرون آمد بمیان ترکمانیه رفت و در شهور سنه ۹۱۵ که محمد خان شیبانی لشکر بسر احشام دشت قبچاق کشیده بود فریدون حسین میرزا اندک سپاهی فراهم آورده ببلاد خراسان در آمده و بر قلعهٔ کلات استیلا یافت حاکم مرو شاهجهان قنبر بی چون آن خبر شنید با جمعی کثیر از جنود اوزبکیه متوجه کلات گشت و شاهزاده بسبب قلت اعوان و انصار از محافظت آن حصار عاجز شده قنبر بی را فتح میسر شد و فریدون حسین میرزا بدست اوزبکان افتاده رخت بقا بباد فنا داد اما ابن حسین میرزا چند سال در ظلال رایات دولت نواب کامیاب شاهی در غایت فراغت بسر برد و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه در کاشان بعلت فجاء روی بعالم آخرت آورد اما سلطان بدیع الزمان میرزا چون سه چهار ماه در اردوی همایون پادشاه ربع مسکون اوقات گذرانید حسب الحکم بمملکت ری رفته ساکن گردید و بنا بر آنکه الحکمات سلطان بایزید برلاس و شیخ عبد الله بکاول تنگ تنبک آمده بود داروغه آن ولایت پیر احمد و رساق را بقتل آورده عزیز اشاره نمود آنگاه باقی الحمله سپاهی که در ظل رایتش جمع گشته بودند متوجه استراباد شده حاکم جرجان خواجه احمد قنقرات در برابر آمده بین الجانبین جنگی در غایت صعوبت دست داد و محمد قلی که نزد بدیع الزمان میرزا محبوب ترین خلایق بود و بحسن صورت و سیرت و لطف طبع و حدت قریحت از امثال و اقران امتیاز تمام داشت در آن جنگ شهد شهادت چشید و شکست بر لشکر بدیع الزمان میرزا افتاد و آن پادشاه عالیجاه با فوجی از خواص از معرکه بیرون رفته راه ولایات هندوستان پیش گرفت و باجیه و بتهته شتافته حاکم آن مملکت آنحضرت را استقبال نموده مراسم تعظیم و اجلال مرعی داشت و فراخور همت خویش پیشکش و ساوری فرستاد و سلطان بدیع الزمان میرزا زیاده بر یکسال در میان سندیان بسر برده نوبت دیگر احرام خدمت خدام بارگاه عالم پناه شاهی بست و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه در خراسان باستان ملایک آشیان رسیده ملحوظ عین التفات گردید و مصحوب اردوی کیهان پوی بآذربایجان رفت و در آن

و در آن مملکت از ملازمت استعفا نموده نواب کامیاب شاهی تمنّی آنحضرت را بعزّ اجابت اقتران داده مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شنب غازان متوطن باشد و دیوانیان تبریز هر روز مبلغ هزار دینار در وجه مدد معاش او سرانجام نمایند و در رجب سنهٔ عشرین و تسعمائه که پادشاه روم سلطان سلیم بنابر اقتضاء قضاء مالک الملک واجب التعظیم به تبریز رسیده میرزا بدیع الزمان را تبجیل و تکریم نموده همراه خود باستنبول برد و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از سه چهار ماه که در آن مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردید و مضمون آیهٔ کریمهٔ و ما تدری نفس بایّ ارض تموت وصف الحال آن مهر سپهر اقبال گشت و چون زمان حیات مقدّر بسر آمده داعی یا ایّتها النفس المطمئنة را لبّیک اجابت گفته بهزار حسرت درگذشت رباعی

ای دل نبود دولت دنیا جاوید
زنهار وفا مدار از وی بامید
انوار کمالت رسد آخر بزوال
هرچند براوج فلک باشی خورشید

نظم

خورشید حیات کی بود پاینده
دایم نبود نور بقا تابنده
چه شه چه گدا چه خواجه و چه بنده
باشد همه را پیک اجل آینده

کل شیئ هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون و چون سلطان بدیع الزمان میرزا دامن همّت بر عالم فنا افشاند از وی یک پسر یادگار ماند و سوای سلطان العظیم الشان میرزا محمّد زمان و میرزا محمّد زمان از آن زمان که از قلعهٔ دامغان بیرون خرامیده بدرگاه عالم پناه شاهی شتافت تا شهور سنهٔ عشرین و تسعمائه در ملازمت سدّهٔ سدره مرتبت بسر میبرد و روز بروز التفات و عنایت بیشتر مییافت و در سنهٔ مذکوره بوقتی که رایات همایون فال پادشاه باستقلال از تبریز باستقبال سلطان سلیم نهضت نمود محمّد زمان میرزا باغوای جمعی از مردم فتان از آن یورش تخلف کرده روی باستراباد آورد و بعد از وصول بحدود بسطام جریب قاصدی نزد حاکم آن ولایت امیر کمال الدین حسین فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد امیر حسین بملاحظهٔ رعایت حقوق سلاطین دودمان تیموری که در بارهٔ آبا و اجداد وی ثابت داشتند مثال مخدوم زاده را امتثال نموده با هزار سوار بخدمت شتافت و پیشکش گذرانیده در ملازمت موکب عالی عنان بطرف جرجان تافت چون این خبر بسمع پیر غیب بیک تاش که از قبل برادر خود خلفا بیک حاکم استراباد بود رسید متوهّم شده منهزم گردید لاجرم اشراف و اعیان جرجان شاهزاده را استقبال کرده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و میرزا محمّد زمان کامیاب و کامران باستراباد درآمده کلانتران آن ولایت را باصناف لطف و احسان نوازش نمود و از آنجمله خواجه غیاث الدین علی بتکچی را که برادر بزرگ جناب سلطانی سیف الامامی خواجه مظفر بود بمنصب امارت و دیوان عنایت فرمود و سپهسالاری آن جناب بابن یمین بیک را پروانچی ساخت و زمام مهام داروغگی آن ولایت را با قامیر کفسگر داد و جهة طلب اطاعت و انقیاد رسولان نزد کلانتران الوس صاین خان و کرایلی فرستاد و آن مردم نیز طریق متابعت و فرمانبرداری مسلوک داشته جمعی کثیر از امراء ایشان بملازمت شتافتند و پیشکشهای لایق کشیده عنایت و التفات یافتند و برین قیاس تمامی اعیان و سپاه پوشان جرجان غاشیهٔ خدمتکاری آن دری برج شهریاری بردوش گرفتند مگر برادر دیگر جناب سلطانی سیف الامامی خواجه نظام الدین محمود و فرزند ارجمند وی امیر محمّد مظفر که در مواضع حصین تحصّن نموده طریقهٔ مطاوعت بجای نیاوردند و محمّد زمان میرزا بمجرد این فتح خود را پادشاه باستقلال تصور کرده روی بتمهید بساط عیش و نشاط آورد و مدّت دو ماه هر صباح در بارگاه عشرت دستگاه هش جام شراب ناب مانند ساغر آفتاب در بزم فلک دایر بود و هر شام آن شاهزادهٔ فرخنده فرجام از نیسان کل اندام اقداح مدام طلبیده تجرّع مینمود در خلال این احوال جناب سلطانی سیف الامامی از خراسان متوجه آذربایجان شده در منزل کلیدر خبر استیلاء میرزا محمّد زمان را بر استراباد استماع نموده از آنجا باسفراین شتافت و برون سلطان را که حاکم آن ولایت بود بنجو دلجوی کرده اینده را یوکدین بیک نیز از عقب رسیده بنا برآنکه بسبب وصول سلطان سلیم به تبریز خوف بسیار در میان خلایق پدید آمده بود جناب سلطانی سیف الامامی و سایر امرا تباطی طی مسافت مینمودند و چون بقریهٔ خوراشا رسیدند قرا اویس قورچی از درگاه عالم پناه آمده خبر صحت ذات اشرف اعلی و مراجعت سلطان سلیم رسانید و فرمان همایون که بنام نامی جناب سیف الامامی در باب انتزاع ملک جرجان از تصرف میرزا محمّد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود بنابران امراء عالیشان مبتهج و مسرور گشته بادار صدقات و نذور پرداختند و عزیمت استراباد کرده رایت توجه بصوب بسطام برافراختند و در اثناء راه قاصد داروغهٔ بسطام رسیده بسر خواجه میر کفشگر رسانید کیفیت واقعه آنکه خواجه میر بفرمان میرزا محمّد زمان با فوجی از سپاه جرجان بتاخت بسطام رفته بود و محمّد آقا که داروغهٔ بعضی از قرای آن ولایت بود باتفاق جمعی از مردم جلد سر راه بروی گرفته بباد حملهٔ آتش جدال اشتعال داد و بمین قوّت دولت شاهی خواجه میر در آن معرکه کشته گشته محمّد آقا سر شرا پیش جناب

سلطانی و امرا ارسال داشت و ایشان باین معنی تفاؤل نموده بدبارنه استراباد درآمدند و چون خبر قتل خواجه میر بسمع برادرش آقا میر رسید مضطرب
و متألم نزد محمد زمان میرزا رفته کیفیت حال بعرض رسانید و شاهزاده را باخذ و قید خواجه غیاث الدین علی و ابن یمین بیک ترغیب و تحریض
نموده و امیر حسین هزارجریبی نیز مدد علت شده آن دو خواجهٔ عالیشان را مؤاخذ و مقید گردانیدند و در روز محاربت بشربت شهادت
رسانیدند القصه محمد زمان میرزا بعد از قرب وصول امرای خراسان باتفاق امیر حسین هزارجریبی و سرداران الوس صاین خان و کرایلی از استراباد
بیرون خرامید مقارن آنحال خواجه نظام الدین محمود و امیر محمد مظفر با توابع و لواحق و میرزا علی قندزسکی با دویست کس و سید فخر الدین کبوسری و سلطان
قبول اوغلی با جمعی از مردم صاین خانی بجناب سلطانی پیوستند و در نماز دیگر جمعه پانزدهم ماه رمضان سنه عشرین و تسعمائه در حدود آق مشهد که از آنجا
تا استراباد بحسب تخمین هشت فرسخ مسافتست تلاقی فریقین روی نمود و منقلای هر دو لشکر بر یکدیگر تاخته از هر دو طرف دو سه کس کشته شد و چون بواسطه
غروب آفتاب جهانتاب نقاب ظلمانی در پیش قوت باصرهٔ انسانی حایل گشت هر یک از فریقین در معسکر خویش فرود آمده آن شب پاس داشتند و صباح
روز شنبه با صف قتال آراسته همت بر افنا و اعدام یکدیگر گماشتند تیغ یمانی در کف سالکان مسالک پهلوانی آغاز سرافشانی کرد و نیزهٔ خطی خط فنا بر صحیفهٔ
احوال سروران کشیده لوازم تیرزبانی بجای آورد و سفیر تیر کشت تأثیر سهام اجل بگوش هوش صغیر و کبیر رسانید و شمشیر خونبار فضای معرکه را غیرت افزای لاله
زار گردانید آخر الامر بواسطهٔ قوت دولت شاهی بلکه بمحض لطف و عنایت الهی عروس فتح و ظفر در نظر جناب سیف الامامی جلوه گر گشت و کار محمد
زمان میرزا باضطرار انجامیده دست تقدیر ملک قدیر روزنامهٔ جمعیتش درنوشت و امیر حسین هزارجریبی بوطن مألوف خویش گریخته محمد زمان میرزا
بمیان مردم صاین خان رفت و جناب سیف الامامی بر طبق نام خود مظفر و منصور باستراباد شتافته روزی چند از رنج راه برآسود و چون عوض سلطان
که حکومت استراباد بموجب فرمان شاه دین پناه والا نژاد نامزد او شده بود از نیشاپور بجرجان رسید باتفاق جناب سیف الامامی قاصد استیصال محمد
زمان میرزا گشت و صبحی شاهزاده از قرب وصول امرا خبر یافته از آنجا بمنازل کرایلی شتافت و یکدو ماه درمیان آن مردم اوقات گذرانیده در آن
اثنا استماع نمود که امیر اردوشاه بن امیر سلطان محمد بن اردوشاه که در سلک امرای سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت در خراسان خروج نموده
کوهستان غرجستان را تسخیر فرموده و ایضاً این خبر متواتر شد که امرای خراسان و جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان متوجه آنجناب شده‌اند بنابر آن
میرزا محمد زمان از راه بیابان ابیورد متوجه غرجستان گشت و آن مسافت بی‌نهایت را باندک زمانی طی نموده چون به بنگاب و لوم که داخل ولایت مذکوره است
رسید امیر اردوشاه که در آن وقت در کوه زاغ ساکن بود موکب مخدوم زاده را باقدام اخلاص و نیاز استقبال فرمود و از اسباب سلطنت آنچه دست
تمکنش بدان میرسید پیشکش کرد و در آن و آن ابیات اسباب که تحریر آن موجب اطناب میشود روی نمود مسوّد اوراق در قریهٔ پشت که داخل قرای ولایت غرجستان
است و بکوه زاغ اتصال دارد توطن داشت و چون از وصول میرزا محمد زمان خبر یافت رعایت حقوق تربیت و عنایت خاقان منصور و سلطان بدیع
الزمان میرزا اقتضای آن کرد که خود را ذره‌وار منظور نظر آفتاب آثار گردانید و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شده دعای دوام عمر و دولت بادا
رسانید و آنحضرت از غایت لطف و مرحمت بندهٔ موروثی را نوازش فرموده فرمود که بدستوری که در ملازمت آبا و اعمامی بوده من بعد خدمت ما میباید کرد
و بهیچ وجه مفارقت جایز نمیباید شمرد و راقم حروف هرچند معاذیر دل‌پذیر که جسته از ارتکاب مشقت ملازمت استعفا جست بجایی نرسید و مخدوم و مساعدت
زاده اسب و زر انعام کرده میرزا اردوشاه سایر اسباب سفر بهم رسانید و چون میرزا اردوشاه را بواسطهٔ وصول محمد زمان میرزا استظهار تمام پیدا شد شعار
خلاف جناب حکومت پناهی زینل خان که در آن زمان والی خراسان بود اظهار نموده بعضی از قصبات هراة مثل غور و شافلان را تاخت فرمود آنگاه لشکر بسر
اقوام هزاره و قبایل نکودر کشیده اسپ و گوسفند بسیار الجه کرد و از آنجا بغور شتافته بعنف و لطف از حکام آن کوهستان امیر درویش و امیر فخر الدین اسبان
راهوار و اشتران باربردار و اجناس نفیسه گرفت و بقوت و شوکت هرچه تمامتر در رکاب مخدوم زاده بفرمیدن فرا آن سفر مراجعت کرده روزی چند در چغچران
رحل اقامت انداخت و در آن اثنا این خبر شایع شد که حضرت مملکت پناهی دیو سلطان که در بلخ حکومت مینمود آن بلده را بجمه بهادر اوسپرده و بنفس نفیس عزم درگاه
عالم پناه کرده بنابر آن محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه را خیال تسخیر بلخ در سر افتاده در ماه رمضان سنه احدی و عشرین و تسعمائه از چغچران با سپاه فراوان
عازم سان و چهاریک شدند و در اواخر ماه مذکور بقریهٔ باد رسیده در آن موضع تا داب و سنن عید فطر پرداختند و از آنجا بولایت مذکوره درآمده طرح

طرح قشلاق انداختند و در آن زمستان ملوک درصوف و برادران حکام ملجاب عبد العلی و نجم الدین بدرگاه سلطنت مآب آمده پیشکشهای لایق گذرانیدند و ایماقات
شبرکان بلخ بتمام غاشیه متابعت بر دوش گرفته باردوی عالی ملحق گردیدند و چون فصل شتا بنهایت رسید و قوت نامیه سپاه سبزه و ریاحین بفضای صحرا و بساتین ولایات
کشید نسایم سحری جهة گشادن قلعه غنچه طبری جنبش نمود و سلطان گل بر فراز تخت زمردین منزل گزیده باعتدال هوا حکم فرمود محمد زمان میرزا و امیر ارد و شاه تصمیم
عزیمت تسخیر بلخ کرده دره جز را مرکز رایات فتح آیت ساختند و بعضی از کلانتران آن ولایت از محمد بهارلو روگردان شده باردوی عالی آمده دعاگو و ثناخوان
بامر ملازمت پرداختند و درین اثنا خواجه جلال الدین میرکی که وزیر سرکار بلخ بود و ضبط برج شاه حسین تعلق بوی میداشت از محمد بهارلو متوهم شده قاصدی
نزد مخدوم زاده فرستاد و پیغام داد که اگر در فلان شب موکب عالی بکنار خندق شهر آید بنده برج شاه حسین را بخدام عالی مقام میسپارم تا شهر مسخر گردد بنابران
محمد زمان میرزا و امیر ارد و شاه در لیله موعوده که شب چهارشنبه ششم ربیع الاولی سنه اثنی و عشرین و تسعمایه بود بظاهر بلخ رفتند و حال آنکه امیر محمد بهارلو
در نماز دیگر روز گذشته از آن مواضعه خبر یافته بود و قصد خواجه میرکی و اتباع نموده و خواجه میرکی باتفاق اولاد و ملازمان خود را از برج مذکور انداخته متوجه
اردو گشت القصه آن جماعت در بیرون بلخ بموکب عالی پیوسته صورت حال بازگفتند و محمد زمان میرزا آغاز محاصره و محاربه کرده چون محصول بدرو
رسید ارباب و کلانتران گمان بردند که لشکریان غلات ایشان را خواهند چرانید در خلاف امیر محمد بهارلو با خواجه ناصر الدین حیدر علی قرچی که او نیز
منصب وزارت داشت اتفاق نمودند و در روز دوشنبه سوم ربیع الآخر که محمد زمان میرزا و امیر ارد و شاه بعمارت مملکت آغا که نزدیک بدروازه
عکاشه است شتافته سپاه را بجنگ پیش فرستاده بودند دروازه مذکوره را باز کردند و مخدوم زاده همعنان ارد و شاه ببلخ در آمده امیر محمد بهارلو در ارک متحصن
گشت و در روز چهارشنبه پنجم ماه مذکور بعهد و پیمان بیرون خرامید و پیشکش گذرانیده ملازم گردید و مقارن این فتح امیر جان محمد قلبچاق که حاکم شبرغان
بود با ارباب و کلانتران آن ولایت بآستان اقبال آشیان مخدوم زاده شتافته مقالید بلده مذکوره را بخدام عالی مقام سپردند و پیشکشهای لایق
کشیده در سلک سایر بندگان درگاه عالی منتظم گردیدند محمد زمان میرزا و امیر ارد و شاه مدت دو ماه و نیم در بلخ توقف نموده مساعی جمیله مبذول
داشتند تا تمامی محصولات و غلات رعایا بشهر در آمد آنگاه امیر ارد و شاه زمام حکومت قبة الاسلام بلخ را در کف کفایت برادر خود قوام بیک نهاد و
ولایت شبرغان را دربسته بپسر عم خویش امین بیک عنایت کرده داروغگی سان و چهاریک را نیز باو داد و این معنی بر ضمیر منیر مخدوم زاده بغایت گران
آمد زیرا که مدعای آنحضرت چنان بود که بلخ تعلق بدیوان عالی گیرد و شبرغان بیکی از امرا خاصه سمت اختصاص پذیرد القصه چون خاطر امیر ارد و شاه از استحکام
بلخ و شبرغان فارغ شد میرزا محمد زمان را بکراهت تمام از آن بلده بیرون آورد و بمیان مردم تولکچی که در حدود مکرومی بودند شتافت و از آن جماعت اسپ
و گوسفند بسیار گرفته و کلانتران ایشان را همراه کرده بر سر مردم بکه النگ تاخت و بعضی از متوطنان آن مکان را غارتیده عنان یکران بطرف سان و
چهاریک معطوف ساخت و مال آن ولایت را قرار داده رو بجانب غرجستان نهاد در اثنای این حالات از آنجناب بعضی از امور دیگر بوقوع انجامید
که ضمیمه آزار خاطر مخدوم زاده گردید لاجرم با خود قرار داد که بهنگام مجال با طایفه از ابطال رجال که با آنحضرت اتفاق داشتند از وی جدا شود و در
قریه چهاریک امیر ارد و شاه استماع نمود که پدر مولانا مقبول که کلانتر موضع استراب بود و تمول تمام داشت فوت شده قوت طامعه اش در حرکت آمده
با سی چهل کس از مخصوصان بپرسش او رفت و محمد زمان میرزا فرصت غنیمت شمرده در چاشتگاه چهاردهم ذیقعده سنه مذکوره که موافق اول روز جدی بود با
سی کس از خواص خود به بهانه شکار از اردو سوار گشته متوجه حزم و ساربانغ شد و نماز خفتن امیر ارد و شاه از استراب باز آمده چون از هجران میرزا محمد زمان اطلاع
یافت بغایت محزون و متالم گردید و رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد مخدوم زاده ارسال داشته استدعا نمود که نوبت دیگر در طریق عنایت سلوک
فرماید و بوی ملحق گردد تا او بتدارک تقصیر خدمت پردازد اما این التماس مقبول نیفتاد بلکه هر کس برسالت رفت دیگر باز نیامد و سرداران و لشکریان
هر شب جوق جوق از اردوی امیر ارد و شاه فرار نموده بالتجا بدرگاه محمد زمان میرزا میکردند تا آنکه جمعیت تمام در ظل اعلام نصرت اعلامش بوقوع پیوست و
قاصد استیصال امیر ارد و شاه گشته از حزم و ساربانغ عنان عزیمت بطرف سان و چهاریک انعطاف داد و چون بدره جز رسید امیر ارد و شاه که در قراینغاج
بود بر توجه آنحضرت مطلع گردید مضطرب شده در روز عید اضحی آغروق خود را بجانب غرجستان فرستاد و عزم جزم کرد که صباح روز دیگر خود نیز متوجه
آن ولایت گردد و در آن شب امرا مشغول عیاشی بتمام و مردم جلی دانشمندی فرار نموده باستقبال محمد زمان میرزا روان گشتند و امیر ارد و شاه سحر دوم عید اضحی

که آفتاب در اواخر جدی بود و چشم سحاب مانند غمزدگان اشک فراوان میبارید از قرایغاج کوچ کرده روی براه آورد و امیر حسین علی جلایر دو دست کلکه
از وی جدا گشته روی بسایهٔ دولت مخدوم زاده نهادند و چون امیرزاده دوشاه از آق مسجد گذشته بعقبه‌ئی که درمیان آن منزل و جزروان واسطه است در آمد
بیکناکاه امرا ایلغار محمد زمان میرزا امیر محمد جعفر برلاس و امیر جعفر علی قراکوز و میرانقلی و شاه حسین یایکی میرآخور و شاه مزید کوکلتاش و محمود ایشک آقاسی
از عقب در رسیدند و ارکان دولت امیرزاده دوشاه محمد پیر که با ایشان متفق شده شمشیرها کشیده روی باردوی شاه آوردند و او با هفت کس از قرابتان
خود که حیدر ترخان و یوسف ترخان از آنجمله بودند بطرف شبرغان گریخته سایر یاتاقی که همراه داشت با اموال و جهات تحت تصرف امرا محمد زمان میرزا لشکریان و
در آمد و آنحضرت در نماز دیگر همان روز بعقبهٔ مذکوره رسیده شب توقف کرد و روز دیگر تا آق مسجد بازگشته افراد حشم و احاد خدم را بلطف و عنایت
خویش امیدوار ساخت و آنچه از اموال امیرزاده دوشاه و اتباع او بدست افتاده بود بر امرا و لسکریان تقسیم نموده علم نصرت شیم بصوب سان و چهار یک
برافراخت و در منزل قرایغاج بوضوح پیوست که امیرزاده دوشاه از شبرغان بجانب بلخ رفته و مخدوم زاده باتفاق امرا خاطر بر مصالحه قرار داده
مسوّد اوراق را فرمود که نقیب الاسلام بلخ شتابد و نوعی سازد که امیرزاده دوشاه آن مملکت را که ابا عن جد تعلق بدانحضرت میداشته بتصرف خدام عالی مقام
بازگذارد و خود بغرجستان که یورت اصلی او بود در رود تا غبار نفاری که بین الجانبین ارتفاع یافته بآب صلح و صفا تسکین یابد و درین باب نشانها بنام امیرزاده دوشاه
و برادرش قوام بیک و اکابر و اشراف بلخ در قلم آمده این شکسته حسب فرموده تا آن بلده شتافت و هرچند بسخنان نصیحت آمیز و کلمات مودت انگیز رای امیر
زاده دوشاه رسانیده سعی تمام نمود که از مقام مناقشه در گذرد و بلخ را بازگذاشته بغرجستان رود بجائی نرسید و در وقتی که بنده را رخصت انصراف میداد
گفت اگر مخدوم زاده با عدد اندک بظاهر بلخ تشریف آورد و عهد و پیمان نماید که قصد خون و عرض من و برادران و قرابتان نکند بین الجانبین
قواعد مصالحه تاکید مییابد و الا فلا و بنده از آنجا مایوس بازگشته در قریهٔ سان تا بستان اقبال آشیان رسید و آنچه شنیده بود معروض گردانید و محمد زمان
میرزا بخیال آنکه چون ظاهر بلخ را مضرب خیام عساکر نصرت انجام سازد مردم آن بلده بحقوق عدالت و احسان دودمان خاقان منصور را رعایت
کرده ابواب شهر باز خواهند گشود متوجه آنطرف گردید و قرب بگاه بمحاصره قیام نموده فتح الباب میسر نگشت و هرچند رسل و رسایل نزد امیرزاده دوشاه
فرستاده از وعده و وعید سخن راند فایده بر آن مترتب نیافت در آن اثنا تحقیق پیوست که امیرزاده دوشاه امیر محمد خلیل را که در سلک مخصوصانش
انتظام داشت بکابل نزد حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا فرستاده و استدعا حضور آنحضرت نموده تا مقالید قلعه و شهر تسلیم نماید و چون مقصود
بود که عنقریب ماهچه رایت نصرت آیت آنحضرت پرتو وصول بر آن حدود اندازد محمد زمان میرزا از ظاهر بلخ کوچ کرده بدره جز رفت و در آن
منزل میرزا علی بیک و امیر محمد باقر و کدای امیر محمد برندق برلاس از طرف بدخشان بملازمت میرزا محمد زمان رسیده غاشیهٔ دولتخواهی بر دوش گرفتند
و میرزا علی بیک متعهد تمهید بساط مصالحه گشته و از محمد زمان میرزا رخصت حاصل کرده جریده ببلخ رفت و با امیرزاده دوشاه ملاقات نموده
بدلایل معقوله خاطرنشانش کرد که صلاح جانبین در تشیید قواعد موافقت و رفع اسباب مخالفت است و مهم بر آنجمله قرار یافت که محمد زمان میرزا
و امیرزاده دوشاه با کس اندک در قریهٔ توخته که در دو فرسخی بلخست با یکدیگر ملاقات نمایند و لوازم عهد و پیمان درمیان آورده همعنان یکدیگر ببلخ روند
آنگاه اگر خاطر مخدوم زاده خواهد امیرزاده دوشاه را در بلخ نگاهدارد و الا رخصت داده بطرف غرجستان فرستد و چون میرزا علی بیک باز آمده خبر
مصالحه رسانید شاه زاده از دره جز بجانب ازبر شتافت و از جانب امیرزاده دوشاه سید عبدالله و حیدر ترخان بخدمت مخدوم زاده آمده
آنحضرت و امرا و ارکان دولتش را سوگند دادند که در حق امیرزاده دوشاه بد نیندیشند و از نیطرف محمد علی دیوانه که در سلک خواص بارگاه محمد
زمان میرزا انتظام بود ببلخ رفت و خاطر امیرزاده دوشاه را مطمئن گردانید و او در صباح روز چهارشنبه از ایام ربیع الاولی سنه ثلث و عشرین و تسعمایه
با چهل کس از خواص خویش که همه ایشان جهت رعایت حزم جبه در زیر جامه پوشیده بودند بتوخته آمده رستم بکاول را نزد شاه زاده فرستاد که آن
حضرت نیز چنانچه قرار یافته بود با چهل کس بدانجا شتابد و محمد زمان میرزا با تمامی امرا و سپاه خود که قرب هزار نفر بودند از دهانه ازبر بصحرائی که واسطه است
درمیان آن منزل و قریهٔ توخته شتافته آنجا لشکر را بتوقف امر کرد و با شصت هفتاد کس از مردم جلد بعزم ملاقات امیرزاده دوشاه روان شده و با امرا
مواضعه نمود که آن مقدار در آن موضع توقف نمایند که امیرزاده دوشاه بخدمت رسد آنگاه بجناح استعجال بجانب او در حرکت آیند و چون مخدوم زاده بتوخته

بوخته رسید امیر اردوشاه از مرکب سرکشی فرود آمده سه نوبت زانو زده شرف تقبیل انامل فیاض حاصل کرده بر زبان آورد که من از جملهٔ نوکران فرمان بردارم و قصه
که مرا از درگاه راندید بگوشه رفتم و چون طلب فرمودید باز بملازمت آمدم و محمد مؤمن زاده جوابی مناسب گفته هم‌عنان یکدیگر سوار شدند و روی بشهر آوردند و در
همان لحظه تمامی سپاه محمد زمان میرزا بموکب عالی ملحق شده امیر اردوشاه از آن کثرت بغایت هراسان گشت و خیال نمود که فرار کرده خود را پیش از محمد مؤمن میرزا
بشهر رساند و نوبت دیگر طریق خلاف مسلوک دارد و این معنی مراد آنحضرت بوضوح پیوسته در وقتی که بگذرگاهی تنگ رسیدند امیر اردوشاه را دستگیر
کرده بقتل رسانیدند و آن چهل سوار که همراه او بودند بعضی گرفتار شده زمرهٔ ببلخ گریختند و کیفیت حال را بقوام بیگ باز گفتند و او برج و باره
شهر را مضبوط ساخته رسولان بخدمت محمد زمان متعاقب و متواتر بکابل فرستاد و التماس نمود که بسرعت هرچه تمامتر اعلام ظفر پیکر پادشاه والاگهر بصوب
بلخ نهضت نماید تا محمد زمان میرزا مجال چرانیدن علفات نیابد و بعد از آنکه قرب یکماه محمد مؤمن زاده در حدود بلخ نشسته بامر محاصره پرداخت خبر توجه حضرت
پادشاهی بدانجانب شایع گشت لاجرم محمد زمان میرزا بدره جز رفته باغروق خود پیوست و مقارن آن حال خبر رسید که فقیر علی بیگ از درگاه پادشاه
عالیجاه بابر میرزا نشان حکومت بلخ آورده و قوام بیگ مقالید شهر و قلعه بدو سپرده باردوی عالی رفت و عنقریب چتر ظفر پیکر حضرت پادشاه عالی گهر سایه
وصول بر آن ولایت خواهد انداخت بنابر آن محمد زمان میرزا امیر محمد باقر برلاس را جهة اظهار اطاعت و انقیاد و طلب ملک موروث بآستان سلطنت
آشیان حضرت ظهیر السلطنة والدین بابر میرزا ارسال داشت و خود براه سان و چهار یک متوجه قرایغاج گشت بعد از وصول آن منزل شاه میر حسین که بعلو
شان و قدم دودمان از سایر اعیان ماوراءالنهر امتیاز تمام داشت از نزد حضرت پادشاهی بصحوب امیر محمد باقر برلاس بدرگاه سپهر اساس رسیده و
باصناف الطاف اختصاص یافته نوازش نامهٔ آنحضرت معروض گردانید مضمون آنکه ما این یورش را بمصلحت دولت آن عزیز برادر ارتکاب نموده‌ایم
زیرا که اگر لوای کشورکشا بدینجانب توجه نمیکرد قوام بیگ غاشیهٔ اطاعت حکام ماوراءالنهر بردوش گرفته قبة الاسلام بلخ را بدیشان می‌سپرد اکنون
انسب آنست که آن برادر بالتفات خاطر عالی مستظهر بوده بپای بارگاه جهان پناه شتابد تا زمام ایالت این مملکت را در قبضهٔ اقتدارش نهاده بطرف
کابل بازگردیم محمد زمان میرزا بعد از مطالعهٔ این مکتوب و شنیدن سخنان مرغوب از شاه میر حسین خیال رفتن بملازمت حضرت پادشاهی بخاطر گذرانید
اما قبل از تصمیم عزیمت جناب سیادت مآب سلطنت انتساب سید مهدی خواجه که از جانب پدر نبیرهٔ سید مرتضی خواجه است و از جانب مادر نسبش بابو الخیر
خان می‌پیوندد و همشیرهٔ حضرت پادشاهی بابر میرزا در حبالهٔ نکاح او بود بسبب میرزا از منزل دره جز از آنحضرت روگردان شده نزد محمد زمان میرزا آمد
و محمد مؤمن زاده را از توجه باردوی عالی مانع گشت بنا علی هذا محمد زمان میرزا شاه اسکندر بن شاه رستم بن سید محمد صدر را همراه شاه میر حسین بآستان
سلطنت آشیان ارسال داشته پیغام فرمود که بنابر فقدان یراق مناسب و عدم استطاعت ترتیب پیشکش عجالة الوقت میسر نشد که بملازمت شتابم
انشاءالله تعالی بعد از آنکه بلخ را به بنده عنایت فرمایند و موکب عالی بصوب کابل نهضت نماید یراق کرده شرف ملاقات خدام بارگاه
عالم پناه حاصل خواهد کرد و پس از فرستادن شاه میر حسین و شاه اسکندر محمد زمان میرزا عازم تسخیر شبرغان گشت و ایلچی نزد حاکم آن ولایت
امین بیگ فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد و امین بیگ بمصلحت آنکه آنحضرت را از قرایغاج که عقبه‌ایست در غایت استحکام
بیرون آرد تا اگر حضرت پادشاهی بابر میرزا بدانجانب ایلغار نماید بی‌تأنیهٔ کلفت بدیدن عروس فتح و ظفر فایز گردد بعنوان نیازمندانه پیغام
داده عرضه داشت کرد که اگر ماهچهٔ رایت عالی پرتو وصول بر حوالی شبرغان اندازد بنده قدم از سر ساخته بخدمت خواهد شتافت و از مواید
انعام و احسان خدام آن آستان حظی تمام خواهد یافت و محمد زمان میرزا این سخن را موافق واقع تصور کرده اغروق را در قرایغاج گذاشت
و علم عزیمت بصوب شبرغان برافراشت بعد از وصول بسرپل امیر نعمت الله منشی خبر رسید که آتش غضب حضرت پادشاه فریدون فر
پس از ملاقات شاه اسکندر اشتعال یافته و بر جناح استعجال عنان نگران بصوب قرایغاج تافته بنابر آن میرزا محمد زمان براه کوه که نزدیکتر
بود عازم قرایغاج شد بامید آنکه پیش از حضرت ظهیر السلطنة شاهی باغروق عالی رسد و آن عقبه را مستحکم گرداند اما در اثنای راه جمعی که دیوانه از قرایغاج
رسیده معروض گردانیدند که حضرت پادشاهی بقرایغاج درآمده اغروق را متصرف گشت و اکنون با سه چهار هزار سوار جرار مستعد جنگ و پیکار ایستاده
است میرزا محمد زمان چون این خبر استماع نمود عنان عزیمت بجانب غرجستان انعطاف داد و در اثنای راه امیر حسین علی جلایر و امیر یونس علی

ولد امیر بابا علی و خواجه حمید علی قرچی و جمعی دیگر از سرداران و سپاهیان از آنحضرت گریخته بقرایغاج رفتند و مخدوم زاده بر جناح استعجال بجانب غرجستان
حرکت فرموده در پیل چراغ سید مهدی خواجه نیز از آنحضرت رخصت طلبیده راه ماوراء النهر پیش گرفت و چون محمد زمان میرزا بغرجستان رسید
امیر شاه محمد سیف الملوک و خواجه غیاث الدین علی خالدار و خواجه کمال الدین حسین و سایر ارباب و کلانتران
آن ولایت شرط استقبال بجای آوردند و آنچه در دست مکنت ایشان بود ... میر سید پیشکش کردند مخدوم زاده در قریهٔ استو رحل اقامت انداخته
بعد از دو سه روز رایات نصرت آیات بابری بر موضع آق ... ولایت و چهچران واسطه است سایه افکند اما چون تمامی
غرجستانیان در دولتخواهی محمد زمان میرزا راسخ دم و ثابت قدم ... پادشاهی بآن کوهستان در نتوانست آمد و بطرف فیروز
کوه غور رفته از آنجا براه ملک الشکت متوجه کابل گشت و محمد زمان میرزا نوعی ... فی الجمله یراق و استعداد بهم رسانیده از غرجستان بچهچران نقل کرد
و در منزل چراغدان چراغ اقامت برافروخته متردد بود که از آنجا بجانب قندهار نهضت نماید یا بار دیگر بحدود بلخ شتابد که ناگاه طلیعهٔ لشکر امرای
خراسان که سرداران ایشان ابراهیم سلطان موصلی و احمد سلطان افشار بودند بموجب فرمان والی هراة امیر خان لله بدان جانب شتافته بودند پیدا
شد و مخدوم زاده امیر شاه محمد سیف الملوک و پسر عم امیر اردو شاه میرزا بیک و امیر میرانقلی و اسلام علی و الله یار علی بخشی و امیر شاه حسین یارکی
را با اکثر مردم مغول غایچی و لشکریان در برابر امرای خراسان گذاشته بنفس نفیس علم عزیمت از راه سونج بصوب بند گزی که از ضیاعات غرجستانست
برافراشت و ابراهیم سلطان و احمد سلطان سپاه میرزا محمد زمان را بضرب تیغ و سنان منهزم گردانیدند میرزا بیک را با ده دوازده کس از کلانتران
مغول غایچی و بسیاری از آحاد و اجناد در خاک هلاک انداختند و بقیة السیف محمد زمان میرزا پیوسته آنحضرت از بند عزم قندهار کرد و ...
حروف بسبب اتلاف یراق اجازت یافته در غرجستان توقف نمود و چون مخدوم زاده برو بر سید شاه محمد بکر که از معرکهٔ چراغدان بدان طرف
گریخته بود با شصت هفتاد کس از توابع و لواحق بموکب عالی پیوست و بمبالغه بسیار آنحضرت را بر آن داشت که فسخ عزیمت قندهار کرده عنان
بطرف ولایت ساو و چهار یک انعطاف داد و لشکریان در نواحی جزروان اغروق میرزا بیک را که عازم شبرغان بود غارت کرده فی الجمله یراق
بدست آوردند و بچهار یک رفته رحل اقامت انداختند منتظر آنکه اسلام علی و یار علی بخشی و مردم مغول غایچی که جهت تجهیز و تکفین کشتگان خود در
بند ر مانده بودند بملازمت رسند آنگاه متوجه شبرغان گردند و چون امین بیک این خبر شنید کس نزد امیر ابراهیم جابوق که در آن وقت بحکم حضرت
پادشاهی بابر میرزا حاکم بلخ بود فرستاده پیغام فرمود که مناسب آنست که قبل از آنکه لشکر محمد زمان میرزا جمع گردد بتفصیل مهم آنحضرت
پردازیم و امیر ابراهیم از بلخ بیرون آمده امین بیک بوی پیوست و آن دو امیر باتفاق یکدیگر بر سر شاهزاده رفته بین الجانبین حربی صعب دست
داد و در اثنای کر و فر اسب میرزا محمد زمان بسر درآمده در آن حین امیر ابراهیم جابوق بسر نعش رسیده آنحضرت را دستگیر گردانید اما مراسم
تعظیم و احترام بجای آورده مخدوم زاده را مصحوب خویش ببلخ برد و از آنجا روی توجه بکابل آورد و حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا از غایت مکارم
اخلاق و محاسن اعراق و کرم جبلی و عاطفت ذاتی در غایت شفقت و مرحمت با محمد زمان میرزا ملاقات فرموده جریمهٔ او را نابوده تصور نموده ابواب
انعام و احسان بر روی روزگارش گشوده اسباب سلطنت عنایت فرمود نظم پادشاه کریم بنده نواز خسرو جرم بخش عفو طراز از سر جرم خویش و
بیگانه بگذرد گر گنهست فرزانه صد خطا بیند از رحیل و حشم کندش عفو از کمال کرم پادشاه عالیشان بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان زمام
ایالت بلخ و توابع را در قبضهٔ اقتدارش نهاد و چون سه چهار ماه آنحضرت را در کابل نگاه داشت کریمهٔ از مخدرات سراپردهٔ پادشاهی نامزد
کرده راضی و شاکر و مباهی و مفتخر ببلخ فرستاد و بی شایبهٔ تکلف و غایلهٔ مدح گستری آنچه غایت کرم و رافت و نهایت اشفاق و مکرمت
بود از آن پادشاه اسلام پناه نسبت بآن شاهزادهٔ عالیجاه ظهور نمود و صیت این لطف و احسان و آوازهٔ این عفو و امتنان در اطراف و اقطار
جهان اشتهار یافته هر کس زبان بتحسین و آفرین پادشاه عاطفت آیین گشود رباعی ای لطف تو سرمایهٔ انواع فرح مخبر ز عنایت آیت
رب اشرح کو کی که بود ذات تو در عالم کون مقصود خطاب فاعف عنهم و اصفح و الی یومنا هذا که تاریخ هجری بماه ذی قعده سنهٔ تسع و عشرین
و تسعمائه رسیده محمد زمان میرزا در آن مملکت بامر حکومت اشتغال دارد و گاهی ایلچیان نزد حکام خراسان فرستاده نسبت بآستان پایهٔ سریر خلافت مصیر

خلافت مصیر حضرت پادشاه دین پناه لوازم اخلاص و نیاز بجای می آورد رجا واثق و وثوق صادق آنکه آن مخدوم زاده صاحب سعادت در سایهٔ دولت و معدلت آفتاب اوج پادشاهی خلد الله تعالی سبحانه ملکه و سلطانه باعلی مدارج اقبال شتابد و فروغ انوار جاه و جلال از مطلع عنایت نواب کامیاب شاهنشاهی بر وجنات احوالش تابد تا آن اختر نورگستر اوج امید شایستهٔ افسر و سریر جمشید خواهم که بظل دولت شاه جهان بر مسند اقبال بماند جاوید و چون بر افقت رفیق توفیق قلم صاحب تحقیق جواد اخبار غرایب آثار اولاد صاحبقران کامکار امیر تیمور گورکان را تا این غایت بسی و مسلک عبارت کشید و از رشحات چشمهٔ حیات بخش دوات ر[illegible]ان گشته عنان بیان بصوب تحریر بدایع وقایع ایام دولت ابد پیوند شا[illegible] [illegible] معطوف گردانید امید آنکه بمساعدت بخ[illegible] [illegible]مساعدت عنایت آصف جم اقتدار از خطا و زلل مصون ماند و کیفیت فتوحات این پ[illegible]اه سکندر صفات را در احسن عبارات و امین استعارات بمسامع دور و نزدیک و ترک و تاجیک رساند

مثنوی

چون بعنایات خداوند کار — بخت موافق شد و توفیق یار
بار دگر ابر گهربار شد — سحر فن و معجزه آثار شد
گرچه مرا قوت این کار نیست — خامه باین کار سزاوار نیست
فیض سماوی دهدش یاوری — کوکب طالع کندش چاکری
صیرفی طبع جواهرشناس — ناظر نقاد هنر اقتباس
گر شود گوش خرد این نوید — بشکفد این غنچه بباغ امید
کی شود این عقد گهر با نظام — گر نکند معدن جود اهتمام
اختر برج شرف سروری — دوحهٔ گلزار نکو اختری
شعلهٔ نعش بظفر همدم است — ملک ز رشح قلمش خرم است
زانکه بود بخشش دستش مدام — کی همه که قطره فشاند غمام
بهره ور از فضل دل آگهش — مرجع اصحاب شرف درگهش

کلک سخن پرور معجز بیان — گرد عیان از [illegible]ور خاقیان
تا کند از ذکر شه کامکار — جیب فلک پر ز دُر شاهوار
هست امیدم که بفضل خدای — کلک چو بر عاج شود مشکسای
تا ز حدیث شه کشورگشا — قبهٔ افلاک شود پر صدا
از دُرر این خبر خیر اثر — نه صدف چرخ کند پر گهر
گر نوزد بر چمن این رقم — تازه نسیمی ز مهب کرم
چیست مهب کرم و کان جود — دست و دل آصف ملک وجود
ملک مداری که بتیغ و علم — گرد خراسان چو بهشت ارم
هست دُرر بار کفش ابروار — نیست ولی چون کفش ابر بهار
ذات وی از عدل بود محترم — دست و دلش مظهر لطف کرم
تربیت اهل هنر کام اوست — زیور عنوان سخن نام اوست

جوهر نامش ز شرف با نصیب — نزد خداوند چو ذاتش حبیب
ملک ز عدلش شده پر زیب و زین — هست دعایش همه را فرض عین
هر که بود از کرمش بهره ور — غیر دعایش چه نویسد دگر
تا که ز رشح قلم مشکفام — جوهر الفاظ پذیرد نظام
باد همیشه قلمش درفشان — بهر سرانجام امور جهان
بحر عطایش همه که موج زن — بهر فراغ دل اهل سخن
سیر ملکت باد بکامش مدام — نامهٔ امید بنامش تمام

قد تم جزو الثالث من هذا التاريخ بعون الملك الوهاب بيد العبد الاحقر الاثم ميرزا محمد علي الشيرازي في اثني عشر شهر شوال سنة ۱۲۷۲

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو … از مجلد سیوم در ذکر طلوع آفتاب دولت و اقبال شاهی و بیان اختصاص یافتن آن حضرت باصناف الطاف و عنایات الهی

رباعی ای یافته از منزل مه تا ماهی ذرات جهان از کرمت آگاهی از شاه و گدا هر که تو او را خواهی بر فرق نهد افسر شاهنشاهی افتتاح خبار فتح آثار پادشاهی بحمد و ثنای جناب اقدس الهی است اولی فلله الحمد فی الآخرة و الاولی له ملک السموات و الارض و ما بینهما رباعی ای کشور دل ز نور حمدت روشن معموره جان ز فیض شکرت گلشن از حمد تو شد مزین آغاز کلام یابد شرف از شکر تو انجام سخن و افتتاح ابواب بدایع و قایع شاهنشاهی بارید نعت و درود حضرت رسالت پناهی لیق است و احری یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما رباعی ای بر سر جمله سرفرازان چون تاج یکپایه ز آسمان قدرت معراج شد از کرم عام تو عالم محتاج شاهان جهان بلطف تا صحت محتاج اللهم صل علی سیدنا محمد المصطفی و اولاد و صل علی آله البررة النجباء و عترته نجوم فلک العز و العلی مثنوی شهریاران ملک فضل و کمال تاجداران شهر جاه و جلال خسروان ممالک دنیا پادشاهان کشور عقبی یعنی آن دوازده معصوم انجم نوربخش اوج علوم مقتدایان ملت عربی پیشوایان آل پاک نبی اولین آفتاب برج نجف شاه دلدل سوار دریا کف پس حسن آن امام پاک سرشت که بهانهال احسان گشت عیت او را نظیر غیر حسین قرة العین سید الثقلین بعد ایشان امام سجاد است که پناه تمام عباد است پس محمد که باقرش لقب است میوه باغ سید عرب است باز صادق که بود در همه کار چون ز جعفری تمام عیار مظهر لطف ایزدی کاظم در ر علم شرع را ناظم فخر آل عبا امام رضا هادی سالکان راه هدا پس سمی نبی امام تقی قدوه خاندان علی نقی حسن عسکری ملاذ کبار حسن الخلق حسن الآثار پس امام زمان که هست مدام ماحی کفر و حامی اسلام یا الهی بحق آل رسول معتلی مکان زوج بتول بکمال سیادت زهرا که خجل کرد طلعتش مه را بمحبان اهل بیت نبی بهداة شریعت عربی که مرا ساز همدم توفیق تا نویسم بخامه تحقیق حال مه سپهر عز و شرف سرور دودمان شاه نجف حامی ملت مسلمانی وارث حشمت سلیمانی پادشاه ممالک عالم در تمام جهان بعدل علم تاج بخش شهان تخت نشین مشرق و مغربش بزیر نگین در عجم سربلند گشته بتاج از بلاد عرب ستانده باج ترک و دیلم همه غلامانش قیصر از چاکران دربانش همه اعدا او خجسته شیم مالک تخت و تاج تا آدم پادشاهی که تا ماهچه لوای خورشید سیمایش از افق معدلت و احسان طالع گشته عرصه ممالک عالم را منور گردانید ظلام ظلم و عدوان از اطراف و اقطار بلاد

و بلاد روی بعدم آباد آورده سرگشتگان بوادی نامرادی بچشمه سار امن و امان رسیده‌اند و تا نسایم سلطنت و جهانبانی و شمایم خلافت و گیتی ستانی از ریاض حوالی
و گلزار عواطفش وزیده و دمیده اقطار آفاق را معطر ساخت ملوک وافر فراست و سلاطین کامل کیاست سعادت دو جهانی در متابعتش دانسته حلقه عقیدت
در گوش جان کشیده‌اند نظم سکه دولت چو بنام تو شد پادشه مصر غلام تو شد یافت ز اقبال تو قیصر ظفر گرد برون نخوت افسر ز سر خسرو چین بنده ... و این است
خان جهان ریزه خور خوان تست شاه توئی جمله طفیل تو اند از ازل و حا ... ل تو اند و این پناهی که بمرافقت توفیق ایزدی و موافقت تایید سرمدی رسوم
مذموم بغی و جهالت را که بتمادی ایام در میان فرق انام رسوخ تمام کر ... ـت از اساطین سلاطین را رفع آن میسر نشده بود در عرصه اقالیم منسوخ ساخت
و بمعاونت بخت بیدار و مساعدت بخت پایدار در باب تشیید مبا ... ـلت و قواعد ملک و ملت قوانینی که ناسخ آیات ملوک کامکار و ماحی آثار خواقین
رفیع مقدار تواند بود طرح انداخت نظم در ایوان سعادت نشست کاهی ... نمود ... پناهی رسوم بدعت از عالم برانداخت لوای کامرانی مرتفع ساخت
تعالی الله زهی شاه مکرم مباهی از وجودش آل خاتم ظلال دولتش از بخت بیدار پناه تاجداران جهان دار قبه زرنگار چتر نصرت شعارش منور عمه
سپهر و غبار مواکب کواکب آثارش کحل الجواهر دیده ماه و مهر از اشعه اسنه غازیان سپاه فراوانش آئینه فتح و ظفر چون قرص خورشید از برج دو پیکر درخشنده و
از صفحه سیوف مجاهدان لشکر فیروزی نشانش شعشعه امانی و آمال چون ماه چارده از اوج کمال تابنده پرچم علم کشورگشایش ع عنبر افزای زلف پرچم حور و
خدم مجلس بهشت آسایش مخمر عقول غلمان دار السرور در ایام بزم صدای کوس دولتش نفخه صور عدم بگوش اعدای مملکت رسانیده و ... ایام رزم نوای
غم زدای مرحمتش جان اولیای دولت را بهجت و سرور رسانیده سموم قهر جان سوزش جان گداز ارباب بغی و طغیان و نسیم لطف دل ... نضارت بخش ریاض
امید مستمندان نظم سموم قهر تو بر جا که بگذرد گردد بسان آتش سوزان طبیعت کافور نسیم لطف تو بر هر گل زمین که وزد چو سبزه سر بدر آرند خفتگان قبور سهم
خدنگ تیر آهنگش خون از دیده مریخ روان ساخته و تاب سنان آتش فشانش سپر فلک را در بیشه اضطراب انداخته خنجر سر تیزش چون مژگان خوبان عشوه انگیز
خون ریز و تیغ سیه رنگش بسان صرصر اجل قالع بنیان عمر و اقبال اصحاب ستیز وسعت مملکت اسکندر در نظر همت عالی اثرش کمتر از حوصله مردم بخیل و رفعت تخت ساخت
قدر کسری و قیصر در برابر عظمت شان عالی مکانش بی وقع تر از وقع بخیل رباعی ای تخته ملک تو را عالم تنگ یکپایه ز تخت قدر تو هفت اورنگ لطف تو نمود
سوی هر کس آهنگ رخ سوده بخاک کف پایش اورنگ تاج بخش خسروان روی زمین باج ستان سلاطین روم و خاقان چین ع سکندر سپاه ستاره حشم
سلیمان اقتدار کواکب خدم خورشید طلعت مریخ رزم جمشید حشمت ناهید بزم مشتری رای عطارد ضمیر فریدون فر کیخسرو سریر قمر سیر گردون خرام پرویز
مکنت سپهر احتشام مثنوی خسرو جم قدر منوچهر چهر چهره بخاک ره او سوده مهر ترک فلک بنده فرمان او هندوی کیوان ز غلامان او
معتکف چرخ ششم روز و شب جریده عایش گشاده است لب کلک عطارد در سر اهتمام عشر ثنایش نویسد مدام سیر قمر تابع فرمان اوست زهره کنیزی
ز شبستان اوست ثابت و سیاره بر این آستان بسته بخدمت چو دو پیکر میان جمله حکام روی زمین سوده از اخلاص بپایش جبین هست وجودش در درج شرف
دری تابنده برج نجف اسم شریفش ز گهر پاکتر گشت مقاصد تمنا آن گهر مظهر خاک درش بوسه زد از روی مهر چون طلب مهر نمود از سپهر لطف
تا که برداز کرمش خصم بهر ظاهر ازو شد همه جا ضد قهر کرد کار دشمن او را بجهان کرد خوار دید خداوند چو آن کرد و کار جلیل میل دلش
نیست بجز سوی لطف هست جلی فیض وی از روی لطف شاه گشت چو در روی زمین پادشاه روی براهش بنهاد از مهر ماه عالم نور دلش زد
چو بعالم علم چشم عدو گشت قرین الم پناه عزت تاج و شرف کاه ازو یافت بنا قاعده جاه ازو اسمعیل نام وی از غز بلا انتها گشت
مر سلک دری بها یافت چو این نظم بنامش نظام کرد قلم سوی دعایش خرام تا بود از مشعله آفتاب سطح معلای فلک نور یاب باد ز عدل شه روشن
جبین روی زمین عشرت خلد برین اهل هنر از کرمش بهره مند مسند اقبال بذاتش بلند و چون بی شائبه تکلف و تحنوی و غائله تصلف و مدح گستری از نشان
صادرات افعال ملاحظه واردات احوال این پادشاه دین پناه ستوده خصال واضح و لایح میگردد که در هیچ عصر از اعصار همای همایون بال جاه و جلال بر سر هیچ
تاجداری مانند ذات بزرگوارش سایه سعادت و اقبال نیفکنده و باز بلند پرواز تایید ایزد متعال بر دست اقتدار هیچ دولتمندی کامکار بسان
وجود فایض الجودش ننشسته بر ذمه همت هر یک از ناسجان دیبای زیبای براعت و ناسخان اوراق حسنای بلاغت واجب و لازم مینماید که در نظم فراید
وقایع و نشر بدایع مآثر خدام موکب سپهر احتشام شرایط اجتهاد و لوازم اهتمام بتقدیم رسانند تا غایت لطف و قهر و کمال عدل و احسان و آیین جهانداری

وکشورگشائی وقانون دین پروری وملک آرائی ورسوم رزم سازی ومخالفت گدازی وعادات دشمن سوزی ودوست نوازی آن مهر سپهر سرافرازی تا دامن
روزگار وانقراض ادوار درمیان عالمیان باقی وپایدار ماند بنا برعلی هذا این ذرهٔ احقر که خود را خوشه چین خرمن اصحاب فضل وهنر می پندارد دخترخاطر از کتاب
افادت اثر حبیب السیر را از ذکر بدایع حالات وبیان [illegible] زیب وزینت بخشیده وتحریر غایت عنایت الهی ونهایت موهبت
شاهنشاهی را که شامل این دولت نامتناهیست پیش نهاد همت [illegible] ریحات خامه دربار ریاض اخبار شاه فلک اقتدار بروجهی
نضارت یابد که طاوس ساکن حظایر قدس را هوای تماشای آن [illegible] ساعات طبع سحرکردار کلزار آثار پادشاه رفیع مقدار بصورتی
طراوت پذیرد که بلبلان بوستان انس را آتش هوای آن [illegible] نوی گنجد این سخن در طی نامه نباشد این تمنا خامه ولی
چون با همت کرد پرواز غیب آمد بگوش هوش او [illegible] فیض شاه یابد استطاعت بظاهر گر قلم افتد درین راه
سخن گو بدمعنی دولت شاه [illegible] طایر طبع سخن ساز [illegible] چو در ذکر شهنشاه این گهر سفت نخست از حال آبایش سخن گفت

گفتار در بیان شمهٔ از علو نسب همایون [illegible]

[illegible] نوار وجود فایض الجودش عرصهٔ مشرق ومغرب را منور گردانیده
محتاج نیست [illegible] اصل ونسب وکامیابی که فیضان عام عدل وجودش ریاض امید اعادی واقارب را نضارت بخشیده مستغنیست از ذکر مناقب آباء عالی
حسب [illegible] عام منجز نظام وجعلناکم شعوبا وقبایل لتعارفوا همواره اشراف واعیان عجم وعرب سلسلهٔ نسب خود را در متون کتب وبطون صحائف
مثبت میسا [illegible] شان وقدم دودمان آبا واجداد بلند مکان رایت افتخار ومباهات می افراخته اند خامهٔ مشکین عمامه در تبیین سلسلهٔ نسب
بزرگوار شاه [illegible] نمود صفحات کتاب حبیب السیر را بشرح شمهٔ از مناقب ومفاخر این فرقه مسوده ماتر زیب وزینت در افزود بر ضمایر
واقفان انساب ارباب عظام نبوی وعارفان اخبار خلفاء کرام مرتضوی مستور ومخفی نخواهد بود که نسب اشرف شاه دین پناه به پنج واسطه بحضرت ولایت
منقبت امامت مرتبت واقف اسرار ازلی شیخ صفی الحق والحقیقة والدین ابی الفتح اسحق الاردبیلی قدس الله سره العزیز میرسد ونسب آنحضرت بامام همام
هادی اعالی واعاظم موسی الکاظم ملحق میشود برین موجب که ابو المظفر شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن شیخ صدر الدین
موسی بن قدوة اولیاء آفاق شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ لکلام الله ابن عوض
الخواص بن فیروز شاه زرین کلاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد الاعرابی بن ابو محمد القاسم بن ابی القاسم حمزه
ابن الامام الهمام موسی الکاظم علیه السلام وچون شمایم امامت وسروری ونسایم کرامت ودین پروری امام موسی کاظم علیه السلام در اوایل مجلد ثانی
مشام ناظران این اوراق را معطر گردانیده وساحت ضمیر واقفان این اخبار را صفت نضارت بخشیده درین مقام بیان بیان تکرار آن مبادرت نمی نماید
وچون ذکر این صحایف را بزیور آثار بعضی دیگر از آبا واجداد حضرت شاه والا نژاد می آراید ومنه الاعانة والتوفیق آرایش یافتن صحایف این اوراق

بذکر مجملی از احوال آباء شیخ صفی الدین اسحق

عامهٔ علماء عالم وکافهٔ فضلاء بنی آدم بر علوشان وسمو مکان سادات صاحب سعادات موسوی
اتفاق دارند وآن زمرهٔ کریمه را فایز بکمالات صوری ومعنوی وجامع فضایل دنیوی واخروی میشمارند لوایح باطن هدایت میامن ایشان مانند صبح صادق ظلام
لیالی ضلالت را مفقود گردانیده ولوامع خاطر صفوت مآثر ایشان بسان انوار آفتاب از افق فضل وکرامت طالع گردیده **نظم** از ایشان بوده هریک
دین پناهی سریر مکرمت را پادشاهی چراغ روشن از نور امامت مه تابنده برج کرامت **شعر** فهم من بین اصناف الانام کرام من کرام من کرام
لاجرم حاجت آن نیست که عندلیب قلم در گلزار مفاخر هریک ازین فرقهٔ واجب التعظیم که سلسلهٔ نسب همایون باسامی سامی ایشان منخرطست نغمه سرائی نماید اما
بنا بر تیمن وتبرک بذکر مجملی از حال فرخنده مآل حضرت ولایت پناه کرامت دستگاه فیروزشاه واولاد آن قدوهٔ آل رسول الله عالیجاه بلسان مقال میگشاید **فیروز
شاه** زرکی بود بمکارم اخلاق ومحاسن آداب موصوف ولطایف گفتار وکرایم اطوار معروف انوار سیادت وسروری از ناصیهٔ مبارکش طالع وآثار جلالت
ومهتری از بشرهٔ همایونش ساطع بوفور متمول وثروت مشهور وبصفت شهامت وسخاوت بر السنه وافواه مذکور مواشی واغنامش بعدد ثوابت وسیاره وغلمان
وخدامش زیاده از مرتبهٔ حساب وشماره **نظم** فلک احتشام معالی پناه جهان کرم میر فیروزشاه دری بود از درج عز وشرف گلی از گلستان شاه نجف
قمر بود نیک کرده از خوان او جهانی مرفه با حسان او وچنانچه در کتاب صفوة الصفا مرقوم قلم مشکین ظرازان برازنده فیروزشاه در کنار بیشه جیلان [illegible]

درموضعی که موسوم است بزنگین منزل گزیده بود و پیوسته خوان کرم گسترده بضیافت آینده و رونده قیام نمود و چون آنجناب از هاتف غیب نداء والله یدعوا
الی دار السلام شنود از وحشت آباد عالم فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال نمود فرزند سعادتمندش عوض از منزل زنگین کوچ فرموده در قریهٔ سفرانجان فارغ بال
وشادکام اوقات میگذرانید تا وقتی که او نیز درگذشت و عوض را پسری بود خورشید منظر محمد نام و آن دری برج ولایت در سن هفت سالگی از نظر خلایق
غایب شد و هرچند خدام امیر عوض در طلبش بهر طرف شتافتند از شعـ   ـاع آفتاب جمالش اثر نیافتند لاجرم در آن دودمان عظیم الشأن مصیبتی در غایت صعوبت
اتفاق افتاد و محنت آن مهاجرت خون دل از دیدهٔ منتسبان   دست بگشاد تا با تف اقبال در مقام تسلی خاطر ماتم زدگان بود و احیانا بزبان حال
در گوش هوش هر یک بمضمون این مقال ترنم نمود بیت یوسف ر   کنعان غم مخور کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور و بعد از انقضاء هفت
سال از این احوال ناگاه آن فرزند ارجمند بر در خانهٔ پدر بزرگوار پیدا شد   در برود ستار سفید بر سر مصحفی حمایل فرموده و زبان خجسته بیان بزمزمهٔ تلاوت
قرآن گشوده لاجرم ملازمان آستان کرامت آشیان مبتهج و شادمان از آنجناب کیفـ   پرسیدند جواب داد که مرا طایفه از جنیان که در سلک ارباب ایمان انتظام
دارند بمیان خود برده بودند و درین مدت بحفظ کلام اعجاز انتظام ملک علام و تعلیم سنن و فرایض اسلام ترغیب و تحریض نمودند و آنجماعت متعجب و متحیر گشته غاشیهٔ
خدمت و ملازمت مخدوم زادهٔ حقیقی بر دوش گرفتند و از روی ارادت و اعتقاد کمر عبودیت بر میان بسته طریقهٔ فرمان برداری و اطاعت   در پیش گرفتند و سید محمد
الحافظ در مصاحبت اقربا و خویشان باحتیاط گشتن سلسلهٔ آبا و اجداد شریف خود میپرداخت تا آن وقتی که مدت حیات طبیعی بسر آمد و علم عزیمت   ب ریاض جنت
برافراخت بیت روانش بلند و پر از نور باد در آن روضه آباد مسرور باد **صلاح الدین رشید** ولد ارشد امیر محمد الحافظ   بعد از پدر در قریهٔ
کلخوران اقامت فرمود و آنجناب از جمال صوری نیز بهرهٔ تمام داشت و همواره بزراعت مشغولی کرده تخم انعام و احسان در زمین دل طوایف انسان
میکاشت و چون زمان زندگانی صلاح الدین رشید نیز بسر رسید پسر رشیدش قطب الدین قایم مقام پدر عالی گهر گردید **قطب الدین** قطب فلک
جلالت و دین داری و خورشید سپهر سعادت و بزرگواری بود و هم در قریهٔ کلخوران اقامت داشته تا وقتی که بسبب هجوم لشکر گرجیان باردبیل نقل نمود
تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در زمان هدایت و ارشاد امیر قطب الدین یکی از روساء کفار گرجستان با لشکری از دهقانان بی ایمان بخیال نهب
و غارت دیار اسلام و قتل و تاراج سالکان ملت خیر الانام بجانب اردبیل در حرکت آمد و چون این خبر بکلخوران رسید امیر قطب الدین بر طبق کلمهٔ علیکم بسواد
الاعظم عمل نموده با عیال و اطفال بشهر اردبیل خرامید و خانهٔ در زیر زمین ترتیب کرده اولاد و متعلقان را در آن نهانخانه از چشم مخالفان مستور گردانید و بنفس نفیس
خود در گوشه نشسته بتضرع و زاری از بارگاه کردگاری از آن بلیه نجات طلبید و در محلی که جوانی از اقربای آنجناب نزدیک بمحل آن سرور دانه ایستاده گرجیان
در اردبیل دست بقتل و غارت بر آورده یکی از ایشان متوجه آنخانه شد و آن جوان در روی او بجنگ بر طبق مرویهٔ الحق یعلوا و لا یعلی غالب آمد و شمشیر آنکافر مقهور را
بقبضهٔ اقتدار در آورده بر حلق شومش کشید در آن محل گرجی فریاد میزد که بعضی از همراهانش بکیفیت حادثه پی بردند و روی بدانخانه آوردند و آن جوان
از آنکه کافران بر حال حجله نشینان سراپرده عفت که در زیر زمین بودند اطلاع یابند اندیشید و بکندوی که در آن موضع بود در آن نهانخانه را مسدود
گردانید و کلمهٔ توحید بر زبان رانده مستعد تجرع شربت شهادت بایستاد و همان لحظه گرجیان بدو رسیدند و صاحب خود را کشته دیده شمشیر انتقام از نیام برکشیدند
و رشتهٔ حیات آن جوان پسندیده صفات را بانقطاع رسانیدند بعد از آن امیر قطب الدین از زاویهٔ اختفا متفکر بیرون آمد تا مهمی از آن بهتر پیدا کند قضا را
جمعی از گرجیان بآنجناب رسیدند و شمشیری بر گردنش زدند چنانچه از پای در افتاد و کافران او را کشته تصور کرده بطرف دیگر رفتند و امیر قطب الدین
از روز تا شب در میان کشتگان افتاده بود و هیچکس بر حالش اطلاع نداشت و چون تیغ آفتاب از نیام غروب مختفی گشت جمعی از اوباش اردبیل که جهة تفحص
حال شهیدان در شهر میگردیدند در وقت امیر قطب الدین رسیدند و آواز نالهٔ آنجناب را شنیدند لاجرم نزدیک رفته کیفیت واقعه پرسیدند آن امیر روشن ضمیر
جواب داد که ظاهرا اوداج بریده نشده و زخم علاج پذیر است آنگاه اشارت فرمود تا آنجماعت زخم را بسته او را بدان خانهٔ زیر زمین رسانیدند و امیر
قطب الدین عیال و اطفال را بسلامت یافته از جانبین لوازم محامد الهی بتقدیم رسید و امیر قطب الدین در همان زاویه مقیم بود تا وقتی که لشکر گرجستان
از اردبیل مراجعت نمود آنگاه قرین صحت و عافیت مانند خورشید از عقدهٔ کسوف بیرون خرامید و همگی همت عالی نهمت بر تربیت فرزند سعادتمند خود
شیخ صالح مقصور گردانید و در وقت حلول اجل مقدر آن ولد صالح را ولی عهد ساخته رخت بریاض رضوان کشید و شیخ صالح در اوقات زندگانی سنن سنیه

آبا کرام را احیا نموده چون آنحضرت نیز عازم بهشت عنبر سرشت گشت پسر فرخنده اخترش امین الدین جبرئیل قایم مقام شد و آن سید زاده بی عدیل در وقت ترقی سن شباب مخدره را که صبیه صلبیه عم بارقی بود و از بارقه شام عنایت ازلی فروغ عفت و طهارت از جمال حالش مید رخشید بعقد نکاح خویش در آورد و واهب المواهب والعطیات امین الدین جبرئیل را از آن مخدره [illegible] و مریم سیرار ده سعادت بود و ولی نام داشت پسری عالی گهر کرامت فرمود و غیبت برآمد آفتاب از اوج امید و جود [illegible] ناصیه خجسته سیماش ظاهر و انوار تزکیه نفس نفیس از مطلع جبین مبینش باهر امارات هدایت و ارشاد در بشره همایونش [illegible] از اسره همایونش هویدا نظم گلی بشکفت در باغ هدایت دری افروز در برج ولایت جهانی گشت از بویش معطر [illegible] الدین جبرئیل دیده امید از فروغ روی آن مولود فرشته خوی روشن ساخته علم بهجت و شادمانی برافراخت و بابقا [illegible] بخشنده بی منت را ورد زبان ساخت و بالهام هاتف غیب آن فرزند سعادتمند را ابوالفتح کنیت نهاد [illegible] قرار داد والحمد لله آلواهب المواهب والعطایا والصلوة علی محمد خیر البرایا و آله النجبا و عترته الاتقیا تزیین [illegible] از تبیین مناقب و مفاخر شیخ صفی الدین اسحق باتفاق اکابر آفاق [illegible] همت صفات شیخ صفی الدین اسحق آفتابی بود از مشرق [illegible] و دین پروری درخشنده و شعشعه ضمیر فیض تاثیرش لسان انوار عنایت الهی عرصه [illegible] اضارت بخشنده گنجینه [illegible] لدنی پر و علو پایه قدر و منزلتش بیرون از احاطه دایره تصور لآلی کلام هدایت نظام زیور گوش هوش [illegible] و سلوک و عبادت [illegible] بجواهر بصر بصیرت اهالی ریاضت و سلوک قبه عرش فرسای صومعه اش مهبط رحمت ایزد تعالی و [illegible] سلطان عالم بالا مرغان اولی اجنحه در هوای داعیهای سجده اش همواره در طیران و مشاعل کواکب در فضای [illegible] قامت با استقامتش در محراب عبادت چون کمان ابروی خوبان خمیده و دیده دل ریاضت کشیده اش در مرات رخساره رویان [illegible] ورق [illegible] از صبح تا شام در بیان اسرار حقایق و معارف زبان گشوده و از شام تا بام برکوع و سجود و قیام و قعود اقدام فرموده مثنوی همه ذکر او در رکوع و سجود همه فکر او در قیام و قعود شده چشم و ابروی محراب را چه چشمی که نشناخته خواب را شبش چشم پر آب در بندگی بظلمت نهان چشمه زندگی لب و دیده آن سالک کامیاب ببسته ز خوردن گشاده ز خواب بشب زنده داری مدام بود همه شب ز قدرش شب قدر بود قدمگاه او عرش را بوسه گاه درش بود مرقدسیان را پناه گذشته ز هفت آسمان منبرش نمودار معراج پیغمبرش گشادی چو گاه فصیحت لسان فشاندی در و لعل بر مفلسان ملک گفته آمین چو کرده دعا شده از دعا حاصلش مدعا و آن منور محراب امامت و کرامت هنوز در سن صبی بود که بر طبق کلمه کریمه و آتیناه الحکم صبیا دست عنایت ازلی ابواب ولایت لم یزلی بر روی روزگارش بر گشود و اوقات خجسته ساعات را مصروف اصناف طاعات و عبادات ساخته و در آن اثنا خوابهای غریب میدید و بازو یاد الطاف آلهی و تضاعف اعطاف نامتناهی امیدوار میگردید از جمله آنکه شبی در عالم رؤیا مشاهده فرمود که بر قبه مسجد جامع اردبیل نشسته است که ناگاه آفتابی طالع شد که تمامی اقطار عالم از نور او روشن گشت و چون امعان نظر بجای آورد دید که آن آفتاب روی مبارک اوست که از مطلع سعادت طلوع کرده و بعد از آنکه بحالت تیقظ و انتباه باز آمد کیفیت واقعه را با والده ماجده خویش تقریر نمود و طلب تعبیر فرمود آن مخدره پس از تامل در خواب جواب داد که ای قرة العین این رؤیا دلالت بر آن دارد که نور ولایت از جمال حال تو بمرتبه در لمعان آید که شرق و غرب را روشن سازد لاجرم آنجناب خرم و فرحناک شد و در وقت تحریر این خواب و تعبیر آن مسود اوراق را چنان بخاطر فاتر رسید که ظاهرا در آن زمان در عالم خواب با آن شیخ ولایت مآب نموده بودند که از مطلع صلب تو عنقریب آفتابی طالع خواهد گشت که ماهچه رایت سلطنت او بسان خورشید تابان پرتو بر عرصه کون و مکان اندازد و فی الواقع حالا حقیقت این سخن مشاهده و محسوس میگردد و حقیقت این دعوی نزد ارباب صورت و معنی بثبوت می پیوندد و همچنین منقولست که در اوان صبی شبی شیخ قدس سره بخواب دید که بر کوهی بلند نشسته است و شمشیری طویل عریض بر میان بسته و تاجی از پوست سمور بر سر نهاده و هم در عالم خواب با خود گفت که پسر شیخ امین الدین جبرئیل را با شمشیر و تاج چه مناسبت است و قصد کرد که شمشیر را از میان بگشاید نتوانست پس تاج را از سر برداشت آفتابی از فرق مبارکش طلوع نمود که همه عالم را منور ساخت و باز افسر را بر سر نهاد آن نور پوشیده شد و نوبت دیگر بر گرفته کرت بعد اخری آن آفتاب در لمعان آمد و چون بهمین سه نوبت بوقوع پیوست از خواب در آمد راقم حروف

راقم حروف گوید که اگر صاحب دلی روشن ضمیر در تعبیر این خواب تامل نماید یقین داند که آن شمشیر کنایت از ظهور تیغ جهانگشای پادشاه مظفر لوا بوده و آن افسر و افتاب
تتاج وهاج فرق همایون آنحضرت اشارت نموده و ما احسن ما قیل بیت رهی [illegible] ابی که تعبیرش تو باشی خوش آن آیت که تفسیرش تو باشی القصه چون آتش محبت
الهی در خاطر فیض مآثر حضرت ولایت پناهی زبانه زد طالب مرشدی کا[illegible] [illegible]ت و پای در طریق جست و جوی نهاده بهانه ملاقات برادر خجسته صفات خویش
صلاح الدین رشید که در بلده شیراز در کمال اعتبار و جلال عمر میگذ[illegible] [illegible] رخصت سفر فارس حاصل کرد و پیاده بشیراز رفته در خانقاه شیخ عبدالله خفیف
نزول فرمود و هر چند برادر فرخنده سیرش صلاح الدین رشید خوا[illegible] [illegible] را بخانه خود برده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش بگشاید التماس
بعز اجابت اقتران نداد و شیخ بهمه زبان بقعه باداء وظایف طاع[illegible] [illegible]ت مشغول شد و در آن بلده بصحبت شیخ مصلح الدین سعدی و بسیاری از
مقربان بارگاه احدی رسیده اما دست ارادت بهیچ یک از آن جماعت ند[illegible] [illegible]ته خود را از ایشان بر تر می دید آخر الامر نزد امیر عبدالله فارسی
که فارس میدان هدایت بود شتافت و شمهٔ از حال خویش عرض کرد امیر عبدالله [illegible] [illegible]ب را گفت ای عزیز حالا در شرق و غرب عالم غیر شیخ زاهد گیلانی
دیگر کسی نیست که نور المطلوب تواند رسانید بنا بر علی هذا شیخ صفی الدین او [illegible] [illegible]وداع فرمود و بجانب اردبیل باز گشت و نوبت دیگر بشرف خدمت
والده در یافته تفحص حال شیخ زاهد اشتغال نمود و شیخ زاهد ولد شیخ روشن امیر [illegible] [illegible]ابن شیخ سنداد الکرد[illegible] [illegible]نجانی بود و تاج الدین ابرا[illegible] [illegible]اشت و ارشاد
از سید جمال الدین گیلانی رحمة الله یافته بود و نسبت خرقه سید جمال الدین چنانچه در کتاب صفوة ا[illegible] [illegible]سطور است بسید الطایفه ا[illegible] [illegible]جنید بغدادی
می پیوندد و سلسلهٔ مشایخ شیخ جنید قدس سره با[illegible] [illegible]منین و امام المتقین علی ابن ابی طالب [illegible] [illegible]سلام میرسد القصه بعد از ا[illegible] [illegible]ی الدین مدت چهار
سال دیگر در راه طلب بانواع ریاضت و تعب روزگار گذرانیده از شخصی که او را محمد [illegible] [illegible]مال میگفتند و از اردبیل [illegible] [illegible]دن برنج بگیلان رفته بود
شنید که شیخ زاهد قدس سره در قریه هلیه کران از توابع گیلان بر سجاده ارشاد تمکن دارد [illegible] [illegible]فی علیه الرحمة من [illegible] [illegible]ه الوفی از غلبه شوق ملاقات شیخ زاهد
بی تحمل شده در فصل شتا که شدت سرما در جه کمال داشت پیاده و تنها متوجه هلیه کران [illegible] [illegible]مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن بمقصد رسید
در زاویه شیخ زاهد فرود آمد و باداء نماز و عرض نیاز مشغول گردید و حال آنکه در [illegible]ن اوان شیخ زاهد در خلوت نشسته چنان مقرر ساخته بود که تا عید بهیچ کس از
طالبان و مریدان ملاقات نفرماید و پیوسته در شهر مبارک رمضان حال آنحضرت بر همین منوال جاری میبود اما چون در آن روز بنور کرامت ارشاد وصول آن قدوه
خاندا[illegible] [illegible]ست خبر یافت خادمی را که موسوم بمحمد خلیلان بود طلب داشته گفت آن جوان گلیمپوش را که در گوشهٔ زاویه نماز میگذارد بخلوتخانه خاصه من در آر
آنجا بسر برد و محمد خلیلان بموجب فرموده عمل نموده بعد از ایام شیخ زاهد بخلاف عادت خویش شیخ صفی الدین را در خلوتی که نشسته بود طلبید و بارشاد و تلقین
[illegible]نه بدیده بصیرت انوار ولایت در بشره [illegible] [illegible]اهتمام فرمود و شیخ صفی الدین قدس سره قدم در میدا[ن]
[illegible]یده و ریاضت نهاده کار بجائی رسانید که د[illegible] [illegible]نمی دید که در ماهی زیاده از یک کرت احتیاج بأکل
[illegible]بی [illegible] آب چیزی نمی چشید و در شب اصلا پهلوی نما [illegible] [illegible]سه جهت مطبخ شیخ زاهد بر پشت هیمه میکشید چند سال بر همین منوال
[illegible]ل السموم و لحوم مجتنب و محترز میبود و در وقت [illegible] [illegible]ل میسر بود لاجرم باندک زمانی بمرتبه کمال ترقی کرد و شیخ زاهد انجناب را
[illegible]یکه از اقسام مجاهدات و ریاضات باز آورد و بحوز[illegible] [illegible]بنا بر قیاس حضرت ولایت پناه در سایه تربیت شیخ زاهد قدس سره
به مدت [illegible]ناعد میبود تا صاحب مقامات علیه [illegible] [illegible]مع کمالات سنیه گشت و شیخ زاهد با وجود آنکه فرزندان صاحب کمال داشت منصب سجاده نشینی
[illegible]شاد خلایق را مرجوع بآنحضرت نموده یکی از بنات مکرمات خود را که بهم نام فاطمه زهرا علیها السلام بود بحباله نکاح درآورد و صیت این حکایت از
[illegible]ند آنچه [illegible]ت صفوة الصفا بگوش هوش رسیده که چون شیخ زاهد پایه قدر و منزلت شیخ صفی الدین را بلند گردانید و همگی همت در علو شان و رفعت مکان
آنحضرت [illegible] نایره رشک در باطن بعضی از خلفا و مریدان اشتعال یافته نزد شیخ زاهد قدس سره رفته گفتند که چون حضرت شیخ مهم ارشاد و سجاده نشینی را رجوع
بشیخ صفی نماید و او در اردبیل نشسته ارباب طلب در گردش مجتمع گردند هر آینه رواج و رونق در خاندان شما نماند پس انسب آنست که ولد رشید خود شیخ
جمال الدین علی را که بخصوصیت کمالات صوری و معنوی متصف است قایم مقام سازند تا ما همه دست ارادت در دامان متابعت مخدوم زاده خود زنیم
و این سلسله از هم گسیخته نگردد و شیخ زاهد رحمة الله فرمود که مرا نیز مقصود همین بود اما دست عنایت ایزد سبحانه و تعالی تاج ولایت را بر سر شیخ صفی نهاد

ذکر احوال شیخ صفی الدین

[illegible] لت است کنون تا کرا رسد پس فرمود که من همین تا حال
[illegible] ل بخلوت حضرت شیخ است باز پرسید که خلوت صفی در کدام
[illegible] را آواز رسید هم مشاهده نماید که کدام یک جواب داد
[illegible] همگنان آواز آنجناب را شنیدند که گفت لبیک و همان لحظه
[illegible] سبب آمدنت چه بود گفت ندای شما را شنودم و بخدمت
[illegible] بی هوش از هر طرفی آواز فرح فزای دلدار شنود آنگاه شیخ
[illegible] غافلست که با وجود قرب جوار ندای مرا استماع ننمود و صفی
[illegible] نسبت معنوی که بین الجانبین در ازل واقع بوده او را ارو
[illegible] صفی الدین قدس سره معترف گشتند و غاشیه ارادتش بر دوش
[illegible] فته بار دیگر شتافت و بتلقین سالکان طریق هدایت و ارشاد
[illegible] شرایط کمال ارادت و اخلاص تقدیم
[illegible] بت با آنجناب لوازم محبت و اتحاد
[illegible] منور ساخته در زاویه که مسکن من بود
[illegible] سر از جیب مراقبه بر آورده گفت که مرغ دل من هر چند
[illegible] صفی میباید که درین سرزمین رحل اقامت انداخته زاد
[illegible] لکان بساط بسیط عبرا کرد و بر تو لازم است که فرق ایام
بشایع دین قویم و صراط ملت مستقیم دلالت و هدای [illegible] زیرا که جناب جلال سبحانی نور الخلق و خلق را بتوجه الکرده است
روی اهل دل بسوی روی تست مهبط فیض آلهی کوی تست [illegible] باید که احتمال مشاق اسفار نموده مردم اقطار آفاق را بحلقهٔ معرفت [illegible]
امصار فرستاده خود [illegible] درین کار اسعاف [illegible] در ابیت تو نهادم [illegible]
امت حضرت رسالت را بدست ارادت [illegible] ستت کشادم [illegible]
بتو دادم همه کنج یقین را و شیخ زاهد در [illegible] ریاض رضوان گشت [illegible]
که تو سوم بخضر بود و الیوانی لقب داشت [illegible] دیگر صفی را بکار [illegible]
قبول نمود و شیخ دست مبارک بپشت [illegible] دست حق پرست شیخ [illegible]
بود هشت روزه راه را بیک روز [illegible] آمدن خود را بازگفته [illegible]
اسباب ملازمت شیخ زاهد کرده علی الصب [illegible] پس روان گشته نماز [illegible]
و شیخ صفی الدین شرف دستبوس دریافته شیخ [illegible] یک از اصحاب در باب [illegible]
میفرمایند رای تو درین باب چیست شیخ صفی الدین قدس سره فرمود که چون گیلان مسکن مألوف حضرت شیخ است جهت مقبره [illegible] از تمام [illegible]
میفرمایند و این سخن موافق مزاج شیخ زاهد قدس سره افتاده و شیخ صفی الدین آنحضرت را بساور دگیلان برد و بعد از وصول بچهار ده روز
ودیعت حیات بتقاضی اجل موعود سپرد و شیخ صفی الدین بلوازم تجهیز و تکفین پرداخته مراسم تعزیت تقدیم رسانید و حظیرهٔ متبرکه اش را تعمیر نموده عنان
انصراف بجانب اردبیل معطوف گردانید و چنانچه شیخ زاهد قدس سره ارشاد نموده بود بر سجاده هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت پرداخت
و جهت دعوت طوایف امم خلفا باطراف و اکناف عالم فرستاده همگی همت بر تشیید قواعد شریعت نبوی مقصور ساخت باندک زمانی صیت کرامات